

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبته من جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زائریه من اعمار زواره السید المظلوم ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه علیه وعلی جده المبعوث رحمة للعالمین الذی قال فی حقه حسین منی وانا من حسین وعلی ابیه امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه وامه فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها سیدة نساء العالمین واخیه سید شباب اهل الجنة اجمعین واولاده التسعة المیامین المکرمین من الائمة المعصومین صلوات الله علیهم

وبعد چنین گوید عبد مذنب احقر محمد حسین بن علی اکبر غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر که هر فردی از افراد انسانی و اولاد آدم که از مطموره عدم بعرصه وجود خیر توام قدم نهاده و بزیور عقل و اعتبار خود را آراسته دیده باد نی تاملی و باندک تصوری باو واضح و لایح میشود که این جهان فانی جای بقا و منزل جاودانی نیست بلکه خدا بخواهد او را بی اراده و اختیار خویش باین سرزمین آورده و ایام معدودی که مهلت داده باز او را بی اختیار و اجبار خواهند برد قال الله تبارک وتعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری مقصود از این خلقت نه همین خوردن و خوابیدن و بانواع ملاهی و معاصی بسر بردن است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون بلکه فعال پروردگار حکیم و کارهای خالق بیهمتا منزه از لغو و عبث و منوط بحکمتها و مصالح است و آیات قرآنیه و براهین عقلیه و اخبار نقلیه همه مطابق و متفق که هر عمل نیک و حسنه را جزائی و هر سیئه را سزائیست من یعمل سوء یجز به ان الذین امنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر

پس خوشا بحال کسیکه متفطن این مطلب عظیم و متعقل این مقصد جسیم بوده عمر عزیز و قدرت و قوت و صحت و شوکت خود را به غفلت و لهو دنیوی بسر نبرده کلا ام بعضا باعمال صالحه و تحصیل نجات اخرویه و ذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون مصروف نموده و بفرمان لازم الاذعان وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض امتثال و اطاعت نموده باشد تا از خذلان متابعت هوای نفس و شیطان و سوء مصداق وقد خاب من دسیها خلاصی یافته بخلعت افتخار قد افلح من زکیها مخلع گردد و بمطلب سعادت ابدی و فیض سرمدی که بالاترین مرتبه مقصود میشود لیکن با این ضعف یقین و قوت نفس اماره تحصیل این مرتبه سعادت و توفیق اینگونه عبادت در این زمنه بندرت اتفاق افتد بلکه حال خود و امثال خود را ملاحظه میکنیم همه غرق بحر عصیانیم ملتبس بحال یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله کوییم اگر تصور شود از سرمایه عمری که قدری رفته و کمی مانده نفعی برده و نه سودی تحصیل کرده ایم و نه در این دنیا بمضمون یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم معامله که نفعی داشته باشد بدست آورده نمیدانیم فردا بچه رو برویم و بچه نحو معذرت گوئیم خدا بما تخمی داده و بمضمون الدنیا مزرعة الاخرة اینجا را مزرعه آخرت قرار داده نه تخمی کاشته ایم و نه حاصلی برداشته پس باین حال بسیار باید بگوئیم اللهم عظم البلاء و انکشف الغطاء و قرطاس سوء حالی و قدرت بی اعمالی خدایا در دام مسکین شده و در این دریای سیاه دنیا افتاده ایم و در گرداب ها مبتلا شده ایم نه شناوری کردیم نه بساحلی رسیدیم نه بکشتی نجات نشستیم نمیدانم این غرقابها که برای ما مهیا شده آخرش بکجا منتهی میشود الآن که اینجا نشسته ایم خود را بدست دو دشمن قوی که نفس اماره و شیطان باشد داده و مطیع

هردو شدیم بیخبرستم در اینحالت مانده و مشمول خطاب عتاب آمیز اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بوده
باشیم اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ خدایا در دنیا بلاها و پیش داریم غریبیم درین راههای دور و ناآشنائی داریم منزل قبر تنگ توشه نداریم
منزل کجا بت بیخبرستم ویران و سرگردان و بی منزل بی هیم خدایا آتش گناهان در وجود ما شعله گرفته اینست که ملائکه وقت نماز
ندا میکنند قُومُوا اِلَى نِيرَانِكُمُ الَّتِي اَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ برخیزید بسوی آتشهائیکه افروخته اید در پشتهایتان و بنماز آن آتش ها را
خاموش کنید بیخبریم این آتشها بمانند تا وقت احتضار و آتش احتضار و قبر و قیامت هم بر آن علاوه شود میدانم بر ما
کدام یک از اینها گریه کنیم وَلِمَا مِنْهَا اَضِجُّ وَاَبْكِي اگر گریه ات میاید انشاء الله برای رفع اینها ثمر دارد و الاغصه هم خوبست
مجملا الان شرکا خود را و ما همه دارا از اینکه بند ابکیم علاجی بر شان پیدا کرده میکویم ای خاسرین در تجارت و کسانیکه
سرمایه را ضایع کرده و از دست شما رفته است و نقد خالص ندارید و نداریم که بازار قیامت ببریم و ای کسانیکه در ظلم
و معصیت اسراف نموده و از حد تجاوز کرده اید از فیض نامتناهی و رحمت عامه آلهی مأیوس و ناامید نباشید مگر نشنیده اید
قول خداوند غفار را که بحبیب خود میفرماید قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
بلکه بوسیله از وسایل تحصیل قرب و زلفی در درگاه حضرت آله حاصل نمائید و بهترین وسایل مقربه بسوی خدا تعالی که باعث
نجات از عذاب و سبب وصول ثواب باشد همین تمسک و چنگ زدنست بدامن شفاعت و محبت و ولایت
حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که آنها سبیل اعظم و صراط اقوم و کهف حصین و عروه وثقی و کشتیهائیکه
هرکس در آنها قرار گرفت نجات یافت خاصه مصباح الدجی و سفینة النجاة سید شباب اهل الجنة و والد الائمة التسعة السید المظلوم
ابا عبد الله الحسین روحی له الفداء زیرا که اوست بابی از ابواب بهشت و اوست کشتی نجات و چراغ هدایت اگرچه
ائمه علیهم السلام همه ایشان ابواب جنانند و کشتیهای نجات ولی باب حسینی مسلکش وسیعتر است و کشتی حسینی جریانش بر
لجه های عمیق سریعتر و تندتر و قرار گرفتن او بر سواحل نجات آسانتر و همه آنها چراغ هدایتند ولی محل استضاءه بنور حضرت
حسین اوسع دائره است و همه آنها پناهگاهند لیکن منهاج کهف حسین مسامحه بردار و سهلتر است پس درین وقت خطاب
کردم بنفس خود و بشرکهای وی درین امر خوفناک بیائید بسوی من و قصد نمائید این درهای رحمت حسینی را و داخل
شوید بآنها بسلام در حالتیکه مطمئن باشید و عزم نمائید بقرارگاه این کشتی حسینی و سوار شوید بوی بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰیهَا وَمُرْسٰیهَا اِنَّ
رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و نظر نمائید بانوار حسینیه که آنجناب نظر نمایید بسوی شما و اقتباس نمائید از نورش پس عزمم مصمم شد بدخول
در آن باب و زیاده گشت شوقم بسوی آنجناب و چون وسایل و خصایص آنحضرت در کثرت و مزیت امتیاز
خاص و فضیلت مخصوصه داشت و مدتی بود که متفکر و متردد بودم که بکدام وسیله از وسایل حسینیه و بکدام باب از
ابواب رحمت واسعه آلهیه تقرب پیدا کنم تا درین اوان خیریت نشان که قائد توفیق راهنمائی نموده دلالت نمود بترجمه
بهترین کتابی از بهترین عالمی که عبارت باشد از کتاب مستطاب اسرار الشهاده و اکسیر العباده من مصنفات العالم
الهمام و الفاضل القمقام الذی لم یات بنظیره الزمان و عقم عن مثله الدوران نادرة الدهر و انسان الذی لیس له ثان الکاشف
لحقایق الاخبار و الواقف علی دقایق الاسرار المشتهر اسمه المنیف فی الاقطار کاشتهار الشمس فی دائرة النهار العالم
الربانی و الفاضل الصمدانی جناب الآخوند ملا آقا الدربندی الشیروانی قدس سره اللطیف که فی الحقیقه در رسم تعزیه
داری حق عظیم بعامه اهل اسلام گذاشت جزاه الله من الاسلام و اهله خیر الجزاء و چون آنجناب باین کتاب مثل سایر
اشیائیکه انتساب بمجلس آل عبا علیه التحیة و الثناء دارد امتیاز و فضیلت خاص داشت لهذا جناب جلالتمآب
امیر الامراء العظام سرکار شوکتمدار حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ امیر تومان دام اقباله و زید جلاله که از ارادتمندان
خاص و محبین و عاشقین مخصوص آن بزرگوار بود متکفل مخارج طبع این کتاب مبارک گردید که نسخ وی بکافه شیعیان
و دوستان امیر المؤمنین منتشر گشته و فائده اش عام بوده باشد و هرکس که بذل نموده بعنوان هدیه مجانا است باین امید که
فردای قیامت باعث نجات از عذاب و موجب جزیل مثوبات گردیده در صفحه روزگار اسباب ذکر خیر
و مغفرت بوده یادگار بماند و قرار ترجمه بر اینست که در اخبار و احادیث الفاظ و عبارات عربیه را غالبا بعینه
[illegible] ذکر نموده بعد ترجمه اشاره نماید و آنکه خارج از اخبار بلکه کلام خود مصنف [illegible] سایر علماء اخیار رسیده

اکتفا بهمین ترجمه میشود و بقدر امکان تجاوز از ترجمه عین کلمات شان نمی نماید مستدعی از ناظرین آنکه اگر چنانکه غلط یا سهوی اطلاع
یابند بعلم اغماض بقصد اصلاح برآیند که الانسان مساوق للسهو والنسیان و فوق کل ذی علم علیم و در حین انتفاع
جناب مصنف و مترجم و بانی طبع و والدین ایشان را بدعای مغفرت یاد و شاد نمایند رب اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب
و اینک شروع بمقصد نمایم مستعینا بالله تعالی بترجمه عین الحمد لله الذی جعل المعارف الالهیة والاعتقادات الحقانیة اشرف المکتسبة
العباد وخیر ذخیرة وزاد لیوم المعاد حمدا یتردد بتردد انفاس الصدور ویتکرر بتکرر لحظات العیون حمدا یونس وحش النعم من الزوال
ویحرسها من التغیر والانتقال والصلوة علی محمد خیر مبعوث واشرف وارث وموروث وافضل مولود دعا الی خیر معبود
والنور الانور الذی تشعشع عنه کل وجود وانتشر لاجل کماله کل موجود وعلی آله الذین اذهب الله عنهم الارجاس و
طهرهم من الادناس وجعل مودتهم اجر اله فی الناس فهم حبل الهدی وفلک النجاة وشجرة التقی ولاسیما علی اخیه و
وصیه وابن عمه ووزیره الذی حبه من صحائح الاعمال وان اصر وساید الافعال خفی او ظهر کان فضله مما
علیه الاجماع وشرف سنیه مما یغنی عن تجشم الاستماع فحبه یقوی ضعاف الحسنات ویمحو موبقات السیئات
ویترجح نوادر المیزان وشوارده اذا اقیم میزان العدل یوم المعاد علی السیئات وان کانت من الموبقات
عدا الشرک والالحاد فکفی فی فضل حبه قول الله عز وجل فی الحدیث القدسی مخاطبا لنبیه انت منی
حیث شئت انا وعلی منک حیث انت منی ومحبو علی منی حیث علی منک وقوله تبارک وتعالی افضلیا
محمد صلی الله علیه واله حیث تکن انت فیه تکن علی فیه وحیث تکن علی فیه تکن محبو علی فیه وان اجترحوا وان اجترحوا
حمد و سپاس خداوندی را سزاست که معارف الهی و اعتقادات حقه را اشرف مکتسبات بندگان و بهترین ذخیره و توشه
برای یوم معاد گردانیده حمد کردنی که تردد میکند مثل تردد نفسها در سینه ها و مکرر میشود مثل مکرر شدن لحظات چشمها
حمد کردنیکه انس مینماید وحشیان نعمتها را از زوال و حفظ میکند آنها را از تغییر و انتقال و صلوة بر محمد که بهترین مبعوث
شدگان و اشرف وارث و موروث و افضل مولودیکه خلائق را دعوت نمود بسوی بهترین معبود و نور انوریست
که درخشنده گردید از او جمیع وجود و منتشر گشت برای کمالش هر موجود و بر آل او که خداوند عالم ارجاس را از ایشان
زایل و از ادناس پاک و بری نمود مودت و دوستی ایشان را در میان مردم برای او اجر گردانیده پس ایشان
حبل هدایت و کشتی نجات و درخت تقوی و پرهیزکاریند خصوصا برادر و وصی و پسر عم و وزیر او که محبتش از صحاح اعمالست
اگرچه مضمر باشد افعالست خواه خفی باشد و خواه آشکار کتاب فضلش از چیزهائیست که بر آن اجماع قائم شده و شرف
سنت او از چیزهائیست که غنی میکند مردم را از زحمت استماع و اشتهارش بمرتبه ایست که احتیاج بشنیدن ندارد
پس محبت او ضعاف حسنات قوی و مهلکات سیئات محو میشود و نوادر و شوارد میزانت ترجیح و زیادت پیدا میکند
بر سیئات وقتیکه در روز معاد میزان عدل برپا میشود اگرچه سیئات و گناهان از مهلکات بوده باشد غیر از شرک
و الحاد پس کفایت میکند در خصوص فضل دوستی و محبت او قول خدای عز و جل در حدیث قدسی که بپیغمبر خود خطاب نموده
میفرماید ای حبیب من تو از من در مرتبه هستی که خواسته ام و علی از تو در مرتبه ایست که تو از من هستی و دوستان علی از من
با نمقامند که علی از تست و در هر مقامیکه تو هستی علی هم در آن مقامست و هر مقامیکه علی در اوست دوستان علی هم در او
اگرچه معصیت کار باشند اما بعد چنین گوید بنده اقل محمد بلطف پروردگار خود الشهیر بآقا ابن عابد ابن رمضان
ابن زاهد دربندی شیروانی عطاه الله کتابه بیمینه یوم الجزاء چون تفکر در مطالب علمیه و تدبر در مسائل عقلیه و نقلیه نزد
من خوشتر از خواب شیرین و گواراتر از سیرابی تشنه بود پس فرو رفتم در شطری از عمر خود بدریاهای افکار و شناوری
نمودم در گردابهای سخت آنها تا نوشتم در علم فقه کتاب خزائن الاحکام را در شرح دره غرویه که از مصنفات سید مهدی
المشهور ببحر العلوم طاب ثراه و مقدار همان شرح از نود هزار بیت متجاوز آمد و بحمد الله چنان بطرز خوب در آمد که در شان وی
گفته شد بتحقیق اخذ کننده مجامع و مطالب و سلطان اقلیم فقاهت و تفریعات و فرمانفرمای مملکت تحقیقات
و تدقیقات است بلی چنین است هر که غواصی نماید بدریاهای خوشگوار بیرون آورد لؤلؤهای آبدار و هر کس طلب نماید سیرابی
از فرات دیگر نمی ترسد از تشنگی در کناره ای پس از آن نوشتم در علم اصول کتاب خزائن الاصول را در حالتیکه

ابتدا کننده بودم در وی از اول حسن و قبح عقلیین تا آخر استصحاب بعد از آن مسائل متعلقه بتقلید و مقدار کتاب تنها
به پنجاه هزار بیت رسیده بود پس از آن نوشتم فن تمرینیات و او علمی است که بسبب وی عالم کامل قادر میشود که بگرداند قدمهای
ضوابط علم اصول و کاسه‌های اصول و قواعد فقه را و تدبر در اصول متکاثره و قواعد متظافره و متوافره که در این فن است
قدرت یابد شخص حاذق فاضل که این دو علم اصول و فقه را پیش روی خود بهر طرف که بخواهد بگرداند مثل انگشتری که در دستش باشد
پس از آن نوشتم در فن اعلی از خزاین که در اصول عقاید بود از مسئله عدم جواز تقلید در اصول دین تا آخر مسائل معاد و آنچه از
متعلقات اوست و بحمد الله او هم چنان کتابی آمد که مر اهل تحقیق را سزاوار است که در حکمت محکمه الهیه مطرز و مزین نمایند
دیباچه کلامشان را در هر باب بچیزیکه اقتباس و اخذ نمایند از انوار آن کتاب و مرصع نمایند گردن بند اکتاب
خود شان را از آنچه جمع کرده اند از جواهر است و وی و مقدار او زیاده از بیست هزار بیت بود و پس از آن نوشتم قواعد
متقنه و اصول محکمه در بیان اخبار و علم رجال پس آنانیکه اراده دارند صعود نمایند باعلی درجه فهم اخبار و بگذارند قدمهای
خود شان را در اندیشیدن رجال مر آنها را لازم است که حفظ نمایند مطالب او را و ضبط کنند قواعد او را چنانکه حفظ میکنند
صلوة و اخبار تعقیبات فرائض و ادعیه وارده در خلوات شبها و اطراف روزها را و مقدار آن کتاب بچهارده هزار بیت
میرسد باجمله مدتی از عمر خود در تصنیف آنها صرف نمودم و الآن عمرم از پنجاه سال گذشته و با کلماتی از زبان جمعی از اصحاب
که از دنیا رحلت نموده اند صادر شده بعد از آنکه مطلع شده اند بجمله از مطالب بعضی از این کتابها که این مرد کیست
هر قدر از رحمت آفتاب و اعداد رشد نتیجه تر و آبدار میشود و هر چه شکوفه بر آورد میوه دار میشود و اگر چنانچه زبان بتکلم
کشاید در سخن بلیغ و هر چه اراده نماید مدرک و بالغ است و این مرد شخصی است که می‌پیچد مطالب دقیقه را بهم و بر هم
میزند در سبقت کردن بجای او تفریعات و تنظیرات غریبه تدافع میکنند همدیگر را در جریان نگاشتن وی تأسیس
اصول و ابداع قوانین کلیه در اکثر علوم دینیه که حکیمترین صفات حمیده اوست و حل مشکلات در غالب فنون از
مبذول خطرات خیال اوست که ملهم گشته بتوفیق و حبس کرده صواب مابین طبع و فکر او و طلب میکند در اقسام فنون
و علوم فضایل و مزایای کلام او وسعت مینماید در وی مدرک مرام گویا که خزانه فکر در کف راوست که از وی اخذ میکند
آنچه را که خواهد و ظرف تحقیق پیش روی اوست که انتخاب مینماید از وی مطلوب خود را و گمان نکنی این کلمات از ایشان
در شأن افکار و تصانیف من از باب مبالغه و اغراق چگونه میشود این و حال آنکه بدرستی که حقیقه نمیشود آنها در مرتبه خود و ت
و رشاقت مزین بتاج و نطاق مرشح تبدادو سباق و تتمیم مدح کننده کنیز زاده در رد منبالغه و عروس را
در شب زفاف و نوشیدم زهرها را بجهت تریاق و بلند شده ام از گردن شتر به پشت وی و قبل از استحکام قدم
و نمیست قول من مثل عسل شیرین و فعل من تلخ بلکه تحقیق کرده ام امر را بنور حقیقه که آن از نور حدیقه است و بفعل ناسے
و بهدایت هادی نه بحول و قوه خود بلکه بحول الله و قوته و از برکات صاحب این قبه نورانیه و تمسک بذیل استمداد
از حبل الله المتین و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمین اعنی امام العصر الحجة القائم المهدی عجل الله فرجه و جعلنی فداه پس از
اینها تأمل نمودم و بحول و قوت خدا مهتدی شدم بمطلب جلیلی و او این بود که بیداری شبها و صرف عمر برای این
تصانیف و فکرها اگرچه خالی از اجر نمیشود لیکن بهترین چیزیکه باید عمرها در وی صرف شود و سزاوارترین چیزیکه باید شخص عاقل
برای وی بیندازد نفس خود را بتعب و مشقتها در جوفهای شبها و اطراف روزها او تصنیف کتابی است که در مطالب
وی بوده باشد خاصیت اکسیر اعظم که در امور طبیعیه است که میرساند اجساد را بمرتبه کمال خود با عدم تطرق تغیر و تبدل بر او
بمرور دهور و گذشتن اعصار و نیز بوده باشد در وی بعض آثار اجساد ائمه هدی علیهم السلام زیرا که این اجساد شریفه و اجسام
لطیفه اگرچه در خاک مدفون و در قبور گذاشته شده اند و با اینکه دفن و قبر هم محل پوسیدن و تبدل و تغیر است و لی
آنها ابدا پوسیده نمیشوند بلکه همیشه تر و تازه میباشند چرا چنین نشوند با اینکه نسبت ارواح ملائکه و مؤمنین با این اجساد طیبه
مثل نسبت سایر اجساد است بارواح و مطلقا ارواح تبدل و فنا راه ندارد اصلا و چگونه تغیر و فنا راه یابد بچیزیکه
بالاتر از ارواح است پس محقق میشود مثل آن کتاب بتصنیف مگر اینکه بوده باشد در فضایل آل محمد و اهل بیت رسول الله
و ذکر مصائب عظیمه ایشان لاسیما در فضایل سید الشهداء و در باب زیارت و بکاء و اقامه عزا بر سید الشهداء

وشامل اینکتاب میشود از آنهائیکه در اوست حجت کبیر اعظم و کبریت احمر که شفیع میشود از روی خواص و عوام و از راه باید
بیت و فرقه محقه امامیه بآنچه در اوست رضای ملک علام زیرا که عاجز شده اند از ذکر فضایل امیر المؤمنین و از بیان
مناقب آن سرور اصناف ملائکه و معاشر انبیاء و اوصیاء و طوایف مؤمنین جن و کشته نبی آدم از زمان آدم از
مؤمنین کشته منافقین و اولیاء او یا مختلفه و همچنین عاجز است از ذکر فضایل آنحضرت آنچه از خلق خدا بیامد تا روز قیامت
چرا چنین نشود با اینکه هرگاه بوده باشد دریاهای دنیا همه مرکب و درختان وی همه قلم و اهلش محاسب و نویسنده و بنویسند
مناقب و فضائل علی ابن ابیطالب را از روزیکه خلق فرموده خداتعالی دنیا را تا زمان فنای او نمیرسند بعشر آنچه
عطا فرموده او را خدا تعالی و این فضیلتی است که تصریح فرموده بوی جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله در خبریکه
متلقی بقبول است نزد فرقتین عامه و خاصه و تحقیق ابن عباس گفت با ابن جبیر آمدی نزد من که سؤال نمائی از مردیکه بود
مر او را سه هزار منقبت در یکشب و آن شب قربة است که منزلت است پروردگاریکه عطا فرموده با و این مناقب
و فضائل را کو با که زبانها محول است بر ذکر مدایح و اوصاف او و بیان جمله از مناقب و فضایل وی و از حضرت
رسولخدا صلی الله علیه و آله نقل شده که قرار داده خداتعالی فضائلی برادرم علی ابن ابیطالب که احصا نمیکند عدد آنرا
مگر خدا پس هر که ذکر کند فضیلتی از فضایل او در حالتیکه اقرار داشته باشد بوی می بخشد خدا مر او را آنچه گذشته از
گناهانش و آنچه میآید اگر چه روز قیامت بگناهان انس و جن بیاید و هر کسیکه بنویسد فضیلتی از فضائل علی ابن ابیطالب
ملائکه طلب مغفرت میکنند مر او را مادامیکه باقیست اثری از آن کتابت و هر کسیکه گوش دهد بفضیلتی از فضایل
وی خداتعالی میبخشد گناهانی که بگوش کسب کرده و هر کسیکه نظر کند بفضیلتی از فضایل آنحضرت می بخشد خداتعالی با و گناهانیکه
بنظر کسب نموده پس از آن رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود که نظر کردن بعلی ابن ابیطالب عبادتست و قبول نمیشود
ایمان بنده مگر بولایت و محبت او و بیزاری و دوری از اعداء او الحدیث پس وقتیکه ثابت شد در
سویدای خاطر من مطلب و برگشت از امور مذکوره کردید این التفات از من عزم نمودم بر تصنیف کتابی در مقتل
جناب سید الشهداء علیه السلام و در باب زیارت و بکاء و جزع و نوحه بر آن خامس آل عبا و آنچه متعلق برآنهاست پس این
کتاب مشتمل میشود بر مقدمات و مجالس و از برای هر مقدمه از مقدمات و هر مجلسی از مجالس تذییلاتی است که در
هر ذیل از آنها بیان میشود علل و وجوه و اسرار که مستنبط شده از قواعد مستفاده از آیات و سنت و اصول حکمت محکمه
ایقانیه الهیه که اخذ میکند آنها را اکر صاحب حظ عظیم و بعبارت اخری ذکر میشود در تذییلات هر مقدمه و هر مجلسی از بیانات
و ذکر وجوه و اسرار آنچه مناسب است بهمان احادیث وارده و آیاتیکه در آن مقدمه یا در آن مجلس مذکور است و مرتبطات
بآنها در کمال ارتباط و لیکن من در این امر مردد بودم مثل کسیکه قدمی را پیش گذارد و قدمی را عقب گذارد بجهة علم من
باینکه اتمام این کتاب باین طرز امریست صعب و مستصعب و محتاج است باستعمال فکر در شب و روز تا اینکه
متذکر شدم بکلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده هرگاه که خائف شدی از امری داخل شو در میان وی زیرا که الم
و زحمت احتراز از وی بزرگتر است از زحمت دخول بوی و در عالم رؤیا هم دیدم که مرا مأمور نمود بتصنیف کتابی
در اسرار شهادات که بوده باشد کیفیت و بدان مؤلفیکه اشاره نمودم بتفصیل وی و در اینحال توفیق مرا
مساعدت نموده شروع کردم اولاً در تصنیف مجالس و وقتیکه تمام کردم آنها را شروع نمودم بتصنیف مقدمات
و وضع نمودم آنها را بعد از اتمام در اوایل کتاب پس کردید این کتاب بحمد الله ذی المنن الوهاب که بسبب وی
سرهای اهل ایمان از تاجهای معارف کامله و الیقان تاجدار میشود و بسبب وی مطوق میشود دلهای مخلصان
بطوق آههای جگرسوز و حرمان و بسبب وی دیده های محبان سرمه کشیده میشود بسرمه اشکهای جاریه که بر
انگیخته شده از توارد احزان در مصائب خامس اصحاب کساء و نامیدم او را باکسیر العبادات در اسرار
الشهادات و مترجم هم نامیده این شرح را بانوار السعادات در ترجمه اسرار الشهادات و قرار دادم
او را هدیه باستانه جلیل النبوه و عقیده امامت و خلافت امام همام و المستند بوجه در الانعام تمامترین خلق
خدا در خیر و فضل و پاکیزه ترین آنها در فرع و اصل و کریم ترین آنها در شاخ و درخت و عالی ترین آنها

درکنه

دیباچهٔ کتاب

درمنصب اعنی امام العصر والزمان وخلیفة الرحمن وشریک القرآن المهدی القائم من آل محمد صلی الله علیه وآله وعجل الله فرجه
تا پایه پوشیده شده چراغهای عدل وانوار او وطلوع کرده آفتاب وماهتاب وی و بیشتر که سنت وطریقه های عدل احیا
شده وطریقهٔ جور وظلم از میان رفته و برگشته بهای دین محکم و همچنین فلک سبز وخرم و چون تصنیف این کتاب در
زمان دولت محب اهل بیت نبوت خادم الحضرة القائمیه سلطان بلاد طایفهٔ محقه اعنی سلطان اکرم وخاقان
افخم وشاهنشاه اعظم السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار بود و چنانکه ترجمه هم در زمان عدل
وداد وی و ولایت وایالت ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و همین گوهر درج خلافت حضرت اقدس ارفع امجد اسعد والا
ولیعهد گردون مهد جوانبخت زینندهٔ تاج وتخت سلطان مظفر الدین متع الله المسلمین ببقائهما که صفحهٔ آذربایجان از
یمن توجه بندگان والاشان ایشان بیت امن وامان و دار آسودگی رشک باغ جنان گشته اتفاق افتاده بود
لهذا واجب گشت ذکر نام آنها در این کتاب و دعای ایشان بدعای مستطاب اللهم اطل بقائهما موصول
السلطان بالدوام مکشوف الرایة بالنصر والانتقام مظفر الالویة والاعلام ممدود الظلال علی الخاص والعام فلا زال
النصر یقدمه والدهر یخدمه والفتوح تصاحبه والاقبالات تعاوده وتراوحه حتی علا الی العلیا کرامة شامل الملک والولایة ویجمع الامر
براً وبحراً فی عقدة ملکه وینتظم الخلق شرقاً وغرباً فی صفقة ملکه واجعل اللهم رقاب المنایا الی الاضداد دولته وکفار نعمته
واجعله واطناب اباتک حبله جماجم منابذیه معقداً اسیوفه فی رقاب مخالفیه حتی یتضعوا من الدهر شدید عقیم
ویرکبوا من الذل ظهر بهیم ویکونوا طائحین کل مطاح وطائرین باجنحة الریاح لا یجلون فی الخضراء مصعداً ولا فی الغبراء مقعداً
پس از آن وصیت میکنم شما را ای برادران من بتقوی وسداد وصدق وصواب و اینکه فراموش ننمائید مرا از
دعا وقت ذکر مطالب این کتاب ومبادا مبادا مطالب او را هرقت نمائید ونسبت آنها بخود دهید و ضایع
نمائید مطالب شرعیه او را بتبدیل وتغییر از طرز واسلوب خود هر که بکند این مخالفت باید خداوند عالم از وی انتقام
کشد پس از آن وصیت برآنکه از اهل علم وفضل نیست از طایفهٔ مرثیه خوانان و ذاکرین مصیبت اینکه رجوع نمایند
در فهم مطالب او بعلماء اعلام ووقتیکه اراده نمایند ذکر مطالب او را در مجالس عزا و محافل بکاء و همین وصایای
نافعه ومواعظ شافیه را بطریق بسط وتمام اعاده دادم در مقدمهٔ از مقدمات و همچنین در تضاعیف بعض مجالس
پس تکرار این وصایا بجهة شدت اهتمام است بآنها در نظر من وخدا تعالی عاصم است از خطایا ولغزشها وهادی بسوی صواب
پس از آن میگویم قبل از ذکر مقدماتیکه قبل از مجالس است بیان میکنم در اینجا چیزیکه بمنزلهٔ فهرست باشد مر مطالب
این کتاب را که در مقدمات و در مجالس مذکور است ومخفی نماند بر تو اینکه چون ملاحظه کردم دیدم فهرست بر
نهج تفصیل منجر بتطویل میگردد از اینجهة اختیار کردم در وی طریق اختصار را و اشاره نکردم در فهرست هر مقدمه
و هر مجلسی مگر بجملهٔ از مطالب خواه بوده باشد در مقدمات یا در مجالس یا در تذییلات پس اگر چنانچه نیافتی آنچه در نظر
گرفته در فهرست مأیوس نباشی بلکه بر تو باد بتتبع تام تا برسی بمقصد ومرام و همچنین غفلت نکنی از اخباریکه نقل کرده ایم
او را از طرق عامه در بعضی از مقدمات یا مجالس زیراکه تدبر و امعان نظر در آنها از آنچیزهائیست که او را فواید کثیره است
وبسا میشود اشاره میکنیم در فهرست باخبار عامه باینکه که در فلان مقام جمله از اخبار عامه هست ولیکن لازم است
بر تو که اکتفا وقناعت نکنی بآنچه در فهرست است وبس بلکه نظر کنی باخبار آنها تمام بتفصیل پس از اینجا شروع
در فهرست میشود مقدمهٔ اولی در شرح اسرار شهادتست و در وی دو عنوانست یکی عنوانیست که سید مرتضی
او را عنوان نموده و در وی اخبار عجیبه ذکر میشود از کتابهای عامه از صحاح وغیر او و در وی نیز بیان میشود اینکه شهادت
سید الشهداء علیه السلام در وی مصالح کثیره وفواید وفیره است و در او نیز ذکر میشود اسرار ووجوهیکه در این کتاب
بیان میشود امور یست که استنباط شده از کتاب وسنت وحکمت محکمه و در وی نیز بیان میشود علتهائیکه از برای
شهادت در اخبار مذکور است واینکه شهادت آنسرور اول دلیل است در باب اثبات نبوت خاتم
و همچنین اشاره است بحکایات عجیبه و اخبار عامه وبیان مراتب مصائب ... مقدمه
در اخبار حزن وگریه وبیان اینکه در روایات مشتمل ومتفاوتست میشود ...

در بیان حد حرم سید الشهدا که مستحب است تبرک نمودن بتربت آن و تحفه نماز بر او که برای هر یکی از این مقامات تنبیهات که در آن ذکر میشود بعضی از امور مهمه و آنچه باین مقام تعلق دارد و اشاره میکنیم بعنوانهای آنها از جهة اختصار بعد بدرستیکه

در این مقدمه تذییلات چندیست که متضمن مطالب مهمه و لازمه است از بیان حقیقة زیارت و احکام کثیره در آن باب و بعضی از حکایات عجیبه و اسرار لطیفه و بعضی از اشارات که تعلق دارد نسبت بزیارت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمه علیهم السلام و در آن نیز تذییلیست که متضمن امور مهمه است از بیان تفاضل و تفاوت در میان زیارات باین معنی که کدام زیارت از زیارتها افضل است و توفیق و جمع نمودن میان اخبار و نیز در آن تذییل دیگر است که متضمن فضل تعمیر نمودن مشاهد مقدسه و حکایت عجیبه است در بارۀ نادرشاه بعد از وفات او

مقدمه دهم در اشاره ببعضی از مناقب و فضایل سید الشهدا و در آن اخباریست که چشمها را روشن مینماید و تذییلات چندیست که متضمن جمله کثیره است از مطالب مهمه از اینکه مناقب و فضائل و معجزات سید الشهدا از چیزهائیست که احاطه بآنها ممکن نیست و در تحقیق حال در معجزه و خارق عادات و از اینکه طرق در شناختن امام چهار است چهارم آنها معجزه است و از اینکه معجزات سید الشهدا از چیزهائیست که احاطه بآن ممکن نیست و اینکه معجزه بر دو قسم است معجزه بمعنی اعم و معجزه بمعنی اخص و از اینکه خارق عادات شش است معجزه و ارهاص و کرامت و اهانت و استدراج و معونت است و در بیان اینکه برای ائمه طاهرین مقامات نورانیه است و بیانش بضرب مثلیست اولا در این اشارتست بر تصرف روح جعفر صادق علیه السلام در زمان حضرت موسی و اشاره دارد ببعضی از اخبار که در این باب وارد گشته و بیان اینکه بر عموم مکلفین واجبست معرفت ائمه بمقامات نورانیه و اشاره دارد باینکه مقامات نورانیه را دو معنیست و بیان اینکه واجب بر عوام رجوع بعلماست در باب معرفت ائمه بیکی از طرق اربعه و اخذ نمودن از ایشان باینمعنی که آن از قبیل ارشاد و استرشاد است و اشارتست بر قضیه نقل اسمعیل ابن عباد احادیث را در دولت اولاد بویه

مقدمه یازدهم در اشاره ببعضی از امور که تعلق دارد بجمیع مقدمات این کتاب و جمیع مجالس آن یعنی اموریکه رعایت بر ملاحظه حال اخبار و روایات و بر ملاحظه حال ناقل و ذاکر آنها در مجالس عزا و آنچه بآن تعلق دارد و در آنست بیان اینکه جایز نیست نقل احادیث موضوعه کاذبه در باب عزائی و ذکر مصائب چنانکه جایز نیست در غیر اینها و اشاره دارد در بعضی از اخبار و حکایات عجیبه در این مقام و اشاره دارد باینکه از جمله قبایح این زمانست عمداً دروغ گفتن مرثیه خوانان و ذاکرین مصائب و نیز اشاره دارد بوسعت دادن بدائره تعبیر و آن اینست که روضه خوان بگوید گویا که بزبان حال چنین و چنان گفت و اشاره دارد ببعضی از اخبار لائقیست که با آب زر نوشته شود از جهة اینکه آنها افاده اصول و قواعد کلیه مینمایند

واشاره است بمدح بعضی علما که علما در شان این کتاب واشاره بر اینکه مأمور شدم در خواب بجمع و تصنیف این کتاب واشاره بر بعضی از وصایای نافعه و مواعظ شافیه که جمله از آنها اینست که در روز قیامت محاکمه مینمایم با کسیکه سرقت نماید و بخود نسبت دهد مطالب این کتاب را واشاره دارد بر حال اجازه و اینکه مرثیه خوانان عوام لابد است که رجوع بعلما نمایند در فهمیدن مطالب این کتاب و اشاره دارد بر اینکه بکسی جایز نیست که تغییر دهد طرز و اسلوبیکه آنها را در بعضی از مطالب این کتاب اعمال نموده ام از مطالبیکه محتاج است بر کثرت استعمال فکر

مقدمه دوازدهم در ذکر بعضی از خطبه های بلیغه رشیقه و آنها دوازده خطبه است اول متضمن بیرون آمدن سید الشهداست از مدینه بسوی مکه دوم مشتمل است بر بیرون رفتن آنحضرت از مکه و آنچه بآن تعلق دارد سیم مشتمل است بر آنچه حادث شد در راه مکه تا بکربلا و نیز مشتمل است بر شهادت مسلم ابن عقیل چهارم مشتمل است بر رسیدن او بکربلا و آنچه بآن تعلق دارد پنجم متضمن بعضی از اموراست که در روز عاشورا واقع شد ششم متضمن شهادت جوانان بنی هاشم واولاد ائمه علیهم السلام است هفتم متضمن استغاثه سید الشهدا و لبیک گفتن خدای عز و جل است دعوت او را و همچنین ارواح انبیاء و افواج ملائکه بلکه هر چیز از خلق خدا او را لبیک گفتند هشتم متضمن بعضی از عجایب روز عاشوراء و مجاهدات سید الشهداست نهم متضمن افتادن آنحضرت است از بالای اسب بزمین کربلا و قضیه شهادت او و آنچه بآن تعلق دارد دهم اشاره است بسیری از اسرار شدت مصائب آل رسولخدا از روز طف تا مراجعت از شام یازدهم و دوازدهم اشاره میکند بامور عجیبه و در مقدمه تذییلیست که متضمن بعضی از مواعظ و نصایح شافیه است والآن شروع میکنیم در فهرست مجالس

مجلس اول در اخبار و روایاتیکه وارد شده در بیرون رفتن سید الشهدا از مدینه تا نزول مکه و از جمله اخبار اینست که در اثناء رفتن آنحضرت افواجی از ملائکه باو ملاقات نمودند در حالتیکه حربه ها در دست داشتند بعد افواج مسلمین جن بخدمت او رسیدند و در آن تذییلات چندیست در بیان امور کثیره از اینکه طاغی ترین بنی امیه بعد از یزید لعنه مروان ابن حکم است و بیان حال عمر ابن عبد العزیز و حکم او در قضیه عجیبه بحق و راستی و بیان حال نجات یابندگان از بنی امیه بدوست داشتن اهل بیت عصمت مثل خالد ابن سعید ابن عاص و محمد ابن ابی حذیفه و معویة ابن یزید و کسانیکه مثل ایشانست در اعتقاد و بیان معنی اللهم العن بنی امیة قاطبة و بیان معنی قول او علیه السلام الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان و بیان بلند شدن نور از قبر رسولخدا در وقت وداع سید الشهدا و بیان قول او من تخلف من بنی هاشم لم یبلغ مبلغ الفتح و بیان قول او وان لم اخرج الی العراق یقتلونی واشاره نمودن بر مدرکی از مدارک اینکه ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء لبیک لبیک یا ابن رسول الله گفتند بعد از گفتن سید الشهدا در روز طف ألا من معین الا من مغیث و ایضا اشاره به بعض مدارک بودن جبه شریف در قبر شریف و بیان قول او علیه السلام ان الله جعل کربلا معقلا لشیعتنا و تکون لهم امانا فی الدنیا والآخرة توفیق و جمع میان این و میان آنچه مشاهده میشود از فتنه ها و مرضهای مهلکه مثل طاعون و وباء اعاذنا الله منها

مجلس دویم در ذکر روایتیکه در شهادت مسلم ابن عقیل و هانی و عروه وارد گشته و در آن تذییلات چندیست

مجلس سیم در ذکر شهادت دو طفل مسلم و در آن یک تذییل است

مجلس چهارم در متوجه شدن سید الشهداست از مکه تا رسیدن کربلا

مجلس پنجم در وقایعیکه بعد از نزول کربلا واقع شد و در آن تذییلاتیست در بیان جمله کثیره از امور مهمه مثل بیان نزول جبرئیل در حالتیکه کف او در کف سید الشهداء بود بمقاله بلوا الی بقیة الله و بیان اینکه سید الشهدا بدست خود اشاره کرد بسوی آسمان و درهای آسمان گشاده شد و ملائکه نازل گردید بقدریکه عدد ایشانرا غیر از خدا کسی دیگر نمیتواند بشمارد و بیان اینکه نزول ملائکه بر صدیقه طاهره و ائمه معصومین از چیزهائیست که اخبار آن در حد قطع فرو تواتر است و این منافی نیست با آنچه ضرورت بر آن قائم شده از منقطع شدن وحی و بیان محدث بودن ائمه علیهم السلام و اشاره به بعضی از اشکالات و حل آنها بر اینکه محمد ابن حنفیه و عبد الله بن عباس آیا معذور بودند در تخلف نمودن از حضرت امام یا نه و اشاره بر اینکه ائمه را قوت تصرفست در عوالم امکان و اینکه ایشان اصحاب ولایت مطلقه اند و اعتراض و بحث بر اقوال و افعال ایشان جایز نیست و بر اینکه مقداد از سلمان از حیثیت درجه و مرتبه بزرگتر است از یک وجه و سلمان از او بزرگتر است از حیثیت

در علی اکبر را و کیفیت آن و التباس او بکر ابن غانم مقاتله میکرد و بیان بعضی از روایات وارده در شهادت آن سرور و اشاره بر بعضی
از مناقب و فضایل او و اینکه او در چه بود از درجات عصمت و اشاره است بر حدیث قدسی و ذرات یا محمد انت منی بحیث
شئت انا و علی منک حیث انت منی و محبو علی منی بحیث علی منک و اشاره است بر رجوع نمودن امیر المؤمنین بر مالک اشتر و اشاره است
بر مقاتلات امیر المؤمنین کهف از حق و بر مقاتلات محمد ابن حنفیه در غزوه جمل و بر بعض آنچه واقع شد در روز سیم و چهارم از جنگ صفین
و بر اینکه بعضی از امور که روضه خوانان و ذاکرین مصایب ذکر میکنند از چیزهائی است که آن را اصل و مستندی نیست و اشاره است
بر تشبیه کشتن علی اکبر طارق ابن کثیر را بکشتن امیر المؤمنین عمرو ابن عبدود را و تکلم ذوالفقار بعد از کشتن عمرو ابن عبدود
و بر بعض آنچه در روز احد واقع شد و نیز اشاره دارد بر بیان آنچه در بعض زیارات است از اینکه سید الشهدا خون علی اکبر را
بطرف آسمان انداخت و آن مثل قول آنحضرت برمی دمک الی اعنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من ابیک زفرة
و ایضا اشاره دارد بر مدت عمر او و آنچه در این باب واقع شده از اختلاف در روایات

مجلس دوازدهم در بیان حال سید الشهدا بعد از شهادت همه اصحاب و جوانان بنی هاشم و اشاره بر اینکه ناقل
مطالب این کتاب و خواننده آن در مجالس و محافل لابد است از ملاحظه طرز و طریق احتجاج و استنباط و اشاره بر اینکه
اول کسی که در وقت استغاثه سید الشهدا لبیک گفت خدای عز و جل بود و اشاره است بر اسرار و وجوه در این باب و بر اینکه
مجیبین بر دعوت آنحضرت بعد از اجابت خداوند متعال ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین بود
از این امت و سایر امم ماضیه و اشاره دارد بر وجوه و ادله آن و بر بعضی از احوال امیر المؤمنین و مناقب او بعد از تولد او
و ایام طفولیت او و پاره کردن قماط را در حالتیکه در گهواره بود و تشبیه کردن علی اصغر آنحضرت با او در پاره کردن قماطهای خود
در وقت استغاثه پدرش و اشاره دارد بر کیفیت طلب شیطان رجیم از خدای رحمن و رحیم شدت حرارت را در وقت
مقاتلات سید الشهدا و اشاره است بر نزول قرطاس از آسمان و بر روایات وارده در شهادت علی اصغر و لبیک
گفتن امام زین العابدین بر استغاثه پدرش و بر اسرار لاهوتیه در شهادت علی اصغر و رجوع نکردن یک قطره خون او از آسمان
بزمین و اسرار نماز کردن آنحضرت بر علی اصغر و تعجیل فرمودن در دفن او و بر سر مرض امام زین العابدین در آن اوقات و توجیه
اخباریکه میگفتند بر اینکه هرگاه او را میکشتند هر آینه زمین از حجت خدا خالی میشد با اینکه فرزندش محمد باقر علوم اولین و آخرین
موجود بود در آنوقت و اشاره است بر لبیک گفتن اجساد شهدا بر آنحضرت بعد از استغاثه و اشاره است بر آنچه امام بر
اجابت کنندگان بر دعوت او و لبیک گویندگان در وقت استغاثه او از ملائکه و طوائف جن و ارواح انبیاء
و اوصیاء و مؤمنین و بر قصه عجیبه که واقع شد در میان بعض صلحاء و میان زعفر جنی و آن متضمن است اینرا که زاد
و طعام اسیران اولاد رسول خدا از کاشه بود که از آسمان نازل شده بود

مجلس سیزدهم در بیان مقاتلات و مجاهدات امام علیه السلام و در آن است کیفیت پوشیدن آنحضرت لباس حرب
و ترتیب اسلحه و پاره کردن او ثوب و سروال خود را و ایستادن او در وسط میدان و مذمت کردن اهل کوفه را و بعضی
از اشعار و مواعظ و اتمام حجت نمودن بر کفار و کشتن آنحضرت در مبارزت هفتصد و هشتاد نفر سوار را از وجوه
و اعیان آن قوم و رسیدن کتابت دختر مریضه اش از مدینه باو در حالتیکه مشغول قتال بود و رجوع کردن او بسوی خیمه ها
و فریاد کردن زنان طاهرات بعد از کشتن او یزید ابطحی را بعد از آن حمله کردن او بر کفار و کشتن او در این حمله بیست و چهار
هزار سوار را علی روایة و بنا بر روایت دیگر پنجاه هزار و رجوع نمودن او بسوی خیمه ها و نزول ملک با و پیش از رسیدن
آنحضرت بخیمه ها بعد از آن قصد فرات و پر کردن دستهای خود را و ریختن از دست خود بجهة شش اسرار و وجوه
و اشاره دارد بر بعضی از روایات و غزوات امیر المؤمنین و در آن مناسبات عجیبه و اسرار لطیفه است که جگر
شیعه را میکدازد و اشاره بر اینکه مجاهدات و مقاتلات او با قوه بشریه نبوده بلکه بقوت لاهوتیه که شانی است
از شئون اصحاب ولایت مطلقه و اشاره بر وقوف و ایستادن آفتاب در فوق زمین هفتاد و دو ساعت و بعضی از ادله
و بر اینکه روز طف روز طوفان اعظم است در عالم کبیر و بر اینکه برگشتن آفتاب برای امیر المؤمنین در شانزده موضع است
و اشاره بر قصه عجیبه در باب برگشتن آفتاب که آن را علماء عامه نقل کرده و بر اینکه مقتولین از لشکر کفار

نامتی که در مدینه بر دیوار خانهٔ فاطمه مرضیه واقع شد و قضیهٔ کوری که پیغمبر او را بینا نموده بود و قضیهٔ پاهای دیگر و قضیهٔ
حمد او با منکر و در آن نیز تذییلات چند است تذییل اول متضمن قضایای جمعی است از کسانیکه خدای تعالی ایشان را مسخ و کوری
و برص و مثل اینها مبتلا نمود بسبب سب و شتم ایشان امیر المؤمنین را و تذییل دویم از آنها متضمن اسرار تأثیرات خونهاست
سید الشهداست با تأثیرات نورانیه و بدنیه که در هر ذرّه از ذرات آن خونهای طاهرات هزار هزار خواص و آثار دارد
و اقل خواص آنها خبریست که در عین الحیوة است و اشاره به بعضی از ادلهٔ آن اسرار و برکثرت خونهای جاری شونده از جسد
سید الشهدا و حدیث تخشوع و تذییل سیم از آنها اشاره کننده است به بعضی از اسرار دقیقهٔ ملکوتیه و وجوه لاهوتیه در اینکه
جمیع عوالم امکانیه در نزد محمد و اولاد معصومین او نیست مگر مثل یک کاسه

مجلس نوزدهم در آنچه تعلق بدفن جسد طیب طاهر دارد و در آن ذکر شده اعانت جمعی از بنی اسد امام زین العابدین را
در دفن جسد طاهره و معین نمودن موضع قبرها و اشاره است بر کیفیت و کمیت در آن و در آن نیز تذییلات چند است
تذییل اول از آنها متضمن است اینکه جسد سید الشهدا و جسد انصار و اصحاب او را پیش از دفن غسل داده و کفن نمودند
بغسل و کفن ملکوتی و ذکر حدیث حذام ابن زائده و اشاره است به بعضی از اصول و اسراریکه از آن حدیث مستفاد میشود
و اشاره دارد بر قضیهٔ عجیبه تذییل دویم متضمن مطلب مهمی است که بجسد شریف سید الشهدا تعلق دارد بانیکه که بدن مبارک
آیا الآن در قبر شریف است یا در عرش و آسمان و اشاره است بر اخبار وارده در این مقام تذییل سیم متضمن کیفیت جمع و توفیق است
در میان اخبار متناقضه و آثار متدافعه

مجلس بیستم در بیان عبور حرم و دختران رسول خدا بر قتلگاه و در آن اشاره است به بعضی از امور مثل اینکه آن عبور در یازدهم
محرم بود و آیا عبور اهل بیت بطلب زنان طاهرات بود از کفار بطلب را یا اینکه ناشی از عناد و عداوت ایشان بود که اهل بیت
از قتلگاه برونند و اینکه این مرور و عبور از زنان طاهرات آیا قبل از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از اجساد طاهره و ابدان
طیبه یا بعد از آن و نیز اشاره بروایتی که متضمن قضیهٔ دختر صغیرهٔ سید الشهداست و در آن نیز یک تذییلی دارد که متضمن حکایات
خواهرهائیست که تیرهای روزگار بایشان رسید و ایشان را بسبب برادرانشان بدرد آورد

مجلس بیست و یکم در آنچه تعلق دارد بتقسیم سرهای مطهره بر قبائل و آنچه تعلق دارد بر عدد مقتولین از اهل بیت و در آن تذییلی
دارد که متضمن قضیهٔ عجیبه است و در آن قضیه بیان میشود که سر قاسم ابن حسن علیهما السلام در قریهٔ از قری شمرانات مدفون است
و تذییل دیگریست که متضمن خبریست که بتذییل اول تعلق دارد

مجلس بیست و دویم در داخل شدن اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شد و دخول ایشان بکوفه در دوازدهم محرم بود و در آن
روایات و اخبار مستفیضه است بلکه بعضی از آنها در حد تظافر و تواتر معنویست و از آنها مثل خطب و احتجاجاتیست که امام
زین العابدین و دو عمه و خواهرش آنها خطبه خوانده و احتجاج نمودند و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور مهمه و بیاناتیست
که تعلق دارد بچیزیکه در اخبار این مجلس است و تذییل دیگر دارد ایضا و آن نیز متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه صدیقهٔ صغری
زینب و ام کلثوم دختران امیر المؤمنین و همچنین سایر زنان طاهرات آیا سر و روی ایشان برهنه بود در وقت داخل
شدن بکوفه و اشاره است بر توفیق و جمع ما بین اخبار مختلفه و بر اینکه شراب و طعام اهل بیت از کجا بود و از کدام وجه بود
و تذییل دیگر است ایضا و آن متضمن واقعهٔ زدن زینب سر خود را بمقدم محمل بنحویکه خون از او جاری شد و تحقیق حال در آن باب
و آنچه بآن شبیه است و اشاره است بر محدثه بودن زینب و متصفه بودن او بقسمی از عصمت

مجلس بیست و سیم در داخل شدن اهل بیت بمجلس ابن زیاد و آن در سیزدهم محرم بود و در آنست روایات و اخبار
که حکایت میکنند ارتداد و زندقهٔ ابن زیاد و کیفیات افعال و مقالات او را و روایاتیکه وارد گشته در احتجاجات
امام و عمهٔ او زینب و روایاتیکه وارد شده در تکلم سر شریف در مواضع عدیده و خارج شدن آتش از قصر بنحویکه که
نزدیک بود ابن زیاد را بسوزاند و اشاره است بر اینکه آن لعین سر شریف را دو دفعه بمجلس حاضر کرد و همچنین اهل بیت را
الی غیر ذلک از روایات که متضمن بعضی از حالات و کیفیات است و در آن نیز تذییلات چند است که متضمن بعضی از
امور بیانیه است مثل اینکه زینب صدیقه آیا سر برهنه بود در وقت داخل شدن بمجلس ابن زیاد یا نه و مثل اشاره

دعاء

در بارهٔ نیکوکاران و اشرار الی غیر ذلک از اخبار کثیره که کاشفند از اینکه آنخواتون معظمه در آن اوقات در حال حیات بود
و میان بعض اخبار باطل است بر اینکه آنخواتون در زمان حسن مجتبی وفات یافت و استدلال نموده با آن فقها بر بعض مطالب
خود شان در باب احکام جنازه ها و این بذیل متضمن قضیهٔ راهب یهودی و روایت وارده در فضیلت زیارت

مجلس بیست و نهم در باب داخل شدن حرم و اسیران بدمشق و آنچه واقع شد و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور مهمات است
مثل اینکه حرم طیبات و زنان طاهرات آیا صورت ایشان وا زبود در وقت داخل شدن بدمشق یا نه و اینکه آن زنان
و دختران از حرم رسول خدا چشمهای خائنه را قدرت بود که بایشان نظر نمایند و قلوب صاحب ریبه و شک را طاقت بود
که در بارهٔ آنها خیال ریبه و خیانت نمایند

مجلس سی ام در ذکر حالی است که یزید در آنحالت بود در وقت وارد شدن بشیر با و آنچه بآن مقام تعلق دارد و در آن
تذییلی است که متضمن بعضی از امور است مثل اینکه یزید میان فرح و شادی تام و خوف و اضطراب بود از بر انگیخته شدن فتنه
و هجوم آوردن مردم بعد از آن خوف و اضطراب آن ملعون زائل شد و مثل اینکه همراهان لشکر او کلمات ایشان متناقض است
در وصف شهداء جمعی از آنها ایشان را ببزرگواری و شجاعت وصف و تعریف نموده و جمعی نسبت خوف و گریز بآنها داده

مجلس سی و یکم در ذکر داخل کردن کفار سر شریف را بمجلس یزید کافر و آنچه بآن تعلق دارد و آنچه از آن لعین صادر شد از
کلمات ارتداد و زندقه الی غیر ذلک و در آن تذییلی است که اشاره کننده است بر آنچه آن کافر لعین استعمال کرد از
از زیرکی و مکر و شیطنت و از مخاصمات در کلمات متدافعه و متناقضه

مجلس سی و دوم در داخل شدن حرم و اسیران بمجلس یزید و در آن اولا اشاره دارد بر کثرت غلط و عدم انتظام در کلمات
اصحاب مقاتل نسبت باین مقام و اشاره دارد بر اینکه هر کسیکه میخواهد اطلاع یابد بر حقیقه حال بمطالب این مجلس را
اخذ نماید بآن ترتیبیکه ذکر کردیم زیرا که در آن مطالب کثیره دارد و در آخر آن هست فقال رجل من القوم یا یزید رد الغلام
والا فانت مقتول و در آن نیز تذییلی است که متضمن بعضی از امور است

مجلس سی و سیم در ذکر بعضی از آنچه در آنروز نیز واقع شد از روز اول که سرهای مطهره و اسیران بمجلس یزید حاضر نمودند
مثل آنچه صادر شد از صدیقهٔ صغری زینب علیها السلام از خطبهٔ بلیغه و احتجاجات که پشت اولاد زنا و کفار را میشکند الی
غیر ذلک از مطالب و در آن نیز تذییلی است که اشاره کننده است بر بعضی از مطالب مثل اینکه کفر و ارتداد یزید
از امور قطعیه است که شواهد ساطعه و بینات قاطعه بآنها دلالت نموده اند از جمله آنها تصریح نمودن صدیقهٔ صغری زینب است
بآن و مثل اینکه علم زینب از علوم و معارف کسبیه نیست بلکه از قسم علوم لدنیه است و از اینکه روح نورانی
قاهرهٔ او بر یزید غلبه کرد و مثل اینکه اصحاب نبوت و ولایت مطلقه نظر کننده بنظر خیانت و ریب بحرم ایشان نظر
نکرد مگر اینکه بعقوبت مبتلا گردید و بزودی بعذاب واصل شد الی غیر ذلک از مطالب

مجلس سی و چهارم در ذکر خطب و احتجاجات سید ساجدین روحی له الفداء در مجلس یزید لعنه الله و در آخر این مجلس و قبل از آنکه
امام خطبه و احتجاجات خود را تمام کرد صداها بگریه و نوحه از هر جانب بلند شد با اینکه یزید امر کرد ببردن گردن مؤذن
و در آن تذییلات چند است اول برای بعضی از امور است مثل اینکه خطبه و احتجاجات امام علیه السلام در روز اول
بود که در آنروز زینب خاتون خطبه خوانده و احتجاج نمود بلکه در بعض ایام دیگر بود که اهل بیت در آن ایام در حبس بودند
و مثل اینکه احتجاجات امام علیه السلام در ایام عدیده واقع شد و مثل اینکه کلمات امام اصول محکمه را در معارف حقه
افاده نمود و ثانی از آنها متضمن بعضی از حالات اهل بیت است در زندان و سیمی متضمن بیان مدت بودن اهل بیت است در زندان

مجلس سی و پنجم در ذکر بعضی از قضایائیست که در ایام بودن اهل بیت در زندان واقع گشت مثل قضیهٔ رسول
پادشاه روم و قضیهٔ رأس الجالوت و قضیهٔ جاثلیق و در آن تذییلات چند است تذییل اول متضمن بعضی از بیانات است
مثل اینکه یزید امر میکرد که سر شریف را در مجلس او حاضر نمایند در تمام ایام که اهل بیت در حبس بودند و مثل اینکه قضیه
رسول پادشاه روم و رأس الجالوت و جاثلیق و رأس الیهود قضایای متعدده است و مثل اینکه آن سر شریف را
دشمنان حاضر نکردند مگر اینکه از آن سر شریف معجزهٔ غالبه قاهره صادر گشت تذییل دوم متضمن بعض دیگر است

فایض میشود تا بنا بدان بسیار مردم با آنچه آن ابدان شریفه تحمل میشوند از جراحات و ریخته شدن خونها چیز زیرا که غیر آنها تحمل نمیشود و اشاره بر قضیهٔ ام هانی ملعونه و جاری شدن خون تازه از زوی سید الشهدا و اشاره بر اینکه اکبر علم شباهت دارد با طفار و ناخنهای صاحب ولایت مطلقه و اشاره بر قضیهٔ نبش قبر حر شهید و بر قضیه جد ابن بابویه و قضیهٔ نبش قبر ثقة الاسلام کلینی و بر قضیهٔ کشتن یکنفر از شیعه کافر زندیق عبد العزیز و بابرزا و اشاره بر تزییف کلام صاحب تبر المذاب از اینکه کفار کتابهای امام مظلوم را بیرون نمودند حتی باقی نماند در بدن او چیزی و همچنین تزییف کلام کسیکه کلام او را توجیه کرده و اشاره است بر آنچه بر مصنفین و مؤلفین مراعات آن واجب است و اشاره بر کثرت وقوع خطا و غلط از جمعی در مباحث علمیه و اشاره بر ابطال قول کسیکه سلمان رضی الله عنه را بر عباس و علی اکبر و قاسم تفضیل میدهد و در مطلب مطالب نفیسه و فوائد نیز لغه است و اشاره بر تاسیس اصلی از قول امیر المؤمنین در مدح شهداء کربلا و اشاره بر اینکه آن روایتیکه متضمن قضایای کثیره است در باب سر قاسم و پسر شهید او که بر بنی امیه خروج کرد منافی نیست با اصلی از اصول امامیه و اشاره بر اینکه قاسم مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است در افضل بودن بر سایر عترت هاشمیه و اشاره بر حفظ زبان از قائل شدن تفاضل و تفاوت در میان عترت هاشمیه یعنی در ما عدای عباس و علی اکبر و قاسم و اشاره بر ثبوت تفاضل و تفاوت در میان اصحاب و تفضیل حبیب ابن مظاهر بر جمیع اصحاب یا بر اکثر ایشان و اشاره بر اینکه حر شهید را شأن عظیمی است و اشاره بر توقف نمودن در باب تفاوت و تفاضل در میان عباس و علی اکبر نعم مقدم میشود عباس در باب نذر و مثل آنها

مقام سیم در ذکر روایت تزویج امیر المؤمنین فاطمه زهرا سلام الله علیها و در آن روایت حسنهای دو مستمعان روشن میشود

مقام چهارم در ذکر روایت تزویج رسولخدا خدیجه کبری را پس طول نمیدهیم کلام را بذکر فهرست آنچه در این دو مقام است زیرا کسیکه باین کتاب نظر میکند مطلع میشود بآنچه در آنهاست بعد از این دو مقام تذییب است و در آن اشاره است بر حال کتابیکه نقل کردم از آن آنچه در این دو مقام است و ایضا اشاره است بر جلالت شان ابیطالب و حمزه و بر اینکه و ترقه عم خدیجه کبری را در جنت نجات است و بر اینکه خویلد اینفع میدهد او را در جنت پدر بودن او خدیجه کبری را و جد بودنش فاطمه زهرا و اولاد معصومین او را

مقام پنجم در ذکر مناسبات میان زفاف خدیجه کبری بر رسولخدا و زفاف فاطمه زهرا بر امیر المؤمنین و زفاف دختر سید الشهدا بر پسر عمش قاسم ابن حسن مجتبی و در آن نیز اشاره است بر معنی قول پیغمبر کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصائب الحسین و در آن نیز اشاره است بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و اشاره بر فضلیت گریه برای مصائب سید الشهدا بر گریه خوف و خشیت از خدا و ند متعال و اشاره بر او له و وجوهیکه بر مطلب دلالت میکنند و اشاره بر مجسم شدن اشکیکه برای مصائب حسین جاری شده مصور و متشکل بودن آن در روز قیامت بصورت جوهره غنیه و دره ثمینه و اشاره بر اینکه یکقطره از آن آتش جهنم را خاموش میکند و در آن اشاره است ایضا بر معنی قول سید الشهدا که فرموده انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی و استعبر و اشاره بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و بر اینکه اولی و احسن بحال مؤمن و احتیاط برای او اینست که تحصیل استعداد نماید برای گریستن بر سید الشهدا هر وقتیکه ذکر شد و اشاره بر سؤال و جواب آن

مقام ششم در اشاره بر آنچه دلالت میکند بر جلالت شان قاسم و عظم منزلت او نزد خدا تعالی بذکر آنچه بر این دلالت میکند از امور کثیره و وجوه وفیره و اشاره بر اینکه قاسم مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است در فضلیت بر سایر عترت هاشمیه و بر اینکه افضلیت امیر المؤمنین بر حسن و حسین ممکن نیست تاسیس اصل از افضلیت او بجهة افضلیت اولادش بر اولاد ایشان و ایضا اشاره است بر افضلیت حسن مجتبی بر سید الشهدا و بر اخباریکه بر این دلالت میکند و اشاره است بر اینکه جمیع کسانیکه از اولاد ابیطالب و ذریه اوست متصفند بشجاعت و بر قول پیغمبر در اینباب و قضیه ام هانی و ایضا اشاره است بر اینکه شجاعت قاسم در درجه اعلی است و شجاعت پدر بزرگوارش حسن مجتبی را وارث شده است چنانکه پسر عمش علی اکبر شجاعت جد امجدش را وارث بود

مقام هفتم در ذکر سبب الحاق تذییلات ثلثه در مجالس ثلثه یعنی مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس و مجلس شهادت علی اکبر باین کتاب بعد از فراغ از تصنیف آن در دو سال پس در آن اشاره است بر کیفیت مبتلا

بودن من بمرض وباء در سال گذشته واشاره بر آنچه آنرا دیده بود بعض فضلا که در نزد من حاضر بودند در ایام مرض از حرکت
واضطراب خانه یا اینکه آنخانه گویا متحرک بود واشاره بر حسرات وتأسفات من بر آنچه از عمرم گذشته بود و بر قصه
عارض شدن الم قلب بر من علاوه بر آنچه در من بود از شدت مرض و در بعض شبها طبیب از معالجه من عاجز شد
و بر قضیه طلب شفا نمودن من بتربت مقدسه ومنقطع شدن وجع در همان ساعت و بر اینکه من بجاهلان نگفتم که اکتفا
نکنند در استشفا بتربت مقدسه بیکدفعه و دو دو دفعه بلکه استشفا وتمجید بآن در مرضی از امراض مراتب کثیره و اشاره
بر اینکه از نذورها در وازمن در زمان ابتلاء من بآن مرض این بود که غیر از این کتاب کتابی بنویسم و بر اینکه این الحاقات
در مجالس ثلاثه مثل عوض وبدل است از آن کتاب منذور تا وقتیکه خدا مرا موفق نماید بمشغول بودن بتصنیف آن کتاب
منذور واشاره بر اینکه شان فقها ومجتهدین وفضلا وطیفه ایشان نیست که بالای منابر رفته مصائب آل رسول را
ذکر نمایند واز این استنکاف نکنند

مجلس دهم در شهادت عباس ابن امیر المؤمنین است ودر آن اشاره است بر بعضی از احوال او و جنگ میان او و مارد
ابن صدیف تغلبی جاری شد وکشتن او مارد را بنیزه در حالتیکه با سب طاویه مارد سوار شده بود وکشتن او جماعت کثیره را
از دلیران قبل از کشتن مارد وبعد از آن وبیان اینکه شهادت آنحضرت در نهم محرم بود بنا بروایت ابی مخنف که در کتاب
صغیر خود نقل کرده ونیز اشاره است بر بعضی از مناقب وفضائل وکرامات او واینکه آنحضرت از حمزه سید الشهدا و جعفر
طیار وسلمان افضل است واینکه او بدرجه رسیده از درجات عصمت واو مقامیست از مقامات نورانیه وهمچنین برادر
علی اکبر وصدیقه صغری زینب وام کلثوم واشاره بر غزوه احد ودر آن نیز مذیلیست که متضمن بعضی از مناقب اوست
تذییل الحاقی ملکوتی عرشیست که آنرا بمجلس الحاق نمودم بعد از فارغ شدن از تصنیف این کتاب در ترتیب دو سال پس این
تذییل متضمن مقدمه وبعضی از مقامات نورانیه است پس در مقدمه اشاره دارد بر بعضی از امور متقدمه مثل مهیا و ذخیره
نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای یوم طف و بر بعضی از اقوال وافعال عباس و بر قول سید الشهدا الآن انکسر
ظهری وقلت حیلتی و بر قول زینب صدیقه واضیعتاه بعدک یا عباس ومثل اینها
مقام اول در اشاره بر بعضی صفات کسانیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت رسیدند و بر استخراج سر لطیف از جهل
محکم لاهوتی زیرا که ایشان در روز طف از گروه غیر اولی الاربه بودند وگروه غیر اولی الاربه از مردان بر زنان واجبست
که از ایشان مستور نشوند واز این جهت امام زنان طاهرات وحرم خود را امر کرد که از خیمه ها بیرون آمده اصحاب را بقتال بتشجیع و ایشان را
بر حمایت تحریص وترغیب نمایند که با ایشان حمایت نموده وبلا را از آنها دفع نمایند چنانکه از روایات مخنف مستفاد است
وآن حسن است در نزد کثیر ولیکن آن روایت در نزد محقق ثقه است چنانکه مخفی نیست بر کسیکه در علم اصول حدیث وعلم
اسناد حاذق وماهر است ودر آن نیز اشاره است بر اسرار ملکوتیه از برای امر کردن امام زنان طاهرات را باین ونیز اشاره
بر صفات اصحاب ومکارم خصال ایشان ونیز اشاره دارد بر فضیلت جوانان بنی هاشم وعترت نبویه بر سایر اصحاب
که در پیش روی امام بدرجه شهادت فائز گشتند ونیز اشاره دارد بر هر فرد فرد از عترت طاهره نبویه وهمچنین هر فرد فرد از اصحاب
جمع کثیر بیا از کیف یقتل رسانیدند و بر سال اسرار دادن آن و بر سر فضیلت گریه کردن بر کسانیکه در خدمت امام شهید
شدند و بر سر امر نمودن ائمه معصومین شاعران اصحاب خود را بانشاد کردن قصاید در مرثیه وذکر مصائب
ونیز اشاره دارد بر سر قلت حقیقی گریه ونوحه بر مستشهدین بین یدی الامام غیر از جمیعی از ایشان
مقام دویم متضمن اشارات لطیفه واسرار غیبیه واصول رشیقه است ودر آن اشاره است بر اینکه مجاهدات عباس
مقابل مجاهدات جمیع مجاهد وشهید در پیش روی حجج از انبیا واوصیاء علیهم السلام است وصبر او مقابل صبر
جمیع صابرانست غیر از جمیعی از حجج معصومین ونیز اشاره دارد بر اسرار باقی ماندن آثار جسد شریف در قبر شریفش
ونیز بر اینکه صیحه سماویه ودعوت ملکوتیه سرایت کرد در شان او بر جمیع اطراف عالم و بر سر لاهوتی برای
قول سید الساجدین که فرمود ان لعمی العباس درجة یغبطها جمیع الشهدا ونیز بر اینکه هر کس آن مایه در بعضی امور
مثل مهیا وذخیره نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای روز طف ومثل قول سید الشهدا الآن

نگسترانیدی و مثل اینها که تعلق دارد باصول ملکوتی و اسرار لاهوتی و ببعضی از آن اصول و اسرار و نیز اشاره دارد بروایت
محدث حاذق ابن عصفور در عدد لشکر ابن زیاد و عدد کسانیکه عباس ع ایشان را بقتل رسانید و عدد کسانیکه عترت ع
و سایر اصحاب ایشان را کشتند و قول زینب صلوات الله علیها نسبت بآنحضرت ع و در آن نیز اشاره است بمطلب مهمی و آن اینست
که سزاوار نیست ذکر شهادت حضرت عباس در مجلس مگر بذکر شجاعت و حملات و صولات و مقامات او و همچنین است
کلام در شهادت علی اکبر بلکه در شهادت امام علیه السلام نیز و بودن اینها قاری و مرثیه خوان نامه های فتح بنی امیه را خوانند
مقام سیم در اشاره بمطلب مهم و سؤال مشکل و آن اینست که سر چیست در رسیدن اخبار بما بطریق تواتر تامه و نظام
در شئون و فضائل زینب و ام کلثوم و غیر ایشان از زنان طاهرات که اسیر شده و بر جواب از این اشکال و در آن نیز
اشارتست ببعض احوال استنباطات رقیقه دقیقه و مثال از برای اینها و در آنست ذکر خواب مرد صالح پرهیزکار
از اهل بحرین و متضمن فضیلت عظیمه است برای کسیکه اقامه عزا نماید بر امام مظلوم و بر او گریه کند و در آن نیز ذکر چیزیست
که متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه اقوال حجج معصومین در منام مثل اقوال ایشانست در بیداری و ذکر حال
مردی از سکنان شهر هند و امرد صالح و صاحب دولت بود در هر سال اقامه مجلس عزا و ماتم آل رسول مینمود
و ذکر آنچه بر او جاری شد از فروختن او پسر خود را که مثل او صرف نماید در اقامه عزای سید الشهدا الی غیر ذلک و در آن نیز
اشارتست باینکه امثال آن حکایت در غایت کثرتست
مقام چهارم در اشاره بر دو سؤال مشکل یکی اینکه عباس چگونه با دست چپ خود با کفار قتال نمود و بسیار از انجاس هلاک
نمود بعد از آنکه دست راست او را قطع کردند بعبارة اخری چگونه متصور میشود که انسان متحمل جراحاتی شود که بشمار در نمیآید
و مع ذلک جماعت کثیره را از شجاعان عرب و دلیران عجم بکشد پس این اشکال از آنچیزیست که جاری میشود در مقاتلات
علی اکبر و اشکال شدید میگردد در مقاتلات امام و اما جواب از این اشکال باشاره کردنست بسوی کیفیت طینت ابدان
و طینت ارواح و بعبارة اخری ابدان اصحاب ولایت مطلقه و کسانیکه تالی ایشانند متحمل میشوند از جراحات و ریخته شدن
خونها بقدریکه سایر ابدان تحمل آن نمیتوانند شد و در آن نیز اشارتست بسوی بیان سر این و سؤال دویم حاصلش
اینست که طایفه از طایفه های منحوسه ای از اولاد الزنا و ولد الحیض و وحوش آیا جاریست در شأن ایشان اینکه با ایمان از
دنیا بروند یا نه بعبارة اخری آیا ایشان در آخرت از اهل نجات میباشند بسبب گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر
شریفش یا نه و در آن اشاره دارد بر آنچه بعضی ذکر کرده در احوال این طایفه ها و اشاره بر تزییف آنچه ذکر کرده از وجوه علما
و نیز اشاره دارد بر اینکه حل این اشکال در بعض مجالس خاتمه این کتابست پس هر که اراده تحقیق این مطلب دارد بآنجا رجوع نماید
مقام پنجم در ذکر روایت احمد ابن حسن بکریست که متضمن سبب هجرت رسولخداست از مکه بسوی مدینه و قضیه خوابیدن
امیر المؤمنین در فراش آنحضرت و آنچه واقع شد در آنشب در مکه از او و اکردن امیر المؤمنین امورا که در پیش رسولخدا
امانت گذاشته بودند بر اصحاب آنها از اهل حضر و بادیه و آنچه در آن اوقات واقع گشت از وقایع عجیبه از کیفیت
مکاید رؤسای کفار مثل ابی سفیان و پسرش حنظله و ابی جهل و غیر ایشان و کیفیت کشتن امیر المؤمنین غلام ابی سفیان را
و آنچه بعد از آن در مکه جاری شد از وقایع عجیبه و آنچه نیز جاری شد وقتیکه امیر المؤمنین از مکه بعزم رسولخدا [illegible]
بیرون رفت و مثل جمع نمودن ابلیس ابالسه لشکر و مکاید خود را و مثل کشتن امیر المؤمنین جمع کثیری را از لشکر او
و باطل نمودن آنحضرت کیدهای او را و گریختن ابلیس و مثل اینها و آنچه بعد از آن جاری شد از جمع نمودن رئیسان قریش لشکر
و اعوان خود را از مکه بحرب امیر المؤمنین و آنچه جاری شد بعد از کشتن امیر المؤمنین جمعی از دلیران ایشان را بلکه جماعات
کثیره را از ایشان الی غیر ذلک من الوقایع تا اینکه امیر المؤمنین و حرم رسولخدا بمدینه رسیدند و در آن نیز مذکور است که اشاره
میکند ببعضی از امور مثل پاک کردن حال آن روایت از جهت مشتمل بودن آن بر امور شاذه با اینکه آن بیدا ضعیف است
این بنا بر آنست که نظر جلی اقتضا مینماید و لیکن مقتضی بودن امر بر آنست نظر دقیق تقاضا مینماید از جواز نقل کردن آن و اینکه
آن از روایات معتبره است و مثل اشاره نمودن بر بیان حال تفسیر امام حسن عسکری ع و مقدم نمودن قول صدوق بصحیح بودن
آن تفسیر از امام بر انکار نمودن غضایری آنرا و در آن نیز اشارتست بر مناسبات و مشابهات بین آنچه امیر المؤمنین ع
کرد در نصرت برادرش رسولخدا و ما بین آنچه عباس آن ابو الفضل آورد در نصرت برادرش سید الشهدا و در آن نیز

رسته بود

اشاره است بر آنچه تخصیص داده خداوند تعالی عباس را به فضیلت عظیمه و این مثل زیارت کردن زائرین قبر شریف او را از امور
باقیه است تا روز قیامت و آن اینست که نام او با اسم برادرش سید الشهدا مقرون است پس مجلس عزا در عالم منعقد نمیشود مگر
اینکه ذکر میشود در آن اسم عباس بعد در این مقام زینب دیگر است که متضمن ذکر روایتی است که آن روایت متضمن است
کیفیت بیرون رفتن سید الشهدا از مدینه و کیفیت سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل و همچنین متضمن است کیفیت سوار
شدن ایشان بر محامل در کربلا در یازدهم محرم و غرض از ذکر این روایت بیان مناسبات و همچنین بیان مفارقات
میان این روایت و روایت متقدمه که متضمن خروج امیر المومنین است با حرم رسولخدا از مکه و در آن نیز اشاره است بر کیفیات
و اقسام متصوره در سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل در منازلیکه میان کربلا و کوفه بود و همچنین در میان
کوفه و شام و در آن نیز اشاره است بر اینکه از شئون اصحاب ولایت مطلقه است اینکه احدی قدرت ندارد که خیانت
نماید نسبت بحرم ایشان اگرچه بنظر کردن و در خیال که در نشین بوده باشد و در آن اشاره دارد بر اینکه زینب صدیقه اشاره
فرموده در بعض اشعار خود در مرثیه یا مطلب و در آن نیز اشاره است بر اینکه غیرت اصحاب ولایت مطلقه غیرت خدا است
و در آن نیز اشاره است بر بیان حلم زینب صدیقه و صبر آن زیرا که صبر ایوب پیغمبر در غایت کمال بود ولیکن نظر بمقام
صبر جبار و ابرار صبر زینب صدیقه در غایت کمال بود نظر بمقام صبر مقربین و در آن اشاره دارد بر بیان این
بسبیل تام و در آن نیز اشاره است بر اینکه زینب صدیقه آیه بود از آیات مادرش صدیقه کبری و حجتی بود از حجتهای آن حجت کبری
بر جمیع خلق از اهل آسمان و زمینها بعد از پدر و شوهر خود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

مجلس بیست و یکم در شهادت علی اکبر و در آنست بیان کشتن آن والاتبار طارق ابن کثیر را و برادر و پسرش و بکر ابن غانم را
و امر ام مظلوم لیلی مادر علی اکبر را بر اینکه پسر خود را دعا نماید در حالتیکه با بکر ابن غانم مقاتله میکرد و بیان بعضی از روایات وارده
در شهادت او و اشاره بر بعضی از مناقب و فضائل او و اینکه او در درجه بود از درجات عصمت و اشاره بر حدیث قدسی
که یا محمد انت منی حیث شئت انا و علی منک حیث انت منی و محبو علی منی حیث علی منک و ایضا اشاره است بر جزع کردن امیر المومنین
بر مالک اشتر و اشاره بر بعضی مقاتلات امیر المومنین با کفار حق و اشاره بر صولات و مقاتلات محمد ابن حنفیه در غزوه جمل
و اشاره بر بعض آنچه واقع شد در روز سیم از حرب صفین و اشاره بر اینکه بعضی از اموری که مرثیه خوانان و ذاکرین مصائب
آن را ذکر میکنند از آنچیزهاست که آن را اصل و مستندی نیست و اشاره بر شبیه قتل علی اکبر طارق ابن کثیر و بکر ابن غانم را بکشتن
امیر المومنین عمرو ابن عبدود را و ایضا اشاره دارد بر تکلم کردن ذوالفقار با امیر المومنین بعد از کشتن آنحضرت عمرو ابن عبدود را
و اشاره بر بعضی اموری که در غزوه احد واقع گشت و اشاره بر بیان آنچه در بعض قرائت از بعض زیارات است مثل اینکه سید الشهدا
خون علی اکبر را بآسمان انداخت و آن قول اوست که فرمود یرفع دمک الی عنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من
ابیک زفرة و ایضا اشاره دارد بر مدت عمر علی اکبر و آنچه واقع شد در اینباب از اختلاف در روایات و تمثیل دیگر
الحاقیه ملکوتیه عرشیه است که آن را باین کتاب الحاق کردم بعد از فارغ شدن از تصنیف آن در مدت دو سال پس این
تمثیل متضمن یک مقدمه و مقامات چندیست پس در مقدمه اشاره دارد بر آنچه مثل آینه ها و صیقلها میباشد برای فضائل و مناقب
علی اکبر بمعنی که در آن مقدمه جمع میکنیم بطریق اجمال بعضی از اقوال و افعال او را که از دوست و دشمن در شان آن
والاتبار صادر شد مقام اول در آن اشاره است بر قوت ایمان و شدت یقین و اهمیت شجاعت و کلیت مروت
او زیرا که او اول کسی بود از عترت هاشمیه نبویه که کشته شد در راه خدا شیرین و گوارا دید و آن بزرگوار این را ارشاد
کرد در اصل اصیل از صفات و مکارم بلند و در آن نیز اشاره است بر اینکه قول او که اذا لا نبالی ان نموت محقین کلام عظیم و برکت
و ایضا اشاره است بر شدت شجاعت و کیفیت صولات و حملات و ایضا بر تحقیق حال و عدد کسانیکه آن والاتبار
از دشمنان کشت مقام دویم در کلامیست که تعلق بقول امام مظلوم دارد که فرمود اللهم اشهد انه برز الیهم اشبه الخلق برسول الله
خلقا و خلقا و منطقا و در آن اشاره است بر اثبات مشابهت برسولخدا از جمیع وجوه پس ثابت میشود برای او جمیع آنچه
برسولخدا ثابت است مگر آنچه بدلیل خارج شده و نیز در آن اشاره دارد بر اصول کثیره ملکوتیه از ثبوت عصمت برای او
و اینکه اگر او زنده میماند بعد از پدرش هرآینه امام او میشد و از اینکه علوم او علوم لدنی است و از قبیل علوم سر و القا

و از اینکه او افضل است از جمیع حواریین رسول خدا و امیر المؤمنین حتی از حمزه سید الشهدا و جعفر طیار ایضا و بعبارة اخری شأن او نسبت باین مقام مثل شأن عمویش عباس علیه السلام است و در آن اشاره است بآنچه تعلق دارد بکلام معویة بن ابی سفیان در شأن او و از ابحاث و مطالب لطیفه و فواید رشیقه و ایضا بر سری از اسرار امر ائمه معصومین شعراء اصحاب خود شان را بانشاد کردن قصاید در مراثی و ایضا بر شمردن جنود عقل و بر تحقیق بعضی از مطالب مهمه و لازمه

مقام سیم در بیان آنچه تعلق دارد بقول امام مظلوم علی الدنیا بعدک العفا پس در آن اشاره است بمعانی این کلام و تأثیرات و خواص آن و آنچه بر آن مترتب میشود و ایضا بر سر تکلم امام مظلوم باین کلام و باینکه امیر المؤمنین باین کلام تکلم نکرد بعد از وفات رسول خدا و بر اینکه حسنین علیهما السلام با آن تکلم نکردند بعد از شهادت امیر المؤمنین و همچنین بعد از وفات صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها و نیز در آن اشاره است بر آنچه در شأن سلمان رضی الله عنه وارد گشته و بیان مناقب و فضایل آن و بیان معنی محدث بودن او و ایضا اشاره است بر تحقیقات رشیقه در مقام اثبات فضیلت عباس و علی اکبر بر سلمان و امثال آن و در آن نیز اشاره است بر افضل بودن فاطمه زهرا بر جمیع خلق خدا غیر از پدر و شوهرش و ایضا اشاره است بر اینکه زیارت علی اکبر اجر و ثوابش در نزد خدا تعالی عتق و آزاد کردن بندهها از آتش و اینکه ثواب گریه بر او از چیزهائیست که تحدید و مقدار آن احاطه نمیتوانند بکند مگر خدا تعالی و ایضا اشاره است بر اینکه گریه کردن و حاضر بودن در مجلس عزا کاهی زیاده دارد بر زیارت ایشان و نیز بر اینکه گریه کنندگان بر آل رسول بجای او سزاوار است که در گریه خود ملاحظه نکنند چیزی را از نجات یافتن از آتش و داخل شدن بهشت بلکه ملاحظه نماید امر دیگر را که بآن اشاره میآید

مقام چهارم در ذکر مصارعت حضرت رسول خدا با ابی جهل و آن مصارعت قبل از زمان بعثت بود و همچنین قبل از تزویج خدیجه کبری و آن حدیث عجیب و لطیف و خبر شریف و ظریفیست و در این مقام نیز چیزیست که اشاره میکند بر بعضی از مطالب رشیقه و سؤال و جوابهای عجیبه و امثال اشاره نمودنست بر وجه مناسبت و مشابهت ما بین آن مصارعت و مقاتلت شبیه رسول خدا علی اکبر با طارق ابن کثیر و بکر ابن غانم و اشاره بر سؤال و جواب در جوهای علی اکبر و اشاره بر سؤال از اینکه آیا ارواح اصحاب کساء در کربلا در وقت شهادت سید الشهدا حاضر شدند یا نه و اشاره بر جواب از این سؤال و نیز اشارهایست بر سؤال مشکل و جواب از آن و ایضا اشارهایست بر حال زیارت قبور انبیاء و اوصیاء و گریه کردن بر ایشان و ایضا اشاره بر مطلب مهمی که متضمن حدیث خلقت طینت ارواح و طینت ابدانست و نیز متضمن است قضیه را که دوستان کامل و مؤمن عارف در پیش چشم خود نصب نمیکند در وقت گریه بر آل رسول خدا مگر حدیث طینت را نه خلاص شدن از آتش و داخل شدن بهشت را و اشاره بر حدیثی که متضمن عظمت و بزرگی سلطنت سلیمان ابن داود علیه السلام است و نیز اشاره دارد بر حدیث سلمان رضی الله عنه از حضرت پیغمبر در شأن کنیز یهودی که امیر المؤمنین را بشدت دوست میداشت ولی در دین یهودی وفات نمود و اسمش شذار بود و آن حدیث عجیب و لطیفیست که قلوب حیوانات را متور میخاید و بر جگرهای ایشان برف و آب میفشاند و چشمهای ایشان را روشن میگرداند و در این مقام نیز ترتیب دیگریست و در آن اشاره دارد بفرق در میان مقاتلات عباس و علی اکبر و میان مقاتلات سید الشهدا روحی له الفدا و نیز اشارهایست بر تأویل قول خدا تعالی و لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم و نیز اشاره دارد بر حال عمود از نور در سینه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و نیز اشاره دارد بر اینکه امام مظلوم و معصوم نمیکشت در مقاتلات خود کسی را که از صلب او مؤمنی بیرون میآید اگر چه بیرون آمدن آن مؤمن بعد از دهور طویله و بطون کثیره بوده باشد و نیز اشاره دارد بروایتی که متضمن است اینرا که امام مظلوم روحی له الفدا اعجمی لشکر ابن سعد را کشت و نیز اشاره دارد بر اینکه ام هانی نیز عالم بود بتفاصیل آنچه در روز طف واقع شد از شهادت عباس و علی اکبر و نحو ذلک و اشاره دارد نیز بر قضیه پیغمبری از پیغمبران و آن اسمعیل ابن حزقیل علیه السلام بود و بعد از همه اینها استکمال و استتمام است و در آن اشارهایست بر موعظه شافیه در باب گریه کردن و در آن نیز ذکر میشود خبریکه از ابن عباس روایت شده و این خبر متضمن امور عجیبه است از فضائل گریه کنندگان بر سید الشهدا و زائرین قبر شریف او و همچنین متضمن است فضیلت انفاق و اطعام را در ایام عزا و ذکر مصائب الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود روایتی که شیخ اجل ابن نما آنرا ذکر کرده و این روایت متضمن است شدت عطش اهل بیت علیهم السلام را در شب عاشوراء و روز آن و بعضی از مناقب اصحاب الی غیر ذلک

و آن نیز

و در آن نیز اشاره است بر بعضی از امور مهمه و در آن ذکر میشود خبر کافی که متضمن است بر پا نمودن زوجه سید الشهدا ماتم سکینه
عزا و ماتم برای او و در آن اشاره است بر زواید شریفه از جمله آنها اینست که مؤمنین زمان لاحق در زمان غیبت امام قائم ع
اشد و اکمل میشوند از حیثیت یقین و اتم میباشند از جهة عقل و افزون و زیادتر میشوند از جهة فهم الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود
خبر نفس المهموم لنا الی آخر و بر اینکه آن خبر افاده اصول الکونیه میکند و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه حبیب ابن مظاهر است
و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه اسحاق بن حیوه است و در آن ایضا ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه تسلیت
و بو کردن امام آنرا در وقت شدت التهابات عطش و اشاره بر اشکال و جواب از آن الی غیر ذلک خاتمه که متضمن
مجالس است مجلس اول در اشاره بر قضیه درخت مبارک و هیجان و نوحه و گریه جن بر سید الشهدا و در آن چند تذییل است
تذییل اول در اشاره بر بعض امور متعلقه بر جن از تعریف آن و مبعوث شدن رسولخدا بر ایشان مثل انس و بیان اینکه ایشان
مثل انسانند در باب تکلیف و واضح شدن بهشت و آتش و نقل خلاف در این باب از بعض عامه و احکام عقود که در
میان آنها و انس واقع گشته و ذکر بعضی از اخبار که متضمن قضیه شرک شیطانست و ذکر بعضی از قضایا که متضمن وقوع مجامعت
در میان جن و انس و از جمله آنها قضیه ملا عبد الجلیل حائری و متضرر شدن و هدایت یافتن او بارشاد بعض مؤمنین جن
تذییل دویم در اشاره بر بعضی از معجزات صادره از ائمه معصومین در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خارق عادات
که از امیر المؤمنین ع صادر گشت نسبت بایشان و هم و در آن اشاره دارد بر خروج و بیرون رفتن رسولخدا بسوی بنی مصطلق
و کشتن امیر المؤمنین ع در آن شب جماعت کثیره را از جن و قبول نمودن کسانیکه از ایشان باقی مانده بودند اسلام را و در آن نیز
آنچه مفید ره ذکر کرده در طعن معتزله زیرا که جمعی از ایشان مایلند بر مذهب براهمه و خنده میزنند وقت شنیدن مقاتله امیر المؤمنین ع
با جن و در آن نیز اشاره است بر اینکه علمای عامه چگونه شبهات شیطانیه و شکوک خناسیه را القا میکنند در نظر عوام مثل
تشکیک فخر رازی در قضیه کندن امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر را با اینکه کثرت قوت و قدرت دلالت بر فضیلت میکند
و در آن نیز اشاره است بر بیخ کندن تشکیک رازی ببراهین ساطعه و اخذ مجامع آنچه روایت شده از طریقه عامه در آنچه تعلق دارد بقضیه
فتح خیبر و بیان آنچه دلالت میکند بر نفاق اخیف بنی تیم و رفیق او بلکه بکفر ایشان نه از یکوجه بلکه از وجوه عدیده و مثل
تشکیک رازی ایضا در قضیه خوابیدن امیر المؤمنین در فراش رسولخدا با اینکه امیر المؤمنین میدانست که بعد از رسولخدا
تعیش و زندگانی میکند در مدت چنین و چنان و جاری نمودن رازی این تشکیک را در جمیع مقاتلات و مجاهدات
امیر المؤمنین و نیز اشاره بر اینکه نظائر این تشکیکات شایع شده در میان جاهلان شیعه مثل گفتن ایشان که آیا امیر المؤمنین میدانست
در وقت تصدق نمودن انگشتر که سائل جبرئیل است یا نه الی غیر ذلک از سؤالها و اشاره بر جواب از جمیع تشکیکات
و شبهات بطرق عدیده و در ضمن آن جوابها اشاره مینمائیم بر قضیه تشکل و متصور بودن جبرئیل بصورت کبوتر
و پناه آوردن او بسوی امیر المؤمنین و قضیه متصور بودن میکائیل بصورت باز و آن قضیه را سید مرتضی در قصیده
مقصوره خود ذکر کرده و در ضمن بیان آنچه در آن قصیده است از مطالب نفیسه و فوائد عظیمه تذییل سیم در اشاره
بر اینکه آنچه در عالم حادث شد بعد از شهادت سید الشهدا از امور عظیمه و آثار عجیبه بر چند نوع و قسم است
و در آن اشاره است بر سیلان خونهای کثیره در روز عاشوراء در هر سال از درخت کثیر العمر و عظیم القطر
و آن درخت را در زبان عجم چنار میگویند و آن در قریه ایست از قریه‌های قزوین و همچنین جاری شدن خونها در روز عاشورا
از سنگ که بشکل شیر است در ناحیه از نواحی شام و در آن نیز اشاره است بر آنچه واقع میشود در هر سال در قریه
از قرای حیدرآباد دکن از بلاد ملک هند و بر آنچه حادث میشود در هر سال در قریه از قرای بلده بمبئی از بلاد هند
و بر آنچه حادث میشود در بلاد چین
مجلس دویم از مجالس خاتمه در اشاره بمطالب مهمه است و در آن اشاره دارد بر اینکه اخباریکه دلالت میکند بر
اینکه گریه کردن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چیزهائیست که گناهان آمرزیده میشود آیا آن اخبار شامل
بر گناهان مهلکه یا نه و نیز در آن است بیان حال ولد زنا و ولد حیض و ولد شرک شیطان و مخنث و در آن اشاره است بر اینکه
ابلیس رجیم در چه چیز بر بنی آدم مسلط است و شرک شیطان آیا در اولاد شیعه موجود و پیدا میشود یا نه و نیز در آن

طایفه از اخبار است که متضمن بعضی از مناقب و فضایل امیر المؤمنین است و همچنین بعضی از معایب دشمنان آنحضرت و در آن
نیز تحقیق حال در بعضی از مسائل مشکله و نیز در آنست ذکر اخباریکه وارد گشته در شأن ولد زنا و مخنث و ایضاً اشاره بر بعضی از
اوصاف ولد زنا و مخنث و همچنین ولد حیض و شرک شیطان و در آنست نیز خبریکه در شأن صالح بنی اسرائیل وارد گشته
و در آنست نیز ذکر دو قضیه عجیبه یکی از آنها در زمان ابن ضحاک ای در زمان دولت ظلمه او واقع شد و دیگری در زمان
خلافت امیر المؤمنین واقع گشت و از این دو قصه مستفاد میشود که ولد زنا گاه از نجابت بهره کامل پیشه اگرچه این در غایت
ندرت است و نیز اشاره است بر اینکه بر علماء واجب است تنبیه و منع مردم از جهالت و بیدار نمودن ایشان از خواب غفلت
بسیار ذکر کردن روایاتی که متضمن عقوبات زنا و لواط و سحق و مخنثی است و ذکر خواص و آثار مترتبه بر آنها و در آن اشاره است
بر اینکه متصفین باین امور یا بیکی از آنها و همچنین متصف بودن بولد زنا و ولد حیض بمشرک شیطان آیا ایشان از حظ مرکب است
با ایمان و اعتقاد بر ولایت یا نه و در آن نیز اشاره است بر اینکه گریه بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چیزهائیست که باعث
میشود بر التفات سید الشهدا بلکه التفات جمیع اهل عصمت و رحمت بر گریه و زیارت کننده پس گریه و زیارت کردن
از اکسیرهای عظیمه ملکوتیه میباشد که بالاتر از آن اکسیر اعظم ملکوتی نیست

مجلس سیم از مجالس خاتمه در اشاره بر بعضی اموریکه تعلق برؤسای کفار و اولاد زنا دارد از قاتلان اولاد نبی مختار و وصی
کرار و در آن اشاره دارد بر اظهار یزید تکبر و کبر خود را بعد از شهادت سید الشهدا و بر قصه عمیر ابن حامر همدانی و آن متضمن
امور کثیره عجیبه است مثل اوصاف خانه ها و عمارتها و قصور یزید و فروش مبسوط و گسترده در آنها و احوال و اوصاف
خدام و حجاب و حرمهای او و اوصاف غلامیکه محب سید الشهدا بود و آن کسی بود که یزید مشعوف بود بمحبت او و قدرت
مفارقت او نداشت و باو اندک غضب نمیکرد و او سبب شد در خلاصی مختار ابن ابی عبیده از حبس ابن زیاد و آن قصه نیز
متضمن خارج شدن یزید است از قصر خود بسوی حمام و اوصاف جامه و لباسهای او و نیز اشاره بر بعض صفات آن کافر
زندیق از اینکه ملعون قبیح منظر و زشت رو و سیاه رنگ و آبله رو و پهن بینی بود و نیز در این مجلس است اشاره بر ذلت و خواری
و حقارت دنیا در نزد خدا تعالی و اشاره بر کثرت لعن بر یزید در همه اوقات روز و شب خصوصاً در وقت خواندن اشعار
خوب و گوش دادن بآنها زیرا که آن کافر زندیق از کسانی بود که اشعار خوب میگفت و از اشعار او چیزی در مدح حضرت
امیر المؤمنین و در این مجلس نیز تذییلات دارد تذییل اول در اشاره بعضی مقاصد مهمه مثل اینکه محب و دوستدار آل رسول
لابد است او را از عزم و اراده عازم صحیح و همت مستقیمه در باب مواظبت و مداومت بر اقامه تعزیه سید الشهدا هر قدر که
ممکن است زیرا که این شعار عظیم است از شعائر الله و در آن نیز اشاره دارد بر اینکه خدا تعالی را در درهای ظالمان بندگانی
هستند که برهانرا بایشان نورانی گردانیده و ایشان را در بلاد متمکن فرموده تا بآنها بلا را از دوستان خود دفع و امور مسلمین را
باصلاح آورد و بایشان خوف و ترس مؤمن را در دار ظلم در امن میکند پس از این اشخاص که ایشان نور خدا اند
در میان رعیت خود شان تا روز قیامت آن غلامی بود که در خانه یزید بود و از ایشانست علی ابن یقطین و عبد الله ابن سنان
الی غیر ذلک و در آن اشاره دارد بر اختلاف اقوال و اخبار در شأن مختار ابن ابی عبیده و بر اینکه محمد ابن
حنفیه حرکتی نمیکرد مگر بآنچه امام سید الساجدین میفرمود و نطق نمیکرد مگر از رضای آنحضرت و بآنحضرت اطاعت
میکرد مثل اطاعت رعیت بر حاکم وقد تقلّد الامام ابن الحنفیه اخذ الثار اراحة لخاطره الشریف عن تحمّل الاثقال والشدّ والرحال
و بر اینکه اخبار داله بر مدح مختار و حسن حال او نزدیکست که باخبار متواتر معنوی برسد و بر حال اسانید اخبار از
طرفین و بر اینکه اخبار داله بر ذم مختار لابد است که حمل شود بر تقیه و بر اینکه قرائن داله بر این در غایت کثرت است
و بر اینکه کسیکه در این مقام خوب تحقیق کرده شیخ اجل ابن نما است مگر اینکه اکتفا کرده ببزرگی شأن و جلالت قدر مختار و بر اینکه
فعل این شیخ اجل مؤید و مسدد است بوجوه عقلیه و نقلیه که حد و حصر ندارد و بعبارات صحیحه عقلانیه تذییل دویم در اشاره
بر عدد اشرار و کفاریکه مختار ایشانرا بقتل رسانید و همچنین بر کیفیت انتقال یزید ابن معویه از این نشأه بجهنم و بئس المصیر و در آن
اشاره دارد بر محقق شدن اختلاف شدید بحسب اقوال و روایات در عدد کفار و اشرار زنادقه که مختار ایشانرا
بقتل رسانیده و همچنین بر آنچه ممکن است تا آن جمع میان روایات متفرقه و اقوال مختلفه و نیز اشاره بر اینکه کفاری که

اموال حضرت رسولخدا را غارت نمودند در روز طف منقطع نشد بخیری از آنها اصلا بلکه همه آنها از آیات داله بر عظم شأن عترت
رسولخدا بود در نزد خدا تعالی و دلالت کننده بود نیز بر کفر دشمنان ایشان و اشاره بر اینکه علمای خاصه و عامه اتفاق نموده‌اند
بر اینکه باقی نماند از کسانیکه در روز طف حاضر بودند از دشمنان آل محمد مگر اینکه معاقب شد در دنیا یا کشته شدن
یا بکوری و سیاه روئی و مثل اینها از عقوبات شدیده و بر بعضی روایات که در اینباب وارد گشته از جمله آنها روایتی است
که مجلسیره در شأن آن گفته که این خبر غریب است و انکار نکرده از آن سید مرتضی در جواب و نیز اشاره دارد بر تحقیق حال در آن
و بر بعضی از روایات که وارد گشته در حق کسیکه در دنیا سوخته شده بنار الله التی تطلع علی الافئده ای در قضیه اصلاح
چراغ و نیز بروایتیکه متضمن کشتن مختار است جماعتی از کفار و زنادقه را مثل ابن زیاد و ابن سعد و شبث ابن ربعی و خولی
و سنان ابن انس و امثال ایشان لعنهم الله که بانواع خواری و عقوبات الخ ایشان را بجهنم فرستادند و در آن نیز اشاره است بکیفیت
انتقال یزید ملعون و معیوب بر جهنم و احد مجامع روایات که در این خصوص وارد گشته

تذییل سیم در اشاره بر بعضی از بیانات که بر مقدم تعلق دارد و بر امور یکه غیر از اینهاست و در آن اشاره است بر بیان اسرار
لطیفه و نکات دقیقه نسبت بروایتیکه متضمن سوخته شدن جماعتی از کفار است در مقام اصلاح چراغ یعنی از کفاریکه در
روز طف حاضر بودند و در آن نیز اشاره دارد بروایتیکه متضمن نفرین کردن سید الشهداء است بر جماعتی از کفار که شماتت
و استهزاء نمودند و مبتلا بودن ایشان بعقوبت و عذاب در همان ساعت و نیز اشاره بر اینکه کلام شنیع اذیت و فحش
و شماتت شدیدتر است از شمشیر و نیزه و تیر در نزد اصحاب عزت الهیه و سمه علیه ملکوتیه و بر بعضی از روایات که مناسب
این شأن و امر است مثل روایتی که متضمن تکلم سر شریف است در نزد راهب در منزل قنسرین و روایتیکه متضمن سنگ شدن درهم است
که آنها را کفار گرفته بودند و روایتیکه متضمن تکلم سر شریف روحی له الفداء است در خانه یزید در وقتیکه بامام زین العابدین گفت تو پدر
خود را اندکی خواب دیده و نیز اشاره بروایتی که ناطق است باینکه در روز طف در پشت سید الشهداء اثری پیدا بود و نیز بروایتی
که متضمن نقل کردن امیر المؤمنین است انبانها را بر پشت خود بمنزل [illegible] که او را اطفال صغار بود و از شدت گرسنگی گریه میکردند
و بر بعضی از روایات که اذیت کننده بمضمونست و بر آنچه ابن خلکان آنرا در تاریخ خود ذکر کرده و در آن نیز اشاره دارد بر بستر
تعیش و زندگانی شمر ملعون بعد از روز طف مدت طولانی و بر سؤال و جواب در باب تعیش و زندگانی یزید و ابن زیاد
و ابن سعد لعنهم الله مدت سه سال یا زیاده از آن و در آن نیز اشاره دارد بروایتیکه ناطق است باینکه سید الشهداء روحی له الفداء
خون خود را تا حال طلب نکرده و بر تأویل آیات وارده در اینباب و نیز اشاره بر اخباریکه وارد است در اینکه حضرت
قائم عجل الله فرجه میکشد اولاد قاتلان سید الشهداء را و بیان وجه در اینباب و نیز اشاره دارد بر قضیه شهادت یحیی ابن زکریا
و بر خبریکه دلالت میکند بر اینکه خون سید الشهداء ساکن نمیشود تا اینکه خدا تعالی حضرت مهدی را مبعوث میگرداند و میکشد
در خصوص خون آنحضرت از منافقین و کافرین هفتاد هزار نفر و در آن نیز تذییلی است که اشاره میکند بر بیان بعضی از امور
مثل اینکه کشتن قائم اولاد قاتلان سید الشهداء آیا بر نهج عموم است یا بر نهج اغلب و اکثر و مثل اینکه آثار جوشیدن خون
سید الشهداء و ساکن نشدن آن باقیست تا ظهور قائم و بیان فرق در میان خون یحیی ابن ذکریا و خون سید الشهداء و مثل اینکه
انتقام کامل و مجازات تامه از چیزهائیست که محقق نمیشود بکشتن حضرت قائم اولاد قاتلان را بلکه محقق شدن مجازات تامه
بر چیز دیگر موقوفست و نیز در آنست حدیث نصب شدن قبه از نور در روز قیامت برای فاطمه زهرا و انتقام گرفتن ائمه
طاهرین از قاتلان سید الشهداء و نیز در آنست حدیث کوهی که در آن کوه جبت و طاغوت و اعوان ایشان معذب میشوند و همچنین
قاتلان سید الشهداء و در آنست نیز بعضی از اخبار پس بعض آنها متضمن داخل شدن قاتلان سید الشهداست بر آتش قبل از عبادت
کنندگان باوثان و بعض آنها متضمن است اینرا که قاتل سید الشهداء در تابوتیست از آتش در جائیکه معلق است در قعر جهنم
و نیز اشاره باخباریکه ناطقند بر اینکه قاتلان سید الشهداء از آتشند و در آن نیز اشاره است بر اینکه جبت و طاغوت
از جمله قاتلان سید الشهداء اند و بر بعضی از اخبار که وارد گشته در خصوص اهل تابوت و بر اینکه زمانیکه جبت و طاغوت
در مستقر خود مستقر شدند و همچنین اعوان و شیعیان ایشان و همچنین قاتلان سید الشهداء پس در این وقت چشمهای اهل عصمت
روشن و سینه‌های ایشان شفا مییابد و همچنین چشمهای شیعیان ایشان و سینه محبین آنها پس انتقام کامل و مجازات

تا مسه حاصل میشود و در آن نیز بشارتست ببعضی از اخبار عامه و خاصه که طلعت بآنچه خدا تعالی بفاطمه زهرا عطا فرموده
از کرامات و درجات و مقامات و کیفیت گذشتن او و شیعیانش بسوی بهشت

تذییل چهارم در اشاره بکیفیت ختم کتاب و بر بعضی از وصایای نافعه و مواعظ شافیه که رسید بسوی آن فهرست این کتاب پس تذییل
میکنیم آنرا بتذییلی که در آن اشاره است ببعضی از امور مهمه و لازمه پس بدان ای برادر من که این کتاب مطالب کثیره جلیله و فوائد
نفیسه عظیمه و اسرار لطیفه عجیبه دارد و مخفی نماند که این معلوم میشود بفرو رفتن در دریاهای مطالب آن و غوص نمودن در لجه‌های مقاصد
آن و در رموزها و شبهات و تدبرات و تفکرات صحیحه و مراجعات بعد از مراجعات مستقیمه که آنچه در فهرست از اشارات اجمالیه
محضه آمده باشد برای آن علاوه بر این فهرست گاه خالی میباشد از اشاره ببعضی مطالب نفیسه و اخبار و آثار شریفه و حال آنکه آنها
در خود کتاب موجود هستند و اضطراب ذکر میکنیم بعض روایات را در خود کتاب بطریق تکرار نظر ببعضی از اغراض و منافع صحیحه و فهرست
خالی میباشد از اشاره بآن بالجمله وصف این کتاب زیاده از آنست که در فهرست و تذییل این کتاب در آخر کتاب مثل بهشت است
مکانیکه گفته شده وصف هر شیء از اشیاء امکانیه غیر از حق خدا تعالی بخبریست که از این شیء بالاتر است غیر از بهشت زیرا که
بالاتر از آن خبری نیست که آنرا بآن وصف و تعریف میکنند اگر حقیقة این کلام را بخواهی بدانکه از جمله مطالبیکه این کتاب
بآنها مشتمل میباشد آنست کسیکه بر سید الشهداء روحی له الفداء گریه کند شفیع میگردد در دنیا و آخرت اگرچه کافر باشد غیر از
دشمنان آل محمد نهایة آنچه در اینجا نیست آنست که فرق میان گریه مؤمن بر آنحضرت و میان گریستن کافر براو از وجوه
غیر محصاة است پس مثل این مطلب در اینکتاب در غایت کثرتست الا آنهائیکه ما بآن اشاره نکرده ایم در فهرست پس این کتاب را
اگرچه بحکم ان الاسماء تنزل من السماء مسمی کردیم باکسیر العبادات فی اسرار الشهادات بالهام غیبی و تسدید امام عصر
مگر اینکه اینکتاب بهمه این متضمن نیز آنچه که مفید باشد و افاده نماید بشارت یقین و رجاء یقین بر سید الشهداء علیه السلام هرگاه
گوئی بیان کن حال را در آنچه بآن اشاره نمودی که باکی کافر غیر از دشمنان آل محمد شفیع میگردد بگریه کردن خود بر سید الشهداء
در دنیا بلکه در آخرت نیز پس تحقیق حال در این انتفاع چطور است میگوئیم کسیکه تتبع نماید مطالب این کتاب را و اخذ نماید مجامع
مقدمات و مجالس آنرا پیدا میکند این امر را از آنچه بسوی آن مکرر اشاره میآید در تضاعیف بعضی از مطاوی مطالب
اینکتاب و اگر در اینجا نیز بایز بخواهی بدانکه ما در اینجا دو خبر را ذکر مینمائیم بعد از آن تقریب را بیان میکنیم و میگوئیم که صدوق ره
در ثواب الاعمال گفته که پدرم بمن خبر داد گفت خبر داد بمن سعد ابن عبد الله گفت خبر داد بمن هیثم ابن ابی مسروق نهدی از حسن
ابن محبوب از علی ابن یقطین که ابو الحسن موسی ابن جعفر ع فرمود که در بنی اسرائیل مردی مؤمن بود و همسایه داشت کافر و بمرد مؤمن رفق و
مدارا میکرد و بر او احسان و خوبی مینمود و چونکه آن مرد کافر مرد خداوند عالم برای او در آتش خانه از گل بنا کرد که او را از حرارت
آتش نگاه داشته و روزی او از غیر آتش جهنم باو میآمد باو گفتند که این برای آنست که بهمسایه مؤمن خود فلان ابن فلان رفق
و مدارا و احسان و خوبی مینمودی الحدیث و سند این خبر حسن بلکه قریب بصحت است چنانکه بر حاذق و ماهر در صناعت رجال
مخفی نیست و نیز روایت کرده جمیعی از علمای ما خبری را که متضمن قصه نجات یافتن نصرانی است از شر متوکل بنذر صد دینار
برای علی ابن محمد هادی علیه السلام بیانش اینست که هبة الله ابن ابی منصور موصلی گفت یکمرد نصرانی که یوسف ابن یعقوب نام
داشت در دیار ربیعه کاتب بود و در میان او و پدرم صداقت و آشنائی بود روزی نزد پدرم فرود آمد پرسیدم که
در اینوقت کار تو چیست گفت مرا بحضور متوکل خواسته اند نمیدانم از من چه میخواهد مگر اینکه من خود را در مقابل صد دینار خریده‌ام
برای علی ابن محمد ابن علی الرضا علیهم السلام پدرم باو گفت در اینباب موفق شدی گفت رفتم بحضور متوکل و بعد از
ایام قلیله نزد ما مراجعت نمود در حالتیکه مسرور بود پدرم باو گفت که خبر خود را بمن نقل کن گفت رفتم بسر من رای که هرگز
بآنجا داخل نشده بودم پس در خانه فرود آمدم و گفتم دوست میدارم که صد دینار را بآنحضرت علی ابن محمد ع برسانم پیش از اینکه
بخانه متوکل بروم و کسی از آمدن من خبر بیابد گفت پس دانستم که متوکل او را از سوار شدن منع کرده و او در خانه خود میباشد گفتم
چکنم من مرد نصرانی ام سوال نمایم از خانه فرزند رضا علیه السلام پس این علاوه میباشد در آنچه از آن میترسیم و یک ساعت در اینباب
خصوص فکر کردم پس بخاطرم آمد که الاغ خود را سوار شده از شهر بیرون میروم و الاغ را منع نمیکنم از هر مکان که میرود و شاید خانه
آن بزرگوار را بشناسم بدون اینکه از کسی سوال نمایم گفت پس دینارها را در کاغذی گذاشته و سوار شدم پس الاغ در

را بهار بازارها میکردید و مرا میبرد بهرجا که میخواست تا رسیدیم بدرخانه و در آنجا ایستاد هرچه سعی کردم از آنجا بروم نتوانستم پس بغلام
گفتم سؤال کن اینجا خانه کیست گفتند که اینخانه خانه علی ابن محمد ابن الرضاست ناگاه غلامی از آنجا بیرون آمد و گفت توئی یوسف ابن یعقوب
گفتم نعم گفت فرود آی پس از استر فرود آمدم مرا در دهلیز نشانید و داخل خانه شد در پیش خود گفتم این دلالت دیگریست اعلام آنجا نام مرا
و پدر مرا شناخت و حال آنکه در این شهر کسی مرا نمیشناسد و باین شهر هیچ داخل نشده ام تا غلام بیرون آمد و گفت کجاست آن صد دینار که بابت
تو در کاغذ در آستین توست پس دینارها را باو دادم و گفتم این دلالت سیمی است بعد غلام نزد من آمد و گفت داخل شو پس داخل شدم
در حالتیکه آنحضرت تنها نشسته بود و فرمود ای یوسف بدرستیکه قومی چند هستند گمان میکنند که ولایت و دوستی امثال ترا نفع نمیدهد
بخدا قسم دروغ گفتند ولایت امثال ترا نفع میدهد برو از برای آنچه آمده که بتحقیق آنچه دوست میداری و بزودی ترا فرزندی که
متولد میشود گفت پس رفتم بدرخانه متوکل و گفتم آنچه اراده کرده بودم و مراجعت نمودم هبة الله گفت پس پسرش را ملاقات کردم بعد از
وفات پدرش در حالتیکه مسلم و شیعه خوب بود پس خبر داد مرا که پدرش در دین نصاری امرد و بعد از مردن پدرش مسلمان شده و میگفت
که من بشارت آقای خودم علیه الصلوة والسلام الحدیث میگوییم بدرستیکه تقریب استدلال باین دو خبر در غایت وضوح و آشکاریست
زیرا که مقصود موسی ابن جعفر در خبر اول محض این نبود که آنچه در زمان بنی اسرائیل واقع شده نقل نماید بلکه مقصودش این بود که مثل آن
جاری میشود در هر کافریکه مثل آنکافر بوده باشد پس هر که سیره و طریقه ائمه معصومین را ملاحظه نماید در نقل کردن ایشان امثال این قضیه را
درک میکند حقیقت چیز زیرا که تعزیه نموده ایم بعد مخفی نماند بر مؤمن منصف که کنیز کافر سید الشهدا و نفاق چیزی از مال خود در اقامه تعزیه آنحضرت
و نحو ذلک از چیزهائیست که در جزاء او در نزد خدا تعالی قاصر میشود از نفاق آنکافر بر آن مؤمن فقیر از بنی اسرائیل که خبر دادیم و آن از
حیثیت دلالت بر مطلب واضح تر است زیرا که امام قسم یاد کرد بخدا که ولایت اهل بیت عصمت بر امثال آن نصرانی نفع میدهد
پس ولایت در اینجا در معنی معروف حقیقی خود نیست قطعا بلکه مقصود از آن محبت و میل قلبی است بهر قسم باشد و لیکن بشرط اینکه
مرتب نماید مآل محبت بر تقسیم از دوستی و میل قلبی بعضی از لوازم و آثار حب و میل را مثل گریستن در تعزیه اهل بیت عصمت و خدمت
و نفاق مال است در دوستی ایشان مثل برپا نمودن مجلس تعزیه و نحو ذلک بالجمله چنانکه کافر با گریه بر سید الشهدا و نفاق کننده اموال خود
در تعزیه این امام مظلوم منتفع میباشد بگریه نمودن خود و نفاق مال خود در دنیا و آن بعطا کردن خدا تعالی است او را جای آن کثرت
مال و جاه و اولاد و طول عمر و مثل اینها در دنیا عوض آنچه صادر شد از او از گریستن و نفاق مال و همچنین منتفع میشود اینها در حضرت
باینکه خدا تعالی تخفیف میدهد بعذاب او در برزخ و همچنین در حضرت بعد از برپا شدن قیامت چنانکه در قضیه کافر که بر مؤمن
فقیر از بنی اسرائیل نفاق نمود بعد میگوییم ای دوستان روحانی خود تا را زاد و گریه کنید و پرهیز کنید از سرعت بسوی انکار مثل
این احادیث زیرا که در خبر معتبر وارد گشته از حضرت امام محمد باقر از حضرت پیغمبر فرمود حدیث آل محمد صعب مستصعب است ایمان نمیآورد بآن مگر ملک مقرب
یا پیغمبر مرسل یا بنده که خدا تعالی قلب او را از جهت ایمان امتحان کرده پس آنچه بشما وارد میشود از حدیث آل محمد که قلوب شما بآن نرم شد و شناختید
آنرا قبول کنید و آنچه قلوب شما از آن انقباض نمود و آنرا انکار نمودید آنرا بسوی خدا و بر عالم آل محمد رد نمایید و جز این نیست
هلاک شونده کسیست که ان یحدث احدکم بالحدیث او بشیء لا یحتمله پس بگوید بخدا قسم این نیست و انکار نمودن کفر است و در خبر ابو الربیع
شامیست میگوید من در نزد امام محمد باقر نشسته بودم دیدم که آنحضرت خوابیده پس سر خود را بلند کرد در حالتیکه میگفت یا ابا الربیع
حدیثیست که شیعه آنرا بزبان خود میخوانند و نمیدانند کنه آنرا پرسیدم آن کدام است فرمود قول علی ابن ابیطالب که ان امرنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یا ابا الربیع آیا نمی بینی که گاه ملک میشود مقرب نمیشود فلا یحتمله الا مقرب
و گاه پیغمبر میشود مرسل نمیشود فلا یحتمله الا مرسل و گاه عبد میشود ممتحن نمیشود فلا یحتمله الا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و در خبر محمد ابن مسلم است از صادق
که فرمود مخالطه نمایید با مردم با آنچه آنرا میدانند و ترک نمایید از ایشان چیزیرا که انکار میکنند و شما را بر خودتان و بر ما حمل مکنید بدرستیکه امر ما صعب
و مستصعب است الخ و بزودی مطلع میشوی در طی مطالب اینکتاب بر امثال این اخبار مذکوره و اگر گوئی که فرق خبر دلالت کرد بر لزوم مخالطه با مردم
با آنچه بسوی آن معرفت دارند و ترک مخالطه ایشان در آنچه منکرند متعهد در اینکتاب بسیار ذکر کرده از مطالب ملکوتیه و اسرار لاهوتیه که منتشر میکند صوامع
قدس ملکوتیان را و مجامع تقدیس و تسبیح لاهوتیان را آیا ذیل خبر صریح نیست در نهی از ذکر اینها میگوئیم بلی بعضی از مطالب اینکتاب اگرچه
مشتمل است بمطالب نورانیه ملکوتیه و اسرار شعشعانیه لاهوتیه مگر اینکه با وجود این ذکر آنها و اشاعه آنها متعلق نهی نیست و کلام مبسوط در آن
مناسب مقام نیست و شاید بعد از اطلاع مطالب اینکتاب شبهه از تو زایل گردد علاوه بر این فرق میان این ...

صدد برآمدن چه اراده آنحضرت دو نهایت وضوح است زیراکه دل اهل این زمانها مایل و مرغوب به ذکر مطالب مذکوره
در اسرار ابابویه مذکوره در آنکتاب و بعبارت دیگر هر قدر زمان غیبت امام عجل الله فرجه طول یابد در زمان مباحث
شیعه اشتیاق و اسرع باجابت میشوند از اهل زمان سابق بر خودشان و اینمطلب بطریق اغلبیت نه بنحو کلی
و ممکنست ادراج اینمطلب در تحت قاعدهٔ لطف

انجام نیز از هم جهت حسبان عاجز [illegible] تقسیم [illegible] خبر [illegible] از [illegible] در [illegible] و این

[illegible] ترجمه [illegible] بر همه مسلمین بر

و بهترین وسایل و عتیه خیریه اخوان دین است در حق همدیگر و اگر چنانچه بخطا و غلط و اشتباهی اطلاع یابند بقلم عفو و اغماض بصدد
اصلاح آیند و اگر بعضی از مطالب وی موافق سلیقه نباشد از جهت تکرار عبارات یا عدم استقامت معانی یا بهم خورده بکمیزه
که الماس مفقود و زیراکه وظیفه حقیر در این ترجمه حسب خواهش جناب مطبع زیده جلاله همین منحصر بترجمه متن کتاب بود و بنا نگذاشته مقام تلخیص یا تفسیر
یا شرح و تعدیل برآمده و در انجا ختم میشود باب الایضاح که بمنزله فهرست این کتابست و بعد از این ذکر میشود مقدمه اولی
از مقدمات این کتاب و مسئلت میکنیم از خدای ملک منان که ما را از اهل ایمان و یقین و متمسکین بعروه وثقی
و خلفاء او که سفینه کاملهٔ قرآنند قرار دهد

مقدمهٔ اوّل در بیان اسرار شهادت و اشاره به علتیکه از انجهة خدایتعالی کف نفرموده قاتلان ائمه را از قتل ایشان

بدانکه بعضی مطالب از اسرار شهادت سید الشهدا روحی له الفدا در ضمن بعضی از مجالس آتیه ذکر خواهد شد لکن در اینجا به عنوان استقلال ذکر میشود چنانچه
در ضمن مجالس از بابت تبعیت و مناسبت کلام است بحسب آنچه مستفاد شده از آثار و اخبار و غیر آنها مخفی نماند اینکه کلام در توضیح مرام این مقام
در دو عنوان مستقل مذکور میگردد یکی عنوان بیان عذر و جهت خروج آنحضرت از مکه با اهل و عیالش و علم الهدی سید مرتضی علیه الرحمه این عنوان
فرموده دویم عنوان مشتمل بر بیان علت و سببیکه از انجهة خدایتعالی کف نفرموده قاتلین و ظالمین ائمه طاهرین را از قتل و ظلم بر آنها و سبب
ابتلاء آنها پس مقدم میداریم کلام را در شرح عنوانیکه سید مرتضی رحمه الله بیان کرده و میگوئیم این عنوان و آنچه ذکر فرموده است
از سید مرتضی در تحقیق خودش مبتنی است بهمان رسم خود سید که در مباحثات و سؤال و جوابهای خود در مسائل مشکله و مطالب فلسفیه
که در الزام عامه و مغلوب کردن اهل ضلالت و خلاف دارد و اینکه بنای مرام او بر ذکر مقدمات مسلمه و قواعد و وجوهیکه معقوله است
نزد آنها و قرائنی که از خود آنجناب دلالت باین مطلب دارد در کلمات او خیلی است چنانچه بزودی مطلع خواهی شد خلاصه آنچه
سید مرتضی از آن تحقیق فرموده در این عنوان از بابت تنزل و مماشات است و مبتلا کردن خصم لجوج است به کلوگیری
و آنچه دیده میشود از ظاهر کلام محقق محدث مجلسی ره که این کلمات را از سید مرتضی باعتقاد وی مبتنی دانسته در محل نسبت
حاشا ثم حاشا که اعتقاد آن جهبذ سید مرتضی چنین باشد هرگاه خواسته باشی که مطلع باشی بر کلام مرتضی و اخذ نمائی حاصل مطالب او را
بدانکه در کتاب تنزیه الانبیاء فرموده اگر گفته شود چه چیز بود عذر در خروج سید الشهداء روحی له الفداء از مکه با اهل و عیال خود
بسوی کوفه و حال آنکه اعدای او مستولی بر کوفه بودند و امیر آنجا از طرف یزید لعین بود با تسلط او بر امر و نهی و با اینکه دیده بود معامله اهل (۱)
کوفه را با پدر بزرگوار و برادر والا مقدارش و اینکه آنها اهل حیله و اهل خیانت بودند و چرا مظنون و مخالف افتاد با ظن جمیع دوستان و خیر
خواهانش در همین خروج و حال آنکه ابن عباس اشاره میکرد بعدول از این رأی و قطع و یقین داشت به هلاکت آنحضرت در این سفر
و پسر عمر وقتیکه آنحضرت را وداع نمود عرض کرد بآنحضرت استودعك الله من قتيل و غیر از این از کلماتیکه سر زده
از ناصحین آنحضرت در این باب از این گذشته وقتیکه عالم شد بشهید شدن مسلم بن عقیل با اینکه او را نایب برای خود فرستاده بود
چرا برگشت و فهمید حیله قوم را و متفطن گشت بمکر و کید آنها با وجود این چگونه جایز دانست با این اصحاب قلیل که محاربه کنند با این لشکر
عظیم و وقتیکه ابن زیاد عرض کرد با او امان را و اینکه بیزید بیعت نماید چرا قبول نکرد در حفظ خون خود و خونهای برادران خود و از اهل
بیت و شیعیان و دوستان خود و چرا خود را به دست خود بهلاکت انداخت با اینکه بدون این خوف تسلیم نمود برادرش امام حسن
امر خلافت را بمعاویه پس چگونه جمع میشود این فعل این دو بزرگوار در صحت الجواب میگوئیم بتحقیق دانسته ایم اینکه امام هر وقت
ظن غالب پیدا کرد باینکه میرسد به حق خود بقیام میکند بآنچه مفوض شده بسوی او از امر امامت قسمی از افعال و واجب است بر او اقدام
هر چند که بر او بوده باشد قسمی از مشقت که ممکن باشد تحمل آن و سید ما ابو عبدالله عازم کوفه نشد مگر بعد از رسیدن عهدنامها از قوم و
اظهار عقد و پیمانها آنکه از آنها خواهش بیعت نماید بعد از اینکه نوشتند و خواستند او را با کمال میل و رغبت بدون اکراه و اجبار
و بود این نامها از اشراف اهل کوفه و اعیان آنها که مکرر بخدمت آنحضرت فرستاده بودند در حیات معاویه و بعد از وقوع صلح
میان او و امام حسن پس دفع میفرمود آنها را آنچه مقتضای تکلیفش بود پس از آن باز نامها نوشتند بآن حضرت بعد از وفات امام
حسن و فوت معاویه باین نحو که در عهد و میثاق خود باقی هستند پس وعده فرمود بآنها و امیدوار نمود آنها را چون زمان معاویه تحصیل
این مطلب بکمال صعوبت داشت صبر فرمود تا آنکه منقضی گشت زمان معاویه باز نامها نوشتند و اظهار انقیاد و اطاعت
نمودند و مکرر طلب و میل خودشان را اظهار داشته و چون ملاحظه نمود قوت و تسلط آنها را بر آنکه والی آنها بود از طرف یزید لعنه الله
و ضعف والی را از مقاومت با آنها ظن قوی حاصل شد مر آنحضرت را باینکه رفتن بسوی آنها واجب و متعین شد بر او از اجتهاد و ملاحظه
اسباب اقدام و سفر و گمان نفرمود اینکه قوم بعضی حیله کرده و اهل حق از نصرت آنحضرت ضعیف میشوند و اتفاق میافتد از امور غریبه
آنچه اتفاق افتاد زیرا که مسلم بن عقیل زمانیکه داخل کوفه گشت از اکثر اهل کوفه بیعت گرفت و چون عبیدالله بن زیاد وارد کوفه شد و شنید
خبر جناب مسلم و آمدن او را در کوفه و منزل کردن او را در خانه هانی بن عروة المرادی بآن نحو که در کتب سیر مشروح است و مریض شد شریک
ابن الاعور ابن زیاد بعیادت او آمد شریک با عور موافقت داشت با مسلم بن عقیل بر کشتن ابن زیاد وقت آمدن او بعیادت شریک
و متمکن شد بر کشتن او و متیسر شد مر او را ولکن بعد از که کشتن او مر شریک چنین عذر آورد که اینطور کشتن مکر و حیله میشود و بدرستیکه حضر

پیغمبر فرموده إنَّ الإيمانَ قَيَّدَ الفَتْكَ در وقتیکه ایمان مانع مکر و حیله است هرگاه مسلم میکرد آنچه باو قادر بود از کشتن ابن زیاد دعوت
مینمود او را شریک در آن امر را که امر یزید باطل میشد و داخل میشد حضرت حسین بکوفه بلا اینکه مانعی داشته باشد و هرکس حضرت علی خود را اظهار
میکرد جمع میشد در دور او اما اینکه در دل یاری او را داشت و ظاهرش با دشمنان او بود و بود جناب مسلم بن عقیل وقتیکه حبس کرد ابن زیاد
هانی را حمله کرد با جماعتی از اهل کوفه بسوی ابن زیاد و محاصره نمود او را در قصر خودش و بست ابن زیاد درهای قصر را از ترس و خوف حتی اینکه
بهر طرف آدم فرستاد که مایل کنند مردم را به طرف او و بترسانند آنها را از یاری پسر عقیل پس با او عهد و پیمان ببندند و کثیر آنها از دور جناب مسلم متفرق
گشتند نماند مگر چند نفری از آنحال برگشت و واقع شد آنچه واقع شد و مقصود ما از ذکر این مطلب اینست که در ظاهر بر آنحضرت اسباب
ظفر بر دشمنان آشکار و نمایان بود و اتفاق بد امر را عکس کرد و منجر نمود اینکه بلا آن قلت ناصر و تسلیم را پیشنهاد خود نموده در راه حق از جهت
دین مقاتله فرماید و بتحقیق بعمل آورد این تکلیف را جماعتی از یاوران تا کشته شدند پیش روی آنحضرت تا جمع مابین فعل آنحضرت و فعل
برادرش امام حسن واضح و صریح است زیرا که برادر آنحضرت صلح نمود بجهت دفع فتنه و خوف بر جان اهل و شیعه خود و ملاحظه حیله حتی از اصحاب
خود لیکن این بزرگوار ظن قوی حاصل کرد از آنهائیکه باو نامه نوشته بودند و عهد بسته بودند و ملاحظه فرمود قوت یاران حق خود را و ضعف یاران
باطل را در آنحال و میشد برای طلب حق و خروج بسوی کوفه و وقتیکه مطلب بر عکس شد و ظاهر گشت علامات حیله در آنها و بدی اتفاق
در آنحال بصدد بر آمد که صلح نمود چنانچه برادرش کرده بود لکن ممنوع شد از نیل مراد و حایل شدند میان او و میان مقصود او پس حال
این دو بزرگوار متفق اند مگر اینکه تسلیم و خواهش جوع در حین ظهور اسباب خوف از آنحضرت مقبول نگشت تا اینکه بصدد قتل نفس آن
بزرگوار در آمدند و به قدر قوه در حفظ خود بذل اهتمام نمود تا اینکه بکمال فتوت و کرم بسوی بهشت خدا و رضوان او منتقل گردید و این مطلب
واضح است هر که اندکی تامل نماید تمام شد کلام سید مرتضی ره و محقق و محدث مجلسی ره چنین فرموده بعد از نقل کلام سید مرتضی ره بتحقیق
گذشت در کتاب امامت و در کتاب فتن اخبار کثیره که دلالت داشتند بر اینکه هریکی از ائمه معصومین مامور بودند به تکالیف
مخصوصه که نوشته شده بود در کتب سماویه نازل شده بود بر پیغمبر پس آنها عمل میکردند به تکالیف خود شان و سزاوار نیست قیاس
کردن احکام متعلقه بآنها را باحکام ما و بعد از اطلاع بر احوال انبیای سلف و اینکه کثیری از آنها مبعوث میشدند به تنهائی بمقابل هزار
هزار از کفار و سب و ناسزا میگفتند بمعبودهای آنها و دعوت میکردند آنها را بدین حق و باک نمیکردند از آنچه بآنها میرسید از ضرب
و حبس و سایر مکاره از کشته شدن و در آتش افتادن سزاوار نیست اعتراض کردن بر ائمه دین در مثال این مطلب با وجود اینکه بعد از
ثابت شدن عصمت آنها از ادله قطعیه و نصوص متواتره دیگر مجال اعتراض بر آنها باقی نمیماند بلکه واجب است در مقام تسلیم بودن بآنها
در هر چه از آنها صادر شده علاوه بر اینکه هرگاه تامل نمائی حق تامل میدانی که آن بزرگوار فدا نمود نفس مقدس خود را برین جد خود و متزلزل
نشد ارکان دولت بنی امیه مگر بعد از شهادت آنسرور و ظاهر نشد بر مردم کفر و ضلالت آنها مگر وقت فایز شدن آنحضرت بسعادت
شهادت آنسرور و ظاهر شد بر مردم کفر و ضلالت آنها هرگاه با آنها صلح مینمود سلطنت آنها قوت میگرفت و مشتبه میشد بر مردم امر آنها
و بر میگشت سبیلهای دین مضمحل و آثار هدایت مندرس میگشت با وجود اینکه مدرستی ظاهر شد تواتر اخبار سابقه که آن بزرگوار را
خوف کشته شدن از مدینه بسوی مکه پناه آورد و هم چنین از مکه در امر بعد از آنکه ظن غالب بهم رسانده بود که اینها اراده دارند کشتن
او را غفلتاً بمرتبه که ممکن نشد مر آنحضرت را پدرم و مادرم و جانم فدای او باد اینکه تمام کند حج خود را از اینجهت محل گشته و از احرام
دست بر داشته خارج شد از مکه در حالتیکه خائف و ترسان بود و تنگ کرده بودند بر آنحضرت جمیع اطراف را و نگذاشته بودند
مر او را امکانی برای فرار و بتحقیق دیدیم در بعضی کتب معتبره یزید لعنه الله فرستاد عمرو بن سعید بن العاص را با لشکر بسیار و سپرد
باو امر حجاج را و او را امیر حاج قرار داده و باو سپرده بود که بگیرد حسین را خلوتا هرگاه ممکن نشود به گرفتن او را غفلتاً بقتل آورده شهیدش نماید
علاوه بر این در همان سال سی نفر از شیاطین بنی امیه را با قافله حاج خفیةً روانه کرده بود و آنها را مامور کرده بود که حضرت حسین را بقتل
آورند بهر نحو که ممکن باشد تا اینکه این بزرگوار دانست اراده آنها را از احرام حج محل شد و قرار داد از اعمره مفرده و با سانید معتبره
روایت شده وقتیکه محمد بن حنفیه مانع شد آنسرور را از خارج شدن بسوی کوفه فرمود وَاللهِ يَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ
مِنْ هَوَامِّ الأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِي مِنْهُ حَتَّى يَقْتُلُونِي یعنی ای برادر قسم بخدا هرگاه پنهان میشدم در آشیانه جانوری
از جانوران زمین هر آینه بیرون میآوردند مرا از آن آشیانه و دست بر نمیداشتند از من تا اینکه میکشتند مرا بلکه ظاهر است
هرگاه با آنها بیعت مینمود و بامر آنها تسلیم میشد با زاد او دست بر نمیداشتند بجهت شدت عداوت آنها و کثرت بچپائی آنها بلکه بجهت حیله

بود او را می گرفتند و بهر وسیله بصدد دفع او بر می آمدند و امیت عمر ابن بیت عرض کرد بیعت برا اول دفعه بجهه این بود که می
دانستند که آنحضرت با آنها در این امر موافقت نخواهد نمود آیا نمی بینی مروان لعنه الله چگونه اشاره کرد بر والی مدینه که شهید کند سرور را قبل
از عرض بیعت برا و عبید الله بن زیاد لعنه الله الی یوم المعاد میگفت بپسر و عرض نمیشد که باید بحکم ما پس از آن به مقصود خود ورا
ما چه قبضا میکند آیا نمی بینی چگونه ایمان آورد بجناب مسلم بن از آن چگونه کشته شد او را اما معاویه ملعون با آن شدت عداوت
و کثرت بغض که با اهل بیت عصمت داشت صاحب حزم و فطنت بود و میدانست که شهید کردن اهل بیت را علانیة باعث غضب
مردم میشود او از سبب رفتن سلطنت او و خروج مردم برا و میگردد از این جهت مدارا میکرد با آنها در ظاهر به هر نحو که بود از این جهت
مصالحه کرد با امام حسن و بحضرت حسین متعرض نشد و از این جهت وصیت نمود به فرزند لعین خود اینکه متعرض نشود بحضرت حسین
زیرا که میدانست متعرض شدن با سرور باعث زوال دولت او خواهد بود اللّهم العن کلّ من ظلم اهل
بیت نبیّک و قتلهم و اعان علیهم و رضی بما جری علیهم من الظلم والجور لعنا وبیلا و عذّبهم
عذابا الیما واجعلنا من خیار شیعة آل محمّد و انصارهم والطالبین بثارهم مع قائمهم عجّل الله
فرجه تمام شد آنچه بیان فرموده است او را محقق محدث مجلسی ره مصنف گوید آنچه در این مقام بخاطر آید این است که

کلام مصنف ره

گفته بود بدرستیکه حضرت سید الشهدا روحی له الفداء مراعات میفرمود بحسب ظاهر آنچه متعین است مراعات او نزد مردم از
تعرض و اجتناب از مقاتله و جهاد قبل از فراهم آمدن انصار و اعوان و کثرت آنها و در عالم باطن در نهایت اشتیاق به
سوی مقاتله و جهاد در راه خدا و فایز شدن بشهادت و فایز شدن بشهادت او بهر نحو که ممکن باشد مایل بود و آن
سرور معهذا امیدوار نیست امکان وقوع شهادت را و از جمله اسباب و جهات بر خروج آن سرور از مدینه بمکه خبر دار کردن مردم بر
حقیقت حال طلب کردن نصرت بود از آنها زیرا که آنحضرت با اینکه عالم بود که کشته و فایز بشهادت خواهد بود
چنانکه شهادت بسبب او فایز خواهد بود و کشته خواهد شد یاوران او اگرچه جماعت وفیره و لشکر کثیره باشند الا اینکه آن سرور
چون از اهل بیت عصمت و معدن رحمت بود بجهت اینکه سیلهای فیض رحمت از آن خانواده عصمت جاری میگشت و هیچ
مرغی بلند پرواز فکر کنگره رفعت ایشان نمیرسید اگرچه نبی مرسل یا ملک مقرب باشد و از این جهت خواست که جهاد کنند در پیش
روی آن سرور و فایز شوند بمرتبه عالیه شهادت جماعت بسیار بوده باشند و این مطلب از جمله اسرار ملحوظه بود در نظر شریف آن
سرور که فرستاد پسر عم خود مسلم بن عقیل را بسوی کوفه تا اخذ بیعت نماید از اهل کوفه اگر گوئیکه بدرستیکه آن بزرگوار چنانچه عالم بود
بمکان شهادت و زمان شهادت خود هم چنین عالم بود بعدد یاوران و مجاهدین در پیش روی خود پس چه سبب داشت که
فرستاد پسر عم خود را بکوفه برای گرفتن بیعت و طلب نصرت از اهل کوفه و هم چنین چه سبب داشت خواهش نصرت کردن آنحضرت
از کسانیکه کلام آنحضرت با آنها میرسید از اهل اسلام در مدینه و غیر آنها جواب گوئیم جهت و ستر این مطلب دو امر بود اول اتمام
حجت بود از آنحضرت با آنها لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة دوم اینکه این مطلب از آن سرور
از باب ترحم و مهربانی و شفقت بود بر مؤمنین زیرا که شهادت در پیش روی آنحضرت روحی له الفداء نعمتی است که بالاتر از او
نعمتی نیست و درجه ایست که بالاتر نیست از آن جمیع درجات هر گاه بگوئی که از این جهت لازم منافات با آنچه ذکر نمودی سابقا
که آنحضرت عالم بود بعدد یاوران خود معهذا چگونه طمع میکرد بکثرت یاوران و جهاد کنندگان در پیش روی خود جواب گوئیم بدرستیکه
این منافات پیش انظار جلیه دیده میشود نه در نظر دقیق زیرا که قضیه کثرت عدد انصار و قلت آن از جمله اموریست که راه یابد
در وی بدا و محو و اثبات و اگر گوئی آنچه مستفاد شد از کلام سید مرتضی این بود که سوء اتفاق ناشی شد از ترک کردن جناب
مسلم بن عقیل قتل ابن زیاد را و این مطلب قسم توبیخی است از او در حق آنجناب و هم چنین در فرمایش او انّ الایمان
قید الفتک جواب گوئیم حاشا ثم حاشا اینکه اشاره و ایمائی از سید مرتضی نسبت بجناب مسلم اتفاق افتد بلکه
این کلام از سید سر زده بمذاق عامه و به طریق مماشات با آنها چنانچه سابقا اشاره کردیم و بدرستیکه مقصود جناب مسلم ره
در نقل کردن او فرمایش پیغمبر را که فرموده انّ الایمان قید الفتک یعنی به تحقیق ایمان مرد مانع میشود او را که غفلة از روی مکر و حیله
بکشد اگرچه مقتول کافر باشد نه اینکه ابن زیاد لعنه الله متصف بایمان بوده باشد زیرا که سیاق حدیث پیغمبر افاده نمی کند
مگر آنچه تعبیر کردیم از او و بالجمله اصل هاشمی و رگ نبوی نبخشد جناب مسلم را از کشتن ابن زیاد کافر زندیق از روی مکر و حیله و غفلة

برانیکه کشف میکند این مطلب از امور و اسراریکه مخفی نیست بر تامل کننده باینکه کشتن جناب مسلم او را باز خبر میداد آن خبر صحیحه را که
عبارتست از ظهور دولت حقه و مضمحل بودن دولت باطله باشد چرا چنین نشود بدرستیکه آنچه برابر بود با قتل ابن زیاد در میان اتفاق
افتاد و آن عبارتست از محصور شدن آن جنیفت در قصر خود و معهذا امر برگشت بآنچه معلوم شد پس هرگاه مسلم میگشت او را بانفاذ امر
راجع میگشت بکشته شدن مسلم و شهادت او و این مطلب و صحت نزد متامل با فطانت بعد مخفی نماند بدرستیکه علمای اهل خلاف هرگاه
اخذ کنند طوق انصاف را و ترک نمایند ظلم را و تتبع نمایند اخبار را و تفحص کنند سیر و آثار را هر آینه بیقین میدانند آنچه ابن عباس
و ابن عمر ظن و اعتقاد کرده بودند اینکه سید الشهدا هرگاه بعراق رود در آنجا کشته میشود این ظن و اعتقاد از فرمایش پیغمبر و اخبار
آنسرور حاصل شده بوده که مکرر خبر میداد بشهادت فرزند و ریحانه خود و کشتن در زمین عراق و اینکه میکشد او را اشرار این امت و بآنها
نمیرسد شفاعت آنحضرت و اینکه یاوران فرزندش و شهید شدگان در پیش روی او با او خواهد در اعلای درجات جنان خواهند بود پس اگر
نصیحت کنندگان از اهل کمال و ایقان میبودند هر آینه اختیار میکردند نصرت و یاری فرزند رسول خدا را و ترک میکردند نصیحت کردن
او را زیرا چنانکه بتصریح فرموده رسول خدا اگر خبر داده بشهادت آنسرور خبر دادن یقینی باینکه اِنَّهُ يَخْرُجُ اِلَى الْعِرَاقِ وَيُقْتَلُ
وَاِنَّهُ قَدْ شَاءَ اللّٰهُ اَنْ يَرَاهُ قَتِيلًا حاصل معنی آنکه بدرستی که عزم میکند فرزند من بسوی عراق و کشته میشود در آنجا و بدرستیکه
خدا خواسته او را کشته ببیند و آنحضرت معلق نکرده بود باینکه هرگاه برود کشته میشود هم چنین بتصریح فرموده بود باینکه او هست امام
مفترض الطاعة و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمینها بعد از پدر و برادر بزرگوارش هرگاه بگوئی آنچه ذکر فرمود او را محقق مجلسی اعلی الله مقامه
کلام وافی و تحقیق شافی است و جواب است بر طریق حق و واقع در این مقام باید جواب گوئیم شک نیست در اینکه بیان او در مقام
و مرتبه بلند است از تحقیق زیرا که بتحقیق اشاره فرموده در این مقام بوجه جمیع اخبار و آثار و میباید در جمله از مجالس آتیه بیان بعضی
از این اخبار و آثار را و اضافه فرموده بعضی از اسرار مثل اینکه هرگاه شهادت آنسرور نمیبود هر آینه دین مضمحل میگشت معهذا سزاوار
بود مرا اینکه اشاره نمایم برای توضیح مطلب بعضی از امور دیگر مثل اینکه شهادت آنحضرت کشف میکند از سر اخذ کردن پروردگار
عالم عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین و ملائکه بولایت آل محمد و لزوم مودت آنها و از سر افضلیت هر یک از حضرت محمد و
اولاد معصومین او از همه انبیاء و مرسلین و ملائکه من حیث المجموع و مثل اینکه بدرستیکه شهادت آنسرور قلع کرد ماده شبهات مشککین
و استبعاد متوهمین و مقاله مخالفین از ضالین و مضلین که در مقام مجادله میگفتند چگونه میشود مرتکب شود جمعی از بزرگان صحابه
بقضیه سقیفه با وجود نص صریح از حضرت رسول خدا در ولایت و امامت برادر خود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب یا اینکه آنها چگونه قادر
میشدند اینکه اذیت نمایند عترت رسول خدا را و بسوزانند در خانه نبوت را در حضور جمعی از مهاجرین و انصار یا اینکه چگونه نسبت داده میشود بآنها
در شب عقبه دبه ها انداختن بزیر پای شتر پیغمبر تا رم کند و غیر اینها پس وای بر مخالفین و متعصبین و ناصبین و متمردین کاش
آنها تامل میکردند در آن اخبار کثیره متواتره که افاده قطع و یقین میکند و باسناد آنها از سید المرسلین روایت شده در اینباب که بدرستیکه خلفا
و ائمه از قریش است و تامل میکردند در قضیه کربلا روز عاشورا و آنچه صادر شد با آل رسول از یزید طاغی کافر زندیق و لشکر او لعنهم الله
پس اگر تامل میکردند در این اخبار هر آینه میدانستند که امامت اهل بیت عصمت و آل رسول منصوصه است در طرق آنها با اخبار کثیره
متواتره و پس انکار ضروریات شرع و قطعیات دین موجب کفر است و حمل کردن آنچه در این اخبار کثیره است بغیر آل رسول کفر
است و جحد وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا یقین کرده است باین مطلب دل ایشان لکن انکار مینمایند از روی
لجاجت توضیح این مطلب آنکه علمای معتبر آنها مثل بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود سجستانی در صحاح سته خود و
مالک در موطات خود که شمرده میشود از صحاح سته و صاحب مصابیح و صاحب مشکوة و صاحب کتاب فردوس و احمد حنبلی در مسند خود
و فقیه ابن مغازلی در مناقب خود و حافظ ابو نعیم در حلیه خود و غیر اینها از حفاظ فن اهل حدیث باسنادهای صحیحه مسلمه نزد آنها از حضرت
رسول خدا روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اِنَّ الْخُلَفَاءَ وَالْاَئِمَّةَ بَعْدِيْ اِثْنَا عَشَرَ لَا يَزَالُ الدِّيْنُ بِهِمْ
مُسْتَقِيْمًا اِلٰى اَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ و در صحیح بخاری بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله
يَقُوْلُ يَكُوْنُ بَعْدِيْ اِثْنَا عَشَرَ اَمِيْرًا و باز در آن کتاب از ابن عیینه روایت کرده قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله
لَا يَزَالُ اَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا و در صحیح مسلم بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال
دَخَلْتُ مَعَ اَبِيْ عَلَى النَّبِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اِنَّ هٰذَا الدِّيْنَ لَا يَنْقَضِيْ حَتّٰى يَمْضِيَ فِيْهِ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيْفَةً

٥ وباز در همان کتاب بسند دیگر از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت النبی یقول لا یزال امر الناس ماضیا
ما ولیهم اثنی عشر رجلا وباز در همان کتاب بسند سیم از جابر بن سمره روایت کرده یقول سمعت رسول
الله یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة وباز در همان کتاب بسند چهارمی از شعبی وانهم
از جابر بن سمره روایت کرده قال قال رسول الله لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة وبسندیم
باز از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده قال انطلقت الی رسول الله فسمعته یقول لا یزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة وباز در آن کتاب بسند هفتم از عامر بن سعد ابن ابی وقاص روایت کرده قال
کتبت الی ابن سمرة مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله فکتب الی سمعت
رسول الله یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی یقول لا یزال هذا الدین قائما حتی یقوم الساعة
ویکون علیهم اثنی عشر خلیفة ودر مصابیح بغوی از کتاب صحاح از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت
رسول الله لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ودر روایت دیگر لا یزال
امر الناس ماولیهم اثنی عشر رجلا کلهم من قریش ودر روایت دیگر لا یزال الدین قائما حتی
تقوم الساعة ویکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ووارد نموده شیخ ایشان جلال الدین سیوطی
که از متعصبین ایشانست در جامع صغیر خود در حرف همزه ان عدة الخلفاء بعدی عدد نقباء موسی وابن
عساکر از ابن مسعود یعنی روایت نموده او را ابن عدی در کتاب کامل وابن عساکر از ابن مسعود وصاحب مشکوة روایت کرده در باب
مناقب قریش از جابر بن سمره قال سمعت رسول الله یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة
کلهم من قریش ودر روایت دیگر لا یزال امر الناس ماضیا ماولیهم اثنی عشر رجلا کلهم
من قریش ودر روایتی لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة او یکون اثنی عشر خلیفة کلهم
من قریش الی آخر الحدیث ومضامین این اخبار کثیره کلا مطبق ومتفقند بر اینکه آنحضرت فرموده که قوام وعزت دین
وبرپا شدن شریعت او منوط وبسته است بوجود دوازده نفر خلیفه وجانشین پیغمبر که همه ایشان از طایفه قریش باشند ومخفی نماند بر تو
اینکه بعلمای عامه لازم است که از روی بصیرت تدبر نمایند در این اخبار ودست از انصاف بر ندارند زیرا آنها هر گاه حمل نمایند این اخبار
کثیره را بر آنچه بنا گذاشته اند از بودن اول سلسله در باب خلافت وامامت ابن ابی قحافه وبعد از آن رفیقان او وبهم رسیدن ترتیب
معهود نزد آنها لازم آید اینکه یزید طاغی کافر زندیق هم یکی از علما وخلفا وائمه بوده باشد که بعض شده بخلافت آنها از پیغمبر پس کدام
مسلمان از دل خود رضا میدهد که دشمن ترین مخلوق خدا را الی الحد بعد از خدا وملائکه او ورسل او وبگوید شریر ترین وکافر ترین مردم منصوص
است بخلافت وامامت ومتصف است باوصاف حسنه که موجود است در این اخبار بعد در رسیدن اینها همه با قطع نظر است
از اینکه پدر او معاویه بود مثل او در کفر وزندقه والحاد وبا قطع نظر است نیز از اینکه آنچه اختیار کرده است او را تابعه در حمل این
اخبار ممکن نیست صحیح باشد بوجهی از وجوه اگر چه قطع نظر شود از آنچه ذکر کردیم سابقا چنانکه مخفی نیست بر شخص متامل بافطانت
بدانکه وجیه باشد بحکم بدیهت عقل طرح این حمل لازم آید حمل کردن اخبار بر آنچه گذاشته اند بر آن امامیه زیرا طرح کردن آنها
از حمل یا حیل کردن آنها بر محمل ثالثی غیر از این دو محمل بر فرض تصور او خلاف اجماع مرکب است یقینا ودر هر حال آنچه ما ذکر کردیم از
باطل بودن مذهب آنها وحقیت مذهب ما بجویکه راه بمیان بدر باو آراء ومناظره ودر اعتراض از خصم اصلا اگر چه کافر لجوجی هم باشد آیت
جز این نیست این دلیل از آن امور نیست که از شهادت برجو بسته واگر واقعه شهادت آنحضرت بنمود هر آینه در حق یزید لعنه الله
هم از تعصب دست برنمیداشتند ومیگفتند او قابل خلافت است چنانکه کفتا نزاغیه مطلبرا در حق معاویه لعنه الله بعد مدتی از
اعجب عجایب غفلت واعراض آنها است از اخبار مستفیضه در طرق آنها که تفسیر شده این اخبار مذکوره بنهایت تفسیر وبیان پس ما
ذکر میکنیم در اینجا این اخبار مشروحه مفسره را تا بسیار باشد فایده آن در مقام پس بدانکه فقیر خوارزمی بسند خود روایت کرده قال
قال رسول الله فاطمة بهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها
امناء ربی حبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم به نجی ومن تخلف عنه هوی یعنی
حاصل مضمون آنکه رسول خدا فرموده فاطمه سرور خاطر منست وفرزندان او میوه قلب منست وزوج او نور دیده منست وائمه از اولاد

او و آمنی سر و پرودگار رفتند و رشته ستند کشیده میان خداوند و خلق او و هر کس چنگ زده بر آن رشته نجات یافته و هر که تخلف نموده از او به ضلالت افتاده و روایت کرده همین حدیث را سعد بن ابراهیم مالکی الاربلی در اربعین بسند خود وش و در روایت زید بن ثابت قال صلى بنا رسول الله ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم بتقوى الله والعمل بطاعته فمن عمل بها فاز وغنم وانجح ومن تركها حلت به الندامة فالتمسوا بالتقوى السلامة من اهوال يوم القيمة كاني ادعى فاجيب واني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ومن تمسك بعترتي بعدي كان من الفائزين ومن تخلف عنهم كان من الهالكين فقلت يا رسول الله على من تخلفنا قال على من خلف موسى بن عمران قومه قلت على وصيه يوشع قال وصيي وخليفتي من بعدي علي بن ابي طالب قائد الغر البررة منصور من نصره ومخذول من خذله قلت يا رسول الله كم تكون الائمة من بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله تعالى علمي وفهمي خزان علم الله ومعادن وحيه قلت يا رسول الله فما لاولاد الحسن قال ان الله تبارك وتعالى جعل الامامة في عقب الحسين وذلك قوله عز وجل وجعلها كلمة باقية في عقبه ومن رواية حذيفة بن اسيد قال سمعت رسول الله يقول على منبره معاشر الناس اني فرطكم وانكم واردون على الحوض حوضا عرض ما بين بصرى وصنعاء فيه قدحان عدد النجوم واني سائلكم حين ترِدون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله وعترتي واهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض معاشر الناس كاني على الحوض انتظر من يرد علي منكم وسيؤخذ اناس دوني فاقول يا رب مني ومن امتي فيقال يا محمد هل شعرت بما عملوا انهم ما برحوا بعدك يرجعون على اعقابهم ثم قال اوصيكم في عترتي خيرا ثلاثا او قال في اهل بيتي فقام اليه سلمان فقال يا رسول الله الا تخبرني عن الائمة بعدك اما هم من عترتك قال نعم الائمة بعدي من عترتي عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله علمي وفهمي فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم واتبعوهم فانهم مع الحق والحق معهم ومن رواية سلمان الفارسي قال خطبنا رسول الله فقال معاشر الناس اني راحل عنكم عن قريب ومنطلق الى الغيب اوصيكم في عترتي خيرا واياكم والبدع فان كل بدعة ضلالة والضلالة واهلها في النار معاشر الناس من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين فاذا افتقدتم الفرقدين فليتمسكوا بالنجوم الزاهرة اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال فلم يزل حتى دخل بيت عائشة فدخلت اليه وقلت بابي انت وامي يا رسول الله سمعتك تقول اذا فقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر ما الشمس وما القمر وما الفرقدان وما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس وعلي القمر فاذا فقدتموني فتمسكوا به بعدي واما الفرقدان فالحسن والحسين فاذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما واما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسين عليهم السلام والتاسع مهديهم عجل الله فرجه حاصل مضمون روایت حذیفة بن یمان اینکه گوید نماز خواندیم با حضرت رسول خدا پس از آن روی مبارک خود را بسوی ما نموده فرمودند ای گروه صحابه من وصیت میکنم شما را بتقوی خدا و عمل کردن بطاعت او هر کسیکه عمل نمود بفرموده خدا رستگار و صاحب غنیمت و نجاح گردید و هر کسیکه ترک نمود طاعت خدا را ندامت و پشیمانی او را روی داد پس التماس نمائید از خدا بسبب تقوی سلامتی را از هول و شدتهای روز قیامت بدرستیکه می بینم خود را خوانده شده بسوی خدا و اجابت نموده بدرستیکه من دو چیز سنگین در میان شما امانت میگذارم کتاب خدا و عترت خود و اهل بیت خود را مادامیکه چنگ زده اید بآنها گمراه نخواهید شد هر کسیکه چنگ زد بعد از من بعترت من از رستگاران خواهد بود و هر کسیکه از آنها تخلف نود از هالکین خواهد بود پس عرض کردم یا رسول الله که می سپاری ما را فرمود بکسیکه سپرد موسی بن عمران قوم خود را عرض کردم بوصی خود یوشع فرمود وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب است که او است پیشوای نیکوکاران و کشنده کافران نصرت یافته کسیکه او را یاری کرده و مخذول شده کسیکه دست از یاری او برداشته عرض کردم

عنوان اول

یا رسول الله ائمه چند نفر خواهند بود فرمود بعدد نقبای بنی اسرائیل که دوازده باشند نه نفر از آنها از صلب حسین خواهد بود که عطا فرموده باینها خدای تعالی ۷
علم مرا و فهم مرا خازنان علم خدا و معادن وحی او میباشند عرض کردم یا رسول الله از برای اولاد امام حسن از این بهره نیست فرمود بدرستیکه خدای تعالی قرار داد
امامت را در صلب حسین و همینست مفاد فرمایش خدای تعالی عز و جل که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ و در روایت حذیفة ابن الیمان
است که گفت شنیدم از رسول خدا بالای منبر خود میفرمود ای گروه مردم من پیش رو شمایم و بدرستی شما در سر حوض بمن وارد خواهید شد حوضیکه قدر
وسعت او از بصره تا صنعا است در او جامهاست بعدد ستارهها و بدرستیکه من از شما خواهم پرسید وقتیکه بمن وارد شدید از آن دو امانت
سنگین پس ملاحظه کنید چگونه رفتار خواهید کرد و حق مرا مراعات خواهید نمود در آنها آن امانت سنگین بزرگتر کتاب خداست تا اینکه
فرمود و عترت من که اهل بیت منند زیرا که بدرستیکه خبر داده مرا پروردگار لطیف و خبیر که ایندو امانت از هم دیگر جدا نمیشوند تا در سر حوض
بمن وارد شوند ای گروه مردم گویا که می بینم در سر حوض نشسته و منتظرم که کسی از شما بمن وارد شود و می بینم که نزد من ملائکه عذاب جماعتی را میگیرند
عرض میکنم پروردگارا اینها از منند و از امت منند خطاب میرسد یا محمد آیا میدانستی عمل اینها را که اینها بعد از تو برگشتند بمذهب آباء
گذشتگان خود پس از آن سه مرتبه فرمود وصیت میکنم شما را که بعترت من نیکی نمائید یا فرمود باهل بیت من پس سلمان از جای خود برخواست
و عرض کرد یا رسول الله آیا خبر نمیدهی مرا از ائمه که بعد از تو خواهند بود آیا آنها از عترت تو میباشند فرمود ائمه بعد از من از عترت من خواهند
بود بعدد نقبای بنی اسرائیل نه نفر آنها از صلب حسین که عطا فرموده خدای تعالی بآنها علم مرا و فهم مرا پس بپا شید بمقام تعلیم نمودن بآنها زیرا که آنها
از شما داناترند و متابعت نمائید آنها را که بدرستیکه آنها با حق اند و حق با آنهاست و در روایت سلمان فارسی است میگوید که خطبه خواند ما را رسول خدا
پس از آن فرمود ای گروه مردم بدرستیکه من بزودی از میان شما رحلت خواهم نمود به عالم غیب خواهم رفت وصیت میکنم شما را در حق عترت خود
به نیکی و حذر نمائید از بدعت زیرا که بدرستیکه همه بدعت ضلالت است و ضلالت و اهل ضلالت در آتش است ای گروه مردم
هرگاه آفتاب را نیابید باید چنگ بزنید بماه و هرگاه ماه را نیافتید باید چنگ بزنید بفرقدان وقتیکه فرقدان را نیافتید چنگ بزنید بستارههای
درخشنده بعد از من میگویم سخن خود را و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما سلمان میگوید بودم خدمت آنحضرت تا داخل شد
بمنزل عایشه پس من هم داخل شدم بخدمت آنحضرت عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از شما شنیدم که فرمودید زمانیکه نیابید
آفتاب را پس چنگ بزنید بماه چه چیز است مراد از آفتاب و ماه و فرقدان و ستارهگان درخشنده فرمود منم آفتاب و علی ابن ابیطالب
است ماه وقتیکه نیافتید مرا پس چنگ بزنید باو بعد از من اما فرقدان پس عبارت از حسن و حسین است زمانیکه نیافتید ماه را پس چنگ
بزنید بآنها و اما ستارههای درخشنده پس عبارت از نه نفر ائمه است که از صلب حسین میباشند و نهمین آنها مهدی آنهاست عجل الله
فرجه و در روایت جابر بن عبدالله انصاری و زید بن ثابت و عمران بن الحصین و انس بن مالک و ابی هریره و امثال اینها قریب
باین مضمون وارد شده بار با دلیل که مثل اینکه فرمود أَلَا إِنَّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ بَعْدِي فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِحَبْلِ اللهِ وَمَنْ
تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللهِ تا آخر حدیث یعنی آگاه باشید هر که چنگ زد بآنها بعد از من بتحقیق چنگ زده بریسمان
خدا و هر که از آنها دوری جست از خدا دور شد خلاصه کلام روایات کثیره که مشتمل باشد بر ائمه دوازده گانه و با سماء مبارکه آنها و ذکر اینکه اول آنها
علی و آخر آنها حضرت مهدی عجل الله فرجه است که پشت سر او نماز خواهد کرد مسیح عیسی بن مریم که از رسول خدا وارد شده است نزد جمیع روات
اهل خبر متواتر معنا است و حدیث جابر بن عبدالله در این خصوص مستفیض و مشهور است و هم چنین غیر او از سایر احادیث پس وای بر آن
کسانیکه دلهای آنها را قساوت گرفته و در اکتفا اینکه از روی عصبیت و لجاجت بغض عداوت آل الله را در دل خودشان نموده و بغض
اهل بیت رحمت و عصمت را اختیار نموده اند و بالجمله بتحقیق شهادت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفدا اهانت بر فضل و فضیلت را
و منبع همه منقبت و کرامت و عنوان هر خیر و منفعت و هدایت و نجات و صدق و حقیقت است مر آل الله و بنده کان صلحاء الله
و محل بیزاری است و لغزشها و هر شر و شیطنت و کفر و زندقه است مر اعدای آنها و غاصبین حقوق آنها و غصب کننده گان حق او
انها است الا لعنة الله على القوم الظالمين پس تا اینکه مطلع شدی به بیان عنوان اولیکه سید مرتضی فرموده بود پس بدان که عنوان
دوم حدیث مجلسی متعرض بیان او گشته و فرموده باب علت و سببیکه از جهت او خدای تعالی کف نفرموده قاتلان ائمه و ظالمین آنها را
از ظلم و قتل و علت ابتلای آنها علیهم السلام در کتاب اکمال الدین و کتاب احتجاج و در کتاب علل الشرایع از محمد بن ابراهیم بن اسحق تعالی
روایت کرده میگوید بودم نزد شیخ ابوالقاسم الحسین بن روح قدس الله تعالی روحه با جماعتی که در میان آنها بود علی بن عیسی القصری پس مردی
از اهل مجلس برخواست و به او عرض کرد میخواهم از تو مسئله بپرسم فرمود بپرس آنچه کشف خیر در مراد از حسین بن علی آیا او ولی خدا بود

او

او و خبر ده مرا از قاتل او و دشمن خدا بود فرمود بلی آنگاه عرض کرد چگونه روا است اینکه مسلط کند خدا دشمن خود را بر دوستان خود پس ابو القاسم
در جواب او گفت یاد گیر از من آنچه میگویم بر تو بدانکه خداوند عزوجل با مخلوقات خود مشافهةً مخاطبه و مکالمه نمیفرماید بلکه خداوند
عزوجل بسوی ایشان رسولان میفرستد از جنس ایشان و صنف ایشان بشری که مثل ایشانست و هرگاه از غیر صنف و صورت ایشان پیغمبرا
میفرستاد از ایشان نفرت میکردند و قول ایشان را قبول نمیکردند و زمانیکه مقتضای حکمت الهی از جنس ایشان انبیا فرستاد که طعام میخوردند
و در بازارها راه میرفتند باز گفتند بایشان که شما مثل مائید از شما قبول نمیکنیم مگر اینکه معجزه بیاورید که ما عاجز باشیم از آوردن مثل آن پس بدانیم
که شما مخصوصید بآنچه قدرت نداریم ما بر آوردن آن پس قرار داد خداوند عزوجل برای ایشان معجزاتی که خلق عاجز بودند از آوردن آنها
پس بعضی از انبیا بعد از ترسانیدن قوم خود و اعراض ایشان طوفان را آورد پس غرق شدند جمیع آنانیکه طاغی و سرکش بودند و بعضی از
ایشان را با آتش انداختند برگشت آتش بر او سرد و سلامت گردید و از ایشان بود کسیکه در آورد از سنگ سخت شتری و از پستان
او شیر جاری نمود و از ایشان بود کسیکه شکافته شد برای او آب دریا و منفجر شد برای او از سنگ چشمه‌ها و برگشت برای او عصای خشک
اژدها گردید که می‌بلعید آنچه از سحر مینمودند و از ایشان بود کسیکه شفا میداد نابینایان و مبتلایان مرض برص را و زنده میکرد مرده‌ها را باذن
خدای تعالی و خبر میداد ایشان را بآنچه میخوردند و ذخیره میگذاشتند در خانه خودشان و از ایشان بود کسیکه منشق شد از برای او ماه و حرف
زد با او بهایم مثل شتر و گرگ و غیر اینها و وقتیکه از انبیا امثال این معجزات بظهور رسید و خلق تمامه از آوردن مثل آن عاجز شدند
تقدیر خدائی و مقتضای حکمت و لطف حضرت باری بر بندگان چنین شد که قرار دهد انبیا را با اینهمه معجزات در یکحال غالب
و در حال دیگر مغلوب و گاهی قاهر و گاهی مقهور و هرگاه قرار میداد در همه حال غالب و قاهر و مبتلا و ممتحن نمیفرمود ایشان را اخذ می
کردند مردم ایشان را برای خودشان خداها و هر آینه معلوم نمیشد فضیلت صبر ایشان بر بلا و محنت و امتحان لکن قرار داد خداوند عالم حالت
ایشان را در ابتلا مثل حالت دیگران تا بوده باشند در حال محنت و بلا صبر کننده و در حال عافیت و غلبه بر اعدا شکر کننده و بوده باشند
در همه احوالشان متواضع نه متکبر متجبر و تا اینکه معلوم شود مر بندگان را اینکه برای ایشان خدائیست منزه از نقایص که خالق و مدبر
ایشانست تا عبادت نمایند و طاعت کنند پیغمبران او را و حجت خدا ثابت باشد بر هر که تجاوز نماید در حق ایشان و ادعا کنند در حق ایشان
ربوبیت را یا عناد و مخالفت و معصیت و انکار نماید با آنچه آورده اند انبیا و رسل لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ
وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ محمد ابن ابراهیم بن اسحق گوید فردای آنروز برگشتم بخدمت ابو القاسم حسین بن روح و من
پیش خود میگفتم این مطلبی که دیروز بما القا فرمود آیا از خودش بود در آنحال قبل از آنکه ابتدا بسخن نمایم او فرمود ای محمد بن ابراهیم هرگاه
از آسمان بیفتم و مرغان اعضای بدن مرا بربایند یا باد بمکانهای دور متفرق سازد بدن مرا خوشتر است برمن از اینکه بگویم در دین خدا برای
خود و از جانب خود چیزی را بلکه آنچه گفتم همه از اصل است و از حضرت حجت عجل الله فرجه مسموع است و در خبر محمد بن ولید است
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ قَالَ فَقَالَ
يَتُوبُ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا أَصَابَ عَلِيّاً وَأَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ حاصل مضمون آنکه از
حضرت امام جعفر صادق پرسیدم از تفسیر قول خداوند عالم که فرموده آنچه که میرسد بشما از مصیبت بسبب افعالیست که از شما
سر زده راوی گوید عرض کردم با حضرت آن مصیبتها که بعلی و باشباه او از اهل بیت او رسیده از این قبیل است در جواب
فرمود در بستیکه حضرت رسول خدا هر روز هفتاد مرتبه در درگاه خدای عزوجل توبه مینمود بی آنکه گناهی از او صادر شده باشد
یعنی مصیبت اولیا از باب مجازات سوء کردار نبود بلکه ایشان منزه بودند از آلوده گی به معصیت و در خبر قطان که او هم از سکری
و او هم از جوهری و او هم از ابن عماره و او هم از پدرش و او هم از حضرت جعفر بن محمد و او هم از پدرش روایت کرده قَالَ إِنَّ أَيُّوبَ
ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ
وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً لَا صَغِيراً وَلَا كَبِيراً وَقَالَ إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تَنْتِنْ
لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبُحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ وَلَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ
وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ
مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ

بما له عنده تعالى من الثواب عند الفرج وقد قال النبي اعظم الناس بلاء الانبياء ثم الامثل
فالامثل وانما ابتلاه الله عز وجل بالبلاء العظيم الذي يهون معه على جميع الناس لئلا يدعوا له
الربوبية اذا شاهدوا ما اراد الله ان يوصله اليه من عظائم نعمه تعالى متى شاهدوا وليستدلوا
بذلك على ان الثواب من الله تعالى على ضربين استحقاق واختصاص ولئلا يحتقروا ضعيفا
لضعفه ولا فقيرا لفقره ولا مريضا لمرضه وليعلموا انه يسقم من يشاء ويشفي من يشاء متى
شاء كيف شاء باي سبب شاء ويجعل ذلك عبرة لمن شاء وشقاوة لمن شاء وهو عز وجل في
جميع ذلك عدل في قضائه وحكيم في افعاله لا يفعل بعباده الا الاصلح لهم ولا قوة لهم الا به و
قال الصدوق حدثني ابي عن سعد عن ابي عيسى عن ابن محبوب عن ابن رئاب قال سالت ابا عبد الله
عن قول الله عز وجل وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير ارايت ما اصاب
عليا واهل بيته هو بما كسبت ايديهم وهم اهل بيت طهارة معصومون فقال ان رسول الله
كان يتوب الى الله تعالى ويستغفره في كل يوم وليلة مائة مرة من غير ذنب ان الله تعالى يخص
اوليائه ليأجرهم عليها من غير ذنب وفي رواية احمد بن محمد ومحمد بن الحسين عن ابن محبوب عن
ابن رئاب عن ضريس قال سمعت ابا جعفر يقول والناس من اصحابه حوله واعجب من قوم يتولونا
ويجعلونا ائمة ويصفون بان طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله تعالى ثم يكسرون حجتهم
ويخصمون انفسهم بضعف قلوبهم فينقصون حقنا ويعيبون بذلك علينا من اعطاه الله تعالى
برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا اترون ان الله تعالى افترض طاعة اوليائه على عباده ثم
يخفي عنهم اخبار السموات والارض ويقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم فقال
له حمران جعلت فداك يا ابا جعفر ارايت ما كان من امر قيام علي بن ابي طالب والحسن والحسين
وخروجهم وقيامهم بدين الله تعالى وما اصيبوا به من قبل الطواغيت اياهم والظفر بهم حتى قتلوا و
غلبوا فقال ابو جعفر يا حمران ان الله تعالى قد كان قدر عليهم ذلك وقضاه وامضاه وحتمه
ثم اجراه فبتقدم علم ذلك اليهم من رسول الله قام علي والحسن والحسين وبعلم صمت من صمت منا ولو انهم يا حمران حيث نزل بهم ما
نزل من امر الله واظهار الطواغيت وعليهم لو شاء الله لدفع ذلك عنهم والحوا عليه في طلب ازالة
ملك الطواغيت اذا لاجابهم ودفع عنهم ثم كان انقضاء مدة الطواغيت وذهاب ملكهم اسرع
من سلك منظوم انقطع فتبدد وما كان الذي حاصل مضمون اخبار مذکوره اینکه بدرستیکه حضرت ایوب
مبتلا گشت بنا خوشی هفت سال بی گناه و بدرستی انبیا گناه نمیکنند زیرا که ایشان معصوم و مطهرند و نه از ایشان صادر میشود و نه از
بر میگردند و مرتکب نمیشوند بگناهی نه صغیره و نه کبیره و فرموده که جناب ایوب با همه مبتلا بودن نه محاسن صورتش تغییر یافت و نه بوی بد از
و خارج نشد از او و در این مدت مدیده خونی و نه چرکی و نه از او نفرت میکردند نظر کننده گان و نه وحشت میکردند از او کسی از مشاهده کنندگان
او و نه کرمی در بدن او افتاد و این چنین است صنع پروردگار عز و جل با همه انبیای مکرمین خود و اینست جز این نیست مردم خود را کناره
کشیدند از او بسبب فقر و ضعف او در ظاهر امر بجهت جهالت ایشان و مرتبه او که در نزد پروردگار خود داشت از تایید و فرج و به تحقیق
فرموده پیغمبر که بزرگترین مردم از جهت بلا انبیاء است پس از آنها نیکوکاران در درجه بدرجه و اینست جز این نیست مبتلا فرمود خداوند
عالم او را به بلای بزرگی چنانیکه در نظر همه مردم خوار می شود تا اینکه او را پروردگار نخوانند وقتیکه مشاهده نمایند آن نعمتهای بزرگی
که اراده فرموده خدای تعالی بوی برساند و به سبب و بفهمند اینکه بدرستیکه ثواب از خدای تعالی بر دو قسم است یکی از راه استحقاق و
یکی از راه اختصاص تا اینکه حقیر نشمرند ضعیف را بجهت ضعف و نه فقیر را به سبب فقر او و نه مریض را بجهت مرض او و تا بدانند که خدای
تعالی است که بیمار میکند هر کسیرا که بخواهد و شفا میدهد هر کسیرا که میخواهد هر وقتیکه بخواهد و بهر نحو که خواهد و به سبب که خواهد و قرار میدهد
این را عبرت بهر کسی خواهد یا به او شقاوت بهر کسیکه خواهد و خداوند عز و جل در همه این امور عادل است در قضای خود و حکیم است در افعال
خود روا ندارد به بنده گان خود مگر آنچه را که اصلح است برای آنها و قوتی نیست برای آنها مگر به اراده او و شیخ صدوق روایت کرده که حضرت

داد مرا پدرم از سعد و او هم از ابی عیسی و از ابن رباب و گفته که پرسیدم از ابی عبد الله از قول خدای عز و جل و ما اصابکم تا آخر آیه آیا دیدی
چنین که این خبر که بحضرت علی و اهل بیت او رسیده به سبب کردار آنها بود و حال اینکه اهل بیت عصمت و طهارت بودند در جواب فرمود
بدرستیکه حضرت رسول خدا هر شبانه روز صد مرتبه بدرگاه خداوند توبه و استغفار مینمود بدون اینکه از او معصیتی صادر باشد
بدرستیکه خدا تعالی مخصوص کرده اولیای خود را بابتلا تا اجر دهد آنها را در روایت احمد بن محمد و محمد بن حسین از ابن محبوب از ابن رباب
از ضریس او میگوید شنیدم از امام محمد باقر در حالتیکه میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود میفرمود تعجب از قومی دارم
که ما را دوست میدارند و ما را از ائمه خود قرار میدهند و وصف میکنند ما را باینکه طاعت ما در آنها واجب است مثل طاعت خدای
تعالی پس از آن می‌شکنند حجت خود را و با نفس خود شان بجهت ضعف دلهایشان مخاصمه مینمایند پس حق ما را ناقص میکنند و عیب
میگیرند بسبب قلت معرفت در حق ما آنچه را که عطا فرموده خدای تعالی با آنها حق معرفت شان ما را و تمام تسلیم ما را آیا می‌بینی
که بدرستیکه خدای تعالی واجب کرده باشد طاعت اولیای خود را بر بنده کان خود پس از آن مخفی دارد از آنها خبرهای آسمان و زمین را
و قطع کند از آنها مواد علم را در آنچه وارد میشود بر آنها از چیزهائیکه در اوست قوام دین آنها حمران بخدمت آنحضرت عرض کرد قربان
تو گردم آیا می‌بینی آنچه بحضرت علی بن ابیطالب و حسن و حسین در دینجا ایستاده که نمودند در افعال خود در قیام و خروج معهذا چه قدر با آنها
مصیبت رسید از طایفه طاغوتیان که بظلم و ستم آن بزرگواران را مغلوب و مقهور کرده آنها را بجور و جفا کشتند حضرت ابو جعفر
فرمود یا حمران همه اینها را بدرستیکه خدای تعالی تقدیر فرموده بود بر آنها و از قضا و امضا و حتم او گذشته بود پس آنچه واقع شده از آنجهة
آنچیزیست که تقدیم داشته پس از روی علم ساکت شده از ما و هر گاه آنها یا حمران وقتیکه نازل شد با آنها آنچه را امر خدا بود و از غلبه طاغوت
بر آنها از خدا سؤال میکردند دفع او را از خودشان و الحاح میکردند بدرگاه خدا در طلب زوال ملک طغیان کننده‌گان هر آینه البته
اجابت میفرمود دعای آنها را و دفع مینمود از آنها بلا را پس از آن بود انقضای مدت طاغیان و زوال ملک آنها زودتر از گسیختن رشته
منظومی که پاره شود و دانه هایش متفرق گردد و این واقعه دیگر واقع نمیشد تمام شد ترجمه حدیث هر گاه تو بگوئی بدرستیکه آنچه ذکر شد
در خبر اول یعنی خبر محمد بن ابراهیم طال بقائه و اعتبار لست از فرمایش حسین بن روح قدس سره که هر گاه از آسمان بیفتم تا به فرمایش او که بهتر
است از اینکه بگویم در دین خدا برای خود و از نزد خود چیزی را منهدم میکند بنای آنچه را بنای شما است از ذکر وجوه و بیان اسرار در هر بابی
از ابواب و در هر مجلسی از مجالس این کتاب زیرا که بدرستیکه شک نیست در اینکه جمله کثیری از این وجوه و اسرار هر گاه بگوئیم
همه اش شنیده نشده از اصول ملکوتیه و حجتهای الهیه یعنی ائمه معصومین از آل طه و یس صلوات الله علیهم اجمعین جواب گوئیم
فرقیست میان حال حسین بن روح قدس سره و زمان او و میان احوال و زمان ما در نهایت وضوح است زیرا که آنجناب باب بود
از ابواب عصر و وکیل خاص بود از وکلای حضرت حجت عجل الله فرجه و نایب بود از نواب او پس سزاوار بود مثل او اینکه فتوی
دهد مگر بمثل آنچه شنیده بود از اصل یعنی حضرت حجت روحی له الفداء زیرا که بدرستیکه مقام شان او بهمان نحوی بود که در واقع دارا
و با این طرزی بود که اشاره شده است او در خبر از اینکه او مشعر و ملتفت شد بجواب دادن از آنچه در دل محمد بن ابراهیم گذشته و در سینه اش
غلیان یافته بود چنین مقام و مرتبه مانعست از اینکه فتوی یا خبر دهد مگر بآنچه شنیده او را و اخذ نموده از حضرت حجت علیه السلام
از اینکه بوده باشد این اخذ بر طریق خصوص یا عموم خلاصه کلام این فرق در وضح میان احوال و زمان ما و میان حال و زمان او و از آن
چیزهائیست که قابل انکار نیست بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم از اسرار و وجوه و بیان اسرار در هر باب و مجلسی هر چند که
از آن امور نیست که شنیده شده باشد خصوصا از ائمه معصومین مگر اینکه اینها هم از آنچیزهائیست که استنباط کرده‌ایم آنها را
بسبب استمداد از ارواح قدسیه آنها خصوصا بسبب استمداد از حجت عصر عجل الله فرجه و از آن امور نیست که ملهم شده‌ایم
بتوسل جستن بسبب آنها بسوی خدای تعالی پس توفیق داده خدای تعالی در اتحاد تدبر و تفکرات مستقیمه و رجوع کردن باصول و قواعد
عقلیه و نقلیه آنچنانیکه مذموم و ملوم نمیشود رجوع کننده بسوی آنها علاوه بر اینکه بدرستیکه جمله از آنها استنباط نموده‌ایم از عمومات کتاب
و جمله دیگر را از فحوای و مطاوی کلمات معصومین و جمله دیگری از آنها نیست مگر وجه جمع و بیان توفیق میان اخباریکه متناقض
بنظر میآید هر گاه بخواهی که تعبیر میکنی بطرز مختصر پس بگو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم از اسرار و وجوه اسرار نیست از قبیل آنچه سؤال کرد
از آن این سائل پس بفهم و غافل مشو پس مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچیزیکه بیان فرموده آنرا حسین بن روح قدس سره چنانکه احتمال دارد اینکه
سر واقعه شهادت منحصر باشد و هم چنین احتمال دارد اینکه آنسر مذکور داخل در جمله اسرار باشد یا اینکه او بوده باشد یکی از اسرار

متعدده و واقعیه لکن جهة اختصاص بذکر او در جواب از اینجهة شده باشد که آنحضرت میدانست که شبهه سایل رفع نمیشد مگر باین جواب
یا اینکه این جواب کفایت میکرد در زوال شبهه او یا اینکه بفهم سایل اقرب بوده از سایر وجوه و اسرار پس جوابیست حسب اختیار احتمال
او را دفع میکند و وجوه چند یکه مخفی نیست بر شخص بافطانت پس این احتمال ثانی بهتر است بدون تفاوت ما بین شقوقات او
که ذکر کردیم بعد مخفی نماند بر تو مدرستیکه شهادت را در اخبار چند علت بیان شده از آنها یکی این بود که در احادیثیکه در صدد بیان او
بودیم ذکر کردید و یکی وجهیست که در بعض دیگر از اخبار ذکر شده که عبارت از این باشد که حکمت شهادت آنحضرت برای نجات
معصیت کاران از دوستان اهل بیت عصمت علیهم السلام است از آتش جهنم یکی از آنها آنچه در بعض اخبار است که بدرستیکه خدا یتعالی
اراده کرده که او را کشته ببیند و از جمله آنها است آنچه در روایات کثیره وارد شده که بدرستیکه درجه ایست که نمیرسد بان درجه مگر به
فیض شهادت و غیر از این از علتهائیکه در اخبار وارد گشته و همه این اخبار ذکر میشود در اینکتاب انشاء الله تعالی و مخفی نماند بر تو
آثار و فواید یکه مترتب است بر شهادت آنحضرت کثیر است از آنچه بشماره آید و زیاد تر است از اینکه بنهایت رسد از آیات ایمانی
که او است محکمترین ادله و واضحترین شواهد در باب دلایل نبوت خاصه و هم چنین در اثبات حقیت مذهب امامیه حقه اثنی عشریه
با اینکه جماعت بسیار و ملیونهای بیشمار از شهرها و امصار از شیعیان آل احمد مختار قصد میکنند زیارت آن مشهد مقدس را و غیره
و متحمل میشوند در اثنای راه انواع اذیت را از کشته شدن و غارت رفتن بدرجه که عادتا متحمل نمیتوان شد در اثنای راه از ظلوم
و معذور و ذلیل میکردند جمعی از آنها کشته میشوند در اثنای سفر و جمعی از آنها را میگیرند اموال ایشان و توشه و خرجی راه را از آنها میبرند
و در بعضی مسافت دور راه را بکمال عسرت با پیاده طی میکنند و میروند معهذا تاثیر نمیکند بر شنونده کان و مطلعین و کسانیکه در شهرهای
خود شان مانده اند مگر بکمال اعتقاد و زیادت شوق و ذوق را بجهت به زیارت این قبر مطهر خدا زیاده فرماید عزت و شرف
او را و با وجود استماع اینگونه مصایب وارده در راه باز زوار در سال آینده زیاد تر میشود از سال گذشته پس این شوق کامل و ذوق
اتم در باب زیارت و رفتن زوار آنجناب چیزها است که اتفاق کرده اند برادر و مردان و زنان و پیران و جوانان و کوچکان و بزرگان
حتی اینکه جمعی بسیاری قصد میکنند زیارت آنحضرت را از مکانهای بعیده در نهایت دوری بی آنکه مرکبی یا توشه داشته باشند
بلکه به پیاده راه رفتن و بذل آبرو به سوال در وقت محتاج شدن بغذا بلکه جمعی از آنها بنهایت گرسنگی و بدرجه هلاکت رجوع و قصد زیارت
آنحضرت میکنند خوشا بحال ایشان پس همه اینها بعد از زمان شهادت اتفاق افتاده تا این زمان هم خواهد ماند باستداد دهور و دیگر
ممکن نمیشود ظالمی عنودی و کافر جحودی از منع زیارت آنحضرت چنانکه متمکن نشده کسانیکه پیش بودند از کفار بنی امیه و طاغیان
بنی عباس پس این احوال و این کثرت زوار در قبر شریف آن بزرگوار خداوند عالم زیاده فرماید شرف او را با این کثرت
گریه و زاری و آه و سوگواری که در نزد آن قبر مطهر در بارگاه حضرت بلند میشود از آنچیزهائیکه اخبار او در اطراف عالم منتشر گشته و
سبب کار روانیان جهانیان را فرا گرفته و مطلع گشته بر آنها طایفهای مختلف و اصحاب جمیع ادیان منتشر پس اگر در اینصورت
کسی ادعا نماید که برسیده آوازه اسلام و دعوت حضرت خیر الانام بگوش و پس او کاذب و مقصر است اگر چه از شهرهای
بعیده مشرق و مغرب و شمال و جنوب از طوایف فرنگ و غیر آنها باشد زیرا که ضبط کرده همه این وقایع را سیاحان و وقایع
نگاران که اراده کرده اند اطلاع بر وقایع گذشته و آینده عالم را و عالم شدن بمذاهب اهل عالم و طوایف آنها بلکه امثال این وقایع
در روزنامجات و تاریخها ثبت کرده اند و بزرگتر اینها از جمله وضوح در خصوص انتشار خبر در اطراف و اکناف عالم قضیه بر پا
داشتن تعزیه جناب سید الشهدا روحی له الفدا و بر پا داشتن مهمانخانها و مهیا کردن مجالس عزا و محفل بکاء و مصایب آنحضرت است از آل
عبا در شهر محرم الحرام در هر سنه بلکه در همه ایام زیرا که آنچه اتفاق میافتد در انتهای مصیبت اهل سنت از گریستن و ناله کردن و فریاد کشیدن
و بر سر و رو زدن و خاک بر سر ریختن و صرف اموال و بذل چیزهای پر قیمت نمودن در مهیا کردن مجالس عزا و محافل بکاء و صرف
شربت و طعام بمرتبه ایست که نمیداند حد او را مگر خدا یتعالی و حجج اطهار او که عبارت از محمد و آل معصومین او صلوات الله علیه و علیهم
باشند و اقامه تعزیه و روضه خوانی کردن در ایام مصیبت آنسرور بطایفه امامیه اختصاص ندارد بلکه اغیار دارند بر پا جماعت بسیاری
و طوایف بیشماری از منکرین انبیا یا نبوت خاصه یا ولایت ائمه از طایفه هندوها و جوکیها و جماعت نصاری و مجوس و غیره
آنها بعمل میاورند و این اهتمام بجهة مشاهده کردن آنها است از قضای حوایج دنیویه آنها و حل عقده ها و مشکلات آنها و رفع بلیات و
رسیدن بمراتب عالیه و مناصب دنیویه بجهة تعزیه داری آن بزرگوار است و در اینزمان شخصی بود عظیم الشان ملقب به فخار الدوله

از اهل کمنو از شهرهای هند و منصب او در دولت خود مستوفی الممالک بود و در اوّل مشرک بود از طایفهٔ هندیها لکن در ایام کفر بذل مینمود
در هر سال در شهر محرّم اموال بسیار در اقامه تعزیهٔ حضرت سید الشهدا و در یکی از این سالها بذل نمود دو برابر آنچه در سالهای سابق صرف میکرد
پس از آن مبتلا گردید بمرض سختی بمرتبه که نزدیک بود هلاک شود پس در این حالت نزع و احتضار که غش کرده بود دیگر دفعه شفا یافت و مزاجش
صحیح گشته برخواست و بشرف اسلام فایز گشت از او سبب اسلام را سؤال کردند جواب داد که حضرت سید الشهداء را بالاکسر من مشتق
گشت و من هم خود برخیز بتحقیق خدا یتعالی تو شفا داد به برکت برپا داشتن تو عزای مرا پس از آن ایمن دخوش عاقبت در تعلیم احکام اسلام
و شناختن حلال و حرام بذل سعی و اهتمام نموده بعد از آن با هل و عیال خود که به سبب او مشرف شده بودند بشرف اسلام
از هند کوچ کرده بکربلای معلا مشرف شد و آنچه از اموال نفیسه و جواهرات پر قیمت داشت باستانهٔ مقدسهٔ حسینیه بعنوان هدیه تقدیم نمود
در قبهٔ منوره او بخیت و او در این زمان از جمله زهاد و عباد اهل عتبات مطهره بوده و کیال قبل بمشهد رضوی روحی لصاحبه الفدا مشرف
شده بود و در این نزدیکی مراجعت کرده بعد بدان ای برادر که بعضی از کسانیکه وثوق دارم بخبر آنها خبر داد مرا که بعضی از شهرهای
هند سفر کرده بود و خودش از اهل آذربایجان بود میگفت دیدم روزی در ایام اقامت خود جماعت بسیاری از اهل آن شهر و غیر آنها
میدویدند و بسرعت میرفتند بسوی میدان بزرگی که در آن شهر بود و پرسیدم از آنها از سبب این گفتند بمن کفار طایفهٔ هندیها که از
مشرکین میباشند نزد آنها نعش مرده هست میخواهند که او را با آتش اندازند و بسوزانند زیرا که رسم عادت آنها در حق مرده کان همین است
من هم با کمال سرعت با آنها روانه آن میدان گشته پس دیدم که آنها مهیا کرده اند هیمه بسیاری با خس و خاشاک زیاد گذاشته اند مرده را
در وسط آن هیزمها و آن میت دختر بکری بود و پس از آن آتش با آن هیزمها زدند چنانکه یکطرف میدان مثل جهنم مشتعل گشت و شعلهای
آتش جمیع بدن آن ضعیفه را سوزانده و خاکستر نمود مگر سینهٔ او را که ابدا در آنها آتش تاثیر نکرده پس حضار را از مشاهده این حال تعجب
روی داد علما آنها دوباره هیزم بسیار انداخته و مشتعل کرده و کلماتی چند خواندند تا بلکه بسوزد باز آتش در او تاثیر نکرده پس علما بغیظ
آمده گفتند این ضعیفه صاحب معصیت بزرگ و خطیه عظیم است زیرا که نسوختن این دلیل است که در حیات خود مرتکب او گردیده
پس احوال جوانان متغیر گردیده و رویشان زرد گشته از خجالت روی بیکدیگر نگاه کردند پس جمعی از آنها بخواهران میت گفتند که تو
عالم و خبردار هستی به کردار و سیر او کدام گناه کبیره و خطای عظیمه از او صادر شده قسم یاد کرد که ندیدم از او مگر خوبی او زاهده بود و به
طریقهٔ مذهب خود بعبادت معروف بود و پس قدری تامل نموده گفت بلی بودم من با او روزی از ایام شهر محرّم در مجلس مسلمانها که برای
تعزیهٔ حسین و ذکر مصایب آنحضرت منعقد شده بود و یکی از آنها روضه میخواند و حضار مجلس از مرد و زن بر سر و سینه میزدند پس رقت
از مشاهده آنها باو روی داده من و خواهرم مثل آنها بر سینهٔ خود زدیم در اینحال علما آنها گفت این همان جرحی است که باعث گشته
سینهٔ او را آتش نسوزانده بعد بدان ای برادر که خبر داد مرا علامه علمای عامه که او مفتی بود از جانب دولت روس گفت بودم با جمعی
از بزرگان اهل سنت و متعصبین ایشان و نشسته بودیم در جائیکه پیش روی ما غربا و مسافرین بسیار عبور میکردند در اینحال مردی از اهل عجم
آمد که چندان آشنائی ایشان او نمیشد بجهة اینکه عوام و پریشانحال و غیر معروف بود پس جماعتی از حضار شروع کردند بطعن و اذیت
او و استهزا کردن او گفتند با او ای اعمی ای بهیما این چه کاریست که مثل دیوانها و بچهها در شهر محرّم در هر سال بسر و سینه میزنید
و خاک بر سر میریزید و داد و فریاد میکنید و صداها بلند کرده و حسینا و حسینا و بخوابها میگوئید آن مرد گفت نمیدانید سبب ریختن
اینرا گفتند نه گفت این ناله و نوحه از چیز است که بر باد رفت اگر چنانچه ترک نمائیم اینرا و مدت مدیده از این مطلب بگذرد
هر آینه شما خواهید گفت که یزید ملعون نور دیده و ریحانه رسول خدا را شهید نکرده و دختران رسول خدا و عترت مصطفی را اسیر نکرده
بلکه این قضیه عاشورا در کربلا اصلی ندارد اشته آنها گفتند چه طور میشود که این واقعه را انکار نمائیم آن مرد عرب عجمی گفت بدرستیکه بتجربه کردیم
شما را و مشاهده کردیم مکرر از شما امثال اینرا آنها گفتند بیان کن بما آن مرد گفت بدرستیکه حضرت رسول خدا اقرار داد پسر عم خود و وصی خود
امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابی طالب را امام و خلیفه بسبب امر و حکم مؤکد که از جانب خداوند مامور بود و این واقعه
بعد از ادای حجة الوداع در مکانی اتفاق افتاد که مسمی بود بخم در محضر هفتاد هزار مرد از حجاج که در آن سنه مشرف شده بودند
و وقوع این امر بطرق کثیره و حضار متظافره که از حد شماره خارج است و همه اش در کتابهای شما مسطور است بشمار رسیده و حتیکه دیدید
ما را که خوف و تقیه که از شماداشتیم ترک کردیم در روز غدیر که او از بزرگترین عیدها است نزد خدا یتعالی لوازم عید آنچنانیکه در سایر
عیدها بعمل میاوردیم از اینجهة شما اختیار کردید جادهٔ ظلم او مخالفت نمودید امر خدا و رسول خدا را و انکار کردید اصل واقعهٔ غدیر را

اسلام آوردن زن هندی

جواب سنیان در باب تعزیه

از اینجهة

از اینجهة تجدید میکنیم در هر سال اقامه تعزیه وذکر مصایب سید الشهداء و نوحه وناله وگریه برآنسرور را ولعن بر قاتلین آنسرور و نام بردن
هر یک از آنها را شعار خود نموده ایم تا طمع نه نمایند در انکار این امر بدیهی وآشکار تا آنجا که رسیده وضوح آن باین رتبه میگوییم وقتیکه شنیدند
کلمات امام الرزه بر اندام آنها افتاد و حالتشان تغییر یافته و رویشان زرد گردیده و سرهای خود را از خجالت بزیر انداخته مثل
خر در گل فرو رفتند پس از آن گفت قسم بخدا که این نوع کلام در باب آنها از الطاف خداوند تعالی و الهامات او بوده که به
مقتضای مقام از او فرط هر شد زیرا که او مرد بود از عوام الناس بیخبر از اصطلاحات علما و کیفیت معارضه و مباحثه با آنها تمام
شد و مخفی نماند بر تو اگر چه آنچه بیان کنیم مثال اینگونه قصص و نظایر این امور را بایست در ضمن مجلدات بزرگ انجام باید و بالجمله
در بیستیکه فواید شهادت آنحضرت و آثار مترتبه بر او بالاتر از حد و شمار و استقصا است و اشاره میکنیم به بعضی از آنها در تضاعیف
کلمات خودمان در مباحث آتیه بعد میگوییم که در بیستی سر شهادت و علت دیگر یا آن اموری بود که در اخبار سابقه با آنها اشاره شد
اعم از اینکه بوده باشد این امور هر یک از آنها سر و علت بر نحو استقلال یا بنحو انضمام و اجتماع یا اینکه آنها از اسرار واقعیه
و علل نفس الامریه نباشند بلکه آنها از قبیل علت علت باشند یا اینکه آنها چیزهای هستند که کاشفند از علت یا اینکه بعض آنها از قبیل
قسم ثانی هستند و ممکن است اینکه گفته شود که سر ها بر دو قسم است یکی سری بمعنی اخص و یکی بمعنی اعم در اینحال ممکن است که اطلاق شود
سر بمعنی اعم بر فواید آثاریکه مترتب است بر واقعه شهادت پس اخذ کن اطراف کلام را و غفلت مکن اگر کسی گوید در بیستیکه
قضیه کربلا از چه چیز ثابت که فایده دارد در مراحل اخلافراد در پاره مقامات و در اینجا از راه خلاصی است از تنگی نفس بیان این مطلب اینکه
اکثر بزرگان ائمه و محدثین آنها روایت کرده اند اینکه رسول خدا فرموده یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّکُمْ مَحْشُورُونَ اِلَی اللّٰهِ تَعَالٰی
حُفَاةً عُرَاةً کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْدًا عَلَیْنَا اِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ اَلَا اِنَّ اَوَّلَ الْخَلَائِقِ یُکْسٰی اِبْرٰهِیمُ اَلَا
اِنَّهُ یُجَاءُ اَوْ سَیُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِی فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَاَقُولُ یَا رَبِّ اَصْحَابِی اَوْ اُصَیْحَابِی فَیُقَالُ لِی
اِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا اَحْدَثُوا بَعْدَکَ فَاَقُولُ کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی
کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ فَیُقَالُ لِی اِنَّهُمْ لَا یَزَالُونَ مُرْتَدِّینَ عَلٰی اَعْقَابِهِمْ مُنْذُ
فَارَقْتَهُمْ حاصل مضمون اینکه ای مردمان در بیستیکه محشور خواهید شد بسوی خداوند تعالی عریان و پا برهنه چنانکه فرموده ایجاد کردیم در اول
خلقت همان نحو دوباره عود خواهیم داد و وعده ایست که بر خود لازم فرموده ایم در بیستیکه ما بجا خواهیم آورد آگاه باشید اول خلایق که لباس
خواهد پوشید حضرت ابراهیم است الا اینکه میآورند مردانی از امت من بسوی چپ کشند آنها را پس عرض میکنیم پروردگارا اینها اصحاب
منند گفته میشود در جواب تو نمیدانی که چه عمل از اینها بعد از تو صادر شده در اینحال عرض میکنیم گفته بنده صالح جناب عیسی بودم من
بر آنها شاهد مادامیکه در میان آنها بودم و وقتیکه مرا بسوی خود بردی تو خود بودی حافظ آنها و توی بر همه چیز شاهد و خبر دار
پس گفته میشود بمن در بیستی آنها برگشتند بسوی دینهای پدران خود و وقتیکه تو از آنها جدا گشتی پس اخبر نیست که متفق علیه عامه و در
صحیح بخاری در او آورده از حدیث زهری از سعید بن مسیب که آنحضرت فرموده وارد میشود بر من مردانی از امت من در سر حوض
پس ممنوع میشوند از خوردن آن پس عرض میکنم پروردگارا اینها از صحابه منند خطاب آید که خبر داری نیستی با آنچه بعد از تو از اینها سر زده
در بیستی آنها برگشتند بدین اسلاف خود شان بنحو قهقرا و روایت کرده ابن اثیر در شرح همین حدیث باین عبارت فَیُقَالُ اِنَّهُمْ کَانُوا
یَمْشُونَ بَعْدَکَ الْقَهْقَرٰی زهری گفته معنای مرتد شدن و از دین برگشتن است و وقتیکه مطلع شدی از مضمون این اخبار بدان
در بیستیکه حصول تنگی نفس مر عامت و اهل سنت را بعد از ورود این اخبار از چه چیز ثابت که شک در او نیست زیرا که در بیستیکه
مصبت و مورد این اخبار نیست مگر اینکه در شان اولی و تابعین او و کسانیکه راضی بخلافت او شده اند بوده باشد پس راه خلاصی
از برای آنها و خارج شدن از تنگی نفس ممکن میشود برای آنها حمل نمایند آنچه در این اخبار وارد شده بر یزید لعین و تابعین او و در جواب گوییم
هر گاه بخواهی بیانی واضحتر در اینمقام پس بدانکه در بیستیکه این اخبار مثل آن اخبار نیست که بزودی اشاره میکنیم بسوی آنها با معنی برگشت
مقصود از آنچه واقع شده در این دو سلسله جماعت مخصوصی هستند و بعبارت واضح اینکه آن اخبار یکه بسوی آنها اشاره میکنیم بمنزله بیان
تفسیر است مر این اخبار مذکوره را پس از جمله این اخبار است که در صحیح بخاری از ابی هریره روایت کرده که او گفته قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ اِنَّکُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَی الْاِمَارَةِ وَسَتَکُونُ نَدَامَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حاصل معنی آنکه حضرت رسول خدا فرموده بدرستی
زود است که حریص میشوید بر امیری و سلطنت و به زودی ندامت از آن خواهید دید روز قیامت و در روایت مسلم است که صاحب مشکوة

ذکر

ذکر نموده بدرستی پیغمبر فرموده يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ وَلَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي وَسَيَقُومُ فِيهِمْ
رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ حُذَيْفَةُ قُلْتُ كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ
أَدْرَكْتُ ذَلِكَ قَالَ تَسْمَعُ وَتُطِيعُ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ حاصل معنی آنکه پیغمبر فرمود
که بعد از من ائمه خواهند بود که بهدایت من هدایت یافته نخواهند شد و به سنت من اخذ نخواهند کرد و بروی کار خیزد در میان
ایشان مردمانیکه دلهای شیاطین است در بدن انسان حذیفه گوید عرض کردم چکنم یا رسول الله هرگاه آن زمان را درک کردم فرمود گوش میدهی
و اطاعت میکنی و اگر به پشت حضرت بزنند و مالت گرفته شود پس گوش ده و اطاعت کن و از این خبرهائیکه اتفاق دارند بزرگان علما
و محدثین آنها و روایت کرده او را محیی السنة بغوی در کتاب مصابیح در باب امارت و قضا از کتاب حدود که بدرستی آن
بزرگوار به کعب بن عجره فرمود أُعِيذُكَ بِاللهِ مِنْ إِمَارَةِ السُّفَهَاءِ یا پناه میبرم ترا بخدا از امارت و سلطنت سفها عرض کرد
وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللهِ کیانند آنها فرمود أُمَرَاءُ سَيَكُونُونَ مِنْ بَعْدِي مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ وَصَدَّقَهُمْ بِكِذْبِهِمْ
وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ وَلَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ
بِكِذْبِهِمْ وَلَمْ يُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَأُولَئِكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ وَأُولَئِكَ يَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ حاصل معنی آنکه آنها امرا
چند اند که بعد از من امیر میشوند هر که داخل شود در مجلس آنها و دروغهای آنها را تصدیق نماید و بظلم آنها اعانت کند پس نیستند از من
و نیستم من از آنها و وارد نمیشوند بر من در سر حوض من و از ابی ذر منقولست میگوید حضرت رسول الله فرموده كَيْفَ أَنْتُمْ وَ
أَئِمَّةٌ مِنْ بَعْدِي يَسْتَأْثِرُونَ بِهَذَا الْفَيْءِ قَالَ أَمَا وَالَّذِي بَعَثَكَ أَضَعُ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي ثُمَّ أَضْرِبُ بِهِ حَتَّى
أَلْقَاكَ قَالَ أَوَلَا أَدُلُّكَ عَلَى خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَصْبِرُ حَتَّى تَلْقَانِي یعنی چگونه میشود حالت شما با ائمه که بعد از من
ظاهر میشوند و مقدم میدارند خود شان را بر این غنیمت و بیت المال ابوذر گفت قسم بآن کسیکه ترا مبعوث فرموده میگذارم شمشیر
خود را بر دوش خود پس جهاد میکنم با آنها تا بتو ملاقات نمایم فرمود آیا دلالت نکنم ترا به بهتر از این و آن صبر کردن است تا اینکه
بمن ملاقات کنی و این روایت را صاحب مشکوة هم بمثل این عبارت نقل نموده و هم حسین ابن ماجه و النسائی و غیر آنها زمانیکه فهمیدی
این اخبار را پس آنکه مخفی نمیماند بر شخص با بصیرت در اخبار و با خبر در تتبع آثار و اینکه ابا ذر در خلافت عثمان وفات یافت بعد از
آنکه نفی کرد او را عثمان لعنه الله از مدینه طیبه دو باره بربذه و بتحقیق خبر داده بود رسولخدا وقوع این کیفیت را با و کعب ابن
عجره هم وفات یافته بود قبل از وفات ابا ذر پس بضرورت این دو نفر ملاقات نکردند بعد از رسولخدا مگر خلفاء ثلثه را آنچنانکه
پیراهن خلافت را پوشیدند قبل از امیر المؤمنین ع و بتحقیق در حق او ظلم کردند و ارث او را غصب کردند و درک نکرده بودند
این دو نفر مگر زمان آنها را پس آنها لا محاله بایست از امراء ضلال و سفها باشند آنچنانکه خبر داده شده از حالت آنها در این اخبار
و بالجمله بدرستی قدر مشترک که مستفاد میشود از این دو سلسله اخبار اینست که این امرا یعنی امراء ضلال داخل میشوند در ضلالت بعد از
رحلت حضرت رسولخدا بلا فاصله زیرا که حرف سین افاده میکند اینکه کلمه من ابتدائیه است نه تبعیضیه پس آنچه دلالت میکند
برا این معنی در اخبار سلسله اولی هم مذکور است مثل قول پیغمبر منذ فارقتهم یعنی مرتد شدن آنها از زمان رحلت تو خواهد بود پس
واضح شد از همه اینها که ارتداد و برگشتن بمذهب اسلاف در هر دو سلسله از اخبار نیست بجز این نیست از جهة لغزش کردن آنها
است از ولایت امیر المؤمنین ع و متابعت کردن آنها است بکسیکه ظلم کرده در حق آن بزرگوار و حق او را غصب نموده پس از گفته
ما واضح شد که از برای علمای اهل خلاف چاره و راه خلاصی نیست از برای آنها از این گلوگیری و تنگی نفس که حاصل میشود از مشاهده این دو
سلسله از اخبار زیرا که بدرستی یزید لعنه الله تعالی اگر چه در کفر و طغیان بدترین کفار و دشمنترین خلق خدا بود نزد پروردگار الا
اینکه درک کرده بود زمان پیغمبر را تا شامل شود رجال و کلمه اصحابی یا اصیحابی که واقع شده در فرمایش حضرت رسولخدا در ضمن سلسله
اولی از اخبار با اینکه ظلم و ستم کردن او بر آل الله و اهل بیت رسول الله نیست جز این نیست بعد از مدت مدیده که از وفات آن
حضرت گذشته بود اتفاق افتاد زیرا که عمر یزید لعین میان سی و چهل بود و بعد بدرستی سلطنت یزید و پدرش لعنه الله و همه امرای
بنی امیه و تابعین آنها سیئه بود بلند از سیئات اولی و دومی و سیمی لعنهم الله جمیعا

تتمه نور الثانی

در او بیان میشود جمله از اموریکه بدرستی اخباریکه ذکر شد در عنوان دوم از معنی آن اخباریکه از کتاب بحار الانوار نقل کردیم آنها
وجوه و اسرار بود در سر ابتلای انبیا و اولیا بانواع محنتها و بلاها از کشته شدن و اسیر گشتن و بمرضها و سختی مبتلا شدن و نحو

ایشان اشاره کردید پس از جمله این وجوه یکی آنکه خداوند عالم ایشان را مبتلا میفرمود بانکه مردم بعد از مشاهده معجزات عظیمه و کرامات و خوارق عادات کثیره اخذ نکنند ایشانرا رب بلکه واقف باشند با اینکه ایشان بندگان خدایند و اینکه بشناسند مردم نیز آنچه عطا فرموده بایشان خدا تعالی در این دنیا از درجه نبوت و رسالت یا درجه خلافت و امامت و در آخرت از رفع درجات عظیمه و مثوبات جسیمه لیست جز این نیست که اینها عطائی است از حضرت پروردگار در حق ایشان بطریق استحقاق و از آنها اینکه واجب است بر مردم اقتدا و پیروی بایشان زیرا که ایشان بودند در جمیع حالات خودشان متواضع و خاشع و شکر و حمد کننده مر خدا تعالی را و راضی بودند بقضا و قدر خدا و صبر کننده بودند بر بلا نه آنکه اصرار و الحاح نمایند بدرگاه خدا که بر دارد بلا بلکه بود حالت ایشان اینکه نمی خواستند مگر چیزیرا که خواسته بود او را خدا تعالی و جزع و فزع نمیکردند وقت نزول بلا بلکه بودند شاد و فرحناک وقت نزول بلا و بودند اقبال کننده بسوی بلا مثل اقبال کردن مرد جوان بسوی عروس خود در شب زفاف و وقتیکه شناختی این را پس بدانکه آنچه از این اخبار مشار الیها استفاده کردید این بود آنچه که ذکر شد از امور موجوده در انبیا و اولیاء و امور مشترکه میان ایشان و سایر معصومین بیان اشتراک آنها است در این امور نه بیان قدر و کیفیت آنها است نیز زیرا که تفاوت و تفاضل در همه اینها از آنچیزهائیست که ممکن نیست انکار او بلکه محقق بودن تفاوت از امور قطعی است بلکه از قسم ضروریات قطعیات است پس چنانکه آنچه عطا فرموده همه انبیاء و مرسلین و اوصیای ایشان از علوم و معجزات و سایر فضایل هرگاه ملاحظه بنسبت شود با آنچه عطا فرموده او را خدا تعالی بحضرت محمد و اهل بیت طاهرین او نخواهد بود مگر بنسبت قطره بدریا و بنسبت ذره با فتاب منیر پس هم چنین است حال و فرق مابین مصایب جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای ایشان و میان مصایب سادات ایشان که عبارت از محمد و اهل بیت معصومین او باشند زیرا که همه مصایب جمیع انبیاء و اوصیا و ابتلاآت ایشان بنسبت مصایب حضرت محمد و آل اطهار او مثل نسبت کمتر قطره ایست به بحر محیط و بنسبت سنگینی کوچکتر ذره ایست بسنگینی آسمانها و زمینها و بالجمله بدرستیکه آل الله و اهل رحمت و عصمت از حضرت محمد و اهل بیت معصومین او سلام الله علیهم هر چند هر فردی از افراد ایشان مبتلا گشته بمصیبتهائیکه اگر بر روزها ریزند گردد تیره چون شبها و اگر بر کوههای بلند ریزند هر آینه از هم پاشیده میشود و اگر بدریاها ریزند هر آینه تلاطم کرده دنیا را غرق خواهد کرد الا اینکه ایشان باز با این مصیبتها هم مبتلا شدند بمصایب نور دیده عالمیان و میوه دل و عزیز خودشان که عبارت باشد از مصایب سید الشهدا ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء و آن مصایبیکه صبر کرده حضرت محمد و اولاد معصومین او در آنها کشف میکند از اینکه آنچه عطا فرموده خدا تعالی بایشان از فضایل و درجات مذکوره همه ایشان از روی استحقاق ایشان بوده با اینها پس عطاهای خدا تعالی با ابتلاآت ایشان و مقام صبر ایشان در وقت ملاحظه مثل دو کفه میزان و دو شیء برابر و متساوی خواهد بود پس مانند که شناختی این را پس بدان که در اخبار این عنوان که عنوان دویم است اشارائیست بمطالب چند غیر از آنهائیکه ذکر شد مثل اینکه این اخبار بعد از تامل در آنها افاده میکنند که حکم آیه ما اصابکم من مصیبة تا آخر که از مضمون آن سؤال شده بود جاری نمیشود در معادن رحمت و اهل بیت عصمت و به عبارت دیگر مراد از مصیبتی که در این آیه ذکر شده آن مصیبتی است که ناخوش و مکروه داشته باشد ورود و نزول آنرا شخص مصیبت زده پس شک نیست در اینکه بلا و مصیبتهائیکه وارد است بر اهل بیت عصمت و معدن رحمت از این قبیل نبوده زیرا که ایشان نمیخواهند مگر چیزیرا که خواسته است آنرا خدا تعالی و ناخوش نمیدارند یقینا آنچیزیرا که خدا تعالی مقدر و امضا فرموده پس اگر بخواهی بطریق اوضح بیان کنی پس بگو آنچه در این آیه است نیست مراد از او آن مصیبتی که وارد شده در قول خدا تعالی که الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و نه مراد از او آن بلائیست که در فرمایش حضرت رسول خدا ذکر شده که عبارت از الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ و بعبارت اخری بدرستیکه مصیبت غیر اهل عصمت یکی از این دو قسم است اول مصیبتی است که در آیه مذکوره ذکر کردید و غیر از بلائیست که در این خبر ذکر شد بلکه مصیبت و بلائیست که بسبب و ناشی از معصیت و سوء کردار اگر چه ایشان از جمله طائفه محقه در شان مؤمنین باشد یعنی از آنها و قسمی دیگر مصیبت و بلائی که در آیه الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ و در خبر الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ مذکور است و اما مصیبت اهل عصمت و الرحمت نمیشود مگر از قسم اخیر بعد مخفی نماند بر تو که بدرستیکه این اخبار چنانکه افاده کردم بر آنکه سابقا باو اشاره شد هم چنین افاده میکند بعض آنهائیکه جاهلان شیعیان که نمی هستند که حق ائمه طاهرین را در باب مناقب و فضایل ایشان رعایت نکرده کم و کوتاه مینمایند مثلا وقتیکه بایشان گفته میشود در شب قدر ملائکه و روح نازل میشود بر امام عصر عجل الله فرجه مبادرت مینمایند در انکار این مطلب و میگویند چگونه جایز میشود این با اینکه بعد از وفات حضرت رسول وحی منقطع شده پس این جاهلان انکار میکنند در حقیقت ضروریات مذهب را پس اینها با اینکه در اعلا درجه جهل

مرکب اند معهذا مداخله در مسائل عقلیه کرده وادعا میکنند ملازمه را عقلا میان نزول ملائکه و محقق شدن وحی و بالجمله در بسیاری
نظایر این مطلب از سوالهای جاهلین و شبهات ایشان در غایت کثرت است پس آنها در بسیاری از اوقات اذیت مینمایند بطایفه علما
انجنانیکه کاملند در ولایت ائمه و عارفین اند بحق آنها چنانکه بیان فرموده آنرا حضرت باقر در آنخبریکه گذشت که آنخبر ضرس بود
بفرمایش خود و یعیبون ذلك علینا الی آخره و به زودی انشاء الله میاید در بعضی مجالس تحقیق اینکه انقطاع وحی و ختم
نبوت بنبوت حضرت خاتم منافات بانزول ملائکه بایشه ندارد **مقدمه دویم در فضیلت گریه**

واندوه بر مصایب آل محمد و لاسیما بر مصایب خامس اهل کسا جناب

سید الشهداء روحی له الفداء بدانکه بدرستی اخباریکه وارد است در فضیلت گریه و اندوه در مصایب
آنها و اینکه افضل عبادات و از منجیات اعمال است در کثرت بمرتبه اعلا است هرگاه بگوییم که آنها بالاتر از حد حصا است
پس ساقط میکنیم سندهای آنها را و کتفا میکنیم در هر خبر بذکر یکنفر یا دو نفر از رواة زیرا که اخباریکه در کثرت بدرجه تظافر رسیده
دیگر بذکر اسناد محتاج نخواهد بود علاوه بر این اخبار این باب همهاش از کتب معتبره روایت شده چنانیکه اخبار آنها نزد متقدمین جمع
کثیری از متاخرین صحیح شمرده میشود بلکه نزد همه علماء معتبر نامیده میشود اگرچه طایفه از این اخبار از قسم صحاح و طایفه از آنها از قبیل
موثقات و قسم سیم از نوع حسان باصطلاح اهل رجال خواهد بود اینها همه با قطع نظر است از اینکه لزوم اعتقاد بمضمون این اخبار یعنی
بقدر مشترک ما بین اینها از اجماعیات است نزد اهل حق و ضروریات مذهب است میان آنها و الا امر وضح تر خواهد بود پس بیان
میکنیم اخبار را در محاسن برقی بسند خود از ذریح بن یسار از حضرت صادق روایت کرده **قال من ذکرنا عنده ففاضت
عیناه و لو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر** حاصل معنی آنکه فرموده هر کسیکه
نزد او از مصیبت ما ذکری شود و بیرون آید اشک از چشمان او اگرچه بقدر پر پشه باشد می بخشد خداوند عالم گناهان او را اگرچه
بوده باشد مانند کف دریا و در قرب الاسناد از بکر بن محمد از حضرت صادق روایت نموده **قال للفضیل تجلسون
و تحدثون قلت نعم قال ان تلك المجالس احبها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا یا فضیل من
ذکرنا او ذکرنا عنده الخ** حاصل معنی آنکه بفضیل فرموده آیا می نشینید و از مصیبت و فضایل ما حدیث میکنید گفتم
بلی پس فرمود بدرستی این مجالس را من دوست میدارم پس احیا نمائید امر ما را و خدا رحمت کند کسی را که احیای امر ما نماید ای فضیل هر که
ما را ذکر کند یا در نزد او ذکر شویم بعد از آن بیان فرمود مثل تحدیث گذشته را و روایت کرده شیخ صدوق مثل آنخبر را در کتاب
ثواب الاعمال و در خبر صحیح از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده **قال کان علی بن الحسین یقول ایما مؤمن
دمعت عیناه لقتل الحسین یقول ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده
بواه الله بها غرفا یسکنها احقابا و ایما مؤمن دمعت عیناه حتی تسیل علی خده فیما مسنا من الاذی
من عدونا فی الدنیا بواه الله مبوء صدق و ایما مؤمن مسه اذی فدمعت عیناه حتی تسیل علی
خده من مضاضة ما اوذی فینا صرف الله عن وجهه الاذی و آمنه یوم القیمة من سخطه** حاصل
معنی آنکه آنحضرت فرموده که علی بن الحسین میفرمود هر مؤمنی که چشمهای او در شهادت حضرت حسین گریان شود بحدیکه اشک بر رو
جاری شود مهیا میکند خداوند برای او بجهت آن اشک چشم غرفهائی که سالهای بیشمار در آنها ساکن شود و هر مؤمنی که بگرید چشمهای او بحدیکه
اشک بر رخسار جاری شود بجهة مصائب و اذیتی که از دشمنان ما در این دنیا با وارد شده خداوند عالم قرار میدهد برای او در جای
صادقین مکانی و هر مؤمنی که با او اذیتی رسد در راه ما و جاری باشد اشک از چشمهای او تا بر رخسارش جاری شود دور میکند خدا از روی
او اذیت و آتش را در روز قیامت از سخط خود و او را ایمن گرداند و همین حدیث را علی ابن ابراهیم در تفسیرش از پدر خود روایت
کرده و ایضا از حسن بن محبوب و هم چنین حدیث قبل را نیز روایت کرده از پدر خود و ایضا از بکر بن محمد و ابن قولویه هم در مزار
روایت کرده از حسن بن محبوب و در بعضی از کتب اخبار از حسن بن فضال روایت کرده اند میگوید **قال الرضا من تذکر
مصابنا فبکی و ابکی لم تبك عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه
یوم تموت القلوب** حاصل معنی آنکه حضرت رضا فرموده هر کسیکه بخاطر آورد مصیبت ما را و گریه نماید و بگریاند گریان نمیشود
چشم او در روزیکه چشمها گریان خواهد بود و هر که بنشیند در مجلسیکه در آن احیای امر ما شود نمیمیرد قلب او در روزیکه مرده میشود

در آن روز طلبها و در خبر ابان بن شبیب که از حضرت رضا روایت کرده اند حدیثی که آنحضرت فرموده یا ابن شبیب إن
كنت باكياً لشيء فابك للحسين بن علي فإنه ذبح كما يذبح الكبش وقتل معه من أهل بيته
ثمانية عشر رجلاً ما لهم في الأرض شبيهون ولقد بكت السموات السبع والأرضون السبع
لقتله إلى أن قال يا ابن شبيب إن بكيت على الحسين حتى تصير دموعك على خديك غفر الله
لك كل ذنب أذنبته صغيراً كان أو كبيراً قليلاً كان أو كثيراً يا ابن شبيب إن سرك أن تلقى
الله عز وجل ولا ذنب عليك فزر الحسين يا ابن شبيب إن سرك أن تسكن الغرف المبنية
في الجنة مع النبي فالعن قتلة الحسين يا ابن شبيب إن سرك أن يكون لك من الثواب مثل ما لمن
استشهد مع الحسين فقل متى ذكرته يا ليتني كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً يا ابن شبيب إن سرك
أن تكون معنا في الدرجات العلى من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعليك بولايتنا فلو
أن رجلاً أحب حجراً لحشره الله معه يوم القيمة وحاصل معنی آنکه میفرماید ای پسر شبیب هرگاه بوده باشی گریه
کننده بچیزی پس گریه کن بحضرت حسین بن علی زیرا که او را ذبح نمودند چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و کشته شد با او از اهل بیت او
هیجده نفر مردی که نبوده مانند ایشان در روی زمین از برای ایشان شبیهی و مثلی و بتحقیق گریست آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفتگانه برای قتل او تا آنکه
فرمود ای پسر شبیب هرگاه گریه کنی بر حسین تا اینکه اشکهای تو بر رخسار تو جاری گردد می‌بخشد خدا بتعالی برای تو هر گناهی که کرده خواه صغیره
و خواه کبیره اندک باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست داری اینکه با خداوند عز و جل ملاقات نمائی در حالتیکه گناهی در تو نباشد پس
زیارت کن حسین را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه ساکن شوی در غرفهای بلند بهشت با حضرت رسول و اولاد طاهرین او پس لعنت
کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب هرگاه دوست داری که بوده باشد برای تو از ثواب مثل ثواب کسیکه با حضرت حسین فیض شهادت
را درک کرده پس بگو هر وقتیکه آن بزرگوار را یاد کردی یا ليتني كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً یعنی کاش من
هم بودم با آنها و درک مینمودم فیض بزرگ شهادت را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه بوده باشی با ما در درجات
عالیه بهشت پس محزون باش بجهة حزن ما و مسرور باش برای فرح ما و بر تو باد ولایت و محبت ما پس اگر چنانچه مردی دوست دارد سنگی را
هر آینه محشور میکند او را خدا بتعالی با آن سنگ در روز جزا و در کتاب علل بسند از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده میگوید
قال قلت لأبي عبد الله يا ابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة وغم وحزن وبكاء دون
اليوم الذي قبض فيه رسول الله واليوم الذي ماتت فيه فاطمة واليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين واليوم
الذي قتل فيه الحسن بالسم فقال إن يوم الحسين أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام وذلك أن
أصحاب الكساء الذين كانوا أكرم الخلق على الله كانوا خمسة فلما مضى عنهم النبي بقي أمير المؤمنين
وفاطمة والحسن والحسين فكان للناس فيهم عزاء وسلوة فلما مضت فاطمة كان في أمير المؤمنين
والحسن والحسين عزاء وسلوة فلما مضى أمير المؤمنين كان للناس في الحسن والحسين عزاء وسلوة
فلما مضى الحسن كان للناس في الحسين عزاء وسلوة فلما قتل الحسين لم يكن بقي من أصحاب الكساء
أحد للناس فيه بعده عزاء وسلوة فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاؤه كبقاء جميعهم
فلذلك صار يومه أعظم والأيام مصيبة حاصل معنی آنکه میگوید عرض کردم بحضرت صادق چرا روز عاشورا روز
مصیبت و گریه و الم شد نه روز وفات پیغمبر و نه روز وفات فاطمه و نه روزیکه بشهادت رسید در او امیر المؤمنین و نه
روزیکه حضرت امام حسن از زهر ستم شهید شد حضرت فرمود بدرستیکه روز شهادت حسین در مصیبت از همه روزهای مصیبت
بزرگتر است زیرا که بدرستیکه اصحاب کساء و آل عبا آنچنانیکه بودند گرامی ترین مخلوقات پنج نفر بودند پس وقتیکه حضرت پیغمبر رحلت
فرمود باقی ماند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین که با آنها از برای مردم تسلی حاصل میشد تا اینکه جناب فاطمه از دنیا رحلت
نمود از برای مردم صبر و تسلی بحضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین حاصل میشد تا اینکه امیر المؤمنین رحلت نمود حضرت امام حسن و
حسین از برای مردم مایه صبر و تسلیه بودند و قتیکه حضرت حسن شهید شد از برای مردم حضرت حسین مایه تسلی بود و قتیکه کشته شد
نماند از اصحاب کساء و آل عبا کسیکه از برای مردم بعد از او مایه صبر و تسلی باشد پس رحلت او مثل رحلت همه آنها گردید چنانچه بقای او مثل

بقای همهٔ آنها بود پس از اینجهت پر کشت روز مصیبت و بزرگترین ایّام مصیبت ما و در موثق ابن فضال از حضرت رضا علیه السّلام
روایت کرده قَالَ مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ قَضَى اللّٰهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ كَانَ
يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ يَجْعَلُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَحِهِ وَسُرُورِهِ وَقَرَّتْ فِي
الْجِنَانِ عَيْنُهُ وَمَنْ سَمَّى يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَادَّخَرَ لِمَنْزِلِهِ فِيهِ شَيْئًا لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيمَا ادَّخَرَ وَحُشِرَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدَ وَعُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ النَّارِ
میفرماید هر کسیکه ترک کند در روز عاشورا کارها و دنیوی خود را خدایتعالی برآورده میکند حاجتهای دنیا و آخرت او را و هر کسیکه روز
عاشورا برای خود روز مصیبت و حزن و گریه قرار دهد خدایتعالی روز قیامت را روز فرح بجهت او گرداند و روشن میشود چشمهای او در بهشت
و هر کسیکه روز عاشورا را روز برکت نامد و چیزی را بمنزل خود در آن روز ذخیره کند مبارک نمیشود برای او آنچه ذخیره کرده و محشور میشود روز قیامت
با یزید و عبید الله زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله و با هم میباشند تا اسفل درک از آتش جهنم و در بسیاری از کتب اخبار نقل شده و در خبر ابراهیم بن ابی
محمود است میگوید حضرت رضا در حدیث طولی میفرماید فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ
الذُّنُوبَ الْعِظَامَ حاصل معنی آنکه بمثل حسین باید گریه نماید گریه کنندگان زیرا که گریه کردن برا و محو میکند گناهان بزرگ را پس از آن
فرمود حالت پدر بزرگوار این بود زمانیکه ماه محرم داخل میشد کسی او را خندان نمیدید و حزن و اندوه بر او غالب بود تا دهم محرم و روز عاشورا
روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و میفرمود او روزیست که کشته شده در آن حضرت حسین و شیخ مفید که از اکابر شیعه است ذکر کرده که در دهم
محرم حضرت حسین بدرجه شهادت رسیده و از حضرت صادق روایت شده که لذتهای دنیا در آن روز باید ترک نمود و بلوازم تعزیه داری مشغول شد
و از طعام و شراب امساک کرد تا وقت ظهر و بعد از ظهر افطار کرد بچیزیکه اصحاب مصیبت میل مینمایند مثل شیر و مثل آن نه چیز لذیذ
از طعام و شراب و در خبر حسن مثل صحیح از معاویه بن وهب و هم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده از فقرات آن در حدیثیست که آن
حضرت بشیخی فرموده اَيْنَ أَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّكَ الْمَظْلُومِ حُسَيْنٍ قَالَ إِنِّي لَقَرِيبٌ عَنْهُ یعنی بقبر جد مظلوم حسین
مسافت توجه قدر است عرض کرد نزدیکم بقبر آن بزرگوار قَالَ كَيْفَ إِتْيَانُكَ لَهُ فرمود بزیارت او مشرف شدن توجه بچه نحوست عرض کرد
بسیار مشرف میشوم قَالَ ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللّٰهُ تَعَالَى بِهِ فرمود این خونیست که خونخواه او خدا است پس از آن فرمود كُلُّ
الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعَ وَالْبُكَاءَ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ یعنی هر ناله و زاری مکروه است مگر از گریه و زاری برای
قتل حسین و محمد بن عماره از حضرت صادق روایت کرده قَالَ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً لِدَمٍ سُفِكَ لَنَا أَوْ حَقٍّ
لَنَا نَقَصْنَاهُ أَوْ عِرْضٍ انْتُهِكَ لَنَا أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا بَوَّأَهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقُبًا حاصل معنی
فرموده هر کس در مصیبت ما از چشمهایش اشک جاری باشد یا بجهت خونیکه از ما ریخته شده یا بر حقیکه از ما کم کرده اند یا برای عرضیکه از ما
هتک شده یا از احدی از شیعیان ما ساکن نماید خدایتعالی او را در بهشت مدتهای بسیار و در حدیث حسین بن ثویر از حضرت صادق
قَالَ فِي حَدِيثٍ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنَ لَمَّا قُضِيَ بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمٰوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ
وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى بَكَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ
إِلَّا ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ قُلْتُ وَمَا هٰذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءُ قَالَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ الْبَصْرَةُ وَلَا دِمَشْقُ
وَلَا آلُ عُثْمَانَ حاصل مضمون آنکه فرمود بدرستیکه زمانیکه حضرت ابی عبد الله الحسین بدرجه شهادت رسید آسمانهای هفتگانه و
زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و در میان آنها بود و آنچه در بهشت یا دوزخ حرکت میکرد از مخلوقات پروردگار و آنچه دیده میشد و آنچه دیده
نمیشد همهٔ اینها گریستند بر حضرت ابی عبد الله الحسین مگر سه چیز که با آنحضرت گریه نکردند عرض کردم چه بودند آنسه چیز فرمود گریه نکرد بر آن
حضرت بصره و دمشق و آل عثمان لعنة الله علیهم و در خبر ابی حمزه از حضرت صادق إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ لِلْعَبْدِ
فِي كُلِّ مَا جَزِعَ مَا خَلَا الْبُكَاءَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ حاصل معنی آنکه آنحضرت فرموده بدرستیکه گریه و
فریاد مکروه است به بنده در هر مصیبتیکه جزع نماید مگر گریستن بر حسین بن علی که بدرستیکه شخص در او ماجور است و در خبر ابی هرون المکفوف
از حضرت صادق نقل کرده که آنحضرت فرمود وَمَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدَارُ
جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللّٰهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ حاصل معنی آنکه هر کسیکه ذکر شود مصیبت حضرت حسین
نزد او به قدر پر پشه اشک از چشمان او در آید ثواب او با خدا است و خدا هم راضی نخواهد شد در ثواب کم از بهشت و در خبر

منقول از علی بن الحسین روایت کرده من قطرت عیناه او دمعت عیناه فینا دمعة بوأه الله تعالی بها فی
الجنة غرفاً یسکنها احقاباً او حقباً حاصل معنی آنکه هر کسیکه در مصیبت ما اشکی از چشمان او در آید یا آنکه آب از چشمش جاری شود مهیا میفرماید
بعوض آن در بهشت غرفه‌هائیکه در آنها ساکن میشود مدتهای دیری و در خبر مسمع از حضرت صادق روایت کرده قال اما تذکر
ما صنع به یعنی الحسین قلت بلی قال اتجزع قلت ای والله واستعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک
علی فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی فقال رحم الله دمعتک اما انک من الذین یعدّون
من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا اما انک ستری عند موتک حضور
آبائی لک ووصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک به من البشارة وان ملک الموت ارق علیک
واشد رحمة لک من الام الشفیقة علی ولدها الی ان قال ما بکی احد رحمة لنا ولما لقینا الا رحمه
الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه فاذا سالت دموعه علی خده فلو ان قطرة من دموعه فی جهنم
لاطفأت حرها حتی لا یوجد لها حر حاصل معنی آنکه فرمود آیا بخاطر میآوری آن مصیبتهائیکه بحضرت حسین وارد
کردید عرض کردم بلی فرمود آیا گریه و زاری مینمائی عرض کردم بلی قسم بخدا در مصیبت آنحضرت گریه میکنم که علامتش را اهل بیت
من در من مشاهده میکنند از طعام خوردن امتناع مینمایم تا معلوم میشود علامات آن در چهره من پس فرمود خدا رحمت کند اشک چشم
ترا آگاه باش بدرستیکه تو از آن کسانی هستی که شمرده میشوند از گریه کنندگان در مصیبت ما و از آن کسانیکه در شادی ما شاد
میشوند و در حزن ما محزون میشوند آگاه باش بدرستیکه تو زود است که در وقت مردن خود می‌بینی حضور پدران مرا در نزد خود و
وصیت کردن ایشانرا بملک الموت در خصوص تو و می‌بینی از بشارت آنچه بتو میدهند و بدرستیکه ملک الموت بتو مهربانتر و رحیم
تر است برای تو از مادر مهربان به فرزند خودش تا آنکه فرمود گریه نکرده کسی بجهت رقت بر ما و بر آن مصیبتیکه بما وارد شده مگر اینکه رحم
میکند او را خدای تعالی قبل از آنکه اشک از چشم او بیرون آید و وقتیکه اشکهای او بر روی او جاری شد اگر چنانچه قطره از اشکهای او در جهنم
افتد هر آینه حرارت او را خاموش میکند بمرتبه که دیگر حرارتی برای او نمیماند و ذکر فرموده در حدیث طویلی که مقتضی نیست همه آن
جزیل را ذکر نمایم در این حدیث وما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر وسقیت منه مع احبنا حاصل معنی
آنکه چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر اینکه متنعم میشود بنظر کردن بکوثر و سیراب میشود از آن با دوستداران ما و در خبر ابن بکیر از حضرت
صادق است در حدیث طویلی که ذکر نمودیم در الخبر حال حضرت حسین را قال والله لینظر الی من یبکیه فیستغفر له
ویسأل اباه الاستغفار له ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله تعالی لک لفرحت اکثر مما حزنت
وانه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة حاصل معنی آنکه فرمود که حضرت حسین نگاه میکند بکسیکه گریه میکند برای او و استغفار میکند
برای او و سؤال میکند از پدرش اینکه استغفار کند برای او و میفرماید او را ای گریه کننده هرگاه بدانی آنچه را که مهیا کرده خدای تعالی برای تو از
جزا هر آینه شادی تو زیادتر از حزن تو خواهد بود و بدرستیکه آنحضرت استغفار میکند برای او از همه گناه و خطایا که کرده و در خبر محمد بن
مسلم از حضرت باقر علیه السلام است قال ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین دمعة حتی تسیل علی خده
بوأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً حاصل معنی آنکه هر مؤمنی که در شهادت حضرت حسین اشک ریزان باشد چنانچه
اشک او تا اینکه بر رخسار وی جاری شود مهیا میکند خدای تعالی بعوض او در بهشت غرفه هائیکه ساکن میشود در آنها مدتهای زیادی و در خبر ... از حضرت
صادق روایت کرده قال من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار حاصل معنی آنکه فرمود هر کسیکه
از ما نزد او ذکری نمایند و اشک از چشمان وی جاری شود حرام میکند خدای تعالی روی او را بر آتش و در خبر علقمه از حضرت باقر در حدیث
زیارت حسین روز عاشورا از نزدیک و دور روایت میکند قال ثم لیندب الحسین ویبکیه ویأمر من فی داره
ممن لا یتقیه بالبکاء علیه ویقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع علیه ولیعزّ بعضهم بعضاً بمصابهم
بالحسین وانا ضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله تعالی جمیع ذلک یعنی ثواب الفی حجة والفی عمرة والفی
غزوة قلت انت الضامن لهم ذلک والزعیم لمن فعل ذلک قلت وکیف یعزی بعضنا بعضاً قال تقولون
عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی
من آل محمد وان استطعت ان لا تنتشر یومک فی حاجة فافعل فانه یوم نحس لا تقضی فیه حاجة مؤمن

وان تقضيت لا يبارك له فيها ولا يرى فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر
في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له فيما ادخر ولم يبارك له في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم ثواب
الف حجة والف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان له كثواب كل نبي ورسول وصديق
وشهيد مات او قتل منذ خلق الله تعالى الدنيا الى ان تقوم الساعة الى آخر الحديث حاصل معنا آنکه
فرمود پس از آن نوحه و گریه میکند بحضرت حسین و اهل خانه خود امر میکند از کسانیکه خوف تقیه ندارد از آنها اینکه بآنحضرت گریه کنند
و در خانه خود بآنحضرت تعزیه داری نمایند و بهم دیگر در مصیبت مولای خود شان حضرت حسین ع تعزیه و تسلیه بدهند پس ضامن هستم
که خدا تعالی مرحمت فرماید بآنها همه آن ثوابی که مذکور گردیده یعنی ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد عرض کردم تو ضامن و زعیم
هستی برای آنها فرمود منم ضامن و زعیم هر کسیکه این اعمال را بجا آورد عرض کردم چگونه بهم دیگر را تعزیت دهیم فرمود بگوئید
عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه
الامام المهدي من آل محمد صلى الله عليه وآله و هرگاه بتوانی که در آن روز پی کار خود نروی برو که آن روز نحسی است بر
آورده نمیشود در آن روز حاجت مومنی و اگر حاجتی برآورده شود نصیبش مبارک نخواهد بود و صلاح در آن نمی بیند و البته ذخیره نکند
کسی از شما ها چیزی بخانه خود در آن روز هر کسیکه ذخیره کند در آن روز چیزی را مبارک نمیشود آنچیز را و بر اهل او و کسیکه این اعمال را بجا آورد مینویسد
خدا تعالی برای آنها ثواب هزار حج و هزار عمره با حضرت رسول الله و عطا میشود باو مثل ثواب هر پیغمبری و رسولی و صدیق و شهیدیکه
مرده یا کشته شده از آن وقتیکه خلق فرموده خدا تعالی دنیا را تا برپا شدن قیامت و در خبر مسمع کردین دیگر بعد از فرمایش آنحضرت
فمالك الموت ارق عليك واشد رحمة لك من الام الشفيقة على ولدها قال ثم استعبر واستعبرت
معه فقال الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة وخصنا اهل البيت بالرحمة يا مسمع ان
الارض والسماء لتبكي منذ قتل امير المؤمنين رحمة لنا ومن يبكي لنا من الملائكة اكثر وما رقأت دموع
الملائكة منذ قتلنا وما بكى احد رحمة لنا ولما لقينا الا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عينيه
فاذا سال دموعه على خده فلو ان قطرة من دموعه سقطت في جهنم لاطفأت حرها حتى لا يوجد لها
حر وان الموجع قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلك الفرحة في قلبه حتى يرد
علينا الحوض وان الكوثر ليفرح بمحبنا اذا ورد عليه حتى انه ليذيقه من ضروب الطعام ما
لا يشتهي ان يصدر عنه يا مسمع من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا وهو في برد الكافور
وريح المسك وطعم الزنجبيل احلى من العسل والين من الزبد واصفى من الدمع وازكى من العنبر
يخرج من التسنيم ويمر بانهار الجنان تجري على رضراض الدر والياقوت فيه من القدحان اكثر من
عدد نجوم السماء يوجد ريحه من مسيرة الف عام قدحانه من الذهب والفضة والوان الجواهر
يفوح في وجه الشارب منه كل فائحة حتى يقول الشارب منه ليتني تركت ههنا لا ابغي بهذا بدلا
ولا عنه تحويلا اما انك يا ابن كردين ممن تروى منه وما من عين بكت لنا الا نعمت بالنظر الى الكوثر
وسقيت منه مع من احبنا وان الشارب منه ليعطى من اللذة والطعم والشهوة له اكثر مما يعطاه
من هو دونه في حبنا وان على الكوثر امير المؤمنين وفي يده عصا من عوسج يحطم بها اعداءنا فيقول
الرجل منهم اني اشهد الشهادتين فيقول انطلق الى امامك فلان فاسأله ان يشفع لك فيقول
تبرأ مني امامي الذي تذكره فيقول ارجع وراءك فقل للذي كنت تتولاه وتقدمه على الخلق فاسأله
اذا كان عندك خير الخلق ان يشفع لك فان خير الخلق حقيق ان لا يرد اذا شفع
فيقول اني اهلك عطشا فيقول زادك الله ظماء وزادك الله عطشا قلت جعلت فداك وكيف
يقدر على الدنو من الحوض ولم يقدر عليه غيره قال ورع عن اشياء قبيحة وكف عن شتمنا اذا
ذكرنا وترك اشياء اجترى عليها غيره وليس ذلك لحبنا ولا لهوى منه لنا ولكن ذلك لشدة اجتهاده
في عبادته وتدينه ولما قد شغل نفسه به عن ذكر الناس فاما قلبه فمنافق ودينه النصب باتباع اهل

النصب

النصب و ولایة الناصبین و تقدمه لهما علی کل احد حاصل مضمونش آنکه میگوید بعد از فرمایش آنحضرت که ...
در جمیع مصیبت ارباب در مهرات سه فرزندش آنحضرت گریه نمود و منهم با او به گریه در آمدم بعد فرمود حمد مر خدا را که تفضیل داد ما را بخشش خود
به رحمت و ما اهل بیت را مخصوص فرمود به رحمت ای مسمع بدرستیکه زمین و آسمان گریه کردند از آنگاه که امیرالمؤمنین شهید شد از روی
رقت به ما و گریه کننده گان بیشترش ملائکه بود و قطع نکرده اشکهای ملائکه از آنوقتیکه ما شهید شده ایم و گریه نکرده با ما و مصیبت
ما از روی رحمت و رقت مگر آنکه خدا تعالی بر او رحم نموده پیش از آنکه اشک از چشمانش بیرون آید و زمانیکه اشک جاری گشت
بر رخساره پس اگر قطره از آن اشکها بجهنم افتد هر آینه حرارت او را چنان خاموش میکند که دیگر حرارتی در وی یافت نمیشود و
بدرستیکه دلش برای ما بدرد آید هر آینه مسرور میشود در روزیکه ما را ببیند در نزد مرگ چنین سروریکه در دل او باقیست تا در سر
حوض کوثر وارد شود و بدرستیکه کوثر شاد میشود به دوستان ما وقتیکه وارد میشود بر او تا آنکه از اقسام و انواع طعام آنقدر باو می
نماید که دیگر میل بطرف و برگشتن نمیکند از آن ای مسمع هر که شربتی از آن حوض بنوشد دیگر تشنه نمیشود ابدا و شقی نمیشود
بعد از آن ابدا و در گوارائی و سردی و عطر بوی مشک و طعم زنجبیل است از عسل شیرین تر و از کره روغن نرم تر و از اشک چشم صافتر و از عنبر
پاکیزه تر از تسنیم در می آید و از نهرهای جنان میگذرد و از زیر کهای از در و یاقوت است جاری میشود در وی جامهائیست زیاده از
عدد ستاره گان آسمان عطر او از مسافت هزار ساله می آید و جامهای او از طلا و نقره و اقسام جواهر است که پاشیده میشود
به رخسار نوشنده از آن جام عطر جمیع معطرات بمرتبه که خورنده آن میگوید کاش مرا در اینجا میگذاشتند بدل از این نمیخواهم و باز
گشتن از آنرا دوست ندارم آگاه باش ای ابن کردین بدرستیکه تو از آن کسانی هستی که سیراب میشوی از حوض
و نیست چشمیکه گریه کند برای ما مگر آنکه متنعم میشود بنظر کردن به کوثر و سیراب میشود از آن با دوستان ما و بدرستیکه نوشنده
از آن را عطا میشود از لذت و طعم و شهوت زیاده تر از آنچه عطا شده کسیرا که از تو پائین مرتبه است در محبت و بدرستیکه در کنار
کوثر امیرالمؤمنین ایستاده و در دست مبارکش عصائیست از عوسج دور میکند دشمنان ما را پس در این حال میگوید کسی از آنها را
بدرستیکه من شهادتین را قائل بودم حضرت میفرماید برو نزد امام خود فلانی و سؤال کن از او که شفاعت نماید ترا عرض میکند بر
شده از من آنچنانیکه ذکر میکنی او را میفرماید برگرد به پشت سر خود و بگو کسیرا که دوست میداشتی او را و مقدم میداشتی او را
بر سایر خلق پس سؤال کن از او زمانیکه نزد تو او بهترین خلق بوده اینکه شفاعت نماید ترا زیرا که بهترین خلق سزاوار است اینکه رد نشود
شفاعت او پس در این حال عرض میکند بدرستیکه من از تشنگی هلاک شدم حضرت میفرماید خدا زیاده نماید تشنگی ترا و باز زیاده کند عطش ترا
راوی گوید عرض کردم فدای تو گردم بر چه طور قدرت مییابد که بحوض نزدیک باشد و حال آنکه غیر از او اینقدر را ندارد حضرت فرمود
این امردیست که از چیزهای قبیح اجتناب کرده و از شتم و سب ما خود را نگه داشته و قلیلکه ما را نزد او ذکر میکردند و پاره چیزهائیکه را
ترک نموده که جرئت میکردند بر آنها غیر او و نبود ورع این برای دوستی ما و نه از روی محبتیکه از او در حق ما باشد ولکن این اجتناب
بجهه شدت اجتهاد او در عبادت و تدین بوده که نفس خود را مشغول کند از ذکر مردم و اما قلب او پس منافق بوده و دینش ناصبی
بوده بجهه مطاوعت او با ناصبین و دوستی او با امر گذشته که ایشانرا مقدم کردن و انزو تعز را بر همه مردم و عبدالملک بن مقرن
از حضرت صادق روایت کرده اذا زرتم اباعبدالله فالزموا الصمت الا من خیر و ان ملائکة اللیل
والنهار من الحفظة تحضر الملائکة الذین بالحائر فتصافحهم فلا یجیبونها من شدة البکاء
فینتظرونهم حتی تزول الشمس وحتی ینور الفجر ثم یکلمونهم ویسئلونهم عن اشیاء من امر
السماء فاما بین هذین الوقتین فانهم لا ینطقون ولا یفترون عن البکاء والدعاء ولا یشغلونهم
فی هذین الوقتین عن اصحابهم فانما شغلهم بکم اذا نطقتم قلت جعلت فداک وما الذی یسئلونهم
عنه وایهم یسئل صاحبه الحفظة او اهل الحائر قال اهل الحائر یسئلون الحفظة لان اهل
الحائر من الملائکة لا یبرحون والحفظة تنزل وتصعد قلت فما تری یسئلونهم عنه قال انهم
یمرون اذا عرجوا باسمعیل صاحب الهواء فربما وافقوا النبی صلی الله علیه وآله وعنده فاطمة
والحسن والحسین والائمة من مضی منهم فیسئلونهم عن اشیاء ومن حضر منکم الحائر ویقولون
بشروهم بدعائکم فتقول الحفظة کیف نبشرهم وهم لا یسمعون کلامنا فیقولون لهم بارکوا

عوسج نام درختیست

علیهم

عليهم ولدعوا لهم علينا فهي البشارة منّا واذا انصرفوا شيّعوهم بالدعاء حتى يجيئوا مكانهم وانّا نستودعهم الذي لا تضيع ودائعه ولو يعلمون ما في زيارته من الخير ويعلم ذلك الناس لاقتتلوا على زيارته بالسيوف ولباعوا اموالهم في اتيانه وانّ فاطمة عليها السلام اذا نظرت اليهم ومعها الف نبي والف صدّيق والف شهيد ومن الكروبيين الف الف يسعدونها على البكاء وانها لتشهق شهقة فلا يبقى في السماوات ملك الا بكى رحمة لصوتها وما تسكن حتى ياتيها النبي صلى الله عليه وآله فيقول يا بنية قد ابكيت اهل السماوات وشغلتهم عن التقديس والتسبيح فكفّي حتى يقدّسوا فانّ الله بالغ امره وانها لتنظر الى من حضر منكم فتسئل الله تعالى لهم من كل خير ولا تزهدوا في اتيانه فانّ الخير في اتيانه اكثر من ان يحصى قال

مضمون آنکه میفرماید زمانیکه زیارت میکنند حضرت اباعبدالله را سکوت را بر خود لازم دانند مگر در خیر و بدرستیکه ملائکهٔ شب و روز که حافظ اعمال بندگانند در حایر حسینی حاضر میشوند با آن ملائکه که موکل قبر آنسرورند پس با آنها مصافحه مینمایند پس جواب نمیدهند آنها را از شدت گریه بلکه انتظار آنها را میکشند تا آفتاب غروب نماید و تا اینکه صبح طالع گردد پس از آن با آنها گفتگو مینمایند و سوال مینمایند از آنها از پارهٔ مطالب آسمانی اما مابین این دو وقت بدرستیکه اینها حرف نمیزنند و از گریه و دعا کردن سست نمیکنند و در این دو وقت هم آنها را مشغول میکنند از صحبت و گفتگو با اصحاب خودشان چیزیکه مشغول شدن آنها با شما است و وقتیکه حرف نمیزنند عرض کردم فدای تو گردم از چه چیز سوال میکنند آنها و کدام یک از این دو طایفه سوال میکنند آیا ملائکه حافظند یا ملائکه که ساکن حایرند حضرت فرمود اهل حایر از ملائکه حفظه سوال مینمایند زیرا که اهل حایر از ملائکه بر نمیگردند ایشان و در آنجا هستند اما ملائکه حفظه نازل میشوند و عروج مینمایند عرض کردم از چه چیز سوال مینمایند از آنها فرمود بدرستیکه ملائکه حفظه وقتیکه عروج مینمایند از اسمعیل که ملک موکل هوا است میگذرند و بسا میشود که ملاقات مینمایند با حضرت رسول در حالتیکه نزد او باشند جناب فاطمه و حسن و حسین و ائمه که گذشتگان اند پس آن بزرگواران از اینها میپرسند از پارهٔ مطالب و از کسانیکه از شما در حایر حسین بوده بعد میفرماید که مژده دهید اینها را به دعا کردن خودتان پس ملائکه حفظه عرض میکنند چگونه بشارت دهیم اینها را و حال آنکه اینها نمیشنوند کلام ما را پس آن بزرگوارها باینها میفرمایند تبرک نمائید بر آنها و از طرف ما آنها دعای خیر نمائید برای ایشان بشارت از شما و زمانیکه اینها از زیارت مراجعت نمودند با آنها اینها را احاطه و محفوف نمائید تا به مکانهای خودشان مراجعت نمایند و بدرستیکه امانت سپردیم آنها را به پروردگاریکه ضایع نمیشود ودیعه‌هائیکه باو سپرده شده و هرگاه آنها بدانند آنچه از فضیلت و خیر در زیارت آنحضرت است با سایر مردم هر آینه در زیارت آنحضرت یکدیگر را با شمشیرها میکشتند و مالهای خودشان را میفروشند در راه زیارت آنحضرت صرف میکنند و بدرستیکه فاطمه زهرا زمانیکه نظر میکند بسوی آنها در حالتیکه با آنمخدره است هزار پیغمبر هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبین هزار هزار همه اینها یاری میکنند آنمخدره را در گریه و بدرستیکه آنمخدره چنان شهقه و فریاد میکشد که در همه آسمانها ملکی نمیماند مگر اینکه از روی رقت گریه میکند بجهت نالهٔ آنمخدره و از گریه ساکت نمیشود تا اینکه پیغمبر نزد او آید و میفرماید ای دختر من بتحقیق اهل آسمانها را بگریه در آوردی و مشغول کردی آنها را از تقدیس و تسبیح پس خودداری کن از گریه تا اینکه آنها مشغول تقدیس باشند بدرستیکه خداوند تعالی حکم خود را بانجام خواهد رساند و بدرستیکه آنمخدره نظر میکند بشما حاضر شده در آنجا پس از برای آنها از درگاه خداوند تعالی مسئلت میکند از هر خیر و ترک نکنید زیارت او را که بدرستیکه خیر در زیارت آنحضرت بیشتر است از اینکه بشماره در آید و جارود بن منذر از حضرت صادق روایت کرده قال ما امتشطت هاشمية ولا اختضبت حتى بعث المختار الينا برأس ابن زياد لعنه الله تعالى ورؤس من قتلوا الحسين قال معنی آنکه میفرماید شانه نزد یکزن هاشمیه و خضاب ننمود از واقعه شهادت تا اینکه فرستاد مختار بسوی ما اهل بیت سر ابن زیاد لعنه الله را با سرهای قاتلین حضرت امام حسین باز در روایت دیگر از آنحضرت قال ما اكتحلت هاشمية ولا اختضبت ولا رئي في دار هاشمي دخان الى خمس حجج حتى قتل ابن زياد لعنه الله تعالى قال معنی آنکه میفرماید سرمه نکشید زن هاشمیه و خضاب ننمود و دیده نشد در خانهٔ هاشمی دودی بلند شود تا پنج سال از زمان شهادت تا اینکه کشته شد ابن زیاد لعنه الله و در روایت دیگر از فاطمه بنت علی مرویست که ما تحنّت امرأة منا ولا اجالت في عينها مرودا ولا امتشطت حتى بعث المختار راس ابن زياد لعنه الله قال معنی آنکه حنا نگذاشت زنان اهل بیت ما و بچشم میل نکشید و شانه نزد تا اینکه مختار فرستاد سر نحس ابن زیاد را علیه اللعنة و العذاب و عبد الحمید الرسی از ابی جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود ليس من عبد يذكر عنده اهل البيت فيرق لذكرنا الا مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلها الا ان

يجيئ بذنب البحر حجبه عن الايمان حاصل معنی آنکه نیست بنده که نزد او ذکر مصیبت اهل بیت شود و او گریه نماید و رقت کند مگر اینکه ملائکه بالهای خود شان را بر پشت او مسح نمایند و آمرزیده میشود همه گناهان او مگر اینکه گناهی کرده باشد که او را از ایمان خارج سازد و زراره از حضرت صادق روایت کرده قال یا زرارة ان السماء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدم وان الارض بکت علیه اربعین صباحاً بالسواد وان الشمس بکت اربعین صباحاً بالکسوف والحمرة وان الجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت وان الملائکة بکت علی الحسین اربعین صباحاً وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس ابن زیاد لعنه الله تعالی وما زلنا فی عبرة بعده وکان جدی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحیته وحتی یبکی لبکائه رحمة له من رآه وان الملائکة عند قبره لیبکون فیبکی لبکائهم کل من فی الهواء والسماء من الملائکة ولقد خرجت نفسه صلوات الله علیه وآله الی ان قال وما من عین احب الی الله ولا عبرة من عین بکت ودمعت علیه وما من باک یبکیه الا وقد وصل فاطمة واسعدها علیه ووصل رسول الله وادی حقنا وما من عبد یحشر الا وعیناه باکیة الا الباکین علی جدی فانه یحشر وعینه قریرة والبشارة تلقاه والسرور علی وجهه والخلق یعرضون وهم حداث الحسین تحت العرش وفی ظل العرش لا یخافون سوء الحساب یقال لهم ادخلوا الجنة فیأبون ویختارون مجلسه وحدیثه وان الحور لترسل الیهم انا قد اشتقناکم مع الولدان المخلدین فما یرفعون رؤسهم لما یرون فی مجلسهم من السرور والکرامة وان اعداءهم ما بین مسحوب بناصیته الی النار ومن قائل ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم وانهم لیرون منزلتهم وما یقدرون ان یدنوا الیهم ولا یصلون الیهم وان الملائکة لتأتیهم بالرسالة من ازواجهم ومن خزانهم علی ما اعطوا من الکرامة فیقولون نأتیکم ان شاء الله فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم فیزدادون الیهم شوقاً اذا هم خبروهم بما هم فیه من الکرامة وقربهم من الحسین فیقولون الحمد لله الذی کفانا الفزع الاکبر واهوال یوم القیمة ونجانا مما کنا نخاف ویؤتون بالمراکب والرحال علی النجائب فیستوون علیها وهم فی الثناء علی الله والحمد لله والصلوة علی محمد وآله حتی ینتهوا الی منازلهم حاصل معنی آنکه فرمود ای زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حسین چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صباح بسرخی و بکسوف و کوهها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آنحضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله بن زیاد لعین را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای مصیبت آنحضرت و جدم علی بن الحسین چون پدر بزرگوار خود را یاد میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر میشد و هر که آنحضرت را بر آن حالت میدید از گریه او میگریست و ملائکه که نزد قبر آن امام شهیدند گریه بر آن میکنند و بگریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمانست از ملائکه گریان میشوند چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که نزدیک بود زمین از هم بشکافد و چون جان پلید عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه لعین از بدن نجس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد و اگر حق تعالی امر نمیکرد خزینه داران جهنم را که آنرا حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود از جوش و خروش آن میسوخت و اگر آنرا رخصت میداد هر چه بر روی زمین بود فرو میبرد و لیکن مأمورست بامر خداوند خود و خازنان او را از زنجیرها دارند و چندین مرتبه بر خازنان خود طغیان کرد و تاب مقاومت او نیاوردند تا اینکه جبرئیل آمد و بال خود را بر آتش زد و زبانه او را رد کرد و آنرا ساکن گردانید و بدرستیکه جهنم گریه و ندبه میکند بر آنحضرت و میخروشد بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نمیبود هر آینه زمین را سرنگون میکرد و هیچ دیده نزد خدا محبوبتر نیست و هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده و گریه که بر آنحضرت بگرید و فرو ریزد و هر که بر آنحضرت میگرید صلهٔ حضرت فاطمه کرده است و یاری آنحضرت نموده است و حق آنحضرت رسالت مآب کرده است و حق ما اهل بیت را ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین گریسته باشد که او محشور میشود با دیده خندان و بشارت از سر از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر میگردد و خلایق همه در ترس و بیم اند و گریه کنندگان بر حسین ایمنند و همه خلق در مقام حساب میباشند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب نمیترسند و ملائکه بنزد ایشان میآیند و ایشانرا

تکلیف دخول بهشت بنمایند وایشان ابا مینمایند ومیگویند ما مجالست وصحبت آنحضرت را به بهشت نمیفروشیم ولقای آنحضرت خوشتر
است ما را از بهشت وحوران وغلمان پس از برای ایشان پیام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است وایشان
بسبب سرور وشادی که از مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند ودشمنان اهل بیت را می بینند که بسوی
آتش میکشند وایشان منازل این نیکوکاران را می بینند پس میگویند که نیست ما را شفاعت کننده ونه دوستی ویاری
که ما را از شدت وآزار نجات دهد پس از ملائکه پیام از جانب زنان وایشان وخزینه داران بهشت با ایشان میآورند وبرای ایشان
وصف میکنند نعمتهائی را که خدا تعالی برای ایشان مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد انشاء الله نزد شما وچون
جواب پیغام ایشان بحوران وغلمان وخازنان بهشت از جانب ایشان میرسد ومیشنوند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند
شوق آنها بملاقات ایشان زیاده میگردد پس این همنشینان آنحضرت میگویند که حمد وسپاس خداوندی را که فزع اکبر واهوال روز
از ما برداشت وما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان وشتران از بهشت با محملها برای ایشان میآورند وایشان سوار میشوند
ومشغول حمد وثنای حضرت عزت بر حضرت رسول وآل او میباشند تا داخل منازل خود گردند وابن خارجه از حضرت صادق روایت
کرده قال کنا عند الصادق فذکرنا الحسین بن علی علیهما السلم وعلی قاتله لعنة الله فبکی الصادق
علیه السلم وبکینا قال ثم رفع رأسه فقال قال الحسین علیه السلم انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا
بکی　حاصل معنی آنکه ابن خارجه گوید در خدمت حضرت صادق بودیم وحضرت امام حسین را یاد کردیم حضرت بسیار گریست وما
گریستیم پس حضرت سر برداشت وفرمود که حضرت امام حسین میفرمود که منم کشته گریه وزاری هیچ مؤمنی مرا یاد نمیکند مگر آنکه گریان
میگردد ودر خبر دیگر از آنحضرت مرویست　نظر امیر المؤمنین الی الحسین فقال یا عبرة کل مؤمن فقال انا
یا ابتاه فقال نعم یا بنی　حاصل معنی آنکه روزی امیر المؤمنین نظر کرد بسوی حضرت امام حسین وفرمود که تو سبب گریه هر مؤمنی
پس امام حسین عرض کرد من چنینم ای پدر فرمود که بلی ای فرزند　ودر خبر دیگر از آنحضرت مرویست قال الحسین انا قتیل
العبرة قتلت مکروبا وحقیق علی الله ان لا یأتینی مکروب الا ردّه الله او اقلبه مسرورا　حاصل معنی آنکه امام حسین
فرمود منم کشته زاری وگریه که با کرب وغم والم کشته خواهم شد ولازمست بر خداوند عالم که هر اندوهناکی که بزیارت من بیاید اورا
شاد وخوشحال باهل خود برگرداند وابی عماره منشد روایت کرده　ما ذکر الحسین بن علی علیهما السلم عند الصادق
علیه السلم فی یوم قط فرأی ابو عبدالله متبسما فی ذلک الیوم الی اللیل وکان الصادق یقول الحسین ع
عبرة کل مؤمن　حاصل معنی آنکه ابی عماره گوید که هرگاه نام حسین در نزد حضرت صادق در روزی مذکور میشد هرگز دیده نشد آنحضرت را
در آن روز ودر آن شب تبسم کننده ومیفرمود حضرت صادق در کتاب خصال از امیر المؤمنین روایت شده ان الله تعالی
اطلع علی الارض فاختارنا واختار لنا شیعة ینصروننا ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویبذلون
اموالهم وانفسهم فینا اولئک منا والینا　حاصل معنی آنکه بدرستیکه خدا تعالی نظر فرمود به زمین پس اختیار نمود ما را
واختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری میکنند ما را ومسرور میشوند بجهت سرور ما ومحزون میشوند بجهت حزن ما وبذل مینمایند جانها ومالهای
خودشان را در راه ما آنها از ما است وبسوی ما خواهند برگشت ونیز فرموده　کل عین باکیة یوم القیمة وکل عین یوم
القیمة ساهرة الا عین من اختصه الله بکرامته وبکی علی من انتهک من الحسین وآل محمد　حاصل
مضمون آنکه هر دیده در روز قیامت گریان است وهر چشم در روز قیامت در تعب است مگر چشم کسیکه مخصوص فرموده اورا خدا
تعالی بکرامت خود وگریسته باشد بر هتک حرمتی که بحضرت حسین وسایر آل محمد رسیده وابان بن تغلب از حضرت صادق روایت کرده
نفس المهموم لظلمنا تسبیح وهمّه لنا عبادة وکتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال الصادق یجب ان
یکتب هذا الحدیث بالذهب　حاصل معنی آنکه نفس کشیدن کسیکه بجهت ظلمهائیکه بما وارد شده محزون ومهموم باشد ثواب
تسبیح دارد وحزن او بجهت ما عبادتست وپنهان داشتن سر ما جهاد است در راه خدا بعد از آن حضرت صادق فرمود سزاوار است
که این حدیث بطلا نوشته شود　ودر کتاب ملهوف میگوید عن الرسول صلی الله علیه وعلی آله انهم قالوا من بکی وابکی
فینا مائة فله الجنة ومن بکی وابکی خمسین فله الجنة ومن بکی وابکی ثلثین فله الجنة ومن بکی وابکی
عشرة فله الجنة ومن بکی وابکی واحدا فله الجنة ومن تباکی فله الجنة　حاصل مضمون آنکه از رسول

روایت شده که فرمودند که هر کسی که گریه کند یا بگریاند در مصیبت ما صد نفر را پس از برای او بهشت است و هر که گریه کند و بگریاند پنجاه نفر را پس از برای او بهشت است و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس بهشت او راست و هر که گریه کند و بگریاند بیست نفر را پس بهشت او راست و هر که بگرید و بگریاند ده نفر را پس بهشت او راست و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را بهشت از برای او است و هر که خود را شبیه بگریه کننده نماید پس از برای او بهشت است   و در کتاب منتخب روایت شده از حضرت صادق ع اَنَّهُ کانَ اِذا هَلَّ هِلالُ عاشُوراءَ اِشْتَدَّ حُزْنُهُ وَعَظُمَ بُکاؤُهُ عَلی مُصابِ جَدِّهِ الْحُسَیْنِ ع وَالنّاسُ یَأْتُونَ عَلَیْهِ مِنْ کُلِّ جانِبٍ وَمَکانٍ یُعَزُّونَهُ بِالْحُسَیْنِ وَیَنُوحُونَهُ عَلی مُصابِ الْحُسَیْنِ فَاِذا فَرَغُوا مِنَ الْبُکاءِ یَقُولُ لَهُمْ اَیُّهَا النّاسُ اِعْلَمُوا اَنَّ الْحُسَیْنَ حَیٌّ عِنْدَ رَبِّهِ یُرْزَقُ مِنْ حَیْثُ یَشاءُ وَهُوَ دائِماً یَنْظُرُ اِلی مَوْضِعِ مُعَسْکَرِهِ وَمَصْرَعِهِ وَمَنْ حَلَّ فیهِ مِنَ الشُّهَداءِ وَیَنْظُرُ اِلی زُوّارِهِ وَالْباکینَ عَلَیْهِ وَالْمُقیمینَ الْعَزاءَ عَلَیْهِ وَهُوَ اَعْرَفُ بِهِمْ وَبِاَسْمائِهِمْ وَاَسْماءِ آبائِهِمْ وَبِدَرَجاتِهِمْ وَمَنازِلِهِمْ فِی الْجَنَّةِ وَاِنَّهُ لَیَرَی مَنْ یَبْکی عَلَیْهِ فَیَسْتَغْفِرُ لَهُ وَیَسْئَلُ جَدَّهُ وَاَباهُ وَاُمَّهُ وَاَخاهُ اَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْباکینَ عَلی مُصابِهِ وَالْمُقیمینَ عَزائَهُ وَیَقُولُ لَوْ یَعْلَمُ زائِری وَالْباکی عَلَیَّ ما لَهُ مِنَ الْاَجْرِ عِنْدَ اللهِ تَعالی لَکانَ فَرَحُهُ اَکْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ وَاِنَّ زائِری وَالْباکی عَلَیَّ لَیَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسْرُوراً وَما یَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ اِلّا وَما عَلَیْهِ ذَنْبٌ وَصارَ کَیَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهُ   حاصل معنی آنکه بدرستی و قتیکه هلال عاشورا هویدا میشد حزن حضرت صادق ع شدت میشد و زیاده میگشت گریه او بر مصائب جدش حضرت حسین ع و مردم از هر طرف و هر جا بسوی او میآمدند و در مصیبت حضرت او را تعزیت میدادند و با او نوحه و زاری میکردند بر مصیبتهای حضرت حسین ع پس زمانیکه از گریه فارغ میشدند حضرت میفرمود با ایشان ایها الناس بدانید بدرستیکه حضرت حسین ع در قرب پروردگار خود است و نظر میکند به لشکرگاه خود و به محل قبر خود و شهدائیکه نزدیک قبر او مدفونند و نظر میکند بسوی زیارت کنندگان خود و او بهتر میشناسد نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را نزد خداوند عالمیان از شناختن یکی از شما فرزند خود را و می بیند کسی را که بر او گریه میکند و طلب آمرزش مینماید برای او و سؤال میکند از پدران خود که طلب آمرزش کنند برای او و میگوید اگر بداند زیارت کننده من آنچه که خداوند عالمیان برای او مهیا کرده است هر آینه فرح او زیاده از جزع او خواهد بود و چون زیارت کننده او بر میگردد هیچ گناه برای او نمانده است بر میگردد مثل آن روزیکه از مادر متولد شده   و در خبر از حضرت صادق مرویست قالَ رَحِمَ اللهُ شیعَتَنا اِنَّهُمْ اُوذُوا فینا وَلَمْ نُؤْذِهِمْ شیعَتُنا مِنّا قَدْ خُلِقُوا مِنْ فاضِلِ طینَتِنا وَعُجِنُوا بِنُورِ وِلایَتِنا رَضُوا بِنا اَئِمَّةً وَرَضینا بِهِمْ شیعَةً یُصیبُهُمْ مُصابُنا وَیُبْکیهِمْ اَوْصابُنا وَیُحْزِنُهُمْ حُزْنُنا وَیَسُرُّهُمْ سُرُورُنا وَنَحْنُ اَیْضاً نَتَاَلَّمُ لِتَاَلُّمِهِمْ وَنَطَّلِعُ عَلی اَحْوالِهِمْ فَهُمْ مَعَنا لا یُفارِقُونَنا وَلا نُفارِقُهُمْ لِاَنَّ مَرْجِعَ الْعَبْدِ اِلی سَیِّدِهِ وَمُعَوَّلَهُ اِلی مَوْلاهُ فَهُمْ یَهْجُرُونَ مَنْ عادانا وَیَجْهَرُونَ بِمَدْحِ مَنْ والانا وَیُباعِدُونَ مَنْ آذانا اَللّهُمَّ اَحْیِ شیعَتَنا فی دَوْلَتِنا وَاَبْقِهِمْ فی مُلْکِنا وَمَمْلَکَتِنا اَللّهُمَّ اِنَّ شیعَتَنا مِنّا وَمُضافینَ اِلَیْنا فَمَنْ ذَکَرَ مُصابَنا وَبَکی لِاَجْلِنا اِسْتَحْیَی اللهُ اَنْ یُعَذِّبَهُ بِالنّارِ   حاصل مضمون آنکه فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستیکه ایشان اذیت کشیدند در راه ما و بما اذیت وارد نشد از جهت آنها شیعیان ما از ما است و به تحقیق خلق شده اند از فاضل طینت ما و سرشته شده اند بنور ولایت ما پسندیدند ما را از برای خودشان ائمه و ما هم پسندیدیم ایشان را به شیعگی مصیبت زده میکند ایشان را مصائب ما و بتعب میاندازد آنها را تعب ما و محزون میکند ایشان را حزن ما و شاد میکند ایشان را شادی ما و ما هم متألم میشویم از تألم ایشان و مطلع میشویم بر احوال ایشان پس ایشان با ما هست و از ما جدا نمیشوند و ما هم از ایشان جدا نمی شویم زیرا که بدرستیکه بازگشت غلام بسوی آقای خود است و معتمد او بسوی مولای خود است پس آنها از دشمنان ما دوری میجویند و آشکار مینمایند مدح دوستان ما را و دور میشوند از آنکه ما را اذیت میکند خدایا زنده بدار شیعیان ما را در دولت ما و باقی بدار ایشان را در ملک و مملکت ما خداوندا بدرستیکه شیعیان ما از ما هستند و بسوی ما منسوبند پس هر که ذکر نماید مصائب ما را و گریه کند برای ما حیا کند خداوند تعالی که او را بآتش معذب نماید   و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست که لِکُلِّ شَیْءٍ ثَوابٌ اِلّا الدَّمْعَةُ فینا تا آخر حدیث یعنی برای هر چیز ثوابی هست محدود مگر اشکی که در مصیبت ما جاری باشد باین نحو در بعضی از نسخه ها که مقرون بقرائن صحت بود نقل شده است با همه اینها حدیث این میشود که بدرستیکه برای او اجر [illegible]

و عبادات و ثواب و درجه بسیار شمرده شده که از اشکی که در مصیبت او جاری شود که بدرستی ثواب و درجات او را احصا نمیکند مگر
خدای تعالی و در بعضی نسخ باین عبارت نقل شده لکل شیء الّا الدمعة پس بنابراین معنای حدیث این میشود که بدرستی از برای هر عملی از طاعات
و عبادتی که ادا و احصی بجا آورند ثوابی دارد و در ثواب بزرگتر از آن تو هیچه و در وقت آشکار کردن انفعل داشت لیکن ثواب نامعدود و محدود است
مگر اشکیکه در راه ما ریخته شود باینمعنی که گریستن بمصایب اهل بیت در خفا بجهة خوف از اعدا و تقیه از ناصبیها از آن اعمالی است
که احصا نمیکند ثواب او را مگر خدای تعالی و حجج طاهرین او و بعبارت دیگر اقامه تعزیه سید الشهدا در خفا و پنهان در زمان شدت
تقیه از آنچیزهاست که احصا نمیکند ثواب آنرا مگر خدا و حجج طاهرین او و امّا توجیه حدیث باین نحو که از برای هر عمل مخفی ثوابهاست
زیادتر از عمل آشکار مگر اشک در راه ما که مخفی گریستن آن ثواب در کمتر است از گریستن در آشکار یا برابر است با ثواب
آشکار زیرا که اشک چشم از آن چیزهائیست که ریا بر نمیدارد و علاوه بر اینکه آشکار گریه کردن از آن چیزهائیست که بمصایب او
مردم تاسی بنمایند و بمشاهده او محزون میشوند پس این توجیه خوب توجیهی نیست و روایت ابی بصیر از حضرت صادق روایت کرده
در خبری که متضمن بسیار گریه جناب فاطمه را شرح قال یا ابا بصیر اما یجب ان تکون فیمن یسعد فاطمة علیها السلام
فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق وما قدرت علی کلامی من البکاء ثم قام علیه السلام الی المصلّی
یدعو و خرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام و ما جائنی النوم و اصبحت صائما وجلاً
حتی اتیته فلما رأیته قد سکن سکنت و حمدت الله حیث لم ینزل بی عقوبة حاصل معنی آنکه فرمود یا ابا بصیر
آیا نمیخواهی که از آنها باشی که یاری جدّه ام فاطمه میکنند در گریه کردن پس من بگریه افتادم و از بسیاری گریه سخن نتوانستم گفت حضرت
بجای نماز خود رفت و مشغول دعا شد و من با آن حالت از خدمت حضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خوردم و مرا در شب خواب
نبرد و روز دیگر روزه دار و ترسان و خایف بخدمت آن حضرت رفتم و چون دیدم که حضرت ساکن گردیده من هم ساکن شدم و حمد کردم خدا را که بر من
عقوبتی نازل نشد و در خبر دیگر از حضرت صادق مرویست رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول
الحزن والحسرة علی مصاب الحسین حاصل معنی آنکه فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را بتحقیق شریک شده اند با ما در مصیبت
بکثرت حزن و حسرت بر مصیبتهای جدم حضرت امام حسین و از کتاب منتخب روایت شده انّه لمّا اخبر النبی صلی الله
علیه و آله ابنته بقتل ولدها الحسین علیه السلام وما یجری علیه من المحن بکت فاطمة علیها السلام
بکاءً شدیدا و قالت یا ابتاه متی یکون ذلک قال فی زمان خالٍ منّی و منک و من علیّ و من حسن فاشتدّ
بکاؤها وقالت یا ابت فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له فقال النبی یا فاطمة انّ نساء
امّتی یبکین علی نساء اهل بیتی و رجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجددون العزاء جیلا بعد جیل
فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال وکل من بکی منهم علی مصاب
الحسین اخذنا بیده و ادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب
الحسین علیه السلام فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة حاصل معنی آنکه وقتیکه خبر داد حضرت پیغمبر بخبر خود از کشته
شدن فرزندش حسین و آنچه از محنتها بر او وارد میشود گریست حضرت فاطمه گریه کردن شدیدی و عرض کرد ای پدر بزرگوار کی این مطلب
واقع میشود فرمود در زمانیکه خالی باشد از من و از تو و از علی و از حسن پس گریه آن مخدره شدت یافت و عرض کرد ای پدر بزرگوار که بر وی گریه
میکند که برای او عزا بپا میکند حضرت پیغمبر فرمود یا فاطمه بدرستیکه زنهای امت من گریه میکنند بر زنان اهل بیت من و مردان
ایشان گریه میکنند بمردان اهل بیت من و تجدید میکنند عزاداری او را در هر سال طایفه بعد از طایفه دیگر و وقتیکه روز قیامت میشود
تو از برای زنان شفاعت میکنی و من از برای مردها و هر آن کسیکه گریه کند از اینها بر مصائب حضرت حسین میگیریم دست
او و داخل میکنیم او را به بهشت یا فاطمه هر چشم گریه کننده است روز قیامت مگر چشمیکه گریه کند بر مصائب
حضرت حسین که او خندان و شاد است به نعمتهای بهشت و در کتاب منتخب از دعبل خزاعی مرویست
قال دخلت علی سیدی و مولای علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرأیته جالسا جلسة
الحزین الکئیب و اصحابه من حوله کذلک فلما رآنی مقبلا
قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده و لسانه ثم انه
وسّع لی فی مجلسه و اجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احبّ ان

تنشدني شعرا فان هذه الايام ايام حزن كانت علينا اهل البيت وايام سرور كانت لاعدائنا
اعدائنا خصوصا بني امية لعنهم الله يا دعبل من بكى على مصابنا ولو واحدا كان اجره على الله
يا دعبل من ذرفت عيناه على مصابنا وبكى لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا في زمرتنا يا
دعبل من بكى على مصاب جدي الحسين عليه السلم غفر الله له ذنوبه البتة ثم انه نهض وضرب سترا
بيننا وبين حرمه واجلس اهل بيته من وراء الستر ليبكوا على مصاب جدهم الحسين ثم التفت الي
وقال لي يا دعبل ارث الحسين فانت ناصرنا ومادحنا ما دمت حيا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل
فاستعبرت وسالت عبرتي حاصل معنی آنکه گوید دعبل خزاعی که در ایام عاشورا رفتم بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا
و آنحضرت اندوهناک نشسته و جمعی از شیعیان در خدمت آنجناب بودند چون نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود که مرحبا ای دعبل ای یاری
کننده مائی بدست و زبان خود پس مرا طلبید و نزدیک خود نشانید و فرمود که ای دعبل چون این روزها ایام حزن ما اهل بیت
و ایام سرور و شادی دشمنان ما است شعری چند در مرثیه سید الشهدا بخوان و بدان ای دعبل که هر که بگرید و بگریاند یک نفر را
برای مصیبت ما اجرش با خدا است ای دعبل هر که آب از دیده های آن روان شود برای آنچه بما از دشمنان ما رسیده خدا تعالی
او را در زمره ما محشور گرداند ای دعبل هر که بر مصیبت جد من حسین بگرید البته حق تعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود
که پرده آویختند و پرده گیان حرم عصمت و طهارت را در پس پرده نشانید برای آنکه در مصیبت جد خود حسین بگریند پس فرمود
ای دعبل مرثیه برای حسین بخوان پس شعری چند دعبل گوید خواندم در مرثیه حضرت امام حسین و حضرت امام رضا با مردان
و زنان و حاضران بسیار گریستند بنوعی که صدای گریه از خانه حضرت امام رضا بلند شد و در خبر معاویة بن وهب
مرویست گوید استأذنت على الصادق فقيل لي ادخل فدخلت فوجدته في مصلاه فجلست حتى
قضى صلوته فسمعته وهو يناجي ربه وهو يقول يا من خصنا بالكرامة وخصنا بالوصية ووعدنا
الشفاعة واعطانا علم ما مضى وما بقي وجعل افئدة من الناس تهوي الينا اغفر لي ولاخواني وزوار
ابي الحسين الذين انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة في برنا ورجاء لما عندك في صلتنا وسرورا
ادخلوه على نبيك صلواتك عليه واله واجابة منهم لامرنا وغيظا ادخلوه على عدونا ارادوا بذلك
رضاك فكافهم عنا بالرضوان واكلاهم بالليل والنهار واخلف على اهاليهم واولادهم الذين خلفوا
باحسن الخلف واصحبهم واكفهم شر كل جبار عنيد وشر كل ضعيف من خلقك او شديد وشر
شياطين الجن والانس واعطهم افضل ما املوا منك في غربتهم عن اوطانهم وما اثرونا به على ابنائهم
وابدانهم واهاليهم واقربائهم اللهم ان اعدائنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينههم ذلك عن الشخوص
الينا خلافا منهم على من خالفنا فارحم تلك الوجوه التي قد غيرتها الشمس وارحم تلك الخدود التي
تقلبت على حفرة ابي عبد الله عليه السلم وارحم تلك الاعين التي جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلك
القلوب التي جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التي كانت لنا اللهم اني استودعك تلك الانفس
وتلك الابدان حتى توافيهم على الحوض يوم العطش فما زال وهو ساجد يدعو الله بهذا الدعاء فلما
انصرف قلت جعلت فداك لو ان هذا الذي سمعت منك كان لمن لا يعرف الله لظننت ان النار لم تطعم
منه شيئا والله لقد تمنيت اني قد كنت زرته ولم احج فقال لي ما اقربك منه فما الذي يمنعك من
زيارته ثم قال يا معاوية لم تدع ذلك قلت لا ادري ان الامر يبلغ هذا كله قال يا معاوية من يدعو لزواره
في السماء اكثر ممن يدعو لهم في الارض يا معاوية لا تدعه فمن تركه راى من الحسرة ما يتمنى ان قبره
كان عنده اما تحب ان يرى الله شخصك وسوادك فيمن يدعو له رسول الله وعلي وفاطمة والائمة
عليهم السلم اما تحب ان تكون ممن ينقلب بالمغفرة لما مضى ويغفر له ذنوب سبعين سنة اما تحب
ان تكون غدا ممن يصافحه الملائكة اما تحب ان تكون غدا فيمن يخرج وليس عليه ذنب فيتبع به اما
تحب ان تكون غدا ممن يصافح رسول الله صلى الله عليه واله حاصل معنی آنکه گوید از حضرت صادق اذن طلبیدم فرمود

داخل شو پس داخل شدم بخدمت آنحضرت و دیدم که آنحضرت مشغول نماز است پس نشستم تا اینکه از نماز فارغ شد شنیدم از وی
که با پروردگار خود مناجات میکرد و میگفت ای خدائیکه مخصوص فرمودی ما را بکرامت و تخصیص داده ما را بوصیت و وعده فرمودی
ما را شفاعت را و عطا فرموده ما را علم گذشته و آینده را و قرار داده دلهای بعضی از مردم را مایل بسوی ما بیامرز مرا و برادران مرا و زوار
پدرم حضرت حسین را آنچنان کسانیکه مالهای خود شانرا انفاق میکنند و بدنهای خود شان را زحمت میاندازند بجهة میل کردن آنها
بآنچه نزد تست از انعام بسرور ما و بجهة سروریکه داخل میکنند او را بدشمنان ما و اراده کرده اند اینها خوشنودی ترا در رستی تنها
در مرتبه رضا بیندازند اینها و حفظ کن آنها را در شب و روز و بر اهل و اولاد آنها که گذشته اند خلف باش بهترین خلفها و صاحب باش اینها را
و کفایت کن آنها را از شر هر جبار عنید و از شر هر ضعیف یا شدیدی از مخلوقات تو و از شر شیاطین جن و انس و عطا کن
بآنها افضل آنچه آرزو دارند از تو که از اوطان خود شان غربت اختیار کرده اند و آنچه از ما خواسته اند بر خود شان و اولاد و
اقربای خود شان پروردگارا بدرستیکه دشمنان ما مذمت میکنند دوستان ما را بجهة آمدن آنها بزیارت ما منع نمی کند
مذمت ایشان آنها را از آمدن بسوی ما در حالتیکه مخالفت کننده اند مخالفین ما را پس رحم نما به چنین روهائیکه تغییر داده آنها را
آفتاب و رحم نما بآن رخسارهائیکه بقبر مطهر ابی عبدالله علیه السلام مالیده شده و رحم نما بآن دیدههائیکه از روی شفقت و رحمت بما اشک
ریزان گشته و رحم نما بآن دلهائیکه سوخته و بجزع آمده برای ما و رحم نما بآن صداها و فریادهائیکه در مصیبت ما بلند شود پروردگارا بدرستیکه
ودیعه میسپارم بتو این جانها و بدنها را تا سر حوض در روز قیامت و تشنگی رد نمائی پس بود آنحضرت در حالت سجده و از خدا
باین دعا مسئلت مینمود تا اینکه فارغ گشت عرض کردم فدای تو گردم اگر چنانچه این دعا شما با این کیفیت که از شما شنیدم در حق کسی
بود که خدا را نمی شناخت هر آینه گمان میکردم که آتش او را نمی سوخت قسم بخدا بتحقیق آرزو کردم که کاش من زیارت کننده آنحضرت و مشرف
شده بودم و حج نکرده بودم فرمود بمن با این قرب مکان تو چه چیز است که ترا مانع گشته از زیارت آنحضرت پس از آن فرمود یا معاویه
ترک مکن زیارت او را عرض کردم نه دانسته بودم که باین درجه فضیلت و ثواب دارد فرمود یا معاویه دعا کننده بزوار او در
آسمان زیاده است از دعا کننده بآنها در زمین یا معاویه ترک مکن زیارت او را هر که ترک نماید او را می بیند از حسرت چیزی را
که آرزو میکند اینکه کاش قبرش نزد مرقد آنحضرت میبود آیا دوست نداری اینکه به بیند شخص ترا و سواد ترا خدا یتعالی در میان کسانیکه
رسولخدا و علی و فاطمه و ائمه معصومین در حق آنها دعا کرده باشند آیا دوست نداری اینکه بوده باشی کسیکه مراجعت نموده با مغفرت
از گناهان گذشته و بخشیده شده مر او را گناهان هفتاد ساله آیا دوست نداری اینکه بوده باشی از آنکسانیکه فردا مصافحه میکنند
با آنها ملائکه آیا دوست نداری اینکه بوده باشی از کسانیکه محشور شود فردا از قبر و نباشد بر ذمه او گناهی تا مؤاخذه نمایند او را
آیا دوست نداری اینکه بوده باشی از کسانیکه مصافحه نماید با تو فردای قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر حدیث
تتمیم فائم کرد و در اواخر اشاره میشود بامور چندی نه بآن طرزیکه خواهد آمد در تنبیهات آتیه بلکه بنمط دیگر پس بدان بدرستیکه همه اخبار
وارده در فضیلت گریه را ذکر نه کردیم در این مقدمه بتمامه زیرا که جمله از آنها را ذکر میکنیم در تضاعیف بعضی از مقدمات آتیه
و جمله دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس اینکتاب مذکور میگردد بجهة آنکه اکثر اخبار کتب مقاتل و مراثی مرتبط است بعضی از آنها به بعض
دیگر و چه قدر اخبار کثیره که متضمن است اموری را که عنوان کرده ایم در اینکتاب برای آنها عنوانها مثل خبریکه متضمن است فضیلت
گریه و فریاد و ناله و برپا داشتن تعزیه و صرف مال در تعزیه و زیارت و غیر اینها را با اینکه از برای هر یک از اینها عنوانی است مستقل
و از اینجهة است که مکرر میشود ذکر بعضی از اخبار و بعضی از مقدمات یا در بعضی از مجالس پس مثل این تکرار باکی ندارد بلکه از آن
چیزهائیست که لابد منه است در مثل اینکتاب و بهر حال آنچه وارد گشته از اخبار و آثار در فضیلت زیارت حضرت سید الشهدا
روحی و روح العالمین له الفداء و در خصوص ثواب گریستن و محزون و غمگین گشتن و نوحه و فریاد نمودن در مصیبت آنحضرت سلام
الله علیه اگر چنانچه منحصر بود به همین خبر معاویة بن وهب هر آینه در فضیلت کفایت مینمود ما را و غنی میکرد ما را از غیر خود بالجمله
تحقیق اخبار وارده در اجر و فضیلت این امور خارج از عد و حصا و فوق از استقصا است چنانکه مطلع خواهی شد بر آنچه دلالت
دارد بر صدق این دعوا در باب بیان فضل زیارات و غیر آنها با اینکه در هر مقام از آنها ذکر نه کرده ایم مگر قطره و اقلی از اخبار و آثار
ذکر کرده ام در هر عنوانی مگر بقدر یسیری از روایات آنچنانیکه مطلع شده ام بر آنها از کتب معتبره که نزد من بوده آیا نمی بینی که در این
عنوان ذکر نه کرده ام خبر مشهوری را که در زبانها معروف است که بدرستیکه جمعی از ملائکه در دستشان ظرفهائیست از شیشه ها و در مجالس ذکر

ذکر مصائب آل محمد میکردند و سرشک گریه کنندگان را اخذ و جمع میکنند در همان شیشه‌ها و حفظ میکنند و که امید ازند برای روز
قیامت و ممزوج نمایند انهار اطعام و شراب بهشتی تا موجب یادتی لذایذ آنها گردد و جهت اینکه مطلع نشده‌ام بر وی در کتب
معتبره بود مخفی نماند بر تو اینکه در خبر مسمع که متضمن قرب و نزدیکی منافق و مخالف موصوفه باوصاف مذکوره است بحوض
کوثر و اشکالی هست با اینکه چگونه جایز میشود نزدیکی منافق بحوض کوثر اگرچه متصف باشد باوصاف مذکوره در خبر باشد
با اینکه بهشت حرام است بر مخالفین و ناصبین و با اینکه هر کسیکه داخل بهشت گردید خارج نمیشود از وی ابدا و تحقیق در
جواب اینست که گفته شود اذن آنها به قرب کوثر وقتیست که حوض کوثر پیش روی حضرت امیرالمؤمنین در عرصات
محشر و در اعراف است که هنوز نه اهل بهشت داخل بهشت شده اند و نه اهل جهنم داخل جهنم و بالجمله مخلد بودن مخالفین در
آتش جهنم از چیزهائیست که در وی شکی نیست یقینا بلکه به تحقیق این مطلب از ضروریات مذهب حقه امامیه که رسیده است
علامه حلی اعلی الله مقامه در بعضی از کتب خود از بعض امامیه قولی نقل کرده که ایشان بعد از آنکه با آتش جهنم معذب گشتند مدتهای
بسیار از وی نجات میبایند پس از آن به بهشت میروند لکن این قول شاذ و نادر است و قائل وی منقرض شده بلکه بخلاف
وی قایم گشته ادله چهارگانه که عبارت از کتاب و سنت و اجماع و عقل علاوه بر آنچه رسیده که از ضروریات مذهب
هست والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین

تذییلاتی که بمنزله تفصیلیست در مطلب در این مقام ذکر میشود **تذییل اول** اشاره بجمله از اخبار و آثار و سر اینکه
بدرستیکه از جمله امور معلومه بادله اربعه یعنی کتاب و عقل و سنت اجماع بودن محبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و موالات
او هست از امور مفترضه و تکالیف واجبه بر همه اهل آسمانها و زمینها و معذور نفرمودن خدا تعالی در این تکلیف کسیرا و این مطلب
چنانچه از ضروریات مذهب هست هم چنین از ضروریات دین هم هست اگر چنانچه از روی انصاف و تحقیق با قطع نظر از عصبیت
و اعتساف ملاحظه شود اگرچه بعضی از علمای عامه مفتوح نمیکنند ابواب ولایت و محبت آنحضرت را که مبادا صدمه بر ریاست
دنیویه و رخنه بمناصب و تجملات ظاهریه آنها وارد آید و به تحقیق ذکر نموده ای شیخ الاجل الحر العاملی قدس سره در کتاب جواهر
السنیه که در احادیث قدسیه است خبری باین مضمون ماخوذ از سلمان فارسی که او هم از حضرت رسول خدا روایت نموده قال

هبط علیّ جبرئیل یوم احد وقد انهزم المسلمون ولم یبق غیر علی علیه السلام وقد قتل الله تعالی علی
یدیه یومئذ من المشرکین من قتل فقال جبرئیل یا محمد ان الله یقرء علیک السلام ویقول لک اخبر علیا
انی عنه راض وانی آلیت علی نفسی ان لا یحبه عبد الا احببته ومن احببته لم اعذبه بناری ولا
یبغضه عبد الا ابغضته ومن ابغضته ما له فی الجنة من نصیب قال وهبط علیّ جبرئیل یوم الاحزاب
لما قتل علی بن ابیطالب عمرو فارسهم فقال یا احمد ان الله یقرء علیک السلام ویقول لک انی
افترضت الصلوة علی عبادی فوضعتها عن العلیل الذی لا یستطیعها وافترضت الزکوة فوضعتها
عن المقل وافترضت الصیام فوضعته عن المسافر وافترضت الحج فوضعته عن المعدم ومن لا
یجد السبیل الیه وافترضت محبة علی بن ابیطالب ومودته علی اهل السموات والارض فلم اعذر
فیه احدا فمر امتک بحبه فمن احبه فبحبی وحبک احبه ومن ابغضه فببغضی وبغضک ابغضه

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول الله فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جنگ احد وقتیکه منهزم شده بودند مسلمین و نمانده
بود مگر علی علیه السلام و بدست او در همان روز کشته بود خدا تعالی از مشرکین جماعه کشته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
بدرستیکه خدا تعالی ترا سلام میدهد و میفرماید بتو که خبر ده علی را که من از او راضی و خوشنودم و بدرستیکه من بذات خود قسم
یاد کرده‌ام اینکه دوست ندارد او را بنده مگر اینکه دوست دارم من آن بنده را و هر بنده را که من دوست دارم او را معذب
نمیکنم بآتش غضب خود و دشمن نمیدارد او را بنده مگر اینکه من دشمن دارم او را و کسیرا که من دشمن داشتم نصیبی در بهشت
از برای او نیست و فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جنگ احزاب هنگامیکه علی بن ابیطالب کشته بود عمرو عبدود شجاع
مشرکین را گفت یا احمد به تحقیق خدا تعالی سلامت میرساند و میفرماید ترا که بدرستی من بر بندگان خود واجب کردم نماز را
و برداشتم از بیمار آنچنانیکه قدرت آوردن او را ندارد و واجب کردم زکوة را و برداشتم او را از آنکه مال او از حد نصاب کم

باشد و حب کرده‌ام روزه را و سر بسته‌ام او را از مسافر و حب نموده‌ام حجر او سر بسته‌ام او را از بیچیز و آنکه استطاعت
رفتن نداردو و حب کرده‌ام محبت علی ابن ابیطالب و موالات او را بر اهل آسمانها و زمین و معذور کرده‌ام در دوستی کسی را
پس ای ندامت خود را بمحبت علی و پس هر که دوست دارد او را پس بسبب دوستی خود دوستی تو دوست میدارم او را
و هر که دشمن دارد او را پس به دشمنی خود و دشمنی تو دشمن میدارم او را تا آخر حدیث پس مخفی نماند بر تو که به تحقیق مضمون
این خبر چنانچه اخبار کثیره مرویه از طرق خاصه متضمن است هم چنین اخبار کثیره متظافره از طرق عامه هم متضمن او است
اگرچه عبارات و الفاظ در این اخبار بانحاء مختلفه و کلمات شتته وارد گشته و در زمانیکه دانا عالم و یقین و عالم گشتی
بانچه ذکر نمودیم او را پس مستمع باش بآنچه ذکر نموده او را طبرسی در کتاب بشارة المصطفی بسند خود از مجاهد و او هم از ابن
عباس قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله خيبر قدم اليه جعفر من الحبشة ومعها جارية
فاهديها الى علي عليه السلم فدخلت فاطمة عليها السلم فاذا رأس علي في حجر الجارية فلحقها من
الغيرة ما يلحق المرأة على زوجها فمضت الى النبي صلى الله عليه وآله تشكوا عليا عليه السلم
فنزل جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا محمد ان الله يقرء عليك السلم ويقول هذه
فاطمة اتتك تشكوا عليا فلا تقبل منها فلما دخلت فاطمة قال لها النبي صلى الله عليه وآله
ارجعي الى بعلك وقولي له رغم انفي لرضاك قال فرجعت فقالت له ذلك فقال يا فاطمة شكوتني
الى رسول الله صلى الله عليه وآله واحياآه من رسول الله صلى الله عليه وآله اشهدك يا فاطمة
ان هذه الجارية حرة لوجه الله في مرضاتك وكان مع علي عليه السلم خمسمائة درهم فقال وهذه
الخمسمائة درهم صدقة على فقراء المهاجرين والانصار في مرضاتك قال فنزل جبرئيل على النبي صلى
الله عليه وآله وقال يا محمد ان الله يقرء عليك السلم ويقول لك بشر علي بن ابيطالب عليه
السلم اني قد وهبت له الجنة بحذافيرها بعتقه الجارية في مرضات فاطمة فاذا كان يوم القيمة
يقف على باب الجنة فيدخل الجنة من يشاء برحمتي ويمنع منها من يشاء بغضبي وقد وهبت له
النار بحذافيرها بصدقته الخمسمائة درهم على الفقراء في مرضاة فاطمة عليها السلم فاذا كان
يوم القيمة يقف على باب النار فيدخل النار من يشاء بغضبي ويمنع منها من يشاء برحمتي فقال
رسول الله صلى الله عليه وآله بخ بخ ومن مثلك يا علي وانت قسيم الجنة والنار حاصل مضمونش آنکه
ابن عباس گفته هنگامیکه فتح نمود حضرت رسول الله قلعهٔ خیبر را جناب جعفر از حبشه بخدمت آنحضرت وارد شد و با خود کنیزی
آورده بود بآنحضرت کنیز را آنحضرت علی هدیه فرستاد و بود بخدمت آنحضرت تا اینکه جناب فاطمه روزی داخل خانه شد و دید سر
مطهر آنسرور را بالای زانوی آن کنیز است پس آن غیرتیکه در زنها نسبت بشوهران خود هست از آن مخدره رو داد و بخدمت
حضرت رسول الله رو آورده تا از حضرت امیر علیه السلام شکایت نماید در آنحال جبرئیل خدمت حضرت پیغمبر نازل
گردیده عرض کرد یا محمد خدا تعالی بتو سلام میکند و میفرماید اینست که فاطمه میآید نزد تو تا شکایت نماید از علی علیه السلام
قبول مکن شکایت او را پس در آن حین فاطمه داخل گشته حضرت پیغمبر بوی فرمود برگرد بسوی شوهر خود و بگو بوی که محض خشنود
در رضا تو شکایت من قبول نشد را آن مخدره مراجعت نمود و واقعه را بخدمت آنسرور عرض کرده آنحضرت فرمود یا
فاطمه شکایت مرا بحضرت رسول خدا کردی و واحیاآه چه قدر خجل گشتم از رسول خدا یا فاطمه شاهد میگیرم تو را به تحقیق این
کنیز در راه خدا آزاد است برای خوشنودی تو و پانصد درهم هم نزد آنسرور بود فرمود این پانصد درهم صدقه است بر فقرای
مهاجرین و انصار در خوشنودی تو پس نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و عرض کرد یا محمد خدا تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید
تو بشارت ده به علی بن ابیطالب که من به تحقیق بخشیدم بوی تمام بهشت را بسبب آزاد کردن جاریه را در خوشنودی فاطمه
وقتی که روز قیامت شود میایستد بر در بهشت و داخل میکند به بهشت هر کسیرا که خواهد برحمت من و مانع میشود از بهشت
هر کسیرا که خواهد بغضب من به تحقیق بخشیدم باو آتش جهنم را تماماً بجهت تصدق کردن آن پانصد درهم را به فقرا در خوشنودی
فاطمه و قتیکه روز قیامت شود میایستد بر در جهنم و داخل میکند بآتش هر کسیرا که خواهد بغضب من و مانع میشود از آتش هر کسیرا که خواهد

و رحمت

رحمت من پس حضرت رسول خدا فرمود که پنج کس مثل تو یا علی او تو هستی قسمت کننده بهشت و جهنم و روایت نموده
شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع بسند خود از ابی صالح و او هم از ابی ذر که گفت بودیم من و جعفر بن ابیطالب که مسافرت کرده
بودیم به شهر حبشه پس از آن ذکر کرده مثل حدیث سابق را و فیه حفظ و ضبط نموده ای حدیث را هم مستمع باش آنچه
نقل نموده او را شیخ حر در کتاب جواهر السنیه از کتاب مسکن الفؤاد و او هم روایت اِنَّ مُوسیٰ عَلَیْهِ السَّلَامُ
سَئَلَ رَبَّهُ فَقَالَ مَا لِعَائِدِ الْمَرِیضِ عِنْدَکَ مِنَ الْأَجْرِ قَالَ أَبْعَثُ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ مَلَائِکَةً یُشَیِّعُونَهُ إِلَى
قَبْرِهِ وَیُؤْنِسُونَهُ إِلَى الْمَحْشَرِ قَالَ یَا رَبِّ مَا لِمُعَزِّی الثَّکْلَى مِنَ الْأَجْرِ قَالَ أُظِلُّهُ تَحْتَ ظِلِّی أَیْ ظِلِّ
الْعَرْشِ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّی حاصل مضمون آنکه بدرستیکه جناب موسی از پروردگار خود مسئلت نمود و عرض کرد کسیکه
عیادت مریض را نماید نزد تو چه قدر برای او هست از اجر فرمود میفرستم نزد او در حین موت ملائکه را که تشییع نمایند
او را تا قبر او و انیس وی باشند تا از قبر محشور گردد عرض کرد چه چیز هست اجر و ثواب کسیکه زن فرزند مرده را تسلی و تعزیت
دهد فرمود در تحت سایه یعنی در سایه عرش او را سایه میدهم در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش من تا آخر حدیث پس وقتیکه
مطلع شدی به آنچه مذکور گردید میشناسی سر بعضی از اسرار فضیلت گریه بر مصائب اهل بیت رحمت و عصمت لا سیما
گریه بر مصائب خامس آل عبا جناب سید الشهدا و راه یابی بجهتی از جهات ثواب حزن و غمگینی بجهت آنها بیان این مطلب آنکه
بدرستیکه محزون و گریستن بر مصائب حضرت سید الشهدا از چیزهائیست که محقق و کاشف است از وجود محبت آن مؤمنین
نسبت بامیر المؤمنین و مظهر موالات آنهاست با حضرت آنچنان موالاتی که معذور نفرموده خدا تعالی در واحدی از آحاد
اسما نها و زنها پس نظر نما بفرمایش امیر المؤمنین که بسید الشهدا میفرماید اَنْتَ عَبْرَةُ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ
یَا وَلَدِی یعنی تو هستی سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای فرزند من و هم چنین جواب سید الشهدا که اَنَا
عَبْرَةُ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ یَا أَبَتَاهُ یعنی ای باب بزرگوار من سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستم یعنی آیا
منم ظاهر کننده محبت مؤمن را بتو و منم محبت و دلیل بر ایمان و موالات شخص بتو و اگر چنانچه بجهت کلامی و صلح در
بیان وجهی از وجوه و سری از اسرار این خاطر آور آنچه گذشت در حدیث سابق از اینکه بتحقیق خدا تعالی عطا فرمود بامیر
المؤمنین تمام بهشت و دوزخ را برای آزاد کردن او و جاریه را و تصدق کردن او دراهم را در مرضاة و خوشنودی فاطمه زهرا
و در مقام تعزیت و تسلی برآمدن آن حضرت مر او را نسبت با آنچه وارد شده بود با آن مخدره از حزن و اندوه قلیل پس از آن
باز به خاطر آور آنچه ذکر گردید از اینکه فاطمه زهرا صدیقه معصومه علیها السلام مامور و مکلف گردید از جانب خدا تعالی و رسول و
اینکه بگوید در مرضات و خوشنودی امیر المؤمنین رغم انفی لمرضاتک یعنی محض رضایت تو شکایت من مقبول نیفتاد
تا بوده باشد این کلام تسلیت از آن مخدره با آن حضرت و نسبت با خجلت و حیاکه بوی حاصل شده بود نزد رسول خدا و مخفی نماند بر تو زمانیکه
تفکر نمودی در آنچه تقریر کردیم او را و تدبر نمودی به سیاق کلامی که ذکر نمودیم ملتفت میشوی بسر فضیلت گریه و مستحق بودن محزون
و باکی بر مصائب سید الشهدا با آنچه گذشت تفضیل او در اخبار کثیره متظافره و معرفت حاصل میکنی باینکه سرشک از مؤمن
اگر چه بقدر پر پشه باشد ظاهر کننده جوهره عزیزه نفیسه محققه در وجود کو هر گرانمایه است و او هست نور ولایت و محبت
بامیر المؤمنین پس میشود هر قطره از قطرات سرشک اگر چه آن قطره بقدر پر پشه باشد مایه التعزیت و تسلیت از گریه کننده
نسبت بامیر المؤمنین و فاطمه زهرا او به تحقیق دانستی نیز که تسلی و تعزیت دهنده بطلق فرزند مرده در سایه عرش خدا تعالی
است در روزیکه سایه نیست مگر سایه عرش وی هر گاه بگوئی مفاد کلمات مذکوره دلالت میکند براینکه استحقاق گریه کننده
کان را آن ثوابهای مذکوره در اخبار متظافره مشروط است به محبت و ولایت امیر المؤمنین یعنی به ولایت حقه و محبت
صادقه آنچنانیکه محقق نشود مگر در طایفه حقه امامیه اثنا عشریه پس در این حال میگوئیم آیا این موالات و محبت مشروط است بمعرفت
حقه و آنچنانیکه ثابت شده باشد از روی ادله قطعیه تا اینکه استحقاق آن مثوبات و اجرهای حزن و بکا هم مشروط باشد بوی یا اینکه
مطلق است باین معنی که شخص امامی گریه کننده مستحق این مثوبات و درجات مذکوره در اخبار است اگر چه عارف نباشد
در باب امامت و ولایت به دلیل قطعیه و براهین تفصیلیه در جواب گوئیم اگر چه بمقتضای تحقیق نیست که بگوئیم همه آنها مشروط
است بمعرفت حقه در اصول دین و از جمله آنهاست باب امامت و ولایت و اخباریکه دلالت دارد باشتراط ترتب مثوبات و درجات

به زیارت زائرین قبور ائمه علیهم السلام بمعرفت در غایت کثرتست الا اینکه میگوئیم من جمیع جهات کم از صدیقهٔ کبری معصومهٔ
مظلومه فاطمه زهرا علیها السلام از اینکه میگوئیم بتعزیت دهندهٔ آن مخدره بحزن و گریه بر مصائب فرزندش و نور دیده اش مستحق میشود
میشود آنچه در اخبار متظافره و متکاثره که همه مطلق بوده اند مگر به فلان شرط یا فلان امر بلکه میگوئیم گریه کننده بر مصائب سید
الشهدا اگر چنانچه بوده باشد از کسانیکه قائل باشند بامامت ائمهٔ معصومین از آل محمد و از کسانیکه معتقد باشند بانکه
بانکه اطاعت ایشان و محبت ایشان سبب میشود که آن چنین اعتقاد که محکم باشد و زائل نشود بتشکیک مشککین و شبهات مخالفین و مضلین
همین قدر را اعتقاد و معرفت کفایت میکند در باب استحقاق مذکور اگر چه آن شخص عالم نباشد بادله و معرفت نداشته باشد
به براهین تفصیلا بلکه اجمالا هم حاصل مطلب اینکه اخبار عامه مطلقه را مقید نمیکنیم بهیچ استحبا و جملت از صدیقهٔ طاهره فاطمه
زهرا ع با اینکه ممکن است که مختار خود را السزید و تایید نمائیم بآنچه مشاهده و محسوس است بتجربه و عیان از حالات اشخاص و محبین
که از روی صدق و یقین چنان در محبت و ولایت ائمه طاهرین ثابت قدمند که کوهها زائل میشود و باعتقاد ایشان رخنه راه
نمییابد اگر چه گوشتهای بدن آنها با مقراضها از همین قطعه قطعه شود بلکه ممکن است اینکه کشته شود بلکه ممکن است اینکه کشته
شود در سبب موالات ایشان مر اهل بیت را در حقیقت منفک نیست از دلیل فوق اجمالی معقول لبی و اگر خواسته باشی
تعبیر کنی از این مطلب به طرز دیگر پس بگو به تحقیق توجه صدیقهٔ کبری و ترحم آن مخدره در حق تعزیت دهندهٔ خود بگریه و فریاد میشود
دیده شود از این خبر نامیست که میگرداند حال گریه کنندهٔ را در شان و رتبه ملک الکتبی میکند که او حائز مثوبات جزیله و فایز درجات
عظیمه است بسبب گریه و زاری که مقرونست بمعرفت ناشی از ادله و براهین زیرا که سرشک چشم در غیبت مردم دلیل محبت
و موالاتست و چه قدر خوب گفته شده بدرستی اشک چشم دلیل است بر آتش قلب و سوزش دل زیرا که چوب تر مادامیکه
یکطرف او به آتش گذاشته شده از طرف دیگر او قطره قطره اشک میچکد و چه قدر نیست خوب است قطرات سرشک و به
تحقیق اشاره فرموده باین مطلب سید الموحدین امیر المومنین در مناجات خود که عرض میکند المحوا المثبتات من
العثرات بالمرسلات من العبرات حاصل معنی آنکه پروردگارا محو نماید لغزشهای ثابته در نامهٔ عملرا بقطرات
جاریهٔ اشک چشم و مخفی نماند بر تو که اینکلام شامل است هر دو قسم گریه را از خوف خدا تعالی و گریه بر مصائب آل الله تعالی
لا سیما بر مصائب حضرت سید الشهدا و به زودی میاید بعضی تمام کلام بعد از این انشاء الله تعالی تذییل دویم در
اشاره است که جمله از آیات و اخبار وارده در فضل گریه از خوف خدا تعالی پس خدا تعالی در کتاب کریم خود مدح فرموده دائم
البکاء را باین مضمون ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا الاية ظاهر
معنی آنکه می بینی چشمهای آنها را که اشک میریزد از آنچه شناختند از حق عرض میکند پروردگارا ایمان آوردیم تا آخر آیه و روایت
نموده شیخ صدوق ره بسند خود از ابن ابی عمیر او هم از شخصی از اصحاب خود قال قال ابو عبد الله عليه السلم
اوحى الله عز وجل الى موسى ان عبادى لم يتقربوا الى بشيء احب الى من ثلاث خصال قال يا رب
وما هن قال يا موسى الزهد فى الدنيا والورع عن معاصى والبكاء من خشيتى قال موسى يا رب ما
لمن صنع ذا قال فاوحى الله تعالى اليه يا موسى اما الزاهدون فى الدنيا ففى الجنة واما البكاؤن
من خشيتى ففى الرفيع الاعلى لا يشاركهم فيها احد واما الورعون عن معاصى فانى افتش الناس
ولا افتشهم حاصل معنی آنکه راوی گوید حضرت امام جعفر صادق فرموده که خداوند عز و جل وحی نمود بجناب موسی ع
اینکه بدرستی بندهٔ کان من تقرب نمیجویند بسوی من بچیزی که محبوبتر باشد بمن از سه خصلت عرض کرد یا رب چه چیز است
آن سه خصلت فرمود یا موسی اینکه بدرستیکه آنها عبارتست از زهد در دنیا و ورع از معاصی و گریه از خوف و خشیت من جناب
موسی عرض کرد یا رب چه اجر است برای کسیکه اینها را بعمل آورد پس وحی فرمود خدا تعالی باو یا موسی اما آنهائیکه در دنیا زاهد
پس جای آنها در بهشت است و اما گریه کننده از خوف من پس مقام وی در رفیع اعلی است که شریک نمیشود با آنها در آن مقام
احدی و اما اجتناب و پرهیز کننده کان از معصیتهای من پس به تحقیق از مردم حساب میخواهم و تفتیش مینمایم و از آنها تفتیش
نمیکنم و حساب نمیخواهم و باز بسند خود از مفضل بن عمر و او هم از حضرت صادق روایت نموده قال كان فيما ناجى الله به
موسى بن عمران ان قال يا ابن عمران مطلع على احبائى اذا جنهم الليل حولت ابصارهم فى قلوبهم

مثلت عقوبتی بین اعینهم یخاطبونی عن المشاهدة ویکلمونی عن الحضور یابن عمران هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک الخضوع ومن عینیک الدموع وادعنی فی ظلم اللیل فانک تجدنی قریبا مجیبا حاصل مضمون آنکه فرموده از جمله مناجات که خدا تعالی بجناب موسی فرموده این بود که ای پسر عمران دروغ گفته آنکه اعتقاد کرده که دوست میدارد مرا همینکه وقتیکه تاریکی شب او را فرا گرفت از من غفلت کرده میخوابد آیا چنین نیست که هر دوست دوست میدارد خلوت حبیب خود را آگاه باش ای پسر عمران من مطلعم بر دوستان خود زمانیکه شب فرا گرفت آنها را دیده های آنها میگردد ممثل میشود مخاطبه میکنند بمن بمشاهده و با من حرف میزنند بحضور ای پسر عمران عطا نما بمن از دل خود خشوع را و از بدن خود خضوع را و از چشمان خود سرشک را و بخوان آن در تاریکی شب که در یستی میابی مرا نزدیک و جواب دهنده

و در خبر دیگر از حضرت امیر المؤمنین مرویست لما کلم الله موسی قال الهی ما جزاء من دمعت عیناه من خشیتک قال یا موسی اقی وجهه من حر النار وامنه یوم الفزع الاکبر حاصل مضمون آنکه هنگامیکه جناب موسی با خدا تعالی تکلم میفرمود عرض کرد الها چه چیز است جزای کسیکه چشمان او اشک ریز باشد از خوف تو فرمود ای موسی نگه میدارم روی او را از حرارت آتش و مأمون میکنم او را در روز فزع اکبر و در کتاب عدة الداعی نقل شده که در حدیث قدسیست یا داود نح علی خطیئتک کالمرئة الثکلی علی ولدها الی ان قال تعالی کم من رکعة طویلة فیها بکاء بخشیة قد صلاها صاحبها لا تساوی عندی فتیلا حیث نظرت فی قلبه فوجدته ان سلم من الصلوة وبرزت له امرأة جمیلة عرضت نفسها علیه اجابها وان عامله مؤمن خاتله حاصل مضمون آنکه یا داود نوحه کن بر خطیئه خود مثل زن فرزند مرده تا اینکه فرموده چه قدر نماز بارکعت طولانی که در وی گریه خوف هم بوده بجا آورده او را صاحب او با اینکه نزد من بقدر ریزه حصه خرما منزله ندارد از اینجهة که نظر میکنم بدل او و میابیم او را اگر چنانچه از نماز فارغ شود و ظاهر شود برای زن صاحب جمالی و او را به زنا بخواند اجابت او را مینماید و اگر مؤمنی با وی معامله نماید با وی خدعه و حیله میکند و در حدیث قدسی دیگر وارد شده یا عیسی صب لی الدموع من عینیک واخشع لی بقلبک یا عیسی استغث بی فی حالات الشدة فانی اغیث المکروبین واجیب المضطرین وانا ارحم الراحمین حاصل مضمون آنکه یا عیسی جاری کن از دیده های خود اشکها برای من و قلب خود را خاشع کن برای من یا عیسی در حالات شدت تو طلب از من کن بدرستیکه من یاری میکنم شدت افتادگان را و اجابت میکنم مضطر ماندگان را و منم ارحم الراحمین و در خبر دیگر است از حضرت صادق قال اوحی الله عز وجل الی عیسی یا عیسی هب لی من عینیک الدموع ومن قلبک الخشوع واکحل عینیک بمیل الحزن اذا ضحک البطالون وقم علی قبور الاموات ونادهم بالصوت الرفیع لعلک تأخذ موعظتک منهم وقل انی لاحق فی اللاحقین حاصل معنی آنکه پیغمبر باید وحی فرمود خداوند عز وجل بسوی عیسی یا عیسی عطا کن بمن از دو چشمان خود سرشک را و از قلب خود خشوع را و وقتیکه بطالون مشغول خنده باشند دیده های خود را با میل حزن سرمه بکش و بایست بر سر قبرهای مرده گان و بصدای بلند آنها را ندا کن شاید از آنها موعظه برای خود اخذ کنی و بگو بدرستیکه من لاحق میشوم بآنها که بآنها لاحق گشته اند اذا بکی العبد اهتز العرش فیقول الله تبارک وتعالی من هذا الذی یبکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره فوعزتی وجلالی وارتفاعی فی مکانی لا یسکته عبد مؤمن الا وجبت له الجنة حاصل مضمون آنکه زمانیکه گریه میکند یتیم عرش حرکت میکند پس از انخطاب میفرماید خداوند تبارک وتعالی کیست اینکه بگریه آورده بنده مرا که بی پدر و مادر شده در حالت صغر سن پس قسم بعزت و جلالم و ارتفاع مکانم ساکت و ساکن نمیکند حزن او را بنده مؤمنی مگر اینکه واجب گردد برای او بهشت قال ان احب الاعمال الی الله زیارة قبر الحسین علیه السلم وافضل الاعمال ادخال السرور علی قلب المؤمن واقرب ما یکون العبد الی الله وهو ساجد باک حاصل معنی آنکه محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی زیارت قبر حضرت حسین و افضل اعمال نزد خدا تعالی ادخال سرور است بر قلب مؤمن و نزدیکترین حالت بنده بسوی خدا تعالی وقتی است که در سجده باشد در حالتیکه گریه کننده است الحدیث زمانیکه اخذ نمودی طرفی از آنچه ذکر شد از آیات و اخبار وارده در شان

گریه وگریه کننده پسندیده باشد بجمل از مقالات و کلمات عرفا که در باب گریه تنها را نکاتی ذکر کرده اند مثل اینکه گریه کردن عارف برحزن حقیقی است مثال او مثل عروسی است که بار ش رسیده باشد به عمل نامشروع پس اهل و قوم خویشان آن عروس در شب زفاف وی بجهت او در عیش و سرور زنده و آن عروس بجهت اینکه در دل وی است پیش خود محزون و مغموم است هم چنین آنکسیکه عالم است بعیوبانی که در نفس و هیئت و مردم تنها را نمیدانند پس مردم متبرک میدانند مصاحبت او را بجهت آنچه مشاهده مینمایند از حسن حال او و او گریه میکند بجهت آن عیوب و عملی که دارد از خوف و حیا از پروردگار خود که شرش پس از برای وی نزد مردم شناعتی مشهور و در نفس خود عیبهایی است مستور و از جمله نکات اینکه مرد عارف گریه میکند بجهت خوف از فقدان آنچه یافته او را و از فرقت آنچه بسته است او را زیرا کسیکه چیزی را نیافته باشد از فقدان او خائف نمیشود و هر کسیکه چیزی را یافته از فقدان او خائف نیست ایامنی چنانکه شخص غنی و فقیر با هم در سفر رفیق باشند خوف شخص غنی از فقیر بیشتر خواهد بود که او یافته و دارد چیزی را که فقیر دارای او نیست بعد بدرستی که شخص عارف پیدا کرده چیزی را که طالب او بوده و شناخته آنچه پیدا کرده از اینجهت گریه میکند بجهت خوف از فقدان وی و از جمله آنها اینکه بدرستیکه خانه که از گل بنا کرده باشند وقتیکه منهدم و خراب شد ممکن است صلاح او و معاودت آب هم چنین است اینکه اصل و خلق شده است از گل زمانیکه از کثرت معاصی امر او فاسد گشت ممکن است مر او را تدارک و صلاح وی به قطرات عبرات که از دیده با حسرت جاری نماید چنانچه فرموده امیر المؤمنین و سید الموحدین و تاج رؤس البکائین روحی له الفداء صلوات الله علیه امحوا المثبتات من الغراف بالمرسلات من الغراف گذشت ترجمه این قبل از این و از جمله آنها اینکه چنانکه آتش دنیا خاموش میشود بدو چیز یکی آب و دویمی خاک پس همچنین خاموش میشود آتش جهنم بدو چیز خاک و دو آب یکی از این دو خاک خاک تیمم است و خاک دوم خاکی است که او سجده میکند بنده و یکی از آب بدوات آب یکی وضو و غسل است و آب دویم آب دیده است که عبارت از سرشک چشم باشد و به تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار در فضل گریه از خوف خدا تعالی ان القطرة منه تطفئ امثال الاودیة من النار حاصل معنی آنکه قطره از آن اشک چشم خاموش میکند صحراهای از آتش را و از آنها اینکه بدرستیکه خدا تعالی فرموده در خصوص بهشت فیهما عینان تجریان ظاهر معنی آنکه در آنها دو بهشتیکه برای بنده که از خدا خائف باشد دو چشمه است که جاری میشود پس از برای تو است ای بنده خدا دو چشمه جاریه از جهت گریه بر حسین و از برای حسین هم در بهشت دو چشم گریانست برای نجات تو از آتش جهنم و به تحقیق نقل نموده بعضی که بدرستی دیدم در بعضی کتب اینکه بدرستی در روز قیامت شخصی را میاورند نزد میزان در دیوان عمل خود خبر بسیاری پس امر میشود که او را بسوی آتش ببرند پس ندا میکند مویی از مژه های دو چشم او و عرض میکند پروردگارا شهادت میدهم بر صاحب خود که روزی ترا یاد آورد و از خوف و خشیت تو گریست و مرا تر ساخت پس خدا تعالی خطاب میکند این مویی را بخشیدم اینها را آن امر میکند ملائکه آن شخص را به بهشت ببرند   از جمله آنها اینکه داخل شدن تو در دنیا با گریه بوده و در وقت آمدن تو بدنیا گریه از خودت بوده و در وقت بیرون رفتن تو از دنیا گریه بر تست پس ای بیچاره بدرستی تو وقت آمدنت بدنیا گریان بودی و خویش و اقربای تو بجهت تو خندان بودند پس جد و جهد کن در اطاعت تا اینکه وقت بیرون رفتنت از دنیا خندان باشی بجهت آنچه بینی از ثواب در اطاعت خود در حالتیکه قوم و اقربای تو بجهت مفارقت تو گریانند و به تحقیق وصف فرموده خدا تعالی رخسارهای اهل اطاعت را بخنده و سرور در آنجائیکه فرموده وجوه یومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة و مخفی نماند بر تو که بدرستی محمد و اولاد معصومین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانچه در هر چیز بجهت فضل و شرف و منقبت و عبادت دست ایشان در مرتبه بالاتر و از همه رفیعتر میباشند هم چنین برای آنها است حظ اوفی و نصیب اکمل و اوفی در باب گریه و ناله از خوف خدا تعالی و خشیت وی پس اگر خواهیم ذکر کنیم آنچه وارد گشته در کیفیت گریه آنها در اوقات عبادات و ظلمت شبها خصوصا آنچه وارد گشته در کیفیت گریه امیر المؤمنین و سید الموحدین و یعسوب الدین و تاج البکائین هر آینه کتابی مجلد کبیری خواهد بود و آنچه از طرق عامه نقل شده یعنی در کتب اخبار و سیر آنها مذکور گشته در کثرت مثل اخباریست که از طرق خاصه وارد گشته و کسیکه مطلع گشتی همه آنچه ذکر شد پس بدان که گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول و لا سیما بر مصائب سید الشهداء روحی له الفداء امری جداگانه و مغایر از گریه که برای خوف خدا است تا اینکه راه یابد سؤال اینکه مطلب که آیا گریه از خوف خدا تعالی افضل است یا گریه بر سید الشهدا بلکه گریه بر آنحضرت عین گریه است در محبت خدای

خدا یتعالی و گریه ایست که مبعوث گشته از مقام قرب به خدا یتعالی و از عوض و فرو رفتن به بحار ملاحظه صفات جمال و جلال و عظمت و کبریایی وی تعالی پس اگر خواسته بخواهی که واضح کنی مطلب را در غایت ایضاح پس بگو که هستی گریه از خوف خدا یتعالی منحل میشود بدو نوع و منقسم میشود بدو قسم اول اینکه بوده باشد این گریه از گریه کننده بملاحظه معاصی و گناهان خود بعد از ملاحظه کردن شداید حالت احتضار و جان دادن و احوال برزخ و محشر و آن عذابهائیکه مستحق میشود آنها را اهل معاصی پس این نحو گریه را و هم گفته میشود که گریه از خوف خداست و قسمی است از وی الا اینکه این رقت از گریه کننده و این رحمت و شفقت از وی جز این نیست که حقیقت در حقیقت ترحم و رقت بر نفس خود و گریه بر خود قسم دویم اینکه بوده باشد این گریه از گریه کننده در مقام محبت خدا یتعالی و ملاحظه عظمت صفات وی و کبریا و جبروت او و در مقام تفکر در قصور و تقصیری که از وی در عبادت خدا یتعالی و در امتثال با وامر و نواهی او بعمل آمده و هم چنین در مقام ذوق حلاوت مناجات و محبت وی و آنچه از وی بر خواسته محبت و موالات اولیا و حجج او پس ملاحظه نمیشود در این قسم اصلا که امید ثوابی و نه خوف از عقابی و شکی نیست در اینکه این قسم افضل است از قسم اول چنانکه شکی نیست در اینکه گریه کردن بر مصائب آل رسول از این قسم است باین معنی که گریه بر ایشان قسم خاصی است از این قسم زیرا که شناختی اینکه محبت و موالات آنها از آن چیزها نیست که رجعت به محبت خدا یتعالی و موالات وی ندهد و واضح میشود این مطلب نزد مرد با فطانت و متدبر زمانیکه ملاحظه کند فرو رفتن ائمه طاهرین و غواصی حجج الله المعصومین در دریاهای بلاهای و قلزمهای مصیبتها بجهة محبت خدا یتعالی و فرو رفتن در چشمه کافور و در طلب رضای پروردگار و غوطه خوردن در سر چشمه تفویض و توکل و صبر و هرگاه بخواهی که بشناسی مقام فرو رفتن ائمه طاهرین و اهل بیت رسول الله المعصومین و غواصی ایشان را در دریاهای بلاها و قلزمهای مصیبتها و لا سیما امیر المؤمنین و سید الشهدا علیه السلام را و اینکه این مقام و مرتبه از آن چیزها نیست که بتخصیص داده آنها را خدا یتعالی بوی پس مستمع باش بعض اخبار شریفه مثل آنچه روایت شده در کتب معتبره و از کتب اصحاب ما مسندا از امیر المؤمنین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء ثم الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی عز و جل قال یا محمد صلی الله علیه و آله قلت لبیک ربی و سعدیک قال قد بلوت خلقی فایهم اطوع لک قال قلت ربی علیا بلوت قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت ربی اختر لی فان خیرک خیر لی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک خلیفة و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین لم ینلها احد قبله و لا احد بعده یا محمد علی بن ابیطالب رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه و آله ربی قد بشرته فقال انا عبد الله و فی قبضته ان یعذبنی فبذنوبی لم یظلمنی شیئا و ان یتم لی ما وعدنی فالله اولی بی فقال اللهم اجل قلبه و اجعله ربیعه الایمان بک فقال الله عز و جل قد فعلت ذلک به غیر انی مختصه من البلاء لم اخص به احدا من اولیائی قال یا رب اخی و صاحبی قال قد سبق فی علمی انه مبتلی به و لولا علی لم یعرف ولا اولیائی ولا اولیاء رسلی الحدیث حاصل مضمون آنکه فرمود حضرت رسول زمانیکه مرا به معراج بردند از آسمان گذشتم پس از آن بسدرة المنتهی رسیدم و در مقام قرب پروردگار خود ایستادم خطاب آمد یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود امتحان کردم مخلوق مرا کدام یک از آنها بتو در طاعت بیشتر است فرمود عرض کردم پروردگارا علی را امتحان کردم از همه بیشتر یافتم او را در طاعت فرمود یا محمد راست گفتی آیا برای خود خلیفه اخذ نمودی که از تو ادا کند احکام مرا و تعلیم کند بندگان مرا در کتاب من آنچه نمیدانستند از آن فرمود عرض کردم پروردگارا اختیار کن برای من آنچه زیرا که مختار تو مختار من است فرمود به تحقیق اختیار نمودم برای تو علی را پس اخذ کن او را برای خود خلیفه و وصی و عطا فرمودم بوی علم و حلم خود را و اوست امیر المؤمنین گفته نشده این لفظ به کسی قبل از او و نه بکسی بعد از او و از روی استحقاق یا محمد علی بن ابیطالب رایت هدایت و امام اولیای من و نور آن کسیکه اطاعت کرده مرا و او کلمه ایست که لازم کردم اطاعت او را بر متقین هر که دوست دارد او را دوست داشته مرا این بشارت بده او را باین کلمات پس پیغمبر عرض کرد

۲ می پسندی

پروردگارا به تحقیق بشارت داده‌ام او را عرض کرد منم بنده خدا و در قبضه قدرت او اگر عذاب نماید مرا پس به سبب
گناهان منست ذره بمن ظلم نه کرده و اگر تمام نماید برای من آنچه وعده فرموده مرا از نعمتها پس خداتعالی اولی است
بمن پس حضرت رسول عرض کرد پروردگارا روشن کن دل او را و ایمان تو پس خداوند عزوجل خطاب فرمود که اینها را
در حق او بجا آوردم غیر از اینکه به تحقیق مخصوص خواهم نمود او را به قسمی از بلا که مخصوص نکرده‌ام بآن بلا احدی را از اولیا
خود عرض کرد پروردگارا علی برادر من و صاحب منست خطاب آمد که به تحقیق گذشته در علم من که در سبقی او مبتلا است
امتحانات
و امتحان شده است بغیر او هر گاه علی نبود شناخته نمی‌گشت نه اولیای من و نه اولیای پیغمبران من تا آخر حدیث و در روایت
معاذ بن کثیر از ابی عبدالله مرویست قال ان الوصیة نزلت من الله تعالی علی محمد صلی الله علیه و آله
کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک
الی امتک عند اهل بیتک فقال ای اهل بیتی قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم النبوة کما ورثه
ابراهیم علیه السلام و میراثه لعلی علیه السلام و ذریتک من صلبه قال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم
الاول و مضی لما فیها ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثانی و مضی لما امر فیها و لما توفی الحسن علیه السلام
و مضی فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل و تقتل و اخرج بقوم الی الشهادة لا شهادة
لهم الا معک ففعل فلما مضی دفعها الی علی بن الحسین علیهما السلام قبل ذلک ففتح الخاتم الرابع فوجد
فیها ان اصمت و اطرق لما حجب العلم فلما توفی و مضی دفعها الی محمد بن علی ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها
ان فسر کتاب الله تعالی و صدق اباک و ورث ابنک و اصطنع الامة و قم بحق الله تعالی و قل الحق
فی الخوف و الامن و لا تخش الا الله تعالی ففعل ثم دفعها الی الذی یلیه حاصل مضمون آنکه فرمود
به درستیکه نازل شده از جانب خداتعالی بر محمد وصیتی در کتابی و نازل نشده بود بر محمد کتابی مختوم مگر همان صحیفه وصیت
جبرئیل عرض کرد یا محمد این وصیت تست بر امت خود نزد اهل بیت تو باشد فرمود کدام اهل بیت من عرض کرد پسندیده
خدا از ایشان و ذریه او میباشند تا از تو ارث میبرند علم نبوت را چنانچه میراث گذاشته او را جناب ابراهیم و میراث او
مر علی و ذریه تست از صلب وی فرمود در آنها خاتمها بود گشود علی خاتم اول را و عمل نمود بآنچه در وی بود پس از آن گشود
امام حسن خاتم دوم را و عمل نمود بآنچه در وی بود و زمانیکه حضرت امام حسن وفات نمود و ایام وی گذشت حضرت حسین
گشود خاتم سیم را و یافت در وی اینکه مقاتله کن تا شهید شوی و بیرون آی بقومی بسوی شهادت که نیست شهادت
مر ایشان را مگر با تو پس او هم بوی عمل نمود زمانیکه شهید شد امام حسین داد او را به فرزند خود پس علی بن الحسین قبل از شهادت
خود پس او هم گشود خاتم چهارم را یافت در وی که ساکت باش و در خانه خود بنشین که علم مستور گشته زمانیکه او هم وفات
یافت و از دنیا گذشت داد او را به فرزند خود محمد بن علی پس او هم گشود خاتم پنجم را پس یافت در وی اینکه تفسیر نما کتاب
خداتعالی را و تصدیق نما پدران خود را و وارث علم خود قرار ده فرزند خود را و احسان نما بامت و حق خداتعالی را برپا دار و بگو
حق را در حالت خوف و در حالت امن و مترس بجز از خداتعالی پس او هم بجا آورد تکلیف خود را پس از آن دفع نمود آنرا بسوی
آن کسیکه بعد از آنجناب قایم مقام او بود تا آخر حدیث و مخفی نماند بر تو درستی آنچه این خبر متضمن است به تحقیق وارد شده
در اخبار مستفیضه بلکه متواتره معنا و به تحقیق این اخبار به اسانید معتبره و الفاظ متقاربه وارد گشته و در بعضی از آنها است ثم
دفعه الی الحسین علیه السلام ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا
معک و اشر نفسک لله عزوجل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسین علیهما السلام ففک خاتما
فوجد فیه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی
محمد بن علی علیه السلام ففک خاتما فوجد فیه ان حدث الناس و افتهم و لا تخافن الا الله عزوجل فانه
لا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الی ابنه جعفر علیه السلام ففک خاتما فوجد فیه ان حدث الناس
و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق اباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عزوجل و انت فی
حرز و امان ففعل ثم دفعه الی ابنه موسی علیه السلام الی الذی بعده ثم کذلک الی المهدی

عجّل الله فرجه و حاصل مضمون آنکه پس از آن داد او را آنچه حضرت حسین یافت در دنیا و آنکه بیرون آمد با قومی بسوی شهادت
پس شهادت نیست برای آنها مگر با تو و بفروش جان خود را بخداوند عزّ و جلّ آن بزرگوار به تکلیف خود عمل نموده و داد آنرا
بعلی بن الحسین پس گشود خاتم را و یافت در وی اینکه ساکت و صامت باش و در منزل خود بنشین و عبادت کن پروردگار خود
تا آنکه برسد بتو مرگ و او هم به تکلیف خود عمل نموده پس از آن داد آنرا به محمد بن علی پس گشود خاتم را و یافت در وی اینکه هرگاه مردم
از تو مسئله بپرسند فتوی ده ایشان را و مترس البته مگر از خداوند عزّ و جلّ زیرا که بدرستی راهی نیست برای احدی بر تو پس از آن
دفع نمود آنرا بفرزند خود جعفر علیه السلام پس خاتم گشود و یافت در وی اگر سؤال کنند از تو مردم فتوی ده با ایشان و منتشر نما
علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن پدران صالح خود را و مترس البته مگر از خداوند عزّ و جلّ و تو در حفظ امانی پس او هم عمل نموده بتکلیف
خود پس از آن داد آنرا بفرزند خود موسی و هم چنین دفع نمود آنرا موسی بآن کسیکه بعد از او بود پس از آن باین نحو نمودند تا رسید
بعلم مهدی عجّل الله فرجه تا آخر حدیث و مخفی نماند بر تو بدرستیکه این اخبار چنانکه افاده میکند اینکه ائمه طاهرین و حجج معصومین
سلام الله علیهم اجمعین در تکالیف خود شان قیاس بسایر ناس نمیشود زیرا که از برای هر یک آنها احکامیست خاصه و امور
مخصوصه با آنها که در صحیفه مکتوبه سماویه و وصیّة الالهیه معیّن گشته و بر رسول خدا نازل شده هم چنین افاده میکند و معلوم میشود از آن اخبار اینکه
بتحقیق خدا یتعالی تخصیص داده امیر المؤمنین و سید الشهدا علیه السلام را به بلای خاصی که بمثل وی مبتلا نفرموده احدی را از انبیا
و مرسلین و اوصیا و صدیقین تا اینکه ظاهر نماید صبر آنها و صبر حضرت محمد و سایر اهل بیت معصومین سلام الله علیهم اجمعین را بر
ملائکه و انبیا و مرسلین و بر همه اهل آسمانها و زمین و هم چنین ظاهر نماید بر عالمیان اینکه آنچه عطا فرموده با آنها از مرتبه فضل و ثواب
آنچنانکه نسبت هر صاحب فضل بوی مثل نسبت ذره است با فتاب و قطره ایست ببحر محیط بجهة مرتبه صبر جمیل ایشان در بلایا
و مصائب که در غایت اذیّه سبقت یافته چنان صبر که نسبت صبر هر صبر کننده بصبر ایشان مثل نسبت فضل ایشان است
بفضل و شرف عالمیان پس وقتیکه فهمیدی آنچه مذکور گردید میدانی حقیقت آنچه اشاره کردیم بسوی وی سابقاً از اینکه بدرستیکه گریه کردن
بر مصائب آل محمد لاسیما بر مصائب سید الشهدا عین گریه از خوف خدا و گریه در محبت خدا یتعالی است و تفضّل و تفوّق دارد
بر همه اعمال و بر همه عبادات و مثل گردیدن سر آنها در فضل و ثواب و کاشفیت از محبت زیارت نمودن قبور منوّره و ضرایح
مقدسه ایشان لاسیما زیارت قبر مطهر عطشان غریب سید الشهدا روحی له الفدا و هرگاه بگوئی تحقیق گذشت در بعض اخبار
سابقه اینکه حضرت صادق فرموده که محبوبترین اعمال نزد خدا زیارت قبر حسین است و افضل اعمال نزد خدا ادخال سرور است
بر قلب مؤمن و قریبترین حالت بنده بسوی خدا یتعالی در حالت سجده است که گریان باشد تا آخر حدیث پس بعد از اغماض از آنچه
وارد شده در اخبار کثیره و فتاوی معظم علما از اینکه افضل اعمال بدنیه نماز است و با قطع نظر از اینکه سیاق این اخبار دال است
بر اینکه بخصوص وجود فرق ما بین محبوبیت و افضلیت و اقربیت معهذا آنچه استفاده میشود از این اخبار همین است که ادخال سرور
بر قلب مؤمن افضل است از زیارت قبر حضرت حسین چنانکه گریه کردن در حالت سجده و طول دادن وی افضل است از ادخال
سرور بر قلب مؤمن پس وقتیکه این دو افضل شدند از زیارت قبر حضرت حسین از گریه کردن بر مصائب او هم افضل خواهند
بود و اینهم از آن چیزهاست که قائل نخواهی شد تو یقینا جواب میگوئیم اما تکلم کردن در نماز اینکه او است افضل اعمال بدنیه پس از آن
چیزهاست که مناسب نیست ذکر او در این مقام زیرا که ما بعد از اغماض و قطع نظر از معارضه اخباریکه وارد شده در شان
نماز با آن اخباریکه وارد شده در شان بعضی از اعمال و عبادات مثل حج و روزه و جهاد و نحو اینها میگوئیم بدرستیکه این عبادات
ملاحظه میشود فضیلت اینها بعد از اقرار بولایت کسانیکه واجب فرموده خدا یتعالی محبت و ولایت آنها را و آنها عبارتست
از اهل بیت رسول که همه معصومند صلوات الله علیهم اجمعین و الّا همه این عبادات و نحو اینها زمانیکه صادر شد از کسیکه قایل
نیست بولایت ائمه معصومین مثال آنها و سیتر بر میگردد وزر و وبال و شقاوت و نکال بر صاحب خود پس میگوئیم چنانکه مرتبه تدین
بولایت ائمه بالاتر از همه عبادات و اعمال حسنه است هم چنین آنچیزیکه ظاهر کننده و کاشف از این جوهر عزیز است و محقق
وجود اینهم گریه است و کم عبارت باشد از زیارت قبور مقدسه و ضرایح منوره آنها و گریه بر مصائب آنها و عبارت
دیگر بدرستیکه گریه در حقیقت از اعمال بدنیه صرفه نیست بلکه او ذو وجهین و جامع مرتبتین است که مرتبه بدنیه ظاهریه و مرتبه قلبیه
باطنیه میباشد لاسیما ملاحظه شود در تحقق وی تاثر قلب و سوختن او و چون زیارت قبور منوره ایشان منفک نمیشود در غالب از گریه

کردن زائر یا تباکی او در وقت زیارت پس او هم داخل مثل گریه ذو جهتین و جامع مرتبتین خواهد بود علاوه اینکه بودن
زیارت محقق و مصدق بر وجود محبت و موالات از زائر مر ائمه معصومین را گردانیده او را بمرتبه خود ولایت و محبت ازین
جهة متصف نموده او را ببعضی از احکام ولایت و آثار او پس او هم مثل گریه کردن افضل شده از جمیع عبادات خواه اعمال
بدنیه ظاهریه باشد چنانکه تفصیل آنها گذشت یا از قبیل باطنی قلبیه باشد مثل اعتقاد بمبدا و اثبات معاد و اثبات زیرا که اعتقاد بمبدا از جمله
اعتقادات واجبه است بلکه از افضل آنها است پس بنابراین تحقیق اشکالی نمیماند مگر سؤال اینکه آیا آن عبادات که نبوی و اشاره
گشت یعنی نماز و روزه و حج و زکوة و نحو اینها و قسمتی که واجب و دیگری که مستحب و فضیلت گریه و زیارت بنسبت هر دو نوع آنها
منافی است با آن قاعده کلیه که نزد فقهاء امامیه مسلم است که عبارت از آن باشد که واجب افضل است از مستحب و جواب
ازین سؤال ظاهر است زیرا که نیست این قاعده کلیه از آنچیزها که مدرک آن حکم عقل مستقل باشد و الا راه تخصیص نیست بوی تخصیص
و حال آنکه راه یافته آیا نمی بینی اینکه مهلت دادن بمدیون که معسر است واجب است و ابرا نمودن او و گذشت کردن از دین مستحب
با اینکه دومی که مستحب است افضل است از آن اولی که واجب است و هم چنین رد سلام واجب است و ابتداء بسلام مستحب
و حال آنکه دومی افضل است علاوه بر آنکه گذشتن این قاعده بر حالت اطلاق خود از آنچیزها میشود که حاکم است بفساد و عقل پس
آن چیزیکه مسامحه شده گذرا او را اصل و نقل آنکه منزل گاهیم آن قاعده را بر دو امریکه مختلف باشند در وجوب و استحباب
و از یکنوع هم باشند و معهذا باز بوده باشد از آن کلیات دو امریکه قابل تقیید و تخصیص است له بر درستی همه اینها
بعد از قطع نظر است از آنچه اشاره کردیم بر مجاری از اینکه بدرستی زیارت و گریه از آن اموریست که بر محبت و ولا
و محبت ائمه و کاشف است از آنها پس متصف میشوند باثار و احکام آنها در مقامات کثیره و هم چنین با قطع نظر است
از وجوب زیارت سید الشهداء علیه السلام که جمله بسیاری از اخبار دلالت دارد بر وجوب و الا امر و اعظم خواهد بود
و حاصل در بیشتر ما تکلم نمودیم در امثال اینمقامات بر طرز اصطلاحات علماء و طریقه مباحثات جدلیه آنها بلکه تحقیق میکنیم آنچه
معتقد ما است که حاصل شده ما از عقل قاطع و شرع ناطق ثابت فرماید خدا تعالی ما را براین اعتقاد انشاء الله ثابت کند
همین معتقد ما را در صحیفه و نامه عمل ما و او عبارتست از اینکه امری با فایده و نافعتر در باب نجات و چیزی کاملتر در باب خلاص
از عقوبات جهنم نیست عبارتست از محبت و موالات اهل بیت عصمت رسول الله و هم چنین آنچه کاشف است از این محبت
و موالات که عبارت از گریه کردن بر مصائب آنها و زیارت قبور ایشان سلام الله علیهم بعد میگوییم شما را آنچه آیا از اعمال
و عبادات خود یافته اید چیزی را که نفع دهد و فایده بخشد شما را در حالت جان دادن و شدت سختی سکرات مرگ
و در هول قبر و فزع از سؤال و در وحشت شب اول قبر در هنگام آمدن نکیر و منکر و در غیر اینحالات و اوقات از وحشتهای
عالم برزخ و حالات روز محشر و نشر و در حساب پس اگر انصاف داشته باشید از راه صدق جواب آئید هر آینه همه شما خواهید
گفت نه والله چیزی نیافته ایم از اعمال خود آنکه نفع دهد و فایده بخشد ما را در این اوقات و در اینحالات و بخیال ما هم خطور
نکرده چیزیکه نجات دهد ما را از عبادات ما از آن شدتها و هولها و بلاهای روز جزا اگر محبت و موالات اهل بیت معصومین
رسول الله و آنچه کاشف است از وجود آن ملکه نورانیه باطنیه پس این کاشف عبارتست از حزن بجهة آنها و گریه کردن بر مصائب
آنها و زیارت قبور مقدسه آنها است هرگاه بگوئی اینمطلب از تیرتر دیبان تو لازم گرفته که عبادتها نبود باشد مثل نماز
آنچنانیکه او است عمود دین و معراج مؤمنین آنچنانیکه هرگاه او قبول شود قبول میشود غیر او از سایر اعمال و عبادات و هرگاه
او رد شد رد میشود سایر اعمال و کفایت میکند در شان او فرمایش خدا تعالی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَر
و هم چنین است کلام در روزه و خمس و زکوة و هم چنین است جهاد آنچنانیکه او است دادن جان در راه خدا و دین آن در
شریعت و ملاک ترازوی عملی پس این اعمال و عبادات زمانیکه شرایط ظاهریه و باطنیه آنها جمع شد و بر نهجیکه در واقع مطلوبست
عمل آید یقیناً نافع خواهد شد و از جمله چیزها خواهد بود که از هول و شداید و مهالکیکه اشاره کردیم بآنها شد نجات دهنده خواهد بود
یقیناً پس چه وجه داشت که کلام را در اینمقام بنظر زنگ بیان کردی مطلق که اشاره کردی و چه چیز بود وجه انداختن تو این اعمال
و عبادات را از درجه اعتبار با اینکه انبیا و مرسلین و هم چنین خاتم و سید انبیا حضرت آن بزرگوار و اوصیاء
و هم چنین اولاد و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین بتحقیق متحمل شده اند از مصائب و رنجها آنچه متحمل شده اند از هر

اذیت

اذیت و ضرر حتی کشته شدن و اسیر شدن را محض از برای ترویج اعتقادات و عبادات بر خود گوارا نمودند چرا
آنها آیا معنی آن کلمه که ورد زبان همه است و العبادات است از اینکه جناب سید الشهداء روحی له الفداء به تحقیق بذل نمود آنچه
داشت از جان و اولاد و برادران و اصحاب خود و غیر اینها را در راه خدا و در ترویج دین خدا پس این کلام اخذ شده از
قرآن مجید و اخبار کثیره و متظافره پس اصل اساس و رئیس حبل المتین دین خدا یعنی عبادات است   جواب گوئیم بدرستیکه
این عبادات که در آنها اشاره شد فایده نمیدهد و نفع نمی بخشد مگر هنگامیکه جامع باشد شروط ظاهریه و باطنیه را و این
مطلب از آن چیزها نیست که انکار توان کرد او را بلکه از چیزها نیست که توهم خلاف نمودی پس نمیشود صاحب عبادات
جامع شرایط ظاهریه و باطنیه آنها مگر کسی که بوده باشد از اهل محبت و موالات مر اهل بیت معصومین رسول خدا ص و آیا کسی
هست که متصف باشد در واقع و نفس الامر به محبت و موالات اهل بیت معهذا در تمام عمر نشود بلکه یکدفعه یا دفعات
عدیده از گریه کنندگان بر مصائب آنها یا از جمله زوار قبور آنها نباشد نه و تهمه ندارد بدرستیکه این از چیزها نیست که موجود
نشده بلکه این گریه نه کردن با دعوی محبت بنا بر آن قواعد متیقنه و اصول محکمه عقلیه و نقلیه ممکن نیست تعقل و تصور شود زیرا
که تکالیف شرعیه سمعیه لطفست مر تکالیف عقلیه را و هر کسیکه عامل شد با عبادات شرعیه با همه شرایط ظاهریه و باطنیه
به تحقیق متصف گشته بنور ولایت یقینا و هر کسیکه متصف گشته با این نور منیر لابداً منفک و جدا نمیشود از کشف و آثار
آن نور که عبارت باشد از حزن و اندوه بر مصائب اهل بیت رسول الله ص و گریه کردن بر آنها و زیارت قبور منوره ایشان پس
در این صورت فرض کردن صاحب موالات را بکلی خالی از این علامات و امارات محبت نمیشود مگر از قبیل فرض امور یکه
محال است وقوع آنها اگر چه نفس فرض محال بوده باشد و اگر چنانچه خواسته باشی در کشف این مقام و بیان این مرام بصیرت تمام
داشته باشی پس بشنو با شن آنچه روایت نموده او را شیخ صدوق بسند خود از فضل بن شاذان میگوید شنیدم از حضرت
رضا علیه السلام یقول لما امر الله تعالى ابرهیم ان یذبح مکان ابنه اسمعیل الکبش تمنی ابرهیم
علیه السلام ان یکون قد ذبح ابنه اسمعیل بیده وانه لم یؤمر بذبح الکبش فیرجع الی قلبه
ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح اعز ولده بیده فیستحق بذلک ارفع درجات اهل الثواب
علی المصائب فاوحی الله عز وجل الیه یا ابرهیم من احب خلقی الیک فقال یا رب ما خلقت خلقا
هو احب الی من حبیبک محمد فاوحی الله تعالى الیه یا ابرهیم فهو احب الیک ام نفسک قال
بل هو احب الی من نفسی قال فولده احب الیک ام نفسک قال بل ولده قال فذبح ولده علی
یدیک اوجع لقلبک ام ذبح ولده علی ید اعدائه قال بل ذبح ولده علی اعدائه ظلما اوجع لقلبی
قال یا ابرهیم فان طائفة تزعم انهم من امة محمد ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلما وعدوانا
کما یذبح الکبش ویستوجبون بذلک سخطی فجزع ابرهیم لذلک وتوجع قلبه واقبل یبکی فاوحی
الله تعالى الیه یا ابرهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسین
وقتله واوجبت لک درجات اهل الثواب علی المصائب الحدیث   حاصل مضمون آنکه میفرماید زمانیکه امر
فرمود خدای تعالی بجناب ابراهیم که عوض پسر خود جناب اسماعیل قوچ گوسفند را قربانی نماید جناب ابراهیم در آنحال آرزو کرد اینکه
کاش پسر خود را قربانی کرده بود و مامور بذبح گوسفند نمیشد تا خاطر او بدرد میآمد چنانکه بدرد میآید خاطر پدریکه بدست خود ذبح
نماید پسر خود را تا باینجهت مستحق شود بالاترین درجات اهل ثواب را بر تحمل مصائب در آنحال خداوند عز و جل وحی فرمود بسوی
او یا ابراهیم کیست محبوبترین مخلوقات من نزد تو عرض کرد پروردگارا خلق نفرموده خلقی را که او محبوبتر باشد بمن از حبیب تو
محمد ص پس وحی فرمود بسوی او خدای تعالی یا ابراهیم آیا او نزد تو محبوبتر است یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است بمن از نفس خودم
پس فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است فرمود آیا کشته شدن فرزند تو در دست
تو بدل تو دردناکتر است یا کشته شدن فرزند او در دست دشمنانش عرض کرد بلکه کشته شدن فرزند او در دست دشمنان بظلم و
عدوان دردناکتر است بقلب من فرمود یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که گمان میکنند اینکه از امت محمد اند میکشند فرزند
او حسین را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و باینجهت مستحق سخط و غضب من میشوند پس در

در اینحال ابراهیم بجزع آمد و خاطر مبارکش محزون گشت و شروع نمود بگریه کردن خطاب آمد یا ابراهیم بتحقیق عوض نمودیم جزع
ترا که به فرزند خود اسمعیل داشتی وقتیکه او را بدست خود ذبح مینمودی باین گریه بر حسین و کشته شدن او و نمودیم واجب
مر ترا درجات اهل ثواب بر مصائب تا آخر حدیث مؤلف رحمه الله گوید شما را بخدا بمن بگوئید آیا این اعمال و عبادات
که در آنها اشاره شد وقتیکه صادر گشت از جمعی یا از یکنفری با همه شرایط ظاهریه و باطنیه آیا راضی میشود صاحب این اعمال
و عبادات اینکه ادعا نماید و پیش خود بگوید که اینهمه عبادات من یا یکی از آنها در اجر مثل ذبح ابراهیم است پسر خود اسمعیل را
بدست خود یا اینکه شما راضی میشوید پیش خود تان بعد از اینکه مطلع گشتید بر حقیقت حال اینکه بگوئید بتحقیق درجه عبادات
چنان شخصی موازی و مساوی است یا درجه ذبح جناب ابراهیم خلیل الرحمن پسر خود جناب اسمعیل را بدست خود حاشا ثم
حاشا مدتی کلام متکلم شود بعد بدرستیکه محبت جناب ابراهیم و موالات او مر اهل بیت معصومین مظلومین رسول الله را
از امور قطعیه دائمیه بود که در آنجناب استقرار و استمرار داشت لیکن مدح فرمودن خدا تعالی او را و وعده نمودن باو اجر را
که وعده فرموده محض از جهة اظهار جزع او بود که کاشف از این امر قلبی باطنی بود یعنی موالات و محبت او مر اهل بیت رسول
الله را بعد بدرستیکه کلام حضرت رضا و نقل فرمودن او این قصه را چنانکه افاده میکند اینرا که جناب ابراهیم خلیل الله در جزع
و گریه خود در مصیبت حسین شاب و جزا داده شد بجزا اینکه زیادتر است از کشتن فرزندش بدست خود هم چنین افاده می
کند که اینحکم و ثواب ثابت و دائمیست در حق هر جزع و گریه کننده بر حضرت حسین ع بمعنی که جزع و گریه او بر حسین نزد خدا
تعالی افضل و اعظم است از کشتن فرزندش بدست خود بامر خدا و بعبارت دیگر بدرستی که امام علیه السلام زمانیکه نقل
حکمی یا شبیه حکمی کرد که واقع گشته در زمانی از ازمنهٔ انبیاء سابقین و تصریح نفرمود به بقاء و انتفای و مودتی و مفاد وی است
تا روز قیامت و این مطلب مسئله اصل و قاعدهٔ ثابته گشته در کلمات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس
به تحقیق و مخفی گشت از همه اینها اینکه آنچه اشاره کردیم از فضیلت گریه از جمله چیزهائیست حق متین که شک نمیکند
در او مؤمن کامل در ایمان و اگر خیال کنید که ما بجز این بیانات وافیه شافیه در این باب چیزیکه دیگر باقی نماند باید بعد از اطلاع
بوی شکی و ریبی در نفسا شما منتظر باشید آنچه ذکر میکنیم او را در بعضی از مجالس شهادت امام علیه السلام مثل آن مجلسیکه
ذکر سکینه در او و بیان گریه همه چیز و همه موجود بر سید الشهداء و هم چنین آنچه ذکر میکنیم در مجلس گریه صدیقه معصومه فاطمه
زهرا و جزع او نمیشد در عالم برزخ تا بر پا شدن قیامت و هم چنین بعض بیانات میاید در مقدمه آتیه قلنا بیل اشهم

در بیان بعضی از امور باقیه در این مقام بدانکه بدرستیکه بعضی از اخبار مذکوره دلالت نمود با

تباکی مثل گریه کردن است در مثوبات و در آنچه وارد گشته در روایات از فوز به درجات پس مراد از تباکی یا همین حزن
خالی از گریه واقع گشته است یا به تکلف خود را به گریه آوردن یعنی تشبیه کردن مستبا که خود را به گریه کننده و ظاهر این
است که مراد معنی دویم است پس اگر بگوئی چگونه صحیح است باکی بمعنی دویم به درجهٔ باکی و گریه کننده میرسد با اینکه در او موجود
نیست مرتبه کاشفیت از ملکه معهوده نورانیه که عبارت است از محبت و موالات جواب بودن متباکی بمنزله بکاء و گریه در حق
کسانیست که در واقع حقیقت از محبین و موالین بوده باشند و بسا حالت شخص و جد مختلف میشود بحسب اوقات واز منه که
دل میسوزد و سرشک از دیده نمیاید و گاهی میشود دل نمیسوزد و او در اینحال نفس خود ملامت کننده است و او در امت
کرده و در صدد شکایت نفس خود بر آمده او پر در قائل اینکلمات اعوذ بالله من قلب لا یخشع و عین
لا تدمع علیک یا ابا عبد الله پس چنین شخص متباکی مثل باکی بودنش در تحقق نور ملکه موالات ظاهر و معلوم است بلی
انوار آن ملکات ملازم سبک هیچ و طرز معینه بلکه بطرزهای متعدده از شدت و ضعف و قوه تامه در نورانیت و در مرتبه بعضه
از او داشته و شاید این جمله است که در صفت ها و این تفاوت که در افراد داشته اند نشئه شده تا در عالم در اول
یعنی عالم ارواح و عالم طینت پس هر کسیکه اقرب و نزدیکتر است بائمه طاهرین علیهم السلام در عالم محبه ولایته الیه در عالم
اهم او دلسوزتر و محزونتر و گریه کننده تر از دیگرانست بر مصائب ایشان و هم چنین یکدرجه پائینتر است در حق
آن کسیکه در قرب طینت از آن اول یکدرجه پائین است و باین ترتیب تفاوت پیدا میکند تا خشن تشی میگردد بحالت
تباکی یعنی آن کسیکه در همه اوقات ذکر مصائب یا شنیدن یا غالب اوقات و از زمان تذکر و سماع متباکی میشود

۴۱ و شکی نیست در اینکه کسی که در همه حالات یا غالب اوقات خائف باشد تحقیق خدشه طینت و از جهت سلسله این جهره مذکوره وجوه را ابتداء
و بخاطرم چنین خطور میکند که در بعضی از اخبار دیده ام که از حضرت صادق علیه السلام در تفاوت گریه کنندگان سؤال کردند
یعنی که سائل عرض کرد بعضی از گریه کنندگان بشما می بینم که حزن آنها شدت دارد و گریه ایشان بشدت است و بعضی دیگر بغیر ینهر حضرت
در جواب بیمطلبی فرمود که کمعرفتی از دو کیست بعضی از برو بدرستی بتقیق تحقیق اینکه گریه بر اهل بیت رسول از قسم اعانت گریه است
که در محبت خدا تعالی جاری شود و او محبوب و مطلوب در هر حال از حالات و در هر زمان است پس بنا بر این میگوئیم که به قصد آن
بنده نیز از اجل میکند اگر جهت امور دنیویه باشد و باطل میکند اگر چنانچه در محبت خدا تعالی با جهت امری باشد که راجع به امور اخرویه باشد
بلکه در اینموقع از جمله امور مستحبه است پس گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول لا سیما بر حضرت سید الشهداء و عترت و اهل
بیت آن مظلوم و بکسانیکه پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت فایز گشتند از جمله مستحبات مؤکده است که از اهم اعمال و عبادات
افضلست اگرچه در حالت نماز اتفاق افتد و هر کسیکه خواسته باشد تحقیق حال در بسیار فروع فرعیه که متصور و متفرع است بمقام
باید مراجعه نماید بکتاب ما که مسمی است بخزائن الاحکام در شرح دره غرویه مقتل عمیم در بیان مجامع و خلاصه کلام و تحقیق
مرام در اینمورد تحقیق حال در بیان مراد از ابکاء و اظهار جزع بلند کردن صدا و صیحه کشیدن و فریاد نمودن و سر و سینه زدن و خاک
و خاکستر بر سر و روی ریختن و گریبان چاک کردن و رخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و لباس سیاه پوشیدن و تلبس گشتن و مشتبه شدن
در صورت و غبار آلوده گی و بعبارت دیگر بدرستی آنچه در مقدمه است مقدمه عشره اصح و بیانش طی است با آنچه در مقدمه سابقه بود
بعلاوه بعضی از امور و مطالب زائده بر آنچه در مقدمه سابقه بود پس بدانکه سابقا ذکر شد جمله از اخبار که دلالت داشت
باینکه انشاد شعر در مصائب سید الشهداء علیه السلام و بگریه آوردن مردم اگرچه یکنفر باشد از آن چیزهائیست که باعث غفران
خدا میشود از برای منشد و باعث داخل شدن او میگردد در بهشت اما مطلب از آنچیزهائیست که در وی شکی نیست لیکن کلامی
که در اینمقام است اینست اما مراد از انشاد شعر در مجلس ابتداء انشاد و کردنست یا خواندن اشعاریست که قبل از این مجلس آنها را
بنظم آورده یا اینکه مراد از وی اعم از اینهاست که شاملست بخواندن شعر خواه از خود قائل باشد که در همان مجلس نظم آورده
یا قبل از آن یا غیر آن پس میگوئیم اگرچه سیاق جمله از اخبار وارده در اینباب قسم اول را میرساند الا اینکه مراد از لفظ
انشاد معنی اعمی است که شاملست همه فردهائیکه بذکر آنها اشاره شد چنانکه فیروزآبادی در قاموس بیان کرده انشد
الشعر قرأه یعنی انشاد شعر خواندنست و این معنی ظاهر است در اینکه مراد از وی معنی عامی است و از جمله امارات داله بر اینکه
موضوع له لفظ انشاد معنی عام است در غایت کثرتست حتی اینکه بدرستی جمعی از مشاهیر رواة اخبار و ستاره طلعت
گشته اند بلفظ منشد محض خواندن ایشان و روایت کردنشان اشعار غیر خود شانرا از شعرا پس هر کسیکه تتبع نماید کتب
ادبیه و تواریخ و رجال اخبار را میداند حقیقت گفته ما را و در هر حال منشد شعر در مجلس عزا یعنی کسیکه مردم را بگریه بیندازد
بخواندن اشعاریکه خود نظم نکرده باشد صدق میکند بوی عنوان انشاد شعر و ابکاء و فایز میشود بآنچه دلالت کرده بر وی اخبار
انشاد و ابکاء و اما آنکسیکه اشعار خود را که در مصیبت یا منقبت ائمه علیهم السلام نظم کرده بخواند پس داخل عنوان مذکور
گشته و هم داخل عنوان خبری خواهد بود که دلالت دارد باینکه هر کسی در شان اهل بیت شعری بگوید یا بیتی نظم کند خدا تعالی
در بهشت برای وی خانه بنا کند و در اینحال فایز میشود بمثوبات وارده در این دو سلسله از اخبار و اما کسیکه نه همین از جهت
شعر بگوید و در مجلس ذکر مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله بخواند فایز میشود مگر بآنچه در سلسله اخیره از اخبار مذکور گردید و اگر
سؤال کنی اما این اخبار وارده در فضیلت انشاد شعر و بگریه آوردن مردم شامل کسی میشود که روضه خوانی و ذکر مصیبت
نماید و مردم را بگریاند به نثر و نظم و ذکر اخبار و روایات وارده در مصائب معصومین لا سیما آنچه وارد گشته در مصائب
سید الشهداء و اولاد و اصحاب او که در پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت رسیده اند یا مختص است این اخبار بکسیکه
شعر بخواند در جواب گوئیم ظاهر عموم و شمول اخبار است بآنها بجهة وضوح و سر مطلب آنست که متعرض نشد و بقصد ذکر
آمدن کاشف از تحقیق آنکه نور آنیه است که عبارت از علقه مودت و موالات باشد این که وجه در رستن کسیکه
روضه خوانی میکند به نثر و نظم هم موجود و محقق است پس در اینحال بطریق اولی مشمول اخبار گشته و به تنقیح مناط
قطعی داخل همان قسم خواهد بود بس جهة قصور در اخبار مذکوره در حق منشدین شعر و امراء ائمه علیهم السلام ...

وعده کردن ایشان این مثوبات جزیله و درجات عظیمه را بر شعر گفتن اینست که در زمان ائمه غالب ذاکرین مصائب و مرثیه خوانان نظم
و شعر ذکر مصیبت میشود در اخبار هم بآن عنوان وارد شده میگوئیم این منصب عظیم یعنی روضه خوانی و ذکر مصائب مطلقا نظم یا نثر
منصب جلیل و رتبت بزرگیست که اگر با دنیا کیرا که خالصا لوجه الله و خدا و ائمه معصومین علیهم السلام متصف باین صفت جمیل باشد بلکه اولی
و احق باین منصب جلیل کاملین علما و اجلهٔ محدثین است و هرکسیکه اباء و امتناع نماید از این شأن جلیل بجهت بزرگ شمردن نفس یا ملاحظه
نقص شأن خود هرگاه مباشر شود در روضه خوانی در مجالس عظیمه محافل جلیله بالای منابر خود را بداهیهٔ عظمی و بلیهٔ کبری انداخته و از فیض
مثوبات درجهٔ عالیهٔ ایمان و نیل فضیلت اعلی مرتبهٔ ایقان محروم مانده و اگر خواسته باشی که زایل نمائی از خود شک و شبهه را
در این مطلب و صاحب بصیرت تامه باشی پس نظر کن بآن اخبار وارده که مشتمل است بر خبر دادن خداوند عز و جل ملائکه و انبیاء
و مرسلین را بمصیبتهای حضرت سید الشهداء و بگریه آوردن آنها پس از آن نظر نما بمتعرض شدن انبیاء و مرسلین بذکر
مصائب آنحضرت مر خواص اصحاب و اهل دین و گریانیدن ایشان آنها را پس از آن نظر کن بحالت سید المرسلین
و اوصیاء معصومین از عترت طاهرین آنحضرت که چگونه مواظبت داشتند بذکر نمودن این مصائب بخواص اصحاب
و کافهٔ مؤمنین و گریانیدن آنها را و بحالت ذکر مصیبت بکرات از ایشان وقوع می یافت و جاریست این سنت سنیه در میان
ملائکه و طوایف جن از مؤمنین و حور العین و نزد همه اقسام مخلوقات از اهل دریا و زمین حتی بزرگان هر قوم از اصناف
خلق متعرض میشوند بذکر مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام تا بگریانند قوم و طایفه خود را زمانیکه دارا گشتی باین مطلب پس
بدانکه فرقی نیست در انشاد اشعار مابین عربی که فصیح باشد یا غیر فصیح یا آنکه فارسی باشد یا ترکی یا کردی یا غیر اینها همچنین فرق نیست
در این مقام مابین خواندن خود روایات و اخبار وارده در این باب و مابین خواندن ترجمهٔ آنها بزبان فارسی و ترکی و نحو آن یا بعضی
آنچه وعده فرموده خداوند عز و جل بر انشاد و ابکاء و مرثیه خوانی از عفو گناهان و وصول بنعمتهای جاودان مترتب است بر
همهٔ آنها و ظاهر میشود ثمرهٔ این نحو تعمیم و شمول در مقام نذر و عهد و یمین و نحو آنها و مدرک اینکه تعمیم کردیم گذشته از آنچه گفتیم اجماع و سیرت
که در میان طایفهٔ حقهٔ امامیه از قدیم الایام الی الان ثابت و برقرار است همچنین عقل قاطع بعد از ملاحظه اسرار مذکوره
باین مطلب حاکمست وقتیکه مطلع شدی بهمه مذکورات پس شروع میکنیم بشرح حال در فضیلت اظهار جزع و ناله کردن و فریاد
کشیدن و زاری نمودن و شکی نیست در اینکه اینها همه کاشف و برانگیخته شده از شدت درد دل و کثرت سوزش و تألم او
و اینهم در حقیقه از جمله کواشف است از شدت موالات و محبت و استحکام مرتبهٔ اخلاص و مودت با اینکه اخباریکه متضمن جزع
و فریاد و گریه و نوحه کنندگان بر سید مظلومانست خارج از حد و احصاست چه هر چیزیکه نوحه و گریه کرده بر آنحضرت بتحقیق نوحه
و گریه نموده بر آنحضرت بتحقیق الله نوحه و گریه نموده بطریق جزع ولیکن هر یک از اینها باندازهٔ مرتبه و عالم خود پس میگوئیم ای طایفه
مؤمنین و محبین تأسی نمائید در این فقره بحضرت سید الانبیاء و برادرش سید اوصیاء و بصدیقهٔ مظلومه معصومه فاطمه زهرا
و باولاد اطهار آن شفیعهٔ روز جزا و بگروه انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و جبرئیل امین و بجناب زین العابدین علیهم السلام و بخاتونهای
مخدرات و بنات فاطمیات که همهٔ ایشان در گریه و نوحهٔ خود شان چنان جزع و فریاد مینمودند که بالاتر از او جزعی نمیشود
دیده نشد که جزع در لغت و عرف نقیض صبر و شکیبائی را گویند در اینکه جزع و بیتابی بر حضرت سید الشهداء در وقت ذکر مصائب
او و مصائب عترت و عیال و اصحاب او که در شب و روز عاشورا در هر درجهٔ شهادت رسیده بودند از جملهٔ مستحبات مؤکده
و کاشف از تحقق نور ایمانیکه گردید پس بسر و سینه زدن و گریبان چاک کردن و خاک بر سر ریختن و لبس لباس اهل مصیبت
گشتن که در ماتم اعزه و اجله از بزرگان دین و دنیا میپوشند و نشستن در آنها در پریشانی و گرد آلودی از جملهٔ مستحبات مؤکده
و مندوبات معظمه خواهد بود چنانکه داخل میشود بجزع و نوحه و گریهٔ مشتمل بفریاد بر حضرت سید الشهداء و تمام ناله و زاری و آه
و سوگواری همچنین داخل میشود بوی این امور که بسوی آنها اشاره کردیم پس همین اکتفا میشود در اثبات شرعیهٔ این امور
و کاشف بودن وی از ملکهٔ ایمان و ایقان بهر کسیکه تأمل نماید در اخبار و آثاریکه در مجالس همین کتاب مذکور میشود مثل
اخباریکه متضمن حالات ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین است بعد از شهادت سید الشهداء و اخباریکه متضمن است با آنچه اهل
بعمل آوردند زنهای فاطمیات و بنات طاهرات در حضور امام ابن امام و حجت ابن حجت زین العابدین و سید الساجدین
و آنچه خود آن امام بعمل آورد از اینها معلوم میشود که مظلومیت و محبوبیت همه آنچه ذکر کردیم و بودن از جملهٔ مندوبات

مؤکده اند آنچه پیداست که در اشکال نیست بجهة اینکه مکروهات ازجمله افراد جزع است که معلوم نیست مقطوع و سند نیست معلوم دراینجال ذکر نخواهد
نیکنیم با اینها آنچه وارد شده در بعضی از معارد که دلالت دارد بر حرمت اسراف چنانکه در خصوص پاره کردن جیبها و آنچه دلالت
دارد بر حرمت اضرار ببدن چنانکه در بر و سینه زدن بنحوی که بدن متألم شود و بعد از آیه و سیجیئ آن کلام در نظایر اینها
دیگر آنکه از مطلوبیه جزع وارد دلالت دست براو آن امور که بسوی آنها اشاره کردیم تقدم خاص بر عام اگر بگوئی چه چیز است
جواب آنچه که روایت نموده ابو الحسن ابن محمد طوسی قدس سره بسند خود از معویه بن وهب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
در ضمن آن حدیثیکه آن حضرت بشیخی فرمود. اَیْنَ اَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّیَ الْمَظْلُومِ حُسَیْنٍ یعنی چه قدر مکان تو دور است از قبر
جد مظلوم حسین عرض کرد اِنِّی لَقَرِیبٌ عَنْهُ یعنی منزلم نزدیک است و حضرت فرمود کَیْفَ اِتْیَانُکَ لَهُ چگونه است
رفتن تو بزیارت آنحضرت عرض کرد بسیار مشرف میشوم پس از آن فرمود کُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُکَاءِ مَکْرُوهٌ مَا خَلَا
الْجَزَعِ وَالْبُکَاءِ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ یعنی همه جزع و گریه مطلوب نیست مگر غیر از آن جزع و گریه که در قتل حسین علیه السلام باشد
و ابن قولویه بسند خود از ابی عبد الله جاموران از حسن ابن علی ابن ابی حمزه از پدرش آنهم از حضرت امام جعفر صادق
روایت میکند که شنیدم از آنحضرت میفرمود اِنَّ الْبُکَاءَ وَالْجَزَعَ مَکْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِی کُلِّ مَا جَزَعَ مَا خَلَا الْبُکَاءَ
عَلَی الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فَاِنَّهُ فِیهِ مَاجُورٌ الحدیث حاصل معنی آنکه هر گریه و زاری مکروه است برای
بنده غیر از گریه بحضرت حسین ابن علی که هر آینه شخص در او ماجور است پس ظاهر این دو روایت اینست که کراهت جزع و بکا
بشهادت امیر المؤمنین و بمصائب آن بزرگوار و حسنین و بمصائب صدیقه مظلومه و بمصائب امام حسن و سید الساجدین
و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این مطلب اینکه می بینی معارض است با خبار کثیره ظاهره در اینکه مطلق جزع
و بکاء بر اهل بیت رسول خدا از مستحبات مؤکده است که بعضی مرقوم شد و ما بعضی دیگر را در دخول جنت ذکر میکنیم و موافق میشود
با آنچه بیان کردید از ذکر سر و وضوح وجه در مطلوبیت بکاء و جزع بر سید الشهداء علیه السلام و حسنین موافق نیست با آنچه
منعقد گشته بان طریقه امامیه از قدیم و جدید که همه گریه و جزع مینمایند بر مصائب امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و سایر ائمه
جواب گوئیم احتمالات متصوره در بیان این دو خبر بسیار است اول اینکه مقصود بیان کراهت است در جزع و بکا
که متعلق باشد بامور دنیویه و حاصل معنی این میشود که جزع و بکاء برای امور دنیویه مکروه است و از برای امور اخرویه مکروه نیست
مثل گریه کردن بر مصائب حضرت سید الشهداء پس در اظهار کلام بطرزیکه در خبر است اشعار بلطیفه دقیقه است
و آن اینست که اصل در جزع و بکاء برای خدا یعنی در محبت خدا تعالی و خوف از او گریه کردن است بر حضرت حسین
و بعبارت دیگر ذکر آنحضرت از قبیل ذکر ظاهر افراد است مر جزع و بکاء را که در محبت خدا باشد و افضل و اکمل اوست احتمال
دوم اینکه مراد از این اثبات کراهت است در جزع و بکا در صورتیکه بطریق استمرار و دوام باشد یا بکه وظیفه بقریه
داریر او در هر روز و شب یا در هر هفته اقامه نمایند چنانکه رسم امامیه در شهر محرم برپا میشود مخصوص است بمصایب حضرت
سید الشهداء و این طریقه جاریست در هر زمان حتی بر منظ دوام و استمرار احتمال سیم اینکه حمل نمائیم آنچه در این دو
خبر است به بیان معنی دقیق و آن اینست که هر جزع و بکاء که بوده باشد از امور اخرویه و راجع باشد بوی بالاتر از هم
جزع و بکاء متصور میشود در فضل و ثواب مگر جزع و بکاء بر مظلوم کربلا که در فضل و ثواب بالاتر از آنها جزع و بکا
نیست احتمال چهارم حمل و اینها بعنوان تقیه باشد نسبت بگریه و جزعیکه بر مصایب امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
و سایر ائمه معصومین بوده باشد و صحت این حمل بعد از بنا بر اینکه جزع و گریه بر مصایب سید الشهداء از آن امور است
که مخالفین ممکن نمیشد از انکار وی معهذا در این احتمال لا بدیم از ملاحظه امری و آن اینست که بگوئیم این دو خبر
شامل نیست از اصل بجزع و گریه که از خوف خدا بوده باشد ولیکن اظهر احتمالات احتمال اول است و قول بر اینکه ضعف
سند اینها سببی دارد در حمل بر تقیه خالی از ضعف نیست تذییلات نورانیه در بیان جمله از امور مهمه
تذییل اول در بیان تحقیق حال در جزع و استدراک بجمله مطالب بدانکه حاصل مرام و خلاصه کلام در باب جزع اینست
که او محبوب است نزد خدا و پیغمبر و طاهرین و در وقت ذکر مصائب آنها و اقامه مجالس عزا و محفل ها برای مرثیه خوانی
خصوص مصائب سید الشهداء و آنچه تعلق با دوست از مصیبت عترت و اصحاب و اهل و عیال او سلام الله علیهم

هر پیغمبر و وصی پیغمبر و اصناف ملائکه گریه کردند بر آن بزرگوار بعد از خبر دادن پروردگار بآنها مصیبت آن مظلوم را قبل از ولادت
و بوجود آمدن او در این نشأه همچنین خود آن بزرگوار بمصیبت خود جزع فرموده و هر چیزی از عوالم امکان و انواع
موجودات بعد از شهادت آن نور دیده فخر کاینات با جزع نموده و بزودی مطلع میشوی در ضمن مجالس این کتاب
باخبار داله بر مطلب و بتقریب اشاره نمودیم باینکه اقسام جزع و افراد وی بسیار است از ناله کشیدن و فریاد نمودن و صدا بلند
کردن و گریبان و رخت پاره نمودن و موپریشان کردن و سیلی برخ زدن و رخسار خراشیدن و بسر و سینه و پیشانی و زانو
زدن و ریختن خاک و خاکستر بر سرها و متلبس شدن بلباس سیاه و رخت عزا و متصف شد بکالبت جمع کثیری از ملائکه
و حور العین و مؤمنین جن که بعد از شهادت آنحضرت همه غبار آلود و پریشان بودند و غیر از آنها از آن امور که همه
داخلست تحت جزع پس وقوع همه این امور در مصیبتها و قبل از وقوع شهادت آنحضرت و بعد از شهادتش از اهل
عصمت از طایفه ملائکه و انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام و از کسانیکه تالی اهل عصمت و از سایر محبین و دوستان
که در حضور اهل عصمت اتفاق افتاده از چیزهائیست که هیچ شکی در وی نیست و در مجالس آتیه کتاب در مواضع متعدده
اخبار کثیره که متضمن آنهاست مطلع خواهی شد اما کلام در جواز مثل زخم سر یا سینه با تیغ و نحو آنها تحقیق او در بعضی
از مجالس این کتاب خواهد آمد و آن مجلسی است که متضمن است تعقیبه صدیقه صغری زینب کبری بنت سید اولیا که سر
مبارک خود را در حضور امام علیه السلام بر چوب محمل زد **تذییل دویم** در بیان اخباریست که مشتملست بمثوبات جزیله و درجات عظیمه
اخرویه که باروح اهل بیت عصمت رسولخدا وعده شده اعم از اینکه از مرثیه خوانها و ذاکرین مصیبت سید الشهداء ابو عبد الله
یا غیر آنها پس میگوئیم اخبار در این باب بحد تواتر معنوی رسیده از جمله آنها خبریست که شیخ صدوق در کتاب عیون بسند خود
از عبد الله ابن فضل هاشمی و او هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مَنْ قالَ فینا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللهُ تَعالی لَهُ
بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ یعنی کسیکه در حق ما یک بیت شعر بگوید خدا تعالی از برای او در بهشت خانه بنا کند و از آنها خبر
علی ابن سالم از پدر خود و او هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قالَ ما قالَ فینا قائِلٌ بَیْتَ شِعْرٍ حَتّی یُؤَیَّدَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ میفرماید نگفته است در شان ما کسی یک بیت شعر مگر اینکه مؤید گشته بروح القدس و از آنها خبر
حسن ابن جهم است میگوید شنیدم از حضرت رضا علیه السلام میفرمود ما قالَ فینا مُؤْمِنٌ شِعْراً یَمْدَحُنا بِهِ اِلّا
بَنَی اللهُ لَهُ مَدینَةً فِی الْجَنَّةِ اَوْسَعَ مِنَ الدُّنْیا سَبْعَ مَرّاتٍ یَزُورُهُ فیها کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَکُلُّ
نَبِیٍّ مُرْسَلٍ میفرماید نگفته است در حق ما هیچ مؤمن شعری که مشتمل باشد بمدح ما مگر اینکه بنا فرموده خدا تعالی برای
او شهری در بهشت که از وسعت برابر دنیا هفت مرتبه است زیارت میکنند او را در آن شهر هر ملک مقرب و هر نبی مرسل
و از آنها خبریست که شیخ اجل محمد ابن عمر کشی در کتاب رجال بسند خود از زراره نقل کرده میگوید داخل شد کمیت ابن زید
بخدمت امام محمد باقر علیه السلام و من هم حاضر بودم پس شعری انشاد نمود که اول آن اینست مَنْ لِقَلْبٍ مُتَیَّمٍ مُسْتَهامٍ الخ و وقتیکه
فارغ شد حضرت بکمیت فرمود لا تَزالُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ ما دُمْتَ تَقُولُ فینا یعنی مؤید هستی
بروح القدس مادامیکه مداح مائی و از آنها خبر عبد الله ابن صلت است میگوید عریضه بخدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشتم آیا اذن
میدهی مرا که مدح پدر بزرگوارت ابو الحسن را مرثیه بگویم در جواب من نوشت اُنْدُبْنی وَانْدُبْ اَبی یعنی مرا نوحه
و ندبه کن و هم پدرم را و از آنها است خبر ابی طالب قمی میگوید عریضه کردم بخدمت ابی جعفر علیه السلام و چند بیت شعر
و در آن ابیات ذکر کردم از مدایح و مرثیه سؤال کردم که مرا اذن دهد در حق او هم مدح بگویم پس از کاغذ آن
شعرها را قطع کرده نگاهداشته بود و در ما بقی کاغذ در صدرش نوشته بود قَدْ اَحْسَنْتَ جَزاکَ اللهُ
خَیْراً یعنی احسان کرده خدا برای تو جزای خیر دهد و از آنها خبر عبد الله ابن حماد است که از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده در ضمن حدیث طویلی که در ثواب زیارت حضرت حسین علیه السلام است تا اینکه فرموده بَلَغَنی اَنَّ قَوْماً
یَأْتُونَهُ مِنْ نَواحِی الْکُوفَةِ وَناساً غَیْرَهُمْ وَنِساءً یَنْدُبْنَهُ وَذلِکَ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ
فَمِنْ بَیْنِ قارِئٍ یَقْرَءُ وَقاصٍّ یَقُصُّ وَنادِبٍ یَنْدُبُ وَقائِلٍ یَقُولُ الْمَراثی فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ قَدْ
شَهِدْتُ بَعْضَ ما تَصِفُهُ فَقالَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدُ اِلَیْنا

وَیَمدَحنا وَیَرثی لَنا وَجعَلَ عَدُوّنا مَن یَطعَن علیهِم مِن قَرابَتِنا وَغَیرِهِم یَهدِرُونَهُم وَیَقتُلُونَ مایَصنَعُون الحدیث حاصل معنی آنکه میفرماید بمن رسیده اینکه قومی از نواحی کوفه و مردمانی از غیر آنها بنزد ما میآیند بزیارت حضرت حسین و گریه و نوحه میکنند در نیمه شعبان بعضی از آنها قرآن خوانند و بعضی نوحه خوانی و بعضی ذکر فضائل و برخی مرثیه خوانی عرض کردم بلی من هم بعض آنها را دیدم حضرت فرمود حمد خدا را که قرار داد در میان مردم کسی را که بزیارت ما میآیند و از برای ما مدح میگویند و مرثیه میخوانند و قرار داده دشمن ما را از کسیکه طعنه میزنند بر آنها از اقربای ما باشند یا غیر آنها و خون آنها را هدر میدانند و فعل آنها را قبیح میشمارند تذییل سیم در بیان تحقیق حال بعض مطالبیکه در ضمن این اخبار است بدانکه این اخبار مذکوره افاده کرده امور برا اول اینکه فرقی نیست در شعر گفتن ما بین اینکه عربی فصیح باشد یا غیر فصیح و یا اینکه عجمی فصیح باشد یا غیر فصیح دلیل این تعمیم اینست که شعر عبارتست از کلام موزونی که موافق باشد یکی از بحرهای شانزده گانه در اینحال فرقی نمیماند در ما بین عربی و عجمی علاوه بر اینکه این ممکنست که اطلاق شعر کفایت میکند در مقام اگر چه موافق نبوده باشد یکی از این بحرها یکه در اخلیل ابن احمد اساس گذاشته امر دیم آنکه از این اخبار مستفاد شد که بعدد هر بیت شعری بنا میشود برای او در بهشت هزار خانه و بهمین قرار است بالاتر از این و تعجب مکن از این فضل و ثواب زیرا که بتحقیق رحمت خدا وسعت بهمه چیز داده کیست و بر همه چیز قادر و مخفی نماند بر تو که بعض این اخبار اگر چه مطلق و شاملست مر مادح مخالف را هم یعنی کسیکه معتقد باعتقاد امامیه اثناعشریه نبوده باشد الا اینکه در بعض خبر مقید این اطلاق موجود است چنانچه در خبر حسن ابن جهم که فرموده در اوکه گفته در حق ما مؤمن شعری را مقید کرده بلفظ مؤمن امر سیم از بعض این اخبار مستفاد گردید بر اینکه مادح از اینجهت که مادح آل رسولست لابد است که مؤید باشد در حقیقت بروح القدس یعنی در وقت مدح کردن آنحضرات و بیان این مطلب اینست که کلام حضرت در این اخبار یا جمله خبریه است یا جمله انشائیه یا بمعنی خبریه هر که مادح مؤید است بروح القدس و یا دعا میکنند بهر دو تقدیر مطلب ثابت است زیرا که دعای امام مستجابست و مخفی نماند که این طایفه اخبار در اطلاق خود باقیست و قیدی ندارد یا بمعنی که شاملست هر مادح اگر چه بخلاف اعتقاد امامیه هم باشد و اینهم ضرری ندارد زیرا ملازمه نیست ما بین مؤید بودن شخص بروح القدس در حین مدح کردن ائمه را و ما بین اینکه از اهل جنت باشد و نمی بینی چه قدر اشعار آبدار و از ابیات دلپسند که تصرف و تاثیر دارد در دلها و عقلها صادر شده از مخالفین و از کسانیکه مقدم میدارند صنمی قریش را بر سید اولیا و اوصیا و تعیین شخص معین نمیکنند بعد از اینکه اطلاع یافت بمضامین این اخبار با اینکه صاحبان آنها نبوده اند در حین انشاد این اشعار که در مدح آل رسولست بنفحات روح القدس مدد داده اگر چه ایشان در این عقیده فاسده باقی باشند و بهمان حال از دنیا بروند داخل بهشت نشوند اصلاً و قطعاً و اگر چنانچه خواسته باشی که مطلع شوی بحقیقت گفته از اینکه مدایح مخالفین هم در نزد صاحبان بصیرت مشاهده میشود نفحات تایید و نفایس روح القدس پس نظر نما باشعار عبد الباقی عمری الموصلی را که الان در بغداد ساکن است و عمر او از هفتاد گذشته و جمع نموده اشعار خود را که در مدایح و مراثی آل رسول است ذکر کرده در مجموعه و نامیده او را باقیات صالحات و از جمله اشعاریکه در مدح امیر المؤمنین گفته اینست

یا اَبا الاَوصِیاءِ اَنتَ لِطٰهَ صِهرُهُ وَابنُ عَمِّهِ وَاَخُوهُ　اِنَّ لِلّٰهِ فی مَعانِیکَ سِرّاً اَکثَرُ العالَمینَ ما عَلِمُوهُ　اَنتَ ثانِی الآباءِ فی مُنتَهَی الدَّورِ وَآباؤُهُ تَعُدُّ بَنُوهُ　خَلَقَ اللّٰهُ آدَماً مِن تُرابٍ وَهُوَ ابنٌ لَهُ وَاَنتَ اَبُوهُ

یعنی ای باب گرامی اوصیا توئی بطه داماد و پسر عم و برادر او و اسرار خدائی در تو پنهانست که اکثر اهل عالم باو راه نیافته توئی پدر دوئمین که در آخر الزمان آمده که پدرانش فرزندان او شمرده میشوند خلق فرموده خدا تعالی آدم را از خاک و او فرزند او است و تو پدر او ئی قسم بپروردگاری که فضیلت داده محمد و اولاد معصومین او را بر همه عالمیان که از این ابیات نفحات روح القدس و انفاس دی نمودار است الا اینکه داخل نمیشود کسی بهشت بدون تحقق یافتن مرتبه محبت و ولایت آل رسول و مرتبه دوری از دشمنان آنها در او و این دو مرتبه لابد است اینکه بوده باشد بر آن طریقه که مراد مبین ما است پس هر که در دل او بقدر ذره از محبت جبت و طاغوت بوده باشد و با اینها ادعای محبت ائمه معصومین طاهرین را نماید پس او از ولایت و محبت حضرت رسول امین حظی ندارد بلکه او در حقیقت از طایفه تبریه است و این تسمیه صادر شده از

تفسیر دیسید تا جدین در حضور برادر خود قدیم علوم اولین و آخرین بعد مخفی نماند بر تو بعد تشتی که این اخبار لابد از اینکه منزل شوا
بمدحی که محال نماند اورا عقل قاطع و منافی نباشد با اصول محکمه یعنی رد کند او رجیزی از اصول مذهب امامیه و همچنین بوده باشد
انرا نجبر تا اینکه خبری در خصوص وی رسیده باشد اگرچه ملتفت گفته شود که این نیز محتاج الیه نیست زیرا که مدح ائمه علیهم السلام مدح نمیشود
کرا تو قیتیکه مشتمل نشود با نچه عقلا محال است و منافی با اصول مذهب هم نباشد فتأمل امر چهارم از خبر اخیری مستفاد میشود مطالبی
مطلب اول اینکه امور یکه در وی ذکر شده از قرائت قرآن و ذکر دعا و مراثی و از حکایت و قصص که متضمن مصائب آل رسول
و مصائب آنها غیر از این قصه اینکه در ذکر آنها منفعتی هست و از نوحه خوانی بر آل رسول خصوصا بر سید الشهدا علیه السلام همه
اینها از آن اعمالیست که فضیلت دارد و شمرده میشود نزد خدا تعالی و حجج معصومین علیهم السلام از افضل عبادات دویم آنکه
ندبه که در این خبر مذکور است غالبا وقات از غنا منفک میشود در مراثی و ندبه بر آنها ضرری ندارد بلکه ندبه و آن امور یکه در خبر
ذکر شده از مستحبات موکده است و بزودی این مطلب خواهد آمد انشاء الله تعالی سیم آنکه طعن و قدح در اعدای آل رسول
و ذکر قبایح آنها خواه بوده باشند از بنی عباس یا بنی امیه یا غیر آنها مثل ذکر فضایل و مناقب و مفاخر آل رسول است در فضیلت
و فوز ذاکر بثوابهای جزیله و درجات عظیمه بلکه از این خبر چیز دیگر هم مستفاد میشود و آن اینست که بیشمار نده عبادات آنها را
از قسم ذنوب و طاعات و مناسک آنها را از قسم معاصی میدانند و این نکته بعد از تامل کردن در اخبار طلیعه و در روایاتیکه
در خصوص عالم ذر و اول و ارواح وارد شده از آنچه ثبت که شک نیکند در آن مومن کامل متدبر در آیات و اخبار مقدمهٔ
چهارم در تحقیق حال و ایضاح مقال در خصوص غنا در مرثیه و ندبه و شعر گفتن و خواندن بدانکه از مفاد اخبار مذکوره
جواز غنا در مرثیه مستفاد کردید بلکه اطلاق استحباب مرثیه خواندن و شعر گفتن شاملست بصورتیکه با غنا هم باشد و بیان آن مطلب
اینکه نوحه خوانی عرب خصوصا نوحه خوانی زنان عرب غالبا از غنا منفک نمیشود پس همه آن اخباریکه امر میکنند بندبه مثل قول
حضرت رسول صلعم فَلْتَنْدُبِ النَّوَادِبُ عَلَى حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ یعنی بایست نوحه و ندبه کنند نوحه
کنندها بر حمزه فرزند عبد المطلب الی آخر که ادله ایست که دلالت دارد بر استثناء غنا در مرثیه و ندبه و انشاء شعر در مصیبت
آل رسول خصوصا در وی از غنای محرم و اخباریکه ندبه امر میکنند نزدیکست بتواتر معنویه بلکه از او هم هست و کشف میکند
از این دعوا در نهایت کشف و بیان آنچه روایت نموده او شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود آنهم از سعد
آنهم از محمد ابن حسین آنهم از محمد ابن اسمعیل آنهم از صالح ابن عقبه از ابی هرون مکفوف میگوید که فرمودند او عبد الله
علیه السلام یا ابا هرون أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ نوحه خوانی کن برای من در مصیبت حضرت علیه السلام فانشدته
پس من انشاد کردم فرمود أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرِّقَّةِ فرمود چنانکه میان خودتان انشاد میکنید
آن نحو انشاد کن برای من یعنی با رقت میگوید پس از آن انشاد کردم این بیت را امْرُرْ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ
لِأَعْظُمِهِ الزَّكِيَّةِ الخ یعنی گذر نما بر قبر حسین پس بگو با آن استخوانهای بدن پاکیزه او میگوید آنحضرت گریست و فرمود
زدنی بار دیگر پس من انشاد نمودم برای وی قصیده دیگری باز گریست و صدای گریه هم از پشت پرده شنیدم و قتیکه
فارغ شدم فرمود یا ابا هرون مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى عَشَرَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ
فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى خَمْسَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى
وَاحِداً كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ وَمَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ
جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ الحدیث ظاهر معنی آنکه میفرماید
هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید و گریه کند و بگریاند ده نفر را نوشته میشود برای آنها بهشت
و کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید بگرید و بگریاند پنج نفر را نوشته میشود برای او بهشت و کسیکه انشاد نماید
در مصیبت حضرت حسین شعری بگرید و بگریاند یکنفر را نوشته میشود برای آنها بهشت و کسیکه مصیبت حسین در نزد او ذکر شود و از چشمهای
او بقدر پر پشه سرشک بیاید ثواب او بر خدا است و راضی نمیشود مر او را بکمتر از بهشت و هرگاه بگوئی شاید استدلال تو باین خبر بجواز غنا از جهت لفظ یعنی با
باشد و نهم بمدعای تو واضح الدلاله نیست زیرا که این کلمه چنانکه محتمل است از امام صادر باشد همچنین احتمال دارد که صادر
شده باشد کلمه یعنی بالرقه که در ذیل حدیث شریف انشدنی کما تنشدون یعنی بالرقة واقع گشته صادر

شده باشد از زادی یا از صاحب کتابی که شیخ صدوق باشد یا اینکه در این خبر اشاره لطیف است بخلاف آن معنای تو که گفتی انشاد
عرب اشعار و مراثی و مجالس که مصیبت سید الشهدا علیه السلام باشد از آن منفک نمیشود از غنا و ان اهمیت اگر امر به آن فرموده
بود که تو بیتی بگوئی هر آینه امر کرد آن معصوم برقه بآن معنی که تو بیتی بگوئی وجهی دیگر نداشت زیرا که تحصیل حاصل محالست و بعبارت دیگر
ادعای اینکه انشاد عرب اشعار و خواندن آنها مراثی را از غنا منفک نمیشود از جمله دعویهای واهیست در احتمال
دلیل جواز غنا منحصر میشود بهمان یک خبر نبوی و ادعا با اینکه سندش صحیح نیست تا بمعاونت ظاهر کتاب ندارد بل صریح او و صریح
اخبار کثیره و اجماع منقول کثیره و بعبارهٔ مختصر این یک خبر چگونه میتواند معارضه نماید با اصلی مانند اصول مذهب بلکه ضروری از ضروریات
مذهب که عبارت از حرمت غنا باشد بعد بر تشبیه جمله اینها ما نعدار میدانی که مراد از رقت چیزیست که تو اراده نمودی
یعنی غنائیت که بر غنا هم شامل باشد و الا امر و معمر خواهد بود و جواب گویم بودن کلمه بالرقه از زادی یا صدوق با استدلال
ضرر ندارد زیرا که هر دو اینها عادلند خبر میدهند از مقصود معصوم علیه السلام پس در حقیقت میگویند مثل این میشود که از خود معصوم
صادر گشته و از جمله واضحاتست که مراد بطریق رقت خواندن نحویست که باعث حزن و غم باشد اگرچه قطع نظر از ذکر مصیبت حضرت
سید الشهدا علیه السلام باشد و این نحو خواندن غالبا مشتمل بر غنا نمیشود اما چرا امر کردن امام شاید این باشد که آن شخص نزد امام احتیاط
کرده از آن نحو خواندن که نزد عرب متعارف بود و اختیار نمود مسلکی را که در او اجتناب کند از غنا خواندن امر فرمود امام
بآن طریق غالب متعارف که در اشعار عرب و مراثی ایشان متداولست بدان نحو بخواند و اما اشتمال اشعار عرب و نوحه کلما
آنها در مجالس مصائب بر غنا از آنچیزهائیست که محل انکار نیست پس میگوئیم دلیل بر اشتمال منحصر نیست باین خبر بلکه آن اخبار یکه معنا
متواتر است که دلالت دارد به محبوبیت ندبه دلیل جواز خواهد بود و با قطع نظر از اینها میگوئیم که بخبر واحد هم عمومات کتاب
و اخبار تخصیص داده میشود اگرچنانچه شرایط حجیتش موجود باشد باین معنی از قسم صحاح یا موثق باشد و مخفی نماند بر تو قاعده کلی که
ثابت باشد بادله قطعیه تخصیص دادن بخبر صحیح یا موثق حسین ضرر ندارد مگر اینکه ادله قائم شود بر بودن او از اصول مذهب یعنی اخص باشد
یعنی از آن چیزها باشد که تخصیص اصلا بدو راه نیابد و ادعا کردن اینکه اصل در باب غنا از اصول مذهب بر نهج مسطور است
از دعواهای خالی از دلیل است زیرا که قول این استثناء یعنی حکم بجواز غنا در مرثیه و انشاد شعر در مصائب آل رسول از آنچیزهائیست
که محقق شده از بعضی از محققین اصحاب پس آنچه ادعا تبعیت نقل شده که حرمت غنا در مرثیه های آل رسول باشد است از غنا یکه در غیر مرثیه ها
از جمله دعاوی بی حاصلیه است و اگر بگوئی هرگاه بنای هرکسی تو گذاشته شود هر آینه حکم در مقام استحباب غنا میشود در مرثیه ها بجواز
بمعنی اخص که اباحه باشد و این از آنچیزهائیست که قائل ندارد پس این قول خرق اجماع مرکب میشود بجهه استلزام او احداث قول
ثالث را در مسئله جواب گویم او امر وارده در مقام حرمت افاده نمیکند مگر جواز بمعنی اخص را علاوه بر این ادعای اینکه قول
باستحباب خرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است در مسئله از آن دعواهائیست که خالی از دلیل است زیرا که محتمل است
مراد قائلین بجواز جواز بمعنی اعم باشد که باستحباب هم شامل است و هرگاه بگوئی کوتاه کن کلام را آیا خودت حاضر میشوی بمجالس
مرثیه هائیکه بر غنا مشتمل است یا نه میگویم وقتیکه آن مرثیه خوان و فرد خوان در شعر مرثیه اش بطریقی باشد که در عرف گویند این شخص
مرثیه میخواند و ذکر میکند مصائب آل رسول را باینگونه مجالس حاضر میشوم اگرچه مشتمل باشد صدای او در وقت نظر بر غنا بی اشکال میگویم
در بعضی مقامات مثل اینکه جمعی خود شان را در حین ذکر روضه شبیه میکنند باصحاب لهو و لعب و اهل اعمال فسقیه در غنا و طرب و معهذا
اگرچنانچه من حاضر باشم در مجلسی از مصائب مصیبت و تسلط داشتم مثل این واقعه که داری میکنم خود را از حرف زدن در مجلس او منع
کرده و این شخص از وضع و طرز او بجهة اینکه حرف زدن در آنها باعث منهی میشود بتفرق مجلس پیش از حصول مقصود که عبارت
از نوحه و بکاء و اقامه عزا بر آل رسول خدا بوده باشد زیرا که من میترسم بنهایت خوف اینکه متعرض باشم مثل این مطلب
و مشابه هر که مثل این باشد که مطلب از آنچیزها باشد که حاصد تقیه منظومه معهوده را یکدیگر آورد حاشا ثم حاشا
میبرم بخداوند از مرتبه از امثال این زمانیکه ملاقات نمایم با این شخص در خلوت نصیحت میکنم او را و منع میکنم
در این مجلس و طرز یکه مشتبه است بطرز اهل فجور و فسقیه آنها باید در سستی تطویل کلام زیاده بر این خالی است از مناسبت مقام
زیرا که مسئله غنا از جمله مسائل فقهیه است و محل استدلال علماء و مجتهدین است و قسم دعا مکثیره و اقوال مختلفه در
دارد است و [illegible] از [illegible] خارج بود و بسط نمودن کلام در نقل اقوال و ترجیح مختار

مقام متبرکه گویم ملاحظهٔ احتیاط در دین اجتناب است از غنا ست در مرثیه وغیرها باینکه محققین علما حکم بشدت حرمت او کرده اند در مرثیه وتلاوت قرآن بلکه در صورتیکه معنی غنا فهمیده نشود از صوت مشتبه بغنا هم باید اجتناب نمود احتیاطاً وآنچه مصنف استدلال فرموده بجواز بیچ لفظ ندبه ودیگری لفظ رقت است ودر مفهوم اینها لغةً چیزی که دلالت داشته باشد باعتبار عدم استعمال نکشته پس در این صورت احتیاط از غنا قطعاً در نظر صاحب غرا لجه بهتر خواهد بود والله اعلم

مقدمه پنجم در بیان تحقیق حال در حکم تشبیهات وتمثیل که در بلاد عجم از فارس وترک وغیرها نها در شهر محرم میسازند یعنی مثال وشبیه سید الشهدا روحی له الفداء واشباه عترة واصحاب او وزنهای طاهرات وبنات فاطمیات وهمچنین تشبیهات اجساد طاهره ودر چند روز وشب در زمین کربلا رفته وبود میسازند وهمچنین تشبیهات رؤس مقدسه که بر سر نیزه های کفار حمل میشد وهمچنین مثل واشباه بزرگان اهل ضلالت را مثل یزید وابن زیاد وابن سعد ولشکرهای آنها لعنهم الله پس بدانکه این مسئله با آنکه کمال محتاج الیه است الی الآن در کلام احدی از علماء اعلام بیان نشده بلی از بعضی معاصرین نقل شده منع او الا اینکه دلیلی که از وی نقل شده در نهایت ضعف است بلی آنچه در رسالهٔ طلاب دیدم آنها مذکور است این است که هر کس بسبیل جواز اهان عموم من بکی است لیکن این صحیح میشود هرگاه کلمهٔ من ابکی که در اخبار است بطریق ارسال واطلاق وارد شده باشد وحال آنکه باین نحو نیست بلکه آن کلمه وارد شده در مقام انشاد اشعار وخواندن مراثی پس چگونه ممکن است استدلال باو در اینمقام مگر اینکه شک شود در این هنگام تنقیح مناط قطعی ودلالت التزامیه عرفیه او هم خالی از اشکال نیست بهر حال تحقیق در مقام آنست گفته شود که اولاً تأسیس اصل میکنیم پس از آن اشاره میکنیم باینکه آیا در مقام اثبات ونفی دلیلی است یا نه پس میگوییم آیا مقتضای اصل اولی عقلی ونقلی جواز است یا نه زیرا که شبهه در اینمقام از افراد شبهه تحریمیه حکمیه است با فقدان علم اجمالی پس اصل نزد کافهٔ اصولیین مقتضی برائت واباحه است چنانکه اصل نزد اخباریین غیر از شیخ صاحب حدائق خطر وحرمت است ودر محل خودش تحقیق شده که حق با معشر اصولیین است ودر هر حال ملاحظه میشود این اصل بطریق تعمیم در مقام نهی چنانکه این اصل جاری میشود در شأن کسانیکه تماشا میکنند یا آنها حاضر میشوند در مجالس تعزیه وشبیه وهمچنین جاری میشود در شأن کسانیکه سعی میکنند در این امر وتهیه میکنند اسباب شبیه را پس وقتیکه دانستی مقتضای اصل را پس بدانکه ممکن است اینکه گفته شود هر کس که بوده باشد از اهل تحقیق ونظر وتتبع لابد است اینکه قائل بوده باشد بجواز اگر چه از طایفهٔ اخباریین واز جملهٔ قائلین بخطر وحرمت باشد از جهت اصل وبیان مطلب اینکه در اینمقام دلیلیست که مطابق اصل اصولیین وارد شده است بر اصل اخباریین واین دلیل خبریست که ثقة الاسلام کلینی در کتاب روضهٔ کافی نقل نموده مضمون معنی وی آنچه در خاطر است اینست که کمیت شاعر بخدمت حضرت صادق علیه السلام داخل شد فرمود یا کمیت در مصیبت جدم حسین علیه السلام نوحه خوانی کن وقتیکه کمیت چند شعری در مصیبت آنحضرت انشاد کرد امام علیه السلام گریه شدیدی فرمود وگریه نمودند مخدرات حرم وصدا در حجره های خود بناله بلند کردند ودر آنحین که امام مشغول گریه وناله بود کنیزی از پشت پرده درآمد ودر دست او طفل کوچکی بود شیرخواره او را آورده در آغوش امام گذاشت ودر آن هنگام گریه امام شدت یافت وصدای مبارک او بلند شد واز حجرات مخدرات صدا بناله وفریاد بلند کردند وتوطئه باینکه مقصود اهل حرم از فرستادن آن طفل که از ذریهٔ رسول خدا بود بحضور امام علیه السلام نبود مگر تشبیه او بجناب علی اصغر شیرخواره تا بآن سبب این رقت زیاد شود وگریه وناله شدت یابد در مرد وزن پس تقریر امام علیه السلام مثل فعل وقول اوست در حجیت وزمانیکه ثابت شد توجیه ورود این در اصل شرع ثابت میشود جواز بلکه استحباب بجهت آنچه اشاره کردیم بجهت بودن قول بفصل بعید نماند بر تو بدرستی ممکن است راه یابد شخص فطن بحقیقت گفتهٔ ما از امور دیگر وارد شده در بعضی از اخبار که خداوند عزّ وجلّ نشان داد بجمیعی از انبیاء مرسلین آنچه اتفاق افتاده در کربلا بر عترت سید انبیاء واولاد بهترین اوصیاء در عالم ظل مثال وشبیه آنچه وارد شده که خداوند تعالی خلق فرموده در آسمان ملکی را بصورت امیر المؤمنین علیه السلام وملائکه زیارت مینمودند او را هر وقت که مشتاق میگشتند بصورت امیر المؤمنین تا اینکه ضربت ابن ملجم بر فرق همایون آن سرور رسید نظیر این ضربتی که از آن اشقی الاولین والآخرین در محراب عبادت رسید سید الوصیین ابو الحسنین امام المتقین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین سلام الله علیه وعلی ابن عمه وعلی اولاده الطیبین المعصومین وارد گشت ودل اهل وعیال واصحاب ودوستان او کباب ...

نظیر این ضربت بصورت آنحضرت که در آسمان بود نمودار شد و ملائکه بوی صبح و شام گریه و نظر میکردند و بقاتل او ابن ملجم
لعنت میکردند و مخفی نماند بر تو که استنباط این مطلب از کعبه محتاج است بنظر دقیق و فهم صائب فائق **تذییلات**
حقانیه در اشاره بجمله از امور مهمه در انتظام **تذییل اول** در تحقیق حال در پوشیدن مردان لباسهای زنها را
از معجر و پیراهن و زیر جامه و نظیر اینها پس بدانکه بدرستی آنچه سابقا حکم بجواز تشبیه داده شد با قطع نظر از جهات خارجه بود
والا بلحاظ بعضی جهات حرمت بوی عارض میشود مثل اینکه طایفه از مردان که خود را شبیه میکنند بزنهای آل عصمت
و بدختران شفیعه روز قیامت میپوشند رخت و لباس مختص بزنها را پس این عمل شکی نیست در حرمتش زیرا در شرع شریف
دلیل بر استثناء در این باب وارد نشده علاوه بر آن آنچه مقصود از تشبیه است حاصل میشود بدون ارتکاب این فعل حرام
واما استدلال کردن بجواز در این مقام بعموم من ابکی و همچنین بطریقه مستمره ما بین شیعیان در هر مکانیکه شبیه میآورند مرتکب
این عمل میشوند از چند حیثیت وجه درستی ندارد زیرا جواب از اول سابقا گذشت علاوه بر اینکه نسبت تعارض ما بین
عمومات که دلالت دارد بر حرمت پوشیدن مردان لباس مختصه زنها را و ما بین عموم من ابکی یعنی اطلاقیکه از لفظ ابکی
مستفاد است از قبیل تعارض عموم و خصوص من وجه است و شکی نیست در اینکه ترجیح از جهات عدیده با این عمومات داله
بر حرمت است جواب از دویم اینکه پوشیدن مردان لباس مختصه زنها را عادت قدیمه مستمره نیست در مقام شبیه آوردن
تا اینکه شمرده شود از قبیل سیره و طریقه شیعه علاوه براین منع علمای اعلام حجابا آرا از این مطلب و حاضر شدن صاحبان احتیاط
باینگونه مجالس که مشتملست باینگونه تشبیهات از آن چیزهائیست که ممکن نیست مر احدی را انکار وی پس طرف کلام را حفظ نموده تأمل
تذییل دویم در بیان تحقیق حال در دف و طنبور و مزمار و شیپور و نحو اینها در مجالس شبیه پس بدانکه حکم بحرمت در این
امور مقتضای اصول و قواعد است که از کتاب و سنت و اجماع مستفاد گشته و تخصیص از برای اینها ثابت نگشته و تخیل اینکه
جواز تشبیهات جمعی از کفار مثل یزید و ابن زیاد و ابن سعد و جنود بد کردار آنها لازم گرفته تجویز اینگونه امور را علاوه براین
که مقصود از شبیه آوردن کثرت گریه و زاری و شدت فریاد و سوگواریست و اینها هم بدون تحقق اینگونه امور در مجالس
تشبیه بعمل نمیآید پس این از جمله خیالاتیست که اعتنا بوی نیست بدرستیکه از اقبح افعال اینکه آوردن شبیه مجلس عروسی قاسم ابن
حسن را به نی و دف و طنبور و امثال اگرچه بسبب شدت رقت عوام است از مرد و زن ولی حکم بجواز این مطلب
بالبداهه اصعب است از خراشیدن خار مغیلان بانگشتهای خود بلی خبر داد بمن جمعی از موثقین اینکه مولای اجل جناب آقا عبد الحسین
پسر شیخ اجل عالم العلامه التقی الورع مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس ثانی عشر آقا باقر تغمده الله بغفرانه در شهر همدان
در دهه اول محرم حاضر بوده در مجلس ذکر مصیبت سید الشهداء و در مجلس شبیه عروسی قاسم با طبل و نی آورده بودند مردم صدا
بناله و فریاد برآورده و آقا عبد الحسین از آن کسانی بوده که ناله و فریاد و گریه و زاری بمرتبه از وی سر زده بود که نزدیک
بود غش نماید وقتیکه مردم از مجلس متفرق شده بودند از مجلس برخواسته بود در حالتیکه چشمهای وی از کثرت گریه ورم
کرده و آثار حزن و اندوه در رخسارش باقی بود و هیچ تکلم ننمود و گفت که این طبل و نی از جمله محرمات است چرا مرتکب شدید
او را در مجلس افضل عبادات که مجلس نوحه و بکاء بر آل رسول خدا باشد و همچنین خبر داد بمن سید موثقی از پدر موثق خود
او هم از این علامه التقی الزاهد الورع یعنی آقا باقر قدس سره تغمده الله بغفرانه که آن جناب فرموده که مردی از اهل بهبهان که از
اهل لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب بود و از اول جوانی تا زمان پیری و ناتوانی شغلش طبل و مزمار زدن بود در مجالس
اهل معصیت بعد از آنکه این شخص وفات یافت در عالم خواب او را دیدم احوال او را پرسیدم ملبس بلباسهای فاخره بهشتی بود
گفتم وای بر تو آیا شغل تو نی و طنبور زدن نبود گفت بلی گفتم پس چگونه باین درجه عالیه رسیدی با اینکه نبود حالت تو حالت
خوبی گفت این کرامت حاصل شد برای من بسبب سید الشهداء گفتم چگونه واقع شد گفت بودم در زمان حیات خود
که در هر سال شب عاشورا حاضر میشدم در میدانی که ذکر مصیبت و شبیه میآوردند و منهم در کنار مردم ایستاده مشغول نی
زدن بودم با حالت گریه و ناله و در نی مترنم آهنگ بودم بسوز و لیت و داد و یلا قتل حسین ع پس بتحقیق بخشید خدا تعالی گناهان
مرا و گذشت از سیئات من و عطا فرمود بمن این کرامت را که می بینی بجهة همان تعزیه داری که در شبهای عاشورا بجا می
آوردم مخفی نماند بر تو که همین علامه مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس ثانی عشر التقی الورع و از مردم بود در

قصه

۵۰ در آن زمانها و بالجمله در حقیقت عالمی بود بعلم خود عمل کننده و بائمهٔ هدی اقتدا کننده ولی از جهة خلوص نیت و صفای طینت بحدی
که نزد او تلمذ و تعلم نمود بدرجهٔ رفیعهٔ اجتهاد رسید همهٔ آنها از علمای دین و مروجین شریعت سید المرسلین گردیدند از عمده و قائم
شاگردان وی فرزند بزرگش آقا محمد علی و سید اجل آقا سید مهدی طباطبائی و مولای افخم آخوند ملا مهدی نراقی
و مولای اعظم میرزا ابو القاسم قمی و سید اجل آقا سید علی حایری بهبهانی و شیخ الافخم جناب شیخ جعفر و سید الاتقی الاکمل
سید محسن الکاظمی و سید اجل میرزا مهدی شهرستانی و سید الاجل میرزا یوسف تبریزی و غیر اینها از اجلهٔ علمای عرب
و از بزرگان علمای عجم تغمدهم الله بغفرانه پس حمد میکنم خداوند عز و جل را که نسبت من در علوم عظیمهٔ شریفه از علم اخبار و فقه و اصول
بسوی آن نجابت زیرا که من نزد شریف العلماء مازندرانی تلمذ نموده‌ام و او هم از جناب سید الاجل آقا سید علی حایری
بهبهانی که صاحب کتاب ریاض است در علم فقه و داماد آقا باقر معظم له و پسر خواهر اوست نزد او تلمذ نموده و همین آقا باقر در مجلس
ذکر مصایب آل محمد اکثر اوقات حاضر میشد و نهایت اکرام و غایت احترام در حق روضه خوانان و نوحه خوانان مبذول
مبذول میداشت و شنیدم که در مجلسی از مجالس عزا ایشان تشریف داشته با جمعی از بزرگان شاگردان خود در آنحال
ذاکر شروع بذکر مصیبت نمود و صدای او مشتمل بود بر غنا از این کیفیت سید اعظم آقا سید مهدی بغیظ آمده رو کرد بذاکر و فرمود
برادر من عبادت خودت را بمعصیت ضایع مکن و این سید اجل از جملهٔ اشخاصی بود که دلها و دیده‌ها را از رعب خود پر
مینمود پس هیبت او بر ذاکر غلبه کرده لرزه براندام وی افتاد در آن حین آقا باقر فریاد زد یا مهدی ساکت باش بذاکر
مصیبت مانع مباش پس از آن رو بذاکر نمود و فرمود بخوان و مترس بالجمله مقامات آقا باقر بسیار بزرگ است و جسم
شریف او قریب بصد بود معهذا در او عجز نکرد مراعات میفرمود آنچه عادت داشت براو از مراعات غایت ادب
و کثرت خضوع و خشوع در زیارت حتی اینکه وقت مشرف شدن باستانهٔ مقدسه زمین را میبوسید و رخسار را بعتبه می مالید
تا داخل حرم میشد همین رسوم و آداب را در زیارت حضرت ابو الفضل العباس هم ملحوظ میداشت پس خوشا بر احوال او
چه قدر مراد او بود از علوم شریفه و اعمال حسنه در دنیا و درجات عظیمه در دار عقبا و امثال وی هیچ استبعاد ندارد بار مقامات
عظیمه که نسبت داده میشود باین بزرگوار از جملهٔ آنها آنچه حکایت شده در زمانی در کربلا مردی بود تسخیر ارواح مینمود فقیر یادگرد
بحد امتحان و کیفیت هیچ وقت نمیشود که جناب آقا باقر از صحن شریف بگذرد مگر اینکه ارواح شیعه از قبور خود برمیخیزند و دستهای
او را میبوسند و اگر بگوئی آنچه ذکر نمودی اگرچه مناسبت مقام دارد الا اینکه الیق و اولی اینست که مطلب اهم را بیان نمائی
و حقیقت حال را در قضیهٔ نی و طنبور و غیر اینها زیرا که کلام تو بعضی مخلوط است جواب گویم اگرچه فروگذاری کردم در تحقیق
حال و توضیح مقال الا اینکه کوتاه میکنم کلام را در این مقام و میگویم که این امور وقتیکه سبب شد بانتظام مجلس و کثرت حصار و شدت
رقت و بسیاری گریه و زاری و غلبهٔ فریاد و سوگواری در این حال جسارت بفتح باب و جرأت اقدام نمیکنم باینکه بگویم من
در هیچ مجلس حاضر نمیشوم یا بگویم که حاضرین مجلس بجهة استماع آنها این صداها را مرتکب معصیت میشوند بلکه میگویم تا غرق کن هم و یک
حسین داریم معهذا دست بر نمیداریم از همان اصل فقهی مذهبی که ثابت است بادلهٔ عبارت و از حرمت شنیدن این مطلب اگرچه
در بدو امر بنظر عجیب بیاید الا اینکه نزد ملاحظه کننده بدو چشم صحیح نه بیک چشم سقیم مورد تعجب نیست پس یادگیر آنچه ذکر کردیم و منتظر
باش بعضی آنچه خواهد آمد در ضمن مقدمات جلد از مجالس **تذییل سیم** در بیان تحقیق حال در بعض امور مهمه مناسب بمقام
بدانکه حکم بجواز تشبیهات من حیث هی هی منافات ندارد با حکم بحرمتش نظر ببعضی جهات و عوارض ظاهری و خارجی چنانکه
ذکر کردیم پس مخفی نماند اینکه حرام میشود شبیه آوردن وقتیکه مؤدی شد بفنا و مثل تلف نفوس محترمه و نحو اینها چنانکه اتفاق
افتاده در شهری از بلاد هند مسمی بلکهنو در عصر آصف الدوله که مشهور است بکثرت بذل وجود و بیان این قضیه اینست که
شخص عجمی از مجاورین کربلای معلی بوده بشهرهای هند سفر نموده در عمل شبیه استاد و حاذق بود در شهر مزبور در مجلس شخص مذکور
روزی از ایام شهر محرم بنای شبیه آوردن را برپا داشته و آصف الدوله در تخت خود نشسته و جماعتی از خدام و امنای دولت
در اطراف او ایستاده و از طایفهٔ شیعه بودند وقتیکه اشباه سرهای مقدسهٔ مطهره بالای نیزه‌ها بلند و شبیه عترت و نفر
زنهای طاهره و بنات فاطمه در حالت ذلت و اسیری بمجلس آوردند حمیت و غیرت بر اینطایفه مستولی گشته خود داری
نتوانستند شمشیرهای خود را کشیده هر یکی از آنها با شمشیر و خنجر سر خود را از بدن خود جدا نموده وقتیکه آصف الدوله

اینحالت وحشت انگیز را مشاهده نمود غش کرد بعد ازآنکه بحال آمد شیعه آوردن را در بلاد هند قدغن کرد از خوف وقوع مثل این واقعه و هرگاه ازمن بپرسی که چه میگوئی درشان این اشخاص که قصد جانهای خود کردند آیا در آخرت برای آنها نجاتی است یانه جواب میگویم اگرچه کشتن شخص خود ش را باعث است که از اهل جهنم باشد لیکن اینها نکشتند خود شانرا مگر اینکه غیرت آل الله واهل بیت رسول الله بآنها مستولی گشته از شدت غیرت وفرط موالات ومحبت باینعمل اقدام نموده وبعبارت دیگر آنها دراینحالت گویا بحکم این مسئله عالم نبودند یا اینکه آنها عالم بودند لیکن ملتفت نشدند یا بحکم اصلاً گویا که عقل وادراک از اینها مسلوب کردید و از شراب محبت وموالات وفرط محبت وغیرت مست ومبهوت گشتند یعنی درآنحال ادله که دلالت دارد براینکه هرکسی خودش را هلاک نماید داخل بهشت نمیشود باید داخل جهنم میشود شامل حال آنها نخواهد بود ودراینجا مسلک دیگریست خیلی باریک وآن اینست که اینعمل از غایت درجه غیرت وحمیت واعلی مرتبه موالات ومحبت سرزده وتعقلی است اینکه معامله نماید باآنها آنهائیکه در دست آنهاست کلیدهای شفاعت وقسمت کننده بهشت ودوزخ وصاحبان مقام محمود ومعامله موافق با معامله آنها اینکه آنها را ببهشت ببرند بعد از اینکه آنها مستحق آتش جهنمند هرگاه تو بگوئی مشمول شفاعت آنها بصاحبان معاصی کبیره مثل مشمول وی درحق سایر اهل معاصی نمیشود با ایمان از دنیا رفته اند ازآن جهت است که شکی درآن نیست اما کسیکه خود ش را هلاک نماید با ایمان از دنیا نمیرود جواب گویم بعد از تسلیم اینکه قاتل نفس خود بی ایمان از دنیا برود میگویم مشمول اینمطلب مثل اینمقام ازآن چیزهائیست درغایت اشکال فرض کن شامل هم نباشد لیکن خدا تعالی عطا فرموده بحضرت محمد واهل بیت معصومین او ملک عظیمی بخشیده واده آنها را بمراتبی که عقل وسعت احاطه او را ندارد وپس روحیکه درعالم برزخ توبه میکند وبایمان برمیگردد خدا تعالی توبه او را قبول میفرماید وداخل میکند آنها را بطائفه مؤمنین آن زمانیکه با ایمان از دنیا رفته اند زمانیکه شفاعت اهل بیت رسول خدا نزد باریتعالی از برای این روح کشف میکند ازاین مطلب آنچه دربعض اخبار وارد شده مثل حدیثیکه درکتاب خرایج وجرایح وارد شده مسنداً از ابی عتیبه قال کنت عند ابی جعفر فدخل رجل فقال انا من اهل الشام اتولاکم وابرء من اعدائکم وابی کان یتولی بنی امیة وکان له مال کثیر ولم یکن له ولد غیری وکان مسکنه بالرملة وکان له جنینة یتخلی فیها بنفسه فلما مات طلبت المال فلم اظفر به ولا اشک انه دفنه واخفاه منی قال ابوجعفر افتحب ان تراه وتسئله این موضع المال قال ای والله انی لفقیر محتاج فکتب ابوجعفر کتابا وختمه بخاتمه وقال انطلق بهذا الکتاب اللیلة الی البقیع حتی تتوسطه ثم تنادی یا درجان یا درجان فانه یاتیک رجل معتم فادفع الیه کتابی وقل انا رسول محمد علی الحسین فانه یاتیک به فاسئله عما بدالک فاخذ الرجل الکتاب فانطلق وقال ابوعتیبه فلما کان من الغد اتیت ابا جعفر لانظر ما حال الرجل فاذا هو علی الباب ینتظر ان یاذن له فدخلنا جمیعا فقال الرجل الله یعلم من یضع العلم فیه قد انطلقت البارحة وفعلت ما امرت فاتانی الرجل فقال لا تبرح من موضعک حتی آتیک به فاتانی برجل اسود فقال هذا ابوک قلت ما هو ابی قال غیره اللهب ودخان الجحیم والعذاب الالیم فقلت انت ابی قال نعم قلت فما غیر صورتک وهیئتک قال یا بنی کنت اتولی بنی امیة وافضلهم علی اهل بیت النبی فعذبنی الله بذلک وکنت انت تتولاهم وکنت ابغضک علی ذلک وحرمتک مالی فزویته عنک وانا الیوم علی ذلک من النادمین فانطلق یا بنی الی الجنینة فاحفر تحت الزیتونة وخذ المال مائة الف درهم فادفع الی محمد علیه السلام خمسین الفا والباقی لک ثم قال وانا منطلق حتی آخذ المال وآتیک بالمال قال ابوعتیبه فلما کان من قابل سئلت ابا جعفر علیه السلام ما فعل الرجل صاحب المال قال قد اتانی بخمسین الف درهم فقضیت بها دینا علی وابتعت بها ارضا بناحیة الخیبر ووصلت بها اهل الحاجة من اهل بیتی وزاد فی المناقب ثم قال علیه السلام اما انه سینفع المیت الندم علی ما فرط من حبنا وضیع من حقنا بما ادخل علینا من الرفق والسرور

حاصل مضمون اینکه میگوید بودم خدمت امام محمد باقر علیه السلام مردی وارد وعرض کرد من از اهل شام میباشم ودوست میدارم شما را واز دشمنان شما برائت دارم وپدر من دوست میداشت بنی امیه را واز برای او مال بسیار بود وفرزندی بغیر از من نداشت ومسکنش رمله بود ودرآنجا باغی داشت خودش درآنجا خلوت مینمود وقتیکه وفات کرد هرچه تفحص کردم مال او را نیافتم وشکی نیست دراینکه دفن کرده مال را واز من مخفی داشت حضرت فرمود آیا میخواهی که او را ببینی ومحل مال را ازوی بپرسی عرض کرد بلی والله بدرستیکه من هرآینه فقیر ومحتاج میباشم پس آنحضرت مکتوبی نوشت وبخاتم شریف خود مزین نمود وفرمود این

حدیث مرد شامی

شب سیری تا بوسط قبرستان بقیع پس از آن صدای کسی یا درجان یا درمان مردی سیاه بسیار عظیم الجثه مرا دیده وگویم رسول خدا ابن علی ابن الحسین
کرد ازان چاه بیرون رفت نزد تو بیاید او را او میپرسی هر چه میخواهی پس آن مرد نامه را برد و رفت ز او دیگر نیامد وای دی خدمت آن
حضرت آمدم تا جواب آن مرد اطلاع یابیم دیدم او را دم در ایستاده منتظر اذن پس هر دو داخل شدیم آن مرد عرض کرد خدا داناست بکسیکه
علم را باو عطا کند شب گذشته بفرمایش شما اطاعت نموده رفتم مردی آمد بمن گفت از جای خود حرکت مکن تا پدر ترا بیاورم
پس از آن مرد سیاه آورده و در مناقب گذشته که در گردنش ریسمان سیاهی بود و از تشنگی زبانش را بیرون آورده و لباس سیاه
در برش گفت این پدر تو پیش گفتم این مرد زنیست که سخت دود و شعله آتش جهنم و عذاب الیم رنگ او را تغییر داده گفتم تو پدر منی گفت
بلی گفتم چه چیز باعث تغییر رنگ و رخسار تو شد گفت ای فرزند من از دوستداران بنی امیه بودم و تفضیل میدادم آنها را بر اهل بیت
پس معذب فرمود مرا خدا تعالی بسبب آن و چون تو از دوستداران آنها بودی و از این جهة من ترا دشمن میداشتم از مال خود ترا محروم
کردم و آنرا از تو مخفی داشتم و من امروز از عمل خود پشیمانم برو بباغ من و زیر درخت زیتون را حفر کن صد و پنجاه هزار درهم در آنجا دفن کرده ام
بردار و پنجاه هزار را بحضرت امام محمد ابن علی علیه السلام تسلیم نموده ما بقی از تو باشد پس از آن آن مرد عرض نمود که من میروم تا آنها را بدست آورده و حق شما را
بیاورم راوی گوید در سال آینده بخدمت حضرت مشرف شدم از کیفیت آن شخص سئوال نمودم فرمود پنجاه هزار درهم نزد من آورد و باقی قرض خود را
ادا نموده و از اطراف خیبر زمینی خرید محبتین اهل بیت خود احسان نمودم و در مناقب کرده که پس از آن فرمود آگاه باش که بسیار نفع میدهد
ندامت و پشیمانی او بر آنچه تفریط و تقصیر کرده در محبت ما و ضایع نموده از حق ما بآنچه باعث گشته ما از رفق و مروت تا آخر حدیث و مستطلع مستی
استدلال باین خبر مطلوب در غایت وضوح است چه چنین شد وقتیکه آنها بسبب شفاعت نزد خدا داخل کنند مغضبین آل رسول
و محبین بنی امیه را در سلک مومنین و محبین ائمه معصومین پس چگونه داخل نشود در زمره اهل ایمان کسانیکه از کثرت موالات و شدت غیرت بر
آل رسول خود را هلاک کردند

مقاله هشتم

در بیان شرح حال و توضیح مقال در صرف اموال در مجالس ذکر مصائب
و طعام و انفاق بجا برین مجالس عزا و تحصیل اسباب و آلات متعلق بآنها و بذل تحف و هدایا و دستمزد گران بها بروضه خوانان و نوحه خوانان
بدانکه شدت رقت و کثرت گریه و گریانیدن و فریاد و ناله کشیدن از آنجائیست که حاصل نمیشود غالب اوقات مگر بذکر و نوحه مرثیه خوان ها در
در مجالس مهیا برای اقامه عزا و چنانچه اقامه تعزیه داری آل رسول ما بواسطه از گریستن و گریانیدن و تباکی نمودن و نوحه و فریاد نمودن نزد خدا تعالی
و حجج طاهرین او باعث محبت و محبوبیت در درجه علیا است همچنین صرف اموال و تعرض خدمات و مباشر شدن بامورات انتظام مجالس عزا
برای جمع شدن گریه کنندها مثل خود گریانیدن و گریستن و ناله و فریاد نمودن خواهد بود در درجه و مرتبه نزد خدا تعالی و حجج معصومین او
با آنکه در اقامه عزا و جمع شدن مردم برای ذکر و استماع مصیبت باعث تعظیم شعار مذهب بلکه از شعار دین خواهد بود و مستلزم فوائد دیگر است
از شبیه کردن خود بگروه ملکوتین از زمره ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و شهدا و صدیقین که در اعلا علیین گریه کنندگان و زاری کنندگان
فاطمه زهرا میباشند و اینکه این گونه جشنهای مخالفین خود را کور میکند و از اینکه اینگونه تعزیه داری باعث اطلاع اهل مختلفه خواهد بود از جماعت
یهود و نصاری و هندویان و بزرگان دول خارجه از انگلیس و فرانسه و قیصر و روس و غیر از اینها که همه آنها مستحضر میشوند باین مصائب
که از جبت و طاغوت و اتباع آنها بعد از پیغمبر و اولاد او وارد آمده و این امر در حقیقت باعث هدایت جماعتی خواهد بود از طوایف مختلفه
چنانچه چه قدر از اهل خلاف عنود و چه قدر مشرک و کافر خداوند عزوجل از برکت مجالس گریه مصیبت اهل بیت عترت بمذهب حقه هدایت
فرموده و اگر چنانچه ذکر نمائیم آنچه از برکات مجالس تعزیه سید الشهدا اتفاق افتاده در این باب هر آینه مجلد کبیر خواهد بود پس آن کسیکه
ادعای رقیت مینماید مرسید الشهدا را و موالات با امیر المومنین علیه السلام را چگونه بخل میورزد در صرف بعضی از مال خود در مجالس تعزیه
و یا امتناع ورزد از خدمت گذاری در آن مجالسها پس چنین شخص در ادعای خود متهم یا کم بهره است در باب محبت آل الله و اهل بیت رسول
پس عجبست از کسیکه بزبان خود ارواح مطهره مقدسه شهدا را مخاطب نموده میگویند یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزاً عظیماً و آنها
با وجود این دعوی خود داری میکنند از بذل جمله از مالهای خود در اقامه مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام و اگر خواسته باشی بصیرت تو
زیاد شود در باب بذل و انفاق پس تدبر نما در فرمایش خدا تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس از آن تامل نما بجمله از اخبار مثل
آنچه روایت شده در کتاب وسایل از حضرت امام رضا علیه السلام قال قال رسول الله ظهر فی بنی اسرائیل قحط شدید سنین متواترة
وكان عند امرأة لقمة من خبز فوضعتها في فمها لتأكلها فنادى السائل يا أمة الله الجوع فقالت المرأة أتصدق في مثل هذا الزمان فأخرجتها من فيها
ودفعتها إلى السائل وكان لها ولد صغير يحتطب في الصحراء فجاء الذئب فحمله فوقعت الصيحة فعدت الأم في أثر الذئب فبعث الله تعالى جبرئيل فأخرج الغلام

العذاب من فم الذئب مد فقمة الی الامة ثم قال لها جبرئیل یا امة الله ارضیت لقمة بلقمة	المجلس بیست

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول خدا فرمود که قحط شدیدی سالهای دراز در میان بنی اسرائیل ظاهر شد و زنی لقمه نان بدهن خود گذاشت که فرو
برد سائلی فریاد زد ای کنیز خدا گرسنهام بعد از آن زن با خود گفت بهتر اینست تصدق کنم این لقمه را در حال از دهن خود بیرون آورده بسائل داد
و بود مر او را طفل کوچکی در بیابان هیزم جمع مینمود گرگی آمد او را ربود فریاد کشید مادر از عقب آن گرگ رسید دید خداوند عز و جل جبرئیل را
فرستاده آن طفل را بسلامت از دهن گرگ بدر آورد و بمادر داد پس از آن جبرئیل با آن زن فرمود ای کنیز خدا آیا راضی شدی لقمه را که در عوض لقمه بتو دادیم الخ و در
در کافی بسند خود از مسعدة ابن صدقه از حضرت صادق علیه السلام ان امیر المؤمنین ع بعث الی رجل بخمسة اوساق من تمر البغیبغة وکان
الرجل ممن یرجو نوافله ویؤمل نائله ورفده وکان لا یسئل علیا ع ولا غیره شیئا فقال رجل لامیر المؤمنین ع والله ما سئلک
فلان ولقد کان یجزیه من الخمسة اوساق وسق واحد فقال له امیر المؤمنین ع لا کثر الله فی المؤمنین ضربک اعطی انا وتبخل
انت لله انت اذا انا لم اعط الذی یرجونی الا من بعد المسئلة ثم اعطیه بعد المسئلة فلم اعطه الا ثمن ما اخذت منه وذلک لانی عرضته ان یبذل لی وجهه الذی یعفره
فی التراب لربی وربه عند تعبده له وطلب حوائجه الیه فمن فعل هذا باخیه المسلم وقد عرف انه موضع لصلته ومعروفه فلم یصدق الله عز وجل
فی دعائه له حیث یتمنی له الجنة بلسانه ویبخل علیه بالحطام من ماله وذلک ان العبد یقول فی دعائه اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات فاذا
دعی لهم بالمغفرة فقد طلب لهم الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول ولم یحققه بالفعل الحدیث

حاصل مضمون آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد نزد مردی پنج وسق خرمای بغیبغه که اسم مکانیست در دور مدینه و آن مرد از کسانی بود
که مردم بعطا و نوال او امیدوار بودند از علی بن ابیطالب و غیر او چیزی سؤال نمیکرد شخصی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که فلانی از تو چیزی
نخواسته و یک وسق او را کفایت میکرد حضرت امیر المؤمنین ع فرمود خدا مثل ترا در میان مؤمنین بسیار نکند من عطا میکنم تو بخل مینمائی ترا بخدا قسم که
من عطا نکردم بکسی که از من امید عطا دارد بعد از سؤال آنها دیگر آنچه دادهام مگر قیمت آنچه گرفتهام از آنها بجهة آنکه در این حین روی اظهار کردهام که
که بذل نماید این آبروی خود را یعنی آنکه در وقت عبادت و طلب حاجت از پروردگار من و خود بخاک میمالد هرکسیکه برادر مسلم خود اینگونه
رفتار نماید با آنکه میداند که در صدد احسان اوست پس با خداوند عز و جل در دعای خود راست نگفته از آنچه که از برای برادر مومن خود بزبان خود
از خدا بهشت را میخواهد معهذا از دادن اموال خود بوی بخل میورزد مثل آنکه بنده خدا در دعای خود عرض میکند پروردگارا بخش مؤمنین و مؤمنات
را یعنی برای آنها از خدا مغفرت میطلبد پس تحقیق بهشت را از برای آنها طلب نموده پس انصاف نکرده کسی که این حرف را بزبان خود بعمل آورد
و از عمل مضایقه نماید الخ مؤلف گوید بخدا قسم آنچه در این حدیث شریف است هرگاه موازنه شود با آنچه در دنیا است از جواهرات گرانبها و اموال نقود
هر آینه سنگین خواهد آمد این مابها را از این حدیث شریف استنباط نمودم آنچه اشاره کردم بسوی او بیان وی اینکه زمانیکه هر روز بزبان خود میگوئیم
یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما یعنی کاش خدمت تو بودم و درک میکردم فیض بزرگ شهادت ترا معهذا خودداری میکنی از بذل اموال در ترویج
آنحضرت و ذکر مصائب او در مجالس عزا با اینکه بتجربه دانسته و بمشاهده رسیده دیده که خداوند تعالی برکت بسیار عطا فرموده در مال کسیکه در تعزیت
آل الله و تعزیه اهل بیت رسول الله انفاق نماید و بتحقیق جمعی از علماء در این باب حدیثی ذکر فرمودهاند و از جمله فقرات وی اینکه حضرت موسی در مناجات
خود عرض میکند یا رب فضلت امة محمد صلی الله علیه وآله علی سایر الامم قال الله تعالی فضلتهم لعشر خصال قال وما تلک الخصال التی یعملونها
حتی امر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعالی الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشوراء قال موسی
وما العاشوراء یا رب قال البکاء والتباکی علی سبط محمد صلی الله علیه وآله والمرثیة والعزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی
ما من عبد من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی وتعزی علی ولد المصطفی الا وکانت له الجنة ثابتا فیه ومن انفق ماله فی محبة
ابن بنت المصطفی طعاما وغیر ذلک درهما او دینارا الا وبارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما وکان معافی الجنة
وغفرت له ذنوبه وعزتی وجلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء وغیره قطرة واحدة الا کتبت له اجر مائة شهید

حاصل مضمون اینکه عرض میکند پروردگارا بچه جهة تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه وآله را بر سایر امم خداوند تعالی فرمود بجهة ده خصلت آنها را
تفضیل دادم عرض کرد آن خصلتها کدام است که بجا میآورند او را تا امر کنم بنی اسرائیل بجا آورند خداوند تعالی فرمود آن عبارتست از صلوة
روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعه و قرآن و علم و عاشورا جناب موسی عرض کرد پروردگارا عاشورا چه باشد فرمود گریه و تباکی است بر سبط محمد
مرثیه و عزاست در مصیبت فرزند مصطفی نیست بندهٔ از بندگان من که در آن زمان گریه کند یا تباکی و یا اقامه عزا نماید بر فرزند مصطفی
مگر اینکه [illegible] بهشت است و هرکسیکه انفاق نماید مال خود را در محبت پسر دختر مصطفی از طعام دادن و دراهم و دنانیر بخشیدن

حدیث لطیف

مگر اینکه در دنیا عوض کمی به او بخشیده و درهم داده میشود و بار گناهان او بخشیده میشود و در بهشت جا داده میشود قسم بعزت و جلال خودم نیست
مردی یا زنی که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک از چشمهای وی جاری شود مگر آنکه نوشته میشود از برای او اجر صد شهید و پنج و نجمی با
و فیکه مطلع گشتی بمطالب کتاب بدانکه نوشته شد آنچه خواهد آمد خواهی دانست آنچه نقل فرموده اند بعضی از علما از قضایای عجیبه که متضمن سوال
اتفاق و دالست در محبت سید الشهدا و در مجلس مصیبت و عزای او و همچنین در حق کسی که خدمت میکند در اینمجلس اگر چه خدمت خیلی کم و حقیر
باشد اینهمه درجات از آن امور است که واقع گشته زیرا آن کلمات که مبنی بر مبالغه و اغراقست و از جمله اینهاست آنچه در تحف
نقل نموده که زنی بود در مدینه معروف فرزندان سعید که در تعزیه داری سید الشهدا مواظبت تمام داشت روزی هم مردان جمع شده
در منزل تعزیه داری مشغول بود و آن زن دیگ طعامی امر کرده بود و پس آن زن فاحشه بقصد آتش خواستن داخل مطبخ گشته دید آتش خاموش
گشته پس این زن جاهله بقصد روشن کردن آتش افتاد بکندی دید که دستهای او سیاه آلوده و از چشمهای وی اشک جاری شد
پس از آنکه آتش افروخته شد برداشته بجای کار خود رفت وقت ظهر بروفق عادت خود ساعتی بخواب قیلوله رفت فصل تابستان
بود در عالم خواب دید قیامت برپا شده و جهنم را بازنجیرهای آتشین بمحشر آورده و من گفت خدا تعالی بغضب فرموده و امر فرموده
که بقعر جهنمت چندانیم در آنحال فریاد میکردم کسی بفریاد من نرسید و پناه میخواستم کسی بپناه من نیامد میگویم قسم بخدا که مرا تا کنار جهنم
رسانده بودند بزرگواری را دیدم که نمودار گردید آنها فریاد زد که دست از اینکار بردارید عرض کردند ای فرزند رسول خدا آنچه اثر
منع فرمودی فرمود برای آنکه این ضعیفه داخل شده روزی بخانه قومی که عزای مرا برپا میدارند آتش آنها را افروخته است همه گفتند
گرامی باد مر ترا ای سپهر شفاعت کننده و ساقی کوثر آن زن گوید عرض کردم کیستی تو که بخشیدی بر من منت که نشسته از آتش جهنم خلاص نمود
فرمود منم حسین ابن علی پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه متحیر بودم برخواستم بهمان مجلس عزا که همه متفرق گشته بودند رفته و قصه را بیان
کردم همه متعجب شده ناله و فریاد بلند کردند و بدست آنها از عمل قبیح خود توبه نمودم و از جمله اینها واقعه ایست خبر داده بمن شیخ بزرگوار
و صالح پرهیزکار شیخ جواد از پدر فاضل کامل صاحب درجات عالیه و مقامات متعالیه شیخ حسین مشهد بن النجف تبریزی که از اجله اصحاب
سید بزرگوار صاحب مناقب بیشمار آقا سید مهدی مسمی ببحر العلوم طاب ثراه و شمرده میشود مرسل او مثل مسند صحیح او هم از مردی از صلحای
نجف نقل کرده میگوید قریب بغروب در وادی السلام بودم اراده داشتم که داخل قلعه نجف شوم در اثنای راه جمعی را دیدم که بسبحان نیزه
سوار شده و پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال و در غایت بهاء و جلال که سوار اسب شده بودی شده من
من خیال کردم که این سوار آقا سید صادق که از اکابر علمای آن زمان بود و دیگری شیخ محسن برادر شیخ جعفر اعلی الله مقامهم باشد
پس به آنها سلام دادم در حالتیکه خطاب کننده بودم بنامهای ایشان پس جواب سلام مرا دادند و گفتند ای شخص ما نیستیم
آن دو نفری که نام بردی بلکه ما قومی هستیم از طایفه ملائکه هستیم غیر از آنچه ادراک میشود ما هست که او روح شخص صالحیست از اهل احوال
یا از جزیره پس ما مامور میشویم بمشایعت این روح تا برسانیم او را بمکان شریف پس ای شخص تو هم با ما بیا آنمرد میگوید که با آنها رفتم میان
وسیعی رسیدم که بدان چیزی که در خوبی هوا و وسعت فضا و حسن منظر جائی ندیده بودم پس ملائکه ما از اسبهای خود بزمین آمده
رکاب آنشخص جوان او را گرفته پیاده نمودند در جائی که بتمام فرشها فرش شده بود و از هرگونه زیور و زینت از حریر و دیبا و استبرق
آراسته و در اطراف همان موضع مجلس از اقسام عطر و مشک و کافور و عنبر معطر و مجمرهای عود میسوخت و در اطراف مشعلها
افروخته و قندیلها آویخته و چراغها روشن گشته پس از آن روح این شخص جوان او را در صدر مجلس نشانیده و بانسام ملاطفت
باد تهنیت و مرحبا گفتند پس از آن سفره انداختند و گستردند که در او هر قسم از میوجات لطیفه بود و پس آنشخص شروع بخوردن
نموده و بمن هم امر بخوردن کرد من هم از آنها خوردم پس بمن فرمود ای مرد صالح چه مشاهده کنی گفتم می بینم درجه بزرگی و عطای
بسیاری که از جانب پروردگار از برای تو مهیا گشته پس از آن فرمود آیا میدانی سبب منکشف شدن این نشاه را برای
تو و تو مشاهده کردن تو تهنیت ما را با اینکه عادت جاری نشده بر این عرض کردم نمیدانم فرمود سر اینست که پدر تو دو من گندم
از من طلب داشت و وقتیکه اراده باریتعالی تعلق گرفت که درجات مرا کامل فرماید و از نعمتهایش بمن و افر نماید روح مرا طلبی
ننموده تا از حق تو برائت ذمه حاصل نمایم و اینکه از من بگذری و حق خود ترا از من بگیری هر یک از اینها را اختیار نمائی محتاج
آنشخص گوید من در جواب گفتم که حق خود را میخواهم همینکه اینکلام از من سر زد یکی از آن ملائکه بمن گفت بکش عبای خود را
پس من عبای خود را گشودم و خیال کردم که از طرف دیگر گندم بوی خواهد ریخت در آنحال بمن گفت بردار عبای خود را

حکایت زن فاحشه

حکایت شخص صالح

که بحق خود رسیدی آن شخص گوید آنگاه عبا را برداشتم آن نان از من مستور شد و آنچه سیدیم از نظرم غایب گشت لیکن عبا پر از گندم بود و برداشته
در جای خود گذاشتم مدت طولی از این گندم را آرد و نان میکردیم و تمام نمیشد تا اینکه سر زوی فاش و امرش آشکار گردید و مخفی نماند بود که شیخ اجل
شیخ جواد بمن خبر داده از قول پدر امجد اتقی خود که این شخص جوزادی نه عالم بود و از علما و نه سیدی از سادات بلکه مردی بود از کرام
شیعه که محبت و مودت بسیار با اهل بیت رسول مختار داشت و از اهل کسبه بود و بسیار جد و جهد مینمود در تحصیل مال جمیع میکرد و او را
تا آخر سال در دهه محرم صرف تعزیه حضرت سید الشهدا مینمود و بجهت مجلس گریه کنندگان طعام میداد و چراغها و مشعلها در مجلس عزا روشن میکرد
و اموال بسیار از درهم و دینار و رخوت باقیه بروضه خوانان و نوحه خوانان انفاق میکرد معهذا شغل وی در دهه عاشورا بجهت مجلس عزا بدست خود
شربت دادن بود گوارا باد برای او آنچه خدای تعالی باین عمل وی عطا فرموده **اللهم ارزقنا مثل عمله وادخلنا فی معشر**
امثاله بحق سیدی ومولای ابی عبد الله بجمله امثال اینگونه وقایع بسیار است و بر این هم در هیچ زیرا که انتساب
بسید الشهدا اگرچه بچیز جزئی و بوجه بعید باشد از آنچیزهائیست که باعث نجات شخص و موجب عزت او خواهد بود در دنیا و آخرت و اینمطلب از آن
امور حتمی و از آنچیزهائیست که حیث بفهم و در افهام حکایتیست لطیف و آن عبارتست از آنچه نقل کرده بمن شیخ اجل شیخ جواد از پدر فاضل
و اورع خود شیخ حسین میگوید بود در زمان ما مرد نصرانی در شهر بصره صاحب مال بسیار بمرتبه که از تجار بصره و بغداد کسی دولت مقابل او نمیشد
پس آن مرد نصرانی اموال خود را از چیزهائی که از آنها هر چه بیشتر داشت جمع کرده در کشتی گذاشت و خود نیز با جادمان بکشتی نشسته رو بطرف بغداد کرده
سه روز باید ده که کشتی در شط عبور میکرد از جانب بیابان جماعتی از دزدان عرب سوار بر یابان پیدا شده و بر سر سفینه ریختند و آنچه از اموال
در آن کشتی بود بغارت بردند و اهل و عیال هلاک لیکن جز نصرانی را از دست نجات داده بود بجهت صدمه که بوی رسیده بود متحیر و دیوانه وار در گوشه
بیابان بروی خود افتاد در شبها نزدیکی از اهل قبیله که در قرب آن مکان سکنی داشت بوی عبور نموده از جای خود حرکت داد و بسوی قبیله آورد
و در مهمانخانه بزرگ منزل داد زمانی که بر احوال و ماجرای وی مطلع گشتند با او ترحم نمودند و تسلی او دادند با وجود اینکه فهمیدند که او نصرانی است
و این بجهت اقتضای غیرت و حمیت و حفظ فرمایش پیغمبر بود که اکرموا الضیف ولو کان کافرا یعنی گرامی بدارید مهمانرا اگر کافر باشد و آن مرد نصرانی
بمصاحبت و آسایش آنها خود را تسلی میداد و بدینحال بود تا وقت زیارت غدیر نزدیک گردید آنگاه شیخ قبیله و جمعی از زنان و مردان عازم
زیارت نجف اشرف شدند و طریقه آنها چنانکه عادت اهل قبایل است در حین مسافرتها بزیارت عتبات عالیات از اوقات و نقاط
در زیارات مخصوصه پیاده راه رفتن بود و در رسم اعراب چنانست که در سفر زیارات سواره نمیشوند مگر پیادگان در غایت قلت پیاده باشند
زیرا که جماعت آنها در سفر زیارات در غایت کثرت پیاده و اکثر آنها استطاعت ندارد که مرکبی بدست آورند در هر حال این مرد نصرانی
زمانی که بعزم آنها اطلاع یافت بجهت مفارقت آنها مشکل هم و غم بسبب خوف وحدت مستولی گشته خیلی محزون گردید شیخ قبیله بوی فرمود که غم مخور تو در مهمانخانه
هستی باقی بمان کان در قبیله از مسافرین زیارت نصرانی گفت انس من با تو بود و تسلی من بمصاحبت تو حال میترسم بعد از مفارقت تو از کثرت
هم و غم هلاک شوم اگر چنانچه بمن ترحم مینمائی در این سفر بمصاحبت من رضا ده شیخ فرمود جهتی برای مسافرت تو با ما نظر نمیآید زیرا که راه دور است
و ما پیاده و متحمل اینهمه زحمت و مشقت میشویم برای آنچه امید داریم از ثوابهای بسیار در جایهای بیشمار در آخرت و تو مردی هستی نصرانی
و مذهب ما اعتقاد نداری چون نصرانی در سوال اصرار نمود شیخ او را اجابت فرمود و با هم بسوی نجف اشرف روانه شدند و قتیکه بآن
بقعه مبارکه رسیدند آن مرد نصرانی را در خارج منزل داده و از دخول صحن شریف او را مانع شدند و قتیکه روز غدیر بزیارت مشرف شدند
و در آن بلد این چند روزی توقف نمودند آنگاه شیخ اهل قبیله را دو قسمت نمود یک قسمت آنها از مرد و زن بسوی قبیله مراجعت داد و خود
با جماعت دیگر عازم کربلا گردید نصرانی بشیخ عرض کرد من از تو جدا نخواهم شد و بهر کجا که میروی با تو هستم پس بجهت عوایق چند روز سفر ایشان تأخیر
افتاد و بکربلا رسیدند مگر نزدیک غروب آفتاب نهم محرم یا بعد از دخول شب عاشورا پس آنگاه شیخ بنصرانی فرمود که ضرورت مقتضی گشته
تو هم داخل صحن شوی در نزد چهل چراغ بزرگ بنشینی و آنچه توشه داریم از خوراکی و لباس و غیره و عصاها و غیره نزد خود نگاهداری زیرا که ما
در این شب عاشورا چیزی نمیخواهیم در حرم شریف و در حرم ابو الفضل العباس و در صحن مقدس آنها با ناله کنندگان سر و سینه زنان
مشغول تعزیه داری خواهیم شد پس نصرانی رفته و بر روی چهل چراغ نشست بعد از ساعتی اوضاع تعزیه داری را در صحن شریف برگشت ملاحظه کرده چنان
گمان نمود که قیامت برپا گشته و نفخه صور دمیده زیرا که از کربلا یکدفعه چنان صیحه و فریاد بلند شده بود که عقول از وحشت مضطرب
و حیران بود گویا که از زمین کربلا دود و لرزه در دیوار و قلعه و فضاها و هوای او ناله و گریه بلند گشته چه قدر مشعلها مشتعل گشته و چه قدر
از مردان عجم از هر دو بر ما صغیر و کبیر همه سر و سینه زنان در پیش روی آنها شبیه ذو الجناح غش کنند و چون از کثرت جوی تر مثل شهباز گردند

حکایت نصرانی

سر و پا برهنه مشغول زنجیر و سینه میزدند و جمعی شبیه لشکر اشقیا بودند و دو نوحه خاک و خاکستر بر سر میریختند و از آنها بلند میشد و در زبان خود میگفتند وا اماماه وا مظلوماه وا حسیناه
وا شهیداه و چه قدر از اهالی هند و در بر نوحه و فریاد میکردند که جگر مستمع را آب مینمود بعضی از آنها عریان و پیاده زنجیرهای آهنین بر سر و سینه و شانه میزدند و چه قدر
زنهای عرب حلقه حلقه نشسته نوحه و سینه میزدند و همه مردم بدین طریق بودند تا دو ثلث بلکه زیاده از شب گذشت مردم شروع کردند به دعا و زاری و ضجه
تا نزدیک طلوع فجر نزدیک شد نماند در صحن شریف کسی و چراغی و مشعلی و در این حال نصرانی از شب ... آن اوضاع متحیر و متفکر بود که ناگاه شخص عظیم الشان
و بزرگواری از حرم شریف در آمد و نور جمال خود صحن مبارک را منور ساخت و نور از روی او به آسمان شعله میکشید آمد دم ایوان رو به روی چهل چراغ در خدمت
او دو نفر بودند که با کمال ادب نهایت خضوع و خشوع مقابل وی ایستاده بودند پس آن بزرگوار به آنها فرمود بیاورید دفتر خود را پس خدمت آنحضرت
آنچه نوشته بودند تسلیم کردند نظر بر آن نموده فرمود که خوب ننوشته اید زیرا که همه ثبت نشده دفتر ایشان را رد نمود پس بنده بر اقدام آنها افتاده
عرض کردند بحق تو و بحق آنکسیکه تفضیل داده شما را بر عالمیان که ما نوشته ایم هر کسی که در حرم و رواق و ایوان و صحن حاضر بوده و همچنین هر کسیکه
در حرم حضرت ابو الفضل در رواق و ایوان و صحن و در حجرات و بامهای آنجاست دوباره ... بوده باید ... نگاه کنم بجد نقش را دیدم
فرمود امر همان قرار است که گفتم همه را ننوشته اید دوباره قسم یاد نمودند عرض کردند ما تقصیری نکرده ایم حتی طفل شیرخواره را هم نوشته ایم یکی از آنها بعد
از تفکر عرض کرد بلی همین مرد نصرانی را ننوشته ایم و بس فرمود بچه جهت ننوشته اید عرض کردند بجهة کافر بودنش آنحضرت فرمود سبحان الله آیا بر حرمت ما
قدم نهاده نصرانی اینحالت را مشاهده نموده و این فرمایش را از حضرت سید الشهدا شنیده حالت غشی بر وی عارض گشت وقتیکه بهوش آمده دیدم
شیخ آن سید و جماعتی که با او بودند دور مرا گرفته گفتند چه عارضه بتو رو داده در جواب گفت شما را قسم میدهم بجد تعلیم نمائید مرا کلمه اسلام این کلمه
شهادتین بوی آموختند وقتیکه باسلام مشرف شد خبر داد بانها آنچه دیده و شنیده بود مصنف گوید ای دوستان و محبین اهل بیت خاتم
انبیاء زمانیکه ترحم و رعایت سید الشهدا علیه السلام بدین درجه باشد که بمحض دخول نصرانی صحن مبارک او را از مهمانان خود قرار داده اسم او را
در دفترچه کاتبان اهل بهشت ثبت نماید و از خدا طلب تشرف او را باسلام نماید پس چگونه ترحم و مراعات نفرماید کسی را که از شیعیان و دوستان او بوده و قول خود را
در اقامه عزای او بذل و انفاق نموده و چگونه خدمت بحاضرین مجلس عزا مضایقه نکند اگرچه کفش گذاشتن اهل عزا باشد و با ... ای برادران ایمانی
بتحقیق کسی که موالات آل رسول ص دارد لابد باید که در جاده مودت در راه اخلاص ثابت قدم باشد بحدیکه از بذل جان خود دربارهٔ آنها مضایقه
نکند و مبتنی که جمعی از موثقین نقل نمود که بعضی از وزرای دولت ایران در وقت ذکر مصیبت آل رسول ص آه پر درد از دل میکشید و میگفت
بخدا قسم راضی هستم که همیشه باشم در جهنم و بقدر سوختن من عذاب دشمنان و قاتلان آل رسول ص زیاده گردد باز میگویم ای خدا ... از اینکه مبادا کسی
کسیرا از حضار مجلس تعزیه آل رسول لاسیما دلهای روضه خوانان جناب ... و احادیث ذکر کنند کار او و روضه خوانان کلامی مگو که به آنچه از تو منزجر باشند
و اگر چنانچه فعل قبیح یا حرکت منکری از کسی مشاهده کرده باشی بعد از انقضای مجلس و تفرق مردم در خلوت او را نهی کرده و بمعروف امر نمایی و سبب
افتراق مردم و بهم خوردن مجلس و قلیل ... روضه و حصول مراد از نوحه خواندن و گریه و فریاد نمودن بر آل رسول ص نباشی زیرا که هر کسیکه باعث اینگونه
امر بوده باشد بدرستیکه خدا و رسول خدا و ائمه هدی را اذیت نموده و از آنچه ... که مناسب است ذکر او در این مقام این خبر است که در بحار ذکر نموده
سفرنامه دیدم و در بعض مؤلفات اصحاب ما که از آقا سید علی حسینی نقل نموده میگوید با جماعتی از مؤمنین در مشهد مولای ما علی بن موسی الرضا مجاور بودم
تا دهم محرم روز عاشورا شد شخصی از اصحاب ما شروع نمود به مرثیه خواندن و روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل نمود که آنحضرت فرموده من ذرفت
عيناه على مصائب الحسين ولو كان مثل جناح البعوضة غفر الله تعالى ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر
حاصل مضمون آنکه هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام چشمهای وی اشک ریزد اگرچه بقدر پر پشه خدای تعالی گناهان او را می آمرزد و لو که بقدر
کف دریا باشد و در مجلس جاهلی کسی بود که دعوی علم مینمود با آنکه جاهل بود گفت این خبر صحیح نیست و عقل باور نمیکند بحث میانه ما بطول انجامید
تا اینکه از مجلس متفرق شدیم و او از روی عناد و لجاجت بحدیث اصرار داشت بعد همان شب خوابیده در عالم رؤیا دید که قیامت برپا شده و مردم همه در زمین
هموار جمع شده اند و میزانهای عدل نهاده اند و پل صراط هم از یکطرف کشیده شده بنای حساب گذاشته شده و نامه عملها منتشر گشت آتش
جهنم از یکطرف مشتعل گشته و از طرف دیگر بهشت زیب و زینت داده شده حرارت و گرمی در کمال شدت یافته و تشنگی شدید بمن غلبه نمود
برای آب بچپ و راست نظر مینمود که ناگاه حوض بزرگی افتاد میگوید در دل خود گفتم این همان کوثر است که وعده داده شده که در او آب
از یخ سردتر و از عسل شیرین تر و در کنار آن حوض دو شخص بزرگوار با یکزن ایستاده که انوار آنها بخلایق می تابید و آنها با اینحال محزون و گریان
و سیاه پوشان بودند پرسیدم اینها کیانند گفتند یکی خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی المرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا پرسیدم
که جهت چه چیز است اینها گریان و محزون و سیاه پوشند گفتند آیا ندانسته که امروز روز عاشورا و قتل سید الشهدا علیه السلام است

و آنها هم همین جهت محزون شده بیکو به خدمت سیدة النساء فاطمه زهرا مشرف گشته عرض نمودم ای دختر رسول خدا من انتقام من آن بی
مرحمت فرما از روی خشم بمن نظر نموده فرمود توئی که انکار میکنی فضیلت گریه کردن را در مصیبت فرزند و روح و نور دیده ام حسین علیه السلام
که از روی ظلم عدوان شهید و مقتول گشته خدا لعنت نموده قاتلین و ظالمین و کسی را که از آب مانع گشته اند او را آن شخص گوید از خواب
بیدار شدم در حالتیکه ترسان و هراسان بودم و از خدا طلب مغفرت نموده و از عمل خود پشیمان گشته توبه نمودم و به نزد اصحاب خود که
با آنها در این مطلب گفتگو میکردم آمده و ایشان را از خواب خود خبر داده به درگاه خداوند عزوجل توبه نمودم بالجمله ملتزم شدن بآنچه اشاره
نمودیم مثل ملتزم شدن باقامه عزا و ترتیب مجلس در هر سال از علامات ایمان شخص و مودت او است در بحار نقل میکند دیدم در بعضی
تالیفات ثقات متاخرین روایت نموده زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بفاطمه زهرا شهادت فرزندش حسین را بمحنت و مصائب
که باو وارد خواهد آمد حضرت فاطمه از شنیدن اینها گریه بسیاری نمود و عرض کرد ای پدر بزرگوار این کی اتفاق خواهد افتاد فرمود
فی زمان خال منی و منک و من علی یعنی در زمانیکه نه تو باشی و نه من و نه علی ع بعد گریه اش زیاده شدت یافت عرض کرد
ای پدر بزرگوار پس کی گریه میکند براو و کی عزای او را برپا میدارد فرمود یا فاطمة ان نساء امتی یبکین علی نساء اهل بیتی و رجالهم
یبکون علی رجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلا بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء و انا اشفع
للرجال و کل من بکی منهم علی مصاب الحسین ع اخذنا بیده و ادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت
علی مصاب الحسین ع فانها ضاحکة مستبشرة حاصل مضمون آنکه یا فاطمه بدرستیکه زنان امت من گریه میکنند بر زنهای اهل بیت من و مردان امت
برمردان و در هر سال طایفه بعد از طایفه عزای او را تجدید میکنند زمانیکه قیامت برپا شد تو از برای زنان ایشان شفاعت میکنی و من
هم مردان آنها شفاعت میکنم و هرکسی که گریه نماید در مصیبت حضرت ع از دست او گرفته به بهشت داخل مینمایم یا فاطمه همه چشمها در روز
قیامت گریانست مگر دیده که در مصیبت حسین ع اشک ریخته باشد که او خندان و بشارت داده شده بنعمتهای بهشتی است

تذییلات نورانیه

تذییل اول در بیان جمله از امور مهمه است بدانکه سابقا اشاره شد باینکه تجدید عزا و اقامه مجلس مصائب سید الشهداء ع
در هر سال از آنچیزهائیست که اختصاص باهل اسلام ندارد بلکه طایفه مجوس و جماعت بسیار از طایفه هنود بها در تعزیه حضرت سید الشهدا
در دهه عاشورا اموال بسیار صرف مینمایند از اطعام بحضار و گریه کنندگان و اطعام بروضه خوانان و صرف چراغ و شمع و غیره
اینها و جهت میل آنها باین مطلب این است که مکرر بتجربه رسانیده و دیده اند هر کسی که بسبب اقامه تعزیه گشته حوائج دنیویه او برآورده گشته و مال او
چند برابر زیاد و افزون شده و مخفی نماند بر تو اینکه باید این نحو هم بوده باشد از قضاء حوائج ایشان و افزونی اموال و زیادتی اعمال
آنها زیرا چگونه میشود که خدا تعالی ضایع نماید سعی کسی را که مال خود را در عزای سید الشهداء بذل و صرف نماید و نسبتی بآنحضرت
بعنوان اینکه تعزیه او را برپا کننده و گریه کنندگان او انفاق کننده باشد و چون کفار از ثواب اخروی بی نصیب اند
بر خدا او رعایت ایشان که عطا فرماید بآنها عوض دنیویه و این مطلب از آنچیزهائیست که عقل صحیح بوی حکم صریح میکند اگرچه بعد از دقت نظر بوده
همچنین حکمت استنباط این مطلب از امور نقلیه هم بعمل آید مثل آن حدیث که متضمن قضیه سؤال حضرت عیسی علیه السلام است پس هرکسیکه
بدقت نظر ملاحظه نماید می یابد که آن حدیث بر مطلب دلالت دارد و همچنین دلالت دارد فرمایش سید الشهدا علیه السلام در آن روایت
که شیخ اجل شیخ جواد از پدر خود در کشف نقل کرده در آن فقره که آنحضرت بآن دو ملک میفرماید اما حل النصرانی بساحتنا
یعنی آیا نصرانی بساحت ما نیامده و باین مطلب نیز دلالت دارد فرمایش حضرت عسکری علیه السلام در حدیثی بعد از آنکه هدیه نصرانی را قبول
نموده میفرماید ان جماعة یزعمون ان محبتنا اهل البیت لا تنفع امثال هؤلاء یعنی جمعی چنین گمان میکنند محبت ما
اهل بیت بمثال آنها نفع نمیدهد و تقریب مطلب اینکه رسیدن نفع بآنها در دنیا بوده باشد و حکمت که تخفیف عذاب ایشان هم در عالم برزخ
حاصل آید بعد بدرستی در این مقام سر لطیفی و وجه شریفی بنظر میآید در بیان منشاء رغبت مشرکین از طایفه مجوس و جماعتی از مشرکین هند
که اموال بسیار در هر سال صرف تعزیه سید الشهداء ع مینمایند این است که اهل ریاضات آنها خالی نیست از اینکه منکشف میشود جمله از
آثار غریبه و امور عجیبه بریاضات ایشان چنانکه اینگونه امور لازم افتاده بریاضات صعبه اگرچه متعقل بوی مشرک و زندیق باشد پس بسیاری
مرتاضین مشاهده کرده اند در دهه عاشورا حیوانات بر دیگر و زمین و هوا از اساس عیش و عشرت دست برداشته بلکه به جمیع
اصناف و انواع در حزن و نوحه و بکا مشغول اند از برای هر طایفه مجمعیت و از برای هر صنف حلقه ایست و از برای هر قسمی
نوع خاص و نحو مخصوصیست در اقامه عزای سید الشهدا علیه السلام همه آنها در ندبه و احسیناه و اقتیلاه گویان و جمیع آنها در

خود و انظلوما و عطشانا خواندند و همچنانکه مشاهده نموده بزرگان اهل ریاضت آنها در مکاشفه خودشان بر پا داشته اند عزا را برسید الشهداء
و اتباع آنها در این امر متابعت آنها نموده اند پس از آن عادت آنها مستمر گشته بعد از آنکه مشاهده کردند قضاء حوایج دنیویه و فزونی
اموال خودشان را و در این مقام وجه دیگری هست و او اینست که اینها این طریقه تعزیه داری را یاد گرفته اند از سیرت انبیاء و اوصیاء
گذشته و وصیت آنها با اتباع خودشان و بر مخفی نماند جمله آن چیزهائیکه دلالت دارد بر استحباب پوشیدن لباس سیاه در دهه عاشورا
آن روایتی است که سابقا گذشت که متضمن بود خواب آن شخص که دیده بود حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا همه سیاه
پوش گشته و اگر بگوئی آیا جایز است اثبات حکم شرعی و فرعی را با مقتضای واقعه در خواب جواب گوییم بلی زیرا که فرمایش معصوم
و فعل و تقریر او حجت است خواه در بیداری خواه در خواب پس کسیکه خواسته باشد تحقیق و بیان این مطلب را باید رجوع کند بسیار
مصنفاتیکه در علوم عقلیه و نقلیه میباشد **تذییل دویم** در بیان تحقیق حال در بعضی از امور لازمه مثل اینکه انفاق اطعام
در مجلس عزای آل رسول از قبیل صدقه مندوبه باشد یا نه پس بنا بر اول آیا جایز است از برای فقرای سادات و همچنین از برای
اغنیای غیر سادات تناول از این یا نه بدانکه مراد از صدقه آن عطیه ایست که در اصل مستحب است و حد و نصاب مقرر
و مرتب ماخوذ است در او خدای تعالی فرموده وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ ظاهر معنی آنکه آنچه در راه خیر انفاق میکنید
بشما خواهد رسید و حضرت رسول ص فرموده الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ یعنی صدقه دفع میکند مرگ بد را و باز فرموده
بدرستیکه خدای تعالی دفع میکند بصدقه اقسام بلا را از وباء و طاعون و منهدم گشتن و سوختن و غرق شدن تا اینکه هفتاد قسم از
بلا را شمرده و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده كَانُوا يَرَوْنَ الصَّدَقَةَ يُدْفَعُ بِهَا عَنِ الرَّجُلِ الظَّلُومِ یعنی مشهور بود
که با صدقه بلا از مرد ظالم هم دفع میشود و حضرت امام محمد باقر فرموده صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تَدْفَعُ مَصَارِعَ السُّوءِ یعنی
احسان کردن بلاهای بد را دفع میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده الْمَعْرُوفُ شَيْءٌ سِوَى الزَّكَاةِ فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالْبِرِّ وَصِلَةِ
الرَّحِمِ و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالدُّعَاءِ وَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ وَهِيَ تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ الْعَبْدِ
معروف چیزیست غیر از زکوة پس تقرب جوئید بسوی خدا با احسان و صله رحم و باز فرموده دوا کنید مریضهای خود را بصدقه و دفع
کنید بلا را بدعا و طلب نمائید روزی را بصدقه بدرستیکه صدقه واقع میشود در دست خداوند عالم پیش از آنکه واقع شود در دست بنده
پس هر کسیکه فهمیده باشد این حدیث را باید آنکه چیزی که صرف و انفاق میشود از طعام دادن مجلس عزای آل رسول ص و شربت دادن آنها
و همچنین در کلاب قهوه و توتون و نحو اینها از قبیل نذر از نوع موقوفات بر حضار مجلس عزا خواه از فقرا و خواه از اغنیاء باشد
پس در اینصورت شکی نیست که اغنیا هم میتوانند تناول نمایند و اما در صورتیکه از قبیل صدقه مندوبه باشد آنهم جایز است که
فقرای سادات از او اخذ کنند بلکه صرف صدقه مندوبه بر بنی هاشم افضل است خصوصا که از اولاد علی ابن ابیطالب باشد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده إِنِّي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ وَلَوْ جَاؤُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا رَجُلٌ نَصَرَ ذُرِّيَّتِي
وَرَجُلٌ بَذَلَ مَالَهُ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الضِّيقِ وَرَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَرَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طُرِدُوا وَشُرِّدُوا وَقَالَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَنَعَ يَداً إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي كَافَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْحَدِيثَ حاصل مضمون آنکه حضرت میفرماید که در روز قیامت به چهار
طایفه شفاعت میکنم اگر چه گناه اهل دنیا بیاید اول کسیکه یاری کند ذریه مرا دویم کسیکه مالش را در تنگدستی ذریه من بذل نماید
سیم کسیکه دوست دارد ذریه مرا بزبان و دل چهارم کسیکه سعی کند در حوایج ذریه من وقتیکه از وطن آواره شود و باز فرموده
هر کسیکه احسان کند بیکی از اولاد من در روز قیامت مکافات او را خواهم نمود الخ و اما تناول کردن اغنیاء از این صدقه مندوبه خواه
از اولاد هاشم و خواه از غیر آنها بوده باشد یقینا در او اشکال است زیرا که آیه کریمه در باب صدقه بعموم افاده میکند حصر را بقسم مذکوره
چنانکه میفرماید قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ظاهر معنی اینکه بگو ای حبیب من آن چیزیکه انفاق میکنید از خیر پس از برای پدر و مادر و قوم و فقرا و یتامی
و ابن السبیل است و آنچه از خیر بجا بیاورید خدای تعالی داناست و ممکن است اینکه داخل نمائیم از العنوان هیچ شکی نیست در اینکه جایز است
میل کردن اغنیاء از آن هدیه زیرا که پیغمبر و ائمه معصومین بخدمت آنها شیعیان بعنوان صله و هدیه میاوردند و ایشان هم
قبول میفرمودند و باز ممکن است که اینگونه مصارف را داخل نمائیم بعنوان ضیافت و اخبار که دلالت دارد گذشته در استحباب ضیافت
و فضیلت اکرام ضیف در غایت استفاضه است اغنیا و فقرا در عنوان ضیافت برابرند هر گاه این مطلب را

کشف کن که چه میگوئی و بچه چیز فتوی میدهی آیا جایز است از برای اغنیا تناول کردن از اطعمه و اشربه که در مجلس عزا صرف میشود و هرگاه
حقیقت حال معلوم نشود باین معنی که نمیداند کدام یک از این اقسام مذکوره است آیا جایز است جواب گویم بدرستی آنچه مستفاد میشود از دلیل جواز آن
بی آنکه لازم باشد تفتیش و تفحص بر تناول کننده بلکه جواز تناول مطلقا مقتضی دلیل است مگر آنکه صاحب طعام تصریح نماید باینکه صدقه است
پس همین قدر از کلام در این مسئله کفایت میکند در این مقام **تذییل سیم** در بیان جمله دیگر از امور مهمه پس بدانکه احسان کردن
بروضه خوانها و نوحه خوانها و ذاکرین مصائب آل محمد بهر قسم بوده باشد از بذل اموال و هدیه فرستادن چیزهای با قیمت بعنوان صله
و اکرام آنها و تواضع با آنها و مدح و ثنا کردن و دوست داشتن ایشان بدل و زبان و غیر آنها از آن اموریکه باعث است بر تهییج ایشان
و داعیست بر ترغیب و سعی آنها در تکثیر قرائت و تتبع اخبار و آثار نیست مگر از آن اموریکه دوست میدارد آنها را خدا تعالی و رسول او
و اوصیای معصومین او و از آنچه ظاهر است که کاشف است از حکمة ملکوتیه نورانیه در مودت و موالات اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
زیرا که هر دلیلی که دلالت دارد بر فضیلت بذل مال و جاه در محبت سید الشهدا و اقامه عزای او بدرستی که بالتزام و فحوای لاحق دلالت دارد
بفضیلت احسان بروضه خوانان آیا ندیده که اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه ائمه معصومین مدح میکردند مرثیه خوانها و ذاکرین
مصائب سید الشهدا را و با آنها خلعتهای فاخره و اشیاء نفیسه و دراهم و دنانیر کثیره عطا میفرمودند قسم بخدا در حکایه بتفصیل دارد
محمد و اولاد معصومین او و بدرستی من بعید میشمارم اینکه بگویم باقی نمانده ملکی از آن ملائکه مگر آنکه در مجلس عزای سید الشهدا حاضر نمیگردد مگر اینکه
مصافحه میکنند با روضه خوانها و از لب و رخسار آنها میبوسند و بتحقیق دانستی حضور ملائکه را در این مجالس زیرا که در بعض اخبار گذشت
امام علیه السلام فرمود اِنَّ الْمَلٰائِكَةَ قَدْ حَضَرُوا فِي هٰذَا الْمَجْلِسِ فَبَكَوْا اَكْثَرَ مِنْ بُكَائِكُمْ یعنی ملائکه حاضر شدند
در این مجلس و گریه کردند بیشتر از گریه شما بالجمله این منصب یعنی روضه خوانی و گریه آوردن حضار مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام منصب جلیلی
و مقام بزرگیست این منصب در حقیقت اولا از سیره ملائکه مقربین و طریقه انبیا و مرسلین اخذ شده زیرا که جبرئیل ملک مقربیست که بعنوان وحی
از جانب خدا و رسول الله و قضیه شهادت سید الشهدا و مصائب اهل و عیال او را بآنحضرت عرض میکردند پس حضرت رسول مختار را
در گریه آورده پس از آن از جانب خدا تعالی تعزیت و تسلیت میدادند و چنانچه پیغمبر خبر داده بقضیه یوم عاشورا بوصی و خیار
صلحای قوم خود و آنها را بگریه میآوردند پس از آن وصیت میکردند آنها را بگریه بسید الشهدا در ایام عاشورا و غیره پس از آن طریقه
اصحاب او و سایر ائمه ... و از انکار از آن اموری که معلوم است نزد همه مسلمین زیرا که آنها ذکر میفرمودند قضیه عاشورا را مرثیه
و نوحه میخواندند و گریه میفرمودند بر شهدای آل محمد و با آنها گریه میکرد کسیکه در محضر آنها بود از اهل و عیال و اطفال و شیعیان هرگاه بخواهی زیاده از این
بیابی پس بگو اول کسیکه مرثیه خوانده بر حسین و ذکر نموده مصائب او را ملائکه عرش و کرسی و حجابات را بگریه آورده خدا تعالی است پس خدای
عز و جل مرثیه خوانست بر آنحضرت و اوست منتقم از دشمنان او و طلب کننده خون او دو برادر پس گوارا باد گوارا باد کسیکه متصف
شود بذکر مصائب آل محمد و مرثیه خوان بر آنها و از اصحاب این منصب جلیل و مقام کریم گشته پس واجبست بر اصحاب این منصب در اینکه بوده باشند
در نیت خالصه و عزیمت صادقه و بیرون آورند از دلهای خود دشمن اغراض دنیویه را و ملاحظه پاره امور از شهرت و استنکاف و تکبر از
ذکر مصیبت در مجلس حقیر و مجمع فقرا و مساکین و همچنین پرهیز نمایند از خودداری در ذکر مصیبت برای فقیر و جمیع قلیل و کثرت و قلت و کبیر و صغیر
و وضیع و شریف در نظر ایشان یکسان باشد و هر مجلسی که اهل و کثرت حاضر باشد در او افواجی از ملائکه مقربین و ارواح انبیا و مرسلین حاضر
مجلس مشاهده شده در او خصوصا اشخاصی از غیب و این در حالتیست که مجلس از مردم خالی باشد و بتحقیق خبر داده مرا جمعی از موثقین از سید اجل
کربلائی آقا سید جعفر روضه خوان میگفت که من در هر هفته شبی در خانه مرد صالحی از اهل کربلا روضه میخواندم یک شبی بمنزل او رفتم که روضه
بخوانم کسی بخانه او نیامد من شروع کردم بروضه خواندن و وقتیکه بعضی از روضه را خواندم در را زدند صاحب خانه بعزم گشودن در
از جای خود برخواست و من مرثیه را قطع نکردم در آنحال دیدم گریه زنی بمنبر آمده بکلام من گوش میداد و مثل زن بچه مرده گریه میکرد و وقتیکه
از روضه فارغ شدم گریه از نظر من غایب شد و صاحبخانه از در برگشت مگر بعد از پائین آمدن من از منبر و مخفی نماند که امثال این
حکایت و نظایر او اگرچه بطریق آحاد نقل شده الا اینکه بعضی از آنها محفوف بقرائنی است که افاده علم میکند بعد بدرستی اینکه در اسناد
جمعی از صلحا و ثقات در نقل وارد است که جماعتی از زنهای اهل بحرین و قطیف مشاهده کرده اند در جمله از مجالس عزا امور عجیبه
مثل اینکه مشاهده کرده اند در مجالس عزا و مواضع متعلقه باینگونه مجالس جمعی از زنان طاهرات و نجیبات فاطمیات که با سرهای
برهنه و ولا گویان و مو پریشان بر سر و سینه زنان و آنها با اینحالت مشغول بودند بآنچه محتاج الیه عزاخانه حضرت سید الشهدا است

از آتش فرو ختن در زیر دیگها و اصلاح طبخ آنها حتی حاضرین از مرد و زن در مجلس عزا و غیر اینها از اموریکه باینها محتاج باشد پس بسیاری از شما
کنندگان این نساء و طاهرات ملکوتیات از غلبه داشت عشق نمیدیدند در وقت مشاهده مانیات و قیام نمیشوند از عشق خود شان مگر بعد از غایب
شدن این نساء و طاهرات از چشمها یکی یعنی از ایشان اگرچه داشت آنها غلبه میکند الا آنکه عشق بر آنها عارض نشده میپرسند از نساء و طاهرات
نورانیه که شما کیستید یکی از آنها میگوید من دختر امیرالمؤمنین ام کلثوم و این زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و این جده ما خدیجه میباشد
و اما آنکه نور او از زمین تا آسمان ساطع میباشد و غلبه میکند نور آفتاب و ماه و اختران درخشنده را ما در این مظلوم شهید است آمده ایم
برای امداد شما در تهیه وقت و امور متعلقه بعزای این مظلوم و شهید تا اینکه شرمسار نباشند مردان شما از ضیافت حاضران در مجلس عزای
سید الشهدا و خجالت نباشید شما نزد مردان خود و نه از زنان که گمان کنند که حاضرند در مجلس شما پس من دو باره نصیحت و موعظه میکنم
برادران مؤمن را و میگویم بشما باد از اینکه در وقت شنیدن امثال این قضیه بمقام انکار برآئید و یا مستبعد بشمارید زیرا هر یک از این
قضیه ها و حکایتها اگرچه نقل شده بطریقه اخبار آحاد الا آنچه قدری در میان آنها مشترک و قدر جامع متفق علیه که از آنها استنباط شده
حاضر شدن اصحاب ارواحیکه برای ایشان این مقامات نورانیه است از مردان اهل عصمت و نساء آنها و از نساء اهل عصمت و تابعین ایشان
در جمله از مواضع یعنی موضع عزای حسین و دیدن جمعی از مردان و زنان معصومین و این زنان طاهرات را در اجسام مثالیه و امداد
برزخیه ایشان امیت جز این نیست از قبیل قطعیات ثابته بتواترات معنویه میباشد پس شما با بعد از آن بقبول حکایات موثقین
و گوش دادن بکلمات فلان صادقین در چیزیکه راجع باشد بفضائل و مناقب آل رسول یا برای دوستان و موالی و گریه کننده
بر ایشان که محزون میشوند بجهة حزن ایشان و بپرهیزید هرگاه استبعاد و انکار نمائید چیزیرا پس میشوید از دور شدگان و مطرودان از حوض کوثر
بسبب تشبیه نفس خود در انکار و استبعاد باتباع طاغیت و شیاطین و دشمنان شیعیان معصومین طاهرین تحقیق خبر داد مرا سید جلیل و عالم نبیل
صاحب مناقب و غیره و مفاخر کثیره شعله ذکاء و وارث محاسن فقها سید مهدی ساکن غروی در این زمان از بلده حله فیحا و مشهور بقزوینی
قیصر عجیبه ذکر آن در این مقام مناسبت و حاصلش اینست که نقل کرد از بزرگان اهل حله و ادبای ایشان محمد آقا نامی که عالم بصیر و مورخ
و در فن شعر مهارت تام داشت و قریب بیست سال است که فوت شده میگوید در بغداد مهمان محمد بیک ابن ابراهیم بیک بودم که محمد بیک
در آنوقت زنده بود و صاحب مکنت و ثروت پدر و اعمام و جدش از بزرگان اهل سنت بودند و از دولت عثمانیه نزد وزرا منصوب
بودند در نهایت قرب و منزلت مرافقت و در مجالس ایشان با هم می نشستند و منافع املاک محمد بیک از بساتین و مزارع و اراضی که در بغداد
و حله و کربلا و غیر اینها داشت در هر سال برابر یک دقیقه طلا میشد و او بود شدهم و تتبع کننده کتب اشعار و سیر و ادب و کتب احادیث
از صحاح سته ایشان و غیر آنها متعصب و متعصب در مذهب خود نبود بلکه متزلزل و مضطرب بود در امر خود سید مهدی میگوید بسی
میان من و او مباحثات و مناظرات در باب خلافت و امر وصایت بنحو ملایمت و مرافقت بمیان آمد و بطول انجامید تا شب از
نصف گذشت از نزد من برخواست و بحرمخانه رفت در این زمان مردم بمرض وبا مبتلا بودند پس برخواستم در آن قبه را که در آن بودم
بستم در مرا از وباء وحشت و دهشت غالب شد بخواب شدم در میان خواب بیدار و یقظه بودم قریب بیست در آنحال ناگاه دیدم
در را بشدت زدند و مرا حرکت دادند پس ترسیدم و برخواستم گفتم کیستی پس شنیدم صدای محمد بیک را میگوید در را بگشا وقتیکه در را
گشودم داخل خانه شد دیدم رنگش تغییر یافته و زرد شده و از اضطراب زبانش بسته بدنش عرق کرده و عرق از سر و ریشش مثل آب
از ناودان جاریست گفتم این چه حالتست که در تو می بینم از ساعت گذراست که از نزد من رفته آیا از زنان و اطفال و منسوبان من بمرض وبا
مبتلا شده اند گویا آهی کشید و افسوس شدیدی خورد و گفت ای کاش جمیع زنان و اطفال و منسوبان من بمرض وبا مبتلا بودند
و آنچه بمن رسیده نمیرسید گفتم تراچه رسیده گفت زمانیکه از نزد تو بحرمخانه رفتم در رختخواب خوابیدم و در واقعه دیدم که قیامت
قیام کرده و خلق اولین و آخرین حاضرند پس شد تمامی احوال قیامت و صفت هولهای آن چنانکه در کتاب کریم فرموده و ترى الناس
سکارى و ما هم بسکارى یعنی ایشان را مست می بینی با اینکه نیستند آنها مستان لکن عذاب خدا اشد است پس افواج
دیدم از اهل جهنم باحوال مختلفه پس فوجی از آنها از شدت حرارت اشک و چرک و چیم استخوانشان جاری میشد و فوج دیگر از ایشان
بزنجیر آتشین در گردنشان بجهنم میکشند و همچنین دیدم سایر مردمرا در فغان و ضجه بعد از آن جمع کثیریرا دیدم که زبانشان از شدت
حرارت از دهان خارج شده و من در اینحالت بودم از شدت حرارت و عطش پس دیدم از دور علم بزرگی نصب شده ... از
و سایه آن علم کشیده شده ای جماعتیکه نزد من بودند گفتم که این علم از کیست گفتند ... امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ...

حکایت محمد بیک

پس من سرعت کردم بسوی علم زمانیکه بآن رسیدم حوض بزرگی دیدم در مقابل امیر المؤمنین علیه السلام پس نور روی امیر المؤمنین از نور آن
بیشتر و آب حوض مانند نطع های سپید درخشید و امیر علیه السلام سیراب مینمود بکاسه ها و قدح های نورانی مانند اختران هر کسی که از شیعیان
خود موج موج میآمدند پس گفتم یا امیر المؤمنین مرا هم از این آب سیراب کن که جگرم از شدت عطش کباب شد فرمود که سیراب
نمیکنم ترا برو بسوی آنکسی که دوست میداری تا سیراب نماید گفت اعضای من از کلمات آنحضرت مضطرب گشته از شدت خوف
و فزع از خواب بیدار شدم و در حکایت بودم که میدیدی سید گوید باو گفتم ای محمد یک حالا توقف مینمائی و از جبت و طاغوت برائت
نمیجوئی لعنت نمیفرستی پس تبرا کن از ایشان و لعنت کن بر ایشان تا از گروه ما باشی که داخل شده اند در سایه آن رحمت عظمی سیکود
سر خود را فرو افکنده فکر میکرد و سید جلیل من فرمود که محمد یک بعد از این واقعه صاحب بصیرت شد مگر اینکه امر خود را از قوم دستری
خود پنهان مینمود **تذییل چهارم** در اشاره بثواب و فضیلت آب دادن و آنچه در این مقام تعلق بهم دارد بدانکه اخبار در این باب
بحد تواتر معنوی رسیده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اول ما یبتدء به فی الآخرة صدقة الماء یعنی اول آنچه
ابتدا میشود بجزای آن در آخرت صدقه آبست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که افضل الصدقة ابراد کبد حرا یعنی
افضل صدقه سرد کردن جگر گرم است و باز از آنحضرت منقولست من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة و من سقی
الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا و من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا یعنی هر که سیراب کند آب در جائی که آب در آنجا یافت شود
مثل شخصی است که یک بنده آزاد کرده باشد و کسی که سیراب نماید کسیرا در جائیکه آب یافت نشود مثل کسیست که نفسی زنده نماید و هر کس نفسی را
زنده کند بمنزله آنست که همه نفوس را زنده کرده و از حضرت ثبت مرویست که اعرابی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض
کرد مرا دعائی تعلیم فرما که بدان سبب داخل بهشت بشوم پس فرمود طعام کن و افشاء سلام حضرت فرمود که آن عرب عرض کرد طاقت
ندارم فرمود آیا شتر داری عرض کرد بلی فرمود یک شتر نگهدار و با او بار خانه آب ده که آبی میکشند امید آنکه قبل از پاره شدن مشک
در ضمن شتر از دست بهشت ترا واجب آید و باز از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل شده ان الله تعالی یحب ابراد الکبد الحرا و من سقی
کبدا حرا من بهیمة او غیرها اظله الله تعالی یوم لا ظل الا ظله الحدیث بدرستیکه خداوند عالم دوست میدارد سیراب
نمودن جگر تشنه را از حیوان و غیره خداوند کریم جا میدهد او را در سایه رحمت خود در روزیکه سایه نیست مگر سایه رحمت او و از ابن
عباس روایت شده قال اتی رجل الی النبی صلعم فقال ما عمل ان عملت به دخلت الجنة فقال اشتر سقاء جدیدا ثم اسق فیها
حتی تخرقها فانک لا تخرقها حتی تبلغ بها عمل الجنة الحدیث

حاصل مضمون آنکه یکی مردی بخدمت حضرت پیغمبر آمده سؤال نمود که کدام عملست که بواسطه آن عمل داخل بهشت میشوم فرمود مشکی تازه بگیر
و مردم را با آن سیراب کن تا پاره شود پس بدرستیکه تو از پاره شدن آن برسی بعمل بهشت و از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست قال من اطعم
مؤمنا من جوع اطعمه الله تعالی من ثمار الجنة و من سقی مؤمنا من ظما سقاه الله تعالی من الرحیق المختوم و من کسی مؤمنا کساه الله من الثیاب الخضر
حاصل مضمون آنکه فرموده هر که طعام دهد مؤمنی را در گرسنگی او طعام میکند خدای تعالی او را از میوه های بهشت و هر که سیراب کند مؤمن تشنه را
سیراب میکند خدای تعالی او را از رحیق مختوم و هر که لباس دهد مؤمنی را بپوشاند خدای تعالی او را از لباسهای سبز بهشت محدث زمانیکه این
اخبار را دانستی پس بدان بدرستیکه روایت کرده عبد الرزاق سعیدی که از علمای عامه و ائمه احادیث اهل سنت از ابی علقمه مولی بنی هاشم
که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما خواند بعد تعقیبات نمود بسوی ما و فرمود ای اصحاب من شب گذشته عمم حمزة ابن
عبد المطلب و برادرم جعفر ابن ابیطالب را در خواب دیدم و در پیش ایشان یک طبق حلوا بود پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن
حلوا گردیده انگور شد پس ساعتی از آن خوردند که رطب شد و ساعتی از آن خوردند پس من بایشان نزدیک شده گفتم پدر و مادرم فدای
شما باد کدام یکی از اعمال افضل یافتید گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد افضل اعمال را سه چیز یافتیم صلوات فرستادن بر شما و سیراب
نمودن تشنگان و دوستی علی ابن ابیطالب پس میگویم ای محبان و دوستان آل رسول بدرستیکه مطلق آب دادن زمانیکه
این درجه و منزلت داشته باشد پس چگونه خواهد بود فضیلت و منزلت آن در مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام پس شکی نیست در اینکه
فضیلت آب دادن در مجلس عزا مضاعف و بیشتر خواهد بود و بعد از آن میگویم اگر محبین اگر قادر نباشند بخرج مال در مجلس عزای او
قادر باشند بکارهای آسان که محتاج نیست بصرف مال مانند آب دادن و خدمت نمودن پس اقلا این خدمات را غنیمت شمرده کرد

ومانند آنست و خجالت از این مثل خجالت کشیدن از غیبت کردن نقلی از حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است پس چگونه
چنین نباشد زیرا چیزی که در شدت فضیلت او از فضیلت خرج اموال کثیره در راه محبت ایشان کمتر نباشد خجالت نمیکشد از آن شخص کامل در مرتبه محبت
و زیاد میشود درجات و فضیلت خادم در وقت خدمت خود و سقا در وقت آب دادن در حالت خضوع و ذکر سید الشهدا ع
افضل و کامل میشود این آنحضرت است چنانکه صادق علیه السلام تعلیم کرده اینکه بگوید صلی الله علیک یا ابا عبد الله و سه مرتبه تکرار نیست
و تاکید شده این ذکر در شرب آب خورنده در مجلس عزا حیره چنانکه در روایت داود رقی است که میگوید بودم نزد حضرت صادق علیه السلام
اذ استسقی الماء فلما شربه رأیته قد استعبر و اغرورقت عیناه بدموعه ثم قال لی یا داود لعن الله قاتل الحسین علیه السلام فما من
عبد شرب الماء فذکر الحسین علیه السلام و لعن قاتله الا کتب الله له مائة الف حسنة و حط عنه مائة الف سیئة
و رفع له مائة الف درجة و کانما اعتق مائة الف نسمة و حشره الله یوم القیامة ثلج الفؤاد که آنسرور آب خواست بعد از آنکه آب را خورد چشمهای آنسرور
پر از اشک شده فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین را پس نیست بنده که آب بخورد و یاد کند حسین علیه السلام را و لعن نماید
قاتل او را مگر اینکه مینویسد خدا برای او صد هزار حسنه و محو میکند از او صد هزار سیئه و بلند نماید برای او صد هزار درجه و گویا که آزاد کرده
صد هزار غلام را و محشور میکند خدا تعالی او را در روز قیامت با خاطر مسرور و قلب شکور انتهی پس هر که فکر کند در این روایت سید ا
الحدیثی که در نسخه دارند از اوراق اصل و مسندی است باینمعنی که او مذکور است در کتابی از کتب علما اگرچه نرسیدیم بآن در کتابی
و آن حدیث اینست که حکایت شده ان الصادق علیه السلام کان عنده رجل من اصحابه فلما امسیا و ادیا الفرائض ثم اکلا الطعام
نام ذلک الرجل و اشتغل الامام بالعبادة من الصلوة و التضرع و البکاء و الابتهال الی الله تعالی الی ان طلع الفجر فلم ینم الامام ع
فی تلک اللیلة اصلا فلما اصبحا قال ذلک الرجل والله ایئست من النجاة و لا ارجوها ابدا قال الامام لم ذا قال اذا کان حالک کذلک
من کثرة العبادة و تبعیدک الکرى عن عینیک من خشیة الله تعالی و البکاء بکاء الثکلی مع انک معصوم و اعلی درجة العصمة و لم یخلق
الله تعالی الافلاک و ما فیها و الدنیا و الآخرة الا لاجلکم اهل البیت فکیف ارجو النجاة مع ما انا علیه فقال الامام علیه السلام انک
عملت البارحة عملا یساوی فضله فضل ما اشتغلت من العبادة و البکاء الی الفجر فقال الرجل ماذا عملت البارحة فقال علیه السلام
انک لما نمت غلب علیک العطش فی اثناء النوم فقمت و اخذت الکوز و شربت الماء فذکرت الحسین علیه السلام و صلیت علیه و لعنت
قاتله ثم رجعت الی مضجعک انتهی حاصل معنی آنکه نزد حضرت صادق علیه السلام یکی از اصحابش بود زمانیکه سر شب فریضه را
بجا آوردند و طعام میل کردند آن مرد خوابید و امام مشغول عبادت شد تا طلوع فجر پس امام علیه السلام در این شب اصلا نخوابید و زمانیکه
صبح شد آن مرد عرض کرد که قسم بخدا از نجات مایوس شدم و دیگر امیدی ندارم حضرت فرمود چرا عرض کرد در صورتیکه حالت شما چنین باشد
از کثرت عبادات و دور شدن خواب از چشمهای شما از خوف خدا تعالی و گریه کردن مانند گریه زن پسر مرده با اینکه تو معصومی در
اعلی درجه عصمت و خلق نفرموده خدا تعالی آسمانها و آنچه در آنهاست و دنیا و آخرت را مگر بخاطر شما اهل بیت پس چگونه من امید نجات که من
دارم امید نجات پس امام علیه السلام فرمود که تو شب گذشته عملی کردی که برابر است فضیلت آن بر فضیلت آنچه که من مشغول شدم
پس آن مرد عرض کرد که شب گذشته چه عملی کردم فرمود در وقتی زمانیکه خوابیدی عطش تو را غلبه کرد در اثنای خواب بیدار شدی و کوزه
گرفته آب خوردی و امام علیه السلام را بخاطر آوردی و صلوات فرستادی و لعن بر قاتل او کردی و بعد در خوابگاه خود خوابیدی این بود
عمل تو که فضیلت برابر عمل من دارد پس پوشیده نماند لابد این روایت را باید معتقد باشیم بعقیده ای و آن اینست که بگوئیم مقصود معصوم علیه السلام
از اینکه صلوات فرستادن بر حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او برابر میشود در فضیلت آنچه که من کرده ام از عبادت و گریه تا صبح یعنی از حیثیت
و کیفیت فعل او با قطع نظر از مرتبه عصمت و خلافت و ولایت مطلقه پس زمانیکه امر آشکار شد بدان که در این سر لطیف دو وجه است در معنیت
در اینکه اشتمال دارد سید الشهدا ع در وقت خوردن آب باین فضیلت که ذکر شد بجهة آنست که ذکر آن مظلوم سوخته العطش را در وقت
آب خوردن لازم داشته یاد عطش او را و آن حالتی که او را در حین شهادت بود به یاد میآورد قلب ذاکر را و اشک چشم او جاری شده
بگوید یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما یعنی ای کاش بودم با تو و میرسیدم بفوز عظیم و داخل میشود در حزب شهدای کربلا و ب
حظ درمیشود این کلمه از او در روز و شب ده مرتبه بعد از آب خوردن و میرسد بآنچه وعده داده شده از جهة استحقاق بجهة اینکه
این امور کاشف است از تحقق ملکه نور ایمانیه یعنی ملکة الولایة و از آثار دوست و گاه باعث میشود این تذکر و ذکر مایه خلاص شدن از
عقوبات برزخ و وسیله رسیدن باعلی درجه فرح و سرور در نشأه برزخیه و حکایت شده که شخصی موثق سلطان اعظم

و خاقان مغفور فتحعلیشاه را در خواب دید در حالت خوبی و تجمل تمام و در بر لباس فاخر و در سر تاج سلطنت داشت از او پرسیدم بچه عمل
بدین مرتبه رسیدی گفت قسم بخدا که گذشت حق تعالی از گناهان من و رسیدم باین مرتبه علیه و منزلت عظیمه مگر بیک عمل در قضیه و آن قضیه چنان
بود که در ایام حیاتم شبی که بسیار گرم بود عطش من غلبه نموده از خواب بیدار شدم و بیکی از کنیزان اعلام کردم که
آب بیاورند یکنفری از ایشان بیدار شدند و کاسه که مملو از آب و در میان برف و یخ سرد شده بود مرا نزدیک بود پس
عطش مرا ابرد آورده بار دیگر آنها را صدا کردم تا یکنفر از ایشان از خواب بیدار شد پس قصد کردم که ایشان را عذاب کنم
در آنوقت متذکر شدم بعطش حضرت سید الشهدا و آن بی‌بی‌ها که در حالت شهادت داشتند مانند فرزندان عزیزش بوده‌اند گریه کردم در این حالت بودم
که آن کنیز کاسه آب آورد پس گرفتم و نخوردم بلکه نوحه و گریه بسیار کردم تا آنکه غش مرا عارض شد حال این مرتبه عظمی و عطیه کبری که مرا است
بسبب تذکر عطش آنحضرت و گریستن بجهت اوست و عجب‌تر از این در خواب پسر برادر این پادشاه است و قریب به سال است
وفات نموده و نامش میرزا شاه جوان کثیر المحبت بسید الشهدا روحی له الفداء بود بحدیکه نمیگذشت بر او مدت و ساعتی مگر
اینکه ذکر میکرد سید الشهدا علیه السلام را و مرثیه بلکه میشد و میگفت بابی انت و امی یا اباعبدالله و لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما
و لکنه گنهکار و ضایع کننده و او قائل بشرب خمر و عرق و عجب این بود که در حالت مستی هم ترک ذکر حسین علیه السلام نمیکرد و بعد از
وفات او یکی از ندمایش در خواب دید در حالت خوبی متلبس بلباسهای فاخره و در غایت فرح و شادی پرسیدش که
آیا از نهایت شراب خوردن و اسراف گفت نه والله بشرب شراب خوردن مبتلا شدن بعذاب دردناک دو طبقه
در جهنم ولی عجب تو بجاییت زیراکه تو شرب خمر مرا ذکر کردی و یاد و آه کشیدن مرا بر حسین فراموش کردی و حال آنکه سید الشهدا
که من هیچ وقت در ترک ذکرم حتی در اوقات مستی پس ملائکه قصد کردند مرا بجهنم اندازند سید الشهدا علیه السلام ایشان را منع نمود
بعد از آن عطا فرمود حق تعالی این عطیه کبری و درجه علیا را ببرکت آنحضرت و این حکایت را شخص موثقی بمن ذکر نمود که سخن او حجت داند و
و حالا موجود است گفت آنکسیکه این خواب را دیده مرویست از علماء معتمدین در نقل و صادق در اخبار خود بعد از آن میگویم ای اخوان
روحانی و دوستان ایمانی هرگاه اخذ نمودید آنچه ذکر نمودم با تامل و تدبر رسید اینکه وجه امر سید الشهدا علیه السلام شیعیان خود را
بذکر نمودن آنحضرت در وقت آب خوردن بفرمایش خود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی پس نظر کن که آنحضرت چگونه معدن
جود و کرم و منبع رحمت و مروت است که اراده نموده هر روز شیعه چند مرتبه بفیض برسد بآن فیضی که رسید بآن شهدا بیکدفعه
بعد نظر کن بعموم ترحم آنحضرت و شمول مهربانیش در آنحال که فرموده او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی پس اراده نموده آنحضرت
اینکه عطا کند خدا بمثل و در ابر بغریب و شهید پس هرگاه بیائی و حاضر باین ... برادران بدرستیکه ندبه کردن بطریق جزع مکروه است
مطلقا مگر ندبه و جزع نمودن بر سید الشهدا علیه السلام زمانیکه دانست آنحضرت روحی له الفداء که مردم فارغ نمیشوند از ندبه و جزع
بر اولاد و برادران و پدران و دوستان خودشان خصوصا زمانیکه بظلم و عدوان در بلاد غربت کشته شوند امر نمود آنحضرت آنها را
بر ندبه و جزع کردن بر او تا اینکه بوده باشد هر ندبه و جزع کننده و کشته شده بظلم و عدوان در شهر غربت ماجور بسبب ندبه و جزع
بر آنحضرت روحی له الفداء زیرا در این ندبه و جزع علاوه بر اجر مایه تسلی و آرامیست بر مصیبت زدگان و چگونه چنین نباشد و کدام مصیبت
قیاس میشود بمصیبت آنحضرت و قسم بخدا بدرستیکه همه مصائب بمصیبت او مانند نسبت قطره بدریا و کدام شهید است که او هم ذبیح قفا شده
و هم نحر او آه پدر و مادرم فدای او باد که تو را هم ذبح کردند و هم نحر و این مصیبتی و حسرتی بر حسرتی که مذبوح شد و مذبوحی که منحور پس بدرستیکه
قسم بخدا که آنسرور را نحر کردند مانند نحر شتر بعد ذبح کردند مثل ذبح گوسفند پس هرگاه بگوئی بدرستیکه حضرت امام حسن علیه السلام فرموده
فانه ذبح کما یذبح الکبش میگویم بدرستیکه کلام امام حسن علیه السلام از کلماتی است که قلبها را میسوزاند و جگرها را میگدازد و جاری
مینماید از چشمهای درمحبت و وداد کاملت عوض اشک خون و بیان این بدرستیکه تشبیه در کلام آنسرور بملاحظه یکجهت است پس اراده کرده
اینکه بیان نماید آن مطلب را و آن اینست که آن ملاعین کشتند و ذبح نمودند آنسرور را در مجمع مردم بسیار از کسانیکه ادعای اسلام مینمودند
و منع ننمود قاتل و ذبح کننده را احدی و نگفت کسی او را که دست نگهدار ... و بود ذبح کننده او که خدا لعنتش کند ذبح میشود
گویا در منظر و مرئی از ایشان گوسفندی که جایز بود ذبح او با اینکه در مجمع ایشان شتر نحر میشود که خون او مباح است و همین مراد امام علیه السلام
پس کلام آنسرور را افاده حصر میکند مانند نه باشد با آنچه ذکر کردیم و چگونه چنین نباشد با اینکه بودن سید الشهدا علیه السلام منحور
در اول بعد از آن مذبوح از آنحضرت که افاده میکند آنرا فقرات بسیار از زیارات ماثوره و علماء ... داده

چنانکه خبر دار میشوی بر آنها در موضع خود بعد مخفی نماند بدرستیکه امام علیه السلام ملاحظه کرد در تشبیه ذبح آنسرور بذبح قوچ و گوسفند امور دیگر را که ملاحظه میشود نزد قصابان ذبح کننده که از شرع ماخوذ نشده تیز کردن کارد و کشیدن کارد بر مذبوح از گوسفند وغیره و سرعت قطع و عدم دادن و کشیدن او بجای دیگر و کشیدن او بر مذبح بعد آزار و اذیت ایشان دادن قبل از ذبح و کارد بقوت کشیدن و سعی کردن در سرعت تا آن شد آه آه هزار هزار آه پس چگونه جاری نشد انکه ملاحظه شود در تشبیه که واقعست در کلام معصوم علیه السلام این امور نزد اهل پس بدرستیکه شمر لعین زندیق ولد الزنا بعمل آورد در وقت ذبح آنسرور عکس این امور را از شدت عداوت وکثرت عناد چگونه تاب بیاورم اینکه بیان کنم نفسه آنها را ایکه از آنها بتفصیل بیان شود یا چگونه قلم طاقت بیاورد اینکه بنویسد و نقش کند این را صفحه کتاب و نقش بوجه تصریح الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مقدمهٔ هفتم در بیان وقایع بر عظمای انبیاء و مرسلین و همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وقت عبورشان از زمین کربلا اتفاق افتاده و همچنین در بیان نزول ملائکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فوج فوج برای خبر شهادت سید الشهداء روحی له الفداء و همچنین در بیانات متعلقه بر این باب پس از کتب منتخب روایت شده ان آدم علیه السلام لما هبط الی الارض لم یر حوا فصار یطوف الارض فی طلبها فمر بکربلاء فاغتم وضاق صدره من غیر سبب وعثر فی الموضع الذی قتل فیه الحسین علیه السلام حتی سال الدم من رجله فرفع راسه الی السماء وقال الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به فانی طفت جمیع الارض وما اصابنی سوء مثل ما اصابنی فی هذه الارض فاوحی الله الیه یا آدم ما حدث منک ذنب ولکن یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین علیه السلام ظلما فسال دمک موافقة لدمه فقال آدم ایکون الحسین نبیا قال لا ولکنه سبط النبی محمد صلی الله علیه و آله قال ومن القاتل له قال قاتله یزید لعین اهل السموات والارض فقال آدم ع فای شیء اصنع یا جبرئیل قال العنه یا آدم فلعنه اربع مرات ومشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حواء هناک — اینکه جناب آدم علیه السلام بزمین نازل شد حوا را ندید پس در طلب حوا بروی زمین میگردید که گذارش بکربلا افتاده بی سبب محزون و دلتنگ گشته در زمین قتلگاه حضرت حسین بزمین افتاد و خون از پایش جاری شد سر خود را بسوی آسمان برداشت و عرض کرد الهی آیا از من گناه دیگر صادر شده که بسبب آن مرا عتاب کردی که همه روی زمین را گشتم نرسید مرا از حزن مثل آنچه در این زمین مرا رسید پس از جانب خداوند عالم وحی رسید که یا آدم گناهی از تو حادث نشده ولی چون فرزند تو حسین علیه السلام در این زمین بظلم کشته میشود از این جهة خون تو بموافقت خون او جاری شد پس آدم عرض کرد آیا حسین پیغمبر است ندا رسید نه بلکه سبط پیغمبر است که محمد باشد آدم پرسید که کیست قاتل او خطاب رسید قاتلش یزید که لعین اهل آسمانها و زمینهاست آدم پرسید چه کنم یا جبرئیل عرض کرد لعن کن بر او یا آدم پس چهار مرتبه او را لعنت کرده و چند قدم بسوی جبل عرفات رفت و حوا را در آنجا ملاقات کرد در کتاب عوالم از انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده فی العوالم عن [illegible] عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لما اراد الله تعالی ان یهلک قوم نوح اوحی الله الیه ان شق الواح الساج فلما شقها لم یدر ما یصنع بها فهبط جبرئیل فاراه هیئة السفینة ومعه تابوت فیها مائة الف مسمار فتمت المسامیر کلها السفینة الی ان بقیت خمسة مسامیر فضرب بیده الی مسمار فاشرق بیده واضاء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال انا علی اسم خیر الانبیاء محمد بن عبد الله علیه السلام فهبط جبرئیل علیه السلام فقال له یا جبرئیل ما هذا المسمار الذی ما رایت مثله فقال هذا باسم سید الانبیاء محمد بن عبد الله علیه السلام اسمره علی اولها علی جانب السفینة الایمن ثم ضرب بیده الی مسمار ثان فاشرق وانار فقال نوح وما هذا المسمار فقال هذا مسمار اخیه وابن عمه سید الاوصیاء فاسمره علی جانب السفینة الایسر فی اولها ثم ضرب بیده الی مسمار ثالث فزهر واشرق وانار فقال جبرئیل علیه السلام هذا مسمار فاطمة علیها السلام فاسمره علی جانب مسمار ابیها ثم ضرب بیده الی مسمار رابع فزهر وانار فقال جبرئیل هذا مسمار الحسن ع فاسمره علی جانب مسمار ابیه ثم ضرب بیده الی مسمار خامس فزهر وانار واظهر النداوة فقال هذا مسمار الحسین ع فاسمره الی جانب مسمار ابیه فقال نوح یا جبرئیل ما هذه النداوة فقال هذا الدم فذکر قصة الحسین ع وما تعمل الامة فلعن الله قاتله وظالمیه وخاذله

حدیث مسمار کشتی نوح ع

حاصل معنی آنکه زمانیکه اراده نمود حق تعالی هلاک کند قوم نوح را وحی نمود حق تعالی باینکه شق کند الواح ساج را زمانیکه شق نمود آنها را ندانست که با آنها چه سازد جبرئیل نازل شده و صورت کشتی را تعلیم نمود و با او تابوتی بود که در آن صد هزار مسمار بود و همه آن مسامیر را بکشتی نمود تا پنج مسمار باقی ماند پس از آن یکی از آنها را برداشت و دست خود را بمسماری زد پس مسمار درخشید در دست نوح درخشنده شد مانند ستاره درخشنده در آسمان حضرت نوح متحیر شد پس خداوند عالم آن مسمار را گویا

کرد و بزبان فصیح گفت یا نوح من نام خیر انبیاء محمد بن عبدالله علیه السلام هستم پس جبرئیل نازل شده گفت یا جبرئیل این مسمار یکم مثل
او را بر کندید نام چیست گفت این نام سید انبیاء محمد ابن عبدالله است پس آن را با دل کشتی بجانب راست بزن بعد مسمار دویم را بر داشت
او هم درخشیده و نورانی شد حضرت فرمود این مسمار چیست جبرئیل عرض کرد که این نام برادر و پسر عم آن پیغمبر سید اوصیا علیه السلام است
بزن او را بجانب چپ کشتی نزد اول آن بعد مسمار سیم را بر داشت او هم روشن و درخشنده و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این نام فاطمه
علیها السلام است آن را بزن بجانب مسمار پدرش بعد مسمار چهارم را بر داشت او هم درخشید و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این نام حسن علیه السلام است
آن را هم بزن بجانب مسمار پدرش بعد مسمار پنجم را بر داشت او هم درخشید و نورانی شد و رطوبتی از او ظاهر شد برنگ خون جبرئیل عرض کرد
این مسمار نام حسین علیه السلام است آن را هم بزن بجانب مسمار پدرش حضرت نوح علیه السلام فرمود یا جبرئیل این رطوبت چیست عرض
کرد این خونست پس ذکر نمود قصه حسین علیه السلام را و آنچه امت با او می‌نمایند پس لعنت کند خداوند عالم قاتل و ظالم و خوار کننده او را
و از کتاب منتخب روایت شده ان نوحا لما ركب في السفينة طافت به جميع الدنيا فلما مرت بكربلاء اخذته الارض وخاف نوح
الغرق فدعا ربه وقال الهي طفت جميع الدنيا وما اصابني فزع مثل ما اصابني في هذه الارض فنزل جبرئيل ع وقال يا نوح في هذا الموضع
يقتل الحسين ع سبط محمد خاتم النبيين وابن خاتم الاوصياء فقال ومن القاتل له يا جبرئيل قال جبرئيل قاتله لعين اهل سبع سموات
وسبع ارضين فلعنه نوح عليه السلام اربع مرات فسارت السفينة حتى بلغت الجودي واستقرت عليه
حاصل معنی آنکه زمانیکه حضرت نوح سوار کشتی شد جمیع دنیا را بآن بگردید تا بکربلا رسید کشتی در آنجا بند شد حضرت نوح از
غرق ترسیده و بدرگاه خداوند عالم متوجه شده عرض کرد الهی جمیع دنیا را گردیدم مرا خوفی مثل این زمین نرسید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا نوح
شهید میشود در این زمین امام حسین علیه السلام که سبط خاتم النبیین محمد و سید الاوصیاست حضرت نوح پرسید یا جبرئیل قاتل کیست عرض کرد قاتل او
لعین هفت آسمان و زمین است پس حضرت نوح چهار مرتبه او را لعن کرد و کشتی روانه شد تا بکوه جودی رسیده و در آنجا قرار گرفت
وروي ان ابرهيم ع مر في ارض كربلاء وهو راكب فرسا فعثرت به وسقط وشج راسه وسال دمه فاخذ في الاستغفار وقال الهي اي شيء
حدث مني فنزل اليه جبرئيل ع وقال يا ابرهيم ما حدث منك ذنب ولكن هنا يقتل سبط خاتم الانبياء وابن خاتم الاوصياء فسال دمك موافقة
لدمه قال يا جبرئيل ومن يكون قاتله قال لعين اهل السموات والارضين والقلم جرى على اللوح بلعنه بغير اذن ربه فاوحى الله تعالى الى
القلم انك استحققت الثناء بهذا اللعن فرفع ابرهيم يديه ولعن يزيد لعنا كثيرا وامن فرسه بلسان فصيح فقال ابرهيم لفرسه اي شيء عرفت حتى
تؤمن على دعائي فقال يا ابرهيم انا افتخر بركوبك علي فلما عثرت وسقطت عن ظهري عظمت خجلتي وكان سبب ذلك من يزيد لعنه الله تعالى
و روایت شده بدرستیکه حضرت ابراهیم علیه السلام از زمین کربلا عبور مینمود که اسب غلطید و حضرت از اسب افتاد و سر مبارکش شکسته
خون جاری گشت حضرت شروع باستغفار نمود و عرض کرد الهی چه چیز از من ظاهر شد جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا ابراهیم چیزی از تو سر نزده ولی
چون در اینجا سبط خاتم انبیاء و فرزند سید اوصیا شهید میشود از اینجهة خون تو در اینجا جاری شد تا موافق باشد بخون او فرمود یا جبرئیل
قاتل او کیست گفت لعین اهل آسمانها و زمینها و قلم جاری شد بر لوح بلعن قاتلش قبل از اذن خداوند عالم و خداوند عالمیان وحی نمود بسوی قلم
بدرستیکه تو مستحق ثنا شدی بسبب این لعن حضرت ابراهیم دستهای خود را برداشته یزید را لعن بسیار نمود و اسب آمین گفت و بزبان فصیح
حضرت ابراهیم با اسب خود فرمود تو چه چیز دانستی که آمین گفتی عرض کرد یا ابراهیم من فخر میکردم بسبب سوار شدن تو بر من پس زمانیکه سکندری
خوردم و تو از پشت من افتادی بسیار خجل شدم و سبب این از شومی یزید لعنه الله بود و روایت شده ان اسمعيل عليه السلام كانت
اغنامه ترعى بشط الفرات فاخبره الراعي انها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ كذا يوما فسأل ربه عن سبب ذلك فنزل جبرئيل وقال يا اسمعيل
سل غنمك فانها تجيبك عن سبب ذلك فقال لها لم لا تشربين من هذا الماء فقالت بلسان فصيح قد بلغنا ان ولدك الحسين ع سبط محمد
صلى الله عليه واله يقتل هنا عطشانا فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزنا عليه فسألها عن قاتله فقالت يقتله لعين اهل السموات
والارضين والخلائق اجمعين فقال اسمعيل عليه الصلوة والسلام اللهم العن قاتل الحسين عليه الصلوة والسلام
حاصل مضمون آنکه گوسفندان اسمعیل علیه السلام در کنار شط فرات میچریدند پس شبان آنحضرت را خبر داد که گوسفندان چند روز است
از فرات آب نمیخورند حضرت اسمعیل سبب آن را از خدا تعالی سؤال فرمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل جهت آن را از گوسفندان
خود بپرس که بتو بیان میکنند سبب آن را پس حضرت بگوسفندی فرمود چرا از آب این نهر نمیخوری گوسفند بزبان فصیح عرض کرد زیرا
که بما رسیده فرزند تو حسین که سبط محمد است در اینجا تشنه شهید میشود از اینجهة ما از این نهر آب نمیخوریم بسبب محزون بودن با و پس حضرت

حال نوح

حال ابراهیم

حال اسمعیل

از قاتل آنسرور پرسید عرض کرد شهید میکند او را لعین اهل آسمانها و زمینها و همه مردم حضرت اسمعیل عرض کرد خدایا لعنت کن قاتل حسین را

جناب موسی

و روایت شده و رُوِیَ اَنَّ مُوسیٰ ع کانَ ذاتَ یَومٍ سائراً و مَعَهُ یُوشَعُ بنُ نُونٍ فَلَمّا جاءَ الی ارضِ کربلاءَ انخرقَ نعلُهُ وانقطعَ شِراکُهُ ودخلَ الحَسَکُ فی رِجلَیهِ وسالَ دَمُهُ فقالَ اِلهی ایُّ شَیءٍ حَدَثَ مِنّی فاوحَی اللهُ تعالی اِلَیهِ اَنَّ هُنا یُقتَلُ الحسینُ ع وهُنا یُسفَکُ دَمُهُ فسالَ دَمُکَ موافقةً لِدَمِهِ فقالَ یا رَبِّ وَمَن یَکونُ الحسینُ علیه السلام فقیلَ لَهُ هو سِبطُ محمّدٍ المُصطفی وابنُ علیٍّ المرتضی علیهما السلام قالَ ومَن یکونُ قاتلُهُ فقیلَ هو لَعینُ السَّمکِ فی البِحارِ والوُحوشِ فی القِفارِ والطُّیورِ فی الهَواءِ فرفعَ موسی علیه السلام یَدَیهِ ولَعَنَ یزیدَ ودَعا علیهِ وامَّنَ یوشعُ بنُ نونٍ علی دُعائِهِ ومَضی لِشأنِهِ حاصل مضمون آنکه جناب موسی علیه السلام با یوشع ابن نون روزی سیر میکردند همینکه بزمین کربلا رسیدند نعلین حضرت موسی علیه السلام پاره شد و بپایش کسکیت و خار بپای مبارکش خلید و خون جاری شد عرض کرد الهی چه چیز از من حادث شد وحی بود صدا آمد بسوی او که در اینجا حسین علیه السلام را بپا شهید میشود و خونش ریخته گردد جاری شده خون تو بجهة موافقت بخون او عرض کرد یا رب حسین کیست جواب رسید که سبط محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است عرض کرد قاتلش کیست ندا رسید لعین ماهیها در دریاها و وحشیها در بیابانها و مرغها در هوا حضرت موسی دستهای خود را بلند فرمود و لعن نمود یزید را و نفرین کرد و یوشع بن نون بر دعای او آمین گفت و روانه شد و رفت

جناب سلیمان

و رُوِیَ اَنَّ سُلَیمانَ علیه السلام کانَ یَجلِسُ علی بِساطِهِ ویَسیرُ فی الهَواءِ فمَرَّ ذاتَ یَومٍ وهو سائرٌ فی ارضِ کربلاءَ فادارَتِ الرِّیحُ بِساطَهُ ثلاثَ دَوراتٍ حتّی خافوا السُّقوطَ فسَکَنَتِ الرِّیحُ ونَزَلَ البِساطُ فی ارضِ کربلاءَ فقالَ سلیمانُ لِلرّیحِ لِمَ سَکَنتِ فقالَت اِنَّ هُنا یُقتَلُ الحسینُ علیه السلام فقالَ ومَن یَکونُ الحسینُ قالَت هو سِبطُ محمّدٍ المُختارِ وابنُ علیٍّ الکَرّارِ فقالَ ومَن قاتِلُهُ قالَت لَعینُ اهلِ السَّماواتِ والارضینَ یزیدُ لع فرفعَ سلیمانُ یَدَیهِ ولَعَنَهُ ودَعا علیهِ وامَّنَ علی دُعائِهِ الانسُ والجِنُّ فهَبَّتِ الرِّیحُ وسارَ البِساطُ الحدیث

حاصل مضمون آنکه حضرت سلیمان بر بساط نشسته و در هوا سیر مینمود روزی در سیر خود بزمین کربلا عبور کرد باد بساط او را سه مرتبه گردانید چنانکه اهل بساط خوف کردند پس باد ساکت شد و بساط نازل شد بزمین کربلا پس حضرت سلیمان باد را فرمود چرا ساکت شدی عرض کرد در اینجا شهید میشود در اینجا حسین فرمود حسین کیست عرض کرد سبط محمد مختار و فرزند علی کرار است حضرت فرمود قاتلش کیست عرض کرد لعین اهل آسمانها و زمینها یزید حضرت دستهای خود را بلند فرمود و لعن و نفرینش کرد و نفرین آنسرور را جن و انس آمین گفتند پس وزید باد و روان شد

جناب عیسی

و روایت شده و رُوِیَ اَنَّ عیسی ع کانَ سائحاً فی البَراری ومَعَهُ الحَوارِیّونَ فمَرّوا بکربلاءَ فرأوا اسداً کاسراً قد اخذ الطّریقَ فتقدَّمَ عیسی الی الاسدِ فقالَ لَهُ لِمَ جَلَستَ فی هذا الطّریقِ ولا تَدَعُنا نَمُرُّ فیهِ فقالَ الاسدُ بلسانٍ فصیحٍ اِنّی لَم اَدَع لَکُمُ الطّریقَ حتّی تَلعَنوا قاتِلَ الحسینِ علیه السلام فقالَ عیسی علیه السلام ومَن یَکونُ الحسینُ قالَ هو سِبطُ محمّدٍ النَّبیِّ الامّیِّ وابنُ علیٍّ الوَلیِّ قالَ ومَن قاتِلُهُ قالَ قاتِلُهُ لَعینُ الوُحوشِ والذُّبابِ والسِّباعِ اَجمَعَ خُصوصاً ایّامَ عاشوراءَ فرفعَ عیسی علیه السلام یَدَیهِ ولَعَنَ یزیدَ لعنه الله ودَعا علیهِ وامَّنَ الحَوارِیّونَ علی دُعائِهِ علیه الصلوة والسلام فتنحّی السَّبُعُ عن طَریقِهِم ومَضَوا لِشأنِهِم وعنِ المفید فی الارشادِ باسنادِهِ عن امِّ سَلَمَةَ حاصل مضمون آنکه حضرت عیسی علیه السلام در بیابانها سیاحت مینمود با حواریین عبورشان بزمین کربلا افتاد دیدند شیر مهیبی سر راه ایشان را گرفته حضرت عیسی پیش آمده و فرمود چرا در این راه نشسته و ما را مانع هستی شیر بزبان فصیح عرض کرد بر نمیخیزم من شما را نمیگذارم از اینجا بگذرید تا لعن نمایید یزید قاتل حسین را پس حضرت عیسی پرسید حسین کیست عرض کرد سبط نبی امی محمد و فرزند علی ولی پس حضرت عیسی دستهای خود را بلند کرده یزید را لعن و نفرین نمود و حواریین آمین گفتند در اینحال شیر از سر راه کناره شد و ایشان گذشتند

حدیث ام سلمه

و از مفید علیه الرحمة در کتاب ارشاد باسناد خود از ام سلمه روایت کرده اِنَّها قالَت خَرَجَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلِهِ مِن عِندِنا ذاتَ لیلةٍ فغابَ عنّا طویلاً ثمّ جاءَنا وهو اشعثُ اغبرُ ویَدُهُ مضمومةٌ فقلتُ لَهُ یا رسولَ اللهِ ما لی اراکَ شَعِثاً مُغبَرّاً فقالَ اُسرِیَ بی فی هذا الوقتِ الی موضعٍ مِنَ العراقِ یُقالُ لَهُ کربلاءُ فاُریتُ فیهِ مَصرَعَ الحسینِ ابنی وجماعةٍ مِن وُلدی واهلِ بیتی فلم اَزَل القُطُ دِماءَهُم فها هی فی یَدی وبَسَطَها الَیَّ فقالَ خُذیها واحفَظیها فاخَذتُها فاذا هی شِبهُ تُرابٍ احمرَ فوضعتُهُ فی قارورةٍ وسَدَدتُ راسَها واحتفظتُ فلمّا خرجَ الحسینُ علیه السلام مِن مکّةَ متوجّهاً نحوَ العراقِ کنتُ اُخرِجُ تِلکَ القارورةَ فی کلِّ یومٍ ولیلةٍ فاشمُّها وانظُرُ الیها ثمّ ابکی لِمُصابِهِ فلمّا کانَ یومُ العاشرِ مِنَ المحرّمِ وهو الیومُ الذی قُتِلَ فیهِ الحسینُ ع اخرجتُها فی اوّلِ النّهارِ وهی بحالِها ثمّ عُدتُ الیها آخرَ النّهارِ فاذا هی دمٌ عبیطٌ فصِحتُ فی بیتی وبَکَیتُ وکظمتُ غیظی مخافةَ ان یسمعَ اعداؤهم بالمدینةِ فیُسرِعوا بالشّماتةِ فلم ازل حافظةً للوقتِ والیومِ حتّی جاءَ النّاعی یَنعاهُ فحقّقَ ما رایتُ الحدیث

حاصل مضمون آنکه میگوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدت طولی از ما غایب شد بعد از آن تشریف

نمود و در حالتیکه گرد و غبار آلوده شده و کف دست بهم گذاشته بود عرض کردم یا رسول الله چرا شما را گرد و غبار آلوده می بینم فرمود در این ساعت
زمینی از عراق بردند که آنرا کربلا میگویند و مرا نشان دادند مصرع فرزندم حسین و جمعی از اولاد و اهل بیت من و من مدام از خون ایشان بر
میگرفتم پس اینست خون او در دست من و آنرا بمن نشان داد و فرمود بگیر این خون را و نگهدار پس من آنرا گرفتم و آن شبیه بود بخاک سرخ
پس آنرا در شیشه گذاشته و سر شیشه را بسته نگهداشتم پس زمانیکه حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق خارج شد من در هر روز و شب این شیشه را بیرون میآوردم
و بخاک نظر کرده و استشمام مینمودم بعد بمصائب حسین میگریستم تا روز عاشورا که روز قتل آنحضرت شد آن شیشه را بیرون کردم در اول
روز بحال خود بود دیدم بعد در آخر آن روز که آمدم نزد آن شیشه دیدم آنخاک خون شده پس در خانه خود صیحه زدم و گریه نمودم و خود
را ترس اینکه مبادا دشمنان ایشان که در مدینه بودند بشنوند و شماتت نمایند ساکت مینمودم پس همیشه حافظ وقت و روز بودم تا قاصد
آمد و خبر مرگ را آورد و پس مرا آنچه دیده بودم محقق گشت بحدیث و اما آنچه در این باب از طریق عامه وارد شده آنست که بعض علمای ایشان
ذکر نموده در کتاب خود در حالتیکه کم کرده و خارج نموده پسر سعد از امیر المؤمنین علیه السلام و عایشه و احمد از علی علیه السلام و ابو یعلی از انس
و از زینب بنت جحش طبرانی در کبیر از آنحضرت علیه السلام و از ابی امامه و انس و ابن عساکر از ام سلمه و ام الفضل بنت الحارث زوجه عباس
انَّ رسولَ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وآلهِ قالَ قامَ عندي جبرئيلُ عليهِ السّلامُ من قبلُ فحدّثني انَّ الحسينَ عليهِ السّلامُ يُقتَلُ بشطِّ
الفراتِ وقالَ هل لكَ انْ اُشِمَّكَ من تربتِهِ قلتُ نعم فمدَّ يدَهُ فقبضَ قبضةً من ترابٍ فاعطانيها فلم املِكْ عينيَّ انْ فاضتا وفي روايةٍ اخرى
باین عبارت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل پیش از این نزد من آمد و خبر داد که بدرستی حسین علیه السلام شهید میشود در کنار
شط فرات وگفت آیا میخواهی اینکه استشمام نمایی تربت او را گفتم بلی پس جبرئیل دست خود را دراز کرده قبضه از
تربت او گرفت و بمن داد که بی اختیار اشک از چشمانم جاری گشت ابن سعد طبرانی از عایشه مرفوعا روایت کرده اخبرني جبرئيل
عليهِ السّلامُ انَّ ابني الحسينَ عليهِ السّلامُ يُقتَلُ بعدي بارضِ الطّفِّ وجائني بهذهِ التّربةِ واخبرني انَّ فيها مضجعَهُ وفي روايةٍ اخرى لابن سعد
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرموده خبر داد مرا جبرئیل که فرزندم حسین شهید میشود بعد از من در زمین کربلا و این تربت را
بمن آورده خبر داد که اینجا مدفن او خواهد بود و در روایت دیگر ابن سعد از ام سلمه مرفوعا روایت کرده اخبرني جبرئيلُ انَّ ابني الحسينَ ع
يُقتَلُ بارضِ العراقِ فقلتُ لجبرئيلَ عليهِ السّلامُ ارني تربةَ الارضِ التي يُقتَلُ بها فجاءَ فهذهِ تربتُها وفي روايةٍ اخرى للطبراني عنها مرفوعا
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرموده خبر داد جبرئیل بمن اینکه فرزندم حسین شهید میشود در زمین عراق گفتم بجبرئیل که نشان بده مرا تربت
آن زمین را که فرزندم شهید میشود پس آورد و اینست تربت آن زمین و در روایت دیگر طبرانی روایت کرده مرفوعا از ام سلمه از حضرت رسول خدا
انَّ جبرئيلَ كانَ معنا في البيتِ فقالَ اتُحِبُّهُ فقلتُ امّا في الدّنيا فنعم فقالَ انَّ امّتَكَ ستقتُلُ هذا بارضٍ يُقالُ لها كربلا فتناولَ جبرئيلُ من تربتِها
که فرمود بدرستیکه جبرئیل در خانه ما بود پس گفت آیا دوست میداری حسین را گفتم اما در دنیا بلی عرض کرد بدرستیکه امت تو زود شهید مینمایند او را
در زمینی که کربلا مینامند پس جبرئیل آورد از تربت آن و مرا نشان داد و در روایت دیگر که طبرانی و ابی یعلی روایت کرده اند از زینب
بنت جحش مرفوعا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله انَّ جبرئيلَ اتاني فاخبرني انَّ ابني هذا تقتُلُهُ امّتي فقلتُ فارني تربتَهُ فاتاني بتربةٍ حمراءَ
بدرستیکه جبرئیل نزد من آمده و خبر داد که این فرزند مرا امت من شهید مینمایند گفتم نشان ده مرا تربت او را پس آورد مرا تربت سرخی
و در روایت دیگر از ابن عساکر از ام سلمه مرفوعا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انَّ جبرئيلَ اخبرني انَّ ابني هذا يُقتَلُ وانّهُ اشتدَّ غضبُ اللهِ على من يقتُلُهُ
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا این فرزند من شهید میشود و شدید کرد غضب خدا بر قاتل او و در روایت دیگر از ابن سعد از عایشه مرفوعا
انَّ جبرئيلَ اراني التّربةَ التي يُقتَلُ عليها الحسينُ فاشتدَّ غضبُ اللهِ على من يسفكُ دمَهُ بدرستیکه جبرئیل نشان داد مرا تربت زمینی را که شهید میشود در آن
حسین علیه السلام و شدید میشود غضب خدا بر کسیکه خون او را بریزد و در روایت دیگر طبرانی در کبیر از عایشه مرفوعا یا عائشةُ الا
اُعجِبُكِ لقد دخلَ عليَّ ملكٌ آنفاً ما دخلَ عليَّ قطُّ فقالَ انَّ ابني هذا مقتولٌ وقالَ ان شئتَ اريتُكَ تربةً يُقتَلُ فيها فتناولَ الملكُ بيدِهِ فاراني تربةً حمراءَ
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا عایشه ترا تعجب نیاوردم هر آینه داخل شد بر من ملکی دیروز که نازل نشده بود بمن هرگز و گفت
بدرستیکه این فرزند من شهید خواهد شد گفت هرگاه میخواهی تربت را بتو نشان بدهم پس دست خود را دراز کرده تربت سرخی بمن نشان داد
و عبد الحمید ابی لیلی در ارشاد از عایشه و ام سلمه هر دو مرفوعا نقل کرده که پیغمبر فرمود انَّ جبرئيلَ اخبرني انَّ ابنيَ الحسينَ يُقتَلُ وهذهِ تربةُ تلكَ الارضِ
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا که فرزندم حسین علیه السلام شهید میشود و این تربت آن زمین است که در آن شهید میشود و دیلمی روایت کرده
از معاذ از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده قالَ نُعِيَ اليَّ الحسينُ عليهِ السّلامُ واُتيتُ بتربتِهِ واُخبِرتُ بقاتلِهِ

داده میشود

خبر داده‌اند مرا بشهادت فرزندم حسین و آورده‌اند مرا از تربت او و خبر داده‌اند بقاتل او را و روایت نموده بغوی و ابن سکن و ابن
سکن در مسند خود و ابن عساکر از انس ابن الحارث ابن منبه قال ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه این فرزند من حسین علیه السلام شهید میشود در زمینی از زمین عراق که آنرا کربلا گویند هرکه در آن وقت
حاضر باشد باید امداد نماید او را و روایت کرده از حسین ابن علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که گویا نظر مینمایم بسگ مختلف الالوان که می‌آشامد از خونهای اهل بیت من و روایت کرده طبرانی از معاذ
ان النبی صلی الله علیه و آله قال یزید لا بارک الله فی یزید نعی الی حسین و اتیت بتربته و اخبرت بقاتله والذی نفسی بیده لا یقتل بین
ظهرانی قوم لا یمنعوه الا خالف الله بین صدورهم و قلوبهم و سلط علیهم شرارهم و البسهم شیعا الحدیث
بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یزید خدا مبارک نگرداند بر یزید خبر داده‌اند مرا بشهادت حسین علیه السلام و آورده‌اند مرا از تربت آن و خبر داده‌اند
بقاتل او را قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست کشته نمیشود میان قومیکه منع از قتل او نمیشوند مگر اینکه می‌افکند خدا مابین سینه
و دلهای آن قوم و مسلط میکند خدا بر ایشان اشرار ایشان را و لباس ذلت را بآنها میپوشد و روایت کرده ابن عساکر از عبدالله ابن عمرو بن العاص
مرفوعا بهین لفظ یزید لا بارک الله فی یزید الطعان اللعان اما انه نعی الی حبیبی و سخیلی حسین اتیت بتربته و رأیت قاتله اما انه لا یقتل
بین ظهرانی قوم فلا ینصروه الا عمهم الله بعقاب الحدیث خدا برکت ندهد یزید لعین را بدرستیکه خبر داده‌اند مرا بشهادت حبیب و فرزند خود
حسین و آورده‌اند تربت او را بمن و دیدم قاتل او را آگاه باشید کشته نمیشود در میان قومیکه یاری نکنند او را مگر اینکه خدا عذاب را
بهمه آنها نازل میکند و روایت کرده ابن خضر از اصبغ ابن نباته قال اتینا مع علی علیه السلام موضع قبر الحسین ع فقال علیه السلام هیهنا
مناخ رکابهم و موضع رحالهم و هیهنا مهراق دمائهم فتیة من آل محمد یقتلون بهذه العرصة تبکی علیهم السماء والارض الحدیث
گفت که آمدیم با علی علیه السلام بموضع قبر حضرت حسین پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود اینجا محل خوابیدن شترهای ایشانست و موضع بار انداز ایشان و اینجاست محل
ریختن خونهای این جوانانی از آل محمد علیهم السلام در این میان کشته میشوند که گریه میکنند بر ایشان آسمان و زمین پس همه اینها را روایت کرده‌اند
ائمه حدیث از علمای عامه در این باب و صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده باسناد خود از عبدالله ابن عباس قال کنت مع امیر
المؤمنین علیه السلام فی خروجه الی الصفین فلما نزل بنینوا و هو شط الفرات قال باعلی صوته یا ابن عباس اتعرف هذا الموضع
قلت له ما اعرفه یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی قال فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته
وسالت الدموع علی صدره و بکینا معه و هو یقول اوه اوه مالی و لآل ابی سفیان مالی و لآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر صبرا یا ابا عبدالله
فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم ثم دعا بماء فتوضأ وضوء الصلوة فصلی ما شاء الله ان یصلی ثم ذکر نحو کلامه الاول الا انه نعس
عند انقضاء صلوته و کلامه ساعة ثم انتبه فقال یا ابن عباس فقلت ها انا ذا فقال الا احدثک بما رأیت فی منامی آنفا عند رقدتی فقلت
نامت عیناک و رأیت خیرا یا امیر المؤمنین علیه السلام قال رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلام بیض قد تقلدوا سیوفهم
وهی بیض تلمع و قد خطوا حول هذه الارض خطا ثم رأیت کأن هذه النخیل قد ضربت باغصانها الارض تضطرب بدم عبیط
وکأنی بالحسین علیه السلام سخلی و فرخی و مضغتی و مخی قد غرق فیه یستغیث فلا یغاث و کأن الرجال البیض قد نزلوا من السماء
ینادونه و یقولون صبرا آل الرسول فانکم تقتلون علی ایدی شرار الناس و هذه الجنة یا ابا عبدالله الیک مشتاقة ثم یعزوننی و یقولون
یا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله عینک به یوم یقوم الناس لرب العالمین ثم انتبهت هکذا والذی نفس علی بیده لقد حدثنی الصادق المصدق
ابو القاسم علیه السلام انی سأراها فی خروجی الی اهل البغی علینا و هذه ارض کرب و بلاء یدفن فیها الحسین و سبعة عشر رجلا
من ولدی و ولد فاطمة و انها لفی السموات معروفة تذکر ارض کرب و بلاء کما تذکر بقعة الحرمین و بقعة بیت المقدس ثم قال یا ابن عباس اطلب
حولها بعر الظباء فوالله ما کذبت و ما کذبت و هی مصفرة لونها لون الزعفران قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فنادیته
یا امیر المؤمنین علیه السلام قد اصبتها علی الصفة التی وصفتها لی فقال علی علیه السلام صدق الله و رسوله صلی الله علیه و آله
ثم قام یهرول الیها فحملها و شمها و قال هی هی بعینها اتعلم یا ابن عباس ما هذه الابعار هذه قد شمها عیسی بن مریم علیه السلام و ذلک انه
مر بها و معه الحواریون فرأی ههنا الظباء مجتمعة و هی تبکی فجلس عیسی علیه السلام و جلس الحواریون معه فبکی و بکی الحواریون و هم
لا یدرون لم جلس و لم بکی فقالوا یا روح الله و کلمته ما یبکیک قال اتعلمون ای ارض هذه قالوا لا قال هذه ارض یقتل فیها فرخ
الرسول احمد صلی الله علیه و آله و فرخ الحرة الطاهرة البتول شبیهة امی و یلحد فیها اطیب من المسک لانها طینة الفرخ المستشهد

وهی

وهكذا يكون طينة الأنبياء وأولاد الأنبياء عليهم السلام فهذه الظباء تكلمني وتقول إنها ترعى في هذه الأرض شوقاً إلى طينة الفرخ المبارك
وزعمت أنها آمنة في هذه الأرض ثم ضرب بيده إلى هذه الصيران فشمها وقال هذه بعر الظباء على هذا الطيب لمكان حشيشها اللهم فأبقها
أبداً حتى يشمها أبوه فتكون له عزاء وسلوة قال فعقبنا إلى يوم الناس هذا وقد اصفرت لطول زمنها وهذه أرض كرب وبلاء ثم قال بأعلى صوته
يا رب عيسى بن مريم لا تبارك في قتلته والمعين عليه والخاذل له ثم بكى بكاءً طويلاً وبكينا معه حتى سقط لوجهه وغشي عليه طويلاً ثم أفاق
فأخذ البعر فصرّه في ردائه وأمرني أن أصرّها كذلك ثم قال يا ابن عباس إذا رأيتها تنفجر دماً عبيطاً ويسيل منها دم عبيط فاعلم أن أبا عبد الله قد
قتل بها ودفن قال ابن عباس فوالله لقد كنت أحفظها أشد من حفظي لبعض ما افترض الله عز وجل عليّ وأنا لا أحلها من طرف كمي فبينما أنا في البيت
نائم إذا انتبهت فإذا هي تسيل دماً عبيطاً وكان كمي قد امتلأ دماً عبيطاً فجلست وأنا باك وقلت قد قتل والله الحسين عليه السلام والله ما كذبني علي
قط في حديث حدثني ولا أخبرني بشيء قط أنه يكون إلا كان كذلك لأن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يخبره بأشياء لا يخبر بها
غيره ففزعت وخرجت وذلك عند الفجر فرأيت والله المدينة كأنها ضباب لا يستبين منها أثر عين ثم طلعت الشمس فرأيت كأنها منكسفة
ورأيت كأن حيطان المدينة عليها دم عبيط فجلست وأنا باك فقلت قد قتل والله الحسين عليه السلام وسمعت صوتاً من ناحية البيت وهو يقول
اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الأمين ببكاء وعويل ثم بكى بأعلى صوته وبكيت فأثبت عندي تلك الساعة وكان شهر محرم
يوم عاشوراء لعشر مضين منه فوجدته يوم قتل وورد علينا خبره وتاريخه كذلك فحدثت هذا الحديث أولئك الذين كانوا معه فقالوا
والله لقد سمعنا ما سمعت ونحن في المعركة ولا ندري ما هو فكنا نرى أنه الخضر صلوات الله على نبينا وعليه السلام

حاصل مضمون آنکه گویا بودم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتیکه بصفین تشریف میبرد در زمینیکه نینوا نازل شد که عبارت از شط فرات است
باواز بلند فرمود یا ابن عباس آیا این جا را میشناسی عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمود اگر میشناختی آنرا چنانکه من میشناسم هرآینه عبور نمیکنی تا گریه
نمائی مثل گریه من پس آنحضرت گریه بسیاری نمود تا محاسن شریفش تر شد و اشک چشم بر سینه مبارکش جاری گشت و ما هم با او گریستیم و حضرت
میفرمود اوه اوه مرا چکار است با آل ابی سفیان و مرا چکار با حزب شیطان و اولیاء کفر صبر کن یا ابا عبد الله بتحقیق رسیده به پدر تو
مثل آنچه بتو میرسد از ایشان بعد از آن آب خواست و وضو گرفت و نماز کرد آنقدر که خدا خواسته بود بعد ذکر نمود آن کلام اول را
و گریست بعد از فراغت از نماز و کلام ساعتی بخواب رفت بعد بیدار شد و فرمود یا ابن عباس آیا خبر دهم ترا بآنچه که حالا در خواب دیدم
عرض کردم یا امیرالمؤمنین خیر است آنچه دیده فرمود دیدم که مردانی چند که علمهای سفید برداشته و شمشیرهای درخشنده بسته بودند از آسمان نازل
شده و باطراف این زمین خط کشیدند بعد دیدم گویا این درختهای خرما بتحقیق زده شده و شاخهای آنها بزمین از خون تازه موج میزد
و فرزندم حسین را دیدم که در آن خون غرق و استغاثه مینماید و کسی او را یاری نمیکند و مردان سفید پوش چند دیدم که از آسمان نازل شده او را ندا
میکردند و میگفتند صبر کنید ای آل رسول بدرستیکه شما کشته میشوید بدست اشرار مردم و اینست بهشت یا ابا عبد الله بسوی تو مشتاق است بعد
تسلیت میدادند مرا و میگفتند یا ابا الحسن بشارت باد ترا که خداوند روشن میگرداند با او چشمهای ترا در روز قیامت بعد بیدار شدم قسم
بآنکسیکه جان علی در دست اوست هرآینه خبر داده بود پیغمبر صادق و مصدق علیه السلام بدرستیکه من زود خواهم دید این زمین را در وقت
رفتن بسوی اهل بغی و اینست زمین کرب و بلا که در آن دفن میشود حسین و هفده نفر از اولاد من و فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست
بزمین کرب و بلا چنانکه ذکر میشود بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس بعد فرمود یا ابن عباس طلب نما در اطراف این زمین پشکلهای آهو قسم
بخدا که دروغ نگفته ام و بمن دروغ نگفته اند و رنگ آن پشکلها زرد است مثل رنگ زعفران ابن عباس گوید آنها را طلب کرده یافتیم جمع شده
ندا کردم یا امیرالمؤمنین یافتیم آنها را بصورتیکه بمن وصف کرده بودی حضرت فرمود که راست گفته خدا و رسول او بعد حضرت بسرعت
تشریف آورد بسوی آنها برداشت و بو کرد و فرمود اینست بعینه ای پسر عباس آیا میدانی چیست این پشکلها اینهاست که عیسی ابن مریم آنها را
بو کرده وقتیکه با حواریین از این زمین میگذشت و در اینجا آهوانی دید جمع شده گریه میکردند حضرت عیسی با حواریون نشسته با آنها گریستند و ایشان
نمیدانستند که حضرت عیسی چرا نشست و گریست عرض کردند یا روح الله چه چیز ترا بگریه آورد فرمود آیا میدانید کدام زمین است اینجا عرض کردند
نه فرمود این زمینی است که کشته میشود در آن فرخ رسول احمد و فرزند حره طاهره بتول که شبیه مادر من میباشد و دفن میشود در اینجا تربت این زمین
پاکیزه تر از مشک است زیرا که آن از طینت سبط شهید شده است و همچنین است طینت انبیاء و اولاد انبیاء علیهم السلام و آهوان با من
حرف میزنند و میگویند که او در اینجا چرا میکنند از جهة شوق بطینت فرخ فرزند مبارک و گمان میکنند که در این زمین در امانند بعد حضرت
عیسی دست مبارک بر آن پشکلها زده بو کرد و فرمود اینها پشکل آهوست در این گیاه بسیار که بجهة خوبی گیاهها خدایا باقی دار اینها را

با استشمام نمایم پسر حسین دیده بوده باشید برای او تربت و تسلیت و هایت که تا امروز مانده و رنگش بطول زمان زرد شده و این تربت زمین کربلا
بعد آن را بلند فرمود ای خدای عیسی ابن مریم مبارک مکن در قاتلان فرزندم و خوار کننده او را بعد گریه بسیار نمود ما هم با او گریستیم تا بر رو افتاد
و غش نمود بعد بحال آمد پس گرفت آن پشکلها را و بردای خود جمع نمود و مرا امر نمود که آنچنان جمع کنم بعد فرمود یا ابن عباس زمانیکه
دیدی که خون تازه از آنها آشکار گشت و جاری شد بدان که ابا عبدالله درآن زمین کشته و دفن شده ابن عباس گوید بخدا آنرا حفظ نموده
شدیدتر از حفظ واجباتی که خدا بر من فرض کرده بود و از آستین خود بیرون نکرده وقتی در خانه خود خوابیده بودم بیدار شده دیدم از آن خون
تازه جاریست و آستین من پر از خون شده نشستم و شروع بگریه کردم و با خود گفتم بخدا که حسین کشته شده علی در هیچ نگفته من در آنچه خبر داده و هیچ
خبری نداده مگر اینکه همانطور بوقوع افتاده زیرا که رسول صلی الله علیه وآله خبر میداد او را بچیزهائیکه غیر از او بکسی دیگر نمیداد پس من با خوف
از منزل بیرون شده وقت صبح بود که دیدم گویا سیاهی آنجا را فرا گرفته که چشم چشم را نمیدید بعد از طلوع آفتاب دیدم که گویا مدینه
منکسف شده و در در و دیوار خون تازه ریخته نشسته شروع بگریه کردم و گفتم بخدا حسین کشته شد و شنیدم آوازی از طرف خانه که میگفت
صبر کنید ای آل رسول کشته شد فرخ بتول و جبرئیل با ناله و گریه نازل شده بصدای بلند گریست و من هم گریستم پس ثبت نمودم این ساعت را
نزد خود که ده روز از ماه محرم گذشته بود یافتیم آن روز را روز قتل و وقتیکه تاریخ و خبر شهادتش رسید آنچنان بود و خبر دادم این خبر را
بآنانی که با او بودند گفتند بخدا بتحقیق شنیدیم آنچه تو شنیدی و ما در معرکه بودیم و نمیدانستیم صاحب صدا را و چنان گمان داشتیم
که جناب خضر بود و در کتاب قرب الاسناد از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال مر امیر المؤمنین بکربلا مع اصحابه قال فلما مر بها
ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم وهذا ملقی رحالهم وههنا تهراق دماؤهم طوبی لک من تربة علیک تهراق دماء
الاحبة وفی امالی الصدوق بسنده عن هرثمة ابن ابی مسلم الحدیث   که امیر المؤمنین با اصحاب خود
بکربلا عبور فرمود چون بآنجا رسید چشمهایش پر از اشک شد فرمود اینجا محل خوابیدن شترهای ایشان و محل بار انداز ایشان و محل ریختن
خونهای ایشانست خوشا بحال تو ای خاک که ریخته میشود بتو خونهای دوستان و در امالی صدوق بسند خود از هرثمة ابن مسلم قال غزونا
مع امیر المؤمنین علیه السلام فی صفین فلما انصرفنا نزل بکربلاء فصلی بها الغداة ثم دفع الیه من تربتها فشمها ثم قال واها لک
ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب فرجع هرثمة الی زوجته وکانت شیعة لعلی علیه السلام فقال الا احدثک عن ولیک علی انه
علیه السلام نزل بکربلاء فصلی ثم رفع الیه من تربتها فقال واها لک ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب قالت ایها الرجل
فان امیر المؤمنین علیه السلام لم یقل الا حقا فلما قدم الحسین علیه السلام قال هرثمة کنت فی البعث الذی بعثهم ابن زیاد لعنه الله تعالی فلما رأیت
المنزل والشجر ذکرت الحدیث فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه واخبرته بما سمعت من ابیه فی ذلک
المنزل الذی نزل به الحسین علیه السلام فقال معنا انت ام علینا فقلت لا معک ولا علیک خلفت صبیة اخاف علیهم ابن
زیاد لعنه الله قال فامض حیث لا تری لنا مقتلا ولا تسمع لنا صوتا فوالذی نفس حسین علیه السلام بیده لا یسمع الیوم
واعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبه الله تبارک وتعالی لوجهه فی جهنم
گوید در جنگ صفین خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در زمان مراجعت بکربلا نازل شده نماز صبح را در آنجا بجا آورد و از تربت آن زمین
برداشته بو کرد و فرمود خوشا بحال تو ای خاک هرآینه محشور میشوند از تو قومهائیکه بدون حساب داخل بهشت میشوند چون هرثمه بسوی زنش
که شیعه بود برگشت گفت آیا خبر بدهم از مولای تو ابو الحسن علیه السلام چون بکربلا نازل شد نماز خواند بعد از آن از خاک آن زمین برداشته
فرمود خوشا بحال تو ای خاک هرآینه محشور میشوند از تو قومهائیکه بدون حساب داخل بهشت میشوند عیالش گفت ای مرد نمیفرماید امیر المؤمنین
مگر حق تا زمانیکه تشریف آورد حضرت حسین علیه السلام بعراق هرثمه میگوید من در میان جماعتی بودم که ابن زیاد لعنه الله آنها را بجنگ
فرستاده بود چون بمنزل و درخت را دیدم آن حدیث بخاطرم آمد بشتر خود سوار شده آمدم بسوی امام حسین علیه السلام سلام داده
و آنچه از پدرش شنیده بودم در همان منزلیکه حضرت حسین علیه السلام نازل شده بود خبر دادم حضرت فرمود بنصرت ما آمده یا بجنگ
عرض کردم نه برای نصرت و نه جنگ مرا دختری است از اذیت ابن زیاد لعنه الله میترسم فرمود برو بجائیکه مقتل ما را نبینی و صدای
ما را نشنوی قسم بآن کسیکه جان حسین در دست اوست امروز کسیکه استغاثه ما را بشنود و ما را نصرت ننماید خدا تعالی او را برویش به جهنم
میکشد و در تحف از حضرت صادق علیه السلام روایت شده ان امیر المؤمنین علیه السلام اخبر بمصارع الشهداء قال ایها
الناس الی تملوا آیة تقبض فی هذه الارض ما من نبی وما من سبط من اولاد الانبیاء کلهم شهداء واسماؤهم معهم استشهد و معهم

ثُمَّ اَتَاهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ طَافَ عَلَی بَغْلَتِهِ فِی تِلْکَ الْبُقْعَةِ وَهُوَ مَعَ ذٰلِکَ خَارِجٌ رِجْلَیْهِ مِنَ الرِّکَابِ وَهُوَ یَقُولُ هٰهُنَا وَاللّٰهِ مُنَاخُ رِکَابِهِمْ
وَمَصَارِعُ شُهَدَائِهِمْ لَا یَسْبِقُهُمْ بِالْفَضْلِ مَنْ کَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا یَلْحَقُهُمْ مَنْ کَانَ بَعْدَهُمْ ثُمَّ نَزَلَ وَجَعَلَ یَبْکِی عَلَیْهِ السَّلَامُ الْحَدِیثَ وَسَنَذْکُرُ
جُمْلَةً اُخْرٰی مِنَ الْاَخْبَارِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهٰذَا الْبَابِ فِی ضِمْنِ مَا یَاْتِی مِنَ الْبَیَانَاتِ حاصل مضمون آنکه میفرماید بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در وقت رسیدن بقتلگاه شهیدان فرمود ای مردم بدرستیکه دفن شده در این زمین دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا
که همه آنها شهید شده و تابعان ایشان هم شهید شدند بعد آنحضرت استر خود را در آن بقعه جولان داد و باین حال پای مبارک خود را از رکاب
بیرون کرده بود و میفرمود قسم بخدا اینجاست جای خوابیدن شتران و مصارع شهدائیکه سبقت نموده بر ایشان در فضل کسی که پیش
از ایشان بودند و لاحق نمیشود بآنها کسی از آینده گان پس از آن فرود آمده شروع بگریه نمود الحدیث و بزودی ذکر مینمائیم جمله دیگری از اخبار
باین باب متعلق است در ضمن بیانات آینده

تذییلات ملکوتیه

تذییل اول در اشاره بمطالب علیه و مقاصد جلیه
بدان آنچه از جمله اخبار متقدمه مستفاد میشود اینست بدرستیکه اخذ عهد و میثاق از پیغمبران در دار دنیا بنبوت پیغمبر ما سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ولایت
امیر المؤمنین سید الوصیین و ولایت اولاد معصومین او همه اینها بعد از علم و اطلاع انبیاء و مرسلین بود بشهادت سید الشهداء علیه السلام
بوحی خدا و یا بعلم و یا بالهام او و کویا سرش ترحم و مهربانی باشد از خدای کریم نسبت بانبیاء یعنی هرگاه چنین نمیشد هر آینه واقع میگشت از همه یا از بعض آنها
توقف در مندرج شدن تحت گروه رسول الله صلی الله علیه و آله و در تحت گروه شیعه امیر المؤمنین و اولاد معصومین علیهم السلام و اقرار و اذعان
ایشان بنبوت مطلقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او و سبب شد این توقف و تخیل کردن در آن بخطا در جات ایشان
بلکه باعث میشد که خدا سلب مرتبه نبوت ایشان میکرد ولی وقتیکه خبر داد خدای تعالی ایشان را بشهادت سید الشهداء و خبر داد بمدفنش و بقعه و یوم طف
و بدل سید الشهداء جان و مال و همه ماسوی الله را در راه خدا و خبر داد بصبر صاحب کساء بر آن مصائب عظمی اگر کسی از آن بر
روزها ریزند گردد تیره چون شبها سرعت نمودند بآرزوی منسلک بودن از شیعیان این و آیه بودن در زیر لوا و حزب ایشان پس گرفت
خدای تعالی بعد از این از ایشان عهد و میثاق بنبوت مطلقه پیغمبر و ولایت آل طاهرین او پس همه بسبب گفتنیه تعجیل اقرار و اذعان بلکه
جمعی از بزرگان انبیاء و مرسلین علیهم السلام زمانیکه خبر دار شدند بشهادت سید الشهداء سؤال نمودند اینکه نشان دهد بایشان ملکوت قضیه
یوم طف را و نشان داد خدا بایشان ملکوت آنروز را یعنی در عالم ظل و مثال و تعجب نمودند از صبر محمد و آل محمد در آن مصائب و استنباط نمودند
از این در خصوص بدرستیکه اینها برگزیده و حجج خدای تعالی هستند بر همه مخلوق خدا پس آرزو نمودند مندرج بودن در گروه ایشان و منسوب بودن
بایشان و اگر بگوئی آنچه در این اخبار متقدمه ذکر شده در شأن جمعی از انبیاء و مرسلین علیهم السلام است و از کجا حکم نمائی بعموم در همه
پس حکمت اینکه اخذ نماید خدای تعالی عهد و میثاق از آنها بنبوت مطلقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او از جمع کثیر
از انبیاء و مرسلین بعد خبر رسیدن آنها بشهادت سید الشهداء و خبر دار نماید ایشان را بقضیه روز طف و کربلاء میگوئیم بدرستی آنچه میگوئی
از امکان مذکور اگر چه از چیزهاست که انکار نمودنش ممکن نیست الا اینکه سر دقیق که اشاره نمودیم بسوی او عموم را میرساند مگر اینکه
در مقام بیک نحوی تفصیل داده شود چنانکه مخفی نیست بشخص فطن تفصیل او و اگر بگوئی این اخبار متقدمه نفی میکند ثبوت عالم ارواح
و عالم ذر اولی را باین بیان اگر چنانچه عالم ذر ثابت باشد هر آینه اخذ کرده بود خدای تعالی عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین مذکورین دیگر جهت
نداشت که در قضیه معرفت جناب سید الشهداء ندانستن ایشان سؤال آنها بلفظ مَنِ الْحُسَیْنُ یعنی حسین کیست و قاتلش کدام است و نفی ثبوت
عالم ارواح و نفی تقدم ارواح بر اجساد اگر چه از چیزهائیست که جمیع حکما و متکلمین قائلند بر آن مگر بعضی از آنها الا اینکه اخبار که وارد است در باب
طینت مشعره بر ثابت عالم ذر بحد تواتر رسیده و از اینجهت به ثبوت آن جمعی از محققین رفته اند مثل محقق خوانساری آقا حسین و محقق مجلسی و طایفه
از متأخرین میگوئیم اخبار مشتمله بر استفهام انبیاء از حالات سید الشهداء دلالتی ندارد بعالم ذر نفیا و اثباتا زیرا که ممکن است ثبوت عالم ذر و مدعی
که هر چه از عهود و میثاق آن عالم لازم است که در خاطر انبیاء و اوصیا باشد در این نشأه جسمانی با این دعوی در اصحاب نفوس دارد و این کلیه
محیط مثل روح مقدس رسول امین و اوصیاء معصومین سلام الله علیهم اجمعین صدق دارد پس اطراف کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن

تذییل ثانی

در اشاره بجمله دیگر از امور مهمه بدان بدرستیکه آنچه از اخبار متقدمه مستفاد میشود تمام و کامل شدن مرتبه محبت و ودائع
بر آل رسول صلی الله علیه و آله ... مگر تمام شدن مرتبه تبری از اعدای ایشان و دشمنی بر آنچه واقع شده در این مرتبه از امر نمودن بلعن یزید که انبیاء امر
بلعن آن لعین نمودند و محتمل است که وجه لعن جمعی از انبیاء چهار مرتبه آن باشد که لعین چهارم تابعین است زیرا که بعضی از آنها بسبب شدن تابعین
هستند مانند یزید و ابن زیاد و ابن سعد و بعضی از آن تابعین بر پا داشت ... و بعضی ... آنها ... بود چون

چهارم آنکه بتوجهی دیگر در مرتبهٔ اول پس لعن بر یزید پیش از لعن شهادت نیست بدرستیکه این اخبار صراحت دارد برآنکه یزید لعین اهل آسمان و زمین را
داین عبارت را احتمالات و توجیهاتیست اول آنکه هر قسم از اقسام مخلوقات بعض بر یزید در خلقت وی شرط شده اگرچه این لعنت از او
بر آن لعین در عالم برزخ یا قیامت صادر شود و بعبارت دیگر اگرچه این از اهل جهنم در وقت بودن ایشان در آتش دویم آنکه مؤمنی که
ایمان بخدا و رسولش آورده لعنت بر یزید کند که شرط کامل بعضی از ایمانش باشد و این در شأن غیر صاحب عقول نند چون حیوانات و جمادات نیز
هست اگرچه تعقل این بعید از ملاحظهٔ قسمی از عنایت و نورانیت باشد فتأمل سیم آنکه لعنت کرد بر یزید بعد از شهادت آنسرور همه چیز
حتی لعنت نمود او را ایشان که در تابعانش اگرچه بود در نجات از ایشان بسبب فطرت اولی و تقاضای ایشان یا از جهة ما اینستها چهارم آنکه لعنت نمود او را
همهٔ اهل آسمانها از ملائکه و ارواح انبیا و همچنین اهل عالم برزخ و مؤمنین جن و انس از اهل عالم و وحشیها و مرغها و سایر مخلوقات
تا کفار در عالم ایشان نیز او را لعن نمودند بعد از آنکه به حقیقت حال اطلاع یافتند و گذشته وجوه زیاد در این مقام باشد بر شخص متدبر مخفی نیست خلاصه
از اخبار کثیره گذشته چنان مستفاد میشود که عذاب یزید ابن معاویه لعنه الله از عذاب همهٔ اهل جهنم شدیدتر است و از این اخبار است
آنچه صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون بسنده از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از آباء خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت فرموده قَالَ اِنَّ مُوسَی ع سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ یَا رَبِّ اِنَّ اَخِی هٰرُونَ قَدْ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهِ یَا مُوسَی لَوْ سَأَلْتَنِی فِی الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ
لَاَجَبْتُکَ مَا خَلَا قَاتِلَ بدرستیکه حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود سؤال نموده عرض کرد یارب برادرم هرون وفات کرد او را بیامرز پس
خداوند عالم باو وحی فرمود که یا موسی هرگاه سؤال نمائی از خلق اولین و آخرین را بیامرزم و هر آینه دعای ترا مستجاب نموده میآمرزم سوای قاتل حسین
ابن علی را زیرا که من انتقام میکشم از قاتل او و از آنجمله است روایتی که در بحار است و فیها اَنَّ مُوسَی لَمَّا نَاجَی رَبَّهُ قَالَ لَهُ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ
اَسْئَلُکَ فَاِنَّکَ لَعَالِمٌ قَبْلَ نُطْقِی بِهِ فَقَالَ نَعَمْ یَا مُوسَی مَا تَسْئَلُنِی اُعْطِیکَ وَمَا تُرِیدُ تَبْلُغُکَ قَالَ یَا رَبِّ اِنَّ فُلَانًا عَبْدَکَ
اَلْاِسْرَائِیلِیَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا وَیَسْئَلُکَ الْعَفْوَ قَالَ یَا مُوسَی اَعْفُو عَمَّنْ اِسْتَغْفَرَنِی اِلَّا قَاتِلَ الْحُسَیْنِ ۲۲ زمانیکه موسی علیه السلام با خدای خود
مناجات کرد عرض نمود یا رب العالمین از تو سؤال میکنم و تو قبل از سؤال من بحاجت من عالمی خدا تعالی فرمود به یا موسی هرچه سؤال نمائی
عطا مینمایم و هرچه اراده کنی میرسانم عرض کرد خدایا فلان بندهٔ تو اسرائیلی گناهی کرده و سؤال میکند که او را بیامرزی خطاب رسید
یا موسی میآمرزم هرکس را که از من طلب مغفرت نماید مگر قاتل حسین علیه السلام که او را نمیآمرزم و از آنجمله است روایت کتاب ثواب الاعمال
از ابی جعفر علیه السلام عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی النَّارِ مَنْزِلَةٌ لَمْ یَکُنْ یَسْتَحِقُّهَا اَحَدٌ اِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ
عَلِیٍّ وَیَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا ۲۴ که آنحضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله فرموده در جهنم منزلیست که کسی از مردم مستحق آن نمیشود مگر بکشتن
حسین ابن علی و یحیی ابن زکریا الحدیث هرگاه گوئی چگونه جمع میشود میان این اخبار گذشته متظافره که دلالت دارد بر اینکه اشقی مردم قاتل
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در اخبار کثیره وارد است که اشقی اولین عاقر ناقهٔ صالح است و اشقی آخرین عبد الرحمن ابن ملجم مرادی
بعد میگوئیم چگونه میشود جمع میان همهٔ این اخبار که گذشت و میان اخبار دیگر که تأویلات کثیره دارد که اشر همهٔ خلایق فرعون این امت
و صاحب او است و در جملهٔ از اخبار وارد است بدرستیکه عذاب این دو نفر برابر است با عذاب همهٔ اهل جهنم بلکه چنان بودن آنها از آن
جزائیست که بحد ضروری مذهب رسیده پس لابد باید تحقیق شافی باشد تا واضح شود حال در این مقام و نگوئید که فایدهٔ تحقیق حال در این مسئله
چه چیز است و چه ثمره دارد که مقابل باشد مشقت فکر طویل و جولان ذهن مرة بعد مرة برای تحقیق حال که ثمرهٔ حرف زدن در این مسئله
مشکل و قلیل المنفعه نیست بلکه در غایت کثرت و بزرگی منفعت است و جاری میشود ثمره در مسائل اعتقاد نظر بر اینکه تبری از آنکسیکه
اصل است در کفر و زندقه و شر از اجزاء حقیقت ایمان یا از شروط او است و تبری از غیر او از مشکلات ایمانست و همچنین معلوم میشود در مقامات
فقهیه و عملیه چنانکه در باب نذر و عهود و ایمان و اجاره و استیجاره در لعن و غیر از اینها جواب گوئیم اما تحقیق حال در مسئلهٔ اول آنست
که گوئی لابد است در این مقام از ملاحظهٔ اعتبار وجهات میگوئیم بدرستیکه ابن ملجم مرادی لعنه الله اگرچه شقی ترین آخرین و شقی ترین همه اشقیاست
نزد خدا تعالی و در زبان جبرئیل و سایر ملائکه و زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و مستحق است بر اینکه
باشد عذاب آن لعین بقدر نصف عذاب اهل جهنم بلکه بقدر عذاب همهٔ اهل جهنم بجهة بزرگی گناه و جرمش که نباشد گناهی بزرگتر
از آن مگر اینکه این فعل از آن لعین یکدفعه صادر شد و مدتش طول نکشید با وجود این تعجیل نمود خدا تعالی بر او عذاب را در دنیا
پیش از رسیدن عذاب برزخ و آخرت پس ناامید شد در امل خود و بآرزوی خود نرسید و زیانکار دنیا و آخرت گردید
اما این لعین خواری و رسوائی را در دنیا و آخرت قبول نمود نه برای ملک و سلطنت بلکه برای زن زانیه که از نسل زنا بود و لیکن

بشیعه شد حاشیه آل که کشته شده ناقه صالح اما یزید لعنه الله آن لعینی که آل رسول بود از کشتن مردان و ذبح اطفال و اسیر نمودن زنان و نیابت طاهره
بجهت عداوت پدر در حنین و صفین و جد در خیبر و برای مستحکم نمودن پایه و دستورهای ملک سلطنت خود و طول دادن ظلم و طغیان خود اراده
حالی از احوال آل رسول رحم نکرد و از آنچه بر ایشان کرد پشیمان نشد بلکه اراده نمود که نسل رسول صلی الله علیه و آله را از روی زمین بالمره قطع نماید
و آشکارا انکار نبوت نمود و تقرب بابا کافر خود نمود در آنچه کرد و اظهار سرور و فرح نمود و قصد نمود که قاعده جاهلیت را قائم نماید و اسلام
اسلام را از میان بردارد با وجودیکه رعیت و بنده اذن بود برای امام با وجود این اراده کرد که سلطان اسلام و خلیفه شیعیان بزرگ
نماید خلاصه افعال قبیحه آن لعین بمرتبه رسیده که هر صاحب عقل و شعور قبح افعال او را دانسته و امثال این ظلم از آنجاست که حکم کند عقل در آن که
این عمل قبیح و حرام است نزد خدای تعالی و او را معاقب میکند خلاصه مترتب شدن عذاب بمثل این ظلم از احکام عقلیه و ضروریه است حتی کسیکه اندک
شعور داشته باشد در آنها توقف نمیکند اگرچه از کفار باشد یا طفل ممیز پس از آنچه جاری شده قلم و نوشت بر لوح لعن بر یزید لعنه الله بدون
خداوند با او اذن و به در آن پس تعریف نمود خدای تعالی بر قلم که آن لعین دارد و نمود خدا این بنده کار را بسوی آنچه عقل آن حکم میکند
پس حکم عقل حجت است حتی در مقام اثبات ملازم و تطابق پس عود میدهیم کلام را و میگوییم زمانیکه ابن ملجم لعنه الله حضرت امیرالمؤمنین را
که خیر خلق بود بعد از رسول خدا شهید نمود هرگاه ملاحظه نمائیم اینها را من حیث المجموع ابن ملجم لعنه الله شقی ترین خلق آخرین و اشقی الاشقیا است با وجود
اینکه یزید لعنه الله در کفر و زندقه از او شدیدتر است و بعبارة اخری بدرستیکه ابن ملجم امیرالمؤمنین علیه السلام را که از سید الشهدا افضل بود
یکمرتبه شهید نمود پس یزید لعنه الله که با حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در هر روز هزار مرتبه شهید نمود
بلکه در هر ساعت هزار مرتبه شهید نمود از واقعه کربلا تا آخر عمرش و چگونه چنین نباشد و حال آنکه این زندیق کافر بود که در دوره خود قیام نمود بر
جرئت و جسارت نمود در قتل آل رسول و اهل بیت او چنانکه در دوره اول فرعون فرعنه در ظلم و اذیت ایشان قیام نمود این باب نمود که خطر
آنچه جرئت و جسارت آن لعین در آشکار نمودن این معاصی مهلک را که هر یک از آنها کفر و زندقه بود سبب ظهور لعین شد برای او در پیچیده بودن
آن لعین لعین اول ثاوات وزین انتهی الکلام در مسئله دوم بدان که فرعونهای این امت و فرعون فرعونها بانی ظلم را گذاشته پس ایشان
اصل و مرجع بودند در همه ظلم که بر آل الله و اهل بیت رسول جاری شده پس ایشان اصل آن بودند در قتل امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین عترت و ذریه
ایشان و شیعیان و محبین ایشان و هر ظلمیکه از آن روز تا امروز جاری شده و همچنین از امروز تا روز قیامت پس این جماعت فاسده و اصلهای این مصائب
در صحیفه ملعونه که در سال حجة الوداع نوشتند و دفن نمودند و فرعهای بسیار قرار دادند بر آنها در روز سقیفه بعد ملعون ثانی که فرعون
فراعنه این امت است کفر و نفاق بعد از وفات رسول الله و اوصیای طاهرین که از عترت او بودند و مراد از او آن ولد الزنا است
در فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود شرکه لیکن با همه این سیئه بود از سیئات اول که اخیف بنی تیم است و با همه اینها شر کشته
او در خبر مود اگرچه از مردم داشته منافقین بود از حیثیت نفاق و عداوت بسیار که بخدا و رسول و اوصیای معصومین داشت و لی
آن ظلمهاکه بر عترت رسول و شیعیان و محبین ایشان نمود نمود مگر بقوت اول که او را بر خود خلیفه قرار داد و خود در جای او نشست بعد از آنکه
بعثت نعبا و خود کشت آه آه پس کرد به خلافت بدست غیر اهلش فناد چنانکه حضرت امیر در خطبه خود اشاره نموده فصیّر
الخلافة فی حوزة خشناء یغلظ مسّها و یخشن کلمها و یکثر العثار و الاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة
و حاصل اینست که بتحقیق زیاد شد برکت آن اخیف بنی تیم این سیئه که منسع کنان جن و انس بود در دنیا از این صورت صادق آمد
که ولد الزنا و فرعون فرعنه سیئه ایست از سیئات او لی اگرچه در کفر و نفاق از او شدیدتر بود و شاخص و ضدیت نیابت به جهات
عدیده پس کلام را از اول بگیریم و بگوئیم بدرستیکه جبت و طاغوت زمانیکه بانی ظلم را گذاشتند در خراب نمودن خانه نبوت پس این بنا
نگذاشتن ایشان بوجه حیله ها و مکرهای شیطانیه و وساوس ابلیسیه خبیثه و در بعضی اوقات بزحمت کشیدن در راه هوی و کشیدن
ریاضات و اقتصادات و لباس خشن پوشیدن و طعام درشت خوردن و گاهی اجرای حدود و اقامه تعزیرات بر نزدیکان و دوستان
و گاهی مدح و ثنا بر آل رسول اهل بیت عصمت و بذل مجهود در اکرام و تعظیم ایشان و گاهی بجد و جهد در ایذاء آل رسول اهل بیت عصمت علیهم السلام
و ظلم بر ایشان و شیعیان ایشان و امثال این از ظلمها و حیله و مکرها که در قوه داشتند از آنچه عذاب ایشان در برزخ و آخرت بقدر بعض
عذاب اهل جهنم بلکه بقدر همه عذاب جهنم حتی اهل تابوت از اولین و آخرین شدیدتر میشود عذاب ایشان و فریاد میزنند و فریاد و ندای
استغاثه مینمایند بخدای تعالی زمانیکه سنگ از سر تابوت برداشته میشود پس بتحقیق ظاهر شد از این که تبری نمودن از آنها
مأخوذ است در حقیقه ایمان و جزء رکنی است از جزء او ارکانیه و اقلاً شرط ایمان است که آن شرط بلا شرط است

اما تبری نمودن از یزید و ابن ملجم و امثال ایشان لعنهم الله پس آن نیز از اعمد واجبات بر مؤمنی که ایمان آورده بخدا و رسولش و خلفای معصومین از عترت او الا اینکه امر در این باب سهل است زیرا احدی از اهل دین در لعن ایشان توقف نکرده و الا طایفه نادره از شاذین بخلاف تبری نمودن از جبت و طاغوت که از ایشان تبرا نمیکنند مگر طایفه محقه امامیه و چون جبت و طاغوت در رواج امر خود ایشان و تخریب دین آنچه از مکر و شیطنت و حیله و لوازم آنها بود بعمل آوردند در کثر مقامات ظاهرا اقدام بجرئت و جسارت ذکر کردند و هر چه از محرمات دین و مضیعات شریعت که بکار میبردند هر ره منتسب بشریعت و اصلاح دین و استحکام اساس و بنظر مردم جلوه میدادند و از آنچه معذور کردند حمقا و معاشر جهال را و بدین سبب در کفر و نفاق و ظلم و عدوان از اشد اشرار و ملعون گشته در نزد همه اهل سموات و ساکنین اهل زمین از جن و انس لعنت شده کردیدند نه در نزد مطلق اهل زمین زیرا که طایفه اهل سنت بلکه واجب میدانند محبت و دوستی ایشانرا و ظاهر از این تحقیق نزد اهل حق بر حکم مسئله فرعیه نیز باینمعنی که احکام در مقام نذر و عهود و احلاف و اجاره و استیجاره مختلف میباشد بحسب عنوانها و تعبیرها پس هر که لعن بر یکی از اینها نماید و زمینها نذر کند بمثل این تعبیر را پس واجب میشود بر او اینکه لعن بر یزید کند و هر که نذر کند لعنت نمودن را بر اشقی الاولین و الآخرین یا بر شقی ترین همه اشقیا بمثل این عبارت را بگوید پس واجب میشود بر او لعن نماید بر ابن ملجم مرادی و هر که نذر کند اینکه لعنت نماید بکسی که کفرش اشد و بیشتر باشد یا ذکر کند چیزیکه ادل کند بر این پس واجب بر او که لعن کند حبیب بنی تیم یعنی اولی را و احوط آنست اینکه لعنت کند بر او و بصاحب او و هر که نذر کند اینکه لعنت نماید بفرعون این امت و فرعون فرعونهای این امت را یا اکبیرا که شریرترین همه اشرار است یا ارذل ترین همه مردم را از جهت حسب و نسب یا ذکر کند آنچه مفاد این تعبیرات را ادا نکند پس واجب میشود بر او که لعنت کند بر ثانی و همچنین هر گاه نذر کند لعن بر کسیکه شدیدترین مردم باشد از حیثیت عذاب یا کسیکه بزرگترین اصحاب تابوتست احوط آنست که در آن وقت لعن کند بر ثانی و بصاحبش حبیب بنی تیم پس هر که همه کلام ما را اخذ کند در این مقام قادر باشد که استنباط کند سایر احکام و فروعات و احتیاطی که بخیال بیاید و کفایت میکنیم در این مقام باین قدر از کلام هر گاه بگوئی که چه میگوئی در ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله و عذاب کند خدا ایشانرا عذاب دردناک آیا آنچه بیان کردی در شان یزید لعنه الله در حق ایشان هم صادق است با اینکه ایشان اگر چه در کفر و زندقه و الحاد و شدت عذاب مثل او نیند الا اینکه با وجود این صدق میکند در حق آنها آنچه در حق یزید گفته شد جواب میگوئیم در بعض احادیث سابقه عبارتی گذشت پس آن کردانیدن کل منزلة واحدة است پس این عبارت در این حدیث است قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد الا من الناس الا بقتل الحسین بن علی بن ابی طالب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در جهنم منزلیست و کسی از مردم مستحق آن منزل نمیباشد مگر بقتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا علی نبینا و آله و علیهما السلام پس شامل شدن این بهمه آنها یعنی یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله تعالی آن بنحو حقیقة است بلکه آنچه در این حدیث است شاید باشد در وقت تحقیق و امعان نظر هر کسی که بر امام تیری اندازد و یا شمشیر و خنجری زند یا سنگ زند یا نیزه زند و امثال اینها بلکه شامل باشد نیز در نزد صاحب وقت و تدبر بر همه آنهائیکه کشتند عترت و اصحاب او را بلکه هر کسیکه حاضر بود در لشکر ابن زیاد پس این عموم که جمله از اخبار دلالت دارد و مطابقت با آنچه وارد شده در تفسیر قوله تعالی وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بلی با وجود همه اینها ممکن نیست انکار تفاوت را در میان این چهار ملعون که یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان و تفاوت میان این چهار نفر نسبت ببعض احکام فرعیه است در مقامات نذر و قسم خوردن بعض نظر بجمله از عبارات خاصه و غیرها چنانکه مخفی نماند همه اینها بشخص دقیق النظر دیگر احتیاج بطول کلام نیست **تذییل** در اشاره بسوی بعضی از امورات متعلقه بآنچه گذشته پس بدان چنانکه اخبار از طرق خاصه دلالت مینماید بر اینکه لعنت نمودن بر یزید و اعوان او از افضل طاعات و عبادات است همچنین دلالت مینماید بر او جمله از اخبار عامه گذشته و این مطلب نزد ما از ضروریات مذهب بلکه متعصبان اهل سنت هر گاه انصاف میفرمودند میدانستند که از ضروریات دین است یا لایق است که از ضروریات دین شمرده شود پس عیب ندارد که در اینجا ذکر نمائیم جمله از آنچه ذکر نموده آن بعض ائمه اهل حدیث از عامه چنین گفته اند که بود یزید فاسق و شریر و شراب خوار و جور کننده و اسراف کننده در معاصی و قبیح تر از همه معاصی کشتن حسین علیه السلام بود بعد از آن وقعه حره و آن اینست که اهل مدینه از بیعت او خارج شدند و بر او خروج نمودند و بر قریش عبدالله ابن مطیع عدوی را امیر نمودند و بر انصار عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عامل یزید عثمان محمد ابن ابی سفیان را از مدینه خارج نمودند و واقدی

روایت نموده از عبد الله ابن حنظله که گفت بخدا قسم خروج بر یزید نکردیم تا اینکه ترسیدیم از آسمان بما سنگ ببارد بدرستیکه مردی بود که نکاح
حتی با محارم و شراب میخورد و نماز را ترک مینمود و زمانیکه رسید بیزید لعنه الله که اهل مدینه بیعت او را شکسته اند و بر او خروج کرده اند فرستاد بسوی
ایشان مسلم بن عقبه مری را با دوازده هزار نفر و در میان ایشان بود حصین ابن نمیر سکونی و بعضی گفته اند کندی بود تا امیر لشکر باشد
هرگاه بمسلم صدمه برسد یا بمیرد زیرا آن لعین علیل شده بود و یزید مسلم را امر نمود زمانیکه بمدینه برسد اهل مدینه را باطاعت یزید
دعوت نماید تا سه روز هرگاه قبول نمودند فبها و الا دعوا نماید و وقتیکه غالب شدند سه روز آنها را قتل عام نماید بعد دست از آنها
بر داشته بسوی مکه آورد برای قتل ابن زبیر پس مسلم روانه شد تا رسید بمدینه و در خارج مدینه نازل شد در جایی که آنرا حره واقم
میگویند پس اهل مدینه از مدینه بیرون شده و در آنجا لشکر کشیدند مسلم ایشان را ببیعت یزید لعنه الله سه مرتبه دعوت نمود اجابت نکردند
پس جنگ کرد و بایشان غالب شد و عبد الله ابن حنظله را کشت و هفتصد نفر از مهاجر و انصار و ده هزار نفر از سایر مردم کشت
و از آنروز ملقب شد مسلم باسراف کننده بجهة اسراف او در قتل بعد داخل مدینه شد و چند روز خون و مال و عرض اهل مدینه را
مباح نمود و مردم از مسجد پیغمبر چند روز کناره گیر شدند کسیرا ممکن نبود که داخل مسجد شود حتی سگها و گربها داخل مسجد میشدند و بمنبر بول میکردند
بعد مسرف ملعون اهل مدینه را ببیعت یزید لعین تکلیف نمود و راضی نشد مگر اینکه بر یزید بیعت نمایند و او را غلام باشند اگر خواهد ایشان را بفروشد
و خواهد آزاد کند بعضی از ایشان این امر را ذکر کردند بیعت ما بکتاب خدا تعالی و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لعین گردن ایشان را
زد و این واقعه در اواخر ذیحجه سال شصت و سه از هجرت اتفاق افتاد بعد مسلم ملعون روانه مکه شد بجنگ ابن زبیر پس زمانیکه بمشلل رسید
بجهنم واصل شد پس در طریق مشلل دفن نمودند بعد قبر او را نبش نموده بدارش کشیدند و بسوی سنگ میانداختند چنانکه بقبر ابی رغال
پس از آن حصین ابن نمیر لعنه الله سردار لشکر شده روانه گشت چهار روز از شهر محرم مانده بمکه رسید در سال شصت و چهار هجرت ابن زبیر
متحصن شد و حصین لعین او را محاصره نمود و منجنیق نصب کرد و سنگها را از منجنیق بمکه میانداخت تا دیوار کعبه شکست شد
و مردی پاره آتش بسر نیزه بگرد و باد شعله او را به بیت رسانید پس بیت الله سوخت و شاخ قوچیکه فدای حضرت اسمعیل بود و در کعبه آویخته
بود نیز سوخت و جنگ میان اهل مکه و شام شدید شد تا اینکه خدا تعالی نجات داد ابن زبیر را و اصحاب او را برسیدن خبر واصل شدن
یزید لعنه الله بجهنم پس حصین ملعون با لشکر خود بسوی شام مراجعت کرد در پنجم ربیع الآخر و فوت یزید لعنه الله در نصف ربیع الاول بود از آن
سال و این وقایع اگر چه خارج از وضع کتاب ما بود ولیکن آنرا ذکر کردم تا اینکه علم تو زیاد شود بکثرت شقاوت و خذلان یزید لعنه الله
و به اینکه آن لعین از افعالیکه از او صادر شده بود پشیمان نشد بلکه اصرار نمود بظلم خود و همیشه در طغیان خود باقی بود تا بجهنم واصل شد
و خدا از او منتقم و او را بدرکات جهنم رسانید و تعجب از جماعتی است که توقف مینمایند در امر این لعین و از لعن او کناره میجویند و حال
آنکه جایز دانسته بسیاری از ائمه آنها و از ایشانست ابن جوزی و کلام او در علم و جلالت کفایت میکند ترا و او در کتاب خود که مسمی است
برد متعصب عنید المانع من ذم یزید میگوید سؤال کرد از من سائلی از یزید ابن معویه گفتم کافیست در حق آن قبیحی که از او سر زده است
از من پرسید که لعن بر او جایز است گفتم محققین تجویز کرده اند لعن او را از جمله ایشانست احمد ابن حنبل پس او در حق یزید ذکر کرده
چیزیرا که زیاده از لعنت است بعد روایت نموده ابن جوزی از قاضی ابی یعلی فراء که او روایت کرده در کتاب معتمد الاصول
باسناد خود بصالح ابن احمد ابن حنبل که گفت به پدر خود گفتم قومی را بمودت یزید نسبت میدهند پدرم گفت ای پسر آیا دوست میدارد یزید را
کسیکه بخدا ایمان آورده چرا لعنت نکنم کسیرا که خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرده گفتم در کجای کتاب خدا یزید را لعنت کرده گفت
در فرمایش خود فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ آیا کدام فساد بزرگتر از قتل و غارت بود ابن جوزی قاضی ابو یعلی کتابی جمع کرده و در آن ذکر نموده بیان
کسیرا که مستحق لعنت میشد و از ایشان یزید را شمرده که لشکر فرستاد بجنگ اهل مدینه و ایشان را کشت و ترسانید و علامه سعد الدین مسعود
ابن عمر تفتازانی در شرح عقاید نسفیه گفته حق اینست که رضای یزید لعنه الله بشهید شدن امام حسین و شاد شدن او بر آن و اهانت رسانیدن
باهل بیت رسول را از امور است که بتواتر رسیده اگر چه تفصیل آنها یکیک و احاد بود پس ما توقف نمی نمائیم در شان آن ملعون بلکه در ایمان
آن لعین و در بعض روایات آمده از نوفل ابن ابی فرات که بودم در نزد عمر ابن عبد العزیز مردی ذکر نمود یزید را و او را امیر
المؤمنین خواند عمر ابن عبد العزیز گفت آیا یزید را امیر المؤمنین میخوانی امر نمود او را تازیانه زدند بیست تازیانه و این فصل که از علماء
عامه است ذکر نموده در مقام دهم آنچه که نقل نموده از کتب اصحاب خود نقل نمودیم عین عبارت را که در کتاب ابن حنبل بود پس سکوت و وقوف

از

مباحثهٔ مصنف در خصوص مذهب

انجمله است بدرستیکه عجب ترا میدارد جمعی از متعصبین در این زمان از طایفهٔ شافعیه امتناع مینمایند از لعن بر یزید بلکه نسبت میدهند
این منع و خجالت را بر امام مذهب خودشان شافعی و اکراد که در بغداد ساکن هستند تعصب ایشان زیادتر است بلکه جمعی از ایشان
که لعنت خدا بر ایشان باد فتوی میدهند در مباح بودن خون کسیکه بر یزید لعنت کند و از جمله وقایع ظریفه آنست که [illegible] قدیم
بودم در بغداد در خانهٔ علامه عصر [illegible] شهاب الدین سید محمود آلوسی مفتی و غایت اکرام و تعظیم و رعایت آداب ضیافت میشود
روزی از منزل بیرون آمدم و مفتی در آنوقت در خانه حاضر نبود رفتم بمنزل ملا عبد الرحمن کردی که از اهل سنت بود و او را بسیار تعظیم و تکریم
و تجلیل مینمودند و او را از اهل ورع و زهد و دیانت دانسته و مفتی [illegible] بلکه جمعی او را بر مفتی تفضیل میدادند در مراتب علم زمانیکه نزد
او رسیدم میان ما مباحثه واقع شد که حرکت داد عداوت صلیبیه و ضدیت طبیعیه را زیرا که من با او گفتم سؤال کن از من اشکالاتی که در نزد
تست در هر چه در هر فن تا آنکه حل آنرا از من بشنوی و خلاص باشی از آن اشکال بسبب تحقیقات رشیقه در آنحال خشمناک شد بجهت
گردنکشی کردن او [illegible] بمن گفت که تو کیستی و از کجا حل مشکلات مرا توانی کرد تو بنویس آنچه اشکال داری تا من حل کنم از هر علم که
باشد بعد بعد از ساعتی ساکت شده دوباره شروع بکلام نمود و گفت شما طایفهٔ شیعه برای چه لعن مینمائید یزید ابن معویه را
زمانیکه این کلام را شنیدم از کثرت غضب بدنم مضطرب شد آواز خود را بلند کرده گفتم کدام مسلم از مسلمان مثل این مسئله را سؤال مینماید
لعنت خدا و لعنت همه لاعنین بر یزید و پدرش معویه باد زمانیکه آن لعین این سخن را از من شنید رنگش تغییر یافت و نزدیک بود که از شدت
غضب هلاک شود گمان کردم که [illegible] و لا اینکه زمین او را بکام میکشد چنان فریاد کشید که مردم جمع شدند تا بغرفه
زیرا آنخانه که ما نشسته بودیم غرفه ایش بازار بزرگی که مردم از آنجا میگذشتند نگاه میکردند بعد بمن گفت خلاف بزرگی از تو صادر شد
آیا حال مؤمنین را لعنت میکنی و حال آنکه در بغداد که مجمع اهل سنت است سزاوار است که جواز لعن بر یزید را اثبات نمائی و الا ترا حد
میزنم و سنگسار مینمایم گفتم در جای خود درست نشستن سبحان الله تو چگونه اقامهٔ حد مینمائی بکسی و حال آنکه خود ترا حد واجب زیرا که ضروری
دین محتاج باقامهٔ دلیل نیست و ناصبیت و تعصب چشم دنیای ترا پوشیده که ضروریات را از قسم نظریات میشماری و با قطع نظر از بودن آن
از ضروریات اثبات این دلیل از مشکلات نیست بلکه این مسئله با دنی تامل هر عاقل را صحت و باندک تدبر در تحت قدرت است پس چگونه
عاجز باشند بزرگان علماء و جمیع فضلاء و اذکیاء که ماهرند در همه فن درین مطلب آیا فراموش کرده کلام علامه تفتازانی را در شرح
مقاصد در ذیل مباحث امامت با وجود بودن او از ناصبیت و تعصب پس گفت چه چیز است کلام وی گفتم اینست که میگوید شکی نیست
در اینکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحقیق اذیت رسانیدند بعترت او بعد از وی و هیچیک معصوم نیست و لا اینکه [illegible]
ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و آله نکنند بخیر موسوم باشند الا اینکه کف مینمائیم از طعن بر اولین زیرا که [illegible] اسلام و مسلمین و اما
بعد از ایشان از ظالمان پس شهادت میدهد بظلم ایشان زمین و آسمان و حیوانات و جمادات پس بر ایشان باد لعنت خدا و لعنت
همه لاعنین پس بوی گفتم اینست مضمون کلامش و خلاصهٔ مقصودش در این باب گفت بلی لیکن میگویم کیست علامه تفتازانی و از کجا قول او
حجت باشد بلکه من از او اعلم هستم پس باید مرا دلیلی از آیات محکمه و اخبار نبویه گفتم آیا ملتزم میباشی بلعنت یزید و معویه زمانیکه آیه و
اخبار نبویه ذکر نمودم از طرق شما در این باب گفت بلی زمانیکه از او عهد و پیمان گرفتم بر این خواندم قول خدای تعالی را در سورهٔ
احزاب که فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
یعنی بدرستی آن کسانیکه اذیت میکنند خدا و رسول را لعنت کرده خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا نموده ایشان را عذاب بزرگی
پس گفت چگونه است تقریب در استدلال گفتم آیا در اخبار مستفیضه و متواتره وارد نشده از طرق شما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و لحمک لحمی و دمک دمی و من حاربک فقد حاربنی و حارب الله
یعنی یا علی با تو دعوا کردن با من دعوا کردنست و قبول کردن قول تو قبول قول منست و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست و هر که
با تو جنگ کند بتحقیق با من و خدا دعوا کرده گفت بلی وارد شده گفتم آیا باز در اخبار مستفیضه متواتره از طرق شما از حضرت پیغمبر
که فرموده حسین از منست و من از حسینم گوشت او گوشت منست و خون او خون منست گفت بلی وارد است گفتم آیا در اخبار متواتره
متوافره از طرق شما نیز وارد نشده از حضرت پیغمبر که فرموده فاطمه علیها السلام پاره جگر منست هر کس او را بغضب آورد بتحقیق مرا
بغضب آورده و هر که او را اذیت رساند بتحقیق مرا اذیت رسانیده گفت بلی وارد شده پس او را گفتم آیا در استدلال
تقریب تمام است [illegible] پس سر خود را بزیر افکنده مدتی ساکت شد [illegible] زمانیکه [illegible] سخنان را قبول کردن ممکن نیست

زیرا جواب سید بیان اندیشی و چگونه چنین نباشد با آنکه قبول کردن این سخنان لازم دارد ارتداد او این که عبارت شد از خفیف بنی تیم و دو صاحب را
و لازم دارد وجوب ملعون را آنها که یکی از آنها یزید و معاویه لعنهم الله بعد زمانیکه خواستم از مجلس برخیزم مرا قسم داد که نصف عشر دیگر بنشین و خادم خود را امر
نمود که قهوه و قلیان حاضر کنند بعد از آن گفتم در کدام مبحث از مباحث اصول امروز تا مباحثه مینمائید گفت در مبحث حکم و حاکم از شرح عضدی
ایراد نمودم او را بشبهه اتحاد دلیل و مدلول را فشار دادم او را بغایت قوت از برکت ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برکت تبری
از دشمنان و منکران فضایل آنحضرت مانند گنجشک کوچکی بسبوله بلکه مثل خری که بگل فرو رفته و نتواند بیرون بیاید بعد زمانیکه بمنزل بیامدم شخصی را
در آنجا حاضر دیدم که منتظر است از جا برخواست و مرا بکنار گرفت و گفت فضلا سنگ بر سرش معاویه و یزید و کسیکه از لعن برایشان منع یا بر ایشان
با دلعنت خدا پرسیدم که خبر داد ترا باین وقعه گفت بعض از خدام من در وقت مباحثه با او در آنجا میان مردم بوده و بمن خبر دادند چرا تقیه
ملاحظه میکنی بدرستیکه این لعین خون مرا مباح کرده بجهة آنکه من در مجلسی از مجالس گفتم خدا لعنت کند یزید طاغی را در جواب گفتم ای مفتی فندی ولای
ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حصار منست با وجود آن در این مقام تقیه از مثل من خوب نیست مفتی این سخن مرا پسندید و تبسم نمود بعد میگویم
ای دوستداران آل رسول بدرستیکه مقصود این ملاعین نیست در مثل این مقام مگر مخالفت با شیعه در هر چیز و الا مطلب ایشان ظاهر است در این
پس هر که در اخباریکه از طرق ایشان گذشت فکر کند و همچنین در جمله دیگر از اخباریکه از طرق ایشان ثابت میداند که منکر این یا جاهل احمق است
و یا کافر مرتد بکفر عنادی میگویم تحقیق ذکر نموده صاحب مفتاح النجاة که از دانشمندان است در فن احادیث روایت کرده حاکم از انس
مردی از اهل نجران گودالی کند و لوحی از طلا یافت که در آن نوشته شده بود از جواهر أترجو أمة قتلت حسيناً شفاعة جده يوم الحساب نوشته از
حضرت ابراهیم خلیل الله و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد حضرت آنرا خواند و گریست و فرمود هر که مرا در عترت مرا اذیت نماید
شفاعت من باو نمیرسد و روایت کرده طبرانی از معاذ إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ يَزِيدُ لَا بَارَكَ اللهُ فِي يَزِيدَ نُعِيَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُتِيتُ بِتُرْبَتِهِ وَأُخْبِرْتُ بِقَاتِلِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُقْتَلُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ قَوْمٍ لَا يَمْنَعُوهُ
إِلَّا خَالَفَ اللهُ بَيْنَ صُدُورِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا بارک نگرداند بر یزید
خبر مرگ حسین را بمن دادند و از تربت او بمن آوردند و قاتل او را بمن خبر دادند قسم بکسیکه روح من در دست اوست کشته نمیشود در میان
قومی که منع نمیکنند آنرا مگر اینکه مخالفت اندازد خدا تعالی میان سینه ها و قلبهای ایشان و شرار ایشان را بر ایشان مسلط میفرماید و میپوشاند بر ایشان ذلت را
و روایت کرده آنرا ابن عساکر از عبدالله ابن عمرو عاص مرفوعا بلفظ یزید خدا مبارک نکند امر یزید ملعون بدرستیکه خبر شهادت حبیب و فرزند حسین علیه السلام
بمن دادند و از تربت او بمن آوردند و دیدم قاتل او را آگاه باشید کشته نمیشود در میان قومیکه یاری او نمیکنند مگر اینکه خدا تعالی همه ایشان را
معاقب میفرماید و ابو یعلی روایت کرده از ابی عبیده گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود همیشه این دین براستی بر پا است تا
اینکه اول کسیکه آن رخنه میاندازد مردیست از بنی امیه و در روایت دیگر که او را حافظ ابی عبدالله نعیم ابن حماد خزاعی مروزی در کتاب فتن
از ابی ذر مرفوعا روایت کرده که فرمود همیشه امر امت براستی قایم میباشد تا اینکه اول کسیکه رخنه میافکند مردیست از بنی امیه که او را یزید میگویند
و روایت کرده ابن ابی شیبه و ابو یعلی و رویانی و حافظ ابو بکر محمد ابن اسحق ابن خزیمه السلمی نیشابوری و بیهقی و ابن عساکر و ضیاء از ابی ذر علیه الرحمه
بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اول کسیکه سنت مرا تغییر دهد مردیست از بنی امیه و رویانی علاوه کرده که او را یزید میگویند و روایت
ابن حضرا از یزید ابن ابی زیاد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه عایشه تشریف بیاورد بر حضرت فاطمه علیها السلام گذشت شنید
که حسین علیه السلام گریه میکند فرمود آیا نمیدانی که گریه کردن حسین مرا اذیت مینماید و بیهقی روایت نموده در دلایل النبوة از ام الفضل دختر
حارث بدرستیکه ام الفضل داخل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه من خواب بدی دیدم امشب حضرت فرمود
چه دیدی عرض کرد خواب من شدید است فرمود چیست عرض کرد دیدم گویا پاره از جسد شما بریده شد و در کنار من گذاشته حضرت فرمود
خیر دیدی انشاء الله از فاطمه متولد میشود پسری که در کنار تو میباشد پس تولد نمود حضرت فاطمه حسین علیه السلام را و بود در کنار من چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که روزی داخل شدم خدمت حضرت رسول و او را بکنار او گذاشتم بعد مرا التفات نموده ناگاه
از دو چشم حضرت رسول جاری شد گو عرض کردم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد چه شده ترا فرمود جبرئیل بمن نازل شده خبر داد بدرستیکه
امت من زود باشد که فرزند مرا شهید مینمایند عرض کردم این فرزند را فرمود بلی و از تربت او بمن آوردند که سرخ بود اینست آنچه ذکر
کرده آنرا و جمع نموده صاحب کتاب مفتاح نجاة در کتاب خود تذنیبٌ در بیان بعضی از امور متعلقه باان هر که تامل کند در آنچه از
اخبار گذشته که از طرق عامه روایت شده بود و همچنین در جمله اخبار کثیره دیگر که بطرق ایشان نیز وارد شده در فضیلت و مناقب

امام حسن و امام حسین علیهما السلام و میداند که گریستن بر امام حسین علیه السلام و عزای او را برپا داشتن در هر سال بلکه در هر ماه و هر هفته و هر روز و شب
از افضل عبادتها و اشرف طاعت و قربتها است پس لعنت خدا تعالی و لعنت ائمه لعن کنند بر هر متعصب و ناصبی باشد از مخالفین که روز عاشورا را روز
عید میداند و بدعت میداند جمع شدن مجلس عزا را و گریه بودن بر سید جوانان اهل بهشت و کسیکه گوشت او گوشت رسول الله است و خون
او از خون رسول الله و ریخته است و این اشخاص مانند ابن حجر عسقلانی و کسانیکه مثل اویند در خباثت ذاتیه لعنت خدا و لعنت ائمه لعنت کنندگان بر همه
آنکسانی که لعنت نمیکنند بر این مخالفین و ذکر مینمائیم در اینجا برای اتمام حجت جمله کثیره از اخباریکه وارد شده از طرق عامه در فضایل امام حسن
و امام حسین علیهما السلام در مناقب ایشان از جمله آنهاست که احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از بریده روایت نموده اند
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخطب اذ جاء الحسن والحسين عليهما قميصان احمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله من المنبر فحملهما و
وضعهما بين يديه ثم قال صدق الله انما اموالكم واولادكم فتنة نظرت الى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم اصبر حتى قطعت حديثي ورفعتهما
بریده گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه میخواندند ناگاه امام حسن و امام حسین آمدند که هر دو پیراهن سرخ پوشیده بودند و دامن آنها
در زیر پای ایشان میآمد میافتادند پس حضرت رسول از منبر فرود آمد و ایشان را برداشته بالای منبر برد و در پیش خود نشاند بعد فرمود راست فرموده حق تعالی
انما اموالكم واولادكم فتنة که مال و اولاد شما فتنه است نظر کردم باین دو طفل که راه رفته و میافتادند و صبر نتوانستم بکنم تا حدیث خود را
قطع کردم و ایشان را برداشتم و ترمذی از انس روایت کرده قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله اي اهل بيتك احب اليك قال
الحسن والحسين وكان يقول لفاطمة ادعي لي ابني فيشمهما ويضمهما که سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام یک از اهل
بیت تو محبوبتر است بشما فرمود حسن و حسین و میفرمود فاطمه را بیاور بسوی من هر دو پسر مرا چون فاطمه میآورد حضرت ایشان را بو میکرد و بسینه
خود میچسبانید و طبرانی در کبیر و ضیاء از ابی ایوب روایت کرده قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله والحسن والحسين يلعبان
بين يديه فقلت اتحبهما يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال وكيف لا احبهما وهما ريحانتاي من الدنيا اشمهما واخرج العسكري
في الامثال عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام که میفرمود داخل شدم بخدمت حضرت رسول و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
در نزد آنحضرت بازی میکردند پس عرض کردم یا رسول الله آیا اینها را دوست میداری فرمود چگونه ایشان را دوست نمیدارم و حال آنکه اینها
دو ریحانه من اند از دنیا و استشمام مینمایم آنها را و روایت کرده عسکری در امثال از امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
الولد ريحانة وريحانتاي الحسن والحسين که فرمود حضرت رسول فرموده پسر ریحانه است و دو ریحانه من حسن و حسین است ابن عدی و ابن عساکر
از ابی بکره روایت کرده ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان ابني هذين ريحانتاي من الدنيا الحديث که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بدرستیکه این دو پسر من دو ریحانه من هستند از دنیا و روایت کرده محیی السنة البغوی از یعلی که گفت آمدند حسن و حسین علیهما السلام و سبقت گرفتند
بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس حضرت یکی از آنها را بیک بغل خود گرفته و فرمود اینها دو ریحانه من اند از دنیا هر که مرا دوست
دارد ایشان را دوست میدارد بعد فرمود بدرستیکه اولاد مبخلة مجبنة مجهلة ظاهر معنی آنکه اولاد مرد را بخیل و جبون و جاهل میکنند و در بعضی
کتب عوض مجهلة محزنة است و روایت کرده بخاری از عبد الرحمن ابن ابی نعم قال سمعت عبد الله بن عمر وسئله رجل عن المحرم يقتل
الذباب قال اهل العراق يسئلون عن الذباب وقد قتلوا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقال رسول الله صلى الله
عليه وآله هما ريحانتاي من الدنيا الحديث که شنیدم که مردی از عبد الله ابن عمر سؤال نمود از محرم
که مگس میکشد گفت اهل عراق سؤال مینمایند از ذباب و حال آنکه شهید نمودند فرزند دختر پیغمبر را با اینکه حضرت رسول فرموده آنها دو
دو ریحانه من اند از دنیا ترمذی و طبرانی از اسامة ابن زید روایت کرده قال طرقت النبي صلى الله عليه وآله ذات ليلة في بعض
الحاجة فخرج النبي صلى الله عليه وآله وهو مشتمل على شيء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشفه فاذا
الحسن والحسين عليهما السلام على وركيه فقال هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما
گوید شبی رفتم بخدمت حضرت رسول برای حاجتی پس آنحضرت بیرون آمد در حالتیکه چیزی در بر گرفته بود که ندانستم آن چیست زمانیکه از
حاجت خود فارغ شدم عرض کردم یا رسول الله این چیست که شما در بر گرفته اید آنحضرت دامن را گشود دیدم امام حسن و امام حسین در
زانوی حضرت نشسته اند فرمود اینها دو فرزند من و دو فرزند دختر من اند خدایا من آنها را دوست میدارم تو هم دوست دار آنها را
روایت کرده ترمذی و تصحیح نموده ان النبي صلى الله عليه وآله ابصر حسنا وحسينا فقال اللهم اني احبهما فاحبهما بدرستیکه پیغمبر
دید حسن و حسین را فرمود خدایا من ایشان را دوست میدارم تو هم دوست دار ایشان را و روایت کرده ابن ابی شیبه و طبرانی در کبیر از ابی بریده

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم انی احبهما فاحبهما وابغض من ابغضهما یعنی الحسن والحسین[۲۴]
گفت که حضرت رسول در حق حسن وحسین فرمود خدایا بدرستیکه من دوست میدارم ایشانرا پس دوست بدار ایشانرا ودشمن میدارم کسیرا
که آنهارا دشمن بدارد وروایت کرده طبرانی در کبیر از ابن مسعود قال قال رسول الله من احبنی فلیحب هذین یعنی الحسن والحسین علیهما السلام
که حضرت رسول فرمود هرکه مرا دوست دارد حسن وحسین را دوست دارد روایت کرده احمد وابن ماجه وحاکم از ابی هریره
ان النبی صلی الله علیه وآله قال من احب الحسن والحسین علیهما السلام فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی
بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هرکه حسن وحسین را دوست دارد مرا دوست داشته وهرکه ایشانرا دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن
داشته وطبرانی روایت کرده در کبیر وابن عساکر از سلمان وابونعیم از او وازابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود عن النبی
صلی الله علیه وآله قال من احب الحسن والحسین علیهما السلام احببته ومن احببته احبه الله ومن احبه الله ادخله جنات النعیم ومن
ابغضهما او بغی علیهما ابغضته ومن ابغضته ابغضه الله ومن ابغضه الله ادخله جهنم وله عذاب مقیم الحدیث
هرکه حسن وحسین علیهما السلام مرا دوست دارد من اورا دوست میدارم وهرکه من اورا دوست دارم خدا اورا دوست دارد
وهرکه خدا اورا دوست دارد داخل جنات نعیم نماید وهرکه ایشانرا دشمن دارد وظلم کند من اورا دشمن میدارم وهرکه من اورا دشمن دارم خدا
اورا دشمن دارد وهرکه خدا اورا دشمن دارد اورا داخل جهنم کند واوراست عذاب قائم شده وروایت نموده احمد وترمذی وحاکم از
ابی سعید وطبرانی از حضرت علی علیه السلام وعمر وجابر وابوهریره واسامة ابن زید وبراء وابن عدی از ابن مسعود وابن عساکر از عایشه وابن
عباس وابن جعفر از ابی بکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال الحسن والحسین علیهما السلام سیدا شباب اهل الجنة وزاد
الطبرانی فی روایته عن عمر اللهم انی احبهما فاحبهما وزاد ابن عساکر فی روایته عن ابن عباس من احبهما فقد احبنی ومن
ابغضهما فقد ابغضنی الحدیث بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود حسن وحسین هردو سید جوانان اهل بهشت اند وطبرانی در
روایت خود افزوده از عمر که فرمود خدایا بدرستیکه من ایشانرا دوست میدارم پس دوست دار ایشانرا وزیاد نموده ابن عساکر در روایت خود از
ابن عباس که ایشانرا دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته وهرکه ایشانرا دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته وروایت کرده
طبرانی در کبیر وابونعیم در فضائل صحابه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما من نبی الا وله
الانبیاء عنی وان ابنیک سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود قسم بخدا هیچ پیغمبری
نیست مگر آنکه اولاد انبیا داشته غیر از من وبدرستیکه دو پسران تو سید جوانان اهل بهشت اند مگر دو خاله زاده من یحیی وعیسی وروایت کرده ابن عساکر
وابن ماجه از حسین ابن علی فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود دوست گیرند حسن وحسین را بدرستیکه ایشان دو سید جوانان اهل بهشت
از اولین وآخرین وروایت کرده ابن عساکر از ابی رمثه بدرستیکه حضرت رسول فرمود قال حسین منی وانا من حسین هو سبط
من الاسباط احب الله من احب حسینا ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة حسین از منست ومن از اویم او سبطی است
از اسباط دوست میدارد خدا هرکسیرا که حسین را دوست دارد بدرستیکه حسن وحسین دو سید جوانان اهل بهشت اند وروایت کرده ضیاء از حذیفه
ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال جائنی جبرئیل فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة الحدیث
بدرستیکه حضرت رسول فرمود جبرئیل نزد من آمده وبشارت داد که حسن وحسین هردو سید جوانان اهل بهشت اند وروایت کرده طبرانی از عقبة
ابن عامر بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود الحسن والحسین شنفا العرش ولیسا بمعلقین واخرج البخاری فی الادب المفرد
حسن وحسین دو گوشواره عرش اند ونیستند معلق وروایت کرده بخاری در ادب المفرد وابن ماجه وطبرانی در کبیر وابونعیم وابن عساکر از یعلی ابن مره
بدرستیکه حسن وحسین دو سبط اند از اسباط وروایت کرده ابن عساکر از ابان از انس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده کسی از اشراف مجلس خود
برنخیزد مگر بجهت حسن وحسین وذریه ایشان وروایت کرده احمد وابوداود وابن عساکر از مقدام ابن معدی کرب بدرستیکه حضرت رسول فرمود
حسن وحسین از منست وروایت کرده ابن حبان وطبرانی در کبیر ورازی وخطیب وابن عساکر از عقبة ابن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله لما استقر اهل الجنة فی الجنة قالت الجنة یا رب الیس وعدتنی ان تزیننی برکنین من ارکانک قال الم ازینک بالحسن والحسین
فماست الجنة میسا کما تمیس العروس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود زمانیکه برقرار شد اهل بهشت در بهشت بهشت بگوید یا رب آیا
وعده نکردی بمن که مرا زینت دهی به دو رکنی از ارکان عرش خود خداوند عالم فرماید که زینت ندادم ترا بحسن وحسین پس بهشت از شادی
بنجتر منماید چنانکه عروس بنجتر مینماید وروایت کرده طبرانی در کبیر وابن سعد وابن عساکر از حضرت فاطمه علیها السلام ایها اتت بابنیها

الی رسول الله صلی الله علیه وآله فی شکواه الذی توفی فیه فقالت یا رسول الله هذان ابناک فورثهما شیئا فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله اما حسن فله هیبتی وسؤددی واما حسین علیه السلام فله جرأتی وجودی الحدیث
بدرستیکه حضرت فاطمه با دو پسر بخدمت حضرت رسول آمد در مرضی که در آن وفات نمود عرض کرد یا رسول الله اینها دو پسران تو اند و چیزی را
میراث بده حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود اما حسن را بدادم هیبت و بزرگواری خود را و حسین را عطا نمودم جرأت و بخشش خود را و روایت کرده
ابن عساکر از محمد بن عبید الله بن ابی رافع از پدر خود و جد خود ان فاطمة علیها السلام اتت بابنیها فقالت یا رسول الله قال نعم اما الحسن
فقد نحلته حلمی وهیبتی واما الحسین فقد نحلته جودی وشجاعتی بدرستیکه حضرت فاطمه علیها السلام با دو پسر بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد یا رسول الله عطا کن ایشان را فرمود
عطا کردم بحسن حلم و هیبت خود را و بحسین شجاعت و بخشش خود را و روایت کرده طبرانی در کبیر و ضیاء از زید بن ارقم که گفت حضرت رسول
فرمود بدرستیکه من امانت میسپارم ترا صالح مؤمنین را یعنی حسن و حسین را و روایت کرده ابن جعفر از عبد الله بن عباس قال بینما
نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ اقبلت فاطمة علیها السلام تبکی فقال لها النبی صلی الله علیه وآله ما یبکیک قالت
یا رسول الله ان الحسن والحسین خرجا فوالله ما ادری این سلکا فقال النبی صلی الله علیه وآله لا تبکین فداک ابوک فان الله عز وجل
خلقهما وهو ارحم بهما اللهم ان کانا قد اخذا فی بر فاحفظهما وان کانا قد اخذا فی بحر فسلمهما فهبط جبرئیل فقال یا احمد لا تغتم
ولا تحزن هما فاضلان فی الدنیا وفاضلان فی الآخرة وابوهما خیر منهما وهما فی حظیرة بنی النجار وقد وکل الله بهما ملکا
یحفظهما قال ابن عباس فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وقمنا معه حتی اتینا حظیرة بنی النجار فاذا الحسن علیه السلام معانق الحسین
واذا الملک قد غطاهما باحد جناحیه قال فحمل النبی صلی الله علیه وآله الحسن واخذ الحسین الملک والناس یرون انه حاملهما
فقال ابو بکر وابو ایوب الانصاری یا رسول الله الا نخفف عنک باحد الصبیین فقال دعهما فانهما فاضلان فی الدنیا و
وفاضلان فی الآخرة وابوهما خیر منهما ثم قال والله لاشرفنهما الیوم بما شرفهما الله فخطب فقال ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا
وجدة فقالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس
ابا واما قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین ابوهما علی بن ابی طالب وامهما فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله الا اخبرکم
ایها الناس بخیر الناس عما وعمة قالوا یا رسول الله قال الحسن والحسین عمهما جعفر بن ابی طالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب
ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما
زینب بنت رسول الله الا ان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی
الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وهما فی الجنة وهذا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الکبیر وابن عساکر ایضا ولفظهما ایها الناس الا
اخبرکم بخیر الناس جدا وجدة الا اخبرکم بخیر الناس عما وعمة الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة الا اخبرکم بخیر الناس ابا واما الحسن والحسین
جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد وامهما فاطمة بنت رسول الله وابوهما علی بن ابی طالب وعمهما جعفر بن ابی طالب وخالهما
القاسم بن رسول الله وخالاتهما زینب ورقیة وام کلثوم بنات رسول الله جدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وابوهما فی الجنة
وامهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالاتهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة الحدیث
وقتی نشسته بودیم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حضرت فاطمه وارد شد میگریست حضرت فرمود ای فاطمه چه چیز باعث گریه
تو شده عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه حسن و حسین از خانه بیرون رفته و نمیدانم کجا رفته اند حضرت رسول فرمود گریه مکن پدرت فدای
تو باد که خدای تعالی ایشان را خلق کرده و او بایشان رحیم است بعد عرض کرد خدایا اگر پسرانم بصحرا باشند حفظ کن آنها را و اگر بدریا افتاده اند سلامت بدار
پس جبرئیل نازل و عرض کرد یا احمد غمگین و محزون مباش هر دو ایشان فاضل دنیا و آخرت شد و پدر شان از ایشان بهتر است و ایشان در حظیره بنی
نجار اند و موکل نموده خدای تعالی ملکی برای حفظ ایشان ابن عباس گوید حضرت رسول صلی الله علیه وآله برخواست و ما هم با او برخواستیم تا
آمدیم بحظیره بنی نجار دیدیم امام حسن و امام حسین را معانقه کرده خوابیده اند و ملکی پر خود را برایشان گشوده گوید پس امام حسن را پیغمبر برداشت
و امام حسین را ملک و مردم چنان میدیدند که آنحضرت آنها را برداشته پس ابوبکر و ابو ایوب انصاری گفتند یا رسول الله یکی از ایشان را بما
بدهید فرمود بگذارید [illegible] دارم بدرستیکه ایشان فاضلانند در دنیا و آخرت و پدر شان از ایشان بهتر است بعد فرمود قسم بخدا امروز
شرافت ایشان را بیان مینمایم بانچه که خدا ایشان را شرافت داده پس خطبه خوانده فرمود ای مردم آیا خبر ندهم شما را بخیر مردمان از جهت جد و جده
عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که جد شان رسول الله و جده شان خدیجه دختر خویلد آیا خبر ندهم شما را بخیر مردمان از جهت پدر و [illegible]

عرض کرد زینب یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که پدرشان علی ابن ابیطالب و مادرشان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله آیا خبر دهم
شما را بخیر مردم از جهة عمه و عمو عرض کرد زینب یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه شان ام هانی دختر ابیطالب
ای مردم آیا خبر دهم شما را بخیر مردم از جهة خالو و خاله عرض کرد زینب یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که خالوشان قاسم ابن رسول الله
و خاله ایشان زینب بنت رسول الله است خبردار باشید بدرستیکه پدر و مادرشان و جد و جده شان خالو و خاله ایشان عمو و عمه ایشان و خود
ایشان همه در بهشت میباشند و هر که دوست دارد ایشان را او هم در بهشت است و هر که دوست دارد دوستداران ایشان را او هم در بهشت
میباشد و این حدیث را طبرانی روایت کرده در کبیر و ابن عساکر نیز روایت کرده و لفظ ایشان این است آیا خبر دهم شما را بخیر مردم از حیثیت
جد و جده و عمه و عمو و خالو و خاله و بخیر مردم از جهة پدر و مادر از حیثیت حسن و حسین که جد ایشان رسول الله و جده ایشان خدیجه دختر خویلد
و مادرشان فاطمه دختر رسول الله و پدرشان علی ابن ابیطالب و عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه شان ام هانی دختر ابیطالب و خالوی ایشان
قاسم ابن رسول الله و خاله ایشان زینب و رقیه و ام کلثوم دختران رسول الله جد و جده ایشان همه در بهشت اند پس همه اینها از جمله اخباریست که از
کتب ائمه حدیث از علماء عامه نقل کرده فاضل و حاذق صاحب جمع غرایب صاحب کتاب مفتاح النجاة در مناقب اهل کساء
نقل کرده و او اعلم علماء است چنانکه چند ذهب ثابت روایت شد پس میگویم بر حال اکثر نیکه قلوبشان از عداوت گرفته آیا جایز میباشد که کسی بگوید
خیر مردمان بعد از پیغمبر حنیف تیمی یا دو صاحب اوست بعد وای و هلاکت بر آن کسیکه بر این احادیث خبردار باشد در کتب ائمه مذاهب خود
با وجود این گمان کنند که احادیث موضوعه و مجعوله و مخترعه مختلفه که در زمان معاویه از احادیث جاعله که شامل بود در مناقب حنیف تیمی
و در صحبان او از احادیثیست که اصل دارد بعد وای و ثبور بر آنکه منع مینماید مردم را از برپا داشتن تعزیه سید الشهدا و گریه نمودن برادر و باکه
اینکه دانسته شد بدرستیکه ولایت اهل کساء از امور واجبه است بلکه آن جزو حقیقی ایمانست بعد وای بر کسیکه عقیده دارد از این اشت
احدیرا غیر از اهل بیت عصمت علیهم السلام بر جعفر ابن ابیطالب یا زنی از زنهای نبی غیر آنها را بر خدیجه و ام هانی پس وای و عذاب بر کسیکه
تفضیل و تقدیم دارد احدی از مردم را بر حسن و حسین بر امیر المؤمنین و زهرا فاطمه سیده نساء عالمین امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام
افضلند از حسن و حسین ایشان بعد از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقه مظلومه معصومه افضلند از همه مخلوق خدا پس این است معنی فرمایش حضرت رسول خدا که
فرمود بدرستیکه ایشان فاضلانند در دنیا یعنی بر همه مخلوق خدا از حیث مناقب و فضائل و کرامات و فاضلند در آخرت یعنی بر همه اهل بهشت
بحسب درجات و منزلت و مقامات رضوان و پدرشان از ایشان بهتر است در جمیع اینها پس الله چگونه حماقت و جهالت غلبه کرد
بر آنکه چشم او کور و چشم دیگرش سیاه بود یعنی حنیف تیمی در آنجا که سوء ادب کرد در ذات کل و گفت آیا حنیف بهتر از تو یا رسول الله
در برداشتن یکی از این دو طفل پس بدرستیکه سوء ادب با سید جوانان اهل بهشت حنیف تیمی که بود در جهالت مند طفل شیرخواره اگرچه شیخ
ناقص العقل بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله موعظه کرده بیدار نمود او را از غفلت خود بلکه مذمت کرد سوء ادبش و فرمود بگذار آنها را که ایشان
فاضلند در دنیا و فاضلانند در آخرت و پدرشان از ایشان بهتر است یعنی چگونه جایز میباشد ترا یا حنیف اینکه سوء ادب نمائی و نسبت دهی
طفل جوانی با وجود اینکه آنها در این حالت یا در غیر آن فاضلانند در دنیا و آخرت از همه مخلوق خدا پس چگونه جایز میباشد برادنی رعیت او
دیگه سوء ادب نماید بر آنها یا بر پدر آنها که از ایشان بهتر است و حنیف تیمی بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله غصب
نمود و از او سوء ادب به پدرشان و قسم بجان خود این کلام حضرت رسول با وجود اینکه در نهایت اختصار است افاده مینماید بسیاری
از امور حقه و مقاصد کبیره را در هر حال ظاهر شد بتو از این تقریر که گذشت که سر ذکر کردن حضرت پیغمبر امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از ایشان
در همه مقام فرمایش او در حق ایشان که فاضلانند در دنیا و آخرت این بود که آنحضرت اراده نمود بدرستیکه ظاهر شد بجمیع مردم معنی بودن ایشان
فاضلان در دنیا و آخرت و زیاد نماید برای ایشان حدی بحسب فضل و شرافت و درجه و میباشند ایشان فاضلان از همه خلق خدا بعد از
جد و پدر و مادر و اتیم تقدیم و تفضیل بر همه از فرمایش حضرت رسول الله است که در اخبار متواتره متقدمه فرموده حسن و حسین هر دو سید جوانان
اهل بهشتند و در بعضی از آنها تصریح معلوم شده یعنی بحسب سیادت و فضیلت و بیان این چنانکه در فرمایش آنحضرت است لا تسبوا الحسن و الحسین
فانهما سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین یعنی سب نکنید حسن و حسین را بدرستیکه آنها دو سید جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین هرگاه
گوئی وجه چیست در استثناء حضرت رسول یحیی و عیسی پسران خاله میگویم بدرستیکه این از آنچیزهاست که فایده بزرگ در آنست و او دلیل عظیم
و مؤکد مقولست که نمیگذارد دماغ ناصبین و متعصبین که ارزوی کرده کلام خدا و رسول را تحریف نموده از تقدیم و تفضیل آل الله
و اهل بیت رسول الله بر بسیاری از انبیاء و مرسلین آنکلاف ... از خودشان ... بیان تقدیم جبت و طاغوت و عقیده ائمه

و همچنین پدر و مادر و عمو و عمه و خالو و خاله و خود ایشان و دوستداران ایشان در بهشت است صح

ه دین برتش را بر انجا یه و اوصیا معصومین خدا یه و عترت نبی مختار زیرا که استثناء دلیلست بر اینکه کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در عموم حقیقت است بانیمعنی بدرستیکه آنها دوست میدارند ان غافل باشند از انبیا و مرسلین و اوصیا و غیر ایشان پس هرگاه کوئی معنی این استثنا
چیست و چه وجه دارد در اخراج نمودن یحیی و عیسی از تحت عموم میکوییم بدرستیکه این در صورت استثناست لیکن استثنا نیست در حقیقت
بلکه لفظ الا حرف عطف بمعنی واو عاطفه و آمدن لفظ الا بمعنی آن ظاهر است که تصریح نموده بآن طایفه اهل ادب و از جمله ایشانست
فیروزآبادی در قاموس گفته و تکون الا عاطفة بمنزلة الواو و مثل بقوله لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ای
ولا الذین ظلموا یعنی میباشد الا عاطفه در منزله واو عاطفه و آنچه که نباشد مردم را بشما حجتی بجز آنکس که ظلم کرده و خوف نکنید پیش من
پیغمبرا و نه آنکس که ظلم کرده شده اند پس آنچه در این حدیث است از قبیل عطف خاص بر عامست و این نکته بر صاحب فطنت پوشیده نیست
و تامل کن بعد میگوییم قسم بکتابی که فضیلت داده محمد و اهل بیت معصومین او را بر جمیع عالمیان آنکس که دشمن میدارند آل محمد را
و فضایل ایشانرا انکار مینمایند و مقدم میدارند غیر ایشانرا بر ایشان باید ایشان در واقع داخل باشند در تحت صنفی از اصناف اشرار
در دنیا از منافقان و مخنثان و اولاد زنا زیرا که در اخبار کثیره تصریح بآن شده حتی جمعی از آنها وارد شده در اخباریکه از طرق
اهل سنت چنانکه در صحیح بخاری و ابی داود و مسند احمد ابن حنبل و فضایل سمعانی و حلیه حافظ ابی نعیم و غیرها از کتب ایشان بطرق مختلفه مذکور
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و قال لولا انت لم یعرف حزب الله
و قال من زعم انه آمن بما جئت به و هو یبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن و قال ما کان جالسا فدخل علی علیه السلام کذب من زعم انه من
تولانی و یحبنی و هو یعادی هذا و یبغضه الله لا یبغضه و یعادیه الا کافر او منافق او ولد زنیة و قال من تولاه فقد تولانی و من
تحلاه فقد تحلانی و روی احمد بن حنبل فی مسنده مرفوعا الی حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انه من فارقنی فقد
فقد فارق الله و من فارقک فقد فارقنی و فیه رفعه الی ابن الزبیر قال قلت لجابر کیف کان علی فیکم قال ذاک خیر البشر ما کنا نعرف المنافقین
الا ببغضهم ایاه و فی کثیر من الکتب الجمهوریة العامیة و الخاصیة عن ابی سعید الخدری کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله ببغضهم علیا علیه السلام و عن زید بن ارقم ما کنا نعرف المنافقین و نحن مع النبی الا ببغضهم علیا و ولده و عن جابر بن عبد الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بوروا اولادکم بحب علی ابن ابی طالب علیه السلام فمن احبه فاعلموا انه لرشده و من ابغضه
فاعلموا انه لغیة و روی الهروی فی الغریبین عن عبادة قال کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا رأینا احدهم لا یحب علیا علمنا انه
لغیر رشده و قال ابن الاثیر فی نهایته و فی الحدیث ان داود علیه السلام سأل سلیمان و هو یبتار علمه ای یختبره و یمتحنه و منه
الحدیث کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب علیه السلام و حدیث علقمة الثقفی حتی و الله ما نحسب الا ان ذلک شیء یبتار به اسلامنا
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق
و فرمود یا علی اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمیشد و فرمود کسیکه گمان کند او ایمان آورده بآنچه من آورده ام و علی را دشمن دارد
پس او کاذبست و مؤمن نیست و در حالتیکه نشسته بود داخل شد علی ابن ابیطالب علیه السلام و فرمود دروغ گفته کسیکه گمان
کند بدرستیکه او مرا دوست دارد و محب منست و حال آنکه او دشمن دارد این مرد را و عداوت او را داشته باشد قسم بخدا
دشمن نمیدارد او را و او را عداوت او را نگاه نمیدارد مگر کافر یا منافق یا ولد الزنا و فرمود هر که دوست دارد او را مرا دوست
داشته و هر که او را محبت رسانده مرا رسانیده و روایت کرده احمد ابن حنبل در مسند خود مرفوعا بابی ذر علیه الرحمه گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هر که از من جدا شود بتحقیق از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شد از من جدا شده و در آن کتاب
رفع نموده روایت را بابن زبیر که بجابر گفتم چگونه بود علی علیه السلام در میان شما گفت او خیر بشر است و منافقان را نمیشناختیم
مگر بعداوت او و در بسیاری از کتب جمهوریه عامه و خاصه از ابی سعید خدری روایت کرده که ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله
منافقان را نمیشناختیم مگر بدشمن داشتن علی علیه السلام و از زید ابن ارقم میگوید نمیشناختیم منافقان را مگر بدشمن داشتن علی و اولاد او و از جابر ابن
عبد الله گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود امتحان کنید اولاد خود را بمحبت علی ابن ابیطالب زمانیکه میدیدیم یکی از
از آنها را که علی را دوست نمیدارد میدانستیم که از حلال زاده نخواهد بود و ابن اثیر در نهایه خود آورده که در حدیث وارد شده
بدرستیکه حضرت داود سؤال نمود از سلیمان و او را امتحان مینمود در علم او و از آنست این حدیث که بودیم ما امتحان میکردیم اولاد
خود را بمحبت علی ابن ابیطالب و حدیث علقمه ثقفی قسم بخدا گمان نمیکردیم مگر آنکه محبت این بزرگوار

چیزیست که امتحان میشود بآن اسلام ما در روایت کرد بیهقی بدرستیکه انصار میگفتند ما میشناختیم مردم را که از پدر خود است یا از غیر پدر بسبب دشمن داشتن او علی ابن ابیطالب را تا آخر حدیث پس زمانیکه خبر دو رشدی اخباریکه نقل کرده آنها رسید اجل سید محمد کاظم اسلام پسر داماد در کتاب تصحیح الایمان وتقویم الادیان پس بدان بدرستیکه از عجب ترین طرایف و غریب ترین عجایبی که متعلق است باین اخبار آنست که حکایت کرد مرا مرد صالحی از علویان از اهل شهر حله گفت که در چند پیش از سال طاعون مردی بود فاضل از اهل سنت در احکام حلال و حرام بادبر جوع میکردند و مجلس درس داشت و کویا نام او ابن قنبری گفت که بروزی در اثنای تدریس بود که محتاج شد بطهارت و در ابرفتن بسوی بیت الخلا از مجلس بیرون آمد و در بیت الخلا نشسته بول میکرد و بسبب آنکه نزدیک بود کفار را اهل مجلس شنیدند و اولاد بود که سن او قریب به بیست سال بود پسرش گفت ای گروه اهل سنت و جماعت بتحقیق سینه من تنگ شد و جگرم سوخت بسبب شنیدن این خبرها در هم شما آیا این را ظاهر کنم از شما بدانید بدرستیکه پدر من از اهل سنت و جماعت و از محبین خلفای ثلثه است اما علی ابن ابیطالب را دشمن میدارد و دین و دعای او را تسنن و محبت خلفای ثلثه در وغ گوست بدرستیکه من او را دشمن دارم و قدر عداوت در قلب من بقدر خر بزه بزرگیست بعد سوال کرد یک یک از ایشان که شما چه میگوئید در این امر بعضی از ایشان گفت عداوت او در نزد من بقدر انار بزرگیست و بعضی گفت که در نزد من بقدر انار کوچک است و بعضی گفت در نزد من بقدر نارنج است بعضی گفت در نزد من بقدر تخم مرغیست همچنین هر یک سخنی گفتند تا اینکه در آخر یکی از ایشان گفت که عداوت علی در نزد من بقدر دانه خردلیست زمانیکه آن جاهل مدرس این سخنها را که محض بیدینی و بدعتیست از ایشان شنید بیش لرزید و طول داد نشستن خود را در بیت الخلا تا ایشان گفتگوی خود را تمام کردند و ساکت شدند بعد داخل مجلس شد رنگش متغیر و زرد گشته و بسیار لا اله الا الله و سبحان الله میگفت و آه سرد میکشید گفتند چرا از ما نمی پرسید چه بسیار لا اله الا الله و سبحان الله گفتن را گفتند ذکر خدا تعالی در هر حال بهتر است گفت بلی ولی نزدیکست که کثرت تعجب مرا هلاک نماید از این حالت و کیفیت غریبه که مرا عارض شده گفتند چگونه است آن گفت گمان میکردم آن اخباریکه از طرق ما روایت شده در صحاح سته و غیر آن از کتب ما که حدیث از غلمای ما بودن آنها در کتب ما از صنایع و فضول است با نیکه آنها داخل کرده و نوشته اند آنها را در نسخه اولی از کتب ما خفیه و سرقه و بعد از فوت مصنفین و مؤلفین بعد جاری شده عادت بنوشتن آنها در هر نسخه که از روی این نسخه های اصلیه نوشته شده و سبب از این گمان تو به مینمایم و قطع و یقین کردم که این اخبار از نبی مختار صلی الله علیه و آله صادر شده گفتند کدام خبر است و چه چیز دلیلست بر صدق او پس شروع نمود در خواندن حدیثی که متضمن فرمایش حضرت رسول است که امتحان کنید اولاد خود را به دوستی علی ابن ابیطالب تا آخر و بخواندن جمله دیگر از اخبار که گذشته گفت قسم بآن کسیکه جان من در دست اوست قسم بآن کسیکه میمیراند و زنده میکند این پسر من از دو جهت حرامزاده است یعنی هم ولد الزناست و هم ولد الحیض گفت هرگاه سؤال نمائید از وجه این بدانید که در ایام جوانی که سن من به بیست نرسیده بود در بغداد بتحصیل علوم مشغول بودم در روز بسیار گرم برای حاجتی بیرون آمده زمانیکه از آن امر فارغ شدم اراده کردم که بسوی مدرسه مراجعت کنم از اثنای راه رفتم بخانه همشیره ام که صاحبش مرد بزرگی بود و از بزرگان شهر و صاحب خانواده زمانیکه خواهرم مرا دید بکنار گرفت بسیار شاد شدم و شوهرش حاضر نبود در خانه بکنیزهای خود امر نمود که طعام برای من حاضر نمایند بعد از صرف طعام خواهش نمود که در سرد آب تا وقت عصر استراحت نمایم کنیزان فرمود را برای من فرش کردند زمانیکه بخوابگاه داخل شدم همشیره ام کنیزی گرجیه که مادر این پسرست نزد من فرستاد که مرا باد زند نماید زمانیکه چشم من باو افتاد دیدم بسیار جمیله و فربه و سفید و صاحب حسن و زیبائیست چنانکه شاعر گوید ولها هن برابر جسد صنی البسالا حره اذا اطعنت طعنت لیلا اذا غضبت کادیس پس شهوت بحرکت آمد و نفس اماره مرا غالب شده گناه کردم خدا تعالی را و خیانت نمودم خواهر خود را با او مواقعه نمودم در آنوقت او حایض بود چون شش ماه بر او گذشت حمل او ظاهر شد با این پسر من همیشه من متهم بودم که آن کنیز را عذاب شدید نماید هرگاه در گفتگوی خود راست بگوید کنیز حکایتی که آن روز در میان ما جاری شده بود بیان نمود چون خواهرم یقین کرد که راست میگوید شخصی نزد من فرستاد که مرا خبر دهد خواهرت آن کنیز را با آن طفلیکه در شکم اوست بتو بخشید و زود بیر حال او اکان کنیزیست که مادر این پسر باشد پس از آن توبه نمود و در حرم سرا صدا کردید فلان بیا نزد من با چادره زن فرنگی چادر شب میپوشیده از حرم سرا بیرون آمد فندی او را گفت بنشین در طرفی نشسته گفت گوش کن برای ایشان حکایتی میگویم قصه را از اول تا آخر حکایت نمود چنانکه اول گفته بود گفت ایا چنین واقع شده گفت بلی بعد متوجه آن جماعت گشته گفت ای گروه چه خوب اند بیجا چنانکه شک ندارد در بودن این پسر من ولد الزنا و ولد الحیض و همچنین شک نیست در داخل بودن شما در سخت یکی از اخبار مذکوره زیرا که شما اقرار کردید مانند پسر من بدشمنی داشتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگویم بدرستیکه دشمنان امیر المؤمنین

فصل حکایت

لله

لا بد باید متصف شبند بهمه اوصاف مذکوره یا بعضی از آنها پس ایشان را خجلتی نیست از صفات مردی و از حمیت و غیرت و عار و ننگ زیرا که
ابا از آن اشکال متصف بود بآن بعضا خجالت میکشند و عرق میکنند اصلا در تحقیق اقتدا کرده اند در این کردار بامام هدایت کننده
ایشان یعنی جد ایشان فرعون فراعنه این امت و مجمع همه صفات گذشته و از غریب ترین طرفها و عجب ترین غرایب آنست که ذکر کرده
جماعتی از علمای ایشان و آن اینست بدرستیکه ابو الشرور نوشت بعمرو بن عاص که بمدینه بیا در آن وقت که در مصر والی بود از قبل او پس زمانیکه عمر بمدینه
آمد و نزد او حاضر شد از او پرسید که در چند روز از مصر بمدینه آمدی عمرو گفت در بیست روز ابو الشرور گفت هر آینه سیر نموده مانند سیر عاشق
عمرو بن عاص بخشم آمد گفت قسم بخدا اکنیزها مرا بر بغل گرفته و حمل نکرده مرا از آب ها در حال حیض پس ابو الشرور گفت قسم بخدا این سخن
از عقل نیست که مرغ خاکستر را گرسنه است و بخشم شما در دو منسوب باو بریشش پس نظر باید ای عاقلان بظاهر شدن صفت ننگ
در جمله عمری و ایشان بنابر اینکه بعد از او معذور است و چگونه چنین نباشد با اینکه جمع شدن صفات گذشته در خلیفه از آفتاب
ظاهرتر و از روز روشن آشکارتر است و از لطیف ترین لطیفه ها اینست که نقل نموده از درس مشهور شیخ ابی جعفر بغدادی نقیب ذکر کرده جماعتی
از تلامذه او گفتند که این روایت شامل است بعض مشکلات یعنی آنکه چه اراده نموده ابن نابغه از قول خود فی غمرات الماء و می
چگونه توبیخ و تعبیر مینماید خلیفه را بآنچه ذکر کرده با وجود آنکه مادرش نابغه در زنا و فاحشه که از صاحبان علم بود و شیخ نقیب بایشان گفت اما غمرات الماء
امر حیض است اما اینکه مادر نابغه صاحب علم بود از آن چیزهاست که انکار آن ممکن نیست الا اینکه با وجود این عرب و آرا دبود و اینکه مشهور شد
در زمان جاهلیت اما صهاک جده خلیفه علاوه بر اینکه از زانیه های مشهوره بود دیگر حبشیه هم بود و این صفت جاری بود در دختر او حنتمه
و من میگویم مناسب بود اینکه مترنم باشد در این مقام بعد از حفظ مفهوم کلمات بزرگان علما عامه و فهمیدن مقالات ایشان باینکه
از اینکه خلیفه اسلام عبد حبشی بود مؤذن ما کردی و امیر ما خطیبنا تعالوا اعلی الاسلام نبکی و نلطم مؤذن ما کردی و خطیب ما که امیر
بود پس باید بر اسلام گریه کنیم و بروی خود سیلی زنیم که چنین خلیفه دارد **تذییل چهاردهم** در اشاره بجمله از بیانات اخبار زمانیکه
در فصل مقدمه گذشت جمله اخبار پس بدان هر کسیکه دقت و تدبر نماید در اخبار گذشته میداند بدرستیکه بودن قبضه تربت
کربلا در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اخذ نمودن آنسرور از آن تنها یک قضیه نیست بلکه قضیه های متعدده است که در اوقات
عدیده و دفعات چند واقع شده پس در جمله از آنها از جبرئیل و غیر او از ملائکه در خانه جمعی از زنهای آنسرور آورده و در بعض
از آنها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از بعثت بنبوت و طی الارض بکربلا تشریف برده و قبضه از تربت کوده آل پیغمبر و مصرع
شهدا برداشته میگویم شاید سر در تعدد این شد که در هر یک از آنها تجدید عهد و میثاق از خدای عزوجل بوده باشد نسبت
بحضرت رسول و عترت معصومین او و اظهار نمودن خدا آنها را بملائکه و ارواح انبیا درجه صبر و تفویض و توکل محمد و اولاد
معصومین او را که بجوی در مرتبه صبر و تفویض و توکل اتم و اوفی بودند و چنان راضی بمشیت الله و قضا و قدر بودند که در هیچ یک از این
وقایع از خدای تعالی مسئلت نمود که این بلا را از آنها رد نموده و این قضا را دفع نماید بنا بر اینکه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب و اما بیان فرمایش حضرت رسول در حدیث ام سلمه فلم ازل التقطه ما تهم فها هی فی یدی الی آخر
یعنی بودم اخذ کننده خون آنها و منست در دست من بگیر او را بیان آن اینست چون زمین آن کوه آل طیب و طاهر و تربت این
مصارع مطهره مقدسه در اصل خلقت طینت اجساد صاحبان این مصارع بود و از آنجا اخذ شده بود و طینت مبارک ایشان
مبدل بخون خواهد شد از آنجهت این زمین با آن طینتهای پاکیزه مشابهت و مشاکلت و میوریت داشتند باین معنی که اصل بود
نسبت باین طینتهای ماخوذه زیرا که از وی اخذ کرده بودند و فرع بود در تبدل کردن از آنجهت اطلاق خون بوی کرد شده
که در مآل بتبعیت آن خونهای بدنهای پاکیزه اینها هم خون خواهد بود بعد بدرستیکه در این حدیث اشاره دقیقی است بمعنی دقیق
و بیانش اینست که هر قدر زمان شهادت نزدیک میشد سرخی آن تربت زیادتر میگشت تا اینکه شهادت اتفاق افتاد
و خون از آنجا که جوشید پس میگوییم در این وقت لابد باید حال ارواح شیعه و حال قلوب ایشان این طور باشد زیرا که طینت
ارواح ایشان بتحقیق اخذ شده از فاضل طینت اجساد ائمه معصومین مظلومین پس لابد باید در ایام عاشورا در بحار غمها و حزنها غرق باشند
باتش و شعله حزن و اندوه دلها و جگرها را آب نموده عوض اشک از چشمهای خود ایشان جاری نمایند بعد مخفی نماند آنچه
فهمیده میشود از این اخبار عجیبه حضرت امیر المؤمنین بکربلا و ورودش دو دفعه واقع شده یک مرتبه در وقت تشریف بردن بصفین
و مرتبه دویم در وقت مراجعت بعد اینجا اشاره لطیفی است که بشارت مبارکی شامل است که از زبان حضرت امیر المؤمنین

لطیفه ... (marginal note, partly illegible)

جاری گشته فرمایش آنحضرت است که بآن تربت شریف خطاب نموده فرمود خوشا بر تو ای تربت هر آینه محشور میشود از تو قومهائیکه داخل
بهشت میشوند بدون حساب و افاده میکند هر که از شیعیان در کربلا دفن شود بدون حساب داخل بهشت شوند و بعبارت دیگر میتوان
شمول این فضیلت برای همه آن اشخاصیست که در آنجا دفن میشوند نه مخصوص است بآنکسیکه در خدمت سید الشهدا شهید شده چه قرائن
بسیار و چگونه چنین نباشد بآنکه داخل شدن اصحاب حضرت سید الشهدا ببهشت بدون حساب از ضروریاتست که احدی از اهل اسلام
در آن تامل نمیکند و اگر مقصود مخصوص ایشان باشد لازم میآید که این کلام از آنحضرت که ضروریرا اخبار میکند و آنرا فایده نباشد حاشا ثم حاشا
بعد مخفی نماند بر کسیکه فرمایش حضرت امیر المؤمنین در وقتیکه رسید بمصارع شهدا فرمود اینجا محل مردم است که در این زمین شهید شده
دو بیست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا افاده میکند در نظر دقیق امور است چند را از اینکه این زمین پاکیزه بحسب عنایت
ازلیه محل چنین خونهای پاکیزه بود و اینکه شهادت انبیا و اسباط در اینجا بجهت ایشان نور علم و شأن کبری بود بالاتر از شهادت ایشان
در سایر بقاع زمین بلکه انبیا و اسباط از اینکه بقضیهٔ یوم الطف مطلع شدند و آنچه در اینجا واقع میشد خدا تعالی بر ایشان نمود در عالم طفل
و شاید خود ایشان سؤال کردند از خدا و ند اینکه شهادت ایشان در اینجا باشد تا ممزوج کردد خونهای ایشان با آن تربتیکه خون حضرت
سید الشهدا و عترت و اصحاب او ممزوج میباشد پس این امتزاج کشف میکند از سر تکوینی ملکوتی و آن اینست بر کسیکه طینت این انبیا
و اسباط بود در عالم طینت و عالم ارواح و ذر اول متصل بود بطینت جناب سید الشهدا روحی له الفدا و طینت شهدائیکه در خدمت
شهید شدند لیکن آنها با همه این رسیدند بمرتبه آنانکه در خدمت سید الشهدا روحی له الفدا شهید شدند و به تحقیق تصحیح نمود کسی
بلطف ارحامیکه بپای مبارکش اشاره کرده پیغمبر نمود و قسم بخدا اینجاست محل بار انداز و مصارع شهیدانیکه سبقت نکرده بر ایشان
در فضیلت کسی از گذشتگان و لاحق نمیشود بایشان کسی از آیندگان تا آخر حدیث و این تقریب در شان اسباطیکه پیغمبر نبودند ظاهر است
احتیاج بتامل ندارد و اما تقریب در شان انبیاء که در این بقعه مبارکه شهید شدند یعنی در تفضیل شهدائیکه در خدمت سید الشهدا
بودند بر این پیغمبران اگرچه نهایت در نظر جلی بجهت مرتبه نبوت و درجهٔ عصمت که در شان ایشانست اما در نظر دقیق واضح است و بیان آن
آنست که دلیل ندارد اینکه هر کس متصف بنبوت باشد مطلقا که معصومند اند او لا بد باید شهادتش افضل باشد بر شهادت کسیکه متصف بعصمت
عصمت موصوف نباشد بلکه میشود شهادت کسیکه از اهل عصمت نیست افضل باشد از شهادت کسیکه از انبیاء و اوصیاست چنانکه در شهادت
شهید شدگان در خدمت سید الشهدا علیه السلام است اما بعد از خبر دادن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
حجت خدا بود بهمه مخلوقات باقی نمیماند توقفی در این مطلب قسم بخدا باقی نمیماند مجال توقف خصوصا بعد از ملاحظه فرمایش حضرت امیر المؤمنین
که در بعض اخبار سابقه گذشت که فرمود طُوبیٰ لَکَ مِنْ تُرْبَةٍ الخ یعنی خوشا بحال تو ای خاکیکه ریخته میشود بر روی تو خونهای
دوستان پس بفهم این کلمات شریفه را با ذوق روحانی و فهم ملکوتی نه باصطلاحات جمهوری و طرزهای مشهوری و منتظر باش بعد از این
جمله از تحقیقات که باینمقام متعلق است و آن اینست بدرستی که جماعتی از عترت امام حسین علیه السلام که عبارت باشد از حضرت عباس
و علی اکبر و قاسم و جناب زینب و ام کلثوم و امثال ایشان از عترت آنحضرت و اینست جز این نیست که دارای مرتبه عصمت بودند و سایر اصحاب
نیز متصف شدند بآن بجهت در شب عاشورا **مقدمهٔ هشتم** در اشاره بنزول ملائکه بر رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت
خبر دادن بآنحضرت در قضیهٔ روز عاشورا و تعزیت دادن بآنحضرت و هر چه متعلق است بآن و این مقدمه در حقیقه از تتمه مقدمه گذشته است
و در کتاب منتخب از ابن عباس روایت شد قَالَ لَمَّا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى أَنْ يَهَبَ لِفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْحُسَيْنَ وَكَانَ مَوْلِدُهُ فِي رَجَبٍ فِي اثْنَيْ عَشَرَ لَيْلَةً خَلَتْ
مِنْهُ فَلَمَّا وَقَعَتْ طَلْقُهَا أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهَا لُعْيَا وَهِيَ حُورَاءُ مِنْ حُورِ الْجَنَّةِ وَأَهْلُ الْجَنَّةِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى شَيْءٍ حَسَنٍ نَظَرُوا إِلَى لُعْيَا وَلَهَا
سَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيفَةٍ وَسَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ وَسَبْعُونَ أَلْفَ مَقْصُورَةٍ وَسَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ مُكَلَّلَةٍ بِأَنْوَاعِ الْجَوَاهِرِ وَالْمَرْجَانِ وَقَصْرُ لُعْيَا أَعْلَى
تِلْكَ الْقُصُورِ مِنْ كُلِّ قَصْرٍ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَشْرَفَتْ عَلَى الْجَنَّةِ نَظَرَتْ جَمِيعَ مَا فِيهَا وَأَضَاءَ الْجَنَّةُ مِنْ ضَوْءِ خَدِّهَا وَجَبِينِهَا فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهَا أَنِ اهْبِطِي
إِلَى دَارِ الدُّنْيَا إِلَى بِنْتِ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأْنِسِي لَهَا فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجِنَانِ أَنْ زَخْرِفِ الْجَنَّةَ وَزَيِّنْهَا كَرَامَةً لِمَوْلُودٍ وُلِدَ
وَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفًا بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ وَالثَّنَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى وَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَنِ
اهْبِطُوا إِلَى الْأَرْضِ فِي قَبِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَالْقَبِيلُ أَلْفُ أَلْفِ مَلَكٍ قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ هَبَطُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ وَإِذَا فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ
مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ صَلْصَائِيلُ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ قَدْ نَشَرَهَا مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَهُوَ شَاخِصٌ نَحْوَ الْعَرْشِ لِأَنَّهُ ذَكَرَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ
تَرَى اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي قَرَارِ هَذَا الْبَحْرِ وَمَا يَسِيرُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَضَوْءِ النَّهَارِ فَعَلِمَ اللهُ تَعَالَى مَا فِي نَفْسِهِ فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ قُمْ فِي مَكَانِكَ

لا ریح

لا ترکع ولا تسجد عقوبة الله فکرت فی نفسه قال فهبطت لعبا علی فاطمة علیها السلام وقالت لها اخرجی الی بابنه محمد صلی الله علیه واله کیف
حالک قالت لها بخیر وبحق الحب فاطمة من لعبا اکرمنا لم ما تقرشن لها فبینما هی متفکرة اذ هبطت حوراء من الجنة ومعها دونک من
ذوائب الجنة فبسطته فی منزل فاطمة علیها السلام فجلست علیه لعبا ثم ان فاطمة ولدت الحسین علیه الصلوة والسلم
فی وقت الفجر فقبلتها لعبا وقطعت سرته ونشفته بمندیل من منادیل الجنة وقبلت عینیه وتفلت فی فیه وقالت بارک الله فیک
من مولود وبارک الله فی والدیک وهنئت الملائکة جبرئیل وهنا جبرئیل محمدا صلی الله علیه واله سبعة ایام فلما کان فی الیوم
السابع قال جبرئیل یا محمد صلی الله علیه واله ائتنا بابنک هذا حتی نراه قال فدخل النبی صلی الله علیه واله علی فاطمة علیها السلم
فاخذ الحسین وهو ملفوف بقطعة صوف صفراء فاتی به الی جبرئیل فحله وقبل بین عینیه وتفل فی فیه وقال بارک الله فیک من مولود و
بارک الله فی والدیک یا صریع کربلاء ونظر الی الحسین علیه السلام وبکی وبکی النبی صلی الله علیه واله وسلم وبکت الملا
ئکة وقال له جبرئیل علیه السلام اقرا فاطمة ابنتک السلام وقل تسمیه الحسین فقد سماه الله اسمه وانما سمی الحسین علیه السلام
لانه لم یکن فی زمانه احسن منه وجها فقال رسول الله یا جبرئیل تهنینی وتبکی قال نعم یا محمد صلی الله علیه واله اجرک الله فی مولودک
هذا فقال یا حبیبی یا جبرئیل ومن یقتله قال شرذمة من امتک یرجون شفاعتک لا اناله الله ذلک فقال النبی صلی الله علیه واله خابت
امة قتلت ابن بنت نبیها قال جبرئیل خابت ثم خابت من رحمة الله وخاضت فی عذاب الله ودخل النبی صلی الله علیه واله علی فاطمة
فاقرأها من الله السلام وقال لها یا بنیة سمیه الحسین فقد سماه الله الحسین فقالت من مولای السلام والیه یعود السلام والسلا
م علی جبرئیل وهناها النبی صلی الله علیه واله وبکی فقالت یا اباه تهنینی وتبکی قال نعم یا بنیة آجرک الله فی مولودک هذا فشهقت
شهقة واخذت فی البکاء وساعدتها لعبا ووصائفها فقالت من یقتله وقرة عینی وثمرة فؤادی قال شرذمة من امتی یرجون شفاعتی
لا اناله الله ذلک قالت فاطمة علیها السلام خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قالت لعبا خابت ثم خابت من رحمة الله وخاضت
فی عذابه قالت فاطمة یا ابه اقرء جبرئیل عنی السلام وقل له فی ای موضع یقتل قال فی موضع یقال له کربلاء فاذا
نادی الحسین علیه السلام لم یجبه احد فعلی القاعدین عن نصرته لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الا انه لا
یقتل حتی یخرج من صلبه تسعة من الائمة ثم سماهم باسمائهم الی آخرهم وهو الذی یخرج آخر الزمان مع عیسی بن
مریم فهؤلاء مصابیح الرحمن وعروة الاسلام محبهم یدخل الجنة ومبغضهم یدخل النار قال وعرج جبرئیل علیه
السلام وعرجت الملائکة وعرجت لعبا فلقیهم الملک صلصائیل فقال یا حبیبی یا جبرئیل اقامت القیامة علی
اهل الارض قال لا ولکن هبطنا الی الارض فهنینا محمدا صلی الله علیه واله بولده الحسین علیه وعلی جده و
ابیه وامه واخیه صلوات الله الملک العلام قال حبیبی جبرئیل فاهبط الی الارض فقل له یا محمد صلی الله علیه
واله اشفع الی ربک فی الرضا عنی فانک صاحب الشفاعة قال فقام النبی صلی الله علیه واله ودعا بالحسین صلوات الله وسلا
مه علیه فرفعه بکلتا یدیه الی السماء وقال اللهم بحق مولودی هذا علیک الا رضیت عن الملک فاذا النداء من قبل العرش
یا محمد صلی الله علیه واله وسلم قد فعلت وقدرک کبیر عظیم قال ابن عباس والذی بعث محمدا صلی الله
علیه واله وسلم بالحق نبیا ان صلصائیل یفتخر علی الملائکة انه عتیق الحسین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی جده وابیه وامه واخیه ابد الابدین ودهر الداهرین ولعبا تفتخر علی الحور العین بانها قابلة
الحسین علیه السلم الحدیث در ماسبق یکما اراده نمود خدا تعالی که عطا کند بفاطمه زهرا علیها السلام امام حسین را مولد
دردوازدهم رجب بود چون حضرت فاطمه را درد زائیدن گرفت خداوند وحی نمود بملکی که او را لعبا که اهل بهشت ما نکه
از آنکه باشد بحیر خوبی نظر باشد نظر می کنند لعبا ابن عباس گوید که لعبا را صد هزار خادم و هفتاد هزار قصر است
وهفتاد هزار مقصوره وهفتاد هزار غرفه که بانواع جواهر ومرجان مزین است وقصر لعبا از این قصور واز هر قصری که در
بهشت بلندتر است هر وقت خواهد که نظر کند بهشت بهشت از نور جبهه وخلخال وی مزین میشود وحی نمود بسوی
او که نازل شو بخانه حضرت واو را مونس باش و وحی نمود خدا تعالی برضوان که بهشت را زینت ده بجهت کرامت این
مولود که متولد میشود در دار دنیا و وحی فرستاد بسوی ملائکه که صف بایستند بتسبیح وتقدیس وثنا بر خدا و وحی نمود بجبرئیل

ومیکائیل و اسرافیل سیکه نازل شدند بسوی زمین قبیلی از ملائکه ابن عباس گوید که قندیل هزار هزار ملک است گوید در آنوقت که
نازل میشدند از آسمانها که آسمان دیگر در آسمان چهارم ملکی دیدند که نامش صلصائیل بود و او هفتاد هزار بال داشت که از مشرق تا مغرب
میگرفت و او را دیدند دائما بطرف عرش نظر میکند زیرا که او روزی تجلیل نمود که آیا خدای تعالی میداند آنچه که در قعر دریاهاست و آنچه در
ظلمت شب سیر میکند و در روز در روشنی در همان حال وحی نمود خدای تعالی بسوی او که قایم باش در مکان خود در رکوع و سجود و مکن از جهت
عقوبت بر تو برای آن تفکر و خیالیکه در دل خود نمودی پس بعد خدمت حضرت فاطمه علیها السلام آمده عرض کرد مرحبا بر نوای دختر محمد
چگونه است حال تو فرمود خیر است و فاطمه علیها السلام از بعد خجالت میکشید که چه فرش کند برای او در آنحال تفکر ناگاه حور یا نازل
شده و منزل فاطمه را از مسندهای بهشتی فرش کرده بعد نشستند هنگامیکه فاطمه علیها السلام در وقت صبح امام حسین را تولد نمود بعد او را
پوشیده و ناف شریفش را بریده و بنیدش از مندیلهای بهشت پیچیده پس هر دو چشم او را بوسیده و آب دهان بدهان مبارکش انداختند و گفت خدا برکت
دهد ترا ای مولود و برکت دهد پدر و مادر ترا و تهنیت گفتند ملائکه جبرئیل را تهنیت گفت جبرئیل حضرت پیغمبر را بعد از شش شبانه روز چون
روز هفتم شد جبرئیل عرض کرد یا محمد بیاور پسرت حسین را تا او را ببینم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه آمده و حسین را گرفت در حالیکه او را
در پارچه زردی از ابریشم پیچیده بودند پس او را نزد جبرئیل آورده جبرئیل او را گرفت و میان دو چشم او را بوسید و آب دهان بدهان او انداخت
و گفت خدا برکت دهد ترا ای مولود و برکت دهد پدر و مادر ترا ای شهید کربلا و نظر کرد بسوی حسین علیه السلام و گریست و ملائکه گریستند
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دختر خود فاطمه را سلام برسان و بگو که این را حسین نام کند که خدا او را حسین نام کرده جز این نیست که او را
حسین نامیده‌اند بجهت آنکه نبود در زمان او کسی که زیباتر از او باشد پس حضرت رسول فرمود یا جبرئیل مرا تهنیت میدهی و گریه میکنی
عرض کرد بلی یا محمد اجر دهد خدا ترا در مصیبت این مولود حضرت فرمود ای حبیب من که او را شهید میکند عرض کرد اشرار امت تو که امید
میدارند شفاعت ترا و خدا شفاعت ترا به ایشان نرساند پس حضرت فرمود بتحقیق ناامید شد امتیکه پسر دختر پیغمبر خود را میکشند جبرئیل گفت
ناامید شدند بدرستیکه ناامید باشند از رحمت خدا و داخل عذاب خدا شدند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه تشریف آورد و سلام خدا را باو
رسانید و فرمود ای دختر من او را حسین نام کن که بتحقیق خدا او را حسین نامیده فاطمه عرض کرد سلام از خداست و بسوی او بازگردد و سلام از من
بر جبرئیل باد و حضرت رسول او را تهنیت داده و گریست حضرت فاطمه عرض کرد یا ابتاه مرا تهنیت میدهی و گریه مینمائی فرمود بلی ای
دختر من خدا اجر دهد ترا در مصیبت این مولود فاطمه شهقه زد و شروع بگریستن نمود بعد خادمین او با او گریستند حضرت فاطمه عرض کرد
یا ابتاه نور چشم و میوه دل مرا که میکشد فرمود اشرار امت از امت من که امید دارند شفاعت مرا خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند
حضرت فاطمه فرمود ناامید شدند امتیکه میکشند پسر دختر پیغمبر خود را و بعد از آن گفت ناامید باشند از رحمت خدا و بعذاب او داخل شوند
حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر جبرئیل را از من سلام برسان و بگو که در کدام زمین پسر من شهید میشود عرض کرد در زمینی که آنرا کربلا گویند
زمانیکه ندا میکند امام حسین کسی او را جواب نمیدهد هر که او را امداد نکند لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر او باد و خبر داد از اینکه بیشتر شهید میشود
تا بیاید از صلبش نه نفر از امامان بعد از او که اول ایشان … ذکر کرد که آخر ایشان کسیست در آخرالزمان با عیسی حجت خدا علیهم السلام
اینها هستند چراغهای خدا و عروه اسلام و دوستان ایشان داخل بهشت میشوند و دشمنان ایشان داخل جهنم ابن عباس گوید که جبرئیل و ملائکه
بعد عروج کردند و ملاقات کردند آن ملک را که صلصائیل نام داشت گفت ای جبرئیل آیا امشب قیامت برپا شده فرمود نه و لکن نازل
شدیم بزمین و تهنیت دادیم محمد را به پسرش حسین علیه السلام گفت ای حبیب من نازل شو بزمین و بگو او را که یا محمد شفاعت کن مرا نزد خدا
تا از من راضی شود که تو صاحب شفاعتی ابن عباس گوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست و حسین را خواست آوردند پس او را
با هر دو دست بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خدایا بحق این مولود که از این ملک راضی باش پس آنوقت ندا از جانب
عرش رسید که یا محمد از تقصیر او گذشتم و قدر تو بزرگست ابن عباس گوید قسم بآنکسیکه محمد را برسالت مبعوث کرد بدرستیکه صلصائیل الان
فخر میکند که آزاد کرده حسین است و بعد فخر میکند بحور العین که او آزاد کرده حسین است این است حدیث و بتحقیق نقل شده از کتاب غیبت فضل از حضرت
صادق … ملک … کان من الملائکة یقال له صلصائیل بعثه الله تعالی فی بعث فابطاء فسلبه ریشه و دقّ جناحه و اسکنه فی جزیرة من جزایر
البحر الی ان ولد الحسین فنزلت الملائکة و استأذنت الله تعالی فی تهنیة جده رسول الله صلی الله علیه و آله و تهنیة امیر المؤمنین
علی و فاطمة فاذن الله لهم فنزلوا افواجا من العرش من سماء الی سماء فمروا بصلصائیل و هو ملقی بالجزیرة فلما نظروا الیه وقفوا
فقال لهم یا ملائکة ربی الی این تریدون و فیم هبطتم فقال له الملائکة یا صلصائیل قد ولد فی هذه اللیلة اکرم مولود ولد فی الدنیا

تعبد جدی و ابیه امی و اخیه فهو الحسین و قد استأذن الله تعالی فی تهنئة حبیبه محمد علیه سلام الله لولده فاذن له فقال صلصائیل یا ملائکة السماء انی اسألکم بالله ربنا و ربکم و بحبیبه محمد صلی الله علیه و آله و بهذا المولود ان تحملونی معکم الی حبیب الله و تسألوا ان یسأل الله بحق هذا المولود ان یغفر لی خطیئتی و یجبر کسر جناحی و یردنی الی مقامی مع الملائکة المقربین فحملوه و جاؤا به الی رسول الله صلی الله علیه و آله فهنؤه بابنه الحسین علیه السلام و قصوا علیه قصة الملک و سألوا مسألة الله و الاقسام علیه بحق الحسین ان یغفر له خطیئته و یجبر کسر جناحه و یرده الی مقامه مع الملائکة المقربین فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل علی فاطمة علیها السلام فقال لها ناولینی ولدی الحسین فاخرجته الیه مقموطا یناغی جده رسول الله صلی الله علیه و آله فخرج به الی الملائکة فحمله علی بطن کفه فهللوا و کبروا و حمدوا الله تعالی و اثنوا علیه فتوجه به الی القبلة نحو السماء فقال اللهم انی اسألک بحق الحسین علیه السلام ان تغفر لصلصائیل خطیئته و تجبر کسر جناحه و ترده الی مقامه مع الملائکة المقربین فتقبل الله تعالی من النبی صلی الله علیه و آله ما اقسم علیه و غفر لصلصائیل خطیئته و جبر کسر جناحه و رده الی مقامه مع الملائکة المقربین الحدیث و فی اکمال الدین للصدوق باسناده عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یکی از ملائکه که او را صلصائیل میگفتند خدا او را ماری مأمور فرمود او در آن امر تأخیر نمود خدا او شهپرهای او را از او گرفت و او را در جزیره ساکن گردانید تا ولادت امام حسین رسید که ملائکه نازل شدند که حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام را تهنیت دهند و خدا ایشان را اذن داد نازل شدند فوج فوج از عرش و از آسمان بهتمامی تا گذشتند بصلصائیل که در جزیره افتاده بود چون او را باینحال دیدند ایستادند صلصائیل ایشان را گفت ای ملائکه خدا ای من بکجا اراده دارید و چرا نازل شده اید ملائکه گفتند ای صلصائیل بدرستیکه در این شب تولد نموده گرامی ترین همه مولودهای دنیا بعد از جد و پدر و مادر و برادرش و نام او حسین است و اذن داده خدایتعالی ما را که بحبیب او محمد صلی الله علیه و آله تهنیت دهیم برای پسرش پس صلصائیل گفت ای ملائکه ای خدا سؤال میکنم از شما بحق خدای من و بحق حسین و بحق همین مولود که مرا بردارید و با خود ببرید بخدمت حبیب خدا تا سؤال کنم از او و او سؤال کند از خدا بحق این مولود که خدا خطای مرا عفو کند و بال مرا التفات نموده بمقام خود با ملائکه مقربین برگرداند پس ملائکه او را برداشته و بخدمت حضرت رسول آوردند و تهنیت دادند بپسرش حسین علیه السلام و قصه آن ملک را بآنجناب عرض کردند و اظهار داشتند که از خدا سؤال نمائید و قسم دهید او را بحق حسین که خطای او را بیامرزد و بال او را عطا فرماید و او را با ملائکه مقربین بمقام خود برگرداند حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست و داخل شد بنزد فاطمه علیها السلام فرمود پسرم حسین را بمن بده پس فاطمه علیها السلام او را آورد و حضرت رسول او را تکلم مینمود تا آورد بنزد ملائکه و بر روی دست خود برداشت ملائکه بتحمید و تهلیل و تکبیر نمودند و او را برداشت گفت حضرت پیغمبر بسوی قبله و بآسمان توجه نمود و عرض کرد خداوندا بدرستیکه سؤال میکنم از تو بحق پسرم حسین که خطای صلصائیل را عفو نمائی و بالهای او را باو عطا فرمائی و او را در ملائکه مقربین بمقامش برگردانی پس قبول نمود خدایتعالی از آنحضرت دعا اجابت نمود و بجهت شفاعت حسین خطای صلصائیل را بخشید و بال او را عطا فرمود و با ملائکه مقربین بمقامش برگردانید اینست حدیث و در کتاب کمال الدین شیخ صدوق باسناد خود از مجاهد از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده ان لله تعالی ملکا یقال له دردائیل کان له ستة عشر الف جناح ما بین الجناح الی الجناح هواء و الهواء کما بین السماء و الارض فجعل یوما یقول فی نفسه افوق ربنا جل جلاله شیء فعلم الله تعالی ما قال فزاده اجنحة مثلها فصار له اثنان و ثلاثون الف جناح ثم اوحی الله تعالی الیه ان طر فطار خمسمائة عام فلم ینل راس قائمة من قوائم العرش فلما علم الله تعالی اتعابه اوحی الیه ایها الملک عد الی مکانک فانا عظیم فوق کل عظیم و لیس فوقی شیء و لا اوصف بمکان فسلبه الله تعالی اجنحته و مقامه من صفوف الملائکة فلما ولد الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و کان مولده عشیة الخمیس لیلة الجمعة اوحی الله تعالی الی رضوان خازن الجنان ان زخرف الجنان و طیبها لکرامة مولود ولد لمحمد صلی الله علیه و آله فی دار الدنیا و اوحی الله الی الحور العین ان تزین و تزاورن لکرامة مولود ولد لمحمد صلی الله علیه و آله فی دار الدنیا و اوحی الله الی الملائکة ان قوموا صفوفا بالتسبیح و التحمید و التمجید و التکبیر لکرامة بدرستیکه خدایتعالی را ملکی بود نامش دردائیل که شانزده هزار بال داشت میان هر بالی تا بال دیگر هوا و هوا بود و هر هوا بقدر میان آسمان و زمین این ملک روزی در دل خود خطور داد آیا بالاتر از خدای عز و جل چیزی است خدایتعالی برابر آن بالها بالهای افزود که سی و دو هزار بال داشت پس وحی نمود او را

که پرواز کن با پانصد سال پرواز نمود در سرش تقابله از قوایم عرش رسید زمانیکه خدا تعالی رنجید آن ملک و او را آداب وحی نمود او را که ای ملک برگرد
بجای خود دید زمانیکه من بزرگ استم فوق هر بزرگ و نیست چیزی بالاتر از من و مکان موصوف نمیباشم پس خدا وند عالم بالهای او را
از او گرفت و خارج نمود مقام او را از صفوف ملائکه پس زمانیکه امام حسین علیه السلام متولد شد وحی نمود خدا تعالی بسوی مالک جهنم
که خاموش کن جهنم را برا اهلش بجهت کرامت ولادت پسر محمد در دار دنیا و وحی نمود بسوی رضوان خازن بهشت اینکه زینت ده بهشت را
و پاکیزه دار بجهت کرامت ولادت پسر محمد و وحی نمود خدا بسوی حور العین اینکه زینت نمایند بجهت کرامت تولد پسر محمد صلی الله علیه و آله
و وحی نمود جبرئیل را اینکه نازل شو بسوی نبی من محمد به هزار قبیل از ملائکه و قبیل هزار هزار ملائکه است با مرکبهای ابلق و زین
و لجام شده که در روی آنها قبه های از یاقوت بود و بالهای ان بود و ملائکه که ایشان را روحانیین میگویند در دستهای ایشان طبقهای
نور بود برای اینکه تهنیت به نسبت حضرت محمد بمولود پسرش و خبر ده یا جبرئیل نبی من را به نسبتیکه من او را حسین نامیدم و تعزیت ده او را
و بگو محمد شهید مینمایند او را اشرار امت تو بر بالای شرار دواب پس وای قاتل او را و وای بسائق و وای بقاید قاتل حسین
من از او بری استم و او از من بری نیست زیرا که نمیاید روز قیامت کسی که گناهکار تر باشد از قاتل حسین در گناه بزرگتر باشد و قاتل حسین در روز
قیامت داخل جهنم میشود با کسانیکه گمان میکنند که با خدا اعدای دیگری است و آتش شوق مند تر است بسوی قاتل حسین از شوق
کسیکه اطاعت کرده خدا را بسوی جنت گوید در آنحالیکه جبرئیل از آسمان بزمین نازل میشد بر دردائیل گذشت دردائیل گفت یا جبرئیل
امشب در آسمان چه واقع گشته آیا قیامت بر اهل زمین قائم شده گفت نه ولیکن تولد نموده برای حضرت محمد مولودی و مبعوث
نموده مرا خدا تعالی بسوی او که تهنیت بدهم او را بان مولود دردائیل گفت یا جبرئیل ترا قسم میدهم بآن خدائیکه ترا و مرا خلق کرده
نازل شدی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلام مرا باو برسان و بگو که بحق این مولود ترا قسم میدهم که سوال نمائی از خدا تعالی اینکه از
من راضی باشد بالها و مقام مرا بمن رد نماید در صفهای ملائکه پس جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و تهنیت گفت چنانکه خدا تعالی
امر کرده بود و تعزیت داد پس حضرت رسول فرمود آیا امت من او را میکشند عرض کرد بلی یا محمد حضرت فرمود اینها امت من
نیستند و من از آنها بری استم جبرئیل هم گفت من از ایشان بری استم پس حضرت نزد فاطمه علیها السلام آمده او را تهنیت و تعزیت
داد و فاطمه گریه نمود و گفت ایکاش او را نمیزائیدم شهید کننده حسین در آتش خواهد بود حضرت فرمود یا فاطمه من هم برین
شهادت در هم و لیکن او شهید نمیشود تا اینکه بیاید از صلب او ائمه که بعد از او هادی مردم میباشند بعد حضرت رسول فرمود ائمه بعد از
من علی هادی و مهتدی اند ... پس فاطمه علیها السلام ساکت شد بعد جبرئیل حضرت را خبر داد بقضیه آن ملک و آنچه باو رسیده بود ابن عباس گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام حسین را که در پارچه ابریشم پیچیده بود گرفت و بسوی آسمان اشاره کرده عرض کرد خدایا بحق این مولود
و بحق جدش محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب اگر برای حسین بن علی در نزد تو قدریست پس ببخش از دردائیل و رد کن برو بالها
و مقام او را از صفوف ملائکه خدا تعالی دعای او را استجاب کرده و ملک را بخشید و آن ملک در بهشت شناخته میشود مگر اینکه گویند این غلام
حسین بن علی و پسر فاطمه علیها السلام است و از امالی امامیه: ان الناس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله و صفوة بمولوده ثم قال رجل
فی وسط الناس فقال بابی انت و امی یا رسول الله رأینا من علی علیه السلام عجبا فی الیوم قال و ما رأیتم قال اتیناک لنسلم علیک
و نهنئک بمولودک الحسین علیه السلام فحجبنا عنک فاعلمنا انه هبط علیه مائة الف ملک و اربعة و عشرون الف ملک فقلنا من
احصیا وعده الملائکة فقال النبی صلی الله علیه و آله و اقبل بوجهه متبسما ما علمک انه هبط مائة و اربعة و عشرون الف ملک قال بابی
انت و امی یا رسول الله سمعت مائة لغة و اربعة و عشرین الف لغة فعلمت انهم مائة و اربعة و عشرون الف ملک قال زادک
علما و حلما یا ابا الحسن علیه السلام الحدیث یعنی بدرستیکه مردم داخل شدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و تهنیت میگفتند او را برای تازه مولود او مردی از میان مردم برخواسته گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام امروز عجبی دیدیم فرمود چه دیدید عرض کرد آمدیم که ترا سلام دهیم و تهنیت بگوئیم بمولود تو حسین مارا مانع شد
و خبر داد ما را که نازل شده بخدمت حضرت پیغمبر صد و بیست و چهار هزار ملک و تعجب نمودیم از شمردن عدد ملائکه حضرت پیغمبر روی مبارک
خود را بسوی حضرت امیر المؤمنین کرده در حالتیکه تبسم میفرمود فرمود یا علی چه دانستی که صد و بیست و چهار هزار ملک برما نازل شده عرض کرد
پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صد و بیست و چهار هزار لغت شنیدم پس دانستم که آنها صد و بیست و چهار هزار ملک است فرمود خدا زیاد
کند علم و حلم ترا ای ابو الحسن انتهی حدیث و در امالی صدوق باسنادش از شعیب المیثمی از حضرت صادق علیه السلام ان الحسین

ابن علي عليهما السلام لما ولد امر الله جبرئيل ان يهبط في الف من الملائكة فيهنئ رسول الله صلى الله عليه وآله من الله ومن جبرئيل قال فهبط
جبرئيل فمر على جزيرة في البحر فيها ملك يقال له فطرس كان من الحملة بعثه الله في شيء فابطأ عليه فكسر جناحه والقاه في تلك الجزيرة فعبد الله
تسع مائة عام حتى ولد الحسين فقال الملك لجبرئيل يا جبرئيل اين تريد قال ان الله انعم على محمد صلى الله عليه وآله بنعمة فبعثت
اهنيه من الله ومني فقال يا جبرئيل احملني معك لعل محمدا يدعو لي قال فحمله قال فلما دخل جبرئيل على النبي هنأه من الله ومنه
واخبره بحال فطرس فقال النبي صلى الله عليه وآله قل له تمسح بهذا المولود وعد الى مكانك قال فتمسح فطرس بالحسين بن علي عليهما
السلام وارتفع فقال يا رسول الله اما ان امتك ستقتله وله علي مكافاة الا يزوره زائر الا ابلغته عنه
ولا يسلم عليه مسلم الا ابلغته سلامه ولا يصلي عليه مصل الا ابلغته صلواته ثم ارتفع وعن بصائر الدرجات مسندا عن الازهر
البطيخي عن ابي عبدالله عليه الصلوة والسلام وعلى جده وابيه وامه واخيه من الان الى يوم الدين الحديث

یعنی زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خداوند امر نمود جبرئیل را که نازل شود با هزار نفر از ملائکه تا تهنیت دهند حضرت رسول
از جانب خدا پس جبرئیل نازل شده و عبورش از جزیره افتاد و در آنجا ملکی دید که فطرس نام داشت و از حمله عرش بود خدا او را امری مبعوث
فرمود و او تاخیر نمود در آن امر خدا بالهای او را شکسته و در آن جزیره انداخت و مدت نهصد سال بود که در آنجا خدا را عبادت مینمود
تا آنکه حسین علیه السلام متولد شد آن ملک بجبرئیل گفت کجا اراده داری گفت بدرستیکه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نعمتی عطا کرده مبعوث
شده ام که او را از جانب خدا و خود تهنیت بگویم گفت یا جبرئیل مرا هم بردار و با خود ببر شاید محمد دعائی در حق من بکند جبرئیل
قبول نمود زمانیکه داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر و تهنیت گفت او را از جانب خدا تعالی و خودش خبر داد او را حال فطرس را حضرت
فرمود او را بگو که خود را مس کند باین مولود و برگردد بجای خودش پس فطرس خود را بامام حسین مس کرد فی الفور بالهای او روئید
و بمقام خود عروج نمود عرض کرد یا رسول الله امت تو زود باشد که او را شهید نمایند باید تلافی این حق را بکنم بانکه زیارت نکند
او را زائری مگر آنکه برسانم زیارت او را بخدمت امام حسین علیه السلام و سلام نکند او را کسی مگر آنکه آن سلام را باو برسانم و صلوة
نفرستد کسی او را مگر اینکه صلوات او را بخدمت او برسانم بعد عروج نمود و از کتاب بصائر الدرجات از ازهر بطیخی از
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست ان الله عرض ولاية امير المؤمنين عليه سلام الله فقبلها الملائكة وابا ها ملك يقال
له فطرس فكسر الله تعالى جناحه فلما ولد الحسين بن علي عليهما السلام بعث الله جبرئيل في سبعين الف ملك الى محمد صلى الله
عليه وآله يهنيهم بولادته فمر بفطرس فقال له فطرس يا جبرئيل اين تذهب قال بعثني الله الى محمد صلى الله عليه وآله اهنيهم بمولود ولد
في هذه الليلة فقال له فطرس احملني معك وسل محمدا صلى الله عليه وآله يدعو لي فقال له جبرئيل اركب جناحي فركب جناحه
فاتى محمدا فدخل عليه وهناه فقال له يا رسول الله ان فطرس بيني وبينه اخوة وسألني ان اسألك ان تدعو الله ان يرد جناحه
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لفطرس اتفعل قال نعم فعرض عليه رسول الله صلى الله عليه وآله ولاية امير المؤمنين عليه السلام
فقبلها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله شانك بالمهد فتمسح به وتمرغ فيه قال فمضى فطرس الى مهد الحسين بن علي ورسول الله يدعو
له قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله فنظرت الى ريشه وانه ليطلع ويجري منه الدم ويطول حتى لحق بجناحه الآخر وعرج مع
جبرئيل الى السماء وصار الى موضعه الحديث وعن ابي جعفر الطوسي في مصباح الانوار ان الله تعالى لما غضب
على هذا الملك خيره الله في عذاب الدنيا او عذاب الآخرة بدرستیکه خدا تعالی عرض نمود ولایت حضرت امیر المؤمنین را پس قبول نمود
از ملائکه مگر از ملکی فطرس نام پس گرفت خدا تعالی بالهای او را تا زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خدا جبرئیل را با هفتاد
هزار ملک بسوی حضرت پیغمبر فرستاد تا تهنیت دهند آنحضرت را بولادت حسین علیه السلام پس جبرئیل بفطرس عبور کرد فطرس او را
گفت یا جبرئیل کجا میروی گفت خدا مرا فرستاده بسوی حضرت محمد که او را تهنیت بگویم بسبب مولودی که در این شب تولد نموده
فطرس گفت مرا هم بردار با خود ببر و از حضرت محمد سوال کن تا دعائی در حق من کند جبرئیل گفت سوار بال من شو پس سوار
بال جبرئیل شد جبرئیل او را بخدمت حضرت پیغمبر آورده داخل شد و او را تهنیت داد عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه میان من و فطرس
برادری است از من خواهش کرد که از تو سوال کنم تا دعائی بکنی او بنمائی که بالهای او برگردد حضرت پیغمبر فطرس را فرمود
آیا قبول داری ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را عرض کرد بلی بعد عرض نمود ولایت را باو داد قبول نمود حضرت رسول فرمود مس کن
خود را بگهواره حسین پس خود را مس نمود بگهواره حسین بن علی علیهما السلام آمده حضرت رسول او را دعا نمود راوی گوید که حضرت پیغمبر فرمود

پس نظر کردم بال او که پر دیده و خون از او جاری میشد و بهم برگشت تا اینکه ملحق شد ببال دیگرش و عروج نمود با جبرئیل بسوی
آسمان بمقام خود رفت این حدیث را ابو جعفر طوسی در کتاب مصباح الانوار روایت نموده ان الله تعالی لما غضب
علی هذا الملک خیره الله فی عذاب الدنیا او عذاب الآخرة فاختار عذاب الدنیا فکسر جناحه و القیه فی
تلک الجزیرة فکان معلقا باشفار عینیه سبعمائة سنة لا یمر به حیوان من تحته الا احترق من دخان
یخرج منه غیر منقطع فلما احس بجبرئیل والملئکة النازلین من السماء کان ما کان من امره باذن الله تعالی فعفی عنه خدا تعالی الحسین ع
زمانیکه برابر این ملک غضب نمود مخیر نمود او را در میان عذاب دنیا و عذاب آخرت و او اختیار کرد عذاب دنیا را عذاب آخرت
را اختیار کرد عذاب دنیا را پس شکست بالهای او را و افکند او را در آن جزیره و در آنجا معلق بود از مژه چشمانش هفتصد سال که حیوانی
از زیر او نمیگذشت مگر اینکه میسوخت از دخانی که از او بیرون میشد تا اینکه درک نمود جبرئیل و ملائکه نازل شده از آسمان
واقع شد آنچه بود از امر او باذن خدای تعالی پس خدا او را ببرکت امام حسین بخشید و از کتاب ... از شرحبیل بن ابی عون که گفت
انه قال لما ولد الحسین علیه السلام هبط ملک من ملائکة الفردوس الاعلی و نزل الی البحر الاعظم و نادی فی
اقطار السموات و الارض یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد صلی الله علیه و آله مذبوح مظلوم
مقهور ثم جاء ذلک الملک الی النبی صلی الله علیه و آله و قال یا حبیب الله یقتل علی هذه الارض قوم من اهل بیتک تقتلهم
فرقة باغیة من امتک ظالمة معتدیة فاسقة یقتلون فرخک الحسین علیه السلام ابن ابنتک الطاهرة یقتلونه بارض
کربلا و هذه تربته ثم ناوله قبضة من تراب ارض کربلا و قال له یا محمد احفظ هذه التربة عندک حتی تراها قد تغیرت و احمرت و صارت
کالدم فاعلم ان ولدک الحسین قد قتل ثم ان ذلک الملک حمل من تربة الحسین علی بعض اجنحته و صعد الی السماء بها فلم یبق فی
السماء ملک الا و شم تربة الحسین و تبرک بها قال و لما اخذ النبی تربة الحسین جعل یشمها و یبکی و هو یقول قتل الله قاتلیک یا حسین
و اصلاه فی نار الجحیم اللهم لا تبارک فی قاتله و اصله حر نار جهنم و بئس المصیر ثم دفع تلک القبضة من تربة الحسین
علیه السلام الی زوجته ام سلمة الی آخر الخبر حاصل مضمون آنکه زمانیکه امام حسین علیه السلام متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی
نازل شد بدریای عظیم و ندا کرد در اطراف آسمانها و زمینها که ای بندگان خدا لباسهای حزن را بپوشید و اظهار مصیبت و گریه نمایید
بجهت آنکه پسر بنت محمد مظلوم و ذبیح و مقهور خواهد شد بعد از آن ملک آمد بخدمت حضرت پیغمبر و عرض کرد یا حبیب کشته میشود در این زمین قومی
از اهل بیت تو که شهید میکنند ایشان را گروه ظالم از امت تو که ظلم میکنند و از حد تجاوز میکنند و فاسقند میکشند فرزند تو حسین را
و شهید مینمایند او را در زمین کربلا و این تربت او است پس قبضه از خاک زمین کربلا بآنسرور داده عرض کرد یا محمد نگاهدار این تربت را نزد
خود هر وقت که دیدی تغیر یافته و سرخ شده مثل خون بدان بدرستیکه پسر تو حسین علیه السلام کشته شده بعد این ملک از تربت حسین برداشت
بعض بالهای خود و بآسمان بالا رفت با آن تربت و باقی نماند در آسمان ملکی مگر اینکه بوئید تربت حسین را و تبرک جست با آن گوید
زمانیکه حضرت پیغمبر تربت حسین را گرفت آن را میبوئید و میگریست و میفرمود یا حسین خدا قاتل ترا بکشد و او را بآتش جهنم برساند خدایا برکت
مده قاتل او را و او را برسان در حرارت آتش جهنم که بد قرارگاه است بعد این تربت شریف نزد زوجه خود ام سلمه سپرد تا آخر حدیث
و از کتاب کامل الزیارات باسناد خود از عبد الرحمن الغنوی ... روایت نموده قال و هل بقی فی السموات ملک
لم ینزل الی رسول الله صلی الله علیه و آله یعزیه فی ولده الحسین علیه السلام و یخبره بثواب الله ایاه و یحمل الیه تربته
مصروعا علیها مذبوحا مقتولا ضجیعا مخذولا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اخذل من خذله و
اقتل من قتله و اذبح من ذبحه و لا تمتعه بما طلب قال عبد الرحمن فوالله لقد عوجل الملعون یزید و لم یتمتع بعد
قتله و لقد اخذ مغافصة بات سکرانا و اصبح میتا متغیرا کانه مطلی بقار اخذ علی اسف و ما بقی احد ممن تابعه
علی قتله او کان فی محاربته الا اصابه جنون او جذام او برص و صار ذلک وراثة فی نسلهم انتهی حدیث گفت آیا
باقی مانده در آسمانها ملکی که نازل نشود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و تعزیت او را در مصیبت پسرش حسین و خبر دهد او را
بثواب خدا که برای اوست و نیاورد بسوی او از تربت آن زمین که در آنجا مذبوح و قتیل و بخون آلوده و مخذول شده پس
حضرت رسول فرمود خدایا خوار کن کسیرا که او را خوار کند و بکش کسیرا که او را بکشد و ذبح کن کسیرا که او را ذبح کند و لذت
مده او را بآنچه میخواهد عبد الرحمن گوید قسم بخدا که بتحقیق تعجیل شد یزید را و لذت نگرفت بعد از شهادت آنحضرت و هر آینه مرگ

تا کهان بجهنم واصل شد شبی مست خوابید صبح مرده اش را بر آوردند که سیاه شده بود گویا که بقیر اندوده شده و کسی از تابعان
که در قتل آنسرور شریک یا بجنگ او رفته بودند نماند مگر آنکه رسید او را دیوانگی یا جذام یا برص و این ناخوشیها در اولاد ایشان
میراث شد و از کتاب امالی طوسی سنداً از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده انه قال بینا الحسین علیه
السلام عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ اتاه جبرئیل فقال یا محمد اتحبه فقال نعم قال اما ان امتک ستقتله
فحزن رسول الله صلی الله علیه و آله لذلک حزنا شدیدا فقال له جبرئیل أیسرک ان اریک التربة التی یقتل فیها قال نعم
قال فخسف جبرئیل ما بین مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله الی کربلاء حتی التقت القطعتان هکذا و جمع بین السبابتین
فتناول بجناحیه من التربة فناولها رسول الله ثم دحیت الارض اسرع من طرف العین فقال رسول الله طوبی لک که حضرت فرمود
وقتی حضرت امام حسین علیه السلام نزد حضرت رسول بود ناگاه جبرئیل نازل شده عرض کرد محبت او داری فرمود
بلی عرض کرد اما امت تو زود میکشند او را پس حضرت رسول بشدت غمگین شد جبرئیل عرض کرد آیا میخواهی که نشان بدهم ترا
از تربت آن زمینی که در آن کشته میشود فرمود بلی گوید جبرئیل فرو برد از زمین میان مجلس رسول صلی الله علیه و آله تا کربلا که دو قطعه
زمین باهم متصل گشته مثل دو انگشت سبابه که باهم متصل شود و با دو بال خود از آنخاک برداشته و آنرا بحضرت رسول داد بعد از آن پهن
شد زمین زود تر از طرفة العینی پس حضرت رسول فرمود خوشا بحال تو ایخاک و خوشا بحال آنکسیکه در تو کشته میشود و از کتاب امالی
طوسی هم سنداً از سالم روایت کرده ان عظیما من عظماء الملائکة استاذن ربه تعالی فی زیارة النبی فاذن له فبینما هو
عنده اذ دخل علیه الحسین فقبله النبی و اجلسه فی حجره فقال له الملک اتحبه قال اجل اشد الحب انه ابنی قال له
ان امتک ستقتله قال امتی تقتل ابنی قال نعم و اراه تربة حمراء طیبة الریح فقال اذا اصابت هذه التربة دما عبیطا فهو علامة
قتل ابنک هذا قال سالم ابن ابی الجعد اخبرت ان الملک کان میکائیل گوید بدرستیکه بزرگی از بزرگان ملائکه اذن خواست از خداوند تعالی که بزیارت
حضرت رسول برود پس خداوند اذن داد او وقتیکه آن ملک در خدمت حضرت پیغمبر بود ناگاه حسین علیه السلام داخل شد
پیغمبر او را بوسید و در کنار خود نشانید آن ملک عرض کرد یا رسول الله آیا او را دوست میداری فرمود بلی دوست دارم
بسیار بدرستیکه او پسر منست عرض کرد زود باشد که امت تو او را بکشند فرمود امت من او را میکشند عرض کرد بلی پس آن ملک
نشان داد آنحضرت را تربت سرخ خوشبوئی عرض کرد هرگاه این خاک خون تازه شد پس او علامت کشته شدن پسرت
سالم ابن جعد میگوید خبردار شدم که آن ملک میکائیل بود و از کتاب منتخب از بعض صحابه اخبار قال رأیت النبی یمص لعاب
الحسین علیه السلام کما یمص الرجل التمرة و هو یقول حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا و ابغض
الله من ابغض حسینا حسین سبط من الاسباط لعن الله قاتله فنزل جبرئیل و قال یا محمد ان الله قتل بیحیی ابن زکریا
سبعین الفا من المنافقین و سیقتل بابن بنتک الحسین سبعین الفا من المعتدین گوید دیدم حضرت
پیغمبر را میمکید آب دهان امام حسین را چنانکه مرد شکر را میمکد و میفرمود حسین از منست و من از حسینم دوست میدارد
خدا کسیرا که حسین را دوست دارد و دشمن دارد کسیرا که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط خدا لعنت کند
قاتل او را پس جبرئیل نازل شده عرض کرد یا محمد بدرستیکه خدا هلاک نمود بسبب کشته شدن یحیی ابن زکریا هفتاد هزار از منافقین را
و زود باشد که میکشند بسبب قتل پسر دخترت حسین هفتاد هزار از تجاوز کنندگان و از کتاب امالی طوسی سنداً از زینب
دختر جحش قالت کان رسول الله ذات یوم عندی نائما فجاء الحسین فجعلت اعلله مخافة ان یوقظ النبی فغفلت
عنه فدخل و اتبعته فوجدته و قد قعد علی بطن النبی فوضع زبیبه فی سرته فجعل یبول علیه فاردت ان اخذه
عنه فقال رسول الله دعی ابنی حتی یفرغ من بوله فلما فرغ توضأ النبی و قام یصلی فلما سجد ارتحله الحسین فلبث
النبی مکانه حتی نزل فلما قام عاد الحسین فحمله حتی فرغ من صلوته فبسط النبی یده و جعل یقول ارنی یا جبرئیل فقلت
یا رسول الله لقد رأیتک الیوم صنعت شیئا ما رأیتک صنعته قط قال نعم جائنی جبرئیل فعزانی فی ابنی الحسین و
اخبرنی ان امتی زینب گوید که روزی حضرت پیغمبر نزد من خوابیده بود حسین علیه السلام آمد من او را مانع میشدم که مبادا
پیغمبر بیدار کند پس غفلت نمودم و او داخل شد من در عقب او داخل شدم دیدم که بالای شکم حضرت رسول نشسته و بعد
پیچه را اراده نمودم که او را بگیرم و بردارم حضرت رسول فرمود بگذار فرزند مرا تا از بول کردن فارغ شود زمانیکه

فرغ

فارغ شد حضرت پیغمبر وضو گرفت و بنماز مشغول شد چون بسجده رفت حسین علیه السلام بر پشت جدّش سوار شد پیغمبر در سجده درنگ نمود تا حسین
خودش پائین آمد چون از سجده برخواست حسین باز خواست سوار شود حضرت رسول او را بر پشت داشت تا از نماز فارغ شد فارغ شد دست خود را
گشود و فرمود بیا من ای حسین پس من عرض کردم یا رسول الله امروز از شما چیزی دیدم که هرگز نکرده بودید فرمود که جبرئیل نازل
شد و مرا تعزیت داد در مصیبت پسرم حسین و خبر داد مرا بدرستیکه امت من او را خواهند کشت و مرا تربت سرخی آورد و از امالی طوسی نیز
بسند از ثابت از انس روایت کرده ان ملک المطر استأذن ان یأتی رسول الله فقال النبی لام سلمة املکی علینا الباب
لا یدخل علینا احد فجاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب حتی دخل فجعل یثب علی منکبی رسول الله ویقعد علیهما
فقال له الملک اتحبه قال نعم قال فان امتک ستقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل فیه فمد یده فاذا طینة
حمراء فاخذتها ام سلمة فصیرتها الی طرفها بدرستیکه ملک باران اذن گرفت که بخدمت حضرت رسول بیاید حضرت بام سلمه فرمود
که در را نگاهدار که کسی داخل نشود ناگاه امام حسین آمد خواست داخل شود مانع شدم از دست من رها شده تا داخل شد پس برجست
بر دوشهای حضرت و در آنجا می‌نشست ملک عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را فرمود بلی فرمود بدرستیکه امت تو
زود باشد که او را بکشند و اگر میخواهی بنمایم بتو زمین را که در آن کشته میشود آن ملک دست خود را دراز کرده خاک سرخی آورد ام سلمه
آن خاک را گرفت و بگوشه مقنعه اش گذاشت ثابت گوید آن زمین کربلا بود که در آن شهید شد و در کتاب عوالم از بعض خبر وارد است
ان ملکا من ملائکة الصفیح الاعلی اشتاق لرؤیة النبی واستأذن ربه بالنزول الی الارض لزیارته وکان ذلک الملک لم
ینزل الی الارض ابدا منذ خلق فلما اراد النزول اوحی الله الیه یقول ایها الملک اخبر رسول الله ان رجلا من بنی امیة اسمه یزید
یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظیرة البتول مریم بنت عمران فقال الملک لقد نزلت الی الارض وانا مسرور برؤیة نبیک
محمد فکیف اخبره بهذا الخبر الفظیع وانی لاستحیی منه ان افجعه بقتل ولده فلیتنی لم انزل الی الارض قال فنودی الملک من
فوق رأسه ان افعل ما امرت به فدخل الملک الی رسول الله ونشر اجنحته بین یدیه وقال یا رسول الله اعلم انی قد استأذنت
ربی فی النزول الی الارض شوقا لرؤیتک وزیارتک فلیت ربی کان حطم اجنحتی ولم اتک بهذا الخبر ولکن لا بد من انفاذ امر
ربی اعلم یا محمد ان رجلا من امتک اسمه یزید زاده الله لعنا فی الدنیا وعذابا فی الآخرة یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهرة
ولن یتمتع قاتله فی الدنیا من بعده الا قلیلا ویأخذه الله مقاصّا له علی سوء عمله ویکون مخلدا فی النار فبکی النبی بکاء
شدیدا قال ایها الملک هل تفلح امة تقتل ولدی وفرخ ابنتی فقال لا یا محمد بل یرمیهم الله باختلاف قلوبهم والسنتهم
بدرستیکه ملکی از ملائکه آسمان مشتاق شد بزیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از خدا اذن گرفت که بزمین بیاید و آنحضرت را
زیارت نماید و این ملک هرگز بزمین نازل نشده بود از خلقتش تا زمانیکه اراده نزول نمود وحی فرمود خدا تعالی بسوی او که ای ملک خبر ده
حضرت رسول را بدرستیکه مردی از بنی امیه که نامش یزید است میکشد فرزند پاکیزه دختر پاکیزه او را که نظیر مریم بتول دختر عمران است پس
ملک گفت چون نازل میشوم بزمین مسرور میباشم بدیدار نبی تو محمد چگونه خبر بدهم او را این خبر شدید را بدرستیکه من حیا میکنم از او که
او را بدرد آورم بشهادت فرزندش آرزو میکنم که بزمین نازل نشوم گوید پس ندا آمد ملک را که بهرچه مأمور شده بفعل بیاور پس بخدمت
حضرت رسول نازل شده و بالهای خود را در پیش روی آنسرور گشاده عرض کرد یا رسول الله بدان بدرستیکه من اذن خواستم
از پروردگار خود در نازل شدن بسوی زمین بجهت شوق زیارت و دیدار تو کاش خدا بالهای مرا شکسته بود تا این خبر را بتو نیاورده
بودم لیکن لابد امر پروردگار جاری میشود بدان یا محمد بدرستی مردی از امت تو که نامش یزید است میکشد فرزند ترا که طاهر
و پسر طاهره است و لذت نمیبرد قاتل او در دنیا بعد از او مگر اندکی که بگیرد خدا قصاص او را از وی بسبب بدی عملش و مخلد میشود
در آتش پیغمبر بشدت گریست و فرمود ای ملک آیا رستگار میشوند امتی که پسر مرا و پسر دختر مرا بکشند عرض کرد نه یا محمد بلکه میاندازد
خدا میان قلبها و زبانهای ایشان اختلاف در دار دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب دردناک و در مصباح از ام سلمه روایت شده
قالت دخل علی رسول الله ذات یوم ودخل فی اثره الحسن والحسین وجلسا الی جانبیه فاخذ الحسن علی رکبته الیمنی و
الحسین علی رکبته الیسری وجعل یقبل هذا تارة وهذا اخری اذا جبرئیل قد نزل وقال یا رسول الله انک لتحب
الحسن والحسین فقال وکیف لا احبهما وهما ریحانتای من الدنیا وقرتا عینی فقال جبرئیل یا نبی الله ان الله قد حکم

علیهما ان الحسن یموت مسموما والحسین یموت مذبوحا وان لکل نبی دعوة مستجابة فان شئت کانت دعوتک
لولدیک الحسن والحسین فادع الله تعالی ان یسلمهما من السم والقتل وان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة لک للعصاة
من امتک یوم القیمة فقال النبی یا اخی جبرئیل انا راض بحکم ربی لا ارید الا ما یرید وقد اجبت ان تکون دعوتی ذخیرة
گوید که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بر فاطمه و داخل شدند بعقب او حسن و حسین علیهما السلام و از دو جانب او نشستند
پس آنحضرت امام حسن را بر زانوی راست و امام حسین را بزانوی چپ گرفت یکدفعه امام حسن را میبوسید و یکدفعه امام حسین را ناگاه جبرئیل
نازل شد و عرض کرد یا رسول الله آیا حسن و حسین را دوست میداری فرمود چگونه ایشانرا دوست نمیدارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه
منند از دنیا و نور چشم منند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه از خدا تعالی حکم گذشته آنکه امام حسن علیه السلام از زهر شهید میشود و حسین را
ذبح مینمایند و بدرستیکه هر پیغمبری را دعای مستجابه است هرگاه میخواهی که دعای تو برای فرزندانت حسن و حسین باشد پس خدا را بخوان
تا ایشانرا از زهر خوردن و کشته شدن سلامت بدارد و هرگاه میخواهی مصیبت ایشان ذخیره گناه کاران امت تو باشد
در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل من بحکم پروردگار خود راضی هستم اراده نمیکنم مگر آنچه را که اراده کرده دوست
میدارم آنکه دعای من ذخیره باشد برای شفاعت کنهکاران امتم و حکم کند خدا تعالی در باب فرزندان من آنچه میخواهد و از کتاب
کامل الزیاره بسند معتبر از سعید بن یسار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده لما ان هبط جبرئیل علی رسول الله
بخبره بقتل الحسین علیه السلام اخذ بید علی علیه السلام فخلا به ملیا من النهار فغلبتهما عبرة فلم یتفرقا حتی هبط
علیهما جبرئیل او قال رسول رب العالمین فقال لهما ربکما یقرئکما السلام ویقول عزمت علیکما لما
صبرتما قال فصبرا الحدیث یعنی که جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت رسول که خبر دهد بشهادت امام حسین علیه السلام
پس حضرت پیغمبر از دست پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرفت و با او خلوت نمود قدری از روز گریه بر هر دو ایشان
غالب شد و از یکدیگر جدا نشدند که جبرئیل نازل شد یا گفت رسول رب العالمین نازل شد عرض کرد بآنها که پروردگار شما
بشما سلام میرساند و میفرماید که من شما را قسم داده ام که بآنچه صبر کردید فرمود پس صبر نمودیم و از کتاب کامل الزیاره نیز بسند
از جابر از حضرت باقر علیه السلام او هم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نمود قال زارنا رسول الله وقد اهدت
لنا ام ایمن لبنا وزبدا وتمرا فقدمنا الیه فاکل ثم قام الی زاویة البیت فصلی رکعات فلما کان فی آخر سجوده بکی بکاء شدیدا
فلم یسئله احد منا اجلالا واعظاما له فقام الحسین علیه السلام فی حجره فقال له یا ابه لقد دخلت بیتنا فما
سررنا بشیء کسرورنا بدخولک ثم بکیت بکاء غمنا فما ابکاک فقال یا بنی اتانی جبرئیل انفا فاخبرنی انکم قتلی وان مصارعکم
شتی فقال یا ابه فما لمن یزور قبورنا علی تشتتها فقال یا بنی اولئک طوائف من امتی یزورونکم فیلتمسون بذلک
البرکة وحقیق علی ان اتیهم یوم القیمة حتی اخلصهم من اهوال الساعة من ذنوبهم ویسکنهم الله الجنة فرمود که زیارت
نمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و ام ایمن بجهت ما شیر و مسکه و خرما هدیه آورده بود پس آنها را آوردیم بخدمت آنحضرت رسول فرمود
بعد برخواست و بگوشه از خانه رفت و چند رکعت نماز خواند چون بسجده آخر رسید بشدت گریست و کسی از ما برای تعظیم او
سؤال ننمود از سبب گریه امام حسین بکنار آنحضرت رفت و عرض کرد یا پدر بخانه ما تشریف آوردی هیچ چیز چنین شاد نشدیم که
شادی ما بسبب داخل شدن تو بعد گریه نمودی ما را محزون نمود چه چیز ترا بگریه آورد فرمود ای پسر جبرئیل قدری پیشتر از این نزد
من آمده و خبر داد که شما کشته میشوید و قبرهای شما متفرق میگردد عرض کرد یا جداه چیست برای آن کسیکه قبرهای ما را زیارت
نماید فرمود ای فرزند آنها جماعتی اند که از امت من که شما را زیارت مینمایند و التماس میکنند بسبب زیارت برکت را
و بر من سزاوار است آنکه بیایم نزد ایشان و خلاص نمایم ایشانرا از هولهای قیامت و از عذاب گناهان ایشان و ساکن نماید خدا
ایشانرا در بهشت و در تفسیر فرات بن ابراهیم بسند معتبر از حذیفه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنه قال لما اسری بی اخذ
جبرئیل بیدی فادخلنی الجنة وانا مسرور فاذا انا بشجرة من نور مکللة بالنور فی اصلها ملکان یطویان الحلی والحلل
الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا بتفاح لم ار تفاحا هو اعظم منه فاخذت واحدة ففلقتها فخرجت علی منها حوراء
کان اجفانها مثل مقادیم اجنحة النسور فقلت لمن انت فبکت وقالت لابنک المقتول ظلما الحسین بن علی بن ابی طالب
ثم تقدمت امامی فاذا انا برطب الین من الزبد واحلی من العسل فاخذت رطبة فاکلتها وانا اشتهیها فتحولت الرطبة نطفة

ذخیرة العصاة من امتی یغفر ذنوبهم بفضل الله عز و جل لذریته

في صلبي فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسية فاذا اشتقت الى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة

فرمود زمانیکه مرا بمعراج بردند جبرئیل دست مرا گرفته داخل بهشت نمود و من مسرور بودم تا اینکه بدرختی رسیدم از نور مکلل بود بنور و در زیر آن دو ملکی بود که زر و زیور می‌چیدند تا روز قیامت قدری پیش رفته نظر کردم ناگاه سیبی که سیبی بزرگتر از آن ندیده بودم یکی از آنها را گرفته دو شق کردم از آن حوریه بیرون آمد که مژگانش مثل مقدم بالهای کرکس بود گفتم که تو برای کیستی عرض کرد برای پسر شهید مظلوم تو حسین ابن علی علیه السلام بعد قدری پیش رفته رطبی دیدم که نرمتر بود از مسکه و شیرین‌تر بود از عسل یک رطبی از او چیده میل کردم و من مشتهیا بوی داشتم آن رطب در صلب من نطفه شده زمانیکه بزمین نازل شدم و با خدیجه موقعه نمودم بفاطمه حامله شد پس فاطمه حورا انسیه است و هر وقت مشتاق میشوم بوی بهشت را دخترم فاطمه را استشمام مینمایم و از کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده قال كنت عند النبي وعلى فخذه الايسر ابنه ابراهيم وعلى فخذه الايمن الحسين بن علي عليهما السلام وهو تارة يقبل هذا اذا هبط جبرئيل بوحي من رب العالمين فلما سرى عنه قال اتاني جبرئيل من ربي فقال يا محمد صلى الله عليك ان ربك يقرء عليك السلام ويقول لست اجمعهما لك فافد احدهما بصاحبه فنظر النبي صلى الله عليه وآله الى ابراهيم فبكى ونظر الى الحسين عليه السلام فبكى وقال ان ابراهيم امه امة ومتى مات لم يحزن عليه غيري وام الحسين عليه السلام فاطمة وابوه علي ابن عمي لحمي ودمي ومتى مات حزنت ابنتي وحزن ابن عمي وحزنت انا عليه وانا اوثر حزني على حزنهما يا جبرئيل يقبض ابراهيم فديته للحسين عليه السلام قال فقبض بعد ثلثة ايام فكان النبي صلى الله عليه وآله اذا رأى الحسين عليه السلام مقبلا قبله وضمه الى صدره ورشف ثناياه وقال فديت من فديته بابني ابراهيم

گوید در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم پسرش ابراهیم در زانوی چپش بود و امام حسین علیه السلام در زانوی راست او بود آنسرور یکدفعه او را میبوسید و دفعه اینرا در آنوقت جبرئیل نازل شد و وحی از پروردگار آورده عروج نمود آنحضرت فرمود جبرئیل از نزد خدا آمده گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که جمع نمیکنم این دو فرزند را از برای تو پس یکی از آنها را بدیگری فدا کن حضرت پیغمبر بابراهیم نظر کرده گریست و بامام حسین نظر کرده گریست و فرمود بدرستیکه مادر ابراهیم کنیز است و چون او بمیرد غیر من با محزون نمیشود اما مادر حسین فاطمه است و پدرش علی پسر عم منکه گوشت و خون منست و چون حسین بمیرد غمگین میشود دخترم و پسر عم من علی و من خود هم محزون میشوم و من حزن خود را اختیار بر حزن ایشان مینمایم فرمود جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم او را قبض کنند گوید بعد از سه روز وفات نمود و هر وقت پیغمبر صلی الله علیه وآله امام حسین را میدید بطرف او میآمد و او را میبوسید و بسینه‌اش میچسبانید و ثنایای او را میمکید و میفرمود فدای کسی باشم که فدای او کردم پسرم ابراهیم را انتهی حدیث و در تفسیر فرات از جعفر ابن محمد فزاری معنعنا از حضرت صادق روایت نموده

قال كان الحسين عليه السلام مع امه تحمله فاخذه النبي وقال لعن الله قاتلك ولعن الله سالبك واهلك الله المتوازرين عليك وحكم الله بيني وبين من اعان عليك قالت فاطمة الزهراء يا ابت اي شيء تقول قال يا بنتاه ذكرت ما يصيبه بعدي وبعدك من الاذى والظلم والغدر والبغي وهو يومئذ في عصبة كانهم نجوم السماء يتهادون الى القتل وكاني انظر الى معسكرهم والى موضع رحالهم وتربتهم قالت يا ابه واين هذا الموضع الذي تصف قال موضع يقال له كربلا وهي ذات كرب وبلاء علينا وعلى الائمة يخرج عليهم شرار امتي لو ان احدهم شفع له من في السموات والارضين ما شفعوا فيه وهم المخلدون في النار قالت يا ابه فيقتل قال نعم يا بنتاه وما قتل قتلته احد كان قبله وتبكيه السموات والارضون والملائكة والوحش والحيتان في البحار والجبال ولو يؤذن لها ما بقي على الارض متنفس ويأتيه قوم من محبينا ليس في الارض اعلم بالله ولا اقوم بحقنا منهم وليس على ظهر الارض احد يلتفت اليه غيرهم اولئك مصابيح في ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضي غدا اعرفهم اذا وردوا علي بسيماهم وكل اهل دين يطلبون ائمتهم وهم يطلبوننا ولا يطلبون غيرنا وهم قوام الارض وبهم ينزل الغيث فقالت فاطمة الزهراء يا ابه انا لله وبكت فقال لها يا بنتاه ان افضل اهل الجنان هم الشهداء في الدنيا بذلوا انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا فما عند الله خير من الدنيا وما فيها قتلة اهون من ميتة ومن كتب عليه القتل خرج الى مضجعه ومن لم يقتل فسوف يموت يا فاطمة بنت محمد اما تحبين ان تأمرين غدا بامر فتطاعين في هذا الخلق عند الحساب اما ترضين ان يكون ابنك من حملة العرش اما ترضين ان يكون ابوك يأتونه يسألونه الشفاعة اما ترضين ان يكون بعلك يذود الخلق يوم العطش على الحوض يسقي

اولیائه ویعود علیه اعداؤه اما ترضین ان یکون بعلک قسیم الجنة والنار یامر النار فتطیعه یخرج منها ما یشاء و یترک من یشاء اما ترضین ان تنظری الی الملائکة علی ارجاء السماء ینظرون الیک والی ما تامرین به وینظرون الی بعلک قد حضر الخلائق وهو یخاصمهم عند الله فما ترین صانعا بقاتل ولدک وقاتلیک وقاتل بعلک اذا افلجت حجته علی الخلائق وامرت النار ان تطیعه اما ترضین ان تکون الملائکة تبکی لابنک ویاسف علیه کل شیء اما ترضین ان یکون من اتاه زائرا فی ضمان الله ویکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله واعتمر ولم یخل من الرحمة طرفة عین واذا مات مات شهیدا وان بقی لم تزل الحفظة تدعو له ما بقی ولم یزل فی حفظ الله وامنه حتی یفارق الدنیا قالت یا ابت سلمت ورضیت وتوکلت علی الله فمسح علی قلبها ومسح عینیها وقال انی و بعلک وانت وابنیک فی مکان تقر عیناک ویفرح قلبک

محمد

حاصل مضمون آنکه فرمود فاطمه علیها السلام امّ حسین را بر دوش داشت بود حضرت پیغمبر او را گرفت و فرمود خدا لعنت کند قاتل ترا و لعنت کند غارت کننده ترا و خدا هلاک نماید کسی را که در قتل تو یاری نماید و خدا حکم نماید میان من و آنکسی که بقتال تو مدد نماید حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی فرمود ای دختر من بخاطر آوردم آنچه را که بعد از من و تو از ظلم و اذیت و مکر باو میرسد و او در آن روز در میان جماعتی میباشد که گویا که ایشان انجم آسمان باشند که مردم از آنها هدایت یابند و من نظر میکنم بلشکرگاه ایشان و محل بار انداز و تربت ایشان عرض کرد ای پدر این زمینیکه تعریف کردی در کجاست فرمود زمینی است که آنرا کربلا گویند و او صاحب کرب و بلاست بر ما و بر امت که اشرار امت من خروج مینمایند بر آن و اگر شفاعت کند یکی از آنها از اهل آسمان و زمینها قبول نشود و شفاعت در حق او و ایشان در جهنم مخلد خواهند بود عرض کرد ای پدر آیا کشته میشود فرزندم فرمود بلی ای دختر من کشته نشده کسی پیش از کشته شدن او و گریه کنند بر او آسمانها و زمینها و ملائکه و وحشیان و ماهیان در دریاها و کوهها و هر که در زمین و آسمان باشد اگر رخصت داده شود باقی نگذارند احدی را و میآید قومی از دوستان ما که نباشند در روی زمین عالمتر بخداوند و قایمتر بحق از ایشان و در روی زمین کسی غیر ایشان متوجه او نمیشود ایشانند چراغها در تاریکیهای ظلم و ایشانند شفاعت کنندگان و وارد شوندگان بحوض من در فردای قیامت میشناسم آنها را باینکه وارد میشوند بر من و اهل هر دین طلب مینمایند امامان خود را و ایشان ما را طلب مینمایند و غیر از ما را طلب نمینمایند و بسبب ایشان زمین برپاست و بسبب ایشان باران میبارد حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر انا لله و گریه نمود حضرت فرمود یا فاطمه بدرستیکه فاضلترین اهل بهشت شهیدانند که در دنیا جان و مال خود را بذل نمودند باینکه از برای ایشان باشد بهشت و جهاد مینمایند در راه خدا میکشند و کشته میشوند از جهة وعده که حق است و آنچه در نزد خداست خیر است از دنیا و آنچه در اوست کشته شدن آسان تر است از مردن هر که او را کشته شدن نوشته شده بخوابگاه خود بیرون کشیده و هر که کشته نشود بزودی میمیرد یا فاطمه آیا دوست نمیداری که فردای قیامت امر نمائی در باب خلق و اطاعت نمایند امر ترا در وقت حساب آیا راضی نشوی که پسر تو از حاملان عرش باشد آیا راضی نمیشوی باینکه بیایند مردم و از پدر تو سؤال شفاعت نمایند آیا راضی نمیشوی که باشد شوهر تو سیراب کننده مردم از حوض کوثر در روز تشنگی پس سیراب نماید از آن دوستان خود را و دور کند از آن دشمنان خود را آیا راضی نمیشوی باینکه شوهر تو قسیم جنت و جهنم باشد و امر نماید جهنم را و اطاعت کند او را و بیرون کند هر کرا که بخواهد و ترک کند هر کرا که بخواهد آیا راضی نمیشوی باینکه نظر نمائی بسوی ملائکه در اطراف آسمان که بتو نظر نمایند و بآنچه که امر نمائی و نظر کنند بسوی شوهر تو در هنگامیکه خلق خدا حاضر باشند و او با ایشان مخاصمه نماید در نزد خدا و پس چه گمان که چه نماید بقاتل پسر تو و قاتل تو و قاتل شوهر تو در هنگامیکه ظاهر شود حجت بر خلایق و جهنم را امر نمائی و اطاعت نماید تو را آیا راضی نمیباشی باینکه ملائکه بر پسر تو گریه کنند و برای او تأسف بخورد هر چیز آیا راضی نمیباشی باینکه زوار پسر تو در پناه خدا باشند و آنکسی که بزیارت او آید بمنزله آنکه حج بیت الله و عمره بجا آورده باشد و خالی نباشد طرفة العینی از رحمت و زمانیکه بمیرد شهید بمیرد و هرگاه زنده ماند حفظه او را دعا نمایند مادام که زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا از دنیا برود حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر قبول کردم و راضی شدم و توکل بخدا نمودم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعقب دستهای انگشتان مسح نمود و فرمود بدرستیکه من و تو و شوهر تو و پسر تو در جائی باشیم که چشمهای تو روشن و قلب تو شاد باشد اینست حدیث و در کتب معتبر روایت شده ان فاطمة الزهرا [illegible] الحسین

عن قبل ان تحمل به ولقد ندبته بالغریب العطشان البعید عن الاوطان الظامی اللهفان المدفون بلا غسل ولا کفن ثم قالت
لابیها یا رسول الله من یبکی علی ولدی الحسین من بعدک فنزل جبرئیل من الرب الجلیل یقول ان الله تعالی سیخلق له شیعة تندبه جیلاً بعد
جیل فلما سمعت کلام جبرئیل سکن بعض ما کان به یعنی فاطمه زهرا علیها السلام نوحه کرد به پسرش حسین پیش از آنکه باو حامله شده باشد و ندبه مینمود باین
الفاظ ای غریب عطشان ای دور شده از وطن و مظلوم و دفن شده بی غسل و کفن بعد عرض کرد به پدرش که یا رسول الله که بعد از من بر حسین
گریه میکند جبرئیل از جانب خدای جلیل نازل شد و عرض کرد خدا بیافریند شیعه که برای او ندبه کنند طایفه بعد از طایفه زمانیکه فاطمه علیها السلام
کلام جبرئیل را شنید ساکت شد از بعض آنچه در دل داشت از اضطراب در کتاب ملهوف وارد است در حدیث گوید زمانیکه یکسال از تولد
حضرت امام حسین گذشت دوازده ملک بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شدند یکی از ایشان بصورت شیر و دوم بصورت گاو و سیم
بصورت مار چهارم بصورت بنی آدم و باقی بصور مختلفه که رویهای ایشان سرخ بود گشاده بودند بالهای خود را و میگفتند زود
نازل شود به پسرت امام حسین که پسر فاطمه است آنچه نازل شد بهابیل از قابیل زود باشد که عطا کرده میشود بمثل اجر هابیل و میرسد بقاتل
او مثل وزر قابیل و در آسمانها ملک مقربی نماند مگر آنکه نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و او را تعزیت داد در مصیبت فرزندش حسین و
خبر میدادند بآنچه از ثواب داده میشود و تربت قبرش را بآنحضرت نشان میدادند پیغمبر میفرمود خدایا یاری مکن کسی را که او را یاری نکند و بکش
هر که او را بکشد و از آنچه که مسطور است چون دو سال از تولد او گذشت حضرت رسول بسفر تشریف برد در اثنای راه در جایی ایستاده فرمود
انا لله و انا الیه راجعون و چشمهایش پر از اشک شد از سبب آن پرسیدند فرمود اینست جبرئیل مرا خبر میدهد از زمینی که در کنار فرات
آنرا کربلا گویند که فرزندم حسین در آنجا شهید میشود عرض کردند که شهید میکند او را یا رسول الله فرمود مردی که نامش یزید لعنه الله و گویا
من نظر میکنم بمصرع و مدفن او بعد از آن سفر غمگین و محزون برگشت و بمنبر تشریف برده خطبه خوانده و موعظه فرمود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش
آنسرور بودند زمانیکه از خطبه فارغ شد دست راست خود را بسر امام حسن و دست چپ را بسر امام حسین گذاشت بعد سر خود را بآسمان
بلند کرد و عرض کرد خدایا بدرستیکه منم محمد بنده و نبی تو و این دو پاکیزه ترین عترت من و بهترین ذریه من و اصل گوهر منند امانت میگذارم
ایشان را در امت خود و بتحقیق خبر داد مرا جبرئیل بدرستیکه این فرزند من کشته و بی یار میشود خدایا مبارک گردان برای او شهادت را و او را
از آقایان شهیدان کن خدایا یاری نکن و خوار کننده اش برکت مده گوید پس مردم صیحه کشیدند در مسجد بگریه و فریاد بعد حضرت پیغمبر فرمود
هیهات آیا برای او گریه میکنید و حال آنکه او را امداد نمیکنید بعد از منبر پایین آمده در حالتیکه رنگ شریفش تغییر یافته سرخ شده بود
پس خطبه دیگر خواند بوجه اختصار و چشمهایش اشک میریخت بعد فرمود ای مردم بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز گرانی کتاب خدا
و عترت من که اصل و نژاد من و چاشنی من و میوه منند و بدرستیکه آنها از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض خبردار باشید
بدرستیکه من سؤال میکنم از شما در این بکر آنچه که پروردگارم مرا بآن امر کرده اینکه سؤال میکنم از شما دوستی نزدیکان مرا پس
نظر کنید که ملاقات نکنید بمن فردای قیامت در کنار حوض در حالتیکه عترت مرا دشمن دارید و بایشان ظلم نمایید خبردار باشید
زود باشد که بر من وارد شود در روز قیامت سه علم از این امت علمی سیاه و تاریک که ملائکه از آن میترسند میایستد پیش من
از ایشان میپرسم که شما کیستید فراموش مینمایند اسم مرا میگویند اهل توحید هستیم از عرب میگویم منم احمد پیغمبر عرب و عجم میگویند ما از امت تو هستیم
یا احمد میگویم که چگونه رفتار کردید بعد از من با اهل بیت و عترت من و کتاب پروردگار من میگویند اما کتاب او را ضایع کردیم و
عترت تو قصد کردیم که ایشان را از روی زمین برداریم حضرت فرمود من از ایشان روی خود را برمیگردانم و ایشان تشنه برمیگردند
در حالتیکه رویشان سیاه شده بعد وارد میشود بر من علم دیگری که سیاه تر باشد از اول ایشان را میگویم که چگونه رفتار نمودید با ثقل اکبر
که کتاب پروردگار من بود و با ثقل اصغر که عترت من بود میگویند اما ثقل اکبر را مخالفت کردیم و اما اصغر ایشان را خوار و آواره
نمودیم میگویم که از من دور باشید ایشان هم تشنه و عطشان با روی سیاه برمیگردند بعد وارد میشود بر من علم دیگر که نور از آن
میدرخشد ایشان را میگویم که شما کیستید میگویند اهل کلمه توحید و تقوی ماییم امت محمد صلی الله علیه و آله و ماییم بقیه اهل حق که گرفتیم کتاب
پروردگار خود را و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام شمردیم و دوست داشتیم ذریه پیغمبر خود محمد را و مدد کردیم ایشان را بقدر
آنچه قدرت و قوت داشتیم و مقاتله نمودیم با دشمنان ایشان همراهی ایشان پس میگویم بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد
و آنچنان بودید در دار دنیا چنانکه گفتید و سیراب مینمایم ایشان را از حوض خود میروند در حالتیکه سیراب شده میباشند گوید
بودند مردم ذکر شهادت حسین علیه السلام را مکرر مینمودند و بزرگ میشمردند و منتظر قدوم مبارکش بودند تا تذییلات حقانیه

نمود اینند در بیان این احادیثی که مذکور شد در ضمن بعض مقدمه‌ها یا در ضمن جمله از مجالس این کتاب تذییل اول در اشاره بامور
مهمانی که در این مقام مهمّ است بدان بدرستیکه جمله از این اخبار گذشته دلالت داشت بصدور بعضی معصیتها و خطاها از ملائکه
و ایشان آنانند که ذکر نمودم نامهایشان را در این اخبار و مخفی نماند بتو بدرستیکه اینگونه اخبار اگر چه مشتملست بصعوبت و اشکال
نظر باینکه این قصه‌هائیکه در آنها مذکورست از قصه‌های متعدده است چنانکه ظاهر آنهاست یا اینکه واقعه واحدست و اختلاف
از رواة واقع شده از جهة سهو و نسیان و اشتباه در نامهای ایشان و غیر این از کیفیات چنانکه زود مطلع میشوی بر بیانش انشاء الله
الا اینکه از جهة افاده نمودنش صدور خطا و گناه را از ملک خواه یکنفر باشد و خواه بسیار اشکالی ندارد بمعنی که در او ظاهرست
و قابل تأویل نیست مگر بنوعی از تأویلات و اگر بپرسی که چه میگوئی در اینمقام آیا قبول مینمائی آنچه که در این خبرهاست از صدور
گناه از ملک یا اینکه طرح میکنی این خبرها و امثال او را یا اینکه اینها موافق نمیباشد با اصلی از اصول مذهب که عبارت از عصمت ملائکه
باشد یا اینکه اسناد ایشان بدرجه صحت نرسیده یا اینکه تأویل مینمائی چنانکه تأویل میکنی در آن آیات و اخباریکه دلالت میکند بصدور
معصیت از بعض انبیاء و مرسلین جواب میگویم بدرستیکه تحقیق حال در این موقوفست باشاره بجمله از امور پس بدان که عصمت عبارتست
از قوتی که منع کند شخص را از گناه با وجود قدرت آن و این تعریف با هر یک از وجوه و احتمالات بسیار که در عصمت
گفته اند از اینکه او آیا امر موهبی است از امور موهبیه یا امر جبلی و ذاتیست یا از امور اختیاریه است مانند سایر عادات که حاصل
میشود بکسب و اختیار و شک نیست در اینکه امکان صدور گناه از معصوم بامکان ذاتی از امرهائیست که اخذ شده در تعریف
عصمت ولی امتناع وقوع آن از پیغمبرها و مرسلین و ائمه طاهرین از آل طه و یس امتناعیست بالعرض و ناشی از اختیار یا موهوب
از خدا تعالی از ضرورت مذهب امامیه است و از اینجاست بیاناتی که واقع شده از ائمه طاهرین ع بعضی از آیات متشابهه که نازل
شده در شأن جماعتی از انبیاء اما کلام در اینمقام نسبت بملائکه است که بودن حال ایشان مثل حال انبیاء و مرسلین اگر چه از بعضی آیات
فهمیده میشود مثل آیه لا یعصون الله ما امرهم و همچنین از جمله ادعیه ماثوره و جمله از اخبار الا اینکه رسیدن این بحد ضروری از مذهب چنانکه
در انبیاء و حجج طاهرین از آل طه و یس است در غایت اشکال و اثبات این ادعا کمال صعوبت را دارد و اگر خواهی تقریر کنی مطلب را
بنحو اوضح پس کلام را از سر میگیرم و میگویم که امکان ذاتی با امتناع بالعرض جمع میشود و تمکین انبیاء و حجج طاهرین از گناه باعث گشته که مترتب میشود
مدح و ثنا بر افعال ایشان و ترک نمودنشان در دنیا و مترتب شدن ثواب و اجر در مقابل آنها در آخرت لیکن با وجود این
حکم میکند عقل بامتناع صدور گناه از ایشان و بیان مطلب آنکه آنها بجهة مواهب ربانیه رسیده اند بمقام تسلط و قدرت بر مضمحل کردن
دواعی و بواعث معصیت و از اینجهة ممتنع گشت صدور معصیت از آنها و اینست اجتماع امکان ذاتی با امتناع بالعرض یعنی حکم عقل بجهة
اجتماع در مسائل اعتقادیه کثیرست آیا نمی بینی که عقل حکم میکند باینکه خدا تعالی قادر است بر قبیح بمعنی که او من حیث الذات داخلست
تحت مقدورات و با وجود این عقل حکم میکند بامتناع صدور آنها از خدا تعالی و غیر از این بسیار مثال دارد در اینجا حکم
عقل بامتناع صدور معصیت در شأن انبیاء و مرسلین و حجج طاهرین علیهم السلام از چیزهائیست که بر طبق او ضرورت مذهب
علاوه بر سایر ادله از اجماع محقق و اخبار کثیره قائم گشته و اما ادعای وجود همه این ادله یا بعض آن در شأن ملائکه نیز خالی
از صعوبت و اشکال نیست و با اینحال ممکنست اینکه بگوئیم جایز است وقوع گناه از بعض ایشان اگر از قسم کروبین و مقربین نباشند
با بمعنی آنچه در این خبرهاست ما آنها را طرح نمینمائیم بلکه میگوئیم آنچه در آنهاست وارد است بر جمله از آیات و اخبار نظیر ورود
خاص بر عام و اینکه آنچه در این خبرها و آیات وارد شده که بر طبق آنها وارد گشته حمل مینمائیم بر مقربین کروبین بلکه ممکنست
اینکه گفته شود بدرستیکه یکدفعه وقوع از حکمت تقاضا میکند بجهة رغم انف معتزله و حکمائیکه قائلند باینکه مطلق ملائکه
افضل از انبیاء و مرسلین هستند بطریق اطلاق و ارسال و احتجاج نمایند در این بوجوه عقلیه و نقلیه غیر تامه بلکه باطله جانست
و همچنین بجهة رغم انف حکماء فلاسفه یونان و غیر ایشان که قائلند باینکه گروه ملائکه و ملکوتیین تماما عقول مجرده و جواهر
مفارق از ماده در ذات و فعل باشند و اگر گوئی از بعض مباحث از باحثین قدماء از خوف این امر احتراز نمودی باینکه قول بوجود
عقول و جواهر مفارقه دلیل بر ضعفی نیست بلکه اثبات وی ممکن است ببعضی از کلام حضرت امیر المؤمنین ع و بدان تضعیف نمودی
قول کسانیرا که حکم نموده اند باینکه قول بوجود عقول مجرده و جواهر مفارقه نزدیک بزندیقه و ملحدیست و این حکم کنندگان
جماعتی هستند از متأخرین مثل علامه مجلسی و جمعی از شاگردان او و از برای تضعیف حکم ایشان وجوه عدیده اقامه نمودی پس

عدول چه چیزیست میگوئیم چنانچه سخن مجلسی در تعقیب او در غایت تفریط است همچنین قول کسیکه ادعای تجرد میکند بطریق اطلاق و ازل یعنی
که لا ابتدا هر ملک باید عقل مجرد وجواهر مفارقه باشد در غایت افراط است پس میگوئیم تحقیق جواهر مفارقه و عقول مجرده چیزیست که بر
امتناع وی دلیلی قایم نگشته بلکه فهمیده میشود از کلمات حضرت امیرالمؤمنین وجود وی و این حقیر از قایل شدنست بآنکه هر ملک
عقل مجرد و جوهر مفارق از ماده باشد پس بتجاوز نکردم از آنچه تحقیق نموده ام در فن اعلی از خزاین پس هرکه خواهد دارد تحقیق
لطیف نسبت باین مقام پس رجوع کند بسوی فن اعلی از خزاین پس لابد است در این مقام از تحقیق حال در چیز دیگر و بیان آن اینست
بدرستیکه ظاهر بعضی از اخبار گذشته که متضمن قصهٔ طایفه از ملائکه یعنی طایفه که نجات یافتند و خلاص شدند از عذاب دنیا
و آخرت برکت حضرت سید الشهداء می فهماند بدرستیکه این ملائکه چهارند و قضیه چند قضیه است یک قضیه قضیه فطرس است و قضیه
صلصائیل هم دو قضیه است یعنی ملک مسمی بصلصائیل در قضیه اول غیر آن ملک است که صلصائیل نام داشته وارد و قصهٔ دویم
پس هرگاه بگوئی اینها یعنی بنای امر بآنچه که در بعض از این اخبار است چهار قضیه است اگرچه از جهتی موافق اصل و قاعده
نظر بآنکه قایل شدن بوحدت قضیه ها بر تعددش لازم میآید اینکه حمل نمائیم اختلاف آنها را بسبب کمیت و کیفیت که
واقعست در بعضی از اخبار بر امور صادره از راویان و جمع کنندگان کتابها از روی سهو نسیان و عمد و این حمل چنانکه
می بینی خلاف اصل قاعده است و چگونه چنین باشد بدرستیکه خبر دلالت دارد بر آنکه عبور نمود جبرئیل بصلصائیل در وقت نزول
از آسمان و حمل نمود او را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خبر دویم دلالت دارد بر آنکه جبرئیل گذشت بصلصائیل در
در وقت نزول از آسمان و برداشت او را بخدمت حضرت رسول آورد و خبر سیم دلالت کرد بر آنکه این واقعه در شأن دردائیل
است و خبر چهارم دلالت دارد بر آنکه واقعه در شأن فطرس است میگوئیم بدرستیکه تخلص و جواب از این اشکال در غایت
آسانیست زیرا که ممکن است گفته شود بدرستیکه جبرئیل نازل شد به تهنیت دادن پیغمبر بعد از تولد سید الشهداء چند مرتبه یعنی باین معنی
که او هر وقت برای تهنیت نازل میشد با فواج ملائک بود که نازل نشده بودند بار دیگر نازل میشد و بعبارت دیگر نازل میشد
در مرتبهٔ سیم فوجهائی که در مرتبهٔ اول و دویم نازل نشده بودند و در مرتبهٔ چهارم باز نازل میشد با آن فوجهائی که در مرتبهٔ سیم با او
نازل نشده بودند خواه همه این نزول در یکشب یا در یکروز باشد یا در چند روز و شب باشد و در اینحال اشکال تماما دفع میشود
و خیالات ناقصه که در این مقام بخاطر میآید رفع میشود بعد وصیت میکنم ترا ای برادر بآنکه در خاطر نگهداری این فضایل و مناقب را
که ذکر شد جهة آل محمد در هر مقدمه و هر مجلس و در هر تذییل از مقدمات و مجالس و تذییلات این کتاب پس بدانکه صاحب ملکه
محکم و قوت بسیار کشتی نمیدانی که تفضیل هر یک از محمد و عترت معصومین او بر انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ملائکه و هر یک
از صاحبان خیر از عرش و کرسی و حجابات و غیر آن بطریق استغراق آحادی یعنی بر هر فرد فرد بتفصیل بطریق مجموع یعنی بر جمیع از حیثیت
مجموع این از امر ثابتست که در طبق آنها هزار دلیل است از کتاب و سنت و وجهای عقلی استقلالی قویه دارد اگرچه این وجوه
عقلی مستقل باشد بعد از حفظ اعتبارهای صحیحه و این دعواهای من نیست از دعواها بلکه از روی مایه و اغراق باشد بلکه از دعواها
که او با واقع مطابق است اطاعت و انقیاد میکند کسیکه در درگاه خدا بقلب سلیم آید و خداوند یاد و منت گذاشته باشد بر من روشن
که بلند باشد افق او از افق سایر اذهان و مخصوص بوده بفکر محکم که محل طلوعش از مطالع سایر فکرها روشن باشد بعد مراد
نباشد به بسیار ذکر کردن این قضیه را در جوف مطالب این کتاب یعنی قضیهٔ تفضیل بطریق مذکور بدرستیکه مقصود من از ذکر
آنها و تکرار نمودن آنست که این مطلب ثابت باشد در قلوب دوستان بعد از آنکه گوش ایشان از شنیدن آنها پر باشد و چشمهای ایشان
نورانی گردد بمطالعهٔ آن تا باشد در نزد ایشان از ضروریات اولیه در مذهب باشد و او دست هدایت کننده و او ست رحم
کننده همه رحم کنندگان **تذییل دویم** در تحقیق حال در مطلب مهمی از مطالب این مقامات بدانکه در ابتدای نظر
اختلاف در اخبار گذشته بنظر میآید از جهة آنکه از بعض آنها مستفاد میگردد که اطلاع خاتم انبیاء بواقعهٔ کربلا و شهادت سید الشهداء
از اخبار جبرئیل با نزول وحی و با بسیار ملائکه ها و آنهم بعد از ولادت حضرت حسین علیه السلام در اندک زمان اتفاق افتاد و آنهم
حضرت امیرالمؤمنین و صدیقهٔ طاهره و بعضی از زوجات خاتم انبیاء و اصحاب آنحضرت و مستحضر و مطلع گشتند و در بعضی دیگر از اخبار
مستفاد میگردد که اطلاع آنحضرت بعد از گذشتن یکسال از عمر شریف سید الشهداء بود و از بعضی دیگر بعد از دو سال و در بعضی
و در بعضه دیگر بعد از دو سال ... [illegible] آنها ...

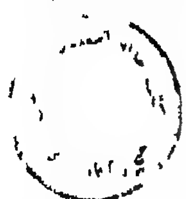
در منزل ام سلمه و در بعضی در خانهٔ زینب بنت جحش و بعضی از آنها صریحست بر اینکه اول وقت مطلع شدن حضرت رسول باین در شب
معراج بود و بعضی پیش از آنکه خدیجهٔ کبری بحضرت فاطمه حامله باشد و بعضی دیگر ذکر نموده که حضرت صدیقهٔ کبری گریه و ندبه مینمود بجهت مظلوم
شهید شدنش پیش از آنکه بر او حامله باشد و غیر اینها از اختلافات واقعه در اخبار مذکوره و غیر اینها که شاید در بعض مجالس از مجلسهای
این کتاب و مرجع شکها و اشکالها بر اینست که ما قطع نکنیم بقطع اجمالی که یکی از آنچه در این اخبار است واقعست یقیناً و لیکن نمیدانیم
کدام یک از آنهاست و بعبارت دیگر بدرستیکه این اختلافهای بسیار باعث شد بر اینکه ما بگوئیم آنها از فعل راویان آشکار شده
یا از جمع کنندگان کتابها صادر شده و بسهو نسیان و مانند آنها زیرا که حکم بوقوع همهٔ اینها مانند حکم کردنست بجواز اجتماع ضدین
و مخفی نماند که این غایت تقریر اشکال بود و تحقیق جواب آنکه قول باطلاع حضرت رسول خدا بقضیهٔ روز عاشورا بعد از ولادت حضرت
سید الشهدا حرف خالی از تحقیق است بلکه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و صدیقهٔ طاهره سلام الله علیهم عالم بودند بر آن پیش از
آنکه فاطمهٔ زهرا بر او حامله باشد و کشف مینماید از این کیفیت شب معراج و همچنین حکایت ندبهٔ حضرت فاطمه بجهت مظلومیش پیش از حامله
شدن باو علاوه بر آنکه از مطالب ضروریه که بسیار مکرر شده در این کتاب آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل ایشان
صاحبان عقول و ارواح کلیه و قدسیه و علمهای اولین و آخرین از ملائکه و انبیا و مرسلین و سایر مخلوقات خدا با علمهای ایشان
مانند نسبت ذره است بآفتاب و مانند قطره ایست از دریای محیط و خیال مکن که از اینکلام مستفاد میشود عدم احتیاج او بنزول
وحی از طرف خدای عز و جل حاشا ثم حاشا که مقصود ما این باشد زیرا که احتیاج آنسرور بنزول وحی از امور واضحه است و کلام ما در اینمقام
در امر دیگر است باینکه فایده چیست در نزول وحی بحضرت رسول و چیست در نزول ملائکه بسوی او برای تعزیت بعد از تهنیت با وجود
بودن او عالم بقضیهٔ روز طف پیش از ولادت سید الشهدا از فواید درجهٔ اسرار بی نهایت و همچنین فایده در اسرار وحی
و مکرر نازل شدن ملائکه بسوی حضرت پیغمبر و چگونه چنین نباشد باینکه بجهة حضرت پیغمبر در این امر تعظیم و تجلیلی است که ما فوق ندارد یا
و محکم نمودنست باخذ عهد و میثاقها از او و اولاد معصومینش در این نشأه تا موافق باشد با آن عهد و میثاقیکه در نشأه ملکوتیه
و عالم ارواح و ذر اول گرفته بود و ظاهر نمودنست از خدا تعالی فضل اهل کسا و اصحاب عصمت را بطور انکشاف و در میان همهٔ اهل
آسمانها و بیان این آنکه ایشان صبر نمودند در این مصیبت بزرگ و راضی شدند بآنچه در قضا و قدر بود و سؤال نکردند از خدا تعالی
اینکه برگرداند مصیبت روز طف را از قضایای لوح محو و اثبات که در آن جاری میشود و بلندیت بجهة کلمهٔ اصحاب کسا در میان
مؤمنین و منافقین و چگونه چنین نباشد باینکه بسیاری نزول جبرئیل و ملائکه بحضرت پیغمبر بجهة تعزیت بعد از تهنیت بعد از ولادت
سید الشهدا و همچنین در غیر این زمان و همچنین خبر دادن حضرت پیغمبر چند مرتبه باز نهادن اصحاب خود بقضیهٔ روز طف و صبر
نمودن عترتش بمقامات ایشان و مقامات اصحاب ایشان و بکفر قاتل و ظالم ایشان و بکفر کسانیکه از امداد او انحراف
نمودند و بکفر کسانیکه بافعال و اقوال دشمنان ایشان راضی شدند به تحقیق گوشهای اهل مدینه را از فرزندان از صحابه و بعضی
و تابعین تابعان پر کرده بود و بر زبانهای ایشان این وقایع جاری شده بود حتی اینکه دشمنان در کیفیت این نحو خبر و تکرار
آنسرور گردیدند مثل دوستان شدند و تحقیق دانستی بسیاری را از اخباریکه از عامیه دلالت دارد و مانند آنها روایت شده بود
پس این در واقع ترتیب بزرگ برای تعدد وحی و تکرار نزول جبرئیل و ملائکه از جانب خدا تعالی و اگر خواهی سری که از آن
بزرگتر باشد پس بگو بدرستیکه خدا تعالی دوست داشت که مشغول بسازد غیر خلق و فضل بندگان خود را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را
و اولاد معصومین او را در بسیاری از اوقاتشان بیاد داشتن عزای امام حسین بناله و فریاد و نوحه کردن و اقتدا نماید بر ایشان
در آن شیعیان و بسیاری از دوستان ایشان این بدلیل قول خدا تعالی «و لکم فی رسول الله اسوة حسنة» بعد در انجام سر لطیف و امر دقیقی
است که میکدازد دلهای خبردار شد کار را بر وی و میسوزاند جگر متوجه شد کار از آن و آن آنست بدرستیکه سید الشهدا
نظر میکرد بسوی جد و پدر و مادر و برادرش با نفس محزون در بعضی از آن زمانها که جدش شهادت او را خبر میداد و در آن اوقات
آنسرور کودک بود ظاهراً و در باطن و حقیقه استاد کروبیان و معلم شان و شیخ ایشان بود در زمانیکه اصحاب کسا و اهل عصمت
بطریق کفایت مشغول میشدند بنوحه و گریه بر سید الشهدا آنسرور بجدش عرض میکرد چرا محزون مینمائی ما را بعد از شاد نمودن
و تشریف فرمائی خود در زمانیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میفرمود ای پسر من کشته میشوی مظلوم و عطشان و غریب عرض
میکرد من کشته میشوم ای جد جان حضرت میفرمود بلی ای پسر من خدا لعنت کند کسی را که ترا میکشد و خوار کند کسیرا که ترا

نکند عرض میکرد ای پدر بزرگوار چه اجر است برای زوار قبور ما و گریه کنندگان ما از شیعیان پس نظر کنید ای دوستان بحق عظیم
و کرم عمیم آنسرور که همت بچه مصروف و متوجه بوده است بنجات زوار قبرش و گریه کنندگان خود در از زمان کوچکی پس آیه
کرم و مروت و رعایت حقوق در اینحالت از احدی عهده نشده مگر از این پرور کریم روحی له الفداء و شاید این اشارت
از اصرار تکرار وحی و بسیاری نزول ملائکه از جانب خدا تعالی تا خبر دهند او را بتقدیر حق عز شانه بعد تعزیت و هنیت و مباهات
مایه خدای عزوجل آن و بکلمات شریفه آنسرور بر ملائکه در هر دفعه از این مرتبه را و حاصل اینست کسیکه فکر کند در این اخبار گذشته دیگر
مطابق آنهاست که در مقدمات سابقه ذکر شده یا خواهد آمد بعد از این میداند بدرستیکه خدای عزوجل خلق نمود این خیمه بلند سقف
محفوظ یعنی آسمانهای افراشته و زمینهای فرش شده را ماتمخانه و مصیبتخانه بجهت سید جوانان بهشت و بعبارت دیگر تعزیه خانه حسینیه پیش از
تولد و بعد از تولد او تا روز قیامت و هر چه میبینی از خلق خدا خلق نموده او را از اهل و اسباب و امور متعلقه برای برپا داشتن
عزا در اینخانه حسینیه که بنا شده از جمله محفوظ و بسیط مبسوط و قسم بجان خود ای دوستان بدرستیکه اینمطلب عجیب دقیق از مرکوزات
قلب خودم بود و لیکن جرات و جسارت من قاصر بود از اظهار آنها تا آنکه خبردار شدم در اینمقام بسخن یکی از ملائکه مقربین جرئت من
زیاده شد پس اینمطلب را ظاهر کردم پس این سخن از آن ملک مقرب در خبر شرحبیل ابن ابی عوف گذشت پس در اینجا باز آنرا ذکر مینمایم و میگویم
زمانیکه امام حسین تولد نمود ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بدریای اعظم و ندا داد در اطراف آسمان و زمینها ای بندگان خدا بپوشید
لباس حزنها و ظاهر سازید حزن و اندوه و ناله را بدرستیکه فرزند حضرت محمد ذبیح شده مظلوم و مقهور است اینست حدیث پس بنگر بهمه آنها را
که ما اشاره کردیم و فکر کن در آنها تا از بینایان باشی بعد مخفی نماند بر تو بتحقیق در اخبار گذشته وارد شده و همچنین در بسیاری از اخباریکه
وارد شده از طریق خاصه و عامه فرمایش حضرت رسول حسین منی و انا من حسین که حسین از منست و من از حسین بلکه اینمطلب از چیزهائیست
که ثابت شده از اخبار متعدده که بتواتر رسیده نزد هر دو طایفه و ظهور اولش محتاج به بیان نیست لیکن فقره دوم که انا من حسین باشد
احتیاج بتفسیر و بیان دارد میگوئیم بدرستیکه وجوهاتیکه احتمال دارد بخیال ما آید در اینباب پنج است اول اینمقامیکه خدای عزوجل برسول
خود عطا فرموده یعنی مقام شفاعت کبری اینست و جز این نیست که آن بسبب راضی شدن آنسرور بود و شهادت فرزند و ریحانه خود
و بعضی از اخبار که دلالت بر اینمطلب دارد گذشت پس از آنهاست خبریکه متضمن فرمایش حضرت رسولست که بفاطمه علیها السلام فرمود
انا راضین تا آخر خبر دوم بدرستیکه یعنی و امام حسین بقای دین من و آثار شریعت من تا روز قیامت بسبب حسین علیه السلامست و بتحقیق دانستی
از بعض کلمات سابقه در بعضی مقدمات که هرگاه شهادت آنسرور نمیبود از دین محمدی اثری باقی نمیماند سیم معنای آن حدیث اینست
بدرستیکه بقای نسل من یعنی بقای خلیفه های خدای تعالی و امامان نسل من بسبب حسین علیه السلامست که آنحضرت پدر امامان معصوم خواهد بود
و این مطلب که از ضروریات مذهب است و بتحقیق این خبر که متفق علیه است میان عامه و خاصه بر آن دلالت کند پس میشود این خبر بر آن
توجیه رد بوده باشد بر اخبار موضوعه کاذبه که از طرق عامه روایت شده که حضرت مهدی منتظر از نسل حضرت امام حسن مجتبی ابن
امیرالمؤمنین است چهارم بدرستیکه این اشاره است بمضمون بعضی از اخبار که وارد شده در تفسیر آیه وفدیناه بذبح عظیم بدرستیکه مراد از
ذبح عظیم امام حسین علیه السلامست که هرگاه این تفدیه نمیبود اسمعیل رسول نمیبود و از این تقریر ظاهر شد تقریب پنجم اینکه این اشاره
بمقام طینت اصلیه نورانیه ملکوتیه است زیرا که اصحاب کسا علیهم السلام در اینمقام از نور و طینت واحد بودند پس در اینوقت
راست میباشد بدرستیکه حسین از حضرت پیغمبر است و حضرت رسول از حسین است و اگر گوئی در بعضی اخبار وارد شده بدرستیکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین فرمود یا علی تو از منی و من از توام پس اینمطلب وارد شده در جمله از اخبار
عامه نیز چنانکه روایت کرده بخاری و مسلم و ترمذی از براء ابن عازب گوید که قال النبی لعلی انت منی و انا منک یعنی تو از منی و من
از توام و چنانکه روایت کرده احمد و بغوی و طبرانی و حاکم و ضیاء از محمد ابن اسامة ابن زید از پدرش از پدر خود ان النبی صلی
الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام اما انت یا علی فختنی و ابو ولدی و انا منک و انت منی الی آخر الحدیث
بدرستیکه حضرت پیغمبر بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یا علی اما تو پس داماد منی و پدر اولاد منی و من از توام و تو از منی اینست حدیث
پس معنی فرمایش آنسرور که من از توام مثل فرمایش آنسرور است که من از حسینم میگوئیم بدرستیکه بعضی از وجوه مذکوره برای قول
آنسرور که من از حسینم در اینجا نیز جاری میشود چنانکه فهمیدن آن بشخص عالم و دانشمند مخفی نیست و هرگاه خواهی چیزی در اینجا زیاده کنی
پس بگو بدرستیکه صاحب نبوت مطلقه لابد است از اینکه لاحق شود باو صاحب ولایت مطلقه و لابد باید سبقت نماید اتصال

نبوت مطلقه پس این آشکار میشود بوجهی نیز در قول آنسرور که حسین از منست و من از حسینم بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه بعضی ازین وجه‌ها
بیگانه جاری میشود در میان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و امام حسن نیز و مخفی نماند بر تو بدرستیکه فقرهٔ اول یعنی فقرهٔ حسین از منست
ممکنست اینکه در بیان آن زیاده کنیم چیزیرا که از بعضی اخبار فهمیده میشود از اینکه امام حسین شیر نخورد از شیر فاطمه و نه از غیر زنان
بلکه گوشت و استخوان آنسرور از لعاب حضرت رسول بود چنانکه از کتاب عیون المعجزات روایت شده حدیث طویل
انّ النّبیّ صلّی الله علیه و آله اللقام الیه بعد ولادته ولحنّکه و کان یسبّح و یهلّل و یمجّد الحدیث بدرستیکه
حضرت رسول بعد از ولادت امام حسین آمد بسوی او و او را گرفت و حسین علیه السلام تسبیح و تهلیل و تمجید مینمود و در کتاب امالی
صدوق بسند خود از صفیه دختر عبد المطلب که گوید قالت لمّا سقط الحسین من بطن امّه فدفعته الی النّبیّ فوضع النّبیّ لسانه
فی فیه واقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصّه قالت فما کنت احسب رسول الله یغذوه الّا لبنا او عسلا قال فقال
الحسین فقبّل النّبیّ بین عینیه ثمّ دفعه الیّ و هو یبکی و یقول لعن الله قوما قاتلوک یقولها ثلثا قالت فقلت فداک ابی
و امّی و من یقتله قال یقتله بقیّة الفئة الباغیة من بنی امیّة لعنهم الله بدرستیکه امام حسین از بطن مادر بزمین آمد او را بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بردم حضرت زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت امام حسین زبان جد خود را مکید چنان گمان کردم
که بغیر از شیر یا شهد غذا نرسید بعد گوید پس از آن امام حسین گریه کرد پیغمبر میان دو چشمانش را بوسید بعد او را بمن داد و در حالتیکه
میگریست و میفرمود خدا لعنت کند قومیرا که ترا میکشند این را سه مرتبه فرمود گوید من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد کی
او را میکشد فرمود شهید میکند او را باقی مانده گروه باغیه از بنی امیه و از کتاب مناقب از بره دختر امیهٔ خزاعی که گوید
قالت لمّا حملت فاطمة بالحسن خرج النّبیّ صلّی الله علیه و آله فی بعض وجوهه فقال لها انّک ستلدین غلاما قد هنّأنی
به جبرئیل فلا ترضعیه حتّی اصیر الیک قالت فدخلت علی فاطمة حین ولدت الحسن علیه السلام و له ثلث ما ارضعته
فقلت لها اعطینیه حتّی ارضعه فقالت کلّا ثمّ ادرکتها رقّة الامّهات فارضعته فلمّا جاء النّبیّ قال لها ما ذا صنعت
قالت ادرکنی علیه رقّة الامّهات فارضعته فقال ابی الله تعالی الّا ما اراد فلمّا حملت بالحسین علیه السلام قال
لها یا فاطمة انّک ستلدین غلاما قد هنّأنی به جبرئیل فلا ترضعیه حتّی اجیء الیک ولو اقمت شهرا قالت افعل ذلک
و خرج رسول الله فی بعض وجوهه فولدت فاطمة الحسین فما ارضعت حتّی جاء رسول الله فقال لها ما ذا صنعت
قالت ما ارضعته فاخذه فجعل لسانه فی فیه فجعل الحسین علیه السلام یمصّه حتّی قال النّبیّ صلّی الله علیه
و آله ایها حسین ایها حسین ثمّ قال ابی الله الّا ما یرید هی فیک و فی ولدک یعنی الائمّة
بره گوید زمانیکه فاطمه علیها السلام بامام حسن حامله شد حضرت رسول تشریف میبرد بخارج بفاطمه فرمود زود باشد که پسری از تو
متولد میشود جبرئیل مرا بتولد او تهنیت داده و او را شیر مده تا من بیایم گوید داخل شدم بخدمت حضرت فاطمه که سه روز بود
امام حسن را تولد کرده بود و او را شیر نداده پس من عرض کردم که او را التفات کن تا من شیر دهم فرمودند بعد رقت مادری
بجوش آمده او را شیر داد زمانیکه حضرت پیغمبر تشریف آورد فاطمه را فرمود چه کردی عرض کرد شفقت مادری
محبت مادری بجوش آمده او را شیر دادم فرمود منع نماید خدای تعالی مگر آنچه را که اراده میکند پس زمانیکه بحسین حامله شد فرمود
یا فاطمه بتحقیق تهنیت داد مرا جبرئیل که زود باشد متولد میشود از تو پسری او را شیر مده تا من بیایم اگر چه یکماه بکشد عرض کرد
چنین مینمایم و حضرت رسول از برای تشریف برد ببعض کارها پس فاطمه علیها السلام تولد نمود امام حسین را و او را شیر نداد تا حضرت
تشریف آورد فرمود یا فاطمه چه کردی عرض کرد او را شیر نداده ام پس حضرت او را گرفته زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت
حسین علیه السلام زبان جدش را میمکید حتی حضرت رسول فرمود که ایها ای حسین که ایها بعد فرمود منع میکند خدای تعالی
مگر آنچه که اراده مینماید آن امامت در تست و در اولاد تو یعنی ائمه و از کتاب مناقب از ابی الفضل ابن خیر بسنا د خود
انّ فاطمة لمّا ولدت الحسین فوجعت لبنها فطلب رسول الله صلّی الله علیه و آله مرضعة فلم یجد ها فکان یأتیه
فیلقمه ابهامه فیمصّها و یجعل الله تعالی له فی ابهام رسول الله رزقا یغذوه و یقال بل کان رسول الله یدخل لسانه فی فیه
فیغرّه کما یغرّ الطیر فرخه فجعل الله تعالی فی ذلک رزقا ففعل ذلک اربعین یوما و لیلة فنبت لحمه من لحم رسول الله
که ناخوش شد حضرت فاطمه زمانیکه امام حسین را تولد نمود شیرش نیامد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دایه طلبید پیدا

نشد حضرت تشریف میآورد و انگشت ابهام را بدهان امام حسین علیه السلام میگذاشت و آنسرور میمکید و خدا تعالی روزی او را
از ابهام آنسرور عطا میکرد و آنحضرت تا چهل روز و شب چنین کرد تا گوشت امام حسین از گوشت حضرت رسول روئید و از کتاب
علل شرایع بسند خود از عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که بین حملت فاطمة بالحسین علیه السلام فولدت بستة
اشهر ثم وضعت فی لم یعش مولود قط لستة اشهر غیر الحسین بن علی وعیسی بن مریم فکفلته ام سلمة وکان رسول الله یأتیه
کل یوم فیضع لسانه فی فیه فیمصه حتی یروی فانبت الله لحمه من لحم رسول الله که حامله شد فاطمه علیها السلام بامام حسین شش ماه بعد وضع حمل
نمود و زنده ماند مولودی هرگز شش ماهه غیر حسین ابن علی و عیسی بن مریم و کفیل شد او را ام سلمه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف میآورد
هر روز و زبان مبارک خود را بدهان او میگذاشت و او میمکید و سیراب میشد پس خدا تعالی رویانید گوشت او را از گوشت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر نخورد از حضرت فاطمه و نه از زن دیگر و در کتاب کافی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام
قال لم یرضع الحسین من فاطمة ولا من انثی کان یؤتی به النبی فیضع ابهامه فی فیه فیمص منها ما یکفیه الیومین والثلث فنبت
لحم الحسین من لحم رسول الله ودمه من دمه ولم یولد لستة اشهر الا عیسی ابن مریم والحسین ابن علی علیهما السلام
فرمود که امام حسین از حضرت فاطمه علیها السلام شیر نخورد و حضرت رسول تشریف میآورد و انگشت ابهام خود را بدهان او میگذاشت
و میمکید از آن آنقدر که دو سه روز او را کفایت میکرد پس روئیده گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت حضرت رسول خدا
و خون او از خون پیغمبر و مولودی شش ماهه متولد نشده مگر حضرت عیسی بن مریم و حسین بن علی و باز در آنکتاب از حضرت امام رضا
مرویست که امام حسین را حضرت پیغمبر میآوردند زبان مبارک خود را بدهانش میگذاشت میمکید و کفایت میشد او را و شیر
نخورد از زنان و در کتاب ملهوف گفته که تولد امام حسین بحضور از ماه شعبان گذشته بود در سال چهارم هجرت و بعضی گفته اند
که در سیم آنماه بود و بعضی گفته اند که در اواخر ماه ربیع الاول در سال سیم هجرت و غیر اینها هم روایت شده و زمانیکه خبر
دار شدی باین اخبار میدانی اگر چه مضامین بعضی آنها مختلف است الا اینکه همه آنها متفق است در اینکه امام حسین علیه السلام
از فاطمه زهرا و سایر زنان شیر نخورد و اینمطلب بتواتر رسیده است و می فهمم اینرا از اصحاب مذهب بعد ممکن است اختلافها که واقع شده
جمع نمودن میان آنها و از آنها جواب گفتن چنانکه همه اینها بشخص زیرک مخفی نیست قد یسّر لنا در اشاره بعضی مطالب ضروریه دیگر
پس بدان چنانکه مطلع گشتی از اخبار مذکوره بعضی از مناقب اصحاب کساء و فضایل آل الله و دانستی که خدا تعالی دوست میداشت
ایشان را در بسیاری از اوقات بگریاند بسبب تجدید ذکر قضیه روز عاشورا تا عالم نماید بآن ملائکه و مردم را بفضیلت محزون بودن
و گریه نمودن بسید الشهداء و باز دوست داشت محزون بودن و گریه نمودن پیغمبر خود را و وصی و ولی را بر او بدرجه که پای آن
درجه نرسید و ساکت نشدند از حزن و گریه تا اینکه خداوند عز و جل بشارت رساند و تعزیت میداد پدر و مادرم فدای آن شهیدیکه
خدای عز و جل خودش بر او مرثیه میخواند و میگریانید و گریه کنندگان او را تسلیه میدهد بتحقیق گذشت در خبری از کتاب کامل الزیارة
بدرستیکه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام را گریه غلبه نمود ساکت نشدند تا اینکه جبرئیل بر ایشان نازل شد و ایشانرا گفت که خدای
شما شما را سلام میرساند و میفرماید عزیت علیکما یا خیرتی قال فصبرا الحدیث ظاهر معنی آنکه شما را بجهة صبر کردن صاحب مرتبه داد و تعزیت
نمودم فرمود پس صبر نمایم اینست حدیث و همچنین مطلع گشتی بکفر و ارتداد ابی آنسرور و حنیف بن یمن و اصحاب ایشان و اینکه ایشان بنا نمودند
بنای ملامت آل محمد و اصل قضیه روز عاشورا را چنانکه حضرت رسول آنرا در مجمع بزرگی که صحابه جمع بودند خبر داد چنانکه گذشت
بر این حدیث گریه نمودن حضرت پیغمبر بر حسین علیه السلام بعد از گذشتن دو سال از عمر او و این گریه کردن در مجمع بزرگی بود که صحابی
آنجا بودند بلکه گمان دارم که ابی آنسرور و حنیف هم حاضر بودند در آنمجلس چون کلام باینمقام رسید چه عیب دارد که ذکر نمایم
اصل و ضابطه اینرا که آن دو لعین برای قضیه روز عاشورا بنا گذاشتند بلکه ذکر او در اینمقام خیلی مناسب است پس میگویم
که علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب دلائل الامامة بسندهای خود از سعید ابن مسیب روایتی کرده که حاصل مضمونش اینست
گوید زمانیکه سید الشهداء را شهید کردند و خبر شهادتش بمدینه رسید و خبر بریده شدن سر مبارکش و بردن آنرا بنزد یزید لعنه الله
و شهادت هیجده نفر از اهل بیت او و پنجاه و سه نفر از شیعیان او و شهادت پسرش جناب علی اصغر بالای دستهایش بتیر و خبر
اسیر شدن عیالش و زنهای حضرت پیغمبر در منزل ام سلمه بنای تعزیه گذاشتند و در خانه مهاجرین و انصار تعزیه برپا کردند گوید
پس عبد الرحمن بن عمر ابن خطاب از خانه خود خارج شد در حالتیکه فریاد میکرد و بروی خود سیلی میزد و گریبان خود را چا

میکرد و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار حلال میباشد این از رسول خدا در باره اهل و ذریه او و حال آنکه شما زنده
باشید و روزی بخورید با وجود یزید قرار و آرامی پس از مدینه بیرون آمد در همان شب و بهیچ شهری وارد نمیگشت مگر اینکه اهل آن شهر را
با یزید دشمن مینمود و میشوراند و میگذشت و در اثنا این یزید ملعون می نوشت و همچنین میگذشت بهیچ جماعتی مگر اینکه یزید را لعن مینمود و کلام
او مسموع میافتاد مردم میگفتند که این عبد الله پسر خلیفه عمر است که افعال یزید را انکار مینماید و قبیح میشمارد که با اهل بیت رسول نموده
و مردم را بخروج نمودن بر یزید لعنه الله حریص مینماید هر کس او را اجابت نماید او را دین و اسلامی نیست و مضطرب شد شام و هر که در وی بود
وارد دمشق شد و آمد بدر خانه یزید لعنه الله با جماعتی از مردم که در پشت سر او بودند پس جاسوس یزید داخل شده و بوی داد او خبر را
که دست بر سر خود گذاشته و مردم از پیش رو و پشت دور او را گرفته یزید ملعون گفت جوشش و غضبی است از ابا محمد مشتعل گشته و بزودی
بحال خود خواهد آمد پس یزید او را تنها اذن داد که داخل شود داخل شد در حالتیکه فریاد میکرد چگونه داخل شوم ای یزید و حال آنکه
کردی با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آنچه که هرگاه ترک و روم قادر میبودند حلال نمیشمردند آنچه تو حلال شمردی و نمینمودند آنچه تو کردی برخیز
از این بساط خلافت تا مسلمانان اختیار نمایند برای خود شان کسیرا که از تو سزاوارتر است آن پس یزید ملعون اعزاز نمود او را
برخواست دستهای خود را گشوده مرحبا گفت و او را بسینه خود چسبانید و گفت ای ابا محمد ساکت باش از جوشش نمودن خود و فکر کن
و بچشم خود نظر کن و بشنو بگوش خود چه میگوئی در باره پدرت عمر ابن خطاب آیا هدایت کننده و هدایت یافته خلیفه و صاحب حضرت
رسول بود و قرابت با آنحضرت داشت بسبب همشیره تو حفصه و آنکه بحضرت رسول گفت که لات و عزی عبادت کرده میشوند
آشکارا و خدا عبادت کرده میشود پنهان پس عبد الله گفت آنها چنان بودند که گفتی پس چه چیز در این باب میگوئی گفت آیا پدر تو
پدر مرا بخلافت شام نصب نمود یا پدر من پدر ترا بخلافت رسول صلی الله علیه و آله نصب نمود گفت پدر من پدر ترا بشام حاکم نمود
گفت ای ابا محمد آیا راضی میشوی بنوشته و عهد پدرت که به پدرم کرده یا نه گفت بلی گویند یزید لعنه الله دست عبد الله را گرفت و گفت
برخیز ای ابا محمد تا بخوانی برخواست با یزید داخل شدند بخزانه از خزینه های او صندوقی بود یزید او را گشود و از آن تابوتی مهور
و قفل شده بیرون آورد و از آن طوماری پیچیده که در پارچه سیاه از حریر بود پس طومار را بدست گرفته و گشود بعد گفت ای ابا محمد
این خط پدرت گفت بلی قسم بخدا پس عبد الله آنرا از یزید گرفت یزید گفت بخوان عبد الله دید در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
بدرستیکه ما را اکراه نمود بشمشیر باقرار باو پس اقرار نمودیم و حال آنکه سینه ها حبس شده و نفسها مضطرب و چشمها پر غارت از آنچه
واقع شده از انکار ما آنچه را که ما را بسوی او خوانده و اطاعت نمودیم او را در آن که شمشیر او از ما رفع شود بسبب بسیاری قبیله
او بر ما و امداد نمودن هر که شنید خبر او را از کسانیکه ترک نمود دین خود را و آنچه بود قریش و پدران او بر آن پس قسم بهبل و صنمها
و اوثان که عمر انکار ننمود آنها را از آنوقت که آنها را عبادت نموده و کعبه را عبادت ننموده از جهت خدا و محمد را تصدیق ننموده در کلام
و اتبعیا ذکردم او را مگر برای حیله کردن بر او و صاحب قوت شدن بسبب او پس بدرستیکه محمد آمد با سحر بزرگ و افزود سحر خود را
بسحر بنی اسرائیل موسی و هرون و داود و سلیمان و پسر کنیز عیسی و هر آینه آمد با همه آنچه که آنها آورده بودند از سحر و زیاد نمود بر ایشان
چیزیراکه هر گاه ایشان میدیدند هر آینه اقرار مینمودند براو بدرستیکه او سید سحره است پس بگیر ای پسر ابی سفیان طریقه قوم خود را و تبعیت
ملت خود را و وفا کن بآنچه بودند پدران تو بر آن از انکار این بنائیکه میگویند او را خدائیست که امر نمود آنها را بآمدن بسوی وی
و سعی نمودن بدور او و آنرا برای ایشان قبله قرار داده و اقرار نمودند بنماز و حج که آنرا رکن قرار داده اند و گمان میکنند
برای خدا اساسیند و از آنجمله اینکه محمد صلی الله علیه و آله را اعانت مینماید ابن فارسی طمطانی روزبه است یعنی سلمان میگوید بمحمد که
اول بیتیکه بنا شد برای مردم هر آینه آنست که در مکه مبارکست و هدایت برای مردمان و همچنین قول آن نهار را که بتحقیق میبینیم گردانیدن
روی خود را در آسمان پس حتما میگردانیم برای تو قبله که راضی باشی باو پس بگردان روی خود را بسوی مسجد حرام و در هر مکان که باشید
پس بگردانید رویهای خود را بطرف آن و گردانیدند نماز خود شان را بحجر پس گویا نماید ما را هرگاه سحر او نمیشد از عبادت
نمودن ما بر اصنام و اوثان که آنها این سنگها و چوبها و مس و نقره و طلا هستند نه قسم بلات و عزی که نیافتیم سببی برای خارج شدن
از آنچه بودیم ما است اگر چه سحر نمودند و مزخرفات گفتند پس نظر کن بچشم بیننده و بشنو بگوش شنونده و بقلب و عقل خود فکر کن آنچه
که ایشان در آن هستند و شکر کن لات و عزی را و بخلافت سید رشید عتیق بن عبد العزی بر امت محمد و حکم نمودن او در مالها
و خونها و شریعت و نفسها حلال و حرام ایشان این و جنایای حقها یکه گمان مینمایند میآورند برای پروردگارشان تا آنکه



بر پا دارند بجهة وی اعوان و انصار شان را پس زندگانی نمود و محکم و رستگار که در آشکار تواضع مینمود و در پنهان لشد و حیله عزازا
معاشرت با وتیم ما نیت و بتحقیق جبار تر نمودم بشهاب ثاقب بنی هاشم و تاج درخشنده و علم نصرت آنها و جماعت و امید آنها که
مسمی بحیدر بود و داماد محمد صلی الله علیه و آله بود بر زنیکه او را سیدهٔ زنان عالمیان کرده اند که او را فاطمه مینامند تا اینکه
آمدم بخانه علی و فاطمه و پسرانشان حسن و حسین و دختران شان زینب و ام کلثوم و کنیز شان که فضه نام بود و با من بود خالد ابن ولید
و غلام ابی بکر قنفذ و چند نفر از خواص اصحاب ما پس در را زدم بشدت زدم کنیزی بمن جواب داد باو گفتم که علی را بگو ما طلبها را
ترک کن و نفس خود را داخل بطمع خلافت مکن پس امر تو نیست بلکه این امر است که مسلمانان آن را اختیار نموده اند و جمع شده اند
و قسم برب لات و عزی هرگاه امر و رأی با ابی بکر میبود هر آینه ضعیف بود از رسیدن بآنچه رسید از خلافت ابن ابی کبشه لیکن من
ظاهر کردم بوی روی خود را و ظاهر نمودم چشم خود را و گفتم بر و قبیلهٔ نزار و قحطان بعد از آنکه گفته بودم بایشان که خلافت قریش را
نیست اطاعت نمایید ایشان را مادامیکه بخدا اطاعت نموده اند و از آن گفتم بسبب آنچه سبقت یافته بود از پسر ابو طالب جرأت
و شجاعت از ریختن خونها در غزوات محمد و ادا کردن قرض او که هشتاد هزار درهم بود و وفا کردن بوعده آن
و جمع نمودن قرآن و حکم کردن بناسخ و منسوخ او بجهة حرف مهاجرین و انصار زمانیکه گفتم امامت در قریش است گفتند او
اصلع و بطین علی ابن ابیطالب است که حضرت رسول بیعت او را بر اهل ملت خود گرفت و ما بامارت وی القبا د کردیم
در چهار جا پس اگر ده قریش هرگاه آن را فراموش کرده اید ما فراموش نکرده ایم آنانیست بیعت و امامت و خلافت و وصایت
بکر حق فرض شده و امر صحیح نه تبرعا و ادعا پس تکذیب نمودیم ایشان را و چهل مرد قایم نمودم که شهادت دادند بر اینکه محمد
فرموده امامت باختیار مسلمین است در آنوقت انصار گفتند که ما از قریش سزاوارتریم زیرا که ما منزل دادیم پیغمبر را و مدد نمودیم و مردم
بسوی ما هجرت کردند زمانیکه بر گشته شد اگر این امر حق او بود دیگر در خلافت نیست شما را بلکه مر ما راست و قومی گفتند از ما امیری و از
شما امیری ایشان را گفتیم بتحقیق شهادت داده چهل مرد که امامان از قریش است پس قومی قبول کردند و بعضی انکار نمودند و منازعه
کردند پس گفتم که همه میشنیدند خبر دار باشید بزرگ کیست که سنش از همه بزرگتر و حلیم تر باشد گفتند کرا میگویی گفتم ابی بکر را که حضرت
پیغمبر او را مقدم ساخت در نماز و با او خلوت کرد در روز بدر و او را مشورت نمود و عمل کرد و مصاحب او بود در غار
و شوهر دخترش عایشه است که رسول او را ام المؤمنین نامیده پس بنی هاشم برخواستند بخشم و غضب و زبیر نیز مدد نمود
شمشیر کشیده بود و گفت بیعت نمیشود بعلی مگر قبضه شمشیر از دست من برود گفتم ای زبیر صرخه کند ترا مادرت صفیه دختر
عبد المطلب پس گفت قسم بخدا این شرف عالی و فخر بزرگ است ای پسر حنتمه و ای پسر صهاک ساکت باش ترا مادر نباشد
پس سخنی گفت حسد نمودند چهل مرد که حاضر شده بودند بسقیفه بنی ساعده بر زبیر و قسم بخدا نتوانستیم شمشیر او را از دستش بگیریم
تا اینکه او را بزمین انداختیم و ندیدیم مدد کننده از ما پس آمدم بسوی ابی بکر و مصافحه نمودم با او و بیعت کردم و بعد از من
عثمان ابن عفان و سایرین که حاضر بودند غیر از زبیر او را گفتم بیعت کن یا ترا بکشم بعد نگهداری نمودم نزد مردم گفتم
باو مهلت دهید که او را تحشم نباید مگر نخوت بنی هاشم پس با دست خود ابی بکر را گرفتم و او را قایم کردم در حالتیکه
اضطراب مینمود و عقلش مختلف شده بود پس او را بزور از جایش برخیزانیدم بسوی منبر حضرت پیغمبر پس مرا گفت ای ابا حفص
از شدت علی علیه السلام میترسم گفتم علی از تو مشغول است و ابو عبیده ابن جراح هم مدد کرد و از دست او کشیده بسوی منبر
و من او را از عقب بزور میراندم مانند گوسفند بسوی کارد قصاب و مبهوت بود پس منبر رفت او را گفتم که خطبه بخوان
زبانش بند آمد و دهشت و اضطراب بوی رو داده دیده بسم گذاشت از غیظ کف دست خود را دندان گرفتم و گفتم بگو
هر چه بخیالت آید با خبر معروف از وی بروز نکرد خواستم او را از منبر پایین اندازم و خود در جای او بنشینم لیکن خوش داشتم
تکذیب مردم مرا بسبب آنچه گفته بودم در حق او و سؤال نمود از من اهل ایشان چگونه فضیلت او را شنیدی چیست آنچه که از رسول آنحضرت
در باب ابی بکر شنیده گفتم بایشان که شنیدم بتحقیق از فضیلت او چیزی از زبان حضرت رسول هر آینه دوست دارم که من موی
در سینهٔ او میبودم و مرا حکایتی است و باو گفتم یا خطبه خوان و اگر نمیخوانی پایین بیا پس او را فهمید از وی من و دانست که
اگر از منبر بزیر آید من بالا میروم و حرفی میگویم که دیگر اعتنا بقول او نکنند با آواز ضعیف و عیس گفت ولیتکم و لست بخیرکم و علی فیکم
و اعلموا ان لی شیطانا یعنی والی شما شدم و حال آنکه خیر شما نیستم در حالتیکه علی در میان شما است و دید

بر تنیکه مرا شیطانیت بهر طرف میکرد انه و اراده کرده بود غیر مرا پس زمانیکه لغزش نمودم مرا قایم نمایید واقع میشوم در شور
و بشارت نماد استغفار مینمایم از خدا خود را و برای شما و نازل شد پس دست او را گرفتم در حالتیکه چشمهای مردم باو نظر میکرد
دست او را فشار دادم بعد او را نشانیدم و بیاوردم مردم مرا بیعت و صحبت او و منبر نشاندم او را و هر که بیعت او را انکار
نمود و سکعیت که چه کرد علی ابن ابیطالب میگفتم تو داشت خلافت را از کردن خود و آنرا در اطاعت مسلمین قرار داد و جهت اندک بعض
خلاف در اختیار ایشان و از جهت در خانه خود نشسته پس بیعت نمودند در حالتیکه ناخوش میشدند زمانیکه بیعت ابی بکر آشکار شد دانستیم
که حضرت امیرالمؤمنین حضرت فاطمه و حسن و حسین را شبها بر داشته بخانهای مهاجرین و انصار میرود و بخاطر آنها میآورد بیعت
گرفتن رسول را برای او از مردم در چهار جا و ایشان را از خانه بیرون نمیاید پس شبها وعده نصرت او میدهند و روز میایستند
پس آمدم بخانه او در حالتیکه قصد داشتم بیرون آوردن او را از خانه پس فضه خادمه برخواست و آمد بدر گفتم که علی را بگو بیاید
و ابی بکر را بیعت نماید که بتحقیق مسلمانان بر او جمع شده اند فضه گفت بدرستیکه مولایم امیرالمؤمنین مشغول است گفتم این سخنها را بگذار
و بگو بیرون آید و گرنه داخل میشوم بخانه و او را بجبر بیرون میآورم از روی کراهت در انحال حضرت فاطمه بیرون آمده و در عقب
در ایستاد و فرمود ای گمراه شدگان و دروغ گویندگان چه میگوئید و چه میخواهید گفتم یا فاطمه فرمود ای عمر چه میخواهی گفتم پسر
عمت چه شده که ترا بر در جواب فرستاده و خودش در پس پرده نشسته فرمود طغیان تو ای شقی مرا بیرون کرده تا با تو
اتمام حجت نمایم از روی دلیل و هر گمراه شده قوی گفتم ترک کن این باطلها و لغوهای زنانه را علی را بگو که بیرون بیاید فاطمه فرمود
در این حسب و کرامتی نیست آیا بگروه شیطان مرا میترسانی ای عمر و حال آنکه گروه شیطان ضعیف است گفتم هرگاه بیرون نیاید هیزم
بسیار میآورم و این خانه را با اهلش میسوزانم تا اینکه علی را به بیعت برم و تازیانه قنفذ را گرفته و خالد ابن ولید را گفتم تو و مردان
ما بروید و هیزم جمع نمایید که من میسوزانم این خانه را پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود ای دشمن خدا و دشمن حضرت رسول
و دشمن امیرالمؤمنین پس فاطمه علیها السلام دست خود را به پشت در آورد که مرا از گشادن در مانع شود در حرکت دادم
و فاطمه زور میزد با تازیانه بکفهای او میزدم تا به درد آورد او را چون ناله و گریه او را شنیدم کم مانده بود از در برگردم و دلم رحم
آید باز خاطر آوردم کینهای علی و حرص او را در ریختن خونهای بزرگان عرب و حیله محمد صلی الله علیه و آله و سحر او را پس
لگدی بپای خود بدر زدم فاطمه علیها السلام چنان فریاد کرد که گمان کردم که مدینه سرنگون شد و گفت یا ابتاه یا رسول الله
هکذا کان یفعل بحبیبک و ابنتک آه یا فضة الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل یعنی ای پدر جان یا رسول الله ببین
چه ظلمها بدختر و حبیبه تو مینمایند فرمود ای فضه مرا بگیر قسم بخدا حمل من که در شکم داشتم کشته شد و شنیدم فریاد وضع حمل او را
در حالتیکه بدیوار تکیه کرده بود پس در را بر خود فشار دادم داخل شدم با آنحالت بسوی من آمد بر روی گشاده که چشم مرا پرده کشید پس از
بالای مقنعه سیلی بروی او زدم که گوشوارهایش گسیخت و بر زمین افتاد و بیرون آمد علی علیه السلام زمانیکه آمدن او را فهمیدم بشتاب
از خانه بیرون آمدم خالد و قنفذ را با جماعتی که با ایشان بود گفتم که از کار بزرگی نجات یافتیم و بروایتی دیگر خطای بزرگی کردم که بر
نفس خود خاطر جمع نیستم اینست که علی از خانه بیرون آمد که نه من و نه شما طاقت او را نمیتوانیم آورد پس علی بیرون آمد در حالتیکه
فاطمه دستهای خود را بر پیشانی خود گذاشته بود که سر خود را بگشاید و بخدا استغاثه نماید از آنچه باو رسیده بود پس علی او را
تسلی میداد و میفرمود ای دختر رسول خدا بدرستیکه خداوند عالم پدر ترا رحمة للعالمین نموده و قسم بخدا اگر مقنعه خود را بگشایی
و از خدا سؤال کنی که این خلق را هلاک نماید هر آینه دعای ترا قبول کند و در روی زمین بشری نمیماند آگاه باش که تو و پدر تو در نزد خدا
بزرگترید از نوح که غرق نمود خدا برای او همه اهل زمین را مگر کسیکه در کشتی بودند و هلاک نمود قوم هود را بسبب تکذیب
ایشان و هلاک نمود عاد را بباد شد و قدر تو و پدر تو از هود بزرگتر است و عذاب نمود ثمود را که دوازده هزار نفر بودند
بسبب پی نمودن ناقه و بچه او را و باش ای سیده زنان رحمت بر این مخلوقات منکوس و مباش عذاب در آنحال درد زائیدنش
شدت نمود داخل خانه شد و سقط نمود طفلیرا که علی علیه السلام او را محسن نام کرده بود و جماعت بسیار جمع کردم نه بجهت غلبه
بعلی ملکه برای آنکه قلب من بسبب آنها محکم باشد آمدم در حالتیکه او را محاصره کرده بودند پس او را بیرون آوردم از خانه خود
در حالتیکه بکره و حق غضب شده بود و کشیدم او را بسوی بیعت با آنکه بعلم یقین دانستم و شک در آن ندارم که هرگاه من
و همه اهل زمین جمیع میشدیم نمیتوانستیم او را مغلوب نمائیم ولی بسبب سطائیکه بود در نفس او که میدانم آنها را نمیگویم

۰۷

زمانیکه بسقیفه بنی ساعده رسیدیم ابوبکر برخواست و کسیکه نزد او بود دست نزد اینکه دید بعلی علیه السلام پس آنحضرت فرمود
ای عمر آیا دوست میداری که تعجیل نمایم برای تو آنچه را که تاخیر کرده ام از بدی تو پس گفتم نه یا امیرالمؤمنین پس شنید از من بخدا این دیده
و بسوی ابی بکر شتاب کرد ابوبکر سه بار مرا گفت با عمر چکار است و مردم میشنیدند زمانیکه داخل شد امیرالمؤمنین علیه السلام بسقیفه بر
خواست بسوی او ابوبکر گفتم او را بیعت نمودی ای ابوالحسن برگرد و شهادت میدهم که بیعت نمود او را و دست خود را بسوی
او دراز نکرد و ناخوش داشتم که او را مجبور کنم به بیعت مبادا تعجیل نماید برای من آنچه را که تاخیر نموده بود از من و ابوبکر دوست میداشت
که علیرا نبیند در آنجا از برای خوف و جزع که از او داشت و برگشت آنحضرت و از سقیفه سوال کردیم که کجا رفت گفتند رفت بسوی
قبر محمد پس نشست نزد قبر من و ابوبکر برخواستیم و آمدیم بسوی او و ابوبکر میگفت وای بر تو ای عمر چه ظلم کردی بفاطمه قسم بخدا این
آشکار زیانکاریست گفتم بزرگترین چیزیکه بر تست آنست که او با تو بیعت نکرده و خاطر جمع نیستیم بر اعراض مسلمانان از او گفت چه
خواهی کرد گفتم آشکار مینمائیم بمردم که او بیعت کرده با تو در نزد قبر محمد پس آمدیم نزد او در حالتیکه گذاشته بود کف دست
خود را بر تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در اطرافش بودند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفة الیمانی پس نشستیم در مقابل
او و من پیش روی ابی بکر نشسته و اشاره نمودم باو که بگذارد دست خود را بجائیکه علی دست خود را گذاشته و نزدیک نماید دست
بدست او پس چنان نمود و گرفتم دست ابی بکر را تا مسح نمایم بدست علی و بگوئیم که بیعت کرد پس علی علیه السلام دست خود را کشید
در آنحال با ابوبکر برخواسته برگشتیم در حالتیکه میگفتم خدا علیرا جزای خیر دهد که ترا بیعت نمود در زمانیکه حاضر شدیم بقبر حضرت رسول
ابوذر از میان آنها برخواسته و میگفت ای دشمن خدا قسم بخدا علی بیعت نکرد ابی بکر را و هر قومیرا رسیدیم خبر میدادیم ایشانرا
به بیعت علی و ابوذر ما را تکذیب مینمود و حال آنکه بیعت ننمود ما را علی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت من و بیعت نخواهد نمود کسیرا
که بعد از منست و بیعت نکرد از اصحابش دوازده مرد نه ابی بکر را و نه مرا پس که کرد فعل مرا ای معویه و اظهار نمود کینه های
گذشته خود را غیر از من اما تو و پدرت ابی سفیان و برادرت عتبه پس میشناسم تکذیب نمودن شما را در باب محمد و کید او را
در دار الندوه در مکه و جستن او را در کوه حری بجهة کشتن او و جمع نمودن قبیله ها و طایفه ها را برای او و سوار شدن پدرت بر شتر
در حالتیکه پیش احزاب افتاده بود و فرمایش محمد صلی الله علیه و آله که خدا لعنت کند سوار شده و پیش افتاده و افسارکش او را
که سوار شده پدر تو بود و پیش افتاده برادرت عتبه و تو افسارکش بودی و مادر تو هند را فراموش نمیکنم که بذل نمود وحشی را
آنچه بذل نمود که کمین نمود حمزه را که شیر خدا میگفتند او را در روی زمین و او را بحربه انداخت و شکم او را بشکافت و جگرش را
بیرون آورد و با مادر تو برد پس محمد بسحر خود گمان نمود که مادرت زن با سلیقه جگر حمزه را بدهان خود گذاشت که بخورد سنگ
شد پس آنرا انداخت از دهن خود پس محمد آنرا آکلة الاکباد نامید و سخن مادرت که در شعرش میگوید دشمنان محمد و جنگ
کنندگان را نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق یعنی ماییم دختران طارق که
بر روی فرشهای حریر راه میرویم و مشک در گوشها و مشک در ظرفها اگر رو بما آورید بجنگ معانقه میکنیم اگر رو بگردانید از شما
اختیار میکنیم در حالتیکه بی شوقیم و زنان ایشان رختهای زرد داشتند در حالتیکه سر و دست برهنه ایستاده و مردانرا از قتال محمد
تحریص مینمودند بدرستیکه شما باختیار قبول اسلام نکردید بلکه در روز فتح مکه باکراه قبول کردید که شما آزاد شده کرده اید
و برادر من زید و عقیل را برادر علی ابن ابیطالب و عباس عمویش را مانند ایشان آزاد نمود و بود از پدر تو در نفس او
گفت قسم بخدا ای پسر ابی کبشه هر آینه پر میکنم آنرا بر تو مردان و سواران را و حایل میباشم میان تو و میان این دشمنان پس
حضرت رسول خبر داد مردم را باینکه او میداند آنچه در نفس او بود و بابسته نمود خدا کفایت کند شر ترا ای ابی سفیان
و چنان مینمود مردمانرا که بمنبر او بلند نشد کسی غیر او و علی و آنکه بعد از علی است از اهل بیت او پس باطل شد سحر او و ...
سعی او که ابوبکر بمنبرش بلند شد و بعد از او من و امیدوارم شما بنی امیه باشید چو بهای طناب او پس از آنچه ترا دادم
کردم و بسته نمودم بتو مباح بودن ملک آنرا و شناسانیدم ترا در آنجا در باره شما فرمایش رسول خدا را که میگفت
کردم و باک ندارم از جمع نمودن شعر و نثر او که میگفت وحی نازل میشود بسوی من از پروردگار من در کلام او ست
شجره ملعونه در قران بخیال او شما بنی امیه هستید پس آشکار نمود عداوت خود را زمانیکه پادشاه شد چنانکه همیشه
... هم دشمنان بنی عبد الشمس هستند و من با وجود این یاد آوری که بتو کردم ای معویه ...

عودم

نمودم نصیحت کو و مهربان هستم و از تو خائفم از آنچه که در ظرف سینه تو و کمی حلم تو است که تعجیل نمائی در اظهار آنچه ترا وصیت بآن کردم
و برقرار نمودم ترا از آن از شریعت محمد و امت او و اینکه آشکار کنی بر ایشان مطالبه بذر یکه سبقت نمائی هر کس باز دکنی مراد
در آنچه آورده که حقیر شماری چیزرا که او آورده پس پیش از هلاک شدگان و پست مینمائی آنچه که بلند کرده و خراب مینمائی آنچه
بنا کرده و حذر کن حذر بزرگ در وقتیکه داخل شدی بر محمد و مسجد و منبر او و تصدیق کن محمد را در ظاهر همه آنچه که آورده
و ظاهر کن احتراز را در رعیت خود و بکلم ایشان وسعت ده و بسیار کن بر ایشان آنچه عطا ایشان را و بر تو باد بقائم داشتن حدها را در نهان
و تنها نما که ترک کنی حق خدا را و فرضی را ناقص مکن و تغییر مده سنت محمد را که فاسد مینمائی بر ما امت را بلکه بگیر ایشان را از سر نهان
و بکش ایشان را بدست خود شان و شمشیرهای ایشان و قوت و قدرت خود شان و وسعت ده بر ایشان در مجلس خود و مشرف کن
ایشان در جائیکه نشسته و توصل کن بسوی کشتن اشباه ایشان پس ایشان مژده و بشارت را ظاهر کن بلکه غضب خود در قسمه و بردار
ایشان بخشش تا دوست دارند ترا و اطاعت نمایند ترا پس خاطر جمع نمیشوم بر ما و بر تو از عداوت علی و پسران او حسن و حسین
پس هر کاه ممکن شود ترا جماعتی از امت پس پیش دستی کن و برای کوچک قناعت مکن بلکه بزرگ آنها را قصد کن این وصیت
و عهد مرا حفظ کن و پنهان کن آنرا و آشکار مکن و فرمان بردار امر و نهی من باش مبادا اخلاف من نمائی راه اجداد خود را
برو و خون خود را طلب کن و قصاص آنها کن پس بتو بیان کردم پنهان و آشکار خود را و متصل نمودم او را بشعر خود ان القوم

جلت امورهم بدعوة   من عم البریة بالوتر   صبوت الی دین لهم فابعد بدین   قد قصمت به ظهری   وان
انس فلا انسی الولید وشیبة   وعتبه والعاص القصیع لدی بدر   وتحت شغا القلب الذی لفقدهم   ابو حکم
الضیل من الفهر   اولئک یا معاوی نارهم   بنصل سیوف الهند والاسل السمر   وصل رجال الشام فی معشرهم
هم الاسد والباقون فی اکم الوعر   توصل الی التخلیط فی الملة التی   اتانا به الماضی المموه بالسحر   وطالب بحقائی
مصب لک مظهرا   لعلة دین عم کل بنی النضر   فلست تنال الاثر الا بسیفهم   فقتل بسیف القوم حید بنی
عمها   لهذا وقد ولیتک الشام راجیا   وانت جدیر ان تؤول الی الصخر   قال المامون فقد عبد الله ابن عمر

که در زمانیکه عبد الرحمن ابن عمر لعنهما الله این عهدنامه را خواند برخواست بسوی یزید و سر او را بوسید و گفت حمد خدا را ای یزید
برای کشتن تو این خارجی پسر خارجی را قسم بخدا اظهار کرده پدرم بسوی من آنچه اظهار کرده بسوی پدر تو قسم نمانده که می بینید
مرا کفیر از امت محمد صلی الله علیه و آله در جائیکه دوست دارد و راضی باشد پس خوب نمود جایزه و انعام او را و بر کرد او
او را اکرامی شده پس عبد الله بیرون شد از نزد یزید در حالتیکه میخندید پس مردم از او پرسیدند که چه گفت یزید ترا گفت که سخن راست
گفت که دوست داشتم من هم در آن شریک بودم و رفاه بدین گذاشت و هرکه میرسید این جواب را میگفت و روایت شده
بدرستیکه یزید لعنه الله کتابی بیرون آورد بعبد الله ابن عمر که عهد عثمان ابن عفان در آن بود که از این غلیظ تر بود و بزرگتر از آن
عهدیکه عمر بمعاویه لعنهم الله نوشته بود زمانیکه عبد الله عهدنامه دیگر را خواند برخواست و سر یزید را بوسید و گفت حمد مر خدا را برای
بکشتن تو و بدان که پدرم عمر بیرون کرد از ترخو دین مانند آنچه که پدر تو معاویه بیرون کرده و نمی بینیم احدی از گروه محمد
از اهل و شیعه او بعد از این روز جمع شوند ابدا پس یزید گفت در این باب ای پسر عمر از مخفیه هست ای پسر عمر و از علامت آنست
که روایت نموده بلاذری زمانیکه کشته شد حضرت امام حسین عبد الله ابن عمر بیزید نوشت اما بعد پس تحقیق مصیبت بزرگ شد
و در اسلام حادثه عظیمی حادث گشت و روز مصیبتی نیست مثل روز حسین پس یزید او را نوشت اما بعد ای احمق بدرستیکه ما آمدیم بسوی خانهای
زینت شده و فرشهای گسترده و مسندهای گذاشته شده پس مقاتله نمودیم از روی خلافت اگر که حق با ما است از روی حق
جنگ کردیم و اگر که حق با غیر ما است پس پدر تو اول کسی است که این سنت را گذاشت و اهل حق را هلاک نمود ذلک فلیت
و در او بعضی از بیانات و اشارات است بدان این روایتیکه از سعید ابن مسیب نقل شده است که متضمن عهد ابی الشرور و نوشتن آن
بمعویه ابن ابی سفیان اگرچه از اخبار آحاد است الا اینکه مفید علم و یقین است بجهة مقرون بودن او بقرائن پس این در حکم متواتر
چنین است علاوه بر این قرائن حقانیة الهامیة و حدسیة ملکوتیة نورانیة هم دلالت دارد پس چنانکه میدانم بعلم یقین بدرستیکه
ابی الشرور ولد الزنا و دلال الحیض که خمیره اش در حیض بسته شده منافق و زندیق است و بقدر همه اهل جهنم معذب میشود
همچنین یقین میدانم که این عهدنامه و کتابت از آن ملعون بمعاویه ثابت و دائم است بعد من چگونه بیان کنم احوال این

آل مروان معروف و مسبوح ... الملوک

اکه کتفه ... کم ... تحریر

ولد الزنا و ولد الحیض ابی الشرور شیطان همه اینها با آن شقاوت از روی تعجب دست بدندان در وقت مشاهده احوال
دشمنان کفر و زندقه او را میگویید ای ملعون تو خود کفایت مینمودی در تخریب بنای نبوت و شریعت که از جانب خدا آمده است
و در بردن مردم بسوی جهنم من میگویم آه آه پدر و مادرم فدای تو باد یا امیر المؤمنین و یا سید الوصیین و ای حجت خدا بر همه مخلوقات پس قسم
بخدائی که فضیلت داده بشمارا به همه مخلوقات خود هرگاه هفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست در کفه گذاشته شود و حلم و صبر تو
در کفه دیگر هر آینه کفه صبر و حلم تو زیاده بیاید قسم بخدا بتحقیق گرفتار شدی با این لعین ابی الشرور پس مثل آن در کلام شریف است که
فرموده فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم صاحب او مانند سوار بر شتر سرکش است و مثل او در زبان عرف
مانند مرغ خبیثه است که نجاسات میخورد هرگاه بخانه داخل شود و خواهی او را بیرون کنی بر زد و هرگاه او را بزنی بمیرد و چگونه چنین
نباشد زمانیکه حضرت امیر المؤمنین با و بفرماید أتحب یا عمر ان اقدم ما اخرت من سوء فعلک ای عمر آیا میخواهی که پیش
اندازم آنچه را که تاخیر کرده ام از بدی تو از غضب و سطوت حضرت بترسید و با شرور التماس کرده عرض میکرد نه یا امیر المؤمنین و حضرت
ساکت میشود و ابی الشرور هر چه خواهد بکند او قسم بخدا که حیران شده در انتقامات عقول کامله از اصحاب در آنوقت که دیدند
و صبر و طاقت نتوانستند بکنند و چگونه چنین نباشد که ادنی ترین مردم از جهة حسب و نسب که پسر صهاک زناکننده بزند و
نور محسن را اسقاط نماید و صدیقه طاهره را بدرد آورد و آن معصومه مظلومه را که بقیه حضرت رسول بود بتازیانه چنان صدمه
رساند که باعث کشته شدن آن مخدره و شهادت او شد و اسد الله غالب و ولی مطلق حاضر باشد و فاطمه علیها السلام فریاد و ناله
کند در زیر تازیانه حتی سلمان که تالی درجه عصمت بود و ثابت بود در شان او قول اهل بیت عصمت علیهم السلام که سلمان از ما
اهل بیت است و سلمانیکه علم اولین و آخرین در نزد او بود عقلش حیران و فکرش مضطرب شد و بحالش آمد آنچه آمد پس بشبهه
مضطرب و متحیر بود تا در گردن دمل بزرگی ظاهر شد که بحجم بودن گردنش قادر بود پس بحضرت امیر المؤمنین ع ملاقات نمود
حضرت فرمود ای سلمان بیرون کن از قلب خود آنچه داری در کرده او و اسرار ما اهل بیت و توبه کن بسوی خدا از آنچه بقلبت
میرسد پس عرض کرد و توبه کردم یا امیر المؤمنین ع پس بسبب شک بقلبش رسیده و درک نموده بود معصوم را حق درک نمودن مقدار بود
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حق او میفرمود که هو اعلم بما یفعل او عالمتر است بآنچه میکند و حضرت امام جعفر صادق بعد از
مدح کرده بجهة بودن او در نهایت تسلیم و غایت تفویض و اطاعت چنانکه ظاهر میشود از این قول مذکور بعد میگویم ای مؤمنان
نظر کنید سبحان الله این منافق کافر که پسر صهاک زانیه که اراذل و کمترین کنیزان بود و فکر نمائید در این گفتگوئیکه متضمن مکر
حیله و شیطنت این لئیم و اختلاف از افعال او در کارها آیا نمی بینید که اظهار عداوت و کینه مینماید برسول خدا و حضرت
امیر المؤمنین و ظاهر میسازد سوزش قلب خود را بجهة قتل صنادید قریش که در دست امیر المؤمنین ع در بدر و احد و حنین و غیر آنها
کشته شده بودند و از این کلامش چنان مینماید که آن لعین صاحب قبیله و عشیره بود و از خویشان بزرگان قریش است که کشته شده بودند
در بدر و غیره و حال آنکه در خمولی نسب و کمی حسب و دنائت ذات و نداشتن قبیله و عشیره در دنیا مشهور است نه در اسلام و نه در
جاهلیت و نه در عرب و نه در عجم و نه در اطراف عالم نه در مشرق و نه در مغرب و نه در شمال و نه در جنوب و اگر چنانچه
عاقلان فکر نمایند در آنچه که از این لعین صادر شده بعلم یقین میدانند که شقاوت و ضلالت او شقاوتی است در مقابل
سعادت همه انبیا و مرسلین و اوصیا و ملائکه و سعادت هر صاحب سعادت و بار میدانند او است که در کفر و زندقه
و الحاد بنهایت رسیده و بودی او ولد الزنا و ولد الحیض آیا کفری دیده و شنیده اید که بر قومی بعد رتق شدن بعد بسبب
آن قوم و بسبب قوت و شمشیر ایشان بملک بزرگ و پادشاهی برسد بعد کند با ایشان آنچه که این لعین کرد از کفار و کبر دار
نه قسم بخدا کسی مثل این را ندیده و کسی نشنیده نه در اولین و نه در آخرین خدایا لعنت کن او را بوزن عرش خود و بقدر مرکب
کلمات خود و بغایت رضای خود و بشماره آنچه که کتاب تو شمرده و بقدر آنچه که علم تو بآن احاطه کرده و لعنت کن
مانند این ما خبیث و نعش و بمال ایشان و کسانیرا که بقدر ذره و دانه خردلی بطرف ایشان میل مینمایند خلاصه چنانکه هرگاه
دریاها مرکب و بیشه ها قلم و صفحه زمین و آسمان کاغذ و جن کاتب و انس حساب کننده باشند نمیتوانند فضائل و مناقب حضرت
امیر المؤمنین روحی له الفدا را بشمارند و بنویسند همچنین هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و صفحه زمین و آسمانها کاغذ و جن
کاتب و انسان حساب کننده باشند نمیتوانند عیب های پسر صهاک که کنیز زانیه است بنویسند یا بشمارند نه بارای

حکایت ثعبان

با وجود این تو فراموش مکن آنچه که سابقاً ذکر کردیم از آنکه پسر صهاک با آنچه در شان او شنیدی با همهٔ اینها او سقیفهٔ است
از سیئات ابوبکر که زندیق بزرگتر و منافق عظیم‌تر است و بتحقیق شناختی بسبب آنچه من دوست میدارم که در اینجا ذکر نمایم حکایت
عجیبه که خبر داد مرا بعضی کسانیکه موثق بودند میگویند که خبر داد مرا بعضی تتبع کنندگان در کتب اخبار و سیر و آثار که در بعضی
معتبره دیدم بدرستیکه روزی حضرت رسول نشسته بود در مسجد و جماعت کثیری از اصحاب نزد او بودند در آنحال که آنحضرت جواب میداد
آنها از سؤال ایشان ناگاه از در مسجد اژدهای بزرگ داخل شده و در پیش آن حضرت ایستاده سلام داد اول بعلی بن ابیطالب که السلام علیک
یا امیر المؤمنین بعد برسولخدا که السلام علیک یا رسول الله و حبیبه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از او پرسید چرا اول بعلی سلام
کردی بعد مرا چیست کار تو و چه سؤال داری پس اژدها عرض کرد ای خاتم پیغمبران و ای سید مرسلین جهان بدرستیکه من اهرمن
وزیر فرعونم برای حاجتی بخدمت تو آمده‌ام اما سبب سلام کردن من بامیر المؤمنین پیش از تو آنست بدرستیکه من داخل مسجد شدم او را
دیده ترسیدم و اعضایم لرزید که من او را بوصف و صورتش شناختم در زمانیکه موسی و هرون در اتمام حجت و نمودن معجزه
ما را غلبه میکردند من این جوان را میدیدم که ایشان را امداد میکرد تا حق را در وقتیکه ما را در دریا غرق کرد و موج ما را میپوشانید
اما سبب آمدن من آنست که پناه آورده‌ام بتو بدرستیکه من از اهل تابوت میباشم در جهنم بدرستیکه سر تابوت من کشاده میشود شدید گردد
بآن عذاب اهل جهنم و فریاد عظیم مینمایند و بخدا و او پناه میبرند از آن در امروز بملائکه عذاب گفتم که بحق پروردگار عالمین از شما
سؤال میکنم که اندک مدتی عذاب مرا تخفیف دهید و بگذارید که پروردگار خود مناجات نمایم ملائکه سؤال مرا قبول کردند پس
از خدا وسعت بوده و عرض کردم ای خدای عالمیان سؤال میکنم از تو بحق سید مرسلین و وصی او امیر المؤمنین و اولاد ایشان
که معصومند مرا قوتی عطا کنی که برفتن خدمت حبیب تو سید مرسلین محمد بن عبدالله قادر باشم و سؤال میکنم بیرون آمدن از آتش را
زیرا که میدانم این محالست هر آینه کلمه تو سبقت کرده و قضای تو جاری شده که کفار در جهنم مخلد باشند مگر اینکه از تو این سؤال را
میکنم و تو رحم کننده رحم کنندگانی پس خدای عز و جل این دعای مرا مستجاب کرد تا اینکه عبرت بهم رسانید برای دیدن کالبد پس بهیئت
افتادم که می‌بینی و آمدم بخدمت تو یا رسول الله و حبیبه پناه بتو می‌آورم الامان الامان میدانم بدرستیکه خلاص شدن من از
آتش محالست ولی سؤال مینمایم از تو که از خدای تعالی سؤال کنی مرا از تابوت خلاص نماید و مانند سایر اهل آتش کند پس آنحضرت
حضرت پیغمبر کلام او را شنید فرمود من نمیخواهم که قضا و قدر خدای تعالی را تغییر دهم برگرد بجای خود پس ناامید برگشت و از نظر
مردم غایب شد بعد حضرت رسول بسوی ابی بکر متوجه شده فرمود یا ابا بکر بدرستیکه من میترسم تو از اصحاب تابوت باشی
بسبب مخالفت تو بعد از من برادر و وصی و خلیفه من امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که گمراه شده امت پیغمبری از پیغمبرها بعد از
وفات آن پیغمبر مگر بسبب مخالفتشان بوصی و خلیفه او ای ابا بکر در کن نفس خود را که باشی از اهل تابوت در آتش بدرستیکه
ابا بکر فرمایش آنحضرت را شنید از مجلس برخواست متعرض و خشمناک که انگشتان خود را بدندان میگزید تا آمد بمنزل خود دیگر ابی
و عرق از سر و روی او جاری بود بدرستیکه نشست نزد خود و اسما گفت که قصه تازه واقع شده آلتی از آهن بیاور از خنجر
و شمشیر تا خود را بکشم و اصحاب تابوت نباشم بحکم کسیکه قولش تخلف ندارد و اسما گفت از کلام ابی بکر تعجب نمودم و با
نظر میکردم و او در آن سخن اصرار میکرد و الحاح مینمود گفتم چه میگوئی این چه کار و خیالیست که چه واقع شده گفت ای اسما
قسم بخدا اگر قلبم میسوزد و نزدیکست جگرم کباب شود و میدانم که حضرت رسول بعقاب و خطابهای خود امروز مرا مخصوص کرده
گفتم ای ابا بکر تو انچه فهمیدم میدانم که چگونه است بیان این پس قصه اژدها را از اول تا آخر حکایت کرد و بعد از آن هم از من
خنجر و شمشیر میخواست که خود را بکشد و اصرار مینمود گفتم بدرستیکه خود را بدست خود میکشی از اهل آتش و از مخلدین در آن میباشی
گفت که دیگر خیال و قصد من نیست میخواهم که از اهل آتش و مخلدین در آن باشم بسبب کشتن خود بدست خود تا باقی نباشم
بعد از وفات رسولخدا بساد انجه مخی لعنت وصی ... او را و از اهل تابوت شوم اسما گوید گفتم یا ابا بکر الحمدلله تو از
عاقلان و اهل بصیرتی و صحبت رسولخدا را بسیار درک کرده و شنیده درباره برادر و پسر عم و وصی و پدر دو ریحانه
و پسرانش آنچه شنیده و اخذ نموده از ایشان بامر نبی از جانب خدا عهدها و میثاقهای مؤکده در بسیار جاها بولایت
و امامت و خلافت او و بتحقیق امر نموده ما بر وجی خدای تعالی شما را که باو سلام دهید بامیرالمؤمنین پس کدام عاقل
که خدا و رسول و ایمان [illegible]

اوست پس چنگ بزن بعد از پیغمبر بدامن آن سفینهٔ نجات و آفتاب هدایت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علیه السلام تا آنکه
از نجات یافتگان باشی بدرستیکه ایشان عاقل در افعال و سخنان خود مختارند که جبر و اضطرار ندارد پس حذر کن از مخالفت خود
در امر برادر رسول خدا و وصی او و خلیفهٔ خداوند عالمیان اسماء گوید زمانیکه او را باین مواعظ و نصایح موعظه کردم غضبش ساکن شد
قلبش سرد شد و خود را نگهداشت از طلبیدن خنجر و شمشیر برای کشتن خود پس گمان میکردم که او مخالفت حضرت امیرالمؤمنین را
نمیکند بسبب آنچه که از او دیدم در روز آمدن او در مسجد حضرت رسول پس زمانیکه حضرت رسول ص وفات کرد و صادر شد
از خیف و اصحاب او آنچه صادر شد از زندقه و الحاد و مرتد شدن در هر روز چند مرتبه آن حکایت را باو ذکر میکردم از آمدن
ثعبان و اهل تابوت و میگفتم یا ابابکر آیا فراموش میکنی که اراده کردی خود را بکشی بدست خود یا ابابکر باطلهای این جبد بشیم مغرور مشو یعنی
ابن زانیه صهاک حبشیه و هر قدر مکرر میکردم این کلمات و مثل آنها را از مذمتها و سرزنشها از من اعراض مینمود و روی خود از من
میگردانید و امر خود را از من میپوشید و بسخن من گوش نمیداد اصلا پس گفتم او را اینست جهنمیکه بآن وعده کرده شده است فرمود
حضرت رسول قسم بخدا تو از اصحاب تابوتی در جهنم بعد بدانید ای برادران من بدرستیکه خیف اگرچه ولد الزنا نیست اما او در کفر و نفاق
معلم عبد بشیم و ولد الزنا پسر کنیز زانیه صهاک حبشیه است و او یعنی خیف در قلت حیا بلکه در نبودن آن بنهایت رسیده بود و در عوض
نبودن حیا هیچ چیز از الزام و افحام در مرتبهٔ کمال بود و باینکه در محضر جماعت بسیار از اخیار اصحاب هزار بار مغلوب و ملزم گردید
معهذا از ضلالت خود برنگشت و دوست میداریم اینکه ذکر نمایم در انتقام قصهٔ عجیبه و حکایت ظریفه که گوشها مثل آنرا اندک
شنیده و آن اینست که من بیست و نه سال پیش از این کمتر در دار السلطنه تبریز بودم و در این زمان سن من به بیست سال نزدیک بود
والحال نزدیک بپنجاه شده و از خدای منان و ارحم الراحمین سؤال مینمایم که عمر طبیعی که صد و بیست سالست مرا تمام کند بحق نبوت مطلقه
و ولایت مطلقه و عصمت صدیقهٔ مظلومه و شهادت او و شهادت دو سبط رحمت و بحق نه نفر امام معصوم که از ذریه سید الشهدا است
و اینکه توفیق دهد مرا تا آخر صرف نمایم بفضائل و مناقب اهل بیت عصمت و برپا داشتن مجالس عزا و گریه بر ایشان بدرستیکه همهٔ اینها بر
خدای عزوجل سهل و آسانست و اوست ارحم الراحمین و در آن زمان متصف بودم در نزد همه بذهن و ذکاوت و بسیاری حلم
و حفظ و جامعیت در فنون عقلیه و علوم نقلیه و درس میگفتم در مدرسه نایب السلطنه چند دوره درس داشتم که در هر دوره جماعت
بسیار حاضر میشدند از طلاب و تحقیق الکلاس نمود از من در بعضی این اوقات شعلهٔ ذکاوت مجلس ادبا و وزراء وزیر
اعظمی که محمد شاه او را کشت و اسم او میرزا ابوالقاسم که در نزد مردم ملقب قایم مقام ملقب بود که یکی از درسهای خود را
تدریس نهج البلاغه بکنم برای جماعتی که نسبت داده میشدند بسوی او پس اسباب این درس را از من فرستاد از ابن ابی الحدید
و بعضی دیگر از کتب متعلقه بآن پس شروع در تدریس آن نمودم بعد از زمانی از حین شروع رسیدیم بفقرهٔ کتابت که حضرت
امیرالمؤمنین ع بسوی عثمان ابن حنیف الانصاری که عامل آنسرور بود در بصره رقم فرموده بود پس شبی از شبهای ماه مبارک شد
آنشب یکی از شبهای قدر بود تنها در حجره مشغول مطالعه شرح آن کتاب بودم در کتاب ابن ابی الحدید و انگشتان خود را
بدندان میگزیدم از دیدن سخنان متناقض ابن ابی الحدید که دلالت میکرد بر زندیقی و الحاد او و استشمام ننمودن او اصلا از رایحهٔ
مروت و انصاف پس من در این حالت بودم که دو ثلث بلکه زیاده از شب گذشت زیرا که آن قضیهٔ فدک بود و ابن ابی
الحدید در شرح آن بسط تمام نموده بود زمانیکه در مطالعه بآخر شرح آن رسیدیم مؤذنان شروع بمناجات و اعلان سحور کردند
مرا خواب غالب شد در حالت نشستگی و کتاب بهمان طور پیش من گشاده و قلمم بر دوات بود و حکم میکردم بسبب آنچه که اشاره شد
از بی انصافی و مروت اهل سنت از معتزله یا اشعریه معتضلیه غیر متفضله پس در خواب دیدم که در مکان وسیع و فضای
بلندی هستم و نشسته بودم و پشت خود را بدیوار تکیه داده بودم و همهٔ اهل آن شهر را میدیدم از مردان و زنان و اطفال که در
زیر آن فضای بزرگ حاضر بودند و گمان میکنم که ایشان از خانه و منازل خود بیرون آمده اند بسوی این مکان منتظر وقوع امر
بزرگ ایستاده اند پس در آنحال که من متفکر بودم و با خود میگفتم چه چیز این مردم را از خانه و منزلهای خود بیرون کرده و انتظار وقوع آن را میکشند
ناگاه دو مرد طویل القامه بآنجائی که من نشسته بودم آمدند گویا در رویشان صفت زنان ظاهر بود در برابر من نشستند و گفتند چیز
آنچه ذکر مینمائی و احتجاج میکنی در ولایت و امامت سید و مولای خود علی ابن ابیطالب المکفی نیکه نزد من حاضر بودند از ایشان
پرسیدم که این دو نفر کیستند گفتند اینها ابوبکر و عمرند من بسوی ایشان غضبناک نظر بستم و آن دو دشمن خدا و رسول

و امیر المؤمنین رگفتم چند دقیقه یک ساعت که شصت دقیقه است شما را بحق نبوت مطلقه و ولایت مطلقه مولای من و مولای همه
عالمین برادر رسول خدا و حجت او بر همه مخلوقات و بحق آنکه او خیر بشر است که هرکه منع کند کافر شود و بحق آنکه دوستی او ایمان و عداوت
او نفاقست اعنی علی ابن ابیطالب روحی له الفداء بدرستیکه من ثابت میکنم کفر وارتداد هر دو شما را در هر دقیقه از شصت دقیقه
یعنی ثابت میکنم کفر و ارتداد شما را در مدت یک ساعت شصت مرتبه تا بآنچه در احادیث و کتب است بلکه در کتب شیعیان و با بیان
و دلایل ایشان … قسم بخدا گمان نکرده ام آنها را مگر اینکه آنها دو خرند که بگل افتاده یا دو شتر سرکش بودند که تا به لجام
نشده بودند پس متحیر و مضطرب شدند بنوعی که قادر بحرف زدن نشدند در آن حال که من بودم ناگاه مرد کوتاه و کوسجی ضعیف جثه
… دیدم که بسوی من آمد و ایشان را از من دور نمود گفت با من تکلم کن سهم شجاع این میدان از بعض حاضرین اسم او را پرسیدم
گفتند … ابن ابی الحدید معتزلی است با او مشغول مباحثه شدیم و مسئله فدک را عنوان کرده و هر حجتی اقامه مینمودم او رد
بشبهه آنکه در کتاب خود ذکر نموده بود از او جواب میدادم و بحوی خود در اخلاص مینمود و هر وقت که او مرا ایراد میکرد و شبهه
میانداخت که مقدمه حجت و دلیل مرا ضعیف نماید جواب میدادم که ماده شبهه او را قطع مینمود تا از اول مباحثه و مجادله مدت
درازی گذشت و من او را بسیار زیرک میدیدم در مباحثه بلکه او را گمان میکردم که او در نزد فلاسفه ماهر بوده که در فن مغالطه
و صنعت مباحثه مهارت داشته زمانیکه اینها را از او دیدم مرا واهمه غالب شد که اگر من او را مغلوب باشم آنهم این جماعت بسیار
بن جمع میآورند که او ترا غلبه کرد او حق و تو باطلی و این خبر در اطراف عالم آشکار شود و متوجه نباشند که غلبه او بسبب حذاقت
او در مجادله و مباحثه است با وجود آنکه او شیخ بزرگست که مباحثه و مجادله ها کرده اند در زمانه و من جوانی هستم کم تجربه
با وجود آنکه او در زمان دولت مستعصم مالهای بسیار برای ترقی صرف نمود خلاصه من در حال مباحثه با او از بدی عاقبت
و شکسته بودن امر بر حاضران میترسیدم و از انتشار این خبر در اطراف عالم پس در نفس خود ملتجی شدم بسوی خدای عز و جل
و توسل جستم بسوی او بمحمد و آل معصومین او و آهسته عرض کردم خدایا سؤال مینمایم از تو بحق محمد مصطفی و آله المعصومین و بحق ولایت
مطلقه برادر و وصی رسول و حجت تو بر همه اهل آسمانها و زمینها که غالب نمائی حق را و زائل نمائی باطل او تو بر علی عظیم و بحق
و بحق ولایت مولایم امیر المؤمنین و دعای من در نفس خود تمام نشده بود که ابن ابی الحدید خجالت و مغلوب شد بطریق آشکار
بنوعی که همه حاضران از آن جماعت بسیار آشکار دیدند و صیحه و فریاد از هر طرف بلند شد و از هر طرف آواز تکبیر و تسبیح و تهلیل
ظاهر شد از کثرت فرح و سرور گلوگیر شدم و اشک چشم بر دیم جاری شد بلکه نزدیک بود از کثرت فرح و سرور بعد آنکه شده بمیرم
و از آنجهت از خواب بیدار شدم دیدم که صبح طلوع کرده و چراغ خاموش شده و اشک چشم جاری شده بر روی کتاب که گشاده
بود در برابر من و قدری از خطهایش محو کرده بسجده شکر بخدا تعالی کردم در مقابل این نعمت بزرگ بعد هرگاه خواهی که بعضی
از فقرات کتابیکه حضرت امیر المؤمنین بسوی عثمان حنیف انصاری نوشت خبردار شوی و بعضی آنچه که ابن ابی الحدید ذکر کرده
بیان میکنم لیکن عذر من از وقوع بعض تغییرات و تبدیلات از تقدیم و تاخیر و آوردن الفاظ مرادفه با مضمون بجهت آنست
که نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید نزد من حاضر نبود و این هم سهل است بعد از ادای معنی مقصود و صدق و موافقت با که
غرض در این خبردار بودن است بجمله از مطالب ضروری پس حالا شروع مینمایم بجمله از فقرات کتاب شریفه و آن اینست

یا ابن حنیف انه قد بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاك الی مادبة فاسرعت الیها تستطاب لك الالوان وتنقل الیك الجفان
وما کنت اظن انك تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو وغنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه علیك علمه
فالفظه وما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه الا ان لکل ماموم اماما یقتدی به ویستضیء بنور علمه الا ان امامکم قد اکتفی
من دنیاه بطمریه وما ذاق من طعمه الا من سنة اخیه ووالله ما ادخرت من دنیاکم تبرا ولا حزت من ارضها شبرا الا انه کانت فیما
اظلته السماء فی ایدینا فدک فشحت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرین مالی وفدك والنفس مظانها فی غد
جدث حفرة لو زید فی فسحتها لاوسعت یدا حافرها الی ان قال روحی له الفداء والله لو شئت لاهتدیت
الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسایج هذا القز هیهات هیهات ان یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة
ولعل بالیمامة او الحجاز من لا طمع له فی الشبع اقتنع ان یقال هذا امیر المؤمنین علیه الصلوة و
والسلام ولا اشارکهم مکاره الدهر او اکون کما قال القائل وحسبك داء ان تبیت ببطنة الخ

حجت ... داده میشود

وحوزتک ... الی الهدی ان قال یا دنیا اعزبی عنی فقد انسللت من مخالبک وافلت حبائلک علی
غاربک من قطع مداحضک فقد تلقی این الملوک الذین غررتهم بمداعبک فها هم رهائن القبور الی
ای پسر حنیف بتحقیق رسیده بمن که ترا جوانی از جوانان اهل بصره بضیافت خود خوانده و او را وعده داده که برای تو طعامهای
رنگین آماده کند و کاسه ای چند بیاورد پس گمان نمیکردم که تو اجابت نمائی ضیافت قومی که فقیرشان جفا شده و غنیاء
ایشان دعوت کرده شده و نظر نما بطعامیکه میل میکنی از آنچه مشتبه باشد از او اجتناب نما و آنچه یقین کردی حلال بودنش
حظ خود را از وی بردار آگاه باش که از برای هر ماموم امامیست که بوی اقتدا میکند و از نور او استضائه مینماید آگاه باش امام شما
کفایت نموده از دنیای خود بدو لباس کهنه و نچشیده از گوشت مگر از قربانی قسم بخدا ذخیره نکرده ام از دنیای شما زری
و جمع نکرده ام از زمین آن یک شبر آگاه باش از آنچه آسمان سایه انداخته همین فدک در دست ما بود و باد هم قومی بخل ورزیدند و سخاوت
نمود نفوس دیگران مرا با فدک چکار و حال آنکه فردا جای من قبر است که وسعت او هرچه بیشتر باشد از دو دست حفر کننده
وسیعتر نخواهد بود تا آنکه فرموده قسم بخدا هرگاه میخواستم میرسیدم بعسل صاف و مغز گندم و لباس حریر خیلی دور است که حرص مرا
بکشد باختیار طعامها و شاید باشد در حجاز و یمامه شخصی گرسنه آیا قناعت کنم باسم امیرالمؤمنین و با آنها در مکاره دهر شریک نباشم
تا مصداق گفته گوینده باشم کفایت میکند ترا از حیثیت درد آنکه سیر بخوابی و در اطراف تو جگرها باشند که از گرسنگی مایلند بسوی پوست
تا آنجا که فرموده ای دنیا دور شو دور شو از من که بتحقیق از چنگ تو خلاص گشته ام و مهار ترا بگردنت انداخته ام هر کسیکه
قدم گذارد بلغزشگاه تو بیقین لغزش میکند کجایند پادشاهانی که بآرزوی خود شان مغرور نمودی کجایند که مرهون قبور در میان لحدها
خوابیده قسم بخدا ای دنیا هرگاه جسد مرئی و قالب حسی میشدی هرآینه جاری مینمودم بر تو حدود خدا را از جهت بندگانی که ایشانرا
مغرور کرده بزخارف خود اینست آنچه ایراد نمودیم از کلام آنسرور روحی له الفداء ابن ابی الحدید در شرح گفته در قصه فدک
واقدی گوید که فدک پیغمبر را بود مخصوصا زیرا که بجنگ و جهاد او را فتح نکرده عطا کرد حضرت پیغمبر او را بحضرت فاطمه و در تصرف او بود
تا آنکه پیغمبر وفات نمود و شد آنچه شد از خلافت ابی بکر در سقیفه بنی ساعده و از تصرف او در فدک حضرت فاطمه
از خانه خود بیرون شد با جماعتی از کنیزان خود پس آمد بمسجد و ابوبکر در آنجا بود و در نزد او جماعت بسیار از مهاجرین و انصار
بود پس در میان مردان و زنان پرده و حجری آویخت پس حضرت فاطمه ناله نمود و فریاد کشید و اشاره بسوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
نمود در حالتیکه این شعرها را میخواند قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب تا آخر پس مردم همه گریستند
حتی ابوبکر هم گریست و گفتگوها میان ایشان جاری شد تا آنکه ابوبکر گفت ای دختر حضرت رسول فقیری عایشه خوشتر است
از فقیری تو لیکن چگونه دهم تو مال مسلمانان را پس فاطمه از غضب آورده خشمناک برخاست بسوی خانه اش روانه شد بعد ابوبکر
بر منبر آمده گفت هرکه شهادت دارد بفاطمه پس شهادت بدهد و شاهد او در اینست که ... بعد گفته
ابن ابی الحدید روزی با استاد و شیخ خود ابی جعفر نقیب المعتزلی گفتم که ابوبکر در کلام خود بکه اعتراض میکند گفت ای پسر این تعریض نیست
بلکه تصریح است گفتم هرگاه تصریح بودی از تو سؤال نمیکردم از آن پس خوشش آمد و خندید بعد گفت اعتراض میکند بآن بسوی
امیرالمؤمنین پس گفتم آیا مثل ابوبکر اعتراض میکند بمثل این کلام بمثل علی پس مرا گفت ای پسر ملک عقیم است میگوییم هرگاه ابن ابی الحدید
و استادش براه انصاف و اذعان بخدا و رسول او میرفتند هرآینه حکم بکفر و زندقه و الحاد و ارتداد ابی بکر را پیدا میکردند
این کلام از آن قطع نظر از سایر وجوه ایکه دلالت دارد بکفر و زندقه او بعد ابن ابی الحدید بعد از کلام طولانی از آن ذکر نموده که چنگ
زد خلیفه باحدیث که شنیده شده است از رسول خدا که میفرمود ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم هرچه از ما باشد صدقه است بعد
از این ذکر کرده اعتراض سید اجل سید مرتضی علم الهدی را باو بآنکه این روایت را تنها ابوبکر روایت کرده حتی صاحبش
عمر هم این ادعا را نکرده علاوه بر این اخبار آحاد در فروع حجت نیست چه جای مانده در اصول باشد و بعد از تنزل از این
بدرستیکه آن روایت برابری میکند بمعارضه عمومات بسیار از کتاب بعد ابن ابی الحدید ایرادها وارد کرده بر مرتضی و کلام
طویل نموده بچیزی که در تحت او فایده نیست اصلا بلکه در بعضی تناقضات آورده که نمیشد مگر مانند کاسه پاره شده که هر قدر
از طرفی وصله میدوزی از طرف دیگر پاره میشود بعد این زندیق در آخر شرح این کتاب میگوید اما آنچه که رافضیان گمان
کرده اند از آنکه فاطمه آمد بخانه ابی بکر پس ابی بکر حکم فدک را باو داد و هنگامیکه از خانه ابی بکر بیرون آمد در راه عمر رسید
و کاغذ را از دست او گرفت و پاره کرد فاطمه فرمود خدا شکم ترا پاره کند چنانکه تو کاغذ مرا پاره نمودی این از کثرت عداوت

آنها هست بصحابه خدا ایشان را بکشند باز گویم ملاقات نمودم در حلقه با یکی از علمای ایشان گفتم که شما گروه ناصبین حق
و جاهلید گفت چرا گفتم شما با اینکه اقرار مینمائید که ابوبکر و عمر خلافت را غصب نمودند که حق امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با وجود این
هم تقیه فدک را ذکر مینمائید در عنوان مستقل و کلام بسیار در آن میگوئید که نیست اینها مگر از زیاده کلام که صادر میشود از احمقی آیا گفته
نمیکند عنوان غصب خلافت که گفته میشود در مثل آن که هر صید از در جوف گورخر هست از عنوان غصب فدک و اضعاف اضعاف او
گفت که حالا ظاهر شد بر من جاهل بودن شما ای گروه سنت زیاده از گمراهی و باطل شما که محقق بود گفتم چرا گفت آیا ندانسته که امامان
شما ابوبکر و عمر صاحب کره انکار بودند بتحقیق در نفسهای خود فکر کردند و خیال کردند که غصب خلافت و گرفتن آن از اهلش
بر ایشان ثمره و فایده نمی‌بخشد بدون غصب فدک بلکه از پیش هم میرود بی غصب او از اهل بیت رحمت و عصمت زیرا
که منافع فدک در هر سال چهار ده هزار دینار میرسید پس زمانیکه خواستند که در خانه رحمت و عصمت و نبوت و خلافت
و امامت را جیفه دزد آورند کنند کار ابوی آن اندک نماید بلکه نفعه و صعوه نماید باز گشتن بکفر را هم نسوی ایشان این
فدک را غصب کردند و آنرا از اهلش گرفتند تا اینکه از اصل قطع نمایند آنچه را که بان بود گذران ایشان و گذران امداد
کنند گان ایشان تا آسوده باشند از اینکه کسی با آنها مقابله و مجاهده نماید پس در مثل غصب فدک مراد از آن اینکه گفته شد پس
هر شکار در جوف گورخر هست پس علمای ما بجهة قضیه فدک عنوان مستقلی برپا کرده اند در کتب خود شان و تحقیق حال در
غصب آن خبیث و صاحب او و آنرا از فضول و کلام لاطائل نیست بلکه این واجب است که تفصیل و بسط داده شود در آن
کلام را تا آنکه مردم خبردار باشند تا آنهائیکه در گوشه‌ها پنهان شده اند پس اینست حاصل کلام این عالم علوی قسم بخدا امرا
افاده وجه دنموده و حرف نزده مگر براستی و خوبی خدا تعالی او را جزای خیر دهد بعد ابن ابی الحدید گفته در آخر کلام خود
بعد از نقل کردن کلام این عالم علوی نظر کنید بسوی این رافضی چگونه مجادله مینماید و غلط میگوید اینرا میگویم ای برادر اسلام
مغرور نشوید بآنچه در زبانهای جماعت دائر است از اینکه ابن ابی الحدید فهمیده میشود از کلمات او در شرح
نهج البلاغه شیعه یکی و بصیرت او چنین است قسم بخدائیکه عالی و بزرگ است پس بدرستیکه اینرا در شان او میگوید مگر کسیکه
در کلمات او تتبع کم کرده یا اندک تفکر نموده در دانستن مطالب و بتحقیق شناختی که این زندیق اختیار کرده
در آنچه که اشاره بر آن گذشت ناصبیت را در نهایت و تعصب را در غایت بسیاری با وجود قصد در استتار
از او و از است داو و همچنین از امام مذهبش یعنی واقدی بر اینکه فدک فاطمه سلام الله علیها را بود بجهة تملیک حضرت رسول
آنرا بهبه و اقرار ایشان بر رضا در شده بر اینکه خیر بشر و حجت خدا بر همه مخلوق او برادر رسول و وصی او حضرت امیرالمؤمنین
بتحقیق بر آن شهادت داد و صدور اذعان از ایشان نیز بر اینکه آن خبیث در بالای منبر این کلمات تکلم نمود سبحان الله تعجب مینمایم
از احمقی این قوم یعنی صاحبان دم دراز یا از زندیقی ایشان پس چگونه چنین نباشد و حال آنکه اتفاق است میان دو گروه صحت این ایه
بدرستیکه علی علیه السلام خیر بشر است و هر که اینرا انکار کند بتحقیق کافر میشود پس چگونه این کلمات که از خبیث صادر شده دلالت
نمیکند بر ارتداد و الحاد و زندیقی و کفر او قسم بخدائیکه تفضیل داده محمد و آل معصومین او را بر جمیع عالمیان بدرستیکه حالات
این تعصب کنندگان و ناصبیان صاحب دم دراز و گوش بزرگ که زن بیوه مرده را نکاح کنند با وجود آنکه قائل باشند
بصحت مقدمات برهانیه از جهة شروط حالیه و مادیه و با همه این حکم نمایند بحاصل شدن نتیجه و نقض میکنند اصل موصل خود شانرا
از اینکه علم بنتیجه از باب جریان عادت الله است خلق او عقیب مقدمتین و بلحوه و اسطه غیر معقولست بمعنی که شخص عالم چنانند اهل سنت
و جماعت باید در واقع شیعه و با بصیرت باشد یا اینکه مرتد و زندیق در بحر ضلالت و طغیان و کفران غریق باشد

مقدمه نهم در بیان فضیلت زیارت سید الشهداء روحی له الفداء و آنچه متعلق باوست و کلام در این مقدمه در چند مقام ذکر
میشود مقام اول در بیان جمله از اخبار بدون ملاحظه ترتیب ما بین آنها در این مقام از کتاب کامل الزیارات بسند خود از یونس
داوهم از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده مَن زارَ قَبرَ الحُسَینِ علیه السلام فَقَد حَجَّ واعتمَر قُلتُ یَطرَحُ عَنهُ حِجّة الاِ
سلام قال لا هی حِجّة الضَّعیف حَتّی یَقوی و یَحُجَّ الی البیت الحرام اَما عَلِمتَ اَنَّ البیتَ یَطوفُ بِه کُلَّ یَومٍ سَبعُونَ
الفَ مَلَک حَتّی اِذا اَدرَکَهُمُ اللَّیلُ صَعِدُوا وَنَزَلَ غَیرُهُم فَطافُوا بِالبَیتِ حَتّی الصَّباح وَاِنَّ الحُسَینَ علیه السلام
لَاَکرَمُ عَلَی اللهِ مِنَ البَیتِ وَاِنَّهُ فی وَقتِ کُلِّ صَلوةٍ لَیَنزِلُ عَلَیهِ سَبعُونَ اَلفَ مَلَک شُعثٌ غُبرٌ لا یَقَعُ عَلَیهِمُ النَّوبَة

الی یوم القیمة الحدیث حاصل مضمون آنکه فرموده هرکس زیارت کند امام حسین علیه السلام را بحق حج و عمره بجا آورده پس عرض کردم حج واجبی اسلام از او ساقط میشود فرموده نه بلکه او حج شخص ضعیف است تا استطاعت برسد و بزیارت بیت الله رود آیا ندانسته هر روز دور بیت هفتاد هزار ملک طواف مینماید تا دخول شب و چون شب شود آنها باسمان عروج میکنند نازل میشود غیر آنها و طواف میکنند تا وقت صبح و بدرستی حضرت حسین گرامی تر است نزد خدا از خانه کعبه و در وقت هر نماز بخدمت آنحضرت هفتاد هزار ملک نازل میشوند که همه گرد آلود و پریشان و فسرده حال دیگر بار و نوبت بانها نمیرسد و باز در همان کتاب بسند خود از عنبسه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده انه قال من لم یات قبر الحسین علیه السلام حتی یموت کان منتقص الدین منتقص الایمان وان ادخل الجنة کان دون المؤمنین فی الجنة حاصل مضمون آنکه فرموده هرکسی بمیرد و زیارت نکند قبر حسین را ناقص الدین و ناقص الایمان از دنیا رفته و هرگاه به بهشت رود درجه او پایین درجه مؤمنین خواهد بود و باز در کتاب کامل حدیثی نقل فرموده قال من لم یات قبر الحسین علیه السلام وهو یزعم انه لنا شیعة حتی یموت فلیس لنا بشیعة وان کان من اهل الجنة فهو من ضیفان اهل الجنة حاصل معنی آنکه هرکسیکه زیارت نکند قبر حسین را و او اعتقاد میکند که از ما شیعه است تا اینکه از دنیا برود پس او برای ما شیعه نیست و اگر چنانچه از اهل بهشت باشد او از مهمانان اهل بهشت خواهد بود و باز از همان کتاب از منصور بن حازم روایت کرده میگوید قال سمعناه یقول من اتی علیه حول لم یات قبر الحسین علیه السلام انقص الله تعالی من عمره حولا ولو قلت ان احدکم لیموت قبل اجله بثلثین سنة لکنت صادقا وذالک لانکم تترکون زیارة الحسین علیه السلام فلا تدعوا زیارته یمد الله فی اعمارکم ویزید فی ارزاقکم واذا ترکتم زیارته نقص الله تعالی من اعمارکم وارزاقکم فتنافسوا فی زیارته ولا تدعوا ذلک فان الحسین علیه السلام شاهد لکم فی ذلک عند الله وعند رسوله وعند امیر المؤمنین وفاطمة علیهم السلام حاصل مضمون آنکه میگوید شنیدم از حضرت میفرمود هرکسیکه سالی بر او بگذرد و بزیارت قبر حسین مشرف نشود خدا تعالی یکسال از عمر او کم میکند و اگر بگویم که از شما کسی میشود که سی سال قبل از اجل خود می میرد هر آینه راست گفته ام زیرا ترک میکنید زیارت حسین علیه السلام را پس ترک نکنید زیارت او را تا اینکه خدا عمر شما را طولانی کند و روزیهای شما را زیاده گرداند و وقتیکه ترک نمودید زیارت او را خدا تعالی از اعمار و روزیهای شما کم مینماید پس رغبت نمائید در زیارت او و ترک نکنید او را بدرستیکه حسین شاهد است برای شما در مطلب نزد خدا و رسول و نزد امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام و باز از کتاب کامل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال کان الحسین بن علی ذات یوم فی حجر النبی یلاعبه ویضاحکه فقالت عایشة یا رسول الله ما اشد اعجابک بهذا الصبی فقال لها ویلک وکیف لا احبه ولا اعجب به وهو ثمرة فؤادی وقرة عینی اما ان امتی ستقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قالت یا رسول الله حجة من حججک قال نعم وحجتین من حججی قالت یا رسول الله حجتین من حججک قال نعم واربعة قال فلم تزل تزاده ویزید حتی بلغ تسعین حجة من حجج رسول الله صلی الله علیه واله باعمارها حاصل مضمون آنکه روزی حضرت حسین در آغوش پیغمبر نشسته با آن سرور مشغول ملاعبه و مضاحکه بود عایشه عرض کرد یا رسول الله چه بسیار است دوستی تو این طفل را حضرت فرمود وای بر تو چگونه دوست ندارم او را و با وی خوشدل نباشم با آنکه او میوه دل من و نور دیده منست آگاه باش بدرستیکه امت من بزودی میکشند او را هرکس او را بعد از وفاتش زیارت کند خدا تعالی می نویسد برای او یک حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله یک حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه دو حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله دو حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه چهار حج پیغمبر با ایشه مکرر میفرمود و عایشه سؤال را زیاده میفرمود حضرت همه جا تا اینکه بنود حج رسید از حجهای رسول الله با عمره های ایشان و باز در همان کتاب بسند خود از محمد ابن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده قال لو یعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین علیه السلام من الفضل لماتوا شوقا وتقطعت انفسهم حسرات قلت وما فیه قال من اتاه تشوقا الیه کتب الله له الف حجة متقبلة والف عمرة مبرورة واجر الف شهید من شهداء بدر واجر الف صائم وثواب الف صدقة مقبولة وثواب الف نسمة ارید بها وجه الله ولم یزل محفوظا سنته من کل آفة اهونها الشیطان ووکل به ملک کریم یحفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن فوق رأسه ومن تحت قدمه فان مات سنته حضرته ملائکة الرحمة یحضرون غسله واکفانه والاستغفار له ویشیعونه الی قبره بالاستغفار له ویفسح له فی قبره مد بصره ویؤمنه الله تعالی

من مفطر القدر منكر ولكن برّو عاقو يفتح له باب في الجنة ويعطى كتابه بيمينه ويعطى يوم القيمة نورا يضيء لنوره ما بين المشرق والمغرب وينادي منادٍ هذا من زوار الحسين بن علي عليهما السلام شوقا اليه فلا يبقى احد في القيمة الا تمنى يومئذ انه كان من زوار الحسين بن علي عليهما السلام حاصل مضمون آنكه ميفرمايد هر گاه ميدانست ترا از آنچه در زيارت قبر حسين است از فضيلت هر آينه از شوق هلاك ميشدند و از حسرت جانهاى آنها بدر ميآمد عرض كردم چه چيز است فضيلت او فرمود هر كسى زيارت كند او را از روى شوق نوشته ميشود براى او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اجر هزار شهيد از شهداى بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار غلام كه در راه خدا آزاد كرده باشند و در همان سال در حفظ خدا ميشود از همه آفت كه پست ترين آنها آفت شيطان باشد و موكل ميفرمايد ملك كريمى كه حفظ ميكنند او را از پيش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ و از بالاى سر و از زير پا و هر گاه در آن سال بميرد ملائكه رحمت حاضر ميشوند در غسل دادن و كفن نمودن و استغفار ميكنند براى او و مشايعت ميكنند او را تا قبرش با استغفار و قبر او را بقدر كار كردن چشم وسعت ميدهد و امان ميدهد او را خداى تعالى از فشار قبر و از خوف نكير و منكر و مفتوح ميشود براى او درى از بهشت و كتاب او را بيمين او ميدهند در روز قيامت و نورى باو عطا ميشود كه ما بين مشرق و مغرب روشن ميشود و منادى ندا ميكند از روى شوق اين نور از زوار حسين بن على است و باقى نميماند كسى در روز قيامت مگر آنكه آرزو ميكند كه كاش از زوار حسين بن على بود و باز آن حضرت در همان كتاب از قداح روايت كرده قال القداح ما لمن اتى قبر الحسين عليه السلام زائرا عارفا بحقه غير مستكبر ولا مستنكف قال عليه السلام يكتب له الف حجة مقبولة والف عمرة مبرورة وان كان شقيا كتب سعيدا ولم يزل يخوض في رحمة الله تعالى شانه حاصل يعنى آنكه قداح عرض ميكند چه فضيلت است براى كسيكه زيارت كند قبر حسين را در حاليكه عارف بحق او و از روى تواضع باشد آنحضرت فرمود نوشته ميشود براى او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و هر گاه شقى باشد سعيد نوشته ميشود و دائما در رحمت خدا غوطه ور است و باز در همان كتاب از هارون بن خارجه روايت كرده انه قال كم حججت قلت تسع عشرة مرة فقال اما انك لو اتممت احدا وعشرين حجة لكنت كمن زار الحسين عليه السلام حاصل مضمون آنكه حضرت از حذيفة ابن منصور ميپرسد چند مرتبه حج رفته عرض ميكند نوزده مرتبه حضرت فرمود آگاه باش اگر چنانچه بيست و يك مرتبه حج هم بجا بياورى آنوقت بمرتبه كسى ميرسى كه زيارت كرده حضرت حسين عليه السلام را و از شهاب او هم از حضرت صادق روايت كرده كه آنحضرت فرموده يا شهاب كم حججت من حجة فقلت تسعة عشر حجة فقال تممها عشرين حجة تحسب لك بزيارة الحسين عليه السلام حاصل مضمون آنكه ميفرمايد اى شهاب چند مرتبه حج كرده عرض كردم نوزده مرتبه حضرت فرمود يك مرتبه هم تمام كن او را تا بيست و حجه تمام شود آنوقت معادل ميشود بايك زيارت حسين در ثواب و باز از همان كتاب از حضرت صادق روايت كرده من زار الحسين عارفا بحقه كان من محدثي الله تعالى فوق عرشه ثم قرء ان المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر آه حاصل مضمون آنكه هر كسيكه زيارت كند حسين عليه السلام را در حاليكه عارف بحق او در بالاى عرش از جمله حديث گويان با خداى سبحان ميشود پس از آن اين آيه را تلاوت فرمود كه متقيان در بهشت و كنار نهرها و در جايگاه صدق نزد پادشاه مقتدر در محل صادقين هستند و باز از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين زوار الحسين عليه السلام فيقوم عنق من الناس لا يحصيهم الا الله تعالى فيقول لهم ما اردتم بزيارة قبر الحسين عليه السلام فيقولون ربنا اتيناه حبا لرسول الله وحبا لامير المؤمنين وحبا لفاطمة ورحمة له مما ارتكب منه فيقال لهم هذا محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فالحقوا فانتم معهم في درجتهم الحقوا بلواء رسول الله فينطلقون الى اللواء واللواء في يد علي حتى يدخلون الجنة جميعا فيكونون امام اللواء وعن يمينه وعن شماله ومن خلفه حاصل مضمون آنكه زمانيكه روز قيامت شد منادى ندا ميكند كجايند زوار حسين پس جماعت بسيارى برميخيزند كه عدد آنها را كسى غير از خدا نميداند ميفرمايد بر آنها چه چيز اراده كرده بوديد از زيارت قبر حسين عرض ميكنند اى پروردگار ما بجهت محبت رسول خدا و محبت على و محبت فاطمه عليهم السلام و ترحم بر مصائب او پس ندا ميرسد بآنها كه اينست محمد و على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام پس شما هم بآنها ملحق شويد و در درجه با آنها باشيد ملحق شويد تحت لواى رسول الله پس آنها ميروند بسوى لوا در حاليكه لوا در دست على است و از طرف راست و چپ و پشت سر لوا

میروند تا همه داخل بهشت میشوند و باز در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده من زار قبر ابی ببغداد کان کمن
زار رسول الله الا ان لرسول الله و امیر المؤمنین فضلهما ثم قال من زار قبر ابی عبد الله علیه السلام کمن زار
الله فی عرشه فوق کرسیه حاصل مضمون اینکه هر کسیکه زیارت کند قبر پدرم را در بغداد مثل اینست که زیارت کرده
رسولخدا را مگر اینکه از برای رسولخدا و امیر المؤمنین است فضل و مزیت آنها پس از آن فرمود هر کسیکه زیارت کند قبر ابی عبد الله را
در کنار فرات مثل اینست که زیارت کرده خدا را در عرش بالای کرسی مترجم گوید زیارت خدا کنایه است از کثرت فضیلت و ثواب است
که منتهی بدرجه‌ئی شده چنانچه حدیث با خدا در کرسی یا در عرش محمول است به بلندی مرتبه و الا خدا منزه از جسم و جسمانیت و همچنین تفاوت
در فضیلت زیارت که گاه معادل بیست حج و گاه معادل چهل حج و گاه معادل هزار حج بوده بعید نیست بتفاوت مراتب زائرین
بیشتر در تقوی و معرفت و در کتاب منتخب از سلیمان ابن اعمش روایتی کرده که حاصلش اینست میگوید من در کوفه مسکن داشتم
و همسایه بود که من نزد او میرفتم و با وی صحبت میکردم شب جمعه بمنزل او رفته باو گفتم چه میگوئی در خصوص زیارت حسین جواب داد
که او بدعت است و هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در آتش خواهد بود سلیمان گوید در حالت خشم و غضب از نزد وی برخواستم
با خود گفتم وقتیکه صبح شود نزد او میروم و قدری از فضائل حسین باو نقل میکنیم هرگاه اصرار کند بفساد عقیده او میکشیم
سلیمان گوید وقت سحر آمدم در خانه او را زدم و درب آنرا کوبیدم و باسمش صدا کردم زنش جواب داد که او بزیارت حضرت حسین
در اول شب عازم گشته سلیمان گوید من هم از پی او عازم زیارت حسین گشتم وقتیکه بزیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم همان
شخص سر بسجده گذاشته و در سجده‌اش گریه میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت میکند بعد از زمان طویلی سر خود را از سجده
برداشت مرا نزد خود دید گفتم ای شیخ دیروز تو میگفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در
آتش و امروز آمده زیارت میکنی گفت ای سلیمان ملامت مکن مرا زیرا که من از برای اهل بیت امامت نمیدانستم تا شب گذشته
و در آن شب رؤیائی دیدم گفتم چه چیز در خواب دیدی گفت دیدم شخص جلیل القدر میانه قد از بزرگی و جلال و کمال
و بهاء او بمرتبه بود که قادر بوصف او نیستم و دور او را جماعتی گرفته بودند و با رعایت او میآوردند و در پیش روی او سواری
بود که تاجی بر سر نهاده و چهار رکن داشت و در هر رکن جواهری بود که از مسافت سه روزه میدرخشید و بعضی از خدام او گفتم
کیست این گفت محمد مصطفی صلی الله گفتم این دیگری کیست گفت علی مرتضی وصی رسولخدا پس از آن نگاه کردم شتری از نور دیدم
که در او هودجی است از نور و در میان وی دو نفر زن نشسته و آن ناقه میان زمین و آسمان طیران میکند پرسیدم این شتر
از برای کیست گفت از برای خدیجه کبری و فاطمه زهرا است گفتم این جوان کیست گفت حسن ابن علی است گفتم با این جمعیت کجا میروند
گفت بزیارت مقتول مظلوم شهید کربلا حسین ابن علی علیهما السلام پس از آن نزد هودجی که فاطمه زهرا در وی بود رفته دیدم رقعه‌ها
نوشته شده از آسمان نازل میشود پرسیدم چه چیز است این رقعه‌ها گفت این رقعه‌هائیست که در او برات آزادی
از آتش نوشته شده برای آن کسیکه زیارت کند حسین را در شب جمعه پس از آنها رقعه طلب نمودم بمن گفته شد تو میگوئی
زیارت او بدعت است و از اینها بتو نمیرسد تا بزیارت حسین مشرف شوی و اعتقاد کنی فضیلت و شرف او را پس من از خواب
بیدار شدم با حالت خوف و هراس و در همان شب عازم زیارت حسین علیه السلام گشتم و من بخدا قسم میخورم ای سلیمان مفارقت
نمیکنم و جدا نمیشوم از قبر حسین تا روح در بدن من باقیست و از کتاب کامل الزیاره از ابی حمزه ثمالی نقل میکند که حاصلش اینست میگوید
در آخر زمان دولت بنی مروان عازم شدم بقبر حسین ابن علی علیه السلام مخفی از اهل شام تا رسیدم بکربلا و در گوشه پنهان شدم
تا نصف شب گذشت آمدم طرف قبر زمانیکه نزد قبر رسیدم مردی بطرف من آمده گفت برگرد ماجور استی زیرا که نمیرسی
بقبر مطهر پس من خوفناک برگشتم تا نزدیک صبح شد باز قصد قبر مطهر نمودم تا نزدیک شدم بقبر همان مرد بیرون آمده بمن گفت ای
مرد تو نمیتوانی برسی عرض کردم خدا ترا عافیت بدهد چرا نمیتوانم بزیارت قبر مشرف شوم با اینکه از کوفه آمدم بزیارت امام
مانع مباش میانه من و قبر مطهر خوف دارم از اینکه صبح شود اهل شام مرا بکشند جواب داد قدری صبر کن که موسی عمران از
خدا اذن خواسته که بزیارت حسین مشرف شود خدا هم بوی اذن داده با هفتاد هزار ملک از آسمان نازل شده آنها
هم در حضور او از اول شب هستند انتظار میکشند طلوع صبح را تا باسمان عروج کنند گفتم کیستی تو خدا بتو عافیت دهد
گفت من از آن ملائکه‌ئی هستم که مامور شده‌ام بحفظ قبر حسین و استغفار نمایم برای زوار او پس برگشتم نزدیک بود از ان خوف

[illegible]

هوش از سرم در رود میگوید وقتیکه صبح شد آمدم بسوی قبر مطهر کسی مانع نشد تا نزدیک شدم سلام بر آنحضرت عرض کردم
و بر قاتلین او نفرین کرده و نماز صبح را خوانده از خوف اهل شام بتعجیل تمام برگشتم **مقام دوم** در بیان اخباریست
که دلالت دارد بر اینکه هرکسی بدون عذر ترک کند زیارت سید الشهدا را بتحقیق عاق گشته بر رسول خدا و باولاد معصومین او
یا آنچه باین معنی نزدیکست و اگر بخواهی تعبیر آوری بعبارت واضح پس بگو آنچه دلالت دارد بکراهت مؤکده که قریب بحرمت
پس از جمله آنها روایتیست که عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است لَوْ اَنَّ اَحَدَكُمْ
حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ تَارِكاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لِاَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرِيضَةٌ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ الحدیث
حاصل مضمون آنکه اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند و بزیارت حسین مشرف نشود هرآینه ترک کرده حقی از حقوق رسول خدا
زیرا که حق حسین فریضه‌ایست از جانب خدا تعالی بر هر مسلم و حلبی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا
تَقُولُ فِيمَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ اِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
عَقَّنَا وَاسْتَخَفَّ بِاَمْرٍ هُوَ لَهُ وَمَنْ زَارَهُ كَانَ اللّٰهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَكُفِيَ مَا اَهَمَّهُ مِنْ اَمْرِ دُنْيَاهُ وَاِنَّهُ لَيَجْلِبُ
عَلَى الْعَبْدِ الرِّزْقَ وَيُخْلِفُ عَلَيْهِ مَا يُنْفِقُ وَيَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً وَيَرْجِعُ اِلَى اَهْلِهِ وَمَا عَلَيْهِ وِزْرٌ وَلَا خَطِيئَةٌ
اِلَّا وَقَدْ مُحِيَتْ مِنْ صَحِيفَتِهِ فَاِنْ هَلَكَ فِي سَفَرِهِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ فَغَسَّلَتْهُ وَفُتِحَ لَهُ بَابٌ اِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ
عَلَيْهِ رَوْحُهَا حَتَّى يُنْشَرَ وَاِنْ سَلِمَ فُتِحَ الْبَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَيُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ اَنْفَقَهُ عَشَرَةُ
آلَافِ دِرْهَمٍ وَذُخِرَ ذَلِكَ لَهُ وَاِذَا حُشِرَ قِيلَ لَهُ لَكَ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ اِنَّ اللّٰهَ نَظَرَ لَكَ فَذَخَرَهَا
لَكَ عِنْدَهُ وَيَقْرُبُ مِنْ هَذِهِ الْاَخْبَارِ خَبَرُ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
حاصل مضمون آنکه میگوید عرض کردم بحضرت چه میفرمائی در حق کسیکه ترک نماید زیارت حسین را با اینکه قدرت دارد بر او فرمود
بدرستیکه او عاق گشته بر رسول خدا و استخفاف کرده بامر کسیکه از او باید رسید و هرکسیکه زیارت نماید او را خدا حوائج او را از
و بمهمات امر دنیای او کفایت میکند روزی را بسوی وی میکشد و باقی میماند برای او آنچه خرج کرده و آمرزیده میشود گناه
پنجاه ساله او و بسوی اهل خود برمیگردد در حالتیکه آن او از نامه عملش محو گشته و اگر چنانچه در آن سفر بمیرد ملائکه
نازل میشود او را غسل میدهد و دری از بهشت برای او گشوده میشود پس روح او داخل بهشت میشود تا از قبر برخیزد و هرگاه
سلامت ماند بابی روزی بروی او گشاده میشود و عوض داده میشود بهر درهمی که مصرف نموده ده هزار درهم و ذخیره
میکنند آنها را برای وی و در روز حشر باو میگویند که از برای هر درهم ده هزار درهم است از برای تو که خدا تعالی نزد
خود ذخیره داشته و باین اخبار نزدیکست خبر علی ابن میمون از حضرت صادق میفرماید زُورُوهُ وَلَا تَجْفُوهُ فَاِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ
وَسَيِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی زیارت نمائید او را و جفا نکنید بر او زیرا که اوست سید الشهدا و سید جوانان اهل بهشت
و از هرون بن خارجه او هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قَالَ سَئَلْتُهُ عَمَّنْ تَرَكَ الزِّيَارَةَ زِيَارَةَ
قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَقَالَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ النَّارِ حاصل مضمون آنکه عرض میکند از آنحضرت
سوال کردم از کسیکه بیجهة ترک کند زیارت قبر حسین را فرمود این شخص از اهل آتش است و در خبر دیگر که از هشام ابن
سالم است در آنجا پرسیده چه فضیلتی است برای کسیکه زیارت کند او را قَالَ الْجَنَّةُ اِنْ كَانَ يَأْتَمُّ بِهِ یعنی بهشت جزای
اوست هرگاه قائل بامامت آنحضرت بوده باشد قَالَ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ الْحَسْرَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی چه چیز است
برای شخصی که ترک کند زیارت او را از روی اعراض و بیمیلی فرمود حسرت و ندامت در روز قیامت و در خبر دیگر
حضرت باقر علیه السلام لِرَجُلٍ مِنَ الْكُوفَةِ تَزُورُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّ جُمُعَةٍ قَالَ لَا قَالَ فَفِي كُلِّ شَهْرٍ قَالَ
لَا قَالَ فَفِي كُلِّ سَنَةٍ قَالَ لَا فَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّكَ لَمَحْرُومٌ حاصل معنی آنکه آنحضرت بشخصی فرموده آیا در
هر جمعه زیارت میکنی حسین را گفت نه عرض کرد نه فرمود در هر سال زیارت میکنی عرض کرد نه حضرت باقر فرمود هرآینه
از خیر محرومی و از سلیمان بن خالد انهم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده يَقُولُ عَجَباً لِاَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ
اَنَّهُمْ شِيعَةٌ لَنَا وَيُقَالُ اِنَّ اَحَدَهُمْ يَمُرُّ بِهِ دَهْرٌ لَا يَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَفَاءً مِنْهُ وَتَهَاوُناً وَ

وعمر و کسلا اما والله لو تعلم ما فیه من الفضل ما تهاونت ولا تکاسلت قلت وما فیه من الفضل قال الفضل
وخیر کثیر اما اول ما یصیبه له ما مضی من ذنوبه ویقال استانف العمل حاصل مضمون آنکه میفرماید تعجب دارم از
آنجماعت که گمان میکنند شیعه ما هستند میگویند که با ما دوستی میکنند و ترک [بقبر] حسین مشرف میشوند از روی تهاون و تکاسل
آگاه باش قسم بخدا اگر بداند فضیلت زیارت را نه تهاون و نه تکاسل میورزد عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود فضیلت
و خیر بسیار اما اول آنچه باو میرسد اینست که گناهان گذشته او بخشیده میشود و باو میگویند که از سر گیر عمل خود را و در خبر دیگر
از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و از جمله فقرات آن اینکه میفرماید بعد زیارت عادلست با عمره ولا ینبغی التخلف عنه اکثر
من اربع سنین یعنی سزاوار نیست تخلف کردن از زیارت او از چهار سال زیادتر و در خبر عبد الملک از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند لا تدع زیارة الحسین بن علی ومر اصحابک بذلک یمد الله تعالی فی عمرک ویزید فی رزقک ویحییک الله
سعیدا ولا تموت الا شهیدا او یکتبک سعیدا حاصل مضمون آنکه میفرماید ترک مکن زیارت حسین بن علی را
و امر نما اصحاب خود را که بزیارت آنحضرت بروند تا خدا عمر ترا طولانی نماید و روزی ترا زیاده گرداند و ترا سعید زنده نماید
و نمیری مگر شهید یا آنکه سعید نوشته شوی و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام قال لعلی بن میمون بلغنی ان
اناسا من شیعتنا تمر بهم السنة والسنتان واکثر من ذلک لا یزورون الحسین بن علی علیهما السلام قلت انی
اعرف اناسا کثیرة بهذه الصفة فقال اما والله لحظهم اخطأوا وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار
محمد وآله فی الجنة تباعدوا قلت یا ابن رسول الله فان اخرج عنه رجلا یخرج ذلک عنه قال نعم وخروجه
بنفسه اعظم اجرا وخیر له عند ربه الخ حاصل مضمون آنکه بعلی ابن میمون میفرماید خبر رسیده بمن که جمعی از شیعیان ما یک سال و دو سال
یا زیاده تر از این با ایشان میگذرد که حسین ابن علی را زیارت نمیکنند عرض کردم مردمان بسیاری میشناسم که در این صفت چنینند
فرمود قسم بخدا که در حظ خود ایشان خطا کرده اند و از ثواب خدا میل کشته اند و از جوار محمد در بهشت دوری کرده
عرض کردم هرگاه یکی از آنها نایب از جانب خود بیرون آورد این منفعت از او بیرون میآید فرمود بلی لیکن خود بخود
بیرون آمدن او در اجر مزد کرامت و پیش پروردگار بهتر است **تذنیب** بدانکه اخبار قریب باین مضمون در غایت کثرت
میباشد و بعضی از آنها اشاره شد و همه اخبار که در اینجا ذکر کردیم و آنچه ذکر گذشته که مناسب مقامست سخن بلکه
زیاده میشود و چنانچه اخبار باین مقام دلالت دارد و بحرام بودن ترک زیارت سید الشهدا بی علت و بدون جهت یا دلالت دارد
باشد کراهت همچنین دلالت دارد بر وجوب زیارت و فرض او یا الزام یا باستحباب مؤکد که در میان مستحبات اشد
مؤکد تر نباشد و تحقیق نمیفرماید مراتب حرمت بنا بر اینکه اخبار را بظاهر خود بگذاریم یا مراتب کراهت ظاهر است که
مرتبه آنکه ترک میکند زیارت را عاق رسول خدا و ائمه معصومین گشته مراد آن کسی است که در همه عمر ترک کرده باشد زیارت را
و ممکنست اینکه گفته شود که این همان مرتبه است که مقتضای اصل حرمت و ادعای اینکه اجماع منعقد است بر خلاف این
در غایت اشکالست چنانکه بر شخص با فطانت مخفی نیست بعد ظاهر است که عیب گرفتن در این مقام یعنی در صورت ترک زیارت
در همه عمر رفع میکند حرمت یا کراهت شدیده را بخلاف عیب گرفتن در غیر این صورت تامل نما **مقام سیم** در ذکر
اخباریست که صراحة دلالت دارد بوجوب زیارت سید الشهدا و ائمه علیهم السلام بر شیعه بتحقیق جمله از این اخبار در مقام
دوم ذکر کرده ایم و از آنها با خبر محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه السلام
فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین علیه السلام بالامامة حاصل مضمون آنکه امر نموده امر
نمائید شیعیان ما را بزیارت قبر حسین زیرا که زیارت آنحضرت واجبست بر هر مؤمنی که اقرار دارد بامامت حسین علیه السلام
و در خبر دیگر از ابن مسلم و او هم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده فان اتیانه یزید فی الرزق ویمد فی
العمر ویدفع السوء ومفترض علی کل مؤمن یقر للحسین علیه بالامامة من الله تعالی حاصل معنی آنکه زیارت او روزی را
زیاده میکند و عمر را طولانی و بلا را دفع میکند و واجبست بر هر مؤمنی که اقرار کند بامامت حسین علیه السلام از جانب
خدا و شیخ مفید در کتاب ارشاد از حضرت صادق روایت کرده زیارة الحسین بن علی علیهما السلام
واجبة علی کل من یقر للحسین علیه بالامامة من الله عز وجل حاصل مضمون آنکه زیارت حسین بن علی

وجهت بر هر مؤمنی که اقرار داشته باشد بامامت حسین از جانب خدا عزّ و جلّ و در خبرست از حضرت رضا علیه السلام
انّ لکلّ امامٍ عهداً فی عنق اولیائه وشیعته وانّ من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم الحدیث
حاصل مضمون آنکه بدرستی از برای هر امام پیمانیست در گردن دوستان و شیعیان خود و بدرستی از تمامی وفا بعهد زیارت
قبرهای ایشانست تذنیب بدانکه این اخبار اگرچه باصطلاح متأخرین اسناد شان صحت نه پیوسته الّا اینکه صاحب وسایل
اخبار جمع کرده از کتب معتبره که اخبار آنها نزد متقدمین و متوسطین علمای ما معتبر است و همچنین نزد جمعی از محققین متأخرین
علاوه بر این سندهای بعضی از اخبار این مقام بتمام سابق در وقت نظر ملاحظه قواعد رجالیه از درجه صحت قاصر نیست با همه اینها میگوئیم
که ما علم اجمالی داریم بر اینکه لااقل یکی از این اخبار که صراحة دلالت بر وجوب دارد از معصومین صادر گشته و همچنین در میان
اخباریکه بعنوان منطوق یا فحوی دلالت دارد بر حرمت ترک زیارت در همه عمر یک خبر لااقل پیدا میشود که از امام صادر شده باشد
و بعبارت دیگر این مطلب یا چنانکه از آن امورست که ثابت شده باخبار متواتره معناً همچنین از قبیل امور یست که ثابت شده
باخبار متواتره لفظاً و همه گفته ما از آن امور یست که واضح میشود نزد هر کسیکه ملاحظه کند کلام ما را در مقامات متقدمه پس
باقی نمیماند در میان مگر احتمال اینکه گفته شود که ما نیافتیم کسیرا که تصریح کند بوجوب زیارت یا حرمت ترکش در تمام عمر
و این احتمال هم ضعیف است زیرا که طریقه فعلیه و سیره و عادت ایشان قدیما و حدیثا که طایفه بعد از طایفه بزیارت
آنحضرت مشرف میشوند کفایت میکند از تصریح باین مطلب علاوه بر اینکه مصرح بر این هم کم نیست چنانچه شیخ حرّ عاملی در وسایل
و فاضل مجلسی و والد شریف مجلسی و کسانیکه قریب بعصر آنها هستند از اصحاب طریقه وسطی که مابین اخباریین و اصولیین وسط اند
بالجمله بدرستی اینکه اقوی در نزد من حکم بحرمت ترک کلی زیارت سید الشهداست بر هر کسیکه توانائی رفتن داشته باشد
مقام چهارم در بیان اخباریکه دلالت دارد بر اینکه فرقی نیست مابین حالت امن و حالت خوف نسبت بزیارت
سید الشهدا علیه السلام چنانکه در روایتیست که از زراره نقل شده میگوید عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام
ما تقول فیمن زار اباک علی خوفٍ قال یؤمنه الله یوم الفزع الاکبر وتلقاه الملائکة بالبشارة ویقال له
لا تخف ولا تحزن هذا یومک حاصل مضمون آنکه چه میفرمائی در حق کسیکه با حالت خوف پدران ترا زیارت نماید
میفرماید خداوند عالم او را از عذاب روز قیامت امان میدهد و ملاقات میکنند او را ملائکه در حالتیکه
بشارت دهنده اند باو و باو میگویند مترس و محزون مباش این روز آن روزیست که در او رستگار خواهی شد و از کامی
روایت شده قال قلت للصادق علیه السلام انّ قلبی ینازعنی الی زیارة قبر ابیک واذا خرجت وقلبی وجل مشفق حتّی
ارجع خوفاً من السلطان والسعاة واصحاب المصالح فقال یا ابن بکیر اما تحبّ ان یراک الله فینا خائفاً اما تعلم
انّه من خاف لخوفنا اظلّه الله فی ظلّ عرشه وکان یحدّثه الحسین تحت العرش وآمنه الله من افزاع یوم
حاصل معنی آنکه میفرماید عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که میل قلبی مرا حرکت میدهد بزیارت قبر پدرت
و هنگامیکه بیرون میآیم تا وقت مراجعت از سلطان و از ادعاهای او دلم خایف است فرمود ای پسر بکیر آیا دوست نمیداری که
ببیند ترا خدا در راه ما ترسان آیا نمیدانی هر کسیکه در راه ما با و ترسی رو دهد خدای تعالی در سایه عرش خود باو جا
میدهد و در زیر عرش حضرت حسین مصاحب میشود و از فزعهای روز قیامت در امان باشد و اگر خوفی باو روی دهد ملائکه
تسکین قلب میدهند به بشارتها و یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال قلت زیارة
الحسین علیه السلام فی حال التقیة فقال اذا اتیت الفرات فاغتسل ثمّ البس ثوبیک الطاهرین ثمّ تمرّ بالقبر
فقل صلّی الله علیک یا ابا عبد الله وقد تمّت زیارتک حاصل معنی آنکه میگوید پرسیدم از کیفیت زیارت حسین در حال تقیه حضرت
فرمود وقتیکه رسیدی بکنار فرات غسل میکنی پس از آن میپوشی دو رخت پاکیزه خود را پس از آن میآئی بسوی قبر در آنجا بگو
صلّی الله علیک یا ابا عبد الله صلّی الله علیک یا ابا عبد الله و از محمد ابن مسلم از حضرت صادق حدیث طویلی روایت کرده
که از بعض فقرات او اینست قال قال لی هل تأتی قبر الحسین علیه السلام قلت نعم علی خوفٍ ووجلٍ فقال ما
کان من هذا اشدّ فالثواب فیه علی قدر الخوف ومن خاف فی اتیانه آمن الله روعته یوم تقوم الناس لربّ العالمین
وانصرف بالمغفرة وسلّمت علیه الملائکة وزاره النبیّ وانقلب بنعمةٍ من الله وفضلٍ لم یمسسه حاصل معنی آنکه میگوید حضرت

ن

بمن فرمود آیا زیارت میکنی قبر حسین علیه السلام را عرض کردم بلی با ترس و خوف حضرت فرمود هر قدر سخت تر باشد ثوابش بقدر
خوف است هر کسی در راه او خوف کند در روز قیامت خائف نمیشود و خدا او را امان میدهد و برمیگردد در حالتیکه گناهان
او بخشیده شده و ملائکه بر او سلام میدهند و پیغمبر او را زیارت میکند و با نعمت فضل خدا مراجعت میکند در حالتیکه بدی
باو نمیرسد و متابعت کرده رضای خدا را تا آخر حدیث **مقام پنجم** در بیان مطلوبیت زیارت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه شخص زائر از راه دریا برود در روایت ابی سعید از حضرت صادق علیه السلام وَمَن اَتَى قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلام
فی سَفینَةٍ فَکَفَأَت بِهِم سَفینَتُهُم نادی مُنادٍ مِنَ السَّماءِ طِبتُم وَطابَت لَکُمُ الجَنَّة حاصل معنی اینکه هر کس که در
در راه زیارت بکشتی سوار شود و کشتی غرق شود منادی از آسمان ندا کند پاکیزه گشتید و گوارا باد برای شما بهشت و در
خبری عبد الله ابن نجار روایت کرده حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بمن فرمود آیا زیارت میکنید حسین را و سوار میشوید
بکشتی عرض کردم بلی فرمود آیا نمیدانی وقتیکه کشتی منقلب گردید ندا میکنند شما را پاکیزه گشتید و پاکیزه شد برای شما
بهشت **تذنیب** بدانکه عموم اخباریکه در مقام چهارم گذشت یعنی اطلاق آنها شاملست بهمه اقسام خوف مثل خوف
از جهة شماتت دشمنان و زنهار گفتن آنها بزوار و غارت کردن اموال آنها و انواع اذیت کردن از چوب زدن
و حبس نمودن و همچنین از جهة نا امنی راه از دزدان و راه زنان و مثال اینها پس همه این خوفها مشمول اخبار است
و همچنین اخبار شاملست باینکه خوف مظنون باشد بهر نوع ظن باشد و آیا حکم شاملست بصورت یقین بخوف از وقوع
اینگونه اموریکه اشاره بآنها شد ظاهر اینست که اخبار مذکوره بوی هم شمول دارد بلکه ممکنست اینکه گفته شود در صورتیکه
خوف بهلاکت مرتبه بیقین برسد اخبار شامل آنصورت نیست و آیا صورت خوف بیقینیه تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش
و دست و پا و مثال اینها حکم هلاک نفس دارد یا نه پس در وی اشکالیست و حکم بعدم الحاق و اجرای حکم اطلاق اخبار در نظر
اقوی میباشد و مؤید گفته ماست آنچه واقع میگشت در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس لاسیما در عهد متوکل عباسی
که بحکم آن ملعون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشان در میآوردند با وجود این امام و وکلاء و بنای او منع
نمیفرمودند زوار را از مشرف شدن بزیارت قبر سید الشهدا و خبر مفصل در بعضی مجالس ذکر خواهد شد که احدی جهت
او اینکه وقتیکه زوار بقبر شریف رسیدند قال الله تبارک و تعالی لهم اولیائی قد ظلمتم و ذللتم و اضطهدتم ادعونی
استجب لکم حاصل معنی آنکه خدای تعالی بآنها خطاب میفرماید دوستان من دوستان من مظلوم گشتید و ذلیل شدید و مقهور گشتید بخوانید
مرا و دعا کنید تا مستجاب کنم و تائید باین فقره ظاهر است و اما قول باینکه صورت ظن بقتل و هلاک از آن چیزیست که شامل
نمیشود بآن صورت اخبار هر دو مقام باینکه مراد نیست از آن اخبار نظر بقاعده عقلیه قطعیه و همچنین قاعده شرعیه پس
نیکو جلوه ندارد مگر در پیش نظر جلیه نه نظرهای دقیق چنانکه مخفی نیست وجه وی بر کسیکه تأمل کند **مقام ششم**
در اشاره باخباریست که دلالت دارد بر اینکه زنان مثل مردانند در باب استحباب مشرف شدن بزیارت سید الشهدا
و سایر ائمه هدا اگرچه مشتمل باشد بسفر بعید و خبر ام سعید احمسیه کُنتُ عِندَ اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ وَقَد بَعَثتُ
مَن یَکتَری لی حِمارًا اِلی قُبورِ الشُّهَداءِ فَقالَ ما یَمنَعُکِ مِن زِیارَةِ سَیِّدِ الشُّهَداءِ قُلتُ وَمَن هُوَ قالَ الحُسَینُ قالَت
قُلتُ وَما لِمَن زارَهُ قالَ حَجَّةٌ وَعُمرَةٌ مَبرُورَةٌ وَمِنَ الخَیرِ کَذا وَکَذا ثَلاثَ مَرّاتٍ بِیَدِهِ وَفی رِوایَةٍ
حاصل مضمون اینکه میگوید بودم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده بودم کسیرا که برای من الاغی کرایه بگیرد برای زیارت
قبور شهدا مشرف شوم حضرت فرمود چه چیز مانع تو میشود از زیارت سید الشهدا عرض کردم که سید الشهدا کیست فرمود حسین میگوید عرض کردم
چه ثواب میدهند بکسیکه زیارت کند او را فرمود ثواب حج و عمره مقبوله و از خیر بقدر [illegible] سه مرتبه بدست خود اشاره
و در روایت دیگر ام سعید نقل کرده قالَت جِئتُ اِلَی الصّادِقِ فَدَخَلتُ عَلَیهِ فَجاءَتِ الجارِیَةُ فَقالَت قَد جِئتُکَ بِالدّابَّةِ
فَقالَ یا اُمَّ سَعیدٍ اَیَّ شَیءٍ هذِهِ الدّابَّةُ اَینَ تَبغینَ تَذهَبینَ قُلتُ اَزورُ قُبورَ الشُّهَداءِ فَقالَ ما اَعجَبَکُم یا اَهلَ
العِراقِ تَأتونَ الشُّهَداءَ مِن سَفَرٍ بَعیدٍ وَتَترُکونَ سَیِّدَ الشُّهَداءِ لا تَأتونَهُ قالَت قُلتُ لَهُ مَن سَیِّدُ الشُّهَداءِ قالَ
الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ قُلتُ اِنّی امرَأَةٌ فَقالَ لا بَأسَ لِمَن کانَ مِثلَکِ اَن تَذهَبَ اِلَیهِ وَتَزورَهُ قالَت قُلتُ اَیُّ شَیءٍ لَنا
فی زِیارَتِهِ قالَ تَعدِلُ حَجَّةً وَعُمرَةً وَاعتِکافَ شَهرَینِ فِی المَسجِدِ الحَرامِ وَصِیامَهُما وَخَیرٌ مِنها قالَت وَبَسَطَ یَدَهُ

وضعتها ثلث ترابه الحدیث حاصل مضمون آنکه میگوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شده بودم
کنیزم آمد و گفت مرکب آوردم حضرت فرمود ای ام سعید این اسب را برای چه خواسته عرض کردم بزیارت قبور شهدا
حضرت فرمود چه قدر جای تعجب است کار های شما اهل عراق از سفر دور بزیارت شهدا میآئید و ترک مینمائید زیارت
سید الشهدا را میگوید عرض کردم کیست سید الشهدا فرمود حسین بن علی است عرض کردم من زن بیچاره ام فرمود کفایت میکند شما را که
بروی آنحضرت را زیارت نمائی میگوید عرض کردم چه چیز است برای ما در زیارت او فرمود معادل حج و عمره و اعتکاف دو ماه
در مسجد الحرام با روزه داشتن و از آنها هم بالاتر میگوید پس حضرت دستش را سه مرتبه گشوده و جمع نمود و در خبر دیگر باز از وی
نقل شده قالت قال لی الصادق علیه السلام یا ام سعید تزورین قبر الحسین علیه السلام قالت قلت نعم قال
یا ام سعید زوریه فان زیارة الحسین علیه السلام واجبة علی الرجال والنساء حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بمن فرمود ای
ام سعید زیارت میکنی قبر حسین را میگوید عرض کردم بلی فرمود یا ام سعید زیارت نما او را از برای آنکه زیارتش واجب است بر مردان
و زنان تا آخر حدیث تذنیب بدانکه این اخبار را این قولویه بطریق متعدده و اسانید کثیره روایت نموده و شیخ صدوق
بعضی از آنها را در ثواب الاعمال ذکر کرده پس این اخبار از آن اخباریست که اعتنا میشود دلالت آنها در ترتیب احکام پس ما
میگوئیم بودن زنان مثل مردان در جمیع ابواب زیارت و مقامات آنها از آن چیزهائیست که ادله اشتراک در تکلیف
دلالت دارد علاوه بعمومات وارده در باب زیارات و کلام در اینست که آیا زیارت زنهای شوهردار موقوفست
باذن شوهران یا نه آنچه از این اخبار استفاده میگردد مثل بعضی از عمومات عدم توقف و ممکنست تفصیل در مسئله بیان
اینکه گفته شود زیارت زنان در دفعه اول موقوف نباشد براذن و تطوع استی باینکه بعضی از تفاصیل دیگر بیاید انشاء الله تعالی
مقام هفتم در بیان اخباریست که دلالت دارد براینکه در زیارت حسین علیه السلام پیاده راه رفتن فضیلت
از سوار رفتن دارد شیخ طوسی بسند خود از ثویر ابن ابی فاخته آنهم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده من خرج من منزله
یرید زیارة الحسین علیه السلام ان کان ماشیا کتب الله له بکل خطوة حسنة وحط بها عنه سیئة وان
کان راکبا کتب الله له بکل حافر حسنة وحط عنه بها سیئة حتی اذا صار بالحائر کتبه من الصالحین واذا
قضی مناسکه کتبه الله من الفائزین حتی اذا اراد الانصراف اتاه ملک فقال انا رسول الله ربک یقرئک السلام
ویقول لک استأنف فقد غفر لک ما مضی الخ حاصل معنی آنکه هر کس بعزم زیارت حسین از منزل خود بیرون آید هرگاه
پیاده باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند بهر قدم از او گناهی و هرگاه سوار باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدم اسب او
حسنه و محو میکند بهر قدمش گناهی تا برسد بقبر حسین علیه السلام خدا تعالی او را از صالحین مینویسد و زمانیکه زیارت را بجا آورد
خدا تعالی او را از رستگاران مینویسد و وقتیکه اراده مراجعت نمود ملکی میآید و میگوید من فرستاده خدا هستم پروردگارت
بتو سلام میرساند و میفرماید از سر بگیر که گناهان گذشته تو بخشیده شد و شیخ صدوق در ثواب الاعمال و ابن قولویه در کامل
همین روایت را نقل کرده و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ان الرجل لیخرج الی
قبر الحسین علیه السلام فله اذا خرج من اهله باول خطوة مغفرة ذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوة حتی
یأتیه فاذا اتاه ناجاه الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجبک الحدیث حاصل معنی آنکه
میفرماید بدرستیکه شخص که بزیارت قبر حسین از خانه خود بیرون آمد اول قدمی که برمیدارد خدا گناهان او را می بخشد پس از آن
بهر قدمی ثواب تسبیح و تقدیس مینویسد تا اینکه برسد بحرم آنحضرت و وقتیکه بانجا رسید خدا تعالی خطاب میفرماید بنده من
از من بخواه تا عطا کنم و دعا کن تا مستجاب نمایم و در خبر ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده وهو قوله من اتی
الی قبر الحسین علیه السلام ماشیا کتب الله له بکل خطوة الف حسنة ومحی عنه الف سیئة ورفع
له الف درجة فاذا اتیت الفرات فاغتسل وعلق نعلیک وامش حافیا وامش مشی العبد الذلیل فاذا اتیت
الحائر فکبر اربعا ثم امش حتی تقف علیه فکبر اربعا وصل عنده وسل الله حاجتک الحدیث
حاصل معنی آنکه آنحضرت میفرمود هر کسیکه بقبر حسین پیاده بزیارت آید مینویسد خدا تعالی بهر قدمی هزار حسنه و محو میفرماید
از او هزار گناه و بلند میکند برای او هزار درجه و وقتیکه رسیدی بکنار فرات غسل نما و نعلین خود را از پا

بیرون کن و پا برهنه برو مثل بنده ذلیل و قتیکه بجایی رسیدی چهار مرتبه الله اکبر بگو پس از آن کمی راه رفته باز چهار مرتبه
تکبیر بگو تا اینکه بیرسی بالای سر در آنجا توقف نموده چهار تکبیر بگو و از خدا حاجت خود را طلب و از علی بن میمون از حضرت صادق
روایت نموده قال یا علی زر الحسین و لا تدعه قلت ما لمن زاره من الثواب قال من اتاه ماشیا
کتب الله بکل خطوة حسنة حاصل معنی آنکه میفرماید یا علی زیارت کن حسین را و ترک مکن عرض کردم چه ثوابست برای زائر او
ثواب فرمود هر کسیکه زیارت کند او را پیاده مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند سیئه و بلند کرداند از برای او درجه
و در خبر سدیر صیرفی از حضرت صادق علیه السلام در فضل زیارت حسین قال ما من عبد یخطو خطوة الا کتب الله له حسنة و حط عنه سیئة
حاصل معنی آنکه میفرماید هیچ بنده بزیارت او نیامده و قدمی بر نداشته مگر اینکه خدا تعالی بهر قدم او حسنه مینویسد و گناهی محو
میفرماید و در خبر ابی سعید میگوید داخل شدم بخدمت صادق علیه السلام در غرفه نشسته بودند از آنحضرت شنیدم که میفرمود من
اتی قبر الحسین ماشیا کتب الله له بکل خطوة و بکل قدم یرفعها و یضعها عتق رقبة من ولد اسمعیل الخ
حاصل معنی آنکه هر کسی پیاده بزیارت حسین آید هر قدمی که بر میدارد و میگذارد خدا تعالی مینویسد برای وی ثواب یک
بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل **تذنیب** بدانکه در سر فضیلت پیاده بزیارت مشرف شدن از سواره که محتاج
به بیان نیست بجهة اینکه افضل اعمال انفعست که زحمت او زیادتر باشد و این نحو بزیارت مشرف شدن از راههای
دور و نسبت بکسانیکه عادتشان پیاده راه رفتن نیست در حقیقة از صدق قول او میباشد که بسید الشهدا عرض میکنند یا لیتنی
کنت معکم فافوز فوزا عظیما وبالجمله این پیاده رفتن یا از جهة فقر و عدم استطاعت میباشد و یا از جهة حقیر شمردن ارادت خود را در
زیارت سلطان اقالیم مروت و رحمت و آفتاب فلک عصمت و شهادت بنحویکه متحمل میشود در راه زیارت رنج پیاده
و مشقتهای بسیار خوشا بحال هر دو فرقه اما اولی آنها زیارت آنها زیارتیست که از کثرت شوق محبت بر انگیخته شده که
محضا لله بزیارت میروند پس ما منعقد میکنیم عنوان علیحده و مقام مستقل از این قسم زیارتیکه از شوق سر میزند پس وای برایکه
بر پیادگان زوار اذیت نماید و دلهای آنها را بحرفهای ناشنوار در حین احتیاج آنها بسؤال بشکند پس چه قدر جاهل غافلیست
در وقتیکه فقرای پیاده زوار در مقام ضرورت و حاجت آبروی خود را بسؤال از او بذل مینمایند در آنحال بوی میگوید مگر تو
که گفته بود باین نحو که گدائی بزیارت بیائی و چرا باینحالت پریشانی از خانه و وطن خود بیرون آمدی و این جاهل غافلیست
از زیارت سید الشهدا و درجه آن معرور زیرا بدرستیکه آن فقیر با پای پیاده از اول هر میدانکه امراء در آن بگذرند بسؤال و بذل آبروی
زوار از ذل نفس خواهد بود و با وجود این شوق و عشق ناشی از کثرت محبت و مودت او را حرکت میدهد که خود را
بقول این حضرت و حقارت علاوه بر آن رنجها و مشقتها و دردهای بسیار راضی میکند اما فرقه دویم آنها هم در حقیقة خود را
شبیه میکنند بفقرا و مساکین و آرزو میکنند اینکه برسند در ثواب بدرجه و مرتبه فقرا و اینکه هر چند آنها را احدی نشناسد
و حجج طاهرین بآنحالت ذلت تا داخل مضمون فرمایش حضرت صادق علیه السلام بوده باشند که فرموده من خرج من منزله یرید زیارة قبر الحسین بن
علی علیه السلام احتسابا لا اشرا و لا بطرا و لا ریاء و لا سمعة محصت ذنوبه کما یمحص الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس
و یکتب له بکل خطوة حجة و کل ما رفع قدما عمرة حاصل معنی آنکه هر کسیکه بزیارت حسین مشرف شود برای خدا از روی
تکبر و تفرج و ریا بلکه خالصا لله از گناهان خود پاک میشود چنانچه پاک میشود رخت در آب و چرکی در وی نمیماند و بهر قدم حج و عمره
در نامه عمل او مینویسند تا آخر حدیث و مخفی نماند که اخبار این باب چنانچه شامل است بر پیاده رفتن تمام راه بهیکه زائر
از خانه خود پیاده بیرون آید تا برسد بکربلا همچنین مشتملست بر پیاده و سواره رفتن و در این شمول ثمرات هست و فروع
بسیاری در اینمقام متصورست که ما اعراض کردیم از آنها و اکتفا نمودیم باشاره باصول کلیه آنها باز مخفی نماند که شکی
نیست در اینکه از جمله افضل اعمال انفاق است بمساکین و فقرا در راههای زیارت خصوصا به پیادگان زوار زیرا که این
قسم انفاق داخلست بجمله متعدده از عنوانها یکی عنوان ادخال سرور در قلب مؤمن که در فضیلت معادل کرده زیارت
حسین علیه السلام شمرده شده و مثل سجده بخدا تعالی در حالت کربه چنانکه در اخبار معتبره وارد شده و یکی عنوان انفاق بزوار
در راههای زیارت که جمله کثیره از اخبار به فضیلت وی ناطق است بتحقیق گذشت بعض آنها اشاره و کلام بیان در
وی خواهد آمد زیرا مفاد این اخبار هر گاه بگوئیم که منحصرست بانفاق بر پیادگان زوار لا اقل از اظهر افراد آنها

اتفاق خواهد بود و بسبب حسین داخل عنوان اَنَّ الیَدَ المُعطی اَفضَلُ مِنَ الیَدِ الآخِذَةِ یعنی دست دهنده افضلست
از دست گیرنده **مقام هشتم** در بیان اخبار یست که دلالت دارد بر اینکه افضل اقسام زیارت زیارتیست
که از روی شوق و لله فی الله باشد و از روی محبت با اهل بیت بوده باشد و بعضی ازاین اخبار سابقا اشاره کردید و ابو بصیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال مَن اَحَبَّ اَن یَکُونَ مَسکَنُهُ الجَنَّةَ وَمَاوِیهُ الجَنَّةَ فَلا یَدَعْ زِیارَةَ
المَظلُومِ وَمَن هُوَ قالَ الحُسَینُ عَلَیهِ السَّلامُ مَن اَتاهُ شَوقاً اِلَیهِ وَحُبّاً لِرَسُولِ اللهِ وَحُبّاً لِفاطِمَةَ وَحُبّاً لِاَمیرِ المُؤمِنینَ
عَلَیهِ السَّلامُ اَقعَدَهُ اللهُ عَلی مَوائِدِ الجَنَّةِ یَاکُلُ مَعَهُم وَالنّاسُ فِی الحِسابِ حاصل معنی آنکه هرکسی دوست دارد که مسکن و ماوای او در بهشت
باشد ترک نکند زیارت مظلوم را عرض کردم کیست مظلوم فرمود حسین هرکسیکه از روی شوق و محبت برسول خدا و فاطمه
و امیر المؤمنین علیهم السلام زیارت نماید او را خدا تعالی او را می نشاند در سر طعامهای بهشتی که با آن حضرات مشغول طعام
خوردن میشود در حالتیکه مردم در حسابند فضل ابن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال مَن اَ
رادَ اللهُ بِهِ الخَیرَ قَذَفَ فی قَلبِهِ حُبَّ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ وَحُبَّ زِیارَتِهِ وَمَن اَرادَ اللهُ بِهِ السُّوءَ قَذَفَ فی قَلبِهِ
حاصل مضمون آنکه پیغمبر هرکسیرا که خدا خواست خوب شود و خیر باو برسد محبت حسین و زیارت او را در دل وی میاندازد
و هرکسیرا که اراده نمود خدا در حق وی خذلان و بدیرا در دل او بغض حسین و زیارتش نمودار میشود و زید الشحام از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند مَن اَتی قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ تَشَوُّقاً اِلَیهِ کَتَبَهُ اللهُ مِنَ الآمِنینَ وَاَعطی کِتابَهُ
بِیَمینِهِ وَکانَ تَحتَ لِواءِ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ حَتّی یَدخُلَهُ الجَنَّةَ فَیُسکِنَهُ فی دَرَجَتِهِ اِنَّ اللهَ سَمیعٌ حاصل معنی آنکه
هرکسی از روی شوق بزیارت قبر حسین مشرف شود خدا تعالی او را در زمره اهل امان از آتش جهنم مینویسد و نامه عمل او را
بدست راست میدهند و در تحت لوای حسین ابن علی داخل بهشت میشود و در جوار آنحضرت بوی مسکن میدهند
بتحقیق خدا است شنونده و دانا و ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده مَن اَتی قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ
السَّلامُ شَوقاً اِلَیهِ کانَ مِن عِبادِهِ المُکرَمینَ وَکانَ تَحتَ لِواءِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ حَتّی یُدخِلَهُمَا الجَنَّةَ جَمیعاً حاصل مضمون آنکه
هرکسی از روی شوق بقبر حسین مشرف شود از بندگان گرامی خدا خواهد بود و در تحت لوای حسین تا داخل
بهشت شوند باهم و زریح از آنحضرت روایت کرده وَاللهِ اِنَّ اللهَ یُباهی بِزائِرِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ وَالوافِدِ اِلَیهِ
المَلائِکَةَ المُقَرَّبینَ وَحَمَلَةَ عَرشِهِ فَیَقُولُ لَهُم اَما تَرَونَ زُوّارَ قَبرِ الحُسَینِ اَتَوهُ شَوقاً اِلَیهِ وَاِلی فاطِمَةَ وَعِزَّتی
وَجَلالی وَعَظَمَتی لَاُوجِبَنَّ لَهُم کَرامَتی وَلَاُحِبَّنَّهُم المُتَّقی حاصل مضمون آنکه بدرستی خدا تعالی بزائرست پیغمبر و زوار
حسین بملائکه مقربین و بحاملان عرش خود و بآنها میفرماید آیا نمی بینید زوار قبر حسین را که از روی شوق بزیارت او
و فاطمه آمده اند قسم بعزت و جلال و عظمت خود کرامتم را برای آنها واجب میکنم و دوست میدارم آنها را
و هرون بن خارجه از حضرت صادق روایت کرده قالَ قُلتُ لَهُ ما لِمَن اَتی قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ زائِراً لَهُ
عارِفاً بِحَقِّهِ یُریدُ بِهِ وَجهَ اللهِ وَالدّارَ الآخِرَةَ فَقالَ یا هارُونُ مَن اَتی قَبرَ الحُسَینِ یُریدُ بِهِ وَجهَ اللهِ وَ
الدّارَ الآخِرَةَ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ وَما تَاَخَّرَ حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنحضرت چه
ثوابست برای کسیکه برای خدا و روز جزا و عارف بحق سید الشهدا بزیارت او در آید فرمود
یا هرون هرکه باین قصد زیارت کند خدا تعالی او را می بخشد و ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مَن زارَ الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ یُریدُ بِهِ وَجهَ اللهِ اَخرَجَهُ اللهُ مِن ذُنُوبِهِ کَمَولُودٍ وَلَدَتهُ اُمُّهُ وَشَیَّعَتهُ
المَلائِکَةُ فی مَسیرِهِ اِلی اَن قالَ وَسَاَلَت المَغفِرَةَ لَهُ مِن رَبِّهِ حاصل مضمون آنکه هرکسیکه زیارت کند حسین را برای خدا
پاک میکند خدا تعالی او را از گناهان خود مثل آن روزی که از مادر متولد شده و ملائکه او را مشایعت میکنند تا اینکه
فرموده ملائکه طلب مغفرت میکنند برای او از پروردگارش و ندا میکنند او را پاکیزه گشتی و پاکیزه گشته کسیکه
بزیارت نموده او را و اهل و عیالش محفوظ میشود و حذیفه ابن منصور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مَن زارَ قَبرَ الحُسَینِ زائِراً لِلّٰهِ وَفِی اللهِ اَعتَقَهُ اللهُ مِنَ النّارِ وَآمَنَهُ یَومَ الفَزَعِ الاَکبَرِ وَلَم یَسئَلِ اللهَ حاجَةً

من حوائج الدنیا و الآخرة الا اعطاه الحدیث هر کسیکه زیارت نماید حسین را علیه السلام آزاد میکند خدا تعالی او را
از آتش جهنم و از فزع روز قیامت و در امان است و سؤال نمیکند از خدا تعالی حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر اینکه عطا
میفرماید باو تذنیب مرتبه شوق زیارت و بودن او للّه فی الله و محبت آل عبا عین مرتبه بودن زائر عارف بحق سید
الشهداست بایمعنی زمانیکه شخص زائر عارف شد بحق سید الشهدا اراده میکند از زیارت او مگر وجه الله در و دیده ز ما
و بالجمله نسبت مابین بودن زیارت از طریق شوق و میان بودن شخص عارف بحق سید الشهدا که از زیارتش اراده کند
وجه الله را اگرچه مابین اینها در به و نظر عموم و خصوص من وجه است الا اینکه اخبارات و بر اینها حکمت گفته شود مرتبه
شوق مرتبه ایست که شاملست بمرتبه معرفت و ما علاوه شدت محبت و در هر حال مقابل این مرتبه شوق اینکه شخص زائر در معرفت
کامل نباشد و دارای مرتبه شوق نبوده باشد اگرچه او هم ثواب بسیار دارد و باو عاید میشود آن آثاری که در اخبار باو وعده
شده از طول عمر و وسعت رزق و محو گناهان و قضای حوائج الا اینکه باوجود اینها در فضل ثواب نمیرسد بدرجه زواری
که از روی شوق و معرفت تامه بوده باشد و ممکنست اینکه گفته شود مقابل زیارتیکه از روی شوقست عبارتست از آن
زیارتیکه قصد زائر خروج از عهده تکلیف بوده باشد نظر باینکه هر که حضرت حسین را زیارت نکند بتحقیق عاق شده رسولخدا
و ائمه معصومین یا زیارتیست که در او قصد زائر طول عمر و وسعت رزق و محو گناهان و قضای حوائج و نحو اینها از آن
چیزهائیکه در اخبار وعده داده شده و یا زیارت کسیکه علاوه کند بقصد زیارت مقاصد مباحه شرعیه را از جمله حج و تجارت
و تحصیل علوم شرعیه و نحو اینها یا وجه عام است که شامل مذکورات و غیر اینها باشد و آن کسیست که قصد زیارت او خالص باشد
و هرگاه بگوئی که چرا نمیگوئی مقابل این قسم زیارت زیارتیست که او در خبر قدامة بن مالک متضمن است حیث قال من زار الحسین
احتسابا لا اشرا و لا بطرا و لا ریاء و لا سمعة پس میشود این قسم زیارت از زیارت کسیکه از روی اشر و بطر و ریا و سمعه باشد
جواب گوئیم که این وجه ابدا وجهی ندارد زیرا که در اول عنوان شناختی که در مقام فضل زیارات بیان میشود اما زیارتی
که از روی ریا و نحو اینها باشد در او فضلی نیست ابدا مگر اینکه گفته شود آن زیارتیکه فضیلت ندارد آن زیارتیست که هم
در حالت طی مسافت و هم در حالت زیارت از روی ریا و سمعه و نظیر اینها بعمل آید نه در حالت زیارت پس او از
جمله زیاراتیست که او هم فضل ثواب دارد بلکه شخص زائر زمانیکه در حالت زیارت یا قبل از زیارت از خیالات
فاسده توبه نماید فضل ثواب بر متعلقات زیارت او مترتب میشود بعد مخفی نماند بر تو بر زمانیکه شخص زائر دید کسیکه از
اصحاب شرف و فضل است و از بزرگان قوم خود و از کسانی کردید که مردم بر افعال آثار او اقتدا میکنند و بجهت ترویج
زیارت قصد زیارت و سمعه نمود شکی نیست در اینکه این قسم ریا و سمعه ضرر بفضیلت زیارت و ثواب وی ندارد بلکه
شکی نیست در رجحان این قسم از ریا و سمعه مگر اینکه گفته شود این قسم زیارت از ریا و سمعه شمرده نمیشود بعد مخفی نماند بر تو
که در اینجا فرعیست مثل اینکه زیارتی مشتمل بر ریا و سمعه آیا شخص زائر را از عهده تکلیف او بیرون میآورد بنابر آن قولیکه
زیارت حضرت سید الشهدا واجبست بر مردان و زنان تا ذمه شخص را بری میکند و اگر کفا بهمین زیارت نماید بتحقیق عاق
شده برسولخدا و ائمه معصومین و او مستحق آتش جهنم است و غیر از این از لوازم مذکوره در اخبار و باین فرع هم امور بسیار
مترتب میشود در باب احکام فرعیه از نذر و عهد و یمین و غیر اینها از آن چیزهائیکه مخفی نمی ماند بر شخص با فطانت پس اطراف
کلام را ملاحظه نما و غفلت مکن **مقام بهفتم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر فضیلت انفاق در زیارت حضرت
حسین و سایر ائمه معصومین همچنین در زیارت ختم المرسلین و در خبر ابان است از حضرت صادق قال من اتی قبر ابی
فقد وصل رسول الله صلی الله علیه و آله و وصلنا و حرمت غیبتنا و حرم لحمه علی النار و اعطاه
الله تعالی بکل درهم انفقه عشرة آلاف مدینة له فی کتاب محفوظ و کان الله له من وراء حوائجه و حفظ فی کل ما خلف
و لم یسئل الله شیئا الا اعطاه و اجابه حاصل مضمون آنکه هر کسی قبر پدرم را زیارت نماید بتحقیق احسان و صله کرده برسولخدا
و با ما هم صله نموده و آتش جهنم بر گوشتها و بدن او حرام شود و عطا میکند او را خدا تعالی بعوض هر درهمی که مصرف کرده او را
ده هزار شهر در کتاب محفوظ و حوائج او را بر آورد و باز نه کان او را حفظ نماید و چیزی از خدا نخواهد مگر اینکه عطا میکند
باو و اجابت میکند او را [illegible] باو اینکه بهتر بیاندازد برای او و از حضرت صادق در حدیث طویل وارد است که [illegible]

قال قلت له ما تقول فيمن ترك زيارته وهو يقدر على ذلك قال اقول انه قد عق رسول الله صلى الله عليه واله وعقنا واستخف بامر هو له ومن زاره كان الله من وراء حوائجه وكفى ما اهمه من امر دنياه وانه ليجلب الرزق على العبد ويخلف عليه ما انفق ويغفر له ذنوب خمسين سنة ويرجع الى اهله وما عليه وزر ولا خطيئة الا وقد محيت من صحيفته الى ان قال ويحسب له بكل درهم انفقه عشرة الاف درهم وذخر ذلك له فاذا حشر قيل له لك بكل درهم عشرة الاف درهم وان الله حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنحضرت از کسیکه ترک زیارت حضرت حسین را با اینکه قدرت داشته باشد نماید فرمود که بتحقیق عاق شده برسول خدا و ما اهل بیت و حقیر شمرده امری را که برای او فایده داشت و هر کسیکه زیارت نماید او را خدای تعالی حوائج او را برآورده میکند و روزیش را بسوی وی میکشد و هرچه انفاق کرده برای او میماند و گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و بسوی اهل خود مراجعت میکند در حالتیکه وزری و خطیه در ذمه او نمانده و از نامه عملش محو گشته تا اینکه فرمود هر درهمی که خرج کرده ده هزار درهم ذخیره میکند و وقتیکه در روز قیامت محشور شد با و میگویند که این ده هزار درهم برای تست که خدای تعالی بجهت تو نگهداشته و ذخیره نموده و هشام ابن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان رجلا قال له هل يزار والدك قال نعم ويصلى عنده ويصلى خلفه ولا يتقدم عليه قال فما للنفق في خروجه اليه والمنفق عنده قال الدرهم بالف درهم حاصل مضمون آنکه شخصی خدمت حضرت کرد آیا پدر ترا زیارت کرد فرمود بلی نماز هم میگذاری و در پشت قبر جایز است لیکن پیش و نماز نکند عرض کرد چه ثواب دارد کسیکه در راه زیارت و نزد قبر انفاق نماید فرمود عوض یکدرهم هزار درهم و ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان اباك كان يقول في الحج يحسب له بكل درهم انفقه الف فما للمنفق في المسير الى ابيك الحسين فقال يا ابن سنان يحسب له بالدرهم الف والف حتى عد عشرة ويرفع له من الدرجات مثلها ورضا الله خير له ودعاء محمد ودعاء امير المؤمنين والائمة عليهم خير له حاصل مضمون آنکه میگوید عرض کردم خدمت صادق که پدر بزرگوار تو میفرمود در راه حج عوض هر درهمی که شخص انفاق میکند هزار درهم میدهند پس چه فضیلت برای کسیکه در سفر پدر بزرگوار حسین انفاق میکند فرمود یا ابن سنان عوض یکدرهم هزار هزار تا ده مرتبه شمرد عطا میشود و مثل وی از درجات با و بلند میشود و رضای خدای تعالی بهتر است برای او و دعای حضرت محمد و ائمه و امیر المؤمنین علیهم السلام بهتر است برای او و صفوان جمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال قلت له فما لمن صلى عنده ركعتين قال لم يسئل الله شيئا الا اعطاه قلت فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثم اتاه قال اذا اغتسل من ماء الفرات وهو يريده تساقطت عنه خطاياه كيوم ولدته امه قلت فما لمن جهز اليه ولم يخرج لعلة قال يعطيه الله بكل درهم انفقه مثل جبل احد من الحسنات ويخلف عليه ما انفق ويصرف عنه من البلاء مما قد نزل فيدفع ويحفظ في ماله حاصل مضمون آنکه میگوید عرض کردم بحضرت امر و چه فضیلت دارد کسیکه نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بجا آورد فرمود از خدا مسئلت میکند چیزی را مگر اینکه عطا میکند باو عرض کردم چه ثواب است برای کسیکه از آب فرات بقصد زیارت غسل کند فرمود گناهان او ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد گشته عرض کردم چه ثواب است برای کسیکه تدارک سفر زیارت را ببیند و بجهة علة و مانعی نرود فرمود عطا میکند خدای تعالی عوض درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و چند برابر آنچه خرج کرده برای او باقی میگذارد و بلائیکه نازل گشته تا زود رفع و بر میگرداند و مالش را حفظ میکند **مقام دهم** در بیان اخباریکه دلالت دارد بر کراهت حمل طعام لذیذ مثل گوشت و حلوا در سفر زیارت و استحباب اکتفا بشیر و نظیر وی در خبر مرسل است قال الصادق عليه السلام لبعض اصحابه يأتون قبر الحسين عليه السلام فقال له نعم قال تتخذون لذلك سفرة قال نعم قال اما لو اتيتم قبور ابائكم وامهاتكم لم تفعلوا ذلك قال قلت فاي شيء ناكل قال الخبز واللبن حاصل مضمون آنکه حضرت صادق ببعضی از اصحاب خود فرموده آیا زیارت میکنید قبر حسین را عرض کردند بلی فرمود آیا همراه خود سفره طعام لذیذ بر میدارید عرض کردند بلی فرمود هرگاه بزیارت قبور پدر و مادران خود در غربت باشید چنین کار سفر را اسیر کرد راوی گوید عرض کردم چه چیز بیاشامیم فرمود نان و شیر و در خبر دیگر حضرت صادق فرموده بلغني ان قوما اذا زاروا الحسين عليه السلام حملوا معهم السفر فيها الحلاوة والاخبصة واشباهها لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا معهم هذا حاصل مضمون

انکه خبر رسیده بمن که جماعتی بزیارت حسین مشرف میشوند با خود سفره بر میدارند که در او کباب و حلوا و نحو اینهاست با انکه هرگاه
بزیارت قبور پدرشان بروند با خود بر نمیدارند مثل و در او باز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده انّ قوماً
یزورون قبر الحسین علیه السلام فیطیبون السفرة فقال اما لو زاروا قبور آبائهم ما فعلوا ذلک
حاصل مضمون آنکه بدرستی قومی زیارت میکنند قبر حسین را و طعامهای لذیذ با خود بر میدارند فرمود اگر چنانچه بزیارت قبور
پدران و مادران بروند چنین کار نمیکنند و مفضل بن عمر روایت کرده قال الصادق علیه السلام تزورون خیر من
ان لا تزورونه و لا تزورون خیر من ان تزورون قال قلت قطعت ظهری قال تالله ان احدکم لیذهب الی
قبر ابیه کئیباً حزیناً و تأتونه انتم بالسفرة کلا حتی تأتونه شعثاً غبراً الحدیث حاصل مضمون که
حضرت صادق علیه السلام فرموده اگر زیارت میکنید بهتر است که چنین زیارت نکنید و زیارت نکردن شما بهتر است
از زیارت کردن شما راوی گوید عرض کردم پشت مرا شکستی فرمود قسم بخدا که هرگاه یکی از شما بزیارت قبر پدرش برود در حالت
حزن و اندوه میرود و لیکن شما بزیارت آنحضرت مشرف میشوید با طعامهای لذیذ زیارت نخواهد بود تا آنکه بروید در حالت پریشان
و غبار آلود تا آخر حدیث و باز در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست اذا زرت الحسین علیه السلام فزره
و انت حزین مکروب اشعث مغبر جائع عطشان و اسئله الحوائج و انصرف عنه الخ وقتیکه اراده کردی زیارت
حسین را پس زیارت کن در حالتیکه محزون و غمگین و غبار آلود و گرسنه و تشنه هستی و حوایج خود را بخواه و مراجعت کن
و قبر او را وطن از برای خود تا اخذ مکنید و باز در خبر دیگر از آنحضرت انّ قوماً اذا زاروا الحسین بن علی علیهما السلام
حملوا السفر فیها الحلاوة و الاخبصة و اشباهها لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا ذلک حاصل مضمون آنکه بدرستی قومی
که بزیارت حسین بن علی مشرف میشوند با خود سفرها بر میدارند که در آنها حلوا و طعامهای لذیذ دارند با آنکه هرگاه بزیارت
دوستانشان بروند با خود بر نمیدارند چیزی تا آخر حدیث تذنیب بدانکه چون اخبار مقام نهم در مقام بیان
انفاق زائر بود بنفس خود و متعلقان خود در ایام ذهاب و ایاب و توقف در کربلا از اینجهة عنوان کردیم مقام را
بآن نحوی که گذشت و عنوان نکردیم استحباب بسیاری انفاق را در راه زیارت سید الشهداء زیرا که اخبار مقام
دهم موید گفته ما بود بایمعنی که افاده میکند انحصار عنوان را بکلفه ما نه از اینجهة که کثرت انفاق بر خود و متعلقان خود
از اسراف و تبذیر است که هر دو در شرع شریف نهی وارد شده زیرا که دفع میکند اینوجه را اخباریکه در آداب سیم
وارد شده که دلالت دارد بر استحباب توسعه در انفاق بلی ممکنست گفته شود که عموم بعضی از اخبار مقام نهم افاده میکند
استحباب نفقه را بر فقرا از پیادگان زوار و غیر اینها و باین اعتبار صحیح است که مقام را عنوان کنیم باین عنوان که
مستحب است بسیار خرج کردن در راه زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء و در هر حال اخبار مقام
دهم فرق میگذارد مابین قرب مسافت و دوری وی پس کسیکه مدت سفر او بجهت مسافت بقدر یکسال باشد مثل
کسیست که سفرش مدت دیگر و ذکر دو بعد درستی سیاق بعض اخبار این مقام شمل عموم علت که در بعض آنهاست چنانچه
افاده میکند کراهت حمل سفره طعام لذیذ را همچنین افاده میکند کراهت گوشت و سایر طعام پختنی را در منازل و خوردن
آنها را بلکه کراهت میل فواکه و میوه جات لذیذ را هم بلکه تصریح شده بآنها بفقره بعضی اخبار که عبارت از لفظ و اشباهها است
مگر اینکه گفته شود که اکتفا میکنیم بر حکم کراهت که مخالف است با حمل جواز بر محل نص و محل نص خبر دادن خود سفره بردن است
که در او بریان و حلوا و شبیه او باشد و اما پختن گوشت و نحو او از سایر طعامها در منازل و میل کردن از آنها و از
میوه جات که در راهها اینها مشمول حکم اخبار نیست در هر حال آنچه در این خبرها وارد است از کراهت حمل مخصوص است
بزیارت سید الشهداء و اما زیارت حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر معصومین سلام الله علیهم اجمعین پس حکم سفر آنها مثل سایر
سفرهاست در جواز حمل سفره و وسعت در نفقه بلکه استحباب اینها

مقام یازدهم

اخباریکه دلالت
دارد بر قلّت مدت که باید حضرت حسین را زیارت نمود و گذشته که تأخیر زیارت آنحضرت مکروه است از برای غنی و فقیر
در خبر ابی ایوب است از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال حق علی الغنی ان یأتی قبر الحسین علیه السلام فی السنة مرتین
و حق علی الفقیر ان یأتیه فی السنة مرة الحدیث سفر باید حق است بر غنی اینکه مشرف شود بقبر حسین در هر

دو دفعه وحق است بفقیر اینکه زیارت کند او را در هر سال یکدفعه و سعید اعرج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
قال ایتوا قبر الحسین علیه السلام کل سنة مرة فرموده زیارت کنید قبر حسین را سالی یکمرتبه و در خبر حلبی است
قال سئلت الصادق علیه السلام عن زیارة قبر الحسین علیه السلام قال فی السنة مرة
و انی اکره الشهرة الحدیث میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت قبر حضرت
حسین فرمود که در سالی یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهرت را و در مرسل ابی عمیر است از صادق علیه السلام
حق علی الفقیر ان یأتی قبر الحسین فی السنة مرتین میفرماید حق است بفقیر اینکه بیاید بقبر حسین در هر سال دو دفعه
و در خبر علی ابن حمزه است قال ابو الحسن علیه السلام لا تجفوه یأتیه الموسر فی کل اربعة اشهر و المعسر لا یکلف الله
نفسا الا وسعها الحدیث میگوید که حضرت ابو الحسن فرموده جفا نکنید بحضرت بلکه در هر چهار ماه غنی بزیارت او مشرف شود
و خدا تکلیف نمیکند کسی را مگر بقدر وسعت و در خبر حلبی است میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت حسین فرمود
در هر سال یکدفعه زیرا که من از شهرت میترسم و در خبر عیص است از حضرت صادق قال سئلته هل لزیارة القبر الحسین
من صلوة قال لیس له شیء مفروض قال و سئلته فکم یزار قال ما شئت الحدیث پرسیدم آیا زیارت
قبر نماز دارد فرمود از برای او چیزی واجب نیست میگوید پرسیدم از آنحضرت در چند مدت زیارت نمائیم آنحضرت را
فرمود هر وقت که خواستی و در خبر علی ابن میمون است که از حضرت صادق روایت کرده قال بلغنی ان قوما من شیعتنا
تمر علیهم السنة و السنتان لا یزورون الحسین علیه السلام اما و الله لحظهم اخطأوا و عن ثواب الله زاغوا و عن جوار
محمد رسول الله تباعدوا قلت فی کم الزیارة قال یا علی ان قدرت ان تزوره فی کل شهر فافعل قلت لا اصل الی ذلک لانی
اعمل بیدی لا اقدر ان اغیب عن مکانی یوما واحدا قال انت فی عذر و من کان یعمل بیده و انما اعنی من لا یعمل بیده
ممن ان خرج کل جمعة هان ذلک علیه اما انه ما له عند الله من عذر و لا عند رسول الله صلی الله علیه و آله
من عذر یوم القیمة الحدیث حاصل مضمون آنکه میفرماید بمن رسیده که قومی از شیعیان ما یکسال و دو سال
میگذرد و بحضرت حسین از زیارت نمیکنند آگاه باش قسم بخدا که بنصیب خودشان خطا کرده اند و از ثواب خدا میل شده اند
و از جوار پیغمبر دور افتاده اند عرض کردم در چه مدت باید زیارت نمود آنحضرت را فرمود یا علی هر گاه قدرت داشته باشی در هر ماه
یکمرتبه بزیارت آنحضرت برو بجا باور عرض کردم دستم نمیرسد زیرا که من بدست رنج خود کار میکنم و از جای خود یکروز هم نمیتوانم
غائب شوم حضرت فرمود تو و آن کسانیکه با دستشان کار میکنند معذورند قصد من کسانی بود که با دست خود کار نمیکنند
بلکه هرگاه بخواهد هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف شود سهل است و از برای چنین شخص نزد خدا و رسولش در روز جزا عذری نیست
و در خبر محمد ابن مروان است از حضرت صادق علیه السلام قال سمعته یقول زوروا قبر الحسین علیه السلام و لو فی کل سنة مرة
میگوید شنیدم از آنحضرت میفرمود زیارت کنید قبر حسین را اگرچه در هر سال یکدفعه باشد و صفوان جمال از حضرت صادق روایت کرده
قال قلت فمن یأتیه زائرا ثم ینصرف عنه متی یعود الیه و فی کم یأتی و کم یوما و کم یسع الناس ترکه قال لا یسع اکثر
من شهر و اما بعید الدار ففی کل ثلث سنین فما جاز ثلث سنین فلم یأته فقد عق رسول الله صلی الله و قطع حرمته
میگوید عرض کردم خدمت آنحضرت کسیکه بزیارت قبر حسین مشرف شود و برگردد که معاودت نماید در چند وقت و در چند روز
و در چه مدت برای مردم ترک زیارت وسعت دارد حضرت فرمود زیاده از یکماه وسعت ندارد و آنکسیکه منزلش دور باشد
در هر سه سال بزیارت آید و اگر چنانچه سه سال بگذرد و بزیارت نیاید بتحقیق عاق گشته برسول خدا و حرمت او را قطع نموده
مگر اینکه ترک او از جهة علت و مانعه باشد و در خبر حلبی است از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له انا نزور قبر الحسین علیه السلام
فی السنة مرتین او ثلثا فقال الصادق علیه السلام اکره ان تکثروا القصد الیه زوروه فی السنة مرة قلت کیف اصلی
علیه قال تقف خلفه عند کتفیه ثم تصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و تصلی علی الحسین علیه السلام میگوید خدمت
آنحضرت عرض کردم که ما زیارت میکنیم حضرت حسین را سالی یکمرتبه یا سه مرتبه حضرت فرمود خوش ندارم که زیاده بروید
بزیارت آنحضرت بلکه زیارت کنید او را در هر سال یکدفعه عرض کردم چگونه باو صلوات بفرستم فرمود میایستی پشت
سر آنحضرت مقابل کتف او پس از آن صلوات بر پیغمبر میفرستی و در خبر عمر که ببندد خود از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده در حدیثی که سزاوار نیست از برای مسلم که ترک کند زیارت قبر حسین را زیاده از چهار سال و در خبر
ابی نابت از حضرت صادق که در خصوص زیارت حضرت حسین پرسید قال تعدل العمرة ولا ینبغی التخلف عنه اکثر من اربع سنین
فرمود که معادل یک عمره است و سزاوار نیست ترک زیارت آنحضرت زیاده از چهار سال **مقام دوازدهم**
در بیان اخباریست که دلالت دارد باستحباب تکرار زیارت حضرت حسین بقدر امکان از حضرت صادق روایت شده

حق علی الغنی ان یأتی قبر الحسین بن علی فی السنة مرتین وحق علی الفقیر ان یأتیه فی السنة مرة الخ
حقست بر غنی اینکه بقبر حسین بن علی مشرف شود سالی دو دفعه و حقست بر فقیر اینکه زیارت نماید او را سالی یکمرتبه

و در خبر ابی جارود میگوید قال ابو جعفر علیه السلام کم بینکم وبین قبر ابی عبد الله فقلت یوم وبعض یوم فقال لو کان بیننا وبینه
مثل الذی هو منکم لاتخذناه هجرة حضرت امام محمد باقر فرمود چه قدر مسافتست میان شما و قبر ابی عبد الله عرض کردم
مسافت یکروز حضرت فرمود هرگاه مسافت ما بین ما بقدر مسافت شما بود هر آینه مکرر میرفتیم و در خبر محمد ابن حکیم از
حضرت الحسن من اتی قبر الحسین علیه السلام فی السنة ثلث مرات امن من الفقر هر که بقبر حسین مشرف شود
سالی سه دفعه از فقر و پریشانی ایمن میشود و در خبر ابن فرقد است قال قلت للصادق علیه السلام ما لمن زاره
من الثواب قال له من الثواب ثواب مائة الف شهید مثل شهداء بدر میگوید خدمت حضرت صادق عرض کردم
ثواب دارد کسیکه در هر ماه زیارت کند حضرت حسین را فرمود ثواب صد هزار شهید با وی میدهند مثل شهداء
بدر و در خبر دیگر از ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام است کم بینک وبین الحسین علیه السلام قلت یوم للراکب
ویوم وبعض یوم للماشی قال افتأتیه کل جمعة قال قلت ما اتیه الا فی حین قال ما اجفاکم اما لو کان قریبا منا
لاتخذناه هجرة ای هاجرنا الیه الحدیث میگوید از من پرسید چه قدر مسافت ما بین تو و قبر
حسین عرض کردم برای سواره یکروز و برای پیاده یکروز و قدری بالا فرمود آیا در هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف
میشوی میگوید عرض کردم مشرف نمیشوم مگر در چند روز فرمود چه قدر جفا کرده بخود اگر چنانچه نزدیک بود بما هر آینه
زود زود میرفتیم **مقام سیزدهم** در بیان اخباریست که دلالت میکند بر استحباب نماز کردن در
زیارت حضرت حسین و در خبر هشام ابن سالم است در حدیث طویلی از حضرت صادق روایت میکند انه قال له

رجل هل یزار والدک قال نعم ویصلی عنده وقال یصلی خلفه ولا یتقدم علیه قال فما لمن اتاه قال الجنة
ان کان یأتم به قال فما لمن ترکه رغبة عنه قال الحسرة یوم الحسرة قال فما لمن اقام عنده قال کل یوم بالف
شهر قال فما للمنفق فی خروجه الیه والمنفق عنده قال کل درهم بالف درهم قال فما لمن مات فی سفره قال
تشیعه الملائکة وتأتیه بالحنوط والکسوة من الجنة وتصلی علیه [illegible] ومن صلی عنده رکعتین لا [illegible]
ایاه قال فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثم اتاه وهو یریده قال تساقطت عنه ذنوبه کیوم ولدته امه قال فما لمن یجهز
الیه ولم یخرج لعلة تصیبه قال یعطیه الله بکل درهم ینفقه مثل احد من الحسنات ویخلف علیه اضعاف ما انفق
حاصل مضمون آنکه شخصی از آنحضرت پرسید که آیا پدر ترا زیارت میتوان کرد و نماز هم نزد قبر او خوانده میشود فرمود
پشت سر او نماز بگذارد و بر قبر مقدم نشود عرض کرد چه چیز است ثواب کسیکه بزیارت آنحضرت مشرف شود فرمود
بهشت است اگر چنانچه بامامت او قائل شود پرسید چه چیز است کسیرا که ترک کند زیارت او را از روی
بی میلی فرمود حسرت در روز حسرت پرسید چه فضیلت است برای کسیکه در نزد قبر شریف
توقف نماید فرمود هر روزی هزار ماه حساب میشود پرسید چه ثوابست برای کسیکه در سفر زیارت در نزد
آنحضرت انفاق کند فرمود عوض هر درهم هزار درهم پرسید چه فضیلتست برای کسیکه در سفر زیارت بمیرد
فرمود مشایعت میکنند او را ملائکه و کفن و حنوط میآورند برای او از بهشت و نماز میخوانند برای او و دعای
بسیاری حضرت ذکر فرمود و هر که نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بخواند از خدا مسئلت نمیکند چیزیرا مگر اینکه عطا
[illegible] پرسید چه ثوابست برای کسیکه غسل کند از آب فرات برای زیارت فرمود گناهان او ریخته میشود
مثل آن روزیکه از مادر متولد شده پرسید چه ثوابست برای کسیکه تدارک سفر زیارت ببیند و بجهة علتی و مانعی

مشرف نشود فرمود عطا میکند خدا بتعالی بهر درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و باقی میگذارد چند مقابل
آنچه انفاق کرده تا آخر حدیث و آن خبر یست طویل مشتمل بر ثواب بسیار **مقام چهاردهم**
در بیان تحقیق حالت در خصوص مجاورت نزد قبر سید الشهدا ع بدانکه اخبار درینمقام با هم تعارض دارد پس در
اینمقام اولا اشاره میکنیم بخود اخبار پس از آن بیان میکنیم آنچه بمقتضای تحقیق است در ذیب بدانکه بعضی از اخبار طرفین اشاره بسوی
آنها گذشت و دراینجا هم ذکر میکنیم بعض آن اخباریکه دلالت دارد بر فضیلت مجاورت و رجحان وی و از آنها است خبر اسحق ابن داود
قَالَ اَتَى رَجُلٌ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لِي مِنْ فِضَّةٍ وَذَهَبٍ وَبِعْتُ ضِيَاعِي
فَقُلْتُ اَنْزِلُ مَكَّةَ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَاِنَّ اَهْلَ مَكَّةَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ قُلْتُ فَفِي حَرَمِ رَسُولِ اللّٰهِ صلعم قَالَ هُمْ شَرٌّ مِنْهُمْ
قُلْتُ فَاَيْنَ اَنْزِلُ قَالَ عَلَيْكَ بِالْعِرَاقِ الْكُوفَةِ فَاِنَّ الْبَرَكَةَ مِنْهَا عَلَى اِثْنَيْ عَشَرَ مِيلًا هٰكَذَا وَهٰكَذَا وَاِلَى جَانِبِهَا قَبْرٌ مَا اَتَاهُ
میگوید مردی خدمت امام جعفر صادق آمده عرض کرد که من دستم از همه چیز کوتاه شده هرچه طلا و نقره داشتم غارت گشته و
املاک خود را فروخته ام آیا در مکه مقیم باشم فرمود نه زیرا که اهل مکه کافر بخدا آشکارا عرض کردم در مدینهٔ رسولخدا نزول نمایم فرمود
آنها از اهل مکه بدترند عرض کردم کجا نزول کنم و مقیم باشم فرمود بر تو باد عراق کوفه زیرا که برکت تا دوازده میل
در اطراف اوست و در جنب او قبریست که هیچ غمگینی و ملهوفی زیارت نمیکند او را مگر اینکه خدا او را از غم خلاص
میدهد الخ **تذنیب** در او بیان اجمالی است با آنچه در مقام یازدهم تا مقام چهاردهم بود بدانکه اخبار مقام
یازدهم در بدو نظر مشتمل است بعضی از اختلافات و مغایرات مثل آنکه بعضی از آنها متضمن است بر اینکه تکلیف غنی
بخروج او از عهدهٔ حقی که بر او ثابت است زیارت آنحضرت سید الشهدا را در هر سال دو دفعه و تکلیف فقیر و اخراج
خارج میشود بسبب ادای حقی که ثابت است بر او بزیارت کردن او در هر سال یکدفعه و بعضی از آنها دلالت دارد
باینکه جفا محقق میشود هرگاه زیارت نکند او را هر شخص غنی در هر چهار ماه و بعض از اینها دلالت دارد باینکه حد
معین خواه از برای غنی و خواه از برای فقیر در هر سال یکمرتبه است و علت او را امام علیه السلام بیان کرده باینکه بکراهت
و بعضی از آنها دلالت دارد باینکه در صورت قدرت در هر ماه بزیارت باید رفت اما برای کسیکه منزلش دور باشد
در هر سه سال یکدفعه و غیر از اینها از اختلاف که بدو نظر اختلاف نمودار است ولی بمقتضای تحقیق اینکه گفته شود
که همهٔ این اخبار در وقت نظر بیک نظم و نسق اند و تعارض ما بین اینها نیست بیان این مطلب آنکه مرد غنی عاق میشود
بر رسولخدا و ائمه علیهم السلام بجهت ترک او زیارت سید الشهدا را در همه عمر خود و همچنین ترک او زیارت آنحضرت را
زیاده از چهار سال و همچنین ترک کردن او زیاده از سه سال بلی عاق شدن مراتبی دارد در صورت اول شدت
دارد بمرتبه که امام حکم کرده او از اهل آتش است و مرتبهٔ دویم قریب است بمرتبهٔ اولی بخلاف مرتبهٔ سیم بالجمله حرمت با کراهت
نسبت باین ترک سه گانه بر یک طرز نیست بلکه بطرزهای متفاوت است و ممکنست گفته شود این دو مرتبهٔ اخیری
با مرتبهٔ اولی شریکند در قدح عدالت باینمعنی که شخص بسبب ترک زیارت در این مدت مذکوره از عدالت خارج
میشود بعد بدانکه اخبار دلالت دارد بر اینکه هر قدر زیارت مکرر شود ثواب و درجه از برای شخص زیاده خواهد بود بی آنکه
فرق باشد ما بین مردان و زنان و ما بین نزدیکی مسافت و دوری او و بالجمله فضیلت تکرار زیارت بقدر امکان
از چیزهائیست که شکی نیست در او و او از آنچیزهائیست افاده میکند او را اخبار هر دو مقام یعنی مقام یازدهم و دوازدهم
علاوه بجمله از عمومات و سایر اخبار و لیکن اول مرتبه که کراهت محقق میشود برای کسیکه منزلش نزدیک باشد ترک
کردن او ست زیارت آنحضرت را زیاده از سه سال بالجمله حرمت و همچنین کراهت از آن اموریست که
قابلیت ضعف و شدت و اشدیت است پس بسبب اختلاف آنکه در مرتبه و قربیت و بعد و ابعدیت مختلف
میشود احکام وقتیکه همهٔ اینها را ملاحظه کردی تمامی اخبار را اگر در یک نسق و نظام دیگر مشتمل نمیشود بچیزیکه موجب
اختلاف و تناقض است بلی باقی ماند در مقام اشکالی و او اینست که امام علیه السلام در بعض از اخبار فرموده که زیارت
کنید آنحضرت را در هر سال یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهرت را این مطلب با آنکه حج بنی خراب میکند اساس
و بنای جمع و توفیق مذکور را و این اشکال با دنی التفاتی از شخص با فطانت مندفع میشود بیان مطلب اینست که احکام چنانچه

[illegible]

بملاحظهٔ اختلاف امکنه و احوال مختلف میشود و همچنین بملاحظهٔ ازمنه و اوقات هم اختلاف پیدا میکند پس میگوییم اما آن تفصیلات
که در اخبار ذکر کرده چکیده‌اش این است مگر در صورت خوف و تقیه و مطابق اخبار که متضمن کراهت اتمام شهر است مختص است
بزمان تقیه و خوف بر خود زائر بلکه بر قبر شریف از ظلم سلاطین جور و نفاق بلکه طایفه کفره و الحاد شاید بزمان صدور
استطاعه از اخبار بزمان تقیه و خوف از اشتهار زیارت بوده بعد تحقق نماند بر تو پوشیده نیست که اخبار مقام سیزدهم چنانکه آنها
مسند و موید بعض احکام و مقامات سابقه بود مثل مقام نفاق و مقام تکرار زیارت و غیر اینها همچنین افاده میکند
مطالب مهمه دیگر را مثل جواز نایب گرفتن در زیارت و ترتیب جمله از آثار بر آن نیابت مثل خلاصی از مرتبهٔ عاق
شدن از اینکه ترک کند زیارت را در عمر خود یا زیاده از چهار سال یا سه سال و غیر از این از سایر آثار و مثل
اینکه مجاورت در نزد قبر شریف از آن اعمالی است که بحسب فضل و شرف علی بالای وی نیست چرا چنین نباشد با اینکه
اقامه یکروز نزد قبر مطهر یعنی در کربلا وقتیکه بدرجه اقامه هزار ماه شد مجاورت از آن اعمالی میشود که در فضل و شرف
و درجه او نمیدانند مگر خدای تعالی و حجج طاهرین او بتحقیق دانستی اینکه در بعض اخبار مثل فرمایش بهشام که هرگاه مثل شما بودیم
در قرب مکان هر آینه هجرت میکردیم بزیارت بتحقیق دلالت میکند بفضل مجاورت بر نظریکه اشاره کردیم باینکه هر روز
از او بمنزلهٔ اقامه هزار ماه است بحسب درجات عظیمه و ثوابهای بسیار و هرگاه بگویی که سابقا اشاره کردی باینکه
این اخبار معارض است با اخبار دیگر نظر باینکه مشتمل است بفرمایش آنها وقتیکه اراده کردی زیارت امام حسین را پس
زیارت کن او را در حالتیکه محزون و غمگین هستی و از خدا مسئلت کن حوایج خود را و مراجعت کن او را آنجا را از برای
خود وطن قرار مده و بتحقیق وعده کردی که دفع کنی معارضه و تدافع را و ذکر نمایی جهت جمع و توفیق مابین اخبار را
جواب گوییم که جمع توفیق مابین این اخبار متصور میشود باقسام عدیده و طرق کثیره اول آنها اینست که عمل نمایی اخباریکه دلالت
میکند بر استحباب مجاورت در کربلا و فضیلت سکنی در آنها بنحو کفایت دویم اینکه گفته شود آنچیزیکه در اخبار نهی شده
مختص بحرم شریف است سیم آنکه مراد از اخبار که نهی میکند تحول در ثنای سالست چنانچه در مجاورت کعبه تا قلب مجاور قساوت
بگیرد چهارم اینکه گفته شود تفصیل در مسئله احسن وجوه و توفیق مابین اخبار است بیان مطلب آنکه بعضی از اخبار دلالت
دارد براینکه سزاوار است از برای زائر اینکه سید الشهدا را زیارت کند در حالت حزن و گرسنه و درد مند
و با خود برندارد سفره که در او ماکولات لذیذه است چنانکه دانستی و کلامی علاوه میشود بر این اخبار آنچه وارد شده در نهی
از استعمال عطریات و سرمه چنانکه در خبر ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فاذا اردت المشی
الیه فاغتسل و لا تطیب و لا تدهن و لا تکتحل حتی تاتی القبر الحدیث یعنی وقتیکه اراده کردی
زیارت آنرا غسل کن و عطر و روغن و سرمه استعمال مکن تا اینکه بزیارت قبر مشرف شوی و چنانچه سزاوار است بشخص زائر
که مراجعت خواهد کرد بوطن خود در همان حالت و هیأت بوده باشد خواه در ایام اقامت او در کربلا و اوقات
زیارت سید الشهدا و خواه در زمان مراجعت بوطن همچنین سزاوار است اینکه مجاور کربلا و ساکن آنجا هم بهمین حالت
و هیأت حزن بوده باشد تا خود را شبیه کند بملائکه ایکه ساکن کربلا هستند و در حرم شریف سید الشهدا زیرا که بدرستیکه
آنها دائم اوقات گریان و نوحه خوان و غبار آلود و محزون و غمگین هستند و با این حالت بودن در ایام مجاورت
از آنچیزهاییست که مشقت دارد و اکثر مردم از آنجهة امر شده‌اند بانصراف و مراجعت از کربلا تا دلهای آنها را قساوت
نگیرد پس این تفصیل چنانچه می‌بینید بهترین وجوه جمع و توفیق است حاصل آنکه هرکسیکه قادر باشد در همه ایام مجاورت تا
ایام خود را شبیه کند بملائکه ایکه ساکنند در کربلا در نوحه کردن و گریه نمودن پس او از کسانیست که برای مجاورت
سزاوار است و ترجیح دارد مجاورت او در کربلا بر مراجعتش و از آن کسانیست که امام علیه السلام امر نموده آنها را در کربلا ماندن
و اگر چنانچه باین حالت نباشد پس بر او است که حرکت نموده و مجاورت اختیار نکند و اگر بیان صحیح‌تر خواسته باشی در این مطلب
پس نظر نما باین دویم مقام که بعد از این خواهد آمد **مقام یازدهم** در بیان اخباریست که متضمن است احوال
ملائکه ایکه ساکنند در کربلا و میبینند در حرم شریف و ملائکه ایکه فوج فوج برای زیارت نازل میشوند
و عروج میکنند از آنهاست آنچه در خبر هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام است

قال

قال وکّل الله بقبر الحسین علیه السلام اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفاً بحقه
شیّعوه حتی یبلغوه مأمنه وان مرض عادوه غدوة وعشیّة وان مات شهدوا جنازته واستغفروا له الی یوم القیمة
حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده خدای تعالی بقبر آنحضرت چهار هزار ملک غبارآلود و پریشان حال گریه میکنند براو
تا روز قیامت هر کسیکه زیارت کند اورا عارف بحقه مشایعت میکنند اورا تا آنکه اورا بوطن خود برسانند و هرگاه
ناخوش شود عیادت میکنند اورا صبح و شام و هرگاه بمیرد بجنازهٔ او حاضر میشوند استغفار میکنند برای او تا روز قیامت
و ابن قولویه از حضرت صادق روایت کرده انّ اربعة آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غبر یبکونه الی
یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الّا استقبلوه ولا یودّعه مودّع الّا شیّعوه
ولا یمرض الّا عادوه ولا یموت الّا صلّوا علی جنازته حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نزد قبر حسین علیه السلام شعث غبار
آلود و پریشان حال گریه میکنند براو تا روز قیامت رئیس آنها ملکی است که اورا منصور میگویند زیارت نمیکند آنحضرت را
کسی مگر اینکه استقبال میکنند اورا و هیچ زائری وداع نمیکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند اورا و ناخوش نمیشود
مگر اینکه عیادت او مینمایند و نمی میرد مگر اینکه بر جنازه اش نماز میکنند و طلب مغفرت کنند بعد از موت او و ابو بصیر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال وکّل بالحسین علیه السلام سبعون الف ملک شعث غبر یصلّون
علیه منذ یوم قتل الی ما شاء الله یعنی قیام القائم ویدعون لمن زاره ویقولون یا ربّ هؤلاء زوّار
الحسین علیه السلام افعل بهم واصنع بهم حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده موکل شده بقبر حسین هفتاد هزار ملک همه غبار
آلود و صلوات میفرستند براو از روز شهادت آنحضرت تا زمان قیام حضرت قائم و بزوار او دعا میکنند و عرض میکنند
پروردگارا اینها از زوار حسین علیه السلام اند احسان نما باینها و علی بن حمزه مثل این خبر را روایت کرده الّا اینکه عوض گریه
یصلّون علیه کل یوم شعثاً غبراً ویدعون لمن زاره و در خبر اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ما بین
قبر الحسین علیه السلام الی السماء السابعة مختلف الملائکة یعنی از مابین قبر حسین تا آسمان هفتم محل آمد
و شد ملائکه است و در خبر دیگر از حضرت محمد باقر علیه السلام روایت شده اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکون
الحسین علیه السلام الی ان تقوم الساعة فلا یأتیه احد الّا استقبلوه ولا یرجع احد الّا شیّعوه ولا
یمرض الّا عادوه ولا یموت الّا ... حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک گردآلود و پریشان حال بر حسین گریه میکنند تا روز قیامت
و کسی بزیارت آنحضرت مشرف نمیشود مگر اینکه استقبال میکنند اورا و مراجعت نمیکند مگر اینکه مشایعت میکنند اورا
و مریض نمیشود مگر اینکه عیادت میکنند اورا و نمی میرد مگر اینکه بجنازهٔ او حاضر میشوند و در خبر دیگر انّ الحسین علیه السلام
لاکرم علی الله من البیت فانّه فی وقت کل صلوة سبعون الف ملک شعث غبر لم تقع بهم النوبة الی یوم القیمة
وانّ البیت یطوف سبعون حاصل مضمون آنکه بدرستی حضرت حسین نزد خدا گرامی تر است از کعبه زیرا در وقت هر فریضه
هفتاد هزار ملک پریشان و غبارآلود بزیارت او میآیند که دیگر تا روز قیامت نوبه بآنها نمیرسد ولی کعبه
طواف میکنند اورا هر روز هفتاد هزار ملک و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ما خلق الله
خلقاً اکثر من الملائکة وانّه لینزل کل یوم من السماء وکل مساء سبعون الف ملک یطوفون بالبیت لیلتهم حتی
اذا طلع الفجر انصرفوا الی قبر النبی صلعم فسلّموا علیه ثم یأتون قبر امیر المؤمنین علیه السلام فیسلّمون علیه
ثم یأتون قبر الحسین فیسلّمون علیه ثم یأتون قبر الحسین فیسلّمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان تطلع الشمس
ثم تنزل ملائکة النهار سبعون الف ملک فیطوفون بالبیت الحرام نهارهم حتی اذا دنت الشمس للغروب
انصرفوا الی قبر رسول صلی الله علیه و آله فیسلّمون علیه ثم یأتون قبر امیر المؤمنین فیسلّمون علیه ثم
ثم یأتون قبر الحسین فیسلّمون علیه ثم یأتون قبر الحسین فیسلّمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان تغیب
الشمس ... حاصل مضمون آنکه خلق نفرموده خدای تعالی مخلوقی زیادتر از ملائکه و در
نازل میشود هر روز و شب از آسمان هفتاد هزار ملک طواف میکنند خانهٔ کعبه را از اول شب تا صبح و قتیکه
صبح طلوع کرد بر میگردند بقبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلام عرض میکنند پس از آن میآیند بقبر امیر المؤمنین

وسلام میکنند براو پس از آن میآیند بقبر امام حسن ع و سلام میکنند بعد از آن میآیند بقبر حسین ع و سلام کرده عروج
میکنند تا آنکه قبل از آنکه آفتاب غروب کند و در خبر دیگر که دور قبر آنحضرت چهار هزار ملک گرد آلود تا روز قیامت
گریه میکنند بر آنحضرت و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام که دور قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک غبار آلود
و پریشان حال گریه میکنند براو تا روز قیامت و در خبر دیگر است از حضرت باقر علیه السلام ان حول قبره
سبعین الف ملک شعثا غبرا یبکون علیه الی ان تقوم الساعة یعنی دور قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک غمگین و گرد آلود گریه میکنند
براو تا روز قیامت و ابن تغلب از حضرت صادق ع حدیثی نقل کرده که اربعة آلاف ملک هبطوا یریدون
القتال مع الحسین علیه السلام فلم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا فی الاستیذان فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام
فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه
ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علیه واستغفروا
له بعد موته الحدیث حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نازل شدند تا یاری نمایند حضرت حسین را آنحضرت
ایشان را اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را بپرسند دوباره نازل شدند دیدند حضرت حسین بدرجه شهادت رسیده
پس پریشان و گرد آلود بر دور قبر آنحضرت هستند و گریه میکنند براو تا روز قیامت و رئیس آنها ملکی است منصور نام زائری
زیارت نمیکند آنحضرت را مگر اینکه استقبال میکنند او را و وداع نمیکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند او را و مریض
نمیشود از زوار مگر اینکه عیادت میکنند او را و نمیمیرد کسی از آنها مگر اینکه نماز میخوانند براو و طلب مغفرت میکنند
بعد از وفات او تا آخر حدیث مقام شانزدهم در بیان اخباریست که دلالت دارد بفضل کربلا و شرف او
و فضیلت تبرک خاک او و ابن ابی یعفور از حضرت صادق حدیثی روایت کرده در فضیلت زیارت قبر حسین
و از جمله فقرات اوست قال والله لو انی حدثتکم فی فضل زیارته لترکتم الحج رأساً وما حج احد منکم ویحک
اما علمت ان الله اتخذ کربلاء حرماً آمناً مبارکاً قبل ان یتخذ مکة حرماً قال ابن ابی یعفور قد فرض الله علی
الناس حج البیت من استطاع ولم یذکر زیارة قبر الحسین علیه السلام قال وان کان کذلک فان هذا شیء
جعله هکذا اما سمعت قول امیر المؤمنین ان باطن القدم احق بالمسح من ظاهر القدم ولکن الله فرض هذا علی العباد
اما ان الاحرام لو کان فی الحرم کان افضل لاجل الحرم ولکن الله صنع ذلک فی غیر الحرم حاصل مضمون آنکه فرمود بخدا قسم که اگر خبر دهم
فضیلت زیارت او را هر آینه بالکلیه حج را ترک میکردید و کسی از شما بحج نمیرفت وای بر تو آیا نمیدانی که خدا
کربلا را حرم مبارک و امن قرار داد قبل از اینکه مکه را حرم قرار دهد ابن ابی یعفور عرض کرد که خدا تعالی بر مردم حج خانه کعبه را
واجب فرموده در صورت استطاعت و ذکر نفرموده زیارت قبر حسین را فرمود هرگاه امر چنین قرار یافته باشد
این چیزیست که چنین فرموده آیا نشنیده فرمایش حضرت امیر المؤمنین را که میفرماید باطن قدم سزاوارتر بود بمسح کردن از ظاهر
قدم لیکن خدا تعالی چنان واجب نموده بر بندگان و آیا ندانسته که احرام هرگاه در خود حرم باشد افضل بود از جهة
احترام حرم معهذا خدا در غیر حرم قرار داده و عمران بن یزید از حضرت صادق روایت نموده ان ارض الکعبة قالت
من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری یأتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله وامنه فاوحی الله الیها
کفی وقری ما فضل ما فضلت به فیما اعطیت کربلاء الا بمنزلة الابرة غمست فی البحر فحملت من ماء البحر
ولولا تربة الحسین علیه السلام ما فضلتک ولولا ما تضمنته کربلاء لما خلقتک ولا خلقت البیت الذی افتخرت به
فقری واستقری وکونی دنیا متواضعاً ذلیلاً مهیناً غیر مستنکف ولا مستکبر لارض کربلاء والا سختک وهویت بک فی نار جهنم
حاصل مضمون آنکه میفرماید زمین کعبه بمقام مفاخره آمد و گفت کیست مثل من با آنکه خانه خدا در من قرار داده شده که مردم
از راههای دور بسوی من میآیند و حرم خدا و امن او در من قرار داده شده پس از جانب خدا ندا رسید آرام باش و خود را
نگهدار نسبت فضل تو نزد فضائلیکه بزمین کربلا اعطا شده نیست مگر بقدر رطوبت سر سوزنی که بدریا فرو برند
و اگر چنانچه تربت حسین نبود ترا فضیلت نمیدادم و هرگاه نبود آنکسیکه در کربلا دفن شده هر آینه ترا خلق نمیکردم
و خلق نمیکردم آن خانه را که بآن فخر مینمائی پس در جای خود آرام گیر و ذلیل و پست و متواضع باش و تکبر و استنکاف مکن بزمین

والا ترا بمیخ میکنم و باتش جهنم میاندازم ابی جارود از علی ابن الحسین علیه السلام روایت کرده قال اتخذ الله کربلا
حرما قبل ان یتخذ مکة حرما باربعة وعشرین الف عام وانها تزهر لاهل الجنة کالکوکب
الدری الی آخر الحدیث ۱۳، حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرمود خدا قرار داده زمین کربلا را حرم قبل از آنکه
مکه را حرم اخذ کند بیست و چهار هزار سال پیش و بدرستی زمین کربلا میدرخشد باهل بهشت مثل ستارهٔ درخشنده
صفوان جمال از حضرت صادق روایت کرده ان فضل الارضین والمیاه بعضها علی بعض فمنها ما تفاخرت
فمنها ما بغت فما من ارض ولا ماء الا عوقبت لترک التواضع لله حتی سلط الله الکعبة المشرکین وارسل الی
زمزم ماء مالحا فافسد طعمه وان کربلا وماء الفرات اول ارض واول ماء قدس الله تعالی وبارک
علیه فقال لها تکلمی بما فضلک الله فقالت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی
ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی بل شکرا لله فاکرمها وزادها بتواضعها
وشکرها لله بالحسین واصحابه ثم قال الصادق علیه السلام من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله
حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرمود بدرستی خدا تعالی زمین و اقسام آبها را تفضیل داده بعض آنها را بعض دیگر پس از آنها بعضی
بمقام مفاخره آمده و بعضی از حد خود تجاوز کرده پس هیچ زمینی و آبی نمانده مگر اینکه بجهة ترک تواضع بخدا معاقب
گشته حتی اینکه مسلط فرمود خدا تعالی بر مشرکین آب شور را بآب زمزم مخلوط نموده از اینجهة طعم او فاسد گشته و اما کربلا
و آب فرات اول آب و زمینی است که خدا پاک و مبارک خلق و بوی خطاب کرد بفضیلتی که خدا بتو عطا فرموده پس
زمین کربلا عرض نمود منم زمین خدا که مقدس و مبارک نموده مرا و شفا در خاک و آب من قرار داده فخر نمیکنم بلکه
خاضع و ذلیل هستم بکسیکه این شرافت را بمن عطا فرموده و مفاخره نمیکنم بآنکه در رتبه از من کم است بلکه شکر میکنم خدا را
از آنچه خدا تعالی گرامی داشت او را و او زیاد نمود فضیلت او را باینکه مدفن حضرت حسین و اصحاب وی قرار داد بجهة
تواضع و شکر او پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کسیکه تواضع کند بخدا خدا او را سر بلند میکند هر کسیکه تکبر
نماید او را پست میکند و عمر ابن ثابت از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال خلق الله کربلا قبل ان یخلق
الکعبة باربعة وعشرین الف عام وقدسها وبارک علیها فما زالت قبل ان یخلق الله الخلق مقدسة مبارکة
ولا تزال کذلک ویجعلها الله افضل ارض فی الجنة حاصل فرموده خدا تعالی کربلا را بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت کعبه
خلق و او را پاکیزه و مبارک قرار داد چنانچه قبل از خلقت مخلوقات آن زمین را پاکیزه و مبارک فرموده و خواهد بود
و خدا تعالی او را بهترین زمین بهشت قرار داده و ابی حمزه ثمالی از علی ابن الحسین روایت کرده فی قوله تعالی فحملته فانتبذت
به مکانا قصیا قال خرجت من دمشق حتی اتت کربلا فوضعته فی موضع قبر الحسین علیه السلام ثم رجعت لیلتها
حاصل مضمون آنکه در تفسیر آیهٔ شریفه پیغمبر فرمود جناب مریم از دمشق بیرون آمده رسید بکربلا و در مکان قبر مطهر وضع حمل نمود
باز مراجعت نمود **تذنیب** و در وی تزنور است و بیان ملکوتیت متعلق باین دو مقام بدانکه آن کسیکه ساکن
زمین مقدس کربلا و مجاور آن بقعهٔ شریفه برای زیارت قبر سید الشهداء است سزاوار است اینکه متصف شود
بصفات یکی از این دو قسم ملائکه که ساکنین آن زمین مقدسه و مجاورین بقعهٔ مبارکه هستند یعنی بصفات
آن چهار هزار ملک باشند که همه پریشانحال و گرد آلود و نوحه کننده و گریه کننده بر سید الشهدا علیه السلام است
و علاوه بر این صفت دیگری هم دارند که عبارت است از استقبال زوار و مشایعت آنها و عیادت مریضهای
آنها را در هر صبح و شام و حاضر شدن بجنازهٔ آنها و نماز کردن بر آنها و طلب مغفرت کردن برای آنها و یا بصفات ملائکهٔ
دیگر باشند یعنی آن هفتاد هزار ملک که همه پریشانحال و غبار آلود که از روز شهادت آنحضرت بروی صلوات
میفرستند و دعا میکنند بزوار او و عرض میکنند پروردگارا اینها از زوار حسین علیه السلامند اجابت را بحق
آنها شامل فرما پس شخص محب رسد باینکه صفات مذکوره را کسب نمود شبیه میکند بسبب او خود را بیکی از آن دو طایفه
ملائکه که در بقعهٔ مبارکه هستند در صفات آنها پس خوشا بحال کسانیکه مجاورند و الا باید جد و جهد نماید در مراعات
آداب ظاهریه و شروط معنویه طلبیه که در باب زیارت مذکور است پس از آن بوطن خود مراجعت نماید خود

بجهة اینکه شیعه کنند طایفهٔ سیم از ملائکه که بجهة زیارت از آسمانها نازل میشوند و بعد از زیارت بمنازل و معابد
خود عروج مینمایند پس باید ترسید کسیکه مجاور قبر سید الشهدا و ساکن بقعهٔ مبارکه باشد از اینکه بیاد از احترام
مذکوره خود را خارج نماید و داخل تحت حزب اهل معاصی بشوند مثل اکثر اهل این زمان و غالب مجاورین که در آن
زمین مقدسه بانواع معاصی و ذنوب مرتکب میشوند بمعصیت خدا که در سایر بلدان جرئت نمیکنند بارتکاب آنها
کسیکه در آنجا معصیت کند معصیت بمهابت سیئات چنانچه اعمال حسنه ثواب دارد همچنین معاصی و ذنوب در آنجا
بعقوبات مضاعفه میرسد و بجهة هتک حرمت احترام این بقعهٔ مقدسه و احترام آن بزرگوار که در این زمین خوابیده است
حاصل آنکه این نوع مجاورت نتیجه ندارد بلکه باعث سخط و غضب خدا است پس لابد است کسیکه مجاور و صاحب
بصیرت تامه و ملکه نورانیه ملکوتیه باشد تا قدر این زمین مقدسه و مدفون آنجا را بشناسد آنچنانکه بعضی از نیکان
از علما و اخیار و صلحاء فضلای ابرار که در این زمین مقدسه اجتناب مینمودند از ارتکاب مکروهات بلکه از
آمدن بسیاری از مباحات و بعضی از آنها بلکه جمعی از آنها بول و غایط در این زمین نمیکردند بلکه بظرفی مثل خم
و طشت و مثال این پس از آن میبردند بمکانی که خارج از حدود زمین کربلا بود خالی میکردند و از آنها داخل نمیشدند
بحرم مگر بکمال خضوع و خشوع و حضور قلب و جریان سرشک از دیدگان و بتحقیق شنیده‌ام حکایت عجیبه و واقعه غریبه
که پنجاه سال قبل اتفاق افتاد و حاصل او اینکه شخصی از بزرگان هند بکربلا مشرف شد و از زمان ورود و مکث
بحرم مبارک حاضر نگشت بلکه هر وقت که اراده زیارت مینمود به پشت بام منزل خود میرفت عرض میکرد السلام
علی سید الشهدا و اهل آنمکان بسبب آن میگفتند این خبر بنقیب آن زمان که سید اجل آقا سید مرتضی بود بمنزل او آمده
ملامت بسیاری نمود و امر نمود که بحرم حاضر شود آنشخص به سید عرض کرد یا نقیب الاشراف از من لباس
بسیار و چیزهای گران بها بگیر و مرا امر مکن که بحرم شریف حاضر شوم سید از آن همت عالی و شیمهٔ هاشمیه که داشت
از حرف او بغیظ آمد و او را امر نمود باینکه در حرم شریف حاضر شود در آنحال آنشخص برخاسته غسل نمود
پاکیزه ترین لباس خود را پوشیده از منزل خود بیرون آمد پا برهنه با سکینه و وقار و با کمال خضوع و خشوع
در حالتیکه دانه‌های اشک بر صفحات رخسارش جاری بود تا رسید به صحن شریف و در آنجا سجده طولی
سجده نمود و زمین را بوسید چون سر از سجده برداشت مثل جوجه مرغ میلرزید و مرتعش بود و رنگ او متغیر و زرد
شد که گویا روح از ثلث بدن او بیرون رفته از آنجا گذشت تا رسید به کفشکن همانجا که اول سجده
افتاده و زمین را بوسید و حالت او بحالت نزع شبیه بود چون بالای ایوان مبارک رسید آمد تا بدر رواق
چون چشمش بقبر شریف افتاد آه پر دردی مثل آه زن فرزند مرده کشید و گفت آیا اینجاست مدفن سید الشهدا
آیا اینجاست قتلگاه سید الشهدا پس از آن نعره بلندی کشید و روح از بدن او مفارقت کرد بالجمله شخص زائر
و مجاور لابد است از اینکه متصف باشد بملکه نورانیه و صفات حسنه و محمد ابن مسلم از حضرت صادق روایت میکند

إذا خرجنا إلى أبيك أفلسنا في حج قال بلى قلت فيلزمنا ما يلزم الحاج قال ماذا قلت من الأشياء التي يلزم
الحاج قال يلزمك حسن الصحابة لمن يصحبك ويلزمك كثرة ذكر الله تعالى ويلزمك نظافة الثياب ويلزمك
الغسل قبل أن تأتي الحائر ويلزمك الخشوع وكثرة الصلوة والصلوات على محمد وآل محمد ويلزمك التوقير
لأخذ ما ليس لك ويلزمك أن تغض بصرك ويلزمك أن تعود على أهل الحاجة من إخوانك إذا رأيت منقطعا
والمواساة ويلزمك التقية التي قوام دينك بها والورع عما نهيت عنه والخصومة وكثرة الأيمان والجدال
الذي فيه الأيمان فإذا فعلت ذلك تم حجك وعمرتك واستوجبت من الذي طلبت ما عنده بنفقتك أن تنصرف

حاصل مضمون اینکه میگوید عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام آیا مادامیکه بزیارت پدرت میرویم مثل اینست
که بحج عازم گشته‌ایم فرمود بلی عرض کردم آنچه بحج کننده لازم است با ما هم واجبست فرمود ترا لازم است نکو بودن در حق
یارانیکه همراه تو باشند و لازم است ترا قلت گفتار مگر بخیر و ذکر کردن خدا تعالی و لازم است پاکیزگی لباس و غسل
پیش از دخول بحایر و لازم است ترا خشوع و نماز بسیار و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و لازم است

ولازمست تو قیر بپای گرفتن آنچه که ترنیست و اینکه چشم خودرا بپوشی و هرکه از برادران تو محتاج باشد مواسات نمائی
و تقیه کردن که قیام دین تو باوست و پرهیز نمودن از آنچه که نهی شده و از خصومت و بسیار یاد قسم و جدالیکه
در آن قسم باشد زیرا که اینها را بعمل آوردی حج و عمره تو تمام میشود و مستحق باشی از کسی که میخواهی آنچه در نزد اوست
برای نفقهٔ خود و اینکه رحمت و مغفرت و رضوان شامل تو باشد اینست حدیث و مخفی نماند که از این خبر معلوم شد استحباب
صلوات بسیار نزد قبر سید الشهدا علیه السلام پس هرکه اخذ نماید همهٔ آنچه را که سابقا ذکر نمودیم و در آنها فکر کند
میداند نمازیکه نزد قبر امام حسین مثل حج طاهرین میگذارد نسبت بسیار امکنه مانند نسبت ذره بآفتاب و قطره بدریاست
و در خبر مفضل بن عمر است قال الصادق علیه السلام فی حدیث طویل فی زیارة الحسین علیه السلام ثم تمضی
یا مفضل الی صلواتک ولک بکل رکعة رکعتها عنده کثواب من حج الف حجة او اعتمر الف عمرة کو یا حضرت صادق علیه السلام
فرموده در حدیث طویلی در باب زیارت حضرت امام حسین بعد ای مفضل میروی بسوی نماز خود و برای تست بهر رکعت
که در نزد قبرش میگذاری مانند ثواب کسیکه هزار حج بکند و هزار غلام آزاد نماید و هزار مرتبه در راه خدا جهاد کرد
و در خبر ابن ابی عمیر از مردی از حضرت باقر علیه السلام قال قال لرجل یا فلان ما یمنعک اذا عرضت لک حاجة
ان تاتی قبر الحسین علیه السلام فتصلی عنده اربع رکعات ثم تسئل حاجتک فان الصلوة المفروضة عنده
تعدل الف حجة والصلوة النافلة تعدل عنده عمرة کو یا که حضرت بمردی فرمود ای فلان زمانیکه ترا حاجتی
پیش آید چه مانع میشود ترا که بیائی نزد قبر امام حسین پس در نزد آن چهار رکعت نماز بگذاری بعد حاجت خود را سؤال
نمائی بدرستیکه نماز واجبی در نزد آن برابر است با حج و نماز سنتی برابر است با عمره و در خبر دیگر است و ما من اب
یصلی عنده رکعتین او اربعا ثم یسئل الله حاجته الا قضاها وانه لیحفه کل یوم ملک　　الحدیث
نیست کسیکه بیاید نزد قبر آنسرور و بگذارد نزد او دو رکعت یا چهار رکعت بعد حاجت خود را از خدای تعالی سؤال کند
مگر اینکه برآورده نماید حاجت او را و احاطه مینماید او را هر روز هزار ملک و در خبر دیگر است نماز بگذار نزد سر
امام حسین و در خبر دیگر است بدرستیکه نماز گذاردن نزد قبرش برابر است با مقصد نماز و در جملهٔ بسیاری
از اخبار است کسیکه زیارت کند امام واجب الطاعه را بعد از وفات او و نماز بگذارد نزد قبرش دو رکعت
یا چهار رکعت نوشته میشود برای او یک حج و عمره اینست حدیث پس هرگاه بگوید که تو اقرار کردی بدرستیکه ثواب نماز
گذاردن نزد قبور حجج طاهرین علیهم السلام حد و حصر ندارد و حال آنکه در این اخبار حد داده شده است و درجه ای
ثواب بیان گشته با وجود آنکه آنها هم مختلف میباشند میگوئیم اصل حد قرار دادن که در اخبار وارد است بملاحظهٔ فهم سؤال
کنند کانست و با اینست که بفهم ایشان نزدیکست ز بیان واقع و ذکر علل بعضی امریست زیرا که بحضرت ائمه
معصومین خدای تعالی بیان علتهای بعضی امر به را تفویض نموده باینمعنی که ایشان مخیرند در بیان علل و حکم بعضی امر به میان
و اینکه ذکر نمایند بعضی علة و اقعیه را بر حکم و میان اینکه ذکر نمایند شبههٔ سؤال کننده را اگرچه آن علة و اقعیه بر حکم
نباشد پس از اینست تعدد بیانات که از ایشان صادر شده و مختلف گشته نسبت بیک حکم و این در جاهای
بسیار اتفاق افتاده از مسائل و احکام چنانکه مخفی نیست بر کسیکه تتبع بابهای کتاب علل شرایع نموده که از مؤلفات
صدوق است و منه آن که در اینباب جمیع شده و اما وجه اختلاف در حد قرار دادن در این اخبار مذکوره
بجهه اختلاف زائرین است در مقام معرفت بحق ائمه و بوثوق و حب تمام بر خدا و رسول و ائمه در مقام زیارت او
باینمعنی که داعی بر زیارت اینها باشد و بجهة ارتکاب زحمتهای بسیار در راه زیارت و غیر از این از امور
بسیار و برای مفقود شدن همهٔ اینها و مخفی نماند بدرستیکه اختلافات بسیار که در باب زیارت و بیان درجات
ثواب آن که در اخبار واقع شده بجهت اینست و سؤال مینمائیم از خدای تعالی اینکه توفیق دهد مرا بر بیان تمام و بسط کافی
در اینمعنی و اگر کوئی چه چیز ترا داعی شد باینکه گفتی نماز کردن در سایر مکانها نسبت بنمازیکه در نزد قبور حضرت
رسول و فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ معصومین علیهم السلام مانند نسبت ذره است بآفتاب یا قطره ایست بسوی دریا و آیا این
معنی را استنباط نمودی از ملاحظهٔ مقامات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از ملاحظهٔ آنکه در بابها و مقامات

بسیار در زیارت حضرت سید الشهداء و آنچه در شان کربلا وارد شده تا بعد از اینها هم خبردار شدی بچیزی دیگر تا این چیز
از قبیل جزء آخر است از علت تامه جواب گویم پس بعد از اینها بچیزی دیگر رسیدم که در صحیح ابن عمیر بود که از حضرت صادق
پرسیده قلت له انی اکره ان اصلی فی مساجدهم فقال علیه السلام والله ما من مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی او وصی
نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فادوا فیها الفرائض واکثروا فیها
النوافل اه عرض کردم ناخوش دارم که نماز بگذارم در مسجد ایشان حضرت فرمود قسم بخدا هیچ مسجدی نیست
مگر اینکه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده و قطره از خون او بآن بقعه رسیده پس خدا دوست داشت
که در آنجا او را ذکر نمایند پس ادا کنید در آنها نمازهای واجبی را و بسیار بگذارید در آنها نمازهای سنتی را این حدیث
و تقریب استدلال باین خبر ظاهر است زیرا که فهمیده شد از آن علت فضیلت مساجد هر مسجد که باشد از بزرگ و کوچک
و دو مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه نیست آنچه اشاره شده بآن در خبر از اینکه مساجد بنا نشود مگر بر قبر پیغمبر و یا وصی
پیغمبری یا بر آنچه قطره از خون پیغمبر یا وصی پیغمبر بر آن رسیده و بعبارت دیگر بدرستیکه تفاوت و اختلاف در مساجد
بجهة مراتب فضل و درجهای شرافت ظاهر شده از تفاوت و اختلاف در آنچه که مساجد بر آن بنا شده باین معنی
که هر مسجد از مساجد محل دفن جماعت بسیار از انبیا و اوصیا است و از این جهة مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه که عزیز
و عظیم تر بوده اند از جهة مرتبه و درجه و همچنین است حال در آنچه واقع باشد باین معنی هر مسجد از مساجد یکه در سایر شهرها
هرگاه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری هر آینه مسجد بزرگ تر خواهد بود در این شهر که آن در است و همچنین میشد مسجد بزرگتر
در این شهر هرگاه ریخته باشد در آن خون بسیار پیغمبر یا وصی از خونهای ریخته شده در سایر مساجد این شهر پس این قطرها
از خونهای پیغمبر یا وصی که در این مکان یافته میشود بسبب نقل ملائکه است این خونها را از محل قتل آن پیغمبر یا وصی باین مکان اگرچه
میان آنها مسافت دور باشد بعد بدرستی هر مسجد یکه در آن خون کم باشد مسجد محله یا بازار یا قریه یا مثل اینها میباشد
خلاصه در روی زمین مسجدی نیست مگر آنکه بنا شده بر قبر جماعتی از پیغمبر یا اوصیا و یا بر قبر یک پیغمبر و یک وصی یا بجهة
ریختن قطرهای بسیار از خون پیغمبر یا وصی یا یک قطره پس ازینکه دانستی که اختلاف ثوابها و درجهای نماز
کردن در مساجد از جهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت آن مسجد است و همچنین از کوچکی و اندکی قدر و شرف مسجد و بدرستیکه
اختلاف و تفاوت بجهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت و کوچکی قدر و اندکی شرافت از جهة اختلاف و تفاوتیست که اشاره
بآن نمودیم بیقین و قطع میفهمانی آنچه بآن اشاره کردیم از اینکه نماز گذاردن نزد قبر حضرت رسول و همچنین نزد قبور
اولاد معصومین او از آن چیزهاست که فضل و ثواب آن بشماره در نیاید بعد مخفی نماند که این خبر شریف امور مهمه
و احکام بسیار را می فهماند پس در اینجا بعضی از آنها اشاره مینمائیم مانند پاک بودن خون پیغمبر یکه کشته شده و یا وصی
او و این فهمیده میشود از فرمایش آنسرور که فرمود رسیده بآن بقعه قطره از خون او و خدا دوست داشت اینکه
در آنجا ذکر شود و تقریب ظاهر است زیرا که محبت خدا متفرع گشته بر رسیدن این خون بر آن بقعه و خدا تعالی
دوست نمیدارد خون نجس را مطلقا و ممکن است تعمیم دادن لفظ خون به خونهای ائمه انبیا و اوصیا بسبب عدم
قول بفصل و تمطلیب نسبت بخونهای پیغمبر یا و اولاد معصومین او از آن چیزهاست که در آن اشکالی نیست و دلالت میکند
بر آن علاوه از آنچه ذکر شد قول خدا تعالی در آیه تطهیر و جز این نیست که اراده مینماید خدا اینکه ببرد از شما اهل بیت رجس و آلودگی را
و طاهر و مطهر گرداند پس بدرستیکه آیه چنانچه از دلیلهای قاطعه است بر عصمت اهل کسا همچنین از ادله دلالت
کننده است بر تطهیر با جمله بسیاری از فقرات دعاها و زیارتها بلکه از جمله فقرات زیارات پاک شدن خون شهدا
در خدمت سید الشهدا علیه السلام شدند نیز فهمیده میشود لیکن خونهای ایشان که در کربلا ریخته شد پس هر که خواهد
بتفصیل خبردار باشد در شرح این خبر پس او را باید رجوع بکتاب ما شرح منظومه در فقه امامیه بعض از کلام که
متعلق است بخون سید الشهدا علیه السلام در بعض مجالس این کتاب ذکر مینمائیم مثل طلب آخر در اوهام تنویر
و بیان ملکوتیت پس هرگاه تو اصل او فی و میزان کامل تو خواهی در باب نسبت بیان آنکه نباشد شرافت
از بیت الله الحرام و بیت المقدس و مشاهد مقدسه و مساجد بزرگ نیز نسبت بعضی را به بعضی پس ملاحظه کن نسبت را

در بیان کتابهائیکه در حق و نازل شده اند در آنها پس رسیکه پیغمبر را نسبت سیدی بنبوت پیغمبر ما که حبیب خدا است
بیاید آنها را بسبیل کتاب کریم امتی از امتهای او مانند قول خدا تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ
وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و بتحقیق ثابت شده باجماع امة دینها بدرستیکه پیغمبر خدا آنچنانکه
او افضل است از هر یک یک این امت پس همچنین او افضل از ائمه اثنا عشر است پس هرگاه خواستی این معنی را نیز ثابت نمائی
در باب ائمه که از عترت پیغمبر هستند نقل کتاب پس بخوان قول خدا تعالی را قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا یعنی بگو یا محمد
بیائید بخوانیم پسران خود را و تقریب در استدلال بر آن در غایت ظهور است زیرا که آیه ثابت مینماید که آنچه از فضائل
و کمالات که برای حضرت رسول است برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز است پس بدلیل خارج نیست مگر پیغمبری و هرگاه اینها
در شان امیرالمؤمنین ثابت شد در شان سایر ائمه نیز ثابت میشود باجماع مرکب و اگر گوئی که این مطلب موقوف بر شان
در تحقیق مجمل مشکلی واو است حدیثی است که در زمانها مشهور است که مامون بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد ما
الدليل على خلافة جدك قال عليه السلام انفسنا فقال المامون لولا نسائنا فقال الرضا عليه السلام لولا ابنائنا فسكت المامون
که دلیل چیست بخلافت جدت حضرت فرمود لفظ انفسنا در آیه مباهله مامون عرض کرد هرگاه نسائنا نبود حضرت
فرمود هرگاه ابنائنا نبودی مامون ساکت شد این بود حدیث بیان مقصود از این سؤال و جواب را که در این خبر است
میگویم بدرستیکه جواب اول از امام علیه السلام مبتنی است بعضی از مقدمات یکی آنکه در روز مباهله نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
حاضر نبودند مگر اصحاب کسا و این از خبرهائی است که اجماع امت بر آنست و آنکه جایز نیست مقدم داشتن
مفضول بر افضل و این هم از آنهاست که عدلیه قائل بر آنست و مامون خود را از آنها میشمرد و آنکه جایز نیست حمل
انفسنا بر نفس پیغمبر برای چند وجوه اما اعتراض مامون مبتنی است بر اینکه شاید مراد از انفسنا جماعتی از اصحاب
باشد الا آنکه حاضر نشدند از آنها مگر امیرالمؤمنین پس وقتیکه این احتمال راه یافت شاید انفسنا اطلاق شده بجماعتی
از صحابه و هرگاه یکی مقدم شد از ایشان بر امیرالمؤمنین دیگر قاعده عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل راه نمی یابد
و این احتمال را محکم مینماید لفظ نسائنا باین تقریب که مراد از نسائنا جماعتی از زنان بوده مگر اینکه حاضر نشده از ایشان مگر فاطمه
و نیز مانیکه در فقره نسائنا خوانده شد کلام جمع باشد و حاضر شده شخص لازم است حمل فقره انفسنا نیز بطریق تا تغییر سیاق
لازم نیاید در میان فقرات آیه پس امام علیه السلام جواب داد بدرستیکه فقره ابنائنا باعث میشود حمل آن دو فقره را
به بودن خوانده شده خود حاضر شده و همچنین زنان خوانده شده و زنان حاضر شده خود خوانده شده زیرا که در فقره
ابنائنا دو خوانده شده خود دو حاضر شده است و دو حاضر شده دو خوانده شده اند و بتقریر ترجم مراد از جواب حضرت اینست که
چنانچه مراد از انفسنا مردان باشد بقرینه نسائنا که مقابل او است دیگر احتیاج بذکر ابنائنا نداشت زیرا که ایشان داخل انفسنا
میگشتند پس ذکر او دلالت دارد بر اینکه مراد از ابنائنا خود حسنین است و بس و مراد از انفسنا هم امیرالمؤمنین و از نسائنا
فاطمه زهرا علیها السلام باشد تا تفکیک سیاق لازم نیاید **مقام هفدهم** در اشاره باخبار ناطقه بر اینکه
زیارت حضرت امام حسین افضل است از آزاد کردن بنده و صدقه و جهاد بعبارت دیگر اخباریکه دلالت مینماید
باستحباب مقدم نمودن سید الشهدا علیه السلام را باین امرها و همچنین اخباریکه دلالت دارد باستحباب تقدیم
زیارت سید الشهدا علیه السلام بر این امور و همچنین اخباریکه دلالت دارد بر استحباب اختیار کردن زیارت
آنسرور بر حج و عمره و در خبر صحیح نیز از حضرت صادق روایت شده من اتى قبر الحسين عليه السلام عارفا بحقه
كتب الله له اجر من اعتق الف نسمة وكان كمن حمل على الف فرس ملجمة في سبيل الله فرمود هر که بیاید بزیارت قبر حسین علیه السلام
در حالتیکه عارف باشد بحق او مینویسد خدا تعالی برای او اجر کسیکه هزار بنده آزاد کرده باشد و میباشد مانند کسی که
هزار اسب زین و لجام شده در راه خدا بدهد پس این روایت را محمد روایت کرده و در خبر ابی سعید مدائنی است
قال قلت للصادق عليه السلام جعلت فداك اتى قبر الحسين قال نعم يا ابا سعيد ائت قبر ابن رسول الله صلى الله عليه وآله
اطيب الطيبين واطهر الطاهرين وابر الابرار فاذا زرته كتب الله لك عتق خمس وعشرين رقبة الحديث
گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو گردم بروم بزیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی یا ابا ... برو

فرزند رسول خدا که پاکیزه تر پاکیزه ها و طاهر تر طاهرات و بهترین بهتران است زمانیکه او را زیارت مینمائی مینویسد خدا از
ثواب آن از برای تو در دست بیست و پنج بنده و روایت نموده آن از ابو یه در مزار بچند سند و همچنین کسیکه پیش از او ست و در خبر
ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کتب الله له ثواب الف حجة مقبولة
وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وفي خبر او یعنی هرکه زیارت کند قبر امام حسین را در حالتیکه بحق او عارف باشد بنویسد
خدا برای او ثواب هزار حج قبول شده و بیامرزد برای او آنچه از گناهان گذشته و آنچه میآید و در خبر زید شحام است از حضرت صادق
زیارة قبر الحسین علیه السلام تعدل عشرين حجة وافضل من عشرين حجة یعنی زیارت قبر امام حسین مقابل بیست حج است بلکه افضل از
بیست حج و عمره است و در خبری از حضرت صادق علیه السلام قال لرجل ایما احب الیک ان تحج عشرین حجة وتعتمر عشرين عمرة او
تحشر مع الحسین علیه السلام فقلت لا بل احشر مع الحسین قال فزر ابا عبد الله علیه السلام الحدیث یعنی
که آنحضرت بمردی فرمود آیا کدام یک محبوبتر است نزد تو اینکه بیست حج و عمره نمائی یا محشور باشی با حسین علیه السلام عرض کرد که
محشور باشم با حسین علیه السلام فرمود پس زیارت کن ابی عبد الله علیه السلام را و در خبر دیگر فرمود زیارت آنحضرت و صحبت او
و بهتر است از حج و عمره تا بیست حج و عمره شمرد بعد فرمود مقبول و مبرور شده و در خبر دیگر است فان قبر ابن رسول
الله صلی الله علیه و اله اطیب الطیبین واطهر الطاهرین وابر الابرار فاذا زرته کتب الله لک خمسة وعشرين حجة
وفي خبر آخر کتب الله لک اثنتین وعشرين عمرة و تمت الحدیث واخر الکلام نحو الملک العلام الحدیث
فرمود پس بتحقیق فرزند رسول الله که پاکیزه تر پاکیزگان و طاهر تر طاهرین و نیکو تر نیکو کاران است زمانیکه او را زیارت
مینمائی مینویسد خدا از برای تو ثواب آن بیست و پنج حج و در خبر دیگر مینویسد بیست و دو حج و در خبر دیگر است من اتی قبر
الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کان کمن حج مائة حجة مع رسول الله صلی الله علیه و اله وكتب الله له ستا حجة هرکه بیاید
بقبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی باشد که صد حج کرده با رسول الله و در خبر دیگر مینویسد خدا از برای او شصت حج
قبول شده و در خبری فرمود تا سه حج قبول شده و خوب و پاکیزه شده با رسول الله صلی الله علیه و آله و در خبر ابن عباس
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انه اخبره بقتل الحسین علیه السلام الی ان من زاره عارفاً بحقه کتب الله له
ثواب الف حجة والف عمرة الا ومن زاره فقد زارني ومن زارني فكانما زار الله وحق على الله ان لا يعذبه بالنار
الا وان الاجابة تحت قبته والشفاء في تربته والائمة من ولده وفي خبر آخر عن الصادق
علیه الصلوة والسلام الحدیث یعنی آنحضرت او را خبر داد بشهادت حسین علیه السلام تا اینکه فرمود هرکه او را
زیارت کند در حالتیکه عارف باشد بحق او مینویسد خدا تعالی از برای او ثواب هزار حج و عمره خبر دار باشید هرکه او را زیارت کند
بتحقیق مرا زیارت کرده و هرکه مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و سزاوار است بر خدا که او را باتش عذاب نکند
خبر دار باشید بدرستیکه قبول شدن دعا در زیر قبهٔ مبارکه است و شفا در تربت او و امامان از ذریهٔ او است و در خبر دیگر از حضرت صادق
من اتى قبر الحسين بن علي عليهما السلام عارفاً بحقه كان كمن حج ثلث حجج مع رسول الله صلى الله
عليه واله وفي خبر آخر ان زيارة تعدل خمسين حجة مع رسول الله صلى الله عليه واله الحديث
یعنی هرکه بیاید بقبر حسین بن علی در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی است که سه حج کند با رسول الله صلی الله علیه و آله
و در خبر دیگر بدرستیکه زیارت حسین بن علی برابر است با پنجاه حج که با رسول الله بوده باشد و در خبر دیگر که قسم بحضرت صادق علیه السلام
ما من زار قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه غير مستكبر ولا مستنكف الا كتب له الف حجة مقبولة والف
عمرة مبرورة وان كان شقياً كتب سعيداً ولم يزل يخوض في رحمة الله یعنی نیست برای کسیکه زیارت کند قبر حسین را در حالتیکه
عارف باشد بحق او و طلب کبر و انکار نکرده باشد فرمود نوشته میشود از برای او هزار حج و عمرهٔ قبول شده و هرگاه شقی باشد
سعید نوشته میشود و همیشه در رحمت خدا تعالی غوطه نماید **قلت** در آن باب مختصریست بعضی از امور بدانکه
اخبار این مقام نیز در غایت کثرت است بعضی از آنها گذشت و تکرار بعضی از اخبار عیب ندارد زیرا که آن برای
توضیح مطلب است بعد مخفی نماند بدرستیکه سبب اختلاف اخبار بجهت ذکر درجه های ثواب و مراتب فضیلت
سابقاً اشاره نموده و در اینجا نیز زیاده مینمائیم که اختلاف شدید از جهت اختلاف حال زائرین از صفات و ملکات

و قصدها و قدر معرفت و علوم ایشان و همچنین بجهة اینکه دوازده نیست بسبب نزدیکی و دوری مسافت و آنچه در میان
آنهاست از مراتب بسیار و بجهة تحمل شدت حرارت و سردی و آنچه در میان آنهاست از مراتب متفاوته و همچنین از جهة اختلاف
بجهة مبتلا شدن بمصیبتها در اثنای راه مانند ظلم ظالمها و شماتت ناصبی ای صاحب تعصب و اذیت دشمنان
مخالف و ضرر راه زنان و دزدی دزدان و مبتلا شدن بمرگ پدر و مادر یا پسر و دختر و برادر و غیر ایشان از خویشان و
دوستان پس بزرگترین آنچه ذکر شد در این اخبار از جهة ثواب و بسیاری درجه برای کسیست که فایز باشد بمعرفت تمام
بحق امامان و شوق و محبت کامل در زیارات ایشان با طی راه زیارات و کشیدن مشقتها و شدتهای بسیار و کمتر
آنچه در این اخبار ذکر شد از حیثیت ثواب و درجه پس آن برای کسیست که همه این صفات و احوال در آن نباشد اما در
و مراتب میانه که ذکر شد در این اخبار که آنها در غایت اختلاف پس آنها قسمت میشود بزیارت کنندگان که مختلف اند
بحسب صفات و ملکه و احوال قسمت نمودن عادلانه پس آنچه فایز میشود باین مرتبه بزرگ کسی است که حایز باشد باین مرتبه
اعلی و همچنین مرتبه پست ترکه ذکر شد در اخبار و آن برای کسی است که دارای مرتبه پست باشد که ذکر شد در آنها
و اما آنچه در خبر حنان ابن سدیر است که گوید عرض کردم بحضرت ابی عبد الله ما تقول فی زیارة الحسین علیه السلام
فانه بلغنا عن بعضکم انه قال تعدل حجة و عمرة فقال ما اصعب هذا الحدیث ما تعدل هذا کله و لکن زوروه
و لا تجفوه فانه سید اهل شباب الجنة و شبیه یحیی بن زکریا علیهما السلام و علیهما بکت السماء
و الارض الحدیث محمول علی التقیة اولی من ان یقال ان المراد من الحج و العمرة یعنی چه میگوئی در زیارت حسین علیه السلام
بدرستیکه از بعض شما امامیه بما رسیده که فرموده برابر میشود با حج و عمره پس فرمود چه مشکل است این حدیث برابر نمیشود این
همه آنرا لیکن زیارت کنید او را و جفا مکنید بدرستیکه اوست سید جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی ابن زکریا است و بر ایشان
گریه نمود آسمانها و زمینها اینست حدیث پس حمل او به تقیة اولی است از اینکه گفته شود بدرستیکه مراد از این حج
و عمره که در این روایت است حج و عمره واجبه است یا اینکه این برای کسی است که منزل او نزدیک بکربلا باشد یا اینکه
حرف استفهام از کلام افتاده و تقدیرش چنین است که اما تعدل آیا برابر میشود همه آن پس باشد استفهام برای مذمت
و انکار و مخفی نماند بدرستیکه این احتمال آخر خالی از قوت نیست **مقام هیجدهم** در اشاره باخباریکه
ناطق است بفضیلت زیارت سید الشهدا علیه السلام در بعضی از زمانها و وقتها و بعبارت دیگر که به استحباب
زیارت آنحضرت در این وقتها و در روایت بشیر دهان است که گوید که عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام
ربما فاتنی الحج فاعرف عند قبر الحسین علیه السلام فقال احسنت یا بشیر ایما مؤمن اتی قبر الحسین علیه السلام
عارفا بحقه فی غیر یوم عید کتب الله له عشرین حجة و عشرین عمرة مبرورات مقبولات و عشرین حجة و عمرة مع نبی
مرسل او امام عادل و من اتاه یوم عید کتب الله له مائة حجة و مائة عمرة و مائة غزوة مع نبی مرسل او امام عادل
قال و من اتاه یوم عرفة عارفا بحقه کتب الله له الف حجة و الف عمرة مبرورات متقبلات و الف غزوة مع
نبی مرسل او امام عادل الی هنا قال فقلت له کیف لی بمثل الموقف قال فنظر الی شبه المغضب ثم قال یا بشیر ان المؤمن
اذا اتی قبر الحسین یوم عرفة و اغتسل من الفرات ثم توجه الیه کتب الله له بکل خطوة حجة بمناسکها و لا اعلمه الا قال و غزوة
حاصل مضمون آنکه بسا باشد که حج از من فوت میشود در روز عرفه نزد قبر حسین میباشم فرمود آفرین بر تو باد ای بشیر
هر مؤمنیکه بقبر حسین علیه السلام آید در حالتیکه عارف باشد بحق او در غیر روز عید مینویسد خدای تعالی از برای او بیست حج و عمره
مبرور و مقبول و بیست حج و عمره که با نبی مرسل و امام عادل کرده باشد و هر که روز عید بقبر او بیاید مینویسد خدای تعالی او را هزار
حج و عمره مبرور و مقبول و هزار غزوه با نبی مرسل یا امام عادل پس عرض کردم چگونه میشود مرا مثل موقف گوید پس بمن نظر کرد مثل شبیه
غضب کردگان بعد فرمود یا بشیر بدرستیکه مؤمن زمانیکه بیاید بقبر حسین روز عرفه و از فرات غسل نماید بعد توجه بسوی قبر
او کند مینویسد خدا از برای او بهر قدمی حجی بمناسک آن و نمیدانم آنرا مگر فرمود و غزوه هم و در خبر دیگر هر که بیاید بقبر او در روز
عید مینویسد خدا از برای او هزار حج و عمره مبرور و مقبول و هزار غزوه و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق
قال من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفة کتب الله له الف الف حجة مع القائم صلوات الله علیه عجل الله فرجه و

و ان

وألف ألف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وعتق ألف نسمة وحمل ألف فرس في سبيل الله وسمّاه الله
عبدي الصدّيق آمن بوعدي وقالت الملائكة فلان صدّيق زكّاه الله من فوق عرشه وسمّي في الأرض كروبيا
یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین را روز عرفه می‌نویسد خدا از برای او هزار هزار حج که با حضرت قائم عجل الله فرجه کرده و هزار هزار
عمره که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار بنده و حمل هزار اسب در راه خدا و می‌نامد خدا او را
که بنده صدیق من ایمان آورده بوعده من و ملائکه میگویند که فلان صدیق است پاکیزه نمود خدا او را از بالای عرش خود
و نامیده شد در زمین کروبی و در خبر بسیار از حضرت صادق علیه السلام من كان معسراً فلم يتهيأ له حجة الإسلام
فليأت قبر الحسين عليه السلام وليعرّف عنده فإن ذلك يجزيه عن حجة الإسلام
أما إني لا أقول يجزي ذلك عن حجة الإسلام إلا للمعسر فأما الموسر إذا كان قد حج حجة الإسلام فأراد أن يتنفل
بالحج والعمرة فمنعه عن ذلك شغل الدنيا أو عائق فأتى الحسين عليه السلام في يوم عرفة أجزأه ذلك
من أداء حجته وضاعف الله تعالى له بذلك أضعافاً مضاعفة قلت كم تعدل له
حجة وكم تعدل عمرة قال لا يحصى ذلك قلت مائة قال ومن يحصي ذلك
قلت ألف قال وأكثر ثم قال وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی فرمود هرکه فقیر باشد
و قادر نباشد حج اسلام را پس بیاید قبر حسین را روز عرفه نزد قبر آنحضرت بسر برد که کفایت میکند او را از حج اسلام اما نمی‌گویم
زمانیکه حج اسلام بعمل آورده و اراده کند که حج و عمره مستحبی بعمل آورد و منع کند او را اشغال دنیا یا مانعی و بیاید بقبر حسین
در روز عرفه کفایت میکند او را از ادای حج و زیاده کند خدا تعالی ثواب او را چند برابر عرض کردم چند حج
و عمره برابر میشود فرمود بشمار نیاید عرض کردم صد حج و عمره فرمود که بشمار درآید عرض کردم هزار فرمود زیادتر بعد فرمود
وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی هرگاه بشمارید نعمت خدا را بحساب نیاید و در خبر بشیر دهان از
حضرت صادق علیه السلام یا بشیر إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة واغتسل بالفرات
ثم توجه إليه عليه الصلوة والسلام كتب الله تعالى له بكل خطوة حجة بمناسكها ولا أعلمه
إلا قال وغزوة وعمرة فرمود ای بشیر هر مؤمنیکه بزیارت قبر حسین روز عرفه بیاید و در فرات غسل کرده بعد توجه
بسوی آنحضرت نماید می‌نویسد خدا از برای او بهر قدمی یک حج با مناسک و نمیدانم مگر غزوه و عمره هم فرموده باشد و در خبر علی
ابن اسباط از بعض اصحاب ما از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له إن الله يبدأ بالنظر إلى زوار
الحسين عليه السلام عشية عرفة قبل نظره إلى أهل الموقف فقال نعم قلت وكيف ذاك قال
لأن في أولئك أولاد زنا وليس في هؤلاء أولاد زنا گوید عرض کردم آنحضرت را بدرستیکه خدا تعالی شب عرفه اول نظر
بسوی زوار حسین میکند بعد بسوی اهل موقف عرض کردم چگونه باشد این فرمود برای آنکه شاید در میان حاج اولاد زنا باشد
ولی در میان زوار جدم در عرفه ولد الزنا نمیباشد و در خبر حنان ابن سدیر از حضرت صادق علیه السلام یا حنان
إذا كان يوم عرفة اطلع الله تعالى على زوار الحسين عليه السلام فقال لهم استأنفوا فقد غفرت لكم
یعنی ای حنان زمانیکه روز عرفه باشد توجه کند خدا تعالی بزوار حسین و میفرماید باید از عمل خود را از سر گیرید که شما را آمرزیدم و در خبر
دیگر از آنحضرت که فرمود من عرّف عند قبر الحسين عليه السلام فقد شهد عرفة یعنی هرکه روز عرفه حاضر
باشد نزد قبر حسین بتحقیق حاضر شده عرفه را و در خبر عزرمی از حضرت صادق علیه السلام زمانیکه روز عرفه باشد نظر کند خدا تعالی
بسوی زوار قبر حسین و میفرماید برگردید بخشیدم گذشته شما را و نوشته نمیشود از شما گناه هفتاد روز هم بعد از مراجعت
و در خبر دیگر از آنحضرت من أتى قبر الحسين عليه الصلوة والسلام يوم عرفة بعثه الله
ثلج الفؤاد الحديث یعنی هرکه روز عرفه بزیارت قبر حسین بیاید خدا او را مبعوث کند خاطر جمع روز قیامت و در خبر
بشیر از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسين صلوات الله عليه يوم عرفة عارفاً بحقه كتب الله له
ألف حجة مقبولة وألف عمرة مبرورة یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین علیه السلام را روز عرفه در حالتیکه عارف بحق او باشد
می‌نویسد خدا تعالی برای او هزار حج مقبول و مبرور و در خبر رفاعه قال رفاعة ما حججت العام قلت ما

کان عندی ما احج به ولکنی عرفت عند قبر الحسین صلوات الله وسلامه علیه فقال
یا رفاعة ما قصرت عما کان اهل منی لولا انی اکره ان یدع الناس الحج لحدثتک بحدیث
لا تدع زیارة قبر الحسین صلوات الله علیه ابدا ثم قال اخبرنی ابی ان من خرج الی قبر الحسین صلوات الله
علیه عارفا بحقه غیر مستکبر صحبه الف ملک عن یمینه والف ملک عن یساره
کتب الله الف حجة والف عمرة مع نبی او وصی الحدیث یعنی داخل شدم خدمت
حضرت صادق فرمود یا رفاعه امسال حج نکردی عرض کردم قادر نبودم لیکن عرفه را نزد قبر حسین بودم فرمود یا
رفاعه کم نگشته ثواب تو از اهل منا هرگاه ناخوش نمیداشتم اینکه مردم حج را ترک کنند هر آینه خبر میدادم ترا بخبری
که هیچوقت زیارت حسین را ترک نمیکردی بعد فرمود خبر داد مرا پدرم بدرستیکه هرکه بیاید بسوی قبر حسین و عارف
باشد بحق او و بدون کبر همراه باشند او را هزار ملک از طرف راست و هزار ملک از طرف چپ او و نوشته شود او را
هزار حج و عمره که با نبی و یا وصی نبی بعمل آورده باشد و از ثمالی از حضرت صادق من عرف عند قبر الحسین علیه
السلام لم یرجع صفرا ولکن یرجع ویداه مملوتان الحدیث یعنی هرکه عرفه کند نزد قبر حسین
خالی مراجعت نمیکند بر میگردد در حالتیکه دستهای او پر باشد و در خبر ابی میثم تمار از حضرت باقر علیه السلام من زار
الحسین علیه السلام او قال من زار لیلة عرفة ارض کربلا واقام بها حتی یعید ثم ینصرف وقاه الله شر سنته
یعنی هرکه زیارت کند حسین را یا فرمود زیارت کند شب عرفه زمین کربلا را و در آنجا قایم باشد تا عید بعد مراجعت
نماید نگاهدارد خدا او را از شر آن سال و در خبر داود رقی از جماعتی از ائمه علیهم السلام من اتی قبر الحسین علیه
السلام بعرفة قلبه الله ثلج الفؤاد یعنی هرکه بیاید قبر حسین را در عرفه بگرداند خدا او را خاطر جمع کند و در خبر دیگر ثلج
فواد است او نیز بمعنی خاطر جمعی است و در خبر ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان الله تعالی یتجلی
لزوار قبر الحسین علیه السلام قبل اهل عرفات فیفعل ذلک بهم فیقضی حوائجهم فیغفر ذنوبهم
ویشفعهم فی مسائلهم ثم یثنی علیه باهل عرفات یفعل ذلک بهم الحدیث یعنی خدای تعالی تجلی مینماید بزوار
قبر حسین علیه السلام پیش از اهل عرفات و رحمت میکند باشان و بر آورده حاجتهای ایشان را و می بخشد گناهها و شفیع
نماید ایشان را در سوالات ایشان بعد توجه باهل عرفات کرده و رحمت میکند ایشان را الخ تذنیب و در آن اشاره است
ببعض از امور مهمه که خبرهای ابواب زیارات اگرچه بملاحظه یک یک خبر واحد و غالب آنها صحیح السند باصطلاح متأخرین
نیست الا اینکه اخبار هر یکی از این مقامات بحد تواتر معنوی بلکه بتواتر لفظی اجمالی هم رسیده علاوه بر اینکه
هر یک یک اینها از اخبار معتبره بلکه صحیحه است علی التحقیق بیک معنی از معانی صحیحه زیرا که آنها ماخوذ گشته از کتب معتبره
که مکرر ذکر شده در آنها و آنچه از آنها بطریق تواتر معنوی و لفظی اجمالی وارد گشته اعتبار و تجارب و امتحانات
صحیحه کاشف است از صدور آنها هم از معصوم آیا نمی بینی مرسله ابن اسباط را که دلالت میکند بر اینکه و لد الزنا
حاضر نمیشود روز عرفه در حرم سید الشهدا علیه السلام و آنچه در این مرسله است از آنچیزهاست که قطع و یقین دارم صدور
آنرا از معصوم زیرا که محسوسات و مشاهدات من در این شان و مطلب ترقی نموده بمرتبه واقعه بلکه زیادتر غیر
از آنچه شنیده ام از ثقات که بچشم خود دیده اند آنچه را که دلالت دارد بر این شان و این معنی خلاصه بودن و لد الزنا
روز عرفه در حرم سید الشهدا از قطعیات و یقینیات است که شکی در آن نیست بعد مخفی نماند بدرستیکه مرسل علی ابن
اسباط مانند مراسیل ابن ابی عمیر و مثال اوست پس هرکه اراده کند اخذ نماید همه تحقیقات را در تصحیح این مرسله که
از علی ابن اسباط است رجوع کند بکتب بکه جمع شده در فن اصول و قواعد و تحقیقات رجالیه مقام
نوزدهم در تاکید استحباب زیارت سید الشهدا در بعضی دیگر از زمانها و اوقات مخصوصه در خبر
بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام است من زار قبر الحسین صلوات الله فی اول رجب غفر الله له البته
هرکه زیارت کند قبر حسین را در روز اول رجب البته خدا او را بیامرزد و در خبر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام است
قال قلت له علیه السلام فی ای شهر نزور الحسین علیه السلام قال فی النصف من رجب وفی النصف من شعبان

گوید عرض کردم آنسرور را در کدام ماه زیارت امام حسین مشرف شوم فرمود در نیمهٔ رجب و شعبان و در خبر دیگر در کدام
وقت زیارت نمایم حسین علیه السلام را تا آخر و در خبر بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین علیه السلام
عارفاً بحقه فی یوم عرفة کتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة مع نبی مرسل یعنی هر که زیارت
کند امام حسین را در روز عرفه و عارف باشد بحق او مینویسد خدا از برای او ثواب هزار حج و عمره و غزوه با نبی مرسل و هر که او را
زیارت کند در روز اول رجب البته خدا او را میآمرزد و در خبر ابی بصیر از حضرت صادق ع قال من احب ان یصافحه
مائة الف نبی وعشرون الف نبی فلیزر الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان فان ارواح النبیین
تستأذن الله فی زیارته فیؤذن لهم و در خبر هرون بن خارجة عن الصادق علیه السلام یعنی هر که دوست دارد
که مصافحه کنند با او صد و بیست هزار پیغمبر پس زیارت کند حسین علیه السلام را در نیمهٔ شعبان بدرستیکه ارواح پیغمبران اذن
میخواهند از خدا تعالی بزیارت او و خدا اذن میدهد ایشان را و در خبر ابن خارجه از حضرت صادق علیه السلام اذا کان
لیلة النصف من شعبان نادی منادٍ من الافق الاعلی زائری الحسین علیه السلام ارجعوا مغفوراً لکم ثوابکم علی
زمانیکه شب نیمهٔ شعبان باشد منادی از افق اعلی ندا میکند زوار حسین را برگردید در حالتیکه آمرزیده شده اید
و ثواب شما بر پروردگار شما و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و در خبر ابی بصیر از صادق علیه السلام و محمد ع
نبیکم و فی خبر ابی بصیر عن الصادق من زار الحسین ثلث سنین غفر الله له ذنوبه
فرمود هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را سه سال بدون فاصله در نیمهٔ شعبان آمرزیده باشد گناهان او و البته
و در خبری از حضرت باقر علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام فی نصف شعبان غفرت له ذنوبه ولم
علیه سیئة فی سنة حتی یحول الحول فان زاره فی السنة الثانیة غفر له ذنوبه و فی خبر آخر
لیلة النصف من شعبان . یعنی هر که زیارت کند قبر حسین را در نیمهٔ شعبان آمرزیده شود گناهانش
و تا یکسال دیگر گناهی برای او نوشته نمیشود پس هرگاه زیارت کند او را در سال دویم آمرزیده باشد گناهان او
و در خبر دیگر در شب نیمهٔ شعبان و در خبر تمام از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین صلوات الله
علیه فی لیلة النصف من شعبان غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن زاره یوم عرفة کتب الله
له الف حجة متقبلة والف عمرة مبرورة ومن زاره یوم عاشوراء فکانما زار الله فوق عرشه یعنی هر که زیارت کند
امام حسین علیه السلام را در شب نیمهٔ شعبان خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هر که زیارت کند او را روز
عرفه مینویسد خدا تعالی برای او هزار حج و عمره مبروره و مقبوله و هر که زیارت کند او را روز عاشورا گویا خدا را زیارت
کرده در بالای عرش و در خبر دیگر از آنحضرت من زار الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان غفر الله له
ما تقدم من ذنبه وما تأخر و فی خبر یونس هر که زیارت کند قبر حسین را در نیمهٔ شعبان بیامرزد خدا گناهان آینده
و گذشته او را و در خبر یونس بن یعقوب که حضرت صادق علیه السلام فرمود یا یونس لیلة النصف من شعبان یغفر الله
لکل من زار الحسین علیه السلام من المؤمنین ما قدموا من ذنوبهم وقیل لهم استقبلوا العمل قال قلت هذا
کله لمن زار الحسین صلوات الله وسلامه فی النصف من شعبان قال یا یونس لو نعلم الناس ما فیها ای یونس
شب نیمه از شعبان بیامرزد خدا برهمه کسانیکه از مؤمنین حسین ع را زیارت کنند آنچه که از گناهان گذشته کرده اند و گفته
شود بایشان عمل را از سر گیرید گوید عرض کردم اینهمه برای کسیست که زیارت کند حسین را در نیمهٔ شعبان المعظم
فرمود یا یونس هرگاه خبر دهم مردم را بآنچه که در آنست برای کسیکه زیارت کند حسین را هر آینه مردان عاری محمل سوار برا
متحمل گشته میروند و در خبر ثمالی از حضرت علی ابن الحسین ع قال من احب ان یصافحه مائة وعشرون الف نبی فلیزر الحسین
علیه السلام لیلة النصف من شعبان فان الملائکة والنبیین علیهم السلام یستأذنون فی زیارته علیه السلام فیؤذن لهم
طوبی لمن صافحهم وصافحوه الحدیث فرمود هر که دوست دارد اینکه مصافحه کنند با او صد و بیست
هزار نبی پس زیارت کند امام حسین علیه السلام را شب نیمهٔ شعبان بدرستیکه ملائکه و پیغمبران اذن میخواهند در زیارت
آنسرور و اذن داده میشود ایشان را طوبی برای کسیکه مصافحه کند با ایشان و ایشان با او مصافحه نمایند و در خبر معاویه

ابن وهب از حضرت صادق علیه السلام اذا کان اوّل یوم من شعبان نادی من تحت العرش یا وفد الحسین علیه السلام لا تخلوا لیلة النصف من زیارة الحسین علیه السلام فلو تعلمون ما فیها لطالت علیکم السنة حتی یجیئ النصف یعنی روز اول شعبان از زیر عرش ندا میرسد که ای زوار حسین محروم نباشید شب نیمه از زیارت حسین هرگاه بدانید آنچه در آنست هر آینه طولانی شود بر شما سال تا آمدن نیمهٔ شعبان دیگر و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ع سئل الصادق علیه السلام ما لمن زار الحسین علیه السلام فی النصف من شعبان من الثواب فقال من زار الحسین بن علی علیهما السلام فی النصف من شعبان یرید به الله تعالی وما عنده لا ما عند الناس غفر الله فی تلک اللیلة ذنوبه ولو بعدد شعر معزی کلب الی ان قال وهو حدیث طویل یعنی چه چیز است از ثواب برای کسیکه زیارت کند امام حسین را در نیمهٔ شعبان فرمود کسیکه زیارت کند حسین ابن علی را در نیمهٔ شعبان از برای خدا تعالی و از برای آنچه نزد اوست نه آنچه نزد مردم است بیامرزد در این شب گناهان او را اگرچه بعدد موهای بزهای قبیلهٔ کلب باشد تا آنجا که فرمود او در حدیث طویل است که خدا را در عرش خود زیارت کند و در خبر دیگر از آنحضرت یغفر الله لزائر الحسین علیه السلام ما تقدم من ذنبه وما تأخر ومن زار الحسین فی النصف من شعبان کتب الله تعالی له الف حجة هر که زیارت کند حسین را در نیمه شعبان مینویسد خدا تعالی از برای او هزار حج است حدیث و در خبر سالم ابن عبد الرحمن از حضرت صادق ع هر که بخواند شب نیمه شعبان در زمین کربلا هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند و استغفار نماید هزار مرتبه و هزار مرتبه حمد بخواند بعد برخواسته چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت هزار آیة الکرسی بخواند موکل کند بر او خدا تعالی دو ملک که حفظ مینمایند او را از همه بدیها و همه شیطان و همه سلطان و مینویسند اعمال خیر او را و گناه او نوشته نمیشود و طلب مغفرت میکنند مادامیکه با ایشانست انتهی حدیث و پوشیده نماند ما اشاره مینمائیم نیز باخبار بعضی از اوقات شریفه یعنی اخباریکه دلالت کنند باستحباب زیارت سید الشهدا علیه السلام در آن نیز پس در خبر کنانی از حضرت صادق علیه السلام است زمانیکه شب قدر باشد که در آن جدا میشود هر امر حکیم ندا میکند ندا کننده از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی بیامرزد هر کسیرا که بیاید قبر حسین علیه السلام در این شب و در خبر عبید ابن فضل از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین علیه السلام فی شهر رمضان ومات فی الطریق لم یعرض ولم یحاسب وقیل ادخل الجنة آمنا یعنی هر که زیارت کند امام حسین را در ماه رمضان و بمیرد در راه میزان و حسابی برای وی نیست و گفته میشود باو که داخل بهشت باش خاطر جمع و در خبر دیگر سوال شد از حضرت صادق ع از زیارت امام حسین که آیا در آن وقت افضلی هست که از سایر اوقات افضل باشد فرمود زیارت کنید او را که صلوات فرستد خدا او را در هر وقت و حین زیرا که زیارت آنحضرت خیری است بنا شده هر که بسیار کند پس بسیار کرده از خیر و هر که کمتر کند اندک باشد او را از خیر قصد نمائید برای زیارت اوقات شریفه را زیرا که اعمال صالحه در آن زیاده گردد از ثواب و آن اوقاتیست که ملائکه نازل میشود بزیارت آنحضرت پس سوال کردند از زیارت آنحضرت در ماه رمضان فرمود هر که بیاید او را با حالت خضوع و خشوع قربة الی الله در حالت استغفار و حاضر باشد نزد قبر آنحضرت در هیچ شب از ماه رمضان شب اول ماه و شب نیمه و شب آخر ساقط میشود از او خطاها و گناهان او و در خبر ابن ابی اسامه از حضرت صادق ع قال فی هذه الآیة فیها یفرق کل امر حکیم قال هی لیلة القدر یقضی فیها امر السنة الی ان قال وهی فی العشر الاواخر من شهر رمضان فمن ادرکها او قال شهدها عند قبر الحسین صلوات الله وسلامه علیه یصلی عنده رکعتین او ما تیسر له وسأل الله الجنة واستعاذ به من النار آتاه الله ما سأل واعاذه مما استعاذ فرمود در این آیه که فیها یفرق کل امر حکیم مراد شب قدر است که حکم میشود در آن امر سال تا سالیکه فرمود آن در دههٔ آخر رمضانست هر که درک کند آنرا یا حاضر باشد در آن نزد قبر امام حسین ع دو رکعت نماز بگذارد و سوال کند از خدا بهشت را و پناه برد از آتش میرساند خدا او را بآنچه سوال نماید و پناه او را از آنچه پناه برده و در خبر عبد العظیم حسنی از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده فی حدیث قال

مَنْ زارَ الحسین علیه السلام لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان وهی اللیلة التی یرجی ان تکون لیلة
القدر وفیها یفرق کل امر حکیم صافحه اربعة وعشرون الف ملک ونبی کلهم یستأذن الله تعالی فی زیارة الحسین
فرمود هرکه زیارت کند حسین را شب بیست وسیم رمضان واو شبی است که در آن جدا میشود هر امر حکیم مصافحه
کند با او بیست وچهار هزار ملک وپیغمبر که همه ایشان از خدا تعالی اذن گرفته اند بزیارت حسین علیه السلام در آن شب
و در خبری از حضرت صادق در باب شب قدر است که چون شب قدر شد جدا میکند خدا در آن هر امر حکیم را ندا میکند منادی از
آسمان هفتم از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی زائرین قبر حسین را بخشید اینست حدیث اما آنچه در باب استحباب
زیارت آنحضرت وارد آمده در شب فطر وشب عید اضحی وهمچنین شب عاشورا و روز عاشورا و روز اربعین که بیستم شهر صفر است
وهمچنین هر شب جمعه و هر روز جمعه و در خبر عبد الرحمن ابن حجاج از حضرت صادق ع من زار قبر الحسین ابن علی
علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهما لیلة النصف من ثلث غفر الله تعالی ما تقدم من ذنبه و
وما تأخر قلت ای اللیالی جعلت فداک قال لیلة الفطر ولیلة الاضحی ولیلة النصف من شعبان یعنی هرکه زیارت
نماید قبر حسین ابن علی علیهما السلام را در یکی از سه شب بیامرزد خدا تعالی گناهان گذشته وآینده او را عرض کردم فدایت
شوم کدام اند آن شبها کدام است فرمود شب عید فطر وشب عید اضحی وشب نیمه شعبان و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق
من زار قبر الحسین علیه السلام لیلة النصف من شعبان ولیلة الفطر ولیلة عرفة فی سنة واحدة کتب الله الف حجة
یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین را در شب نیمه شعبان وشب عید فطر وشب عرفه در یکسال مینویسد خدا تعالی
از برای او هزار حج وعمره مبروره ومقبوله وبرآورده میشود از برای او هزار حاجت از حوائج دنیا وآخرت ودر صحیح زید شحام از حضرت صادق ع
من زار قبر ابی عبد الله الحسین روحی له الفداء یوم عاشوراء عارفا بحقه کان کمن زار الله تعالی فی عرشه
هرکه زیارت کند قبر ابی عبد الله الحسین را روز عاشورا در حالتیکه عارف بشد بحق او مانند کسیست که زیارت کند خدا تعالی
در عرش و در خبر حریز از آنحضرت علیه السلام من زار الحسین علیه السلام فی یوم عاشوراء وجبت له الجنة هرکه
زیارت کند حسین را در روز عاشورا بهشت از برای او واجب شود و در خبر جابر جعفی از آنحضرت علیه السلام من بات
عند قبر الحسین صلوات الله وسلامه علیه لیلة عاشوراء لقی الله تعالی یوم القیمة ملطخا بدمه کانما قتل معه
فی عرصة کربلا وقال علیه السلام من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء وبات عنده کمن استشهد بین یدیه
یعنی هرکه بیتوته کند شب عاشورا را نزد قبر حسین علیه السلام ملاقات کند خدا تعالی را در روز قیامت در
حالتیکه بخون خود آلوده باشد گویا که با آنحضرت کشته شده در میدان کربلا ونیز فرمود هرکه زیارت کند حسین را
روز عاشورا وصبح کند شب را در نزد قبرش مانند کسی باشد که در مقابل وشهید گشته و در خبر عقبه از حضرت باقر ع
من زار الحسین علیه السلام فی یوم عاشوراء من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله یوم یلقاه بثواب الفی
حجة والفی عمرة والفی غزوة وثواب کل حجة وعمرة وغزوة کثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلی الله علیه وآله
هرکه زیارت کند حسین را در روز عاشورا در حالتیکه گریان است ملاقات کند با خدا بثواب دو هزار حج وعمره
وغزوه مانند ثواب کسیکه با حضرت رسول حج وعمره وغزوه کرده باشد و از مفید در مسار الشیعه روایت شده
قال وروی ان من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر قال وروی ان من اراد
یقضی حق رسول الله وحق امیر المومنین وحق فاطمة علیهم السلام فلیزر الحسین یوم عاشوراء الحدیث
هرکه زیارت کند حسین را روز عاشورا بیامرزد خدا گناهان گذشته وآینده او را گوید روایت شده هرکه
اراده کند اینکه بر آورده کند حق حضرت رسول الله وحق حضرت امیر المومنین وحق حضرت فاطمه علیهم السلام را
باید زیارت کند حسین را در روز عاشورا وشیخ گفته که روایت شده از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری
انه قال علامات المومن خمس صلوة الخمسین وزیارة الاربعین والتختم بالیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم
که آنحضرت فرمود علامتهای مومن پنج است پنجاه رکعت نماز گذاردن وزیارت اربعین وانگشتر بانگشت راست
کردن وسجده نمودن بخاک وبسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن و در خبر صفوان جمال است قال

قال لی مولای الصادق علیه السّلام فی زیارة الاربعین تزور ارتفاع النّهار وتقول السّلام علی ولیّ الله
وحبیبه وذکر الزیارة الی ان قال وتصلّی رکعتین وتدعوا بما احببت وتنصرف الحدیث
گوید فرمود مرا مولای من صادق علیه السلام در زیارت اربعین زیارت میکنی در وقتیکه آفتاب بلند شود میگوئی
السّلام علی ولیّ الله وحبیبه و دو رکعت نماز بخوان و دعا بکن آنچه که میخواهی و باز گردی و در خبر داود ابن زید از حضرت
صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السّلام فی کلّ جمعة غفر الله البتّة ولم یخرج من الدّنیا وفی نفسه
حسرة منها وکان مسکنه مع الحسین بن علی علیهما السّلام قال یا داود من الّذی یسرّه ان یکون فی الجنّة جار
الحسین علیه قلت انا فلعلی هرکه زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه خدا او را البته بیامرزد و از دنیا بیرون میرود
که در نفس او حسرتی از آن باشد و مسکن او با حسین علیه السلام است فرمود ای داود هرکه دوست دارد اینکه باشد
در بهشت در جوار حسین بن علی عرض کردم آنکس رستکار باشد و در خبر صفوان جمال قال لی الصادق علیه السّلام
هل لک فی قبر الحسین علیه السّلام قلت وتزوره جعلت فداک قال وکیف لا ازوره والله تعالی یزوره فی کل لیلة
جمعة ثم یهبط الملائکة الیه والانبیاء والاوصیاء ومحمّد صلّی الله علیه وآله افضل الانبیاء قلت جعلت
فداک فنزوره کل جمعة ندرک زیارة الرّب قال نعم یا صفوان الزم ذلک یکتب لک زیارة قبر الحسین گوید فرمود مرا
حضرت صادق علیه السلام آیا ترا راهی هست در قبر حسین عرض کردم زیارت میکنیم او را فرمود چگونه زیارت
نمیکنیم او را و حال آنکه خدای تعالی زیارت میکند هر شب جمعه بعد ملائکه نازل میشوند بسوی او و پیغمبران و وصی آنها و حضرت
محمد صلی افضل پیغمبران عرض کردم فدای تو گردم اگر زیارت کنیم او را هر جمعه درک میکنیم زیارت خدا را فرمود آری
یا صفوان لازم کن اینرا نوشته باشد ترا زیارت قبر حسین علیه السلام و این فضیلتی است تا آخر حدیث پس درین باب نوری
اجمالیست برای بعضی از امور فهمیده پس بدان هرکه تامل کند در خبرهای این مقام و در بعض دیگر از مقامات گذشته
میداند حقیقت آنچه اشاره کردیم بسوی آن از اینکه زیارت سید الشهدا افضل است از همه اعمال و چگونه چنین
نباشد با اینکه شاخی زیارت آنسرور در بعض اوقات برابر میشود با هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه با نبی مرسل
و در روز عرفه برابر میشود با هزار هزار حج که با حضرت قائم صلوات الله علیه وآله باشد و هزار بنده آزاد کردن
و هزار اسب در راه خدا دادن و پاکیزه میفرماید خدا او را از بالای عرش و نامیده میشود در زمین کروبی و شافعی
نیز که مطلق زیارت آنحضرت برابر میشود با نود حج از حجهای حضرت رسول با عمره اینها و غیر اینها از ثوابها در جای
که در خبر است هرگاه گوئی یکدام معنی حمل میکنی افضل بودن را آیا مراد از افضل بودن در کلام تو مراد از آن
بسیاریست از جهة ثواب نزد خدا یا کثرت محبوبیت است نزد باریتعالی یا مراد اشدیت علت حسن و اهمیت در او
جواب گوییم دو معنی اول با هم مستلزم میباشد و اما معنی سیم او هم ممکن است که اراده شود در مقام هرگاه گوئی آیا
مراد از حج و عمره و جهاد و صدقه و مثل آنها مغایرت که اعم و شامل است بر واجب و مندوب یا مراد همان
مندوبات از این عبادتها جواب گوییم مراد مقتضای تحقیق اعم است که شامل بر همه آنهاست و انکار نکند اینرا
مگر کسیکه بهره و تاملش اندک باشد و چگونه چنین نباشد با اینکه قرینه‌های دال بر این مطلب خیلی است و بعضی از قرائن
در اینجا موجود و در پیش چشم است زیرا که هر حج از حجهای حضرت رسول صلی الله علیه وآله و عمره‌های او و همچنین
از حجهای حضرت قائم اعم از آنکه باشد این حجها از قسم مندوبه یا بعضی از آنها واجب افضل است نزد خدا تعالی
از هزار هزار هزار حج واجبی که از غیر معصوم باشد بدرستیکه هر غزوه با نبی مرسل نمیباشد مگر از عبادات واجبه و غزوه
مندوبه بسیار اندک است و چنانکه ثابت میشود مطلب بعمومیکه از ظاهرهای مطلب و اخبار فهمیده میشود همچنین ثابت
میشود با این قرائن کثیره و از جمله قرائن اقوی در این باب آنست که امام علیه السلام یکی از این عبادتهای
مذکوره را مقید نفرموده که مندوب باشد با وجود بودن مقام محتاج به بیان هرگاه گوئی اشاره نموده
حضرت صادق در بعض اخبار زیارت عرفه باین قید و آن فرمایش آنسرور است که میفرماید میگویم کفایت
میکند این از حج اسلام را مگر از جهة عذر اما معنی زمانیکه حجة الاسلام را بجا آورد و قصد حج و عمره مستحبی نماید مانع

۱۵۷

شود و اورا کار دنیا یا مانعی دیگر از حج پس باید بقبر حسین ع در روز عرفه کفایت میکند اورا از ادای حج و زیاده میکند
خدا ثواب اورا باین زیارت تا آخر خبر و این هم چنانکه میبینی آشکار است در خلاف مطلب تو از اطلاق و دلالت میکند
بر معینه بودن مندوب میگوئیم بدرستیکه این خبر نیست از آنها که دلالت دارد بر خلاف مطلب با تعین پس ادعا
نکردیم که زیارت سید الشهدا علیه السلام ساقط مینماید حج اسلام را از صاحب تکلیف برای بودن زیارت افضل
از حج واجب بلکه میگوئیم که زیارت آنحضرت افضل است از همه عبادتها و اعمال بدنیه خواه واجب و خواه
مستحب باشد این از کجا سقوط تکلیف واجب را میرساند بلکه این خبر نیز از مؤیدهای مطلب و قرائن داله
بر آنست نزد امعان نظر بعد بدرستیکه ظاهرتر و واضحتر قرینها خبر ابن ابی یعفور است که گذشت در تفضیل و شرف کربلا
ابن ابی یعفور گوید عرض کردم بحضرت صادق ع که خدا واجب کرده بر مردم حج بیت را و ذکر ننموده زیارت قبر
حسین را حضرت فرمود هرگاه چنین باشد بدرستیکه این چیزیست که خدا او را چنین کرده آیا نشنیده قول حضرت علی ع را
که باطن قدمها مسح کردن سزاوارتر است از ظاهرش لیکن خدا آنرا بر بندگان واجب کرده آیا ندانسته که احرام هرگاه در
حرم بود هر آینه حرم افضل بودی لیکن خدا آنرا در غیر حرم قرار داد الی آخر حدیث پس این خبر چنانکه میبینی آشکار است
در آنکه بعض از مندوبات فضیلت از بعض واجبات هرگاه گوئی که مقرر شده در محلش که واجب افضل از
مندوبست نظر بقاعده تحسین و تقبیح عقلیین یعنی مطلوب خوبیهای مؤکد و حسن او بیشتر شود واجب میشود خلاصه
احکام تابعست مصالح و مفاسد واقعیه و این مطلب خراب مینماید بنای او را اگر تو بر آن گوییم تا که کلام را مکرر تمام
در مثل این مقام بجهت زایل نمودن شبهه و خیالها از کسی که شبیه بعوام شده و کدام عاقل جایز میشمارد که نزد
اسلام که واجبست بر مکلف افضل باشد از حج مندوبی از کسی که عارف باشد بخدا و حج معصومین او و آنکسیکه از مسافت
دور آمده بسوی مکه زادها الله شرفا یا آنکه گوید آن افضل است از عمره مندوبه یا بنده آزاد کردن مندوب
یا مثل اینها از عبادات بزرگ مندوبه که شامل باشد بر مشقتهای بسیار و اگرچه این قاعده عقلیه است لیکن قابل
تخصیص است و اقرار نموده جمعی بر اینکه در بعض از مواضع تخصیص [illegible] این قاعده اگرچه در نظر روشن
از قواعد عقلیه است الا آنکه آنها نزد صاحب نظر دقیقه از آنچیزهاست که آنها را اصلی نیست بلکه کلام حضرت
امیر المؤمنین و حضرت صادق ع در قضیه مسح و احرام کشف مینماید از آنکه آنها از امور وهمیه که شبیه باحکام و قواعد
عقلیه است هرگاه گوئی تو تحقیق کردی در بعضی از تعلیقات و تصنیفات اصولیه خود بقاعده تلازم عقلی یعنی قاعده که
هرچه عقل بآن حکم میکند شرع هم بر آن حکم مینماید و بعکس آن و همچنین قاعده منوط بودن امر در احکام بر مصالح و مفاسد
واقعیه از جمله قواعد عقلیه است که تخلف نمینماید از مقتضای خود در ماده از مواد آیا نیست کلام تو در اینجا [illegible]
بکلام تو که ذکر کردی میگوئیم مرحبا لا هم اقرار مینمایم باین دو قاعده لیکن آنها منافات ندارند بوجهی از وجوه
با آنچه ما در اینجا تحقیق کردیم پس هرگاه خواهی که آشکار نمائی بسیار آنرا پس بگو بدرستیکه ما اختیار نمودیم در مبحثهای اصولیه
بدرستیکه خوبی چیزها گاه بذات است و گاه بصفات ذاتیه باشد و گاه بوجوه و اعتبارات باشد و همچنین است حال در
قبح اشیاء بدرستیکه مذاهب در این مسئله اگرچه از هفت قول زیاده نموده الا آنکه ما اختیار کردیم اعم است بحسب موارد
و مجاری از جمیع مذاهب پس بر آن متفرع است آنکه یافته میشود مندوبی که افضل باشد از بعض واجبات با همین
که حسن ذاتی برای این مندوب بحسن او بصفات لازمه تقاضا مینماید اینکه افضل باشد از بعض واجب و مع هذا
در شرع واجب نشده نظر بحکمة واقعیه خفیه و واجب شده ما دون او بجهت فضل و شرف بجهة واقعیه خفیه و کلام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین کلام حضرت صادق ع از آن چیزهاست که اشاره مینماید باین معنی هرگاه گوئی
گذشت در بعض اخبار که خدا تعالی زیارت میکند امام حسین را در شب جمعه مقصود از این کلام چیست میگوئیم که مقصود از
آن آنست که وارد شده در بعض اخبار عرفه بدرستیکه ابتدا میکند خدا تعالی بنظر کردن بسوی زوار حسین در شب عرفه
قبل از نظر کردن بسوی اهل موقف تا آخر خبر یعنی بدرستیکه فیوضات الهیه که بشماره نیاید و رحمت واسعه
از خدای عزوجل که حد نکرده و ذره کوچکتر از آن زیر کره از وزن عرش و کرسیست نازل میشود در شب جمعه

[illegible]

حسین و قبر او و قبه آن در حالتیکه بسیار تر و بزرگتر است از آن رحمت که در غیر شب جمعه باشد و هرگاه
و هرگاه خواهی که خبردار باشی بر معنی که باریکتر و دقیق تر از این باشد پس منتظر باش تا بگه بیاید و در بعض مجالس این کتاب
و هرگاه گوئی کدام زیارت از زیارات در اوقات شریفه افضل است از همه زیارات که این مسئله محتاج الیه
است بجمله بسیاری از مقامات در باب نذور و عهود و ایمان و همچنین در باب وصایا و اوقاف و امثال
این بگوئیم بدرستیکه افضل همه زیارات روز عرفه بعد از آن زیارت نیمه شعبان بعد از این مناط امر در ترجیح و تفضیل
یعنی ترجیح بعض زیارات در اوقات شریفه بعضی دیگر از آنها به بسیاری اخبار و مکرر شدن آنهاست
در کتب معتبره یا باخباریکه متضمن گشته زیادتی بیان مراتب ثواب و درجه را در بعض زیارات از جهت قلت
و کثرت بلی اخبار کثیره فرا گرفته آنچه را که اخبار قلیله فرا گرفته از زیادتی ثوابها و درجه ها پس بگو در اینوقت افضل
آن زیارتست که در شان آن اخبار بسیار وارد شده و عکس این هم ممکن است اگرچه مناط اولی اقوی است
بعد ما ترک کردیم بیان و بسط را در این اقسام زیارت از جهت کفایت نمودن بقاعده و اعتماد بفهم زکی و قصد
اختصار مخفی نماند اخباریکه در باب زیارات مطلق وارد شده سیاق آنها حضور در حرم شریف و زیارت
نزد قبر شریف است بلکه همین فهمیده میشود از زیارت در عرف و لغت الا اینکه با وجود این ممکنست گفته شود
بعض اخبار که وارد شده در بعض زیارتها یعنی در بعض اوقات شریفه شامل میشود بزیارت کردن از دور و
و این شامل شدن ثمره در جمله از احکام فرعیه و در جمله از مقامات ثمرای بزرگ دارد و گذشت اثبات
مثال این در هر حال از دور زیارت کردن در بعض اخبار وارد شده و در خبر حسین ابن ثویر است قال کنت انا
و یونس ابن ظبیان عند ابی عبد الله و کان اکبرنا سنا فقال له انی کثیرا ما اذکر الحسین فای شیء اقول
قال علیه السلام قال صلی الله علیك یا ابا عبد الله تعید ذلك ثلاثا فان السلام یصل الیه من قریب و من بعید
گوید من و یونس ابن ظبیان نزد امام جعفر صادق ع بودیم و او سنا از ما بزرگتر بود عرض کرد که من بسیار
ذکر مینمایم حسین علیه السلام را پس چه چیز بگویم فرمود بگو صلی الله علیك یا ابا عبد الله سه مرتبه بدرستیکه سلام میرسد
او را از دور و نزدیک و در خبر سدیر از حضرت صادق ع قال یا سدیر تزور قبر الحسین علیه السلام
فی کل جمعة قلت جعلت فداك لا قال فما اجفاكم فتزورونه فی کل جمعة قلت لا قال فتزورونه فی کل شهر
قلت لا قال فتزورونه فی کل سنة قال قلت قد یکون ذلك قال ما اجفاكم للحسین علیه السلام اما علمت
ان لله الفی الف ملك شعثا غبرا یبکونه و یزورونه لا یفترون و ما علیك یا سدیر ان تزور الحسین علیه السلام
فی کل جمعة خمس مرات و فی کل یوم مرة قلت جعلت فداك ان بیننا و بینه فراسخ کثیرة فقال لی اصعد فوق
سطحك ثم تلتفت یمنة و یسرة ثم ترفع راسك الی السماء ثم تنحو نحو قبر الحسین فتقول السلام علیك
یا ابا عبد الله السلام علیك و رحمة الله و برکاته یکتب لك زورة والزورة [illegible] فرمود یا سدیر زیارت میکنی قبر حسین را
در هر روز عرض کردم نه فدای تو گردم فرمود چه قدر بجود جفا کرده فرمود آیا زیارت نمی نمائید او را در هر جمعه
عرض کردم نه فرمود آیا زیارت مینمائید او را در هر ماه عرض کردم نه فرمود آیا زیارت مینمائید او را در هر سال گویا
عرض کردم گاه اتفاق میافتد فرمود یا سدیر چه قدر جفا بر خود نموده اید آیا ندانسته که خدا را دو هزار دو هزار
ملکی است ژولیده و غبار آلوده گریه مینمایند او را و زیارت میکنند او را و آرام نمیباشند چه شده بر تو ای سدیر
که زیارت کنی حسین را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روز یکمرتبه عرض کردم فدای تو گردم میان ما و قبر او بسیار
مسافت فرمود که بالای بام خود برو و براست و چپ خود التفات کن بعد سر خود را باسمان بلند کن و به
طرف قبر او قصد کن و بگو السلام علیك یا ابا عبد الله السلام علیك و رحمة الله و برکاته نوشته میشود ترا ثواب
زیارتی و ثواب یک زیارت معادل ثواب یک حج و عمره است و روایت کرده این خبر را جماعت بسیاری از اکابر
مشایخ و در خبر علقمه از حضرت ابا جعفر علیه السلام است انه ذکر له ثواب زیارة الحسین علیه السلام فی یوم
عاشوراء فقال له ما لمن کان فی بعد البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه فی ذلك الیوم قال اذا کان كذلك

من زار الحسین علیه السلام لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان وهی اللیلة التی یرجی ان تکون لیلة القدر فیها یفرق کل امر حکیم صافحه اربعة وعشرون الف ملک کلهم یستاذن الله تعالی فی زیارة الحسین صلوات الله وسلامه علیه فی تلک اللیلة یعنی که آنحضرت را ذکر کرد ثواب زیارت امام حسین را در روز عاشورا عرض کردم چه چیز است برای کسیکه در شهرها ی دور و ممکن نباشد آمدن بسوی او در آن روز فرمود چون چنین باشد برود بصحرا و یا بالای تل بلندی و اشاره نماید بسوی آنحضرت بسلام و در لعن بقاتل او سعی نماید و دو رکعت نماز بگذارد ولیکن این باید در اول روز قبل از ظهر باشد بعد زیارت طویلی ذکر نموده فرمود هرگاه قادر باشی اینکه هر روز او را زیارت کنی از خانه خود باین زیارت پس بکن اینست حدیث مقام ششم در اشاره بسوی اخباریکه وارد شده در حد حرم حسین که مستحب است تبرک جستن بتربت آن و در خبر مرفوع منصور پسر عباس از حضرت صادق فرمود که حرم حسین علیه السلام پنج فرسخ است از چهار طرف و در مرسله دیگر از حضرت صادق فرمود حرم حسین فرسخی در فرسخی است از چهار جانب قبر و در مرسله دیگر از آنحضرت علیه السلام نیز یوخذ طین قبر الحسین علیه السلام من عند القبر علی سبعین ذراعا وفی طریق آخر سبعین باعا فی سبعین و الی آخر الحدیث فرمود که برداشته میشود خاک قبر حسین علیه السلام در نزد قبر بهفتاد ذراع و در طریق دیگر بهفتاد ذراع در بهفتاد ذراع و منظور بهفتاد ذراع و در خبر موثق از اسحق ابن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول لموضع قبر الحسین علیه السلام حرمة معروفة من عرفها واستجار بها اجیر قلت صف لی موضعها قال امسح من موضع قبره الیوم خمسة وعشرین ذراعا من ناحیة رجلیه وخمسة وعشرین ذراعا من ناحیة راسه وموضع قبره من یوم دفن روضة من ریاض الجنة ومنه معراج یعرج فیه باعمال زواره الی السماء وما من ملک فی السماء الخ یعنی شنیدم از حضرت ابی عبد الله میفرمود که برای زمین قبر حسین علیه السلام حرم معلوم است هر که بشناسد آنرا و پناه برد باو پناه داده میشود عرض کردم تعریف فرما حد آنرا فرمود مسح کن از زمین قبر شریف که امروز است بیست و پنج ذرع از جانب پای او و بیست و پنج ذرع از طرف سر او و زمین قبر او از آن روزیکه دفن شده باغیست از باغهای بهشت و از اوست معراج که اعمال زوار او در آن بسوی آسمان بالا برده میشود و ملکی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه سؤال مینماید از خدا اینکه اذن دهد باو در زیارت قبر حسین فوجی نازل میشود و فوجی بالا میرود و در خبر دیگر امسح من موضع قبره الیوم خمسة وعشرون ذراعا من ناحیة راسه وخمسة وعشرین ذراعا من ناحیة رجلیه وخمسة وعشرین ذراعا من خلفه وخمسة وعشرین ذراعا مما یلی وجهه الی آخر الحدیث یعنی مسح کن از زمین قبر آنحضرت که امروز در آنست بیست و پنج ذراع از طرف سرش و بیست و پنج ذراع از طرف پایش و بیست و پنج ذراع از پشت او و بیست و پنج ذراع از پیش رویش و در صحیح عبد الله ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام قال سمعته یقول قبر الحسین علیه السلام عشرون ذراعا مکسرا روضة من ریاض الجنة گوید شنیدم از آنحضرت که میفرمود قبر حسین بیست و پنج ذراع اندر بیست و پنج ذراع باغیست از باغهای بهشت و در مرسله حجال از حضرت صادق علیه السلام قال التربة من قبر الحسین علی عشرة امیال یعنی تربت از قبر حسین علیه السلام تا بده میل است و در روایت صدوق قال علیه السلام حریم الحسین علیه الصلوة والسلام علی خمسة فراسخ من اربع جوانب القبر فرمود حریم حسین پنج فرسخ است از چهار جانب قبر و در خبر دیگر از صادق علیه السلام قال طین قبر الحسین علیه السلام فیه شفاء وان اخذ علی راس میل الی آخر الحدیث فرمود خاک قبر حسین در آن شفا است اگرچه برداشته شود از یک دو میل دور از قبر الحدیث تذنیب در آنچه در آن باب محضر است بجهت از امور بدان خبر ابن سنان اگرچه ترجیح دارد بر سایر اخبار بجهة صحیح بودنش باصطلاح متاخرین الا اینکه با وجود این آن اخبار هم برابر میشود با او باینمعنی که ممکن است اعتماد بر همه این اخبار یعنی نسبت ترتیب آثار و احکام و درجه های چند و مقامات بسیار مانند مقام اخذ تربت برای شفا و مقام عهدها و یمین ها و نذرها و وصیتها و مقام لزوم احترام تربت برداشته شده برای شفا و غیر اینها از مقامات بسیار زیراکه همه اخبار وارد شده در ابواب زیارات و مقامات آن

وهمچنین همه اخباریکه وارد شده در شان کربلا و بیان شرافت آن و بیان حد او و سایر متعلقات او از اخبار
معتبره است که مکرر است در کتب بزرگان اشیاخ از طبقه اولی و دومی و سیمی و چهارمی و بالاتر ایشان و این همه کتب
شیخ مفید و ابن قولویه و صدوق و کلینی و امثال ایشان از آن کسانیکه اقرار نموده اند بر اینکه آنچه در کتب ایشانست اخبار صحیحه است
یعنی عمل شده است در میان اصحاب و شهادت باینکه بر آن اخبار بنای دین گذاشته میشود پس در اینجا حمل میشود تفاوت
و اختلاف در این اخبار بر اختلاف و تفاوت بحسب شرف و فضیلت پس هر خاک زمینی که نزدیکتر باشد بقبر شریف
افضل و اشرف میباشد و زیاده باشد فضل و شرافت بحسب نزدیکی چنانکه آنها کم میشوند بجهة دوری تنزیلات
نورانیه و در آن اشارهاست بامور مهمه که علاقه دارد بهمه مقامات گذشته یا ببعضی از آنها و غیر آنها تذییل ولی
در اشاره بحقیقت زیارت و معنی آن بدانکه حقیقة زیارت عبارتست از حضور زایر نزد زیارت شده و خفد
نشده آن در حقیقه بحسب عرف و لغت چیز زایدی بر این و ثابت نشده برای آن حقیقه شرعیه و نه حقیقه متشرعه
بعضی از آداب و شروط ظاهری و باطنیه معنوی علاوه شده در شریعت از جهة اعتنا بخود آنها یا از جهة حصول
کاملی و فضیلت زیارت چنانکه مطلع شدی ببعضی از آنها خلاصه اعتبار آداب و شرایط از ظاهریه و معنویه باطنیه
لازم نگرفته نقل آنها را در شرع بمعنائیکه مغایر باشد بمعنی عرفی لغوی بلکه ممکن است اینکه گفته شود اگرچه حقیقت
شرعیه مغایر با معنی عرفیه لغوی ثابت نگشته الا اینکه قول بثبوت حقیقت متشرعه یعنی معنی اعتبار تسلیم زایر
و صلوات فرستادن او بزیارت کرده شده از آنچیزهائیست که نزدیکست بحق مگر اینکه گفته شود بدرستیکه
اعتبار اینها لازم نگرفته نقل را در نزد متشرعه پس میگوئیم در هر حال حاضر شدن نزد قبرهای شریفه بسلام و صلوات فرستادن
بصاحبان آنها بهر لفظ که زیارت کننده بخواند از آنچه داخل باشد در زیر و اصل است بزیارت که مطلوبست
و زمانیکه زایر صاحب ملکه نورانیه باشد و آشکار شود از آن شوق بزیارت در راه خدا و برای حب پیغمبر
و ائمه معصومین علیهم السلام زیارت او زیارت تام و کامل خواهد بود اگرچه زیارت کند بالفاظی که از خود
درست و شامل باشد بصلوات و سلام و مدح و ثنا و مانند آن اگرچه بالفاظ غیر عربیه باشد لیکن فضل کامل
و شرف تام زیارت بالفاظ عربیت که شامل باشد بصلوات و سلام بسیار و جمله از صفات امام علیه السلام
که زیارت کرده شده است و خصوصا زمانیکه الفاظ او از بعض فضلای راویان ثقه باشد که بعضی علماء اعلام
آنرا جمع کرده و زیارتیکه از ائمه معصومین مأثوره است از همه آنها افضل است و زیارات مأثوره از ایشان
بسیار است و آنچه از ایشان وارد شده بطریق صحیح باصطلاح متأخرین و همچنین آنچه بطریق متعدد وارد شده و مکرر شده
ذکر آن در کتب معتبره افضل قسم و کاملترین صنفی است از اقسام زیارات مأثوره و ظاهر اینست که در زیارت
سید الشهداء لفظ صلی الله علیک یا اباعبدالله سه مرتبه یا یکمرتبه از زیارات مأثوره میباشد بجهة وقوع آن در بعض
اخبار چنانکه دانستی هرگاه از من بپرسی در باب زیارت نایب گرفتن کسیکه قادر نیست بر خواندن زیارات عربیه
مطلقا خواه مأثوره باشد یا غیر آن چه میگوئی میگوئیم نایب گرفتن متصور میباشد بچند وجه و قسم بلکه خود نیابت گاهی از کسی
محض از باب استحباب است و مرتبه دیگر برای بیرون آوردن نفس خود از مرتبه اهل آتش و عاق شدن برسول الله
و ائمه علیهم السلام است و مرتبه دیگر از باب تکلیف واجب که بنذر یا مانند آن ثابت باشد بزیارت کسیکه مرده
و مرتبه دیگر بسبب وصیت میت است و هر یک از این قسمها متصور میباشد بچند قسم اول اینکه واقع شود صیغه
نایب گرفتن و اجاره بطریق اطلاق بانحویکه واقع باشد صیغه اجاره برای زیارت در زمانهای معلومه و معینه
که عدد زیارت معلوم و معین باشد با حاضر شدن در حرم شریف ولی ذکر نشود در نفس صیغه اجاره کیفیت زیارت
یعنی از جهة الفاظ و کلماتیکه خوانده میشود در وقت زیارت یعنی الفاظیکه شاملست بر صلوات و سلام
و مانند آن بر امام زیارت شده و دوم آنکه واقع باشد صیغه اجاره بنحویکه اطراف و حدها از همه جهات
معین باشد باینکه تصریح کند اجیر شده بزیارت کردن در زمانهای مخصوص و معین و تصریح کند نیز باینکه اجیر
مرخص است در خواندن بانحویکه بخواند آنچه ممکن باشد از خواندن مطلقا بمعنی هرگاه اوقات در بیابد از عربی مأثو

بخواند عربی غیر مأثور بخواند و هرگاه قادر نباشد غیر عربی هم بخواند سیم اینکه تصحیح کند بخواندن زیارات مأثوره
یا غیر آن مطلقا پس هر یک از تقدیرهای مذکوره یا اجیر گیرنده بحال اجیر شده عالم است یا جاهل اما قسم اول پس قائل میشویم
بصحیح بودن صیغه اجاره و حصول برائت ذمه برای اجیر شده با آنچه بیاورد و بیان یعنی از آنچه قادر باشد اداء آن ولی
این وقتی است که نایب گرفتن از باب استحباب باشد اما از راهیکه بنذر یا وصیت واجب شده باشد آنها لازم نباشد در این
اشکالست نه از جهت صحت صیغه و باطل بودنش زیرا صیغه ظاهرا صحیح است بلکه از جهت حصول برائت ذمه
برای اجیر گیرنده و سبب اشکال پوشیده نیست بر شخص عارف و اما قسم دوم جاری میشود در آن همه آنچه
اشاره نمودیم بسوی آن در قسم اول حرف بحرف و اما قسم سیم در صحیح بودن عقد در آن اشکالست خواه اجیر گیرنده
عالم باشد باینکه اجیر قادر نیست از خواندن زیارتهای مأثوره بعربیه مطلقا یا از آن جاهل باشد آری ممکن است اینکه
گفته شود اشکال رفع میشود در همه آنچه اشکال با وراه داشت باینکه قول صلی الله علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته
داخل است بزیارت مأثوره و کفایت میکند مگر اینکه گفته شود اطلاق صیغه‌ها و همچنین نذرها و قسمها و وصیتها
شامل نمیشد مثل این زیارت و بعبارت دیگر این فقره اگر چه از قسم زیارت مختصره است و از زیارت مأثوره است
بنابر آنچه اشاره گذشت بر آن الا اینکه کفایت کردن بر آن در باب نذرها و عهدها و مثل آنها محل اشکالست و در خبر
ابن طیار است إذا أتيت الفرات فاغتسل و البس ثيابك ثم امش الى القبر و قل صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا
ابا عبد الله فقد تمت زيارتك یعنی هنگامیکه آمدی بفرات غسل کن و لباسهای خود را بپوش بعد بیا بقبر شریف و بگو صلی الله علیک
یا اباعبدالله بتحقیق زیارت تو تمام میشود این بود حدیث ظاهر نیست که این در حال تقیه است و خواندن زیارت
مأثوره با مداد خواننده و تعلیم کننده اینکه خواننده تعلیم کننده بخواند کلمه بعد از کلمه در از بهم گوید آنچه او گوید بدون لحن
و غلط ساقط میشود تکلیفی که بر او واجب بود یعنی تکلیفی که بخواندن مأثوره داشت بعد مخفی نماند اکتفا بکلمه صلی الله علیک یا
اباعبدالله و رحمة الله و برکاته و نیز اکتفا نمودن مثل این مانند گفتن السلام علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته اولی
از خواندن زیارت مبسوطه ایست که مشتمل باشد بلحن و غلطیکه تغییر دهند معنی را **تذییل و تتمیم** در اشاره بجمله از مقامات
که ذکر نکردیم در این کتاب اخبار بعضی از عنوانها و مقامهائیکه متعلق است بزیارت سید الشهدا و تربت شریفه او
و غیر او از برای اختصار و اکتفا با اهم پس این عنوانها و مقامها مانند عنوان مستحب بودن غسل بجهة زیارت از
فرات و غیر آن و عنوان واجب نبودن غسل زیارت و عنوان استحباب دعا در وقت غسل زیارت مأثوره
و عنوان استحباب شفا خواستن بتربت شریف آنسرور و تبرک جستن بآن و بوسیدن و کشیدن بکام اولادها بآن و استحباب
سبیل و در وقت رسیدن و در وقت ناخوشی و عنوان حرمت خاک خوردن حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر شریف
سید الشهدا بقدر نخود و عنوان آنچه مستحب است از خواندن دعا در وقت اخذ تربت حسینیه برای شفا و عنوان
استحباب اخذ تسبیح از تربت حسین ع و گردانیدنش و عنوان استحباب بسیار دعا و طلب حوائج نمودن نزد قبر شریف
و عنوان اینکه مستحب است کسیکه اراده کند زیارت او را سه روز روزه بگیرد که آخر آنها جمعه باشد بعد در شب
جمعه غسل کند و تا با غسل بیرون آید بزیارت در حالتیکه روغن و عطر و گوشت خوردن را ترک کند با حزن و گرسنگی
و تشنگی را و عنوان کراهت خروج از حایر و همچنین مکه و مدینه و کوفه پیش از آنکه جمعه ایشان پوشیده نماند که اخبار
عنوان اول از ده متجاوز است در بعضی آنها میفرماید مردی از شما اگر غسل کند در فرات بعد بیاید بقبر حسین ع در
حالتیکه عارف باشد بحق او عطا کند خدا تعالی بهر قدمش که بر میدارد و بر میگذارد صد حج مقبول شده و صد
عمره قبول شده و صد غزوه که با پیغمبر مرسل یا امام عادل کرده باشد و در بعضی آنهاست هر که بیرون آید از خانه خود در حالتیکه
اراده زیارت حسین علیه السلام دارد باید بسوی فرات و غسل کند از آن مینویسد خدا تعالی او را از رستگاران و در حالتیکه
سلام دهد بابی عبدالله نوشته میشود از فائزین و در حالتیکه از نماز خود فارغ باشد بیاید بر او ملکی و میگوید که حضرت رسول
ترا سلام میرساند و میفرماید که گناهان تو آمرزیده شد عمل خود را از سر گیر و در بعض آنها در حالتیکه از فرات
غسل کند در حالتیکه حسین علیه السلام را اراده کرده ساقط میشود از او خطاهای او مانند روزیکه از مادر متولد شده

باشد و در بعض آنها است هر که غسل کند از آب فرات و زیارت کند قبر حسین علیه السلام را مانند روزی باشد که از مادر متولد شده و در حالتیکه خالی باشد از گناهان اگرچه کناهان کبیره را مرتکب شده باشد و در بعض آنها هر قدمیکه بر میدارد و میگذارد ثواب حج مقبول است با مناسک آن و در بعض مناسک حج و عمره و در بعض آنها است کسیکه بیرون آید بسوی قبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او و در کنار فرات رسد و داخل شود در آب و بیرون آید مانند کسی باشد که از گناه خارج کرده و در حالتیکه برود بسوی قبر شریف بهر قدمیکه بر میدارد و میگذارد مینویسد خدا او را حسنه و محو کند از او گناه و در بعض آنها است که خدا را ملائکه است موکلند بقبر حسین در هنگامیکه قصد کند مردی زیارت او را و غسل کند ندا نمایند او را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ای مهمانان خدا بشارت باد شما را برفاقت من در بهشت و ندا کنند او را حضرت امیر المؤمنین که من ضامنم برآوردن حوائج شما و دفع بلا از شما در دنیا و آخرت بعد حضرت پیغمبر و حضرت علی علیهما السلام از راست و چپ ایشان را بپاه خود دیگرند تا مراجعت نمایند بسوی اهل خود و شان این است حدیث و اما اخباریکه دلالت دارد بعدم وجوب غسل زیارت و آن نفی نموده به حدیث بعضی از آنها صحیح است و در بعضی از آنها است کسیکه زیارت میکند حسین علیه السلام را آیا بر او است غسل کردن فرمود نه و در بعض از آنها است هرگاه بتوانی غسل کن و گرنه وضو بساز بعد شرف ایشان الحدیث و اما عنوان استحباب عادی وقت غسل زیارت بوده و در یک خبر وارد شده که حضرت صادق در هنگامیکه از غسل زیارت فارغ میشد این دعا میخواند اللهم اجعله لی نورا و طهورا و حرزا و کافیا من کل داء و سقم و من کل آفة و عاهة و طهر به قلبی و جوارحی و عظامی و لحمی و دمی و شعری و بشری و مخی و عصبی و ما اقلت الارض منی و اجعله لی شاهدا یوم حاجتی و فقری و فاقتی الحدیث و اما اخبار استحباب شفا خواستن تربت حسین علیه السلام و تبرک جستن و بوسیدن آن کام و دهان اولاد با آن کشادن و همراه داشتن آن در وقت ترسیدن و ناخوش بعض و آن بیحد و حد بیست بلکه ترقی میکند تا بیست حدیث و در بعض از آنها است که قسم بخدا برنداشته کسی او را بقصد انتفاع مگر آنکه نفع برده از او و در بعض آنها بدرستیکه خدا گردانیده تربت حسین را شفا از هر علت و امان از هر ترس در هنگامیکه یکی از شما آن را بگیرد ببوسید و بچشم خود گذارد و مس کند بسایر بدن خود و در بعض آنها هر که او را علتی رسیده باشد ابتدا کند بخاک قبر امام حسین شفا دهد خدا او را از آن علت مگر از علت مرگ و در بعض از آنها که در آن شفا است از هر علت و او است دوای بزرگ و در بعض آنها که او افضل چیزیست که شفا بجوئیم بدان بدرستیکه ما نخورانیم اطفال و زنان خود و میبینیم در آن هر خیر را و در بعض از آنها که کام اطفال خود را بکشائید بتربت حسین علیه السلام بدرستیکه آن امان است و در بعض آنها عرض کردم تحقیق شناختم شفا را از هر علت پس چگونه است امان از همه ترسیدن فرمود هرگاه از پادشاه و غیر آن ترسی بیرون مباش از منزل خود مگر اینکه با تو باشد از خاک قبر حسین و در زمان گرفتن بگو اللهم ان هذه طین قبر الحسین علیه السلام ولیک و ابن ولیک اخذته حرزا لما اخاف و لما لا اخاف فانه قد یرد علیک ما لا احاذر گوید چنانکه آنحضرت فرموده بود خدا صحیح نمود بدن مرا و بود آن تربت شریفه مرا امان از همه ترسیدن چنانکه امام علیه السلام فرموده بود گوید که بعد از آن مکروهی ندیدم تا آخر حدیث میگوئیم بدرستیکه جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند در شان تربت حسینیه از آنچه دیده یا شنیده اند امریکه کشف میشود از اینکه تربت حسینیه از واضحترین دلائل نبوت خاصه و حقیقت مذهب امامیه است و روایت کرده طبرسی علیه الرحمة در امالی خود نیز حکایتهای عجیبه که فرا گرفته دلائل واضحه را در شفا خواستن تربت حسین از عجیب ترین آنچه شنیده ام آنست که واقع شده در زمان بعضی از سلاطین صفویه در شهر اصفهان و حاصلش اینست که آمد بجانب سلطان ایلچی از ارکان برای اینکه بیان نماید علمای اسلام که در این زمان بودند دلیلی بنبوت پیغمبر تا باشد این دلیل بنوعیکه دشمن را ملزم و عذر او را قطع نماید و شبهه های او را جواب دهد و هرگاه عاجز نشدید از الزام این و منهدم شد امر شما در احتجاج بتواتر پس اقرار نمائید که شما بر حق نیستید و بود این منفعر از آن کسانیکه در علم حساب

وهیأت و نجوم حل آن مجلس آنچه بایشان میداده داده بود از حوادث خبر میداد روزی پادشاه امر باحضار
علماء اصفهان نموده که با ایلچی بحث نمایند از جمله آنها محمد کاشانی آخوند فیض بود و با ایلچی خطاب نمود که پادشاه
شاه چه قدر بادراک بوده که از برای چنین امر بزرگی مثل ترا فرستاده ایلچی از این سخن در خشم شده گفت اینعلم
مسلمانان از عهده خود تجاوز نمیکنم قسم بعیسی و مادرش هر گاه تو میدانستی آنچه را که من احاطه دارم از علوم و کمالات
هر آینه میدیدی که مثل من باید فرستاده شده و حالا هم معلوم میشود پس فاضل کاشانی دست بجیب برده چیزی بیرون آورد
و گفت چیست اینکه در دست منست ایلچی بقدر یکساعت در فکر فرو رفت پس از آن رنگش متغیر و زرد شد فاضل فرمود
چه زود ظاهر شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق مسیح میدانم آنچه در دست تست لیکن فکر و سکوت من
از جهت دیگر است فاضل فرمود چگونه گفت آنچه در دست تست خاکست از خاکهای بهشت ولیکن فکر من در اینست
که از کجا بتو رسیده فاضل گفت شاید در حساب اشتباه کرده یا اینکه قاعده‌ات تمام نیست ایلچی گفت بحق عیسی و مادرش
چنین نیست فاضل گفت چگونه تصور میشود این ای بیخبر آنچه در دست منست خاک کربلاست و پیغمبر فرموده کربلا قطعه
ایست از بهشت آیا میتوانی آن را باور داری با اینکه قطع داری بقاعده و حساب خود تخلف از واقع نمیکند ایلچی
گفت راست گفتی ای عالم اهل اسلام پس اختیار اسلام نمود در همان مجلس و این از برکت تربت جناب سید الشهداء
شد و اما اخبار عنوان حرام بودن خوردن خاک حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر سید الشهداء بقدر نخود مخصوص
پس از آنچه ترجمه مینماید بهفت یا هشت حدیث پس در بعضی از آنها که هر خاک حرامست مانند میته و خون و گوشت خوک
بی اسم خدا اندکیه شده غیر از خاک قبر حسین علیه السلام بدرستیکه آن شفاییست از هر علت و در بعض آنها هر خاک
مارا حرامست مگر تربت جدم حسین بن علی بدرستیکه خدا آنرا شفا برای شیعیان و اولیای ما گردانیده و در بعض آنها
که چه میگوئی در خاک قبر حسین فرمود حرامست بر مردم خوردن گوشت ایشان و حلال است خوردن گوشت ما
لیکن اندک بقدر نخود و در بعض آنها هر گاه بخورد از مؤمنین بشناسد حق حسین و حرمت او و ولایت او را بگیرد از
خاک قبر او بقدر سر مورچه تا که او را دوا باشد اینست حدیث و اما اخبار عنوان آنچه که مستحب است از خواندن
فاتحه و دعا در وقت برداشتن تربت حسینیه برای شفا خواستن پس جمله اندکست و همچنین اخبار عنوان
استحباب اخذ تسبیح از تربت حسین و گردانیدن و در بعض آنها بدرستیکه تسبیح کننده تسبیح را فراموش نماید
و تسبیح را بگرداند نوشته باشد او را این تسبیح و در بعض آنها که آن تسبیح را گرداند از روی سهو و یا بازی
نماید نوشته میشود برای او بیست حسنه نیز اینست حدیث و اما عنوان استحباب بسیار بودن از دعا و حاجت
خواستن نزد قبر حسین علیه السلام پس آنها بده حدیث ترجمه مینماید بلکه بیشتر ابن فهد گوید روایت شده ان الله
عوّض الحسین من قتله اربع خصال جعل الشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة من ذریته وان لا تعد ایام زائریه من اعمارهم
یعنی خدا عوض داده حسین را از شهید بودن او چهار خصلت گردانیده شفا را در تربتش و استجابت
دعا را در تحت قبه او و ائمه علیهم السلام را از ذریه او آورده و اینکه شمرده نباشد روزهای زائرینش از
عمرهای ایشان و روایت شده ان الصادق علیه السلام مرض فامر من عنده ان یستأجروا له اجیرا یدعو له
عند قبر الحسین فوجدوا رجلا فقال له ذلک فقال انا امضی ولکن الحسین علیه السلام امام مفترض الطاعة
وهو امام مفترض الطاعة فرجعوا الی الصادق فاخبروه فقال هو کما قال لکن ما عرف ان لله بقاعا یستجاب فیها
الدعاء فتلک البقعة من تلک الحدیث بدرستیکه حضرت صادق علیه السلام ناخوش شد پس امر نمود از نزد
خود اینکه کسیرا بمزد بگیرند که دعا نماید او را نزد قبر حسین مردی یافتند او را بآن مطلب امر نمود عرض کرد من میروم ولی
امام حسین امام مفترض الطاعه است و او هم امام مفترض الطاعه برگشت بسوی حضرت صادق علیه السلام و او را خبر داد
فرمود چنانست که او گفته لیکن ندانسته که خدا بقعه‌ها است که دعا در آن مستجاب میشود و این بقعه از آنهاست
الحدیث و در بعض آنها که نماز نمیکند احدی نزد او و دعا نمیکند احدی مگر مستجاب میشود حوائج دنیا و آخرت او
گفتم زیاده کن مرا فرمود او آنچه گفته میشود بزوار حسین اینست که خدا ترا آمرزید از سر بگیر عمل خود را و با

اما اخبار عنوان اینکه مستحب است برای کسیکه اراده زیارت حسین علیه السلام کند اینکه سه روز روزه بدارد
که آخرش جمعه باشد بعد شب آن غسل کند و بیرون آید از غسل در حالتیکه تدهن نکند روغن و عطر و توشه نان پیزه را او بر خود
لازم کند حزن و گرسنگی و تشنگی را پس همه اخبار در این باب ترقی نماید بهفت یا هشت حدیث و بتحقیق گذشت شطری
ببعضی از آنها در مقام کرامت حمل سفره که در او گوشت یا حلوا باشد در راه زیارت حسین ع و اما از اخباریکه دلالت
دارد بر کرامت خروج از حایر حسینی و همچنین از مکه و مدینه و کوفه قبل از انتظار جمعه صحیح حفص بن بختری است و در آنست
من خرج من مکة او المدینة او مسجد الکوفة او حائر الحسین قبل ان ینتظر الجمعة نادته الملائکة این تذهب لا ردک الله
یعنی هر که بیرون آید از مکه و مدینه و مسجد کوفه یا حایر حسین قبل از انتظار جمعه ندا کنند او را ملائکه کجا میروی خدا ترا
باز نگرداند اینست حدیث و مخفی نماند سند این حدیث اگر چه صحیح است حفص بن بختری است الا آنکه آن از جهة قطع
و موقوف بودن ضعیف است در هر حال از بعضی امور متعلقه بزیارت سید الشهدا و استحباب زیارت کردن
سر آنسرور است نزد قبر حضرت امیر المؤمنین و استحباب دو رکعت نماز است برای هر یک از آنها و پوشیده نماند
بر تو که اخبار این عنوان نیز بسیار است بلکه آنها از ده تجاوز است و در بعض آنهاست راوی گفت تا آمدیم نجف الاشرف
پس حضرت صادق علیه السلام بجائی تشریف آورد و در آنجا نماز گذاشت بعد باسمعیل فرمود برخیز و نماز کن
نزد سر مبارک پدرت حسین عرض کردم آیا سر مبارک او را بشام نبردند فرمود بلی ولکن فلان دوست ما آنرا دزدید
و آورده در اینجا دفن نمود و در خبر دیگر نظیر اوست عرض کردم فدای تو گردم آیا نیست حسین در کربلا فرمود آری ولی
زمانیکه سر مبارک او را بشام بردند دزدید آنرا دوستی از ما و دفن نمود آنرا در پهلوی حضرت امیر المؤمنین ع
و در بعض آنهاست عرض کردم فدای تو گردم آن دو جائی که در آنها نماز گذاردید کدام است فرمود جای سر مبارک
حسین و جای منزل حضرت قائم علیهما السلام است و در خبر دیگر زمانیکه آمدی نجف دو قبر می بینی قبری بزرگ و قبری
کوچک اما قبر بزرگ قبر مبارک حضرت امیر المؤمنین و اما قبر کوچک سر مبارک حسین علیه السلام است و در خبر دیگر است
ان ابن زیاد لعنه الله لما بعث براس الحسین علیه السلام الی الشام رد الی الکوفة فقال اخرجوه منها لا یفتتن
به اهلها فصیره الله عند امیر المؤمنین علیه السلام فدفن فالرأس مع الجسد والجسد مع الرأس الحدیث
یعنی ابن زیاد لعنه الله تعالی زمانیکه سر مبارک امام حسین را بشام فرستاد رد نمودند بسوی کوفه گفت بیرون کنید
آنرا از کوفه تا سبب آن اهل کوفه فتنه نماید پس گردانید خدا آنرا نزد حضرت امیر المؤمنین پس دفن شد سر مبارک
با جسد و بدن و سر اینست حدیث میگوئیم بتحقیق روایت کرده سید اجل رضی الدین علی بن طاوس
در کتاب ملهوف و غیر آن باینکه سر مبارک حسین باز گردانیده شده با بدن شریفش و دفن شد در کربلا
و ذکر کرده باینکه طایفه بآن عمل کرده و پوشیده نماند بر تو که ممکن است جمع میان این روایات و میان آنچه که
ابن طاوس ادعا کرده بحمل دفن در آنجا بمجرد نهادن نزد امیر المؤمنین و حمل آن بعد از دفن در اندک زمانی و باینکه
دفن نمودن نزد امیر المؤمنین ع از جهة خوف بود بعد حمل شد بکربلا بعد از خاطر جمع شدن و دفن شد نزد بدن
شریف و مؤید آنست فرمایش آنسرور در روایت خبر که سر با بدنست و بدن با سر بعد پوشیده نماند که ما کفایت
مینمائیم در باب زیارت سید الشهدا و آنچه بآن تعلق دارد در این باب بآنچه که اشاره کردیم بسوی آن در
مقامات مذکوره از این جنبه سر شریفه و بآنچه ذکر کردیم در تذییلات آنها از بیانات و سرها و خیال نکنی من بهمه
اخبار رسیدم در این باب یا بهمه بیانها و اسرار متعلقه بآنها فائز گشتم هیهات نه چنین است زیرا اخبار حضرات
ائمه دریاهای علمهاست که کنار ندارد و مشکی است هر قدر مالیده عطر زیاده گردد هرکه اخذ کند از روی علم و فهم و فکر
در آنچه که اشاره کردیم بسوی آن از اخبار در آنها علمهای بسیار می یابد و بقاعده و اصلهای محکم میرسد که نشنیده
نباشند آبای منی طایفه از جهة آنکه وارد شده در استحباب زیارت سر مبارک سید الشهدا نزد قبر امیر المؤمنین
اصل محکمی افاده مینماید یعنی آن نیست که جسدهای حضرات ائمه بعد از نهادن اصلی دو بدن ایشان در قبورشان
باقی نیست در آسمان بلند شده چنانکه کلام بسیار در این باب می شنوی در مجلسی از مجالس این کتاب

و بعضی دیگر از اخبار گذشته فهمیده در بعضی از مقامات بدرستیکه معاد روحانی یعنی ماندن روحها در برزخ و باقی
ماندن آنها اصلا از امور حقه و واقعیه است و بعبارة اخری بدرستیکه روح و نفس انسان عبارتست از حقیقه ذات حی
و نفس باقیست او و او جوهریست باقی در برزخ بعد از مردن که فانی شدن بر او راه نیابد اصلا و فهمیدیم از اخبار
باطل است با اینکه ارواح انبیاء و اوصیاء از آسمان نازل میشوند بزمین در بعضی از زمانها و اوقات شریفه برای
زیارت سید الشهداء پس این چنانکه می بینی رد مینماید آنچه را که بر آنست طایفه متکلمین از اینکه روح عبارتست از
بعض اعراض یا امرهای عرضیه که فانی میشود بمجرد مردن بنحوی که تحقیق کرده اشاره کردیم بر این مطلب در بعضی از
مواضع این کتاب بجهة بودنش از مطالب مهمه و هر که کلام شافی و وافی و تمام تر برای این مطلب میخواهد رجوع
نماید بعون الله تعالی بکتاب خزائن که منسوبست بما در اشاره بآنچه باب زیارات بآن تمام میشود بدان بدرستیکه این کتاب
چون بنایش در مقتل سید الشهداء است و عترت و برادران و اصحاب او و آنچه بآن تعلق دارد از جاهائیکه راجع
باسرار شهادت و بسیار از جمله کثیره از امور متعلق بآن و آنچه عطا نموده او را خدای تعالی عوض از شهادت او
بود از اینجهة کرده ایم آنچه که متعلق بزیارت آنسرور بود از مقدمات این کتاب و آوردیم کلام را بطریق او بسط
و بسط کردن بنوعی که منتفع باشد بآن عوام و خواص اما از زیارت رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و باقی
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اگرچه شریک میباشند در فضیلت و شرافت و همچنین در جمله کثیره
از امور زیارت سید الشهداء الا اینکه متعرض نگشتیم بذکر اخبار وارده در زیارت آنها بطریقیکه متعرض
شدیم بذکر اخباریکه متعلق است بزیارت سید الشهداء و همچنین آنچه تعلق بآن دارد بلی اشاره مختصر بسوی آنها
در اینجا خالی از حسن نیست بلکه نورانیت و ملکیت این کتاب زیاده میشود پس میگوئیم مقامات و عنوانهای زیارت
پیغمبر رسول الله و آنچه متعلق است بآن در غایت بسیاریست از قبیل تاکید استحباب بزیارت قبر او و جابر رساله مردم را
بر آن و وجوب آن از جهة کفایت در هر سال و از تاکید استحباب زیارتش اگرچه از دور باشد و سلام و صلوات فرستادن
بر او و استحباب بودن سلام بر او هر وقت که شخص مسجد داخل شود و بیرون آید و کراهیت عبور از مسجد بی سلام دادن
کیفیت زیارت و آدابش و از مستحب بودن آمدن منبر و روضه و معانقش و بوسیدن آن و تبرک جستن بآن و نماز
گذاشتن در آن و از استحباب اختیار زیارتش بر حج سنتی و استحباب تبلیغ سلام برادران مؤمن بر او و استحباب
وداع قبرش در وقت بیرون آمدن و غسل نمودن برای آن و آداب و غیر از اینها از عنوانها و مقامات
بسیار پس همه اخبار که وارد شده در این مقامات که اشاره شد بسوی آنها بسیار است بلکه نزدیکست که بشماره نیاید
پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی بعض اخباریکه وارد شده در زیارت آنسرور و از آنهاست خبر سؤال کردن حسین از
رسول الله از درجه ثواب زائرین او پس وارد شده این خبر بطریق بسیار و اسانید متعدده متقاربه مضمون بلکه
نزدیکست که ملحق باشد بمتواترات معنوی و لفظیه با اجمالیه نیز پس در یک طریق از آن طرق مذکور است بینا الحسین
قاعد فی حجر رسول الله اذ رفع رأسه فقال له یا ابه فقال لبیک یا بنی قال ما لمن اتاک بعد وفاتک زائرا لا یرید الا
زیارتک فقال یا بنی من اتانی بعد وفاتی زائرا لا یرید الا زیارتی فله الجنة و من اتی اباک بعد وفاته زائرا
لا یرید الا زیارته فله الجنة و من اتی اخاک زائرا بعد وفاته لا یرید الا زیارته فله الجنة و من اتاک بعد
وفاتک زائرا لا یرید الا زیارتک فله الجنة و در طریق دیگر ان رسول الله بکی بکاء شدیدا فقال له الحسین
لم بکیت قال اخبرنی جبرئیل انکم قتلی و مصارعکم شتی فقال یا ابه فما لمن یزور قبورنا علی تشتتها قال یا بنی اولئک
طوائف من امتی یزورونکم یلتمسون بذلک البرکة و حقیق علی ان آتیهم یوم القیمة فاخلصهم من اهوال الساعة
من ذنوبهم و یسکنهم الله الجنة و فی حدیث آخر قال من اتانی زائرا کنت له شفیعا و من کنت له شفیعا وجبت له الجنة
یعنی و تی حسین علیه السلام در کنار رسول الله نشسته بود سر مبارک خود را بلند کرده عرض کرد یا جداه فرمود لبیک
عرض کرد چه چیز است برای کسیکه بیاید بعد از وفات تو بزیارت تو و اراده نکند مگر زیارت ترا فرمود ای حسین
هر که بعد از وفات من بزیارت من بیاید و اراده نکند مگر زیارت مرا پس بهشت از او است و هر که بیاید بزیارت پدر تو

بعد از وفات او واراده نکند مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هر که بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات
او واراده نکند مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هر که بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات او واراده نکند
مگر زیارت او را پس او راست بهشت و هر که بیاید بزیارت تو بعد از شهادت تو واراده نکند مگر زیارت ترا پس بهشت
او راست و در طریق دیگر حضرت رسول گریستند فرمود امام حسین عرض کرد چرا گریستی فرمود خبر داد مرا جبرئیل
که شما شهید خواهید بود و قبرهای شما از یکدیگر دور خواهد افتاد عرض کرد چه چیز است برای کسیکه قبور ما را
زیارت کند در آنحالت پراکنده فرمود ای پسر من آنها طایفه باشند از امت من که شما را زیارت مینمایند
و بجهت برکت میجویند پس مرا سزاوار است اینکه بیایم نزد ایشان در روز قیامت و خلاص نمایم ایشانرا از هولهای
قیامت و ساکن کند خدا ایشانرا در جنت و در خبر دیگر قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتانی زائرا
وجبت له شفاعتی ومن وجبت له شفاعتی وجبت له الجنة یعنی حضرت رسول صلعم فرمود هر که بیاید بزیارت
من شفاعت من او را واجب میشد و هر که شفاعت من او را واجب شد بهشت او را واجب است و در بعض دیگر از اخبار است
من زار رسول الله کمن زار الله فی عرشه یعنی هر که زیارت کند حضرت رسول صلعم را مانند
کسیست که خدا تعالی را در بالای عرش زیارت کرده و در بعض دیگر از اخبار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود هر که مرا یا یکی از ذریه من زیارت کند زیارت کنیم او را در روز قیامت و نجات دهیم او را از اهوال آن روز
و در خبری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بیایید بزیارت حضرت رسول ص زمانیکه بیرون روید بحج بیت الله الحرام پس بدرستیکه
ترک زیارت آنحضرت جفاست و باین مامور شده اید و بیایید بزیارت قبوریکه خدا لازم کرده زیارت
آنها را و طلب روزی کنید نزد آنها اینست حدیث و پوشیده نماند بدرستیکه جمله کثیره از اخبار مرسلست
آنچه این دو خبر تعبیر است باینمعنی که زیارت حضرت رسول و ائمه معصومین یک طریق است و بعبارت دیگر که
این زیارت کردن از تمام نمودن وفا بعهد ایشانست یعنی بعهد نبوت و امامت و در خبری از حضرت امام رضا است
ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه وشیعته وان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم
یعنی هر امامرا عهدیست در گردن دوستان و شیعیان او و بدرستیکه تمام کردن وفا بعهد زیارت قبور ایشانست
هر که زیارت کند ایشانرا از جهة رغبت و تصدیق بانچه رغبت نموده اند در آن میباشد در آن امامان شفیعان او در روز
قیامت و در خبر دیگر عرض کرد بحضرت صادق چه چیز است برای کسیکه زیارت کند یکی از شما را فرمود مانند
کسیست که حضرت رسول صلعم را زیارت کند و در خبر دیگر از حضرت باقر علیه السلام که از مکه ابتدا کنید و ختم نمایید
بما اینست حدیث و اما زیارت صدیقه کبری معصومه مظلومه فاطمه زهرا کفایت میکنیم در آن بذکر خبری و آن خبر
یزید ابن عبد الملک است که از پدر و جد خود روایت کرده قالت دخلت علی فاطمة علیها السلام فبدأتنی ثم قالت ما
غدا بك قلت طلب البركة قالت اخبرني ابي وهو ذا انه من سلم عليه وعلي ثلثة ايام اوجب الله له الجنة قلت لها
في حيوته وحيوتك قالت نعم وبعد موتنا واما الاخبار الواردة في زيارة امير المؤمنين ففي غاية الكثرة فمن
الجملة منها ففي خبر عن الصادق عليه الصلوة والسلام يعني داخل شدم خدمت فاطمه علیها السلام ابتدا بتحیت
نمود فرمود چه طور صبح کردی عرض کردم طلب نمودم برکت را فرمود خبر داد مرا این پدر من که هر که سلام کند
بر او و بر من سه روز واجب کند خدا از برای او بهشت را عرض کردم در زندگی او و زندگی تو فرمود آری و بعد از مردن ما هم
اینست حدیث و اما اخبار وارده در زیارت حضرت امیر المؤمنین در غایت بسیاریست و اشاره میکنیم
بسوی بعضی از آنها و در خبری از حضرت صادق ع وارد شده من زار قبر امير المؤمنين عليه السلام عارفا
بحقه غير متجبر ولا متكبر كتب الله له اجر مائة الف شهيد وغفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
وبعث من الآمنين وهون عليه الحساب واستقبلته الملائكة فاذا انصرف شيعته الى منزله
فان مرض عادوه وان مات شيعوه بالاستغفار الحديث يعني هر که زیارت کند قبر امیر المؤمنین را
در حالتیکه عارف باشد بحق او بدون جبر و کبر می نویسد خدا تعالی او را اجر صد هزار شهید و بیامرزد گناهان آینده

وگذشته او را و مبعوث نماید او را از جمیع شدگان و آسان کند بر او حساب را و ملائکه او را استقبال نمایند
و چون مراجعت میکند ملائکه او را مشایعت مینمایند تا منزل او و هر گاه مریض شود او را عیادت میکنند و اگر بمیرد
تشییع جنازهٔ او مینمایند با استغفار تا قبر او و در خبر دیگر از آنحضرت است یا ابن مارد فرمود یا ابن مارد من زار جدی
عارفاً بحقه کتب الله بکل خطوة حجة مقبولة و عمرة مبرورة والله یا ابن مارد ما تطعم النار قدماً تغبرت فی زیارة
امیر المؤمنین علیه السلام ماشیاً کان او راکباً یا ابن مارد اکتب هذا الحدیث بماء الذهب یعنی که زیارت کند
جد مرا عارف بحقه مینویسد خدا تعالی بهر قدم او حج مقبول و عمرهٔ مبروره قسم بخدا ای پسر مارد آتش نمی‌خورد قدمی که غبار
آلود باشد در زیارت حضرت امیر المؤمنین خواه پیاده باشد و خواه سواره یا ابن مارد بنویس این حدیث را بآب طلا و در خبر
دیگر قال ان الی جانب کوفان قبراً ما اتاه مکروب فصلی عنده رکعتین او اربع رکعات الا نفس الله کربته
وقضی حاجته قال قلت قبر الحسین بن علی فقال الحسین برأسه لا فقلت قبر امیر المؤمنین علیه السلام فقال برأسه نعم
یعنی در جانب کوفه قبریست که نیاید بر او غمگینی هرگز دو رکعت یا چهار رکعت نماز گذارد نزد آن مگر خدا غم او را برطرف کند و
حاجت او را بر آورده کند گوید عرض کردم قبر حسین ابن علیست پس سر مبارکش فرمود نه عرض کردم قبر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری بسر مبارکش و در خبر دیگر از آنحضرت من زار امیر المؤمنین علیه السلام
ماشیاً کتب الله له بکل خطوة حجة و عمرة فان رجع ماشیاً کتب الله بکل خطوة حجتین و عمرتین یعنی هر که زیارت کند
امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حج و عمره و اگر پیاده برگردد مینویسد خدا تعالی
بهر قدمش دو حج و عمره و در خبر یونس ابن ابی وهب قصریست قال دخلت المدینة فاتیت اباعبدالله علیه السلام
فقلت له اتیتک و لم ازر قبر امیر المؤمنین فقال بئس ما صنعت لولا انک من شیعتنا ما نظرت الیک الا
تزور من یزوره الله مع الملائکة و یزوره الانبیاء و یزوره المؤمنون قلت جعلت فداک ما علمت ذالک
قال فاعلم ان امیر المؤمنین افضل من الائمة کلهم و له ثواب اعمالهم گوید یعنی داخل مدینه شدم و آمدم خدمت
حضرت ابی عبدالله و عرض کردم آمدم خدمت تو و حال آنکه زیارت نکردم قبر امیر المؤمنین فرمود چه بد کار
کردی هر گاه تو از شیعیان ما نمی‌شدی نظر بسوی تو نمیکردیم آیا زیارت نمیکنی کسیرا که خدا او را زیارت کند
با ملائکه و زیارت کنند او را پیغمبران و مؤمنین عرض کردم فدای تو گردم من این را ندانسته بودم فرمود بدان که امیر المؤمنین نزد
خدا از همهٔ ائمه افضل است و او راست مقابل ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت یافته شده اند و در خبر
ابی شعیب خراسانیست قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ایما افضل زیارة قبر امیر المؤمنین او
زیارة الحسین قال ان الحسین قتل مکروباً فحقیق علی الله عز و جل ان لا یأتیه مکروب الا فرج کربه و
فضل زیارة قبر امیر المؤمنین علی زیارة الحسین گوید عرض کردم بابی الحسن امام رضا کدام یک از زیارت امیر المؤمنین و زیارت
حسین افضل است فرمود بدرستیکه حسین مکروب کشته شده پس سزاوار است که نیاید بزیارت او مکروبی مگر
اینکه غم او را زائل کند و فضیلت زیارت قبر امیر المؤمنین بر زیارت حسین مانند فضیلت امیر المؤمنین است بر حسین
اما اخباریکه مخصوصاً وارد شده در زیارت حسن ابن علی علیهما السلام از آنهاست خبر ابن بکیر است از حضرت جعفر ابن محمد
از پدر بزرگوارش علیه السلام ان الحسین ابن علی علیهما السلام کان یزور قبر الحسن بن علی کل عشیة
جمعة الحدیث یعنی حسین ابن علی علیهما السلام زیارت میکرد قبر حسن علیه السلام را هر شب جمعه تا آخر
حدیث و اما زیارت علی ابن الحسین و باقر و صادق علیهم السلام در بقیع پس اخبارشان عام است که اشاره رفت بسوی
آنها بلی روایت شده از حضرت محمد ابن علی العسکری قد روی عن ابی محمد بن علی العسکری انه قال من زار جعفراً
او اباه لم تشتک عینه و لم یصبه سقم و لم یمت مبتلی الحدیث فرمود هر که زیارت کند حضرت امام جعفر و پدر او را درد
چشم نمی‌بیند و او را مرضی نمیرسد و مبتلا نمیباشد الی آخر حدیث و اما اخبار شیعه که وارد شده در زیارت قبر امام
موسی کاظم علیه السلام پس آنها از ده زیاده است و در بعضی از آنهاست که فضیلت زیارت قبر آنحضرت مثل زیارت
قبر حسین علیه السلام است و در بعضی از آنها بدرستیکه زائر او راست مثل آنچه بزائر حسین است و در بعضی از آنهاست که

فضیلت زیارت آنحضرت مانند فضیلت زیارت رسولخدا است و در بعضی از آنها از حضرت رضا علیه السلام است
مَنْ زارَ قَبْرَ اَبی بِبَغْدادَ کانَ کَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ وَقَبْرَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اِلّا اَنَّ لِرَسُولِ اللهِ وَاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ فَضْلَهُما یعنی
فرمود هرکه زیارت کند قبر پدر مرا در بغداد مانند کسیست که زیارت کند رسول خدا و قبر امیر المؤمنین را الا اینکه برای رسولخدا
و امیر المؤمنین فضیلت است و اما اخبار مخصوصه که وارد شده در زیارت قبر رضا علیه السلام در غایت کثرت و کیف
چنین نباشد با اینکه اخبار وارده در این عنوان فضیلت زیارت و ثواب او با قطع نظر از سایر اخبار و عبادات
و مقامات متعلقه بزیارت آنحضرت بچهل خبر میرسد و صحیح و حسن و موثق آنها از بیست گذشته بعد بدرستیکه بعضی
از اخبار این عنوان معتبر ساخته زائر را باینکه عارف بحق او باشد و تعبیر نموده اند او را در بعض دیگر از اخبار مانند خبر حمزه
بن حمران از حضرت صادق علیه السلام قال تُقْتَلُ حَفَدَتی بِاَرْضِ خُراسانَ فی مَدینَةٍ یُقالُ لَها طُوسُ مَنْ زارَهُ
اِلَیْها عارِفاً بِحَقِّهِ اَخَذْتُهُ بِیَدی وَاَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَاِنْ کانَ مِنْ اَهْلِ الْکَبائِرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ وَما عِرْفانُ حَقِّهِ
قالَ یَعْلَمُ اَنَّهُ اِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ غَریبٌ شَهیدٌ مَنْ زارَهُ عارِفاً بِحَقِّهِ اَعْطاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَجْرَ سَبْعینَ شَهیدٍ
مِمَّنِ اسْتُشْهِدَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلی حَقیقَةٍ یعنی کشته میشود نوادهٔ من در زمین خراسان در شهری که آنرا طوس میگویند
هرکه او را در آنجا زیارت کند عارف بحقش روز قیامت او را بدست خود گرفته داخل بهشت مینمایم اگرچه از اهل کبائر باشد
عرض کردم فدای تو گردم چیست عارف بودن بحق او فرمود او را امام و اجب الاطاعه داند که غریب و شهید است
هرکه او را باینطور زیارت کند عطا کند او را خدای تعالی اجر هفتاد شهید از کسانیکه در برابر حضرت رسول ص به
حقیقت شهادت رسیده اند و مثل خبر دیگر از حضرت صادق ع اَلا مَنْ زارَهُ فی غُرْبَتِهِ وَهُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ اِمامٌ
بَعْدَ اَبیهِ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ کَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ ص خبر دار باشید هرکه او را در غربتش زیارت
کند در حالتیکه او را بعد از پدرش امام و اجب الاطاعه داند از جانب خدای عز و جل مانند کسی باشد که حضرت رسول را
زیارت کرده بعد بعض اخبار که از حضرت رسول وارد شده معنا و متن آنها بیکدیگر نزدیکست در بعضی از آنها است
سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنّی بِخُراسانَ لا یَزُورُها مُؤْمِنٌ اِلّا اَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ و در بعضی
فرموده زود دفن میشود پاره از من در خراسان زیارت نکند او را مؤمنی مگر اینکه واجب کند خدا بهشت را
و حرام سازد بدن او را بر آتش و در بعضی از آنها است ما زارَها مَکْرُوبٌ اِلّا نَفَّسَ اللهُ کُرْبَتَهُ وَلا مُذْنِبٌ اِلّا غَفَرَ اللهُ ذَنْبَهُ
یعنی زیارت نکند او را غمگینی مگر اینکه غم او زائل شود و زیارت نکند گناهکاری مگر اینکه گناه او آمرزیده شود و در خبر
ابن فضال است از حضرت امام رضا ع روایت اَنَّهُ قالَ مَنْ زارَنی وَهُوَ یَعْرِفُ ما اَوْجَبَ اللهُ تَعالی مِنْ حَقّی وَ
طاعَتی اَنَا وَآبائی شُفَعاؤُهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَمَنْ کُنّا شُفَعائَهُ نَجا آنسرور فرمود هرکه مرا زیارت کند در حالتیکه بشناسد آن
از حق و اطاعت من آنچه را که خدای تعالی واجب ساخته من و پدران من شافع او خواهیم بود در روز قیامت
و هرکه ما شافع او باشیم نجات مییابد اگرچه گناه ثقلین را داشته باشد و در بعضی از اخبار که روایت شده از حضرت
جواد علیه السلام در اینباب متن و مضامینش بیکدیگر نزدیکست مثل فرمایش آنسرور مَنْ زارَ قَبْرَ اَبی بِطُوسَ غَفَرَ اللهُ لَهُ
ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ فَاِذا کانَ یَوْمُ الْقِیمَةِ نُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ بِحِذاءِ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ ص حَتّی یَفْرُغَ مِنْ حِسابِ
عِبادِهِ وَمِثْلَ قَوْلِهِ ضَمِنْتُ لِمَنْ زارَ قَبْرَ اَبِی الرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ بِطُوسَ عارِفاً بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَی اللهِ هرکه زیارت کند قبر
پدر مرا در طوس خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و در هنگامیکه روز قیامت میشود نصب میشود منبری برای
پدرم در مقابل منبر حضرت رسولخدا ص تا اینکه خدا از حساب بندگانش فارغ شود و باز آنسرور فرموده ضامن بهشت میشوم
بکسیکه قبر پدر مرا در طوس زیارت کند و عارف باشد بحق او و باز فرموده اِنَّ بَیْنَ جَبَلَیْ طُوسَ قَبْضَةً قُبِضَتْ مِنَ
الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَها کانَ آمِناً یَوْمَ الْقِیمَةِ مِنَ النّارِ الحدیث یعنی در میان دو کوه طوس قطعه
زمین هست که از بهشت برداشته شده کسیکه آنجا داخل شد در روز قیامت از آتش خاطر جمع میشود و این
حدیث و پوشیده نماند که فقره نصب منبر در جمله بسیار از اخبار وارد شده و همچنین مضمون خبر علی ابن محمد عسکری
و در آنست که فرمود اَلا مَنْ زارَهُ فَاَصابَهُ فی طَریقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّماءِ حَرَّمَ اللهُ جَسَدَهُ خبر دار باشید هرکه او را زیارت کند

و برسد او را و در راه زیارت قطره باران خدا اعرام کند بدن او را بر آتش و در خبری از امام موسی کاظم علیه السلام
من زار ولدی علیاً کان عند الله کسبعین حجة مبرورة قال له یحیی المازنی سبعین حجة قال نعم وسبعین الف حجة
هرکه زیارت کند پسرم علی را باشد او را نزد خدا ثواب هفتاد حج مبروره یحیی مازنی عرض کرد هفتاد حج فرمود آری
بلکه هفتاد هزار حج و کفایت مینمائیم در این مقام باین مقدار از اخبار و اشاره میکنیم باخباریکه دلالت دارند بافضل بودن
زیارت امام رضا علیه السلام از زیارت امام حسین و همچنین اخباریکه دلالت دارد بافضلیت زیارت آنحضرت از زیارت
همه حضرات ائمه بدانکه اخبار این دو عنوان قریب بده خبر است و از آنها صحیح دو خبر است و همچنین خبر حسن و در خبر
علی ابن مهزیار است بحضرت ابی جعفر ثانی گفتم فدای تو گردم زیارة الرضا افضل ام زیارة ابی عبد الله الحسین علیه السلام
قال زیارة ابی افضل وذلک ان ابا عبد الله یزوره الناس وابی لا یزوره الا الخواص یعنی زیارت امام رضا افضل است یا زیارت حضرت
ابی عبد الله الحسین فرمود زیارت پدرم افضل است زیرا که ابی عبد الله علیه السلام را همه مردم زیارت میکنند اما پدر مرا زیارت
نمیکنند مگر خواص از شیعه اینست حدیث و این خبر صحیح است و بتحقیق آنرا محمد روایت کرده در کتب خود شان
و در حسن تام صحیح بلکه او صحیح است نزد تحقیق از عبد العظیم ابن عبد الله حسنی قال قلت لابی جعفر علیه السلام قد تحیرت
بین زیارة ابی عبد الله و بین زیارة قبر ابیک بطوس فما تری فقال لی مکانک ثم دخل وخرج ودموعه تسیل علی
خدیه فقال زوار ابی عبد الله کثیرون وزوار ابی بطوس قلیلون الحدیث گوید عرض کردم بابی جعفر علیه السلام
که حیران مانده ام میان زیارت پدرت در طوس و زیارت قبر ابی عبد الله پس شما چه می بینید من فرمود که در
جای خود باش بعد داخل خانه شد و بیرون آمد در حالتیکه اشک چشمانش بروی مبارکش جاری بود فرمود زائرین
ابی عبد الله بسیارند اما زوار پدر من در طوس اندک هستند و در خبر مرسل از حضرت صادق علیه السلام
قال یقتل لهذا واومی بیده الی موسی ولد له بطوس لا یزوره من شیعتنا فرمود کشته میشود پسر این و اشاره نمود بسوی امام موسی
در طوس زیارت نکند او را از شیعیان مگر کمتر از کمتر و در خبر یحیی ابن سلیمان مازنی از ابی الحسن موسی علیه السلام قال
من زار ولدی علیاً وبات عنده لیلة کمن زار الله فی عرشه فقال نعم اذا کان یوم القیمة کان علی عرش الرحمن
اربعة واربعة من الآخرین فاما الاربعة الذین من الاولین فنوح وابراهیم وموسی وعیسی واما الاربعة
من الآخرین فهم محمد وعلی والحسن والحسین ثم یمد الطعام فیقعد معنا زوار قبور الائمة الا ان اعلا
هم درجة واقربهم حبوة زوار قبر ولدی علی الحدیث وهذا الخبر ایضا مما رواه المحمدون الثلثه
فرمود هرکه زیارت کند قبر پسر من علی را و بخوابد نزد او شبی مانند کسی باشد که خدا را در عرش او زیارت کند پس فرمود
بلی زمانیکه روز قیامت شد چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین پس آن چهار که از اولین هستند
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و آن چهار که از آخرین هستند محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند بعد طعام میاورند
پس می نشینند با ما زائرین قبور ائمه علیهم السلام خبردار باشید بدرستیکه بلندترین ایشان از جهة درجه و نزدیکترین
ایشان از حیثیت حباء زائرین قبر پسرم علی است اینست حدیث و این خبر هم از آنهاست که سه محمد در کتب خود شان
آنرا روایت کرده اند بعد پوشیده نماند بر تو بدرستیکه این خبرها اگرچه غنی هستند از اشاره بسوی اخباریکه دلالت
دارند بافضل بودن زیارت او از حج و عمره مگر اینکه ما نیز اشاره مینمائیم بسوی بعضی از اخبار بدان بدرستیکه این
اخبار نزدیک بده خبر است و در صحیح بزنطی است گوید در کتاب ابی الحسن الرضا خوانده ام ای شیعه من بدرستیکه
زیارت من برابر است نزد خدا با هزار حج گوید پس عرض کردم بابی جعفر علیه السلام هزار حج فرمود بلی والله هزار
هزار حج برای کسیکه او را زیارت کند و عارف باشد بحق او و در خبر موثق بلکه صحیح از ابن ابی نصر از حضرت رضا
قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکة فلا یزال ینزل فوج من السماء ویصعد فوج الی ان
ینفخ فی الصور فقیل له وایة بقعة هذه فقال هی بارض طوس وهی والله روضة من ریاض الجنة من
زارنی فی تلک البقعة کان کمن زار رسول الله وکتب الله له حجة مبرورة وعمرة مقبولة وکنت انا وآبائی شفعاءه یوم القیمة
فرمود بدرستیکه در خراسان بقعه ایست که میاید بر آن زمانیکه میگردد محل نزول و عروج ملائکه میباشد و همیشه

فوجی از آسمان نازل میشوند و فوجی بالا میروند تا نفخ صور عرض کردم این کدام بقعه ایست فرمود آن زمین طوس است
قسم بخدا آن روضه ایست از باغهای بهشت هرکه مرا زیارت کند در این بقعه مانند کسی باشد که رسولخدا را زیارت
کرده و مینویسد خدا او را هزار حج و عمره مقبوله و مبروره و باشیم من و پدران من شافع او در روز قیامت و در خبر
ابو الصلت هروی است که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود وَاللهِ مَا مِنَّا اِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ قُلْتُ وَمَنْ يَقْتُلُكَ
يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَالَ يَقْتُلُنِي شَرُّ خَلْقِ اللهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفِنُنِي فِي دَارِ مَضْيَعَةٍ وَبِلَادِ غُرْبَةٍ اَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي
غُرْبَتِي كَتَبَ اللهُ لَهُ اَجْرَ مِائَةِ اَلْفِ شَهِيدٍ وَمِائَةِ اَلْفِ صِدِّيقٍ وَمِائَةِ اَلْفِ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ وَمِائَةِ اَلْفِ مُجَاهِدٍ وَحُشِرَ
فِي زُمْرَتِنَا وَجُعِلَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَفِيقًا الحدیث یعنی قسم بخدا کسی از ما اهل بیت نیست
مگر اینکه شهید کشته میشود عرض کردم یا ابن رسول الله ترا که شهید مینماید فرمود شر خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید
کند بعد دفن میکند در خانه دور از آبادی و شهر غربت خبردار باش هرکه زیارت کند مرا در غربت مینویسد خدا او را
ثواب و اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده و در زمره ما
محشور میشود و در درجات بلند رفیق ما است در بهشت و اما زیارت حضرت جواد علیه السلام علاوه از اخبار
گذشته خبریست که روایت کرده آنرا کلینی و صدوق و مفید و شیخ در کتب خودشان و آن خبر ابراهیم بن عقبه است
قَالَ كَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ اَسْئَلُهُ عَنْ زِيَارَةِ اَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ وَعَنْ زِيَارَةِ اَبِي الْحَسَنِ وَاَبِي جَعْفَرٍ فَكَتَبَ اِلَيَّ اَبُو عَبْدِ اللهِ
یعنی نوشتم خدمت ابی الحسن ثالث علیه السلام و سؤال کردم از او از زیارت حضرت ابی عبد الله و از زیارت ابی الحسن و ابی جعفر
علیهم السلام پس نوشت بمن ابو عبد الله زیارت او کلی اجمع و از جهة اجر بزرگتر است و اما زیارت حضرت هادی
و عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام در اخبار عامه گذشت مثل خبر بریشتی که گفت عرض کردم خدمت ابی عبد الله
چه چیز است برای کسیکه یکی از شما را زیارت کند فرمود مثل کسی باشد که رسولخدا را زیارت کند ایضا حدیث
و غیر اینها از اخبار عامه که گذشت و در خبر ابو هاشم جعفری است که فرمود ابو محمد حسن بن علی العسکری که قبر من در سر من رای
امانست برای اهل دو طرف ایضا حدیث تذنیب در بیان بعضی از اموریکه تعلق دارند باین مسئله
از امور مهمه بدان بدرستیکه آنچه از اخبار این مسئله فهمیده میشود آنست که زیارت قبر رسولخدا افضل است
از زیارت قبر امیر المؤمنین ع و زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام افضل است از زیارت قبور سائر ائمه و این استفاده را
از فرمایش حضرت صادق تحصیل نمودیم و در خبر یونس ابن وهب بصری گذشت فرموده امیر المؤمنین نزد خدا از همه افضل است
و او را است ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت داده شده اند و همچنین از فرمایش امام رضا ع که فرموده زیارت
قبر امیر المؤمنین بر زیارت قبر حسین نمیدانم فضیلت امیر المؤمنین ع بر حسین پس بنابراین قاعده کلی بدست میآید که در همه موارد
جاری میشود مگر آنچه که از خارج بخلاف این دلیل قائم شود پس از ثمرات این میباشد افضلیت زیارت فاطمه زهرا
بر زیارت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام و همچنین فضیلت زیارت امام حسن بر زیارت حسین و سایر ائمه پس
هرگاه بگوئی که بیان کن امر را و واضح کن حال را و تحقیق کن گفتگو را در مقام زیراکه آن از چیزهاست که احتیاج زیاد
بر آن و بسیار سؤال میشود از مثل آن که آیا این اصل است معتد به و معتبر یا نه گذشته از آن آیا در نزد نظر دقیق هم این
معتبر است و منافات ندارد با کثرت اخبار خاصه که وارد شده در زیارت جناب سید الشهدا الجدیکه خارج از
حد احصاء چنانکه گذشت خصیصه و با آن قلت اخبار خاصه که در زیارت صدیقه کبری فاطمه زهرا و امام مسموم مظلوم حسن مجتبی
وارد گشته بحدیکه میرسد بیک خبر مع هذا این قاعده معتبر است یا نه میگوئیم این استفاده و اصل از حق و صواب بعید
نیست کثرت و قلت اخبار منافات ندارد زیرا هر فضیلتی که در خصوص زیارت سید الشهدا ثابت گشته در غیره
آنها هم ثابت میشود بنابراین عیب و ضرری نیست که بنا را بر این قاعده گذاشته شود مگر جائیکه خارج گشته بدلیل
و هرگاه گوئی کدام زیارت خارج از تحت این اصل و قاعده است میگوئیم زیارت حضرت رضا ع خارج است
از تحت این اصل و قاعده باین معنی که زیارت آنحضرت افضل است از زیارت همه امامان که قبل از او یا بعد
از آن آنجناب طاهرین بوده اند با وجود اینکه هر یک از اصحاب کساء از حضرت رضا ع بالاجماع افضل هستند

۱۶۱ در سید الشهداء

هرگاه گوئی فضیلت زیارت قبر امام رضا بر زیارت قبر امام حسین نص صریح و صحیح وارد شده اما در فضیلت
زیارت امام رضا بر زیارت قبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن خبری وارد نشده پس از کجا حکم کردی به همهٔ آنها میگویم
این عمومیت را از خبر صحیح فهمیدیم و آن اینست که امام رضا را زیارت نمیکند مگر خواص از شیعه علاوه بر اینکه شبیه همین
علت هست در خبر دیگر وارد گشته هرگاه گوئی مراد از خواص شیعه کیست آیا مراد ایشان طایفهٔ امامیه هستند
که قائلند بامامت دوازده امام از آل محمد پس چنین باشد مراد و از مقابل این هر کسیکه مخالف امامیه باشد از طوایف اسلام
یا اینکه مراد از خواص شیعه صاحب ملکات نورانیه اند که در محبت اهل بیت عصمت تام و در معرفت کامل هستند
پس چنین باشد مراد از ایشان در مقابل این هر کسیکه چنین نباشد اگرچه از طایفهٔ امامیه باشد میگویم بدرستیکه ظاهرا مراد خواص
اول است زیرا که طوایف شیعه از زیدیه و جارودیه و کیسانیه و فطحیه و اسماعیلیه و واقفیه در وقت صدور این خبر بسیار
بودند اما زیدیه و جارودیه زیارت میکردند حضرت امیر المؤمنین و امام حسین و علی بن الحسین را اما کیسانیه حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام را زیارت میکردند و اما فطحیه و اسماعیلیه حضرت امیر المؤمنین و سایر امامان تا حضرت صادق
زیارت مینمودند اما واقفیه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و سایر امامان تا حضرت امام موسی کاظم زیارت میکردند
و اما غیر آنکه از امام موسی هستند زیارت نمیکنند بجای آنکه حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام را در این زمانها
جماعتی از عامه و جماعتی از تبریه نیز زیارت میکنند حاصل سبب اندکی زوار امام رضا در وقت صدور این اخبار اینست
که طایفهٔ امامیه که بدوازده امام قائلند در این زمانها اندک بودند با وجود این در شدت خوف و تقیه بودند و اکثر
ایشان از عرب بودند زیرا که شهرهای عجم در آنوقت در سیرت اهل سنت بودند مگر اهل شهر قم بعد دوری مسافت
و زیادی مشقت که در زیارت قبر امام رضا بود نیز از اسباب کمی زوار آنحضرت بود و هرگاه گوئی مقتضای این علت که
ذکر شد در نص صحیح که فضیلت دادن زیارت رضا بر زیارت حضرت رسول است پس چه میگوئی در آن
آیا در این هم حکم میتوانی یا نه میگویم آری که امام ضرر و عائله است در حکم بودن باین سبب علت مذکوره در نص صحیح
غیر از آنچه روایت شده در خبری از حضرت کاظم که شامل است بر فضیلت خوان طعام آوردن در روز غیبت
چنانکه دانستی و بعبارت دیگر هرگاه در این حکم بودن عیب و ضرری نبود هر آینه در حکم بودن به تفضیل زیارت
رضا علیه السلام بر زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام حسین هم عیب و ضرری نیست هرگاه گوئی بدرستیکه مقتضای
علت مذکوره در نص و مقتضای آنچه که اقرار کردی در بیان جریان این حکم است در زیارت ائمه هم که بعد از
امام رضا میباشند باین معنی که زیارت قبور ایشان افضل است از زیارت قبور ائمه که پیش از ایشانند آیا این حکم میکنی
یا نه میگویم این حکم هم از آنهاست که در آن عیب و ضرری نیست بعد از آنکه فهمیدیم از این دلیل یعنی از علت مذکوره
در نص و از بعض اخبار گذشته هم که خبر ابراهیم ابن عقبه است ابو الحسن (ع) فرموده «هذا اجمع و اعظم اجرا» یعنی
زیارت جوادین جامع تر و بزرگتر است از جهت اجر از زیارت سید الشهداء هرگاه گوئی حکم بر این در غایت اشکالست
زیرا این خبر که اشاره بسوی آن شد سندش خوب نیست برای آنکه آن مکاتبه است چگونه مقدم میشود بر اخبار مستفیضه
و متواتره معنویه که خارج از حد احصا و شمار است مثل اخباری که وارد گشته در زیارت امیر المؤمنین و زیارت
سید الشهداء و اما قضیهٔ علت مذکوره در آن هم از کلام است نزد اصولیین باین معنی که در منصوص العلة آیا حکم را
میتوان تعدی داد از مورد نص بغیر او یا نه محل اشکال است تعدی دادن نزد علماء محل غایت آنچه که ما وجه
فهمیدیم تفضیل زیارت امام رضاست بر زیارت سید الشهداء و اما آنچه زیاده از اینست از تفضیل دادن
زیارت آنحضرت بر زیارت امیر المؤمنین و همچنین تفضیل کسانی از ائمه که بعد از حضرت رضا هستند بر زیارت آنکه
پیش از او از ائمه بودند خصوصا بر زیارت سید الشهداء حکم بر آن صادر نمیشود مگر از جهت جرئت و جسارت
میگویم بدرستیکه منصوص العلة حجت است بنا بر تحقیق باین معنی تعدی حکم از مورد نص بسوی غیر خود دلیل دلالت
التزامیه لفظیه است یا عقلیه پس این یقینا از اقسام قیاس نیست بنا بر این ضرر نمیرساند ضعف روایت ابن
عقبه زیرا که آن در آنوقت از مؤیدات میشود این غایت کلام است در اقامه حجت بر اصل مذکور معهذا حکم

کردن در غایت اشکالست هرگاه گوئی که با این رحمت تحقیق حال در این مسئله از آن جهت که تو آن احتیاج نمی باشد
برای کمی سن حاجت به دانستن آن جواب گویم این کلام ساقط از درجه اعتبار و استقامت پیش است زیرا که این مسئله عام
البلوی است و از آن چیزهائیست که محتاج الیه است در مقام نذور و عهود و ایمان مانند آنکه در زبانهای خواص
و عوام محل سؤالست هرگاه گوئی که تو قرار دادی در بعض مقدمه‌های گذشته و همچنین در بعض مقامهای پیشتر که زیارت
جناب سید الشهدا مانند گریه و نوحه کردن بر آن افضل از همه اعمال بدنیه است مطلق و چیزی را در آن مستثنی نکردی
و حال آنکه در اینجا فضیلت دادی بعضی از زیارات را مثل زیارت رسول الله و زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام
رضا بر زیارت آنسرور بدون آنکه از تو توقف و تردیدی در این فضیلت دادن باشد و تردد و اشکال کردی
در فضیلت دادن بعضی دیگر از زیارات مثل زیارت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و همچنین زیارت کسیکه بعد
از رضا علیه السلام است از ائمه هدی بر زیارت آنسرور پس آیا این در میان کلمات تو تدافع و تناقض است یا تو تحاشی
کردی از آنچه اول بر آن بودی میگویم هرکه تدبر و تأمل بنما نماید میداند که تکلم چیزیکه در آن تناقض و تحاشی و نکرده‌ام از آنچه
بر آن بودم و آنچه اول گفته‌ام در جهت محبت و دوستی ایشان و مقام تحقیق حال در ملکیه نورانیه ملکوتیه کسانی بود که ایشان را
بولایت ایشان نمیبینی پس این مقام جامع است که در آن ملاحظه میشود ذاتهای اهل بیت عصمت یعنی ذاتهای نورانیه و حقیقیه
ملکوتیه ایشان مگر بطریق اجتماع چنانکه در اصل خلقت ابداعیه بودند نور واحد و شیء جامع پس ملاحظه میشود این ذاتها
و حقیقتهای قدسیه در این مقام بطریق تفریق و جدائی پس از این سبب ثمر نمیدهد محبت رسانیدن بعض ایشان
بدون بعض دیگر و اقرار کردن بولایت بعضشان بدون بعض دیگر و چون در این مقام لابد باید ملاحظه شود بلکه مؤمن
کامل در محبت و ولایت ایشان از جهتی که کشف و علایم او از آنچه مناط این امر بزیارت جناب سید الشهدا
گریه و عزا قرار داده شده زیرا که او قلب حقایق بوجودات امکانیه خیریه و قره عین ائمه میباشد که در مرتبه بالاتر
از او میباشند مثل جد و پدر و مادر و برادر و همچنین نور چشم آنهاییست که در مرتبه از او پایین باشند از ائمه و اوصیا
و انبیاء و هرکه و هرچه در او فضل و خیری است و این پایان مطلبی است که در بعض مقامات و مقدمات سابقه
گذشت و این چنانکه می‌بینی منافات ندارد با آنچه گذشته از تفضیل دادن بعضی از زیارات مانند زیارت جد
و پدرش و زیارت فرزندش امام رضا بر زیارت آنسرور زیرا که این مقام آن مقامیست که ملاحظه میشود در آن
ذاتهای قدسیه و حقیقتهای نورانیه ابداعیه ملکوتیه ایشان یعنی ذات اقدس محمد صلی الله علیه و آله و ذاتهای
اولاد معصومین او بطریق تعدد و جدائی و هرگاه خواهی که سخن را آشکار نمائی بگو بدرستیکه زیارت جد و پدر و مادر
و برادرش و زیارت اولاد معصومین او از وجهی بزیارت خود او میگردد و زیارت او هم از وجهی بزیارت
ایشان راجع میشود پس هرگاه گوئی که کلام در زیارت بود که تفضیل دادی بر زیارتها و آیا آن بطریق
اطلاق و ارسالست یعنی زیارت که تفضیل داده شد بر زیارتش جمع کننده همه خصال و خواص
و احکام زیارتش با شامل بودن آن تفضیلت بسیار یا اینکه کلام بطریق اطلاق و ارسال نیست میگویم کلام در این مقام
بطریق اطلاق و ارسال نیست بلکه بعضی از خصال و خواص و احکام از آن چیزها که بزیارت آنسرور مخصوص باشد مانند
وجوب زیارت آنحضرت بر شخصیکه قادر باشد در عمرش یکمرتبه بنابر تحقیق و نظر که اجماع بخلاف این منعقد نشده باشد
چنانکه دانستی و نیز بودن تارک آن بدون عذر از اهل آتش و مانند بودن تارک زیارتش عاق بر رسول خدا
و ائمه و محقق بودن این عاق شدن نیز در وقتیکه بگذرد زمان ترک از چهار سال تا یک سال و از جمله خواص
که مخصوص است بزیارت سید الشهدا آنست که ولد الزنا نمیتواند داخل حرم آنسرور شد و نیز ایام سفر زوارش
از عمر او شمرده نمیشود و درازی عمر و وسعت روزی ایشان و فضیلتهائیکه بشمار نمیآید و ثوابهای بی نهایت
که حاصل باشد بسبب زیارت آنسرور در بعضی از اوقات شریفه و ازمنه خاصه مانند شب عیدین و روزهای
آنها و روز عرفه و بعضی از روزها و شبهای ماه مبارک رمضان و اول و نصف رجب و نیمه شعبان و شب
و روز عاشورا و روز اربعین همه اینها بزیارت آنسرور مخصوص است خاصه هرکه در اخبار مقامات گذشته

فکر کنند و همه کلمات ما را اخذ نماید و بداند که خواص و اوصاف زیارت آنحضرت بیش از آنست که بشماره بیاید هرگاه
گوئی چگونه فایده متصور است با اینکه باشد بعضی از زیارتها که فضیلت وادی بر زیارتش مشتمل بر صفات و خواص و بعضی از
احکام الزامیه که جمیع کرده آنها را زیارت آنحضرت پس بنا براین باید متصف باشد هر زیارتیکه تفضیل وادی بر زیارتش
با آنچه متصف گردیده زیارت آنحضرت را میگویم بدرستیکه این سؤال ظاهر میشود از عدم تدبر تمام در آنچه سابقاً ذکر نمودیم
و چگونه چنین باشد بدرستیکه تو دانستی بعضی از اجابات ثواب و اجر آنها از بعضی مستحبات مکرر است و بسیاری از واجبات
مایند و بابت که مخصوص است باحکام و صفات و لوازم و خواصی که در مافوق آنها از واجبات یافت نمیشود و بابت و نیز در غیر آنها
یافت میشود پس از این ظاهر شد که افضل بودن زیارت امیرالمؤمنین از زیارت سید الشهداء لازم ندارد اینکه باشد
زیارت امیرالمؤمنین جامع جمیع صفات و احکام و لوازم و خواصیکه جمع کرده آنها را زیارت سید الشهداء احکامی که
ما ذکر کردیم و قواعد عقلیه منافات ندارد چنانکه شناختی وجه آنرا برتبت فکر بعد از فکر تا اینکه پوشیده نماند بر تو چیزی
از آن تحقیقات که ذکر کردیم تذنیب آخر و آن بمنزله خاتمه است که ذکر مینمائیم در آن آنچه دلالت وارد بر تعیین
مشهد حضرت امیرالمؤمنین و مشاهد حضرات ائمه علیهم السلام و در خبر ابی عامر است که واعظ اهل حجاز بود و گفت

أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فَقُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَهُ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَمَّرَ تُرْبَتَهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَامِرٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ
جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ وَاللّٰهِ لَتُقْتَلَنَّ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَتُدْفَنُ بِهَا فَقُلْتُ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا لِمَنْ زَارَ قُبُورَنَا وَعَمَّرَهَا وَتَعَاهَدَهَا قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَقَبْرَ وَلَدِكَ بِقَاعاً
وَعَرْصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا وَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ قُلُوبَ نُجَبَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَصَفْوَةٍ مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَتَحْتَمِلُ الْأَذَى وَالْمَذَلَّةَ
فِيكُمْ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَيُكْثِرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّباً مِنْهُمْ إِلَى اللّٰهِ وَمَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُولٰئِكَ
يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَالْوَارِدُونَ حَوْضِي وَهُمْ زُوَّارِي غَداً فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَتَعَاهَدَهَا
فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَنْ زَارَ قُبُورَكُمْ عَدَلَ لَهُ ذٰلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ
الْإِسْلَامِ وَخَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَأَبْشِرْ وَبَشِّرْ أَوْلِيَاءَكَ وَمُحِبِّيكَ مِنَ النَّعِيمِ
وَقُرَّةِ الْعَيْنِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَلٰكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُوَّارَ قُبُورِكُمْ
كَمَا تُعَيَّرُ الزَّانِيَةُ بِزِنَاهَا أُولٰئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا أَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِي وَلَا يَرِدُونَ حَوْضِي الحدیث

یعنی وارد شدم خدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم چه اجر است کسی را که زیارت کند قبر مبارک حضرت امیر
المؤمنین را و قبر شریف او را تعمیر کند فرمود یا ابا عامر خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جد خود حسین بن علی از امیرالمؤمنین
بدرستیکه حضرت رسول او را فرمود هر آینه کشته میشوی در زمین عراق و در آنجا دفن میشوی عرض کردم یا
رسول الله چه اجر است کسی را که قبور ما را زیارت کند و تعمیر و تعاهد نماید مرا فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه خدا گردانیده قبر تو
و قبر پسر ترا بقعه از بقاع بهشت و عرصه از عرصات آن و بدرستیکه خدا گردانیده قلوب نجیبان خلق خود و برگزیدگان
بندگان خود را میل کننده بسوی شما که متحمل اذیت و ذلت میشوند در راه شما و قبور شما را تعمیر مینمایند
و بسیار میکنند زیارت آنرا برای نزدیکی بسوی خدا و برای دوستی رسول او و علی ایشان بشفاعت من مخصوص
میباشند و بر حوض من وارد میشوند و ایشان زوار منند در بهشت یا علی هر که قبور شما را تعمیر نماید و زیارت کند
گویا اعانت نموده سلیمان بن داود را بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت کند قبور شما را برابر باشد
با ثواب هفتاد حج بعد حجة الاسلام و بیرون میآید از گناهانش تا برگردد از زیارت شما مانند روزی که از
مادر متولد شده پس بشارت باد ترا و بشارت ده دوستان خود را از نعمتها و روشنی چشم بآنچه که چشمی
ندیده و گوشی نشنیده و بقلب بشری خطور نکرده و لیکن جماعتی از مردم سرزنش مینمایند زوار قبور شما را چنانچه
زانیه را بزنا سرزنش مینمایند ایشان شریران امت منند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و ایشان وارد حوض من
نمیباشند و در روایت ابی عامر از حضرت صادق از پدر و جد خود قال رسول الله لعلی إن الله جعل قبرک
و قبر ولدک بقاعاً من بقاع الجنة الحدیث فرمود که جدم رسول خدا بعلی فرمود بدرستیکه خدا گردانیده قبر تو و قبر پسر ترا بقعه از بقاع

دانسته میشود

هشت بعد همان حدیث را ذکر فرمود الا اینکه بعبارت فمن عمّر قبورنا و من زارنا فهو معنا هرکه تعمیر نماید قبور ما را و زیارت
کند قبور ایشانرا ادا نموده تا آخر حدیث مؤلف گوید تعمیر مشاهد مقدسه و ضریحهای مطهره و قبه‌های منوره از تعظیم شعائر خداست
پس این بعض اعتبارات واجب میشود و حلال مینماید چیزی را که حرام بوده بطریق اطلاق ما نظر باطلاق فقره خلا ادله
حکم مینماید بحسن تعظیم شعائر الله بعنوان وجوب چنانکه در بعضی جاها است یا بعنوان استحباب چنانکه در بعض دیگر و ندیدیم چیزی که نسبت
بشیعیان را رحم کند در رگ قلوب ایشانرا بدرد و چشمهای ایشانرا کور کند مانند تعمیر مشاهد مقدسه و تذهیب و زینت دادن
قبه‌های منوره را که اینها مثل سماریست که در چشمهای ایشان فرو میرود چنانکه در هر سال کثرت زوار پیه جگرهای ایشانرا
میگدازد و حکایت غریبه شنیدیم مناسب مقام که خبر داد مرا آن بعض ثقات از سید اورع اتقی صاحب مکارم و فضائل
سید باقر ضیاءاللّه که گوید در وقتی دیدم که کرسی از نور نصب شده در صحن نجف اشرف و حضرت امیر المؤمنین ع در بالای آن نشسته
و در اطراف آن سرور مردان نورانی هستند رویشان مانند بدرهای تابنده طالع و اختران درخشنده در اکمال حضرت
امیر المؤمنین امر و نهی میفرمودند که ناگاه فرمود بیاورید نزد من این مرد را بجای تربیت خود بسوی طاعت ...
از اندک زمانی نادرشاه را آوردند چون در پیش آنحضرت او را نگاه داشتند دیدیم که ...
در حضرت او عتاب فرمود و گفت تو چنان کردی و فلان چیز را ترک نمودی و بعضی از گناهان و جرایم او که در ایام سلطنت
خود کرده بود بیان فرمود و او سر خود را بزیر انداخته بود و عرض میکرد یا ولی الله ... از آن سید ... کلام مختصر حضور مبارک
عرضی کنم فرمود بگو عرض کردم یا امیر المؤمنین گناهان و مکارم من بشماره نیاید و بر این ... اردادم با وجود این
کاری کرده‌ام که بر چشم دشمنانت مانند سماریست که چشم ایشان و دشمنان ترا کور کرده‌ام ... فرمود آن کدام
عرض کرد یا امیر المؤمنین این قبه مبارکت را تعمیر نمودم و زر اندود کردم امیر المؤمنین التفات نمود بکسانیکه در اطراف
او بودند و روی مبارک بایشان کرد و فرمود که راست گفت و حق با اوست پس امر نمود که ... مناسب که مهیا شده
او را در مقابل این عمل پس او را گرفته و بسوی آن مکان بردند که حضرت اشاره فرمود سید گوید پس هم بهمراه ایشان
روانه شدم تا رسیدیم بدر باغی و داخل شدم آن باغ ... که مثل آن را هیچ ... از آن ... بودم
تعریف آن عاجزم نادرشاه را دیدم که لباسهای فاخره شاهی در بر کشیده و در بالای تختی نشسته او را سلام دادم
و سلام کرد و او را باین کرامت عظمی تهنیت گفتم و از باب مزاح گفتم که تعجب نمودم از فراست تو که از عنوان
این گناهان کبیره خلاص شدی باین مقام و نعمت عظمی رسیدی گفت ای سید اگر نه پیشکش من در خدمت حضرت
امیر المؤمنین صرف نزدم ... و صدق خالصه تعمیر و زینت دادن مشاهد مقدسه و قبه‌های ایشانرا از امور تعجب
بودن از افضل عبادات و اقرب قربات که ضرورت مذهب بر آن قائم گشته علاوه از اخبار و دلیل که
اشاره کردیم بسوی آن و پوشیده نماند که آنچه مشهور شده ... بیان حکم آن ...
بعض از مجتهدان در فنون احادیث گفته‌اند که حکم کرده بعض ... دادن آن ... برای زوار ... آنچه
در مقدمه است طواف در احادیث هدیه اینکه بکعبه منحصر شد و حق اینست که این دلالت ضعیف است و ...
استدلال بآنچه که در احادیث خمس است از مباح بودن حقوق ایشان برای شیعیان ایشان اینست کلام او
میگویم که احتجاج ایشان بحکم آن اخبار نیست که دلالت مینماید بر اینکه هدیه‌ای که صرف شود و برسد بفقرای
حجاج از باب قیاس منصوص العلة میباشد نزد کسیکه حجت میداند آنها را زیرا که در آنها معلل است باینکه کعبه ... آن احتیاج
ندارد و همچنین قبور حضرات معصومین و باز ممکنست گفته شود که در این مقام امر راجع است بحاکم شرع آنچه مصلحت میداند
نظر باینکه برای اوست تصرف در هرچه برای امامت مگر آنچه بسبیل خارج باشد پس آنها از غیر وقفها و ...
خاصه است که آنها مصرفهای مخصوصه دارد زیرا در آنها تغییر و تبدیل جایز نیست ... این از عنوان هدیه خارج ...
... نذورات و آنچه واجب میشود بسوی کسی و عهد نمودن بعنوان این حکم داخلست ... و ...
فیما هم در این مقام زیرا که بیان ... شقوق و صورتها و ذکر فرعها و وجه‌های آن را بوضع کتاب مناسب ...
مقدمهٔ دهم در اشاره ببعضی از مناقب و معجزات سید الشهداست ع از ...

مقدمهٔ دهم

ابن شهرآشوب باسناد خود از عبدالرحمن ابن کثیر روایت نموده ان قوماً اتوا الحسین و قالوا حدثنا بفضائلکم
قال لا تطیقون و انحازوا عنی حتی اشیر الی بعضکم فان اطاق سأحدثکم فتباعدوا عنه فکان یتکلم مع احدهم
حتی دهش و وله و جعل لا یجیب احداً و انصرفوا عنه الحدیث یعنی جماعتی خدمت امام حسین آمده عرض
کردند خبر ده ما را بفضائل خودتان فرمود طاقت نیارید دور شوید تا یکی از شما را اندکی بگویم هرگاه او تاب کرد
بشما هم بگویم کنار شدند از آنحضرت پس یکی از آنها نزدیک فرمود که آن شخص مضطرب و حیران شده و فریاد نمود و کسی را جواب
نمیگفت آنها از مشاهده حالت او بازگشتند و روایت کرده راوندی باسناد خود از عبدالرحمن ابن کثیر از حضرت صادق
قال اتی الحسین اناس فقالوا یا ابا عبدالله حدثنا بفضلکم الذی جعله الله لکم فقال انکم لا تحملونه ولا تطیقونه
قالوا بلی نحتمل فقال ان کنتم صادقین فلیتنح اثنان و احدث واحداً فان احتمل حدثتکم فتنحی اثنان و حدث
واحداً فقام طائر العقل فمر علی وجهه فکلمه صاحباه فلم یرد علیهما جواباً و انصرفوا الحدیث
یعنی آنحضرت فرمود آمدند خدمت امام حسین سه نفر و عرض کردند یا اباعبدالله خبر ده ما را بآن فضائلیکه خدا برای شما
قرار داده فرمود که شما طاقت ندارید و تحمل آنرا ندارید عرض کردند بلی میتوانیم و صبر میکنیم فرمود هرگاه شما راست میگوئید
دو نفر از شما کنار شوید تا یکی از شما را خبر دهم هرگاه او صبر نمود بشما نیز خبر میدهم پس دو نفر از آنها کنار شدند حضرت یکی را
خبر داد آن شخص برخواست در حالتیکه عقلش پرواز نموده و آن دو نفر هر چه با او تکلم نمودند جواب آنها را نمی گفت
تا ایشان بازگشتند و باز بهمین اسناد قال اتی رجل الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام فقال حدثنا بفضلکم
الذی جعل الله لکم فقال انک لا تطیق حمله قال حدثنی یا ابن رسول الله فحدثه الحسین بحدیث فما فرغ الحسین
علیه السلام من حدیثه حتی ابیض رأس الرجل و لحیته و نسی الحدیث فقال الحسین ادرکته رحمة الله
حیث نسی الحدیث المذکور یعنی مردی خدمت حسین علیه السلام آمد عرض کرد خبر ده ما را بآن فضائلیکه خدا
بآن شما را فضیلت داده فرمود طاقت نیاری تحمل آنرا عرض کرد خبر ده مرا یا ابن رسول الله طاقت میاورم پس
حضرت باو حدیثی فرمود هنوز آنحضرت حدیث خود را تمام نفرموده بود که موهای سر و ریش آنمرد سفید شد و حدیث را
فراموش کرد حضرت فرمود درک نمود او را رحمت خدا که حدیث را فراموش کرد و راوندی نقل کرده از حضرت
قال جاء جماعة من الناس بعد الحسن علیه السلام الی الحسین فقالوا ما عندک من عجائب ابیک التی کان یریناها
فقال هل تعرفون ابی قالوا کلنا نعرفه فرفع ستراً علی باب بیت ثم قال انظروا الی البیت فنظروا فاذا امیر المؤمنین فقالوا نشهد
یعنی جماعتی بعد از شهادت امام حسن آمدند بسوی حسین علیه السلام و عرض کردند چه چیز است نزد تو از عجائب پدرت که بما مینمود
فرمود آیا پدر مرا میشناسید عرض کردند بلی پس پرده از در خانه دور کرده فرمود نظر کنید بسوی این خانه که چون نظر
کردیم که ناگاه امیر المؤمنین را دیدیم نشسته در آنحال عرض کردیم شهادت میدهیم که تو خلیفه خدای بحقی و پسر او
هستی و در خبر صفار از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قال سئل الحسین بن علی بعد مضی امیر المؤمنین فقال
فقال لاصحابه اتعرفون امیر المؤمنین اذا رأیتموه قالوا نعم قال فارفعوا هذا الستر فرفعوه فاذا هم به لا ینکرونه
فقال لهم امیر المؤمنین انه یموت من مات منا و لیس بمیت و یبقی من بقی منا یعنی فرمود سؤال کردند نظیر او را از امام حسین ابن علی
بعد از شهادت امیر المؤمنین با صحابش فرمود آیا امیر المؤمنین را میشناسید اگر ببینید عرض کردند بلی فرمود این پرده را
بردارید پس آنرا بلند کردند امیر المؤمنین را دیدند و انکار نتوانستند و امیر المؤمنین بایشان فرمود که ظاهراً میمیرد
هر که از ما بمیرد و میت واقعی نیست و باقی باشد کسیکه از ما حجت است بر شما و کسی روایت کرده باسناد خود از حمران
اعین که گوید از حضرت صادق شنیدم که از پدران خود خبر میداد ان رجلاً کان من شیعة امیر المؤمنین مریضاً شدید
الحمی فعاده الحسین بن علی فلما دخل من باب الدار طارت الحمی عن الرجل فقال له قد رضیت بما اوتیتم حقاً حقاً والحمی
منکم فقال له والله ما خلق الله شیئاً الا و قد امره بالطاعة لنا ثم قال یا کباسة قال فاذا نحن نسمع الصوت
و لا نری الشخص یقول لبیک الحدیث یعنی مردی از شیعیان امیر المؤمنین ناخوش بود به تب
حضرت حسین او را عیادت فرمود بمحض اینکه از در خانه داخل شد تب و لرز آنمرد ساکت شد در آنحال عرض کرد

کرد و متحیر شدم باین معجزه که از شما ظاهر شد که تب و لرز از دیدن شما دوری کرد و حقاً حقاً حضرت فرمود قسم بخدا که خدا خلق
نکرده مخلوقی را مگر اینکه بطاعت ما امر کرده بعد فرمود ای کبابه که ندا در آن وقت آوازی شنیدم و شخصی را ندیدیم که عرض کرد
لبیک لبیک و از کتاب عیون المعجزات که بسید مرتضی منسوبست از حسین علیه السلام در حدیثی که آنحضرت بام سلمه فرمود اِنّی خارج
وَاِنّی مَقتُولٌ لامُحالَةَ فَاَینَ المَفَرُّ مِنَ القَدَرِ المَقدُورِ وَاِنّی لَاَعرِفُ الیَومَ وَالسّاعَةَ الَّتی اُقتَلُ فیهِا وَالبُقعَةَ الَّتی اُدفَنُ
فیهِا فَاِن اَحبَبتِ اَن اُرِیَكِ مَضجَعی وَمَضجَعَ اَصحابی وَمَکانی فَعَلتُ قالَت قَد شِئتُ فَتَکَلَّمَ بِالاِسمِ الاَعظَمِ فَانخَفَضَتِ
الاَرضُ حَتّی اَراهَا المَکانَ وَالمَضجَعَ وَمَدَّ یَدَهُ وَتَناوَلَ مِنَ التُّربَةِ وَاَعطاها وَهذَا الحَدیثُ فی کِتابِ الهِدایَةِ لِبَعضِ
الاَصحابِ عَلی نَحوٍ یُقارِبُ ما مَرَّ بِحَیثُ وَزِیدَ فیهِ اَنَّ اُمَّ سَلَمَةَ نَهَتهُ عَنِ الخُرُوجِ اِلَی العِراقِ وَخَوَّفَتهُ عَنِ القَتلِ
فَقالَ یا اُمّاهُ اِن لَم اَذهَب الیَومَ ذَهَبتُ غَداً وَاِن لَم اَذهَب غَداً ذَهَبتُ بَعدَ غَدٍ اِنّی لَاَعرِفُ الیَومَ الَّذی
اُقتَلُ وَالسّاعَةَ الَّتی اُقتَلُ فیهِا وَالحُفرَةَ الَّتی اُدفَنُ فیهِا فَاِن اَحبَبتِ اَن اُرِیَكِ مَصرَعی وَمَکانی قالَت قَد شِئتُ
فَما زادَ عَلی اَن قالَ بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ فَانخَفَضَت لَهُ الاَرضُ حَتّی اَراها مَکانَهُ وَمَکانَ اَصحابِهِ ثُمَّ قالَ
اِنّی مَقتُولٌ یَومَ عاشُوراءَ یَومَ السَّبتِ وَعَن کِتابِ مُقتَضَبِ الاَثَرِ عَن طَریقِ العامَّةِ وَالخاصَّةِ
یعنی من بیرون آیم از مدینه و مرا لامحاله میکشند پس کجا فرار میتوان نمود از قدر مقدر و من میدانم آن روز و ساعتی را که در آن
کشته میشوم و میدانم آن بقعه را که در آن دفن میشوم ای ام سلمه هرگاه میخواهی که خوابگاه خود و اصحاب خود را بتو نشان دهم
عرض کرد بلی پس آنحضرت باسم اعظم تکلم فرمود زمین پست شده نمود بار آمکان خوابگاه خود را و دست مبارک خود را
دراز کرده و قبضه از خاک آنجا برداشت و باو عطا فرمود و این حدیث را در کتاب هدایه هم ذکر کرده بطریقیکه نزدیک
بانچه گذشت و در آن وارد شده بدرستیکه ام سلمه منع میکرد امام حسین را از رفتن بعراق و از کشته شدن پس فرمود ای
مادر هرگاه من امروز نروم فردا میروم و هرگاه فردا نروم پس فردا میروم و من میدانم آن روز و ساعتی را که
کشته میشوم و میدانم آن گودی را که مدفون میشوم پس هرگاه دوست میداری مصرع و مکان خود را بتو بنمایم عرض کرد
بلی میخواهم پس آنحضرت همین بسم الله الرحمن الرحیم فرموده و زمین پست شد تا اینکه بام سلمه مکان خود و اصحاب
خود را نمود و فرمود من در روز عاشورا که روز شنبه است کشته میشوم و از کتاب مقتضب الاثر از طریق عامه و خاصه
از ام سلیم صاحبة الحصاة که بر سنگ مهر زد حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسنان و علی بن الحسین علیهم السلام در حدیث
طویلی است که امام حسین چون بر سنگ مهر زد و با و نمود در آنجای مهر انمه را عرض کرد ای سید من مرا علامت دیگر
ظاهر کن پس حضرت تبسم فرمود در حالتیکه نشسته بود و دست مبارک خود را دراز کرد بسوی آسمان گویا قسم بخدا
گویا آن عمودی بود از آتش که هوا را پاره مینمود تا از چشم من پوشیده شد و او ایستاده بود و عاجز نمیگشت تا اینکه فرو
ضعف کرده افتادم چون بحال آمدم دیدم در دست آنحضرت طاقه از گل که بوی آن میرود قسم بخدا من تا حالا بوی
خوش آن طاقه آتش را میابم و در نزد من است بهمان حال خود بی آنکه پژمرده و افسرده و بوی وی کم باشد و وصیت
کرده باهل خود که او را با من بگذارند و از کتاب مناقب فاطمه باسناد خود از محمد کناسی از صادق در حدیثی
بدرستیکه حسین علیه السلام در سفری زیر درخت خرمای خشکی نزول فرمود پس دعا نمود آن درخت سبز شده
و برگ و رطب آورد و اصحاب بالای درخت رفته بقدر کفایت رطب از آن چیدند و باسناد
خود از جابر از حسین روایت کرده که جابر خدمت آنحضرت داخل شد در حالتیکه موهای ریش سفید شده
بود آنحضرت او را دعا نمود موهایش سیاه شد و از کتاب مناقب ع که احمد ابن حنبل راست
از علمای عامه باسناد خود از ابی رجا گفت سب نمایید علی را و نه اهل بیت او را بدرستیکه مارا
همسایه بود از بنی هجیم از کوفه آمده بایشان گفت آیا این فاسق پسر فاسق را نمی بینید بدرستیکه
خدا بکشت او را یعنی حسین ابن علی را پس خدا دو تیر شهاب بدو چشم او زد هر دو چشمش کور شد و از کتاب
نصوص المعجزات باسناد خود از ابی ابراهیم روایت کرده که حسنین بیرون شده تا آمدند بدرخت
خرمای عجوه و قصد قضای حاجت نمودند در مکانی و هر یک پشت خود را بان دیگر کرده خدا در میان

ایشان دیواری حایل نمود که همدیگر را نبینند چون قضای حاجت نمودند دیوار بلند شده بجای خود رفت و در همان جا چشمهٔ آبی
ظاهر شد وضو گرفته و آنچه از نماز میتوانستند گذاشتند بعد روانه شدند شخص قبطی لعینی بایشان رسیده گفت از دشمنان جد
غیر تسید از کجا میائید فرمودند ما از قضای حاجت میائیم پس آن لعین قصد اذیت ایشان نموده آوازی شنیدند که میگفت
ای شیطان اظهار عداوت میکنی بفرزندان حضرت رسول و ندانستی آنچه دیروز کردی از عداوت برایشان و عیت
که دشمنی در دین خدا و از راه در رفتی و حضرت حسین هم با وغیظ و شدت نموده آن لعین قصد کرد که سیلی بروی حسین زند خدا
دست او را از کتف خشکانید بدست چپ قصد کرد آن هم خشک شد عرض کرد شما را بحق پدر و جد خود تان قسم میدهم که دعا
نمائید خدا مرا از این بلیه خلاص نماید پس حسین دعا نمود که خدایا او را خلاص کن و او را عبرت ده و این را برای او حجتی قرار
ده خدا دستهای او را شفا داد آن لعین در پیش آنها میآمد تا بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمدند بعنوان آشتی آن ملعون
رو بحضرت نموده گفت اینها را کجا فرستادی و این اندکی بعد از زوال دقیقه بود علی فرمود اینها بیرون نشده اند مگر جهة
قضای حاجت فاسقی ردای علی علیه السلام را گرفت و کشید چنانکه ردای مبارکش پاره شد حضرت حسین او را
نفرین نمود که خدا از دنیا ترا بیرون نبرد تا مبتلا باشی بمردن اهل و اولاد خود و ببرد دختر خود را بسوی مردی از اهل عراق
بیرد زمانیکه آن شاهزادگان از منزل خود خارج شدند حضرت حسین با امام حسن فرمود از جد خود شنیدم که میفرمود مثل شما
مثل یونس پیغمبر است زمانیکه خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد بروی زمین انداخت برای او درخت کدوئی رویانید
و چشمه از زیر آن جاری نمود و از آب آن چشمه می‌آشامید از جد خود شنیدم که میفرمود اما چشمه برای شما است ولکن
شما از آن بی نیاز هستید و خدا در بارهٔ یونس فرموده که وارسلناه الی مائة الف او یزیدون تا آخر آیه یعنی فرستادیم او را بسوی
صد هزار نفر یا زیاده پس ایمان آوردند و متمتع ساختیم آنها را تا وقتی و نیستیم محتاج بکدو اما خدا احتیاج ما را باین چشمه دید
و آنرا بما بیرون آورد زود شد که فرستاده میباشیم بسوی زیاده از این جماعت که کافر میشود و لذت میبرد تا وقتی
پس حسن فرمود بلی این حدیث را از جد خود شنیدم و پیشه مانده بر تو که این حدیث از احادیثی است که بطریق استفاضه
روایت شده و آنرا جماعتی از اهل حدیث روایت کرده باسناد متغایره و معانی متقاربه که از جملهٔ ایشانست
راوندی در کتاب خود و علی ابن یونس در کتاب صراط المستقیم و روایت کرده سید ولی ابن نعمة الله رضوی
در کتاب مجمع البحرین در مناقب سبطین که از کتاب بهجت نقل کرده از ابن عباس ان اعرابیا قال للحسین
یا ابن رسول الله فقدت ناقتی و لم یکن عندی غیرها و کان ابوک یرشد الضالة و یبلغ المفقود الی
صاحبه فقال له الحسین اذهب الی الموضع الفلانی تجد ناقتک واقفة و فی مواجهها ذئب
اسود قال فتوجه الاعرابی الی الموضع ثم رجع فقال للحسین یا ابن رسول الله وجدت ناقتی فی الموضع
الفلانی و من الکتاب المذکور روی مرة ابن اعین عن خالد عن ابی رجاء عن حماد قال کان رجل
یاتی مجلس الحسین و یؤذیه و یشتمه فارسل الله کوکب من قضی با کلتا عینیه
یعنی عربی امام حسین را عرض کرد ای پسر رسول خدا شتر خود را گم کرده ام و غیر از او شتری ندارم پدر تو گمشده را
پیدا میکرد و بصاحبش میرسانید حضرت حسین فرمود برو بفلان جا که ناقهٔ خود را در آنجا بیابی که ایستاده و در پیش
او گرگ سیاهی پیدا شده اعرابی بآن موضع آمد بعد مراجعت کرده آنحضرت عرض کرد که ناقهٔ خود را در آنجا یافتم و از کتاب
مذکور روایت کرده مرة ابن اعین از خالد از ابی رجا از حماد که گوید مردی بمجلس حسین میآمد و آنحضرت را اذیت و دشنام
میداد پس خدا تیر شهاب فرستاده به دو چشم او خورده کور شد و روایت کرده بعض اصحاب ما در کتابی که نام
او تحفه است در کلام که گوید روایت کرده عبد الله ابن عباس که گوید نشسته بودم در نزد حسین عربی آمده عرض کرد
شتر من گمشده و غیر از او شتری ندارم و تو پسر رسول خدائی مرا باو دلالت کن فرمود برو بفلان جا که شتر تو در آنجاست
و در برابر شیر شتری ایستاده رفت تا بموضعیکه حضرت نشان داده بود و شتر خود را دریافت و از کتاب دلائل
عبد الله ابن جعفر حمیری است باسناد خود بحضرت ابی عبد الله علیه السلام و قد روی بعض اصحابنا
فی کتاب اسمه التحفة فی الکلام قال روی عبد الله بن عباس قال کنت جالسا عند الحسین فجاءه اعرابی و قال ضلّت

بعیر ولیس لی غیره وانت ابن رسول الله ارشدنی الیه فقال اذهب الی موضع کذا وکذا فانه فیه وفی مقابله اسد قد ذهب
الی ذلک الموضع فوجده کما قال علیه السلام وعن کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری باسناده الی ابی عبد الله
قال خرج الحسین بن علی الی مکة سنة ماشیا فورمت قدماه فقال له بعض موالیه لو رکبت لیسکن عنک
هذا الورم فقال کلا اذا اتینا هذا المنزل فانه یستقبلک اسود ومعه دهن فاشتره منه ولا تماکسه
فقال له مولاه بابی انت وامی ما قدامنا منزل فیه احد یبیع هذا الدواء فقال بلی امامک دون المنزل فساروا
میلا فاذا هو بالاسود فقال الحسین دونک الرجل فخذ منه الدهن فاخذ منه الدهن واعطاه الثمن فقال
له الغلام لمن اردت هذا فقال للحسین بن علی فقال انطلق بی الیه فسار الاسود نحوه فقال یا ابن رسول الله
یعنی بیرون آمد حضرت حسین ابن علی سالی پیاده بسوی مکه و پاهای مبارکش ورم کرد بعضی از غلامان عرض کرد که اگر
سوار شوید ورم پاهای شما بهتر میشود فرمود نه چنین است زمانیکه باین منزل رسیدیم پس پیش از کسیکه ترا مرد سیاهی
و با او روغنی باشد از آن روغن بگیر و مسامحه مکن غلامش عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد در پیش ما منزلی نیست
که کسی این دوا را بفروشد فرمود بلی در پیش تو می آید پس یک میل راه سپر بود که ناگاه مرد سیاهی پیدا شد پس حسین فرمود
اینست آن مرد برو از او روغن بگیر پس قیمت از او روغن گرفت غلام او را گفت برای که میگیری این را گفت
برای حسین ابن علی گفت مرا بخدمت آنحضرت ببر پس آن سیاه آمد عرض کرد یا ابن رسول الله که من دوست توام برای این روغن
قیمت نمیخواهم ولی دعا کن خدا مرا اولاد ذکوری عطا فرماید که تمام اهل بیت را دوست دارد بدرستیکه من زن
خود را گذاشته ام در حالتیکه وضع حملش نزدیک بود فرمود برو و بشارت که خدا ترا اولاد ذکوری عطا کرد و تولد شد
بعد آن مرد سیاه بازگشت حضرت او را دعای خیر کرد و حضرت حسین آن روغن را بپاهای مبارک مالید آن ورم زایل
شد و از کتاب مصباح از ام ایمن قالت مضیت ذات یوم الی منزل سیدتی ومولاتی فاطمة الزهراء لازورها فی
منزلها وکان یوما حارا من ایام الصیف فاتیت الی بابها واذا انا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب
فاذا بفاطمة الزهراء نائمة عند الرحی ورأیت الرحی تطحن البر وهی تدور من غیر ید تدیرها والمهد ایضا الی جانبها
والحسین نائم والمهد یهتز ولم ار من یهزه ورأیت کفا یسبح الله قریبا من کف فاطمة الزهراء قالت ام
ایمن فتعجبت من ذلک فترکتها ومضیت الی سیدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فسلمت علیه وقلت له یا ر
سول الله انی رأیت عجبا ما رأیت مثله قط ابدا فقال لی ما رأیت یا ام ایمن فقلت انی قصدت منزل سیدتی
فاطمة الزهراء الی آخر القصة فقال یا ام ایمن اعلمی ان فاطمة الزهراء صائمة وهی متعبة جائعة والزمان قیظ فالقی
الله علیها النعاس فنامت فسبحان من لا ینام فوکل الله ملکا یطحن عنها قوت عیالها وارسل الله ملکا آخر
یهز مهد الحسین علیه السلام لئلا یزعجها من نومها ووکل الله ملکا آخر یسبح الله تعالی قریبا من کف فاطمة یکون
ثواب تسبیحها لها لان فاطمة لم تفتر عن ذکر الله تعالی فاذا نامت جعل الله ثواب تسبیحه لفاطمة فقلت یا رسول الله اخبرنی
من یکون الطحان ومن الذی یهز مهد الحسین علیه السلام ویناغیه ومن المسبح فتبسم ضاحکا وقال اما الطحان فجبرئیل واما الذی یهز مهد الحسین
فهو میکائیل واما الملک المسبح فهو اسرافیل یعنی روزی رفتم بمنزل خاتون خود فاطمه زهرا که او را زیارت کنم و آن روز بسیار
گرم بود آمدم بدر خانه اش دیدم در بسته است از شکاف در نظر کردم دیدم فاطمه خوابیده و در نزد دست آسیا
دیدم که بخود بخود میگردد و آرد مینماید بدون اینکه کسی او را بگرداند و گهواره هم در جانب دیگرش که امام حسین
در آن خوابیده بود حرکت مینمود بدون محرک و دستی دیدم که تسبیح را میکرد نزدیک دست فاطمه و خدا را
تسبیح میکرد ام ایمن گوید از دیدن اینها تعجب نمودم آمدم خدمت حضرت رسول سلام کرده عرض نمودم یا رسول الله
من چیز غریبی دیده ام که هرگز مثل آن را ندیده بودم فرمود چه دیده عرض کردم قصد منزل خاتون خود فاطمه زهرا
کردم تا آخر آنچه دیده بود فرمود ای ام ایمن بدان بدرستیکه فاطمه زهرا روزه بود و بسیار گرسنه و رنجیده بود
پس خدا خواب برا او مستولی نموده خوابید و منزه است آن خدایی که نمیخوابد و خدا ملکی موکل نمود که بدست
آسیا قوت عیال او را آرد نماید و ملک دیگر را فرستاد که گهواره حسین را حرکت دهد تا از خواب
بیدار نشود و ملکی دیگر موکل فرمود که از عوض فاطمه تسبیح کند که ثوابش برای فاطمه باشد زیرا که فاطمه از

ذکر خدا است مهیا شد پس زمانیکه خواهید خدا ثواب تسبیح آن ملک را برای فاطمه قرار داد عرض کردم یا
رسول الله خبر ده مرا که کیست آنکه دست آسیا میکرداند و کیست آنکه گهوارهٔ حسین را حرکت میدهد و کیست آنکه تسبیح میکرد
حضرت تبسم نموده فرمود اما آنکه دست آسیا میکرداند جبرئیل است و آنکه گهوارهٔ حسین را حرکت میدهد میکائیل
و تسبیح کننده اسرافیل است و از کتاب مناقب در حدیث وارد شده که روزی جبرئیل نازل شده فاطمه را دید
خوابیده و حسین اضطراب مینماید مثل عادت اطفال پس در آن وقت جبرئیل نشسته و او را از گریه ساکت نمود تا فاطمه بیدار
شد پس حضرت رسول او را باین خبر داد و از کتاب منتخب افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال انا من حملة العرش
وصاحب الصور والنفخة وانا اقرب الملائكة الى حضرة ذى الجلال فقال جبرئيل انا خير منك قال لم قال
انا امين الله على وحيه وصاحب الكسوف والخسوف والزلازل والرسائل فاختصما الى الله تعالى فاوحى
اليهما ان اسكتا فوعزتى وجلالى لقد خلقت من هو خير منكما انظرا الى ساق العرش لا اله الا الله
محمد رسول الله على وفاطمة والحسن والحسين خير خلق الله فقال جبرئيل بحقهم عليك الا
ما جعلتنى خادمهم فقال الله تعالى لك ذالك فافتخر جبرئيل بذالك يعنى فخر نمود اسرافيل بر جبرئیل
که من از حاملان عرش و صاحب نفخه و صور هستم و مقرب ترین ملائکه ام بحضرت ذو الجلال جبرئیل گفت من از
تو بهترم گفت چرا گفت برای آنکه من امین وحی خدا و صاحب کسوف و خسوف و زلزلهها و احکام هستم پس
خصومت بسوی خدا تعالی آوردند خدا بایشان وحی نمود که ساکت باشید قسم بعزت و جلال خودم هر آینه
خلق کرده ام کسیرا که از شما خیر است نظر کنید بساق عرش نظر کردند ناگاه دیدند در ساق عرش نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله علی و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق الله جبرئیل عرض کرد خدایا ترا بحق ایشان قسم میدهم که
مرا از خادمان ایشان نمائی خدا تعالی فرمود این رتبت پس جبرئیل باین سبب فخر کرد و در او نی روایت کرده که
ابی خالد کابلی از یحیی ابن ام طویل عن ابی خالد الکابلی عن یحیی ابن ام الطویل قال کنا عند الحسین اذ دخل علیه
شاب یبکی فقال له الحسین ما یبکیک فقال ان والدتی توفیت فی هذه الساعة ولم توص ولها مال وكانت
قد امرتنى ان لا احدث فى امرها شيئا حتى اعلمك خبرها فقال الحسين قوموا حتى نسير الى هذه الحرة
فقمنا معه حتى انتهينا الى باب البيت الذى فيه المرأة وهى مسجاة فاشرف على البيت ودعا الله ليحييها حتى
توصى بما تحب من وصيتها فاحياها الله فاذا المرأة قد جلست وهى تتشهد ثم نظرت الى الحسين عليه السلام فقالت
ادخل البيت يا مولاى ومرنى بامرك فدخل وجلس على مخدة ثم قال اوصى يرحمك الله فقالت يا بن رسول
الله ان لى من المال كذا وكذا فى مكان كذا وكذا وقد جعلت ثلثه اليك لتضعه حيث شئت من اوليائك
والثلثان لابنى هذا ان علمت انه من مواليك واوليائك وان كان مخالفا فخذه اليك فلا حق للمخالفين فى
اموال المؤمنين ثم سئلته ان يصلى عليها وتتولى امرها ثم يعنی در خدمت امام حسین بودیم ناگاه جوانی داخل شد که گریه مینمود
حضرت فرمود که چرا گریه میکنی عرض کرد که مادرم در این ساعت وفات کرد و وصیت نکرده و او را مال
بسیاری بود و مرا خبر داد که از امر او چیزی را مشغول نباشم تا خبر او را بشما اعلان کنم حضرت حسین فرمود برخیزید
تا بخانهٔ ایشان برویم پس برخواسته و در خدمت آنحضرت روان شدیم تا رسیدیم در خانه که جنازهٔ آن زن در آنجا
بود پس حضرت نزدیک خانه شد و خدا را خواند که او را زنده کند تا وصیت کند بآنچه میخواهد از وصیت پس
خدا او را زنده کرد دیدند زن نشسته در حالتیکه شهادت میداد و نظر کرد بسوی حسین عرض کرد داخل خانه باشید
ای مولای من و مرا بامر خود امر کن پس حضرت داخل شده نشست در پهلوی آن زن بعد فرمود وصیت
کن خدا ترا رحمت کند عرض کرد یا ابن رسول الله مرا چنین و چنان مالست در فلان جا و ثلث آنها را بشما قرار
دادم که هر چه خواهی بکنی و بدوستان خود بدهی و دو ثلث آنها برای این پسر منست هر گاه از دوستان
تو باشد و اگر از مخالفان باشد حصهٔ او را هم خود بگیر بدرستیکه مخالفین را در مال مؤمنین حقی نیست بعد از آن
سؤال کرد که با و نماز بگذارد و با مورات او مباشر باشد بعد باز آن زن مرده افتاد چنانکه بود

وجماعتی از مخالفین نیز مناقب و فضایل بسیار برای جناب سید الشهدا ذکر کرده‌اند و در اینجا بعض آنها اشاره مینمائیم
حسن بصری گوید که حسین ابن علی علیه السلام زاهد و صاحب ورع و صالح و ناصح و صاحب حسن خلق بود روزی با اصحاب خود
ببستانی که متعلق بخود آنسرور بود تشریف برد در آن بستان او را غلامی بود نامش صافی زمانیکه نزدیک ببستان
رسید دید غلام نشسته نان میخورد حضرت حسین نظر بسوی او کرده و در نزد درخت خرمائی نشست در جائیکه غلام
آنسرور را نمیدید پس غلام نان را که برمیگرفت نصف میکرد نصف را بسگ میداد و نصف را خود میخورد پس حسین
از فعل غلام تعجب کرد چون از خوردن فارغ شد گفت الحمد لله رب العالمین خدایا بخش مرا و مولای مرا و برکت
ده او را چنانکه بپدر و مادرش دادی ای رحم کننده رحم کنندگان پس حسین برخواست و فرمود ای صافی تو مرا
حلال کن زیرا که بدون اذن تو ببستان تو داخل شدم صافی عرض کرد ای مولای من بفضل و کرم و بزرگواری
خود میفرمائی حضرت فرمود ترا دیدم که نان را نصف میکردی نصف را بسگ میدادی نصف را خود میخوردی این
چه معنی دارد غلام عرض کرد این سگ در وقت خوردن من نظر میکرد و مرا حیا آمد که بمن نظر کند و او را ندهم و نهیم
کلب تست که بستان ترا از دشمنانت حفظ میکند و من هم غلام توام هر دو از نعمت تو میخوریم پس آنسرور گریه نمود
و فرمود هرگاه چنین باشد تو از برای خدا آزادی و ترا دو هزار دینار بطیب نفس عطا کردم غلام عرض کرد اگر مرا
آزاد نمائی باز میخواهم در بستان تو باشم حسین فرمود بدرستیکه شخص کریم زمانیکه بکلامی تکلم نمود سزاوار است
که آنرا بفعل صادق کند آیا من در وقت داخل شدن ببستان ترا نگفتم که مرا حلال کن که بدون اذن تو ببستان
داخل شدم پس سخن خود را صدق نمودم این بستان و آنچه در آنست برای تست غیر آنچه که اصحاب بجهت خوردن میوه
و رطب آمده‌اند ایشانرا مهمان خود کرده و برای من اکرام کن خدا ترا گرامی دارد بروز قیامت و برکت دهد
و حسن خلق و ادب ترا غلام عرض کرد بستانرا که بمن بخشیدی من نیز مباح کردم برای اصحاب و شیعیان تو و در فضایل خوارزمی

افتخر رجل من بنی هاشم و رجل من بنی امیة فقال الاموی للهاشمی اذهب فاسئل اهلک و اذهب
انا فاسئل اهلی فاتی الاموی عشیرته فسئل عشرة منهم فامروا له بمائة الف درهم و اتی الهاشمی
عبد الله ابن عباس فامر له بمائة الف درهم ثم اتی الحسن فامر له بمائة و ثلثین الف درهم ثم اتی الحسین
فامر له بمائة و عشرین الف درهم و قال لا اساوی اخی بالفضل فجاء الاموی بما اعطاه اهله و کذا الها
شمی فغضب الاموی فردها علی اصحابها فقبلوها و ردّ الهاشمی علی اصحابها فلم یقبلوها فکانت الاخیرة اشد
یعنی مردی از بنی هاشم با مردی از بنی امیه مفاخره مینمود بنی امیه بهاشمی گفت برو از اهل خود سوال کن و من
هم میروم از اهل خود سوال کنم پس اموی نزد خویشان رفته از ده نفر ایشان سوال کرد با وصد هزار درهم
و هاشمی آمد نزد عبد الله ابن عباس امر نمود او را صد هزار درهم دادند بعد آمد خدمت امام حسن صد و سی هزار درهم دادند بعد
خدمت امام حسین آمد امر نمود صد و بیست هزار درهم دادند فرمود با برادر خود در فضل برابر نمیباشم پس آن اموی
آمد با آنچه که اهلش باو داده بود و همچنین هاشمی پس اموی در غضب شد و آنها را بصاحبانش رد نمود همه قبول نمودند
و هاشمی رد نمود بصاحبانش قبول نکردند پس با اموی شدید تر شد از اولی و در کتاب فضایل خوارزمی مرسلست که
اعرابی قصد نمود حسین ابن علی را پس سلام کرد آنسرور جواب سلام رد فرموده گفت یا اعرابی چرا قصد ما کرده
عرض کرد خدمت تو آمده‌ام در باب دیه مسلمه که بصاحب خون باید بدهم فرمود آیا قبل از من نزد کسی
رفته عرض کرد بلی نزد عتبة ابن ابی سفیان رفتم مرا پنجاه دینار داد باور رد کرده گفتم میروم نزد کسی که از تو بهتر
و کریمتر باشد گفت کیست از من بهتر و کریمتر ترا مادر نباشد گفتم حسین ابن علی یا عبد الله ابن جعفر من آمدم نزد تو یا در دی
که پشت مرا آن راست نمائی و مرا باهل خود بازگردانی حضرت فرمود قسم بکسیکه دانه را شکافت و از نطفه انسانرا آفرید
موجود نیست نزد فرزند دختر پیغمبر تو مگر دویست اشرفی ای غلام آنها را بوی رد نما و من از تو از سه چیز سوال مینمایم
هرگاه جواب دادی تا پانصد اشرفی را تکمیل میکنیم و حال آنکه شما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مختلف ملائکه
هستند حضرت فرمود شنیدم از جد خود شنیدم میفرمود عطا را باهلش بقدر معرفت وی نمائید اعرابی گفت سوال کن

حول و قوه نیست مگر از خدا اینکه بزرگست حضرت فرمود چه چیز است مایه نجات از هلاک عرض کرد توکل بخدا فرمود چه چیز است سبب آسانی مشکلها عرض کرد اعتماد نمودن بخدا فرمود چه چیز برای بنده در حیات او خیر است گفت عقلی که مزین بحلم باشد فرمود هرگاه این نباشد عرض کرد زینت دهنده شخص را مال که با آن سخاوت باشد فرمود هرگاه این هم نباشد عرض کرد مرگ و فانی شدن خیر است برای او از حیات و باقی ماندن پس حضرت انگشتر خود را باو عطا فرمود و گفت آن را بصدقه بفروش و شمشیر خود را باو داد و فرمود اینرا هم بدست آر و بفروش و برو که تمام کردم برای تو ما چه دیار پس عرب انشاد اشعاری بدین مضمون نمود من مضطرب بودم با اینکه نه دردی و نه علتی داشتم ولی برای آل رسول مسرور گشته شعر با این من بهیجان آمد ایشانند اکرم ستاره آسمانها سبب آنها روشنند و توئی صاحب نعمت و بد ظلمت و عطا کننده بهر تلو کننده باب بزرگوارت صاحب کراماتی بود که از وصف او بعض عاجز و در کرامات سبقت کرده بهمه و توئی جوادیکه نمیرسد کسی بمرتبه تو شما فتح نموده جد شما باب هدایت را و ابواب ظلمت بسبب شما بسته گشته و قضیه همین اعرابی بطریق دیگر هم روایت شده و در کتاب البحار و فی البحار ان عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار و الف حلة و حشی فاه درا فقیل له فی ذلک فقال و این یقع هذا من عطائه ای تعلیمه و انشد علیه السلام اذا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا هی ولت یعنی عبد الرحمن سلمی سوره حمد بفرزند حضرت حسین تعلیم کرد چون در خدمت آنجناب خواند حضرت معلم را عطا فرمود هزار اشرفی و هزار حلّه و دهان او را پر از در نمود عرض کردند یا ابن رسول الله آیا در مقابل تعلیم یک سوره اینهمه عطا میفرمائید فرمود کجی برابری میشود این عطای من با تعلیم او و حضرت این شعر را خواندند زمانیکه دنیا بتو رو آورد سخاوت کن بآن بهمه مردم قبل از آنکه تغیر یابد بخشش کردن آنرا فانی نکند در حالتیکه رو بیاورد و نمیتی بخل نگاه ندارد آنرا در وقت رفتن و باز در کتب است ایضا ان الحسین علیه السلام دخل علی اسامة بن زید و هو مریض و هو یقول وا غماه فقال الحسین و ما غمک یا اخی قال دینی و هو ستون الف درهم فقال الحسین هو علی فقال انی اخشی ان اموت فقال الحسین علیه السلام لن تموت حتی اقضیها عنک فقضیها قبل موته و کان علیه السلام یقول شر خصال الملوک الجبن من الاعداء و القسوة علی الضعفاء و البخل عند الاعطاء یعنی حسین داخل شد نزد اسامة ابن زید که ناخوش بود میگفت وا از آن غمی که دارم فرمود آن غم چیست عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم حضرت فرمود آنها را من میدهم عرض کرد میترسم بمیرم فرمود وا همه ممکن قبل از فوت میدهم و قروض او را قبل از فوتش ادا کرد و آنسرور فرمودند بدترین خصلتهای پادشاهان از دشمنان ترسیدنست و سخت گرفتن ضعیفان و بخل کردن در وقت عطا و باز در آن کتابست انه وجد علی ظهر الحسین بن علی یوم الطف اثر فسئلوا زین العابدین عن ذلک فقال هذا مما کان ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل و الیتامی و المساکین یعنی که روز عاشورا در پشت حسین ابن علی جراحتی دیدند از حضرت سجاد سؤال کردند فرمود این صدمه آن انبانست که شبها در پشت مبارک خود بخانه یتیمان و بیوه زنان و مساکین طعام میبرد و قیل لعلی بن الحسین ما اقل ولد ابیک فقال العجب کیف کان له ولد کان یصلی فی الیوم و اللیلة الف رکعة و عن مناقب گفته شد بعلی ابن الحسین که چه اندکست اولاد پدر تو فرمود تعجب از این است که چگونه او را اولاد شده و حال آنکه در شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند و از مناقب آل ابیطالب مرویست فی الاشارة الی ان مناقب سید الشهداء و فضائله و معجزاته مما لا یمکن الاحاطة به لنا فاعلم ان ما اعطاه الله تعالی سید الشهداء من العلم و الحلم و الحکمة و العصمة و الامامة و الخلافة و الملک العظیم الذی نطق به الکتاب فی قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله الی آخر الآیه و هکذا مواریث الانبیاء و الاوصیاء و کل صفة فیها خیر و کل خصلة لها مدح کما لا یحاط بها و بکیفیاتها و بمقدارها و درجاتها و ما یترتب علیها

وفی البحار ان عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار و الف حلة
وحشی فاه درا فقیل له فی ذلک قال واین یقع هذا من عطائه ای تعلیمه وانشد علیه السلام اذا جادت الدنیا
علیک فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ... یعنی عربی وارد مدینه شد و از کریمترین مردم سؤال
کرد امام حسین را نشان داد پس داخل مسجد شد دید آنحضرت مشغول نماز است در برابر آنحضرت ایستاده این اشعار
انشا نمود لم یخب الآن من رجاک ومن حرک من دون بابک الحلقة انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة
یعنی ناامید نشود الآن کسیکه بر تو امید داشته باشد و هر که حلقه در ترا حرکت دهد تو صاحب بخشش و اعتماد شده هستی
پدر تو بود قاتل فاسقان هرگاه نبود آن کسیکه از سلسله شما بود هر آینه جهنم قرارگاه ما میشد پس سلام داد امام حسین و فرمود
یا قنبر آیا از مال حجاز چیزی هست عرض کرد بلی چهار هزار اشرفی فرمود آنها را بیاور کسی آمده که او از ما سزاوارتر است با آن بعد از آن
خود را بیرون آورد و اشرفیها را در آن پیچیده و دست خود را از شکاف در بیرون کرد و بجهة خجالت کشیدن از عرب
و این اشعار را بیان نمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة لو کان فی سیرنا الغداة عصا
امست سمانا علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة فاخذها الاعرابی
یعنی بگیر اینها را بدرستیکه من بسوی تو عذرخواهم و بدان که من بر تو صاحب شفقت هستم اگر چنانچه در این صبحگاه دست ما
عصائی داشت هر آینه جود و کرم بر تو ریزش مینمود ولی حوادث روزگار همیشه در تغییر است و دست ما از مال دنیا
خالیست پس اعرابی آنها را گرفت و گریست فرمود که چیز کمی از عطای ما را عرض کرده ولیکن چگونه خاک بخشش ترا خواهد
خورد و باز در انکتب ان الحسین علیه السلام مر بمساکین وهم یاکلون کسر الهم علی کساء فسلم
علیهم فدعوه الی طعامهم فجلس معهم وقال لولا انه صدقة لاکلت معکم ثم قال قوموا الی منزلی فاطعمهم
وکساهم وامر لهم بدراهم یعنی حضرت حسین بر فقرا گذشت و آنها پارهٔ نانها بر روی عبا ریخته میخوردند
حضرت بر ایشان سلام داد آنحضرت را بطعام خوردن دعوت کردند با ایشان نشست و فرمود هرگاه آنها صدقه
نبودی با شما میخوردم بعد فرمود برخیزید و بخانه ما بیائید ایشان را آورده طعام نمود و لباس داد و امر کرد که
بهر یک چند درهم دادند تذییلات نورانیه است در تحقیق بعضی از مطالب مهمه تذییل اول در اشاره بر اینکه
فضایل و مناقب سید الشهدا و معجزات آنسرور را احاطه کردن ممکن نیست بدان آنچه خدا تعالی عطا کرده به سید
الشهدا از علم و حلم و حکمت و عصمت و امامت و خلافت و ملک عظیم که خدا با آن تکلم فرموده ام یحسدون الناس علی
ما آتیهم الله من فضله الآیه و همچنین مواریث انبیاء و اوصیاء و هر صفت که در آنها خیر است و هر خصلتی که در آنها
حسن است چنانکه احاطه میکند بآنها و بکیفیات آنها بقدر و بدرجات آنها و آنچه بر آنها مترتب میباشد مگر خدا تعالی
و حجج طاهرین او از محمد و اهل بیت معصومین او همچنین احاطه میکند قلمها و نه عقلها و فکرها بمناقب او و بآنچه در شان
او از خدا تعالی و رسول و امیر المؤمنین وارد شده و همچنین از انبیاء بر حجج معصومین و همچنین معجزات او و از خوارق
عادات و کشف کرامات بیان مطلب اینست آنچه بر انبیاء و مرسلین شده نازل در شان او و آنچه خدا تعالی
از امر او بملائکه تعلیم نموده هرگاه ما ظاهر شد بطریق تفصیل هر آینه کاغذها و صفحه های بسیار از آن پر میشد و همچنین
بآنچه خبر داده رسول الله در شان او قبل از ولادت او و آنچه صادر شده از وقت حامله شدن فاطمه زهرا
بآنسرور تا وفات رسول الله و آنچه از خدا و رسول در شان او وارد شده و آنچه اتفاق افتاده بجهة آنسرور
از فعل خدا و رسول و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و از فعل ملائکه و آنچه صادر شده از او در ایام طفولیت او صحیفه ها
و کاغذها گنجایش بیان آنها را ندارد و چگونه چنین نباشد با اینکه هر روز از ایامیکه با رسول الله بود از رسول الله
آنچه در شان او صادر شده عقول از وصف آنها عاجزند پس از فعل و سخن از رسول الله برای او در شان او
منقبت و فضیلتی است از مناقب و فضایل او و بسا بود که در یکروز از حضرت رسول اقوال و افعال بسیار در
بارهٔ او صادر میشد علاوه بر آنچه نازل میگشت در شان او و غالب اوقات و اغلب ایام از وحی خدا تعالی
بر رسول خود و آنچه از افعال و اقوال جمعی از ملائکه مقربین مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و آنچه از اقوال

باب بوده کوارش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا که الحمد اینها فضیلتی است راجع باو بعد اضافه کنیم بر اینها آنچه وارد
شده از اولاد معصومین او در شان زیارتش و شان نوحه کردن و گریه نمودن بر آنحضرت و آیا کسیرا ممکن میشود
از غیر معصومین که بر اینها احاطه کند نه بعد بدرستیکه معجزات آنحضرت بر شماره و نهایت نیست پس چگونه چنین نباشد
بدرستیکه آنچه صادر شده از او در حیات او از خبر دادن غیب ها و استجابت دعاها و طی الارض و عروج بسوی
آسمانها و نشان دادن بعضی از اصحاب خود حضرت رسول صلعم و سید المؤمنین را بعد از ارتحال ایشان بعالم
بقا و اشباه اینها از انواع معجزات قاهرات و اقسام آیات باهرات از چیزهاست که بحد و حصر نیاید پس تعجب و استبعاد
ممکن نیست از وقت خروج او از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا تا وقت شهادتش در آنجا آنچه از آنحضرت صادر شده زیاده از
معجزه نیست و هرگاه ملاحظه شود آنچه واقع شده در روز عاشورا تا غروب زیاده از هزار معجزه چه آیا از اینها
استبعاد میتوانی کرد حال آنکه تو غافلی از ذکر کردن آنچه در روز عاشورا بعد از شهادت آنحضرت واقع شده از آنچه
نزد آن جبرئیل در میدان در حالتیکه گریه و نوحه میکرد باطراف و اطراف میرفت و کسوف آفتاب و غلبه ظلمت
و نزول حمرات و تغیرات آسمان و باریدن خون تازه و ظهور خون تازه در زیر هر سنگ در اطراف همه عالم
و دیوارها در بعضی از بلدان برنگ زعفران و زلزله کردن زمین و گریه کردن همه موجودات از آنچه دیده
میشد و از آنچه دیده نمیشود و تلاطم دریاها و خروج ماهیان از آنها و افتادن مرغان از هوا بزمین و ظهور علامتهای
عجیبه در هر طرف از اطراف زمین بلکه در همه اطراف عوالم امکان و غیر اینها که بشماره نیاید بعد آنچه
صادر شده از بدن شریفش که در زمین کربلا افتاده در وقت نزول ارواح اصحاب کسا و غیر آنها از
پیغمبران و صدیقان و صدیقات و همچنین از ملائکه مقربین بزیارتش و در غیر این اوقات یعنی اوقات نزول
ملائکه و ارواح تا وقت دفن شدنش در غایت بسیار است بعد آنچه صادر شده از سر مبارکش از وقت
جدا کردن از بدن تا وقت دفن شدنش زیاده از آنست که بشماره بیاید و همچنین معجزات صادر شده از خونهای
جاری شده از بدن شریفش و همچنین معجزاتیکه از قبر و قبه مبارکه او واقع شده و روایت کرده علی ابن اسباط
در نوادر خود و از هرون ابن خارجه عسکری باسناد خود از اصحاب گفت قال الملك بلغ اهل البلدان ملكان من
سر ابی عبد الله الحسین خمسة آلاف ملك ... لا ان يظهر قبره يجعل فيه ما امنا قبله
... الحسين بن رسول الله فلو وقع انه الف امرأة كانت لا تلد الا ولدت كلهن بعد ... که خبر شهادت
شهرها رسید زنان میآمدند و او را زیارت میکردند طایفه عرب میگفتند اینها زنانی هستند که غیر از نیه ابدا بکراند
زیارت نمایند قبرش و گریه میکردند زنانیکه گفته شد بمردم که حسین ابن رسول الله شهید شده هزار زن از زنان
غیر آنان شنیدند آمدند بزیارت او و همه ایشان زاینده اینست حدیث بعد بدرستیکه معجزات صادر شده از تربت
شریفش از شفا و نجات در حق دوستان و از هلاکت در حق استهزا کنندگان بآن زیاده از شماره است
بلکه این از چیزهاست که تا روز قیامت میماند و همچنین آنکه در تحت قبه مبارکه اش از استجابت دعاها حاجت
یافته و شاهد آشکاریست تا روز قیامت نوعی که می بینی آنها را در هر روز اگر آنجا باشی پس بگو بدرستیکه این
آمدن مردم از هر طرف بزیارت او و بر پا داشتن جشن آن در هر سال تعزیه او را و نوحه کردن و گریستن
بر او در زمان بسیار از عمرهای خود پس همه اینها باقیست تا روز قیامت که جباران زمین را ممکن نباشد
که از آن منع نمایند بلکه هر قدر مانع شوند رواج آن زیاده گردد و باز از جهتهای فاطمه ساطعه است فرمایش
امیر المؤمنین در شان او که او را مخاطب کرده غیر مودای پسر من تو سبب گریه هر مؤمنی و فرمایش خود آنحضرت که من
کشته اشک چشمم ذکر نمیشوم نزد هر مؤمن و مؤمنه مگر آنکه گریه مینمایند و غمگین میشوند بجهت مصائب من پس این از
از چیزهاست که در هر روز و شب دیده میشود و از آن چیزهاست که تا روز قیامت میماند و بعبارت دیگر که
اینها از قبیل معجزات است از قسم اخبار غیبی که موافق با او واقع است بعد پوشیده نماند که از شتر و ناقه و همچنین
هر چیزیکه در کربلا غارت شد از اموال آل محمد یافته شده در آنها آیت ساطعه و دلیل قاطع چنانکه زعفرانیکه

کفار غارت کرده بودند چون کوبیدند آتش شد و زنش که بدست میگرفت بدنش آلوده میشد و بمرض جرب
گرفتار میگشت بعد آنها که سر شتر را میبریدند از جای آن آتش آشکار میشد پوست آنرا که میکندند آتش ظاهر میشد و گوشت آنرا که
میبریدند آتش ظاهر میشد و چون میخواستند آنرا بپزند هر وقت که آتش بزیر دیگ میزدند از دیگ آتش جوش میکرد و بکاسه
میریختند آتش میشد هر وقت که استخوان آنرا میشکستند از جایش آتش پیدا میشد و غیر اینها از آیات ساطعه و معجزات قاطعه
که یافته میشد در هر چیزیکه از کربلا غارت شده بود بعد اکثر کفاریکه روز عاشورا در کربلا حاضر بودند کشته شدند بدست
مختار ابن ابی عبیده ثقفی و انصارش باشد عذاب و بدترین کشته شدن و جماعتی از ایشان عذاب
آتش را در دنیا قبل از عذاب آخرت چشیدند و جماعتی از ایشان در دنیا بانواع مرضها و دردهای رسوا
کننده مبتلا شدند و جماعتی از ایشان خدا مسخ نمود و صورتهای ایشانرا باقبح صور مانند سگ و خوک بدل نمود
بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه در این مجمل است از اشارههای مختصره بمناقب و فضایل و معجزات سید الشهدا
مانند ذکر اصول و کلیاتست و در آن فواید کثیره است پس هر که همهٔ آنها را ضبط و جمع نماید او را بصیرت تامه حاصل در باب
شناختن حق امام که در جملهٔ کثیره از اخبار اعتبار شده از اخبار باب زیارت سید الشهدا و در باب نوحه و گریه بر آنحضرت
بعد بدرستیکه جملهٔ بسیاری از تفاصیل این اشاراتیکه بمنزلهٔ اصول و کلیاتست در اینکتاب سیاتی میشود مثل معجزاتیکه از سر مبارک
بودن سر مطهر آنحضرت و آنچه متعلق است بخونهای جاری شده از گردن و چشم شریف آن بزرگوار و غیر اینها الحاصل بدرستیکه بعضی از
تفاصیل در ضمن جملهٔ از مقدمات یافته میشود و بعضی دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس این کتاب ذکر میکردیم پس کفایت
کردیم بآنچه از تفاصیل در این کتاب ذکر شده بجهت اختصار و کفایه ذکر آنچه بمنزلهٔ اصول و کلیاتست از ذکر هر فرد فرد
و تفصیل تفصیل علاوه بر اینکه احاطهٔ تامه بنحو تفصیل هر یک از این اشارات در قدرت هیچکس نیست چنانکه دانستی پس اطراف
کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن **تذییل دویم** در اشاره بتحقیق حال معجزه و خوارق عادت و شناختن این از
چیزها حیثیت که لابدست از شناختن آن زیرا که اشاره کردیم در ضمن بعضی از مقدمات بر اینکه گریه نافع و زیارت نافع
ظاهر و ناشی میشوند از ملکهٔ نورانیهٔ ایمانیه و بسوی اینها اشاره گشته در بعضی از اخبار باب زیارت و باب گریه بقول ما
ایشان عارفا بحقه و تفسیر این در کلام بیان شده که زوار باید بشناسند آن امام زیارت شده را باینکه او امام
واجب الاطاعه است پس میگوئیم که عقل قاطع مانند شرع ساطع دلالت مینمایند بر اینکه زمین از حجت خدا خالی نباشد و نیز دلالت
مینماید بر اینکه باید حجت خدا تعالی معصوم باشد چنانکه دلالت دارند بر آنچه تقدیم مفضول بر افضل جایز نیست پس میگوئیم طرق
معرفت امامت امام بسیارست اول نص از خدا و رسول و امام که پیش از اوست و صاحب عصمت است دویم
بودن نص بامامت یا خلافت یا او یا تصرف یا وصی بودن یا بوجوب چنگ زدن باو و رجوع بسوی او در حلال
و حرام و مثل اینها و غیر اینها از عباراتیکه بنظر نص بامامت را میرساند سیم نص بافضلیت او یا بر اینکه علم و فهم او علم و فهم
رسول است و غیر از این عباراتیکه همین مضمون را افاده میکند چهارم بودن مدعی امامت صاحب معجزه پس اصل در
اینباب نص یکی از طرق ثلثه است پس اینست حجت بالغهٔ تامهٔ کامله نسبت بهمهٔ مکلفین بلی معجزه هم مفاد آنها را ادا
میکند و کاشف است از وجود نص یکی از این امور سه گانه و اگر چنانچه طریق منحصر شود بمعجزه هر آینه وضع او عام و ساری
میشود بهمهٔ مکلفین و تقریب این مطلب ظاهر است و از آنچه عادت قرار یافته در انتهای سابقه در باب تعیین خلیفهٔ پیغمبر
و وصی او بر نص بلی کسیکه خوب تامل و تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم در این اصلها و اشارههای مذکوره و غیر آنها میداند
که معجزات صادره از آل محمد که امامان مانند اقسام ثلثهٔ از نص اوست یعنی در بسیاری نفع و فایده نسبت بهمهٔ
مکلفین خلاصه همهٔ این امور ثابت است درشان امیر المؤمنین و یازده اولاد و اولاد اولاد او از آل محمد که معصوم هستند
اما طرق نص پس آن در قرآن در غایت کثرتست ظاهرا یا باطنا اما آنچه بر این طرق ثلثه دلالت دارد در سنت از
طریقهٔ ما پس آن از بسیاری بدرجهٔ اعلی رسیده بلکه از حد احصا بیرون رفته بلکه در سنت از طریقهٔ عامه نیز بسیارست بلکه بعضی
از جهة دیگر است باینمعنی آنچه درشان امیر المؤمنین در اخبار از طرق عامه ذکر گشته خارج از حد حصر و استقصاست چنانکه
اشاره شد و اما آنچه درشان سایر ائمه وارد گشته از طرق عامه اگر چه در کثرت مثل آن نیست که درشان

حضرت امیر دارد گذشته معهذا نیز بدرجهٔ تواتر رسیده ومیتوان خصم را بوی الزام نمود طریقه چهارم یعنی باید امام صاحب معجزه باشد
پس آنچه بآن دلالت دارد نیز در غایت کثرتست وچگونه چنین نباشد بدرستیکه معجزات امیر المؤمنین واولاد معصومین او وخوارق
وخوارق عاداتیکه از ایشان صادر شده غیر آنها از آنچه که دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین واولاد معصومین او زیاده
از شماره است مانند سایر مناقب فضائل ایشان که عالم را پر کرده با وجود اینکه دشمنان نهان کردند از حسد ودوستان از ترس
ظاهر نکردند با وجود این آنچه نوشته شده در کتب فرق اسلام از معجزات امیر المؤمنین از همه بیشتر است چنانکه همچنین است معجزات
برادرش رسول است بعد بدرستی بعضی از این معجزات نزد همه بدرجه تواتر رسیده وبعضی دیگر بدرجه قبول است وبعضی دیگر بعین از
طرق خاصه منقول است خواه بدرجه تواتر رسیده باشد یا نه زمانیکه دانستی اینرا بدان که معجزات هر یک از ائمه طاهرین بعد از
امیر المؤمنین اگرچه در کثرت مانند معجزات امیر المؤمنین نمیشود از جهت اموریکه اشاره کردیم بر آنها الا اینکه معجزات سید الشهداء
از جهت امور مذکوره به آن شأنی نمیرسد باینمعنی که معجزات آنسرور نیز بهزار میرسد که در کتب فرق اسلام نوشته شده باینمعنی
که ممکن است اینقدر از کتب فرق اسلام استنباط شود وبدرستیکه بعضی از آنها نیز از تواترات وتظافرات است نزد جمیع
وبعضی از آنها معقول عادیست وبعضی از آنها را اشخاص ذکر کرده خواه در نزد دشمنان از متواترات باشد یا غیر آن پس همه
اینها بعد از آنکه معجزه را بمعنی اعم گرفتی که شامل باشد بعلامات داله بر آنها وبآنچه حاصل شده از جهت سر انور وبدن مطهر وخونهای
پاکیزه وغیر اینها که در تحت معجزه داخل باشد وظاهر است آنچه ضبط شده از معجزات حضرت رسول است وهمچنین از معجزات
امیر المؤمنین بدین طرز وسط است باینمعنی معجزه که از آنها هم نقل شده مراد معنی اعم است که شامل علامات نه مختص ومخفی نماند
که این عدد در معجزات سید الشهداء از اول علامات ومعجزات است تا زمان دفن سر مطهر وبدن اطهر یاران انصار تا حین کفار که قاتل
شهیدان کربلا بودند در جنگ با سید الشهداء واما اگر چنانچه ملاحظه شود علاوه بر این زمان پس معجزات حضرت سید الشهداء
در عدد از معجزات انبیاء واوصیاء افزون بود بلکه عدد حصری نمیشود بر او قرار دار زیرا آنچه حاصل میشود از خوارق عادات
در هر سال شهر محرم در مجالس ائمه عزا وغیر آنها در هر ناحیه از عالم ودر راه زیارت او ودر نزد قبر شریف او وزیارت
شریف او وغیر اینها از زمان شهادت تا حال ملاحظه شود از شماره او محاسبین وز تحریر او کاتبین عاجز گردد ومخفی نماند
که این حکم از تعمیم جاری میشود در نسبت معجزات سایر ائمه معصومین هم الا اینکه باو نمیرسد در کثرت عدد معجزات صادره از
حضرت سید الشهداء واین مطلب نیز ظاهر است بلکه معجزات امام هشتم یعنی امام معصوم علی ابن موسی الرضا در کثرت معجزات سید الشهداء
نزدیکست تذنیب در بیان حقیقت معجزه وآنچه متعلق است بر او بدانکه معجزه عبارتست از امریکه خارق عادت مستمره
باشد بحسب جنس یا صفت وصادر شود از کسیکه مدعی نبوت یا امامت یا از جانب آنها باشد ومطابق باشد با دعوی
مقرون بتحدی وتعجیز با عدم معارضه احدی پس فائده قید استمرار ظاهر است زیرا که ظهور معجزه در دست انبیا
هم از قبیل عادتست ولی عادت مستمره نیست وقید جنس یا صفت محتاج بتوضیح است زیرا خرق عادت چنانچه بحسب جنس
بعمل میآید اتباتا مثل کردن عصا مار یا نفیا مثل سلب قدرت همچنین بحسب صفت هم بعمل میآید مثل فصاحت وبلاغت
کلام الله که بالاترین معجزهٔ رسول الله است وخارج شد بقید تحدی وتعجیز کراماتی که از صلحا صادر میشود یا آنچه ظاهر میشود از
از خوارق عادات از اشرار از جهت استدراج آنها وهمچنین آنچه ظاهر میشود از خوارق از قبیل عوام مسلمین مثل خلاص
شدن آنها از محنت ومکاره واین قسم نامیده میشود بمعونه وهمچنین علاماتی که خدا تعالی اظهار میکند تا دلالت کند
بتقرب زمان پیغمبر یا امام مثل نوریکه در جبین عبد الله ظاهر بود وآنچه ظاهر شده از خوارق وآیات وعلامات در وقت
تولد نبی ما وتولد اوصیای او وآنچه ظاهر شده برای او واز او قبل از بعثت او وهمچنین آنچه ظاهر میشود از برای
ائمه علیهم السلام ومعنی تحدی طلب معارضه است ودر وی کفایت میکند اینکه بفرماید که علامت صدق من این است
که این معجزه را بیاورم دیگر محتاج نیست اینکه بگوید این مطلب علامت صدق منست وکسی نمیتواند مثل او را بیاورد یا ...
مثل او را واین هم یا متأخر میشود بزمان اندکی که عرفا مقارنست بتکلم باو زمان تکلم بعمل آید که او را اخبار بغیب نماید
ولیکن عالم شدن باعجاز او در این قسم ثانی متوقع است تا این هم واقع شود ومراد از عدم معارضه آنست که ظاهر نشود
مثل او از آن کسیکه پیغمبر ودعی نیست وحق این است این از جمله قیود است که محض از برای توضیح است وبس که گفته شود

مراد از عدم معارضه عدم قدرت بر معارضه است تا احتراز شود بسبب او از سحر و شعبده و نیرنجات و مثال ا
و مطلع هستی بعدم استقامت این حد خارج شد بقول او که گفتیم مطابق باشد با مدعی خوارق عادات که مکذب صاحب خود
امانت فاعل است چنانچه در قصه مسیلمه و فرعون و نمرود ابراهیم است و مراد از دعوا ادعای نبوت یا امامت است پس
این حد ... ندارد ظهور معجزه در دست کسیکه ادعای خدائی کند بجهة استدراج او و وجهه فرق مابین مدعی نبوت و مدعی الوهیت
اینست که اغوا و اغرا بجهل و خلاف لطف در دوم راه ندارد بجهة ظهور امر و وضوح فساد در دعوای او از دلیس امر
ربوبیت لیکن حق اینست که هر دو اینها در یک درجه میباشند و این مطلب واضح میشود در جمله حصول اشتباه از کسیکه ا
نماید اتحاد و حلول یا وحدت وجود در اکثر اینکه گفته شود این درست است هر گاه حجت واضح نمود بر بطلان این امور بجهة استقلال
عقل و بطلان این دعوی پس واجب نیست بر خدا تعالی نصب حجت بر تکذیب مدعی الوهیت باینکه او را ممکن نکند از معجزه
و با ورد مثل او را و با این همه این مطلب دفع نمیکند قضیه لطف را پس تأمل کن و فایده قید اخیر احتراز است از ا
ظهور و ادعام معجزه را برای خود و حق اینست که این قید محتاج الیه نیست چنانکه قید زمان تکلیف هم بجهة احتراز از آن آیات و علامات
قرب قیامت و اشراط ساعت بظهور خواهد رسید و از گفته ما ظاهر شد که خارق عادت بر شش قسم واقع میشود یکی معجزه است
که در دست انبیاء و اوصیا جاری میشود دویمی ارهاص که امارات ظهور نبی و امام است و سیمی کرامت که از صلحا و مؤمنین
اتفاق میافتد و چهارمی اهانت است مثل اینکه برای دعوی نبوت یا امامت موضعه نماید که زنده پیغمبر یکدار
مردم مشتبه نماید که معجزه زنده خواهم کرد وقتیکه جمع شوند مردم تا مشاهده نمایند معجزه او را برای اهانت خدا تعالی او را
میراند پنجمی استدراج است ششمی مکر و نیت و استدراج برای اشرار است تا اتمام حجة بعمل آید و توقع بلیت
و خلاصی از محنت و مکاره است از عوام مؤمنین و بعضی بر این چهار قسم اول معجزه اطلاق میکنند و چهارمی را
معجزه مکذبه مینامند پس مراد ایشان از معجزه مطلق خارق عادت خواهد بود در این حال وجهی نیست از برای استثنا
آن دو قسم اخیر از معجزه پس هر گاه بخواهی تحقیق را در تعریف معجزه که در امثال این مقام مطلوبست پس بگو که او
عبارتست از چیزیکه برای او دخلی و نصیبی باشد در دلالت بر صدق مدعی نبوت یا امامت زیرا که شکی نیست در اینکه در اخبار
و کلمات اخیار شایع گشته که علامات واقعه قبل از بعثت نبی بلکه قبل از تولد او و همچنین قبل از تولد امیر المؤمنین و سایر
معصومین را از معجزات میشمارند و همچنین خوارقیکه صادر شده از پیغمبر و امام بدون تحدی بلکه شکی نیست در اینکه آن خوارقیکه
از وکلای ائمه یا از قبور شریفه آنها یا از شیعه و دوستان ایشان در وقت التجا و استغاثه ایشان از آنها در نزد قبور مطهره آنها ظهور
آنها صادر میشود که همه از معجزات ائمه میشمارند پس آن تعریف ... تمامیت ندارد زیرا که مقتضی او اختصاص معجزه است به آن
خوارقیکه صادر است از نبی یا وصی که از روی تحدی و معارضه واقع شود و اگر تحدی را عام بگیری که شامل بشود به تحدیات
شانیه باز اشکال را دفع نمیکند زیرا که ارهاصات و سایر اقسام مذکوره داخل نمیشود تحت معجزه و ممکن است که بگفته ما برگردد
و تعریف بعض علما معجزه نبی را باینکه او فعلیست از جانب خدا که از آن مقصود تصدیق او است و همچنین تعریف دیگر باینکه
معجزه امریست که مقصود از وی اظهار صدق مدعی رسالت یا امامت است پس اطراف کلام را جمع کن و غفلت منما

تذییل چهارم در بیان جمله از امور مهمه که از برای ائمه اطهار از آل نبی مختار مقامات نورانیه اشاره میکنیم
در این مقام بعضی از آنها که کشف میکند از او پس میگوئیم که ثاقب مناقب از ربیع حاجب منصور روایت کرده میگوید منصور
هفتاد نفر از بابل طلبید و با آنها گفت وای بر شما که سحر را از آباء و اجداد از زمان موسی ابن عمران ارث برده
اید و شما میدانید که میان زن و شوهر جدائی میاندازید و بتحقیق ابوعبدالله جعفر ابن محمد کاهن و ساحر است مثل شما اگر
چنانچه شما او را مبهوت و عاجز کردید از برای شما مال فراوان و جایزه بزرگ خواهم داد پس در مجلس منصور حاضر
گشته هفتاد صورت از صورتهای درندگان درست کرده هر یکی از آنها نزد صاحب خود نشست و منصور بالای
تخت نشسته و تاج بر سر خود گذاشته پس از آن بحاجب امر نمود که بفرست تا ابوعبدالله در همین ساعت حاضر
نماید زمانیکه آنسرور را احضار نمودند داخل گشته بسحر و شعبدهای آنها که مهیا کرده بودند نظر کرده بغضب آمد و فرمود
وای بر شما میشناسید مرا انا حجة الله الذی ابطل سحر آبائکم فی ایام موسی ابن عمران آیا میشناسید مرا من حجت الله

هستم که باطل نمود سحر اجداد شما را در عهد موسی ابن عمران پس از آن بصدای بلند ندا کرد ایتها الصور الممثلة خذ کل واحد منکم
صاحبه باذن الله یعنی ای صاحبان صور تها باید هریکی از شما باذن خدا صاحب خود را هلاک نماید پس هر یک از آن درنده
بصاحب خود حمله نموده و او را پاره پاره کرد و بلع نمود منصور ازمشاهدهٔ اینحالت غش کرده و از تخت بزمین افتاد
چون بهوش آمد گفت الله الله یا ابا عبد الله ارحمنی واقلنی فانی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی رحم کن سید ایها العبد یا
ابا عبد الله رحم کن بمن و عفو نما مرا توبه کردم توبه که دیگر اعاده نکنم مثل این معصیت حضرت فرمود قد عفوت عنک و اقلتک
یعنی عفو کردم ترا و از تو گذشتم پس از آن عرض کرد یا سیدی قل للسباع ان ترد الی ما اکلوا یعنی ای مولای من بفرما بدرندگان
که برگردانند بسوی آنچه خورده اند فرمود هیهات هیهات ان عادت عصا موسی عصی سحرة فرعون فستعید هذه السباع هولاء
السحرة یعنی قبول نخواهد شد خواهش تو هرگاه عصای موسی برگرداند عصای سحر ان فرعون را که بلعیده بود این درندگان
هم سحر ان را بر میگردانند تا آخر حدیث و هرگاه خواسته باشی که زیاده از این معرفت حاصل نمائی پس بدان خبر یکه دلالت
دارد بر این مطلب بسیار است یعنی از آنها در بعض مجالس این کتاب ذکر خواهد شد مثل خبر یکه سید مرتضی در قصیده لامیه
که مشتمل است بر قضیهٔ عظیمه جنی بیان نموده و از جملهٔ آنها خبریست که صاحب مشارق الانوار ذکر نموده در کتاب که گفته قال

فصل ومن هذا الباب ما رواه سلمان وابوذر عن امیر المؤمنین انه قال من کان ظاهره فی ولایتی اکثر من باطنه خفت
موازینه یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة واذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان وشرح صدره
للاسلام وصار عارفا بدینه مستبصرا ومن قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان ویا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة
الله ومعرفته هو الدین الخالص یقول سبحانه وتعالی وما امروا بالتوحید وهو الاخلاص وقوله تعالی حنفاء وهو الاقرار بنبوة
محمد وهو الدین الحنیف وقوله ویقیموا الصلوة وهی ولایتی فمن والانی فقد اقام الصلوة وهو صعب مستصعب یا سلمان
ویا جندب المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولم یشک ولم یرتب ومن قال لم وکیف
فقد کفر فسلموا الله امره فنحن امر الله یا سلمان ویا جندب ان الله جعلنی امینه علی خلقه وخلیفته فی ارضه وبلاده وعباده واعطانی
ما لم یصفه الواصفون ولا یعرفه العارفون فاذا عرفتمونی هکذا فانتم مؤمنون یا سلمان قال الله تعالی واستعینوا بالصبر
والصلوة فالصبر محمد والصلوة ولایتی ولذلک قال وانها لکبیرة ولم یقل وانهما ثم قال الا علی الخاشعین فاستثنی اهل ولایتی
الذین استبصروا بنور هدایتی یا سلمان نحن سر الله الذی لا یخفی ونوره الذی لا یطفی ونعمته التی لا تجزی اولنا محمد
واوسطنا محمد وآخرنا محمد فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم یا سلمان ویا جندب کنت انا ومحمد صلی الله علیه وآله نورا یسبح قبل المسبحات
ویشرق قبل المخلوقات فقسم الله ذلک النور نصفین نبی مصطفی ووصی مرتضی فقال الله عز وجل لذلک النصف کن محمدا
وللآخر کن علیا ولذلک قال النبی انا من علی وعلی منی ولا یؤدی عنی الا انا او علی والیه الاشارة بقوله انفسنا وانفسکم
وهو اشارة الی اتحادهما فی عالم الارواح والانوار ومثله قوله تعالی افان مات او قتل ولم یقل او ماتا النبی والوصی لانهما
شیء واحد ونور واحد اتحدا بالمعنی والصفة وافترقا بالجسد والتسمیة فهما شیء واحد فی عالم الارواح وانت یا علی روحی
التی بین جنبی وکذا فی عالم الاجساد انت منی وانا منک ترثنی وارثک انت منی بمنزلة الروح من الجسد والیه الاشارة
بقوله صلوا علیه وسلموا تسلیما ومعناه صلوا علی محمد صلی الله علیه وآله وسلموا لعلی امره فجمعهما فی حرف واحد وهذا
حاصل مضمون آنکه میگوید روایت نموده سلمان و ابوذر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده هر که ظاهر او
در ولایت و محبت من کمتر از باطن وی بوده باشد میزان اعمال او سبک خواهد بود یا سلمان کامل نمیشود ایمان مؤمن تا اینکه
بشناسد مرا بنورانیت و قتیکه شناخت مرا بنورانیت او است مؤمنی که امتحان فرموده خدا قلب او را برای ایمان
و شرح کرده صدر او را برای اسلام و عارف بدین و با بصیرت گشته و هر که تقصیر کند از معرفت نورانیت پس او
هنوز در شک و ریب است یا سلمان و جندب معرفت من بنورانیت معرفة الله است و معرفت من دین خالص است که خدای تعالی
میفرماید وما امروا بالتوحید که عبارت از او اخلاص است و فرمایش خدای تعالی حنیفا اقرار بنبوت است که محمد است دین حنیف
و فرمایش او ویقیموا الصلوة ولایت منست هر که بولایت من قائل گشت نماز را بر پا داشته و او هم صعب مستصعب است
یا سلمان یا جندب مؤمن ممتحن آنکسی است که وارد نمیشود بر او چیزی از امر ما مگر اینکه شرح کرده خدا سینه او را برای قبول

بحی

و شکر

وشک و ریب نمیکند هر که چون و چرا نمود کافر گشت پس تسلیم نمائید امر خدا را و هم امر خدا سلمان ای جندب بدرستیکه خدای تعالی
مرا امین خود قرار داده بر خلق خود و خلیفه قرار داده در زمین و در میان بندگان خود و عطا فرموده بمن آنچه وصف نمیتوانند
بکنند او را واصفون و نمیشناسند او را عارفون زمانیکه شناختید مرا بوده اید تمامید مؤمنون خدای تعالی فرموده استعانت
جوئید بصبر و صلوة و مراد از صبر محمد است و از صلوة ولایت من از آنجه فرموده که اوست بزرگ و نفرموده اند و تا بزرگند
پس از آن فرموده مگر بر خشوع کنندگان و آشنا فرموده اهل محبت و ولایت مرا که صاحب بصیرت شده بنور هدایت من
یا سلمان ما ایم سر خدا که مخفی نمیشود انوار او و آنچنانیکه خاموش نگردد نعمت او و آنچنانیکه جزای شکر او بعمل نمیتوان آورد
اول ما محمد اوسط ما محمد آخر ما محمد هر کس ما را شناخت دین قیم را کامل نمود یا سلمان ای جندب بودم من و محمد هر دو نور
تسبیح مینمودیم قبل از تسبیح کنندگان و نور ما میدرخشید پیش از مخلوقات پس قسمت نمود خدای تعالی این نور را دو نصف یکی
نبی مصطفی و دیگری وصی مرتضی پس خدای تعالی یکی از این نصفها فرمود باش محمد و بآن دیگری فرمود باش علی و از این جهة
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من از علی هستم و علی از منست و ادا نمیکند آنچه در ذمه منست مگر خودم یا علی و بسوی این اشاره
فرموده بفرمایش خودش نفسنا و انفسکم و نیطلب اشارة باتحاد اینها در عالم ارواح و انوار و مثل اوست
فرمایش خدای تعالی افإن مات او قتل مراد از او موت نبی قتیل وصی است زیرا که این دو تا یک چیز و یک نورند و بمعنی
وصفت متحدند در جسد و تسمیه فراق دارند پس هر دو در عالم ارواح چیز واحدند و تو یا علی روح منی و همچنین در
عالم اجساد تو از منی و من از تو تو از من ارث میبری کما از تو ارث میبرم و تو از من بمنزله روح منی از جسد و بسوی این
اشاره فرموده بفرمایش خود صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی صلوات بفرستید بر محمد و تسلیم نمائید امر علی را پس تسبیح فرموده
هر دو را در یک مرتبه تمام شد آنچه خواسته بودیم نقل در از همان کتاب و از کتب کفایة در نصوص بعدد ائمه نقل شده
از انس بن مالک روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله قال رسول الله لیلة عرج بی الی السماء ودعنی جبرئیل
فقلت حبیبی جبرئیل فی مثل هذا الموضع تفارقنی فقال یا محمد انی لا اجوز مثل هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زج بی فی النور
ما شاء الله فاوحی الله الیّ یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت
منها علیا فجعلته وصیک ووارث علمک والامام بعدک واخرج من اصلابکما الذریة الطاهرة والائمة المعصومین
خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار یا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم یا رب فنودیت یا محمد
ارفع رأسک فرفعت رأسی فاذا انا بانوار علی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة یتلألأ من بینهم کانه کوکب دری
فقلت یا رب من هؤلاء ومن هذا فنودیت یا محمد هم الائمة بعدک المطهرون من صلبک و
هذا الحجة الذی یملأ الارض قسطا وعدلا ویشفی صدور قوم المؤمنین الحدیث حاصل مضمون آنکه
حضرت رسول خدا فرمود در شبیکه مرا بمعراج بردند بآسمان جبرئیل مرا وداع نمود گفتم حبیب من جبرئیل در همچو جائی از
من جدا میشوی عرض کرد یا محمد از این مکان نمیتوانم تجاوز کنم که پرهای من سوخته میشود پس نور بسیاری مرا احاطه نمود و باری
تعالی وحی فرمود بمن یا محمد بدرستیکه نظر نمودم بزمین و ترا پسندیدم از آنها و ترا پیغمبر قرار دادم پس از آن نظری نمودم علی را
پسندیدم و او را امام و وصی و وارث علم تو قرار دادم و امام بعد از تو و بیرون بیاوریم از صلب های شما ذریه طاهره
و ائمه معصومین را که همه خازنان علم منند و اگر نبود وجود شما خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و آتش را
یا محمد آیا دوست میداری اینکه ببینی آنها را عرض کردم بلی ای پروردگار من پس ندا رسید یا محمد سر بالا کن بالا کردم
سر خود را مشاهده کردم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی
ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و حجة و نور حجت تلألؤ میکرد میان آنها گویا که ستاره درخشنده بود
عرض کردم پروردگارا کیستند اینها و کیست این ندا آمد یا محمد اینان امامانند بعد از تو پاک و پاکیزه اند و از صلب تو
خواهند آمد و این حجتی است که پر میکند زمین را با قسط عدل و شفا میدهد سینه های مؤمنان را تا آخر حدیث
بعد بدرستیکه صاحب این کتاب اخبار بسیاری ذکر کرده که بهمین مضمون میباشد و بالجمله اطلاق انوار در اخبار بر ائمه

اظهار لاسیما بر امیر المؤمنین از شماره خارج است بلکه نور اطلاق شده بر آنحضرت در کتاب خدا هم مثل فرمایش
خدا تعالی و النور الذی انزل معه بلکه اطلاق گشته بر آن نور در اخبار بسیار از احادیث قدسیه در یکی از آن اخبار است
ان علیا رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد
احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد صلعم یعنی بدرستی علی رایت هدایت بعد از تو و امام دوستان
منست و نور کسیست که اطاعت نماید مرا و کلمهٔ آنچنانیست که لازم کرده ام او را بمتقیان هرکه دوست دارد او را
بتحقیق مرا دوست داشته و هرکه دشمن داشته او را بتحقیق مرا دشمن داشته پس بشارت ده باو یا محمد تا آخر حدیث
و غیر از این از اخبار دیگر قریب باین مضمون و اگر گوئی واضح کن حال را و تحقیق نما مقال را در آنچه متعلق است باین مجلس که چیست مقصود از
از عنوان کردن این مجلس و چیست مراد از معرفت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین بنورانیت پس از آن بیان نما که آیا این قسم
معرفت واجب است بر همه مکلفین یا اینکه واجب بر آنها که بشنوند همین قدر که آنها ائمه هستند که واجب فرموده خدا تعالی
اطاعت آنها را بمخلوق خود و شأن او تصرف در جانها و مالهای ایشان و معرفت آنها بنورانیت مختص است بکاملین و خواص شیعیان
جواب گوئیم مقصود از عنوان این مجلس بیان این مطلب است که آل رسول و اوصیای معصومین او حجتهای خدا هستند مثل رسول خدا
بر همه مخلوقات و باید اقتدا کنند کل ان حجت برآنها و بتحقیق مؤید فرموده خدا تعالی انبیاء و مرسلین را بآنها چنانچه کشف میکند این
مطلب آن حدیث که متضمن قضیهٔ منصور و معجزه ارض بابل است و بر وی هم باین مطلب خواهد آمد در حدیثی که سید مرتضی او را
نظم فرموده در قصیدهٔ عظمت جنی هرگاه بخواهی تعبیر و مختصر بگو چونکه ایشان حجتهای خدا هستند بر همهٔ اهل آسمانها و زمینها لازم است اینکه
مطلع باشند بر همهٔ احوال آنها و عالم باشند بطریق علم احاطه و مشاهده نه بمحض اخبار و باز لازم است اینکه باذن خدا تعالی در بارهٔ
مقامات متصرف باشند در همه عوالم امکانیه حتی قبل از ظهور ایشان در اجساد اصلیه و دنیویه چنانکه مؤید فرموده خدا تعالی انبیا و مرسلین
با ایشان چنانچه بسیار او ذکر کردیم و باز هم خواهد آمد و حتی بعد از وفات و شهادت آنها هم تصدیق برای ایشان باقیست
و امثال این بسیار است اگر کسی بحث کند که در بعضی از مجالس کتاب ذکر کردیم که جمعی از عترت رسول که غیر از ائمه معصومین مثل
ابو الفضل العباس و جناب علی اکبر و قاسم ابن الحسن و مخدرتین جناب زینب و ام کلثوم از برکات سید الشهدا بمقامی رسیده اند از مقامات
نورانیت و این مطلب مناسب نمی آید با آنچه در این مقام ذکر شد جواب گوئیم مراد از مقام نورانیه که در این مجلس ذکر میشود اینست
که ایشان بعد از شهادت در قدرت ایشان هست آنچه در قدرت سایر ارواح نیست مثل اینکه ایشان حاضر میشوند در پاره
جاها با ابدان مثالیه و برزخیه و می بینند آنها را بعضی مردم اگرچه نمیشناسند آنها را در حین مشاهده و تصرف میکنند در این
مواضع بعضی از تصرفات باذن خدا تعالی و اذن حجج معصومین مثل خلاص کردن حضرت عباس و جناب علی اکبر در بعضی مقامات
زوار جناب سید الشهدا را که ملتجی گشته اند بائمه معصومین با نیت صادقه و متوسل گشته اند بخدا تعالی از روی اخلاص کامل که با نها
و شفعه از دست اشرار و خصم فجار از دزدان و راه زنان و چنانچه جناب زینب و کلثوم در بعضی از تعزیه خانهای زمانه
که برای جناب سید الشهدا برپا شده و مشغول شدن آنها بعضی از خدمات مثل طبخ طعام و نحو او که در حقیقه امثال این در بعضی
از وقایع بجهة شدت احتیاج است بسوی او پس همهٔ اینها از قبیل لطف و تفضل است و اظهار درجهٔ سید الشهدا است
و درجات این بزرگواران از زنان و مردان و ترغیب ناس بزیارت سید الشهدا و اقامهٔ مجلس تعزیهٔ اوست پس بدان
ثابت میشود مقام نورانی برای جمیع دیگری هم از عترت پیغمبر مثل حمزة ابن عبد المطلب و جعفر و عقیل از فرزندان ابی طالب و این مطلب نظیر
به نزول آنهاست از آسمان بجانب حجج طاهرین از آل عبا و بجانب ملائکه بجهة زیارت جسد سید الشهدا که در زمین کربلا
افتاده بود و زیارت رأس شریف او در راههای شام و قتیکه میبردند او را بنزد یزید ولد الزنا چنانچه مطلع خواهی
شد بتفصیل بعضی از اینها در بعضی از مجالس و بالجمله اطلاق مقام نورانیت بر این مطلب از اطلاقات نادره است یا اینکه میگوئیم
این مرتبه ادنی مراتب و مقامات نورانیت است چنانچه اعلی او از آنجاست که زبان قلم را الذی بیان او نمیدهد و اشتیم
تا به نهای کسانیکه ناقصند در معرفت ائمه و اهل بیت عصمت و نبوت و خلافت و امامت بشبهه افتادن نمانند بلکه اکتفا
نمودیم در این مجلس ببیان مقام اوسط اگرچه اخبار که بسوی آنها اشاره شد شامل است بمقام اعلی هم بلکه فرد اکمل و اظهر را
دارا است که بهمین کسانیکه کامل اند در معرفت اهل بیت رحمت و عصمت تا در میکنند و آنها مثل سلمان و ابی ذر و عمار

و مقداد و عمرو ابن حمق خزاعی و اویس قرنی و میثم تمار و از امثال و اقسام اینکه بدرجهٔ آنها رسیدند از اواخر اللهم ادخلنا فی حزبهم
بحق ذاتک و صفاتک و بحق من خصصتهم بالمقامات النورانیة یا ارحم الراحمین اما اصل تکلیف مکلفین باعتقاد و دانستن اینکه
ائمه اثنی عشر از اولاد پیغمبر امامانیست که واجب کرده است خدا اطاعت آنها را بر ما بدرستیکه آنها متصفاند بجمیع آنچه
متصف است بآن پیغمبر خدا از عصمت و علم و حلم و شجاعت الی غیر اینها از اخلاق کریمه و صفات حمیده متصف شدنیکه
نمیشود بالای آن متصف شدن از مثل اینها از صفات امکانیه تکلیف عمومیست و واجب کرده است بر جمیع مکلفین و اما
تکلیف شناختن ایشان بمعرفت نورانیه شاید آن از خصایص انسانیست که خاص و کاملند بجهة اینکه بنا تکلیف نمودن بآن
بطریق عموم میرساند عوام را بوقوع در شبهها اعاذنا الله منها و ممکن است اینکه گفته شود بدرستیکه شناختن ائمه بمعرفت
نورانیه از مرکوزات عقلهای مستقیم نفس است ولیکن بطریق اجمال و اختصار الا اینکه این مطلب بسته برد و مقامیکه پیش
باشاره نمودیم تا آنها نسبت بمقام اعلی است که اعراض کردیم از ذکر ان هرگاه خواهی توضیح مقال نما پس میگویم از
جمله مسائل آنچنانیکه عفو شده در آنها جهل مکلفین از عوام مسئله معرفت پیغمبر خدا و ائمه است بودن ایشان اصحاب
مقامات نورانیه آنچنان مقاماتیکه برانگیخته شده از آنها تصرف ایشان در بعضی از عوالم امکان در بعضی از جاها
پیش از ظهور وجود ایشان در نشأه دنیا و همچنین تصرف ایشان در امور این نشأه دنیا بعد از وفات ایشان
و انتقال آنها بنشأه آخرة و مثل آنها از آثار و تصرفات و از جمله آنها مسئله بودن ایشان اصحاب ولایت مطلقه عامه
و از جمله آنها مسئله تفضیل دادن ایشان بر جمیع چیزها از عرش و کرسی و لوح و قلم و انبیا و رسل و جمیع ملائکه تفضیل دادنی بطریق
انفراد و اجتماع و ممکن میشود اینکه گفته شود تفضیل ایشان بر جمیع چیزها و بر خلایق تماما از آنچیزهائیست که واجبست
اعتقاد آن بر همه مکلف اگرچه بطریق اجمال و عدم التفات باشد بر قضیه تفضیل بر جمیع انبیا و رسل من حیث المجموع
مثل تفضیل دادن بر آحاد و افراد ایشان و از جمله آنها مسئله تفاوت و تفاضل است در میان ایشان لیکن نه
بطریق ارسال و اطلاق بلکه بعد از تفضیل دادن پیغمبر خدا بر جمیع آنها و بعد از آن تفضیل امیر المؤمنین را بر جمیع طاهرین
از عترت پیغمبر الی غیر ذلک از آن مسئلهائیکه مشابهت دارد بر اینگونه مسئلهها هرگاه گوئی آیا واجبست اجتهاد و تحصیل علم
بر عوام از مکلفین بعد از التفات نمودن بر این مسئلهها که اشاره شد بآنها و بمثال اینها و بعد از عارض شدن شبهه در آنها
آیا واجب نیست میگویم مقتضی اصل نفی است ولیکن ممکن است تفصیل دادن در میان حالت وقوع ضلال و سرایت نمودن شبههها
بر اعتقادها در صورت بقا او بر این جهل پس واجب میشود اجتهاد و میان غیر این حالت پس واجب نمیشود هرگاه بگوئی
واضح کن حال را باینکه ضابطه بجهة تمیز و فرق میان این دو نوع از مسائل در باب امامت زیرا که مثال زدن و بسیار نمودن
آنها از آنچیزهائیست که فایده نمیدهد مادامیکه ضابطه معلوم نباشد میگویم چنانچه ممکن میشود که دوران نماید امر در مطلب
مثل دوران مسئله بر حد ضرورت از مذهب و عدم آن همچنین ممکنست دوران نماید بر مدار وجود آن در قرآن کریم
و بسیار دوران آن در اخبار و عدم او و همچنین ممکن میشود دوران نماید بر مدار انعقاد اجماع منافات ندارد بر
وقوع خلاف در مسئله ما منتهی شان مسئله حتی رسد بمسئله معنون نباشد از جهتی و همچنین ممکن میشود دوران نماید بر مدار
کثرت دوران مسئله مابین علما و کثرت عنوان آنها و ذکر آنها در کتب اصحاب و عدم ذلک و همچنین ممکن میشود دوران
نماید بر مدار عدم وقوع خلاف در مسئله با منتهی شان مسئله چنین نباشد زمانیکه معنون نباشد اگرچه نبوده باشد از آن
چیزهائیکه اجماع بآن منعقد نباشد یا اینکه بوده باشد مسئله از آن چیزهائیکه معنون نبوده باشد ابدا یا اینکه معنون باشد بر طریق
ندرت و در کلام بعضی الی غیر ذلک و هرگاه بگوئی تمام کن این تفصیل را به بیان کردن مسئله مهمی و آن اینست که در
ذیل سابق ذکر کردی که طریق معرفت امام چهار نحو است و واجبست بر همه مکلفین شناختن امام بهمه این طریق یا
بعض آنها و جهل جاهل معذور نیست مگر اینکه قاصر باشد در این مسئله کلام میگوئیم آیا واجبست در باب معرفت امامت امام
باخبار و نص احاطه کردن مکلف بادله و مدارک همه این تفصیلات یا بعض آنها بنحویکه حاصل شود از برای او
قطع بمطلب یا اینکه جایز است اکتفا کردن بآنچه در این زمان متداول است که آنها احاطه میکنند در این باب
بچیزی که قطع از او حاصل شود الا اینکه آنها قائلند به تفصیلات بطریق اجمال بی آنکه از آنها علم حاصل شود بمدارک

و عدم آن و انعقاد اجماع

کلام و بعضا و بعبارهٔ اخری آنها اعتقاد به تنقیصات دارند الا اینکه تمید انند مدارک او را بعض آنها را نحویکه
برای ایشان قطع حاصل شود زیرا که طریق بر تحصیل علم به تنقیصات منحصرست در کتاب کریم و آیاتیست که وارد شده در او
در باب تنقیصات سه گانه و رجوع بانچه وارد شده و بعضی از آنها از طرق خاصه یا بانچه وارد گشته از طرق عامه بعد
از آن رجوع نمودن بسایر اخبار وارده در باب تنقیصات سه گانه از طرق عامه و خاصه و همچنین اخبار کثیره
وارده در باب فضایل اهل بیت عصمت و مناقب ایشان و رجوع باخبار کثیره وارده بر کفر و ارتداد اعداء آل محمد
و معایب ایشان زیرا که بمطلع گشتن بر مدارک کفر دشمنان آل محمد و ارتداد ایشان بسبب اذیت کردن آنها بآل محمد و همچنین بر
اخبار و آثار بر معایب دشمنان آل محمد از آنچیزهائیست که مدخلیت زیاد دارد در باب تحصیل علم و یقین که بامامت ائمه
اثنی عشر معصومین از آل محمد لاسیما بوده باشد این اخبار که دلالت دارد بکفر این دشمنان و معایب ایشان روایت شده
از طریق عامه بعد بدانکه باین قسم عوام از مکلفین لازمست که در این باب رجوع نمایند بعلمای امامیه و علما هم ارشاد نمایند
آنها را بسوی حق بخواندن آیات محکمه و اخبار مستفیضه که در این باب وارد گشته و هم بخوانند برایشان آنچه وارد گشته در کفر و
معایب دشمنان ایشان پس از برای عوام رجوع در این باب بعلماء واجبست تا حاصل شود برای آنها یقین بمطلب و مخفی نماند
بر تو که متقدمین علما و امامیه عادت ایشان جاری بود بر اینکه اخبار وارده در باب عقاید میخواندند بر عوام و یاد میدادند
بر ایشان خصوصا اخباریکه در باب امامت وارد شده بود زیرا که باب امامت از آنچیزهائیست که محتاج است باستدلال
سمعیه و مؤیدکه است قضیهٔ عالم اعلم و محدث افهم اسمعیل ابن عباد برادر صاحب ابن عباد که بمردم خبر میداد اخبار
وارده از پیغمبر و ائمه معصومین را و تعلیم مینمود بر ایشان عقاید حقه را در دولت آل بویه و طریقهٔ او این بود که در میدان
وسیعی منبری برای وی میگذاشتند بالای منبر میرفت و در مجلس او صد و بیست هزار نفر می نشستند و شش منبر با فاصله
از همدیگر میگذاشتند و شش نفر از فضلاء شاگردان وی بالای آنها میرفتند و بعد مسافت مابین منبر او و منبر اول آن شش نفر
بقدر مسافت مابین منبر این مرد و منبر دویم ایشان و بهمین قرار بود فاصلهٔ مابین منبرها و خود اسمعیل حدیث میگفت
و می شنیدند حدیث او را جماعتی که نشسته بودند مابین منبر او و منبر آن شخص اول از آن شش نفر بعد از آن آن شخص اول
و میگفت بجماعتیکه نشسته بودند مابین منبر او و منبر شخص دویم و خبر میداد آنها همین حدیث را و همچنین مرد دویم بمیگفت
بجماعتیکه نشسته بودند میان منبر او و منبر شخص سیم و خبر میداد آنها همان حدیث را و بهمین قرار نقل میکردند تا منتهی میشد بان
شخص ششم و او هم خبر میداد و پر واضح است که این قسم تعلیم و تعلم اخبار نمیشود مگر در باب اعتقادات خصوصا در باب امامت
با آنچه متعلق است بوی مخفی نماند بر تو تحقیق آنچه در این مقدمه مذکور شد از اهم مطالب این کتابست پس بر تو باد تأمل و تدبر
در وی باینکه احاطه کنی مقاصد باشی بر عمل کردن بمفاد وی زیرا که گریه و زیارت با فهم از آنچیزهائیست که محقق نمیشود مگر
بعد از معرفت بحق ائمه طاهرین بعد بدرستی اگرچه در این مقدمه از ذکر آیات و اخبار وارده در باب تنقیصات سه گانه
در این مقام اعراض کردیم الا اینکه اخذ کننده بهمه آنچه در این کتابست و شخص متدبر میبابد در این کتاب چیزی را افاده کند مقاصد
اخبار تنقیصات ثلثه را بلکه جمله از آیات تنقیصات و اخبار وی در ضمن بعضی از مقدمات کتاب پیدا میشود و هر که اهل
نباید کلام مفصل که متضمن تحقیقات شریفه و فواید انیقه در باب امامت و متعلقات وی بوده باشد پس بر او باد مراجعت
بعقل اعلی از عزائین و من شکایت میکنم بخدا تعالی از اهل این زمان که اکثر خواص ایشان از تحصیل عقاید حقانیه معرض شده کجا مانده
عوام ایشان **مقدمهٔ یازدهم** در بیان امور متعلقه بهمه معاملات و مقدمات این کتاب و همه مجالس آن
یعنی ملاحظهٔ احوال اقوال و روایت و حفظ احوال ناقل و ذاکر آنها بر مجالس عزا و آنچه متعلق بر او دست این این
تصنیف مقدماتی که در این کتاب ذکر کردیم بعد از تصنیف مجالس این کتاب و فراغ از آنها اتفاق افتاد
پس میگوئیم آنچه در این کتاب نقل گشته از اخبار و روایات و آثار خالی نمیشد از این دو قسم یا اخذ شده از
کتب معتبره مثل کتب محمدین ثلثه که عبارت از شیخ کلینی و صدوق و طوسی رضوان الله علیهم باشد و مثل کتب
کسانیکه در درجهٔ ایشان باشند از سابق و لاحق آنها و مثل کتب اکثر متأخرین که اخذ کرده اند از کتب معتبره و اصول معتمده مثل
کتب علامه مجلسی و شیخ اعظم و صاحب عوالم و کسانیکه در درجهٔ ایشان باشند از حیثیت حذاقت در فنون اخبار و باینکه

اهل

اخذ شده نه از مثل این کتب اما در قسم اول گاهی اکتفا میشود بذکر اسامی کتبی که از آنها نقل شده یا اسامی اصحاب آنها
وگاهی نسبت را هم ذکر نشکنم برای وضوح حال در آنها اما در قسم ثانی اشاره میکنیم در او بکتابیکه از او نقل کرده اند بواسطه
یا بلا واسطه یا بشخصیکه از او روایت شده است در هر حال و اینجا اموریست مهمه لابد است از اشاره کردن بسوی آنها
بدانکه تعمد در کذب از اقبح قبایح عقلیه و شرعیه است و این از جمله چیزهائیست که مرتکب او مواخذه میشود و قبح و حرمت او شدید
است زمانیکه با مر دین و شریعت سید المرسلین متعلق باشد مثل وضع حدیث و اختراع کردن از خود و نسبت دادن
برسول الله یا بائمه یا بعلما و مثل دروغ بستن است روایت کردن احادیث موضوعه و نقل اخبار کاذبه زمانیکه معلوم الحال
باشند و بتحقیق ادلهٔ اربعه دلالت کرده مثل ضرورهٔ مذهب بلکه ضرورت دین هم بر اینکه دروغ و کذب از معاصی
و ذنوب مهلکه است پناه میبریم بخدا از آنها و چه قدر زشت است. زهی آن مسلمین و تخریب دین در آن روزیکه دروغ
مرتکب شد در آن و اخیف بنی تیم و رفیق او از روی تعمد برسول خدا پس از آن برگشت مثل امور عادی شد در زمان بنی
هند زانیه اعنی معویه که ترویج داد او کذب را و از جمله چیزهای عجیب واقعه است که جاری گشته مابین عایشه و ابو هریره
در خصوص حدیثیکه روایت کرد ابو هریره از رسول خدا و عایشه انکار نمود و با و گفت که فرمود این خبر را رسول خدا
جواب گفت در آن روزیکه چه رت را بخلافت نصب نمود بالجمله اتفاق کرده علماء اسلام بر اینکه جایز نیست وضع
حدیث و نقل کردن مقطوع الکذب بلا مخالفت کرده در این مطلب دو طایفه منحوسه یکی کرامیه که نسبت میدهند خودشان را
در مذهب که قائلند بتشبیه و تجسیم بابی عبد الله محمد ابن کرام و طایفه مبتدعه متصوفه که ایشان رخصت بجواز وضع حدیث برای
ترغیب و ترهیب مردم و استدلال کرده اند بر این مطلب بآنچه در بعض طرق حدیث منقوله از حضرت سید البشر صلوات الله علیه
من کذب علی متعمدا لیضل به الناس فلیتبوء مقعده من النار یعنی هر که قصد این دروغ بندد تا مردم را بسبب او بضلالت
اندازد پس مهیا کند نشیمنگاه خود را در آتش و تقییده لیضل به الناس ترا نقیضه حدیثش حکم بالحاق و بطلان وی نموده علاوه بر اینکه
با بهما فایده نمی بخشد زیرا که مطلق افترا برسول خدا اضلال و ضلال است اگر چه در امر حق باشد و بعضی آنها حمل کرده من کذب
علی را بر اینکه آنحضرت را ساحر یا مجنون خواند حتی بعضی گفتند ما کذبنا علیه گفته آنحضرت من کذب علی فرمود ما کذب له در شرع
سیتم یعنی حضرت فرموده هر که بضرر من افترا بندد معاقب است نه بمنفعت او و دروغ برای منیم و نقل کرده بعضی فضلا ما
از قرطبی در کتاب مفهم که او گفت بعضی از اهل رای و اجتهاد تجویز کرده اینکه جایز است نسبت دادن بپیغمبر آنچه موافق
قیاس جلی است از خود مسئلت میکنیم عصمت را و پناه میبریم از شقاوت و چه خوب فرموده بعض علما که پرده پوشی میکند
خدا تعالی بر آنکه در حدیث دروغ گوید مؤیده اینست آنچه حکایت شده از ابن اثیر در جامع الاصول بر تقریبه و ضعیفین جمله
جماعتی بودند که وضع میکردند حدیث را بجهة تقرب نزد ملوک مثل غیاث ابن ابراهیم که داخل شد نزد مهدی ابن منصور و دید
کبوتر بازیرا دوست میدارد که از جاهای دور رها کنی بیاید پس حدیثی جعل کرد از پیغمبر بمضمون که آنحضرت فرموده بود با
جایز نیست مگر در شتر و حیوان ناخن دار یا تیر اندازی یا کبوتر بازی پس امر کرد که ده هزار درهم باو بدهند وقتیکه بیرون آمد
مهدی گفت شهادت میدهم که مکان این مکانیست که بر رسول خدا افترا بندد حضرت رسول کبوتر بازی نفرموده ولیکن
این مرد این را جعل کرد تا تقرب حاصل نماید نزد ما و امر کرد که کبوترها را ذبح کردند و گفت فعل من او را واداشت بر افترا بستن
بعد بر ستیکه ای قوم من خیلی تعجب دارم از طریقهٔ علماء ما و چگونه تعجب نکنم از طریقهٔ طایفه که در کتب خود و شان بسیار
احادیث موضوعه را ذکر کرده اند و نامیده اند از صحاح با وجود این زمانیکه مطلع شوید جمعی از متأخرین ایشان آنچه در کتب
ایشانست از احادیث صحیحه در واقع و نفس الامر وارده در فضایل اهل بیت عصمت و نبوت و منقبت و خلافت سر عصمت
مینهند یا بانکار آنها و مناقشه بهذیانات و مزخرفات مثل مناقشه در اخبار یکه سطا فرمه و متکاثره و به حد تواتر رسیده اند
حتی در کتب ایشان هم و هرگاه خواسته باشی که مطلع کردی در تمام بر کلام واقف پر فایده پس بر تو باد مراجعت بعضی از اجله
از خزاین و همچنین بکتاب ما که در فن رجال و بیان اصول و قواعد او تصنیف شده زمانیکه مطلع شدی بر این بدانکه
مقصود از تمهید این کلام در اوایل این مقدمه تنبیه کردن است بر اینکه جایز نیست نقل موریکه اصل ندارد در آثار و اخبار
و در کتب علما و اهل تواریخ و آداب و سیر او شیوع یافته در مجالس تعزیه سید الشهدا و محل ذکر مصایب آل محمد

از جهة طمع در کثرت گریستن مردم و شدت نوحه و فریاد کردن آنها پس چگونه چنین نباشد بدرستیکه این در حقیقه از قبیل تسکین شهوات
بیتابانست زیرا که بگریه و نوحه آوردن جمعی از مردم را بر سید الشهدا و اولاد و اصحاب مظلومین او از افضل عبادات و اعظم
طاعات و اعظم قربانست پس چگونه تجویز نمیکنید بلکه گاهی میشود بنحویکه خراب نماید بنیان ایمانرا شیوه کذب و افترا و جعل احادیث
از جانب نفس خود یا تعمد نقل آنچه کذب او را میداند و از جمله قبایح این زمان شیوع این خصلت است نزد ذاکرین مصایب
از عرب و عجم لیکن این خصلت در نزد عجم شایعتر و بسیارتر است پس هر گاه بگوئی چه میگوئی در آنچه نسبت داده شده به بعض
محدثین ماهرین که ایشان تجویز مینمایند نسبت بکثرت اعداد و آنچه باین شبیه است از جهة ترغیب بر شدت گریه و کثرت نوحه و حزن میگویم حاشا
ثم حاشا که تکلم نماید مثل این عالمی از علما خواه اصولی باشد و خواه اخباری این نیست این نسبت مگر کذب محض و محض کذب و او بریست از اینها
هر گاه گوئی واضح کن حال را و تحقیق نما مقال را در این مقام زیرا که او از چیزهائیست که شدت احتیاج باو میشود و آنچه دیده میشود از کلمات
تو در اینجا تنگ نمودن دایره است بخلاف آنچه دیده میشود از کلمات تو در بعضی از مجالس این کتاب زیرا که آنچه دیده میشود از آنچه
در اینجاست وسعت دادن دایره است پس بیان کن در این مقام ضابطه و قاعده که مرجع باشد در وقت اشتباه و آیا تجویز مینمائی
نقل احادیث ضعیفه را که از کتب غیر معتبره اخذ شده و روایات نادره را که موجود است در بعضی از کتب سیر و تواریخ که متعلق
است نسبت آنها بر مصنفین و اصحاب آنها و همچنین روایاتیکه موجود است در بعضی از اوراق کهنه و تصنیفات قدیمه از آنچه
معلوم نیست اسماء مصنفین آنها یا ثابت نشده نسبت آنها باز چه میگوئی در شان قصاید و اشعار منظومه بعربی یا عجمی از
فارسیه و ترکیه و غیر آنها آیا در اینباب اصل و ضابطه دارد یا نه بعد چه میگوئی در شان کسانیکه از کذب احتراز و اجتناب
مینمایند و کلمات خود شانرا مقید مینمایند بقول خودشان که نه بلسان حال چنین گفته و آنچه شبیه باینهاست پس آیا این تقیید
کلام را از کذب بیرون مینماید یا نه میگویم تضییق و توسیع دایره در اختیار و طاقت ما نیست بلکه این بحسب شرع است زیرا که ما
تکلم نکرده ایم در این مقام و در مقام سابق به چیز ناقص زیرا که تجویز شمردن ما تعمد در کذب را مخصص نیست بموضع دون آخر بلکه او
حکم عامیست غیر مخصص است جاری میشود در جمیع جاها ما ثابت کردیم بعضی از مطالب را در بعضی از مجالس بعمومات و اصول و قواعد
عقلیه و نقلیه و التزامات اخباریه و مثل اینها و نیست این جایز بودن کذب در چیزی بعد نقل احادیث ضعیفه از روایات
مرسله و اخبار موقوفه و مقطوعه یا اخباریکه مسنداند بغیر معصوم از آنچیزهائیست که ضرر و عیب دارد نقل آنها در باب ذکر
مصایب و لیکن مراد از روایات ضعیفه بر این طریق آنست که مقطوع الکذب و الوضع نباشد بلکه از آنچیزها باشد احتمال
صدق و صدور را داشته باشد اگرچه بطریق احتمال مرجوح باشد بعد از آنکه تعارض نمود قطعیات عقلیه یا نقلیه از اصول مذهب ۲ و اصح
مائیه پس جایز نیست نقل آنها بر عوام مگر وقتیکه ناقل شنیده باشد تاویل او را از علمائیکه ماهرند پس این چنانکه می بینی جاری میشود در
شان اخبار صحیحه و موثقه بتحقیق ظاهر شد از این بیان جواز نقل آنچه یافت میشود در اوراق عتیقه و تصانیف قدیمه آنچنانکه اسم
مصنف آنها معلوم نیست اولی بلکه لازم در جمیع اینها بیان حالست بذکر حال این کتب و اوراق پس مثل این نامیده میشود بوجاده
در باب تحمل روایات پس این اعم است از آنچه ما بسوی آن اشاره نمودیم و بهر طور باشد آنکه در دین خود محتاط است احتیاط را ترک
نمیکند و باب جرئت و جسارت را نمیگشاید پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی جمله از اخبار که در مثل این مقام نافع است و افاده
میکند اصول و قواعد را و در روایت احمد ابن عمر حلال میگوید عرض کردم بحضرت ابی الحسن الرضا ع که مردی از اصحاب کتابی را
بمن عطا میکند و نمیگوید که از من روایت کن آیا از برای من جایز است که از او روایت کنم فرمود هرگاه که دانستی که کتاب
او است روایت کن از او و در روایت سکونیست از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود
هرگاه که شما حدیثی نقل کردید پس اسناد دهید او را بکسی که خبر داده بشما پس هر گاه حق بوده باشد منفعت بشماست و اگر
کذب بوده باشد بضرر اوست و در خبر محمد ابن علی است رفع کرده او را گفت که حضرت ابوعبدالله ع فرمود پرهیز کنید از
کذب مفترع گفتند کذب مفترع چه چیز است فرمود اینست که خبر دهد ترا مردی پس ترک کنی او را و روایت کنی آن حدیث را
از کسیکه نقل کرده آنرا از او و در روایت ابی بصیر است گفت سؤال کردم از ابی عبدالله ع از قول خدای تعالی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه الخ پس گفت آنها تسلیم کنندگانند بآل محمد ص آنچنانکه میشنوند حدیث را زیاد نمیکنند در آن و ناقص
نمینمایند از او نقل میکنند او را چنانچه استماع کرده اند و در روایت یزید ابن عبدالملک نقل کرده از حضرت صادق ع

فرمود بعضی دیگر را زیارت نمایید زیرا که در زیارت شما حیات است بر قلوب شما و ذکریست بر احادیث ما و احادیث ما
شما را بعضی دیگر مهربان میکند هرگاه اخذ کردید آنها را رستگار شدید و نجات یافتید و هرگاه ترک نمودید آنها را گمراه و هلاک شدید
پس اخذ نمایید آنها را و من بنجات شما ضامن هستم و در روایت ابی عبیده حذاء هست که گفت از امام محمد باقر شنیدم که میگفت
قسم بخدا که محبوبترین اصحاب من نزد من پرهیزکارترین و فقیه‌ترین و کتمان کننده‌ترین ایشانست حدیث ما را و بدترین ایشان بحال من
آنها کسیست و قبیحترین که هرگاه بشنود حدیث ما را که بما نسبت داده میشود و از ما روایت کرده میشود پس قبول نمیکند او را و منقبض میشود از
او و رد و انکار مینماید و نسبت کفر میدهد بکسیکه باو اعتقاد و اقرار دارد و حال آنکه او نمیداند شاید حدیث از ما باشد و بسوی ما مسند شود
پس باین سبب خارج میشود از ولایت ما حدیث پس هرکه این اخبار را اخذ نماید مجامع آنها و تامل نماید در آنها از آنها اصول کلیه و جزئیه
نافعه استنباط نماید پس کلام را طول نمیدهیم ببیان این بعد از آن میگوییم بتحقیقیکه حکم و حال در کلام نظمی مثل حالیست که در کلام نثری دارد
از جهت صدق و کذب پس متمشی میشود در کلام نظمی آنچه متمشی و جاری میشود در کلام نثری بتفصیلیکه دانسته شد و کلام نظمی اوسع دایره
است از جهت علیحده و آن اینست که اکثر آنچه در آنها ذکر میشود در باب مراثی و ذکر مصایب از قبیل انشاءات و حکایات
است و از جهت زبان حال و صدور کلام بلفظ کان و گویا و آنچه بمعنای او را ادا میکند از فارسیه و ترکیه و هندیه و مثل آنها پس ظاهر
است که اینها حیله‌های حسنه است در باب اخراج کلام از کذب پس هرگاه کوئی فرض کند که اشعار و قصیده‌ای که گفته شده که او را انشا
متضمن است اخبار از اموریکه مستند نیست بسوی روایات یا آنکه آنها در روایتی موجود نیست از روایات موجوده
در کتب معتبره در میان مردم از کتب اخبار و مقاتل و تواریخ و مثل اینها آیا جایز میشود خبر دادن از آنها بکلام نثری مثل
آنچه در این قصیده و اشعار است مثلا متضمن باشد بعضی از اشعار که میگفت بپدر خود چنین گفت و پدرش او چنان فرمود
و این مضمون در روایتی از روایات نبوده باشد آیا جایز است بر مرثیه خوان وقتیکه ذکر مصایب میکند که بگوید بتحقیق در روایتی
وارد گشته چنین و چنان در حالتیکه استناد و اعتماد نماید بر این اشعار بدون آنکه بیان نماید که این در اشعار فلان
است یا میگوید که اینچنین است در روایت میگوییم هرگاه صاحب قصیده و اشعار از علماء و محدثین کاملین باشد یا از ثقات
و موثقین باشد جایز است نسبت دادن باین طریق یعنی مثل این در این هنگام از قبیل روایات مرسله و اخبار مرفوعه
و ضعیفه میشود پس جایز است که روایت کند همه اینها را مثل اینکه بگوید بتحقیق روایت شده چنین و چنان یا بگوید که
در بعضی روایات چنین و چنان وارد گشته یا اینکه بگوید بما رسیده کذا و کذا و مثل اینها و ممکن است که گفته شود مثل این
متمشی و جاری میشود در جمیع اشعار و قصایدیکه متضمنند آنچه را که باینها اشاره شد اگرچه صاحب آنها از آن اقسام
و اصناف نباشند که بسوی آنها اشاره رفت و این بجهت قاعده حمل فعل مسلم و قول او بصحت است اخذکن این را و در آن
آنچه که مخفی نیست در هر حال مقتضای تقوی و احتیاط اینست که صاحب شعر و قصیده را ذکر نماید و بگوید که او چنین گفته
مگر اینکه صاحب قصیده از کسانی باشد که حال او معلوم شود که او بصیغه اخبار و صورت نقل نمیگوید مگر آنچه رسیده باشد
در آن بروایتی بعبارت اخری اشعار کسیکه صفت و شان او اینست در مثل شان مذکور از قبیل روایات مرفوعه مقطوعه یا اخبار
مرسله میشود و پس ظاهر شد از تضاعیف آنچه ما تقریر و بیان نمودیم که تتبع اشعار و قصاید خصوصا آنکه از اشعار علما و اهل حدیث
یا از اهل سیر و تواریخ و ادب بوده باشند از چیزهاست که دایره را وسعت میدهد تذییلات حقانیه در اشاره بسوی
آنچه مناسبت بذکر این مقدمه تذییل اول در اشاره بسوی حال این کتاب بدانکه این کتاب مثل سایر مقاتل و کتب مؤلفه در این
شان نیست زیرا که آنچه در آنهاست نیست مگر از باب تالیف و جمع بخلاف آنچه در این کتاب است زیرا که او متضمن است در هر مقدمه از
مقدمات خود و در هر مجلس از مجالس خود آنچیزیرا که احتیاج دارد در استعمال فکر دقیق و تامل عمیق در ضمن تذییلات عدیده پس نیست
مگر در آن استعمال کردم فکر را و مرتکب شده‌ام در آن از مشقت اقل از آنچه استعمال کرده‌ام از فکر و مرتکب شده‌ام در آن از
مشقت در سایر کتب و تصنیفات خود از عقلیه و نقلیه پس انتفاع از آن بطریق تام و نمط کامل نیست مگر در قدرت عالمی که جامع
محقق و صاحب قوه ملکه و سلیقه مستقیمه بوده باشد اگرچه نرسیده باشد برتبه اجتهاد و فقاهت پس منتفع نمیشود باین طریق کسیکه
از این درجه پست و پایین است اگرچه بوده باشد از آنکسانیکه او را حذاقتی در علوم ادبیه و کتب تواریخ و سیر بوده باشد
و از انتفاع کسیکه قادر بفهم آنها نبوده باشد بسوی گوش بعضی علمای صلحا و فضلای اخیار در شان این کتاب و آن اینست که لا

انکه نوشته میشود باب طلا بعد از آن بکنوز و مخزون شود دیگر اینست که عالم صالح صاحب تالیفات کثیره حاجی ملا صالح قزوینی حجة الله
روزی گفت بپسر خود شیخ محمد بده ای پسر نسخه این کتابرا انویسند زیراکه لایقست نوشته شود بآب زر چنانکه لایق است ذکر
نمایند در آن از اشعاریکه در مجالس عزا و ذکر مصائب است مگر عالم متقن مدقق و فاضل ورع محقق لیکن حزن و انده من بسببیست
که خراب میکند اصول اساس او را و میشکند ستونهای طرز و اسلوب او را از کثرت ذاکرین مصائب از عرب و عجم و این کلام
صادر شد از او قبل از ده روز از وفاتش تحقیق از این کتاب در آن زمان بعضی از مجالس شهادت مکتوب شده بود و آنها
قریب بچهار بیت بود اخذ کن آنرا و حق آنست که امر چنانست این عالم صالح منصف ذکر کرده است بعد از آن بدان ای برادر
من بدرستیکه این طرز در باب اسرار شهادات از تحقیق مامور شده بودم بتصنیف کتابی بآن طرز در عالم خواب بیان این آنست
که من در خواب دیدم مرد صالح و زاهد را بعد از وفات او پس بمن گفت ای فلان بدرستیکه تو ماموری از جانب ائمه
معصومین بتصنیف کتابی در اسرار شهادات و این مرد پدر زن من بود اعنی الملا محمد تقی ایروانی و وقتیکه از خواب بیدار شدم
در حالتیکه متردد بودم در قدم گذاشتن بآن زیراکه مثل این بسی صعب و مستصعب است پس ماندم در حیرت و تردد قریب به ماه
و وقتیکه یکقدم پیش میگذاشتم قدم دیگر مؤخر میکردم تا اینکه جذبات حق مرا کشید و نسیم توفیقات الهیه و امدادات قائمیه
از حجه خدا در عصر بر جمیع خلق او بمن رسید پس ریسمان تردد و اضطراب را قطع کرده شروع کردم در تصنیف مجالس این کتاب
پس با فهم افکار دقیقه و معانی منکره و الهامات غیبیه اگر بر صفحه قلب میریزد از ما و امدادهای رحمت پیش میکردم خدا را در
در این خصوص و سؤال میکنیم از او که بگرداند این کتابرا از آنچیزهائیکه جمیع شعار محبین و دوستان از او منتفع بشوند و او را برای روز فقر
من ذخیره گرداند که او دعا را استجابت میکند و اوست ارحم الراحمین تذییل دویم در اشاره بسوی بعضی از وصایای نافعه و مواعظ
شافیه بدان ای برادر که از جمله خصال ذمیمه و صفات رذیله است آنچه آشکار شده میان اهل این عصر از ضایع کردن مساعی
جمیله از فحول مردان و اقطاب کمال بسبب مخفی داشتن مطالب دقیقه و نتایج افکار منکره رقیقه ایشان و سرقت و نسبت بخود دادن
و پوشیدن فضائل ایشان باینکه سارقین در مجالس ذکر مطالب اسمای صاحب مطالب را ترک میکنند آنچه برای ایشان
بخود شان نسبت میدهند خدا و عالم از این اخلاق رذیله و خصلت ذمیمه ما را حفظ نماید پس این خصلت در حقیقه کاشف است
از اینکه صاحب این مجمع صفات ذمیمه و اخلاق رذیله است از کبر و عجب و ریا و سمعه و ظلم و اعتساف و بخل و حسد و نفاق و حرص
کردن دنیا و آخرت الی غیر ذلک از جنود جهل و جیوش وهم پس پرهیز کن از این خصلت خبیثه و لطیفه عجیبه شوی پس زمانیکه
در کتابی بخبری رسیدی که او را در اکثر کتب ندیده یا بمطلبی رسیدی از مطالب محمد پس بصاحب او دعای خیری کن در حیاتش
و یا بعد از وفاتش و استغفار کن برای او و اسم او را بتجلیل و تعظیم ذکر کن در کتاب خود یا در مجالس تدریس و حدیث نقل
کردن خود وقتیکه اینها را فهمیدی بدان که من التماس میکنم از هر که باین کتاب من منتفع باشد مرا از دعا در حیات
و اشکار فراموش نکند خصوصا در مجالس عزای سید الشهداء و محافل بکاء و ابکاء بر آن بزرگوار و نیز التماس میکنم آنکه وصیت
مذکوره و موعظه مزبوره را از من قبول نماید که باب سرقت و بخود نسبت دادن را بروی خود نگشاید بلکه راضی نشویم
بگشادن این در ابداً بلکه روز قیامت و حساب خصم او میباشم و از او التماس مینمایم بازکه جد و جهد تمام بعمل آورد در تصحیح نسخهای این کتاب
و مقابله او باصل یا نسخه صحیحه زیراکه کتابیکه مغلوط شد ضرر او از نفعش بسیار است بعد از آن او را قسم میدهم بعصمت صدیقه کبری و حق
پدر و زوج و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین که به نصایح من گوش داده و آنها را حفظ نموده عمل نماید انشاء الله خدا و تفرقه
نیندازد میان امیر که بوصایای من عمل نموده میان ائمه طاهرین در دنیا و آخرت تذییل سیم در اشاره بسوی مطلبی مهمی است بدانکه من
اجازه میدهم روایت کردن این کتابرا از من بهر کسیکه او را ملکه باشد که قادر شود بسبب آن ملکه بفهمیدن مطالب آن پس هر کس متصف باشد
بآن ملکه روایت کند او را از من و اجازه روایت او را بر کسیکه متصف باشد بآن ملکه که او متصف است باین هم این اجازه عامه دادم
که شامل باشد بر موجودین و کسانیکه خواهند آمد تا روز قیامت از کسانیکه متصف باشند بصفت مذکوره و تعجب از اهل زمان که بسیاری
از ایشان مقصر است زیراکه ایشان بالکلیه غافلند از قضیه اجازه و از اینکه روایت و نقل کردن بدون اجازه محل اشکال است بعد از آن من
وصیت میکنم کسانی راکه این ملکه در ایشان نیست از روضه خوانان و ذاکرین مصائب که رجوع نمایند در مطالب این کتاب بسوی علمای
اخیار و فضلای ابرار از اینکه اراده کرد بمطلبی از مطالب آن و در مجالس نقل و ذکر نماید بعد خارج نماید احدی طرز و اسلوبیکه در آنست تبدیل و تغییر

و تحریف را در آن احداث و ایجاد نکند اصلاً و ابداً منافاتی است که در آن احتجاج شود و اهم مطلبی که غرض بلکه بعمومات و اشارات و اصول و اشارات است که از کتاب و سنت و ادعیه و زیارات مستفاد شده یا مستفاد میشود که مختص است باهل نظر دقیق و تامل رقیق پس جایز نیست که گفته شود در مثل این که در روایت و حدیث وارد شده کذا و کذا بلکه واجب است که ذکر و گفته شود بر نظر دقیق و اسلوبیکه در این کتاب مذکور است حتی امر بکذب و افترا منجر نشود و تا حسنات بسیئات بر دو طاعات بمعاصی حبط و باطل گردد چون این مطلب از مطالب مهمه بود در نظر من و تکرار اکثر بود هم در مواضع عدیده از این کتاب والله هو الهادی الی الصواب.

مقصد دوازدهم در بیان بعضی از کلمات و فقراتیکه جاری مجرای خطبه است

خطبهٔ اول در او اشاره میشود بخروج جناب سید الشهدا از مدینهٔ طیبه بسوی مکه معظمه الحمد لله الذی اظهر الاسرار البدیعة المکنونة المشعشعة فی خطاب انی جاعل فی الارض خلیفة لمعشر صوامع القدسیین و دواع مجالس اهل الکساء الطیبة المدنیة و هو الامام الذی ارتج بتخوصه منها الروضة و المحراب و القبر الذی فیه جسد سید الاطائب و بین اول العدد و نهایة الابد روحه نسخة الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لا یموت و تزلزل لفراقه عن ضریح الزهراء و ضجیع المجتبی و مدفن حمزة اسد الله و مقابر کل دفین فی طیبة من لحمة اعلی و هو اولی الذی لما اسکن فؤاده کاد التحامل و الاظعان افراخ الحمامات القدسیة و الطواویس الجبروتیة من الاطفال و الطفلات من الاسلاء الجلیلة و الذین الاسماعیلیة و احاط به و بسیره من کل جانب قروم الرکبان و سادات الشجعان و نجوم عوالم اللاهوت و جواهر اصقاع الملک و الملکوت من اغلمة عبد مناف و فتیة هاشم ملوک اهل الناسوت نادی روح القدس فی طرق سموات العلی یا اهل الملأ انظروا الی آل الله و شدوا و عقود الوفا هذه الاطفال و هؤلاء الکهول و الشبان هم الاضاحی و القربان للقدوس الاعلی فی ارض کربلا و یا ایتها الحور الکاعبات فی القصور انظرن الی هذه الحریم الطاهرات و البنات الفاطمیات کیف یسقن فی هذه الغربة الشاحبة و الرفعة البازخة للاسر و الهوان فی سلاسل الکفار و الذل و السبی فی قیود الفجار و المظلوم الذی لما اخذ بیده امین الوحی جبرئیل و نادی ایها الناس هلموا الی بیعة الله و بیعة ولیه بایعته ارواح الانبیاء وجدد العهد القدیم نفوس الاوصیاء و ملائکة السموات العلی فوجاً بعد فوج و حزباً بعد حزب و قد تزاحم فی هذه البیعة فوج المسارعین الی قبول الولایة المطلقة لاهل الکساء حین قرأ الله علی الانبیاء و الاوصیاء فی ازمنتهم توقیع و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه و ذلک کابراهیم و موسی و عیسی و نوح المبطئین فی ذلک کآدم و یونس و ایوب المبتلی و قد انجب علی قدمیه فی تلک المبایعة المتوقفون فی الاذعان بالانقیاد و الطاعة کصلصائیل و دردائیل و فطرس الکبابیب المقصرین بانهم فداء ام اصحاب الولایة المطلقة جبرئیل میکائیل و اسرافیل صاحب الصور و النفخة آه آه قد کانت ثمرة تلک البیعة و نتیجة هذه المبایعة بعد ان منعتهم العنایة الازلیة و المشیة الالهیة عن النصرة فی المجاهدة و الاعانة فی المقاتلة ان یرقوا احویهم و یخدشوا وجوههم و یقیموا العزاء فی الملأ الاعلی علی مظلوم کربلاء صلی الله علیه و علی عترته و اصحابه المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

خطبهٔ دویم و او مشتمل است بر خروج آنحضرت از مکه معظمه و آنچه متعلق است باو الحمد لله الذی اکرم شیعته و ولیه فی بیته و حرمه بتوقیع الشهادة و توجه بشرف تیجان السعادة و خصه بشرف لا ینبغی لاحد بعده و اعطاه فی یوم تصنیفاته مقالید الشفاعة و مفاتیح النیران و الجنان کما کان قد اعطاه فی عالم الذر الاول السلطنة و الولایة علی جمیع ممالک التکوین و اقالیم الامکان و هو خلیفة الله العظمی الذی تزلزلت ارکان مکة بخروجه منها حتی انها فبکت علیه بیتها و حرمها و رکنها و مقامها و حجرها و حطیمها فابیضت سدة و لباب و الحجر فرق الابواب و الرکن و المقام لبس السواد من الثیاب و عین زمزم دمعت بالقطرات المالحة و قلب مروة و الصفا خلا عن الصفوة الصالحة و شبیر و صنوی عبرتها و اسود تا دعرفة و منی کنساتله الدماء و هو صراط الله المستقیم الذی لما وصل الی جادة العراق تزلزلت علیه معاشر الثوریین و افواج الروحانیین و ملوک الارض و السماء و نادوا یا ولی الاولیاء و نور الاصفیاء نحن لک جنداً و ارقاء و عباد خضعنا لنصرتک و نحن جنود ات العدالة فجزاهم خیراً فقال لهم یا اهل الملکوت و یا جن عالمهم اجل من عالم الناسوت نحن نور الله الذی لا یطفی و حجته علی جمیع الوری کتبت اسماؤنا علی العرش فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارض فقرت و علی الریح فدارت و علی البرق فلمع و علی الودق فهمع و علی النور فسطع و علی السحاب فدمع و علی الرعد فخشع و علی الجبل فدخ و الظلم و علی النهار فانار و تبسم فنحن اولی بالقلم لکن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و لا نشاء الا ما شاء الله و قد شاء ان یرانا مقتولاً و یرانا علی السنان مرفوعاً و عترتی و اصحابی حولی مجدلین و بالدماء مرملین و اطفالی و حرمی فی هوان الاسر و الذل

بین جهارمیة و باکیة و نادبة و جازعة و قائلة وا جداه و محمداه و منادیة وا اباه و علیاه و قائلة جمراه فهذا هو العهد الی خود من یختکم
اقامة العزاء فی صوامع القدس و الی متقاربین زمانی و جزع علی و بکی الهم لعن قتلة آل محمد و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم من الاولین و الآخرین
الی یوم الدین خطبهٔ ثانیه و او مشتمل است بر وقایع حادثه در راه مکه تا کربلاء و بر شهادت مسلم بن عقیل الحمد لله الذی
جعل التفاضل فی درجات الانبیاء و الاوصیاء علی نهج التفاوت فی المحن و الابتلاء و صیر مراتب الامثل فالامثل من الشهداء و الصعداء
فی جنانه بسهم الرقیب و المعلی من جزور الشهادة و السعادة التی هی غایة القصوی بحسب مقامات قربهم و نیلهم بالحجاب العظمی
و النجم الاخفاء و الصلوة علی نور الانوار و الاشرف الاطهر و آله الاتقیاء ذوی العصمة علی نمط الاشرفاء و لا سیما الامام الغریق فی بحار
الاحزان و نجم الاشجان من تطاول المصائب و تکاثر النوائب حتی فی مسیره من مکة الی کربلاء و الهنا علی سبط الرحمة و نسیم العصمة حین الجری
بالجزع علی ابن عمه و اخیه و ثقته من اهل بیته و من کان یشیر به فی المنزل فعند النزول و من حق اباه المصطفی لیس حب اهل بیته و حبک کله الجمیل
السید الجلیل و الشجاع النبیل مسلم بن عقیل نفسی فداه سیفه ام الاجال تیهم الاجال قد نهض علی الکفار فنهض اللیث الحاذر و الشجاع
فلما استعرت الملحمة و علت الغمغمة و دارت رحا الحرب و ملأ الارض دما و السماء غبارا افاردی جموعهم و فرق الوفهم و هو مع
ذلک غریب عطشان و من حوله سید الحسین مضطرب و حیران و کان فی فلک الکلالة او انجم مداما و محمطه مضرجا ای سیدی یا
حسین وددت ان اضرب بحضرتک اطناب عمری و ابقی علی حدیثک ایام دهری ای لاسف علی کل دقیقة فارغ منک و کل لحظة
لا اوشبها بر و یتک ما انزع من عنقی ربقة الرق و لا اخرج نفسی الی التارع العتیق لا احول عن عهدک و ان حالت النجوم عن مدارها و لا
ازول عن ودک و ان زالت الجبال عن مقارها عهدک مثل فکری و ذکر کمیر ذکری سیدی لیت مجاهدتی بین یدیک الی
آن اطلب منی فی حضورک و سحت قدمیک سیدی بحسن نظرة منی علی کلیة یلی کاس الشهادة و تم لی الفوز بالسعادة
فحضر عنده سید الشهداء و لب الطین عند شهادته و اقام علیه العزاء فی التطاهر فی قاره الطریق و بکی و ندب علیه بقلب حزین حزین
و اعلنت الهاشمیات اصواتهن فی الندبة و فتیة عبد مناف فی الصیحة و البکاء و اقیم عزائه فی السماء و بکی علیه ارواح
اصحاب الکساء و قد کان قد بکی علیه قبل ذلک سید الانبیاء و سید الاوصیاء الا و صلی الله علی محمد و آله المعصومین خیر الخلق
و لعنة الله علی اعدائهم المنافقین و قاتلیهم الکافرین خطبهٔ چهارم مشتمل است بر وصول امام علیه السلام بکربلاء و آنچه متعلق بر او است
الحمد لله الذی اوجد اصحاب الکساء من نور عظمته و خصصهم بسره و کرامته و جعلهم فی علو المقام تحت ذاته و فوق جمیع مخلوقاته
الم یخرجهم من معرفة مالهم و سعادتهم الی علیة الرشد مع قربهم من حضرة الجلال اذ نطقت الاية هو من الحجر بمنزلة القطرة و من الشمس بمنزلة الذرة و کیف لا
فان من عجیب حالاتهم ان الله تعالی خلق نورهم قبل خلق المخلوقات باربعة آلاف سنة و اربعة و عشرین الف سنة فاقبل یطوف بالقدرة
حتی وصل الی حجاب العظمة فی ثمانین الف سنة فرفعهم ... فقبل اذ الیه جبرئیل و هیبة آدم و کرم خلیل و نجاة موسی و تسبیح عیسی و حکمة داود
و ملک سلیمان ذرة من شمس فخرهم و قطرة من یم فضلهم فهم الغایة فی وجود الهم و الاسرار الموجودهم فلولاهم ما دار الفلک و لا سبح الله ملک فهم
المتوجون بتاج آیة ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکم و النبوة و آتیناهم ملکا عظیما الحمد لله
مستطع ما نقع و شفیع الشفیع هم الشفعاء فی السماء ارسالا و جهادا فی الحجاء عند الله و شکرا علی اظهاره للمدهوشین فی عظمتهم
العاشقین امامهم بجوامدهم و السالکین عن آذال خوفا عن احتراق الحجة و المردود عن دائرة النبوة و الصفوة درة من بحر الاسرار
استحقاقهم بذلک التاج و اختصاصهم بتوقیع الامتزاج اظهار الکمال اولا فی وقوفهم جواد السبط فی ارض کربلاء و مجتمع المصائب و البلاء
حتی خاطب فقید النظیر خطاب و ما تلک بیمینک یا موسی و قال ای اسم هذه الارض فقالوا کربلاء فقال ارض کرب و بلاء و ههنا مناخ رحالنا
و مسفک دمائنا و موضع قبورنا و ذبح اطفالنا و منع منا سبیل حرمنا فامر بضرب الخیام و اجتمع علیه جموع اللئام فی مدة ایام
جموعهم و ایدیهم ثلثون الف رجل و محمد عمهم الف الف رجل و ستمائة الف فارس فاشتدت خشیة الطاهرات و ولولت الاطفال
و البنات و اضطربت و حارت عترة الزهراء فی لیلة عاشوراء و اما حواری سید الشهداء فهم فیما بین راکع و ساجد و من سیدهم تعران
و یقدس الرحمن فشابه دویهم فیها دوی النحل فی القدر الاول فی السماء الاعلی بهم لا و من الذنابی اللاهوتیة قد جان العشق و من الخلاص
کؤوس المحبة فسکروا فی عالم القدس من شراب الطهور فی الاتیان و المعرفة و اشتوا بها و فی رؤسهم تیجان الشهادة و فی ایدیهم
توقیعات الفوز بالبقاء و فردوس السعادة ثم غابوا فی عالم الظل و المثال ما صلیتهم فی یوم لطف بکربلا فی صوا فی انهار الجنة و سرور
و عاینوا مساکنهم بجوار نبی فی عین الکافور الفوز فتحوا الرضاء رب العزة و دعوتهم فلبوا فی احرام التوجه الی کعبة اللقاء و نعم البقاء

لكنه الرضاء بالقضاء وتحمل الشدائد والصبر على البلاء وقد تحقق لكونهم من اكامل الصابرين عشر علامات صفاء القلوب والاقتصار عن
الذنوب والبراءة عما فات من الذنوب والتقشف لعلام الغيوب والرجوع اليه في الخطوب والاستيناس به في المكروب والرضا بقضائه
في المكروه والمحبوب والحمد لله على الممنوع والموهوب والمبادرة الى اداء المفروض والمكتوب والاقتداء والتصبير بالامام المكروب لا
وصلى الله على محمد وآله المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين خطبه پنجم واو متضمن بعض وقايع روز عاشورا الحمد لله الذي
جعل يوم عاشوراء يوم البلاء ومجمع الكروب والمصائب العظمى وارى فيه اهل الجنة وتقدسيه من صفوف الملائكة وارواح الانبياء
سرا من حكمته خلقه العذاب والجحيم للاشقياء مع كونه رحمن الدنيا ورحيم العقبى وصيره في ايام الشفاه الذابلات والبطون الخامصات
وصرعه الصارخات الهاشميات والوالهة الخيال والبنات الفاطميات ابنا ابن البتول واحبابه من الحسين حور مقصورات
واغرقا في الجنات ... فلما بهؤلاء المظلومات والمسمومات الطاهرات فيا لله من يوم قد قام فيه شوامخ التقى واطواد الوفاء ولبوث
الوغاء وغيوث العطاء ... والنفوس من بين شمس الشموس وسيد الكماة النفوس سيد الشهداء فلما ... الخيل والرجل ...
الابصار بشعاع السيوف وسفرت رسل الحتوف بين الصفوف وسارت ... الى الجموع ودمعت العيون من المعاين ...
... المراس ودنت الرؤس من الرؤس ودارت كؤس الموت دهاقا وعاد بقاء القرن بالقرن عناقا واشجرت ... الرماح ...
... فرق اهل السعادة معشر الشقاوة جنود الطاغية والكلاب العادية والذئاب العادية فقلوب ... الكلاب قد ...
... والاعضاء غير مساعدة ... بنيانهم ... ودعائمهم ... ورياحهم ...
فلما اقترب الفرقان ... من الشهداء ... الامام ... مع ... الشهداء صاح بالكرام ...
قد فتحت ابوابها واتصلت انهارها ... ثم صاح ... فكان ... يكبرن ... المسلمين
وعصبة الموحدين الله الله في ذرية نبيكم غاروا عليهم ... ثم صاح الامام ... وياحفظة القرآن حاموا عن هؤلاء الحريم
ولا تسلموهم ... فيا ليتني كنت معهم في تلك الحالة وكيف لا فان في تلك ... اسرار لطيفة لاهوتية وحكمة دقيقة ملكوتية فهذا ...
... معشر ... الاعلى وحزب ... اهل العصمة ... على الرؤس ... الاصحاب ...
فخرج كل ... من هؤلاء الاخيار واحدا بعد واحد الى مجاهدة الكفار ... فيرى كل واحد منهم ... الارض ...
... الاطفال ... كانهم ... على ...
... الارض من دماء الكماة ... وصت ... كل نبي وشرطة الخميس
لكل مرسل ... من هؤلاء الامجاد الانجاد ... كلا ... الى
الموت ... في اليوم الاغبر ومن ... في الوقت ... الاجل ... وعابس ... لهم حين ...
... ثم صاروا مجدلين ... بين يدي الامام العطشان ... عليهم وبكى وقال ... طبتم وبوركتم حيث ... العهد ...
... قال ... المؤمنين في شان ... طوبى لك من تربة عليك تهراق دماء ... الا وصلى الله على محمد وآله المعصومين وعترته
المظلومين ومن ... في محبتهم ولعنة الله على قاتليهم وظالميهم الى يوم الدين خطبه ششم واو متضمن ... بشهادت جوانان
بني هاشم واولاد ائمه عليهم السلام الحمد لله ... ذي ... البوالغ ... الحمد حمدا
... الله تعالى ... هذه ... سيد المرسلين ... وابن ... الابن ... و...
الاب ... سيد ... قريش ... الموحدين ... سيد الاوصياء امير المؤمنين ... شكرا
على الله عز وجل ... الاكرمين الاعظمين ... واولاد هذين السيدين ...
الذين ... سيد الشهداء ... الذين لهم اصل شريف وعرق كريم ... العروق من منبع النبوة ...
الاشجار ... والاغصان ... الخلافة والاطاب العود ... العود ... الامال ...
... في كل ... الاوصياء ... الاحرار ... ذكر ... الخميس ...
... على ... الاوصياء ... وتعبئة ...
... عقد ... وذكر ... الشجاعة والشجعان ... الزمان ... والعزم من اهل الايمان
... الشجاع ... الاحادة ... صدر الشجعان ... امر ... عسكر ...

ینبغون علی اهل البیت و لعنهم و حبهم انا فه الشمس علی کرة الارض کانها فلک بهم قطعة بوجه بهم فیه لتا ظلمهم ارزاف الجراد اخطر بعض کم
دلا انشقاق تصغرا ذا الفوة فی بینهم و من قال اسئل فی الاثار بجدته اثار مقادی اشعار رستی الشجاعة عنتری بکلادة اشتق الثار فعط
و غلط فان سلمان و ابا ذر و مقداد منهم و الیهم انتسبوا و بهذه الانساب عظموا و کان لهم الفخر و الشان و الاشتر عبید من عبیدهم و منهم
اخذ الدثار و تعلم الاثار و عنتر مکنسة فی یده و میدان جد الیهم و رستم یرش المیاه علیه لقیا لهم هیهات هیهات ان ینتهی مداحهم و ثناهم بهذه
الالفاظ و الله لو کانوا فی الازمنة السابقة علی زمن نبینا لکانوا انبیاء و من حزب المرسلین معشر الخلفاء و الی هذا المعنی یشیر قول الرضا روحی
له الفداء یا ابن شبیب قتل مع الحسین من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون و اما اولاد عقیل من هولاء الامجاد الانجاد فقد
فرقوا فی الفلوات جموع الطغاة الاوغاد و قتلوا جماعات کثیرة من جنود یزید و ابن زیاد فحرقوا امر اسها و القوا سهاما کالاسود و قد
و لهم ان حطها بالمشایهم تشحن اطراف الصفوف و من کثیتهم یصدر سل الحتوف رماحهم ظماء و شربهم دماء سیوفهم میامهم و شارعها
سحوره و هم حبیبهم تسابق الفوت و یهابهم تورد الموت و اما اولاد جعفر فاوسعوا الکفار ضربا و شقا و طعنا و رشقا و جرحا و رزقا
بلغوا فی قتالهم اقصی المبالغ و وطئهم وطأة القامع الدامغ رجموهم من جوانبهم و ملکوا من فضل مواکبهم و وطئوهم بسنابک الخیل و رکز
بحبالهم سیل صبوا علیهم سوط عذاب و سلوهم کعواری تباب و اما اولاد علی فاهدوا و قایع بالاکهار هدت و اید
بنیانهم و اشابت نواصی و لدانهم کحموا ایامهم الحرب و جعلوهم درایا الطعن و الضرب و ثبوا علیهم وثوب الاسود و ترکوهم کالزرع
المحصود حکموا فیهم بحکایة القضاء و القدر و اثروا فیهم باثر لیس فی عیش اکثر شربوهم شرب الهیم و حطموهم حطم الهشیم و هدموهم
حتی ترکوهم موطی الحوافر و مورد الکواسر اما ابو الفضل العباس کالهالیف ستتم حسنهم مادیا و بالنسبة بنی هاشم بابی انتم و امی هذه الحکایة فی
خلیفة الله و الذب عن آل الله و حرم رسول الله السید العباس و علی الاکبر و القاسم موقف و مقامات حیث قد ضیقوا علی جنود
الاعداء مناکب الارض ذات الطول و العرض حتی تغص بها الفضاء و تشکین لها الفضاء و تضیق عنها الاقطار و تخشع لها الاقدار
و استقلوا کثرتهم و عددهم و جموعهم و قتلوا جموعا من الابطال الذین تعودوا الاقدام حیث تزل الاقدام سل ذا من نطفة الجلاد
و ابن غانم عن نصرة الرعلاء و الازرق و المنکر او عما جری علیه آه آه فلما مضوا بعد ان قضوا حق الحمایة فی خلیفة الله و الذب عن حرم
رسول الله صارت ارض کربلا روضة رقت حواشیها و تانق و شیها و تفاوحت بنوافح المسک انوارها و تفاوحت
بغرائب النطق اطیارها و خرجت اسرارها و طلعت ازهارها و اسفی علی تلک الانوار و الازهار و الاسرار و نافحة المسک العطار
فما هی الجثث المرضضة و الاعضاء المقطعة و الجسوم المطروحة و الدماء المسفوکة و البقاع علی تلک الایام فما هی الاطفال و البنات الفاطمیة و الاماء
الهاشمیة صلی الله علیک یا رسول الله و علی عترتک المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین و الآخرین الی یوم الدین

خطبه هفتم و او متضمن است بر استغاثه جناب سید الشهدا و لبیک گفتن خدا و جل و علا و همچنین ارواح انبیاء و افواج ملائکه آسمانها بلکه
جمیع اجزاء مخلوقات خداوند تعالی — الحمد لله الذی انار برهان الدین حتی تمیز اللیل عن صبحه و تنفس الحق عن محضه و انطق زعیم الدین و خرس
شقاشق الشیطان و طاح وشیظ النفاق و حل عقد الکفر و الشقاق و اظهر الکلمة الکل ذی عقل و شعور ار تداد اصحاب الصحیفة و اهل السقیفة
المتربصین الدوائر باهل بیت الرحمة و العصمة اظهار اصین و قف حجته و خلیفته فی ارض الغربة و موضع الذلة عطشانا فریدا کظیم مکروب
لا حجة و قد قتل انصاره و عترته اهل الایمان و العتوة فنادی هل من معین لآل المصطفی و هل من مغیث لعترة المرتضی و هل من ذاب عن
حرم الانبیاء فکان الله خالق الارضین و السموات العلی اول من لبی نداء استغاثته و اجاب دعوته ثم تکلم بکلمة لبیک لبیک یا حجتی
و خلیفتی و یا ولی الاولیاء کل من کان من ملکوت الاعلی من معشر الملائکة و ارواح الانبیاء و ارواح المعصومین و روح کل من کان
مضی و ارواح الموجودین فی الدنیا و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء بل اجاب فی هذه الدعوة و لبی عند تلک الاستغاثة فی
ذلک الزمان کل ما فی عوالم الامکان من ذی حیوة و ممات و ذی شعور و جماد و اهل الجنان و النیران و الطیور فی الهواء و الحیتان فی الماء
و الجبال و البحار و الاشجار و الاحجار و کل ما یری و ما لا یری من خلق الله و هکذا یکون اشد دعوة خلیفة الله من اهل البیت و لازم استغاثة
من هو حجة علی جمیع خلق الله و من هو نور الله فی الارض و السماء فکم من معشر و احزاب کانت تلبیتهم بالالسنة و نهج الاختیار و کم من
طوایف و اصناف کانت اجابتهم بمناطق الذوات و الهویات و اظهار الآثار و الکفار الثنا دون ندا اهل من مبارز
بالطوع و الاختیار اجابت تشریعهم وجودا تهم بالنظر الی الفطرة الاولی بکره و الاضطرار ثم ان هذه الدعوة و الاستغاثة قد سرت الی
ابدان الشهداء و اثرت فی جسوم الشهداء فتحرکت الجثث و سادات الکماة الرؤس و تزلزلت الجثث المرضوضة بلا رؤس

قد تعلقت بهواه نيم و تجلت وجود رحيم سفارته قبل من حضرته ثانية الى الغزال باذن من جبرائيل المتعال ليكتب ما كان يكون بين يديه [illegible]
ما كنت قد تبيك ثم ترتب الصحيفة من السماء و فيها العهد المأخوذ في قلم الاقدار و واح في الملأ الاعلى و في آخرها مكتوب يا خليفتي يا حسين
ذلك البصرة ان غربت الشمس و لا يبقى ذرة مما اختصك من الدرجات الا في الجنة و نادى الهي و سيدي لا اريد سواه و السند
و اطلب من حضرتك البقاء لا الحيوة و لعباد يا ليتني كنت اهل عين الهضرة في رضاك و التسليم لقضائك فعند ذلك اخذ بيده الطفل الرضيع
المنقى لغربته و المحب الى استغاثته بقطع القطرة فقال في الهجر جار من خزانة و جرى ما يقع في سقطه من زنده الراي في هجر الايام و قطع شهده و كريه
فتح عينيه و تبسم في وجه ابيه فرمى بدمه الى السماء فلم ترجع قطرة منها الى الغبراء بل حرزته الملائكة في خزانة العرش الاعلى فصعصعت من هذا التفويض
السدية و تحيرت شديدة في اعاظم اهل اللاهوت و كذا اهل قدم المقربين في صقع الجبروت فقلوا اسرارا من اسرار خلافة آدم في الارض و نادوا
سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا و كانا ذو الكذبك يوم العرض ثم اعطوا الى سر من اسرار الاطلاق في الولاية لاهل البيت و وجه من وجوه عهد
العهد و الميثاق من الكل في باب الامامة و الخلافة لآل المصطفى و الى وجه من وجوه تقديمه على الاكابر عوضا عن كل المقربين و المحسنين من اهل
العالم الاكبر فرادى جميعهم من هذه الفتوة و تلك المروة الاوصياء الله على محمد و آله المعصومين المظلومين لعنة الله على اعدائهم اجمعين خطبة [illegible]
در اشتمال بر بیست و چهار و قایع از عجایب روز عاشورا و مجاهدات حضرت سید الشهداء علیه السلام الحمد لله الذی جعل في يوم العاشوراء
آيات و امارات و بدايع امور و علامات و حدثت فيه آثارا من الحوادث في جميع العوالم و النشئات حيث اوقعت فيه الشمس في
الكسوف من حين سقوط من السماء كسفات قدرت الذكية الى وقوع ذلك الكلم و لم يقع من الدلالات الساطعات و اوضح الطرق
بذلك ان قطعنا النظر عن ان تلك الامور حركات وراء فيه الساكنين في صوامع تمجيده و القاطنين في معابدها و نبذة من خواص مظاهر
الاسماء و الصفات و جملة من نواميس مقامات المعاني و الكمالات و قطرات من قواميس صفات خليفة الله صاحب الولايات و اقامة
الى وسيط الميدان لابلاغ السند و اتمام النصح و طلب الحجج الساطعات و الموعظة الالهيات على حزب الشيطان و اتباع اهل الطغيان تعالى الله
لكن على الحق و وجه الحق و جميع الحق و الكلمات التي تكونت بها الاكوان و الكائنات و غيث الله الجاري في جميع الموجودات اكن
سفينة النجاة و عين الحيوة و المعاني التي اشرقت من حضرة الازل و لم تزل و الانوار التي بها ظهر الوجود و بها عرف العابد من المعبود و الشجرة الالهية
التي فيها تجرت منابع الجود و الوجود و اوصى حبيبه سيد الرسل من عروج العرش عن الدابة حيث كانوا على شرف من السماء و قد اشار
نهرة الطامع و قتل العجلان و مواطئ الاقدام يسيرون الطرق و تعاونون الصدقة اذ انه حاشين اوليس هو صاحب الدابة التي قال في
شانها جبرئيل يا محمد ان شئت ان تجوب بهذه الدابة السموات و الارضين السبع فتقطع سبعين الف عالم سبعين الف مرة في لمح البصر
قدرت ان تخرج بهذه البراق الى السبع الطباق اليس قتال الكافرين و المشركين امير المؤمنين و سيد الموحدين و ولي الله و اخو رسوله
الذي كلما اوقدت قريش نارا اطفأها الله بيده او نجم قرن الشيطان و فغرت فاغرة من المشركين قذف اخاه في لهواتها فلا ينكفئ حتى يطأ جناحها
بأخمصه و يخمد لهبها بسيفه مكدودا في ذات الله مجتهدا في امر الله قريبا من رسول الله سيدا في اولياء الله مشمرا ناصحا مجدا كادحا
و المنافقون في رفاهية من العيش يتربصون به الدوائر و يعرفون عند القتال ما ليست في جوهرة العصمة و فريدة الرحمة و المنعمة في الازواج
الانوار الكاملة بضعة سيد الانبياء و كفو سيد الاوصياء و هي سيدة النساء فاطمة الزهراء اوليست اما و اخت خليفة الخالق الا
و ديعة الرسول احمد و من اكرم بوداد هما لاجنادهما و بذل الارواح و النفوس بين يديهما لا ينفك دماهما من الا [illegible]
و الرحمة اكن بايع نسل عصمة الطهرة و اولاد الاوصياء و العترة و اصحاب الاجساد الممسوحة و النفوس المنفوخة و من وطائه الشياطين
بما سبقها و ازاغتة كبرائهما فلما وجدهم الامام ان النصح لا ينفعهم و انهم خائضون في الآثام و طاغون طغاة الطغام تنى عنان الجواد
الى الخيام فودع كرامات سيد الانام و الطاهرات الفاطميات و الارامل و الايتام فقرا من و اوصاهن بالصبر و التسلي و التفويض
الى الله عند الشدائد و البلاء فلما اراد ركوب الجواد لم يكن لسلطان اقاليم الاكوان و عوالم الامكان من يتعلق بالركاب و من ياخذ
بالعنان هيهات هيهات ان هذا انما هو في الظاهر و قد تعلق في الباطن بالركاب ميكائيل و اخذ اللجام بيده جبرئيل و صار اسرافيل
و حملة العرش في اليمين و اليسار فلما صار الى ميدان النزال مجمع شجاعة جميع الانبياء و مظهر صولة معشر الاوصياء و سل ذو الفقار
كالحيدر الكرار اذن الله الارواح بل الجنان و النيران و افواج الملائكة للنظارة الى الغزوات و ليه و حملات خليفته حيث
كان يحمل ذلك ما عوته بسرية قصيرا و لا الحاجين الى المبارزة و من كل عصرة حلقه و لا عجب لريح و جثة صماء لا تسمع فلا في الكتب فهم
في ريح عقيم و الزرع المحصود و مثل ابل عاد و ثمود هيهات هيهات كيف تحبس الثعالب في غابات الاسود و الارانب

تسلم الشواریخ الغمود فلما رأوا ذلک حشدوا الجنود وحشدوا واستعدوا واستجروا واستمدوا واحشروا وافدوا وضموا ونشروا وجمعوا اطرافهم ونقضوا الفهم واستعدوا واتوا بهم فی کثیر العدد وتوفیر العدد ویقدمهم الرصد وکید الکائدین یعبرون غیظا ویتلظون غضبا ویتزیدون حنقا فحملوا علی الامام حملة رجل واحد فلما حمل علیهم قلب قلبهم وکسر جناحهم وامال میمنتهم علی المیسرة والمیسرة علی المیمنة فجعل من الابدان الجثوم تلالا وجبالا ومن الدماء انهارا وبحارا فکم من اعلام منکوسة ورایات مجذولة وکم من هیاکل معفورة علی اطراف الارض وکم من اجساد مصفقة علی العرض وکم من رؤوس مدحرجة دحرجة الاکر والصولجان من الرؤساء وعیون الشجعان فکم من فرقة صیرتهم جزر السباع والطیور وذهن الدماء وتشهور [illegible] لهم جثة وقعة وعین جاریة والارواح تسری فی جسده والنفس تعلق فی کبده فلما قل عددهم فی جمل من الحملات ومرات من الکرات کانوا حملوا الشرف الامام علی الحملة جفال النعام وفشوا اذا احسوا الصولة قباع الطعام سبقوا الطلب قدام الغبار وتوقوا مواقع السیوف ملابس العار وکم من بسل وبطل ورث بعد تلک الوقعة [illegible] وعلة الواهمة فخف بعد یوم الطف کل [illegible] بعد وعلیه وکل سمع تعبق علی دیه واذا بعث الکربلاء لعطش فقتل بقتلهم وذکر ما قتل حواما فاذا ذکر اسم سید الشهداء لمس رهبة بل ذهب وبسش خشیة مما تعقب من هذه المجاهدات والمقاتلات تحیرت ملائکة السموات ومن تلک الصولات والحملات حارت عقول ذوی الشجاعات من معشر الارواح من اهل الدرجات فی الجنات واهل الدرکات فی العقوبات واذعن عنتر ان صولة علی کانت عنتر الذباب واعترف رستم بانه غیر قابل لان یکون بواب حصار ذلک الباب فعند ذلک الیوم جمع من الناس احادیث الحملات والصولات فی یوم بدر وحنین واحد وصفین وخیبر واحزاب المشرکین ونهروان وجمل ام المفسدین وسایر الغزوات من الحروب الذین هیهات هیهات لیس الامر کذلک عند العقلاء فان فایق احادیث هذه الحملات والصولات من سید الشهداء توجب تکرار ونسیان احادیث تلک الصولات من سید الاوصیاء فکیف لا وان الفرع یوکد الاصل [illegible] فی المقامات کلها ذوالفقار من مواریث المصطفی المختار والاب والابن صلوات الله علیهما الملک الجبار ولما عدا ان [illegible] الله القهار نعم نعم الابن کان ذرا موتورا [illegible] من جهة حرمه وعیاله مضطرا وحیرانا وکان مع ذلک حملا من صولاته وحملاته من ضعفت قواه ووهنت جوارحه من شدة الجراحات المولمات والدماء السائلات وکثرة الحرارات [illegible] کانت قطع من سیف المصقول ونسیم النصول حرارة تنضج الجلود وتذیب الحدید وحرارة مثل قلب المهجور والتنور المسجور وجانب ذلولیة الاطفال والطفلات وصیحة العطش العطش الی السماء [illegible] مرتفعات آه آه [illegible] فداک یا سید الشهداء والله لا یوم کیومک یا ابا عبد الله [illegible] المصیبات ومظهر غرایب الله [illegible] مکشف [illegible] الدهور والنفحات ولا سیما الوقت الذی کانت فیه افواه الجراحات فی جسدک اکثر من مواضع الضرب والطعنات کالعیون الجاریات وجسدک صارت ذات اجنحة الطائرات من کثرة ریش السهام المرمیات [illegible] وهو ایضا قد ضعفت حاله ووهنت قواه فانه وان کان کالطود الموثق والجبل المندق [illegible] وبرقع المصباح او هو البحر اذا ماج والیم اذا هاج والریح اذا هبت [illegible] فی الحصا جسده الا انه کان کصاحبه صاحب الولایة المطلقة مجروحا عطشانا فاقام الامام فترة عین العالم لاجل الوداع الفرات وکان الموکلون به آلافا کثیرة وجموعا وفیرة فقتل فی هذه الحملة کثیرا منهم فبعض الباقون [illegible] عن الحبس واعرضوا [illegible] عن شاطئ الفرات تشتتوا ایدی سبا وتفرقوا جنوبا وصبا فلما تشتتهم [illegible] شتت شملهم فی جهات المهارب واعتصموا بالانهار والمشارب فدخل الامام الماء وقال الجواد اشرب یا صاحب الوفاء فرفع راسه الی السماء واشار الی ان تقدمی علیک حرام یا نجیة الله علی جمیع الوری فلما اغترف غرفة بیده الشریفة صاح صائح یا حسین انت تشرب الماء والخیام تنهب والحریم تسبی فالقی الماء من یده وخرج من الفرات ولا تحسبن ان الامام لم یعلم بالمکیدة فان هذا من ضعف العقیدة فی شان من سبقت علوم الاولین والآخرین وفیهم الانبیاء والملائکة الی علومهم مثل نسبة القطرة الصغیرة الی القوامیس المحیطة والذرة الحقیرة الی الشمس المنیرة بل ان هذا کان منهم اشارة الی اظهار العجز والمذلة ولب مطلبهم من تلک العبارة انا لا نعادم لقاء ملک وانت عطشان [illegible] الدنیا بل اهل العوالم وانت ریان وکیف لا فانت ظمئت [illegible] فیستظل الغمام وانت ثابت الجاش غیر خائف ولا خاش بل انت قتلت مائة الف او یزیدون وکفیت جسدهم علی الثری وتسلک الی [illegible] الماء وتقتلک ظامیا طاویا بالمضض الحرارة یا من لا یخیب رجاء سائله یا اصل المروة والفتوة ومعدن الجود والسخا یا اهوائی یا سلالة الایمان والایقان [illegible] لذرة یسیرة من مقامات اصحاب الولایات خلفاء الرحمن وشرکاء القرآن هذا کان

یستقرّ امن بحار الدماء ... القضاء والماء وفیه اسرار ملکوتیة اخری تذیب الاکباد وتحرق الاکباد من المحبّین والاولیاء وصلّی الله علی سیّد
الانبیاء وعترته اهل الکساء وآله المعصومین المظلومین الاتقیاء ولعنة الله علی جمیع اعدائهم اهل الضلالة والشقاوة والبغضاء

خطبه نهم داو متضمن است بر افتادن حضرت سیّد الشهدا از اسب و نقضیه شهادت آنحضرت و آنچه متعلق است براو

الحمد لله الخالق الذی جعل عصر یوم عاشوراء مرآة لان یری فیه حقیقة الصبر عند البلاء ومظهر صورة التفویض الی الله وتحقّق هویة التسلیم لما فی اللوح
من احکام القدر والقضاء وللقاء الذی لو قسم فی تلک الساعة من مراتب الابتلاء اهل الکساء علی عشر الملائکة وسلسلة الانبیاء والاصفیاء والاولیاء
لقالوا ربّنا لا تحمّل علینا ما لا طاقة لنا واعف عنّا یا ذا العلی والحکیم الذی لو فرّق ما فی ذلک الوقت من بعض صفات خلیفته سیّد الشهداء من الصبر
والتفویض والتسلیم عند الشدّة والضرّاء علی جمیع الثقلین من الانس والجنّ لانخرطوا فی نظم العصمة والاعتصام بالعروة الوثقی ولم یوجد من عصی
وطغی والعلیم الذی لم یخرج الی حزب الملائکة من معرفة مراتب آل محمّد الا قلیلا من کثیر ولا الی معشر الانبیاء والمرسلین الا یسیرا من عظیم
من کثیر فلمّا اطّلع کلیمه علی بعض ملکوت عصر یوم الطفّ وظهر له فی الطور شیء من حقیقة صبر ابن المولی الغیور قال ربّ اجعلنی من شیعته وبالغ
علیه وذلک حین وجد فی لسان الخطاب بکل عزّة وقدرة بل کلّما فی الکون من اسباب الی محراب ناطقة بذکر محمّد وآله الاطیاب فاوحی
الیه یا بن عمران انّی خلقتهم قبل الانوار وجعلتهم خزانة الاسرار ومعدن انوار ملکوتی وجعلتهم خزانة حکمتی ومعدن رحمتی ولسان سرّی وکلمتی خلعت الدنیا
والآخرة لاجلهم والحلیم الذی لم یاخذه العجلة حین نصب الکفّ الخلیفة وذبیحه غوائل المکر والحیلة وجالوا حوله بعد ان اثخنه الجراحات الی
آلاف بذلّة ضعفت القوی وتشبّکوا اربع فرق والجنود ثلث فرق فرقة بالنبال والسهام وفرقة بالسیوف والرماح وفرقة بالحجارة الی ان
قلّ سلطان جواده وخرّ علی وجهه ساجدا علی تربة السجدة الشکر وفارق بدیه وتضعضعت ارکان العرش واعمدة الکرسی وکاد ان ینقلب
دائرة الامکان وتخربت سلسلة الموجودات کان هذا القوس النزول رمزا الی تطابق فی هذه النشأة لما فی البدایة والنشأة
الملکوتیة من تجدّد علی جسده الامین بعد قبوله تحمّل اعباء العبودیة وختم بقرب الحضرة الالهیة نحو التجلیة للاهوتیة فی هذا الشأن فصکّت فی
غشیة وغشیة بعد غشیة فامتدّت تمامیة ساعات تحرّقه قلبا من شدّة التعرّض لکف یده فی غرض تلک المدّة وهو ان خلیفة الله قطب
عالم الکثرة ومحور دائرة الوجود وعند عدم انقطاع الفیض عن سلسلة الموجودات فوجود الانکسار والضعف فی قلبه وحصول الغشیة له وقعت
الشدّة فی قلب العالم فغلبت الحیرة والدهشة علی الکفّار فضعفت ذواتهم الخبیثة ووجود انفسهم الشریرة بحیث لم یبق فی انفسهم قوّة الامر والنهی
ولا یطیعوا امرهم وایّاهم قوّة الاطاعة والاتّباع لنفوسهم وذلک من حیث لا یشعرون ثمّ بعد الافاقة فعلوا ما فعلوا لیهلکوا عن بیّنة ویعذّبهم الله
عذاب الاوّلین والآخرین وقد یجری فی مثله ما فعلوه حجّة العصر ابن الامام عجّل الله فرجه وجعلنا من انصاره یقول حتّی نکسوک عن جوادک فهویت
الی الارض جریحا تطؤک الخیول بحوافرها وتعلوک الطغاة سوارها قد رشح للموت جبینک واختلفت بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک تدیر
طرفا خفیا الی رحلک واهل بیتک وقد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک واسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا فلمّا رأین
النساء جوادک مخزیا ونظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات بالعویل داعیات
وبعد العزّ مذلّلات والی مصرعک مبادرات والشمر جالس علی صدرک وواضع سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنّده قد سکنت
حواسّک وخفیت انفاسک آه آه آه واسفاه وامحرقة قلباه فان کلام الامام حجّة العصر وخلیفة الرحمن قد افاد ان الکفّار قد فعلوا
بجوادک الجول جسد سیّد شباب اهل الجنّة قبل الشهادة کما فعلوا ذلک علی الاثر المشهور بعد الشهادة وان الصادرین الی قتله قد علوا
مثل الشمر اللعین وان الظاهرات الکریمات قد شهدن المقتل قبل الشهادة وجری من کل ذلک ما فی بعض الروایات المشهورة من ان
سیّد الشهداء قد ضحک حین الشهادة واویلاه وامصیبتاه من امثال ذلک وکیف لا یکاد ان یجری فی المقام من السنة احوال الاقلام
والاصابع ولا سیّما السبابة والابهام مقالة ایّاک ایّاک والجسارة والجرأة علی ذکر کیفیة الشهادة حفظا وخشیة من انصباب نیران
الغضب علی الاعضاء ومن احتراق السبابة والابهام واشتعال الاقلام آه آه آه واسفا علی بیان ذلک وهوانه لولا ان الساطع
والمتکلّم من خلیفة الله حین اراد الشمر اللعین قتله لخسفت الارض باهلها او خرج الشمر الکافر عن دائرة الاحیاء ولم یقطع یده الخبیثة النجسة
ولم تتمّ قضیة الشهادة علی النهج الذی سبق فی العنایة الازلیة فکان هذا منه روحی له الفداء لتربیة العالم وحفظه عن الفناء
والانعدام کما ان هذا شأن خلیفة الله الملک العلّام ولذلک اسرار اخری ایضا تذیب الادمعة وتحرق الافئدة من الاولیاء
والاحبّة الا لعنة الله علی ظالمی آل محمّد من الاوّلین والآخرین الی یوم الدین

خطبه دهم داو متضمن است بر بیان اسرار شدّت مصائب آل رسول از روز عاشورا تا زمان مراجعت از شام الحمد لله العزیز الذی دعا خلقه الی محبّة اهل بیت الرسول

حاشیه: [illegible] ... فی عصر یوم عاشوراء ... وفاة الرجل ... قتل الحسین ... الحمد لله ... الکثیر ... بعد موت الحسین ... بالکثیر ... والخفت

الأمین السید منع کوالی الجنة والیود ادیناقلبیا و امرا وجدانیا والخلق فی اکرامهم وسیولهم و ترجیحاتهم وتشبیهاتهم فی اختلاف شدید فاذاح
معاذیره ما لا یسع فیه اعتذاره لایسع فیه التکلیف بجمیعه تعالی فی خلفائه من اهل بیت حبیبه فضل کل کامل فی کمال کل شریف بل جعل نسبة کل فضل
وشرف من کل شریف وفضل الی فضلهم وشرفهم نسبة حال الیتیم الی حال ولی وکافل ونسبة الذرة الی الشمس الاعظم والقطرة الی البحر الاعظم
والعالیة الذی امر الملائکة وثقلین بالبکاء والنوح والعزاء والمصیبة علی ابن الخیرین وقرة عین الثقلین وجعل دون سایر العبادات
قرینة کلمة التوحید ونظیرة فریدة التقدیس والتمجید وذلک حیث اوحی الی حبیبه من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة کما اوحی من بکی
علی الحسین وجبت له الجنة وارشد بذلک کافة عباده من التوسیع والتشریع الی لطیف وهو ان البکاء المنبعث عن القوة النورانیة والملکة
الایقانیة هو شرط قبول کلمة الاخلاص وهذا هو المیزان فی هذا الباب وبه الخلاص وشکره شکرا علی انه تعالی جعل لقطع اعذار اهل التشکیک
والتشبهات مثل ان البکاء لا یحصل الا بعد رقة القلب والرقة وذلک لیس من الامور الاختیاریة فکم من قلب اقسی من الحجارة والعود وکم
من فؤاد غلظ وشدة من الصخود ولاانت فطرات وقواطع من البینات ساطعات حیث جعل مصائب آل الرسول وجمیع الانبیاء
والمصیبات وموضع تحقق الاحزان والرحمات وحصول الرقة والحرقة وجریان الدمعات من عین کل انسان وان کان من اصحاب
القلوب القاسیات فکم من قلب یتزلزل فیه عطش اطفال ودابات الصغیرات وکم من فؤاد تفجره ضربة الصارخات وقوة النائحات وبعد الاعزة
مدللات وتحویل الکربات لطاهرات وکم من کبد ینفطر بذکر عطش الطفل الرضیع وشهادته وما فیها من الکیفیات وکم من ایمان
ترتعد فرائصها بذکر الجثث المرضوضات وبالدماء مرملات من الاصحاب الکرام وفتیة من عترة الرسول الذین لم یکن لهم شبیه فی وجه الغبراء
او للیسر فیما خلقت الخضراء وکم من کبد ذو خرابا وقسوة وصلابة بها بل تقدمها ملاحظة کیفیة شهادة سید الشهداء او ملاحظة کیفیات جسده
وراسه الشریفین الی غیر ذلک من التذکرات والملاحظات والکیفیات لغیر المحصات فاوضح الله تعالی للکل طرق حسن الامر بالبکاء والنوح
والعزاء علی آل المصطفی کما اوضح لهم طرق حسن الامر بمودة ذوی القربی ثم الحمد والشکر له تعالی علی ما ارشدنا الی کون البکاء والنوح
والصیحة والعزاء لسید الشهداء والدخول فی حزب الملائکة الباکین شعثا وغبرا افضل الاعمال واحب الطاعات الی الله العلی الاعلی
اهل النجاة ولطم الحور خدود ومن وصدورهن وخموشهن فی الغرفات وکذا ارواح النبیین والمؤمنات والصدیقین والصدیقات
ان کثیر من الباکیات فی نشاة البرزخ فی اعلی المدارج والمقامات فمن تامل فیما ورد فی کیفیات بکاء الصدیقة الکبری فاطمة الزهراء
فی نشاة الاخرة الی ولدها الشهید الغریب وکیفیات عدم سکون زفراتها وعدم انقطاع عبراتها واشجانها وعدة الالاف من النبیین
والصدیقین والملائکة فی البکاء والنحیب لها وکذا ایضا فیها یتحقق وثبت من ان اهل الجنان یشربون باستغراقهم فی الالاء والنعیم واصناف التجلیات
والتعظیمات وتمام الالتذاذات والتشهیات لا خوف علیهم ولا هم یحزنون علم علما یقینیا ان البکاء علی سید الشهداء روحی
له الفداء احسنه بالذات والصفات فالباکی علیه مستغرق فی بحار النور من رضاء الله وعین الحیوة من رحمته وینبوع محبته فای شارة
واکان کان الا وصلی الله علی محمد وآله المعصومین المظلومین والباکین علیهم والمقیمین لعزائهم ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین
والاخرین

خطبه یازدهم

واو متضمن است بر وصول انبیا ومرسلین بمراتب عالیه بسبب حزن وجزع وگریه ایشان بر سید
الشهداء ودر وی ذکر میشود اسامی جمیع انبیاء ومرسلین الحمد لله الذی اصطفی آدم وتاب علیه ووعده الرجوع الی الجنات
بعد ان رثی وبکی علی من بذل علی العطشان راسه وسمی اله کالعبید مصفدین فی الحدید فوق المطیات والذی نجی نوحا عن
امواج البحار المتلاطمات وجعل فلکه سفینة النجاة بعد ان ناح وصاح علی من سیق اهله فی البراری والفلوات ایدیهم الی
الاعناق مغلولات واعز قومه بنسله الحابیة کمبولات والذی اختار ابراهیم للخلة وجعل له بردا وسلاما نیران الملتهبات
بعد ان عج وجزع علی من تفجع لوجوه حریمه ونسائه حرم الهاجرات وطیف بهن فی الاسواق مذللات والذی سمی اسماعیل
ذبیح الله وفداه بذبح عظیم وجعل فی نسله خیر البریات بعد ان نادی وضج علی من قتل لقبلة الاسلام وعطلت العبادات ونقض حکم
المحکمات من الایات والذی ارتضی من اسحق جد الاسباط وصیر فی ذریته جما من اصحاب النبوات بعد ان غلبت الاحزان
والشجون علی من غاص فی دمائه السائلات امواج من الظلمات والعدوان لطارات والذی رد نصر یعقوب وجمع بینه وبین ولده
المفقود بعد ان مضت ازمنة وسنوات بعد ان اجری علی خده الدمعات واکثر الحسرات علی من یحق به الشریعة کوافر
الجیاد الصافنات والذی خلص یوسف من کید ذوات المکیدات واخرجه من ضیق المضیقات بعد ان قدرت منه الولوه
والعویل علی من ترنت من السموات لزیادة جسده المجروح المطروح فی ارض الغاضریات افواج الملائکة والانبیاء وذا اضیف

الصدیقین والصدیقات والذی فرج به یونس بتبلیغ المناجات والمکالمات بعد ان غضب وخنقت العبرات علی من فقد بعده
التکبیر والتهلیل و انمحت آثار التنزیلات والتاویلات والذی آنس داود فی قصة التنجیات وجعله خلیفة فی الارض وقاری
الزبور بالنغمات بعد ان حثی التراب علی راسه لاجل من هو اسیر الکربات وواله التسجاد ذی الثفنات والذی سخر لسلیمان
الانس والجن والطیور والسباع وجعله صاحب الخاتم والبساط وقابل المناجات رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی بعد ان قام
العزاء وندب ندبة الثاکلات علی من بدل ابو المرتضی صیغتهم العزاءات فی صلوة من الصلوات علیه دارت من ابن داود
التصرفات والذی اخرج یونس من الظلمات وانبت علیه شجرة من یقطین واظهر له الماء الجاریات بعد ان اصابه مصص
و وجع لاجل من هو صاحب الائمة صاحب المعجزات والتعزیات الباهرات المکاثرات وبکل جزء وعضو و دم منه خوارق
العادات الغیر المتناهیات والذی اکرم زکریا بالمواهب الجزیلات وشرفه باستجابة الدعوات ووهب ولدا صاحب التحنات
والتضرعات بعد ان نادی فی الخلوات التی من الحسین الذی عند ذکره تعلو الحنات وتصعد منه الزفرات والذی
خصص یحیی بشرف السعادات حیث جعل ممن ادرکه من تحت الشهادات بعد ان ضعفت قواه وکف نفسه عن
الملذات والمشتهیات لاجل اطلاعه علی ملکوت یوم الطف محسبع البلایا والرزیات والذی جعل عیسی نبیا وهو فی المهد ونطق فیه
و کاخت امه من الصامتات وسماه بروح القدس الذی من اهل الارض والسموات بعد ان سوق فی الغایة الازلیة الیه ثم فی محسبع هواه من حنین
سح سهول الارض وصعب الجبال کالسحابات علی من هو قویم الطریق کریم الخلائق معتزل عن اللذات والشهوات والذی اوصل من
منهم الانبیاء والاوصیاء والصدیقین والشهداء الی الاعلی من المقامات والاشرف الاکرم من الدرجات بسبب بکائهم
او تکلمهم وعزائهم علی من هو محسود الضرائب عظیم النوائب جزیل المواهب الداعی الی الله بالحکمة والبینات والمواعظ الحسنات
والامر بالفرائض والمحدود والطاعات والناهی عن القبائح والمنکرات قطب ثم ظهر التصرفات لصاعدات والدمعات الجاریات
علی المحدود والوجنات فی عزاء من کان ربیع الارامل والایام عصمة الانام والمتهجد فی الظلمات والخلوات ومن زهد فی الدنیا
زهد الرجل تکثیر الرکعات طویل السجدات فاما هذه الدمعات فلو سقطت قطرة منها فی نیران المسجورات لاطفاها حتی لا توجد
لها حرارة من الحرارات و ان الله تعالی لیامر ملائکة المقربین ان یتلقوا دموع الباکین والباکیات علی مصاب الامام الشهید قتیل
العبرات فیجمعون دموعهم المصبوبات ویقیلونها الی الخزان فی الجنات فیمزجونها بماء الحیوان فیزید فی الطیب والعذوبة الف ضعف
من المضاعفات واما تلک الحرقات المرتفعات فقد ترحم علیه جعفر الصادق حجة الله علی جمیع اهل الارضین والسموات فقال
اللهم ارحم تلک الحرقة التی کانت لنا فمنها تم تحیا لمن سمعت هذه الدعوة من الدعوات المستجابات سبحان الذی ظهرت قدرته وجلت عظمته
فاظهر فی عزائه ولیه وطیفه عجلة من خواص الجواهر والاجسام فی جملة من الاعراض والصفات وطائفة من آثار الاعراض والکیفیات فی
بین الجواهر والاعیان والذوات الخارجیات الا وصلی الله علی خیر البریات محمد وآله المعصومین وعترته المظلومین سادات اهل السعادات
ولعنة الله علی اعدائهم المخالدین فی جهنم فی الدرکات السافلات من اصحاب التوابیت وغیرهم ذوی الشقاوات خطبه

دوازدهم در اشاره میشود ببعضی از آیات که وارد گشته درشان حضرت سید الشهداء تنزیلا وتاویلا
وهمچنین بعضی از آیات که متضمن حالت قاتلان ودشمنان آنحضرت میشد الحمد لله الذی ارشدنا الی دوام کآبة الانبیاء
وحزنهم علی من اخذ العهد منهم بولایته والبکاء علیه بقوله کهیعص فی قضیة زکریا واکد ذلک بقوله فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم
فی قضیة ابراهیم صاحب الخلة العلیا والذی بین لنا ان تکلیف سید الشهداء کان هو المجیء الی کربلا بقوله والذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق فکان یجب علیه المجاهدة مع الاعداء والذی کشف الغطاء للکل فی کونه صاحب الولایة المطلقة وان تصرفه فی الانفس
کان تصرفا علی نهج الاحقیة والاولی بقوله ولا تقتلوا انفسکم فقدمهم الاعداء ایضا هذا المعنی والذی علمنا ان معاشر الملائکة وارواح
الانبیاء قد لبوا عند دعوته بقوله لتؤمنن به ولتنصرنه فهذا لیس برمز عند الاذکیاء والذی فهمنا ان الناس قد دعوا الی نصرته واختیاره
الموت بین یدیه علی الحیوة بقوله الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة والذی ذکر لنا ان المتخلفین عنه لیسوا فی فلاح ونجاة
بقوله فلما کتب علیهم قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب نجب دعوتک ونتبع الرسل فهذا هو تاویل الائمة الهداة
والذی دلنا علی ان جمیع الاشیاء صدر منها البکاء بقوله فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین فهذا انما هو بالمفهوم والعکس وادلنا
هذا انما الی ان الحسین صاحب الولایة المطلقة هی النفس المحیطة الکلیة بقوله یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

او وضح لنا الطریق الی ان الانتقام من الاعداء الطغاة الطغام وحصول التشفی بقلوب اولیاء الائمة الکرام لا یمکن الا بظهور الدولة الحقة بقیام القائم فی ذی الایام بقوله ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل فهذا یدل علی ان القائم هو الاصل والذی اظهر لنا ان الانتقام التام وتلوه اقتداء الاولیاء انما هو فی ایام الرجعة لسید الاوصیاء وهکذا السید الشهداء الیه بقوله وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکذا بقوله انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد وکذا بقوله لا عدوان الا علی الظالمین وکذا بقوله ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله وبقوله ان الارض یرثها عبادی الصالحون وبقوله والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم والذی قد حق القول منه فی شان اهل الصحیفة واصحاب السقیفة انهم اصول کل شر وظلم فی الدنیا وانهم کانوا یواخذون بدم الجنین الطیب الطاهر الذی سماه محسنا سید الانبیاء فکذا انهم یواخذون بدم الطفل الرضیع المرمی بسهم الاشقیاء فی عرصة کربلا بقوله واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت بل انهم یواخذون بدم کل مظلوم اریق فی وجه الغبراء ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الحمد والشکر علی ما حصل ولیه عوضا عن الشهادة بامور استجابة الدعاء تحت قبته والشفاء فی تربته الزاکیة وعدم احتساب ایام الزیارة من عمر الزائر والزائرة ومن ان اعظمها واکرمها جعل الامامة فی ذریته الطاهرة بقوله وجعلها کلمة باقیة فی عقبه کما بین ان هذه دعوة صدرت من ولیه وکل دعوة مستجابة بقوله حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی ولو قال واصلح ذریتی لجعل الله کل ذریته من عشیر المعصومین والائمة الهداة طوبی فطوبی لمن بکی علی هذا الامام المظلوم واصحابه وعترته وزاره عارفا بحقه ودخل تحت قبته فریارته فریضة لازمة علی من استطاع من مؤمن ومؤمنة فمن ترکها بلا علة فقد عق رسول الله واهل بیت الرحمة والعصمة بل هو من اهل النار کالنصاب والکفار بحق بعق تلک من اهل العصمة وسادس الائمة الاطهار وامهات السامیة فیمجز عن وصف عظمها ونزهها عقول الارکیا وکیف لا فانها قبة سامیة من عمود من یاقوت حمراء وحولها سبعون الف قبة من زمرد خضراء فهذا کما یحقق بعد ساعة الشهادة کما رواه المفضل بن عمر ودواء السعادة فطوبی لمن کان تحتها عارفا بحقها حتی یدخل تحت رحمة الله وجنانه او لیس اجابة دعوتکم الی فی طریق الزیارة وظلمتم جنبه فی غربتی وسلالی اجیب دعوتکم واغفر ذنوبکم وادخلکم الجنة بلا حساب وحقی اللهم اجب دعوتنا واغفر لنا ذنوبنا وادخلنا الجنة بلا حساب بحق محمد وآله المظلومین المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم من الاولین والآخرین **تذنیب** در اوصیت موزا نیز ذکر میشود چنانکه جایز نیست بغیر حاذقین از اهل علم وفضل تصرف در اخبار از جهة نفی واثبات وصحت وسقم همچنین جایز نیست بی احدی رحمة بیعی وانکار خبر قبل از تتبع تام بلکه بعد از اوهم وبسا خبر صحیح بعیری مشود که مصنف بتتبع مطلع نشود براو مگر بعد از فراغ از تصنیف وتحقیق اتفاق افتاده نظیر وی در این کتاب چنانکه اشاره کردم در جائی از این کتاب بانکه مطلع نگشته ام درکتاب معتبری خبر مشهور که دلالت دارد بر اینکه ملائکه سرشک گریه کنندگان را ممزوج کردن بخازنان جنان ورا با آب حیوان لکن در این ایام یافتم اورا درکتاب معتبری که عبارت از حدیثی که ذکر میکند ان الله تعالی لیأمر ملائکة المقربین ان یتلقوا دموع الباکین علی مصاب الحسین فیجمعون دموعهم المصبوبة ویبلغونها الی الخزان فی الجنان فیمزجونها بماء الحیوان فیزید فی عذوبتها وطیبها الف ضعفها وان الملائکة المقربین لیتلقون دموع الفرحین الضاحکین لقتل الحسین ومصاب الحسین فیلقونها فی الهاویة ویمزجونها بحمیمها وصدیدها وغساقها وغسلینها فیزید فی شدة حرارتها وعظم عذابها الف ضعفها تشدد بها علی المنقولین الیها حاصل مضمون آنکه بدرستی که خدا تعالی امر میفرماید بملائکه مقربین آنکه بگیرند سرشک گریه کنندگان را در مصائب حضرت حسین وایشان جمع میکنند اشکهای ایشان را ومیدهند بخازنان بهشت وایشان هم ممزوج میکنند بآب حیوان وهزار مقابل بعطر وشیرینی وی افزوده گردد وبدرستیکه ملائکه مقربین اخذ میکنند سرشک مسرور وخندان تونیکان از شهادت ومصیبت حضرت حسین را ومیریزند اورا بهاویه وممزوج میکنند بحمیم وصدید وچرک وریم آنها پس افزوده میشود در شدت حرارت وعذاب وی هزار مقابل تا شدید شود عذاب کسانیکه وارد وی میشوند از اعداء آل محمد وحسین باقیه بود در خبر مسطور با ائمه جناب حضر ومسح عزا وبکاء بر مصیبت سید الشهداء اگرچه در این ایام واو خبریست که راوندی درحدیثی از حضرت صادق روایت میکند قد فیه حتی اتیا یعنی موسی ویوشع صاحبهما فی جزیرة فکانا جالسا فسلما علیه ولباب فی تعجب وهو بارض لیس بها سلام فقال من انت قال موسی فقال ابن

عمران الذی کلّمه الله قال نعم قال فما جاء بک قال اتیتک ان تعلّمنی قال انی وکّلت بامر لا تطیقه فحدّثه عن آل محمد وعن بلائهم وعمّا یصیبهم حتی اشتدّ بکاؤهما وذکر له فضل محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین صلوات الله علیهم وما اعطوا وما

حاصل مضمون آنکه چون آمدند جناب موسی و یوشع در جزیره نزد صاحب و رفیق خود شان که در زیر عبای نشسته بود جناب موسی سلام داده جواب رد نموده و تعجب نمود زیراکه او در مکانی بود در آنجا سلامی نبود پرسید کیستی گفت موسی گفت پسر عمران که کلیم خدا گفت بلی گفت چرا آمدی فرمود آمدم نزد که مرا تعلیم کنی گفت من موکل بامری هستم که تو طاقت تحمل او نداری پس با او خبر داد و قصه آل محمد از بلا و مصیبتها آنها تا گریه هر دو شدت یافت و با او بیان نمود فضیلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنچه بایشان عطا گشته و آنچه بسبب آن مبتلا شوند داد هم سکینت کاش من از امت محمد میگشتم تا آخر حدیث پس از آن میگویم بدرستی که آنانیکه سرعت میکنند بانکار و قتیکه عاجز گشت عقول ایشان از تحمل بعض آنچه میشنوند از اخبار وارده در فضائل آل محمد و مبادرت میکنند بانکه نسبت دهند روایت را بکذب و فقرا انبغض خلق هستند نزد خداتعالی و حجج طاهرین علیهم السلام و بتحقیق اشاره کردیم سابقا بچیزیکه کم است نظایر آنرا میشکنند و آن خبر در نهایت مثل اصول قاعده بسیاری ذکر او را اعاده میکنیم و او عبارت از خبریست مسند که خدا میگوید شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

یقول والله ان احبّ اصحابی الیّ اورعهم وافقههم واکتمهم لحدیثنا وان اسوئهم عندی حالا وامقتهم الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا ویروی عنا فلم یقبله اشمأزّ منه وجحده وکفّر من دان به وهو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج والینا اسند فیکون بذلک خارجا من ولایتنا

حاصل مضمون آنکه میفرمود بخدا قسم محبوبترین اصحاب من نزد من اورع و افقه و کتمان کننده‌گان حدیث ما هستند و بدترین آنها نزد من آنکسیست که بشنود حدیثیرا که نسبت داده میشود بسوی ما و از ما روایت کنند و او قبول نکند و او را دشمن گیرد انکار نماید او را و تکفیر کند کسیرا که اخذ کند او را با آنکه میداند شاید حدیث از ما صادر شده و سندش با ما راجع است پس بدین سبب از ولایت ما خارج میشود تا آخر حدیث پس از این خبر معتبر که در کتب جمیع از نقاد اخبار حتی در کتاب ابن ادریس که هم عمل نمیکند بخبر واحد مگر آنکه معروف بقرائنی باشد که مفید علم است ذکر شده مستفاد میشود آنکه محض احتمال صدور از ائمه معصومین کفایت میکند در سد باب رد و انکار و آنکسیکه سرعت بانکار میکند با وجود این احتمال خارج میشود از ولایت ائمه اطهار پس بر تو باد یا برادر بحفظ وصیتی که بتو نمودم در باره از مواضع اینکتاب و مبادا مخالفت آنها را نمائی و سبب داخل قیامت نموده و نسبت مطالب اینکتاب را بجهود [illegible] پس اینست وصیت موکده که مکرر گفته از من بسوی تو و خدا است هادی بر راه راست و حال شروع میکنم در ذکر مجالس اینکتاب بعون الله و توفیق ملک وهاب

مجلس اول در کیفیت عبادت و اسرار شهادت و سبب خروج آنحضرت از مدینه تا نزول کربلا شرفها الله

از رجال کشی روایت شده که نوشت مروان ابن حکم بمعویه در وقتیکه عامل معویه بود در مدینه اما بعد بدرستیکه عمرو ابن عثمان ذکر کرد که مردمان از اهل عراق و اشراف اهل مکه تردد مینمایند بسوی حسین ابن علی ع و ذکر نمود که خاطر جمع نیست از وثوب و خروج او جستجو کردم رسیدم که او از آنکسان نیست در این ایام اراده خلاف ندارد و خاطر جمع نیستم از ما بعدش بنویس رأی خود را در خصوص والسلام پس معویه بوی نوشت که فهمیدم آنچه ذکر کرده بودی در آن از امر حسین حذر کن از اینکه متعرض شوی بحسین در چیزی و ترک کن حسین را ما دامیکه من ترک کرده ام بجهت اینکه متعرض نشویم باو در چیزی ما دامیکه وفا کرده به بیعت ما و نزاع نکرده است در سلطنت ما و باو رجوع نکرده باشی ما دامیکه ظاهر نکرده است بر تو عداوت خود را و روایت شده در کتاب بحار که معاویه طلب بیعت کرد از حسین ع امام حسن فرمود ای معاویه اگر او مکن او را زیراکه او ابدا بیعت نمیکند تا اینکه کشته شود و کشته نمیشود تا اینکه کشته شوند اهل بیت او و کشته نمیشود اهل بیت او تا کشته شوند اهل شام و در ارشاد نقل نموده از جماعتی و قتیکه حسن ابن علی ع وفات نمود حرکت نمودند شیعه در عراق و نوشتند بحسین ع در خلع معویه و بیعت او امتناع نمود حضرت حسین ع و فرمود که میان او و معاویه عهد و عقدیست که بر هم زدن آن جایز نیست تا مدت معلومه و قتیکه معاویه بدرک واصل شود در خصوص ملاحظه صلاح کار میشود در امالی صدوق مسندا از امام زین العابدین ع روایت نموده و قتیکه وفات معاویه رسید پسر خود یزید را خواند و در پیش روی خود نشانید و گفت ای فرزند بتحقیق ذلیل کردم برای تو گردنکشان را و بخیطه تصرف آوردم برای تو شهرها را و گردانیدم ملک و آنچه در او هست برای تو طعمه و بدرستیکه من میترسم از سه نفر که بر تو مخالفت نمایند بقدر طاقت و قوه خود شان و آنها عبدالله ابن عمر ابن خطاب و عبدالله ابن زبیر و حسین ابن علی اما عبدالله عمر او با تست با خود نگهدار او را و او را ترک مکن و اما عبدالله ابن زبیر اگر باو ظفر یابی او را پاره پاره کن زیراکه حمله میکند بر تو چنانکه حمله میکند شیر بر شکار خود و حیله میکند بر تو مثل حیله روباه بر سگ و اما حسین بتحقیق شناختی حظ و نصیب او را از پیغمبر خدا و او از گوشت پیغمبر است و خون او از [illegible] و البته دانسته که اهل عراق طلب مینمایند او را بسوی خودشان

بعد از آن خوار و ضایع میکنند او را و هرگاه باو دست یابی بشناس قدر و منزلت و حق او را از پیغمبر خدا و مؤاخذه مکن او را بسبب قتل او سلاله
مادر با او خلطه و قرابت پرهیز کن از اینکه باو بدی نمائی یا اینکه او از تو مکروهی ببیند و در بعضی از کتب معتبره نوشته اند که معویه به یزید
وصیت نمود که من بر تو نمیترسم از اینکه با تو بمقام نزاع و خلاف برآید درین امر خلافت مگر از چهار نفر از قریش حسین ابن علی و عبد الله عمر
و عبد الله ابن زبیر و عبد الرحمن ابن ابی بکر اما حسین ابن علی میخوانند اهل عراق او را تا اینکه خارج نمایند او را و هرگاه خروج نماید بر تو
و تو ظفر یابی باو عفو کن زیرا که او قرابت و حق عظیمی دارد و اما عبد الله عمر مردیست که عبادت او را غلبه کرده است و مریض نموده
و زمانیکه باقی نماند احدی غیر از او بیعت میکند ترا و اما عبد الرحمن ابن ابی بکر نیست او را همتی مگر در امر زنها و لهو زمانیکه می بیند اصحاب خود را
که چیزی را عمل آوردند او هم عمل میکند و اما آنکسیکه حمله میکند بر تو مثل حمله شیر و سر خود را بزیر افکند مثل افعی و حیله مینماید بر تو مثل حیله
روباه او ابن زبیر است هرگاه باو دست یابی و از او فرصت برای تو ممکن باشد او را پاره پاره کن و در ارشاد است وقتیکه معویه بدرک
واصل شد و این در نیمه رجب در سال شصت از هجرت بود نوشت یزید بسوی ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان که عامل او بود در مدینه
از جانب معویه اینکه از حسین ابن علی برای او بیعت بگیرد و نگذارد و رخصت ندهد او را در این امر که تاخیر بیندازد و در ملهوف است هرگاه
امتناع نماید گردنش را بزن و سر او را بفرست پس ولید مروان را احضار نمود و در امر حسین با او مشورت کرد مروان گفت او
این امر را قبول نخواهد کرد و اگر من جای تو بودم گردنش را میزدم ولید گفت کاش من نبودم چیزی که مرا ذکر نمودند و در ارشاد است پس ولید
آدم فرستاد و حسین را در شب دعوت نمود و امام حسین دانست آنچه را که ولید اراده کرده پس آنحضرت جمعی از خویشان خود را خواست
و ایشان را امر فرمود به برداشتن سلاح و گفت بایشان که ولید مرا دعوت نموده در این وقت و من خاطر جمع نیستم از اینکه تکلیف نماید بر من امری
او را قبول نخواهم کرد و او هم از من خاطر جمع نیست پس شما با من باشید زمانیکه داخل شدم بر او شما در باب بنشینید هرگاه صدای مرا
شنیدید که بلند شد داخل شوید تا اینکه او را منع نمائید از من پس آنحضرت تشریف برد بسوی ولید یافت در نزد او مروان
ابن حکم را پس ولید خبر مرگ معویه را باو داد حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن خواند بر او کتاب یزید و آنچه امر
کرده بود در آن از اخذ بیعت از حسین برای او پس حسین فرمود من میبینم ترا که قناعت نمائی به بیعت من بر یزید در پنهانی تا اینکه بیعت نمایم
او را در آشکار تا خلایق بشناسند آنرا ولید قبول کرد حسین فرمود صبح نما و ببین رای خود را در این ولید گفت مراجعت نما
بر اسم خدا تعالی تا اینکه با جماعت مردمان بیائی مروان باو گفت بخدا قسم هرگاه حالا حسین از تو مفارقت نماید و بیعت ننماید قدرت
نخواهی یافت باو در مثل این وقت ابدا تا اینکه جمع کثیری میان شما و او کشته شود حبس کن این مرد را و مگذار از نزد تو خارج شود تا اینکه بیعت
نماید یا گردنش را بزن پس در آنوقت حسین برخواست و فرمود تو ای پسر زن کبود چشم مرا میکشی یا او دروغ گفتی بخدا قسم و گناهکار شدی
محمد ابن ابیطالب گفته وقتیکه کتاب یزید بولید رسید که بکشتن حسین امر کرده بود خیلی دشوار شد این بر ولید بعد از آن گفت
بخدا قسم نمیخواهد خدا مرا اینکه کشته باشم پسر پیغمبر او را اگرچه یزید دنیا و ما فیها را بمن عطا نماید و در ملهوف است بعد از آن حضرت متوجه
بر ولید شد گفت ایها الامیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و بما فتح نموده است خدا و بما ختم نموده و یزید مرد فاسق و شارب
خمر و کشنده نفس محترمه و اظهار کننده فسق است مثل من بیعت نمیکند بمثل او و لیکن صبح مینمائیم ما و شما و ملاحظه میکنیم که کدام
یک از ما سزاوار خلافت و بیعت میباشیم و در مناقب است پس مروان برخواست و شمشیر خود را کشید و گفت امر کن میر غضب خود را بزند
گردنش را پیش از خروج او از خانه و خون او در گردن من فریاد و صدا بلند شد پس نوزده نفر مرد از اهل بیت آنحضرت هجوم
آوردند در حالتیکه خنجرهای خود شان را کشیده بودند پس حسین با آنها بیرون آمد و در ارشاد است مروان ابن حکم بر ولید گفت نافرمانی
کردی مرا بخدا قسم مثل این وقت از جهت حسین بر تو ممکن نخواهد شد ابدا ولید گفت وای بر تو ای مروان تو اختیار کردی برای من
چیزی را که در اوست هلاکت دین من بخدا قسم دوست نمیدارم اینکه برای من باشد آنچه آفتاب بر او میتابد و از آن غروب مینماید
از مال و ملک دنیا و من حسین را بکشم سبحان الله آیا حسین را بکشم وقتیکه گفت بیعت نمیکنم بخدا قسم من معتقدم مردیکه مؤاخذه بخون حسین باشد میزان
او خفیف است در نزد خدا در روز قیامت مروان بر ولید گفت اگر این رای تو باشد بتحقیق صواب کرده در آنچه کرده گفت اینرا
و حال آنکه او ولید را تعریف و تحسین نمیکرد در رای او در آنچه کرده بود و در ملهوف است صبح کرد حسین و بیرون آمد از منزل خود
در حالتیکه خبرها را میشنید ملاقات کرد با او مروان و گفت فرمانی کردی مرا یا ابا عبد الله من برای تو ناصحم حضرت
فرمود آن چه چیز است بگو تا بشنوم مروان گفت من ترا امر میکنم به بیعت یزید امیر المؤمنین او خیر است برای تو در دین و دنیای تو

پس حضرت حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون و بر اسلام باد السلام چون مبتلا شدن امت بکسی مثل یزید و حال آنکه شنیدم از جدم
خود پیغمبر خدا که میفرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است و حدیث در میان او و مروان بطول انجامید تا مروان مراجعت کرد
در حالتیکه غضبناک بود و بعد روایت شده از عمر ابن علی ابن ابیطالب که او گفت وقتیکه امتناع نمود برادرم حسین از بیعت
کردن یزید در مدینه داخل شدم بر او و یافتم او را خالی عرض کردم فدایت شوم یا ابا عبدالله خبر داد مرا برادرت ابو محمد
حسن از پدر خود بعد از آن سبقت نمود بمن اشک چشم و بلند شد فریادم پس ضم کرد مرا بر خود و فرمود آیا خبر داد بر تو که مرا
خواهند کشت گفتم حاشا از کشته شدن تو یا ابن رسول الله گفت از تو سؤال میکنم بحق پدرت از کشتن من خبر داد ترا گفتم
نه کاش رجوع نمائی و بیعت کنی گفت خبر داد مرا پدرم بدرستیکه پیغمبر خدا خبر داد او را بکشتن او و کشتن من و تربت من نزد تربت اوست و چنین گمان میکنی که تو میدانی
آنچه من نمیدانم بخدا قسم لقمه نمیدهم از خود ابدا و البته ملاقات خواهد کرد فاطمه پدر خود را در حالتیکه شکایت کننده است از آنچه رسیده باولادش
از امت پدرش و داخل نمیشود بهشت کسیکه او را اذیت نماید در خصوص اولادش و در امالی صدوق است وقتیکه رسید بحسین که یزید لعین را
امر بکشتن آنحضرت کرده قصد فرمود که از زمین مکه خارج شود بزمین عراق وقتیکه شب شد رفت بمسجد نبی تا اینکه قبر پیغمبر را وداع نماید وقتیکه بقبر
رسید از قبر نوری بلند شد و مراجعت کرد بجای خود وقتیکه شب دویم داخل شد رفت بقبر تا وداع نماید ایستاد و نماز خواند و در نماز
طول داد تا بخواب رفت و او در سجده بود که حضرت پیغمبر نزد او آمد در حالتیکه او در خواب بود پس حسین را گرفت بسینه خود و ضم فرمود
و میان دو چشم او را بوسید و گفت پدرم بفدای تو می بینم که ترا بخون خود آغشته در میان جماعتی از این امت که امیدوارند شفاعت
من و نیست مر ایشانرا نصیبی در نزد خدا ای فرزند بدرستیکه تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آنها بسوی تو مشتاقند و ترا در بهشت
درجاتیست که نمیرسی بآنها مگر بشهادت پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان بود و آمد نزد اهل بیت خود و خبر داد ایشانرا خواب
خود را و آنها را وداع کرد محمد ابن ابیطالب الموسوی گفته بیرون رفت حضرت حسین از منزل خود در شب و متوجه شد بقبر جدش و عرض کرد
السلام علیک یا رسول الله من حسین پسر فاطمه ام پسر تو و پسر دختر تو و نواده تو که مرا در میان امت خود گذاشتی پس شاهد باش بر آنها ای
پیغمبر خدا آنها مرا خوار نمودند و ضایع کردند و حفظ نکردند مرا و این شکایت منست بسوی تو تا ملاقات نمایم با تو بعد از آن بنماز برخواست
و مشغول در رکوع و سجود بود میگوید ولید آدم فرستاد بمنزل حسین تا به بیند از مدینه بیرون رفته یا نه پس نیافت او را در منزل خود و گفت
حمد خدا را که او بیرون رفت و مرا بخون او مبتلا ننمود و مراجعت کرد حسین بمنزل خود در وقت صبح وقتیکه شب دویم شد خارج شد
بسوی قبر و چند رکعت نماز خواند وقتیکه از نماز فارغ شد عرض کرد اللهم هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت نبیک وقد حضرنی من الامر ما قد
علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر و انا اسألک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک
رضی حاصل مضمون آنکه پروردگارا این قبر پیغمبر تو محمد است و من فرزند پیغمبر توام و بتحقیق رو کرده بمن آنچه میدانی پروردگارا من دوست
میدارم معروف را و ناخوش دارم منکر را و مسئلت میکنم از تو ای صاحب جلال و اکرام بحق قبر و صاحب قبر اینکه بپسندی از من برای آنچه را
که خشنودی تو و رسول تو در اوست میگوید بعد از آن گریه نمود در نزد قبر تا بخواب رفت دید پیغمبر خدا آمد در میان جماعتی از ملائکه در یمین
و یسار و پیش روی او تا اینکه حسین را بسینه خود ضم کرد و از میان دو چشم او بوسید و گفت حبیبی یا حسین گویا می بینم ترا بعد از زمان
قریب بخون خود آغشته و سرت را بریده اند در زمین کربلا جماعتی از امت من و تو با همه اینها عطشان هستی که سیراب نمیشوی و آنها
با این حالت شفاعت من امیدوارند خدا شفاعت مرا بآنها نرساند در روز قیامت حبیبی یا حسین بدرستیکه پدر و مادر و برادرت آمدند پیش من
و ایشان مشتاقند بسوی تو و ترا در بهشت درجاتیست نمیرسی بآنها مگر بشهادت میگوید پس حسین در خواب بجد خود نظر میکرد و میگفت
ای جد بزرگوار مرا احتیاجی نیست در رجوع بدنیا مرا بسوی خود ببر و با خود در قبر داخل کن پیغمبر خدا باو گفت لابد است که بدنیا مراجعت نمائی
تا اینکه بشهادت برسی و بآنچه خدا در شهادت برای تو مهیا کرده است از ثواب عظیم تو و پدر و مادر و عمو و عم پدرت محشور خواهید
شد در قیامت در زمره واحده تا اینکه داخل بهشت شوید میگوید پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه مضطرب بود و خواب خود را
بر اهل بیت و اولاد عبدالمطلب خبر داد پس نبود در آن روز نه در مشرق و نه در مغرب روزیکه از جهة غم آشفته تر باشد از اهل بیت و کسی نبود از
مرد و زن که گریه ایشان بسیار باشد از آنها میگوید حسین تدارک دید بجهة خروج از مدینه و در ثلث شب بسوی قبر مادرش رفت و وداع
نمود او را بعد از آن رفت بسوی قبر برادرش او را هم وداع کرد بعد از آن مراجعت نمود بمنزلش در وقت صبح پس توجه نمود بسوی او
برادرش محمد ابن حنفیه و گفت ای برادر تو محبوبترین مردم هستی بمن و عزیزترین آنهائی بر من و بخدا قسم من نصیحت خود را برای کسی ذخیره نکرده ام

مگر برای تو و کسی سزاوارتر نیست از تو بر آن بجهة آنکه تو چاشنی آب من هستی و نفس و روح و چشم منی و بزرگ اهل بیت منی و آنکسی که
طاعت او بر من واجب است بجهة آنکه خدا ترا اشرافت داده بمن و ترا از بزرگان اهل بهشت کرده است تا آنکه گفت بیرون برو
بمکه هرگاه آنجا بجهة تو آرام شد توقف کن و اگر اطمینان نشد بشهرهای یمن برو زیرا که اهل آنجا معین و یاور جد و پدر تو اند و ایشان
مهربان ترین مردم و رقیق ترین ایشانند از جهة قلب و بلاد ایشان از سایر بلاد اوسع است و اگر آنجا هم اطمینان نشد در سر کوهها و صحراها
سکنی کن و منتقل شو از شهری بشهری تا آنکه امر مردم در جائی قرار گیرد و حکم نماید خدا میان ما و میان قوم فاسقین حضرت حسین فرمود ای برادر
بخدا قسم اگر در دنیا پناه گاهی و مأوائی هم نباشد بیعت نمیکنم با یزید ابن معاویه پس محمد کلام خود را قطع کرد و گریست و حضرت هم با او گریست
ساعتی بعد از آن گفت ای برادر جزاک الله خیرا بتحقیق نصیحت کردی و بسوی حق اشاره نمودی و من عزم نموده ام که بمکه بروم و بجهة این مهیا شده
برادرانم و پسران برادرانم و شیعیانم امر ایشان امر من و رأی ایشان رأی منست اما تو ای برادر باید در مدینه اقامه نمائی و برای من چشم باشی از ایشان
و چیزی از امور ایشان از من مخفی مداری بعد از آن دوات و کاغذ خواست و این وصیت را نوشت از برای برادر خود محمد بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به الحسین بن علی ابن ابیطالب الی اخیه محمد المعروف بابن الحنفیة ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
جاء بالحق و ان الجنة و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما
و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و ابی علی ابن ابیطالب فمن قبلنی بقبول
الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و الیه انیب حاصل مضمون آنکه این وصیت حسین ابن علی ابن ابیطالب است ببرادر خود معروف بابن الحنفیه بدرستی حسین شهادت میدهد که خدا
نیست مگر اله یگانه و شریکی نیست مر او را و محمد بنده و رسول اوست که مبعوث گشته و بهشت و آتش حق است و قیامت خواهد آمد شکی در او
نیست و بدرستی خدای تعالی مردگان را مبعوث خواهد نمود و من بیرون نیامدم از روی فساد و تکبر و تفرج و نه از روی ظلم بلکه بیرون آمدم برای طلب اصلاح
در امت جدم و اراده امر بمعروف و نهی از منکر دارم و بسیرت جد و پدر خود علی ابن ابیطالب حرکت میکنم پس هر کس بقبول کردن حق
مرا قبول نمود پس خدا اولی بحق است و هر کس رد نمود من و قبول نکرد حق را صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و قوم بحق و اوست بهترین حکم کنندگان
و اینست وصیت من ای برادر بسوی تو و نیست توفیق من مگر از خدا توکل کردم بر او و بسوی او باز گشت میکنم پس از آن نامه پیچیده و بمهر خود
مختوم نموده ببرادر خود داد اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یبلغ مبلغ الفتح حاصل معنی آنکه این نامه ایست از حسین ابن
علی بسوی بنی هاشم اما بعد هر کسی که از شماها بمن ملحق گشت کشته میشود و هر کس تخلف نمود بمرتبه فتح نمیرسد و در کامل الزیاره از حضرت صادق نقل کرده که وقتیکه قصد
حسین علیه السلام خروج از مدینه را نمود زنان بنی هاشم و عبد المطلب اجتماع نمودند بجهة نوحه و گریه کردن تا آنکه حسین در میان ایشان آمده فرمود
قسم میدهم شما را بخدا از اظهار این امر که معصیت است بخدا و رسول زنان عبد المطلب گفتند پس از برای کدام شخص نوحه و گریه را نگاه
خواهیم داشت امروز در مثل آن از زنیت که پیغمبر و علی و فاطمه و رقیه و زینب و ام کلثوم از دنیا رفته قسم میدهیم ترا بخدا فدا از جهة مرگ
تو فدا نماید ای حبیب نیکان از اهل قبور و بعضی عمه های او آمد گریه میکرد و میگفت شهادت میدهم یا حسین که شنیدم جن نوحه میکرد در وقت
و میگفتند و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الانوف و جلت
و میگفتند ابکی حسینا سیدا و لقتله شاب الشعر و لقتله زلزلتم و لقتله انکسف القمر و احمرت آفاق السماء من العشیة و السحر و تغیرت شمس
البلاد بهم و اظلمت الکور ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلایق و البشر اورثتنا ذلا به جدع الانوف مع الغرر حاصل مضمون آنکه بتحقیق کشته
شده کربلا از آل هاشم گردن طایفه قریش را ذلیل کرد حبیب رسول الله که بدکردار نبودی مصیبت تو خیلی ذلیل و موجب ذلت بزرگان گشت
و گریه کنید بر حسین که سید قوم بود و در شهادتش موها سفید گشت و زلزله افتاد و ماه گرفته شد و اطراف آسمان قرمز گشته
در وقت صبح و شام و تغییر یافت آفتاب شهرها و آفاق ظلمت گرفت این پسر فاطمه که همه بشر و مخلوقات برای او مصیبت زده
و باعث ذلت ما شده که شجاعان و بزرگان برای او ذلیل شدند و در بحار از بعضی کتب نقل کرده وقتیکه عزم نمود حسین بر خارج
شدن از مدینه ام سلمه آمده عرض کرد ای پسر محزون مکن مرا برفتن خود بسوی عراق شنیدم از جدت که میفرمود میکشند پسر من حسین را
در زمین عراق در جائی که او را کربلا مینامند بام سلمه فرمود ای مادر بخدا قسم میدانم این را و مرا لابد خواهند کشت و مرا
از این علاجی نیست و میشناسم آن روز را که مرا در آن روز میکشند و میشناسم آنکسیرا که مرا خواهد کشت و آن بقعه را که در آنجا مدفون
خواهم شد و آنکسانیرا که از اهل بیت و قرابت و شیعیان من کشته خواهند شد و هرگاه اراده نمائی نشان میدهم بتو کودال

داده میشود

و خوابگاه خود را بعد از آن نشان داد و بطرف کربلا زمین پست شد حتی نشان داد بام سلمه خوابگاه خود و مدفن و جای لشکر و جای اسیری
و شهید شدن خود را و در آنحال ام سلمه گریه شدیدی نمود و امر حسین را بخدا تسلیم نمود حضرت فرمود ای مادر خدا خواسته که مرا مقتول و مذبوح
ببیند و حرم و زنان مرا مطرود و متفرق و کودکان مرا کشته و مظلوم و اسیر ببیند در حالتیکه آنها طلب یاری نمایند و یاری کننده نیابند که ایشانرا
و معین آنها شود و در خبر دیگر ام سلمه گفت در نزد من تربتی است از خاک کربلا که جدت او را بمن داده و در میان شیشه گذاشته گفت وقتیکه
خون گشت اگرچه بعراق نروم بعد از آن تربتی برداشت و او را در شیشه گذاشته بام سلمه عطا نمود و فرمود بگذار او را نزد شیشه جدم زمانیکه
خون از اینها جوشید بدان که مرا کشته اند و ابومخنف روایت کرده از عمار که سکینه خاتون فرمود وقتیکه از مدینه خارج شدیم هیچ اهل بیتی
نبود از جهت غم از ما اهلبیت و نه از جهت خوف از ما اهل بیت شدیدتر باشد و در ارشاد است که حضرت حسین بسوی مکه تشریف برد در حالتیکه
آیه فخرج منها خائفا یترقب را میخواند و میفرمود رب نجنی من القوم الظالمین و طریق اعظم را برخود لازم نموده از آن راه میرفت اهل بیت گفتند
کاش از این طریق عدول مینمائی چنانکه ابن زبیر کرد تا اینکه کسی بر تو نرسد گفت بخدا قسم از طریق اعظم جدا نمیشوم تا حکم نماید خدا آنچه را که حکم
خواهد کرد و از مفید باسناد خود از حضرت صادق نقل کرده وقتیکه خارج شد حضرت حسین ع از مدینه ملاقات نمود او را جماعت بسیاری
از ملائکه در حالتیکه در دستهای ایشان بود حربه ها و سوار بودند بر اسبهای برگزیده از اسبهای بهشت سلام دادند براو و گفتند یا حجة الله بعد از
جد و پدر و برادرش بدرستیکه خدا امداد کرده جد ترا با ما در جاهای بسیار و امداد نموده ترا با ما گفت بایشان وعده گاه من و شما گودال
و بقعه که در آن شهید خواهم شد و آن کربلاست زمانیکه آنجا وارد شدم بیائید نزد من گفتند یا حجة الله امر کن ما را بشنویم و اطاعت کنیم
آیا میترسی از دشمنی که بتو ملاقات نماید باشیم با تو گفت راهی نیست برایشان بمن و ملاقات نمیکنند بمن چیزی ناخوش تا برسم ببقعه من و آمد خدمت آنحضرت
افواج مسلمانان جن عرض کردند ای آقای ما شیعه و معین توهستیم امر کن ما را بامر خود و بآنچه میخواهی هرگاه امر نمائی ما را بکشتن جمیع دشمنان
و تو در مکان خود ایستاده باشی هرآینه کفایت میکنیم برای تو این را حضرت حسین جزای خیر بایشان داد و گفت آیا خوانده اید
کتاب خدا را که نازل شده بر جدم پیغمبر خدا اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و خدا گفته لبرز الذین کتب علیهم
القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم بچه چیز امتحان کرده میشود این خلق خانهل از خدا برگشته و که ساکن قبر من میشود
در کربلا بتحقیق اختیار کرده کربلا را در روزیکه زمین را بسط کرده و گردانیده زمین کربلا را پناهگاه برای شیعه ما تا باشد برای آنها
امان در دنیا و آخرت و لیکن حاضر شوید در روز شنبه که عاشورا باشد و مرا آخر روز او میکشند و باقی نماند بعد از من مطلوبی از اهل و اولاد
و برادران من و سر مرا میبرند برای یزید لعنه الله طایفه جن عرض کردند بخدا قسم یا حبیب الله و پسر حبیب او هرگاه امر تو اطاعت واجب
نمیبود میکشتیم دشمنان ترا پیش از آنکه بر تو برسند گفت بخدا قسم ما از شما قادرتریم بر آنها و لیکن باید هلاک شود آنکسیکه هلاک شد از روی
بینه و زنده باشد آنکسیکه زنده ماند از روی بینه و در ارشاد است وقتیکه داخل شد حضرت حسین ع بمکه بود در شب جمعه سیوم
از شهر شعبان گذشته در حالتیکه تلاوت میفرمود این آیه شریفه را و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و اهل مکه نزد
او تردد مینمودند از معتمرین و اهل اطراف اسلام نزد او میآمدند و ابن زبیر در یکی جانب کعبه ایستاده نماز میکرد و طواف مینمود و میآمد
نزد حضرت حسین ع با کسانیکه خدمت او میآمدند گاهی خدمت او دو روز پی در پی میآمد و گاهی در میان دو روز و ثقیل ترین خلق خدا
بود بابن زبیر زیرا فهمیده بود که اهل مکه او را بیعت نخواهند کرد مادامیکه حسین ع در آنجاست و حسین بزرگوارتر است با طاعت از او
در میان خلق و بزرگتر است

تذییلات

تذییل اول در شماره بعضی از احوالات مروانکه طاغی ترین بنی امیه بعد از یزید لعنه الله
و شدیدترین آنها در کفر و نفاق و دشمن ترین آنها بر خدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او مروان ابن حکم است مرتبه او در کفر و طغیان
مساوی مرتبه یزید است و این کافر زندیق و منافق مرتد از آنکسانیست که پیغمبر خدا باو لعنت کرده و جاریشده این لعن در اولاد
او و بجهت این نبود در نسل و ذریه او کسیکه بخدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او ایمان بیاورد بغیر عمر ابن عبدالعزیز ابن مروان در خصوص
او اخباریکه از ائمه طاهرین روایت شده مختلف است در بعضی آنها وارد است که گریه میکنند براو اهل زمین و لعنت میکنند
باو اهل آسمانها و در بعضی از آنهاست که سب نمائید این مرد را زیرا که او محشور میشود روز قیامت امت واحده و آنچه
دیده میشود از مقاله جمعی از علماء عظام و از جمله آنهاست سید اجل صاحب مناقب کثیره سید رضی رضی الله عنه در قصیده
[illegible] خود بدرستیکه او از کسانیست که [illegible] و ذو قرابت است و این بجهت آنست که از او صادر شده از امور عظیمه از رفع ظلم
و جور از آل رسول و او اول کسیست که رد کرد فدک را بذریه صدیقه طاهره فاطمه زهرا و او بدست [illegible] آل رسول را

و تحقیق ذکر نموده ابن اثیر در تاریخ خود سبب در جهه محبت بودن او آل رسول را در آنجائیکه گفته در شش بودند بنی امیه ملعونین امیرالمؤمنین را
سب میکردند تا اینکه خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید ترک نمود این سب کردن را و بعاملان خود که در اطراف بودند نوشت سب را
ترک نمایند و سبب دوست داشتن او علی را این بود که گفت در مدینه اخذ علم میکردم و همیشه با عبید الله ابن عتبه بودم پس رسید باو از من
چیزی در عیاب آمدم باو در حالتیکه نماز میخواند نشسته منتظر شدم تا از نماز فارغ شد بمن التفات نمود و گفت چه زمان دانستی که خدا غضب نمود
بر اهل بدر بعد از آنکه از ایشان راضی شد گفتم نشنیده ام از آنکه گفت پس چه خبر هاست از تو بمن میرسد در خصوص علی گفتم عذر میآورم بسوی خدا
و بر تو ترک کردم آنچه را که مینمودم لیکن پدرم زمانیکه خطبه میخواند و میرسید بعلی لجاجت میکرد گفتم ای پدر میگذری در خطبه اما زمانیکه میرسی
بذکر علی از تو کوتاهی در حق او میبینم گفت بر این متوجه شدی گفتم بلی گفت ای پسر من کسانیکه در اطراف ما میباشند هرگاه بدانند آنچه را
که ما میدانیم از علی هر آینه از ما متفرق میشوند میروند نزد اولاد او و قتیکه خلافت باو رسید میل بدنیا نکرد و مرتکب این امر جلیل نمود و نگذاشت دنیا
و لازم کرد ترک آنرا و عوضش خواند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى پس این آن چیزیست که ذکر کرده او را ابن اثیر و اما آنکه
مرثیه گفته باو سید رضی ره در قصیده که فیه ابیات یا ابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیة لبکیتک انت نزهتنا من السب والشتم وان
فلو کنت مجزیا لجزیتک غیر انی اقول انک قد طبت وان لم یطب ولم یزک بیتک دیر سمعان لا عدتک الغوادی خیر میت من آل
مروان میتک یعنی ای پسر عبد العزیز هرگاه گریه کند چشم بر جوانی از قبیله امیه هر آینه گریه میکردم بر تو و منزه کردی ما را از فحش
و سب هرگاه میبودم جزا دهنده جزا میدادم ترا الا اینکه میگویم پاکیزه شدی هرگاه پاکیزه نبودی خانه تو دیر کهابودی و سیل
نیکو دیتو مردمان و میت تو افضل مرده است از آل مروان بعد بدرستی از عجب ترین آنچه که او حکم کرده و باو قضا نموده
و باو حکایه عدل و انصاف کرده آنست که واقع گشته در واقعه ذکر کرده او را ابن ابی الحدید و حاصل آن اینست که او را
عاملی بود میمون ابن مهران نوشت بعمر ابن عبد العزیز که این زن و دو مرد آمده اند یکی از آن مردها این زن را تزویج کرده و آن دیگری پدر
آن زنست زعم و اعتقاد کرده است که زوج دخترش قسم یاد کرده بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر و اولی و افضل این امت است
نسبت برسول خدا و اعتقاد نموده که دخترش مطلقه شده از زوجش زیرا که جایز نبود در دین او اینکه زوج او را ابدا ما دی قبول عقد
نماید و میداند که دخترش بر زوجش حرام است مثل مادرش و شوهرش میگوید بپدر زن دروغ گفتی و گناهکار شدی نیکوست قسم من
و صدقست قول من و از عیال منست زعم انف و غیظ قلب تو پس پیش من آمده مخاصمه نمودند سؤال نمودم از مرد از قسم او گفت
بلی قسم یاد کرده ام بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر و افضل این امت است برسول خدا میشناسد او را کسیکه شناخته است و انکار میکند کسیکه
او را انکار کرده است پس غضب نماید هر کسیکه غضب مینماید و راضی باشد هر کسیکه راضی باشد و مردمان این را شنیدند و اجتماع نمودند و قلبهای
ایشان مختلف است و بتحقیق دانستم ای امیرالمؤمنین اختلاف مردم را در خواهشهای ایشان و سرعت نمودن ایشان را برایچه
در او فتنه است از اینجهة توقف نمودم در حکم کردن تا تو حکم نمائی بآنچه خدا ترا آموخته و آن دو مرد با آن زن او کشیدند پدرش قسم
یاد کرد که او را نزد شوهرش نگذارد و شوهرش قسم یاد کرد که از او مفارقت ننماید اگرچه گردنش را بزنند مگر اینکه حکم نماید باو
حاکمی که بر مخالفت او قادر نبوده باشد پس ایشان را بخدمت تو فرستادم ای امیرالمؤمنین خدا توفیق ترا خوب کرداند و ارشاد نماید
ترا بسوی حق و در اسفل کتاب این ابیات را نوشت اذا ما المشکلات وردن یوما وضاق فی تاملها العیون وضاق القوم ذرعا
عن نباها فانت لها ابا حفص امین لانک قد حویت العلم طرا واحکمک التجارب والشئون وخلفک الاله علی البرایا فحظک فیهم الحظ
المتین یعنی زمانیکه مشکلها وارد شدند روزی و تنگ شد در تأمل آنها چشمها و تنگ شد قوم از جهة قدرت در بنای آنها
پس تو بآن مشکلها امینستی ای ابا حفص زیرا که تو جمع نموده علم را تماما و محکم کرده است ترا تجربه ها و علمها و خلیفه کرده است خدا
ترا بر خلایق پس حظ و نصیب تو در میان ایشان حظ محکم است پس جمع کرد عمر ابن عبد العزیز بنی هاشم و بنی امیه را و قبیله قریش را
بعد از آن گفت بپدر زن چه میگوئی یا شیخ گفت ای امیرالمؤمنین این مرد دختر من عیال اوست و با حسن تدارک و جهاز او را بخانه اش
فرستادم حتی اینکه خبر او را آورد و صلاح کار او را امیدوار بودم قسم یاد کرد بطلاق آن در حالتیکه دروغ گوست بعد از آن
اراده کرده است که در نزد او بماند پس عمر گفت یا شیخ شاید عیال خود را طلاق نداده است بگو چگونه قسم یاد نماید پس شیخ گفت
سبحان الله آن چیزیکه باو قسم یاد کرده هر آینه واضح تر است از جهة کذب و آشکارتر است از جهة شکستن قسم از اینکه خلجان نماید
در قلب و سینه من از او شکی با وجود بزرگی سن و علم من زیرا او زعم کرده است که علی ابن ابیطالب خیر این امت است و اگرچه

نباشد زنش مطلقه بطلاق ثلث باشد پس ابن شهر گفت چه میگوئی چنین قسم یاد کرده گفت یا گفتند برای چه گفت بلی میگویم نزدیک شد که اهل
مجلس خود در مضطرب بنماید و بنی امیه بسوی او نظر نمودند غضبناک الا آنهائیکه ساکت بودند و بچیزی تکلم نمیکردند و عمر ابن عبد العزیز نظر مینمود پس
عمر سر خود پایین آورده زمین را بدست خود خط میکرد و مردمان ساکت و نظر میکردند که چه خواهد گفت پس سر خود را بلند کرد و گفت اذا ولی
الحکومة غیر قوم اصابوا الحق و انصتوا السدادا و غیر الامام اذا لعقدوا خلاف الحق و اجتنبوا الرشادا یعنی زمانیکه صاحب حکومت شد غیر قوم
میرسند بحق و التماس نمایند راستی را و نیست غیر مردم زمانیکه تعدی و تجاوز نمودند بر خلاف حق و اجتناب نمودند از طریق رشاد
بعد از آن گفت بر قوم چه میگوئید در قسم امیر پس نطق نکرد بچیزی گفت سبحان الله بگوئید مردی از بنی امیه گفت این حکمیست در خصوص
فرج ما جرئت نداریم بر حکم در آن و تو عالم تری بر قوم و بر غیر حضرت ایشان امین هستی پس عمر گفت یا و چه چیز است در نزد تو سخن ما دامیکه حق را
باطل و باطل را حق نماید جایز است گفتن او در مجلس من گفت من چیزی نیز نم پس عمر رو نمود بمردی از بنی هاشم از اولاد عقیل ابن ابیطالب و با او
گفت چه میگوئی ای عقیلی در قسم امیر و عقیلی وقت را غنیمت شمرده گفت ای امیر المؤمنین هرگاه بقول من حکم نمائی و حکم مرا جایز دانی میگویم
و اگر چنین نباشد سکوت برای من اولیست و باقی میدارد دوستی را پس عمر باو گفت تو را حکم نمودم و حکم تو اجاری شد قسم دستیکه بنی امیه
این را شنیدند گفتند انصاف نکردی بما زیرا که حکم را بسوی غیر ما حواله کردی و حال آنکه ما از گوشت و پوست توئیم و او لای مردم بتو عمر گفت
ساکت باشید از جهة عجز و مذمت اظهار نمودم اول بر شما پس جواب ندادند را و گفتند عطا نکردی با آنچه که بعقیلی عطا نمودی و حکم
نکردی ما را آنچه او را حکم کردی عمر گفت هرگاه صواب با او و خطا با شما باشد و عاجز باشید و بصیر شد او و کور باشید شما گناه عمر چه چیز است در نزد
شما آیا میدانید چه چیز است مثل شما گفتند نه گفت عقیلی میداند بعد از آن گفت بعقیلی چه میگوئی گفت ای امیر المؤمنین مثلهم خیانت کرد شما گفت
دعیتم الی امر فعجزتم عنه و تناوله من لا یدخله عجز فلما رایتم ذلک ابدت نفوسکم تزامی و هل ینقمون من بعد ذکر یعنی شما را خواندند بسوی امری
وقتیکه عاجز شدید اخذ نمود او را کسیکه عجز با او راه ندارد وقتیکه دیدید این را اظهار نمود نفسهای شما شبهه را آیا منع خواهد عجز و قوت حذر را
عمر گفت احسنت یا عقیلی و صواب کردی بگو جواب مسئله خود را گفت ای امیر المؤمنین نیکو درست شده قسم او و مطلقه نشده
زنش گفت از کجا دانستی این را گفت شما را قسم میدهم بخدا ای امیر المؤمنین آیا میدانید که رسولخدا بفاطمه گفت در حالتیکه رسولخدا در نزد
فاطمه بود و عیادت میکرد او را ای دختر من درد تو چه چیز است گفت تب لرز یا تب آه و حضرت امیر برای بعضی حوائج پیغمبر رفته بود
رسولخدا بفاطمه گفت دلت چیزی میخواهد گفت نعم دلم انگور میخواهد و میدانم که وجود ندارد پیغمبر فرمود بدرستیکه خدا قادر است اینکه انگور را
عطا کند بعد از آن گفت خدایا با انگور برسان نزد فاضلترین امت ما پس علی از در وارد و با او بود زنبیلی که طرف ردا خود را بآن
انداخته بود پیغمبر فرمود این چه چیز است یا علی گفت انگور است برای فاطمه تحصیل کرده ام پیغمبر فرمود الله اکبر الله اکبر خدایا چنانچه شاد
کردی مرا باینکه علی را آوردی بجای من پس بگردان در آن شفا برای دختر من بعد از آن پیغمبر فرمود بخور یا فاطمه باسم خدا پس میل کرد و خارج
نشد حتی از مرض شفا یافت پس عمر ابن عبد العزیز گفت راست گفتی و خوب بنیکو کردی ای عقیلی شاهد باش بر اینکه من شنیدم
این حدیث را و حفظ کردم او را ای مرد بگیر دست زن خود را هرگاه پدرش بتو متعرض شود استخوانهای روی او را بشکن بعد از آن
عمر گفت بخدا قسم بانی عبد مناف جاهل نیستیم آنچه را که میدانند اشخاصیکه غیر از بنی امیه و نیست در ما کوری در دین خود چنانچه شاعر گفته
تصیدت الدنیا رجالا فبعها فلم یدرکوا خیرا بل استحقوا شرا و اعمی لهم حب الغنی و اصمهم فلم یدرکوا الا الخسارة والوزرا یعنی صید
کرد دام مرد ما را و ایشان بخیر رسیده بلکه بشر طولانی افتاده اند و محبت دولت و ثروت ایشان را از دیدن و شنیدن حق کور و کر
کرده و درک نکرده اند مگر خسارت و وزر را در این حال گویا سنگی بدهن تمام بنی امیه زدند آن مرد دست عیال خود گرفته براه افتاد
و عمر ابن عبد العزیز بمیمون ابن مهران نوشت اما بعد بدرستی فهمیدم نامه ترا و دو مرد با یک زن وارد شدند و خدا قسم مرد را صادق
کرده و در دروغ قسم خورده و بر نکاح خود او را باقی گذاشته یقین کن و عمل بطبق همین نوشته نما و السلام و بالجمله نجات نیافته از آل حکم
یعنی از اشخاصیکه انتساب ایشان بسوی مروان است مگر ابن عبد العزیز و غیر آل حکم از سایر بنی امیه نجات نیافته از ایشان جماعتیست
واز آنها خالد ابن سعید ابن العاص از ابان ابن تغلب است خدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو گردم آیا کسی هست از اصحاب
رسولخدا که فعل و جلوس ابی بکر را در مجلس رسولخدا انکار نماید فرمود بلی کسانیکه بر ابی بکر انکار نمودند دوازده نفر بودند از
مهاجرین و آنها خالد ابن سعید ابن العاص که مؤمن بنی امیه بود و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و ابن اسود کندی و عمار

مایسر و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمة ابن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب
و ابو ایوب انصاری تا آخر حدیث و از جمله آنها محمد ابن ابی حذیفة ابن عتبة ابن ربیعة ابن عبد شمس و او از خواص امیر المؤمنین و از شرطه
خمیس است و یکی از سه محمد است و مقالات او با معویه از قضایای مشهوره است و بعد از شهادت امیر المؤمنین در حبس معویه بود در دمشق
از اعدای عثمان ابن عفان او بقتل رسید در حبس دمشق بامر معویه و از آنهاست معویه ابن یزید که نفس خود را از خلافت خلع نمود و از محبین و دوستان
آل رسول بود و حکایت او نیز از قضیهای مشهوره است و غیر اینها پس هرگاه بگوئی مقتضی کلمهٔ اللهم العن بنی امیة قاطبة اینست که احدی از
بنی امیه نجات نخواهد یافت این چگونه میشود با آنچه ذکر کردی و اشاره نمودی بسوی او میگوئیم بدرستیکه نجات منافی کسیکه قائل بوده باشد بولایت
اهل بیت عصمت از آنچیزهاست که منافی قواعد عدلیه و همچنین منافیست با عمومات که از ائمه وارد شده در شأن این اشخاص که اشاره
نمودم بسوی ایشان پس لابدیم در این هنگام از تأویل فقرهٔ اللهم العن بنی امیة قاطبة و همچنین آنچه ادا کند معنای او را و تأویل او بر دو
وجه ممکنست اول اینست که مراد از بنی امیه در این فقره آنها باشند که قائل بولایت آل محمد نبوده و ایشانرا دشمن میداشتند و بهلاک نشستگان
از بزرگان قدما از بنی امیه راضی شوند و این در حقیقه از قبیل تخصیص است یعنی آنکسیکه بولایت قائلست و راضی نباشد بقتال پدران خود نیست
از بنی امیه و تأیید میکند او را آنچه در بعضی اخبار است که مردی از بنی امیه از خواص اصحاب حضرت صادق بود روزی غمگین و گریان
خدمت آنحضرت آمد عرض کرد بدرستیکه من از ایشانم زیراکه از بنی امیه هستم حضرت صادق فرمود مهلا مهلا یعنی ساکت باش تو از ما اهل
بیت هستی یا نخوانده قول خدا را در حالتیکه حکایت کننده است از غیر خود ابراهیم فمن تبعنی فانه منی یعنی هر کس تابع من شود از منست و اگر بگوئی
در بعضی اخبار وارد شده که ولد الزنا پاک نمیشود مگر بعد از هفت بطن پس چگونه جمع میشود این با قائل شدن بآنکه عمر ابن عبد العزیز
یا معویه ابن یزید مثلا که قائل بولایت اند از جملهٔ ناجین اند بدرستیکه شک نیست در آنکه مروان ابن حکم و همچنین یزید ابن معویه و معویه ابن
ابی سفیان از اولاد زنا اند بآنکه محقق نشده در میان مروان و عمر ابن عبد العزیز و همچنین در میان معاویه ابن یزید و پدرش هفت
بطن نیست و قیاس کن بر این غیر اینها را از جمیع از بنی امیه که ناجی و قائل بولایت اند میگوئیم بدرستیکه این خبر بر فرض ثبوت او از دو وجه
خالی نیست یا آنکه مراد از آن اینست که ولد الزنا نمیشود از ناجین که قائل بولایت اند مگر بعد از هفت بطن پس این خبر چنانچه می بینی با حس
و عیان منافیست و منافیست با آنچه از ائمهٔ معصومین وارد شده در شأن خالد ابن سعید ابن العاص و محمد ابن ابی حذیفه و مثل اینها
یا آنکه مراد از طهارت کامله و ازاله و نجاست باطن است پس این خبر چنانچه می بینی منافات ندارد با آنچه تقریر و بیان نمودیم پس کسیکه اراده
کلام تمام نماید در این مقام باید رجوع نماید در مظان آنها از سایر تصنیفات ما وجه دوم اینست که عموم اللهم العن بنی امیة قاطبة
مخصوص است بآنکه کثیره از عقل و نقل بیک کلام باتمام اصحاب او غفلت مکن بعد مخفی نماند بر تو آنچه معویه ذکر کرده در نصیحت خود به پسرش
اما حسین بتحقیق شناخته حظ او را از رسول خدا و او از گوشت و پوست و خون اوست اگر چنانچه ظفر یابی بر او بشناس حق او را از رسول خدا
و بیا دابوی صدمه برسانی یا از تو بدی برسد از جمله آنچیزهاست که صادر شده از او از روی نفاق و شیطنت زیراکه این
ملعون عالم بود بآنکه پسر کافرش بسیاه رسول خدا خواهد گشت بعد از جد و پدر و برادرش زیرا که این ملعون یعنی معویه ابن ابی سفیان
مثل پدرش بود از اصحاب صحیفهٔ ملعونه که در زمان حجة الوداع در مکه مدفون شد و بود از اصحاب سقیفه و از آنهاست
که وصیت نمود با فرعون این امت بهلاک آل رسول و خراب نمودن خانهٔ نبوت و عصمت و خلافت فرعون این امت و رفیق او
اگر چه بنا نمودند اساس ظلم و جور را بر آل رسول الا آنکه معویه علاوه نمود ظلم خود را از ظلم آنها و طغیان خود را از طغیان آنها
از بعض جهات زیرا که امر نمود عاملها و دوستان خود را بسب آل رسول در منابر و مجالس و کشتن دوستان ایشان
و حلال دانستن خونها و فروج و اموال و کشتن اطفال و ذریهٔ ایشانرا و بتحقیق بقتل رسانید دوستان و تابعان او عمرو بن الحمق الخزاعی را
و بلند کرد سر او را بر نیزه و عمرو رحمه الله از حواریین اربعه امیر المؤمنین بود بدرستیکه معویه بنیاد کرده این امور شنیعه
و قبیحه این است اسباب مذکوره تا هلاک آل رسول در دست بنی امیه و تابعان ایشان با همهٔ این شنیده بود و واقعهٔ کربلا و تنها دشت سید الشهدا
روحی له الفداء را از آنچه از پیغمبر و امیر المؤمنین حسن و حسین علیهم السلام شنیده بود پس مراد معویه از نصیحت کردن پسر زندیق
خود جلب قلوب مسلمین و ذلیل کردن ایشان بود بسوی خود و ممکنست گفته شود که معویه ملاحظه کرده در این نصیحت مصلحت پسر خود
و این بجهة دانستن اوست بآنکه پسرش هرگاه باذیت بسید الشهدا متعرض شود عمرش قطع و سلطنتش زود زایل شود بلکه من
میگویم نظر دقیق حکم مینماید بآنکه در نصیحت مذکوره او اشارتست بر تحریص کردن او پسرش را بر قتل سید الشهدا و این مثل

دشمنی مینمود با رسول الله و ... زیراکه این زندیق بنبوت رسولخدا قائل نبود بلکه تمام آن کینه ها از جهة عقیده بد چنین و جهد حقیقی لی غیر ذلک
بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان اگرچه از جمیع از بنی امیه نرم تر بود از حیثیت طبیعت و صادر شد از او کلماتی که دلالت
میکرد بر پناه بردن او بسوی خدا از قتل سید الشهداء و دلالت میکرد بر توبیخات او مروان را الا اینکه او هم از ثمرات شجره ملعونه در قرآن
و از هالکین خالدین در عذاب جحیم بود و میاید بیان این در بعض مجالسیکه واقع است بعد از مجلس شهادات اگر تأمل نمائی در بعض
روایات این مجلس ملتفت میشوی آنچه دلالت میکند بر بودن او از ملعونین ظالمین و چگونه چنین نباشد بدرستی هر کسیکه اذیت نماید اهل بیت عصمت را
اگرچه بقدر سوزنی باشد پس او و او سوء حالت از مشرکین کافرین و او اذیت نمود اهل بیت عصمت را آیا نمی بینی قول سید الشهداء را برادران
و انصارش و لست آمن من ان یکلفنی فیه امرا لا اجیب الیه و هو غیر مامون علی هرگاه گوئی چیست معنی قول امام که بتحقیق شنیده ام از جدم
رسول الله اینکه میفرمود خلافت حرام است بر آل ابی سفیان الحدیث از ظاهر کلام امام استشمام میشود که خلافت بجعل و اختیار مردم است پس این چنانچه می بینی
خلاف حق و واقع است میگوئیم مقصود از کلام امام و رسولخدا حصر حرمت خلافت در آل ابی سفیان نیست تنها بلکه چنانچه خلافت بر غیر امام
است همچنین حرام است بر فرعون این امت و دو رئیس مقصود امام نیست که خلافت میشود مگر بنص خدا و رسولش بجعل و اختیار مردم و کسیکه خلافت
حق اوست عصمت است از آل محمد و حاصل مقصود اینست که امام از جدش شنید احوال هر کسیکه ظلم نماید آل رسول را و غصب میکنند حق ایشان را
و آشکار نمود در احتجاج مروان بذکر حرمت خلافت بر آل ابی سفیان و این حرمت کنایه است از اینکه مرتکبین خلافت از آل ابی سفیان و از
سابقین بر ایشان و از لاحقین از ملعونین اند که در آتش مخلدند **تذییل دویم** در اشاره ببعضی دیگر از امور است بدانکه عمر امیر المؤمنین
در کربلا بشهادت رسید و در روایتی هم که از او گذشت کاشفست از این و بالجمله از او روایتی از پدرش امیر المؤمنین و برادرش امام
حسن و امام حسین و کسیکه کتب رجال را تتبع نماید می یابد که جمیع از اولاد و ذریه او از اخیار رواة و اصحاب ائمه اند بعد از آن مخفی نماند بر تو
که قول امام و انا اسئلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه از ادله است که دلالت میکند بر اینکه ابدان حجج طاهرین از محمد و آله المعصومین
یعنی اجساد اصلیه دنیویه ایشان ثابت است در قبور شریفه تا روزیکه خدا خلائق را محشور نماید در روز قیامت و تحقیق این مطلب در بعضی تذییلات
مجالس آتیه خواهد آمد بعد آنچه در امالی صدوق است بر قوله فلما وصل الحسین الی القبر سطع له نور من القبر فعاد الی موضعه اشاره مینماید بر
بعض امور دقیقه و اسرار لطیفه یعنی وقتیکه رسید حبیب حبیب الله و ریحانه رسول الله بعد از قصد و اراده برادرش بر قبر جدش مرتفع شد
برای او نوری از جسد رسول الله از جهة شوق و میل بر حسین پس این چنانچه محقق میشود بحضور روح و نفس کلیه از رسولخدا نزد بدن شریفش
در قبر شریف در وقت آمدن حسین بسوی او همچنین محقق میشود بدون حضور روح رسول الله نزد بدن شریفش این بجهة اینست که جسد شریف
از رسولخدا و همچنین اجساد شریفه از آل معصومین او بلکه هر جزو و عضوی از آن اجساد اعلی و اکمل و اشرف است از مراتب عدیده از ارواح
ملکوتیین و اهل ملاء اعلی مثل اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و نظایر آنها در بعضی تذییلات مجالس آینده آنچه بیان مینماید آنرا و کشف میکند از او
بعد از آن مراد از عود کردن نور بموضع خود اینست که خاموش میشود این نور چنانچه خاموش میشود نورهای منفصله از سوی چراغ و آتش و نحو اینها
یعنی این نور خاموش میشود و مستحیل بودن بهوا یا مرتبه ادنی بلکه عود کرد بموضعیکه از آن طلوع کرده بود یعنی بدن شریف رسولخدا عود کرد
و در این هم اشاره است بسر لطیف و آن اینست که آنچه از اجساد شریفه از محمد و آل او منفصل میشود چون در اصل ذات و خلقت است
از طینت قدسیه علیا و خمیره رحمت و عصمت و نور کبیر الوجود محال شد اینکه مستحیل گردد بچیزیکه انقص است من حیث التجرد از
حالتیکه بود قبل از انفصال و اقامه وجوه و ادله بر این مطلب طلب کرده میشود از بعض مباحث از بعض تصنیفات ما که در علوم عقلیه است بعد مخفی نماند
بر تو بدرستیکه قول رسول الله فی الیقظة و المنام یا حسین ان لک فی الجنان درجات لن تنالها الا بالشهادة اشاره مینماید بسر لطیف و آن
مثل اثبات اختیار و نفی جبر و مثل اثبات اینکه مقدورات و فیوضات الهی غیر متناهیست زیراکه محمد و اهل بیت معصومین او
اگرچه برای ایشان مقام محمود است ولی با همه این درجات ایشان بشهادة زیاد میشود پس هرگاه بگوئی آیا ممکن میشود راه یافتن از این بر معنی دیگر
و آن اینست که زیاد میشود درجات ایشان ایضا بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان میگوئیم بدرستیکه این از آنچیزهاست که رایها
در آن مختلف است و بتحقیق متعرض شده جمعی از محققین برای تحقیق حال در آن و آنچه من اختیار کرده ام او را در این مسئله اینست که زیاد میشود
درجات ایشان بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان بمعنی زمانیکه درجات محبین بسبب صلوات فرستادن بر ایشان و گریه کردن
در مصیبات ایشان زیاد شد فرح و سرور حاصل میشود بر ایشان و از این سرور و فرح را مسمی مینمائیم بزیادت درجات در شأن ایشان زیرا اینکه
حاصل میشود برای ایشان مثوبات و درجاتیکه قبل از صلوات نبود و برای این مسئله عرفیه شواهد عقلیه و نقلیه واضحه است

ولیکن این مقام مقام بیان تمامیت هر گاه بگوئی آنچه که امامیه باو قایلند از اثبات اختیار و نفی جبر منافی آن چیزیست که در بعض روایات متعدده
در مجالس آمده مثل قوله قد شاء الله ان یراک مقتولا و تقریب بیان منافات مخفی نیست بر مرد هوشیار میگوئیم قوله قد شاء الله ان یراک مقتولا
الی آخره افاده میکند زاید از اینمعنی را که خدا خواسته که مرا مقتول ببیند بتحقیق اقامه براهین کثیره نموده ایم در کتب عقلیه خود بر اینکه علم خدا
که عین ذات اوست علت نیست بر افعال بندگان هر گاه بگوئی چیست معنی فرمایش حضرت در کتابه خود بر بنی هاشم و من تخلف لم یبلغ الفتح
گویم او از این کلام رد ظن بنی هاشم است که از نصرت کردن بر پسر رسول خدا تخلف نمودند ظن ایشان این بود که هر گاه باقی باشند بعد از شهادت
سید الشهداء هر آینه بسرور و فرح میرسند بسبب ظهور دولت بنی عباس پس میآیند برای نفس خود عزت و سلطنت را و از برای بنی امیه
خواری و ذلت را و انتقام میکشند از بنی امیه انتقام شدید پس این ظن ایشان ناشی شد از آنچه بایشان رسیده بود از قول رسول خدا و اهل
العصمه از اینکه زایل میشود بعد از مدتی دولت بنی امیه و ظاهر میشود دولت و سلطنت برای بنی هاشم پس بیان نمود امام حقیقة حال را
و فرمود این طایفه واماندگان از بنی هاشم درک نمیکنند زمان فتح را و ظهور دولت بنی هاشم را و در روز قیامت از اهل حسرت
و ندامت میشوند بسبب واماندگی ایشان از نصرت پسر رسول خدا و تحقیق مستفاد میشود از بعض اخبار مرویه از صادق که این فتح فتح آخرت است
در شان کسانیکه تخلف نمودند از بنی هاشم از نصرت پسر رسول خدا باینمعنی که این خبر افاده مینماید زیاده تر از آنچیزرا که بسوی آن اشاره نمودیم زیرا
که از صادق سؤال کردند از آنهاکه تخلف نمودند از بنی هاشم فرمود شما در خصوص من بعد از من چیزی سؤال نکنید ابدا پس ذکر نمود
کتابه سید الشهداء را که بر بنی هاشم نوشته بود پس این چنانکه می بینی افاده میکند که مراد از لم یبلغ الفتح رستگاری و نجات است و ممکن میشود در اینجا
اینکه فتح تصحیف فلح بوده باشد پس این متخلفین از نصرت از محمد ابن حنفیه و عبد الله ابن جعفر و عبد الله ابن عباس اگر چه از جهتی آ
ولی از جهت اینکه ملاحظه شود درجات عالیه که میکنند کان و شهیدان پیش روی پسر رسول خدا حسرت و ندامت متخلفین از یاری پسر رسول خدا در روز
قیامت شدیدتر از عذاب دردناک میشود از جهة تأثر و بعبارة اخری ایشان غبطه میکنند درجات شهدا را و نمیرسند بآن درجات
پس تأثیر میکند در نفسهای ایشان مثل تأثیر عدم رستگاری و نجات تذییل مهم در اشاره ببعض دیگر از امور است با آنکه بتحقیق گذشت در بعض
روایات متقدمه اینکه وقتیکه قصد نمود بخارج شدن از مدینه بعض عمات آنحضرت آمده گریه میکرد و میگفت شاهد باش ای حسین شنیدم
از طایفه جن که نوحه برای تو میخواندند و میگفتند وان قتیل الطف من آل هاشم الخ و مخفی نماند بر تو که شنیدن عمه آنحضرت نوحه جن را بر
حسین دو احتمال دارد یکی اینکه این مطلب باشد در حال طفولیت او و در بعضی از منه بوده باشد که جبرئیل در آن حال با حسین تکلم میکرد
در حالتیکه در مهد بود پس اطلاع مؤمنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع شهادت ببعض کلمات میشود که جبرئیل آن کلمات با حسین
تکلم میکرد در حالتیکه او در مهد بود و گریه مینمود و ممکن است که علم مؤمنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع آن مستند باشد بخبر دادن پیغمبر خدا
بایشان شهادت را یا سبب باشد از خبر دادن انبیاء و اوصیاء بتعیین شان زیرا برای این دو احتمال نیست که شنیدن عمه آنحضرت نوحه جن را
که بجهت نوحه آنحضرت بود در وقتیکه قصد کرد خارج شدن از مدینه را و آیا بصبر صدقش و گریه و نوحه نمود بعد مخفی نماند بر تو اینکه قول امام
و ان لم اخرج یقتلونی هم افاده میکند امور چندی را از اینکه قضا و قدر الهی تغییر و تبدیل نمییابد پس این مطلب چنانکه مکرر گذشت منافات
ندارد با اینکه بندگان در افعال خودشان مختارند و منافات ندارد با بطلان جبر و تقریب این مطلب بر مرد زیرک و هوشیار مخفی نیست
در این مقام یک سؤال وجه دارد که آیا این شهادت در علم امام از امور محتومه است یا در آن احتمال بدا و محو و اثبات است پس میآید اشاره
باین مطلب در بعض مجالس آتیه یا در بعض تذییلات آن و از اینکه خروج امام بسوی عراق از اموریست که در آن بدا و محو و اثبات میشود و نعم
موجودست اگرچه لطیف و دقیق است و از اینکه اولیاء الله و حجج او واجبست بر ایشان تفویض امور بخدای تعالی و بذل جد و جهد خودشان برای
امور مطابق قضا او کرده باشند و سزاوار نیست بر ایشان که طلب تحقق بدا و فرح و سرور نمایند بحصول محو و اثبات و از اینکه رسیدن
بدرجه شهادت بعد از بذل جهد و طاقت و آنچه در قوه بشریه است بمجاهدات و مقاتلات و قتل کفار و منافقین اکمل و اتم و اعلی
و اشرفست از رسیدن بشهادت بدون حصول اینها و تقریب در اینها هم ظاهر است بعد مخفی نماند بر تو آنچه از صادق علیه السلام
وارد شده که لما سار الحسین من المدینة لقیته افواج الملائکة المسومة ای المعلمة الی قوله او فقالوا یا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشی من عدو
یلقاک فنکون معک فقال لا سبیل لهم علی و لا یلقونی بکریهة او اصل الی بقعتی الحدیث افاده میکند امور چندی را از اینکه محمد و آل معصومین او
حجج الله هستند بر جمیع خلق و از اولین و آخرین و ملائکه و انس و جن و داخل ایشانست انبیاء و اوصیاء و جن و استثنا نشده از
این عموم شخصی و نه شیئی و از اینکه هر یکی از ایشان چنانچه افضل است از هر فرد فرد انبیاء و اوصیاء و ملائکه همچنین افضل است از

بالمجموع من حیث المجموع و از اینکه ایشان در فضیلت مثل ترتیبی است که در حدیث واقع گشته نیز ثابت کردیم ما از او تذکره که فاطمه زهرا
از حسنین افضل است و از اینکه ملائکه بلکه هر شخص و شیئی بر ایشان واجب است قبول دعوت ایشان و اجابت دعوت امام را و از اینجا واضح میشود که ملائکه و ارواح
انبیا و اوصیا گفتند لبیک لبیک یا ابن رسول الله بعد از آن که آنحضرت گفت هل من معین و هل من مغیث یغیثنا و میاید بهر یکی از این
امور که اشاره بآنها شد بیان و تفصیل در بعضی از مجالس و مثیلات و از اینکه ملائکه استفاده مینمایند اکثر علوم خود را از محمد و آل او
این را استفاده نمودیم بعد از ادله کثیره و براهین عقلیه و نقلیه از قول امام لاتبلی لهم عظم و لایغفونه بکرنیة و تقریب در این هم ظاهر است بعد
واقعه آمدن مؤمنین جن و آنچه در آن وقت است از الفاظ شریفه امام ایضا افاده نمودیم و از اینکه جسد شریف امام در قبر خود باقی است و استفاده
نمودیم این را از قول او و من ذا یکون لکن حفرتی و تحقیق گذشت در مثل مطلب شده و میاید بیان اشارات بل بیانات و از اینکه مؤمنین جن حاضر
شدند در کربلا و نصرت قبل از شهادت امام و گذشت اشاره بر این و میاید بیان شافی بعد مخفی نماند بر تو اینکه اخبار کثیره بلکه متظافره
ناطق است بمضمون قول امام و قد خبرته ان تربتی تم دحی الارض و جعلها معقل الشیعتی و تکون لهم امانا فی الدنیا و الآخرة پس هرگاه بگوئی مقصود
چه چیز است از بودن بقعه کربلا امان برای شیعه چنانچه امانست در آخرة زیرا که امان بودن آن یعنی سبب کامل و تام بودن او از آتش
امان در آخرة برای شیعه نظر بر آنست کسیکه در آن بقعه حاضر شد بجهة زیارت آنحضرت از جمله مغفورینست با اینکه آن بقعه قطعه ایست از بهشت و قطعه
ایست از روضه های بهشت و آن بقعه بعینها بتمامها با اینکه از شیعه در آنجا مدفونست منتقل میشود بهشت این مطلب از اخبار ظاهر است که در آن
شک نیست زیرا که جمیع اینها از اخبار است که اخبار کثیره از ائمه معصومین در آن وارد گشته ولیکن امان بودن آن نیز برای شیعه در دنیا معاش نفهمیده
و چگونه امان میشود زیرا که آن بقعه مبارکه و آن قطعه شریفه واقع شده در آن فتنه های کثیره و وقایع هایله عظیمه از قبیل ریختن خونهای کثیره شیعه و قتل
واقعه ها که ظاهرها ایشکنند در آن واقع گشته مثل وقعه ظالم متوکل یعنی وقعه سعود ابن عبد العزیز وهابی واقع شده قریب شصت سال
قبل از تألیف این کتاب و مثل وقعه عجیبه ثانیه که واقع شد قبل از دوازده سال از این زمان الی غیر ذلک از وقایع ایام و وقایع عظیمه و فتنه ها
با همه اینها واقع شد در آن در بعضی اوقات از امراض مهلکه که معظم مردم را فانی کرد از طاعون و وبا و سینه برای چگونه آن بقعه کربلا امان میشود
در دنیا برای شیعه میگویم مقصود از امان بودن آن در دنیا اینست که زائرین در نزد قبر شریف دعا میکنند مستجاب میشود برای آنها و حوائج
ایشان برآورده میشود و در نزد قبر شریف غمهای ایشان زایل و مسرور میشوند و از مضطرین خوف و اضطرار زایل میشود زمانیکه پناه میاورند
بان قبر شریف این کفایت میکند در امان بودن کربلا برای شیعه در دنیا آیا نمی بینی که مکه معظمه بنا و امن تحقیق در کتاب و اخبار موصوف
شده بامان و حال آنکه اکثر آنچه اشاره بسوی آن نمودیم از وقایع در آن واقع گشته بلکه زیاده از آنچه در کربلا وقوع یافته و ممکن است که گفته شود
رفع فشار قبر بسبب دفن در کربلا و نجات یافتن از عذاب برزخ از اخبار است که صحیح میشود بسبب او متصف شدن کربلا بامان در دنیا
و این مطلب بنا براینست که اطلاق شود دنیا بر جمیع نشأه که قبل از وقوع حشر و نشر واقع میشود و اما اصل وقوع فتنه ها و ریختن خونها در آن
و همچنین امراض فانی کننده معظم مردم منافی نیست بودن کربلا امان از برای شیعه در دنیا چنانکه آن بقعه شریفه امانست برای ایشان در آخرة
والحمد لله علی هذه النعمة العظمی و الموهبة الکبری

مجلس دوم

از کبیر عبادات در اسرار شهادات در شهادت مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه
در ارشاد است چون خبر هلاک معویه باهل کوفه رسید مضطرب شدند بسبب یزید و مطلع گشتند از خبر حسین و امتناع او را از بیعت و آنچه را که بود
از امر ابن زبیر در خصوص و خارج شدن ایشان را بسوی مکه پس شیعیان در کوفه در منزل صرد خزاعی اجتماع نمودند و هلاک معویه را ذکر کردند و حمد
و ثنای الهی را بجا آوردند سلیمان گفت معویه هلاک شد و حسین بیعت او را نقض نمود و بمکه رفته و شما شیعیان او و پدرش هستید هرگاه یاوری
خواهید کرد و با دشمنش مقاتله خواهید نمود بنویسید باو و اطلاع دهید هرگاه از ضعف و سستی خود میترسید او را مغرور نکنید در نقض
نکنید بلکه با دشمنش مقاتله و خود را در پیش او شهید خواهیم نمود گفت پس بنویسید باو نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از
سلیمان ابن صرد خزاعی و مسیب ابن نجبه و رفاعه ابن شداد بجلی و حبیب ابن مظاهر و شیعیان مؤمنین و مسلمین و از اهل کوفه سلام علیک فانا نحمد الیک
الله الذی لا اله الا هو اما بعد حمد خدا را که هلاک نمود دشمن جبار و عنید ترا چنان دشمنی که اتفاق شر نموده بود بر این امت و امر ایشانرا
سلب کرده بود و از آنها و غصب غنیمت ایشان نموده و خود را بدون رضای آنها امیر کرده اخیار ایشان را مقتول و اشرار ایشانرا باقی
گذاشته بود و مال خدا را دولت قرار داده بود در میان جبارین و اغنیای آنها پس دوری از رحمت الهی باد بر او چنانکه طایفه ثمود بعید
شدند از رحمت بعد برای ما امامی نیست توجه نما شاید خدا بسبب تو ما را بر حق جمع نماید و نعمان ابن بشیر در قصر امارت است
ولی ما نزد او جمع میشویم در نماز جمعه و با او در عید خارج نمیشویم هرگاه بما برسد که تو بسوی ما تشریف بیاوری او را از کوفه خارج کرده بشام

میفرستیم بعد از این کتابرا مصحوب عبد الله ابن مسمع همدانی و عبد الله ابن مروان روانه کرده و امر نمودند که بسرعت بروند آنها هم بسرعت ۲۰
میکردند تا اینکه رسیدند بخدمت حسین در مکه ده روز از رمضان المبارک گذشته بود بعد از آن دو روز اهل کوفه بعد از ارسال
کتاب توقف نموده دوباره قیس ابن مسهر صیداوی و عبد الله ابن شداد ارحبی و عماره ابن عبد الله سلولیرا بخدمت آنحضرت
روانه کردند و با آنها بود یکصد و پنجاه نامه از یکمرد و دو مرد و چهار مرد بعد توقف نمودند دو روز دیگر باز روانه کردند بسوی آن
حضرت هانی ابن هانی سبیعی و سعید ابن عبد الله حنفی را و نوشتند باو بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از شیعیان او اما بعد پس
پس تعجیل و توجه کن بطرف ما زیرا که مردم منتظر شمارا میکشند آنها را در غیر تو رأیی نیست فالعجل العجل ثم العجل العجل والسلام بعد از آن شبث ابن
ربعی و حجار ابن ابجر و یزید ابن الحارث ابن رویم و عروه ابن قیس و عمرو ابن حجاج الزبیدی و محمد ابن عمرو التمیمی اما بعد بتحقیق باغهای سبز و خرم شده و میوه ها
رسیده و زمین پر از گیاه و درختها اوراق بر آورده پس اگر میل داری بسوی ما توجه کن بدرستیکه رو میآوری بلشکر مهیا پس بسیل نامها در نزد
آنحضرت ملاقات بهم یکی نمودند و ابن نما گفته که روایت کرد برای من حصین ابن عبد الرحمن که اهل کوفه نوشتند بسوی او که ما صد هزار مرد با تو هستیم
و از داود ابن هیثم از شعبی گفت بیعت نمود بحسین چهل هزار مرد از اهل کوفه که محاربه نمایند با کسیکه با او بمقام حرب بیاید و صلح نمایند با کسیکه با او
صلح نماید پس در اینوقت حضرت جواب مکتوبات ایشانرا نوشت و امیدوار میکرد ایشانرا بقبول و وعده میداد بسرعت تشریف بردن
بسوی ایشان و فرستاد مسلم ابن عقیل را و در ملهوف است که آنحضرت با همه اینها توقف کرده و ایشانرا جواب نمیداد تا وارد شد باو دیگر ششصد
کتاب و متواتر میشد کتب حتی جمع شد در نزد او از کتب در نوبه عدیده و متفرقه دوازده هزار کتاب و در ارشاد است که خواندن کتابها
و ازدحام مردم رسیده بعد از آن نوشت بمصاحبت هانی ابن هانی و سعید ابن عبد الله که آخر رسل بودند بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی بسوی امرا
و بزرگان از مؤمنین و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی و سعید آوردند نامه های شمارا و ایشان آخر رسل بودند که کتاب آورده بودند و فهمیدم تمام آنچه
نقل و ذکر کرده بودید و قول تمام شما اینست که برای ما امام نیست پس بسوی ما بشتاب شاید خدا بسبب تو مارا در هدایة و حق جمع نماید لهذا اینک
و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خود مسلم ابن عقیل را بسوی شما فرستادم هرگاه نوشت بمن که جمع شده رأی اشراف و بزرگان و صاحبان
فضل و عقل شما بر آنچه رسل شما آورده و خوانده ام در کتب شما بدرستیکه من بسرعت تمام میآیم انشاء الله تعالی قسم بجان خود امام نیست مگر آنکه حکم نماید بکتاب خدا
و قائم باشد بعدالت و جزا دهد بجزای حق و حبس نماید نفس خود را برای خدا بعد مسلم ابن عقیل را خوانده و او را با قیس ابن مسهر صیداوی و عماره ابن
عبد الله سلولی و عبد الرحمن ابن عبد الله ارحبی روانه نمود و امر نمود او را بتقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خود و لطف کردن و هرگاه اجتماع
مردم را دید بزودی آنحضرترا اعلام نماید پس آنجناب بمدینه رسیده در مسجد رسول خدا نماز کرده وداع نمود کسیرا که دوست میداشت از اهل خود و دو نفر
دلیل اجیر نمود از قبیله قیس پس متوجه کوفه شدند و دلیلان از طریق میل کرده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان غالب شد و از سیر عاجز شدند لیکن آن دو دلیل
اشاره نمودند بسوی مسلم بعد از آنکه طریق بر ایشان ظاهر شد مسلم از آن طریق رفته و دلیلان مردند از عطش پس مسلم از آنجا که معروف بمضیق
است نامه با قیس ابن مسهر فرستاد اما بعد بدرستیکه من از مدینه آمدم با دو نفر دلیل آنها از راه عدول نموده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان
وارد تا هلاک شدند و ما آمدیم رسیدیم تا بآبی و نجات نیافتیم مگر ببقیه نفس خود و آن آب در مکانی بود که مضیق از بطن خبت میگفتند و تحقیق
تطیر و تشأم نمودم از رفتن خود اگر مصلحت بینی مرا عفو کن و دیگریرا بفرست ابو مخنف میگوید وقتیکه مکتوب مسلم ابن عقیل بحسین رسید
جوابش را نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی به پسر عم خود مسلم ابن عقیل اما بعد ای پسر عم من از جدم شنیدم میفرمود از ما نیست کسیکه
تطیر نماید و بتحقیق کتاب مرا خواندی روانه شو بسوی مکانیکه ترا امر کرده ام و وقتیکه مسلم کتاب حضرترا خواند بهمان وقت راه افتاد و
داخل کوفه شد در شب و در خانه مختار ابن ابی عبیده منزل نمود و مردم تردد میکردند بنزد او و مسلم نامه حضرت حسین را برای ایشان میخواند
ایشان گریه میکردند پس عابس ابن حبیب شاکری ایستاد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و پیغمبر را ذکر کرده صلوات فرستاد باو
بعد بمسلم متوجه شده و گفت من آنچه در قلوب مردم است نمیدانم و لیکن خبر میدهم بشما از نفس خودم بدرستیکه مرا دعوت نمودید اجابت
کردم و بشمشیر خود دشمنان شمارا خواهم کشت تا بخدا ملاقات نمایم بعد نشست بعد از او حبیب ابن مظاهر ایستاده گفت خدا رحمت کند
ترا آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی من بخدا قسم مثل تو هستم در آنچه ذکر کردی و اهل کوفه دسته دسته بیعت خدمت مسلم داخل میشدند
حتی در آن روز از اول روز تا آخر روز هشتاد هزار مرد بمسلم بیعت کرده و در روایت غیر ابی مخنف اینطور است نوشت مسلم بحضرت
حسین اما بعد بتحقیق منتهم حمل نکرده باشد ترا بر کتابت و استعفا از امریکه ترا مأمور کرده ام مگر ترسیدن پس روانه شو بسوی امریکه امر
کرده ام ترا وقتیکه مسلم نامه آنحضرترا خواند گفت من از خود نمیترسم و متوجه شد تا رسید بچشمه طی [illegible]

ناگاه مردی را دید بنگاه تیر میانداز دپس دور کرد براو درحالتیکه تیراندازی را احتساب مینمود رسید باو و راضی گی مسلم گفت انشاء الله دشمن خود چنین خواهی
کشت بعد متوجه شد تا داخل کوفه گردیده و در خانه حسن ابن ابی عبیده نازل شد که آنخانه را آنروز خانه سالم ابن مسیب میگفتند و شیعیان بخدمت مسلم
میآمدند و هر وقتیکه جماعتی در نزد مسلم جمع میشدند مسلم نامه حسین را برایشان قرائت میکرد و ایشان گریه میکردند و بیعت مینمودند حتی هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کرد
پس مسلم ابن عقیل بحسین خبر داد که هیجده هزار نفر بمن بیعت کرده و حضرت را بآمدن ترغیب نمود و شیعه نزد مسلم تردد مینمودند حتی مکان او
معلوم شد پس این خبر بنعمان ابن بشیر رسید و آن ملعون از جانب معویه بر کوفه حاکم بود و یزید او را برقرار نموده بود پس بمنبر رفت و بر خدا حمد و ثنا کرد
بعد از آن گفت بترسید از خدای ای بندگان و بسرعت نکشید بفتنه و تفرق زیرا که مردمان در آن هلاک میشوند خونها ریخته و اموال غصب میشود
من مقاتله نمیکنم با کسیکه بمقام قتال من نیاید و نمیآیم بطرف کسیکه بطرف من نیاید و بیدار نمیکنم کسیرا که خوابیده است و قومرا بر شما ترغیب نمیکنم
بتهمت و مواخذه نمینمایم هیچکسیرا ولی هرگاه شما روی خود را بمن ظاهر نمائید و بیعت خود را نقض و برامام خود مخالفت نمائید پس بحدائیکه غیر از او
خدائی نیست با شمشیر خود میزنم شما را مادامیکه قائمه آن در دست منست اگرچه از شما کسی بمن یاری نکند امید دارم که عارف بحق از شما
بسیار است از کسیکه در باطل است پس عبد الله مسلم ابن ربیعه حضرمی که هم راز و هم قسم بنی امیه بود برخواسته گفت ای امیر آنچه تو ادا کردی درین
صلاحیت ندارد مگر بر ظلم کردن و این رای که تو در میان خود و دشمن خود کرده رای مستضعفین است پس نعمان گفت بودن من از
مستضعفین در طاعت خدا محبوبتر است در نزد من از اینکه بوده باشم از عزیزان در معصیت خدا بعد از آن از منبر فرود آمد و خارج شد
عبد الله ابن مسلم و نوشت بیزید ابن معویه نامه بمضمون اما بعد بدرستیکه مسلم ابن عقیل آمد بکوفه و شیعیان حسین با او بیعت کردند اگر ترا احتیاج
بکوفه است بفرست بسوی او مرد قوی را که امر ترا نافذ و جاری نماید و در خصوص دشمن تو مثل تو عمل نماید زیرا که نعمان ابن بشیر مرد
ضعیف است یا اظهار ضعف مینماید بعد از آن عماره ابن عقبه بیزید نوشت آنچه که عبد الله ابن مسلم نوشت بعد عمر ابن سعد ابن ابی وقاص نوشت مثل
این را وقتیکه این کتب بیزید رسید سرجون غلام معویه را خواند و گفت رای تو چیست بدرستیکه حسین مسلم را بکوفه فرستاده که از برای او بیعت
بگیرد و از نعمان ابن بشیر ضعف و قول بدی بمن رسیده که اصلاح میدانی بکوفه عامل نمایم و یزید بر عبید الله ابن زیاد غضبناک بود سرجون
گفت بمن بگو اگر معویه اظهار مینمود برای تو در حال حیوة خود چیزی را قبول میکردی رای او را گفت بلی پس سرجون بیرون آورد عهد ابن زیاد را بر کوفه
و گفت این رای معویه است که مرده و بتحقیق امر کرده باین کتاب و ضم کرده است دو مصر را بر این زیاد پس یزید گفت میکنم و میفرستم عهد عبید الله را با نامه
بعد از آن مسلم ابن عمرو باهلی را خواند و نوشت بعبید الله اما بعد نوشته بمن شیعیان من از اهل کوفه و خبر میدهند که پسر عقیل در کوفه جماعت جمع مینماید
که عصای مسلمین را بشکند و تفرقه اندازد وقتیکه کتاب مرا خواندی روانه شو تا داخل کوفه شوی طلب کنی پسر عقیل را مثل طلب کردن جواهر تا بیابی و بیاوری
پس او را معزول کن یا بکش یا از کوفه خارج کن و تسلیم کرد باو فرمان او را که در خصوص ایالت کرفته بود پس مسلم ابن عمرو خارج شد تا در بصره بر
عبید الله وارد شد فرمان را باو رسانید آن ملعون امر نمود در ساعت بتدارک و تهیه و سیر بطرف کوفه را از فردا فراهم آوردند بعد از آن از
بصره خارج شد و برادر خود عثمان را جای خود گذاشت و متوجه کوفه گردید و اینها میکرد وقتیکه نزدیک کوفه رسید فرود آمد تا در شب وارد شد
اهل کوفه چنان گمان کردند که او حسین ابن علی است و داخل کوفه شد از طرف نجف پس زنی گفت الله اکبر بخدا این پسر رسول الله است قسم برب کعبه
و مردمان فریاد کردند و گفتند که ما با تو هستیم زیاده از چهل هزار نفر بطرف او هجوم آوردند حتی بلجام اسب او را گرفتند و گمان ایشان این بود که او
حسین است و در ارشاد است آمد ابن زیاد بکوفه و با او بود مسلم ابن عمرو باهلی و شریک ابن اعور حارثی و حشم و اهل بیت او تا داخل کوفه شد
و بر سر او عمامه سیاه بود و بر روی خود نقاب انداخته بود و بر مردمان رسیده بود که امام حسین بطرف ایشان میآید و آنها منتظر قدوم مبارک
آنحضرت بودند وقتیکه عبید الله را دیدند گمان کردند که او حسین است و نمیگذشت بجماعتی مگر اینکه با او سلام میدادند و میگفتند مرحبا
بر تو ای پسر رسول خدا خوش آمدی پس دید از بشارت ایشان بآمدن حسین چیزیرا که او را غمناک میکرد پس مسلم ابن عمرو وقتیکه ایشان عزت
و اکرام را از حد گذرانیدند گفت دور شوید این عبید الله ابن زیاد است آمد تا رسید بقصر در شب و با او بود جماعتی از اطراف او با او
گرفته بودند و شک نمیکردند در اینکه او حسین است پس نعمان در را برا او و خاصان او بست پس از آنهائیکه با او بودند ندا کرد در را
نعمان باز کن بیت و ظن میکرد که او حسین است پس گفت ترا قسم میدهم بخدا ای پسر رسول الله متعرض من مشو در منزل دیگر نزول کن
بخدا قسم من امانت خود را بتو نمیدهم و مرا در قتل تو حاجتی نیست و آن ملعون با نعمان تکلم نمیکرد و بعد از آن نزدیک آمد در حالیکه
نعمان سر خود را از بالای قصر بزیر آورده بود نعمان تکلم کرد و گفت در را بگشا خدا ابواب فتح نگشاید و بتحقیق شب تو طول کشید و کسیکه در عقب
او بود این را شنیده برگشت بسوی قوم که با او بودند از اهل کوفه و گفت ای قوم این پسر مرجانه است قسم بخدا

29 غیر از او عهدیست پس نعمان در را گشاد و نعمان داخل شد و در را بر مردم بست و خلایق متفرق شدند پس صبح کرده در میان مردم ندا کرد و نماز جماعت
پس خلق جمع شدند و او آمد بسوی ایشان حمد و ثنای الهی نمود بعد گفت امیر المؤمنین یزید مرا بشهر شما والی و حاکم گردانیده و بسوی شما فرستاده و بغنایم شما
و مرا امر کرده که بمظلوم شما انصاف و عدالت دهم و بمحروم شما عطا بدهم و بمطیع و منقاد احسان و نوازش نمایم مثل پدر مهربان و تازیانه و تیغ من برای
کسیست که امر مرا ترک و عهد مرا مخالفت نماید پس هر کس بر نفس خود بترسد راست گوید نه از جهت وعید و تخویف بعد از آن از منبر فرود آمده و عرفا
و مردم را گرفت و گفت بنویسید برای من غریبان و آن کسانیکه در میان شماست از طالبان امیر المؤمنین و آن کسانیکه در میان شما از خوارج و اهل شقاق
و خدعه که رأی ایشان خلاف و عداوت است بعد بیاورید آنها را تا رای خود را در حق ایشان بنمایم و هر کس بنویسد برای ما احدی را که میشناسد باید ضامن باشد
که هیچ یک از آنها ما را مخالفت نماید و ظلم نکند با ما و از این ظلم کنند پس هر کس اینطور نماید من امان خود را از او برداشتم و خون و مال او بر ما حلال است و هر
عارفیکه بیابد کسیکه از طالبان امیر المؤمنین است و خبر ندهد دانسته شود که عارف او را میشناخت او را در خانه خود بدار میکشیم و عطای خود را
از او بریده ایم و وقتیکه شنید مسلم ابن عقیل آمدن عبید الله را بکوفه و مقاله او را که گفته بود و بسته گرفتن او عرفاء و مردم را از خانه مختار خارج
شد آمد بخانه هانی ابن عروه پس داخل شد بخانه و شیعیان خفیة بسوی مسلم تردد مینمودند و این امر را پنهان میکردند و در مناقب منقول است مسلم
هانی ابن عروه در شب داخل گردید در امان او و بیعت میکرد مردم او را حتی بیست و هیجده هزار مرد او را بیعت کردند پس عزم خروج کرد هانی
گفت عجله مکن و شریک ابن اعور همدانی از بصره با عبید الله ابن زیاد آمده بود مریض شد بخانه هانی ابن عروه نزول کرده بود چند روز گفت
مسلم که عبید الله بعیادت من میآید و من با وی صحبت را طول میدهم تو با شمشیر خود بیرون آی او را بکش و علامه تو این است که من میگویم مرا
آب دهید هانی مسلم را از این نهی کرد وقتیکه عبید الله بر شریک داخل شد و از ناخوشی او سؤال کرد و سؤالش طول کشید شریک دید کسی بیرون
نمیاید ترسید که از مطلب فوت شود از او شروع کرد و میگفت ما الانتظار بسلمی لا تحییها کاس المنیة بالتعجیل اسقوها یعنی انتظار کشیدن
چیست برای سلمی که درود نمیکنند او را کاسه مرگ بتعجیل او را بیاشامانید پس ابن زیاد توهم کرد و خارج شد ابن زیاد میگویند خارج شد مسلم در حالتیکه
شمشیر در دستش بود شریک با او گفت چه چیز ترا منع کرد از کار مسلم گفت وقتیکه قصد خروج نمودم زوجه هانی از دامنم گرفت و گفت ترا
قسم میدهم بخدا اگر ابن زیاد را در خانه ما بقتل رسانی و گریه کرد در پیش روی من پس تیغ را انداختم هانی گفت وای بر زن من مرا و خود را کشت
آنچه از او فرار کرد و واقع شد در او ابن زیاد گوید شریک شروع کرد بخواندن ما الانتظار الخ و مکرر میکرد و امیرا و عبید الله این قول او را انکار داشت
گرفت و بهانی التفات نمود و گفت پسر عم تو در ناخوشی خود خلط میکند روی هانی متغیر شد و مضطرب گردید گفت شریک از آن زمان
که ناخوش شده هذیان میگوید و تکلم نمیاید بکلامیکه میداند پس عبید الله برخواست و رفت ابو مخنف میگوید امر کنند و بقتل
عبید الله هانی بود بعد از آن مسلم خارج شد هانی گفت سبحان الله چه چیز ترا منع کرد از قتل او مسلم گفت مرا از قتل او منع کرد کلامیکه از
عم خود امیر المؤمنین شنیدم که فرمود ایمان نیست برای کسیکه مسلمانرا بکشد پس هانی با و گفت بخدا قسم هرگاه او را میکشتی هر آینه کافر فاجری را
کشته بودی هانی گفت بخدا قسم دیگر مثل او نیوفتد قادر نشوی ابدا و از ابی الفرج وقتیکه مسلم خارج شد شریک با او گفت چه چیز منع کرد
ترا از کشتن او گفت دو خصلت یکی ناخوش کردن هانی کشتن او را در خانه او و دیگری خبریست که نقل نمایند او را مردم از پیغمبر که فرمود
بدرستیکه ایمان قید است از حیله کردن مؤمن پس هانی با و گفت آگاه باش قسم بخدا اگر او را میکشتی فاسق و فاجر را کشته بودی و در ارشاد
ابن زیاد غلام خود را که معقل نام داشت خواست و گفت اخذ کن این سه هزار درهم را و طلب کن مسلم ابن عقیل را و تفحص نما از اصحاب او
زمانیکه یکی از اصحابش رسیدی یا جماعتی از آنها را پس عطا کن این سه هزار درهم را بآنها و بگو استعانت نمائید باین درهم بحرب
دشمن خود و بایشان اعلام نما که تو از ایشان هستی زیرا که اگر این درهم را با ایشان دهی مطمئن شده و بتو اعتماد میکنند و چیزی از امور
و اخبار خود شان از تو پنهان ندارند بعد از آن صبح و شام بایشان تردد کن تا بدانی مکان مسلم ابن عقیل را و داخل شوی با او پس غلام
چنین کرد و آمد تا نشست نزد مسلم ابن عوسجه اسدی در مسجد اعظم و او نماز میکرد و شنید که میگویند این مسلم از برای حسین بیعت میگیرد
آمد پهلوی مسلم ابن عوسجه نشست تا از نماز فارغ شد گفت ای عبد الله من مردی هستم از اهل شام خدا بر من انعام و احسان کرده به دوستی اهل بیت
و دوستی آنکسیکه ایشان را دوست میدارد و اظهار گریه کرد بر مسلم بن عوسجه و گفت با من سه هزار درهم است اراده کرده ام با ایشان ملاقات
مردی از ایشان و بمن رسیده که او بکوفه آمده است و از مردم برای پسر دختر پیغمبر بیعت میگیرد و من اراده ملاقات او را کرده ام و نمی یابم
کسیرا که دلالت کند مرا باو و نشان بدهد مکان او را و الان در مسجد نشسته بودم شنیدم چند نفر از مؤمنین میگویند که این مرد از اهل
این خانه میباشد آمدم خدمت تو که این درهم را از من اخذ نمائی و مرا بر صاحب خود دلالت کرده وارد نمائی زیرا که من برادری از

برادران توام و بر تو ثقة و شیعه هستم اگر بخواهی از من بیعت برای او بگیر پیش از آنکه او را ملاقات نمایم پس مسلم ابن عوسجه گفت حمد میکنم خدا را که
تو من ملاقات کردی و شاد کرد مرا آنچه میرسد بآن کسیکه دوست میداری و نصرت میکند خدا بتو اهل بیت پیغمبر خود را و غمگین مینماید
مرا دانستن مردم این امر پیش از تمام شدن خوف از طاغیه جبار پس معقل با او گفت نمیشود مگر خیر بیعت را از من اخذ کن پس مسلم از او اخذ بیعت کرد
و مواثیق مغلظه نیز از او گرفت که این سر را افشاء ننماید و معقل قبول کرد و عطا نمود بمسلم از مواثیق آنقدر که راضی بود بعد مسلم گفت چند روزی
پیش من بیا در منزل من اذن برای تو از صاحب تو تحصیل نمایم پس با خلق تردد میکرد و مسلم طلب اذن کرد برای او و اخذ نمود مسلم ابن عقیل برای او همرا
را ابو ثمامه صائدی بقبض آن امر نمود و او شخصی بود که اموال ایشان را قبض میکرد و برای ایشان سلاح میخرید و صاحب بصیرة و از فارسان عرب و بزرگان
شیعه بود و معقل تردد میکرد و او اول داخل و آخر خارج بود تا فهمید آنچه را که ابن زیاد باو محتاج بود از امر مسلم ابن عقیل و خبر میداد او را
و تقی هانی ابن عروه از عبید الله ابن زیاد ترسید بنفس خود و از مجلس او رفته تمارض نمود پس ابن زیاد با اهل مجلس خود گفت چه شده که هانی را
نمی بینم گفتند مریض است گفت اگر مرض او را عالم میشدم بعیادتش میرفتم و محمد ابن اشعث و اسماء ابن خارجه و عمرو ابن حجاج زبیدی را خواست
و رویحه بنت عمرو زوجه هانی ابن عروه بود و ام یحیی پسر هانی بود پس بایشان گفت چه چیز مانع شده از آمدن هانی بمجلس گفتند نمیدانیم میگویند
ناخوش است گفت بمن رسیده که خوب شده است و دم در خانه خود می نشیند با او بگوئید و امر کنید که ترک نکند حق ما را که در ذمه او است
من دوست نمیدارم که فاسد شود مثل او از اشراف عرب نزد من پس آمدند در وقت شام در حالتیکه دم در خود نشسته بود گفتند
چه چیز منع کرده ترا از ملاقات امیر بدرستیکه او ترا ذکر کرد و گفت هرگاه میدانستم که او مریض است هر آینه عیادت او میکردم بایشان گفت مرض مرا
منع کرده باو گفتند بتحقیق باو رسیده که در هر وقت شام دم در خانه خود می نشینی و فهمیده که تو تأخیر مینمائی در حاضر شدن مجلس او و پادشاه
و جفا را تحمل نمیشود قسم میدهیم ترا که سوار شوی با ما برویم پس لباسهای خود را خواست و پوشید و استر خود را خواسته سوار شد تا وقتیکه
بقصر نزدیک شد گویا نفس او درک نمود بعض آنچیزی را که واقع بود پس بحسان ابن اسماء ابن خارجه گفت ای پسر برادر من بخدا قسم از این مرد
میترسم چه می بینی گفت ای عم بخدا قسم نمیترسم از چیزی بر تو و راه مده بر نفس خود چیزی را و حسان نمیدانست از جهت چه ابن زیاد بسوی هانی
آدم فرستاده پس هانی آمد تا داخل شد با ابن زیاد و با او قومی بودند وقتیکه مطلع شد گفت آورد تو را پاهای خائن تو وقتیکه بر ابن زیاد
نزدیک شد و در نزد او بود شریح قاضی بسوی او التفات کرد و گفت من اراده حیات او دارم و او قتل مرا قصد مینماید عذر خود را
بیاور بسوی خود از قبیله مراد و اول لطف و اکرام او همین بود که باو کرد پس هانی باو گفت این چه چیز است ای امیر گفت ای هانی این چه
اموریست که اقامه نموده در خانه خود برای امیر المؤمنین و عموم مسلمین مسلم ابن عقیل را بخانه آورده و جمعیت و سلاح در خانه ها در اطراف خود برای
او جمع نموده گمان میکنی که اینها بر من مخفی است گفت من این امر را نکرده ام و مسلم نزد من نیست گفت بلی کرده و وقتیکه سؤال و جواب در میان
ایشان طول کشید و هانی انکار نمود ابن زیاد معقل را خواند که جاسوس بود آمد در پیش هانی ایستاد پس ابن زیاد گفت آیا میشناسی این را گفت
نعم و هانی در آن وقت شناخت که جاسوس بوده و اخبار ایشان را میآورد ساعتی بالای دست خود بی اختیار افتاد بعد مراجعت کرد باو
نفس و گفت بشنو از من و حرف مرا صدق بدان که دروغ نمیگویم قسم بخدا من او را بمنزل خود دعوت نکرده ام و عالم نبودم بچیزی از
امرش حتی آمد و سؤال کرد از من نزول خود را در خانه من و از حیا او را رد نکردم و داخل شد از اینجهه او را مهمان کرده و منزل دادم و امر او
چنان است که بتو رسیده اگر میخواهی عطا کنم الآن پیمان موثقی را که بتو بدی و حیله ننمایم و اگر میخواهی بیایم نزد تو و دست خود را در دست تو
بگذارم و اگر میخواهی عطا کنم بتو رهینه که در دست تو باشد تا بیایم نزد تو و بروم پیش مسلم تا او را از خانه خود بیرون نمایم برود بهر جا که خواهد
و از عهد او خارج شوم ابن زیاد گفت بخدا قسم از من مفارقت نخواهی کرد ابدا تا او را بیاوری هانی گفت من مهمان خود را ابدا پیش تو
نمیآورم که او را بکشی گفت باید بیاوری گفت قسم بخدا او را پیش تو نمیآورم پس کلام در میان ایشان طول کشید مسلم ابن عمرو باهلی ایستاد و در کوفه
غیر از او مرد شامی و بصری نبود گفت خدا امیر را اصلاح نماید امر کن مرا با او در خلوت مکالمه نمایم پس ایستاد و با مسلم در طرفی خلوت
نمود بحیثیکه ابن زیاد آنها را میدید و در وقتیکه صدای خود شان را بلند میکردند آن را میشنید پس مسلم بهانی گفت ای هانی قسم میدهم ترا
بخدا خود را بقتل مرسان و بلا را بر قوم و عشیره خود داخل منما بخدا قسم هر آینه میترسم از قتل تو مسلم که پسر عم قوم است و قوم او نیستند و با و ضرر
نمیرسانند او را با ابن زیاد تسلیم کن در خصوص خواری و نقص بتو وارد نمیشود زیرا او را بسلطان میدهی هانی گفت بخدا قسم در این خواری و عار
بمن وارد میشود من میدهم مهمان پناه آورنده خود را در حالتیکه صحیح و زنده و دو بازو هم قوت دارم و کثیر الاعوان بوده باشم بخدا قسم اگر تنها
و بی یار و معین باشم او را نمیدهم تا بمیرم نزد او پس مسلم ابن عمرو باو قسم میداد او میگفت بخدا او را نمیدهم پس ابن زیاد امر شنید

گفت

گفت او را پیش من آرید پس او را پیش آوردند گفت باید مسلم را نزد من بیاوری یا گردنت را میزنم هانی گفت در آن وقت بارقه جدال بد
اطراف خانه تو بسیار میشود ابن زیاد گفت وای بر تو آیا بارقه مرا میترسانی و هانی گمان میکرد که عشیره و اقوام او منع میکنند
بعد گفت او را نزد من آورید پس او را نزدیک آوردند چوب بر رو و پیشانی و بینی او میزد تا بینی او شکست و خون جاری شد حتی
چوب شکست و هانی دست بقائمه تیغ یکی از اعوان و خدام برده خادم او را گرفته مانع شد و گفت خارجی بودی و در پیش ما بتحقیق حلال
بر ما خون تو پس کشیدند او را و بخانه داخل نموده در را بستند ابن زیاد گفت حافظ برای او بگذارید حافظ گذاشتند و در منتخب است ابن زیاد
غضبناک گردید بچوبی که در دستش بود او را زد و هانی به تیغی که داشت او را زده و لباسهای او را قطع کرده مجروح ساخت پس معقل خود را میان
ایشان انداخت روی او را بتیغ پاره نمود و هانی به یمین و یسار تیغ میزد و مردی از قوم میکشت و میگفت بخدا هرگاه پای من در بالای طفلی از اطفال اهل بیت
بوده باشد پای خود را برنمیدارم حتی پایم قطع شود پس بر او ریختند و او را دستگیر کردند و در ارشاد است که ابن اسماء خارجه ایستاده گفت ای مکار
امر کردی که او را نزد تو بیاوریم تا آوردیم نزد تو روی او را شکستی و خونش را بر محاسن او جاری نمودی و قصد کردی که او را بقتل رسانی پس عبیدالله
با او گفت تو اینجا هستی امر کرد حلق نیزه بر سینه او زدند [illegible] اضطراب انداخت در گوشه نشانیدند پس محمد ابن اشعث گفت ما راضی هستیم با آنچه امیر پسندد از
خیر و شر زیرا که امیر ادب کننده است و بعمرو ابن حجاج رسید که هانی کشته شد با قبیله مذحج آمده قصر را احاطه کردند با جمع بسیار بعد ندا کردند که
من عمرو ابن حجاجم و اینها سواران مذحج اند اطاعت را از خود خلع نکردیم و از جماعت جدا نشدیم [illegible] رسیده بود که صاحب ایشان کشته شده
و این امر عظیم بر ایشان گران آمد پس عبیدالله ابن زیاد گفت اینها سواران مذحج اند که در باب قصر ایستاده اند شریح قاضی را گفت داخل شو بر صاحب ایشان نظر کن و
بعد خارج شده بایشان خبر ده که صاحب شما زنده است پس شریح داخل شد و نظر کرد و هانی همینکه شریح را دید گفت ای خدا یا مسلمین هلاک شده اند
کجاست اهل دین و بصره در حالتیکه خون بمحاسنش جاری میشد ناگاه شنید فریاد را در باب قصر گفت گمان میکنم که این اصوات و فریاد مذحج
و شیعه من بوده باشد که هرگاه ده نفر بر من داخل شود مرا خلاص نمایند وقتیکه شریح کلام او را شنید آمد بسوی ایشان و گفت وقتیکه کلام شما در خصوص
صاحب خود تان باو رسید مرا امر کرد که نزد صاحب شما بروم پس رفتم و نظر کردم و مرا امر کرد که بشما خبر دهم او زنده است و آنچه بشما
رسیده از قتل او باطل است پس عمرو ابن حجاج و همراهانش گفتند حال که او کشته نشده الحمدلله بعد مراجعت کردند پس عبیدالله ابن زیاد بیرون
آمد و بمنبر رفت و با او بود اشراف مردم و اعوان و حشم او بعد گفت ای گروه مردم اعتصام نمایید بطاعت خدا و ائمه خود تان و متفرق
نشوید تا هلاک شوید و ذلیل باشید کشته شوید و جفا کنید محروم شوید بدرستیکه برادر تو آنکسی است که راست گوید بتو و بتحقیق عذر [illegible] قطع شده
کسیکه [illegible] هنوز از منبر فرود نیامده بود که داخل شدند بمسجد نظاره کنندگان از ارباب [illegible] در حالتیکه شدت میدویدند و میگفتند
بتحقیق آمد مسلم ابن عقیل پس عبیدالله بسرعت داخل قصر شد بخبر ناگاه [illegible] رسید [illegible] و در قصر را بست
عبدالله ابن حازم گفت که من بخدا قسم رسول ابن عقیل بودم بسوی قصر تا ببینم آنچه بهانی میکنند وقتیکه او را زدند و حبس کردند با اسب خود سوار
شدم و بودم اول اهل خانه که بمسلم ابن عقیل داخل شدم بخبر ناگاه دیدم زنان [illegible] از قبیله مراد که اجتماع نموده بودند ندبه میکردند و اعبرتاه و یا ثکلاه
داخل شدم بمسلم ابن عقیل و خبر دادم باو پس امر نمود مرا که ندا نمایم در میان اصحابش در حالتیکه مملو شده بود از آنها خانه هائیکه در اطراف
او بودند و چهار هزار نفر بودند پس گفت بمنادی خود که ندا کن یا منصور امت ندا کردم و ندا کرد اهل کوفه با یکدیگر پس مسلم [illegible]
بست [illegible] مسجد [illegible] و مردم یکدیگر را ندا میکردند و اجتماع نمودند پس توقف نکردیم مگر زمان قلیلی تا مسجد و بازار
مملو شد از مردم و ایستادند تا شام شد پس تنگ شد بعبیدالله امر او و اکثر عمل او این بود که باب قصر را محکم نماید و نبود در قصر
مگر سی نفر مرد از اعوان و بیست مرد از اشراف مردم و اهل بیت و خاصه او و کسیکه از اشراف مردم از او دور بود نزد او آمدند از جانب
بابیکه [illegible] در رومیین واقع گشته بود و کسانیکه در قصر با ابن زیاد بودند نظر میکردند بسوی ایشان و ایشان آنها را بسنگ میزدند و فحش
میگفتند و نسبت به عبیدالله و پدر او میدادند پس ابن زیاد کثیر ابن شهاب را خواند و او را امر کرد که بیرون رود در میان کسانیکه او را
اطاعت کرده بودند از قبیله مذحج و برود در کوفه مردم را از پسر عقیل رو گردان نماید و ایشان را بترساند از حرب و عقوبت سلطان و امر کرد
محمد ابن اشعث را که خارج شود در میان آنکه او را اطاعت کرده بودند از قبیله کنده و حضرموت علم امان بلند نماید برای کسیکه بیاید
و مثل این گفت بقعقاع ذهلی و شبث ابن ربعی تمیمی و حجار ابن ابجر سلمی و شمر ابن ذی الجوشن عامری و باقی اشراف مردم نزد او نشستند پس
کثیر ابن شهاب خارج شد و مردم را از پسر عقیل رو گردان میکرد و بیرون رفت محمد ابن اشعث حتی ایستاد نزد خانه های بنی عماره پس پسر
عقیل عبدالرحمن ابن شریح شبامی را از مسجد نزد محمد ابن اشعث فرستاد وقتیکه محمد ابن اشعث دید کثرت کسانی را که نزد او میآمدند از مکان خود

کناره جوئی نمود و محمد بن اشعث و کثیر بن شهاب و قعقاع ابن سور ذهلی و شبث بن ربعی دور میکردند مردم را از پسر عقیل و میترسانیدند ایشانرا از سلطان حتی نزد
ایشان جمع شد عده کثیری از قوم ایشان و غیره پس آمدند نزد ابن زیاد از جانب دار رومیین و داخل شدند قوم با آنها پس او گفت کثیر ابن شهاب خدا
اصلاح کند امیر را با تو جمع کثیری از اشراف ناس در قصر هستند از اعوان و اهل بیت تو با ما خارج شو بسوی ایشان عبیدالله از این امر اباء نمود
و لوائی بشبث ابن ربعی داد و بیرون کرد او را و مردم با مسلم ابن عقیل بودند تا وقت شام و امر ایشان شدید بود عبیدالله بسوی اشراف آدم فرستاد
و آنها را جمع کرد بعد نظر کردند بر مردم و امیدوار کردند اهل طاعت را بزیاده و کرامت و ترسانیدند اهل معصیت را از حرمان و عقوبت و خبر دادند
مردم را برسیدن لشکر از شام بسوی ایشان و کثیر ابن شهاب تکلم میکرد تا غروب آفتاب پس گفت ایها الناس لاحق شوید باهل خود تان و بسوی شر
تعجیل مکنید و قتل از بنفس خود اظهار ننمائید این است که لشکر امیر المؤمنین یزید میاید و امیر عهد کرده که هرگاه شما در حرب او قائم باشید و متفرق نشوید
تا شام خود تان ذریه و اولاد شما را از عطا محروم نماید و متفرق نماید ارتش شما را که با او بمقام مقاتله آمده بصحراهای شام و اخذ نماید صحیح را بسبب
سقیم و شاهد را بسبب غایب حتی تا نگذارد از اهل معصیت مگر اینکه بچشاند باو وزر آنچه را که دستهای ایشان جنایت زده و اشراف مثل این
کلام تکلم نمودند وقتیکه مردم قول ایشانرا شنیدند شروع کردند بمتفرق شدن زن میآمد نزد پسر و برادرش میگفت که مردم بازگشتند و حال آنکه
از تو کفایت میکردند و میآمد مرد بسوی پسر و برادرش میگفت که فردا اهل شام میآیند در حرب و شر ایشان چه خواهی کرد برگرد و میبرد او را پس
متفرق شدند حتی شام کرد پسر عقیل و نماز مغرب را خواند و نبود با او مگر سی نفر در مسجد وقتیکه شام کرد و دید نیست با او مگر سی نفر خارج شد در حالتیکه
متوجه بود بطرف ابواب کنده و نرسید کنده مگر با او بود ده نفر بعد از کنده بیرون شد دید کسی همراه او نیست که دلالت بطریق و منزل نماید
و کسی را ندید که بنفس خود با او مواسات نماید هرگاه دشمنی با او عارض شود پس رفت بطریق خود در حالتیکه در کوچهای کوفه بیمین و یسار می
نگریست و نمیدانست بکجا برود حتی خارج شد بسوی خانهای بنی جبله از کنده رفت تا رسید بدر زنی که او را طوعه میگفتند کنیز اشعث ابن قیس بود
که او را آزاد کرده و اسید حضرمی تزویج نموده بود و یک پسری از او بوجود آمده و نام او را بلال گذاشته بودند بلال با مردم بیرون رفته بود
و مادرش ایستاده انتظار او میکشید مسلم ابن عقیل باو سلام داد رد جواب کرد مسلم بآن زن گفت یا امة الله مرا سیراب کن آبش داد مسلم
نشست آن زن ظرف آب را بخانه برد بعد بیرون آمد گفت یا عبد الله آیا آب نخوردی گفت بلی خوردم گفت برو نزد اهل خود مسلم ساکت شد
بعد تکرار نمود و باز مسلم ساکت شد در مرتبه سیم گفت سبحان الله برخیز و راه خود در پیش گیر که نشستن تو دم در من صلاح نیست و حلال نمیکنم
پس ایستاد و گفت یا امة الله مرا در این شهر منزلی نیست عشیره و قوم ندارم آیا ترا در بارهٔ من اجر و احسانی است که من بعد عوض او را شاید بتو
برسانم گفت یا عبد الله این چه حرفست گفت من مسلم ابن عقیلم این قوم مرا دروغ گفته و فریب داده و من خروج نمودند عرض کرد تو مسلمی فرمود بلی
گفت داخل شو پس داخل شد به بیتی در خانه او که غیر از بیتی بود که آن زن در آن سکنی داشت و آن او طاقرا فرش نمود و شام آورد که میل نماید
شام نخورد آن قدر بگذشت که پسرش آمد دید مادرش را بسیار تردد مینماید بر آن منزل گفت تردد تو باین بیت مرا بشک میاندازد
گفت ای پسر از این درگذر گفت بخدا خبر ده مرا گفت برو بکار خود و سؤال مکن چیزی را پسرش اصرار کرد گفت ای پسر خبر میدهم چیزی را که
من بتو خبر میدهم گفت نعم گفت قسم یاد کن که اظهار نکنی پس قسم یاد کرد که خبر نه دهد آن زن خبر داد که مسلم در خانه است آن پسر خوابید
و ساکت شد و در سحر آورده وقتیکه صبح طلوع کرد آن زن آب آورد مسلم که وضو بگیرد گفت ای مولا در این شب ندیدم که بخوابی
پس باو گفت بدان که جزئی خوابیدم و در خواب دیدم عمم خود امیر المؤمنین را که میفرمود العجل العجل یعنی تعجیل و سرعت کن بسوی ما
و ظن میکنم که این آخر روزهای من باشد از دنیا و در ارشاد ذکر کرده وقتیکه مردم از نزد مسلم ابن عقیل متفرق گشته زمان طویلی بر ابن زیاد
گذشت که نشنید صدای اصحاب پسر عقیل را چنانکه قبل از این بود پس باصحاب خود گفت مشرف شوید و نظر نمائید آیا می بینید از آنها
کسیرا مشرف شده ندیدند احدیرا گفت نظر نمائید شاید ایشان در تحت ظلال باشند و از برای شما کمین نموده باشند پس برداشتند تختهای
مسجد را و شعلهای آتش را که در دست ایشان بود پائین میآوردند و نظر میکردند بعضی اوقات بایشان روشنی میداد بعضی اوقات
نمیداد چنانکه اراده مینمودند پس قندیلها را که آتش کرده بودند پائین آوردند حتی بزمین مشرف شد نعلها در اول و وسط و آخر
ظلال مینمودند حتی در سایه که منبر در آن واقع گشته بود کردند ندیدند چیزی را با بن زیاد خبر دادند که قوم متفرق گشته اند پس در منزل خود را
که در مسجد بود گشاده داخل مسجد شد و بالای منبر رفت و اصحابش با او بیرون آمدند پس امر کرد با ایشان نشستند پیش از نماز خفتن و عمرو
ابن نافع را امر کرد ندا کرد که من امان خود را برداشتم از مردی که از اعوان و عرفاء و رؤسای ایشان و جماعت مقاتلین باشد
و نماز خفتن را در غیر مسجد بگذارد پس ساعتی نگذشت که مسجد مملو گشت بعد از آن امر کرد منادی خود را که اقامهٔ نماز بگوید و حافظ را

دم را

در عقب خود گذاشت و امر کرد ایشانرا بحفظ او که نگذارند احدی برا او وارد شود و چون ملاحظه نماید و نمازرا با خلق ادا کرد بعد بالای منبر رفت و بر خدا
حمد و ثنا نمود و بعد از آن گفت پسر عقیل سفیه و جاهل است از خلاف عداوت آورد آنچه را که دیدید پس من از آن خدا را بری دانستم از مردیکه مسلم را در خانهٔ
او بیابیم و هر کسیکه او را بیاورد برای او دیهٔ او برسید از خدا ای بندگان خدا اطاعت و بیعت خود را بر خود لازم دارید و بر ضرر
نفسهای خود تان راه مدهید ای حصین ابن نمیر مادرت در عزایت نشیند اگر ضایع شود در کوچه از کوچهای کوفه تا مسلم خارج شود و او را نزد
من نیاوری حکم کردم بر خانه های اهل کوفه پس قراول و حافظ بر کوفه و خانهای اهل کوفه بفرست و صبح کن فردا و خانه ها و میان آنها را تفحص
و جستجو کن تا مسلم را بمن بیاوری و حصین ابن نمیر با اعوان خود بود و داو از قبیلهٔ بنی تمیم بود بعد از آن ابن زیاد بقصر داخل شد و عمرو ابن حریث
علمی داد و او را خلیفهٔ امیر کرد و چونکه صبح کرد ابن زیاد در مجلس خود نشست و خلق را اذن داد پس بر او داخل شدند و محمد ابن اشعث
متوجه شد و گفت مرحبا بکسی که ولایت و امارهٔ ایشان مغشوش نمیشود بعد ابن زیاد او را نزد خود نشانید و صبح کرد پسر آن زن آمد نزد
عبد الرحمن ابن محمد ابن اشعث و خبر داد از مکان دادن ما در خود مسلم ابن عقیل را پس عبد الرحمن نزد پدرش آمد و او نزد ابن زیاد بود و با پدرش نجوی کرد ابن زیاد
بگوی او فهمید و گفت برخیز و الآن مسلم را بیاور و فرستاد با او قوم را زیرا دانسته بود که جمیع قوم خوش نمیگیرند که مسلم ابن عقیل در میان ایشان گرفتار
گرفتار شود و فرستاد با او عبید الله ابن عباس سلمی را در میان هفتاد مرد از قیس حتی آمدند بخانه که مسلم بود و در امالی صدوق بسند خود
از ابن عباس روایت میکند که حضرت علی به رسول خدا عرض کرد یا رسول الله تو دوست میداری عقیل را گفت بلی بخدا قسم دوست میدارم او را دو
دوستی یکی بجهت خود دوستی و دیگری از برای دوست داشتن ابو طالب او را و بدرستیکه پسر او در محبت پسرت کشته میشود و چشمهای مومنین بر او میگرید
و اشک جاری مینمایند و بر او صلوات میفرستند ملائکه مقربین بعد از آن رسول خدا گریه کرد حتی اشک چشمش بر سینه جاری شد بعد از آن گفت بخدا
شکایت مینمایم از آنچه با اولاد من میرسد بعد از من و در بعض کتب مناقب مسند از روایت شده از عمرو ابن دینار گفت فرستاد حسین ابن علی
مسلم ابن عقیل را بکوفه و مثل شیر بود عمرو و غیر او گفته قوتش بقدری بود که بدست خود مرد را میگرفت و بر بام میانداخت ابو مخنف گفته و قتیکه غلام
صبح کرد آنخانه بسرعت بیرون رفت و سعی میکرد تا خود را بدار الاماره برساند و منع میکرد او را نصیحه النصیحه پس مادرش بیرون آمد که نزد حضرت
ابن زیاد بود و با و گفت ای پسر چه نصیحت آورده گفت ای امیر مادرم دشمنانرا در خانه پناه میدهد بدرستیکه در نزد او است مسلم ابن عقیل پس ابن عبید الله
شنید و گفت این جوان چه میگوید گفت میگوید که مسلم در خانه منست پس ابن زیاد ایستاد و طوقی از طلای احمر بگردنش انداخت و او را بر اسب
خوش رفتار سوار کرد و محمد ابن اشعث را خواند و با پانصد سوار با و ضم کرد و گفت برو با این جوان بمنزل او و مسلم ابن عقیل را گرفته پیش من آر یا سرش
یا او بکش ابو مخنف گفت چون آن صدای اسبها و سمهای آنها را شنید نزد مسلم آمد و او در بستر دراز بود پس با و گفت ای پدر زره و لباس حرب
مرا بیاور و اسبهای او را آورد و میان خود را بسته و لباس حرب را پوشید و آن عجوزه با او نظر میکرد و گفت ای نور چشمم من ترا می بینم برای مرگ مهیا
شده این ابد نمیشود گفت ای مادر میترسم بمن هجوم آرند در حالتیکه در خانه توام و مرا در جولان وسعتی نباشد و مرا بکشند گفت ای سید بخدا
هرگاه ترا بکشند من خود را میکشم روح من فدای تو باد بعد از آن قصد نمود بر در و او را گرفتند در حالتیکه با سواران ملاقات مینمود و موی بینیش از
میان لبهایش بیرون میشد و مقاتله میکرد تا اینکه یکصد و پنجاه سوار کشت و باقی رو بهزیمت نهادند از پیش روی او و آن عجوزه در پشت بام
او را دید و حریص بر قتال مینمود و قتیکه پسر اشعث دید آنچه را با ایشان کرد و هزیمت اصحاب خود را مشاهده نمود نزد پسر زیاد آدم فرستاد که مرا
با سواره و پیاده دریاب تا اینکه فرستاد پسر زیاد بسوی او پانصد نفر سوار و در منتخب خواند پسر زیاد محمد ابن اشعث که نزد او ضم کرد با و
سواره و پانصد نفر پیاده را و امر نمود که بسوی مسلم بروند پس پسر اشعث روانه شد تا رسید بخانه که مسلم در آن بود و قتیکه آن زن صدای اسبها
و سمهای آنها را شنید نزد مسلم آمده و او در بستر دراز بود پس زره خود را پوشید و میان خود را بست و چشمهای خود را سرمه کشید و آن زن گفت ترا می بینم
که مهیای مرگ شده با و گفت این قوم غیر از من کسی را طلب نمیکنند و میترسم در خانهٔ من هجوم آورند و برای من وسعت و محل جولان نباشد بعد از آن
بیرون شد بسوی قوم و در مناقب است حمله کرد بر ایشان در حالتیکه میگفت این مرگست وای بر تو بجه جواهی کرد شک نیست که کاسهٔ مرگرا
نوشش خواهی کرد پس صبر کن برای امر خدای عز و جل حکم قضای الهی در میان خلق شایع و آشکار است پس چهل و یکنفر مرد از ایشانرا بقتل رسانید
و در منتخب است که قتال عظیمی با ایشان نمود حتی خلق کثیری از ایشان کشت و قتیکه پسر اشعث این را دید آدم بسوی پسر زیاد فرستاد و طلب معین نمود
با سواره و پیاده فرستاد بسوی او و گفت مادرت در عزایت نشیند یک نفر از شما اینقدر بکشد پس چگونه میشود اگر ترا بجنگ کسی بفرستم
که قوه او از این بیشتر است یعنی حسین ابن علی جواب فرستاد با و تو خیال میکنی مرا بسوی بقالی از بقالهای کوفه یا بسوی ارذلی از اراذل حیره
فرستاده بدرستیکه مرا بسوی تیغی از تیغهای آل محمد ابن عبد الله فرستاده و قتیکه این جواب به پسر زیاد رسید او را عتاب کرد بسیار و گرد

وقتیکه مسلم اینرا دید رجوع بجنگ کرد و مهیا شد و بر ایشان حمله نمود و جمعی کثیری از ایشانرا بقتل رسانید از کثرت زخم تیر بدنش مثل خار پشت گردید ابن زیاد 214
آدم فرستاد به پسر اشعث نزد پسر زیاد و طلب مدد نمود و او مدد فرستاد و بایشان گفت وای بر شما او را امان دهید و الا کشتار را فانی
میکند و در ارشاد است که او و بکر ابن حمران احمری بهم دیگر رسیدند پس بکر ابن حمران تیغی بر دهان جناب مسلم زد که لب بالای او را قطع نموده و به
پایین او رسیده دندانهای پیشین او را انداخت و مسلم یکضربت منکره بر سر او زد و ضربت دیگر بر کتفش زد نزدیک شد از آن ضربت بکشش برسد وقتیکه
اینحالت را دیدند آمده بپشت بامها و بالا نظر میکردند و سنگ او را میزدند و دسته های نی را آتش زده بجانب او میانداختند وقتیکه اینحالت را
ملاحظه نمود بطرف ایشان خارج شد در حالتیکه شمشیر خود را کشیده بود و پیش محمد ابن اشعث گفت برای تو امان دادیم نفس خود را مکش و او بایشان
دعوا میکرد و میگفت قسم یاد کرده ام مقتول نشوم مگر در حالتیکه آزادم اگرچه مرگ را چیز ناخوش میدانم و می بینم که آب سرد را با آب گرم و تلخ ممزوج مینماید
رجوع کرد شعاع آفتاب مستقر گردید جمیع مردم در روزی شر را ملاقات خواهد کرد میترسم مرا دروغ گویند یا فریب دهند پس محمد ابن اشعث باو گفت
که ترا دروغ نمیگویند فریب نمیدهند خوف مکن قوم پسر عم تو اند ترا نخواهند کشت و ضرر بحالت نمیرسانند و آنقدر سنگ باو زده بودند که سنگین شده بود
از حرکت و از قتال عاجز گشته و مشرف بهلاک شده پشت خود را بآن خانه تکیه داده پسر اشعث دوباره گفت امانست برای تو فرمود امانت
انفسها پس رو بقوم کرد با محمد ابن اشعث بودند گفتند برای من امانست گفتند بلی مگر عبید الله عباس سلمی زیرا که او گفت در این خصوص برای من
نه ناقه است و نه جمل و دو شد بعض من در این خصوص حرفی نمیگویم پس مسلم گفت هرگاه مرا مطیع جمیع نمایید دست خود را روی دست شما میگذارم
و در منتخب که بعد از مشاهده آنچه از او دیدند گفت اکر دند او را بامان ایشانرا گفت امان برای شما نیست ای دشمنان خدا و رسول خدا بعد از آن
ایشان حمله نمود و مقاتله سخت نمود ایشان با وحیله کرده گودال چاهی عمیق برای او در وسط راه حفر کردند و سر آنرا خاک و گل پوشیدند بعد از
پیش روی او گریختند تا در آنچاه افتاد و باو احاطه کردند پسر اشعث یکضربت بر محاسن رویش زد تیغ در اول از بینی و گوشهای حسنش
گرفته تا دندانهای او را از دهنش برید تا او را معلول کرده و اسیرش نمودند و در ارشاد است استری آوردند او را سوار کردند و باطراف او
جمع شده تیغ او را کشیدند گویا در انوقت از نفس خود مایوس گشته و از چشمهایش اشک جاری نمود بعد از آن فرمود این اول حیله است محمد ابن
اشعث گفت امید دارم که برای تو باکی نباشد گفت این نیست مگر امید کی رفت امان شما انا لله و انا الیه راجعون و گریه کرد پس عبید الله
ابن عباس سلمی باو گفت بدرستی هر که طلب نماید مثل چیزی را که تو طلب نمائی اگر رسد باو مثل آنچیزیکه بتو رسید گریه نمیکند پس گفت بخدا قسم من از
برای نفس خود گریه نمیکنم و از کشته شدنم غمناک نیستم ولکن گریه من از برای اهل خود است که رو کرده اند باین شهر یعنی گریه من برای حسین و اطفال او است
و در کافی از صادق علیه السلام روایت کرده که بدرستیکه اشعث ابن قیس شریک شد در خون امیر المومنین ع و دخترش جعده امام حسن ع را زهر داد و محمد پسر او
شریک شد در خون حسین ع گفته اند اشعث کندی است در کوفه ساکن بود و مرتد شد بعد از رسول خدا ص در رده اهل یسر او بوبکر همشیره
خود را باو تزویج نمود و همشیره اش کور بود پس تولد نمود برای او محمد و او بود از اصحاب امیر المومنین ع و با او بود در صفین و با معویه دغا
کرد بعد از آن مرتد شد و رئیس خوارج گردید و در میان ایشان کشته شد و دخترش جعده که اسم او اسماء بود و حکایت او با امام حسن ع مشهور است
و پسرش محمد آن بود که در کوفه با مسلم ابن عقیل مقاتله کرد بعد از آن با حسین ع و این آخر آنست که در کافی نقل شده بعد رو نمود بمحمد ابن اشعث و گفت
یا عبد الله بخدا قسم ترا می بینم که از امان من عاجز هستی آیا در نزد تو چیزی هست قدرت داری بر اینکه از قول من کسیرا خدمت حسین ع بفرستی و خبر
دهد باو آنچه من واقع گشته زیرا که او امروز یا فردا با اهل بیت خود خارج شده و بسوی شما میاید و بگوید که پسر عقیل مرا بسوی تو فرستاده
و خود در دست قوم اسیر است صلاح نمی بیند که بیایی و مقتول شوی و اهل کوفه ترا فریب میدهند زیرا که ایشان اصحاب پدر تو بودند
که پدرت آرزو مینمود فراق ایشانرا بموت یا بقتل بدرستیکه اهل کوفه بتو دروغ گفتند و از برای دروغگو رایی نمیباشد پس پسر اشعث
گفت بخدا قسم اینرا میکنم و با بن زیاد خبر میدهم که او را امان داده ام و پسر اشعث با پسر عقیل بدر قصر آمد و اذن خواست اذن دادند
داخل شد بر عبید الله و خبر پسر عقیل را باو گفت با ضربت زدن و امان دادنش پس عبید الله باو گفت ترا با امان چکار بود مگر ما ترا فرستاده
بودیم که او را امان دهی بلکه فرستاده بودیم که او را نزد ما بیاوری پس پسر اشعث ساکت شد و مسلم را تا در قصر آوردند در حالتیکه
عطش باو غلبه کرده بود و در منتخب دو روز بود که آب نیاشامیده بود و در ارشاد در باب قصر مردمانی نشسته و منتظر اذن بودند
از جمله آنها بود عمارة ابن عقبه ابن ابی معیط و عمرو ابن حریث و مسلم ابن عمرو و کثیر ابن شهاب ناگاه دید کاسه پر از آب سرد در گذاشته
شده مسلم فرمود که مرا از این آب سیراب کنید مسلم ابن عمرو باو گفت آیا می بینی که چه سرد است بخدا قسم از آن قطره نخواهی چشید تا در
آتش جهنم از حمیم او بنوشی پس پسر عقیل گفت وای بر تو کیستی گفت من آنکسم که حق را شناخت در وقتیکه تو او را انکار کردی و بر امام خود

نصیحت داد وقتیکه تو او را خیانت ورزیدی و اطاعت کرد او را وقتیکه تو معصیت او نمودی و خلاف کردی و من مسلم ابن عمرو باهلی استم پسر عقیل ۲۱۵
با و گفت برای مادرت باشد ناله و فریاد چه چیز ترا بجفا و غلظت آورد و قسی کرد قلب ترا تو ای پسر باهله اولی هستی بحمیم و مخلد بودن در آتش جحیم از من بعد از آن
نشست و بدیوار تکیه نمود و عمرو ابن حریث غلام خود را فرستاد و کوزه آورد که در بالای آن مندیلی بود و قدحی آب در آن ریخته بود
هرچه خواست بنوشد قدح از خون دهان او ملوث شده نتوانست بنوشد یکدفعه یا دو دفعه این کار را کرد در دفعه ثالثه خواست که بنوشد دندانهایش
در قدح ریخته شد پس گفت الحمد لله اگر برمن روزی میشد میخوردم و آمد رسول پسر زیاد امر کرد که او را نزد ابن زیاد آورند وقتیکه داخل شد بر او سلام
نداد و در منتخب پس قوم او گفت سلام ده بامیر گفت السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی و اطاع الملک الاعلی یعنی سلام بر کسی باشد
که تابع هدایت باشد و از عواقب هلاکت بترسد و اطاعت نماید بر پادشاه بزرگ و اعلی ابن زیاد خندید و با و گفت بعضی از آنها آیا نمیبینی
که امیر بر تو میخندد پس چرا سلام نمیدهی او را پاسبان مسلم گفت بخدا قسم مرا امیری نیست غیر از حسین کسی که باو سلام بدهم که از مرگ بترسد
و لله در من قال اصبر لکل مصیبة و تجلد و اعلم بان المرء غیر مخلد و اذا ذکرت مصیبة تشجی بها فاذکر مصیبة آل محمد و اصبر کما صبر الکرام فانها نوب
تنوب الیوم تکشف فی غد یعنی از برای هر مصیبت صبر کن و بدانکه مرد مخلد نیست در دنیا و هرگاه یاد کردی مصیبتی را که با آن غمگین میشوی پس یاد کن
مصیبت آل محمد را و صبر کن چنانچه کرام صبر کردند زیرا که آن مصیبت نوبتی دارد امروز نوبت او است فردا زائل میشود بعد از آن ابن زیاد گفت
برابر است خواه سلام دهی یا ندهی ترا خواهم کشت و در ارشاد ابن زیاد گفت قسم بجان خود البته مرا خواهند کشت گفت
چنین است گفت بلی فرمود بگذار وصیت نمایم بعضی از قوم خود گفت بکن مسلم نظر کرد باهل مجلس عبید الله در میان ایشان بود عمر ابن سعد
ابی وقاص پس گفت ای عمر در میان من و تو قرابتی هست و مرا بتو حاجتی است و واجب است بر تو بر آوردن آن و او پنهان است عمر امتناع
از شنیدن ابن زیاد گفت چرا امتناع میکنی از اینکه نظر نمائی بحاجت پسر عم خود پس عمر برخاست و آمد نزد مسلم در مکانیکه عبید الله ایشان را میدید و در منتخب
که گفت اول وصیت من این است شهادت میدهم بر اینکه غیر از خدای یگانه خدائی نیست و محمد رسول خدا و علی ولی الله و وصی و خلیفه رسول خدا است در میان امت او
ثانیا زره مرا بعد از من بفروشی و ادا نمائی از من هفتصد درهم را از اینکه بر این شهر وارد شدم قرض کرده ام ثالثا بنویسی بر سید من حسین که برگردد
و بشهر ما نیاید زیرا که میرسد باو آنچه بمن رسیده تحقیق بمن رسیده است که او با اهل و اولاد خود متوجه کوفه شده و در ارشاد از اینکه مرا کشتند بدن
مرا از ابن زیاد بگیر و دفن کن عمر گفت ایها الامیر پسر عقیل چنین میگوید ابن زیاد گفت بدرستیکه خیانت نمیکند بتو امین ولی تو خائن را امین کردی
در خصوص مال تو با و رجوع نداریم هر طور دلت میخواهد بکن و اما جسد او بعد از اینکه بقتلش رسانیدیم باک نداریم از چیزیکه با او میکنند و اما حسین پس او را
اراده نخواهیم کرد اگر او ما را اراده نکند و در منتخب است که عمر ابن سعد بمسلم گفت آنچه ذکر کردی از شهادتین ما هم باو شهادت میدهیم و اما آنچه
گفتی از فروختن زره و ادای دین آن باختیار ما است اگر خواهیم ادا میکنیم و الا فلا و اما آنچه گفتی از امر حسین لابد خواهد آمد با و بشربت مرگ را خواهیم
چشانید جرعه بعد از جرعه بعد از آن ابن زیاد اینها را شنید و گفت قبیح کرد خدا دوری ترا او در پنهان سر خود را بتو گفت تو آن را آشکار نمودی
پس مسلم و بجز حسین غیر از تو کسی و در ملهوف است که ابن زیاد گفت ای عاق و ای شاق خروج کردی بر امام خود و عصای مسلمین را شکستی و فتنه را
بر پا نمودی مسلم گفت دروغ گفتی ای ابن زیاد و لعنت کرده شدی عصای مسلمین را معاویه شکست و پسرش یزید و فتنه را در امت بر پا کردی تو و پدرت
زیاد ابن عبید غلام بنی علاج از طائفه ثقیف و من امیدوارم که خدا شهادت را بمن روزی کرده باشد در دست بدترین خلق خود راوی گوید
ابن زیاد گفت آیا ظن داری برای خود از امر چیزی گفت بخدا قسم ظن نیست بلکه یقین است و در ارشاد است که ابن زیاد گفت ای پسر عقیل آمدی
میان مردم در حالتیکه ایشان جمیع بودند و در میان ایشان تفرقه انداختی حمل و وادار نمودی بعض ایشان را بر بعضی گفت چنین نیست من برای
این نیامدم ولیکن اهل شهر زعم میکنند که پدرت خیار ایشان را کشت و خون آنها را ریخت و کرد در میان ایشان عمل کسری آمدیم تا امر نمائیم
بعدالت و دعوت کنیم بحکم کتاب پس ابن زیاد گفت تو با اینها چکار داری ای فاسق چرا تو عمل نکنی در میان ایشان این را زیرا که تو در مدینه
شراب میخوردی مسلم گفت بخدا قسم که صدق نمیگوئی و بدون علم تکلم مینمائی و نیستم چنانچه ذکر کردی و تو سزاوارتری بشراب خوردن از
من و اولی هستی و کسیکه حریص شده در خونهای مسلمین میکشد نفسی را که خدا کشتن او را حرام کرده و میریزد خون حرام را بسبب غضب و عداوت
و لهو و لعب مینماید گویا که چیزی نکرده پس ابن زیاد گفت ای فاسق بدرستیکه نفس تو ترا امیدوار کرد بچیزیکه حایل گشته خدا میان تو و او
و خدا ترا باین امر اهل ندیده مسلم گفت هرگاه ما اهل او نباشیم پس اهل کیست ابن زیاد گفت امیر المؤمنین یزید مسلم گفت الحمد لله علی کل
حال راضی شدم بخدا از جهة حکم میان ما و شما ابن زیاد گفت خدا مرا هلاک کند اگر نکشم ترا بکشتنی که احدی در اسلام از خلق کشته باشد
مثل آن مسلم گفت تو سزاوارتری که در اسلام احداث نمائی چیزی را که در آن نبود زیرا که تو ترک نخواهی کرد بد کشتن و قبح مثله کردن

دست طلب بیعت و اطاعت غلبه کرد و نزد پس ابن زیاد متوجه شد و حسین و علی و عقیل و او را فحش داده سب میکرد و در ملهوف است که مسلم با و گفت ۱۴
تو و پدرت سزاوارتر به شتم و سب حکم نما آنچه خواهی کرد ای دشمن خدا و در بعضی روایت است که گردانید روی خود را بمدینه و گفت
السلام علیک یا ابن رسول الله آیا میدانی آنچه واقع شد به پسر عمت و در منتخب است که امر کرد او را ببالای قصر بردند و از آنجا پائین انداختند
در اینوقت مسلم بر فراق حسین گریه کرد و گفت جزی الله عنا قومنا شر جزاء شرار الموالی بل اعق و اظلم هم منعونا حقنا و تظاهروا علینا
وراموا ان تذل ذریتهم و غاروا علینا یبغون دمائنا فقتلهم الله العظیم لعظم و نحن بنو المختار لا شیئ مثلنا نبی صدوق اکرم و اکرم یعنی جزا دهد
خدا از ما قوم ما را شر آنچه را جزا و دوستدار غلامان را بدترین که عاق تر و ظالمتر باشند آن قوم ما منع کردند حق ما را و بیکدیگر معین شدند
در ضرر ما و قصد نمودند که ما را ذلیل و خوار نمایند و غارت آوردند با در حالتیکه خون ما را میریزند پس لعنت کند خدای بزرگ معظم ایشانرا
و ماییم پسران رسول مختار نیستیم مثل نیست که او است پیغمبر راستگو و کرم و معتزر ابو مخنف گفته از شعر او بعد از آنچه گذشت فقمت لوقعهم
باصارم حج و فرسانها و الخرقه نقدها آنچه در کتاب ابو مخنف است این است وقتیکه مسلم فارغ شد از شعر خود عمر ابن سعد بانگ زد وای
بر شما ببینید او را و او را در راه مهالک پس او را از بالای قصر بزیر انداختند و بوعده خود وفا نمود پس بقبیله مذحج رسید شعر او و ذکر او ایشانرا
همه سوار شده و قتال شدیدی نمودند تا سه روز و شب و مسلم و هانی را در بازارها میکشیدند مذحج غلبه کرده ایشانرا گرفته غسل داد
و نماز کرده و در مسجد کوفه ایشانرا دفن کردند و در ارشاد است که ابن زیاد گفت کجاست آنکه پسر عقیل را بشمشیر او سرش زند پس بکر ابن حمران
احمری را خواست و گفت برو بالای قصر و گردن او را بزن پس برد او را بالای قصر در حالتیکه تکبیر میگفت و استغفار میکرد و برسول خدا صلوات
میفرستاد و میگفت خدایا حکم کن میان ما و قوم که فریب دادند ما را و دروغ گفتند ما را خوار و ذلیل کردند و او را مشرف نمودند بموضعی
که او را امروز این میگویند پس گردن او را زده و جسد او را بسرش تابع نموده انداختند و در ملهوف است که بکر ابن حمران که سرش را
زده فرود آمد در حالتیکه مخوف و ترسان بود ابن زیاد گفت چه خبر است گفت ایها الامیر در وقتیکه او را میکشتم مردی دیدم سیاه و قبیح الوجه
برابر من در حالتیکه انگشت خود را بدندان گرفته یا آنکه گفت لب خود را خیلی ترسیدم که هرگز اینطور نترسیده بودم ابن زیاد گفت
در حالتیکه تو او را برای قتل بالای قصر میبردی چه میگفت گفت تکبیر و تهلیل و استغفار میکرد و وقتیکه بنزدیک شدم که او را بزنم گفت
پروردگارا حکم کن میان ما و قومیکه ما را فریب داده و تکذیب نمودند و بعد خوار و مخذول کردند پس با او گفتم حمد خدایرا که مرا بر تو
مسلط کرد و ضربتی با و زدم کارگر نشد پس با من گفت آیا کفایت نکرد بتو در خصوص ضربتی که از من نسبت بتو واقع شد از جهت وفا کردن تو ای
العبد ابن زیاد گفت در وقت مرگ فخر میکرد گفتم ضربت ثانیه با و زدم و کشتم و در منتخب که مسلم را از بالای قصر بزیر انداختند خدا
روحش را بسرعت باهل بهشت کرد و در ارشاد است که محمد ابن اشعث از جای برخواسته نزد عبید الله ابن زیاد آمد و با او در خصوص
هانی مکالمه کرد و گفت بدرستیکه تو منزلت هانی را در شهر و خانه او را در میان عشیره او میشناسی و بتحقیق قوم او دانسته اند که من و رفیقانم
او را نزد تو آورده ایم ترا قسم میدهم بخدا او را از این گذشت کن زیرا که من از عداوت اهل بصره و اهل و عیالتم پس با او وعده کرد
که گذشت نماید بعد او را آنچه واقع شد و در حال امر کرد که هانی را آورند پس گفت او را خارج نموده ببرید بازار گردنش را بزنید هانی را بیرون کردند
تا آوردند بمکانی از انبار که در آنجا گوسفند میفروختند در حالتیکه دستهایش را بسته بودند و میگفت وامذحجاه و لا مذحج لی الیوم یا مذحجاه کجایید
وقتیکه دید احدی او را یاری نمیکند دست خود را از بند کشید و گفت آیا عصا و کارد یا سنگ و استخوانی هست که مرد بان نفس خود را از بلا
خلاص نماید برا و هجوم آورده گرفته محکم بستند و در ملهوف است که با و گفتند گردن خود را دراز کن گفت بخدا قسم من در آن سخی نیستم و اعانت نمیکنم
شما را بر نفس خود پس غلام عبید الله که رشید نام داشت بشمشیرش زد و گشت و در ارشاد است که تیغ کارگر نشد هانی گفت مرجع بسوی
خدا است خدایا برحمت و بهشت تو امید دارم بعد از آن بضربت دیگر کشته شد و در مناقب است بعد از آن امر کرد که هانی و مسلم را
سرازیر مصلوب نمایند و در منتخب است که بعد از آن که هانی و مسلم را در بازارها میکشیدند پس خبر ایشان بمذحج رسید با اسبهای خود سوار شده
و با قوم قتال نموده ایشانرا از دست آنها گرفته غسل داده دفن نمودند و در منتخب نقل کرده چون مسلم و هانی را گرفته میکشیدند در میان
بازارها خبر ایشان بقبیله مذحج رسید سوار گشته با قوم قتال نمودند و نعش آنها را گرفته غسل داده و دفن کردند رحمت خدا بر ایشان و عذاب بر
قاتلان آنها باد تا روز قیامت و در ملهوف در شهادت مسلم و هانی اشعار عبد الله ابن زبیر را نقل کرده و بعضی نسبت آنها را
بفرزدق داده و بعضی نسبت آنها را بسلیمان ابن حنفی داده فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانئ فی السوق و
ابن عقیل الی بطل قد هشم السیف وجهه و آخر یهوی من طمار قتیل اصابهما فرخ البغی فاصبحا

احادیث

احادیث من یسری بکل سبیل　ترى جسدا قد غیر الموت لونه　ونضح دم قد سال کل مسیل　فتى کان احیى
من فتاة حییة　واقطع من ذی شفرتین صقیل　ایرکب اسماء الهمالیج آمنا　وقد طلبته مذحج بذحول　تطوف
مراد وکلهم　على رقبة من سائل ومسئول　فان انتم لم تثاروا　حاصل مضمون آنکه هرگاه نمیدانی که مرگ چه چیز است پس نظر نما
بسوی هانی و پسر عقیل در میان بازار و بسوی شجاعی که شکسته شمشیر استخوانهای رویش را و آن دیگری که از بالای بلندی کشته او را انداختند زنان
از این مصیبت را بایشان وارد ساخت و خبرهای ایشان بهمه جا منتشر گشت می بینی بدنی را که مرگ رنگ او را تغییر داده و چشمه خون از آنها را سیلاب داده
جوانمردی که از بهترین زنان قبیله خود متولد گشته او بشمشیرهای صیقل دار پاره پاره کردند آیا اسماء ابن خارجه با حالت امن بر کبها سوار میشود
در حالتیکه قبیله مذحج او را طلب مینمایند که قصاص نمایند و میگردند بدور او قبیله مراد که همه آنها در انتظار او میباشند و اگر چنانچه شما خون برادر
خود را نخواهید پس باشید از کسانیکه بکمتر قبیل راضی میشوند　و در ارشاد نقل کرده زمانیکه مسلم و هانی ابن عروه را کشتند عبید الله ابن زیاد
سر آنها را با هانی ابن ابی حیة و زبیر ابن اروح تمیمی بیزید فرستاده و بکاتب خود امر نمود که وقعه مسلم و هانی را بیزید بنویسد کاتب که عمرو ابن
نافع بود نامه طولانی نوشت و اول کسیکه در کتابت طول داد او بود و چون عبید الله بوی نظر نمود ناخوش داشت و گفت چه چیز است این
تطویل و زیادی کلام بنویس اما بعد حمد خدا را که حق امیر المؤمنین را گرفت و کفایت کرد او را از زحمت دشمنش خبردار باش ای امیر المؤمنین که مسلم
ابن عقیل پناه آورد بخانه هانی ابن عروه مرادی و من پاسبانها بر آنها قرار دادم و از روی حیله بسوی ایشان مردانی فرستادم و با آنها حیله کردم
تا آنها را از منزل بیرون آوردم و خدا مرا بر آنها قادر نمود پس حاضر نمودم و گردنهای ایشان را زدم و سرهای ایشان را بسوی تو روانه کردم
بهمراهی هانی ابن ابی حیة و زبیر ابن اروح تمیمی که آنها هر دو از اهل اطاعت و نصیحت اند و اگر چنانچه هر چه میخواهد امیر المؤمنین از امر ایشان
از این دو نفر بپرسد که صادق و عالم هستند　یزید در جوابش نوشت که تو تعدی نکردهٔ از آن نحو که من دوست میداشتم تو قار و عمل نمودی
و کفایت بخرج دادی و ظن مرا در حق خود تصدیق کردی و دو نفر فرستادهٔ ترا خواندم و از آنها اسرار و مطالب پرسیدم و یافتم ایشان را در رأی
بر آن نحو که گفته بودی در حق آنها وصیت میکنم بخوبی دیگر بمن خبر رسیده که حسین بسوی عراق متوجه است دیده بانان و جاسوسان و حدود نگهبانان
و حفظ کن مگذار کسی بخیال بیعت و متهم را بقتل برسان و هر چه از اخبار و اتفاق افتد بمن بنویس و در مناقب آورده که سر آن دو بزرگوار را
از دروازه دمشق آویزان کرد و در ارشاد آورده که خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال شصتم از هجرت بود و کشته شدن
او روز چهارشنبه نهم همین ماه روز عرفه اتفاق افتاد و توجه حضرت حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم ابن عقیل است که روز ترویه باشد
تذنیب　در ملهوف است که حضرت حسین بجماعتی از اشراف بصره نامه نوشت با غلام خود سلیمان نام مکنی بابا زرین روانه نمود و در آن نامه
آنها را بیاری خود و اطاعت دعوت فرموده بود که از آنها یکی یزید ابن مسعود نهشلی و منذر ابن جارود عبدی بود پس یزید ابن مسعود بنی تمیم بنی
حنظله و بنی سعد را جمع نمود و فرمود یا بنی تمیم چگونه دیده اید حسب و نسب مرا در میان خود تمامی همه گفتند بخ بخ قسم بخدا تو از پشتیبان
و مایه فخر در شرف بحد وسط رسیده و بهمه مقدم گشته بعد گفت من شما را برای امری جمع کرده ام تا در آن با شما مشورت و استعانت نمایم
همه گفتند بگو که نصیحت ترا قبول و رأی ترا تحسین میکنیم پس گفت آگاه باشید که معویه بدرک واصل گشته و در ارکان ظلم و جور شکست
حاصل آمده بتحقیق احداث کرده بود بیعتی را و ظن میکرد که او را محکم نموده هیهات آنکه اراده آنها داشت بخدا قسم ضعیف شد و مشاوره
نمود مخذول گردید بتحقیق یزید که شارب خمر و رئیس فجار است ادعای خلافت و امارت مینماید بر مسلمین بدون آنکه ایشان راضی باشند
با اینکه علم و حلم ندارد و از حق موضع قدم خود را نمیشناسد پس قسم میخورم بخدا قسم راست که با او جهاد در دین از جهاد مشرکین افضل است
و این حسین ابن علی صاحب شرف و رأی اصیل است فضل او وصف نمیاید و علمی دارد که تمام نمیشود و او اولیست باین امر خلافت از
جهة تقدم و سن و قدم و قرابت بصغیر مهربانی و بکبیر شفقت مینماید حافظ رعیت و امام قوم است و حجت با او از برای خدا ثابت شد و رسید
بسبب او موعظه ها اعراض مکنید از نور حق و خود تا را بشقاوت برگودال باطل میندازید بتحقیق صخر ابن قیس در روز جمل مخذول کرد پس
دور نمائید از خود این ننگ را بیاری فرزند رسول قسم بخدا کوتاهی نمیکند کسی از نصره پسر رسول خدا مگر اینکه ارث میگذارد خدا
خواری را در اولادش و کمی را در عشیره خبردار باشید که من لباس و زره جنگ پوشیده ام کسیکه کشته نشود باجل خود میمیرد و هر که میگریزد از خدا
نمیشود پس خوب جواب دهید خدا شما را رحمت کند　بنی حنظله عرض کردند یا ابا خالد ما تیرهای ترکش و فارسان عشیره تو ایم هرگاه با
تیراندازی بنشانه میرسانی و اگر با ما دعوا کنی فتح نمائی خوض نمیکنی در شدتی مگر با آن شدت خوض مینمائیم و ملاقات میکنی شدتی مگر با هم
ملاقات نمائیم باد و یاری مینمائیم ترا با تیغهای خود و حفظ میکنیم ترا با بدنهای خود هر وقت خواهی　و بنی عامر ابن تمیم گفتند یا با خالد

یا اولاد پدر تو نیستیم و هم قسم تو ایم هرگاه غضبناک شوی غضبناک میشویم هرگاه کوچ نمائی امر با تست ما را دعوت کن اجابت نمائیم و امر کن ما را
تا اطاعت نمائیم امر تراست هرطور مصلحت دانی و تو سعد ابن یزید گفت یا ابا خالد بدرستیکه مبغوض ترین چیزها نزد ما بر تو خلاف کردن و از امر تو
خارج شدنست و بتحقیق صخر ابن قیس امر کرد ما را بترک قتال پس خوب کرد امر ما را و عزت ما در میان ما باقی ماند مهلت ده ما مشورت نموده پیام بخدمت
تو پس گفت بنی سعد هرگاه مشورت نمائید خدا از عالم تیغ شما را از میان شما بر نمیدارد و همیشه تیغ شما در میان خواهد بود بعد از آن نوشت بحسین
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق رسید بمن کتاب تو و فهمیدم آنچه را که بسوی آن دعوت نمودی از اخذ حظ و نصیب خود از طاعت تو و رسیدن بنصیب
خود از نصرة تو و بدرستیکه خدا زمین را خالی نمیگذارد از شخصیکه در آن عمل خیر نماید و دلالت میکند براه نجات و شما حجج خدائید بر خلق او و امانت او
هستید در زمین او و متفرع شده اید از زیتونه احمدیه ان احمد اصل آنست و شما فرع او هستید پس بیائید سعید شده بطایر سعادت زیرا که گردنهای
بنی تمیم را برای تو مطیع و رام کردم و شایسته تر از شتر تشنه که در روز پنجم بآب میرسد مایل تر نموده ام و بنی سعد را برای تو رام کرده ام چرکینه های سینه ها را
باب ابریکه ظاهر شود برق او و درخشان گردد شسته ام و چونکه حسین کتاب را خواند گفت خاطر جمع نماید خدا ترا در روز خوف و عزیز
دارد و سیراب گرداند ترا در روز عطش و چونکه یزید ابن مسعود مهیا شد که بخدمت حسین برسد خبر قتل آن بزرگوار باو رسید جزع و فزع نمود از نرسیدن
بخدمت آنحضرت نموده اما منذر ابن جارود کتاب و رسول را نزد پسر زیاد آورد زیرا ترسید از اینکه کتاب پنهانی از ابن زیاد بوده باشد
و بحریه دختر منذر زوجه ابن زیاد بود پس آن ملعون رسول را گرفته دار کشید بعد بالای منبر رفت خطبه خواند و ترسانید اهل بصره را از خلاف
و بر پا کردن فتنه بعد از آن آنشب را خوابید وقتیکه صبح کرد برادر خود را بجای خود نائب گذاشت و بسرعت بکوفه آمد تذییل بدانکه
که در آن حکایات شریفه اسرار و دقیقه کافیه است بدان هرکه تامل نماید در جملات خطب و محل جمع آنها را اخذ نماید و تدبر کند در قول سید الشهدا
در کتابت خود باهل کوفه که فرموده میفرستم بسوی شما برادر و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خود مسلم ابن عقیل را بعد از تامل و تدبر در کلام
آنحضرت شب عاشورا ذکر کرده وقتیکه در میان اصحاب ایستاده خطبه میخواند و قال اللهم انک تعلم انی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت خیرا من
اهل بیتی یعنی خداوندا تو میدانی که من نمیدانم اصحابی که بهتر بوده باشد از اصحاب من و نه اهل بیتی بهتر از اهل بیت من و همچنین بعد از تامل
و تدبر در آنچه بعضی روایات مذکوره متضمن است از اینکه پیغمبر بر مسلم گریه کرده و خبر داده از شهادتش و ملائکه و مؤمنین گریه میکنند دانسته که
برای مسلم مقامات کریمه و مناقب رفیعه است که طومارها و کتابها وسعت ندارد مناقبش در آن نوشته شود و چگونه چنین نباشد
زیرا که اصل صحیح و فرع کریم و شأن عظیم و عمل جسیم و علم کثیر و شأن عجیب و لسان خطیب و صدر وسیع دارد و اخلاقش موافق اصل او
و صدیق او شهادت میدهد بر فضیلتش پس قول امام در شأن او کشف مینماید از اینکه او در غایت بلندیست از کنگره شرف و مکارم
و بزرگواری و فضائل پس جوهر ذاتش و خمیره طینت طاهره او از بقیه خمیره است که خمیره رحمت و طینت اهل بیت عصمت پس قول
رسول خدا مثل قول پسر در شأن خود … و ابن … در شأن مسلم ابن عقیل افاده میکند اصول بیانی و قواعد تقایسی را بعضی از آنهاست که درجه
او تالی درجه اهل بیت عصمت و فوق درجه های غیر ایشانست از اصحاب مقامات جلیله و درجات علیه و بعضی از آنها آنست که گریه او
از لوازم این و خواص آنست و بعضی آنها آنست که گریست برای او جمیع اهل سموات و حاملان عرش رحمن و بعضی آنست که شان
او در میان شأنهای خواص حضرت سید الشهدا مثل شأن حضرت ابی الفضل العباس و علی اکبر و قاسم است از جهة تائید و تسدید و عصمة
بنا بوجهی و از جهة شدت قتال و بعضی از آنها آنست که او و عمش حمزه ابن عبد المطلب دو کوه بلند اند در شجاعت و دو شیر
رحمن اند و بعضی از آنها آنست که او و عمش جعفر ابن ابیطالب در حیات جمیع مرتبه اعلا از درجه قصوی در شهادت و رسیدن بسعادت
از یک پستان شیر خورده اند پس خمیره طینت و طاهر نشان مخمر گشته از قطرات اشکیکه از دریای عصمت چکیده های ملک منان و شیر کاسه قرآن بر آن ریخته
شده و ما با دو جان من … بر شیعیکه صدوق در شأن او میگوید که فرستاد حسین جناب مسلم را بکوفه و او مثل شیر بود و در قوت بازو و شیش
کافیست که مرد را از … خود میگرفت و … بام میانداخت و دشمن در حق او میگفت یا ابن زیاد آیا گمان میکنی که مرا بسوی بقالی از بقالان کوفه
یا بسوی ارذلی از اراذل حیره فرستادی آیا نمیدانی که مرا بسوی شیر خشمناک و شمشیر برنده در دست شجاع بزرگوار فرستاده از خیرانام
گوارا باد او را این شرف و سیادت پس او ارشیکه خضر سویدا و قلب آنها داده و آن ماتم سواد چشم ایشان بود و تعجب نیست که جاری شود
فرع بر اصل خود و ظاهر شود علامات شیر در بچه اش و مرد نجیب اصل خود را محکم نماید و او از شجره بود که اصل او کشیده شده و شاخهای
آن بلند و چوب او پاک و عمودش راست و مستقیم است پس میگذارد افلاک بر شرف او و در و پیشانیهای خود را و می بندد ستاره جوزا
بر اصل او و لب و دهن خود را و چگونه چنین نباشد حال آنکه عمش امیر المؤمنین او را تربیت داده و در کنار او بزرگ شده بود

قچین

وهمچنین میشود کسیکه رسولخدا اورا دوست دارد و ولی خدا و حجت او و اورا تربیت داده باشد چنان و آنحضرت که رسولخدا روز خیبر در حقش
فرمود هرگاه نمیترسیدم ازاینکه امت من در خصوص تو بگویند آنچه را که نصاری در حق مسیح ابن مریم گفتند هرآینه میگفتم امروز در حق تو
حدیثی و در همان روز خیبر وقتیکه صفیه بخدمت حضرت پیغمبر آمد حضرت در روی او اثر زخمی دید فرمود این چه زخمیست و حال آنکه
تو دختر پادشاهی عرض کرد وقتیکه علی بقلعه قدم گذاشت و در قلعه را حرکت داد هرکه در قلعه بود افتاد و من نیز افتاده
جانب تخت رو مرا مجروح کرد پیغمبر فرمود یا صفیه بدرستیکه علی بزرگست نزد خدا و وقتیکه باب قلعه را حرکت داد و قعه آسمان و زمین
همگی و عرش خدا از جهة غضب علی در حرکت آمد و در آن روز وقتیکه پسر صهاک حبشیه سؤال کرد و گفت یا ابالحسن کندی قلعه محکم را و حال آنکه سه روز
بودکه گرسنه بودی آیا قلعه را بقوه بشریه قلع کردی فرمود قلع کردم او را بقوه الهیه و نفس مطمئنه و فرخنده و در آن روز وقتیکه او مرا دو پاره کرد انداحت
بر زمین جبرئیل آمد در حالتیکه تعجب میکرد پس پیغمبر باو فرمود از چه تعجب میکنی عرض کرد که ملائک در صومعه های آسمانها میگویند لافتی الا علی
لاسیف الا ذوالفقار اما تعجب من ازینست وقتیکه مأمور گشتم قوم لوط را هلاک نمایم شهرهای ایشان را برداشتم و آنها هفت شهر بود از زمین هفتمین
علی بالای آسمان هفتمین علیا در بالای پری از بال خود و بلند کردم آنها را حتی شنیدند حاملان عرش آواز خروس ایشان را و گریه اطفال ایشان را و نگاه
داشتم آنها را تا صبح و منتظر امر بودم آنها بمن ثقیل و سنگین نبود که ضربت هاشمیه علی ابن ابیطالب در وقتیکه مأمور گشتم فاصل شمشیر او را که تا زمین را
شق نکند و بگاو که حامل زمینست نرسد باوجود اینکه اسرافیل و میکائیل بازوهایش را گرفته بودند بحدیث و مخفی نماند زمانیکه اینگونه احادیث را
کسانیکه مطالع ذهنهای ایشان و اطراف افکار آنها نزدیک بمطالع ذهنهای عامه و اطراف افکار ایشانست میشنوند تعجب میکنند بلکه
انکار مینمایند وقوع امثال این را پس نیست مثل اینها مگر بعینه اشکره جاهلیه لفظیه از قصص آل طویل اللحیه بیهمات بیهمات که تابع و مرکب هوای
نفس و آرزوهای باطل و حکایتهای اشخاص کاذبه و وساوس آرزوهای لغو و باطل گشته اند میت ایشانرا از طاوس مگر پایش و از گل مگر
خارش و از آتش مگر دود و از شراب مگر خمارش و در شان مثال ایشان امام محمد باقر فرموده که اسوء حال ایشان نزد من و دشمن ترین ایشان کسیست
زمانیکه بشنید حدیثی را که بما نسبت میدهند و از ما روایت میکنند قبول نمیکنند و انکار مینماید و هرکه باو اعتقاد داشته تکفیر مینماید و او میداند شاید
حدیث از ما باشد و بسوی ما مسند میشود و بدین سبب از ولایت ما خارج شود سبحان الله آیا میشود مثل قصص اسرافیل و میکائیل بازوی حضرت امیر را
در هوا از آنچه هائیکه بزرگ شمرده و انکار نمایند یا اینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و سایر حاملان عرش از شعاع نور آل مصطفی خلق شده اند
و حال آنکه پیغمبر فرموده هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و آسمانها کاغذ و انس و جن کاتب شوند هرآینه مرکب تمام و انس و جن عاجز آیند از ذکر
عشری از فضایل امام روز غدیر و چگونه هدایت می یابند و حال آنکه شهادت میدهد برین حدیث نبوی کتاب خدا در قول او ولو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا پس خوشا بر عقیل بن ابیطالب زیرا که هیبت کرامت ما
او ست بسبب ولادتش چنین اولادی که بذل نمودند جانهای خود را برای پسر برادرش حتی عطا شد باو از عزت و درجات بقدریکه
عقول از درک آن عاجز است حتی صحیح گردید و حیطیبا و در ملاء اعلی بمنصب اصحاب مقامات نورانیه و ولایت مطلقه بطریق
هم کفو بودن و سیر با آنها در نزول بزمین و صعود باسمان و باو غبطه نمود انبیا و شهدا از جهة این درجات عظمی و از جهة نزدیک
شدن او بخدا پس اگر سؤال کنی در آنچه گذشت از بعضی روایات اینکه مسلم در آن راه بامام نوشت که من تشأم نمودم از
توجه خود بکوفه اگر صلاح دانی کسی دیگر بفرست و امام در جواب نوشت که ترا وادار نکرد بنوشتن کتاب و استعفا از رفتن با مریکه ترا
مأمور کرده ام مگر ترسیدن تو پس عازم باش بسوی آنچه ترا مأمور کرده ام والسلام آیا منافی نیست مثل این با آنچه تقریر کردی در شان مسلم
وگفتی که او از میان عترت محمدیه و ذریه هاشمیه داخلست در طریقه که واقع شده بعد از طرف عصمت مثل ابوالفضل العباس و علی اکبر
و قاسم و بعضی گفتی که میرسد به رتبه شجاعت او درجه شجاعت احدی که در زمان او ست از ذریه هاشمیه مگر درجه شجاعت ابوالفضل
و علی اکبر و قاسم پس چگونه موافق میشود با آنچه که در قول امام است که حمل نکرد ترا بنوشتن کتاب بسوی من مگر ترسیدن تو جواب میگویم
آنچه من ذکر کردم در شان او از امور قطعیه است که ثابت شده بروایات متظافره و اخبار متواتره و درایات کثیره و از آنچه ها
که در مذهب بحد ضرورت رسیده و بخفا بروایات کثیره ثابت شده که یک درایت بهتر از هزار روایت است که بی درایت باشد پس
هرکه توهم نماید منافات روایتی که متضمن قضیه مکاتبت مسلم است با آنچه ما ذکر کردیم بتحقیق اخذ کرده او را بدون درایت و علم و چگونه
چنین نباشد زیراکه اگر آن روایت افاده نماید بر طبق این توهم هرآینه میشود قول امام در کتابت خود باهل کوفه که قد ارسلت الیکم
اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی الخ از آنچه که خارج باشد در مخرج اغراق یا براینکه اصل نمارد ای در قول او و ثقتی من اهل بیتی پناه

پس مرقوم بجد التحقیق واضح شد از اینکه مسلم مقصودش از طلب استعفا در عریضه خود نبود مگر تحرز از راه یافتن وهن و ضعف و وضوح انکسار در ٢٢٠
امام و سپاه او بر کوفه از جهه نظر بسوی فتنهائیکه بقلب او خطور کرده نه طلب سلامتی خود و تا نتیجه در بذل جان خود در راه حجة خدا و پسر عمش
پس آنچه در کتابت امام بود از آنچیزهائیست که تاکید مینماید آنچه را ما ذکر کردیم از عظم شأن و علو مرتبه مسلم نه آنچیزیست که منافی باشد با آن چنانکه مخفی
نیست این تقریب بر صاحب عقل و علم بعبارة اخری کلام امام افاده میکند که رسیدن او از زمین بسوی کوفه از جهه خوف او ست بر نفس خود بلکه
افاده میکند انرا که امام او را منع کرد از اینکه ترتیب آثار نماید بر خوف خود که ناشی از تشأم او گشته بود پس کشف میکند از حق بودن این آنچه ما
ذکر و تقریر کردیم در ذیل بیت از اینکه جناب مسلم وقتیکه کتاب امام را خواند فرمود که من بر نفس خود نمیترسم هرگاه بگوئی که چه میگوئی در آنچه
گذشت از بعض روایات مخالفین مثل آنچه در کتاب مقاتل ابی فرج است که ابن زیاد وقتیکه از خانه هانی بیرون شد شریک بمسلم گفت چه چیز ترا
از قتل مانع شد گفت دو سبب یکی تمایش داشتن هانی قتل او را در خانه اش و دیگری حدیثیکه مردم آنرا نقل کردند از پیغمبر که فرموده ان الایمان قید
الفتک مؤمن نیست پس مؤمن حیله نمیکند هانی گفت اگاه باش قسم بخدا هرگاه او را میکشتی هر آینه کافر فاجر کشته بودی آری در این هنگام این
سؤال وارد میشود که چگونه خیال ابن زیاد بر مسلم مخفی بوده و حال آنکه بر هانی و شریک مخفی نبود جواب از این سؤال آنست که در مقدمه اولی
گذشت و کلام را در اینجا اعاده نمودیم میگوئیم مراد مسلم از احتجاج باین خبر نیست تا بت نماید از اینکه ایمان و قوّة قید اند برای مؤمن پس
نمیکشد مؤمن دشمن خود را در غیر وقت مبارزت بحیله لازم این توجیه یکی از دو امر است یا اینکه هانی این خبر را اصلاً نشنیده بود
یا فهمیده بود از این خبر غیر آنچه را مسلم فهمیده بود از آن بعد از اغماض از اینها میگوئیم آنچه در مقاتل ابی الفرج است از روایت مذکوره
در سایر کتب مقاتل نیست آیا نمی بینی اربلی را مثل آنکه گفته وقتیکه ابن زیاد خارج و مسلم داخل شد در حالتیکه شمشیر در دستش بود شریک با او
گفت چه چیز ترا از امر مانع شد مسلم گفت قصد کردم بخارج شدن زنی از زنهای اهل خانه امرا گرفت و گفت ترا قسم میدهم بخدا که ابن زیاد را
در خانه ما نکشی و در پیش من گریه کرد پس شمشیر را انداختم و نشستم هانی گفت وای بر او مرا و خود را کشت و آنچه از او گریخت واقع شد در آن پس
این روایت چنانکه می بینی صحیح تر است از روایت ابی الفرج و اقربست بدرایة و علم هرگاه سؤال کنی در آنچه صاحب کتاب مفتاح النجاح ذکر کرده
از عامه در باب شهادت مسلم که گفته صبح شد ابن زیاد مردم را در مسجد جمع نمود و فرمان حکومت خود را بایشان خواند و از مخالفت یزید
ترسانید و جماعت جناب مسلم را بعقوبة تهدید نمود متفرق نمود و مسلم پنهان کرد عبید الله در طلب وسعی تمام نمود تا بدست آورده با دو
پسرش محمد و ابراهیم در سال شصت از هجره که سه روز از ذی الحجه گذشته بود بقتل رسانید و در این روز امام حسین از مکه بسوی کوفه متوجه
گردید میگوئیم ظاهر کلامش این است که مسلم ابن عقیل بدرجه شهادت فایز گردیده بدون مقاتله و محاربه میان او و لشکر ابن زیاد چنانکه
کلامش میرساند شهادت مسلم واقع گشت در وقت شهادت دو پسرش محمد و ابراهیم و حال آنکه تو خبر هستی باینکه امر اول که عبارت
باشد از شهادت مسلم بدون محاربه و مقاتله برخلاف روایت متظافره بلکه ضرورتست ایضا و همچنین امر ثانی که عبارت باشد
از قتل پسرش با او از عجب ترین چیزیکه از این عالم واقع شده در کتاب وانیست که ذکر نکرده پسران مسلم را که در کربلا بدرجه شهادت
فایز گشته اند زیرا که گفته شهید شد با حسین در کربلا عباس و عثمان و محمد و عبد الله و جعفر پسران علی ابن ابیطالب و محمد و عون
دو پسر عبد الله ابن جعفر و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل ابن ابیطالب و روایت شده از حسن بصری که گفته بعض شهادت رسید
با حسین شانزده نفر از اهل بیت او که در آن روز در روی زمین مثل آنها نبود و در کتاب استیعاب روایت شده از پسر حنفیه که شهید
شد با حسین در آن روز هفده نفر که تمام ایشان از اولاد فاطمه بودند این آنچیزیست که این عالم در کتاب خود ذکر کرده و تو خبر داری
باینکه بفیض شهادت رسیدن عبد الله ابن مسلم و عبد الرحمن ابن مسلم در کربلا پیش روی حضرت سید الشهدا از آنچیزهاست که در آن شکی نیست
و در تسلیة المجالس است که عبد الله ابن مسلم مادرش رقیه دختر علی ابن ابیطالب بود بمقاتله و محاربه کفار بیرون آمده در سه حمله نود و هشت
نفر را کشت و در مقاتل الطالبین آورده که با و تیری رسید در حالتیکه دست خود را در پیشانی گذاشته بود دست و پیشانی او را بهم
بهم دوخت بعد از آن عمرو بن صبیح صدائی و اسد ابن مالک او را بقتل رسانید بعد از آن برادرش عبد الرحمن ابن مسلم بیرون آمده
هفده نفر سوار را کشت بعد از آن عثمان ابن نهشل تمیمی او را کشت چه خوب گفته اند در حق بنی عقیل اذا کانت النفوس کبارا تعبت فی مرامها الاجسام
یعنی زمانیکه نفوس عالیهمت شدند خود را بتعب میاندازند و بزودی بیان تام در تمام اینها در مقام خود می آید بعد مخفی نماند بر تو
که بعض آنچه صاحب مفتاح النجاه و النجاح ذکر کرده آنست که در باب قاتل سید الشهدا ذکر نموده حیث قال اختلاف شده در اینکه
مباشر قتل حضرت سید الشهدا که بوده بعضی گفته که شمر ابن ذی الجوشن است و بعضی گفته که سنان ابن انس نخعی است و بعضی گفته که

خولی

خوط ابن یزید اصبحی است و بعضی گفته‌اند که شمر ضربتی از روی مبارکش زد و سنان نیزه بآنحضرت زده از اسب افتاده و او رد خولی
ابن یزید نازل شد که سر مبارکش را قطع نماید دستش لرزید و برگشت برادرش شبل ابن یزید نازل شده سر مبارک آنحضرت را برید
و برادرش خولی داد و بعضی نقل کرده‌اند که شبل ابن یزید در روایتی از روایات و کتابی از کتب مقاتل ذکر نشده چنانچه نزد مطلع مخفی نیست
بیان این در محل خود تذییل در بیان بعضی امور است بدانکه دانستی که مسلم ابن عقیل از سادات شهدا و بزرگان انصار سید الشهدا
و از کسانیست که رسول خدا بر او گریست قبل از ولادتش و بدان که گریه بر او از لوازم ایمان اهل ایمانست و خوش بحال مؤمنین که اهل یقین‌اند
خوشا بحال کسیکه یاد و گریه کند و داخل نماید نفس خود را در زمره کسانیکه خدا و رسولش و اوصیاء طاهرین را و لاحقون او از سببی
با و از خود راضی و خوشحال نموده‌اند پس چنانچه گریه با و از فضل اعمالست همچنین است زیارت قبر شریفش و سر این در اصح است هر گاه
گوئیم که حکم شاکد بزیارت قبر شریف و بعد او از افضل قربات است بر نهجیکه نص و حدیثی از ائمه طاهرین در آن بخصوص وارد شود پس
این از آنجمله است که در او نصی بما نرسیده بعنوان زیارتش داخل میشود در عنوان زیارت شهداء و صدیقین ظاهر میشود ۱
فرق در میان آنکه نص وارد شود در آن و آنکه داخل شود در زیارت او تحت زیارت شهداء و صدیقین در استحباب سفر از جهت او
بخصوصه و عدم استحباب نظر بر آنچه در خبر ابو هاشم است از حضرت رضا که فرموده بسته نمیشود بارها بطرف چیزی از قبور مگر بسوی قبر ما
میگوئیم بسبب هر نصی که در زیارت شهدا عموماً وارد گشته از آنجمله است که دلالت میکند بتأکید زیارت قبر او و این دلالت
اقبل دلالت التزامی و عمومیت چنانچه مخفی نیست بعد تقریب بر صاحب عقل و حکمت احتجاج باین بآنچه وارد گشته در زیارت شهداء در روایت
و مثل این و در خبر صحیح ابن سنان از صادق که زیارت قبر رسول خدا و زیارت قبور شهداء و زیارت قبر حسین در مقابل یک حج مبرور است
با رسول خدا و در خبر صحیح هشام ابن سالم نقل کرده از صادق که فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرده کسی او را متبسم
و خندان ندیدند هفته دو مرتبه بقبور شهدا علیهم السلام تشریف آورده و میفرمود که اینجا رسول خدا بود و آنجا مشرکین با حدیث و تقریب ایضاً
بالتزام و عمومیت بالجمله علماء اتفاق کرده‌اند بر استحباب سفر بزیارتش و نقل کرده جمیعی از علماء بعضی از روایات را در کتب خود و شاید
بعضی از زیارتیکه علما بسبب که در او وارد شده در بعضی نصوص از ائمه زیارت مسلم و لکن آنچه مندرج است در زیارت شهدا و جامع
بعضی از محققین و محدثین اعتنا اولی و انسب آنست که در روز عرفه او را زیارت نمایند زیرا که شهادتش در آن روز واقع گشته و بتحقیق از همه
اینها ظاهر شد جواز مسافرت بلکه استحباب آن بزیارت مسلم ابن عقیل زیرا که قبر او از جمله قبور بیست که اشاره فرموده بسوی آن حضرت رضا بقول خود
الا الی قبورنا هر گاه گوئی که مستثنی که در این خبر است اگر چه شامل قبور اولاد ائمه و عترت نبویه و ذریه شیعه است یعنی از آن
کسانیکه حسن حال ایشان ثابت است مثل مسلم ابن عقیل و قاسم ابن موسی الکاظم و فاطمه که در قم مدفونست و عبد العظیم الحسنی که در ری و غیر اینها الا آنکه شامل نمیشود
غیر اینها را از سایر صدیقین و شهدا و مؤمنین اگر چه مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بوده باشند میگوئیم هر که از شیعه ائمه علیهم السلام است
پس او از شایستگان است آیا نشنیده احتجاج حضرت صادق را که فرموده از شیعیان ما نیست کسیکه از بنی امیه باشد و لایت اهل بیت عصمت مثل عترت
اهل بیت عصمت اند بقول خدا تعالی فمن تبعنی فانه منی علاوه بر این اینخبر از جهت ضعف نمیتواند مقابله نماید با جمله‌ای از عمومات و سطحیات
مجلس در ذکر شهادت پسران مسلم است در امالی صدوق مسند از ابی محمد شیخ اهل کوفه که گفت چون حسین ابن علی علیهما السلام بدرجه شهادت
رسانیدند از لشکرگاه او دو نفر غلام صغیر را اسیر کرده نزد عبید الله ابن زیاد آوردند نزد او ان را خواند و گفت این دو را در زندان
قرار داده از آب سرد و طعام گوارا محروم دارید ایشان روزها را روزه میگرفتند چون شب میشد دو قرص نان جو و یک کوزه آب
میآوردند چون حبس آنها در زندان یک سال طول کشید یکی از آنها بدیگری گفت ای برادر توقف ما در زندان طول کشید نزدیک است عمر ما
فانی و بدن ما پوسیده گردد و چون شیخ زندانبان بیاید مکان خود را با و خبر ده و تقرب جستن به محمد شاید در طعام ما وسعت دهد و آب ما را
زیاد کند چون شب شد شیخ دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها آورده برادر صغیر با و گفت یا شیخ آیا محمد را میشناسی گفت چگونه محمد را
نمیشناسم و حال آنکه او پیغمبر منست گفت آیا جعفر ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نمیشناسم و حال آنکه خدا تعالی دو بال کرامت
با و عطا کرده با ملائکه پرواز میکند فرمود آیا علی ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه علی را نمیشناسم و حال آنکه پسر عم و برادر پیغمبر منست فرمود یا شیخ ما
از عترت پیغمبر تو هستیم و از اولاد مسلم ابن عقیل در دست تو اسیریم که در دانه آب بما نمیدهی و از طعام و شراب بما ضایقه میکنی آن شیخ خود را
رفتهای ایشان انداخته و بوسید و گفت جانم فدای شما و رویم فدای شما باد ای عترت رسول خدا این در زندان برای شما باز است هر جا
بخواهید بروید چون شب شد دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها آورد و براه و دلالت کرد و گفت ای دوستان شب بروید و روز

در و زن پنهان شوید تا اینکه خدا بکار شما فرجی کرامت فرماید چون شب گردید آن دو طفل قدری راه رفته رسیدند به پیره زنی که دم در ایستاده
بود باو گفتند که ما غریب و صغیر هستیم و براه بلد نیستیم امشب ما را مهمان کن چون صبح شود میرویم گفت شما کیستید که هرگز ازینگونه پاکیزه بویان که
از شما می بویم ندیده بودم گفتند که ما از عترت پیغمبر تو هستیم از خوف جان از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم پیره زن گفت ای دو حبیب من
مرا دامادیست فاسق که در واقعه کربلا با عبید الله ابن زیاد حاضر بوده میترسم در اینجا بشما صدمه آورده بکشد گفتند امشب اینجا هستیم و هنگامیکه
صبح شود میرویم قبول کرده طعام آورده خوردند و در رختخواب خفتند برادر کوچک ببزرگ گفت امید دارم که امشب خاطر جمع باشیم بیا با هم
معانقه نمائیم تا من رایحه ترا استشمام نمایم و تو از رایحه من قبل از اینکه مرگ تفرقه اندازد پس آن دو طفل دست در گردن یکدیگر انداخته و بخواب رفتند
چون برخی از شب گذشت داماد آن پیره زن آمده در را کوبید پیره زن گفت کیست جواب داد منم داماد تو پرسید چه چیز در اینحال باعث آمدنت
گشته و حال آنکه وقت آمدن تو نبود گفت وای بر تو در این شب قبل از اینکه عقل من پرواز و زهره من چاک شود از شدت بلا که بمن نازل
شده گفت وای بر تو چه بلا بر تو نازل شده جواب داد که دو غلام صغیر از لشکر عبید الله گریخته اند و میان لشکر خود ندا کرد هر کس سر یکنفر از ایشانرا
بیاورد هزار درهم میدهم و هر که سرهای دو تا نها را بیاورد دو هزار درهم میدهم تا حال اسب خود را به تعب و خود را بمشقت انداخته ام
چیزی از آنها نیافته ام گفت ای داماد حذر کن از اینکه محمد در روز قیامت خصم تو باشد گفت وای بر تو دنیا چیزیست که همه بآن حرص دارند
گفت دنیا را چه میکنی که با او آخرت نباشد گفت ترا می بینم که ایشانرا حمایت میکنی گویا نزد تو خبری هست خیز که امیر ترا میخواهد گفت امیر مرا
چه خواهد که پیره زنی هستم در این بیابان گفت در را بگشا قدری راحت شوم چون صبح شود بار دیگر بطلب آنها روم در را گشود و پیش طعام و
شراب آورد چون برخی از شب گذشت صدای خواب آن دو طفل را شنیده حرکت کرد مثل حرکت شتر خشمناک و صدا کرد مثل صدا
کردن گاو و دست خود را بدیوار خانه می مالید تا دست او به پهلوی طفل صغیر رسیده پرسید که کیستی گفت من صاحب خانه ام شما کیستید
طفل صغیر کبیر را حرکت داده گفت خیز ای حبیب من بتحقیق افتادیم بآنچه میترسیدیم پرسید آخر شما کیستید گفتند یا شیخ اگر راست بگوئیم ما را امان است
گفت بلی فرمودند امان خدا و رسولش گفت بلی گفتند خدا و رسولش بر آنچه میگوئیم شاهد باشد قبول کرد فرمودند یا شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمد هستیم
که از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم گفت از مرگ گریختید و بمرگ افتادید حمد خدا را که شما را بمن رسانید پس برخواسته دست شانرا
بر کتف بست آنشب در اینحالت ماندند تا صبح طلوع کرد غلام سیاه خود را که فلیح نام داشت خواند و گفت این دو طفل را برداشته ببر
در کنار فرات گردنهای ایشانرا بزن و سرهای ایشانرا بیاور تا من آنها را پیش عبید الله ابن زیاد برده جایزه بگیرم غلام شمشیر برداشته بسوی ایشان
میرفت آنغلام بگذشت که یکی از آن دو طفل گفت ای اسود چه شبیه است سواد تو بسواد بلال مؤذن رسول خدا گفت مولای من مرا امر
بکشتن شما کرده شما کیستید گفتند یا اسود ما از عترت پیغمبر توایم از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم و ما را پیره زن مهمان کرده و مولای تو
میخواهد ما را بکشد پس غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخت گفت جانم فدای شما و روحم وقایه شما باد شمشیر را از دست انداخته و خود را
بفرات زد و بطرف دیگر گذشت مولایش صدا کرد که بر من عصیان نمودی گفت بر تو اطاعت میکردم مادامیکه بر خدا عصیان
نمیکردی اما اینکه بخدا نافرمانی کردی من از تو بری هستم در دنیا و آخرت پس پسر خود را خواند و گفت حلال و حرام دنیا را برای تو
جمع میکنم و دنیا چیزیست که همه بر وی حریصند این دو طفل را بر در کنار فرات گردنشانرا بزن و سرهای ایشانرا بیاور که نزد عبید الله
ابن زیاد برده جایزه بگیرم جوان شمشیر برداشته پیش ایشان رفت یکی از آن دو طفل گفت ای جوان آیا بر جوانی خود نمی ترسی از آتش جهنم گفت
ای دو حبیب من شما کیستید فرمودند از عترت پیغمبر تو محمد هستیم پدر تو میخواهد ما را بکشد پس آن جوان خود را بر قدمهای ایشان انداخته میبوسید و گفت
آنچه غلام اسود گفته بود شمشیر را بطرفی انداخته خود را بفرات زد و گذشت پدرش فریاد زد که ای پسر بر من مخالفت کردی گفت هر گاه
بخدا اطاعت نمایم و ترا معصیت نزد من محبوبتر است از اینکه بر خدا نافرمانی و بتو اطاعت نمایم ملعون گفت بر قتل شما کسی غیر از من نمیشود
شمشیر را برداشته پیش آن دو طفل بیچاره رفت وقتیکه بکنار فرات رسید شمشیر را از غلاف کشید چون نظر ایشان بشمشیر عریان افتاد چشم ایشان
پر از اشک گردیده گفتند یا شیخ ما را ببازار برده بفروش و وجه آنرا بردار و راضی مشو که فردای قیامت محمد خصم تو باشد گفت نمیشود
باید شما را بکشم و سرها را نزد عبید الله ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم گفتند یا شیخ قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه کن گفت شما را
با او قرابتی نیست گفتند یا شیخ ما را زنده پیش عبید الله ابن زیاد ببر تا او خود در خصوص ما حکم کند گفت مرا باین راه نیست مگر اینکه خون شما را
بریزم فرمودند آیا بصغر سن ما رحم نمیکنی گفت خدا در دل من نسبت بشما رحمی نگذاشته فرمودند اگر لابد از کشتن ما هستی بگذار چند رکعت نماز
بخوانیم گفت هر قدر میخواهید بگذارید اگر نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشته بعد چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده

۲۲۳ کفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و این ظالم بحق پس از آن بسوی برادر بزرگ آمده گردن او را زد و سرش را برداشته در توبره گذاشت
برادر صغیر آمده خود را بر نعش برادرش انداخته و خود را بخون برادر آغشته نمود و میگفت که با رسول خدا باین طور ملاقات خواهم کرد آن ملعون گفت
ترا هم بزودی ببرادرت ملحق میسازم بعد طرف طفل صغیر آمده گردنش را زد و سر او را هم برداشته در توی توبره گذاشت و بدن آنها را
بفرات انداخت در حالتیکه خون از آنها جاری بود وقتیکه سرهای ایشانرا نزد عبید الله آورد آن ملعون بالای کرسی نشسته و در دست چوب خیزران
داشت چون نظرش بر آن افتاد تا سه دفعه ایستاد و نشست بعد گفت وای بر تو اینها را در کجا یافتی گفت مادر زن من اینها را مهمان کرده بود
گفت حق مهمانی را ملاحظه نکردی گفت نه پرسید بتو چه گفتند جواب داد فرمودند یا شیخ ما را ببازار ببر و بفروش و وجه آنرا بردار و در انصاف بکش که محمد در روز
قیامت خصم تو باشد پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم میکشم و باید شما را بکشم و سر شما را پیش ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم پرسید دیگر چه گفتند جواب
فرمودند که ما را زنده پیش ابن زیاد ببر تا او خود درباره ما حکم نماید پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم که بسوی این راه نداریم باید تقرب جویم نزد عبید الله ابن زیاد
بریختن خون شما گفت چرا ایشانرا زنده نزد من نیاوردی تا جایزه ترا چهار هزار درهم نمایم گفت راه نیافتم مگر تقرب بسوی تو بخون ایشان
پرسید دیگر چه گفتند تو جواب داد که فرمودند یا شیخ قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه کن پرسید تو بایشان چه جواب دادی گفت عرض کردم که شما را با رسول خدا
قرابتی نیست گفت وای بر تو بعد چه گفتند جواب داد فرمودند آیا بکودکی ما رحم نمیکنی گفت آنها رحم نکردی جواب داد که بایشان گفتم خدا در قلب
من نسبت بشما رحم نگذاشته است گفت وای بر تو باز چه گفتند جواب داد فرمودند بگذار چند رکعت نماز بگذاریم گفتم هر قدر بخواهید بخوانید
اگر نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشته و در آخر چشم خود شانرا بسوی آسمان بلند کرده گفتند یا حی و یا حکیم یا احکم الحاکمین
میان ما و او حکم کن بحق ابن زیاد گفت بتحقیق خدا در میان شما حکم کرده آیا کیست برای قتل این فاسق پس مردی از اهل شام جواب داد که
من برای قتل او حاضرم گفت ببر او را بموضعیکه این دو طفل را در آنجا کشته گردن بزن و مگذار که خونش بخون آنها ممزوج شود و بزودی سر او را
بیاور پس آن مرد او را کشته و سرش را بر نیزه نصب کرد و اطفال تیر و سنگ باو میزدند و میگفتند که این قاتل ذریه رسول خداست و در بحار روایت کرده
از کتاب مناقب قدیم این حکایت را با تغییر کمی گفت خبر داد ما را سعد الائمه سعید ابن محمد ابن ابی بکر الفقیه از محمد ابن یحیی آمده گفت وقتیکه
حسین ابن علی را در کربلا شهید کردند دو طفل از لشکر عبید الله ابن زیاد گریختند یکی را ابراهیم و دیگری را محمد میگفتند و از اولاد جعفر طیار بودند ناگاه بزنی
رسیدند که آب میبرد آن زن بحسن و جمال ایشان نظر کرده گفت شما کیستید گفتند از اولاد جعفر طیار هستیم از لشکر ابن زیاد گریخته آن زن گفت
شوهر من در لشکر ابن زیاد است اگر در این شب از آمدن او نمیترسیدم شما را مهمان میکردم گفتند تو ما را ببر امیدواریم که امشب شوهرت
نیاید تا آن زن آنها را منزل خود برده طعام آورد فرمودند ما را بطعام احتیاج نیست سجاده بیاور تا نماز خوانیم بعد از نماز که بخوابگاه رفتند
برادر بزرگ بکوچک گفت ای برادر و ای پسر مادر من نزد من بیا تا رایحه ترا استشمام نمایم زیرا ظن میکنم که این آخر شب من باشد بعد از این
صبح نخواهیم کرد و حدیث بهمان قرار سابق ذکر کرده تا اینکه گفته بعد از آن شمشیر را حرکت داده گردن برادر بزرگ را زد و بدنش را بفرات انداخت
برادر کوچک گفت از تو سؤال میکنیم بخدا بگذار زمانی خود را بخون برادر آغشته نمایم گفت این بتو چه نفع میدهد فرمود همچنین دوست میدارم پس بخون
برادر خود ابراهیم ساعتی خود را آغشته نمود آن ملعون گفت برخیز برخاست تا سر او را از عقب جدا کرد و بدنش را بفرات انداخت بدن اولی
همچنین در روی فرات بود تا بدن ثانی را به آب انداخت بدن اولی آنرا استقبال کرده به بدن برادرش ملحق گردیده و بزیر آب رفتند و آن ملعون
آوازی از ایشان شنید در حالتیکه میگفتند خدایا تو میدانی و می بینی آنچه را که این ملعون در حق ما کرد حق ما را از او در روز قیامت بگیر
تا اینکه عبید الله ابن زیاد غلام سیاه خود را که نادر میگفتند خواند و گفت ای نادر بگیر این ملعون را ببر بآن موضعیکه طفلین را در آنجا کشته
گردنش را بزن لباسهای او مال تست و بر تو ده هزار درهم میدهم و آزاد هستی لوجه الله پس غلام او را بموضعیکه گردن آنها را زده بود
برد گفت ای نادر لابد مرا خواهی کشت گفت بلی تا گردن او را زده و بدنش را به آب انداخت آب او را قبول نکرد و بکنار انداخت ابن زیاد
امر کرد تا در آتش سوزانیدند و بسوی عذاب الهی رفت و در منتخب نقل کرده از ابی مخنف وقتیکه حسین ع را شهید کردند دو غلام
صغیر را از لشکر او اسیر نمودند و پیش ابن زیاد آوردند آن ملعون زندانبان خود را خواند و گفت این دو غلام را داخل زندان کن آب سرد
و طعام خوش بایشان مده و در زندان جای ایشانرا تنگ کن زندانبان ایشانرا برداشته بزندان آورد تا یکسال توقف آنها در زندان
طول کشید تا سینه های ایشان تنگ گردیده برادر کوچک ببزرگ گفت ای برادر نزدیک شد عمرهای ما فانی و بدنهای ما در زندان پوسیده
گردد آیا نزد زندانبان حال خود را خبر دهیم و تقرب بجوئیم برسول خدا گفت چنین میکنیم چون شب شد زندانبان دو قرص نان
جو و یک کوزه آب برای ایشان آورد برادر کوچک ایستاد و گفت یا شیخ آیا محمد مصطفی را میشناسی گفت چگونه او را نشناسیم

و حال آنکه پیغمبر منست و شفاعت کننده من در روز قیامت گفت ای شیخ آیا علی بن ابی طالب را میشناسی گفت چگونه او را نشناسم و حال آنکه او امام منست
و پسر عم پیغمبر من فرمود ای شیخ آیا مسلم بن عقیل را میشناسی جواب داد که او پسر عم رسول خداست پس گفت ما از عترت مسلم ابن عقیل هستیم که جای ما را در زندان تنگ
کرده و از طعام و شراب لذیذ مضایقه و کوزه‌ای از رحم نکنی وقتیکه زندانبان کلام ایشان را شنید بشدت گریه نموده و خود را بر قدمهای ایشان
انداخته و بوسید و میگفت روحم فدای شما باد نمیخواهم که رسول خدا در روز قیامت خصم من باشد در زندان باز است هر جا که خواهید بروید ای دو
حبیب من شب راه بروید و در روز پنهان شوید میگویند زمانیکه بیرون آمدند قدری راه رفتند نمیدانستند بکجا بروند در آنجا باغی بود داخل شده
بالای درختی رفته پنهان شدند وقتیکه آفتاب طلوع کرد کنیزی آنها را دیده و از حال ایشان پرسید و گفت بیائید با من برویم پیش خواتون
من که او مسلمانان را دوست دارد با او آمدند کنیز پیش از ایشان داخل شده و بر خواتون خود خبر داد وقتیکه خواتون آمدن آنها را شنید پا برهنه
دویده و استقبال نمود با بشارت و مرحبا عرض کرد با وسعت داخل شوید تا ایشان را داخل مکان مخصوص نموده خدمت لایق بجا آورد بعد از آن
ابن زیاد در کوچه‌های کوفه ندا کرد هر کس اولاد مسلم بن عقیل را من بیاورد او را جایزه عظیمی میدهم و شوهر این زن حارث نام کسی بود که آنها را طلب
مینمود چون شب شد آن لعین بخانه آمده و از کثرت طلب و زحمت راه رنجیده بود زوجه او گفت در کجا بودی که من در روی تو آثار
رنج و زحمت مشاهده میکنم گفت ابن زیاد در کوچه‌های کوفه ندا داده هر کس اولاد مسلم ابن عقیل را از من بیاورد مستحق جایزه عظیمی خواهد بود و من در طلب آنها
بودم اثری نیافتم زوجه او گفت وای بر تو آیا از خدا نمیترسی با اولاد رسول خدا چه میکنی با اعانت ظالمی در کشتن آنها و دنیا ترا مغرور ساخته گفت
طلب جایزه میکنم از امیر جواب داد از اقل و حقیر مردم میشوی در نزد او هرگاه در این امر سعی نمائی پس آن ملعون در میان خواب و بیداری بود که
همهمه از اندرون خانه شنید بزوجه‌اش گفت که این چه صدا است جواب داد گویا که نمیشنود برخواست و چراغی طلب نمود اهل بیت خود را بخواب زده
گویا که نمیشنوند خود برخواست و چراغ روشن نمود و اراده نمود که در را بگشاید زوجه‌اش مانع شد بالاخره در را گشوده یکی از آن دو پسر را دید
که از خواب بیدار شده و ببرادر خود میگفت برخیز که هلاک ما نزدیک شده برادرش گفت که چه شده فرمود وقتیکه خواب بودم در عالم رؤیا دیدم
که پیغمبر و علی و حسن و حسین علیهم السلام و پدرم نزد من ایستاده و به پدرم میگویند چه شد که اولاد خود را در میان کفار گذاشتی پدرم عرض کرد که اینها
نیز با من میآیند وقتیکه آن ملعون کلام ایشان را شنید گفت شما کیستید و پدر شما کیست فرمودند مسلم بن عقیل آن ملعون گفت من اسب و خود را امروز
بزحمت و مشقت انداخته‌ام و حال آنکه شما نزد من هستید بعد از آن یک سیلی ببرادر بزرگ زده او را بر رو افکند چنانکه استخوانهای سر و دندانهایش
خورد شد و خون جاری گردید بعد از آن دستهای ایشان را بست فرمودند ای شیخ زوجات ما را احسان کرده تو چنین میکنی ای مرد آیا از
خدا نمیترسی و قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه نکرده مراعات یتیمی ما را نمیکنی آن ملعون اعتنا بکلام آنها نکرده و رحم ننمود بعد ایشان را بخارج خانه آورده
در آنجا دست بسته تا صبح ماندند در حالتیکه همدیگر را وداع کرده گریه مینمودند چون صبح شد آن ملعون ایشان را از خانه خود بیرون آورد و قصد کرد
که بجانب فرات آورده بکشد زوجه و غلام و پسرش در عقب او بودند نصیحتش میکردند و از عذاب خدای تعالی میترسانیدند آن ملعون التفات نمیکرد
تا رسیدند بجانب فرات آن ملعون شمشیر خود را از میان برکشید زوجه‌اش بر دست و پای او افتاده و بوسید و میگفت ای مرد این دو طفل
یتیم را گذشت کن و از خدا بخواه آنچه را که از امیر مطلبی که خدا عطا میکند عوض آنچه که طلب میکنی اضعاف مضاعف آن ملعون چنان بزوجه خود فریاد
و تغیر کرد که بیهوش افتاد بعد بغلام خود امر کرد یا اسود دیگر این شمشیر را بگیر این دو طفل را بکش و سر آنها را بمن بیاور تا پیش عبید الله ابن زیاد برده
دو هزار درهم جایزه بگیرم با یک رأس اسب وقتیکه غلام قصد قتل آنها را کرد یکی از آن دو طفل گفت یا اسود چه شبیه است سواد تو بسواد
بلال مؤذن رسول خدا یا اسود تو با ما چه عداوت داری که ما را میکشی برو تا در خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو مطالبه نمائیم غلام
عرض کرد شما کیستید فرمودند ما از عترت پیغمبر تو اولاد مسلم ابن عقیل یتیم خواتون شما امشب ما را احسان کرده و آقای تو میخواهد ما را بکشد پس
غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخته میگفت روحم فدای شما باد هرگز راضی نمیشوم که محمد در روز قیامت خصم من باشد بعد از آن شمشیر خود را
انداخته و خود را بفرات زد و بطرف دیگر گذشت آن ملعون صیحه زد که مرا نافرمانی کردی گفت ترا اطاعت میکردم مادامیکه خدا را عصیان
نمیکردی حالا مخالفت من با تو محبوبتر است از اینکه خدا را عصیان و ترا اطاعت نمایم آن ملعون گفت بخدا قسم کسی غیر از من باعث قتل شما نمیشود
شمشیر را برداشت و قصد ایشان نمود پسرش نزد وی آمده و گفت ای پدر حلم خود را مقدم و غضب خود را بتأخیر انداز و فکر کن از آنچه در روز قیامت
بتو میرسد از غیظ شمشیری باو زد و او را کشت وقتیکه آن زن حال پسر خود را مقتول دید شروع بناله و فریاد نمود پس آن ملعون نزد آن
دو طفل آمد چون او را دیدند هر دو گریه کردند و هر یک خود را بروی دیگری انداخته وداع و معانقه مینمودند و با آن ملعون میگفتند
ای شیخ راضی مشو که روز قیامت خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو بخواهیم ما را زنده پیش ابن زیاد ببر هر چه خواهد در حق ما بعمل آورد

گفت بسوی این راه نیست فرمودند ای شیخ ما را ببر در بازار بفروش قبول نکرد گفتند ای شیخ از ما رحم بصغر ما و یتیمی ما آیا بر یتیمی و خوردی ما رحم نمیکنی
گفت خدا در قلب من رحم برای شما خلق نکرده فرمودند ای شیخ بگذار دو رکعت نماز بخوانیم گفت هر قدر بخواهید بخوانید اگر نفعی بحال شما
ببخشد چون از نماز فارغ شدند چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده گفتند یا عدل یا حکیم حکم کن میان ما و این ظالم بحق بعد فرمود ای پدر چه قدر شدید
است غضب تو در این وقت ملعون پیش آمده گردن برادر بزرگ را زد برادر کوچک صیحه کشید و خود را بخون برادر غلطانید و میگفت وا اخاه و اقلة
ناصراه و اطول حزناه و اغربتاه بهمین حال ملاقات میکنیم پس آن ملعون گفت ترا نیز بزودی ببرادرت ملحق میسازم در اکمال کردن اراده سر
ایشان را در توبره گذاشت و بدنهای ایشان را بفرات انداخت و … پیش ابن زیاد رسید سرها را بر زمین گذاشت آن ملعون پرسید که چیست گفت
که سر دشمنان تو اولاد مسلم بن عقیل است زمانیکه روی آنها را گشود دید که مثل ماه درخشنده اند پرسید اینها را چرا کشتی گفت بطمع اسب و سلاح
ابن زیاد تا سه دفعه ایستاد و نشست گفت وای بر تو در کجا اینها را یافتی جواب داد در خانه خود که زوجه من ایشان را مهمان کرده بود ابن زیاد
گفت چرا حق ضیافت آنها را ملاحظه نکردی و زنده پیش من نیاوردی گفت ترسیدم که کسی ایشان را از دست من بگیرد و قادر نباشم که بتو برسانم
ابن زیاد امر کرد خون ایشان را بشویند وقتیکه ایشان را شستند و پیش آوردند ابن زیاد از حسن ایشان تعجب نمود و گفت وای بر تو اگر اینها را
زنده پیش من میآوردی جایزه ترا مضاعف میکردم پرسید چون اراده قتل آنها را نمودی چه گفتند آن ملعون سؤال و جواب که میان ایشان بود
الحکم میان آنها و او گذشته بود اداء نمود بعد از آن ابن زیاد بر ندیمی خود نظر کرد و در میان آنها دوستی برای اهل بیت بود گفت اخذ کن این
ملعون را و ببر بر آن موضعیکه این دو طفل را کشته گردنش را بزن و مگذار خون او بخون ایشان ممزوج شود و زود این دو سر را در جائیکه بدنهای
ایشان را انداخته پس آن شخص آن ملعون را همراه برد و میگفت اگر ابن زیاد جمیع سلطنت خود را بمن عطا مینمود مقابل این عطیه نمیشد و تفصیلیکه میگفت
سرهای ایشان داده و قصه آنها را نقل میکرد و بعد آنچه آن ملعون اراده داشت تا در آن موضع معلوم آورده چشمهای او را قلع و دست
و پایش را قطع نمود و آن دو سر را بفرات انداخت و بدنهای ایشان از آب بیرون آمده سرها ملحق و بزیر آب رفتند بعد آن مرد
خبیث سر آن لعین را آورده بر نیزه نصب کرد و کودکان با سنگش میزدند الا لعنة الله على القوم الظالمين وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون
تذییل خود دانیم که در بیان بعضی از امور مهمه است بدانکه هر که تأمل نماید در آنچه عترت نبویه و ذریه هاشمیه از صغیر و کبیر و پیر و جوان و مردان و زنان
مبتلا شده و در آنچه از ایشان صادر گشته از اقوال صادقه و افعال مستقیمه و سیرت ملکوتیه … میداند که اینها چنانچه ارشاد و نمایند
بر اینکه دشمنان و ظالمان ایشان کافرترین و شریرترین خلق … این افعال و اقوال صادره از ظالمین و دشمنان
عادات فرعونیه و سیرت نمرودیه ایشان سبب … است از اصول ظلم و قواعد … تکلم نمود آنها را اکر دو شیطان و رؤسای
ناسوت و ائمه اهل جهنم در دو صحیفه و سقیفه بعد از آن هر که صاحب ذکر … و فطرت نورانیه است و اخذ نموده مجامع بعضی از مطالب این
کتاب را میداند که ستون این دین قائم نشده مگر به شخص بزرگوار یک پدر و یک پسر یعنی ابا طالب و پسرش حضرت امیرالمؤمنین و سید الوصیین
و همچنین ثابت نشد بنای آن و مستحکم نگردید اساس او مگر راضی شدند باینکه جگر گوشهای ایشان پاره پاره و استخوانهای آنها خورد و اجزا
و اعضاء آنها قطع و خون ایشان در راه خدا ریخته شود یعنی راضی شدند بکشتن جمیع اولاد و اسیر شدن حریم و دختران در ترویج شریعت
محمدیه که اخذ کرده بود خدای تعالی از ایشان این عهد و میثاق را در ملاء اعلی روز ذر اول و در عالم ارواح و از اینجاست که اکثر ادله دلالت
میکند بر نبوت محمد … این دو صدیق اکرم و سید اعظم و اولاد ایشان و این تقریب از آن چیزهاست که مخفی نیست بلکه از امور
آشکار است در نزد اهل بصیرت و … اگر چه … اهالی ادیان مختلفه و ملل متشتته تأمل نمایند در مصائبیکه بعترت رسول خدا وارد
گردیده از قتل و غارت و اسیری و تفکر نمایند در اسباب این هر آینه هدایت می یابند بدین قویم و صراط مستقیم و مشاهده نمایند چنانکه رسول خدا
و معجزات کثیره او را مشاهده نموده اند پس قضیه روز طف و ما بعدش از اعظم مصائب آل رسول از آنچیزهاست که در آن بهارها
شاهد است بر حقیقت این دین و طریقه اهل بیت و شیعه ایشان پس این قضایا یعنی ابتلاء آل رسول و مصائب ایشان از آنچیزهاست
که او را … عظیمه در باب اثبات نبوت و نزدیک کرده شود بقضیه تصدیق امیرالمؤمنین سید مرسلین را زیرا که
تصدیق امیرالمؤمنین او را اعظم حجت و قطع برهانست نزد جمیع محققین عرفاء و مرتاضین و کشف میکند از این آنچه واقع شد میان حکیم کامل و عارف
مرتاض و میان جماعتی از تلامذه او و حضار مجلس و بیانش آنکه روزی از ایشان سؤال کرد از دلائل نبوت چه جمله کثیری از اینان
ذکر کردند از دلایل عظیمه و در وقت تکلم متعجب و خندان بود از سر تعجب و تبسم او سؤال کردند گفت شما اشیاء کثیره را ذکر کردید
که من انکار نمیکنم ولی شما ملتفت نشدید بچیزیکه اقطع و اسطع و اوضح و اخصر است پرسیدند آن چه چیز است گفت آن تصدیق حضرت

امیر المومنین است رسولخدا را و اطاعت اوست بر او زیراکه امیر المومنین جامع است مجامع خیر را و جمیع شرف و کمال و فضل منسوب با
بلکه از حضرتش کافۀ فضائل و مناقب و صفات و خصال وسیلها بر عالمیان سرازیر و منحدر گشت و از کارها آنچه مخصوص گردانیده خدا او را
بآن از امور لاهوتیه و اسرار جبروتیه و آثار و خواص ملکوتیه بتفصیل و سوا شده و بر خلق خدا معارف و انهار علم و حکمت پس بتصدیق او رسولخدا را
عالم و عارف قرار داد حقیقت او تقای رسولخدا را رسیده اند پس این در حقیقه سریست از اسرار صدیق اکبر و فاروق اعظم بودن او پس هر که او را
شناخت خدا و رسول او را شناخت و هر که او را نشناخت خدا و رسول را نشناخت و از اینجا نیز واضح شد بعضی از اسرار قول آنحضرت که فرمود چه چیز نیست حال
قومیکه ذکر میکنند مردی را که در نزد خدا او را منزلتیست مثل منزلت من و مقامیست مثل مقام من بکرد پیغمبری ای پسر عمر بدرستیکه علی از من
بمنزلۀ روح است از جسم و بمنزلۀ جان است از بدن و بمنزلۀ نور است از نور و بمنزلۀ سر است از جسد و بمنزلۀ دهن است از سر ای پسر عمر هر که
علیرا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد بتحقیق خدا را دوست داشته و هر که علیرا دشمن دارد مرا دشمن داشته
و هر که مرا دشمن داشته بتحقیق خدا را دشمن داشته و هر که خدا را دشمن دارد بر او ست لعنت خدا آگاه باش هر کس علیرا دوست دارد
از دنیا نمیرود تا بیاشامد از کوثر و بخورد از شجرۀ طوبی و مکان خود را در بهشت می بیند و هر که علیرا دوست دارد سکرات
مرگ بر او آسان و قبر او باغی از باغهای بهشت میشود و عطا میفرماید خدا تعالی باو بهر عضوی یک حوریه و شفاعت میشود در هشتاد نفر از اهل
بیت او و هر که علیرا بشناسد و دوست دارد خدا ملک الموت را بسوی او میفرستد چنانکه بر انبیا میفرستاد و از او هول نکیر و منکر او را
گرداند و قبر او وسعت میدهد و روز قیامت با روی سفید آمده بهشت میرود مثل رفتن عروس بخانۀ زوجش آگاه باش هر که علیرا دوست دارد
خدا او را سایه افکند در زیر سایۀ عرش و خاطر جمع میکند او را از فزع روز قیامت هر که علیرا دوست دارد خدا حسنات او را قبول و داخل بهشت
کرد آگاه باش هر که علیرا دوست دارد و نامه میشود و بالین آمده و هر که علیرا دوست دارد و بسر او تاج کرامت گذاشته میشود که دنیا ...
حتی حساب میکند بهم الفائزون و شیعة علی هم المفلحون و میگذرد از صراط مثل برق خاطف و هر که علیرا دوست دارد نشر میشود برای او نامه عملش
و برایش میزان نصب نمیشود و درهای هشت بهشت برای او مفتوح گردد و هر که علیرا دوست دارد و بمیرد در دوستی او ملائکه با او مصافحه
میکنند و ارواح انبیا او را زیارت مینمایند و فرموده هر که در دوستی علی بمیرد من کفیل و ضامن بهشت هر که علیرا دوست دارد و آمرزیده میشود
و خدا او دیست هر که از آن در داخل شود از آتش نجات می یابد و آن حب علیست و عطا میکند خدا تعالی باو بهر رگی که در جسد او و بهر موئی
که در بدن اوست شهری در بهشت ای پسر عمر آگاه باش که علی سید و وصی منست امام متقین و خلیفۀ من بر خلق تمام و بر زعم ... یعنی ائمه
و اطاعتش اطاعت من و معرفتش معرفت منست ای پسر عمر قسم بخدائیکه مرا بحق بپیغمبری مبعوث گردانیده هر گاه احدی از شما قدمهای خود را
جفت نماید در میان رکن و مقام خدا را هزار سال عبادت نماید بعد از آن هزار سال بعد هزار سال در حالتیکه روزها را روزه بگیرد و شبها را قائم باشد
و او را بپری زمین طلا باشد و انفاق نماید او را و بندگان خدا او شهید شده و آنها را آزاد نماید بعد از این خبر گیرد او را در میان صفا و مروه شهید کرده
باشند بعد از آن ملاقات نماید خدا را در روز قیامت در حالتیکه علیرا دشمن دارد خدا عبادت و حسنات او را قبول نمیکند و او را با عمالش
در آتش میاندازد و از زیانکاران محشور میکند الحدیث و از اینجا معلوم میشود ابصار بعضی از اسرار قول رسولخدا در خبر کعب ابن عیاض که فرموده

انّ لعلیٍّ نورین نورٌ فی السماء و نورٌ فی الارض من تمسّک بنورٍ منهما دخل الجنة و من اخطأهما دخل النار و ما بعث الله نبیّاً الا و قد دعاه الی ولایة علیٍّ طائعاً او کارهاً الحدیث

یعنی علیرا دو نوریست یک نور در آسمان و یک نور در زمین هر که متمسک شود بیک نوری از آنها داخل بهشت میگردد و هر که خطا کند
نماید از آن دو نور داخل آتش میشود و خدا هیچ ولی را مبعوث نکرد نبیه مگر آنکه دعوت نمود او را بولایة علی خواه طائع باشد و خواه کاره
و سر قول او ایضا که فرمود یا علی تو تقدم نمینماید مگر کافر و از تو تخلف نمینماید مگر کافر و تو از خدا هستی در میان بندگان او و حجت او هستی بر بندگانش
و شمشیر خدا هستی بر دشمنان او و وارث علوم انبیاء او هستی تو کلمۀ علیای خدا و آیت کبرای اوئی و قبول نمیکند خدا ایمان را مگر بولایت
و بعضی از اسرار قول او ایضا که فرمود یا علی تو وصی و خلیفۀ منی امر تو امر من و نهی تو نهی منست قسم بآنکه مرا بنبوت مبعوث کرد و بهترین
خلق گردانید بدرستیکه تو حجت خدا هستی بر خلق و امین اوئی بر وحی او و خلیفۀ او هستی بر بندگان او و مولای هر مسلم و امام هر مومن و پیشوای هر متقی
هستی و بسبب ولایت تو امت من مرحوم شد و بعداوت تو گردید طایفۀ مخالفین از آن امت ملعون شد و بدرستیکه خلفا بعد از
من دوازده اند تو اول ایشان هستی و آخر ایشان قائم عجل الله فرجه چنان قائمیکه فتح میکند خدا با دست او مشارق و مغارب زمین را گویا نظر میکنم بسوی تو
در حالتیکه در حوض جهنم ایستاده و شرر آن فروزان و فریادش بلند و حرارت آن شدید است و تو زمام او را اخذ کرده پس جهنم بتو میگوید

خلاص کن مرا بنابر آنکه اگر نسخه خبری باشد با الراء المهملة یا نسخه از ین بگذر اگر نسخه خبری باشد با الزاء المعجمة که یا صبح [illegible]
میگویم ای حمیم ساکت باش [illegible] محدثیت و از اینجا معلوم میشود سری از اسرار قول امیر المؤمنین که فرموده نحن
ائمة المسلمين وحجة الله على المؤمنين ونحن امان لاهل السموات والارضين ولولانا لساخت الارض باهلها
وقد عرفت مرارا وكرارا ان محمدا وآله اجمعين المعصومين كما انهم حجج الله على غير الانبياء فكذا انهم حجج الله
یعنی ما امامان دین و حجتهای خدائیم بر عالمیان و امان اهل آسمان و زمینهائیم و هرگاه نباشیم هر آینه زمین اهل خود را هلاک میکرد و فرو میبرد و تحقیق
کرات و مرات شناختی که محمد و آل معصومین او چنانچه حجتهای خدا اند بر غیر انبیا همچنین حجتهای خدا اند بر انبیا و بسیکه هر یک از ایشان چنانچه افضلست
از هر فرد انبیا و مرسلین همچنین افضل است از مجموع من حیث المجموع ایشان و این [illegible] نیست با آنچه از رسول آمده نقل شده الا وان الله
خلق مائة الف نبي واربعة وعشرين الف نبي وانا اكرمهم على الله ولا فخر وخلق مائة الف وصي واربعة و
عشرين الف وصي وعلي اكرمهم وافضلهم عند الله الا وان الله يبعث اناسا وجوههم من نور على
كراسي من نور عليهم ثياب من نور في ظل عرش الرحمن بمنزلة الانبياء وليسوا انبياء وبمنزلة الشهداء و
ليسوا بشهداء فقال رجل انا منهم يا رسول الله فقال لا قال آخر انا منهم فقال لا قيل من هم يا رسول الله فوضع يده على
یعنی آگاه باشید که خدا خلق کرده صد هزار پیغمبر و بیست و چهار هزار پیغمبر و من اکرم ایشانم بر خدا و برای من فخر نیست و خلق کرد صد هزار وصی و بیست
چهار هزار وصی [illegible] ایشان است نزد خدا آگاه باشید که خدا مبعوث میگرداند جماعتی را که روهای ایشان از نور است بر روی کرسیها
می نشینند از نور [illegible] ایشان جامهائیست از نور در سایه عرش رحمن باشند بمنزله انبیا و حال آنکه انبیا نمیباشند و بمنزله شهدا اند و حال آنکه شهید
نیستند [illegible] عرض کرد که من از ایشانم یا رسول الله فرمودند نه دیگری گفت من از ایشانم فرمودند نه گفتند پس آنها کیستند یا رسول الله آنحضرت
دست مبارک خود را بر کتف علی گذاشته و گفت این و شیعه آن الحدیث زیرا که این کلام نیست جز که منافی باشد با آنچه تقریر و بیان کردیم
و اورا ازاله شبهه کردیم چنانچه این تقریب بر حاذق زیرک مخفی نیست بعد از آن همه اینها بعد از با گذاشتن اخبار بر ظاهر خود بآنکه سلسله انبیا
منفصل است از سلسله اوصیا و از آنکه اخذ شود این دو سلسله بر نمط و طرز دو سلسله علل و معلولات چنانچه در برهان مطابق کردن و بطلان
تسلسل ذکر کرده شد پس امر واضح میشود از آنکه بیان شود از آنکه همه اینها را استحقاق بان که گریه بر این دو طفل طاهرین از عترت نبویه و ذریه هاشمیه
و اقامه عزای این دو شاهزاده [illegible] مبارکه علویه مثل گریه بر سید الشهدا [illegible] و فریاد کردن برای [illegible] است که ثقه و معتمد خاص اهل
کساء این [illegible] در دعوت اهل کوفه بسوی خدا تعالی پس هر که تامل نماید در مصایب این دو طفل که در ظاهر صغیر و در باطن کبیر
و در اقوال صادقه و افعال مستقیمه ایشان که تا خود است از چشمهای کافور رحمت و بحار عصمت و در سیره مرضیه نورانیه و طریقه علویه ملکوتیه ایشان
و سرعت اجابت دعای ایشان در حق قاتل آنها میداند که جوانهای اولاد ابیطالب و اطفال ایشان در میان آنها مسیحیه مرتضویه و طریقه
عمرانیه از قیاس [illegible] و آنها ما عدای ایشان اطفال آنها شده اند پس اقوال و افعال و سیرت و طریقه ایشان هدایت می نماید عرفاء و حکما
و علما و فضلا و پیران و جوانان ایشان در روی زمین آنها را اهل و شیعه نیست پس تمامی ایشان در دعوت مولای خود و مولای عالمین
لبیک گفتند در ملاء اعلی و در ندای او در ذر اول و عالم ارواح که فرمود ای عصبه هاشمیه و عترت نبویه و اطفال علویه میکنند شما آنچه
بمن خواهید کرد آیا تمام [illegible] گفتند بلی آیا نمی بینی که کافر زندیق قاتل این دو طفل طاهرین سر شریف ایشانرا در توبره
خود گذاشت چنانکه کردند [illegible] مولای عالمیان حضرت سید الشهدا [illegible] کرد
در مناقب سعداء از هلال بن معویه گفت مردی را دیدم که سر شریف حسین را در توبره اسب خود گذاشته بود و شنیدم دو گوش [illegible]
[illegible] از میان گوشت و استخوان تو [illegible] و گرفتاری غضب پس آن ملعون [illegible]
خود را بلند کرده و متصل [illegible] سر مبارک [illegible] تا ساکت شد گفت دیدم که آن ملعون را خدمت مختار آوردند گوشتها را پاره پاره
کرده پیش سگها انداخت در حالتیکه زنده بود هر وقت که یک قطعه از او جدا میکردند صیحه میکشید و غش میکرد و چون بحال می آمد دو باره می بریدند
تا استخوانهایش مجرد از گوشت ماند بعد از آن امر کرد مفاصل او را قطع کردند پس آمدم خدمت مختار و خبر دادم باو فعل آن ملعون و آنچه از آن
سر شریف شنیده بودم الا لعنة الله على القوم الظالمين بعد از آن مخفی نماند بر تو چنانچه مستحب است گریه بر این دو طفل مظلوم همچنین مستحب است زیارت
قبر ایشان و تعمیر آن و آلان قبر ایشان در مکان معروفست یعنی نزدیک فرات نزد قریه مسیب است و کیفیت دفن آنها در آن مکان
اگر چه از امور یست که در خصوص آنها نرسیده ایم بروایتی حتی بعد از بحث تام و تفحص کامل مگر آنکه بود قبر ایشان در آن مکان از اکثر [illegible]

که اجماع طایفه امامیه بر آن است و بتحقیق ثابت گشته بنقل متظافره اینکه کامل فضلاء از گروه فقهاء مجتهدین و گروه محدثین از اهل مشاهد مقدسه
آن مکان را قصد میکنند بجهة زیارت ایشان و اما آنچه در مجلس سابق مقدم نمودیم در روایت صاحب کتاب مفتاح النجاه از علماء اگر چه ظاهر آن
افاده میکند که ایشان را در وقت شهادت پدرشان بقتل رسانیدند و در نزد پدر خودشان مدفونند مگر اینکه آن روایت ارشد و
در شماره علیه است مگر اینکه تاویل شود بطریقیکه مخالف نباشد با آنچه معظم با ثقات مجلس چهارم از کبیر عبادت در اظهار شهادت
وقایع در توجه حضرت حسین از مکه تا رسیدن کربلا لقد دمعت عیون البیت حزنا لقد منی قلوب العارفینا وطاف طائفوه طواف سعی
وقد لبسوا السواد ملتحفا وکانت تلبیاتهم رثاء بسبط کان خیر الناسکینا یعنی بتحقیق چشمهای بیت الله الحرام اشک جاری کرد از جهت حزن
برای مفقود گشتن آرزوی قلوب عارفان وطواف کرد طواف کنندگان چون مثل طواف … مرده در حالتیکه سیاه پوشیده و سعی و
… مرثیه خواندن بود بر سبطیکه بهترین عبادت کنندگان بود و عمره کرد … بنوحه حزین که از سنگ محکم اشک خونین جاری
مینماید مفقود کردیم ما ریحان و روح را و مرجان و زبرجد را مفقود کردیم در این حرم محکم اقسم ببیت عزت و بلد امین مفقود کردیم در اینجا …
زبان … و حصار حمایت کنندگان وطور سینا را و در ارشاد گفته خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه شصتم هجرة بود
و قتلش در چهارشنبه نهم ذیحجه روز عرفه بود و توجه حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم بود در کوفه و مدت مکث او در مکه جمعی از اهل حجاز
و بصره علاوه بر اهل بیت و دوستان او اجتماع نموده بودند و وقتیکه حضرت حسین اراده توجه بسوی عراق نمود بیت را طواف و سعی
ما بین صفا و مروه بجا آورد و از احرام خود در آمده محل کرده و حج خود را مبدل بعمره نمود زیرا که اتمام حج ممکن نشد بجهة اینکه ناگهان …
… بسوی یزید ابن معاویه … بیرون آمد در حالتیکه بسیار … میکرد با اهل و اولاد … با او بودند شیعیان و خبر مسلم باو نرسیده بود
از جهة بیرون شدن او در روز خروج مسلم بنابر آنچه ذکر کردیم و در منتخب آورده که … حسین از احرام خود بیرون آمده محل شد و حج خود را مبدل
بعمره مفرده کرد زیرا که متمکن نشد از اتمام حج از جهة ترسیدن از اینکه با او بطش و شدت نمایند و چنین بود که یزید لعنه الله عمرو ابن سعید العاص
با لشکر عظیم فرستاده والی امر موسم و امیر تمامی حجاج کرده و باو وصیت نموده بود که حسین را دستگیر کند و اگر ممکن نشود بحیله او را بقتل رساند بعد
از این سی نفر مرد از شیاطین بنی امیه در میان حجاج داخل کرده و بایشان امر نمود بقتل حسین … و وقتیکه حسین این را دانست از احرام محل شد و حج را
بعمره مفرده مبدل کرد و در ملهوف نقل کرده از ابی محمد الواقدی و زرارة ابن صالح میگویند ملاقات کردیم حسین ابن علی را قبل از بیرون شدن او
بسوی عراق بسه روز پس خبر دادیم باو ضعف مردم را در کوفه و اینکه قلوب ایشان با او است و شمشیرهای ایشان بر او است پس اشاره نمود بدست خود بسوی
آسمان درهای آسمان گشاده شد و جمعی از ملائکه نازل گشت که عدد ایشان را غیر از خدا احدی نمیداند پس فرمود اگر تقارب اشیاء و حبوط
اجر نبود هر آینه با ایشان مقاتله میکردم ولیکن بعلم یقین میدانم اینکه مصرع و جای افتادن من و اصحاب من اینجا است و احدی از ایشان نجات نخواهد
یافت مگر پسرم علی و در منتخب نقل کرده که محمد ابن حنفیه وقتیکه خبردار شد برادرش حسین از مکه خارج و اراده عراق نموده در پیش رویش طشتی
آب بود که وضو میگرفت و گریه شدید نمود و اشک چشمش مثل باران در طشت میریخت تا اینکه اراده کرده بسوی برادرش حسین رفت
و در … وقتیکه خبر رفتن حسین بسوی عراق باو رسیده در پیش رویش طشتی بود که وضو میگرفت آنقدر گریه کرد که طشت از اشک
چشمش پر گشت و زیاد کرده در کتاب … بعد از آن ندا کرد وا حسینا و خلیفة الماضین … یعنی ای خلیفه گذشتگان
و پناه باقی ماندگان و در ملهوف گفته که محمد ابن حنفیه در همان شبی که حضرت اراده خروج از مکه نموده بود خدمت آنحضرت آمده و عرض کرد
ای برادر بتحقیق شناختی غدر اهل کوفه را نسبت بپدر و برادرت و میترسم حال تو مثل حال گذشتگان باشد اگر صلاح بینی اقامت فرما زیرا که تو عزیزترین
کسانی هستی که در حرم هستند و بزرگترین آنها … گفت ای برادر میترسم یزید ابن معویه در حرم مرا بحیله … باشم اینکه بسبب او مباح شود حرمت این
بیت پس محمد حنفیه عرض کرد اگر از این میترسی برو بیمن یا بعض اطراف صحرا زیرا که تو بزرگترین مردم هستی و … قادر نمیشود بر تو و در منتخب نقل کرده
که حضرت حسین فرمود قسم بخدا ای برادر هرگاه در سوراخ جانوری از جانوران زمین بوده باشم هر آینه مرا اخراج میکنند و میکشند بعد از آن فرمود
ای برادر در آنچه تو گفتی نظر میکنم و در ملهوف گفته چون صبح شد حسین کوچ کرد و پسر حنفیه خبردار شده آمده و زمام ناقه آنحضرت را گرفته عرض کرد
ای برادر آیا وعده نکردی نظر در آنچه از تو سؤال کرده بودم فرمود بلی پرسید پس چه چیز ترا باعث گردید بر خروج باین تعجیل فرمود بعد از آنکه
از تو مفارقت کردم دیدم رسول خدا را که فرمود ای حسین خارج و بیرون شو زیرا که خدا خواسته ترا مقتول ببیند محمد ابن حنفیه گفت انا لله و انا
الیه راجعون پس عرض کرد حمل زنان با خود در این حالت سبب چیست فرمود ای برادر بتحقیق جدم بمن فرمود که خدا در عالم خواسته ایشان را اسیر
و ذلیل ببیند و آنها نیز از من مفارقت نمیکنند مادامیکه زنده هستم پس محمد ابن حنفیه گریه شدیدی نموده گفت ای برادر ترا بخدا اسپردم

روایت کرده شیخ حسین ابن محمد ورازی در کتاب خود در نوادر الحسینیه از کتاب ثاقب مناقب از جابر ابن عبد الله که چون حسین ابن علی عزم کرد
بر خارج شدن بسوی عراق آمدم خدمت او و عرض کردم تو پسر رسول خدا هستی و یکی از دو نواده او صلاح نمی‌بینم مگر اینکه مصالحه نمائی چنانچه
برادرت مصالحه کرد زیرا که او موفق و رشید بود فرمود ای جابر برادرم اینرا بامر خدا و رسولش کرد من نیز بامر خدا و رسولش میکنم آیا میخواهی
که شاهد بگیرم براین رسولخدا و علی و برادرم حسن را الآن بعد از آن دیدم که در آسمان گشاده شد رسولخدا و علی و حسن و حمزه و جعفر در زمین
مستقر شدند پس تعجیل برخواستم در حالتیکه خائف و ترسان بودم رسولخدا بمن فرمود ای جابر آیا نگفتم در امر حسین قبل از این مؤمن نمیشوی تا اینکه
بر ائمه خود مسلم باشی و اعتراض نکنی آیا میخواهی مکان معویه و یزید و مکان حسین و قاتل او را ببینی عرض کردم بلی یا رسول الله پس پای خود را بزمین زد زمین
منشق گردیده دریائی ظاهر شد و شکافته گردید بعد زمینی ظاهر شد و منشق گردید همچنین باعت زمین منشق گردید و هفت دریا شکافته شد دیدم در زیر
همه اینها آتشرا در حالتیکه مقرون بود در زنجیر ولید ابن مغیره و ابی جهل و معویه و یزید و مقرون بود با آنها مرده شیاطین پس ایشان شدیدترین
اهل آتش بودند از حیثیت عذاب بعد از آن فرمود سر خود را بلند کن سر خود را بلند کرده دیدم درهای آسمان گشاده شد و بهشت در
بالای آن بهشت بعد از آن رسولخدا و کسانیکه با او بودند بآسمان صعود نمودند و در حالتیکه در هوا بودند بحسین فرمود که ای پسر من ملحق شو حسین صعود
نموده ملحق شد حتی دیدم ایشانرا که داخل بهشت گشتند بعد رسولخدا بر من نظر کرد و از آنجا دست حسین را گرفته گفت ای جابر این پسر من است در
اینجا پس امر او را با او واگذار و شک مکن مؤمن شو جابر گفت کور باشد چشمهای من اگر نه دیدم آنچه را که گفتم از رسولخدا و در بحر المصائب نقل کرده
که خارج شد حسین از مکه در سال شصتم و در حالتیکه به بستان بنی عامر رسید ملاقات نمود فرزدق شاعر را و فرزدق دیده بود و عرض کرد یا ابن رسول الله
چه چیز ترا باعث تعجیل گشت از حج فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند خبر ده مرا از آنچه در پس پشت گذاشتی گفت گذاشتم خلق را در حالتیکه قلوب ایشان با تو
و شمشیرهای ایشان بضرر تو و با بنی امیه است مراجعت کن یا ابن رسول الله فرمود ای فرزدق بدرستیکه این قوم اطاعت شیطان را بر خود لازم کرده
و اطاعت خدا را ترک و اظهار فساد نموده اند و ازین حدود خدا را باطل کرده و شرب خمر میکنند و دست درازی باموال فقرا
و مساکین کرده اند من اولی و بهتر کسانی هستم که بنصرت دین خدا و اعزاز او و اظهار دین او و جهاد در راه او قایم باشم تا اینکه کلمهٔ خدا
بلند باشد پس فرزدق گفت خدا ترا بآرزوی تو برساند بعد از او مفارقت نمود و در مناقب نقل کرده از ابن عباس که میگوید دیدم حسین
قبل از اینکه بسوی عراق متوجه باشد در باب کعبه در حالتیکه دست جبرئیل در دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بیائید بسوی بیعت خدای
عز و جل و بر ابن عباس تند نمود در ترک امر حسین را پس گفت اصحاب حسین مرد و زیاد نمیشوند مرد و زیاد نمیکنند میشناسیم آنها را باسمائی
ایشان قبل از حضور ایشان محمد ابن حنفیه گفت که اصحاب آنحضرت نزد ما مکتوب است با اسمهای ایشان و نامهای پدران ایشان و در بحر المصائب
گفته بسیار شد براو کتب و رسل میگفتند که اگر بسوی ما تشریف نیاوری گناهکاری زیرا که حضرت حق موجود و حاضر نزد تو و متمکن هستی از قایم
کردن حق زیرا که تو اصل عمود و اهل معدن او هستی پس آنحضرت عزم رفتن فرمود عبد الله ابن عباس آمده عرض کرد ای پسر عم بدرستیکه اهل کوفه قوم
حیله اند پدرت کشته شد و برادرت را خوار کرده نیزه باو زده و لباسهای او را کنده بدشمن او تسلیم کردند فرمود ای پسر عم این کتب و رسل ایشانست
و بتحقیق واجب گشته بر من اجابت ایشان پس عبد الله گریست حتی محاسن او تر شد و گفت واحسیناه و ذکر کرده مسعودی که پسر عباس گفت
اگر از اقامت مکه متغیر باشی برو به یمن زیرا که در آنجا گوشه نشینی هست و ما را نیز در آنجا اعوان و انصار است بنویس باهل کوفه هرگاه امیر خود را بیرون
کرده و کوفه را برسول تو تسلیم نمودند بسوی ایشان تشریف ببر زیرا که اگر امروز باینحالت بروی من خاطر جمع نیستم بر تو از ایشان و اگر بسخن من نشنیدی
تمامی اهل و اولاد خود را در اینجا بگذار و ایشانرا با خود مبر قسم بخدا میترسم ترا بکشند چنانکه عثمان را کشتند و اهل و عیالش باو نظر میکردند و در حالتیکه او را
با ایشان کشت محزون گردید از جهت مقصود کشتن او و گریست و گفت وا اسفا بر حسین واقدی گفته و در حالتیکه بر عبد الله ابن عمر رسید که حسین
عزم کوفه کرده خدمت آنحضرت داخل شده عرض کرد پدر و نفسم فدای تو باد یا ابن رسول الله از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود مرا با
دنیا چکار و دنیا را با من چکار و تو قطعه هستی از او و ریحانه اوئی و سید جوانان اهل بهشتی و این یزید رئیس ضلالت و آنکه بیعت کرد از او
میشوند زمانیکه با تو مقاتله نمود از او خاطر جمع نیستم چون دید برفتن اصرار دارد میان دو چشمش را بوسید و گفت ترا بخدا سپردم و در حالتیکه
بر عبد الله ابن زبیر خبر عزم آنحضرت رسید آمده عرض کرد یا ابن رسول الله اگر در اینجا اقامت نمائی شاید خدا بسبب تو ما را هدایت کرده
ترا بیعت نمائیم زیرا که تو سزاوارتری از یزید که فسق و فجور را آشکار میکند و من میترسم اگر خارج شوی عهد و امان و قرابت ترا در باره تو
مراعات نکنند و در ملهوف گفته که عبد الله ابن عباس و عبد الله ابن زبیر خدمت آنحضرت آمده اقامت را اشاره کردند فرمود
که پیغمبر خدا مرا بامری مأمور فرموده رفتنی هستم پس پسر عباس بیرون آمد در حالتیکه میگفت واحسیناه بعد عبد الله ابن عمر آمده اشاره کرد که با اهل ضلال

مصالحه نماید و او را شهید و مقتول گردانند پس گفت یا ابا عبد الرحمن آیا ندانسته که از خواری و پستی دنیاست اینکه سر مبارک یحیی بن زکریا را هدیه
فرستادند بسوی زنی از زناکاران بنی اسرائیل و در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را میکشتند بعد از آن می‌نشستند در بازارهای خود و بیع و شرا
میکردند گویا که چیزی نکرده‌اند پس خدا تعجیل نکرد در عذاب ایشان بلکه اخذ کرد ایشان را بعد از آن مثل اخذ عزیز صاحب انتقام بترس از خدا
یا ابا عبد الرحمن و ترک مکن نصرت مرا آنچه گفته شد روایت شده که آنحضرت وقتیکه عزم کرد بیرون آمدن را بسوی عراق ایستاد در حالتیکه خطبه میخواند
الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله نوشته شده مرگ بر اولاد آدم مثل قلاده در گردن زن جوان چه مشتاق کرده مرا رسیدن باسلاف
خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و خبر داده‌اند مرا مصرعی را که با و ملاقات خواهم کرد گویا می‌بینم که مفاصل مرا گرگان بیابانها پاره پاره میکنند در میان
نواویس و کربلا و پر میکنند از من معده‌های خود را از جهت خوف و ترس و انبان خود را از جهت گرسنگی خلاصی نیست از روزیکه بقلم نوشته شده
راضی شده است خدا برضای ما اهل بیت صبر میکنیم بر بلای او و کامل میدهد خدا اجر صابران را قطع نمیشود از رسول خدا پاره تن او بلکه جمع میشود
با او در باغ بهشت روشن میشود چشم او بآنها و منجز میشود بایشان وعده او هر که جان خود را در راه ما بذل کند و مهیا نماید نفس خود را بر
ملاقات خدا پس با ما کوچ نماید که من کوچ خواهم کرد در صبح انشاء الله و در ارشاد روایت کرده از فرزدق شاعر که گفت در سال شصتم
از هجرت با مادر خود بحج میرفتم وقتیکه داخل حرم شدم حسین را ملاقات کردم در حالتیکه از مکه بیرون آمده و با او بود شمشیرها و سپرها پرسیدم
که این قطار از برای کیست گفتند برای حسین بن علی پس آمدم بنزد او و سلام کردم و گفتم خدا سؤال و آرزوی ترا عطا نماید پدر و مادرم فدای تو باد
چه چیز ترا تعجیل داشت از حج فرمود هرگاه تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند بعد از آن فرمود تو کیستی گفتم مردی هستم از عرب قسم بخدا زیاده از این از من
تفتیش نکرد بعد از آن فرمود از مردم که در پس تواند بمن خبر ده گفتم خبیر را سؤال کردی قلوب مردم با تست و شمشیرهای ایشان بر تو قضا
از آسمان نازل میشود و میکند خدا آنچه میخواهد پس گفت راست گفتی برای خداست امر و در هر روز او در شأنیست هرگاه نازل شود قضا
بآنچه دوست میداریم پس حمد میکنیم خدا را بر نعمتهای او و اوست مستعان بر ادای شکر و هرگاه حایل شود قضا در میان امید پس دور نمیشود کسیکه
نیت او حق و طریقه او تقوی باشد گفتم بلی خدا برساند ترا بآنچه دوست داری و کفایت کند ترا از آنچه میترسی و سؤال کردم او را از نذرها
و مناسک پس خبر داد مرا از آنها و مرکب خود را حرکت داد و گفت السلام علیک بعد از یکدیگر جدا شدیم وقتیکه حسین از مکه خارج شد معترض او شد
یحیی بن سعید بن عاص و با او بود جماعتی که ایشان را عمرو بن سعید بسوی او فرستاده بود پس با او گفت برگرد بکجا میروی آنحضرت ابا کرد و گذشت
دو گروه تدافع نمودند تازیانه‌ها را بحرکت آوردند حسین و اصحابش از ایشان امتناع نمودند امتناع قوی و از ابن زیاد روایت نقل شده که
گفت و رفت بطریق خود پس با او مبادرت نمودند و گفتند یا حسین آیا از خدا نمیترسی خارج میشوی از میان جماعت و تفرقه میاندازی در میان
امت پس فرمود لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون و در تهذیب المذاهب وارد وقتیکه حضرت حسین خارج شد عبد الله بن مطیع
بآنحضرت رسید و گفت یا ابا عبد الله بکجا میروی فدای تو شوم حضرت کوفه را از اهل کوفه و حیله ایشان را بپدر و برادرش ذکر کرده بعد از آن گفت
در حرم اقامت کن زیرا که تو مولای عرب هستی و اعراض نمیکنند از تو اهل حجاز و مردم از هر جانب ترا قصد میکنند قسم بخدا اگر ترا بکشند تعظیم
نمیکنند احدی را بعد از تو و جرأت را میکنند پس گفت یا عبد الله آیا مرا نهی از فرار از مرگست بخدا قسم در حق مردن اولیست
از زندگانی در باطل بعد جهاد بر یزید در خصوص این سزاوارتر است از جهاد مشرکین و در عوالم در کتاب تاریخ از ریاشی نقل کرده باسناد
خود از راوی که گفت حج کردم تنها و شتافت راه میرفتم در این اثنا نظرم بر خیمه‌ها افتاد بسوی آنها رفته چون بپایین ترین آن
رسیده گفتم این خیمه‌ها از برای کیست گفتند از برای حسین پرسیدم پسر علی و فاطمه گفتند بلی گفتم او در کدام یک از اینهاست گفتند در
آن خیمه پس بسوی او رفته دیدم حسین بر در خیمه تکیه کرده و در پیش روی او نامه است میخواند پس بر او سلام داده عرض کردم پدر و مادرم فدای
تو باد چه چیز ترا در این صحرا که زرع و توشه ندارد نازل کرده گفت بدرستیکه اینها مرا میترسانند و این نامه‌های اهل کوفه است و ایشانند
قاتل منند وقتیکه چنین کنند و حرمتی نگذارند مگر اینکه هتک حرمت آن کرده باشند مبعوث میگرداند خدا بسوی ایشان کسیرا که آنها را
میکشد تا ذلیل ترین امتها میشوند و ابن نما از طرماح بن حکم روایت کرده که ملاقات کردم حسین را در حالتیکه توشه برای اهل خود
تحصیل کرده بودم عرض کردم معذور نگذارند ترا اهل کوفه قسم بخدا هرگاه داخل کوفه شوی ترا میکشند و اگر ترسم بکوفه بروی هرگاه بخواهی
که داخل شوی با حیاء نازل شو زیرا که او کوه بلندیست و خدا آن را هرگز بخواری نرسانیده و افواج عشیره من تمام آنجا را نصرت میکنند پس
ایشان منع میکنند ترا مادامیکه اقامت نمائی گفت در میان من و قوم موعدیست مخالفت ایشان را ناخوش میدارم هرگاه
خدا از ما دفع نماید پس از قدیم بر ما انعام کرده است و اگر بشود آنچه لابد است پس رستگاری و شهادتست انشاء الله بعد از آن

نوشته را حمل کردم بسوی اهل خود و با مو رحیم چند ساعتی از او صحبت نمودم و خارج شده حسین را اراده نمودم پس با قاتلین یزید بن رسیده شهید شدن
حسین را بمن خبر داد پس برگشتیم و در ملهوف آورده بعد از آن حضرت تشریف آورد نزدیک به تنعیم و در آنجا قافله را ملاقات کرد که هدیه
بار کرده بودند که بحیر ابن ریان حمیری عامل من بر یمن برای یزید بن معویه میفرستاد حضرت هدیه را اخذ کرد زیرا که حکم امور مسلمین با او بود و باصحاب شتران
گفت هرکه دوست دارد با ما بسوی عراق برود کرایه او را میدهیم و صحبت او را خوب میکنیم و هرکه مفارقت ما را دوست دارد
کرایه او را میدهیم بقدر آنچه قطع راه کرده قومی با او رفتند و قومی امتناع نمودند از بعضی اخبار ظاهر میشود که آنحضرت از مکه بمدینه آمد و از مدینه
بسوی کوفه خارج شد ابومخنف گفته وقتیکه مسلم ابن عقیل رسانید خبر او و قطع شد از حسین پس آنحضرت بسبب اضطراب شدید نمود اهل بیت
و دوستان خود را جمع کرد و خبر داد بایشان آنچه را که در قلب خود احساس نموده بود و ایشان را امر کرد بکوچ بسوی مدینه پس بارها را بر شتران
بستند و در پیش روی او بیرون شدند در حالتیکه سیر میکردند بسوی مدینه بعد از آن حضرت بقبر رسولخدا آمده او را در بر گرفت و بشدت
گریست و بخواب رفت و در عالم رؤیا رسولخدا را دید که میفرمود یا ولدی الوحاء الوحاء العجل العجل یعنی ای نور دیده سرعت کن که پدر و مادر و برادر
و جده امت خدیجه کبری همه مشتاق توانند مبادرت کن بسوی ما پس آنحضرت از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان و حزین بود از جهة شوق ملاقات
رسولخدا آمد نزد برادرش محمد ابن حنفیه در حالتیکه او ناخوش بود آنچه در خواب دیده بود با او نقل کرد و گریست عرض کرد ای برادر میخواهی چه کنی
فرمود اراده کوچ کردهام بسوی عراق که از برای پسر عمم مسلم ابن عقیل در اضطرابم محمد حنفیه عرض کرد از تو سؤال میکنم بحق جدت محمد که از حرم جد خود
مفارقت نکنی زیرا که در آن برای تو اعوان کثیره است حضرت فرمود باید بروم محمد ابن حنفیه عرض کرد قسم بخدا فراق تو مرا محزون میکند
و مرا مانعی نیست از رفتن با تو مگر شدت مرض و عدم قدرت بر اینکه قائمه شمشیر و کعب نیزه را قبض نمایم بخدا قسم بعد از تو ابدا فرحناک نمیشوم بعد بشدت
گریست تا غش نمود وقتیکه بحال آمد گفت ای برادر ترا بخدا امانت سپردم و حسین او را وداع کرد و در لهوف و حسینیه آورده پس
حسین با ابن عباس ملاقات کرده فرمود چه میگوئی در حق قومیکه خارج و بیرون کردند پسر دختر پیغمبر خود را از وطن و خانه و حرم جدش و او را
خائف و ترسان کرده اند در حالتیکه مستقر نمیشود در قراری و میل میکنند بعد از ایذاء او بکشتن و ریختن خون او را در حالتیکه بخدا چیزی را
شریک نداده و منکری را مرتکب نشده و گناهی را نکرده ابن عباس عرض کرد فدای تو شوم اگر لابد هستی از رفتن بکوفه اهل و عیال خود را همراه
فرمود ای پسر عم بدرستیکه رسولخدا را در خواب دیده و مرا امر بر امری نموده که قدرت بر خلاف آن ندارم و ای پسر عم بدرستیکه ایشان
ودایع رسولخدایند و خاطر جمع نیستم بر ایشان از اعدا و آنها نیز از من مفارقت نمیکنند پس ابن عباس از عقب خود گریه و گوینده را شنید
که میگفت ای ابن عباس اشاره مینمائی بر شیخ و مولای ما که ما را در اینجا گذاشته تنها برود قسم بخدا نخواهد شد بلکه زنده میشویم با او و میمیریم با او آیا
روزگار باقی گذاشته است برای ما غیر او را پس ابن عباس گریه شدیدی نمود و گفت دشوار است بر من فراق تو ای پسر عم بعد از آن رو
کرد بحسین و اشاره برجوع بمکه و صلح با بنی امیه نمود پس حسین فرمود هیهات هیهات ای پسر عباس بدرستیکه قوم مرا نمیگذارند مرا طلب میکنند
مرا در هر جا باشم تا ایشان را بیعت نمایم بکراهت و میکشند مرا قسم بخدا اگر در آشیانه حیوانات باشم هر آینه بیرون آورده میکشند و تجاوز میکنند بر من
چنانکه یهود تجاوز کردند در روز شنبه و بدرستیکه من خواهم رفت در امر رسولخدا بنحویکه امر کرده انا لله و انا الیه راجعون و سیر کرد حسین از
مدینه و منازل شد بذات عرق و نوشت برادر عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب با دو پسر خود عون و محمد کتابی میفرستد در آن بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد بدرستیکه من از تو سؤال میکنم بخدا وقتیکه کتاب من نظر کردی برگردی زیرا که من میترسم از طریقیکه متوجه شدهٔ آن از هلاک تو و هلاک اهل بیت تو
و در آن وقت اگر تو هلاک شوی در آنروز نور زمین خاموش میشود زیرا که تو علم هدایت طلب کنندگان و امید مؤمنان هستی پس تعجیل مکن در رفتن زیرا که من
در اثر کتاب خود هستم و السلام و عبدالله بسوی عمرسعد رفت و سؤال کرد که بحسین امان بنویسد و امیدوار نماید بلکه مراجعت نماید پس عمر سعد
بسوی آنحضرت کتابی نوشت و امیدوار کرد او را بصله و خاطر جمع او را از نفس او و روانه نمود او را با برادر خود یحیی ابن سعد و لاحق شد با یحیی و عبدالله
ابن جعفر دو پسر خود و نامه را بحضرت داده و سعی در مراجعتش نمودند حضرت فرمود که در خواب رسولخدا را دیدم و امر کرده مرا بچیزی که جاری کننده
او هستم پرسیدند که آن رؤیا چه چیز است فرمود خبر نداده ام او را باحدی و نقل نخواهم کرد تا بخدای عزوجل ملاقات نمایم وقتیکه مأیوس
گردید از او عبدالله ابن جعفر امر کرد که پسر خود عون و محمد در خدمت حسین باشند و خود با یحیی ابن سعید بسوی مکه رجوع کرد و در امالی صدوق است
چون عبدالله ابن عمر بیرون رفتن او را شنید بر مرکب خود سوار شده از عقب او رفت تا او را در منزلی درک نمود و گفت کجا میروی ای پسر رسول
فرمود بسوی عراق عرض کرد ساکت باش و بحرم جد خود برگرد حسین ابا نمود چون پسر عمر دید که قبول نمیفرماید عرض کرد یا اباعبدالله بگشا از برای
من موضعی را که رسولخدا از آنجا میبوسید پس حسین سینه خود را گشود پسر عمر سه دفعه او را بوسید و گریه کرد و گفت ترا بخدا سپردم یا اباعبدالله

زیرا که تو در این سفر مقتول خواهی گشت و در ارشاد آورده که آنحضرت توجه کرد بسوی حاجز تا بذات عرق نازل شد و در ملهوف گفته که بشر بن
غالب از طرف عراق رسید از او از اهل عراق سؤال کرد گفت که دلهای ایشان با تو و شمشیرها با بنی امیه پس فرمود راست گفتی بدرستیکه
خدا میکند آنچه را میخواهد و حکم میکند آنچه را که اراده مینماید و از محمد بن ابی طالب نقل شده که خبر بولید بن عتبه امیر مدینه رسید که حسین بسوی عراق
توجه فرموده پس بابن زیاد نوشت که حسین متوجه عراق است و او پسر فاطمه دختر رسول خداست حذر کن از اینکه بدی باو رسانی و حرکتی از تو سر زند و قوم
خود و امیر را در این دنیا ذلیل کنی که فراموش نشود و ... ابن زیاد بر کتاب او التفات نکرد
و در ارشاد گفته وقتیکه بابن زیاد رسید که حسین از مکه بسوی کوفه توجه فرموده حصین بن نمیر را که صاحب عوان او بود فرستاد تا در قادسیه نازل شد
و لشکر را ما بین قادسیه تا خفان و ما بین قادسیه تا قطقطانیه نظم و ترتیب داد و بمردم گفت این حسین اراده عراق کرده ابو مخنف گفته حسین را چهار
سوار ... کرده بر قادسیه که نزدیک قطقطانیه است فرستاد و حر را با هزار سوار از پیش فرستاد و در ملهوف گفته بعد از آن رفت تا در ثعلبیه
نازل شد و در وقت ظهر آنحضرت سر مبارک را بر زمین گذاشته خواب رفت بعد بیدار شد گفت هاتفی را دیدم که میگوید شما سرعت میکنید و مرگ شما را
بسوی بهشت میبرد پس پسرش گفت ای پدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بخدائی که برگشت بندگان بسوی اوست گفت ای پدر در این صورت از مرگ باک
نداریم پس حسین فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد بعد از آن در آنموضع خوابید چون صبح شد مردی رسید از اهل کوفه که مکنی بود بابا هره ازدی خدمت آنحضرت آمد سلام کرد
بعد عرض کرد یا ابن رسول الله چه چیز ترا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آورد فرمود وای بر تو ای ابا هره بدرستیکه بنی امیه مال مرا اخذ کردند صبر کردم
و عرض مرا ناسزا گفتند صبر کردم و خون مرا طلب کردند گریختم قسم بخدا که گروه یاغیه مرا خواهند کشت و خدا بر ایشان لباس خواری را خواهد پوشانید و شمشیر
برنده را بر ایشان مسلط خواهد کرد و کسی را بر ایشان مسلط خواهد کرد که ایشان را ذلیل‌تر گرداند از قوم سبا که زنی بر ایشان پادشاه شد و حکم کرد در اموال
و خونهای ایشان ابو مخنف گفته در ثعلبیه بخدمت او مردی نصرانی با مادرش رسید و بعد از عرض سلام گفت ای مولای من من مرد نصرانی هستم دوست
گرفتم اینکه در پیش روی تو جهاد نمایم و شهادت میدهم که غیر از خدا معبودی دیگر نیست وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا
امیر المؤمنین ... آن مرد نصرانی با مادرش باسلام مشرف گشتند و در امالی صدوق است وقتیکه بثعلبیه نازل شدند شخصی خدمت آنحضرت وارد شد گفت
ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از قول خدای عز و جل یوم ندعوا کل اناس بامامهم فرمود امامیست که بسوی خدا خواند و هدایت کند و او را اجابت
نمودند و امامیست که دعوت نماید بر ضلالت پس او را اجابت نمایند بسوی ضلالت اینها در بهشتند و آنها در آتش و اینست قول خدا
که فرموده فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بعد از آن رفتند تا نازل شدند بر غدیر و در آنجا قیلوله ظهر کرد بعد از خواب بیدار شد در حالتیکه گریه
میکرد پسرش عرض کرد که چه چیز ترا میگریاند فرمود در اینحال کسی در خواب بمن گفت که در رفتن سرعت مینمائید و مرگ شما را بسوی بهشت میبرد بعد
از آن سیر کرد تا بزباله نازل شد پس بعبید الله خبر رسید که حسین نازل زباله شده حر بن یزید را با هزار سوار فرستاد حر گفت وقتیکه از
منزل خود بیرون آمدم در حالتیکه متوجه بودم بسوی حسین سه دفعه مرا ندا کردند که ای حر مژده باد ترا به بهشت پس التفات نموده احدی را ندیدم پس
با خود گفتم در عزایش نشینند در قتال پسر رسول خدا میروم و او بهشت مژده میدهند و در ارشاد گفته وقتیکه حضرت حسین بحاجر که از بطن الرمه است رسید
قیس بن مسهر صیداوی و میگویند بلکه برادر رضاعی خود عبدالله بن یقطر را بسوی کوفه فرستاد و در ملهوف است بسوی سلیمان بن صرد خزاعی
و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و جماعتی از شیعه و در ارشاد است که خبر مسلم بن عقیل باو نرسیده بود و نوشت باو بسوی ایشان بسم الله
الرحمن الرحیم از حسین بن علی بسوی برادران مؤمن سلام علیکم پس حمد میکنم خدا را که غیر از او معبودی نیست اما بعد بدرستیکه کتاب مسلم بن عقیل بمن
رسید و در آن خبر رسید بحسن رای و اجتماع اشراف و معارف شما بر نصرت من و طلب حق ما پس سؤال میکنم از خدا که خوب گرداند برای ما امر را
و عطا فرماید شما را اعظم اجر را بتحقیق متوجه شدم بجانب شما روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه پس هرگاه رسول من بشما آمد سرعت کنید در امر خود
و سعی نمائید بدرستیکه من در این روزها بشما خواهم رسید والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مسلم بآنحضرت نامه نوشته بود بیست و هفت شب قبل از
شهادتش و اهل کوفه بآنحضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای تو مهیاست تأخیر مکن پس قیس بن مسهر صیداوی با نامه حسین متوجه کوفه
گردید تا بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت و در ملهوف گفته وقتیکه بقرب کوفه رسید حصین بن نمیر باو دچار گردید که او را تفتیش نماید پس نامه را
بیرون آورده پاره نمود و او را پیش ابن زیاد آورد وقتیکه در نزدش حاضر شد گفت تو کیستی و از که نامه آورده و بکه میبری گفت از حسین
بسوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشانرا نمیدانم پس ابن زیاد غضبناک شد گفت از تو دست بر نمیدارم تا نامهای ایشانرا بمن بگوئی
یا اینکه بمنبر روی حسین بن علی و پدر و برادرش را لعن کنی و الا ترا پاره پاره میکنم پس قیس گفت اما قسم نامهای ایشانرا بتو نمیگویم و لعن حسین و پدر و برادرش را
میکنم پس بمنبر رفت حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیغمبر صلوات فرستاد و رحمت خواند بر علی و اولادش بعد از آن ابن زیاد و پدر و برادرش

لعنت کرد بر طاغیان و سرکشان انهم لا ایمان لهم پس لعنت نمود و گفت ایتها الخیس و در ارشاد این حسین ابن علی بهترین خلق خدا پسر فاطمه دختر
رسول خداست و من رسول اویم بسوی شما و در حال از او مفارقت کرده‌ام پس او را اجابت نمائید و در ارشاد آورده بعد از آن ... ابن
و پدرش لعنت کرد و برای علی ابن ابیطالب طلب مغفرت نمود و در ملهوف نقل کرده که پس ابن زیاد خبردار شد امر کرد او را از بالای قصر بزیر
انداختند و برحمت ایزدی پیوست و در ارشاد روایت کرده که بزمین افتاد و در حالتیکه دستهای او بسته بودند استخوانهایش خورد شدند و هنوز
رمقی داشت بجمردی که او را عبد الملک ابن عمیر لخمی میگفتند آمده او را ذبح کرد و در تخصیص او را مذمت و ملامت نمودند گفت میخواستم او را از
ناتمام و در ملهوف آورده چون خبر وفات او بحسین رسید گریست و گفت اللهم اجعل لنا ولشیعتنا عندک منزلا کریما واجمع بیننا وبینهم فی مستقر من رحمتک
انک علی کل شیء قدیر و در ارشاد گفته بعد از آن حضرت از حجاز بسوی عراق تشریف میبرد تا رسید بیکی از چشمهای عرب و عبدالله ابن مطیع عدوی
در آنجا نازل شده بود حضرت بجهة او تشریف برد و عبدالله عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله چه چیز ترا آورده حضرت فرمود
از مرگ معویه آنچه بتو رسیده و اهل عراق بمن نوشته و بسوی خودشان دعوت کرده‌اند عبدالله ابن مطیع عرض کرد یاد میدهم بتو خدا را یا ابن رسول الله
که حرمت اسلام هتک نشود و قسم میدهم ترا بخدا در حرمت عرب اگر طلب نمائی آنچه که در دست بنی امیه است هرآینه ترا بکشند و اگر ترا بکشند
بعد از تو احدی را احترام نمیکنند ابدا قسم بخدا اگر حرمت اسلام و حرمت قریش و عرب هتک میشود چنین مکن و بکوفه مرو و خود را در بنی امیه اظهار مکن
پس آنحضرت ابا نمود و ابن زیاد امر نمود که ما بین واقصه را تا راه شام و بصره بگیرند و نگذارند احدی داخل شود و احدی خارج گردد و حضرت حسین
متوجه گردیده و اظهار خبری نمود تا اعراب را ملاقات کرد پس از ایشان سؤال نمود گفتند بخدا قسم نمیدانیم مگر اینکه قدرت نداریم که داخل شویم یا خارج گردیم
پس براه خود رفت و خبر داده جماعتی از فزاره و بجیله که در حوالی او بودند گفتند ما با زهیر ابن قین بجلی بودیم وقتیکه از مکه آمدیم با حضرت حسین مرتبه پس خبری
نبود که بر ما مکروه‌تر باشد از اینکه نازل شویم با او در یک جا زمانیکه حضرت حسین رفت نازل شد منزلی که علاج نیافتیم از اینکه نازل شویم با او پس نشست
آنحضرت در جانبی و ما نازل شدیم ما در جانبی نشسته مشغول طعام خوردن بودیم که رسول آمده بما سلام داد و گفت یا زهیر ابن قین بدرستیکه ابو عبدالله الحسین
مرا بسوی تو فرستاده که بخدمت او برسی پس هر یک آنچه در دست بود وا نهادیم گویا در بالای سر ما مرغ ایستاده یعنی همه متحیر ماندیم قوله لا تطیر یعنی خفقه
خبر نمیداد و تعلق علم را لا او عالم بود چنانچه بر مسلم واقع شده بود پیش از این یعنی چنانچه بیان این بتفصیل خواهد آمد و از کتاب مناقب فاطمه و اولادش
مسند او از ارشاد ابن مرنیقل کرده که در مصاحبت حسین بودم از مکه تا آمدم قطقطانیه بعد از آن از او رخصت خواستم در رجوع کردن پس
بمن اذن داد دیدم او را در حالتیکه درنده بیابان او را استقبال نمود و تکلم کرد حضرت با او فرمود حال مردم چطور بود در کوفه گفت قلوب
ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بضرر تست گفت در کوفه کرا گذاشتی گفت ابن زیاد را او مسلم بن عقیل را کشتند بحدیث و در ملهوف آورده پس
او را گفت زوجه او که اسم او دیلم بنت عمرو بود سبحان الله آیا پسر رسول خدا نزد تو آدم میفرستد تو بخدمت او نمیروی پس اگر رفته میکنم که بروی
و از کلام او بشنوی پس زهیر بخدمت آنحضرت رفت اندک زمانی نکشید مراجعت کرد در حالتیکه مسرور و رویش روشن بود پس امر کرد خیمه و
متاعها را برکنده بسوی خیام حضرت حسین نقل کرده و بزوجه خود گفت انت طالق زیرا که من دوست ندارم بسبب من غیر از خیر بتو چیزی برسد
و بتحقیق اراده مصاحبت حضرت حسین کرده‌ام که روح خود را با او فدا و نفس خود را با او وقایه نمایم بعد از آن صداق و مال او را باو بخشید
و به بعضی از پسران عمش تسلیم کرد که او را باهل خود برساند پس زن بسوی او ایستاده گریست و او را وداع کرد و گفت خدا ترا خیر عطا فرماید از تو
سؤال میکنم که مرا در روز قیامت در نزد جد حسین یاد کنی پس باصحاب خود گفت هر که دوست میدارد از شما که با من مصاحبت نماید
فبها والا این آخر عهد است از من و در ارشاد نقل کرده که گفت بشما حدیثی نقل نمایم بدرستیکه ما جهاد کردیم در کنار بحر و خدا بر ما
فتح کرامت فرمود و بغنایم رسیدیم سلمان فارسی بما گفت آیا مسرور میشوید باینچه خدا بشما فتح کرامت فرمود و رسید بغنایم گفتیم بلی
گفت زمانیکه جوانان آل محمد را درک نمودید بسیار فرحناک باشید بقتال در خدمت او از آنچه امروز رسیده بما از غنایم من بشما با خدا
سپردم گفتند بعد از آن بخدا قسم در میان قوم بود با حضرت حسین تا بدرجه شهادت رسید و در مناقب آورده وقتیکه نازل شد حضرت
حسین بخزیمیه در آنجا یک شب و روز اقامت نمود وقتیکه صبح کرد همشیره او جناب زینب خدمت حضرت آمده عرض کرد
ای برادر ترا خبر دهم بچیزی که دیشب شنیدم حضرت فرمود که آن چیست گفت بجهة قضای حاجت دیشب بیرون شده دیدم
هاتفی را شنیدم که میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد یعنی
ای دیده جهد کن بجهتی اشک کیست گریه نماید بر شهدا بعد از من که آنها را مرگها میبرد تا بوعده خود وفا نموده شهید شوند پس حسین گفت
ای همشیره گرامی هر آنچه حکم شده آن خواهد شد و در ارشاد نقل کرده که روایت کرده عبدالله ابن سلیمان و منذر ابن مشعل اسدی

داده میشود

نکنند وقتیکه حج خود را بجا آوردیم ما را همتی نبود مگر لاحق شدن بحسین در راه تا به بینیم امر او چگونه شد آمدیم در حالتیکه شتر ما بسرعت میبرد تا رسیدیم
بخدمت وقتیکه باو نزدیک شدیم مردی را از اهل کوفه دیدیم که از راه میآید همینکه حسین او را دید ایستاد گویا او را اراده میکرد ولیکن او ترک کرده
گذشت ما بطرف او رفتیم پس یکی از ما برفیق خود گفت که ما نیز برویم و خبر را از او از خبر کوفه سؤال کنیم رفتیم تا رسیدیم باو گفتیم السلام علیک
گفت السلام علیکما پرسیدیم از کدام قبیله هستی گفت از قبیله بنی اسد گفتیم ما هم از قبیله بنی اسد هستیم پس کیستی گفت من بکر ابن فلانم و نسبت خود را
باو دادیم بعد از آن گفتیم خبر ده ما را از خلق که عقب تو هستند گفت از کوفه خارج نشدم تا مسلم ابن عقیل و هانی را کشتند و دیدم ایشانرا که از پا گرفته
در بازارها میکشیدند پس آمدیم تا رسیدیم بخدمت حسین و با او رفتیم تا نازل شد بثعلبیه در وقت شام پس آمدیم بخدمت او وقتیکه نازل شد
باو سلام دادیم و گفتیم رحمک الله در نزد ما خبری هست اگر بخواهی آشکارا بگوئیم و اگر بخواهی پنهان عرض نمائیم پس بسوی ما و اصحاب خود نظر کرد
و فرمود اینها اهل سرند عرض کردیم آیا دیدی سواری را که دیروز استقبالش نمودی فرمود بلی بتحقیق اراده کردم که از او سؤال نمایم عرض کردیم
بخدا قسم خبر او را از برای تو گرفتیم و کفایت کردیم ترا از سؤال کردن تو او مردیست صاحب رأی و صدق و عقل و خبر داد ما که او خارج نشده
از کوفه تا مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه را کشتند و از پای آنها گرفته در بازارها میکشیدند فرمود انا لله و انا الیه راجعون و چند دفعه این را مکرر نمود
عرض کردیم ترا قسم میدهیم بخدا در جان خود و اهل بیت خود که از این مکان برگرد زیرا که برای تو در کوفه یاور و شیعه نیست بلکه میترسیم که بضرر تو
باشند پس نظر نمود ببرادران عقیل و فرمود چه می بینید بتحقیق مسلم کشته شد عرض کردند بخدا رجوع نمیکنیم تا خون خود را بگیریم یا اینکه بچشیم آنچه او
چشیده است پس آنحضرت بر ما متوجه گشته فرمود خیری نیست در زندگانی بعد از اینها دانستیم که او عزم رفتن دارد عرض کردیم خدا خیرت
داده پس گفت رحمکما الله اصحابش عرض کردند تو مثل مسلم ابن عقیل نیستی اگر تو بکوفه بیائی هر آینه مردم بسوی تو سرعت کننده ترند پس حضرت
ساکت شد و در ملهوف نقل کرده بعد از آن حضرت رفت تا رسید بزباله و در آنجا خبر مسلم ابن عقیل باو رسید و حرکت نمود و در تذکره
آورده که حضرت حسین عازم کوفه بودند در سیر خود جد و جهد میکرد و او عالم نبود بآنچه بمسلم ابن عقیل واقع شده تا میان او و قادسیه یک میل
مانده بود که شخصی باو رسیده سلام داد و گفت کجا اراده کرده یا ابن رسول الله گفت این شهر را اراده کرده ام عرض کرد برگرد که در عقب خود
خیری نگذاشتم که او را امیدوار باشی و او را بقتل مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه خبر داد پس آنحضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و در منتخب نقل شده وقتیکه حسین در سیر خود بکوه منزلی
که اسمش سوقه بود نشست در طرفی از مردم ناگاه مردی از کوفه آمد حضرت از او سؤال فرمود چه خبر داری گفت ای مولای من از کوفه
بیرون نشدم حتی دیدم مسلم ابن عقیل و هانی را کشتند و سرهای آنها را بیزید فرستادند حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون و خبر در رفت اهل از
اصحاب آنحضرت او را اندنند و مسلم را دختری بود در خدمت حسین یازده ساله داشت پس حضرت برخواسته نزد او آمد و دست مبارک خود را بر سر
و پیشانی آن دختر کشیده عزیزش داشت عرض کرد یا عم گفت یا حال علی اختلاف الیتیم پیش از این ترا امید بود که مثل اینرا در حق
من بعمل آوری آیا پدرم کشته شده پس حضرت خود را نتوانست از گریه نگاهدارد فرمود ای دختر من پدر تو و دختران من خواهران
تو هستند پس صیحه کشیدند دختر و پسران و اولاد مسلم اینکلام را شنیده آه مردی کشیدند و بشدت گریستند و عمامه های خود را بزمین زدند
و حضرت حسین اینحالت را و قتل مسلم ابن عقیل را دید دانست که اهل کوفه آن کسانی هستند که اعانت نمودند بر قتل امیر المؤمنین و غارت حسن
و زدن او بخنجر بر پهلوی مبارکش تامل و ملاحظه کرده بشدت گریست حتی محاسن شریفش با اشک چشم تر شد و در ارشاد آورده
که حضرت حسین رفت تا بزباله رسید پس خبر عبد الله بن یقطر باو رسید پس بیرون آمد خطبه بمضمون او فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
بتحقیق خبر قتل مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و عبد الله یقطر بما رسید و شیعیان ما ما را خوار کردند پس هر که از شما مرا دوست میدارد
برود بی حرج برگردد و از ما عهدی نیست پس متفرق شده شروع کردند بطرف راست و چپ رفتن تا ماندند اصحاب او کسانیکه
از مدینه با او آمده بودند آنحضرت چرا چنین کرد زیرا که میدانست اعراب بجهت اینکه باو تابع شده بودند گمان میکردند که او بشهری میآید که
اهل او برای او مستقیم شده و ناخوش گرفت آنحضرت اینکه ایشان با او بیایند مگر اینکه بدانند آنچه را که باو اقدام کرده اند ابو مخنف میگوید
زمانیکه بزباله نازل شد ایستاده خطبه خواند و فرمود ایها الناس من شما را جمع کردم بر اینکه عراق برای من است و بتحقیق بمن رسید خبر شنیع
از امر مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و بتحقیق شیعیان ما ما را خوار کردند و هر که از شما میخواهد برگردد نهاد بیعت ما بر او وفا لا برگردد
پس مسالک نموده و بیمین و یسار متفرق شدند و باقی نماند مگر معدودی چند نفر و ایشان آنکسانی بودند که از مکه با او بودند و در ملهوف نقل
کرده وقتیکه خبر مسلم ابن عقیل باو رسید سیر کرد در حالتیکه قاصد بود آنچیز را که خدا بسوی آن دعوت فرموده بود فرزدق باو

ملاقات کرد و سلام داد و عرض کرد که چه سبب وارد یابن رسول الله بسوی اهل کوفه و حال آنکه ایشان پسر عم تو مسلم و شیعه او را کشتند پس حضرت
گریست و فرمود خدا رحمتش کند بتحقیق رفت بسوی روح و ریحان و بهشت و رضوان و بجا آورد آنچیزی را که بر او بود و مانده است بر ما بعد از آن شعری چند
انشا فرمود فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله
افضل و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی السعی اجمل و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل یعنی هرگاه دنیا
پاکیزه شمرده شود پس خانه ثواب خدا اعلی و بزرگتر است و اگر بدنها برای مرگ خلق شده پس مردن بشمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزیها
باشد روزیهای قسمت مقدر پس قلت حرص مرد در سعی کردن جمیل است و هرگاه جمیع اموال از برای گذاشتن است پس از برای مال متروک چه شایسته
که مرد با و بخل کند و در ارشاد آورده بعد از آن سیر کرد تا رسید به بطن عقبه و در آنجا نزول فرمود پیری از بنی عکرمه باو رسید که او را عمرو بن لوذان
میگفتند از حضرت سؤال کرد که بکجا میروی فرمود بسوی کوفه شیخ گفت ترا قسم میدهم بخدا برگرد میروی مگر بسوی نیزه ها و شمشیرها و بدرستیکه اینها که
هستند بسوی تو رسول و کتب فرستادند هرگاه کفایت نمایند ترا از مؤنه قتال و اسباب را برای تو مهیا نمایند و بعد تو بر ایشان وارد شوی
این رأیی بود اما با این حالت که ذکر نمودی مصلحت نمی بینم که اقدام نمائی پس حضرت فرمود ای بنده خدا بر من رای مخفی نیست و لیکن خدا تعالی مغلوب نمیشود
در امر خود بعد از آن حضرت فرمود دست از من بر نمیدارند تا بیرون نیاورند این علقه را از جوف من پس هرگاه چنین کنند مسلط میکند خدا تعالی
بر ایشان کسی را که ایشان را ذلیل گرداند تا آنکه ذلیل ترین امتها شوند بعد از بطن عقبه کوچ کرد و بشراف نازل شد چون صبح شد جوانان خود را امر کرد
که از آب سیراب شوند و آب بسیار بردارند بعد از آنجا کوچ کرد تا نصف روز شد در این اثنا که آن بزرگوار سیر میکرد مردی از اصحاب
تکبیر گفت حضرت فرمود الله اکبر چرا تکبیر گفتی گفت درختهای خرما دیدم جمعی از اصحاب آنحضرت گفتند بخدا قسم هرگز در این مکان درخت خرما
ندیده ایم حضرت فرمود پس چه می بینید گفتند می بینیم سرهای نیزه ها و گوشهای اسبها را فرمود من هم چنین می بینم بعد از آن گفت آیا پناهگاهی
نیست که بسوی آن پناه بریم و او را در پشت سر خود قرار دهیم و رو بقوم استقبال نمائیم از یک طرف گفتند بلی این ذوحسم است در جانب چپ تو
در قرب سیل مائی بسوی او از جانب چپ هرگاه رود با او رسید پس او چنان است که اراده کرده پس از جانب چپ بطرف او میل کرد
و ما هم با او میل کردیم آنقدر نگذشت که گردنهای اسبان بر ما ظاهر شد آشکار دیدیم آنها را و عدول کردیم چون دیدند که ما از طریق عدول
کردیم آنها هم عدول کردند بسوی ما در حالتیکه نیزه های ایشان زنبور و علمهای ایشان پرهای مرغ بود پس سبقت کردیم بسوی ذوحسم و فرود آمد
و حضرت امر کرد که خیمه ها و بناها آنجا درست کردیم و هزار نفر سوار با حر ابن یزید تمیمی آمده در گرمی هوا مقابل حضرت حسین ایستاد در حالتیکه
حضرت و اصحابش عمامه گذاشته و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند پس حضرت بجوانان خود امر فرمود که ایشان را سیراب نمایند و اسبهای ایشان را
آب بدهید و ایشان بفرموده امام عمل کردند کاسه و طشتها را پر از آب کرده اسبها را سیراب کردند علی بن طعان گفت من در آن روز با حر بودم
پس آخر کسیکه آمده بود از اصحاب بودم و چون حضرت حسین تشنگی مرا و اسب مرا دید فرمود انخ الراویه و راویه در نزد من مشک
بود یعنی ظرفیکه با آن آب بکشند و نفهمیدم که شتر را میگویند بعد از آن حضرت فرمود انخ الجمل یعنی شتر را بخوابان پس شتر را خوابانیدم فرمود
بنوش و هر چند خواستم بنوشم آب از سقا میریخت پس حسین فرمود که سقا را بگردان ندانستم که چطور کنم پس ایستاد و او را گردانید تا سیراب شدم
و اسب خود را سیراب نمودم و آمدن حر نزد حضرت از قادسیه بود و عبیدالله ابن زیاد حصین بن نمیر را مبعوث کرده بود و امر
کرد او را که بقادسیه نزول نماید و حر را در پیش روی او با هزار سوار باستقبال حسین روانه کرد پس حر با حضرت حسین میاید وقت نماز ظهر
شد حضرت امر کرد حجاج ابن مسروق را که اذان بگوید و بدرستیکه بیرون آمد حضرت حسین ردا و شلوار پوشیده و نعلین در پا داشت
حمد و ثنای الهی را بجا آورده گفت ایها الناس بدرستیکه من بسوی شما نیامدم تا آنکه نامه های شما بمن رسید و مرا دعوت بامامت نمودید
اگر در این بر قرار هستید بتحقیق آمدم بسوی شما پس عطا کنید بمن چیزی که مطمئن شوم از عهد و میثاق خودتان و اگر کراهت دارید و آمدن
مرا ناخوش میدارید برمیگردم بمکانیکه از او بیرون آمده ام پس از آن ساکت شدند و تکلم نکردند پس بمؤذن گفت اقامه بگو اقامه گفت
نماز را گفت آنحضرت بحر فرمود آیا اراده داری که با اصحاب خود نماز بگذاری گفت نه بلکه عقب سر تو پس حضرت با ایشان نماز را
ادا کرد بعد از آن داخل شد و اصحاب نزد او جمع گردیدند و حر بمکان خود برگشته داخل خیمه گردید و جماعتی از اصحابش نزد او جمع شدند بعضی
برگشتند بصفهای خود دستان بعد از آن هر مرد از ایشان عنان مرکب خود را گرفته در سایه آن نشست چون عصر شد حضرت امر کرد
که مهیای کوچ شوند و منادی خود را امر کرد ندای نماز عصر و اقامه نماز گفت پس حضرت پیش ایستاد و با قوم نماز را خواند و سلام
گفت بعد روی خود را بجانب ایشان کرده و حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود ایها الناس اگر از خدا بترسید و حق را

برای اهل خود بپسندید خدا از شما راضی باشد و ما اهل بیت محمد اولی تریم بولایة این امر بشما از این مدعیان که چیزی را ادعا مینمایند و برای ایشان در آن حقی نیست
و از این رفتارکنندگان در میان شما بجور و ظلم و اگر ما را ناخوش دارید و حق ما جاهل باشید و رای شما برخلاف آن باشد که کتب و رسل شما بسوی ما مشتمل بود
برگردم حر عرض کرد و بخدا قسم نمیدانم آنچه میفرمائی و این کتب و رسل را که ذکر مینمائی پس حضرت ببعض اصحاب خود فرمود که بیرون آور آن خرجین ها را
که کتب ایشان در آنست پس دو خرجین های مملو از کتب را پیش روی حر نشر نمود حر عرض کرد ما از آن اشخاصیکه بتو نامه نوشته اند نیستیم و مأمور شده ایم
که ترا بکوفه نزد عبیدالله ابن زیاد ببریم پس حضرت فرمود مرگ نزدیکتر است بسوی تو از این بعد از آن باصحاب خود فرمود سوار شوید پس سوار شده
و انتظار کشیدند تا اهل حرم هم سوار شدند پس باصحاب خود فرمود برگردید وقتیکه خواستند برگردند قوم میان ایشان و برگشتن حایل شدند
حضرت بحر فرمود مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی حر گفت اگر غیر از تو کسی از عرب این کلمه را گفته بود و او در این حالت بودی که تو هستی در او بعزا مادر او
میکردم ولیکن ما را راه بذکر مادر تو نیست مگر بخوبی پس حضرت فرمود چه میخواهی گفت میخواهم ترا نزد عبیدالله ابن زیاد ببرم گفت بخدا قسم در این
وقت بتو تابع نمیشوم عرض کرد و ترا ترک نمیکنم و دست از تو بر نمیدارم تا سه دفعه این سؤال و جواب شد چون کلام در میان ایشان بطول انجامید
حر گفت من مأمور نیستم با تو قتال نمایم ولی مأمورم که از تو مفارقت ننموده تا ترا بکوفه برم اگر امتناع نمائی راهی در پیش گیر نه ترا بکوفه ببرد و نه بمدینه تا میان
من و تو عدل باشد و بنویسیم بامیر و او بنویسد بیزید یا به عبیدالله ابن زیاد شاید خداوند عالم امری پیش آورد و روزی باید مرا در آن عافیت را از اینکه
مبتلا نشوم بچیزی از امر تو و این راه را پیش گیر و یسار نما از طریق عذیب و قادسیه و سیر کرد حسین ع و حر ابن یزید در میان اصحاب خود با او سیر مینمود
و حر عرض میکرد یا حسین بدرستیکه من یاد میکنم خدا را بر تو در جان خود زیرا که شهادت میدهم هر گاه مقاتله نمائی ترا میکشند پس حضرت فرمود آیا
بمرگ مرا میترسانی و آیا تجاوز میکند از شما امر بلای عظیم اگر مرا بقتل برسانید و زود میگویم چنانکه گفت برادر اوسی به پسر عمش در حالتیکه اراده میکرد نصرة
و یاری رسول خدا را و ترسانید او را پسر عمش گفت بکجا میروی بدرستیکه ترا میکشند و گفت سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و باعد مجرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما یعنی من میروم
و مرگ بر جوان عار نیست زمانیکه حق را نیت کرده و جهاد نمود در حالتیکه مسلمانست و مواسات نمود بر مردان صالح بنفس خود و مفارقت نمود
از هلاک شونده و از گناهکاری دوری گزید هر گاه زندگانی نمایم پشیمان نمیشوم و اگر بمیرم ملامت نمیکنند کفایت میکند ترا از جهت ذلت و خواری
اینکه زندگانی کنی ذلیل و خوار شوی زمانیکه حر این را شنید از او دوری گزید با اصحاب خود در ناحیه سیر میکرد و حضرت حسین ع در طرف دیگر
و محمد ابن ابیطالب زیاد کرده قبل از بیت اخیر این فرد را اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغاء عرمرما یعنی مقدم میکنم نفس خود را و اراده
نمیکنم بقاء او را اینکه ملاقات نماید در جنگ لشکر بسیار و خشمناک را بعد از آن حضرت باصحاب خود متوجه گشته فرمود آیا در میان شما کسی هست که
راه را بشناسد طرماح گفت یا ابن رسول الله من طریق را خبر میدهم پس حضرت فرمود در پیش ما برو پس طرماح رفت و حسین و اصحابش تابع گشتند
و طرماح رجز میخواند و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله آل الفخر السادة البیض الوجوه
الزهر الطاعنین بالرماح السمر الضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بکریم النجر الماجد الجد رحیب الصدر اثابه الله لخیر امر عمره الله بقاء الدهر
یا مالک النفع معا و النصر اید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمر و ابن زیاد عهر ابن العهر
یعنی ای ناقه من اضطراب مکن از زجر و منع من و ما را قبل از طلوع صبح ببر نزد جوانها و خیر مسافران که آنها آل رسول خدا و آل فخر بزرگوار سفید روی
ایشان روشن و نیزه دست نیزه میزنند بنیزه های گندمگون و شمشیر میزنند بشمشیرهای برنده تا آشکار جلوه دهی کریم فخر را که جدش بزرگوار و سینه اش
وسیع است برساند خدا او را بخوبی کار و عمر عطا فرماید مادامیکه دهر هست ای مالک نفع و نصرت مولای من حسین را نصرت و یاری کن بر طاغیان
از زنا کاران که بر دو لعین از اولاد صخر یعنی یزید که همیشه شارب خمر است و پسر زیاد که زانی و پسر زانیست و در مقتل ابن نما آورده که حر با ایشان سیر میکرد
و این ابیات را انشاد میکرد و در مناقب نسبت او بحسین ع داده و در ارشاد گفته که حر با اصحاب خود از جانبی سیر میکرد و حسین ع از جانب دیگر
تا رسیدند بر عذیب الهجانات ابومخنف میگوید ناگاه چهار نفر از طرف کوفه آمده در حالتیکه اسبهای خود را بسیر ترغیب و تحریص میکردند و ایشان
نافع ابن هلال المرادی و عمرو ابن خالد صیداوی و سعد ابن مولی و مجمع ابن عبدالله مذحجی بودند و وقتیکه طرماح نظر کرد افسار ناقه حسین را گرفت
و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و شمری قبل طلوع الفجر بخیر رکبان و خیر سفری اتاه الله بخیر امری الماجد الجد رحیب الصدر حتی تحلی بنبیل القدر
حر رو بحضرت کرد و گفت حسین اینها بسوی تو آمدند و من اراده میکنم که ایشان را رد کنم گفت بدرستیکه من منع میکنم چنانکه از نفس خود آیا ایشان
اعوان و انصار من نیستند و بتحقیق تو با من عهد نموده که بر من متعرض نباشی تا از ابن زیاد بتو نامه بیاید هر گاه در سر عهد خود هستی فبها والا اعلام میکنم
با تو حرب خود را از ایشان کف نمود پس حضرت با ایشان فرمود از مردم بمن خبر دهید گفتند یا رسول الله اما اشراف طایفه ایشان

از بعد او بیست کشته اما سایر قوم قلوب ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر ضد تست پس فرمود آیا شما را رسول من قیس ابن مسهر علیه الرحمة هست گفتند حصین
ابن نمیر او را گرفت و بسوی ابن زیاد فرستاد او را کشت و چونکه حسین ع این را شنید چشمهای مبارکش با اشک پر شد و این آیه را خواند فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعد از آن گفت خداوندا بهشت را برای ما و ایشان قرار ده و ما را در مستقر رحمت خود جمع نما پس طرماح
بحضرت رو آورد و فهار نامه را گرفت و گفت یا ابن رسول الله اگر مقاتله نکنند با تو مگر اینها که می بینم هر آینه کفایت میکنند تو را و بتحقیق دیدم
قبل از بیرون آمدن از کوفه از مردم آنقدر که مثل آن هرگز مشاهده نکردم از ایشان سؤال کردم گفتند که اینها برای حرب حسین ع جمع شده اند
اگر قادر باشی بسوی ایشان نزدیک مرو گفت سیر کرد حضرت و حر بن یزید ریاحی با او بود تا رسیدند بقصر بنی مقاتل ناگاه دیدند که در آنجا خیمه زده
و نیزه بر زمین نصب کرده و اسبی بسته بود حضرت پرسید که این خیمه از برای کیست گفتند برای مردیست که طریق را قطع میکند و در راه پنهان
میشود و او را عبیدالله ابن حر جعفی میگویند پس آنحضرت بطلب او فرستاد و او را خواند و او با حالت متکبرانه در برابر حضرت آمده در پیش
آنحضرت ایستاد حضرت با او تکلم نمود و فرمود وای بر تو برگرد این لباس را عوض کن پس برگشته لباس علیحده پوشیده آمده و در خدمت حضرت
ایستاد پس باو فرمود یا هذا بدرستیکه تو بر نفس خود بسیار ذنوب کثیره کرده آیا برای تو توبه هست که با آن ذنوب خود را محو کنی گفت آن چه
چیز هست ای پسر دختر رسول خدا فرمود یاری نمائی پسر دختر پیغمبر خود و با او مقاتله نمائی گفت یا ابن رسول الله از کوفه خارج نشدم مگر از خوف اینکه
تو باینجا بیائی و من از آن کس باشم که با تو مقاتله نمایم با ابن زیاد ولیکن این اسب من از اسبهای سبقت کننده است آنرا طلب نکردم با چیزی
مگر اینکه باو رسیدم و طلب نکرد مرا مگر اینکه نجات یافتم و با این شمشیر خود نزدم چیزی را مگر اینکه پاره کردم پس اینها را اخذ کن و مرا عفو فرما
پس حضرت از او رو گردان شد فرمود زمانیکه بنفس خود بخل کردی ما را در مال تو حاجتی نیست پس این آیه را تلاوت فرمود و ما کنت
متخذ المضلین عضدا بدرستیکه از جد خود رسول خدا شنیدم که میفرمود هر که صدای استغاثه اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا در روز قیامت
او را بر بالای بینی بجهنم میاندازد و در ارشاد گفته که حضرت باو فرمود هرگاه با نصرت نمائی بترس از اینکه باشی از کسانیکه با ما مقاتله میکنند
قسم بخدا نمی شنود صدای استغاثه اهل بیت را احدی بعد از آن یاری نکند ما را مگر اینکه هلاک میشود پس گفت این امر نمیشود و در امالی
صدوق ذکر شده بعد از آن حضرت فرمود ما را بتو و باسب تو احتیاجی نیست و ما کنت متخذ المضلین عضدا ولیکن فرار کن بسی نفع ما و بضرر
ما مباش زیرا هر که صدای ما اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا او را بروی خود بآتش جهنم میاندازد ابو مخنف گفته پس عبدالله ابن حر الجعفی بکف
دست خود را از جهة حسرت بدندان میگزید بر آنچه از او فوت شده بود از نصرت حسین ع و دست خود را بدست میزد و این اشعار را انشاد میکرد
فیالک حسرة ما دمت حیا　تردد بین صدری و التراقی　حسین جاء یطلب نصر مثلی　علی اهل العداوة و الشقاق　لابن المصطفی روحی فداه
فویلی یوم اودع للفراق　فلو انی اواسیه بنفسی　لنلت الفوز فی یوم التلاق　لقد فاز الذی نصر حسینا　و خاب الآخرون ذوی النفاق　یعنی
حسرت زیاد دارم مادامیکه زنده ام میان گلو و سینه من زیرا که حضرت حسین از مثل من طلب نصرت نمود با اهل عداوت و شقاق ترای
فرزند مصطفی و وای بر من در روز حزین پس اگر من با جان خود مواسات او مینمودم در روز جزا برستگاری میرسیدم هر آینه رستگار شدند کسانیکه
یاری کردند حضرت حسین را و ناامید و خاسر شدند صاحبان نفاق و در بحار بسند از عمرو بن قیس المشرقی روایت کرده که من با پسر عم خود داخل
خدمت حسین ع شدیم در حالتیکه او در قصر بنی مقاتل بود پسر عم من عرض کرد یا ابا عبدالله اینکه می بینم خضابست یا موی تو گفت خضابست
و پیری بر بنی هاشم تعجیل میکند بعد از آن با ما متوجه شد گفت آمده اید بیاری من گفتم من مردی هستم قرضدار و کثیر العیال و در دست من
برای مردم سرمایه است و نمیدانم چطور میشود و خوش میدارم که امانت خود را ضایع کنم و پسر عم من با عرض کرد مثل اینرا پس گفت بروید و نشنوید
صدای مرا و سواد مرا نبینید زیرا که هر کس صدای ما را بشنود و سواد ما را ببیند اجابت و یاری نماید ما را خداوند بر بالای بینی او را بآتش
میاندازد و در ارشاد نقل کرده و چونکه آخر شب شد امر کرد بسیراب شدن و کوچ کردن پس از قصر بنی مقاتل کوچ کرد عقبة ابن
سمعان گوید یکساعت با او رفتیم و در روی اسب آنحضرت را خواب گرفت بعد بیدار شده میفرمود انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله
رب العالمین دو یا سه دفعه اینرا مکرر فرمود پس پسرش علی ابن الحسین بسوی حضرت آمده عرض کرد از چه جهة باین ذکر متوجه شدی فرمود
ای پسر در عالم سواری بر من ظاهر شد و میگفت که قوم میروند و مرگ بسوی ایشان میرود پس دانستم که آنها نفوس ماست که خبر مرگ ما را
میدهد عرض کرد ای پدر خدا بتو بدی نرساند آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بآنکه مرجع بندگان بسوی اوست گفت پس ما از مرگ
نمی ترسیم در حالتیکه محق هستیم پس حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد و در کتاب کامل باسناد خود نقل کرده از شهاب ابن عبد ربه
از صادق علیه السلام وقتیکه صعود کرد حسین ع بر عقبه ابن البطن باصحاب خود گفت من خود را نمی بینم مگر مقتول پرسیدند از چه جهة آنحضرت

فرمود در خواب دیدم که دیده ام پرسیدند آن چیست گفت سگان چند دیدم که بر من حمله میکنند شدیدتر از آنها سگی بود مختلف اللون و در مسوق گفت حضرت بطرف چپ راه شد تا رسید بر عذیب الهجانات و در آنجا نامه عبید الله ابن زیاد بحر رسید که او را در امر حسین ملامت میکرد و امر بسخت گرفتن با آنحضرت مینمود پس حر و اصحابش بر آن بزرگوار متعرض شده و از رفتن منعش کردند پس آنحضرت فرمود آیا امر نکردی ما را بعدول بطرف گفت بلی ولیکن نامه امیر عبید الله بمن رسیده و مرا امر کرده که امر را بر تو تنگ گیرم و برای من جاسوسی گماشته که اجراء امر او را من مطالبه نماید پس آنحضرت برخواست در حالتیکه خطبه میخواند و میفرمود بدرستیکه نازل شد از امر آنچه می بینید و دنیا تغییر کرده و بازگرده خوب خود و باقی نمانده از آن مگر بقیه مثل بقیه که در ته ظرف میماند و مگر عیش خسیس مثل چراگاه وخیم آیا نظر نمیکنید که عمل بحق نمیشود و باطل که از او برکنار نمیشوند هر آینه رغبت میشود مؤمن بملاقات پروردگار خود در حالتیکه محق باشد بدرستیکه نمی بینم مرگ را مگر سعادت و زندگی با ظالمین مگر دلتنگی پس زهیر ابن قین برخواست و گفت شنیدیم که هدایت کند خدا ترا یا ابن رسول الله اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن مخلد بودیم هر آینه اختیار میکردیم کوچ کردن را با تو بر اقامت و هلال ابن نافع برخواست و گفت بخدا قسم ما لقاء پروردگار خود را ناخوش نداریم و در نیت خود و بصیرت خود هستیم دوست میداریم کسیرا که ترا دوست دارد و دشمن داریم کسیرا که ترا دشمن دارد و بریر ابن خضیر برخواست و عرض کرد بخدا قسم یا ابن رسول الله هر آینه بسبب تو خدا بر ما منت گذاشته که در پیش روی تو قتال نمائیم و در راه تو اعضاء ما قطعه قطعه شود بعد از آن جد تو در روز قیامت ما را شفاعت کند گفت خدا بشما جزای خیر دهد بعد از آن آنحضرت سوار شده هر وقتیکه میخواست برود او را منع میکرد و دفعه دیگر او را بر میگردانید بعد از آن تمایل میکرد بسواری و از طرف چپ راه با اصحاب میرفت و حر مانع میکرد و وقتیکه حر ایشان را رد میکرد بطرف کوفه امتناع میکردند و بالا مرتفع میشدند و در مناقب نقل شده که زهیر ابن قین گفت ما را بگذار تا در کربلا نازل شویم که بر کنار فرات است آنجا باشیم هرگاه با ما مقاتله نمایند با ایشان مقاتله نمائیم و استعانت نمائیم از خدا بر ایشان پس اشک چشمهای آنحضرت جاری شد که گفت خدایا پناه میبرم بتو از کرب و بلا و حسین در موضع خود نازل شد و حر ابن یزید در مقابل آنحضرت نازل شد در هزار سوار پس حضرت دوات و کاغذ خواسته باشراف کوفه نامه نوشت بعد اهل بیت خود را جمع کرده بایشان نظر نمود و گریست ساعتی بعد از آن گفت اللهم انا عترة نبیک محمد صلی الله علیه و آله وقد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن حرم جدنا و تعدت بنو امیة علینا اللهم فخذ لنا بحقنا وانصرنا علی القوم الظالمین خدایا ما عترت پیغمبر تو محمدیم که ما را از حرم جد خود بیرون کردند و بنی امیه بر ما ظلم کردند خدایا حق ما را اخذ کن و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و از مکان خود کوچ کرد و در ارشاد آورده که در آن زمان سواری پیدا شد که سلاح پوشیده و کمانی در دست از جانب کوفه میآمد همه توقف نموده انتظار او را میکشیدند چون بایشان رسید بحر و اصحابش سلام داده و بر حضرت سلام نداد و نامه از عبید الله ابن زیاد بحر داد که در آن نوشته بود امر را بر حسین تنگ گیر و نازل مکن او را مگر در بیابان بی آب و علف و رسول خود را امر کرده ام که از تو مفارقت نکند تا خبر بیاورد که تو امر مرا جاری نمودی والسلام چون کتاب را خواند بحسین و اصحابش گفت این نامه امیر عبید الله است امر میکند که بر شما تنگ گیرم در آن مکانیکه نامه او بمن میرسد و این رسول اوست امر کرده که از من جدا نشود تا امر او را در خصوص شما جاری نمایم پس یزید ابن مهاجر کندی که با حسین بود برسول ابن زیاد نظر کرده او را شناخت و گفت مادرت بعزایت بنشیند در خصوص چه آمده گفت امام خود را اطاعت کردم و وفا به بیعت خود نمودم پس مهاجر گفت بلکه پروردگار خود را عصیان کردی و امام خود را اطاعت نمودی در هلاک نفس خود و عار و آتش را کسب نمودی خدا عزوجل فرموده و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لا ینصرون و امام تو از آنهاست و حر ایشان را امر بنزول در مکانی نمود که آب نبود و قریه نبود پس حضرت فرمود وای بر تو بگذار در این قریه نازل شویم یا در آنجا یعنی نینوا و غاضریه یا اینجا یعنی شفیه گفت بخدا قسم نمیتوانم زیرا این مرد را بر من جاسوس فرستاده پس زهیر ابن قین بآنحضرت عرض کرد یا ابن رسول الله بدرستیکه قتال اینها در این ساعت آسانتر است برما از قتال کسانیکه بعد از ایشان میآیند قسم بجان خود هر آینه میآید ما را بعد از ایشان آنچه با آنها مقاتله نمیتوانیم کرد پس حضرت فرمود من ابتدا نمیکنم بقتال ایشان در جنگ آورده پس با ایشان سیر کردند تا آمدند بزمین کربلا اسبی که حضرت بر آن سوار بود ایستاد و حرکت نکرد هر چند حضرت او را بر رفتن ترغیب نمود یکقدم برنداشت ابو مخنف میگوید که حضرت شش اسب عوض فرمود هیچکدام قدمی برنداشتند چون این را ملاحظه کرد فرمود ای قوم این زمین چه زمینی است گفتند این زمین غاضریه است پس فرمود آیا اسمی غیر از این هست گفتند بلی نینوا مینامند فرمود آیا غیر از این بنده اسم دیگر دارد گفتند شط الفرات پرسید آیا غیر از این اسم دیگر هم دارد گفتند نعم این زمین را کربلا میگویند پس در این وقت حضرت آهی کشید و گریست و گفت این زمین کربلا جای کرب و بلاست بعد از آن فرمود پیاده شوید در همینجا و الله مناخ رکابنا وههنا والله مسفک دمائنا وههنا والله تسبی حریمنا وههنا والله محل قبورنا وههنا والله محشرنا

ومنها

ومنشا رحالنا وهیهنا والله وعدنی جدی رسول الله صلی الله علیه وآله ولا خلف لقوله ثم حدث

یعنی بخدا قسم اینجا جای خوابیدن شتران ما است و محل ریختن خونهای ما است و در اینجا اهل بیت ما را اسیر نمایند و بخدا قسم اینجا مدفن ما است و محشر و منشر ما
و اینکار این جدم رسول خدا وعده نموده و وعدهای او خلاف نمیشود بعد از آن از اسب خود فرود آمد و از مناقب نقل شده که روز چهارشنبه یا پنجشنبه بکربلا
نازل شد و این در دویم محرم سال شصت و یکم بود بعد باصحاب خود توجه نموده فرمود مردم بندگان دنیا و دین اقرارشان در زبان ایشان است
آنرا بر خودشان نگاه میدارند مادامیکه معیشت ایشان بسیار و خوب باشد و هنگامیکه مبتلا شدند دینداران کم میشود بعد از آن گفت آیا
این زمین کربلا است گفتند بلی یابن رسول الله پس فرمود این موضع کرب و بلا است و جای خوابیدن شتران ما و محل افتادن بارهای ما و کشته شدن
مردان ما و محل ریختن خونهای ما است پس قوم نازل شدند و حر در مقابل حضرت آمده در میان هزار نفر سوار نازل شد و در منتخب آورده بعد از آن
حضرت از اسب خود فرود آمده نشست و شمشیر خود را اصلاح مینمود و میفرمود یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب
وصاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک سبیل وما اقرب الوعد الی الرحیل یعنی ای روزگار تف بر تو باد از دوست چه قدر در تو
اشراف و نجبا از طالب و صاحب که همه را کشتی و روزگار بعوض قناعت نمیکند و جمیع زنده ها این راه خواهند رفت و آخر منتهی میشود بسوی رب
جلیل و این ابیات را مکرر میفرمود تا خواهرش زینب شنید و برخاست آمد در حالتیکه دامن خود را از زمین میکشید و عرض کرد ای برادر نور چشم من کاش
مرگ مرا معدوم میکرد ای خلیفه گذشتگان و پناه ماندگان این کلام کیست که مرگ خود را یقین دارید وا ویلاه امروز جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی
و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی از دنیا رفته اند و در ملهوف گفته که عرض کرد ای برادر این کلام کیست که بکشتن خود یقین داری فرمود نعم یا اختاه
پس زینب گفت واثکلاه این حسین است که خبر مرگ خود را میدهد پس گریه کرد و زنان نیز گریستند و بر روهای خود زده گریبانها را پاره میکردند جناب
ام کلثوم ندبه میکرد وا محمداه و علیاه و اماه و اخاه واحسیناه و ضیعتاه بعد از تو یا اباعبدالله حسین او را امر بصبر مینمود و میفرمود یا اختاه صبر کن بصبر خدا
زیرا که ساکنان آسمان و زمین همه فانی میشوند و جمیع خلایق هلاک میگردند بعد از آن فرمود یا اختاه یا ام کلثوم و یا زینب و ای فاطمه و رباب ببینید که
هرگاه کشته شوم گریبانهای خود را پاره نکنید و سیلی بر روی خود نزنید و [illegible] و در منتخب است که زینب گفت یا اختاه [illegible] خود صبر کن
زیرا که اهل آسمان و زمین می میرند و همه چیز هلاک میشود مگر ذات مقدس الهی پدر من از من خوبتر و برادرم از من بهتر بود و برای من و هر مسلم برسول خدا اسوه است
پس گفت ای برادر [illegible] میشوند و من نظر میکنم و چشمهایش پر از اشک گردیده عرض میکرد یا اخاه [illegible] خود را برگردان فرمود اگر مرغ قطا
ترک کنند هر آینه میخوابد گفت ای برادر بعد از تو ابدا شاد نمیشوم بعد از آن سیلی بروی خود زد و گریبان خود را پاره نمود و غش کرد بعد
آنحضرت بسوی او خواسته فرمود یا اختاه ترا قسم میدهم بحق خود که بعد از کشته شدن من گریبان خود را پاره مکن و سیلی بروی خود مزن و ویل
وثبور مگو بعد از آن او را برداشته داخل خیمه نمود

مجلس پنجم در وقایعیکه بعد از نزول آنحضرت بکربلا تا شب عاشورا واقع شد و از مقتل
نقل شده بعد از آن حر با ابن زیاد نوشته و او را خبر داد که حسین بکربلا نازل شد و ابن زیاد بحضرت نوشت اما بعد یا حسین بمن رسیده که تو بکربلا نازل شده ای
و امیرالمؤمنین یزید بمن نوشته که بر بالش تکیه ننمایم و از نان سیر نخورم تا اینکه ترا بلطیف خبیر ملحق نمایم یا اینکه بحکم من و حکم یزید ابن معویه برگردی چون حضرت
نامه آن لعین را خواند از دست خود انداخته و فرمود رستگار نباشد قومیکه رضای مخلوق را اختیار کنند بسخط خالق پس رسول عرض کرد یا اباعبدالله
جواب نامه را [illegible] فرمود او را در نزد من جوابی نیست زیرا که ثابت شده بر او کلمه عذاب پس رسول مراجعت کرده و او را باین
خبردار کرد دشمن خدا بشدت غضبناک گردیده و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و بر بالای منبر رفت بعد
از آن گفت ایها الناس بدرستیکه شما آل ابوسفیان را امتحان کرده و در وصف ایشان بعطا کردن از حد گذشت و یافتید ایشان را چنانکه
دوست میداشتید و این امیرالمؤمنین یزید بتحقیق او را شناختید نیکو طبیعت و پسندیده طریقت و برعیت احسان و عطا کننده
بتحقیق راهها در عهد او امن شده و همچنین بود پدرش معویه در عصر خود و این پسر او یزید بعد از او بندگان را گرامی میدارد و بروزیهای ایشان
افزوده و مرا امر کرده که روزیهای شما را زیاد کرده بفرستم بحرب دشمن او حسین پس بشنوید و اطاعت نمائید بعد از آن از منبر فرود
آمده مردم بسیار عطا و بخشش نمود و ایشان را بحرب حسین امر نمود و در منتخب نقل کرده ابن زیاد در میان لشکر خود ندا کرد معاشر الناس هر که
سر حسین را بمن بیاورد او را جایزه عظیمی هست و حکومت ری را تا مدت [illegible] و میدهم عمر ابن سعد برخاست و گفت خدا امیر را اصلاح نماید
گفت برو بسوی او و او را از خوردن آب منع کن و سر او را بمن بیاور گفت ایها الامیر مرا مهلت ده گفت مهلت دادیم گفت امشب را تا فجر
[illegible] گفت [illegible] کردم پس آن لعین در همان وقت و ساعت برخاسته داخل منزل خود گشت و وارد شد با اولاد و مهاجر
و انصار ابومخنف میگوید بعد از آن ابن زیاد ندا کرد ای معاشر عرب هر که سر حسین را بمن بیاورد ولایت ری را تا ده سال باو میدهم پس

عمر ابن سعد برخواست و گفت من اینها الامیر پس او گفت برو و مالک و راهها بر او تنگ گیر و از خوردن آب منعش کن و سر او را بمن بیاور گفت
سمعا و طاعة بعد از آن علمی باو داده با شش هزار سوار برفتن بسوی حسین امر کرد پس از نزد ابن زیاد بیرون شد بمنزل خود آمد و مهاجر و انصار داخل شده
باو گفتند میروی بحرب حسین و حال آنکه پسر سید اسلام است گفت ترک میکنم پس در ملک ری با حرب حسین تأمل کرده ملک ری را بر
حضرت حسین اختیار نمود و این ابیات را انشاد کرد فوالله ما ادری وانی لحایر افکر فی امری علی خطرین أأترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوما
بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها حجاب وملک الری قرة عینی وان اله العرش یغفر زلتی ولو کنت فیها
اظلم الثقلین الا انما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین یقولون ان الله خالق جنة ونار وتعذیب وغل یدین فان صدقوا فیما
یقولون اننی اتوب الی الرحمن توبة مین وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة وملک عقیم دائم الحجلین یعنی قسم بخدا نمیدانم و متحیرم در میان دو امر خطرناکم
مترددم که آیا ترک کنم ملک ری را با آنکه ری آرزوی منست یا گناهکار شوم بکشتن حضرت حسین و در کشتن او آتشی است که بالاترین عذابهاست
حسین پسر عم من و حوادث عظیم قسم بجان خود که برای من در ری نور چشم است و بتحقیق پروردگار عرش می بخشد گناه مرا اگرچه بوده باشم ظالم ترین
انس و جن آگاه باش که دنیا خیریست نقد کدام عاقلست که نقد را بنسیه بفروشد میگویند که خدا تعالی خالق بهشت و جهنم و عذاب و غل بر دو دست
اگر چنانچه راست میگویند توبه میکنیم بخداوند رحمن توبه درست و اگر دروغ میگویند رسیده ایم بملک عظیم ری و ملک عقیم و در بحر الذهاب آورده که بهم
این شعر بتحقیق ظاهر شد کرامات علی ابن ابیطالب در عمر ابن سعد زیرا که روزی آنحضرت باو در حالت جوانی گفت چگونه میشوی در وقتیکه فردا ایستاده
باشی در مقامیکه مخیر میشوی در آن میان بهشت و آتش ابو مخنف گفته اول علمیکه بسته گردید بحرب حسین علم عمر ابن سعد بود بعد از آن عروة ابن قیس را خوانده
و دو هزار سوار باو داده امر برفتن حرب حسین نمود بعد از آن سنان ابن انس نخعی را خوانده و علمی با چهار هزار سوار باو داد بعد شمر ابن ذی الجوشن ضبابی را
خوانده و علمی با چهار هزار سوار باو داد و علم ششم را بخولی ابن یزید اصبحی داده با سه هزار سوار بحرب حسین فرستاد و علم هفتم را بقشیم تسلیم کرد و سه هزار
باو ضم کرده علم هشتم را با هشت هزار سوار بحصین ابن نمیر تسلیم کرد و علم نهم را با نه هزار سوار بمضایر ابن رهینه داد و علم دهم را با شش هزار سوار بر
ابن حریمه تمیمی داده بحرب حسین فرستاد و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که ابن زیاد بشبث ابن ربعی فرستاد که نزد ما بیا که ما اراده داریم ترا بحرب
حسین بفرستیم چون او خود را بناخوشی زده و اراده عذر نمود پس ابن زیاد نامه بسوی او نوشت که بتحقیق رسول من خبر داد مرا از تمارض تو و ترسیدم که از آنکسان
باشی که در زمانیکه بمؤمنین میرسند میگویند ایمان آوردیم و زمانیکه خلوت کردند با شیاطین خود بایشان میگویند بدرستیکه ما با شما هستیم نیستیم ما مگر
استهزا کنندگانیم اگر در طاعت ما هستی بسرعت بطرف ما بیا پس شبث بعد از عشا نزد او آمد با روی ناخوشی
و داخل شد او را مرحبا گفت نزدیک خود نشانید و گفت دوست میدارم که بر قتال این مرد بروی و ابن سعد را یاری نمائی گفت میروم و آنجا
بسوی آن لشکر منضم شد تا اینکه بیست هزار نفر جمع شد ابو مخنف گفته قسم بخدا نازل شدند بر حسین پنجاه هزار سواره و پیاده و نبود در میان ایشان یکنفر
مرد شامی و حجازی همه از اهل کوفه بود بلکه در بعضی نسخه ها برای ابو مخنف وارد که نازل شدند بر حسین هفتاد هزار سواره و پیاده و نبود در میان
ایشان مرد شامی و حجازی و بصری و همه آنها از اهل کوفه بودند و با ایشان بود شمشیرهای هندیه و نیزه های خطیه و حربه های ... محمد ابن ابیطالب گفت
بعد از آن ابن زیاد بعمر ابن سعد نوشت که من ترا در کثرت سواره و پیاده مضایقه نکردم و هر صبح و شام منتظرم اینکه خبر تو در نزد من باشد و آن ملعون را
ترغیب و تحریص مینمود و در ملهوف آورده که شش روز از محرم گذشته ابن سعد بر حسین تنگ گرفت تا عطش براو و اصحابش غلبه نمود پس بر شمشیر خود
تکیه نموده بآواز بلند ندا کرد شما را قسم میدهم بخدا آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو پسر و نواده رسول خدائی فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید
که جد من رسول خداست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که مادر من فاطمه دختر محمد است گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که پدر من
علی ابن ابیطالب است گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جده من خدیجه کبری دختر خویلد اول زنان این امت است از حیثیت اسلام گفتند بلی
فرمود آیا میدانید که سید الشهدا حمزه عم پدر منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم منست و این شمشیر رسول خداست
که حمایل کرده ام گفتند بلی فرمود آیا میدانید که این عمامه رسول خداست بر سر گذاشته ام گفتند بلی فرمود آیا میدانید که علی اول ایشانست از حیثیت اسلام و اعلم
ایشانست از حیثیت علم و اعظم ایشانست از حیثیت حلم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند بلی فرمود پس بچه جهة خون مرا حلال میدانید و حال
آنکه پدر من دفع میکند از حوض مردانرا چنانکه دفع میکنند شتریکه از آب خارج میشود و لوای حمد در روز قیامت در دست پدر من خواهد بود گفتند
اینها را دانستیم معهذا ترک نخواهیم کرد ترا تا عطشان بمیری و وقتیکه حضرت این خطبه را خواند دختران و خواهران او می شنیدند گریستند
و بر سر و روی خود زدند و صداهای خود را بلند کردند پس برادر خود عباس و پسرش علی را بسوی ایشان فرستاد که آنها را ساکت نماید
که از این بسیار خواهند گریست و در مصباح آورده که امر را بر حضرت و اصحابش تنگ گرفتند تا حضرت بر شمشیر خود تکیه زده نشسته بود

اما بعد ایها الناس انسبونی من انا وارجعوا الی انفسکم وعاتبوها وانظروا هل یحل لکم سفک دمی وانتهاک حرمتی الست
ابن بنت نبیکم وابن عمه واولی الناس بالمؤمنین من انفسهم اولیس حمزة سید الشهداء عم ابی اولم یبلغکم قول
رسول الله فیّ وفی اخی سلوا زید بن ارقم وجابر بن عبد الله الانصاری وسهل بن الساعدی وانس بن مالک
یخبرکم بهذا القول فان تشکون انی ما انا ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری والله ما
ما تعمدت بالکذب منذ نشأت وعرفت ان الله یمقت الکذب واهله هل تطالبونی بقتیل منکم قتلته او بمال استهلکته
او بقصاص من جراحة فسکتوا فلما کان الیوم التاسع من محرم دعا عمر ابن سعد الی المحاربة قال محمد بن اسباط
یعنی ایها الناس نسب مرا بیان کنید که من کیستم و بنفس خود رجوع نموده او را عتاب کنید آیا بر شما حلال است ریختن خون من و هتک حرمت من آیا من پسر دختر
پیغمبر شما نیستم و پسر پسر عم او که اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان آیا حمزه سید شهدا عم پدر من نیست آیا بشما نرسیده است قول رسول خدا در
خصوص من و برادرم سؤال کنید از زید ابن ارقم و جابر ابن عبد الله انصاری و سهل ابن سعد ساعدی و انس ابن مالک خبر میدهند شما را این
این قول هرگاه شک نمائید که من پسر دختر پیغمبر شما نیستم پس بخدا قسم در میان مشرق و مغرب نیست پسر پیغمبر غیر از من بخدا قسم از آنوقت که نشو و نما
کرده‌ام دروغ نگفته‌ام و دانسته‌ام که خدا کذب و اهل او را دشمن میدارد آیا مطالبه می‌نمائید از من خون کسی را که هلاک نموده‌ام یا قصاص
از جراحتی پس ساکت شدند چون روز نهم محرم شد عمر ابن سعد ایشان را بسوی محاربه خواند محمد ابن ابیطالب گفته که حبیب ابن مظاهر خدمت حضرت آمد
عرض کرد یا ابن رسول الله در قرب ما قبیله ایست از بنی اسد اذن ده تا ایشان را بنصرت تو دعوت نمایم امید هست که خدا بایشان از تو
دفع بلا کند حضرت اذن داد و حبیب شبانه مخفی بسوی ایشان رفت و ایشان او را شناختند که از بنی اسد است گفتند حاجت تو چیست
گفت خبری آورده‌ام که نیاورده او را نازل شونده بسوی قومی آمده‌ام که دعوت نمایم شما را بنصرت پسر دختر پیغمبر شما و او در میان جماعتی از
مؤمنین است که یک مرد از ایشان بهتر از هزار مرد است خوار نمیکنند او را و تسلیم نمیکنند و عمر ابن سعد او را احاطه کرده و شما قوم و عشیره من هستید
بتحقیق این نصیحت را بشما آورده‌ام مرا اطاعت نمائید در نصرت او برسید بشرف دنیا و آخرت و من قسم میخورم که احدی مقتول نمیشود
در راه خدا اگر اینکه با حضرت رسول در علیین رفیق میشود پس مردی از بنی اسد که او را عبد الله ابن بشر میگفتند برخواسته گفت من اول کسیم که این
دعوت را اجابت مینمایم بعد از آن شروع برجز خواندن نمود قد علم القوم اذا تواکلوا واحجم الفرسان اذ تثاقلوا انی شجاع بطل مقاتل
فانی لیث عرین باسل یعنی قوم همه دانسته‌اند که در وقتی که صفها پشت بهم میدهند و سواران از جولان میافتند منم شیر بیشه میدان
جنگ بعد از آن مردان قبیله مبادرت نموده تا نود مرد از ایشان اتفاق نموده بسوی حضرت توجه نمودند ملعونی در آنوقت عمر ابن سعد را
بر این حال خبردار نمود پس عمر سعد مردی را از اصحاب خود ازرق نام با چهار صد سواره مأمور بسوی قبیله بنی اسد نمود در این راه که قبیله بنی اسد
اراده لشکر حضرت را نموده بودند بهم رسیدند قتال شدیدی نمودند حبیب ابن مظاهر بر ازرق صیحه زد که وای بر تو ترا با ما چه کار دست
برگرد و بگذار ما را که غیر تو با ما عداوت نماید و ازرق ابا کرد از رجوع کردن بنی اسد دانستند که ایشان را با قوم مقابله ممکن نیست گریختند
و بسوی قوم خود مراجعت نمودند بعد آنها شب کوچ کردند خوفا از اینکه ابن سعد ایشان را شبیخون زند و حبیب ابن مظاهر بسوی حسین مراجعت کرده و خبر را عرض
نمود حضرت فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پس لشکر ابن سعد مراجعت کرده در میان فرات و حضرت حایل شدند عطش بر حضرت حسین و اصحاب غلبه
نمود پس حضرت تبری برداشته به پشت خیمه زنان آمده نوزده قدم بجانب قبله برداشت و بعد آنجا را حفر کرده چشمه شیرینی ظاهر شد حضرت و اصحاب
تماما خورده و مشکها را پر کردند بعد آن چشمه ناپدید گردید و احدی از آن اثری ندید این خبر با بن زیاد رسیده به عمر ابن سعد نوشت شنیده‌ام که حسین
چاه میکند و آب بیرون میآورد و خود و اصحابش سیراب میشوند زمانیکه این نامه من بتو رسید مگذار ایشان چاه بکنند و هر قدر میتوانی امر را بر ایشان
تنگ گیر و مگذار سیراب شوند و بکن با ایشان چنانکه با عثمان کردند پس عمر سعد در آنوقت در نهایت بر ایشان تنگ گرفت و در ارشاد آورده
که ابن سعد بر عروة ابن قیس احمسی گفت برو نزد حسین و از او سؤال کن چه چیز ترا آورده و چه اراده داری عروه از آنها بود که بحضرت نامه نوشته بود
حیا کرد و که بخدمتش برسد آنرا بر بزرگان که بآنحضرت نوشته بودند اظهار نمود همه آنها ابا و ناخوش داشتند کثیر ابن عبد الله که فارس شجاع بود
برخواسته گفت من میروم بسوی او و اگر میل داشته باشی هتک حرمت او را اسلم گفت هتک حرمت او نخواهم و لیکن برو و سؤال کن که چه چیز
او را باینجا آورده پس کثیر خدمت آنحضرت رسید وقتیکه ابو ثمامه صیداوی او را دید عرض کرد یا ابا عبد الله بتحقیق آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین
و جسورترین ایشان و هتک حرمت کننده‌ترین آنها پس برخواست بسوی او و گفت شمشیر خود را زمین بگذار گفت این کرامت نیست من
رسولم هرگاه بشنوید میرسانم آنچه را که بشما آورده‌ام و اگر نشنوید برمیگردم گفت من از قائمه شمشیر تو میگیرم آنوقت تو حاجت خود را بگو گفت

نخواهم شمشیر من حق نخواهد پس او گفت من خبر ده برای چه آمده تا من بحضرت برسانم و میگذارم که با او نزدیک باشی زیرا که تو جاری آن ملعون را با کرد
و برگشت و خبر را بعمر ابن سعد خبر داد ابو مخنف گفت که عمر ابن سعد مرد دیگر را که قره نام داشت خواند و گفت برو نزد حسین ع و بگو چه چیز ترا بسوی ما
آورده پس آمد و آمده در مقابل لشکر ایستاد و ذکر و السلام علیک یا ابن بنت رسول الله حضرت جواب سلام او را داد و گفت حضرت از اصحاب خود
پرسید آیا هر دو این شخص را میشناسید گفتند بلی هر دو خوب و فاضل است الا اینکه در این موضع شنیع حاضر گشته حضرت فرمود که از او سؤال کنید چه اراده کرده
پس حبیب ابن مظاهر پرسید چه اراده داری گفت میخواهم خدمت حسین ع برسم گفت سلاح خود را بگذار داخل شده خود را بر دستهای حضرت انداخته
بوسید و گفت ای مولای من پسر سعد میگوید چه چیز ترا بسوی ما آورد فرمود نامه های شما مرا بسوی شما آورد و گفت ای مولای من خدا لعنت کند آنها را
که بتو نوشتند و از مکان خود حرکت دادند و ایشان امروز از خواص اصحاب پسر زیاد هستند حضرت فرمود برگرد نزد صاحب خود و اعلام کن او را
عرض کرد ای مولای من کیست که بهشت را ترک و خود را بآتش اندازد حضرت فرمود خدا ترا داخل جنان نماید بعد از آن در خدمت حضرت بود تا شهید شد
و در ارشاد آورده که عمر ابن سعد قره ابن قیس حنظلی را خواند و گفت وای بر تو برو خدمت حسین ع و سؤال کن که چه چیز او را آورده و چه میخواهد پس قره خدمت حضرت
آمد وقتیکه حضرت دید پس او آمد پرسید آیا او را میشناسید حبیب ابن مظاهر گفت این مردیست از حنظله تمیم و پسر خواهر ماست و من او را صاحب حسن رای
دیدم که در این مشهد حاضر شد پس بحضرت سلام داده و پیغام عمر ابن سعد را رسانید حضرت فرمود اهل این شهر شما بمن نوشتند که بیا آمدم اگر آمدن مرا خوش
نمیدارید برگردم بعد از آن حبیب ابن مظاهر گفت وای بر تو ای قره کجا بر میگردی بسوی قوم ظالم یاری کن این مرد که بسبب پدران او خدا بتو
کرده است ترا بکرامت قره گفت بروم نزد صاحب خود و جواب رسالت و رای خود را ملاحظه نمایم پس بسوی عمر ابن سعد مراجعت کرده و او را
با خبر داد عمر گفت امیدوارم که خدا از حرب و قتال او مرا سلامت دارد و بعبید الله ابن زیاد نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد وقتیکه حسین ع
نازل کردم رسل خود را نزد او فرستاده سؤال کردم که چه چیز او را آورده و چه میخواهد جواب نوشته که اهل این شهر رسل ایشان مرا آورده اگر نخواهند
میدارند و بر ایشان ظاهر شده غیر آنچه رسل ایشان بمن آورده منصرف میشوم حسان ابن قاید عبسی گفت که من نزد عبید الله بودم وقتیکه این نامه باو رسید خواند
و گفت حال که ناخنهای ما باو بند شده امید نجات و خلاصی میدارد این وقت مفر نیست و بعمر ابن سعد نوشت اما بعد نامه تو بمن رسید
و آنچه ذکر کرده بودی فهمیدم بر حسین اظهار کن که با جمیع اصحابش بزید بیعت نماید اگر این را قبول کند رای خود را در حق او ملاحظه کنیم و السلام وقتیکه جواب
بعمر ابن سعد رسید گفت ترسیدم که ابن زیاد کناره جوئی مرا قبول نکند بعد از آن کتاب دیگر بعمر ابن سعد وارد شد که میان حسین و آب حایل شو
و مگذار که قطره بچشند چنانچه بر عثمان ابن عفان منع کردند پس عمر ابن سعد در همان وقت عمرو ابن حجاج را با پانصد نفر سوار بر شریعه فرات فرستاد که
میان حسین ع و اصحاب او و آب فرات مانع شده و نگذارند قطره بنوشند و این سه روز قبل از شهادت آنسرور بود و عبد الله ابن حصین ازدی باواز
بلند ندا کرد که حسین آیا نظر میکنی بآب که گویا کبد آسمانست بخدا قسم قطره از آن نمی چشید تا تشنه بمیرید پس حضرت فرمود اللهم اقتله
عطشا خدا او را از تشنه بمیران و ابدا بیامرز حمید ابن مسلم میگوید بعد از آن او را در ناخوشیش عیادت کردم قسم بآن خدائیکه غیر از او معبودی نیست
او را دیدم آب میخورد و بالا میآورد و باز فریاد العطش العطش مینماید و بهمین طور بود تا بجهنم واصل شد ابو مخنف میگوید بعد از آن عمر ابن سعد
از فرات عبور کرده و هر شب خارج میشد و فرش میانداخت و حسین را دعوت کرده صحبت مینمودند تا بعضی از شب میگذشت و خولی ابن یزید
از قبیح ترین مردم بود حسین ع زمانیکه این را دید کاغذی با بن زیاد نوشت که ایها الامیر عمر ابن سعد هر شب خارج شده و فرش میانداخت و با حسین
صحبت مینماید و او با حسین ع رحم و شفقت کرده امر کن او را با این رحم تو با او برود و ما امر را بتسلیم نماید تا من برای تو کفایت کنم وقتیکه ابن زیاد
کتاب او را خواند بعمر ابن سعد نوشت که بمن رسیده هر شب خارج میشوی و با حسین صحبت میکنی امر کن او را که بحکم من اطاعت نماید اگر قبول
کرد فبها و الا او را ضایع نمود و از نوشیدن آب منعش کن که آب را با او حرام و بر حیوانات حلال نمودم وقتیکه پسر سعد نامه او را خواند عمرو ابن
حجاج را خوانده با دو هزار سوار علم او داده و امر کرد که بشریعه آب نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب منع نماید و شبث ابن
ربعی را خوانده و علم با چهار هزار سوار باو داده امر کرد که بشریعه نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب مانع شود و در بحر المذاب نقل کرده
که عمرو ابن حجاج ندا کرد یا حسین این آب که حیوانات از او سیراب میشوند قطره از آن نخواهی چشید تا در آتش جهنم از حمیم بنوشی و شنیدن این بر آنحضرت
شدیدتر از منع آب بود محمد ابن ابی طالب میگوید که عمر ابن سعد در نهایت بر ایشان تنگ گرفت چون عطش بحضرت غلبه نمود برادر خود عباس را
با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده با بیست مشک برای طلب آب فرستاد و در نصف شب بفرات نزدیک شدند عمرو ابن حجاج پرسید شما
کیستید مردی از اصحاب حسین ع گو او را هلال ابن نافع بجلی میگفتند گفت پسر عم توام آمده ام که از این آب بخورم عمرو گفت بنوش گوارا باد هلال
گفت وای بر تو چگونه مرا امر بخوردن آب میکنی و حال آنکه حسین ابن علی و کسان او از تشنگی میمیرند عمرو گفت راست میگوئی ولیکن مامور

بامری مشغولیم که باید خبر رسانیم پس هلال با اصحاب خود بانگ زد که داخل فرات شوید و گروهی خود را امر بکارزار نمود و داخل شدند پس یک گروه آب
میکردند و یک قسم مشکها را پر مینمودند تا مشکها را پر کردند بلشکرگاه خودشان مراجعت نمودند و احدی از اصحاب حضرت کشته نشد حضرت و اصحاب
از آب سیراب گشتند و بدین جهة عباس را سقا می نامیدند بعد از آن حضرت بابن سعد فرستاد که با تو اراده تکلم دارم شب با من ملاقات کن پس ابن سعد
با بیست نفر بیرون آمده و حضرت نیز با بیست نفر تشریف آورد و حضرت اصحاب خود را امر نمود که از او کنار شوند غیر از برادرش عباس و پسرش
علی اکبر و ابن سعد نیز مثل این حکم کرد غیر از پسرش حفص و غلام او پس حضرت فرمود وای بر تو یا ابن سعد آیا نمیترسی از خدا که بازگشت تو باوست
و با من مقاتله میکنی و حال آنکه میدانی پسر کیستم این قوم را ترک کن و با من باش که این قربت بسوی خدا عمر سعد گفت میترسم خانه مرا خراب کنند
آنحضرت فرمود من خانه برای تو بنا میکنم گفت میترسم املاک مرا ضبط نمایند حضرت فرمود من بهتر از آنرا برای تو میدهم از مال خود در حجاز و در بعضی
اخبار است که فرمود من بغیبغه را میدهم و آن چشمه بزرگیست در حجاز که معاویه هزار هزار دینار بخریدن داده بود حضرت نفروخت عمر ابن سعد جواب
میگوید عمر ابن سعد گفت مرا عیالیست از ایشان میترسم بعد از آن حضرت ساکت شده جوابش نداد و برگشت در حالتیکه میگفت چه شده ترا
خدا ذبح کند در فراش تو در دنیا امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر قلیلی عمر ابن سعد گفت در جو از گندم کفایتیست در حالتیکه باین
کلام استهزاء میکرد و در بحار آورده که بریر ابن حضیر همدانی آمده عرض کرد یا ابن رسول الله آیا مرا اذن میدهی که داخل خیمه این فاسق شده او را
موعظه کنم شاید از ضلالت خود برگردد حضرت فرمود هر چه میخواهی بکن پس بریر نزد عمر سعد آمده و سلامش نداد آن ملعون غضبناک
شده گفت ای برادر همدانی چه چیز ترا منع نمود از سلام دادن بمن مگر مسلمان نیستم بعد از آن بریر گفت اگر مسلمان بودی خدا
و پیغمبر او را میشناختی بر عترت پیغمبر خود خروج نمیکردی قتل و اسیری ایشان را اراده نمینمودی و این آب فرات را که حیوانات صحرا میخورند بر ذریه
فاطمه و اهل بیت او منع نمیکردی و اعتقاد میکنی که خدا و رسول ترا میشناسند پس عمر ابن سعد یکساعت سر خود را بزیر انداخته بعد از آن گفت ای بریر
بعلم یقین میدانم هر که با ایشان مقاتله و حق ایشان را غصب نماید در آتش مخلد میشود ولیکن ای بریر آیا میگوئی که ولایت ری را ترک کنم و برای غیر
من شود بخدا قسم نمییابم نفس خود را که رضا دهد بر این امر پس بریر بخدمت حضرت برگشته عرض کرد که عمر ابن سعد راضی شده بکشتن تو بسبب ولایت
ملک ری حضرت فرمود نمیخورد از گندم او مگر قلیلی و کشته میشود بر فراش خود و امر چنان شد که آنحضرت فرمود و در بحر المصائب گفته که عمر ابن
سعد حسین را مکروه میشمرد بسوی او فرستاد و طلب اجتماع کرد چون مجتمع شدند عمر ابن سعد گفت یا اباعبدالله چه چیز ترا آورده فرمود اهل کوفه عرض کرد
آیا نمیبینی آنچه اهل کوفه بشما کردند فرمود هر که با خدا خدعه کرد خدا خدعه میکند با او گفت بتحقیق آن واقع شده چنانکه میبینی فرمود دیدم در مدینه
با اینکه یا ... آنجا اقامه میکنیم پس عمر گفت ابا ابن زیاد میترسم بعد از آن مفارقت کردند و در ارشاد گفته که حضرت نزد عمر
فرستاد که با تو اراده ملاقات دارم آن لعین قبول نموده با هم صحبت داشتند بعد از آن عمر ابن سعد مراجعت کرده بعبید الله ابن زیاد نوشت
که خدا آتش را خاموش و کلمه را جمع و امر امت را اصلاح نمود این حسین است که با من عهد نموده بمکان خود برگردد یا اینکه بسرحدی از سرحدات
برود یا اینکه نزد امیر المؤمنین آمده دست خود را بدست او بگذارد که در این رضا و خشنودی است و صلاح شما است چون عبید الله
کتاب را خواند گفت این کتاب کسیست که بقوم خود مهربان است پس شمر ابن ذی الجوشن برخواسته گفت آیا از او قبول میکنی و حال
آنکه بزمین تو وارد گشته و نزد تو آمده بخدا قسم اگر از شهر تو بیرون رود و دست خود را بدست تو نگذارد هر آینه صاحب قوه میشود و تو
بضعف و عجز اولی میشوی و باو این منزلت مده زیرا که این منزلت از او هست ولی باید او و اصحابش بحکم تو بیایند اگر عقوبت کنی
تو اولی هستی بعقوبت و اگر عفو نمائی این برای تست ابن زیاد گفت رأی تو خوب رأیست این نامه را بعمر ابن سعد ببر که بر حسین
و اصحابش اظهار نماید که بحکم من بیایند اگر اطاعت نمودند ایشان را بسلامت پیش من فرستد اگر ابا و امتناع نمودند مقاتله نماید اگر چنین کرد تو
تو باو اطاعت کن و اگر ابا نمود تو امیر لشکر هستی گردن او را بزن و سر او را نزد من بفرست و بعمر ابن سعد نوشت من ترا نفرستاده ام بسوی
حسین که او را حمایت نموده بسلامت و بقا امیدوار کنی و عذر او را قبول نمائی و از برایش شفیع باشی ملاحظه کن اگر حسین بحکم من نازل
و امر خودشان را بما تسلیم کردند ایشان را بسلامت پیش من بفرست و اگر امتناع نمودند در قتل ایشان سرعت کن و بعد از کشتن اسبها را
در سینه و ظهر او بتاز که او عاق و ظالم است و میدانم که این بعد از مرگ ضرر نرساند اگر تو امر ما را امضاء و جاری نمودی ترا جزای
کسیکه سامع و مطیع است میدهیم و گرنه علم و لشکر ما را بشمر ابن ذی الجوشن تسلیم کن که ما او را بامر خود مأمور کرده ایم و در بحر المصائب آورده
که در آخر نامه نوشت الان کار بنحوی رسیده که مخالب و چنگال ما باو بند شده این وقت وقت گریز نیست پس شمر ابن ذی الجوشن نامه
عبید الله را بعمر ابن سعد آورد آن ملعون بعد از خواندن گفت چه واقع شد بتو خدا خانه ترا خراب کند بخدا قسم گمان میکنم که تو او را نهی کرده

از قبول آنچه نوشته بودم و امر را بر ما فاسد کردی امید این بود که صلح شود بخدا قسم حسین اطاعت نمیکند زیرا که نفس پدرش در میان دو پهلوی او است پس
شمر گفت خبر ده بمن که امر امیر خود را ممضی و مجری میداری یا دشمن او را مقاتله خواهی نمود و یا امر لشکر را بمن واگذار خواهی کرد گفت وای بر تو خود مباشر
این امر میشوم و تو سردار پیادگان باش و در تبر المذاب آورده که عمر ابن سعد این خبر را بحضرت فرستاد حضرت فرمود بخدا قسم دست خود را
در دست پسر مرجانه نمیگذارم ابدا و نیست مگر مرگ و رفتن نزد خداوند کریم قسم بخدا خبر داد مرا جدم رسول خدا و در ارشاد گفته که عمر ابن سعد بسوی
حسین در شب پنجشنبه نهم محرم الحرام حرکت کرد و شمر لعنه الله آمده در مقابل اصحاب حضرت ایستاده ندا کرد کجایند پسران خواهر من عبد الله و جعفر و عثمان
حضرت فرمود جوابش دهید اگر چه فاسق است زیرا که خال ایشان شمرده میشود گفتند امر تو چیست گفت ای پسران خواهر من شما خاطر جمع
و در امان هستید خود را با برادران خود تا آن بکشتن ندهید و اطاعت امیر المؤمنین یزید را بر خود لازم دانید پس حضرت عباس او را زجر
فرمود دستهای تو بریده گردد و لعنت باد بر آنچه از جانب امام خود آورده ای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که برادر و سید خود را و اطاعت
ملعون ابن ملعون پس شمر غضبناک بلشکر خود رجوع کرد و در تبر المذاب آورده که محمد ابن جریر طبری گفت که شمر از ابن زیاد برای ایشان امان گرفته
بود و مادر ایشان ام البنین بنت حزام کلابیه زوجه علی بود و در مناقب آورده که مادر عباس و عثمان و جعفر پسران علی کلبیه بود و ام البنین بنت حزام
کلابی و شمر کلابی بود و ابن جریر ذکر کرده که جریر ابن عبد الله ابن مخلد کلابی ام البنین عمه او بود و از برای ایشان از عبید الله ابن زیاد امان
گرفت و در تبر المذاب از هشام نقل کرده بعد از آنکه عمر ابن سعد از حسین مأیوس گشت ندا کرد یا خیل الله سوار شوید و شما را ببهشت مژده
پس لشکر بعد از عصر سوار شده رو بحضرت کردند در حالتیکه آن بزرگوار در پیش خیمه خود بشمشیر تکیه زده و خوابش گرفته بود چون خواهرش زینب
صیحه را شنید نزد برادرش آمده گفت ای برادر آیا این صداها را نمی شنوی که نزدیک شده پس حضرت سر خود را بلند کرده گفت در این ساعت
رسول خدا را در خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما میآئی پس زینب سیلی بروی خود زده و فریاد برآورد حضرت فرمود یا اختاه ساکت باش
خدا ترا رحمت کند و حضرت عباس گفت ای برادر قوم رسیدند پس بسرعت برخواسته و فرمود ای عباس تو خود سوار شو و از ایشان
بپرس که برای شما چه واقع شده و برای چه میآئید پس عباس با بیست نفر سواره که در میان ایشان زهیر ابن قین و حبیب ابن مظاهر بود بسوی
ایشان آمده و فرمود شما را چه واقع شده و چه اراده دارید گفتند که حکم امیر آمده که شما یا اطاعت او نمائید یا اینکه با شما مقاتله نمائیم فرمود
تعجیل مکنید تا آنچه ذکر کردید با ابی عبد الله عرض نمایم ایشان توقف کردند پس عباس بخدمت آنحضرت آمده و آنچه قوم ذکر کرده
بودند بیان نمود حضرت فرمود برگرد و اگر میتوانی امروز را با ایشان بتأخیر انداخته امشب را مهلت بگیری که در این شب خدا را عبادت نموده و او را
بخوانیم زیرا که او میداند من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم پس عباس بسوی قوم برگشت و این را از
ایشان سؤال نمود و عمر ابن سعد توقف کرد و در بحار آورده که ابن سعد بشمر گفت چه میگوئی گفت اگر من امیر بودم او را مهلت نمیدادم
و در ملهوف آورده که عمرو ابن حجاج زبیدی گفت بخدا قسم اگر ایشان از ترک و دیلم می بودند و مثل این را از من سؤال میکردند قبول مینمودم کجا مانده
که ایشان از آل محمد هستند پس اجابت نمودند و در ارشاد گفته که عباس از نزد ایشان مراجعت کرد و رسول عمر ابن سعد با او بود و میگفت
ما شما را تا فردا مهلت دادیم اگر حرف ما را قبول نمودید شما را بسوی امیر خود عبید الله میفرستیم و اگر منع نمودید از شما دست نخواهیم
کشید و در ملهوف آورده که حسین نشسته و خوابید بعد از آن بیدار گشته و فرمود یا اختاه در این ساعت جد خود محمد و پدر خود علی
را در خواب دیدم که میفرمودند یا حسین بدرستیکه تو عنقریب نزد ما خواهی آمد و در بعضی روایاتست که فردا خواهی آمد پس زینب سیلی بروی خود
زده و صیحه کشید حضرت فرمود مهلا ساکت باش و قوم را شماتت میاور تذییلات نود ۳ تذییل اول در اشاره ببعضی سوانح
از امور مهمه و آن مشتمل آنکه نیست که در بعضی روایات بحار است از روایت زراره پسر صایغ میگوید که ملاقات کردیم حسین ابن علی را
قبل از آنکه بسوی عراق تشریف ببرد با آنکه گفت که اشاره نمود بسوی آسمان و درهای آسمان گشاده شد بعد ملائکه نازل شدند
که غیر از خدا احدی شمار ایشان را نمیداند پس فرمود اگر تقارب اشیا و هبوط اجر نمیشد هر آینه با ایشان مقاتله میکردم با اینها و در روایت
ابن عباس است که میگوید دیدم حسین را قبل از آنکه بسوی عراق متوجه شود در باب کعبه و دست جبرئیل در دست او بود
و جبرئیل ندا میکرد بیائید بسوی بیعت خدای تعالی و گفت که اصحاب حسین نقص نشده از یک نفر بشناسم ایشان را باسمهای ایشان قبل از حضور ایشان
پس بدان که امثال آنچه خبر اول و نظایر او متضمن است نزول ملائکه از آسمان بامر او در معصومین طاهرین از آل رسول خدا از غایت
کثرت و حد تواتر و نظائر است و اما روایت ابن عباس و در آن دلالت تامه است بر علو شأن کسانیکه در پیش روی حضرت سید
الشهدا بدرجه شهادت رسیدند بحیثیتی که شأن شهدای سابقین با آن مقابله نتواند کند و همچنین دلالت تامه است بر آنکه

کسیکه بدون عذر از نصرت و یاری آنحضرت تخلف نموده است از اهل یقین و ایمان نیست و بیان این آنست که این قسم دعوت از ندای
جبرئیل و دعوت او بر بیعت محقق نشده است در شأن دعوت پیغمبری از انبیا و نه در مجاهده ایشان با کفار هرگاه گوئی که در اینجا
اشکالی است بعینه با غلبان میکند و آن اینست که نزول جبرئیل بزمین و ندای او باین نهج چگونه متحقق میشود بعد از انقطاع وحی
بوفات رسولخدا و علاوه بر این چگونه محقق شد علم ابن عباس که آن کسیکه از دست سید الشهدا در آنوقت گرفته بود و آن
ندا ندای جبرئیل بود و بدرستیکه مثل این ندا لازم است که بشنود او را کسانیکه حاضر بودند در مکه یا در مقام ایستادن سید الشهدا در باب کعبه
جواب بدرستیکه نزول جبرئیل بزمین و گرفتن بیعت خود و دست سید الشهدا و ندا کردن او بندای مذکور منافی نیست انقطاع وحی و ختم
نبوت بنبوت پیغمبر ما زیراکه وحی از معانی خاصیت که محقق نشده در فعل جبرئیل در باب کعبه و نه در ندای مذکور و علاوه بر این آنچه ذکر شد
اگر مصادم و منافی باشد با ختتام نبوت بنبوت رسولخدا هر آینه مصادم و منافی میشود ایضا نزول جمیع ملائکه در شب قدر بر ائمه
و حجج طاهرین با اینکه این از چیزهائیست که دلالت کرده است بر آن اخبار معتبره صریحه بلکه این از ضروریات مذهب است و سوره قدر از چیزهائیست
که حضرت صادق امر کرده شیعه خود را باحتجاج بآن بر مخالفین و فرموده که این دلالت کننده ترین آیه است بر الزام مخالفین و منافقین
و بدرستیکه مکفوف البصر بودن ابن عباس سبب اختصاص دادن او است علم آینده را بغیر بصر از امور معروفه و مشهوره است بلکه از چیزهائیست که
خبر صحیح بر آن دلالت کرده است هرگاه گوئی که ائمه معصومین و صدیقه کبری فاطمه زهرا بنت رسولخدا ایشان محدث اند و محدث کسیست که صدای
ملکرا می شنود و جثه او را نمی بیند یا اینکه او کسیست که ملک بسینه او نفخ میکند پس آنچه در این روایت و مثل آنست افاده مینماید که امام ملک را می بیند
و او را مشاهده میکند چنانچه پیغمبر او را مشاهده میکرد جواب اخبار ناطقه بر اینکه ائمه طاهرین و حجج معصومین ملائکه بر ایشان دیده میشوند در غایت کثرت
بلکه در حد تواتر و تظافر است پس تفاوت ندارد بمعارضه خبریکه در خصوص محدث وارد گشته پس هر که اراده نماید بر این مطلع باشد
مراجعه نماید بر ابواب عدیده در کتب اصحاب ما که در فضائل اهل بیت و مناقب ایشانست و این مثل احادیثیکه در خصوص بساط وارد گشته
و مثل احادیثیکه در رجعت وارد شده و مثل احادیث سوره قدر الی غیر ذلک و ممکن است گفته شود بدرستی خبریکه در خصوص محدث بودن
ایشان و تفسیر محدث بمعنی مذکور حکم او مختص است بانچه دیر پیغمبر ایشانست باینکه علم ایشان به بعضی امور و علوم بنحویکه عدم رویه امام ملک را وقت حصولش از نزد او
و بعض حالاتست نه مطلقا یا اینکه میگوئیم تعبیر محدث بمعنی اول از چیزهائیست که در آن نص دیگر وارد نشده پس مراد از آن معنی ثانیست
یعنی محدث آنکسیست که ملک در قلبش دمیده باینمعنی که این در بعض طرق علم امام بچیزهائیکه از او غایب است و اگر خواهی که بنمط و طرز
دیگر تعبیر نمائی بگو محدث آنکسیست که حدیث بگوید و خبر دهد از خدا چنانچه خبر میدهد از رسولخدا و تایید میکند این را آنچه در بعضی اخبار است
که از حضرت صادق سؤال کردند از اینکه سلمان محدث بود فرمود بلی خبر میداد از امام خود بهمحال دیدن امام ملائکه را هر وقت که خواهند
و در هر صورت که اراده نمایند از صور آیه ایشان و غیر او از چیزهائیست که در آن شک و شبهه نیست بلکه ملائکه را مؤمنین و غیر ایشان نیز
می بینند زمانیکه اراده کرد امام که نشان دهد بمؤمنین ایشان چنانکه دلالت میکند بر این جمله کثیره از اخبار و از آنجمله حکایت طیست بر این در شأن
امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار و اولادش و قضیه حسن عسکری از قضایای معروفه و مشهوره است در میان عامه و خاصه خلاصه کلام حجج الله از محمد
و اولاد معصومینش حجج الله اند بر تمام خلق او و ایشان اولی بتصرف اند و چگونه دیده نمیشود بر ایشان کسانیکه ایشان آنها حجت اند و چگونه
مخفی میشود بر ایشان کسیکه او حجت آورده میشود و میآید در بعضی از مجالس آنچه این را واضح میکند و بیان مینماید در نهایت بیان
و بتحقیق واضح شد از این بیان جواب از قضیه مشاهده ابن عباس جبرئیل را و ممکن است که گفته شود ابن عباس شنیدند او جبرئیل را
و علم حاصل شد او را باینکه این منادی جبرئیل است از خبر دادن امام او را باین هرگاه گوئی که روایت ظاهر است در اینکه ابن عباس جبرئیل را
مشاهده کرد و ندای او را که خلق را به بیعت دعوت میکرد بعد از آن و بتحقیق این حدیث را بر خلق خبر میداد و تشدید میکرد بر ترک کردن
او نصرت امام را و اعتذار نمود بانچه ذکر کرد او را بقول خود که اصحاب امام و کسانیکه در پیش روی او شهید میشوند ما آنها را باسم آنها
و اسم پدران آنها می شناسیم آیا این اعتذار از او قبول میشود یا نه میگوئیم در محل صواب و قبول گشتن او را دفع میکند امور عدیده
و وجوه کثیره زیرا اگر چنین بود هر آینه ندای جبرئیل فایده مترتب نمیشود و از اینکه حضرت سید الشهدا به پسر عمر ابن خطاب گفت یا باعبد الرحمن
البته یاری و نصرت مرا ترک مکن و از اینکه آنحضرت به بنی هاشم نوشت هر کس از یاری من تخلف نماید رستگار نمیشود و از اینکه هر کس از
نصرت او بی عذر تخلف نماید بتحقیق مذمت نموده و او را رسولخدا و اوصیاء معصومین او و از جمله کسانیکه از نصرت او تخلف نمود و حال اینکه
امام او را بنصرت خود دعوت نموده بود عبید الله ابن حر جعفی بود و مذمت کرد او را امام از ترک نصرت بمکالمه این آیه را خواند و ما کنت متخذ المضلین عضدا و چنین کرد است قضیه او

از بعض روایات این مجالس و قضیه پشیمان شدن جمعی از اشراف شیعه از اهل خزاعه و غیر ایشان از عدم رعایت رفتن کربلا و یاری آن حضرت
شاه اوصیا و توبه کردن ایشان بسوی خدا بتوبه و گریه و حسرت و جزع و پشیمانی و تدارک ایشان عوض آنچه فوت شد ببذل جان خود در طلب خون
آن قضایا معروف است هرگاه گوئی که قول ابن عباس که اصحاب حسین کم و ناقص نمیشود و کم و زیاد نمیگردد تا آنها را به اسم ایشان قبل
از حضور ایشان از اقوال کلمات صادره است زیرا که اینرا اخذ کرده از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقه کبری و حسن و حسین آیا نمی‌بینی
که محمد بن حنفیه نیز مثل اینرا ذکر کرد همچنانکه گفت بدرستیکه اصحاب او در نزد ما مکتوبند با اسمهای ایشان و اسم پدران پس در این هنگام میگوییم آنچه
ذکر کردی جلوه میکند در نظر الا اینکه امر مشکل میشود جدا باینکه گفته شود چگونه توفیق و جمع میشود میان این و آنچه تحقیق کردی میگوییم
آنچه محمد ابن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده سابقا نقل میکنند تخلف ایشان از حضرت امام زیرا که خدا تعالی مسدد است که ایشان نصرت او را ترک
کردند مگر اینکه در پیش روی او شهید خواهند شد و خبر داد اینرا رسول خدا به عترت خود و جمعی از اصحابش بعد از آن بطول کلام در این
منجر میشود در تحقیق مسئله قضا و قدر و جبر و تفویض پس هر که اراده تحقیق نماید در امثال این رجعت نماید بسوی بعضی از ابواب کتب [illegible] حاصل
جواب این آنچه ابن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده نیست که گفته شود بدرستیکه بعض ایشان ذکر کرده اند اگر چه صدق است الا اینکه آنچه بر او از اهل بیت عصمت
و شیعیان ایشان از قول بدا و محو و اثبات حکم میکنند بلزوم مراعات تعلق بسوی نصرت ایشان و [illegible] مجاهده آنها در پیش روی ایشان و بسوی
این اشاره میکند قول پیغمبر که فرمود عمل نمایید که جمیع مردم میسر میکنند برای آنچه خلق شده برای آن [illegible] که پیغمبر وقتیکه فرمود که قلم
خشک شده بآنچه [illegible] اصحاب او در فهم [illegible] گفتند دیگر عمل نمیکنیم یا رسول الله فرمود اعملوا [illegible] در این مقام هرگاه
گوئی آنچه ذکر کردی اشعار میاید براینکه پسر حنفیه و پسر عباس از اصحاب کمال نمیشوند در درجه ایمان و ایقان و آنچه در خصوص ابن عباس است اگر چه
از آن چیزهایست که در طبق اخبار ائمه معصومین وارد است در ذم او اما اینکه امر مشکل میشود نسبت بابن حنفیه زیرا که او را امیر المؤمنین بشارت [illegible]
سید است و به تحقیق از آنحضرت روایت شده که فرمود هر که [illegible] پسر من محمد را دوست دارد و به تحقیق رجال علما ذکر کرده که ابن حنفیه
و ابن ابی بکر و ابن حذیفه در درجه مساوی هستند و ابن ابی بکر نزد رجال علما از حواریین اربعه امیر المؤمنین است و ایشان عمرو بن حمق [illegible]
و اویس قرنی و میثم تمار و محمد ابن ابی بکرند جواب ابن حنفیه در ترک نصرت برادر و امامش معذور بود زیرا که او بمرض شدید مبتلا بود و
آنچه [illegible] به برادرش و گریه شدید و مکرر غش نمودن او [illegible] کشف میکند [illegible] امیر
المؤمنین [illegible] ایشان را فرمود و اما ابن عباس اگر چه قاصر [illegible] معتقد بود الا اینکه تدارک نمود [illegible] از نصرت کردن بشمشیر
[illegible] حضرت بزبان و قول خود اما اخبار که در ذم او وارد گشته بتحقیق بیان کردیم حال راوی اخبار مذکوره در کتب [illegible]
رجالیه است و بالجمله او [illegible] بتحقیق [illegible] اخبار و موافقین ابرار است تذییل [illegible] اشاره بسوی بعضی از آنچه که متضمن قضیه جابر است
پس [illegible] امام بجابر [illegible] عظمی و حکمت کبری و معجزه باهره و قاهره که کشف میکند از امور بسیار [illegible] و این عبارت است از اینکه
محمد و آل معصومین ایشان را قوه تصرف است در عوالم امکان و اطراف ملکیه و ملکوتیه و حضوریه و غیبیه باذن خدا تعالی و عزت [illegible]
ایشان اصحاب عصمت اند بطریق [illegible] ولایت او و از اینکه اعتراض بر اقوال و افعال ایشان جایز نیست اگر چه معترض در غایت محبت [illegible]
زیرا که اعتراض بایشان راجع میشود به اعتراض بخدا تعالی [illegible] بعضی خیالات [illegible] منفک نمیشود [illegible] غالب اوقات پس لابد است
که از او استعاذه نماید بخدا تعالی بالجمله آنچه واجب است [illegible] اطاعت و تسلیم است [illegible] طاهرین میفرمایند و آنچه بعمل میاورند اگر چه [illegible]
[illegible] باشد و به تحقیق وارد شده در بعض اخبار ارتداد مردم بعد از پیغمبر مگر سه نفر که آنها سلمان و ابوذر و مقداد است و اما عمار عدول کرد
بعد از آن رجوع نمود و در بعض اخبار است [illegible] شک وارد شده مقداد است زیرا که او میگوید [illegible] آنچه میکند و اما
سلمان بقلب او [illegible] کرده علم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] منافقین باینکه او اسم اعظم را میداند و قادر است که بآن دفع
[illegible] از نفس خود پس سلمان در آن تعجب میشود [illegible] در گردنش حادث شده [illegible] قادر نمود
المؤمنین [illegible] کرد حضرت فرمود خارج کن آنچه را که در قلب [illegible] و توبه کن پس خارج کرد آنچه را که در قلبش [illegible] و توبه نمود
[illegible] و غلبه [illegible] اینکه مقداد از حیثیت درجه از سلمان اعظم باشد [illegible] از وجوه عدیده از مقداد اعظم
[illegible] هرگاه گوئی [illegible] ایمان [illegible] وضح کن [illegible] که جابر [illegible]
اعتراض بر امام [illegible]
دفع نماید و عالم باشد [illegible]

درپایان سائل بنده عدالت او بلکه بسبب میشود برانچه معدود میشود انکار طبقرا اهل زمان مکرانچه حاصل شود استعداد برای این بعد از آن
هرگاه کوئی چه چیز است معنی آنچه در این روایت که و رایتهم من بحث ذلک کالکفار و قد قرنت فی سلسلة الولید ابن المغیره و ابا جهل
و معویه و یزید و قرن بهم مرده الشیاطین ثم لست اهل الکتاب عذابا بالحدیث زیراکه یزید لعنه الله در آن زمان حیات داشت پس چه چیز است
معنی اقتران او بسلسله ولید و ابا جهل و معویه جواب از این برچند وجه است بعضی از آنها آنست که بعضی محققین اورده اند که امثال این معنی است
بر اتحاد در حقایق و اختلاف در صور و استدلال کرده بر این در مثل این مقام بقول خدا تعالی و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و بیان این آنست که حقیقت
کفر و ظلم چنانچه در یزید و معویه و مثل ایشان او را صورتیست در این نشاه فانیه و اما صورت آن در نشاه آخره آن آتش و عذابست پس هرکه اهل
تحقیق باید که در امثال این رجوع نماید بر کتاب بضرائر بما برسند انقلاب حقایق در مسئله از مسائل با بست استصحاب تمثیل در نشأت بعضی از
امور بر آنکه واقع شده در بعضی از روایات مجلس که امام وقت نزول او در وقت بخبر مسلم علم نبود و این چنانچه در ارشاد و در تبر المبدا است که حسین
عازم کوفه بود و در رفتن جد و جهد مینمود و علم نداشت بر آنچه بمسلم واقع گشته تا زمانیکه میان او و قادسیه سه میل مانده و غیر این از روایات
زمانیکه اهل او است بدان که نسبت عدم علم بر امام نسبت با موریکه از موارد بدیست در آنچه در شان آن محو و اثبات جاری میشود از آنچه ثابت است
غیر معقول پس از بعضی این امور که در شان آن محو و اثبات است اجاری نمیشود امور یست که واقع شد در مقام مثل شهادت مسلم ابن عقیل
پس سزاوار نیست که گفته شود که امام نمیدانست آنچه بمسلم واقع شده بود در کوفه و چگونه چنین باشد زیراکه نسبت علوم اولین و آخرین و در میان ایشان
انبیاء و ملائکه تماما نسبت بعلم محمد و اولاد معصومین او مثل نسبت اقل قطره است بسوی دریای محیط بلکه کمتر گفته شود که رسول خدا و ائمه
معصومین ظاهر نمیکنند آنچه در پیش ایشانست از علوم بلکه بنا گذارند امور را بر نمط و طریق عادت و بر آنچه مردم در دست از ملاحظه ایشان
رسیده از کتب و رسل و اخبار مخبرین را و این مخفی نیست بر کسیکه تواریخ و سیر را تتبع نماید و همچنین است اخبار و از این قبیل است
آنچه در روایت ابی مخنف است میگوید شنیدم از اسب عرض نمود پس فرمود الیقوم این چه زمین است تا آخر روایت باقی میماند در مقام سؤال
جهة جاری شدن ائمه در امثال این مقامات بر طریق عادت پس این بر مخفی نیست بر شخص زیرک بعد از آن مخفی نماند بر تو هرکه تامل نماید
در بعضی از روایات مجلس سید اند کبنی امیه میکشتند امام را و میکردند از ظلم و قتل مثل آنچه را که کردند اگرچه امام در بیعت یزید داخل میشد
و این هم سرّیست از اسرار ترک امام مصالحه را و اختیار او معانده را **مجلس ششم** از کتاب اکسیر عبادات در اسرار شهادات
در آنچه واقع شد در شب عاشورا تا آنکه امر منجر بقتال گردید پس ذکر مینمائیم قبل از شروع در ذکر روایات و کلمات اصحاب مقاتل
یک مقدمه کثیر الفائده را بدانند بدرستیکه شهدا او کربلا حواریین سید شهدا بودند و کوههای شجاعت و عقل و دریاهای سخاوت
و وقار و ایشان رسیده بودند از نقطه فضل و مکارم و شرف به رتبه رفیع و اعلی و مثل ایشانرا در مدتهای دهور و اعصار زمانی نزاید
و ایشان کردند در میان خود شان در عالم ارواح و محشر ملکوتیین کاسه های عشق و محبت را نوشیدند آنها را و مست شدند از
شراب طهور در یقین و معرفت ایشان خود شانرا از جنت اخذ شدند از جهة رضای رب العزة دعوت حق پس لبیک گفتند در حرم
توجه بسوی کعبه ملاقات خدا از برای نقاب لبیک و اصلی شدن بقضاء و لبیک تحمل شدائد و صبر بلاء و معاینه دیدند در عالم مثال آنچه بایشان میرسید در یوم
طف از کربلا پس خوض کردند در نهرهای بهجت و سرور و فرو رفتند در بحار یکه بادشتهای در زیر شما در بودند در چشمه کافور بود را که تقدیرات لازمه
و آجال مقدره نمی بود هر آینه اراده میکرد آن ارواح مقدسه و نفوس طاهره و لر از عالم ملکوت بسوی ملک این نشاه فانیه بدون تحول
و انتقال در اصلاب مردان و ارحام زنان از جهة شوق ایشان بسرعت بوفاء آنچه با خدا در عالم معاهده کرده اند در ملاء اعلی و از جهة ترسیدن
از دراه یافتن مخالفت و عداوت کاری شدن قلم بر تقدیر محو و اثبات در اینجا پس وقتیکه خدا او عالم زمین را آفرینش نمود و مکرر انجا طلب کرد
با آم معنوی بخطاب گفت و قری یعنی ساکت باش ای کعبه فضل تو در نزد فضل زمین کربلا نیست مگر منقوشی که بدیا فرو برند و از آب دریا بر
دارد و اگر خاک کربلا نبود ترا فضل نمیدادم و اگر آنکسیکه کربلا او را در ضمن گرفته نمیشد ترا خلق نمیکردم و خلق نمیکردم آنچه را که تو بآن فخر مینمائی پس
ساکت باش و برقرار شو و پست و متواضع و ذلیل باش و الا ترا منبع میکنم و با آتش جهنم میاندازم الحدیث و ساکن و برقرار شدن ارواح مقدسه
و انوار شعشعانیه و دانستند که حکم در شهادت و ذبح شدنهای ایشان برای نصرت خامس اهل کساء از قضایای لازمه و امور واجبه است و سیر کرده و بلند
شد در تقدیسات و تمجیدات و تسبیحات آن برای شکر خدا و متعال بر این نعمت و عطیه صدای آنها مثل آواز عسل بعد از آن وقتیکه
مطابق شد اول آن با آخر و جاری نمود خدا قدر را بر وفق قضا و منتهی شد امر بر آنچه ظاهر باشد در این نشاه فانیه شب عاشورا و واضح شدند در
آنشب میان راکع و ساجد و تالی قرآن و تقدیس کننده رحمن شبیه شد آواز ایشان با واز مگس نحل پس ایشان در وقایان دعای سبقت

نکرده بر ایشان سبقت کننده و لاحق نشده بر ایشان لاحقی پس اینها سادات اهل دنیا اند و پیشوای ایشانند در مکارم و معالی باید اقتدا کنند با ایشان
تمیدیان اما قوة ایمان و یقین ایشان بتحقیق شناختی که ایشان بنا گذاشتند بجدت واضحه را در اغیاب و اما شجاعت در میان ایشان مردانی هستند
لا ابیست که موضع قدم و آستانه او را رستم و امثال او از شجاعان عرب و عجم ببوسند بلکه خاکپای ایشان را توتیای چشم خود شان برمه میکشند و خدام
ابواب ایشان میشوند و مادامیکه زنده هستند در گوشهای ایشان گوشوار زینه که باشد و آبای بنی هاشم از این بزرگواران درجات ایشان فوق درجات
و ایشان امجد و انجد و اجود و اتم مردمان هستند در خصال شریفه و اجتهاد و پیروی و اخلاص و نیت و حظ ایشان در اعمال و اخلاق حسنه و طبایع
زکیه و پاکیزه فوق جمیع صاحب حظ است و در وصف رب العزة و حجج طاهرین ایشان بقول خود شان که فرموده اند و قتل مع الحسین من اهل بیته
ثمانیه عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون الحدیث بی نیاز است از وصف هر واصفی و اگر این بزرگواران بحسب وجود در ازمنه سابقه می بودند مثل
زمان بنی اسرائیل یا قبل از آن یا بعد از آن هر آینه می بودند سزاوار بر برداشتن اعباء نبوت و رسالت پس کوتاهی در آنچه از ایشان صادر گشته در نصرت حضرت
ایشان حجت خدا بر جمیع خلق او بجانهای خود شان بلکه بجمیع وجودات و آل و اطفال خود شان و در آنچه از اشراف و وسائط صادر شد در بنی
اسرائیل بعضی اولاد حضرت یعقوب زیرا که ایشان در حالتی شان در مناره هستند حتی علماء اهل سنت گفته که ایشان انبیاء شدند و بود این عمل
قبل از نبوت ایشان پس ایشان با این شأن جلیل اگر چه در زمرهٔ انبیاء بودند قالوا اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا و یکی از ایشان گفت نکشید یوسف را
بیندازید در ظلمات چاه تا اخذ کند او را بعضی از اهل قافله هر گاه شما فاعل باشید و ظن میکنیم که یکی از اسرار و وجوه در بودن سورهٔ یوسف احسن القصص
اینست بعینه و بیشکه خبر داد خدا تعالی پیغمبر خود را از قضیهٔ کربلا احزن شدید و اندوه بسیار بار رسید که دید او را در قضیهٔ یوسف و برادرانش
تعزیه و تسلیه شد و این بعد از ملاحظه کردن آنچه میکردند جوانان بنی هاشم در نصرت پسر بالجمله حواریین و انصار سید الشهداء از بزرگان اولیاء
چنان اولیائیکه پیغمبر در شان ایشان فرموده که اولیاء الله ساکت میشوند سکوتشان ذکر و نظرشان عبرت و نطقشان حکمت و مشی ایشان
در میان مردم برکت است هر گاه اجلهائیکه بر ایشان واجب نشده قرار نمیگرفت ارواح ایشان در جسدهای ایشان از جهة ترس عذاب و شوق بسوی
ثواب میگوییم که همه از بنی هاشم و غیر آنها در اجابتهای خود بذل جهد میکردند و مونس آنها اشک چشمهای ایشان بود که بر روی ایشان جاری میشد
و قلوب ایشان مجروح بود و این نه از خوف آتش و نه از شوق بهشت بود و لیکن در ذلت و خواری اهل بیت رسول خدا و کثرت مصائب
ایشان نظر میکردند و این معرفت خواص است از بندگان صالحین و علم ایشانست که حق محبت خدا بر جمیع اهل آسمانها و زمینها پس ذکر مینمایم
در اینجا بعضی از آنچه از این حواریین صادر شد در شب عاشورا از کلمات و محاورات ایشان با محبت خدا بر اهل زمین و ساکنین ملاء
اعلی مناسب است ایراد آنچه بدان که ما الان شروع مینمائیم در ذکر روایات و کلمات اصحاب مقاتل نسبت بآنچه جاری شد در شب عاشورا
تا اینکه امر منجر بقتال گردید در ارشاد نقل شده که حسین اصحاب خود را در قریب بشام جمع کرد حضرت سید الساجدین میگوید نزدیک ایشان بحضرت
نشستم آنچه با ایشان میفرماید و من در آنوقت مریض بودم شنیدم که پدرم باصحاب خود میفرماید شما میگویم بر خدا بهترین ثنا و حمد میکنیم او را در شدت
و رخاء خدایا حمد میکنیم ترا باینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را با تعلیم کردی و در دین ما را فقیه و دانا نمودی و ما را چشم و گوش و قلب عطا فرمودی
پس ما را از شکر گزاران قرار ده اما بعد پس بتحقیقیکه من نمیدانم اصحابی را وفا کننده تر و نمیدانم خیر و بهتر از اصحاب خود و نمیدانم اهل بیتی را که نیکوکار و صله کننده
تر باشد از اهل بیت من خدا از من بشما جزای خیر کرامت فرماید و ظن میکنیم از عمر مگر فردا و من اذن دادم شما را تماما بروید در حل و از من
بشما عهد و پیمانی نیست این شب که شما را مستور کرده پس آن را شتر اخذ نمائید یعنی در این تاریکی شب بروید و در ملهوف آورده که فرمود هر یک از
شما اخذ نماید بدست مردی از اهل بیت من و متفرق شوند در تاریکی شب و مرا با این قوم بگذارند زیرا که ایشان غیر از من را اراده نمیکنند پس
برادران و پسران او و پسران عبد الله بن جعفر با او گفتند ما نمیکنیم که بعد از تو باقی باشیم قبل از همه ابتدا این حرف را عباس بن امیرالمؤمنین گفت و دیگران
با او متابعت نمودند بعد از آن نظر کرد بسوی پسران عقیل و گفت شما را از قتل کفایت میکند که صاحب شما مسلم کشته شد بروید من شما را اذن دادم
و در امالی گفته که عبد الله بن مسلم برخواست و گفت یابن رسول الله خلق با چه میگویند اگر ما شیخ و آقای خود و پسر سید انبیاء را مخذول نموده
و با او شمشیر نزنیم و در ارشاد نقل کرده که گفتند سبحان الله چه میگویند مردم میگویند که ما شیخ و سید خود را ترک کرده با ایشان تیر نزدیم و نیزه نزدیم
و ندانیم که با ایشان چه کردند بخدا قسم نفس و اموال و اهل خود را بتو فدا مینمائیم و با تو خواهیم بود و قبیح نماید خدا زندگانی را که بعد از تو باشد
و در ملهوف آورده بعد از آن مسلم بن عوسجه برخواست و گفت ما ترا این چنین گذاشته منصرف میشویم و حال آنکه دشمن ترا احاطه کرده است
بخدا قسم نیزه خود را در سینهای ایشان میشکنیم و بشمشیر خود ایشان را میزنیم مادامیکه قائمه شمشیر در دست منست و اگر مرا سلاح نباشد هر آینه ایشان را
بسنگ میزنم و از تو مفارقت نمینمایم تا اینکه با تو بمیرم و در ارشاد نقل شده گفت بخدا قسم از تو دست بر نمیدارم تا بداند خدا که ما

غیبت رسول خدا را در خصوص تو حفظ نمودیم و اگر بدانم که مرا میکشند و بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند بعد زنده کرده سنیده پاره پاره کنند
تا هفتاد مرتبه از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شوم و بکرامت ابدی نایل گردم و در ملهوف آورده که سعید بن عبد الله حنفی برخواست
و گفت قسم بخدا ای پسر رسول الله از تو دست بر نمیداریم تا بداند خدا که ما در خصوص تو رسول و محمد را حفظ نمودیم و اگر بدانم که مرا هفتاد مرتبه
مرا در راه تو بکشند بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند و خاکسترم را بباد دهند از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شده و بخصوص
سرمدی نایل شوم بعد از آن زهیر ابن قین برخواست و گفت یا ابن رسول الله دوست میدارم که مرا بکشند و زنده نماید خدا از تو این
بلیه را دفع نماید و تکلم نمود جماعتی از اصحاب آنحضرت بمثل این و گفتند نفسهای ما بفدای تو باد و تراباد ستهای خود نگاه میداریم زمانیکه در پیش
روی تو قتال نمودیم بتحقیق وفا کردیم برای پروردگار خود و بجا آوردیم آنچه در ذمه ما است و بمحمد ابن بشیر حضرمی گفتند در اینحال که پسر ترا در سرحدی
اسیر کردند گفت عند الله احتساب میکنم او را و نفس خود را اگر بخواهم که بعد از او زنده باشم قسم بجان خود دوست میدارم که او را اسیر کنند و من زنده باشم بعد از آن حسین قول او را شنید
گفت رحمک الله تو از بیعت من در حل کن سعی کن در خلاص پسر خود عرض کرد حیوانات درنده مرا در حال حیات بخورند اگر از تو مفارقت کنم
فرمود بده این لباسهای برد یمانی را به پسر خود که استعانت نماید در خلاص برادرش پس عطا کرد باو پنج کیسه که هزار دینار قیمت داشت و در خرایج
مسند اروایت کرده از ابی حمزهٔ ثمالی از علی ابن الحسین میفرماید با پدر خود بودم در آن شبی که صبح آن پدرم را کشتند باصحاب خود فرمود که این شب است
اخذ کنید ستر زیرا که قوم مقصودشان قتل مرا کرده اند و شما کاری ندارند و شما در حل و سعه هستید گفتند قسم بخدا این ابداً نمیشود پس فرمود همه شما
فردا میکشند و بجز یک نفر از شما خلاص نمیشود گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک بعد از آن ایشان را دعا کرد و فرمود سرهای خود را بلند کنید و نظر
نمائید پس نظر کردند منازل و مکان خود در بهشت در حالیکه با ایشان میفرمود القیلان این قصر تست ای فلان این روضهٔ تست و ایشان بسینه
و روی خود نیزه ها و شمشیرها را استقبال میکردند که بمنزل خود برسند و از علل استر نقل شده از عماره از صادق از اصحاب حسین و اقدام
ایشان بمرگ پس گفت کشف شد برای ایشان پرده تا منازل خود را در بهشت مشاهده نمودند و بقتل سرعت میکردند تا زودتر بحورالعین
رسیده و با او معانقه نماید و از کتاب نور العیون نقل کرده از سکینه دختر حسین که گفت شب مهتاب بود و من در خیمه نشسته بودم ناگاه
از پشت خیمه آواز گریه شنیدم و ساکت شدم که مبادا خواهران و سایر زنان مطلع شوند و خارج شدم در حالیکه قلب من بخیر شهادت
نمیداد بیرحم و قدم خود را بر دامن میزدم و میافتادم و برمیخواستم دیدم پدر خود را که نشسته و اصحاب در اطرافش هستند شنیدم که پدرم به ایشان
میفرمود شما با من آمدید برای اینکه میدانستید بسوی جماعتی میروم که بیعت کرده اند در قلب و زبان و الان می بینید که شیطان ایشان
فریب داده و خدا را فراموش کرده اند و الان مقصدی غیر از کشتن من و کسانیکه در پیش روی من جهاد میکنند ندارند و منظوری غیر از
اسیری حرم من بعد از سلب ایشان ندارند و میترسم که ندانید یا دانسته از جهة حیا متفرق نباشید و مکر و حیله در نزد ما اهل بیت حرام است
هر که نصرت ما را مکروه میدارد در این تاریکی شب برود و هر که نصرت نماید ما را با جان در درجات عالیه بهشت با ما میشود بتحقیق خبر داد
بمن جدم که پسرم حسین را در طف کربلا غریب و وحید و عطشان میکشند هر که یاری کند مرا یاری کرده و هر که ما را نصرت نماید پسران
در میان گروه ما رو در قیامت سکینه میگوید بخدا قسم پدرم کلام خود را تمام نکرده بود که قوم ده و بیست متفرق شدند باقی نماند با او مگر هفتاد و کم
و از هفتاد زیاد نظر کردم پدرم دیدم که سر خود را بزیر انداخته در حالت حزن و اندوه چون این را دیدم گریه گلوگیرم نموده رو باسمان کرده گفتم خدایا ایشان
ما را خوار نمودند تو ایشان را خوار کرده و دعای ایشان را قبول مکن و در زمین ایشان را ساکن و قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط گردان و شفاعت جدم مرا شامل ایشان
پس بخیمه برگشتم در حالتیکه اشک چشم من میریخت عمه ام ام کلثوم بسوی من نظر کرده گفت ترا چه واقع شده پس حکایت را باو نقل کردم و قبیله ابرار
شنیدند اکر دو اجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصراه و نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاصی خواهیم یافت و کاش دشمنان راضی
بودند که عوض برادرم ما را بکشند و زنان از گریه او اجتماع کرده گریه نمودند پدرم گریه ایشان را شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه گریه میکرد
و بخیمه ایشان داخل شده فرمود این چه گریه است عمه ام زینب نزد او آمده و گفت ما را بحرم جد خود برگردان فرمود این نمیشود زیرا که اکثرت
دشمنان عرض کرد مرتبه جد و پدر و جده و برادر ترا بر ایشان ذکر کن خود را بشناسان فرمود ذکر کردم بر ایشان متذکر نشدند و وعظ کردم
متعظ نشدند و حرف مرا نشنیدند و ایشان را رأیی نیست مگر کشتن من و ناچار است که مرا در روی خاک افتاده ببینید ولکن شما را وصیت میکنم بصبر و تقوی
و نیز جد شما خبر داده است و وعده او خلف نمیشود و می سپارم شما را بکسیکه اگر او پرده را بدرد احدی نتواند او را بپوشد و از امام حسن
العسکری نقل شده که حسین بلشکر خود فرمود شما از بیعت من در حل هستید لاحق شوید بعشیره و دوستان خود تان و به اهل بیت خود نیز فرمود
شما را از مفارقت خود در حل کردم زیرا که شما طاقت مقاومت ایشان ندارید و ایشان مقصودی غیر از من نیست مرا با قوم گذارید زیرا

که خداوند عالم مرا از حسن نظر خود دور نکند از درپیش لشکر او مفارقت نمودند و لیکن آنانیکه از اقربایش نزدیکتر بودند امتناع نمودند گفتند از تو جدا نمی‌شویم محزون
گردد غم ما را انچه ترا محزون میکند و برسد بما انچه بتو میرسد و ما اقرب و نزدیکتر میشویم بخدا زمانیکه با تو باشیم فرمود هرگاه نفسهای خود را بر آنچه من بر نفس خود وطن نموده اید پس
من کرده‌ام پس بدانید که خداوند عالم مرتبه‌ها کرامت خود را عطا میکند بسبب تحمل مکاره و مصایب و خدا اگرچه مرا مخصوص گردانیده با
آنکسانیکه از اهل بیت من گذشته‌اند چنان امیکه من آخر ایشانم از جهة باقی بودن از دنیا از کرامات بعد زیرا که بآنها سهل میشود تحمل مکاره و مصائب
و برای شما است جزای از کرامات خدا و بدانید که دنیا شیرینی او و تلخی او خیال و خواب است و بیدار شدن در آخرت است و رستگار کسی است که در آن
رستگار شود و شقی کسیست که در آن شقی باشد و در کتاب خرایج بسند از ابو جعفر نقل کرده که حسین قبل از شهادتش باصحاب خود فرمود که رسول
خدا گفته ای پسر ترا بسوی عراق خواهند برد و او زمینیست که انبیا و اوصیاء انبیا در آنجا ملاقات کرده‌اند و آن زمینیست که او را عمورا میگویند
و ترا در آنجا شهید میکنند و شهید میشوند با تو جماعتی از اصحاب تو که الم و اذیت حدید را درک نمیکنند و تلاوت نمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و جنگ بر تو و ایشان سلامت باشد مژده باد شما را که اگر ما را بکشند بر میگردیم نزد پیغمبر خودمان و در امالی صدوق گفته بعد از آنحضرت
امر کرد در اطراف لشکر گودالی مثل خندق حفر کردند و امر فرمود او را بهیزم پر نمودند و پسر خود علی را در میان سی نفر سوار و بیست نفر پیاده برای طلب
آب فرستاد و ایشان در خوف شدید بودند و حضرت این ابیات را میفرمودند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل
من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل بعد باصحاب خود فرمود از آب بنوشید که آخر توشه شما است
و وضو بگیرید و غسل بکنید و لباسهای خود را بشوئید که کفنهای شما است و در ملهوف گفته که حضرت و اصحابش در آن شب بیتوته نمودند و ایشان را آوازی بود
مثل صدای زنبور عسل بعضی از ایشان در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قیام بودند و در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد بسوی ایشان آمدند و از ایشان داخل گردیدند
که علی بن الحسین ع فرمود من نشسته بودم در آن شبی که صبح آن پدرم را کشتند و عمه ام زینب مشغول پرستاری من بود و پدرم در خیمه و جوین غلام ابی ذر غفاری
در خدمت او بود و شمشیر خود را اصلاح میکرد و پدرم میفرمود یا دهر اف لک من خلیل تا دو سه مرتبه این ابیات را مکرر کرد تا فهمیدم آنچه اراده کرده
پس گریه مرا گلوگیر کرده و ساکت شدم و دانستم که بلا نازل شده و عمه ام شنید آنچه من شنیدم پس شروع بجزع و ناله نموده و خود را مالک نشد برجست
و پا برهنه میرفت تا رسید باو و گفت واثکلاه کاش مرگ حیات مرا معدوم میکرد امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند
ای خلیفه رفتگان و پناه ماندگان ما را بجرم جد خود برگردان پس حضرت باو نظر کرد و فرمود ای خواهر حلم ترا شیطان نبرد و چشمهای آنحضرت
پر از اشک گردیده فرمود هرگاه مرغ قطا را بگذارند میخوابد پس گفت یا ویلتاه آیا مقهور شده‌ای این مرا پاره کرد و بر من شدید است بعد از آن
سیلی بر روی خود زده گریبانش را چاک کرده افتاد و بیهوش شد پس حضرت برخواسته نزد او آمد و آب بر روی او پاشید و گفت یا اختاه
از خدا بترس و صبر کن و بدان که اهل زمین میمیرند و اهل آسمان باقی نمیمانند و همه چیز هلاک میشوند مگر ذات مقدس خداتعالی چنان خدائی که
خلق را خلق کرده بقدرت خود و خلق را مبعوث میگرداند و بر میگرداند ایشان را و تنها است شریک ندارد و جد و پدر و مادر من از من بهتر
بودند مرا و جمیع مسلمانان را رسول خدا سرمشق است پس او را با این و مثل این صبر امر نمود و گفت ای خواهر ترا قسم میدهم و قسم خود را نیکو میکنم
در خصوص من یخه خود را پاره مکن و سیلی بر روی خود مزن و ویل و ثبور مگو زمانیکه من کشته شدم بعد از آن او را آورد و در نزد من نشانید
و بیرون رفت بسوی اصحاب خود و ایشان را امر کرد که خیمه‌های خود را بهمدیگر نزدیک نموده و طنابها را بیکدیگر متصل کنند و در میان
خیمه‌ها باشند و قوم را استقبال نمایند از یکطرف و از عقب سر و یمین و شمال ایشان را احاطه نمود که از آن طرفیکه دشمنان
میآیند مراجعت کرد حسین بمکان خود و در تمام شب نماز میکرد و استغفار مینمود و دعا میخواند و اصحاب هم چنین مشغول نماز و دعا
و استغفار بودند ضحاک ابن عبدالله میگوید که مرور کرده بما گروهی از سواران ابن سعد حراست میکردند در حالتیکه حسین میخواند و لا
تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب و این کلمات را یکی از آن گروه که عبدالله ابن سمیر میگفتند شنید و او خیلی شجاع و فارس و بی پروا بود گفت
قسم برب کعبه پاک و پاکیزه ماییم و ما را از شما تمیز داده‌اند بریر ابن حضیر گفت یا فاسق خدا ترا از طیبین میگرداند عبدالله گفت وای بر تو کیستی
گفت من بریر ابن حضیرم پس بیکدیگر بد گفتند بعد از کتاب مناقب نقل شده چون صبح شد آنحضرت را خواب گرفت بعد از آن بیدار شده فرمود آیا
میدانید که الساعه در خواب چه دیدم گفتند چه دیدی یا ابن رسول الله فرمود دیدم که سگها بمن رو کرده‌اند که بگیرند و در میان آنها سگ ابلقی
و سعید بود زیاده از دیگران بمن شدت میکرد و ظن میکنم مردیکه مرا میکشد ابرص است و بعد از آن جد خود رسولخدا را دیدم
با جماعتی از اصحاب او که میفرمود یا بنی تو شهید آل محمد هستی و بتحقیق طلب بشارت میکنند بسبب تو اهل آسمانها و ملاء اعلی

پس بیا افطار کن امشب نزد ما باشد تعجیل کن که خبر شهادت این ملکیست از آسمان نازل شده که خون ترا در شیشه سبز اخذ نماید اینست آنچه در معرفت
کوچ کردن از این دنیا نزدیک شده است و در ملهوف آورده چون صبح شد حضرت امر نمود که خیمه برپا نمودند و امر نمود که کاسه
در آن مشک بسیار بود و در آن نوره حل کردند و بعد از آن داخل شد که طلا نماید و روایت شده که بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمن بن
عبد ربه انصاری بر در خیمه ایستاده بودند که بعد از حضرت طلا نمایند و بریر با عبدالرحمن مزاح کرد عبدالرحمن گفت یا بریر آیا مزاح میکنی این
ساعت وقت شوخی نیست بریر گفت که این قوم میدانند که من باطل را دوست نمیداشتم در جوانی و پیری از اینکه شادیم از جهت شوق سوی آنچه
میرویم قسم بخدا نیست آن مگر اینکه ملاقات با این قوم بشمشیرهای خود که یکساعت معالجه نمائیم ایشان را بآن بعد از آن معانقه میکنیم با حور العین
و در ارشاد نقل کرده از سید سجاد که چون لشکر صبح کرد بجنگ حسین آنحضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت اللهم انت
ثقتی فی کل کرب وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد وتقل فیه الحیلة ویخذل فیه
الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته عنی وکشفته
فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة وعن کامل الزیارة عن الحلبی الحدیث
یعنی خداوندا توئی اعتماد من در هر غم و امید منی در هر شدت و برای من در هر امریکه نازل میشود ثقه هستی چه قدر غم که در آن قلب ضعیف میشود
و چاره کم میگردد و دوست خوار میشود و دشمن شماتت میکند نازل کردم آنرا بتو و شکایت کردم از آن بتو از جهت اعراض من از کسانیکه غیر
از تواند بسوی تو پس زایل کردی آنرا از من و کشف نمودی توئی صاحب هر نعمت و صاحب جمیع حسنه و منتهای هر رغبت و از کامل الزیاره
نقل کرده از حلبی از حضرت صادق که حسین نماز صبح را با اصحاب خود بجا آورد بعد بایشان متوجه گشته فرمود که خدا تعالی اذن داده است
در قتل شما و بر شما باد صبر و در روایت دیگر گفت شهادت میدهم که اذن داده در قتل شما ای قوم از خدا تقوی نمائید و صبر کنید و در ملهوف
گفته که اصحاب ابن سعد سوار شدند و حسین بریر بن خضیر را فرستاد با ایشان موعظه کرد و در جواب گفته که بریر گفت ای قوم از خدا بترسید
زیرا که ثقل و متاع رسولخدا اکر دید در میان شما قرار گرفته اینها ذریه و عترت و دختران و حرم او هستند حال بگوئید آنچه در نزد شماست
و چه اراده کرده اید که ایشان و او را نمائید گفتند قصد داریم که ایشانرا پیش امیر ابن زیاد ببریم تا رای خود را در خصوص ایشان ملاحظه نماید بریر بایشان
گفت قبول نمیکنید از ایشان که مراجعت نمایند بمکانیکه از آنجا آمده اند وای بر شما ای اهل کوفه آیا نامه و عهدهای خود را فراموش کرده و حال
آنکه خدا را بر آن عهدها و کتب شاهد گرفته بودید وای بر شما آیا اهل بیت پیغمبر خود را دعوت نمودید و اعتقاد کردید که جانهای خود را
در نزد ایشان بکشید چون آمدند تسلیم کردید ایشانرا بابن زیاد و از آب فرات منع نمودید و خلاف کردید پیغمبر خود را از جهت ذریه او خیر برای شما
نباشد خدا در روز قیامت شما را سیراب نکند چه بد قومی هستید جماعتی از ایشان باو گفتند ای مرد نمیدانیم چه میگوئی بریر گفت الحمد لله الذی
زادنی فیکم بصیرة خدایا من براءت میکنم بسوی تو از کردار این قوم خدایا بینداز شدت در میان ایشان تا ملاقات نمایند ترا در حالتیکه تو بایشان
غضبناک باشی پس او را تیرباران نمودند مراجعت کرد و در عوالم آورده پس بریر بعقب خود رجوع کرد آنحضرت آمده مقابل قوم ایستاد
و بصفوف ایشان نظر میکرد گویا که سیل هستند و ابن سعد را در میان اشراف کوفه دید فرموده گفت حمد مر خدائی است که دنیا را
خلق کرده و او را دار فنا کردانیده در حالتیکه دنیا اهل خود را از حالی بحالی میگرداند مغرور کسیست که دنیا او را فریب دهد و شقی کسیست که او را
فریب دهد پس فریب ندهد شما را این دنیا که او قطع میکند امید کسیرا که با او میل کند و نا امید میکند کسیرا که با او طمع نماید و میبینم که اجتماع کرده اید
بامری که خدا را در آن بخشم آورده اید و بوجه کریم خود از شما اعراض کرده نعمت و عذاب خود را بشما نازل نموده و از رحمت خود
دور و مهجور گردانیده پس چه خوب رب است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما اقرار کردید بطاعت و ایمان آوردید برسولخدا محمد
بعد از آن رجعت نمودید بسوی ذریه و عترت او و قصد کرده اید که ایشانرا بکشید انا لله وانا الیه راجعون این قوم کافر شدند بعد از ایمان پس
دور باشند برای قوم ظالمین ابن سعد گفت وای بر شما با او حرف بزنید او پسر پدر خود است قسم بخدا اگر کاه باشید در میان نعمان این روز
دیگر چون [illegible] بکلام خود [illegible] که محصور است [illegible] پس شمر پیش آمد گفت یا حسین این چه چیزیست که میگوئی بفهمان ما را تا بفهمیم
فرمود [illegible] بترسید و فکر کنید که حلال نیست بر شما کشتن من و هتک حرمت من زیرا که من پسر دختر پیغمبر شما هستم و جده
من خدیجه زوجه پیغمبر است و بر شما رسیده است قول پیغمبر شما که فرموده حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند تا آخر آنچه در سابق گذشت بروایت مفید
و در ملهوف آورده که حضرت ناقه خود را سوار شد و بروایتی اسب خود را و از ایشان طلب سکوت کرد ساکت شدند خدا را حمد
و ثنا نمود و یاد کرد او را باینکه باو سزاوار است و بر انبیاء و رسل و ملائکه صلوات فرستاد و مبالغه کرد در مقال بعد از آن فرمود تبا لکم ایتها

الجماعة وترحاً احین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین سللتم علینا سیفاً لنا فی ایمانکم وحششتم علینا ناراً اقتدحناها علی عدونا وعدوکم فاصبحتم الباً لاعدائکم علی اولیائکم بغیر عدل افشوه فیکم ولا امل اصبح لکم فیهم فهلا لکم الویلات ترکتمونا والسیف مشیم والجأش طامن والرأی لما یستحصف ولکن اسرعتم الیها کطیرة الدبا وتداعیتم الیها کتهافت الفراش فسحقاً لکم یا عبید الامة وشذاذ الاحزاب ونبذة الکتاب ومحرفی الکلم وعصبة الآثام ونفثة الشیطان ومطفئی السنن اهؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون اجل والله غدر فیکم قدیم وشجت علیه اصولکم وتأزرت علیه فروعکم فکنتم اخبث ثمر شجی للناظر واکلة للغاصب الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة والذلة وهیهات منا الذلة یأبی الله ذلک لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت وانوف حمیة ونفوس ابیة من ان نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام الا وانی زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد وخذلان الناصر ثم وصل کلامه بابیات فروة بن مسیک المرادی

فان نهزم فهزامون قدماً   وان نغلب فغیر مغلبینا

یعنی هلاکت باد شما را ای جماعت و شدت باد ما را بیاری خود خواندید در حالتیکه حیران بودید و بیاری شما آمدیم پس کشیدید بر روی ما شمشیری که برای نفع ما بود

وما ان طبنا جبن ولکن   منایانا ودولة آخرینا

وقد ذکرت الابیات کلها بعید هذا تا آخر

پس چرا ما را ترک ننمودید و ویلها برای شما باد در حالتیکه شمشیر در غلاف و قلب آرام و مطمئن و رأی برای ما مستحکم است ولیکن سرعت نمودید بسوی او مثل طیران ملخ و یکدیگر را دعوت نمودید بسوی آن مثل تساقط پروانه پس عذاب برای شما باد ای بندگان امت و شاذ و نادر گروهها و طرح کنندگان کتاب و نسبت تحریف دهندگان در کلام حق و ای طایفه گناهکاران و دمندگان شیطان و خاموش کنندگان سنتها آیا باینها یاری میکنید و از ما خواری رسول مینمایید بلی قسم بخدا غدر در میان شما قدیمیست جراحت زده باو اصلهای شما و شاخهای پوشانیده براو فرعهای شما پس شما خبیث ترین میوه هستید که ناظر را غمگین و غاصب را مأکول باشد آگاه باشید بدرستیکه زانی ابن زانی ثابت قدم ورزیده در میان دو خصلت میان تیغ کشیدن و ذلت و بعید است از ما خواری منع کند خدا این را بما و رسول خود و مؤمنین و کنارهایی که پاکیزه و اطراف حمایت کننده و نفسها ابا کننده از اینکه اختیار نمایند طاعت لئام را بر جای کریمان آگاه باشید که من با این طایفه جهاد میکنم با قلت عدد بعد از آن کلام خود را با بیات فروة بن مسیک رسانید فان نهزم فهزامون قدما وان نغلب فغیر مغلبینا وما ان طبنا جبن ولکن منایانا ودولة آخرینا اذا ما الموت رفع عن اناس کلاکله اناخ بآخرینا فافنی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولینا فلو خلد الملوک اذاً خلدنا ولو بقی الکرام اذاً بقینا فقل للشامتین بنا افیقوا سیلقی الشامتون کما لقینا یعنی اگر منهزم شویم منهزم کننده بوده‌ایم از قدیم و اگر غلبه یابیم پس مغلوب نیستیم و عادت ما خوف نیست ولیکن نوبت مرگ ما و دولت دیگران است بدرستیکه مرگ دفع نمود سینه خود را از مردم سنگ خود را انداخت بآخرین و دیگران پس فانی نمود اینها اشراف قوم مرا چنانکه فانی نمود قرنهای اولین را اگر پادشاهان مخلد بودند ما مخلد میشدیم و اگر باقی میماندند کریمها ما باقی بودیم پس بگو شماتت کنندگان ما را هشیار شوید زود است میرسد بآنها آنچه بما رسید قسم بخدا درنگ نمینمایید بعد از آن مگر کمی تا دور گرداند شما را مثل دور کردن آسیا و با اضطراب بیافکند شما را مثل اضطراب محور پس جمع نمایید امر خود را و شرکای خود را بعد از آن امر شما بر شما غمه نشود و مهلت ندهید که من توکل بخدا کردم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اللهم احبس عنهم قطر السماء وابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأساً مصبرة زیرا که ایشان ما را تکذیب نمودند و خوار کردند و تو پروردگار مایی بر تو توکل کردیم و بسوی تو رجوع خواهیم نمود و بسوی تست بازگشت بعد از آن نازل شد و ندا کرد ای عمر ابن سعد میکشی مرا و اعتقاد داری که زانی پسر زانی ترا بری و جرجان والی و حاکم خواهد نمود قسم بخدا گوارا نشود برای تو این عهدی معهود است پس بکن آنچه خواهی کرد زیرا که تو بعد از من فرحناک نخواهی شد در دنیا و نه در آخرت و گویا می‌بینم سر ترا در بالای نی در کوفه نصب کرده و کودکان آن را سنگ میاندازند پس ابن سعد شیطان باو غالب شده روی خود را برگردانید بعد از آن حضرت اسب مرتجز رسول خدا را خواست و سوار شد و اصحاب خود را برای قتال مهیا نمود و از حضرت باقر روایت شده که ایشان چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند و از مناقب نقل شده که ابن زیاد بجنگ آنحضرت سی و پنجهزار سوار مهیا نمود و جمیع اصحاب آنحضرت هشتاد و دو نفر بودند که سی و دو نفر از ایشان سواره بودند و نبود برای ایشان از سلاح مگر شمشیر و نیزه و از ارشاد نقل شده که با آنحضرت سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند پس زهیر ابن قین را در میمنه اصحاب خود و حبیب ابن مظاهر را در میسره اصحاب خود قرار داد و علم را برادر خود عباس عطا فرمود و خیمه‌ها را در پشت سر خود قرار دادند و امر نمود هیزم و نی که در پشت خیمه بود آورده در خندقی که آنجا حفر کرده بود بریزند و آتش زنند و ابن سعد با لشکری که با او بودند بطرف آنحضرت خارج شد عمرو ابن حجاج در میمنه لشکر و شمر ابن ذی الجوشن در میسره او بود بر سواران عروة ابن قیس و بر پیادگان شبث ابن ربعی و علم را بدرید غلام خود داد

در قوم در اطراف خیمه‌های حسین جولان میکردند و میدیدند که آتش در هیزم و نی زده و شعله ور گشته پس شمر با آواز بلند ندا کرد ای حسین تعجیل کردی باتش
قبل از روز قیامت حضرت فرمود گویا که این شمر باشد گفتند بلی فرمود ای پسر زن بز چران تو اولی هستی بدخول آتش مسلم بن عوسجه قصد نمود
که او را تیر بزند حضرت مانع شد مسلم عرض کرد بگذار تیرش بزنم که او فاسق و از بزرگان جبارین است حضرت فرمود من ناخوش میدارم
که با ایشان ابتدا کنم و از کتاب مناقب مسنداً نقل کرده از محمد بن سلیمان بن عبدالله بن الحسن از پدر خود از جدش از عبدالله که گفت و چون لشکر
مهیا و آماده کرد پسر سعد اصحاب خود را بجنگ حسین علیه السلام و مرتب کرد صفهای ایشان و علمها را در جای خود برپا نمود و اصحاب قلب لشکر گفت
ثابت باشید و حسین را احاطه نمائید تا حضرت را مثل حلقهٔ انگشتر احاطه نمودند حضرت از ایشان طلب سکوت کرد قبول ننمودند فرمود وای
بر شما چرا ساکت نمیشوید که حرف مرا بشنوید و من شما را بسوی راه رشد دعوت مینمایم هر کس از من اطاعت نماید از رستگاران میشود و هر کس
عصیان نماید از هالکین است و همهٔ شما قاصرید از امر من و قول مرا نمیشنوید بتحقیق شکمهای شما از حرام مملو و بر قلبهای شما مهر زده اند وای
شما آیا ساکت نمیشوید و بکلام من گوش نمیدهید پس لشکر ابن سعد یکدیگر را ملامت نموده و در میان خود شان گفتند ساکت شده
با گوش دهید پس حضرت فرمود هلاکت باد شما را ای جماعت مار غیر باد بر شما خود تان خوانیدید در حالیکه حیران بودید تا آخر خطبه و در
ارشاد نقل شده بعد از آنکه حضرت مسیر توجه را از بودن شمر منع نمود در حلقهٔ خود را خواسته با دسوار شد و با آواز بلند ندا کرد ای اهل عراق

وَجُلُّهُمْ يَسْمَعُونَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعِظَكُمْ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّى أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أَعْطَيْتُمُونِي
النَّصَفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِي النَّصَفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْ
ضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ اللَّهَ
بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَأَنْبِيَائِهِ فَلَمْ يُسْمَعْ قَطُّ مُتَكَلِّمٌ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ فِي مَنْطِقٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ
أَمَّا بَعْدُ فَانْسُبُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُوهَا فَانْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكُ حُرْمَتِي أَلَسْتُ
ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنَ وَصِيِّهِ وَابْنَ عَمِّهِ وَأَوَّلِ مُؤْمِنٍ مُصَدِّقٍ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوَلَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدُ
الشُّهَدَاءِ عَمِّي أَوَلَيْسَ جَعْفَرٌ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلِأَخِي
هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِباً مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ
يَمْقُتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ
الْأَنْصَارِيَّ وَأَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَنَسَ بْنَ مَالِكٍ
يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلِأَخِي
أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ
يَدْرِي مَا يَقُولُ فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفاً وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ

یعنی ایها الناس حرف مرا بشنوید و عجله نکنید تا شما را وعظ نمایم بآنچه سزاوار است تا قطع معذرت نمایم بسوی شما هرگاه انصاف
نمودید سعید شوید و اگر عدل نکردید پس رای خود را جمع نمائید بعد از آن امر شما بر شما غمه نشود و حکم کنید در حق من و مهلت نگذارید و مرا مهلت ندهید زیرا که
ولی من آن خدائیست که کتاب را نازل کرده و او متولی صالحین است بعد از آن حمد و ثنای الهی را بجا آورد بر پیغمبر و انبیاء و ملائکه صلوات فرستاد
و هرگز متکلمی نشنیده بودند که از او فصیح تر باشد بعد از آن فرمود نسبت مرا ملاحظه کنید و نظر نمائید که من کیستم بعد از آن بنفسهای خود رجوع کرده او را عتاب
نمائید و نظر کنید که آیا قتل و هتک حرمت من صلاح است آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و پسر وصی و ابن عم او که اول مؤمن و مصدق است رسول
خدا را بآنچه از نزد خدا آورده است آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا جعفر طیار که در بهشت بدو جناح طیران میکند عم من نیست آیا نرسیده بشما آنچه
پیغمبر خدا از برای من و برادرم فرموده که اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر مرا تصدیق مینمائید بآنچه میگویم و او حق است قسم بخدا عمداً کذب نگفته ام
از آن زمان که دانسته ام خدا اهل کذب را غضب مینماید و اگر تکذیب مینمائید در میان شما کسی است که اگر از او سؤال کنید بشما خبر میدهد سؤال کنید از جابر بن
عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل ابن سعد ساعدی و زید ابن ارقم و انس ابن مالک خبر میدهند بشما زیرا که ایشان این مقاله را
از رسول خدا شنیده اند در خصوص من و برادرم آیا این حدیث مانع نمیشود شما را از ریختن خون من پس شمر گفت او عبادت میکند خدا را بر حرف
اگر نمیداند گفتهٔ خود را حبیب ابن مظاهر با او گفت قسم بخدا تو را می بینم که عبادت مینمائی خدا را بر هفتاد حرف و شهادت میدهم

صادق نمیدانی چه میگوید تحقیق بهره ده خدا دلهایت را بعد از آن حضرت ایشان گفت اگر شک دارید بدانید که من پسر دختر پیغمبر شمایم بخدا قسم که در میان
مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان غیر شما وای بر شما آیا طلب میکنید خون کشته‌ای که از شما کشته‌ام یا عوض مالی
که از شما برده‌ام یا بسبب قصاص جراحتی که بشما زده‌ام پس ساکت شدند تکلم نکردند ندا کرد ای شبث بن ربعی وای حجار بن ابجر وای قیس بن اشعث
وای یزید بن حارث آیا شما ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغها سبز و خرم شده بیا بسوی لشکری که از برای تو آماده است قیس بن اشعث گفت نمیدانیم
چه میگوئی ولکن بحکم پسر عم خود راضی شو زیرا که ایشان نمی‌بینند برای تو مگر آنچه را که دوست داری پس آنحضرت فرمود قسم بخدا عطا نمیکنم دست خود
مثل عطا کردن مرد ذلیل و فرار نمیکنم مثل فرار کردن بندگان بعد از آن ندا کرد ای بندگان خدا من پناه میبرم بخدای خود و خدای شما از اینکه
مرا رجم نمائید و پناه میبرم از هر متکبری که بروز حساب ایمان ندارد بعد راحله خود را خوابانید و عقبة بن سمعان را امر کرد زانوهای او را ببست پس اقبال کردند
در حالتیکه بسوی آنحضرت سرعت میکردند ابو مخنف میگوید بعد از آن زهیر بن قین گفت ای اهل کوفه بدرستیکه از حق مسلم نصیحت است و ما الآن برادر
هستیم و بر یک دینیم هنوز میان ما و شما شمشیر واقع نشده ما و شما یکیم و بتحقیق امتحان نموده خدا ما و شما را بذریه پیغمبر خود تا ملاحظه کند چه خواهید
کرد و ما شما را دعوت میکنیم بیاری پسر دختر پیغمبر شما و خوار کردن پسر زیاد که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بقتل رسانید و قبیله کلام زهیر بن قین را شنیدند
گفتند بخدا قسم از اینمکان بیرون نمیرویم تا صاحب تو و کسانیکه با او هستند بکشیم زهیر بن قین بایشان گفت بدرستیکه حسین سزاوارتر است
بنصرت از پسر سمیه اگر او را یاری نمیکنید خالی نمائید راه او را میان او و یزید بن معاویه زیرا که او قناعت میکند از شما و از او بغیر
قتل حسین پس شمر تیری بسوی او انداخت و گفت کوتاه کن زهیر بن قین گفت ای پسر کسیکه بر عقب خود بول میکند قسم بخدا بدرستیکه تو بهیمه و حیوانی گمان نمیکنم
که تو دو آیه را از کتاب خدا حفظ نمائی مژده باد ترا بخواری در روز قیامت و عذاب دردناک شمر با او گفت من ترا با صاحبت میکشم فرمود
وای بر تو آیا مرا بمرگ میترسانی و حال آنکه او بمن محبوبتر است از زندگانی که با شما است بعد از آن زهیر گفت ای گروه مردم مغرور نکند شما را کلام
این لعین و اشباه او زیرا که او بشفاعت محمد نمیرسد در روز قیامت اینها قومی هستند که خون ذریه او را ریختند و هر که ایشان را یاری کرده و دفع ظلم
از ایشان نمود کشته شد پس شخصی از یاران نزد او آمده گفت که حضرت ترا میخواهد و میفرماید برگرد که تکلم و نصیحت را بجا آوردی و او رجوع کرد و در امالی صدوق
ذکر شده که مردی از لشکر پسر سعد آمد که بر اسبی سوار شده بود و او را ابن جویریه میگفتند چون نظر کرد بر آتش که شعله‌ور شده دست خود را بهم زده ندا کرد
یا حسین و اصحاب حسین مژده باد شما را بآتش بتحقیق تعجیل کرده اید بر آتش در دنیا آنحضرت فرمود که این مرد کیست گفتند پسر جویریه حضرت فرمود
اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا پس اسب او رم کرده او را بآن آتش انداخت و سوخت بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد بیرون آمد
که او را تمیم بن حصین فزاری میگفتند پس ندا کرد ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی‌بینید آب فرات را که روشنست مثل شکم ماهیها بخدا قسم از آن قطره‌
نمی‌چشید تا گرفتار مرگ شوید آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند تمیم بن حصین است فرمود این و پدرش از اهل آتش اند خدایا او را از عطش در این روز بکش
در همین روز پس عطش او را فرو گرفت تا از اسب خود فرو افتاد و اسبها او را بسمهای خود پایمال کردند و بجهنم واصل شد بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد
که او را محمد بن اشعث بن قیس کندی میگفتند آمده ندا کرد ای حسین ابن فاطمه چه حرمت برای تو از رسول خدا است که غیر ترا نیست آنحضرت این آیه را تلاوت
نمود که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم بخدا قسم که محمد از آل ابراهیم است و عترت
طاهره از آل محمد پس آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند محمد بن اشعث بن قیس کندیست سر مبارک خود را بآسمان بلند کرده گفت خدایا
ذلیلش گردان و بعد از این روز عزیزش منما پس عارضه‌ای عارض شده از لشکر ابن سعد خارج شد و مسلط کرد خدا عقربی
را او گزید تا بمرگ واصل شد در حالتیکه مکشوف العوره بود پس عطش حسین و اصحابش غالب شد مردی از شیعه او داخل شد که او را یزید بن حصین همدانی
میگفتند ابراهیم بن عبدالله راوی حدیث میگوید که او خال ابی اسحق همدانی بود عرض کرد یابن رسول الله آیا مرا اذن میدهی که بسوی ایشان
رفته تکلم نمایم حضرت اذنش داد او بسوی ایشان رفته گفت ای گروه مردم بدرستیکه خدای تعالی محمد را مبعوث کرد که بشیر و نذیر است و بسوی
خدا دعوت نمود باذن خدا و سراج منیر است و این آب فرات که در آن واقع شده خوکهای سیاه و سگان بتحقیق حائل شده اید
در میان او و پسرش گفتند یا یزید کلام را بسیار کردی بعد از آن حضرت بشمشیر خود تکیه کرده باواز بلند ندا فرمود اول خطبه در اول صحیفه

فاخذ الحسین علیه السلام بطرف لحیته وهو یومئذ ابن سبع وخمسین سنة ثم قال اشتد غضب الله علی
الیهود حین قالوا عزیر ابن الله واشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا المسیح ابن الله
واشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم واشتد غضب الله علی هذه العصابة
الذین یریدون قتل ابن نبیهم
اشتدا ... اول خطبه از اول صحیفه ترجمه ...

انشدکم بالله هل تعرفونی قالوا نعم انت ابن رسول الله وسبطه قال انشدکم بالله هل تعلمون ان جدی رسول الله قالوا اللهم
نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان علی ابن ابی طالب ابی قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمة بنت محمد
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما قالوا اللهم نعم قال
انشدکم الله هل تعلمون ان سید الشهداء حمزة عم ابی قالوا اللهم نعم قال انشدکم هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله وانا متقلده قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل
تعلمون ان هذه عمامة رسول الله وانا لابسها قالوا اللهم نعم قال فانشدکم هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما واکثرهم
علما واعظمهم حلما وانه ولی کل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمی وابی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا
کما یذاد البعیر الصادر عن الماء ولواء الحمد بید جدی یوم القیمة قالوا قد علمنا ذلک کله ونحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشا فاخذ الحسین
یعنی شمارا قسم میدهم بخدا آیا مرا میشناسید گفتند نعم تو پسر رسولخدا و نواده او هستید گفت شمارا قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی ابن ابیطالب پدر منست
گفتند نعم فرمود آیا میدانید که جده من خدیجه دختر خویلد است اول زنان این امت است از جهت اسلام گفتند نعم فرمود شمارا قسم میدهم
بخدا آیا میدانید که سید شهدا حمزه عم پدر منست گفتند نعم فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم منست گفتند نعم فرمود آیا میدانید این شمشیر
رسولخداست که حمایل کرده‌ام و این عمامه رسولخداست که بسر کرده‌ام گفتند نعم فرمود شمارا قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی اول شماست از جهت اسلام
و اکثر شماست از جهت علم و بزرگترین شماست از جهت حلم و بدرستیکه او ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند نعم فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید
و حال آنکه پدر من دفع میکند از حوض فردا مردانرا چنانچه دفع کرده میشود شتر تشنه از آب ... و خارج میشود و لواء حمد در دست جد من خواهد بود
در روز قیامت گفتند همه اینها را دانستیم ولی ترا ترک نخواهیم کرد تا عطشان شربت مرگ را بچشی پس حضرت محاسن خود را گرفت و آن بزرگوار در آن روز
پنجاه و هفت سن بود بعد از آن گفت غضب خدا شدید شد بر یهودان وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است و شدید شد غضب خدا
بر نصاری وقتیکه گفتند حضرت مسیح پسر خدا است و شدید گردید غضب خدا بر مجوس وقتیکه عبادت کردند آتش غیر از خدا و شدید شد غضب خدا
بر قومیکه پیغمبران خود را کشتند و پیغمبر خود را چون ... احتمال داشت که نبینیم ... و شدید شد غضب خدا بر اینطائفه که
اراده میکنند قتل پسر پیغمبر خود شانرا و از کتاب تهذیب نقل شده که واقدی و هشام ابن محمد گفتند وقتیکه حسین ایشانرا دید که اصرار
بکشتن او دارند قرآن گشوده و مذاکره ... میان من و شما است کتاب خدا و سنت جد من رسولخدا ای قوم بچه سبب خون مرا حلال میدانید
آیا این پسر دختر پیغمبر شما نیستم آیا بشما نرسیده قول جدم که در خصوص من و برادرم فرموده اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر قول مرا تصدیق نمی‌نمائید
از جابر و زید ابن ارقم و ابی سعید خدری بپرسید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر پیغمبری غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان غیر
شما شمر گفت ... حضرت فرمود الله اکبر خبر داد مرا جدم رسولخدا که سگی در خون اهل بیت من ولوغ میکند و خیال میکنم
... پس شمر گفت ... و در کتاب ... نقل شده و وقتیکه ... کردند و سواران
از پیادگان تیر میزدند و شدید شد ... تا اینکه ... شد و عطش بر حضرت غلبه نمود برادر خود عباس را خواند و فرمود
اهل بیت خود را جمع کن و چاهی بکن پس ... کردند و بعد آنجا را خاک ریز کردند و عطش ایشان زیاد و شدید شد تذییلات نورانیه و تشعشعات
تذییل اول در اشاره بسوی این قول سید الشهدا که در خطبه خود فرموده اما بعد فانی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل
من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدانکه بیان این از چیزهاست که در مقدمه مجلس بسوی او اشاره نمودیم و اگر بخواهیم زیاده کنیم در اینجا آنکه
صدوق به طریق مرفوع از پیغمبر روایت کرده که فرموده آیا میدانید غم من چه چیز است و در کدام چیز فکر میکنم و بسوی چه چیز اشتیاق دارم اصحاب
حضرت عرض کردند نه یا رسول الله ما را علمی نیست باینها غم خود را اخبار ده و وجه فکر و اشتیاق خود را بیان فرما پیغمبر فرمود خبر میدهم شما را انشاءالله
بعد از آن آهی کشیدند و گفتند جهت ... شدید شوق من بسوی برادران که بعد از من است ابوذر گفت یا رسول الله آیا ما برادر تو نیستیم فرمود نه شما اصحاب من
هستید و برادران من بعد از من میآیند که شأن ایشان شأن انبیاست ایشان قومی هستند که از پدران و مادران و برادران و خواهران و از قوم و
تمام میگریزند بجهت طلب رضای خدا و مال را از برای خدا ترک میکنند و شهوات و فضول دنیا ... جمع میشوند در خانه از خانهای خدا
گویا که ایشان غریب هستند ایشان محزون میشوند از جهت خوف آتش و اشتیاق بهشت پس هر که بداند قدر ایشان را در نزد خدا نیست در میان
ایشان قرابت و نه مالی که باو عطا نمایند بعضی از ایشان بعضی مهربانتر است از پسر بپدر و از پدر بپسر و از برادر ببرادر خبر دار باشید که شوق من بسوی ایشان
و فارغ مینمایند در تحصیل رضای خدا نفسهای خود را از رحمت دنیا بعثت آن سبب نجات نفسهای خود از عذاب الیم و دخول بهشت ابدی

و بدان ای ابوذر که برای یکی از ایشان است ثواب اهل بدر و بیشتر از ایشان گرامی ترست بخدا از هرچه که در روی زمین خلق کرده ای ابوذر قلبهای ایشان
بسوی خدا است و اعمال ایشان برای خدا است اگر یکی از ایشان مریض شود او راست فضل عبادت هزار سال که روزهای او صایم و شبهای او قایم باشد و اگر میخواهی
تا زیاده کنم برتو ای ابوذر گفتم نعم یا رسول الله فرمود اگر یکی از ایشان بمیرد گویا چنین است که آنکسانیکه در دنیا بوده شهید مرده اند بجهت فضل او و اگر میخواهی بیفزایم گفتم
نعم یا رسول الله علاوه کن فرمود ای ابوذر اگر یکی از ایشان را کسی اذیت نماید پس او راست نزد خدا اجر چهل عمره و چهل حجه و چهل جهاد و عتق چهل بنده
از اولاد اسماعیل یکی از آنها دوازده هزار نفر را شفاعت میکند پس عرض کردم سبحان الله چه رحیم تر و لطف کننده تر است خدا بر خلق خود پس فرمود
آیا تعجب مینمایی از قول من و اگر میخواهی علاوه کنم ابوذر گفت نعم یا رسول الله علاوه کن حضرت فرمود ای ابوذر اگر یکی از ایشان شهوتی از شهوات دنیا را
خواهد صبر میکند و طلب نمی نماید چه باشد برای او از اجر ذکر اهل بعد از آن غمگین میشود و آه میکشد مینویسد خدا بهر نفس او دو هزار حسنه و محو مینماید از او ده هزار
و هزار گناه را و بلند میکند برای او دو هزار هزار درجه و اگر میخواهی زیاد کنم بر تو ای ابا ذر گفتم ای حبیب من علاوه فرما فرمود اگر یکی از ایشان صبر نماید
با اصحاب خود و قطع صله نماید از ایشان و صبر نماید در مثل گرسنگی ایشان و در مثل غم ایشان میباشد برای او از اجر مثل اجر هفتاد نفر از کسانیکه با من جهاد
میکنند بعد از آن فرمود تفکر ایشان افضل است نزد خدا از هزار نفر مجتهد از غیر ایشان یا ابا ذر خنده کردن ایشان عبادت است و شوخی ایشان تسبیح و خواب ایشان
صدقه و نفسهای ایشان جهاد است و نظر میکند خدا بسوی ایشان در هر روز سه دفعه یا ابا ذر بدرستیکه من بسوی ایشان مشتاقم بعد از آن حضرت چشمهای خود را
بهم گذاشت و گریه کرد از جهت شوق بعد از آن گفت اللهم احفظهم و انصرهم علی من خالفهم و لا تخذلهم و اقرر عینی بهم یوم القیمة الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الحدیث و مخفی نماند بر تو زیرکیکه ملاحظه کرده میشود در شان اصحاب سید الشهدا آنچه او را در شان ایشان گفت
و همچنین آنچه از امیر المؤمنین نقل شده که ایشان شهدا اند سبقت نکرده بایشان سابقی و لاحق نمیشود بایشان لاحقی معلوم میگردد و حاصل میشود از اینکه درجه
ابی ذر و امثال او اکمل و افضل و سادات ایشان نیست مگر این بزرگواران که جان خود در پیش سید الشهدا بذل نمودند و بدرستیکه نسبت غیر ایشان
بایشان مثل نسبت ناقص و مفضول است بکامل و افضل پس از اینجا واضح شد آنچه از پیغمبر نقل شده که فرمود خدا را بندگانی هستند که انبیا و شهدا
بر ایشان غبطه میکنند در روز قیامت الحدیث بتحقیق راه یافته بسوی آن تخصیص باینمعنی که این در غیر اصحاب سید الشهدا است زیرا که ایشان کسانی هستند غبطه میکنند
بایشان کسانیکه بایشان انبیا و شهدا غبطه میکنند پس بفهم و غفلت مکن تذییل دوم در اشاره بسوی ذکر نظیر و بیان آنچه برای نشان دادن
سید الشهدا باصحاب خود منازل ایشان را در بهشت چنانچه در بعض اخبار مجلس واقعه شده و در آن است که امام علیه السلام بایشان فرمود
که سرهای خود را بردارید و نظر کنید پس نظر میکردند بر مواضع و منازل خود شان در بهشت در حالتیکه حضرت منازل ایشان را بایشان
نشان میداد بدانکه نقل شده از بصائر الدرجات از عبد الله ابن سنان که سوال کردم از ابی عبد الله از حوض کوثر حضرت فرمود حوضیست ما بین بصری و صنعا آیا دوست
داری که آنها را ببینی گفتم نعم جعلت فداک پس از دست من گرفت و از مدینه خارج کرد بعد از آن پای مبارک خود را بر زمین زد نظر کردم بسوی
نهریکه جاری میشد و درک نمیشد دو طرف آن مگر موضعیکه من در آن ایستاده بودم زیرا که او شبیه بود بجزیره پس من و آنحضرت ایستاده بودیم
دیدم نهری را که جاری میشد از یکطرف آن آب سفیدتر از برف و از طرف دیگر شیر سفیدتر از برف و در وسط آن شرابی احسن از یاقوت
گفتم جعلت فداک از کجا است مخرج و مجرای این فرمود این آن چشمه ها است که خدا در کتاب خود ذکر کرده که در بهشت نهریست از آب
و نهریست از شیر و نهریست از خمر که جاری میشود در این نهر دیدم که احاطه نموده باو درختها که در آن کنیزها سر خود شان را معلق نموده اند که ندیدم
چیزی بهتر از ایشان و در دست ایشان ظرفها بود که ندیدم ظرفها خوبتر از آنها پس نزدیک شد آنحضرت بر یکی از ایشان و اشاره کرد
بجانب او بدست خود برای سیراب کردن نظر کردم بسوی آن درختیکه میل کرده از نهر آب بردارد پس درخت میل کرده آب برداشت
و بحضرت داد حضرت نوشید بعد از آن عطا کرد پس آنحضرت اشاره کرد بسوی آن او میل کرد و درخت هم با او میل کرد پس آب
برداشت بعد از آن عطا کرد بآنحضرت و آنحضرت بمن عطا فرمود خوردم ندیدم شرابیکه از آن گواراتر و لذیذتر باشد و بوی آن مثل
بوی مشک بود بکاسه نظر کردم دیدم که سه رنگ است عرض کردم جعلت فداک مثل امروز را ندیده بودم و گمان نمیکردم حضرت فرمود
که این اقل آنچیزیست که خدا برای شیعیان مهیا کرده بدرستیکه مومن وقتیکه وفات نماید روح او میآید بر این نهر و سیر میکند در باغهای
آن و از شراب او مینوشد و بدرستیکه دشمن ما وقتیکه وفات نماید روح او بوادی برهوت میآید و در عذاب مخلد میشود از زقوم
طعام میدهند و از حمیم سیراب میکنند پس پناه میبریم بخدا از این وادی الحدیث و مخفی نماند که این مشاهده و مکاشفه که حاصل شد برای
اصحاب سید الشهدا و نظیر این مکاشفه از برای ابن سنان از قبیل مکاشفات و مشاهداتیست که دارند در السنه عرفا
زیرا که کشف در بر دیدن عبارتست از حضور جسد برزخی میان دو چشم مکاشفه از جسد برزخیه است صورت در آینه

و آنچه شخص نائم می بیند در منامیکه موافق و مطابق واقع باشد و آنچه صاحب و عارف می بیند در وقت کشف او بلکه این مشاهده که برای اصحاب ۲۵۷
سید الشهداء شد بالاتر از مکاشفه است که در زبان عرفاء دایر است فافهم تقریب و تأمل **تذییل سیم** در اشاره به بیان آنچه گذشت از حدیث
خرایج و در آن بود و یه أخبر عمر او انک ستشهد بها و تستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید و تلا رسول الله یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم تکون الحرب علیک و علیهم سلاما الخ بدان آنچه در این خبر است از اینکه اصحاب سید الشهداء نمی یابند رنج مس آهن را از چیزهاست که
از آن توهم میشود در بادی اوهام و نظرهای جلیه که این مطلب منافی قواعد تکلیف است یا اینکه او مناسب ارتفاع شان و بلندی درجات
اصحاب نیست خصوصا با ملاحظه افضل الاعمال احمزها پس تجشم نمانا در تو که این توهم نیست مگر از توهمات عوامیه و خیالات محضه و چگونه چنین نباشد
زیرا که توطین و عالت و دادن نفس بر مرگ و دست برداشتن از زندگانی دنیا در طلب رضای خدا تعالی از چیزهاست که بالاتر از تحمل جنبت
پس این منشاء ثواب و فضیلت آنها در خصوص مقاتلات و مجاهدات متالم و متوجع شدن از ضرب شمشیرها و طعن نیزه ها و جراحات تیرها بلکه جوهر
اخلاص و صحت نیت و استقامت و درستی عزم و کمال توطین آن از چیزهاست که بر انگیخته میشود از آن این کرامات عظمی و این درجات عالیه که خدا
مشرف و مختص کرده بآن و نظیر او در ابراهیم خلیل است بعد از آن در اینجا وجه وجیهی و سر لطیفی است که خبر میدهد از عظم شان اصحاب و بلندی درجات ایشان
از حد دیگر و آن اینست که واضح شده در علوم عقلیه و نقلیه که تحصیل حاصل محالست و همچنین توارد دو علت مستقل بر یک معلول از اینکه ملاحظه شد
که هر عضو و جزوی از اعضاء اصحاب و اجزاء ایشان در رنج و تعب بود از جهت آنچه بآل الله و ذریه رسول خدا رسیده بود تا تیر رنج آهن و سوزش آن محال میشود
و این وجه لطیف تر و دقیقتر است از اینکه گفته شود که عدم تالم و توجع ایشان از جهت خوض و مستشار وری شانست در دریاهای شوق و اشتیاق به
ملاقات رضوان و درک فیوضات الهی و آنچه برای ایشان مهیا شده از منازل کریمه و درجات عظیمه و مثال این آنست که حضرت امیر المؤمنین ع
در غزای صفین پای مبارکش تیری رسیده و آهن آن در قدم شریفش زخمه و مستحکم شده بود و طاقت نداشت که جراحان پیکان آهن را از قدم شریفش
بیرون آورند وقتیکه بنماز ایستاد و بسجده رفت در آنحالت او را از قدم مبارکش بیرون آوردند چون از نماز فارغ شد دانست آنچه کرده بودند
و قسم یاد کرد که رنج و الم آنرا ادراک و احساس نکرده هرگاه گوئی بعضی آنچه در این خبر است از تلاوت رسول خدا قول خدا را یا نار کونی بردا و سلاما
مناسب نیست با این وجه که ذکر کردی میگوئیم عدم مناسبت در نزد نظار جلیه اولیه است نه در نظار دقیقه و چگونه چنین باشد زیرا که عدم تاثیر
رنج و الم آهن در ابدان و اجساد ایشان از آنچه است که هر جزو و عضو از آنها در رنج و تالم است بسبب مشاهده ایشان آنچه را که بآل رسول
رسیده بود محض برد و سلامت و همچنین احتمال قصد بعض و هم نمیاید نه نهاکا لایدا از تصرف در آیه شریفه بوجهی از وجوه
اینکه گفته شود جوابیکه معتد به باشد همان جواب اوست **تذییل چهارم** در شرح قول سید الشهداء روحی له الفداء یا دهر
اف لک من خلیل الخ بدانکه در این کلام حضرت نسبت شکایت بدهر و نکایت نیست از آنچه در آن واقع گشته از ابتلاءات و مصایب
عظیمه بلکه مقصود از این کلام عتاب و توبیخ با اهل روزگار و دنیا که بدنیا و زخارف آن مغرور گشته اند پس سیاق این کلام شریف و نحو آن
در مذمت دنیا و اهل آن که او را دوست میدارند مثل سیاق کلام امیر المؤمنین است در مقام که فرموده یا دنیا اعزبی عنی قد طلقتک عنی الیک عنی
انعیت حبلک علی غاربک این الملوک الذین غررتهم بابابیک هم رهائن القبور و مضامین اللحود یعنی ای دنیا از من دور شو بتحقیق از چنگال تو خلاص و رها
شده ام و ریسمان ترا بگردن خودت انداختم کجایند پادشاهان که ایشان را بآرزوهای خود مغرور کردی ایشان در قبرها و لحدها خفته اند الی غیر ذلک از
کلمات شریفه نسبت بمقام هرگاه گوئی که بتحقیق وارد شده در بعضی اخبار که لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر الخبر یعنی دهر را سب نکنید زیرا که
دهر خدا تعالی است مقصود از این چه چیز است و توفیق میان این و آن چطور است میگوئیم مقصود از آنچه در خبر لا تسبوا الدهر است آنچیزیکه مردم باو نسبت میدهند
قضا و قدر و تکوین و ایجاد را و خداوند ایجاد کننده است زمانیکه نسبت دادند اینها را بدهر و سب کردند او را گویا که خدا را سب کرده اند
زیرا که جاری کننده قضا و قدر و بکون آورنده مردم و ایجاد کننده اشیاء نیست مگر خدا تعالی و اما آنچه در کلام سید الشهداء است که یا دهر اف لک
مراد از آن زمان نیست بلکه دنیاست پس نفرت از او و متنکدل شدن از او و نفرت از میل کردن بسوی او و اعتنا کردن بشان و زخارف
و اختیار کردن زندگانی او بر قتل و شهادت در راه خدا تعالی است و بتحقیق بیان کرده وجه عدم جواز میل بسوی آن از اینکه کسانی و آنچه که
در آنست فانی و زایل میشوند چنانکه آن بزرگوار در این ابیات بیان کرده وجه وجوب تفویض امور را بتمامها بخدا تعالی و صبر در وقت نزول بلا
و شکر بر نعمای او **تذییل پنجم** در بیان بعضی امور است بدانکه قول حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در مقام تعزیه و تسلیه حرم
و خواهران خود که فرموده جد و پدر و مادر و برادرم از من بهتر اند از چیزهاست که دلالت میکند بر اینکه صدیقه کبری و حجه معصومه عظمی فاطمه
زهرا از حسن و حسین فضیلت ندارد اما استدلال این که آن خاتون معظمه بر از حسنین افضل است باجماع مرکب و عدم قائل بفصل ما بین

استدلال کفعمی بکلمه بر افضلیت صدیقه کبری از حسنین ظاهر است

زهرا

از آنچیزهاست که ایزد عطا میکند بالجمله مسئله تفضیل سیده نساء کبری فاطمه زهرا بر آباء و اولاد و ائمه طاهرین و جمیع معصومین از آنچیزهاست که اقوال در آن
مختلف است ولیکن مختار در نزد من تفضیل آن مخدره است بر اولادش حتی بر امام حسن و حسین پس کسیکه اراده نماید تحقیق حال و اطلاع بر اقوال را
در این مسئله و ادله آن رجوع نماید بعون الله از کتاب خزاین که در فن عبادات است **تذییل ششم** در اشاره به بیان حال در قول سید الشهدا
در حالتیکه بخواهر خود خطاب میکرد ای اخت علیک بالتقوی لا تشقی علیّ جیباً ولا تخمشی علیّ وجهاً بدانکه این قول حضرت خارج شده بمنهج
کلمات تسلیه و تعزیه و از قبیل تعطفاتیست که در وقت شدائد بصبر گفته میشود پس مرجوحیت نیست بهم آوردن آنها برای سید الشهدا
و نه حیثیتی که علت مرجوحیت این نحو پاره نمودن گریبان و لطمه بصورت زدن شماتت دشمنانست و حکم چنین نباشد زیرا که جمله کثیره
از اخبار و آثار از آنچه گذشت و از آنچه بیاید و غیر آنها از آنچیزهاست که دلالت میکنند بر جواز آنها در مصیبت سید الشهدا بلکه بودن آن و فوق
آن مثل سنگ بر سینه زدن و شکستن و مثل اینها از آنچیزهاست که در حضور معصوم کردند پس از جمله عبادات بلکه از جمله اشرف و افضل
عبادات است انتهی **مجلس هفتم** از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر شهادت جمعی از اصحاب سید الشهدا و اینکه
هر دم شهادت جمعی از اصحاب را در نیمه که نسبت او را بر شهاب الثاقب جا طی میدادند این بود وقتیکه حر ابن یزید دید که عزم مقاتله
شده با جنگ حسین عمر بن سعد گفت آیا تو با او جنگ خواهی کرد گفت بلی بخدا قسم قتالیکه آسان ترین آن اینست که دستها قطع و سرها ساقط
شود حر گفت در آنچه او بشما اظهار میکند رضا نیست شما را ملعون گفت اگر امر با من بود میکردم ولکن امیر تو ابن زیاد ابا نمود پس حر
آمده در موضعی که نزدیک مردم بود ایستاد و با او مردی از قوم او بود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت آیا امروز اسب خود را آب داده
گفت نه گفت نمیخواهی که او را آب دهی گفت حر اگوید گمان کردم که او اراده کرده از قوم کناره شده بحرب حاضر نشود گفت من بردم
اسب خود را آب هم و کناره رفتم قره گفت اگر مرا مطلع میکرد بر آنچه اراده کرده هر آینه با او خارج شده بطرف حضرت حسین میرفتم گفت پس حر
دوری میکرد کم کم مهاجر ابن اوس گفت ای حر امر تو مرا بشک میاندازد بخدا قسم من در میان سواران کوفه از تو شجاع تر ندیده ام آن
چه حالتست که در تو مشاهده میکنم گفت من نفس خود را مخیر کرده ام در میان بهشت و جهنم بخدا قسم هر گز اختیار نمیکنم غیر از بهشت بعد از آن
اسبش را حرکت داده خدمت آنحضرت آمده و عرض کرد جعلت فداک یا مولای من تو را از مراجعت منع کردم و آوردم و گمان نکردم
که قوم با تو چنین خواهند کرد و عرض خواهند کرد آنچه اظهار میکنی آمده ام خدمت تو تائب هستم آیا مرا توبه هست حضرت فرمود نعم نازل شو
ای حر بسوی اصحاب عرض کرد مولای من اراده دارم با ایشان مقاتله کنم تا در آخر امر خود نازل شوم حضرت فرمود لکن آنچه ترا ظاهر شده پس حر در
پیش روی آنحضرت ایستاده گفت ای گروه مردم ذلیل برای مادر شما بد چگونه است حال شما این عبد صالح را دعوت کردید وقتیکه آمد
او را واگذاشتید و از دوستی خود مأیوس کردید و حال آنکه اعتقاد نموده بودید خود را در پیش روی او بقتل رسانید و الآن میخواهید او را
بکشید و او را بنفس او احاطه کرده اید و از هر جا منع کردید از رفتن بشهرهای دیگر و گردیده مثل اسیر که نمی تواند دفع
کند از نفس خود چیزی را و آب جاری را بر او حرام نموده اید که سگان و خوکان یهود و نصاری از آن می آشامند خدا شما را از باران رحمت خود
سیراب نکند راوی میگوید که حمله کردند بر او با تیرها و حمله کردند و او آمده در پیش روی حسین ایستاد بعد زهیر ابن قین بسوی ایشان آمده ندا کرد
ای گروه کوفیان از عذاب خدا بترسید بدرستیکه حق مسلم بر مسلم نصیحت است ما و شما برادر و در یک دین هستیم و بر یک
ملتیم و بتحقیق امتحان کرده خدا ما و شما را تا ملاحظه فرماید آنچه در آن هستیم و آنچه میکنیم و من شما را دعوت میکنم بیاری اهل
بیت و خوار نمودن طاغی عبید الله ابن زیاد ای بندگان خدا بدرستیکه اولاد زهرا سزاوارتر است بدوستی و یاری از پسر سمیه اگر
او را یاری نمیکنید پس اگر شما او را امروز یاری نمیکنید شما را قسم میدهم بخدا او را نکشید خالی نمائید میان او و پسر عمش یزید
قتل همه از شما راضی است در آنحال شمر یک تیری باو انداخت و گفت کلام خود را کوتاه کن که از قدر کم شدی زهیر گفت ای پسر
بول کننده بر پشت خود تو بهیمه و حیوانی مژده باد ترا بآتش در فردا و مخلد شدن در آن و عذاب دردناک شمر برآشفت
قین گفت بدان که من قاتل تو و صاحب تو زهیر گفت آیا مرا بمرگ میترسانی بخدا قسم مرگ با حسین محبوبتر است از
با تو در آنحال سواری از جانب حضرت حسین نزد او آمده گفت یا زهیر ابن قین بجان خود حضرت موسی فرعون و قوم او را نصیحت کرد
نشنیدند پس ایشان همچنان شد بتحقیق نصیحت کردی و رسانیدی بایشان بعد از آن ابن سعد ندا کرد یا درید نزدیک بیاور علم خود را پس نزدیک
آورد ملعون تیری بچله کمان گذاشته انداخت بعد از آن قوم شروع بتیراندازی کردند و جنگ شدیدی واقع شد غلام ابی سفیان
پیش آمده و از اصحاب حضرت عبد الله ابن عمیر آمده گفت نسب خود را بیان کن گفت من خود را ... نمیشناسم زهیر

ابن قین با حبیب ابن مظاهر پیش رفته جنگ آغاز کرد پسر لعینا علیه خود را از مبارزت مشغول میداشت پس باز حمله کرد و شمشیر خود را بر سینه او زد تا بر او
ابو مخنف میگوید که او مشغول بود ناگاه غلام ابن زیاد بر او حمله کرد و صدا زدند که غلام سوی تو میآید زینهار غلام پیش دستی نمود و ضربتی زد
ابن عمیر دست چپ خود را پیش ضربت داد و انگشتان او را قطع نمود بعد از آن حمله کرد و هر دو را کشت و خدمت حضرت حسین آمده گفت
ان تنکرونی فانا ابن الکلب عبد الله عمیر شدید الضرب ولست بالخوار عند الضرب انی غلام واثق بربی یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر
کلبی هستم که بازوهای او قوی و ضربت او شدید است و در وقت جنگ ضعیف و ترسان نیستم و من جوانی هستم که بخدای خود وثوق و اعتماد دارم
پس ابن حجاج بر میمنه حضرت حمله کرد با صد و پنجاه نفر سوار از اهل کوفه وقتیکه با حضرت نزدیک شد سرعت نمودند با اصحاب آنحضرت نیزه ها
بجانب او راست کردند جلو اسبها را بطرف او متوجه نمودند و اسبهای ایشان بطرف نیزه ها نیامده رم کردند مردانی از ایشان زمین انداختند
و پهلوانها را مجروح کردند مردی از بنی تمیم که او را عبد الله ابن حوزه میگفتند متوجه لشکر حسین گردید اصحاب حضرت پرسیدند چه میخواهی گفت آمده‌ام
تقرب جویم برب رحیم و شفیع مطاع حضرت فرمود که این کیست گفتند پسر حوزه فرمود اللهم جره الی النار یعنی خدایا او را بطرف آتش بکش
در انحال اسب او رم کرد و در جوی افتاد پای او در رکاب بند شد مسلم ابن عوسجه ضربتی زده پای راستش را قطع نمود و اسب او را بهر طرف
میبرد تا بدرک واصل شد حر عرض کرد مولای من ترا قسم میدهم بحق جدت رسول خدا که مرا بمبارزت این طاغیان اذن ده حضرت فرمود
مبارزت کن و بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حر بطرف ایشان رو کرده این ابیات خواند اکون امیرا غادرا و ابن غادر
اذا انا قاتلت الحسین ابن فاطمه فنفسی علی خذلانه واعتزاله وبیعة هذا الناکث العهد لائمه اهم مرارا ان اسیر بجحفل الی امة زاغت من الحق
ظالمه فکفوا والا زرتکم بکتائب اشد علیکم من رجال الدیالمه سقی الله ارواح الذین توازروا علی نصره سقیا من الغیث دائمه وقفت
علی اجداثهم وقبورهم یکاد الحشا تنقد والعین ساجمه لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغا سراعا الی الهیجا لیوثا ضراغمه تواسوا علی
نصر ابن بنت نبیهم باسیافهم آساد خیل ضراغمه یعنی من امیر مکر کننده و پسر حیله کننده ام هرگاه مقاتله نمایم با پسر فاطمه و نفس من ملامت
کننده است بر خواری و کناره جوئی او و بر بیعت این شکننده عهد قصد میکنم کرتها که با لشکر بسوی امتیکه ظالم و از حق میل کننده است
پس کف کنید خود را والا زیارت میکنم شما را بالشکرها که شدیدترند بشما از مردان دیلم سیراب نماید خدا ارواح کسانی را که اعانت
نمودند بر نصرت او بابری مانند باران ریزنده ایستادم در سر قبرهای ایشان نزدیک بود که رودها پاره شود و چشمها اشک ریزان بود
قسم بجان خود دلیرانی بودند در هوا در جائیکه سرعت کننده بودند بسوی جنگ شیران شجاع دلاور بودند مواسات کردند در
نصرت پسر دختر پیغمبر خود شان با شمشیرهای خود شیران بیشه بودند پس حمله کرد بر قوم و مقاتله نمود قتال شدیدی تا جمع کثیری از ایشان بقتل
رسانید و میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع وانت بکأس الموت لا شک جارع وحام عن ابن المصطفی وحریمه لعلک تلقی
حصد ما انت زارع لحی الله قوما قد اتوا بجمعهم یریدون هدم الدین والدین شارع یریدون عمدا قتل آل محمد وفعلهم صالح لا شک شایع
عجبت لهم اسخطوا الله ربهم وارضوا یزیدا والنجاة بحایع یعنی این مرگ است بکن وای بر تو آنچه خواهی کرد و شک نیست که کاسه مرگ را خواهی نوشید حمایت
کن و دفع ضرر از پسر مصطفی و حبیب او و شاید ببینی با نتیجه کاشته هلاک کند خدا قومیرا که آمدند با جمیع خود و شان اراده میکنند که دین را خراب کنند و حال آنکه
دین شارع است اراده میکنند عمدا قتل آل محمد را و حال آنکه فضل ایشان ای دوست من بدون شک آشکار است و تعجب میکنم از قومیکه پروردگار
خود را بغضب آوردند و راضی کردند یزید را که صاحب زنا و مقامرت است پس عبد الله ابن سقعق بسوی حر آمد تا که حر او را بقتل رسانید بعد
حویث الباهلی آمده گفت من بر دین حرمی هستم حر گفت تو بر دین شیطانی و بیک حمله او را کشت عمرو ابن حجاج بر مردم صیحه زد که ای احمقان آیا میدانید
که با که مقاتله میکنید آیا با سواران اهل مصر مقاتله مینمائید ایمردان از مرگ نمیترسند و مرگ را طلب مینمایند پس مبارزت مکنید
بسوی ایشان احدی از شما با اینکه ایشان قلیل هستند و قلیل باقی مینمایند قسم بخدا اگر شما ایشان را بسنگ بزنید هر آینه میکشید ایشان را ابن سعد گفت
راست گفتی و رای آنست که تو محکم کردی پس کسی بسوی مردم فرستاد که با ایشان قسم بده احدی از ایشان بمبارزت احدی از آنها نرود بعد
از آن پسر حجاج بر جانب حسین حمله کرد از جانب فرات ساعتی اضطراب نمود مسلم ابن عوسجه بیرون آمد پس پسر حجاج برگردید و غبار منکشف شد
و صدا ساکت گردید دیدند مسلم را در جائیکه افتاده بود حضرت بالای سرش رفته فرمود خدا رحمت کند ترا ای مسلم ابن عوسجه و تیر روی بسوی بهشت
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا حبیب ابن مظاهر آمده گفت گران است بر من قسم بخدا مصرع تو ای مسلم مژده باد ترا به بهشت مسلم
گفت خدا ترا مژده دهد بخیر حبیب گفت بخدا قسم هرگاه نمیدانستم که بر عقب اثر تو هستم در ساعت هر آینه دوست میداشتم وصیت کنی
ترا بمن بآنچه بتو لازم بود مسلم گفت وصیت میکنم ترا مگر باین اشاره بروی حسین حبیب گفت بکنم بعد از آن بسوی حضرت مراجعت کردم

وشمر ابن ذی الجوشن لعین بر میسره حمله کرد ثبات و مقاومت نمود برای ایشان اصحاب آنحضرت و حر مبارزت نمود و میگفت ما زلت ارمیهم بثغرة نحره ولبانه حتی تسربل بالدم یعنی همیشه تیر میاندازم بسوی ایشان بثغره و اول روی خود صفحه کردن خود تا بخون پوشیده شد بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا از قوم دویست و هفتاد نفر سوار بقتل رسانید عمر ابن حصین گفت کیست که بیرون رود بسوی این جسد که بالکل شهید پس خلق از او واهمه میکردند و بیرون نرفت بسوی او احدی جوان دید که او را تقاعد نمودند خود ملعون بیرون آمد و او پسر حصین بود حر با او حمله کرد و نیزه بسینه او زد و سر نیزه را از پشت او بیرون آورد و او را بزمین انداخت و بمرگ وصل گردید پس حمله نمود و ندا کرد آیا مبارزی هست که بیاید بسوی جوانی که عاجز نیست امروز روز خوف و ضرورت کسی جرأت نکرد که بمبارزت او بیاید مگر به شروع بنیزه بازی نمودند بعد عبد الله ابن شقیق بمبارزت او آمده او را هم کشت و بخدمت حضرت مراجعت کرده گفت مولای من بدان وقتیکه من از کوفه خارج شدم ابن زیاد با هزار سوار علم بمن داد در این اثنا که در راه میرفتم ناگاه دیدم منادی از پشت سر من ندا میکند که مژده باد ترا در بهشت ملتفت شده احدی را ندیدم در نفس خود گفتم این شیطانست مرا صدا میکند و بهشت مژده میدهد و حال آنکه من بجنگ پسر دختر پیغمبر خدا میروم و من خبر نمیدادم نفس خود که بسوی حسین میروم حضرت فرمود مژده باد ترا ای حر بهشت پس حمد کن خدا را که موفق کرد ترا زیرا که منادی حضرت خضر بود پس حر به پسر خود متوجه شد او را بگیرد گفت مولای خود حسین را وداع کن او آمد بخدمت آنحضرت و گفت السلام علیک یابن رسول الله من با تو هستم در جماعت و سؤال میکنم از خدا که ما را با تو جمع نماید در جنات نعیم مولا آیا راضی نشدی از ما فرمود نعم من از شما راضی شدم عرض کرد دعا کن برای ما آنحضرت دست خود را بآسمان بلند کرده گفت اللهم انی اسئلک ان ترضی عنهما زیرا که من از ایشان راضی شدم پس حر و پسرش حمله کرده میمنه را بمیسره و میسره را بمیمنه زدند و دویست سوار بقتل رسانیدند بعد از آن مراجعت کرده در خدمت آنحضرت ایستادند و حر به پسر خود متوجه گردیده گفت جعلت فداک حمله کن بر دشمنان خدا و رسول و بکیر بر قوم حمله کرده و میگفت انا بکیر و انا ابن الحر افدی حسینا من جمیع الضر ارجو بذاک الفوز یوم الحشر مع النبی و آله الاطهر یعنی من بکیر و پسر حرم فدا میشوم حسین را از برای دفع جمیع ضررها از او و باین سبب امیدوارم نجات و رستگاری را در روز قیامت با پیغمبر و آل پاک و پاکیزه پس حمله کرد بر قوم و پنجاه سوار از ایشان بقتل رسانید و قصد کرد که رجوع نماید حر با او ملاقات کرده گفت آیا نشنیده قول خدا را که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار پس آن جوان بسوی قوم مراجعت کرد و جمع کثیری از ایشان بجهنم فرستاد و ایشان از او خونها گشته بودند پس ابن سعد گفت حمله کنید لشکر تماما باو حمله کردند چون پیکر او را دید بر گردید در حالتیکه رجوع کننده بود بسوی اصحاب خود و از طرف پدرش و جماعتی از اصحاب حسین بجانب او رو کردند که باو برسند شد چنانکه احدی صاحب خود را نشناخت پس جماعتی از اصحاب ابن زیاد پسر حر را پاره پاره نمودند و بر وی شدند در اطراف نیزه ها و دم شمشیرها در حالتیکه میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله بعد از آن روحش با علیین پرواز نمود وقتیکه حر پسر خود را مقتول و بدن غرق بخاک شده اظهار بشارت نمود و گفت حمد خدا را که تا پیش روی حسین شهید دید و جلال بردی چون غبار ساکت شد هر یک از ایشان بسوی صاحب خود رجوع کرد ناگاه در معرکه کشتگان دیدند که غیر از خدا کسی بعدد آنها عالم نبود و گفته اند که عدد کشتگان در آن ساعت چهار هزار سوار بود و حر آمده پسر خود را برداشت و بخدمت حضرت آورد و آنقوم نیز بطرف خود رجوع کردند پس هر که خویشی داشت در میان کشتگان طلب میکرد بعد اصحاب آنحضرت حمله کردند و حر حمله کرده و میگفت اقسمت لا اقتل الا حرا ولو وجدت الموت طعما مرا والجعل البارد سخنا مرا رد شعاع الشمس فاستقرا اخاف ان اخدع او اغرا اخبرکم ولا اخاف شرا بعد از آن ندا کرد ای اهل کوفه بچه حسین را دعوت نمودید و گمان کردید که خود تان از پیش روی آنحضرت بکشید پس با او حیله کرده و از جانب احاطه نمودید نگذاشتید که بشهرهای دیگر برود و گردیده در دست شما اسیر شده و آب فرات را از او و عیال و اصحابش منع نمودید و حال آنکه سگان و خوکان و یهود و نصاری از آن می آشامند پس چه بد خلاف کردید محمد را در باره اصحابش خدا شما را سیراب نکند در روز عطش اکبر چرا بر نمیگردید و ثواب نمیبرید بعد از آن بایشان حمله کرد و میگفت انی انا الحر و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف ضرب غلام لم یخف من حیف احمی لمن حل بارض الخیف ابن علی الطاهر مقری الضیف لا اقدر الیوم بکم حیفی یعنی من حرم و ماوی مهمان هستم گردنهای شما میزنم بشمشیر خود مثل زدن غلام که از ظلم نترسد حمایت میکنم کسی را که ساکن زمین خیف است او پسر علی است که پاک و طعام دهنده مهمانست البته امروز از شما مکافات ظلم خود را اخذ میکنم بعد از آن بر قوم حمله کرده میمنه را بمیسره و میسره را بمیمنه زد تا چهل نفر سوار را کشت و بازویش از وقت افتاد لشکر را بهجوم آوردند دوباره بر قوم حمله کرده و میگفت اقسمت لا اقتل حتی اقتلا لا ناکلا عنکم ولا مبدلا عن الحسین سبط المرسلا یعنی قسم یاد کرده ام رجوع نکنم تا مقتول شوم میزنم شما را بشمشیر زدنی که کشنده است از شما نکول نمیکنم بدل عوض اخذ نمیکنم از حسین که نواده مرسل است غیر را بعد از آن حمله کرد و شمشیر زد بایشان مانند زدن اعمی بعصا تا کثیری از ایشان بقتل رسانید پس ابن سعد تیراندازان را امر بتیر انداختن نمود تا اسب او را پی کردند از اسب فرود آمده میگفت ان تعقروا بی فانا الحر کاللیث فی الهیجاء واذا کر یعنی اگر اسب مرا پی

کردید عیب ندارد زیرا که من قائم مثل شیر درد هو ازینکه رجوع نمایم و در میان ایشان تیغ تیز بزند تا احاطه نمودند او را و شریک شد در قتل او مردی که نامش مسرح
بود و مردی از سواران اهل کوفه پس او کشته شد و سرش را از بدن جدا کرده بسوی لشکر حسین انداختند امام او را انداخت بود و در کنار خود گذاشت فرمود نادر
خطا نکرده که اهم ترا آخر کرده‌اند تو عزیزی در دنیا و سعیدی در آخرت بعد از آن حضرت داخل خیمه شد در حالتیکه گریه میکرد بعد از آن این ابیات انشا
نمود فیهم الحر حر بی ریاح صبور عند مشتبک الرماح ونعم الحر اذ واسا حسینا وجاد بنفسه عند الکفاح ونعم الحر فی رهج المنایا اذا الابطال تخطر بالصفاح
ثم فی الجنان حسان خلد مع الحور الحسان و فی انشراح لقد فاز الذی نصروا حسینا وخاب الآخرون ذوو القباح یعنی چه خوب حر است حر از پسران ریاح صبر کننده
در وقت اشتباک و مقابلات نیزه‌ها و خوب حر است که مواسات کرد حسین را و جان خود را ابذل کرد در وقت مقاتله و خوب حر است در میان
غبار مرگها در وقتیکه پهلوانان و شجاعان از شمشیرها می‌برند و عوض بهشت خوری باده‌ها در بهشت جاوید با حوران ماه سیما و پری
همه است آنکه رستگار شدند کسانیکه حسین را نصرت کردند و ناامید شدند نابکاران که اولاد زنا باشند بعد از آن حضرت گریه کرد و فرمود انا لله و انا الیه
راجعون بخدا قسم کشته شد شیر را اینقدر ابعد ... استغفار نمود و آن کار را خواست و گفت بسوی این قوم و خدا را باید ای این جنید ار رسول
خدا و ذکر کس شاید قتال من برگردند باوجود اینکه قبول نخواهند کرد و آنها تمام حجت باشد در روز قیامت زهنیکه لکید که را املات منیایم در
خدا و جبه پس آن بسوی عمر بن سعد ... نداد پس سعد گفت ای برادر با اهل چه چیز را ... ار اسلام ... مسلمان نشسته بخدا هم کافر شدند
از آن ... خدا و ... پس ... رسول کار را گفت چگونه خدا و رسول و ... و حال آنکه اراده داری پسر دختر رسول خدا را بکشی وای ... ترا
که سگان و خوکان می آشامند از غیرت ... که از عطش هلاک میشوند دریغ ... داری ای دشمن خدا و ... پس آن ... حود را
زیر ... و در ... بود ... بعد ... گفت بخدا قسم من ... ولا ... که با من زیاد بنویسم و او
بیرون نویسد که مرا از این امر عفو نماید بعد از آن گریست و گفت کاش خدا امر خلق نمیکرد و کاش مرگ مرا از این محل ... یا این امر مبتلا
نشوم ... بخدمت حضرت رجوع کرده و او را با وخبر داد بعد از آن حرب بحضرت و اصحابش شدید شد تا نصف النهار صبر کردند در حالیکه
ایشان دعوا میکردند چون ابن سعد او را دید مرد ابرار از اصحاب خود فرستاد ... و عقب او ... کردند و اصحاب آنحضرت حمله نمودند بار
پس ابن سعد ... غضبناک گردیده امر نمود که خانه‌ها را بسوزانند حضرت فرمود ترک کنید ایشان را و صبر نمائید بر آنچه شما را ... میشود زیرا که ایشان شما را
رسیده‌اند و مقاتله نکنید با ایشان مگر از یک وجه ... قوم او حمله کردند مرتبه که نیزه‌ها بخیمه آنحضرت زدند آنحضرت با ایشان ... فرموده فرمود وای
بر تو ای شمر میسوزانی ... رسول خدا را گفت بلی پس آنحضرت سر خود را بآسمان بلند کرد و گفت خدایا شمر را ... میکند ... خون او را ... آتش ...
پس شمر غضب کرد ... کنید ... حمله حمله کردند با ایشان ... اصحاب آنحضرت ... نمودند یکی از
اصحاب حضرت شهید میشد نقص در میان ایشان واضح میگشت از جهة قلت ایشان و ... جماعت بسیار از اصحاب ابن زیاد ... و اصل ...
ظاهر نشد ... ابو ثمامه صیداوی ... عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله قوم از هر طرف بهجوم آورده‌اند و ما
ناچار مقتول خواهیم گشت و حال وقت نماز است با ما نماز بگذار زیرا که این آخر نماز است حضرت فرمود نماز را یاد کردی ... خدا ترا از نماز
گذاران و ذکر کنندگان گرداند ای ... اول وقت نماز است بعد از آن حضرت سر شریف خود را بلند کرد و فرمود ... سعد
شرایع اسلام را فراموش کردی دست از حرب بردار تا نماز بگذاریم و تو با اصحاب خود نماز بگذار بعد برگردیم بسوی آنچه در صدد آنیم آن ملعون
حیا نکرد که جواب ... حصین ابن تمیم ندا کرد که یا حسین هر قدر خواهی نماز بگذار که خدا نماز ترا قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر جواب داد که
مادرت ... قبول نیست و نماز تو قبول است ای پسر زن ... چون حصین نام مادرش شنید
غضبناک شده مبادرت کرد ... ذلک ... یا حبیب اتاک لیث بطل نجیب فی کفه مهند قضیب کأنه من لمعه حلیب
یعنی اخذ کن این شمشیر را ای حبیب آمد ترا شیر که شجاع و نجیب است در حالتیکه در دست او است شمشیر برنده هندی گویا که از لمعان درخشیده شده
گفت ظاهر شو و بیا بسوی من ... مرا رغبت کننده در مبارزت خود پس حبیب ابن مظاهر حضرت را وداع کرد و گفت اگر نماز تعجیل حبیب
من با تو فوت شد عیب ندارد که در بهشت نماز را بجا میاورم و از تو بر جد و پدر و مادرت سلام میرسانم بعد از آن بسوی حصین آمده
انشا کرد ... انا حبیب وابی مظاهر وفارس الهیجا ولیث قسور وفی یمینی صارم وباتر وانتم ذو عدد وکثر ونحن وفی منکم واصبر ونحن
فی کل الامور اجدر الموت عندی عسل وسکر من بقاء بینکم خبیر ونحن اعلی حجة واظهر حقا وربنا شاهد وحاضر لکم ولا اخاف الجحد عن
الحسین ذو الفخار الاطهر یعنی من حبیب و پدرم مظاهر است و سوار دعوا است و شیر خشمناکم و در دست راست من شمشیر برنده است و شما
عدد کثیر هستید و ما از شما وفا کننده و صبر کننده تریم و ما در جمیع امور سزاوارتریم مرگ در نزد من عسل و شکر است از ماندن

درمیان شماای زیانکاران وما اعلای و اشکار دیدیم از جهت حجت رست میکوییم و فدای من شما هر و خارجیت سیزیم و دفع میکنیم شما را از حسین که صاحب فخر است
وار دعوانی نتیم بعد از آن بر حسین حمله کرد و شمشیر حواله نمود شمشیر بر پی اسب واقع شده قطع کرد و اسب بسبب قطع پی او را بزمین انداخت و گشت
بعد از آن حبیب حمله نمود و صد عز سوار از ایشان کشت و رجوع کرد در حالتیکه در بدن خود پنج زخم داشت آ بهار است و اسب اشقر را سوار شده
دو باره بایشان حمله آورد و قتال شدیدی نمود و مردی از اهل شام که یزید ابن حریم نام داشت ضربتی ار بالای سرش زد و همین از حسین کشتن حسین را رسانیده
و این ابیات را انشاد میکرد ان ارى نوما عليكم المنكر يذكرني البعث يوم المحشر يا ويلكم اما علمتم انه سبط الرسول الطاهر المطهر يا ويلكم كاسواه منكم
ثم قد رمتم بشن ذا من معشر من عترة يدعون ان تابوا يا ابن البتول الطهر يا ابن حيدر يا ويلكم نصرتوا بزيكم حين مدتم بيد الاحمر يا ويلكم من البس المصطفى
تا بكم من فعل هذا المنكر يعني من مي بينم روز بسیار شدید و منکر که از روز قیامت ذکر میشود وای بر شما آیا نه انست که او نواده پیغمبر طاهر و مطهر است وای
بر شما برا امام خود تاوان نوشتید که بیا بعد از آن حمله کردید چه بد کردید است این پیغمبر او را نوحه دید و فیکه خوارید که ای پسر فاطمه و پسر حیدر وای بر شما
که بجزای خود کافر شدید و قتیکه یزید زیانکار را عوض قرار داده اختیار نمودید وای بر شما از پیغمبر مصطفی بلاکت اشما را از فعل این عمل منکر ... الحال
اخوص که دشمن اهل بیت بود آمده این ابیات را انشاد کرد اليوم وفيت لاشعه تهدي زين الحسين ثم اخ مذري يعني امروز باسینه خود در شعف
دهم از حسین بعد ... خود و وفا نایم پس حبیب ابن مظاهر با او صیحه زد و گفت کلم کردی شر خود ار کفر خود بعد از آن با او حمله کرد و گفت اللهم قد بانت
عداوه هذا الكافر لوليك ابن بنت نبيك فاعنى وحر عليه يعنى خدایا ظاهر شد عداوت این کافر بولی و فرزند دختر پیغمبر تو اعانت کن و نصرت ده مرا
بضرر او بعد از آن قصد کرد بسوی اخوص و نیزه را از پشت او کذرانید و گفت اقذ کن این را از غلام علی ابن ابی طالب بعد از آن اصحاب ابن سعد حمله کرده
و متصل درمیان ایشان شمشیر میزد بعد آن کسانرا بمبارزت خواند کسی بمبارزت او نیامد پس حمله نمود جمع کثیری از ایشان بقتل رسانید و آن بزرگوار
از کثرت قتال خسته شد تا ملعونی ضربتی از سرش زد و پیش روی حسین شهید شد وقتیکه حبیب شهید شد آثار انکسار در روی مبارک حضرت
ظاهر شد و فرمود انا لله وانا اليه راجعون خدا رحمت کند ترا ای حبیب بتحقیق فاضل بودی و در یک رکعت ختم قران میکردی بعد از آن با و کریت و نصال
هم کریه شد بعد مذاکر دکیت بیرون رود بسوی این ملاعین پس بیرون رفت بسوی ایشان کی او را اسحق ابن مالک اشتر میگفتند انشاد کرده میگفت
نفسي فداكم طاعنوا وجالدوا حتى تبانوا منكم المجاهد واجلاء تتبعها التوحد في نصر مولاي الحسين العابد مدراك اوصانا ... بنصر ابن المرتضى بالجد يعني جان من
فدای شما باد نیزه بزنید وجلادت نمائید تا واضح شود از شما جهاد کننده و مجاهده نمائید پا و وسنها در یاری مولام حسین که عبادت اوراینی و صیت
کرده مادر پدر ما بیاری فرزند مرتضی ای کار کنند کان و قصد میکرد اصحاب علمها را و در سینه های ایشان نیزه میبرد تا جماعتی را بقتل رسانید پس
ایستاد که اسرحمت ... اصحاب حسین او را بر جهاد تحریص مینمودند و او بر قوم حمله کرد و میگفت یا لک بونا کما سعا و حبا یا لكي مالا اذ ... كرا
يا ايها الباغي الذي اركما فدتى خاف الموت لما قربا لان فينا بطلا مجربا اغني الحسين عن نا مجتبا فا نغص فينا للقتال تطلبا تعلى بالادم وانجي الا
یعنی چه قدر زور خت د مکر ... برای تو ان اکه بعد ... مرکب شده از مرکب ترسیم زیرا که درمیان ما شجاع مجرب است که ... از حسین
حسین باشد که محبوب ما است و حاجات های ما خواهش جنگ بیاید که مادر های خود را فدای او نموده و طالب پدر ما باشیم پس بایشان حمله کرد و سوار بازرا
هلاک و شجی جای را بقتل رسانید و قریب بیست سوار از آنها مرکب وسل و با نیزه خود نیز درجه شهادت رسید بعد از آن احمد ابن مسلم ابن عقیل بیرون
آمده از حضرت اذن جهاد خواست حضرت اذن داد پس بیرون آمد میگفت الطلب لسلم من جمعكم يا ترومطان نبغه اضربكم بصارم ذي دق
ضرب غلام صادق من صدق اني عن اعدائي بما ... كل من تحت الشفقة كم جاهدتم لشقاء ذي الوغاء صبرت كالطبه المعلقة يعني خون مسلم را از
همه شما ... طالب مایم ای قوم فاسق ... مینیم که جناب رسول ... ن بمن مرکه صادقت لسيكه اورا تصديق نمود و اين ميكردم
از ... ملاقات نمیدید و نمیتوانم از آنکه جیله فسقه و ... را دوست میدارد بسیاری ... ملاقات کرد با من در دعوا و در اسل
دو پاره کرده ام بعد از آن حمله کرد و ضربت ... جمع کثیری از ایشان را بقتل رسانید در آن ... تیری باو رسید و از پایش در انداخت و پیش روی امام
بدرجه شهادت رسید بعد برادرش عون بیرون آمده و قریب دویست سوار را بقتل رسانید و ... مانا را ... مسلم بن علمها را سرنگون کرد و رجوع
نمود در حالتیکه مردی ... آنرا میگرد عمران ... تیری باو زد و بزمینش انداخت و پیش امام شهید شد بعد برادرش جعفر بیرون آمد و اسحاق مبارزت
او نیامد تا بایشان حمله کرد و جمع کثیری بقتل رسانید و رجوع کرد و او هم مردی و بر دست سوار آورد و نمود عروة ابن عبد الله جعفی تیری باو زد و شهید شد
نمود بعد سعید ابن عقیل برادر مسلم بیرون آمد و درمیان ایشان حرب کرد تا بتعداد نفر سوار بقتل رسانید در آن اثنا تیری باو آمد و شهید شد بعد
بعد عبد الله ابن امیر المؤمنین برادر حسین بیرون آمد و او فارس شجاعی بود و حضرت او را داغ کرده بر قوم حمله نمود و تیر را از کشتگان فرستاد و احدیا
برفاک و ... در آن اثنا تیری باو رسید و بزمین انداخت از اصحاب ابن سعد سوار کشت و شهید شد بعد از آن جعفر ابن علی

ابن

ابن ابیطالب برادر حضرت حسین آمده حضرترا وداع و رو بجانب لشکر نهاده و قتال شدیدی نمود و گفته اند که هزار نفر از اهل کوفه را تا اینکه بنیزه او را شهید کرد
بعد عثمان بن علی بن ابیطالب بیرون آمده ششصد سوار از ایشان بقتل رسانید در آخر تیری باو زد و در پیش امام شهید شد بعد ابوبکر بن علی بن ابیطالب آمده
هزار سوار را هلاک کرده و این ابیاترا انشاد میکرد انا الفتی ابن الفتی الکرار الاروع الغضنفر المختار غدا تعالی ساده لا نحزن فی الفعال الغراء
الیوم اقضی عن اخی مجاهدا یعنی من جوان و فرزند جوانی هستم که کرار و رجوع کننده ام و مویش سردار دشیر و برگزیده ام
حیله نمودید از حمایت کنند کانا که سادات و بزرگوارند و نمی شناسند در دعوا که کین را امروز حمایت مینمایم از برادر خود و جهاد
جهاد کنند با تیر و نیزه و شمشیر برنده بعد از آن بقوم حمله کرده و دویست نفر سوار بقتل رسانید در آن اثنا تیری باو رسیده شهید شد بعد از آن
محمد بن علی ابن ابیطالب که از محمد حنفیه کوچکتر بود بیرون آمده از قوم هزار و پانصد نفر سوار بقتل رسانید مردی از اصحاب ابن سعد بسوی وی آمده گفت
تذکرنا اخو الحسین ما مضی من قبلکم بکل لیث مرتضی کم من قبلکم من کریم سید من حمیر و من جمل مرتضی ملتم الا شامتا حسرة ممن تقضی من قدیم من مضی
یعنی برادر حسین متذکر گشت گذشته ها از کشتن شیران پسندیده را چه قدر کشتید از کرم و سید از آل حمیر و بزرگان پسندیده اند و از دون مادرم
کردید از حسرت آنها که کشته شدند از گذشتگان و محمد بن امیرالمؤمنین در جوابش این ابیاترا انشاد کرد سائلکم من ابا و حیدر اخو النبی الطاهر ولی
الرضا ذاک الذی بسیفه بین الهدی من سن فیا حبه معترضا ذاک ابی و سیدی و والدی ذاک الذی ما کان قط معرضا یعنی هلاکت باد کسیکه
آل حیدر که برادر پیغمبر پاکیزه بود متفرق نمود او بود که بشمشیرش هدایت واضح شد و محبت او در میان ما واجب گشت اینست پدر و سید و والد
و منست آنکسیکه از جنگ رو گردان نگشت پس حمله کرد هر یکی از ایشان با صاحب خود و جنگ در میان ایشان طول کشید و مردم گردنهای خود را بسوی
ایشان بلند کرده و چشمها بطرف ایشان ناظر بود ناگاه سبقت کرد بمحمد بن علی و او را هلاک نمود خدا روح او را بسوی آتش برد پس قوم با حمله کردند و
لشکر ابن سعد حمله کرد و ضربت بیزد تا دویست و هشتاد نفر پیاده بقتل رسانید و بخدمت برادرش مراجعت کرد و گفت ای برادر مرا با یک شربه آب
سیراب کن که عطش مرا هلاکت انداخت و جراحتهای تازه ستیز پس آنحضرت گریست و گفت گرانست بر علی ابن ابیطالب که تو از من آب
طلب نمائی و من قادر نباشم ولیکن صبر کن تا ملاقات نمائی جدم رسول خدا را سیراب کند بشربتی که بعد از آن عطش نبوی پس رجوع کرد بقلب قوم و
و بقتل رسانید تا از قوم دویست و پنجاه سوار هلاک نموده و از شدت عطش و جراحتها ضعیف شد میگفت صبرا حتی یحکم الله بیننا
و بین یزید الظالم الرذل لفضل من الی یزید اولی و عادا علینا من له السبق و الفضل الا انه قد غرو من الناس ظاهروا علینا یا قوم انهم معشر
ضلوا یعنی صبر میکنیم تا حکم نماید خدا میان ما و یزید ظالم خسیس بتحقیق گمراه گشت کسیکه دوست داشته یزید و نسل او را و دشمن گرفته علی را که از برای او
سبقت و فضل بسوی خدا تبری جوییم از تو کسیکه پشت بهم داده اند در ضربها و آنها بید طایفه گمراهان پس حمله کرد بر قوم تا او را کشتند و میگوید
مصنف این کتاب یعنی کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات خادم علوم مشهور با قای دربندی که صاحب این نسخه یعنی شهاب الثاقب
ذکر کرده بعد از شهادت محمد بن امیرالمؤمنین کیفیت شهادت عباس بن امیرالمؤمنین را بعد از آن گفت حضرت حسین وقتیکه مشاهده کرد
شهادت عباس را گریه شدیدی نمود و فرمود اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب الجنة فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا
اما من احد یاتینا بشربة من الماء لهذا الطفل الذی لا یطیق الظما یعنی آیا کسی هست که ما را یاری کند آیا کسی هست که طالب بهشت باشد و ما را یاری کند
آیا کسی هست که از آتش بترسد بلا را از ما دفع نماید آیا کسی هست که یک شربت آب باین طفل بیاورد که طاقت عطش ندارد پس فرزندش علی اکبر برخواست
و گفت من آب بیاورم حضرت فرمود برو بارک الله فیک پس مشک کوچکی برداشته بسوی فرات رفت و این ابیاترا انشاد کرده میگفت
اقسمت لو کنا لکم اعداء و مثلکم لکنتم الانکادا یا شر قوم حسبا و زادا لا حفظ الله لکم اولادا یعنی قسم میخورم اگر ما برای شما دشمنان بودیم هم مثل شما بد آ(?)
قلیل العطا بودیم ای شر قوم از جهت حسب و توشه خدا اولاد شما را حفظ نکند بعد از آن داخل شریعه فرات شده دلو را پر کرد و خدمت
آنحضرت آورد و گفت ای پدر آب برای کیست که بجهت او طلب شده سیراب کن برادر مرا اگر از آن باقی ماند من عطا فرما که عطشانم آن
حضرت گریست و طفل را گرفته در دامن خود نشانید و مشک را گرفته بدهن او نزدیک نمود وقتیکه طفل قصد کرد بیاشامد تیر زهرآلودی از
دست مشئوم(?) آمده و طفل را ذبح کرد و نتوانست آب بنوشد پس حسین گریست و ندا کرد واولداه وا قرة عیناه و ثمرة فواداه وا مهجة
قلباه بعد از آن بگوشه چشم بجانب آسمان نظر کرد و گفت اللهم تو شاهدی بر قومیکه کشتند شبیه ترین خلق را برسول خدا بعد از آن حضرت این
ابیاترا انشاد کرد یا رب لا تترکنی وحیدا فقد ابانوا الفسق و الجحودا قد صیرونا بینهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا اما اخی فقد مضی شهیدا
مجدلا فی دمه فریدا یعنی خدایا مرا تنها مگذار بتحقیق فسق و انکار را ظاهر کردند و گردانیدند ما را در میان خود بندگان خوشنودند در راضی
در فعل و کردار خود شان یزید را برادرم شهید شد در حالتیکه بخون خود آغشته بود و تنها وقتیکه زهیر ابن قین دید و نظر کرد بسوی حسین

گفت ای پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند پیغمبر این آب را چه خبر است که در تو حاصل شده آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی بحق خدا قسم عرض کرد پس چه پروا کشته شدن را نخواهیم داشت باینکه ما بسوی بهشت میرویم پس میدان جنگ رفت در پیش روی آنحضرت ایستاد و گفت انا زهیر انا ابن القین و فی یمینی ماضی الحدین اذبّ بالسیف عن الحسین ابن النبی الطاهر الجدین اضربکم ضرب غلام زین الیوم نقضی الدین اهل الدین اطعنکم بالسمهر الدین طعن غلام بسط الیدین یعنی من زهیر پسر قین است و در دست راست من شمشیری است که دو لبه تیز دارد دفع میکنم بشمشیر از حسین که پسر پیغمبر و پدر و جدش طاهرند میزنم شما را مثل زدن غلام مزین امروز ادا میکنند دین را اهل دین و میزنم شما را بنیزه های گندم گون امروز برای حفظ دین مثل نیزه زدن جوانیکه با بسط یدین است پس یکساعت بر قوم حمله کرد و رسید که نماز او فوت شود رجوع کرده در پشت سر حسین نماز کرد و اصحاب خود را با قتال تحریص نمود و میگفت این بهشت است که در آن کشته شده حور عین خود را زینت داده و منتظر شما است و دیگر مژده میدهد سبب شما پس حمایت کنید دین خدا را و دفع نمائید از حرم رسول خدا بعد از آن باهل خود صیحه زد آنها سر برهنه بیرون آمدند میگفتند ای گروه مسلمین و طایفه موحدین الله الله در دختر پیغمبر [illegible] و حسین صیحه زد که یا امة القرآن این بهشت طلب نمائید او را و این آتش است بگریزید از آن پس اجابت نموده عرض کردند فدا میکنیم شما را ارواح خود را در پیش تو و خونهای خود را از خون تو اهل و اولاد خود را در آنها تو فدا میکنیم بجد قسم میرسند بسوی تو ما آسیبی که رفعی داریم و زهیر بن قین برخواست و گفت یا ابا عبدالله مژده باد ترا برستگاری و بهشت و آمدن بسوی جد خود و او را وداع کرد و این ابیات را انشاد کرد اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک ذا الندی علیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا فاسد الله الشهید الحیا سبحانه من خالق قویا یعنی مقدم میشمرم ای حسین که هادی و مهدی هستی امروز ملاقات میکنی بابت پیغمبر و برادرت و علی و جعفر صاحب دو شهپر [illegible] سید هم در حالتیکه شهید و حی هستم که او منزه و خالق قوی میگفت و دعوا میکرد تا از قوم صد نفر سوار را کشت و بعد در خدمت آنحضرت شهید شد حضرت فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نگرداند ای زهیر و قاتل ترا لعنت کند و مسخ نمود لعن الله من اصحاب زهیرا لم یکن غادرا او مغرورا یوم واسی الحسین بالنفس منه و صار خطیبه فاذ خانه کورا من قبله واسی اباه المصطفی ذا احد کان قتاله مشهورا یعنی خدا لعنت کند کسیرا که زهیر را کشت او حیله کرد و مغرور نبود روزیکه مواسات کرد حسین را بنفس خود و گردید امر او قتیل و کوپیش از آن مواسات کرد پیش پیغمبر را در روز احد و قتال او مشهور بود بعد از آن یزید بن مهاجر بیرون آمده و انشاد کرد یارب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک و هاجر ذاک الزنیم ابن الزنیم الفاجر نجل اللئام نغل [illegible] یعنی من حسین را یاری کننده ام و ابن سعد را ترک کننده این حرامزاده پسر حرامزاده فاجر از نسل لئیمان است حیله گر و مکار است تا از قوم چهار صد نفر سوار را بقتل رسانید و در پیش روی حضرت شهید شد بعد از آن کثیر ابن یحیی انصاری بیرون آمده و بر ایشان حمله کرده میگفت ضاق الخناق بابن سعد و ابنه برانه لفوارس الانصار و مهاجرین مخضبین رماحهم تحت العجاجة من دم الکفار خضبت علی عهد النبی محمد فالیوم تخضب من دم الفجار نحرزبد بالسیف و ارضی احمد اعناق آل امیة الاشرار یعنی سینه تنگ شد بجهة ابن سعد و پسر او بجهة مبارزت ما سواران انصار و مهاجرین که نیزه های ایشانرا اشرار را خود شانرا از خون کفار خضاب نموده اند خضاب نمودم در عهد پیغمبر محمد و امروز خضاب میکنیم از خون فجار بشمشیر خود و خشنود میکنیم احمد را دعوا میکرد تا از قوم پانصد نفر مبارز را کشت و در پیش آنحضرت شهید شد بعد از آن هلال ابن نافع بجلی که امیرالمؤمنین او را ادب داده بود بیرون آمد و ملاقات میکرد و دیگر تیر پس تیر خود در میان کمان نهاده میزد و میکشت و انشاد کرده میگفت ارمی بها معلمة افواقها مسمومة تجری بها اخفاقها و النفس لا ینفعها اشفاقها لاملان الارض بها اطباقها یعنی میاندازم با آن در حالتیکه ظاهر شود سرهای آن و در حالتیکه زهرآلود بود جاری میشد در اضطراب خود و نفس نفع نمیدهد او را ترسیدن او و پر میکنیم زمین را از طبقهای آن دعوا میکرد تا از قوم شصت و سه نفر را هلاک و شمشیر خود را کشیده بر قوم حمله کرد و میگفت اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر السیدا و ذا الجناحین حلیف الشهدا [illegible] و حمزة اللیث الکمی السیدا و ابن علی الطاهر المؤیدا یعنی بیا ای حسین امروز ملاقات میکنی جد خود را بعد از آن پدر طاهر و سید را و صاحب دو جناح که حلیف و هم قسم شده است در بهشت و حمزه شیر دلاور سید و فرزند علی که طاهر و موید است جنگ میکرد تا بیست نفر سوار را کشت و انشاد کرده میگفت انا هلال و انا ابن بجلی دینی علی دین حسین ابن علی اضربکم حتی الاقی اجلی و یختم الله بخیر عملی یعنی من هلال فرزند بجلی هستم دین من در دین حسین ابن علی است میزنم شما را تا ملاقات کنم اجل خود را و ختم نماید خدا عمل مرا بخیر دعوا میکرد تا از قوم سیصد نفر سوار را کشت بعد از آن اسیرش کرده نزد ابن سعد بردند آن ملعون امر کرد گردن او را زدند بعد از آن غلام جوانی که برای ابی ذر غفاری بود بیرون آمده و بر قوم حمله کرده میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالمشرفی الصارم المهند بالسیف اضرب عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید ارجو بذا الفوز یوم المورد عند الاله و الشفیع احمد یعنی چگونه می بینند کفار ضرب غلام سیاه را بشمشیر برنده هندی شمشیر میزنم و دفع میکنم از دین محمد و دفع میکنم از ایشان با نیزه و دست امیدوار میشوم باین رستگاری را در روز قیامت نزد خدا و محمد که شفیع است بعد از آن بر قوم حمله کرد و مقاتله

مینمود تا از قوم سیصد سوار را کشت و در خدمت آنحضرت شهید شد بعد از آن عمیر ابن مطاع آمده بر قوم حمله کرد و میگفت انا عمیر و ابی مطاع و فی
یمینی مرهف قطاع کانه فی ضوئه شعاع اذ اقعد طالب القراع دون الحسین الموت والنزاع فذاک والنفس المطاع یعنی منم عمیر و پدرم مطاع است
و در دست راست من شمشیر برنده است گویا که در روشنی است شعاع و نزدیک میشوم مرگ را از نزد حسین بتحقیق کهنه شده برای دعوا کردن پس این
بنحو قسم جوان مطاع است و دعوا کرد تا از قوم پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حضرت شهید شد بعد از آن عمرو ابن کلبی گفت یا ابن بنت رسول الله
آیا میدانی سینه که بیرون روم بسوی ایشان و آن مرد بود طویل شدید بازو و با پهن دو شانه‌ها پس حضرت فرمود اگر میخواهی برو پس بیرون رفت
و ابن سعد امر کرد که از لشکر دو نفر سوار بمبارزت او بیرون روند پس دو نفر بیرون آمده باو گفتند کیستی پس نسب خود را بایشان بیان کرد گفتند ما ترا
نمیشناسیم بیرون باید بسوی ما زهیر ابن قین یا حبیب ابن مظاهر یا بریر ابن حضیر پس ابن عقیل قدامه ابن مسلم کلبی بایشان گفت وای بر شما بیرون نمی‌آید
بحرب شما مگر کسیکه کفو شما باشد پس حمله کرد باو و ندا شد که حفظ کن نفس خود را از ایشان بعد از آن حمله کرد بایشان و یکی از ایشان را پیاده کرد و دیگری را
ضربت زده هر دو را بقتل رسانید و جولان کرده میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی عیل الله عین شدید الضرب اضربکم ضربا بحد العضب
و لست بالخوار عند الحرب ضلالی عند وقع الحرب الکشف عن ولای کل الکرب انی غلام مؤمن بالرب حسبی الهی و نعم الحسبی
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر کلبی هستم که قوی بازو و شدید ضربت میزنم شما را بحد شمشیر و ترسان نیستم در وقت دعوا و طول نکشیدم در وقت
وقوع ضرب و اهل سکینم از مولای خود حسین و مهلک شما هستم که بخدای خود ایمان آورده‌ام و کفایت میکند مرا خدای من و این بهترین
کفایت میکند ابو مخنف میگوید عیال و همراهش بود و چونکه بسوی او نظر کرد در حالتیکه در میان ایشان جولان میکرد و عمودی از آهن
گرفته آمد که بزوج خود یاری نماید گفت اقتلکن این ملاعین را و من از پشت سر تو هستم بعد حمله کرد بر قوم زوجش آمد که او را برگرداند قبول نکرد
و میگفت بعد از تو برنمیگردم تا با تو بمیرم پس حضرت حسین باو فرمود جزای بدهد اهل بیت خیر را برگرد خدا ترا رحمت کند پس برگشت بسوی زنان
و کلبی مقاتله شدیدی نمود بعد از آن بیرون آمد بسوی او دو مرد دیگر از اصحاب شمر پس ایشان را بقتل رسانید و حمله نمود باو دو مرد دیگر ثمره ابن
خضیر و هانی ابن حضرمی و او را بقتل رسانیدند زوجه‌اش آمده بالای سرش نشست و خاک از چشمانش پاک کرد و میگفت هنیئا لک بالجنة پس شمر
بغلام خود رستم گفت بعمود او را بزن پس او را زد و در نزد شوهرش مرد پس بیرون آمد از اصحاب ابن سعد یزید ابن معقل از بنی سعد و بیرون آمد
بسوی او از اصحاب حسین بریر ابن حضیر بیکدیگر ملاقات کردند و بشمشیر زدند پس سبقت نمود بریر ابن حضیر بضربتی که کارگر شد پس ضربت بسینه او زد
مغفر او را قطع کرد و سرش را شکافت و بزمین افتاد بعد از آن جولان و حمله کرد بر قوم مثل حمله شیر غضبناک و از ایشان جماعتی را کشت
و رجوع بمقام خود کرد و میگفت انا بریر ما انا المعاقل اضربکم عن الحسین ابن علی ضرب غلام ارحبی بطل حتی الاقی یوم حشری عملی
یعنی من بریرم و ضعیف نیستم دفع میکنم شما را از حسین ابن علی مثل زدن جوان ارحبی که شجاع است تا ملاقات کنم در روز حشر عمل خود و بعد از آن
رجوع کرد بسوی دعوا و بیرون آمد بسوی او مرة ابن منقذ عبدی یکساعت جولان نمودند بعد جدا شدند بعد از آن حمله کرد هر یکی از
ایشان بعصای خود و بیکدیگر چسبیدند و بعد بر زمین افتادند بریر ابن حضیر در سینه او نشست و قصد کرد که او را ذبح نماید شمشیر را بدست خود
گرفت و ندا کرد که ای اهل حمیت و غیرت حمله کرد باو کعب ابن جابر ازدی بنیزه و از پشت سر بریر زد و آنمرد عبدی بینی او را بغضب از روی
او قطع کرد مره باو گفت بتحقیق انعام کردی بمن ای برادر ازدی بنعمتیکه او را از خاطر فراموش نمیکنم برای تو پس کعب رجوع کرد بسوی خواهرش نوزه
خواهرش باو گفت حسین را یاری کردی بتحقیق گناه بزرگ آوردی پس انشاد کرد و میگفت سلی تخبری عنی و انت ذمیمة غداة حسین والرماح
شوارع ابو مخنف میگوید چون آمد از اصحاب حسین با در ابن معقول نام او و عمیر انصاری بود حمله کرد و میگفت قد علموا حقا بنو الانصار انی سامحی
عن بنی النجار ضرب غلام غیر نکس شار دون الحسین مهجتی و داری یعنی دانسته اند جماعت انصار که من حمایت میکنم از اولاد نجار مثل زدن
غلامیکه فرار نمیکند در پیش حسین جان و خانه من مبذول است بعد از آن بر قوم حمله کرد و جمع کثیری بقتل رسانید و انشاد کرد و میگفت کن یا جان
من نجر جران فان قومی سادة الاقران آل علی شیعة الرحمن و آل حرب شیعة الشیطان یعنی ما مرد هستیم از نجران زیرا که قوم من سادات
امثال و اقران است اولاد علی شیعه رحمن و اولاد حرب شیعه شیطانست بعد از آن در پیش روی حسین دعوای شدیدی کرده قریب
چهار هزار سوار را کشت تا او را شهید کردند پس بیرون آمد شمر بطرف اصحاب حسین حمله نمود حضرت و اصحابش نیزه را بروی ایشان راست
کرده مقاتله شدیدی نمودند در حالتیکه با نفسهای خود سرگرا استقبال میکردند و هجوم آوردند بر ایشان و وقتیکه اصحاب آنحضرت
سرعت ایشان را بسوی خود دیدند از هر جانب بیمکان اصحاب آنحضرت طلب شهادت مینمودند در پیش روی آنحضرت و فارغ میکردند
پس پیش آمد عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه بآنحضرت عرض کردند السلام علیک یا آمده‌ایم دعوا نمائیم با تو در پیش روی تو حضرت

داده میشود

ونمود مرحبا بشمانند و یک بیک نزدیک شدند و ایشان نزدیک شدند دست خود را بر سر ایشان کشیده و ایشان در پیش روی آنحضرت مقاتله میکردند بعد از آن یکی
از ایشان اشعار میگفت قد علمت حقا بنو غفار انی اذا کالاسد العقار اضرب معشر الفجار بکل عضب صارم بتار ضربا بقید الزرد الصغار
یا قوم ذبوا عن بنی الاطهار بالمشرفی والقنا الخطار ثم تجلوا عن طریق النار تفلحون وادرکوا ثار مع النبی المصطفی المختار صنو المولی قسیم النار
ائمة ... الکفار یعنی دانسته اند اولاد غفار که من در این وقت مثل شیر بیشه هستم و بزنم کروه فجار را بشمشیر برنده که پاره میکند حلقه های
کوچک زره را ای قوم دفع کنید بلا را از اولاد پیغمبر مختار با شمشیر مشرفی و نیزه های خوب خط تا برگردید از راه آتش و ساکن باشید ... را
که او خیر خلق است با پیغمبر برگزیده و مختار و برادر او قسیم آتش قصد میکنیم ایشان بضرب شمشیر رجوع کننده را بعد از آن قتال شدیدی نموده جمع کثیری از قوم بقتل
رسانیدند و گفته اند که ایشان هزار سوار کشتند و شهید شدند بعد از آن اولاد حارث شریع و مالک بیرون آمده نزدیک شدند بحسین در حالتیکه
گریه میکردند حضرت فرمود چه چیز شما را بگریه می آورد قسم بخدا من امیدوارم که شما تا بعد ساعتی ... گفتند خدا ما را فدای تو گرداند از چه گریه نکنیم که ترا
می بینیم دشمن احاطه کرده و قدرت نداریم که ایشانرا از تو دفع نمائیم حضرت فرمود خدا بشما جزای خیر دهد در مواسات شما با ما پس قتال شدیدی
نموده از آن قوم بعضی سوار کشته و شهید شدند و نقل شده که دستهای ایشانرا افتاده در حالتیکه بعضی در بالای بعضی پاره پاره شده بعد از ایشان حنظله ابن
شامی آمده در پیش آنحضرت ایستاده میگفت ای قوم حسین را مکشید زیرا که من میترسم بر شما از مثل روز تنادی و آن روزیست که پشت میکنید
بعد از ... مالکم من الله من عاصم ای قوم حسین را مکشید که خدا بعذاب الیم و دردناک شما را هلاک میکند و قد خاب من افتری پس حضرت فرمود یا حنظله خدا
ترا رحمت کند بخدا قسم ایشان مستحق عذاب شده اند حنظله عرض کرد راست فرمودی ای سید من جانم فدای تو باد تو از من داناتری آیا اذن نمیدهی بمن که ببرادران
خود ملحق شوم حضرت فرمود برو بانچه بهتر است برای تو از دنیا و بر ملکی که فانی میشود و روایت شده که خداوند عالم پرده ها از چشم اصحاب حسین
برداشت تا منازل خود شانرا در بهشت دیدند و جنگ را ایشانرا دیدند قصد میدان نمودند بعد از آن حنظله قتال شدیدی نموده از قوم بیست نفر سوار را
کشت و شهید شد بعد از آن عمر کندی بیرون آمده و قتال شدیدی نمود و قوم با او هجوم آوردند پس حمله کرد بر ایشان و میگفت ... کننده عالی
اطعنکم بالرمح قبل النصل ضرب غلام لم یکن بالفشل عن الحسین و هو ... الاصل یعنی ... کننده هستم که عالی نسب است و نیزه میزنم شما را بنیزه قبل از
نصل و پیکان مثل زدن جوانیکه ضعیف نیست از جهت دفع بلا از حسین که عالی نسب است بعد از آن قتال شدیدی نموده پنجاه نفر سوار بقتل رسانیده در پیش آن
حضرت شهید شد بعد از او عابس ابن لیث شاکری پیش آمده گفت یا ابا عبدالله سلام بکرده در روی زمین نزدیک و دوری که عزیزتر باشد
از تو و اگر قادر بودم که از تو بلا را دفع نمایم بچیزیکه بزرگتر باشد از جان من هر آینه او را بذل میکردم فعلیک منی السلام یا ابا عبدالله شاهد باش بر اینکه
من در سر مرکز هستم و امیت پدر تو و برادر تو که شما را میبینم بعد از آن رفت در حالتیکه شمشیر خود را کشیده بود بسوی کافران ... و طول
شمشیر ... نیستم میگوید که در آن روز حاضر بودم دیدم که او رو برو میآید و شناختم او را که در معرکه ها شجاع تر بود با ابن سعد گفتم ... عابس ابن
لیث شاکریست مالکن در میان اصحاب خود احدی بسوی او برود عابس گفت ... کرد ... دو مرد سه مرد الی ده مرد بمبارزت من آیند
پس مردم از او متفرق شدند و ابن سعد امر کرد که تیر باران نمایند و جنگ ایشانرا دید ... آورده بسوی او مغفر و زره خود را بر کنده دور انداخت و حمله کرد
بر قوم ربیع گفت بخدا قسم دیدم مردم را که میگریزند از پیش روی او چنانچه گوسفند از گرگ میگریزد و او اسب خود را در میان ایشان مثل شیر ... میدوانید
شمشیر میزد تا هفتصد سوار را بقتل ... نمود پس برگشتند با او با تیرها و نیزه ها و از پیش و پس احاطه نموده بکشتن ... گفتند که در برابر ...
... نزاع کرده ... خود را ... نمودند تا ابن سعد آمده او را از ایشان گرفت و بدست خود کشت چون زینب دید که انصار برادرش
شهید شدند نماند از ایشان بکر قلیلی ندا کرد یا ابن سعد لعنک الله آیا اراده کرده حسین را بکشی آیا این جزای فاطمه زهرا است وای بر تو از غضب خداوند
جبار راوی گوید که نظر میکردم بسوی او که اشک چشمش بروی ریش او جاری بود پس ساکت شد و جواب نداده برگشت ابو مخنف میگوید بیرون آمد
سواری که او را مالک میگفتند حمله کرده جماعتی را کشت تا قوم حمله کرده او را کشتند بعد از آن مردی بیرون آمد که او را رشید میگفتند
و بیست نفر سوار بقتل رسانید تا شهید شد و در قتلگاه عباس ابن امیرالمؤمنین بر زمین افتاد و در روایت دیگر که هر دو ایشان کشته شدند و در
قبر واحد مدفون شدند بعد طرماح ابن عدی بیرون آمده و میگفت انا الطرماح ارمیکم بضربة من حر سیفی وقلبی غیر مرعوب یعنی من
طرماح هستم میاندازم شما را از حرارت شمشیر خود در حالتیکه قلب من ترسان نیست بعد از آن بر قوم حمله کرد و ... نفر سوار را بقتل رسانید
و شیخ مفید در ارشاد ذکر کرده و جنگیکه قتل و جراحت در اصحاب حسین بسیار رسید آنحضرت هر دم ... خوف کرد بعد از آن عمرو ابن مطیع آمده
و میگفت الیوم ادخل الجنة مصدقا باحمد و سنته و ابعث من بعد انقطاع ... و هو الذی انقذنا بحقه من حیرة الکفر و کید ...
مع النبی و قسیم الجنة یعنی امروز داخل بهشت ... در حالتیکه تصدیق کننده باشم احمد و سنت او و مبعوث شوم بعد انقطاع ...

۲۹۵ و او گفت که ما را بهشت جاودان از برای مکر و حیله دیگر و نجات داده پیغمبر و قسیم بهشت بعد از آن حمله کرد بر قوم تا چهار صد نفر سوار را
بعد از آن در پیش روی امام شهید شد بعد از آن جابر ابن عروه بیرون آمد و این شیخ پیر بود و خمر شده بود و ابرو نبود و قبا بر چنین وار دلی
خود را به دستمال بسته و از چشم خود دور کرده بود و چشم بسوی او نظر کرد و گفت جزاک الله خیراً بعد از آن قتال کرد و از قوم چهل کس را بر قوم و بد ذکر دهد
در عقلو انتقام بالصارم البتار و حب ذب نم نور الأبصار نصر الله احمد المختار یا قوم ذی الافتخار بالشرف البصار و البتار یعنی تحقیق دانسته
بنی غفار و جندب بعد از آن ... لا در آن یاری کردن احمد مختار را ای قوم دفع کنید از اولاد اطهار بشمشیر مشرفی برنده حمله
کرد بر قوم و متجاوز از پانصد نفر سوار را بقتل رسانید و در پیش امام شهید شد بعد از آن مالک ابن داود بیرون آمد و گفت الیکم من مالک الضرغام
ضرب فتی یحمی عن الکرام یرجو ثواب الله ذی الانعام یعنی دور شوید از مالک شیر و ضرغام و از ضرب جوانیکه حمایت میکند
از کریمان و از بزرگان خلق و اولاد امام امیدوار است بثواب صاحب انعام مقاتله میکرد تا از قوم پنجاه نفر سوار را بکشت و در پیش حسین شهید شد
بعد از آن بسوی ابن حنظل سوار مسلم بیرون آمد و شاد کرده میگفت هکذا فشر الکتائب فقرا یشیب لو قعد رأس الرضیع و نجمع معشر المختار جمعا
نکف فی لواء مطلع یعنی دور شوید ای گروه کافران از ضربه که سفید میشود موی طفل شیرخوار و حمایت میکنیم گروه پیغمبر
مختار را تمام بدست جوانیکه بر مولای خود مطیع است مقاتله میکرد تا پنجاه نفر سوار را بکشت و در پیش حسین شهید شد بعد از آن جوانی که از اصحاب
مسعود هاشمی اور ابود بیرون آمد و میگفت الیوم قتال جمیع الکفار بصارم ابیض مسنون بتار احمی عن ابن المصطفی المختار علی حسین و آله الاطهار
یعنی امروز جمیع کافر را میکشم بشمشیر برنده که مثل آتش است حمایت میکنم از فرزند پیغمبر مختار حسین و اولاد اطهار او بعد از آن حمله کرد و از قوم
یکصد نفر سوار بقتل رسانید پس ملعونان از اهل شام و جماعت از ... دوره کرده ... بعد از آن حضرت سر او را بر زانوی خود گذاشت و بسر قدمش
خود استیاد و بسوی آسمان نظر میکرد و الله بر این بقصد گریست که محاسن مبارکش از اشک چشم تر شد بعد از آن ذکر و اجداد و اعماد
و اخلاد و اشباه و ... و جعفر و عقیل و عبد الله و اولاد او که همراه او بودند از آن ایشان زنده نبودند مگر آنچه بر این ... بعد از آن
فرمود لا قوة الا بالله ... مصنف این کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات خادم العلوم الشهیر بآقا در بندی میگوید که صاحب
این سیاق احتی شرح بلاغ را برای ذکر کرده و در اینجا کیفیت شهادت قاسم بن امام حسن و کیفیت شهادت برادر او ولیکن ذکر کرده که نام برادر
قاسم علی بود و بعد از آن گفته که بعد از ذکر کیفیت شهادت ابن حجاج ابو عمرو حمله کرد و بعد از قاسم و انشاد کرد و میگفت الیکم الیوم
احسبوا البدر بیص ... کالبدر فی الطلوع ... غلام بطل مطلع یعنی آمده بر شما دعوت کنم ضرب دعوت ...
بشنوید و جواب دهید آمده بشمشیر قطع کننده پس بیرون آمد یکجانب ... اولاد در اجانب جوانی که شجاع و مطاع است
دیدن آمد در عقب او علامت او ... بیرون آمد ... از اصحاب ابن سعد بود ... مشرق
شد ... تمام آنان جمع کرده بر ایشان دشمنان از هر جانب حمله کردند که هر یک از ایشان بر شیعه صاحب خود ...
تا کشته از قوم یکصد و پنجاه نفر را و مقتول گشت پس نظر کرد حسین بطرف راست و چپ و کاه مردی را از اصحاب خود ندید که ... تا
ابن ... او و برادرش ... نبودند پس بیرون آمد در حالتی که گریه میکردند و آنحضرت بایشان گفت چه چیز باعث گریه شما شده
گفتیم که ما سید و امام خود را در حق تو گفتند که ما گریه برای نفس خود کنیم گریه ما برای نسبت که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع ایشان نداریم حضرت فرمود جزاکم الله خیراً شما در بهشت همسایه من میباشید و قتیکه ایشان از آنحضرت شنیدند حمله کردند و یکی از
ایشان میگفت الیوم نطلب طعان ... کل سنان غیر آن و هستان ذی نجدة و ایمان یعنی ... و گرد
شده برای نیزه زدن ... مردم فانی خواهد شد غیر از خدای بی مثل و بست دهنده و صاحب جود و نعمت و دفع
آن نشان و دیگری حمله کرد و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکدن دینی علی دین حسین و حسن و لا ابالی بالخطوب فی الزمن اولا رضی عن ...
النبی مؤتمن ... یعنی اگر ... مرا من فرزند الکدن هستم دین من بر دین حسین و حسن است و باک ندارم از امور عظیمه در زمان
... ، بعد از آن قتال شدیدی نمودند تا شصت و ... سوار ...
مقتول گشتند و الله اعلم و روایت شده و قتیکه اولاد الکدن شهید شدند حضرت بطرف راست و چپ نظر کرد و احدی را ندید
پس ذکر کرد یا مسلم ابن عقیل یا هلال ابن نافع یا بریر ... یا حبیب ابن مظاهر یا زهیر ابن قین یا جابر ابن عروه یا فرسان الوغا و یا ابطال الهیجا
مالی انادیکم فلا تجیبونی و ادعوکم فلم تسمعونی ... و الله رب المنون ... یعنی ای سواران جنگ
و شجاعان ... شده بر من که ... شما را ... ندا میکنم ... جواب نمیدهید ... رب ... مصیبت

کرده شمار او زکار خائن پس برنمود انا لله وانا الیه راجعون و گفت قوم اذا نودوا لدفع ملمة والقوم بین مدعس و مکردس لبسوا القلوب
علی الدروع واقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس نصروا الحسین فیالهم من فتیة فازوا بالجنان ولبسوا من سندس یعنی قومی بودند که هرگاه برای دفع
شدتی و فریاد خوانده میشدند مؤمنین زره پوشیده و سواره پوشیده بودند دلها را بالای زرهها پس بخشیدند بالای هم در جان بازی در
یاری حضرت حسین پس چه قدر جوانان خوبی بودند که بهشت را بدست آورده و خلعت سندس بهشتی پوشیدند و در روایتی است که
آنحضرت را غلامی ترکی بود و قاری قرآن بیرون آمده میگفت الیوم اسقیکم بکأس ناهل بصارم ذی شفرة لم ینقل وخور المیدان عند القسطل
اذودکم عن الحسین ابن علی یعنی امروز سیراب میکنیم شما را بشربت مرگ از دست شمشیر تیز قاطع و در وسط میدان پر غبار و دفع میکنیم شما را از
حسین ابن علی بعد از آن حمله کرد بر قوم و جمعی را بقتل رسانید تا بزمین افتاد حضرت بالای سر او آمده روی خود را بر رویش گذاشت و گریست
پس غلام چشم خود را گشوده حسین را دید تبسم کرد بعد از آن بسوی خدای خود رفت و در روایتی وارد شده جوانی بود که پدرش را در یاری حسین
کشته بودند و مادرش با او بود مادرش گفت ای پسر خارج شو و مقاتله کن در پیش روی حسین که فرزند دختر پیغمبر است پس بیرون آمد حضرت
فرمود پدر این جوان کشته اند شاید مادرش کراهت کرد از جنگ کردن او و از آمدنش دارد آن جوان گفت مادرم مرا امر کرده باین پس بیرون آمد میگفت
امیری حسین ونعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی وفاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر منیر
یعنی امیر من حسین است و چه خوب امیریست سرور قلب من بشیر و نذیر است علی و فاطمه والدین او است آیا نظیری برای او میدانید برای او
طلعتی است چون آفتاب ظهر و برای او پیشانی است چون ماه نورانی پس مقاتله نمود تا او را کشتند و سر او را از بدن جدا کرده بجانب لشکر
حسین انداختند پس مادرش سر او را برداشته و گفت احسنت ای فرزند من ای سرور قلب من وای نور چشم من بعد از آن سر فرزند خود را
انداخت بمردی و او را کشت و عمود خیمه را برداشت و بر ایشان حمله نمود و میگفت انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة
الشریفة یعنی ای سید من منم عجوز ضعیف و نحیف یارانش از دست رفته میزنم شما را ای قوم بی حیا ضربت سختی در یاری اولاد فاطمه پس
پس دو نفر را بقتل رسانید و آنحضرت امر برگرداندنش کرده و او را دعا نمود تذییل نورانی و در آن است بیان بعضی از امور با آنکه این نسخه که از او نقل
کردم آنچه در این مجلس است ملک سید علویست از معاصرین اسمش سید جعفر و آن مثل پدر و جدش از مرثیه خوانان و ذاکرین مصیبت آل محمد است
در مجالس بزرگان و معتبرین از اهل کربلا و این سید بزرگوار خبر میدهد از پدرش و او از جدش که این نسخه از مصنفات شیخ بزرگوار شهاب
الدین عاملیست و این نسخه در اولش دیباچه نداشت بسبب آن اسم مصنف دانسته نشود با آنکه انتهای آن نسخه تمام نیست بلکه همه آن اجزاء نسخه
صحیفه های معدوده است غایت کتابت آن بحساب کتابت چهار هزار بلکه کمتر است و ابتدا کرده در آن بذکر کیفیت بیرون آمدن
حضرت سید الشهداء از مدینه بسوی مکه و ذکر میکند در آن روایات و احوال اتفاق را بترتیب و آخر آنچه در آن است مقدار دو ورق از کیفیت
شهادت سید الشهداء در چهل مشهور و غرابت آنچه نقل کردیم در کیفیت شهادت اصحاب حضرت و اقربای او از آن کتاب ظاهر است
از اینکه بیان شود و چگونه چنین باشد زیرا که در آن ذکر شده که جمع کثیری از این انصار و اقربا که اسمهای ایشان در آن ذکر شده کشته شدند
از پنجاه و شصت گرفته تا یکصد و دویست و سیصد و چهار و ششصد نفر و همینطور منتهی میشود به یکهزار و دو هزار نفر و این چنانچه می بینی از آن
چیزهاست که استشمام میشود از آن رائحه جعل و نشانه کذب و عدم صحت انتساب این نسخه بسوی کسیکه باو نسبت داده میشود یعنی
شهاب الدین عاملی علاوه بر این که آنچه در آن است بر خبط و طریق ارسال است خصوصا آنچه ما نقلش کردیم در باب مقتولین از اصحاب ابن
سعد بالجمیعه که ذکر شده در آن مدرکی نیست و قائلی باین از علما و اصحاب مقاتل و در آن است نامهای جماعتی از انصار و اصحاب و اقربای
سید الشهداء ارواحنا له الفداء که موافق نیست با آنچه در روایات و کتب اصحاب مقاتل است بالجمله من در حال این نسخه در شکم بلکه
امارات وضع و جعل در آن مخفی نیست هرگاه گوئی زمانیکه امر چنین بود چرا نقل کردی از آن آنچه نقل کردی در مجلس بلکه امثال این
در کتب و مصنفات گاه مفضی میشود بترویج امور مجعوله و موضوعه که اصل ندارد ابدا زیرا که مثل این نقل واقع میکند اشتباه و تدلیس را
و منتهی میشود بسوی ترویج امور باطله میگوییم استشمام رائحه وضع بلکه ظن بآن تا وضع و کذب نیست مثل علم و قطع بوضع پس آنچه جایز نیست
نقل آن مگر بعد از بیان حال او آن ما نیست قسم اول غایت آنچه در اینجا است بد نیست آنچه در آن معدود میشود از روایات ضعیفه ضرر
و عیب ندارد در نقل هنا در مثال این مقام اگر چه راجع بسبب عدم معلومیت آنهاست با واقع در قضیه تدلیس و اشتباه آن جاری میشود در مقام
بعد از شرح حقیقت حال و بسط مقال در اینکه این نسخه چنین و چنان است و اگر بیان و تحریر خواهی بگو که روایت امثال این نسخه مندرج میشود
در تحت قسم وجادة که آن احد طرق تحمل روایات است بعض آن نسخت از حیثیت درجه نازل و پست تر آنهاست از حیثیت مرتبه در نزد

علماء اصول و رجال و درایه و ممکن است که گفته شود که نقل مثال آنچه در این نسخه است بخصوصیکه حالرا در آن تحقیق کردیم شامل میشود بآن آنچه در بعضی از
روایات است اگر چه این قسم بطریقی از نحوی والتزام است و این مثل آنچه در روایت سکونی وارد شده از حضرت صادق که امیرالمؤمنین فرموده
زمانیکه حدیثی بشنوید اسناد او را بکسی دهید که از او نقل میکنید اگر حق باشد برای نفع شماست و اگر کذب باشد ضررش براوست الحدیث تایید ایضا
بآنچه در روایت ابن ابی عمیر است از حسین الاحمسی از صادق که قلب آنکال میکند بر کتابت تا آخر حدیث بعد از آن مخفی نماند بر تو که اعتماد بر نسخه
در این نسخه است در باب کیفیت مقاتله اصحاب سید الشهداء و عدد ملعونین کفار که اصحاب آنها را بقتل رسانیده اند بنابر جواز اعتماد بر
امثال این مقام بر نظائر این نسخه بعد از بنا گذاشتن امر است بر اینکه روز عاشورا در روز طولانی مثل سایر ایام نبود بلکه در آن روز ساعات وقت باز
در فوق زمین مدت هفتاد ساعت بلکه زیادتر بود و میآید بعضی کلام در این باب در مجلس خود و تقریب در ابتدا امر باین ظاهر است زیرا که
امثال این مقاتلات خصوصا زمانیکه علاوه شود بآن مقاتلات سید الشهداء متصور نمیشود در اقل از آنچه بسوی آن اشاره نمودیم پس منتظر باش تمام
کلام را که در محل خود میآید

مجلس هشتم

از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت جماعتی از
و جماعتی از اقربای سید الشهداء بآن طریقیکه ذکر شده در اخبار و کتب اصحاب مقاتل بدانکه در کتاب ملهوف گفته که از حضرت صادق روایت
شده که از پدرم شنیدم میفرمود وقتیکه حضرت حسین و ابن سعد ملاقات نمود و حرب بر پا شد خداوند عالم ملک نصرت را نازل کرد تا در بالای
سر حسین طیران نمود بعد از آن مخیر کرد او را در میان نصرت بر دشمنان و میان لقاء خداوند عالمیان بدون اینکه از جراو چیزی کم شود پس
اختیار نمود ملاقات خداوندرا و در ملهوف آورده ایضا که عمر ابن سعد مقدم شد و تیری بجانب لشکر حسین انداخت و گفت شاهد باشید برای من در
نزد امیر باینکه اول کسیکه تیر انداخت من بودم و تیرها از قوم میآمد گویا که قطره باران بود و آنحضرت باصحاب خود گفت برخیزید رحمکم الله بسوی مرگ
زیرا که این تیرها رسل قوم است بسوی شما پس یکساعت مقاتله کردند و جماعتی از اصحاب آنحضرت مقتول گشت پس در آنوقت دست خود را
بر محاسن خود زده و میگفت شدید شد غضب خدا بر نصاری زمانیکه گردانیدند او را ثالث ثلثه قرار دادند و شدید شد غضب او بر مجوس زمانیکه
عبادت کردند آفتاب و ماه را و شدید شد غضب او بر قومیکه متفق شد کلمه ایشان بر قتل پسر دختر پیغمبر خود شان آگاه باشید بخدا قسم جواب
نمیدهم ایشانرا بسوی چیزی از آنچیزها که اراده میکنند تا ملاقات کنم خدا را در حالتیکه بخون خود مخضب شده باشم بعد از آن فرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله ابومخنف میگوید که ندا میکرد و اخوتاه و اابا القاسماه و اجداه و اباه و علیاه و حسناه
و جعفراه و حمزتاه بعد از آن میفرمود اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب الجنة ینصرنا اما من خائف من عذاب الله فیذب عنا
پس آن بزرگوار بشدت گریست و فرمود انا علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و فاطمة امی و جدی محمد و عمی هو الطیار فی الخلد جعفر
بنا ظهر الاسلام بعد جحوده و نحن سراج الله فی الارض نظهر و شیعتنا فی الخلق اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر یعنی من فرزند علی پاک هستم از اولاد
هاشم این فخر مرا کفایت میکند در حین فخر مادرم فاطمه و جدم محمد و عمم جعفر است که در بهشت طیران میکند بسبب ما ظاهر شد دین
اسلام بعد از آنکه جاحش شده بود و ما چراغ خدا هستیم در زمین ظاهر میشویم و شیعیان ما در میان خلق گرامی ترین شیعه هستند و دشمنان ما
در روز قیامت زیانکار خواهند شد پس کلام آنحضرت بگوش حر ابن یزید ریاحی رسید و در بعضی کتب عامه است که حضرت ندا
کرد ای اهل کوفه وای شبث ابن ربعی و ای حجار ابن ابجر و ای قیس ابن اشعث و ای یزید ابن حارث آیا بمن نامه ننوشتید عرض کردند
نمیدانیم چه میگوئی و حر ابن یزید ریاحی از بزرگان ایشان بود عرض کرد بلی بخدا قسم نوشتیم تو را ما کسانی هستیم که ترا آوردیم پس خدا دور
گرداند باطل و اهل آنرا بخدا قسم اختیار نکردم دنیا را بر آخرت و در ارشاد نقل کرده وقتیکه حر دید که قوم مصمم شده اند بقتال
بعمر ابن سعد گفت ای عمر آیا با این مرد دعوا خواهی کرد گفت آری بخدا قسم قتال شدیدی که آسانتر آن اینست که سرها و دستها قطع خواهد
شد گفت آیا در آنچه او اظهار میکند رضای شما نیست گفت اگر امر بمن رجوع میشد هر آینه میکردم ولیکن امیر تو از این ابا میکند پس آمد
تا ایستاد در مکانی که از خلق کنار بود و با او مردی بود از قوم خود که او را قرة ابن قیس میگفتند گفت ای قره آیا امروز اسب خود را
آب داده گفت نه گفت آیا اراده نداری که اسب خود را آب دهی قره میگوید پس گمان کردم بخدا قسم که او اراده کرده کناره
جوئی نموده و در قتال حاضر نباشد و ناخوش میداشت که او را ببینم وقتیکه این کار را میکند پس با و گفتم من اسب خود را آب ندادم
من میروم اسب خود را سیراب نمایم پس کناره جوئی نمود از آن مکان که در آن بود و قسم بخدا اگر مرا مطلع و خبردار میکرد از آنچه اراده
کرده بود هر آینه با او بخدمت حسین میرفتم ابومخنف میگوید پس حر آمد بر پسر عم خود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت ای پسر عم آیا نمی بینی حسین را
که طلب یاری و معین نماید کسی او را اعانت و یاری نمیکنند ابا صلاح است که بخدمت او رفته در پیش روی او قتال نمایم و ارواح

خود را با تو شناسیم شاید فیض شهادت را دریابیم و در زمره او باشیم در روز قیامت گفت مرا این حاجتی نیست پس حر نزد پسر خود آمد و گفت
ای فرزند مرا صبر نیست بر آتش و غضب خداوند جبار و خصومت محمد مختار در فردای قیامت بیا برویم خدمت حسین و پیش روی او مقاتله نمائیم
شاید که خدا ما را با شهدا بنویسد و رستگار باشیم پس پسر گفت من با تو مخالفت نمیکنم در آنچه امر میکنی و در ارشاد نقل شده که کم کم بحسین
نزدیک میشد پس مهاجر بن اوس گفت چه اراده داری ای پسر یزید جوابش نداد و لرزه بر اعضایش افتاد مهاجر گفت امر تو مرا بشک میاندازد
بخدا قسم ترا هرگز در موقعی ندیده ام مثل این هرگاه از من سؤال میکردند که اشجع اهل کوفه کیست از تو تجاوز نمیکردم و ترا نشان میدادم این چه حالت
که در تو مشاهده میکنم حر گفت من بخدا قسم نفس خود را مخیر میکنم در میان بهشت و جهنم بخدا قسم اختیار نمیکنم بر بهشت چیزی را اگرچه مرا پاره پاره کنند
و در آتش بسوزانند و در ملهوف آورده که بعد از آن بسوی حضرت حسین علیه السلام عازم شده و دست خود را بر سر گذاشته میگفت خدایا بسوی تو توبه
کردم بنظر مرحمت بسوی من التفات کن زیرا که قلوب دوستان و اولاد دختر پیغمبر ترا ترسانیدم ابو مخنف میگوید که حر نزدیک امام رسید و حضرت فرمود
ای شیخ سر خود را از زمین بردار و حر سر خود را برداشت و در ارشاد نقل شده که با آنحضرت عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله من صاحب
تو بودم که ترا از مراجعت منع کردم و با تو در راه آمدم و امر را بر تو تنگ گرفتم و گمان من این نبود که قوم رد نمایند آنچه را بایشان اظهار نمودی و کار
ترا باینمقام برسانند بخدا قسم اگر میدانستم که ایشان باینمقام میرسانند هرگز مرتکب این عمل نمیشدم و من توبه کردم از آنچه اقدام نمودم آیا
توبه من قبول است حضرت فرمود نعم خدا برحمت بسوی تو رجوع میکند و توبه ترا قبول میکند فرمود از اسب خود پائین آی عرض کرد
سواری من برای تو بهتر از پیاده بودن است و مقاتله میکنم با ایشان در بالای اسب و از ابن نما روایت شده که حر بحضرت گفت وقتیکه ابن زیاد
مرا بسوی تو فرستاد از قصر بیرون شدم از پشت سر ندا کردند که بشارت باد ترا ای حر بهشت ملتفت شده احدی را ندیدم گفتم بخدا
قسم این بشارت نیست و حال آنکه من بسوی حسین میروم و نفس خود خبر نمیدادم تابع شدن ترا حضرت فرمود بتحقیق رسیدی اجر و خیر را
و در ملهوف آورده که حر گفت اول کسیکه بر تو خروج کرد من بودم مرا اذن ده تا اول مقتول باشم در پیش روی تو شاید از آن کسان
باشم که با جدت مصافحه نمایند در روز قیامت جمعی از اصحاب مقاتل گفته که معنی قول حر که ان اکون اول قتیل بین یدیک یعنی اول قتیل
من المبارزین والا جماعتی در حمله اولی مقتول شده بودند پس حر اول کسی بود که بمبارزت تقدم نمود ابو مخنف میگوید بعد از آن حر نزد پسرش آمد
و گفت ای فرزند حمله کن بر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا پس آنجوان حمله کرد و مقاتله نمود تا بیست و چهار نفر بقتل رسانید تا او را کشتند و چون کشته شد
پدرش بسوی او نظر کرد بسیار شاد شد و گفت الحمد لله الذی استشهد ولدی بین یدی الحسین و گفت یا مولای قسم میدهم ترا بحق جدت رسول خدا
مرا اذن ده بمبارزت این قوم بتحقیق من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم دوست میدارم که در پیش روی تو شهید باشم حضرت فرمود برو و بگو
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس بیرون آمد بسوی قوم و جولان نمود و خود را در میان گروه مشهور نمود و در ارشاد نقل شده که در پیش روی
آنحضرت ایستاد و گفت ای اهل کوفه مادر بان بعزای شما بنشیند امیر صالح را دعوت نمودید و آمد بسوی شما و اعتقاد شما این بود که
با نفسهای خود در خدمت او مقاتله نمائید بعد از آن حیله کرده و از هر جانب احاطه اش نمودید که بر بلاد دیگر نرود و پس برگردیده مثل اسیر در
دست شما و منع نمودید او را و اهل و عیالش را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس از آن سیراب میشوند و ایشان از عطش نزدیک است
هلاک شوند چه بد مخالفت کردید محمد را در باره ذریه اش خدا شما را سیراب نکند در روز عطش و در بعض کتب قائمیت که زمانیکه او را
نصرت نکردید و آنچه گفتید وفا ننمودید دست بردارید و بروید هر جا که میخواهید آیا بخدا ایمان آورنده و به پیغمبر خدا تصدیق کننده و بمعاد
یقین کننده نیستید و در ارشاد نقل شده که حمله کرد با مردان تیر انداختند آمد تا ایستاد در پیش امام علیه السلام و عمر ابن سعد
ندا کرد یا درید علم خود را نزدیک بیاور پس علم را نزدیک آورد بعد از آن تیر خود را در کمان گذاشت و انداخت و گفت شاهد باشید که من اول
کسی هستم که تیر انداختم بعد از آن مبارزت کردند و در امالی صدوق آورده که حر گفت یا ابن رسول الله مرا اذن ده تا مقاتله نمایم
و حضرت اذنش داد پس بیرون آمد و میگفت اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف یعنی میزنم در گردنهای شما
شمشیر از جهة دفع بلا از بهترین کسانیکه بلاد خیف قدم گذاشته و از ایشان هیجده نفر بقتل رسانید ابو مخنف میگوید که گفت یا
اعداء الله و اعداء رسوله بر حسین نوشتید و اعتقاد داشتید که او را یاری کنید و وقتیکه آمد نزد شما بضرر او برخواستید که او را بکشید
و فریب دادید با خدا شفاعت جدش را نشمارید بعد از آن حمله کرد بر قوم و انشاد کرده که میگفت امیری امام غادر وابن غادره
اذا کنت قاتلت الحسین ابن فاطمه ونفسی علی خذلانه واعتزاله وبیعة هذا الناکث العهد لازمه فیا حسرتا الا اکون نصرته الا کل نفس لا تسدد نادمه
لعمری لقد کان اهم مرادا اذ امیر جحفل الی فئة زاغت عن الحق ظالمه فکفوا والا زرتکم بکتائب اشد علیکم من زحوف الدیالمه سقی الله

ارواح الذین توارزوا علی نصرة یسقیها من الغیث دائمه ووقفت علی احبادهم وطلولهم وکان الحشا ینقد والعین تسمع ووقفت علی
لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغا سراعا الی الهیجا اسود ضراغمه بعد از آن حمله کرده و شجاعان را بزمین انداخت و بمقام خود برگشت
و انشاد کرده میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع وانت بکاس الموت لاشک جارع وحام عن ابن المصطفی وحریمه لعلک
تلقی حصد ما انت زارع لقد خاب قوم خالفوا ربهم یریدون هدم الدین والدین شارع یریدون عمدا قتل آل محمد وجدهم یوم القیامة شافع
یعنی این مرگست بکن آنچه خواهی کرد و تو شک نیست که شربت مرگ را خواهی چشید و حمایت کن از فرزند پیغمبر و حریم او را از بلا امید هست که
ملاقات نمائی حاصل آنچه زراعت کرده بتحقیق نا امید شد و میسکه مخالفت کردند خدای خود را اراده میکنند خرابی دین را و حال آنکه دین
شارع و آشکار است اراده میکنند کشتن اولاد پیغمبر را با اینکه جد ایشان در روز قیامت شفاعت کننده است بعد از آن حمله کرد و بقوم
و گفت ای اهل کوفه آمد در اداعوت نمودید که او را یاری خواهید کرد پس او را از هر جانب و مکان احاطه کرده و منع نمودید از توجه ببلاد
وسیع خدا و در دست شما اسیر شده که مالک نیست بر نفس خود نفع و ضرر را تو بکشید و برگردید از آنچه در سر آن هستید و انشاد کرده
میگفت اغشاکم ضربا بحد السیف ضرب غلام لم یخف من حیف انصر من حل بارض الخیف نسل علی الطهر فتی الضیف یعنی بضرب
شمشیر تیز شما را هلاک میکنم ضرب جوانی که نترسد از اهل حیف یاری میکنم کسی که در زمین خیف ساکن گشته فرزند علی طاهر که اطعام و انعام کننده
مهمانست بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر بقتل رسانید عمر ابن سعد گفت وای بر شما بزنید او را به تیرها پس تیر باران کردند و آنقدر تیر
باو زدند تا او را مثل خارپشت کردند و روایت شده وقتیکه حر بامام علیه السلام لاحق شد مردی از بنی تمیم که او را یزید ابن سفیان میگفتند گفت
آگاه باشید بخدا قسم کاش باو لاحق میشدم و نیزه میزدم در آن اثنا که او مقاتله میکرد گوشها و ابروهای اسب او را مجروح کرده بودند و خون
جاری میشد در آن زمان حصین گفت ای یزید این حر است که او را آرزو میکردی گفت نعم پس بسوی او آمد و حر درنگ نکرده او را
واصل کرد و چهل نفر سواره و پیاده بقتل رسانید تا اسب او را پی کردند و میگفت انی انا الحر ونجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر
ولست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر یعنی بدرستی منم آزاده پسر شخص آزاده شجاعتر از شیر ژیان و نیستم ترسان وقت هجوم
لشکر و در وقت فرار ایشان توقف کننده و روایت شده که میگفت آلیت لا اقتل حتی اقتلا اضربهم بالسیف ضربا معضلا لا ناکلا عنهم
ولا معللا لا عاجزا عنهم ولا مبدلا احمی الحسین الماجد المؤملا یعنی عهد کرده ام کشته نشوم تا بکشم بزنم آنها را بشمشیر ضرب سخت که خطا
نرود و عاجز نباشد حمایت میکنم حسین ماجد و مؤمل را و از ارشاد نقل شده که حر ابن یزید ریاحی حمله کرد بر اصحاب ابن سعد در حالتیکه
متمثل بود بقول عنتره ما زلت ارمیهم بغرة وجهه ولبانه حتی تسربل بالدم پس بیرون آمد بسوی او مردی از بنی عبینه که او را یزید ابن
سفیان میگفتند پس حر درنگ نکرده او را بقتل رسانید بعد از آن همه مراجعت کردند بسوی حسین و شمر حمله کرد در میسره بر اهل میسره
و آنها اقامت کردند و نیزه زدند بر او پس حمله کردند بر حسین و اصحاب او از هر جا و اصحاب حضرت مقاتله کردند پس سواران
ایشان حمله کردند و آنها سی و دو نفر بودند از هر طرف که حمله میکردند بر گروه کوفه آنها را شکافته و دور میکردند و قتیکه عزرة ابن
قیس این را دید بعمر ابن سعد پیغام داد آیا نمی بینی آنچه رسیده بر سواران من از این عدد قلیل بفرست بسوی ایشان مردان و تیر
انداز را پس فرستاد بسوی ایشان تیراندازان و اسب حر را پی کردند و از اسب پیاده شد و میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحر
اشجع من ذی لبد هزبر یعنی اگر اسب مرا پی کردید پس منم فرزند آزاده که شجاعتر از شیر ژیان و بشمشیر خود ایشان را میزد پس بسر او ریختند
و شریک شد در قتل او ایوب ابن مسرح و مردی دیگر از سواران اهل کوفه و در امالی صدوق آورده که حضرت حسین بالای سرش
آمده در حالتیکه خون او میریخت حضرت میفرمود بخ بخ ای حر تو حری چنانکه ترا نام گذاشته اند در دنیا و آخرت بعد از آن حضرت
انشاد کرد لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح ونعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح ونعم الحر فی رهج المنایا
اذ الابطال تخفق بالصفاح فیا رب اضفه فی جنان وزوجه مع الحور الملاح لقد فاز الذی نصروا حسینا وفازوا بالهدایة والفلاح
یعنی چه قدر خوبست حر آزاد اولاد ریاح که صبور است در حین رد و بدل نیزه ها و چه قدر خوبست حر که حسین را خبر یاد خود خواند و در آنحال
روحش از بدن مفارقت نمود و چه خوبست حر که غبار مرگ بر روی نشسته در حالتیکه شجاعان بزمین افتاده اند پروردگارا در جنت خود او را
مهمان نما و از حور العین تزویجش فرما هر آینه فایز گشتند آنانکه یاری کردند حسین را و بهدایت و فلاح بسر بردند و در ملهوف آورده که حر را
بسوی حسین حمل کردند و حضرت خاک را از رویش پاک میکرد و میگفت تو حری چنانکه مادرت ترا حر نام کرده و در ارشاد نقل شده
که بعد از تیراندازی عمر ابن سعد و شاهد گرفتن او که اول تیرانداز من شدم بعد از آن مردم تیراندازی کردند و مبارزت نمودند پس

بیار غلام زیاد و ابن ابی سفیان بیرون آمد و عبد الله ابن عمیر بسوی وی بیرون آمد یسار گفت کیستی نسب خود را بیان کرد گفت من ترا
نمیشناسم زهیر ابن قین یا حبیب ابن مظاهر بسوی من باید عبد الله ابن عمیر گفت ای فرزند زانیه آیا اعراض میکنی از مبارزت مردم بعد از آن
حمله کرده وضربتی باو زد تا کار تمام کرد و با و غلام عبید الله ابن زیاد پس باو صیحه زدند که غلام بسوی تو آمد ملتفت نشد تا باو
رسیده و بضربتی مبادرت کرد آنحضرت را سپر عمیر بدست چپ خود حفظ نمود و انگشتانش را قطع کرد بعد از آن حمله کرد و بضربتی
بقتلش رسانید آمد در حالتیکه هر دو آنها را کشته و رجز میخواند و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلب انی امرء ذو مرة و عضب و لست
بالخوار عند النکب یعنی اگر مرا نمیشناسید من عزیز کلیم و مرد صاحب قوة و غضب و ضعیف نیستم در وقت جنگ و حمله کرد عمرو
ابن حجاج بر میمنه اصحاب حسین با کسانیکه با او بودند از اهل کوفه وقتیکه باصحاب آنحضرت نزدیک شد اصحاب بزانو نشستند
و نیزه‌ها بسوی ایشان راست کردند و مرکبهای ایشان مقدم نشد بر نیزه‌ها خواستند که برگردند اصحاب حضرت ایشانرا تیرباران نمودند
و چند نفر را بزمین انداختند و بعضی را مجروح کردند مردی از بنی تمیم پیش آمد که او را عبد الله ابن حوزه میگفتند و بر صف لشکر حسین
پس قوم بدو اشاره کردند کجا میآئی مادرت بعزایت نشیند گفت میآیم بسوی رب رحیم و شفیع حضرت بسوی ... خود فرمود
اینمرد کیست گفتند پسر حوزه است حضرت گفت خدایا او را بطرف آتش بکش پس اسب او اضطراب کرده او را انداخت و پای چپ او در رکاب
ماند پای راستش از رکاب خارج شد مسلم ابن عوسجه بضربتی پایش را قطع کرد و اسب او را برد و سرش را بهر سنگ و کلوخ میزد تا بجهنم
واصل شد و جماعتی از اصحاب مقتول گشت و در کتاب بحار آورده که هر که اراده خروج میکرد حضرت را وداع مینمود و میگفت السلام علیک
یابن رسول الله و حضرت جواب میداد و علیک السلام ما هم در عقب تو خواهیم آمد و میخواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا
تبدیلا بعد از آن بریر ابن خضیر همدانی بیرون آمد و او از بندگان صالح بود مبارزت کرد و میگفت انا بریر و ابی خضیر لیث یروع الاسد عند
الزئیر یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر یعنی من بریرم و پدرم خضیر است و شیرم که میترسد شیر از وقت صدا
زدن من میشناسد در ما خیر را اهل خیر میزنم شما را و نمی‌بینم در این عیبی همچنین است فعل خیر از بریر حمله کرد بر قوم و میگفت اقتربوا منی یا قتلة
المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریته الباقین یعنی نزدیک من آئید ای قاتلان
مؤمنین و نزدیک شوید بمن ای قاتلان اولاد بدریین و کشندگان اولاد رسول رب العالمین و ذریه باقین و بریر از اهل زمان خود قاری
تر بود و مقاتله میکرد تا سی نفر بقتل رسانید پس مردی بسوی وی بیرون آمد که او را یزید ابن معقل میگفتند بریر گفت شهادت میدهم
که تو از گمراهانی بریر گفت بیا خدا را بخوانیم که لعنت کند کاذب را پس حمله کردند و ضربت خفیفی بر بریر رسیده کارگر نشد و بریر ضربتی
باو زد که مغفرش را شکافته و بمغزش رسید تا هلاک گردید و در ملهوف آورده که بریر ابن خضیر بیرون آمد و یزید ابن معقل نیز بیرون آمد و اتفاق
کردند بمباهله بسوی خدا که محق مبطل را بکشد تا بریر او را بقتل رسانید و بالاخره خود نیز بدرجه شهادت رسید و در بحار گفته که مردی از قوم
ابن زیاد بر بریر بقتل رسانید و قاتلش را بحیر ابن اوس ضبی میگفتند و دیده ام جرب جولان کرد و میگفت سلی تخبری عنی و انت ذمیمة
غداة حسین و الرماح شوارع الم ات اقصی ما کرهت و لم یحل غداة الوغی و الروع ما انا صانع معی مزنی لم تخنه کعوبه و ابیض مشحوذ الغرارین قاطع
فجردته فی عصبة لیس دینهم کدینی و انی بعد ذاک لقانع و قد صبرت للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو ان ذلک نافع فابلغ عبید الله
اذا ما لقیته بانی مطیع للخلیفة سامع قتلت بریرا ثم حملت نعمة غداة الوغی لما دعا من یقارع بعد از آن ذکر کرده که بریر از بندگان صالح بود
و بحیر را بر مبارزت او آمد گفت وای بر تو ای بحیر بریر ابن خضیر را کشتی بچه رو فردا خدای خود را ملاقات میکنی و آن شقی پشیمان شده و میگفت
فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جابر لقد کان ذا الیوم عارا و سبة یعیرها الابناء عند المعاشر فیا لیت انی کنت
فی الرحم حیضة و یوم حسین کنت ضمن المقابر فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی و ما حجتی یوم الحساب القماطر یعنی اگر خدا میخواست من بر قتال ایشان
حاضر نمیشدم و منکر نمیشد نعمت را از نزد ظالم کشنده بتحقیق امروز روز عار است که سرزنش مینمایند بآن پسران در نزد معاشر کاش من
در رحم مادر حیض می‌بودم و در روز قتال حسین در قبر میشدم ما یسوأتاه چه خواهم گفت بر خالق خود و حجت من چه خواهد شد در روز شدید
حساب و در کتاب بحار آورده که بعد از آن بیرون آمد وهب بن عبد الله ابن حباب کلبی که مادرش با او بود در آنروز مادرش گفت برخیز
ای پسر یاری کن فرزند دختر رسول خدا را گفت یاری میکنم ای مادر و تقصیر نمینمایم پس بیرون آمده و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف
ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغی
باللعب یعنی من پسر کلیم اگر مرا نمیشناسید زود ضرب مرا می‌بینید حمله و صولت مرا در جنگ می‌ستانم خون خود را بعد از

کرفتن خون صاحبان خود و دفع میکنم اینها از پس از غم و جهاد من بازی نیست در جنگ بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا جماعتی از ۲۷۳
ایشان را هلاک کردند پس نزد مادر و زن خود رجوع کرده گفت ای مادر آیا از من راضی شدی گفت راضی نمیشوم تا آنکه در پیش روی
حسین کشته شوی زنش گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا بدرد میاور مادرش گفت ای فرزند حرف زن را قبول مکن و برگرد و مقاتله
کن در پیش روی فرزند رسول خدا تا فردا در روز قیامت ترا شفاعت کند پس مراجعت کرد در حالتیکه میگفت انی زعیم لک ام وهب
بالطعن فیهم تارة والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب انی امرء ذو مرة و عصب ولست بالخوار عند النکب
حسبی الهی من علیم حسبی یعنی من ضامن هستم برای تو ای مادر وهب بنیزه و شمشیر زدن در ایشان مثل شمشیر زدن جوان که بخدای خود یقین دارد
تا بچشاند بقوم تلخی جنگ را بدرستیکه من مرد صاحب قوة و غضب هستم و ضعیف نیستم در وقت جنگ خدای دانا من کفایت میکند و مقاتله
میکرد تا نوزده سوار و دوازده نفر پیاده بقتل رسانید تا دستهای او را جدا کردند زنش عمودی برداشت و بسوی وی آمده میگفت پدر و مادرم فدای
تو باد مقاتله کن نزد طاهرین حرم رسول خدا پس برگشت که او را بطرف زنان رد کند دامن او را گرفت و گفت رجوع نمیکنم تا با تو بمیرم
حضرت فرمود جزای خیر یابید از اهل بیت من خیر را برگرد بسوی زنان خدا ترا رحمت کند پس برگشت و وهب مقاتله میکرد تا شهید شد و زنش خون را
از صورت او پاک میکرد و نظر شمر باو افتاد غلام خود را امر کرد بعمود بر سرش زد و شهید کرد و او اول زنی بود که در لشکر حسین کشته شد بعد از آن
در بحار گفته حدیثی دیدم که وهب با مادرش نصرانی بود بر دست حسین مسلمان شده بودند در مبارزت بیست و چهار نفر پیاده و دوازده
نفر سوار را کشت بعد از آن اسیرش نموده نزد ابن سعد بردند گفت چه شدید است صولت تو بعد گردن او را زده و سرش را بسوی لشکر
حسین انداختند مادرش سر او را برداشته و بوسید بعد از آن سر را انداخت بر لشکر ابن سعد و بآن یکی را از ایشان کشت و بعد بعمود خیمه حمله کرده دو مرد را کشت
حضرت فرمود رجوع کن ای مادر وهب تو و پسرت با رسول خدا هستید زیرا که جهاد از زنان مرفوع است پس رجوع کرد و در حالتیکه
میگفت الهی امید مرا قطع مکن حضرت فرمود قطع نمیکند خدا امید ترا ای مادر وهب و در امالی صدوق آورده که بیرون آمد وهب ابن جناب
کلب و او نصرانی بود با مادرش در دست حسین مسلمان شده و تابع شدند بآنحضرت تا کربلا پس سوار شده و عمود خیمه را بدست گرفت
و از قوم هفت یا هشت نفر را کشت بعد اسیرش کرده نزد ابن سعد آوردند امر کرد گردن او را زده و سرش را بلشکر حسین انداختند مادرش شمشیر
او را برداشته بیرون آمد حضرت فرمود ای مادر وهب بنشین زیرا که خدا جهاد را از زنان برداشته بدرستیکه تو و پسرت با جدم رسول خدا هستید
و ابو مخنف کیفیت شهادت وهب را بدینحو ذکر کرده چون اینکه با مادرش در دست حسین مسلمان شده بود بیرون آمد و میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الکلب عبل الذراعین شدید الضرب انا غلام واثق بربی حسبی به مولای فهو حسبی لا ارهب الموت بذات
الحرب افوز بالجنة یوم الکرب بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر را هلاک کرد و هفتاد زخم شمشیر و نیزه و تیر باو رسید و از کثرت تیر
چون خارپشت گشته پس از اسب افتاد در حالتیکه بخون خود غلطان بود بعد از آن سر او را بریده بلشکر حسین انداختند و در پیش روی
مادرش افتاد او را برداشته در کنار خود گذاشت و خون را از روی او پاک میکرد و میگفت حمد خدائی را که روی مرا سفید و چشمم را روشن
کردانید بشهادت تو نزد فرزند دختر پیغمبر بعد از آن بشدت گریست و گفت حکم خدا را است ای امت بد شهادت میدهم برآنکه یهود و نصاری و
مجوس در اقاویل خود از شما بهترند و سر او را برداشته بسوی قوم انداخت و با آن یکنفر را کشت و در بحار آورده که عمر ابن خالد ازدی بیرون آمد
و میگفت الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح والریحان الیوم تجزین علی الاحسان قد کان منک غابر الزمان ما خط فی اللوح لدی الدیان
لا تجزعی فکل حی فان والصبر احظی لک بالامان یا معشر الازد بنی قحطان بعد از آن مقاتله کرد تا مقتول گشت و در کتاب مناقب آورده
بعد از آن پسرش خالد ابن عمر بیرون آمده و رجز میخواند صبرا علی الموت بنی قحطان کیما تکونوا فی رضی الرحمن ذی المجد والعزة والبرهان و ذی العلی
والطول والاحسان یا ابتا قد صرت فی الجنان فی قصر رب حسن البنیان یعنی صبر کنید بمردن ای پسران قحطان تا در خشنودی خدا
باشید که صاحب بزرگی و عزت و برهان و بلندی و احسان است ای پدر بتحقیق رفتی در بهشت بقصریکه خوش بنا است محمد ابن ابیطالب
میگوید بعد از آن سعد ابن حنظله تمیمی بیرون آمده و میگفت صبرا علی الاسیاف والاسنة صبرا علیها لدخول الجنة و حور عین ناعمات
هنه لمن یرید الفوز لا بالظنة یا نفس للراحة فاجهدنه و فی طلاب الخیر فارغبنه یعنی صبر کنید بشمشیرها و نیزه ها صبر کنید بآنها برای داخل شدن
بهشت و حور عین که نرم بدن و خوش اندام هستند ایشان برای کسیست که اراده میکنند رستگاری را ای نفس جهد کن از برای راحت و در طلب خیر
راغب و مایل باش بعد از آن قتال شدیدی نموده تا شهید شد بعد از آن عمیر ابن عبدالله مذحجی بیرون آمد و میخواند قد علمت سعد
وحی مذحج انی لدی الهیجاء لیث محرج اعلو بسیفی هامة المدجج واترک القرن لدی التعرج فریسة الضبع الازل الاعرج و مقاتله میکرد

تا مسلم ضبابی با جمعی از قبیله بجیله او را کشت و در ارشاد آورده که نافع ابن هلال بیرون آمده میگفت انا ابن هلال الجملی انا علی دین علی من هلال ابن بجلی
هستم و در دین علی و مزاحم ابن حریث بسوی او بیرون آمده گفت من بر دین عثمان هستم نافع گفت تو در دین شیطانی حمله کرد و او را کشت و عمرو ابن
حجاج صیحه زد ای احمقان آیا میدانید که با که مقاتله مینمائید مقاتله میکنید با سواران اهل مصر مقاتله مینمائید با قومیکه طلب مرگ مینمایند
بیرون نروید بسوی ایشان از شما احدی زیرا که ایشان قلیلند و اندک زمانی باقی میمانند بخدا قسم اگر ایشان را غیر از سنگ نزنید میکشید ایشان را ابن سعد
گفت رأی تو تصدیق و ثوابست پس بلشکر آدم فرستاد که بمبارزت نکنند و علاوه نموده در کتاب بحار در حالتیکه نقل کننده است از
بعض کتب که گفت اگر بیرون روید بسوی ایشان فرد فرد هر آینه بیایند بر شما بطریق مبارزت و نزدیک شد عمرو ابن حجاج با اصحاب حسین و گفت
ای اهل کوفه لازم نمائید بر خود تان اطاعت و جماعت خود تان را و شک ننمائید در قتل کسیکه بیرون شده از دین و بر امام مخالفت کرده
حضرت حسین فرمود ای پسر حجاج آیا بر من تحریص مینمائی مردم را آیا ما از دین بیرون شده ایم و شما در آن ثابت قدم هستید بخدا قسم البته میدانی که
کدام یک از ما از دین بیرون شده و کسیکه اولی و بهتر است بدخول در آتش و در ارشاد است که بعد از آن عمرو ابن حجاج با لشکر خود بر حسین حمله کرد
از جانب فرات و یکساعت مضطراب بودند و در کتاب مناقب آورده که بعد از عمیر ابن عبد الله مسلم ابن عوسجه بیرون آمده و این ابیات را
میخواند ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد وکافر بدین جبار صمد یعنی اگر از من سوال نمائید من جائی
نمیدانستم از فرع قومیکه در اعلا رتبه بنی اسد است پس هر کس با ظلم نماید از راه راست بیرون رفته و بدین خداوند جبار صمد کافر شده و در ملهوف گفته
مسلم ابن عوسجه مبالغه کرد در قتال دشمنان و صبر نمود بر هولهای بلا تا افتاد بزمین و در آن رمقی باقی بود پس حسین بسوی او رفت و با او بود
حبیب ابن مظاهر حضرت فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا و نزدیک شد باو حبیب و گفت گران است
بر من افتادن تو یا مسلم بشارت باد ترا به بهشت مسلم گفت خدا مژده دهد ترا بخیر بعد از آن حبیب گفت اگر نه میدانستم که من در اثر تو خواهم آمد هر آینه
دوست میداشتم که بمن وصیت نمائی تمام آنچه تو ضرور و لازم است مسلم گفت من بتو سپارم این را و اشاره کرد بر حضرت حسین مقاتله کن در نزد
این امیر حبیب گفت بکنم بجای آرم بعد از آن وفات کرد و از مهران ابن ابیطالب نقلشده که جاریه او صیحه زد که یا سیداه یا ابن عوسجاه پس اصحاب
ابن سعد ندا کردند در حالتیکه طلب مژده مینمودند که مسلم ابن عوسجه را کشتیم شبث ابن ربعی بکسانیکه در اطراف او بودند گفت مادر شما در عزای ایشان
بنشیند آیا خود تانرا با دستهای خود میکشید و عزت خود را ذلیل مینمائید آیا شاد میشوید بکشتن مسلم ابن عوسجه آگاه باشید قسم بآنکه باو اسلام آورده
ام بسا موقفیست برای او در مسلمین کریم است هر آینه دیدم او را در جنگ آذربایجان که شش نفر از مشرکین را کشت قبل از اینکه گروه مسلمین
اجتماع نمایند و از ارشاد نقلشده که بعد از آن قوم برگشتند بسوی حسین پس حمله کرد شمر ابن ذی الجوشن در میسره و او را با نیزه رد نمودند و حمله کرد بر حسین
و اصحابش از هر جانب و مکان و سعت نمیکرد بایشان اصحاب آنحضرت قتال شدیدی پس شروع کردند سواران ایشان بحمله کردن و ایشان سی و دو نفر
سوار بودند و حمله نمیکردند بطرفی از گروه کوفه مگر اینکه ایشان را دور میکردانیدند و قتیکه عروة ابن قیس اینرا دید در حالتیکه او در سواران اهل
کوفه بود بسوی ابن سعد فرستاد آیا نمی بینی آنچه بر سواران من رسیده از اول امروز از این عدت قلیله بفرست بسوی ایشان پیادگان و تیر
اندازانرا و ابن سعد حصین ابن نمیر را
خواست با پانصد نفر تیر انداز و قتال نمودند تا اینکه نزدیک شد بحسین و اصحاب او و ایشانرا با تیرها میزدند درنگ نکردند تا اسبهای
ایشانرا پی کردند و مقاتله کردند تا نصف نهار شد و قادر نشدند که بایشان بیایند مگر از جانب واحد از جهت اجتماع خیمه و خرگاه ایشان
و نزدیک شدن بعض آنها ببعضی پس ابن سعد مردانرا فرستاد که آنها را خراب نمایند از طرف یمین و شمال و آنها را احاطه نمایند
و شروع کردند سه نفر و چهار نفر از اصحاب حسین متخلل و حایل میشدند حمله میکردند بر دیکه بنهب آمده بود پس او را میزدند و میانداختند و میکشتند
ابن سعد گفت آن بناها را آتش بزنید پس آتش افروختند در آنها حسین گفت بگذارید آنها را بسوزانند زیرا که ایشان وقتیکه اینرا کردند بسوی شما
تجاوز نمیکنند پس شد چنانکه حضرت فرموده بود و گفته اند که آمد بر شمر شبث ابن ربعی و گفت زنان را بفزع انداختیم مادرت بعزایت بنشیند
پس حیا کرد و با ایشان مقاتله نکردند مگر از جانب واحد ابو مخنف میگوید که شمر حمله کرد و نیزه زد بر خیمه زنان و گفت بیاورید آتش تا بسوزانم خیمه
ظالمین را بسوزانم پس حمله کردیاد اصحاب حسین و گفتند وای بر تو ای شمر حرم پیغمبر را میسوزانی گفت نعم حضرت چشم خود را بطرف آسمان بلند
کرد و گفت خدایا شمر ترا عاجز نمیکند از اینکه جسد او را با آتش بسوزانی در روز قیامت پس شمر غضبناک شد و گفت وای بر شما حمله کنید
برایشان تا اینکه هلاک نمائید ایشانرا تا آخر ایشان حمله کردند برایشان پس متفرق شدند از یمین و یسار و ایشانرا با نیزه ها زدند تا بر گردیده بعضی
مطروح و جریح و ذبیح شدند و از ارشاد نقلشده که شمر با اصحاب خود بسوی ایشان حمله کرد زهیر ابن قین با ده نفر از اصحاب حسین آنها را

از خود

 از خیمه‌ها دور کردند و رجوع کرد با ایشان بقیه لشکر از قوم خبیث و برگردید بجای خود شان و در کتاب بحار آورده که حمله کرد
زهیر ابن قین و کشتند با عده ده نفر صحابی را از اصحاب شمر و مقتول میگشت از اصحاب حسین یک دو نفر و واضح و آشکار میشد از جهت قلت ایشان
و مقتول میگشت از اصحاب ابن سعد ده نفر و معلوم نمیگشت از جهت کثرت ایشان و از ارشاد نقل شده که قتال شدید شد و قتل
و جراحت بسیار گشت در میان اصحاب حضرت ظاهر شد و در بحار گفته وقتیکه ابو ثمامه صیداوی این را دید بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله
جان من بر تو فدا باد اینها بتو نزدیک شده اند بخدا قسم ترا نمیکشند تا من کشته شوم پیش روی تو و دوست میدارم که ملاقات نمایم
خدا را در حالتیکه این نماز را کرده باشم پس حضرت سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا
اول وقتها یعنی یاد کردی نماز را خدا ترا از نمازگذاران قرار دهد نعم این اول وقت نماز است بعد از آن فرمود از ایشان سؤال
کنید دست بردارند تا نماز را بگذاریم ابو مخنف میگوید حضرت خودش اذان گفت وقتیکه فارغ شد ندا کرد وای بر تو ای عمر ابن سعد
آیا شرایع اسلام را فراموش کردی آیا از حرب دست برنمیداری تا نماز بگذاریم و شما هم نماز بگذارید بعد عود کنیم بجنگ آن ملعون
جواب حضرت را نداد پس حضرت ندا کرد که استحوذ علیهم الشیطان یعنی شیطان بایشان غلبه کرده حصین ابن نمیر ندا کرد که یا حسین هر قدر خواهی
نماز بگذار که خدا نماز ترا قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر گفت در حالتیکه در پیش روی حسین علیه السلام ایستاده بود مادرت بعزایت بنشیند
و قومت بر ماتمت نماید چگونه قبول نمیشود نماز فرزند دختر پیغمبر و قبول میشود نماز تو ای پسر خماره چون حصین نام مادرش را شنید غضبناک شد بیرون آمده و گفت و حبیب
ضرب السیف یا حبیب وافاک لیث بطل مجیب فی کفه مهند قضیب کانه من لمعه حلیب یعنی اخذ کن ضرب شمشیر را ای حبیب که آمد
کرد با تو شیر شجاع و مجیب در حالتیکه در دست او است شمشیر برنده هندی گویا که او از لمعه و روشنی دوشیده شده بعد از آن مرد
ای حبیب بیرون با بمیدان جنگ پس حبیب بحضرت سلام داد و وداع کرده گفت بخدا قسم ای مولای من امید دارم که نماز تو تمام نشود
مگر اینکه من نماز گذارم در بهشت و از تو سلام برسانم بر جد و پدر و مادر و برادر تو بعد از آن بسوی حصین بیرون آمده و گفت انا حبیب
و ابی مظاهر فارس الهیجاء و لیث قسور و فی یمینی صارم مذکر و انتم ذو عدد و اکثر و نحن منکم فی الحروب اصبر ایضا و انا فی الامور
والله اعلی حجة و اظهر منکم و انتم نفر لا تنصروا سبط رسول الله او تنتصروا یا شر قوم بالهدی قد کفروا یعنی من حبیبم و پدرم مظاهر است و سوار
جنگ و شیر خشمناکم و در دست یمین من شمشیر فولاد است و شما صاحب عدد کثیر هستید و ما در جنگها از شما صابر کننده تریم و نیز ما در
امور قادر تریم و بخدا قسم از شما بالاتر و آشکار تریم از جهت حجت شما جماعتی هستید که نواده رسول خدا را یاری نمیکنید و نمیکنید طلب یاری
میکنید ای شریر ترین قوم که براه راست کافر شده اند بعد از آن حمله کرد در عقب و اثر شعر خود بر حصین پس او را ضربتی زد بر روی اسب
و چهره او را قطع کرد و اسب رم کرده او را بر زمین انداخت پس قصد کرد که شمشیر خود را بالا کرده ضربت دیگر باو بزند قوم حمایت کرده
و او را خلاص کردند و در کتاب بحار گفته در حالتیکه از کتاب مناقب نقل کرده که قتال شدیدی کرد و نیز گفت اقسم لو کنا لکم
اعدادا او شطرکم ولیتم الاکتادا یا شر قوم حسبا و آدا و شرهم قد علموا اندادا و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که شصت و دو نفر
مرد را کشت و از کتاب مناقب نقل شده که بعد از آن حمله کرد با او مردی از بنی تمیم نیزه باو زد و رفت حصین ابن نمیر شمشیری بر سر او زد و افتاد
و نازل شد تمیمی سر او را جدا کرد و قتل او حضرت حسین را پریشان نمود و گفت در نزد خدا حساب خود و حمایت کنندگان اصحاب
خود را میخواهم و بعضی گفته که او را بدیل ابن صریم کشت و سر او را برداشته بر گردن اسب خود آویخت وقتیکه بمکه داخل شد
پسر حبیب او را دید و آن جوانی بود هنوز بحد بلوغ نرسیده برخواست بسوی او و او را کشت و سر پدر را اخذ کرد و از محمد ابن ابیطالب
نقل شده که حبیب را حصین ابن نمیر شهید کرد و سر او را در گردن اسب خود آویخت ابو مخنف میگوید در قتل حبیب ابن مظاهر
انکسار در روی حسین ظاهر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون زهیر ابن قین عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله
سبب این انکسار چه چیز است آیا ما در حق نیستیم فرمود بخدا قسم یقین میدانم که من و شما بر حق و هدایت هستیم عرض کرد ای مولا
چرا اراده نمیکنی کشته شدن ما را تا اینکه برویم بهشت و نعیم آن ای مولای من آیا اذن میدهی مرا بجنگ ایشان فرمود برو
و مبارزت کن قبول کند خدا برای تو فعل ترا و مقام ترا در بهشت بلند کند پس زهیر ابن قین بیرون آمده و گفت
انا زهیر و انا ابن القین و فی یمینی مرهف الحدین اذب بالسیف عن الحسین ابن علی الطاهر الجدین اضربکم ضرب غلام زین الیوم
یبغض الدین اهل الدین اشفی من قتل اهل الشین باهض و اسمر ردینی یعنی من زهیر پسر قینم و در دست راست من
شمشیریست که هر دو طرفش برنده است دفع میکنم بلا را بشمشیر از حسین ابن علی که جد و پدرش پاک هستند میزنم شما را بشمشیر مثل زدن جوان

خوب که امروز او امیکند قرض و دین را اهل دین و شفاعت باهم از کشتن اهل عیب بشمشیر و نیزه و دین خود بعد از آن حمله کرد بر قوم و
نفر را کشت و رسید که نماز از او فوت شود رجوع نموده عرض کرد یا مولا میترسم که نماز با تو از من فوت شود پس با ما نماز بگذار و در بحار
آورده که حسین ع زهیر ابن قین و سعید ابن عبد الله فرمود در پیش من بایستید تا نماز بگذارم پس ایشان تقدم نموده در پیش آنحضرت ایستادند در مثل
نصف اصحاب آنحضرت با ایشان نماز را بطریق نماز خوف بجا آورد و روایت شده که سعید ابن عبد الله حنفی در پیش امام حسین ایستاد
و خود را برای ایشان نشانه نمود و او را به تیر میزدند هر وقتیکه حضرت بیمین و شمال میل میکرد در پیش روی او می ایستاد و او را تیر میزدند تا آنکه
بر زمین افتاد و میگفت اللهم العنهم لعن عاد و ثمود خداوندا ایشان را لعن کن مثل لعن قوم عاد و ثمود خداوندا برسان به پیغمبر خود سلام و برسان
باو آنچه بمن رسیده از الم و تعب جراحتها زیرا که من اراده کردم نصرت و یاری ذریه پیغمبر ترا بعد از آن رحلت نمود و در او سیزده زخم
یافتند غیر از ضرب شمشیر و طعن نیزه ها و در ملهوف آورده که حضرت زهیر ابن قین و سعد ابن عبد الله حنفی را امر کرد که در پیش او
بایستند و بعد نماز خوف را با ایشان ادا کرد پس رسید بمولای تیری و سعد ابن عبد الله حنفی ایستاد و او را بنفس خود حفظ میکرد تا قدم از قدم
بر نمیداشت تا بر زمین افتاد و میگفت اللهم العنهم الی آخر این را میگوید که کشته اند حسین ابن علی ع و اصحابش نماز را منفردا باشاره کردند و بعضی
میگویند که حضرت با اصحاب خود نماز ظهر را گذارد و چون از نماز فارغ شد ایشان را بقتال تحریض نمود و فرمود یا کرام هذه
الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و الشهداء الذین
قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم رسول
الله صلی الله علیه و آله و حرم ذریته ثم صاح بنساء الحسین فخرجن منشرات الشعور مهتکات الوجوه
یبکین و یقلن یا معاشر المسلمین و یا عصبة الموحدین الله الله فی ذریة نبیکم غاروا علیهم و حاموا عنهم
یعنی ای کریمان این بهشت است که درهای او گشاده شده و نهرهای آن متصل و میوه های آن رسیده است و این رسولخدا و شهدا اند که در
راه خدا شهید شده اند منتظر قدوم شمایند و بسبب شما همدیگر را مژده میدهند پس حمایت کنید از دین خدا و دین پیغمبر او و دفع
نمائید بلا را از حرم رسولخدا و حرم اولاد او بعد از آن صدا کرد زنان خود را که خارج شوید پس خارج شدند در حالتیکه موهای خود را
پراکنده و جامه های خود را پاره کرده میگریستند و میگفتند ای گروه مسلمین و ای طایفه موحدین الله الله در ذریه نبیکم غاروا علیهم و حاموا
عنهم بعد از آن حضرت صیحه زد ای امت قرآن و ای حامی قرآن حمایت کنید از این حریم و دور کنید از ایشان و بعضی
که کلام حضرت را شنیدند بشارت گریستند و گفتند یا ابن رسول الله نفسهای ما بنفس تو فدا و خونهای ما بخون تو و قاعده ما بجد اسم مبیر سندی
تو و زبان در حالتیکه رگی در ما حرکت میکند آنحضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد و مژده باد شما را به بهشت و رسیدن
بجدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن علیهم السلام و جعفر طیار و شهدائیکه با جدم رسولخدا شهید شدند
و با پدرم علی مرتضی و تمام ایشان بسوی شما مشتاقند و وقتیکه زهیر ابن قین این کلام را از امام شنید بسوی قوم بیرون آمده این ابیات را میخواند
اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبیا ثم الحسن و المرتضی علیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا و اسد الله الشهید الحیا سبحانه لا زال وحدانیا
فحکم اعانا الدعیا یعنی بیائیم بسوی حسین که هادی و مهدیست امروز ملاقات میکنیم جد او را که پیغمبر است با حسن و علی مرتضی و صاحب دو شهپر که
جوان دلاور است و خدا مرا دوست کرداینده در دوستی شما قتال میکنیم با حرامزاده و در امالی صدوق آورده که زهیر ابن قین بکلام پیرامن
حسین ع را مخاطب کرده میگفت الیوم تلقی جدک النبیا و حسنا و المرتضی علیا یعنی امروز ملاقات کنی جد خود که پیغمبر است و حسن
و علی مرتضی را و نقل از ایشان بقتل رسید و میگفت انا زهیر و انا ابن القین اذبکم بالسیف عن الحسین و در بحار این را علاوه کرده ان
حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم و لا اری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین یعنی منم
زهیر پسر قین دفع میکنم شما را با شمشیر از حسین ع بتحقیق حضرت حسین یکی از آن دو سبط است از عترت شخص نیکوکار صاحب زینت و تقوی
که رسولخدا باشد بدون کذب میزنم شما را با شمشیر و عیبی نمیدانم کاش جان من دو قسمت شده بود و محمد ابن طالب میگوید متعاقب
کرد تا صد و بیست نفر را بقتل رسانید پس حمله کرد با و کثیر ابن عبد الله شعبی و مهاجر ابن اوس تمیمی و او را شهید کردند و وقتیکه افتاد در بر
حضرت فرمود رحمت خدا از تو دور نباشد و لعنت کند قاتل ترا مثل لعن کسانیکه میمون و خوک شده اند و در بحار آورده
که بعد از شهادت سعید ابن عبد الله حنفی عبد الرحیم ابن عبد الله یزنی بیرون آمده و میگفت انا ابن عبد الله من آل یزن دینی
علی دین حسین و حسن اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن یعنی من پسر عبد الله هستم از آل یزن دین من بر دین

حسین

حسین و حسن است بیزنم شمارا مثل زدن جوانی از من امید دارم باین که رستگار شوم در نزد خدای مؤمن بعد از آن حمله کرد و متعدی
بود تا شهیدش کردند و در ملهوف آورده که عمرو ابن قرظه انصاری خارج شده از حضرت اذن جهاد خواست و حضرت اذنش داد
پس قتال کرد مثل قتال مشتاقان رجز او مبالغه کرد در خدمت پادشاه آسمان با جمع کثیری از قوم ابن زیاد و بقتل رسانید
و هر تیری که بر حسین علیه السلام میآمد بدست خود او حفظ میکرد و هیچ شمشیری بآنحضرت نمیآمد مگر اینکه او را بجان خود استقبال میکرد و نمیرسید بر حسین علیه السلام
بدی تا اینکه بقتل رسید و بعد عرض کرد یابن رسول الله و فا کردم فرمود بلی تو در پیش روی منی در بهشت از من برسول خدا سلام
برسان و اعلام ده که من هم در عقب میآیم و مقاتله کرد تا او را کشتند و در مناقب آورده که عمرو ابن قرظه بیرون آمده میگفت قد علمت کتیبة
الانصار انی سأحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری یعنی بتحقیق دانسته طایفهٔ انصار که من حمایت میکنم شمشیر زدن
جوانیکه عهد شکن نیست در راه حسین بذل میکنم خانه و جان خود را و در ملهوف گفته بعد از آن غلام ابی ذر بیرون آمد و او غلام سیاه بود حضرت
فرمود که تو مرخصی از من که تابع شدی بما از جهة طلب سلامتی خود را در راه ما هلاک مکن عرض کرد یابن رسول الله من در رخاء در جیفه
کاسه نعمت شمارا لیسیدم و در شدت شمارا خوار میکنم بخدا قسم بوی من گندیده و حسب من لئیم و رنگ من سیاه است پس نفس من ده
در بهشت که بوی من خوش و حسبم شریف و رویم سفید شود بخدا قسم از شما مفارقت نمیکنم تا ممزوج شود این خون سیاه بخونهای شما و از محمد بن
ابیطالب نقل شده که بعد از آن بیرون آمد برای قتال در حالتیکه انشاد کرده میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد
اذب عنهم باللسان و الید ارجو به الجنة یوم المورد یعنی چگونه می بینند کافران زدن غلام سیاه را بشمشیر که از اولاد محمد دفع میکنم از ایشان بزبان و دست امیدوارم باین بهشت را در روز قیامت و از کتاب مناقب نقل شده که رجز حضرت این بود کیف تری
الفجار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند بالسیف صوتا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید ارجو بذلک الفوز عند المورد عن الاله الاحد
الموحد اذ لا شفیع عنده کاحمد یعنی چگونه می بینند فاجران زدن غلام سیاه را بشمشیر برنده هندی بشمشیر حفظ میکند از اولاد محمد دفع میکنم از ایشان
بزبان و دست امیدوارم باین رستگاری را در نزد مورد از خدای تنها و بی نظیر زیرا که شفاعت کننده نیست در آن وقت مثل احمد بعد از
آن مقاتله کرد تا شهید شد چون حضرت واقف شد بر آن فرمود اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد
یعنی خدایا روی او را سفید و بوی او را پاکیزه گردان و محشور کن او را با نیکان و معرفت انداز میان او و محمد و آل محمد و در روایت شده
از حضرت باقر از علی ابن الحسین علیه السلام بدرستیکه مردم بودند در میدان معرکه که کشتگان را دفن میکردند بعد از ده روز جسد جون را یافتند که از او بوی مشک ساطع بود و در ملهوف آورده که پس از آن عبد الله ابن خالد صیداوی پیش آمده بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله قربانت شوم
قصد کرده ام که باصحاب تو ملحق شوم و ناخوش میدارم که اینکه با تو تنها ازیا و ران کشته ببینم حضرت فرمود برو که ما هم بعد از
ساعتی بتو ملحق میشویم پس پیش آمده مشغول جنگ شد تا شهیدش نمودند راوی گوید بعد از آن حنظله ابن اسعد شامی آمده پیش روی حضرت ایستاد
از هر طرف که تیر و نیزه و شمشیر بسوی حضرت میآمد بروسینه خود دفع میکرد و این آیه را میخواند انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد
یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب و قد خاب من افتری و در مناقب آورده
که حضرت حسین علیه السلام فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند بتحقیق اینها مستحق عذاب گشته اند وقتیکه رد کردند بر تو آنچه دعوت نمودی ایشانرا
بسوی او و حرکت کردند بسوی تو که ترا و یارانت را بکشند الحال چگونه الآن که کشته اند برادران صالح ترا عرض کرد راست فرمودی
فدای تو گردم آیا نرویم بسوی پروردگار خود مان تا لاحق شویم برادران خود حضرت فرمود برو بسوی آنچه بهتر است برای تو از
دنیا و آنچه در او است و بسوی ملکی که تمامی ندارد عرض کرد و سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلوات فرستد خدا بر تو و باهل بیت تو
و جمع کند میانهٔ ما و تو در بهشت حضرت فرمود آمین آمین و در ملهوف گفته که پیش آمده و شجاعانه جنگ نمود و بشدت کارزار نمود تا
بدرجهٔ شهادت رسید و در ملهوف گفته که بعد سوید ابن عمرو ابن ابی المطاع که شخص شریف و کثیر الصلوة بود آمده مثل شیر ژیان مشغول
کارزار گشته و بشدت جنگ نهایت صبر نمود تا در میان کشتها افتاده از برای او حرکتی نماند و در همین حال شنید که میگویند حسین را کشتند از چکمهٔ
خود کاردی در آورد و با ایشان مقاتله میکرد تا کشته شد و در مناقب است که پس از آن یحیی ابن سلیم مازنی آمده و این رجز میخواند

لاضربن القوم ضربا فیصلا　　ضربا شدیدا فی العداة معجلا　　لا عاجزا فیها و لا مولولا　　و لا اخاف الیوم موتا مقبلا　　لکنی کاللیث احمی اشبلا

یعنی میزنم قوم را ضربت شدیدی و در حال جدا

مرگ مسعود خائف نشیم لیکن حمایت میکنم چون شیر که حمایت از بچه خود نماید پس از آن حمله کرد و مشغول قتال گردید تا کشته شد پس از آن
قره فرزند ابی قره غفاری بیرون آمده داد هم داین بحر رجز خواند قد علمت حقا بنو غفار وخندف بعد بنی نزار بانی اللیث
لدی الغبار لاضربن معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار ضربا وجیعا عن بنی الاخیار وهط النبی السادة
الابرار قال ثم حمل فقاتل حتی قتل رحمه الله یعنی بتحقیق قبیله بنی غفار و خندف و بنی نزار یقین میدانند
که من شیر معرکه هستم و معشر فجار را بشمشیر هلاک میکنم و ضرب نیزه میزنم بحمایت اولاد محمد مختار پس از آن حمله کرد بلشکر و قتال نمود تا شهید شد
بعد از آن مالک بن انس مالکی بیرون آمده این رجز میخواند قد علمت مالک والدودان والخندفیون وقیس عیلان
بان قومی آفة الاقران لدی الوغا وسادة الفرسان مباشر والموت بطعان لسنا نری العجز عن الطعان
آل علی شیعة الرحمن آل زیاد شیعة الشیطان یعنی بتحقیق دانسته قبیله مالک و دودان و خندف و قیس عیلان باینکه قوم
من آفت شجاعانند در کارزار و سید فارسانند که فی الطعن نیزه میکشند و عاجز از نیزه نیستیم و آل علیست شیعه رحمن و آل زیاد شیعه شیطان
پس از آن قتال نمود تا شهید شد و از ابن نما نقل شده که اسم او انس بن حارث کاهلی بوده و در مناقب است که بعد از آن عمرو بن مطاع جعفی
بیرون آمده میگفت انا ابن جعف وابی مطاع وفی یمینی مرهف قطاع واسمر فی راسه لماع یری له من ضوئه
شعاع الیوم قد طاب لنا القراع دون حسین الضرب والسطاع یرجی بذاک الفوز والدفاع عن حر نار
حین لا انتفاع یعنی منم از آل جعف و پدرم مطاع است و در دست راست من تیغ برانست و نیزه درخشان امروز بمن گوارا است
که در راه حسین ضرب زده باشم باینکه رستگار شوم از حرارت آتش جهنم پس از آن حمله کرد و قتال نمود تا کشته شد و در بحار آورده
و نقل کرده اند که بعد از آن حجاج ابن مسروق مؤذن حضرت بیرون آمده و این رجز میخواند اقدم حسین هادیا مهدیا
الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک ذا الندا علیا ذاک الذی نعرفه وصیا والحسن الخیر الرضا الولیا
وذا الجناحین الفتی الکمیا واسد الله الشهید الحیا ثم حمل فقاتل یعنی پیش برو در جنگ ای حسین که هادی و مهدی
هستی امروز با جدت پیغمبر ملاقات میکنی و همچنین با پدرت علی صاحب سخاوت که او همان بزرگواریست او را وصی میشناسیم و با امام حسن
پسندیده و نیکو و با صاحب دو شهپر جوان شجاع و شیر خدا شهید زنده پس از آن مشغول قتال گردید تا شهید شد ابو مخنف گوید
پس از آن هلال ابن نافع بجلی بیرون آمد و او را امیر المؤمنین تربیت داده در شجاعت معروف و در سواری موصوف بود
و تیرانداز خوبی بود و پیوست اسم خود و پدر را در تیر و بکمان گذاشته میانداخت و نشانه او خطا نمیکرد تیری بکمان گذاشته این
اشعار را خواند ارمی بها معلمة افواقها مسمومة تجری بها اخفاقها والنفس لا ینفعها اشفاقها لاملأن
الارض من افواقها اذا المنون حسرت عن ساقها ایضا انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین الحسین وعلی
ان اقتل الیوم فهذا املی یعنی تیر زهرآلود میاندازم که مرگ از اطراف او میریزد پس از آن حمله بر قوم نموده و از شجاعان قبیله
و در بحار است آنقدر تیر انداخت تا چوبهای تیر تمام شد پس از آن دست بشمشیر خود نموده این اشعار را میخواند یعنی من غلام یمنیم
از قبیله بجل دین من دین حسین و علیست و هرگاه کشته شوم امروز و این نهایت آرزوی منست و ملاقات خواهم نمود با عمل خود
و سیزده نفر از آنها هلاک نمود پس بازوهای او را شکسته و اسیر کرده شمر ملعون نضربه او را شهید کرد ابو مخنف میگوید بعد از آن ابراهیم
ابن حصین بیرون آمده و این شعر را میخواند اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر المسددا والحسن المسموم
ذاک الاسعدا وذا الجناحین حلیف الشهدا وحمزة اللیث الکمی السیدا یعنی پیش برو ای حسین امروز ملاقات کنیم
با محمد و پدرت که پاک و مسدد است و با حسن که بزهر شهید شده و با جعفر صاحب دو شهپر که هم قسم با شهدا او حمزه شجاع سید که همه در بهشت
فایز و سعید گشته اند پس از آن بر قوم کفار حمله نمود و هشتاد نفر کشت تا شهید شد بعد معلا ابن معلا که با کمال شجاعت معروف
بود بیرون آمده و این شعر را میخواند انا المعلی وانا البجلی دینی علی دین الحسین بن علی اضربکم بصارم لم ینفلل
والله ربی حافظی من زللی وناصری ثم مزکی عملی یوم معادی فیه توکلی یعنی منم معلا فرزند بجلی
که با کمال شجاعت معروف بود بیرون آمده و این شعر را میخواند دین من بر دین حسین ابن علیست بر تیغ بران شما را مقابله میکنم و پروردگار
من حافظ منست از زلل و در روز قیامت مزکی عمل منست و با وست توکل من پس از آن حمله نمود بر قوم و جنگ نمود تا پنجاه
و چهار نفر بهلاکت رسانید تا او را اسیر کرده مقابل ابن سعد نگاه داشتند گفت خدا جزای حیرت دهاد چه قدر باری

نمودی بتصاحب خود پس از آن کردن او را زد بعد طرماح ابن عدی بیرون آمده قتال شدیدی نمود تا شهید شد پس از آن معلی ابن حنظله غفاری
بیرون آمده مشغول قتال گشت تا نیزه اش شکست پس از آن شمشیر خود را کشیده جنگ نمود تا بازوی او خسته شده و اسب او
سکندری خورده او را بزمین انداخت از هر طرف او را احاطه کرده بضرب شمشیر و نیزه شهیدش نمودند پس از آن جابر ابن عروه غفاری
بیرون آمد و او شیخی بزرگ بود و در جنگ بدر و حنین حضور حضرت رسولخدا را درک نموده بود و کمر خود را با عمامه می بست و دستمال
سرخ خواست و ابروهای خود را با او از پیش دیده ها کنار کرد و حضرت بجانب او نظر کرده و میفرمود شکر الله لک فعالک فخدا جزای
خیر دهد ترا ای شیخ پس از آن بقوم حمله نمود و میگفت قد علمت حقا بنو غفار وخندف بعد بنو نزار بنصرنا لاحمد المختار
یا قوم حاموا عن بنی الاطهار الطیبین السادة الابرار صلی علیهم خالق الاشجار ولم یزل یقاتل حتی قتل
من القوم ستة عشر رجلا ثم قتل رحمه الله یعنی قبیله بنو غفار و خندف و بنی نزار یقین دانسته اند یاری ما را با احمد مختار
ای قوم حمایت کنید از اولاد اطهار که پاکیزه و سادات ابرارند صلوات فرستد بر آنها خالق درختان و مشغول قتال بود تا شصت
نفر از آنها هلاک نموده پیروی امام بدرجه شهادت رسید پس از او مالک ابن داود پیش آمد و این شعار را انشاد نمود الیکم من
مالک الضرغام ضرب فتی یحمی عن الامام یرجو ثواب الملک العلام سبحانه مقدر الایام ثم حمل علی القوم ولم یزل
یعنی بپرهیزید از شجاع دلیر و از ضربت جوانی که از امام خود حمایت میکند و امیدوار ثواب ملک علام است که منزه و مقدر ساعات
پس حمله کرده پانزده نفر بجهنم فرستاد تا شهید گردید و در بحار است که جوانی پیش آمد که پدر او را شهید کرده بودند و مادرش همراه
بود با او گفت اخرج یا بنی فقاتل بین یدی ابن رسول الله فرزند برو پیش فرزند رسولخدا جنگ کن پس بیرون آمد حضرت فرمود هذا شاب
قتل ابوه ولعل امه تکره خروجه این جوانی است که پدرش کشته شده شاید مادرش جنگ او را خوش ندارد آن جوان عرض کرد امی
امرتنی بذلک مادرم بجنگ مامورم نموده بمبارزت قدم نهاده و این شعار را انشاد نمود امیری حسین ونعم الامیر سرور فؤاد
البشیر النذیر علی وفاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر منیر وقاتل حتی قتل وحز
راسه ورمی به الی عسکر الحسین علیه السلام امیرم حسین است و چه خوب امیریست بشیر و نذیر است علی و فاطمه پدر و مادر او و آیا
نظیری باو میشناسید طلعت مراو را مثل آفتاب ظهر و جبهه ایست مراو را مثل ماه درخشان پس قتال نمود تا شهید شد سرش را
بریده بلشکرگاه حضرت انداختند مادرش سر او را برداشته و گفت احسنت یا بنی یا سرور قلبی ویا قرة عینی خوب کردی ای فرزند
وای مایه سرور خاطر من و نور دیده من پس سر فرزند را بیکی از آن اشقیا زد و کشت و عمود خیمه را گرفته بر آن قوم حمله نمود و میگفت انا
عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة وضرب رجلین فقتلهما فامر الحسین
مولای منم عجوز ضعیف و نحیف پوسیده میزنم شما را ای قوم بدکردار بضربت سخت در حمایت اولاد فاطمه شریفه و دو نفر را ضربت
زد و آنها را کشت حضرت فرمود برگردد و در حق او دعا نمود و در مناقب است که پس از آن جنادة ابن حرث انصاری بیرون
آمده و این اشعار را میخواند انا جنادة وانا ابن الحارث لست بخوار ولا بناکث عن بیعتی حتی یرثنی وارثی الیوم شلوی فی
الصعید ماکث یعنی منم جناده و منم فرزند حارث که عهد و پیمان شکن نیستم تا هم امروز خون بروی زمین جاری
بود پس از آن مقاتله کرد تا شهید شد پس از او عمرو ابن جناده بیرون آمده و این اشعار را میخواند اضق الخناق من ابن هند
وارمه من عامه بفوارس الانصار ومهاجرین مخضبین رماحهم تحت العجاجة من دم الکفار خضبت علی عهد النبی
محمد فالیوم تخضب من دم الفجار فالیوم تخضب من دم ارذل رفضوا القرآن لنصرة الاشرار طلبوا بثارهم ببدر اذ اتوا
بالمرهفات وبالقنا الخطار والله ربی لا ازال مضاربا فی الفاسقین بمرهف بتار هذا علی الازدی حق واجب فی
کل یوم تعانق وکرار قال ثم خرج عبد الرحمن بن عروة فقال قد علمت حقا بنو غفار وخندف بعد بنی نزار لنضربن
معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار یا قوم ذودوا عن بنی الاخیار بالمشرفی والقنا الخطار ثم قاتل حتی قتل رحمه الله
وجاء عابس بن شبیب الشاکری ومعه شوذب مولی شاکر فقال یا شوذب ما فی نفسک ان تصنع یعنی تنگ گیر گلو را
از فرزند هند و همه ایشان از نشان تیر ها با سواران انصار و مهاجرین که تیر های آنها از زیر گرد و غبار از خون کفار خضاب آلود
خواهد بود از خون فجار و امروز خضاب میشود از خونهای فجار و ارازل که ترک کرده اند قرآن از جهة یاری اشرار طلب مینمایند خونهای کشته
گان بدر را که بشمشیر ها و نیزه ها بجنگ آمده اند قسم بخدا که پروردگار منست با تیغ بران با فاسقان جنگ خواهم نمود این طلب

حق و حیث و در هر روز شغل من جهاد است پس از آن عبد الرحمن بن عروه بیرون آمده و این اشعار را خواند بتحقیق دانسته اند اولاد
غفار و خندف بعد از بنی نزار بهر آینه جنگ میکنیم با طایفه فجار بشمشیر بران آبدار ای قوم حمایت کنید از اولاد اخیار بشمشیر و نیزه پس از آن مشغول قتال
گردید تا شهید شد و عابس ابن شبیب شاکری آمد و با او بود شوذب غلام شاکر پس عابس گفت یا شوذب در دل تو چه چیز است که بکنی
گفت مقاتله میکنم با تو تا کشته شوم گفت ظن من هم بتو همین است پس در پیش روی ابی عبد الله برو تا ترا بحساب آورد چنانکه غیر ترا بحساب آورد
زیرا که امروز روزیست که در آن اجر طلب نمائیم بهر چیز که یاد قادر باشیم زیرا که بعد از این عمل نیست بعد از این روز حسابست پس عابس
تقدم نمود و بر حسین ع سلام داد و گفت یا ابا عبد الله آگاه باش بخدا قسم شام نکرده در روی زمین قریب و بعید که عزیزتر و محبوبتر باشد
بمن از تو و اگر قادر باشم باینکه ظلم و قتل را از تو دفع کنم بچیزیکه عزیزتر باشد بمن از جان و خون من هر آینه میکردم السلام علیک یا ابا عبد الله
شهادت میدهم بر اینکه من در هدایت تو و هدایت پدرت هستم بعد از آن با شمشیر خود بجانب آن قوم رفت ربیع ابن تمیم گفت وقتیکه
او را دیدم که می آید شناختم و در جنگها او را دیده بودم که شجاع ترین مردم بود پس گفتم ایها الناس این شیر شیرانست این پسر شبیب است
احدی از شما بطرف او نرود پس میگفت الا رجل الا رجل ابن سعد گفت او را از هر جانب بسنگ بزنید وقتیکه آنجوان این را دید زره
و خود خود را انداخته بایشان حمله کرد و زیاده از دویست نفر میدوانید بعد ایشان از هر جانب هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
و سر او را در دست چند نفر دیدم این میگفت من او را کشتم و دیگری میگفت من او را کشتم ابن سعد گفت مخاصمه و نزاع مکنید یک نفر
او را نکشته و باین حرف ایشان را متفرق نمود بعد از آن عبد الله و عبد الرحمن غفار بخدمت حضرت حسین آمده گفتند یا ابا عبد الله
السلام علیک بدرستیکه ما آمدیم در پیش روی تو جهاد کنیم و بلا را از تو دفع نمائیم حضرت فرمود مرحبا بر شما نزدیک من باشید
پس بآنحضرت نزدیک شدند در حالتیکه میگریستند حضرت فرمود ای پسران برادرم چه چیز شما را میگریاند بخدا قسم امید دارم که بعد از
یکساعت چشم شما روشن باشد گفتند خدا ما را فدای تو گرداند یا ابا عبد الله گریه ما برای تست که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع نداریم حضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد بعد از این پیش آمده گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت گفت و علیکما
السلام و رحمة الله و برکاته پس مقاتله کردند تا کشته شدند بعد از آن غلام ترکی که برای حسین ع بود بیرون آمد و او قاری قرآن بود مقاتله
میکرد و میگفت البحر من طعنی و ضربی یصطلی والجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل یعنی دریا
از نیزه و شمشیر زدن من گرم میشود و هوا از تیر من مملو میشود زمانیکه شمشیر در دست راست من آشکار میشود قلب حاسد بخیل منشق میگردد
پس جماعتی را کشت بعد از آن افتاد حضرت حسین نزد او آمد و گریست و صورت خود را بصورت او گذاشت چون چشم خود را گشود
حسین ع را دید تبسم کرد و روحش بجنان پرواز نمود راوی گوید بعد از آن یزید ابن زیاد ابن شعثاء هشت چوبه تیر با ایشان انداخت
پنج تیر از آنها خطا نکرد و هر وقتیکه تیر میانداخت حسین میگفت خدایا تیر او را مستحکم کن و بهشت را ثواب او گردان پس حمله کرد
با قوم و او را کشتند و از ابو مخنف نقل شده که خبر داد مهران غلام بنی کاهل که در کربلا با حسین ع حاضر بود مردی را دیدم که بشدت مقاتله میکرد و بر قوم
حمله نمیکرد مگر اینکه ایشان را زائل میکرد بعد بخدمت حسین ع برگشت و رجز میخواند و میگفت ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس
تعلو صعدا یعنی مژده باد ترا هدایت کرده شدی ملاقات میکنی در بهشت احمد را در حالتیکه بلند میشوی بدرجات پس گفتم این کیست
گفتند ابو عمرو نهشلی بعضی گفته اند خثعمی پس عامر ابن نهشل که یکی از بنی لات بود از قبیله ثعلبه او را نشانه تیر نمود و کشت و سر او را
از بدن جدا کرد و این ابو عمرو نماز شب میخواند و کثیر الصلوة بود و نیز ابن مهاجر بیرون آمد پنج نفر از اصحاب عمر سعد کشت بخدمت
حسین ع آمده میگفت انا یزید و ابی مهاجر کانی لیث بغیل خادر یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک مهاجر یعنی من یزیدم
پدرم مهاجر است گویا که شیر بیشه هستم ای خدا من حسین را نصرت کننده ام و ابن سعد را ترک کننده و کنیه او ابو الشعثاء بود
از بنی بهدله از قبیله کنده و در بحار آورده که تقدم نمود سیف ابن ابی الحرث ابن سریع و مالک ابن عبد الله ابن سریع
جابریان که قبیله ایست از همدان که ایشان را بنو جابر میگفتند در پیش روی امام حسین ع بعد از آن یکدیگر ملاقات کردند
گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود علیکما السلام بعد مقاتله کردند تا کشته شدند محمد ابن مطلب و غیر او گفته
که یک یک بخدمت حضرت آمدند و عرض میکردند السلام علیک یا ابن رسول الله و حضرت بایشان جواب میداد و میگفت
و علیک السلام ما در عقب تو خواهیم آمد بعد از آن حضرت این آیه را خواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر تا همه ایشان
شهید شدند و در کتاب ملهوف آورده که اصحاب حضرت بکشته شدن سرعت مینمودند و بودند چنانکه گفته اند

و هم اذا نودوا لدفع ملمّة والخیل بین مدعّس ومکردس لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا یتهافتون الی ذهاب الانفس و در کتاب
بحار آورده وقتیکه اصحاب حسین را کشتند و نماند مگر اهل بیت او و ایشان اولاد علی و اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد حسن و اولاد
خود آنحضرت بودند اجتماع کرده بعضی از ایشان بعضی را وداع میکرد پس اول کسیکه از اهل بیت او بیرون آمد عبد الله ابن مسلم
ابیطالب بود رجز خوانده میگفت الیوم القی مسلماً وهو ابی وفتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار
وکرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب یعنی امروز ملاقات میکنم پدر خود مسلم را و جوانانی را که در دین پیغمبر هلاک شدند
که بکذب و دروغ گفتن معروف نبودند لیکن برگزیده و کریم النسب بودند از هاشم بزرگان و اهل حسب بودند محمد ابن ابیطالب
گفته که مقاتله کرد تا نود و هشت نفر در سه حمله بقتل رسانید بعد از آن عمرو ابن صبیح صیداوی و اسد ابن مالک او را کشتند
ابو الفرج گفته عبد الله ابن مسلم که مادرش رقیه بنت علی ابن ابیطالب بود عمرو ابن صبیح او را کشت و در آنچه ما از ارشاد و حمید
ابن مسلم ذکر کردیم اینست که تیری باو رسید در حالتیکه او دست خود را بر پیشانی گذاشته بود پس تیر کف دست و پیشانی او را
بهم دوخت و از کتاب ارشاد نقل شده که یکی از لشکر ابن سعد که او را عمرو ابن صبیح میگفتند تیری بعبد الله ابن مسلم ابن عقیل انداخت
و عبد الله دست خود را بر پیشانی گذاشت که خود را حفظ نماید تیر بدست او رسید و از دست بر پیشانی گذشت دست را
بر پیشانی ضم کرد که بحرکت دادن دست خود قادر نشد بعد آن ملعون بجانب او آمده نیزه بر قلب او زد و کشت ابو مخنف
گفته که بیرون آمد عبد الله ابن مسلم ابن عقیل در مقابل حسین ایستاد بعد از آن گفت ای مولای من مرا اذن ده بمبارزت عم
حضرت فرمود کفایت کرد بر تو و بر اهل تو از قتل و از آنچه ایشان در آن هستند گفت یا عم بچه رو خدای تعالی را ملاقات
نمایم در حالتیکه مولای خود را تنها گذاشته بدشمنان تسلیم نموده باشم بخدا قسم هرگز این نخواهد شد بعد از آن اشعار ذکر کرده میگفت
نحن بنو هاشم الکرام نحمی عن ابن بنت هادی الانام نسل علی الاسد الضرغام سبط النبی المصطفی التهامی یعنی ما اولاد هاشم و کریم هستیم حمایت
مینمائیم پسر دختر پیشوای انام را که نسل علی و شیر ضرغامست و نواده پیغمبر برگزیده که از تهامه می بود یعنی در مکه بعد از آن بقوم حمله کرده و جمع
کثیری کشت پس مردی از معاندین تیری باو زد و شهیدش کرد وقتیکه حسین ع او را دید بسوی وی آمده قوم را از او دور کرد
و بر روی اسب خود گذاشته بخیمه آورد بعد از آن باصحاب خود رجوع کرده فرمود ای قوم حمله کنید بنام خدا در میان شما
مبارک گرداند و بسوی بهشت سرعت نمائید و خانه امامان بهتر از خانه خواریست و در کتاب بحار آورده که محمد ابن مسلم ابن
عقیل را مادرش ام ولد بود او را ابو جرهم ازدی و لقیط ابن ایاس جهنی کشت در آن روایتیکه آنرا از ابو جعفر روایت کردیم
و صدوق در کتاب امالی خود گفته که عبد الله ابن مسلم ابن عقیل بیرون آمده انشاد کرده میگفت اقسمت لا اقتل الا حرّا وقد
وجدت الموت شیئاً مرّا اکره ان ادعی جباناً فرّا ان الجبان من عصی وفرّا یعنی قسم یاد کرده ام که مقتول نباشم مگر در حالتیکه
حر و آزاد بوده باشم و مرگ را یافته ام چیزی تلخ ناخوش میدارم که مرا ترسان و فرار کننده بخوانند زیرا که جبان و ترسان
کسیست که عصیان کرده فرار نماید و سیزده نفر از ایشان کشت تا شهید شد و در بحار است که محمد ابن ابیطالب و غیر او گفته که بعد از آن
جعفر ابن عقیل بیرون آمد در حالتیکه رجز میخواند و میگفت انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب ونحن حقاً سادة
الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب من عترة البر التقی العاقب یعنی من جوان ابطحی طالبی هستم از گروهیکه در هاشم
و غالب است و ما در راستی آقایان بزرگان هستیم این حسین که پاکیزه ترین پاکیزگان است از عترت نیکوکاران
و پرهیزکاران ابو مخنف گوید که او میگفت یا معشر الکهول والشبان اضربکم بالسیف والسنان ارضی بذاک خالق الانسان
ثم رسول الملک الدیان یعنی ای گروه پیران و جوانان بنیزه و شمشیر شما را میزنم و باین خالق انسان و رسول پادشاه جزا دهنده را
راضی و خشنود میکنم بعد بر قوم حمله کرد و چهل و پنج نفر را کشت و در بحار است که پانزده سوار و از ابن شهرآشوب نقل شده
که گفته اند دو نفر را کشت بعد او را بشر ابن سوط همدانی شهید کرد و از ابو الفرج نقل شده که مادرش ام الثغر دختر عامری بود
و او را عروة ابن عبد الله خثعمی کشت در آنچه آنرا از باقر ع روایت کردیم و از حمید ابن مسلم نقل شده که ابو مخنف گفت در آنوقت
حسین ع بیمین و یسار می نگریست احدی را ندید شدت گریه کرد و ندا میکرد وا محمداه و ابا القاسماه و اجداه و اعلیاه
و احسناه و جعفراه و حمزتاه و اعباساه بعد از آن ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب الجنة ینصرنا اما من
خائف من عذاب الله فیذب عنا و بشدت گریست و میگفت انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا

معقود أحسن الفخر وفاطمة أمي وجدي محمد وعمي هو الطيار في المحل جعفر بنا ظهر الاسلام بعد خموده ونحن سراج الله في الأرض يزهر وشيعتنا ۲۸۲
في الخلق اكرم شيعة ومبغضنا يوم القيامة يخسر ودر بحار آورده که گفته اند بعد از آن برادرش عبدالرحمن ابن عقیل بیرون آمده میگفت ابي عقيل فاعرفوا
مكاني من هاشم وهاشم اخواني كهول صدق سادة الأقران هذا حسين شامخ البنيان وسيد الشيب مع الشبان یعنی پدرم عقیل است
مکان و منزلت مرا بشناسید از هاشم و هاشم برادران منند پیران صدق و بزرگان امثال و اقران و این حسین بنایش بلند و سید
پیران با جوانانست پس هفده سوار را کشت تا عثمان ابن خالد جهنی شهیدش کرد ابو الفرج گفت که عبدالله ابن عقیل ابن ابیطالب مادرش ام ولد
عثمان ابن خالد جهنی او را کشت و بعض آل رشید ابو الفرج و بشیر ابن حوط همدانی بعضی در آن روایتی که ما بیان آنرا ذکر کرده عثمان ابن خالد جهنی و مردی
از همدان و محمد ابن ابی سعید ابن عقیل مادرش ام ولد او را لقیط ابن یاسر جهنی کشت او را به تیری زد در آنچه آنرا از مدائنی روایت کردم
از ابی مخنف نقل شده او هم نقل کرده از سلیمان ابی راشد از حمید ابن مسلم و ذکر کرده محمد ابن علی ابن الحمزه که با او کشته شد جعفر ابن محمد
ابن عقیل و ذکر کرده ایضا که علی ابن عقیل مادرش ام ولد در آن روز کشته شد و در بحار آورده که گفته اند بیرون آمد بعد از آن محمد ابن
عبدالله جعفر ابن ابیطالب در حالتیکه می گفت نشكو الى الله من العدوان فعال قوم في الردى عميان قد تركوا معالم القرآن ومحكم التنزيل
والتبيان واظهروا الكفر مع الطغيان یعنی شکایت میکنیم بخدا از دشمنان پس گفت قومیکه کور شده اند در هلاکت بتحقیق معالم قرآنرا ترک
کرده اند و محکم تنزیل و بیانرا و ظاهر کردند کفر و طغیانرا بعد از آن مقاتله کرد تا ده نفر را کشت بعد او را عامر ابن نهشل تمیمی شهید کرد بعد از آن عون ابن عبدالله
ابن جعفر بیرون آمده و میگفت ان تنكروني فانا ابن جعفر شهيد صدق في الجنان ازهر يطير فيها بجناح اخضر كفى بهذا شرفا في المحشر
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر جعفرم که بصدق شهید شده است در بهشت ظاهر میشود و طیران میکند در بهشت به پرهای سبز این
کفایت میکند از جهت شرف در محشر بعد از آن مقاتله کرد تا سه نفر سوار و هیجده نفر پیاده را بقتل رسانید بعد از آن عبدالله ابن بطه طائی او را
بقتل رسانید و در بحار آورده که بعد از شهادت اولاد امام حسن ع برادران حسین پیش آمده عزم کردند که در پیش روی حسین کشته شوند پس
اول کسیکه از ایشان بیرون آمد ابوبکر ابن علی که اسمش عبدالله و مادرش لیلی دختر مسعود ابن خالد ابن ربعی تمیمیه بود تقدم نموده
رجز میخواند شيخي علي ذو الفخار الأطول من هاشم الصدق الكريم المفضل هذا حسين ابن النبي المرسل عنه نحامي بالحسام المصقل نفديه
نفسي من اخ مبجل یعنی شیخ من علیست که صاحب فخر بسیار است از قبیله هاشم که راست کردار کریم و صاحب فضل و احسانست
این حسین پسر پیغمبر مرسل است حمایت میکنیم او را بشمشیر صیقل داده جان خود را باو فدا میکنیم که برادر بزرگوار است پس مقاتله میکرد تا زحر
ابن بدر نخعی بعضی گفته اند عبدالله ابن عقبه غنوی او را کشت ابو الفرج گفته که اسمش معروف نیست گفته اند که بعد از آن برادرش عمر ابن
علی بیرون آمد در حالتیکه میگفت اضربكم ولا ارى فيكم زجر ذاك الشقي بالنبي قد كفر يا زجر يا زجر تدن من عمر لعلك اليوم تبوء من سقر شر
مكان في حريق وسعر لأنك الجاحد يا شر البشر یعنی شمشیر شما را میزنم و نمی بینم در میان شما زحر را آن شقی به پیغمبر کافر شده است ای زحر
ای زحر بعمر نزدیک بیا شاید که تو در آن روز در جهنم ساکن باشی که بدترین مکانست در سوخته شدن زیرا که تو منکر هستی ای شریرترین بشر
بعد از آن حمله کرد بر زحر که برادرش را کشته بود او را کشت و رو بقوم آورد و بشمشیر خود ایشانرا میزد و میگفت خلوا عداة الله خلوا من عمر
خلوا عن الليث العبوس المكفهر يضربكم بسيفه ولا يفر وليس فيها كالجبان المنجحر یعنی کناره و دور شوید ای دشمنان خدا از عمر و دور شوید از
شیر عبوس و خشمناک بشمشیر خود شما را میزند و فرار نمیکند و در میان ایشان مثل جبان مضطرب نیست و مقاتله میکرد تا شهید شد بعد
برادرش عثمان ابن علی بیرون آمد که مادرش ام البنین دختر حزام ابن خالد بود از بنی کلاب و میگفت انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی
ذو الفعال الطاهر وابن عم للنبي الطاهر اخي حسين خيرة الأخاير وسيد الكبار والأصاغر بعد الرسول والوصي الناصر یعنی من عثمان
صاحب مفاخرم پدرم علی صاحب فعال ظاهر است و پسر عم پیغمبر طاهر و کیست برادرم حسین بهترین نیکوکارانست و مولای کبیران و صغیران
بعد از رسول و وصی پس خولی ابن یزید اصبحی تیری بر پیشانی او زد و از اسب خود فرود آمده سرش را قطع کرد مردی از بنی
ابان ابن دارم گفته اند عثمان ابن علی را کشتند در حالتیکه بیست و یکسال داشت و از علی ع نقل شده که فرمود او را نامیدم باسم برادرم
عثمان ابن مظعون بعد از آن بیرون آمد برادرش جعفر ابن علی ع و مادرش ام البنین است ایضا و از ابی الفرج نقل شده که او نوزده سال داشت
و در خبر است که عباس ابن علی ع برادر خود جعفر را مقدم کرد در پیش روی خود گفته اند که او میگفت انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر
ذي النوال حسبي بعمي شرفا وخالي احمي حسينا ذا الندى المفضال یعنی بدرستیکه منم جعفر صاحب بلندیها پسر علی بهتر صاحب بخشش کفایت
میکند مرا عمم و خالویم از جهت شرف و عزت حمایت میکنم حسین را که صاحب احسان و فضیلت است بعد از آن مقاتله نمود

تا قول ابن یزید اصبحی تیری باو انداخت بشقیقه یا بچشم او رسیده شهید شد بعد از آن برادرش عبد الله ابن علی بیرون آمد در حالتیکه
پانزده سال داشت و اورا اولاد نبود و در خبر است که عباس ابن علی برادر پدری و مادری خود عبد الله ابن علی گفت مقدم باش در
پیش روی من تا ترا ببینم و ترا بحساب آورم زیرا که برای تو اولاد نیست و مقدم شد پیش روی او گفته اند که او می گفت
انا ابن ذی النجدة و الافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل قوم ظاهر الاهوال یعنی من پسر شخصی هستم
که صاحب بزرگی و احسانست آن علی خیر صاحب خصال حمیده است شمشیر رسول خدا صاحب قوت در هر قوم هولهای او ظاهر است
پس او را هانی ابن ثبیت حضرمی بقتل رسانید و از نصر ابن مزاحم نقل شده که محمد الاصغر ابن علی ابن ابی طالب مادرش ام ولد است و از مدائنی
روایت شده که مردی از بنی ابان ابن دارم او را کشت و از محمد ابن علی ابن حمزه روایت شده که در آنروز ابراهیم ابن علی ابن ابی طالب را
کشتند و مادرش ام ولد بود و از عبید الله طلحی روایت شده که عبید الله ابن علی را با حسین کشتند گفته اند که این خطاست و حق
این نسبت عبید الله را در یوم الدار کشت اصحاب مختار او را کشتند تذنیل است و در آن بیان بعضی از امور است مر آنکه
هر که اخذ نماید همه آنچه در مجلس ذکر شد و تامل نماید در آنچه واقع شده در آن از مبارزات و مقاتلات و مجاهدات اصحاب
بعد از آن علاوه نماید بر این ملاحظه نمودن آنچه بعد از این مذکور میشود در مجلس آینده از مبارزات قاسم ابن حسن و علی ابن الحسین
و عباس ابن امیر المؤمنین و مقاتلات ایشان بعد از آن علاوه نماید بهمه اینها مقاتلات سید الشهداء روحی له الفداء
و مجاهدات او میداند که تقضیه ایستادن آفتاب در فوق زمین در روز عاشوراء در مقداریکه مرتب میشود بمدت هفتاد و دو ساعت
قول این از اقوال شاذه و غریبه نیست بلکه از چیزهائیست که قریب بتحقیق است اگرچه آن حکایات نسبت بآن مبارزات و مجاهدات
از روی روایات مشهوره و بنهج مقالات اکثر اصحاب مقاتل است بعد از آن مخفی نماند بر تو هر که تامل نماید در آنچه زهیر ابن قین بسید
الشهداء روحی له الفداء گفت بعد از شهادت حبیب رضی الله عنه این امر که از تو مشاهده مینماییم چیست تا قول او که گفت فما بالک
لا ترید ان تقتل حتی تصیر الی الجنة و نعیمها و نیز تامل نماید در آنچه ذکر شد در روایات گذشته از اینکه امام وقتیکه از نماز فارغ شد ایشان را
بقتال تحریص مینمود و میفرمود ای کریمان این بهشت که ابواب آن مفتوح گشته بسوی آنچه در آنست بعد از آن بزبان خود فریاد زد که
بیرون آئید و بیرون آمدند در حالتیکه موهای پریشان و گریبان خود را چاک زده بودند میگریستند و میگفتند ای گروه مسلمین و ای طایفه مؤمنین
خدا را در باره ذریه پیغمبر خود و مال ملاحظه نمائید و ایشان را حمایت کنید بعد از آن حسین فریاد کرد که ای امت تنزیل و ای حافظان قرآن
حمایت کنید این حریم را و از ایشان دور کنید تو شاید بحدیث مطلع میشود باسرار لاهوتیه دقیقه و امور ملکوتیه رقیقه و آن اینست
که آشکار شدن انکسار در روی مبارک امام و متالم شدن او از شهادت اصحاب خود و کشته شدن انصار خود و عدم اراده
او کشته شدن را برای ایشان از اینجهه بود که شهادت اصحاب و انصارش در آن روز چیز معقول و نزدیک نشد تا آنچه آن معراج هر
مؤمن و پرهیزکار است یا بعد از اداء آن و آن نماز نیست پس اراده کرد که شهادت ایشان که سبقت نکرده است بآن شهادت
شهیدی از سابقین و لاحق نشده بآن شهادت شهیدی از لاحقین بعد از نماز ایشان باشد چنان نمازیکه جمع کرده است
دو سهم رقیب و معلی را از سهام نماز حقیقی که از فحشاء و منکر نهی میکند بلکه نمازیکه در آن حالت گذارده میشود با آن امام مظلوم
از اکمل و افضل افراد نماز حقیقی که تا آن زمان معمول شده و بعد از آن تا روز قیامت گذارده خواهد شد غیر از نمازیکه از محمد و آل
معصومین او صادر خواهد شد و بعبارت واضح تر آنکه شهادت اصحاب سید الشهداء و انصار او اگرچه عملی بود که بدرجه آن
نمیرسد عمل عاملی از آیندگان و گذشتگان مگر اینکه آنحضرت خواست که شهادت او و اصحابش بعد از نمازی باشد که عمود دین
است که جان خود و اولاد و عترت و برادران و خویشان خود را بذل نمود در راه خدا از برای قائم نمودن ستون آن و در این
اشاره است بچیز دیگر و آن اینست که سید الشهداء روحی له الفداء اگر در آن روز شهید نمیشد هر آینه نماز بالکلیه مضمحل میشد و عمود
آن تا روز قیامت قائم نمیگشت بعد از آن این مطلب را جمعی از اصحاب حضرت فهمیدند آیا نمی بینی قول ابی ثمامه صیداوی را که
گفت و احب ان القی الله ربی و قد صلیت هذه الصلوة پس اینها آن نماز نیست که حال آنرا شرح کردیم پس قول امام
در جواب او که فرمود ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها اشاره است باین مطلب ایضا پس معنی قول
امام ذکرت الصلوة ای فهمیدی و دانستی این مطلب را که در قلب من بود برای تحصیل آن از شما قتل را دفع میکردم و شهادت
شما را اراده نکردم قبل حصول آن و قوله نعم هذا اول وقتها اشاره است بر معنی جلیل و مطلب بزرگ و آن این است

 که اصحاب او در آنروز اشیاء را اعلامی علیه در واقع ذیقعس الامر میدیدند و بعبارة اخری ایشان در آنروز با بودن ارواح ایشان
در تعلق آنها باین ابدان دنیویه علوم ایشان مثل علوم اهل صقع ملکوت و افهام ایشان مثل افهام مشاهدین مکاشفین بود بلکه ایشان
در آنروز از بصیران و خبیران مکاشفین و بزرگان مشاهدین بودند بعد از حجج طاهرین معصومین از آل طه و یس و بعد از زمره
انبیاء بعد مخفی نماند بر تو که نماز را در آنحالت با اینکه وصف و فضیلت آنرا شناختی ممکن بودن از آن بعض اصحاب آنحضرت
ترک کرد و آن مثل سعید ابن عبد الله حنفی بود وقتیکه در پیش روی امام ایستاده بدن خود را برای ایشان نشانه تیر بود و او را تیرها میزدند
هر وقتیکه امام یمین و یسار شروع میکرد او در پیش روی او می ایستاد با ایشان تیر میزد تا بزمین افتاد پس امام نماز خود را با باقی اصحاب خود
تمام کرد پس چه خوب عمل بود سعید رحمه الله زیرا که رسید باو مثل اجر نماز امام و اجر نماز اصحاب او که با امام نماز کردند شهید و جهش و ضجیج
و اسکار است بعد از آن بمرتبیکه قول امام در مقام تحریص اصحاب و انصار و اولاد و برادران و خویشان خود را بعد از نماز بر جهاد
و هذه الجنة قد فتحت ابوابها در آن اشاره لطیفه است بر اینکه ایشان مشاهده مینمایند آنچیز را که بآن اشاره کرد و تحقیق
گذشت بعض بیان برای آن پس بنحویکه همه را نیز شناختی بدانکه در امر کردن امام زنان طاهره را که از خیمه بیرون نیایند اسرار لاهوتیه و اسرار
ملکوتیه است و آن از جهة آنست که صیحه و گریه و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آنحالت مذکوره و گفتن ایشان یا معشر المسلمین و یا عصبة الموحدین
الله الله فی ذریة نبیکم شدید تر است بر اصحاب و انصار از حیثیت تهییج و قوی تر است از حیثیت تشجیع و دلیر کردن ایشان از استماع تهییج
ایشان باشارات امام و بآنچه بود ایشانرا از قوه ملکوتیه مقامات و درجات بر تهییج و تحریص خود شانرا که اقل آنها معاینه
کردن حور عین است در قصرها و این در حقیقه کشف میکند از شدت قرب ایشان بخدا و رسول و عترت و ذریه او و از اینکه یکساعت
از ساعات دفع و حمایت از حریم رسول خدا افضل است از مجاهده جهاد کنندگان در دهور و ازمنه کثیره پیش روی انبیاء و مرسلین
و از اینکه ثواب و درجه کشتن یکنفر از این زنادقه کفار و مرتدین فجار از لشکر یزید و ابن زیاد کثیر و افضلست از ثواب و درجه کشتن
گروه و جماعات کثیره از سایر کافرین پس هرگاه گوئی چه چیز است وجه امر کردن امام زنان طاهره را بخارج شدن از خیمه که ایشان
بیرون آمدند از خیمه در آنحالت که در روایت مذکور شد آیا این نسبت بحکم شرعی از قبیل قضایای خاصه است در وقایع خاصه که سر
آنرا نمیدانند مگر خدای تعالی و حجج معصومین و یا اینرا وجه و سریست که ما میفهمیم و مطابق شرع است میگوئیم در این سر لطیف و وجه
دقیق است و آن اینست که اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء در آنروز و در آنوقت متصف بودند بقوت عصمت
و داخل بودند در گروه معصومین بلکه این حالت و این قوت برای ایشان محقق شد در اول شب عاشوراء چنانکه بر وجه این اشاره
گذشت پس متصف بعصمت در شان او خیانت متصور نمیشود و تقلب او و ریبه خطور نمیکند و بعبارة اخری اصحاب در آنوقت
در آنحالت بمنزله اهل عالم ملکوت و کروبیین بودند بلکه بمنزله کاملترین و فاضلترین افراد ایشان بودند و اگر خواهی که بنمط دیگر
تعبیر نمائی بگو که سید شهداء روحی له الفداء خواست که شان اصحاب خود را اظهار نماید باینکه ایشان در آنروز متصف بودند بتوجهات
و التفاتهای امام بعصمت متصف ... بودند در گروه اهل عصمت و ایشان بمنزله برادران زنان طاهره بودند پس این فضل و درجه ایست که
هیچ درجه با آن مساوی نمیشود و بعد از همه اینها ممکن است که گفته شود بمرتبیکه اصحاب و انصار رضی الله عنهم نظر کردند بر زنان طاهره بعین آن زنان
و کلمات ایشانرا شنیدند و دانستند خارج شدن ایشانرا از خیمه در آنحالت مذکوره از بودن دختران صغیره بر آنحالت مذکوره یا ایشان
ازاد انسند بخبر دادن مردی از مردان اهل بیت مثل عباس و علی ابن الحسین و قاسم سلام الله علیهم هرگاه گوئی این نحو تحریص امام
اصحاب خود را دلیر و شجاع کردن او ایشانرا و همچنین استغاثه و استنصار زنان طاهره از ایشان و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آن
حالت مذکوره کشف میکند از اینکه ایشان بسیار مشتاق بودند بر اینکه در پیش روی امام مجاهده و مقاتله نموده بشهادت برسند
پس این چنانکه می بینی منافیست با آنچه در شان ایشان وارد شده و همچنین منافیست با آنچه گذشت در تحقیق آن میگوئیم بدرستیکه هر که تامل
نماید در آنچه ما مقدم کردیم ساقط میشود از او این سوال از برای فهمیدن او حقیقة حال را در جواب آن باین معنی که این نحو تحریص و بر
بر قتال و جهاد از برای اشاره کردنست بر امور گذشته علاوه بر این حکمت که باین علاوه نمائیم و بگوئیم که این قسم تحریص از آنچیزهاست
که اثر کامل وارد در قلوب انصار و شجاعت و شدت بأس ایشانرا قوی میکند اگر چه پیش از این متصف بودند بنحویکه بسوی
آن اشاره کردیم و تنبیل دیگر در تنبیه بیان بعضی از امور بدانکه هر که تامل نماید در کلمات اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء
اشعار و رجز ایشانرا در مقام قتال و بیرون آمدن بر جدال میداند که ایشان قطع کرده بودند بمرتبیکه منقطع و متلذذ میشوند بعد از

بعد از شهادت بانواع ملذّات برزخیه و انواع نعمات اخرویه از اوّل شهادت ایشان تا روز قیامت و تا روزیکه خدا
محشور میکند خلایق اوّلین و آخرین را بهمین معنی که آنچه خدا تعالی بر مؤمنین وعده کرده در روز جزا از بهشت و حور و قصور و مقامات عالیه
و درجات رفیعه و رضوان خدا تعالی که آن از هر چیز بزرگتر است عطا میکند خدای عزّ و جلّ بر ایشان از اوّل زمان شهادت ایشان بر نهج
اتّصال و استمرار الی ما لا نهایه پس این چنانچه مستفاد میشود از جزو شعار ایشان که کشف میکند از اینکه ایشان رسیده اند بمقامات
اهل یکاشفند و مشاهده از انبیاء و اولیاء پس همچنین مستفاد میشود از جمله کثیره از اخبار و روایات و اگر خواهی که به نمط دیگر
تعبیر نمائی بگو که ایشان داخل میشوند بعد از شهادت ایشان بهشت اخرویه که داخل میشود بآن غیر ایشان از مؤمنین مگر بعد از قیام
قیامت و روز جزا بعد از آن مخفی نماناد بر تو پوشیده نیست که روایات این مجلس مثل روایات اکثر مجالس مذکوره از آنچه هاست که در آن دلالت
واضحه و تصریحات تامه است بر باقی بودن ارواح در عالم برزخ و تحقیق تامه نمودیم براین ادلّه ساطعه و آیات قاطعه در فنّ اعلی از کتاب
خزائن هر کس اراده نماید تحقیق حالرا در تخصیص و اطلاع بر ادلّه قولین از قول مختار و قول مخالف براین از قول اکثر متکلمین و از
ایشانست علامه حلّی ره پس رجوع کند بر فنّ اعلی از کتاب خزائن در اصول فقه و اصول عقاید داشته است بعد مخفی نماند بر تو اصحابیکه
در این مجلس واقع شد نسبت بمقاتلات جمعی از اصحاب و بنی هاشم و آن مثل اینکه فلان کس از اصحاب یا فلان از بنی هاشم قتال شدید نمود
مکانیکه ذکر نشد عدد کسیکه او را کشته از کفّار ممکنست که حمل شود بر تفصیل و بیانیکه در مجلس گذشته آنرا نقل کردیم از کتابیکه بر شهاب الدین
عاملی نسبت داده میشد و این حمل حسن تمام دارد نسبت بر جوانان بنی هاشم اکثر اینکه در روایات این مجلس عدد مقتولین ایشان از
کفّار ذکر نشده بعد اینکه اختلاف میان آنچه در این مجلس است بحسب نامهای اصحاب و انصار و همچنین بحسب عدد ایشان و میان آنچه
واقع شده در زیارتیکه از ناحیه مقدّسه خارج شد در غایت وضوح است پس آن زیارتیست که وارد کرده آنرا سیّد ره در کتاب
اقبال و آن مشتمل است بر اسماء شهدا و بعض احوال ایشان رضوان الله علیهم و اسماء قاتل ایشان گفت که روایت کردند جماعت
ما بر جدّ من ابی جعفر طوسی از محمّد بن احمد ابن عیّاش از شیخ صالح ابی منصور ابن عبد المنعم ابن نعمان بغدادی گفت بیرون آمد از ناحیه مقدّسه
در سال دویست و پنجاه و دو بر دست شیخ محمّد بن غالب اصفهانی در وقت وفات پدرم و من جوان بودم عریضه کرده اذن
خواستم بزیارت مولای خودم ابی عبد الله الحسین و زیارت شهدا پس بیرون آمد بسم الله الرحمن الرحیم زمانیکه زیارت شهدا را اراده
کردی بایست در نزد پاهای حسین و آنجا قبر علی ابن الحسین است پس روی خود را بقبله بگردان زیرا که در آنجا ملاحظه حضرت شهداست
و اشاره کن بر علی ابن الحسین و بگو السّلام علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابرهیم الخلیل صلّی الله علیک و علی
ابیک اذ قال فیک قتل الله قوما قتلوک یا بنیّ ما اجرأهم علی الرّحمن و علی انتهاک حرمة الرّسول علی الدّنیا بعدک العفا کانّی بک بین یدیه
ماثلا و للکافرین قائلا انا علیّ بن الحسین بن علیّ نحن و بیت الله اولی بالنّبیّ اطعنکم بالرّمح حتّی ینثنی اضربکم بالسّیف احمی عن ابی ضرب
غلام هاشمیّ علویّ و الله لا یحکم فینا ابن الدّعیّ فقضیت نحبک و لقیت ربّک اشهد انّک اولی بالله و برسوله و انّک ابن رسوله
و ابن حجّته و امینه حکم الله لک علی قاتلک مرّة بن منقذ بن النّعمان العبدیّ لعنه الله و اخزاه و من شرکه فی قتلک و کانوا علیک ظهیرا
و اصلاهم الله جهنّم و سائت مصیرا و جعلنا الله من ملاقیک و مرافقیک و مرافقی جدّک و ابیک و عمّک و اخیک و امّک المظلومة
و ابرأ الی الله من قاتلیک و اسأل الله مرافقتک فی دار الخلود و ابرأ الی الله من اعدائک اولی الجحود و السّلام علیک و رحمة الله و برکاته
السّلام علی عبد الله بن الحسین الطّفل الرّضیع المرمیّ الصّریع المتشحّط دما المصعّد دمه فی السّماء المذبوح بالسّهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه
حرملة بن کاهل الاسدیّ و ذویه السّلام علی عبد الله بن امیر المؤمنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصة کربلاء المضروب مقبلا و
مدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمیّ السّلام علی العبّاس بن امیر المؤمنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه الفادی له الواقی
السّاعی الیه بمائه المقطوعة یداه لعن الله قاتلیه یزید بن وقّاد و حکیم بن الطّفیل الطّائیّ السّلام علی جعفر بن امیر المؤمنین الصّابر بنفسه
محتسبا و النّائی عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنّزال المکثور بالرّجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمیّ السّلام علی عثمان
بن امیر المؤمنین سمیّ عثمان بن مظعون لعن الله رامیه بالسّهم خولیّ بن یزید الاصبحیّ الایادیّ و الابانیّ الدّارمیّ السّلام علی محمّد بن امیر
بن امیر المؤمنین قتیل الابانیّ الدّارمیّ لعنه الله و ضاعف علیه العذاب الالیم و صلّی الله علیک یا محمّد و علی اهل بیتک الصّابرین
السّلام علی ابی بکر بن الحسن الزّکیّ الولیّ المرمیّ بالسّهم الرّدیّ لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنویّ السّلام علی عبد الله بن الحسن
بن علیّ الزّکیّ لعن الله قاتله و رامیه حرملة بن کاهل الاسدیّ السّلام علی قاسم ابن الحسن بن علیّ المضروب

بما فیه المسلوب لامته حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر وهو یفحص برجله التراب والحسین علیه السلام
یقول بعداً لقوم قتلوک ومن خصمهم یوم القیمة جدک وابوک ثم قال عز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک
او یجیبک وانت قتیل جدیل فلا ینفعک هذا والله یوم کثر واتره وقل ناصره جعلنی الله معکما یوم جمعکما
وبوأنی مبوأکما ولعن الله قاتلک عمر بن سعد بن نفیل الازدی واصلاه جحیما واعد له عذابا الیما
السلام علی عون بن عبد الله بن جعفر الطیار فی الجنان حلیف الایمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن
التالی للمثانی والقران لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهانی السلام علی محمد بن جعفر بن عبد الله الشاهد
مکان ابیه والتالی لاخیه وواقیه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التمیمی السلام علی جعفر بن عقیل لعن الله قاتله
وورامیه بشر بن خوط الهمدانی السلام علی عبد الرحمن بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه عمر بن خالد بن اسد الجهنی
السلام علی القتیل بن القتیل عبد الله بن مسلم بن عقیل ولعن الله قاتله عامر بن صعصعة السلام علی ابی عبد الله بن مسلم
بن عقیل ولعن الله رامیه وقاتله عمرو بن صبیح الصیداوی السلام علی محمد بن ابی سعید بن عقیل ولعن الله قاتله لقیط بن ناشر
الجهنی السلام علی سلیمان مولی الحسین بن امیر المؤمنین ولعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی السلام علی قارب
مولی الحسین بن علی السلام علی منجح مولی الحسین بن علی السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین وقد اذن
له فی الانصراف انحن نخلی عنک وبم نعتذر الی الله من اداء حقک ولا والله حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم
بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی ولا افارقک ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لم
افارقک حتی اموت معک وکنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء الله قضی نحبه
ففزت ورب الکعبة شکر الله لک استقدامک ومواساتک امامک اذ مشی الیک وانت صریع فقال
یرحمک الله یا مسلم بن عوسجة وقرا فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لعن الله المشترکین
فی قتلک عبد الله الضبابی وعبد الله بن خشکارة البجلی السلام علی سعد بن عبد الله الحنفی القائل
للحسین وقد اذن له فی الانصراف لا والله لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه
واله لو اعلم انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری ویفعل ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی
دونک وکیف لا افعل ذلک وانما هی موتة او قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا
فقد لقیت حمامک وواسیت امامک ولقیت من الله الکرامة فی دار المقامة حشرنا الله معکم
فی المستشهدین ورزقنا مرافقتکم فی اعلا علیین السلام علی بشر بن عمر الحضرمی شکر الله لک قولک
للحسین وقد اذن لک فی الانصراف اکلتنی اذن السباع حیا اذا فارقتک واسئل عنک الرکبان واخذلک
مع قلة الاعوان لا یکون هذا ابدا السلام علی یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری المجدل
علی عمران بن کعب الانصاری السلام علی نعیم بن العجلان الانصاری السلام علی زهیر بن القین
البجلی القائل للحسین علیه السلام وقد اذن له فی الانصراف لا والله لا یکون ذلک ابدا اترک ابن
رسول الله صلی الله علیه واله اسیرا فی ید الاعداء وانجوا انا لا ارانی الله ذلک الیوم السلام علی عمرو بن قرظة
الانصاری السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی السلام علی حر بن یزید الریاحی السلام علی عبد الله بن
عمیر الکلبی السلام علی نافع بن هلال البجلی المرادی السلام علی انس بن کاهل الاسدی
السلام علی قیس بن مسهر الصیداوی السلام علی عبد الله وعبد الرحمن ابنی عروة بن حراق الغفاریین السلام
علی جون مولی ابی ذر الغفاری السلام علی شبیب بن عبد الله النهشلی السلام علی الحجاج بن زید السعدی
السلام علی قاسط وکرش ابنی زهیر التغلبیین السلام علی کنانة بن عتیق السلام علی جوین بن مالک الضبعی السلام
علی عمر بن ضبیعة الضبعی السلام علی یزید بن ثبیت القیسی السلام علی عبد الله وعبید الله
ابنی یزید بن ثبیت القیسی السلام علی عامر بن مسلم السلام علی قعنب بن عمرو النمری

السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم السلام علی سیف بن مالک السلام علی
زهیر بن بشر الخثعمی السلام علی بدر بن معقل الجعفی السلام علی الحجاج بن مسروق
الجعفی السلام علی مسعود بن الحجاج وابنه السلام علی مجمع بن عبدالله العائذی
السلام علی عمار بن حسان بن شریح الطائی السلام علی حیان بن الحارث السلمانی
الازدی السلام علی جندب بن حجر الخولانی السلام علی عمر بن خالد الصیداوی
السلام علی سعید مولاه السلام علی یزید بن زیاد بن المظاهر الکندی
السلام علی زاهر مولی عمرو بن الحمق الخزاعی السلام علی جبلة بن علی الشیبانی
السلام علی سالم مولی بنی المدینة الکلبی السلام علی اسلم بن کثیر الازدی السلام علی زهیر بن سلیم الازدی السلام علی قاسم
بن حبیب الازدی السلام علی عمر بن الاحدوث الحضرمی السلام علی ابی ثمامة عمر بن عبدالله الصائدی السلام علی حنظلة
بن اسعد الشبامی السلام علی عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدن الارحبی السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی السلام علی عابس
بن شبیب الشاکری السلام علی شوذب مولی شاکر السلام علی شبیب بن الحارث بن سریع السلام علی عبدالله بن سریع السلام علی
الجریح المأثور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی السلام علی المرتث معه عمر بن عبدالله الجندعی السلام علیکم یا خیر انصار السلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بوأکم الله مبوأ الابرار لقد کشف الله لکم الغطاء ومهد لکم الوطاء واجزل لکم العطاء وکنتم
عن الحق غیر بطاء وانتم لنا فرطا ونحن لکم خلطاء فی دار البقاء والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مجلس نهم از کهیر عبادات و بحر اسرار شهادات در شهادت قاسم ابن امام مظلوم مسموم حسن مجتبی علیهما السلام است میگوییم روایت کرده
ابو مخنف از حمید ابن مسلم که حضرت حسین بعد از کشته شدن اصحاب میدید و میفرمود واغربتاه واقلة ناصراه اما من معین یعیننا اما من ناصر ینصرنا اما
من ذاب یذب عنا پس دو جوان بیرون آمد که گویا دو ماه بودند یکی احمد و دیگری قاسم ابن حسن علیه السلام و ایشان میگفتند لبیک لبیک
یا امر خود ما را امر کن با ایشان گفت حمایت کنید از حرم جد خود تا ان رسول خدا و در روایت دیگر است که قاسم بیرون آمد و او صغیر و حد بلوغ
نرسیده بود وقتیکه حسین او را نظر کرد دست بگردن او انداخت هر دو گریستند تا غش کردند وقتیکه از غش افاقه حاصل شد قاسم
طلب مبارزت نمود حضرت ابا و منع نمود آنجوان دست و پای او را بوسید تا اذن حاصل کرده بیرون آمد و اشک چشمانش بر خدش
سیلان میکرد و در روایتی است وقتیکه حسین ع دید که قاسم میخواهد بمیدان برود فرمود ای پسر آیا بپای خود بطرف مرگ میروی
گفت چگونه نروم ای عم و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و فرید مانده معین و ناصر نداری روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک
الوقاء بعد از آن حسین ع گریبان قاسم را چاک و عمامه او را دو نصف کرده بروی او آویخت بعد از آن لباسهای او بصورت کفن باو
پوشانید و شمشیر خود را بمیان او بست و بمیدان فرستاد پس بآنقوم حمله کرد و از ایشان شصت نفر را کشت و بخدمت حضرت
آمد عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء ای عم بیک شربت آب مرا درک کن حسین او را بصبر وادار نمود و انگشتر خود را
باو داد و گفت این را بدهن خود بگذار و مص کن قاسم گفت وقتیکه آن انگشتر را در دهن خود گذاشتم گویا که آن چشمه آبی بود و سیراب شدم
و در روایتی است حمید گفت من در لشکر ابن سعد بودم بر این جوان نگاه میکردم در بر او پیراهن و در پایش نعلین بود که بند یکی از نعلین
گسیخته فراموش نمیکنم که آن بند نعل پای چپ او بود پس عمر ابن سعد ازدی گفت بخدا قسم من باین جوان حمله میکنم گفتم سبحان الله
از این چه میخواهی بخدا قسم اگر این جوان مرا بزند دست خود را بسوی او نمیگشایم کفایت میکند او را این جماعت که احاطه کرده اند گفت
بخدا قسم هر آینه حمله میکنم پس باو حمله کرد و برنگشت تا شمشیر از سرش زد آنجوان بروی خود افتاد و ندا کرد یا عماه پس حسین علیه السلام

آمد

آمد مثل باز که از فراز به نشیب آید و بمیان صفوف اعدا در آمد و مثل شیر خشمناک بایشان حمله کرد و بشمشیر عمر که قاتل قاسم بود زد و دست
خود در اپیش شمشیر داد شمشیر دست او را از مرفق قطع نمود و فریاد کرد و از او کنار رفت و گریخت و لشکر اهل کوفه بحضرت حمله کردند که عمر را
خلاص نمایند بدن قاسم در زیر سم اسبان مجروح و پامال گردید و وفات نمود چون کرد و غبار منجلی شد دیدم حسین در بالای سر آن جوان
ایستاده در حالتیکه پای خود حرکت میداد حضرت فرمود بعداً والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او
یعینک فلا یغنی عنک بعداً لقوم قتلوک ثم احتمله فکانی انظر الی رجلیه بخدا قسم گرانست بر عمت که او را بخوانی تو جواب ندهد
یا جواب دهد یاری نکند یا یاری کند تو نفع ندهد دور باد از رحمت خدا قومیکه ترا کشتند بعد او را برداشت گویا میدیدم که پاهای آن
جوان بزمین خط میکشید و حال آنکه حضرت سینه او را بسینه خود ضم کرده بود پیش خود گفتم که حسین با و چه خواهد کرد پس آورد او را
در میان کشتگان از اهل بیت خود گذاشت بعد از آن گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا
صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از امروز خواری نخواهید دید ابدا و مخفی نماند بر تو که بعضی از کلمات اصحاب مقاتل اگرچه عطا میکند
و می فهماند که بدن قاسم را اسبان با خنها پامال کرد تا وفات نمود ولیکن ظاهر کلام سید در کتاب ملهوف اینست که
اسبها باخنهای خود او را پامال کردند تا مرد قاتل قاسم بود زیرا که او گفته آن جوان بروی خود افتاد و فریاد کرد یا عماه پس
حسین آشکار شد مثل باز و شیر خشمناک بایشان حمله کرد و ضربتی با بن فضیل حواله کرد او ساعد خود را پیش آورد که آن ضربت را
رد نماید شمشیر دست او را از مرفق قطع کرد و فریاد نمود که اهل لشکر فریاد او را شنیدند و اهل کوفه حمله کردند که او را خلاص نمایند اسبها او را
پامال کردند تا هلاک شد و در روایت دیگر است که آن جوان بر آن قوم حمله کرد و مقاتله نمود تا دویست نفر سوار را بقتل رسانید مسلم خولانی
گفت مردی از اهل شام در نزد من ایستاده بود گفت بخدا قسم این جوان از من فوت میشود زیرا که می بینم او در مرتد و سرکشی خود بغایت رسید
گفتم وای بر تو آیا قرابت او را از رسول خدا مراعات نمیکنی بکلام من اعتنا نکرده با آن جوان هجوم آورد در حالتیکه پشت آن جوان بطرف
او بود از سر او ضربتی زد و بزمین انداخت آن جوان فریاد کرد یا عماه ادرکنی پس حسین آمد حمله کرد و ضربتی زد نصف سر او را قطع
کرد آنمرد فریاد کرد الغوث الغوث عمر سعد با لشکر حمله کرد تا بدن قاسم را زیر سم اسبان پامال کردند و حسین بایشان حمله کرد
تا سواران کنار رفتند بعد از آن در بالای سرش ایستاد و گفت گرانست بر عمو مصرع تو خدا بقاتل تو لعنت کند و کفایت
کرد که جد تو محمد رسول خدا خصم اوست و در خبر دیگر است که قاسم همت خود را بر علمدار گماشت و خواست او را بکشد پس
به تیرها او را احاطه کردند و از اسب بزمین افتاد شیبة ابن سعد شامی بنیزه از پشت او زد و از سینه اش بیرون آمد پس بخون
خود غلطان شده ندا کرد یا عماه ادرکنی حسین آمد و قاتل او را کشت و در روایتی است که غبار زایل شد دیدم حسین را
که در بالای سر او ایستاده در حالتیکه پای خود میکشید و حسین میگریست و میگفت خدایا تو میدانی که ایشان ما را
خواندند یاری کنند ما را خوار و بضرر ما اعانت کردند خدایا باران آسمان را از ایشان حبس و ایشان را از برکت خود محروم گردان
و متمتع گردان ایشانرا یک زمان اللهم فرقهم شعبا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض عنهم الولاة ابدا اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعله
لنا ذخرا عندک بعد از آن با آن جوان گریست و گریست و گفت از رحمت خدا دور باد قومیکه ترا کشتند و کسیکه بایشان خصم شما
جد و پدر تست در روز قیامت بعد از آن گفت گرانست بخدا قسم بر عم تو که او را بخوانی تو جواب ندهد یا جواب دهد و نفع
نبخشد بخدا قسم این روزیست که دشمن آن کثیر و ناصر او قلیل است بعد از آن او را بسینه خود برداشت و در میان کشتگان گذاشت
و جمعی از اصحاب مقاتل گفته بعد از آن احمد ابن حسن بیرون آمد و او شانزده سال داشت و میگفت انی انا نجل الامام ابن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم بالسیف حتی یلتوی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی ضرب غلام هاشمی علوی حتی تولوا عن قتال
ابن علی یعنی من فرزند امام پسر علی هستم قسم بخانه خدا ما اولادیم به پیغمبر شما را بشمشیر میزنیم تا کج شود و بنیزه شما را میزنیم تا دو تا شود
مثل زدن غلام هاشمی علوی تا آنکه از قتال فرزند علی پشت برگردانند راوی گفت بعد بر آن قوم حمله کرد و مقاتله نمود تا هشتاد
نفر از ایشان کشت بعد بخدمت حسین برگشت در حالتیکه چشمهای او بگود افتاده بود و صیحه میکرد یا عماه آیا شربت آبی هست که بنوشم
و بآن قوت بدهم بر جنگ دشمنان خدا و رسول خدا آنحضرت گفت ای پسر برادرم صبر کن زمان قلیلی که بجد خود محمد مصطفی
ملاقات میکنی ترا سیراب میکند بیک شربه آبی که بعد از آن تشنه نمیشوی پس آن جوان بطرف میدان برگشت و میگفت اصبر
قلیلا فالبعد العطش فان روحی بالجهاد تنکمش لا انثنی عن الموت اذا الموت دهش ولم اکن عند اللقا ذات

رعش

عیش یعنی صبر میکنیم بر آن قلیلی پس مرگ بعد از عطش است زیرا که روح من بسوی جهاد سرعت میکند از مرگ نمیترسم زینکه مرگ داشت کرد
و در وقت جنگ صاحب ترس و لرزیم بعد بر آن قوم حمله کرده و جماعتی را کشت و انشاد کرده میگفت الیکم من بنی المختار ضرباً یشیب
لو تعد شرس اطرحع نبید معاشر الفجار جمعاً بکل ابیض عضب قطع یعنی خود را از کار نمیکشید از شمشیر زدن اولاد رسول مختار که از ما
واقع شدن آن موی سر طفل شیرخوار سفید میشود و هلاک میکنیم همه گروه فجار را بشمشیر هندی برنده بعد از آن بر قوم حمله کرده و جماعتی را
جدا کرد و اصل ساخت خدا تعالی او را به برادرش در بهشت ملحق فرمود و در خبری است که از حمید ابن مسلم نقل شده گفت وقتیکه حسین بسر
برادرش احمد فرمود آنچه فرمود رجوع کرد بمیدان و مقاتله نمود تا او را از زین انداختند و بمین و یسار از تشنگی میگردید و حسین بنظر میکرد
و میگریست پس علی ابن الحسین گریه پدر را شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه دامنش بقدمش می پیچید و میافتاد و میگفت یا ابتاه
چرا گریه میکنی حضرت فرمود ای حفظ نمیکنی پسر عم خود را از دشمنان عرض کرد یا ابتاه تشنگی مرا هلاک کرده و گرسنگی مرا زحمت داده حضرت
فرمود ای ولدی میان تو و بهشت نیست مگر بیرون آمدن روح تو و زائل میشود از تو آنچه آزار میدهد آیا دوست نمیداری که مرا در
پیش روی تو بکشند علی ابن الحسین گفت قسم بخدا یا ابتاه من دوست میدارم که تو مرا مقتول ببینی پس بحرب آمده مقاتله کرد
با قوم تا پسر عمش احمد مسمی بابن نعمان حیدری با تیر احمد را کشت و مخفی نماند بر تو که کیفیت شهادت قاسم بنهج دیگر نقل شده و آن
اینست که در بعضی از کتب مقاتل ذکر شده از جمله آنها کتاب منتخب است که قاسم با عم گفت یا عم آیا مرا اجازه میدهی که بمیدان
این کافرین بروم حضرت فرمود ای پسر برادرم تو از برادرم نشانه هستی میخواهم که تو بمانی تا خود را بتو تسلی دهم و با و اجازه جنگ
نداد و برادران خود را اجازه میدان جنگ داد پس قاسم نشست در حالتیکه غمگین بود و سر خود را بر پاهای خود گذاشته بیاد آورد
که پدرش در کتف راست او تعویذی بسته و فرموده زمانیکه هم و غم بتو رسد این تعویذ را بگشا و بخوان و معنیش را بدان و بهر چه
در آن نوشته شده عمل کن قاسم پیش خود گفت که چند سال بر تو گذشته و مثل این غم بمن نرسیده پس آن عوذه را گشوده نظر کرد
ناگاه دید که در آن نوشته شده یا ولدی قاسم اوصیک انک اذا رأیت عمک الحسین فی کربلا وقد احاطت به الاعداء فلا تترک
البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسول الله صلی الله علیه واله ولا تبخل علیه بروحک وکلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک فی البراز لتحظی فی السعادة الابدیة یعنی ای پسر من قاسم ترا وصیت میکنم زمانیکه عم خود حسین را در کربلا دیدی که دشمنان
او را احاطه کرده اند پس جنگ و جهاد را ترک مکن با دشمنان خدا و رسولش و بجان خود در باره حسین بخل مکن و هر وقتیکه ترا از جنگ
نهی کند بجدّت او برگرد تا ترا اذن دهد و بسعادت ابدی فایز شوی پس قاسم همان ساعت برخواست و بنزد حسین آمد
و آنچه امام حسن نوشته بود بعمّش نشان داد وقتیکه حسین آن عوذه را خواند بشدت گریه کرده بویل و ثبور ندا کرد و آه سرد
برآورد و گفت ای پسر برادرم این وصیتی است که پدرت برای تو کرده و مرا هم وصیت دیگریست از او برای تو لابد است که آنرا اجرا
نمایم پس حضرت از دست قاسم گرفته داخل خیمه نمود و عون و عباس را طلب نموده بمادر قاسم گفت آیا برای قاسم لباس تازه
نیست گفت نه پس آنحضرت بخواهر خود زینب فرمود صندوق را پیش من آور پس زینب صندوق را آورده نزد حضرتش بزمین گذاشت
آنحضرت صندوق را گشوده قبای حسن را بیرون آورد و بقاسم پوشانید و عمامه امام حسن را بسرش پیچید و از دست دختر خود
که بقاسم نامزد بود گرفته عقد او را بقاسم جاری نمود و خیمه برای او خالی کرده و از دست دختر خود گرفته بدست قاسم گذاشت و قاسم
بدختر عم خود می نگریست و میگریست تا آنکه شنید که دشمنان میگویند هل من مبارز پس از دست زوجه خود دست کشید و خواست
که از خیمه بیرون رود زوجه اش دامن او را گرفته و از رفتن ممانعت کرده میگفت بچه طرح آمده و میخواهی چه کنی گفت میخواهم که
دشمنان را ملاقات کنم زیرا که ایشان مبارز میخواهند و من میخواهم بمبارزت ایشان بروم پس دختر عمش از دامنش گرفت قاسم
فرمود دست از دامنم بدار که عروسی ما بقیامت ماند پس دختر عمش صیحه زد و ناله و نوحه کرد و اشک چشمش بجدّش جاری میشد و میگفت
یا قاسم تو میگوئی که عروسی ما بقیامت ماند در قیامت بچه چیز ترا بشناسم و در کدام مکان ترا ببینم پس قاسم دست خود را بر آستین خود
زده و آنرا پاره نمود و فرمود ای دختر عم باین آستین قطع شده مرا بشناس راوی گوید اهل بیت از برای فعل قاسم بگریه و در دامنم
۱ و بشدت گریستند و ویل و ثبور گفتند وقتیکه حسین دید که قاسم میخواهد بمیدان جنگ برود فرمود ای پسر من آیا
بپای خود بطرف مرگ میروی گفت چگونه نروم یا عم و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و تنها مانده صدیق و حامی نداری
روحی لک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء بعد از آن حسین گریبان قاسم را پاره و عمامه او را دو نصف کرده و بروی اش

اند جهت بعد از آن لباسهای او را العیون بست کفن با و پوشانیده و شمشیر خود را بمیان قاسم بست روانه میدان نمود بعد از آن ۲۹۰
قاسم پیش عمر ابن سعد آمده گفت ای عمر آیا از خدا نمی‌ترسی و خدا را ملاحظه نمیکنی و رسول خدا را مراعات نمینمائی عمر ابن سعد گفت آیا تجبر
و تکبر بر شما کفایت نکرد و یزید را طاعت نمیکنید قاسم گفت خدا ترا جزای خیر ندهد ادعای اسلام میکنی و حال آنکه
آل رسول خدا از عطش تشنه‌اند و دنیا در پیش چشم ایشان سیاه گشته پس قدری ایستاد و احدی را ندید که بطرف او بیاید بخیمه بر
گشت و آواز دختر عم خود را شنید که گریه میکند دختر عمش در سر راه قدم خود ایستاد و گفت مرحبا بعزیزی حمد خدا را که روی تو را پیش از
مرگ من نشان داد پس قاسم بخیمه آمد و گفت ای دختر عم مرا صبر نیست که با تو بنشینم کفار طلب مبارز میکنند پس او را وداع کرده
بیرون آمد بطرف میدان رفت و طلب مبارز نمود مردی بسوی او آمد که با هزار سوار برابر میشد قاسم او را کشت و او چهار
پسر داشت یک یک بمبارزت قاسم آمدند همه آنها را کشت و اسب خود را تازیانه زده سوارها را میکشت تا قوتش ضعیف گشت قصد
کرد که بخیمه رجوع کند ناگاه ازرق شامی راه او را گرفت و بمقام معارضه آمد آن بزرگوار شمشیری از بالای سرش زده او را کشت
و بخدمت حسین آمده گفت یا عماه العطش العطش یک شربه آب مرا دریاب حضرت او را بصبر امر کرده و انگشتر خود را با و داد و گفت
این را بدهن بگذار و مص کن قاسم گفت چنین کرد آنرا بدهن خود گذاشتم گویا که چشمهٔ آب بود و سیراب شده بمیدان رجوع
کرد مؤلف گوید اشاره در اینجا ببعضی از مطالب از بیان نمودن بعضی از اسرار و مناسبات و نحو آنها لازم است پس
میگوئیم که زمان شهادت قاسم و برادرانش از چیزهاست که در آن ظواهر آثار و کلمات اصحاب مقاتل مختلف است پس
مستفاد بعض آنچه بان اشاره گذشت اینست که شهادت او و برادرانش بعد از شهادت اصحاب و قبل از شهادت
اولاد امیرالمؤمنین و همچنین قبل از شهادت علی ابن الحسین بود و لیکن مستفاد از کلمات جمعی و از ایشانست شیخ صدوق در
بعض کتب خود اینست که شهادت او بعد از شهادت جمیع بنی هاشم بود و از زیارت قائمیه نیز ظاهر آن تقدم شهادت
همهٔ بنی هاشم است بعد از شهادت ایشان شهادت علی اصغر بعد از آن شهادت عبدالله ابن امیرالمؤمنین بعد از آن
شهادت عباس بعد از آن شهادت جعفر ابن امیرالمؤمنین بعد از آن شهادت عثمان ابن امیرالمؤمنین بعد از آن شهادت
محمد ابن امیرالمؤمنین بعد از آن شهادت احمد یعنی ابابکر ابن حسن بعد از آن شهادت قاسم ولی ممکنست گفته شود
که ترتیب در ذکر در مقام زیارت دلالت نمیکند که باین ترتیب است در شهادت بعد از آن مخفی نماند بر تو که حکایت
تزویج و عروسی برای قاسم از چیزهاست که جمع بسیار از اصحاب مقاتل آنرا ذکر نکرده و بعض حذاق در فنون خبر و تاریخ
گفته که الحکایات در آنها بشئ معتبری مطلع نشده‌ام ولی من میگویم که ظن اقوی بحصول این قضیه از چیزهاست که صاحب تتبع
عزیز و تبصر دقیق عمیق آنرا انکار نمیکند و این بجهت وجوه چندیست اول آنکه کامل بودن مقتضی و تمام بودن محبت آن
و اهل بیت رسول خدا در فوق کمالیت و تمامیت حاکم است بوقوع این قضیه ایضا دویم آنکه زوار و قراء قدیم و تازه جمعی بعد
از جمعی و عصری بعد از عصری از اهل هر شهر که در آن طایفه از شیعه و دوستان اهل بیت است از اهل امصار و قریه این
قضیه را در روضهٔ شهادت بالای منابر و در کثیری از محافل و مجالس ذکر تعزیه و مصیبات در حضور جماعتی از علماء اتقیاء و فضلاء
صلحا ذکر میکنند و کسی راثین و ذاکرین مصائب را از ذکر آن قضیه منع نمیکنند و از جهت این نسبت ایشان را بکذب و
دروغ و افترا نمیدهند سیم آنکه قصاید شعرا از عرب و فارس و ترک و هند و کرد و لور مشتمل است بر ذکر این قضیه بلکه
آن بعد از امعان نظر از چیزهاست که مختص نیست باهل اقلیمی بعد از اقلیم و عصری دون عصر دیگر چهارم آنکه سیرهٔ شیعه و عادت
ایشان جاری شده بر برپا کردن آن بحال و اقامه نمودن تشبیهات پنجم آنکه واقع شدن آن قضیه از چیزهاست که جماعت
بسیار از متاخرین و غیر ایشان از اصحاب مقاتل و سیر و تواریخ بان تصریح کرده حتی آنکه بعضی تتبع کنندگان و او صاحب کتاب
انساب آل ابیطالب است ذکر کرده که زفاف هم واقع شد و فاطمه حامله شد و یک پسر زائید اهل و عشیرهٔ مادرش
از جهت مادر نام او را قاسم نهاده که بتهنیه واوست که او را بنوامیه در ری کشتند و قبرش مشهور است در ری در قریه از شمیرانات
زیارت میکنند و این قاسم مشهور است بلقب شهزاده قاسم ششم آنکه رؤیاهای صادقه است از اهل محبت و ایمان
و اخلاص و یقین که در خواب سید الشهدا را دیده و از این قضیه سؤال کردند ایشان را خبر داد بوقوع آن انعم حکایت
پس اینست بعد از آن میگوئیم ای دوستان و محبان اگر خواهید که سوزش و حرقت شما زیاد شود در این مصیبت کبری

میب

پس فکر کنید مناسبات این مقام را و تأمل نمائید در آنچه متضمن بعضی از فضایل آل احمد و مناقب اهل بیت رسولخداست و آن مشتمل
چیزیست که آنرا ذکر کرده بعضی فضلا از اهل سنت در کتاب خود که موسومست بمفتاح النجاة فی مناقب اهل العباء و در آن کتاب گفته
که روایت کرده ابن النجار در تاریخ خود از اسماء دختر عمیس گفت شنیدم از خاتون خود فاطمه گفت در شبی که علی ابن ابیطالب
نزد من آمد مرا خوف و فزع انداخت اسماء میگوید که من گفتم ای سیده زنان آیا ترسیدی گفت شنیدم که زمین با خبر میداد و او
بزمین حدیث میگفت پس صبح کردم در حالتیکه ترسان بودم به پدر خود خبر دادم پس سجده طولانی نمود بعد از آن سر خود را برداشت
و گفت یا فاطمه مژده باد ترا بپاکیزگی نسل زیرا که خدا تعالی تفضیل داده شوهر ترا بر جمیع خلق و زمین را امر کرده که اخبار خود را و آنچه در روی
زمین و مشرق و مغرب آن واقع میشود با او خبر دهد بحدیث‌های برادران من فاطمه دختر امام اگرچه بجده خود صدیقه معصومه نیز شباهت
داشت در فزع و ترس و در شب زفاف برای آنچه آنرا دیده بود از امر مذکور در حدیث الا اینکه فرق میان این دو فزع و این
دو خوف ظاهر است زیرا که بآن فرق قلوب از یکوجه شاد و فرحناک میشود و از وجه دیگر محزون و سوخته میشود و چگونه چنین نباشد زیرا
که فزع و ترس صدیقه معصومه فاطمه زهرا حاصل شد از جهه دیدن او منقبت عظیمه و فضیلت کبری از فضائل شوهر خود و این مشاهده سبب
گردید برای بیان کردن رسولخدا فضیلتی را که از آن بزرگتر بود و آن این بود که شوهرش افضل خلق خداست بعد از رسولخدا و اما فزع
و ترس نواده او زوجه قاسم حاصل شد در وقت مفارقت قاسم از او و بعد از ساعت قلیل از مواصلت و آن مفارقت از جهه آن
بود که قاسم فریاد و صیحه عظیمه کفار و آواز مزامیر و صدای اسلحه و لجام اسبان ایشان را شنید و صدای ایشان را که بهلهل من مبارز بلند کرده
بودند شنید وای حزن من بر مطلع شدن این عروس بعد از ساعت قلیل که از فراق شوهرش گذشته بود بر شهادت شوهرش و پاره
پاره شدن اعضای شریفه و خورد خورد شدن جسد کریمه او و بعد از آن لهف و حزن من بر آن خانه باد که این عروس و تزویج در آن واقع
شد زیرا که آنخانه سزاوار بود شمعهای مشتعل آن ستارگان آسمان باشد و مجمره آن از بخورهائیکه مریم دختر عمران خواست آن باشد زیرا که آن شوهر
و زوجه از وارثان انبیاء و اولاد بزرگان اولیاء و اوصیاء میباشند پس بعید نیست آن در مثل آن عروسی و بتحقیق امام همام حسن مجتبی بیت
شریف خود ستارگان آسمان را اخذ میکرد چنانکه مرغان و عصفورها را اخذ میکنند و بتحقیق ذکر کرده شیخ عاملی در حالتیکه نقل کننده است
از کتاب صاحب کتاب مناقب فاطمه و ولدها باسناد خود از محمش از ابراهیم ابن منصور گفت حسن ابن علی ابن ابیطالب را دیدم که
بیرون آمد با قومیکه باران طلب میکردند پس بمردم گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است باران یا تگرگ یا مروارید گفتند یا ابن رسول الله
آنچه شما دوست میدارید گفت بشرط اینکه احدی از شما برای دنیای خود چیزی اخذ نکند پس آورد بایشان هر سه چیز را و دیدیم
او را که ستارگان را از آسمان اخذ میکرد بعد از آن در زمین پراکنده میکرد پس آنها مثل گنجشک بجای خود پرواز میکردند و او باز
نقل شده و او نقل کرده از ابن عیسی از قبیصه او گفت من با حسن ابن علی بودم در حالتیکه او صائم بود و ما با او بودیم بشام رفتیم و نبود با او
توشه مگر چیزیکه با او سواره بود و وقتیکه شفق غایب شد نماز خفتن را بجا آورد بابهای آسمان گشوده شد و قندیلها در آن
آویزان گردید و ملائکه نازل شدند که با ایشان بود مائده‌ها و میوه‌ها و طشتها و ابریقها و ما هفتاد مرد بودیم و خوردیم از هر
چیز حار و بارد ما و آنحضرت سیر شدیم بعد از آن آنها را بهیئت خود که ناقص نشده بود برداشتند الحدیث آه ثم آه بتحقیق
آنخانه تاریک گردید بمفقود شدن صاحبش بعد از آنکه نورانی بود بانوار پیشانی و تجلیات روی صاحبش بعد از آن لهف
و حزن من بر پسریکه زمین را می‌پیچید باذن و قدرت خدا تعالی مثل پیچیدن کتاب و طومارها و بتحقیق ذکر کرده صاحب کتاب مذکور
از سوید ازرق از سعد ابن منقذ گفت دیدم حسن ابن علی را در مکه که بکلامی تکلم میکرد در حالتیکه خانه کعبه را برداشته بود راوی
گفت حول و اطراف خانه کعبه را برداشت و ما از او تعجب کردیم و بیکدیگر گفتیم و تصدیق نمیکردیم تا او را در مسجد اعظم
کوفه دیدیم پس او را خبر دادیم که یا ابن رسول الله آیا چنین و چنان نکردی گفت اگر خواهم مسجد شما را نقل میکنم بجزیره و او ملتقی
نهر فرات و نهر علیست پس گفتیم بکن و آنرا کرد بعد از آن او را رد کرد و ما بعد از آن در گونه معجزات او تصدیق میکردیم
و باسناد خود نقل کرده از ابراهیم ابن کثیر گفت دیدم حسن ابن علی را در حالتیکه آب خواسته بود و برآوردند پس از منارۀ مسجد
آبی بیرون آورد که نوشیدند و اصحاب او هم نوشیدند بعد از آن گفت اگر خواهم از شیر و عسل شما را سیراب میکنم گفتیم ما را از
شیر و عسل سیراب کن از منارۀ مسجد که در مقابل روضه ایست که فاطمه در آنست الحدیث آه آه بتحقیق پیچیده شد بساط و فرش حجله
زفاف که برای پسرش بود و مکانیکه حجلۀ زفاف او را غارت کردند. اثاث و متاع آن در دست اشرار و ملاعین گرفتار

تقسیم کرده بعد از آن طرف زمین چنگیکه قلوب مؤمنین را میگدازد. و اما ذکر کردن مناسبات میان این و میان عروسی قاسم
بعد از آنکه چشمهای ایشانرا نورانی و روشن کرده مشتمل بود در آن منقبتی از مناقب ام هدی و رابع اهل کساء حسن مجتبی علیه السلام و آن
حدیثی است که شیخ حر عاملی آنرا ذکر کرده در جائیکه نقل کرده است از مجمع البحرین در مناقب سبطین که برای سید رجل سید علی
ابن طاوس الحسینی است و حاصل آنچه ذکر کرده اینست که پادشاهی از پادشاهان چین را وزیری بود و آن وزیر پسری داشت
در غایت حسن و جمال و پادشاه او را بسیار دوست میداشت و پادشاه را دختری بود در حسن و جمال مشهور آفاق بود و پادشاه
او را بسیار دوست میداشت آن دختر عاشق پسر وزیر و پسر وزیر عاشق دختر پادشاه گشت پادشاه باین امر مطلع شده امر کرد پسر
و دختر هر دو را کشتند بعد بسیار پشیمان شد از جهت شدت محبت او بایشان پس وزیر و علما را احضار نموده آنرا بایشان خبر داد از ایشان
چاره در زنده کردن ایشان از ایشان سؤال نمود گفتند بایشان ممکن نمیشود مگر مردیست در مدینه که او را حسن بن علی ابن ابیطالب میگویند
و میگویند که او قادر است بر اینکه از خدا بخواهد خدا ایشانرا زنده گرداند گفت چه قدر مسافت است میان ما و مدینه گفتند شش ماه
راه است پس مردی را احضار کرد و گفت برو بمدینه در مدت یکماه و حسن بن علی را پیش من بیاور و الا ترا میکشم آن مرد بیرون آمد در حالتیکه
مغموم بود پس از شهر کنار رفته وضو ساخت و نماز خواند و از خدا خواست که غم او را زایل کند ناگاه دید امام حسن در نزد او حاضر
آن مرد را بپای مبارک خود زد در حالتیکه او در سجده بود فرمود برخیز پس برخاست و گفت کیستی فرمود من حسن بن علی ابن
ابیطالبم پس نزد پادشاه رجوع کرده و او را خبر داد پادشاه بسیار شاد شد بعد از آن امر کرد باحضار دختر خود و پسر وزیر
پادشاه از آنحضرت التماس کرد که از خدا تعالی سؤال نماید که ایشانرا زنده گرداند پس آنحضرت از خدای عز و جل درخواست خدا ایشانرا
بجهة دعا و خواهش آنحضرت زنده کرد بعد از آن دختر پادشاه را بپسر وزیر تزویج کرد و این حدیث موضعیکه چشمها اشک میبارید و دلها
میسوزاند اینست که بسیار فرقست میان زفاف و تزویجیکه امام آنرا واقع نمود برای دختر پادشاه و میان زفاف که
برای فرزند برادرش واقع شد کاش امام خبر میداد بپادشاه و ارکان دولت او و کسانیکه از امام آن معجزه کبری را
در آن بلد دیدند آنچه واقع میشود در روز طف از عروسی و تزویج قاسم و کاش ایشانرا وصیت میکرد باقامه تعزیه او در دهه محرم
از هر سال بعد از آن تذکر و تفکر نمائید ای برادران من در مشابهت دیگر میان این دو زفاف و تزویج بلکه مباینت آن
در میان ایشان اینکه زفاف و تزویج فاطمه صدیقه معصومه علیها السلام بسبب آن اهل ملکوت و اهل بهشت و آنچه در آن خیرات از
خلق خدا حتی در اخبار وارد گشته حتی در طرق عامه بطریق تظافر و تکاثر که خدا تعالی در شب عروسی فاطمه بهشت را امر کرد
لباسها و زینت را حامل شد و ملائکه آنها را نثار و پراکنده نمود حتی بعضی مخالفین از اهل سنت گفت تعجب میکنیم برای نثار
شدن حله و زینت برای کسیکه فرشش پوست گوسفند بود و اما وقت عروسی فاطمه دختر سید الشهداء پس بتحقیق قلوب اهل بهشت
و سکان آسمانها را از ملائکه و حور عین و غلمان و اهل عالم برزخ را از اهل آسمان سوخت پس نثار کردند در این عروسی اشک
چشم خود نثار او کردند قلبهای خود نثار او نمودند پس چگونه بود حال آل الله و اهل بیت رسول خدا در آنوقت بعد از آن
هر عروسی ولیمه وارد بتحقیق نقل کرده علمای عامه از پیغمبر که آنحضرت باصحاب خود فرمود در وقتیکه علی میفرستادند آگاه باشید
برای عروسی ولیمه است بعضی اصحاب گفت یا رسول الله در نزد من گوسفندیست و اویلاه و مصیبتاه و حزناه بتحقیق ذبح شده
پیش از عروس و تسم و بعد از آن کشته شد شجاعان و فحول زمان و بزرگان اهل آسمان و کسانیکه بایشان سبقت نکرده و لاحق
نشده احدی از گروه پیشینیان ای برادران من گریبان خود را شق و لباسهای خود را پاره کنید و بر روی خود طپانچه زنید و بر پهلوهای
خود در مجروح نمائید بعد از تامل کردن در آنچه سید الشهدا کرد در وقت اذن دادن بقاسم برای خارج شدن بمجاهده دشمنان
که در آنوقت امام گریبان پیراهن قاسم را شق کرد و عمامه او را دو نصف کرد و بر روی او انداخت بعد از آن لباسهای او را
بصورت کفن باو پوشانید پس بشمشیر نمود او را میان قاسم است و او میدان اشقیا فرستاد چنانکه بعض آثار و اخبار گذشته بآن
ناطق است پس میگوئیم در سینکه در این اسرار و وجوه چند تصور میشود اول آنکه فعل آنحضرت این را از جهت حفظ کردن قاسم بود از چشم زخم دشمنان
یا حفظ کردن روی او از حرارت آفتاب زیرا که رویش مثل پاره ماه بود بلکه از آن احسن و روشن تر بود دوم آنکه اجازه دادن بود
از امام و بشارت دادن بود دوم آنکه شهادت او از امور است که در آن بداء و فدا نیست سیم آنکه در وقت میدان رفتن
... پوشید علامتی خواسته بود که ... تا آن علامت بشناسد امام آن علامت را بعروس علامت

فاطمه ثانیه

معرفت قرار داد چهارم آنکه این از جهت آن بود که عروس این علامت او را بشناسد در وقت عبور کردن حرم رسولخدا و دختران او از
قتلگاه کشتگان و از دفن خود شان بر بدنهای شهداء پنجم آنکه این از برای آن بود که کفار را از بیرون آوردن لباسهای او
و عریان گذاشتن جسد او بی رغبت بوده او را مسلوب ننمایند و با همه اینها امام ابرار و تقیه و وجود نفیس امر عالم بود بعد از آنکه
وجه در تحقق غش برای ام و همچنین برای پسر برادرش قاسم بعد از اشتیاق ظاهر است زیرا که امر او در آنوقت مصائب عظیمه دارد
شد علاوه بر آن مصائبیکه در آن بزرگوار بود بحیثیتی که اگر بعضی از آن مصائب را بر کوههای بلند بریزند هر آینه زلزله کرده
منهدم میشود و اگر بدریاها وارد شود آتش یاب میگردد و بر بیشه‌ها و اجسام رسد سوخته و فانی میشود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه
نزدیک شده بود ساعت کشته شدن کسیکه بوی پدرش را از آن استشمام میکرد و باو تسلی می‌یافت در وقت یاد آوردن برادرش
و نزدیک شده بود وقت پاره پاره شدن اعضای او بشمشیر و نیزه و تیرها در معرکه جدال پس پاره میشود بمرگ او جگرهای مادرش و شدید
میشود سوزش عروسش حزن و اندوه او زیاد میگردد و در پیش چشمش خون قلب و جگر او میگردد و اشک چشم او زینت روی او گردد
و اما وجه غش نمودن قاسم برای خوف و ترس از کشته شدن نبود زیرا که او اگر چه جوان مراهق یعنی بحد بلوغ نرسیده بود
الا اینکه او نخل خرمائی بود که از کثرت بارش بزیر آن ستون زده باشند در شجاعت و شاخ بود از شاخهای درخت نبوت
و میوه بود از میوه امامت و خلافت هیهات هیهات بدرستیکه جوانان بنی هاشم از پستان جوانمردی شیر شجاعت خورده
و جوانان اولاد عبد المطلب در سایه بزرگی و دلیری بزرگ شده بودند جوانان ایشان در عزم و یقین پیران
یقین و پیران ایشان در عزم جوانان سید زمان بودند بلکه وقتیکه قاسم شهادت ام و عروس خود را در ذلت و خواری و اهل
بیت نبوت و اسیری ایشان را در دست کفار اشرار خیال کرد و بعد از کشته شدن ریحانه پیغمبر مختار را بچشم او را الکو گیر نمود و غش
باو عارض شد پس تر آنست بعد از آنکه گویم الا اما و اخر قد قلبی بر مشاکلت و مشابهت دیگر در میان مظلومیت سیده نساء
صدیقه کبری و بین مظلومیت نواده او دختر سید الشهداء و عجباه از مشابهت ظلم عمر ابن سعد بظلم فرعون این امت
زیرا که ابن سعد که امیر لشکر خود امر کرد بزدن زنان و در میان ایشان بود عروس قاسم و سایر دختران رسولخدا که بتازیانه و چوبهای
نیزه‌ها بزنند و فرعون این امت بفاطمه معصومه سیلی زد که در رویش اثر کرد و در را باو فشرد نه بخدا قسم زیرا که ظلم فرعون این امت هیچ ظلم
و فعل الظلم و طغیان او شباهت ندارد زیرا که این ظلم او سبب قتل و شهادت صدیقه طاهره گردید و مختصر آن قضیه آنست
که فرعون این امت جماعتی را از ظلمه و منافقین جمع کرد و با ایشان بمنزل امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رفت دید که در منزل بسته شده پس
با ایشان صیحه زد که یا علی بیرون بیا که خلیفه رسولخدا ترا میخواند در را بروی او نگشودند عمر ملعون امر کرد که هیزم جمع نموده بیاورند در آن
در بگذارند تا آنرا بسوزانند عمر فریاد کرد که اگر در را نگشایند باتش آنرا میسوزانم وقتیکه فاطمه دید ایشان میخواهند خانه او را بسوزانند
بیرون آمد در پشت در ایستاد و گفت ایها الضالون المکذبون چه میگوئید و چه میخواهید عمر گفت یا فاطمه حال پسر عمت چطور است
که ترا بجواب دادن فرستاده و در پس پرده نشسته گفت ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده و حجت گمراه است عمر گفت یا فاطمه
سخن باطل و فسانه زنانه را ترک کن یعنی بگو بیرون بیاید بمیل و رغبت والا او را بکراهت و ناخوشی بیرون میآوریم فاطمه گفت
حب و کرامت برای شما نباشد ای گروه شیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا عمر گفت اگر بیرون نیاید هیزم بسیار آورده اهل اینجا را
میسوزانیم تا علی بیعت نماید فاطمه فرمود بر تو باد لعنت خدا ای دشمن خدا و دشمن رسولخدا پس فاطمه دستهای خود را بدر
گذاشت که نگذارد در را بگشایند عمر بتازیانه از دستهای آن مظلومه زد و او را بدرد آورد ناله و گریه اش بلند شد عمر در را
بپای خود زد و حضرت فاطمه مخفی شد آن ملعون ضغطه عظیمه باو وارد آورد از آنجهت فاطمه فریاد بلند برآورد حتی گمان
کردند که آسمان بزمین افتاد و ندا کرد یا ابتاه یا رسول الله فلقد جئن آزار و اذیت میکنند حبیبه و دختر ترا آه ای فضه مرا بگیر
خود بکش بخدا قسم حملی که در بطن من بود کشته شد و او را درد زائیدن گرفت و بدیوار تکیه کرد راوی گوید عمر در را گشوده
داخل شد دید فاطمه وضع حمل میکند یک سیلی بروی او زد و سیلی از بالای معجر در رویش اثر کرد و گوشواره اش منقطع
و بزمین پراکنده گردید پس علی بیرون آمد در حالتیکه فاطمه را زده بودند و فاطمه دست خود را بر پیشانی خود در دو نجای
بزرگ استغاثه مینمود از آنچه باو نازل شد پس علی عبای خود را بر او انداخت و باو گفت ای دختر رسولخدا بدرستیکه خدا علی پدر ترا

رحمة للعالمین مبعوث گردید به جد قسم اگر پیشانی خود را بگشائی و بخدای خود شکایت نمائی هر آینه این خلق هلاک میشوند و احدی از
ایشان باقی نمیماند زیرا که تکذیب کردن ایشان تو و پدر ترا در نزد خدا تعالی شدیدتر است از تکذیب قوم نوح نوح را که تکذیب او بطوفان
غرق شدند همه کسانیکه در روی زمین بودند مگر آنکه در کشتی بودند و هلاک شد قوم هود بتکذیب کردن ایشان او را باد سیاه
تو و پدر تو در نزد خدا تعالی از جهة قدر و منزلت از هود و اولاد هود بزرگترند و هلاک شد قوم ثمود بتکذیب ایشان صالح را
به پی کردن ناقه او و بچه ناقه اش و حال آنکه ایشان دوازده هزار بودند ای سیدة زنان بر اهل عالم و بر این خلق رحمت باش
و مایه عذاب و نقمت مباش این سبیل الجاء و عرش ملکوتیه ترا که لاحق کردم او را باین کتاب بعد از فراغ از تصنیف
آن و ترتیب مدت دو سال پس این سبیل متضمن است بعضی از مقامات ملکوتیه نور زهرا را مقام اول در تائید و تسدید آنچه ایست
که آنرا در مجلس روایت کردیم که امام مظلوم تزویج کرد بقاسم دختر خود زبیده را که شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد از ملوک کسری
زائیده بود و شاه زنان خاله سید ساجدین بود و بتحقیق تزویج کرده بجهة نکاح آمده بود سید الشهداء او را بعد از وفات مادر
سید ساجدین و احتمال دارد که نام این شهربانو و نام مادر سید ساجدین شاه زنان باشد در هر حال قضیه تزویج قاسم و قضیه
وقوع زفاف در کربلا و همچنین بعضی از قضایائیکه در بعضی مجالس این کتاب مذکور میشود مثل قضیه که متضمن دفن سر قاسم است
در قریه از قراء شمرانات و قضیه که متضمن وقایعی است که برای پسر قاسم که بقاسم ثانی نامیده شده بود واقع گشت و مشهور در نزد
عوام الناس شهزاده قاسم است و آنها مثل واقعه خروج کردن او بر بنی امیه و رسیدن او بشهادت و مدفون بودن او در نزد
مدفن سر پدرش قاسم این آن محققی موید و مستند و مستحکم میشود بامور چند از جمله آن امور آنست که آن قضایا از امور متسامعه متظافره
است در نزد اهالی آن قریه از قراء شمرانات که روایت میکنند آنرا آیندگان از گذشتگان در هر عصر از اعصار و در هر قرن از قرون
روایت کردنی بر نمط تسامع و تظافر بحیثی که افاده علم و یقین میکند نسبت بر مطلب حتی آنکه اهل آن قریه که در آنست مقبره شریفه و قبر مبارک
این دو بزرگوار سیدین طیبین شهیدین فخر میکنند در هر عصری از اعصار و مباهات میکنند در هر قرنی از قرون بآنکه پدران اولین
ایشان و اسلاف اقدمین آنها شهزاده قاسم را نصرت کردند و جان خود شان را در نزد او در حروب و مقاتلات او با بنی امیه بذل نمودند
و آنها در انساب و احساب خود شان شرف عظیم و فخر کبیر میشمارند و مذمت و ملامت مینمایند اهالی بعضی از قراء را که در شمرانات
واقع گشته که آباء و پدران اولین و اجداد اقدمین ایشان از نصرت شهزاده قاسم تخلف نموده و در لشکر بنی امیه حاضر شدند و بعضی
از اهالی آن قریه در انتقام ساکت بودند بقبول کردن ایشان راه ننگ و عار و خجلت را و بعضی عدم نصرت اسلاف و پیران
خود را با شهزاده منکر بودند و نبودند میان ایشان کسیکه اصل آن وقایع را انکار نماید و آن قضایا را نفی کند و از جمله آنها آنست وقتیکه شهزاده
قاسم را کشتند و جمیع اراده نمودند که او را از موضع شهادت او یا در موضع دیگر دفن نمایند صیحه بلندی پیدا شد از جانب مدفن سر قاسم
که آن صیحه مشتمل بود بگفتن آنکه دفن کنید طیب طاهر را در نزد طیب طاهر و این نیز از امور متسامعه متظافره است در نزد اهل آن قریه
روایت میکنند آنرا خلف از سلف در هر عصر و قرون و از جمله آنها وجود آثار ظاهره و امارات واضحه و علامات ساطعه و شواهد
لامعه است مثل ظهور خوارق عادات و قضاء حوائج در نزد آن مقبره شریفه است بعد از آن اگر خواهی بشناختن آن مقبره را بدانکه
واقع گشته در قریه که آنرا در علیا مینامند و آن در جانب شمالی طهرانست و دوری آن از طهران قریب به دو فرسخ است
و حجره که سر شریف را در آن گذاشته اند از حجرهای خانه آن زن عالمه انصاریه که ببرکات آن سر اطهر انور منبع آب شده و آن
حجره در جانب مشرق از مقبره مطهره است و مسافت مابین آنها قریب بهزار قدم است و همیشه در آن منبع ماهیان کوچک در
غایت کثرت میباشد و یکی از آنها بخارج منبع بیرون نمی آید و مردم از آن ماهیان شکار نمیکنند بجهة احترام و تعظیم آن مکان شریف
و آن مصرع قاسم نام که مشهور بشهزاده قاسم است موضع شهادت او در قریه ایست که آنرا در سفلی می نامند و در آشوب میگویند
و این مشهور است در نزد مردم و شاید که تسمیه برای وقوع قتال و معرکه در آن بوده باشد و مسافت میان آن و مقبره شریفه نصف
فرسخ است و سبب دفن جسد قاسم ثانی در نزد مدفن سر پدرش نه در مصرع و مشهد خود شاید آن بود که بآن اشاره کردیم دار قدم
مدفن با اتصال ... دفن جسد پسرش یک صندوق گذاشته اند چنانکه در سایر مشاهد مقدسه و ضرایح معظمه
است بجهة آن مقبره رحیه مطاف و مزار شیعه است از قدیم زمان با اتصال این وصف و باین عنوان بمعنیکه آن مقبره مدفن
سر قاسم ابن حسن مجتبی است و مدفن جسد پسرش پس این نمط و طریق از تسامع و تظافر و سیره مستمره از اکبر آیات است که احتیاج

۲۹۵ باقامهٔ بیّنه و شواهد دیگر بتحقیق پیوست و آن مقبرهٔ زوجهٔ قاسم یعنی دختر سید الشهدا روحی له الفداء است که مشهور میان مردم بزبیده خاتون است
و آن در محلهٔ از محلات ری واقع گشته و مسافت ما بین آن و مقبرهٔ سید اجل عبد العظیم الحسنی که در پیش مردم بشاهزاده عبد العظیم مشهور است
قریب بثلث فرسخ است و بتحقیق جمع کثیری این حدیث گردید بوجود امارات و شواهد کثیره که دلالت میکند بر صدق بودن قبر دختر
سید الشهدا یعنی زوجهٔ قاسم در آن مکان و صرف و انفاق نموده یک نفر از تجار اخیار اموال کثیره را در تعمیر آن عمارهٔ شریفه و آنچه بآن
تعلق دارد از قبه و حجرات و صحن و نحو اینها مقام دویم در اشاره ببعضی از امور غریبه پس در اول امر باید که در این مقام یک سؤالی است و آن
اینست که بعضی قضایای آتیه در شأن سر قاسم مشتمل است که کفار با آن سر در میدان ری چوگان بازی نمودند و تمام روز بعصا و آهن و نحو
اینها آن سر را میزدند در مدت کثیره با اینکه آن سر شریف اعضایش متفرق و اجزای آن پاره پاره میشد و بدرستیکه سر انسان از جمله از
انصار اعضا و اجزای آن در مدت قلیلی متفرق و منقطع شد وقتیکه کردند با آن آنچه بسر قاسم کردند پس این چگونه میشود و فارق میان
این دو چیست نسبت باین مقام و مخفی نماند بر تو که ما از این سؤال جواب دادیم و این اشکال و استغراب و استبعاد را تأویل
نمودیم و همچنین آنچه باین شبیه است در مواضع عدیده از این کتاب و اگر خواهی که در اینجا نیز اشاره نمائیم بمجمل آنچه در آنجا ذکر کردیم
پس بدانکه ابدان اصحاب ولایت مطلقه و اجساد ایشان از محمد و آل معصومین او و همچنین ابدان و اجساد کسانیکه تابع ایشانند
از عترت هاشمیهٔ محمدیه که در پیش روی امام شهید شدند قیاس نمیشود بابدان و اجساد سایر مردم و بتحقیق براهین ساطعه و ادلهٔ قاطعه
اقامه نمودیم و آنرا بامثله و شواهد لامعه در غایت ایضاح واضح نمودیم پس در اینجا نیز ذکر مینمائیم چیزیرا که از قبیل امثله و شواهد میباشد بدانکه
در بعضی از کتب مقاتل نقل شده که روایت گشته که اسیران آل رسول را وقتیکه ایشانرا آوردند تا بدمشق نزدیک رسیدند و بقصر عالی
گذشتند یک عجوزهٔ ملعونه در آن قصر نشسته بود و آنرا ام حجام میگفتند و کنیزانش با او بودند وقتیکه امام مظلوم را دید در حالتیکه بالای نیزه بلند
و محاسن شریفش بخون خضاب گشته بود آن عجوزه گفت این سر که از همه سرها مقدم است سر کیست و این سرها را بنیزه ها چرا زده‌اند گفتند
که این سر مقدم سر حسین و این سرها برادران و اولاد و عترت اوست پس آن ملعونه بسیار مسرور گشت یکی از کنیزان خود گفت سنگی بمن
ده تا بزنم بر روی حسین پس سنگ بزرگی را آورد آن ملعونه آنرا بسر حسین زد و خون بر رو و محاسن مبارکش جاری شد پس ام کلثوم آن سر مقدس گشته
و دید خون تازه بر رو و محاسنش سیلان میکند سیلی بر روی خود زد و فریاد کرد وا غوثاه و مصیبتاه و امحمداه و اعلیاه و افاطمتاه و احسیناه
و احسیناه بعد از آن غش کرد زینب گفت کدام کس ایرا بروی برادر و نور چشم وارد کرد گفتند این عجوزهٔ ملعونه کرد پس عرض کرد
خدایا قصر او را بسر او فرود آور و بآتش دنیا پیش از آتش آخرت بسوزان راوی گوید کلام مظلومه تمام نشده بود که قصرش بسر او خراب
شده و آتش در آن شعله ور گشته آن ملعونه مرد و سوخت و همچنین کسانیکه در قصر با او بودند و در بعض کتب است کسیکه او را
نفرین کرد سید سجاد بود و هر طور باشد تقریب استشهاد باین واضح است زیراکه جریان خون تازه نمیباشد مگر در اعضای صاحب
حیوة زیراکه اعضای امام و اجزاء او مطلقا خواه قبل از شهادت باشد و خواه بعد از آن منبع حیوة و چشمهٔ جوشش کننده است
از حیوة پس هر وقتیکه طول میکشید ماندن سر امام مظلوم در بالای نیزه و سوای آن بوی خوش او زیاد و انور و اطیب و اطهر میبود از مشک
اذفر و عنبر اشهب و کافور و زعفران هیهات هیهات پس چگونه و در کجا این اشیاء را میسر شود افاضهٔ حیوة و قلب کردن
ماهیات اگر خواهی که بمبسط و طرز دیگر تعبیر نمائی بگو بدرستی امور واضح که آن سر شریف ساکن شود مثل نیزه ها و طشتها و تنور و مثل اینها
صفت حیوة را کسب نمود بلکه متصف شدند بافاضهٔ حس و حرکت مانند سنگ و جماد باذن خالق حیوة و ممات پس اگر
تشبیه نمائی باکسیر اعظم را که جزء قلیلی از آن میان مشرق و مغرب را از طلا مملو میکند و عطا میکند حیوة و اکسیر را بمعادن که آنها را ذهب
و طلا مینماید فنا و نفاد ... آن را نمی باید بطول ایام و بودن آن در آتشهای شعله ور مادامیکه شهور و اعوام ... بچیزی از
چیزها مثل تشبیه ناقص کامل خواهد بود چنانکه آن در باب تشبیه مفصل است پس شهدا با قتل جزئی از دولت امام مظلوم روحی له الفداء
مثل اوساخ بدن و ناخنهای انگشتان اوست هیهات هیهات پس کجا میسر شود اکسیر را از جواهر آن ناخنها و اوساخ
پس فرق میان این و آن بمثل فرقیست که در میان خود اکسیر و ادنی معادنست زمانیکه اینرا شناختی نسبت بابدان اصحاب ولایت
مطلقه از محمد و آل او معصومین او پس قیاس کن ابدان کسانیکه تابع ایشانند مثل شیعیان او و این آیات از انبیاء و اوصیاء
و عترت هاشمیهٔ نبویه که در پیش روی امام مظلوم بدرجهٔ شهادت فایز گشتند من الامثل فالامثل و الاقرب فالاقرب زیراکه ابدان
این نزدیکان و مقربین و اجساد ایشان در آنها موجود میباشد بعضی خواص ابدان اصحاب ولایت مطلقه و بسکینه

این ابدان عدیده در جمیع تفاضل و تفاوتست زیرا که بسیار فرقست مابین خواص بدن ابراهیم خلیل مثلا و بین خواص بدن نبی از انبیاء
از کره و غیر مرسلین و همچنین بسیار فرق آشکار است میان خواص ابدان عباس و علی اکبر و قاسم و مثل ایشان و میان ابدان اصحاب که
در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت رسیدند نعم قدر مشترک محقق در همه ایشان راه یافتن انهدام و اندراس است پس این چنانچه
برهان آن حاکم است همچنین حس و عیان معلوم شده است آیا نمی بینی انگریزان را از زمان قضیه که متضمن نبش کردن پادشاه بود قبر حر را که در پیش
امام شهید شده بود پس آنچه در این قضیه است از امور معلوم است بتسامع و تظافر هر طور باشد این قدر مشترک متیقن میشود نسبت باین
جمعی از افاضل علماء و صلحاء اتقیاء ابرار و شواهد در اینباب کم نیست زیرا که شیخ اجل صدوق ابن بابویه جمع کثیری بلکه جماعات کثیره
جسد شریف را در قبر او که در ری است مشاهده نمودند پس تحقیق او را قریب باین زمان تر و تازه دیدند که اندراس و پوسیدگی باو راه نیافته
و عدد ثقات و معتمدین که خبر این نقل کردند از مشاهده کنندگان آن و شنوندگان قضیه مشاهده بطریق تواتر زیاده تر بود از عدد دیگر
بان خبر متواتر حاصل میشود بعد از آن قضیه نبش کردن پادشاه عثمانیه قبر ثقة الاسلام کلینی را در بغداد و مشاهده نمودن آن سلطان
بدن او را تر و تازه گویا در صورت کسی بود که بپهلو خوابیده و نادم شدن سلطان از آنچه قصد کرده بود از نبش قبر امام موسی ابن
جعفر که امتحان نماید آنچه را که شیعه میگویند که ابدان ائمه معصومین با نهایت اندراس و پوسیدگی راه نمی یابد بعد از آن سلطان امر
کرد که مسجدی بنا کنند قبر کلینی را محیط باشد و یک قبه کبیره بربالای آن بنا کردند و اینهم از قضایائیست که دوست و دشمن
آنها را انکار نمیکنند بلکه آن مسجد محیط بقبر و قبه که بربالای آن بنا شده تا حال موجودند بالجمله روایات و حکایات منقوله در این مقام در غایت
کثرتست پس هرگاه گوئی آیا محقق میشود راه یافتن اندراس و انطماس در بدنها از ابدان غیر گروه علماء و صلحاء اتقیا نیز زمانه بعد از بنا
گذاشتن تحقق بودن این و فرض نمودن وجود آن علت و سر در این جهت میگوئیم بلی بدرستیکه این کاری محقق و موجود میشود در بعض ابدان
ایشان غیر از گروه علماء و صلحاء و فضلاء اتقیاء زمانیکه مناسبت و ارتباط موجود شد میان صاحب این بدن و اصحاب ولایت
مطلقه اگر آن مناسبت و ارتباط در بعض وجوه بوده باشد اگر توضیح این البصر مثال خواهی بدانکه این در قضیه عجیبه است
و آن قضیه کشتن بکیر دجوانست از شیعه کلب خنزیر ساحر کذاب اصل کفر و زندقه فرعون آنوقت و نمرود آن زمان در سحر و حیله
و اختراع بدعتها و غارت و قتل شدید عبد العزیز وهابی پس را بیانش اینست که جوانی از یک طایفه و گروه که از معارف چیزی نداشته
و عملی از فرایض و واجبات نکرده بود بتحقیق عنایات ازلیه و رحمت رحمانیه او را احاطه کرد و بشارات غیبیه و واردات
ملکوتیه برای او ظاهر گردید و با انبیاء و اوصیاء در درجه مماثل و بخیر عاقبت فایز گردید مکانیکه خدا برای او کشف و پرده را
از پیش چشمش برداشته در بهشت قصری را دید که نظیرش نبود و منزلی دید از منازل که آنرا شبیه نیست پس آن قصر و منزل میل کرد و قصد
نمود که باخدا تجارت نماید در فروختن جان خود برای رسیدن بآن منزلت عظمی بانیکه او را بکشند بسبب و عوض کشتن او سگ نجس و کافر
عبد العزیز وهابی لعنه الله را از آن اثناء که آنکافر نشسته و قومش او را احاطه نموده بودند و او زندقه و مکر او و شیطنت را در
مقالات خود استعمال میکرد پس آن جوان او را بخنجر ناشیر زد و او را کشت پس آن لعین کافر بجهنم واصل شد و نقر کشتن در نزد
اصحاب تابوت گردید وقتیکه قومش این حالت را دیدند بسر جوان ریخته او را کشتند روح طیبش با آن قصر و منزل که در بهشت
دیده بود پرواز کرد وقتیکه قوم لعین و کافر خود شان او را دفن کردند در چاه در میدان وسیع هیزم بسیار جمع کرده بآن
آتش زدند و آنرا مثل جهنم کرده جسد آنجوان را بآن آتش شعله ور درانداختند خدای تعالی آن آتش فرو نمود گویی نزد او و سلاما
و جسدش در آن آتش شعله ور سه روز و شب ماند و در بدن او اصلا اثری نکرد چه مرتبه عالیه و درجه عظمیست که مثل معجزه
ابراهیم خلیل علیه السلام است پس این قضیه از قضایای مسلمه است بتحقیق شیخ عبد الحسین اعسم آنرا نظم کرده و تقریب استشهاد
بآن ظاهر است در نزد مرد حاذق پس هرگاه گوئی که در اینجا یک سؤال مهم و مطلب عظیم است سزاوار نیست که از ذکر
و جواب در آن اعراض نمائیم و آن اینست که تو اشاره کردی ببعضی از آن مطالب و حکایات در اینجا بجهت تقویت و تسدید
آن قضیه که متضمن عدم تفرق اجزاء سر قاسم بود با آنچه کفار کردند در مدت یکهفته و بتحقیق در اینجا بسر آن اشاره کردی و اقامه
حجج ساطعه و براهین تامه نمودی در بعض مواضع این کتاب بسر راه یافتن اندراس و انهدام بر ابدان اصحاب ولایت مطلقه
و اجساد ایشان و همچنین کسانیکه تالی ایشانند در باب طینت ابدان و طینت ارواح پس چه میگوئی در آنچه آنرا بعضی از
علماء این عصر ذکر کرده از صاحب کتاب تبر المذاب نقل کرد که کفار همه لباسهای امام مظلوم را بیرون کردند و در او

جمیعی

و درا چیزی ماند که ستر عورت نماید گفت که اگر در این مقام تقلب توجیزی خلجان نماید و بگوید که این چگونه جایز و متصور میشود در جوابش میگویم که بدن امام مظلوم
اعضا و جوارحش مستلاشی و متفرق شده بود و آن اجزاء و قطعات مضمحل گشته بود و بعد از آنکه لشکر این سعد آن بدن شریف را ناخن
اسبان خود پامال نموده بودند چیزی باقی نمانده بود که محتاج بستر باشد بعد از آن این فاضل مطلب خود استدلال نموده بقول امام
که فرموده و بجرد ابجیل بعد البعث آل عمد الحقوق نی در حالتیکه میگوید که مسخ ظاهر است در آنچه ما ادعا کردیم میگویم اعدا الله استجیر بالله تعالی از نطق کردن
بامثال این کلمات و اعتقاد کردن بآنها زیرا که مفاسد آنچه این فاضل معاصر ذکر کرده از آن باجی از غامه آنکه ذکر نمود ما آنرا عالم از غامه
پس صدور آن از آن بآن عبارت که از او نقل شده یا از جهة تعمد در کذب یعنی قصدا دروغ گفته که اساس و اصل اصول محکمه در نزد امامیه را
خراب نماید باینکه مقصودش از تصنیف آن کتاب استعمال حیله و زیرکی بوده باشد بتلبیس بودن بصفات ذاکرین مصائب آل رسول تا در
غش و سمین و حق و باطل بیرون آید تا بمقصود خود رسیده و بمطلب خود فایز گردد از تخریب قواعد امامیه و هدم اساس آن یا از جهة اینکه او
بر بعض روایات اطلاع بهم رسانیده و بر وجه علم و درایه و تامل اخذ نکرده و رجوع نموده آنرا بسوی آنچه که منافی باشد با اصول محکمه در نزد
امامیه بلکه ظاهر آنرا اخذ کرده و تفسیر نموده است بچیزی که مصادم اساس مذهب امامیه میشود و نیز معارض میشود با جمله کثیره از روایات و آن
مثل روایت مستفیضه که متضمن قصه جمال لعنه الله است و غیر آن از روایات بجمیعها اگرچه جایز میدانیم نقل روایات و حکایات را
از کتب عامه مطلقا خواه کتب اخبار و احادیث ایشان باشد و خواه کتب سیر و تواریخ ایشان الا اینکه در همه اینها شرط میکنیم که آن
با اصل محکم و قاعده مسلمه از اصول مذهب امامیه مصادم نبوده باشد و اما این فاضل معاصر خبط عظیم کرده و اصل عظیمی و بزرگی را از اصول مذهب
نزدیک خراب نماید گویا که او را سهو و نسیان عارض گشته از کثرت احزان و غموم وارده او بر امام مظلوم در وقت نوشتن این مطلب و چگونه
چنین نباشد زیرا که آنچه او ذکر کرده و احتمال داده بعد از قطع نظر از مصادمت او بضروری از ضروریات مذهب با امور کثیره
نامحصوره منافات دارد و آنها عبارت باشد از قضیه جمال ملعون زیرا که آن قضیه بعد از کوچ کردن لشکر از کربلا واقع شده و از قضیه
آلوده نمودن مرغان بسیار و بی حد و حصر خود شانرا از خون امام و تعزیت از وجوه عدیده است و از قضیه نازل شدن ارواح اصحاب
کساء از آسمانهای بلند و همچنین ارواح انبیاء و جمیع از صدیقان و شهداء برای زیارت جسد امام مظلوم روحی له الفداء بعد از شهادتش
از شهادتش از دفن و از قضیه حدیث سکینه که متضمن تکلم نمودن امام است از حلقوم مبارک بقول خود شیعتی ما ان شربتم الخ و از قضیه
امر متفق علیه در نزد علماء امامیه اینکه سید ساجدین بدن پدر مظلوم خود را دفن کرده و از قضیه امر که ایضا در نزد امامیه متفق علیه است
از اینکه سر با جسد با هم است و از قضیه اخبار کثیره که متضمن قول خدا تعالی و قول جبرئیل و قول اصحاب کساء است از اینکه سید الشهداء
مدفون میشود در کودالی در کربلا که برای او مستعد و آماده گشته و از قضیه پیش کردن حاجب متوکل عباسی قبر شریف را و دیدن جسد امام مظلوم را
و عارض شدن غشیه بر ایشان و پشیمان گشتن او بر فعل خود و از قضیه روایتیکه متضمن عبور حرم و زنان طاهرات است بر قتلگاه شهداء
و روایتیکه متضمن است که آن زنان طاهرات جسد امام مظلوم روحی له الفداء در بر کشیدند و خطابات ایشان با او و آن حالتیکه بر سید ساجدین
عارض گردید و قتیکه جسد پدر مظلوم خود را دید و از قضیه فقرات زیاراتیکه بحد و حصر نمیآید و آن زیاراتیکه گفته شد را ادا میکنید و از قضیه اشعار
شعرا که متضمن گفته ما ثبت و مقرر است در نزد جمیع از ائمه معصومین الی غیر ذالک از قضایائیکه بحد و حصر نمیآید پس آیا جایز میشود غفلت نمودن
از مثل این بیت و نمیشود آنچه از آن فاضل صادر شده مگر از جهتی که ما برای او اعتذار نمودیم از تلاطم احزان او در مصائب آل رسول
اللهم اغفر لنا و له و لجمیع شیعة اهل بیت العصمة والرحمه بالجمله بدرستیکه معان نظر و تطویل فکر و تفکر و تدبر و اخذ کردن روایات بدرایه
و علم و عدم مبادرت و مسارعت بسوی آنچیزیکه در بادی نظر بخیال میآید و جلوه کند از چیزهاییکه مراعات آن بر مصنفین واجب است
خصوصا در چیزهاییکه تعلق بعقاید دارد و آنچه بسیار میگردد ذکر آن در نزد اهل مذهب از عوام و خواص و گاه صادر میشود از جمیعی
که مباشر تالیف و تصنیف شده امور غریبه که زن فرزند مرده از آنها میخندد و این از جهة عدم مراعات او است چیزیرا که بآن اشاره
نمودیم و امر از این غریب تر میگردد در زمانیکه متصدی تالیف و تصنیف از کسانی باشد که او را حظ کامل و قسط وافر داشته باشد
در بعضی از امور شریفه و از مثل علم احادیث و علم اصول احادیث و علم اسناد و علم تفسیر و علم اصول فقه و علم حکمه شرعیه زیرا غالبا
اینها را جامع گشت زمانیکه کتب نظایر آنرا دیگران و حساب میکنند که آنها صادر شده از کسانیکه در مکتب خانهها کودکانرا تعلیم
ابجد میکنند خصوصا زمانیکه عالم که جامع علوم مذکوره است آفتاب بیشتر و قمری تصور شده باشد در آنچه در این دو علم اعظم است
که علم اصول فقه و حکمت شرعیه باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که این قاصرین که فاقدین این دو رتبه عظمی و عطیه کبری از ضبط و دخول

میکنند در مباحث غامضه و مسائل مشکله مثل خبط کردن و دخل شدن تا قد که در چشم او ضعف بوده باشد و شیء میکنند مثل زدن آنچه ۲۱۸
پس ایشان بعضی مطلع نمیشد بر اکثر ادله این باب که منازع فیه است و آنچه در آن متمشی میشود از نقض و ابرام و تشدید و تزییف و بعضی
ایشان غافلند از تحریر محل نزاع بسبب مشتبه بودن محل نزاع برامری که متمشی و جاری میشود در آن نزاع از وجوه عدیده مخالفه مختلفه بنحوی که بنا
گذاشته شد در آن بر بعض احتمالات که در آن متصور میشود و در آن نزاع جاری نمیشود بلکه از منازعات لفظیه میشود بنحوی که بنا گذاشته شد
امر در آن بر بعض دیگر از احتمالات متصوره در آن و بعضی از ایشان دست خالی و کوتاه بازو هست در آنچه بآن موقوفست احقاق حق
و ابطال باطل و آن اینست که ذهن ثاقب و فکر صائب ندارند و بسبب دخیل بودن ایشانست در علوم مشار الیها نه ناشی از آنها و اگر
در این خصوص بیان واضح میخواهی بخصوص مثال بدانکه بنای جمیعی از امثال این اشخاص بر تفضیل دادن سلمان رضی الله عنه است بر ابی الفضل العباس
و علی اکبر و قاسم سلام الله علیهم و شاید نظر ایشان در اینباب بر خبریست که در شان سلمان وارد گردیده از اخبار که ناطقند بر محدث بودن
او و باب بودن او از ابواب خدا تعالی و بانکه او علم اول و آخر یعنی علم اولین و آخرین و اسم اعظم را میدانسته الی غیر ذلک و خبریست
بر اینکه این از آنجاست که از غفلت تامه از تحریر محل نزاع در اول اصدار گشته است و صادر گشته از اینکه ایشان اخذ کرده اند
همه آنچه متمشی و متصور میشود در معنی افضلیه ثانیا و ثالثا غفلت کرده اند از اینکه لازم آنچه ایشان ذکر کرده اند تفضیل و کلاء و ابواب
اربعه صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه است نیز بر این اطائب از عترت هاشمیه نبویه و سادات شهداء و نیز صادر شده از غفلت
ایشان از دانستن اخبار و زیارات که در شان این سادات از شهداء وارد گشته و نیز از غفلت ایشان صادر گشته که این مستلزم
میشود تفضیل سلمان را بر حمزه اسد الله و اسد رسوله و جعفر طیار نیز و شاید که ایشان هرچند ملتزم شوند بعضی از اینها مطلب خود را بسند
میکنند بمقاله اینکه نقل شده و بما رسیده در شان این سادات از شهداء چیزیکه اشعار نماید باحاطه کردن ایشان مراتب توحید
و بودن ایشان در اعلی درجات مراتب توحید و تحقیق با نقل شده و رسیده در شان سلمان رضی الله عنه چیزیکه اشعار مینماید
باحاطه کردن سلمان مراتب توحید و بر اینکه او صاحب مقام اعلی درجات توحید است میگوییم هلاکت باد این خیالات و امثال
که شبیه است بخیالات اصحاب مالیخولیا و خیالات اهل تصوف پس کلام عالم فاضل بلکه عاقل کامل نیست و بیرون میکند اعلی
مراتب توحید را از اهل بیت نبوت و عصمت و رحمت و فتوت و مروت و شجاعت یعنی از کسانیکه گوشت و خون
ایشان از گوشت و خون اصحاب عبا است و آنرا در خانه غیر ایشان بگذارد پس اگر این شخصیکه باین مقاله منطق و باین عبارت
جرئت کرده از گروه اهل درایه و نظر و از اخذ کنندگان از علوم مشار الیها بوده باشد بحظ وافر و قسط کامل بلکه حظ و قسط تمام
نموده باشد او را جسارت و جرئت نمیشد که باینکلام تکلم نماید آیا کفایت نکرد در باب احاطه نمودن علی اکبر باعلی مراتب
توحید قول سید الشهداء روحی له الفداء اللهم اشهد فقد برز الیهم اشبه الخلق برسول الله خلقا و خلقا و منطقا الخ انتهی معنی قول خدا تعالی را
انک لعلی خلق عظیم هیهات هیهات نیست و نمیشود آن کلمات مثل ریسمانهای کهنه است که هر وقت از یکجانب وصله میزنند از جانب
دیگر پاره میشود مگر از کسیکه دست خالی و کوتاه بازو باشد از مراتب عالیه در علوم و فنون معذلک افق دانش از قبیل آفاق سافله باشد
و امر عجیب و غریب اینست که دیده میشود از صحیفات مقاله این مرد و فحاوی کلماتش تفضیل دادن جمع کثیر را از اصحاب پیغمبر
و ائمه معصومین علیهم السلام ایضا بر این سادات شهداء از عترت هاشمیه نبویه و این مثل جمعی که متصف اند در نزد مردم بمقامات
کشف و عرفان مثل اویس قرنی و میثم تمار و کمیل ابن زیاد و نحو ایشان و امید است که این مرد خیال کند تفضیل خود و امثال
خود را نیز بر این سادات اطائب نظر بر اینکه او و امثالش متصف اند در اعتقادش بانکه ایشان اعلی مراتب توحید را جامع اند آه آه
بخدا قسم بتحقیق فاجران و مقصران حقوق آل رسول و عترت سید الشهداء را ضایع کردند باینکه این شخص که باین کلمات مزخرفه نطق کرده
معنی باب مراتب توحید را نفهمیده اند بعد از آن لازم امثال این کلمات مزخرفه تفضیل جمع کثیر است از متصفین بکشف و عرفان
بر اصحاب امام مظلوم که در پیش روی او بدرجه شهادت رسیدند آیا نمیز اجازه میکند شیعه آل رسول یا بآن فتوی میدهد یک نفر از علماء
ایشان پس اگر کوئی که این شخص و امثال او چه میگوید در قول امیر المؤمنین ع در وصف اصحاب امام مظلوم و مدح ایشان لم یسبقهم سابق
و لا یلحقهم لاحق زیرا که اینکلام شریف مثل نوریست در بالای کوه ساطع و بلند میگردد انوار کثیره و راه یافته میشود از آن بر اصول وفیره
ملکوتیه و هر یکی از آنها از آنچیزها میشود که دلالت بر خلاف مطلب این شخص و امثال او میکند میگوییم که این شخص اینکلام شریف را حمل میکند بر اینکه
احدی با ایشان تفضیل داده نمیشود نسبت بمقام شهادت و این مستلزم نیست که جایز نباشد تفضیل دادن احدی بر ایشان نسبت بغیر

تقاصر

انمقام تو خبر داری هستی بینیکه امثال این جمل صادر میشود مگر از غیر عالم که بقواعد علم اصول عالم نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که حذف متعلق افاده
عموم میکند علاوه بر این این جمل الضامنا فی ما نحن فیه نیست و تشدید میکند چیز زیرا که انحصار براو ست و لیکن این در نزد انظار دقیقه است
جلیه پس اگر کوید که مقتضی آنچه تو بر آن هستی تفضیل هر کسیست که در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت رسیده است بر حواری رسولخدا
و ایشان سلمان و ابوذر و مقداد و بر حواری امیرالمؤمنین و ایشان عمرو ابن حمق خزاعی و اویس قرنی و میثم تمار و محمد ابن ابی بکر و بر حواری
حسن مجتبی و ایشان سفیان ابن ابی لیلی و حذیفه ابن اسید آیا تو باین صراحه فتوی میدهی و قائل میشوی یا نه میکویم بلی باینمعنی که هر کس از خدا
آنچه در باره حواری سید شهدا وارد گشته و آنها هر کسیست که در پیش روی او شهید شده بدون استثناء احدی از ایشان
میدانند که تفضیل ایشان بر همه کسانیکه ما نامهای ایشانرا ذکر کردیم از چیزهاست که آن باکی نیست بلکه این مقتضی دلیل است و بعبارة
اخری باین عمل میکنیم و فتوی میدهیم مگر در آنچه بدلیل خارج شده و آن مثل سلمان زیرا که استبعادی نیست در تفضیل او بر غیر عترت
هاشمیه نبویه از مستشهدین در پیش روی امام مظلوم و ممکنست که گفته شود اطلاق تفضیل ایشان بر او از چیزهاست که بر خلاف
تحقیق است بلکه مقتضای آن تفضیل اوست بر ایشان از چند وجه و تفضیل ایشان بر او از وجوه دیگر است پس نظر کن چه
می بینی از فرق میان این و قول کسیکه قائل شده به تفضیل سلمان بر جمیع حواریین امام مظلوم حتی عباس و علی اکبر و قاسم در حالتیکه
تعلیل کرده باینکه او بمراتب توحید احاطه کرده بتحقیق شناختی آنچه در آنست پس تمام کلام را اخذ کن و از متأملین و متدبرین
باش در هر حال کلام را از سر اعاده میکنیم و میکوئیم بدرستیکه عقد باب و جمله امر اینست که روایت متضمنه قضایای کثیره در باب قاسم
و پسر شهیدش که بر بنی امیه خروج کرده بود از آن روایاتیست که منافی نیست با اصلی از اصول امامیه و مصادم نیست با قاعده از
قواعد ایشان پس جواز خبر دادن بآنچه در آنهاست باکی نیست [illegible] پس هر گاه کوئی که ما کلام را از سر اعاده میکنیم
از وجه دیگر و میکوئیم دلیل چیست در فضل بودن قاسم ابن حسن مثل عباس و علی اکبر و سایر عترت هاشمیه نبویه زیرا که افضلیت عباس
و علی اکبر بر سایر عترت از جهة ادله است بر این و ثابت نشده مثل آن ادله در شان قاسم میکویم بدرستیکه کسیکه اخذ نماید همه آنچه را
که در مجلس شهادت قاسم و آنچه باین مجلس تعلق دارد که مقدم نمودیم میداند که قاسم را شان عظیم و فضل عمیم و مقام بلند و عنایت و امید است
که اشاره بتمام همه آنچه وارد گشته در شان او و در بعض مقامات آتیه ایضا بالجمله تفضیل او بر سایر عترت هاشمیه نبویه مثل تفضیل
عباس و علی اکبر بر ایشان از چیزهاست که از مطاوی بعضی از روایات و فحاوی بعضی از فقرات زیارات مستنبط میشود اگرچه این
استنباط در بعضی از آنها از قبیل استنباط دقیقه رقیقه است علاوه بر این این از چیزهاست که بعض اصول محکمه ملکوتیه آنرا اقتضا میکند
چنانکه مخفی نیست بر کسیکه بر اینگونه اصول رقیقه ملکوتیه قادر نیست بالجمله جناب قاسم اگرچه فضل و بهاء فضل جناب عباس
و علی اکبر نیست الا اینکه ممکن است او را با ایشان الحاق کنیم در مقام اثبات افضلیت او بر سایر عترت هاشمیه ای غیر از
عباس و علی اکبر و قاسم باینمعنی که آیا قائل هستی بتحقق بودن تفاضل و ثبوت تفاوت در میان ایشان به ثبوت فضیلت و مفضولیت
در میان ایشان یا نه و آن باین میشود که تفضیل دهی مثلا اولاد امیرالمؤمنین را بر اولاد عقیل و جعفر و همچنین تفضیل دهی بعض اولاد امیرالمؤمنین را
بر بعض ایشان و بعض اولاد عقیل را بر بعض ایشان و همچنین است کلام در صورتهای متصوره در مقام میکویم بدرستیکه من اعراض میکنم
از متعرض شدن باین و چگونه چنین نباشد زیرا که من در این مقام بچیزی نرسیده ام نه از روایات و نه از اصول ملکوتیه اگرچه استنباط
و تاسیس آن از قبیل استنباط رقیقه دقیقه خواهد بود و اما تمسک نمودن بادیال بعض استحسانات محضه و اعتبارات صرفه نیست
و نمیشود از داب حذقه و کاملین در علوم و فنون پس هرگاه کوئی که چه میکوئی در باره اصحاب ای اعدای عترت هاشمیه نبویه آیا
قائل هستی بثبوت تفاضل و تفاوت در میان ایشان یا نه میکویم بلی لیکن نه بروجه تفضیل و خصوصیت ای بر بیان افضل
و مفضول اگرچه این بیان مثل آنها نیست در عباس و علی اکبر و قاسم یا مثل آن بیان که در عترت هاشمیه است نه اینکه قیاس
شود اصحاب با ایشان یعنی باینمعنی که بعض اخبار ناطقست باینکه اصحاب سید الشهدا وقتیکه یقین کردند کشته خواهند
شد کرده از ایشان شاد و مسرور شدند روهای ایشان تلألؤ و رنگشان مثل ستارگان درخشنده بود و کروهی
ایشان حالت ایشان متغیر و رنگها زرد و متعجب بودند از ظاهر شدن خوف و خشیت بر کروه و فرقه اول و ممکنست
که گفته شود از جمله کسانیکه [illegible] ابن مظاهر [illegible]
مثل ایشانست در مناقب [illegible]

کشتن اخبار کثیره است در شان و فضل او بخصوصه با اینکه او از کرو هیست که حضرت امیرالمؤمنین ع علم منایا و بلایا را بایشان ۳۰۰
تعلیم کرد و وقتیکه او را کشتند انکسار در روی مبارک سید شهدا ظاهر گشت و از جمله کواشف که بر این دلالت میکند بودن مدفن او
در موضع مستقل در نزد باب اذن و زائرین همه روزه مراتب عدیده او را زیارت میکنند هرگاه گوئی که چه میگوئی در باره حر بن
یزید ریاحی باینکه درجه او از درجات سایر اصحاب ناقص میشود یا نه آنها زائد است میگوئیم که نقصان درجه او از درجات سایر
اصحاب از آنچیزهاست که چیزی بآن دلالت نمیکند در نزد تحقیق و نظر دقیق بلکه مرثیه امام مظلوم و یا مرثیه گفتن علی اکبر باو از
آنچیزهاست که او را شان عظیم و فضل جسیم ثابت مینماید هرگاه گوئی سؤال میکنم ترا باین سؤال تمام مینمائیم و آن اینست آیا جرئت و جسارت
مینمائی بر بیان تفاضل و تفاوت ما بین عباس و علی اکبر باینکه میگوئیم ایهات ایهات من کیستم و این علم من نیست چگونه جرئت
و جسارت مینمایم نسبت باین مقام و ترا با این سؤال چکار است هرگاه گوئی که بیان این کاه محتاج الیه میشود در باب نذور و ایمان
و عهود میگوئیم در این ابواب باحتیاط عمل میکنی اگر ممکن باشد احتیاط پس مقدم کن در این ابواب عباس را پس این
غایت جرئت و جسارت منست در این مقام **مقام سیم** در ذکر تزویج امیرالمؤمنین فاطمه زهرا صدیقه معصومه را و تحقیق نقل شده
روایتیکه این متضمن است از بعض کتب و زود اشاره میکنیم بعد از این باسم آن و اسم مصنف آن راوی گفت وقتیکه صباح
روز پنجشنبه شد عقیل شتر و گوسفندان بسیار نحر و ذبح کرد برای عروسی و لیمه درست کردند و آنشب جمعه بود و رسولخدا امر
کرد که در شوارع و کوچهای مدینه همه مردم را اطعام کنند و مردم از هر راه دور جمع شدند و وقتیکه آنشب مبارک شد و حق
تعالی اراده کرد که طاهر را بطاهره تزویج کند جبرئیل امین از جانب خدا تعالی نازل کردید و گفت السلام علیک یا محمد خداوند
علی اعلی ترا سلام میرساند و ترا بتحیت و اکرام مخصوص فرموده و مرا مأمور نموده که فاطمه زهرا را بعلی ابن ابیطالب تزویج کنم رسولخدا فرمود
من امر فاطمه را بخدا تفویض کرده ام چه خوب ولی است پروردگار من و چه خوب خطیب هستی تو خدا تعالی ولی فاطمه و جبرئیل خطیب
و ملائکه شهود او بودند و تحقیق خداوند عالم جبرئیل را امر کرد که ندا نماید در آسمانها و زمین و کوهها و دریاها که جمیع ملائکه بیت معمور
اجتماع نمایند پس ملائکه در بیت معمور جمع شدند و گفتند ای معبود و سید ما نمیدانیم مگر آنچه بما تعلیم کرده انک انت العلیم الحکیم خدا تعالی
خدا تعالی بایشان گفت بدرستیکه من میخواهم شما را اشهاد نمایم باینکه من تزویج طاهر را بطاهره و صادق را بصادقه مینمایم پس
پس از مشرق تا مغرب صف کشیدند و صداهای خود شانرا به تسبیح و تقدیس و تهلیل از برای رب العالمین بلند کردند خداوند
متعال برضوان خازن جنان وحی کرد که بهشت را زینت داده و حور عین و ولدانرا صف بندی کرده و درختهای شجر را جابجا نماید
و زنان نارپستانرا زینت دهد و بیت معمور را بفرشهای نیکو و استبرق زیبا و بساط الوان و استبرق زرد فرش نماید و قنادیل در آن
بیاویزد بزنجیرهای مرجان و در آن حوران و ولدان نیز بار در صف نگاهدارد و در اطراف بیت معمور منابر رحمت
و کرسیهای کرامت و منابر یاقوت احمر نصب نماید و ملائکه بر کرسیها و منابر نشستند و خداوند عالم بسرهای ایشان ابر را از نور
نشر کرد که چشمها را نور آن خیره میکردانید و میان آن مملو بود از مشک و کافور و عنبر و امر کرد آن ابر را که بسرهای ملائکه نور ببارد
و ملائکه سرهای خود شانرا حرکت میدادند و برای رب العالمین تسبیح و تهلیل و تکبیر میگفتند و عرض کردند برای منت حمد ای
خدای حسن و امر کرد درخت طوبی را که نثار نماید و در و جواهر و یاقوت نثار کرد و خدا تعالی وحی کرد بجبرئیل امین که بر بالای
منبر کرامت برود جبرئیل بالای منبر رفته تا در بالای آن بر پا ایستاد و گفت در حالتیکه خطبه میخواند الحمد لله الذی خلق الارواح
و خلق الاشباح وحده علی عرشه خمسة الاشباح محیی الاموات. و جامع الشتات و مخرج النبات و منزل البرکات الی ان قال
باری الانام و منشیء الغمام لا تشتبه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا یأخذه نوم و لا نسیان الی ان قال و نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی ابن ابیطالب خلیفة نبیه شاهد باشید ای گروه ملائکه
مقربین و کروبین و جمیع اهل آسمانها و زمینها باینکه من تزویج کردم سیده زنان عالمیان دختر محمد امین فاطمه زهرا را بعلی
ابن ابیطالب سید وصیین و اینکه فاطمه را بامر خدا و متعال خمس دنیا زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوهها دامن آن
و خدا وحی نمود بایشان بدرستیکه من تزویج کردم ولی خود و حبیب رسولخود علی ابن ابیطالب را بسیده زنان عالمیان فاطمه زهرا
پس ملائکه به تسبیح و تقدیس و تهلیل برای رب العالمین صدا بلند کردند نثار کرده درخت طوبی و سدرة المنتهی بر حور عین
و ولدان از در و جواهر و یاقوت که با آنها تبرک میکردند حور و ولدان در و جواهر و یاقوتهارا جمع میکردند و آنها را

بیکدیگر تا روز قیامت بهم میفرستند و میگویند این از نثار زفاف فاطمه زهراست بر علی پس در آنوقت نازل شد
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و ملائکه مقربون در حالتیکه در دست ایشان بود لواهای حمد و علمهای عزت و بهشت مزین و حور
و ولدان حسان مشرف شدند و مرغان در بالای درختها می‌سرائیدند بچیزیکه مخصوص شده بود بآن محمد مختار و حیدر کرار و فاطمه
زهرا و بادهای رحمت وزیدند و اوراق بهشت بیکدیگر برخوردند پیغمبر و علی و بنوهاشم نشستند و عقد نکاح را جاری ساختند و علی
ابن ابیطالب بالای کرسی مرصع بدر و جواهر و زبرجد مشبک بیاقوت سبز نشانیدند و قتیکه از عقد نکاح فارغ شد پیغمبر خدا
و علی و بنوهاشم همه نشستند و پیغمبر امر کرد که طعام را در کاسه‌های بزرگ بکشند پس همهٔ اهل مدینه خوردند و آشامیدند تا سیر شدند
و هر کس که در نواحی مدینه و غیر آن بود خوردند و آن کاسه‌ها گویا که چشمه بود میجوشید بقدرت خداتعالی و برکات رسولخدا و حضرت
دست مبارک خود را بروی طعام گذاشته بود در آن اثناء که ایشان مشغول طعام بودند ناگاه شنیدند قائلی را که انشاد کرد و میگفت
صلی الاله علی المختار سیدنا اعنی ابن طه و عم ثم نبینا کذا علی المرتضی ثم البتول معا ام الائمة هادینا المضلینا یعنی صلوات فرستد خدا
بر مختار که سید ما است قصد میکنم پسر طه و عم و پیغمبر ما را همچنین علی مرتضی بعد از آن فاطمه زهرا را که مادر ائمه است و هادی گمراهان ابن عباس
گفت وقتیکه شب زفاف فاطمه زهرا شد پیغمبر در پیش فاطمه و جبرئیل از یمین او و میکائیل از یسار او و هفتاد هزار از ملائکه در اطراف
بودند و خدا را تسبیح و تقدیس میکردند تا صبح طلوع کرد و آنحضرت را بخانه امیرالمؤمنین بردند و فاطمه را در جانب او نشانیدند پس دست
مبارک خود پیشانی او را مسح کرد و تاج بسر او نهادند و آن تاج بود از زر سرخ و مرصع بدر و جواهر و گردن بندی از لؤلؤ سبز بگردنش
انداختند که جبرئیل او را از جانب رب العالمین آورده بود با هشت هزار ورق از زر سرخ که منقش شده و آتش ندیده بود بلکه
خدای عزیز و جلیل با آن گفت موجود شو پس شد و خداتعالی جبرئیل را امر کرد که طیب و کافور و عنبر را نثار کند و هر چه در بهشت بود از
بوهای خوش و پاکیزه پس جبرئیل بعمل آورد هر چه خدا امر کرده بود و خدا فرستاد طیب را بر مرد و زن و صغیر و کبیر و حر و بنده در نواحی بهشت
یکسال کامل در میان خلق بود وقتیکه فاطمه بخانه علی رفت و از برای جلوه کردن پس در جلوه اولی بیرون آمد بر علی در حالتیکه در او
بود از لباسهای بهشت آنچه چشم دیده و نه گوش شنیده بود و بعضی محبین انشاد کرد و میگفت هنیئا صنو الرسول صهره بنظم
فاطم من النسوان صلی علیها الله ما ورق علی غصن روضة بواسق الاغصان و علی علی المرتضی علم الهدی بحر الندی و مجدل الفرسان
یعنی تهنیت و گوارا باد برنوای برادر رسولخدا و داماد او از زنان فاطمه که خدا با و صلوات فرستد مادامیکه برگ در باغ در شاخ درخت
بلند است و علی مرتضی علم هدی و دریای سخاوت و قارسانراز بروی خاک انداز بلند مرتبه شد بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه
دویم در حالتیکه در بر او لباس مرصع بدر و مرجان و لباس سقلاط که بزر منظوم بود و در پای او دو خلخال بود از بهشت و عبقری سرخ پوشیده
بود و او عطری بود که مدینه و نواحی آن معطر شده بود و نورش ماه چهارده شبه را خجل کرده و بنور شمع و چراغ غلبه داشت و بعضی از
محبین انشاد کرده میگفت سعد الکون والزمان استنارا بفتاة النبی ولیث الصار اخصها الله بالوصی علی فحوی الفضل والتقی والفخار
سید ماجد کریم شجاع صائم قائم فلیس یباری فعلیه الصلوة ما ناح طیر و ضیاء الصبح الظلام توارى شاد و خرم و نورانی که دید زمان
و مکان بدختر پیغمبر که تخصیص داد او را خداتعالی بوصی که مستحق بعلیست بهچو جمیع کرده فضل و تقوی و فخر را سید ماجد و کریم شجاع است
صائم و قائم صلوات بر او باد مادامیکه مرغان ناله کنند و روشنی صبح تحت ظلمت شب مخفی است بعد از آن
خارج شد در جلوه سیم یعنی در حالتیکه در برش لباس حریر سبز بود و تاج گذاشته بود از جانب خداتعالی بتاج هیبت و وقار و خدا
با و پوشانیده و قت و نشاط او بکثیر محبت انشاد کرده میگفت مناها الله بالشان الذی بهرت عند الوری فهما
للفضل اهل فصلوة السلام تهدی و تتری للذی ماله فی الناس شکل یعنی خدا با ایشان گوارا گرداند شانی را که خلق از آن
حائر شده اند پس ایشان بفضل سزاوار اهلند و صلوة و سلام پی در پی هدیه باد برای کسیکه در میان خلق هم شکل و نظیر او نیست
بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه چهارم در لباسهای سرخ که بزر دوخته شده بود و در دست او بود دست برنجن
از نقره و بر روی او روبندی بود از سندس زرد و موی خود را با مروارید منظم نموده بود و نورش بلند شده بر جمیع
و حاضرین و بگفته از محبین انشاد کرد و میگفت ست النساء خصها الباری بحیدرة خیر الوصیین والموصوف بالشیم لو لم یکن
حیدر فی الناس ما وجدوا فی الخلق کفوا الذات الصون والخیم علیهما الله صلی ما بدا قمر و غاب نجم باقی الحندس الظلم یعنی
بهترین زنان را مخصوص کرد خداوند باری بحیدر که بهترین وصی‌ها و باخلاق حسنه موصوفست اگر حیدر در میان مردم نمی‌شد

در میان خلق بفاطمه که صاحب حیا و عصمت است کفو و مثل پیدا نشد صلوات فرستد خدا بایشان مادامیکه ظاهر میشود ماه و ۳۰۲
مادامیکه ستاره‌ها در کنار شب تاریک غائب میشود بعد از آن بیرون آمد فاطمه بر علی در جلوه پنجم در لباس سفیدی که از آن بوی مشک
اذفر ساطع بود از حله‌های بهشت که جبرئیل آنرا از نزد رب جلیل بفاطمه علیها السلام آورده بود و کنیز دوست انشا کرده
میگفت ام الائمة والغر الحصان ومن قد صانها الله من ریب و وسواس صلی علیها مع الکرار خالقها ما صاح شاد
باجواد من الناس یعنی این مخدره باعصمت مادر ائمه کسیست که خدا او را از شک و وسواس محفوظ نموده و صلوات میفرستد بر
آن مخدره و بشوهرش کرار خالق ایشان دائما بعد از آن بیرون آمد در جلوه ششم بر علی در پیراهن سرخ در حالتیکه در سر او بود تاج
مرصع از ذهب براق و در پای او نعل مشبک بود بجوهره سفید و مرصع بود بجواهر کمپیره در حالتیکه علی بالای تختی نشسته بود
که از عاج درست شده بود و عبقری و سندس فرش گشته همه اینها را خداوند جلیل در شب زفاف فاطمه بعلی فرستاده
بود از جهة تعظیم و تکریم ایشان و کنیز انشا کرده میگفت یا حبذا زوجة فی العالمین الی خیر الوصیین رب السادة الغرر
محروسة عن عیوب الناس کاملة عفیفة لا یدانیها شنا العذر حوراء انسیة طابت مدائحها ما مثلها خلقت فی جملة البشر یعنی چه
خوب زوجه است در عالمیان که میرود بسوی بهترین وصیها که پدر آقایان مشهور و معروف است آن زوجه از عیوب مردم محفوظ
کامله و باحیا و پاکدامنست عیبها نزدیک نمیشود سیاه چشم و انسیه است و مدحهای او پاکیزه است و مثل آن در تمام
بشر خلق نشده بعد از آن بیرون آمد بعلی در جلوه هفتم در حالتیکه تزیین شده بود بجمیع آنچه در بهشت و در نزد حور عین بود از
زینتها و حلها و از آن ملبس شده بود نور مشعلها و نور شمع خانه و آنچه در آن بود روشن کرده بود و کنیز مجتبا انشا کرده
میگفت اصبح الکون بسناء وسرور بوصال البتول صنو البشیر والعنا قد مضی وجاء التهانی ما له یوم فرحة وحبور کون و مکان
خوش منظر شد در سرور و شادی برسیدن فاطمه بتول برادر پیغمبر بشیر و رنج و مشقت رفت و تهنیت و مبارکبادی آمد ای قوم
تعجب نمائید برای او این نور و فرح و شادیست وقتیکه فارغ شدند از جلوه‌های او داخل شد پیغمبر بعد از آنکه از زنان اذن
خواست در داخل شدن و نورها از جبین پیغمبر مختار و حیدر کرار ساطع گردید و ابوذر غفاری انشا کرده میگفت صلی الاله علی النبی محمد
خیر البریة من بنی عدنان وعلی خلیفته بعده وهو الذی قد کسر الاصنام والاوثان من خصه ربی بفاطمة التقی اعنی بعفیفة خیرة النسوان
صلی علیه الله ما سار سری او ناحت الاطیار فی الاغصان یعنی صلوات فرستد خدا بپیغمبر که محمد است بهترین خلق از بنی
عدنان و بر خلیفه بعد از آن و آن خلیفه کسیست که بتها را خورد کرد و آن کسیست که خدا او را مخصوص گردانید بفاطمه تقیه قصد میکنم
عفیفه را که بهترین زنهاست صلوات فرستد باو خدا مادامیکه سیر کند سیر کننده یا مرغان در بالای درختان نوحه میکنند بعد از آن
وقتیکه فاطمه در نزد علی نشست آنحضرت دست مبارک خود را بر پیشانی فاطمه کشید و گفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله
بعد از آن پیغمبر از دست او دست علی گرفت و خواست که کف او را بر دست و کف علی گذارد فاطمه گریست پیغمبر
فرمود سبب گریه چیست ای فاطمه قسم بخدائیکه مرا بحق به پیغمبری و رسالت مبعوث گردانیده من ترا از جانب خود
تزویج نکردم بلکه خدا تعالی ترا باو تزویج کرد و او را برای تو اختیار نموده و خدا تعالی خود متولی تزویج تو گردیده است و او
و او خوب ولی است و جبرئیل عقد را جاری کرده و شهود ملائکه است خوب شاهدند بعد از آن گفت ای فاطمه ترا
تزویج کردم بهترین اهل خود و بهترین کسانیست در دنیا و آخرت پس آنچه در نفس فاطمه بود ساکن شد بعد از آن
بفاطمه گفت ای دختر من شوهر تو بهترین امام و واجب الاطاعه است در دنیا و آخرت سیدست اگر او نبود خدا تعالی
خلق نمیکرد زمین و آسمان را نه صحرا و نه دریا را پس ساکن شد آنچه در نفس او بود بعد از آن پیغمبر کف فاطمه را بکف علی
گذاشت و گفت برکت دهد خدا در خصوص شما مبارک و میان شما را جمع کند و امر شما را اصلاح نماید و ذریه مرا از شما
قرار دهد تا روز قیامت پس متفرق و جدا نشوید تا من نزد شما بیایم بعد از آن پیغمبر زنان را امر کرد که بیرون روند پس همه
ایشان خارج شدند مگر اسماء دختر عمیس گفت تو کیستی گفت اسماء دختر عمیس فرمود تو چرا خارج نمیشوی گفت من
مخالفت ترا قصد نکرده‌ام ولیکن بخدیجه عهدی داده‌ام در این خصوص پس پیغمبر گریست وقتیکه ذکر خدیجه را شنید بعد از آن
باسماء دختر عمیس دعا کرد و گفت طشت را پر از آب کن من پیا پس اسماء طشت را پر از آب کرده خدمت آنحضرت
آورد آنحضرت دست خود را در آن گذاشت و گفت خدایا بدرستیکه ایشان از من و من از ایشانم خدایا چنانکه

از من حبس را برده و منظر کرده از ایشان نیز حبس را زایل کرده منظر کردان بعد از آن فاطمه را امر کرد که از آن آب بنوشد و مضمضه نماید و استنشاق
کند و وضو بگیرد بعد از آن طشت دیگر خواست کرد بان آنچه نظر اول کرده بود و علی را امر کرد که بکند آنچه فاطمه کرده بود و بعد دعا را بایشان
بسبب بمنزل خود رفت در حالتیکه خدا را برای نفع ایشان میخواند تا در حجره خود متواری شد و احدی را در دعا با ایشان شریک نکرد
بعد از آن خدا تعالی سدرة المنتهی و درخت طوبی را امر کرد که حلل و حلی و در و جواهر و یاقوت آنچه حامل بوده آنها را بر حور عین نثار نمایند پس ایشان
آنها را تا روز قیامت بیکدیگر هدیه میفرستند و میگویند که این از نثار فاطمه و علی علیه السلام است و وقتیکه پیغمبر از نزد ایشان
رفت و در نزد ایشان احدی نماند فاطمه گریست علی فرمود ای دختر عم چرا گریه میکنی آیا راضی نیستی بشوهری من گفت نعم شوهر من
توئی ای پسر عم و لیکن در این شب تقلب من خطور کرد روزی که بقبر داخل میشوم زیرا که تو مالک امر من شدی پس ای پسر عم از تو
میخواهم که برای من اذن دهی تا نماز بگذارم حضرت اذن داد فاطمه برخواست که در طرف خیمه نماز کند و امیر المؤمنین
در طرف دیگر خیمه نماز میکرد در همه شب و در روز و نه گرفتند تا هفت روز حسین گفت چون روز هشتم شد جبرئیل بخدمت پیغمبر نازل
شد و گفت خدا تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید که علی و فاطمه روزها روزه میگیرند و شب نماز میکنند از نزد ایشان که مکان ایشان این
مکان عبادت نیست و یکساعت اجتماع ایشان محبوبتر است در نزد خدا تعالی از هزار سال عبادت و هزار سال روزه
ایشان و میگوید برو بسوی ایشان و میان ایشان جمع کن بعد پیغمبر بسوی ایشان رفت و آنشب بر دو بود و بفاطمه فرمود
نزد من بیا تا اکرم نمایم بعد از آن خبر نمود یا علی تو هم نزد او باش پس علی با فاطمه نزدیک شد پیغمبر ایشان را بر دا ضم کرد تا خدا
میان ایشان را جمع کرد و بایشان گفت قرار داده خدا از شما نسل مرا و ذریه مرا تا روز قیامت بعد از آن ایشان را
گذاشته بمنزل خود تشریف آورد و خدا تعالی میان ایشان را جمع کرد **مقام چهارم** در ذکر حدیث دیگر است و آن
حدیث تزویج خدیجه دختر خویلد است بپیغمبر صاحب حدیث گفت خدیجه برسول خدا عرض کرد که ای سید من زنهائیکه شتران
و اموال اگر فتی چه خواهی کرد حضرت فرمود برای چه این را سوال میکنی عرض کرد تا علاوه کنم بتو آنچه بآن قادر شدم گفت ای
خدیجه بدان که عم من ابوطالب اشاره کرد که برای من دو نفر شتر بگذارد که با آنها سفر نمایم و بعتره و ذمت حال خود را اصلاح
نمایم ذکر کرده که برای من زنی خواستگاری نماید از قریش که قناعت نماید از من بچیز قلیل و مرا تکلیف ننماید بچیزیکه بآن طاقت
و قدرت ندارم خدیجه رضی الله عنها از کلام آنحضرت تبسم کرد و گفت ای سید من آیا راضی نیستی که من برای تو زن باشم زیرا که
بقلب من خطور میکند و او را برای تو پسندیده ام خواستگاری کنم گفت نعم گفت برای تو زنی پیدا کرده ام که بپسندی ام
و از جهت حسن از تو بزرگتر و از جهت مال زیادتر است و خوبترین زنان از جهت حال و کشادترین زنانست از جهت دست
طاهره و مطهره و معصومه است در کثیر و قلیل با تو یاری میکند و از تو بقلیل قناعت مینماید و غیر از تو بکسی راضی نمیشود اگرچه با دو مال
کثیره بیاید و در میان قوم خود مطاعه و در عشایر خود بزرگ و بتو در حسب نزدیک است در خصوص او پادشاهان
عرب بتو حسد میبرند مگر اینکه من عیب او را بتو وصف میکنم چنانکه خیر و خوبی او را وصف کردم حضرت پرسید عیبش چیست
گفت قبل از تو دو شوهر کرده و سنا از تو بزرگتر است فرمود اسمش چیست گفت او کنیز تو خدیجه است آنحضرت از حیا
سر خود را بزیر انداخت تا جبین مبارکش عرق کرد و جواب نداد خدیجه انحراف را دوباره بخدمت او عرض کرد و گفت ای
سید من چرا جواب نمیدهی بخدا قسم تو حبیب منی و من در هیچ امر با تو مخالفت نمیکنم و میگفت یا بعدان حزن بوادی
الاراک انت فقلبی ضاع منی بهناک واستعطف غزلان التقی سائلا هل لاسیر الحب منهم فکاک وان تری ترکیا بوادی الحمی
سائلهم عنی ومن لی بذاک نعم سروا واستحیوا ناظری فالآن جسمی یشتهی ان تراک مافی من عضو ولا مفصل الا وقد رکب فیه هواک
او عدتنی بالوصل تعدیتها ما سیدی ما کان هذا کذاک فالکلم ما شئت وما یرضی فالقلب لا یرضیه الا رضاک یعنی ای سعد اگر گذر کنی
بدشت اراک بجوان و انشاد کن بجائی که از من ضایع شد در آنجا و استعطاف کن از غزالان لیقی در حالتیکه سؤال کننده باشی
که آیا برای اسیر محبت شما خلاصی هست و اگر راکب ترا در دشت حمی ببینی سؤال کن از ایشان از حال من و از کسیکه برای
منست در آنجا بکسیر کردند و دیده مرا همراه بردند پس الان چشم میخواهد که ترا ببیند نیست در من عضوی و مفصلی مگر اینکه در
آن محبت تو مرکب شده مرا بوصل خود وعده دادی بعد از جفا کردن ای سید من این در مقابل آن نمیشود پس حکم کن
بآنچه میخواهی قلب مرا راضی نمیکند مگر رضای تو راوی گوید بعد از آن در کلام با آنحضرت اصرار کرد حضرت فرمود ای دختر عم

داده میشود

تو زن صاحب مال هستی و من مرد فقیر و قلیل المال من نمیخواهم که مالش مثل مال من و حالش مثل حال من باشد من مالک نمیشوم
مگر چیزیرا که تو جود و بذل میکنی و مثل تو در مثل من رغبت نمیکند و مرد فقیر را مال کم ترسید میشود و برای تو صلاح نیست مگر مردی
مثل تو مالش مثل مال تو و حالش مثل حال تو وقتیکه خدیجه کلام آنحضرت را شنید گفت ای سید من اگر مال تو قلیل است مال من
بسیار است کسیکه جان خود را بتو بذل نماید چگونه مال خود را بتو بذل نمیکند پس من و آنچه با من است همگی در پیش روی تست از تو چیزیرا
مضایقه و قبض نمیکنیم همه بتو اختصاص دارد قسم بحق کعبه که ظن من در تو نبود که مرا از قرب خود دور کنی و مرا از جوار رحمت خود طرد
و منع نمائی بعد از آن خدیجه اشک چشم خود جاری نمود و میگفت والله ما هبت نسیم الشمال الا تذكرت ايام الوصال ولا اضاء من
نحوكم بارق الا توهمت لطيف الخيال احبابنا خطرت فرقة منكم غدا آة الوصل منى بال جور الليالى خصنى بانجا منكم ومن يا من جور
الليالى رقدة وجود وا وارحموا واعطفوا لابلى منكم على كل حال نعنى قسم بخدا نوزید باد شمال مگر اینکه شبهای وصال را بیاد
آوردم و روشنی نیفکند از جانب شما روشنی دهنده مگر اینکه توهم کردم که خطرات خیال است ای دوستان جدائی خطور
نمود و تغلب من از شما در صبح وصال چون شبهای ایام مخصوص کرد مرا از شما و کیست که از جور شبها خواطر جمع شده رفت
و رحم و مهربانی کنید مرا لابد است از شما در جمیع حال راوی گوید بعد از آن خدیجه گفت قسم بخدا اینکه از ابصار مستور است
و علیم به اسرار است امید ندانم که شوهر برای تو قبول کنم اگر اینکه در آن بتو راغب هستم و در آنچه بتو گفتم محق هستم و برای تو باطل نگفتم برخیز
و برو از نزد من نزد عمهای خود و بایشان بگو که مرا از پدرم برای تو خواستگاری کنند هر وقتیکه پدرم مال خواهد من
میدهم و این اموال و ذخایر و بندگان و کنیزان من در پیش روی تست از آنها اخذ کن هرچه خواهی که من بتو راغب و در تو
طمع دارم و غیر از تو نمیخواهم پس شاد باش و حسن ظن کن در باره کسیکه بتو خوبی و احسان نماید و قاصدان و آرزو کنندگان
خود را نا امید مگردان راوی گوید پیغمبر بیرون آمد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود بسوی عمش ابوطالب دید که همه عمهایش
اجتماع نموده اند پس ابوطالب بآنحضرت نظر کرد و گفت مبارکبادی میگوئیم بتو در مقابل آنچه خدیجه بتو عطا کرد و ظن میکنیم
که بسیار عطا بتو کرده حضرت گفت ای عم مرا بتو حاجتی است پرسید آن چیست فرمود برخیز با عموهایم خدیجه را برای من
خواستگاری کن از پدرش خویلد پس احدی از ایشان با و جواب نداد غیر از ابوطالب گفت ای پسر برادرم تو میدانی
که من بسوی تو مایل و بامر تو منقادم ولی خدیجه زن مزاح کننده ایست خود را در مزاح او گول مگردان زیرا که او از عیب
و عار میترسد و قبل از تو به دو شوهر رفته یکی عتیق ابن عایذ و دیگری عمر الکندی و خدا او را از آن یک پسر داد و او را ملوک عرب
و اشراف قریش و رئیسان بنی عبدالمطلب و سادات ملوک بنی هاشم و ملوک یمن و بزرگان طایف خواستگاری کردند
و مال بسیار بذل کردند باحدی از ایشان مایل و راغب نشده دیدکه او از ایشان بزرگتر است و تو ای پسر برادرم فقیر
و مال و تجارت نداری و خدیجه زن مزاح کننده است و خود را بسبب مزاح او ضایع مکن و قریش ابتدا این کلام میشنوند
ابولهب گفت ای پسر برادرم ما را در افواه عرب اسباب خنده مگردان تو بخدیجه صلاحیت نداری که آنرا تزویج کنی
راوی گفت حمزه او را منع کرد و گفت بخدا قسم تو در میان مردان خسیس هستی و امید نیست ان خیر فیها گفته شود و در خصوص پسر برادر
ما بخدا قسم که او بزرگتر است از ایشان از جهت جمال و زیادتر است از ایشان از جهت کمال پس چه خدیجه با و تکبر مینماید بجهة مال خود
یا به بسیاری رجال خود قسم یاد میکنیم بخدای کعبه اگر خدیجه از او مال خواهد هر آینه با اسب خود سوار شده نزد ملوک
و پادشاهان داخل میشوم و سبب با نهادامیکرم و جمیع میآورم برای محمد مالیرا که خدیجه از او طلب نماید پیغمبر فرمود ای
عموها کلام بسیار حرف زدید در چیزیکه در آن فایده نیست برخیزید و خدیجه را از پدرش خویلد برای من خواستگاری کنید
و شما را از علم نیست مثل آنچه در نزد من است پس صفیه عمه پیغمبر برخواست و گفت ای برادران من میدانم که محمد صادق
اللهجه و واضح اللهجه است و خدیجه زن مزاح کننده و من بیان میکنم برای شما باطن حدیث محمد را از ظاهر آن بعد از آن صفیه
فاخرترین لباسهای خود را پوشیده در همان ساعت بمنزل خدیجه رفت بعض کنیزان خدیجه در راه باو ملاقات کرده پیش
از صفیه داخل خانه شد و بخدیجه رضی الله عنها خبر داد از آمدن او خدیجه میخواست که بجاید بخانه تحتانی بیاید لباسهایش پیچیده
بزمین افتاد گفت رستگار نباشد کسیکه ترا دشمن دارد ای محمد صفیه آنرا شنید و گفت دلیل خوب شد صفیه در را زد
خدیجه برخواست در را گشود باو ملاقات کرد با مرحبا گفتن و اکرام و تحیت و انعام نمود گفت ای خدیجه من برای طعام

۱۶۵

و شراب نخورده تا بیاید ما هم و لیکن با عبید نقل کرده اند اما بچشم آن صحیح است باز خدیجه گفت بخدا این صحیح است اگر خواهی نزد اینها نیکی
و اگر خواهی آشکار کن و بدرستیکه من محمد را برای خود خواستگاری کردم پس او را تکذیب مکنید اگر شما حدیثی نقل کنند زیرا که من راضی شده ام
او از حدیثیکه دیدیا بر روی آب گسترده مصور و مؤید است و لابد است او را از من و مرا لابد است از او پس صفیه تبسم نمود و گفت
بخدا قسم ای خدیجه بدرستیکه تو معذوری در باره کسیکه او را دوست داشتی بدون ملامت بخدا قسم ای خدیجه چشم مثل محمد کسی
ندیده و شیرین تر از لفظ او و مثل نور او ندیده ام بعد صفیه انشاد کرده میگفت الله اکبر کل حسن و ما عجب کم تحت غرته لسید
من عجب قوائمه ثم ان مالت ذوائبه فی حسنه فهی تغنیه عن الادب تبت یدا لائم فیه و حاسده فلیس له فی سواه قط من ارب
راوی گفت بعد از آن صفیه برخواست و عزم نمود که از نزد خدیجه بیرون رود خدیجه گفت زمانی قلیل باش بعد از آن خدیجه یکثوب خلعت
پر بها بصفیه داد و او را بسینه خود چسبانید و از میان دو چشمش بوسه داد و گفت ای صفیه ترا قسم میدهم بخدای کعبه مساعدت
و یاری نما در آنچه میخواهم پس صفیه از نزد خدیجه بیرون آمد که بمنزل خود برود و اولاد عبد المطلب با و گفتند ای دختر آیا شکوه یابی در توجه خبر را
گفت بخدا قسم بدرستیکه خدیجه را در باره محمد محبتی است که بوصف نمی آید هرگاه عزم دارید برخیزید بخدا قسم آنچه محمد گفت حق
است همه ایشان شاد شدند مگر ابولهب زیرا که حسد و غیظ و حزن او زیاد شد بسبب شقاوت سابقه او راوی گوید
پس عباس با ایشان صیحه زد و گفت اگر مراد حاصل شده چرا نشسته اید پس همه اولاد عبد المطلب برخواسته بمنزل خدیجه روانه
گردند و ابوطالب نزد محمد آمده لباسهای او را پوشانیده و شمشیر شهرا با و حمایل کرده با سب سوار نمود و عموهایش اطراف
او را گرفته در حالتیکه منزل خویلد را قصد کردند ابوبکر ابن ابی قحافه با ایشان ملاقات کرد و گفت ای اولاد عبد المطلب کجا
میروید تحقیق من شما را قصد کرده بودم در خصوص حاجتی که مرا عارض شده عباس گفت آن چیست یا ابن ابی قحافه گفت در خواب
دیدم که ستاره در منزل ابوطالب ظاهر شد و بلند گشت در افق آسمان و مثل ستاره درخشنده گردید بعد از آن فرود
آمد از میان دیوارها قصد کردم نظر نمایم که بکجا میرود و بکجا اراده دارد ناگاه دیدم در خانه خدیجه نازل گردید پس این خواب مثبت
ها و تعبیرش را من بیان نمائید ابوطالب گفت خبر دار باش که ما بخواستگاری خدیجه میرویم بعد از آن رفتند تا بخانه خویلد رسیدند
و کنیزان پیش از ایشان بسوی خویلد رفته و او را از آمدن ایشان خبر دار نمودند وقتیکه ایشان داخل شدند از برای اجلال ایشان بپا
خواست و گفت مرحبا بپسران اعمام من و عزیزترین خلق در نزد من مرحبا اهلا و سهلا بعد از آن مراتب و منزلت ایشان را بلند
نمود ابوطالب با و گفت ای خویلد ما از برای طعام و شراب نیامده ایم و تو میدانی که ما را با تو قرابت و خویشی است و برای
نبی عم هستند و احدی مثل شرف و عزت ما شرف و عزت نیست ما و شما در حال برابریم و امید واریم که با ما الفت کنی
نزدیک نمائی دختر خود را بسید و مولای ما زیرا که او را رغبت میکنید و او رغبت میرساند خویلد گفت خاطب از شما کیست و مخطوبه کیست
ابوطالب گفت اما خاطب پسر برادر ما و اما مخطوبه دختر تو خدیجه است وقتیکه خویلد این کلام را از ابوطالب شنید رنگش متغیر گردید و گفت
بدرستیکه در شما کفایت است و شما از ما هستید و عزیزترین خلق نزد ما و لیکن عذر میآورم برای شما که خدیجه زنی است که
عقلش از عقل من بیشتر و از پیش او رای من لازم است و ما نیز من راضی نشدم که ملوک و اشراف و بزرگان قریش او را خواستگاری
کنند حال او را تزویج کنم بفقیری حمزه برخواست و گفت لعرب بهم زدی قیاس نمیشود و ماه و آفتاب هم مشابهت ندارد یا خفیف
العقل و یا بادی الجهل آیا ندانسته که رشد تو غایب و عقلت زایل گشته آیا پسر برادر ما را عیب میکنی آیا ندانسته که محمد بر اینکه
باموال و جاههای ما محتاج شده همه برادرش پیاده روی او مقدم داریم و حاضریم و لیکن من بیکس برای تو عیب حرف خود را کلام
خود را قطع کن بعد از آن دامن فشان برخواست و برادرانش نیز برخواسته و رفتند و این خبر بخدیجه رسید از کنیزیکه او را
برای استماع کلام خویلد فرستاده بود گفت ای سعادة چه شنیدی گفت ای خاتون من خبری که قلوب را مغموم میگرداند و شخص سالم
مکروه دارد میکند بدانکه پدرت اولاد عبد المطلب را نا امید باز گردانید گفت وای بر تو مرا از حقیقت حال مطلع کن
و بسرعت تمام برو عمم ورقه را پیش من آر کنیز خارج شد و بعد معاودت کرد در حالتیکه ورقه ابن نوفل همراه او بود خدیجه بسوی او از جا برخواست
و منزلت او را بلند کرد و گفت مرحبا بتو یا عم اهلا و سهلا غایب نباشد از من جمال تو و چنان باشکه ترا حرمم بعد از آن
خود را از ... در حالتیکه رو و ابروهایش اثر گریه کرده بود و ورقه گفت ای خدیجه در باره از توجه او و ... گفت ای عم تعالی
مسائل و شان سئوال چیست گفت ... چه حسن حالست گفت ای خدیجه ترا امر میکنم که با من بمثل احکام تکلم میکنی که یا که نوازاده

ترویج داری گفت نعم جوابداد ای دختر من ترا ملوک شام و بزرگان قریش خواستگاری کردند بجدی از ایشان راضی نشدی گفت ۳۰۳
نمیخواهم کسیرا که مرا از مکه بیرون برد گفت احدی ترا خواستگاری نکرد مگر اینکه او از سکان مکه بود ای دختر من بتحقیق خواستگاری کرد ترا
شیبه و ربیعه و ابن ابی معیط و ابوجهل بن هشام و صلت ابن ابی ایهاب احدی از ایشانرا بشوهری قبول نکردی گفت ای عم
نمیخواهم کسیرا که در او عیب باشد بعد از آن گفت ای عم وصف کن بر من عیوب ایشانرا گفت ای خدیجه اما شیبه در او سوء خلق است
و عقبه مرد پیریست و ابوجهل بخیل و متکبر و بدنفس است و اما صلت مردیست مطلاق یعنی زنانرا بسیار طلاق میدهد خدیجه
گفت خدا لعنت کند بکسانیکه تو آنها را ذکر کردی ایا عمو غیر از اینها کسی خواستگاری کرده گفت نعم محمد ابن عبدالله خواستگاری
کرد گفت عیب او را برای من بیان کن وقتیکه کلام خدیجه را شنید سر خود را بزیر انداخت و گفت عیب او را بتو وصف میکنم گفت اصل او
اصیل و فرع او طویل و حسبش سرمه کشیده خلقش جمیل و فضلش عمیم و جودش جسیم است بخدا قسم ای خدیجه که او را دوست میدارم و در آنچه
گفتم دروغ نیست گفت ای عم عیب او را نیز برای من بیان کن چنانکه حسنش را وصف کردی گفت ای خدیجه روی او قمر
و پیشانی او ازهر و چشمش سیاه و لفظش شیرین تر از عسل و شکر است و بویش از مشک و عنبر خوشتر است زمانیکه مشی میکند گویا که ماه
چهارده شبه است بلکه او نورانی تر است گفت ای عم عیب او را بیان کن چنانکه فضل او را بیان کردی گفت ای خدیجه قد رسیده شده
از حسن و حسب بلند و خوب ترین عالم است از جهه سیرت و طریقه و صاف ترین ایشانست از جهه سریرت و طبیعت
نه بسیار بلند است و نه بسیار کوتاه زمانیکه مشی میکند گویا که آب سرازیر میآید موی او مثل مشک ریخته است و رویش درخشنده تر
است از مروارید سرخ و بوی او از مشک اذفر خوشبوتر و کلامش از عسل و شکر شیرین تر است ترا شاهد میگیرم ای خدیجه که من او را محبت
میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای عم هر وقتیکه میگویم عیب او را بمن بیان کن مدح او را میکنی گفت ای دختر من آیا من بهشت
او را مدح میکنم بعد از آن انشا کرده میگفت لقد علمت کل القبائل والملا بان حبیب الله اطهرهم قلبا واصدق اهل الارض قولا وموعدا
وافضل اهل الارض کلهم قربا یعنی هر آینه جمیع قبایل و اشراف و بزرگان دانسته اند که حبیب خدا پاکیزه ترین ایشانست از جهه
قلب و راستگوترین اهل زمین است از جهه قول و وعده و افضل تمام اهل زمین است از جهه قرب و نزدیکی ای خدیجه خبر میدهم
بتو اگر محمد را اختیار کردی کریم حلیم را اختیار کرده وقتیکه خدیجه کلام او را شنید گفت ای عم او را تعیب میکنند و میگویند
که فقیر است گفت بلاد زنان او را تعیب میکنند فرمود ای عم آیا قول شاعر را نشنیده که گفته اذا سلمت رئس الرجال
من الاذی فما المال الا مثل قلم الاظفر یعنی زمانیکه سر مردان از اذیت و بدی سالم شد پس نیست مال مگر مثل چیدن ناخنها
ای عم اگر قلیل المال است مال من بسیار است و من او را دوست میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای دختر من در آنوقت
بخدا قسم سعید و رستگار باشی به پیغمبر کریم و رسول عظیم بعد از آن گفت بدرستیکه او پیغمبر این امت است گفت ای عم
بخدا من او را دوست میدارم و امر کرده که مرا از پدرم خواستگاری نماید پدرم او را از من دور میکرداند ورقه گفت بمن
چه میدهی تا ترا با او تزویج کنم گفت آیا مرا چیزی هست که بر تو مخفی باشد این اموال و ذخایر من در پیش روی تست و لیکن من
و تو چنان هستیم که شاعر گفته اذا استحقیتم ما عند صاحبکم من الغرام فبعض العذر یکفیه انتم سکنتم بقلبی و هو مسکنکم و صاحب البیت ادری بالذی
فیه زمانیکه عشق صاحب خود را محقق نمودید پس اندک جفا و کفایت است شما در دل من مسکن گرفتید و خاطر من منزل شماست
و صاحب منزل دانا است بآنچه در اوست بعد از آن گفت ای خدیجه من چیزی از حطام دنیا نمیخواهم میخواهم که ضمانت نمائی شفاعت
محمد را در روز قیمت گفت ای عم من از آنچه تو میگوئی چیزی نمیدانم گفت ای خدیجه بدان که اعتقاد ما بحساب و کتاب و مناقشه
و عذابست و از آن هول و رستگاری نمی یابد مگر کسیکه بنبوت محمد تصدیق نماید پس وای برای کسیست که از بهشت دور و با آتش
داخل شود راوی گوید ورقه از نزد خدیجه بیرون آمد نزد برادرش خویلد در حالتیکه شراب در سر او بازی کرده بود پس حرکت نمود
و او را در جانب خود نشانید در حالتیکه غیظ او ظاهر شده بود خویلد با او گفت ای برادر آیا شراب نمیخوری ورقه گفت
چگونه بنوشم خویلد گفت چگونه نمینوشی گفت چگونه بنوشد کسیکه برادرش را بکشند خویلد گفت که مرا میکشد گفت بدرستیکه ترا میکشند گفت
بچه سبب گفت من شنیدم که اولاد عبدالمطلب دلهای ایشان بضرر تو جوش میکند مثل جوشش کردن دیک در آتش خصوصا شیر
بجوم آورنده و قضای هجوم حمزه ابن عبدالمطلب زیرا که او قسم یاد کرده بر تو هجوم آورد در خانه تو و آنها ترا بکشند گفت ای
برادر من چه گناه کرده ام بر بنی هاشم تا ایذا بمن میکنند ورقه گفت من شنیدم که پسر برادر ایشان محمد را تعیب میکنی اگر ایذا نفقه

وشنید خدیجه کلام او را
گفت خطا نیست … دم
راوی گوید

همانا قتل تو واجب گشته پس صدق خوب و قائل آن نجات یابنده است و گفت بخدا قسم که بر روی زمین قدم نگذاشته
که از او فضل باشد بسبب آنچه ظاهر شده برای او در صغر سن او از کرامات و آنچه ظاهر شده برای او در کبر سن او از معجزات
بخدا قسم عیب میکنند او را اگر بنشینم و دور و بعید نمی‌آید او را اگر بهره انده شده از درگاه خدا خویلد گفت بخدا قسم ای برادر من
او معیوب نکرده ام و عیبی باو نگفته ام و بدرستیکه محمد از من خواستگاری خواست که خدیجه را تزویج نماید و ورقه گفت اگر از او طلب کنند
پس انکار نمیشود او را خویلد گفت بخدا قسم از این امر استنکاف و کناره جوئی نمیکنم مگر اینکه از دو وجه میترسم یکی اینکه عرب مرا ت
کنند و بر قلت عقل منسوب نمایند زیرا که من بزرگان عرب که ترا رد کردم و اعراض نمودم بر دختری دویم آنکه خدیجه محبت دارد
بشوهر کی قبول میکند و باو راضی میشود و ورقه گفت ای عرب همه آنها آرزو میکنند که محمد با ایشان قرابت نماید و اما خدیجه او را
دیده و راضی شده است و اما تو عداوت بنی هاشم را نکو جلب نموده زیرا که ایشان ترا ترک نخواهند کرد مگر یک روز بعض روز را
و بعد از آن هر که از ایشان بتو ملاقات نماید ترا میکشد لامحاله خصوصا شیر هجوم آور و قضای محتوم حمزه پس بخدا قسم اگر از من قبول کنی
باهم چیزی نزد ایشان داخل میشوی و خواهش میکنی که دست عداوت را از تو بر دارند و خدیجه را به محمد تزویج میکنی بخدا قسم محمد صلاحیت ندارد
مگر بخدیجه و خدیجه صلاحیت ندارد مگر باو پس گفت ای برادر من میترسیم که بسوی ایشان بروم پس بسبب کشته شدن من باشند زیرا که ایشان
بر من غضبناک اند و ورقه گفت من برای تو ضمانت میکنم که ترا اذیت نرسانند برخیز با من نزد ایشان برویم با هم دیگر رفتند تا بخانه بنی
عبد المطلب رسیدند و در ایستادند خویلد بورقه گفت بشنو آنچه میگویند ای برادر من و اولاد عبد المطلب جمع شده بودند
و حضرت پیغمبر در میان ایشان بود و حمزه نگاه کرد و گفت ای نور چشم من چه فکر میکنی بخدا قسم اگر مرا امر کنی در این ساعت سر خویلد را
بیاورم و خویلد دم در می شنید خویلد بورقه گفت ای برادر من بشنو و ورقه گفت تو بشنو و آن التصدیق بود کلام ورقه را که برادرش
خویلد گفته بود پس خویلد گفت برگردیم و ورقه گفت حال تماشا کن که با ایشان چه میکنیم و آنچه میان من و ایشان واقع میشود زیرا که این
قوم شیرین زبان و صادق لهجه اند بعد از آن ورقه در بار در پیغمبر فرمود این خویلد است انشاء الله پس حمزه بدر آمد دید ورقه و خویلد
دم در ایستاده اند خویلد را گفت که صبح و شام شما خوش باد و محفوظ باشید از نزول دشمنان ای اولاد زمزم و صفا و ابوقبیس حمزه را
ابو طالب او را اندر کرد که تو ای خویلد محفوظ گشتی از آنچه میترسی و حذر مینمائی و دشمنان تو شماتت میکنند راوی گوید پس حمزه برخواست
و گفت اهلا و سهلا و مرحبا باشید برای کسیکه از ما هجرت و دوری طالب است و میخواهد که دشمنان ما شماتت نمایند گفت این از من
نبوده و اختیار من نشده و شما میدانید که خدیجه زنی کثیر العقل و دانش خوب و مالک نفس خود است او باین کلام متکلم شد و من شنیدم
حال میدانم که او شما را طالب است و بسیار راغب و مایل است و من آمدم نزد شما ای پسران عم من تا عذر مرا قبول و اگر گناه
من در گذرید من قسم بحق شما چنانم که شاعر گفته ومن عجب الایام انک ما جری وما زالت الایام تبدی العجائبا وما لی ذنب
استحق به الجفا فان کان لی ذنب اتیتک تائبا یعنی از عجایب ایام است که تو از من دوری گزینی و ایام عجایب را ظاهر میکنند
و در من گناهی نیست که بسبب آن مستحق جفا شوم پس اگر مرا گناه بوده باشد نزد تو آمدم در حالتیکه توبه کننده ام بعد از آن
گفت ای اولاد عبد المطلب خدیجه را یافتم که شما را دوست میدارد و من هم شما را دوست میدارم با او در خصوص
موافقم از جهت نسبت و قرابت و دشمنان را بکاری نمانید و من چنانم که شاعر گفته عودونی الوصال فالوصل والهجر
فالفراق لاشک صعب زعموا حیث عاینوا ان ذنبی فرط حبی لهم وما ذاک ذنب لا وحق الخضوع عند التدانی ما جزا من
یحب الا یحب یعنی وصل را معاودت دهید مرا طالب وصلم رحم نمائید که فراق بی شک خیلی صعب و مشکل است
فرط محبت مرا ذنب من گمان میکنند با اینکه این گناه نیست قسم بحق خضوع در نزد قرب نیست جزای دوست مگر دوستی
حمزه گفت بخدا قسم ای خویلد بدرستیکه تو در نزد ما عزیز و کریم هستی و امید ما این بود که ما را از قرابت خود طرد کرده و از
جوار خود منع و دور کنی بخدا قسم برای تو ذکر میکنم که شاعر گفته علیک سلام من رجال فاننی رأیت حصونا من صخور تهدمت یعنی بر تو
باد ... حصار از شجاعان زیرا که من دیده ام حصارهای از سنگها که منهدم شده گفت بخدا قسم ای اولاد عم ما محمد را دوست میداریم و نعمت
رای شما را میشناسیم میخواهم که این کدخدائی در صبح فردا در منزل خدیجه علی روس الاشهاد باشد که حاضر و بادی از آن بشنوند حمزه گفت
ما در این امر با شما مخالفت نمیکنیم و ورقه گفت در انجمن کلامی هست و آن اینست که برادرم را شانی هست که با آن در نزد عرب
خلاصی نمی یابد میخواهم که مرا در امر دختر خود خدیجه وکیل نمائی زمانیکه مرا وکیل کردی من از جانب تو جواب میدهم و در پیش روی

الشان تکلم میکنم و میدانید که من کتب را خوانده و بسیار او دیار را دیده ام حمزه گفت او را وکیل میکنید ورقه گفت کلام او را بشنوید
خویلد گفت ای بنی هاشم بشنوید و شاهد باشید که من برادر خود ورقه را در امر دختر خود خدیجه وکیل کردم و جمیع اقوال او را قبول کردم
ورقه گفت میخواهم این در نزد کعبه باشد بعد از آن ایشان بسوی کعبه رفتند دیدند که عرب در نزد کعبه ما بین زمزم و مقام اجتماع نموده
نشسته اند بیکدیگر حدیث میگویند مثل نضر بن حارث و مطعم بن عدی و صلت بن ابی یهاب مخزومی و ولید بن حجاج و هشام بن مغیره
و ابی جهل بن هشام و عثمان بن مالک عمیری و اسد بن خویلد دارمی و عقبة بن ابی معیط و امیه بن خلف و ابی سفیان بن حرب
و صفوان بن امیه و بزرگان مکه و وقتیکه با ایشان نزدیک شدند ورقه فریاد کرد و گفت نعمتم صباحا و کفیتم طوارق الاعداء ای
اولاد زمزم و صفا و ابو قبیس و حری و کسانیکه با ایشان مثل میزنند در جمیع شهرها راوی گوید پس همه صدا زدند و گفتند اهلا و سهلا
و مرحبا یا ابا البیان ورقه گفت ای گروه قریش یا بنی زهره یا بنی نضر یا بنی حارث یا بنی عدی یا بنی قوی یا بنی غالب یا بنی عبد الدار
ای آن کسانیکه چه میدانید که من در خصوص خدیجه دختر خویلد از شما سؤال میکنم پس همه قوم بطریق یک زبان نطق کردند و گفتند
بخ بخ هر آینه ذکر کردی شرف علیا و فخر والای او را نیکو کبیرا که در میان زنان نظیری ندارد ورقه گفت آیا واجبست که بدون شهود
باشد گفتند نه واجب نیست بتحقیق بسیار کس او را خواستگاری کرد و او قبول ننمود ورقه گفت ای بزرگان عرب بدرستیکه
برادرم مرا در امر دختر خود خدیجه وکیل نموده و مرا امر کرده که او را تزویج کنم میخواهم که وکالت را فردا صبح در منزل خدیجه دختر
خویلد جمیع شده بشنوید شما را غیر از خانه او جای دیگر وسعت نیست هر کسیکه حاضر شد نظر نماید تا که امر ستیدن را اختیار کند و
اشاره نماید وقتیکه کلام ورقه را شنیدند تا نیم نماند شنیدی مگر آنکه گفت من مطلوب هستم بعد از آن همه گفتند تو ای ورقه
وکیل خوب و کفیل خوب هستی ورقه بخویلد گفت تکلم کن مادامیکه سادات حاضرند خویلد گفت ای سادات عرب شما را شاهد
میگیرم بدرستیکه من برادر خود ورقه را وکیل کردم و خود را از امر دختر خود خدیجه کناره گرفتم هیچ امری فوق امر او نیست و رای بالای
رای او نیست ورقه گفت کلام او را بشنوید که مقهور و مجبور نیست خویلد گفت تزویج کن دختر مرا بهر کس که خواهد و منع
کن او را از هر کس که نخواهد عرب گفتند که شنیدیم و شاهد شدیم در قرب بیت الحرام خویلد خارج شده حکم او در امر دخترش خدیجه
رفت زایل شد پس ورقه بمنزل خود رفت و خویلد بیرون نشد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود وقتیکه خدیجه بورقه نظر کرد گفت
مرحبا بتو ای عمم آیا حاجت مرا بجا آوردی یا نه ورقه گفت مبارکباد میگویم ترا که امر تو بمن راجع شد و من وکیل و کفیل توام
فردا صبح ترا بمحمد تزویج میکنم وقتیکه خدیجه کلام او را شنید یک خلعت سنیه که علاوه اش میسره از شام به پانصد دینار خریده بود
بورقه بخشید ورقه گفت ای خدیجه مرا راغب و مایل مکن بچیزی از حطام دنیا که تا بآن راغب و طامع نیستم و لیکن بآن شرط که در
میان من و تو واقع شده طالبم گفت این برای تست ای عم بعد از آن ورقه گفت تدارک خود را مهیا و منزل خود را مزین کن و بیرون
آور ذخیره خود را و پرده ها و آویزان و حلقه های خود را نشر کن دشمن و حاسد خود را محزون و غمگین نما که مال ذخیره نمیشود مگر برای
مثل امروز ولیمه درست کرده و در آن چیز را کم مکن زیرا که عرب در صبح فردا بسوی تو میآیند راوی گوید وقتیکه اینها را شنید در میان
غلامان و کنیزان خود فریاد کرد پرده ها و بالشها و مسندها و فرشهای مختلف الالوان و لباسهای زینت و گردنبندها
و قلاده ها و لباسهای فاخره و ظروف بهره را بیرون آوردند و بتحقیق روایت کرده راوی که آنشب را دیده بودند ذکر کردند که
در منزل خدیجه بوده چند متظروف میکردند هشتاد عدد از آنها از زر بود و اموال بسیار بود که بوصف نمیآید پس او گوسفندها
ذبح کرد و شترها نحر نمود و شیرینیات ترتیب داد از قند و خرما و از طرفهای شام جمع کرد و چیزیرا که با آنها مناسب بود
درست و مهیا نمود ورقه وقتیکه از نزد خدیجه بیرون آمد بمنزل ابیطالب رفت دید ابوطالب و برادرانش جمع شده
با ایشان صحبت نمود گفت چرا نشسته اید اصلاح امر خود را بکنید برخیزید و مهیا باشید در امر خدیجه که امر او بمن راجع شده فردا صبح
او را بمحمد تزویج میکنم این را نگفتم مگر برای غضب نمودن بر برادرزاده شما پس در آنوقت تغیر خدیجه بسیار میکنند
بعد از آن نداکرد الآن دلم پاکیزه شد و دانستم که برادرم بآرزوی خود رسید ورقه با ایشان گفت امور خود را از جهت
و احوال خود را اصلاح نمائید پس همه قوم از بنی هاشم مبادرت کردند در اصلاح امر خودشان و ورقه بیرون آمد در حالتیکه مسرور
و فرحناک بود ابوطالب برخواست برای مهیا کردن ولیمه ها در آنوقت عرش و کرسی از جهت سرور بحرکت آمد مرغان
و ملائکه از برای شکر خدا تسبیح کردند خدا تعالی برضوان خازن بهشت وحی نمود که حور و ولدان را صف بندی نماید و شراب

ترتیب دهد و دختران ما رپستان زینت نماید و خدا جبرئیل وحی نمود که لوای حمد را در مکه بنماید و کوهها بحمد خدا تعالی مشغول گشتند
در مقابل آنچه پیغمبر و رسول خود را بآن مخصوص کرده بود و زمین شاد و اظهار سرور نمود و شکوفه از جهت سرور و حبور بیرون آمدند
و بعضی دیگر دمکه در حالتیکه مثل دیگ در بالای آتش جوش میکرد چون صبح شد طوایف و قبایل و سادات مکه آمدند و وقتیکه
بمنزل خدیجه داخل شدند دیدند که او برای ایشان مسندها و بالشها و کرسیها و مرتبه‌ها مهیا کرده تا هر یک از ایشان در مرتبه
خود بنشینند پس ابوجهل داخل شد در حالتیکه دامن لباس خود را از زمین میکشید و حمایل شمشیر خود را آویخته بود و بنو مخزوم احاطه
نموده بودند نظر کرد بصدر مجلس در حالتیکه یازده کرسی در آن نصب کرده بودند و در مکان عالی یک کرسی نصب شده بود
که زیباتر از آن کرسی ندیده بودند پس ابوجهل تقدم نمود و عزم کرد که آنرا برای او نصب ... بود و گفت ای سید
زنان ... ساکت باش زیرا که منزلت تو در میان بنی مخزوم قرار داده ... بنشست
پس نگذشت مگر یک ساعت ناگاه صداها بلند شد و عرب هجوم آور گشتند در حالتیکه پیغمبر آمد ... عبدالمطلب در عقب
او بود و شمشیر برهنه در دستش بود میگفت ای آل غالب ای صاحبان عشایر و صاحبان قدر و اهل مراتب و اعتبار ادب
بخودتان لازم نمائید و کم حرف بزنید و بپا بایستید و بسیار ملامت نکنید و کبر را از خودتان کنار نمائید زیرا که آمد
بشما صاحب زمان که نبوی بکمالات منتهی گشته است یعنی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف که تاج کذا
بنور ما صاحب سکینه و وقار است و بشما وارد گشته راوی گوید پس قوم نظر کردند ناگاه دیدند که پیغمبر داخل شد در حالتیکه عمامه سیاه بسر
گذاشته نور از پیشانی مبارکش از تحت عمامه ظاهر گشته و در بر او است پیراهن ابراهیم خلیل و انگشتر بلور سفید در انگشت کرده
و طرف بردیمنی خود را بالا زده و مردم باو تماشا میکنند و قوم و عشیره او او را احاطه کرده‌اند و حمزه حاجب شده و صداها
از جمیع مخلوقات بطرف او ظاهر شده باشاره باو سلام میدهند و از همه جهات او شغلهای خود غافل گشته و هر قائم
بالای قدم خود ایستاده و زبانها لال گشته و در میان ایشان کسی نبود که تکلم نماید تا آنحضرت سبقت نمود با ایشان بحرف
زدن و برای هیبت او بپا ایستادند کسی از ایشان قاعد نبود مگر ابوجهل و در نفس خود گفت اگر امر موکول بخدیجه باشد هر آینه
محمد را اختیار میکند پس حسد و حزن باو رو کرد و حمزه بطرف او آمد مثل شیر و از کمر او گرفت و گفت برخیز از مصائب
سالم باشی و نجات نیابی پس غیظ او علاوه گردید دست خود در قبضه شمشیر خود نهاد و حمزه او را فشرد تا خون از انگشتانش
جاری گردید حارث او را مانع گشته و گفت وای بر تو ای پسر هشام تو مثل ما نمیشوی که برمیخیزی اگر بجای خود نشینی
هر آینه سر ترا از بدن جدا میکنند پس نشست در حالتیکه مغلوب و مقهور بود و از رسوائی ترسید که خدیجه بداند آنچه باو جاری
شد زیرا که او از جمله کسانی بود که امید تزویج کردن خدیجه داشت هنوز آرام نشده بودند که خویلد آمد و از پشت
گفت ای خدیجه کجاست عقل و بزرگواری تو که ملوک و بزرگان و اشراف قریش را راضی نشدی و حال آنکه مال بسیار بتو
بذل کردند و من بجدی از ایشان راضی نشدم تو راضی میشوی و اختیار میکنی برای خود کودک یتیم و فقیری را و حال آنکه دیروز تو اجیر بود امروز
بتو شوهر و امیر میشود اینشود اگر چه مرا بکشند و اگر او را ذکر نماید هر آینه با این شمشیر سر او را میکشم و امروز شک نیست که خونها ریخته
شود و زنان بی شوهر مانند بعد از آن بپا ایستاده و شمشیر خود را بدست گرفته بیرون آمد گویا که مجنون بود تا در سطح ایستاد بعد از آن
بمنزل خدیجه مراجعت کرد و در بروش الاشهاد ایستاد و ندا کرد یا بنی زهره یا بنی عبد مناف یا بنی مخزوم یا اهل صفا و زمزم شما
شاهد میگیرم بر اینکه من راضی نیستم که محمد بدختر من شوهر باشد و صلاح نمیدانم که خدیجه زوجه او باشد اگر چه من ... ابلیس ... ند
به پس هر که مرا در اسباب مذمت و ملامت نماید در میان من و او نیست مگر شمشیر و نیست مثل من کسیکه خدعه نماید بشرب
و بلندی نماید من در امر تزویج بعد از آن انشاد کرده میگفت ولو انها قد اتت بعم لعلوتها بشفرة عضب للجماجم فاصل ومن رام
تزویج ابنتی بجرة وان رضیت یا قوم لست بفاعل ولست رضی التزویج بالترب قدما وهذا مقال الحق من مقاتل یعنی اگر خدیجه
نعم بگوید هر آینه بلند میکنم با و شمشیر را که کاسه سرها را جدا کننده است و کیست قصد کند تزویج دختر مرا بجبر اگر چه دختر من راضی باشد
ای قوم من تزویج نمیکنم و به تزویج راضی نیستم در مقابل شربه که نافع است و این قول حق است آنرا قائل کننده است راوی گوید
وقتیکه حمزه کلام او را شنید بابی طالب ملتفت گردید و گفت جای نشستن نیست برخیز از برپا نمودن فتنه حذر نما پس در
آن اثناء کنیز خدیجه نزد ابیطالب آمده گفت با خاتون من تکلم کن ابوطالب از پس پرده ایستاد و صدیکه گفت صباح تو خیر

ونخوش باد ای سید عرب بشتقشه زنان پدرم سست مباش زیرا که او تا قبل اشیاء صلح میکند بعد از آن کیسه هزار دینار برداشت و گفت ۳۰۱
ای سید من این مالرا اخذ کن بر پیش پدرم گویا که تو او را تعارف کرده و این مالرا در کنار او بریز زیرا که او راضی میشود راوی گوید که
که ابو طالب رفت با خویلد لاحق شد و گفت یا ابا الحسان نزدیک من بیا گفت نمی آیم گفت بیا این کلامیست که او را
میشنوی اگر راضی نشدی احدی ترا ملزم نمیکند و بغضب نیاورد پس خویلد نزدیک شد کیسه را گشوده و بکنار او ریخت و گفت
ای خویلد این مالرا اخذ کن هدیه ایست از پسر برادر ما بسوی تو مهر دختر تو نیست وقتیکه خویلد آن مالرا دید آتش او خوابش گشت و در
موضع اول ایستاد و ندا کرد ای معاشر قریش از بنی نزار و مضر و جمیع قبایل و عشایر کلام مرا بشنوید و ساکت باشید بخدا قسم
آسمان سایه نیفکنده و زمین حامل نشده کسی را که از محمد ابن عبد الله افضل باشد و بتحقیق او را بجهت خود کفیل و شوهر دیدم و راضی شدم
که دختر من با او زوجه و اهل باشد برغم بینیهای معاندین و بایستی شما پاشید پس مردم تماما متوجه نموده از کلام او تعجب نمودند شخصیکه مالرا
ندیده بود و گفت این چه شومی است یکساعت او را مدح میکند و ساعت دیگر مذمت عباس برخواست در حالتیکه بالای
قدمش ایستاده بود و ندا کرد ای معاشر عرب چرا افتار از جای خود برمیگردانید و حال آنکه شما جا و موضع آنرا میشناسید شما
بهار آن سیراب نشدید مگر ببرکت محمد و چه قدر حق نعمت او بر شما است که آنرا ضایع کردید بخدا قسم در میان شما کسی نیست که او را
مماثل و مشابه باشد در دیانت و امانت و پاکدامنی و اگر او از میان شما برود هر آینه غمگین میشوید و دوری او برای شما شاق و دشوار
گردد و به بینید که محمد خدیجه را بجهت مال تزویج نکرده و بدانید که مال او زایل و فخر محمد زایل نمیشود پس اظهار شکر کنید و فکر بسیار نمایید پس
ساکت شدند گویا که بدهن ایشان لجام زده اند و ایشانرا از حرف زدن ساکت نمود بعد از آن خویلد آمده نزد پیغمبر نشست
و خلق از حرف زدن امساک نمودند تا کلام خویلد را بشنوند گفت یا اباطالب چه چیز شما را به اینجا آورده از اصلاح امر خودتان و از
آنچه طالب او هستید پس مهر را قطع کنید امر بسوی شما است و رضا برای پسر برادر شما است و شما دوستان و رئیسان و خطبا
هستید باید خطیب شما خطبه بخواند و عقد جاری شود راوی گوید پس ابو طالب برخواست و بمردم اشاره نمود که ساکت باشند
و خطبه خواند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من نسل الخلیل و اخرجنا من سلالة اسمعیل و شرفنا و فضلنا علی جمیع الامم
و وقانا شر الآفات و التعم وانزلنا فی حرمه و وقانا شر نقمته و جعلنا فی البلد الفقیر و اسبغ علینا من نعمه و فضلنا و اجتبانا و ساق
الینا الرزق من کل فج عمیق و واد سحیق والحمد لله علی ما اولانا و اتم علینا ما اعطانا و ما به حبانا و فضلنا علی الانام و عصمنا عن
الحرام و امرنا بالمقاربة والوصل و ذلک لیکثر منا النسل بعد ای معاشر قریش و مضر این پسر برادر ما محمد خواستگاری کرده کریمه
موصوفه و جواهر معروفه شما خدیجه کبری را که خبر او شایع و آشکار شده از پیش خویلد ابن نوفل در مقابل مهریکه میخواهد پس ورقه بپا
ایستاد و گفت مهر او را معجل میخواهیم نه مؤجل چهار هزار دینار و یکصد ناقه که سیاه چشم و سرخ مو باشد و ده توب حله یمانی و بیست
نفر غلام و بیست نفر کنیز و این بسیار نیست بر شما ابو طالب گفت با این راضی شدیم آیا مطلب ما را اجابت نمودید خویلد گفت
راضی شدم و تزویج کردم محمد را بخدیجه و محمد برای خدیجه کفو کریم است راوی گوید پس حمزه برخواست و درهمیکه در پیش داشت بسر
حاضران نثار نمود و همچنین سایر برادرانش پس ابو جهل ایستاد و گفت دیده ایم که مردان بزنان مهر میدهند نه اینکه
زنان بمردان ابو طالب برخواست و گفت ای احمق مردان مثل محمد هدیه و عطا میدهند و مثل تو عطا و هدیه میدهد
و از او قبول نمیشود بعد از آن مردم ندای منادیرا شنیدند که از آسمان ندا میکرد که خدا تعالی طاهره را بطاهر و صادقه را بصادق
تزویج کرد بعد از آن پرده برداشته شد و کنیزان بیرون آمدند در حالتیکه بر مردم طیب نثار میکردند و هر کس بصاحب خود می گفت
از کجاست این طیب و بوی خوش میگفت از طیب محمد ابن عبد الله و خدیجه است بعد از آن در اصلاح امر خودشان مشغول شدند
و مردم بمنازل خودشان برگشتند و حضرت پیغمبر بمنزل عم خود ابیطالب رفت و برادرانش در اطراف او بودند و زنان
عبد المطلب و بنی هاشم در خانه خدیجه اجتماع نموده و کنیزان مغنیه ساز و دف می نواختند و خدیجه در آنروز چهار هزار دینار نزد
محمد فرستاد و گفت ای سید من این اموال را اخذ و بعم خود عباس تسلیم کن و بگو که آنرا نزد پدرم بفرستند با یک خلعت
گرانبها راوی گوید ابو طالب و عباس بمنزل خویلد رفتند و مالرا باو تسلیم و خلعت را باو پوشانیدند و خویلد در همان ساعت
بخانه خدیجه رفت و گفت ای دختر من انتظار وصیت شروع بتدارک زفاف کن این مهر تست نزد من فرستاده
با این خلعت بخدا قسم احدی مثل تو شوهر نکرده و نمیداند که آن مال از جانب خدیجه بود ابو جهل این خبر شنیده دیوانه

مردم آشکار میکرد و چون این خبر با بوطالب رسید شمشیر خود را حمایل نموده آمد در بطح ایستاد و عرب در آنجا اجتماع نموده بودند گفت
ایها الناس هر آینه بما رسید قول قایل و عیب عایب اگر زبان حق و جبار را اقامه نموده این بیهاء نیست و سزاوار است برای
محمد که عطا نمایند باو و هدیه فرستند و اکرام کنند پس هر که این امر او را غمگین نموده بغم چنین او است و هر که در این باب تکلم
نماید تعجیل میکنیم بحتف و مرگ او این محمد بخدیجه رسید راوی گوید پس خدیجه طعامی مهیا نمود و زنان دشمنان را دعوت نمود و خوردند و آشامیدند
پس با ایشان گفت ای گروه زنان بمن رسیده که شوهران شما بمن عیب گرفتند در آنچه کردم و من از شما
سؤال میکنم آیا در میان شوهران شما مثل محمد است یا در مکه هم کسی هست که با او مقابل و مماثل شود در حسن و جمال و بزرگواری و فضل و خلق
مرضیه و اوصاف ملکوتیه و من او را اختیار کردم برای چیزی که از او شنیدم پس تکلم نماید احدی بچیزیکه او را فایده ندارد و همه ایشان
خود را از تکلم کف نماید پس حسد حاسدین زیاده گشت بعد از آن خدیجه بعم خود گفت ای عم این اموال را اخذ کن و بخدمت پیغمبر ببر
و عرض کن که من و جمیع مالک من با و تعلق دارد و در حکم او است هر طور میخواهد تصرف نماید راوی گوید پس ورقه در میان زمزم
و مقام ایستاده تا و از بلند ندا کرد که ای گروه عرب شما را شاهد میگیرم که خدیجه غلامان و کنیزان و مهر و جمیع مالک خود را بمحمد
هبه و بخشش نمود و جمیع آنچه پیغمبر برای خدیجه بذل نمود مقبول است و اینها هدیه ایست از خدیجه به پیغمبر از جهة اجلال و اعظام
قدر او پس باین گواه و شاهد باشید بعد از آن مردم را گذاشته منزل ابیطالب را قصد کرد و خدیجه بکنیز خود یک خلعت گرانبها
فرستاد و بکنیز گفت که آن خلعت را بمحمد تسلیم کن و بگو زمانیکه عم من ورقه آمد این خلعت را باو بده تا محبت ایشان در بارهٔ او زیاد
شود و قتیکه ورقه داخل شد آن خلعت را باو مرحمت فرمودند چون ورقه خارج شد مردم از حسن لباس وی تعجب نمودند راوی
گفت پس خدیجه در جهاز خود شروع کرد و صواف طلا و نقره درست کرد که در میان آنها بود مشک و عنبر و قتیکه شب
بمیان آمد عمه های پیغمبر و زنان بنی عبد مناف را خواهش آمدند و با ایشان بود آلات شادی از ساز و نی و غیره و اشعار میخواندند
و یاد میکردند وصال خدیجه را بمحمد بزرگان و اشراف در آنجا جمع شدند مثل عادت خود شان پس عباس
برخواست و میگفت ابشروا بالمواهب آل فهر و غالب افخروا فمنا بشتم والرغائب شاع فی الناس ذکرکم و علا
فی المراتب قد فخرتم بسید زین کل الاطائب فهو کالبدر نوره مشرق غیر غائب و ظفرت خدیجة بجلیل المواهب بفتی هاشم
الذی ماله من مناسب احمد سید الوری خیر ماش و راکب فعلیه الصلوة ما سار عیس موکب یعنی ای آل فهر و آل غالب مژده باد
شما را بعطایا فخر کنید ای اولاد قوم ما پس شما و عطایا آشکار گردید در میان مردم ذکر شما و بلند شد در میان مراتب
بتحقیق مفتخر شدید بسیدیکه زینت جمیع اولاد ابیطالب است و او مثل ماه چهارده شبه نورش لامع و درخشنده است غایب
نیست و رسید خدیجه بشخص جلیل العطایا بجوان هاشمی که او را مناسب و مشابه نیست یعنی احمد سید خلق و بهترین سواره
و پیاده است پس براو باد رحمت و صلوات مادامیکه شتران راکب و سوار را میبرند و سیر مینمایند راوی گفت بعد از آن
بعد از آن خدیجه فرمود که شان محمد بزرگ و فضلش عام و جودش بزرگ و شان او را انکار نمیکند مگر ابتر بعد از آن بسر عمه های پیغمبر و زنان
دیگر نثار نمود مشک و عنبر را بقدریکه عقل ناظران حیران ماند و درخت طوبی از اشیاء طرفه و عجیبه بهشت گویا عین نثار میکرد
و ایشان آنرا اخذ کرده بیکدیگر هدیه میفرستادند بعد از آن خدیجه گوسفند بسیار رود نابرود را هم و عطریات بمنزل ابیطالب
فرستاد و ابیطالب ولیمه عظیمه ترتیب داد و پیغمبر برخواست و کمر خود را بست و بنفس نفیس خود بمردم خدمت نمود و اهل مکه
تا سه روز مشغول خوردن و آشامیدن بودند و عمه های پیغمبر با ایشان خدمت مینمودند و خدیجه بطعام لطیف و غیر آن آدم فرستاد
و صباغها را نزد خود دعوت نمود زیور ها و حلیه ها برای او درست نمودند و لباسها قطع و فصل کردند و شمعها بصورت درخت
از عنبر بعمل آوردند و زر با نهایت و صورتها ترتیب داد از مشک و عنبر و منتقل در عمل عروسی میکوشید تا شما تا فارغ
گردید از آنچه محتاج الیه بود و پرده های دیبا که منقش بود به نقشها و صورتهای ماه و آفتاب بیاویخت و فرشها گسترد و بالشها
و مسندها از حریر و دیبا بنهاد و برای رسول خدا مجلس علیحده فرش کرد و در آن تختی نصب کرد و در روی آن فرش ابریشم
انداخت و تخت از عاج و آبنوس بود و بصفحه های طلا روی اندود نمود کنیزان و خادمان خود را لباسهای حریر مختلف
الالوان ملبس کرد و هیئت و موهای ایشان را با جواهر منتظم کرد و دست بند و خلخالهای طلا برای ایشان درست کرد و بگردنهای
آنها قلاده طلا بنهاد و در برابر نگاهداشت در حالتیکه در دستهای ایشان مجمره عنبر و عود و باد زنهای منقوش بطلا و نقره

ایشان را در نزد مجلسیکه پیغمبر در آن می نشست نگاهداشت و بعض ایشان دف و مزمار و شمع داد و در دستهای جمعی شمع بسیار
بر مثال نخل خرما نصب کرد و وقتیکه از اینها فارغ شد عمه‌های پیغمبر و زنان مکه را دعوت نمود که در وقت زفاف حاضر شوند
چون شب مبارک شد خدیجه پیش عبد المطلب فرستاد که در وقت زفاف پیغمبر حاضر شود و حضرت پیغمبر میان حمام خود تشریف آورد
در حالتیکه در بر مبارکش لباسها بود از قبای مصر و حریر سبز و عمامه سبز در بر و غلامان بنی هاشم در دستهای ایشان شمعها
و چراغها بود پس زنان رفتند و مردم متفرق شدند در شعب مکه و وادیهای آن و خلق به پیغمبر تماشا مینمودند بعضی مردم
در بالای بامها و سراوقات ایستاده بودند و نور از میان دندانهای مبارکش و از دهن و از میان دو چشم و از تحت لباسهایش خارج میشد
وقتیکه بخانه خدیجه رسیدند پیغمبر و اعمامش داخل شده در بارگاه بهشت حضرت پیغمبر در میان منزل خدیجه نشست در حالتیکه ردای رفعت را
پوشیده بود و خداوند عالم حلیه اولیاء را باو پوشانیده در بالای تخت نشست و نورش غالب بود باآنچه در خانه خدیجه از شمع و چراغ بود
و زنها حیران شدند از حسن و جمال آنسرور عالمیان بانیکه هر یک از ایشان بخدیجه حسد بردند و آرزو نمودند که زوجه آنحضرت بودند
و شوهرهای خود را حقیر شمردند وقتیکه پیغمبر را دیدند و خدیجه در سن چهل ساله بود در وقت تزویج کردن پیغمبر او را و وقتیکه پیغمبر
باو دخول شد خداوند عز و جل او را در ابجلت جوانی برگردانید چنانکه زلیخا را بیوسف و ساره را بابراهیم بعد از کبر او و چنانکه
برای ذکریا زوجه او را بجوانی برگردانید تا اینکه حامله شد صاحب حدیث گفت خدیجه مهیا شد بجلوه کردن پس خارج شد در جلوه اولی
در حالتیکه در برش بود لباسهای مرصع و در سر تاجی داشت از زر منقوش بفیروزج و قلاده‌ها داشت از زمرد و یاقوت و وقتیکه
ظاهر شد زنهای مغنیه دفها زدند و بعض کنیزان انشاد کرده رجز بخواندند و وصال پیغمبر را بخدیجه یاد کرده میگفت أضحى الفخر
لنا وعز شامخ ولقد سمونا في بني عدنان نلت العلى وتعلو في الورى وتفاخرت بمجدك الثقلان ولقد حبيت بسيد شمله ولتاء
في سائر الأزمان فله المكارم والمعالي والحيا مانحت للبيان والأغصان فطوبى لي فيه خديجة ذا على ان قد خصصت بصفوة الرحمن صلوا عليه
وسلموا وترحموا وتكرموا يا معشر الأخوان یعنی فخر و عزت بلند برای ما شد و هرآینه رفیع القدر شدیم در میان بنی عدنان در میان
بنی عدنان بزرگ شدی و در میان خلق بزرگ و بلند منزلت و انس و جن از مجد و بزرگی تو مفاخرت کردند بتحقیق عطا کرده شدی ای خدیجه
بسیدیکه مثل او را از زمان در همه زمانها نرسیده پس مکارم و معالی و عطا برای اوست مادامیکه طیور در بالای شاخها سرایند
پس حسبان گمان در باره او ای خدیجه و بدانکه مخصوص گشتی بصفوت خدای رحمن صلوات و سلام فرستید باو و ترحم نمائید و گرامی دارید او را
ای گروه برادران راوی گوید خدیجه دو باره بر رسولخدا جلوه نمود در حالتیکه نور رسولخدا بلند شده و بر جمیع مصابیح و بنور خدیجه
نیز غلبه داد و خدیجه بیرون آمد بلباس سیاه منسوب بسقلاط آن موضعیست در روم مرصع بدر و جواهر و ابریشم الوان راوی گوید
که خدیجه زن طویل القامه و سفید اندام و فربه بود و در میان زنان که از آن خوبتر نیافت نبود و صفیه عمه پیغمبر بیرون آمده
میگفت جاء السرور مع الفرح ومضى النحوس مع الترح انواره قد اقبلت والحكم فينا منشرح بمحمد المذكور في كل الكتاب بل المدح
لو ان يوازن احمد بالخلق كلهم رجح بخديجة خص الكريم وبحر نائلها طفح ما حسنها في حليها والحلم منها قد نجح ولقد بدا من امره لقريش امر
قد وضح تم السرور لاحمد والسعد عنه ما برح هذا الأمين محمد ما في مدائحه كلح صلوا عليه لتسعدوا فالله عنكم قد صفح یعنی سرور و بهجت
آمد و نحس با ترح و غمها رفت انوار پس بتحقیق رو آورد و حلم در میان ما واضح شد بمحمدیکه مذکور است در جمیع قبایل و بطحاء
اگر محمد را با خلق مقابله و موازنه نمایند هرآینه بجمیع مردم راجح میاید بخدیجه مخصوص شد کریم و دریای عطای خدیجه
مرتفع و بلند شد ای قوم حسن او در زیورهای اوست و حلم از او بمطلب رسید و از امر پیغمبر واضح و آشکار شد بر قریش
امریکه واضح بود سرور و شادی برای احمد تمام شد و سعادت از او زایل نشد این امین محمد در مدایح او عیب و عبوستی نیست باو
صلوات بفرستید باو ما نیکبخت باشید پس خداتعالی از گناه شما میگذرد بعد از آن زنان بخدیجه رو آوردند تا در پیش روی پیغمبر
ایستادند و زنان دف میزدند و میگفتند ای خدیجه هرآینه مخصوص گشتی بچیزیکه احدی از زنان در قبایل قریش بآن مخصوص
نشدند گوارا باد بتو ای خدیجه آنچه خدا ترا بآن مخصوص کرد نه از عزت شامل و شرف کامل بنزدیک بودن او بمحمد
راوی گفت خدیجه در جلوه ثالثه بیرون آمد بر رسولخدا در لباس زرد و براو بود زیورها و جواهر و در سرش تاج بود از طلای احمر
و در میان تاج جوهره حمراء بود و آمد به دختر عبدالمطلب در حالتیکه نور جمال او میدرخشید و میگفت اخذ الشوق
موثقات الفؤاد والفت السهاد بعد الرقاد قليلا القانور الكرالى مشرقات من بعد طول البعاد قرنت بالجمر

یا خدیجه اذ نلت من المصطفی عظیم الوداد عطر الکون نشره وشذاه بعبیر یفوح فی کل واد فلذا شکره علی الناس فرض شامل کل حاضر ثم البادی
کبر الکتائب والملائک جمعا جبرئیل لدی السماء ینادی فزت یا احمد بکل الامانی فتح الله لک ابواب العباد فعلیه الصلوة یا بشارة الحبیب
وحطت ثقلها فی البلاد یعنی شوق هلاک کنندگان قلب را اخذ کرد و دوست گرامی تیمار دیده را بعد از خفتن پس شبهای ملاقات
بنور قرب روشن شدند بعد از طول بعد و دوری ای خدیجه پیروز شدی زیرا که از محمد دوستی عظیم رسیدی عالم را معطر کرد نشر
عطر او مثل عبیر که در هر وادی بوی خوشش میدمد پس شکر او بر خلایق واجب گردید بر هر شخص حاضر و بادیه نشین شامل گشت خلق و ملائکه
جمیعا تکبیر گفتند جبرئیل در آسمان ندا میکرد یا احمد بجمیع آرزوها رسیدی خدا تعالی درگاه رحمت را از تو اهل عباد پس صلوات
باد که شتران بار میکنند بار و ثقل خود را در شهرها می افکنند راوی گوید وقتیکه پیغمبر زهرا دیده بسیار شاد گردید و نورش
تلألؤ کرد در حد کمال راوی گفت خدیجه بیرون آمد در جلوه دوم در حالتیکه در بر او بود از لباس و زیورها و جواهر و طلا بقدریکه دیده
تماشا کننده خیره میشود و در پیش روی او بود برّه دختر عبد المطلب و او انشاد کرده و ذکر مینمود وصال خدیجه را با محمد
حسبک یا ذا الشرف العالی واشتد فی عز و اقبال حزت فنون الثنا فصرت عزیزا و متشرفا علی کل عالی کفایت میکند تو را
ای صاحب شرف بلند و تو در عزت و اقبال هستی جمع نمودی اقسام تعریف را پس گشتی عزیز شدی زیادتی و بلندی کردی
بر هر چیز بلند راوی گوید بعد از آن خدیجه در جلوه سیم بیرون آمد نزد رسول خدا در میان لباسهای منسوج بنخهای طلای مرصع باقسام
جواهر و در پیش روی او یکی از دختران عبد المطلب بود و میگفت لاحت بحضرتها فی الروض لیس لها الا الحلی علی اکنافها
النسر بل العروس سعادات لطلعتها فلیس تشبهها شمس ولا قمر یعنی ظاهر شد در آستانه خود در میان عفیفات نبود برای او مگر
زیورها در اطراف و بود بخت ما او عروس بود سعادتها در مقابل جمال او بود آفتاب و ماه باو شبیه نبود راوی گفت بیرون آمد
خدیجه در جلوه چهارم بر رسول خدا در لباسهای حریر مفصل بذهب مرصع بیاقوت رنگارنگ و در پیش او بود صفیه دختر عبد المطلب
میگفت جنحت الیه مطیة الآمال و جرت فیه فواضل الاذیال و بلغت کرمة تطاول فرعها زادت علی الهضبات
والاجبال یعنی میل کرد بسوی او شتر بارکش آرزوها و کشیدی در آن فواضل دامنهای او بکرمی رسیدی که فرع و شاخ آن بلند میشود
زیاده شده است بر کوههای پست و اجبال ولقد حییت بسید ما مثله خلق الوری فی سائر الاحوال هر آینه عطا کرده شدی
به بزرگواریکه مثل و شبیه خلقت خلق در جمیع احوال راوی گفت خارج شد در جلوه پنجم در لباسهای حریر منقش مذهب
و مرصع بدر و جواهر و در پیش او فاطمه دختر اسد مادر امیر المؤمنین بود و میگفت وقد علوت خدیج فی ذوی الشرف حتی
ارتقیت من العلیاء مرتقها بسید ظاهر المنعوت فی کتب الرهبان والانبیاء والصحف یا لها بتحقیق بلند شدی ای خدیجه
در میان صاحبان شرف تا از بلندی بدرجات عالیه آن رسیدی بسبب بزرگوار طیب و طاهر که در کتب رهبان و انبیاء و در صحف
تعریف کرده شده ناقل حدیث گفت وقتیکه از جلوه های خود شان فارغ شدند موائد و طعامها ترتیب دادند پس از خوردن
و آشامیدن پیغمبر با خدیجه خلوت نمود خدا تعالی بجبرئیل وحی نمود که نازل شو بهشت بقبضه از مشک آن اخذ کن و یک قبضه از عنبر و یک قبضه
از کافور و نثار کن بر شعب مکه و کوههای آن راوی گوید پس جبرئیل کرد آنچه خدا امر کرده بود پس کوهها و وادیها و منازل
و غرفه های مکه از آن خوشبو و معطر گردید حتی مرد بزوجه خود خلوت مینمود بوی مشک از او می یافت و میگفت کرا امروز بوی خوش
استعمال کرده میگفت نه این از طیب محمد بن عبد الله و زوجه او خدیجه است بکری گفت هر روز برای پیغمبر براهین و معجزات
صادر میشد از جمله قرآن عظیم و شق شدن ماه و معراج و زنده کردن مردها و ناله کردن شاخ درخت خرما و جوشش کردن آب
از میان انگشتان مبارکش و حرف زدن سنگ ریزه ها و اوراق و شکایت کردن شتر و سلام دادن آهو و کلام
گرگ و غیر اینها و خبر دادن از غیبیات و غیر این از آیات اخیرها تکه بحد و حصر نیاید از دلالات بینات و معجزات باهرات
و چه خوب گفته این ها پر امدح اوکسیکه شوق و عشق او را بحرکت آورده نبینا آیة ظاهرة عن عشر یا بعض من معجزة اعظمها
القرآن جل الذی اکرمه معجزة باهرة وفی انشقاق البدر للمصطفی و حبس شمس آیة ظاهرة کذا و نبع الماء من کفه یجری کغیث السحب الماطرة
کم اطعم الجیش وارواهم من یسیر شیء جیشها باشره کم بقعة یابسة قد غدت من وطئه مخضرة ناضرة و کم دعی من دوحة اجیبت
فانقلبت شاهدة شاکرة و کم اتی وحش له ناطقا مستسلما یشتکی من جائره و کم سقیم صح من لمسه و کم شقی من علة فاتره و رد
علیه و نبت کلها الی الحجاج انقلبت ناظره للمیت احیا عیرها مرة بقدرة الباعث الآخرة اطلعه الله علی غیبها

یکون فی الدنیا و فی الآخرة علوم کل الناس فی علمه کقطرة من البحر الزاخرة و فضله علی الوری علانیة افضلهم عن حصر الحاصرة علیه صلی ربنا دائما صلوة الکبیار الفاخرة ثم علی العترة اهل التقی الکرم بهم من عترة طاهرة کذا علی صحبه هدوة فی الناس مثل الانجم الزاهرة و نسئل الله لهم رحمة تعمنا بالمنة ظاهرة و نقطع العمر بتقوی و ان نختم بالخیر لنا آخرة یعنی ائمه آیات معجزها ظاهرست از ده یکی آن ظاهر میشود کسیکه با او بمقام منازعه و مفاخره درآمده باشد اعظم آنها قرآنست بزرگست کسیکه آن قرآنرا معجزه ظاهره نازل کرده و شق شدن ماه چهارده شبه و حبس آفتاب برای مصطفی آیه ظاهرهست همچنین جوشیدن آب از دست مبارکش بسیار لشکر را طعام داده و سیراب نموده از مس کردن بچیزیکه بیشتر ادشد بسیار بقعه را از قدم گذاشتن آنحضرت سبز و خرم گردید و بسیار درخت خشک را خواند پس گردید شاهد و شاکر شد و بسیار حیوان وحشی خدمت او آمده بزبان فصیح سلام داد کسانیکه حاضر بودند شنیدند و بسیار بیمار از دست کشیدن او صحت یافت و بسیار کسرا از درد موذی شفا داد و چشمی که بالمره روشنی او رفته بود رد کرد و نظر کننده گردید بسوی حجاج مردگانرا مکرر زنده گردانید بقدرت کسیکه باعث آنحضرتست خدا تعالی او را مطلع کردانید بر عجیب آنچه در دنیا و آخرتست علوم جمیع مردم در پیش او قطره ایست از دریاهای مواج و فضل او مردم را از شمردن آن عاجز گردانیده فهمهای ایشان از حصر و شمردن آن عاجزست صلوات میفرستند خدا باو همیشه صلوة پاکیزه خوشبوی خود را بعد از آن بر عترت او که اهل تقوی اند چه گرامی اند آن عترت طاهره و همچنین بر اصحاب او که پیشوایان هستند در میان خلق مثل ستارگان درخشنده و سؤال میکنیم از خدا رحمتی را برای ایشان که شامل میشود و بر ما ظاهر او طیبات و عمر خود را تمام میکنیم بپرهیزکاری و سؤال میکنیم از خدا که آخر ما را بخیر ختم نماید صاحب حدیث گفت که خدیجه در روز تزویج کردن او به پیغمبر چهل ساله بود و اقامت نمود پیغمبر در نزد او در پاکیزه ترین نعمت و سرور دائمی و فراغ بال پس او گفت خدیجه اول مولودیکه حامله شد حسن و جمال او زیاد شد تا زمانیکه ایام حمل او تمام شد پسری وضع نمود پیغمبر نام او را قاسم گذاشت و پیغمبر بقاسم مکنی شد و او را ابو القاسم میگفتند تا زمانیکه بیست و شش سال از سن او بود پیغمبر گذشت خدیجه حامله شد تا زمانیکه ایام حمل او تمام شد طفلی زائید پیغمبر نام او را طیب نهاد چون بیست و هفت سال از سن حضرت گذشت خدیجه بحمل دیگر حامله شد و پسری زائید پیغمبر نام او را طاهر گذاشت و گفته اند که خدیجه زینب بعد از آن رقیه بعد از آن ام کلثوم حامله شد و حمل او قطع گردید و قتیکه پیغمبر بچهل سال رسید خدا تعالی او را برسالت بر جمیع خلایق مبعوث کردانید و اول کسیکه از مردان باو ایمان آورد علی بن ابیطالب بود و از زنان خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد بود و ابو طالب در سال دهم مبعث وفات نمود ناقل حدیث گفت وقتیکه پیغمبر برسالت مبعوث شد در سال دوم خدا تعالی او را بآسمان برد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی چون پنج سال از مبعث او گذشت خدیجه بفاطمه زهرا علیها السلام حامله شد و خدا تعالی او را بر بسیاری خواهران و زنان عالمیان تفضیل داد و حضرت در روز تزویج خدیجه بیست و چهار سال داشت و خدیجه مسن تر از او بود شانزده سال قبل از بعثت و هشت سال بعد از بعثت بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود و پیغمبر غیر از او تزویج نکرد و پس خدا تعالی آنحواتون معظمه را وسط جنان و دار الامان خود منتقل کرد زیرا که او صاحب خیرات و زیاد کننده حسنات و کاشف بلیات و غافر خطیئات است تمّ ذلک در آن اشاره است بعضی از نوشته ها که آنچه در این دو مقام آورده از کتاب شهادة الانوار و مفتاح السرور و الافکار فی مولد النبی المختار صلی الله علیه و آله نقل کردم و بتحقیق مرتب کرده ام ابو الحسن بکری احمد ابن عبد الله بر بعضت جزء در حالتیکه ابتدا کننده است از خلقت آدم ابی البشر و بتحقیق دیدم در ظهر نسخه که در پیش من امانت بود برای بعضی از مؤمنین از نسخه های این کتاب که مؤلف اعلی الله مقامه چنانکه آنرا مجلسی ره در اول کتاب بحار ذکر کرده استاد شهید ثانی بود و از آن جلد اول که امروز پیش من حاضر بود تا بآن رجوع نمایم در تحقیق این مطلب و اشاره کردم در بعض مواضع این کتاب بضعف روایات این کتاب خصوصا زمانیکه اما گذاشته شود امر بر اصطلاح متأخرین از فقهاء اصولیین معذلک میگویم بدرستیکه شأن آنچه در آنست ظاهر نیست از شؤن آنچه در کتب تواریخ و سیرهاست از خاصه و عامه بلکه روایات آن در حقیقه بر نهج روایات اکثر کتب سیر و تواریخ است و زیاد میشود اعتبار و قوت آنچه در آن کتابست زمانیکه بنای امر را بر صحت انتساب گذاریم که در ظهر نسخه میکند مشار الیها بود زیرا که بودن مؤلف آن از مشایخ اجازه شهید ثانی ره از آنچیزهاست که قوت و اعتبار را عطا

خصوصاً زمانیکه بگوئیم اصل ازمشایخ اجازه عدالت است و بتحقیق نقل کردیم از این کتاب در بعضی از مواضع دیگر ایضا و از مثل آنچه در
بعض مواضع است از مذیل المحاق بمجلس شهادة العباس و مثل آنچه در بعض مواضع است ایضا از مذیل الملحق بمجلس شهادت علی اکبر
در حال کسیکه تامل نماید در روایات آن کتاب میداند جلالت شان ابیطالب و حمزه را و میداند که آنها شیبه نبل جد و جد بوده‌اند در
نصرت پیغمبر پیش از بعثت و بعد از آن و ایشان در هر مقام آنحضرت را بر خود شان و اولاد و عشیره خود شان مقدم مینموده‌اند
پس آنچه که استشهاد نمودیم بان از این کتاب از چیزهاست که در حقیقه بان احتیاج نیست زیرا که شدت ایقان و قوت ایمان
و جلالت شان ایشان و بزرگی قدر و منزلت آنها در نزد خدا تعالی و رسولش از ضروریات مذهب است بلکه این در پیش اهل انصاف
و تحقیق از ضروریات دین است بلکه ذکر مدایح و مکارم و اخلاق حمیده و خصال کریمه ایشان از چیزهاست که کتب و دفاتر
با آنها وسعت ندارد بعد از آنها در تضاعیف بعض مطالب این کتاب و مطاوی بعض فواید آن اشاره کردیم بر اینکه عباس
ابن عبد المطلب از جمله کسانیست که برای ایشان شئون جلیله و منزلت عظیمه است و این نیز امر ظاهر است احتیاج به بیان نیست
بلی در اینجا امریست که سزاوار است بان اشاره نمائیم و آن اینست که هر کس بعین نظر نماید و خوب تدبر کند در روایاتیکه آنها را در
این کتاب ذکر کردیم در حالتیکه نقل کننده‌ایم از این کتاب میداند سر آن را از احترام بودن تصدقات و زکوة که در حقیقه منزله
اوساخ مردم است بر بنی هاشم مشرف و معزز بودن ایشان از جانب خدا تعالی بانها و همچنین است کلام در سایر تشرفات
ایشان بامور جلیله و مزایای کثیره فافهم و تدبر هر گاه گوئی آیا در قدم خدیجه کبری در حضرت نجات هست یا نه زیرا که او زمان
مبعوث شدن پیغمبر را درک نکرد تا باو ایمان آورد میگوئیم هر که تامل و تدبر نماید در این روایات که از این کتاب نقل شده و هم
چنین در امثال آنها میداند که کلمات و ترقه صریح است در ایمان آوردن او برسولخدا پیش از بعثت و میداند که او موحده و ایمان
آورده بود بانچه انبیاء پیشین آورده بود و به رسولخدا و شک نیست در اینکه مقتضای قواعد آنست که او در بروز قیامت
از جمیعت علاوه بر این ضمانت نمودن خدیجه او را بشفاعت رسولخدا و عهد نمودن خدیجه باین از چیزهاست که قطعی در نزد
خدا تعالی ممضی میشود هر گاه گوئی آیا ابو طالب در انجات میشمل نجابت هست از روز قیامت یا نه و بعبارت اخری آیا نفع میدهد او را
پدر بودن او بخدیجه کبری و جد بودن بصدیقه کبری فاطمه زهرا و اولاد معصومین او علیهم السلام یا نه میگوئیم که رجاء این عنوان
از چیزهاست که دیده میشود و از آن میشمل نجات غایة ما فی الباب آنست که از اهل بهشت میشود و بعبارت اخری شأن او
ناقص میشود از شأن بنده ایهودی که بر دین یهودی وفات نمود و امیر المؤمنین را بشدت دوست میداشت و قضیه او را
در مذیل الملحق بمجلس شهادت علی اکبر ذکر کردیم پس ختم کلام را اخذ کرده غنیمت شمار و بعد از آن تامل و تدبر نما تا چیزی بر تو مخفی نماند

مقام پنجم در ذکر مناسبت میان زفاف خدیجه کبری برسولخدا و زفاف فاطمه زهرا سلام الله علیها بر امیر المؤمنین
و میان زفاف دختر سید الشهدا بر پسر عمش قاسم ابن الحسن مجتبی سزاوار است که قراء و مراثی و مرشدین ذکر نمایند در ماتم آل رسول
و مجالس عزا چیز را که بسوی آن اشاره گذشت و آن اینست که زبده که در نزد مردم مشهور است بفاطمه دختر سید الشهدا گویا که
آن بیرون آمد در جلوه اولی به پسر عم خود در حالتیکه پریشان و غبار آلود بود و در بر او و همچنین در بر سایر زنان طاهرات
و دختران هاشمیات بود از ثیاب اهل مصیبت ملاعین و امت و لاد از سبعت بعد از آن خارج شد در جلوه ثانیه در حالتیکه گریان
و محزون و فریاد کنان بود و دریای اشک چشم او در روی منظم و در اطراف او زنان فریاد و ندبه و نوحه کنان جمع
شده میگفتند وا مصیبتاه و وا فتنتاه وا شماتتاه وا عباساه وا اکبراه بعد از آن خارج شد در جلوه ثالثه در حالتیکه دامنهای جامه
پیچیده و بر زمین میکشید و زلفهای خود را پریشان و گریبان خود را چاک زده و چادر خود را از سر برداشته برادران و اعمام
خود ندبه و عشیره خود جزع مینمودند بعد از آن در جلوه رابعه بیرون آمد در حالتیکه با علم با جامهای احزان و اندوه تاج کذاشته بود
و به پیراهن کروب پیراهن پوشیده بود و شعار نوائب زمان را بخود لباس و دثار نموده بود و برقع اندوه انداخته بود برای فجع و ذلت
و خواری بعد از آن خارج شد در جلوه خامسه در حالتیکه می شنید آواز اسبان دشمنان و صدای سلاح اشقیاء و صوتهای
طبل و مزمار و دفهای اولاد حرام و فریاد طالبین را که از سید الشهدا مبارزت می طلبیدند مظلومه فریاد میکرد
و میگفت آیا چنین میشود زمان زفاف دختران اولاد انبیاء و نوادگان اوصیاء و سادات اصفیا و سوز سینه میگریخت خود
قلوب اهل زمین و سکان آسمانها نهاد از شکایت خود را بجدای علی اعلی و جد خود سید انبیاء نمود بعد از آن خارج شد

بعد از آن خارج شد براو در جلوه سادسه در حالتیکه قلبش سوزان و جگرش پاره پاره و خونهای قلبش خال عارضش گشته بود و معطر شده بود بچیزی که
از آن ساطع میشد که از مشک و طیب بود از بوی مشک و عنبر و زعفران و کافور و آن غباری بود که بخونهای شهدا و عرق سعدا مخلوط و ممزوج
گشته بود و بعد از آن خارج گردید در جلوه سابعه بناله های متوالی و آههای متصاعده و ناله و فریادش مثل ناله و نفس مادر و جده‌اش فاطمه زهرا
و عمه‌اش زینب حورا بود آه آه ای برادران حسنان و همتان من شما مخصص هستید در اداء تشبیهات و استعارات و ذکر
مناسبات در وقت ذکر کردن تجلیات این سیده جلیله مظلومه و در آوردن عبارات لطیفه شیقه در زفاف آن طاهره معصومه
مظلومه بر پسر عم مظلوم شهید خود زیرا که من قصه تزویج رسولخدا خدیجه کبری را تمامه ذکر نکردم و قصه زفاف سیده نساء را با سید
اوصیاء و ام النقبا و زوجه مصطفی ذکر نکردم مگر برای فتح باب تشبیهات و استعارات در زفاف آن سیده مظلومه بپسر غریب بر پسر
عم خود پسر حسن مجتبی پس لازم است بگوید تا آن گریه و گریانیدن و فریاد و جزع و نوحه و ندبه را در مصائب او و شوهرش و پسر عمش
و در آنچه با ایشان جاری شد قسم بخدا اینکه عزیز از وجود عزیز نیست اگر در روز لطف نمی بود مگر آن مصائب عظمی هر آینه لازم میشد برا اهل
زمین و آسمان جاری نمودن خونها بر روها نه اینکه چشمهای ایشان از اشک خالی میشد پس چگونه است و حال آنکه ملاحظه شود که آن مصائب
بعض اقل است از مصائب آل رسول و از آنچه با ایشان جاری شده اگر خواهی که چشم تو روشن و مژده یاب باشد بنعیم بهشت پس گریه کن بهر
یکی از مصائب آل رسول آیا ندیده ای که این همانست که مستفاد شد از آنچه در حدیث است از رسول صلعم و در حدیثی فرموده یا فاطمه
کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصائب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة الحدیث و مخفی نماند که گریه نمودن چشمها یا آن
بودن آنها در محشر پیش از دخول بهشت است هرگاه گوئی که آنچه مستفاد میشود از این حدیث است چشمیکه بر بعضی از مصائب آل رسول
گریه کند و در بعض دیگر نکند از آن چشمهاست که در روز قیامت گریه میکند آیا این از آن چشمهاست که در محل خود داست یا میگوئیم نعم
منعقد محل بر حقیقت است مگر اینکه حمل شود جمیع مصائب بر جنس یا میگوئیم اینکه بر مصیبتی از مصائب سید الشهدا گریه کند گویا
که بر جمیع مصائب او گریه کرده گاهی گوئی که تو مقدم کردی در بعض مطالب این کتاب که گریه از برای خوف و ترس از حق تعالی و گریه
بر مصائب آل رسول از آن چشمهاست که گاه متحد میشوند در میان ایشان قضیه تفاضل و تفاوت جاری میشود و بعبارت اخری چشمیکه از
خوف و ترس میگرید منفک میشود از گریه کردن بر سید الشهدا پس در این هنگام میگوئیم نه اینکه قائل شدیم بر اینکه در میان آنها
تغایر و تفاوت است پس کدام یکی افضل است میگوئیم شک نیست در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول زیرا که آن در حقیقه
منفک میشود از گریه خوف و خشیت زیرا که گریه کردن بر آنچه نمیشود مگر از ملکه ملکوتیه نورانیه و بعبارت اخری که گریه بر ایشان از
خیرائیت که مندرج میگردد در تحت آن گریه خوف و خشیت بر نحو لطف علاوه مفاد احادیث که عنقریب گذشت افضل بعض
گریه برای ایشان است بر گریه خوف و خشیت هرگاه گوئی که گریه خوف و خشیت ایضا از خیرائیت که وارد گشته در شأن آن در
بعض اخبار که چشم منصف با ضاحک و مستبشر است در روز قیامت پس وجه تفضیل دادی گریه در مصائب آل رسول را بر گریه
از خوف و ترس خدا تعالی میگوئیم بدرستیکه این تفضیل بتسلیم نمودن آنچه بآن اشاره کردی از جهه خبریست که وارد گشته در جمله کثیره
از اخبار از اینکه سید سجاد ع بر سید الشهدا ع چهل سال گریه کرد در حالتیکه روزها روزه میداشت و شبها لوای بندگی بپا میداشت
و از آنجمله که نقل شده از حضرت صادق که امام زین العابدین ع بر پدرش چهل سال گریست که روزها را روزه میگرفت و شبها عبادت
میکرد و هنگامیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب در خدمت او حاضر مینمود و در پیش روی او میگذاشت و میگفت
بخور ای مولای من عرض مینمود پسر رسولخدا را گرسنه و تشنه شهید کردند و این کلام را مکرر میگفت تا طعام از اشک چشمش تر میشد
و شراب با اشک چشمش ممزوج میگشت همیشه اینطور بود تا بخدا تعالی ملحق گردید و غلامش نقل نموده که آنحضرت روزی بصحرا
رفت و من نیز از پی او رفته دیدم که بر سنگ سخت سجده نموده پس ایستاده و فریاد و گریه او را میشنیدم و شمردم که در
سجده هزار مرتبه لا اله الا الله حقا حقا الخ گفت بعد از آن سر خود را برداشت و محاسن شریفش از اشک چشم در آب غرق
شده بود پس عرض کردم ای سید من آیا وقت نشده که گریه تو قلیل و حزنت تمام شود فرمود وای بر تو بدرستیکه یعقوب
ابن اسحق ابن ابراهیم پیغمبر و پسر پیغمبر بود دوازده پسر داشت یکی از ایشان را خدا تعالی از او غایب نمود از حزن او سرش سفید
و پشتش خمیده گشت و نور چشمش از حزن و اندوه زایل گشت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من مفقود کردم
پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را در حالتیکه ایشان را کشته در روی خاک انداخته بودند پس چگونه حزن من تمام و گریه من

کم میشود الحدیث پس تقریب استدلال بانحدیث در غایت ظهور است و از جمله این بعضی از فاضل فقها تصریح کرده بافضلیت گریه
در مصایب سید الشهدا بر گریه کردن از خوف و خشیه خدا تعالی پس این تشخیص و تمیز مرتبه‌اند و در بعضی از ثواب
مثل نور و ایمان و غیره و وضوح و نحو اینها و حکمت که بر مطلب استدلال شود بعض دیگر از اخبار ایضا مثل خبر مروی
از حضرت رضا و در آن گفته ای پسر شبیب اگر از برای چیزی گریه کنی گریه کن بر حسین و مثل خبر مروی از حضرت که و در مثل جنین
دلهای ما مجروح و اشکهای ما را جاری و عزیز ما را ذلیل کرده در زمین کربلا و کرب و بلا را بما ارث گذاشته تا روز قیامت
الحدیث پس تقریب استدلال بخبر اول ظاهر است و اما بخبر دویم پس آن در نظر دقیق و استنباط رقیق است پس این از اخبار
که حکمت استر شاد بسوی آن از بعضی از اخبار که طاعت به تحمل و تجلی نمودن اشکهای خارج از چشم در ماتم آل رسول
با شکال حسنه و صور فاضله در روز قیامت و این جاییکه در بعض اخبار است مضمونش این است که بنده که بر حسین گریان خدا تعالی
بسوی او وحی میکند که برای تو در نزد من ما بقی هست و آن این جوهر قیمت و در قیمت است از پیش انبیاء و مرسلین سر
ما و در قیمت نمایند پس آن بنده آن دره را پیش انبیاء و رسل فرد افرد میاورد میگویند یا عبد الله ما قیمة آن نمیدانیم
آن را خدمت سید انبیاء و خاتم رسل بر پس آن را خدمت رسولخدا میاورد در رسولخدا میگوید از پیش ریحانه من سید الشهدا
بر که او قیمه او را میداند پس آن را خدمت سید الشهداء روحی له الفداء میاورد در حضرت آن بنده میفرماید یا عبد الله این
جوهره عزیزه و دره ثمینه است اشک چشم تو که در مصیبت من جاری نموده خدا تعالی او را باین صورت فاضله تو فرموده قیمه آن
اینست که تو در درجات بهشت با ما باشی الحدیث و جاییکه در بعض اخبار مرویه از حضرت صادق است که فرموده ما من شیء
زمین و آسمان هر آینه میگریند از آنکه امیر المؤمنین رکشتند ازبرای رحم و گریه کردن ملائکه بما کثر است و چشم ملائکه منقطع نشده از آن
زمانیکه ما را کشتند و گریه نمیکند احدی برای ما مگر اینکه خدا تعالی او را رحم میکند قبل از اینکه اشک از چشمش خارج شود زمانیکه اشک او بر رویش
جاری شد پس اگر یک قطره از اشک او بجهنم افتد حرارت آن را خاموش میکند الحدیث و در بعض اخبار بنابر آنچه الان بقلم آمد که اشک چشم
گریه کنندگان بر سید الشهدا طعامهای اهل بهشت با آن مخلوط و ممزوج گردد طعم و لذت آنها بیشتر گردد بالجمله تقریب استدلال باین
اخبار خفی نیست و حکمت که بر مطلب استدلال شود باخبار دیگر مثل خبر مروی از امیر المؤمنین و در آن گفته کل عین باکیة یوم القیمة
و کل عین یوم القیمة ساهرة الا عین اختصه الله بکرامة و بکی علی الحسین یعنی هر چشم در روز قیامت گریان و هر چشم در روز قیامت بیدار است
مگر چشمیکه خدا تعالی آن را بکرامت خود مخصوص کرد باشد و بر حسین گریه کرده و مثل خبریکه از جمیع از ائمه علیهم السلام روایت شده الحسین عبرة
کل مؤمن یعنی حسین باعث گریه هر مؤمن است و مثل خبریکه از سید الشهدا روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی و مثل
خبریکه نیز از آنحضرت روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا استعبر الحدیث یعنی من مقتول اشک چشمم هیچ مؤمنی یاد من نمیکند
مگر اینکه من گریه کند پس استدلال کردن باین اخبار بر افضل بودن گریه برای سید الشهدا بر گریه کردن از خوف و ترس خدا تعالی
از امور بعیده نیست بلکه از چیزهاییست در نزد اهل انظار دقیقه در محل خود ثابت هرگاه گوئی که در اینجا سؤالی هست که بعضی از
این اخبار و همچنین غیر آنها از اخبار کثیره که مؤدی آنها را ادا میکنند دلالت بانکه مؤمن میگرید و طلب گریه میکند زمانیکه نام حسین
در نزد او ذکر شد پس این اخبار بفحوی خود شان دلالت دارد بر اینکه هر که در وقت ذکر کردن حسین در نزد او گریه و طلب گریه
نکند حقیقت ایمان متصف نمیشود و این چگونه است زیرا که ما می بینیم و مشاهده می نمائیم که جماعت کثیره از مؤمنین گریه و طلب
گریه نمیکنند در جمیع ازمنه که حسین را در نزد ایشان ذکر مینمایند بلکه در بعضی از زمانها و اوقات گریه و طلب گریه میکنند
بلکه ممکنست که بگوئیم این حالت در شان جمیع مؤمنین متمشی میشود بدون استثناء احدی از ایشان میگوئیم بدرستیکه منشاء
اشکال و سؤال بعد از ملاحظه متعلق عام است بمعنی که حسین ذکر میشود در نزد مؤمن در وقتی از اوقات مگر اینکه از برای او گریه
و طلب گریه میکند پس در این هنگام میگوئیم جواب از این سؤال بدو وجه متصور میشود اول اینست که مؤمن از گریه و طلب گریه
منفک نمیشود زمانیکه متوجه و ملتفت گردد بتمام قلب خود بر اسم شریف سید الشهدا در وقت ذکر آن بمعنی زمانیکه قلب
خود را از جمیع شواغل و صوارف خالی نمود و ملتفت میشود در وقت ذکر کردن اسم او بر مصیبت آنحضرت التفات
و توجه نمود در آن بمصایب جلیله عظیمه سبب گریه و مورث استعبار است دویم آنکه مراد از آنچه در این اخبار و در اخبار دیگر مؤدی
آنها را ادا میکند اینست که مؤمن گریه و طلب گریه میکند در از منه ذکر مصایب سید الشهدا این متعلق حذف میشود به اینا

طریق عموم تا آن سؤال بشد هرگاه گوئی که ما نیز مشاهده میکنیم جماعات کثیره را از مؤمنین که گریه و طلب گریه میکنند در جمیع ازمنه
ذکر مصائب سید الشهدا بلکه در بعضی از آنها گریه میکنند خصوصا زنها که یکنفر از ایشان حاضر باشد در مجالس عزا و ذکر مصائب سید الشهدا
در دیگر و زمان مرات کثیره زیرا که لا محاله در مجلس خیر و نحو آن گریه او قلیل میشود میگویم نعم آنچه ذکر کردی از آنچیزهاست که انکارش ممکن
نیست و لیکن ممکن است که حمل شود آنچه در این اخبار و مثل آنهاست بر وجه دیگر و آن این است که مؤمن رابسکه جمیع
مصائب سید الشهدا و جمیع آنچه بر او جاری شد اخذ نماید و در خصوص تفکر نماید تحقیق تفکر منفک نمیشود از گریه کردن بر آل رسول
و بعبارة اخری مؤمن هر وقتیکه اینها را یاد آورد و تفکر کرد میگرید و طلب گریه میکند پس مراد از ذکریکه در اخبار واقع شده آن
ذکر است که بر این نمط و نهج باشد نه مطلق ذکر علاوه بر این ممکنست حمل گریه در این اخبار و اخباریکه مؤدی آنها را ادا میکنند بجز اعم که شامل است
بر گریه کردن که مشتمل بر اشک و غلطیدن از اشک است و بر حالت ناله و حالت عروض هم و غم و احتراق قلب و مثل اینها و ممکن است
که این حمل مؤید میشود بآنچه در بعض اخبار است که سید الشهدا فرمود انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن و لا مؤمنة الا بکیا و اغتما لاجل
مصائبی الحدیث و تقریب در تأیید و تشدید بعد از حمل کردن ما او را بر قول او علیه السلام و اغتما بر معنی او پس در این هنگام مراد
چنین باشد که مؤمن خالی نمیشود در وقت ذکر مصائب سید الشهدا از یکی این دو حالت یعنی حالت گریه و حالت غم و اندوه
و ممکن است که این حمل مؤید گردد بقول بعضی ائمه معصومین در بعض اخبار که فرموده اند نفس کشیدن مهموم از برای مظلومی ما تسبیح است
و هم و اندوه او برای ما عبادت است و کتمان او سر ما را جهاد کردنست در راه خدا تعالی و تقریب تأیید باینچیز در غایت بعد است
زیرا که مستفاد از آن بعد از تأمل و تدبر این نیست که مؤمن گاه خالی میشود از گریه کردن در وقت یاد آوردن مصائب آل رسول
ولا از هم و غم خالی میشود زمانیکه ایراد آن سی ما بآنکه سزاوار و اولی بحال مؤمنست که خود را از گریه و استعبار در وقت ذکر مصائب آل رسول خالی
نکند بدرستیکه این مقتضای احتیاط است زیرا که باید گذاشتن قول سید الشهدا از ظاهرش حاکم است بحسن احتیاط اگر مدعم آن قائل باشیم
هرگاه گوئی که استعبار و گریه کردن از امور اختیاریه نیست بمعنی که انسان هر وقت اراده نماید بفعل آورد و ایجاد نماید بلکه آن از امور
بی اختیاریه شده است از احتراق قلب و بعضی حالات که بآن عارض شود و این گاه پیدا میشود و گاهی موجود نمیشود پس این چگونه جمیع
میشود با آنچه بسوی آن اشاره کردی میگوییم بدرستیکه این بحث و جواب آن از آن تحقیق ذکر شده در بعض مطالب این کتاب حاصل
این است که مؤمن زمانیکه نفس خود را خالی نمود در وقت ذکر مصائب آل رسول از جمیع شواغل و صوارف و التفات نمود بر بزرگی
مصائب آنها و جمیع آنها را یاد آورد ناچار حالتی حاصل میشود برای او گریه و استعبار و تحقیق بر وجه این اشاره کردیم در وقت ذکر
بعض مطالب این کتاب در مقام ذکر سر برای عدم تناهی مصائب آل رسول پس کلام را بآن اخذ کن و غنیمت شمار **مقام ششم**
در اشاره بآنچه دلالت میکند بجلالت شان قاسم و بزرگی منزلت او در نزد خدا تعالی و اصحاب کساء پس هرکه اخذ نماید همه چیز را که در
این مجلس و ما یتعلق به ذکر کردیم و همچنین مجلسی که در آن قضیه دفن سر شریف را در قریه از قرای شمرانات ذکر کردیم میداند که او در
فضائل تالی عم خود عباس و پسر عم خود علی اکبر است آیا نشنیدی آنچیز را که از سید الشهدا صادر شد از افعال و اقوال در وقتیکه استیذان
از عم خود اذن جهاد و مقاتله در پیش روی آنحضرت خواست و آن افعال و اقوال عبارتست از شدت گریه سید الشهدا و غش
نمودن او و بعد از معانقه با قاسم و از اینکه لباسهای قاسم را بصورت کفن نمود و پاره کردن گریبان او الی غیر ذلک از افعال و اقوال
که کاشف است از شدت محبت و زیادتی مودت او بقاسم و همچنین اقوال صادره از سید الشهدا بعد از شهادت قاسم
زمانیکه اضافه نمودی باین آنچه مستفاد میشود از بعضی اخبار از اینکه او عزیز بود پیش پدرش حسن مجتبی و او را بشدت دوست میداشت و او عزیز
ترین اولاد و محبوب ترین ایشان بود در نزد او و آنحضرت او را بوصایای اکیده و نصایح شدیده مخصوص گردانیده در باب بذل جان خود
پیش عمش سید الشهدا میدانی که آنچه ما بسوی آن اشاره کردیم از اینکه او تالی عم و پسر عمش است از اموریست که در محل خود واقع گشته
و اگر تشدید و استحکام آنرا بر نمط میخواهی پس نظر کن بقول او در شب عاشورا بیانش این است که او از عم بزرگوار خود سؤال کرد از کسانیکه
شهید خواهند شد و از کسانیکه مقتول نخواهند شد تا اینکه گفت یا عماه آیا مرا هم میکشند عمش سید الشهدا فرمود ای نور چشم من کشته شدن
در نزد تو چگونه است گفت قسم بحق تو کشته شدن در نزد من شیرین تر از عسل است پس امام خبر داد باو بکشته شدن او و پسر شیرخواره اش
عبد الله و نیز قاسم سؤال کرد از آنحضرت از حال سید سجاد امام مظلوم فرمود خدا او را عالم نسل مرا از دنیا قطع نمیکند و باو میرسد
و او پدر هشت امام است پس این مضمون بعض اخبار است نظر کن بقول قاسم که ان القتل عندی احلی من العسل و این قول از او مثل حالی است

که از پسرش علی اکبر صادر شده که گفت پس در این وقت از فرد آن باک نمیکنیم در حالتیکه ما محق هستیم پس تمثیل میشود در شرح این کلام آنچه تمثیل و جاری
میشود در شرح کلام علی اکبر با جماعت آن نوجوانان در شدت ایقان و کمال قوت ایمان مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است و همچنین است
کلام در بسیار فضایل و کرامات پس تفضیل داده میشود بر بسیار عترت هاشمیه بنوعیکه در پیش روی سید الشهداء بدرجه شهادت رسیدند
چنانکه عباس و علی اکبر تفضیل داده میشود بایشان هرگاه گوئی در اینجا یک سؤالی است که چرا جاری میشود تمسک بودن بافضلیت اولاد امیر المؤمنین
که در پیش روی سید الشهداء بدرجه شهادت رسیدند بافضلیت امیر المؤمنین حسن مجتبی میگوئیم که این نمط و طرز استدلال از آنچه ظاهر است
له ... قائل صادر میشود کم مانده از قائل پس وارد میشود بآن بعد از قطع نظر از عدم استقامت آن از اصلش اینکه اگر بنای امر باین باشد هر آینه
لازم میاید تفضیل بعضی از عترت هاشمیه که در پیش روی سید الشهداء بدرجه شهادت فایز گشتند بر علی اکبر و همچنین لازم میاید تفضیل
قاسم بر علی اکبر زیرا که فضیلت حسن مجتبی بر سید الشهداء منصوص است در جمله کثیره از نصوص و این مثل قول سید الشهداء وقتیکه خواهر
خود زینب را بصبر امر میکرد و میفرمود جزع منما چنانکه صبر کردی در مصائب آنکسیکه از من افضل است که پدر و مادر و برادر من باشند
و مثل آنچه در قول صادق علیه السلام است وقتیکه بیان کرد سر بودن ائمه معصومین را از ذریه سید الشهداء با اینکه حسن مجتبی افضل بود و چرا
امامت در ذریه حسین شد از جهه عوض بودن از شهادت و مثل آنچه در قول رضا علیه السلام است در رد غلات که قائلند باینکه
سید الشهداء را در روز طف نکشتند خدا غلات را لعنت کند بخدا قسم او را کشتند و بتحقیق کشتند کسیرا که از او افضل بود که پدر و برادرش باشند
الی غیر ذلک از اخبار کثیره بلکه در حقیقت ادعای تسامع اخبار و تظافر آنها در این باب شک نیست مثل حق بودن ادعای شیعه
بر این مطلب مستقر ض و تمام شدن قول بخلاف در آن چنانکه از سید مرتضی نقل شده بنابر آنچه باو نسبت داده شده از اینکه او
قائل بتساویست در میان ایشان هرگاه گوئی آنچه بآن اشاره کردیم از تمسک بافضلیت پدر آن از باب تاسیس اصل است پس بآن
تمسک نمیشود مادامیکه برخلاف آن خبری وارد نگشته و بتحقیق وارد گشته در افضل بودن عباس و علی اکبر بر جمیع عترت هاشمیه اخبار کثیره
و در فضیلت قاسم وارد نگشته جواب میگوئیم بعد از بنا گذاشتن بر صحت تمسک باین اصل که افضل بودن ایشان هم نیز بر بسیار عترت
هاشمیه از چیزهائیست که در آن امور کثیره وارد گشته و بتحقیق تمثیل شده استقامت احتجاج ما بآن پس بدان که در اینجا چیزیست که نیز او را
که بآن اشاره نمائیم و آن اینست که اصل اصیل در اولاد عبد المطلب و ذریه او اتصاف ایشانست بشجاعت بلکه در اعلی درجه
در آن و این برای آنچه در بعضی اخبار است از اینکه رسولخدا فرموده برای خدمت خیر کثیر عم من عبد المطلب اگر همه مردم را تولید میشود
هر آینه همه ایشان شجاع میشدند و بیان این فرمایش حضرت این است وقتیکه مکه فتح شد مردی از کفار قریش بخانه ام هانی دختر عبد المطلب آمد
از جهه خوف بر نفس خود و او را پناه داد بعد از آن امیر المؤمنین بخانه ام هانی آمد تا آنمرد را بکشد پس ام هانی مانع شده در حالتیکه
دست خود را بر سینه امیر المؤمنین گذاشته و میگفت ای برادر من آیا میکشی کسیرا که من باو پناه داده ام پس امیر المؤمنین خدمت
رسولخدا آمده حکایت را باو عرض کرد پیغمبر تبسم نمود و فرمود لله در عمی عبد المطلب الخ بعد از آن مرد گذشته عفو نمود مثل اینکه ایرا
شناختی ... باینکه جمیع اولاد عبد المطلب و ذریه او بشجاعت متصف بودند الا اینکه درجات و مراتب ایشان متفاوت بوده
در آن شجاعت پس قاسم ابن حسن مجتبی از آن اشخاص بود که در درجه قصوی و ذروه علیا بودند از شجاعت زیرا که شدت محبت
حسن مجتبی با او مثل شدت حرص او بود بر مجاهده در پیش روی برادر مظلومش سید الشهداء و بذل جان خود را در پیش او از آنچه ظاهر است که
ما با حکم میکنند چنانکه بر مرد حاذق عریف باصول ملکوتیه نورانیه مخفی نیست بالجمله شهداء از اولاد حسن مجتبی سه نفر بودند قاسم و احمد
کنیه اش ابو بکر است و طفل شیرخواره که در کنار سید الشهداء او را کشتند در حالتیکه حضرت در تنهای مجاهده بود و قاسم مظهر
شجاعت پدرش حسن مجتبی علیه السلام بود علاوه بر آنچه در آن بود از شجاعت مشترکه در مابین اولاد عبد المطلب و ذریه او چنانکه
علی اکبر مظهر شجاعت رسولخدا بود و پس این آخر بیتیست که عنقریب ذکر کردیم مثل کثرت ذکر شهادت و مصائب او در مجالس عزاداری
سید ... در هر بلد و هر مملکت از جمله کواشف ذاتیست بر آنچه ما ادعا کردیم از اینکه او نائب عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است
در فضائل و کرامات پس ای برادران روحانی و دوستان نورانی بسیار گریه کنید بر کسیکه سید الشهداء باو بسیار گریه کرد و از برای او آه
سرد کشید وقتیکه او اراده کرد بجنگ دشمنان برود و وداع نماید پس بسیار ذکر مصائب او را بکشید و گریه نمائید تا اصحاب
کسا را از خودتان راضی کنید خصوصا حسن مجتبی را **مقام هفتم** در بیان سبب الحاق ... ثلاثه در سه مجلس یعنی
مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس و شهادت علی اکبر باین کتاب بعد از فارغ شدن از تصنیف آن فرتیب

بوده سال پس بدانکه من مبتلا شدم به حصبه در اوایل شهر ربیع الاول و در آخر روزها آتش این مرض بشدت مشتعل شده واحدی از آن خلاصی می یافت مگر تا آنکه و من هر نحوی مبتلای این مرض گشتم که هیچ امید نجات و بهبودی نبود بحدیکه دوستان از من مأیوس و دشمنان رحم میکردند و یقین داشتند که من از جمله هالکینم و من در اکثر اوقات از شدت احتراق قلب و قوت التهاب عطش در دریای غموم و غشیه مستغرق بودم و غشها پی در پی بود و در میان آنها گاهی افاقه حاصل میشد و در زمان افاقه ظن میکردم از عروض اضطراب و شدت التهاب قلب و جگر و سایر اعضای رئیسه و غیر رئیسه که دنیا اگر مملو باشد از برف و آب خوشگوار آن برف و آبها عطش مرا ساکن نمیکرد و من در غربت و دوری خود از برادر و خواهر و اقوام و عشیره آه از دل پر درد میکشیدم زیرا که ظن میکردم اگر ایشان در نزد من می بودند معالجه سوزش و احتراق مرا میکردند پس در این اثناء حالات سید و مولای من سید الشهداء بقلب من خطور کرد بعد از افتادن او از بالای اسب بر روی ریگهای گرم کربلا و شدت عطش و التهابات و احتراقات او را پس از تعرض حال خود اعراض کردم و بالکلیه از رحم کردن بر خود غفلت نمودم و قلب و عقل خود را در فکر احوال آنحضرت مستغرق ساختم در آنوقت احتراقات قلب و التهابات جگر خود را بطرز و نمط دیگر می یافتم و آنچه مرا گلوگیر مینمود فهمیدم میکردم و میگفتم السلام علیک یا ابا عبد الله روحی لک الفداء یا ابا عبد الله آه آه ناله های من برای تو پی در پی و حسرتهای من متوالی و آهای من متصاعد است و چقدر ذکر کردند بعد از بهبودی از مرض کسانیکه حین مرض در نزد من حاضر بودند که هر وقتیکه تو صیحه میزدی و میگفتی یا ابا عبد الله گویا که من حرکت خانه و دیوار را احساس میکردم و بعد از بیرون شدن از منزل تو با اصحاب خود میگفتیم بدرستیکه فلان هلاک نمیشود بلکه نجات می یابد ایشان بمن استهزا میکردند و میگفتند این چگونه میشود و حال آنکه او نفس خود را در سکرات موت جود و بخشش مینماید و من بایشان میگفتیم که مقتضای اسباب و امارات ظاهره آنست که شما اعتقاد کرده اید الا اینکه من بعض اشیاء را احساس کردم که بر شما مخفی بود و چگونه چنین نباشد زیرا آنچیزی که از او مشاهده کردم از ملتجی شدن او بسید الشهداء و توسل او بآنحضرت از آنچیزهائی است که یقینا او را نجات میدهد بعد از آن بسید ای دوستان روحانی و احمد قاء نورانی بدرستیکه من در حین این مرض اذکر و بودم که بسیار تحسر و تحزن میکردم بر آنچه فوت شد از عمرهای ایشان و من میگفتم کاش بذل میکردم تمام وجود و آنچه برای من بود در آنچه بمصائب سید الشهداء و ترویج ذکر آنها و اقامه عمود و ستون آنها تعلق دارد و کاش من از تالیف و تصنیف ابا میکردم در آنچه تعلق دارد بفضایل آل رسول و آنچه بآنها و بمصائب شهدا تعلق دارد و اسفا بر آنچه گذشت از عمر من آنرا در تحصیل علوم و تصنیف در آنها صرف نکردم آه آه بر آنچه از من فوت شد آه آه آه بر اینکه همه عمر و متاع وجود خود را صرف نکردم در آنچه تعلق دارد به بکاء و ابکاء بر مصائب سید الشهداء و تالیف و تصنیف در آن باب بر نمطهای عدیده و نهج های مختلفه و از عجایب است آنچه برای من واقع شد در بعض لیلها از اوقاتیکه بآن مرض مبتلا بودم بیانش اینست که جناب اجل افخم حاجی سید اسد الله طبیب شیرازی که بمن معالجه مینمود و با جمعی از مؤمنین در نزد من در مدت یکهفته میخوابیدند پس در یکی از شبها بر من وجع قلب عارض شد بعد از گذشتن نصف شب شدت وجع در غایت بود و از صیحه من جماعتی که خوابیده بودند بیدار شدند طبیب دید که اینحالت حالت مهلکه است پس مرا معالجه کرد ببعضی معالجات جزئیه که در آنوقت برای او میسر بود و معالجات او اثری نکرد بلکه قوت الم و شدت وجع بمرتبه رسید که همه ایشان ظن بهلاک نمودند پس صیحه زدم و گفتم آیا درک میکنی و فریاد من میرسی یا ابا عبد الله روحی لک الفداء یا ابن رسول الله به یکی از آن جماعت گفتم چند دفعه به تربت مقدسه حسینیه استشفاء کرده ام از آن زمانیکه باین مرض وبائی مبتلا شده ام گفت پنج یا شش دفعه گفتم تربت مطهره بمن بده و بعد شاهد باشید من میگویم در همین ساعت نجات می یابم و وجع و الم از من منقطع میشود در این دقیقه برکت تربت حسینیه پس از تربت بقدر یک نخود خوردم الم و وجع در همان ساعت منقطع گردید پس آن جماعت بشدت تعجب نمودند بعد بایشان گفتم که تربت مقدسه را در مقام استشفاء دفعات کثیره استعمال نمایید بیکدفعه و دو دفعه اکتفا نکنید زیرا که این از اخبار استشفاء میشود در نزد اصحاب نظاره دقیقه میگوییم بدرستیکه تصدقات خصوصا صدقه سر و همچنین نذرها و برپا نمودن عزای سید الشهداء روحی له الفداء و در سر کوچه ها و محله ها تاثیر میکند در نهایت تاثیر در رفع این مرض و تخفیف و خلاصی از آن لیکن مؤثر اتم اکمل نسبت بحال من نشد مگر التفات سید الشهداء و مرحمت فرزندش قایم عجل الله فرجه بعد از آن از جمله عهود و نذوریکه از من صادر شد در اوقات ابتلاء بآن مرض این بود که کتاب دیگر در مصائب بنویسیم و اسم آنرا اوقات روحانیین بگذارم و از بعض جهات آن مراعات استنباطات دقیقه

دقیقه وحصول ملکوتیه نورانیه و ذکر نکات شریفه لطیفه باین کتاب یعنی کتاب کبیر عبادات شبیه باشد و از بعض جهات دیگر باین کتاب شبیه نباشد بعبارة اخری وضع این کتاب در وفات اصحاب کساء و آل معصومین ایشان و مصایب ایشان میشود و مشتمل میشود باین هر مجلس از مجالس آن بر بعض مصایب سید الشهداء و آنچه بآن مصائب متعلق است ولیکن بعد از ملاحظه تغییر در طرز و اسلوبی که در این کتاب است وقتیکه میسر نشد برای من آنچه قصد کرده بودم و مقصود نکرده دیگر که الهام نموده بودم از تصنیف آن کتاب تعجیل کردم در این زمانها در صرف اوقات و افکار نسبت بکتابت این مقامات در ضمن تشییلات نسبت بمجالس ثلثه که بسوی آنها اشاره رفت این مقامات مثل عوض و بدل باشند از تصنیف کتاب وقت آن وجاین پس سؤال میکنیم از خدای کریم منان که ابواب توفیقات و تنبه را بروی من بگشاید تا مشغول باشم بتصنیف آن کتاب و فرو روم در دریاهای افکار برای مجالس و مطالب آن و از آن کسانی باشم که بعهد و نذر خود وفا نمایند زیرا که خدا تعالی توفیق دهنده و ارحم الراحمین است بعد از آن بدانید ای برادران روحانی و دوستان نورانی از گروه افاضل علماء فقهاء و اعاظم فضلاء حکماء بدرستیکه ما در مطاوی مطالب این کتاب ذکر کردیم که گریه کردن و گریانیدن بر مصائب سید الشهداء مثل زیارت آنسرور است در مقام فضیلت بر جمیع عبادات واجبه و مستحبه من دون استثناء شیء بتحقیق برآهین کثیره و وجوه وفیره باین اقامه نمودیم زمانیکه امر چنین شد پس بر شما واجب میشود اقامه نمودن ذکر مصایب سید الشهداء در هر مملکت و شهر شیعه و ترویج این لازم است بر هر کسیکه او را پیش مردم شانی هست و نمی گویم ای جماعت فضلاء و فقهاء استنکاف و استکبار ننمائید از وظیفه ذکر مصائب در بالای منابر در مساجد و مجالس و در این مقام تکبر و تجبر نکنید و نگوئید که این در شان ما نیست قسم بخدا بدرستیکه محمد و آل معصومین او تفضیل داده بر جمیع عالمیان بدرستیکه ذکر مصائب آل رسول در بالای منابر با تحقیق خاک و خاکستر بسر از اعظم مفاخر و اکرم مآثر است برای فضلاء مجتهدین و فقهاء کاملین و نمیرسد بآن مفاخر و مآثر مگر صاحب حظ عظیم زیرا که رثاء بر سید الشهداء حق سبحانه و تعالی است بعد اعاظم انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین پس افتخار میکنیم بوظیفه مرثیه و ذکر مصائب آل رسول و شکر میکنیم بخدا مثل شکر شاکرین ابد الآبدین و دهر الداهرین که موفق کرد ما را بذکر مصائب و از گروهی گردانید که اجزاء اعظم مفاخر و اکرم مآثر شمرده اند و سؤال میکنیم از او که این نعمت عظمی و عطیه کبری را از ما سلب نکند و عمر ما طی سازد در طاعت و موفق گرداند برای بجا آوردن این عبادت عظیمه در هر سال بمحمد و آله الطاهرین **مجلس دهم** از کتاب اکسیر العبادات و اسرار الشهادات در ذکر شهادت حضرت ابو الفضل العباس ابن امیر المؤمنین شیخ مفید در ارشاد فرموده وقتیکه حضرت عباس کثرت کشتگان خویشان را دید ببرادران مادری خود عبد الله و جعفر و عثمان فرمود پیش بیفتید تا به بینم شما را که برای خدا و رسولش یاری کرده اید زیرا که شما فرزند ندارید پس عبد الله پیش افتاد و جنگ نمایانی کرد تا نیزه او و هانی ابن ثبیت حضرمی دو ضربت رد و بدل کشته شد بعد او بقتل رسید بعد از آن جعفر ابن علی بمیدان آمد او هم جنگ سختی نموده هانی او را شهید نمود پس از آن عثمان ابن علی بمیدان قدم نهاد در جای برادرهای خود ایستاده بود در جای برادرهای خود ایستاده بود خولی ابن یزید اصبحی تیری بوی زد که از آن تیر بزمین افتاد مردی از قبیله بنی دارم حمله نموده سر او را از بدن جدا کرد و ابو الفرج و غیر او گفته که عباس ابن علی کنیه اش ابو الفضل بود مادرش ام البنین و کبیر اولادش بود و آخر کشته بود از برادران پدر و مادری خود و آنسرور مرد شجاع و صاحب جمال بود و اسب بلند سوار میگشت و پای آنسرور را از زمین میکشید و ماه قمر بنی هاشم میگفتند و صاحب لوای حسین بود و بسند خود از ابن ابی اویس از پدر خود جعفر ابن محمد روایت کرده که حسین ابن علی علیهما السلام ترتیب داد اصحاب خود را و رایت را برادر خود عباس داد و آنچه در عوالم ذکر کرده نزدیک باین مضمون است و در بعض مؤلفات اصحاب مذکور است ان العباس لما رای وحدته اتی اخاه وقال یا اخی هل من رخصة فبکی الحسین بکاء شدیدا حتی ابتلت لحیته بالدموع وقال یا اخی کنت العلامة من عسکری ومجمع عددنا فاذا انت غدوت یؤل جمعنا الی الشتات وعمارتنا تنبعث الی الخراب فقال العباس فداک روح اخیک یا سیدی قد ضاق صدری من حیوة الدنیا واریدان اخذ الثار من هؤلاء المنافقین فقال الحسین علیه السلام اذا غدوت الی الجهاد فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلا من الماء قال فلما اجاز الحسین اخاه العباس للبراز برز کالجبل العظیم وقلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما وبطلا ضرغاما وکان جسورا علی الطعن والضرب فی میدان الکفاح والحرب جوان عباس شهاب خود را پدر نزد برادر خود آمده عرض کرد ای برادر آیا اذن میدهی پس حضرت حسین گریه بسیار بود تا محاسن شریفش تر شد و فرمود برادر تو علامت لشکر من بودی و وقتیکه تو بجنگ ... جمعیت ما متفرق و عمارت ما رو

بجز ای خواهد شد حضرت عباس عرض کرد جان برادرت فدای تو باد ای سید من هر آینه از زندگی دلتنگم و میخواهم خون کشتگان را ۳۷۴
از این منافقین بگیرم حضرت حسین فرمود وقتیکه بجنگ رفتی از برای این اطفال قدری آب بخواه میگویند که حسین برادر خود
عباس را اجازه داد بمیدان تشریف آورد مثل کوه سکینه زیرا که سوار عالی همت و شجاع بود مثل شیر و در میدان جنگ
بطعن و ضرب جسارت زیاده داد و در نقل دیگر آمده که زهیر نزد عبد الله ابن جعفر ابن عقیل پیش از کشته شدن آمده عرض کرد ای برادر
رایت را بمن ده عبد الله گفت آیا در من قصوری دیده گفت نه ولیکن برای من حاجتی هست او پس بوی تسلیم نموده زهیر علم را
برداشته نزد عباس ابن علی آمده عرض کرد ای فرزند امیر المؤمنین میخواهم تو حدیثی بیان کنم که بگوش خود شنیده‌ام فرمود بگو که وقت
حدیث شیرین گشته حدث و لا حرج علیک فانما تروی لنا متواتر الاسناد عرض کرد بدان یا ابا الفضل زمانیکه پدرت امیر المؤمنین
خواست مادرت ام البنین را تزویج نماید برادرش عقیل که عارف انساب عرب بود احضار نموده فرمود ای برادر از تو میخواهم
که برای من عیالی بگیری که از خانواده جلیله و صاحب حسب و نسب شجاعت بوده باشد تا فرزندی از او بعمل آید صاحب شجاعت
و قوت یاری کند بفرزندم حسین و مواسات کند در میدان کربلا ای عباس پدرت از برای همین روز ذخیره کرده تو را از حفظ حرم برادرت
و خواهرانت کوتاهی مکن راوی گوید که حضرت عباس از استماع این کلام لرزه بر اندامش افتاده چنان خمیازه کشید که رکاب گسیخت
فرمود ای زهیر آیا در مثل امروز مرا تشجیع و تحریص میکنی بجد قسم شجاعتی بتو بنمایم که تا حال ندیده پس از آن مرکب خود حرکت داد
تا بوسط میدان رسید ایستاد و فرمود یا ابن سعد این حسین است فرزند دختر رسول خدا میفرماید که شما کشتید اصحاب و برادران
و عموزادگان او را و باقی مانده با اولاد و عیالش تشنه با شتر آب نهر را سیراب کنید که عیال و اطفالش کم مانده از تشنگی
هلاک شوند با وجود این میگوید دست از من بردارید که بسوی هند یا روم روم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم و شرط
میکنم که فردای قیامت نزد خدا با شما مخاصمه نکنم تا خدا هر چه خواسته در حق شما عمل آورد زمانیکه عباس فرمایش برادر خود را بآنها رسانید
بعضی از ایشان ساکت گشته جوابی نداد و بعضی گریه نمودند پس شمر و شبث ابن ربعی بجانب حضرت عباس آمده گفتند برادرت بگو
اگر تمام روی زمین آب باشد قطره بشما نمیدهیم مگر اینکه داخل شوید به بیعت یزید پس عباس از شنیدن این کلام تبسم نموده بسوی
برادرش برگشت کلام آنها را بخدمت آنسرور عرض نمود پس آنحضرت سر اطهر خود را بزیر انداخت و گریست تا گریبانش ترشد در آن
حین صدای اطفال را شنید که فریاد میکردند العطش العطش چون عباس این صدا را شنید گوشه چشم خود بآسمان نظری نمود و عرض کرد
الهی و سیدی میخواهم بوعده خود وفا نمایم و مشک آبی برای این اطفال بیاورم سوار اسب خود گشته و نیزه را در دست گرفت
و مشک بدوش انداخته بسوی فرات روانه شد و در بعض کتب مقاتل اصحاب مذکور است زمانیکه حضرت حسین فریاد نمود آیا من ذاب
یذب عن حرم رسول الله برادرش عباس خدمت آنسرور آمده از میان دو چشم او ببوسیده و حضرتش او را وداع نمود و بطرف شریعه آمد
که در آنجا ده هزار سوار زره پوش دور آب را گرفته بودند از هر طرف صیحه زدند که کیستی ای جوان فرمود منم عباس بن علی ابن ابیطالب بعد از آن
فرمود یا بنی فلاح من فرزند خواهر شمائیم و تشنه میباشیم و اهل بیت محمد از آب ممنوع میشوند و حال آنکه سگها و خوکها مباح است و بسوی
وی بحسرت نظر کنند کانهم پس عمر ابن حجاج صدا کرد ای فرزند خواهر من گرانست آنچه بتو وارد شده از تشنگی و اگر چه تشنگی
ترا دانسته بودم آب بسوی تو میفرستادم اینست فرات ای فرزند خواهر بیا بنوش از تو پس حضرت عباس آمد تا وارد فرات
گردید خواست مشک را پر کند خبر بعمر ابن سعد رسید گفت بر عمر ابن حجاج چرا از این صدا اگر ده زد من آید که دشمنان ما را قوی میکند
عمر ابن حجاج نزد او آدم فرستاد و گفت تعجیل مکن در عقوبت من که انکار برای قتل او حیله است بعد از آن لشکر امر نمود و گفت
اینست عباس که بدست شما افتاده چون عباس دید که آنها هجوم آوردند در حالتیکه قصد کرده بود آب بنوشد تشنگی برادرش
حسین را بنظر آورده آب ننوشید و مشک را بدوش انداخته رو کرد بقوم و شمشیر آنها را میزد و میکشت گویا آتش در میان هیزم افتاده
و این شعر را میخواند انا الذی اعرف عند الزمجرة   با ابن علی المسمی حیدرة   فاثبتوا الیوم لنا یا کفرة   لعترة
الحمد و آل البقرة یعنی منم کسیکه شناخته میشوم در جنگهای سخت و فرزند علی که مسمی بحیدر است ای کافران در مقابل عترت
احمد و آل بقره پس از آن بر قوم عنود حمله کرده میزد و میکشت تا صد نفر از شجاعان و سرکردگان آنها بجهنم فرستاد و بار دیگر بسلامت
برگشت و بدوش خود دارد مشک را این اشعار را میخواند لله عینا من رأت ما قد احاط بنا   من اللئام و اولاد الدعیات   یا حبذا
عصبة جادت بانفسها   حتی تحل بارض الغاضریات   الموت تحت ذباب السیف مکرمة   اذ کان من بعده سکنی الجنات

یعنی پناه میبرم بخدا از شجیکه بهیند آنکه احاطه کرده ما را از ایشان و رمانزادگان ای خوشا بحال طایفه که جانهای خود شانرا بذل کرده
تا ساکن شوند بزمین حائر آیات تبرک که زیر قائمهٔ شمشیر پنهان گشته و بعد از مرگ بهشت مسکن ایشانست پس از آن حمله نمود بر مردان جنگ
شجاعانرا تا برادر خود حسین رسیده و این شعار را میخواند یا حسین بن علی ان یرد القوم فقد لک لن ینالوک بسوء
انما نالوه جدک ان عندی من مصاب مثل ما ان هو عندک یعنی ای حسین ابن علی هرگاه قوم کشتن ترا اراده کنند بدی بتو
نخواهند رسانید زیرا که بجد تو رسانیدند برستی مصیبت من مثل مصیبت تست راوی گوید در لشکر عمر ابن سعد مردی بود که اورا
مارد ابن صدیف ثعلبی میگفتند وقتیکه نظر نمود بشجاعت عباس و کشتن او سرکردگانرا گریبان خود را چاک و سیلی برخسار خود زد و ناگاه
خود گفت خدا مبارک نکند امر شما را آگاه باشید قسم بخدا اگر چنانچه هر یک از شما یک مشت خاک در دست گرفته و بسوی او بپاشید در زیر خاک
غایب میگشت معهذا شما اظهار نصیحت میکنید با آنکه شما اهل فضیحتید اظهار یاری میکنید و از اهل ننگ و عارید پس از آن
فریاد زد قسم میدهم هر کسیکه در گردنش بیعت امیر یزید است و در تحت اطاعت اوست که دست از جنگ بردارد و بکوشه رود
پس من کفایت امر اینجوان میکنم که اینقدر مردان کشته و سرکردگان و شجاعانرا بتیغ بران و نوک سنان هلاک نموده پس از آن میکشیم
برادر او حسین را و آنکه از اصحاب و تابع او باشند شمر گفت حالا که تو ضامن کشتن کفایت همه میکنی بیا با من نزد امیر عمر ابن سعد و مطلع
کن او را باینکه تو با تمام قوم تنها در خواه خواهی کرد در آنوقت بی نیازی از ما بعمل خواهد آمد مارد گفت ای شمر در میان شما قسم بخدا
غیرتی نیست از برای خودتان پس چرا دست میکشید عمر خود دیده شمر گفت ما مرادی تو برمیگردیم و جنگ ترا با او میبینیم پس از آن
شمر بلشکر گفت از جنگ دست بردارید تا جنگ این دو نفر را ملاحظه کنیم پس مارد ابن صدیف رو بجنگ نهاد در حالتیکه دو
جوشن تنگ حلقه پوشیده و خود بلندی بر سر نهاده و اسب سرخی سوار گشته و نیزهٔ بلندی در دست گرفته پیش عباس ابن علی آمد
پس حضرت عباس دید که با جلالت رعد و برق بسوی او میآید دانست که او سوار قوم است پس ایستاد تا نزد او رسید مارد فریاد
زد ایجوان بجوانی خود رحم کن و شمشیر خود در غلاف بگذار و تسلیم خود در امر دم اشکار نما زیرا که سلامت ماندن بهتر است از پشیمانی
پس چه قدر طلب کننده امری که حایل گشته مرگ میان او و مطلوبش و بدان که با تو جنگ کرده در هیچ روز مردی که قساوت
او بیشتر از من باشد و بتحقیق خدا رحم بر تو را از دل من برداشته و نصیحتم را بر تو بیان نمودم اگر قبول کنی پس از آن این شعر را خواند
انی نصحتک ان قبلت نصیحتی حذرا علیک من الحسام القاطع ولقد رحمتک اذ رأیتک یافعا ولعل مثلی لا یقاس
بیافع اعط القیاد تعش بخیر معیشة اولا فدونک من عداوة واقع یعنی بدرستیکه من نصیحت خود را بتو نمودم اگر قبول کنی نصیحت خود
که بر تو دارم از تیغ بران و بتحقیق رحم نمودم بر تو وقتیکه دیدم جوانی و شاید باشد مثل من برابری نکند شخص جوان انقیاد کن
و با طاعت ای با خوبی عیش کنی این بهتر است نگهدار خود را از عداوتیکه واقع خواهد شد راوی گوید وقتیکه حضرت عباس
کلام او را با آن نثر و نظام که بیان کرده بود شنید فرمود دیدم ترا اگر بیشه بحرف میل شقاق نمودی الا آنکه حیله تو ضعیف
و کلام تو مثل سراب که از دور نمایانست وقتیکه نزدیک رسیدی زمین خشک و خالی دیده میشود آنچه بیان کردی که
تمکین نمایم این مطلب بعید الوصول و صعب الحصول است و من ای دشمن خدا و رسول شرافت گرفته ام بملاقات شجاعان و صبر
بر بلاء و مقابله کردن با سواران و از خدمت طلب یاری پس هرگاه این اوصاف در او کامل باشد پس نمی ترسد از مبارز خود
وای بر تو آیا نیست برای من اتصال برسول خدا و من شناخته هستم که متصلم بشجرهٔ نبوت و تحفه هستم از نور جد او و هر کس از
شجره باشد داخل میشود بتحت اطاعت و تخفیف میشود از تیغ عدو پس منم فرزند علی عاجز نمیشوم از مبارزت شجاعان و من شرک قرار ندادم
بخدا بقدر چشم زدنی و مخالفت نکردم رسول خدا در آنچه امر کرده و من از او هستم و برگ از درخت است و بالای ریشه ها
شاخها میایستند پس برگردان از خود آنچه آرزو کرده پس بیم من که از زندگی مایوس باشد و از مرگ جزع نکند پس سعی کن و بشوی جزا
از خود کناره کن پس چه قدر طفل صغیر بهتر است از شیخ کبیر نزد خدا تعالی پس از آن این شعر را انشاد فرمود صبرا علی جور الزمان
القاطع ومنیه ما ان لها من دافع لا تجزعن فکل شیء هالک حاشا لمثلی ان یکون بجازع فلئن رمانی الدهر
منه باسهم وتفرقوا من بعد شمل جامع فلکم لنا من وقعة شابت لها قمم الاصاغر من ضراب قاطع
یعنی صبر کن بر جور زمان که قاطع است بر کسی که چاره از برای او نیست فریاد مکن و جزع منما هر چیز هلاک خواهد شد دور است از
مثل من که جزع کند و اگر چنانچه روزگار بتیر بلا هدف نماید مرا و متفرق نماید بعد از جمعیت و چه قدر برای ما جنگها اتفاق

افتاده که از هیبت شمشیر قاطع او سر کودکان سفید گشتند راوی گوید وقتیکه مارد کلام عباس و شعر او شنید دیگر صبر ننمود و بسوی آنحضرت
حمله آورد و بطعن نیزه مبادرت نمود و چنان گمان میکرد که کشتن آنسرور برای وی سهل است و نیزه نزد آنحضرت رسید و نگذاشت
تا اینکه از نیزه او گرفت و بسوی خود کشید کم ماند که مارد از روی اسب بزمین افتد پس نیزه را رها کرده دست بشمشیر نمود در
این اثنا بعجلت بسوی او رو نهاد که نیزه از دستش رفت میگوید پس عباس نیزه را بسوی مارد بلند نمود فریاد زد ای دشمن خدا
امیدوارم که بنیزه خود ترا بکشم پس مارد بآنحضرت حمله نمود حضرت عباس مبادرت نمود نیزه بشکم اسب او زد اسب بزمین
افتاد و او را هم بزمین انداخت دیگر برای آن لعین طاقت جنگ عباس در پیاده گی نبود زیرا که قوی هیکل و سنگین قدم بود پس
صفوف مضطرب گشته دسته‌ها فریاد زدند شمر صدا کرد چیزی تو وارد گشته پس آن از اصحاب خود گفت وای بر شما صاحب
خود را بپایید قبل از کشته شدن پس غلامی از خیمه برای او اسبی آورد که طاویه میگفتند وقتیکه مارد بسوی او نظر کرد مسرور
گشت از نجات خود داری نمود و صدا کرد ای غلام تعجیل کن بیاور طاویه را قبل از حلول اجل پس غلام بسرعت پیش او دوید اما
که جناب عباس آن از آن دشمن خدا سبقت نموده بسرعت بغلام رسیده نیزه بسینه او زد که از پشتش بیرون آمد و بالای همان مرکب رفته
رو نهاد بسوی دشمن خدا چون آن ملعون این حالت را دید رنگش متغیر گردید در امر خود متحیر ماند بهلاکت یقین نمود بصدای بلند فریاد
کرد ای قوم آیا اسب من از من گرفته میشود و بنیزه خود کشته میشوم چه قدر این ننگ و عار است راوی گوید در آن اثنا شمر حمله
نمود و پشت سر او سنان بن انس و خولی بن یزید اصبحی و احمد بن مالک و بشر بن سوط و جمعی از لشکر فغان بر آوردند و سنانها را
پیش کشیدند و شمشیرها را عریان نمودند و بسوی عباس رو نهادند پس سید الشهدا صدا کرد دیگر برادر چه انتظار داری بخدا قسم که قوم
تو حیله نمودند میگوید حضرت عباس نظر نمود و بسرعت لشکر پس نیزه را بطرف مارد بلند نمود مارد فریاد کرد ای فرزند علی
با اسیر خود مهربانی کن تا بر تو شاکر باشد پس حضرت عباس فرمود وای بر تو آیا مثل من حیله و خدعه میشود من اسیر را پیش میکنم که مرگش
نزدیک گشته پس از آن نیزه از گلویش زد از گوشش گوش او را برید و بزمین افتاد در خون خود دست و پا میزد تا پیاده‌ها
و سوارها رسیدند بحضرت عباس حضرت در پشت همان مرکب طاویه عنان را بسوی آنها منعطف ساخته و لشکر از پانصد سوار
متجاوز بود ساعتی نگذشت که هشتاد نفر از آنها بقتل رسانیده و باقی مانده‌ها رو بهزیمت نهادند در آنحال عمر ابن سعد حمله نموده
و پشت سر او علمدار حرکت کرد و لشکر یکجا بسوی آنجناب حمله نمودند در آنحال برادر آنسرور فریاد زد ای برادر میل کن
بطرف من تا پشت بهم داده دشمن را از همدیگر دفع کنیم پس حضرت عباس جنگ میکرد تا نزد آنحضرت رسیده بود
که لشکر او را فرا گرفتند و نیزه‌ها چون دسته‌ها اطراف او ریختند و حضرت از ایشان مستغرق خیالات
تا اینکه برادرش حسین رسید شمر فریاد زد ای فرزند علی اگر چه تو مارد را از اسب پیاده کردی و کشتی بخدا قسم همان اسب
مال برادرت امام حسن بود چون حضرت عباس به برادرش حسین رسید گفته شمر را از خبر طاویه یاد رساند پس حضرت حسین
بسوی اسب نگاهی کرده و فرمود قسم بخدا این همان طاویه است که مال پادشاه ری بود وقتیکه او را پدرم علی ابن
ابیطالب گشت برادرم حسن بخشید و طاویه در دور امام حسین میگردید چون حضرت عباس آب داخل خیمه حرم شد اطفال او را
قسمت کردند و سیراب نشدند زیرا که بجهت کثرت تیرها که باو رسیده بود باقی نمانده بود مگر چهار اوقیه آب و حضرت
عباس در حال آنها متفکر بود که صدای برادرش حسین را شنید که از دشمنان طلب یاری میکند بسرعت بسوی وی آمد دید
که لشکر او را احاطه کرده و مثل دسته نی نیزه‌ها دور او را گرفته و از اهل بیت که دور او بودند همه کشته شده‌اند و آنحضرت
بنفس نفیس خود دشمنان را دفع میکرد پس حضرت عباس رایت حسین را گرفته و میدان میگرد ای دشمنان خدا اگر چه ما
کشته شویم تحقیق از شجاعت بسیار کشته ایم پس هر دو برادر حمله کرده شجاعانه جنگ میکردند تا اینکه میان آنسرور و برادرش
جدائی انداختند در این اثنا شخصی از قبیله بنی زراره که او را اصحاب ابن جبر میگفتند کمین کرده ضربتی بدست راست
آنسرور زده آن را جدا نمود و در روایت معتبر وارد گشته که نوفل ازرق بود باز آنحضرت باکی نکرده و از جنگ رو گردان
نشد علم را بدست گرفته . و رو کرد به برادرش حسین و عرض کرد ای برادر ان الآجال بید الله و قد تقارب و السلام علیک
و رحمة الله و برکاته یعنی ای برادر بدرستیکه اجلها در دست خدا تعالی است و نزدیک شده که عمر بنهایت رسد سلام
با رحمت و برکات خدا بر تو باد یعنی خدا حافظ پس از آن این شعر را خواند اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی

جدك النبيّا وحمزة والمرتضى عليّا وتلوحقا فاطمة الزكيّا يعنى اقدام كن بجنگ اى حسين كه هادى
و مهدى هستى امروز ملاقات خواهى كرد بجد خود پيغمبر و حمزه و على مرتضى و بفاطمهٔ زكيه پس ازآن حمله كرد بلشكر تا شجاعان بسيار
را بالبوار فرستاد تا دست چپ آنسرور نيز از بند جدا كرديد و قطع كننده او نوفل بود پس علم را بدندان خود گرفت
بعضى گفته كه بروبازوى خود گرفته و بسينهٔ خود چسبانيد و حمله بلشكر دشمن ميفرمود بگفتا اخا على حرم رسول الله در اكناف
دشمن اطراف او را گرفته از كثرت جراحت بزمين افتاد و بعضى گفته كه تيرى بسينهٔ مباركش رسيد و از اسب بزمين افتاد
و برادرش حسين را صدا كرد و گفت ادركنى يا اباعبد الله وقتيكه سيد الشهدا او را در روى زمين افتاده ديد گريست و او را
برداشته بخيمه برد و در روايت ديگر اينطور گفته كه حكيم ابن طفيل از پشت درخت خرما كمين كرده عمود آهنين بر فرق همايون آنسرور زد
كه مغز سر بركتفهاى آنسرور جارى گشته از روى زين بزمين افتاده ميگفت وا اخاه وا حسيناه وا ابتاه وا عليّاه اسحق گويد كه
حضرت مثل باز شكارى كه بصيد خود حمله كند بميدان رو نهاده بلشكر عدو از يمين و يسار متفرق ساخت و هشتاد
نفر از شجعان معروف آنها را بجهنم فرستاد و نزد حضرت عباس برگشت در حاليكه فرياد ميزد وا اخاه و اعباساه الآن
انكسر ظهرى وقلّت حيلتى پس ازآن خود را بروى برادر انداخت تا نعشش را بردارد عباس چشمهاى خود را گشود ديد
برادرش حسين است ميخواهد او را بخيمه ببرد عرض كرد كجا ميخواهى ببرى مرا فرمود بخيمه عرض كرد اى برادر بحق جدك رسول
الله صلى الله عليه وآله عليك ان لا تحملنى دعنى فى مكانى هذا فقال لماذا قال لانى مستحى من ابنتك سكينة وقد وعدتها بالماء
ولم اتها به والثانى انا كبش كتيبتك ومجمع عددك فاذا رأونى اصحابك وانا مقتول فلربما يقل عزمهم وبذل صبرهم فقال الحسين
جوزيت عن اخيك خير الجزاء حيث نصرتنى حيّا وميتا قال فوضعه فى مكانه ورجع الى الخيمة وهو يكفكف دموعه بكمّه
ترا بحق جدت رسول خدا قسم ميدهم كه مرا همين جاى خود بگذار و بخيمه مبر حضرت فرمود چرا عرض كرد كه از دخترت سكينه حيا ميكنم
زيرا كه باو وعدهٔ آب داده بودم و نياوردم دويم آنكه سردار لشكر و قائد و مجمع عدد لشكر تو هستم زينكه مرا كشته
ديدند شايد عزم آنها سست و صبرشان قليل شود حضرت حسين فرمود جزا داده شوى از برادرت جزاى خير كه مرا يارى نمودى
در زندگى و مردگى راوى گويد كه حضرت در همانجا او را گذاشت و بخيمه مراجعت نمود در حاليكه با آستين خود سرشك از ديدها
پاك ميكرد در حاليكه ديدند آنسرور ميآيد سكينه پيش روى آنسرور آمده و از عنان اسب گرفت و عرض كرد يا ابتاه آيا خبر
از عمم عباس دارى كه بمن وعدهٔ آب داده و نياورده و از عادت او نيست كه خلف وعده نمايد آيا خود سيراب
شده و مرا فراموش كرده يا اينكه با دشمنان مشغول جهاد است در اينحال حضرت گريه كرد و فرمود يا بنتاه ان عمك العباس قتل
وبلغت روحه الجنان يعنى اى دختر من بدرستى كه عموى تو عباس كشته شده و طاير روحش بسوى جنان پرواز كرد وقتيكه
جناب زينب اين را شنيد فرياد كشيد و گفت وا اخاه وا عباساه وا قلة ناصراه وا ضيعتاه من بعدك حضرت حسين فرمود
بلى والله پس از او وا ضيعتاه وانقطاع ظهراه يعنى واى از ضايع شدن و از شكستن كمر پس زنها شروع بگريه و ناله نمودند
و حضرت حسين نيز با آنها مشغول گريه بود و در بعضى كتب معتبره وارد شده وقتيكه تشنگى با اهل بيت رسول خدا شدت
يافت و حضرت حسين صداى العطش كودكان را شنيد و حضرت عباس آه آنها را شنيد بگوشهٔ چشم بآسمان نگريست
و عرض كرد آيا رسيد من ميخواهم بوعدهٔ خود وفا كنم و مشكى آب براى اين اطفال پر نمايم پس اسب خود را سوار شده
نيزه برداشت و مشك را بدوش انداخته رو بطرف فرات نهاد چون ديدند آنسرور را كه بطرف فرات ميرود از هر طرف
احاطه كردند آنسرور فرمود ايها القوم انتم كفرة ام مسلمان آيا در مذهب و دين شما جايز است كه مانع شويد
حسين و عيالش از خوردن آب و حال آنكه سگها و خوكها از او مينوشند آيا تشنگى روز قيامت را بياد نمياوريد
وقتيكه كلام عباس را شنيدند پانصد نفر هجوم آورده آنسرور را تيرباران كردند و در روايت عبد الله اهوازى
از جدش او هم از اسحق ابن حوزه لعنه الله روايت كرده وقتيكه عباس خواست داخل فرات شود تير مثل ملخ باد
ريختند و صيّرتا جلده كالقنفذ يعنى از كثرت چوبهٔ تير بدن نازنين و لباس او ديده نميشد بر كرديم بر بيت اول سكوت
پس حضرت عباس با آن قوم حمله نمود و از پيش روى آنحضرت رو بهزيمت نهادند چنانچه گوسفند از گرگ فرار ميكنند
و مشغول جنگ بود تا اينكه بروايتى هشتصد نفر سوار را بقتل رسانيد بر كرديم بروايت عبد الله اهوازى كه از جد خود

و از ابی مخنف روایت میکند در آنکه حضرت عباس بفرات وارد شد و مشکرا پر کرد و بدوش افکند و از فرات بیرون آمد فریاد زد که
وای بر شما اگر حضرت حسین از این آب قطره میل کند بزرگترین شما را کوچکترین شما خواهد کرد پس حمله کردند بسوی او حکیم
و یزید بن رقاد جهنی از دست راستش زد و جدا کرد پس شمشیر را بدست چپ گرفت و باز بلشکر حمله نمود و مشک هم در
پشتش بود تا مرد ملعون را کشت و شقی عالی بجهنم فرستاد چون آن حضرت منحصر بود بهمان مشک تا او را بشمشیر پاره کردم و آنحضرت هم
حمله نمود از دست چپش زدم و بهوا پرید پس حکیم ابن طفیل طائی عمود آهنی بسر مبارکش زد الخ و در روایت دیگر چنانکه در بعض
مقاتل است وقتیکه حضرت حسین بالای سر آنسرور آمد گریست و گفت واخاه واعباساه واخاه الآن کمرم شکست و چاره من
گشته پس از آن فرمود خدا جزا دهد مرا ای برادر من ابوالفضل پس از آن شروع کرد بخواندن این شعار اخی یا نور عینی

یا شقیقی فلقد کنت کالرکن الوثیق ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کاسا من رحیق ایا قمرا منیرا کنت عونی
علی کل النوائب فی المضیق فبعدک لا تطیب لنا حیاة سنجمع فی الغداة علی الحقیق الا لله شکوای وصبری
وما القاه من ظما وضیق

یعنی ای برادر و نور چشم من وای پاره تن من بودی برای من رکن محکم ای
فرزند پدر من یاری کردی برادر خود را سیراب کرد خدای تعالی ترا از آب بهشت ای ماه تابنده بودی تو یار من در هر
مصیبت و تشنگی بعد از تو حیات از برای ما گوارا نیست زود است که جمیع شویم در فردا آگاه باش بخدمت شکایت
و صبر من و آنچه ملاقات میکنیم از تشنگی و تنگی عصامی در تاریخ خود آورده که شخصی از لشکر ابن زیاد سر عباس ابن علی را از
گردن اسب خود آویخته بود و بعد از چند روز آن لعین را دیدند که رویش سیاه تر از قیر شده گفتند با او که تو خوشرو
ترین عرب بودی گفت از روزیکه سر آن بزرگوار را حامل شدم یکشب نگذشت مگر آنکه دیدم دو نفر از بازوی گرفته و بر
افروخته آتش میبرند و من خود را عقب میکشیدم و آتش بسوی خود میکشید تا باینحالت آمد پس از آن در بدترین
حال هلاک کردید قال نظر علی ابن الحسین علیه السلام سید العابدین الی عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام
فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول الله صلی الله علیه وآله من یوم احد قتل فیه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله
واسد رسوله وبعده یوم مؤتة قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب ع ثم قال صلوات الله علیه ولا یوم کیوم الحسین علیه السلام
ازدلف الیه ثلثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله عز وجل بدمه وهو بالله یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه
ظلما وبغیا وعدوانا ثم قال رحم الله العباس فلقد آثر وابلی وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز وجل بهما جناحین
و شیخ صدوق در امالی و خصال بسند خود از علی ابن سالم از پدرش از ثمالی روایت کرده که نظر کرد علی ابن الحسین بعباس
ابن علی و چشمهای خود را پر از اشک کرد و فرمود روزی از روز احد سخت تر بر رسول خدا ص نبود که در آن حمزه فرزند عبد المطلب
کشته شد و از روزی که پسر عمش جعفر ابن ابیطالب شهید کردید پس از آن فرمود روز مصیبتی نبود مثل روز حسین که سی هزار نفر
جمع شده بودند بجنگ حسین و بریختن خون آنسرور تقرب میجستند بخدای عز و جل پس از آن فرمود خدا رحمت
کند عباس را که خوب از امتحان درآمد و فدا نمود جان خود را در راه برادرش تا دستهایش را بریدند و خداوند تعالی
عوض اینها دو بال کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران میکند چنانکه بجعفر ابن ابیطالب قرار داد و بدرستی برای عباس
در نزد خدای تعالی منزلتی است که در روز قیامت همه شهدا با او غبطه میکنند اما آنچه ابو مخنف در کتاب صغیر خود در
کیفیت شهادت عباس بیان کرده بدین طریق است وقتیکه عطش بحضرت و اصحابش غلبه و شدت یافت بخدمت
حسین ع شکایت کردند و آنحضرت برادر خود عباس را صدا کرد و فرمود که اهل بیت خود را جمع کرده چاهی حفر نمایند
پس کندند و آبی نیافتند و تشنگی اشتداد از حد گذشت حضرت حسین بعباس فرمود ای برادر برو بسوی فرات
تا شربت آبی برای ما بیاوری حضرت عباس عرض کرد سمعا و طاعة و چند نفری نیز با او منضم گشته رو بسوی فرات نهادند
تا بکنار فرات رسیدند اصحاب ابن زیاد که دور فرات را گرفته بودند فریاد کردند شما کیستید گفتند ما اصحاب حسین بن علیم
پرسیدند چه میکنید جواب دادند که تشنگی ما را اذیت کرده و سخت ترین مصائب بر ما تشنگی حسین است وقتیکه کلام
ایشانرا شنیدند حمله کردند و جناب عباس با اصحاب خود با آنها مقاتله نمودند تا جماعت بسیار از قوم را بدار البوار
فرستاده و این شعر را میخواند اقاتل القوم بقلب مهتد اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا

بیعت عباس

عن قتال سیدی انی انا العباس ذو الوقد نجل علی المرتضی المؤید یعنی جنگ میکنم
با قومی که دل هدایت ندارند و دفع میکنم ایشان آنها را از سبط آل احمد میزنم آنها را بشمشیر بران تا برگردند از جنگ سید و مولای من بدرستی که منم
عباس صاحب وداد از نسل علی مرتضی که مؤید است میگوید وقتیکه فراغت از شعر خود نمود حمله بر قوم عنود میکرد تا شجاعان
بسیار از آنها بقتل رسانیده و شروع بخواندن این شعر نمود لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری میتا عند اللقا نفسی
لنفس الطاهر الطهر وقا انی صبور شاکر للملتقی ولا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام و افری المفرقا انی انا العباس
صعب باللقا نفسی لنفس الطاهر السبط وقا یعنی نمیترسم از مرگ وقتیکه بیاید تا آنکه پنهان شوم از ترس مرگ در وقت
ملاقات شجعان جان من فدای جان پاکیزه باد بدرستی من شاکر و صابرستم با آنچه ملاقات نمایم و نمیترسم از کسی که ناگهان رو بمن آورد
بلکه بشمشیر از فرقش میزنم و رگهای گردنش را جدا میکنم بدرستی منم عباس که در روز هیجا با ابطال سخت نزاع کننده است جان من بجان سبط
پاک فدیت میگوید چون از شعر خود فارغ گشت بر قوم حمله نموده و آنها را از کنار فرات متفرق ساخت و فرود آمده مشک را
از آب پر کرد و بعد دست خود را از آب پر کرد و خواست که بنوشد تشنگی حسین را بخاطر آورده گفت قسم بخدا هرگز سیراب نمیشوم
مادامیکه مولای من حسین تشنه است پس آب را از دست خود ریخته و از فرات بیرون آمد در حالتیکه مشک در دوش او بود این شعر را میخواند
یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون وتشربین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی ولا فعال صادق الیقین
یعنی ای نفس بعد از حسین خوار باش بعد از او هرگز نمانی اگر عمرت تمام نشده این حسین است که شربت مرگ را مینوشد و تو میخواهی که آب سرد گوارا
بنوشی هیهات این از دین من نیست و نه این کار صاحب یقین است میگوید پس از آن از فرات بیرون آمد و لشکر اطراف او را
احاطه کرده و آنحضرت مشک در دوش مشغول جنگ بود تا آنکه زره او مثل خار پشت گردید پس برص بن شیبان حمله کرده
بشمشیر ضربتی از دستش راستش زد که آنحضرت شمشیر را بدست چپ خود گرفته و این شعر را میخواند والله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالدین
مصدقا بالواحد الامین یعنی قسم بخدا اگر چنانچه قطع کردید شما دست راست مرا باز حمایت میکنم از دین خود
بجهاد و حمایت میکنم امام صادق صاحب یقین را که سبط پیغمبر طاهر امین است نبی صادق که برای دین آورده تصدیق
کننده است بخدای واحد امین است پس بر قوم حمله نموده سرکردگان بسیار و شجاعان بیشمار بروی خاک انداخت و مشک
بر دوش داشت چون ابن سعد این را دید فریاد زد وای بر شما تیر باران نمائید مشک را بخدا قسم اگر حسین از این آب بنوشد همه
شما را فانی میکند آگاه باشید که او شهسوار پسر شهسوار است و شجاع است بدیل است میگوید پس لشکر یکدفعه بحضرت عباس
حمله سخت نمودند و آنسرور از آنها هشتاد سوار بقتل رسانید پس عبد الله بن یزید شیبانی ضربتی بشمشیر از دست چپ
آنسرور زده بهوا برید آنحضرت خم شده شمشیر را بدهن خود گرفته بر قوم حمله نمود و این شعر را میخواند یا نفس لا تخشی
من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی سید الابرار مع جملة السادات والابرار قد
قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار یعنی ای نفس مترس از کفار و بشارت ده برحمت پروردگار با پیغمبر که سید
ابرار است با جمیع از سادات و نیکوکاران بتحقیق بظلم بریدند دست چپ مرا پروردگارا برسان بآنها حرارت آتش را
پس از آن حمله نمود بر قوم و از دو دست مبارکش خون جاری بود تا تمام لشکر بر آنسرور حمله کردند و ملعونی از آنها عمود
آهنی بر فرق مبارکش زده و شکافت تا بروی خاک کربلا افتاد در حالتیکه خون از بدن مبارکش جاری و فریاد میکرد
یا ابا عبد الله علیک منی السلام وقتیکه امام ندای او را شنید فرمود وا اخاه وا عباساه وا مهجة قلباه پس بر قوم حمله نموده
و آنها را از دور عباس متفرق ساخت و از اسب بزیر آمده و او را بالای اسب خود گذاشته و بخیمه آورد و گریه بسیاری
فرمود چنانکه همه حاضرین بگریه در آمدند و فرمود خدا جزای خیر دهد ترا ای برادر بتحقیق جهاد کردی از برای خدا تعالی
حق جهاد آنچه ابو مخنف ذکر کرده باتمام رسید هر کسیکه همه کلام او را احاطه کند میداند که عباس اول شهید نیست از شهدا
بلکه از کلام او چنین مستفاد میشود که شهادت عباس در روز دهم محرم اتفاق افتاده و این در اینجا است که کلام سابقرا
بر شهادت عباس ذکر کرده میگوید که بعد از ذکر شهادت عباس امام رو باصحاب خود کرده و فرمود ای اصحاب
من مقصود این قوم مکر دار کسی غیر از من نیست وقتیکه شب هم شد در تاریکی شب بروید هر جا که میخواهید عذر نکردند

یا ابن رسول الله که بروی ملاقات کنیم بجد بزرگوار خود جدت رسول خدا و پدرت علی مرتضی بلکه در راه تو جانهای خود را فدا میکنیم ۳۲۸
و همان شب را بسر بردند چون صبح شد اذان و اقامه گفته با اصحاب خود مشغول نماز گردید پس این خبر چنانکه می بینی صراحت دارد
باینکه شهادت عباس در دهم محرم اتفاق افتاده بعد مخفی نماند بر تو که در عوالم ذکر کرده بسند خود از جابر از ابی جعفر که فرموده
ام البنین مادر این چهار برادر میآمد به بقیع چنان ناله میکرد که از سوز ناله او مردم دور او جمع میشدند و مروان ملعون هم یکی از آنها
بود که میآمد ناله او را میشنید و میگریست نظیر این روایت را محمد ابن علی ابن حمزه از معاویه ابن عمار از صادق ع روایت کرده
برادران من اگر چنانچه تأمل نمایید در اخبار و آثاری که متضمن است کیفیت شهادت عباس با آنچه صادر شد از این مظلوم از افعال و اقوال
در روز عاشوراء و آنچه در شأن او از حجج طاهرین و ائمه معصومین وارد گشته میدانید که مقام او در فضل و شرف بمثابه ایست
که درک آن نمیکنید و اگر بخواهید پای طلب با معرفت و بیشتر شود و بشناسید قدر حق گریه بر او و اجر زیارتش را بدانید که او مثل
فرزند برادر خود علی ابن الحسین سید حوارین بود در روز عاشورا و شکی نیست در اینکه هر یک از حواری حضرت حسین یعنی کسانیکه
پیشروی آنحضرت شهید گشتند افضل بودند از هر یک یک حواری حضرت امیر المؤمنین و آنها عبارت بودند از عمرو بن حمق و محمد
ابن ابی بکر و اویس قرنی و میثم تمار پس این حواریین امیر المؤمنین فضایل و مناقب آنها از حد احصا بیرون است بلکه آنچه ایشان
داشتند از شئونات جلیله و درجات رفیعه درک نمیکند او را عقول و بعید میشمارند آنرا زیرا که وارد شده در نص صریح در شأن
کسانیکه مرتبه شأن او کمتر بوده از سایر مؤمنین مثل آنچه ثقة الاسلام آنرا در کافی روایت کرده از علی بن ابراهیم عن ابیه عن
محمد بن عیسی عن یونس عن یحیی الحلبی عن مالک الجهنی قال قال ابو جعفر یا مالک انتم شیعتنا الا تری انک تفرط فی امرنا انه لا
یقدر علی صفة الله وکما لا یقدر علی صفة الله لا یقدر علی صفتنا وکما لا یقدر علی صفتنا لا یقدر علی صفة المؤمن ان المؤمن لیلقی
المؤمن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما کما یتحات الورق حتی یفترقا فکیف یقدر علی صفة من هو کذلک
یعنی امام محمد باقر فرموده یا مالک شما از شیعیان ما هستید چنین گمان مکن که در حق ما افراطی کرده‌ای بدرستیکه تو چنانکه بر وصف خدا قادر نیستی
همچنین قادر نیستی بر وصف مؤمنی بدرستیکه در وقت ملاقات مؤمن با مؤمنی و مصافحه خدا تعالی نظر رحمت بسوی آنها میافکند و گناهان
ایشان ریخته میشود چنانکه برگ از درخت میریزد پس چگونه قادری بر وصف کسیکه این مرتبه را دارد نهایت مخفی نماند بر تو
بدرستیکه این نص صریح شامل است هر که متصف باشد بایمان اگر چه ایمان او برتبه ایمان شرطة الخمیس از موالی امیر المؤمنین نرسیده باشد
و شک نیست در اینکه شرطة الخمیس برتبه حواریین نبودند بعد وقتیکه تدبر نمودی در آنچه از رسول خدا و ائمه هدی وارد شده در مناقب
حواریین حسین و فضایل آنها از اینکه سبقت نکرده بآنها سابقی و لاحق نمیشود دیگری میدانی که حواریین حضرت حسین بالاتر از همه درجات
حواریین امیر المؤمنین است بلکه از حواری رسول خدا هم بالاترند الا سلمان از حواری رسول خدا است و برای او شأن عظیم و مرتبه بلندیست
زیرا که در شأن او حجج طاهرین فرموده اند که ان عنده علم الاولین والآخرین و باز وارد شده در بعض اخبار که او محدث است
یعنی خبر میرسد از امام خود باینکه او تالی اصحاب عصمت است بطریق محدثیت در بعض مقامات و لیکن اگر ملاحظه شود شمول
عنایت سید الشهدا و توجه و التفات آنحضرت برادر خود عباس و شمرده شدن او و کسیکه بکشته شدن گریه او را میکنند ملاحظه آنچه
از حجج طاهرین وارد شده که برای ابو الفضل درجه ایست که غبطه میکنند بر او همه شهداء با ملاحظه آنچه صادر گشته از کردار
و گفتار او در روز عاشورا و وفاء او بمعاهده امام خود چنان و شکی که تفوق دارد بر وفاء هر وفا کننده و ملاحظه آنچه وارد شده
در بعض اخبار که آن بزرگوار دارای علوم بوده از ملاحظه همه اینها واضح میشود وجه وجیهی و شمرده شدن او افضل از حواری
رسول الله بتمامه بلکه از حمزه و جعفر هم که غیر از معصوم کسی بایشان سبقت نکرده و بمرتبه آنها نرسیده و بعید نشمار آنچه بیان کردیم
زیرا وقتیکه تجویز کردی صدور خوارق عادات و کرامات و اخبار از مغیبات در شأن نواب اربعه که برای
حضرت حجت عجل الله فرجه بابرکت توجهی بسوی آنها پس چگونه جایز نمیدانی بالاتر از اینها را باینکه توجه رسول الله و امیر المؤمنین
و حسین بر او بالاتر توجهی یعنی سید من ابو الفضل العباس و بیان و اظهر باینکه آن خوارق عادات و کرامات و معجزات
که نزد قبر او بعضی اتفاق افتاده که در حقیقه راجع است بمعجزات برادرش ابی عبد الله الحسین همه اینها دلیل است از
دلایل نبوت پیغمبر ما و حجت است بحقیقه مذهب ما پس نظر نماید اهلها چگونه میل میکنند بزیارت او و میل کردن ایشان بزیارت
برادرش حسین ع و نیست این مگر بسبب آستانه شریفه که بوسه گاه معتبرین زمان و ملوک دوران و محل تماس جبهه اساطین علماء که

آنها از برای دیدن آثار کاشفند مگر سرّ لاهوتی و وجه ملکوتی و علت حقانیت کاشف است از مرتبه او که نزد خدا و ائمه طاهرین دارد ۳۲۹
وقتیکه فهمیدی آنچه ذکر شد و تدبر نمودی در آنچه گذشت میدانی که سیلاب گریه میکند عارف بحق جمع است از حقوق برادرش
و یقین میکنی آنکه قائل شده که این شخص زائر از آنکسانی است که در حق ده هزار شخص شفاعت میکند بکلمه در فروغ متکلم
نگشته و چگونه چنین نباشد زیرا که این شأنیست از شأنهای مؤمن و کدام مؤمن افضل است از گریه کنندگان بر عباس بجهة
مراعات حق برادرش و اگر خواهی که شکی از خود زائل کنی در این مقام گوش دار بآنچه ذکر میکنیم از حدیثی که از رسولخدا در وصف
مؤمن بیان نموده لو ان احدا منهم وضع جبینه علی الارض ثم یقول آه فبکی ملائکة السماء السبع رحمة له علیه فقال الله یا ملائکتی لم تبکون
یقولون یا الهنا و سیدنا ما نکف لا نبکی و ولیک علی الارض و یقول فی وجعه آه فیقول الله یا ملائکتی اشهدوا انتم انی راض عن عبدی
الذی یصبر علی الشدة و لا یطلب الراحة فیقول الملائکة یا الهنا و سیدنا لا تضر الشدة بعبدک و ولیک بعد ان یقول هذا القول
فیقول یا ملائکتی ان ولیی عندی کمثل نبی من انبیائی و لو دعانی و شفع فی خلقی شفعته فی اکثر من سبعین الفا الحدیث
یعنی هرگاه کسی از شما جبهه خود را بر زمین بگذارد و آه بکشد ملائکه آسمانهای هفتگانه بجهة رحم بر او گریه میکنند پس حق تعالی میفرماید ای
ملائکه های من چرا گریه میکنید عرض میکنند ای چگونه گریه نکنیم با اینکه ولی تو پیشانی بر زمین گذاشته و از شدت درد آه میکشد
خدای تعالی میفرماید ای ملائکه های من شاهد باشید که من از بنده خود خشنود شدم بجهة آنچیزی که از وی صادر شد ملائکه عرض میکنند
ای خدا و سید ما شدت درد به بنده و دوست تو ضرر میرساند بعد از این میفرماید ای ملائکه من بدرستیکه دوست من در نزد من مثل
پیغمبریست از پیغمبران من هرگاه از درگاه من بخواهد و در حق مخلوق من شفاعت نماید شفاعت او را قبول میکنیم در بیشتر زیاده از هفتاد
هزار پس میگوییم بدیده انصاف نظر کرده و حکم کن باینکه گریه بر جناب عباس بمراتب افضل است از گریه مؤمن از شدت
وجع و الهفاه و احرقة قلباه که گریه میکنند جمیع ملائکه آسمان بجهة آه کشیدن مؤمنی از درد خود و مؤمن مؤمن نمیشود مگر با طاعت و انقیاد
باهل بیت عصمت پس چگونه بود حال ملائکه وقتیکه بر آنها مکشوف شد ملکوت زمین برای آنها در روز عاشورا و بتحقیق دیدند
عباس را که از کثرت زخم تیر بدنش مجروح و دستهایش جدا گشته و مشک آب را بدندان خود گرفته ناله میکند و آه میکشد نه از جهة خود بلکه از جهة
حزن بر احوال اهل بیت رسولخدا و تنهائی برادرش و غربت و ذلت ایشان و قسم بآنکسیکه تفضیل داده ابوالفضل را بر جوانان تمام پیغمبران
هرگاه نمیبود آجال موقته هر آینه ارواح ملائکه از ابدان لطیفه خود مفارقت میکرد از مشاهده این حالت و بتحقیق شنیدم از بعضی
معتمدین که از بعض متتبع در کتب معتمد نقل مینمود چون قیامت برپا میشود و امر بر اهل محشر سخت میشود حضرت رسولخدا اسم [illegible] در
اوصیاء [illegible] تا جناب فاطمه را برای شفاعت معصیت کاران حاضر نماید حضرت امیر بفاطمه میفرماید از اسباب شفاعت چه
همراه داری و چه چیز برای همین روز ذخیره کرده جناب فاطمه عرض میکند کفایت میکند از برای ما در مقام شفاعت دو دست بریده
فرزندم ابوالفضل العباس و این خبر را اگر چه در کتابی ندیده ام ولی در او استبعادی نیست و بتحقیق خبر داد مرا جمعی از موثقین
در این زمان که شخص مؤمنی عادت داشت و بسیار بود که هر روز سه مرتبه قبر جناب سید الشهدا را زیارت مینمود و جناب
عباس را زیارت نمیکرد مگر در بیست روز یا نزدیک بآن در واقعه جناب فاطمه علیها السلام را دید بآن مخدره سلام کرد آن مخدره
اعراض نمود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چه تقصیری از من سر زده که باعث اعراض شما گشته فرمود اعراض تو از زیارت
فرزندم عرض کردم من فرزند ترا در هر روز زیارت میکنم فرمود زیارت میکنی فرزندم حسین را و زیارت نمیکنی فرزندم
عباس را بعد بتحقیق مقامات [illegible] در بسیاره مواضع در این انشاء از خلاص کردن زوار حضرت سید الشهدا
در راه زیارت از شر اشرار و گرفتاری بدست کفار و رسانیدن ایشان [illegible] قافله از آن واقعیست که بهر مؤمنی بصیر علم حاصل
گشته و آنچه از اینگونه وقایع در هر عصر واقع میشود مستغنیست از ذکر وقایع زمان سابق بر او و همچنین خارق عادات و کرامات که در نزد
قبر شریف آنسرور اتفاق افتاده و اکتفا میکنیم بذکر بعض آنچه یقین دارم بوقوع وی و از آنهاست آنچه خبر داده بمن سید جلیل سید احمد
از اولاد سید [illegible] علامه آقا سید نصر الله مدرس حایری باینکه گوید با جمعی از خدام در صحن حضرت عباس نشسته بودیم در آن
حین مردی را دیدیم که از حرم شریف دوان دوان میآمد با یک دستش پنج انگشت خنصر دست دیگر گرفته با [illegible] از صحن
خارج شد ما هم بسرعت بسوی وی رفته و رسیدیم چون دست از بالای پنج انگشت برداشت دیدیم که انگشت [illegible] بریده
خون متصل [illegible] دیدیم انگشت او درسته که [illegible] و قطره خون از وی میچکید [illegible]

داده میشود

عضو بریده شد پس از آن اثر یکشب ماند و هلاک شد و بخیل بجهة حسد و تقصیری بود از امانت یا مخالفت عهدی یا غدری و نحو اینها و از اخباریکه
دلالت دارد بر ثبوت مقامات عالیه برای آنحضرت اخبار یست که در بحار از مقاتل ابو الفرج نقل نموده که خبر داده مرا
ابو غسان از هرون ابن سعد از قاسم ابن اصبغ ابن نباته که گوید مردی را دیدم از اولاد ابان ابن دارم که رویش سیاه گشته بود
با اینکه او را صاحب جمال و سفید رخسار دیده بودم گفتم از تو چه بسر رسیده گفت جوانی را از آل حسین کشته ام که در پیشانی او
اثر سجود نمودار بود و پیش از کشتن او یکشب خوابیدم که در عالم خواب کسی آمده از گریبان من گرفت و بسوی جهنم میانداخت
و من هم فریاد میکشیدم چنانکه در قبیله من کسی باقی نماند که فریاد مرا نشنید گویا مقتول حضرت عباس ع بود مؤلف گوید بقرینه
ظاهر است پس ای برادران من بتحقیق آنچه بعمل آورده حضرت عباس روحی له الفداء در روز عاشوراء از گفتار و کردار و صبر
و جهاد طرق واضحه و دلائل ساطعه مرضات نفوس عالیه و همتهای متعالیه که آن بزرگوار معلم و مقتدای آنها گشته و طلب معالی
و ترقی بمقامی که مرغ بلند پرواز خیال باوج او نمیرسد زیرا که سیل شجاعت و وفا و صبر در شداید و بلا از آن بزرگوار
جاری گشته نشره است الحمد لله که عطا فرموده باو این مناقب جلیله و مقامات جمیله را پس ای حسینیان والهین و مشتاقان آتشین
لابدست برای شما اینکه پیروی او نمائید و بنوشید از چشمه کافور محبت و معرفت پیدا کنید بحقیقت ان حسنات الابرار سیئات
المقربین یعنی اعمال حسنه نیکوکاران سیئات مقربین شمرده میشود چنانکه این بزرگوار نچشید از جام وفا و صبر کرد با تشنگی کامل
اگرچه در میان آب بود با آنکه نچشیدن آب در آنحالت حسنه ابرار بود بجهة قوت گرفتن بجهاد دشمنان و قلع بنیان
ایشان پدر و مادر و جانم فدای قلب مبارکش باد که عرش اعظم خدا بود بتحقیق ذکر فرموده بعضی از افاضل علمای که از طرف خاصه
و عامه روایت کرده که قلب مؤمن بیت الله است و قلب عارف عرش اعظم خداست و در مجموع رائق روایت کرده که جناب داود
با خدا تعالی مناجات نمود و عرض کرد فقال الهی لکل ملک خزانة فاین خزائنك فقال الله تعالى لی خزانة اعظم من العرش واوسع
من الكرسي واطيب من الجنة وازين من الملكوت ارضها المعرفة وسماؤها الايمان ومطرها الرحمة واشجارها الطاعة وثمرها
الحكمة ولها اربعة ابواب العلم والحلم والصبر والرضا وهي القلب المؤمن یعنی پروردگارا از برای هر پادشاه خزانه ایست پس کجاست خزانه تو خطاب رسید
برای من خزانه ایست از عرش بزرگتر و از کرسی وسیع تر و از بهشت معطر تر و از ملکوت مزین تر زمین او معرفت و آسمانش
ایمان و بارانش رحمت است و درختان او طاعت و میوه او حکمت است و از برای او چهار درست علم است و حلم است
و صبر است و رضا و عبارت از قلب است الخ پس میگویم بدرستیکه قلب مثل حضرت عباس کاملترین و ظاهرترین مصداق و فرد این
این خزانه است و بدانکه لابد باید اشاره شود به بیان لطافت کلام سید الساجدین که در مدح عم خود عباس ابن امیر المؤمنین فرموده بعد
از اینکه اشاره فرموده باشدت آن دو روز که بر حضرت رسولخدا گذشته یکی روز شهادت جناب حمزه در احد و یکی روز شهادت
جناب جعفر در جنگ موته میفرماید خدا رحمت کند عمم عباس را که مقدم نموده و فدا کرد جان خود را در راه برادر تا دو دستش مقطوع گردید
و او هینست که در کلام آنحضرت اشارت است بر اینکه اشد ساعات بحضرت حسین ع از ساعات روز عاشورا همان ساعت شهادت
برادرش حضرت عباس بود و هینکه ذکر فرموده کیفیت قضیه شهادت جناب حمزه را در احد و همچنین قضیه شهادت جناب
جعفر در جنگ موته که اول ذکر فرموده برای مقدمه و باعث شدن آنها است بر گریه و حزن بر مصیبت مولای ما حضرت عباس ع
پس بنا بر این میگویم اما خلاصه قضیه جناب حمزه سید الشهداء در جنگ احد اینست وقتیکه منهزم گشت اصحاب رسولخدا و رو
گردانیدند بهر اطراف بعد از آنکه کشته بود امیر المؤمنین جماعت بسیاری را از شجاعان قریش از اولاد عبد الشمس و غیر
آنها که از آنها بود طلحة ابن ابی طلحه عبدری از اولاد عبد الدار و ابو سعید ابن ابی طلحه و مسافع ابن ابی طلحه و هر کسیکه حامل
بود رایت قریش را تا اینکه نه نفر از اولاد عبد الدار کشت تا رسید لوای آنها بیک غلام سیاهی که اسمش صواب بود
پس حضرت بسوی او آمده دست راست او را از بدن جدا کرد و رایت را بدست چپ گرفت حضرت بضربتی دست
چپ او را هم قطع کرد پس رایت را با بقیه دست خود گرفت چون رسولخدا هزیمت لشکر را ملاحظه کرد خود را
از سر برداشت و فرمود بسوی من آئید منم رسولخدا کجا فرار میکنید از خدا و رسولش و هند دختر عتبه در وسط لشکر
بود هر وقت که مردی از قریش رو بهزیمت مینهاد میل و سرمه دانی باو میداد و میگفت تو زنی
بکش وقتیکه جناب حمزة ابن عبد المطلب بر لشکر حمله مینمود آنها رو بهزیمت مینهادند و کسی تاب مقاومت وی

نداشت و همین هند با حبشی که غلام جبیر ابن مطعم از اهل حبشه بود عهد و پیمان بست که اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشی تو چنین و چنان عطا کنیم حبشی
گفت اما محمد بر او قادر نیستم اما علی او را با احتیاط تمام طلبی هم با او راه ندارد پس برای حمزه کمین نمود میگوید دیدم او را
که حمله میفرمود و مردم بسرعت فرار میکردند چون از پیش روی من گذشت خواست از نهری بگذرد و بزمین فتاد حربه خود را
گرفته بطرف او انداختم از پهلوی او گرفت و از نافش بیرون آمد و بزمین افتاد پس آمدم نزد او و شکم او را دریده جگرش را نزد هند
آوردم و گفتم اینست جگر حمزه گرفت و در دهان گذاشت خواست بخورد خدا تعالی او مثل استخوان در دهن او سخت کرد و
انداخت رسولخدا فرمود که خدا ملکی را مبعوث نمود که او را از زمین گرفت و بمحل خود برگردانید پس از آن هند
حمزه آمده دست و پا و بعض اعضاء دیگرش را قطع نمود و باقی نماند نزد رسولخدا در آن جنگ مگر ابو دجانه سماک ابن خرشه
و علی علیه السلام و هر وقت که طایفه از قریش حمله مینمودند برسولخدا استقبال مینمود آنها را علی علیه السلام و دفع میکرد آنها را
از رسولخدا تا شمشیرش شکست و رسولخدا شمشیر خود ذوالفقار را باو مرحمت فرمود و حضرت رسولخدا بطرفی از ناحیه احد
تشریف برده ایستاد و جنگ از یکطرف بود و علی علیه السلام با آنها مشغول مقاتله بود تا بر رو و جسد و دست و شکم
و پای آنحضرت نود جراحت رسید حضرت فرمود که جبرئیل بمن گفت اینست کمال مواسات یا محمد حضرت فرمود و انه منی
و انا منه حضرت صادق فرمود که نظر کرد رسولخدا بجبرئیل که میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته بود و میگفت لا سیف
الا ذوالفقار و لا فتی الا علی برادران من تامل نمائید بانچه متضمن است این قضیه بدرستیکه امیرالمؤمنین چنانچه بانفس نفیس خود مواسات
نمود برادر خود رسولخدا را همچنین مواسات نمود فرزندش عباس برادرش سید الشهدا را الا اینکه مابین این دو قضیه فرق است
زیرا که جراحات امیرالمؤمنین خوب شد و صحت یافت اما جراحات ابی الفضل العباس هنوز چاق نشده با تحقیق جانب امیرالمؤمنین
سلب شد بهزیمت لشکر کفار و حصول فتح و ظفر مر رسولخدا را ولیکن جانب فرزندش عباس سلب شد بقطع دستها و پاره پاره
شدن اعضایش و حزن باقی برای مؤمنین مادامیکه آسمان و زمین ثابت بعد اگر چه بعضی اعضای جناب حمزه را هند زانیه
برید الا اینکه سر انورش قطع نشد و بالای نیزه ها نزدند و باطراف عالم نگردانیدند چنانچه سر ابوالفضل العباس را بالای نیزه ها
زده بشهرها گردانیدند و بدرستیکه بدن حمزه را جناب رسولخدا با جمیع اصحابه خود نماز خوانده دفن نمود ولی بدن عباس سر بریده بزمین
کربلا افتاده و دستهایش از بدن جدا گشته جسم مقطوع الاعضاء و جثه غرق در کشته از ضربه دشمنان تا ذیل نفخ صور و در او
تفضیل و بیانیست بعضی آنچه گذشته بدانکه اشاره رفت باینکه فضایل و مناقب جناب عباس خارج از حد احصاء و استقصاست
و بعد از حجج طاهرین کسی بمرتبه او نمیرسد اگر چه مرتبه سلمان و ابوذر و مقداد بلند مرتبه است بمرتبه او در حق جناب علی اکبر
نظر نما بزیارات وارده در شان آنجناب یعنی بزیارات جامعه او و در ایام مخصوصه پس از آن نظر نما بکیفیت زیارت او که زیارت
میکنند زائر او را در جائیکه پشت بقبله و رو بقبر مطهر آنسرور است و همه اینها بعد از حجج طاهرین مخصوص آنسرور است پس از آن نظر نما
باینکه خدا تعالی چگونه قرار داده قلوب و دستهای شیعیان را مایل او چنانکه مایلند بحجج معصومین و چگونه ثابت و محکمست محبت او
در دلهای محبان و زیارت کنندگان که زیارت میکنند او را در شبانه روز مثل زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء
و اگر زیارت نمایند سید الشهدا را در شبانه روز سه مرتبه حضرت عباس را هم زیارت میکنند سه مرتبه و اگر چهار مرتبه زیارت
او را بعمل آورند او را هم چهار مرتبه بعمل میآورند پس از آن نظر نما باسم شریفش او در نزد شیعیان از ذکور و اناث و حر و عبد
و اطفال که باسماء حجج معصومین قرین میشمارند پس ساعتی نمیشود مگر اینکه باسم مبارک او قسم یاد میکنند بنحویکه حد او خارج از حد
احصاء است و قضیه تجلیل و تعظیم باسم شریف او در نزد مخالفین هم جاریست بلکه در دلهای ایشان چنان خوفی از حضرتست که باسم
او دروغ قسم یاد نمیکنند مبادا اینکه مبتلا شوند ببلای عظیم و این مطلب را در مقامات کثیره مشاهده کرده اند و اکثر شیعه کمینه
مخالفین لاسیما اهل لشکر و عسکر آنها در گفتار روگردان از خود دستان با مام عباس است پس از آن نظر نما باموال نفیسه که از بلاد شیعه
چگونه بقبر شریفش بعنوان نذر و هدیه میآورند بلکه از جماعت کفار و مخالفین هم و نیست امثل بگریخته آنچه دیده و مشاهده
نموده اند در مقامات کثیره از قضاء حوائج دنیویه ایشان وقتیکه میکنند بقبر شریف آنسرور و اگر چنانچه اموالیکه بعنوان
نذر و هدیه و وقف بقبر میآورند محفوظ نمیشد تا اینکه بآسمان میرسید ولی خدام و کلید داران مسیل میکنند آنها را
و خود شان بمصرف میرسانند معهذا نذر کنندگان و پناه آورندگان بقبر شریف او نا امید بر نمیگردند بلکه با حاجت مقضیه

ومطلب رواشده بر میکردند پس بین عادت عمر بهار اراز اهل کربلا و بادیه ها که هیچ نقصه منیکنند و دیگر اینکه بالای گلدسته ۳۳۴
و مناره عباسیه رفته بصدای بلند فریاد میکنند رفع الله رایة العباس و بیض الله وجهه فانه قد قضت حوائجنا بجعلنا انفسنا
دخیلا به و التمسک به یعنی خداوند عالم رایت شان و مرتبه عباس را برافرازد و رویش را سفید نماید که حاجات ما برآورده
بچنگ زدن بدامن وی و دخیل شدن با آستان او پس هر که اعتقاد نماید همه مشکلات او را و تا کل امید در او میداند که حضرت عباس
آیتی است از آیات ساطعه و دلایلی است از دلالات و اضحه که دلالت میکنند بر حقیقت دین و مذهب و حکایت کرد جمعی
از صالحین که شخصی از اهل کربلا که الآن موجود است زیارت مینمود حضرت سید الشهدا را در هر شبانه و روز دو مرتبه یا سه مرتبه و زیارت
مینمود حضرت عباس را مگر در هر ده روز در عالم رؤیا صدیقه کبری فاطمه زهرا را دیده بآن مخدره سلام داد آنخواتون از وی
رو گردانید عرض کرد ستیده من چه چیز است تقصیر من فرمود که من کردن تو زیارت فرزندم را عرض کرد زیارت میکنم فرزند
ترا روزی سه مرتبه فرمود بلی فرزندم حسین را سه مرتبه زیارت میکنی ولی فرزندم عباس را کم پس نظر نما شیدای برادر این
به عظمت شان عباس و آنچه عطا فرموده او را خداوند تعالی از آنچه مشاهده میکنیم و آنچه مشاهده نمیکنیم کاشف است از فرط محبت
و خلوص و برادرش نسبت باو سزاوار است که در مصیبت او خون جاری کنیم عوض سرشک اگر تمام شود [illegible] الحاقی ملکوتی عرشی
که متضمن بعضی از مقامات نورانیت پس مقدم میکنیم قبل از این مقدمات یک مقدمه که اشاره میکند به بعضی از آنچه گذشت بدانکه در اینجا اغاز
میکنیم بطریق اشاره بعضی امور را بدانکه ابوالفضل العباس کسی بود که امیر المؤمنین او را ذخیره کرده بود برای یوم طف و بتحقیق
شناختی مبالغه او را در مجاهده بعد از آنکه دو دست او را قطع کردند شمشیر را بدندان خود گرفت و با دشمنان مقاتله کرد و در روایتی
است که علم را بدندان گرفت و گفته اند بدو بازوی خود گرفته و بسینه خود چسبانید و میگفت همچنین حکایت میکنیم از حرم رسولخدا و نیز
شناختی که آن بزرگوار از آب نیاشامید بیاد عطش برادر و حرم رسول الله را بیاد آورد و نیز شناختی وقتیکه آن والاتبار
از پشت اسب افتاد در حالتیکه ندا میکرد وا اخاه وا حسیناه وا ابتاه وا علیاه حسین مثل باز که بسوی شکار خود رود بعد او آمده از
متفرق نمود و هفتاد نفر از معروفین بقتل رسانید و ندا میکرد وا اخاه وا عباساه الآن پشت من شکست و چاره ام کم شد بعد بسوی خیمه بر
در حالتیکه اشک چشم خود را با آستین پاک میکرد و سکینه از عنان اسب آنحضرت گرفته عرض کرد ای پدر آیا ترا علمی هست بعموم
عباس که در آوردن آب تاخیر نمود در آنوقت امام گریست و گفت بدرستیکه عمم ترا کشتند و روحش به بهشت رسید چون زینب
این را شنید از خیمه بیرون آمد و ندا کرد وا اخاه وا عباساه و قلة ناصراه و ضیعتاه و زنان با زینب گریه میکردند و امام شدت
گریه کرد و نیز شناختی قول سید ساجدین را که فرمود ای اخی که عباس را کشتند شدیدترین ساعت بود بر سید الشهدا از روز طف
و قول دیگر که برای عباس درجه ایست در روز قیامت که جمیع شهدا آرزو میکنند غبطه میبرند بدانکه اینقدر شناختی خوض میکنیم در ذکر
مقامات و میگوئیم مقام اول در اشاره به بعضی از امور مهمه است اگر چه ذکر طایفه از آنها مستلزم اعاده و تکرار است و غایله ضرری در مثل این
نیست بلکه متضمن فائده باشد بدانکه شهدا در کربلا و حوار این سبقت نگرفته بر ایشان سبقت گیرنده و لاحق نشده بایشان لاحقی و جمع نمودن
ایشان دو سهم رقیب و معلی را از سعادت عظمی و مکارم اخلاق حسینی و شیم علیاء و نیز شناختی که ایشان در شب عاشورا بدرجه عصمت
رسیدند و از بزرگان اهل مشاهده و مکاشفه و اهل سر و لقاء بودند و نیز شناختی سر قول رسولخدا را در شان ایشان که ایشان الم آهن را
درک نکردند و همچنین سر اهتمام زنان طاهرات و دختران هاشمیات را به بیرون آمدن ایشان از خیمه و خارج شدن در حالتیکه زنان ایشان را
تشجیع و دلیر مینمودند در حالتیکه میگفتند ای حاملان نزیل و ای اهل غیرت و حمیت ضمانت نمائید و دفع بلا کنید از حریم رسولخدا و حرم
امام خود تا آن پس حاصل آنچه گذشت بیان اشاره کافی در اینجا و آن اینست که ایشان وقتیکه مستغرق بودند در حرارت قلوب و اعضا
و جوارح و حواس از آنچه مشاهده میکردند از غربت امام و قلت یاران و احاطه نمودن شدائد و احزان و اشجان و تشنگی او و حرم رسولخدا
الم آهن تاثیر نکرد زیرا کسیکه از این المهای معنویه بسوزد در او حرقت آهن تاثیر نمیکند چنانکه دلالت میکند بر این تجربه بلکه حس و عیان پس
وقتیکه امام ایشان را در اینحالت یافت از کرمیکه خیر او لا اربه بود ندا میکرد مکسیکه بزنان در شرع واجب بود روپوشیدن از ایشان
اگرچه از محارم نبودند نسبت بآن زنان امام معهد ابر زنان طاهرات و دختران هاشمیات صیحه زد و ایشان را امر کرد به بیرون آمدن از
خیمه ها برای تشجیع و دلیر نمودن ایشان اصحاب و جوانان بنی هاشم تحریص و ترغیب ایشان بر قتال و حمایت حرم رسولخدا پس
این از چیزهائیست که غائله در آن نیست بلکه امر امام باین کشف میکند از اسرار ملکوتیه کثیره پس بعضی از آنها اینست که ایشان در مقام

فانی فی الله بودند و در درجه قصوی بودند از اطاعت ولی خدا و بعضی از آنها اینست که ایشان در راه محبت مست بودند چنانکه رسول خدا
بسوی آن اشاره فرموده که ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا الحدیث و بعضی از آنها
اینست که فعل امام از جمله ادله است که دلالت میکند بر رسیدن ایشان بدرجه عصمت اگر چه بطریق استکفاء بوده باشد و بر بودن ایشان از مراتب
فناء و آیه مستغرق شدن در محبت ولی خدا عشر عشیر اولی الالباب الی غیر ذلک از اسرار کثیره بالجمله اصحاب سید الشهداء و آنانکه در پیش
روی او بدرجه شهادت رسیدند بودند بعد از حیازت و جمع نمودن ایشان آنچه بسوی آن اشاره گذشت شیران جنگ که بیشه ایشان
نیستان نیزه ها ست و کسانی بودند که خوابگاه ایشان پشت اسبان بود و کریمانی بودند که بخشیدن جانها برای ایشان عطا یا بود
و شیرانی بودند که شمشیرهای براق مخالب چنگال ایشان بود و مارانی بودند که ریختن خونها برای ایشان سهل بود و ایشان بر
دشمنان در میدان جنگ ثقیل و گران بودند و شمشیرهای ایشان در خودهای دلیران صدا رسنده بود و نیزه های ایشان در زره پوشان
راه پیدا کننده و در ضرب و طعن جد و جهد مینمودند که کوههای بلند از آن زایل میشود و گرد و غبار در میدان جنگ ایشان ابری میشد
و برق آن برق شمشیرهای قاطع بود و طوبی ثم طوبی برای ایشان که ارواح خودشان را بذل کردند و حال آنکه آن ارواح عزیز بود و اختیار کردند
ذلت و خواری را در جائی نشستن بسبب بخل بر زندگانی بلکه چشیدند نوبر اثمار بزرگیرا از باغ نورانی فایز گردیدند بسعادت ابدی و حیازت
کردند سبق کمال شرف عظیم و فضیلت منیفه از خیرها یکه رسیده بآن رسنده قبل از ایشان گوارا باد بر ایشان وقتیکه بخاک افتادند در پیش
روی امام در حالتیکه امام با ایشان نظر میکرد و بحسرت ساده جامه ایشان بود و خونهای گرم غسل ایشان و کفنهای ایشان نسج غبار شده بود و امام
بر ایشان تاسف و ناله میکرد و آه بر دمیکشید و آنا جوانان بنی هاشم و عبد المطلب و بزرگان بنی عبد مناف بتحقیق که بزرگ شد اصل ایشان
احدی بر ایشان قیاس نمیشود در حسب و نسب و هر یکی از ایشان اتباع کننده پدر کار شیر خشمناک زیرک شجاع نشاط کننده بود
زمانیکه دست دراز میکردند در روز بخشش و حمله میکردند در روز سطوت یاران از ایشان در خجلت و شیر از ایشان ترسان میشود
و ایشان کوههای علم و دریاهای حلم بودند وقتیکه شب میشد قائم در طاعت الهی میبودند بعضی از ایشان دعا کننده و بعضی تضرع کننده
و در این مقام کفایت میکند قول جمعی از ائمه طاهرین که کشته شد با حسین هجده مرد از عترت و اهل بیت او که در روی زمین شبیه و مثل ایشان نمیشود
پس این چنانکه امیر المؤمنین فرموده که ما اهل بیتیم قیاس نمیشود با احدی عطا میکند فضلیت هر فرد فرد از عترت هاشمیه که در روز
طف شهید شدند بهر فرد فرد از اصحابیکه در روز طف بدرجه شهادت رسیدند پس آنچه این مؤدی را ادا میکند از آنچه صادر شده
از حجج معصومین در غایت کثرتست زمانیکه همه آنرا شناختی و بدقت نظر کردی و تامل نمودی میدانی که مستفاد از آن نصیبست
که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم و همچنین هر فرد فرد از اصحاب که در روز طف شهید شدند جماعت کثیره از دشمنان
بقتل رسانیدند و طایفه از دلیران بخاک هلاک انداختند مگر اینکه تفصیل و عدد معین در این مقام بما نرسیده مگر در مقالات خمسه از عترت هاشمیه
و جمعی از اصحاب پس لابد است که حمل شود آنچه در روایت مجمله و کلمات اصحاب مقاتل است در اینکه فلانکس از عترت هاشمیه و فلانی از اصحاب
مقاتله شدید نمود بعد از آن کشته شد با آنچه عنقریب بسوی آن اشاره نمودیم و چگونه چنین نباشد زیرا که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم
عضوی بودند از عضوهای نبوت و شاخی بودند از شاخهای شجره مبارکه زیتونیه نورانیه از سلسله اسماعیلیه هاشمیه محمدیه پس چگونه جایز میشود
که او را بعض ضعفاء و حمقاء لئام بقتل رسانند و غلبه نمایند با بعض سفله و حمقا ان در اول دله و دفعه بدون اینکه جمع کثیری را از دلیران
و شجاعان و بزرگان قوم و غیر ایشان بقتل رسانند و همچنین است کلام در اصحابیکه بدرجه شهادت رسیدند اما تدبر و تامل میکنی در آنچه
مقدم کردیم و همچنین در بعضی از فقرات زیارات که در شان ایشان وارد گشته پس چنانکه هر فرد فرد از اولاد هاشم و اصحاب که
در آن زیارات موصوف شده اند باینکه ایشان بدرجه عصمت رسیده اند اگر چه بر غیر طریق استکفاء بوده باشد همچنین موصوف
موصوف شده اند در آن زیارات باینکه شجاعت ایشان در درجه کامله بود آیا نخوانده زیارت را که مشتمل است بر فقره السلام علیکم
یا طاهرون من الدنس السلام علیکم یا مهدیون آیا نخوانده زیارت مشتمله بر فقره السلام علی لیوث الغابات السلام علیکم یا سفن النجات
الی غیر ذلک را از آنچه این مؤدی را ادا میکند پس این اوصاف ثابتست بهر فرد فرد از کسانیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت
رسیدند در روز طف خواه از اولاد هاشم باشد یا غیر ایشان پس زمانیکه اخذ کردی همه اینها را و تامل کردی و همچنین در بعضی از مطالب
این کتاب از اخبار و اصول ملکوتی میدانی که شهادت هر فرد فرد از این اشخاص طیبین و طاهرین و مستشهدین در پیش روی امام
از آنچیزهائیست که باعث حزن و اندوه میشود بر روحانیین از گروه ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و صالحین بجز از

آنچه ناست که سبب گریه و ماتم ایشانست را و بلکه مستفاد از معتاد بعضی از اخبار اینست که آسمانها نیز گریستند در شهادت یکی ایشان پس گریه و نوحه بر شان از امور مستحسنه گشت گریه و نوحه است بر سید الشهدا اگر فرض نمائیم هرگاه احدی از شیعیان و عارفان بحق ائمه معصومین در عمر خود یکدفعه گریه نماید بر یکی از شهدین در پیش روی امام مظلوم بعد بمیرد قبل از اینکه درک نماید گریه بر حسین علیه السلام یا بر حریم رسول خدا او نقصی نیست زیرا که این گریه بر یکی از شهدین نیز شامل میشود بانچه در اخبار وارد گشته از گریه بر سید الشهدا و حرم رسول خدا و چون ائمه معصومین بر شان گریه میکردند و شعرا را امر مینمودند که قصائد در شان ایشان انشاد نمایند و در مجالس ذکر مصائب آل الله و عترت رسول خدا بخوانند و این طریقه تا حال نزد گروه عرب باقیست زیرا که شعرا و مرثیه خوانان ایشان در ذکر مصائب قصائدی را میخوانند که متضمن اوصاف و اخلاق و صبر شهدا است در وقت شدائد و بذل نمودن ایشان جانهای خود را در پیش امام مظلوم ولی همه اینها بطریق اجمالست بمعنی که تفصیل و کیفیت شهادت ذکر نمیشود در قصائد و اشعار مگر در خصوص جمع قلیلی از اولاد هاشم و همچنین است اصحاب نعم شنیدیکه بطریقه موجوده نیست نزد اعاظم زیرا که ایشان ذکر نمیکنند از اصحاب نه اجمالا و نه تفصیلا مگر جمع قلیلی را و همچنین است کلام در عترت هاشمیه زیرا که ایشان اعراض میکنند از ذکر غیر عباس و علی اکبر و علی اصغر و قاسم و مسلم و پسران او پس در مصائب این طاهرین از بنی هاشم در مجالس طول میدهند و بسیار ذکر میکنند در هر شهر بلکه در هر هفته در مجالس عدیده و محافل کثیره اگر گوئی چیست سر قلت تحقق گریه و نوحه بر اصحاب و همچنین بر جوانان بنی هاشم غیر از جمعی از ایشان که بانها اشاره گذشت زیرا که امثال این امور وجودا و عدما و قلة و کثرة ناشی میشود دیگر از احکام سبحانی و اسرار الهی و امور قضائی و اما جواب از این اینست که تفصیل کیفیت شهادت غیر از جمعی از بنی هاشم بما نرسیده پس از آنچه ناست که در این مقام نفع میدهد بلکه از چیزهائیست که سؤال را وارد میکند یکی آنست که سبب و سر تکوینی در این چیست دوم آنکه تفاصیل مقاتلات جمعی از اصحاب و کیفیت شهادات ایشان بما رسیده و این چنانکه در حر و حبیب بن مظاهر و مسلم ابن عوسجه و مثل ایشان بلکه تفصیل با رسیده در شان جمعی از بنی هاشم ایضا غیر از مذکورین و این مثل عبد الله ابن مسلم زیرا که او قریب صد نفر از دشمنان کشت میگوئیم اسرار ملکوتی در این مقام بسیارست و از جمله آنها اینست که این بزرگواران اطائب که شیعه با ایشان بسیار گریه و نوحه میکنند مثل عباس و علی اکبر و قاسم و علی اصغر و مصائب ایشان اکثر اوقات در مجالس ذکر میکنند چنانکه فضائل و فواضل و درجات ایشان مقابل میشود بفضائل و درجات هر کسیکه در خدمت امام بدرجه شهادت رسید همچنین مقابل میشود شدائد مصائب ایشان با مصائب کل ایشان و از جمله آنها اینست که آنچه عادت شیعه بر آنست از کثرت گریه و نوحه بر این اطائب از اولاد نبوی از جهة تاثیرات بسیار گریه و نوحه اهل کساء خصوصا حضرت فاطمه زهرا است بر ایشان در هر دو نشاة و همچنین از جهة بسیار گریه کردن حرم رسول خدا و حرم سید الشهدا است بر ایشان در روز طف و از جمله آنها اینست که گریه بر این اطائب و بزرگواران از آنچه ایست که قائم مقام گریه بر رسول خدا است زیرا که ایشان اصول و ارکان بودند در باب اعانت و حمایت و ثبات قدم الی غیر ذلک از اسرار ملکوتیه که بر آنها شهادت میدهد کسیکه در کلمات تامل نماید ظاهر میشود نیز در بسیار گردیدن شیعه گریه و نوحه بر مسلم ابن عقیل و دو طفل صغیر او زیرا که شدائد مصائب ایشان در غایت است علاوه بر این مسلم کسی بود که طریق حمایت و مجاهده را در نصرت سید الشهدا برای جوانان بنی هاشم از اولاد پیش از غیر ایشان گشود و محکم نمود و کسی بود که پیغمبر خدا و سایر اهل کساء گریستند قبل از تولد ایشان و پیغمبر گریه باو را از علامات ایمان شمرده است مقام دویم در اشارات لطیفه و اسرار عجیبه است از آنچه ها که تعلق دارد بشان ابو الفضل بدانکه مستفاد میشود از بعضی آنچه بانها اشاره گذشت که یاری عباس برادرش و مقاتلات او و از شدت قتل و شدت صبر او در بلایا و شدائد از چیزهائیست که مقابل میشود با مجاهدات هر مجاهد و شهید در پیش انبیاء و مرسلین و صبر کل صابر از صدیقین و شهدا و استشمام میکنیم در این خصوص اکر اصحاب نبوت و ولایت را و جمیع دیگر از انبیاء که او را تو افزایند پس این آنچه زیست که ناشی شد از آن امور متعدده از باقی بودن آثار جسد شریف در قبرش و صدور خارق عادات و کرامات در نزد قبر شریفش خارج از حد شمار و استقصاست در هر عصر و دهر و گویا صیحه سماویه و دعوت ملکوتیه رسید و سرایت کرد در جمیع اطراف عالم از آنجاها که در آن جمعی از شیعه و محبتان پیدا میشود پس آن صیحه و دعوت تاثیر عظیم نمود پس هیچ احدی از محبین نیست مگر اینکه میل میکند قلبا بسوی قبرش و برآورده میشود حوائج او از جانب خدا در نزد او و همچنین ناشی شد از این سر لاهوتی و وجه ملکوتی برای قول سید ساجدین که فرموده ان لعمی العباس درجة یوم القیمة یغبطها جمیع الشهداء بیش اینست و کسیکه شامل شد رحمت رحمانی و مواهب الهی و فیوض ربانی برای زائرین قبر شریف و گریه کنندگان بر او تمامهم از مغفورین و اصحاب درجات عالیه

و منازل رفیعه مسند در بهشت بلکه جمعی از ایشان رسیده بر درک رضوان خدا که اعظم و اکبر از جمیع نعمای آخرویه است و مید آ
اهل محشر با مرا آنچه که این مجازات بسبب زیارت شایسته قبر عباس است او بسبب نوحه و گریه شایسته بدان بزرگوار و الا مجازات
و درجه ایشان از این بیشتر میشد و توهم ممکن که اکتفا میکنیم در قول سید ساجدین باین قدر فقط بلکه میگوییم این ترکیب از اسرار
قول آنحضرت پس نظر حاذق که طریقهٔ ما را یادگرفته قادر میشود که هدایت یابد بر اسرار دیگر بعد نیز در اینجا اشاره مینماییم بسوی بعض دیگر
از مطالب لطیفه و فواید لطیفه که استشمام میشود بوی خوش آنها از صوامع تقدیس برای کروبیین و از مجامع تسبیح برای روحانیین
بدانکه چنانکه ملاحظه کردی مقصود امیر المومنین ع از تزویج ام البنین این بود که اولاد او را برای روز طف ذخیره نماید و نیز ملاحظه کردی
قول سید الشهدا ع بعد از شهادت عباس که الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و ضیعتاه بعدک یا اخی و همچنین قول صدیقه صغری زینب طاهره
وضیعتاه بعدک یا اخی پس از این معلوم میشود که حیوة عباس در نزد حرم رسولخدا بمنزلهٔ حیوة همه شهدا بود بلکه فایدهٔ حیات عباس
در نزد زنان طاهرات زیادتر بود از جمیع کسانیکه در خدمت امام بدرجه شهادت فایز شدند و بعد از این میگوییم که شجاعت او
لابد است مقابل باشد با شجاعت کل اصحاب و عترت نبویه و هاشمیه که در خدمت امام شهید شدند غیر از علی اکبر و بود و میشناسی
وجه این استثناء را در محل خود و از جملهٔ آنها است که مکرر بیان کردیم که هر شیئی از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود از هر عالم باشد
از عوالم امکان در ربقه اطاعت صاحب ولایت مطلقه و سلسله انقیاد است برای او هر اراده او پس هنگامیکه ظهور آید
شکست پشت جمیع موجودات شکسته میشود و این انکسار در موجودات آن وقت بود که امام بکلام متکلم شد و از جملهٔ آنها
اینست که دشمنان کفار مادامیکه عباس حیات داشت از خوف و وحشت و اضطراب بودند بحیثیتی که نزدیک بود ارواح
ایشان از بدن مفارقت نماید و ظن میکردند که غلبه از جانب سید الشهدا خواهد شد کاش آن غلبه برای او میبود و بعد از شهادت
جمیع اصحاب و عترت هاشمیه زیرا که هیبت و سطوت عباس قلوب ایشان را تاریک نموده و سوخته بود و نیز العبد مشعار در را
عباس بنابر آنچه موثقین نقل کرده اند از کتاب مقتل محدث حاذق ابن عصفور بحرانی از دشمنان بیست و پنجهزار به درک واصل
نمود و سایر شهدیین بیست و پنجهزار از کفار کشتند و امام علیه السلام سیصد و سه هزار را بقتل رسانید و عدد همه لشکران زیاد
چهارصد و شصت هزار بود و بعد از انقضاء معرکه هشتاد هزار نفر باقی مانده بود و نیز نقل کرده اند از کتاب که بعض خوانان
در مجلس یزید گفت که حسین آمد در میان چند نفر از اصحاب خود و ما بایشان هجوم آوردیم و بعضی از ایشان بعضی پناه میبرد
یکساعت نگذشت تا همهٔ ایشان را کشتیم صدیقهٔ صغرا زینب فرمود زنان نوحه کننده در ماتمت نشنیدی ای کذاب مدتیکه
شمشیر حسین نگذاشت در کوفه خانه را مگر گریه و نوحه کننده و همهٔ اینهارا جمیع از ثقات ما نقل کردند و نیز ذکر کرده اند که ابن عصفور
سه کتاب دارد در مقتل کتاب سنه کتاب شهر کتاب اسبوع و من از کتب ثلثه او بسیار تفحص کردم در این بلاد مقدسه
یکی از آنها نرسیدم و گذشت آنچه مناسب کلام است از شیخ اجل است و نیز اشاره میاید در بعض مجالس این کتاب آنچه با و مناسبت
پس هرکه تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد هدایت مییابد بر امر مهم و مطلب عظیم که سزاوار برای ذاکرین مصایب
اهل بیت رسولخدا است که مراعات و ملاحظه نمایند مراتب و حقوق کسانیکه در خدمت امام بدرجهٔ شهادت فایز شده اند
باین معنی که شهادت و کیفیت مصیبت ایشان را ذکر نکنند مگر بعد از ذکر کیفیت مقاتلات و مجاهدات و شجاعت و شدت
حملات ایشان تفصیلا یا اجمالا متقاربین در اشاره بمطلب مهمیست که توفیق شدم بر فهمیدن آن در این ایام و شک نیست
در اینکه این توفیق و الهام از خدای تعالی و این نباشد از نزد خدا بسبب برکات قمر ابی الفضل العباس و نفحات توجهات
روح اطیب و انور او و خلاصه سوال و محصول اشکال اینست که بما رسیده است در بیان مثالی آن زنان طاهرات
و فضل ایشان مثل آنچه رسیده در شان عباس و علی اکبر و مثل آنچه رسیده در شان بنی هاشم که در خدمت امام بدرجه شهادت
رسیدند پس این اشکال از آنچیزها بود که سینه ام بسبب آن تنگ میشد و بر دفع آن جوابی نمی یافتم تا این ایام که خدای تعالی مرا الهام
آن متوجه کرد هرگاه گوئی که بسیار ذکر میکنی استنباطات دقیقه رقیقه را میخواهیم که از برای یک مثال یا دو مثال واضح بیان
بشرط آنکه از ائمه طاهرین مروی باشد میگوییم مسئله این در غایت کثرتست از جملهٔ مثالهاست در کتاب عیاشی مرفوعا
الی امیر المؤمنین که مردی بخدمت امیر المؤمنین ع آمده عرض کرد که شکم من درد میکند حضرت فرمود آیا زوجه داری گفت نعم فرمود از او
چیزی بخواه که برضای خود از مالش بتو ببخشد بعد از آن با آن عسل بگیر و از آب باران آن بریز و او را بنوش زیرا که خدای تعالی در کتاب

خود میفرماید وَاَرْسَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ و میفرماید فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً
پس هرچیزیکه برکت و شفاء و گوارائی جمیع شد شفا می یابد راوی گوید که اینها را کردم و شفا یافتم بحدیث پس هرکه تامل نماید در این باب امیا به
بکیفیت طرق استنباطات دقیقه و رقیقه و اکتفا میکنیم در این مقام باین مثال و اعاده مینمائیم کلام را از سر و میگوئیم آنچه در شان این زنان
طاهرات ذکر کردیم از آنچیزهاست که در آن کفایت وافیه است و رسیده اینها بعض مراتب نوزده پس شان ایشان از آنچه مثل شاعباس بن علی اکبر
و ظلمی بینند که ارواح ایشان از روح فاطمه زهرا مفارقت نمیکند و مناسب مقام حکایت لطیفه ایست که از کتب معتبره روایت شده
از مردی از اهل نهروان که من مواظب بودم بر استماع مراثی حسین و در شب عاشورا بمصیبت آنحضرت گریه کردم تا خواب بر من مستولی شد
در عالم رؤیا بستانی را دیدم که درخت بسیار دارد و مرغان در بالای درختان بحزن و اندوه مینوحند و ایشان را ناله بلند شد که قلب را
پاره میکرد بعد زنی را دیدم که چون آفتاب طالع است و در دست او جامه پاره پاره خون آلودیست که خون او را میشوید و فریاد میکند و از
آنجامه بوی مشک و عنبر میاید و میگوید یا رسول الله آیا میبینی آنچه امت تو با ما کردند حق مرا غصب و از خانه ام بیرون نمودند از پهلویم زدند
و میراث مرا گرفتند و کتاب مرا که در خصوص عطای من نوشته بودی پاره کردند و از صدق دعوی من اغماض نمودند و گواهان خود ما را
از استماع کلام من منع و بضرر من اعانت نمودند باین هم اکتفا نکرده هیزم جمع نمودند تا مرا با اولادم بسوزانند چون دیدم که در سوزانیدن
خانه ام اصرار دارند در را بر ایشان گشوده و به پشت در پناه بردم پس مرا در میان در و دیوار چنان فشاری دادند نزدیک بود که روحم
بیرون آید و فرزندم را که نامش محسن گذاشته بودی سقط کردند باین هم اکتفا نکرده پسر عمم را که در کودکی تو او را تربیت دادی و در بزرگی
با او برادر شدی و مسرور نمودی گرفتند و حمایل شمشیرش را در گردن او کردند و کشیدند در حالتیکه او بجامه های خود پیچیده بود و اصحاب
از او کناره شدند پس اگر امتثال امر و حفظ وصیت تو نمیشد هر آینه اول اینها را بکاشانه آخر ایشان میرسانید یا ابتاه وقتیکه دیدم آنچه
کردند بپسر عمم رشته امیدم قطع شد معجر خود را بسر انداخته بسوی ایشان آمدم شاید قرب مرا با تو ملاحظه کرده و وصیت ترا حفظ نمایند مرا تعظیم
نکرده و ملاحظه ننمودند بلکه مشغول شدند بسب و شتم من باینهم اکتفا نکرده مرا با تازیانه های خود زدند و دندهٔ مرا شکستند و هنوز آثار
تازیانه ایشان در جسدم هست یا ابتاه کاش میدیدی حسن و حسین مرا در حالتیکه عقب پدر خود شان میرفتند و گریه میکردند و قوم میگفتند که از
پدر ما دست بردارید ای دشمنان مادر نباشد بکجا میبرید پدر ما را پس این قوم در میان من و پسرانم حایل شدند زینبکه از من غایب شد مثل شیر
بسوی قوم رفته و ایشان را از پسرانم متفرق کردم در حالتیکه گریه میکردند و میگفتند پدر ما را بردند و کشیدند و ما در ماتم آن نمودند و از ما
اعراض کردند و دشمنان ما خیانت و رفیق از ما دوری گزیده و درها را بروی ما بستند گویا که ما از جمله فرزندان نیستیم که خدا تعالی ایشان را در کتاب
مجید یاد کرده یا ابتاه باینهم اکتفا نکرده پسرم را فریب داده رسل و نامه ها فرستادند در حالتیکه یقین بصدق ایشان کرده و در آن غربت
بهیئت آنها بود با و خروج کرده راه را بر او بسته با اولاد و انصارش کشتند و استخوانهای سینه اش بسم اسبان خورد و پایمال کرده اهل
و عیالش را اسیر و اموالش قسمت کردند و دختران او بر شتران عریان سوار کردند حمزه و جعفر و عقیل و بنی هاشم در نزد ایشان بود
راوی گوید وقتیکه اینکلام را از آن خاتون معظمه شنیدم شروع بجامه و نوحه او را دیدم نزدیک بود که اضلاعم بر روده هایم منطبق گردد و در دل
خود گفتم شک نیست که این زن صاحب این بستان و این جامه مقتول اوست بعد آن زن بمن و بسیار ملتفت کردید و فرمود اگر یاد کنی
لِمَ لا سَمَّيْتَ لَهُمْ فَلَعَلَّهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَلا عَرَفُوا مَنْ جَدُّكَ وَاَبُوكَ ناگاه دیدم شخصی او را جواب میداد که یا دختر ایشان گفتم جدم محمد مصطفی و پدرم علی
مرتضی و مادرم فاطمه زهرا است کلام مرا نشنیدند و مقام مرا مراعات ننمودند و شریعه فرات را بر رویم بستند و مرا تشنه کشتند و پشت مرا بسم اسبان
خورد نمودند و دختران مرا سلب نموده بر شتران عریان سوار کردند آنمرد میگوید وقتیکه اینکلام را شنیدم لرزه بر اندامم افتاده و موی
بدنم راست شد تا آن زن نزدیک شده سلام دادم و گفتم بخدا تو کیستی و این مرد کیست گریه کرد و فرمود من مادر مظلوم دختر محمد مصطفی و این
فرزندم حسین است که این امت شقی بعد از ما شهادت دیده کشتند بعد از آن صدایش بگریه و نوحه بلند شد ناگاه دیدم زنان چند از میان
درختان بیرون آمدند گویا که ماه بودند بعضی از آنها پیراهن پاره و بعضی سر برهنه بودند با آنخاتون گفتم ای ستیده من این زنان کیستند
فرمود زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و زینب پس من گریستم و گفتم مدیم شما خصوصاً بفرزند حسین مرثیه میگفت و مرده ها با وجه
کردند فرمود قصر او محاذی قصر ماست عرض کردم چیست جزای کسیکه تنها گریه کند یا مال خود را در عزای حسین انفاق نماید پاداش او را
بروز آورد یا حزن و اندوه بر حسین یا سعی نماید در قضاء حاجت کسیکه اقامه عزاء او نماید یا در آن عزا آب نوشد و دشمنان را لعنت نماید
فرمود بهشت برای ایشانست و همه اینها برای اعانت است پس مژده باد ترا و مژده ده ایشان را بجوار همسایگی ما قسم

از فرقه ها از مکانهائیکه درانها اقامه میشود مجالس عزای آل رسول الله بعضی از انها نزد گروه ملائکه و ارواح انبیاء مرسلین و حوریّن
و بعضی ازانها در خوابهای گریه کنندها کان که صالح اند و بعضی ازآنها در نزد قبر امام مظلوم و بسیجین بران و حید شریعت
دینوی در مدینه مدفون است در گریه و نوحه و جزع است نیز و ممکن برنهج دیگر پس مرادان که ارواح سیدات زنان طاهرات
اسیر شده مثل صدیقه صغری زینب و ام کلثوم در بهشت از نشأها میباشند با نفس کلیه قاهره لاهوتیه که برای فاطمه زهرا
میباشد و این بعد از بنا که انشیمن است برنگهه برای ایشان نیز بدنها و جسد و کثیره مثالیه برزخیه است و این از تحیرها
که عجیب نیست در قائم شدن با وفق بعد ازان بدانکه هر کس تأمل کند در بعض از مطالب این کتاب میداند که میباشد
در نزد اهل کساء خصوصا فاطمه زهرا عملی که اعظم و اکبر و اشرف و افضل بوده باشد از اقامه عزا امام علیه السلام و برپا
دادن مجالس و محافل حتی اینکه اهل کسا معتقد میشود برای ایشان مصیبت علیحده در وقت ترک کردن کثیر از شیعه یا
از غیر ایشان واجب عادت خود را در اقامه کردن مجلس عزا و نشستن او را باهم بست می کنند اگر این ترک کردن از جهة عذر
و یا چیزی بوده باشد و به تحقیق جمعی از صالحین در رویاهای خودشان دیده اند در سالهای وبا و مرضهای شدیده که بعضی
از ائمه امر کرده است ایشان را باقامه کردن مجالس عزا در سرراهها و محلّه ها و در مثل انتقام حکایتهای عجیبه است باید ذکر
کردن یکی ازانها اکتفا مینمائیم که ذکر کرده است او را شیخ عبد الحسین اعثم در قصیده خودش که مردی از سکان بعض بلاد هند
صاحب تقوی و پرهیزکاری و محبت آل الله و اهل بیت رسول خدا بوده و صاحب مال بسیار و دولت بوده و عادتش
این بود که در هر سال ماه محرم اقامه مجلس عزا و ذکر مصائب آل اهل کسا مینمود و در مجلس او حاضر میشد روضه خوانان
و با ایشان مال بسیار بذل میکرد از جهة ذوات از جهة ذکر کردن ایشان مصائب را پس جمع میشد خلق بسیار در مکان وسیع
او و گریه و نوحه و جزع می کردند برای اهل بیت و او بسط میکرد مائده را و طعام میبود بر فقرا و مساکین بلکه بر جمیع اشخاصیکه
در مجلس عزا حاضر میشد طعامهای پاکیزه در ظروف پاکیزه میداد و فرشهای پر قیمت میگسترد و این طعام از او واقع میشد
در روز و شب خلاصه بهترین مالهای خود را صرف میکرد در اقامه مجالس عزا و وقتیکه ده روز از محرم میگذشت
فرشهای گسترده در مجالس عزا را بر فقرا و مساکین عطا میکرد و بود و این عمل در هر سال در شهر محرم از قبیل امور واجبه نزد
او که وفا بآنها واجب بود و به تحقیق اتفاق افتاد در سالی از سالها که والی و حاکم آن شهر عبور میکرد با جمعی از خدم و حشم
و اعوان خود از آن کوچه که خانه این شخص در آنجا بود و این عبور او از آن کوچه در آن روز بود که آن مرد اقامه عزا کرده بود
والی صداهای ناله و فریاد را شنید که بلند شده و آوازها را شنید که زمین بسبب آنها حرکت میکرد بخدام خود گفت خبر
دهید که این فریاد چه چیز است و این در کجا است و در خانه کدام کس است این اجتماع بسیار از مردم گفتند در اینجا منزل
یک خانه رافضی است از رافضیان و عادت او در هر سال اقامه کردن عزا است بر شهید کرب و بلا پس امر نمود باحضار او در
حالتیکه دست بسته باشند و وقتیکه او را حاضر کردند اول او را فحش داد و بعد ازان بخدام گفت که او را بزنید بتازیانه ها پس تازیانه ها را
بر سر او حرکت دادند و زدند بعد ازان گفت اموال او را غارت نمائید و لباسهای او را از بدن او بیرون کنند
و همچنین لباسهای جمیع غلامان و خدمتکاران و عیال و اطفال او که با او میل داشتند ضبط کنند پس خدمتکاران
او کردند آنچه باو مامور بودند و اموال آن صالح غارت شده و خوار و ذلیل مانده چنانکه نماند در نزد او چیزی که باید خود را ستر نماید
و حفظ کند خود را از حرارت و برودت پس گذشت بر او روزهای آن سال و وقتیکه در سال آینده ماه محرم آمد و متذکر شد
و یاد کرد آنچه از او فوت شده بود و آنچه گذشته بود ظاهر شد نالهای قلب او و گریست و ناله کرد چنانکه نزدیک بود که از
سنگ سخت پاره شود و او را زن صالحه بود با او گفت این زفرات و گریه و ناله و فریاد نمودن چیست آیا این ناله از جهة
رفتن مال و دولت و جاه و جلال تو است گفت حرقت و سوختن قلب و گریه نمودن من نیست مگر از جهة فوت شدن
اقامه عزای سید الشهدا از من آن زن گفت غمگین مباش بلکه مژده باد ترا بانکه مال ایسری است او را اخذ کن و او را

حکایت عجیبه در فضیلت عزاداری

و بعض

در بعض شهرهای هند از اطراف بعیده و ببر مردم بگو که این بنده من است و او را در آنجا بفروش و ثمن او را بیاور تا صرف کنیم او را
در ده هزار درهم پس آمد نزد اجواجی خیر گفت و شاد شد و خدا را حمد کرد و شکر گفت وقتیکه پسر ایشان آمد قصه را باو نقل
کردند گفت فدا کنم جان خود را بر فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا پس آمد از دنبت فرزند خود گرفته و در صبح
همان روز و برد او را در حالتیکه قصد کننده بود شهر بعید را از بلاد خود وقتیکه آمد به نزدیکترین قریه یا شهر
از شهر خود دید جوان بزرگ و عظیم الشان و با هیبت و خوش سر و در حالتیکه نور جبینش آفاق را روشن کرده بود
پس باو گفت این جوان کجا میروی و چه اراده داری باین جوان گفت میفروشم گفت بچه میفروشی او را گفت باین
قدر آنجوان عطا کرد بدون توقف آنچه خواسته بود وقتیکه اخذ کرد آمد ثمن را مراجعت نمود و سرعت کرد
بشهر خود در حالیکه مسرور و خوشحال بود وقتیکه در منزل خود قرار گرفت و به زن خود خبر میداد بانچه جاری شده
بود در آن حین که با ایشان حدیث میکردند و شادی میکردند ناگاه دیدند پسر ایشان بر ایشان وارد شد پس باو گفتند
آیا فرار کردی از مشتری گفت نه گفتند پس امر تو چه چیز است پس پسر خود گفت تو وقتیکه تو مرا گرفتی و رفتی و غائب
شدی از نظر من گریه گلوی مرا گرفت پس آنجوان مشتری بمن گفت چرا گریه میکنی ای غلام گفتم برای فراق آقای
خود میگریم که او بمن خیلی احسان میکرد پس بمن گفت تو غلام نیستی برای او بلکه تو پسر او هستی پس باو گفتم تو کیستی ای
آقای من گفت من آنکسیم که کرد پدر تو آنچه کرد از جهت اقامه عزای من انا الغریب که مرا از وطن خود دور کردند مرا کشتند
که مرا تشنه شهید کردند و لکن گناه مضطرب مشو و غمگین مباش که من ترا در این زمان در سریعترین قدمها بر پدر
و مادرت میرسانم پس وقتیکه در نزد پدر و مادر حاضر شدی بایشان بگو بدرستیکه مالهای شما که از شما فوت شده بزودی و
او را بشما میرساند و از نزد احسان بشمار زیاده میکند پس در این شما که ایشان حدیث میکردند ناگاه کسی او را صدا زد در
از [illegible] بر مرد صالح که اجابت کن الان والی شهر را وقتیکه آمد در نزد والی حاضر شد او را تعظیم و تجلیل کرد و گفت در
حالتیکه عذر میخواست که مرا حلال کن زیرا که من ترا اذیت کردم پس عطا کرد باو تمام آنچه از او گرفته بود و علاوه کرد باو
[illegible] و احسان خود را او گفت امیر و صالح جد و جهد کن در برپا نمودن عزای امام علیه السلام بدرستیکه من میرسانم [illegible]
سال ده هزار درهم و بدرستیکه من صاحب بصیرت شدم و شیعه شدم اهل خویشان [illegible] که من میل داشتند [illegible]
نزد من امام مظلوم عطشان روح من براو فدا باد و بمن گفت آیا اذیت میکنی کسی که عزای مرا برپا میکند و خوار میکنی او را
و اخذ مینمائی اموال و بنده کان او را و املاک او را پس رد کن باو جمیع آنها را و التماس کن از او که از تو عفو نماید و الا امر
میکنم زمین را که ترا و جمیع اموال ترا بلع میکند و فرو میبرد پس تعجیل کن در طلب آمرزش پیش از اینکه بلا بر تو نازل شود و
بعد از آن گفت [illegible] باشد که توبه کردم بسوی خدا و استغفار نمودم از خدا و هدایت یافتم بهدایت کردن امام
بسوی راه راست و الحمد لله رب العالمین خلاصه امثال و نظایر این حکایت در غایت کثرت است بلکه در حد تسلسل
و تظافر است که افاده قطع و یقین میکند معنی نسبت بوقوع بعضی از آنچه روایت شد فرد و حکایات [illegible] او را متضمن
است مقام چهارم در شبهات که بوده سوال مشکل یکی از آنها اینست بدرستیکه روایت که وارد شده
مقاتلات ابی الفضل عباس و مجاهدات او که آن روایت متضمن است که آن بزرگوار روحی له الفدا بتحقیق مردانه
جنگ میکرد [illegible] و شجاعان را با دست چپ خود از اسب بزیر انداخت بعد از آنکه دست راست او
قطع شده بود بعد از آن آن بزرگوار شمشیر را بدندان خود گرفت بعد از آنکه دست چپ او قطع شد نیز مقاتله
و مجاهده میکرد در این حالت پس این چگونه متصور و متعقل میشود زیرا که انسان در زمانیکه مصیبت او زیاد گشت باقی نماند در آن
وقت بسبب بسیار رفتن خون قوت نشستن بجا ماند بایستد و کجا ماند از او مقاتلات و مجاهدات [illegible]
شود حال زمانیکه حرصت او قطع و جدا شود و این سوال جاری میشود در مجاهدات و مقاتلات جناب علی اکبر
زیرا که او از دشمنان جماعت کثیره را بقتل رسانید و در میان ایشان بود اشراف و شجاعان قوم بعد از آنکه گردیده
بود بدن او مثل خارپشت از کثرت تیرها که واقع شده بود و بعد از آنکه رجوع کرد بخدمت پدر [illegible] از برای طلب
کردن آب از آن و حال آنکه بود در بدنش جاهای ضرب شمشیرها و طعن نیزه ها و زخمهای تیرها در غایت کثیره و شدید میشود

با

این اشکال در مقاتلات امام مظلوم و مجاهدات او روحی له الفداء نیز است زیرا که آن بزرگوار در حمله هزار از هزار از قوم کفار کشته
بود بعد از آنکه بود بدن شریفش روحی له الفداء از بسیاری ضربتهای شمشیرها و طعن شمشیرها و نیزه‌ها و سوراخ گردیدن تیرها در حالی
که ممکن نیست بیان آنها و به تحقیق تر شده بود از خونهای شریفه و پاکیزه‌اش زمین کربلا در حالیکه او در مقاتلات خود مشغول
بود چنانکه تر میشود باغ تر و تازه از نوشیدن آب و دویمی آن دو سؤال مشکل است که به تحقیق متضمن است اخبار متکاثره
متظافره و متواتره و حکایات متسامعه این را که اقامه کننده عزای مظلومان روحی له الفداء و گریه و جزع کننده بر آن کشته‌های
او آمرزیده میشود هر قدر باشد و از اهل بهشت است یا اینکه میدانیم بعلم اجمالی که از جمله گریه کننده‌گان و اقامه کننده‌گان
عزا کسی است که او از بعض طایفه‌های منحوسه است مثل طایفه دلاکها و ولد حیض و مخنث یعنی مفعول در دبر بلکه به
درستیکه جمعی از آنها را می‌شناسد باعیانهم و شخصهم جمعی از اهل عصر ایشان یا از غیر ایشان و می‌بینند و یا می‌شنوند
گریه کردن ایشان را بر امام مظلوم و اقامه کردن ایشان عزای آن بزرگوار را در هر سال و زیارت کردن ایشان
قبر شریف او را و تقریر سؤال و جواب با این اشکال این است که یکی از طایفه‌های منحوسه از اهل نجات نمی‌شود زیرا که ایشان
اهل بیت رحمت و عصمت را دوست نمیدارند بلکه ایشان را دشمن میدارند و به تحقیق دلالت کرده است بر این
اخبار متظافره بلکه بدرستیکه در بعضی از طایفه‌ها به تحقیق وارد شده اخبار متظافره از طریقهای عامه نیز اخذ کن این را
زمانیکه شناختی این را میگوئیم بدرستیکه مثل سؤال اول آنچه بسوی او اشاره گذشت در بعض مجالس این کتاب و هم
چنین مثل جواب از آن اشاره شد پس زیاد میکنیم بیان را در اینجا و میگوئیم بدرستیکه طینت بدنهای عباس و علی اکبر
و قاسم و مثل ایشان از جوانان بنی هاشم نزدیک است که از طینت بدنهای حجج طاهرین باشند از آنکه دلیل
باشند باین معنی که طینت ابدان این برگزیده‌گان شهدا به تحقیق اقتباس کرده‌اند از طینت ابدان
حجج طاهرین آثار ملکوتیه و خصائل روحانیه نورانیه ایشان را زیرا که همچنانکه ابدان حجج طاهرین از علیین است و همچنین
ارواح ایشان از بالای علیین است چنانکه همچنین ارواح شیعه ایشان از طینت علیین و طینت ابدان
ایشان از تحت علیین است چنانچه دلالت میکند بر این اخبار معتبره و احتمال دارد که طینت انبیاء و مرسلین
و اوصیاء داخل شود در هر یک از دو مقام تحت طینت شیعه زیرا که ایشان نیز از شیعه محمد و آل او اند چنانچه غیر این
هم احتمال دارد و بهر طور باشد بدرستیکه طینت علیین منبع حیات و قوت و قدرت و منبع انوار و شعشعات است
از جهت این راه نمییابد اندرس و پوسیده‌گی بر ابدان حجج معصومین پس این منافات ندارد به راه یافتن مرگ
بسوی ایشان بسبب قطع شدن علاقه آنچنانیکه میان آن و میان ارواح است چنانچه مخفی نمیماند بر ماهر دانا و به
عبارت اخری بدرستیکه این ابدان شریفه و جسدهای پاکیزه نورانیه متحمل میشوند جراحات و ضربهای شمشیرها و طعنهای
نیزه‌ها و ریختن خون آنچیز را که سایر ابدان طاقت نمیآورد که آنرا متحمل شوند و اگر خواهی که تعبیر نمائی به طریق دیگر بگو
بدرستیکه منشاء حیات محقق شدن خونها است در جگر و قلب یعنی از خونهای آنچنانیکه محقق میشود زندگانی چنانکه
تولید خونها از اغذیه و اشربه میشود هم چنین گاه میشود به توجه نفس کلیه قاهره نورانیه شعشعانیه لاهوتیه از امام علیه السلام
بر بدن خود و اعضای خود و این در وقت اراده شهادت کشیدن از دشمنان یا غیر این وقت پس هیئت بسیاری
خونها ریخته شده امام علیه السلام در زمین کربلا پس هرگاه بگوئی این جاری نمیشود مگر در شأن امام علیه السلام و جاری
نمیشود در شأن غیر او از عباس و علی اکبر و قاسم و مثل ایشان علاوه بر این تو مکرر تقریر کردی که مقاتلات امام
علیه السلام و مجاهدات او از چیزهائی است که از تحت قوه بشریه خارج میشود میگوئیم آنچه ذکر شد جاری میشود در شأن غیر
امام علیه السلام نیز از جهت این است که طینت ابدان ایشان چنانچه اقتباس کرده از طینت بدن امام بعضی از آثار
و خصائل آن امام همچنین کسب کرده است روحهای ایشان از روح آن و بعضی از آثار و خواص آنرا در بعض مقامات
بنسبت بعضی از امور بعد از آن جواب از آنچه ذکر شد ظاهر است زیرا که معنی اینکه امام به قتال و جهاد نموده بطریق

قدرت و قوت بشریه نیست که او متحمل میشود جراحتها را و اثر می کند در آن ضربهای شمشیر و طعنهای نیزه چنانکه تا
میکند در غیر آن امام علیه السلام کشت جمع کثیر آنانکه کشت از دشمنان بشمشیر خود و نیزه خود نه بکشتن موتوا یا اعداء او
بار او درک ایشان در انتقال و قوت بشریه هر شخص و قدرت او مخلوط است بقدرت ما و نسبة بغیر او و هر کسیکه
تامل نماید در آنچه ما ذکر کردیم هدایت می یابد بسوی سرهای دیگر که از او بر انگیخته میشود و با همه این میگوئیم در ستیکه سرهای پوشیده
و اهیه در نزد خدا و در نزد حجج معصومین او است و ما مسئول دیدیم و به تحقیق تمام کردم کلام را در جواب دادن از آن
در خاتمه اینکتاب لکن من بتحقیق رسیده ام در این ایام بکلام بعضی از متتبعین در فنون احادیث در آنچه
تعلق دارد بآنچه مناسب مقام است پس گفته است بعد از ذکر کردن بعضی از اخبار در ستیکه حضرت صادق فرموده
ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البیت و ثانیها انه یحن الی الحرام الذی خلق منه و ثالثها
الاستخفاف بالدین و رابعها سوء المحضر فی الناس و لا یسیء محضر اخوانه الا من لم یولد علی فراش
ابیه او من حملت به امه فی حیضها و قال علیه السلام علامات ولد الزنا ثلاث سوء المحضر و الحنین
الی الزنا و بغضنا اهل البیت و قال الصادق اربع خصال لا تکون فی مؤمن لا یکون مجنونا
و لا یسئل ابواب الناس و لا یولد من الزنا و لا ینکح من دبره در ستیکه ولد الزنا را چند علامت است یکی
دشمن داشتن اهل بیت است دویم آنست که میل میکند بسوی حرامی که از او خلق شده سیوم استخفاف کردن بدین است
چهارم در میان خلق محضرش بد میشود و بد نمیشمارد محضر برادران خود را مگر آنکسیکه در فراش پدر خود زاینده بوده یا آنکه
مادر او با او حامله باشد در حیض و گفت علیه السلام علامات ولد الزنا سه است بدی محضر و میل کردن بزنا و دشمن
داشتن اهل بیت و حضرت صادق گفت چهار خصلت است که در مؤمن نباشد مجنون نمیباشد و سؤال نمیکند در
درهای مردم و از زنا متولد نمیباشد و موطوء در دبر نباشد و از جابر بن عبد الله روایت شده قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام الا ابشرک الا امنحک قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال
خلقت انا و انت من طینة واحدة ففضلت منها فضلة فخلق منها شیعتنا فاذا کان یوم القیمة دعی الناس
بامهاتهم الا شیعتک فانهم یدعون باسماء آبائهم لطیبهم حضرت پیغمبر گفت بامیر المؤمنین آیا مژده ندهم آیا عطا نکنم تو را عرض کرد مولدهم
بلی یا رسول الله گفت خلق شده ام من و تو از یک طینت پس زیاده ماند از آن طینت زیادتی خلق شد از آن شیعه
ما زمانیکه روز قیامت میشود خلق را میخوانند بمادرهای ایشان مگر شیعه تو که ایشان را بنام پدران میخوانند از جهة
پاکیزه بودن ایشان و مدا آنچه مراد از شیعه خلص است نه محبون زیرا که دوستان زنانیکه از خواص شدند در این
یکی از این خصلتها میشود و اگر به طلاق خود باقی باشد اکثر مردم رسوا میشود و به تحقیق دلالت کرده است بر آنچه ما گفتیم از
تخصیص بخصوص عقل و نقل چنانکه گفته است آنچه مبتلی کرده است با و خدا شیعیان ما را پس بدانستی که ابتلا نمی کند
ایشان را بچهار چیز با آنکه بوده باشند بغیر رشده و یا سؤال نمایند بدست خودشان یا آنکه مفعول شده باشند در دبر
یا آنکه خضر و ازرق بوده باشند پس قول امام علیه السلام بغیر رشده یعنی ظاهرا هر گاه المولود بوده باشد زیرا
که ولد الزنا دو قسم است ولد الزنای باطنی و او کسی است که از نطفه شیطان بهم رسیده است در پیش بوجود آمده باشد
هر گاه عقد صحیح در پیش مادر او و رابطه او صحیح نبوده باشد و این قسم گاه میشود که در آن رفق و حسن خلق باشد و جرأت نمیکند
بر کشتن پیغمبر و امام علیه السلام و این مثل فرعون است که زیرا که او رشیده بود از زنای ظاهر متولد شده بود و دویم
حسنین است عرابی اول زیرا که او ولد الزنا نبود زیرا که او عقد صادق بود پس نسب او صحیح است اگرچه کافر بود

و داخل خبیث بجهن بوده و هم چنین است حکم هر کسیکه نسبت او با امام میرسد یا بر پیغمبر منتهی میشود از طرف مادر
آن مثل سید جرد زیرا که او اگرچه مجوسی بود و مجوس محارم خود را نکاح میکنند الا اینکه او محفوظ است نسبت از میان
ایشان و لاحق نمیشود باو عیبی بسبب طهارت حجت و بلندی شان او پس نمیشود که نسبت او عیب
لاحق شود باو که طبایع از او نفرت کنند و دلالت کرده است باین صحیح عقل و صریح نقل و اما کفر پس لازم میشد
از آن عیب در نسب و از کفر و فساد نسب لازم نمی آید و باین جهة جناب پیغمبر با امیر المؤمنین فرموده یا علی
دشمن نمیدارد ترا مگر منافق یا ولد الزنا یا کسیکه در دبر او طعن نموده باشند و در خبر دیگر وارد شده که دشمن نمیدارد
ترا مگر ولد الزنا یا ولد حیض یا کسیکه مفعول شده باشد الحدیث و حصر نکرد دشمنی علی را در ولد الزنا بلکه وارد شده
مدحتی کسیکه مولودش طاهر باشد در ظاهر نمیکند پیغمبر و امام را و به تحقیق سؤال کرد مردی از حضرت صادق از قول
خدا و تعالی در حالیکه حکایت کننده است از فرعون ذرنی اقتل موسی کدام کس او را منع میکند گفت منع کرد
گفت منع کرد او را رشده او یعنی طاهر بودن مولدش و نمیکشند انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا الحدیث
و قول او علیه السلام که نمی کشد انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا عام است تخصیص داده میشود به معصومین از ایشان
و به تحقیق وارد شده مثل این عموم در موارد کثیره و اراده میشود از آن خصوص و دلیل بر آنچه ما ذکر کردیم خبری است که
وارد شده از حضرت صادق در قول خدای تعالی ذرونی اقتل موسی پس گفتند کدام کس منع میکند او را گفت علیه السلام
طاهر بودن مولدش زیرا که انبیاء و حجج خدا را نمی کشد مگر اولاد زنا الحدیث و تقریب این ظاهر است زیرا که غیر از انبیا
و اوصیا و معصومین علیهم السلام و الا هر آینه داخل میشد علما و اما ولد الزنا نطفه او از نطفه حرام میشود زیرا که نطفه
شیطان در آن اقوی است باینجهة تیز و تند و مضطر میشود در افعال بد و در بی مبالات است بآنچه از او صادر
میشود و اما کسیکه مفعول واقع میشود اگرچه این از او از جهة شهوة صادر میشود پس او داخل بهشت نمیشود و از شیعه
نیست و کسیکه این فعل او بدون شهوت میکند او از ناقصین و دور شونده کان است از رحمت خدا و هم چنین
کسانیکه سال به کف و چهرا ازرق یعنی سبز و کبود چشم اند کامل الایمان نیستند و از خواص شیعه نمیباشند که مبتلا
نشوند بآنچه نقص باشد و مود است سوی نفرت نفوس مردم روایت شده که مؤمن زمانیکه بچهل سال رسید سلامت باشد
در مرض که جذام و جنون و برص است پس هر گاه مبتلا باشد قبل از چهل سال بچیزی از آنها پس در ایمان کامل نیست و مراد
از شرک شیطان کسی است که نطفه او ممزوج باشد از نطفه پدر و شیطان باین معنی که نطفه شیطان سرایت میکند
در عقب نطفه که جسم او از او خلق میشود چنانکه خبر داده باو خدای تعالی و شارکهم فی الاموال و الاولاد این آخر است که ما
قصد کردیم نقل او را از کلام این شیخ در کتاب منهاج السالکین او که در علم اخلاق است و دور ما نیکه تامل کردی در آن
سیاق او را مثل لباسهای مندرس و قلیکه از یکجانب او را وصله کنی از جانب دیگر دریده میشود یا اینکه آن شامل است
بر بعض مصادرات محضه بیان این است که مستفاد میشود از کلام او که ولد الزنا و ولد حیض و مفعول منفک نمیشوند
از بغض و عداوت امیر المؤمنین پس لازم این است که نمیرد احدی از آنها با محبت و ولایت امیر المؤمنین و احدی
از ایشان از اهل بهشت نمیشود با اینکه خودش تصریح کرده است باینکه محبین و دوستان زمانیکه از جنس
نشدند پیدا میشود در ایشان یکی ازین خصال پس لازم این کلام است که محبت اهل بیت جمع میشود با ولد الزنا و
مفعول و لازم این است که جایز میشود که بمیرد با محبت و ولایت و از اهل بهشت باشند منیت این مگر تناقض صرف
و تدافع محض و امر عجیب تر ازین قول او است که گذشته دلالت میکند بر این که حکم عقل و نقل و وجه عجیب از آن خفی
نیست بر مرد زیرک و هوشیار و عجیب تر از همه اینها قسمت کردن او است مفعول را به دو قسم که یکقسم از اهل بهشت نمیباشد
و یکقسم از اهل بهشت میباشد پس این بعد از معارضه و مصادمه او با اطلاق آنچه ذکر کرده در اول وارد میشود باو که این

تفصیل را اصلا مستند و دلیل نیست مگر بعض استحسانات سرد و اعتبارات مخترعه و بعد از اغماض از همه اینها چیزی از
کلام او حاصل نمیشود نسبت به زوال مشکل مذکور در مقام پس کسیکه اراده نماید حل اشکال را پس رجوع نماید بآنچه ما او را
در خاتمه این کتاب ذکر کرده‌ایم مقام [هجرت] حضرت رسول خدا و خوابیدن امیرالمؤمنین در رختخواب
او و آنچه بعد از آن واقع شده از واقعه‌های عجیبه و به تحقیق نقل کردیم اینرا از کتاب بعض سادات شهید ثانی ره مقصود
از نقل آن در اینجا اشاره کردنست بر مناسبات میان نصرت کردن امیرالمؤمنین برادر خود رسول خدا و میان
نصرت کردن عباس برادر خود سید الشهدا را پس میگوئیم گفته است اینرا شیخ در کتاب خود راوی گفت پس رفت
صاحبان شرف از قریش مثل ابوسفیان بن حرب [illegible] امیه و ابدان او و جبریه و عوف و جبل و عون
و عتبه و شیبه و ابو ربیعه و ابو معیط و پسرش عقبه و حنظله بن ابی سفیان و صلت بن صلت و صلت بن ابی یهاب
و هشام بن حکم و اولادش ابوجهل و ابو البختری و منبه و نبیه و سهل بن عمرو و خالد بن ولید و غیر ایشان از بزرگان قریش که طول
می‌یابد ذکر ایشان گفت پس اجتماع کرده و در میان خودشان مشورت نمودند در کشتن رسول خدا که چگونه بکشند او را
با آنکه حاضر شدند در مجلس ضرّین و با ایشان بود استاد ایشان شیطان لعنه الله پس در میان خودشان هر یکی
رای و تدبیر خود را بیان میکرد و بعضی از ایشان گفت بیائید که برجی از برای پیغمبر بنا کنیم و او را در میان آن
امانت کنیم و خارج نشود از آن ابدا و داخل نشود بر او احدی بعد از آن در او را ببندیم پس او را گرسنگی
و تشنگی غالب شود از گرسنگی و تشنگی بمیرد و هلاک شود پس اینرا بر عامه قریش و بر اتیه پس عبد الشمس و ابی
جهل لعین خفیه رسانیدند و ایشان گفتند خوب رای است آنچه شما اختیار نمودید پس شیطان لعین گفت این
رای شما خوب نیست اگر شما اینرا بکنید یعنی او را حبس کنید هر آینه برپا میشود بر شما جنگ از قوم او بعد از آن موسم
حج می‌آید در شهر حرام پس شما مسکن او را گشته است بر ایشان معلوم شود بسبب این دعوا برپا شود و رای این نیست
ولکن رای است میکنم شما را برای خود اگر بکنید اینرا امر خودتان را حاصل مینمائید عتبه بن شیبه بن ربیعه بن اسود
و ابوسفیان و عتبه گفتند ای شیخ بگو برای تو اقتدا میکنیم پس شیطان بایشان گفت شتری سرکش را اخذ نمائید
و محمد را گرفته دستهایش را بر کتف محکم ببندید و بر پشت شتر انداخته ببندید و من صیحه میزنم بر شتر صیحه بزرگی
تا اینکه شتر او را میدواند نزدیک میشود که از شتر بزیر آید پس در میان راهها می‌افتد هلاک میشود و شما از شر او سالم
می‌باشید و اینرا با او بکنید مکرر بسبب اینکه احدی او را نمیداند از قوم او و بعد از آن صلا را بدست خودتان قبض نمائید
ابوجهل گفت این رای تو خوب نیست ابوسفیان گفت از جهت چه این رای خوب نیست ابوجهل گفت خبر دهید
که اگر شتر او را بادیه بر بعض شهرها و طوایف ایشان را اخذ میکند به مکر و سحر و فلاقت زبان خود پس عمل مینماید
بقول او این قبیله‌ها و میآیند و ایشان را هلاک میکنند شما را پس بگوئید زمانیکه آمد بشما با سواره و پیاده مکان خود و لکن رای
این است که قصد میکنید که جبر کنید بده قبیله خودتان و اختیار نمائید از هر قبیله مردی را و پنهان بخانه
او داخل نمائید پس بکشید او را تا هدر رود خون او در قبایل قریش و قادر نمیشود احدی از قوم او که خون او را اخذ
نماید و بنی هاشم ضعیف میشود پس شیطان لعین گفتند به تحقیق خوب رایست گفتی ای ابا الحکم
در آنچه نطق کردی در این امر بعد از آن در این رای اتفاق کرده متفرق شدند پس وحی کرد خدا بر پیغمبر خود قول خدا را
و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین بعد از آن جبرئیل
بحضرت گفت یا محمد در بستیکه خدای تعالی مرا امر کرد که ترا امر نمایم به هجرت کردن بسوی مدینه و امر نمائی علی را
که در رختخواب تو بخوابد در این شب پس ندا نمود پیغمبر علی را و خواند و خبر داد باو آنچه را که جبرئیل باو گفته بود
و خبر داده بود بسوی او و آنچه او را امر کرده بود بآن باو گفت خداوند عالم امر میکند مرا که ترا امر نمایم که بخوابی
در فرش و خوابگاه من حضرت امیر گفت خدا ترا امر کرده است بخوابیدن من در رختخواب تو پیغمبر گفت
نعم یا ابا الحسن پس علی تبسم نمود در حالیکه خندان بود و بزمین افتاد در حالیکه سجده کننده بود و شکر کننده بود در پیش

[illegible]

روی پیغمبر وقتیکه اینرا از پیغمبر شنید و اول کسیکه سجده شکر کرد برای خدا او بود و اول کسیکه پیشانی خود را بر خاک
گذاشت و گونه های خود را بعد از سجده بخاک مالید از امت پیغمبر آنحضرت بود پس گفت میروم در آنچه مامور شده‌ام
باو زیرا که من مطیع هستم برای خدا و تو باد فدای تو گوش و چشم و پدر و مادر من پس امر کن مرا بهر که خواهی و اراده
میکنی بیابی مرا در آن چنانکه ترا شاد میکند و میرسانم ترا بمراد خود و نیست توفیق من مگر از خدا و او توکل میکنم
و بسوی او بر می گردم پس رسول خدا گفت خبر میدهم بتو یا علی بدرستیکه خدای تعالی محشور میگرداند دوستان
خود را بقدر منازل و صبر ایشان پس شدیدترین مردم به امتحان انبیاء اند بعد از ان اوصیا بعد از ان شبیهان ایشان بحق
ایشان و بتحقیق صبر کردند برا دینت در نزد خدای تعالی و بتحقیق ترا یافتم ای پسر عم من در امتحان کرد خدا مرا در خصوص
تو و بمثل آنچه امتحان کرد خدا خلیل خود را ابراهیم را از ذبح کردن در باره اسمعیل پس صبر کن صبر کن بدرستیکه رحمت خدا
نزدیکست به محسنین بعد از آن او را بسینه خود چسبانید و گریست از برای شوق باو و امیرالمؤمنین گریست و از
جهت جزع برای فراق رسول خدا راوی گفت امیرالمؤمنین در آن وقت جوان بود و پیش از این در ایام صغر سن
خود کشتی میگرفت با مردان رشید و او را به زمین میانداخت شجاع بزرگ را میگرفت و کشتی را پاره کرده با پیغمبر
بیرون میآمد بسوی بطحا پس از کوه ابو قبیس سنگ بزرگ را بر میداشت بیکدست و میاورد و او را در بطحا در
میان قریش بزمین میگذاشت و ندا میکرد ای گروه قریش من این سنگ را از سر کوه آوردم شما او را بجای خود رد
کنید پس قریش بر آن سنگ اجتماع مینمودند ابو جهل گفت قسم بلات و عزی و هبل علی اگر این جوان
رشید یعنی امیرالمؤمنین بحد رجال برسد هر آینه ظاهر میکند بر شما از هولها و ترسها و میکشد از شما صغیرها را پیش از کبیرها
و هر آینه شجاعان را از شما به زمین میاندازد و سواران را زیرا که من می بینم که شجاعت در میان دو چشمش ظاهر میشود
و فراست و دانائی از شمایل و اخلاق حسنه او منطق میکند پس هرگاه صاف و دوست باشد برای شما رستگار
شدید بدوستی او و هرگاه دشمن دارد شما را هلاک شدید از عداوت او و این ابیات را انشاء کرد و گفت

انی لاعلم والایام تظهره — والامر یظهر ما یخفی من النکر — لئن ادعیتم ولو غادرتم ترکت
هجوبها لابح فی سایر البشر — من کان ذو کنف منها نشابه — ومن یعادیها ترمیه بالشرر
یا اهل مکة ان الربح عندکم — هذا الغلام الذی قد حل فی الکبر — کونوا علی حذر منه
فان له باسا سیظهر فی البدو والحضر

گفت پس تعجب کرد قریش از قول ابو جهل و گفتند
امید نیست که این جوان چنین بکند و حال آنکه ما او را تربیت داده ایم در کنار خود تا ان و زنان ما او را بزرگ کرده اند
در میان ما ابو جهل گفت زود میدانید جزای کار خود را در آن پس متوقع بودند از آن کار را بعد از آن ابو جهل گفت
بیت اول کلام شما در علی بن ابیطالب گفتند یا گفت این آن کسی است که ترسانده است ما را باو و بطیع این آن
کسی است که بزرگان ما را میکشد و اطفال ما را یتیم میگرداند راوی گفت وقتیکه عزم کرد رسول خدا بر هجرت کردن
بسوی مدینه در حالیکه در نزد قریش نامیده بود بصادق امین و بود در نزد ایشان پاکیزه و منزه از خیانت و دروغ
و محاکمه میکردند در نزد او پس در میان ایشان بحق حکم میکرد و خلق اموال خود شان را در پیش او بامانت می
گذاشتند و میامدند بسوی او بادیه نشینان و تجار از حاضرین و از اهل که سوال میکردند از کسیکه بامانت معروف و
مبارک و خاطر جمع است و این از جهت این بود که از شان او صدق و امانت بود در نزد ایشان تا آنکه خدا او را
برسالت برگزید در حالیکه او در نزد قریش بمرتبه عالیه بود و بودند ایشان بر صبر او از اختلاف کردن در دین
او وقتیکه خدا او را بسوی ایشان فرستاد و مبعوث گردانید برسالت و دعوت نمود ایشان را بسوی دین
خود تکذیب نمودند او را و اراده کشتن او کردند و سعی کردند او را بکاذب و مجنون و وقتیکه قصد کشتن او کردند
در آن شب امر کرد خدای عزوجل او را به هجرت کردن بسوی مدینه طیبه و وقتیکه عزم کرد رسول خدا بر غائب شدن
در غار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را خواند و او را بسینه خود چسبانید و گفت ای برادر من تو محبوب ترین
مردی در نزد من و عزیزترین ایشان بسوی بر من و وصی و وارث علم و خلیفه منی بر امت من در حال حیات و ممات

و بدرستیکه من بمدینه میروم و ترا بر زنان خود و اولاد و اهل بیت خود خلیفه میکنم که در میان ایشان در جای من باشی و اینها
امانتهای قریش و عرب است در خانه و بادیه نشین پس حفظ کن اینها را در نزد خود و بدان که هر امانت از قومی است
که بایشان صاحب خود ادا نما و نام صاحبش نوشته است و وزن آن هم بر آن چنان است زیرا که من بیرون رفتم و خلق
دانستند که من بیرون رفتم و رسیدم بمدینه و آشکار شد در میان خلق و قبایل قریش ایشان میآیند نزد تو و امانتهای
خودشان را مطالبه میکنند پس عطا کن به صاحب حق حق او را بعد از آن مهیا شو به ملحق شدن بمن زیرا که من تا
برای تو میفرستم با رسول خود و لازم گردان بخود دختر من فاطمه زهرا را بتحقیق دانسته کرامت او را در نزد من
پس او امانت من است در نزد تو و زنان من پس وصیت میکنم با ایشان خیر را و باید در نزد من فاطمه ها که یکی فاطمه
دختر من و یکی فاطمه دختر تو مادر تو و یکی فاطمه مادر زبیر و یکی فاطمه دختر عبد المطلب است زیرا که تو از طینت من و من از
طینت توام و بتحقیق خدا خلق کرده من و ترا از یک نور بعد از آن با او معانقه کرده وداع نمود و بیرون رفت
بسوی غار نماند در حالیکه وقت شام بود و تا بعثت رسول خدا ابوبکر ابن ابی قحافه و پیغمبر وقتیکه از مکه خارج شد از نزد
علی بن ابیطالب در حالیکه نماز را قصد کننده بود با ابوبکر او را ملاقات کرد پس او را مصاحب اخذ کرد از
جهت نرسیدن اینکه او را آگاهی از قریش خبر دهد گفت پس قریش آمدند بخانه بودند او را احاطه نمودند که او را بکشند
پس اخذ کرد رسول خدا یک قبضه از خاک و بر ایشان خاک خواند این آیه را وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا
وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و آن خاک را بسوی ایشان انداخت و از پیش روی
ایشان درگذشت ندیدند او را و پس رفت او و صاحبش به غار و مخفی شدند گفت آنا علی بن ابیطالب پس او در بستر
رسول خدا پس وحی کرد خدای تعالی بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من برادری انداختم میان شما و گردانیدم عمر یکی
از شما را دراز تر از دیگری پس کیست از شما که خلق خود را صاحب خود فدا کند پس هر یکی از ایشان زندگانی
را اختیار کرد در برای عبادت خدای تعالی پس خدا با ایشان گفت چرا نشدید مثل علی بن ابیطالب و رسول خدا
که برادری انداختم میان ایشان پس فدا کرد علی ابن ابیطالب جان خود را به رسول خدا و خوابیده در جامه خواب او
در حالیکه رجوع میکرد از او مرگ را نازل شوید بسوی او و حفظ کنید او را از کید دشمنان پس نازل شد جبرئیل و میکائیل
و نشست جبرئیل در بالای سرش و نشست میکائیل نزد پاهایش بعد از آن بر پای خود ندا بر سر علی ابن ابیطالب می‌نمود
در حالیکه میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو زیرا که خدای تعالی مباهات و فخر کرد با تو ملائکه آسمان را
تا وقت گفت بعد از آن قوم رو کردند بجامه خواب پیغمبر در حالیکه ایشان صد نفر سوار بودند و شمشیرهای ایشان
کشیده بود بعد از آن ایشان بخانه نزدیک شدند پس دیدند که علی بن ابیطالب در جامه خواب پیغمبر خوابیده قصد
کردند که سنگ او را بزنند و تنگ کردند بدانیکه او پیغمبر است در جامه خواب خود خوابیده وقتیکه صبح طالع شد از
رسوائی ترسیدند از بنی هاشم پس هجوم آوردند با شمشیرها که او را بکشند و خانهائیکه در آن روز در دست
داشتند که علی ابن ابیطالب برق شمشیرهای ایشان را دید و در مقدم ایشان خالد بن ولید بشمشیر خود حرکت میداد
و شمشیر را از دست او کشیده بود پس امیر مؤمنان بر ایشان صیحه زد منکر و خارج شد بر مقابل ایشان در حالیکه
میگفت بیائید بسوی من ای پسران ولید زنا بیائید بسوی من بنوشانم شما را کاسه مرگ را پس گریختند در حالیکه
بعض بر روی بعض میافتادند و ایشان میگفتند ای پسر ابیطالب جنگ ننمائیم ما در هیچ حال فرستند
و پیغمبر را طلب میکردند و در حدیث آمده که پیغمبر مکث کرد با صاحبش در غار سه روز و وقتیکه شب چهارم شد علی علیه السلام
بغار رفت وقتیکه پیغمبر او را دید بملاقات او شاد شد و گفت الحمد لله ای برادر وفا کننده بعد از آن امر
کرد او را در دین و امانت و امر کرد او را که ابلاغ نماید شب و روز که هر کس را در نزد پیغمبر امانت است
بیاید بسوی من امانت او را رد کنم بعد از آن گفت یا علی امانتها را رد کن و فراهم آور رواحل شهادت یعنی اسلحه را
کن چنانچه که ایشان حاضر باشند و امر کرد او را که مرکبهای فاطمه ها و ایشان را با آن و منی که با تو هجرت نماید بیاور از
هاشم بعد از آن گفت هجرت کن یا علی بعد از آن من بمدینه بعد از آن معانقه کردند و جدا شدند که حضرت محمد قصد

مدینه کرده و علی قصد مکه کرد در حالیکه انشاد میکرد و میگفت محمداً فأن تمکروا به فوقاه ربی ذو الجلال
من المکر وبتّ أراعیهم متی ینشرونی وقد وطّنت نفسی علی القتل والأسر وبات رسول
الله فی الغار آمناً هنالک فی حفظ الإله من الستر یعنی محمد وقتیکه رسید از آنکه با او مکر کنند
پس حفظ کرد او را خدا این که صاحب جلال است از مکر و خوابیدم در حالتیکه ایشان را ملاحظه میکردم که چه
وقت مرا اسیر مینمایند در حالیکه نفس من مهیا بود بکشته شدن و اسیر شدن و خوابید رسول خدا در غار خاطر جمع
در آنجا و حفظ خدا بود از شر دشمنان اقام ثلثاً ثم زمّت قلوصه علی الهجد یطوی للتهامة القفر
حاصل مضمون آنکه سه روز در آنجا توقف فرمود بعد از آن زمام ناقه بسوی بیابانها راند و گفته اند و قبیله پیغمبر بر طلبیه عزوات
میخواهم که بمدینه داخل شوم تا اینکه بیاید علی طلبیب من علی بن ابیطالب ابن مقعنان میگوید بعد از آن پیغمبر نوشت
بسوی پسر عم خود نامه و امر میکرد او را بتوجه کردن بسوی مدینه گفت وقتیکه قریش دانستند که پیغمبر خود را نجات داده
و بمدینه رسیده است آنجا بنو خلق و مردان و زنان اجتماع نمودند گروه گروه از هر طرف و قریش در ابطح اجتماع
نمودند هر کسیکه او را در نزد پیغمبر امانت بود و کسیکه او را امانت نبود عتبة ابن ابی معیط با واز بلند ندا کرد که ای گروه
قریش آیا راضی هستید با آنچه کرد او در میان شما پسر کشته یتیم ابیطالب و راضی هستید بآن بد که بشما کرد مرتبه
بعد اخری پس قسم میخورم بلات و عزی که غار را بشما شامل کرده و شما را بعار و ذلیلی و خواری اندر خته و بار داد عقلها
شما را تا اینکه ذلیل کرد سادات شما را و پایمال نمود و از آنچه گذشته بود بر آن مردمان شما چنان بود تا اینکه بر سر او و شاد
رفتند و راضی شدند از شما باین تا تسلیم کردید با او اموال خودتان را و ذخایر خود را در پیش او امانت گذاشته
بود او را صادق امین نام نهادید تا قدم برگرید بهای شما که نهشت و از میان ذخایر شما بیرون رفت ظاهر سکینم ثنا پس
کجا است آرزوهای شما و کجا است الفت و صدق او واف باد شما را ارشادات و هلاکت باد شما را از پیشوایان
نه سبحانهای خود بعصب کردید و نه بر خداهای خود یاری کردید و هر آینه بتحقیق آشکار شده بر محمد طلب من تاریخ بنیت بعد از آن
انشاد کرد و گفت بعداً وسحقاً لقد ضلّت عقولکم وبان حلمکم للنبید الشند
قد بان جهلکم مع کذب صاحبکم تبّاً لکم فابشروا بالویل والکمد ان الامین مصنی بالبلا
نصیحة لعصبته فاتکم بالخیل والعدد وینحرف عن قلیل سوف یشملکم فاین
ملتجاکم من صولة الاسد حاصل مضمون آنکه دوری و سحق باد شما را هر آینه بتحقیق گمراه شده عقلهای شما و ظاهر
شد علم شما از برای رسید سند بتحقیق آشکار شد جهل و نادانی شما با کذب صاحب شما هلاکت باد شما را پس مژده
باد شما را بذل و غمگین بدرستیکه امین رفت با بلا که با او بود و آن مال بر اجماعتی بود که اطاعت نمایید بشما با لشکر بسیار
و عدد بسیار و سحر صاحب شما بعد از زمان قلیل زود بشما شامل میشود پس کجا است پناهگاه شما از حمله شیر راوی گوید
و قتیکه علی کلام آن لعین را شنید در جواب است در حالیکه او با عم آش عباس نشسته بود و هجوم آورد با و شمشیر خود را
کشید و گفت با کن الا از خاموش مثل این کلام تکلم میکنی در خصوص رسول خدا آیا خاموش میکنی مهر را بعضی خود یا خاموش
میکنی عبد المطلب را که حاکم عرب است پدر خود را تا کرست امتهاست و حال آنکه تو کافری از کافران نسبها محمد
پاک و پاکیزه است از صفات رذیله و خبیثه و بتحقیق ظاهر شد از او معجزات و آیات پس هر کس او را دشمن دارد پشیمان
است و هر کس او را دوست دارد رستگار است پس هرگاه پیغمبر خدا بیرون رفته است او در طاعت خدا است
و من برادر و پسر عم او و خلق شدم از طینت او و خلیفه او هستم بر امت او و در ذریه او و اداکننده امانت
اویم بر شما و میکنم بر شما آنچه را که پیغمبر امانت سپرده اید زیرا که آنها حقیر و قلیل و ذلیلتر است در نزد او و از پر پشه ای پسر
ابی معیط که پیغمبر باموال و امانتهای شما رغبت میکند هیهات هیهات بدرستیکه خدای تعالی او را
عطا کرده است گنجهای زمین را که پر از در و جواهر و طلا و نقره است پس در چشم او زر کمتر نیست بلکه با حرمت خود شمند
تر و در نزد خود رغبت کننده تر است پس برگرد در حالیکه ذلیل و خوار گشته بعد از آن علی انشاد کرده میگفت
ما زال جمعکم فی حندس ابداً وفی بحار طمت محضرة الزبد حتی اتاکم رسول الله مبتدیاً
اضناء مصباحه فی سائر البلد یدعوکم رشداً فی قوله نصفا یا قوم فاعتصموا بالواحد الاحد

فهو الامين امين الله فينا لقينا　واصدق الخلق في قرب وفي بعد　ان كان قد غاب عن جو اوجه فما
لي من خليفته في الاهل والولد　سافعل الان في مرضات خالقنا　فعل الكرام وفعل السيد
الجلد　يا ابن العلوج لقد عاديت ذا كرم　ما ان يرى مثله في الناس من احد　خير الانام
وخير الناس كلهم　وخير من حملت انثى الى البلد　عليه ربي صلى كلما سجعت　ورق
وما غردت في سائر البلد　حاصل مضمون آنکه همواره جمیع شما در ظلمت و در دریاهای بی‌پایان بود و در حالیکه
گفت آن ضمیر بود تا اینکه بر شما رسول خدا مبعوث گردید چراغ رسالت او در جمیع شهرها روشنست دعوت نمود شما را
در حالیکه ارشاد کننده بود و در قول خود راستگو و نظام را که امور قوم خوبست بزرگترین آنها و کاینه نیز امین و امین
خدا بود که خالق ما است و راستگوترین خلق است در نزدیک و دور　اگر غایب شده است محمد و رفته است
بجانب پروردگار خود پس من خلیفه او هستم در اهل و عیال او و از این بعد میکنم در راه رضای خالق خود فعل کریمان و کار
بزرگان را ای پسر علوج به تحقیق تو شخص صاحب کرم را دشمن داشتی که مثل او احدی دیده نشود در میان خلق او
بهترین مردم و بهترین تمام خلق است و بهترین کسانیست که حمل کرده او را زن بسوی شهر و صلوات فرستد
خدای من بر او مادامیکه کبوتر خاکستری رنگ میخواند و در جمیع شهرها صدا میکند بعد از آن علی گفت ای گروه قریش
وای گروه بنی زهره وای بنی لوی و ای بنی امیه و ای بنی غالب وای بنی مخزوم وای بنی نضر وای بنی عبد مناف و ای
بنی حارث ای اهل حرم هرکسیکه در نزد رسول خدا امانتی دارد من ضامن پیغمبرم تا بن امانت بعد از آن عباس
عم آنحضرت بر خواست و فریاد کرد و چنان صدا زد هرکسیکه در حرم بود او را بجا بر خواستند و عباس جهوری الصوت
یعنی بلند آواز بود و گفت ای بارضیعه شده‌ای بنی هاشم هرگاه پسر معیط با پسر نجیه تکلم کرد در بابه پسر برادر شما و گرامی ترین پسران
پدر شما است اما این بر شما عار نیست خبردار باشید قسم بخدای کعبه اگر بغضب پسر برادر خود ملتفت شوید همراهیه خودم را میکشم
پس حمزه و زبیر و بنو هاشم و اولاد عبد المطلب و پسران عباس که فضل و عبدالله باشند و اولاد ابوطالب که
جعفر و عقیل و علی بن ابیطالب بوده باشند آمدند در حالیکه شمشیرهای خود را کشیده بودند و ندا کردند که ای اولاد غالب
وقتیکه قریش ایشان را دیدند مثل ابو سفیان و شیبه و ابو جهل و ربیعه و عتبه جزع کردند بعد از آن گفتند امروز شما
هلاک خواهیم کرد ای گروه قریش پس پناه آوردند بعباس دارا و طلب عفو نمودند پس گذشت از تقصیر ایشان
بعد از آن آمد امیرالمؤمنین بسوی حجره رسول خدا پس قطعها یعنی پوستها را گشود و امانتها را بیرون آورد و بر تخت
انها را بر روی پوستها اذن داد مردم را به داخل شدن پس می‌آید هرکسیکه او را امانتی بود امانت خود را اخذ میکرد
و هر امانت نام صاحب آن بر آن نوشته بود و وزن آن معین شده بود امیرالمؤمنین او را رد میکرد در صباح
و خلق می‌آیند و امانتهای خود را اخذ میکردند پس جمیع اهل مکه امانتهای خود را اخذ کردند و امانتهای بسیار مانده بود
تو میگوید در صحرا بودند و خلق بیرون میآمدند در حالیکه بر فضل علی شکر میکردند و پیغمبر را یاد میکردند و میگفتند ثنا اهل
فضل و حیا و شرف و انصاف و طعام دهنده هستند از سلاله عبد مناف وقتیکه ابو جهل نگاه کرد
خلق را با علی و پیغمبر حسد و غیظ و عداوت و کینه در دل آن لعین پر شد و غضبناک داخل خانه خود گردید
و گفت این امر بسیار عظیم که علی هر روز و شب ندا میکند که هرکس امانتی در نزد محمد است پس بیاید بسوی من
گوید در این اثنا که علی خلق را ندا میکرد ناگاه نامه پیغمبر باو رسید و پیغمبر در آن نامه نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم　از محمد بن عبدالله بسوی وصی خود علی ابن ابیطالب　اما بعد فقد عظم علی فراقك فانی لا اجد شخصك
متمثلا بین عینی وقد عرض علی القریب والبعید فلم اجد عوضا عنك یبلغ درجتك وقد شکوت الی الله تعالی
وحشتی منك ومن ابنتی فاطمة الزهراء علیها السلام فوعدنی الله بوصولك الی فان کان بلغك کتابی هذا فاشدد
درعك علیك خذ سیفك وعلیك فی سفرك بالحذر فقد وعدنی الله بتحقیق بزرگ شده بر من فراق تو هر آینه نمی‌بینم شخص
ترا در حالیکه در پیش چشم متمثل شده و نشان دادند بمن نزدیک و دور را و نیافتم عوض که برسد بدرجه تو و به تحقیق
شکایت کردم بسوی خدای تعالی وحشت خود را از جهت تو و از دختر خود فاطمه زهرا پس وعده کرد من خدای تعالی به
وصال تو و امر کرد مرا که بنویسم بسوی تو تا بیائی نزد من زمانیکه کتاب مرا خواندی پس زره خود را بپوش و شمشیر

خود را بردار و در سفر خود با خود باشش بتحقیق وعده کرده است با من خدای من که ترا سلامت از مکه بیرون آورد در روز
آشکار در حالیکه مؤید و منصور باشی و از دشمنان خود برستی زیرا که خدای تعالی حفظ میکند و یاری دهنده است از دشمنان
تو و اعدای را از زنان ترک مکن و سؤال کن از اصحاب من هر کسیکه از ایشان اراده هجرت داشته باشد انهارا
با خود بیاور و بدانکه من با دختر خود فاطمه زهرا دعا نیرو دعا هستیم که گذشته ام شتر با وجهاز گیر و باید با تو باشد زیرا این
حادثه که ترا معین باشد دائم تو و قایم باشد در حوایج تو و سرعت کن در امر آمدن سوی من زیرا که من مشتاقم
بسوی تو و بملاقات تو و سلام بر تو باد و رحمت و برکات خدا و سلام بر دخترم فاطمه زهرا و اهل بیت من و جمیع
مؤمنین و مؤمنات و کفایت است ترا خدا و چه قدر خوب وکیل است وقتیکه نامه را خواند علی نظر کرد به
روی او در حالتیکه شاد و مسرور بود و گفت حمد برای خدای من و شکر در مقابل آنچه بمن عطا کرد بعد از آن متوجه
شد بر قاصد رسول خدا که حامل این ورقه بود و با او گفت چگونه گذاشتی رسول خدا را گفت که گذاشتم اورا در به
ترین نعمتها بعد از آن علی کتاب رسول خدا را برد نزد اهل او و بایشان گفت در حالتیکه پیغمبر با خیر است و شما را سلام
میرساند سوده دختر زمعه زن رسول خدا و سایر زنان آنحضرت گفتند خدا تو و او را از ما نگیرد اهلا و سهلا بر تو از ولی
و معین رسول خدا و ترا باد از ما سلام خدای او را مستور گرداند کاش ارواح ما باد فدا و اموال ما باد فدا با و
بتحقیق مشتاق هستیم ما نزد رسول خدا و بهترین کلام ایشان و بر حرکت نمودن بر پای ملائکه در خانه او پس خدا فراموش
نکند ما را آنچه بما عطا کرده است پس چه خوب برادر هستی تو که نفس خود را با او وقایه کردی تو در نزد او برگزیده ترین
نیکوکاران و بهترین مهاجر هستی خدا شما را جدا نکند ابدا راوی گوید آنحضرت ایشان را جزای خیر گفته بعد از آن
آنحضرت تشریف آورد بنزد عمش و این آمدن در آخر شب بود در را زد پس غلام عباس ایستاده از کوشش و نظر
میکرد که چه شنیدم در کیست ناگاه دید که علی ابن ابی طالب است پس آقای خود عباس را اعلام کرد عباس از بستر
برخاست و در را گشود و بآن حضرت گفت داخل شو آنحضرت داخل شد با عمش نشست عباس با او گفت ای
پسر برادر من آیا حاجتی داری که صحرا را از لشکر پر کنم او گفت حاجت مایه باشش و کفایت کرد ما شوی از شر
دشمنان این نامه رسول خداست مرا امر کرده برفتن سوی او و بردن اهل حرم او و اخذ نمش بعد از آن برادر خود را
نامه رسول خدا را وقتیکه عباس این را شنید سر خود را بزیر انداخت در حالتیکه حیران بود نمی دانست چه گوید علی
گفت جواب تو نمیگوئی ای عم پس گفت ای پسر برادر من آنچه محمد ذکر کرده است امر مشکل است و حال آنکه او معروف
است به صدق و خوش صفت و بتحقیق دیدی که او پنهان بیرون رفت در حالیکه قریش او را بشدت طلب
مینمودند و در طلب کردن او قبایلهای خود را بذل کردند پس نجات نیافتی از ایشان مگر ببخشش بر این حسرت از
عقب ایشان شعله ور میشود و با همه پنهانی او ترا امر میکند که اهل و حرم او را در روز آشکار بیرون بری من برای تو از ایشان صدمه
مینمایم آنحضرت با او گفت به چه چیز اشاره میکنی بمن گفت اشاره میکنم بتو اگر ناچار باشی از بیرون رفتن از نزد او
میکنم که بروی بسوی قبیله خزاعه و ایشان را بحضرت خود دعوت نمائی که با تو باشند با قوم تو بروند پس آنحضرت تبسم کرد در
روی عمش بمرتبه که روشن شد از آن تبسم مکه و اطراف مکه و با او گفت ای عم بدرستیکه مرا خدا یاور و ناصر و حافظ
است و قوی تر است از کسانیکه تو ذکر کردی و غیر ایشان و حال آنکه بتحقیق حبیب من رسول خدا گفته است که خدا او
عالم حافظ و ناصر و معین تو است پس مرا حاجتی نیست بآنچه ذکر کردی و مرا غیر از خدا پناهی و یاری نیست قسم بخدا
ای عم بدرستیکه مرا امر بر است که مرا وعده داده است و او خلف وعده نمیکند شعر ان المنية حقها متوقع
لا تجزعن وجد للتيه مهيل ان ابن آمنة الكريم محمد رجل صدوق قال عن جبريل

انی بربی واثق وباحمد   فالله یوردهم الیکا لتکمل   رج الرکاب ولا تخف من عائق
ایضا وفی التوریة والانجیل   صلی علیه الله خلاق الوری   خیر البریة خص بالتنزیل

عاشق معشوق الکه بدرستیکه مرگ بغفلت آمدن آن متوقع است جزع مکن البته سعی کن برای کوچ کردن بدرستیکه سپاه تنگه کریم است آتش محمد تب مرور اسکوت است خبر داده است از جبرئیل حرکت ده شتران را و ترس از مانع زیرا که خدا ایشان را وارد میکند بسوی تو ای پسر و ذلت بدرستیکه من بخدا و باحمد اعتماد و وثوق دارم چون احمد یکه بهترین خلق و مخصوص شده است و صلوات فرستاده است باو خلق کننده خلایق و در کتاب توراة و انجیل هم صلوات فرستاده است عباس باو گفت بدرستیکه تو حسود هستی مکن آنچه بتو ظاهر شده است و علی که رفت بخانه ابی سفیان و ابو سفیان به پسر خود حنظله گفت ای پسر قسم بحق لات و عزی و هبل علی ابن ابیطالب نیست مگر آنکه باو کتابی وارد شده از محمد در باره واقعه که اراده میکند الواقعه را سهل آورد در میان قریش شک نیست که محمد خواسته در اماکن ما با ما دعوا نماید و فرستاده است محمد بر علی بن ابیطالب که اقوام و عشایر او را بسوی او ببرد و گویا می بینم که محمد با سواران و پیادگان خود میاید و الحال علی نیز عمش عباس در این ساعت آمده است و کفایت نکرده است محمد را آنچه را با ما کرده است تا اراده مینماید که ما را در مکانهای خود کشد و حیله مینماید پس پسرش حنظله باو گفت ای پدر آیا اذن میدهی بمن که در این ساعت او را بکشم تا محمد ضعیف باشد پس باو گفت ای پسر بتحقیق سر داغ او ظاهر شد در آن شبی که محمد در آن شب خارج شد در حالیکه شجاعان و شیران قریش باو هجوم آوردند و خالد بن ولید در پیش ایشان بود و او را بشارت طلب مینمودند و قتیکه رسیدند باو حمله کردند باو مثل حمله کردن شیر بر ایشان چنان صدا زد که جگرها از آن پاره پاره میشد پس گمان کردیم که آسمان بزمین افتاد پس پا گریختیم در حالیکه بعضی از ما بر روی بعضی میافتادیم و لکن امر عظیم از این است و مرا که غلام تو علی معروف است شجاعت در نزد قریش پس او کفو کریم است زیرا عظیم قامت و شکیبا و ثابت است بهزار نفر مقابل است پس نیست علی در نزد او مگر مثل جوجه مرغ که در چنگال بازی بود یا مثل او در بازوی او نعرت زیرا که او عمرو را قطع و جانش را تمام میکند حنظله گفت بد رای است که تو بسوی آن اشاره کردی ای پدر بعد از آن غلام خود دعلعرا خواند و او چنان بود که هرکس او را میدید از بزرگی خلقت او میترسید و او مثل قطعه کوه بود که شیرها را برمیداشت و به زمین میزد و او را بردوش خود برمیداشت و قتیکه در میان صف ظاهر شد بمبارزت شجاعان از او میگریختند پس متوجه شد بسوی او آقایش حنظله و باو گفت چه میگوئی در عتق خود و هزار مثقال طلای سرخ و هزار نفر ناقه که بتو دهم علی بن ابیطالب را بقتل رسانی علیع گفت ای آقای من چگونه باو میرسم و حال آنکه او شمشیر بنی هاشم است بخدا قسم هرآینه بتحقیق من با امثال و اقران مبارزت کرده ام و از احدی نترسیده ام مثل ترسیدن از این جوان بدرستیکه من می بینم که شجاعت از روی او آشکار و در میان دو چشمش ظاهر است و ظن میکنم بلکه اگر اهل زمین باو مبارزت مقابل شوند ایشان را فانی میکند از آخر ایشان و بتحقیق شناخته ام از او شجاعت را در شب آنروزیکه او در جامه خواب رسول خدا در حالیکه دور و منهزم و متفرق کرد اشراف قریش را بطرف مغرب و مشرق بمقصدها پس چگونه متعرض شوم بسوی او باو گفت لابد است که باید باو مبارزت کنی و او در این ساعت نزد عمش عباس در خانه است که باید که او از آنجا خارج شده است پس شمشیر خود را بردار بسته خود را پنهان کن و کمین نما او را در راه وقتیکه پیش تو آمد باو حرف بزن در حالیکه میرود او را حربه بزن که سر او را بمن بیاوری و دفن کنیم او را در نزد قبرهای خود در زمانیکه صبح میکند بنی هاشم در حالیکه طلب میکنند او را پس نمی یابند او را ظن میکنند که او به پسر عم خود محمد ملحق

شده و فاطر جمع باشم از شر و مکر او پس ابو سفیان گفت راست گفتی ای پسر من ای مهلع بکن آنچه اراده داری
آنچه را امر کردیم ترا بان مهلع گفت قسم بهبل اعلی بتحقیق مرا هلاکت نشانه نمودی اگر از او نجات یابم از بنی هاشم نجات
نمی یابم خصوصا حمزه که قضای محتوم است بعد از آن شمشیر خود را برداشته و کشید و از برای علی ابن ابیطالب کمین
نمود در راه او در نزدیک خانه ابی لهب که رو به مهلع مثل کلوخی در آن اثنا امیر المؤمنین در حالیکه بسرعت سیر میکرد
وقتیکه نزدیک شد امیر المؤمنین بمهلع او بر جوهست شمشیر خود را از غلاف کشید و ضربتی بآنحضرت حواله کرد
آنحضرت خود را از او فارغ نمود و کناره جوئی کرد و صیحه عظیمه را او زد در رویش آن صیحه او را بدهشت و لرزه انداخت
تا شمشیر را از دست انداخت آنحضرت یکضربت با شمشیر بر سر او زد و سر او را دو نصف کرد پس آن غلام به زمین افتاد
دو پاره و مشغول علف ان بود امام او را برداشته او را در خنظله که اشت بمنزل خود تشریف برد و اما ابو سفیان
و پسرش از غلام اثری ندیدند حنظله بیرون آمد غلام را طلب میکرد او را دید دم در دو پاره از اینجهت بسیار غمگین
شد آمد بسوی پدرش پس خبر غلام را با و نقل کرد ابو سفیان نیز غمگین شد و لرزید میان دو کتفش از اینجهت پس
پسر خود گفت مژده باد ترا ای پسر بدرستیکه لات و عزی ترا متمکن میکنند و اخذ میکنند برای تو خون ترا از علی
بعد از ان بیرون شدند آمدند بطرف غلام او را برداشته دفن کردند در نزدیک خانه و امر او را پنهان کردند از
قریش که مبادا شر باشد حنظله گفت ای پدر قسم بحق لات و عزی مرا قرار و آرام نیست تا اینکه خون خود را از علی
بگیرم و من سوار خانه و شیر بیشه هستم راوی گوید امیر المؤمنین صبح کرد در کعبه و آمد نزد قریش پس ابو سفیان
او حرف نزد در امر غلام بعد از ان علی با آواز بلند ندا کرد که یا بنی مخزوم یا بنی زهره یا بنی امیه یا بنی الحارث
یا بنی عدی یا بنی عبدالدار یا اهل الابطح هر کسیکه او را در نزد رسول خدا امانتی بوده باشد پس بیاید بخواسته امانت
خود را اخذ نماید بدرستیکه من از نگاه داشتن آن استنکاف داشتم پس امانتهای خود را از من اخذ نمائید
زیرا که من در میان شما خواهم رفت و لاحق خواهم شد بقومیکه غیر از شما هست اکرام نمایند رسول خدا را و ایمان بیاورند
باو و تصدیق کنند قول او را بدرستیکه من بشما یاری کننده نیستم در اینجا و نگوئید قائل شما که علی از ترس با
و شمشیرهای ما بیرون رفت پس قسم بخدائیکه خلق را آفریده و دانه را شکافته و رداء پوشیده بعظمت و بزرگواری
هر آینه بیرون خواهم رفت در روز آشکار از جهة رغم حاسدان پس هر کسیکه از شما بدی اراده طلب خود پنهان کرده
و میخواهد کید و حیله نماید بیاید زیرا که من در حرب جبان و ترسان نیستم و من آشکارا علی رؤس الاشهاد بیرون خواهم
رفت پس هر کسیکه بمن متعرض شود میشکنم بینی او را با شمشیر من مرگ هستم که میرانند و بند تها وارد شوند و غمها را
زایل کننده و کشف کننده بلاها هستم از روی بهترین خلایق بعد از آن علی این ابیات را انشاء فرموده میگفت

آنا علیٌّ وما اخفیتُ فی نسبی   وما علی ذا القولِ من عارِ   انّ الرسولَ رسولَ اللهِ امرنی
انْ اجعلَ السیرَ فی جدٍّ واضمارِ   وقد حثثتُ قلوصی نحوه عجلاً   تسوقاً للبرِّ وقد
اذ لمبتُ استاری   فمن یکن منکم یبغی مکافحتی   فانّه بطلٌ من خیرِ اخیاری   وفیکم
رجلٌ بالشرِّ مقتنی   واللهُ یوردنا اهلَ النارِ فی النارِ   وکان منه امورٌ لیس اذکرها
واللهُ یرجعنا اهلَ الکفرِ بالغارِ   حاصل مضمون آنکه من علی هستم و پنهان نمیکنم نسب خود را من این
قول عاری نیست بدرستیکه رسول خدا امر کرده است مرا که بگردانم سیر کردن را بسوی او و را در سلی کردن و قلب خود
و بتحقیق سریع سیر نمودم شتران خود را بطرف او در حالیکه تعجیل کننده ام از جهة شوق بسوی او و بتحقیق سرهای
خود را آشکار کردم پس هر کسیکه از شما طلب نماید جنگ مرا باید زیرا که من شجاعی هستم از بهترین نیکوکاران
و در میان شما مردی هست که میخواهد مرا بشر بیندازد خدا وارد میکند اهل آتش را با آتش و از او اموری صادر شده

از من نهار از کر بکنیم و خدا میاندازد اهل کفر را بعار راوی گوید قریش یکدیگر نظر میکردند در حالیکه از آنحضرت بدل ایشان خوف داخل شده بود و دانستند که آنحضرت بزعم ایشان انکار خواهد رفت و ابوسفیان حیران ماند در حالیکه از غیظ و کینه پر شده بود و ترسید از عاقبت قریش را از خبر غلام خبردار نماید پس در آنوقت ابوجهل برخواست در حالیکه قایم بود بر سر دو پای خود و ندا کرد که ای گروه قریش و ای پسران عبد مناف و ای پسران زهره و ای پسران امیه و ای پسران حارث و نضر و ای جمع کسانیکه حاضرید آیا رسید بانچه این جوان گفت و اراده دارد که انکار برود بزعم ما و چگونه انکار برود و حال آنکه محمد بالاتر بود از او و از حیثیت قدر و منزلت معهذا او انکار خارج نشده پنهان رفت قسم بخدا شما را اصلاح نمی بینم مگر اینکه او را بشمشیرهای خود پاره پاره نمائیم و لشکر نمود در آنوقت میگفت

هٰذَا اُعْجُوبَةٌ مَا اِنْ مِثْلُهَا اَبَدًا
تَقْلِيدُ هٰذَا الْفَتٰی مِنَّا مِنَ الْعَارِ تُورُوا عَلَيْهِ وَلَا تَخْشَوا مَقَالَتَهُ فَهُوَ الْجَسُورُ
الْهُمَامُ الضَّيْغَمُ الضَّارِي لَا تَأْمَنُوهُ وَاسْقُوا الْاَرْضَ مِنْ دَمِهِ بِاَسْمَرٍ ذَابِلٍ وَحَدِّ
بَتَّارٍ صُولُوا عَلَيْهِ بِاَسْيَافٍ مُهَنَّدَةٍ وَلَا تَوَلَّوْنَ بِالْاِرْغَامِ وَالْعَارِ

حاصل مضمون آنکه این عجیب است که مثل آن دیده نشده است ابدا تقلید کردن باین جوان در میان ما عار است حمله نمائید باو و مترسید از قول او و او جسور بزرگ و شیر ضرر کن است از او خاطر جمع مباشید و زمین را از خون او سیراب نمائید بنیزه ها و با سر شمشیرهای برنده حمله کنید باو با شمشیرهای هندی و پشت مگردانید با ذلت و عار راوی گوید که بر جوانست لوی او ابولهب و بعضی گفته که او حمزه بود او بلند آواز و با قوت بود که نزدیکان و قبیله ها از او ترسیدند و گفت ای پسر حرامزاده و سهمی ترا مبادا ای پسر مردان دلیل و بدترین مردان و آیا بر تو اینکه بلندی یاد میکنی تو مرا که از حیثیت قدر و خلق برترند از همه میتر سالهٔ ایشان را با نتقام و حال آنکه تو از پست ترین مردان لئیم هستی و آیا بر تو از ما در نباشد برای تو و حال آنکه تو دلیل حقیر و ذلیل تر هستی مرا آنکه در بستی آنچه ذکر کردی بادو میرسی مگر بعد از بریدن سرها و تلف شدن جانها و حال آنکه تو میدانی که ما پسران دعوا و شیران بطحا هستیم بخدا قسم ای پسر زنا هلاک میشود علی ابن ابیطالب تا ما هلاک شویم از آخر ما و هلاک شود بنی هاشم و بعد از زمان قلیل می بینی تو بخاک زمین مالیده میشود و ذلیل میشود حاسد بعد از آن حمزه انشاء کرده می گفت

اِرْجَعْ خَزِيتَ بِقُبْحِ فِعْلِكَ خَاسِرًا فَلَقَدْ اَتَيْتَ بِقُبْحَةٍ وَشَنَارٍ بَلْ سَيْفُهُ يَبْرِي الْجَمَاجِمَ
فِي الْوَغَا وَسِنَانُهُ مَوْتٌ عَلَى الْاَعْمَارِ فَهُوَ الْاِمَامُ وَنَحْنُ اَهْلُ عِصَابَةٍ تَرْمِي
عِدَاهُ بِنَادِهِمْ بِنِيرَانٍ يَا ابْنَ الذَّلِيلِ لَقَدْ اَتَيْتَ بِقُبْحَةٍ كَالْكَلْبِ يَنْبَحُ فِي فِنَاءِ
الدَّارِ

حاصل مضمون آنکه رجوع کن در حالیکه خوار و ذلیل کرده شده بقبح فعل خود و زیان کار هستی بتحقیق فعل بد و عار آورده بلکه شمشیر او در جنگ سرها را قطع میکند و نیزه او مرگ است بر عمرها پس او امام است و ما اهل جماعت هستیم میاندازیم دشمنان او را باتش ای پسر مرد ذلیل هر آینه بتحقیق فعل بدی آوردی مثل سگ که صدا میکند در آستانه خانه راوی گوید پس ابوجهل ساکت شد و جواب نداد بعد از آن علی گذشت بمنزل خود و در نزد او ابو جعفر و عقیل و او بایشان خبر میداد آنچه جاری شده بود بعد از آن عباس آمد علی باو سلام داد بعد از آن گفت مرحبا بتو ای عم عباس گفت علیک السلام ای پسر برادرم لکن آنچه بتو ظاهر شده پس خبر داده باو خبر هلع غلام حنظله را و خبر ابی جهل و آنچه باو تکلم کرده بود حمزه بعد از آن گفت ای عم حرف ذلیل و رجیم ترا بخوف نیندازد لا اندیست از گذشتن ازجا سرو در پیها و زود میباشد ایشان را فریاد کردن

در بطح و صفا و بدرستیکه مرا خدائی است منع کننده که مرا ابدا خوار نمیکند و در هر جا باشم با من است و او بی
و شدید است خدای آسمانها و زمینها و خلق کننده جمیع خلایق است تا آنکه گوید خلق تماما از رخا ضرر و باد
بشنیدند که علی میگوید که من بسوی مدینه میروم هر کسیکه او را امانتی است نزد رسول خدا بیاید بمن امانت او را
رد نمایم پس خلق آمدند که امانتهای خود را اخذ نمایند در آن اثنا قریش در بطح نشسته بودند که عمیر ابن ابی
عبیده ثقفی آمد و با او شتری بود که او را میراند و ندا میکرد ایها الناس این شتر را بچهار صد درهم میفروشم
مردم بسوی او مبادرت کردند و مبادرت کرد بسوی او حنظله و گفت من او را میخرم با من بیا تا قیمت او را
رد کنم پس او را بمنزل خود برد و ابوسفیان با ایشان تابع شد پس داخل شدند مائده از طعام پیش ایشان آورد
خوردند و آشامیدند تا سیر شدند بعد از آن ابوسفیان با او گفت چه میگوئی ای برادر ثقیف در صد مثقال طلای
سرخ که بتو دهیم عمیر گفت بچه جهة طلا را از تو بگیرم حنظله گفت میخواهم که علی را بکشی زیرا که او با افترا گفته
و بدرستیکه پسر عم او لات و عزی را سب کرد و ما را بیرون کردانید از شهرهای ما و او میخواهد بشمشیر خود بما زیادتی نماید و بخواهد
خود ما را بیرون کند عمیر گفت با او چگونه کنم گفت برو بسوی او و ذکر نما که ترا نزد رسول خدا امانتی است و آن صد
مثقال زر سرخ است و هرگاه آنرا انکار کرد با او بگو که من با این شاهد دارم پس بیا بطرف ما که شهادت میدهیم
و تکذیب میکنیم او را و بر عرش محمد را میان اهل و عشیره او پس ابو جهل با ایشان داخل شد این کلام را با و گفتند او
با ایشان گفت من هم با شما شهادت میدهم و امر کرد با بن عتبه و عکرمه را که ایشان هم شهادت بدهند با
تا حیله تمام میشود پس گفتند ای عمیر ای اشراف مکه که بزرگان قریش ایم و خدایان ما در این خصوص بما یاری میکنند برو
در آنچه ما ترا امر کردیم عمیر با ایشان گفت با اراده بضاعت بیاورید ابوسفیان گفت حبا و کرامتا بعد از آن ابوسفیان
برخواست و صد مثقال زر را وزن نمود و هند دختر عتبه در نزد او بود گردن بند خود را او آورد با ابوسفیان بیرون
رفت آنها را در بعض دره ها دفن نمود برگشت بسوی امیر المؤمنین در حالیکه او نشسته بود و امانتها را رد میکرد پس
عمیر آن حضرت سلام داد و گفت یا علی امانتها را از جانب پسر عم خود ادا میکنی فرمود نعم یا عمیر گفت بدرستیکه
مرا در نزد پسر عم تو امانتی است و آن صد مثقال زر سرخ است و آن در پارچه و کیسه سبز است و بر ریسمان ابریشم سر او را
بسته اند و بر آن نوشته شده که این امانت عمیر ابن ابی عبیده ثقفی است پس در آنوقت علی بپا ایستاد و تمام
بسوی امانتها و آنها را باین طرف و آن طرف کرد پس نیافت آنچه عمیر ذکر کرده بود با او گفت ای برادر ثقیف
بدرستیکه صدق خوب چیزی است و راستگو نجات مییابد و کذب مروت صاحب خود را ساقط میکند و او را ذلیل
مینماید و بتحقیق حاضرین و بادیه نشینان میدانند که رسول خدا است گو امین است و بهیچ چیزی رغبت نمیکند پس غرض تو
نده است مگر در امانت تو این چیزی است که عاقل او را قبول نمیکند پس رسول خدا امانت تو را نسپرده بلکه از روی
مکر و باطل آمده عرض کرد یا می بینی که مرا که طلب نمایم چیزی را که در نزد من نیست و حال آنکه امانت را با و در کعبه
داده ام با بن مطلب شهود دارم آنحضرت گفت شهود تو کیست گفت ابو جهل بن هشام و عکرمه بن ابی جهل
و عقبة بن ابی معیط و ابوسفیان و پسرش حنظله آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر کسیکه ذکر کردی پس گفت
این مکر و حیله است قسم بخدای کعبه بعد از آن گفت بدرستیکه نیکوکاران شهادت فاجران را قبول نمی
کنند و لکن زمانیکه فردا صبح شد بر کعبه خدا بیا و شهود خود را حاضر کن پس خدا میاندازد ایشان را و کید و مکر ایشان
را آنکه گوید عمیر برگشت و داخل شد با و فزع و جزع و هول و ترس از هیبت او و او را آنچه از علی شنیده بود در نفس

ودر نفس خود گفت که من از عذاب وغضب او سالم نخواهم شد بعد از ان آمد بر ابی سفیان وباو گفت مرا از
امر عفو کن که او صلح است از متعرض شدن عمیر باین جوان حنظله گفت اگر از این امر رجوع کنی بر تو عار میشود
وترا کاذب میگویند بدرستیکه ما بیرون میآئیم با بزرگان قریش وشهادت میدهیم وبرای تو است در نزد
ما جواب وخطاب پس حمله میکنیم باو وبقتل میرسانیم او را وهر کس را که متعرض میشود ومیرویم بمدینه ومحمد را میکشیم وعلی
را که باو رفتند بعد از ان ابو سفیان گفت برو ای عمیر بر آنچه در صدد آن هستی وبر تست نزد من آنچه طلب
کنی راوی گوید پس ابو سفیان رفت بسوی قوم پس بر تسایند ایشان را وامر کرد تا حاضر باشند نزد کعبه وعده
دادند که صبح در ابطح باشند وقتیکه عباس شورش خلق را شنید آمد بخدمت علی وگفت چه چیز است مرا که
میبینم بلند از ذکر تو وعمیر ابن ابی عبیده موج میزند آنحضرت فرمود بدرستیکه عمیر طلب اورا قومی از قریش یاری
داده است وعزم کرده اند بر برداشتن عهد وپیمان وشکافتن سرها وزود رد میکند خدا کید ایشان را بر سینه
های ایشان بعد از ان خبر داد باو سبب مرا وآنچه از صلح غلام حنظله صادر شده بود عباس باو گفت بر تو
باکی نیست ای پسر برادر من فردا بیرون میروم بسوی خانها وعشایر خود وامر میکنم ایشانرا که صبح با اسلحه های خود
بکعبه بیایند وقتیکه صبح طلوع کرد علی آمد بر بنی هاشم وسیر کردند باو تا آمدند به ابطح ودر صف خود نشستند وعباس
از میان جماعت خود آمد ونشستند وحمزه آمد در حالیکه سلاح خود را پوشیده وسلام داد ونشست وآمد بنو هاشم
ونشستند در حالیکه خود را از خلق کناره کشیدند وابو جهل وابو سفیان وحنظله وعکرمه وعقبه آمدند در میان
جمع کثیر پس در یکطرف نشستند بعد از ان عمیر آمد ونشست در مجلس بنی هاشم ونشستند در حالیکه خود را از
خلق کناره کشیدند وگفت خوشحال باشید در صبح وشام وشاد باد بر شما همیشه باد وروشن باد شما را ای بطحای
بنی هاشم بدرستیکه من بسبب شما استعانت میجویم به پسر برادر شما که امانت مرا بمن رد کند زیرا که من مرد کبیر
وفقیر هستم مرا مالی نیست واطفال صغار دارم ومرا ذخیره غیر از آن امانت نیست علی باو گفت آیا نگفتی
که در نزد تو شهود است بر دعای خود ایشانرا حاضر کن تا کلام ایشان را بشنوم پس عمیر آمد بسوی قریش وگفت
مژده باد شما را در این روز شادیها وخیرات بشما وارد شده شما جناح عرب وعالی هستید در نسب بدرستیکه
مرا در نزد محمد امانتی است واین پسر عمش حق مرا نمی دهد تا اینکه من شما را بشهادت ببرم پس هر کسیکه حاضر بود
با امانت من در آن روز نزد او بسته ودر محضر بنی هاشم شهادت نماید راوی گوید بر خواست بسوی او چند نفر از بزرگان
وایشان ابو جهل وابو سفیان وحنظله وعکرمه وعقبه بودند پس بر بنی هاشم نزدیک شدند وبایشان سلام دادند وابو
جهل بر ایشان مقدم شد ودر پیش روی علی ابن ابیطالب ایستاد وگفت یا علی تو از ما هستی وما از تو
اگرچه مخالف دین ما از تو عزیزتر نیست ولکن ما حق میگوئیم وشهادت میدهیم که عمیر بن ابی عبیده ثقفی را در
نزد رسول خدا صد مثقال زر سرخ است ودر کیسه سبز که سر او را به ریسمان ابریشم بسته اند وبر آن نوشته شده که این
امانت ابن ابی عبیده ثقفی است پس اورا از ان امانت منع نکن بعد از ان متاخر شد وابو سفیان
پیش آمد وتکلم کرد مثل آنچه ابو جهل تکلم کرده بود وحنظله وعکرمه وعقبه مثل آنرا گفتند پس علی تبسم کرد وگفت
ای گروه قریش وای بنی هاشم بتحقیق شنیدید شهادت این قوم را وبتحقیق من شمشیر را در میان خود وایشان حکم
قرار میدهم هر کسیکه کذب او ظاهر شود خون او حلال باشد آیا با آن راضی هستید گفتند نعم شنیدیم در آن راضی شدیم
پس آنحضرت گفت بهر کس قسم بحق حبیب خود رسول خدا که هر آینه امروز در میان ایشان حکمی خواهم کرد که تعجب
کنند از آن عرب وعجم تا آخر روزگار بعد از ان گفت نزدیک من بیا ای عمیر وهر دو طایفه نظر میکردند در حالی
که دستهای ایشان در قبضه شمشیر ایشان بود ومنتظر فتنه بودند وابو جهل واصحابش تعجب میکردند در آنچه آنحضرت میکند

ازجهت ترسیدن از فتنه و رسوائی و بنی هاشم بآنحضرت نظر میکردند بعد از آن آنحضرت در میان دو قدم خود ایستاد
و متوجه ابوجهل و اصحابش شد و گفت به ایشان آیا شهادت دادید بآنچه شنیدید و خدا سؤال میکند از شما از آنچه
بفعل میآورید و در حکم ما قبول نمیشود مگر شهادت که دو نفر عادل امین بوده باشد و در میان شما کسی نیست که این
خصلتها در آن باشد ولکن من جواب آنچه شما گفتید میگویم پس اگر خلاف قول شما ظاهر شد آنچه گفته اید و کرده اید همه
باطل است ابوجهل گفت کفایت میکند ترا تکذیب کردن تو ما را در میان بنی هاشم و قریش آنحضرت گفت باید
چند نفر از شهود خصوصا از بنی امیه بروند نزد کعبه وقتیکه رفتند آنحضرت رو کرد بقریش و گفت نظر کنید
بآنچه من با او حکم خواهم کرد بعد از آن عمیر را خواند و گفت خبر ده بمن که در چه وقت امانت خود را به پیغمبر دادی گفت
امانت خود را باو دادم در وقتی که صبح ظاهر شده بود روشن شده بود پس امانت را پیغمبر گرفت و داد بزید بن حارثه
و گفت این امانت را ببر بخدیجه تسلیم کن و بخانه خود رفت علی گفت بقریش و بنی هاشم که شاهد باشید آنچه این
میگوید بعد از آن ابی سفیان را خواند و گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد گفت ای پسر ابوطالب
بتحقیق قول تلبیس کذب و دروغ را با تو بیاموزند بدرستیکه من شهادت میدهم که او امانت را در وقت غروب آفتاب
داد و رسول خدا امانت را از دستش گرفت و در آستینش گذاشت و بمنزل خود برد پس قریش بیکدیگر نظر کردند و هنگامیکه
شهادت ایشان را مختلف دیدند بنی هاشم بحرکت آمدند امیرالمؤمنین ایشان را ساکت کرد بعد از آن ابوجهل را
خواند آمد در حالیکه او میگفت که این داهیه است قسم بخدای کعبه که میخواهد او را بما واقع سازد بعد از آن در نزد او ایستاد
گفت علی بتحقیق ما را بدروغ و کذب نسبت دادی آنحضرت گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا
تسلیم کرد و او امانت را چه کرد ابوجهل انکار کرد و عقلش حیران شد و پیشانیش عرق کرد ساعت طویل در آن حال ماند
مثل برده است و شناخت آنچه در قلب او است و اراده میکند و گفت من نمیدانم عمیر در چه وقت امانت را برسول خدا
داد و لازم نیست بر من که وقتها را بشناسم آنحضرت باو گفت بنشین بعد از آن عتبه را خواند و گفت خبر ده مرا که در
کدام وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد آن ملعون گفت در وقت شدت حرارت ظهر پس آنحضرت فرمود
بنشین بعد از آن حنظله را خواند و از او سؤال کرد مثل این ملعون گفت قسم بلات و عزی و هبت بزرگ که او عرف
است گویا که او این ساعت است دفع کرد امانت را برسول خدا در وقتی که آفتاب در طلوع و وسط فلک
آستانه کعبه امانت را در دست حبیب گذاشت تا وقت برگشتن او بعد از آن آنرا بمنزل خود برد پس برخواست
ابوجهل بسوی او و از سر او زد و گفت کور نماید قلب ترا لات و عزی چرا گفتی که در وقت غروب آفتاب داد
پس هر طایفه بنشستند خلاف و بطلان شهادت ایشان را و بنی هاشم قصد کردند که شمشیرهای خود را
بکشند و اراده کردند که بر قریش حمله نمایند پس علی بعمیر گفت چه میگوئی و او دانست که او را خواهد کشت علی
ابن ابیطالب قصد کرده است که باو غضب نماید زیرا که او کسی است که فتنه را بر انگیخته است پس رنگ او زرد شد
و میان دو کتفش او بلرزه در آمد ابوسفیان باو گفت وای بر تو ای عمیر بتحقیق رنگ تو زرد و میان دو کتف تو
بحرکت آمد و بتحقیق ما غنی شدیم از شهادت خود برای تو عمیر باو گفت بلکه من از حیله و مکر تو غنی هستم و من نفس
خود را می کشم بعد از آن رجوع کرد و داخل شد بر آنحضرت آنحضرت از او عفو کرد زیرا که او را اهل عفو دانست و عمیر
ندا کرد باواز بلند ای بنی هاشم ای بنی لوی ای بنی غالب ای بنی نضر ای بنی مخزوم ای بنی حارث ای بنی عدی
ای بنی زهره ای جمیع کسانیکه حاضر شدید بدانید که مرا امانت نزد رسول خدا نبود ابوسفیان و پسرش مرا براین واداشتند
و مرا فریب دادند پس ابوسفیان بسوی او برخواست و گفت دروغ گفتی وای بر تو میخواهی حرب را در میان من
و بنی هاشم واقع سازی را او گوید پس بنی هاشم سلاح خود را انگارند شمشیرهای خود را کشیدند پس حمزه برخواست و
شمشیر خود را کشید و صدا زد ای آل غالب ای بنی هاشم ای بنی مطلب بکشید دشمنان خدا و رسول را که اینها
برادر من حیله میکنند اجابت نمود او را عباس و عبد الله و عقیل و جعفر و بنی هاشم رجوع نمودند بر قریش حمله کردند
و یکدیگر را بحرب و قتال خواندند و بیکدیگر در آویختند و آتش حرب مشتعل گردید وقتیکه علی بن ابیطالب ایشان را دید ندا کرد

اینها را پس دست از قتال برداریدو دعوای کشته در روا آوردند بتکبیر و با وگفت چگونه حمل کرد ترا ابوسفیان و پرسش از این
گفت ای سید من مدتیست که طمع حمل کردم برای این و لکن بجز ایست باین کبر که با او اعتماد و وثوق دارم که کفایت کند کمکن
تا بیایم پس آنحضرت فرستاد با او مردی را از بنی هاشم پس عمیر آمد بشعب که در آنجا گردن بند و رزها را دفن کرده
بود آنها را برداشته آورد خدمت علی ع پس قریش گفت این گردن بند هند دختر عتبه زن ابی سفیان است با این
رزها فرمود ای عمیر آنها را که میبود او دوست گفت این گردن بند را با این رزها ابوسفیان بمن داده است برای آنکه بگویم
آنچه از من شنیدید پس عتبه بن ربیعه گفت این گردن بند دختر من هند است ابوسفیان گفت ای عمیر از منزل از دید
و با این رزها در ساعت آنها را آورد علی گفت برای ما شاهد دیگر است بعد از آن فرستاد بسوی شمشیر صلع غلام
حنظله او را پس آورد ابوسفیان گفت این شمشیر پسر من حنظله است ای عمیر او را در منزل من اندر دیده علی گفت کاذب
از قول خود ابا داری است بگویید کجاست غلام تو صلع گفت بطایف رفته است برای حاجتی امیر المؤمنین فرمود
او را برای ما حاضر گردان گفت کوی پس مکر خود را بر زبان جاری افتضاح از جهة خجالت علی با وگفت چه شده است
ترا که از مستی خود بیدار نمیشوی و دست از عداوت برنمیداری وقتیکه عمیر اینرا او دید با آواز بلند ندا کرد یا امیر المؤمنین
دست خود را دراز کن پس شهادت میدهم بر آنکه معبودی غیر از خدای تعالی نیست منفرد است شریک ندارد و شهادت
میدهم که محمد عبد و رسول اوست و تو خلیفه او هستی بعد از او و وصی او هستی پس روی مبارک آنحضرت از شادی
روشن شد و گفت اخذ مکن اینها را ای عمیر زیرا که تو اولی هستی بآن از غیر خود و صاحب آن ابوسفیان گفت قسم بلات
و عزی اخذ نمیکند او را تا آنکه غلام من صلع بیاید و من خبر دهم شما که او مال را اخذ کرد پس من مطالبه نمایم مال را از علی
بن ابی طالب و عمیر آنحضرت فرمود انعم بعد از آن آنحضرت با بنی هاشم مراجعت کرد در حالیکه رویهای ایشان
روشن بود برای آنچه دیده بودند از حق و رویهای قریش عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ
الْفَجَرَةُ در حالیکه ایشان ذلیل و خوار بودند و قبیله طول نا امید شدند در میان خودشان ... روز مدت
قرار گذاشتند که صلع غلام از طایف بیاید تا او گوید مدت تمام شد اثری از غلام ظاهر نشد بنی هاشم و قریش
گفتند یا ابا سفیان کجاست غلام تو صلع گفت مال را از دست من دزدیده به یمن برده است و دیگر نخواهد آمد پس
قریش بطلان حرف ایشان را دانستند و بنی هاشم اراده کردند که فتنه برپا نمایند پس امیر المؤمنین حرب را
در میان ایشان ساکت نمود تا او گوید بعد از آن رجوع نمود و مشغول تدارک هجرت بسوی مدینه گردید و چند
هودج مهیا کرد برای فاطمه ها و عزم و شروع کرد در تدارک سفر و آنچه محتاج الیه است از شترها و حمل کرد برآنها توشه
راه و آب را و قریش دانستند که آنحضرت میخواهد بنفس خود تنها خارج شود پس شمشیرهای خود را علاقه کرده
مهیای جنگ شدند و منتظر خروج امام ع بودند بعد از آن عباس شترها را آورد نزد قبیله خزاعه و علی آنچه محتاج الیه بود
بر کجاوه ها میگذاشت بعد از آن شترها را از نزد عمش و پاهای ایشان ببست و کجاوه ها را بر پشت شتران
گذاشت و فاطمه ها را و حرم رسول خدا را در آنها نشانید عباس بآنحضرت عرض کرد ای پسر برادرم آیا می بینی قریش را
که قصد حرب و جنگ دارند اگر صبر نمائی که شب و تاریکی داخل شود بهتر میشود علی گفت من بخدا وثوق دارم و با و
توکل کردم بعد از آن سیر کرد در حالیکه در اطراف او بودند بنی هاشم و بنی مطلب از یمین و یسار او و آنحضرت
رفتند تا ابطح و ابطح با بل خود موج میزد بعد از آن ابوسفیان قریش را بر قتال ترغیب و تحریص مینمود و میگفت

أَلَيْسَ مِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّ طِفْلًا ... صَغِيرًا بَيْنَنَا قَدْ رَامَ ضِدًّا ... بَعِيدًا الْمَرْتَقَى لِمُرْتَقِيهِ
وَأَزْمَعَ رَاحِلًا لِلْأَمْرِ جِدًّا ... وَأَسْرَفَ فِي الْمَقَالِ وَرَامَ أَمْرًا ... سَيَأْتِي بَعْدَمَا يَأْتِيهِ جَهْدًا
أَلَا إِنَّا بَلَغْنَا عَلَيْنَا عَنْ مَقَالِي ... فَلَا تَبْعُدْ إِذَا مَا جِئْتَ بُعْدًا ... وَإِنْ أَخْطَبَ سَيْرًا أَنْ يُجِيحَ
وَيَسْعَى قَاصِدًا إِلَيْكَ قَصْدًا

حاصل مضمون آنکه آیا از امور عجیبه نیست که یک طفل صغیر قریب بلوغ
تحقیق قصد کرده است ضدرا که بعید است قول ترد آن برای ترقی کننده کان بر آن و عزم کرده است بر آنچه
امر برا در حالیکه کوچ کننده است و در سخن گفتن اسراف مینمود و قصد کرده است امری را که رد و منع نماید بعد از آن که تمام

با و در حالتیکه سعی کنند هست آگاه باش و برسان یعنی سخن مرا پس دور مشو دور شدند زمانیکه آمدی و اگر دو
داری سیر کود ترا اند بستیکه نیزه و شمشیر من هر دو ترا قصد کنند ثم قصد کردند بعد از آن زینب دختر خدیجه
آمد بخدمت همشیره خود فاطمه زهرا در حالتیکه چشمش گریان و قلبش محزون بود و به فاطمه زهرا گفت پدر خود
از من سلام برسان که من از اهل و دوستان دور شدم در حالیکه ناله و گریه من بسیار است از جهة فراق او و لا حزن
حزن من تازه شد از جهة فراق تو ایفاطمه و ای برغم من که من در شهری میباشم و تو در شهر دیگر بعد از آن او
سایر زنان و فاطمه زهرا گریه کردند بعد از آن زینب انشاد کرد و میگفت   فاطِمُ اَبلغي اَباكِ سلامي

قَدْ فَقَدْنَا السُّرُورَ مُذْ غِبْتَ عَنِّي   يَا حَبِيبَ الْإِلَهِ قَدْ طَالَ حُزْنِي   قَدْ نَأَيْتُمْ فَلَا تَجِفُّ
الْمَدَامِعُ مِنِّي   جَزَمَ الدَّهْرُ حَبْلَ وَصْلِي وَقُرْبِي   بِحَبِيبِ الْإِلَهِ ذُخْرِي وَأُنْسِي   كُنْتُ أَسْلُو
بِفَاطِمٍ نُورِ عَيْنِي   فَرَمَاهَا الزَّمَانُ بِالْبُعْدِ عَنِّي   لَا تَلَذَّذْتُ بَعْدَكُمْ بِحَيَاتِي   فَعَلَيْكَ
السَّلَامُ مَا دُمْتُ مِنِّي   كُنْتُ أَسْلُو بِفَاطِمٍ فَأَتَاهَا   دَاعِيًا فَاسْتَهَلَّتِ الْمَدَامِعُ مِنِّي   یعنی

ایفاطمه پدر خود از من سلام برسان که بتحقیق مفقود شد سرور و شادی از آن زمان که از من غایب شدی ای حبیب
خدا طول کشید حزن من در حالتی که شما از من دور شدید پس اشک چشم از من قطع نشد قطع کرد روزگار حبل وصل
و قرب من بحبیب خدا آن خاطر جمعی و ذخیره من بود و تسلی میافتم با فاطمه که نور چشم منست پس روزگار او را
از من دور کرد بعد از شما به زندگانی لذت نمیبرم پس از من بتو سلام باد مادامیکه هستم و بخود تسلی میدادم بفاطمه پس
آمد او را بردن در حالیکه دعوت کننده است پس طلب شفا نمود از من اشک چشمها راوی گوید فاطمه از جهة حزن خواهر
او گریست و به او گفت که پدر تو ترا فراموش نمی کند ولکن تو با شوهر خود ابی العاص بن ربیع را مستیعا بر بیرون
شدن مگر با اذن پدرت پس از جهة نفس پاکیزه و از جهة چشم شادمان باش   راوی گوید و قتیکه زینب این را شنید
از فاطمه او را وداع کرد و بیرون رفت در حالیکه چشم او گریان و قلب او محزون بود بعد از آن علی کجاوه ها را ببرد
و قریش به او نظر میکردند در حالیکه آنحضرت با اسب خود سوار و لباس حرب پوشیده بود و کجاوه ها در پیش روی
او میرفت و قتیکه از شعب بیرون رفت این امر بر قریش گران آمد و غضب و کینه ایشان را زیاد کرد در اثنا
اثنا که ایشان حیران بودند ناگاه نزدیک شد با ایشان شیخ کبیر که پشت او خمیده و رویش قبیح و بر ناقه گندم گون سوار
بود در حالیکه او صاحب سر بزرگ و قامت بلند بود و او را دو چشم بود در بالای سرش که بکود افتاده بود راوی
گوید پس قریش نظر کردند با و با چشمهای خود و قتیکه در میان ایشان داخل شد با ایشان گفت زنده باشید اگر
آیا راضی شدید بعار و رسوائی و هلاکت ای وای بر شما آیا میگذارید این طفل که نام او محمد است گردنهای شما قدم گذارد
و خوار نماید بزرگان شما را اف باد شما را ای گروه خوار و ذلیل پس بر بغضهای خود و تعصب نمودید و نه بر خدایان خود یاری
کردید این طفل نیست مگر شخص کوچکتر است از شما از جهة سن و حال آنکه شما بزرگان قریش و سواران هستید   راوی گوید
پس آمدند بسوی آن شیخ پس گفتند آنچه ما را بسوی آن اشاره میکنی پس از غایت سرکشی و صولت اقوام و عشیره او ترسانیم
شیخ گفت آلان خدایان خود را فراموش کردید اگر میخواهید که خدایان از شما راضی باشند عار را بکشید زیرا که خدایان
بشما یاری میکنند و او را رد میکنند از روی قهر و غضب و انشعر گفت   مَا لِي أَرَى الْقَوْمَ فِي خَوْفٍ وَفِي حَرَقٍ

كَأَنَّهُمْ أُلْجِمُوا بِالرُّعْبِ وَالْحَرَقِ   لَأُظْهِرَنَّ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ عَجَبًا   لَأُسْقِيَنَّ دِمَاهُ الْيَوْمَ فِي الطُّرُقِ
الْكُلُّ فِي وَجَلٍ مِنْ بَأْسِهِ وَجِلٌ   هُوَ الْفَتَى لَنَا دَاعٍ إِلَى الْأُفُقِ   لَأُخْلِيَنَّ الصَّفَا مِنْ جَمْعِ مَعْشَرِهِ
وَالْقَتْلِ وَالْفَتْكِ وَالتَّعْطِيلِ مِنْ خَلَقِ   حاصل مضمون آنکه چه شده است مرا که می بینم این قوم را در خوف و در سوختن

گویا که ایشان را بخوف و سوختن لجام یعنی دهن ایشان لجام زده اند بخدا قسم هرآینه ظاهر میکنم برای شما از امر او عجب را و سیراب میکنم
خون او را در امروز در راهها تمام شما گرفتار او در خوف و ترس هستید او جوانی است که کار او انکار شدن دعوت میکند
هرآینه خالی میکنم کوه صفا را از جمعیت گروه او و کشتن و مجروح کردن و تعطیل نمودن از خلق در سنت   راوی گوید و قتیکه
قریش این اراجیف شنیدند بسیار شاد شدند و گردنهای ایشان دراز و کینه های ایشان شدید شد از جهة آنچه شیطان ایشان را

اغوا کرد ایشان را بر لعین مکر و بر قتال بعد از آن یک فریادی کرد جمع شدند نزد او از شیاطین بعددیکه عدد آنها را غیر از خدا
کسی نمیداند و قتیکه ابو لهب نظر کرد بسوی این قوم و با آنچه ایشان در صدد آن بودند طلب پسر برادرش علی بن ابیطالب که شبیه
دار خیل خود طعن کرد و از صنادید و تنها علی را هلاک میکنند پس بسرعت تمام خود را بعلی رسانید و کجاوه ها را استقبال
کرد و آنها را از رفتن باز داشت و گفت مرحبا کنند و جاهای خود را سلامت بدارید پس علی گمان کرد که او این فعل را از جهت
تعصب قریش میکند باو گفت یا اباعتبه قریش را یاری میکنی بعضی قوم خود ابولهب گفت چنین نیست ولکن از قوم
محمد نسبت تو در حالیکه نصیحت کننده و مهربانم بر تو از جهت بلائیکه در بلیج ظاهر شده که او را اعدا این قریش ظاهر کرده اند
از جهت دشمن داشتن فعل تو را اینها نیستند مگر ترا قصد کرده اند آنحضرت فرمود چنین نیست یا اباعتبه ابولهب گفت
زود ظاهر میشود برای تو در این ساعت پس در آن حالیکه ایشان سؤال و جواب میکردند ناگاه دیدند هولی و صداهای مختلفه
ظاهر شد و دیدند سواد مظلمی که بعضی بر روی بعض میریخت و دود بسیار و آتش و شرار انواع دیرا بر گرد آنحضرت گفت
یا اباعتبه در این ساعت میبینی که باطل چگونه مضمحل و حق چگونه بلند میشود بعد از آن علی ندا کرد زید بن حارثه را و گفت شترها را
نگاه دار و پاهای اینها را به بند پس زید گفت این چه امر است ای سید من آنحضرت گفت این شیطان و لشکر او است
میخواهند فتنه برپا کنند بعد از آن آنحضرت آن سواد و آتش و شرار و دخان را استقبال کرد در حالتیکه افق آسمان را
فرا گرفته بودند و بلند شد هلهله و صیحه ها و ظاهر شده بود بعضیها و اهل مکه خارج شده تماشا میکردند با آنچه نازل شده بود و قریش
شادی میکردند و بنی هاشم قلبهای ایشان ترسان بود از آنچه میدیدند از ظلمت و آتش و شرار و ظن میکردند که اینها
از آسمان نازل شده از جانب الهه و اعدا این کفار در آن حالیکه ایشان چنین ظن میکردند و علی و اصحابش اینرا
میدیدند و شادی میکردند و اهل کعبه ظن میشودند که آن آتشی است از آسمان نازل شده از غضب الهه و اعدا این در آن
اثنا که ایشان چنین بودند ناگاه ابلیس با ایشان طلوع کرد در زیر ظلمت و تاریکی و در دست او شهابی بود و او شعله و زبانه
میکشید و شرار آتش از دهن و چشمهایش میریخت و چشمهایش بدرازی شق شده بود و او در صورت هولناک بود
بعد از آن گفت ای گروه قریش بتحقیق شما الهه را بغضب آوردید از جهت فعل این جوان که بزعم شما خارج شده و قتیکه الهه
فعل او را نسبت بشما دید غضب کرد و میدانم در غضب کردن اینها است هلاک شدن کسانیکه در روی زمین هستند و فساد
دنیا در غضب اینها است پس آمدم در حالیکه غضب کنندهام از جهت غضب الهه ابوجهل باو گفت تو کیستی گفت من
ابومره یعنی ابلیس هستم پس به بینید چه خواهم کرد با این جوان و کسانیکه با او هستند و او را ذلیل و حقیر و خوار میگردانم
پس قریش بغایت شاد شدند بعد از آن ابلیس بلشکر خود گفت بزنید و بنید از دیدن آتش و شرار خود را با ایشان بعد از آن
پیش افتاد و فریادی عظیمی بر آورد و لشکرش بیرون آمد در حالیکه علی با ایشان و با ضلال ایشان اعتنا نکرد و باطل ایشان را
و او را بهول و ترس نینداخت پس ظاهر شد شخص پیر ابلیس که گویا درخت خرمای مالیده بود و او لشکر خود را میانداخت
و قصد کجاوه ها نمود پس نزدیک شد باو امیرالمؤمنین و متکلم شد بکلامیکه نفهمیدم آنرا و در روی آن ملعون صیحه زد آن لعین
گریخت و فرا بعیر حرکت کرد بعد از آن آنحضرت ضربتی باو زد و بعرض پس او را دو نصف کرد بعد از آن خود را در میان
ایشان انداخت در حالیکه قریش باو حمله کردند و آنحضرت بعصای خود ایشان را منع میکرد و بصیحه های خود ایشان را
حرکت میداد و از یمین و یسار ایشان را شمشیر میزد تا اینکه ایشان کشت العدد که خدا میخواست بعد از آن ابلیس را
قصد کرد و صیحه عظیمه زد و باو گفت بایست پیش من آن لعین حیران ماند و پشت گردانید در حالیکه گریزان بود و پس همه
منهزم شده پشت گردانیدند در حالیکه گریزان و خوار بودند و هوا از دود و ظلمت زایل شد تا روی کوه و قتیکه قریش
اینرا مشاهده کردند پاره شد دلهای ایشان و آمد عتبه بن ربیعه ابن جمل ابن امیه نزد ابی جهل و باو گفت آیا نظر نمیکنی
بسوی این جوان و بر عظم شان و شدت بأس و هیبت و قوه قلب او آیا بعد از دیدن خود و آن شما را باز طمعی هست
در قتال او در برگردید بسوی الهه خود و الا شما را غالب میکند تا جز شما قریش گفت این نیست مگر سحر بزرگی که او را تعلیم کرده است
بادیه پیر عمش جمجمه تا اینکه شیاطین و فراعنه را مسخر کرد پس ابوجهل گفت برگردید سوی الهه خود و با آنها پناه برید
قبل از آنکه سرهای شما را بشکافد و شما را در میان ملائق جبرت گرداند پس قریش پشت گردانیدند در حالیکه گریزان بودند

ورک کرد سرهای ایشان حرکت میکرد و عقلهای ایشان زایل شد و اما علی انجاوه باد امیر دوا اما ابل که آمدند بکعبه و بر
زمین افتاده بتها را سجده کردند از جهة برسیدن زنبنهای خود و حنظله ابن ابو سفیان زبانه میکشید از جهة کینه
بعلی و بر اصنام سجده کرد و میگفت قسم بلات و عزی طعام نمیخورم و شراب نمینوشم و هنیا گفته نمیشوم قراب
خوردن تا اینکه خون غلام خود علیرا بگیرم و را بنمایم از خود عاررا از علی علیه السلام بعد از آن از کعبه بیرون آمد و ندا کرد
که ای گروه قریش این چنین علی از شهر ما بیرون رود و چیزهای ما را غارت کند در حالیکه عار را در میان ما ارث گذاشت
و بار آورد ما را حاضرین و غایبین مضحکه گردانید و من میکشم او را و خون خود را اخذ میکنم و جمع میکنم فخر را در میان عرب
بعد از آن محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب را مقهور میکنیم پدرش باو گفت ساکت باش ای احمق مادرت بنشیند پس
قسم بحق لات و عزی تو نیستی در دست او مگر مثل گنجشک در دست ما و هر آینه بتحقیق فعل او را دیدی در شب خوابیدن
او در خانه خواب پیغمبرش و کشتن او جهلرا که با دو هزار سوار مقابل شمرده میشد بعد از آن دیدی آنچه کرد بشیاطین و فرعون
و قسم بحق لات و عزی هرگاه اراده نماید هلاک ما را هر آینه هلاک میکند ما را تمام عرب را پس باو گفت پسرش حنظله اگر بوده باشد
او مگر مرگ که می میراند لابد است در هر حال با او معارضه کردن و مرا خیر نیست در زنده کاری بعد از غلام من جهلع
و من او را جیره کرده بودم بر آنکه شداید و مصایب بعد از آن گریست و گفت لابد است که بعلی ملاقات شود و حتی
که مادرش هند دختر عتبه او را با آن حالت دید آمد پیش ابو سفیان و گفت هلاک باد ترا از جهة سری فرزند شده
و عقلت رفته است قسم بحق لات و عزی اگر یاری نکنی تو پسر خود را هر آینه خارج میشوم بنفس خود و یاری میکنم
باو با قوم خود را بگوید ابو سفیان خندید تا بر پشت خود افتاد و باو گفت ای هند هیهات هیهات که پسر تو
بعلی بن ابیطالب کفو و مثل شود یا مقاومت نماید با او در حرب و در شمشیر و نیزه زدن قسم بحق لات و عزی
هر آینه من دیدم حالت صغر و کبر در جنگها حارث و مداومت کردم دیدم او را که قلب ثابت تر باشد
از او و اگر چه علی صغیر است لکن او در فعالش کبیر است و بدرستیکه من میدانم که مثل نکرده در میان خلق احدی
که با او در شجاعت مقاومت کند و نزدیک نمیشود با او در زیادتی و جاهلترین مردم کسی است که جان خود را
در پیش روی او انداز و کسیکه طاقت ورا نمیآورد قسم بحق لات و عزی و کعبه بنا شده متعرض نشدم او را
بعد از آنکه ظاهر شد بر من از آن در وقت شعله ور شدن آتش حرب در حالتیکه او جهاد میکرد و بدون اینکه جزع و فزع نماید
و حال آنکه از او بجزع و فزع آمد بزرگ و کوچک و متعرض نمیشود با نیزه خوان مگر کسیکه اجل او نزدیک در روزهای او منقطع
باشند بعد از آن ابو سفیان این ابیات را انشاء کرده میگفت یَا هِنْدُ لَوْ عَايَنْتِ حَمْلَةَ حَيْدَرٍ لَثَنَيْتِ
عَنَّا سَرْدَهُ وَقِتَالِهِ إِنِّي شَهِدْتُ لِمَنْ ذَكَرْتِ مُوَافِقًا مِنْ حِفْظِهِ وَثَبَاتِهِ وَكَمَالِهِ يَا هِنْدُ
لَوْ أَبْصَرْتِ مِنْهُ مِثْلَ مَا عَايَنْتُ عِنْدَ حُرُوبِهِ وَنِزَالِهِ النَّارُ تَلْفَحُهُ وَتُضْرِمُ وَجْهَهُ
لَرَأَيْتِ مِنْهَا مَا تَرَيْنَ مِنْ حَالِهِ لَا تَذْكُرِيهِ فَإِنَّهُ مِنْ بَعْدِهِ ذَانٍ وَيَسْمَعُ عِنْدَ مَقَالِهِ حاصل
مضمون آنکه میگوید ای هند اگر میدیدی حمله حیدر را هر آینه بر میگشت مر تو را از سردار و افعال او و بدرستی من شهادت
میدهم بآنچه ذکر کردم موافقت از حفظ و ثبات و کمال او و هند اگر میدیدی از او مثل آنچه من دیده ام در جنگ
و جولان او که آتش بود هجوم میآورد او را و رخسار او شعله ور میگشت هر آینه میدیدی امر هولناکی را از افعال او و تسبیح باو
مکن او را آنچه که او نزدیک است شنونده است مقال خود را را بگوید وقتیکه هند سخن ابو سفیان را شنید باو گفت
برام
آبادی مباد بتخانه که تو در آن باشی و فخر نمائی تو میکه تو بر ایشان والی و بزرگ باشی آگاه باش قسم به بت بزرگ که صاحب
کرامت و قرب است لابد است بر امین که خون پسر خود را اخذ کنم و بدست خود عار را از او زایل کنم اگر چه پناه برم بنجاشی
که پادشاه حبشه یا بقیصر که پادشاه روم و یا بکسری که پادشاه فارس است یا به کلاغی که در هند است یا بهوده بن حنیفه که در
بحرین است ولکن سؤال میکنم از قریش و ایشان را دعوت میکنم تا بن امرا که اجابت نمودند فبها و الا قادر هستم بر پناه بردن

بجا نیاورد بعد از آن رفت نزد ابی جهل و چنانکه آن ملعون باو نظر کرد گفت چه چیز ترا آورده است بسوی ما ای هند گفت ای ابا الحکم مگر نمیبینی که این امر زنان را بغیظ و افعال را بغضب آورده و سزاوار است که مردان برای آن امر غضب نمایند این پسر ابو طالب پاره کرد دلهای شما را و بینی های شما را بخاک مالید و بسلامت نجات یافت ابو جهل گفت ای دختر عتبه مگر نمیبینی که پدر تو و عم تو شیبه بزرگ اهل بطحا و سرور بزرگان اهل صفا از این امر تقاعد کردند و شوهر تو شکست عهد و پیمان را بر شکست اگر مرا یاری کند و معین میبود در قتال او باز نمی ایستادم هند باو گفت که پسر من حنظله بر ملاقات کردن او تنها شدید و قویست و صبر کننده است بر مصادمت دلیران ابو جهل گفت بخدا قسم چنین است ولکن میخواهم ما را شخص ثالثی باشد و اگر قادر باشی بر مرد چهارمی پس او را پیدا کن راوی گوید هند رفت نزد عکرمه ابن ابی جهل ابن هاشمیه بود و گفت از خواب لذت میبری و حال آنکه بقوم تو نازل شد از این جوان خواری و ذلت برخیز و خواب خود را به بیداری عوض کن و مساعدت نما بسوی او با کسانیکه مساعدت مینمایند قسم بخدا اگر عکرمه ابن ... سکوت نماید صحیح و سالم هر آینه تحقیق تنبیه کردی مرا بر امر عظیم و بزرگ پس در این امر یاری کننده من کیست گفت شیخ و سید قوم تو ابو جهل بن هشام و حنظله بن ابی سفیان و تو ثالث ایشان هستی عکرمه گفت من در پیش روی تو هستم زن او ام حکیم دختر حارث بن عبد الدار هند گفت برگرداند خبر عتبه بمنزل خود ... ابن ابی طالب خروج کند و بحرب او رود زیرا که من از عم منتظری در رؤیا دیدم که طلب میکند از آن خفقان آورد و ارکان من از آن سست شد مگر نمیبینی که محتاط‌ترین مردم کسی است که از او احتیاط شود و بعد از آن ام حکیم انشا کرد و میگفت شعر

حادٍ عن غايةٍ فيها سلامته ... وخامدٌ كان في أحواله دعبا
هو الإمام إذا ما جدّ مطلبه ... فليس يذكره من رامه طلبا
هو العطوف لمن ناواه فاختبروا ... ومن تراديه نكبا فقد نكبا
هيهات لا تطمعي في مثله أبدا ... فمن يغالبه يوما فقد غلبا

راوی گوید پس هند از سخن ام حکیم غضبناک شد بعد از آن گفت ای عکرمه هر آینه بتحقیق جزع در قلوب شما از این جوان عمیق آمده و قلوب زنان شما هم متاثر گردیده است و امید هست که از کید او بما برسد زیرا که او جوانیست ... از جوانان قریش در روز ... و بر سینه‌ها بالا میرفت ... بعد از آن ام حکیم رفت نزد عقبه ابن ابی معیط و این را با او ذکر کرد و گفت بتحقیق ... هاشمی حمیت و عصبیت ... عقبه با او گفت ای دختر ... زیرا که من اول ... بسوی این جوان ... ام حکیم رفت نزد عکرمه پس ... ای قریش اگر دیدید ... از قریش ... ابو سفیان و گفت ای حنظله آیا مساعدت ... پسر تو حنظله ... گفت پسر من قول مرا قبول نکرده و تابع ... شده ... اگر مساعدت نماید ... از این سخن بغضب آمد و گفت ... بعد از ... ای عکرمه ... بر خواست بسوی او ... و گفت من ... اسب خود سوار شده و در نزد قوم آمد ابو سفیان غضبناک شده ... و گفت ... ابو سفیان آمد نزد لشکر در حالیکه همیشه بود در نزد ... پس هند بخانه خود برگشت ... از سواران ... هزار پیاده و ابو جهل از یمین او و عکرمه ابن ربیعه ... و عکرمه ابن ابی جهل بر سواران و صفوان بن امیه بر پیاده ... و حنظله پیش روی قوم خود بود و میگفت

سيروا إليه لكي ما تدركوه لما ... أملتموه من الثأر على البشر
هذا علي بما حلت مكارمه ... وشاع أفعاله في البدو والحضر

لِیَذاءِ کَما کانَ أَوَّلُها سَهلاً فَلَمّا عَلَتْ أَرمَتْ بِکُلِّ شَرارٍ فَأَخمِدوا نارَهُ قَبلَ اشتِعالِها
وَأَطفِؤها بِنارٍ ذِکرُهُ بِالحَجَرِ حاصل مضمون آنکه بر و بدی کسی که او را درک نماید او را آزرده میگردید از ظلم کننده
بر بشر امنیت علی که نماز شده کید و حیله های او بیاره آشکار شد اشتعال آتش در حضر و سفر بدرستیکه من حی هستم او را مثل
آتشیکه سهل و آسان میشود اول آن وقتیکه بلند شد شرر و شعله میاندازد پس خاموش کنید آتش او را قبل از اشتعال
آن و خاموشی کنید او را با آتش بعد از آن بسنگها راوی گوید قوم رفتند در حالتیکه اسبهان خود را تند میراندند
تا رسیدند بر بطن مروان و او دید پس ابوجهل شبانی را دید و او را قصد کرد و باو گفت آیا از تو گذشت چنین شتر
که با آنها کجاوه ها بسته بودند و دیدی پیش آنها جوان کوچکی بود شبان باو گفت بلی از عقب ایشان سواری بود که خبر میداد
ترا دیدن وار شجاعت و حسن تعوق او زیاده بود بعقب خود التفات میکرد از خوش رو پس گمان کردم او در آتشی
که بسر نگار خود میرود پس کسی من نظر کرد و گفت ای جوان اگر بگذرد بر تو جمعی و یا یکنفر و سوال کنند مرا از تو بگو او پیش تمام
و در سیر خود بتانی و آرام میرود وقتیکه ابوجهل کلام او را شنید رجوع کرد بسوی قوم سیر میکرد بسرعت راوی گوید بود در قرزه
ابوسفیان غلام عظیم الخلقه جناح نام و شجاعان از سواری او میترسیدند و سواران از او خایف بودند پس او از لشکر
جدا شد و از قوم هر نفر سواره با او بود رفتند در حالتیکه حرکت میکردند در طلب امام پس امام ملتفت بود تا آنکه با و
هجوم آوردند جناح به پیش آنحضرت آمد و گفت این کجاوه ها را بگذار میبری از زدی تو دروغ است یا علی برگردان این
کجاوه ها را قبل از اینکه شربت مرگ را بتو بچشانم و عمر ترا این شمشیرهای هندی قطع نماید و مصیبت بتو لاحق شود امام گفت در غ
گفتی ایفاجر بجیل بعد از آن آن ملعون متعرض شد و حیاکرد بد میخواست هتک حرمت نماید امام باو فرمود کنار شوای پسر زنا
پس در نزد کروهیدن بود حیا قطع شدن حلقوم ها و مقتول کشتن شیرها و شکافته شدن سرها با شمشیرهای برنده است راوی
گوید پس امام بجناح حمله کرد و او هم بر امام حمله نمود پس امام مبادرت کرد ضربتی بسر او زد سر او را شکافت افتاد
به زمین در حالیکه در میان خون خود دست و پا میزد و خدا روح او را بسرعت بآتش رسانید وقتیکه رفیقان او این
حالت را دیدند هر دو با امام حمله کردند و امام بایشان حمله کرد و یکی ایشان را از سر زمین برد شکست پس از آن دیگری را زد پس
دندانهای هر دو ایشان از هم شکست و بمرگ و اصل شدند کجاوه ها را سیر داد ساعتی نگذشت ناگاه دید لشکر نزدیک شد
راوی گوید آنحضرت زید بن حارثه را امر کرد که شتران کجاوه ها را به بند و زنان را از کجاوه ها بیرون آورد و همه
فاطمه ها بر علی میگریستند از ترس اینکه او را بکشند و هتک حرمت ایشان را نمایند بعد از آن آنحضرت زنها را از کجاوه
ها بیرون آورد و پای شتران را بست و لباس حرب خود را پوشید و به فاطمه زهرا گفت دعا کن زیرا که من میروم
بسوی دشمنان خدا و اهل بیت پس فاطمه زهرا سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ عَلِیّاً
بِعِزِّکَ وَانْصُرْهُ بِنَصْرِکَ وَلا تُسَلِّمْ نَبِیَّکَ وَوَصِیَّهُ اِلیٰ اَعْدائِهِما اِنَّکَ فَعّالٌ لِما تُرِیدُ
یعنی خداوندا عزیز کن علی را بعزت خود و یاری کن او را بیاری خود و تسلیم منما پیغمبر خود و وصی او را بدشمنان ایشان
زیرا که تو میکنی هرچه اراده میفرمائی و آنحضرت بسوی دشمنان متوجه گردیدند زید بن حارثه بآنحضرت عرض کرد بگذار
من از عوض تو با دشمنان تو مقابله کنم امام او را جزای خیر داد و گفت تو در مکان خود باش راوی گوید پس حنظلة بن
ابی سفیان فریاد کرد و گفت ای گروه قریش بدرستیکه صاحب خود را کامل کرد پس سواران و پیاده کمان و نیزه های
خود را رحمت نمائید از رحمت و شفقت زیرا که ما با او لاحق خواهیم شد اگرچه بمدینه داخل شود و ایشان با شما مقاومت
نمیتوانند بکنند وقتیکه امام سخن او را شنید در بالای اسب خود راست شد و ایشان را قصد کرد و در آن شبها که ایشان
در سخن گفتن بودند ناگاه دیدند ظاهر شد با ایشان فارسی عرب از نسل عبدالمطلب بعضی از ایشان گفت که این
سالک طریقت بعضی گفت که این سوار شما را قصد کرده ابوجهل گفت ما سوار شدیم مثل قریش است اما مثل
او مثل اهل مصر است و اما قامتش مثل قامت هاشمی است و ظن میکنیم او را اگر علی بن ابیطالب پس امام آمد و گفت
ای حنظله عطا میکنم بتو آرزوی ترا و آنچه میخواهی بتحقیق آمد تو خبردار باش من علی بن ابیطالبم آمدم نزد شما جهت جنگ

تا شنید که متعهد طعن و ضرب باشید پس آن قوم از جواب دادن ساکت شدند و زبانها از تکلم کردن لال شد و قلوب
و زبانها لرزان حرکت کرد ابوجهل گفت ساکت باشید ای ملاء زیرا که عجله باعث غضب میشود و آرام شدن و مهلت
دادن از اخلاق بزرگان است آنحضرت فرمود چه میگوئی گفت یا علی هر کسیکه سر انگشتان خود را قطع نماید رنج و الم
در مفاصل خود می‌یابد و هر کسیکه اقوام و اقربای خود را خوار و ذلیل نماید بتحقیق نفس خود را خوار و ذلیل کرده است و
بتحقیق مردان و دلیران غفلةً بتو هجوم آورده‌اند و ترا طاقت نیست بمقاومت نه هزار سوار و نه هزار پیاده از شیران
قریش و من نگذاشته‌ام که ایشان بهوای نفس حرکت نمایند از جهة خوف بر تو زیرا که تو از درخت ما هستی و عضوی
از اعضای مائی و بدرستیکه تو از میان ما بیرون آمده بزعم ما بر کردن این سجاده‌ها را ای پسر تا خون تو هدر نرود تا محمد
بیاید و از او سؤال کند که سبب ذات و اشراف قبایل متوجه مدینه شود و اگر تو این زنان را با این بحث بمدینه ببری این امر
نمیشود بعد از آن انشاء کرده گفت لَقَدْ اَتَيْتَ بِهَا شَوْهَاءَ وَقَدْ عَظُمَتْ فَضِيحَةٌ جَمَّةٌ فِي
سَائِرِ النَّاسِ وَقَدْ اَتَتْكَ جُمُوعٌ فِي اَكُفِّهِمْ ذُرَى الرِّمَاحِ وَلَا يَأْتُونَ مِنْ بَأْسٍ رُدَّ بِهِ
الْهَوَادِجَ لَا تَكْشِفْ نَوَاصِيهَا فَيَحْكُمُ السَّيْفُ فِي الْاَرْوَاحِ وَالرُّؤسِ اَخْشَى عَلَيْكَ وَ
اَخْشَى مِنْكَ دَاهِيَةً مَا مِثْلُهَا تُنْجِي مِنْ فَارِسٍ شَاسٍ حاصل مضمون آنکه هر آینه بتحقیق
آوردی آن زنان را در حالت بد و حال آنکه بزرگ گردیده رسوائی در میان خلق و بتحقیق جمعی بسوی تو هجوم آورده
شده که در دست ایشانست نیزه‌های گندم گون و از شدت و هیبت بر نمیگردند رد کن سجاده‌ها را و ناصیه‌های
آنها را کشف مکن پس حکم میکند شمشیر در میان روحها و سرها میترسم بر تو و از داهیه و بلائی که مثل آن از فارس شکیب
و خشمناک امید نیست که صادر شود راوی گوید وقتیکه علی بن ابیطالب کلام و شعر او را شنید بغایت غضبناک
گردید و گفت وای بر تو ای لعین تو گفتی تو از درخت ما و عضوی از اعضای ما هستی این عجب نیست که خبیث
از طیب خارج شود و ما بخدا قسم طیب و پاک هستیم خداوند عالم ما را از شما تمیز داده بتحقیق خدای تعالی گفته
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ اِلَّا نَكِدًا و بدرستیکه مراد
شما بجا است پس ای ابوجهل تو در میان خودتان و اما اجتماع شما پس هرگاه شما و جمیع عرب و عجم اجتماع نمائید
نمیتوانید نزد من گمراهی کنید باذن خدای تعالی و برکات حبیب من رسول خدا پس امیدوارم که تو اول کسی باشی
که حدیث وی انشاء شده باشی تا اینکه ضربت هاشمی از شمشیر رسول خدا که بدوزخ واصل شوی اگر خواهید یکایک
بمبارزت من بیائید و اگر خواهید جمیعاً بمن حمله کنید زیرا که امیدوارم از خدا که بشما ظفر یابم و من سجاده‌ها را
از راه رد نخواهم کرد بعد از آن آنحضرت انشاء کرده گفت اَقْصِرُوا الْقَوْلَ بَيْنَنَا وَالْخِطَابَ لَسْتُ
مِمَّنْ تَضُرُّهُ مُلْتَقَى الْحُرُوبِ وَاشْتِبَاكُ اللَّبَّةِ وَاعْتِمَادِي عَلَيْهِ فِي كُلِّ بَابٍ دُونَكُمْ وَالْبِرَازَ
اِنْ رُمْتُمُوهُ سَوْفَ تَلْقَوْنَهُ بِآيَةِ النِّهَابِ اِنْ اَرَدْتُمْ بِرَازَ قِرْنٍ لِقِرْنٍ اَوْ جَمِيعًا
فَشِيمُوا اِلَى الْخَرَابِ فَسَتَرَوْنَ مِنَّا الْمَنَايَا صَارِمِي فِي رِقَابِكُمْ كَالشِّهَابِ حاصل
مضمون آنکه قول و خطاب را در میان ما کوتاه کن تو نیستی از کسانیکه ضرر میرسانند آرزوی من جنگ است و تمام
بسوی آن و اعتماد و خاطر جمعی من با او است در هر باب و دور کنید خود را از دعوا و اگر قصد نمائید آن را
زود میرسید بشعله آتش هرگاه اراده نمائید دعوا اقران بقرن یعنی یکیک دعوا کردن را یا جمیعاً و شکار ظاهر
شده باشید در مقاربه پس نیزه من مرگ را میبینید در آن هرگاه شمشیر من در گردنهای شما مثل تیر شهاب است راوی گوید وقتیکه
ابوجهل کلام علی را شنید بغایت لرزان رسید و گفت یا علی زمانیکه امتناع کردی از آنچه ما بتو اظهار نمودیم از تسلیم
نمودن از قتل پس مراجعت کن بمنزل خود بعد از این شب یعنی در این شب استراحت کن وقتیکه صبح شد مهیای
جنگ شو بعد از آن رو گردید و گفت این آن کسی است که مبارزت او را دوست میداری پس رو کن بسوی او

میان ما داده محاجب بسنیت ودایر وزد رما وکویدپس امام علیه السلام از نزد ایشان بر محل خود تشریف برد ابو جهل
گفت ای قوم قسم بحق لات و عزی هر آینه بتحقیق با جباران سؤال وجواب کرده ام و محاربت کرده ام با پادشاهان
ندیده ام کسی را که کامل تر باشد از خلیفت رد کردن جواب الا علی و ندیدم کسی را که قلبش وسیع و شدید باشد از علی
بخدا قسم اگر یکیک با او بمبارزت نمائید هر آینه از او دیده کان شما را با شمشیر برنده خود میکند مثل سنبل درو شده
و می بینم که شما را طمع در قتل او داشته باشید مگر یکی از دو وجه اول مهیت کرده دست او شیر حسود و صبور
هجوم آورد او را و در خوابش پس اگر تکلم کرد فبها والا حمله کنند با و مثل حمله کردن بگرد و بسوزانید او را با نیزه ها
و بزنید او را با شمشیرهای خود تمام کنند گفتند بتحقیق راست گفتی در جواب و نصیحت کردی در خطاب بعد از آن گفتند
کدام کس برود بسوی او و کفایت کند شر او را از ما زیرا که او در این ساعت در خواب غوطه ور گشته و عطا میکنیم باو
نصف اموال خود را کسی از ایشان نطق نکرد مگر عقبة بن ابی معیط ابن ربیعة بن جبل ابن امیه و گفت در نزد من است
آن کسی که کفایت کند امر او را و او غلام من صارم است و غلام مثل پاره کوه بود پس عقبه که مولای او بود بندا کرد
یا غلام صارم پس آمد نزد او با و گفت که شجاعت معروف و مشهوری و ترا برای خود اختیار کرده ام برو از
برو بسوی این طفل که همیشه سعایت کردن او را بزن زیرا که تو در این ساعت او را می بینی با در خواب است
و یا غافل است هجوم آور با و برخیز الان و بکن آنچه ترا با آن امر کردم پس تو آزادی برای رضای لات و عزی و اولاد تو
هم آزاده است و قصد کو بعضی و به بیت نفر نافه برای تو است صارم گفت اگر علی مرا بکشد عتق و مال مرا نفعی نمی دهد مولا
عقبة ابن ابی معیط با و گفت ای میرستی از این طفل و حال آنکه لات و عزی یاری میکنند ترا بر او پس صارم برخواست
ولباس حرب خود را پوشید و رفت تا شعب رسید و علی نشسته بود در حالتی که خود جا حرب است میکرد
پس امام تامل کرد ناگاه دید غلام بطرف او می آید امام صبر کرد تا آنکه غلام با و نزدیک شد و قصد کرد که شمشیر خود را بآن
حضرت بلند کند پس امام برخواست بسوی او و صیحه زد در روی او و زد غلام مدهوش و مرتعش گردید و پشت کرده در حالیکه
گریزان بود امام با و رسید ضربتی بر پشت او زد او را دو پاره کرد و غلام افتاد بر روی زمین در حالیکه هلاک شده بود پس
امام او را برداشته او را در دره بالای کوه نصب کرد گویا که او مرد نشسته بود و او را بسنگ تکیه داد و برگشت بمکان
خود و قریش منتظر آمدن غلام بودند گفتند چه شده است ما را که از غلام اثری نمی بینیم و خبری از او پیدا نشد ابو جهل گفت
قسم بخدای کعبه هر آینه بتحقیق علی عمر او را قطع کرد و قبیله جمع شد ابو جهل بطرف وادی نظر کرد شخص غلام را دید با آن
کوه پس در او تامل کرد ناگاه دید که او را بسنگ تکیه داده اند بر عقبه گفت یا مژده دهم ترا که علی در دره بمکان دیگر که
بیابان را بر غلام موکل کرده است و او را بلند تر بمکان نشانیده پس عقبه ملتفت شد ناگاه دید غلام را بسنگ تکیه
داده اند با بو جهل گفت آیا بمن استهزا میکنی یا ابا حکم گفت چگونه استهزا کنم و حال آنکه تو اعتقاد داشتی که غلام تو
صارم با علی کفو است در آن اثنا که ایشان در منازعه و جدال بودند ناگاه دیدند علی آمد در حالیکه سر برهنه و نیزه را در دست
سالک شد پس در مقابل ایشان ایستاد و باواز بلند گفت ای گروه قریش آگاه باشید که من بودم جبار را بیرون میکنم از
شما را طلبی و یا حاجتی است پس بعضی از ایشان گریز و بعضی نظر کرد عتبة بن ابی ربیعة ابن عبد شمس حنظله گفت آیا تو
ما را خارج کردی برای کشتن از بزرگی خود است پس هم مثل خود را اخذ کن او با تو است و آن کسی است که او را میخواهی
او شدید صولت است و با و رسیدن بعید است حنظله گفت بلی قسم بحق لات و عزی و هبت بزرگ را در کمین
کجاوه ما را از جهت بدی بر تو پس امام از حرف او غضبناک شد و نیزه خود را بسوی او کشید و عطف عنان کرد بطرف
او و زمان طویل جولان نمودند امام با و حمله کرد و نیزه با و حواله کرد نیزه بحضرت به نیزه او رسید نیزه او را خود کرد و
صیحه عظیمی با و زد که تضعیفی او را بدهشت و لرزه انداخت بعد از آن بکنیزه با تمثیل از سینه او زد سر نیزه از پشت
خارج کرد پس او را از بالای اسب بر زمین انداخت در حالتی که بپاهای خود زمین را رماذیت میکرد و قبیله قریش حنظله را دید

که امام علیه السلام او را هلاک کرد حمله کردند بآنحضرت مثل حمله کردن یکمرد با قلبهای سوزان و نفسهای غضبناک پس
نفهمیدند مگر طعنهای نیزه ها و ضربهای شمشیرها و برق زدن نیزه ها و آواز اسبان و صدای لگام اسبان را یک ساعت از روز
در این حالت بودند و گرد و غبار ایشان را احاطه کرده بود در حالیکه آنحضرت هزار سوار از ایشان کشته بود چنین گفته
پس عتبة بن ربیعه ابن عبد شمس صیحه زد و گفت بخدا قسم اگر گوسفندان صحرا بودید این چنین نمیشدید پس عذر شما چه خواهد شد
نزد سواران عرب که بزرگان و اقران هستند که ذلیل و خوار نماید شما را یکنفر طفل صغیر از پسران عدنان آیا نمیترسید
در حالیکه زنان در عروسیهای خودشان شما را ذکر کنند و مردان در مجالس و محافل خود یاد نمایند این حالت شما را ملامت
باد بر شما اگر شما نه هزار سوار و نه هزار پیاده بوده باشید یک طفلیکه هنوز بحد بلوغ نرسیده باشد شما را بکشد پس شما نیستید مگر شبیه
گوسفندان مدربستیکه این هیبت مگر هول و خوف بزرگ و امر عظیم اف بر شما باد که سادات و بزرگان هستید وای
باد شما اگر بشنوانید نشنیدید مگر تمام حیوان را اولاد لئام وای بر شما باد اجتماع کرده تماما باو حمله کنید زیرا که کشته از شما
مگر هر شخص جانی و ذلیل او و حال آنکه شما بزرگان عرب و شجاعان حرم و سواران زمزم و صفا هستید راوی گوید کینه و
عداوت ایشان زیاده گردید و عرق از ایشان جاری شد و قلق و اضطراب ایشان بسیار گردید از جهت غیظ و کینه
از امام پس تماما یکدفعه بآنحضرت حمله کردند مثل حمله کسیکه از زنده ماندن گذشته و راضی نشده مگر بمرگ راوی گوید
پس امام تکبیر گفته خود را در میان ایشان انداخت و از کنار ایشان خارج شد و میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه زد و حمله کرد
بر قلب و دور کرد بر ایشان مثل دور کردن سنگ بالای آسیا در آب و حمله و جولان کرد و ندا در داد که ای گروه قریش
و ای بنی مخزوم یا بنی زهره یا بنی لوی یا بنی جمح یا بنی عدی یا بنی نضر یا بنی امیه الی این تذهبون و لاتی وقفتم
فانا الفتی الکرار و الفارس الغوار و انا مفنی الکفار و انا مبید الفجار و انا مبطل السحار و انا ابو الائمة الاطهار
و انا قالع الصخرة بابنها و انا قاسم الجنة و النار و انا قالع الباب و الاسد الوثاب و الشهاب الثاقب للقرنین و انا المذکور
فی ام الکتاب فمن احبنی استحق الاجر و الثواب و من ابغضنی استحق الذنب و العقاب و انا ابن الملک الوهاب و انا النجم الثاقب
و السیف القاضب و انا اسد الله الغالب و سهمه الصائب و انا الامام الهمام و اللیث الضرغام و البطل القمقام و السیف
الصمصام و انا ابو الائمة الکرام علیهم افضل الصلوة و السلام کجا میروید تا صبح وقت خودتان را بغیب غم امید
انداخته و نکبری خواهید کرد پس من جوانی هستم کرار و سوار هستم بسیار غارت کننده و من هم فانی کننده کفار
و هلاک کننده فجار و باطل کننده سحر ساحران و پدر ائمه اطهار و کننده سنگ سخت در روز و قسمت کننده بهشت
و دوزخ و کننده در خیبر و شیر جسور و زننده بشمشیر برنده و منم که نام مرا خدا در ام الکتاب ذکر کرده پس هر کسی که مرا
دوست دارد مستحق اجر و ثواب است و هر کسی مرا دشمن دارد مستحق گناه و عقاب است و منم ولد پادشاه بخشاینده
و منم ستاره نافذه و شمشیر برنده و منم شیر غلبه کننده خدا و تیر رسنده او و منم شیر ژیان و شکار کننده عجایب و منم
امام بزرگوار و شیر جسور و شجاع بزرگ و شمشیر برنده و منم پدر ائمه کرام علیهم افضل الصلوة و السلام آیا در میان شما کسی هست
که دین لات و عزی را حمایت کند آیا در میان شما کسی هست که بیاید بمبارزت جهت آنکه عاجز نیست امروز روز دعوا است
پس احدی از ایشان جواب نداد و نطق نکرد از برای آنکه دیده بودند سیل خونها و کشته شدن کشتگان را بآنحضرت
فرمود اف بر شما و الله شما ها چنان اند که عبادت میکنید اصنامی را غیر از خدای تعالی چرا اعانت و یاری نمی کنند
شما را بضرر من راوی گوید پس جمعی از اصحاب ایشان بر آنکه یکی بمبارزت آنحضرت رود آکوله ذو الجلال بیامد راوی گوید
بگیرد بزرگ خلقت و شدید صولت که فارسان در مقابله او ترسان بودند بمبارزت آنحضرت آمد آن بزرگوار باو
حمله کرده بجهنم واصل نمود و دیگری آمد او را هم حمله کرده بقتل رسانید بعد از آن آنحضرت انشاء کرده میگفت شعر

هلموا الی الیوم حقا لتنظروا فمن لیس من امثالکم بالجزوع صدوق اللقا یوما لو انحی
اسد الشری و اسنانه یقضی العدو بتقطیع یعنی بیائید بسوی من در امروز تا تحقیقا ملاحظه نمائید من جوانی

ایستم که از تشنهای شما جزع کننده نیست دعوا کردنش راست در روز جنگ شیر روی زمین است و نیزه اش دشمن
را بتمام فنا میکند و گویند امام علیه السلام متصل سوار را بعد از سوار و شجاعی را بعد از شجاع میکشت تا آنکه از
ایشان کشت ما شاء الله تعالی و سبحان که در دریای خون غوطه ور گشتند مثل آنکه در دریای آب غوطه ور شوند و رفتند
باتش جهنم و مابقی رو بهزیمت نهاده پشت بگردانیدند در حالتیکه ذلیل و هالک و امور عظیمه و مرارات را
ندا میکردند پس عقبة بن ابی معیط با ایشان صیحه زد و گفت این چه رسوائی و هلاکت است ابوجهل گفت در رسوائی نیست کسی چیزی از تو زیرا
که تو اگر بمبارزت او بروی ترا میکشد و گوشت ترا پوسیده میکند و تو از معدوم و بیجاک ... چه شده است ترا که تعجب
میل کنی و پشت میکردانی گویا می بینم ترا که پناه میخواهی از او مثل پناه خواستن کبوتر از باز چه زود شد که بخش ایشان نه برفت خوار
و ذلیل و هلاکت و گریختند بسوی خانه های خود ایشان و سیر کرد حضرت امیرالمؤمنین در حالتیکه مؤید و منصور و متوج و مجبور بود و راوی
گوید پس جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر داد او را بآنچه واقع شده بود و آنکه انزال شجاعیکه رحیم بخش بود بعد رجوع کردن ایشان
با ذلت و شکستگی و خواری بعد از آنکه هفتاد نفر سوار از ایشان کشته شده بود و خلاصی نیافت از ایشان مگر سی و پنج سوار و راوی
گوید و سیر داد علی بن ابی طالب فاطمه را و حرم و اطفال را که بسوی پیغمبر خدا ملحق شدند تا رسید با ضجنان و او کوهی است در حوالی
مدینه پس در آنجا قایم شدند تا لاحق شد با او ام ایمن کنیز حضرت رسول و رسید با جمع کثیری از مؤمنین و در آن شب
در آنجا متوقف گردیدند در حالتیکه قایم و قاعد و راکع و ساجد بودند یعنی بعبادت خداوند عالم مشغول بودند تا آنکه صبح طلوع کرد
سیر کردند و همیشه در هنگام سیر خدا را عبادت میکردند و در هر مکان خدا را یاد و ذکر مینمودند و وحی نازل شد بر رسول
خدا در شأن ایشان و آن وحی قول خدای تعالی است الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا الی قوله أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
پس ذکر علی بن ابی طالب و انثی فاطمه زهرا دختر خاتم انبیا و زوجه سید اوصیا و مادر سید الشهدا اند و وقتیکه علی بن ابی
طالب وارد مدینه شد رسول خدا استقبال نمود با مردان قوم خود در حالیکه میفرمود کیست مثل تو یا ابا الحسن بتحقیق
وفا کردی بعهد خدا و بجا آوردی وصیت رسول خدا و بجان خود حفظ نمودی حبیب خدا را پس تو از من بمنزله هرون
از موسی کلیم الله و تو خلیفه و برادر و وصی و شوهر دختر من و قاضی دین من و خلیفه منی در حیوة و بعد از ممات من و نور عین
من و روح منی در بدن من و زایل کننده غمی از من و بنفس خود مرا حفظ و تو محشوری برگزیده منی از اهل بیت من و تو تفسیر کننده
کتاب معبود کاملی هستی تو از من است و تو ندیم و وزیر منی و تو امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و خلق شده
از نور پیغمبر چنانچه من از او خلق شده ام و در حق تو هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و تو شکننده عمرو
و قلع کننده در خیبر و کشنده عمرو اول این امت هستی از جهت ایمان آوردن بخدا و رسول او و حجت ایشان هستی از
علیت عهد و تو امام هدایت هدایت کننده که هدایت یابنده و غیر گمراه هدایت کنند و غیر گمراه اند پس طوبی برای کسی است
که ترا تابع بوده اطاعت نماید و ویل تمام و ویل برای کسی است که ترا عصیان نماید و مخالفت حق و امامت ترا انکار نماید قسم بخدا
که جان من در دست قدرت او است دوست نمیدارد ترا مگر هر مؤمن سعید و دشمن ندارد ترا مگر هر کافر شقی و صلوات
و سلام بر تو باد و اولاد تو باد تا روز قیامت و سلام بر کسی باد که تابع هدایت بوده و از خوف عذاب ... و خدا و
را اطاعت کند و نبوت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه معصومین را قرار نماید و هجرت را بر دنیا اختیار
کند و کفایت میکند خدا ما را و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است راوی گوید بعد از آن ایشان تا آنکه داخل مدینه شدند
در حالیکه روی های ایشان نور و فرح و سرور تلألؤ میکرد در حالیکه مؤید و منصور بودند و الحمد لله رب العالمین و صلی الله

تذنیب

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین المعصومین تذنیب در اینمقام پس بدان مدرستیکه این روایت شرایط صحت و اعتبار
جامع نیست بلکه آن ضعیف است بنا بمذهب جمیع علما یعنی اصولیین و اخباریین و قدما از عامه و خاصه و متأخرین
با اینکه این روایت مشتمل است بر شذوذ از چند وجه چنانچه بر متتبع حاذق مخفی نیست ولکن نقل کردن و همچنین نقل کردن
امثال و نظایرش در امثال این مقامات از چیزهائی است که فائده و ضرر در آن نیست بلکه مدرستیکه این از امور جایزه است
زیرا که آن اگرچه مشتمل است بر شذوذ و وهم همچنین مشتمل است بر امور غریبه که در غایت استبعاد است مگر اینکه آن با همه
مشتمل نیست بانچه مصادم اصلی باشد از اصول امامیه و مناقض نیست با قاعده از قواعد عدلیه بلکه نقل کردن آن و نظایرش
از چیزهائی است که نصوص کثیره دلالت کرده بر جوازش بلکه باستحبابش در بعضی از مقامات پس هرگاه که تو تحقیق او را
کردی بسوی این روایت بعد از آنکه جمیع اسباب ضعف در آن محرز شده و نیز بر امور شاذه و غریبه مشتمل است و شاید
تو باین اشاره میکنی بر مشتمل بودن آن بر اینکه مجتمعین از قریش نه هزار سواره و نه هزار پیاده بودند پس با جهة شذوذ و غرابت
آن حکم میکنی و هم چنین حکم میکنی بر اینکه آن از قضایای کاذبه است و زمانیکه علاوه شد بر آن قضیه جمع کردن ابلیس
لشکر و اتباع خود را و مقاولات و محاورات امیرالمؤمنین با ایشان در معرکه شذوذ و غرابت اشتداد میشود و قضیه
کذب و قضایای مذکوره هم شدید میگردد و تقریب در بیان نقل با منظر بعیت که هرگاه قضیه از قضایای تغییر میشود که آن
از چیزها باشد که نقل بما میرسید بطریق سامع و نقل فرد و تواتر معنوی لا اقل نقل میشد و میرسید بما بطریق استفاضه
و عجیبتر از همه اینها مطلع نشدن بنی هاشم است بر خروج قریش بحرب امیرالمؤمنین و عجیبتر از آن بیرون نیامدن ایشان است
از مکه برای نصرت امیرالمؤمنین بعد از آنکه بر حقیقت حال مطلع شدند پس چگونه متصور میشود این در شأن ایشان حضور ما
در شأن شیر یحوم او زنده و قضاء مختوم حمزه که شیر رحمن و شیر رسول خدا است پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع اینها ظن حاصل میشود
اگر ادعای قطع نکنیم بر اینکه این روایت از قبیل روایات موضوعه و کاذبه است پس جایز نمیشود نقل کردن و خبر دادن بآن میگوئیم
مدرستیکه انکار نمیکنیم بودن آنچه بسوی آن اشاره کردیم از امور غریبه مستبعده و نهایت غرابت و با همه اینها قطع و ظن
حاصل نمیشود بر اینکه آن قضایا از قبیل قضیه های موضوعه کاذبه است ظن و خیال کن این قضیه ها که بسوی اینها اشاره شد از قبیل آن
قضیه هاست که ظن بکذب آنها حاصل شده و لکن میگوئیم مدرستیکه مشتمل بودن یک روایت مطویه بر بعضی از قضیه های شاذه بعیده
غریبه که کاشف است بکشف ظنی از کذب آنها لازم ندارد که حکم کنیم بر اینکه این روایت از اصلش کاذب و مجعول است با جمیع
آنچه در آنست علاوه بر این احتمال وقوع سهو و نسیان و غلط و خطا از کاتبین و ناسخین احتمالی است غیر مرجوح پس میگوئیم قضیه
مقتول گشتن حنظله ابن ابی سفیان در آن معرکه از چیزها نیست که خطا و غلط در آن از ناسخین و کاتبین واقع گشته و هم چنین
است کلام در اینکه سواران قریش نه هزار و پیاده گان ایشان نیز نه هزار بودند و شاید روایت در اصل مشتمل است در هر قسم
بلفظ تسعمأة یا مثل ذلک و اما غریب بعید بودن قضیه جمع نمودن ابلیس لشکر خود را تا آخر آنچه ذکرش گذشت پس از چیزها
است که وحید از دایا نمی بینی که امثال و نظایر آن قضیه از چیزهاست که بغایت کثیره رسیده است در تفسیر امام حسن عسکری
یا اینکه تنها بما رسیده است از سایر طرق که غیر از این تفسیر است و اما قضیه مطلع نشدن بنی هاشم بر این وقایع عجیبه یا عدم
خروج ایشان از مکه بعد از اطلاع ایشان بر آن وقایع برای نصرت امیرالمؤمنین از چیزها نیست جایز و ممتنع بشود در آن
نیز آنچه از آن جواب میشود و آن اینست که میگوئیم مدرستیکه وجه در خارج نشدن بنی هاشم از مکه جهة نصرت امیرالمؤمنین
اینست که آنحضرت ایشان را از امر قریش خبر داده بود و قبل از بیرون شدن خود از مکه و ایشان را منع کرده بود که از مکه بیرون
بیایند برای نصرت او و این امر برای مصالحی بود در نزد خودش و ممکن است جواب دادن از آن بوجه دیگر نیز چنانچه
بر بصیر زیرک حاذق مخفی نیست پس هرگاه بگوئی مثال و نظیر آوردن از جهة دفع کردن بعضی استبعادات و استغرابات
با آنچه در تفسیر امام حسن عسکری است خوب نیست زیرا که آنچه در این تفسیر است ثابت نشده است که از امام صادر شده آیا نمی بینی

۳۹۳ غضایری که از علما و رجال است بتحقیق نفی کرده است و انکار نموده است منسوب بودن این تفسیر را بامام صلوات الله علیه و در بسیاری
نفی و انکار کردن غضایری این نسبت را معارض است با اثبات کردن صدوق و غیر او از افاضل محدثین و ثابت
نیست در اینکه ترجیح دادن قول صدوق ع بر قول غضایری در مقام معارضه خصوصاً زمانیکه قول صدوق معاضد باشد
بقول غیر او از افاضل محدثین پس بتحقیق ظاهر شد از همه اینها که حکم کردن بر اینکه این روایت از روایات کاذبه مجعوله
است چنانچه گمان نموده است که نقل کردن او در مقامی از مقامات جایز نیست از آن چیزهائیست که وجه ندارد پس این روایت از قبیل
آن روایت میشود که نقل کردن آنها جایز است در مقام نقل کردن حدیث امیر المؤمنین و فضایلش خصوصاً زمانیکه ملاحظه
شود که نسبت الحسن اینکه این روایت را از آن نقل کرده‌ام بسوی یکی از اساتید شهید ثانی ره است یعنی مصنف بودن
آن کتاب از مصنفات آن از امور مشهوره است و خصوصاً ملاحظه شود اینکه جمعی از افاضل علما و محدثین و تصانیف
خودشان نقل کرده‌اند بعضی از روایات و حکایات آن کتاب را پس هرگاه سؤال نمائی که باعث شده است تو را بر نقل کردن
تو این روایت را در اینمقام چیست و حال آنکه این روایت بقرار خودت از قبیل روایات ضعیفه است نزد صحیحین
در جواب میگوئیم در برتبه‌که در جاین روایت که از آن کتاب ماخوذ است کمتر نیست از درجه بعضی از روایات که مذکور
است در بعضی از کتب تواریخ و سیر عامه پس چنانچه ما از آن روایات مذکوره نقل میکنیم از جمله کثیری از مقامات هم
چنین نقل میکنیم بعضی از آنها را در مقام نقل کردن حدیث در مناقب و فضایل اهل بیت رسول خدا و با جمله این روایت در
مقام تحقیق از قبیل روایات معتبره است خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود مشتمل بودن آن بر امور صحیحه صادقه یقینیا و قطعیا و در
قطعیا چنانچه بر عارف متدبر مخفی نیست لطیفه که متضمن است از ذکر آن در اینمقام اشاره کردن است بر بعضی از امور پس میگوئیم بدرستیکه
تو زمانیکه اخذ کردی مواضع این چیز را که در شان ابا الفضل العباس و مقامات او ذکر کردیم و متوافق آن که مشهود
مشهور است در مجاهده و مقاتله آن در روز طف و حمایت کردن او بنات و دختران طاهره فاطمه زهرا و دختران
سید الشهدا و منکر دیدن طاها از ایشان و وفا کردن او بحق برادر خود که حجت خدا بود بر جمیع خلق او هر آینه میدانی که عباس
در مقام حمایت کردن دین و دفع نمودن از آن و برپا نمودن ستون آن ثانی آتشین است یعنی مثل پدرش امیر
المؤمنین است بلکه نیست این مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که او ضلع بزرگ از اضلاع امیر المؤمنین و عضو بزرگ است
از اعضای او زیرا که او قبیله ارا اراده کرده که مثل پدرش اقتدا کند در دلیری و شجاعت و مروت و حمایت دین و برپا نمودن
عمود آن و تاسی نماید بآن بزرگوار در جمیع مقامات محموده او که در غزوات مشاهده شده و در مواقف سلوکه او که مشهور است در حروب
و مجاهدات و مقاتله ایشان و شدائد او از آن وقتیکه خدا رسول خدا را مبعوث کرد تا وقتیکه در دست کافر لعین مراد بدرجه
شهادت رسید و عباس در بنت که مثال غزوات رسول خدا منعقد شده است برای برادرش حضرت سید الشهدا
تا هر یکی از آنها در پیش روی برادرش رسول خدا بفعل آورده در نصرت و یاری برادرش سید الشهدا در حمایت او و حرم
و حرم رسول خدا او دفع کردن از آن و از حرم و در مدت ساعات قلیله این چیز را که قلیه فعال امیر المؤمنین بود در نصرت و یاری
برادرش رسول خدا او در مدت سالهای کثیره و با جمله او وارث شده بود از پدرش امیر المؤمنین در هر مقام از آن مقامات که بسوی
آنها اشاره شد آثار و خصال و در آن ایام چیزی که شبیه است مادر مجاهدات و مقاتلات آن بزرگوار در پیش روی خواهران
طاهره و فاطمه زهرا با مجاهدات و مقاتلات پدرش امیر المؤمنین در پیش روی فاطمه با و حرم رسول خدا چنانچه این روایت
سابقه با مجاهدات را متضمن بود نعم فرق میان این دو قضیه از آن چیزهائیست که باعث میشود برای دوستان اخوان و
عموم را و میکاود و جگرها را و میسوزاند دلها را و مجروح میکند چشمها را زیرا که فاطمه را روشن شد چشمهای ایشان و شاد گردید
قلب آنها بجهة غلبه کردن امیر المؤمنین بر دشمنان کفار بعد از آنکه رسید زیر گوشهای ایشان ما بین کتف و قلب ایشان و مضطرب شد

تذنیب دیگر

احوال ایشان و مددها از قلوب ایشان و اشکها از چشمان جاری کردند بجهة آنچه کید و حیلهای ابلیس ظالمان از امّت
کردند و بسیاری عدد کفار را دیدند و لکن قلوب دختران طاهره فاطمه زهرا سوخت و جگرهای ایشان کداخت و کوکب ایشان
در کتف ایشان حرکت نمود و چشمهای ایشان اشک ریخت و بلند شد آواز ایشان بگریه و فریاد و قلیله صیحه زدند و ندا
کردند زینب دختر فاطمه زهرا وا اخاه و عباساه و واضیعتاه بعد که بعد از آن برتو مخفی نیست بدرستیکه در این مقام سرّ لطیف
است لابد است از اشاره کردن بسوی آن و آن اینست که خدای تعالی مخصوص کردانید عباس را بفضیلت عظیمه که اعلام
و آن نیز مثل زیارت کردن زائرین قبر شریفش را و گریه کردن دوستان او را و از امورات ثابته و دائمه باقیه است تا روز
قیامت بیانش اینست که منعقد نمیشود در بلدی از بلاد یا در دهی از دهات مجلس ذکر مصیبت آل رسول مگر اینکه ذکر می
شود در بعضی از آن مجالس لااقل در یکی از آنها بعضی از مصائب عباس و شهادت او و آنچه بآن متعلق است یا در نظم
یا در نثر بلکه نزدیک است که محقق نشود مجلسی از مجالس عزای آل رسول که ذکر نشود در آن مجالس اسم عباس و بعضی آنچه با متعلق
است پس او در این مقام در میان مردان پاکیزه هاشمیه است مثل همشیره صدیقه طاهره او در میان زنان طاهره هاشمیه است
زیرا که منعقد نمیشود در دنیا مجلسی از مجالس عزا مگر اینکه ذکر میشود در آن اسم آن طاهره و آنچه با و متعلق است از مصائب
آن و اگر خواهی که بطریق دیگر تعبیر نمائی بگو بدرستیکه ذکر اسم سید الشهدا در وقت قبل از ذکر اسم عباس منفک
و جدا نمیشود پس این دو اسم شریف مقترن و با هم دیگر نزدیک است پس مثل حال اسم ایشان است حال زیارت ایشان
زیرا که زوار چنانچه قبر سید الشهدا را زیارت مینمایند همچنین قبر عباس را زیارت میکنند در هر روز یکمرتبه بلکه دفعات
مکرر تذنیب دیگر است نیز در این مقام بدانکه بدرستیکه من رسیدم بخبری که متضمن است کیفیت بیرون رفتن سید الشهدا
را از مدینه و بعضی دیگر را از امور و من آن خبر را در اینجا ذکر میکنم بجهة بعضی مناسبات که میان آنچه این روایت متضمن
است میان روایت گذشته که متضمن خروج امیرالمؤمنین است از مکه با فاطمه ها و حرم رسول خدا اگرچه این روایت
اینست که بعینه نقل کرد او را بعض موثقین ادبای شعرا از شاگردان من از عرب و گفت این روایت را یافتم در
مجموعه که نسبت او را بفاضل ادیب شعر میدادند پس او را از آن کتاب نقل کردم و آن روایت اینست بدرستیکه روا
اینست بدرستیکه روایت کرد عبد الله بن سنان کوفی از پدرش و او از جدش که او گفت که من نامه اهل کوفه
را نزد حسین بردم و آنحضرت در آن روز در مدینه بود پس نامه را بدست آنحضرت آوردم او را خواند و معنایش را
دانست پس فرمود که مرا بپا باش سه روز مهلت ده و من در مدینه ماندم بعد از آن با او بودم تا اینکه قصد کرد که بسوی
عراق متوجه شود پس با خود گفتم میروم تا تماشا کنم زر باد شاه حجاز که چگونه سوار میشود و جلالت شان او چه طور است
آمدم بدر دولت سرایش دیدم اسبان حاضر و مردان بپا ایستاده حضرت حسین در بالای کرسی نشسته و بنی هاشم او را احاطه
کرده اند در حالیکه آن بزرگوار در میان ایشان گویا ماه چهارده شبه است در شب تمام و کمال خود و دیدم بقدر چهل محمل در
حالیکه آنها را بلباسهای ابریشم و دیبا مزین کرده اند پس دیدم پس در آنوقت امر کرد حسین بنی هاشم را که محارم خود شانرا به
محملها سوار کنند در آن اثنا که نظر میکردم ناگاه دیدم جوانی در خانه آنحضرت بیرون آمد در حالیکه قامتش بلند و در خدش
علامتی بود و در رویش مثل ماه تابان و میگفت کنار شوید از من ای بنی هاشم ناگاه دیدم دو نفر زن از خانه بیرون آمدند در حالی
که دامن لباسهای خودشان را بر روی زمین میکشیدند از خجالت میکردند از خلق و کنیزان ایشان آنها را احاطه کرده اند
پس آن جوان آمد نزد محملی از محملها و بر دو زانوی خود نشست و از بازوهای ایشان گرفته بمحمل سوار کرد من از بعضی مردم سؤال
کردم که این جوان کیست بمن گفتند که او قمر بنی هاشم عباس بن امیرالمؤمنین است بعد از آن دو نفر دختر صغیر را دیدم گویا
خداوند عالم مثل ایشان را خلق نکرده است یکی همراه زینب و یکی همراه ام کلثوم بود پس سؤال کردم از بعض مردم از ایشان
بمن گفتند که ایشان سکینه و فاطمه دختران حسین اند بعد از آن بیرون آمد جوان دیگر که گویا او ماه چهارده شبه بود

در کیفیت خروج اهلبیت

از طلوع کرده دیگر زنی با او بود که در دوشش این زن طفل صغیری است و تحقیق این زن را کنیزانش احاطه نموده بودند پس جوان را
بر محمل سوار کرد پس سؤال کردم که این زن و جوان کیستند گفتند آن جوان علی اکبر فرزند حسین است و آن زن مادر اوست لیلی
زوجه حسین است و آن طفل عبد الله شیرخوار فرزند حسین است بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد که روی او مانند پاره ماه بود
آنگاه زنی با او بود پس از ایشان سؤال کردم گفتند آن جوان قاسم بن حسن مجتبی است و آن زن مادر اوست
راوی گوید بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد در حالتی که میگفت کنار روید از من ای بنی هاشم کنار روید از حرم غریب ابی
عبد الله الحسین پس کنار شدند از آن بنی هاشم ناگاه بیرون آمدند از خانه در حالتی که آثار پادشاهان و ... بود
و سیر فرزند با تمکین و وقار و کنیزانش اطراف او را گرفته بودند پس از او سؤال کردم گفتند آن جوان زین العابدین فرزند
امام است و آن زن شاه زنان دختر پادشاه کسری زوجه امام است پس آن جوان بنزد او آمد و او را به محمل سوار کرد بعد از آن
باقی حرم و اطفال را بر محملها سوار کردند و وقتیکه همه سوار شدند امام ندا کرد که کجاست عباس و نزدیک لشکر من کجاست بنی
هاشم عباس جواب داد در حالتی که لبیک لبیک میگفت امام فرمود ای برادر بسوی ما بیا پس عباس بسوی آنحضرت را
آورد در حالتی که بنی هاشم او را احاطه کرده بودند عباس رکاب اسب آن بزرگوار را گرفت تا آنکه امام سوار شد بعد از آن
بنی هاشم و عباس سوار شدند و عباس علم امام را حامل بود راوی گوید پس اهل مدینه صیحه شدیدی کشیدند و او را زنان
بنی هاشم بگریه و ناله بلند شد و میگفتند الوداع الوداع الفراق الفراق حضرت عباس گفت نعم هذا قسم امروز روز
روز فراق است و ملاقات در روز قیامت است بعد از آن روانه شدند در حالتیکه قصد کوفه کرده بودند پس من با
ایشان رفتم تا آنکه بکربلا رسیدیم راوی گوید پس در کربلا نازل شدند و مقداری نگذشت تا آنکه جمعیت لشکر بر ایشان هجوم آوردند
و از هر طرف ایشان را احاطه و ایشان را از آب منع کردند تا آنکه جاری شد با ایشان آنچه جاری شد از کشتن و غارت
و اسیر کردن پس در آن وقت ابن سعد امر کرد که زنان را بر محملهای بی ساتر و حجاب سوار نمایند پس شتران را نزد حرم رسول
خدا آوردند در حالتیکه آن قوم لعین اطراف ایشان را گرفته بودند و با ایشان گفتند که بیائید سوار شوید زیرا که عمر سعد
کوچ کردن امر کرده است و وقتیکه زینب این را دید ندا کرد و گفت خدا روی ترا سیاه گرداند ای ابن سعد در دنیا و آخرت
اینها را امر میکنی که ما را بر شتران سوار نمائید و حال آنکه ما امانت های رسول خدا هستیم با ایشان بگو از ما کنار شوند تا اینکه
بعضی با بعضی سوار نماید آن ملعون گفت از ایشان کنار روید پس پیش آمد زینب و ام کلثوم و ندا کرد هر یکی از زنان را
باسم خود و ایشان را به محمل سوار کرد تا آنکه کسی از ایشان نماند مگر زینب پس بیمین و یسار نظر کرد غیر از امام زین العابدین
کسی را ندید و آن بزرگوار مریض بود آمد بسوی او و گفت برخیز ای فرزند برادرم و بر ناقه سوار شو گفت ای عمه تو سوار شو مرا با این
قوم بگذار پس زینب بسوی ناقه خود برگشت در حالتیکه او قادر نبود بمخالفت امام و نگاه میکرد بیمین و یسار ندید مگر پاره تن ها
را که بر روی زمین افتاده و سرها را که بر نیزه ها بلند شده در دست مردان پس فریاد کرد و گفت وا غربتاه وا اخاه وا حسیناه
وا عباساه وا رجالاه وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله راوی گوید وقتیکه ایشان را در آن حالت دیدم یاد کردم بیرون
آمدن ایشان را از مکه و آنچه بودند در آن از عزت و رفعت و بزرگواری و جلالت پس بر حال ایشان و آنچه بر ایشان
جاری شد گریستم بعد از آن راوی گوید وقتیکه امام زین العابدین این را مشاهده کرد بر نفس خود مالک نشد در حالتی که آنحضرت
از ضعف مرتعش بود و میلرزید پس بعصای خود تکیه کرده آمد نزد عمه اش و زانو های اش خم کرد و گفت ای عمه سوار شو زیرا که وقت

شکسته و غم مرا زیاد کردی چون خواست که عمه‌ام شترا سوار کند از ضعف بخود لرزید و افتاد بر روی زمین و قتیکه شمر لع
اینرا دید آمد بسوی او و در حالتیکه در دست آن لعین تازیانه بود بتازیانه او را زد بحضرت ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه
وا حسیناه پس زینب گریست و گفت وای بر تو ای شمر مرا با کن با یتیم نبوت و نواده رسالت رحم قسم به پیغمبر کاری
و تاج خلافت جناب زینب اینرا مکرر میگفت تا اینکه آن ملعون از زدن دست از آنحضرت دور کرد ناگاه دیدم یک
کنیز سالخورده سیاه آمد نزد زینب و او را سوار کرد از او سؤال کردم گفتند این فضه کنیز فاطمه زهرا است راوی گوید بعد
از آن امام را بر شتر لاغری سوار کردند پس از شدت ضعف بر سوار شدن مالک نشد اینرا ابن سعد لعین خبر دادند
گفت پاهای او را در زیر شکم شتر ببندید پس چنان کردند و ایشان از آن مخالفت زدند تذنیب است که در آن بر بعض امور
اشاره است مانع که مناسبت میان آن انچه این روایت متضمن است و میان انچه روایت گذشته متضمن است اگرچه
از وجوه چند متحقق است مگر آنکه وجوه مفارقت در میان این دو روایت از انچیزهاست که قلوب شیعه را میسوزانند
و جگرهای ایشانرا میگدازد و چشمهای ایشانرا مجروح میسازند و چگونه چنین نشود زیرا که فواطم و حرم رسولخدا را
در سفر و هجرت ایشان از مکه تا بمدینه چیزی از ذلت و خواری و عار وارد نشد ببرکت رسولخدا و امیرالمؤمنین بلکه
سرور و شرف ایشان زیاد بسبب رسیدن ایشان بمدینه و مشرف شدن آنها بخدمت رسولخدا و حضور آن بزرگوار گردید
واما آنستمیات و دختران فاطمه زهرا بتحقیق در راهها و منازل بعد از بیرون آمدن ایشان از مدینه رسیدند بانچه
قلوب آنها را میسوزاند و باعث اضطراب و وحشت و غمگینی ایشان شود و بتحقیق رسیدند بعد از وارد شدن بکربلا
بمصائبی که اگر آنها را بر روز نازل میشد گردیدی چون شبها و بالجمله چنانچه مناسبات میان مضمون این دو روایت
بسیار هم چنین عدم مناسبت میان آنها بسیار است بعد مخفی نماند بر تو که این روایات اگرچه مشتمل اند بر بعض امور
شاذه مثل بودن مادر سید الساجدین در حیات در آن اوقات الا اینکه نقل کردن آنها با همه این از انچیزهائی است
که در آن ضرر نیست بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا مطلبی هست سزاوار است که بآن اشاره نمائیم و آن اینست که سوار
شدن زنان طاهره و دختران فاطمه و حرم و اصحاب کساء بر محملها تجاوز نمیکند کیفیت آن از وجوهیکه بآن اشاره مینمائیم
اول اینست در حال کیفیت سوار شدن ایشان بر محملها در هر منزل از منازل مابین کربلا و کوفه و هم مابین کوفه و شام
باین طریق باشد که این روایت آنرا متضمن است دوم آنکه حال در خصوص چنین باشد که سید الساجدین اراده میکرد و امر
مینمود شتران میخوابیدند و زنان طاهره بر سوار شدن قادر میشدند و قبلیکه ایشان در محامل برقرار میشدند امام امر
شتران را امر مینمود بر میخواستند زیرا که هر چیزیکه از خلق خدا باشد از انچه دیده میشود و دیده نمیشود اصحاب ولایت مطلقه
را مطیع و منقاد اند سیوم آنکه چنانچه امر کردن شتران بر نشستن از صدیقه صغری زینب صادر باشد زیرا که حال در امر کردن
او شتران را بعینه مثل حال امر کردن امام است با این چهارم آنکه هر یکی از زنان طاهره و دختران فاطمه خود را امر میکرد
بنشستن زیرا که ناقه ما در این خصوص با ایشان اطاعت میکردند از جهة تعلق اراده امام با این پنجم آنکه این رکوب
و سوار شدن از برای همه ایشان باعانت دایه و متحمل تعب و مشقت شدن امام باشد پس بهر نوع که بوده باشد دشمنان
که کافر بودند در وقت سوار شدن حرم بر محملها از ایشان دور میشدند زیرا که ایشان در خصوص معذور بودند بزعم ملعنی
های ایشان یعنی بذلت و خواری خود مجبور بودند از جهة علاقه گرفتن اراده امام با این زیرا که ایشان بمخالفت قادر نبودند
نسبت بالانتقام و به تحقیق ما بیان کردیم در مواضع بسیار متعدده از این کتاب مدرستیکه از شان اصحاب ولایت

مطلقه نیست اینکه احدی نسبت با بمقام عذرت ندارد که بجرم ایشان خیانت نماید اگرچه بخیانت بنظر کردن بلکه به خیال و آرزو باشد بلکه این امر خیانت در پاکیزه‌هاست که تر دیگر است از جهة آن که تا نهایت پر عصمت و مشق شود پس این مناسبت ندارد در محقق شدن هتک حرمت ایشان بسبب اسیر کردن و غارت نمودن زیرا که بسیار فرق واضحست در میان این دو مقام و تحقیق اشاره کرده است صدیقه صغری جناب زینب در بعض اشعار خود در مرثیه بایشان بسوی آنچه ما تحقیق کردیم و این در اینمقام است که گفته بَنَاتُ مُحَمَّدٍ أَضْحَتْ سَبَايَا يُسَقْنَ مَعَ الْأُسَارَى وَالنِّهَابِ مُغَبَّرَةَ الذُّيُولِ مُكَشَّفَاتٍ كَسَبْيِ الرُّومِ دَامِيَةَ الْكِعَابِ لَئِنْ أُبْرِزْنَ كُرْهاً مِنْ حِجَابٍ فَهُنَّ مِنَ التَّعَفُّفِ فِي حِجَابٍ یعنی دختران محمد اسیر شدند میبرند ایشان را گرد آلوده سر ایشان برهنه بود مثل اسیران روم در حالتی که از کعبهای ایشان خون جاری میشد اگر ایشان را گرد آلوده با کراهت از ستر و پرده بیرون آوردند عیب ندارد زیرا که ایشان از عفاف و پاکدامنی در ستر و حجاب اند پس آنچه ما تحقیق کردیم از پاکیزه‌های آن مخدره تحت قول مخدره مندرج است در بیت اخیر و تحقیق نیز اشاره کردیم در بعض مواضع این کتاب بسوی سر اینکه در اغلب روزهای کوچ کردن سر منور حضرت سید الشهداء در نیزه طویل میبود و بیانش اینست که آن بزرگوار روح من فداه اولاد و حرم را حمایت میکرد و احوال ایشان را مراعات مینمود چنانکه حمایت و مراعات احوال مینمود در وقتیکه سر منورش در جسد مطهرش بود زیرا که غیرت جناب ولایت مطلقه غیرت خداست اگر جزء قلیلی را از آن بر مردان دنیا از آن زمان که خداوند عالم حضرت آدم را خلق نمود تا روز قیامت قسمت مینمودند هر آینه در دریای غیرت و حمیت مستغرق میشدند بالجمله در هر عضوی از اعضای جناب ولایت مطلقه چشمه جوشنده است با غیرت و حمیت و یعنی نعم در اینمقام سر مطلب دیگر است و آن اگرچه از چیزهاییست که در این کتاب در مواضع عدیده بسوی آن اشاره شده مگر اینکه او را در اینمقام اعاده مینمائیم و میگوئیم در سببی که مصیباتیکه بر صدیقه صغری زینب وارد شده اگر بر کوهها وارد میشد هر آینه پاره پاره میگردید و اگر بدریا میرسید موج میزد و متلاطم میشد و اگر باسمانها میرسید بزمین ریخته میشد و اگر بزمین میرسید اهل خود را خسف میکرد و اگر بروزها وارد میشد شب تاری میشدند و نسبت در میان صاحبان عقل از ملائکه و جن و انس غیر از اصحاب کساء و اولاد معصومین ایشان کسیکه اعظم و احسن و اجمل و اشد باشد از حیثیت صبر کردن از آن مخدره و اگر خواهی که اینرا توضیح نمائی بگو در نسبتیکه نسبت صبر ایوب پیغمبر بسوی صبر آن مخدره عفاف مثل نسبت آب قلیل است بر کثیر کثیر و مثل نسبت نهریست بسوی دریا و ستاره است بسوی آفتاب زیرا که صبر ایوب در غایت کمال بود زمانیکه ملاحظه شود صبر ابرار اخیار و صبر زینب در نهایت کمال است زمانیکه ملاحظه شود صبر مقربین و چگونه چنین نباشد زیرا که ایوب در بعض مقامات به بعض کلمات تکلم نمود و این در وقتی بود که رشته صبرش قطع شد بیانش اینست در وقتیکه جفا نمود با ایوب علما و شاگردانش و اعیان تابعینش و توبیخ و سرزنش کردند او را و قلب او را بدرد آوردند با حرفهای سرد و خنک و لفظهای درشت رشته صبرش منقطع گشته حلمش بریده شد پس عرض کرد یا رب لَوْ جَلَسْتُ مَجْلِسَ الْحُكْمِ لَأَدْلَيْتُ بِحُجَّتِي یعنی اگر در مجلس حکم می‌نشستم هر آینه حجت خود را ادا میکردم و اما زینب مظلومه در وقتیکه دشمنان شماتت و توبیخ و اهانت را زیاد میکردند آنها را متحمل میشد و بخداوند عالم شکر میکرد و چشمه صبرش جوشش و امواج حلمش تلاطم میکرد و کفار و دشمنان زندیق را با حجت و برهان ملزم مینمود با اینکه متعدد بود آنها

مصائب و بلاها و شهادت و اسیری و غارت از اکرم عطیه‌های خدا و اعظم نعمتهای باطنی و عطاها است با کمال
رحمت و عصمت امهات پس در میان مقام مخدره و مقام او بون بعید و تفاوت شدیده است
بعد در بستیکه در این مقام سر لطیف عظیمی است و آن اینست در بستیکه هر کسیکه اخذ نماید جمیع آنچه که ما در فضایل و فواضل
زینب ذکر کردیم بعد از آن تأمل نماید در حالیکه نسبت فضایل و فواضل عصمت مخدره بر آنچه برای مادرش صدیقه کبری
است مثل نسبت ستاره کان است بر قرص آفتاب و مثل نسبت قطره است بدریای محیط اعظم سید اینکه سر اسرار
اینکه صدیقه کبری فاطمه زهرا حجت است بر جمیع خلق خدا تعالی مثل پدرش و شوهرش و اولاد معصومین او و میدانند
فضیلت او را بر جمیع خلایق از اول آنها تا آخر آنها بعد از پدر و شوهرش و با جمله در بستیکه زینب آیتی است از آیات
مادرش و بمنزله برهان اعظم و حجت تامه است از حجتهای حجت کبری بودن مادرش بر جمیع خلق بعد از پدر و شوهرش
صلوات الله علیها و علیهم اجمعین

مجلس یازدهم

از کتاب کبیر العبادات والباقیات الصالحات در کیفیت شهادت جناب علی اکبر است محمد بن ابی طالب و ابن شهر آشوب در مناقب گفته‌اند وقتیکه علی بن الحسین
که مادرش لیلی دختر ابی مرة بن مسعود ثقفی عازم میدان کفار گردید حضرت حسین انگشت سبابه خود را بسوی آسمان بلند
کرد و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا
و منطقا برسولک یعنی خدایا شاهد باش بر این قوم بتحقیق بیرون رفت بسوی ایشان جوانیکه شبیه‌ترین خلق است برسول
تو در صورت و خلق و منطق و ما هر وقتیکه به پیغمبر تو مشتاق میشدیم که او را ملاقات نمائیم بروی این جوان نظر میکردیم
اللهم امنعهم برکات الارض و فرقهم تفریقا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة
عنهم ابدا خداوندا از ایشان برکات زمین را منع کن و ایشان را متفرق گردان و آنها را منتشر گردان و والیان را
از ایشان ابدا راضی مکن زیرا که ایشان ما را دعوت کردند که ما را نصرت نمایند بعد از آن با هجوم آوردند که ما را بکشند
پس حسین بعمر بن سعد صیحه زد که چه شده است ترا خدا قطع کند رحم و قرابت ترا و مبارک نگرداند خدا برای تو در امر تو
و مسلط گرداند بر تو کسی را که ذبح نماید ترا بعد از من در رختخواب تو چنانکه رحم و قرابت مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول خدا
حفظ نکردی بعد از آن حضرت آواز خود را بلند کرد و این آیه را تلاوت کرد که ان الله اصطفی آدم و نوحا و
آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم پس سید میگوید
و بیرون آمد علی بن الحسین و آن از زیباترین خلق بود از حیثیت رو و احسن ایشان بود از جهت خلق پس طلب نمود رخصت از
حضرت آن حضرت باو اذن داد بعد نظر کرد بر او مثل نظر کردن کسیکه از او مأیوس باشد بعد از آن گریست و گفت
اللهم اشهد فقد برز الیهم فتاتی الکلام و بعضی گفته‌اند پس حمله نمود بر مردم در حالیکه می‌گفت
انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی
اما ترونی کیف احمی عن ابی یعنی منم پسر حسین که فرزند علی است قسم بخدا حکم نمیکند در میان ما حرام زاده آیا
نمی‌بینید مرا که چگونه حمایت میکنم از پدر خود پس حمله را مکرر نمود و اهل کوفه از جنگ او بتنگ آمدند و در بعضی تالیفات
است وقتیکه علی بن الحسین مبارز خواست عمر بن سعد طارق بن کثیر را خواند و او فارسی بود منع کننده و شجاعی بود در
کشنده پس باو گفت تو نعمت امیر را میخوری و عطایای او را اخذ میکنی بیرون رو بسوی این جوان و سر او را بمن بیاور
یا ابن سعد تو ملک ری را اخذ میکنی من کی او را میبرم بلکه واجب است که تو بجنگ او بیرون روی مگر اینکه ضامن باشی برای من در نزد امیر

که چاره

که حکومت موصل را بمن بدهند در اینوقت بجنگ او میروم و سر او را میاورم تو را راوی گوید که ملعون ضامن گردید که حکومت
موصل را باو بگیرد پس طارق بمبارزت علی بن الحسین بیرون آمد و با او مقاتله و مجادله کرد و قتال شدیدی علی بن الحسین او را ضربت
منکری زد پس بر روی زمین افتاد و هلاک شد خداوند عالم روح او را باتش فرستاد راوی گوید برادرش بیرون آمد علی بن الحسین
او را استقبال و با هم کر و فر نمودند تا اینکه رسید باو علی بن الحسین پس رجوع کرد و ضربتی بر سر آن زد آنحضرت تا بدو نیمش و افتاد
بر زمین افتاد و هلاک شد راوی گوید بیرون آمد کوکب پسر طارق پس آنقدر نگذشت که او را هلاک کرد و طلب مبارزت کرد احدی
جرأت نکرد که بمبارزت او بیاید پس عمر بن سعد به بکر بن غانم صدا زد و او را خواند و بمبارزت آن بزرگوار آمد و وقتیکه ملعون
بمبارزت بیرون آمد رنگ حضرت حسین متغیر گردید لیلی مادر علی اکبر گفت از چه جهت رنگت متغیر گردید ای آقای من شاید
بعلی اکبر چیزی رسیده ولکن کسی بمبارزت او آمد که از او بعلی اکبر رسیده میشود پس برای فرزندت علی دعا کن زیرا که من
از جدم رسول خدا شنیدم فرمودند که دعای مادر در حق پسرش مستجاب میشود راوی گوید پس لیلی سر خود را گشود در حالیکه در خیمه بود
و دعا کرد و خواست برای آنحضرت و یاری او را از خدا او را میکوید و قتل شد درمیان ایشان جنگ شدیدی زد بکر بن غانم
دریده شد از زیر بغلش پس علی ابن الحسین بسرعت بحضرت باو زد او را نصف کرد خدا رحمت کند باو و در روایت
محمد ابن ابیطالب است که آن بزرگوار آنقدر مقاتله کرد که خلق بفریاد آمدند از کثرت کشته کان خود و روایت شده
چنانچه در مجالس و عوالم گفته که علی اکبر با عطش یکصد و بیست مرد را بقتل رسانید و آن روایت صدادیست بعد از آن مراجعت
کرد بخدمت پدرش در حالیکه او را زخمهای بسیار رسیده بود پس گفت یا ابا العطش قتلنی وثقل الحدید اجهدنی
فهل الی شربة من الماء سبیل یعنی ای پدر تشنگی مرا کشت و گرانی آهن مرا بمشقت و تعب انداخت پس آیا
بسوی یکشربت آب راهی هست که بان قوت یابم بقتل دشمنان حضرت حسین گریست و گفت یا بنی دشوار است بر محمد و
علی و پدرت که ایشان را بفریاد خود بخوانی جواب ندهند ترا و طلب اعانت کنی از ایشان بفریاد تو نرسند یا بنی زبان
خود را بیاور پس حسین زبان او را گرفته و مکید و انگشتر خود را باو داد و گفت این انگشتر را بگیر و او را در دهن خود نگهدار و رجوع نما به
قتال دشمن خود زیرا که امیدوارم تو روز را بشام نرسانی تا سیراب کند ترا جدت بکاسه و فاکننده تر خود با شربتی که بعد
از آن ابدا تشنه نشوی پس انگشتر را در دهن خود گذاشت و در روایتی هست که حضرت حسین گفت و اغوثاه یا بنی زمان قلیلی
صبر کن سیراب میکند ترا با شربتی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس برگرد و مبارک نماید خدا امر تو رجوع کرد در حالیکه میگفت
انا علیٌّ لا اقول کذبا اتبع جدی المصطفی المهذبا اضربکم بالسیف ضربا معجبا ضرب غلام
لا یرید الهربا یعنی من علی هستم دروغ نمیگویم تابع میباشم بجد خود که برگزیده و پاکیزه است شما را بشمشیر میزنم زدنیکه مرد
را بتعجب میاندازد مثل ضرب جوانیکه اراده گریختن ندارد بعد از آن بر آن قوم حمله کرد پس بشتافت و بمنزل مراجعت و در روایت
کرده است در کتاب عوالم که علی رجوع کرد بسوی قتال در حالیکه میگفت الحرب قد بانت لها الحقائق
وظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق
حاصل مضمون اینست که جنگ بحقیقتها ظاهر شد و راستیهای آن ظاهر شد بعد از آن مصداقها قسم بخدائیکه رب عرش است از
جموع شما جدا نمیشویم تا اینکه شمشیرهای برق زننده در غلاف گذاشته شود پس آن بزرگوار دو مرتبه حمله کرد تا دویست نفر تمام از آن
ملاعین را بقتل رسانید و آن روایت صدادیست و در روایتی هست از صادق نقل شده که علی اکبر چهل و چهار نفر مرد را کشت
و در کتاب شهاب الدین نقل کرده بعد از آن حمله کرد و مقاتله میشود تا اینکه از آن قوم هزار و پانصد نفر سوار و هشتاد نفر پیاده را
بقتل رسانید و رجوع کرد نزد پدرش در حالیکه میگفت یا ابتاه آیا یکشربت آبی هست که بآن قوت یابم بر دشمنان خدا و رسول

ورسول امد در پیش پدر و گفت صبر کن ای پسر تا ملاقات نمائی جد خود را پس سیراب کند ترا بشربتی که بعد از آن تشنه نشوی

پس رجوع کرد بسوی قتال بعد از آن حمله کرد با ایشان و میمنه را بر میسره زد و با نصد سوار را بکشت معید و این نما گفته اند

که نزدیک شد باو منقذ بن مره عبدی و گفت بر من باد گناه و وبال عرب هرگاه این جوان بر من بگذرد در حالیکه بکند بخلق

آنچه کرده است هر آینه پدر پسر او را در ماتم او بنشانم پس گذشت در حالیکه بخلق حمله میکرد چنانکه در اول با ایشان حمله کرده بود

پس منقذ بن مره عبدی لعین او را به نیزه نشانه کرد و او را بزمین انداخت و در روایتی است که صحیح تو قیع ارضا حب الأمر که

ملعون از بالای سرش ضربتی زد که او را آن ضربت بزمین انداخت و در کتاب بحوالی گفته که او را خلق با شمشیرهای خود

زدند بعد از آن دستهای خود را بگردن اسب انداخت پس اسب او را بسوی لشکر دشمنان آورد و او را شمشیرهای خود

پاره پاره نمودند و قتیکه روحش بحنجر گردنش رسید بآواز بلند گفت یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه

الاوفی شربة لا اظمأ بعدها و هو یقول العجل العجل فان لک کأسا یا ابتاه این جد من رسول خداست بتحقیق مرا سیراب کرده بکاسه

وفا کننده از خود با شربتی که بعد از آن تشنه نشوم و جدم میگفت العجل العجل بیا بیا زیرا که برای تو کاسه ذخیره شده است

حتی او را در این ساعت بیاشامی و در روایت حمید بن مسلم است پس کمین کرد او را ملعونی از اصحاب عمر بن سعد شمر بن

از بالای سرش زد از پشت اسب بزمین افتاد بعد از آن بلند گشت در حالیکه ندا میکرد یا ابتاه علیک منی السلام

این جدم محمد مصطفی و این جدم علی مرتضی و جده ام خدیجه کبری و جده ام فاطمه زهرا است و ایشان مشتاق تواند پس حسین آن

قوم را از آن مستغرق گردانید و باواز بلند صیحه زد و زنان فریاد کردند حضرت حسین بایشان گفت ساکت شوید زیرا

که گریه کردن در پیش شماتت است و سر فرزندش را بر داشت در دامن خود گذاشت و خون را از رویش پاک میکرد و میگفت

یا بنی لعن الله قوما قتلوک ما اشد جرأتهم علی الله و علی انتهاک حرمة الرسول صلی الله علیه و آله و انهملت عیناه من

الدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفا یا بنی اما انت فقد استرحت من الدنیا و ضیقها و قد صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک

ای پسر خدا لعنت کند قومی را که ترا کشتند چه شدید است جرأت ایشان بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا و چشمهای حق

بینش از اشک پر شد بعد از آن گفت علی الدنیا بعدک العفا ای فرزند اما تو بتحقیق راحت شدی از دنیا و غم

آن و رفتی بسوی روح و ریحان و باقی ماند پدرت پس چه زود است لاحق شدن او بتو ابو الفرج میگوید در کتاب مقاتل

الطالبین خود که سعید بن ثابت میگوید و قتیکه علی بن الحسین بسوی ایشان رفت حسین چشمهای خود را بصحت علی اکبر نظر

کرده و دیده را پر از اشک نموده بعد از آن گفت خدایا شاهد باش بتحقیق رفت بسوی ایشان جوانیکه شبیه ترین خلق

است به پیغمبر تو رسول خدا پس علی اکبر با ایشان حمله میکرد بعد بر میگشت بسوی پدرش و میگفت یا ابت العطش و حسین می

گفت صبر کن ای حبیب من زیرا که تو روز را بشام نمیرسانی تا آنکه جد تو رسول خدا ترا سیراب میکند بکاسه وفا کننده

از خود و دفعه دیگر رجوع میکرد تا تیری آمد بحلقش رسید پس او را پاره پاره کرد و در خون خود بطرف و بطرف غوص میکرد بعد

از آن ندا میکرد یا ابتاه علیک السلام هذا جدی رسول الله جد ترا سلام میرساند و میگوید زود بطرف ما بیا و شهقه زد از دنیا

مفارقت کرد و در بعضی کتب مقاتل است وقتیکه حسین او را دید که در میان خون دست و پا میزند حمله کرد تا لشکر را

از او دور گردانید بعد از آن گفت دشوار است بر من مصرع تو که اینست چگونه یافتی ای فرزند مصرع خود را گفت ای پدر خوب

مصرع است این جدم رسول خداست بتحقیق سیراب کرد مرا بشربتی که بعد از آن هرگز تشنه نمیباشم بعد از آن روحش بروضه

جنان پرواز کرد و ابو مخنف روایت میکند از عمارة بن راقد که گفت دیدم زنی بیرون آمد از خیمه حسین گویا که او ماه

چهارده شبه بود که طلوع کرده و ندا میکرد و والداه و امهجة قلباه کاش من در این روز نابینا بودم تا اینکه مرا در زیر طبقهای زمین می

گذاشتند و در روایتی از عبدالله نقل شده که گفت میشنیدم که ناگاه بیرون آمد از خیمه حسین زنیکه از رویش آفتاب در کسوف

بود و ندا میکرد وا ولداه وا ثمرة فؤاداه و حبیباه وا ابن اماه تا رسید باو خود را بر او انداخت حضرت حسین نزد او رفت و او را بعبا که پوشید

تا آنکه او را داخل خیمه کرد دیگری گوید که گفتم این زن کیست آیا می‌شناسی او را گفت این زینب همشیرهٔ حسین است مفید ره
گفته بعد از آن حسین جوانان خود را امر کرد و گفت برادر خود را بردارید پس او را برداشتند تا آنکه آورده او را گذاشتند
در پیش خیمه که در پیش او مقاتله میکردند و بعض اصحاب ما گفته که روایت شده از حضرت صادق که این علی اول
مقتولست از پسران علی ابن ابیطالب با حسین و ابو الفرج در مقاتل گفته باسناد خود بسوی ادریس از پدرش از جعفر
ابن محمد از پدرش که بدرستیکه اول مقتولیکه از پسران ابیطالب با حسین کشته شد پسرش علی علیه السلام است و آن نیز
از فقرات زیارتش مستفاد میشود و باین جهة بعض علما قتل او را مقدم داشته اند بر سایر بنی هاشم و شیخ مفید ره آورد
کرده و روایت را رفع نموده به جابر بن عبد الله انصاری که او گفت وقتیکه علی ابن الحسین را بدرجه شهادت رسانیدند
امام حسین داخل خیمه شد در حالیکه بر پسر خود گریه میکرد و خبر مرگ او را میداد پس سکینه با او گفت چه شده است که می‌بینم
ترا که بعضی خود خبر مرگ میدهی و چشمان خود را بگریه میکردانی کجا است برادرم علی آنحضرت گفت ای نور چشمم او را کشتند
پس فریاد کرد وا علیاه و امهجة قلباه و خواست که از خیمه بیرون رود آنحضرت او را از عقبش رفت و با او گفت ای سکینه
از خدا بترس صبر کن گفت ای بابا چگونه صبر کند دختریکه برادرش را بکشند و در پیش اشقیا بگذارند آنحضرت گفت
انا لله و انا الیه راجعون   و در کتاب اثار آورده بدرستیکه مختار عبد الله بن کامل را بسوی منقذ بن مرة عبدی
روانه نمود و او کسی بود که علی بن الحسین را کشته بود پس پسر کامل خانه او را احاطه کرد و آن ملعون شجاع بود بیرون
آمد سوار اسب خوش رفتار و در حالیکه در دستش نیزه بود با ایشان مقاتله کرد عبد الله بن کامل یک نیزه با او زد و به زمین
انداخت نیزه با او کارگر نشد پس پسر کامل شمشیر با او زد او دست چپ خود را پیش داد شمشیر به دستش رسید اسب او را
از میان بیرون برد و خلاصی یافت و به مصعب بن زبیر لاحق شد در بصره بعد از آن دستش رفت و قطع شد بعد هلاک شد
خدا رحمت نکند او را الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون   ای برادران من چشم
بصیرت خودتان را گشوده و تفکر نمائید در آنچه وارد شده در اخبار و آثار و فقرات زیارات مرویه در شان علی ابن الحسین
زیرا که آنچه در آن اخبار و آثار وارد گشته ثابت میکند برای او مقام بلند و مرتبه عظیمه را که مساوی نمیشود با آن مرتبه بعد از مرتبه معصومین
که حجج طاهرین اند و هم چنین مرتبه عباس مرتبه احدی بلکه بعض فقرات از بعض زیارات مرویه افاده میکند که او از اهل
عصمت و علم او از علوم لدنی است و اینرا بعید مشمار زیرا که کلام در پیش پدرشان او وقتیکه گفت قَدْ بَرَزَ اِلَيْهِم
غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِ اللّه   و از چیزهائیست که باین معنی اشاره مینماید بلکه
ظاهر است در این معنی و مراد ما از عصمت در اینمقام آن عصمت نیست که در رسول خدا و ائمه طاهرین است تا وارد شود که این
از چیزهائیست که اجماع و ضرورت از مذهب برخلاف آن واقع شده بلکه مراد از عصمت قوتی است که منع کند از معاصی
و تمکن از آن پس صاحب این عصمت صادر میشود از آن خطا و نسیان و هم چنین ترک اولی و مکروهات و صادر نمیشود از آن
فعل محرمات حتی گناهان صغیره پس اثبات کردن مثل این عصمت بر مثل عباس و علی بن الحسین و زینب و ام کلثوم و سلمان
از آن چیزهائیست که در آن ضرر و غائله نیست بعد از آن مراد از بودن علوم ایشان بطریق و نهج علوم لدنی آنست که یکی
از حجج طاهرین علمی با ایشان تعلیم کرده است پس مقتدر شده اند بعد از آن بر علم جمله کثیره از علوم و احکام و شریعت و علم
جمله کثیره از اسرار قضا و قدر و تکوینیات و ما کان و ما یکون و مثل اینها و مخفی نماند بر تو که این گاه محتاج بر تعلیم کردن
حجت نمیباشد بلکه تعلق اراده حجة با آن کفایت میکند در حصول آن و با این اشاره میکند قول سید ساجدین بزینب
در وقت خطبه خواندن آنمخدره در کوفه اسکتی یا عمة زیرا که تو بحمد الله عالمه و غیر معلمه و فهمه مستی که بدون آنکه ترا بفهمانند
و اگر شبهه بتو عارض شود بعد از اینها که ذکر و بیان شد و قبول آنرا با آنچه علم آن در نزد تو متحقق است از آنکه جمعی از صحابه

امیرالمؤمنین علم منایا و بلایا را می دانستند و ایشان رشید هجری و میثم تمار و حبیب بن مظاهر اند بعد از آن نصب کن
در مابین دو چشم خود آنچیز را که با آن اشاره گذشت از قضبته در جابت و گناه و ابواب از بعد بر حاجب عصر و زمان
صلوات الله علیه و آله و آبائه و حیلی هذا و تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که بعضی از عجمها زبان عرب عالم شده بلکه از فصیح
فصحی شده بمحض تعلق گرفتن اراده حجیه بآن پس ای دوستان رسول مختار و ای شیعیان حیدر کرار جاری نمائید اشکها بر رو ها
وسیلی زنید بر سینه ها در مصیبت علی ابن الحسین اگر خواهید که از گروه دوستان امیرالمؤمنین باشید و داخل در کرده اولیای
او پس بشنوید اول منقبتی از مناقب دوستان امیرالمؤمنین بلکه بعد بشنوید این منقبت را تا بعد از آن مهیای
گریه و فریاد و ناله شوید بر پسرش علی بن الحسین این منقبت فضیلت است که شیخ حر در کتاب جواهر سنیه در بیان
احادیث قدسیه ذکر کرده است در حالیکه نقل کننده است از کتاب محمد ابن احمد بن حسین ابن شاذان قمی در حدیث
از طریق عامه در حالیکه آن حدیث مسند است از عبدالرحمن بن مهدی روایت کرده از ابن عباس و گفت که مردی
بخدمت پیغمبر آمد و گفت هل ینفعنی حب علی ابن ابیطالب فقال حتی نسئل جبرئیل فسئله فقال حتی اسئل اسرافیل فارتفع
جبرئیل فسئله فقال حتی اسئل رب العزة فاوحی الله تعالی الی اسرافیل قل لجبرئیل یقرء علی محمد السلام و یقول انت منی حیث
شئت انا و علی منک حیث انت منی آیا نفع میدهد بمن محبت علی ابن ابیطالب فرمود تا سؤال کنم از جبرئیل پس از جبرئیل سؤال کرد عرض
کرد تا سؤال کنم از اسرافیل جبرئیل عروج کرد و از اسرافیل سؤال کرد او گفت تا سؤال کنم و مناجات نمایم با خدای تعالی
پس وحی کرد خدا با سرافیل که بگو بجبرئیل سلام برساند بمحمد و بگوید با او که تو از من در مقامی هستی که میخواهم و علی از تو در مقامی است
که تو از منی و دوستان علی از من در مقامی اند که علی از تو در آن مقام است و نیز نقل شده از کتاب کراجکی حدیثی که سند
آن مسند است بسلیم بن قیس هلالی که او نقل کرده از عبدالله بن عباس او گفت هل ینفعنی حب علی فقال ویحک من احبه
احبنی و من احبنی احب الله و من احب الله لم یعذبه فقال الرجل زدنی من فضل محبة علی فقال اسئل عن ذلک جبرئیل فهبط جبرئیل
فوقف فسئله رسول الله صلی الله علیه و آله الخبر فقال جبرئیل اسئل عن ذلک مردی بخدمت پیغمبر آمد و گفت آیا نفع میدهد بمن محبت
علی فرمود وای بحال تو هر کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته خدا را دوست داشته و هر کسیکه خدا را دوست داشته
باشد خدا او را عذاب نمیکند پس آن مرد گفت علاوه کن بمن از فضیلت محبت علی فرمود این را از جبرئیل سؤال کنم پس جبرئیل
نازل شد در آن وقت رسول خدا از آن سؤال کرد و خبر داد با و قول آن مرد را جبرئیل عرض کرد که این را از رب العزت سؤال کنم پس
عروج کرد و خبر داد و خدا با و وحی کرد که محمد را سلام برسان که بهترین خلق است و با و بگو که تو از من در مقامی هستی که میخواهم
و علی از تو در مقامی است که تو از منی به همان مقامی و دوستان علی از من در مقامی هستند که علی از تو در آن مقام است پس
ای دوستان امیرالمؤمنین وقتیکه شما را خداوند عالم مشرف کرده و فضیلت داده باین فضیلت و مخصوص کرده باین عطیه
و تفضیل داده بسبب این منقبت بر عالمیان پس چگونه جاری نمائید خون را بعوض اشک چشم از چشمهای خود یا چگونه جزع نکنید
مثل جزع کردن زن پسر مرده در مصائب بزرگواری که سید الشهداء در شان او گفته علی الدنیا بعدک العفا و به تحقیق وارد شده
در بعضی از اخبار وقتیکه خبر هلاک شدن اشتر بامیرالمؤمنین رسید بمنبر بالا رفت تا مردم خطبه خواند بعد از آن فرمود آگاه
باشید که مالک اشتر ابن حارث قد قضی نحبه و بعهد خود وفا و بخدای خود ملاقات نمود پس خدا رحمت کند مالک را هرگاه
کوه میشد کوه بلند میشد و هرگاه سنگ میشد سخت میگشت برای اعدا است چیز کثیر مالک آیا زاینده است زنان مثل مالک
وقتیکه فرود شد و داخل قصر گردید آمد بنزد او مردانی از قریش و گفتند تحقیق شدید شد جزع تو بر مالک یا امیرالمؤمنین
گفت مدار بستیکه هلاک شدن او ذلیل معرب را عزیز و اهل مشرق را ذلیل کرد و چند روز با و گریست و جزع شدید نمود با و
و گفت که نخواهم دید مثل او را بعد از این هرگز بود برای من چنانچه رسول خدا برای من بودم پس زمانیکه گریه کردن و جزع
نمودن امیرالمؤمنین بر هلاک اشتر باین نهج باشد که ذکر شد فکر و تامل نمائید در گریه کردن سید الشهداء و اصحاب

و برادران و پنج اعمام و برادرزادگان او و اهل حرم رسولخدا و دختران او در شهادت کسیکه در خصوص او ان علی الدنیا بعد
العفا گفته شده آه آه بخدا قسم میسوزاند قلوب دوستان و میگدازد جانهای ایشانرا و جاری میکند از چشم ایشان اشک
فکر کردن در حال سید الشهدا از آنکه فرزندش از معرکه جدال بسوی او مراجعت کرد و حال آنکه شجاعان دلیران را کشته
و شیران دغا را بخاک هلاک انداخته بود و بدن مبارکش از نیزه ها و تیرها ثقیل شده بود و خون از جراحات او و مواضع
شمشیرها از بدنش جاری میشد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش و آنحضرت باو نظر میکرد مثل نظر کردن کسیکه
زیاده از صبر پیش صبری نیست با اینکه قوه و قدرت داشت که دنیا را به نشاء دیگر مبدل کرداند و به فانی کردن اهل دنیا
قادر بود ولکن بقضاء الهی راضی شده و بر بلا صبر کرد و تعجب نمود از این صبر او ساکنان ملاء اعلی و ارواح انبیا و اوصیاء
و فراموش نکنیم در این مقام حدیثی را که در ذکر آن مناسبت تمام هست و آنرا نقل کرده است جمعی از صاحب کتاب
مقامات مسنداً الی ابن عباس گفت رأیت علیا یوما فی سکک المدینة یسلك طریقا لم یکن له منفذ فجئت فاعلمت
رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان علیا طریق الهدی والهدی طریقه فمضی علی ذلك ثلثة ایام فلما کان فی الیوم الرابع
حزنا ان نطلع فی طلبه قال ابن عباس فذهبت الی الدرب الذی رأیته فیه فاذا ببیاض درعه فی ضوء الشمس قال فاتیت علیه
قال صلی الله علیه وآله بفداه فقال الیه فلاقاه واعتنقه وحل عنه الدرع وجعل یتفقد جسده فقال عمر کان لك یا رسول الله
بانه کان فی الحرب فقال النبی صلی الله علیه وآله یا ابن الخطاب دیدم علی را روزی در کوچهای مدینه از راهی میرفت که او را منفذ نبود
پس آمدم رسولخدا را اعلام کردم گفت بدرستیکه علی راه هدایت است و هدایت راه علی است پس سه روز از این گذشت
که روز چهارم شد ما را الم کرد که برویم در طلب علی ابن عباس گوید پس رفتم بآن کوچه که او را در آن دیده بودم ناگاه دیدم
سفیدی زره اش در روشنی آفتاب ابن عباس گوید پس آمدم رسولخدا را از آمدن علی خبردار نمودم برهنه است بسوی
او دوید و او را ملاقات کرد و دست به گردن او انداخت و زره اش گشود و جسد او را جستجو میکرد عمر گفت یا رسول الله
خیال میکنی که او در حرب بوده پیغمبر فرمود ساکت باش ای پسر خطاب هر آینه بتحقیق والی شده بر چهار هزار ملک و بتحقیق
سیده چهار هزار عفریت و باسلام مشرف شده بر دست او و چهل هزار قبیله از جن بحدیث پس ابن عباس گفت شریعت
تحقیق نورانی کرد قلوب ما را و روشن کرد چشمهای ما را و قوت داد ارواح ما را بسبب مشتمل بودن او بر منقبت عظیم از مناقب
سید اولیاء و اوصیاء بلکه بمناقب بسیاری از مناقب او آگاه باش بدرستیکه ملاحظه نمودن مناسبت مابین برهنه
نمودن پیغمبر و جستجو کردن جسد امیرالمؤمنین از جهة رسیدن از اینکه جراحتی باو رسیده باشد و میان نظر کردن سید
الشهداء بجسد پسرش علی اکبر وقتیکه از جدال و مجاهده کفار مراجعت کرد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش هیجان
میآورد دریاهای حزنها و تلاطم میآورد دریاهای غمها و همها را بعد از آن ایدوستان بیاد آور مناسبت را در میان قول
امیرالمؤمنین در بعض غزوات به پسرش محمد حنفیه که زایل میشود کوهها و زایل نمیشود قدم تو از زمین سر خود را بعاریه
ده در راه خدا و دندانهای خود را بهم بگذار و آخر صفها را قصد کن تا آنکه در کلام او اشاره لطیفه است به اینکه محمد حنفیه در آن
معرکه مقتول نمیشود و میان قول سید الشهدا به پسرش علی اکبر وقتیکه بسوی قتال رفت بَارَكَ اللهُ لَكَ یَا وَلَدِی
فِی الْقَتْلِ وَالشَّهَادَةِ یعنی ای پسر من خدا کشتن و شهادت را بر تو مبارک کند بعد از آن شدیدترین الم قلب
مرا بدرد آورد و حزن و سوزش مرا زیاد کرد ملاحظه کردن مناسبت است در میان آنچه امیرالمؤمنین بعمل آورد در روز
مراجعت کردن پسرش محمد از جدال در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش پس امیرالمؤمنین برخواست و دست
شریف خود او را سیراب کرد و فاضل آب را بر زره اش ریخت در حالیکه خون مثل چشمه از حلقهای زره اش جاری
میشد بعد از آن او را امر کرد بمراجعت کردن بمیدان قتال پس محمد دوباره بازگردید بخدمت پدرش بعد از آنکه جمعی
از دلیران را کشت و جماعتی از اشرار را منهزم کرده بود در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش پس امیرالمؤمنین
بعمل آورد آنچیزرا که در دفعه اولی کرده بود بعد از آن او را امر کرد بمراجعت کردن بسوی قتال و وقتیکه دفعه سیم بخدمت امیر

از راه هدایت

المؤمنین

امیر المؤمنین برگشت و کرد مثل آنچه را که در دفعه اول و دویم کرده بود دوام کرد و بعد از این بر قتال کریست و گفت
یا امیر المؤمنین چند دفعه مرا معرض هلاک شدن آوردی خدا مرا حفظ کرد و این دو فرزندان تو حسن و حسین اند چرا ایشان
را امر نمیکنی بقتال امیر المؤمنین گفت ساکت باش مادر بعزایت نشیند ترا ایشان فرزندان رسول خدا اند و میان بچه در روز طعن
واقع شد و در وقتیکه علی اکبر از جدال مراجعت کرد و از پدرش یکجرعه آب طلبید و فرمود تا بان وقت باید بر قتال کفار حضرت حسین او را
بصبر امر نمود و فرمود زمان شهادت نزدیک شده و مژده داد او را بنزدیک شدن ساعت قتلش پس مراجعت کرد بر قتال
کفار در حالتیکه سرعت کننده و مژده یابنده بود پس بدرجه شهادت فایز گردید صلوات الله علی ابیه و علیه و علی من
استشهد او او سید بود از سادات اهل عرب و بزرگ و صاحب نفس پاک کننده زیرا که راضی نشد بانکه مقدم
شود در شهادت از جوانان بنی هاشم پس قسم بخدائی که حق خود را عظیم و بزرگ گردانیده است بدرستیکه
جمیع مثوبات عشره و ثواب محمد بن حنفیه و هم حسین مثال آن از اخیار و ابرار میسازی و نمیشود با درجه کسیکه بر علی بن الحسین
گریه کند در حالتیکه عارف باشد بحق ائمه اطهار و اولاد محمد صلوات الله علیهم اجمعین بدرستیکه ابن حنفیه را
درجه عظیمه ایست از جهة بسیار گریه کردنش برادر خود حسین و جوانان او صلوات الله علیهم اجمعین پس ای جوانان و
عارفان بحقوق اهل بیت رسول خدا ام بتحقیق قلب مرا سوخت و حزن و سوزش مرا زیاد گرداند چیزی که الان تعلیم خطور
کرده و آن چیزی است که خوارزمی از علماء عامه ذکر کرده است در کتاب مناقب و بعض آن اینست که امیر المؤمنین اذ که
صبح کرده در روز سی و چهارم از حرب صفین بیرون آمد در حالتیکه برد حضرت رسول را پوشیده بود و در بالای آن خفتان
سبز ممزوج بابریشم پوشیده بود و شمشیر رسول خدا حمایل کرده و بر سر آنحضرت باو بود و در دستش عصای ممشوق پیغمبر بود و به اسلام
داد قوم و بلشکرگاه خود برگشت امیر المؤمنین رو بآسمان نمود گفت ای مالک این علمی هست که او را بیرون نکرده ام مگر در مثل روز
خود و آن اول علمی هست که پیغمبر او را بیرون آورده و در وقت وفات خود بمن فرمود یا اباالحسن بدرستیکه تو محاربه مینمائی با ناکثین
و قاسطین و مارقین یعنی بیعت شکنان عهد خود را می شکنند و از حق عدول میکنند و هر رنجی که از اهل شام بتو میرسد پس صبر کن با نچه بتو
میرسد ان الله مع الصابرین بعد از آن امیر المؤمنین علم را بیرون آورد در حالتیکه کهنه و مندرس شده بود پس خلق وقتیکه
او را دیدند بشدت گریه کردند و آن علم را بوسیدند کسیکه بوی آن را دریافت امیر المؤمنین گفت بیرون آورم نیزه مسلوس را که
را که وارث میشود او را از من حسن و او را استعمال نکنند و در دست فرزندم حسین شکست میشود و بتحقیق خبر داده مرا با خبار کثیره
که ای مالک بدرستیکه دنیای دنی خلق شده است برای فانی شدن و خیر خیر آخرت است که خلق شده برای باقی بودن آه آه بدرستیکه
اصحاب امیر المؤمنین وقتیکه علم رسول خدا را دیدند بشدت گریستند زیرا که یاد رسول خدا افتادند و آن خلق منکوس را این بعد
لشکر شد پاره پاره میکردند عضواً کبیرا که شبیه ترین خلق بود برسول خدا از حیثیت خلقت و خلق و منطق پس هر وقتیکه
اسب میگذشت بعد از آنکه بدنش ضعیف شده بود از جهة رفتن خون و بسیاری جراحات بر طایفه و قبیله از لشکر بکدیگر
ازجا بر میخواستند با شمشیرها و چوبها و نیزه ها او را میزدند با همه این دعا میکردند که ایشان از نعمت جدش بی بهره شوند و اسلام را
بجود بهشت میدادند اللهم عذبهم عذاباً من اشد الناس لظلم علی اهل بیت رسولک بعد از ذکر میکوئید و سؤال کنید بدرستیکه
در قضیه شهادت علی بن الحسین مسائل چندی هست اشاره بآنها نمائیم سپس جواب آنها را بگوئیم و ذکر کنیم حقیقت حال را در آنها
اول آن مسائل اینست که جمعی از روضه خوانان در بالای منابر ذکر میکنند و در مساجد و مجالس میخوانند وقتیکه علی بن الحسین را
بدرجه شهادت رسانیدند سید الشهدا قسم یاد کرد که بکشد از کفار و اشرار آنقدر که خونها در زمین جاری شود بحدیکه برسد
به رکاب اسب و آنحضرت که مردی از اشرار را اخذ میکرد دیگری را بدست دیگر دست چپ و هر یکی را بسر دیگری میزد
بعد از آن که مرد دیگر را اخذ میکرد و با ایشان میکرد آنچه را که در اول کرده بود بعد از آن دو مرد دیگر را اخذ میکرد و همچنین
میشد تا اینکه عدد کشتگان بده از ده هزار یا یازده رسید و خونهای ایشان بحد رکاب رسید و بعضی از ایشان میگویند
که آنحضرت ایشان را بشمشیر بقتل رسانید بطریق مذکور و بعضی ایشان ذکر میکنند که سید الشهدا بعد از شهادت پسرش

فرمود موتوا اعداء تمه پس از ایشان صد هزار نفر مرد ابا برا آنچه ذکر شد اصلی و مستندی هست یا نه و مسئله ثانیه آنست که
از روضه خوانان در مجالس مصائب ذکر میکنند وقتیکه علی بن الحسین بدرجه شهادت رسید حزن و اندوه امام حسین شدید
شد بحدیکه آنحضرت را اضطراب کرد و مکان جسد پسرش را گم کرد و دید و صیحه میزد و میگفت ولدی یا علی و حسب [illegible] ازا
میکرد دید بار رسید بانجاکه بدن شریفش افتاده بود و دلالت اسب بر پسرش اشاره کردن آن [illegible] ازین نیز اصلی و مستندی هست
یا نه و آیا نقل کردن آن صحیح است یا نه سؤال سیم آنکه جمعی از ذاکرین مصائب ذکر می کنند که امام را غشیه عارض شد بعد از شهادت
فرزندش تا چهل مرتبه آیا این نیز اصلی و مستندی هست یا نه میگوییم جواب از سؤال اول آنست آنچه در آن ذکر شد اگر چه ممکن و منافات
ندارد به قاعده از قواعد امامیه الا اینکه اکثر از اصحاب احادیث و سیر و کتب مقاتل ذکر نکرده است بلکه آن بحسب اعتقاد بعید
و شیخی [illegible] ایشان را ذکر میکنند بطریق اطلاق ذکر میکنند و بعضی که احدی از ایشان میگوید که از فلان شخص موثق شنیدم و در کتاب
فلان دیدم بلی بعضی از ایشان ادعا میکردند این را که در کتاب منتقل شیخ حاذق که در فنون اخبار علامه و در [illegible]
بود جمعی نقل میکنند که صاحب کتاب مزبور گفته است که عدد مخالفین و اشرار که بمحاربه امام اجتماع نموده بودند پانصد هزار بود و اما جواب
از سؤال دوم آنست که اکثر اصحاب مقاتل ذکر نکرده است مگر اینکه طایفه قلیلی از ایشان بآن اشاره کرده است بعضی به نظم
و بعضی بنثر و لکن اجتناب و پرهیز کردن از ذکر آن بهتر و اولی است زیرا که آن مناسب نیست بکمال اوشان اما اینکه حضرت
او بطریق استکفایت [illegible] فوق درجه ملائکه و انبیا و اوصیا است [illegible] دید و بر رو برادرش و حال آنکه دشمنان در شان
او گفته اند که ما رأینا اربط جاشا منه یعنی ما کسی را ندیده ایم که قلبش محکم تر باشد از آن و اما جواب از سؤال سیوم آنست که
آن بعید است در نهایت بعد بحسب اعتبار زیرا که چگونه وقت وسعت داشت در روز عاشورا مثل آن علاوه احدی بآن اشاره
نکرده است اصلا قاعده احدی نسبت نداده است و اگر بعضی از ارباب کتاب ایشان در نظم خود [illegible] لکن اینکه اراده کند که ذکر نماید
چیزی را از امثال این امور که سوای آنها اشاره رفت پس بر او لازم است که ذکر نماید کسی را که این را از کتاب او اخذ کرده و یا از او
شنیده و تحقیق وارد شده در حدیث معتبر از سکونی از ابی عبد الله که گفت امیر المؤمنین فرمود زمانیکه نقل کردید حدیثی
را پس اسناد دهید او را بکسیکه بشما نقل کرده اگر حق باشد بنفع شما است و اگر کذب باشد بضرر او است آن احادیث همه آنها در احادیث
وارد است که مشتمل باشد و با قاعده امامیه منافات نداشته باشد و الا بر عوام واجب توقف و اظهار کردن آن بر کاملترین
علما که ایشان را تعلیم نمایند حقیقت حال را در این رجایز شدن نقل آن و جایز نبودن و از اینکه معنایش چنین و چنین است
اخذ کن این را و اما تحقیق حال و بیان مقال در بعضی از امور مثل آنچه تعلق دارد بعدد لشکر ابن زیاد لعین و مثل آنچه تعلق دارد بدرازی
روز عاشورا زیرا که در نزد شیوخ اهل کوفه مشهور شده که ما روزی را مثل روز عاشورا در درازی ندیده ایم پس از آنجمله ایست
در بعضی مجالس که تعلق دارد بمجاهدات و شهادت سید الشهداء روحی له الفداء و بعد ای برادران من یاد کنید مناسبت را
ما بین کشتن امیر المؤمنین عمرو بن عبدود را در روز خندق و ما بین کشتن نواده اش علی بن الحسین طارق ابن کثیر را چنانچه
عمرو بن عبدود در نزد عرب با هزار مرد مقابل بود هم چنین طارق ابن کثیر را با هزار مرد مقابل میشمردند و وقتیکه امیر المؤمنین
بسوی عمرو بن عبدود بیرون آمد رسول خدا گفت که بیرون آمد تمام اسلام و ایمان بمقابل تمام کفر و وقتیکه علی ابن الحسین بسوی
میدان رفت سید الشهدا گفت اللّٰهمّ اشهد انّه قد برز الیهم اشبه النّاس برسول الله و حال
آنکه سید الشهدا شبیه بود بحال رسول خدا در دعا کردن زیرا که رسول خدا وقتیکه امیر المؤمنین بقتال عمرو رفت گفت
خدایا گرفتی از من عبیدة بن حارث را در روز بدر و حمزة بن عبد المطلب را در روز احد و این علی است پس مرا تنها مگذار و حال
آنکه تو بهترین وارثانی و دعای سید الشهدا این بود که اللهم اجعل ولده غالبا علی طارق حتی لا یشمت لولده الاعدا یعنی خدایا فرزند

مرا به طارق غالب گردان تا دشمنان به فرزندم شماتت نکنند و رسولخدا گفت بعد از آن که امیرالمؤمنین عمرو را کشت ضربة علیّ
یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و در طرق عامه وارد شده است که آنحضرت گفت افضل من اعمال امتی
الی یوم القیمة شاید این تبدیل و تغییر از عامه از جهة این باشد که عبادت مرسلین و انبیا که شنیده در تحت این خبر داخل نشود و حال آنکه
ایشان در این مقام حفظ کرده اند مثل سایر مقامات زیرا که اگر عمرو در آن معرکه مقتول نمیگشت و این اعلام از اصلش منهدم میشد و مقصود اصلی
از انزال کتب و ارسال رسل فوت میشد زیرا که در عالم اسمی از انبیاء و مرسلین و ذکر خیر و دعوت ایشان که بر حق است باقی نمیماند پس قایم شدن عمود اسلام
و برکت اوست و در طرق عامه و خاصه وارد شده که جابر گفت تشبیه نکردم کشتن علی عمرو را مگر با آنچه خدا از داود حکایت کرده از قصه
داود و جالوت چنانکه خدا فرموده فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت و همچنین از حضرت صادق روایت
وارد شده وقتیکه امیرالمؤمنین عمرو بن عبدود را کشت شمشیر خود را بامام حسن داد و گفت بمادرت بگو شمشیر را از خون این رجس نجس
بشوید پس امام حسن شمشیر را آورد در حالیکه امیرالمؤمنین در خدمت پیغمبر بود و در وسطش در حالیکه در وسط آن نقطه از خون مانده بود پاک
نشده بود و امیرالمؤمنین فرمود آیا مادرت این را نشسته عرض کرد نعم پس گفت این چه نقطه است پیغمبر فرمود از ذو الفقار سؤال
کن تا خبر دهد پس ذو الفقار را حرکت داد و گفت آیا ترا خبر داده نشسته از خون این رجس نجس خداوند عالم او را بنطق آورد و گفت بلی
و لکن تو کشتی با من کسی را که در نزد ملائکه مبغوض تر باشد از عمرو بن عبدود پس خدا مرا امر کرد و آشامیدم این نقطه را از خونش و او حظ
من است از آن پس تو نکشتی مرا روزی مگر اینکه ملائکه می بینند و بر تو صلوات میفرستند تا آخر حدیث و در بعضی اخبار وارد است که خانه از خانه‌ها
مسلمانان نماند مگر اینکه فرح و سرور بر آن داخل شد به سبب کشتن امیرالمؤمنین عمرو را و باقی نماند خانه از خانه‌های مشرکین مگر اینکه داخل شد بر آن
حزن و اندوه با این تجربه پس چنانچه برای مؤمن لایق و سزاوار است که بشنود منقبتی و فضیلتی از مناقب و فضایل اهل بیت رسولخدا مسرور
و فرحناک باشد همچنین سزاوار است مر او که محزون باشد و اشک چشم جاری نماید بیاد آوردن مصیبتی از مصایب ایشان پس شیخ ابن
نما نقل کرده از ابن جعفر از مصنفات محدثین اهل سنت و در کتاب معالم العبر از قیس بن سعد روایت کرده که شنیدم امیرالمؤمنین میگفت من در روز جنگ
احد شانزده ضربت رسید به من در چهار ضربت از آنها بر زمین افتادم پس مردی آمد که خوش رو و خوشبو بود از بازوی من گرفت و مرا راست کرد و گفت
امان با ایشان حمله کن زیرا که تو در طاعت خدا و رسول خدا هستی و ایشان از تو راضی هستند پس بخدمت پیغمبر آمدم و خبر دادم
با گفت یا علی آیا آن مرد را شناختی گفتم نمی شناسم و لکن او را به دحیه کلبی تشبیه کردم فرمود یا علی خدا چشمهای ترا روشن گرداند
آن جبرئیل بود و بعد از حدیث میگویم مصیبت در دنیا قلبی از قلوب مؤمنین و دوستان آل محمد نماند مگر اینکه داخل شده با غم و حزن و اندوه مصیبت
علی اکبر نواده امیرالمؤمنین آه آه از آن وقتیکه رسید با وجود چندین هزار از جراحات شمشیرها و طعنهای نیزه تا کسی نبود که او را از زمین گرفته راست
نماید و استراحت نماید یک دقیقه صلوات بفرستید بر پادشاه تنها تنها یا جبرئیل امین دیگر امداد نکردی آقای مرا وقتیکه بروی خود افتاده بود
از بسیاری تأثیرات شمشیر و نیزه با اینکه مدد کردی جدش امیرالمؤمنین را که بهترین بشر و حجت خدا است بر جمیع خلق خدا بعد از برادرش
رسولخدا آن نسل نورانی است که در آن بیان مرحوم و لازم است که آنچه وارد شده در بعضی از روایات کیفیتی در خصوص شهادت علی اکبر
که زیاده از آن در کتب اصحاب مقاتل خالی است و آن در روایتی است که ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی
ذکر میکند در آخر زیارت طولانی از زیارات مطلقه برای سید الشهداء پس در اثنای آن بعد از آن میفرماید به قبر علی بن الحسین در حالیکه او نزد
پای سید الشهداء است پس بایست در محلیکه با او نزدیک است و بگو السلام علیک یابن رسول الله وابن خلیفة
رسول الله وابن بنت رسول الله ورحمة الله وبرکاته مضاعفة وکلما طلعت شمس او غربت السلام
علیک وعلی روحک وبدنک پدر و مادرم فدای تو باد ای کسیکه او را بدون گناه کشتند و سر او را بریدند بابی
انت وامی من مذبوح ومقتول من غیر جرم وبابی انت وامی دمک المرتقی به الی حبیب الله وبابی انت
وامی من مقدّم بین یدی ابیک یحتسبک ویبکی علیک محترقاً علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان
السماء لا یرجع منه قطرة ولا تسکن علیک من ابیک زفرة وودعک للفراق فمکانکما عند الله مع

آبائک الماضین وعلی امهاتک اللاتی فی الجنان منعمین ابرء الی الله ممن قتلک وذبحک الزیارة
میگویم در بیستیکه قول آنحضرت که فرموده یقع دمک بکفه الی عنان السماء ولا ترجع منه قطرة دلالت
بر آنکه این امر بعد از مراجعت کردن علی ابن الحسین از میدان بعد از آنکه یکصد و بیست نفر از اشراف و شجعان قوم و شجاعان
ایشان کشته بود پس آمد بخدمت پدرش در حالیکه از شدت عطش شکایت میکرد و جرعه آب را طلب میکرد چنانکه تفصیل آن
گذشت دوم آنکه بعد از افتادن او از پشت اسب و در حین شهادتش زمانیکه سید الشهدا در نزد او حاضر شد پس بر تقدیر
[illegible] آنچه در [illegible] طلب جمیع مؤمنین [illegible] از جسد ایشان را [illegible] میشود که وجود ایشان معدوم گردد زیرا
که پر کردن سید الشهدا دستهای خود را از خون طیب و طاهر و منور او و بلند کردن آنحضرت دستهای خود را بسوی آسمان نمیشود
مگر اینکه خون جاری میشود از مواضع ضرب و طعن شمشیرها و نیزه ها مثل جاری شدن انهار او دیانها علاوه اینکه آنچه در این فقره است
افاده میکند که پر کردن آنحضرت دستها و بلند کردن دستها را بسوی آسمان از سید الشهدا مکرر صادر شده و نظر باینکه فعل
مضارع ایجاد و استمرار دلالت میکند بعد سر بلند کردن سید الشهدا [illegible] خونهای مطهر و منور را و امداد فتق انهار را بسوی
آسمان مثل ستر رجوع نکردن یک قطره از آنها از چیزهائی است که ذکر مینمائیم او را در کیفیت شهادت طفل شیرخوار تذییل نورانی
حده که در آن است بیان بعضی از امور پس اینکه عمر علی بن الحسین از چیزهائی است که در آن خلاف واقع شده و بتحقیق گذشت آنچه
دلالت میکند بر اینکه آن بزرگوار در آن روز هفده سال داشت و آنچه از کلمات معظم اصحاب استفاده میشود اینست که آن والا تبار
در حد بیست ساله بود و ابن شهرآشوب گفته که بیست و پنج سال داشت [illegible] در نزد من بعضی آنچه اعتبار عقلی بآن دلالت میکند قول
اخیر است بواسطه اینست که او از سید الساجدین بزرگتر بود چنانکه باین دلالت میکند اخبار کثیره و عمر سید الساجدین در آن روز
اگر چه ما رسیده ایم بروایتی که دلالت بر تعیین آن نماید مگر اینکه پسرش محمد بن علی در آن روز چهار ساله بود اللهم اینکه گفته شود که
ایشان از یکدیگر [illegible] پس در این هنگام احتمال دارد که تفاوت مابین عمر ایشان بمدت کمی و نحو آن باشد و منعقد شدن
نطفه از پسر سیزده ساله بلکه دوازده ساله بعید نیست خصوصا از امام حجت باشد بر جمیع عالم پس در این هنگام سالم میماند
قول مشهور درباره عمر علی اکبر از رد و یا فتق خدشه بر آن قتال مخفی نماند بر تو قول شاذ و نادر در این مقام آن قولیست که گفته اند
عمر امام زین العابدین در روز کربلا سی سال بود و پسرش امام محمد باقر در آن روز پانزده سال داشت و علی اصغر مقتول دوازده سال داشت
پس این قول آنست که ابن شهرآشوب از صاحب [illegible] و کتاب شرح الاخبار نقل کرده است و وجه شذوذ آن مستغنی از بیان است
و میباید در بعضی مجالس آنچه باین مقام تعلق دارد بعد مذاکره کنیه علی اکبر ابو الحسن است چنانچه وارد شده است در اخبار و در زیارت
و در فقره چند از فقرات زیارت که ذکر شده که فرموده صلی الله علیک یا ابا الحسن بابی انت وامی اتیتک زائرا
وافدا عامدا لما اجنبت علی نفسی واحتطبت علی ظهری اسئل الله ولیک وولیی ان یجعل حظی من زیارتک
عتق رقبتی من النار هذا و مخفی نماند بر تو آنچه این فقره افاده میکند از شأن عظیم و درجه بزرگ او و عبارت جزئی این فقره
افاده میکند که آن بزرگوار تالی چهارده معصومین است بعد با این مجلس را تمام میکنیم بآنچه سینه من از کتمان آن تنگ میشود و آن اینست
که در بعضی اوقات بقلوب خلجان مینماید و آن اینست که علی اکبر چشیده بود از علم [illegible] پس چگونه از پدرش جرعه آبی طلبید
و حال آنکه سید [illegible] گفت که در نزد او آب نبود و میگوئیم جواب این سؤال در غایت ظهور است الا اینکه قلوب [illegible] میسوزاند و اشکها را
جاری میسازد و بیانش اینست که با علم یقین میدانیم که حجة خدا بر جمیع خلایق از تمام خلق قادرتر است بهر چه میخواهد پس بر کسیکه
صفت او این باشد عاجز نمیشود از سیراب کردن فرزندش بجرعه آب و علی اکبر [illegible] معرفتش بحق پدرش اتم و اکمل است از معرفت
سایر خلق بآن و بتحقیق دیده بود از معجزات آن بزرگوار زیاده از آنکه بشماره در آید و بتحقیق وارد شده در بعضی اخبار معتبره
از کثیر بن شاذان گفت در خدمت حسین حاضر بودیم در حالیکه پسرش علی اکبر انگور خواست در غیر وقت آن پس دست خود را
بستون مسجد زد انگور و موز بیرون آورد بعلی اکبر طعام کرد و گفت آنچه در نزد خداست برای اولیاء او بیشتر بسیار است
پس مراد علی اکبر این بود که پدرش از طریق معجزه و خارق عادت او را سیراب نماید امام علیه السلام به کلمات شریفه خود اشاره
نمود مثل قوله یعز علی ان تطلب الماء ولا اسقیک و مثل آن از کلمات [illegible] اینکه این مقام مقام عادی شدن [illegible]

گردنت

ودرفتار کرد لیست بطریق عادت در خصوص مجاهدات و شدت عطش و نحو آن زیرا که خدا تعالی خواسته است که ما را مقتول به
همه انبیاء و زبانهای خود را از شدت عطش از دهنهای خود بیرون آورند و زبانهای خود را از شدت عطش از دهنهای بیرون آوریم اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَقَتَلَةَ اَوْلَادِهٖ وَ
قَتَلَةَ اَصْحَابِهٖ وَاَنْصَارِهٖ تذییل دیگر نورانیت عرشی لاهوتیت که در ان اشارات ملکوتیه والهامی است بر شان
علی ابن الحسین بن علی جمع میکنیم در آن بطریق اجمال انچه او مثل آیینه جلوه دهنده است فضایل علی اکبر را و این از چیزها است که ظاهر
شده از آن از اقوال و افعال و آنچه وارد شده در شان و از اقوال حجج طاهرین در افعال ایشان خصوصاً آنچه از پدرش صادر
شد از اقوال و افعال و هم چنین آنچه صادر شد در شان او از اقوال و افعال زنان صدیقه طاهره از عترت رسول خدا و هم
چنین بعضی آنچه صادر شد از بعض دشمنان کفار در عظم شان و علو مرتبه او میگوییم روح القدس مید هد در قلب من که بعضی از اقوال
مثل افعال و مجاهداتش اشاره سوی آنها گذشت و بعضی آنها را اعاده میکنیم از جهت شدت احتیاج بان در این مقام تذییل پس آنکه
سید الشهدا وقتیکه در بعضی منازل امر کوچ دادن کرد کوچ کردند از قصر بنی مقاتل عقبة بن سمعان گوید که ساعتی آنحضرت
بنشستم پس در سر اسب او را خواب گرفت بعد از ان بیدار شد در حالیکه میگفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ایندو مرتبه یا سه مرتبه کرد پس آمد نزد او پسرش علی ابن الحسین گفت از چه جهت خدا را حمد کرده استرجاع
کردی گفت ای پسر مرا خواب گرفت سواری دیدم در حالیکه میگفت که قوم میروند و مرگها سوی ایشان میاید یقین کردم که نفوس
ما هستیم که با خبر مرگ میدهند گفت ای پدر خدا ترا بد نداد آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی قسم بخدائیکه مرجع بنده گان سوی اوست
عرض کرد او در این زمان باک ندانیم که بمیریم در حالیکه محق هستیم الحدیث و اما اقوال حجج طاهرین و ائمه معصومین در شان او از
چیزها است که در احادیث و زیارات از ایشان وارد شده در شان او و به بعضی از آنها اشاره گذشت و اما افعال ایشان
فعلی گریه کردن ایشان بود در بسیار وقت و مملو شدن قلوب ایشان از حزن و اندوه از برای او پس این افعال نیز در
از قطعیات بمرتبه ایست که احدی در آن شک نمیکند و اما اقوال زنان طاهره و افعال ایشان پس بر بعضی از آنها نیز اشاره
گذشت در اینجا بطریق اشاره اجمالیه اعاده میکنیم بعضی از کلمات سید الشهدا و بعضی آنچه از حالات از جهت علی اکبر
با و عارض شد و این چنانچه در روایت سعید بن ثابت است وقتیکه علی ابن الحسین عازم میدان کردید حضرت حسین
چشمهای خود را از عقب علی اکبر گردانید و گریه کرد ثُمَّ قَالَ اللّٰهُمَّ اَنْتَ الشَّهِيْدُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ
الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ و در روایت دیگر اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا چنانکه در بعضی
از روایات است که امام حسین گفت قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا قَتَلُوْكَ چه جری بودند ایشان از خدا و رسول او و بر هتک نمودن
حرمت پیغمبر عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا چنانکه در بعضی دیگر در روایت است که حسین بعمر بن سعد صیحه زد و گفت
مَا لَكَ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ فِيْ اَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ عَلٰى فِرَاشِكَ
كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِيْ وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِيْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ بعد از ان سر خود را برداشت و تلاوت نمود
اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ الخ و اما آنچه صادر شد از بعض دشمنان کفار از چیزها است که بشان
او تعلق دارد مثل آنچه از معاویة بن ابی سفیان صادر شده چنانکه ابو الفرج ذکر کرده بمکانیکه گفته که این علی ابن الحسین
سن کبیر بود و او را اولاد نبود و بابا الحسن کنیه بود مادرش لیلا دختر ابی مرة بن عروه و از جریر از مغیره نقل شده که گفت معاویه گفت
سزاوارترین خلق باین امر خلافت کیست گفتند تو گفت نه سزاوارترین خلق باین امر علی ابن الحسین است که جدش
رسول خدا است بعد از ان شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و فخر ثقیف است و در بعض کتب مقاتل است که جمعی
از لشکر ابن سعد او را عتاب نمودند بعضی از عتابها وقتیکه ایشان را بقتال علی اکبر امر کرد گفتند تو ما را امر میکنی
بقتال کسیکه برسول خدا شباهت دارد و جمعی از ایشان در عظم مصیبت سید الشهدا گریه کردند بعد که گذشت اشاره
بانچه از جماعات ایشان بلکه از تمامی ایشان صادر شد و اظهار کردن ایشان ضجه و صیحه و فریاد از شدت مقالات

آن بزرگوار از کثرت کشته کان ایشان و تنگ کرفتن بیشتر بیشه هیجا زمین را بایشان با وسعت آن و قلیکه از همه انها با خبر شدی
پس بدانکه با بعضی از مطالب ملکوتیه را تحقیق میکنیم چنان مطالبیکه بمنزله قوت و طیب لذت است برای روحانیین و همچنین
بعضی از مقامات عرشیه نورانیه مقام اول اشاره است بانکه آن بزرگوار در باب قوت ایمان و شدت ایقان و تمام ترین معرفت
و شجاعت و کاملترین مروت و جوانمردی و سخاوت کوه بلندیست که سیل ابتلا آن منحدر و سرازیر میکردد و مرغ باوج
آن تعالی تواند پرواز کند و چگونه چنین نباشد زیرا که او اول کسی است که کشته شدن در راه خدا را شیرین و گوارا میشمرد و
جهاد کردن و پاره پاره شدن اعضا را در پیش روی محبت خدا شیرین میدانست و در رشد جوانان بنی هاشم و عبد المطلب
بود چنان جوانانیکه آفتاب جوانمردی و ماه شجاعت و مروت و ستارگان درخشنده همت و عزت بودند تا اینکه مرگ را گوارا
و پاکیزه دانسته و مرارات و کدورت آن را عدم میدانستند و ترجیح میدادند مستظل شدن را در سایه شمشیرها و نیزه ها بر تکیه
کردن بر فرشهای بسط شده در تختهای جوهردار در قصور عالیه و بر دست و کردن حوران عنبراندام و عرب اتراب که
در خیام عالیه پرده نشین بوده باشند آیا نظر نمیکنی به کلام شریفش که بپدرش عرض کرد اذا لا نبالی ان نموت محقین
زیرا که گوی خوش الکلام خارج از چشمه کافور جوانمردی و منبع کوثر جوشش سخاوت و مروت و عین چشمه آب خالص یقین
و معرفت از چیزهاست که معطر میشود بان دماغهای خواص از عارفین حتی کشور مسرور میکردد بان قلوب خواص از موحدین
و ستوده صفات میشود بان جگرهای طالب مقربین حذر کن حذر کن از اینکه او را از کلام صغیر و حقیر بشمری قسم بجانم قسم بخدائیکه او را از
از اهل بیت انچنانی کردانیده که از ایشان جبرائیل و ایشان مطهر کردانیده مدرسه انوار این کلام لامعه و روشنی دهنده است
و دهنده روغن نبوت و ولایت بعد از آن روحی له الفدا چنانکه ارشاد کرده است بقول شریف قل تولّه خود کرده بحسب اوقات
و خواص بنده کان و قطبهای هدایت و ارشاد کرده حوارئین و حوض را که مظهر اند از جوانان بنی هاشم و سایر صحاب شکوه انجمه
هدایت و ارشاد کرده است هم چنین سنت کرد برای ایشان سبقت و مجاهده و سرعت کردن را بشهادت زیرا که او اول مقتول
بود که از اولاد ابو طالب با حسین کشته شد چنانکه در بعضی از روایات است از جمله آنها روایت الی الفرج است مسنداً
الی جعفر بن محمد ابن محمد علیهما السلام از پدرش و این از آن چیزهاست که نیز مستفاد میشود از بعض فقرات از بعض زیارات
و این مثل بعض فقرات است از زیارات قائم و هم چنین از بعض فقرات بعض اخبار است و این مثل آنچه در است
از اینکه امام بعد از شهادت علی اکبر آمد نزد جوانان خود و گفت بردارید برادر خود تان را پس او را از مصرع خود برداشتند و آوردند
تا او را در نزد خیمه انچنانی که در پیش آن مقاتله میکردند که نشستند بعد زمانیکه رجز و بعض از اشعار او را ملاحظه کردی در وقتی
که تنور حرب افروخته و حرب قایم شد و آسیای مقاتله دوران کرده است میبالیه بر اینکه آن روحی فداه قطعه کبیره بود از نجمه
نبوت و درخت صاحب شکوفه و ثمره بوده در روضه ولایت و عصمت و رحمت پس زمانیکه ملاحظه کردی بعد از این آن
چیز را که در بعضی از روایات معتبره و اخبار معتوله که لشکر ابن سعد اظهار ضجه و عجه و صیحه کردند از شدت مقاتلات او
و بسیاری کسانیکه آن بزرگوار از ایشان کشته بود میدانی که آن والاتبار ایشان را خورد کرده بود مثل خورد کردن سنگ
آسیا دانه ها را و درو کرده بود ایشان را مثل کشت و اطراف زمین او اطراف میدان را با ایشان تنگ کرده بود پس
این کشف میکند که بعد از این لشکر منهزم کردید و در هزیمت سرعت نمود و مثل سرعت کردن شترمرغ و منکشف شدند
مثل منکشف و زایل شدن ابرها پس طایفه متفرق شدند در اطراف گریزگاه و جماعتی خود شان را بنهرها و شهرها انداختند پس
بارو های ایشان با ایشان یاری نکرد پس بسیاری الامان الامان میگفت و کثیری از ایشان ندای الغوث الغوث بلند کرد
و بسیاری از ایشان صیحه میزد که دعوا کردن از لشکری که رو به گریز نهاده است قسمی است از محال و شانه کردن سرهاست جلها
و بسیاری از ایشان جگرهای ایشان سوخته و چشمهای ایشان در آب چشم غرق گشته بود از برای برادر و صدیق خود کبری
از ایشان در حالت حقیقتا سیر شجاعی از شجاعانرا در میدان دوران میگفتند مثل دوران کردن گوی بمثال ریسمانی که محکم میبافد

مگر از برای قتل کردن وکاه که در دوران نمیکند مگر برای قتل و بسیاری از ایشان ناتف میخوردند برگشته کمان خود از خویش
واقربای خود و بذبه میکردند با ایشان سند به که ایشان بودند مثل سنگ سخت که برداریده را اجابت نمیکند مثل مار گرگه
حرف افسونگران نمی شنود و بسیاری ایشان را مدح میکردند که ایشان از خراج بدون نفقه و دوا و بدون علت به قتل
و کراتر بودند می پنی در میان ایشان لحیه ها را بخون خضاب و دندانها را سبز و سیاه و لبها را خوش کننده و بینی ها
را معشقه میکوبیم فدا باد جان من این سید قطب مروت و آفتاب فلک شجاعت را پس کاش رستم ابن زال مضمار قتال
او را جاروب کش میبود و از فنون صنعت جدال را یاد میگرفت و اگر عنتر عبسی موقف او را در حرب مشاهده میکرد هر
آینه عنتره خود را مثل عنتره پشه میشمرد و خود را از فحول مردان حساب نمیکرد و اگر عمرو بن عبدود عامری در آن روز حاضر میشد
هر آینه گوشتهای میان پهلو و کتفش میلرزید و مضطرب میگشت در رایت روز حراب را اختیار نمیکرد بلکه در گوشه خانه خود
سر در میان سر کشیده میدید مگر خود را می شنید مگر حس خود را و بالجمله آنچه از جمله کثیره از روایات و کتب مقاتل هست که آن
روحی فداه هر بیت نفر را بقتل رسانید لابد است که حمل شود با عیان مقتولین از مشایخ و فحول مردان و دلیران دعواد صحاب
جرئت جلادت که بر مبارزت آن شیر بیشه هیجا بیرون آمده اند پس اقل آنچه لابد است که اخذ شود و معتبر باشد در این مقام
آن چیزیست که در روایت شهاب الدین عاملی است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن ضجه و فریاد که از آن لشکر بیشمار ظاهر و
آشکار شد از اخبارهاست که محقق نمیشود بدون آن و اینها تایید میکند بعض از اموریکه بآن اشاره مینماید در بعضی مقامات
آینده مقام دوم در بیان کلامی است که بقول امام متعلق است که فرمود اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ
اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ النّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً الخ پس بدانکه فاضل کامل حاذق و عالم متبحر بنور بر هم
از رسانیه زایل شونده است و بوجود حق کنار جو است از خیال باطل و سبقت کننده در راههای مشکلات رقم ملکوت و کتاب
قدس که کتاب مبین خدای تعالی است و حاذق و کامل معضال در طرق غوامض و مشکلات کلمات حجج معصومین
و کلمات تامه طاهرین و موید باوراد شارقه غیبی و امداد بارقه الهی و عارف بالیب مشکات کلمات خلفاء خدای تعالی
و مخزونات خزینه های آنها توقف میکند در حمل کردن کلمات خلیفه و اولیای خدای تعالی که دو خلیفه و ولی هستند بخلافت
و ولایت مطلقه بر تمام آنچه الکلمات باین وسعت دارد در جمیع آنچه آن کلمات بآن احتمال دارد از معانی ظاهر و باطنه
ظواهر بطن و بطن بطون الی غیر ذلک زیرا که دو شان کلمات حجج و خلفای خدای تعالی زمانیکه در غیر مقام بیان فروع
و احکام عملیه است مثل شان کلمات خدای تعالی است و از کتاب کریم خود و احادیث شریفه مگر از بعض جهات
که احتیاج نیست باشاره کردن بآنها در اینجا پس تحقیق از همه آنها ظاهر شد چنانچه قول امام علیه السلام ثابت میکند
بر علی اکبر شباهت جسد و اعضای او را بر جسد رسول خدا و اعضای شریفه او و هم چنین ثابت میکند احوال جسد شریف
و اعضای شریفه و صفات او را از مرتفع شدن نور از پیشانی شریف او لهذا و ظاهر شدن طیب رایحه از او و از اینکه
عرق مینمود چنان رایحه که طیب و معطر و پاکیزه است از بوی مشک اذفر و عنبر اشهب و عود و کافور و زعفران پس
هم چنین ثابت میکند او را آنچه ثابت کننده است بر رسول خدا بقول خدای تعالی اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ از جمیع
مکارم اخلاق و فواضل صفات اصول و فروع آنها که جنود عقل است چنان جنود عقلیه بعنوان تطابق و نفی میکند
از او جمیع جنود جهل را که ترک کرده هفتاد چنان جنود جهل که ضد جنود عقل است نفی کردن که بالتزام است پس تمسک
میکنیم بدین طریق از عموم و شمول هر دو مقام اثبات شباهت در خلقت و احوال و صفات آن و مقام اثبات
شباهت در اخلاق مگر در آنچه برهان قاطع بخلاف آن قائم گشته و هم چنین در آنچه حس مشاهده او را نفی کرده است پس
زمانیکه معان نظر نمودی در جمیع آنها و تامل کردی در آن بتامل ملکوتی نورانی هدایت میشوی باصول کثیره ملکوتی در ابواب

کثیره

کثیره و مقاصد وفیره پس از اینها است اثبات عصمت برای علی اکبر روحی له الفداء اگر چه عصمت بطریق استکشاف نیست
چنانکه در اصحاب نبوت و ولایت مطلقه هست از اهل کسا و سایر ائمه معصومین و لازم نیست که هرگاه در زمانهای پیش از پیغمبر
میبود هر آینه از اعاظم انبیاء و بزرگان ایشان میبود و آن اعاظم انبیاء و اولو العزم از ایشان پیغمبرند و بعید شمار این از این
طریق در تعلیق آنرا که نظایر آن غیر عزیز است ایا نمی بینی قول امیر المؤمنین که فرموده در بستیکه ابراهیم بن رسول
خدا اگر بعد از رسول خدا زنده بماند هر آینه پیغمبر میبود و ایا نظر نمی کنی بقول و ایضاً در شرطه خمیس فرمود که خدا
شما را در فوق عرش خود شرطه خمیس نامیده و از برای پیغمبر ما هم سابقه شرطه خمیس بود تا اینکه آن پیغمبر وفات
میکرد یکی از اهل شرطه خمیس قایم مقام او میشد از پیغمبری چون پیغمبر نیست بعد از پیغمبر و لازم این است که هرگاه علی اکبر
بعد از پدرش حسین زنده بماند بیکرد هر آینه او امام بود و اینموضع از مواضع جدا است مگر اینکه اشاره نشده است بسوی این در زیارت
سید الساجدین چنانکه اشتهار رسیده باین در زیارت بعضی ائمه معصومین که در شان آن بما واقع گشته و شاید اشاره شده
باین در بعض زیارت سید الساجدین از اینکه من بآن رسیده ام و از این است وجوه خصال و صفاتیکه حکما شرط کرده اند
متحقق شدن نبوت انبیاء را و آن یعنی از آنچیزها اینکه تعلق بخلقت و اخلاق و نسب و حسب دارد پس انفصال اینها آنچه در قلب منیت
الا آن در غیر مرسلین ترقی میکند بنسبت فضیلت و اما در مرسلین بکمال میرسد و لازم این است که علوم آن بزرگوار از علوم لدنی
و از علوم لقاء و سر است و بتحقیق اشاره به بیان این گذشت و از این است که او از جمیع حواریین رسول خدا که ایشان سلمان
و ابوذر و مقداد اند افضل بود و از جمیع حواریین امیر المؤمنین که عمرو بن حمق خزاعی و میثم تمار و اویس قرنی و محمد ابن ابی بکر اند
افضل بود بلکه از حمزه سید الشهدا و جعفر طیار نیز افضل بود پس هرگاه بگوئی که تفضیل دادن علی اکبر بر حمزه و جعفر از آنچیزهاست
که با اخبار کثیره معتبره که در طرق عامه و خاصه در شان حمزه و جعفر وارد گشته منافات دارد و این چنان است که در کتاب
کافی از امیر المؤمنین نقل کرده اند و گفت اَلَا اِنَّ اَفْضَلَ الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْاَوْصِیَاءِ الشُّهَدَاءُ یعنی آگاه باش
در بستیکه افضل شهدا افضل مخلوق بعد از اوصیاء شهدا است اَلَا وَاِنَّ اَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
وَجَعْفَرُ بْنُ اَبِیْطَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِیْبَانِ یَطِیْرُ بِهِمَا فِی الْجَنَّةِ وَلَمْ یَجْعَلْ لِاَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ
جَنَاحَانِ غَیْرُهُ شَیْءٌ کَرَّمَ اللّٰهُ بِهٖ مُحَمَّدًا وَشَرَّفَهٗ الحدیث یعنی آگاه باش بدرستیکه افضل شهدا حمزه بن عبد المطلب
و جعفر بن ابیطالب است او را دو جناح سبز است که با آنها در بهشت پرواز میکند و برای احدی از این امت که جناح داده شده
غیر از او چیزی است که گرامی داشته است و مشرف کرده است خدا باو محمد را و آنچه مؤدای اینرا ادا میکند و هم چنین آنچه
باین قریب است از آنچیزها در غایت کثرت است در شان حمزه و جعفر میگوییم و آنچه لزوم حمل آنچه در اینخبر و نظایر است یعنی از
تفضیل حمزه و جعفر بر جمیع شهدا بر کسانیکه در عهد رسول خدا میباشند و هم چنین در زمان که پیش از او است از آنچیزها است
که مراد و شواهد ساطعه بلکه دلایل قطعیه است چنانکه بر مرد هوشیار و زیرک مخفی نیست و لازم نیست که آنچه حاصل میشود [illegible]
او و بزرگان ریاضت کش و قطبهای اهل خلوت و عزلت و اذکار خفیه و تفکرات شوقیه الهی بعد از سالهای دراز و ریاضتهای
شدیده بدنیه و مجاهدات حقانیه از علوم مکاشفه و سر و لقاء چنانچه عرفا ادعا میکنند بتحقیق حاصل میشود برای علی اکبر در بعض
قلیل از اوقات با اینست باین اینمقام مثل نسبت ذره به آفتاب و قطره بدریا است الی غیر ذلک از اصول حقایق و استنباطات

علی

ملکوتی پس بزبان آنکه چیزدار گشتی با بهانه آنکه معویة بن ابی سفیان بتحقیق اقرار کرد نزد محضر ارکان دولت و طایفه عشیره و اعوان
سلطنت خود بخاک مالیدن بینی خود برانیکه سزاوارتر و اولی بخلافت و احق بآن نیست و بتحقیق معتقد گردانیده است او را
بآنچه در رو است از متحقق شدن چهار خصلت در آن بزرگوار و قتیکه ملعون صاحب نکرا و دها و شیطنت بوده
و مجبور است بگرداند حاضرین مجلس را که معتقد حق بودند غیر از تابعان خود و کسانیکه اعتقاد باطل کرده بودند از تابعان خود از آن
چیزیکه در عقول مرکوز است لذا اینکه امام لابد است که از جانب خدای تعالی و رسول او منصوص باشد باینکلام متکلم شد در حالیکه
قصد نکرده مگر بآن نفی اشتراط خلافت و امامت را بمنصوص بودن از جانب خدا و رسول او و در حالیکه اشاره کننده بود بآن
کلام باینکه خلافت جاریست که بقهر و غلبه باشد و لکن اولی بآن خلافت در نزد انصاف و احق بآن در نزد تحقیق آن
کسیست که در آن چهار صفت موجود باشد و این کس در اینزمان نیست و نخواهد شد مگر علی بن الحسین ابن ابیطالب و مخفی
نماند بر تو که اینکلام از آن لعین صادر نشد مگر بعد از اینکه گردید قضایا اینکه شجاعت علی اکبر روحی له الفداء را متضمن است و هم چنین
سخاوتش مثل آفتاب در رابعه نهار و از آنچیزیکه سوار از آن اشتهر یافته و دوست و دشمن او را انکار نمی کند در نزدیک و دور
آن احقر بقلیشمار در شریف و وضیع در آنچشم نمیپوشید و طعن نمیزند در آنچیز شجاعان و بصیر و بزرگ دلیران و سادات و بزرگان
جود و بخشش کننده گان و این در حقیقت از شواهد ساطعه است بر آنچه ما آنرا تحقیق کردیم از متحقق شدن جمیع صفات پیغمبر و
احوال او از احوال صبری و صفات نفسانی و عقلانی در علی اکبر روحی له الفداء مگر در آنچیزیکه ساطع برهان بر خلاف آن قایم شده یا
و عیان آنرا تکذیب نموده باشد پس هر گاه بگوئی بجهة چه جایز میشود که آنچه در کلام معاویه است محمول شود بطریق استعداد و تولی
و آنچه او بالقوه است یا بعضی که مراد آن لعین این باشد که شان او است که شجاع ترین شجاعان و سخی ترین سخیا باشد و بعبارت
اخری میگوئیم بدرستیکه معاویه وقتیکه علی ابن الحسین را دید جامع شرف اصل و نفس و به تحقیق علاوه شده بر بلندی شرف و شرف اصل او
مزایای اخلاق و آداب بدرستیکه او حرکت میکند در وقت مکارم مثل شاخ درخت و ثابت میشود در وقت شداید مثل رکن
و بدرستیکه همت او مثل برقیست باشدیدتر از حیثیت روشنی و مثل شمشیر است با تیزتر از حیثیت طبع و زبانش جاری میکند بحرها را
و میبیند دستکهار او شنوانند گرانرا امرا و نازل میکند عصمتها را و مجد و بزرگی او ملاحظه مینماید ستاره جوزا را از مکان بلند و وقتیکه
میشود ستاره و با تمام درازشدن [illegible] آوردن مجد او و شرف او میکند برای او افلاک مدحها و پیشانی خودشان را [illegible] تکلم کرد بآن
کلام میگوئیم بدرستیکه حمل کردن کلام او بشانی و استعداد و بطریق آنچه بالقوه است تاویل بعید است و خارج نمودن کلام را
از ظاهر بدون داعی که داعی شود بآن علاوه براین بدرستیکه این از آنچیزهاست که با مقصود حاصل نمیشود و تمام نمیشود
تقریب بین الدلیل و المدعی پس بنابراین بعد از فرض اغماض است از آنچه ما تحقیق نمودیم در بیان کلام سید الشهدا او
پس امر واضح تر است از اینکه مبین شود زیرا که کلام او نص است در اینکه فرزندش متصف است بالفعل بصفات سه گانه
و احوال و اخلاق او اگر گوئی که شجاعت و سخاوت از ملکات نفسانیه است الا اینکه آنها آثار و علامتی دارد که از آنها کشف
میکند پس بر آقا لازم است در این هنگام بگوید که کو کشف شجاعت فعلی ظاهر نشد از علی اکبر پیش از روز طف زیرا
که ندیده بود پیش از این روز چیزی را از ایام فتنه ها و شداید جنگها را علاوه براین کو کشف شجاعت و سخاوت اگر از آن
صادر شد قبل از روز طف هرآینه ما بآن میرسیدیم در کتب احادیث یا در کتب تواریخ و سیر و کتب انساب اولاد
ابیطالب میگوئیم بدرستیکه امثال این سوالها صادر نمیشود مگر از قلت تفکر و تدبر در مطالب و چگونه چنین نباشد زیرا که شجاعت
نیست مگر عبارت از شدت قلب مرد و قوت او در باس و شدت و کنار بودن او از ترسیدن مرگ و حق نیست

[redacted]

مثال شرط است از برای محقق بودن محبت ... افراد کامله شجاعت پس تحقیق کوشف این از آن چیزها است که توقف
ندارد بر حضور روز طف و نه بر محقق شدن شدائد و حروب عظیمه و ادعا نمودن اینکه آن بزرگوار مدینه بود در شدائد و جنگها
ها و جنگها قبل از روز طف (را ادعا) دروغیست زیرا که غایت آنچه در این باب ثابت است که او مثل روز کربلا پیش از آن
مدینه بود و اما ادعا نمودن اینکه الکوشف شجاعت و سخاوت اگر از او صادر شد قبل از روز طف هر آینه نقل میشد بالاتر
ادعای فاسدیست و چگونه چنین نباشد زیرا که آنها را نقل شده در حالیکه مستند نیست ابدو شخص که انگیزه از ایشان کسی است که علی را
دوست میدارد در غایت محبت و آن ... شهید است ... و دیگری کسی است که او را دشمن میدارد
در نهایت بغض و عداوت آن دشمن خدا تعالی معاویة بن ابی سفیان است لعنه الله بدرستیکه آنچه بر ما مخفی است تفاصیل افراد آن است
است و آن مثل اینکه علی اکبر تحقیق ... کرد ... در مقتضیه چون ... و هکذا عطا کرد عمر ورا ... بود ... الی غیر ذلک
علاوه بر عدم وجدان دلالت نمیکند بر عدم وجود و شاید آن تفاصیل موجود باشد در بعضی از کتب الا اینکه ما بانها نرسیده ایم یا
آنها را روایت نشده در بعضی از کتب در واقع لکن نسخه آنها تلف شده و یا قیم ماند از آنها آثاری بعد ما که در اینجا نکته عام الفوائد
است لابد است از اشاره کردن بان و آن اینست بدرستیکه حجج خدا که معصوم اند چون بعلم امامت دانستند که جمله کثیره از
احوال روز عاشورا و از احوال جوانان بنی هاشم و صفات ایشان و هکذا کیفیات مقاتلات ایشان و هم چنین است حال
شهدا و هم چنین کیفیت آنچه جاری شد بر زنان صدیقه طاهره و دختران فاطمیات در روز کربلا و در ایام اسیری
از چیزهاست که بر شیعه پنهان میشد در ازمنه متاخره از ازمنه ائمه معصومین زیرا که ایام و ازمنه متمادی شود و بدرستیکه احوال و کیفیات
که در اخبار و آثار وارد گشته بطریق تکرار در هر روز و در هر شب در دهه ماه محرم از چیزهاست که ملتفت نمیشود و از آن رقت قلب و گریه کردن در
غالب اوقات ملکه کامله و رقت و خشوع از قلب متعلق شود و باعث ملال قلب گردد و از استماع و شنیدن امر کردند شیعه و محبین را بانشاد و گفتن
قصاید و مدح کردن باشعار پس هر طایفه بزبانهای خود از عربی و فارسی و ترکی و هندی الی غیر ذلک میگویند زیرا که در هر قصیده از قصاید
طرز جدید و معانی مکرر و اسلوبیست که باعث میشود رقت قلب و خشوع آن و سوختن جگرها و حرکت میدهد رشته محبت و حزن
و اندوه را از جهة اختراع کردن کلام را در انها بطریق استعارات لطیفه و کنایات و تشبیهات عجیبه و بالجمله بدرستیکه شعرا که مادحین ائمه
اند و مرثیه خوانان بر سید الشهدا ارواحنا له الفدا و اهل بیت عترت او اخذ میکنند اسلوب عجیبه و معانی اکثره صحیحه جدیده را از کلمات عرش
بدرستیکه ایشان موید اند بروح القدس پس هرگاه توضیح این امر شد پس اگر اصحاب کتب مقاتل ذکر نکرده اند جمیع کیفیات جوانان
بنی هاشم و هم چنین ... مثل که عباس ... را که این ... انهم قاتلوا قتالا شدیدا ثم قتلوا پس ... اینکه ... مرثیه خوان در مجالس عزا
اکتفا نماید بعبارت زیرا که اراده کرد که ذکر نماید شهادت جمعی از اولاد امیر المؤمنین و هم چنین از اولاد عقیل یا از غیر ایشان
باعث چیزی نمیشود از رقت و گریه بخلاف اینکه ذکر نماید شهادت ایشان را بخواندن قصایدیکه اشاره گذشت بوصف آنها پس چه قدر
خوش آیند است در مثال استماعنا اشعار و قصاید ائمه مثل قصاید کمیت و دعبل و رضی و خلیعی و مثل ایشان از فحول فصحای عرب و قصاید
محتشم و مقبل و صباحی و مثل ایشان از گروه بلغا و فصحای ... فارسیه و سید فتاح مراغی و مثل ایشان از شعرای ترک زیرا که قصاید این
صالحین محبین در مرثیه باعث میشود خواندن آنها حزن و اندوه و گریه و ناله را و بتحقیق متضمن معانی جدیده صحیحه و ... لطیفه عجیبه
را و بر چیزی از کذب و دروغ مشتمل نمیشد بعد ... توهم نما که من ... را بخواندن قصاید و اشعار در مرثیه ما پس میگوییم هرگاه
بدرستیکه جنود عقل ایمان و تصدیق و رجاء و عدل و رضا و شکر و طمع از خدا تعالی و توکل و رافت و رحمت و علم و فهم و عفت و زهد
و رفق و رهبت و تواضع و تودد و حلم و صمت و استسلام و تسلیم و صبر و صفح و غنا و رقت و تذکر و حفظ و تعطف و قنوع و مواسات
و مودت و وفاء و طاعت و خضوع و سلامت و صدق و حق و امانت و اخلاص و شهامت و معرفت و مدارات و سلامت غیب و کتمان
و صلوة و صوم و حج و صون حدیث و بر والدین و حقیقت و معروف و ستر و تقیه و تنبه و نظافت و حیا و قصد و راحت و [illegible]

ورکت و عافیت و قوام حکمت و وقار و سعادت و توبت و استغفار و قناعت ... و فرح با برادران مؤمنین و الفت مسجد
بهتست پس اینها جنود عقلند و حدیثیکه این مذکورست در تتمه مشتمل نیست بر ذکر شجاعت با اینکه آن از اعاظم مکارم اخلاق و اصول
اینها است پس چنانچه رسولخدا و اوصیا او در غیر شجاعت فوق کمال و تمام بودند هم چنین آنحضرت و اوصیایش در شجاعت
اکمل و اتم اند میگوئیم که شجاعت قسمی است از سخاوت و جود چنانکه جمعی از اعاظم و بزرگان علما براین قایلند بیانش اینست که سخاوت
وجود یا بخشیدن نفسی است که بذل کردن او واجب نیست یا بخشیدن آنچه بذل کردن او واجب نیست اول آن یا بنفس
میشود که شجاعت است یا بمال میشود و آنچه جاری مجرای او است آن جود است و دوم یا بعبارت است آن تصفیح و عفو است و یا با عدم نقمت
نفرامو ش کردن گناهان است بعد تحقیق نماند سر توحید حدیثیکه در آن جنود عقل و ضد آنها در آنها ذکر شده حضرت صادق در آخر فرمود که جمع نمیشود همه
این خصال از جنود عقل مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا در مؤمنیکه خدا امتحان کرده است قلب او را برای ایمان و اما سوای اینها از دوستان ما
مؤمنیکه احدی از ایشان خالی نمیباشد از بعضی این جنود تا کامل شود و از جنود جهل پاک باشد پس در آنوقت در درجه عالیه
میرسد با انبیا و اوصیا و این درک میشود بشناختن عقل و جنود آن و باجتناب کردن از جهل و جنود آن خداوند عالم
ما و شما را موفق گرداند بطاعت و رضای خود انتهی حدیث پس زمانیکه این را دانستی بدانکه این خصال از چیزهائی است که در آن تفاوت
و تفاضل واقع میشود بطرق و درجات بسیار زیرا که هر یکی از آنها از اموریست که تشکیک در آنها واقع میگردد پس شدت و ضعف را
قبول میکنند در مراتب بیشمار بعد بدانکه صاحبان ولایت مطلقه از محمد و خاصان عترت معصومین در هر یکی از این خصال اتم و اکمل
پس تفاوت و تفاضل میشود و بعد از آن درجات انبیا و مرسلین و صدیقین و صالحین در آنها تا اینکه اخذ کردی جمیع آنچه ما ذکر کردیم
و تامل نمودی در آن بحث تامل و تحقیق نمودی که علی اکبر که شبیه ترین خلق است برسولخدا در خصال و درجه او در آنها تالی درجه اصحاب
ولایت مطلقه است میدانی وجه تخییر را که بآن اشاره کردیم از اینکه روایات کثیره که ناطقند بر اینکه علی ابن الحسین بحقیقت در مقاتلات
خود تمام دویست نفر را بقتل رسانید لابد است که حمل شود آنچه در آن روایاتست از کشتگان بر دلیران و شجاعان و بزرگان رجال پس
اول آنچه لابدست که در انتقام اخذ کرده شود آنچیزیست که در روایت شهاب الدین عاملی است و خدا عالم است باسرار اولیا خود
مقام سیوم در بیان آنچه بقول سید شهید روحی له الفداه تعلق دارد که بعد از شهادت فرزند بهشت کشته علی الدنیا بعدک العفا بدانکه مؤمنیکه
طریق کلام و مدخل آن در این قول از خلیفه و ولی و حجت خدا بر جمیع خلایق مثل طریق کلام و مدخل آنست در قول سابقش با همین معنی لابد است که
حمل شود به تمام آنچه کلام بآن وسعت دارد و بهمه آنچه او را احتمال دارد پس پیدا میشود آثار آن در جمیع اجزای عالم و جمیع آنچه در این نشاه دنیوی
است و محقق شدن تاثیرات آن در جمیع قرون و اعصار است و فرقی نیست در آن ما بین اینکه او را بر جمله انشائیه حمل نمائیم چنانکه او ظاهر
است و ما بین اینکه آنرا بر جمله خبریه حمل نمائیم پس هر تغییر و تکدر و حالی بوده از ضعف و سستیها و نقص در درجات و کمالات از جمیع چیز لکن هر یکی بنسبت خود
و با آنچه در طرف خود واقع میشود در هر قرن و عصری پس آن از تاثیر این کلام شریف است و تاثیر آن در کوهها خالی بودن آنهاست از نباتات
و پاره شدن و حرکت بهم خوردن آنها و خارج شدن آتشها و شعله ها از آنها و بفارسی میگویند کوه آتش فشان پس استقیم از کوهها در نهایت
کثیره از ملک فرنگستان و تاثیر آن کلام در افلاک کسوف و خسوف و عدم حسن احوال ستاره کانست از رجعت و نزول و وبال و مثل
اینهاست و ایضا در دریاهای بزرگ تلاطم آنها و غرق شدن کشتیهای بسیار در آنها و تاثیر آن در درختها بخشکیدن و مفقود شدن میوه های آنها
و هم چنین کم شدن میوه آنها و تاثیر آن در ریاحین و شکوفه ها خالی شدن آنهاست از بوی خوش و زایل شدن نضارت و تر و تازه گی و
زیبائی رنگ و اشکال صورت آنها در بلبلان و مرغان خوش الحان و خوش ... بلکه ... آنها و براین قیاس
کن هر چه در این نشاه هست از اجزاء عالم من الباب الی المحراب و من الذره الی الذره پس چنانچه ...
است که کلام امام آنقدر وسعت دارد و هم چنین وسعت دارد و مثل باریدن سنگ و سنگریزه و خاکستر و خاک و ریگ و خون و مثل
اینها از هوا و ورود اشاره میسازیم در بعضی مجالس که محقق شدن اینها بعد مخفی نیست ... مثل کلام سابق او است در بعضی
دیگر بعضیا با همین معنی که ثابت شد برای بیرون آمدن علی اکبر درجه که مساوی و مقابل میشود با آن درجه احدی از ... عظمت ... نبودن
مگر درجه کسیکه امام در شان او گفت الان انکسر ظهری و قلت حیلتی و ... بعدک یا اخی یا ابا الفضل العباس یعنی الان
چاره ام کم شد و ... بعد از تو ... یعنی ابا الفضل العباس پس مؤمنیکه امام در شان این دو بزرگوار کلمه مقابل یکدیگر میشود هرگاه
گوئی که امیرالمؤمنین متکلم شد باین کلمه که تاثیر میکند این تاثیرات را که با آنها اشاره رفت بعد از وفات رسولخدا و بعد از صدیقه معصومه

فاطمه

فاطمه زهرا و تکلم نه کرد با بیگلمه حسنین بعد از وفات امیر المؤمنین و تکلم کرد با ن ابن الرضا سید الشهدا بعد از وفات برادرش امام حسن پس
وجه تکلم نمودن آنحضرت باین کلمه بعد از شهادت پسرش علی اکبر چیست میگویم وجه در آن اینست که سید الشهدا یکی از اصحاب کسا
بود و جامع جمیع خصال ایشان و قایم مقام ایشان بود در جمیع خیرات و ارشادات و هدایات پس بوجود شریف او مضمحل شد
بالکلیه طراوت آنخانه شریف و نضارت و تازگی آن از اصل منقطع نشد یعنی خانه رحمت و نبوت و خلافت و امامت
و عصمت و بعبارة اخری بدرستیکه عظیم شان خانه وحی و تنزیل و جلالت قدر چشمه حیات و زندگانی و هدایت باقی بود بوجود شریف
او و قتیکه پسرش علی اکبر را کشتند چنان علی اکبر که لغت و اوصاف و خصال و کمالات او را شناختی از اول عمر و جوانی و کیفیت مقتول شدن
او را هم دانستی و حاصل شد برای سید الشهدا بعد از شهادت او آنچه حاصل شد دنیا مستعد و سزاوار گشت که خاک بسر او باشد پس
کسیکه تامل نماید در آنچه یاد کردیم و جمیع آنرا اخذ نماید ظاهر میگردد برای او وجهی از وجوه بسیار گریه کردن مردان و زنان و بسیار نوحه
و فریاد و ضجه و صیحه کردن از مردان و زنان در وقتی که مصائب بزرگواران اهل بیت یعنی ابا الفضل العباس و علی اکبر پسر اکبر
کو ایکه در اینجا سوالیست و آن اینست که افضل بودن عباس و علی اکبر از سلمان محمدی از قطعیات بلا ارتیاب بنهایات اولیه ایست
در نزد تو و بتحقیق اشاره کردی بامور یکه باین دلالت میکند بحیثیت لا مزید علیها و لکن میخواهم که کلام را اعاده نمائی و مقصود را محقق کنی
بطریقیکه خوص نعقد پس بکو ترک شبهات و آنچه تعلوب ظلمات میکند زایل شود اینکه اول اشاره کنی بانچه در شان سلمان وارد گشته میگویم آنچه
در مناقب سلمان و علو مقامات او وارد گشته در غایت کثرت است و ما در اینجا اشاره مینمائیم بعض آنها که ذکر آن مناسب مقام است از جمله آنها اینست
که از ابی عبد الله روایت کرده اند گفت که مردی از اصحاب سلمان مریض شد پس او را اندید گفت کسانیکه با او بودند [illegible] گفت یا من
بیاید او را عیادت کنیم پس اصحاب با او برخواسته آمدند و قتیکه با او داخل شدند دیدند در حالت نزع است سلمان گفت ای ملک الموت باو
خدا مدارا کن ملک الموت کلامی گفت که حاضران میشنیدند آن اینست یا ابا عبد الله انی ارفق بالمؤمنین و لو ظهرت لاحد لظهرت
لک یعنی یا ابا عبد الله بدرستیکه من بمؤمنان رفق و مدارا میکنم اگر ظاهر میشدم بر احدی هر آینه بتو ظاهر میشدم و از ابی عبد الله نقل
شده که سلمان علم اول و علم آخر را درک نموده و او دریائی است که آبش تمام نمیشود و او از ما اهل بیت است و بتحقیق رسیده است
از علم او که مردی که گذشت در میان گروهی با او گفت ای بنده خدا توبه کن بسوی خدا از آن عملیکه دیشب در خانه خود کردی این گفت
و گذشت و قوم با مرد گفتند سلمان ترا بامری اندخت پس او را از خود دفع نه کردی گفت او خبر داد مرا از امریکه مطلع نبود بآن مگر خدا
و من و در خبر دیگریست که آن مرد ابو بکر بن ابی قحافه بود و از امام محمد باقر نقل شده گفت علی و سلمان هر دو محدث بودند و از آنحضرت نقل
شده سلمان از متوسمین بود و از ابی عبد الله نقل شده که گفت سلمان اسم اعظم را میدانست ذکر سلمان فارسی خدمت ابی جعفر نمودند
ابو جعفر گفت سلمان فارسی نگوئید و لکن بگوئید سلمان محمدی اینمردیست از ما اهل بیت و از ابی جعفر روایت شده که گفت ابوذر
داخل شد بر سلمان در حالیکه او در دیک برای خود طبخ میکرد در آن اثنا که ایشان مشغول صحبت بودند ناگاه دیگ بزمین سرنگون
شد از شوربا و روغن گوشت که در آن بود ریخته نشد ابوذر از این نهایت تعجب کرد سلمان دیگر را برداشته در حالت اول خود گذاشت
و مشغول صحبت شدند در آن اثنا که صحبت میکردند ناگاه دیگ سرنگون گردید پس چیزی از مرق آن ریخته نشد گفت که ابوذر از نزد
سلمان خارج شد در حالیکه محزون بود پس در آن اثنا که متفکر بود ناگاه امیر المؤمنین را ملاقات کرد در وقتیکه آنحضرت او را دید با او گفت
یا ابا ذر چه چیز ترا از نزد سلمان خارج کرد و چه چیز ترا بخوف انداخته ابوذر گفت یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم چنین و چنین کرد
تعجب کردم امیر المؤمنین گفت یا ابا ذر بدرستیکه سلمان اگر خبر دهد ترا بآنچه میداند هر آینه میگوئی خدا رحمت کند قاتل سلمان را یا ابا ذر
بدرستیکه سلمان باب الله است در زمین هر کسیکه او را بشناسد مؤمن است و کسیکه او را انکار کند کافر است بدرستیکه سلمان از
ما اهل بیت است و از ابی بصیر از ابی عبد الله نقل کرده که گفت بخدا قسم علی محدث بود و سلمان محدث بود گفتم شرح کن برای من
گفت خدا مبعوث میکند ملکی را بسوی او در گوشش میدمد میگوید چنین و چنین است و از صادق نقل شده که سلمان از امام خود
حدیث نقل کرده نه از خدا خود زیرا که خبر نمیدهد از خدای تعالی مگر حجت خدا از فضیل بن یسار از ابی جعفر نقل کرده که گفت روایت
میکنند آنچه خلق روایت میکنند بدرستیکه علی گفت در خصوص سلمان که درک نمود علم اول و آخر را گفتم نعم گفت آیا میدانی چه چیز را آنحضرت
باین قصد کرده است فضیل میگوید گفتم قصد میکند علم بنی اسرائیل و علم پیغمبر و امر علی را و از حسن بن منصور روایت شده که گفت بحضرت صادق گفتم
[illegible] سلمان محدث بود گفت نعم گفتم [illegible] گفت ملک کریم گفتم هر گاه سلمان چنین [illegible] آنحضرت [illegible] خود متوجه [illegible]

صادق

و از صادق از پدرش که گفت که پدرم گفت روزی تقیه در نزد امیرالمؤمنین ذکر شد گفت اگر ابوذر میدانست چیزی را که در قلب سلمان
بود هر آینه او را میکشت و بتحقیق رسول خدا برادری در میان ایشان واقع ساخت پس ظن تو بسایر خلق چیست و حکایت شده از فضل بن
شاذان که گفت موجود نشده در اسلام از همه خلق کسی که از سلمان فارسی افقه باشد و مراد از افقهیت اعلم است از فقاهت
که مصطلح است مابین فقها باین معنی که فقه در اینجا علم فقه و غیر او را شامل است و ظاهر آنست که این از چیزهائیست که آنرا ابن
شاذان از امام نقل و روایت کرده است گفته و از حسن بن حماد روایت شده که گفت پرسیده است از علم سلمان و قبیله جمل عایشه
را که عسکر میگفتند دیدم او را میزدیس او را میگفتند یا ابا عبدالله از این حیوان چه میخواهی میگفت این حیوان نیست ولکن این
عسکر ابن کنعان جنی است و صاحب آن گفت ای اعرابی جمل خود را در اینجا مفروش ولکن او را بحرب ببر زیرا که تو در اینجا
سیر نفروشی با آنچه میخواهی و از ابی جعفر روایت شده که گفت عسکر را بهشتصد درهم خریدند و شیطان بود بحدیث الی غیر ذلک
از اخبار کثیره که در خصوص علم سلمان و سایر مناقب او وارد گشته و اما روایاتیکه وارد است در زهد و اعراض کردن او از دنیا
پس آنها زیاده است از آنکه شمرده شود و میگوئیم در بعضی مجالس سابقه ذکر کردیم که اخبار متشابهه مستفیضه که ناطقند بنازل شدن ملائکه
بر ائمه طاهرین و صدیقه کبری فاطمه زهرا منافات ندارد با آنچه اتفاق اهل اسلام بر آنست از منقطع شدن وحی بعد از حبیب خدا
زیرا که وحی فرستادن خدمتست که ملک بسوی بشر تا ملک بگوید که خدا تعالی وحی میکند بر تو کذا و کذا پس این از غیر انبیا نمیشود
بدون آنکه فرقی باشد در این مابین احکام وجودیه از امور تدبیر و تکوین و مثل اینها و مابین احکام شرعیه این چیزیست که نظر
جلی و اظهار او را تقاضا میکند و اما آنچه نظر دقیق و تحقیق درست آنرا تقاضا مینماید آنست مگر ملکی که بر رسول خدا میآید
بواسطه پیغمبر امت صلا و آن ملکی بصدیقه کبری و ائمه طاهرین میآید بواسطه رسول خداست چنانکه ملکی که بسلمان و مثل او از خواص شیعه میآید پس
آن بواسطه امام علیه السلام است پس بنابراین ممکن است که گفته شود مرتبه‌ایکه ملائکه بر صدیقه کبری و ائمه طاهرین نازل میشود بغیر احکام
شرعیه هم چنین نازل میشود بر ایشان بعض احکام شرعیه و هم چنین است حال در سلمان و مثل او از خواص شیعه و مخفی نماند بر تو آنچه
در امت از عدم استقامت گفته بعد مخفی نماند بر تو مرتبه‌ایکه بعضی از اخبار ناطقست باینکه محدث صدای ملک را میشنود و شخص او را
نمی‌بیند پس این اخبار از آن اخباریست که اخبار کثیره مستفیضه که ناطقند بدیدن و مشاهده کردن ائمه ملائکه را با آنها معارض
اند پس لابدست که حمل شود آنچه در آن اخبار است بر بعض ملائکه یا بر غلب اوقات یا بعض اوقات یا باین معنی که ایشان ملک را بر خلقت اصلی
نمی‌بینند مانند آنکه از این تا چیز شدی پس مدابکه ما الان خوض میکنیم در بیان تحقیقات نورانیه ملکوتیه [illegible] و میگوئیم اولا بعض
اخباریکه ناطقند باینکه سلمان میدانست علم رسول خدا و علم امیرالمؤمنین و امثال اینها را لابد است که حمل شود آنچه در آنست بر بعضی از علوم
ایشان و بعضی از امور ایشان از امور و علومیکه غیر از سلمان از خواص شیعه عالم میشود به چیزی از آنها زیرا که حمل کردن آنچه از آنست
بکل و جمیع از چیزهائیست که امر قطعی از عقل و شرع او را دفع میکند و چگونه چنین نباشد زیرا که نسبت علم سلمان بعلم ایشان
مثل قطره صغیره است بدریای محیط اعظم و مثل نسبت ذره حقیره است با آفتاب نورانی پس مانند آنکه ایراد داشتیم مدابکه احتجاج و
استدلال کرده میشود با آن اخباریکه گذشت ناطق بود بفضل سلمان و علم او و هم چنین نظیر آن اخبار باینکه سلمان از عباس ابن امیر
المؤمنین و علی اکبر افضل است مگر کسیکه اصلا اطلاع ندارد بآنچه در شان ایشان و بزرگواران وارد گشته یا کسیکه در مضمار علوم چیزی ساطع
و دندان قاطع نیاورده باشد یا کسیکه او را از فطانت و ذکا حظی و نصیبی صلاحیت و چگونه چنین نباشد زیرا که مراد از افضل
در مثال این مقام آن چیز نیست که نزدیکتر باشد بخدا تعالی بقرب معنوی لاهوتی و نزدیکتر باشد کسیکه او محبوبتر است بخدا و کسیکه درجات
و مراتب او بسیار باشد در نزد خدا تعالی در جنت و شکی نیست در آنکه انکار نمودن فضیلت عباس و علی اکبر با مبالغه بر سلمان
و امثال او صادر نمیشود مگر از کسیکه خلقت او سقیم و سلیقه او کج باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که امر واضحتر است از آنکه محتاج
بیان و اقامه نمودن برهان باشد زیرا که چگونه قیاس میشود احدی باینکه در چشمه کافور محبت رسول خدا و اهل بیت استغراق شده
باشد قصد میکنم عباس و علی اکبر را و حال آنکه ایشان و بزرگواران از اتصالات جمیع معانی آن بسیار فرق واضح و آشکار است
مابین کسیکه او از اهل بیت باشد و مابین سلمان که امیرالمؤمنین در شان او گفته سلمان منا اهل البیت پس چنانکه نسبت داده شده بسوی
اهل بیت هم چنین نسبت داده شده بعباس و علی اکبر که ایشان از اهل بیت اند و بتحقیق جمعی از ائمه در شان جمعی از شیعه گفته
است آنچه امیرالمؤمنین در شان سلمان گفته حتی آنکه صادق بیکی از اصحاب خود گفت و حال آنکه او از بنی امیه بود و انت منا

اهل البیت بعد از آن تلاوت کرد قول خدای تعالی را در حالتی که از ابراهیم حکایت کننده است فمن تبعنی فانه منی و اما قضیه علم سلمان با آن طریقی که بسوی آن اشاره نمودیم اگرچه از مسلمات است مگر اینکه علم او رسول خدا و امیر المؤمنین آنرا با و تفضل کرده بودند و به تحقیق تفضل کرده بود مثل این را نسبت به جمعی از ائمه طاهرین ع و جمعی از خواص اصحاب خود شان یا ثنی یمنی و کلا و ابواب اربعه را که برای امام قائم منتظر عجل الله فرجه و فرجنا بفرجه اند زیرا که ایشان اسم اعظم را میدانستند و از غیبیات خبر میدادند و زمین برای ایشان پیچیده میشد و الی غیر ذلک از خوارق عادات که بشماره نمی‌آید و به تحقیق تعلیم کرد امیر المؤمنین جمعی از اصحاب خود علم منایا و بلایا را و از جمله ایشان حبیب ابن مظاهر و میثم تمار و رشید هجری بوده و این قسم از علم خواه بنحو طریق اعطاء و سیر بوده باشد یا به تلقین امام کن عالما بذلک باشد غیر این اگرچه چیزی است که دلالت میکند به بلندی درجات این اشخاص الا اینکه با این چگونه جایز میباشد با حدی یا چگونه جرات و جسارت میکند کسی که بگوید با ایشان که افضلند از حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار که حسب و نسب ایشان قدر کنگره عالی است از رفعت و شرف چنان کسانی هستند که جان خود شانرا در اقامه عمود این دین بذل نمودند و نازل شده در شان ایشان آنچه نازل گردید در کتاب کریم و وارد شده آنچه وارد گردید در بیان درجه ایشان در زبان پیغمبر رسول خدا و زبان اوصیاء معصومین او درستایش روحی و جسمانی ملکوتی کوشش میدهد بقول امیر المؤمنین ع حفظ کنید آنرا آن قول او است که فرموده نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد این لفظ اهل البیت در اینجا اعم است از آنچه اراده میشود با آن در بعض مقامات از اهل عصمت بطریق عموم مثل پس آنچه در این مقام است شامل میشود حمزه و جعفر و جوانان بنی هاشم که جان خود را نزد سید الشهداء بذل کردند اگر خواهی که کلام را کوتاه نمایی بگو در استشهاد آنچه برای سلمان و کسیکه مانند او است و برای ابو کلاء و ابواب اربعه و کسیکه مانند ایشانند از بلندی شان و درجه سبب فضل و رتبه حاصل میشود برای ایشان مثل این الطاف زیادتر بسبب گریه و نوحه کردن بر عباس و علی اکبر و سایر شهدا که در پیش روی حضرت سید الشهداء شهید شدند روحی له الفداء اگرچه اینگریه و نوحه در عالم برزخ بوده باشد نهایت نهایت آنکه ثابت است که درجات این شهداء را درک کند و کرامت بهتر که علم او احاطه نماید بمقامات ایشان الا انسیان نمود قول امیر المؤمنین را که فرمود لم یسبقهم سابق و لم یلحقهم لاحق پس بگوید کسی را در این روحانی از اصحاب افکار دقیقه صحیحه و تاملات و تدبرات دقیقه مستقیمه و نباشد از کسانیکه صحت مقدمات از جهة ماده و جهة هیئة مسلم نداند و در اخذ کردن نتیجه را از آنها توقف نمایند ایا نمی‌بینی طریقه جمعی را مذهب شیعه که ایشان اعتقاد و انقیاد بحیثیت اخبار متعارفه متظافره دادند که وارد شده در بیان شان صدیقه کبری معصومه مظلومه فاطمه زهرا و از جمله آنها این خبر است که لولا ان الله تعالی خلق امیر المؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم فمن دونه یعنی اگر خدای تعالی امیر المؤمنین ع خلق نمیکرد برای فاطمه در روی زمین فاطمه را کفو و مثل نمی‌شد از حضرت آدم پس تا کسیکه از او پست است و با همه این تحقیق توقف کرده اند در افضلیت صدیقه کبری بر جمیع انبیاء و مرسلین غیر از پیغمبر ما و مذهب جمعی توقف کرده اند در فضیلت او بر اولاد یازده او ائمه و مذهب جمعی توقف کرده اند در افضلیت او بر دو پسرش حسن و حسین ع و نظایر این بسیار است در کلمات ایشان چنانچه مخفی نیست بر متتبع و متدبر حاذق پس میگوییم مذهب کسیکه اخذ نماید جمیع طرق مداخل و مخارج معانی احتجاجات و استنباطات دقیقه را از این کتاب هدایت میباید با اصول کلیه ملکوتیه و قواعد نوریه عرشیه پس آنها را به انفع میدهد در جمله کثیره از مقامات بعد مخفی نماند بر تو که گذشت در بعضی تذییلات که صادق ع گفت در فقره از زیارت که ابو حمزه روایت کرده است که مشتمل بوده بر زیارت علی اکبر انت تحمل حظی بزیارتک عتق رقبتی من النار الحدیث پس کسیکه در این تأمل نماید هدایت میباید با مور کثیره از جمله آنها این است که ثواب گریه کردن بر علی اکبر از چیزهایی است که احاطه نمیکند بحد و مقدار آن مگر خدای تعالی و حجج معصومین و زیرا که ما به تحقیق کرده‌ایم در بعض مطالب اینکتاب که درجه گریه کردن ناقص نمیشود از درجه زیارت بلکه گریه کردن در بعض مقامات ترجیح دارد به زیارت خصوصا زمانیکه گریه کردن در مجالس عزا و محافل ذکر مصائب بوده باشد زیرا که امثال این مجالس از مواضع نجات است که فرض و رحمتهای الهی در آنها جاری میشود در غایت اهمیت و اکملیت زیرا که امثال این اجتماع از برای دوستان محبین و شیعیان و صنیع ایشان از چیزهایی است که در آن تعظیم شعائر الله بلکه تعظیم و احیاء امر آل الله تعالی است و ذکر ایشان بلکه چگونه احیاء یعنی احیاء کامل پس باز جهة حجج طاهرین گفته اند که ما دوست میداریم مجالسی را که در آنها مصائب ما ذکر میشود و امر ما در آنها احیاء میشود و بعد مخفی نماند بر تو مذهب کسیکه سر اسرار و الی بحال دوستان عارفین و محبین مخلصین تأملین نیست که ملاحظه نمایند گریه کردن

بشنید شهدا او و اولاد و عشیره و اصحابش و همچنین در زیارت ایشان حاصل شدن از ترس و داخل شدن بهشت را بلکه همه‌ها خود را
از این حالت بپوشند و ملاحظه نمایند چیزی دیگر را و آخر الفضیحت چشم خودشان نمایند و این از چیزها است که اشاره کنیم به آن بیاید مقام
چهارم در ذکر حدیث مصارعت و کشتی گرفتن رسول خدا است قبل از زمان بعثت و قبل از تزویج کردن و خدیجه را با ابی جهل لع
پس این حدیث عجیب و خبر عزیز و لطیف است و مقصود از ذکر کردن آن در اینجا اینست که چشمها با آن روشن و قلوب مؤمنین و محبین
منور گردد اولاً و بعد از آن استعداد تمام و تهیؤ کامل حاصل شود برای سوختن قلوب و گداخته شدن جانها و جاری شدن انهار چشمها
بر جگر پاره‌های نواده رسول خدا و نور چشم او و شبیه‌ترین خلق با جد او علی اکبر است و این سبب اشاره کنیم بعضی مناسبات ما بین
مصارعت پیغمبر و ما بین مقاتلات علی اکبر پس اشاره مینماییم با این بعد از ذکر کردن حدیث در مذنب انتقام و همچنین در این
مذنب اشاره مینماییم با موری چند که در انتقام نفع دهنده است و همچنین اشاره میکنیم به پاره سؤال و جوابهای بسیار از آنچه در مسایل مهمه
است و از آنچه از آن بیرون میآید اصول عرش و ملکوت پس این اصول قلوب منور و ارواح با قوت میسازند و در هر حال باشد
مدرسه با این حدیث پس یکی از فضلا و اساتید شهید ثانی از ابو الحسن بکری نقل میکند میگوید که خبر داد ما را بزرگان و گذشتگان
ما که راوی این احادیث و اخبارند که خلق در آن زمان به کشتی گرفتن عادت کرده بودند تا اولاد خود را تعلیم میدادند که شدید
و قوی باشند حیله ها ایشان و قریش بسیار راغب بودند به کشتی گرفتن حتی اینکه بعضی ایشان بعضی را به کشتی طلب میکرد و اهل مکه برای
آن اجتماع میکردند و از برای ایشان ولیمه ها به عمل میآوردند و برای آن اموال بسیار بذل میکردند مگر پیغمبر زیرا که احدی او را متعرض
نمیشد در کشتی گرفتن و کسی با او جسارت نمیکرد در خصوص مصارعت و احدی او را به مصارعت مطالبه نمیکرد از جهت عظم شان و وقار و
بلندی مرتبه و جلالت قدر او پس در آن اثنا که ایشان شدت میکردند از امر و حیله‌ها بعد از حدیث مذاکره میکردند و در میان ایشان کسی
نبود که از ابی جهل بالاتر باشد از جهت قوت زیرا که او با اولاد صغیر و کبیر ایشان و رفیع و وضیع و غنی و فقیر ایشان کشتی گرفته
و غالب شده بود و همه از او میترسیدند پس از خود خوشش آمده و بخود مغرور بود زیرا که از اولاد عرب هر کس را امید با او مصارعت
نموده غلبه میکرد و اهل مکه زمانیکه نشسته مصارعت را مذاکره میکردند ابتدا به ذکر ابو جهل مینمودند و اولاد خودشان را از او میترسانیدند
پس او در عجب و کبر کرده بخود مغرور گشت و اهل مکه اولاد خود را مذاکره میکردند تا اینکه به محمد رسیدند بعض ایشان به بعضی گفت
هیچ کس نیست مگر اینکه اصراع و نشاط و قوت او را دیدیم و غالب را از مغلوب و صابر را از مصروع شناسیم غیر از محمد زیرا که او
در مجالس ما نمی‌نشیند و در مصارعه و کشتی چیزی نمیگوید پس دوست میداریم که او را امتحان نماییم تا مثل یکی از ما بشود یا غالب
مذکور باشد یا مغلوب مقهور پس کیست از شما که به مصارعه و کشتی او شدت نماید زیرا که او محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است بزرگترین
از هاشم از جهت رتبه و اشرف ایشانست از جهت منصب و اعظم ایشانست از جهت شان ابو جهل گفت در حالیکه حاضر بود
من قادرم بر محمد در کشتی و او را رسوا کنم و بقوت او غلبه میکنم او را و این بعون و یاری لات و عزی است پدرش گفت چه
میشود این گفت صبح فردا و موعده کردند که صبح زمانیکه صبح شد و قریش در ابطح اجتماع نمودند پس رسول خدا آمد در نزد ابوطالب
نشست و مجلس عام بود و بزرگان همه اجتماع نمودند مثل ربیعه بن اسود و سهیل ابن عمرو و ابی سفیان و شیبه و ابی سفیان بن
حرب و هشام بن مغیره و منبه و خلف و برادرش پسران امیه و عامر و ابن وائل سهمی و ابی خلف جمحی و ابو قحافه و خطاب و عوام و ابو
وقاص و شبود و خویلد و ورقه بن نوفل و عمر بن نفیل و هشام بن حکم و ابو جهل و برادرش و ابی البختری و جماعتی از بزرگان و روسا قریش
که طول میکشد و بسیار میگردد عدد ایشان بنو هاشم و بنو عبد المطلب و قریش بنی هاشم را گرامی میداشتند و فضل ایشانرا میشناختند
و ذکر میکردند فضل ایشانرا پس اجتماع نمودند تا اینکه ابطح تنگ شد بر مردم در آن اثنا که قریش مذاکره میکردند ناگاه ابو جهل برخواست
کنار جامه‌های خود را بیرون کرده و کمر بند را میان بست بعد از آن آمد نزد برادرش ابی البختری در حالیکه در نزد برادرش نشسته بود
با و گفت ای برادر برخیز کشتی بگیریم ابو البختری برخواست و ابو جهل جوان و چابک و قوی و در کشتی سبک و خفیف بود و بحیله‌ها
کشتی عارف بود برادرش ابو البختری غلبه کرد پس برگشت در حالیکه خجل بود و در پهلوی برادرش نشست بعد از آن ابو جهل
متکبرانه میآمد و به جانب خود نظر میکرد تا اینکه در پیش روی محمد ایستاد و با آستین خود زد و گفت ای محمد برخیز تا کشتی بگیریم

پس پیغمبر با شان سر خود را بزیر انداخت از جهت حیا کردن از عمهاش بعد از آن مرتبه ثانیه گفت ای جبرئیل محمد با شما کشتی بگیرم
راوی گوید پیغمبر سر خود را بسوی ابوجهل بلند کرد و با وی گفت برگرد بجای خود من مصارعت ترا دوست نمیداریم ابوجهل اصرار میکرد و پیغمبر
امتناع میکرد پیغمبر از این جهت بشدت غیظ نمود بعد از آن پیغمبر بسوی عمهاش التفات کرد و دید ایشان را که حمزة بن عبد المطلب
با وی گفت بعد از آنکه از خود غیظ را مشاهده کرد آیا نمی بینی آنچه با و نازل شد از غیظ در آن مجلس حمزه با وی گفت ای برادرزاده و بتحقیق رسید
از من تمام آنچه رسید بعد روا آورد به هشام بن مغیره با وی گفت بمن خبر ده آیا تو به پسر خود ابوجهل گفته که به پسر برادر ما محمد
متعرض شود گفت من نگفتم آیا کشتی گرفتن ایشان ترا شاد میکند گفت بلی صاحب حدیث میگوید وقتیکه هشام ممانعت پیغمبر
را از مصارعت پسرش دید و امیدوار شد که پسرش محمد غلبه میکند ابوطالب گفت در میان ما و شما از ضمان چه باشد و این امر
هشام گفت یا ابا طالب هر یکه پسرش غلبه کرد در ذمه او باشد ولیمه که برای قریش بدهد ابوطالب گفت بتحقیق با این راضی شدیم پس
ذکر کن برای ما آنچه شما را لازم میآید تا ما هم ذکر کنیم آنچه ما را لازم میباشد زیرا که تو دیدی باب بسته شده هشام گفت پس از جا برخواسته
گفت زمانیکه پسر ما مغلوب شد پس برای شما باشد سی وسق از گندم و پنجاه راس از گوسفند و ده اوقیه از مشک و ده اواق از شراب
این آنچیزیست که بر ما باشد پس چه چیز است آنچه بر شما لازم میآید زمانیکه پسر شما مغلوب گردید و چه چیز میخواهی که با آن تکلم نمائی پس
حمزه برخواسته و با ابیطالب در کلام سبقت نمود و گفت یا هشام زمانیکه پسر برادر ما مغلوب شد برای شما است از مال من چند برابر
آنچه تو گفتی و ذکر کردی از جهت اکرام و اعزاز پسر برادر ما محمد بعد از آن به پسر برادرش التفات کرده گفت ای پسر برادرم شماتت
دشمنان اهم است بر ما از زن بعد از آن ابوطالب گفت یا محمد بتحقیق دانستی آنچه را که عم تو حمزه با آن تکلم کرد و عباس تکلم کرد
بمثل آنچه حمزه با آن تکلم کرده بود و ضامن گردید بمثل آنچه ضامن شده بود و دان ای پسر برادرم اگر روی زمین از زر و نقره پر گردد هر آینه
در رضا و خوشنودی تو قلیل است ای محمد و لکن پر کردن زمین از زر و نقره بما آسانتر است از غلبه بردن دشمنان و هوان ما خوار و ذلیل نیست
بر ما از عار خصوصاً ما که افضل خلق هستیم و عقل و پاکدامنی و علم و حلم سبقت نموده ایم حال ما بر عرب مخفی نیست با همه این که فضل و بزرگی
ما را همی شناسند و چشمها بجانب آنها نظر میکند و گوشها بطرف ما گوش میدهد و مدبر سلسله تو قطب هستی از بنی هاشم و بنی عبد مناف
و سید اولاد عبد مناف و سلاله اسمعیل و ذریه ابراهیم وقتیکه غلبه برای ایشان حکم شد بما عار میشود و شماتت عرب واقع میگردد پس پیغمبر
از غلبه بردن بعد از آن این ابیات را انشاء کرده میگفت فما بحق عهودکم و ودادکم لا احلت

یوماً عنکم لسواکم فبعز عزکم و ذلی فی الهوی رفقاً فقلبی فهو رق هواکم و تعطفوا
لمحبکم بوصالکم و ترفقوا المتیم بهواکم یا من هواهم ذو الفؤاد محبهم فمتی تقرون بصلحکم
معناکم اصبحت فی معنی هواکم هائما والشوق یجذبنی الی معناکم و اذا الغرام دعی صبری
ما حلا والقلب لا یسلو و لا ینساکم و لقد حلا لی فی الغرام تهتکی و عناکم ان ترحموا
معناکم و لقد سمعت ذکرکم من منشد فطربت من نادیکم بنداکم فلبی بحق ولاکم ما
علی حفظ العهود و لا صبا لسواکم قالوا تسلی یا معنی فاصطبر فاجبت لا عاش الذی
ینساکم ان حل سفک دمی لاجلک فی الهوی یا حبذا قتلی بحق هواکم راوی گوید پس پیغمبر بروی عم خود

ابوطالب تبسم نمود و گفت ای عم در قول خود درست گفتی و در خطاب خود نصیحت کردی بعد از آن رسول خدا گفت من با او مصارعه
یعنی کشتی میگیرم انشاء الله تعالی و از مصارعت او برنمیگردم مادامیکه قوم اجتماع دارند ابوطالب گفت اگر از مصارعت بر
گردی این با عار میشود در نزد قوم ما خصوصاً جماعت پیغمبر را در بزم تو حمزه و عباس شهادت میدهند با آنچه با آن تکلم کردیم
و با ایشان گفتیم و این پسر هشام در صدد بجا آوردن آنچیزیست که با آن ضمانت کرده است یعنی از غلبه کردن بر تو خود را
سر بزیر انداخته بذل جهد نمائی و بر تو باد ... راوی گوید پس پیغمبر گفت ای عمو جان هیچ چیز را دوست نمیدارید که دوست بدارید
که بر پیغمبر و با او مصارعت نمائی ... شکست بدهد پشت او را بشکنی و دست خود را در حلقوم او ... تا باشد

وذلت وخواری بر ایشان شامل باشد آنحضرت فرمود اگر چنان باشد که اراده میفرمایند انشاء الله تعالی ابوطالب گفت ای کاش قسم
بحق تو میخواهم او را ذلیل ببینم چنانچه او بنفس ونشاط خود مغرور است وبتو لجاجت میکند وبقبح خود وجد تو طمع دارد و او را
نبینم مگر فضاحت وشماتت که امیخواهد و بدرستیکه من بجد اکبر قسم میخورم که تو با او غلبه خواهی کرد با آنحضرت اینکه اسمان را بلند
کرده و زمین را بسط نموده برحسب زنان ایشان بغیم وهمم را از ما دفع کن وطلب یاری کن بحضرت آن که آل ابراهیم پس در آن وقت پیغمبر
فرمود ای آل فهر ای آل غالب وای جمیع قبایل وای بزرگان عرب سخن مرا بشنوید و خطاب مرا بفهمید را او گوید پس ساکت
شد هر نطق کننده و خلق بسوی او نظاره کردند و گردنهای خود را بسوی آنحضرت کشیدند فرمود ای گروه عرب بدرستیکه
روز و نهار تمام شده و حرارت افروخته گشته و ابوجهل با برادر خود دست بساعت گرفته و خود را به لعب انداخته و محمد مستریح است
پس هر گاه من غلبه نمایم خواهید گفت که خسته را بوده غلبه کرده و هر گاه من با او غلبه کردم خواهید گفت که ابوجهل بتحقیق
با برادرش کشتی گرفت و او رنج و مشقت کشیده بود و از آنجهت مغلوب شد ولکن او و شما در هر عهد و ضمان باشیم فردا صبح
بیائیم با همگان در حالیکه هر یکی از ما استراحت نموده هر کسیکه صاحب خود غلبه کرد فضل او را باشد صاحب حدیث گوید
خلق متفرق گشتند و این خبر در مکه شایع شد که محمد و ابوجهل با یکدیگر وعده کرده اند که مصارعت نمایند و خلق یکدیگر را
خبر دادند که صبح جمع شوند و از هر جانب و مکان آمدند و قیل و قال بسیار شد و گفته اند که یکنفر از اهل مکه در آن شب نخوابیدند بلکه همه
آنها منتظر طلوع صبح بودند و خلاف بسیار شد جمعی میگفت که ابوجهل بر محمد غلبه میکند و قومی میگفتند که محمد بر ابوجهل غلبه
میکند و خلق دو فرقه شدند و در آن شب رهنها و شرطها در میان ایشان واقع شد در خصوص مصارعت پیغمبر و اما عتیق
ابن ابی قحافه آمد بجامه خانه خود و دو لباس پر قیمت اختیار کرده برداشت که هر یکی از آنها را بصد دینار سرخ از تجار
پادشاه حبشه خریده بود و آنها را اراده میکرد بفضل و زیادتی او گفت نمیپوشد اینها را مگر محمد و با آنها بیست مثقال مشک
اذفر برداشت و چونکه صبح کرد آنها را بغلام خود داد و دراهم و دنانیر بسیار برداشته در آستین خود گذاشته از منزل بیرون آمد
در حالیکه در سیر خود سعی میکرد که مبادا پیش از او کسی سبقت نماید تا گاه رسید بآن مکان در حالیکه بسبب کثرت خلق تنگ
شده بود پس ایستاده در حالیکه او را مکانی نبود که بنشیند پس در جمع خلق ایستاده به یمین و یسار نظر میکرد ناگاه دید بزرگان
قریش و اعیان بنی مخزوم و مشایخ عبد مناف و رجال بنی عبد شمس و جوانان حارث و بزرگان بنی فهر بن مالک و
خلفاء بنی خزاعه و بنی قوی و بنی غالب همه ایستاده اند و بتحقیق مذاکره شده در راههای مکه که تخلف نماید احدی
از اینکه صبح در مکان مزبور حاضر شود پس خلق از هر جانب و مکان و راه دور آمدند و آن روز بزرگ مثل روز موسم حج
بود و باقی نماند زن مخدره و مرد پیر و طفل و تمام قوم مگر اینکه ایستاده بر آنها نظر میکردند و ابوبکر بپا ایستاده بود و در انتظار
بود که بشنیدند از کثرت خلق صاحب حدیث میگوید ناگاه رسولخدا آمد در میان عمهای خویش گویا که بدر بود در میان ستاره ها
شده بود از روشنی مهر درخشنده تر و روشنی از جبهه آن میتافت گویا که او ماه بود در حالیکه نور و ضیاء و بهاء و کمالش بلند شده
بود و بر سرش عمامه سفیدی بود که گوشه های او را آویزان کرده بود بر پشت جبه از حواله و حله یمانیه که بمشک مملو بود و چونکه قوم
بر جمال سید المرسلین نظر کردند نور و روشنی او ایشان را بهم فرو گرفت پس از این تعجب نمودند و شادی کردند و از جای
بر خواستند از جهت عظام و جلال او و ابوطالب بعتیق نظر کرد در حالیکه در هر دو قدم ایستاده بود و دست خود را دراز کرده
بسوی خود کشید و رفت نزد رسولخدا و رسولخدا سر خود را بزمین انداخت از جهت حیا کردن از عمهای خویش و چونکه در جای
خود قرار گرفتند ابوجهل آمد در حالیکه خود را بجمیع زینت متزین و آراسته کرده بود و پس از همه بزرگتر بود و جبه سیاه
کسبزیدی مثل لباس او و لباس پوشیده و آن از قباط مصر بود و کمربند طلا که آلوده بمشک اذفر و عنبر بود و میان بسته بود در حالت
که دید که رسولخدا ابوجهل را دید سر خود را بزیر انداخت و ابوطالب دانست آنچه در نفس او بود پس ابوطالب از آنجهت
غمگین گردید و آه سرد کشید و چونکه پیغمبر این را از او مشاهده کرد گفت ای عم ترا چه شده است شاید که پشیمان شده باشی با آنچه میان ما
و این قوم واقع شده بود ابوطالب گفت قسم بخدا که این عقب من نگذاشت و در دل من هست پیغمبر فرمود پس چه چیز در دل
است گفت در دل من هست وقتیکه لباسهای ابوجهل را دیدم و مثل آنها را در بر تو ندیدم در نفس خود گفتم شاید دل محمد محزون باشد

باشد گفت ای عم مأیوس مباش بر هیچ وقت شده از تو از دنیا زیرا که آن متاع غرور است راوی گوید پس خلق بسیار شدند و بیکدیگر نیزه ها
میرسانیدند و آوازها بلند میشد و آفتاب برتیغ گردید هشام بن مغیره آمد نزد ابوطالب گفت ای ابوطالب انتظار تماشا چه
چیز است در باره ما زیرا که آفتاب گرم شد و مردمان منتظرند تا ببینند که غالب و مغلوب کیست پس ابوطالب آمد نزد
پیغمبر و گفت برخیز ای محمد به تحقیق وعده رسید مدرسیکه ابراهیم هم حافظ و معین تو اند صاحب حدیث گوید هشام
آمد نزد پسرش ابوطالب ابوجهل با و گفت ای فرزند برخیز و زود بیا آور آنچه میان ما و این قوم است پس کشتند خلق
بر سر قدمهای خود ایستادند و گردنهای خود را کشیدند و چشمها خود را دوختند راوی گوید پس ابوجهل برخواست و لباسهای خود را پیراهن
کرد و شلوارش ماند و کمر را محکم بست و آستین میان خاطر جمع شد و در میان خلق جولان کرد و میمنه و میسره را جولان کرد و باطل او را
بخوف نیند اخت و با و نزدیک نشد پس در آنوقت ابوجهل آمد در حالتیکه در رفتن خود بخود می بالید و بجانب خود نظر میکرد
و بقد خود افتخار میکرد و ایستاد و در پیش روی رسول خدا بعد از آن ابوجهل در مقابل آنحضرت ایستاد پس هشام برخواست و پسر
خود را بحریص و ترغیب مینمود و همچنین ابوطالب برادر خود را ترغیب میکرد عباس برخواست و لباسهای پیغمبر را پوشانید
و دنانیر را بر سر آنحضرت نثار کرد ابوطالب گفت یا محمد برو بسوی منازع و مبارز خود زیرا که او یکساعت است که در پیش روی
تو ایستاده است چرا به طرف او نمیروی پس پیغمبر برخواست و عمامه خود را برداشت در کنار عم خود گذاشت پس از زیر عمامه ظاهر
شد نور شعشعانی که بعنان آسمان رسید در حالتیکه خلق نظر میکردند و آستین خود را محکم بست و دامنهای خود را بلند کرد و کمر محکم
نمود و سر اول حق خود را جمع کرده و قصد کرد که بابی جهل نزدیک شود حمزه با آنحضرت قبال کرد و گفت خاطر جمع مباش از فعل این صعالیک
و حرکت کردن ایشان آیا نمی بینی ابوجهل را که خود را جمع کرده و از تو میترسد از اینکه با او غلبه نمائی و من بتو میترسم از او و حیلهای
خود را بیرون میکنی تا سبب مغلوب شدن تو نباشد عباس گفت ای برادر من بخدا قسم برادرم حمزه راست گفت احتیاط کن از او
و حیلهای او از تو احتیاط کرده و من میگویم قسم برب الکعبه تا این جمع مار مغلوب و مقهور نبیند ابوطالب گفت الفرار الفرار از او حذر
کن ای پسر برادرم راوی گوید پس برخواست بسوی او پیغمبر گویا که نور از پیشانی مبارکش بلند شد خلق فریاد کردند و گفتند مثل تو ای محمد
در صباحت و ملاحت و کرامت و بزرگواری و خدای کعبه ناصر و حافظ است صاحب حدیث میگوید بعد از آن پیغمبر رو کرد بسوی
ابوجهل هر یک به صاحب خود نظر میکرد و حرف نمیزد و خلق میدیدند که عرق بر جبین و روی پیغمبر سیلان کرد مثل مروارید منظوم و بوی خوش
مثل مشک اذفر و عنبر پس خلق صیحه زده و بر عرق پیغمبر نظر کردند که میریزد و هر وقتیکه یکقطره از آن ساقط میشد باذن خدای
تعالی یک گل سرخ می روئید و هر یک حمله میکرد بر صاحب خود و به تحقیق چشمها بسوی ایشان دوخته و گردنها به طرف ایشان دراز کرده
خلق بعضی بر بالای بعضی سوار میشدند و بر بالای بلندیها ایستاده بودند تماشا میکردند که کدام غالب و کدام مغلوب خواهد شد راوی
گوید وقتیکه پیغمبر جد و جهد ابوجهل را دید دست مبارک خود را به کمر او زد صاحب حدیث میگوید که قایم شد آسمانها و زمینها و ملائکه و جمیع
حور العین و درهای بهشت گشاده شد و درهای جهنم بسته شد گوید جبرئیل میگوید که در آن ساعت نظر میکردم و ملائکه با ملائکه عرش و کرسی
نظر میکردند پس خدای تعالی بمن وحی کرد که نازل شو بخدمت حبیب من محمد و قوت حیل بر شجاع را با و عطا کن جبرئیل گوید نازل شدم
و بسوی عنایت با و عطا کردم راوی گوید در آن ساعت که خلق نظر میکردند و گردنها کشیده و بعضی از ایشان بالای بعضی سوار شده بودند پیغمبر
از وسط کمر ابوجهل گرفته در دست خود او را جمع کرد مثل گوی و بهوا انداخت و او را در پیش حفظ کرد تا او را از زمین برداشت
و بهوا انداخت حتی هر گاه اراده میکرد او را باسمان برساند هر آینه قادر بود تا اینکه از چشمهای خلق پنهان شد آنحضرت او را ندید
راوی گوید پس خلق به تکبیر و تهلیل و تعظیم برای رب العالمین صدا را بلند کردند زنان آواز خود را به تکبیر و تهلیل بلند کردند و پیغمبر او را
بهوا انداخت و چشمها شاخص و قلوب غافل محبان شاد و حاسد غمگین گردید پس ساعتی ماند و او را دید که از هوا بزیر آمد پیغمبر او را
استقبال نمود و بدست چپ خود او را گرفت گویا که او گویی بود که اطفال بازی کننده با و بازی میکنند وقتیکه به پیش آمد عمش ابو
طالب او را انداخت گرد که الآن قلبم برید هشام گفت میخواهم دوباره مصارعت کنید ابوطالب گفت ای پسر برادرم دوباره او را بهوا

ابدا ازو او گوید پیغمبر با و نزدیک شده از کمرش گرفته و از زمین برداشته باز بهوا انداخت گویا که او گلوله بود و بالاتر از دفعه اول
و بتحقیق خدای تعالی او را در دستش سبک کرده بود راوی گوید صداهای حاضرین به تکبیر و تهلیل بلند مرتبه دویم و همچنین صداها
های زنان به تکبیر و تهلیل بلند شد و طرب شاد کردند راوی گوید ساعتی باقی ماند و خواست از هوا به زیر آید پیغمبر او را استقبال
نمود و بدست خود قبل از اینکه برسد و ماند در دستش مثل گنجشکی که در دست انسان باشد پس حمزه با ایشان صیحه زد و بهشام گفت
آیا شما را چیزی در نزد ما باقی ماند هشام گفت با ایشان میخواهم که مرتبه سیم کشتی بگیرند حمزه گفت ای فرزند برادرم با و امر آنکه کرفته
از میانش گرفته از زمین بردار راوی گوید رسول خدا او را نزدیک گردید و دفعه سیم او را برداشته بهوا انداخت خلق صداهای خود را
بتکبیر و تهلیل و صلوات بر رسول خدا بلند کردند و همچنین صداهای خود را زنان به تکبیر و تهلیل و فرح و سرور بلند کردند و خلق با بوجهل
نظر میکردند در حالیکه او بهوا میرفت پس یکساعت از روز با و نظر میکردند و خلق مبهوت ماندند برای آنچه از فضل رسول خدا
ملاحظه نمودند بعض ایشان گفت گمان میکنم اگر ابوجهل گلوله بود که با و بازی میکنند از اینقدر زیادتر بالا میرفت
راوی گوید از هوا خواست بزیر آید در بالای سر کشتی پس پیغمبر او را استقبال کرد قبل از اینکه به زمین بیفتد و بدست خود گرفت
و ابوجهل را حرکت داد مثل مهار و بروده ها و او را بهم بیکدیگر خلط کرده و صدا زد که صدایش را هر کسیکه در آنجا حاضر بود می شنید در حالیکه می
گفت محمد بن عبدالله برگشت قسم به لات و عزی ابوطالب به رسول خدا گفت یا محمد او را به زمین زده و گلویش را فشار ده
و خودکشتش با خود بگذار زیرا که او کافر لعنتی بود است پیغمبر گفت ای عمو اگر تنها ایم بعد از آن پیغمبر او را آهسته به زمین زد بجهت
اجابت کردن قول عمش پس قول ابوجهل ملعون به زمین افتاد و غشی کرد و زایل شد از او عقل او از جهت آنچه با و نازل شد پس چون
ساقش بسنگ خورده خورد شد و عضلاتش و دندانهایش تحت پهلویش مجروح گشته خون از او جاری شد و لباسهایش خون
آلود گشت مثل جنازه بزمین ماند و حرکت نبود پیغمبر گفت اگر با و رحم نمیکردم او را چنان به زمین میزدم که روح از بدنش مفارقت
میکرد و در مدح پیغمبر گفته اند يَا اَيُّهَا النَّاسُ بَادِرُوا ثُمَّ جُودُوا بِصَلٰوةٍ عَلَى السِّرَاجِ الْمُنِيرِ ذَا الْخَيْرِ
الْاَنَامِ جَاءَ بِصِدْقٍ بِكِتَابٍ مِنَ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ مِنْهُ وَحْيٌ وَهٰذَا قُرْآنٌ بَلِيغٌ فَيَقُودُ اِلَى النَّعِيمِ
الْكَبِيرِ لَا تَمَلُّوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَيْهِ سَوْفَ تَنْجُوا مِنْ حَرِّ نَارِ السَّعِيرِ ثُمَّ تَحْظَوْا اَبَدًا بِكُلِّ نَعِيمٍ
لَيْسَ يَفْنٰى مِنْ عِنْدِ رَبٍّ كَبِيرٍ حاصل مضمون آنکه ای گروه مردم مبادرت نمائید بعد از آن سخاوت کنید بصلوات
فرستادن بچراغ نورانی این بهترین خلق است آمده با کتاب از جانب خدای شنونده بصیر آورده که در آن است وحی و امر کامل پس میرساند
شما را به نعمت بزرگ ملول نباشید از صلوات فرستادن با و زود نجات می یابید از حرارت آتش جهنم بعد از آن قدم میگذارید بجانب
جمیع نعمتها که فانی نمیشود از نزد خدای بزرگ صاحب حدیث میگوید پس بنو هاشم و بنو مطلب و بنو عبد مناف فریاد کردند و صداها در مکه بلند
شد که محمد با ابوجهل غلبه کرد و پشت او را شکسته و سر او را بزیر انداخته و در میان قوم و عزم او را ضعیف و حقیر از شتر او را حت
نموده است و حال آنکه خلق تا این روز از او ترسان بودند پس و بعد از این با حدی متعرض نمیشود و در اثر کشتی و خلق پیغمبر با دعای
خیر ذکر کردند بجهت سلامتی خود شان از ابوجهل راوی گوید و اما خدیجه کسی را فرستاد که با و خبر آورد که غالب و مغلوب کیست
وقتیکه شایع و آشکار شد که محمد با ابوجهل غلبه کرده با و مژده آوردند که محمد با ابوجهل غلبه کرد بجهت بشارت شاد و فرحناک گشت و مال بسیار
با کسی که با و خبر آورده بود عطا کرده به قرب آنحضرت طمع کرد بجهت اینکه کهنه و دانشمندان خبر داده بودند و ترغیب کرده بودند
او را با آنچه خدا پیغمبر را با آن مخصوص گردانیده بود از فضل راوی گوید اهل شهر بنی مخزوم از جهت مغلوب شدن ابوجهل آنچه با ایشان
داخل شد با همه این صلاح و تدارک ولیمه ها و شراب قیام و اقدام نمودند و همچنین بنی هاشم زیرا که با ایشان داخل شده بود فرح و سرور
ولیمه ها بعمل آوردند و ولیمه عظیمه درست کردند و این از جهت فرح و سرور ایشان بود بسبب غلبه کردن محمد با ابوجهل و دعوت نمودند
مردم را از قریش و جمیع کسانیکه در مکه بودند و هفت روز ضیافت نموده و اکل و شرب بعمل آمد بعد از آن خلق برگشتند و آن

مشغول شود دیگر اینکه غالب شدن محمد و مغلوب گشتن ابوجهل را ذکر میکردند که گویا دیدن و زمان معجزات آنحضرت را نقل میکردند
تمثیلی است که در آن اشاره است به بعضی از امور مهمه و مطالب شریفه و لطیفه و سؤال و جوابهای عجیب و دقیق پس
اول اینکه مراد اینکه مشابهت ما بین این مصارعت و ما بین مقاتله علی اکبر با گروه اعداء و اشرار و لشکر کفار و گروه فجار خصوصا
مقاتله کردنش با طارق ابن کثیر و بکر بن غانم موجود و محقق است زیرا چنانچه بنی هاشم و پسران و جوانان عبد المطلب در آن
مصارعت حاضر بودند و قلوب ایشان در طپش و اقدام ایشان در لرزیدن بود از جهة اینکه میترسیدند که غلبه برای ابوجهل باشد
و مستعد بودند که بنیان زنده کانی ابوجهل و اقوام و عشیره او را قلع کنند اگر غلبه برای آن ملعون باشد و شیخ بزرگ و بادشاه
قریش یعنی ابا طالب خدا درجات او را در ریاض قدس بلند کرد در آخر کار را منتظر بود تا اینکه بکند آنچه امر او قاصد بود و بنی هاشم
را امر میکرد خصوصا شیر هجوم آور و قضا مختوم برادرش حمزه اسد الله و اسد رسول الله را العجل او ردن آنچه طلب میکردند آما
حال مقاتله علی اکبر شبیه بود بحال آن مصارعت بسیار از یک جهة و آن این بود که سادات بنی هاشم یعنی جوانان سید الشهداء
و برگزیده کان خدا و بزرگان سعیدان قلوب ایشان در طپش و دل ایشان در اضطراب و جگرهای ایشان سوزان و فرائص
آنها در لرزیدن بود از جهة اینکه میترسیدند که در جنگ علی اکبر غلبه برای طارق ابن کثیر یا برای بکر بن غانم باشد و وقتیکه علی
غالب گردید چشمهای ایشان منور و قلوب ایشان مسرور و جگرهای ایشان خنک شده خدا را حمد و شکر کردند باینکه دشمنان ایشان
شماتت نکردند ولکن مصارعت پیغمبر با مقاتله علی اکبر فرق دارد و آن اینست وقتیکه در آن مصارعت غلبه برای پیغمبر شد چشمهای
بنی هاشم روشن و قلوب ایشان مسرور شد از تمام و جمیع مردم سالکت شدند و حال مقتضی نشد که بنی هاشم جان خود را فدای رسول خدا
نمایند ولکن وقتیکه علی اکبر را بعد از مقاتلات بسیار بدرجه شهادت رسانیدند جوانان بنی هاشم بر قدمها ایستاده یعنی مستعد
گشتند که خون و انتقام علی اکبر را از کفار و اشرار فجار مطالبه نمایند پس جانهای خود را فدای علی اکبر نمایند و بسیار فرق است ما بین
پدران و فرزندان لعبد رسول خدا هر گونه سیکه یکقطره از عرق شریفش بزمین میافتاد از هر قطره آن گل سرخ و شکوفه از شکوفه ها میروئید
ولکن علی اکبر یکقطره از خونهای طیب و طاهرش بزمین ساقط نشد مگر اینکه درختهای حزن و شکوفه های غم و اندوه را در قلوب آل الله و اهل
بیت رسول خدا و قلوب دوستان و مخلصان تا روز قیامت میرویانید پس اگر کوئی مدرستیکه یکفقره از فقرات زیارت گذشته و آن اینست
بابی انت وامی دمك المرتقی به الی حبیب الله الخ افاده میکند خون علی اکبر را به حبیب خدا برده و از آن قطره
بزمین نرسید پس چگونه جمع میشود این با آنچه بآن اشاره کردی میگویم مدرستیکه ظاهر اینست آنخونهائی که به رسول خدا رسید آن خونهائی
که برسول خدا رسید آنخونها نیست که امام بدست خود بر گرفته بآسمان انداخت یکقطره از آنها بزمین باز نگشت اگر کوئی بعض آنچه در این مجلس
گذشت افاده میکند که رسول خدا روح طیب و طاهرش در وقت شهادت نواده اش علی اکبر حاضر بود چنانکه قول علی اکبر او را افاده میکند بعد
از آنکه از پشت اسب بزمین کربلا افتاد و در وقت شهادتش یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی
میگویم بلی حاضر شدن روح رسول خدا در نزد علی اکبر بعد از رسیدن خون علی اکبر بود بحضور مبارکش در ریاض قدس پس اگر کوئی بعضی
فقرات زیارت قایم ما چنانچه اشاره بآن میآید در مجالس شهادت امام افاده میکند که جبرئیل و سایر ملائکه اصحاب کربلا را در ریاض قدس تعزیت
داده اند چنانکه معنی این فقره میرساند که اصحاب کربلا و ارواح مقدسه ایشان در کربلا بود در وقت شهادت سید الشهداء آیا این
نیست در شهادت سایر آل الله و عترت رسول خدا میگویم آنچه میفهمم و تحقیق میکنیم او را در این مقام اینست که اصحاب کربلا به تحقیق
ارواح پاکیزه و شریفه ایشان حاضر بودند در کربلا در وقت شهادت هر کسیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت رسید مگر در شهادت
خود سید الشهدا زیرا که خدای تعالی ایشان را اذن نداد که در آن ساعت حاضر باشند و این از جهة اسرار نیست که بعض آنها با معلوم است
و بعضی از ما مخفی است اگر کوئی که در اینجا مطلبی است که بذکر آن جرئت و جسارت ندارم ولکن با همه این سؤال میکنم از تو از آن
هست آیا جایز است که بگویند عباس ابن علی و علی اکبر فضیلت دارند بر انبیاء غیر از مرسلین یا جایز نیست میگویم شدت محبت
اصحاب ولایت مطلقه یعنی محمد و آل بیت معصومین و نسبت بعباس و علی اکبر از امور بدیهیه و واضحه است که احدی او را انکار
نمیکند و زیارتیکه در شان ایشان از معصومین وارد شده مثل آن احادیثیکه در فضل ایشان وارد گشته افاده میکند امور کثیره را

و به عبارت اخری ما بعلم یقین میدانیم بدرستیکه یکنفر از ائمه اگر زیارت میکرد دیگری از انبیا را هرآینه او خطاب میکرد به یاد
از یکطایفه از آن خطا باینکه مخاطب کرده اند آنها عباس و علی اکبر را بعد از آن میگوییم اگر میخواهی مثال تفضیل غیر انبیا
بر انبیا نظر کن بر تفضیل دادن ما ائمه معصومین را و هم چنین صدیقه معصومه فاطمه زهرا را بر جمیع انبیاء و تمام مرسلین غیر از
پیغمبر ما و اگر میخواهی مثال تفضیل غیر معصوم را بر معصوم نظر کن بسوی تفضیل دادن ما جمعی از کاملین مومنان را بر بعضی
از ملائکه و بعد از این میگوییم بدرستیکه رسیدن انبیا و مرسلین بدرجات عظیمه و مثوبات جلیله بسبب گریه کردن بر عباس و علی اکبر
از وجهی است که باین مرتبه رسیدند و درک میکردند آنها را به تبلیغ کردن آنچه بایشان لازم بود از امور نبوت و احکام رسالت لیکن این
چیزها است که انکار میکند او را مگر کسیکه تعصب قلیل یا قلبش خالی از نور فهم و روشنی ادراک بوده باشد پس بعد از این عنان
قلم را از این مضمار بر میگردانیم و قلم از خوض نمینمائیم در اسرار بودن لفظ افضلیت و مفضولیت و در اینمقام بلکه میگوییم که مرا
جایز نیست خوض کردن در غوامض اسرار و حکم غوامض آن اگر گوئی بدرستیکه صلوات و سلام فرستادن بر انبیا و مرسلین
از چیزهاست که قطعا مستحب مؤکد است و از چیزهاست که ثواب بسیار و اجر جزیل و جمیل وارد شده پس آیا مثل این صلوات
و سلام است در آنچه ذکر شد زیارت قبور ایشان و گریه نمودن بر ایشان یا مثل آن نیست میگوییم بدرستیکه زیارت قبور ایشان
و گریه نمودن بر ایشان علیهم السلام در تاکد استحباب و این از جمله چیزهاست که در حدیث وارد شده از رسولخدا فرمود مَنْ زارَ قَبْرَ
اَمیرِ المُؤمنینَ او واحِدٍ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ تَناثَرَتْ ذُنُوبُهُ کَما یَتَناثَرُ اَوْراقُ الشَّجَرِ مِنْ اَغْصانِها یعنی
هر کسیکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین را یا قبر یکی از اولادش ریخته میشود گناهانش چنانکه ورقهای درخت از شاخهایش
ریخته میشود و گفته است صلوات الله علیه و آله مَنْ زارَ قَبْرَ نَبِیٍّ مِنَ الاَنْبیاءِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ بِکُلِّ قَدَمٍ یَمْشی بِها
عَشْرَ حَسَناتٍ وَمَحی عَنْهُ عَشْرَ سَیِّئاتٍ وَلا یَمْضی اِلّا وَقَدْ غَفَرَ اللّهُ لَهُ وَمَنْ زارَ قَبْراً مِنْ قُبُورِ
اَوْلادِهِ حَشَرَهُ اللّهُ مَعَ اَوْلِیائِهِ الصّالِحینَ وَغَفَرَ لَهُ ذُنُوبَهُ الْکَبائِرَ وَالصَّغائِرَ الحدیث
یعنی هر کسیکه زیارت کند قبر پیغمبری را از پیغمبران مینویسد خدا برای او بهر قدمیکه با آن مشی میکند ده حسنه و محو میکند از او ده سیئه
و نمیگذرد مگر اینکه خدای تعالی او را بخشد و هر کسیکه زیارت کند قبری را از قبور اولادش محشور کند خدای تعالی او را با اولیای
صالحین خود و گناهان صغیره و کبیره او را می بخشد و اما گریه کردن بر ایشان و محزون گردیدن برای آنچه بایشان رسیده
در دنیا از محنتها و مصیبتها پس ظاهر است که اینرا عنوان مخصوص نیست مگر عنوان عام یعنی گریه کردن برای دین خدای
تعالی و برای آنچه جاری شد بر اولیای خدا از جهة دین فقال اگر گوئی که چه میگوئی درباره کسیکه بر آل الله و اهل بیت عصمت گریه
و نوحه کند و قصد کند باین که از جهنم و سایر عقوبات آخرت خلاص باشد یا نیت کند باین که بدرجات بهشت برسد باین معنی
که باعث بر گریه و نوحه و داعی بر این باشد تنها آیا این گریه و نوحه نفع میدهد یا نه میگوییم بدرستیکه این سوال بر وجهی از تناقض
مشتمل است زیرا که گریه و نوحه کردن بر اهل بیت عصمت و بر آنچه بایشان از مکاره روی داده و سوختن قلب برای آنچه باهل
بیت وارد گشته پس نانیکه گریه کردن عصمت شد از این ضرر نرساند در آن قصد کردن گریه کننده بعد از این چیز
علیحده را از خلاص شدن از عقوبات جهنم و رسیدن به بهشت بلی سزاوار و اولی بحال دوستان مخلصین عارفین آنست
که نصب عین خودشان نکردند مگر مقام محبت و مودت آل الله و اهل بیت رسولخدا و مقام عوض هدایت کردن ایشان
ما را بر حق و راه راست و هم چنین مقام آنچه وارد شده است در روایت ابی حجاج انّ الله خلق محمداً وآل محمد من طینة علیین
وخلق قلوبهم من طینة فوق ذلک وخلق شیعتنا من طینة دون علیین وخلق قلوبهم من طینة علیین فقلوب
شیعتنا من ابدان آل محمد ثمّ انّ الله خلق عدوّ آل محمد قال ابو جعفر فرموده یا ابا حجاج بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد
محمد و آل محمد را از طینت علیین و خلق نمود قلوب ایشان را از طینتی که از این بالاتر است و خلق کرد شیعیان ما را از طینتیکه از
علیین پایین تر است و خلق کرد قلوب ایشان را از طینت علیین پس قلوب شیعیان ما از ابدان آل محمد است بعد بدرستیکه

خلق کرده هذا دشمن آل محمد را از گل سجین و قلوب ایشان را از گلی که از این خبیث تر است و خلق کرد شیعیان ایشان
از گلی که از این خبیث تر است و خلق کرد شیعیان ایشان را از گلی که پایین تر از سجین است و خلق کرد قلوب ایشان را از گل
سجین پس قلوب ایشان از ابدان اینها است و هر قلب به بدن خود میل میکند بحدیث و مخفی نماند بر تو که مراد از قلوب
در اینجا و هم چنین در کتاب کریم و احادیث هم ظاهر از ارواح و نفسها است نه عضو گوشتی به شکل صنوبری پس هر قسم باشد
به تحقیق افاده کرد قول او و کل قلب یحن الی بدنه امور بسیار و اصول کثیره را از جمله آنها اینست که قلوب شیعه متاذی
و محزون میشود در غایت حزن و نهایت تاذی زمانیکه مذکور شد در نزد او مصایب آل رسول پس بر انگیخته میشود از این تاثر
شدن حزن و سوختن و دردمندی که قلب آنجانیکه در جوف انسانست یعنی عضو گوشتی صنوبری بعد بر انگیخته میشود از این
گریه کردن پس در این هنگام قصد میکند خیر را از خلاص شدن از عقوبات و رسیدن باعلی درجات در بهشت و
التفات میکنند بسوی این صلاه هر گاه ذکر کند ذاکری در نزد او تحدیثی را که از امیر المومنین روایت شده روی عن
امیر المؤمنین قال خرج سلیمان بن داود من بیت المقدس ومعه ثلث مائة الف کرسی عن یمینه علیها
الانس وثلث مائة الف کرسی عن یساره علیها الجن وامر الطیر فاظلتهم وامر الریح فحملتهم
حتی وردوا ایوان کسری فی المدائن ثم رجع وبات باصطخر ثم غاد وانتهی الی مدینة ترکان ثم امر الریح فحملتهم
حتی کادت اقدامهم یمسها الماء وسلیمان علی عمود منها فقال بعضهم لبعض هل رایتم ملکا اعظم
مما رایتم الحدیث والحدیث الذی روی عن رسول الله فی تفسیر فلا اقتحم
العقبة قال ان فوق الصراط عقبة کؤدا طولها ثلثة آلاف عام هبوطا الخ آنحضرت فرمود که خارج شد سلیمان بن داود از
بیت المقدس در حالتیکه همراه او بود سیصد هزار کرسی از یمینش که در آنها انس قرار گرفته بود و سیصد هزار کرسی از یسارش
که در آنها جن نشسته بود و امر کرد مرغان را که بر سر ایشان سایه بر افکنند و باد را امر نمود که ایشان را بردارد تا اینکه با ایوان
کسری وارد شد در مداین بعد از آن رجوع کرد و در اصطخر بیتوته کرد بعد از آن برگشت و به شهر ترکان بعد از آن باد را
امر کرد ایشان را برداشت تا نزدیک شد که قدمهای ایشان مس کند آب را سلیمان بر بالای عمود بود پس بعضی از ایشان به بعضی
گفت آیا دیده اید پادشاهی را که بزرگتر باشد از این یا او را شنیده اید پس گفتند نه دیده ایم و نه شنیده ایم پیش از او پس ندا کرد ملکی
از آسمان که ثواب یک تسبیح بزرگتر است از آنچه دیدید و حدیث یاد کرد حدیثی که از رسول خدا روایت شده در تفسیر آیه فلا اقتحم العقبة
رسولخدا فرمود در حالتیکه بالای صراط عقبه است مثل وادی درازی سه هزار سال راه است یکهزار سال سرازیر و یکهزار سال خار و خس و عقارب
و مارها است و یکهزار سال سربالا است اول کسیکه آن عقبه را قطع میکند منم و دویم کسیکه عقبه را قطع میکند علی ابن ابیطالب است و
آنحضرت بعد از کلامی فرمود که قطع نمیکند العقبه را بدون مشقت مگر محمد و اهل بیت او و حدیث پس محب عارف در دولت مخلص کامل
ملاحظه میکند مهدی رسیدن بدرجه بخیالی که بالتزام اولویت قطعیه او را متضمن است حدیثیکه متضمن است قضیه ملک سلیمان را
و آن ملاحظه اینکه گریه کردن بر آل طه و اهل بیت رسولخدا افضل است از جمیع اعمال واجبه و مندوبه و از جمله اینها است تسبیحه
و ملاحظه میکند ایضا رسیدن را از آنچه متضمن است او را حدیث عقبه بلکه متمثل مینماید در بصیرت خود و نصب میکند میان دو چشم حدیث
طینت گذشته را و داخل شدن را در گروه شیعه آل محمد نعم در حالتیکه گریه کردن بر ایشان و زیارت نمودن ایشان از بزرگترین چیزها است
که از عقوبات نجات میدهد و اعظم توسل است برسیدن سعادت بلکه بعید نشمارم منحصر شدن امر را در این دو تا یعنی در باب
نجات و رسیدن بسعادت ابدی کسیکه عارف باشد بحق ایشان و چگونه چنین نباشد زیرا که مودت و محبت ایشان اکسیر اعظم
و کبریت احمر است در اینباب خصوصا علاوه باین مودت و محبت گریه کردن و زیارت نمودن بعد از آنکه در حالتیکه من اراده میکنم
که در اینجا حدیثی ذکر نمایم که مناسب مقام است و سبب آن چشمهای دوستان روشن و قلوب محبین آل ائمه و اهل بیت رسولخدا منور باشد و آن
از احادیث مشهوره و مسنده اوست در السنه علما که عارفند به بعضی از اسرار خدا و او را جمعی در کتب خود ذکر کرده اند و به تحقیق
ذکر کرده است او را شیخ بزرگوار شیخ عبد الحسین اعسم از اصحاب سید اجل سید مهدی طباطبائی که مشهور است به بحر العلوم در قصیده رائیه

خود کتاب میگوید که او بحر العلوم را درک کرده و در حضر و سفر خدمت او بوده و از اصحاب شیخ فقیه شیخ جعفر بوده و همچنین از اصحاب سید بزرگوار سید جواد عاملی
است و حاصل آن حدیث شریف لطیف عجیب بنا بآنچه آن شیخ ذکر کرده است که سلمان گفت که رسول خدا را دیدم در خواب و شکایت کردم در دنیا
خود را الهی و سیدی بدرستیکه دوستی حیدر کرار است بخدای من سلکردن با آن اندازه یعنی و نیز است خدا و کنا نان تسلی پس سلمان گفت عرض
کردم بالی است و همی ای رسول الله بدرستیکه من دعا میکردم بمثل این دعا و لکن اکثر دیدم در مناقب امیر المؤمنین ذکر نمائی بر این چیز که در خبر است
فرمود پس برای من روایت کرد آن در عصر یار رسول خدا فرمود یا سلمان اگر اینرا اراده کنی با معتبر بود و لکن الان حیدار یعنی جای بر تر دیدن
ای بیدار رنا نیکه روش بنزد تو آمد سؤال کن او را و بگو ای آیا بدین اسلام اقرار کردی یا بدین یهود مرده و بکدام مذهب و موضع سالک هستی
آیا در جهنم الان یا در عذاب آتش سلمان گوید پس آمدم مقبره یهود و ندا کردم بیدار ای تو من مثل هم رتو چشمها و سؤال کردم از او و از آنچه برای آن
آمده بودم بیدار من گفت یا سلمان در دین یهود مردم و لکن من الان در جنت نعیم هستم از جهت محبت و دوستی من امیر المؤمنین حیدر کرار با سلمان
در ایام حیوة خود او را بسیار دوست میداشتم و دوست میداشتم که در دقیقه از او مفارقت نمایم و در شب و روز و با همه این بدین اسلام توفیق نیافتم
و وقتیکه مردم مرا با امت بقعر جهنم انداختند در میان زمره اشرار پس در آن حال که من در آنجا شدید از عذاب بودم ناگاه جا
کرد بقعر جهنم ای بموضعیکه من در آن بودم قبه عظیمه بنا شده بود از انوار ساطعه پس طول آن قبه مثل گنبد آن و عرض آن بمقدار بود که چشمهای
ناظرین درک نمیکرد و من در میان آن در قعر جهنم بودم و بتحقیق خدای تعالی مرا بسبب آن قبه از حرارت آتش حفظ نمود سلمان گفت
گوید پس بخدمت رسول خدا از خواب بیدار شدم و آنچه مشاهده کرده بودم بآنحضرت خبر دادم رسول خدا گفت یا سلمان این آن زیاد است
بر آن وفائی که آنرا از من طلب میکردی یا سلمان کن از من بدرستیکه هر دلیکه که در قلبش محبت حیدر کرار باشد
خدای تعالی بنا کند او را قبه از انوار در آتش چنانکه بود برای آن یهودی که روح او را دیدی الحدیث و بتحقیق روایت
شده حدیث از سلمان طریق دیگر بتغییر و دیگر عرشی ملکوتی نورانیت پس مراد که فرق میان مقامات عباس
و علی اکبر و میان مقامات سید الشهداء ارواحنا له الفداء از وجوه کثیره است از جمله آنها اینست که عباس و قاسم و علی
اکبر و سایر جوانان بنی هاشم و اصحاب ملاحظه میکردند آنحضرت را که سید الشهداء است و او را ملاحظه میکرد زیرا که آنحضرت می
شناخت کسیرا که خارج میشد از صلب او اگرچه بعد از زمانهای دراز باشد کسیکه از دوستان اهل بیت رسول خدا میشود و این
قسم از علم موجود نمی باشد مگر در اصحاب ولایت مطلقه از محمد و آل معصومین او بعصمت به طریق
استکمال و بتحقیق ذکر کرده بعضی از معاصرین ما در کتاب خود که در علم اخلاق است و اسم آن منهاج السالکین است
که بتحقیق نقل کرده اند که حضرت حسین علیه السلام در روز طف به کربلا نظر میکرد در عمود نور که در نزد امام میشد با اصلاب
دشمنان خود پس هر کسیکه در صلب او مؤمنی را میدید او را ترک میکرد و نمی کشت و اگر این نبود هر آینه
ایشان را فانی میساخت و باین معنی است تاویل قول تعالی و لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما
و گفته اند که امام زین العابدین عرض کرد به پدرش وقتیکه بجنگ مراجعت کرد کلامیکه معنایش این بود یا
ابتاه مالی اراک تقتل واحدا و تترک عشرة فقال یا بنی عند العصر ینکشف لک
الحال یعنی ای پدر چیست مرا که می بینم ترا یکنفر را می کشی و ده نفر را ترک میکنی پس آنحضرت گفت
ای فرزند من در وقت عصر این روز ترا حال منکشف میشود و اراده میکرد بعد از قتل خود را زیرا که آن عمود با آن مشتعل میشود
بعد از آن پس می بیند آنچیز را که امام سابق در آن میدید و ظاهر میشود آن علتی که از جهت آن ترک نمود آنکسیرا که ترک
نمود پس در آنوقت است در وقت خروج روح امام سابق مساوی میشود علم امام لاحق و سابق چنانکه از این
روایت شده این هم آنچیزی است که معاصر در کتاب خود ذکر کرده است میگویم شیخ عبد الحسین عفی عنه
بتحقیق ذکر کرده است در قصیده راثیه خود و در آن ذکر کرده است حدیث سلمان رحمة الله علیه

دفعه

و قصه گذشته سهو دیدند نقل شده که سید الشهدا در یوم الطف به عمر بن سعد لعنه الله ابن سعد را به جنگ رسانید و باقی نماند از لشکر مگر دو کس آن دو کس نیز نماند
برتو که منافات ندارد مابین این و میان آنچه ما او را نقل کردیم از کتاب آن فاضل معاصر فقاتل بعد تفصیل کلام در آنچه باینمقام تعلق دارد
در بعض مجالس آینده میآید بعد مخفی نماند بر تو که هرگاه اخذ نمائی که او آن اشاره گذشت نسبت بعد کثیر و هم حسین جمیع آنچه با آن اشاره
میآید و آنچه در اینمقام ذکر کردیم میایه است آنچه در بعضی اخبار است از اینکه اجتماع کننده کان بر قتل امام سی هزار نفر بودند چنانکه
در بعضی اخبار است یا هشتاد هزار است چنانکه در بعضی اخبار است به اینمعنی آنچه در اخبار مذکوره است حمل میشود بر اشراف و اعیان
و روساء یا بکسانیکه ایشان را جرات جسارت حاصل شده بود بعد از آنکه دانسته بودند که امام عفو و اعراض مینماید از کشتن ایشان
یا اینکه در کشتن ایشان متمکن بود بر آنچه با آن اشاره گذشت پس کلام را بتمامه اخذ کن و غفلت منما بعد مخفی نماند که مستفاد از بعضی
اخبار است که امم سابقه نیز عالم بودند به تفاصیل آنچه در طف واقع میشود از شهادت علی اکبر و عباس و طفل شیرخوار الی غیر ذلک
پس از آن اخبار نیست که در روایتی واقع میشود از حضرت صادق مدرستیکه اسمعیل صادق الوعد اسمعیل بن حزقیل پیغمبر بود
خدا او را مبعوث کرد بر قومش خود او را تکذیب کردند و کشتند و پوست روی او را سلخ کردند پس خداوند عالم با ایشان غضب
کرد سطاطائیل ملک عذاب را که با او فرستاد و با او گفت یا اسمعیل من ملک عذابم خداوند رب العزت مرا بسوی تو فرستاده
است که قوم ترا با نواع عذاب معذب نمایم اگر خواهی پس اسمعیل با او گفت مرا در این حاجتی نیست یا سطاطائیل خدا
باو وحی فرستاد که حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت بخدای من تو عهد میثاق گرفته برای نفس خود بر ربوبیت و از برای محمد به نبوت
و برای اوصیا و بولایت خبر داده بخلق خود با آنچه بنو امیه میکنند بحسین بعد از پیغمبر ایشان و بدرستیکه تو حسین را وعده داده او را بدنیا
برگردانی تا انتقام خود را بکشد پس حاجت من بتو اینست ای خدای من که مرا بدنیا برگردانی تا از دشمنان خود انتقام بکشم چنانکه حسین رجوع
میکند پس خدا اسمعیل بن حزقیل را باین وعده داد پس او با حسین بدنیا رجوع میکند و در خبر دیگر است که ملک با او گفت ان الله
یقرئک السلام و یقول بتحقیق دیدم آنچه قوم تو بتو کردند از من سؤال کن هر چه میخواهی پس گفت ای خدای من بدرستیکه مرا بحسین اقتدا
است بحدیث این استکمال و استتمام است بدانکه هر کس اخذ نماید جمیع آنچه در این مجالس ذکر کردیم و آنچه با آن تعلق دارد میداند
که محبان و دوستان اهل بیت رحمت و عصمت سزاوارند باینکه خون دلهای خود را که چشمه از میزاب چشمهای خودشان جاری نمایند در وقت
شهادت علی بن الحسین و آنچه با آن متعلق است طوبی ثم طوبی هَنِیئًا ثُمَّ هَنِیئًا برای کسیکه این ملکه روحانیه و حالت
مقتضیه برای او حاصل است و بتحقیق دیدم در بعضی سالها در شهر محرم و صفر در محفل حسینیه که من در آنجا ذکر مصائب آل رسول
مینمودم جماعتی را از اهل ایمان و گروه یقین که برای ایشان حاصل شده بود اغما و غشیه از بسیاری گریه و جزع و شدت سوزش
جگر تا اینکه زمان غش بعضی از ایشان تا چهار ساعت بلکه زیاد تر کشید و گویا من فراموش نمیکنم اینحال را تا اینکه تحقیق
حاصل شد برای ایشان در وقت نقل و بیان کردن من آنچیز را که بشهادت علی اکبر تعلق داشت و چیزیکه بال رسول خدا خصوصا سید
الشهدا در وقت شهادتش تعلق داشت و بالجمله چنانکه سزاوار است که ذاکر مصائب بر حالت نورانی باشد از اخلاص
و خضوع و خشوع هم چنین سزاوار است برای او که کلام را تفصیل و بسط دهد در بعضی از اوقات بذکر کردن چیزیکه بفضائل
آل رسول و عترتش تعلق دارد از شهدا و کیفیت مقاتلات و مجاهدات ایشان و آنچه برای ایشان بود از شدت بأس و قوت
و شجاعت تا اینکه اهل مجلس مستعد شوند برای تحصیل حالت نورانیه از متوجه بودن ایشان به محبت و یقین بسوزانیدن قلوب
و جاری نمودن اشک از چشمهای خودشان و بالجمله سزاوار است بذاکر مصائب که مقتضیات مجالس و محافل و احوال حاضرین
را ملاحظه نماید پس چنانکه بعض اوقات تقاضا میکند که مصائب در آنوقت ذکر شود بطریق تفصیل و ذکر کردن اسرار و شدت
سوختن قلوب و ریخته شدن خزان و غموم و کروب بر قلوب محقق میشود در وقت بیان خبر دادن بتفصیل با تمام

ذکر کردن بعضی از اسرار وطن من مینت که شدت گریه کردن سید الشهدا در وقت خبر دادن پیغمبر قصه روز طف را در وقت ۴۰۴
شنیدن او بود و شهادت جوانان بنی هاشم خصوصا عباس و علی اکبر را و هم چنین در وقت شنیدن او قصه یوم طف را از آنچه
واقع شده در بعضی از روایات و از جمله آنها روایتی است که از ابن عباس روایت شده فمنها ما روی عن ابن عباس قال صلینا
ذات یوم خلف رسول الله صلوة الصبح فی المدینة فی مسجده الآن فلما فرغ منا لتعقیب التفت الینا بوجهه الانیق
واسند الی محرابه کانه البدر لیلة تمامه وکماله وجعل یعظنا حتی کالماء البارد علی کبد العطشان یشوقنا الی الجنة
ویحذرنا من النار ونحن مسرورون مغبوطون بقربه واذا به قد دفع رأسه وتهلل وجهه فنظرنا الی الباب واذا
بالحسنین مقبلین وکفت یمنی الحسن بکف یسری الحسین وهما یقولان من مثلنا وقد جعل الله تعالی جدنا
افضل اهل الارضین والسموات وابونا بعد جدنا خیر خلق الله وامنا سیدة نساء العالمین وجدتنا خدیجة الکبری
ام المؤمنین فزاد سرورنا واستبشرنا بذلک وکل منا التفت الی صاحبه یهنئه بالولایة والبراءة فنظرنا ثانیة نحو
رسول الله واذا بدموعه تجری علی خدیه فنصحنا بکیه فقلنا سبحان الله هذا وقت الفرح فکیف هذا البکا فاردنا ان
نسأله واذا به یقول یعز علی والله ما تلقیا بعدی یا ولدی ثم التفت الینا وقال یعز علی من بقی منکم بعدنا ان یری ما یحل
بهما وازداد بکاؤه وقال لیعز علی کل من یبکی من شیعتی ومحبیهما مما یلقیا هذا واردنا ان نسأله واذا بهما قد جلسا
فی حجره بعد ان دعاهما فاجلس الحسن علی فخذه الیمنی واجلس الحسین علی فخذه الیسری فقال بابی ابیکما وامی امکما فقبل
الحسن فی فمه واطال الشم بعد ذلک ثم التفت الی الحسین وقبله فی نحره واطال الشم بعد ذلک فتساقط دموعه علی
خده فبکینا لبکائه ولا علم لنا بذلک واذا بالحسین تناسانا ومضی الی امه باکیا فلما دخل علیها ورأته اقبلت الیه
تمسح دموعه بکمها قالت فداک امک ما یبکیک یا ولدی واذا به ازداد بکاء فبکت فاطمة رحمة له وقالت یا قرة عینی و
ثمرة فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله لک عینا اما تخبرنی یا حشاشة قلبی ما الخبر فانک تبکی علیک ویحق لله وابیک الا
اخبرتنی ما یبکیک فقال لها یا اماه کان جدی مل منی من کثرة ترددی الیه قالت وکیف ذلک یا ولدی قال یا اماه قلت
لاخی الحسن امض بنا الی جدنا فاتیناه وهو فی مسجده وابی واصحابه محدقون حوله فدعا اخی الحسن واجلسه علی فخذه
الیمنی واجلسنی علی فخذه الیسری ثم لم یرض بهذا حتی قبل اخی الحسن فی فمه وشمه طویلا ثم اتانی [illegible] وقبلنی
فی نحری فلو لم یکن انه ملنی لقبلنی مثل اخی وشمنی یا اماه فهل فیه شیء یکرهه جدی قالت فاطمة ما فی فمک شیء یکرهه
جدک ولا فی قلبه عشر حبة خردل من بغضک فقال اجل من ای شیء هذا الاعراض قالت یا ولدی انی سمعته مرارا یقول
حسین منی وانا من حسین الا ومن اذی شعرة من حسین فقد اذانی وقد حملک مرارا قال الا ومن احب حسینا فقد احبنی
والله یا ولدی لقد کنت فی المهد فبکیت ذات یوم وهو مار علی منزلی فسمعک تبکی فدخل علی فقال یا فاطمة سکتیه فان
بکاءه یؤذینی وذاک یوما تبکی فقال یا فاطمة سکتیه فان الملائکة تتأذی من بکائه قال اکثر عرضا [illegible] جبرئیل ان یعود
علیک لما تذکرها یا ولدی لما انصار عما بین یدیه وهو یقول ایها یا حسن فقلت له یا ابتاه کیف تستنهض الکبیر علی الصغیر
فقال هذا جبرئیل یستنهض الحسین وانا استنهض الحسن فکیف یا ولدی ملک یا ولدی [illegible] الیه فاخذت بیده ودموعها
تجری وهی تعثر فی اذیالها حتی وصلت الی باب المسجد قال ابن عباس فانزوی کل واحد منا بناحیة من نواحی المسجد لاجلنا
فلما راها النبی تنفس الصعداء وجری دمعه علی خده فمسحها بکمه فقالت فاطمة السلام علیک یا ابتا یا رسول الله فقال وعلیک
السلام یا فاطمة ورحمة الله وبرکاته فقالت یا سیدی کیف تکسر خاطر ولدک الحسین ما قلته هو بجانبی الی ان [illegible] بها ما قلت
للحسین زین اهل السموات والارض لما قلت ثم رائحة الجنة من الحسین قال [illegible] یا بنتاه فقالت لم ما قبلته کتقبیلک لاخیه
الحسن وها هو یاک اسکته فلم یسکت فقال یا بنتاه هذا سر اخفی علیک منه اذا سمعته قالت فاطمة بحقک یا ابتاه الا اخبرته
علی فبکی وقال انا لله وانا الیه راجعون یا بنتاه هذا اخبرنی جبرئیل عن الرب الجلیل ان الحسن یموت مسموما تسمه زوجته اسماء
جعدة بنت الاشعث بن قیس فشممته بعد تقبیلی له موضع السم ویموت الحسین منحورا بسیف الشمر فشممته بعد تقبیلی له موضع
نحره فبکت فاطمة وبکینا کلنا حتی ارتج المسجد بمن فیه حتی ظننا ان الجن تبکی معنا فمن هاهنا قالت فاطمة یا ابت ای ارض یقتل
ولدی قال فی ارض تسمی کربلا قالت صف لی سبیله یا فاطمة مصیبة اعظم من کل مصیبة اعلمی انه یدعوه اهل الکوفة فی کتبهم فدا

فقال

[illegible]

ان اعلم انبائنا فانت الخلیفة وابن الخلیفة امرهما الله ورسوله فاذا اتاهم كذبوه وقتلوه عطشا ما طربها ینادی
بهم مراراً اكثيره اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا فلا یجیبه احد ویذبح ذبح الشاة ویقتلون نبیه ویحز
لحیته الحسن وانصاره توخذ رؤسهم على العوالى وتوخذ بناته واخواته ونشاء سبایا حواسر یطاف بهن فی مدن الا
قصا فاطمة والحسنینا وقلنا والواصحبة قلباه فیكی كل من حوا المسجد ثم قالت یا ابتاه ما انا اكفل لنشاوا لایتام لی جهتهم
واكفنة فقال یا فاطمة هذا مصیبة من بعد وبعدك وبعد ابیه واخیه قالت یا ابتاه فای شهر قال شهر یسمی محرم فی العاشر
منه یحرم منها الكفر فی حل السلاح وامتی تقتل بولده لا ناظرم الله تعالى شفاعتی قالت من یغسله ویكفنه ویصلی
علیه ومن یدفنه قال لا یری من هذا شی الا انه یدفن بعد مدة لعكان یبقی جسده على الثرى یصهره الشمس فدا
گفت روزی در پشت سر پیغمبر نماز صبح را در مدینه در مسجد آنحضرت که الان هست بجا آوردیم وقتیكه آنحضرت از تعقیب فارغ
شد به روی شریف خود با التفات نمود بمحراب خود تكیه كرده گویا كه بدر بود در شب تمام وكمال وبا موعظه میكرد بحدیكه مثل آب
سرد بود بر جگر عطشان مارا شوق مند میكرد به بهشت ومیترسانید مارا از آتش در حالیكه ما مسرور ومغبوط میبودیم بقرب ونزدیكی
او ناگاه دیدیم كه آن بزرگوار سر خود را بلند كرد وروی مباركش نورانی وروشن شد پس مارا او نظر كردیم ودیدیم كه حسنین
آیند ودست راست امام حسن ودر دست چپ امام حسین بود ومی گفتند كیست مثل ما وحال آنكه خدا تعالى جد مارا افضل
اهل زمین وآسمانها كردانیده وپدر ما بعد از او بهترین خلق خدا است ومادر ما سیده زنان عالمیانست وجده ما خدیجه
كبری مادر مومنین است پس سرور وفرح ما زیاده گشت ومستبشر شدیم ما بین وهریك آنها به صاحب خود التفات نموده با هنیت
میگفت بدوستی ایشان وبرائت از دشمنان ایشان پس مرتبه دویم نظر كردیم بجانب رسول خدا دیدیم كه چشم آن بزرگوار به
رویش جاری شده با آستین خود چشم را پاک میكند پس گفتیم سبحان الله این وقت سرور وفرحت است گریه چیست اراده كردیم
كه از او سوال كنیم ناگاه دیدیم كه می گفت نَعِزُّ عَلَیَّ وَاللهِ مَا تَلْعَبَانِ بَعْدَكَ یَا وَلَدَیَّ یعنی بخدا قسم گرانست
بمن ای دو پسر من بچه میرسید با آن بعد از من بعد از آن با ملتفت شد وگفت كه حالست بر هر كسی كه بعد از من خواهد بود از شیعه
من وبدی ایشان بچه این دو پسر من با آن میرسند ما اراده كردیم كه از آنحضرت سوال نمائیم ناگاه دیدیم كه آن دو بزرگوار رد
كنار پیغمبر نشسته اند بعد از آنكه ایشان را خواند وحسن را در زانوی راست وحسین را در زانوی چپ نشانید پس آنحضرت گفت با بی
اَبِیكُمَا وَاُمِّیْ اُمُّكُمَا یعنی پدرم به پدر ومادرم به مادر شما فدا باد پس از آن حسن خود را بوسید بعد از آن بسیار بوئید
بعد بحسین ملتفت شد واز حلقومش بوسید بعد از آن بسیار بوئید پس اشكهای چشم او بر خدهایش جاری شد وآن دو بزرگوار
از جهة گریه كردن پیغمبر گریان شدند وما نیز امید انشیتیم ناگاه دیدیم حسین از ما مفارقت كرده نزد مادرش رفت در حالیكه
گریه میكرد وقتیكه نزد مادرش رسید مادرش او را دید نزد او آمد در حالیكه اشكهای چشم او را با آستین خود پاک میكرد ودر حالیكه
میگفت فِدَاكَ اُمُّكَ یَا وَلَدِیْ مَا یُبْكِیْكَ یعنی مادرت بتو فدا باد چه چیز ترا بگریه آورده ای پسر من ناگاه دیدیم
گریه را زیاد كرد فاطمه گریه كرد از جهة رحم كردن با او وگفت ای نور چشم ومیوه قلب من چرا گریه میكنی خدا چشمهایت را گریان
ایا خبر نمیدهی بمن ای میوه دل من گفت خیر است فاطمه گفت ترا قسم میدهم بحق خودم كه بر تو هست وبحق جدت در پیت مگر اینكه
خبر دهی بمن كه چرا گریه میكنی وچه چیز بگریه تو باعث شده گفت ای مادر جدم از من ملول شده است از بسیار تردد من نزد او
فاطمه گفت این چگونه است ای پسر من گفت ای مادر برادرم حسن گفتم بیا برویم جد خود را زیارت كنیم پس آمدیم نزد او ودر حالیكه
او در مسجد بود وپدرم واصحابش در اطراف او نشسته بودند برادرم حسن را خواند در زانوی راست خود نشانید ومرا در ران
چپ خود نشانید بعد از آن او این رضی نشد تا اینكه از دهن برادرم حسن بوسید وبسیار بوئید بعد آمد واز دهن من با عراض كرد

از حلقوم من تو بوسید پس اگر از من ملول نشد مرا مثل برادرم حسن ببوسید یا در دهن مرا ببوس یا در دهن من چیز بهتست که
او را ناخوش گیرد فاطمه گفت در دهن تو چیزی نیست که حدث او را ناخوش دارد و در قلبش معدار ده یک دانه خردل نیست از بغض
تو پس گفت نعم این اعراض تو از چه جهت است گفت ما دیده من بکرار از او شنیده ام که می گفت که حسین از من و من از حسینم آگاه
باش هر کس بکوئی را از حسین اذیت نماید به تحقیق مرا اذیت نموده و به تحقیق تراچند دفعه بر دوش داشته است و گفته است آگاه
هر کس حسین را دوست دارد پس به تحقیق مرا دوست داشته قسم بجد ما و لیکن آئینه بتحقیق تو در گهواره بودی روزی گریه میکردی و جدت
بر منزل من میگذشت شنید که تو گریه میکنی بعجله داخل شد و گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که گریه کردن او مرا اذیت میکند
و مرا روزی دید که گریه میکنی گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که ملائکه از گریه او متأذی میشوند و وقتیکه تو مریض بودی از جبرئیل سؤال
کرد که تعویذ نماید تو آیا در خاطرت نیست ای پسر من وقتیکه شما در پیش رویش کشتی گرفتید در حالیکه او میگفت ای حسن
غلبه کن و من گفتم یا ابتاه چگونه بزرگ را ترغیب میکنی بر کوچک گفت این جبرئیل است میگوید برخیز ای حسین و حسین را ترغیب میکند
و من حسن را تحریص و ترغیب میکنم پس ای پسر من چگونه از تو ملول میشود بیا بروم نزد او پس از دست حسین گرفته در حالیکه اشک چشم
فاطمه جاری میشد و نخواتون معظمه دهن بیا بسجده میآمد تا رسیدند در مسجد ابن عباس گوید هر یکی از ما در جانبی از جوانب
مسجد منزوی شدیم مگر علی و وقتیکه پیغمبر فاطمه و حسین را دید آهی کشید و اشک چشمش بر رو جاری شد با آستین خود آنرا پاک میکرد
پس فاطمه گفت السلام علیک یا ابتاه یا رسول الله پس آنحضرت گفت و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته فاطمه
گفت ای آقای من چگونه دل پسرم حسین را می شکنی آیا نگفته که حسین ریحانه منست چنان ریحانه که او را میبویم آیا نه گفته که حسین
زینت اهل زمین و آسمانهاست آیا نگفته که عطر بهشت را از حسین استشمام میکنم آنحضرت گفت بلی یا بنتاه فاطمه گفت چرا
دو بوسیدی مثل بوسیدن برادرش حسن از آنجهت او میگرید هر چه کیت میکنم ساکت نمیشود گفت ای دختر من این تربیت گفتن
از آن میترسم گفتم ترا اندوه میدهم بحق خودت ای پدر آن سر را از من پنهان مکن پس پیغمبر گریست گفت انا لله و انا الیه راجعون
ای دختر من جبرئیل خبر داد از رب جلیل که حسن را زوجه او که اسمش جعده دختر اشعث بن قیس زهر میدهد و مسموم از دنیا میرود
پس بعد از بوسیدن از موضع زهر آلود او را بوسیدم و حسین را شمر لعین بشمشیر خود ذبح میکند مذبوح از دنیا میرود و پس بعد از
بوسیدن او از موضع نحر او را بوسیدم فاطمه گریست و همه ما گریستیم حتی مسجد را کسانیکه در آن بودند حرکت دادند حتی
خیال کردیم که جن ها با ما گریه میکنند پس در آنوقت فاطمه گفت در کدام زمین پسرم را میکشند گفت در زمینی که او را کربلا
میگویند فاطمه گفت سبب قتل او را بمن وصف کن گفت یا فاطمه مصیبتش از همه مصیبت بزرگتر است مردم اهل کوفه نامه
و کاغذ مینویسند و رسولان میفرستند و دعوت میکنند که بیا بطرف ما که تو خلیفه و پسر خلیفه هستی و این امر حق تست از خدا
و رسولش وقتیکه نزد ایشان میاید او را تکذیب میکنند و او را عطشان و غریب میکشند مکرر با ایشان ندا میکند اما من
ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا پس احدی او را جواب نمیدهد ذبح میکنند او را مثل ذبح کردن گوسفند و
پسرانش و پسران برادرش حسن و انصارش را میکشند و سرهای ایشانرا به نیزه های بلند نصب میکنند و دختران و همشیره گان
و زنان او را اسیر میکنند در حالیکه حسرتکش میباشند و ایشانرا در شهرها میگردانند پس فاطمه صیحه زد و احسیناه و والداه و وا
قلتاه بر گشت پس هر کسیکه در مسجد بود گریه کرد بعد از آن گفت ای فاطمه این بعد از من و بعد از تو و پدر و برادرش صادر میشود
گفت یا ابتاه در کدام ماه گفت در ماهی که او را محرم میگویند در روز دهم آن ماه کفار برداشتن سلاح را حرام میدانند و امت من
در آن روز فرزند مرا میکشند خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نمیرساند فاطمه گفت که او را غسل میدهد و کفن میکند و نماز میکند

و دفن میکنند گفت هیچیک از اینها دیده نمیشود الا اینکه بعد از قتل او را دفن میکنند بعد از آنکه بدن او در روی خاک میماند در حالتیکه
آفتاب بر او میتابد و سر او را بر نیزه‌ها میزنند پس فاطمه ندا کرد واولداه و احسرتاه علیک یا ابا عبد الله حسین ع گفت ای جد بزرگوار
مصیبت من بزرگ و امر من جسیم است پس گریه کرد و حاضران گریستند در آن اثنا که ایشان چنین بودند ناگاه جبرئیل از آسمان نازل
شد و گفت السلام علیک یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام خدای تعالی بتو سلام میرساند و میگوید فاطمه را ساکت کن زیرا که ملائکه
آسمان را بگریه در آورده بدرستیکه من زود خلق میکنم شیعه طاهرین و مطهرین را که اموال خودشان را انفاق و جانهای خود را در زیارت
او بذل میکنند و مجالس برپا میکنند تا در آنها اخبار او نشر و چشم جاری بنمایند و بسیار نمی خواهند و زنان پاک و پاکیزه ترویج
و هر پاک و پاکیزه او را دوست میدارد و دوستش میدارد در رجوع کردن با تقریر شریف او از هر مومن لطیف تا وقتیکه پسرش صاحب زمان
قائم میباشد تا خون او را و خون هر مظلوم را اخذ میکند روز قیامت خبردار باش مژده ده زایرین او را بعد از مردنش
آگاه باش هر کسیکه زیارت کند او را بعد از مردنش پس او در بهشت بهر قدمیکه بر میدارد ثواب حج مقبول آگاه باش هر کسیکه
انفاق کند از مال خود یک درهم در عزا و زیارت او و تجارت میکند در عوض آن ملائکه برای او تا روز قیامت پس میاید بعوض
هر درهم هفتاد حسنه و بنا کند خدای تعالی برای او قصری در بهشت آگاه باش هر کسیکه مصائب او را یاد نماید و برای او گریه کند ملائکه اشکهای چشم
او را در شیشه‌ها حفظ میکنند در روز قیامت او را میآورند با او میگویند یا ولی الله بگیر این اشکهای تو است که در دنیا به حسین گریه کرده
تا از آتش پس نبیند از او ذره آتش زیرا که آتش به فزع میاید با پنجصد سال دور میشود پس روی پیغمبر متهلل و روشن شد از جهت
فرح و سرور فاطمه گفت ای پدر چه جهت روی تو روشن شد از فرح پس او را خبر داد قول جبرئیل را فاطمه سجده شکر کرد برای خدای تعالی حسین گفت
چیست جزای ایشان نزد تو در روز قیامت یا جداه گفت ای فرزند من در روز قیامت نزد خدای تعالی من گناهکاران ایشان را
شفاعت میکنم بتحقیق اینرا بمن عطا کرده پس حسین بسوی پدرش نظر کرد و گفت جزای تو ای پدر جزای ایشان در نزد تو قیامت چه چیز است
گفت ای ولد در روز عطش اکبر سیراب میکنم مگر ایشانرا پس گفت ای برادر من حسن تو دوستان و گریه کنندگان من چه خواهی
کرد حسن گفت قسم بحق تو ای جد و پدر من به بهشت داخل نمیشوم مگر با ایشان پس گفت تو ای مادر چه عطا خواهی کرد فاطمه گفت قسم بعزت
خدای خود و بحق پدر و شوهرم هر آینه من میایستم در در بهشت داخل نمیشوم با سر گشاده و بیمار شونده و طلب میکنم از خدای خود مگر ایشانرا
و قبیله به بهشت داخل شوند با ایشان داخل میشوم پس حسین گفت یا جداه قسم بحق پروردگار خودم و حق تو اگر ایشان داخل بهشت
نشوند پیش روی من پیش از ایشان داخل نمیشوم و میخواهم از پروردگار خود که قصور ایشانرا همسایه قصر من کند در روز قیامت
حدیث میگوییم بدرستیکه هر آنچه واقع شده در قضیه شهادت سید الشهدا از اولاد و انصارش و اسیر شدن عیالش و آنچه با ایشان
رسید از ذلت و خواری و هجوم آوردن حزن از آن زمان که سید شهدا از مدینه بیرون آمد تا داخل شدن بحرم و حیران آل رسول
در آن روز خبرها است که خدای تعالی آنها را به رسول خدا وحی نموده و رسول خدا آنها را باصحاب و جمعی از اصحاب خود خبر داده بود بلکه همه
آنها را بطریق مفصل و مبسوط خدای تعالی بر جمعی از انبیاء و مرسلین وحی نموده بود چنانکه سابقا بآن اشاره کردیم و شک نیست بدرستیکه
شدت هیجان هموم و حزن اصحاب کساء و هم جمعی از انبیاء و مرسلین و فرو رفتن ایشان در دریای گریه و صیحه و ضجه و حاصل شدن
غشوه برای ایشان در وقت مطلع شدن ایشان به قضایای واقعه بود پس اگر در میان نمیشد مگر اطلاع ایشان با آنچه اثر ابن نما از جناب
سکینه دختر امام علیه السلام روایت کرده هر آینه کفایت میکرد که فرو رفتن ایشان در دریاها حزن و گریه و ناله و غشوه پس چگونه خواهد
شد زمانیکه مطلع شوند بر جمیع مصائب آل رسول و آنچه بر ایشان جاری شد ما الان ذکر میکنیم آنچیزی را که شیخ بزرگوار ابن نما ذکر کرده است
از آنچه روایت کرده است او را از سکینه دختر حسین گفت آب تمام شد در نهم شهر محرم حتی عطش ما را بمشقت انداخت در حالتیکه
آب تمام و ظروف خالی بودند و مشکهای که در آنها آب میشد خشکیدند و چون وقت شام شد من و بعضی زنان تشنه شدیم پس برخواستم

نزد عمه ام زینب روانه شدم که تشنگی خود را باو خبر دهیم شاید برای ما آب ذخیره نموده باشد پس او را در خیمه یافتیم برادر شیر
خوارم را در کنار گرفته آن مخدره گاه می خیزد و گاه می نشیند و آن طفل شیر خوار مثل ماهی در آب اضطراب میکند و فریاد مینماید و عمه ام
باو میگوید صبرا صبرا یابن اخی ای پسر برادرم صبر کن و چگونه صبر میتوانی بکنی و حال آنکه تو در اینحالت بر بوده باشی گران است
بر عمه ات که صدای ترا بشنود و ترا نفع نمیتواند برساند وقتیکه من اینرا شنیدم ناله کردم در حالیکه گریه میکردم پس گفت سکینه گفتم
نعم گفت چه چیز ترا میگریاند باو گفتم حال برادر شیرخوارم و اعلام نکردم باو عطش خود را ترسیدم که هم و اندوه او را زیاد کند
بعد از آن باو گفتم یا عمتاه اگر بفرستی نزد بعض عمهای انصار پس شاید میشود که در نزد ایشان آب باشد پس برخواست و طفل را
بدست خود برداشت و بخیمه های عمه های من رفته در نزد ایشان آب نیافت برگشت و بعض اطفال با آن تابع شدند بامید اینکه
ایشان را آب بدهد بعد از آن در خیمه اولاد عم من حسن نشست و فرستاد بر خیمه های اصحاب که شاید در نزد ایشان آب باشد
پس آب نیافت وقتیکه مایوس شد برگشت بر خیمه خود و با او بود قریب بیست نفر صبی و صبیه پس شروع کرد بفریاد و ناله کردن
و ما در نزد او فریاد میکردیم گذشت بالمره از اصحاب پدرم و او بریر همدانی بود و او را سید قرا میگفتند وقتیکه گریه کردن ما را
شنیدند خود را به زمین انداختند و خاکها بر خود میپاشیدند و اصحاب خود را ندا کرد که برای شما چیست آیا شاد میکند شما را
که دختران فاطمه از تشنگی بمیرند در حالیکه در دستهای ما قائمه شمشیرها باشد آگاه باشید بخدا قسم خیری نیست در زندگانی بعد از ایشان
بلکه وارد میشویم قبل از ایشان بحوضهای مرگ ای اصحاب من باید اخذ نماید هر یکی از ما از دست یکی از این زنان و ایشان را به مشرعه
غاضریات داخل نماییم قبل از اینکه هلاک شوند از تشنگی و اگر قوم با ما قتال نمایند با ایشان دعوا میکنیم پس یحیی مازنی با ایشان گفت
مدرستیکه حارسان و حافظان بر قتال ما اصرار دارند و لا محاله در حالیکه ما از دست این زنان گرفتیم پس بایستی که از ایشان تیری یا نیزه برسد
با طلب میشویم بآن لکن برای تست که با خود مشک برداریم برای آب گیریم برای ایشان اگر آمدند با ما مقاتله نمایند با او دعوا میکنیم
اگر احدی از ما مقتول شود فدا باشد بدختران فاطمه زهرا بریر گفت این رای تو باشد بعد از آن مشک برداشته روانه شدند در حالیکه
فرات را قصد کردند و چهار نفر بودند و متوجه جانب مشرعه فرات شدند پس حارسان ایشان را درک کردند و گفتند کیستید
بریر با ایشان گفت منم بریر و اینها اصحاب منند و بتحقیق که عطش بما غلبه کرده ما را به مشقت انداخت و میخواهیم بفرات وارد شویم
گفتند در مکان خود بایستید تا رئیس خود را خبر دار نماییم و میان بریر و رئیس ایشان قرابت بود وقتیکه او را خبر دادند با ایشان گفت
مشرعه را خالی کنید برای ایشان تا آب بنوشند وقتیکه بمشرعه نازل شدند و برودت آب را درک کردند بریر و اصحابش ناله کردند و گفتند
خدا لعنت کند ابن سعد را این آب جاری میشود و حال آنکه جگرهای دختران فاطمه زهرا از آن یکقطره تر نمیشود بریر گفت ای اصحاب
من یاد آورید آنچه در عقب شماست و مشک را پر کنید و تعجیل نمایید زیرا که بتحقیق اطفال حسین ع کد خته شد از عطش و آب ننوشید
تا اینکه جگرهای دختران فاطمه سیراب گردد پس گفتند بخدا قسم ای بریر آب ننوشیم پیش از سیراب شدن قلوب اطفال حسین ع پس پر کردند
زد حرس اینرا شنید با ایشان گفت کفایت نه کرد برای شما وارد شدن بمشرعه که بر این جاری [illegible] آب [illegible] بخدا قسم هر آینه [illegible] رسیدم
با تحقیق خبر شما را زیرا که من با این شمشیر از خوف شما چشم میپوشم تا اینکه خبر شما با میر برسد بریر باو گفت یا هذا امر ما را کتمان نما
بعد از آن باو نزدیک گردید در حالیکه میخواست او را بگیرد پس پشت کردند در حالیکه گریزان بودند و صیحه زد این یا امیر خبر دار گرد
با ایشان گفت که راه را با ایشان بگیرید و ایشان را پیش من آرید اگر امتناع کردند ایشان را بکشید وقتیکه راه را با ایشان گرفتند
گفتند یا بریر آیا راضی هستی که آب اصحاب خود تان بریزید بریر باو گفت بعد از آن چه خواهید کرد گفتند خونها خواهیم ریخت
بریر گفت ریختن خونها در نزد من محبوب تر است از ریختن آب وای بر شما آیا احدی از ما از طعم فرات شما چشیده همت ما [illegible]
هست که جگرهای اطفال و عیال حسین را سیراب نماییم بخدا قسم شما را ترک نمیکنیم تا اینکه خونهای ما در اطراف این ریخته شود پس یکی از ایشان
گفت مدرستیکه اینها در سر آب قلیل موت خود شان را طلب میکنند و برای ایشان نفع نمیدهد و بعضی از ایشان گفت مخالفت

الامیر

امیر نتوانید ایشان را احاطه کنند مثل حلقه ها بر دور صحابش مکرر به زمین گذاشته در اطراف او نشستند و بر او گریه میکردند و
گفت ای شهنشاه جگرهای دختران خدا رحمت خود را منع کند از کسانیکه ما را از شما منع میکنند پس مکرر امر کرد که نعش او را برداشت
جوانان را از میان گرفته و تیرها از نعش میکشیدند پس یکی تیر بحلق مبارکش رسید مکرر نعش او چسبید کرد و خونش بلباس
و دستهای او سیلان کرد وقتیکه دید خون جاری شد و شاکر سالم است گفت حمد خدا را است که گردن مرا اسیر مبارکش نمود وقتی
که بریده که قوم او را ترک نخواهند کرد با آواز بلند فریاد کرد وای برشما ای جوانان بنی هاشم فتنه برپا کنید و بگذارید تیرها
پسران همدان در علاقه ما باشند و در اطراف حسین جماعتی بودند مردی از ایشان گفت من همدانی بر پا میشوم که قوم را موعظه
میکند امام علیه السلام گفت با و ملحق شوید پس جماعتی سوار شده خود را با ایشان رسانیدند وقتیکه حرامیان ایشان را دیدند مراجعت کردند
در حالیکه میگریختند پس بر برادر آب را آوردند به خیمه نزدیک شد مبارکش انداختند و گفت بنوشید ای آل رسول گوارا باد و شما را
پس اطفال اطراف مکرر گرفتند و یکدفعه فریاد کردند این برادر است آب را آورده و خود شان زار بر مبارکش انداختند بعضی از ایشان
مکرر بسینه خود چسبانیدند و بعضی روی خود را بر آن میگذاشتند و بعضی قلب خود را بر آن میگذاشتند و مالیدند وقتیکه از دهان
ایشان بر مبارکش بسیار شدند مبارکش ده و بیش ریخته شد و دختران فریاد کردند که ای برادر آب ریخته شد بر سر و رو و پیشانی
خود دست خود میزدند و میگفتند ای شهنشاه تشنگی جگرهای دختران رسولخدا این روایت تمام شد   توضیح و تبیین است پس
مدارک روایت ولی امور چندی را متضمن است لابد است که بسوی آنها اشاره شود پس میگوئیم کلام در اینجا در چند مقام واقع میشود
مقام اول در اشاره کردن است به بعضی از امور مهمه مدارکه خبر دادن خدای تعالی رسولخدا را به قضیه روز طف بنازل شدن جبرئیل
و غیر او از ملائکه به رسولخدا از اخبارها است که در غایت کثرت است آنچه در این روایت است آخر خبر دادن خدای تعالی است
رسولخدا را باین چنانچه آنچه در روایت کافی است اول خبر دادن خدای تعالی است رسول خود را باین و آن روایتی است که در کافی
بسند از صادق روایت کرده گفت بدرستیکه جبرئیل بر محمد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای جل و عز ترا مژده میدهد
بمولودی که از فاطمه متولد شود میکشند او را امت تو بعد از تو پیغمبر گفت یا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا حاجتی نیست در مولودی
که از فاطمه متولد میشود که امت من بعد از من او را بکشند پس جبرئیل عروج و بعد نزول کرد و گفت مثل آنرا که اول گفته بود حضرت
گفت یا جبرئیل بخدای من سلام باد مرا حاجتی نیست بمولودیکه از فاطمه متولد میشود و امت من بعد از من او را بکشند جبرئیل عروج
و بعد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه پروردگار تو ترا سلام میرساند و مژده میدهد ترا باینکه امامت و ولایت و وصیت را در ذریه
تو قرار خواهد داد پس پیغمبر گفت بتحقیق راضی شدم بعد از آن فرستاد نزد فاطمه که خدای تعالی مرا مژده داد بمولودیکه برای تو متولد
میشود و او را امت من بعد از من میکشند و امت تو او را بعد از تو بکشند پس پیغمبر بفاطمه فرستاد که خدای تعالی امامت و ولایت
و وصیت را در ذریه او قرار داده است فاطمه خدمت پیغمبر فرستاد که بتحقیق راضی شدم پس فاطمه او را حامله شد از روی کراهت و وضع
کرد او را از روی کراهت الی آخر الحدیث   و بالجمله بدرستیکه بسیار از وجوه بسیار وحی فرستادن خدای تعالی به رسولخود در این
باب کثیر است از جمله آنها اینست که این تکرار و تکثار سنت خداست چنان سنتی که او را تغییر و تبدیل نیست کی عارف میشود در اعصار
و امصار ما بین شیعه تا روز قیامت و از جمله آنها اینست که زاید شود فضل اصحاب او و درجات ایشان بسبب گریه کردن
بر حسین افضل است از جمیع اعمال واجبه و مندوبه و از جمله آنها اظهار نمودن جلالت و عظم شان اصحاب کسا علیهم السلام است
زیرا که سؤال نکرده است از خدای تعالی احدی از ایشان در وقتی از اوقات محو و مدارا در اینباب و این اسباب منافی نیست با آنچه
در این روایت که بغیر سبب ذکر شد چنانکه بر متدبر مخفی نیست الی غیر ذلک از وجوه و اسرار بجهت اینکه عقول و افهام ما با آن
نمیرسد و اما غیر این آن در نزد خدا و حجج معصومین او است   مقام دویم در اشاره کردن است بر عظم شان و جلالت قدر دستان

که بر سید الشهدا روحی له الفداه گریه میکنند و قبر شریف او را زیارت مینمایند پس بدانکه این روایت متضمن است در وصف اینها اموری
چند را که چشمهای ایشان بآن روشن و سینه های ایشان شاد میشود و آن اینست که در وحی الهی و زبان جبرئیل و حجج طاهرین ع موصوف
شده اند بطاهر و مطهر بودن ایشان و موصوف شده است ازواج یا دران ایشان بمطهر بودن آنها الی غیر ذلک از اوصاف
که در روایت فقط لیتم طوبی بر کسیست که متصف باشد بانچه در آن روایتست بعد آن روایت بعض فقراتش التزاما دلالت
میکند بر استحباب طعام دادن باهل مجالس از مردان و زنان گریه کننده و مثل آن روایتست در همین باب روایتی که روایت کرده
ثقة الاسلام آنرا در کافی باسناد آنرا متصل به بطحان داده است گفت ابا عبد الله ع شنیدم میگفت وقتیکه حسین ع بدرجه شهادت
رسانیدند یک سال تمام کلثم با آنحضرت اقامه ماتم نمود و گریه کرد و زنان گریستند و خدمتکاران گریه کردند تا اینکه اشک چشم ایشان
خشکید و رفت پس در این اثنا بود ناگاه کنیزی را از کنیزان خود دید گریه میکند و اشک چشمش سیلان میکند از آن کنیز خود گفت چه
شده است ترا از میان ما که اشک چشمان تو جاری میشود گفت بدرستیکه وقتیکه من ضعف رسید شربت سویقی را نوشیدم حضرت
ابو عبد الله گفت پس امر کرد طعام و سویق آوردند پس از طعام خورد و از سویق نوشید و بدیگران هم طعام نمود و سیراب
کرد و آن کنیز گفت میخواهم که رفع قوت بهم رسانیم بگریه کردن بحسین ع حدیث و مخفی نماند بر تو که ذکر کردن صادق ع فعل انچه
آن زن کلثوم کرده بود دلالت میکند بر استحباب آنچه آن زن کرده بود بعد از آن مخفی نماند بر تو بدرستی آنچه در وحی الهی است از
قول خدای تعالی که فرموده و آنچه ساختی شیعه طاهرین مطهرین الی آخره اگر چه شامل میشود هر کس از شیعه است بعد از سید الشهدا
روحی له الفداه و متصف باشد بآن صفاتیکه در روایت مذکور است یعنی از گریه کردن و زیارت قبر شریف آنحضرت و خرج کردن
مال خود در زیارت و اقامه عزا و ماتم او و طعام کردن مردان و زنان گریه کننده و سیراب کردن ایشان الا اینکه کاملین و
فاضلین که عالمند بر شان و درجات ایشان کسانی اند که بعد از زمان غیبت امام نهم قائم از اولاد سید الشهدا ع میآیند بدرستیکه
ایشان بسیارند از حیثیت عقول و افهام و اشد و اکمل هستند از حیثیت دوستی و محبت بر اهل بیت رحمت و عصمت زیرا که
غایب در نزد ایشان مثل حاضر است و بتحقیق وارد شده است روایتی با مضمون که ذکر کرده است آن روایت را صدوق ره
در کتاب اکمال الدین بلکه بدرستیکه مستفاد از آن روایت اگر چه این استفاده بطریق استنباط دقیق است که مؤمنان زمان
لاحق در ازمنه غیبت امام قائم علیه السلام اشد و اکمل میشوند از جهة یقین و اتم میباشد از جهة عقول و اوفر هستند از جهة فهم
از مؤمنان زمان سابق بر او و بعبارت اخری هر قدریکه طول و ممتد شد ازمنه غیبت عقول و فهمها زاید میشود و معرفت کامل
میشود و بتحقیق جمعی از محققین عرفا باین اعتنا کرده اند بلکه بآن اقامه برهان نموده اند نیز علاوه بر آنچه در نزد ایشان است از نکته
چنانکه او را زعم میکنند و ممکنست که گفته شود بدرستیکه قاعده لطف که بر حکیم تعالی واجب است از آنچیزهاست که باین نیز
حکم میکند چنانچه بر متدبر عالم مخفی نیست پس تمام کلام را اخذ کن و غفلت منما مقام تسلیم در اشاره کردست بسوی سؤالی
و هم چنین بر جواب آن و بیانش اینست بدرستیکه آن روایت بتحقیق متضمن است که تصور مردان و زنان گریه و زیارت کننده
کان در بهشت مجاور قصر سید الشهدا روحی له الفداه میباشد پس حاصل سؤال اینست که این چگونه متصور و متعقل میشود زیرا
که زایرین قبر شریفش و گریه کننده گان باو از آن زمانیکه او را شهید کرده اند تا روز قیامت یا تا قائم شدن امام نهم
از اولادش خلق بسیاریست که عدد ایشانرا غیر از خدا و حجج طاهرین او کسی نمیداند پس چگونه متصور میشود مجاورت زیرا که
مجاورت جمعی مانع میگردد از مجاورت دیگران و هکذا و جواب از این سؤال آنکه بعضی از آنچیزها که در این نشاه فانیه ممتنع و محال
میشود از آنچیزهاست که ممتنع میشود در نشاه ملکوتی دائمی غایة ما فی الباب اینست که عقول و افهام ما نمیرسد بادراک و تعقل
آنها علاوه بر این ممکن است که گفته شود بدرستیکه نفس کلیه قاهره نورانی که برای سید الشهداست متصرف میشود در قالبهای
برزخی و اجساد مثالی بسیار پس هر یک از آنها مثل جسد شریف ع او میشود پس آن اجساد در قصور عدیده میگردد و منتفع میشود

اشکال نمود اللهم اینکه گفته میشود که جهاد مثالی وامداد آن بر بعضی از اخبار ثابت است که بعد از قیامت و حشر و نشر موجود میشود در رجعت
اراده که مخفی نیست و ممکن است که از این سؤال جواب داده شود بوجوه دیگر ایضا چنانکه مخفی نیست بر زیرک متدبر پس میگوییم مخفی نماند
بر تو که روایت دویم ای روایت دویم شیخ بزرگوار ابن نماره بعد از آنکه مضمونش را تو برا نموده اند و چهار نهار امیکرد از دو باعث جاری
شدن انهار بر دو بها میکرد دلالت بر اخبار ثابت است که دلالت میکند بر عظم شان انصار سید شهدا و باینکه ایشان بعد از عترت طاهره
نبویه که در پیش روی سید شهدا بدرجه شهادت رسیدند ایشانرا شبیه نیست در روی زمین فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما
پس شایند چنانکه امیر المؤمنین گفته لم یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق یعنی سبقت نکرده بایشان سبقت کننده و لاحق نمیشود
بایشان لاحق شونده نعم ممکن است برای مؤمن کامل که خود را بایشان شبیه کند و باشد از کسانی که بعد از ایشان واقع شود و این
حاصل میشود زمانیکه گریه و جزع و صیحه و فریاد و نوحه خود را کامل نماید در مصائب آل رسول و بخل نکند و مضایقه ننماید در بذل کردن
روح و مال و محبت وجود خود را در زیارت ایشان و اقامه کردن مجالس ماتم و نوحه و گریه بر ایشان زمانیکه چنین شد داخل
میگردد در تحت آنچه صادق با آن حکم کرده است پس به ایشان شبیه و تالی ایشان میشود و آن حکم در آن روایت که ثقة
الاسلام کلینی روایت کرده است و اسناد او را داده است به محمد بن مسلم از محمد بن سعید از علی بن حکم از عمر بن ابان از عیسی
بن ابی منصور روایت کرده گفت از ابی عبدالله شنیدم نَفَسُ المهمومِ لنا المغتمِّ لظلمنا تسبیحٌ وهمُّه
لامرنا عبادةٌ وکتمانُه لسرّنا جهادٌ فی سبیل الله یعنی نفس کسیکه برای ما مهموم باشد و از برای ظلم ما
غمگین باشد تسبیح است و غمگینی او از برای امر ما عبادت است و کتمان کردن او سر ما را جهاد کردنست در راه خدا محمد بن
سعید بمن گفت بنویس این حدیث را با زر پس ننوشتم چیزیرا که از آن بهتر و خوبتر بوده باشد بحدیث میگویم حق چنان است
که محمد ابن سعید گفته است ولکن اگر میگفت که یلیق ان یکتب بالنور علی احداق الحور لکان احسن
واولی یعنی اگر میگفت که سزاوار است نوشته شود با نور بر حدقه های حور هر آینه خوبتر و اولی میباشد پس نظایر و امثال
این حدیث از اخبار که عطا میکند حصول مقولی و قواعد لا متولی را از اخبار ثابت است که در غایت کثرت است در کلام حجج طاهرین
هر طور باشد عظم شان اصحاب امام مظلوم و جلالت قدر ایشان از اخبار ثابت است که احاطه نمیکند بشمردن آن قلمها و به تحقیق
شناختی در ضمن بعضی مطالب کلام مشبع را در آن چنانکه نشناختی ممکن است گفته شود که حبیب بن مظاهر بعد از عترت نبویه
افضل اصحاب و انصار است پس از جمله چیزهائی که عطا میکند فضل و شرف او را علاوه بر آنچه گذشت آنست که روایت شده که حبیب
ابن مظاهر روزی در بازار کوفه نزد عطاری ایستاده بود رنگ از برای رنگ کردن محاسن خود میخرید پس مسلم بن عوسجه باو گذشت حبیب باو التفات
کرد و گفت ای برادر من مسلم مرا ترسیده که من اهل کوفه را می بینم که اسبها و اسلحه جمع آوری میکنند مسلم گریست و رنگ را از دست
انداخت و گفت بخدا قسم ای حبیب مترسیده که اهل کوفه مصمم شده اند به قتال فرزند دختر رسول خدا پس حبیب گریست و
رنگ را از دست انداخت و گفت بخدا قسم رنگین نمیشود این مگر از خون حلقوم من در نزد حسین و قتیکه حسین در رفتن خود بکوفه
کوفه به زمینی رسید در صحرای آن زمین خیمه بر پا نمود و عالم شد و دانست که بر شهادت مسلم بن عقیل را کشته اند و اهل کوفه باو
حیله کرده اند و آنحضرت دوازده علم درست و آماده کرده بود بعد از آن جمیع را امر کرد که هر یک از ایشان رایتی در علمی
از آن علمها بردارد پس اصحابش نزد او آمدند و گفتند یابن رسول الله بگذار ما از این زمین کوچ کنیم آنحضرت گفت که صبر کنید
تا بیاید نزد ما کسیکه این علم دیگر را حامل باشد بعضی از اصحاب گفت ای آقای من تفضل کن من او را حامل باشم فجزاه
الحسین خیرا و گفت میآید کسیکه آن صاحبش بعد از آن کتابی نوشت که نسخه آن این بود من الحسین بن علی ابن
ابیطالب الی الرجل الفقیه حبیب بن مظاهر اما بعد یا حبیب فانت تعلم قرابتنا

مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَاَنْتَ اَعْرَفُ بِنَا مِنْ غَيْرِكَ وَاَنْتَ ذُوشِيمَةٍ وَغَيْرَةٍ فَلَا تَبْخَلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ يُجَازِيكَ
جَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حاصل مضمون آنکه ای حبیب تو قرابت ما را برسولخدا میدانی و تو عارفستی بما از غیر خود
و تو صاحب حمیت و غیرت هستی پس بخل مکن با جان خود را اجر امیدم بتو جدم رسولخدا در روز قیامت بعد فرستاد آن
کتاب را بحبیب راوی گوید حبیب با زوجه خود نشسته بود در پیش ایشان طعام بود میخوردند ناگاه زوجه اش در طعام خوردن
گلوگیر شد پس گفت الله اکبر ای حبیب در این ساعت کتابی وارد شود پس ایشان در این کلام بودند ناگاه دیدند که کسی در را میزند
حبیب بیرون آمد گفت کیست در زننده گفت من رسول حسینم بسوی تو حبیب گفت الله اکبر هر آینه تحقیق زوجه ام راست گفته
بعد از آن کتاب را گرفت گشود و خواند و حبیب میخواست امر خود را از عشیره و پسران عم خود پنهان دارد تا کسی بآن عالم
نشود از جهة ترسیدن از ابن زیاد لعنة الله تعالی پس در این اثنا که او چنین بود ناگاه پسران عمش باو وارد شدند و باو سلام
دادند او جواب سلام را بایشان رد کرد باو گفتند یا حبیب شنیدیم که تو میخواهی بنصرت و یاری حسین بروی ما ترا نمی گذاریم
ما را چه شده که میان سلاطین و پادشاهان داخل شویم پس حبیب امر را از ایشان پنهان کرد مراجعت کردند زوجه اش شنید
باو گفت ای حبیب گویا بنصرت حسین رفتن را ناخوش داری خواهشکه او را خبر نداد باو گفت نعم پس زوجه اش گریه کرد
و گفت در این هنگام فلقیت سرترا این معنی را پنهان کردی کلام جد او را که در حق او و برادرش میگفت اینده
فرزند من آقایان جوانان اهل بهشت اند و ایشان امامانند اگر بایستند و اگر بنشینند و این رسول ویست آمده نزد تو و از
تو استعانت مینماید تو او را اجابت نمیکنی و قتیکه حبیب حقیقت امر را از او شناخت باو گفت بتحقیقیکه من میترسم که تو
بعد از من عروسی کنی و ذلیل و خوار باشی گفت برا بگذار خاک بخورم ترک مکن نصرت حسین را پس او را جزای خیر داد بعد از آن
گفت من بتو یک حاجتی دارم گفت آن چیست گفت ترا قسم میدهم بخدا ای حبیب زمانیکه بخدمت او رسیدی دست و پاهایش
را ببوس از جانب من و از من باو سلام برسان حبیب گفت حباً و کرامة بعد از آن آمد بسوی اسب خود تنگهایش را محکم
بست و بغلام خود گفت اسب را اخذ کن او را ببر که احدی ترا نبیند و در فلان مکان منتظر من باش پس غلام اسب را برداشته
برد و انتظار آمدن آقای خود را میکشید بعد از آن حبیب زوجه خود را وداع کرد پنهان خارج شد گویا که به بستان یا ملک
خود میرود از جهة ترسیدن از اهل کوفه غلام دید که آقایش دیر آمد رو باسب کرد در حالیکه در پیش اسب علف بود از آن
میخورد غلام اسب را مخاطب کرد و میگفت ای اسب اگر صاحب تو نیاید هر آینه بر پشت تو سوار میشوم و ترا بیاری حسین میبرم
وقتیکه اسب خطاب غلام را شنید شروع کرده گریه کردن و از چشم اشک بر روی آن جاری شد و از خوردن علف امتناع کرد پس در آن اثنا
که آنها چنین بودند ناگاه دیدند حبیب آمد و خطاب او را شنید دست را بلند بگیر زد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر پیغمبر
غلامان آرزوی نصرت و یاری ترا می کنند پس چگونه است آزادگان بعد از آن بغلام خود گفت انت حرّ لوجه الله
یعنی ترا در راه خدا آزاد کردم غلام گریست و گفت ای آقای من قسم بخدا ترا ترک نمیکنم حتی با تو میروم و حسین را یاری میکنم
که پسر دختر پیغمبر است و در پیش روی او کشته میشوم پس او را جزای خیر داد و روانه شدند پس در آن اثنا که حسین و اصحابش
در سخن بودند ناگاه دیدند که دو غبار برخواست امام ملتفت شد و گفت که صاحب این علم بتحقیق آمد و قتیکه حبیب بامام
مظلوم نزدیک شد از اسب پیاده گشت و در پیش روی آنحضرت بر زمین افتاد بوسید در حالیکه میگریست پس امام و اصحابش سلام
دادند ایشان جواب سلام را رد کردند پس زینب دختر امیر المؤمنین شنید گفت این کیست که آمد گفتند حبیب بن مظاهر گفت
از من باو سلام برسانید وقتیکه سلام او را بحبیب رسانیدند بروی خود سیلی زد و خاک را بر خود پاشید و گفت من کیستم
که دختر امیر المؤمنین بمن سلام میرساند بعد مخفی نماناد بتو که ابن سعد که موکل بود بشریعه فرات چنانکه در روایت گذشته بود ای زوار
شیخ بزرگوار ابن نما از سکینه دختر امام که آن اسحق بن حشوة لعنه الله بوده بتحقیق دیدم در بعضی تالیفات سید بزرگوار سید

نعمت الله جزائری قصیده طویله را و آن بنا بانچه الآن بقلم آمد نزدیکست بانچه ذکر شد در بعض کتب معتبره وان اینست
که بتحقیق عبدالله اهوازی روایت کرده گفت در نزد پدرم قصیه جاری شد آن این بود که روزی پدرم در بازار میگذشت
ناگاه مردی را دید بدخلقت فی زبانش خشک شده و کریه منظر گویا که از جهنم بیرون آمده و در دستش عصائی دارد در بازار راه می
کرد و پدرم گفت وقتیکه بر من گذشت ترسیدم از دیدن او پس از او سؤال کردم که از کدام بلاد و از کدام قبیله هستی از من رو گردان
شد او را بخالق موجودات قسم دادم گفت ای برادر من چه امید داری از این گفتم دوست میدارم که جواب بگوئی من گفت میگویم
یا هذا اگر بشرطی باشد باو گفتم این شرط چیست گفت من گرسنه‌ام اگر مرا سیر کردی ترا حکایت میکنم پس باو گفتم بیا برویم بمنزل
من بمن طاعت کرد وقتیکه آمد و نشست در خانه از او جواب را مطالبه کردم قبل از توشه گفت آیا حاضر بودی در آنچه بر حسین
صادر شد گفتم شنیدم ولکن حاضر نبودم گفت آیا عمر بن سعد را شنیده گفتم بلی آیا تو او هستی گفت نه من صاحب لوا و علم اسحق بن
حیوة ام گفتم چه کردی تا باینحالت مبتلا شده و زبانت بکار رسیده در دنیا و آخرت و بوی او گندیده بود گویا که بوی قبر بود گفت ترا
حکایت کنم عمر بن سعد مرا امیر پیاده‌ها کرد که صاحب تیر و شمشیر و نیزه بودند که شریعه را بگیریم از آن طرف که لشکر حسین و اصحابش
واقف شده بودند پس اینرا کردیم و شب تا صبح بیدار بودیم و روز هم مثل شب و شریعه را محافظت میکردیم تا اینکه شقاوت من
زیاد شد اصحاب خود را تنبیه نمودم که طرف احدی نگذرید برای آب از جهت اینکه میترسیدم که احدی از ایشان را تحویت حسین
ابغد کنند پس او سیراب نمایند پس در این اثنا که ما بودیم ناگاه دیدیم عباس بن علی آمد خدمت برادرش حسین در حالیکه امام
گریه میکرد باو گفت یا اخی چه شده است ترا که گریه میکنی خدا چشمهای ترا نگریاند گفت تشنگی ما اضرر رسانیده از ما شدید تر
باطفال صدمه زده بحیثی دو دفعه نزد ایشان حاضر شده‌ام و در آن دو دفعه از آب چیزی برای ایشان ندیده‌ام آیا سؤال میکنی
از ایشان اگرچه یکشربه باشد برای اطفال میدهند که رقت بنمایند عباس گفت ای برادر مکرر از ایشان سؤال کردم جواب
ندادند مگر به تیرها و شمشیرها پس گریه شدیدی کرد پس عباس گفت من صبح میروم بسوی ایشان و میاورم اگرچه یکمشک باشد برای
حریم آنحضرت باو گفت شکر الله سعیک یا اخی یعنی ای برادر خدای تعالی سعی ترا قبول نماید و من تمام کلام ایشان را شنیدم نزد عمر بن
سعد فرستادم و او را خبر دادم پس نزد من پنجهزار لشکر فرستاد که مقدم ایشان سردار خولی بن یزید بود وقتیکه روز شد ناگاه دیدم
که عباس آمد پیش ما بطرف او رفتیم مثل شیر بر ما گشنده حمله نمود مثل خار پشت گردید از کثرت تیر که بر بدن شریفش زده بودند
این بانی نزدیک شد پس ما را بیمین و یسار متفرق کرد تا رسید بشریعه و مشک را پر کرد و دهن ...
لشکر فریاد کردم که وای بر شما اگر حسین یکقطره از آن بیاشامد بزرگ شما صغیر و ذلیل میشود پس حمله کردیم باو مثل حمله کردن گیرد
از روی او را بشمشیر خود زد دست راست او افتاد و شمشیر را بدست چپ گرفت و رجوع کرد بما و مشک در دوشش بود بمردان
و شجاعان را میکشت پس ما را قصد نبود مگر بمشک پس من با شمشیر لشکر ازدم من حمله کرد و شمشیر از دست چپ او زدم با شمشیر
طیران کرد افتاد و شخص دیگر عمود آهنین از بالای سرش زد و مشک او طیران کرد در دوشش جاری شد پس به زمین افتاد در حالیکه
ندا میکرد یا اخاه و حسیناه وا ابتاه وا علیاه ناگاه دیدیم حسین آمد مثل بازی که بر شکار خود سرازیر شود ما را بیمین و یسار
پراکنده کرد بعد از آن که از معروفین هفتاد مرد را کشته بود پس ما پشت کرد امیده کرنجیم رجوع کرد نزد برادرش عباس
و بر داشت او را چنانکه شیر شکار خود را بر میدارد و او را در میان شهیدان گذاشت و بسیار با او نوحه کرد و نوحه و صیحه از
زنان بلند شد در خیمه حتی یقین کرد که ملائکه جن و انس در بنا در ایشان زاری میکنند و در وقتیکه زمین با موج
زد ناگاه دیدیم حسین آمد بسوی ما بخدا قسم هر آینه خیال کردم او را پدرش علی ابن ابیطالب پس ما را متفرق کرد مثل حیوانات
رمیده و نازل شد بر آب حتی آب به رکابش رسید لیکن مانند که آب بیاشامد ناگاه اسبش دهن خود را دراز کرد که آب بیاشامد
لجام را از سر او برداشت و او را بنفس خود اختیار کرد و حال آنکه در این احتیاج بود پس از او تعجب کردم و گفتم بخدا قسم
در وقتیکه تو هر آینه فرزند رسول خدا هستی حقا زیرا که تو در این تشنگی شدید اسب خود را بنفس خود اختیار میکنی زنده گانی می
کنند چیزی بعد از نفس تو پس ذکر کردیم مدح کردن خدا مرشیرا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و سوارگان
و پیادگان التحریص میکردم که باو نزدیک شوند و هجوم آورند حمایت نکردند گفتم در بنا ... آب بنوشد و ما را میکشد از آخرها

پس شیطان در ذهن من کذب را انداخت پس گفتم تا حسین را نزد ارک کن که ایشان را هتک حرمت نمودند و خیمه را
نهب و غارت کردند پس بسوی خود را انداختم بخیمه ناگاه دیدم که خیمه و زنان سالم اند و دانستم که آن حیله بود پس اراده کردم که
او را رجوع نماید ممکن نشد که برگردد در حالیکه من خنده میکردم بر حیله کردن خود پس گردید امر چنان شد که می بینی
عبد الله گوید قلب من وحشت زده از آنچه از زبان آن شنیدم پس با او گفتم که بر است که حتی بنشین تا با تو طعام و غذا بیاورم داخل
خانه شدم شمشیر را آوردم و وقتیکه شمشیر را دید گفت این کرامت چها است در نزد شما گفتم این کرامت قاتل حسین است
و یاری کردند من خدمتکاران من او را پاره پاره کردیم خدا او را رحمت نکند و او را در آتش سوزاندیم الا لعنة الله
علی القوم الظالمین میگویم مخفی نماند بر دوستیکه آنچه بعض از فقرات این روایت اگرچه مخالف و منافی است
با آنچه در بعضی از روایات مشهور است مگر اینکه جمع و توفیق در میان اینها با آن ممکن است چنانکه بر متدبر مخفی نیست فتامل اگر کاد
بگوئی که در اینجا سوالی است که سید الشهدا غزوات و مجاهدات او بطریق قوت بشریه است و هم چنین صبر کردن بر شدت
عطش بقدر قوت بشریت بعد قوت بشریه پس بهر دو مقام اگرچه در نهایت کمالیت و غایت نهایت استیلاء بلکه
زمانیکه در این مقام ملاحظه شود دلیستادن و خسته شدن از آن آنان رکوز حضرت دوعت و ملاحظه شود هم آنچه در بعض روایات
از زیادت حرارت و رسیدن آن حضرت ... نسبت بسید الشهدا انحال بزرگ در اینمقام وارد میشود و آن اینست
که چگونه ممکن گردید سید شهدا با اینحالت از شدت عطش بر مجاهدات عظیمه و مقاتلات کثیره که قتل آنها بعید از بنی آدم
اتفاق بیافتاده و چگونه اینحالت شدت عطش سبب مفارقت روح از جسد مبارکش نشد و تحقیق مستفاد میشود در
بعضی از احادیث که جمعی از اطفال و دختران مردند و هلاک شدند از شدت عطش پیش از غروب آفتاب در آن روز
و تحقیق تصریح با بیوا قعه شده در بعض کتب مقاتل و نسبت میان عطش اطفال و دختران که هلاک شدند و میان عطش
سید شهدا مثل نسبت قطره است بدریای محیط میگویم بر دوستیکه ما بیان کردیم در تضاعیف بعضی از مطالب این
کتاب که ابدان اصحاب ولایت مطلقه و هم چنین ابدان ایشان بنابر آنکه تابع ایشان است ملحق میگردد در جراحات و جاری شدن
خونها از اینکه غیر ایشان از سایر مردم بهمان تحمل نکند پس کلام در کیفیت بسیاری زخمها و شدت جاری شدن خونها است
و بالجمله نظیر آنچه ذکر شد در کیفیت زخمها و جاری شدن خونها جاری میشود در اینجا حرف بحرف و طابق النعل بالنعل و ممکن
است که در اینجا علاوه نموده بگوئیم که شدت شعله های عطش که سبب است برای رفتن امام بر مجاهدات مابین میشد
ساکن گردید ببوئیدن امام سیب را که از میوه های بهشت بود و مخفی نماند بر تو که این استشمام شدت عطش و تشنگی را
ساکن نکرد بلکه شدت شعله و زبانه عطش را ساکن کرد و فرقی ما بین این دو مقام و صحبت در نزد مرد متدبر و خبیر مخفی
نیست روایت عن ام سلمة ان الحسن والحسین دخلا علی رسول الله وکان عنده جبرئیل فجعلا
یدوران حوله یشبهانه بدحیة الکلبی فجعل جبرئیل یومی نحو السماء کالمتناول شیئا فاذا بیده
تفاحة وسفرجلة ورمانة فناولهما الجمیع فتهللت وجوههما وفرحا وسعیا الی
جدهما فقبلهما وقال لهما اذهبا الی امکما وابدا بابیکما ففعلا کما امرهما جدهما ولم یاکلوا
منها شیئا حتی جاء النبی الیهم فجلسوا جمیعا واکلوا حتی شبعوا ولم یزالوا یاکلون من ذلک
السفرجل والتفاح والرمان وهو یرجع کما کان اولا حتی قبض النبی ولم یلحقه التغیر و
النقصان فی مدة ایام حیوة فاطمة الزهراء قال الحسین فلما توفت امی فاطمة الزهراء فقدنا
الرمان وبقی التفاح والسفرجل ایام حیوة ابی فلما استشهد ابی علی بن ابیطالب فقدنا
السفرجل وبقی التفاح علی هیئته الی الوقت الذی منعت من شرب الماء فکنت اشم هذه التفاحة

إذا عطشتُ فيسكن لهب عطشي فلمّا دنا أجلي رأيتها قد تغيّرت فأيقنتُ بالفناء قال علي بن
الحسين سمعتُ أبي يقول ذلك قبل مقتله بساعة فلمّا قضى نحبه وُجد رائحة التفاح في مصرعه
فالتمست التفاحة فلم أجد لها أثراً فبقي ريحها بعد قتل الحسين ولقد زرتُ قبره الشريف
فشممتُ منه رائحة من قبره صلوات الله وسلامه عليه فمن أراد ذلك من شيعتنا الصالحين
الزائرين لقبر الحسين فليلتمس ذلك في أوقات السحر فإنّه يجد رائحة التفاح عند قبر الحسين
إن كان مخلصاً موالياً الحديث اين خبر است در انتهاى روايتيكه حسنين داخل شدند بر پيغمبر و جبرئيل در خدمت
آنحضرت بود ايشان مر جبرئيل ميكرديدند و او را بدحيه كلبى تشبيه نمودند و جبرئيل بطرف آسمان اشاره ميكرد مثل كسى
كه ميخواهد چيزى را اخذ نمايد پس ناگاه ديديم در دست جبرئيل سيب و به و انار بود همه آنها را با ايشان داد پس روى ايشان
نورانى گرديد از فرح و شادى و آمدند خدمت جد خود شان آنحضرت ايشانرا بوسيد و با يشان گفت برويد بمنزل خود تان
و اول بمنزل نزد پدر خود برويد چنانكه جد ايشان امر كرده بود بعمل آوردند و از آن سيب و به و انار چيزى ميل كردند تا اينكه پيغمبر
نزد ايشان آمد پس همه نشستند و خوردند تا سير شدند و هرچه ميخوردند از سيب و به و انار آنها بحالت اولى بر ميگرديد
تا پيغمبر از دنيا رحلت نمود و بآنها تغيير و نقصان راه نيافت در مدت ايام حيوة فاطمه زهرا حسين گفت وقتيكه مادرم فاطمه
وفات نمود انار را نديديم و سيب و به باقى بود در ايام حيات پدرم و وقتيكه پدرم على ابن ابيطالب شهيد شد به را نديديم
سيب باقى بود بهيئت و صورت خودش تا وقتيكه از نوشيدن آب مرا منع كردند پس من سيب را بو ميكردم زمانيكه تشنه
ميشدم زبانه عطش مرا ساكن ميكرد و وقتيكه اجلم نزديك شد ديدم كه او متغير گشته پس يقين كردم بفانى شدن على ابن الحسين
گفت از پدرم شنيدم كه مى گفت اين بيكساعت پيش از مقتول گشتن من بود و وقتيكه شهيد شد بوى سيب در مصرع او
بود پس سيب را جستجو كردم از ان اثرى پيدا نكردم پس بوى آن بعد از شهيد شدن حسين باقى بود و هر گاه قبر شريفش
را زيارت ميكردم از آن بوى سيب را مييافتم و هر كسيكه از شيعيان ما كه قبر حسين را زيارت ميكند در اوقات سحر
اين مطلب مينمايد زيرا كه بوى سيب را در نزد قبر حسين مييابد اگر دوست مخلص ما باشد الحديث و مخفى نماند بر تو آنچه در اين حديث
است افاده نمى كند زياده از آنچه ما بسوى آن اشاره نموديم پس ميباشد آنچه در اخبار مستفيضه متظافره و زيارات متكاثره متوافره
هست از اينكه آنحضرت را تشنه شهيد كردند از آنچيزهائيكه آن اصلا معارض ندارد بلكه اين حديث افاده ميكند كه شدت زبانه
عطش او در وقت شهادت بلكه يكساعت قبل از شهادت بلكه زياده تر تا وقت شهادت در غايت نهايت و نهايت غايت
بود پس جميع كلام را اخذ كن و غفلت منما مجلس دوازدهم از كتاب اكسير عبادات و اسرار شهادات در بيان
حال سيد الشهداء است بعد از شهادت همه اصحاب او و جوانان بنى هاشم بدانكه بعضى از امور يكه بآنها اشاره شد در اينجا
آنها بر طبق استنباطهاى دقيقه است از كتاب و سنت و فقرات بعضى از زيارات و ادعيه و ملاحظه بعضى از اخبار
كه در مقامات ديگر وارد گشته پس هر كسيكه از اينكتاب نقل ميكند بر او واجب است كه مراعات ميان كلام و ملاحظه طرز
احتجاج و استنباط را نمايد و جايز نيست او را كه تجاوز نمايد از طرزيكه در اينكتاب مذكور است زيرا كه آن منقضى ميشود بركن
محرم انجنائيكه حرمت آن در مثل اين عبادت مؤكد است پس ميگوئيم اول كسيكه سيد الشهداء توجه كرد بسوى او بعد از جواب دادن
استغاثه او و بخطاب هل من معين و هل من ناصر و هل من مغيث جناب رب العزت بود پس نداكرد بنداء البيك
لبيك اى حجت من بر تمام خلق من ناصر و معين توام اين اگرچه خبر خاص در آن نرسيده الا اينكه از آنچيزهائى است
كه استنباط ميكرد و از ملاحظه بعضى از آيات عامه و ملاحظه جمله كثيره از فقرات ادعيه زيرا كه آنها زمانيكه افاده مينمودند كه قدر

تعالی در استغاثه مؤمن لبیک میگوید بفحوای اولویت مطلقه افاده میکند که او دعوت افضل خلق و حجت اوست بر جمیع خلق و بعد از جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین لبیک میگوید زمانیکه علاوه مؤذی بر آنچه ما ذکر کردیم آنرا که در خبر انس است میدانی که ذکر آنچه اشاره کردیم بر بسط آنچنانکه تقریر نمودیم از این خبر ظاهر است که آن ما بین منیت و آنچه در خبر انس است آنچیزیست که در عیون محاسن نقل شده که حسین آیت و انس با او بود آمد بر قبر خدیجه و گریه را بعد از آن گفت از من دور شو انس گوید پس از او پنهان شدم وقتیکه ایستادنش در نماز طول کشید شنیدم او را در حالیکه میگفت شعر

یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یا ذا المعالی علیک معتمدی
طوبی لمن کان نادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه
لمولاه اذا اشتکی بثه وغصته اجابه الله ثم لباه اذا خلا بالظلام مبتهلا اکرمه
الله ثم ادناه

حاصل مضمون آنکه ای پروردگار من تو مولا و آقای منی پس رحم کن بر بنده حقیر که بسوی تست پناه او ای صاحب جلالت و بزرگی اعتماد من بسوی تست خوشا بحال کسیکه پشیمان و بیدار باشد از دوست داشتن مولای و سید خود را زمانیکه شکایت کند غم و غصه خود را اجابت نماید او را خدا و لبیک میگوید زمانیکه خلوت نمود در تاریکی شب در حالیکه تضرع و زاری کند نسبت بخدا او را گرامی دارد و بعد از آن بخود نزدیک میکند پس او را ندا کردند

لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک
الصوت قد سمعناه دعاک عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لو هبت الریح
من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب انی انا الله

حاصل مضمون آنست که خدا تعالی ندا کرد لبیک ای بنده من و تو در پناه منی و هرچه گفتی آنرا دانستیم صدای ترا ملائکه من بآن مشتاقند پس کفایت میکند بر تو که آواز ترا شنیدیم دعای تو در نزد من در حجابها جولان میکند پس کفایت ترا که پرده را کشف و زایل نمودیم اگر باد بوزد از اطراف و میانه در حالیکه مصروع میشود برای آنچه او را مستور کرده بنده سؤال کن از من بدون رغبت و خوف و حساب زیرا که من خدا و معبود هستم بعد از آن دعوت و استغاثه آنحضرت را جواب داده ندا ارواح انبیا و اوصیا و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین از این امت و از سایر امم گذشته از انس و جن اما اجابت نمودن رسولخدا و امیر المؤمنین و حسن صلوات الله علیهم بر دعوت آنحضرت از این خبر ظاهر است که غافل نباشد از نکات آن و وجهیکه بر آن دلالت میکند صاحب علم و حدس صایب و اما اجابت سایر ارواح از ارواح انبیا و اوصیا مر دعوات و قول ایشان در استغاثه او از این خبر ظاهر است که استنباط میشود بر نهج دقیق لطیف از آیه وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ وتقریب استدلال از قول تعالی لتؤمنن به ولتنصرنه ظاهر زیرا که دلالت آن بر وجوب ایمان انبیا و اوصیا به نبوت مطلقه بر پیغمبر ما و تر بودن او پیغمبر برای ایشان چنان که پیغمبر امت و هم چنین بر وجوب نصرت ایشان ما و اجابت ایشان بر دعوت و از قبیل دلالت به منطوق نطق و تصریح است چنانکه دلالت آن بر ما نحن فیه بعد از ملاحظه مساوات میان پیغمبر و ائمه ما صلوات الله علیهم در آنچه ذکر شد و شمال آن بلکه حجت بودن ائمه ما بعد از رسولخدا بر جن و انس و ملائکه از این خبر ظاهر است که هر از دلیل افرا افاده میکند پس اجابت دعوت حجت و ولی مطلق واجبست بر هر کسیکه دعوتش با و رسیده است و از اینجا واضح شد وجه نسبت تلبیه ملائکه و اجابت ایشان و هم چنین است حال در ارواح مؤمنین از این امت و سایر امم بلکه بمقتضای قاعده در ولایت مطلقه و حجت کافه لبیک گفتن هر چیزیست از برای استغاثه صاحب این ولایت و اجابت نمودن هر شیء است دعوت او را حتی دشمنان و مخالفین و تایید میکند این قاعده را در اینجا اموری چند نبی آول آنخبریست

که در اخبار متظافره و اخبار متکاثره از طریق خاصه و عامه وارد شده از آنکه هر شیئی بر حسین گریه کرد حتی بنو امیه و بصره و دمشق
دویم چیزیست که در بعضی از فقرات روایات وارد گشته از اینکه ارواح مؤمنین بتحقیق جواب دادند در آن
استغاثه و فریاد آنحضرت اگرچه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت خلق شده و سیوم قول امیر المؤمنین ع بیک
نفر از اصحاب خود دل برادر ما با ما است گفت نعم گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق حاضر است با ما در لشکرگاه ما قومی
که در اصلاب مردان و در رحمهای زنانست زود باشد که زمان ایشان را بیرون میآورد و ایمان آنها قوی میباشد چهارم
چیزیست که ابو عمرو کشی آنرا در کتاب رجال روایت کرده است و اسناد آنرا بصادق علیه السلام داده است که آن
حضرت گفت بدرستیکه مردی از شیعه امیر المؤمنین مریض بود و شدت تب لرزه داشت حسین ع او را عیادت کرد
وقتیکه از در خانه داخل شد از آنمرد تب لرزه رفع شد آنمرد با آنحضرت گفت بتحقیق راضی و خوشنود شدم بآنچه بشما داده
شده حقا حقا و تب لرزه از شما میگریزد آنحضرت با او گفت بخدا قسم خدای تعالی خلقی را خلق نکرده مگر اینکه بطاعت
ما امر کرده است تا اینکه گفت آنحضرت با تب لرزه تکلم کرده بکلامیکه ما آواز را میشنیدیم و شخص را نمی دیدیم و تب لرزه
میگفت لبیک بحدیث پنجم حدیثی است که شیخ حر عاملی از او در کتاب خود نقل کرده و در اینست که عبد الرحمن بن
حجاج گفت با ابی عبد الله بودیم در میان مکه و مدینه در حالیکه او بر استر سوار بود و من بر خر سوار بودم و کسی با ما نبود پس گفتم
ای آقای من علامت امام چیست گفت امام اگر بر این کوه بگوید که سیر کن پس سیر میکند نظر کردم بخدا قسم بکوه دیدم
که سیر میکند امام علیه السلام با و نظر کرد و گفت ترا قصد نه کرده ام بحدیث پس زمانیکه تامل کردی در آنچه ذکر شد و علاوه
نمودی بعضی از اخبار را که بسوی آن اشاره میآید میدانی حقیقت آنچه را که تقریر کردم مثل آنکه در بعضی اخبار معتبره وارد گشته
از عبد الرحمن بن کثیر از ابی عبد الله گفت مردانی خدمت حسین آمدند گفتند یا ابا عبد الله خبر ده ما فضل خودتان را که
خدای تعالی برای شما قرار داده است آنحضرت گفت که شما آنرا حمل نمیتوانید و طاقت ندارید آنرا گفتند بلی حمل میکنیم پس
گفت اگر راست میگویید دو نفر از شما دور شود من بیکی از شما خبر دهم اگر او حامل شد شما را خبر میدهم دو نفر کنار گشته یکی
خبر داد پس برخواست در حالیکه عقلش از سر پریده و قرار میکرد و رفیقش با او حرف زدند با ایشان جواب نگفت و برگ
گردیدند بحدیث و در خبر دیگر گفت سری در خدمت حسین بن علی آمد و گفت فضل خودتان را که خدا برای شما قرار داده بمن
خبر ده گفت تو طاقت نداری که آنرا حمل نمائی گفت با خبر ده بمن یا ابن رسول الله حمل میکنم آنرا پس حسین با او
حدیث نقل کرد هنوز از حدیث فارغ نشده بود تا سر و ریش آنمرد سفید شد و حدیث را فراموش کرد و حضرت
حسین فرمود او را رحمت درک نمود هنگامیکه حدیث را فراموش کرد و در خبر دیگر گفت بدرستیکه قومی
خدمت حضرت حسین آمدند و گفتند خبر ده ما را از فضایل خودتان گفت طاقت نمیآرید از من دور شوید تا بر بعضی شما
اشاره نمایم اگر طاقت آورد بشما هم خبر میدهم از آنحضرت دور شدند با یکی از ایشان تکلم میکرد تا اینکه او را دهشت
غلبه کرد و حیران شده میگردید و واحد را جواب نمیداد پس از آنحضرت برگشتند بحدیث پس زمانیکه اخذ کردی
جمیع آنچه ذکر شد و دانستی که آن بعض قلیل و جزء یسیریست از مقامات صاحب ولایت مطلقه و ایضاً ملاحظه نمودی بعد
از این اتصال و قرب طینت شهدا کربلا را از جهت ارواح و ابدان به طینت اصحاب ولایت مطلقه بلا شک از کسانیکه
مرا خطا نسبت نمیدهند زمانیکه حکم کردم بحسب استنباطهای رقیقه و نظرهای دقیقه با اینکه وقتیکه ندا کرد حجت خدا بر جمیع خلق
بنداء هل من معین و هل من ناصر هل من مغیث و هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله جواب دادند او را ایضاً ابدان شریفه
و اجساد طیبه و جثه های طاهره خود شده از شهدای کربلا با اینکه بحرکت آمده ایستادند نشستند و از حلقوم مبارک
ایشان خارج شده بود کلمه لبیک لبیک یا ابن رسول الله امر نما بر خیزیم تا در پیش روی تو دفعه دیگر جهاد کنیم بعد
گویم ای یاران مؤمنان شما را قسم میدهم بخدا و رسول او و بحق ولی مطلق وقتیکه نسبت دادید بمن چیزی را از آنچه ذکر کردم
نسبت آنرا بمن داده و نقل کنید آنرا از من بطریقیکه تقریر کردم و حلال نمیکنم شما را وقتیکه مطالب مرا تغییر داده و بمن نسبت
دهید در او اخبار خاصه و آثار مخصوصه را در این امور مخصوصه زیرا آنچه ذکر کردم نظر باستنباط دقیق است و امثال

وامثال این استنباطها جاریست در اهل آن از فاضلان علوم و حاذقان فنون بلکه زیاد بر ایشان بر غیر ایشان از اهل علوم
بحسب دقت نظر و رقت استنباط است بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه ما در اینجا اشاره میکنیم بر بعضی از مناقب امیرالمؤمنین
و فضول او و بعد اشاره مینمائیم بر بچه اظهار اعجاز و طلوب میکند از دو پس بدانکه بتحقیق شیخ حر ذکر کرده است که روایت شده امیر
المؤمنین طفل صغیری بود در گهواره و قماطیکه بان دستهایش را می بستند پاره میکرد دو قماط و سه و چهار و پنج و شش قماط
از پوست و حریر و در گهواره تکلم میکرد و در حدیث دیگر روایت شده از فاطمه دختر اسد گفت بعد از ان او را بستم بقماطی
قماط را پاره کرد بعد از ان دو قماط بستم آنها را پاره کرد پس بچهار قماط از قماط مصر بستم آنها را نیز پاره کرد پس به پنج قماط
دیبا از جهة سختی آن بستم آنها را نیز پاره نمود بعد بشش قماط از دیبا و یک قماط از پوست درشت کرده بستم پس بجنبانیده
همه آنها را پاره نمود باذن خدای تعالی بعد از ان گفت ای مادر دستهای مرا مبند زیرا که من محتاج میشوم بانیکه توجه نمایم به
خدا بجنبانیدن انگشت خود را بسوی آسمان مانند نمایم الحدیث و نیز روایت شده که آنحضرت وقتیکه بحد بلوغ رسید با بر دشتیکه دید
کشتی گرفتی پس او را بزمین میانداخت و سنگ را از کوه اخذ میکرد و بیکدست بر میداشت بعد از ان پیش روی
خلق بزمین میگذاشت که ده مرد و سه مرد قادر نمیشدند که آنرا حرکت دهند و روایت شده که مثل مار از جا برکنده بهفده
میل را بر راه حمل نمود که حرکت دادن یکی از آنها محتاج بمردان قوی بود پس تنها آنها را قلع کرد و نصب نمود و نوشت
که این میل علی است و میگویند که دو تا از آنها در بغل میگرفت و یکی را با پای خود میکرد و دست خود را باستون میزد تا
اینکه انگشت بزرگش بسنگ داخل میشد و آن باقیست در کوفه و هم حسین ابن عبد الصمد گفت در تکریت و موصل و قنا اثر کرده
شمشیرش در سنگ سخت کوه ثور و نیزه اش در کوهی از کوههای بادیه اثر کرده و در خبری از ابی سعید خدری نقل شده در حدیثی
از پیغمبر که آنحضرت بفاطمه گفت آیا نمیدانی منزلت علی را در نزد من کفایت کرد بمن امر مرا در حالیکه دوازده
ساله بود تا گفت بر داشت در خیبر را در حالیکه بیست و دو ساله بود و حال آنکه آن در را پنجاه مرد نمیتوانستند بردارند
الحدیث پس وقتیکه اینها را ملاحظه کردی علاوه بر ملاحظه اینکه هریک از اولاد امیرالمؤمنین که در کربلا شهید شدند از پسران
او و اولاد امام حسن و امام حسین بتحقیق وارث شده بودند از او خصلتی را از شجاعت و بعضی را از اخلاق کریمه و
صفات حمیده میدانی که جوهر عزیز و در کریم و نور روشن لطیف تر نور است از شکوفه های باغ عصمت بوستان رحمت
و خلافت یعنی علی اصغر شیرخوار که کشته شدن آن مثل جبرئیل و اسرافیل را صاحب دهشت و حیرت کرده اند و مصیبت سید
الشهدا از جهة مصیبت او بسا و مقابل سایر مصیبات گردیده و از میراثهای جدش امیرالمؤمنین بحظ وافر شود پس میراث
او از جدش بچه زینت که برای او بود در حال کودکی و زمان شیرخوردنش از قطع کردن قماطها که در گهواره میگویم بدرستیکه
این نور روشن چو ماه نورانی وقتیکه استغاثه پدرش را شنید قماطرا پاره کرد و خود را بزمین انداخت و گریست و فریاد کرد
در حالتیکه با بیحالت اشاره میکرد روحی و روح العالمین فداه اجابت دعوت پدرش و لبیک گفتن برای احرام شهادت
در حضانت و بالا دست پدرش و گویا من بوقوع این کیفیت قطع کننده ام نظر بوجوه و اسراریکه ذکر شده بلکه از جهة
الهام های غیبی و مکاشفه های حقانیه بسبب توسل و مدد خواستنم از روح این طفل که روح او بمنزله روح اعظم است و امر
عجیبتر اینست وقتیکه در کتابت باینمقام رسیدم و مراجعت کردم در اینشب بعد از بوسیدن آستانه شریفه بمنزل خود
رسیدم در راه بمرد موثقی از موثقان و عارفی شد کیفیت شهادت این طفل شیرخوار سلام الله علیه و علی ابیه پس گفت به
درستیکه قضیه پاره کردن او قماط و انداختن خود را بزمین از چیزهاست که ذکر کرده است او را عالم فاضل محدث
حاجی ملا رضا استرابادی در کتاب خود و حاصل آنچه بمن خبر داد و نقل کرده اینست که صدای شیون در میان زنان در خیمه
بلند شد و صدای خودشان را بگریه بلند کردند و امام بسوی خیمها رجوع کرد و از صدیقه صغری زینب از سبب آن حال سؤال
نمود زینب خبر داد او را بانچه آن طفل بعد از استغاثه و یاری خواستن او کرده بود و مخفی نماند بر تو که این قسم از نقل کشف میکند

... روایتی مطلع گشته در این مقام و ممکن است که بوده باشد آنچه او ذکر کرده است نیز به طریقیکه ما تقریر کردیم یعنی از قبیل تشبیه
و دقیق بدون اینکه به روایت خاصی رسیده باشد چنانکه ما بآن نرسیده‌ایم بعید به اینکه در این مقام امر عجیبی است و آن اینست بدرستیکه
که من در بعض زمانهای گذشته شنیدم از بعض اجله سادات که گفت وقتیکه قرائت کردم با قلیلی از مصائب عترت طاهره
بدرستیکه وقتیکه امر منتهی شد به تنها ماندن امام و وقت جهاد و شهادتش نزدیک شد حاضر شد در عرصهٔ کربلا شیطان شیاطین رجیم
رانده شده درگاه خدا و فریاد شدیدی نمود از هر جانب لشکرش از شیاطین در نزد او حاضر شدند با آنها گفت به تحقیق جمیع
و تمام حیله و کیدت من در این مهمت از قصه صحیفه و عقبه سقیفه و غیر آنها همباء منثور یعنی غبار پراکنده و پاشیده گردید زیرا که من
اگرچه سبب بودم در مهیا این حیله‌ها از برای مخلد بودن اصحاب سقیفه و اتباع ایشان تا روز قیامت در جهنم بلکه منتهی شدن
امر این امام و حجت خدا بر جمیع خلق باین مقام نیز مسبب است از قصه سقیفه ولکن شهادت او بزرگترین کلیدهای عبادتهاست برای
دوستان و شیعیان او از زیارت و گریه نمودن با او و انفاق کردن مال در محبت او و پس این شهادت سبب مغفرت گناهان خلق
بسیار و نجات ایشان از آتش میشود و از ابلیس لعین رگ حسد بحرکت آمده و تنور غضبش جوش نمود با خدای تعالی مناجات کرد
از شدت دهشت و حسرت خود در حالتیکه میگفت یا رب العزت عبدی بسوی تو عشق میکرد حاجتها آیا من ما دون دو رد سؤال
کردن ندا کرد خدای ... سؤال کن از من هر چه خواهی شیطان گفت بدرستیکه حجت و ولی توکه او را تفضل داده بعد از جد
و پدر و مادر و برادر او بر جمیع خلق خود اگرچه صبرش در آنچه بآن مبتلی شده فوق صبر صابرین است بلکه از ادراکات عقول
و اوهام بالا و برتر است ولکن میخواهم صبر او را بر امام علاوه بر این حالت پس ندا کرد رب العزت ای لعین رجیم سؤال کن هر چه میخواهی
خواهی گفت میخواهم حرارت آفتاب را زیاده نمائی به حیثیتی که هفتاد درجه از حرارت علاوه نمائی باید چه که حرارت
را آن مستقر گردیده خدای عز و جل ندا کرد ای لعین برو و دور رانده شده درگاه من حاجت ترا برآورده میکنم زیرا که من کریمترین کریمان
و سخی‌ترین سخاوت کننده‌گانم و وقتیکه حمیره حجت و ولی من مثل جد و پدر و مادر و برادرش ثابت رحمت و صبر و تفویض سرشته
شده پس وقتیکه برآورده نمود مقصود شیطان را و ملعون درک نمود حرارت را که طلب میکرد فرار کرد از عرصه کربلا میگویم این
حاصل چیزیست که این سید جلیل آنرا ذکر کرده است و شاید آنچه در طلب منت اینست که او حکایت را نسبت داده بحیات الحیات
از کتب مقاتل و مخفی نماند بر تو که این از چیزهاست که در آن بعید نیست بلکه ما معتقدان این وجه را مقتضی میکنیم ولکن لابد
که گفته شود حرارت را خدای بعد از حجت خدا بر جمیع خلق او احساس و درک ننمود مگر شیطان رجیم در اوائل ظهور و حصول
آن پس اگر گوئی که آیا آنچه در السنه مشهور است از نازل شدن ملائکه از آسمان بعد از استغاثه و یاری خواستن سید الشهداء در این مقام
اصلی و مستندی است ما نیز میگوئیم ظاهر این است که این از چیزهاست که آنرا اصلی و مستندی است و ظاهر نیست که این بعد از
لبیک گفتن رب العزت است بدعوت و استغاثه امام مظلوم روحی له الفداء و به تحقیق نقل کرده است آنرا بعضی بر وجه خاص
گویا که او رسیده است بچیزیکه در آن باب وارد گشته گفته آنحضرت وقتیکه تنهائی خود را و کشته شدن جمیع جوانان و انصار
خود را دید عیال و اطفال صغار خود را وداع کرد و آمد بمیدان و ایستاد در حالیکه متحیر و برهنه خود تکیه نموده بود یکدفعه برادران
و اولاد و برادرزادگان و پسران عم خود نظر میکرد در حالیکه ایشان بخاک کربلا افتاده بودند و یکدفعه بر غریبی و تنهائی خود نظر
میکرد و یکدفعه بر زنان و غریبی و تنهائی و تشنگی ایشان و آنچه بر ایشان وارد میشود از اسیری و ذلت و خواری نظر مینمود
و یکدفعه نظر میکرد بسوی دشمنان و مهیا شدن ایشان به کشتن او و بعد ندا کرد با آواز بلند حزین اما من ناصر ینصرنا اما من معین
یعیننا هل من موحد یخاف الله فینا آیا دفع کننده هست که از حرم رسول خدا ملاعین را دفع کند وقتیکه این ندا را کرد ارکان
عرش به تزلزل درآمد و آسمانها به گریه درآمدند و ملائکه فریاد کردند و زمین مضطرب گردید جمیع ایشان گفتند بار خدایا این حبیب
تو و نور چشم حبیب توست ما را اذن بده که او را نصرت نمائیم و آنحضرت در این حالت بود ناگاه صحیفه از آسمان در رد
شریف او رسید ... وقتیکه آنرا گشاد دید که آن عهدیست در خصوص شهادت از او اخذ شده قبل از خلق خلایق در این دنیا و وقتیکه
بر ظهر آن صحیفه نظر کرد دید که در آن بخط واضح و آشکار نوشته شده یا حسین ما مرا بتو حتم و واجب کردانیده‌ایم و مرگ و

وشهادت تو لازم نکرده‌ایم اختیار داری و از حفظ و نصیب تو در نزد ما ناقص نمیشود اگر میخواهی این بلا را از تو برگردانیم بدرستیکه
ما آسمانها و زمینها و ملائکه و جن را تمام در حکم تو کرده‌ایم امر کن در میان ایشان هرچه اراده داری از هلاک کردن این کافرین فاجرین
و ناگاه دید که ملائکه میان آسمان و زمین را مملو کرده‌اند در دست ایشان تو دهر به از آتش منتظر حکم حسین و امر او بودند در تنبیه
ایشان آن زبان امر میکنند از معدوم نمودن این فاسقان وقتیکه آن بزرگوار از مضمون کتاب مطلع گشت و دست
آنچه در آن صحیفه بود آنرا بسوی آسمان انداخت و گفت دوست میدارم که هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند بلکه هفتاد
هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و بدرستیکه من از زنده گانی ملول شده‌ام بعد از کشته شدن دوستان خصوصاً زمانیکه
در کشته شدن من نصرت تو دین و زنده گشتن امر تو و حفظ ناموس شرع تو باشد بعد از آن نیزه خود را برگرفته و ملائکه از آن
حضرت بی ما موزه کرده و با نعش نفیس خود مباشر دعوا و جنگ شد زمانیکه همه را شناختی پس برجوع نمائیم بسوی بیان شهادت
طفل شیرخوار به طریقیکه در کتب مقاتل مذکور است در کتاب لهوف آورده وقتیکه حسین ابن علی ابن ابیطالب بقتل جوانان
و دوستان خود را دید بنفس خود عزم جهاد با قوم نمود و ندا کرد آیا ذب کننده هست که بلا را از حرم رسولخدا دفع کند و آیا موحدی
هست که در خصوص ما از خدا بترسد و آیا فریادرسی هست بخدا امیدوار باشد بسبب یاری کردن ما آیا یاری کننده هست
که امیدوار باشد با نچه در نزد خداست بسبب اعانت نمودن ما پس صدای فریاد و شیون از زنان بلند شد آنحضرت آمد بدر
خیمه گفت به زینب که پسر شیرخوار مرا بیاور تا او را وداع کنم پس او را گرفت و او را ببوسید حرمله بن کاهل لعنه الله تیری باو انداخت
آن تیر بحلقومش رسید پس او را ذبح کرد به همشیره خود زینب گفت او را اخذ کن بعد از آن خون را در کف خود گرفت
وقتیکه پر شد بسوی آسمان انداخت و گفت آسان است بر من آنچه بمن نازل میشود زیرا که آن در منظر خدا است حضرت باقر گفت که
یک قطره از آن به زمین برنگشت سید میگوید که از طریق دیگر که نزدیک بعقل است روایت شده که حال مقتضی وداع کردن طفل
نبود زیرا که ایشان مشغول حرب و قتل بودند و روایت و خبر این است هم شیره اش طفل را آورده گفت ای برادر من ای حسین این
پسر تو سه روز است آب نچشیده بگیر برای آب نچشیده بگیر برای او از این خلق طلب کن پس آنحضرت او را در بالای
دست گرفته گفت ای قوم بدرستیکه شما شیعه و اهل بیت مرا کشتید این طفل مانده در حالیکه از تشنگی میسوزد بگیرید آب باو
بدهید در آن اثنا که آن حضرت خطاب میکرد ناگاه مردی از ایشان تیری انداخت آن کودک را ذبح کرد و در روایت ابی مخنف
هست که گفت یا اختاه ترا وصیت میکنم به پسرم صغیر زیرا که او طفل صغیر است و او شش ماهه است بود گفت یا ابا عبدالله
پسرت سه روز است که آب نچشیده او را آب طلب نما پس او را برگرفته و قوم را خطاب میکرد ناگاه تیر مسموم آمد در حلقوم
و قعشد و آن تیر را حرمله بن کاهل انداخت و گفته اند عقبه اسدی انداخت پس امام خون را در دست خود اخذ کرده به آسمان
می انداخت و میگفت اللهم انی اشهدک علی هؤلاء القوم الظالمین انهم الوا ان لا یبقوا من ذریة محمد احدا یعنی خدایا بدرستیکه
من ترا شاهد میگیرم بر این قوم ظالمین که ایشان قسم خورده‌اند که از ذریه پیغمبر احدی را باقی نگذارند بعد از آن بخیمه آمد و او را بام کلثوم
داد و این تا گفته که او را در گذشته کان اهل بیت خود گذاشت و از ابی فرج و کمال الدین نقل شده که بشمشیر خود زمین را حفر کرد
و او را دفن نمود طبرسی از کتاب صحاح گفته وقتیکه اصحاب و خویشان حسین کشته شدند و تنها ماند و کسی با او نبود مگر پسرش زین
العابدین و پسر دیگر شیرخوار که نامش عبدالله بود پس آنحضرت بدر خیمه آمد و گفت بیاورید من این طفل را تا او را وداع کنم
پس او را بآنحضرت دادند او را میبوسید و میگفت ای پسر من وای بر این قوم زمانیکه محمد مصطفی با ایشان مخاصمه نماید
ناگاه تیری آمد تا در گودال حلقومش واقع شد او در گذشت امام از اسب فرود آمد و بغلاف شمشیر خود زمین حفر کرد و بدست خود
رکهها از کنار نمود و او را دفن کرد و در بعض کتب معتبره نقل شده از حمید بن مسلم گفت من در لشکر ابن زیاد بودم پس نظر
کردم بآن طفلیکه در دست حسین شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد که نور رویش بنور آفتاب غلبه کرده در حالیکه
دامنهایش بپاهایش می پیچید گاه میافتاد و گاه برمیخواست و ندا میکرد وا ولداه و واقتیلاه و واحبیباه از خیمه فریاد او بلند شد آمد
که رسیدند تا بنزد آن طفل ذبح شده و خود را به روی او انداخت زنان طویله میزنند و نوحه کرده بیرون آمدند از پشت سر او دختران

کرمثل مروارید پراکنده بودند و حضرت حسین در آن هنگام بقوم موعظه میکرد پس در آنوقت برگشت بسوی آن زنان و ساکت ساخت شهرآشوبیه
و با و موعظه و مهربانی مینمود تا او را بخیمه برگردانید پس بکسانیکه در اطراف من بودند گفتم این زن کیست گفتند ام کلثوم و آن خواهر
فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب من خود را بسوی ام کلثوم از بسیاری گریه کردن و خارج شدم در حالتیکه دررا فراموش کردم
و در مقتلی روایت کرده از شعبی که حسین وقتیکه آن طفل را بطرف زنان برد در حالیکه بخون خود غلطان و خضاب کرده شده بود
و حسین گریه میکرد وقتیکه زنان گریه او را شنیدند از خیمه بیرون دویدند و دیدند آن طفل در سینه حسین مرده است و قتیکه او را
در اینحالت دیدند فریاد و صدا را بگریه بلند کردند ام کلثوم آن طفل را گرفت و بسینه خود چسبانید و نحر او را به نحر خود گذاشت
و با او میگریست و بعد ندا کرد وا محمداه وا علیاه بهیچ چیز ملاقات کردیم بعد از شما از دشمنان وا لهفاه بر طفلیکه خضاب کرده
بخون خود وا اسفاه بر شیرخواریکه به تیر دشمنان از شیر باز شده و جستاره بر مجروح شدن دیده او دلها بعد سکینت شاید بزبان
حال و میگفت لهف نفسی علی صغیرا وام فطمته الهام قبل الفطام لهف قلبی علیه وهو
صریع جرعوه بجنبه وهو ظام خضبوه بدمه وهو طفل لهف قلبی علی قتیل الطفا
اقرحوا قلب والدیه علیه ودموه بذلة وانتقام ویلکم بیننا وبینکم الله لدی الحشر
عند فصل الخصام حاصل مضمون آنکه ای و اسحزن من بر طفل عطشان که او را با تیرها قطعکردند قبل از آنکه
از شیر خوردن جدا شود و ای بر حزن قلب من با او در حالیکه افتاده بود خون او را با او پوشانیدند در حالیکه تشنه بود و او را
بخون خود خضاب نمودند و حال آنکه او طفل بود و ای بر حزن و اندوه قلب من بر کشته شده که از ازل و اولای خلق
او را کشتند مجروح کردند قلب پدر و مادر او را و با او تیر زدند بذلت و انتقام وای بر شما که میان ما و شما خدا از خود در وقت فصل
جدا کردن خصامه حکم است بعد مخفی نماند بر تو که امام زین العابدین و سید جدین به تحقیق در دعوت پدرش در آن استغاثه
در آن مقام سبیلک گفته و بیانش چنانکه در روایت ابی الفرج است که گفته بعد از آن سید الشهداء روحی له الفداء به یمین خود نظر
کرد و احدی را از مردان ندید و به یسار خود نظر نمود احدی را ندید پس علی ابن الحسین بیرون آمد و او مریض بود و قدرت نداشت
که شمشیر خود را بکشد و ام کلثوم از عقب او ندا میکرد ای فرزند من برگرد گفت ای عمه بگذار مرا در پیش روی فرزند رسول خدا مقاتله
نمایم حسین گفت یا ام کلثوم او را اخذ کن تا اینکه زمین از نسل محمد خالی نماند و در نقل دیگر است که خود را از دست ام کلثوم
کشید و خلاص کرد از خیمه بیرون آمد در حالیکه از غایت ضعف که در او بود شمشیر خود را از زمین میکشید پس حسین
او را دید مثل باز خود را با او رسانید او را برداشته بخیمه او آورد و گفت ای پسر من میخواهی چه کنی گفت ای پدر در سبیلکه ندا کردن
تو رشته قلب مرا قطع کرد و بحرکت آورد مرا میخواهم روح خود را بتو فدا کنم آنحضرت گفت ای پسر من تو مریض هستی
و بر تو جهاد نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعه من و تو پدر ائمه و کفیل یتیمان و بیوه زنان و تو حرم مرا به مدینه خواهی
برد و منزه است خدا تعالی از اینکه زمین را بدون حجت نماید از نسل من و گویا می بینم ترا ای پسر من اسیر و ذلیل دستها و پا
بسته علی ابن الحسین گفت آیا ترا می کشند و من بتو نظر نمایم کاش مرگ زنده کاش مرا معدوم کند روح من به روح تو
و جان من بجان تو فدا باد حسین گفت یا علی تو خلیفه هستی بعد از من و حاکم هستی بر شیعه من و امر دین را قایم کننده
و به راه راست هدایت کننده و علوم جد و پدر مرا حفظ کننده هستی بعد دست در گردن او کرده و بشدت گریه کرد بعد مخفی
نماند بر تو در سبیلکه علی ابن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیة مرحوم مجلسی روایت کرده که حسین در وقت قتال و جهاد کردن
خود در کربلا علی ابن الحسین را حاضر کرد در حالیکه او مریض بود و وصیت کرد با و اسم اعظم و مواریث انبیاء را و با و تعلیم
کرد که علوم و صحف و مصاحف و سلاح را بام سلمه تسلیم کرده و امر کرده است او را که جمیع اینها را با و دفع و تسلیم نماید گفته ایضاً
روایت شده که حسین در آنوقت دختر بزرگ خود فاطمه را خواند و با و کتابی پیچیده داد و او را امر کرد که آنرا به برادرش علی بن
الحسین بدهد پس از امام سؤال کردند که چه چیز بود در آن کتاب گفت در آن بود بخدا قسم جمیع آنچه این روایت آنرا متضمن است
در هر چیز با است که در آن اخبار مستفیضه بلکه اخبار متکاثره متظافره وارد گشته بلکه بعضی از آنچه این روایت متضمن است

از قطعیات و ضروریات مذهب است تذییل نورانی شعشعانیست در بیان بعضی از امور نیابت اول و اشاره کردن بآن بعضی از اسرار ۴۴۲
در شهادت آن طفل شیرخوار رضیع که بعد از آن پس این مصیبت از اعظم مصائب است و چگونه چنین نباشد زیرا که اگر مبتلا میشد
بمثل آن پیغمبر مرسل صاحب شریعت مستقله و او را غیر از آن مصیبت دیگر نمیرسید هر آینه این کفایت میکرد در جلالت شأن
و بلندی مقام صبر او پس میگوئیم در سبیکه سر اول برای اخذ کردن امام طفل را به دو دست خود در مقابل دشمنان که کافر بودند
و اتمام حجت کردن بایشان به طلب نمودن قدری از آب برای آن طفل انجبیه آیتیست که سر آن اشاره شد از اینکه آن طفل رضیع که
بعد از آن بتحقیق به رنبا تحمل طلب میکرد رسیدن را بدرجه شهادت بمکانیکه قماط خود را پاره و خود را بزمین انداخت در وقت
استغاثه و یاری خواستن امام سر دویم آنست که برانگیخته شده در تربیت کردن خدای تعالی بنده کان را و دعوت نمودن
ایشان را بسوی خیرات و طاعات و اعظم و بزرگترین اطاعات گریه کردن است بر سید الشهدا و بتحقیق شناختی که خلق مختلفند
بحسب میل و خواهش و ترجیح ایشان را و اجتماع میکنند بر چیزی در شادی و نه در حزن و اندوه پس خدای ازلی اقتضا کرد اسرار
که جاری شود در دردها و مصیبتها و محنتها آنچه را با آن قلوب همه رقت میکنند بجمیع سبلهای مختلفه و ترجیحات متفرقه خود تا آنکه
باقی نماند برای احدی راه عذر خواستن در گریه و نوحه و رقت و شکی نیست در آنکه شهادت آن طفل رضیع که بعد از آن از چیزهائیست
که قلوب برای او رقت میکند اگر قساوت آنها شدید و سخت تر باشد از قساوت سنگها و کوهها حاصل اینست که این مصیبت بنحویکه علاوه
نمود آنرا انبیا بر مصایب آل محمد در مقامی باشد که فوق آن مقام نیست بلکه محقق شدن مقام فوق آن تعقل و تصور نمیشود
و از این کشف میکند قول امام حسین را که جناب سکینه آنرا روایت کرده شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی
فابوا ان یرحمونی حاصل آنکه ای شیعیان من اگر آب شیرین و خوشگوار را نوشید پس مرا یاد کنید یا بغریب و شهید
بگذرید پس بمن ندبه و نوحه کنید آرزو میکنم شما را که در روز عاشورا بودید نظر مینمودید که چگونه برای طفل خود آب خواستم ایشان
بمن رحم نکردند و بتحقیق معلوم میشود از این که شهادت آن طفل رضیع که بعد از آن قلب امام را بدرد آورده بحیثیتی که گردید مصیبت
علیحده شده نزدیک گردیده که مساوی در مقابل جمیع مصیبتها شود سر سیم آنست که امام وقتیکه طفل را گرفت و بوسید او را
در میان دو دستهای خود بمیدان آورد و در مقابل دشمنان ایستاد پس بسبب آن اندوه و حزن ملائکهای مقربین و ارواح انبیای
مرسلین و اوصیا و صدیقین زیاد شد برای آنچه دانستند آنرا از عدم رقت و ترحم در قلوب کفار و ظن کردند که ایشان این
طفل را میکشند اشاره کرد رضیع که بعد از آن بمحقق شدن عزم و ثبات قدم خود در آنچه ذکر کرد آنرا در کیفیت انداختن صحیفه که از
آسمان نازل شده بود بسوی آسمان در حالیکه میگفت حسبت و ارحم الجد الامن اینکه هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند
یا هفتاد هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و این اگرچه از چیزهائیست که بر علام غیوب مخفی نیست یا اینکه ملائکه و انبیا که با فعال
او نظر میکردند و اقوال او را میشنیدند او را تصدیق میکردند در هر چیز که او میگفت در غایت تصدیق و کمال انقیاد و اطاعت
الا اینکه آن رضیع که بعد از آن صورت چیزی را بعمل آورد که قایم مقام فدا کردن جان خود باشد هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار
مرتبه در طاعت و محبت خدای تعالی پس بذل کرد آن طفل صغیر را در طاعت خدا و فدا نمود او را در محبت او و زیرا که الم و دردها
و سوزشهائیکه بقلب شریف او رسید که بعد از آن حاصل شد بسبب شهادت آن طفل بآنطریق که ذکر شد کمتر و ناقص نبود که از
آلام و سوزشهای هفتاد مرتبه کشته شدن بلکه از آلام هفتاد هزار مرتبه کشته شدن پس نظر کنید بسوی او رضیع که بعد از آن
ای محبان و دوستان چگونه دوستان حیران خود را بطریق و منهج در باب محبت دلالت کرده است و چگونه نشان داده است
عاشقان رستگار را اراده کردن کاسه های عشق و سوزش و سیراب شدن را از آن تا بعد آخر مستغرق شدن در دریای کافور
خشوع و خضوع و بندگی و تضرع و خواری برای محبوب و دست برداشتن بالکلیه در طلب رضای محبوب از وجود خود و وجود آنچه
با او تعلق دارد و بعد از آن نظر نمائید بحالت دیگر او بمکانیکه دستهای خود را پر کرده از خون آن طفل و بسوی آسمان انداخت پس
این محبت چه تمام رتبت و سوزش و چه کامل رتبت محض این فانی شدن در راه خدای تعالی و چه لطیفتر است دقایق اسرار

در مصائب سید الشهدا

در این مقام راز یکه اعظم آنچه در این مقام از جمله نثار میشود و شرف آنچه در دعوت حقانی مبذول گردد مثال این خونهای طاهره مبارکه است و از تامل کردن در این اسرار مذکوره نیز دانسته میشود سر نازل نشدن یکقطره از آن خونها از آسمان بر زمین و چگونه چنین نباشد زیرا که یکقطره از آن بمنزله هزار هزار سال عبادت است در صدق آیه فهو پس اینهمه حسینی که بر انگیخته شده از فرط محبت و محض فانی شدن در راه خدا که فرستاده شده است در مجالس حضرت جمال الهی میشود مگر از ذخایر گنجهای عرش و کرسی پس اگر مخصوص گرداند خدای تعالی احدی را از حاملان عرش و ساکنان کرسی خود بیکقطره از آفتاب این خونها یا بمقداریکه بچشم میکشند هر آینه مکرم و معزز میشد به نعمتی که فوق آن نعمت نیست و هر آینه سیراب میشد از کاسه لبریز از کاسه های محبت خدای تعالی و از این سر استنباط میشود سر اینکه اگر نازل میشد به زمین یکقطره از این خونها هر آینه زمین اهل خود فرو میبرد و از ملاحظه اسرار مذکوره بعد از ملاحظه میشود نیکه نام این طفل چنانکه علی بود هم حسین عبدالله بود را میت الهیا تبرکی کردن پیغمبر حسین را بالیه عبدالله و اما آنچه میگویند که طفل شهید دو نفر بود یکی علی اصغر که کیفیت شهادت او گذشت و دیگری عبدالله است که بعد از افتادن سید الشهداء از زین اسب خود او را بقتل رسانیدند از آن چیزهاست که آنرا مستند نمیدانم علاوه بر این اگر چنین باشد هر آینه صاحب عصر روحی له الفداء بآن اشاره میکرد در قائمیات پس نیست آنچه آنرا زیارت قائمیه افاده میکند مگر منحصر شدن طفل شهید در یکنفر و گاه استناد و اعتماد میشود در خصوص بانچه نقل شده از کتاب اخبار الدول و آثار الاول و آن اینست که سید الشهداء آن زمانی باقی بود وقتیکه نگریست در اطراف خود او میرفت به یمین و یسار دید و مباشر کشتن او نمیشد پس آنحضرت طفل صغیر را از اولاد خود که نامش عبدالله بود و مرد دوست تو بسید مردی از بنی اسد او را از دست آن حضرت برگرفت و ذبح کرد آنحضرت خون او را اخذ نمود در دست خود بسوی آسمان انداخت و گفت ای خدای من اگر از ما حبس کرده یاری و نصرت را از آسمان پس قرار بده برای ما خیر کن و از ظالمان انتقام ما را بکش هر او مخفی نماند بر تو که آنچه در این روایت است با عقل موافق نیست زیرا که سید الشهداء از مکان مصرع خود منتقل نشد بسوی خیمه ها پس چگونه طفل را به طریق عادت برمیدارند اللهم اینکه بگویند که این طفل سه ساله یا قریب بآن بود و خودش از خیمه تا بمصرع آنحضرت رفت و این نیز چنانکه می بینی ظاهر روایت آنرا منع میکند و بالجمله درستیکه آنچه این روایت آنرا متضمن است در غایت بعد و دوریست و مثل اینست در غایت بعد آنچه نقل شده در بعض کتب از اینکه شهادت عبدالله یا علی اصغر قبل از شهادت علی اکبر بود و این مثل آنچیز است که از کتاب منتخب نقل شده از اینکه روایت شده وقتیکه عباس را شهید کردند پیاده کان و صحابه حسین هجوم آوردند وقتیکه این را دید ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب حق فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا اما من احد فیأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل زیرا که او به تشنگی طاقت ندارد پس برخاست بسوی او پسر کبیرش علی اکبر و او در آن روز هفده سال داشت گفت من تو را آب میاورم ای آقای من گفت برو مبارک گرداند خدا بتو رای تو را پس شکر ابدات خود دید داشت لشکر فرات داخل شد و او را پر کرد و آورد خدمت پدرش و گفت این آب برای کسی است که خواهد او طلب شده برادرم را سیراب کن اگر چیزی باقی باشد آنرا بر سر من بریز زیرا که من تشنه ام پس حسین گریست و طفل خود را اخذ کرده در دامان خود نشانید و کوزه را گرفت و بردهن او نزدیک نمود و قلیکه این طفل قصد کرد که بنوشد یک تیر زهرآلود آمد در گلویش و فرو رفت و بجگر او رسید قبل از اینکه آن آب بنوشد حسین گریست و کوزه را از دست انداخت خود و نظر کرد بچشم خود بسوی آسمان و گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک و حبیبک و رسولک بعد از هم بر اینست بعد از فرقت شما گریه و بدندان زدن و از پشیمانی و ذکر تکلیم چیزی که دستهای زنان برا آشکار کرد مگر اینکه جاری شود اشکهای من در حالتیکه ممزوج بوده با شکایت من بهر او این روایت چنانکه می بینی مستقیم نیست از چند وجه چنانکه مخفی نیست برکسی اخذ نماید جمیع آنچه در شهادت علی اکبر ذکر شد و بالجمله آنچه در این روایت منافی است با آنچه در زیارت ناحیه مقدسه است پس رجوع نمایم بسوی

در صدد و بیان آن بودم پس میگوئیم بیان دوم در اشاره کردن است بر تعجیل کردن امام روحی له الفداء در دفن کردن آن طفل شیرخوار در اینجا
دو سر است یکی ظاهری و یکی باطنی اما اول زیرا که او اگر در روی زمین باقی میماند بدون دفن مثل سایر شهدا هر آینه دشمنان سر مبارک او را
میبریدند و بر نیزه میزدند و این سبب زیادت خواری و حقارت میشد در اسلام و سبب میشد بجا رشدن این بدعت و گمراهی در دولت
بنی امیه نسبت باطفال شیعه علاوه بر انتقام مقام خونریزی نزول بلاء و فرو بردن زمین میشد اهل خود را در پدر و مادر و جانم فدای سر و تربت سید
شهدا و رحمت او باد و آن بزرگوار رحم کرد بر این جسد شریف صغیر و حفظ کرد او را از متفرق شدن اعضایش از حرارت آفتاب
و متلاشی شدن اجزاء او در زیر ناخنهای اسبان دشمنان و اما دوم پس آن اینست که این جسد شریف نازنین که خونهای طاهره آن در عظم رتبه و شرافت
درجه بود چنانکه پیش از این اشاره گذشت پس سزاوار است که محفوظ و مستور شود از چشمهای دشمنان علاوه بر این در این فعل آن
بزرگوار مهربانی و رحمت است از وجهی بر حرم و زنان در وقت گذشتن ایشان از مصارع شهدا و هم بر جمعی از انبیا و ملائکه و صدیقین
و صدیقات در وقت نازل شدن ایشان از آسمان با سید انبیا و سید اوصیا و سیده زنان برای زیارت جسد طاهر مطهر و نور
انوار یعنی جسد سید الشهدا ابی عبد الله الحسین روحی له الفداء و همچنین سایر اجساد شریفه و ابدان طاهره و بیان سیوم در اشاره
کردن است به نماز گذاردن بر او چنانکه در بعض روایات گذشته است پس بیان آنکه سر نماز گذاردن امام بر این طفل شیر
خوار روحی له الفداء دانسته میشود از تامل کردن در اسرار مذکوره پس حاصل آنها اینست که نماز گذاردن امام در تنگی آن وقت از زمان
چیزهاست که اشاره میکند بر بلندی درجه این طفل شیرخوار از حیثیت شهادت زیرا که درجه شهادتش در نزد خدای عز و جل بمنزله شهادت
بزرگان جوانان و پیران از شهدا بلکه میرسد بدرجه او مگر درجه یک طایفه از بزرگان شهدا پس نماز گذاردن امام بر او مثل نماز گذاردن
پیغمبر است بر حمزة بن عبد المطلب در روز احد و در این مقام نیز سر لطیف دقیق است و آن اینست که نماز در حقیقت اگر چه نماز میت باشد
اعظم نوعهای شکر است جامعترین اقسام تعریف و حمد است برای خدای تعالی جل جلاله و عظم شأنه و چگونه چنین نباشد زیرا که آن معراج مومن
و قتیکه گردید فدا کردن سید الشهدا فرزند شیرخوار مذبوح خود را در پیش روی خود در راه خدا و ترویج دین او و از این چیزها که تعجب نمود
از آن ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدا نظر بر اینکه این فدا کردن تقدیه شیخه بود نه تقدیه و چه چنانکه در سایر شهدا
واجب بود پس در محل اعلی و درجه عظمی و قعید از قبول بودن در نزد خدای عز و جل بحیثیتی که بالای این محل مقامی و محلی نیست مگر در
شهادت نفس شریفش روحی له الفداء ترغیب نمود مرا و ادا کردن حمد و ثنا و شکر برای خدای عز و جل و آورد آن چیز را که اقسام شکر و انواع
حمد و ثنا را بر جا آورد و متعال جمع میکند و آن نماز گذاردن است بر آن طفل بیان چهارم در اشاره کردن است به بعض از اموریکه تعلق
دارد با خبار گذشته که وارد گشته در کیفیت اراده کردن امام زین العابدین و سید الساجدین جهاد را و منع نمودن سید الشهدا او را
در این اراده پس بدانکه خدای تعالی سید الساجدین را مریض کرد و زمان ناخوش بودن او طول کشید تا جهاد از او ساقط شود و از
برای حفظ کردن عالم از منهدم و هلاک شدن و به تحقیق گذشت در بعض اخبار گذشته قول سید الشهدا ابی عبد الله الحسین که گفت
حاشا لله تعالی جل شأنه الکبیر المتعال ان یبقی الارض بلا حجة من نسلی و به تحقیق وارد گشته در خبر دیگر از ابی حمزه ثمالی از علی ابن الحسین
در حدیثی که حسین با اصحاب خود گفت در شب آن روزیکه در آن شهید شد در رستیکه من فردا شهید خواهم شد و هم شما با من شهید
خواهید شد و همه شما با من شهید خواهید شد و از شما احدی باقی نماند پس گفتند حمد خدای راست که ما را گرامی داشته به سبب یاری
کردن تو بعد از آن خبر داد به کشته شدن قاسم ابن حسن و پسرش عبد الله آن طفل شیرخوار و از پرسش سید الساجدین زین العابدین
سوال کردند گفت خداوند عالم قطع نمیکند نسل مرا از دنیا و دشمنان باو نمیرسند و او پدر هشت نفر امام است الحدیث پس
هر گاه گوئی که چه میگوئی در توجیه این اخبار که ناطقند باینکه سید الساجدین زین العابدین اگر در آن روز شهید میگشت هر آینه نسل
سید الشهدا منقطع میشد و زمین خالی میشد از حجت خدای عز و جل این چنانکه می بینی منافی است با اخبار و آثاریکه وارد است در
اینکه محمد ابن علی ابن الحسین در روز کربلا بود و در آن روز چهار ساله یا نزدیک بود و به تحقیق وارد گشته در خبر موثقی از زراره
بابی جعفر صادق گفتم که حسین بن علی را درک کردی گفت نعم یاد دارم و من با او بودم در مسجد الحرام در حالیکه سیل داخل شده در مقام
میایستاد در بعض ظاهر میشد و میگفت که به تحقیق سیل مقام را برد و بعضی خارج شد ...

راوی گوید پس گفت یا فلان اینها چه میکنند گفتم خدا ترا اصلاح نماید قسم میخورند که سبیل مقام را ببرند و پامال کنند گفت نه اکنون که خدا تعالی نشانه
علم و نشانه کرده است آنرا امنیست و پامال نمیکنند پس مستقر و برقرار گشت حدیث   و بالجمله بدرستیکه وجود محمد بن علی بن الحسین در آن
روز از آن چیزهاست که در آن شکی نیست و بودن حجت و پیغمبر و امام در سن بچگانی که کمتر از پانزده سال بلکه از ده سال نیز از آنچیزهاست
که در آن باکی نیست پس این عیسی بن مریم است که حجت و پیغمبر بود و حال آنکه او طفل بود در گهواره و بدرستیکه جمعی از ائمه بتحقیق امامت
بایشان منتقل شد و حال آنکه ایشان در سن کودک بودند مثل جواد منتقل شد امامت باو در حالتیکه او در نه سالگی بود و هادی
امامت باو منتقل شد در حالیکه او شش ساله یا نزدیک آن بود و قائم منتظر عجل الله فرجه امامت باو منتقل گشت در حالیکه او طفل بود
سیوم توفیق و جمع میان اخبار از آنچیزهاست که در آن صعوبتی نیست پس اشکالی نیست که امام بودن سید ساجدین زین العابدین بعد از
پدرش سید الشهدا ابی عبد الله الحسین از آنچیزهاست که در نزد خدا مقدر بود و پدران او انبیا بوده بتحقیق خبر داده است
بآن پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین دفعات عدیده و بتحقیق این نیز مکتوب است در صحیفه صدیقه طاهره معصومه
فاطمه زهرا پس هرگاه زین العابدین و سید ساجدین در آن روز شهید میشد هر آینه آن زمانهائیکه مقدر گشته که امام در آنها باشد
و آن امام علی ابن الحسین است خالی میشد از حجت خدای عز و جل اگرچه حجت خدا که امام است بعد از تمام شدن آن زمانها
موجود است در خود آنها نیز مثل وجود او در زمانهای بعد و آن امام محمد ابن علی ابن الحسین است پس از اینجا معلوم میشود معنی
کلام سید الشهدا ابی عبد الله الحسین که گفت ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا ای نسل آنانیکه حجتهای خدا میباشند در زمین او
و امامت بایشان منتقل گردد بآن ترتیبی که در صحیفه صدیقه طاهره فاطمه زهراست پس این توفیق و جمع است در میان اخبار
بیان پنجم   در اشاره کردنست بامر دیگر در این مقام و آن وصیت سید الشهدا به پسر خود سید ساجدین و نص کردن او بامامتش چنانکه
دفعات عدیده نص کرده است و قطعه پیش از خروج او از مدینه و هم چنین نص کردنش در کربلا کرات و مرات واقع گردیده
و آنچه مستفاد میشود از اخبار که نص آنحضرت در کربلا چهار مرتبه در شب عاشورا و قطعه و یکمرتبه در طلب کردن زین العابدین جهاد را
و یکمرتبه پیش از شروع کردن امام بجهاد و یکمرتبه بعد از صدور مجاهدات کثیره و کشتن چند هزار از مردم در بعضی از حملهها از او و این
هنگامی روایت شده از سید ساجدین که او گفته من از غلبه مرض غش کرده بودم پس ناگاه دیدم در نزد کسرم حبه مثل مرغ سفید
هست و نظر کردم دیدم که پدرم است در حالیکه نقل کرده است او را تیرها با پرهایش و ظاهر است که بلع او فرو بردن سید
ساجدین است آب من سید الشهدا ابی عبد الله را و آنچیزی را که از حلقوم شریفش خارج شد و آنچیزی بود که مشتبه گشت در آن
حالت بود و بتحقیق ذکر کرده من بعض موثقین که از سید ساجدین زین العابدین روایت شده که گفت من نظر کردم
قبل از عارض شدن غش من بر مقاتلات پدرم پس دیدم شمشیرها از کافرین که بر نیزه از نهیگاه پدرم نزد پدرم او را
و بدرستیکه امامت بمن منتقل شد و دانستم که آمرزگار فرزند صلبش کسی بود که بولایت او قائل است پس در آن وقت دانستم سر عدم
کشتن پدرم حسین او را با اینکه از کشتن آن کافر لعین متمکن بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین   تذییل دیگر بود الخ
شعشعانیست در اشاره کردن بآنچه تعلق دارد بآنچه در اوایل این مجالس گذشت و آن اینکه در اوایل این مجالس شناختی
که اول کسیکه لبیک گفت جواب داد بر دعوت سید الشهدا ارواحنا له الفداه خدای عز و جل بود و بعد از آن ارواح انبیاء
و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملائکه تا اینکه امر رسید به لبیک گفتن اجساد شهدا ارواحنا له الفداه در کربلا و حرکت نمودن
ایشان در عصر غیبت خود بعد از آن مطلع شوندگان مر این دعوت و استغاثه از مؤمنین جن پس هرگاه گوئی چگونه شد
امر بعد از لبیک گفتن خدا و بعد از تنبیه هائیکه مذکور شدند و چگونه بود کلام سید الشهدا ارواحنا له الفداه با کسانیکه دعوت او
لبیک گفتند و با آن کسانیکه بعد از استغاثه و یاری خواستن او جواب دادند میگوییم اما مناجات او با خدای رب العزة عالم را در آن
شناختی در کیفیت آن صحیفه که از آسمان نازل گردید و اما کلام او با اشخاصیکه بر دعوت و استغاثه او لبیک و جواب دادند
پس بحضرت او را جزای خیر داد میگوییم بدرستیکه ملائکه و ارواح انبیا و مرسلین بتحقیق وفا کردند از جهت لبیک گفتن

واجابت نمودن ایشان آنچه خدای تعالی از ایشان اخذ کرده بود از عهد شدید و میثاق اکید در هر نشأه از عوالم الهی از نشأه
ذریه و ارواح و جسمیه و نشأه دنیویه و برزخیه و حشریه پس بسبب عهد شدید و میثاق اکید بر لزوم قبول کردن ولایت محمد و اولاد معصومین
او و ایمان آوردن بآنحضرت و بر وجوب اطاعت و نصرت ایشان است در هر نشأه که در آن اهل بیت محمد از ایشان
نصرت میخواهند بلکه اگرچه اولاد ایشان طلب نصرت نمایند پس دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم از عهد شدید و میثاق
اکید یک آیه از قرآن و آن آیت و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق
لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
و مخفی نماند بر تو که این آیه اگرچه در اخذ کردن خدای تعالی عهد و میثاق از پیغمبران و مرسلین برای پیغمبر ما است الا
اینکه در شان پیغمبر ما و اولاد معصومین او نیز است که آل محمد با او مساویند در جمیع آنچه خدا باو عطا کرده مگر آنچه بدلیل خارج شده
پس دلالت میکند بر این بعد از اخبار متظافره و احادیث متواتره متکاثره قول خدای تعالی است که فرمود قل تعالوا
ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم پس مراد از انفسنا امیر المومنین است پس مساوی میشود
با پیغمبر در هر چه خدای تعالی او را عطا کرده است مگر آنچه بدلیل خارج شده است و سایر ائمه مثل امیر المومنین اند
در این حکم بتعمیم رسول خدا از امیر المومنین افضل است و امیر المومنین از سایر ائمه افضل است و کلام مفصل و مشبع در این باب
مذکور است در بعضی از کتب ما مثل فن اعلی از کتاب خزاین و فن عقاید و غیر این از کتب ما پس هر کسیکه میخواهد اطلاع بهم رساند
بر این مباحث شریفه رجوع نماید بر آن کتب و بالجمله در صورتیکه حکم آیه و اذ اخذ الله میثاق النبیین جاریست در اولاد محمد
چنانکه در آن بزرگوار جاریست بعد در اینجا ذکر مینمائیم بعضی از اخبار خاصه را که وارد گشته در حاضر شدن جماعتی
از ملائکه و وارد شدن طوایف چند از مومنین جن در نزد سید الشهداء روحی له الفداء برای نصرت او تا اینکه این اخبار
خاصه موید باشد بر آنچه ذکر کردیم از امر کلی در اجابت کردن و بسبب گفتن همانکه در منتخب گفته که نقلشده که حسین
وقتیکه در موقف کربلا بود چند فوج طیاره از جن بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را
بآنچه میخواهی اگر امر نمائی ما را بکشتن دشمنان خود تا آنها را میکشیم پس آنحضرت ایشانرا جزای خیر داد و با ایشان
گفت من مخالفت نمیکنم قول جد خود رسول خدا را مکانیکه مرا امر کرده است که بزودی بخدمت او بروم و در صورتیکه
الان بساعت خواهم جد خود را دیدم که مرا بسینه خود ضم کرد و میان دو چشم من بوسید و بمن گفت یا حسین بدرستیکه
خدای تعالی خواسته است که ترا مقتول و بخون خود آغشته ببیند در حالتیکه محاسن تو بخون خضاب کرده شود و از پشت
سر مذبوح باشی و بتحقیق خدا خواسته است که حرم ترا اسیر و بر جهاز شتران سوار شده ببیند و من بخدا قسم صبر میکنم
کنم تا اینکه خدا امر خود حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است و در کتاب ملهوف نقل کرده از مفید از صادق ع
که گفت وقتیکه ابو عبدالله الحسین بن علی سیر کرد از مکه تا داخل مدینه شود چند فوج از ملائکه مسومین و مردفین آمدند در دستهای
ایشان حربه‌ها بود و بر اسبان بهشت سوار بودند با آنحضرت سلام دادند و گفتند یا حجة الله علی خلقه بعد از جد و پدر و برادر
بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است ما با جد تو رسول خدا را در مواطن بسیار و مدد کرده است ترا با ما آنحضرت با ایشان گفت
وعده گاه و دال و بقعه منست که در آنجا شهید میشوم و آن کربلاست وقتیکه بآنجا وارد شدم بیائید گفتند یا حجة الله
بدرستیکه خدا ما را امر کرده است که ترا اطاعت کنیم اگر از دشمنی که بتو میرسد میترسی با تو باشیم گفت ایشانرا بمن
راه نیست و مرا بدی نمیتوانند رسانید تا اینکه بمنزل خود برسم و اما با چند فوج از مومنین جن و گفتند ای آقای ما
ما شیعیان توایم و ناصر توایم امر کن ما را بآنچه میخواهی اگر ما را مامور کنی بکشتن جمیع دشمن خود و تو در مکان خود باشی همانا
بتو کفایت میکنیم پس باز ایشان را جزای خیر داد و با ایشان گفت آیا کتاب خدا را که بر جد من نازل شده نخوانده اید در قول و قل لو کنتم

فی بروج مشیدة لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم پس بچه چیز امتحان میشود این خلق منکوس و بچه چیز
امتحان کرده میشود که ساکن میشود در گودال من در کربلا و حال آنکه خدا اختیار کرده است آنرا بر آنکس من در آن روزیکه زمین را بسط کرد و آنرا
برای شیعیان ما پناهگاه قرار داده است و دعا و اعمال و نماز شان مقبول درگاه الهی گردد و مستجاب شود دعای ایشان ساکن شوند در ایشان
شیعیان ما و ایشان را امان گردد در دنیا و آخرت ولکن حاضر میشوید بمن در روز شنبه که آن روز عاشوراست که در آخر آن روز مرا می کشند
و باقی نماند بعد از من طلب کرده شده از اهل و پسران و برادران و اهل بیت من و سر مرا برای یزید لعین بفرستند پس گفتند بخدا قسم ای حبیب خدا و پسر حبیب
اگر نه امر تو و طاعت تو میبود و مخالفت تو جایز میبود هر آینه بتو مخالفت میکردیم و جمیع دشمنان ترا بقتل میرسانیدیم پیش از آنکه بتو برسند
پس بایشان گفت ما بخدا قسم قادر هستیم بایشان از شما ولکن لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و در کتاب لهوف نیز
نقل کرده از مولای ما صادق که گفت از پدرم شنیدم که میگوید وقتیکه حسین و عمر بن سعد ملاقات کردند و حرب برپا شد خداوند عالم نازل
کرد نصرت را حتی در بالای سر حسین پر زد بعد از آن مخیر کرد او را در میان نصرت بر دشمنان و در میان ملاقات خدای تعالی پس ملاقات
خدا را اختیار کرد میگوییم هر بستیکه اخبار در اینمعنی در غایت استفاضه است زمانیکه در آنها تامل کردی بعد از اخذ مکرون جمیع آنچه
ما ذکر کردیم میبینی که مراد از نازل کردن خدا نصرت بر طرف داری حسین آنچیزیست که ما بایشان اشاره کردیم از صادر شدن اجابت
و تلبیه از خدای تعالی و از ملائکه و ارواح انبیاء الی غیر ذلک چنانکه شناختی بعد مخفی نماند بتو که در تحفه حکایت عجیبه دارد که ذکر آن بمقام
مناسب است زیرا که آن تایید میکند بچیزیکه ما مقدم کردیم از صادر شدن اجابت و تلبیه بطریق کلی و آن حکایت اینست که جمعی از صلحاء
اخیار نقل کرده اند از زبان عالمی از علماء معاصرین که گفت خبر داد مرا مردی ثقه از طلاب علوم گفت که من در زمانی از زمانها توبیخ و ملامت
میکردم در نزد خود بلکه در نزد جمعی از مردم زعفر جنی را و تاسف میخوردم به رجوع کردن او از کربلا در روز عاشورا و در بدون نصرت کردن
امام و نفس خود را در این باب ساکت نمیتوانستم بکنم که او در رجوع کردن از کربلا معذور است زیرا که او را امام رخصت داد در جهاد و نصرت
کردن بعد از آن در شبی از شبهای از دهه اول محرم تنها در منزل خود نشسته بودم در مدرسه از مدارس اصفهان و بعض کتب مقاتل را
مطالعه میکردم بجائیکه زعفر با لشکر خود بکربلا آمد و بدون نصرت کردن امام رجوع کرد ناگاه دیدم مردی در را گشود و بمن داخل شد
و سلام داد من جواب سلام را رد کردم و نشست و باو مرحبا گفتم ولکن تعجب کردم از گشودن او در را زیرا که آنرا بسته بودم و کلبه ام
پس بمن گفت از من مترس من برادر تو زعفر جنی هستم آمدم ترا زیارت کنم و از تو بتو شکایت نمایم در اینکه مرا بسیار ملامت و مذمت
کردی بعد از آن گفت ای برادر تو حقیقت امر را نفهمیده تا حال و آنرا بتمام معرفت ندانسته تا این زمان پس بدانکه من بزمین کربلا
رسیدم با لشکر خود در وقتیکه زمین کربلا در آن وقت مملو بود از جمیع اطراف به لشکرها از طوایف جن و ایشان را پادشاهان بزرگ بود
و من صغیر و کوچکتر ایشان بودم از حیثیت شان و ذلیل تر ایشان بودم از جهة رتبه و کمتر ایشان بودم از جهة لشکر و میان
هوا تا عنان آسمان مملو بود از ملائکه و جن بعض ایشان متصل بود ببعض و در پیش هر صف بزرگ ایشان بود از ملائکه و جن و
اهل هر صف از صفها از نزدیک و دور بر امام سلام میکردند از مکانیکه ایستاده بودند با ملاحظه کردن ایشان تجلیل و تعظیم او را
مثل ما و را و مراعات کردن رعایای پادشاه پادشاهان را و با تضرع و زاری کرده از او رخصت می طلبیدند در یاری نمودن و با کفار مقاتله کردن
و جای ایستادن من و لشکرم در مکان دور بود از امام بمقدار چهار فرسخ و این از جهة این بود که مکان خالی از شاغل نبود
که از مکان ایستادن من نزدیکتر باشد نه در زمین و نه در هوا پس سلام دادیم با کمال تعظیم و تجلیل بر امام و باسلام آنرا ذکر و بعد از آن
شروع کرده به تکلم نمودن با اهل هر صنف از صنوف ملائکه و طوایف جن پس بهر یک جزای خیر داد و در آخر کلام خود ایشان را
دعا کرد و به احدی از ملائکه و طوایف جن در نصرت و جهاد کردن اذن نداد پس همه بمکان خود رجوع کردند و من با همین حال در زمین کربلا
بودم ولکن با لشکر خود در جائی از زمین کربلا کوچ کرد با گریه و جزع میکردم و سیلی بر روی خود میزدم و وقتیکه شد آنچه شد از امر شهادت
سید الشهداء و کفار از زمین کربلا کوچ کردند با اسیران و حرم رسول خدا و سرهای مطهره منوره من و اصحاب من از عقب ایشان
میرفتیم بقصد خدمت اهل بیت و حرم و تعرض و توجه نمودن به بعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن از پشت شترها

ومثل آن وقتیکه لشکر ابن زیاد با اسیران و سرهای مطهره موکل بودند در خارج کوفه نازل شدند در جائیکه برای خودشان خیمه ها نصب کرده بودند
و اسیران و اهل بیت رسولخدا را در جانب دیگر فرود آورده بودند و وقتیکه یکساعت از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان
بود ظروف و مائده ها پر از گوشت پخته و سایر طعامها از مطبوخات و غیر آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و متوکلین و
اطفال اهل بیت ها توقف در شدت گریه و جزع بودند از غایت گرسنگی و جزع ایشان زیاده گشت و وقتیکه بوی مطبوخات
بدماغ ایشان رسید پس فضه نزد زینب صدیقه طاهره آمد و گفت ای خاتون من و خاتون زنان آیا نمی بینی اطفال را و آنچه
در ایشان هست از ضرر گرسنگی زینب مظلومه گفت چاره چیست فضه گفت بدرستیکه رسولخدا بمن گفت که ترا سه دعای
مستجاب است و تا از آنها گذشته و سیوم مانده است بمن اذن ده که خدای تعالی را بخوانم تا مارا فرجی کرامت فرماید در امر
اطفال پس او را رخصت داد آمد بجائی در آن تل کوفه که پست بود و دو رکعت نماز کرد از برای استجابت دعا پس خدارا خواند
در آن اثنا که او دعا میکرد ناگاه نازل شد از آسمان کاسه پر از گوشت و شوربا و در بالای آن دو قرص نان بود و کمی نمک و غیر
و زعفران از آن سه کاسه ساطع بود و غذای اهل بیت از سید عابدین و زنان و اطفال از آن کاسه و از آن دو قرص نان بود هر
وقتیکه محتاج بغذا میشدند از آن میل میکردند و سیر میشدند و آن کاسه بحال خود پر از گوشت و شوربا بود گویا که از آن چیزی
ناقص نشده بود اصلا و هم چنین آن دو قرص نان پس این آیه ساطعه و نعمت الهیه و مائده سماویه موجود بود در نزد اهل بیت
تا آن روزیکه وارد مدینه شدند بعد از آن روز مفقود و مرتفع شد بعد زهر گفت این حکایت است بخدا قسم من و اصحابم
مفارقت نکردیم از اهل بیت از روز عاشورا تا اینکه اهل بیت وارد مدینه رسولخدا شدند پس ملامت و مذمت کنی مرا بعد
از این بعد غایب شد زهر از چشم امیر صالح پس توبه کرد و پشیمان گشت از مذمت کردن خود در غضب او رحمت کرد این
آخر آنچیزیست که ما ذکر آنرا اراده کردیم در این مجلس والله اعلم بحقایق الامور **مجلس سیزدهم از کتاب اسرار الشهادات و باقیات**
صالحات در بیان بیرون شدن امام روحی له الفداء بمیدان جنگ و بیان حال در مجادلات و مقاتلات آن امام است و در منتخب گفته
بدرستیکه حسین نظر کرد بهشتاد و چهار از اهل بیت خود که افتاده اند پس التفات بر خیمه نمود و ندا کرد یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام
کلثوم بر شما باد از من سلام سکینه ندا کرد ای پدر آیا تسلیم مرگ شده گفت چگونه تسلیم نباشد کسیکه او را ناصر و معینی نیست پس گفت ای
پدر رد کن ما را بحرم جد ما گفت هیهات اگر مرغ قطا را ترک کنند هر آینه میخوابد زنان فریاد کردند حضرت حسین آنها را ساکت کرد
و در نقل دیگر است که آنحضرت گفت ساکت باشید زیرا که گریه کردن پیش روی شماتت است و در منتخب گفته پس پیراهنی رسولخدا را خواست
و آنرا پوشید و زره فاضل خود را از بالای آن پوشید و شمشیر خود را حمایل نمود و بر اسب خود سوار شده در حالیکه غرق آهن بود پس ام
کلثوم گرد و با او گفت وصیت میکنم ترا ای خواهر بنفس تو خیر زیرا بدرستیکه من میروم بسوی این قوم پس سکینه آمد در حالیکه فریاد میکرد حضرت
او را بسیار دوست میداشت او را بسینه خود ضم کرد و اشک او را به آستین خود پاک کرد و گفت سَيَطُولُ بَعْدِي يَا
سُكَيْنَةُ فَاعْلَمِي مِنْكِ الْبُكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ دَهَانِي لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ
فِي جُثْمَانِي فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ يَا خِيَرَةَ النِّسْوَانِ حاصل مضمون آنکه ای سکینه بدانکه بعد
از من بسیار خواهد شد از تو گریه کردن زمانیکه مرگ بمن هجوم آورد قلب مرا مسوزان به اشک چشم خود از جهه حسرت تا مادامیکه
روح در بدن هست پس زمانیکه مرا کشتند تو اولی هستی بآنچه میآئی ای بهترین زنان یعنی تو اولی هستی بگریه و نوحه کردن
بعد از آن بهمشیره خود گفت لباس کهنه بمن بیاور که احدی از قوم بآن میل نکنند آنرا در زیر لباسهای خود بپوشم تا بعد از کشتن
من آنرا از بدنم نکنند و در کتاب مناقب است که گفت زیرا که مرا میکشند و لباسهای مرا میبرند پس دراعه تنگی آوردند او را
نپوشید گفت این لباس اهل ذمه است بعد از آن لباسی آوردند که از آن وسیعتر بود آنرا پوشید و در منتخب آورده که صدای
زنان بلند شد بگریه و نوحه کردن بعد از آن لباسی آوردند اطراف آنرا پاره پاره کرد از زیر لباسها پوشید و در اسفل از زره
بود آنرا نیز پاره کرد تا آنرا از بدنش بیرون نکنند پس وقتیکه او را شهید کردند مردی قصد کرد بآن بزرگوار آنرا از او بیرون کرد و او را
عریان گذاشت و در روی ریگهای گرم انداخت در عین حال دستهای آن ملعون شل شد و عذاب و خواری او نازل شد راوی گوید وقتیکه

حضرت حسین آن لباس پاره شده را بپوشید اهل و اولاد خود را وداع کرد مثل وداع کسیکه مراجعت نمیکند ابو الفرج میگوید خبر داد مرا
احمد بن شبیب از احمد بن حرث خزاز از مداینی از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم او گفت حسین طلبید خواهر خود را پس او را
در کنار خود نشانید عقبة بن بشر تیری باو انداخت او را ذبح کرد و خبر داد مرا محمد بن حسین اشنانی باسناد خود از کسیکه حاضر بود در
خدمت حسین گفت با آنحضرت پسر صغیری بود که تیری باو آمد در نحر او واقع شد گفت پس حسین میگفت اللهم لا تکونا اهون علیک
من فصیل و در بعض مقاتل گفته است که زینب دختر علی ندا کرد وای بر تو ای پسر سعد لشکر خود را جمع میکنی بر کشتن ابی عبد الله الحسین
و حال آنکه او یادگار پیغمبر و بهترین جوانان اهل بهشت است و در مناقب گفته بعد از ان بیرون آمد و گفت ای اهل کوفه قبح و زشتی بر شما
باد و غم و شدت و هلاکت باد شما را وقتیکه ما را بفریاد خود خواندید در حالیکه حیران بودید آمدیم بشما در حالیکه سرعت کننده بودیم پس
تیز کردید بر ما شمشیری را که در دستهای ما بود و حششتم لاعدائکم من غیر عدل افشوه فیکم و لا ذنب کان
منا الیکم فهلا لکم الویلات اذ کرهتمونا و ترکتمونا و السیف مشیم و الجاش طامن و الرأی
لما یستحصد بینکم اسرعتم الی بیعتنا کسرع الدبا و تهافتم الیها کتهافت الفراش ثم نقضتمونا
سفها و ضلة فبعدا و سحقا لطواغیت الامة و بقیة الاحزاب و نبذة الکتاب ثم انتم تتخاذلون عنا و
تقتلوننا الا لعنة الله علی الظالمین و حریص کردید مردم را برای دشمنان خودتان بی آنکه در میان شما عدالتی اظهار نمایند
و بی آنکه گناهی از ما صادر شود نسبت بشما پس وای بر شما باد که ما را ناخوش گرفتید و ترک نمودید ما را با اینکه تیغ در نیام و قلب آرام
و رأی استقامت هنوز نرسیده زیرا که شما سرعت کردید به بیعت با ما مثل سرعت ملخ و ریختید بسوی ما مثل ریختن پشه پس از آن شکستید
عهد را از روی سفاهت و گمراهی و حیله برای خاطر طاغوتهای امت و بقیه حزب احزاب و تارکین کتاب پس از آن شما از ما دوری کرد
و با ما مقاتله نمائید آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان باد بعد از ان انشا کرده گفت کفر القوم و قدما رغبوا عن
ثواب الله رب الثقلین قتل القوم علیا و ابنه حسن الخیر کریم الابوین حنقا منهم و قالوا
اجمعوا و احشروا الناس الی حرب الحسین یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین
ثم صاروا و تواصوا کلهم باجتیاحی لرضا الملحدین لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله
نسل الکافرین و ابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین لا لشیء کان منی قبل
ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی و النبی القرشی الوالدین خیرة الله من
الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین فضة قد خلصت من ذهب و انا الفضة و ابن الذهبین
یعنی کافر شده قوم و از قدیم روگردان شدند از ثواب خداوند مالک عالمیان کشتند این قوم علی و فرزندش حسن را که نیکوکار
بود پدر و مادرش شخص کریم و جامع انواع خیر و فضایل علی بسبب کینه که در ایشان ناشی گشته و گفتند جمع شوید و فراهم آرید مردم
بجنگ حسین ای باعث تعجب بدبان رذل و پست مرتبه که لشکر جمع کردند بجنگ اهل مکه و مدینه بعد از ان برگشتند و هم عهد شدند
قصد مرا کردند بخوشنودی ملحدین نترسیدند از خدا از ریختن خون من برای خاطر عبید الله نسل کفار و پسر سعد از روی قهر و غلبه
تیر باران کرد با لشکر بسیار مثل قطرات باران بی آنکه از من امری صادر شود غیر از فخر کردن من بضیا و نور آفتاب و ماه
که عبارت باشد از علی که بهترین مردم بود بعد از پیغمبر و پیغمبر قرشی نسب از طرف پدر و مادر برگزیده خداست از مخلوقات
پدر من و مادر من پس منم فرزند دو شخص برگزیده نقره هستم که خالص و جدا شده از طلا پس منم نقره و فرزند دو طلا تا آخر اشعار
و علاوه کرده ابو مخنف بعد از ان این فرد را ذهب فی ذهب فی ذهب و لجین فی لجین فی لجین
فاطمة الزهراء امی و ابی وارث العلم و مولی الثقلین خصه الله بعلم و تقی فانا الزهر ابن الا
زهرین یا آنکه گفت و انا ابن العین و الاذن التی اذعن الخلق لها فی الخافقین ثم جبریل لنا مفتخر

شَانُخَابِرُهُوَاَنِیُ الْحَسَنَیْنِ ما اینکه گفت شیعۃُ الْمُخْتَارِ طِیْبُوْا اَنْفُسَکُمْ فَغَدًا تُسْقَوْنَ مِنْ مَاءِ اللُّجَیْنِ
اَفَلَا نَفْتَخِرُ وَاحِبَّتُنَا بِاَبِیْ وَالْجَدُّ نُوْرُ الْخَافِقَیْنِ کُلُّ مَنْ یَسْمَعُ یَعْرِفُ فَضْلَنَا مَا سِوٰی مَا کَانَ رَیْنُ
الْوَلَدَیْنِ یعنی طلایم در طلائیکه در میان طلا است و نقره هستم در نقره و در میان نقره مادرم زهرا است حقا و جدم وارث علم نبی
و آقای جن و انس مخصوص فرموده و راین جبرئیل صد احسنت بعلم و تقوی و منم نور درخشنده فرزند دو نور و منم فرزند حلیم و کوشیکه خلق همه او اطاعت کرده
پس جبرئیل بحجه ما مفاخرت میکند در خصوص حسنین شیعیان احمد و مختار دلخوش دارید فردا از آب صاف سیراب میشوید آیا فخر نمیکنند دوستان
ما بپدر و جدم نور شرق و مغرب هر کسیکه گوش دارد فضیلت ما را میشنود و میشناسد و در بحار گفته بعد از آن در مقابل قوم ایستاده
در حالتیکه شمشیر او در دستش کشیده بود و از زنده گانی مأیوس و بمرگ عزم نموده بود و میگفت اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ اٰلِ هَاشِمٍ
کَفَانِیْ بِهٰذَا مَفْخَرًا حِیْنَ اَفْخَرُ وَجَدِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَکْرَمُ مَنْ مَضٰی وَنَحْنُ سِرَاجُ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ نُزْهِرُ وَفَاطِمُ
اُمِّیْ مِنْ سُلَالَۃِ اَحْمَدَ وَعَمِّیْ یُدْعٰی ذَا الْجَنَاحَیْنِ جَعْفَرُ وَفِیْنَا کِتَابُ اللّٰهِ اُنْزِلَ صَادِقًا وَفِیْنَا الْهُدٰی
وَالْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ وَنَحْنُ اَمَانُ اللّٰهِ لِلنَّاسِ کُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهٰذَا فِی الْاَنَامِ وَنَجْهَرُ وَنَحْنُ وُلَاۃُ
الْحَوْضِ نَسْقِیْ وُلَاتَنَا بِکَاْسِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مَا لَیْسَ یُنْکَرُ وَشِیْعَتُنَا فِی النَّاسِ اَکْرَمُ شِیْعَۃٍ وَمُبْغِضُنَا
یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ یَخْسَرُ فَطُوْبٰی لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا بِجَنَّۃِ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا یُکَدَّرُ یعنی منم فرزند
علی پاکیزه از آل هاشم همین کافی است بمن از جهت فخر در حین مفاخرت و جد من رسول خدا است گرامی ترین قدم زننده ها و مائیم
چراغ خدا که در زمین روشن و نورانی گشته و فاطمه مادر منست از نسل احمد و عم من جعفر صاحب دو شهپر است و در میان ما است
کتاب خدا که براستی نازل شده و هدایت و وحی در میان ما و خاندان ما ذکر شده بخیر و ما امان خدائیم از برای همه مردم پنهان میداریم از مردم و آشکار میداریم و مائیم صاحب اختیار حوض سیراب میکنیم دوستان خود را بجام
حضرت رسول خدا و این امری نیست که قابل انکار باشد و شیعیان ما در مردم اکرم شیعه است و دشمنان ما در روز قیامت زیان کارانند
پس طوبی بحال بنده که بعد از رحلت زیارت کند ما را در بهشت عدن که صفای او تکدر نیابد و در کتاب منتخب گفته که روایت شده
که حسین وقتیکه تنها ماند و رفتن و شهید شدن اولاد و انصار خود را دید سوار شد آمد بطرف قوم تا با ایشان مقابل گردید و گفت
ایها الناس نسب مرا یاد کنید و نظر نمائید که من کیستم بعد از آن بنفس خود رجوع کرده و او را عتاب کنید پس نظر نمائید آیا برای
شما حلال است ریختن خون من و هتک کردن حرمت من آیا من پسر دختر پیغمبر شما محمد نیستم آیا وصیت نکرد در میان شما برای من
و برادرم آیا سید جوانان اهل بهشت نیستیم آیا در اینها مانعی نیست برای شما از ریختن خون و اهتک حرمت من گفتند ما نمی
دانیم چه میگوئی گفت در مستیکه در میان شما کسی هست اگر از او سؤال نمائید هر آینه بشما خبر میدهد که او اینها را از جدم رسول خدا شنیده
است در خصوص من و برادرم حسن سؤال کنید از زید بن ثابت و براء بن عازب و انس بن مالک زیرا که ایشان بشما خبر میدهند
که ایشان اینها را از جدم رسول خدا شنیده اند در خصوص من و برادرم اگر شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم پس بخدا قسم
عمداً کذب نگفتم و بتحقیق دانسته ام که خداوند عالم اهل کذب و دروغ را دشمن دارد و عذاب میکند کسی را که دروغ گوید قسم بخدا
نیست در میان شرق و مغرب پسر دختر پیغمبر غیر از من و من پسر امام شما هستم مخصوصاً نه غیر من خبر دهید بمن آیا طلب میکنید مرا
بعوض مقتولی که از شما کشته ام یا بعوض قصاص جراحتی یا بعوض مالیکه از شما اخذ کرده ام یا در خصوص طریقه و شریعتی که آنرا تغییر داده ام
راوی گوید پس ساکت شدند و آنحضرت را از او قبول نکردند و در خبر ابی مخنف است که گفتند بعداوت پدرت با تو مقاتله مینمائیم
و آنچه با اشیاخ ما در روز بدر و حنین کرده و در منتخب آورده گفته کسیکه در وقعه کربلا حاضر شده بود که حضرت حسین رو کرد بعمر سعد که
مخیر میکنم در سه خصلت گفت آنها چیست گفت اول دست بردار تا بمدینه برگردم بحرم جد خودم رسول خدا و در نقل دیگر گفت ترک
کنید مرا گردم به بعضی سرحدها پس دفع میکنم دشمنان را بشمشیر خود از حرم گفت لعنه الله تعالی مرا با یزید بیعت کن گفت بن کثیر است
دهید که جگرم از تشنگی کباب شده گفت با یزید بیعت آنحضرت گفت اگر لابد است از کشتن من یکیک بجنگ من بیائید ملعون گفت
این برای تو باشد یعنی بحرف تو قبول است و در نقل دیگر هست که با آنحضرت گفت هر آینه بتحقیق با انصاف خواندی بعد از آن شروع کرده
بجهت فرمود بانچه نقل شده از ابی علاء سلامی در تاریخ خودش فَاِنْ تَکُنِ الدُّنْیَا تُعَدُّ نَفِیْسَۃً فَاِنَّ ثَوَابَ اللّٰهِ

أَعْلَى وَأَنْبَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللهِ أَفْضَلُ وَإِنْ تَكُنِ
الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ
مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ حاصل مضمون آنکه اگر دنیا پاکیزه شمرده شود ثواب خدا اعلی و بزرگتر است و اگر بدنها برای مردن خلق شده
پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزیها مقسوم و مقدر است پس کم سعی کردن مردم در کسب جمیل و نیکوتر
است و هرگاه اموال جمع کردن آنها برای واگذاشتن و ترک کردنست پس چه حال است متروک چه چیز است که مرد بآن بخل میکند
ابو الفرج گفته است که آنحضرت بعد از آن آمده و مردم را بمبارزت خوانده و ایشان سوار بعد از سوار می آمدند و آنحضرت هر کسیکه بآن
نزدیک میشد از دلیران مردان میکشت تا آنکه از ایشان جمع کثیری بقتل رسانید و گفت بآنچه نقل شده الْقَتْلُ أَوْلَى
مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ و در خبر ابی مخنف است بعد از گفتن ایشان نفا لک
لغضد لابیک و قتیکه کلام ایشان رشید با ایشان حمله کرد و از ایشان و از آنجمله پانصد نفر سوار و پیاده را کشت
و از بعض اهل تالیف نقل شده و در بعض مقاتل که عمر سعد در آن مبارزت کشتگان را می شمرد تا آنحضرت از جهان رفت قوم هفتصد
و هشتاد نفر سوار را کشته بود و ابن شهر آشوب و محمد بن ابیطالب گفته که آن بزرگوار دعوا میکرد تا یکهزار و هفتصد و پنجاه
نفر را کشته بود غیر از مجروحین و در کتاب لهوف آورده که بعض از راویان گفت بخدا قسم هرگز ندیدم کسیرا که پسر و اهل بیت
و اصحاب او را کشته باشند قلب او محکمتر باشد از حسین بن علی و هرگاه مردان با او حمله می کردند او با ایشان حمله میکرد با شمشیر
خود پس از او میگریختند مانند گریختن رمه بز تا اینکه گرگ در میان ایشان حمله کند و هر آینه ایشان سی هزار نفر بودند و از پیش
روی او میگریختند گویا که ایشان ملخ پراکنده بودند بعد از آن رجوع میکرد بمرکز خود و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در بعض کتب مقتل روایت شده که او را دختری بود فاطمه نام در وقت بیرون آمدن آنحضرت از مدینه ناخوش بود و او را
در نزد ام سلمه گذاشته بود و آن دختر هر روز به پشت در می آمد که شاید بیاید کسیرا که از حال پدرش با خبر باشد و قتیکه زمان فراق
طول کشید و خبر از پدرش نرسید بگریه کردن مشغول گشت و حزن و اندوه با و هجوم آورد و نامه به پدرش نوشت و حال خود را
در آن بیان کرد پس وقتیکه از نوشتن آن فارغ شد مشغول گشت بگریه و نوحه کردن از جهة فراق پدرش و غیر او ناگاه عربی
گریه او را شنید از گریه کردن او متاثر گردید پس ساعتی گریست بعد از آن دانست که گریه کننده دختر امام است بر مفارقت پدرش گریه میکند
ندا کرد با آواز بلند السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و جواب سلام او را رد کرد و گفت ای اعرابی من دختر حسینم و قتیکه او
اراده عزم کربلا نمود من مریض بودم و مرا بجده ام ام سلمه زوجه رسول خدا سپرد و پس حال مرا طاقت نمانده از جهة فراق پدرم نامه نوشته ام
میخواهم کسی باشد نامه مرا به پدرم برساند پس اعرابی نامه را از او گرفت در روز عاشورا در وقت جنگ بکربلا رسید نامه را بآنحضرت
تسلیم نمود و قتیکه نامه را گشود و بر مضمون آن خبردار شد بشدت گریه کرد آمد نزد اهل بیت نامه را برای ایشان خواند ایشان بشدت
گریه کردند و حال عرابی ظاهر نشد که او ملک بوده یا بشر و شهید شد یا نه و در بعض کتب مقتل نقل شده از نور الائمه که آنحضرت تا اینکه اراده
کرد که با ایشان حمله نماید ناگاه دید گرد و غبار شد و از میان آن شخصی با هیبت عجیب ظاهر شد بر امام سلام داد و بر جد و پدر و مادر و برادرش
پس آنحضرت جواب سلام را رد کرد و گفت تو کیستی که در چنین حالت بر مظلوم غریب سلام کردی گفت ای پسر رسول خدا منم زعفر زاهد پادشاه جن
و لشکر من در این صحرا است و هر آینه بتحقیق بدرستی که عطا کرد در وقتیکه با جن در بئر العلم جنگ میکرد جد تو پادشاهی پدرم و بعد از وفات او پادشاهی
بمن منتقل گشته است پس ما را اذن ده که با دشمنان تو جنگ کنیم گفت اذن نمیدهم زیرا که شما ایشانرا می بینید و ایشان شما را نمی بینند
زعفر گفت ما هم بصورت ایشان مصور میشویم اگر مارا کشتند در راه تو شهید میباشیم آنحضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای زعفر بدرستیکه
من ملول شده ام از دنیا و در خواب دیدم که من در این روز بجدم ملاقات خواهم کرد در حالتیکه شهید و بخاک و خون آلوده باشم برگرد و منتظر
ایشان مباش بعد از آن بمحاربه متوجه گردید و از ایشان مبارز خواست پس تمیم بن قحطبه بیرون آمد و او وزیر امیر شام بود و گفت ای
پسر علی تا کی مخاصمه خواهی کرد و حال آنکه اولاد و خویشان و دوستان ترا کشته اند و تو هنوز شمشیر میزنی با بیست هزار نفر آنحضرت گفت
من بجنگ شما آمده ام یا شما بجنگ من آمده اید من راه را بشما گرفته ام یا شما بر من منع کرده اید و حال آنکه برادران و اولاد مرا کشتید

و نیست میان من و شما مگر شمشیر بسیار حرف مزن بیا نبرد من تا به بینم آنچه در پیش تست پس آنحضرت صیحه زد و شمشیر را کشیده گردن او را از
پنجاه ذراع دور انداخت لشکر از ضربت آنحضرت ترسیدند پس یزید ابطحی بر ایشان فریاد کرد که شما از یکنفر عاجز شدید و در پیش او میگریزید
بعد از آن آمد در پیش امام و او بشجاعت مشهور بود وقتیکه او را در مقابل امام دیدند آنحضرت باو صیحه زد که ایا مرا نمی شناسی که بمقابل من
میآئی مثل کسیکه او را خوف نباشد آنحضرت جواب نداد و شمشیر خود را کشید امام باو سبقت کرد شمشیر را از کمرش زده دو نیم کرد و از حمید بن
مسلم روایت که گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق دیدم که محاسن شریفش بخون خضاب گشته و زرهش بخون آغشته برای نظارگیان
دیده میشود و او با این حالت با ایشان حمله کرد و ایشان از پیش او میگریختند مثل گریختن گوسفندان زمانیکه گرگ بآنها حمله کند و در کتاب
منتخب وارد است که بعد از آن آنحضرت بقوم حمله میکرد و با ایشان مقاتله مینمود تا از ایشان چند هزار نفر را بقتل رسانید
و در کتاب شهاب الدین آورده تا از ایشان خلق کثیری را کشت در حالیکه او را زخمهای بسیار رسیده بود و آنچه از زخمها باو رسیده
بود هشتاد زخم نیزه و تیر بود و حال آنکه از ایشان چهار هزار سوار و هشتصد پیاده کشته بود الی آن قال و حسین ع
با ایشان حمله میکرد و مقاتله مینمود تا از ایشان مقدار بیست و چهار هزار سوار را بقتل رسانید و نقص در میان ایشان ظاهر نمیشد بجهة
کثرت ایشان و بتحقیق آنحضرت را بسیار زخم زدند تا او را بسبب بسیاری زخم ثقیل کردند و ذکر کرده که باو رسید هشتاد زخم
تیر و نیزه و حال آنکه از ایشان بیست هزار سوار کشته بود و راوی گوید بعد از آن بسوی خیمه ها رفت که باو رسید بعض از آنکه بجمیع ما
رسید و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله آهسته باش زیرا که من آسمانها را گشتم آنها را تفتیش کردم یک یک را و جمیع اهل آنها دیدم
که مصیبت ترا گریه میکنند و خدای تو مرا بسوی تو فرستاده است و او جل جلاله ترا مخیر میکند در میان دنیا و نعیم آخرت اگر دنیا را
اختیار مینمائی مرا امر کن که ملائکه را بتو نازل نمایم که دنیا را پر میکنند هرگاه ایشان را امر نمائی که دنیا و ما فیها را در طرفة العین بهم زنند هر آینه
اجرا میکنند و اگر میخواهی که بجد و پدر و مادر و برادرت ملحق شوی در این روز با ایشان میرسی امام گفت میخواهم با ایشان
برسم و از ابی مخنف نقل شده تا از ایشان جماعت بسیاری را بقتل رسانید و قتیکه شمر ملعون این را دید بعمر بن سعد گفت ایها
الامیر بخدا قسم اگر اهل زمین با حسین مبارزت نمایند هر آینه ایشان را فانی میکند از جمیع ایشان پس رای این است که ما دو فرقه
شویم یکفرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یکفرقه با تیرها و در خبر دیگر از ابی مخنف نقل شده بنا بآنچه نقل شده زاید شد فرقه ثالثه با سنگها
پس حسین را گرفتند و او را با تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها میزدند تا بسبب جراحتها ثقیل گردید و در خبر اول است که حسین یکدفعه بر میمنه
و دفعه دیگر بمیسره حمله میکرد تا به قتل رسانید علی ما نقل زیاده از ده هزار سوار و نقص در میان ایشان ظاهر نمیشد از جهة کثرت ایشان
تا ثقیل و گران کردند او را بزخمها و از بعض نسخه‌ها نقل شده که آنحضرت در این حمله آخرش پنجاه هزار نفر را کشت و صد لشکر هفتاد هزار
بود غیر از تماشا کنیان و از ابن شهر آشوب و غیره روایت شده که عمر بن سعد لعین بقوم خود گفت وای بر شما آیا میدانید که با که
مقاتله مینمائید این پسر کیست که دو طرف پیشانی او از موی خالی است یعنی کشاده پیشانی است این پسر کشنده عربست پس از هر طرف باو حمله
کنید یکصد و هشتاد و چهار هزار نفر یکدفعه باو حمله کردند و او را تیرباران نمودند و حایل شدند میان او و خیمه‌ها و در کتاب مجلی روایت شده
که حسین در روز کربلا زمانیکه با لشکر ابن زیاد حمله کرد بعضی را میکشت و بعضی را ترک میکرد با اینکه از کشتن ایشان متمکن بود در خصوص باو
گفتند گفت از چشم من پرده برداشته شد نطفه‌ها که در پشت ایشان بود دیدم پس صرف نظر نمودم از کسیکه خارج میشد از نطفه او
کسیکه از اهل ایمانست پس ترک کردم او را برای خلاص شدن آن ذریه از او و دیدم کسی را که از او نطفه صالحه خارج نمیشود او را
کشتم میگویم خبر داد بمن بعض موثقان که او دیده است در بعض کتب از امام زین العابدین گفت کافری را دیدم که از پهلو گاه پدرم
نیزه خود زد پدرم او را نکشت وقتیکه امامت بمن منتقل شد دانستم که در پشت آن کافر کسی بود که ما اهل بیت را دوست میداشت فرزندان ابیطالب
و صاحب مناقب روایت کرده پس صیحه زد بایشان که وای بر شما ای شیعه آل ابو سفیان اگر برای شما دین نباشد و در روز قیامت نترسید پس در
دنیای خود آزاد باشید رجوع کنید بحسب خود تان اگر عرب هستید پس شمر او را ندا کرد و گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه گفت میگویم که من با شما دعوا
و شما با من دعوا میکنید و زنان را حرجی نیست پس منع کنید از عداوت گذشتگان خود را از متعرض شدن بحرم من مادامیکه زنده هستم شمر گفت

[illegible] يا ابن فاطمة إليكم عن حرم الرجل فاقصدوه في نفسه فلعمري لهو
كفو كريم قال فتقصده القوم فهو في ذلك يطلب شربة من الماء فكلما حمل
بفرسه على الفرات حملوا عليه بأجمعهم حتى أجلوه عنه قال ابن شهرآشوب
روى أبو مخنف عن الجلودي أن الحسين عليه السلام حمل على الأعور السلمي وعمرو بن
الحجاج الزبيدي وكانا في أربعة آلاف رجل على الشريعة فهزمهم واقتحم الفرس
على الفرات فلما أولغ الفرس برأسه ليشرب قال عليه السلام له أنت عطشان
وأنا عطشان والله لا ذقت الماء حتى تشرب فلما سمع الفرس كلام الحسين
رفع رأسه ولم يشرب الماء كأنه فهم الكلام فقال الحسين عليه السلام اشرب
يشرب فانا اشرب فمد الحسين عليه السلام يده فغرف الماء فقال له فارس يا أبا
عبد الله تتلذذ بشرب الماء وقد هتكت حرمك فنفض الماء من يده وحمل عليه
السلام على القوم فكشفهم فإذا الخيمة سالمة وعرف أنها خديعة منهم ليجزموه عن شرب
الماء أقول إن نسبة أهل السير والأخبار عدم اطلاع الإمام عليه السلام بكذب هذه
الأخبار وكون حيلة إنما صدرت من سوء الأدب ذهولا لهم عن شأن الإمام والولي
المطلق وكيف لا فإن علوم الأولين والآخرين بالنسبة إلى علمه بعد جده وأبيه
وأمه وأخيه صلوات الله عليهم أجمعين مثل نسبة القطرة إلى البحر المحيط أو الذرة
إلى الشمس وهذا بغض من الله ورسوله وقد أذعن بذلك حذقة أئمة الحديث من
أهل السنة بل إن كفه نفسه الشريفة روحي له الفداء عن شرب الماء في ذلك
الوقت إنما كان لوجوه دقيقة أسرار خفية الأول أن لأرغام اللئام قد طلبوا
عن الإمام وحجة الله على الأنام بذلك النوع من الكلام مطلبا عظيما وهو أنا لا
نقدر على محاربتك وأنت بهذه الحالة من شدة العطش تلوك لسانك وكيف نقاومك
وأنت ريان من الماء وأنت من أهل النبوة ومعدن الرحمة كيف تجيب سائلك فتريد
أن نقتلك على شدة عطشك والثاني أن الإمام روحي له الفداء كان سيد سادات أهل
النفوس الأبية والهمم العلية فلما سمع أن المنافقين يذكرون اسم الحرم والعترة الطاهرة
كف نفسه عن شرب الماء بمحض ذكرهم هذا فقد سن روحي له الفداء لأصحاب الشيم الحميدة
والغيرة سنة بيضاء وطريقة واضحة في مراعاة الناموس والغيرة والثالث أن شهادته
على شدة عطشه كان سطرا من سطور صحيفة عالم الأرواح ولكن كان ذلك على نهج الرخصة
لا العزيمة ومع ذلك كان ارتكاب هذه الرخصة حسنة من حسنات الأبرار ولكن سادات المقربين

بعد از آن بشمر فریاد کرد که کنار شو یا از حرم امیر خود او را قصد کنید قسم بجان من که او کفو کریم است را دو گوید قوم او را قصد کردند
و او در آنحالت بکثرت آب طلب میکرد پس هر وقتیکه با سب خود بر فرات حمله میکرد حمله ایشان با و حمله میکردند تا اینکه
او را از فرات دور میکردند پس ابن شهر آشوب میگوید که ابو مخنف از جلودی روایت کرده که حسین بر اعور
سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی حمله کرد در حالیکه ایشان با چهار هزار مرد بشریعه فرات موکل بودند و ایشانرا منهزم کرد و اسب
اسب خود را بفرات داخل نمود وقتیکه اسب سر خود را داخل آب کرد که بنوشد آنحضرت گفت تو تشنه و من تشنه ام
بخدا قسم آب نمی نوشم تا تو آب بنوشی وقتیکه اسب کلام حسین را شنید سر خود را برداشت و آب ننوشید گویا که آنحیوان
کلام آنحضرت را فهمید حسین گفت بنوش و من مینوشم آنحضرت دست خود را دراز کرده آب جوی را اخذ کرد یکسواره گفت یا
اباعبدالله تو بنوشیدن آب لذت میبری و حال آنکه حرم را هتک حرمت نمودند پس آب را از دست ریخت و بر قوم حمله کرد و ایشانرا
متفرق نمود و آمد بخیمه دید خیمه سالم است دانست که حیله کرده اند که او را از نوشیدن آب محروم نمایند میگویم که لعنت اهل سیر و آثار عدم اطلاع امام را
بکذب این خبر دادن حیله بودن آن مشابه و از شواهد این خبر عاقل نبودن ایشان از شأن امام و ولی مطلق و چگونه چنین باشد زیرا که علوم و لدنی حضرت نسبت بعلم او بعید
جد و پدر و مادر و برادرش مثل نسبت قطره آبی بدریای محیط و ذره نسبت بآفتاب و این بعض کردن از خدا و رسول او و بتحقیق انقیاد کرده است این حادثه را ائمه حدیث ولکن
علمای اهل سنت تکلف کردن از نقض شریعه خود را از نوشیدن آب و توقف از جهة خوف فوت وقت و سر از جهة بیت اول امت که آن جماعت لئیم طلب کردند او را امام و خدا بر خلق و این
نوع از کلام مطلب نزدیک راه آن این بود ما مجاز به تو قادر نیستیم در حالیکه تو در اینحالت هستی از شدت عطش که زبانت خشک است و چگونه با تو مقاومت میتوانیم کرد در حالیکه تو
و تو در اهل بیت و معدن رحمت هستی چگونه اهل خود را امید میکنی پس ما میخواهیم بآب نزدیک نشوی الحکیم دو ثمن است که امام سید ابرار اهل نفوس منع کنند بمهابت بلند ولیکن
که منافقان اسم حرم را و عترت طاهره را ذکر کردند خود را از نوشیدن آب منع نمود بعضی ذکر کردن که ایشان نام حرم را تحقیق او نمائی کرد برای اصحاب اخلاف پسندیده و عترت
راه روشن و طریق صحیح را در مراعات کردن ناموس و حرمت حرم آنکه شهادت او در بند عطش بر نظر بود ارنظر با صحیفه عالم ارواح ولکن این طریق رحمت بود که نظر در حجب
باهر این سر که شدن با حضرت حسین است از خسته ها برار و لکن بزرگان سعی در بین حمار انحراف با کیزه خود نا از تحکات این دو میکرد چنانچه آنکه نوشیدن آب آن
حضرت واجب بود از جانب خداوند اگر آب را برد و میشد نا بعد از زخم بشریه طاقت ثانیه خود تو بهتر از جهاد کردن با دشمنان چنان جهاد اعظم طاعات و شرف قربات است
زیرا که هر ضربتی از ضربتها او بود از حمله ها اکثر از مثل ضربتهای امیرالمؤمنین است در روز بدر و حنین و روز احد و احزاب ولکن امام از خدای تعالی سؤال کرد بزاد و محور اوراد پهنائی از جهة
یاد آوردن تشنگی اهل حرم و شهادت اصحاب و اولاد و برادران و جوانان بنی هاشم را بر شدت عطش حصول فضل شرح خواهد داد ایشان آنکه بدرستیکه تمام اعلی از محبت خدای تعالی که آن
کردن است در حالیکه گرسنه و تشنه باشد زیرا که یاد آوردن دوستان تشنگی را در انحالت او را حق جمیع اسباب عطش بیشتر باد کردن ایشانرا است جمیع مصائب وارد
و شیء آنکه مقصود آنحضرت سانیدن به حق خود بود باب قبلیکه در آن وقت شدت عطش را از بسیار حرکت و جولان و حرارت آفتاب و قبلیکه آنرا با بیاب رسید تا آن گفت بنوش تو
تشنه هستی وقتیکه دید که حیوان از نوشیدن آب امتناع دارد و اینکه آنحضرت اول آب بنوشد اراده نمود که این آب بنوشد تا بعد از آن بنوشد پس کشید قضا امر الهی
کرد و از ریاض شهادت نعلش کرد چنانکه وقتیکه از آب بیرون آمد بخیمه رسید اکثر صدر را در اثر ایشان گذشت که در بعض روایات آمده است که آن بزرگوار دیگر بشریعه فرات آمد و
دست را از آب پر کرد خواست که بنوشد مباد او را تشنگی اطفال و زنان خود را آب را ریخت و آنرا ننوشید و در روایتی آمده که مردی از قبیله کلب تیری با وانداخت بدهن او رسید
چون حسین گفت خدا ترا سیراب نکند آنمرد تشنه گردید خود را بفرات انداخت آب نوشید تا مرد و در کتاب بحار از انس حبیبه روایت کرده و گفت من دو نفر مرد را از سلطین
حسین درک کردم یکی از ایشان ذکرش دراز کرده آنرا آب نوشید و در روایتی آمده که آنرا بر دوش خود حمل میکرد و دیگری پس از مشک را بر سید تا آب آنرا مینوشید تا آخر
و سیراب نگشت و این بجهة آن بود که او کسی بود که حسین نظر میکرد در حالیکه آنحضرت بر اسب مبارک خود را بآب نزدیک کرد تا بنوشد آنملعون تیری با و زد آنحضرت گفت خدای
تعالی ترا سیراب نکند از آب دردنیا و آخرت تو و در خبر ابن شهر آشوب که ذکر شد بعد از بخیمه ذکر کرده است که بعد از آن حرم خود را دفعه دیگر وداع کرد و ایشانرا بصبر کردن
امر نمود و بایشان وعده ثواب و اجر داد و امر کرد ایشانرا چادرهای خود شانرا بپوشند و مهیای بلا شوند و گفت بدانید بدرستیکه خدای تعالی حافظ و حمایت
کننده شما است و رهاننده شما از شر دشمنان و نجات میدهد و عاقبت امر شما را خیر میکند و دشمنان شما را عذاب مینماید بانواع عذاب و عوض میدهد شما را از این بلا انواع نعمت و کرامت را و شکایت
نکنید و بر زبان نیاورید چیزی را که قدر و مرتبه شما را ناقص نماید بعد از آن نثار کرده میگفت علیکم سلام منی یا آل احمد فانی ارانی عنکم سوف ارحل اری کل ملعون جحود دینا
یرید فتح آل النبی و یأمل لعنه کفره آبا و اینهم مجد و یریهم بالخلق ما شاء تعیل حاصل مضمون آنکه سلام من بر شما باد ای آل احمد زیرا که می بینم که بزودی از میان شما سفر میکنم می بینم
هر ملعون کینه ور مناسب را که فانی شدن اولاد پیغمبر را قصد و آرزو میکند هر آینه بتحقیق کافر شدند و ایشان جمیع کیش را کشت محمد و خدای خود شاکی
که میکنند بخلق آنچه میخواهد بعد از آن متوجه قتال دشمنان خود گردید پس از ایشان جمع کثیری را کشت و دلیران را از آنجا که از جهت

دلیران را بجانب انداخت و سواران را از اسب فرود آورد و گفت از ایشان در آن روز دویست و هشت نفر را او در کتاب بحار است که ابو
الفرج گفت حسین آب می خواست و شمر می گفت بخدا قسم از آب سیراب نخواهی شد تا داخل آتش شوی و از اخبار الدول تاریخ بعض عامه است
نقل شده که تشنگی بر حسین شدید گردید پس او را از آب منع کردند بعد او را بکثرت آب حاصل شد و هنگامی که خواست بنوشد حصین بن نمیر ملعون
تیری از جنگ او زد پس آب خون شد دست خود را باسمان بلند کرد و گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر
على الارض منهم احدا و از کتب مناقب نقل شده که حسین دعا کرد که اللهم انا اهل بیت نبیک وذریته وقرابته
فاقصم من ظلمنا وغصبنا حقنا انک انت سمیع قریب یعنی خدایا ما اهل بیت و اولاد و خویشان پیغمبر تو هستیم
پس بشکن و هلاک کن کسی را که با ما ظلم کرد و حق ما را غصب نمود زیرا که تو شنونده و نزدیک هستی محمد بن اشعث گفت چه قرابت میان
تو و محمد هست پس آنحضرت قرائت کرد ان الله اصطفى ادم ونوحا وال ابرهیم وال عمران على العالمین ذریة بعضها
من بعض بعد از آن گفت خدایا بنمایان باین مرد امروز خواری را پس پسر اشعث برای قضای حاجت رفت عقربی ذکر او را گزید
افتاد و در حالتی که استغاثه مینمود بغایط خود ملوث میشد از این طرف بان طرف میگردید و در بحار آورده که مردی با گفت یا حسین آیا نظر نمی کنی بفرات
که مانند شکم ماهی هاست بخدا قسم از آن نمی چشی تا تشنه بمیری حسین گفت خدایا او را تشنه بمیران راوی گوید بخدا قسم او را دیدم می گفت
مرا آب بدهید آب باو دادند و مینوشید بقدری که از دهنش خارج میشد بعد میگفت بمن آب بدهید که تشنگی مرا کشت پس بان حالت بود
تا بجهنم واصل گردید و در کتاب عوالم از بعض کتب مناقب معتبره نقل کرده باسناد خود از احمد بن حسین بن مفلول از عبد الله بن ابی الدنیا
از عباس بن هشام بن محمد کوفی از جدش گفت مردی بود از قبیله ابان بن دارم که او را زرعه میگفتند بقتل حسین حاضر بود تیری
انداخت از جنگ او زد پس خون را میگرفت و بسوی آسمان میانداخت و این بجهت آن بود که حسین و ... آب خواست که بنوشد آن ملعون
او را به تیر زد و حائل شد میان او و میان آب گفت خداوندا او را تشنه کن و او را راوی گوید خبر داد مرا کسیکه نزد او حاضر بود در حالی
که جان میداد که او فریاد میکرد از حرارت شکم و از برودت پشت و در پیش روی او بادبزنها و برف بود و در پشت سر او منقل آتش
گذاشته بودند و او میگفت سیراب کنید مرا عطش مرا کشت پس قدح بزرگی آوردند که در آن بود سویق و آب و شیر و اگر پنج نفر آنرا
مینوشیدند هر آینه ایشان را کفایت میکرد راوی گوید پس مینوشید آنرا باز می گفت بمن آب بدهید که تشنگی مرا هلاک کرد راوی گوید که شکمش
پاره شد مثل پاره شدن شکم شتر و از تاریخ عصامی حکایت کرده باسناد از واقدی که گفت پیرمردی حاضر شد بر قتل حسین بدون اینکه
با حسین مقاتله نماید پس کور شد از سبب آن پرسیدند گفت که او پیغمبر را دید در حالیکه ذراعهای خود را از لباس بالا زده و در دستش شمشیر
دارد و در پیش روی او پوستی دارد و ده نفر از قاتلین حسین مذبوح در پیش روی آنحضرت بعد از آن مرا ... و او را لعنت
کرد بسیار کردن سواد لشکر ایشان و چشمش از خون حسین کشید پس کور شد ابو الفرج میگوید بعد از آن مردی از آن قوم که کنیه اش ابو الحتوف
بود تیری بآنحضرت انداخت به پیشانی مبارکش رسید و آن تیر را کشید خون بر رو و محاسن جاری شد گفت خدایا می بینی
آنچه در این عاصیان بمن میرسد اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر على وجه الارض منهم احدا
ولا تغفر لهم ابدا بعد از آن مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد خود را بهمین بسیار بر ایشان میزد و ناچار از ایشان
بمیر نمی رسید مگر اینکه او بشمشیر خود را بفریاد میاورد و میگفت و تیرها از هر طرف باو میرسید و به نحر و سینه خود را از آنها پرهیز
میکرد و میگفت ای امت بد چه بد مخالفت کردید محمد را در باره اولاد او آگاه باشید شما نمی کشید بعد از من بنده را از بندگان
خدا پس از او مبترسید بلکه آسان میکردید شما در وقت کشتن شما مرا بخدا قسم امید دارم که خداوند مرا گرامی دارد بسبب شهادت
و خوار کردن شما بعد از آن از شما انتقام مرا بکشد از جائیکه نمیدانید راوی گوید پس حصین بن مالک سکونی باو صیحه زد و گفت ای پسر
فاطمه بچه چیز انتقام ترا از ما میکشد گفت شدت شما را در میان شما میاندازد و خون شما را میریزد بعد عذاب دردناک بر شما نازل ...
بعد از آن آنحضرت قتال میکرد تا آنکه جراحات عظیمه باو رسید صاحب مناقب و سید ... گفته اند رسید باو هفتاد و دو جراحت و ابن
شهر آشوب و ابو مخنف از جعفر بن محمد بن علی روایت کرده که گفت یافتیم در بدن حسین سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر

بآخر الحمت رسیده شد جسم بافته شد در این سصد و سی و نه زخم نیزه و شمشیر و تیر در رو هشتاد و سصد و شصت جراحت کوفته
اندکی و سه زخم شمشیر غیر از زخم تیر و یکهزار و سه صد و جراحت داشت و از کتاب عیون جمع آه نقل شده که در روایتی هست که آن حضرت
چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد و زخم شمشیر و نیزه رسیده بود و در بحار گفته که تیرها در زره آنحضرت مثل خار بود در پوست خارپشت و
رو هیئت که همه اینها در مقدم بدنش بود و اگر خواهی که بشناسی بعضی از مناسبات این مقام را از غزوات و مجاهدات امیر المؤمنین
با نفس خود را مهیای گریه و فریاد و ناله برای سید شهدا روحی له الفداه پس گوش ده بآنچه برای تو ذکر میکنیم از جمله آنها آنچه در صفین و غیر
آن واقع گشته پس از آنچه در صفین واقع گشته آنست که امیر المؤمنین فرزند خود را گفت بر و بمیمنه لشکر و بعبد الله بن
جعفر و پسرم محمد بگو زمانیکه من حمله کردم شما هم با من حمله کنید و حمل بن زیاد را گفت بسلیمان بن صرد بگو در میمنه باشد و با صحاب
میسره فرستاد و ایشان را باین وصیت کرد بعد از آن تقدم و پیش آمد و خلق منتظر حمله او بر اشتر و همراه بودند و خلق بسرعت نمود
بعض ایشان بسوی بعض ایشان و تیرها انداختند تا تمام شد با نیزه با یکدیگر را زدند تا شکست و خورد شد بعد از آن بشمشیرها
یکدیگر را زدند و به عمودها آهنین یکدیگر را میزدند تا خون مثل آب جاری شد و گروهی منهزم شدند و واقع شدن آهن با آهن شدید تر بود
از جنبیت هول و ترس از صاعقه ها و کوهها منهدم شدن و روی آفتاب گرفته شد و گرد و غبار برخواست و لواها و علمها پیدا نشد
و روز را به شب رسانیدند گفته اند که رسیس قومی دیده نشد از زمانیکه خدا تعالی دنیا را خلق کرده که کشته شده باشد در دست او
بعد از او بچه امیر المؤمنین در آن روز و در آن شب کشت و آن شب لیلة الهریر بود زیرا که آن شب را به روز رسانیدند در قتال و جدال
و در کتاب مروج الذهب هست که تمام آنهائیکه امیر المؤمنین در روز و شب بدست خود بقتل رسانید پانصد و سی و مرد بود بسیار
ایشان را در شب به قتل رسانید زیرا زمانیکه کسی را بشمشیر میزد تکبیر میگفت و منبر دیگر آنکه ملکیت ایراد کرد که سلیک حرب آنجا بود و از او
مفارقت میکرد و از پیرامنش و غیر ایشان ای برادران من دانستید که اصحاب اخبار و آثار از حذاق و اهل حدیث
سیر و تواریخ به تحقیق اتفاق کرده اند بر اینکه دیده نشده در دنیا رئیس و پادشاه از آن زمان که خدا تعالی دنیا را خلق کرده است که به
دست او کشته و مقتول شود آن مقدار که امیر المؤمنین در آن روز و شب بقتل رسانید میگویم شاید مراد ایشان از سلاطین و روسا
آنکسانی است که ایشان را جنود و مهیا و آماده باشد و خوشحالی بوده باشد بطریق عادت و چگونه چنین نباشد زیرا که سلیمان اگر بلا و پادشاه
عرصه کربلا جناب سید الشهداء و خامس آل العبا به تحقیق بدست مبارک خود چند هزار نفر از کفار به قتل رسانید و حال آنکه از گروه و یاران او در
نزدش نبود که در وقت هلاک کردن او متکبران دلیران و شیران جنگ و شجاعان جدال را بگوید حقیقت حسنت و آن بزرگوار
با همه این در آنوقت در شغلی بود از اضطراب اهل حرم و زنان و عطش ایشان و آنچه ایشان در آن بودند از مصایب بسیار که بعد از
بر اهل و اصحاب و برادران و برادرزادگان بود که ایشان مثل قربانها مقتول افتاده بودند در جان و مال من فدای کسی باد
که او در اینحالت بود و در بدنش زخمهای شمشیر و نیزه ها و تیرها بود که از حد شمار بیرون بود و او در شدت رنج و مشقت شدت
حرارت تشنگی بود و آنچه در صفین در روز هشتم و نهم بود این بود که امیر المؤمنین ندا کرد آیا معین و یاری کننده هست و در روز
هزار مرد گفتند لبیک یا امیر المؤمنین میبریم در پیش روی تو پس از غلاف شمشیرها را شکستند و سر گرد امیر المؤمنین در حالیکه
میگفت دعوا دبیب النمل لا تقولوا و اصبحوا بحر بکم و بینوا حتی تنالوا الثار او تموتوا حاصل مضمون
آنکه حرکت کنید مثل حرکت نمودن مور و موت و نزدیک جمع کنید و صبح کنید بحرب خود تا آن وقت نمائید تا برسید بخون
خواهی یا مرده باشید و از آنچه واقع شد در همان روز در صفین این بود که معاویه در آن روز هم غلام ابی سفیان را خواند و او شجاع
دلیر بود و او را بقتل شتر و عبد بن خزاعی تحریص و ترغیب کرد حر گفت که چرا غیر از من کسی نمیکشد معاویه گفت ساکت باش
ای حر با علی مبارزت مکن حر بیرون آمد و علی ابن ابیطالب را بمبارزت او آمد شتر آن غلام رسول خدا حر را گفت تو کیستی
زیرا که من مقاتله نمی کنم مگر با شجاع حیرتر شما شتر آن خود را با و تعریف نمود پس حر با و حمله کرد و او را کشت و گفت باید علی ابن ابیطالب
بیاید تا حمله برادر حضرت کرا به بیند پس با و صیحه زدند که دور شو ای سگ زیرا که تو با علی کفو و مثل نیستی حر گفت بخدا قسم رجوع نمی کنم

کیفیت جنگ صفین

اینکه

مگر اینکه سر علی را باو دهم یا همسرم در نزد او پس امیر المؤمنین بمبارزت او آمد و با او حمله کرد پس از بازوی او گرفته کشید و بر بالای
دست بلند داشته بعد از آن [illegible] بزمین زد و استخوانهای او را خورد کرد بعد از آن بیرون آمد از لشکر معاویه کریب ابن ابرهه از
اولاد ابن ذی یزن و او مهیب و قوی بود بنحویکه درهمی را در دست خود میگرفت و با انگشت بزرگ خود آنرا مالش میداد پس
سکه و خط آنرا محو میکرد معاویه با او گفت در حالتیکه علی بمبارزت آمده و هر کس بمبارزت او جرئت و جسارت نمیتواند بکند کریب
گفت من بمبارزت او میروم پس بیرون آمد بطرف صف اول اهل عراق و ندا کرد باید علی بمبارزت من بیاید بمبارزت او آمد مرتفع
ابن وضاح زبیدی از او سؤال کرد که تو کیستی خود را باو نشان داد پس گفت کفو کریم است و مشغول جنگ شدند کریب با او سبقت
کرد و او را بکشت و ندا کرد باید بیاید نزد من شجاع ترین شما علی بیرون آمد بسوی او و شرحبیل ابن بکر و بکریب گفت ای شقی مگر نمی
کنید در ملاقات کردن خدای عز و جل و ملاقات رسول خدا در روز حساب از ریختن خون حرام کریب گفت باطل الکلمی است که
قتل عثمان را اصلاح دید بعد از آن جنگ کردند کریب او را بقتل رسانید بعد از آن بیرون آمد بسوی او حرث شیبانی و او زاهد حق بین بود
و میگفت این علیست که هدایت با اوست از جهة حق ما او را یاری می کنیم بعضی کسیکه با او منازعه نماید بعد از آن جنگ کردند
کریب او را بقتل رسانید بعد از آن علی بیرون آمد بسوی او در حالتیکه کریب او را نمی شناخت و آنحضرت او را از باس و غضب
خدای تعالی ترسانید کریب گفت آیا این شمشیر مرا می بینی با آن بسیار کسرا که مثل تست کشته ام آنحضرت باو حمله کرد و بشمشیر خود ملعون
سپر را در مقابل تیغ او انداخت آنحضرت او را از سر او بشمشیر زد پس بزمین افتاد در حالیکه دو پاره شده بود بعد از آن امیر المؤمنین
برگشت و به پسر خود محمد گفت در مکان من باش که نیاید طالب خون او پس محمد ایستاد یکی از پسران عمش آمد و گفت ای [illegible]
که پسر عم مرا بقتل رسانید کجا است محمد گفت چه میخواهی از او من نایب او هستم پس غضب کرده بر محمد حمله نمود و محمد با او حمله کرد و او را
هلاک کرد پس دیگری بیرون آمد او را هم بقتل رسانید تا از شامیان هفت نفر را بقتل رسانید و جوانی آمد بمیدان محمد و با او گفت
تو عم و برادران مرا کشتی پس امام کبود تو را نشناختیم ما با ایشان لاحق شوم زمان طویلی مکافحه و منازعه کردند پس محمد او را هلاک کرد
و روایت شده که امیر المؤمنین باشتر گفت آمد بسوی من دو تیر دان عنایت من بمیمنه و تو بمیسره حمله کنیم و در میمنه معاویه
مقدار ده هزار سوار بود پس امیر المؤمنین حمله کرد ایشان رو بهزیمت نهادند و اشتر بر میسره حمله کرد مثل گرگی که بگوسفندان
حمله میکند پس خلق از او گریختند و مردی از اهل شام با او حمله کرد و اشتر با او با سپر خود مقابل شد و با او حمله کرد و او را هلاک نمود میگویم آه
آه تاسف میخورم بر تو ای مولی تو را امام مظلوم کجا بود عباس و کجا بود علی اکبر و قاسم و کجا بودند شیران تیغ زن و شیران بیشه مبارز
جوانان بنی هاشم و عبد المطلب تا یکی از ایشان در مقام محمد ابن حنفیه بایستند در وقتیکه بدن امام و نور چشم عالم ضعیف شد
از بسیاری زخمهای شمشیر و نیزه ها و جاری شدن خونهای پاک و بودن حلقه او مثل خارپشت از کثرت تیرها و از هر جهت رسانیدند باو
طلب کنندگان هزار هزار خون از کافران و صاحبان کینه و عداوت بدری و حنینی و جملی و خیبری و شامی از کافران [illegible] اشرار
کاش ایشان او را ترک میکردند تا یکدقیقه بهر جهت نماید بجهت کردن به نیزه خود و کاش حمله میکردند با او در اینحالت لشکر تمامه یک
حمله آه کجا بود امیر المؤمنین و کجا بود صحابش با جهاد میکردند در پیش روی پسر رسول خدا و دشمنان او را میکشتند و جان خود شان
را باو فدا میکردند بخدا قسم گرانست بر رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن مظلوم و بر جوانان بنی هاشم و مشایخ و پسران فرزندان
عبد المطلب که نور چشم رسول خدا و نور دیده فاطمه زهرا غریب و تنها باشد و یاری طلب نماید کسی او را جواب ندهد و یاری نکند کاش ما
با او بودیم پس برستگاری بزرگ میرسیدیم و آنچه در روز بیست و نهم واقع شد اینست که عثمان ابن وائل حمیری از اصحاب معاویه بود
و نیصد سوار او را مقابل میشمردند و او را برادری بود حمزه نام آنها را معاویه برای شدت ها مهیا کرده بود و عثمان به نیزه و شمشیر خود مبارزه
میکرد و عباس بن حارث بن عبد المطلب با او تماشا میکرد با سلیمان بن صرد خزاعی بسلیمان گفت من بیرون میروم بسوی او در
دلم هست که او را بکشم پس بسوی او آمد و منازعه کردند زمان طویلی احدی بصاحب خود ظفر نیافت سلیمان بعباس گفت آیا فرصت
[illegible] گفت او شجاعت دارد و بعد از آن عباس باو ضربتی زد سر او را بزمین انداخت سر او در پیش حمزه بسوی او آمد پس امیر
المؤمنین بعباس فرستاد و او را از مبارزت آن نهی کرد و بعباس گفت لباسهای خود را بیرون کن و سلاح خود را بمن بده و تو
در مکان من باش تا من بسوی او بیرون روم پس امیر المؤمنین خود را معلوم نکرد و بسوی حمزه آمد حمزه گمان کرد که او عباس است

کمر او را دو انگشت امیر المؤمنین ضربتی باو زد زیر بغل و کتفین او را و نصف رویِ او را قطع کرد و بینهایا از آن ضربت تعجب کردند و از عباس ترسیدند و بیرون آمد بسوی امیر المؤمنین عمرو بن عاص لعین و آن شجاعی بود با شمشیر و نیزه خود بازی میکرد امیر المؤمنین گفت بیا بجنگ پس عمرو با امیر المؤمنین حمله کرد حمله شدیده آنحضرت به سپر خود او را دفع کرد و شمشیری بر کمر او زد نصفش افتاد به زمین و نصف دیگرش بالای اسب ماند پس عمرو بن عاص گفت این میت اگر ضربت علی معاویه او را کمک نکرد عمر با و گفت بلکه تو حمله نمائید اگر در مکان خود ثابت شد او امیر المؤمنین است پس باو حمله کردند آنحضرت ثابت و محکم شد و بعد بایشان حمله کرد و ایشان زخمی گشتند تا از ترس این سی آن مرد دو انگشت بشتر گفت با امیر المؤمنین خود را به زحمت و مشقت مینداز امیر المؤمنین گفت ای سرور خدا اکرم و عزیزترین خلق بود نزد خدای تعالی و حال آنکه بنفس خود در روز احد و خیبر و حنین با مقاتله کرد و اگر معاویه و عمر بسوی من بیایند هر آینه شیعیان من خلاص میگشتند از آنچه بسبب آن متحمل زحمات میشوند اشتر گفت ترا قسم میدهم بحق قرابتت و رسول خدا که امر کردی مرا امروز با ایشان محاربه و جنگ میکنیم پس امیر المؤمنین باو اذن داد اشتر گفت

نَعِیشُ وَفِینَا وَلَنُحْرِفَنَّ عَنِ الْعُلٰی وَلَقِیْنَا ضُبَابُو جَدِ عَبُوسٍ اِنْ لَمْ اَشُنَّ عَلٰی ابْنِ هِنْدٍ غَارَةً لَمْ تَخْلُ یَوْمًا مِنْ ذَهَابِ نُفُوسٍ خَیْلًا کَاَمْثَالِ السَّعَالِی شُزَّبًا تَعْدُو بِبِیضٍ فِی الْکَرِیهَةِ شُوسٍ حَمِیَ الْحَدِیدُ عَلَیْهِمُ فَکَاَنَّهُ وَمَضَانُ بَرْقٍ اَوْ شُعَاعُ شُمُوسٍ

میگویم ای اصحاب غیرت و حمیت و ای گروه بزرگی و عظمت و ای اهل الخیانه که تمسک نموده اید بذیلهای پاکیزه دوی القربی بمودت چرا رعایت نمینمائید در که خفتن مردمک چشم برای چشم لسان و شراب قرآن و محبت خداوند رحمن و چرا مثل زنان نوحه و فریاد کننده فریاد و نوحه نمیکنید آیا فراموش کردید فرق میان دو فرقه یا نسیان نمودند که مناسبت را در میان این دو جنگ پس بسیار فرق در دنیا که دارد که طلب را پاره و چاره میکنند از انکشافها خون سرخ را به عوض اشک چشم پس نظر نمائید بآنچه اشتر جزاه الله خیرا میگوید در آن هفته و بآنچه از امیر المؤمنین طلب مینماید از رجوع کردن و از محاربه با ملک سلطنت و سر حجت نماید بعد از آن نظر نمائید بآنچه علج شامی لئیم ابن حنظله میگوید در وقت محاربه کردن امام و حجت ملک علام و در وقتیکه آن امام حسین دلیران عراق و شام را مثل چوب بالای لام که لیث قدرت میشود یعنی خوبها جنگ بحیث بیشه میکرد و ندا میکرد اسی پسر علی تا کدام وقت خصومت خواهد شد زیرا که اولاد و خویشان و دوستان ترا کشته اند و تو هنوز شمشیر میزنی با بیست هزار نفر هلاکت باد بر این علج شامی زیرا که مراد این ملحد حیله گر و رئیس اشرار یکی از دو امر است یا بیعت کردن امام معصوم است برای اولاد زنا یا کف نمودن امام از قتال و نار نشدن او است از نسب خود که او در شجاعت اولاد زنا و نسل کنیزان جنگیه نمیباشند بخدا قسم مصیبت در همین مقام فکر کردن قلب را حرکت و لذت خواب را دور میگرداند و باعث میشود خواسیدن بر روی خاکستر را اللهم عذبهم اشد العذاب از عذاب قوم ثمود و عاد و از آنچیزها که در روز سی و پنجم در صفین واقع شد همیت که اهل عراق در نزد خیمه امیر المؤمنین جمع شده نظر و تماشا میکردند بیرون آمدن او را پس بیرون آمد در حالیکه اسب خود را سوار شده بود و زره رسول خدا در بر مبارکش بود و شمشیر او را حمایل و خاتم و انگشتر او را با انگشت کرده و عمامه سحاب آنحضرت را بسر گذاشته بود و بمعرکه آمده و با کسی تکلم نکرد و معاویه یعنی سبقت کرده بود پس عمر بن عتیق رئیس طایفه عک گفت تو از خوف من خارج شو و امر کن بزرگان و اکابر اهل شام را که بحمله کردن من حمله نمائید اگر ایشان را کردند اهل عراق را منهزم میکردانم و نور ارتحت میکنیم و قبیله عک شجاع ترین اهل شام بودند بعد از آن رئیس عک حمله نمود و محمد ابن حنفیه و عباس بن حارث و عبد الله بن جعفر حمله نمودند و گرد و غبار بلند شد و خونها جاری گردید و قوم بیکدیگر در آویختند و کسی صاحب خود را نشناخت و بلا شدید گردید و اشتر از قبیله عک خلق بسیار را به قتل رسانید و محاربه و جنگ در میان همدان و عک شدید و سخت گردید و از همدان در آن روز سیصد و دوازده مرد و از عک ششصد و هشتاد مرد کشته شد و سعد بن قیس رئیس همدان گفت بتحقیق قبیله عک در صفین دانستند که ما زمانیکه دو گروه بیکدیگر ملاقات کردیم و ایشان را طعام میکنیم غضنفر را و کوکب نیزه رذ ترا حامل میشویم و اشعار بعید داردمی کنیم و سرخ و سرون میبریم میگوییم ای اهل ایمان ای گروه صدق و ایقان

سگها را

۳۰۳۷ سنگها را بر سینه‌ها بزنید و خاک و خاکستر را بر سرها بریزند مادامیکه عصرها و شهرها هست و کنار نمایید لذت بردن را از زنها
خود و آن معانقه کردن با زنان سفید اندام حور العین در مکان خراب عالی از نور و روشنائی نشیند و ذکر کنند یا امیر المؤمنین
و بگوئید اینکه آن زمانیکه مقاتله میکرد جبرئیل در جانب راست و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت در پیش روی او میبودند
این حسین و حبیب نیست که در دریاهای قتال و جدال غوطه ور و هزار هزار از اشراف کفار و چند هزار از بزرگان دلیران و
شجاعان بخاک هلاک انداختند و او در حالت تشنه و گرسنه و قلبش مملو از حزن و اندوه و جسد شریفش از بسیار رسیدن
تیرها و نیزه‌های اهل طغیان و گناه مثل خارهای خارپشت و پرهای مرغان در طیران است پس اینکه میگفت آمده است بمیرد از ما اهل
بیت مکر اینکه او مرد هست و اینکه خدای تعالی یاری کرده است با او حبیب و رسول خود را در ظاهر و یاری کرده است
سایر انبیا را با او در باطن کاش بود در آن روز ظاهر بود و میدید آنچیز را که کفار نور چشم ترا [illegible] قتال و قبیله
نیزه خود تکیه نموده بود و در یک دقیقه استراحت نماید و کافران او را از آن استراحت منع میکردند و از هر جانب و طرف او را می
ریختند سنگها و آتشها و تیرها را آه آه آه عذابا عذابا بکن ظالمان محمد را بشدیدترین عذابهای به تحقیق نقل شده از کتاب
مروج الذهب خبری که مسند است به منذر بن جارود او گفت که قبیله امیر المؤمنین به بصره آمد داخل شد از جائی که واقعه بود در طرف
کربلا پس آمدم من بیرون آمدم که با او تماشا کنم پس وارد شد با او بود موکبی در مقدار هزار سوار در مقدم ایشان سواری بود که بر اسب
اشهب سوار و در سر او قلنسوه بود و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر حمایل کرده و با او بود علمی و اغلب علمهای آن قوم سفید و زرد
بود در حالیکه غرق آهن و سلاح بودند گفتم این کیست گفتند ابو ایوب انصاری و اینها انصار و غیر انصار هستند بعد از آن
سواری را دیدم که در سر او عمامه زرد بود و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر را حمایل کرده و کمان در دوش انداخته با علمی بر اسب
اشقر سوار شده بود در میان هزار سوار گفتم این کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است بعد از آن سوار دیگر بر اسب کمیت سوار
و عمامه زرد در سر و زیر آن کلاه سفید گذاشته و قبای سفید در بر داشت و شمشیر را حمایل و کمان را بر دوش انداخته در میان هزار سوار
و با او بود علمی گفتم این کیست گفتند ابو قتاده است بعد از آن از ما گذشت سوار دیگر در بالای اسب سفید رنگ و عمامه سیاه
در سر و گوشهای عمامه را از پیش رو و عقب سر آویزان کرده بود و لباس سیاه بود با سکینه و وقار نمایند و با آواز بلند قرآن را تلاوت
میکرد شمشیر را حمایل کرده و کمان انداخته بر دوش با او بود علمی سفید در میان جماعتی بود از خلق که تا جاده عمامه‌های ایشان مختلف
بوده اطراف او پیران و جوانان گرفته بودند گویا که برای حساب ایستاده اند اثر و علامت سجده در رویهای ایشان ظاهر بود گفتم این
کیست گفتند عمار بن یاسر است در میان جماعتی از صحابه و انصار و مهاجرین و پسران ایشان بعد از آن از ما گذشت سواری
که بر اسب اشقر سوار و لباسهای سفید پوشیده بود و عمامه زرد و کلاه سفید بر سر داشت و شمشیر حمایل کرده و کمان انداخته در دوش [illegible] بود
و پاهایش از زمین خط می‌کشید در میان هزار نفر از خلق و لباسهای بسیاری ایشان سفید و زرد بود و با او بود علمی زرد گفتم این کیست گفتند
قیس بن سعد بن عباده است در جماعتی از انصار و اولاد ایشان در قبیله قحطان بعد از آن از ما گذشت سواری که بر اسب اشقر
سوار شده بود ندیده بودیم کسی را که از او خوب‌روتر بوده باشد در سر او عمامه سیاه و در برش لباسهای سیاه بود و گوشهای عمامه را
از پیش رو و عقب سر او آویخته بود پس گفتم این کیست گفتند این عبدالله بن عباس است در میان چند نفری از اصحاب
رسول خدا بعد از آن موکب دیگر آمد که در میان ایشان بود سواری که شبیه‌ترین خلق بود بمرد اول گفتم این کیست گفتند قثم بن
عباس است بعد از آن علمها پیدا گشت بعضی از آنها بر بعض دیگر مقدم بود و نیزه‌ها بیکدیگر مخلوط گشتند بعد از آن موکبی
وارد شد که در آن خلق بسیار بود در بر آنها سلاح و آهن بود در حالیکه علمهای ایشان مختلف بود در اول آن موکب علمی بزرگ
و سواری بود که گویا او صاحب کسر و جبر بود و این صفت مرد نیست که بازو و پایش شدید و قوی بوده باشد و در نزد عرب [illegible] پردن او
به زمین بسیار است از نظر کردن او به بالا و از زمین او حوالی بود خوش صورت و در بسیار از مثل الخوان و در پیش روی او
حوالی بود مثل ایشان گفتم این کیست گفتند علی ابن ابیطالب است و اینها که در یمین و یسار او هستند حسن و حسین است و آنکه در پیش

۴۳۸ بروی او بست محمد حنفیه است با علم بزرگ و در عقب سرش عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و اینها اولاد عقیل اند از جوانان بنی
هاشم و این مشایخ اهل بدرند از مهاجر و انصار پس آمد تا در گوشه نازل شد میگویم هم چنین بود وارد شدن امیرالمؤمنین پس
زمانیکه وارد شد او را به بصره رسیدی با نظر بیار موکب علیه و شاهنشاهی بزرگ نظر بانیکه او پادشاه دین و اهل دین است از اولین
و آخرین است و پادشاه دنیا است پس نظر کن به موکب فرزند و نور چشمش و نور چشم عالم پادشاه اهل دین بعد از پدر و برادرش
و سلیمان ملک کربلا و نوح دریای مصائب و بلا پس در موکبی از موکبهای ملائکش در شهر مصائب بر نهاد و در وطن بود و
اعضای پاره پاره از اصحاب و اولیاء است و در میان ایشان بود روشنا اهل یقین مثل حبیب و زهیر و در موکبی از
موکبهای بزرگ شیران زمین و ستارهای آسمان و دریاهای سخاوت و شجاعت و وفا بودند یعنی جسمهای پاکیزه و بدنهای
خورد شده از جوانان عبدالمطلب و جوانان بنی هاشم و آفتاب روشنی دهنده و ماههای نورانی در میان آنها بود بدن علی اکبر
و قاسم و اولاد امیرالمؤمنین و در موکبی از موکب پادشاهی او بود صاحب علم بزرگ و سید اهل ایمان و آنکسیکه با و غبطه میکنند
در روز قیامت جمیع شهدا یعنی قصد میکنم ابوالفضل عباس را و در موکبی از موکبهای لشکر مصائب و غموم او بود گروه زنان حسرت کش
و دختران طاهره و فریاد و ندبه کننده فاطمه و سیده مصائب و پادشاه ملک حزن و اندوه و صدیقه طاهره صغری زینب و
همشیره اش ام کلثوم و در موکبی از موکب قدر و صبر او بود عطش پسر و دختران صغیره و شماتت احمقان و طاغیان
و امام با عزت در مشرق او در دریای محاربه دشمنان نظر میکرد و موکبی از موکب خود تامل میکرد در حال شان و جلال خود ملول
مناقب خوارزمی نقل شده که امیرالمؤمنین بطلحه و زبیر نوشت قبل از قتال جمل در حالیکه حجت را بر ایشان تمام میکرد اما بعد
فقد علمتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی و لم ابایعهم حتی اکرهونی و انتما ممن اراد بیعتی و بایعوا و لم تبایعا لسلطان
غالب ولا لعرض حاضر فان کنتما بایعتما طائعین فتوبا الی الله تعالی و ارجعا عما انتما علیه و ان کنتما مکرهین فقد
جعلتما لی السبیل علیکما باظهارکما الطاعة و کتمانکما المعصیة و انت یا زبیر فارس قریش و انت یا طلحة شیخ المهاجرین و دفعکما
هذا الامر قبل ان تدخلا فیه اوسع لکما من خروجکما منه اما بعد به تحقیق شما دانستید که من ایشان را اراده نکردم تا اینکه ایشان مرا اراده کردند
و ایشان را بیعت نکردم تا وقتیکه بیعت کردند و به بیعت اکراه نکردم تا مرا اکراه نمودند و شما از آنهائی هستید که بیعت مرا اراده کردید
و بیعت کردید و به بیعت من نه برای سلطان غالب و نه برای متاع و اجباره حاضر پس اگر شما بیعت کرده اید بمیل و رغبت توبه کنید
بجانب خدای تعالی و رجوع کنید از آنچه در سر آن هستید و اگر با اکراه و اجبار بیعت کرده اید پس راه برای من بسوی خودتان قرار داده اید
با ظهار کردن طاعت و پنهان داشتن گناه خودتان و تو ای زبیر فارس قریش و تو ای طلحه شیخ مهاجرین هستی و قبول نکردن
شما این امر را قبل از اینکه داخل شوید وسیعتر بود برای شما از بیرون شدن شما از آن و بحضرت سره بعد آخر با ایشان فرستاد که از
حرب دست بردارند و قتیکه دو لشکر مقابل یکدیگر شدند اهل بصره باصحاب علی تیر انداختند تا جماعتی را مجروح کردند پس خلق
گفتند یا امیرالمؤمنین با تیرهای ایشان مجروح شدیم منتظر توچیست علی گفت اللهم انی اشهدک انی قد اعذرت
و انذرت یعنی خدایا من شاهد میگیرم که من عذر ایشان را قطع نمودم و ترسانیدم ایشان را پس باش شفیع من و ضرر
ایشان را از ما دور گردان بعد از آن علی زره خود را خواست و پوشید و شمشیر را حمایل کرد و عمامه بسر خود گذاشت و در بالای
استر سیاه پیغمبر رسالت ایستاد بعد از آن قرآن را خواست و بدست خود گرفت و گفت کیست که این قرآن را بگیرد با آنچه در آن است
پس جوانی برخواست که در برش قبای سفید داشت و گفت من آنرا اخذ میکنم یا امیرالمؤمنین علی با او گفت ای جوان دست
راستت را قطع میکنند پس بدست چپ خود آنرا اخذ میکنی دست چپ ترا قطع میکنند بعد از آن ترا با شمشیر میزنند تا ترا می
کشند جوان گفت بر تو باکی نیست یا امیرالمؤمنین و این قلیل است در جنب خدای تعالی بعد از آن جوان آن قرآن را اخذ
نمود و بسوی ایشان برد پس گفت ای مردم بدرستیکه کتاب خدا میان ما و شما حکم است مردی از اصحاب جمل از دست راست
او زد و جدا کرد پس قرآن را بدست چپ گرفت دست چپش را قطع کردند قرآن را بدندانهای خود ضم کرد پس او را بشمشیر زدند تا کشتند
بعد از آن علی علم خود را به پسر خود محمد بن حنفیه داد و گفت پیش برد ای پسر محمد علم را بسر بست و در میان اصحاب جمل

نیزه میزد و حمله با او نظر میکرد پس آنحضرت را خوش می‌آید آنچه از فعل او می‌دید و محمد کیاست مقاتله کرد و بعد برگشت و امیر
المؤمنین شمشیر خود را کشیده با آن قوم حمله نمود در میمنه و میسره و بسیار از ایشان شمشیر میزد و بعد از آن رجوع کرد در حالتیکه شمشیرش
کج و خمیده شده بود و بعد از آن بسوی اصحاب خود برگشت و ایستاد در حالتیکه شمشیر را بزانوی خود راست میکرد و اشتر آمد
بمیان دو صف از شجاعان اهل شجاعت حمله علی را بطریق مبارزت بکشت و هم چنین عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر و در جنگ
مابین دو لشکر مختلف میگردید و قتال شدید مینمودند و بود و هشت دست در مقابل و جلو جمل قطع شد و در روایتی است
که چهار صد دست قطع شد و هودج مثل خار پشت گردید از تیرها و زمین سرخ شد بخونها و جمل را پی کردند میگویم بدرستیکه
مناسبت مابین وقعه جمل با آن نحو نقل کردیم از محاربه امیر المؤمنین و حمله‌های او و بسیار از حمله بعد از حمله و رجوع کردن بعد از
رجوع کردن و منهزم نمودن جمعهای ایشان و کشتن او دلیران و شجاعان ایشان را و مابین وقعه کربلا در محاربه فرزند
و نور چشمش و نور چشم عالمی روحی له الفداء اگر چه از یکوجه ظاهر است ولکن هیهات هیهات چه فرق دارد ما بین آنها از جهات
دیگر و آن اینست که امیر المؤمنین در آن وقت اولاد و اصحابش در نزد او بودند و نصرت میکردند او را و بود او را فرصتی بود که بعد از
هر حمله از حملهای کجی شمشیر و نیزه خود را راست کند و بجماعت استراحت نماید و اما ملاحظه امر سید الشهدا بعد از هر حمله از حملها و رجوع
کردن بعد از رجوع کردن که نزدیک بود قلبها را بسوزد و جسد ما را بگدازد و ارواح را فانی نماید زیرا که او روحی له الفداء وقتیکه
اراده کرد که یک دقیقه استراحت و کجی و انحنای شمشیر و نیزه خود را راست و درست نماید صیحه و فریاد اهل حرم رسول خدا را می‌شنید و ندبه
و ناله ایشان و آواز اطفال را می‌شنید و با همه اینها حیله آن زندیقان کافران این بود که امر را با و تنگ گیرند و فرصت استراحت
یکدقیقه او را هم قطع کنند و او را با تیرها و سنگها میزدند تا رجوع کرد امر به نحویکه جسم شریف او را مثل خار پشت نمودند و اعظم
مناسبات در این مقام اینست وقتیکه ساقط شد هودج طغیان کننده بخدا و رسول خدا و ولی او نافرمانی کننده و فراموش
شدن نور خدا را از جهل آن اراده کننده چنانکه قبل از او نیز اراده کرده بودند پدر طغیان کننده او که نمرود این تله
و گوساله امت و رفیق فرعون امت چون شیطان جمل و شتر ملعونه را پی کردند که نام آن شیطان عسکر بود فرستاد بسوی آن
محمد برادر او را که مؤمن پسر منافق بود پس دست خود را داخل کرده او را حفظ کرد وقتیکه شتر و هودج افتاد گفت تو کیستی گفت
من نزدیک‌ترین خلق هستم بتو که من محمد برادر توام امیر المؤمنین بتو میگوید که آیا بتو چیزی رسید گفت بمن نرسید مگر تیر که بمن
ضرر نرسانید آه آه از ظلم بنی امیه و گروه ایشان گروه شیطان و قاتلان اولاد حبیب خدا هستند زیرا که ایشان ...
رسول و پسر صدیقه معصومه را مثل خار پشت نمودند و خیمه‌ها بخشید را بغارت کردند ستاره کان زنان پاکیزه گوهر
زنان مؤمنه و اطاعت کننده بخدا و رسول او هستند یعنی اولاد طاهره سید زنها و دختران فاطمه تذییل نورانی است مدانکه
اهل سیر و تواریخ و اصحاب مقاتل بر یکطریق نیست در عدد کفار فجار و زندیقها کافر آنکه سید الشهدا روحی له الفداء ایشان را بقتل رسانید
پس قدر متیقن و آنچه اتفاق کل بر آنست یا بعضی که عدد کشته‌گان که از آن کمتر نیست یقیناً قریب سی و دو هزار است ای یکهزار و نهصد و
پنجاه مرد است غیر از مجروحین و عبارت آوردن مألوف نیز در بعض کلمات جمعی در نظم و نثر واقع شده است و قول باینکه عدد
ارذه هزار زیاد است بلکه این در دو حمله است نیز قول شاذ و هزار نیست و قول شاذ اینست که عدد ایشان به پنجاه هزار رسید و شاذ
و غریب تر از آن اینست که این در یکحمله بود و آنچه در الغرابت شدید است آنست که در این زمان و در این شهرها نقل کرده‌اند
از کتاب محدث حاذق در عصر خود ابن عصفور بحرانی که عدد ایشان بچهار صد هزار رسید و جنود و لشکر که در آن روز همیشه را
بودند پانصد هزار نفر بودند و با اینها غریب نشمارید از جهت اینکه این در جهت قوت بشریه و شجاعت انسانیه نیست مگر قوت
الهیه و محاربه و مجادله امام با آن قوم بقوت بشریه و شجاعت انسانیه نبود بلکه بقوت لاهوتیه و قدرتیکه بکشد ایشان را است از شئون
صاحب ولایت مطلقه زیرا که جواب این ظاهر است زیرا که سید الشهدا روحی له الفداء مجمع دریای شجاعت محمدیه و علویه بود و
رسول خدا شجاعت خود را بفرزندش حسین عطا کرده بود پس آنحضرت مظهر شجاعت انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین بود و
فانی کردن زیاده از چهار هزار و پانصد هزار در قوت بشریه او وسعت داشت بلکه استبعاد و استغراب از جهت دیگر است و آن این

از حکایة مقتل و در آن روز با شمشیر و نیزه بود و به تحقیق و افتخار شهادت امام رسید که بعد از نزدیک غروب یا نزدیک عصر بود و از
روز پس بنوبت قلیل با منقولات و محاربات کثیره از آن بزرگوار وسعت نماند پس این امر ظاهر است در نزد همه خصوصا
زمانیکه ملاحظه شود در قسیمان مجاز بها اصحاب و جوانان بنی هاشم زیرا که جنگ کردن لشکر ایشان بطریق مبارزت بوده یعنی
یکی یک بمیدان قتال میآمدند پس این نیز وجه استبعاد و استغراب بود میگوییم در جواب که جمعی ادعا کرده اند که بعض علما در این باب
یک رساله نوشته است و حاصل آنچه از آن رساله نقل کرده اند که خداوند رب العزت باقی بودن آفتاب را در فوق زمین طول داد
در آن روز مدت بقاء آن در فوق زمین هفتاد و دو ساعت بود و کسانیکه از او این قضیه را نقل کرده اند ادعا می کنند
که او در آن رساله ذکر کرده است در خصوص خبر معتبر را و من میگویم در جواب که من ظن میکنم امر چنان نیست که او ذکر کرده است پس
در این هنگام استبعاد و استغراب مندفع میشود در کیفیت رسیدن کشتگان دشمنان کفار به چهار صد هزار یا پنجاه هزار که
گفته میشود و نیز در جواب کسانیکه عباس ایشان را کشت هست و چهار هزار بودند و اینهم با ابن عصفور که مراد نسبت داده شده است یعنی
این را او بنا بر خبر نیست که از او نقل کرده اند از اینکه لشکریکه در روز کربلا جمع شده بودند عدد ایشان یک صد هزار بود و هر طور
باشد در جواب میگوییم که امتداد باقی بودن آفتاب در فوق زمین در مدت هشتاد و دو ساعت از جمله امورهاست که مساعدت
میکند آنرا نیز تعبیرات جمعی از علما و اهل سیر بنظم و نثر از اینکه اینها که امام را کشتند از اعداء ایشان را کشت چند هزار بودند با اینکه
عدد ایشان از دو هزار بیشتر بود و نیز ممکن است که مؤید شود بوجه اعتبار و عقلی و آن اینست که روز کربلا بحسب مصائب روز طوفان
عالم بود پس لابد است که در آن ظاهر شود از خوارق عادات حصول انواع و معظم اصناف آن هرگاه اگر این امر واقع شد هر آینه
بطریق تواتر نقل میشد این مثل قضیه رد کردن آفتاب است برای امیر المؤمنین آنرا خاصه و عامه نقل کرده است علاوه بر این کرده این
مقام جز اینکه میشود هر آینه مطلع میشد جمعی از متتبع کنندگان چنانکه بآن مطلع شده شیخ احمد بحرانی میگوییم در جواب که هر یکی از این
دو بحث از اخبار آحاد است که آنرا جمعی نیست بسیار امر در عالم واقع شده که بر مردم پنهان گردیده بسیار امور است که آنرا نقل نکرده مگر
بعضی از علما و طایفه قلیله از متتبعین آیا نمی بینی که علما از خاصه و عامه ذکر کرده اند که رد آفتاب برای امیر المؤمنین یک دفعه و دو
و بتحقیق فضلاء عامه ذکر کرده است که این در سه مرتبه جا بوده پس اگر بیان آنرا خواهی گوش بده آنچه ما برای تو ذکر میکنیم بدانکه شیخ
عرفا از کتاب مناقب ابن شهرآشوب نقل کرده است که او در کتاب تحفه روایت کرده است ابو بکر بن مردویه خبر رد الشمس
را در مناقب خود و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو عبد الله بن منده در معرفت و ابو عبد الله نطنزی در خصایص و خطیب در اربعین
و ابن احمد جرجانی در تاریخ جرجان گفته که برای ابی بکر الوراق کتاب طرق عامه است آنکه رد الشمس را روایت کرده اند و برای ابی
عبد الله جعلی مصنفی است در جواز رد آفتاب و برای ابی القاسم حسکانی مثل آن در تصحیح رد آفتاب و برای ابی الحسن شاذان است
کتاب بیان رد شدن آفتاب برای امیر المؤمنین و ذکر کرده است انکه ابو بکر شیرازی در کتاب خود با اسناد خود و ذکر کرده است که آفتاب
مکرر برای امیر المؤمنین رد شد که سلمان آنرا روایت کرده است در روز بساط و روز خندق و روز حنین و روز قرقیسیا و روز
براثا و روز غاضریه و روز نهروان و روز بیعت الرضوان و روز صفین و در نجف و در بنی مازن و در وادی عقیق و بعد از احد و کلینی
در کتاب کافی روایت کرده است که آفتاب رجوع کرد در مسجد فضیخ در مدینه و اما آنچه معروف است دو دفعه است در حیات پیغمبر
و بعد از وفات او در بابل انتهی میگوییم در جواب که بنابر این هر دو از اخبار است که در آن شکی نیست اگر در خصوص بیان آن صحیح خواهی
پس گوش کن به بیان عجیبه چونکه شنیدی حکایت شریفه فائده آن اینست که بعض افاضل علمای سنت ذکر کرده است در جائیکه گوینده
به تحقیق پیر و آورده و روایت کرده است امام علامه ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوی ازدی مصری در مشکلات حدیث از دو طریق
از اسماء دختر عمیس که گفت بدرستیکه پیغمبر بود و وحی میآمد در حالتیکه سر او در کنار علی بود و نماز عصر را نکرد تا آفتاب غروب کرد رسول خدا با علی گفت آیا نماز
کرده ای گفت نه رسول خدا گفت خداوندا بدرستیکه او در طاعت تو و طاعت پیغمبر تو بود پس آفتاب را بر او برگردان اسماء گفت دیدم که آفتاب غروب کرد و بعد از آن
دیدم که بعد از غروب طلوع کرد و ایستاد در کوه و زمین و این در صهبا در خیبر بود طحاوی گفته این حدیث ثابت است رواة آن ثقات اند و حکایت
نموده بدرستیکه امام ابو جعفر احمد بن صالح مصری میگفت جایز نیست مر اهل علم را تخلف کردن از حفظ حدیث

اسماء

شمار زیرا که آن از علامات نبوت من میگویم بدرستیکه احادیث طی و ثبت از طرق خاصه صحیحه و قاضی ابو الفضل عیاض بن
موسی السبتی یحصبی است از کتب ستة و هم چنین وارد کرده است این را شیخ سعید الدین محمد ابن مسعود کازرونی که از سنیان فقیه در منتقی
روایت نکرده است ابن جوزی در مکانیکه این را در موضوعات وارد نموده است زیرا که آن صحیح است اگر قاصر باشد پس از حدیث حسن
قاصر نمیباشد و علامه یوسف بن قزغلی نواده ابن جوزی گفته است که در ابواب حکایات عجیبه است خبر داد ما را بمن جماعتی
از مشایخ ما در عراق که ایشان دیدند ابا منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ را که بعد از عصر این حدیث را ذکر کرد و شروع نمود
در نوشتن بعضی فضایل اهل بیت را ذکر کرد پس ابر آفتاب را پوشید بمرتبه که خلق ظن کردند که آفتاب غایب شد پس در بالای منبر قایم
شد و بافتاب اشاره کرده و انشاد کرد مکشفت لَا تَغْرُبِي يَا شَمْسُ حَتَّى يَنْتَهِي مَدْحِي لِآلِ الْمُصْطَفَى وَلِنَجْلِهِ وَاثْنِي
عِنَانَكِ إِنْ أَرَدْتِ ثَنَائَهُمْ أَنَسِيتِ إِذْ كَانَ الْوُقُوفُ لِأَجْلِهِ إِنْ كَانَ لِلْمَوْلَى وُقُوفُكِ فَلْيَكُنْ
هَذَا الْوُقُوفُ لِخَيْلِهِ وَلِرَجْلِهِ حاصل مضمون آنکه ای آفتاب غروب مکن تا تعریف کردن مدح
المصطفی و فرزندانش تمام شود و عنان خود را برگردان اگر تعریف و ثنای ایشانرا میخواهی آیا فراموش کردی که برای آنکس
تو برای او بود اگر وقوف و ایستادن تو برای مولی امیر المؤمنین بود باید این ایستادن برای خیل و رجل او باشد یعنی برای
دوستان او باشد گفتند که ابر از آفتاب کنار شد و طلوع کرد انتهی و تمام شد آنچه آنرا این بعض از فضلای اهل سنت ذکر
کرده و بالجمله بدرستیکه من ظن نمیکنم از حافظه بودن جمیع آنچه با ان شائله گذشت با آنکه طول کشیدن مقدار آفتاب در زمین
و مدت مضاعف باعث ما بر ذکر آن از آنچیزها است که او را اصلی و مستندی است و اما کیفیت عدد و اشرار
و کفار که سید الشهدا ارواحنا له الفداء بقتل رسانید اگرچه ظن نمیکنم در آن صحت آنچیز را که محدث حاذق ابن عصفور بحرانی
نسبت داده اند مگر اینکه ظن میکنم رسیدن عدد ایشان را تا پنجاه هزار بلکه صد هزار بلکه زیادتر و تایید میکند این را آنچه ذکر
کرده است آنرا بعض ثقات در حالیکه نقل کننده است از کتاب مدینة العلم که برای سید اجل فاضل محدث حاذق سید
نعمة الله جزایری است از رجال خود از عبد الله اسدی که او گفت وقتیکه حسین علیه السلام و جمیع کسانیکه با او بودند از اولاد و برادران
و پسران عم او بقتل رسانیدند و ابن سعد لعین خواست که با سرهای شهدا و اسیران متوجه کوفه شود ابن زیاد ملعون در مخفی
با او فرستاد که جسدهای اصحاب خود را دفن کن و جسد حسین و جسدهای اصحابش را دفن مکن بگذار بمانند ابن سعد باو فرستاد
که من جمیع کشته گان خود را نمی توانم دفن کنم زیرا که عدد کشتگان ما صد و پنجاه هزار است پس ابن زیاد نزد او فرستاد
که جماعت و اعیان بزرگان را دفن کن رعایا را ترک کن و رها کن پس ابن سعد لعین دفن کرد در کربلا که دفن او را میخواست از
اصحاب خود و کوچ کرد با اسیران حرم بسوی کوفه بعد بدرستیکه از عجیب ترین چیزها که بآن رسیدم بعد از آنکه حکایت
اجتماع کشته شدن آن است که خلق بحرب و جنگ حسین آمدند از هر جانب و از هر راه دور و نزدیکان بود تا مدت جمع شد
در شش روز نزد ابن سعد ... هزار سوار و هزار پیاده و وقتیکه امام نظر کرد به بسیاری ایشان گفت گویی
که آمده اند این لشکر گفتند بحرب و قتال تو پس امام امر کرد بکندن خندق و صاحب کتاب گفت این از مصنفات شهاب
الدین بحرانی است و ظن کردم که آن از مقاتل قدیمه است مجلس چهاردهم در کیفیت شهادت سید الشهدا ارواحنا له الفدا
پس کلامی در اجتماع مقدم داریم پس بدانکه اجتماع یعنی مقام کیفیت شهادت آنحضرت مقامی است که نزدیک است زمین و آسمان با
خالی شوند و مقامی است که در آن جمیع موجودات بجمیع ذوات و آنها و حرکات و سکنات خود شان گریستند یعنی همه بحسب حال خود
و مقامیست که شدید شد در آن فریاد ملائکه و ملا اعلی با نوحه و گریه و مقامیست که بکاء او را ارواح مرسلین و انبیاء و در این نشاء دنیوی
بعد از آنکه خدای تعالی آنرا با ایشان نشان داده بود در عالم مثال و ظلال آنها در زمانهای دعوت ایشان و بعثت ایشان زیاد شد و دهشت
و خوف ایشان و دانستند سر آنرا و افضل بودن هر فرد فرد از محمد و عترت طاهرین او بر انبیا و مرسلین و ملائکه و جمیع آنچه خلق شده از ایشان
و غیره من حیث المجموع و درک کردند حکمت آنرا در آنچه خدای تعالی بآن مخصوص گردانیده محمد و آل او و طاهرین او را از بودن علوم انبیا و مرسلین
و ملائکه در نزد علم ایشان مثل قطره در نزد دریای محیط و فهمیدند وجه آنرا در خطاب نمودن خدا حبیب خود را بخطاب لولاک لولاک
لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَأَنْتَ مِنِّي حَيْثُ شِئْتَ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْكَ حَيْثُ أَنْتَ مِنِّي وَمُحِبُّوا عَلِيٍّ مِنِّي حَيْثُ عَلِيٌّ مِنْكَ

سیمنی

یعنی اگر یا محمد تو نبودی هر آینه افلاک را خلق نمیکردیم و تو از من در مکانی هستی که هیچ احدی از تو در مکانی است که تو از من در آن هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که علما از نوت و ملائکه و مرسلین ملتفت شدند بر علت ثبوت نشئین بمکانات مقامات نورانیه برای ایشان و در حقیقت تصرفات ایشان در عوالم در بعضی از مقامات پیش از آنکه ابدان ایشان آفریده شود و هم چنین بعد از کشته شدن و مردن ایشان پس کسیکه در این مقام تأمل نماید برای او ثابت میشود اول دلیل و اعظم حجت بر غصب کردن اولین خلافت را از امیرالمؤمنین و آتش زدن ایشان خانه صدیقه طاهره و تشدید کردن ایشان در ایذا و اذیت او و سید انبیاء که هر فرقه از ناصبیها و متعصبین برای فرعون امت باطل و فاسد است پس این آنمقامی است که بسبب آن ذکر دین اسلام شهرت یافت و خبر آن رسیده بهر کسیکه در اطراف عالم بود در مشرق و مغرب و جنوب و شمال زیرا که اقامت نمودن شیعه مجالس تعزیه را در همه سال و ماه و هفته بلکه در هر روز از چیزهائی است که بسبب آن نشر ذکر دین اسلام بهر کسیکه در اطراف عالم است پس سید الشهداء شریک قرآن است آنها دو ثقل اند کبیر و ثقیل پس شهادت او و آنچه با آن شهادت علاوه کردم قتل اهانت قرآن بزرگ حجت است در حقیقت دین سید انام و نشر آثار اسلام زمانیکه ایراد است پس مراد از است ذکر کردن بعضی از فضایل و مناقب قبل از شروع کردن در کیفیت شهادت پس اکتفا مینمائیم در اینجا بآنچه متضمن است بودن علوم اولین و آخرین در نزد علم محمد و عترت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مثل قطره در نزد دریای محیط بعد از آن بآنچه متضمن است مقام نورانیت ایشان را پس ابن ابی الحسن کبیر در کتاب خود ذکر کرده است مدرسیکه خضر گنجشکی را دید که یک قطره از آب دریا برداشته بدست موسی گذاشت پس گفت اینچه است گفت این گنجشک میگوید بخدا قسم نیست علم شما در پیش علم پیغمبر که در آخر زمان میآید و در پیش علم وصی او مگر مثل قطره آنچه من از این دریا برداشتم و بتحقیق روایت کرده است فضل محمد یکی از علمای اهل سنت و او محدث ایشان که مالکی است محمد بن ابراهیم اردبیلی در کتاب اربعین حدیث راوی آن هست وقتیکه موسی و خضر در قصه کشتی و غلام و دیوار منازعه و مشاجره کردند موسی بقوم خود رجوع کرد برادرش هارون از او سؤال کرد از آنچه مشاهده کرده بود از عجایب دریا گفت در آن اثنا که من و خضر در کنار دریا بودیم ناگاه مرغی در پیش روی ما افتاد و در منقار خود جرعه از آب برداشت و آنرا بطرف مشرق انداخت و جرعه ثانیه را برداشت و آنرا بجانب مغرب انداخت و دفعه سیوم جرعه از آب برداشت بسوی آسمان انداخت و دفعه چهارم جرعه برداشت بجانب زمین انداخت بعد از آن جرعه پنجم را برداشت و آنرا در دریا انداخت پس از خضر سبب آنرا پرسیدم جواب نداد ناگاه صیادی پیدا شد و گفت چه شده است که شما از این مرغ در تعجب هستیم او میگوید باندختن آب از منقارش بسوی مشرق و مغرب و آسمان و زمین که بعد از شما پیغمبری مبعوث خواهد شد که مالک میشود امت او مشرق و مغرب را و بآسمان میرود و در زمین مدفون میشود و به انداختن آب بدریا میگوید که علم عالم در پیش علم او مثل قطره و دریا است و علم او را وارث میشود وصی و پسر عمش پس ظاهر شد آنچه ما در آن مشاجره و منازعه میشدیم و هر یک از ما علم خود را قلیل شمردیم بعد از آن صیاد غایب شد از ما پس دانستیم که او ملکی بود برای ما مبعوث شده بود که نقصان ما را بما تعلیم نماید مکانیکه ما ادعای کمال نمودیم بحدیث و آنچه این معنی را ادا میکند از اخبار بتحقیق وارد شده است در طرق ما بر نهج تواتر معنوی مگر اینکه ما از طرق عامه وارد نمودیم لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و اما آنچه دلالت میکند بمقام نورانیت ایشان پس آن نیز بر حد تواتر است که افاده علم میکند و لکن در اینجا ذکر میکنیم آنچه برادر سید مرتضی علم الهدی در قصیده لامیه خود وارد نموده است و بتحقیق نقل کرده آنرا از طرق عامه و ظاهر از ملاحظه حال سید مرتضی ره از اینکه او باخبار آحاد مطلقا عمل نمیکند این است که بمضمون آنچه آنرا نقل کرده است در زمان او در نزد هر دو فرقه بحد تواتر و آنچه افاده علم و یقین میکند رسیده بود پس هم چنین است ذکر و نقل

وحکی الخدری لنا خبرا یرویه سعید عن جبل قالوا دخل المسجد رجل کالنخل طویل ذو عبل وله شعر جثل عبل
وله اذان کالبغل وله اظفار کالسکین وانیاب کشبا النصل وله وجه نکر عبس وله عینان کالشعل
وبدا لبنان منصلت وبصوت مصلصل جدل فقال السلام الله علیک رسول الله علی الرسل وانا المعروف بعفریت
لعفریت الاعظم فی الدجل فانا المقدام اخو الاسلام ملیک الجن ابو العبل قوم نکثوا عهدی وابوا وعصوا حکمی فشکوا لکم
فابعث لی الطهر فتلقاهم کالیث ابا الاشبال لدی الاسل

و حکایت کرده است خدری برای ما خبری را که سعید نقل روایت میکند و از جبل که گفتند داخل شد
مسجد مردی طویل القامه مثل شب صاحب حیله بود او را موی درشتی بود مثل ریسمان غلیظ و درشت و او را گوشها داشت مثل گوش استر
و ناخنها داشت مثل کارد و دندانهایش مثل پیکان تیر و روی داشت عبوس و مقلوب چشمهایش مثل شعلها و ظاهر شد برنان
کشیده و آواز شدید و ظاهر شد السلام الله علیک ایها الرسول برسولها بود که به رسولها بزرگست و من معروفم بلقب عفریت الاعظم
در حیلها و دریاها پس من مقدام برادر اسلامم پادشاه جن ابو العبل استم قوم من عهد مرا شکستند و امتناع و عصیان کردند بحکم
من و بسیار شکایت نمودند پس در آن هنگام علی طاهر را در شخص بزرگ ظاهر شد پس وقتیکه آنحضرت را دید و فریاد کرد مثل فریاد
کردن شیر صاحب اولاد در وقت اسل فتعرطس منه وصار یرنی شزرا مولای علی وجل فتبسم ثغر
رسول الله وقال اسکن من الخجل واقصص بالله علیک لنا یا ذا العفریت مع الرجل قالوا اجمعوا
باللیل معی یسعون رجما کالقلل وصعدنا مسترقین السمع اذا هذا یسعی قبل فرایت براحته
شهبا تنقض کنار تشتعل وغدوت علی راسی هربا وقمت البحر علی عجل وادبر الطرف
والارض واذا هو ورائی بلا مهل فانقض علی وعاد ضبتی ودمائی منه بمشتعل وبدا البدا
عن کاهله واذا کالخندق فی العصل فعلی التکبیر مع التهلیل لفضل امیر النحل علی

یعنی رسید از او شری مشاهده نمود پس حضرت رسول تبسمی فرمود که دندانهای مبارک ظاهر شد و فرمود آرام باش و بیان کن
حکایت خود را با آن مرد گفت شب با من نود نفر از شیاطین جمع شده برای استراق سمع باسمان عروج کردیم دیدیم این شخص را
در پیش روی ما میرود و در کف خود تیر شهابی است مثل پاره آتش من سر خود را گرفته بتعجیل خود را بدریا رسانیده بسبب ترس
خود نگاه کردم و دیدم بتعجیل خود را رسانیده شعله من انداخته از شانه ام گرفت مثل خندق بشکافت پس صدای تکبیر و تهلیل بلند شد
بفضیلت امیر النحل علی ابن ابیطالب ع و از چیزهائیکه نیز دلالت میکند بر مقامات نورانیه ایشان و نصرت ایشان در بعضی از
مقامات قبل از اینکه ابدان شریفه ایشان خلق شود چیزی است که از کتاب ثاقب مناقب نقل شده و آن تالیف بعضی اصحاب
ما است و اسناد داده است آنچه در لست بربیع حاجب منصور گفت منصور مرا امر نمود و فرستاد پیش هفتاد مرد از بابل
پس ایشان را خواند و گفت وای بر شما سحر را از پدران خود تان میراث یافته اید از ایام موسی بن عمران و شما تفرقه می اندازید میان
مرد و زن و بدرستیکه ابی عبد الله جعفر بن محمد کاهن ساحر است مثل شما پس چیزی از سحر نمائید زیرا که شما اگر او را بهتان گفتید شما را
جایزه عظیمه و مال بسیار میدهم پس ظاهر نمودند در مجلسیکه منصور در آن بود هفتاد صورت از صورتهای درنده و هر یکی از ایشان
در نزد صاحب خود نشسته و منصور در تخت سلطنت خود نشسته ماجرا بر خود که نشسته بعد از آن بحاجب خود گفت نزد ما بفرست
نزد ابی عبد الله و او را در این ساعت حاضر کن وقتیکه او را حاضر کردند داخل شد و نظر کرد بسوی آنچه برای او آماده و مهیا کرده بود
غضبناک گردید و گفت ای وای بر شما آیا مرا می شناسید من حجت خدایم که سحر ساحران شما را باطل کرد در ایام موسی بن عمران
بعد از آن با آواز بلند ندا کرد ای صورتهای ممثله باید هر یکی از شما صاحب خود را برگیرد باذن خدا تعالی پس هر درنده بر جست
بسوی صاحب خود و او را درید و خورد او را در مکان خود و منصور غش نمود از تخت فرود آمد و وقتیکه بهوش آمد گفت الله
الله یا ابا عبد الله بمن رحم کن و مرا عفو کن زیرا که من توبه کردم که بمثل آن ابدا برنگردم و گفت از تو گذشتم و عفو کردم

بعد از آن گفت ای آقای من مردند کسانی که آنچه خود زود نمایند گفت هیهات هیهات اگر باز کرد نیز عصای موسی عصاهای
ساحران فرعون را البته ایشان وردند باهم این ساحران را باز میکردند الحدیث اولیاء خدا و شیعیان ائمه هدی زمانیکه تأمل
نمودی در مقامات گذشته ای از شهادت شهداء و اصحاب و ذریه هاشمیه و بودن اعوان شریفه ایشان پاره پاره و استخوانهای
ایشان خورد شده در بیابان افتاده و از شدت وحشت زنان و دختران هاشمیه و ترس و شدت عطش و ذلت و خواری ایشان
بعد از آنکه ایشان سیدات زنان اهل عالم بودند و تأمل نمودید بعضی از کیفیت آنچه وارد شده در مقامیکه ما در مقامات است
در مصائب یعنی مقام کیفیت شهادت خامس آل کساء بر آن نحویکه نقلش از نامه محدثین و سیر میدانید بدرستیکه آنچه وارد شده
از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم در خصوص ثواب زیارت کنندگان قبر سید الشهداء و درجات گریه کنندگان یا دو به حسینی
که او ملائم آنرا احاطه نمیکنند عقول از تصور و تعقل کردن آنجناب خصوصاً آنچه وارد شده در شأن زیارات در اوقات
خاصه جایز نیست بر مؤمن کامل عارف که در آن تأمل نماید و بعید شمارد اگرچه در بعضی اوقات و از خطورات خیالیه و استبعادات
وهمیه منفک نمیشود زیرا که آنچه در اخبار وارد شده بطریق اغراق و مبالغه نیست بلکه بطریق بیان واقع و حقیقت است زیرا
که هر آنچه بر زوار و گریه کنندگان عارفین بحق ائمه و مخلصین آل محمد میرسد و بآن میرسد از ثوابها و درجه هائیکه
عقول و اوهام بآنها احاطه نمیتوانند بکنند نسبت بشأن ائمه و آنچه بایشان راجع میشود در حقیقت خصوصاً سید الشهداء
روحی له الفداء پس اینجا اکثر میشود بر اقل قلیل او کثیری از آن و جزء قلیل از بسیار از آن پس بدانکه در خبری وارد گشته از مفضل بن
عمر گفت ابو عبدالله گفت گویا که می بینم بخدا قسم که ملائکه را که بر مؤمنین تزاحم میشوند در سر قبر حسین راوی گوید گفتم آیا مؤمنین ایشان
را می بینند گفت هیهات هیهات بخدا قسم مؤمنین را می بینند و روبهای خود ایشان را بر رویهای ایشان میمالند گفت و
نازل میکند خدا بر زوار حسین در صبح و شام از طعام بهشت و ملائکه خادمان ایشان اند سؤال نمیکنند بنده از خدا حاجتی را
از حوائج دنیا و آخرت مگر اینکه حاجت او را برآورده میکنند گفت گفتم این بخدا قسم کرامت است گفت ای مفضل علاوه کنم بر تو گفتم
بفرما ای آقای من گفت گویا می بینم تختی از نور که نهاده شده و بر بالای آن قبه زده اند از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و گویا می بینم حسین را
در بالای تخت نشسته و در اطراف او نود هزار قبه سبز است و گویا می بینم مؤمنان را با او سلام میدهند و زیارت میکنند پس خدای
تعالی بایشان میگوید ای دوستان من بسیار اذیت کشیدید و ذلیل و خوار شدید امروز نیست که از من حاجتی از حوائج دنیا
و آخرت سؤال نکنید مگر اینکه آنرا برای ایشان ادا میکنیم پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت میشود بعد مخفی نماند بر تو که این معنی
یعنی نهایت بسیاری ثوابها و درجاتیکه به زوار حسین و گریه کنندگان بحسب تحقیق خطور کرده بنا با آنچه از موثقین نقل
کرده اند بقلب سید اعظم بزرگوار مشهور به بحر العلوم سید مهدی طباطبائی یا سید سند بزرگوار سید جواد عاملی باین معنی که او تفکر
میکرده در طلب کردن سر و وجهی برای این و فیکه در خصوص فکر کرده در بعضی اوقات و نرسیده بوجهیکه با آن قلبش مطمئن
و آرام باشد و وسوسه قلب مانع آن نمیشود بخاطر او خطور میکرد شاید بعض آنچه وارد گشته در اخبار از باب مبالغه است بعد از آن
بخدای تعالی پناه میبرد از اعتقاد کردن باغراق و مبالغه پس بگردید فکر کردن برای او بعد بخصوص منزله و سوسه بعد از آن اظهار
کرده آنچیز را که برای او حاصل شده بود از کثرت تمامات خطرات قلبیه در این باب بر بعضی فضلاء اصحاب و صالحین شاگرد او نخود
داود شیخ صالح اتقی و اورع شیخ حسین مشهور با بن نجف است و شیخ باو گفت ای آقا و استاد ما بدرستیکه برامین در این مقام
مثال ظاهری و حکایت عجیبه است که بعد از آن تأمل کردن شکوک و خطرات قلب را زایل میکند و آن این است در بعضی از ازمنه سابقه
پادشاه صاحب شوکت عظیم که او را شهرها و جنود بسیار بود در بعض ایام از شهر اقامت و مسقط الراس خود با جماعتی از ارکان دولت
و طوایفی از لشکر خود بیرون آمد برای طلب شکار رسیدند بمکانیکه رسیدند که صحرای خوش هوا مرتع با شکوفه های پاکیزه و چشمه ها و نهرهای جاری

لطیف و پاکیزه داشت پادشاه خدام و جنود خود را امر کرد که خیمه ها را در آن مکان نصب کردند و در هر روز با جمعی از بزرگان
و خواص و غلامان خود که در نزد ایشان یوز و مرغان شکار کننده از باز و لاچین گویا که ایشان رسولان مرگ و مبشر
قضا ها بودند باطراف آن مکان بیرون میرفتند بعد از آنکه حاجت خود را از شکار روا میکردند با کسانیکه با او بودند
پس در آن اثنا که بیرون آمد در روز شکار در حالیکه بر اسبی سوار شده بود گویا که آن در سرعت سیر مثل خیال بلکه از آن سریع
تر بود پس شکاری را از دور دید اسب خود را بجانب آن حرکت داده و از خلق کنار شد و از خدام و غلامان خود دور گردید
در حالیکه او جد و جهد میکرد در سیر کردن که با آن آهو نزدیک شود و آن آهو زمین را طی میکرد و در دویدن سرعت مینمود
هر وقتیکه نزدیک شدن اسب را بخود درک میکرد و پادشاه گاه با آن نزدیک و گاه دور میشد زیرا که اسب او اگرچه
وسیع قدم و بسیار دونده بود لکن آنکه آن شکار بسیار جستن میکرد گویا که آن جستن کردن خیال بود و در قدر یکدقیقه بسر
کوههای بلند صعود میکرد و یکدفعه به تپها و مکانهای بلند صعود میکرد و دفعه دیگر بمیان وادیها و زمینهای پست نزول میکرد
پس پادشاه خود و اسب خود را به زحمت میانداخت و تابع آن آهو میشد در حرکات آن و امر باینمنوال بود تا آن آهو از نظر
پادشاه غایب گردید و نزدیک شد که آفتاب غروب کند وقتیکه پادشاه نظر کرد بمکانیکه در آن واقع شده بود دید بیابانی بی آب و گیاه
است حرکت کننده در آن نیست که حرکت کند از صاحب حیوة و آب و گیاه ندارد و بهلاک شدن خود یقین کرد زیرا که سیر کردن
او از اول صبح بود تا آن وقت در شدت رنج و عطش و گرسنگی بود و امر خود را بخدا تعالی تفویض کرد در ساعتیکه او در حیرت
و اضطراب بود ناگاه از دور خانه را که از حصیر کهنه و حشیش خشک بنا شده بود دید بسرعت تمام سیر کرد و بانخانه رسید از اسب
خود فرود آمد و بخانه داخل شد دید در آنجا طفلی و زن عجوزه مادر ایشان برخواسته او را تعظیم کرده [illegible] گفتند پادشاه نشست
و آب خواست آنجوان آب آورد و در نزد ایشان آب متعفن و متغیر بود پس پادشاه جرعه از آن بجهت اضطرار نوشید و حال آنکه
نفرت میکرد و ناخوش میداشت بعد از آن خواب با و غلبه کرد آنجوان مادرش گفت برخیز بز را بدوش و در پیش ما چند قرص
خشک از نان ارزن داریم آنها را با شیر ترید و نرم کن تا مهمان بخورد زمانیکه از خواب بیدار شد و ایشان را چیزی نبود که مالک
شوند با آن در آن زمان مگر آن بز ماده و اساس عیش ایشان با ان بسته بود و بعد دیگ داشتند از گل مادرش گفت نشاید
مهمان خوردن نان ارزن را ناخوش میدارد سزاوار و بهتر است که بز ماده را ذبح کنی تا بعضی از گوشت آن بریان
نموده و کباب کنیم و بعضی دیگر از آن در دیگ بپزیم پس آنجوان بز را ذبح کرد مادرش تهیه و اصلاح میکرد بعضی بعضی را کباب
کشید و بعضی را در دیگ بپزید وقتیکه پادشاه از خواب بیدار شد بعد از چند ساعت از شب گذشته آمد و حصه را
آورده پیش پادشاه نهاد از آنها خورد تا سیر شد بعد از آن آنشب را در آنجا خوابید وقتیکه صبح شد خدام و خواص پادشاه
جد و جهد و سرعت کردند در طلب کردن او و صحرا و بیابانها را قطع کردند از جهة طلب کردن او و از هر جانب پس
جمعی از سواران رسیدند بمکان خالی از آب و گیاه که آنخانه در آنجا بود وقتیکه از دور اسب پادشاه را دیدند خود ایشان
را از اسب بزمین انداختند و خدا را سجده شکر کردند بسلامت بودن پادشاه وقتیکه در نزد او حاضر شدند آنچه از
رسوم تعظیم و تبجیل بود بجا آوردند پادشاه ایشان را امر کرد که آنجوان و مادرش را ردیف خود نمایند از برای اسب خود ایشان
بعد از آن پادشاه سوار بود و یکی از ایشان در پیش پادشاه و آنانیکه با او بودند سرعت نمود که بلشکر و تابعان مژده سلامتی
و آمدن سلطان زاهد بدهد وقتیکه سلطان بلشکرگاه رسید لشکر و اتباع خود را امر نمود بکوچیدن بدار الخلافه و مقر سلطنت
خود وقتیکه چند روز از ورود او گذشت از حرم بیرون شد بمقر حکم و امر و نهی آمد و در تخت سلطنت نشست و در
محضر او بود ارکان دولت و یاری کنندگان سلطنت و جماعت رؤسا و قبیله امراء و دانشمندان و وزرا پس با
ایشان مشاورت کرد در امر آنجوان و پیره زن و آنچه با ایشان عطا کند از مواهب و جایزه ها و عطایا پس هر یکی از
دانشمندان و وزراء به کلامی تکلم نمودند یکی از ایشان گفت که هزار دینار با ایشان بدهید بعد از آن هر یک بر نهج همت خود

تکلم کرده کلام بزرگترین ایشان از جلیلت شان و بزرگی ایشان نگفت که پادشاه عطا کند بجوان امارت و حکومت
مملکت و اقلیمی را سلطان نگفت همه شما غلط کردید که از شما حرفی نگفت زیرا که مجازات عقلی و طریقه انصاف آنست که بدل
کنیم بایشان جمیع چیزها را که خدای تعالی بما عطا کرده است از ملک و دولت و سلطنت و دست خود را از همه انها برداریم زیرا
که ایشان چنین کردند پس چگونه جایز میکنید قصور همت و عزیمت مرا از همت ایشان بعد از آن رأی سلطان قرار گرفت
بر اینکه دختر خود را با آن جوان تزویج نماید تا پادشاهی بعد از او بآن جوان منتقل گردد زیرا که آن پادشاه را اولاد نبود مگر اینکه دختر پس
دختر خود را باو تزویج کرد و ملک و سلطنت بعد از آن باو منتقل گردید و وقتیکه کلام شیخ حسین در نقل کردن این حکایات باین مقام
رسید سید اجل طاب ثراه گفت قسم میدهم بخدا آیا برای محبت خدا امام مظلوم چیزی ماند که آنرا در راه خدا و در ترویج دین
او بذل نکند پس سید اجل گفت نه بخدا قسم بعد از آن گفت ترا قسم میدهم بخدا آیا مثبت جزای حسین که خدا عطا
کند باو از درجات و مراتب بقدری که بجز آن مکان در آید خصوصا زمانیکه ملاحظه شود کیفیت شهادت او از وقت
افتادن او از اسب خود بر روی زمین تا تمام شدن شهادت او سید اجل گفت اجزای حسین است بخدا قسم بعد از آن
گفت آیا کفایت میکند در آنچه من ذکر کردم از درجات و مراتب ملاحظه کردن کیفیت شهادت او از وقتیکه
از اسب خود بر روی زمین افتاد تا تمام شدن شهادت او و در اینجا قطع نظر کنیم از سایر مصایب و کیفیاتیکه قبل از این
واقع شد و همچنین از مصایب و کیفیاتیکه بعد از آن واقع شد پس سید اجل گفت در حالتیکه میلرزید و گریه
میکرد کفایت میکند بخدا قسم در اینکه جزای او آن باشد که در عالم امکان نمی گنجد از جهة شهادت او و آنچه در آن
شهادت است از کیفیات اگر چه قطع نظر نمائیم از آنچه قبل از آن بود و همچنین از آنچه بعد از آن بود گفت ترا قسم
میدهم آیا عقل حکم میکند بعد از ملاحظه نمودن این حکایات و حقیقت آنچه سؤال کردم بر کوز بودن آن در نزد عقول
مانیکه ما را نشود آنچه خدای تعالی بسید شهدا عطا کرده از مرتبه ربوبیت و الوهیت نظر باینکه شأن الوهیت و ربوبیت
بری است از عیب و نقص و تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن میگویم آنچه میخواهیم سید اجل گفت
والله بعد گفت زمانیکه امر چنین شد آنچه وارد گشته در اخبار متواتره و آثار متکاثره و متظافره در شأن درجات گریه کنندگان
و زیارت کنندگان که عارفند بحقوق ائمه از آنچیزهائی میشود که در صریح بیان و واقع حقیقت خارج شده است نه بر سبیل اغراق و مبالغه
است زیرا که هر چه بایشان راجع میباشد یکشانی میشود از شأنهای ائمه خصوصا شئون حسین پس میت در آنچه ذکر شد شأنی که از
شأنهای حسین خارج باشد و وقتیکه سید اجل این مقالات را شنید خدا را حمد و شکر نمود بر معلوم شدن سر حکمت در شأن زائرین و باکین
میگویم هر کسیکه دقت نظر نماید و تأمل کند در سنت و حکمت خدا از جهة بیان کردن خدای تعالی کیفیت واقعه کربلا و کیفیت
شهادت سید الشهدا روحی له الفداه و مبتلا شدن او و در اثر جمیع پیغمبر و وصی از کسانیکه عبور کردند از زمین کربلا مبتلا بعد از آن
الهام کردن خدای تعالی او را بسر آن و از جهة بیان کردن خدای تعالی این امر را بهر یکی از ملائکه و امر کردن خدای تعالی انبیا و مرسلین
و ملائکه را به گریستن و گریانیدن خدای تعالی ایشان را بذکر کردن مصائب جوی از مرتبه بنهج اشرف و اعلی میداند که غرض اهم و آنچه در آن
نفع اشمل و اعم است از خلق کردن آسمان و زمین گردانیدن انها است مجلس تعزیه حسین و محفل ماتم او قبل از اینکه بدن او
خلق شود و بعد از آنکه ملتفت تا روز قیامت پس زمانیکه معلوم شد نیز دانسته میشود حقیقت آنچه شیخ حسین آنرا در باب تمثیل و
اظهار کردن وجه و سر ذکر کرده است و امر عجیبتر ملکه طریق و اختر در این باب برای کسیکه او در علم و اسرار از اهل و تدبر بنماید این آیت
که خدا عز و جل میگوید در مقام اصرار رسول بر حبیب خود و حرص او بر هدایت خلق لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ و در مقام
مرتکب شدن او مشقت عظیمه را از عبادات طٰهٰ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ بمقصود از اینها آیه
شریفه بیان کردن این است که خدای تعالی ناخوش میدارد متاذی شدن حبیب خود را در مرتکب شدن او مشقت
شدیده را اگر چه این اعظم عبادات باشد شامل نماز و هدایت مردم با همه این خدا پیغمبر خود را خبر داده است چیزی را که در کربلا
واقع میشود از کیفیت شهادت سید شهدا روحی له الفداه و این خبر دادن از خدای تعالی دهات معتقد ده که بحد حصر نمیاید

واقع شده و به تحقیق فرستاد که پیغمبر صلعم را فقیر از ملائکه مقربین تا اعلام کرد حسین را از غربت این اخبار و بیان که مطلب
و بودن بعضی از آن بیانات بنا بر نازل شدن ملائکه یعنی بیانا بعد بیان و نزولا بعد نزول قبل از ولادت سید الشهدا بعد
و وقتیکه یکسال کامل از تولد او گذشت نازل شد بر پیغمبر دوازده ملک و هر یکی از ایشان خبر میداد به پیغمبر شهادت فرزند
او را بعد از آن باقی نماند در آسمانها ملک مقرب مگر اینکه خدمت پیغمبر نازل شد و همه ایشان پیغمبر را تعزیت میدادند
در امر حسین و خبر میدادند با و کیفیت شهادت او را و ثواب آنچه عطا کرده میشود و خاک مدفن او را نشان میدادند
و پیغمبر در هر وقتیکه ملائکه کیفیت شهادت او را خبر میدادند گریه میکرد و نزدیک شد که بیرون رود عقل اعظم و عقل کلیت
از بدن طیب و طاهر او و مفارقت نماید از بسیاری حزن و ترحم نمودن او در غم و هم چنین بود حال علی ولی الله
و سید اوصیا و بهترین جمیع مردم بعد از برادرش مقصد میکنم امیر المؤمنین را و هم چنین بود حال صدیقه معصومه
مظلومه و هم چنین بود حال امام مسموم حسن مجتبی پس در هر وقت از اوقات گریه کردن این معصومین نزدیک بود
که عالم را فانی و منهدم نماید و حاصل کلام و خلاصه مطلب آنکه به تحقیق ظاهر شد بر عاقل و عارف متدبر که گریه کردن
پیغمبر در مصیبت حسین و کیفیت شهادت او بزرگتر است در نزد خدا تعالی در نماز و طاعت او و حرص او در هدایت
کردن مردم و به تبلیغ بلکه من بعید نمیشمارم اینرا که بگویم اعظم اعمال این معصومین بود اعظم اعمالیکه بسبب آن رسیده اند
مقام ایشان بمقام محمود که در فوق آن مقامی از مقامات امکانیه نیست گریه کردن بر حسین بیاد آوردن کیفیت
شهادت او و گریه نمودن این اطهار معصومین بحسب درجه فوق درجه صبر و رضای ایشان است بقضا و قدر الهی و تسلیم
کردن ایشان امر خودشان را بسوی خدا تعالی ای برادران من و شیعیان سید شهدا زمانیکه اطلاع یافتید به آنچه
گذشت پس گوش دهید با آنچه میآید میگویم آه آه تنگدل میشوم از خوض و شروع کردن بر کیفیت شهادت مذمت ننمایید
مرا در باره طول دادن من مقدمات را و ملامت نکنید مرا در بسیار حرف زدن و طول دادن کلام را در ذکر کردن
مناسبات قسم بخدا اینکه عزیز از او معبود منست زمانیکه میخواهم شروع در کیفیت شهادت او تمام فرائص من بلرزه در آید
و عقلم بیهوش میشود و قلبم گداخته و حیرت و اضطراب من زیاده میشود و گویا میشوم و انتقام از زبانهای احوال
قلبها و انگشتها حضور عصا را لکنت میانه و ابهام مقالها یاک آبالیک بحبابته بابراق یعنی خود را از اخبارات و جرئت کردن
بذکر کیفیت شهادت دور کن و ترس بخشد ... تشنه دل بر عضا و از سوخته شدن ... و ابهام و شعله ور شدن
قلبها و چگونه چنین نباشد پس تو عادت نموده بذکر مناقب و فضائل ائمه انام از طرق مخالفین احمق و لئام
تا حجت و الزام تمام شود پس نیز ذکر مینمائیم که منقبت را که مناسب این مقام است یکی از آنها منقبتی که از او یعنی روایت کرده اند
از ابی علقمه غلام بنی هاشم گفت پیغمبر نماز صبح را با ما بجا آورد بعد از آن بما التفات کرد و گفت ای گروه اصحاب من دیشب
عم خود حمزه بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را در خواب دیدم در حالتی که در پیش روی ایشان طبقی بود از انار و خوردند
پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن انار انگور شد پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن انگور رطب شد پس ساعتی از آن
میل کردند من با ایشان نزدیک شدم و گفتم پدرم فدای شما باد کدام اعمال را افضل و بهتر یافتید گفتند پدر و مادر بفدای تو باشد
بهترین اعمال را یافتیم صلوات فرستادن بر تو و آب دادن و دوستی علی ابن ابیطالب حدیث و دویمی خبریست که آنرا
صاحب مفتاح النجاة نقل کرده است پس گفت بدرستیکه امیر المؤمنین فرمود که پیغمبر بمن فرمود بنشین پس نشستم بر دوشش
من صعود کن من بر دوشش صعود کردم مرا برداشت خیال میکردم اگر خواهم بافق آسمان میرسم تا بر بالای بیت صعود کردم
و در آنجا تصویر بتها بود از برنج و مس پس از یمین و یسار و پیش رو و پشت سر او تصویر بتها را قذف میکردم پیغمبر بمن گفت ابتدا از
پس انداختم بتها را خورد شدند چنانکه شیشه ها خورد و شکسته میشوند و شکسته اراده کرد امیر المؤمنین که نازل شود خود را از جانب
ناودان از جهت ادب به زیر انداخت و وقتیکه در زمین واقع شد تبسم کرد پیغمبر از تبسم کردن او پرسید گفت از جهت اینکه من
خود را از این مکان انداختم مرا المی نرسید گفت چگونه ترا المی میرسد و حال آنکه ترا محمد بلند کرد و جبرئیل نازل کرد آه آه تنگدل میشوم
اگر خدا باور دکسیکه از جهت تعصب خوردن در مصائب سید الشهدا مرد پس خدا رحمت بر آنکسیکه ... گفته خود را
پاره مکند ... پاره کردن زن فرزند مرده یقه خود را و بریزد خاک را بر سر و اعراض نماید از گفتن ...

و چگونه چنین نباشد آیا آنحضرت خامس آل کساء و محبت خدا نیست کسیکه در فوق زمین و آسمانها ندا یافته بضعه
مصطفی و جان مرتضی و میوه قلب زهرا و نور چشم حسن مجتبی نیست و آنکس نیست که جد او صدای اتقالی است پس چگونه هلاک
کرد او را شمشیرهای کفار و نیزه های فجار و تیرهای اشرار و سنگهای اهل ضلال از پشت اسب بزمین کربلا بر رو افتاده
آه از درد و الم او در وقتیکه از پشت اسب افتاد و چگونه چنین نباشد که با آنکه پاره های شمشیر و نیزه ها و پیکان تیرهای شکسته
که در جسد مبارکش ثابت شده بود و بجه ما مرغان بود که در آشیان جراحات خفته بودند و بتحقیق وصف کرده است
بعضی از حالات او را در آن ساعت فرزند نهم او که منتظر قائم است روحی له الفداه عجل الله فرجه در زیارت قائمیه پس ما در اینجا
بعضی از فقرات شریفه آنرا ذکر میکنیم پس گفت روحی له الفداه فلما رأوك ثابت الجاش غير خائف ولا خاش نصبوا لك غوائل
مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده فمنعوك الماء ووروده وناجزوك القتال وعاجلوك النزال
ورشقوك بالسهام والنبال وبسطوا اليك اكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا فيك اثاما في قتلهم
اولياءك ونهبهم رحالك وانت مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات قد عجبت من صبرك ملائكة السموات فاحدقوا
بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك
واولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح
للموت جبينك واختلفت بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك وبيتك وقد شغلت بنفسك
عن ولدك واهاليك واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن
سرجك عليه ملويا برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعويل داعيات وبعد العز مذللات وقتیکه
ترا ثابت قلب و غیر ترسان دیدند دامهای مکر خودشان را نصب کردند و بحیله و شر خودشان با تو مقاتله کردند و لعین
لشکر خود را امر کرد ترا از آب و وارد شدن بآن منع کردند و سرعت نمودند بر تو بجدال جنگ و بتو تیرها انداختند و دستها
هلاک کردن را بسوی تو دراز کردند و رعایت ترا مراعات نکردند و اعراض کردند از گناه در کشتن شیعیان و دوستان ترا و غارت نمودن رحل
ترا و تو بودی در میان گرد و غبار و اذیتها را متحمل شدی بتحقیق تعجب کردند در صبر تو ملائکه های آسمانها پس ترا احاطه کردند از هر جانب
و زخمها ترا ثقیل کردند و حایل شدند میان تو و میان رفتن و ترا ناصر و معینی نماند و تو صبر کردی و از زنان و اولاد خود دفع
میکردی تا ترا از بالای اسب بزمین انداختند پس مجروح بزمین افتادی و اسبها با سمهای خود در بدن تو جولان آمدند و طاغیان
شمشیرهای خود ترا میزدند در حالیکه پیشانی تو عرق کرده بود و دست یمین و یسار تو گاه منقبض و گاه منبسط شد و چشم خود را بسوی رحل و اهل بیت
خود میگردانیدی و بخود مشغول بودی از اولاد و اهالی خود و اسب تو بسرعت رو بخیمه های تو گذاشت در حالیکه حمحمه میکرد و میگریست
وقتیکه زنان اسب ترا خوار و زین آنرا سرنگون دیدند از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر رویها زنان
و وای گویان و بعد از عزت خوار و ذلیل شده گان و بمصرع تو سرعت کننده گان شدند در حالیکه شمر در سینه تو نشسته و شمشیر
بحلقوم تو گذاشته و از محاسن تو گرفته و بشمشیر هندی خود ترا ذبح میکرد در حالیکه حواس تو ساکن و نفسهای تو خفی و پنهان
شده بود و سر ترا بنیزه زدند و اهل ترا مثل بنده گان اسیر نمودند این میگویم قسم بخدا که محمد و اهل بیت معصومین و مظلومین او را
بر اهل عالم تفضل داده و فضل ایشان را در نزد ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین آشکار کرده است متحمل شدن ایشان شدائد را
و صبر کردن ایشان در مصائبیکه این فقرات آنها را متضمن گشته است بدرستیکه آنچه در این فقرات است نزدیک است که آسمانها
منشق شود از آن پاره پاره شود و از محبین و مخلصین لذت خواب و بیداری کنار گیرد و پس این فقرات بخدا قسم کفایت میکند
در حکم کردن باینکه لازم است در مجالس عزا و محافل گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداه ریختن خاک و خاکستر بر سر
دوستان برگزیده و همچنین کفایت میکند در حکم کردن باینکه واجب است سیلی بسینه و پیشانی ها زدن تا از آنها خونها جاری شود و بدان

وابدان ورویها وسر و ریشها را بگل ملطخ و آلوده وخیمه‌ها را از لباسهاء عزا سیاه نمودن در روز عاشورا و چگونه چنین نباشد
و چگونه بدین اینها محقق شود و چنگ زدن به عروة الوثقی پس ذکر میکنیم در اینجا چیزیرا که مشتمل شرح و بیان باشد به فقرات
که از حجت خدا صادر شده پس میگوییم در آن اثنا که آن امام مظلوم ایستاده بود که ناگاه سنگی آمد به پیشانی او رسید پس لباس
خود را اخذ کرد که خون را از روی خود پاک کند ناگاه تیری زهرآلود که آنرا سه شعبه بود آمد در سینه اش و فرو رفت و در بعض
ابیاتست فلما بش رسید حسین گفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله و سر خود را بآسمان بلند کرد گفت الهی تو میدانی
که ایشان میکشند مردیرا که در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست بعد از آن تیر را از پشت خود بیرون کرد پس خون مثل ناودان
جاری شد دست خود را بر زخم گذاشت وقتیکه دستش از خون پر شد آنرا بآسمان انداخت قطره از آن بر نگشت و این سرخی
در آسمان نبود تا حسین خون خود را بآسمان انداخت بعد از آن دوباره دست خود را گرفت وقتیکه پر شد با سر و ریش خود را
آلوده نمود و گفت هم چنین میباشم تا بجدم رسول خدا ملاقات میکنم در حالیکه بخون خود مخضوب بوده باشم و میگویم
یا رسول الله فلان وفلان مرا کشت و بعد از آن از قتال ضعیف شد پس ایستاد وقتیکه مردی نزد او می آمد برمی گشت
تا مردی از قبیله کنده آمد که او را مالک بن یسر میگفتند لعنة الله و بآنحضرت فحش داد و شمشیر خود را در سر او زد پس برنس
او از خون پر شد حضرت حسین ع فرمود بآن دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور کرداند بعد از آن
کلاه خود را انداخت و کلاه دیگر بسر گذاشت و بر بالای آن عمامه بست در حالیکه عاجز شده و در بعض اخبار است که
کلاه را از سر انداخت آمد بخیمه و یک کهنه طلب کرد وقتیکه آوردند آنرا به زخم خود بست و بر بالای آن کلاه نمود
و بر بالای آن کهنه عمامه بست که در آن حالت ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم و یا سکینه و یا رقیه و یا فاطمه بر شما باد از من سلام پس
زینب آمد و گفت ای برادر آیا به کشته شدن یقین کرده گفت چگونه یقین نمیکنم و حال آنکه مرا معینی و ناصری نیست پس گفت
ای برادر ما را برگردان بحرم جد ما گفت هیهات اگر مرا ترک میکردند خود را بهلاکت نمی انداختم و گویا شما را بعد از من که ذلیل
شده کان و در پیش ایشان انداخته میبرند و اراده میکنند بشما عذاب بد را وقتیکه زینب این را شنید گریست و اشک از چشمهایش
جاری گردید و فریاد کرد واجداه وا قلة ناصراه و سوء منقلباه و شوم صباحاه پس لباس خود را پاره کرد و موی خود را پریشان
نمود و بر رویش سیلی زد حسین گفت ساکت باش ای دختر مرتضی بدرستیکه گریه کردن تو بسیار است پس خواست که از خیمه بیرون
رود زینب با و چسبید گفت ای برادر آهسته رو توقف نما تا توشه بردارم از نظر کردن خود و وداع کنم ترا مثل وداع کردن
کسیکه مفارقت نماید و بعد از آن دیگر ملاقات نمیشود پس آهسته باش ای برادر پیش از مردن یک ساعت تا از من سوزش
دل بر طرف شود دست و پای او را میبوسید و سایر زنان او را احاطه کردند و دست و پای او را میبوسیدند پس بآنحضرت یک
کهنه خواستند تا او را زیر لباسها بپوشد تا آخر خبر پس قدری درنگ نمودند بعد عود کردند بسوی او و او را احاطه نمودند و عبد الله
بن حسن بن علی پسر ع آمد در حالیکه او جوانی بود که بحد بلوغ نرسیده از نزد زنان پس زینب دختر علی باو رسید که او را
نگاه دارد و نه گذارد برود او امتناع شدید نمود و گفت بخدا قسم از عم خود جدا نشوم پس آمد در نزد حسین ایستاد و بحر بن کعب
و گفته اند حرملة بن کاهل میخواست شمشیر را بامام بزند آن غلام با و گفت ای پسر زن خبیثه آیا میخواهی عم مرا بکشی پس آن
ملعون او را شمشیر زد غلام دست خود را پیش گرفت شمشیر دست او را قطع کرد تا پوست آن پس دست از آن آویزان گردید آن جوان
فریاد کرد یا اماه حضرت حسین او را گرفته بخود ضم کرد و گفت ای پسر برادرم صبر کن با نچه بتو وارد شده و در این امر چشم
امید دارم زیرا که خدا تعالی ترا بپدران صالحین تو میرساند راوی گوید حرملة بن کاهل تیری باو زد و او را ذبح کرد در حالیکه
او در کنار عمش حسین بود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن بر خیمه حسین حمله کرد و با آن نیزه زد بعد از آن گفت آتش بیاورید خیمه
را با کسانیکه در آنست بسوزانم حسین گفت ای پسر ذی الجوشن تو آتش میخواهی که اهل مرا بسوزانی خدا ترا در آتش بسوزاند

بشیث آمد او را توبیخ و سرزنش کرد حیا نمود و برگشت میگوییم پس آنچه از این خبر مستفاد میشود چنانچه جمعی از حاذقان
اخبار و آثار آنرا نقل کرده‌اند مثل مفید و ابن طاوس و مجلسی که شهادت عبد الله پسر امام حسن در حال سواری آن حضرت
بود و قبل از اینکه آنحضرت از پشت اسب بر روی زمین افتاده و فرود آمده باشد و آنچه آنرا بعضی توهم نموده است که شهادت
او بعد از افتادن امام روحی له الفداه بر روی زمین بود از این خبر نامست که آنرا مستندی نیست میگوییم ای برادران مؤمن
زمانیکه دانستید آنچه را که ذکر کردیم پس بشنوید کیفیت افتادن او را از بالای اسب خود بدرستیکه افتادن او از بالای
اسب بعد از واقعشدن جمیع آنچه است که بسوی آنها اشاره شد پس عبارات علما و حذاق آثار اگر چه در خصوص صدور
وجهی مناسب و موافق است مگر اینکه اینها در بعض وجوه متغایر و مختلف اند پس آنچه در لهوف ابن طاوس روایت است
وقتیکه حسین را جراحتها ثقیل و گران گردید بدنش مثل خار پشت مانده بود از بسیاری تیرها که بر بدن مبارکش رسیده
بود صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه او زد پس از اسب به زمین نازل شد بر روی راست خود در حالیکه میگفت بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله بعد از آن برخواست راوی گوید پس زینب از خیمه بیرون آمد در حالیکه ندا میکرد وا اخاه وا
سیداه وا اهل بیتاه کاش آسمان بزمین افتد و کوهها پاره شود راوی گوید شمر باصحاب خود صیحه زد چه انتظار دارید بامرد
راوی گوید از هر جانب باو حمله کردند پس زرعة بن شریک باو ضربتی زد بر دوش چپش آنحضرت باو ضربتی زد او را بزمین
انداخت ملعون دیگر بر دوش مقدس او ضربتی زد او را به رو انداخت ضعیف شده برخواست و می افتاد پس سنان بن انس نخعی
نیزه بر حنجر گردن او زد و نیزه را کشید در مفصل سینه او زد بعد از آن سنان ملعون تیری باو زد در نحر او پس افتاد
و نشست در حالت قعود و تیر را از نحر خود کشید و دستهای خود را از خون پر کرد و سر و محاسن خود را خضاب کرد و می
گفت چنین ملاقات میکنم خدای خود در حالیکه بخون خود خضاب شده باشم و در حالیکه حق مرا غصب نموده باشند
و اما ابو مخنف در کتاب خود گفته که شمر ملعون گفت ایها الامیر بدرستیکه این مرد ما را فانی میکند بطریق مبارزت گفت
چکنیم با او گفت سه فرقه میشویم یکفرقه به تیرها و یکفرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یکفرقه باتش و سنگ و شتاب کنیم باو پس او را به تیرها
و نیزه‌ها و شمشیرها میزدند تا او را بجراحتها ثقیل و گران کردند و خولی ابن یزید اصبحی او را نشانه کرده تیری از سینه او زد او را
از پشت اسب بزمین انداخت در حالیکه افتاده و بخون خود میغلطید و روایت شده که تیر را ابو قدامه عامری انداخت
پس آنحضرت تیر را بدست خود بیرون آورد و دستهای خود خون را گرفت و در سر و محاسن شریفش با آن خضاب کرد و می
گفت امام حسین با خدای خود و جدم رسول خدا ملاقات خواهم کرد و باو شکایت میکنم از آنچه بمن نازل شد و افتاد و غش نمود وقتی
از غش بیدار شد برخواست که بر قتال قائم شود قادر نشد پس گریه کرد و ندا کرد وا جداه وا محمداه وا ابو القاسماه
وا ابتاه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلة ناصراه مرا مظلوم
میکشند و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و مرا تشنه ذبح مینمایند و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و هتک حرمت
مرا میکنند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است بعد از آن غش کرده ماند در حالیکه بر روی خود افتاده بود ساعتی از نهار
و آن قوم در حیرت بودند در خصوص کشتن او از جهت خوف از اینکه مبادا نشد کار او و مرده است یا زنده پس مردی از قبیله
کنده او را قصد کرد و ضربتی از بالای سر شریفش زد سر او را شق نمود خون بر محاسنش جاری شد طاس کلاه از سرش افتاد
مرد کندی او را سر برداشت پس امام او را نفرین کرده گفت لا اکلت بیمینک و لا شربت بها و حشرک الله تعالی
مع القوم الظالمین بدست راست خود نخوری و نیاشامی و خدا ترا محشور گرداند با قوم ظالمین ابو مخنف گفت
حضرت حسین ماند در حالیکه بر رو بخوابیده بزمین افتاده بود و در حالیکه بخون خود غلطان بود ساعتی از نهار در حالتی که

بچشم خود به آسمان نظر میکرد و میگفت صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ صبر میکنم
بر قضای تو ای پروردگار من معبودی غیر از تو نیست ای پناه پناه خواهان واما مجلسی در کتاب بحار گفته که صاحب کتاب
مناقب و محمد ابن ابیطالب گفته اند وقتیکه آنحضرت را ضعف غالب گردید شمر ملعون ندا کرد چرا ایستاده اید و انتظار دارید
با چیز و حال آنکه زخمهای تیر و شمشیر و نیزه او را ثقیل گردانیده حمله کنید باو مادر شما در عزا تان بنشیند پس باو حمله کردید از هر طرف
حصین بن نمیر تیری بدهان او زد و ابو ایوب غنوی تیری به گلوی مبارکش زد و زرعة بن شریک تمیمی شمشیری باو زد و سنان
ابن انس نخعی نیزه بر سینه زد و صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه او زد بر روی خود بر زمین افتاد بعد از آن راست نشست
و تیر را از گلوی خود کشید بعد از آن عمر بن سعد نزدیک آنحضرت آمد حمید گفته بیرون آمد زینب دختر علی در حالتیکه گوشواره های
او در گوشهایش حرکت و جولان میکرد و میگفت لَيْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَيُقْتَلُ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَدُمُوعُ عُمَرَ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَلِحْيَتِهِ وَهُوَ يَصْرِفُ وَجْهَهُ عَنْهَا کاش آسمان
به زمین افتد ای عمر بن سعد آیا ابو عبد الله را میکشند و تو باو نظر و تماشا میکنی و اشک چشم عمر جاری میشد بر روی و ریش او و روی خود را
از آن مخدره گردانید و از کتاب ارشاد نقل شده که عمر او را هیچ جواب نداد پس آن مظلومه گفت وای بر شما آیا در میان شما مسلمان
نیست احدی باو جواب نداد هیچ و حضرت حسین نشسته بود و در بدنش جبه خز بود و خلق از او میترسیدند پس شمر گفت وای بر شما
چرا انتظار او میکشید بکشید او را مادرهای شما در ماتم شما بنشیند زرعة بن شریک باو ضربتی زد دست چپ او را جدا کرد
بعد از آن ضربتی بر دوشش زد بعد از آن از او برگشتند و او گاه بر رو میافتاد و گاه بر میخواست سنان در آن حالت باو حمله
کرد و نیزه باو زد پس او را انداخت به زمین میگوییم بر متأملین خفا نیست که در کلمات این فضلا اختلاف است از اخبار است هر ممکن میشود رجوع
کند بجمع و عدم منافات زیرا که کیفیت افتادن او روحی له الفداء از اسبش ممکنست که کتب در آن جمع این کلام است باشد که
بنام ها ایشان اشاره کرده است پس منافات و تناقض نیست از آنجهت بعد سایر خلاف آنچه بحسب روایات و تفصیلات مشکل کرده
کردن ابو مخنف بر زمین افتادن آنحضرت روحی له الفداء را در سه ساعت و غیر او آنرا ذکر نکرده است و مثل بیرون آمدن
زینب طاهره مظلومه از خیمه و آمدن او بمیدان زیرا که آنرا ابو مخنف ذکر کرده است نیست از تناقض در چیزی و هم
چنین است کلام در سایر اختلافات بعد از آن لابد است درین مقام از بیان چند امور اول آنست که کلام ابی مخنف
افاده میکند که بر زمین افتادن آنحضرت آمد در مدت سه ساعت و دو دفعه اتفاق افتاده است پس جمیع مدت آن شش ساعت
میشود و ممکن است گفته شود مقصود ابی مخنف اشاره کردن است سه ساعت فقط مگر اینکه این از اکثر کرده است از باب مسامحه
برای توضیح دوم آنکه تر دست برداشتن کفار از متعرض شدن بر امام که او را بسنگها و تیرها و آتش و چوبها
زدند و به شمشیرها و به نیزه ها در مدت آن سه ساعت نبود بلکه ایشان لعنهم الله تعالی و عذبهم عذابا شدیدا همه اینها را
بعمل میاوردند و همه مکر و حیله را استعمال مینمودند پیش از افتادن او از بالای اسب خود روحی له الفداء و هم چنین بعد از
افتادن او تا موقت سر و افتادن در مدت آن سه ساعت سر آن اینست که بر زمین افتادن آنحضرت در آن ساعتها حاصل
شده بود بجهة آنکه او روحی له الفداء از شدت آزار و ضعف روح و حیوة او که سبب است در حیوة عالم کبیر و باقی بودن
روح او در شدت ضعف و انحصار در آن ساعتها در قلب شریف که خزانه خدا تعالی است پس در آن وقت بحرکت آمده بود های
جمیع موجودات و ذرات که در هر عالم است از عوالم از عالم ملک و ملکوت و غیب و شهود و در جمیع نشأه ها از
نشأه دنیا و برزخ و آخرت وقتیکه این خبر در موجودات افتاد اضطراب و حیرت و وحشت بر کفار غالب گردید ذوات
خبیثه ایشان و وجودات خبیثه ایشان ضعیف گردید بحیثیتی که در نفسهای ایشان قوت امر و نهی نماند و در خود سر و ابدان

در ادای ایشان حق اطاعت و انقیاد در نفسهای ایشان نمایند و این من حیث لا یشعرون بود بعد از آن کردند تخیه کردند بسبیلکو
عن بینة و عذاب نماید خدا ایشان را بعذاب ابد و ثانیه حسنین و سیوم آنکه بدرستیکه کلام ابی مخنف افاده میکند که غش کردن
او روحی له الفداه بعد از افتادن او از بالای اسب خود دو دفعه محقق شده و او بشدت گریه کرد بعد از آنکه از غش والده بیدار شد
و قادر شد که بر اسب خیزد پس سزاوار این گریه است که عوالم امکان تماماً و آنچه در آنهاست اگر چه مثل زن پسر مرده گریه میکردند
از اول شب عاشورا متصل و پی در پی تا وقتیکه این حالت بر آن سید الشهدا روحی له الفداه محقق گردید الا اینکه در این حالت فریاد و گریه
و نوحه و بلند شد از جمیع اطراف موجودات و ممکنات از سرادقات ارباب تا بحرات تحتی که عالم تمامه گویا خود گریه و نوحه و فریاد
بود زیرا که سید الشهدا روحی له الفداه قتیل العبرات است بعد از آن عنایات ازلیه و حکمة اقتضا کرد که بسبب آن بوفات عظمی
در رسیدن فیضها و عطایای از خدای تعالی بر خلق از اول خلقت تا انتهای آن در سلسله طول و عرض گریه کرد گفتن بر سید الشهدا
روحی له الفداه گریه کردن آنحضرت بر نفس شریف خود و اهل بیت خود بسبب آنچه ایشان در آن حالت بودند که فوق آن در عالم امکان
متصور نمیشود از انواع مصیبت و درجات بلا بمنزله زینت و تاج میشود برای گریه کنندگان و اصل وصیل میگردد
در خصوص بلکه میگرداند هر قطره را از اشک چشم گریه کنندگان خاموش کننده اشتهای شعله و رزاد در جهنم یا اینکه برای آنحضرت روحی
له الفداه فرصت گریه کردن باقی نمانده بود بعد از آن زمانیکه این اسرار دقیقه را شنیدی و جمیع آنها را اخذ کردی که قلوب را میسوزاند
و اشکها جاری میکند و دلها را گداز دپس رجوع مینمائیم بسوی آنچه ما در صدد آن بودیم از بیان امر شهادت میگوئیم ابو مخنف گفت
پس مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یکی از ایشان اراده کرد که سر شریف او را ببرد و عمر بن سعد میگفت وای بر شما تعجیل کنید با او و اول
کسیکه بسوی او مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یکی از ایشان اراده کرد که سر شریف ایشان ببرد و عمر بن سعد میگفت وای
بر شما تعجیل کنید با او و اول کسیکه بسوی او مبادرت کرد شبث بن ربعی ملعون بود و در دست شمشیر بلند داشت باو نزدیک
شد که سر شریف او را ببرد بگوشه چشم خود باو نگریست شمشیر را از دست خود انداخت گریخت در حالیکه میگفت وای
بر تو ای پسر سعد بیزارم از کشتن حسین و ریختن خون او و برئت حاصل نمایم من بخون او مواخذ باشم پناه میبرم
بخدا که من بخون تو بخدا ملاقات نمایم یا حسین پس آمد بسوی او سنان ابن انس نخعی و او کوسج و کوتاه رو و ابرص بود و گفت
مادرت بعزایت نشیند و قوم تو ترا معذور نماید چرا از کشتن او برگشتی گفت وای بر تو چشمهای خود را گشود بروی من چشمهای
او را بچشمهای رسول خدا شبیه دیدم پس حیا کردم که بکشم کسی را که شبیه است برسول خدا سنان باو گفت وای بر تو شمشیر را بمن ده که من
سزاوارترم از تو به کشتن او شمشیر را گرفت و قصد کرد که سر آن روحی له الفداه را ببرد که آنحضرت باو نظر کرد سنان
مضطرب گردید از هیبت آنحضرت رسید لرزان از او و شمشیر از دستش افتاد و برگشت در حالیکه میگریخت پس شمر بسوی او آمد و گفت مادرت
بعزای تو نشیند چه چیز ترا برگردانید از کشتن او گفت وای بر تو او چشمهای خود را بر روی من گشود پس یاد آوردم شجاعت پدرش را
و غافل شدم از کشتن او گفت وای بر تو بدرستیکه تو در جنگ ترسان هستی شمشیر را بمن ده و بخدا قسم احدی از من سزاوارتر نیست
بخون حسین بدرستیکه من او را میکشم خواه شبیه پیغمبر باشد خواه بعلی مرتضی شبیه باشد پس شمشیر را گرفت از دست او و در سینه
حسین نشست بطرف او نظر کرد و او نترسید و باو گفت گمان مکن که من مثل کسی باشم که نزد تو آمد و من از کشتن تو بر میگردم
یا حسین آنحضرت باو گفت تو کیستی هر آینه فلقد ارتقیت مرتقا عظیما طال ما قبله رسول الله
تحقیق بمکان بزرگ صعود کرده بسیار وقت آنرا بوسیده است پیغمبر گفت من ملعون ابن ملعون من شمر ضبابی هستم
حسین روحی له الفداه فرمود آیا تعرفنی آیا مرا میشناسی آن ولد زنا گفت بلی تو حسین ابن علی ابن ابیطالب هستی و مادرت

فاطمه

فاطمه زهرا تو جد تو محمد مصطفی و جده تو خدیجه کبری ست فرمود یا و ملک اعرفتنی فلم تقتلنی وی اگر تو مرا شناختی
پس چرا مرا می کشی الملعون مبروص گفت اطلب بقتلک الجایزة عن یزید بن معاویة لع فقال الحسین ایما احب
الیک شفاعة جدی رسول الله ص او جایزة یزید الملعون بن الملعون فقال ذانق من جایزة الیزید الملعون احب الی
منک ومن شفاعة جدک و ابیک فقال علیه السلم اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء فقال هیهات هیهات
والله ما تذوق الماء او تذوق الموت غصة بعد غصة وجرعة بعد جرعة فقال یا بن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی الحوض
یسقی من احب اصبر حتی یسقیک ابوک فقال علیه السلم اسالک بالله الا ما کشفت لی عن لثامک لانظر
الیک قال فکشف له عن لثامه فاذا هو ابرص اعور له ثوکبوا الکلاب و شعر کشعر الخنزیر فقال له الامام صدق جدی
رسول الله فقال له الشمر و ما قال جدک فقال لقد قال الفداء الخ کشتن تو از یزید ابن معاویه جایزه میگیرم حضرت گفت
کدام یک تو محبوبتر است شفاعت جدم رسول خدا یا جایزه یزید ملعون ابن ملعون گفت یکدانق از جایزه یزید ملعون
محبوبتر است بمن از تو و از شفاعت جد و پدرت گفت زمانیکه لابد و ناچار هستی از کشتن
مرا یک شربت آب بده ان ولد الزنا گفت هیهات هیهات بخدا قسم نمیچشی از آب تا مرگ را بچشی غصه بعد از غصه و جرعه
بعد از جرعه پس گفت ای پسر ابی تراب آیا تو نمیگوئی که پدرت بر سر حوض است سیراب میکند کسی را که دوست دارد صبر کن
تا پدرت ترا سیراب کند حضرت گفت از تو سؤال میکنم بخدا که نقاب روی خود را بردار برای من تا بتو نظر کنم راوی گوید
الملعون نقاب از روی خود را گشود ناگاه دید او ابرص و اعور است و او را پستانهائی دارد مثل پستان سگان و دندانهائی
مثل دندان خوک امام باو گفت راست گفته است جدم رسول خدا شمر باو گفت جدت چه گفته است گفت روحی
له الفداء از جدم شنیدم پدرم علی میگفت یا علی این پسر ترا میکشد کسیکه ابرص و اعور است و او را پستانهای باشد
مثل پستان سگان و دندانهای باشد مثل دندان خوک الملعون گفت مرا به سگان تشبیه میکنی بخدا قسم هر آینه سر ترا از پشت
و قفا میبرم برای آنچه جدت مرا تشبیه کرده است بعد از آن الملعون آن امام مظلوم را بر رو فکند و رگهای گردن او را با شمشیر
قطع میکرد در حالیکه الملعون میگفت اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم
ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلک الیوم و سوف اندم
وان مثوای غدا جهنم اخضب دمک بالتراب بعضم و لا لاولاد النبی ارحم حاصل
مضمون کلام الملعون اینست که امروز ترا میکشم و نفس من بعلم یقین میداند و در آن شک و کذب نیست که پدرت
بهترین کسانی است که تکلم کرده است بعد از پیغمبر برگزیده بزرگوار و میکشم ترا در امروز و زود پشیمان میشوم و بدرستیکه
جای من فردا جهنم است و خون ترا میریزم بغصه و به اولاد پیغمبر رحم نمیکنم راوی گوید هر وقتیکه عضوی را از او قطع
میکرد آنحضرت ندا میکرد وا محمداه وا جداه وا ابتاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا قتیلاه وا قلة
ناصراه وا غربتاه بعد از آن انشاء کرده میگفت ایا شمر خاف الله واحفظ قرابتی من الجد منسوبا
الی القائم المهتدی ایا شمر تقتلنی و حیدرة ابی وجدی رسول الله اکرم مهتدی وفاطم
امی والزکی ابن والدی وعمی هو الطیار فی جنة الخلد وناد الا یا زینب یا سکینة
ایا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم ودیعة ربی الیوم قد قرب
الموعد ایا شمر ارحم والعلیل و بعده حریما بلا کفیل یلی امرهم بعدی سالکی لکم جدی واسعد

بكى على ذنبكم والفوز في الجنة الخلد سلام عليكم ما آخر فراقكم فهو موالبود يعني على
آخر العهد بكم حاصل مضمون آنكه اشمر از خدا بترس و حفظ کن قرابت مرا بجدم در حالیکه نسب من بامام جهد میرسد ای شمر مرا
میکشی و حال آنکه پدرم حیدر و جدم رسولخدا گرامی ترین روایت یابنده کان است و فاطمه مادرم و حسن زکی فرزند پدرم است
و عمم طیران کننده است در بهشت و نداکن کرد یا زینب یا سکینای پسر من بعد از من که پرستار شما باشد ای رقیه ای ام کلثوم
شما امروز امانت خدا من هستید بتحقیق وعده نزدیک شده است ای شیر رحم کن اسفیل را و بعد از آن حریم با کفیل مرا که این کفیل شاید
امر ایشان میشود و بعد از جمع نکرید میاورم مرا ایشان حد جود و وعده شده است کسیکه در مصیبت شما گریه کنید و رستگار در بهشت است
سلام بر شما باد چه تلخ است فراق شما پس برخیزید برای وداع کردن من زیراکه این جبر عهد است راوی گوید پس آن ملعون بحر مبارک
او را قطع نمود و سر مبارکش را بدن جدا کرده بر سر نیزه ملند زد در ملهوف گفته پس عمر بن سعد مردی که در جانب راست او بود
گفت نازل شو و آسوده حسین او را راحت کن راوی گوید پس خولی ابن یزید اصبحی بادو مبادرت کرد که سر مبارک او را جدا کند
پس بر شید و لرزید سنان بن انس نخعی بحضرت تیر زد و فرود آمد و ضربت زد پس بشمشیر در حلقوم شریفش زد و گفت بدرستیکه
من سر ترا قطع میکنم و میدانم که تو فرزند رسولخدا هستی و بهترین خلقی از جهت پدر بعد از آن سر شریف آنحضرا جدا کرد
و در کتاب شهاب الدین گفته زینب همشیره اش او را درک کرد در حالیکه شمر ملعون او را نحر میکرد خود را بر روی برادرش انداخت
آن ملعون زینب را بپای نحس خود زد و گفت ای شمر از دست بردار مرا بعوض او بکش آن ملعون از او اعراض کرد و روکرد و شمشیر را
بحلق مبارکش گذاشت هر دو قسمتیکه عضوی را میبرید بحضرت میگفت واجداه واابتاه واابا القاسماه واعلیاه واحسناه واحسیناه
واعماه واعطشاه واعقیلاه واجعفراه واحمزتاه واعباساه وامصیباه واقلة ناصراه واغربتاه مرا مظلوم میکشند و حال آنکه جدم محمد
مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا است در کتاب بحار گفته پس سنان در آنحال با وحمله کرد نیزه باو زد و او را بزمین
انداخت و بخولی گفت سر او را از بدنش جدا کن خولی را ضعف غالب شده دستش لرزید سنان باو گفت خدا بازو ترا بشکند
و دست ترا قطع کند پس شمر ملعون باو نازل شد و ملعنین ابرص بود بپای خود او را ذبح روا نداشت بعد از آن از محاسن شریفش
گرفته حسین باو گفت تو آنکس ابقع هستی که در خواب خود دیدم گفت مرا بسک تشبیه میکنی بعد از آن شمشیر را بمذبح آن
حضرت میزد و میگفت اقتلك الیوم ونفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم ولا مجال
لا ولا تکتم ان اباك خیر من تکلم ودر فی المناقب باسنادہ عن عبد الله بن میمون عن محمد بن عمرو بن الحسن قال کنا
مع الحسین بنهر کربلا ونظر الی شمر بن ذی الجوشن وکان ابرص فقال الله اکبر الله اکبر صدق الله ورسوله قال رسول الله کانی انظر
الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی ثم قال فغضب عمر بن سعد ثم قال لرجل عن یمینه انزل ویحك الی الحسین
فارحه فنزل الیه خولی بن یزید الاصبحی لعنه الله فاحتز رأسه وقیل بل جاء الیه الشمر وسنان ابن انس و
الحسین باخر رمق یلوك لسانه من العطش ویطلب الماء فرفسه شمر لعنه الله برجله قال یا ابن ابی تراب الست
تزعم ان اباك علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده ثم قال لسنان اجتز رأسه فقال سنان
والله لا افعل فیکون جده محمد خصمی فغضب شمر وجلس علی صدر الحسین وقبض علی لحیته وهم بقتله فضحك
الحسین فقال اتقتلنی ولا تعلم من انا فقال اعرفك حق المعرفة امك فاطمة الزهراء وابوك علی المرتضی وجدك
محمد المصطفی وخصمك العلی الاعلی اقتلك ولا ابالی فضربه بسیفه اثنتی عشرة ضربة ثم جز رأسه الشریف سلام الله علیه
ولعن الله قاتله فی کتاب النوادر لعلی ابن اسباط عن بعض اصحابه قال ان ابا جعفر قال کان ابی مبطونا یوم قتل ابوه وکان

في الحجة وكشف انه مولينا كيف يحملون معه يعونه الماء يشد على الميمنة مرة وعلى الميسرة مرة وعلى
القلب مرة ولقد قتلوه قتلة نهى النبي عن ان يقتل بمثلها الكلاب لقد قتل بالسيف والسنان وبالحجارة وبالعصا
ولقد وطئوه الخيل بعد ذلك ومن روى هلال بن نافع قال اني لواقف مع اصحاب عمر بن سعد اذ صرخ صارخ
ابشر ايها الامير فهذا شمر قد قتل الحسين قال فخرجت بين الصفين فوقفت عليه وانه ليجود بنفسه فوالله
ما رأيت قتيلا مضمخا بدمه احسن منه ولا انور وجها ولقد شغلني نور وجهه وجمال هيبته عن الفكرة
في قتله فاستسقى في تلك الحالة ماء فسمعت رجلا يقول لا تذوق الماء حتى ترد الحامية فتشرب من حميمها
فسمعته يقول انا ارد الحامية فاشرب من حميمها فسمعته يقول انا ارد الحامية فاشرب من حميمها بل ارد على
جدي رسول الله واسكن معه في داره في مقعد صدق عند مليك مقتدر واشرب من ماء غير آسن واشكو اليه ما ارتكبتم
مني وفعلتم بي قال فغضبوا باجمعهم حتى كان الله و روایت کرده است در کتاب مناقب بسند خود از عبد الله بن میمون
از محمد بن عمر بن حسن گفت با حسین بودیم در نهر کربلا و نظر کرد بسوی شمر بن ذی الجوشن و او ابرص بود پس گفت الله اکبر الله اکبر
راست گفته است خدا و رسولش رسول الله و گفت گویا من نظر میکنم بسوی سگ ابلق که ولوغ میکند در خون اهل بیت من
بعد از آن گفت پس عمر بن سعد غضبناک شد بر دو کشته که در طرف راست او بود که نازل شو بر حسین و او را راحت کن
پس نازل شد براو خولی بن یزید اصبحی و سر او را جدا کرد و گفته اند که آمد در نزد شمر و سنان بن انس در حالیکه حضرت حسین
در آخر رمق بود و زبان مبارک خود را باطراف دهن میگردانید از تشنگی و آب میخواست شمر لعنه الله بپای خود آن روحی له الفداء را
زد و گفت ای پسر ابی تراب آیا زعم تو این نیست که پدرت در سر حوض پیغمبر می ایستد و سیراب میکند هر کسیرا که دوست میدارد
پس صبر کن تا از دست او آب بخوری بعد از آن بسنان گفت که سر او را قطع کن از قفا سنان گفت بخدا قسم نمیکنم زیرا
که جدش محمد مصطفی با من دشمن میشود شمر لعین غضبناک گردید و بر سینه حسین نشست و از محاسن شریفش گرفت و قصد کرد
که او را بکشد حسین خندید و گفت آیا مرا میکشی و نمیدانی که من کیستم گفت ترا بحق معرفت میشناسم مادرت فاطمه زهرا و پدرت
علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است و دشمن حق خدای متعال است ترا میکشم و باک نمیکنم پس او را بشمشیر خود دوازده ضربت
زد بعد سر او را جدا کرد سلام الله علیه و لعن الله قاتله و در کتاب نوادر که برای علی بن اسباط است از بعضی اصحاب خود نقل کرده
که گفت شنیدم که امام محمد باقر گفت که پدرم مبطون بود در آن روزیکه پدرش را بقتل رسانیدند و در خیمه بود و من میدیدم
دوستان خود را که چگونه با او مخالفت و تردد میکردند و دفاع میشدند که یکدفعه حمله میکردند بمیمنه و یکدفعه بمیسره و یکدفعه
بقلب لشکر و هر آینه بتحقیق کشتند او را بکشتنی که پیغمبر از آن نهی کرده بود هر آینه بتحقیق کشتند او را بشمشیر و نیزه و سنگ
و چوب و عصا و بعد از کشتن اسبها را در بالای بدن شریفش جولان دادند و آوردند و هلال بن نافع روایت کرده که من با اصحاب
عمر بن سعد ایستاده بودیم ناگاه دیدیم فریاد کرد فریاد کننده که ایها الامیر مژده باد ترا که اینست شمر حسین را کشت هلال گوید
من خارج شدم در میان دو صف و در آنجا ایستادم دیدم حسین جان تسلیم میکند بخدا قسم ندیدم کشته که بخون خود آلوده باشد
خوبتر و نورانی تر باشد از او و بتحقیق نور روی او مرا مشغول کرد از تفکر نمودن در قتل او پس در آن حالت آب میخواست شنیدم
مردی را که میگفت آب نمی چشی تا وارد جهنم شوی و از آب گرم آن بنوشی پس شنیدم که آنحضرت میگفت من وارد جهنم میشوم
و از آب گرم آن می آشامم بلکه وارد میشوم بجد خود رسول خدا و با او ساکن میشوم در خانه او در مکان صدق نزد پادشاه صاحب قدرت
و مینوشم از آبیکه متغیر نمیگردد و شکایت مینمایم باو از آنچه شما مرتکب شدید از جهة من و بمن وارد کردید هلال گوید پس همه ایشان
غضبناک شدند بمرتبه که گویا خداوند عالم در قلب یکی از ایشان از رحم چیزی نگذاشته است پس سر او را بریدند و او با ایشان
تکلم میکرد و تعجب کردم از قلت رحم ایشان و گفتم بخدا قسم من با ایشان در امری جمع نمیشوم ابدا این تذییل است حال آن بیانات است

برای بعضی از امور دیگر است اما اول در بیان وجه خنده کردن آنحضرت است که روایت بحار از مناقب از آن متضمن بود زیرا که
بتحقیق ما تو را تعریف کردیم که عوالم امکان نزدیک بود فانی و منعدم شود از وقتیکه آن روحی له الفداه بر روی خود افتاد و بود
بعد از آنکه شمر کافر وقتیکه بسینه شریفش سوار شده و حال آنکه عرش اعظم خدا و خزانه علوم او بود و امام وقت و آبروی توبه کسی
هر آینه بتحقیق مکان بلند صعود کرده اضطراب عالم زیاد شد و ناله و فریاد و گریه بسیار شد از ملائکه و ارواح مرسلین و انبیا
و اوصیا هم چنین از سکان بهشت و غیر ایشان و بتحقیق موجود گردید گریه و ناله زیاده از آنچه در همه آنها بود در اصحاب
کسا یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله علیهم و علی سایر الانبیا پس همه ایشان در آنوقت
در شدت انقباض غرق دریای حزن و اندوه بودند و هم چنین امام زین العابدین که امامت بعد از شهادت او منتقل گردید
پس اظهار خشنودی و خنده او سید الشهداء از برای ترتیب و حفظ عالم بود از فانی و منعدم شدن چنانچه این شان ولی
مطلق و حجت خدا بر جمیع خلق است پس اگر این انبساط و تکلم بر نهج رفق و خنده نمودن نمیبود هر آینه زمین اهلش را فرو میبرد
و شمر کافر ملعون از دایره اختیار بیرون میشد و دست و جوارح خبیثه او بر نفس نفیس اش اطاعت نمیکرد و کیفیت
شهادت با نظریکه گذشته بود در غایت از تمام میگشت و وجه دیگر اینست که امام از فعل شمر کافر تعجب نمود
زیرا که عوالم امکان نزدیک بود که متلاشی و فانی و منعدم گردد و عوالم امکان از ناله و فریاد و گریه مملو گشته و ملعون
بالکل از جایزه یزید لعین را ترجیح میدهد بخدا و جمیع معصومین او و در کشتن حجت خدا و جدا کردن سر شریفش روحی له الفداه
از جسد مبارکش تعجیل مینماید یا اینکه آنچه در آن بدن مبارک بود از بسیاری زخم شمشیرها و نیزه ها و تیرها و بیرون شدن خون طاهر
و پاک کفایت میکرد در کشتن و شهادتش و وجه دیگر اینست که خدا تعالی او را به مجلس رحمت و مهمانخانه ملاقات خود
دعوت نموده بود پس با این سبب شاد و مسرور شده غایت سرور از جهت وفا کردن بانچه خدا با او شرط کرده بود و رضا
نقضا شدن و شاد و مسرور گردیدن بملاقات خدای تعالی زیرا که هر کس خدا را دوست دارد ملاقاتش را دوست میدارد و امیر
المؤمنین میفرمود وَاللهِ لَابنُ ابیطالبٍ آنَسُ بالموتِ اوِ القتلِ مِنَ الطِّفلِ بِثَدیِ اُمِّهِ یعنی بخدا قسم
پسر ابیطالب انس او زیادتر است بمرگ یا بقتل از طفل به پستان مادرش و بیان ثالث در تحقیق امر دیگر است و آن اینست بدرستی
آنچه کلمات اصحاب مقاتل آنرا افاده میکند اینست که خارج نشد از خیمه ها و حاضر نشد نزد مصرع آنحضرت در وقت شهادتش
مگر زینب دختر امیر المؤمنین ولکن بعض فقرات زیارت قائم عجل الله فرجه صریح است در بیرون آمدن جمیع زنان از خیمه
و آمدن ایشان بمکانیکه نزدیک مصرع بود و دیدن ایشان کیفیت شهادت را چنانکه میفرماید فَلَمّا رَأَینَ النِّساءُ
جَوادَکَ مَخزِیّاً وَنَظَرنَ سَرجَکَ عَلَیهِ مَلوِیّاً بَرَزنَ مِنَ الخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الخُدُودِ
لاطِماتِ الوُجُوهِ سافِراتٍ بِالعَویلِ داعِیاتٍ وَبَعدَ العِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَاِلی مَصرَعِکَ مُبادِراتٍ
وَالشِّمرُ جالِسٌ عَلی صَدرِکَ وَاضِعٌ سَیفَهُ عَلی نَحرِکَ قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیَدِهِ ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ
هذا یعنی پس وقتیکه زنان اسب تو ذوالجناح را دیدند در حالیکه خوار و ذلیل بود و زین ترا در بالای آن دیدند که سرنگون شده
از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر روها سیلی میزدند در حالیکه روهای ایشان گشاده و واویلا و فریاد
میکردند در حالیکه بعد از عزت ذلیل و خوار شده بودند و بسوی مقتل تو مبادرت میکردند در حالیکه شمر ملعون بر بالای
سینه تو نشسته شمشیر خود را بحلق تو گذاشته و بدست خود محاسن ترا گرفته و ترا به شمشیر هندی ذبح میکرد و مخفی نماند
بر تو که آنچه در روایات است مختلف است چنانکه از او نقل کردیم بعضا صریح است در آنچه فقره زیارت آنرا ذکر کرد پس

پس آخر کلام امام منتهی میشود به مخنف از آنچه ذکر کرده است از آنجائیکه آنحضرت خطاب کرده است به زبان حال به برادران من و
سید الشهدا نظر کنید با آخر کلام امام از برای آنچه بما وعده های خودمان زیادتر از وعده زیرا که او بشیعه خود روحی له الفداه
وصیت و امر کرده است شیعیانرا به گریه کردن و ضامن شده است ایشانرا به بهشت و این مقارن و متصل بود بشهادت او
صلوات الله علیه و لعنة الله علی قاتلیه و بیان سیوم آنست که روایت مثل اقوال مختلف است در تعیین قاتل یعنی
تعیین کسیکه سر مبارک سید الشهدا را از جسد شریف او روحی له الفداه جدا کرد ولکن صحیح آنست که قاتلش شمر کافر
ولد الزنا بود و به تحقیق شناختی که زیارت قایم عجل الله فرجه در این صراحت و مثل آنست بعضی از روایات دیگر و هم چنین
بعضی از روایات معتبره و با همه این شک نیست در اینکه خولی بن یزید اصبحی و سنان ابن انس لعنة الله از کسانی اند
که در قتل آنحضرت مدخلیت داشت و لذا گفته است که بعضی از علما گفته است که قاتل این نفرند اگر چه شمر و سنان بیشتر
مدخلیت دارد در قتل او و تائید میکند آنرا آنچه بعضی دیگر ذکر کرده است از اینکه سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید
اصبحی و شمر ذی الجوشن ضبابی لعنهم الله آمدند و با ایشان بود سر انور حسین روحی له الفداه و آنرا نزد عمر بن سعد لعین بردند
و ایشان صحبت میکردند خولی میگفت من او را تیری زدم پس او را از اسب به زمین انداختم و سنان لعین میگفت من او را
شمشیر زدم سر او را شکافتم و شمر میگفت من سر او را از بدنش جدا کردم بیان چهارم در تحقیق سر افتادن او از بالای
اسب روحی له الفداه به طریق سجده تعظیم یعنی بطریق کسیکه در سجده شکر دو طرف روی خود را به زمین میمالد و این از جهت آن
بود وقتیکه آنحضرت رسید به مقامیکه از اسب خود به زمین کربلا نزول نماید باید آورد آنچه را که با خدای عز و جل عهد کرده بود
در عالم ارواح از قبول و برای ترویج دین خدا و اقامه و برپا نمودن ستون آن متحمل شدن مصائب و شدایدی را که
ما فوق آن متصور نمیشود و زیاده از آن ممکن نیست شاهد آن آن صحیفه ملکوتی که برای این امر نوشته شده بود و اصحاب کسا
بودند بعد از آن ملائکه مقربین و انبیا بودند و امام در عالم ارواح برای اتمام این امر سجده تعظیم نمود و تمامت صحیفه
ملکوتی در این نشأه فانیه نیز ممهور و مختوم گردید در آخر زمان رسول خدا بمهر و خاتمهای اصحاب کسا و میکائیل و جبرائیل و عزرائیل
و جمعی از ملائکه مقربین و وقتیکه یقین نمود سید الشهدا روحی له الفداه زمانیکه کفار او را از پشت اسبش بر زمین انداختند که
مدت [illegible] امر ختم و محفوظ است از اینکه آثار بدا با او راه یابد پس اراده کرد که این سقوط و افتادن بر نهج سجده تعظیم باشد
ولکن رسید که چنان نباشد از جهت شدت ضعف و نهایت [illegible] در بدن و اعضای طاهره او پس اطاعت کرد با او اعضای
شریفه او چنان اعضائیکه در هر ذره و جزو آنها مقام نوری ملکوتیین است در اعضا و اجزای ایشان بلکه بمقام خود علوم
و ادراکات شایسته است پس نازل شد به روی زمین با آن طریق که اراده نمود پس مطابق شد نهایت ادب در این نشأه در سجده
و تعظیمش هر چند رسیدت بعد از قبول کردن او تحمل شداید بنده که و خضوع و خشوع را بر داشتن ثقال شداید و احمال اعضا
که نسبت هر مصیبت که در دنیا واقع باشد و هر کسیکه در دنیا است تا آن مصائب مثل نسبت قطره است به دریای محیط و ذره
است به آفتاب پس اگر گوئی مدت وقتیکه در اینجا چیزی هست چنانکه قلوب دوستان و مخلصین از پنهان کردن آن تنگ
شده است هم چنین زبانها و قلمهای ایشان از ذکر و بیان آن تنگ میشود و هر وقتیکه آن در اینجا خطور مینماید جاری میشود
به زبانها گفتن اینکه کاش ما محبین و مخلصین هیزم جهنم و فروزینه او بودیم ابدا الآبدین و دهرا الداهرین سید گوئیم
و حجت خدا را بر جمیع خلق باین کیفیت نمیکشتند زیرا که کیفیت آنچه کفار کردند بیش از اینکه آن امام مظلوم را از پشت
اسبش به زمین بیندازند و کیفیت آنچه با او کردند بعد از آنکه او را از پشت اسبش به زمین انداختند لذا بعضی از [illegible]
سر او سنگها و تیرها و چوبها را از هر طرف و شمشیر و نیزه زدن ایشان بآن روحی له الفداه جمعی بعد از جمعی طایفه بعد از طایفه دیگر

ولشکری بعد از لشکری و مجموع ایشان یکساعت بعد از مجموعی در ساعت دیگر و کیفیت آنچه کافر ولد الزنا کرد در وقت کشتن او
منظور نمیشود که ارواح فائض بود نیها بگدازد بلکه بخدا قسم نزدیک بود بسبب آن عوالم امکان تماما منعدم گردد و به تحقیق وارد گشته و در بعضی
از اخبار از حجج طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین   بیان این کیفیت بر نهجی که زاید است بر آنچه من ذکر کردم که جرئت حکایت
نمیکنیم در نوشتن آن بقلم پس حاصل سؤال از آنچه بدلها میآید و خطور میکند بر دلها اینست که خدای تعالی قادر بود بر گردانیدن ایشان
از این کیفیات تا آنکه در قلوب این کفار چیزیکه و ذره از رقت و ترحم داخل میکرد تا با او این معامله را نمی کردند از کیفیاتیکه ما آنها را
ذکر کردیم و آنچه ذکر نکردیم و مقصود از این سؤال آن نیست که خداوند عالم از ایشان قدرت و اختیار را بالکلیه سلب نماید تا این
منافی باشد با آنچه قواعد امامیه بر آن مبتنی است و نیز امر شهادت تمام نمیشود بلکه مقصود آنست که خداوند عالم از ایشان سلب نماید
قدرت این کیفیات را که احدی از صاحب حیات در دنیا تا آن زمان بالعیان گشته نشده است و نیز مثل آن در دنیا ابدا مادامیکه
دنیا باقیست نمیشود میگویم بدرستیکه جواب از این اشکال محتاجست بتمهید مقدمه و آن اینست که خدای تعالی بر جمیع خلق خود
واجب گردانیده است محبت و مودت آل محمد را و بر ایشان واجب گردانیده است قبول ولایت ایشان چنانکه بر ایشان
یعنی بر خلق واجب گردانیده است بغض و عداوت دشمنان ایشان و تبرا نمودن از ایشان را با اینکه محبت و مودت
از امور وجدانیست که در آن قدرت و اختیار جایز نیست به این جهة خدای تعالی فرموده و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء
ای در محبت پس آنچه در آن قدرت جاری نیست تکلیف در آن جایز نمیشود و مواد ارشاد خلق را بسبب این امر بزرگ تعلیم کرد
ایشان را بواسطه تحقیق امر و آن اینست که آل محمد اهل بیت نبوت و خلافت به تحقیق جمع نموده اند از خصایص کل کمال و فضل
که در جنان بهشت درجه ترقی میکند و جمع کرده اند از انواع هر شرف و منقبت چیزی را که ما فوق آن متصور نمیشود بلکه چیزیکه در غیر ایشان
یافت میشود از جمیع خلق نسبت آن بچیزیکه در نزد اهل بیت رسول خداست نسبت ذره است با آفتاب و قطره است بدریا پس اینوقت میگویم
بدرستیکه محبت اگر چه میل قلبی است و خلق در میل و اغراض و ترجیحات خودشان در اختلاف شدید و مغایرت ظاهره اند الا آنکه
آل رسول چون بقاعده [illegible] چیزی را از اسباب متعدده و مقتضیات کثیره بر میل کردن خلق با ایشان و مودت ایشان برای آل رسول
تکلیف کردن خدا خلق را بمودت و ولایت ایشان در تکلیف بمقدور و تکلیف حسن میباشد   پس واجب میگردد بخلق رفع کردن
مانعهای قبول مودت به اغراض و عناد و ارادات فاسده که مقدور و اختیاریست از جهة وجود و عدم پس زمانیکه مقتضیات
میل و محبت را درک کردی و در خود پیدا نمودی و رفع و زایل کردی موانع محبت و مودت قطعا محقق میشود زمانیکه این مقدمه را
شناختی میدانی که بدرستی خدای تعالی گریه کردن بحسین روحی له الفداه را قرین و نظیر کلمه توحید گردانیده است همچنانکه در شان گریه کردن
بر حسین گفته است که هر کس بر حسین ع گریه کند بهشت بر او واجب گردد پس این در حقیقت کاشف است از آنکه هر کسیکه بگوید تنها
کلمه لا اله الا الله را داخل بهشت نمیگردد بلکه هر کسیکه این کلمه را بگوید از گریه کننده گان بر حسین روحی له الفداه و عارفین
بحق او و با جهة امام رضا صلوات الله علیه گفت هر کسیکه بگوید لا اله الا الله بشرطها بهشت بر او واجب میشود بعد از آن
برای احدی مخفی نیست که گریه کردن و اشک چشم ریختن با انقباض قلب و حسرت و سوزش آن میشود و این نیز بسبب اسباب و
مقتضیات در قلوب مختلف است زیرا که جمعی برای ایشان رقت قلب و سوزش آن حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن عطش و
جمعی برای ایشان حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن کشته شدن طفل شیرخوار و همچنین از اسباب و تذکرات غیر محصوره تا آنکه
قلوب جمعی که از رقت برای ایشان حظی نیست مگر جزو قلیل در دلهای جماعتی گویا که سنگ بلکه شدید ترست از حیثیت قساوت
پس با ملاحظه کیفیات مذکوره در شهادت سید الشهداء به یاد آوردن آنها از چیزهاییست که اشکها را از چشمها جاری و دلها را
میگدازد پس باقی نماند قلبی مگر اینکه با آنچه رحم و رقت مینماید اگر چه از قلوب سخت و قسی بوده باشد که رقیق و متاثر نشود ملاحظه نمود

مصایب و جراحات لاشه شهادت اصحاب و جوانان بنی هاشم و ناله و نوحه کردن زنان نوحه کننده عطش و غربت و ذلت و حال
ایشان و ذبح کردن طفل شیرخوار با شدت تشنگی او الی غیر ذلک از جراحات بسیار که هر یک از آنها مستقل است برای جاری نمودن
خون بعوض اشک چشم و هلاک نمودن نفسها صاحب ترحم و رقت و با جمله باقی نماند از جراحتیکه دلها برای آنها رقیق میشود و از برای آنها
اشکها جاری میگردد از هر نفس نابینا قلب و از هر شخص باشد چشم مگر اینکه محقق شد در روز کربلا پس باقی نماند برای قید مجال اعتذار از گریه
و نوحه و جزع نکردن بعترت رسول و اضعف از این که باقی نبودن کفار در آن اوقات در اختیار و قدرت خود شان
در هر مقام از مقامات آن نیز از قبیل تفضلات بلکه الطاف است در حق محبین و دوستان اهل بیت رسول و گریه کننده گان
در مصائب ایشان و در اینجا نیز دو سه دو وجه دیگر است سوی یکی از آنها اشاره گذشت و حاصل آن در اینجا. ملاحظه شامل
بودن مصائب آل رسول است بر سه کیفیت در شهادت سید الشهداء روحی له الفداه و ملاحظه کردن صبر اصحاب
است در همه مصائب بصبر جمیل و راضی بودن ایشان بقضا و شکر کردن ایشان بحمد الله تعالی از آنچه مصائب است که وضع مینماید با شکار
ترین ایضاح و بیان میکند به آشکارترین بیانا سرّی را از اسرار تفضیل دادن خدای تعالی محمد و اولاد و اوصیاء معصومین را
بر جمیع خلق خود و اخذ کردن خدا عهد و میثاق را از انبیاء و مرسلین با اینکه نبوت محمد و نبوت مطلقه و ولایت اوصیا
او و امامت ایشان و ولایت عامه مطلقه است و هم چنین است سر امر کردن خدای تعالی انبیا و مرسلین را با نقیاد و اطاعت
و نصرت بر محمد و اوصیاء او چنانکه ما از آن ذکر کرده است خدا تعالی با این و اما بیان وجه دوم از دو سه است که کفار زمانیکه باقی
ماندند بر مطلق قدرت و اختیار و جاری شدن از ایشان آنچه جاری شد از چیزهائیکه ما ذکر کردیم و چیزیکه ما ذکر نکردیم محقق میشود
بغض و عداوت ایشان بر هر کسیکه با حوال ایشان مطلع شد و فعلهای ایشان را شنید زیرا که دانستی حدیثیکه هر شخصی که بخدای
تعالی ایمان آورده ایمانش کامل نمیشود بلکه حقیقت آن محقق نمیشود با عدم دشمن داشتن ایشان و تبرا نکردن از ایشان
و لعن نکردن بایشان پس ملاحظه کردن آنچه در روز کربلا واقع شد در حقیقت سببی میشود از اسباب تامه بغض و عداوت برای
کسیکه اساس ظلم و جور را بر آل رسول بنا نهاده است در روز سقیفه بلکه در روز صحیفه یعنی نمرود ملت و فرعون این امت و دیگران
ایشان و به تحقیق معلوم شد با دله قطعیه که دشمن داشتن ایشان از اهم واجبات و از ایشان تبری نمودن از اصول و حیات است

مجلس یازدهم از کبریت عبادات در اشاره کردن است بامور یکه متعلق است بعضی آنچه در مجالس سابق است پس اشاره مینمائیم پیش

از داخل شدن در بیان این امور بر یک مقدمه و آن اینست که آنچه واقع شده در عوالم امکان از وقت شهادت سید الشهداء روحی له
الفداه از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و آیات ظاهره ساطعه و کرامات و معجزات جلیله قاهره بلکه از وقت
افتادن آنحضرت از بالای اسب یا رجوع کردن اهل بیت از شام بمدینه از چیزهائی است که از حد و حصر بیرون است پس این بر تنوع
و طرق بسیار است اتفاق افتاده از جمله آنها آنچیزیست که تعلق دارد بسر شریف سید الشهداء روحی له الفداه و از آنها چیزیست
که ببدن طیب و طاهر او تعلق دارد و از آنها چیزیست که یکی از آنها که ذکر شد دارد و به ملاحظه دیگر مدرسیکه این یا از اموریست
که در عالم برزخ و بهشت و جهنم واقع شده و یا از اموریست که در این عالم واقع گشته و بنا بر اینکه در این عالم واقع گشته یا سماوی
است یا ارضی بعد از آن هر یک از امور آسمانی و زمینی یا از اموریست که واقع شد و بانقضا رسید یا از اموریست که واقع
و بعد از مدت مدید منقضی گردید و یا از اموریست که تا روز قیامت باقیست و از آنجمله است سرخی شفق در آسمان
و سیلان نمودن خون در روز عاشورا از درختی که در قریه از قریه های شام است و اگر خواهی که بعبارت دیگر تعبیر نمائی
بگو که شهادت سید الشهداء روحی له الفداه بتحقیق هر کار گذاشته است در عوالم امکان امور عظیمه را که از ابتدا عرش و کرسی
و اهل ملکوت و ملاء اعلی منتهی است تا زیر زمین پس از جمله آنها چیزیست که حاصل و تمام شد و این بحسب عدد و انواع و اصناف
و افراد بیرون است از حد و حصر و از جمله آنها چیزیست که حاصل شد و باقیست تا روز قیامت و این نیز در غایت کثرت
است و از جمله آنها آنچیزیست که حاصل و متجدد و مستمر میشود یکسال بعد از یکسال و یکماه بعد از یکماه و یکهفته بعد از یکهفته و روز
بعد از یکروز و یکساعت بعد از یکساعت و این مثل سوختن قلوب مؤمنین از جن و انس و گریه کردن چشمهای ایشان

مجلس پانزدهم

برپا نمودن ایشان رسوم تعزیه داری برای او در مجالس و محافل و زیارت کردن ایشان قبر منور و ضریح مقدس او را زمانیکه اینقدر تمهید را
دانستی بدانکه مقصود در اینمجلس اشاره کردنست به بعضی از اموریکه نزدیک بحال شهادت و قتل آنحضرت از خوارق عادت
و آیات ساطعه که در روز عاشورا وقوع گردیده خواه از چیزها باشد که در ملاء اعلی و عالم ملکوت باشد یا در روی زمین بوقوع پیوسته خواه
از چیزها باشد که در عالم غیب یا در عالم شهود و حضور بهم رسیده باشد پس میگوییم در روایتیکه شمر کافر ملعون وقتیکه سر شریف آن
بزرگوار را بر نیزه طویل بلند کرد در حالیکه میگفت تحقیق سر ترا جدا کردم و میدانم که تو پسر دختر رسولخدا هستی و بهترین
خلق هستی از جهة جد و پدر و مادر و خالو و عم و این کافر تکبیر گفت و لشکر تکبیر گفتند زمین بلرزه در آمد و آسمانها تاریک
گردید و آسمان خون بارید و منادی ندا کرد از آسمان بخدا قسم امام پسر امام و برادر امام را کشتند بخدا قسم بزرگ پسر بزرگ حسین بن
علی بن ابیطالب را کشتند پس در آن هنگام گرد و غبار سرخی و تاریک بلند گشت که در میان آن باد سرخی بود در میان
آن گرد و غبار اثری دیده نمیشد تا اینکه آن قوم گمان کردند که عذاب نازل شد پس یکساعت باینحالت درنگ کردند تا غبار
از ایشان منجلی گردید و در کتاب بحار روایت نموده از حضرت صادق ع وقتیکه حسین را کشتند شخصی ظاهر شد در میان
لشکر که فریاد میکرد او را منع کردند از فریاد نمودن با ایشان گفت چگونه فریاد نکنم و حال آنکه رسولخدا ایستاده یکدفعه بزمین
نظر میکند و یکدفعه بگروه شما نظر مینماید میترسم که باهل زمین نفرین نماید و من در میان ایشان هلاک شوم بعضی از ایشان
به بعضی گفت که این مرد دیوانه شده است توبه کنندگان گفتند بخدا قسم دیدیم چه کردیم بجان خود مان کشتیم پسر سید را
که سید جوانان اهل بهشت است پس بعبید الله بن زیاد خروج کردند و شد از امر ایشان آنچه شد گفتم فدای تو گردم این فریاد
کننده که بود گفت نمی بینم او را مگر جبرئیل آگاه باش اگر او را اذن میدادند هر آینه در میان ایشان فریادی میکرد که ارواح
ایشان را از بدنهای ایشان بیرون میآورد و بسوی آتش جهنم ولکن ایشان را مهلت داده اند تا گناه را زیاد کنند و برای
ایشانست عذاب دردناک و از صادق روایت شده وقتیکه حسین را شمشیر زدند و مبادرت نمودند که سر او را
از بدن جدا نمایند منادی از جانب رب العزت تبارک و تعالی ندا کرد از بطنان عرش و گفت ای امت متحیره
ظالمه بعد از پیغمبر خود خدا شما را موفق نگرداند باضحی و فطر بعد از آن ابو عبد الله گفت لاجرم بخدا قسم موفق نشدند
و موفق نمیشوند هرگز تا اینکه قایم شود قائم حسین ع   و در بحار از ابی جعفر ثانی روایت کرده گفت گفتم فدای تو شوم چه میگویی
در خصوص جماعتیکه در روایت شده که ایشان به روزه گرفتن موفق نمیشوند من گفت آگاه باش که نفرین ملک در باره
ایشان مستجاب شد گفتم چگونه است فدای تو شوم گفت در روایتیکه مردم وقتیکه حسین را کشتند خدای تعالی امر کرد ملکی را
که ندا نماید ای امت ظالمه کشتند فرزند پیغمبر خود خدا شما را توفیق روزه و فطر شما عطا نفرماید و در حدیث دیگر است برای
فطر و اضحی شما را توفیق ندهد و در حدیث دیگر است آنملکی که بخدمت رسولخدا آمده به کشتن حسین بن علی او را خبر داد ملک
دریاها بود و این حسین ع بود که ملکی از ملائکه بهشت بدریا نازل شد و پرهای خود را بآن پهن کرد بعد از آن فریاد کرد و گفت ای اهل
دریاها لباسهای حزن و اندوه را بپوشید زیرا که فرزند رسولخدا را ذبح کردند بعد از آن از تربت حسین ع در پرهای خود برداشت
و عروج کرد باسمانها پس نماند در آسمانها ملکی مگر اینکه آن تربت را بوئیدند و آن تربت را در نزد آن اثری ماند و لعنت کرد
قاتلان او و شیعه و تابعان او را و در زیارت قائمیه است که ایستاده در نزد قبر جد تو رسولخدا کسیکه خبر قتل ترا آورده بود
پس خبر قتل ترا بآنحضرت داد با اشک جاری شوند و در حالتیکه میگفت یا رسول الله سبط و جوان ترا کشتند و اهل و فرزند
ترا مباح دانستند و بعد از تو ذریه مرا اسیر نمودند و محظور بعترت و اولاد تو واقع شد پس پیغمبر حرکت نمود و گریه کرد و قلبش
بدرد آمد و بسبب تو ملائکه و انبیا او را تعزیت دادند و محزون و اندوه ناک گردید بسبب تو مادرت زهرا و مختلف گردید
جنود ملائکه مقربین پدرت امیرالمؤمنین را تعزیت دادند و ماتم ترا اقامه نمودند در اعلی علیین و حور عین سیلی
در مصیبت تو بر روهای خود زدند و آسمانها و ساکنان آن و بهشت و خازنان آن و کوههای زمین و اطراف آن و دریاها و ماهیان
آن و مکه و بنیان و بهشت و ولدان آن و بیت و مقام و مشعر و حرم و حل و احرام گریستند   و در خبری از میثم تمار روایت شده

که گفت عهد کرد من امیر المؤمنین و من خبر داد مرا بآنکه این امت فرزند دختر پیغمبر خود شان را می کشند و باو گریه میکنند باو آفتاب
و ماه و ستاره ها و آسمان و زمین و مؤمنین جن و انس و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن بهشت و مالک جهنم
و حاملان عرش و آسمان خون و خاکستر میبارد بعد از آن گفت و واجب شد لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانکه واجب
شد بر مشرکین که با خدا معبود دیگر قرار میدهند و چنانکه واجب شد بر یهود و نصاری و مجوس حبله گفت باو گفتم ای میثم
چگونه خلق آن روز را که حسین را در آن شهید کرده اند روز برکت اخذ میکنند پس میثم گریست بعد از آن گفت زود زعم
میکنند و حدیث وضع میکنند که آن روزیست که خداوند عالم در آن روز توبه آدم را قبول کرد و حال آنکه در ماه ذیحجه
توبه او را قبول کرد و زعم مینمایند که آن روزیست که در آن توبه داود را قبول کرده و نیست و جز این نیست خدای تعالی توبه او را
در ماه ذیحجه قبول کرده و عقاد میکنند که آن روزیست که در آن خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و نیست و جز این
نیست خدای عز و جل یونس را در ماه ذیحجه از شکم ماهی بیرون آورد و زعم میکنند که آن روزیست که در آن کشتی نوح بر کوه
جودی قرار گرفت و در خبریست که آفتاب بسرخی گردید گویا که خون تازه است و در بعضی از اخبار است هر سنگیکه
آفتاب در دیوارها گویا لباسهای زرد گسترده بود و در خبر دیگر روایت شده از مردی از اهل بیت مقدس که گفت بخدا قسم
ما اهل بیت مقدس و نواحی آن شب قتل حسین را دانستیم زیرا که ما سنگی و مدری را از جای خود حرکت ندادیم مگر اینکه دیدیم
در زیر آن خون جوشش میکند و دیوارها سرخ شد مثل خون علقه و سه روز بر ما خون تازه بارید و شنیدیم منادیرا که در میان شب
ندا میکند اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا امیدوار میشود امتی که
حسین را کشتند بشفاعت جد او در روز قیامت و آفتاب سه روز منکسف شد بعد از آن منجلی و روشن گردید و ستاره ها
مشتبک شدند و در خبر دیگر است که هیچ سنگی از زمین بر داشته نشد در آن شب مگر در زیر آن خون تازه یافتند
و در خبری از قرظة بن عبید الله روایت شده که روزی در نصف نهار آسمان باران بارید بر پارچه سفید پس نظر کردیم دیدیم
که آن خون است و شتران بصحرا رفته که آب بنوشند دیدند که آب خون است و آن روز روزی بود که در آن حسین را کشته بودند
از ابو دین قیس نقل شده که سرخی از جانب مشرق و مغرب بلند شد و نزدیک بود که بوسط آسمان برسد شش ماه و از
منتخب از ابن عباس روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض که زمانیکه
خدای تعالی پیغمبر خود را قبض نمود آسمان چهل سال باو گریه کرد و زمانیکه امام از ائمه و اوصیا وفات نماید آسمان و زمین باو چهل
ماه میگریند و زمانیکه وفات نمود عالمی که بعلم خود عمل میکند آسمان و زمین چهل روز باو گریه کنند و اما حسین پس آسمان و زمین
باو گریه میکنند ابد الدهر و تصدیق این است که روز قتل آنحضرت آسمان خون بارید و بدرستیکه این سرخی که در آسمان
دیده میشود ظاهر شد در روز قتل حسین و پیش از آن دیده نشده بود ابدا و بدرستیکه روز قتل او سنگی از دنیا بر داشته نشد مگر
اینکه در زیر آن خون پیدا شد و در جمله کثیره از اخبار است وقتیکه حسین شهید شد هفت آسمان و آنچه در آنها است و هفت زمین
و آنچه در آنها است و در میان آنها است بر آنحضرت گریستند و گریست بآنحضرت آنچه منقلب میگردد در بهشت و آتش
از خلق خدای ما و آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود مگر بصره و دمشق و آل عثمان و در خبر دیگر است که آسمان چهل صباح گریست
بر حسین بخون و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و تاریکی و آفتاب چهل صباح گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره شدند
و دریاها شکافته گردیدند و ملائکه چهل روز بر حسین گریستند و بتحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که حسین برای قتل او آسمان
و زمین گریستند و سرخ شدند و گریه نکردند هرگز بر یحیی و حسین بن علی و در روایتی نقل شده از جده علی بن مسهر قرشی او گفت حسین
بن علی را درک کردم در وقتیکه او را کشتند پس یکسال و نه ماه اقامه نمودیم در حالیکه آسمان مثل علقه بود یعنی خون بسته شده
آفتاب دیده نمی گشت و در بعضی اخبار است وقتیکه حسین بن علی را شهید کردند آسمان خاک سرخ بارید و در خبر دیگر است
که بر علی بن حسین گفتم چه چیز بود گریه آسمان گفت زمانیکه آسمان لباس میگرفتند واقع میشد بر لباس مثل اثر کیکها از
خون و در خبر نظره ازدیه هست که از آسمان خون بارید پس هر چیز که برایمان بود پر از خون گردید و در روایت ام سلیم است

گفت وقتیکه حسین را کشتند آسمان بارانی بارید مثل خون خانه‌ها و دیوارها از آن سرخ گردید و در جملهٔ کثیره از اخبار است
که گریست انس و جن و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی تا اینکه اشکهای ایشان جاری شد و گویا من نظر میکنم بر وحش در حالیکه
گردنهای خود شان را بر قبرش دراز کرده بودند از انواع وحش میگریستند و با او مرثیه میخواندند در شب تا صبح و در خبر ابی در است
که شما اگر میدانید چه چیز را که بر اهل دریاها و ساکنان کوهها و بیشه‌ها و با اهل آسمان داخل میشود از جهة کشتن حسین هرآینه گریه
کنید تا بیرون رود جانهای شما و هیچ آسمانی نیست که روح حسین با او بگذرد مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع میکنند و می
ایستند در حالیکه مفصلهای ایشان حرکت میکند تا روز قیامت و هیچ ابری نیست که بگذرد و آواز کند و برق زند مگر
اینکه قاتل حسین را لعنت میکند و هیچ روزی نیست مگر اینکه روح حسین را بسوی خدا عرض میکنند پس یکدیگر ملاقات میکنند
بعد از آن کیفیت گریه کردن صدیقهٔ معصومه فاطمهٔ زهرا بتحقیق وارد شده در اخبار متکاثره و در بعض آنها است
که با فاطمه هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبیین هزار هزار با او یاری میکنند بر گریستن و بدرستیکه
المعصومه فریاد میکند باقی نمیماند ملکی در آسمانها مگر اینکه میگرید بجهة رحم کردن باو از آواز او و از گریه ساکن نمیشد تا اینکه پیغمبر نزد
او میاید و میگوید ای دختر من اهل آسمانها را به گریه در آوردی و ایشان را از تقدیس و تسبیح کردن مشغول نمودی پس خود را
از گریه نگهدار تا تقدیس نمایند و در بعض آن اخبار است که فاطمه بر حسین میگرید و فریاد میکند پس جهنم فریاد کند هرگاه خازنان
جهنم گریه او را نمی‌شنیدند و حال اینکه برای این مهیا شده بودند خوف این میشد که گردنه از جهنم خارج شود و دود آن بلند
شود پس اهل زمین غرق میشود پس حبس میکنند آنرا مادامیکه گریه کننده است و منع میکنند او را و دریاهای او را
می بندند از جهة رسیدن بر اهل زمین پس ساکن نمیشود تا ساکن شود آواز فاطمه و بدرستیکه دریاها نزدیک میشود
که شکافته شود و داخل میشود بعض آن بر بعضی و از آنها قطره‌ای نیست مگر اینکه در آن ملکی موکل است تا اینکه گفت پس ملائکه هرگاه
میشنوند میگریند برای گریه کردن او و صدا را میخوانند و با و تضرع و زاری میکنند و اهل عرش و آنهائیکه در اطراف آن ایستاده‌اند
تضرع مینمایند و آواز ملائکه بتقدیس کردن برای خدای تعالی بلند میشود از جهة نرسیدن بر اهل زمین و اگر آوازی از صداهای
ایشان بر زمین میرسید هرآینه اهل زمین بیهوش میشدند و کوهها از زمین کنده میشدند و زمین اهل خود را بزلزله
و حرکت میاورد   الحدیث و مخفی نماند بر تو بدرستیکه اخبار درین باب بسیار است از اینکه بشمار آید و بتحقیق وارد شده است
در طرق عامه نیز جملهٔ کثیره از اخبار و آثار از آنچه آنرا حاذقان و کاملترین ایشان در علم حدیث و صناعت سیر و تواریخ نقل
کرده‌اند و این مثل آنچه از تاریخ نسوی روایت شده از ابی قبیل وقتیکه حسین بن علی را کشتند آفتاب منکسف شد که ستاره‌ها
در نصف نهار آشکار شد حتی ظن کردیم بدرستیکه آنها ستاره‌اند و مثل آنچه از زهری و ثعلبی و مسلم نقل شده وقتیکه حسین را
شهید کردند آسمان گریست و بدرستیکه سرخی که با شفق است قبل از کشتن حسین نبود و آسمان خون بارید در روزهای
کشتن حسین و آسمان در روز قتل حسین خون تازه بارید و بتحقیق روایت کرده ایضاً عبدالله بن احمد بن حنبل خبری را که مسنداً
از ام سلمه گفت من خاک را در شیشه گذاشتم پس در روز قتل حسین بآن نگاه کردم دیدم خون شده است و بتحقیق روایتی
کرده حافظ ابو الحسن عثمان بن محمد ابن ابی شیبه عبسی کوفی و او از فضلاء اهل سنت است از علی بن حارث که گفت
گفت وقتیکه حسین بن علی را کشتند هفت روز مکث کردیم زمانیکه نماز عصر را بجا میاوردیم نظر کردیم با آفتاب
که بر دیوارها افتاده بود گویا که او لحاف زرد بود از شدت سرخی آن و ستاره‌ها یکدیگر را میزدند و از ابن جوزی نقل شده و او
از ابن سیرین روایت کرده که دنیا سه روز تاریک شد بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر گردید و نیز گفته است بعض علمای عامه
که آسمان شش ماه سرخ شد بعد از قتل حسین بعد از آن سرخی دیده میشود و ابن جوزی گفته است که حکمت آن سرخی اینست
که غضب ما در سرخی رو تاثیر میکند و حقتعالی از جسم بودن منزه است پس ظاهر گردانید تاثیر غضب خود را بر کسیکه حسین را
کشته بسرخی افق از جهة اظهار کردن بزرگی جنایت   و بالجمله اخبار و آثار از خاصه و عامه بسیار است از اینکه شمرده شود

تذییل بورای شعشعانیت در بیان ذکر آن چه در اخبار و آثار گذشته وارد شده است بیان آن اول در تحقیق معنی گریه کردن هر چیز
بر سید الشهدا پس بدان که در بسیاری گریه کردن هر چیزی ملاحظه میشود نسبت بحال آن چیز و ظاهر است که گریه جستن مرغان و وحشیان
و هم چنین سایر حیوانات که آنها را چشم باصره است مثل گریه کردن انس است و به تحقیق ناطق است بر این بعض اخبار
گذشته و ممکن است بگوییم که گریستن ملائکه نیز چنین است ولکن بطریق انور و الطف که شیره فست و این نیز ممکن است که از
از اخبار استنباط شود و مثل گریه کردن ملائکه و انس و جن است گریه کردن حور العین و غلمان و اما گریستن جهنم پس آن
عبارتست از آنچه در بعض اخبار گذشت و به تحقیق اشاره شد نیز بر گریه کردن دریاها در بعض اخبار پس دریاها گریه کردند
بتلاطم و امواج خود و نهرها و چشمه ها بجاری و جامد شدن و آفتاب و ماه و ستاره ها بتغیر یافتن ایشان از سرخی و زردی
و کسوف و خسوف و کوهها بپاره پاره شدن و دیوارها بمنشق و خراب شدن و گیاهها بتغیر و زرد و خشک شدن و درختها
بموت و نبودن میوه و قلت منفعت و ساقط شدن ورق و خشکیدن شاخها و زرد گشتن رگهای خود و بادها بوزیدن و آتشها
بشعله ور گشتن و ظرفها بمکدر شدن و معدنها بفاسد شدن و ظروف و شیشه ها بصدا کردن در وقت شکسته شدن آه آه
آه آیا شنیده گریه کردن عقربها را بامن بودن بیابانها یا دیده خوابیدن مرغها در آشیانه ها و وزیدن بادها و تلاطم و موج
زدن دریاها و گریه کردن طفلان کوچکها را در اثناء شب و اطراف روز یا نظر نکرده بنجامه شدن سنگها و فرو رفتن
چاهها و قلت آبهارا و گران شدن نرخها و فاسد شدن فکرها و مختلف گشتن نظرها و کوتاه شدن عمرها الی غیر ذلک
از چیزها که ممکن نیست شمرده شود و از چیزها که نام چیز بر آن اطلاق شود و بوجود متصف باشد از چیزهائیکه دیده میشود و دیده
نمیشود چنانکه صادق بیان کرد پس هرگاه گوئی که در اخبار استثنا نشد مگر سه چیز بصره و دمشق و آل عثمان پس در این
هنگام میگوییم که لابد است از محقق شدن گریه در هر چیزی از چیزها و در هر فردی از افراد انسان حتی افراد آنانیکه در اطراف
عالم است در شهرهای دور و دهات بعیده و حتی کفار و مشرکین از یهود و نصاری و مجوس و هم چنین سایر ملل و طایفه ها
از عبادت کننده بتها پس این چگونه متصور و متعقل میشود در وقت محقق شدن شهادت برای سید الشهدا و اما حمل
کردن آنچه در اخبار است از انس و جن بر مؤمنین و محبین ما ملاحظه اینکه رسیدن خبر شهادت و کیفیت کربلا
با ایشان بخبر دادن سواران و مسافرین و مثل اینها است پس آن از سیاق اخبار بعید است و لازمه آن تفکیک و خارج
شدن افراد بسیاری است از تحت عموم و بالجمله این اشکال است در این مقام میگوییم در بسیاری حمل کردن بر عموم بطریقی
که شامل باشد هر فرد فرد از افراد انسان اگر چه اکثر ناس در آن وقت در شهرهای دور و اطراف بعیده بودند و اگرچه
نیز نیست مؤمنین و محبین بر غیر ایشان از مخالفین و کفار و مشرکین در دنیا نسبت جزء واحد است بر صد بلکه
ناقص تر است از آنچه که در آن صغر و شبهه نیست بیانش آنست که منزله امام از عالم بمنزله قطب است از کره
زمین و بمنزله قلب است از سایر اعضا و بمنزله فؤاد است از بدن پس زمانیکه امام را کشته و سگان اندر جستند و اعضا
او را پاره پاره کردند مقتضی خراب عالم و منعدم شدن آن موجود بود اگر خداوند بقدرت کامله خود آنرا نگاه و آرام
نمیداشت نظر بحکمت کامله خود و قایم بودن خلف صالح امام در مقام او پس لا اقل در این هنگام محقق میشود انقلاب تام
و اضطراب کامل در جمیع اجزاء عالم و موجود میشود حالت گریه و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن در جمیع افراد
انسان در هر مکان و بقعه باشند به محقق شدن حزن و اندوه ایشان از مشاهده کردن امور عجیبه هولناک و حالات غریبه
ترسناک از گرفته شدن آفتاب و ماه و ظاهر شدن ستاره ها و بهم خوردن ایشان و سرخی آسمانها و گریه نمودن نشان
و مثل اینها و بالجمله ظاهر است … از ملاحظه … کردن آثار ولایت مطلقه در اشیا و مثل سرایت کردن
اجزاء و … فرد از انس و جن بدون فرق میان مؤمن

در هر فرد میان حاضر و بعید بعد از مشاهده این امور عجیبه و آیات ظاهره که در جمیع بقعه های زمین و اطراف عالم محقق شده خصوصاً
زمانیکه علاوه شود بر این اخبار طایفه از طایفه سیر کننده از جن و اما حاصل شدن گریه در مرتبه ثانیه بهر فرد فرد از افراد انسان
آن بعد از رسیدن کیفیت شهادت بنحو تفصیل و بیان سیر کردن سواران و مسافرین پس مقتضی عموم و شمول
نیست بهر فرد فرد انسان و بهر زمین و ممکن است که اخذ شود کلام نسبت بمشرکین و کافرین که دور و بعید بودند بر نحو خصوصیت
و شان ما بمعنی بدرستیکه ایشان اگر باین مطلع میشدند هر آینه گریه میکردند در اینحالت الا آنکه این امکان بعید است و باطل
بدرستیکه مقتضای حق و تحقیق میل کردن است بسوی وجه اول بدون آنکه بعد و غرابت باشد زیرا که شان ولایت
مطلقه اجل و اعلی است از اینکه شکسته شود در اظهار آن پس بدرستیکه از آثار لعنت نیز حاصل شدن گریه در جمعی از دشمنان از
قاتلین و آل عثمان لعنهم الله تعالی و عذبهم عذاباً الیماً و این بطریقه فطرت است و لیکن غفلت مانع شدن از فطرت ثانیه حتی یأتیهم
الیه است و بیان دویم در تحقیق حالت در اختلاف اخبار گذشته یعنی اختلاف آنها بحسب مدت و کیفیت در گریه
کردن آسمانها و هم چنین در تاریک شدن زمین و هم چنین در مثل اینها پس اگر اخبار مذکوره در گریه کردن آسمان
اگرچه مختلف اند از جهه کیفیت و مدت آن الا آنکه کسیکه نظر و تفکر خود را دقیق نماید میداند اختلافیکه در آنها واقع است
از آن اختلافها نیست که مؤدی و منقضی باشد بر تدافع و تناقض بیانش این است که ظاهر از اخبار گریه ناطقند بر اینکه آسمان خون
تازه بارید است که این در بعض جاها و بقعه ها حاصل شد چنانکه ظاهر از آن اخبار نیست که زمان این بسیار کشیده
و اخبار اینمقام نیز مختلفند در بعضی از آنها این است که آسمان خون تازه بارید در بعضی آنها این است که هفت قطره خون بارید
و در بعض آنها این است که آسمان باران بارید مثل خون از آن خانهها و دیوارها سرخ شد هذا ممکن است که گفته شود این
از اختلاف در تعبیر نیست زیرا که جایز است آسمان در اول خون تازه ببارد و قلیل باشد یا ببارد در بعض جاها و ببارد
باران در بعض جاها بعد از آن باران بارد مثل خون بعد از آن از آسمان خون مثل علقه ببارد اگر در لباسها واقع شود مثل
اثر کنایت باشد و اما اخبار یکه ناطقست باینکه گریه کردن آسمان سرخ شدن اوست و بدرستیکه آن مثل خون بسته
شده است پس ظاهر از آن اخبار این است که این علامت در جمیع آفاق و اطراف است نعم اختلافیکه در اخبار واقع است
بحسب مدت در زمان لابد است که حمل شود بر تفاوت بمعنی که سرخی آسمان و بودن آن مثل خون بسته شده متفاوت است
پس در بعضی از زمان در غایت شدت است و در بعض دیگر در انتهای شدت نیست از شدت و اما اختلاف اخبار در کسوف و
خسوف بحسب مدت و نهان آن نیز حمل میشود بمثل آنچه بان اشاره گذشت بمعنی که کسوف و خسوف بطریق استیعاب
و تمامیت در کوتاه ترین زمانها است در اخبار و آنچه از استیعاب و تمامیت ناقص است بعد از آن زمان واقع شده و هم
چنین پس زمان طول در اخبار زمان مجموع حالت است و قیاس کن بر آنچه ذکر شد اختلاف اخبار را بحسب زمانها و طولانی
و کوتاهی است آنها در تاریکی و ظلمانی شدن زمین و ممکن است که حمل شود بر اختلاف در بقعه ها و شهرها چون همه آنها را استشنا
بدانکه در اینجا سر لطیف شعشعانی و اشاره لطیفه روحانی است و بیانش این است چنانکه معلوم شد که بعضی از اخبار ناطق است
بباریدن آسمان خون تازه و هم چنین معلوم شد که بعضی از آنها ناطقست بباریدن آسمان خاک سرخ و خاکستر پس زمانیکه
این را ملاحظه کردی میدانی که این که جناب خدای رب العزت جل جلاله و عم نواله ایجاد کردن مصداق قول سید الشهدا
روحی و روح العالمین فداه و جسمی و جسم العالمین له الوقا است بعد از شهادت فرزندش علی اکبر علیه السلام بر الملک الاکبر
علی الدنیا بعدک العفا یا ولدی پس به تحقیق تأثیر نمود کلامش تأثیر ظاهر و باطن بعد از آن اگر خواهی که بدانی سریرا که دقیق و لطیف
تر است از آنچه ذکر شد پس بدانکه احداث کردن خدای تعالی این آیات عظیمه و آثار جلیله غریبه را و امر کردن او هوا و
آسمانها را به ریختن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره کردن است از خدا تعالی بایجاد کردن او خطاب را یا حبیبی یا حسین
یا من دمیته علی علی الدنیا بعدک العفا یعنی الحبیب من الحسین ای کسیکه دیه او زینت بعد از تو خاک بر سر دنیا باد ای کریم

مد بیستیکه این سرّ که باان اشاره کردیم لایق است که نوشته شود بر صدقه ها سے حور بعد ازان استنباط میکنیم ازین سرّ
سرّ دیگر را وآن اینست که دنیا خلق شده است محل مجلس تعزیه ومصیبت برای سید الشهداء روحی له الفداء پس خوب میشود در مجلس
عزا وگریه خاک وخاکستر بسر ها کنند تا اینکه در آن مجالس می نشینند ریخته شود وبعد در پیدا شدن خون بعد از شهادت در زیر هر سنگ
وکلوخ در بسیار شهرها مکه وعراق بلکه در جمیع دنیا در بیت المقدس واطراف آن بسیار اتفاق افتاد چنانکه اخبار متکاثره وروایات
متظافره بان دلالت میکند سرها بسیار دارد ولکن ما از ذکر آن اعراض میکنیم زیرا که امثال این اوراق از متحمل شدن آنها
تنگ میشود   وبیان سیوم روشن ترین بیانات نورانی روحانی است پس آن در تحقیق نمودن بعض سرّها واستنباط
نکتهٔ از گریه نمودن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا ع برانکه اخبار وارده در گریه نمودن او با نظر دقیق که بان اشاره شده
در حد تکاثر وتظافر است پس گریه کردن او در نشأه برزخیه ودر دار آخرت بسیار وشدید است از گریه او در دار دنیا و
چگونه چنین نباشد بلکه مد بیستیکه نسبت گریه کردنش در دنیا بگریه اش در نشأه برزخیه ودر آخرت نسبت اقل قلیل است
بر کثیر با اینکه آنخاتون معظمه ع در دار دنیا بقدر گریه او باو تعداد مصائب وارد شد که گریه روزها ریزند گردیده
چون شبها واحدی در دار دنیا بقدر گریه او گریست بعد از وفات پدرش رسولخدا پس در این هنگام در اینجا یک سؤالی وارد
میشود وآن اینست که خدا تعالی چگونه راضی میشود که حبیبه او وافضل خلق بعد از رسولخدا وامیر المؤمنین که همیشه
در حزن واندوه وگریه ونوحه وجزع باشد در دار دنیا وآخرت با اینکه دنیا وآخرت از جهت او خلق شده اند علاوه
بر این دار دنیا نشأه آخرت خانه نعمت ورحمت وسرور است برای اولیاء تو وحبیبهایش وکسانیکه با ایشان
تابع شده اند از مؤمنین پس لابد است که نباشد برای حبیبهای خدای تعالی یکذره از آنچه در دنیا است از حزن وغم ونوحه
وگریه وگاه از این سؤال سؤال دیگر ناشی میشود وبیانش اینست که اهل بهشت حتی از حور وغلمان مثل خود بهشت هم آنچه
در آنست بتحقیق گریه کردند در شهادت سید الشهداء روحی له الفداء زیادتر از گریه اهل دنیا حتی حور العین برو وسینه
های خود سیلی زدند وهمچنین اهل بهشت برزخیه چنانکه بر همه اینها دلالت میکند اخبار متظافره متکاثره بلکه این از ضروریات
مذهب طایفه امامیه است پس وارد میشود سؤالی وآن اینست که اهل بهشت لابد است که غرق نعمت وشادی وسرور باشند
حزن وگریه واندوه وسیلی بر رو وسینه زدن از اموری است که منافات دارد با مستغرق شدن ایشان در نعمت
وسرور وعلاوه بر این آنچه مستفاد میشود از اخبار که در گریه کردن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا ع اینست که گریه میکند
در هر وقتیکه او گریه میکند هر کسیکه گریه وفریاد او را میشنود پس در این هنگام لازم میاید که اهل بهشت همه ایشان یا بسیاری
از ایشان مستغرق دریای حزن واندوه وغم وگریه باشند پس این تمام سؤال ونهایت اشکال است در اینمقام میگوئیم مد بیستیکه
جواب از این دو سؤال موقوف است به تمهید نمودن مقدمه مختصره وآن اینست که متنعم ومتلذذ بودن اهل بهشت خواه
در نشأه برزخیه باشند وخواه آخرت به یکطریق نیست بلکه بطرق وانواع متفاوته است پس جمع بسیار از ایشان از
مقربین وکاملین در بنده گی وخشوع وخضوع کردن مر خدا تعالی لذات متعارفه را از خوردن وآشامیدن وجماع با حور
العین معانقه کردن وبر فرشها نشستن ودر قصور از جنس لذات وتنعمات نمی شمارند بلکه چیزهائیکه بان لذت میبرند
در نزد ایشان منحصر است بچیزهائیکه با آنها لذات روحانی میبرند وبخدا تعالی تقرب میجویند ودر زیر لوای گروه ملکوتی
میشوند پس اینمقام در حقیقت طلب رضای خدا وتقرب اوست ورضوان اکبر اوست بعد از ذکر کردن سایر نعمتها برای اهل
بهشت پس بر مانیکه اینمقدمه را شناختی   مد ابکه آنچه ذکر شد از کثرت گریه صدیقه معصومه مظلومه وکثرت گریه کردن
مقربان از انبیاء وملائکه کشف میکند از سرّ بزرگ از اسرار شهادت وآن اینست که مقام گریه کردن بر سید الشهدا
مقام جزای مقربین است از انبیاء ومرسلین وملائکه وصدیقین ومقام رضوان خدا تعالی است وبتحقیق شناختی

که آن بزرگترین مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای ظاهری و باطنی است و عبادت عظمی بدرستیکه
گریه کننده کان بسید شهدا روحی له الفداه از مردان و زنان در وقت گریه کردن مستغرق دریای کاوزار رضای
خدا و چشمه رحمت و محبت او میشوند در هر نشاه و خانه بوده باشد این گریه کردن و از این عبادت توهم مکن که ما میگوئیم گریه
کردن در نشاه حزن است از حزن و رنج و اندوه و سوزش قلب خالی میشود زیرا که این از اخبارها است که رد میکند آنرا
اخباریکه در گریه کردن فاطمه زهرا وارد گشته در حالتیکه بخواتون معظمه ممتلی بود بحزن و اندوه و سوزش قلب و
یاری کردن مقربین از انبیاء و اوصیاء و ملائکه او را به گریه کردن مثل گریه او و در به انگیخته شدن از حزن و اندوه و سوزش
قلب علاوه براین گریه کردن که خالی از حزن و سوزش دل باشد در حقیقت آن گریه نیست بلکه میگوئیم که حزن و گریه و سوزش
دل زمانیکه دری شد به رضوان خدا تعالی و مفتاحشد با آن در بالذات و با تصفات حسنه میشود در هر نشاه از نشاء
عاقبت آنچه در جناب بهشت است که نشاء آخرت و در آن تکلیف الزامی نیست و حاصل آنست که سید شهدا روحی له الفداه کشته
آنچه ثبت است و از آنچیزیکه در آن رضوان خدا تعالی است آنحضرت گریه کردند پس هرگاه گریه مادرش صدیقه معصومه مظلومه
برای او میشد با نظر بعید ذکر شد با گریه کردن اشخاصیکه با آن معصومه مساعدت میکردند حق گریه نمودن ما و دائمی شود اگرچه جمیع
اهل دنیا از اول خلقت تا آخر دنیا با او گریه کنند و با جمله صدیقه معصومه مظلومه ساکن نمیشود از ناله و فریاد و منقطع نمیشود حزن
و غموم و گریه او هر وقتیکه بیاد میآورد آنچه بسید الشهدا عاید شده بلکه این حزن و گریه باقیست در روز حشر و نشر و کتاب
و حساب نیز تا به عبید انتقام کشیدن خدا تعالی را در روز قیامت از ظالمان آل رسول خدا پس تمام شدن حزن و الم و گریه او
بعد از تمام شدن حساب و برقرار شدن اهل بهشت است در آن مثل برقرار شدن اهل آتش در آتش مجلس یازدهم
از کتاب اکسیر العبادات در بیان آنچیزیست که بعد از شهادت واقعشد از غارت کردن کفار لباسهای امام و غارت
نمودن ایشان اهل بیت را و مثل این از جمله اموریکه بعد از شهادت واقعشد پس بدانکه ابن طاوس در کتاب ملهوف
گفته که بعد از آن رو آوردند بسلب کردن لباسهای حسین پس پیراهن او را اسحق بن حویه حضرمی لعین جنس کرد و بخود پوشید
ابرص شد و موهای آن ملعون ریخته شد و روایتشده که در پیراهن آنحضرت یکصد و نوزده زخم شمشیر و تیر و نیزه بود و شلوار
او را بحر ابن کعب تمیمی برداشت روایتشده که آن لعین از پاهایش زمین گیر شد و عمامه او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی برد
و گفته اند که جابر بن یزید ازدی برد و آنرا بسر گذاشت پس ناقص العقل گردید و کلاه او را که از خز بود مالک بن یزید کندی برداشت
وقتیکه بعد از واقعه کربلا نزد زنش آمد و خون آنرا میشست زنش با وگفت آیا بخانه من میآوری لباسی را که از پسر فرزند
رسول خدا آورده ای خارج شو از من خدا تعالی قبر ترا از آتش پر کرداند بعد از آن ملعون فقیر شد به بدترین حالت و دستهای
خود را میگشود و در زمستان خون از آنها جاری میشد و در تابستان خشک میشدند گویا که چوب اند و از کتاب منتخب نقلشده بعد از کشتن
کندی کلاه را بمنزل خود آورد به زوجه خود گفت این کلاه حسین است خون آنرا پاک کن زوجه اش گریست و گفت ای
بر تو حسین را کشتی و کلاه او را سلب کردی بخدا قسم ابدا با تو مصاحبت نمیکنم پس برخواست که با و سیلی زند او از سیلی خود را
کنار نمود دست او بدر که در خانه بود به جوز مسمار بست او و خونشد و تاثیر کرد تا بجائیکه ساعت بساعت قطعشد و فقیه گردید تا بجهنم واصل
شد لعنه الله تعالی و نعلین او را اسود بن خالد برداشت و انگشتر را بجدل بن سلیم کلبی اخذ نمود و انگشت او را با انگشتر قطع
کرد و این ملعون را مختار گرفت دست و پاهایش را قطع کرد و گذاشت او را که در خون خود غلطید تا هلاک شد لعنه الله تعالی
و قطیفه او را که از خز بود قیس ابن اشعث برداشت و زره او را عمر بن سعد بیرون کرد مختار آن زره را بابی عمره که
قاتل آن ملعون بود عطا کرد و شمشیر او را جمیل بن ادوی برداشت و میگویند مردی از بنی تمیم که او را اسود بن حنظله میگفتند برداشت
و بعد روایت ابن ابی سعد آنست که شمشیر او را فلان نهشلی اخذ کرد و محمد ابن ذکریا علاوه کرده است که شمشیر او را بعد از آن

به جلیب بن هزیل رسید و این شمشیر غارت شده ذو الفقار نبود زیرا که آن با امثال خود از ذخایر نبوت و امامت
مذخور و مصون است و به تحقیق رواة نقل کرده اند بسند قوی نحوی که ما گفتیم و صورت نحوی که ما حکایت کردیم و از کتاب تبر المذاب
نقل شده که جمیع لباسهای آنحضرت را از بدنش بیرون کردند حتی شلوارش را و در کتاب لهوف گفته که یک کنیزی
از طرف خیمه های حسین آمد مردی با او گفت ای امة الله آقای ترا کشتند آنجاریه گفت پس بسرعت آمدم نزد اهل بیت
اقایم در حالتیکه بر خواسته صیحه میزدند و از کتاب منتخب نقل شده وقتیکه حسین را کشتند اسب او جهجهه میکرد و فریاد می
نمود و کشتگان را در معرکه یکیک میگشت پس عمر بن سعد لعین او را دید و فریاد کرد بمردان که او را گرفته پیش من آرید
و او از بهترین اسبان رسولخدا بود راوی گوید پس سواران بطرف او حرکت کردند بعنوان بپای خود ایشانرا میزد و از خود
ایشانرا منع میکرد و بدهن خود ایشانرا میگرفت و میکشت تا جمعی از خلق کشت و سواران را از اسب سرنگون کرد
پس به گرفتن آن قادر نشدند عمر بن سعد لعین فریاد کرد وای بر شما از آن دور شوید آنرا ترک کنید تا به بینم چه میکند پس از آن
حیوان کنار شدند وقتیکه خاطر جمع شد کشتگان را می گشت و حسین را طلب میکرد تا بآنحضرت رسید بوی او را بوئید و
بوسید و پیشانی خود را بر او مالید و آن با آنحالت فریاد میکرد و مثل زن پسر مرده میگریست تا جمیع کسانیکه حاضر بودند تعجب
نمودند عبدالله بن قیس گفت فی نظم اسب حسین را دیدم در حالیکه پای خود را بزمین میزند و به تحقیق خلق بلذان مستغرق
شدند و در حالتیکه آن از جانب خیمه گاه مراجعت کرده بود فاحدی بآن قادر نشد و با ایشان حمله کرد و قصد فرات
نمود و جستن نمود ناگاه آنرا در میان فرات دیدیم و فرو رفت تا اینزمان خبری از آن معلوم نشده و ذکر کرده اند که آن در دست
قائم آل محمد ظاهر خواهد شد و از عبدالله بن قیس روایت شده گفت شنیدم امیرالمؤمنین در روز صفین میگفت در حالی
که اعور سلمی آب را حبس کرده بود بر خلق و با آن قادر بودند بگیرند اما آن هم قادر نبودند پس امیرالمؤمنین حسین را در
میان پانصد سوار فرستاد و خلق را از فرات کنار و دور کرد وقتیکه آنحضرت اینرا دید گفت ای گروه مردم بدرستیکه این
پسر من حسین را در بطن کربلا تشنه میکشند و اسب او میگریزد و جهجهه میکند و در جهجهه و آواز خود میگوید الظلیمة من امة
قتلت ابن بنت نبیها یعنی فریاد از امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود شانرا و حال آنکه ایشان قرآنیکه پیغمبر آنرا به
ایشان آورده تلاوت میکنند بعد از آن این اشعار را کرده میگفت وَكُلُّ ذِي نَفَسٍ اَوْ غَيْرِ ذِي نَفَسٍ يَجْرِي اِلَى
اَجَلٍ يَأْتِي بِاَقْدَارٍ اَدْرَكَ الْحُسَيْنَ جِهَارًا قَبْلَ مَصْرَعِهِ عِلْمًا يَقِينًا بِاَنِّي بِلَا بَاسْرَادٍ حاصل مضمون آنکه
هر صاحب نفس یا غیر صاحب نفس جاری میشود بقدرها تا مدتی که میتاید حق فهیم حسین را آشکار پیش از مصرع او که بشرها
مصیبت مبتلا میشود و از صاحب کتاب مناقب محمد ابن ابیطالب روایت شده که اسب حضرت حسین فریاد میکرد و در
پیش خیمه سر خود را به زمین میزد تا مرد و از علوی روایت شده گفت وقتیکه حسین شهید شد اسبش او را حمایت میکرد
و بر سید سوار او را از زین بزیر میکشید و قدم با او میزد تا آنکه چهل مرد را بقتل رسانید بعد از آن خود را بخون حسین
آلوده نمود رو بخیمه گذاشت و آنرا آواز بلند بود و دست خود را به زمین میزد ابو مخنف گفت که در آواز خود میگفت
الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها پس مردمان از آن حالت تعجب نمودند و اهل حسین را طلب میکرد و با آواز بلند
فریاد میکرد و به آواز خود صحرا را پر کرده بود تا بخیمه ها نزدیک شد پس زینب آواز آنرا شنید و او را شناخت رو به سکینه کرده گفت
بدرستیکه اسب آمده او را استقبال کن راوی گوید سکینه از خیمه بیرون آمده دید اسب پدرشرا در حالیکه عریان و زین از
پدرش خالی است بعنوان فریاد میکند و خبر مرگ صاحب خود را میدهد وقتیکه سکینه او را دید معجر خود را پاره کرده فریاد
زد واقتیلاه واحسیناه وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واغربتاه وابعد سفراه واکرباه این حسین است که در روی خاک افتاده
و افتاده و عمامه و ردای او را برده اند وامحمداه این حسین است که روح او از بدنش مفارقت کرده وامحمداه این حسین است

که در زمین کربلا بخون خود آغشته گشته و بدنش عریان در خاک افتاده این حسین است که بدنش در یکجا است و سر او در جای دیگر پدرم فدای آن باد که از شام بر سر بریده پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت کردند بعد از آن دست خود را بسر خود گذاشت و انشا کرده می گفت مَاتَ الْفَخَارُ وَمَاتَ الْجُودُ وَالْكَرَمُ وَاغْبَرَّتِ الْأَرْضُ وَالْآفَاقُ وَالْحَرَمُ وَأَغْلَقَ اللَّهُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَلَا تُرْقَى لَهُمْ دَعْوَةٌ تُجْلَى بِهَا الظُّلَمُ يَا أُخْتُ قُومِي انْظُرِي هَذَا الْجَوَادَ أَتَى يُنْبِئُنَا أَنَّ ابْنَ خَيْرِ الْخَلْقِ مُخْتَرَمُ مَاتَ الْحُسَيْنُ فَيَا لَهْفِي لِمَصْرَعِهِ وَصَارَ يَعْلُو ضِيَاءَ الْأُمَّةِ الظُّلَمُ يَا مَوْتُ هَلْ مِنْ فِدًى يَا مَوْتُ هَلْ عِوَضٌ فَاللَّهُ رَبِّي مِنَ الْكُفَّارِ يَنْتَقِمُ يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَا سُقْيَا لِرَبْعِكُمُ يَا أُمَّةً أَعْجَبَتْ مِنْ غَيِّهَا الْأُمَمُ
حاصل مضمون آنکه فخر و جود و کرم وفات نمود و غبار آلوده شد زمین و اطراف زمین و حرم و به سبب بستن خدای تعالی درهای آسمان را پس بلند نشود دعای ایشان که با ظلمتها زایل شود ای هم شیره من برخیز نظر کن این اسب است ترا خبر میدهد که پسر بهترین خلق هلاک شده حسین مرد پس ای وای حسرت و سوزش من بمصرع و هلاک شدن او و بلند گردید تاریکیها بر روشنی امت اگر ای مرگ بد سیرابی مباشد بمرتع بمنزل شما ای مرگ آیا فدیه هست ای مرگ آیا عوض هست پس خدای من از کفار انتقام میکشد ای امت بد سیراب نباشد بمرتع و منزل شما ای امتیکه از فعل آن امتها تعجب کردند و قتیکه زینب شعر سکینه را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتیکه فریاد میکرد و انشاد کرده میگفت مُصِيبَتِي فَوْقَ أَنْ تَأْتِي بِأَنْعَاتِ وَلَنْ تُحِيطَ بِهَا وَصْفِي وَأَفْكَارِي شَرِقْتُ بِالْكَاسِ مِنْ آجِ تَجَرَّعْتُهُ وَكُنْتُ مِنْ قَبْلُ أَرْوِي كُلَّ ذِي جَارِ فَالْيَوْمَ أَنْظُرُهُ فِي التُّرْبِ مُنْجَدِلًا لَوْلَا التَّحَمُّلُ طَاشَتْ فِيهِ أَسْرَارِي كَأَنَّ صُورَتَهُ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ شَخْصٌ يُلَازِمُ أَوْهَامِي وَأَخْطَارِي قَدْ كُنْتُ آمُلُ آمَالًا أُسَرُّ بِهَا لَوْلَا الْقَضَاءُ الَّذِي فِي أَمْرِهِ جَارِ جَاءَ الْجَوَادُ فَلَا أَهْلًا بِمَقْدَمِهِ إِلَّا بِوَجْهِ الْحُسَيْنِ مُدْرِكِ الثَّارِ مَا لِلْجَوَادِ لَحَاهُ اللَّهُ مِنْ فَرَسٍ أَلَّا يُجَدَّلَ دُونَ الضَّيْغَمِ الضَّارِي يَا نَفْسُ صَبْرًا عَلَى الدُّنْيَا وَمِحْنَتِهَا هَذَا الْحُسَيْنُ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ مَضَى حاصل مضمون آنکه مصیبت من بالاتر است از اینکه شعرا و را بیان کنند یا وصف یا فکر من او را احاطه نماید جرعه غم را نوشیدم یا اینکه قبل از این سیراب میکردم هر پناه آورنده را امروز می بینم او را که بخاک افتاده هر گاه تحمل نمیکردم اسرار خود را فاش میکردم بهر طرف که نگاه میکنم گویا صورت او را می بینم در خیال خود آرزوی بسیار در دل داشتم اگر قضای ماضی جاری نمیشد اسب آمد مبارک مباد مقدم او مگر رخسار حسین که طلب کنند خون خواهان من گفت ای نفس صبر نما بر دنیا و محنتهای او اینست حضرت حسین که بسوی پروردگار آسمان عروج کرد راوی گوید وقتیکه باقی حرم نیز اینرا شنیدند بیرون آمدند نظر کردند باسب در حالتیکه عریان و خالی از زین بود پس بر رو ها سیلی زدند و گریبان خود شان را پاره کردند و ندا میکردند وا محمداه و علیاه وا فاطمتاه و حسیناه و حمزتاه و جعفراه و اخاه و سیداه امروز محمد مصطفی وفات کرده امروز علی مرتضی از دنیا رفته امروز فاطمه زهرا رحلت نموده امروز خدیجه کبری وفات نموده امروز حسن و حسین از دنیا رفته اند و در کتاب بحار است که ام کلثوم دست خود را بسر گذاشت و ندا کرد وا محمداه وا جداه و نبیاه وا ابا القاسماه و علیاه و جعفراه و حمزتاه و حسناه این حسین است در بیابان عریان و در کربلا بخاک افتاده سر او را از عقب بریده اند عمامه و ردای او را برده اند بعد از آن آنخاتون معظمه غش کرد ابو مخنف گفت بعد از آن سکینه انشا کرده میگفت لَقَدْ حَطَمَتْنَا فِي الزَّمَانِ نَوَائِبُهْ وَمَزَّقَنَا أَنْيَابُهُ وَمَخَالِبُهْ وَأَجْفَا عَلَيْنَا الدَّهْرُ فِي دَارِ غُرْبَةٍ وَدَبَّتْ بِمَا نَخْشَى عَلَيْنَا عَقَارِبُهْ وَأَفْجَعَنَا بِالْأَقْرَبِينَ وَشَتَّتَ بِذَاكَ أُنَاسًا حَيْثُ لَا يُبْعَدُ طَالِبُهْ وَأَرْدَى أَخِي وَالْمُرْتَجَى لِنَوَائِبِي وَتَمَّتْ رَزَايَاهُ وَجَلَّتْ مَصَائِبُهْ

حُسَينٌ لَقَدْ اَمسى بِهِ التُّربُ مُشرِقاً وَاَظلَمَ مِن دينِ الاِلٰهِ مَذاهِبُهُ وَقَد حَلَّ بي مِمّا الَّذي لَو اُباشِرُ
اَناجي عَلا رِضوى تَداعَت جَوانِبُهُ وَيَجزيني اِذا عِبتُ وَتَخضَمُهُ مُغَيَّبٌ تَحتَ التُّرابِ
تَراتِبُهُ وَكَيفَ يُعَزّيني فاقِدٌ شَطرَ نَفسِهِ وَجانِبُهُ حَيٌّ وَقَد ماتَ جانِبُهُ وَلَم يَسوَ لي لٰكِنّ
اَعيشُ بِظِلِّهِ اِذا غالَني فِي الاَمرِ مَن لا اُغالِبُهُ تَمَزَّقَنا اَيدِي الزَّمانِ وَجَدُّنا رَسولُ اللهِ
عَمَّ الاَنامَ مَواهِبُهُ حاصل مضمون آنکه بتحقیق در زمان مصائب آن مار شکر کردیم و دندان و چنگهای آن مار را
پاره نمود و جفا کرد بما روزگار در دار غربت و حرکت نمود با عقربهای آن پنجه ما از ان عیر تسم و بر دا ورد مار اسباب
خویشان و متفرق کرد دستهای آن برایما حیله را بعید و دور است که ما انرا طلب نمائیم و هلاک کرد برادر مرا و کسیرا
که برا بمصائب خود را با و امید وار بودم و تمام شد مصیبتهای او و بزرگ کرد مصائب او حسین برگشته خاک نورانی
گشته از او و تاریک گشته از روی او راههای دین خدا و مرا محزون میکند اینکه من زنده باشم و بدن او در زیر خاک مستور
گردد چگونه تسلی یابد کسیکه یکطرف او از دست رفته یا یکطرف او مرده و طرف دیگر زنده باشد دیگر رکنی برای من نمانده
از دشمن غالب دست بعد روزگاران ما را پراکنده میکند با اینکه جد ما رسول خداست که بهمه مخلوق عطای او رسیده
و در لهوف اورده که انقوم بیکدیگر سبقت نمودند بر غارت کردن خانهای رسول خدا و نور چشم زهرای بتول تا پیرون
میاوردند معجر زنان را از سر ایشان و بیرون شدند دختران رسول خدا و حریم او بیکدیگر یاری میکردند و در گریه کردن و
مدد به معین بودند برای مفارقت حمایت کننده گان و دوستان و در کتاب بحار نقل کرده از صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب
پس دشمنان خدا رو آوردند تا اینکه خیمه ها را احاطه کردند و با ایشان بود شمر لعنه الله تعالی پس گفت داخل خیمه شده زنهای
خود را اخذ نمائید پس انقوم داخل خیمه شدند و اخذ کردند هر چه در خیمه بود حتی گوشواره که در گوش ام کلثوم همشیره حسین بود
گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان سر لباس خود را که در برشان بود منازعه میکردند تا مغلوب میشدند قیس بن اشعث
لعنه الله قطیفه حسین را اخذ کرد و او را بعد از آن قیس قطیفه می گفتند و نعلین او را مردی از بنی اود که او را اسود می گفتند اخذ کرد
بعد از ان خلق بعطریات و زینتها و حلهها و شترها میل کردند و آنها را غارت کردند ابو مخنف گفته وقتیکه فریاد حرم
حسین بلند شد و گریه ایشان بسیار شد عمر بن سعد صیحه زد که ایشانرا داخل خیمه نمائید و وای بر شما و با آنها آتش زنید مردی
گفت ما را در غارت ایشان احتیاج نیست خیمه ها و آنچه در آنهاست بسوزانید کسیکه پیغمبر را دوست میدارد گفت
وای بر شما آیا کفایت نکرد شما را آیا کفایت نکرد شما را آنچه بر حسین و اهل بیت و انصار او کردید تا زنان و اطفال آل
رسول را میخواهید بسوزانید هر آینه بتحقیق زعم شما نیست که خدای تعالی زمین را بما فرو میبرد بعد از ان عمر بن سعد گفت خیمه ها را
غارت کنید زینب دختر علی بن ابیطالب گفت که من در آنوقت در جانب خیمه ایستاده بودم ناگاه
داخل شد مردی کبود چشم و او خولی بن یزید اصبحی لعین بود و اخذ کرد هر چه در خیمه بود و نظر کرد به زین العابدین در حالیکه
او بر روی پوستی افتاده بود زیرا که او مریض بود پس آن پوست را از زیر او کشید و او را به زمین انداخت و بمن ملتفت
شد معجر مرا گرفت و نظر کرد در دو گوشواره که در گوش من بود در بیرون آوردن آنها سعی میکرد تا آنها را از گوشم
بیرون آورد بعد از پاره کردن گوش من و او با این حالت گریه میکرد پس گفتم خدا ترا لعنت کند لباسهای مرا اخذ کنی
و میگریی گفت بلی میگریم برای آنچه بر شما نازل میشود پس گفتم خدا دستهای و پاهای ترا قطع کند و ترا باتش دنیا بسوزاند پیش
از آتش آخرت مرا غارت مکن و گریه منما گفت هر آینه که لباسهای شما کسی دیگر اخذ نماید ابو مخنف گفته بخدا قسم نگذشت
مگر روزهای اندک مختار ابن عبیده ثقفی در زمین کوفه ظاهر شد خون حضرت حسین مطالبه میکرد پس خولی بن یزید اصبحی او را
دو چار شد و آن همین امیر ذبود راوی گوید وقتیکه او را در پیش روی او نگه داشتند گفت چه کردی در روز کربلا گفت چیزی
نکردم مگر اینکه پوست را از زیر امام زین العابدین که در روی آن خوابیده بود کشیده اخذ کردم و معجر زینب و گوشواره های
او را برگرفتم پس مختار گفت ای دشمن خدا چه چیز از این بزرگتر میشود و از بخواندن مظلومه چه شنیدی گفت آنخوا تون گفت

هذا دست و پاها را قطع کنند و ترا در آتش دنیا بسوزانند پیش از آتش آخرت مختار گفت بخدا قسم من چنین کنم و او را اجابت
ننمودم بعد از آن امر کرد که دست و پای او را قطع کنند و او را در آتش بسوزانند ابومخنف گفته روایت کرده‌اند که علی بن الحسین
را در آوردند بکشند بعضی از ایشان به بعضی گفت یا قوم این طفل صغیر سن است هنوز بحد بلوغ نرسیده است بر شما حلال
نیست کشتن او و بعضی بعض دیگر را از کشتن او منع میکردند و از منتخب نقل شده اما علی بن الحسین شمر با جماعتی پیش
او آمدند و خواستند که او را بکشند گفتند که او کودک مریض و علیل است کشتن او حلال نیست پس او را نکشتند
بعد از آن عمر بن سعد رو بایشان کرد پس زنان رو به او کردند و گریه و ناله کردند تا اینکه آن ملعون متحیر شد و فرائص او به لرزه
در آمد و بایشان گفت باین کودک نزدیک نشوید و بحضرت اهل بیت موکل کرد کسی چند را که در آنجا حاضر بود و گفت
ایشان را حفظ کنید و مگذارید احدی از ایشان خارج شود و قتیکه ام کلثوم دید آنچیز را که بایشان نازل شد گریست و این اشعار را
کرده میگفت یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف اضحوا رهن اکفان وفتیة لیس یجاریهم
بنی عقیل خیر فرسان ثم علی واخیه معا فذکرهم هیج احزانی کانا کلیثین غداة
اللقا اذا التقی القرن باقرانی فان صبری جمیل به ادفع ضیما حین یغشانی من کان مسرورا
بما مسنا او شامتا یوما باشانی لقد ذللنا بعد عزتنا ادفع ضیما حین یغشانی لقد
هتکنا بعد صون لنا وسامنی وجدی واشجانی حاصل مضمون آنکه ای سوال کننده از من از جوانانیکه
در زمین کربلا بخاک افتاده و هلاک شده اند و گردیده رهن کفنها شده اند و از جوانانیکه عوض آنها نمیشود ایشان اولاد عقیل
و بهترین سواران اند بعد از آن عون و برادرش معا پس ذکر و یاد آوردن ایشان حزن و اندوه مرا بهیجان می
آورد آن دو برادر مثل دو شیر بودند در روز جنگ زمانیکه هم مثل بهم مثل ملاقات نماید در حالتیکه صبر من هر آینه جمیل
و خوب است دفع میکنم با نظلمی را که بمن وارد میشود هر کسیکه شاد باشد بسبب آنچه بما رسید یا شماتت کند با در روزی دشمن
منست هر آینه بتحقیق ذلیل شدیم بعد از عزت پس دفع میکنم ظلمی را که بمن وارد شد هر آینه بتحقیق هتک حرمت ما را کردند
بعد از آنکه ما مصون و محفوظ بودیم و ملبد شد بمن حزن و اندوهها و از کتاب اخبار الدول نقل شده که شمر لعین قصد نمود
کشتن علی بن الحسین را در حالیکه او مریض بود پس زینب دختر علی بن ابیطالب بسوی او آمد خود را بسر او انداخت و گفت
بخدا قسم او کشته نمیشود تا من کشته شوم پس شمر از کشتن او دست برداشت و از کتاب منتخب روایت شده که فاطمه
صغری گفت من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم به پدرم و اصحاب خود که سرهای ایشان مثل قربانیها بریده بر روی ریگها
انداخته اند و اسبهای اعدای ایشان جولان میکنند و من فکر میکردم در آنچه بما واقع میشود بعد از پدرم از بنی امیه که آیا ما را
خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود پس ناگاه دیدم مردی در بالای اسب خود زنان را بکعب نیزه خود میزند و میراند و ایشان
بیکدیگر پناه میبرند و بتحقیق گرفتند هر چه در بر ایشان بود از معجرها و دست برنجنها و ایشان فریاد میکردند و میگفتند
واجداه و اابتاه و اعلیاه و اقلة ناصراه و احسناه آیا کسی هست که ما را پناه بدهد و آیا کسی هست که بلا را از ما دفع کند
و گفت قلب من پرید و اندام من بلرزید و چشم خود را به یمین و یسار میگردانیدم بر عمه‌ام ام کلثوم از ترس اینکه مبادا
آمده مرا قصد کند پس در اینحالت بودم ناگاه آمد مرا قصد کرد از او گریختم و ظن میکردم که از او خلاص و سلامت خواهم
شد ناگاه بمن رسید سر از پا و غفلت نمودم ناگاه بکعب نیزه در میان دو کتفهایم زد من برو افتادم گوشم را
پاره کرد و گوشواره هایم را اخذ کرد و معجرم را برگرفت و خون بر رویم سیلان میکرد و آفتاب بر سرم میزد و برگشت
در حالیکه بخیمه رجوع کرد و من غش کرده بودم ناگاه دیدم عمه‌ام در نزد من ایستاده گریه میکند و میگوید برخیز برویم ببینیم
چه چیز شد بر دختران و پسر برادر شما من برخواستم و گفتم ای عمه آیا پارچه هست که با آن خود را از چشم نظاره کنان بپوشم

گفت ای دختر برادرم عمه تو مشغول بوده است پس دیدیم سر عمه ام گشاده است و بدنش از ضرب تازیانه سیاه شده پس بخیمه
رجوع نکردیم مگر اینکه خیمه و آنچه در آن بود غارت کرده بودند و علی بن الحسین بر رو افتاده و قدرت نداشت بنشیند
از کثرت تشنگی و گرسنگی و ناخوشی پس ما بر او میگریستیم و او بر ما میگریست و در کتاب ارشاد آورده که حمید بن مسلم گفت
بخدا قسم هر آینه میدیدم زنی را از زنان و دختران و اهل او که منازعه میکردند در خصوص لباسیکه در بر ایشان بود تا اینکه
مغلوب میگشتند و لباس را از ایشان میگرفتند بعد از آن رفتیم بسوی علی بن الحسین در حالتیکه او در روی فرشی
افتاده بود و بشدت ناخوش بود و جماعتی از پیاده گان نزد شمر لعین بودند بشمر گفتند آیا این مریض و بیمار را نمی کشی گفتم
سبحان الله آیا کودکان را می کشند این کودک است و او بمرض مبتلا است پس بودم تا ایشان را از او دفع کردم و عمر بن
سعد آمد زنان بر روی او صیحه زدند و گریستند آن ملعون باصحاب خود گفت کسی از شما بخیمه های این زنان داخل نشود
و با این جوان مریض متعرض نشوید و زنان از آن ملعون سؤال کردند که آنچه از ما گرفته اند بما رد کنند تا با آن خودشان را بپوشند
گفت هر کس از متاع ایشان چیزی اخذ کرده با ایشان رد نماید بخدا قسم کسی از ایشان چیزی رد نکرد پس موکل کرد بخیمه ها و خیمه
های زنان و علی بن الحسین جماعتی را از آنانیکه همراه او بودند و گفت ایشان را حفظ کنید تا کسی از ایشان بیرون نرود و
با ایشان بدی نکنید بعد از آن بخیمه خود مراجعت کرد و در امالی صدوق باسناد نقل شده از عبد الله و او از مادرش فاطمه
دختر حسین گفت خلق بخیمه ما داخل شدند و من دختر صغیره بودم و در پاهایم خلخال بود از زر مردی خلخالها را از پاهایم بیرون کرد
و میگریست گفتم ای دشمن خدا چه چیز ترا میگریاند گفت چگونه نگریم و حال آنکه دختر رسول خدا را غارت میکنم گفتم مرا غارت مکن
گفت میترسم دیگری بیاید از شما آنها را اخذ نماید فاطمه گفت هر چه در خانه و خیمه بود اخذ کردند حتی بیرون کردند چادرها و
معجرها را از لباسهای زنها و در کتاب ملهوف آورده که حمید بن مسلم روایت کرد گفت دیدم زنی را از بکر بن وائل که با شوهرش
در میان اصحاب عمر بن سعد لعین بود وقتیکه آن قوم را دید که بر زنان حسین در خیمه ها هجوم آوردند و لباسهای ایشان را بیرون میکنند
شمشیر برداشت و آمد بطرف خیمه ها و گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا را غارت مینمایند حکمی نیست مگر برای خدای
تعالی یا لطالبان خون رسول خدا پس شوهرش او را گرفته بمنزل خود برگردانید و از ابن شهر آشوب مستفاد میشود بنا بآنچه از او
نقل کرده است در کتاب بحار که لباسهای شهربانو را گرفتند بمکانیکه ابن شهر آشوب گفته که حرم را اسیر کرده آوردند مگر شهر
بانویه را زیرا که او خود را در فرات تلف کرده و ممکن است که این بعد از نهب و غارت بوده باشد تذییل در آن بیان
اموری چند است بدانکه اخبار ابن شهر آشوب در قضیه شهربانویه نقل شده از آن اخبار است که من در کلام احدی بان نرسیده
ام اگر امر چنان باشد که او ذکر کرده است پس لابد است که این زن غیر از شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد باشد که مادر امام
زین العابدین است زیرا که مادر امام در نفاس از ولادت امام از دنیا رحلت نمود و در بعض کتب تواریخ معتبره است که شهر
بانویه که در کربلا بود مادر فاطمه زوجه جناب قاسم امام سید الشهدا باو وصیت کرد که بعد از شهادت اسب او را سوار شود
اسب میرساند او را به زمینی که برای او مقدر شده و امر که او به سوی آن میرود پس این شهربانویه بنا بآنچه در زبانها مشهور است
و در کوهی از کوههای ری در مکانیکه معتبره سید اجل ثقه صاحب مناقب و مفاخر سید عبد العظیم حسنی غایب است و بر تحقیق
در زبانها مشهور است که در سر کوه چیزی دیده میشود که شباهت دارد بقطعه از معجر یا چادر زنی و مردان که قدرت
ندارد که با مکان آن نزدیک شود بلکه زن آبستن نیز نمیتواند اگر در شکم او پسر بوده باشد و در کتاب شهربانویه وقتیکه
باسب امام سوار شده گشته خواست برود با آن زمینیکه مامور بود دخترش فاطمه باو چسپید و گفت از تو مفارقت نمیکنم
پس او را ردیف خود نمود و وقتیکه اسب زمین را طی کرد و رسید در قرب ساعت به زمین ری باذن خدای تعالی شهر
بانو بفاطمه گفت در اینجا نازل شو زیرا که در آن مکان است خاک تو با تو است ترا کفن میکنند و شان ترا ملاحظه مینمایند
زیرا که من خواهم رفت بسوی امریکه امام مرا بآن امر کرده است و جایز نیست مرا که از آن تخلف نمایم و ترا جایز نیست که

که بیان هر مطلع شود و مشارکت هم در آن هر احدی را جایز نیست پس ظاهر از آب فرود آمد شهربانویه رفت بسوی
امری که مامور بود و کشته آن سرود و خدا اعلم است با این و حجج طاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین نعد بنا صحت خبری که دلالت
میکند باینکه حضرت شهربانویه خود را بفرات لا بد است که گوییم در بسیاری از این امور صادر میشود دیگر به حضرت داد سید
الشهدا یا باذن فرزندش او روحی له الفداء و این حکمت پنهان است از ادراک عقول ما و مخفی نماند بر تو در بسیاری که
اعتنا نماید جمیع اخبار و آثار که گذشته را که وارد گشته در سلب کردن کفار و ملاحده و زنادقه این زنان طیبه طاهره را
با تازیانه و کعب نیزه ها و در این اخبار و نظایر آنها که وارد است در سایر مقامات تأمل نماید مسلمانان که این طاهرات و طیبات
و ناله و فریاد کننده که آن بزبان آمد از ایشان ظاهر شد چیزی که خبر دهد از تضرع کردن ایشان به کفار و اظهار نمودن
ذلت و خواری در نزد ایشان چیزی که بر انگیخته میشود از آن شماتت کردن ایشان پدر و برادر و جان و مال و اهل من فدای
آن زنان طاهرات باد زیرا که طاعت ایشان عمل کردن ایشان به صحبت امام فوق طاعت زنان مطیعه و صبر ایشان
فوق صبر زنان صابره است و علوم ایشان فوق علوم زنان عالمه است خصوصا جناب زینب و کلثوم زیرا که شأن این
دو خاتون معظمه بزرگتر است از شأنهای سیدات زنان امتهای گذشته مثل مریم دختر عمران و کلثوم دختر عمران
و آسیه دختر مزاحم و گریستن در مصائب این زنان طاهرات اقل ثواب آن نجات یافتن است از آتشهای مشتعله
و ورود در بساتین باغهای بهشت است و اعظم آنچه از آن برانگیخته میشود رضوان اکبر خدای تعالی است پس واجب میشود
بر اهل دین حفظ کردن زبانهای خود از نسبت اظهار کردن ایشان تضرع و عجز و ذلت را در نزد کفار حاشا ثم حاشا
پس چگونه چنین نباشد زیرا که اقل آنچه صدیقه طاهره زینب گفت در وقت گرفتن کفار بعضی از لباسهای او را
و کره کردن آن ملعون قطع الله یدیک و رجلیک و حرقک الله تعالی بنار الدنیا قبل نار الآخرة بود و هم چنین است حال
در سایر زنان و دختران طاهرات پس چگونه تصور میشود از مثل ایشان طلب رحم نمودن از دشمنان کفار و تضرع
در نزد ایشان که دلهای ایشان با نار رفیق شده با ایشان رحم نمایند هیهات هیهات و مطلع میشوی انشاء الله تعالی بر کلمات
صدیقه طاهره در مجالس حرام زاده ابن زیاد و یزید لعین لعنهم الله مخفی نماند بر تو اخبار و آثار اگرچه بطریق استفاضه وارد گشته
در اینکه کفار جمیع لباسهای امام سید الشهدا روحی له الفداء را بیرون کردند حتی شلوار شریف اگر اینکه آنچه در آن اخبار است لا بد است
که حمل شود بر غیر ساتر عورت پس کسیکه در خصوص تعمیم داده است در مقام ذکر مصائب یا کلام را مطلق گذاشته به
حیثیتی که مستمعان و حاضران در مجالس مصیبت شامل شدن بر ساتر عورت را نیز می فهمند اشتباه کرده نعوذ به تحقیق
گناه کبیره کرده است پناه میبرم بخدا از مثل آن زیرا که او گفته است چیزی را که امام و حجج طاهرین او بآن راضی نیستند و
چگونه چنین نباشد زیرا که مثل این محال است که بوجود بیاید پس چگونه راضی میشود باین نسبت مؤمن و غیور
و حال آنکه حضرت خدا از آن غیورتر است و خدای تعالی از آن غیورتر است هیهات هیهات در بسیاریکه جمعی از مردم ادعا میکنند
که در مجلس مستند باین زبانهای خود شان را حفظ نمی کنند از آنچه سبب رخنه در مذهب بلکه در دین میشود زیرا که مثل این در شأن
سیده زنان سادات از ذریه همه و اولاد ایشان وقعت ندارد و نمی گنجد پس آنچگونه روا میشود در شأن امام ایشان شنیده و قضیه
زین العابدین را زیرا که او را یوسف بن عمر در کنیفه عریان بدار کشید از تخم او پوستی ظاهر شد عورت او را پوشید بعد
که بعض آنچه در روز عاشورا و در وقت مغرب واقع شد از عجب ترین امور و بزرگترین آنها آنچه معلوم نیست که از کتاب تظلم الزهراء
نقل کرده اند پس ما تمام آنچه را از آن کتاب نقل شده در اینجا ذکر میکنیم و چیزی را از آن ناقص نمیکنیم بسبب قول ثقه و معتمد گفت در کتاب
تظلم الزهرا که در مسند سیده البتول است دیدم که با اسناد آن نقل کرده از مفضل بن عمر گفت حضرت صادق فرمود وقتی
که حضرت حسین روحی له الفداء و اصحاب او را از آب منع کردند در میان اصحاب خود ندا کرد که هر کس تشنه است بیاید
پس یک یک بخدمت آمدند آنحضرت انگشت ابهام خود را در کف خود گذاشت و ایشان مردی بعد از مردی از آن مکیدند
تا سیراب شدند بعضی از ایشان به دیگری گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق آبی آشامیدم که کسی از اهل عالم مانند آن
مثل آن را نوشیده و چشیده وقتیکه حسین کشته شد و شد آنچه شدنی بود و در روز عاشورا و در وقت مغرب حضرت زینب دید

از اصحاب نام ایشان و نام پدران ایشان را میبرد و مرد بعد از مرد آنحضرت را جواب میداد پس می نشستند در اطراف او
بعد از آن آنحضرت مائده حواله طلبید و ایشان را طعام کرد از طعام بهشت و سیراب نمود از شراب بهشت بعد از آن
حضرت صادق گفت بخدا قسم دیدند ایشان را جمعی از اهل کوفه و مکرر آنکه بتحقیق مکرر شد با ایشان اگر تعقل و تصور میکردید
گفت بعد از آن بیرون رفتند برای رسل خود ایشان پس عود کرد هر یکی از ایشان بشهرهای خود ایشان بعد از آن حضرت
حسین آمد بکوه های رضوی پس باقی نماند کسی از مؤمنین مگر آنکه نزد آنحضرت آمد در حالتیکه او در بالای تختی بود از نور
که او را احاطه کرده بود حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع انبیا و از عقب ایشان بود مؤمنین و ملائکه نظر میکردند
بانچه حضرت حسین میفرمود بعد از آن گفت پس ایشان در این حالت میباشند تا ظاهر شود قائم ما و میایند در میان
ایشان با شیعه حضرت حسین تا به کربلا میآید با که میماند اهل آسمان و نه اهل زمین از مؤمنین مگر آنکه حضرت حسین را
احاطه میکنند بحدیث هم چنین نقل کرده این ناقل بتحقیق دیدم در کتاب غیر او چیزیکه در بعض الفاظش با این
مغایرست و این چنانکه نقل شده در روز سیوم بود در وقت مغرب پس آن روز روز سیوم عاشورا میشود و آنچه
در حدیث ذکر شد واقع میشود در روز دوازدهم محرم و بهر طور باشد این حدیث از احادیث مشکله است بهر دو تقدیر
پس میگوییم آنچه بخاطرم میآید در توجیه آن و بیان کردن مراد از آن اینست بدرستیکه آنچه چند نفر از اهل کوفه
از زوار آن قضیه دیدند بدو احتمال دارد اول آنکه بدرستیکه ایشان از زوار ابدان و اجساد شریفه را از مائده بهشت
و طعام و شراب آن را دادند و این بنحو میشود که سرها با ابدان شریفه مطهره لاحق باشد با سید الشهدا تا آیه سامعه و مبین
مصداق وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ يُرْزَقُونَ باشد تا زمانی
که مدتی که اینکه بر حضرت و اعانت او تکلف کردند بنابراین ارزاق ایشان از مائده بهشت این ابدان و اجساد دنیویه
و بعد از یکساعت یا دو ساعت میشود بعد از آن رجوع میکنند ابدان بحالت اول یعنی جثه های مجروح و مرضوض میشوند
که بسبب در زمین کربلا افتاده باشند بعد از آن مراد از قول صادق که فرمود ثم الی جبال رضوی الی آخره بیان میشود
با آنچه در نشأه برزخیه و قوالب مثالیه خواهد شد دوم آنکه مراد اینست که ابدان دنیویه در حالت خود باقی بودند یعنی بدون
سر در زمین کربلا افتاده بودند پس ارزاق ایشان از مائده بهشت در آن هنگام ابدان مثالیه و قوالب برزخیه
میشود پس مراد اینست که سید الشهدا ارواحنا له الفداء بتحقیق نشان داد بکوفیان بعد از شهادت خود چیزرا که در نشأه برزخیه
است از خیرات و نعمتهای زیاده شود مادامیکه در دار دنیا هستند و این احتمال مناسب میشود با او و موافق میشود با کمال
موافقت قول صادق که فرمود ثم الی جبال رضوی الی آخره پس صحیح اینست این احتمال بر احتمال اول از جهه اینست که احتمال
اول مستلزم تفکیک است در میان فقرات بخلاف احتمال ثانی بعد در این میان احتمال دیگری است و آن اینست
که مراد از روز سیوم روز نزول و ورود آنحضرت باشد در کربلا پس ممکن باشد نشان داد و آن امام سید الشهدا ارواحنا
له الفداء بچند نفر از کوفیان این آیه باهره و معجزه قاهره قبل از زمان شهادت اصحاب نیز پس احتمال چنانکه می بینی مناسب
میشود بنهایت مناسبت فقره را که فرمود ثم خرج الی آخره زیرا که ضمیر در هر دو امر راجعست بچند نفر از کوفیان بلا این
احتمال نیز مناسب میشود بقول او ثم الی جبال رضوی ای محقق شدن باطن آن و مثال آن در کربلا جایز است که پیش از شهادت
بوده باشد پس در این هنگام زیارت ارواح انبیا و مرسلین و مؤمنین و جن و انس سید الشهدا ارواحنا له الفداء را
یعنی حاضر شدن ایشان در عالم برزخ میشود یعنی بعد از شهادت در باطن ملکوتها و مثال آنها و این چنانکه می بینی مستلزم
تعقیدست در معنی حدیث و تفکیک است ما بین فقرات آن پس این آن چیزیست که عجاله برای من میسر شد در شرح
این حدیث و خدا و حجج طاهرین او اعلم اند بمراد از آن حدیث

مجلس هفدهم در کیفیت آمدن شیر نقلست
که جسد مبارک سید الشهدا ارواحنا له الفداء را حفظ نماید در اینکه کفار او را با ناخن اسبها خورد نمایند بدان وقتیکه
حضرت حسین را شهید کردند عمر بن سعد لعین امر کرد که فرود آورند بدن شریف آنحضرت اسب سواران او و زیر سم حسین را

بشکنند

اینرا شنید بحجات زینب همشیره حضرت حسین حکایت کرد پس عرضکرد جابر چه بیت زینب فرمود بدرستیکه سفینه غلام رسولخدا شیر او را به پشت خود سوار نمود نجات داد و وقتیکه بشیر گفت من غلام رسولخدا هستم و شنیده ام که در این جزیره شیری هست برو بسوی او و بگو که لشکر ابن سعد میخواهند فردا در بالای جسد فرزند رسولخدا اسبها بجولان در آورند آیا تو میگذاری که ایشان باین عمل اقدام نمایند و قتیکه کنیز بسوی آن شیر رفت و گفت آنچه زینب گفته بود تا قول زینب که فرموده بود فهل انت تارکهم آن شیر بسر خود اشاره کرد که نه و قتیکه فردا شد آن شیر آمد در حالیکه فریاد میکرد و لشکر زیاد بود و ابن سعد گمان کرد که آن آمده از گوشتهای کشته گان بخورد پس گفت او را ترک کنید به بینیم چه میکند آن شیر آمد در حالیکه کشته گان را دور میکرد تا در برابر جسد حسین ایستاد دست خود را بر سینه او گذاشت و روی خود را بخون آنحضرت آلوده میکرد و میگریست آنقدر جسارت نه کرد که باو نزدیک شود پس ابن سعد لعین گفت این فتنه است آنرا حرکت ندهید پس از آن برگشتند هم چنین ذکر شده آمدن شیر در قتلگاه در کتب جمعی از اصحاب مقاتل و در منتخب آورده وقتیکه حسین را کشتند آن قوم اراده کردند که در بدن او اسب بجولان آورند فضه بزینب گفت ای خاتون من بدرستیکه سفینه از اصحاب رسولخدا به کشتی سوار شده بود طوفان شده کشتی شکست سفینه در روی آب ساعتی بشنا وری نمود دریا او را بجزیره انداخت ناگاه بشیری رسید و شیر باو نزدیک شد سفینه ترسید از اینکه او را بخورد گفت یا ابا الحارث من غلام رسولخدا ام پس آن شیر همهمه کرد در پیش روی سفینه تا او را با خود سوار کرده و بر طریق و راه خبر دار کرد و بسلامت نجات یافت و من شیری می بینم در پشت خیمه ما را بگذار بروم بسوی آن و آنرا خبر دار نمایم با نچه این ملاعین خواهند کرد زینب گفت شانک یعنی بکن آنچه میدانی فضه میگوید رفتم بسوی آن شیر و گفتم ای ابا الحارث پس سر خود را برداشت بعد از آن گفتم آیا میدانی چیزی را که این قوم فردا میخواهند بعمل آورند با ابی عبد الله میخواهند که اسب در بالای بدن مبارکش بجولان در آورند فضه گفت پس آن شیر بر خواست و رفت تا دستهای خود را بر جسد حسین گذاشت و روی خود را بخون آنحضرت آلوده مینمود و میگریست تا صبح و قتیکه بنی امیه صبح کردند سواران آمدند در پیش ایشان ابن اخنس لعنه الله بود و زمانیکه شیر را دیدند عمر بن سعد لعین بایشان گفت این فتنه است آنرا حرکت ندهید و برگردید پس برگشتند میگویم نزدیک به ترتیب است با نچه در منتخب است آنچه امام علیه السلام آنرا در کتاب کافی ذکر کرده است و در کتاب ملهوف آورده بعد از آن عمر بن سعد در میان اصحاب خود ندا کرد که کیست که بدواند اسب در پشت و سینه حضرت حسین بجولان در آورد پس ده نفر از ایشان قبول کرد و ایشان اسحق بن حویه که پیراهن حضرت حسین را از بدنش بیرون آورده بود و اخنس ابن مرثد و حکیم بن طفیل سنبسی و عمر بن صبیح صیداوی و رجاء بن منقذ عبدی و سالم بن خیثمه جعفی و صالح بن وهب جعفی و واخط بن ناعم و هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک بودند پس ایشان اسب در بالای بدن حسین بجولان در آوردند تا استخوانهای پشت و سینه او را خورد کردند راوی گفت این ده نفر آمدند تا در برابر ابن زیاد ایستادند اسید بن مالک یکی از ده نفر بود گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر یعنی ما کسانی هستیم که استخوانهای سینه حسین را بعد از استخوانهای پشت خورد کردیم با اسبهای که شدید تیزرو است ابن زیاد لعین گفت شما کیستید گفتند ما کسانی هستیم که اسب در بدن حسین بجولان در آوردیم تا سینه او را خورد نمودیم راوی گوید که ابن زیاد امر کرد بایشان جایزه کمی دادند ابو عمرو زاهد گفت پس نظر کردیم به نسب این ده نفر همه ایشان را اولاد زنا یافتیم پس آنها را مختار گرفت و دست و پای ایشان را محکم بست بمیخهای آهنین و اسبها را در پشت ایشان بجولان آوردند تا هلاک شدند

تذییل در بیان امور چند پس بدانکه علامه مجلسی ره در بحار گفته بعد از نقل کردن آنچه در کتاب ملهوف است میگویم معتمد در نزد من آن خبر است که در روایت کافی مذکور است که ایشان را این کار میسر نشد و اما من میگویم بدرستیکه آنچه در کتاب ملهوف است از اینکه کفار اسبها را در سینه و ظهر سید شهدا بجولان در آوردند تا بناخن اسبها دندانهای او را

شکسته

شکسته خورد بمودند مساعدت نمیماید آنرا آنچه از سید شهدا روحی له الفداء آمد از جانب حلقوم شریفش وان اینست
وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِی مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِی وَبِجُرْدِ الْخَیْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحَقُونِی یعنی من نواده
پیغمبر هستم که مرا بدون گناه کشتند و با اسبهای بمو بعد از کشتن قصداً مرا سحق نمودند و مالیدند علاوه بر این اینمعنی
را جمع کثیری از فضلاء شعرا قدما و جدیدا در اشعار خود ذکر کرده اند و از آنها است ابن ابی الحدید معتزلی پس جمع و توفیق
میان این و میان آنچه در کافی و منتخب است باین نحو است که ابن سعد لعین گمان کرد با آنچه آن ده نفر کرده بودند بلا خوات
صورت شکر را امر کند در بدن آنحضرت اسب بجولان در آورند بحیثیتی که اعضاء شریفه از یکدیگر منفصل و جدا شود پس ابن سعد
ما ولعنه الله علیه از این اراده آمدن شیر برگردید بعد مخفی نماند بر تو که در قضیه شیر تحقیقی است که بعضی از محققین
محدثین آنرا ذکر کرده است پس ما آنچه او ذکر کرده است در اینجا ذکر میکنیم وآن اینست که گفته واما حقیقة امیر المؤمنین ع
پس آن نور الهی اول موجود است چنانکه آنرا اسرار و سیر عرش صلوات الله علیه واله گفته که من و علی از یک نور خلق
شده ایم و باین حقیقت که بر آن صورت نوریه فاضه شده پیش از خلق موجود است یا با آن صورت نوریه تعلیم کرد
ملائکه جبرئیل را و شخصیکه از جبرئیل امین بود و همیشه بود با انبیا چنانکه گفت ع بودم با ابراهیم در آتش نمرود و آتش را
با او سرد و سلامت گردانیدم و بودم با موسی و او را تعلیم کردم توریة را و بودم با عیسی و او را تعلیم کردم انجیل را و بودم با سلیمان
و مسخر کردم برای او سرکشان شیاطین را و آنحضرت بسیار از انبیا را شمرد و جبرئیل به پیغمبر گفت در شبیکه خدا تعالی علی را
مبعوث نموده با انبیاء در باطن و با تو در ظاهر بعد از آن قلم تقدیر جاری شد بمتولد و بیرون آمدن او باین عالم شاه
مخصوص افاضه شد باین حقیقت نورانیه صورت بشریه که باین عالم حسی مناسب بود الا اینکه با آن صورت را بیک
صورت منحصر نمیکنیم بلکه صورت متعدده است مناسبه و غیر متناسبه اما اول که آنچه متواتر از روایت شده که آن
حضرت حاضر میشود در نزد هر مؤمن و کافر در وقت مردن و گاه میشود که در یکلحظه چند هزار از مردم میمیرند پس حاضر
شدن او در نزد جمیع ایشان باین صورت متکثره است که افاضه شده بر این حقیقت و هم چنین آنچه روایت شده
از حاضر شدن او در یکشب نزد چهل نفر از صحابه و اما دوم در آنچه روایت وارد گشته در واقعه کربلا از اینکه شیر
میآید در وقت شب بر آن ابدان عریان و از آنها میگذرد تا می ایستد در برابر بدن سیدنا و مولانا سید الشهداء
روحی له الفداء پس می نشیند در نزد آن و میبوسد و گریه میکند پس جن که بر حضرت حسین نوحه میکردند در اشعار
گفتند این شیر امیر المؤمنین است و ظاهر میشود از این تحقیق نیز اسرار که وارد شده در اینکه ائمه خلق ایشان را
می بینند در صور مختلفه و حالات متغیره و ظاهر میشود از آنها اسرار کثیره اخذ کن اینرا و مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه
این سید فاضل و محدث ماهر ذکر کرده است از چیزهایی است که بعد از امعان نظر راجع میشود بآنچه ما تحقیق کردیم
مراد از نورانیت مقامات نورانیه برای امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و تصرفات ارواح طیبه باهره و
نفوس قدسیه قاهره ایشان در ابدان مثالیه بسیره و قوالب برزخیه و غیره بدون اینکه فرق باشد در این میان
ایام حیوة و ممات ایشان و هم مابین زمانیکه متولد نشده اند در آن در حیات دنیویه و مابین زمانیکه متولد شده و ظاهر
شده اند در آن در نشأه دنیویه نعم بدرستیکه در اینجا چیزی است وآن اینست که مستفاد میشود از ملاحظه مجموع اخبار
و آثاریکه در قضیه شیر وارد شده بعد از امعان نظر و تأمل در آنها اینکه شیریکه بقتلگاه آمد بخواندن فضه غیر آن شیر است که جن
میگویند که آن امیر المؤمنین است و بهر طور باشد بدرستیکه آنچه این سید فاضل و محدث ماهر نقل کرده است از آن
چیزهاست نقل او نیز موجود میشود در کلام جمعی از علما و باقی ماند کلام در بیان حال سفینه که غلام پیغمبر بود بر اینکه پیغمبر
او را غلام سفینه بود در سفر هر کسیکه مانده و عاجز میشد بعض متاع خود را بطرف او میانداخت تا بار بسیار را حامل شد
پس پیغمبر باو گذشت و گفت انت سفینه و بغلام سفر کرد و بعد از پیغمبر در دریا کشتی با اهل خود شکست و غلام بیرون آمد

بجزیره از جزایر دریا نهاد پس ساعتی رفت ملاقات کرد شیری با شیر گفت من سفینه غلام رسول خدا هستم شیر بجانب او آمد
و به او اشاره کرد که بر پشت من سوار شو پس بر پشت او سوار شده پس در رفتن سرعت نمود تا او را آورد به شهری که نزدیک
بود پس خلق او را دیدند بر پشت شیر پس از پشت شیر فرود آمد و شیر مراجعت کرد بعد مخفی نماناد در بودکه قصیه شیر کلمه حجت
میگویند که آن امیرالمؤمنین است بتحقیق نقل کرده است آنرا صاحب مناقب منتخب از مردی اسدی بر نهج مفصل و آن
اینست که او گفت من زارع بودم در نهر علقمه بعد از کوچ کردن لشکر بنی امیه لعنهم الله بتحقیق عجایبی دیدم که قدرت
ندارم آنها را حکایت کنم مگر بعضی از آنها را از جمله آنها اینست زمانیکه بادها وزید بمن بوهائی رسید مثل بوهای مشک
و عنبر زمانیکه بادها ساکت شد دیدم پاره ستاره‌ها از آسمان به زمین نازل میشوند و از زمین باسمان مثل آنها میرود
و من تنها بودم با عیال خودم و احدی ندیدم که از او از اینحالت سؤال کنم و در وقت غروب آفتاب شیری از
جانب قبله بیامد پس از آن پشت کرد آمدیم بمنزل خود آمدم زمانیکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد از منزل خود رفتم
دیدم آنرا رو بقبله میرود در نفس خود گفتم بدرستیکه اینها خارجی هستند بتحقیق خروج کردند بعبیدالله بن زیاد لعنه الله
تعالی پس امر کرد بکشتن ایشان پس دیدم از ایشان چیزی را که آنرا از سایر کشتگان ندیده بودم پس بخدا قسم
این شب لابد است که بیدار بوده این شیر را ببینم آیا میخورد این جثه‌ها را یا نه وقتیکه نزدیک غروب آفتاب شد ناگاه
دیدم که آن شیر آمد پس آنرا بتحقیق کردم ناگاه دیدم که صورت او هولناک است از آن مضطرب شدم و بدل من خطور کرد
که اگر مراد او گوشتهای بنی آدم است پس او قصد میکند مرا و من این را بنفس خود حکایت میکردم پس دیدم که کشتگان را
ملاحظه مینماید تا آمد در برابر جسدی ایستاد که گویا آن آفتابیست طالع زمانیکه طلوع میکند پس در نزد آن جسد نشست گفتم
از او میخورد ناگاه دیدم روی خود را با آن میمالد و همهمه میکند و غضبناک میشود پس گفتم الله اکبر این نیست مگر اعجوبه پس او را
حراست میکردم تا تاریکی داخل شد ناگاه دیدم آفتابها سرازیر شده در مینارها گردند ناگاه دیدم گریه و ناله و سیلی زدن که
قلب را درد میآورد ظاهر شد پس این آوازها قصد کردم ناگاه دیدم که از زیر زمین است و فهمیدم از خبر مرگ دهنده
در میان ایشان میگفت وا حسیناه وا اماماه پس بدن من بلرزه درآمد نزدیک گریه کننده آمده و با او قسم
دادم بخدا و رسول او که تو کیستی گفت ما زنانی هستیم از جن گفتم کار شما چه چیز است گفتند در هر روز و شب این عزای
ما است بجهت حسین مقتول عطشان گفتم این حسین آن کسی است که شیر نزد او نشسته است گفتند نعم آیا این شیر را میشناسی
گفتم نه گفتند این پدرش علی ابن ابیطالب است پس من دردناک و اندوهناک گشتم اشکهای من بر رویم جاری میگشت

حکایت

و از کتاب منتخب نقل شده از سعید بن مسیب گفت وقتیکه آقا و مولای من حسین را شهید کردند و خلق سال آینده
حج کردند من بخدمت علی ابن الحسین داخل شدم و گفتم ای مولای من بتحقیق حج نزدیک شده است پس بچه چیز مأمور میفرمائی گفت برو
به نیت خود و حج کن پس حج رفتم در آن هنگام که کعبه را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دستهایش بریده شده و رویش
مانند پاره شب تاریک است و در استار کعبه گرفته میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام مرا ببخش و گمان ندارم که مرا ببخشی
اگر چه در خصوص من ساکنان آسمانها و زمینها و مخلوقات شفاعت کنند بجهة بزرگی گناه من سعید بن مسیب گفت پس
من و مردم از طواف باز مانده باطراف او جمع شدیم و گفتیم وای بر تو اگر تو شیطان باشی برای تو سزاوار است که از
رحمت خدا ناامید باشی تو کیستی و گناهت چیست پس گریست و گفت ای قوم بگناه خود و بچه بنفس خود جنایت
زده‌ام عارف و دانایم باو گفتیم گناه خود را بما ذکر کن گفت جمال ابی عبدالله الحسین بودم وقتیکه از مدینه بیرون
آمد بسوی عراق و من او را میدیدم زمانیکه میخواست برای نماز وضو بگیرد شلوار خود را نزد من میگذاشت من بند ازار
آن میدیدم که بحسن اشراق خود دیده‌ها را خیره میکرد و من آرزو میکردم آن برای من باشد تا رسیدیم
بکربلا و حسین را شهید کردند و آن بند ازار با او بود خود را از زمین در مکانی پنهان کردم وقتیکه شب تاریک شد از مکان
خود بیرون آمدم پس دیدم در آن معرکه نوری که تاریک نبود و روز را که شب نبود و کشتگان افتاده بودند بر روی زمین

۴۷۶

پس از جهت شقاوت خود بند ازار را بیاد آوردم و گفتم بخدا قسم حضرت حسین را طلب مینمایم و امید دارم که بند ازار و شلوارش مانده باشد و آنرا اخذ میکنم و بر روی های کشتگان نظر میکردم تا اینکه آمدم نزد حضرت حسین دیدم او را بر روی خود افتاده و جثه بود بی سر و نور او روشنی میداد و بخون خود غلطان بود و بادها بر او میوزید گفتم بخدا قسم این حسین است پس بشلوار او نظر کردم چنانکه آنرا میدیدم پس نزدیک شدم و دست خود را بردم که بند ازار را اخذ نمایم ناگاه دیدم که بند بسیار با آن زده است (که بر ازار گره زده) که دست راست خود را آورده از بند ازار گرفت پس قادر نشدم بر جدا کردن دست او از آن بند ازار و رسید بآن بند ازار نفس ملعونه مرا با آن واداشت که چیزی طلب نمایم که با آن دست او را قطع نمایم پاره شمشیری یافتم آنرا برداشته آورده در دست او گذاشته قطع میکردم تا اینکه دست او را جدا کردم از بند دست و از آن بند ازار دور کردم و دست خود را دراز کردم که آنرا بگشایم دست چپ خود را در آورد از آن بند گرفت هر چه خواستم که دستش را بردارم قادر نشدم پاره شمشیر را برداشته با آن دست میکشیدم تا آنرا نیز جدا کردم و دست خود را دراز کردم که بند شلوار را اخذ کنم ناگاه دیدم زمین بلرزه در آمد و آسمان بحرکت آمد ناگاه دیدم غلغله عظیمه و گریه و ندا بلند شد و قائلی میگفت وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه و احسیناه و غریباه ای پسر ترا کشتند و ترا نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند وقتیکه اینرا میدیدم بیهوش شدم خود را در میان کشتگان انداختم ناگاه دیدم سه نفر مرد و یکنفر زن و در اطراف ایشان خلایق ایستاده اند و زمین از صورتهای مردم و بر ملائکه مملو شد ناگاه یکی از آن مردان دیدم که میگوید یا ابناه یا حسین فدای تو جد و پدر و مادر و برادرت ناگاه دیدم حسین نشسته و سر او به بدنش ملحق شده و میگفت یا جد بزرگوار یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمة الزهرا و یا اخا المقتول بالسم علیکم منی السلام بعد از آن گریست و گفت یا جداه کشتند بخدا قسم مردان ما را یا جداه لباسهای زنان ما را بخدا قسم از بر ایشان بیرون کردند یا جداه غارت کردند بخدا قسم رختهای ما را یا جداه ذبح کردند بخدا قسم اطفال ما را یا جداه گران است بخدا قسم بر تو که حال ما را ببینی و آنچه کفار با ما کردند ایشان در اطراف او نشسته گریه میکنند بر آنچه باو رسیده است و فاطمه میگوید یا اباه یا رسول الله آیا نمی بینی آنچه امت تو بفرزندم کردند آیا بمن اذن میدهی که از خون محاسن حسین اخذ میکنم و پیشانی خود را با آن خضاب نمایم و ملاقات کنم خدا تعالی در حالیکه خود را خضاب کرده باشم بخون پسر خود حسین بحضرت او گفت اخذ کن و ما هم اخذ میکنیم یا فاطمه پس ایشان را دیدم که از خون محاسن حسین اخذ میکنند و فاطمه با آن خون پیشانی خود را مسح کرد و پیغمبر و علی و حسن با آن مسح میکردند سینه های خودشان را و دستهای خود را تا بمرفق و شنیدم رسول خدا میگفت فدا شوم برای تو ای حسین گران است بخدا قسم بمن که ترا مقطوع الرأس یعنی سر بریده و پیشانی بخاک و خون آلوده و به پشت افتاده میبینم در حالیکه آنها ردهای ترا با تو لباس کرده باشند و تو بخاک افتاده و دستهای تو را بریده باشند ای پسر من دست راست و چپ ترا که قطع نمود گفت یا جد من جمالی بود از مدینه و میدید مرا زمانیکه شلوار خود را بیرون میکردم پس آرزو میکرد که بند شلوار من از او باشد و مرا منع نمی کرد از اینکه آنرا باو دهم مگر علم من که او صاحب این فعل خواهد شد وقتیکه مرا شهید کردند بیرون آمد مرا طلب میکرد در میان کشتگان پس مرا یافت بدن بی سر مرا التفحص نمود بند شلوار را دید و بآن گرههای بسیار زده بود من پس دست خود را ببند شلوار زدم یک گره را از آن گشود من دست راست خود را آورده از بند شلوار گرفتم پس او در معرکه جستجو کرده پاره شمشیری شکسته یافت با آن دست راست مرا قطع کرد بعد از آن یک گره دیگر را گشود پس دست چپ خود را از بند شلوار گرفتم که آنرا نگشاید که عورت من مکشوف نباشد پس دست چپ مرا قطع کرد وقتیکه خواست بند شلوار را بگشاید ترا احساس کرد خود را میان کشتگان انداخت وقتیکه پیغمبر کلام حسین را شنید بشدت گریه کرد و آمد بسوی من در میان کشتگان تا اینکه در برابر من ایستاد پس گفت چه شده است از من ترا ای جمال که قطع میکنی دستهای را که بسیار وقت آنها را جبرئیل و ملائکه آسمانها تمامًا آنها را می بوسیدند و اهل آسمانها و زمینها بآنها تیمن و تبرک میجستند آیا کفایت نکرد ترا آنچه ایشان یعنی اعدا با او کردند از ذلت و خواری و هتک حرمت زنان او را کردند بعد از بودن استتار بحدود و پرده ها خدا روی ترا سیاه گرداند ای جمال در دنیا و آخرت و قطع کند خدا

دستهای

دستهای ترا ببرداند نزاد گروه کسانیکه خون ما را ریختند و جرئت نمود بر خدا پس دعای او تمام نشده بود تا دستهایم شل شد و چه احساس کردم بر روی خود که گویا که او پارهٔ تاریک شب بپوشیده و در اینحالت ماندم پس آمدم باین بیت طلب شفاعت مینمایم و میدانم که نمی‌بخشد مرا ابداً و باقی نماند در مکه کسی مگر اینکه حدیث او را شنید و به خدای تعالی تقرب جست به لعنت کردن او و همه میگفتند که کفایت میکند ترا ای لعین آنچه جنایت زده بحدیث و به تحقیق بحدیث روایت شده بغیر این طریق در بعض کتب اصحاب در حالیکه نقل کرده است از صاحب کتاب تاج الملوک باسناد خود از عبد الله نخعی حجازی گفت در بعض طرق مدینه مشرفه بودم برای قضاء حاجت میرفتم ناگاه بجابر بن عبد الله انصاری رسیدم که غلام او را میبرد بعد از آنکه چشم او معیوب شده بود و او مثل زن پیر مرده میگریست پس متوجه شدم و بخود لرزیدم و باو گفتم یا جابر چرا گریه میکنی آیا از فقر میگریی یا کسی بتو افترا گفته یا کسی از تو مطالبه دین میکند پس گفت نه اینها نیست گفتم پس چرا گفت ای برادر از نزد قبر پیغمبر در ساعت بیرون آمدم ناگاه دیدم غلام من میگوید یا سیدی به تحقیق نوبت من لرزید از دیدن جسمی از شخصی که دیدم او را در بازارها سؤال میکند پرسیدم او مرد بود گفت شما بگشتم صفت او چه طور بود گفت رویش مثل قیر بود و مویش گویا که آتش با او همین کرده بود و چشمان او بسیار سرخ بود و دستهایش را به منشار قطع کرده بودند باو گفتم او را نزد من بخوان او را خواندم پس او را گرفته از بازار بیرون بردم و از او سؤال کردم که از اهل کدام شهر هستی تو گفت از کوفه گفتم سبب مبتلا شدن تو باینحالت چیست پس انکار کرد باو قسم دادم و خود را باو نشان دادم و گفتم بپنید این است که تو از من میپرسی گفت از آن زمان که ترا دیدم شناختم که تو از اصحاب پیغمبر ما هستی و تو جابر بن عبد الله انصاری و اما ترا نمی‌شناسی گفتم ترا اگر شناختم از تو سؤال نمیکردم گفت من بریدة بن وایل ساربان حسین پس گریست و من باو گریستم و یقین کرد که من بر او درد ناک و اندوه ناک شدم گفتم گفت یا جابر بدانکه هوای نفس من بر من غلبه کرد و شقاوت من بهوای نفس من اعانت و یاری کرد با احسان و خوبی حسین که بر من میکرد و با من مهربان بود و کفیل بود بر من و عیال من پس قصهٔ من منتهی شد و من دیدم در نزد او بند شلوار حجازی را و آنرا دوست داشتم که برای من باشد تا آن را به بعض حکام هدیه فرستم و همیشه منتظر فرصت بودم که آن را بدست آورم زیرا که آن در لباس او بود تا او را شهید کردند و من در کسانی بودم که از حضرت او مردود شدم و کسیکه با خبر داد که اینقوم میخواهند خون او را بریزند و شما خبر این را علم کرده اید پس بروید هر جا که خواهید و نگوئید که پسر رسول خدا با جمله کرد پس از او متفرق شدیم و نماند با او مگر پسران او و دلیران برادرانش و برادرانش و بعض انصار که قریب بهفتاد و نه نفر مرد بودند و من در بیابانی بودم در طرف مشرق کربلا و قتیله او را شهید کردند و اصحاب و اهل بیت او را کشتند و زنان او را عریان و خلخال اسیر کردند و سرهای انصار او را با حسین حمل کردند کوفه و من از بیابان بیرون آمده و قصد بدن طاهر او کردم ناگاه دیدم در بر او برده است که در حیات خود آنرا معترض پاره کرده بود که آنرا از برش بیرون نکنند که عریان بماند و در پایش شلوار بود و او را قصد کردم که بند آنرا اخذ کنم ناگاه دیدم که بآن گرههای بسیار زده معالجه کردم که آن گرهها را بگشایم دیدم که دست راست خود را آورده آن بند را گرفت خواستم که دست او را حرکت داده رد نمایم نتوانستم پس خنجر خود را کشیدم و دست راست او را قطع کردم و اندختم بعد در مرتبه ثانیه دست دراز کردم دست چپ خود را آورد و از بند شلوار گرفت و هر چه خواستم که دست او را رد کنم نتوانستم آنرا نیز به خنجر خود قطع کرده انداختم بعد یقین کردم که بند شلوار را اخذ میکنم پس قصد کردم که آنرا بیرون آورم ناگاه دیدم صیحه و فریاد از پشت سرم بلند شد از این جهت ترسیدم و دستم خشک گردید ناگاه دیدم نوری که از آسمان آمد پس گمان کردم که ستاره است خود را میان کشته‌گان انداختم ناگاه صاحب محاسن منوری را دیدم مانند اسیر رفت تا در نزد سر حسین نشست پس درست نظر کردم دیدم که او رسول خدا است و امیر المؤمنین در پشت سر او و فاطمه و حسن را دیدم و مردان بسیار را دیدم ایشان را نشناختم و دیدم پیغمبر دست خود را بجانب او دراز کرد دست خود را

تا اینکه در آن بود سر حسین پس سر را ببدن ملحق کرد و او را نشانید پس بخدا قسم بخدائیکه معبودی جز او نیست هرآینه بتحقیق حسین را دیدم
و او را که گویا بشکر او را فرح حاصل کرده است و قتیکه جد خود را دید فلما رأى جده نادى السلام عليك يا جداه فرد فقال و
عليك السلام يا ولدي يا ثمرة فؤادي يعز علي ان اراك على هذه الصفة ما لجسمك مضيع وعظمك مرضض
فقال يا جداه من سنا لبا الحنظل فصاح رسول الله واولداه وامهجة قلباه واحسيناه قد بقي منه ابوه
يا ولدي ارى شيبك مضمخا بالدماء ووجهك معفرا بالرملا وقد ذبحت ذبح الشاة فقال نعم
يا اباه ذبحني الشمر الضبابي من القفا فبكى امير المؤمنين وقال ليتني كنت حاضرا لاجدل عنك
الاعداء واسقيهم كاس الردى يا ليت نفسي لنفسك الفداء ثم دنت امه فاطمة الزهراء وقالت له يا نور
عيني جسمك على الثرى وراسك على السمهري يعلى يا شق روحي ومهجتي في الملاء بقيت الى الآن
بلا غسل ولا كفن تريبوما العبرة عن قبورنا ثم مرغت ناصيتها بدمه ونادت واولداه واحسيناه
واقتيلاه واحبيباه واغريباه هذا ودم الحسين على وجهها يسيل وتقول بهذا القى الله الجليل
هذا وجده وابوه وامه واخوه في بكاء وعويل فمد رسول الله فقلب كفي الحسين وقال من قطع
يا ولدي كفيك فقال يا جداه قطعها جمال لي قال وما اراده بذلك فقال يا جداه لاجل هذه التكة التي
في سراويلي كلما مد يده ليأخذها قبضت عليها لئلا تنكشف عورتي يعني ندا کرد السلام علیک یا جدا پس پیغمبر جواب
سلام را رد کرد و گفت و علیک السلام ای ولد ای میوه قلب من گران است بر من که ترا در این صفت ببینم چه شده است که جسم
تو که پاره پاره شده و استخوان تو خورد کرده شده گفت یا جداه از ناخنهای اسبان چنین شده رسولخدا فریاد کرد و اولداه
وا مهجة قلباه و احسیناه پس پدرش باو نزدیک شد و گفت ای ولد می بینم محاسن ترا که بخون خضاب و روی ترا که بخاک و خون
آلوده گشته ترا مثل گوسفند ذبح کرده اند گفت نعم یا ابتاه شمر ضبابی سر مرا از عقب برید پس امیر المؤمنین گریست و گفت
کاش من حاضر بودم دشمنان ترا هلاک میکردم و ایشان را شراب هلاکت مینوشانیدم کاش جان من بجان تو فدا باد بعد از آن
مادرش فاطمه زهرا نزد او آمد باو گفت ای نور چشم من می بینم جسم ترا بر روی خاک و سر ترا در نیزه بلند شده ای پاره روح
دل و خوش من در ملا تا حال بی غسل و کفن مانده چه شده است که قبر تو از قبرها دور است بعد از آن پیشانی خود را بخون او خضاب
کرد و ندا کرد و اولداه و احسیناه و اقتیلاه و احبیباه و اغریباه و خون حسین در روی او سیلان میکرد و میگفت با این
ملاقات میکنم خدای جلیل را و جد و پدر و مادر و برادرش در گریه و نوحه بودند پس رسولخدا دست خود دراز کرده دستهای
حسین را گردانید و گفت ای پسر من دستهای ترا کی قطع کرد گفت یا جداه ساربان من قطع کرد گفت مراد او از این قطع چه
بود گفت یا جداه از برای این بند شلوار که در شلوار منست هر وقتیکه دست خود را دراز کرد که آنرا اخذ کند نماید دست خود
آنرا گرفتم که مکشوف العوره نمانم هر وقتیکه دست خود را دراز کردم آنرا قطع نمود و وقتیکه آمدن شما را شنید خود را در میان
کشتگان انداخت از ترس تو یا جداه رسولخدا گفت ای ولد و حبیب گریه ترین مردم بر تو باد لعنت خدای ملک علام ای ساربان قبر زمین
من کردی خدا روی ترا سیاه و دستهای ترا قطع کند در دنیا پیش از آخرت پس ندانستم مگر اینکه دیدم دستهای مثل خمیر بزمین
افتاد و رویم چنانست که می بینی مثل قالب قیر است پس شاید تو مرا برای این خواسته پس از او مفارقت کردم بعد از آنکه او را
لعنت کردم الا لعنة الله على القوم الظالمين میگویم زمانیکه شنیدید ای برادر ایمانی من سید ورود است پس گوش کنید
آنچه من آنرا بر شما ذکر میکنم از روایت عجیبه و آن روایتیست که شیخ الملائک در کتاب بستان العالمین ذکر کرده است حکایتکه گفت و اما
قصه عیسی بن الطعام پس آن عجیبه ایست تحقیق اراده کرد که نظر نماید که از کجا است منبع رود نیل پس سیر میکرد تا خضر را درک کرده
خضر باو گفت زود داخل شو بموضع چنین و چنان بعد از آن عطا کرد باو علامت آن موضع را پس رسید بر کوه و در آن
کوه قبه دید از یاقوت بر چهار ستون و نیل از زیر آنها جاری میشد و در آن میوه ها بود که تغییر نمیافت پس بر کوه رفتم
پس در پس آن دیدم باغها و قصور و خانه ها و عالم وسیعی بود و من پیر سفید مو بودم پس یکی از من و زید موی من سیاه شد و جوانی
بر من عود کرد و چون از قصور مرا ندا کرد بسوی ما بیا ای رحیم پس آنجا نه منقش است و ترا جذب کرد و خضر مرا منع کرد و گفت

بستر قول او صلی الله علیه و آله سبعة انهار من الجنة جیحون و سیحون و دجله و فرات و نیل و جیحه در بیرون در مقدس است
عین سلوان زیرا که از بهشت است آب زمزم و طبریه از بهشت است حدیث بلوقیا و عفان است و حدیث ایشان طویل است
اشاره در آن حکایت میکنند پس تا رسیدند بمکانیکه در آن بود سلیمان پیغمبر بلوقیا پیش آمد که خاتم را از انگشت او جذب نماید
پس اژدهائیکه با او موکل بود باو دمید و او را سوزانید پس عفان او را بقاروره زد و او را زنده کرد بعد از آن دفعه
ثانیه و ثالثه دست خود را دراز کرد پس او را زنده کرد بعد از سه دفعه مردن پس دفعه چهارم دست خود را دراز کرد که انگشتر را
اخذ نماید سوخت و هلاک شد پس عفان بیرون آمد در حالیکه میگفت که شیطان هلاک کرد شیطان را اژدها او را ندا کرد
که تو نزدیک بیا انگشتر را بیرون کن این انگشتر در دست احدی واقع نمیشود مگر در دست محمد زمانیکه مبعوث شد باو بگو که اهل
علا را علی التحقیق در فضل تو و فضل انبیائیکه پیش از تو بودند اختلاف کردند پس خدا ترا اختیار کرد بر انبیا بعد از آن
مرا امر کرد پس انگشتر سلیمان را بیرون کردم و آوردم آنرا بنزد تو پس اخذ کرد آنرا رسول خدا و عطا کرد آنرا بعلی آن
حضرت آنرا به انگشت کرد پس مرغان و جان و انسان حاضر شدند و آنرا مشاهده میکردند و شهادت میدادند بعد
از آن داخل شد و مرابط جنی و ما و حدیث طولانی گفت وقتیکه در نماز ظهر بودند جبرئیل بصورت سائلی متصور شد
میان صفها را میگردید در آن اثنا که ایشان در رکوع بودند ناگاه سائلی در عقب امیر المؤمنین ایستاد در
حالیکه سؤال میکرد آنحضرت بدست خود اشاره کرد پس انگشتر طیران کرد بسوی سلیمان پس ملائکه از روی عجب
فریاد کردند جبرئیل آمد در حالیکه تهنیت میگفت و میگفت بدرستیکه شما اهل بیتی هستید که خدا تعالی بر شما انعام
کرده است الذین اذهب الله عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا پس پیغمبر آنرا بعلی خبر داد علی گفت چه میکنم
بنعمت زایل و ملک متغیر را و دنیا بیزار که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب است پس اگر اعتراض نماید و بگوید چگونه
مقاتله کرد با معاویه در سر دنیا پس جواب از آن جهت که او مقاتله کرد در سر حقی که برای او بود و با آن بجد مهر سید و اما
تحکیم باطل است و صحیح نیست زیرا که تحکیم بر موجود و محدود و در علوم و غیر مجهول واقع گشته این فقه و شرع است بعد از آن گوید
آنچه اراده میکنید تمام شد کلام غزالی میگویم بدرستیکه بیان کلامش و شرح مقصود او این است که اسید و مردمی بلوقیا و عفان
عالم بودند بعلوم بسیار از علوم خواص و اسرار و بر علوم غریبه و از اصحاب نفوس زکیه و همتهای عالیه بودند و خواستند
که برسند در مقام جاه و جلال و عزت و نوال و تسخیر کردن صاحبان ارواح از جن و انس و مرغان و وحش و غیر صاحبان
ارواح از بادها و ابرها و غیر اینها بمقامیکه آنرا اراده کرد سلیمان پیغمبر بقول خود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و به تحقیق
دانستند که این ممکن نمیشود مگر اینکه برسند بانگشتر سلیمان زیرا که از جمله خواص این خاتم است تسخیر کردن
خدا تعالی بخیر را که بسوی آن اشاره گذشت برای کسیکه آن انگشتر در دست او باشد پس اول موضع و مکان تخت سلیمان
را که نعش سلیمان در بالای آن بود معین کردند و به تحقیق اینرا شناختند بآنچیزیکه در پیش ایشان بود از قواعد علوم غریبه
و ضوابط فنون اسرار و خواص بعد از آن سفر کردند بآن موضع و مکان پس مرتکب شدائد شدند و متحمل گردیدند چیزی
را که بایشان رسید از هر ضرر و مشقت از قطع کردن صحراها و بیابانها و صعود کردن بر سر کوههای بلند و نازل شدن
در بیابان و وادیهای لغزنده و گذشتن از دریاها و نهرها تا رسیدند بمکانیکه تخت سلیمان در آن بود پس عفان طلسمات
آن باغ را باطل نمود حکم طلسمهائیکه در آن باغ نهاده بودند که مانع بودند از داخل شدن احدی در آن بستان و باطل کردن
عفان طلسمها را باین نحو بود که افسونهای بسیار خواند و منظرات که در گشودن آن طلسمها نفع بود بعمل آورد پس داخل
باغ شد و سلیمان را یافتند در بالای تخت مثل کسیکه خوابیده و در انگشت او بود انگشتر زمانیکه اینرا شناختند مدتیکه سیر

آنچه غزالی آنرا نقل کرده از آن مستفاد میشود در وقت نظر دقیق که جاری شده بحث در میان ملائکه که امیر المؤمنین انگشتر
عطا میکند در مقابل ... انگشتر با آن همه دوران تمیکند با آن ملک و سلطنت سلیمان پس جمعی از ایشان گفتند که عطا
میکند و دیگران گفتند عطا نمیکند پس از خدا سؤال کردند و خواستند که جبرئیل ابر نشستند و ملکوت زمین بر ایشان
منکشف شود تا ببینند آنچه در زمین واقع میشود بعد از آن معصوم از کلام غزالی که گفته هرگاه اعتراض نماید فتوا دهنده
تا حدی نوع توهمی است که از جانب دشمنان و منکرین فضایل امیر المؤمنین و شک کننده کان در آن وارد میشود
و تقریر آن توهم اینست که چگونه جایز میشود و صحت آنچه از وارد است آنرا متضمن است از عطا کردن امیر المؤمنین
در مقابل سؤال سائل خاتم آنچه خدا تعالی سلیمان را با آن مخصوص کردانیده است از ملک کبیر و سلطنت عظیمه پس غزالی
جواب خوب داده است بعد از آن مخفی نماند در تو که آنچه کلام غزالی آنرا افاده میکند اینست که انگشتری که امیر المؤمنین
آنرا در اثنای نماز تصدق کرده آنچه آنرا تصدق کردن سبب نازل شدن آیه صریحه گردیده و اثبات کردن ولایت
مطلقه برای امیر المؤمنین خاتم سلیمان بود و غزالی نازل شدن آیه را در عقب این صدقه ذکر نکرد بجهة اتکال و
اعتماد کردن بظهور است نظر بر اینکه همه اتفاق نموده اند بر اینکه آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلوة
در شأن امیر المؤمنین نازل گردیده بعد از تصدق کردن او انگشتر را و نظر بر اینکه واقعه تصدق نمودن امیر المؤمنین
انگشتر را یکواقعه بوده متعدد نبوده و اما آنچه روایت شده در طریق ما از حضرت صادق اینست در سبیکه آن انگشتری که
تصدق نمودن آن سبب نزول آیه ولایت گردید خاتم طوق بن حران بود در حالیکه امیر المؤمنین او را گرفت
و آن خاتم را از انگشت او بیرون کرد و لکن اختیار انتقال بود بحضرت صادق گفتند قیمت آن خاتم چه بود گفت خراج شام
بود گفتند چه قدر بود گفت بار سیصد هزار شتر که ششصد شتر از نقره و چهار صد شتر از زر باشد و مخفی نماند در تو له تو فیق و جمع
ما بین آنچه غزالی نقل کرده و آنچه از حضرت صادق نقل شد بوجوه عدیده متصور میشود و لکن آنچه در نظر من ترجیح دارد اینست که
واقعه متعدد و نزول آیه ولایت دو مرتبه بود میگویم اندوستان الرسول خدا ای گریه کننده کان در مصایب ایشان
به تحقیق دانستید در بعض آنچه گذشت و مجالس عبارت کردن گذارست کتابهای سید الشهدا را که بجدل بن سلیم
علیه عذاب الله تعالی انگشت امام روحی له الفداه را قطع کرد برای انگشتر او پس چه قدر فرق و فضح و تفاوت ظاهر دارد ما بین
انگشتری که از امام مظلوم سید الشهدا اخذ کردند و بین خاتم سلیمان بن داود که سلیمان آنرا تصدق کرد اگرچه پاس
سلطنت او با آن دور میکرد زیرا که آن خاتم آنرا تصدق کرد سلطنت بزرگ او بود و لکن این خاتم که از برای
آن انگشت سید الشهدا را قطع کردند چنان انگشتی که دوران میکند او بر مدار حرکات و اشارات آن چیزیکه ساری
میشود بهزار هزار سلطنت سلیمان و امثال سلطنت او و این خاتم در شرف و مرتبه در درجه عظمی است بحیثیتیکه نمیباشد
خاتم سلیمان قیاس با آن مگر در ذره از ذرات انوار آن و بمنزله اثری از آثار آن آه آه آه مدرستیکه خاتم سلیمان
اگرچه نقش اعظم آن چیزی بود که سبب تسخیر جن و انس و وحش و مرغان و ابرها و بادها بود برای کسیکه آن در انگشت
او باشد و لکن نقش این خاتم نقاط و اجزاء بود از خونهای طیب طاهر که با آنها آغشته شده سلام خدا و سلام جمیع ملائکه و جمیع
انبیا و جمیع بنده کان صالحین خدا وارد میشد بعد قصه تصدق نمودن امیر المؤمنین خاتم سلیمان را قلوب محبین را
نورانی میکند و تعجب میفرماید از آن ملائکه آسمانها و لکن این خاتم جاهای صاحبان نفس و روح را میلرزاند و ملائکه و انبیاء
ضجه و فریاد کردند بسبب آن پدر و مادرم فدای امام مظلومی باشد و نفس و اهل من فدای آن سید بی یار و عیال و عیالم فدای
شهید کریمی باد که سائل را ابدا منع نمی کند و با آن نایل اصلا تکلف نمیکند پس بخشید در راه خدا بعد از کیفیت انگشتر و حرکات
اصل سخاوت و کرم و منبع عطایا از قصه میکنم دو دست کریمتین را معاد اصحاب او و علیاه کجا است فاطمه زهرا ام

حکایت منصور منظور نمایند تا دوا نماید برای نگاه داشتن خونها طاهره را که ازین دوا که بر متین مسلمان میکرد چنانکه دوا کرد جراحت
روی رسول خدا در روز جنگ احد بخاری در صحاح خود ذکر کرده است که در روز احد روی پیغمبر مجروح شد و دندان پیش و طاس
کلاه خود بر سرش بشکست پس فاطمه خون را می شست و امیر المؤمنین امساک میکرد و وقتیکه فاطمه دید که خون بسیار میآید
حصیری را اخذ نمود و سوزانید تا خاکستر گردید آنرا به جراحت روی پیغمبر چسبانید خون منقطع شد و در موضع دیگر از کتاب خود
از کتاب خود ذکر کرده وقتیکه طاس و کلاه پیغمبر در سرش بشکست و رویش خونآلود و دندانش بشکست شد
و امیر المؤمنین در سپر خود آب میآورد فاطمه خون را می شست و وقتیکه دید خون زاید میشود حصیر را اخذ کرد و سوزانید
و آنرا بجراحت پیغمبر چسبانید خون قطع شد بحدیث   تذییل است در آن بیان بعضی از امور پس بدانکه از بعض
اخبار استفاده میکرد که در آنوقت در انگشت امام انگشتر نبود صدوق در امالی روایت کرده است باسناد
خود از محمد بن مسلم گفت از صادق سؤال کردم از انگشتر حسین ع که بکه رسید و باو ذکر کردم که من شنیدم که آنرا از انگشت
انگشت آنحضرت اخذ کردند در میان آنچه بغارت بردند گفت چنان نیست که میگویند بدرستیکه حسین وصیت
نمود بپسر خود علی بن الحسین و انگشتر خود را به انگشت پسرش داخل کرد و امر را باو تفویض کرد چنانکه پیغمبر با امیر المؤمنین از
کرد و امیر المؤمنین آنرا بحسن کرد و حسن بحسین ع کرد بعد از آن انگشتر بپدرم رسید بعد از پدرش و از آن بمن رسید
پس آن در نزد من است در هر جمعه آنرا بانگشت خود میکنم و نماز میخوانم محمد بن مسلم گفت پس در روز جمعه بآنحضرت
داخل شدم در حالتیکه نماز میکرد وقتیکه از نماز فارغ شد دست خود را بسوی من دراز کرد پس در انگشت او خاتمی
دیدم که نقش آن لا اله الا الله عدة للقاء الله بود گفت این انگشتر جدم ابی عبد الله الحسین است   بالجمله حدیث جمع و توفیق
ممکن است باینکه انگشتری که حضرت صادق حکم کرد که آنرا نبردند انگشتری بود که از جمله مواریث نبوت و خلافت بود
و قبلیکه صادق دانست که آنچه محمد بن مسلم از آن شنیده است نسبت بانگشتر بود گفت پس کما قالوا و ممکن است این
توفیق و جمع نموده باشد بخبر دیگر و در خبر است که آنحضرت گفت برای حسین ع دو خاتم بود نقش یکی لا اله الا الله عدة للقاء الله و نقش دیگری
ان الله بالغ امره بود و نقش خاتم علی بن الحسین خزی و شقی قاتل الحسین بن علی بود بحدیث   بعد از آن مخفی نماناد بر تو
که قضیه جمال لعنه الله و عذبه عذابا الیما از چیزهائیست مساعدت و یاری میکند بچیزی که ما مقدم کردیم از آنکه جایز نمیشود
عقلا و نقلا مجرد ماندن عورت معصوم از ساتر بلکه این قضیه از دلایل قاطعه است در این باب   مجالس
بعد هم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در اشاره کرده است بسیاری از امور متعلقه بجسد شریف و بخونهای
طاهره و خونهای سید الشهداء روحی له الفداء پس واقع میشود کلام در این مجلس در ضمن اشراقات چند
اشراق اول در قضیه طرماح است ابو مخنف گفت که طرماح بن عدی گفت من در واقعه کربلا بودم در حالیکه
واقع شده بود بمن طعنها و ضربها پس ثقیل گردید مرا جراحتها اگر قسم خورم بصدق قسم یاد کرده ام بدرستیکه من در خواب
نبودم ناگاه ده نفر سوار دیدم که آمدند در بر ایشان لباسهای سفید بود و در ایشان بوی مشک میآمد در نفس خود گفتم
که این عبید الله بن زیاد لعنه الله تعالی است آمده است برای دفن کردن جسد حسین پس ایشان را دیدم تا نازل شدند
بر کشتگان بعد از آن مردی از ایشان آمد بسوی جسد حسین ع در قرب او نشست و دست خود را دراز کرد بسوی کوفه
ناگاه دیدم سر حسین را آورد از جانب کوفه و گذاشت آنرا بجسد او ملحق نمود پس عود کرد چنانکه بود باذن خدا تعالی
پس ناگاه دیدم که او رسول خدا است بعد از آن گفت یا ولدی ترا کشتند آیا ترا نشناختند و از نوشیدن آب
ترا منع کردند بعد ملتفت گردید باشخاصیکه با او بودند و گفت ای پدرم یا آدم و یا ابه یا نوح و یا ابه یا ابراهیم و ا

۴۰۸ مرا بعد من ای موسی و ای عیسی ای ابا محمد ببینید چه کرده است امت من بعد از من خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند در روز
قیامت (اشراق ۹۹) در حدیث مرغ آلوده بخون است از کتاب منتخب آورده که روایت شده از طریق اهل بیت
وقتیکه حسین را شهید کردند باقی ماند در کربلا در حالیکه مصروع بوده و خون او ریخته شده بود بر زمین ناگاه مرغ سفیدی
آمد خود را بخون آنحضرت آلوده کرد آمد در حالیکه خون از آن میریخت مرغان چندی را در زیر ظلال دید در درختها
شاخهای آن نشسته و هر یک از ایشان دوستی و علف و آب را ذکر میکند آن مرغ آلوده بخون با ایشان گفت
وای بر شما آیا به لهو و ذکر دنیا و متاع آن مشغول گشته اید و حال آنکه حسین در کربلا در حرارت هوا در روی ریگهای گرم
کربلا افتاده تشنه و مذبوح و خون او جاری و ریخته شده است پس مرغان پرواز کردند و هر یکی از ایشان قصد کربلا
نمود پس دیدند آقای ما حسین را در زمین بی سر و بی غسل و کفن انداخته اند باد ماریگهای زمین را بر او میپاشد و بدنش خورد شده
استخوانهای او از نعل اسبها با سمهای خودشان خورد کرده اند زوار او وحوش بیابانها است و نوحه میکنند با و جن
زمین سهل و جبال بتحقیق خاک از انوار او و انوار او و هوا از شکوفه های او روشن شده است وقتیکه مرغان او را دیدند
فریاد نمودند و اظهار گریه و شور کردند خودشان را بخون او آلوده نمودند و هر یکی از آنها پرواز کردند بجانبی و خبر کردند اهل
آنجانب را از شهید گشتن ابی عبد الله الحسین پس از قضا و قدر مرغی از این مرغان مدینه رسول خدا را قصد کرد و آمد
خود را بیکدیگر میزد و خون از پرهای آن متقاطر میگشت و در اطراف قبر آقای ما رسول خدا را دور میکرد و صدای خود را بلند
مینمود که الا قتل الحسین بکربلا یعنی حسین را در کربلا کشتند و حسین را در کربلا غارت کردند و حسین را در کربلا ذبح کردند پس مرغان بسیار
جمع شدند و بر حسین گریه و نوحه میکردند وقتیکه اهل مدینه این نوحه را دیدند و مشاهده نمودند که خون از مرغ ریخته میشود ندانستند
چه خبر است تا اینکه مدتی از زمان گذشت و خبر کشته شدن حسین رسید دانستند که آن مرغ برسول خدا کشته شدن
پسر فاطمه بتول و نور چشم رسول را خبر میداد و بتحقیق نقل شده از آن روزیکه آن مرغ خون آلود بمدینه آمد در مدینه مرد یهودی بود
و او را دختری نابینا و زمین گیر بود و کر و شل داشت و جذام بدن او را احاطه کرده بود آن مرغ آمد در حالیکه خون از آن میریخت
در بالای درختی نشسته گریه میکرد در طول شب و یهودی دختر مریضه خود را از انکار جدید بیرون کرده بود به بستانی و او را در آن
بستانی که مرغ آمده و در او واقع شده بود گذاشته بود پس از قضا و قدر در آنشب بیهودی عارضه عارض شد باید پس داخل مدینه
شد برای قضای حاجت و قادر نشد در آنشب باز به بستان برود که دختر مریضه او در آن بود و دختر وقتیکه دید پدرش
با و نیامد در آنشب بخواب نرفت از تنهائی زیرا که پدرش با او حدیث نقل میکرد و تسلی میداد تا او بخوابد پس در وقت سحر گریه کردن
مرغ را شنید و در زمین منظرف و منطرف میکرد و میدید تا آمد بزیر درختی که در آن مرغ نشسته بود و هر وقتیکه آن مرغ ناله می کرد آن دختر
از دل محزون با آن جواب میداد پس در آن شب که آن دختر حزین بود ناگاه از آن مرغ یکقطره خون بر چشم او افتاد چشم خود را گشود
بعد از آن یکقطره دیگر بر چشم دیگر او افتاد آنهم خوب شد بعد از آن یکقطره بر دستهایش افتاد آنها هم خوب گردید بعد یکقطره بپاهایش
افتاد آنها هم صحت یافت و هر وقتیکه یکقطره میافتاد بدیدن میمالید تا از جمیع مرض خود عافیت یافته از برکات
خون حسین و وقتیکه صبح کرد پدرش بباغ آمد و دید دختری گردش میکند و ندانست که او دختر او است از او سؤال کرد که آیا
در این باغ دختر علیله بود که بحرکت کردن قادر نبود دخترش گفت بخدا قسم من دختر تو هستم توام وقتیکه آن مرد این را
شنید افتاد و غش کرد و وقتیکه بحال آمد ایستاد در دو قدم خود آن دختر او را بسوی آن مرغ آورد آن مرد آن مرغ را دید که در درخت
آشیان کرده از قلب حزین و سوخته ناله میکند از آنچه دیده بود که بر حسین کرده اند یهودی با آن گفت ترا قسم میدهم
بخدائیکه ترا خلق کرده است ای مرغ بمن تکلم کن بقدرت خدای تعالی پس آن مرغ بنطق آمد در حالیکه گریه با خود گریه میکرد
بعد از آن گفت بدانکه من در بعض درختها با جمعی از مرغان آشیان نشسته بودم در وقت حرارت اول ناگاه

ناگاه دیدم مرغی بما وارد شد در حالیکه میگفت ای مرغان میجوزید و تنعّم میشوید و حال آنکه حسینرا در کربلا در این گرمی هوا
بر بستر خاک گرم تشنه اند خسته اند و از نحر شریفش خون جاریست و سر او را بر سر نیزه زده اند و زنان او را پای برهنه و
عریان اسیر کرده اند وقتیکه ما این را شنیدیم پرواز کردیم آمدیم بکربلا او را دیدیم در آن صحرا افتاده غسل او از خون و کفن
او ریگهای کربلا است پس همه ما خود را با نوحه میکردیم و خود را بخون او آلوده نمودیم و هر یک از ما بجائی پرواز کردیم
من در این مکان آمدم وقتیکه یهودی این را شنید تعجب نمود و گفت اگر حسین در نزد خدا تعالی صاحب قدر بلند نمی شد خون
او از هر درد شفا نمی گشت بعد از آن یهودی و دخترش و پانصد نفر از قومش مسلمان گشتند   اشراق سیوم در کیفیت
غرابست از کتاب مناقب نقل شده حدیث مسند از سید عابدین که گفت وقتیکه حسینرا شهید کردند غرابی آمد و خود را
بخون او آلوده نمود بعد از آن پرواز کرد از مدینه و بدیوار فاطمه دختر حسین افتاد فاطمه سر خود را بلند کرد آن غراب را دید
بشدت گریه کرد و انشا کرد و میگفت   نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَیْلَکَ یَا غُرَابُ   قَالَ
الْإِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ الْمُوَفَّقُ بِالصَّوَابِ   إِنَّ الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلَا بَیْنَ الْأَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ   فَابْکِی
الْحُسَیْنَ تَرَجّی الْإِلٰهَ مَعَ الثَّوَابِ   قُلْتُ الْحُسَیْنُ فَقَالَ لِی حَقّاً لَقَدْ سَکَنَ التُّرَابُ   ثُمَّ اسْتَقَلَّ
بِهِ الْجَنَاحُ فَلَمْ یُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ   فَبَکَیْتُ مِمَّا حَلَّ بِی بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ   حاصل مضمون آنکه
غراب خبر مرگ داد گفتم کیست که خبر مرگ او را میدهی وای بر تو ای غراب گفت امام است گفتم کیست آن امام گفت
کسیکه موفق شده است بصواب بدرستیکه حسین در کربلا در میان نیزه ها و شمشیرها است پس بحسین گریه کن امیدوار باش از
خدا ثواب را گفتم حسین کشته شده بمن گفت راست میگویم بتحقیق در روی خاک ساکن گشته بعد از آن بر بالهایش از آن
مستقل گشت پس بجواب گفتن قادر نشد من گریستم از جهت آنچه بمن نازل شد بعد از دعای مستجاب محمد بن علی گفت
پس خبر مرگ او را باهل مدینه داد پس گفتند که فاطمه سحر اولاد عبد المطلب را با او رد پس آنقدر زمان نه گذشت تا خبر کشته
شدن حسین بن علی با ایشان آمد   اشراق چهارم در کیفیت نابینا است در ملهوف گفته ابن رباح روایت کرده گفت که
ملاقات کردم مرد نابینائیرا که بقتل حسین حاضر شده بود پس از نابینا شدنش سؤال کردم گفت من در کشته شدن حسین حاضر
بودم در روز دهم محرم غیر از اینکه من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم وقتیکه او را کشتند من بمنزل خود مراجعت کردم
و نماز خفتن را گذارده خوابیدم پس در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت که اجابت کن رسول خدا را گفتم مرا با او چه کار
پس مرا گرفته بسوی او کشید ناگاه دیدم پیغمبر در صحرا نشسته و آستین خود را بالا زده و حربه در دست دارد و پیش
روی او نطعی ایستاده بود و در دستش شمشیری بود از آتش اصحاب مرا که نه نفر بودند می کشت هر وقتیکه یک ضربت میزد در
جانهای ایشان آتش شعله ور میگشت پس به پیغمبر نزدیک شدم در پیش رویش دو زانو نشستم گفتم السلام علیک یا رسول الله
جواب سلام را بمن رد نکرد و زمان طویلی مکث کرد بعد از آن سر خود را برداشت و گفت ای دشمن خدا هتک حرمت مرا
کردی و اولاد مرا کشتی و حق مرا اعانت نکردی گفتم یا رسول الله من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم گفت راست گفتی
ولکن تو تکثیر سواد ایشان کردی بمن نزدیک شو پس او نزدیک شدم ناگاه دیدم طشتی پر از خون است بمن فرمود این خون پسرم حسین است
پس از آن خون بچشم من کشید از خواب بیدار شدم تا این ساعت چیزی را نمی بینم   اشراق پنجم روایتیست در
کیفیت نابینای دیگر از کتاب منتخب نقل شده از ابی حصین گفت شیخ نابینائیرا دیدم از او از سبب آن پرسیدم گفت
بدرستیکه من از لشکر کوفه بودم بتحقیق رسول خدا را در خواب دیدم در حالیکه در پیش رویش طشتی بود در آن خون بزرگی از خون
حسین بود و همه اهل کوفه را بحضرت ایشان میدادند ایشان را بخون حسین آلوده میکردند تا بخدمتش رسیدیم و مرا

با و نشان دادند پس گفتم یا رسول الله من در کربلا شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم و سواد لشکر را بسیار نه کردم من گفت راست
گفتی اما از اهل کوفه نیستی گفتم بلی گفت چرا بیرون نیامدی تا یاری کنی پسر مرا که دعوت او را اجابت نکردی ولکن کشته شدن او را دوست
داشتی و از گروه ابن زیاد تو بودی بعد از آن نسبت به من با انگشت خود اشاره کرد پس اعمی شدم بخدا قسم شاد نمیکند که مرا اهل دنیا و دوست
داشتم که در پیش روی حسین شهید باشم   اشراق ششم در ذکر کردن قضیه که شبیه است با آنچه در بعض اشراقات
گذشته بود و از کتاب منتخب حکایت کرده از مرد کوفی آهنگر گفت وقتیکه لشکر از کوفه خارج شدند برای حرب حسین بن علی
آهنی که در پیش من بود جمع کردم و آلات اسباب خود را برداشته با ایشان رفتم وقتیکه رسیدند و خیمه های خود را
طنابها کشیده نصب کردند و من هم خیمه بر پا نمودم و میخها بجهة خیمه ها درست میکردم و مرابط و میخ طویله بجهة اسبان
بعمل میاوردم و سر نیزه ها را و آنچه از نیزه و از خنجر یا شمشیر احتیاج بهم میرسانید درست میکردم و بجمیع آنها بصیر بودم پس
نفع من بسیار شد و استادی و مهارت من در میان ایشان شایع و آشکار گشت تا اینکه حسین آمد با لشکر خود پس کوچ
کردیم به کربلا و خیمه ها را در کنار نهر علقمه بر پا نمودیم و قتال در میان ایشان قایم و بر پا کردند و آب را از او منع کردند و او
و اهل و فرزندان او را به قتل رسانیدند و مدت اقامت و کوچ کردن ما نوزده روز شد پس من غنی و دولتمند بمنزل
خود مراجعت کردم و اسیران هم همراه ما بودند پس ایشان را بعبید الله لعنه الله نشان دادند امر کرد که ایشان را
برای یزید لعنه الله بشام برند من در منزل خود چند روز مکث کردم ناگاه شبی در خواب خود خوابیده بودم و در خواب
دیدم که قیامت قایم شده و خلق در زمین موج میزدند مثل ملخ زمانیکه دلیل خود را مفقود نمایند و زبان همه ایشان خارج
شده بسینه ایشان افتاده از شدت تشنگی و من اعتقاد میکردم که در میان ایشان از من تشنه تر نیست زیرا
که گوش من کر و چشم من کور شده بود از شدت عطش این غیر از حرارت آفتاب بود و از شدت عطش دماغم
جوش میکرد و زمین جوش میکرد گویا که او قیر بود زمانیکه در زیر آن آتش شعله ور گردد پس خیال کردم که قدمهای
من پاره پاره میشود پس بخدا قسم اگر مرا مخیر میکردند در میان تشنگی من و پاره پاره کردن گوشت من تا خون من سیلان
نماید که از آن خوشم می آید نوشیدن آنرا بهتر میدیدم از تشنگی خود پس در آن اثنا که من در عذاب دردناک و بلای
عام بودم ناگاه مردی را دیدم که نور او موقف را نورانی نموده و کون مسرور گردیده بسبب نور او و بر اسبی سوار شده بود و او صاحب
محاسن بود و چند هزار از پیغمبر و وصی و صدیق و شهید و صالح او را احاطه کرده بودند پس گذشت گویا که او باد یا سیر فلک بود
پس ساعتی نه گذشت ناگاه سواری را دیدم که بر اسب ابلقی سوار شده و روی او مثل تمام ماه است و در رکاب او چند هزار مرد بود و
که امر میکرد قبول میکردند و قتیکه منع میکردند پس به نهایت هیبت او به لرزه در آمد و مضطرب گردید میان دو کتف از
خطرات او پس با همت خود زدم که چرا از حال شخص اول سؤال کردم از ترس ایمن نبودم ناگاه دیدم که او در رکابش ایستاده و به
اصحاب خود اشاره کرد و قول او را شنیدم که میگفت بگیرید او را ناگاه دیدم یکی از ایشان بغضب بازویم گرفت مثل پاره
آهن که از آتش خارج میشود مرا بسوی او برد خیال کردم که دو شانه من کنده شد از او سؤال تخفیف نمودم ثقل و گرانی را
بمن زیاد کرد باو گفتم از تو سؤال میکنم بآنکسیکه ترا بمن مامور کرده است تو کیستی گفت من ملکی هستم از ملائکه خدای جبار گفتم این
کیست گفت علی کرار است گفتم آن کسی که پیش از او بود کیست گفت محمد مختار است سؤال کردم اینهائیکه در اطراف
هستند کیستند گفت پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین و مؤمنین اند گفتم من چیزی نه کرده ام تا ترا بمن مامور کرد
گفت امر با و راجع میشود و حال تو حال اینهاست پس به دقت نظر کردم ناگاه عمر بن سعد که امیر لشکر بود و قوم دیگر را دیدم که ایشان
را نمی شناختم و در گردن عمر بن سعد زنجیری بود از آهن و آتش از چشم و گوش های او خارج میشد پس یقین کردم هلاک شدن
و باقی قوم بعضی از ایشان قلاده در گردن و بعضی مقید و بعضی را از بازو گرفته بودند بقهر و غضب مثل من پس ناگهان از ایشان

که ما سیر میکردیم ناگاه رسولخدا را دیدم که ملکی او را وصف میکرد در بالای کرسی بزرگی نشسته بود که روشنی میداد و درخشنده بود من گمان کردم که از مروارید است و دو مرد صاحب مجالس تابان را دیدم از یمین او از ملک سؤال کردم که ایشان کیستند گفت نوح و ابراهیم اند و دیدم رسولخدا می گفت یا علی چه کردی گفت حدیرا نه گذاشتم از قاتل حسین مگر آنکه او را آوردم پس من خدا را حمد کردم بر اینکه از ایشان نشدم عقل من بمن رجوع کرد ناگاه دیدم رسولخدا می گفت اینها را پیش آوردند از ایشان سؤال میکرد و میگریست و گریه میکرد هر کسیکه در آن موقف بود از برای گریه کردن رسول خدا زیرا که او بمردی گفت که چه کردی در زمین کربلا بفرزندم حسین پس جواب میداد یا رسول الله من آبرا از او منع کردم و یکی می گفت من او را کشتم یکی میگفت که من لباسهای او را بیرون کردم یکی می گفت که من اسب در سینه او جولان آوردم و بعضی از ایشان میگفت من پسر بیمار او را زدم پس رسولخدا فریاد میکرد وا ولداه وا قلة ناصراه و احسیناه و اعلیاه هم حسین حاضر شد بشما بعد از من نظر کن یا ابا آدم نظر کن یا اخی نوح چگونه مراعات کردید ذریه مرا در خصوص اولاد من پس گریه کردند تا عرش بحرکت آمد پس امر کرد زبانیه جهنم را با ایشان که ایشان را اولا فاولا بسوی آتش بکشند ناگاه دیدم از ایشان مردی را آوردند پیغمبر از او سؤال کرد گفت من چیزی نکردم گفت آیا تو نجار نبودی گفت راست گفتی ای آقای من لکن من کاری نکردم مگر عمود خیمه حصین بن نمیر لعنه الله تعالی را که تو بریدن بادستند و شدید شکسته شده بود وصل کردم پیغمبر گریست و گفت تو سواد لشکر را زیاد کردی و را بگیرید ببرید بسوی آتش پس او را گرفتند در حالتیکه صیحه میکشیدند که حکم نیست مگر از خدا و رسولخدا و وصی او و آهنگر گوید و در آنحال یقین کردم بهلاکت پس مرا خواست و خبر گرفت آنچه کرده بودم فهم مرا بهم امر تا بآتش بیرون نمود که در آنحال از خواب بیدار شدم و نقل کردم بهر کسیکه با او ملاقات کردم زبان او خشک شده بود و دو نصف بدن او مرده بود هر کسیکه او را دوست میداشت از او تبری مینمود و او مرد در حالیکه فقیر بود لعنه الله تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تذییلات نورانیه حقانیه است

تذییل اول در ذکر جمعی است از آنانیکه خدا تعالی ایشانرا مبتلا کرد و قبیح نمود ایشانرا به مسخ و کوری و برص و مثل آنها بسبب شتم و سب کردن ایشان امیرالمؤمنین را که شبیه است بآنچه کرد جمعی از قاتلان سید شهدا روحی له الفداه از جمله آنها نقل شده از ثابت در کتاب مناقب از ابن عاصفه گفت عبدالمطلب کرد نداز جهت شتم کردن امیرالمؤمنین پس من گریختم آمدم و فرستاد نزد من محمد بن صفوان از اولاد ابی خلف جمحی که شتر خود را بمن عاریه بده من شتر خود را عاریه ندادم پس بخدا قسم با پای خود چهار میل راه رفت ملاقات کرد خالد را که عامل هشام بن عبدالملک بود در مدینه و او علی بن ابیطالب را شتم و سب نمود به پسر صفوان گفت برخیز ای صفوان پس برخواست و بپایه منبر بالا رفت بعد از آن روی خود را بقبله کرد و گفت خداوندا مردم علی را سب میکنند بجهة دولت و مداخل من او را سب نمیکنیم مگر در راه رضای تو تحقیق او صاحب ظلم و بغی بود پس دیدیم دستیکه قبر شکافته شد و بیرون آمد از آن دست گوینده که میگفت اگر راست گوئی خدا تو را لعنت کند و اگر دروغ میگوئی خدا ترا کور گرداند پس جمحی از منبر فرود آمد به پسر خود گفت برخیز پس برخواست گفت میت خود را ببر و تا بآن بجه کنم وقتیکه از مسجد خارج شدیم بجانب منزل به پسرش گفت آیا نازل شده بردم شرور ایشان را ظلمت گرفته گفت اینچگونه است گفت زیرا که من چیزی را نمی بینم گفت بخدا قسم این بدیدن تو بجهة جرئت کردن تو است بخدا و در منبر رسولخدا اگر نبود دروغ میگوئی پس او کور تا بجهنم واصل شد لعنه الله و نیز از آنانیکه سب کردند رو او را قبیح گردانید حارث شلوم و با فیش بنا بر آنچه در کتاب کشف الیقین است مذکور است که شاعر نبغیا پیش بعض ملوک آمد و در هر سال رسم او بود دید بشکار رفته و زیر پادشاه به پادشاه نوشت و از آمدن شاعر نبغیا او را خبر داد پادشاه وزیر را امر کرد که او را در بعض خانه های او ساکن نماید و در آن خانه غرفه بود و نبغیا در هر شب دعا نعرفه میخواند و شرف می بود

بدروازه و هر شب حارث بعد از نصف شب بیرون میآمد و به آواز بلند فریاد میکرد یا غافلون هذا یتحلی زیاد کنید بعد از
حارث سب میکرد و شاعر بلیغا از جهت صدای او از خواب بیدار میشد پس اتفاقا شاعر در بعض شبها که آن شاعر پیغمبر را دید که او و علی
امیر المؤمنین آمدند با آن دروازه و حارس را دید پیغمبر فرمود یا علی او را بگیر که او چهل سالست که ترا سب میکند پس امیر المؤمنین
از زمین دو کف اوزد پس شاعر از خواب بیدار شد بعد از آن منتظر شد تصدای حارس بهمان عادت و وقت که میشنید
آواز او را نشنید از این تعجب نمود بعد از آن فریادها و مردان را دیدند که آمدند بخانه حارس پس از ایشان سوال کردم که چه
چیز است گفتند بدرستیکه حارس در میان دو کتف و صدری حاصل شد مقدار یک وجب مشق شده و از او آرام قرار را
دور کرده است صبح نشده بود که هلاک گردید لعنه الله تعالی و او را باینحالت مشاهده کردند چهل مرد و ایضا از کسانیکه سب
کردن ایشان را هلاک نمود احمد بن حمدون بود و بیانش اینست که در بلد موصل شخصی بود که او را احمد حمدون میگفتند و آن
ملعون عداوت شدید و بغض بسیار داشت با امیر المؤمنین روحی له الفداء پس بعضی از اهل موصل اراده حج نمود نزد او آمد
که او را وداع کند و با او گفت بدرستیکه من میخواهم بحج روم اگر حاجتی داری بمن معلوم کن تا آن حاجت را برای تو بجا آورم پس
گفت مرا حاجت ضروری هست و آن بتو سهل و آسان است گفت بگو تا بفعل آورم گفت زمانیکه حج را بجا آوردی و وارد
مدینه شدی و پیغمبر را زیارت نمودی از جانب من پیغمبر را خطاب کرده و با او بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابیطالب خوشت آمد
تا دختر خود را با او تزویج کردی در رگ گردنش یا بزرگی ساقش یا بودن موی پیش سرش و با او قسم داد که این کلام را به پیغمبر برساند
وقتیکه آن شخص حاج بمدینه وارد شد و حج خود را بجا آورد آن وصیت را فراموش کرد در خواب امیر المؤمنین را دید
که با او گفت چرا وصیت فلان را نرسانیدی پس از خواب بیدار شد در همان وقت بقبر معطر آنحضرت پیغمبر را خطاب کرد بانچه آنمرد
او را امر کرده بود بعد از آن خوابید امیر المؤمنین را در خواب دید که او را گرفت بمنزل آنمرد آورد و دربها را گشود و کارد را
برگرفت و با آن کارد او را ذبح کرد بعد از آن کارد را بلحافی که در بالای آنمرد بود مالید بعد از آن آمد بر سقف خانه
آنرا بدست خود گشود و کارد را در زیر آن گذاشت و بیرون آمد آنمرد حاج از خواب بیدار شد در حالیکه از این ترسان
بود و صورت خواب را او و صحابش نوشتند و سلطان موصل در آنشب بیدار شد و همسایه کان را گرفت و به زندان
انداخت و اهل موصل از قتل او تعجب کردند زیرا نقب و نشانه بر دیوار او نیافتند و در را گشاده و قفل را مفتوح ندیدند
و سلطان هم در امر او متحیر ماند نمیدانست که در این قضیه چه کند زیرا که وارد شدن یکنفر از خارج متعذر بود با نبودن
این علامات و از خانه چیزی بسرقت نبرده اند یقینا همسایه کان و غیر ایشان در زندان بودند تا اینکه آنمرد حاج از مکه
وارد شد پس ملاقات کرد با همسایه کان در زندان از سبب آن سوال کرد گفتند که فلان شب [illegible] را در خانه خود
مذبوح یافته اند و قاتل او معلوم نشده پس آنمرد حاج تکبیر گفت و با صحاب خود گفت صورت خوابی که در نزد شما مکتوب
است بیرون نمائید پس بیرون آوردند صورت خواب را بهمان شب قتل او یافتند آنمرد و خلق تمام بخانه آنمرد مقتول
رفتند پس امر کرد به بیرون آوردن لحاف و ایشان را خبر داد با نخونیکه در آن بود پس یافتند چنانکه نوشته بودند
بعد از آن امر کرد که سقف خانه را بردارند وقتیکه سقف را برداشتند کارد را در زیر آن یافتند دانستند که
خواب او صداقت و محبوسین را از حبس بیرون آوردند و اهل او بایمان آمدند این از الطاف خدای تعالی است
و ایضا از کسانیکه سب کردن ایشان را هلاک نمود مرد شامی بود و بیانش بنا بانچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده
از شخصی از قریش گفت مردی را در شام دیدم که نصف رویش سیاه شده و آنرا پوشیده است از او سوال کردم از سبب
آن گفت بتحقیق خدا را شاهد گرفته ام بر اینکه هر کسیکه از من این را سوال کند بگویم من در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام بهتان
گو بودم و او را بسیار بمکروه ذکر میکردم من در یکشب خوابیدم شخصی در خواب بمن گفت تو صاحب بهتان هستی در

در خصوص امیر المؤمنین بهتان گو بودم و او را بسیار بخیر و بدی ذکر میکردم من در یکشب خوابیدم شخصی در خواب بمن گفت
تو صاحب بهتان هستی در خصوص علی و از یکطرف روی من زد پس صبح کردم در حالیکه یکطرف رویم سیاه گشته و بعضی از کسانیکه
سب کردن ایشان را هلاک و قبیح کرده بود مرد بکیر بود بیانش با آنچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده از جعفر دقاق گفت مرا
رفیقی بود که با او تعلم و اخذ علم میکردیم و در محله باب البصره مردی بود که احادیث روایت میکرد و خلق از او می شنیدند و او را عبدالله
محدث می گفتند من و رفیقم مدتی بود نزد او میرفتیم و از او احادیث می نوشتیم و هر وقتیکه یک حدیث املا میکرد در خصوص
اهل بیت در فضایل ایشان در تحدیث و در او آن طعن میزد تا روزی از روزها حدیثی میگفت در فضایل بتول فاطمه زهرا بعد از آن
گفت این فضایل علی را نفع نمیدهد زیرا که علی مسلمانان را می کشت و طعن زد در فاطمه و گفت درباره او کلمات منکره پس به رفیق
خود گفتم برای ما سزاوار نیست که از این مرد حدیث اخذ کنیم زیرا که او مردیست که دین و دیانت برای او نیست و او زبان درازی
میکند در خصوص علی و فاطمه این مذهب مسلمانان نیست رفیقم بمن گفت تو راست میگوئی از حق اینست که نزد غیر او برویم و دیگر
نزد او نرویم پس در آن شب بخواب دیدم گویا من بمسجد جامع میروم ملتفت شدم دیدم ابو عبدالله محدث را و دیدم امیر المؤمنین را که بر
الاغ مصری سوار شده بمسجد جامع میرود پیش خود گفتم که گردن او را بشمشیر خود میزند وقتیکه با او نزدیک شد بچوب دستی خود
از چشم راست او زد و با او گفت ای ملعون چرا مرا سب میکنی و فاطمه را فحش میدهی پس محدث دست خود را بچشم خود گذاشت
و گفت آه مرا کور کردی از خواب بیدار شدم گفتم میروم نزد رفیق خود آنچه دیده ام با او حکایت میکنم ناگاه دیدم پس ذکر
کرد چنان بود که من ذکر کردم آنرا بدون زیاده و نقصان با و گفتم من هم مثل این را دیدم و قصد کردم که نزد تو آمده برای تو
ذکر کنم پس الان قرآن را با خود ببریم دست بسته بریم قسم یاد کنیم برای او که ما درباره تو اینخواب را دیده ایم تا از این اعتقاد برگردد پس بر خواسته
رفتیم بدر خانه اش دیدیم در را بسته اند در را زدیم کنیز آمد گفت الان ممکن نیست دیدن او مراجعت کردیم بعد از آن دوباره در را
زدیم کنیز آمد گفت دیدن او ممکن نیست پس گفتیم آنچه برای او واقع شده بود گفت او دست خود بچشم راست گذاشته و از نصف
شب فریاد میکند و میگوید علی ابن ابیطالب مرا کور کرده و از درد چشم طلب استغاثه مینماید به آن کنیز گفتیم در را باز کن زیرا که ما بجهة
این امر آمده ایم پس در را گشود و او را به قبیحترین هیئت دیدیم که استغاثه میکند و میگوید مرا با علی ابن ابیطالب چه کار بود دیروز
که او بچوب بچشم من زد دیشب مرا کور کرد و ما آنچه دیده بودیم در خواب با و ذکر کردیم و گفتیم از اعتقاد خود برگرد و رجوع کن
و زبان خود را در آزار او دراز منما گفت خدا شما را جزای خیر دهد اگر علی ابن ابیطالب چشم دیگر مرا کور کند مدح و فضل او را نخواهم گفت
پس از پیش او برخواستیم و گفتیم در امر او خیر نیست بعد از آن بعد از سه روز نزد او رفتیم که حال او را بدانیم با و داخل شدم دیدیم
که چشم دیگرش هم کور شده با و گفتیم عبرت نمیگیری گفت تصدیق ندارم و از این اعتقاد رجوع نمیکنم علی ابن ابیطالب هر چه خواهد بکند پس
برخواستیم بعد از یکهفته نزد او آمدیم تا بدانیم حال او را گفتند که او وفات نمود لعنة الله و پسرش مرتد شد و بروم ملحق شد از جهة
غضب کردن با امیر المؤمنین و ایضا از کسانیکه سب کردن امیر المؤمنین ایشان را هلاک کرد و قبیح نمود مرد بصری بود بیانش
اینست از عثمان بن عفان سجزی نقل شده و گفت در طلب علم بیرون آمدم داخل بصره شدم رفتم نزد محمد بن عباد صاحب
عبادان با و گفتم که من مرد غریبم از شهر دور نزد تو آمده ام که از علم تو چیزی اخذ نمایم گفت از کجا آمده و از اهل کدام ولایت هستی
گفتم از سجستان گفت شهر خوارج گفتم اگر خارجی بودم ترا طلب نمینمودم گفت آیا خبر دهم ترا حدیث حسن را زمانیکه بشهر خود رفتی
آنرا بخلق بگو گفتم بلی گفت مرا همسایه بود از عبادت کننده گان در خواب رسول خدا را دید گویا که او مرده است و کفن کرده
دفن نموده اند و محشور گشته گفت پس مرور کردم بحوض پیغمبر ناگاه دیدم که آن بزرگوار در کنار حوض نشسته و امام حسن و حسین
هست و آب میدهند از ایشان آب طلبیدم بمن آب ندادند گفتم یا رسول الله بدرستیکه من از امت توام رفتم نزد امام حسن
و از او آب طلبیدم بمن آب نداد رفتم بخدمت حسین از او آب خواستم بمن آب نداد حضرت پیغمبر فرمود اگر امیر المؤمنین
حصه نانی او هم تو آب نمیدهد پس گریستم و گفتم من از شیعه امیر المؤمنینم گفت ترا همسایه هست سب و لعن میکند او را و او را نهی
نکنی گفتم یا رسول الله بدرستیکه من ضعیفم مرا قوت نیست و او از حاشیه نشینان سلطانست گفت پیغمبر کاردی بمن داد و گفت
برو او را ذبح کن پس کارد را برداشته بخانه او رفتم دیدم در بسته داخل شدم دیدم خوابیده است پس او را ذبح کرده برگشتم

که من

بخدمت رسول خدا عرض کردم که او را کشتم و این کارد را بخون او ملطخ و آلوده است گفت بیاور آن کارد را بعد از آن با امام حسن
گفت او را آب ده و سیراب کن پس از خواب بیدار شدم در حالیکه خوف و ترسان بودم و بنماز برخواستم تا وقتیکه صبح طلوع
کرد فریاد زنان را شنیدم بکنیز خود گفتم این چه فریاد است گفت ای مولای من مرد بیتیکه فلان را در رختخواب خود مذبوح یافته اند
پس ساعتی نگذشت تا حاجب با اعوان او آمده همسایه ما را میگرفتند پس من پیش امیر رفتم و گفتم ایها الامیر از خدا بترس زیرا
که قوم از کشتن او بری اند من او را کشته ام امیر گفت وای بر تو چه میگوئی تو در پیش ما متهم نیستی پس حکایت را باو نقل کردم از
اول تا آخر امیر گفت جزاک الله خیرا تو بری هستی و نیز در کتاب ثاقب در مناقب روایت کرده از واقدی گفت هرون الرشید
با علما در هر روز عرفه می نشست پس روزی نشسته بود و شافعی حاضر بود و بجعفر هاشمی در پهلوی او نشسته بود و محمد بن حسن و ابن
زفر و ابو یوسف حاضر و در پیش روی او نشسته بودند و مجلس از اهل مملو شده بود و در میان ایشان هفتاد مرد بودند از
اهل علم و هر یک از ایشان صلاحیت داشتند که امیر ولایتی از ولایات باشند و واقدی گفت پس در آخر مردم داخل شدم رشید
گفت ای تمامیرا که از خلق در آخر نشسته گفتم از برای ضایع کردن حق نیست و لکن شغلی مشغول بودم که مرا منع کرد از آنچه دوست
میداشتم پس مرا نزدیک خوانده تا در پیش روی خود نشانید پس بتحقیق مردم خوض و شروع کردند در هر فن از علم رشید به
شافعی گفت یا بن عم چه قدر روایت میدانی از فضایل علی بن ابیطالب گفت چهار صد حدیث میدانم رشید گفت
بگو و مترس گفت پانصد حدیث میرسد و زیاد میشود بعد از آن بمحمد بن حسن گفت ای کوفی چه قدر روایت میدانی از فضایل
او گفت هزار حدیث و زیادتر پس رو کرد بر ابو یوسف گفت تو چه قدر روایت میدانی ای کوفی خبر ده بمن و مترس گفت
یا امیر المؤمنین اگر نمیترسیدم هر آینه روایات ما در فضایل او زیادتر است از اینکه بحد و حصر بیاید گفت از که می ترسی
گفت از تو و عمال و اصحاب تو گفت تو خاطر جمع هستی پس تکلم کن و خبر ده بمن چه قدر روایت میدانی در فضیلت علی ابن ابیطالب
گفت پانزده هزار حدیث مرسل میدانم واقدی گفت پس رو بمن کرد گفت تو چه قدر روایت میدانی در خصوص پس گفتم مثل مقاله
ابو یوسف رشید گفت لکن من او را فضیلتی میدانم که آنرا بچشم خود دیده و بگوش خود شنیدم بزرگتر است از همه آنچه شما روایت
میکنید و من رستیکه من تائب هستیم بسوی خدا آنچه از من واقع شده از امر اولاد ابیطالب پس همه ما گفتیم خدا امیر المؤمنین
را موفق و صلاح نماید اگر صلاح میدانی خبر ده ما را بآنچه نزد تو است گفت یکی از عمال خود یوسف بن حجاج را والی دمشق نموده و او را
بعدل و انصاف امر نمودم درباره رعیت در هر قضیه و بآنچه امر کرده بودم بعمل آورده و با ورسانیدند که این خطیب که در دمشق خطبه
میخواند علی بن ابیطالب را شتم میکند و باو نسبت نقص میدهد پس یوسف آن خطیب را حضار نموده و از او از سبب آن سؤال کرده پس
بآن اقرار کرد یا او گفت چه چیز ترا بر این حمل کرده است گفت زیرا که او پدران مرا کشته و ذریه ما را اسیر نموده است از این کینه
و عداوت او در قلبم رسوخ کرده و از این شتم کردن مفارقت نمیکنم پس یوسف او را مقید کرده حبس نمود و خبر او را بمن نوشت
و من امر کردم که او را مقید نزد من فرستند وقتیکه پیش روی من حاضر شد او را عتاب نموده گفتم تو علی ابن ابیطالب را شتم میکنی
گفت بلی گفتم وای بر تو او کسانیرا که کشت و اسیر کرد بامر خدا و رسول خدا کشت و اسیر نمود گفت من از شتم او دست بر نمیدارم
و دلم آرام نمیگیرد مگر بشتم کردن پس من عقابین و تازیانها خواستم و او را امر کردم در اینجا در پیش روی من نگه داشتند پشت او
بطرف من بود جلاد بر خواست و صد تازیانه باو زد و او بسیار فریاد و ناله کرد و بمکان خود بول کرد پس امر نمودم او را از عقابین
دور و کنار نمودند و باینخانه داخل کردند و اشاره کرد بدست خود بخانه که در ایوان بود و امر کردم که در را باو به بندند پس امیرا بعمل آوردند
و روز من گذشت شب داخل شد و من در این مکان بودم تا نماز خفتن را بجا آوردم بعد از آن بیدار ماندم در کشتن و عذاب او
فکر میکردم یکدفعه میگفتم که گردنش را بزنم یکمرتبه می گفتم که اجزاء او را قطع کنم و دفعه دیگر میگفتم که او را بینداز بند جدا کنم یا او را
بتازیانه بکشم و فکرهای خود را تمیز میدادم تا خواب بر من غلبه کرد در آخر شب پس ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گشید و پیغمبر
نازل شد در حالتیکه در بر او پنج حله بود و علی ابن ابیطالب نازل شد و چهار حله در بر داشت بعد از آن امام حسن نازل گردید و در بر او
سه حله بود بعد از آن امام حسین نازل شد در بر او دو حله بود و در بر جبرئیل یک حله داشت ناگاه دیدم او زیباترین خلق است در

بهشت

در نهایت وصف و با او کاسه بود در سرتو آن آبی بود که از آب صاف تر و بهتر بود پیغمبر فرمود کاسه را بمن ده پس کاسه را باو داد پس
پیغمبر آب را از لب خود فرمود یا شیعه محمد و آل او پس او را اجابت نمودند از حاشیه نشینان اهل خانه و مجلس و غلامان من چهل نفر
با اینکه در در خانه غیر از سی نفر از انسان زیادتر نبود پس ایشان را از آب سیراب نمود بعد از آن گفت خطیب دمشقی در کجا است
پس در خانه گشوده شد و او را بیرون آوردند و فقیکه او را علی دید بر دو دست خود او را گرفت و گفت یا رسول الله این مرد ظلم
میکند و شتم مینماید بدون سببی که باعث شتم باشد پیغمبر فرمود یا ابا الحسن او را رها کن بعد از آن پیغمبر دست خود از بند
بدر رفت و گفت تو علی بن ابیطالب را شتم میکنی گفت بلی گفت اللهم امسخه و مجه و انتقم منه یعنی خداوندا او را مسخ
کن و او را هلاک کن و از او انتقام کن پس صورتش بگردید و من او را سگ میدیدیم و او را با نخانه رد کردند چنانکه بود پیغمبر
و علی و جبرئیل و حسن و حسین بالا رفتند پس من ترسان لرزان از خواب بیدار شدم غلام را خواندم و امر کردم که او را پیش
من آورد پس او را آورد در حالیکه او سگ بود گفتم چگونه دیدی عقوبت خدای خود را پس بسر خود اشاره کرد مثل مرد
معتذر امر کردم برد کردن او جبر دار باشید او در این خانه است بعد از آن مذاکره امر نمود به بیرون آوردن او و غلام
از گوش او گرفته ناگاه دیدیم گوش او مثل گوش مردم است و در صورت سگ است پس در پیش روی ما ایستاد در حالیکه
زبان خود را باطراف دهن میگردانید و لبهای خود را حرکت میداد مثل مرد معتذر شافعی گفت این مسخ شده خاطر جمع نیستیم
از اینکه خدای تعالی به زودی عذاب نازل نماید پس امر کرد و او را از پیش ما بیرون بردند و با نخانه رد کردند پس آنقدر نگذشت
که صیحه و فریاد شنیدیم ناگاه دیدیم صاعقه بر بام آنخانه ساقط شد و او را و آنخانه را سوزانید گردید خاکستر شد پس خدای تعالی
روح او را بجهنم فرستاد و اقدی گفت برشید گفتم یا امیر المومنین این معجزه و موعظه است که ترا بآن موعظه و نصیحت کرده
کرده اند پس از خدا بترس در خصوص ذریه ایمز در رشید گفت من توبه بخدا برگشتم از آنچه از من صادر و واقع شد
در حال اولاد ابیطالب من میگویم مثال این روایات و نظایر این وقایع در غایت کثرت است و از عجیب ترین آنها
حدیث ابی جعفر منصور دوانقی است و لکن از ذکر آن اعراض میکنیم از جهة اینکه این حدیث طولانیست یا اینکه آنچه ما قصد کردیم از
مساعدت روایات این مجلس و وقایع آن نظایر و مثال آن بتحقیق حاصل شد از آنچه بسوی آن اشاره گذشت پس اولی و اهم
صرف کردن همت است بسوی بیان کردن اسرار آنچه روایات این مجلس آنرا متضمن است تذییل دویم در اشاره کردن
به بعضی از اسرار پس بدانکه بتحقیق گذشت در کیفیت مرغ آلوده بخون سید شهدا روحی له الفداء که دختر یهودی را از امراض
آن خون طیب مطهر مگر اینکه آنخون از جمله خواص و صفات و آثار است آن اثریکه حاصل شد در خصوص دختر یهودی و پدرش
از خوب شدن او از امراض و اسقام و اسلام پدرش و اسلام دختر و اقوامش پس معنی این آنچه که در انظار جلیه بخیال
میآید از جمله این قضیه تمامیه نیست معجزه و کرامت واقع گشته برای سید شهدا روحی له الفداء زیرا که آنخون طیب تاثیر می
کند آن تاثیرات را که در قضیه دختر یهودی واقع گشته است در نظایر و اشباه آن از صاحبان علامات و آفات
و امراض و اسقام بلکه آنجمله قلیلی است از جمله کثیره از خواص و تاثیرات آنخون طیب طاهر انور بیانش اینست بدرستیکه اعضا
رسول خدا و جسد او و خونهای او و سایر اجزا و اعضا و خونهای آل او و عترت او انور و اشرف و اقرب و احب است بسوی خدای تعالی
از اعضا و اجزاء هر جسم حتی عرش و کرسی و بهشت و آنچه در آنست و به تحقیق معلوم شده برهان کامل و میزان اوضح که اشیاء
و اجسام الطف بعضی اعم کثیر الخواص و الاثار است و از جمله آن خواص و آثار فاضله بودن حیات است باذن خدای تعالی و بری
گردانیدنست از کوری و برص و جذام و سایر آفات و امراض و اسقام پس از اینجا اخذ کرده است انهارا در قضیه سامری حیث
بصرت بما لم یبصروا به قبضه واحد کرد از زیر قدم جبرئیل یک قبضه از خاک را و کرد آنچه کرد از صنعت گوساله و اگر خواهی
که بیان را در انتقام زیاد کنی پس بگو بدرستیکه هر عضو و هر جزء و هر قطره خون از خون سید الشهدا روحی له الفداء منبع خیرات
و حیوة و انوار است نه از وجوه معدوده بلکه از وجوه غیر معدوده و بیحد و حصر پس آب حیات زمین و ظلمات نیست در آن
مگر یک خاصیت و اما در اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات هزار هزار از خواص و آثار است و اقل خواص آنها چیزی
است که در چشمه حیات است و اگر خواستی بر این بیان زیاد کنی بگو که آنچه منتشی میشود از اصحاب نفسهای کلیه عظیمه و صاحبان
ارواح منیره طاهره مثل ارواح ملائکه مقربین منتشی میشود از اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات نیز منیره و بر سبیل همیشگی
از اینکه توهم نمائی که آنچه من ذکر کردم مبالغه و اغراق است از من در بیان کردن بهیهات که من اغراق و مبالغه ذکر

[illegible]

ذکر نمایم بلکه در سریکه این از چیزهاست که اراده میکند آنرا قواعد محکمه که مستنبط شده باستنباطهای دقیقه از حکمت محکمه علاوه بر آنچه
استفاده کرده‌ام از کلمات شریفه ایشان صلوات الله علیهم آیا نمی‌بینی کلمات سید الشهدا را در دعای عرفه و آن اینست
فَاَنَا اَشْهَدُ یا اِلٰهی بِحَقیقَةِ ایمانی وَعَقْدِ عَزَماتِ یَقینی وَخالِصِ صَریحِ تَوحیدی وَباطِنِ مَکْنُونِ ضَمیری
وَعَلائِقِ مَجاری نُورِ بَصَری وَاَساریرِ صَفْحَةِ جَبینی وَخُرَقِ مَسارِبِ نَفْسی تا اینکه آنحضرت گفته وَلَحْمی
وَشَعْری وَبَشَری وَعَصَبی وَقَصَبی وَعِظامی وَمُخّی وَعُرُوقی وَجَمیعِ جَوارِحی وَما اَصْنَعَ عَلى ذلِکَ اَیّامَ
رِضاعی وَما اَقَلَّتِ الْاَرْضُ مِنّی وَنَوْمی وَیَقْظَتی وَسُکُونی وَحَرَکاتِ رُکُوعی وَسُجُودی الدعا زمانیکه این از دستی
و شناختی که ایشان اگر خیر را ذکر کنند میباشند آنها اصل و فرع و معدن و ماوی و منتهای آن میشود و نیز شناختی که ایشان
سبقت کرده‌اند در اجابت بطریق مطلق و بنحو اعم ای بحسب کینونات و وجودات ایشانست در ارواح و نفوس و اجساد
و اجسام و اعضا و اجزا و جوارح و خونهای ایشان در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار ایشانست شناسی حقیقت آنچه ذکر کردیم
در قضیه خونهای طاهره سید شهدا ارواحنا له الفداء بلکه شناختی انهار ایضا جمله دیگر از اسرار و حکم این مثل سر نطق کردن رأس
شریف و قرآن خواندن او در مواضع کثیره و در حالیکه او در بالای نیزه ملبند بود و سر نطق کردن جسد شریف و سر نعاظر شود
خونهای طاهرات از پر یا مرغان و باقی ماندن آنها تازه و عدم انجماد آنها با گذشتن مدت مدیده و نیست معنی استکام که این
خونهای طیبه شریفه طاهره که خدا از آنها رجس را برده و ایشانرا طاهر و مطهر گردانیده و از جمله محبوبترین خلق و اکرم و اشرف آنها
در نزد خدا از چیزهاست که بسوی آن انجماد و یبوست و خشک شدن راه نمییابد تا اینکه گفته شود که این در محل خود ثابت
نظر به اینکه آن خونها اگرچه بحسب طینت ملکوتیه و خلقت اصلیه و بحسب اصل جواهر و حقیقت ذات و وجود خود آنها از آن
چیزهاست که فوق درجه انجماد نیست که برای ارواح و نفوس قاهره ملائکه مقربین است و از اینکه آنها وقتیکه ظاهر شده و متحقق گردیده
در این نشأه فانیه دنیویه ظاهر و جایز گردید که راه یابد بآنها آنچه راه مییابد بر سایر خونها از انجماد و یبوست بگذشتن مدت
بلکه مقصود از این کلام اینست که آن خونهای طاهرات که آنها در حقیقت از جمله انوار است و پاکیزه‌ترین اشیای ملکوتی و انوار آنها
است از چیزهاست که بر نور و هیئت سیاله تازه شعشعانیه اصلیه حقیقیه باقی میماند زمانیکه این بقا را حکمت و مصلحت الهی اقتضا
نمود در بعضی از مقامات چنانکه در قضیه دختر یهودی و نظایر آن واقع گشته و بالجمله در سریکه این خونهای طاهرات را آثار و خواص
و صفات و ظواهر و بواطن و بواطن بواطن و ظواهر و ظواهر ظواهر است و اگر خواهی که تفکر نمائی در این خصوص در تعبیر کردن باین
و اگر خواهی زیاد کن بر این پس زمانیکه اخذ کردی جمیع آنچه ذکر شد و در آن تامل کردی منکشف میشود اسرار دیگر در
مقامات دیگر مثل حکمت و سر اینکه خونهای سید الشهدا روحی له الفداء را ملک عظیم از ملائکه مقربین در شیشه اخذ کرد و آنرا
ثبت و ذخیره نمود در کنگره‌های عرش با اینکه آنرا در زمین کربلا ریختند و آلوده گشت با جسد شریف و ملطخ گردید با آن پرهای
مرغان بسیار و در سریکه آن با نهادن در نزد پیغمبر در طشت بود و با آن خون در دشمنان تاثیر میکرد آنچه خلاف در دوستان
تاثیر میکرد در حال یا در مآل ایشان بعد از آن اگر خواهی که بشناسی سر کثرت خونهای طاهرات سایلات را از آن جسد
شریف و از آن اعضای شریفه سلام الله علیها پس کوشش بده بجهت شنیدن آنچه ما در اینجا ذکر میکنیم بعد از آن فکر کن در آن و دریاب از آنها
را ما چنین احادیث و ما چنین آنچه ما در صدد آن هستیم و آن حدیثیست که از منطبب که در ولایت رب بود یکصد و نود سال عمر او بود
و گفته من تلمیذ بختیشوع طبیب متوکل بودم و مرا اختیار و برگزیده میداشت پس حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام نزد او
آدم فرستاد که نزد او بفرستد مخصوص‌ترین اصحاب خود را تا او را فصد کند پس بختیشوع مرا برگزید و اختیار کرد و گفت
فرزند رضا از من طلب نموده کسی را که او را فصد کند یعنی از او خون بگیرد پس تو نزد او برو و او عالمتر است در این عصر ما
بکسانیکه در زیر آسمانست پس حذر کن از اینکه باو اعتراض نمائی در آنچه ترا بآن مامور میسازد پس من نزد او رفتم مرا بحجره امر کرد
و گفت در اینجا باش تا وقتیکه ترا طلب نمایم گفت آن وقتیکه در آن بخدمت او رسیدم در نزد من خوب و بهتر بود از برای
فصد کردن پس مرا در وقتی طلب نمود که از برای فصد کردن خوب نبود و طشت بزرگی حاضر نمود پس من نزدیک اکحل او فصد
کردم خون خارج شد بقدریکه تا طشت مملو شد بعد از آن بمن گفت خون را قطع کن پس قطع کردم دست خود را شست و بست
و مرا به حجره برگردانید و از اقسام طعام حار و بارد آوردند من تا عصر در آنجا ماندم بعد از آن مرا خواند و گفت مرا بگشا و نگشت را

جهت پس دست او را گشودم خون بیرون آمد تا طشت پر شد پس گفت قطع کن قطع کردم و دست خود را بست و مرا بحجره
برگردانید پس در آن بیتوته کردم وقتیکه صبح کردم و آفتاب ظاهر شد مرا خواند و آن طشت را طلب نمود و گفت دست
مرا بگشا پس گشودم خارج شد مثل شیر دوشیده سفید تا طشت پر شد پس گفت قطع کن پس قطع کردم و دست خود را بست
و امر نمود من در زیر لباسها پنجاه دینار داد و گفت اینرا اخذ کن و عذر قبول کن و برگرد پس اخذ کردم و گفتم آقای
من مرا بخدمت کردن امر بنما بلی گفت نعم چون بهیکلی صحبت کسی که با تو مصاحب میشود از دیر عاقول پس رفتم نزد
بختیشوع و قصه را باو گفتم گفت حکما اجماع کرده اند بر اینکه اکثر خونیکه در بدن انسان میشود هفت من است این خونیکه
تو حکایت کردی اگر از چشمه آب بیرون آید هر آینه جای تعجب است و عجیبتر آمدن او برنگ شیر است پس ساعتی فکر کرد
بعد از آن سه روز شب کتب را میخواندیم که برای این قصه نظیری پیدا کنیم در عالم پیدا نکردیم بعد از آن گفت باقی
نماند در نصرانیه کسیکه عالمتر باشد بعلم طب از راهبی که در دیر عاقول است پس نامه نوشت مشتمل بر وقعه نزد او رفتم و او را
ندا کردم گفت کیستی گفتم صاحب بختیشوع گفت با تو کتابی هست گفتم بلی زنبیلی سرازیر کرد کتاب را در آن گذاشتم
زنبیل را رفع کرد کتاب را خواند در همان ساعت نازل شد گفت تو آن مردی هستی که فصد کردی گفتم نعم گفت طوبی
برای مادرت باد و استر را سوار شد به راه افتاد تا رسیدیم بسر من رای در حالیکه یک ثلث از شب مانده بود گفتم خانه استاد
مرا دوست داری یا خانه آن مرد را گفت خانه آن مرد را پس آمدیم بخانه او پیش از اذان پس در گشوده شد غلام سیاه بیرون
آمد و گفت کدام یک از شما راهب دیر عاقول است آن راهب گفت فدای تو گردم منم گفت نازل شو خادم من گفت این
دو استر را نگاه دار و دست راهب را گرفته داخل خانه شدند من اقامه نمودم تا اینکه صبح شده و روز بلند شد بعد
از آن راهب بیرون آمد در حالیکه لباسهای رهبانیت را بیرون کرده و لباسهای سفید پوشیده و مسلمان شده بود و بمن گفت
مرا بخانه استاد خود ببر پس رفتیم بخانه بختیشوع وقتیکه او راهب را دید مبادرت کرده بطرف او دوید بعد از آن گفت چه چیز ترا
از دین خود بیرون کرد گفت مسیح را دیدم در دست او مسلمان شدم گفت مسیح را پیدا کردی یا نظیر او را زیرا که این فصد را در عالم
احدی نکرده است مگر مسیح و این نظیر اوست در آیات و براهین او بعد از آن بسوی آنحضرت مراجعت کرد و ملازم خدمت
او گردید تا وفات نمود الحدیث میگویم ای شیعه آل محمد پاره پاره سینه ها بدرید و قلوب خود را و خاک بر سر خودتان را و خاک
بر سر منبر بریزید زمانیکه خون امام حسن عسکری روحی له الفداء بسبب فصد کردن در اینقدر که مذکور بوده باشد از کثرت پس چگونه
خواهد شد خون امام مظلوم قتیل العبرات سید الشهداء روحی له الفداء و حال آنکه باو رسیده بود از ابتداء مقاتلات و
مجاهدات او هزار هزار ضرب شمشیر و طعن نیزه و از زخمهای اجسام ترا از هر تیر پیکان دار و دراز و عریض و از غیر این ا...
و من خیال میکنم که مدت ما بین ابتدا مقاتلات او و ما بین ذبح کردن شمر لعنه الله او را به بیست ساعت رسیده بود بلکه زیادتر
پس در هر یک از آن مدت خونها از زخمهای او جاری بود مثل جاری شدن آب از آسمان پس چگونه جاری میشود خونها در حالت ذبح و
شهادت پس هرگاه گوئی بدرستیکه آنچه ذکر کردی از قضیه فصد حسن عسکری افاده نکرد وجه کثرت خونهای معصومین و سر آنرا
در اسرار آن پس لابد است که در اینجا ذکر نمائی چیزی را که برای آن سر و وجه باشد میگویم که وجه در آن اینست بدرستیکه خون
خلط انسانی اینست که حیات با آن نسبت دارد حتی جمعی از اطباء اعتقاد دارند که روح انسانی از خون عبارتست پس در این
هنگام میگوئیم که امام و نبی مطلق در حقیقت و باطن چشمه حیات و منبع وجود جمیع موجودات است پس سزاوار است که
ماده حیات و آنچه حیات با آن منوط است در خلیفه خدا تعالی بطریق جمع اشرف و اعلی و اکثر باشد اگر خواهی که بیان را زیاد
کنی بر این بگو که کسیکه در گروه ملکوتیین باشد خیالات او از امور موجوده متاصله ثابته در وجود میباشد پس کجا مانده کسیکه
سلطان ملکوتیین باشد بتحقیق ظاهر و لایح گردید هر وقتیکه خلیفه خدای تعالی برای انتقام و جهاد کردن در راه خدا غضب
نمود خون از قلب شریفش و از جمیع اعضایش جوشش مینماید مثل جوشش و فوران کردن آب از چشمه و منبع زیرا که غضب عبارت
است از هیجان کردن خون قلب برای انتقام پس در غیر امام نیز باید بشود زیرا آنچه در قلب و بدن اوست بجز بسبب تخیلات
بخلاف آنچه در خلیفه خداست بجهة آنچه شناختی در عنقریب پس تامل کن ما هر اسرار کثیره دریابی

تذییل سوم

در اشاره کردن بسوی بعضی از حکم و اسرار برای آنچه واقع شده در روایات اصل این مجلس و همچنین برای آنچه واقع
شد در روایات

تذییل اول

پس بدانکه آن اخبار متکاثره و روایات متظافره امور عجیبه حسنه و دقایق رقیقه

افاده نمود از حکم و اسرار محکمه و از جمله آنها اینست که جمیع عوالم امکانیه و آنچه در آنها است از نشأه دنیویه و نشأه برزخیه
و نشأه ملک و نشأه ملکوت و نشأه غیب و نشأه شهود الی غیر آنها همه در نزد محمد و آل معصومین او مکرر مثل یک کاسه
که آنرا باذن خدای تعالی میگردانند هر مکانیکه میخواهند مگر آنکه خدا خواهد یا بمعنی که ایشان تصرف مینمایند در نشأه
امکانیه در بعضی از مقامات تصرف کردنیکه در وسعت و طاقت غیر ایشان نیست از خلق خدا مطلقا ای نه در وسعت
و طاقت ملک مقرب و نه در طاقت پیغمبری از انبیاء و چگونه چنین نباشد زیرا که خدا تعالی بایشان عطا کرده
از شأنهای عظیمه و قدرتهای چیزی را که تعقل و ادراک آنرا نمیتوانند بکنند مگر عقول کامله آیا نمی بینی که ایشان قادر هستند
بر اظهار کردن امور مختفیه بیک نشأه از نشأهها پس از آنجمله است قصه مردیکه از حاشیه سلطان بود و رسول خدا امر کرد
همسایه اش را که در خواب اش بذبح و کشتن او بکارد یا بجهت شتم کردن و امیر المؤمنین را پس آن همسایه در خواب خود کارد
بر او گذاشت و امر او را کشت بعد از آن پیغمبر بامام حسن فرمود که او در خواب من او را کشتن او امر خدا ملعون را پس جبرئیل
بگوید که حکمت را و جمیع و اسرار را بیان کن برای تصور و تعقل کردن این زیرا که آنچه گذشت در آن روایات و حکایات
که از وقایع را متضمن است از چیزهاست که تعقل و تصور میشود یا بمعنی که جمیع آنها مخالف قواعد محکمه عقلیه و نقلیه نیست
غیر از آنچه در این قضیه است زیرا که روح مجرد از علایق مادیه و آلات و اعضا و جوارح جسمانیه از چیزها نیست که متصور
شود در شأن آن که بکشد و حال آنکه روح در عالم خواب مقتول در خارج و عیان است و نیست آنچه پیغمبر و ائمه هم
قبل از ولادت خودشان و هم چنین بعد از وفات خودشان میکنند از چیزهائیکه شنیده شد با آنچه در این قضیه است
زیرا که تفرقه در میان نفوس کلیه قاهره و ارواح غالبه بقدرت کامله و میان نفوس جزئیه آن بمحقق شدن قدرت
کامله و مفقود شدن قدرت علاوه بر این تفرقه محقق میشود از وجه دیگر و آن اینست که صاحبان نفوس کلیه و ارواح غالبه
قاهره تصرف مینمایند در نشأهها در قوالب کثیره از قوالب مثالیه و ابدان برزخیه پس ذبح و قتل و نحو آنها از چیزهائی
که متصور میشود که در شأن صاحبان ابدان دنیویه و ابدان مثالیه و روح در عالم خواب نیست مگر مجرد بودن او پس این
بسیار مشکل و شبهه قویست در مثال آنچه در این قضیه است میگوئیم مادامیکه این اشکال در نزد نظار ملیه اشکال است
و اما صاحبان انظار دقیقه مثال آنرا از مثل مشکلات اصلاً نمی شمارند بیانش اینست که امر کردن پیغمبر یا یکی از آل معصومین
روح شخصی را به کشتن کسی روح مجرد را بمنزله نفس از نفوس کلیه میگرداند اگرچه این منزله منزلت غیر عامه بوده باشد بلکه با
جهت مختص باشد علاوه بر اینها اشکال هم آید نسبت به قابل شدن به تجرد روح و تو با تفوه لیکن جسم لطیف رقیق است که سریان
میکند در بدن مثل سریان کردن روغن در شیر پس از چیزهاست که متمشی نمیشود ابداً ظن و خیال کن که قول به تجرد روح
قول مشهور محققان است ولکن میگوئیم که تحقق یافتن قالب برزخی و بدن مثالی در روح در حالیکه آن در عالم منام
بوده باشد اول کلام است قائل جداً بعد از آن مخفی نماند بر تو که این اخبار و روایات مذکوره در این مجلس و تذییلات
آن چنانکه اداکرده اصول ملکوتی و قواعد نورانی را از چیزهاست که اداکرده آنرا از آیات و اخبار متکاثره متظافره که روایت
شده از طرق عامه و خاصه بلکه مدرستیکه این اصول ملکوتی که ادا کننده است علم شأن محمد و آل معصومین او را
و ثابت کننده است مقامات نورانیه را برای ایشان تحقیق از اصول مذهب کرده ایست یعنی مخفی نیست پس هم چنین ادا
کرده بعضی از اصول و قواعد کلامیه و فقهیه را و این مثل بالا بودن روح در برزخ و دار منامی و قالب آن و مثل حرمت
تقیه در مقامیکه در آن پیغمبر یا یکی از آل معصومین او را شتم و سب نماید الی غیر ذلک از اصول و قواعد چنانکه بر مطلع
مخفی نیست پس هرکسیکه کلام طولانی و تشریح را بخواهد در آنچه که سوی آن اشاره کردیم و مثال آن رجوع کند بر کتب مثل
کتاب خزاین و غیر آن

مجلس نود و نهم

از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات است در بیان آنچه تعلق بدفن جسد طیب طاهر نورانی سید شهدا ارواحنا له الفداه دارد بدانکه بعضی ثقات ذکر کرده است که سید نعمة الله
جزایری روایت کرده است در کتاب مدینة العلم از رجال خود از عبد الله اسدی که گفت در کنار نهر علقمه قبیله از بنی اسد
بودند زمان آن قبیله سوی معرکه آمدند و دیدند جسد اولاد رسول و پاره جگر زهرای بتول و اولاد علی امیر المؤمنین که شجاع
شجاعان است و جسد اولاد ایشان در آن صحرا و بیابان افتاده خون از جراحات ایشان جاری میشود و سیلان میکند گویا که
ایشان را [illegible] خودشان

گفتند آنچه دیده بودند بعد از آن با ایشان گفتند که چه چیز عذر خواهید آورد به رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا زمانیکه
با ایشان وارد شوید مکانیکه به اولاد ایشان یاری نکردید و از ایشان بلا را دفع ننمودید بشمشیر و نیزه زدن و تیر انداختن
پس شوهران زنان گفتند که ما از بنی اسد تقصیر و خجلتی لاحق شد با ایشان ذلت و خواری و شامل گردید با ایشان ندامت
و پشیمانی از مکانیکه نفع نداد با ایشان زنان در اطراف ایشان میگردیدند و با ایشان میگفتند اگر فوت شد از شما حضرت
و یاری کردن بر این عصابه نبویه و دفع کردن از این طایفه علویه پس الآن برخیزید بروید نزد جساد پاکیزه ایشان
و ایشانرا دفن کنید زیرا که لعین ابن سعد دفن کرد جساد کسانیرا که دفن نمودن آنها را اراده کرد از قوم خود پس شما
مبادرت و سرعت نمائید بدفن کردن جساد آل رسول و از خودتان این عار را بردارید چه میگویند زمانیکه عرب بشما
گفتند که نصرت نکردید پسر دختر پیغمبر خودتان را با نزدیکی او و نازل شدن او بشهر شما پس برخیزید و از خودتان بعض
چرک و دون را بشوئید گفتند این را میکنیم آمدند بمعرکه و همت خود شانرا این بستند که اول بدن حسین روحی له الفداه
را دفن نمایند بعد از آن باقی بدنها را پس در معرکه بجثه ها نظر مینمودند جثه و بدن حسین را از میان آنجثه ها نشناختند
زیرا که ایشان سر نداشتند و آفتاب ایشان را تغییر داده بود پس در آن اثنا که ایشان متحیر بودند ناگاه دیدند سواری
بسوی ایشان میاید تا با ایشان نزدیک شد گفت خیال شما چه چیز است گفتند ما آمدیم که جثه و بدن حسین و بدنهای اولاد و انصار
او را دفن نمائیم لکن جثه حسین را نمی شناسیم وقتیکه آنسوار این را شنید ناله کرد و ندا کرد وا ابتاه وا اباعبدالله کاش تو
حاضر بودی و مرا اسیر و ذلیل میدیدی بعد از آن با ایشان گفت من شما را ارشاد میکنم به بدن حسین پس از اسب پیاده شد
و کشتگان را میگردید نظرش بر جسد حسین روحی له الفداه افتاد و او را بسینه چسبانید در حالتیکه میگریست و میگفت
یا ابتاه بکشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان روشن گردید یا ابتاه بکشتن تو بنی امیه شاد شدند یا ابتاه بعد از
تو طول کشید کرب و غم کیستی ما را و گویند بعد از آن قدری از محل جثه او رفت و بدست خود قدری از خاک کنار انداخت
پس قبر حفر شده و لحد متعوق پیدا شد و آنجثه شریفه را با آن فرود آورد و دفن کرد چنانچه الآن هست راوی گوید بعد از آن
میگفت این بدن فلان و این جثه فلانست و طایفه بنی اسد ایشانرا دفن میکردند وقتیکه از ایشان فارغ شد رفت بسوی
جثه عباس بن امیرالمؤمنین پس خم گردید بر آن و ناله میکرد و میگفت یا عماه کاش تو نظر میکنی بحال حرم و دختران در حالیکه
ایشان ندا میکنند وا عطشاه وا غربتاه بعد از آن امر کرد لحد کنند و او را دفن نمود در آنجا بعد از آن آمد نزد جثه های انصار
یک گودال کنند و ایشانرا در آن گودال دفن کرد مگر حبیب بن مظاهر را که بعض پسران عمش منع کردند که او را در آن گودال
دفن کنند او را در جائی جدا از سید شهدا دفن کرد راوی گوید وقتیکه قبیله بنی اسد از دفن ایشان فارغ شدند آنسوار با ایشان گفت
بیائید تا جثه حر ریاحی را دفن کنیم راوی گوید پس آنسوار رفت و ایشان در عقب وی میرفتند تا نزد بدن حر رسیدند و گفت
قبول اما تو خدا توبه ترا قبول کرد و در سعادت تو زیاد کرد بجهة بذل کردن تو جان خود را در پیش فرزند رسول خدا راوی
گوید قبیله بنی اسد خواستند که او را حمل کنند بمحل شهدا آنسوار گفت نه بلکه در مکان خود او را دفن کنند راوی گوید وقتیکه
فارغ شدند از دفن او آنسوار اسب خود را سوار شد قبیله بنی اسد با و چسپیدند و گفتند ترا قسم میدهیم بحق کسیکه او را
بدست خود دفن کردی تو کیستی گفت من حجت خدایم بر شما من علی بن الحسین هستم آمدم تا جثه پدر خود و کسانیکه با او هستند
از برادران و عموها و اولاد اعمام خود و انصار ایشان که جان خود شانرا در پیش او بذل کردند دفن نمایم و الآن بر میگردم
بزندان ابن زیاد لعنه الله و اما شما جزع نکنید زیرا که درباره ما یاری کردید پس ایشانرا وداع کرد و از ایشان منصرف
گردید و اما قبیله بنی اسد ایشان با زنان خود به قبیله خود رجوع کردند تمام شد آنچه از سید جزایری نقل شد و اما آنچه
از معتبره نقل شده در کتاب ارشاد و امینست که ابن سعد لعین در آن روز و فردای آن تا ظهر اقامه نمود و کشته
کسان خود را جمع کرد و با ایشان نماز کرد و دفن نمود و حسین و اصحاب او را ترک نمود در حالتیکه بر روی خاک افتاده بودند
وقتیکه بجانب کوفه کوچ کردند اهل غاضریه از بنی اسد آمدند و ایشانرا دفن کردند چنانکه الآن هست و عباس را
دفن کردند در آن مکانیکه در آن افتاده بود چنانکه الآن هست و از او نیز نقل شده است بوجه مفصل و آن اینست وقتیکه
عمر بن سعد لعین کوچ کرد قومی از بنی اسد خارج شدند که بغاضریه نازل شده بودند پس آمدند نزد حسین و اصحاب او پس

۹۵ با ایشان نماز کردند و حسین را دفن کردند در آن مکانی که الآن قبر او است و دفن کردند پسرش علی اصغر بن الحسین را در زیر
پایهایش و حفر کردند برای شهدا از اهل بیت و اصحاب او که در اطراف او افتاده بودند از جانبی که پای حسین واقع شده بود و
ایشان را جمع کرده همه ایشان را دفن کردند و تحقیق نمانا در تو که آنچه نقل میشود از مفید چیزیکه عطا میکند اینرا که گودالیکه
در آن است اهل بیت سید شهدا ارواحنا فداه از اولاد و برادران و اولاد برادرش حسن و پسران عمش غیر از آن گودالی
است که در آن است جماد اصحاب زیرا که او و شیخ ذکر کرده‌اند که این جماعت از بنی هاشم شهید کردند گفته همه ایشان
مدفون هستند در مکانیکه پایهای حسین بعد از آن واقع شده در مشهد او حفر کردند برای ایشان گودالی و همه ایشان را
با آن گودال انداختند و خاک را بر ایشان تسویه کردند مگر عباس بن امیر المؤمنین زیرا که او را در موضع مقتل خود
طریق غاضریه دفن کردند و قبرش ظاهر است و قبرهای برادران و اهل او که نامهای ایشان را ذکر کردیم اثری نیست
و نیست مگر این نیست که زیارت کننده ایشان را در نزد قبر حسین ع زیارت میکند و اشاره میکند بزمینیکه در جانب
پایهای حسین است بسلام دادن و علی ابن الحسین در جمله ایشان است و میگویند که او نزدیکترین ایشان است از حیثیت
دفن بحسین و اما اصحاب حسین ع که با او شهید شدند ایشان در اطراف او دفن شده‌اند و ما قبرهای ایشانرا بتحقیق و تفصیل
تحصیل نکرده‌ایم مگر اینکه شک نیست که حایر محیط ایشان است رضی الله عنهم و ارضاهم و اسکنهم جنات النعیم پس این چنانکه
می بینی صریح است در تعدد حفره و گودال بلکه عطا میکند صحت احتمال بودن قبور اصحاب در اطراف و جوانب از بقعه حسین
روحی له الفداه چنانکه عطا میکند صحت احتمال تعدد بودن قبور را بعد دیگر در غایت کثرت است زمانیکه تایید می‌کند
حفره و حیره را آنچه از ابن شهرآشوب نقل شده از اینکه برای هر یک از ایشان قبری پیدا میکردند و میدیدند مرغان سفید را و اما
آنچه از کتاب مغنی نقل شده اینست که ایشان گودال عمیقی کندند همه ایشان را با آن گودال کندند و عباس بن امیر
المؤمنین را در آن موضعیکه شهید شده بود دفن کردند بطریق غاضریه حسینی که الآن قبرش در آنجا است پس این
چنانکه می بینی عطا میکند یک بودن گودال را بمعنی که بنی هاشم و اصحاب تماما در یک حفره و گودال دفن شده‌اند و کیف کان
آنچه از مفید نقل شد عطا میکند حاضر نشدن سید ساجدین را برای دفن پدرش روحی لهما الفداه و لکن مقتضای حق و تحقیق
بر دفن آنچیز است از سید جزایری نقل شد و آن چیزی است که آنرا نیز جمعی از محققین متاخرین تقویت کرده‌اند و در جای دیگر
گفته‌اند بعد از نقل کلام مفید که این در ظاهر این است والا امام مباشر نمیشود امر او را مگر امام و ایضا بر این دلالت
کند آنچه ابو عمرو کشی روایت کرده از محمد بن مسعود از جعفر بن احمد از حمدان بن سلیمان از منصور بن عباس از اسمعیل
ابن سهل از بعضی اصحاب ما گفت من در خدمت رضا بودم داخل شد بر او علی ابن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری
پس علی گفت بعد از کلامیکه در میان او و ایشان در خصوص امامت او جاری شده بود بدرستیکه ما روایت کرده‌ایم
از پدران تو که مباشر نمیشود امر امام را مگر امام که مثل او باشد پس ابوالحسن ع با او گفت خبر ده مرا از حسین بن علی بن ابیطالب
امام بود یا غیر امام گفت بلکه امام بود گفت پس کدام شخص مباشر امر او شد گفت پسرش علی ابن الحسین ع گفت از کجا بود علی
ابن الحسین ع گفت محبوس بود در نزد ابن زیاد لعنه الله تعالی گفت بیرون آمد در حالیکه ایشان بیرون آمدن او ندانستند
تا آمد بکربلا و مباشر گردید امر پدر خود حسین را بعد از آن مراجعت کرد پس ابوالحسن ع با او گفت بدرستیکه آنکه علی ابن
الحسین را قدرت و قوت داد تا کربلا آمد و امر او را مباشر گردید همان کسی است که صاحب این امر را قادر نمود که بغداد
بیاید و امر پدر خود را مباشر شود بعد از آن برگردد و در حبس نبود بحدیث تنزیلات نورانی ملکوتیه تنزیل او
در اشاره کردن است بر اینکه جسد سید شهدا ارواحنا له الفداه و جسد انصار و اصحاب ورا قبل از دفن غسل داده و کفن نمودند
غسل و کفن نمودن اینکه بطریق ملکوتیه است پس این نیز متضمن است حدیث مستفیض در نقل بلکه نزدیک است که در متواتر است
باشد وارد گردیده است آنرا جمعی از ائمه حدیث و حذاق ایشان در کتابهای خود شان از آن جمله است ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارات باسناد خود بر قدامة بن زائده از پدرش گفت علی ابن الحسین ع بمن گفت که ای زائده
بمن رسیده که تو قبر ابی عبد الله را گاه گاه زیارت میکنی گفتم چنان است که بشما رسیده است بمن گفت چرا اینرا میکنی

و حال آنکه برای تو قرب و منزلتی هست در نزد سلطان خود که حمل و وادار میکند کسی را بر محبت ما و تفضیل دادن ما و ذکر فضائل ما و آنچه واجب است بر این امت از حق ما پس گفتم بخدا قسم من اراده نمیکنم باین مگر رضای خدا و رسول خدا را و سرعت نمیکنم به سخنی از سخط او و بزرگ میشود در سینه من مکر و حیله ابلیس و من میرسید پس گفت بخدا قسم این چنین است که به تفصیل ایشان گفت و من آنرا شنفته میکنم پس گفت مژده باد ترا مژده باد ترا پس خبر میدهم ترا خبری که در نزد من است از مخزونه وقتیکه رسید بما آنچه بما رسید در طف و پدرم و کسانی که با او بودند از پسران و برادران و سایر اهل بیت او کشته شدند و حرم و زنان او را با اقتاب شتر حمل کردند میخواستند ایشان را بکوفه ببرند پس من بایشان نظر میکردم در حالیکه بر روی خاک افتاده بودند و ایشان را دفن نکرده بودند پس این بزرگ میشد در سینه من و شدید میشد اضطراب من چنانکه نزدیک شد که روحم خارج شود عمه‌ام زینب دختر علی کبری این حالت را از من مشاهده کرد و گفت چه شده است مرا که ترا می‌بینم که نفس خود را بخشش میکنی ای یادگار جد و پدر و برادرانم گفتم چگونه جزع و گریه نکنم و حال آنکه می‌بینم آقای من و برادرانم و عموهایم و پسران عمم و اهل من در حالتیکه در خاک و خون آلوده افتاده‌اند و لباسهای ایشان را بیرون کرده و کفن و دفن نمیکنند و احدی بسوی ایشان نزدیک نمیشود گویا که ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر پس گفت جزع نیاورد ترا آنچه می‌بینی بخدا قسم این عهدیست از رسولخدا بر جد تو و پدر و عم تو و هر آینه تحقیق اخذ کرده است میثاق مردمانی را از این امت که نمیشناسند ایشان را فراعنه این زمین و ایشان معروف هستند در اهل آسمانها که ایشان جمع میکنند این اعضای متفرقه و این جسدهای آلوده بخون را و ایشان را دفن میکنند و در این صحرا علامتی برای قبر پدر تو سید الشهدا نصب میکنند که اثر آن مندرس و رسم آن محو نمیشود به گذشت ایام و لیالی و هر آینه جهد و سعی میکنند امامان کفر و شیعیان ضلالت و گمراهی در محو و پایمال کردن آن اثر پس زاید نمیکند اثر آن مگر ظهور و امر او مگر بلندی را پس گفتم این چه عهد و چه خبر است گفت خبر داد مرا ام ایمن که رسولخدا آمد بمنزل فاطمه در روزی از روزها و فاطمه برای او حریره بعمل آورد و درست کرد و علی آنرا در طبقی که در آن خرما بود بخدمت پیغمبر آورد بعد از آن ام ایمن گفت من کاسه بزرگی که در آن شیر و کره بود بخدمت ایشان آوردم پس رسولخدا و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن حریره خوردند و پیغمبر و ایشان از آن شیر آشامیدند بعد از آن از آن خرما با انضمام کره خوردند بعد رسول خدا دست شست و علی آب بر دست مبارکش ریخت وقتیکه فارغ شد از شستن دستهای خود به روی خود مالید بعد از آن بعلی و فاطمه و حسن و حسین نظر کرد نظر کردنیکه در آن سرور را در روی او میدیدم بعد از آن بسوی آسمان نگریست بعد روی خود را بسوی قبله نمود و دستهای خود را گشود دعا میکرد بعد از آن افتاد و سجده کرد در حالتیکه گلوگیر میشد از گریه بدون آنکه نوحه و فریاد نماید پس گلوگیر شدنش طول کشید و اشکهایش جاری شد بعد از آن سر خود را بلند کرده بزمین نگریست و من هم محزون شدم برای آنچه از رسولخدا دیدیم پس بخیال آوردیم که از او سؤال کنیم چون طول کشید علی و فاطمه گفتند چه چیز ترا بگریه آورده یا رسول الله خدا چشمهای ترا نگریاند دلهای ما را پاره کرد آنچه از حال تو دیدیم فرمود ای برادر بسبب شما شاد شدم شاد شدنیکه هرگز بمثل آن شاد نشده بودم و بسوی شما نظر میکردم و خدا را حمد میکردم در مقابل نعمت او که بمن عطا کرده در خصوص شما ناگاه جبرئیل بمن نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مطلع شد بر آنچه در دل تو بوده و دانسته سرور ترا به برادر و دختر و دو نواده خود پس کامل نمود برای تو نعمت و عطیه را بتو گوارا نمود بانیکه گردانید ایشان را و ذریه و محبان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت جدائی نکند میان تو و ایشان زنده میشوند چنانکه زنده میشوی و عطا کرده میشوند تا بسیار راضی شوی و بعد از آن بلاهای کثیره که بر ایشان میرسد در دار دنیا و به مکارهیکه بایشان وارد شود بدستهای مردانی که ملت ترا بخود نسبت میدهند و اعتقاد میکنند که از امت تواند ایشان بری هستند از خدا و از تو خبط کرده‌اند خبط عظیمی بلا کشیده‌اند بلاها که متفرق میشود جاهای افتادن و شهید شدن ایشان و قبرهای ایشان از هم دور میشود خیر از خدا برای ایشان و برای امت در باره ایشان پس حمد کن خدا را بر اختیار در خصوص خیر او و راضی باش بقضای او پس حمد کردم خدا را و بقضای او راضی شدم بآنچه برای شما اختیار کرده بعد از آن جبرئیل گفت بدرستیکه برادر تو بعد از تو مقهور است و امت تو با او غلبه میکنند و از دشمنان تو تمام رنج و تعب میکشد و او را میکشند بدترین خلق و شقی‌ترین خلایق و او را میکشند نظیر پی‌کننده ناقه صالح در شهری که هجرت بسوی آن میشود و حال آنکه او

قدیم شیعه او بود و شیعه اولاد او بود و در مقتول شدن او در حال بلاهای ایشان بزرگ میشود واین نواده تو بعد از تو خود شاره بحسین کرد مقتول میشود
در میان گروهی از ذریت تو و اهل بیت تو و نیکوکاران از امت تو در کنار فرات در زمینی که آنرا کربلا گویند وجهت آن کرب و بلا بر دشمنان
تو و دشمنان ذریه تو بسیار وارد میشود در آن روزیکه کرب و حزن آن تمام نمیشود وحسرت آن فانی نمیگردد و آن زمین پاکیزه ترین
بقعه ها است و بزرگترین آنها است از حیثیت حرمت و بدرستیکه آن زمین از زمین بهشت است پس زمانیکه آن روز شد که نواده
شما را و اهل او را در آن روز شهید میکنند و با ایشان احاطه میکنند دستهای لشکر اهل کفر و لعنت زمین بلرزه در آید از اطراف آن
پراکنده میشود کوهها واضطراب آنها بسیار میگردد و فریاد میکنند دریاها با موجهای خود و آسمانها موج میزنند باهل خود در برای تو
یا محمد و برای ذریه تو و از جهة بزرگ شمردن هتک حرمت تو و برای شریکه در ذریه تو در عترت تو وارد میشود چیزی از اینها باقی
نمیباشد مگر اینکه از خدا عزوجل اذن میخواهند در یاری اهل ضعیف و مظلوم تو که ایشان حجت خدا هستند بر خلق و بعد از تو
پس وحی میکند خدا باسمانها و زمینها و دریاها و کسانیکه در آنها هستند و بدرستیکه من خدای پادشاه قادرم هستم که فوت نمیشود
از او گریزنده و او را عاجز نمیکند امتناع کننده و من قادرترم درباره آن یاری کردن و انتقام کشیدن قسم بعزت و جلال
خودم هر آینه عذاب میکنیم کسیرا که رسول مرا و برگزیده مرا تنها گذارد و هتک حرمت او را بکند و عترت او را بکشد و عهد او را بشکند
و اهل او را ظلم کند عذاب کردنیکه آنرا احدی نکرده باشم از اهل عالم پس در آنوقت فریاد میکند هر چیزیکه در آسمانها و زمینها است
و لعن میکنند کسیرا که بعترت تو ظلم کرده و حرمت ترا حلال دانسته پس زمانیکه آن گروه بسوی خوابگاه خودشان رفتند خدا تعالی
خودش مباشر قبض کردن ارواح ایشان میباشد و نازل شود بسوی زمین ملائکه از آسمان هفتم که با ایشان باشد ظرفها
از یاقوت و زمرد مملو باشد از آب حیات و حله ها از حلل بهشت و طیبی از طیبهای بهشت پس جثه های ایشان را با آن آب میشویند
و حله ها را با ایشان میپوشند و بان طیب حنوط میکنند و ملائکه صف صف با ایشان نماز میگذارند بعد از آن خدا تعالی میرا
از امت تو مبعوث میگرداند که کفار ایشان را نمیشناسند و شریک نشده اند در آن خونها نه بگفتن و نه بکردن و نه به نیت پس اجسام ایشان
را دفن میکنند و نشانه برای قبر سید الشهدا بر پا میکنند در آن صحرا که علامت باشد برای اهل حق و برای مومنین سبب رستگاری
شود و ملائکه از هر آسمان صد هزار ملک در هر روز و شب آن قبر را احاطه میکنند و با و صلوات میفرستند و در نزد آن خدا را تسبیح مینمایند
و از خدا طلب مغفرت میکنند برای زوار او و مینویسند نامهای کسیرا که بزیارت او میآیند از امت تو در حالتیکه بتقرب جستند
بسوی خدا و تو بسبب زیارت و نامهای پدران و عشایر و شهرهای ایشان را و نشان میزنند در رویهای ایشان بمیسم نور عرش
خدا تعالی هذا زائر قبر سید الشهدا و ابن خیر الانبیا که این زایر قبر بهترین شهدا و پسر بهترین انبیا است زمانیکه روز قیامت شود
طلوع میکند در رویهای ایشان از زاین میسم نوریکه چشمها را خیره میکند با ایشان دلالت میکند و بان نور ایشانرا میشناسد و گویا
که ترا میبینم یا محمد در میان من و میکائیل ایستاده و علی پیش ما است و با ما است از ملائکه خدا آنقدریکه شمار در نمیاید اما احد میکنیم
از این میسم که در روی او است از خلایق تا نجات میدهد خدا ایشانرا از هول آن روز و شدائد آن و بحکم خدا و عطای او است برای
کسیکه قبر ترا زیارت کند یا محمد و قبر برادر تو یا قبر دو نواده ترا که اراده نمیکند با آن زیارت غیر خدا را و زود میباید مردمانی از
کسانیکه سزاوار است بر ایشان از خدا لعنت و سخط میخواهند که رسم آن قبر را محو نمایند پس خدا از آن برای ایشان آن قبر
را ... گردانده بعد از آن رسول خدا گفت این مرا محزون و غمگین کرد تا اینکه زینب گفت وقتیکه ابن ملجم بشمشیر پدرم را زد و اثر
مرگ را از او دیدم با او گفتم ای پدر خبر داد بمن ام ایمن بچنین و چنین و بتحقیق دوست میدارم که آنرا از تو بشنوم پس گفت ای
دخترم حدیث چنانست که ام ایمن خبر داده است بتو و بدرستیکه تو و دختران اهل بیت تو هر آینه در این شهر اسیر میباشند در حالتیکه
ذلیل و ترسان میباشند میترسند از اینکه خلق شما را غارت نمایند پس صبر کنید قسم بخدا اینکه دانه را شکافت و خلق را آفرید نمیباشد
بر روی زمین در آن روز ولی خدا غیر از شما و غیر از محبان و شیعیان شما هر آینه بتحقیق رسول خدا بما گفت وقتیکه این خبر را بما خبر داد که شیطان
لعنه الله در آن روز میجهد از شادی و جمیع زمین را جولان میکند در میان شیاطین و عفاریت خود و میگوید ای گروه شیاطین بتحقیق از

ازدرنیا آمدیم مطلوب خود را درک کردیم و در هلاک ایشان بنهایت رسیدیم و بیشتر ابا ایشان ارث کذاشتیم مکر آن کسانیکه کر
کروه تمسک نموده باشند پس بکردید بفعل و کار خود تا مرا بشناسند اختن مردم و عمل کردن ایشان بعداوت ایشان و اغرا
و حریص نمودن آنها با ایشان و مشتبه ان ایشان با ضلالت و کفر خلق مستحکم بود بکسی از ایشان نجات نیابد هر آینه بتحقیق و
مسلط آن ملعون خود را بضرر ایشان نمود در حالیکه او دروغکو است و مدرستیکه نفع نمیدهد با عداوت شما عمل صالح و ضرر نمیرساند
با محبت و دوستی شما کناه غیر از کبایر بعد از آن علی ابن الحسین گفت بعد از آنکه این حدیث را بمن نقل کرد فرمود این حدیث را
اخذ کن آگاه باش اگر در طلب او سفر کنی هر آینه قلیل و کم است این حدیث و مخفی نماناد بر تو که تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتیرا از آنچیزهاست
که جمع میشود با بودن ابدان طیبه و اجساد طاهره بر حالت خود که پیش از تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی در آنحالت بودند از آلوده بودن
بخونهای طاهره و در خاک کربلا و ریکهای زمین پر بلا بمعنی که اگر صور شریفه را ببینی نمایند هر آینه آن ابدان طیبه ملطخ و آلوده
بریکها و خاکها و آلوده بخونها یافته میشوند و در حالتیکه عریان از لباسها و بدون کفن میباشند و آن ابدان با همه اینها مغسل و مکفن
و محنط هستند بتغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی پس میبیند اینها را باینحالت ملکوتی کسیکه او را قوه مشاهده و دیدن اشیاء ملکوتی هست
و بتحقیق در سابق شناختی که صاحب نفس کلیه و روح قاهر و غالب از محمد و آل معصومین او اشیاء ملکوتیرا می بینند در زمانیکه خواهد هر کس
بوده باشد مطلق خواه از سعدا و اشقیا و جبابره و روایات سابقه اگرچه از آنچیزهاست که غنی و بی نیاز میکرداند از ذکر کرد
غیر اینها مگر اینکه اشاره میکنیم بسوی روایتیکه این را متضمن است از روایاتیکه تعلق بجسد شریف سید الشهدا دارد پیش از دفن بعد از آن
مخفی نماند بر تو که این حدیث شریف بتحقیق جمله از اصول را عطا کرد مثل رجعت متحمل شدن ضرر و مکاره از جهة احیا و زنده کردن این دین
آنکه از امور مهمه است از زیارت و نشر فضایل ایشان و هر چه این نیست و مثل اینکه تلبیه گفتن برای دعوت و استغاثه و استنصار
سید الشهدا است هر چیز و این مستفاد میشود از قول او که گفت لا یبقی شیء من ذلک الا استاذن الله تعالی فی نصرته الا ملک و مثل
سر آنکه اسرار مقاتله و محاربه کردن امیر المؤمنین با مناصبین و مرتدین از اهل سقیفه و صحیفه و تابعان ایشان و مثل اینکه مقام
زینب دختر امیر المؤمنین در مرتبه است که نائل بمقامات اصحاب عصمت است و مثل اینکه فضل شیعه در مقامی است که حدیث
قدسی بسوی آن اشاره میکند از قول خدا یا محمد حبّبتکن انت یکن علی قبره وحبّبتکن علی قبرک یکن وحبوا
علی قبره وان اخرجوا الحدیث الی غیر ذلک از اصول و اسرار کثیره و کفایت میکند در شان این حدیث شریف آنچه اشاره کرد
بان معصوم بقول خود ما لو ضربت فیه اکباد الابل حولا لکان قلیلا پس بهر طور باشد الان اشاره میکنیم بانچه بتحقیق ترا وعده کردیم
از ذکر روایتیکه متضمن است خبری را که باین اشاره کردیم و آنکه من در نسخه قدیمه دیدم و مدرستیکه حکایت شده از مردی که گفت در آنروزیکه
حسین و اصحاب او را کشتند بر آمدن شغال رو داد پس رفتیم برای بجا آوردن نماز پس گذشت من بویهائی مثل بویهای مشک و عنبر
و آن بوی خوش را قصد کردم پس مردانیرا دیدم که بروی زمین افتاده اند و بادها بآنها میوزد و نور ایشان بر خلایق روشنی می بخشد و از
میان ایشان مرد عظیم الهیئتی را دیدم که بر روی زمین افتاده و سر او را از بدن جدا کرده اند و بادها با و میوزد و نورش باسمان رسیده
تعجب من بسیار از آن حالت بیشتر شد و رعشه اندام طاری شد ناگاه بهمه آواز از زیر زمین در پیش روی خود شنیدم که قائلی می گفت
دور باش ای مرد از این شخص بآن عظم و ای بر تو کیستی و این شخص بآن کیست گفت من پادشاهی هستم از جن و این روبخاک افتاده
حسین ابن علی ابن ابیطالب است و اینها که بر روی زمین افتاده اند و بادها بآنها میوزد اولاد و اصحاب او هستند گفتم این بر زمین افتاده
حسین است گفت نعم پس از زمین سنکی برداشتم و بر سر خود زدم تا غش کردم و وقتیکه بهوش آمدم گفتم وای بر تو در این زمین چه میکنی
گفت وطن من در کعبه است شنیدم که حسین را در زمین کربلا کشته اند پس باینجا آمدم بجهة تعزیت آن مذبوح میگریم پس در آن
اثنا که ما در سخن بودیم ناگاه دیدیم سوارانی را که مرا قصد کردند تا رسیدم که مرا بکشند از ایشان گریختم ناگاه یکی از ایشان مرا رسانده
بتازیانه مرا زد تا غش نمودم پس رجوع کردند و ایشان کشتگان از اولاد و اعدا بعد و جد میکردند تا آنکه بسوی جثه حسین پس سینه شریف
حسین را با نعلهای اسبهای خودشان میکوبیدند تا پشت و دنده های او را خورد نمودند بعد از آن رجوع کردند بمکانیکه از آن آمده بودند و مرا
من گریه و نوحه میکردم در همه روز تا شب و وقتیکه تاریکی داخل شد ناگاه دیدم غلبه عظیم و گریه و نوحه از جانب مشرق پیدا شد نظر کردم من دلخراش

دیدم لباسهای ایشان سیاه بود و ایشان محزون بودند و گریه میکردند و در میان ایشان مردی را دیدم که صاحب محاسن نیکو بود و از محاسن
خود کرفته میکفت وا ولداه وا قرة عیناه وا ثمرة قلباه وا مقتولاه وا ... وا حسیناه وا ولداه یا حسین پس آمد بجسد شریف و خود را الآن احزان
و لبهای خود را بر نحر و سینه او کذاشت و او را میبوسید و میکریست و میکفت که ترا کشتند ای پسر من و که استخوان سینه و پشت ترا خورد کردند
یک دفعه سینه او را میبوسید و دفعه دیکر بطرف آسمان می نکریست و دست خود را بسوی این مردان و جدا بعد و جدا اشاره مینمود ایشان
جسد شریف را میبوسیدند وقتیکه فارغ شدند رفتند بجانب مغرب ناکاه دیدم همان جن در پیش رویم در زیر زمین میکرید و فریاد میکند پس
کفتم وای بر تو کجا رفتند این مردان که بر جسد شریف گریه میکردند ظن میکنم که ایشان با این مقتولین قرابت و خویشی دارند
کفت ای شیخ بخدا قسم من حاضر بودم آیا آن مردان را نشناسی کفتم نه بخدا قسم کفت آن مردی که دست خود محاسن خود را کرفته بود جد
محمد مصطفی بود کفتم کسانیکه با او بودند که بودند کفت ملائکه بودند از آسمان وقتیکه کلام او را شنیدم که گریه کردن مرا کلیر نمود در روی خود
افتادم و کریستم و او با من کریست پس ناکاه دیدم غلبه عظیمه شد ظن کردم که غلبه اول است و ایشانرا کریه و نوحه بود در میان ایشان
مردی را دیدم که مندیل سیاه در دست داشت آنجثه خود را مسح میکرد و میکفت وا حر قلباه علیک یا ولدی یا حسین پس پیش آن بدن
شریف آمد و دهن خود را بر نحر او کذاشت و میکریست و میکفت ای میوه قلب مصطفی و ای سرور دل زهرا و ای پاره قلب من در تو
علی مرتضایم آنجثه شریفه را میبوسید و اشکهایش مثل خون از چشمهایش بر آن جسد شریف جاری میشد وقتیکه اینرا دیدم غش کردم
وقتیکه از غش بهوش آمدم دیدم مردانیکه جسد شریف را میبوسیدند ساعتی رفتند بعد از آن از نظر غایب شدند پس صیحه
فریاد عظیمی شنیدم و گریه کردن بلند که زمین از آنها بحرکت آمد مردانی و زنانیرا دیدم و دیگر زن از میان آن زنان موی خود را پریشان
نموده و لباسهای سیاه پوشیده و انکشتهای خود را خضاب کرده و سر برهنه کذاشته و او ناله میکرد از قلب محزون و مردان و زنان
از چشم گریه میکردند بعد از آن آمد نزد آنجثه شریفه خود را بر روی آن انداخت بعد از آن مردی در مردان و زنان آمده خود را بر روی
آنجثه انداخت و او نیز گریه میکرد و میکفت وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک یا مذبوحا من القفا من برادر تو حسن
مجتبی هستم و آن زن میکفت وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه و ای پسر من ترا کشتند و ترا نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند
و سر ترا از قفا بریدند و جسد و پیرهن ترا ملاحظه نکردند ای پسر من با من تکلم کن من مادر تو زهرایم و این برادر تو حسن مجتبی است پس حسین
تکلم کرد و کلام او از کلویش خارج میشد میکفت ای مادر یا فاطمه یا اخاه یا حسن مرا کشتند و از پس سر مرا بریدند و مرا برهنه افکندند و از
نوشیدن آب مرا منع کردند پس شما باد از من سلام وقتیکه اینرا دیدم خاک را بسر ریختم و نمیدانستم بکجا روم و برای کار خود رفتم ولا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون آمدیم بذیل دوم در اشاره کردنست بمطلب مهم که
بجسد شریف تعلق دارد یا بمعنی کرایا بدن شریف آنحضرت الآن در قبر است یا در عرش و آسمانست و مخفی نماند بر تو در مسئله تحقیق این مطلب
از امور لازمه است پس میکوئیم حکم کردن باول اگرچه بمقتضی حق و تحقیق است ولکن بمقدم سلیم چیزیکه دوم را اعطا میکند مثل آنچه
روایت کرده است آنرا صدوق ره باسناد خود از ابی معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش که کفت پیغمبر فرمود در آن شب
که مرا با آسمان بردند ملائکه خواهش کردند که نظر کنند بصورت علی بن ابیطالب کفتم ای حبیب من جبرئیل اینچه صورتست جبرئیل کفت ملائکه خواهش کردند
که بصورت علی ابن ابیطالب نظر نمایند کفتند ربنا بدرستیکه بنی آدم در دنیای خود شان تمتع میبرند در صبح و شام بنظر کردن بصورت
علی ابن ابیطالب حبیب حبیب تو محمد و خلیفه و وصی او و امین او پس ما را بصورت او متمتع کردان بعد یکه اهل دنیا با او متمتع میشوند خداوند
عالم صورت او را از نور مقدس خود عز و جل برای ایشان مصور کردانید پس علی در شب و روز در پیش روی ایشان است و او را زیارت
میکنند و صبح و شام با و نظر مینمایند راوی کفت خبر داد مرا اعمش از جعفر ابن محمد از پدرش وقتیکه ابن ملجم ضربت زد بر سر او و به شمشیر زد به فرق
و شهید شد در ... وقتیکه در آسمانها ... در صبح و شام با و نظر میکنند و بر قاتل او ابن ملجم لعنت مینمایند وقتیکه حسین را کشتند ملائکه
نازل شدند و او را بر دستشان بردند بآسمان پنجم با صورت علی را بر او کذاشتند پس هر وقتیکه ملائکه از آسمانهای دنیا بآسمان پنجم صعود میکنند
برای زیارت صورت علی و نظر کردن با و و بجسد حسین بن علی در حالیکه بخون خود آلوده است بر یزید و ابن زیاد و قاتلان حسین بن علی

یعنی میکنند تا روز قیامت عرش گفت صادق بمن فرمود این از مکنون علم و مخزون آنست سر وکی او را آنرا اگرامی آن اجد ۵
و نیز از اینست آنچه در بعضی از کتب احادیث است از آنها است کتاب کامل الزیارات ابن قولویه و در آن گفته باسناد خود از
عبد بن کثیر گفت حججنا مع ابی عبدالله فقلت بعد ذکر الله و نفتر قبر حسین بن علی کان یتعاهد فی ذلک
فقال یا ابن بشیر اعظم منزلتک ان الحسین مع ابیه و امه و اخیه فی منزل رسول الله معه یرزقون
و یحبرون و انه لعن یمین العرش متعلق به یقول یا رب انجز لی ما وعدتنی و انه لینظر الی زواره
فهو اعرف بهم و باسمائهم یعنی با ابی عبدالله حج کردم گفتم یا ابن رسول الله اگر قبر حسین بن علی را نبش نمایند و در او چیزی یافت میشود گفت
یا ابن بکیر بسیار بزرگست مسئله تو بدرستیکه حسین بن علی با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا هستند و با او روزی میخورند
شاد میشوند و حسین از یمین عرش متعلق است بعرش میگوید یارب زود عطا کن بمن آنچه بمن وعده کرده و بدرستیکه او به
زوار خود نظر میکند پس او عرفت با ایشان و نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و آنچه در حلقهای ایشان است از آنها
بپسر خود نظر میکند بکسیکه با او گریه میکند و برای او استغفار میکند و سؤال میکند از پدرش که برای او استغفار نمایند
و میگوید ای گریه کننده اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا و آماده کرده است هر آینه شادی تو بیشتر است بسیار از آنچه اندوه و غمگین شده
و بدرستیکه او استغفار میکند برای او از هر گناه و خطیئه بحدیث میگویم و از اینست آنچه روایت کرده است شیخنا الصدوق
از مولای ما امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق گفت هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری نیست که زیاده از سه روز در زمین بماند با روح
و استخوان و گوشت او را با آسمان میبرند و چون بقبر ایشان میآیند و با ایشان میرسانند از دور سلام را و با ایشان میشنوند در جای
آثار ایشان از نزدیک و دور بحدیث و مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه در خبر اول است از کوچه با خبر این خبر منافی است
زیرا که ظاهر آن اختصاص است بامعصومین که بمن سید الشهدا استثنا است و خبر دوم افاده تعمیم میکند نسبت با صحاب کساء با اینکه
آنچه در اینست افاده نمود که اجساد ایشان در عرش است و به تحقیق شناختی که خبر اول ناطقست با اینکه جسد سید الشهدا صلوات الله علیه
پنجم است و خبر سیم افاده تعمیم میکند نسبت بهر پیغمبر و وصی پس بعد از رفع منافات و مناقضه از میان این اخبار بوجهی از عنایت
میگوییم این اخبار معارضه نمیتوانند بکنند با اخبار کثیره که بحد تواتر معنوی رسیده اند در افاده نمودن آنها اینرا که اجساد طیبه طاهره
از محمد و آل معصومین او و هم چنین از سایر انبیاء و اوصیاء در قبر منوره و مضاجع مقدسه خودشان هستند و چگونه چنین
نباشد زیرا که اگر در این مقام نباشد مگر حدیث صحیح بنا بر قول صحیح و اصح محمد بن سنان است نقل کرده از مفضل بن عمر در حدیث
طویل از صادق و در آن گفت زمانیکه زیارت کردی امیرالمؤمنین را پس بدانکه تو زیارت کننده هستی استخوانهای آدم
و بدن نوح و جسم علی ابن ابیطالب را آن قال زمانیکه زیارت کردی بنجف را پس زیارت کن استخوانهای آدم و بدن نوح
و جسم علی ابن ابیطالب را زیرا که تو پدران اولین و آخرین زیارت کننده هستی تا آخر حدیث هر آینه کفایت میکند از جهة دلیل
و حجت در این مقام کجا مانده که مؤید و مساعد باشد با اخبار وجوه کثیره پس باشاره اجمالیه بسوی آنها اشاره میکنیم میگوییم از جمله
آنها است آنچه در اخبار مستفیضه است از وصیت کردن امیرالمؤمنین اولاد خود که او را پنهان دفن نمایند تا بر قبر شریف
او مطلع نشوند اعادی از بنی امیه و تقریب ظاهر است و از آنها است نیز فقرات کثیره از جمله کثیره از زیارات و ادعیه که وارد اند
در خوردن تربت طاهره حسینیه و استشفاء با آن زیرا که ظاهر همه اینها اعطا میکند که جسد شریف در قبر شریف است تا قیامت
یا تا رجعت و از آنها است نیز اخبار کثیره که ناطقند بر جور و ظلم کردن بنی عباس بر قبر شریف خصوصا متوکل ملعون و بعض این
اخبار در مطلب صریحست و آن مثل آنچه مجلسی ره در بحار نقل کرده است در حدیثی و در آن حدیث گفته است ابو علی عمار که حدیث
کرد بمن ابراهیم دیزج و سؤال کردم از او از صورت امر پس گفت آمدم در میان خاصه غلامان خود و قبر را نبش کردم پس حصیر تازه
در بالای آن بود و بدن حسین بن علی را از او بوی مشک می آمد حصیر را در حال خود گذاشتم و بدن حسین را در بالای حصیر گذاشته امر کردم
که خاک را بر آن بریزند و آب را بر آن روان کردم و امر کردم گاوها را که بقبر را شق و حراثت نمایند گاوها قدم بان قبر نه گذاشتند
و چون با آن موضع میآمدند بر میگشتند پس برای غلامان قسم یاد کردم بقسمهای مغلظه که اگر احدی از ایشان این را ذکر نماید هر آینه
او را میکشم بحدیث میگوییم از آنها است نیز اختلاف اقوال بسبب اختلاف اخبار کثیره در مدفن سر سید الشهدا ارواحنا له الفدا

و مشهور در میان علمای امامیه آنست که آن سر با جسد او دفن شده است و بتحقیق آنرا علی بن الحسین رد کرده و بتحقیق اخبار کثیره وارد شده است
در اینکه سر سید الشهدا را در نزد قبر امیر المؤمنین مدفونست و شیخ مفید گفته که عمر بن سعد آنرا در مدینه دفن کرده و بتحقیق جماعتی روایت کرده‌اند
که سر شریف حضرت حسین را سه روز در شهر دمشق بدار کشیدند و در خزینه بنی امیه ماند تا سلیمان بن عبد الملک حاکم شد آنرا خواست
آوردند در حالیکه آن نورانی بود در ظرفی گذاشت و معطر و مطیب کرد آنرا و در ثوبی گذاشت و آنرا دفن کرد در مقابر مسلمین بعد از آنکه
با آن نماز کرد و وقتیکه عمر بن عبد العزیز حاکم شد آدم فرستاد بمکان آن سر را از او طلبید خبر او را باو دادند پس سوال کرد از موضعی
که در آنجا دفن کرده بودند آنرا نبش کرده و آنرا برداشت خدا میداند که با آنچه کرد گفته‌اند که ظاهر اراده او همین بود که آنرا
به کربلا فرستاد بجسد او ملحق کرد والله اعلم و مخفی نماند که در این زمان که علاوه کردیم بر آنچه ما ذکر کردیم ظواهر اخبار متکاثره و متظافره را
در اینکه چهار هزار از ملائکه چنانکه در جمله کثیره از اخبار است و هم چنین هفتاد هزار از ملائکه چنانکه در طایفه از اخبار است اطراف
قبر شریف را احاطه کرده‌اند پریشان گرد آلوده گریه میکنند بر سید الشهدا روحی له الفداء و استغفار میکنند برای زوار او و
در سبیکه عدد ملائکه که برای زیارت کردن او فرود می‌آیند و عدد صعود کننده از ایشان در هر روز تا قیامت از آن
چیزهاست که نمیداند مگر خدا و حجج طاهرین او و هم چنین اخبار که ناطقند باینکه انبیاء و اوصیاء او را زیارت میکنند در شبهای
جمعه با صفوف غیر محصور از ملائکه میدانی و یقین میکنی که این نیست بجهة محض بودن قبر شریف مصرع و مدفن در مدت
سه روز فقط بلکه از جهة بودن جسد شریف است در آن تا روز قیامت یا تا زمان رجعت کردن صاحب آن روحی
له الفداء را بدنیا و اگر خواسته که این مطلب را مؤید نمائی بتائیدات و وجوه غیر محصوره پس بگو که بودن استجابت دعا در تحت
قبه او و بودن شفا در تربت او و ریخته شدن فیوض و عطایای غیر متناهیه ربانیه بر قبر شریف و آنچه در اطراف او است و آنچه وارد
شده در حدیث خواب ام سلمه از اینکه او در خواب رسولخدا را دید غمگین و محزون در حالتیکه لباسهای او گرد آلود و ملطخ به
گل و خون در بر داشت پس از اینحالت سؤال کردم گفت الان از دفن کردن پسر خود حسین فارغ شدم از جمله مؤیدات
است چنانکه در سبیکه از آنها است وظایف زیارات بخطابات بر نهج مشافهه و چنانچه از آنها است کلمات علما و صلحاء
و شعراء و مادحین بر سید الشهدا و اگر خواهی بسط مختصر تعبیر نما پس بگو که بتحقیق سیره اعتقادیه و اجماع از شیعه بر این محقق شده است
و از جمله مؤیدات حدیث ام ایمن است که روایت آن گذشت از زینب دختر امیر المؤمنین و از آنها است جمله از اخبار که ناطقند
بافضل بودن کربلا از کعبه و آن مثل خبر عمر بن یزید از صادق که زمین کعبه گفت کیست مثل من و حال آنکه بتحقیق خداوند عالم
خانه خود را در پشت من بنا کرده است خلق از هر راه دور بطرف من می‌آیند و من حرم خدا و امین او گردیده‌ام پس خدا باو وحی کرد که
ساکت و ساکن باش نیست فضل آنچه تفضیل داده شده‌ای آن در جنب آنچه زمین کربلا عطا کرده شده مگر بمنزله سوزنی که در دریا فرو رود
و از آب دریا بردارد و اگر خاک کربلا نمی‌بود ترا تفضیل نمیدادم و اگر نمی‌بود آنکسیکه زمین کربلا او را در ضمن گرفته هر آینه ترا خلق نمیکردم
و آن چیزیرا که با آن فخر کردی پس ساکن و مستقر باش و متواضع و ذلیل و خوار باش و استکبار و استنکاف بر زمین کربلا مکن و الا
ترا نسخ میکنم و ترا باتش جهنم میاندازم الحدیث و آنچه نیز دلالت بر مطلب میکند یا از آنچه تایید میکند اینست که در خبر است
از جابر از ابی جعفر که گفت حسین با اصحاب خود فرمود پیش از آنکه کشته شود در سبیکه رسولخدا بمن فرمود ای فرزند ترا بعراق میبرند
و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیاء پیغمبران او را زیارت کرده‌اند و آن زمینی است که آنرا عمورا گویند و ترا در آنجا شهید
میکنند و با تو شهید میشوند جماعتی از اصحاب تو که الم و زحمت آهن را نمی‌یابند و این آیه را تلاوت کرد قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم پس آتش حرب بتو و بر ایشان برد و سلامت باشد پس بشارت باد شما را پس بخدا قسم اگر ما را بکشند ما بنزد پیغمبر خود
میرسیم گفت بعد از آن توقف میکنیم آنقدر که خدا میخواهد پس میباشم اول آنکسیکه زمین از جهة او شق میشود و خارج میشوم
خارج شدنی که این خروج من موافق میشود با خروج امیر المؤمنین و قیام قائم ما الحدیث میگوییم پس بتقریب استدلال باید بآن
ظاهر است زمانیکه مطلب ثابت شد نسبت بجسد شریف مطهر و سایر اجساد امیر المؤمنین ... سید الشهدا ثابت میشود در
اجساد طاهره نیز یعنی اجساد محمد و آل معصومین ...

دلالت میکند آنچه معتبر است که نقل شده از شریک بن عبدالله از جابر بن یزید جعفی از باقر که گفت عمر مردی را فرستاد که
از شام پس آنرا فتح کرد و اهل آن اسلام آوردند پس امر کرد برای ایشان مسجدی بنا کردند پس آن مسجد افتاد و خراب شد بعد از آنکه آنرا بنا کرده بار
دیگر بنا کرد پس باز افتاد پس این را به عمر نوشت وقتیکه کتاب را خواند از اصحاب محمد سؤال کرد که آیا در نزد شما در این خصوص علمی هست گفتند به پیش
بفرست بنزد امیرالمؤمنین فرستاد و فرمود این پیغمبری است که قوم او را تکذیب کرده او را کشتند در این مسجد او را دفن کرده
و او بخون خود آلوده است برفیق خود بنویس که آنرا نبش نماید که او را تر و تازه مییابید پس باو نماز گذارده دفن نماید در فلان جا
بعد از آن مسجد را بنا کند که قایم میشود پس این را بعمل آورد بعد از آن مسجد را بنا کرد پس ثابت و برقرار گردید و در روایت
است که آنحضرت فرمود بنویس بصاحب خود که جانب راست اساس مسجد را بکند زیرا که مردی را بیابد که نشسته دست خود را
بر بینی و رو گذاشته پس باو نماز گذارده دفن کند و مسجد را بنا کند عمر باو گفت آنکیست علی گفت بنویس بصاحب خود که بعمل
بیاورد آنچه او را بآن مامور کردم پس اگر بیابد چنانکه من او را بتو وصف کردم ترا خبر میدهم انشاء الله پس آنقدر نگذشت که عامل
باو نوشت که یافتم مرد را بآنطور که وصف کردی پس بعمل آوردم چیزی را که امر کرده بودی پس بنا و مسجد ثابت و برقرار گردید
عمر بعلی گفت حال این مرد چه بود گفت این پیغمبر اصحاب اخدود است الحدیث و از آنچه نیز دلالت میکند بر مطلب حدیثی
است که در حدیث وارد شده که قحط در سر من رای واقع شد در زمان ابوالحسن الاخیر پس خلق سه روز طلب باران نمودند
باران نیامد پس جاثلیق با نصاری بیرون آمد و بیرون آمد با ایشان راهبی وقتیکه دست خود را بسوی آسمان دراز کرد از آسمان باران
بارید و همچنین در روز دوم پس خلق بدین نصارا میل کردند پس متوکل نزد ابوالحسن کسی فرستاد در حالیکه آنحضرت محبوس
بود و گفت خارج شو بسوی امت جدت که هلاک شدند پس بیرون آمد جاثلیق و نصاری وقتیکه راهب را دید که دست خود را دراز کرد
حضرت به بعضی غلامان خود گفت که از دست او بگیرد و اخذ نماید آنچه در میان انگشتان اوست پس از او استخوان سیاهی را اخذ
کرد و آنحضرت بآن راهب گفت حال طلب باران کن پس طلب کرد آسمان ابر بود ابر زایل شد و آفتاب طلوع کرد متوکل گفت این
استخوان چیست گفت این مرد بقبر پیغمبری از پیغمبران عبور کرد و این استخوان در دست او آمد استخوان پیغمبر کشف و ظاهر نمیشود
مگر اینکه باران میبارد الحدیث میگوییم و از آنچیزها که نیز دلالت میکند بر مطلب خبر اخراج کردن موسی است استخوانهای یوسف را
از شط نیل و نیز از این است حدیثی که وارد است و از اینکه اهل شوش شکایت کردند بامیرالمؤمنین از کثرت باران آنحضرت
بایشان نوشت که استخوانهای برادرم دانیال در فوق زمین است و آسمان برای او میگرید پس اینها را دفن کردند باران ساکن شد
الحدیث میگوییم مدرک اخباریکه دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم مابین صریح و ظاهر است در آن و اما اکثر تأییدات از آنچه ذکر
کردیم و از آنچه ذکر نکردیم پس از آنچیزها است که ممکن است بر قسم ثانی برگردد پس میگوییم از جمله آنچه در مطلب ظاهر است آنچیزیست
که از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده باسناد آن از ابن عباس از امیرالمؤمنین گفت حضرت رسول الله روزی داخل شد بفاطمه در
حالیکه او محزون بود آنحضرت فرمود ای دخترم چه چیز ترا محزون کرده است گفت ای پدر یاد آوردم حشر را و ایستادن مردم را
عریان در روز قیامت گفت ای دخترم هر آینه آن روز روز عظیم است ولکن بمن خبر داد جبرئیل از خدای عز و جل که او گفت
من اول کسی هستم که از جهة من زمین منشق میشود در روز قیامت بعد از آن ابراهیم بعد از آن شوهر تو علی بن ابیطالب بعد از آن
خدای تعالی جبرئیل را بسوی تو مبعوث میکند با هفتاد هزار ملک در بالای قبر تو هفت قبه از نور میزنند بعد از آن میاید بنزد تو اسرافیل
با حله‌ها از نور پس در بالای سر تو می‌ایستد ترا ندا میکند که یا فاطمه دختر محمد برخیز بسوی محشر پس برمیخیزی در حالیکه از خوف خاطر جمع باشی و عورت
تو مستور باشد پس اسرافیل حله‌ها را بتو تسلیم میکند آنها را میپوشی پس روفائیل شتری از نور میاورد که مهار آن از مروارید است
در بالای آن هودجی میباشد ترا بر آن سوار میکند روفائیل افسار ترا میکشد و در پیش روی تو هفتاد هزار ملک که در دست ایشان علمهای
تسبیح میباشد زمانیکه سیر نمودی استقبال میکنند ترا هفتاد هزار حور و بشارت میکنند بنظر کردن بسوی تو در دست هر یک از ایشان
مجمره باشد از نور که از آن بوی عود آتش بلند میشود و در سر ایشان تاجهای جواهر مرصع بزبرجد سبز از جانب راست تو میروند پس
زمانیکه قدری راه رفتی استقبال کند ترا مریم دختر عمران با مثل آنچه با تو است از حور پس بر تو سلام میکند او و کسانیکه با او هستند
از یسار تو میروند بعد از آن استقبال کند ترا مادرت خدیجه دختر خویلد اول زنانیکه بخدا و رسول او ایمان آورده و با او باشد

هفتاد هزار ملک در دو طرف ایشان باشند لواهای تکبیر و تسبیح برپا کنند پس استقبال کنند ترا حوا و مریم با هفتاد هزار حور و با او باشد
آسیه دختر مزاحم پس سیر میکنند با تو آن کسانیکه با او هستند پس زمانیکه در میان جمع داخل شد و آن منبریست که خدا جمع
کند خلایق را در یک زمین قدمهای ایشان از حرارت بریان میشود بعد از آن منادی از زیر عرش ندا میکند که همه خلایق میشنوند که چشمهای
خود را بپوشید تا بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد و آنها که با او هستند پس نظر نمیکند بتو مگر ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابیطالب
پس آدم حوا را طلب میکند ترا می بیند با مادرت خدیجه بعد از آن برای تو منبری از نور نصب میکنند که در آن هفت پایه
است در مابین هر پایه تا پایه دیگر صفوف ملائکه میباشند در دستهای ایشان لواهای نور وصف میکشند حور العین بر یمین
منبر و در یسار آن و نزدیکترین زنان بتو در یسار تو حوا و آسیه میشوند وقتیکه بر بالای منبر میروی جبرئیل نزد تو میآید
و بتو میگوید یا فاطمه سؤال کن حاجت خود را میگوئی یارب حسن و حسین را بمن بنما ایشان نزد تو میآیند در حالتیکه
رگهای گردن حسین خون میریزد و او میگوید یارب امروز حق مرا اخذ کن از کسانیکه بمن ظلم کردند پس در آنوقت خداوند
جلیل غضب میکند و از جهة غضب او جهنم و جمیع ملائکه غضب مینمایند و جهنم فریاد میکند بعد از آن فوجی از آتش بیرون میآید
و قاتلان حسین را اخذ میکند خدای تعالی بزبانیه جهنم میگوید که ایشانرا بعلامت ایشان بگیرید که کبود چشم و سیاه رو هستند
از پیشانیهای ایشان گرفته … اهل … از آتش زیرا که ایشان شدیدترند … و اولیاء حسین از پدران خود نشان
که با حسین محاربه کردند و او را کشتند بعد از آن جبرئیل میگوید یا فاطمه حاجت خود را بخواه پس میگوئی یارب شیعیان من خدای
تعالی میگوید بدرستیکه بتو بخشیدم … در بهشت پس در آنوقت خلایق دوست میدارند که ایشان منسوب به
فاطمه باشند پس سیر میروی تو در حالیکه با تو باشند شیعه تو و شیعه پسر تو و شیعه امیرالمؤمنین در حالیکه خوفهای ایشان رفع
شده و عورات ایشان مستور باشد شداید از ایشان میرود و خلق میترسند و ایشان نمیترسند و خلق تشنه میشوند و ایشان
تشنه نمیشوند زمانیکه بدر بهشت میرسی دوازده هزار حور ترا میشوازند و استقبال مینمایند که استقبال نکرده اند احدی را
پیش از تو و نه بعد از تو در دستهای ایشان حربه‌ها باشد از نور در بالای اسبهائی از نور که رکابهای آنها از زر و یاقوت و زمامها
آنها از زر و یاقوت از مروارید تر در بالای هر اسب غرفه باشد از سندس بالای هم ریخته وقتیکه به بهشت داخل شوی اهل بهشت
ترا بشارت دهند و از برای شیعیان تو مائده‌ها میگذارند از نور در بالای صندلیها از نور پس از آن مائده‌ها میخورند در حالیکه خلق
در حساب میباشند و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون و دل ایشان در آنچه دلهای ایشان میخواهد و اشتها میکنند همیشه هستند
پس زمانیکه دوستان خدا در بهشت مستقر شدند زیارت میکنند ترا آدم و سایر پیغمبران که از او بیرون آمدند و بدرستیکه در زیر عرش
دو مروارید است که از یک اصل یکی مروارید سفید و یکی مروارید زرد در آنها قصور و خانه‌ها است در هر یک نه هزار خانه است پس
مروارید سفید منازل ما و آل ابراهیم است فاطمه گفت ای پدر من دوست میدارم که وفات ترا ببینم و دوست نمیدارم که یکروز
بعد از تو بمانم گفت ای دختر من بدرستیکه بتحقیق جبرئیل بمن خبر داد که تو اول کسی باشی که بمن ملحق میشوی از اهلبیت من پس تمام
ویل برای کسیکه بر تو ظلم کند و رستگاری بزرگ برای کسیکه یاد کند ترا تمام شد حدیث میگویم مخفی نماند بر تو بدرستیکه موضع
حاجت و استدلال از این حدیث شریف اگرچه مقدار دو سطر است ولیکن دو سطر از قول پیغمبر است که فرمود اول من ینشق
عنه الارض یوم القیمة انا ثم قول و تضرب علی قبرک سبع قباب من نور الا اینکه ما این حدیث را بطوله و تمامه ذکر کردیم زیرا
که آن مشتمل بود بر مناقب اهلبیت عصمت و فضایل ایشان و بالجمله امثال آنچه گذشت از اخبار از جهة دلالت کردن بر مطلب
یا تایید مطلب با اینها در غایت کثرت است پس از جمله اینها است آنچه نقل شده از فرحة الغری از اسمعیل بن … ابن عبدالله
ابن العباس هاشمی گفت روز جمعه مراجعت کردیم از نماز از مسجد جامع با عم خود داود بن علی بن عبدالله بن العباس چون نزدیک
منازل ما و منزل او گردید در حالیکه راه خلوت بود بما گفت هر جا باشید پیش از غروب آفتاب نزد من بیائید و آمدیم

۵۴ تخلف کنند زیرا که او آتش پاره ایست هاشم پس نزد او رفتیم در آخر روز در حالیکه نشسته بود گفت صیحه بزنید بفلان و فلان
از غفلت پس دو نفر مرد با ما آمدند با ایشان بود آلت و اسباب ایشان و بجانب ما التفات کرد و گفت همه شما اجتماع نمائید
و سوار شوید در همین وقت و با خودتان جمل را بردارید و آن جمل غلام سیاه او بود و او چنان بود که اگر حمله میکرد بر جمله او را نگه
میداشت و بروید بسوی این قبر که خلق بآن مفتون گشته و میگویند که قبر علی است تا آنرا نبش نمائید و بیاورید من آنچه
در آنست پس ما رفتیم بآن موضع و گفتیم شروع کنید بآنچه او امر کرده است پس حفر کنندگان حفر کردند و میگفتند لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم در جانبی ایستاده بودیم تا پنج ذرع کندند و نازل شدند بآن وقتیکه بزمین سخت رسیدند حفاران گفتند
تحقیق بزمین سخت رسیدیم و قوت نداریم آنرا بکنیم پس غلام سیاه نازل شد کلنگ را برداشته یکضرب زد صدائی شدید
شنیدم در صحرا بعد از آن ضرب دویم زد صدائی که شدید تر از آن بود از کلنگ شنیدیم بعد از آن ضرب سیم را زد
صدائی شنیدیم شدید تر بعد از آن غلام صیحه زد پس ما برخواسته نزدیک او آمدیم با کسانیکه با او بودند گفتم از او سؤال کنید
با او چه شد با ایشان جواب نداد و فریاد میکرد پس او را بریسمان بسته از آنجا بیرون آوردند ناگاه دیدیم از اطراف انگشتان
او تا مرفقش خون است و خون است و او فریاد میکرد و استغاثه مینمود و با ما تکلم نمیکرد و جواب نمیداد و او را بر استر حمل کرده رجوع
کردیم در حالیکه مثل مرغ طیران میکردیم و گوشت غلام از بازو و جسم و سایر طرف او ریخت و میریخت تا آمدیم نزد عمم گفت
در عقب شما چه خبر است صورت حال را با او خبر دادیم پس رو بطرف قبله کرده توبه کرد از آنچه اراده نموده بود بعد از آن سوار شده
نزد علی بن مصعب بن جابر رفت و از او سؤال کرد که صندوقی بر قبر درست نمایند و او را خبر دار نمود بآنچه ها که جاری
شده بود و متوجه گردید بسر کردن اثر زمین محفور و گذاشتن صندوق را بر آن و غلام در همان ساعت مرد و جعفی نماند
که امثال این حکایات چنانکه ممکن است تائید بآن هم چنین ممکن است استدلال کردن بآن بر مطلب چنانکه بر برد حاذق
مخفی نیست و کیف کان ما با بعد از اکتفا میکنیم در اقامه دلیل و تائید بر مطلب پس کسیکه اخذ نماید جمیع آنچه ما ذکر کردیم و تأمل
نماید در طریق استدلال یا تائید بآن قادر میشود به زیاد کردن بآن بعد از این انشاء الله تعالی میآوریم در تذییل آینده چیزی را که تعلق بمطلب
مطلب دارد تذییل سیم در اشاره است بر کیفیت حال در جمیع و توفیق میان اخبار ثلثه اول و میان آنچه بر مختار ما دلالت میکند
از وجوه کثیره و اخبار زیاده و تائیدات پس بدانکه خبر اول ظاهرش عطا میکند که حمل کردن ملائکه جسد سید الشهدا ارواحنا له الفداه
پیش از دفن بوده این چنانکه می بینی منافی است با آنچه ما مقدم کردیم از اخبار و وجوه و حکایات و اخبار کثیره گذشته که ناطقند
ببار نشدن رسول خدا از آسمان و هم چنین امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و جمعی از انبیاء برای زیارت او در شب یازدهم محرم
و هم چنین بعد از این شب تا دفن کردن جسد شریف و هم چنین منافی است با چیزیکه قطعی الصدور است از خدا و رسول و امیر
المؤمنین و حسن و حسین از اینکه سید الشهدا لابد است که دفن شود در گودالی که آنرا کربلا گویند علاوه بر این این از اخبار ها است
که حق و عیان آنرا تکذیب میکند زیرا که جسد شریف به تحقیق او را صدیق و عدو در زمین کربلا در مدت سه روز مطروح دیدند و دفن
کرد او را جماعتی از قبیله بنی اسد با حضور سید الساجدین در وقت دفن او به تحقیق مصرح در اخبار کثیره در شان این دفن کنندگان
و معتقد است و از جمله آن اخبار حدیث ام ایمن است که در مجلس متقدم گذشت پس همه اینها بعد از چشم پوشیدن از سند خود آنست
و الا پس امر و صحت این خبر نقل شده از کتاب مختصر که از حسن بن سلیمان است او نقل کرده از کتاب معراج باسناد او از صدوق
باسناد او از بکر بن عبد الله از سهل بن عبد الوهاب از ابی معاویه از اعمش و کیف کان لابد است که آنرا از ظاهرش صرف
نمائیم و آنچه در آنست بجسد مثالی حمل نمائیم و اما خبر دویم آنرا در خلاف مطلب ما ظهوری نیست مثل ظهور خبر اول در خلاف مطلب ما
زیرا که صادق حکم کرد بانکه جسد سید الشهدا در قبر نعش نیست بلکه سید الشهدا در عرش با جد و پدر و مادر و برادرش است
پس بسیار فرق دارد در ما بین این دو امر زیرا که منافات ندارد در میان بودن جسد طاهر او در قبر و میان بودن

وروح طیب او را مدتی در عرش در حالیکه متنعم و مرزوق بوده باشد در بدن مثالی و جسد برزخی و هم چنین است کلام در خصوص جسد پدر
و مادر و برادرش پس اگر گوئی که سیاق خبر ظاهر است در خلاف مطلب شما زیرا که قول صادق که فرموده ما اعظم مسئلتک
بعد تعقیب کردن آن بانچه ذکر کرده است آنرا از کلام خود کشف میکند از حکم کردن او باینکه جسد شریف در قبر نیست
میگوئیم ظاهر از سیاق خبر اینست که ابن بکیر معتقد بود باینکه ابدان طاهره و اجساد طیبه از انبیاء و اوصیا مثل اجساد
سایر مردم است باینمعنی که انهدام و کهنه و پوسیدگی بانها راه یابد پس صادق فکر آنچه آنرا ابن بکیر زعم کرده بود بانچه از او
ذکر کرد از اینکه جسد شریف سید الشهدا در عرش است این در حقیقت از قبیل اثبات شیء و ذکر کردن آنست به بینه و برهان
باینمعنی که کسیکه حال او چنین باشد چگونه بجسد اصلی انهدام و کهنگی راه یابد نعم بدرستیکه تعرض کردن این نحو از دفع از آن
چیزها است که احتیاج بتامل دقیق دارد و ممکنست که نیز گفته شود وقتیکه حضرت صادق دانست اعتقاد ابن بکیر را بانچه
اعتقاد معظم متکلمین باشند از باقی بودن ارواح در عالم برزخ و از بودن حقیقت ایشان عبارت از هیکل او یا
مزاج او پس با همه اینها هیچ نیست بر اینکه اجسام آیا کهنگی و انهدام بانها راه میابد یا نه حضرت صادق اراده کرد بقول
خود ما اعظم مسئلتک تا آخر کلام خود نعم باقی بماند در این هنگام در این مقام یک سؤالی و آن اینست که وجه تخصیص ابن
بکیر سؤال را بجسد سید الشهدا چیست پس ممکن است که گفته شود در توجیه تخصیص که راه یافتن انهدام و انعدام بجسد غیر سید
الشهدا روحی له الفداء از امور مسلمه است در نزد ابن بکیر و تردد او در خصوص جسد شریف سید الشهدا روحی له الفداء
بود پس کلام حضرت صادق بیان میشود از برای باقی بودن ارواح در برزخ و نیز بیان میشود باینکه حقیقت ایشان عبارت
از هیکل نیست و نیز بیان میشود بر اینکه انهدام و انعدام بر اجساد محمد و آل معصومین او راه نمییابد و اگر خواستی که اطلاع را
بوجه دیگر بیان کنی در تحقیق کردن حال در این خبر بگو که استدلال در این خبر بخلاف مطلب ما بعد از اغماض از آنچه مقدم
کردیم از معارضات قویه صحیح میشود در زمانیکه خبر ظاهر باشد از اینکه ابن بکیر مردد بود در اینکه جسد شریف سید الشهدا
در قبر خود است یا در عرش است بعد از قطع کردن او بنفی احتمال ثالث در مابین ولکن بتحقیق شناختی که خبر در این ظاهر
نیست پس در زمانیکه آنچه ما در توجیه خبر گفتیم احتمال راجح یا مساوی باشد یا احتمالیکه مدار استدلال او است جایز نشد
تمسک نمودن با آن بعلاوه اینها بعد از اغماض از سند خبر است و بعد از چشم پوشیدن است از معارضات قویه بلکه قطعیه بروجهی و اما
خبر سیم پس بتحقیق جمعی در مقام جمع و توفیق در میان آن و خبریکه متضمن قضیه راهب است در زمن زائر و خبریکه متضمن حمل
کردن موسی است جسد یوسف را و خبریکه متضمن قضیه نوشتن امیر المؤمنین است بسوی اهل شوش احتمال چند ذکر کردند اول
اینست که مخصوص است آنچه در آنست به پیغمبر ما محمد بن عبد الله و عترت طاهرین او و جمیع بگردد ایشان او لو العزم و اوصیای
ایشان است و توجیه بانچه در آنست زیرا که اکثر آنچه مقدم کردیم از اخبار و غیر آنها آنرا دفع میکند دوم آنکه مقصود این
است که اجساد صلبیه بنویه را از انبیا و اوصیا بعد از سه روز از وفات با آسمان میبرند ولکن با این بدن در آسمان باقی
نمیمانند بلکه بزمین نازل میشوند دفعه دویم در مضاجع و مقابر خود شان مدفون میشوند و فواید بردن ایشان با آسمان کم نیست
بلکه بسیار است و مخفی نماند بر تو بدرستیکه این احتمال از صواب و حق بسیار بعید است دور نیست مثل احتمال اول پس هرگاه
بگوئی این چگونه میشود زیرا که قول صدوق ره فرموده و انما یؤتی بموضع آثارهم مثل صریح است در منع کردن این احتمال
میگوئیم امر چنان نیست که تو توهم کرده زیرا که قول او و انما یؤتی بموضع آثارهم تا قول او که بعد از زمان قریب میباید است
از آنچیزیکه باقبل تعلق داشته باشد و غایت تعلق بلکه آن در حقیقت کلام مستقل است که خارج شده بمخرج بیان که

مهمی آیا می بینی که صحیح میشود اینکلام از اخبارها باشد که از ابتدای مطلب مینماید بدانکه اینکه ما قبل آنرا با بضم کنند پس این
کاشف است از آنچه که سوای آن اشاره نمودیم علاوه بر اینکه اگر آن تعلل متین و معتبر باشد با قبل آن هر آینه افاده میکرد بنحوی
که از آنجا مفهوم که اجساد انبیا و اوصیا اگر از قبور و مضاجع خودشان بسوی آسمان مرفوع میشوند هر آینه آن اجساد او از
حاضرین و زایرین را در نزد قبور می شنیدند پس این چنانکه می بینی اصلا منتفی و خارج میشود مگر بر بعض وجوه و نجاد دقیقه
لکن نه مطلقا بلکه بنسبت بجسد محمد و اجساد آل معصومین او و بتحقیق گذشت اشاره بآنوجوه دقیقه سیم آنکه اجسادیکه از قبور مرتفع
شده با آسمان میروند آنها اجساد اصلیه دنیویه نیست و آن اجسادیکه در قبور میمانند آنها اجساد برزخیه و ابدان مثالیه اند یا بعکس
و مخفی نماند بر تو که اینوجه وجه توفیق و جمع نمیشود مگر بعد از قسمتی از تعیین و تمییز باینکه گفته شود اجساد مرفوعه ارواح است
با اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس هرگاه گوئی اگر امر باین احتمال باشد مفهوم از خبر چنین میشود که اجساد طیبه طاهره
از آنچیزها است که ارواح قاهره و نفوس قدسیه با آنها تعلق دارد در مدت آن سه روز که اجساد در آنها میشود در زمین پس این
چنانکه می بینی از آنچیزها است که با آن قایل نیست میگوییم تعلق بچند قسم است پس تعلق ارواح با آنها بیک قسم از چیزها است
که در آنحضرت نیست اللهم اینکه بگویند که تعلق ارواح با اجساد دنیویه اصلیه قبل از قیام قیامت یا قبل از رجعت از آنچیزها است
که اجماع بر بطلان آن قایم شده هذا و تو خبیر هستی بآنچه در اینست ظن کن که امر چنین نیست ولکن این از آنچیزها است
که بمذهب ما ضرر نمیرساند بلکه از چیزها است که مذهب ما را مساعدت مینماید پس این بکثیر قرینه میشود از قراینیکه معین میکند حمل
کردن آنچه در خبر است از اجساد بر اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس اجسادیکه با ارواح مرفوعند اجساد مثالیه میشوند نه گوشت
و استخوانهای ایشان خارج میشود در صلحا و شهدا و سایر مؤمنین زیرا که هر مؤمن متنعم و مرزوق است با اجساد مثالیه
در برزخ پس چه چیز است وجه اختصاص تصعد با آسمان و آسمان چهارم یا بعرش با ائمه طاهرین و انبیا و اوصیا میگوییم
ملازمه نیست در میان اینکه مؤمنین متنعم و مرزوقاند در برزخ و میان اینکه در آسمان باشند پس این ظاهر است
در آن شک و پرده نیست بعد از آن زمانیکه تامل کردی در آنچه ما کرات و مرات تعبیر کردیم از اینکه نفوس کلیه قاهره
و ارواح قدسیه تصرف مینمایند در ابدان مثالیه کثیره میدانی وجه خروج اخبار را بر نحوهای متعدده زیرا که در بعض آنها
لفظ السماء و در بعض آنها السماء الخامسة و در بعض آنها العرش و تحته الی غیر ذلک از تعبیرات بعد مخفی نماند بر تو که در این مقام
احتمال دیگری هست و آن اینست که بگویند این خبر خارج شده در مخرج تقیه بلکه بعید نیست که گفته شود این احسن احتمالات است
در اینمقام و چگونه چنین نباشد زیرا که نشر شدن مثل این از حضرت صادق مخالفین و دشمنان را منع میکند از نظایر آنچه
متوکل عباسی آنرا اراده میکرد نسبت بقبر مطهر سید الشهدا ارواحنا له الفداه   مجلس سیم از کتاب اسرار العباد در اسرار
شهادات در بیان عبور کردن حرم و دختران رسولخدا از قتلگاه الرسول پس بدانکه مستفاد از اخذ کردن جمیع
آثار و روایات در بعضی از مقامات اینست که مرور و گذشتن زنان بر قتلگاه شهدا در روز یازدهم محرم بود بعد از ظهر
زیرا که آنوقت وقت کوچ کردن ابن سعد لعین بود با لشکر خود از کربلا بسوی کوفه بعد از آن اقوال اصحاب مقاتل
مختلف است در اینکه این عبور و مرور آیا بطلب کردن زنان و التماس ایشان بود از ابن سعد یا این عداوت و عناد
بود از ابن سعد پس اکثر اصحاب مقاتل باول رفته اند و بعضی از ایشان بطرف دوم رفته و سید در کتاب لهوف گفته
قَالَ الرَّاوِی فَوَاللهِ لَا اَنْسَی زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِیٍّ وَهِیَ تَنْدُبُ الْحُسَیْنَ وَتُنَادِی بِصَوْتٍ حَزِینٍ وَقَلْبٍ کَئِیبٍ یَا مُحَمَّدَاهُ
صَلّی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هٰذَا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْاَعْضَاءِ وَبَنَاتُکَ سَبَایَا اِلَی اللهِ الْمُشْتَکی

٥٠٧ وا محمد المصطفی وا علی المرتضی وا حمزة سید الشهداء یا محمداه هذا الحسین بالعراء تسفی علیه الصبا
قتیل اولاد البغایا یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریة المصطفی
یساقون سوق السبایا وفی روایة یا محمداه بناتک سبایا وذریتک مقتلة تسفی علیهم ریح الصبا
هذا حسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا
بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من لا غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم
حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من شیبته تقطر بالدماء بابی من جده رسول اله السماء بابی من هو سبط
النبی الهدی بابی محمد المصطفی بابی خدیجة الکبری بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهراء بعد از آن زنان را از خیمه بیرون کرده بخیمه آتش زدند
پس زنان بیرون آمدند حسرت نموده گریان پا برهنه گریه کنان مسلوبا به میرفتند در حالیکه اسیر بودند در قید ذلت و خواری و گفتند
شما را قسم میدهیم بحق خدا مارا از قتلگاه حسین عبور دهید وقتیکه زنان نظر کردند بر کشتگان فریاد برآورده بر روی های خود
زدند راوی گفت قسم بخدا فراموش نمیکنم زینب دختر علی را در حالیکه ندبه و نوحه میکرد و با آواز حزین و قلب غمگین ندا می
کرد یا محمداه صلی علیک ملیک السماء ای محمد جد من آسمان بتو صلوات فرستاده این حسین است که بخون غلطان شده و اعضای
او را قطع کرده اند و دختران ترا اسیر نموده اند شکایت میکنم بخدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا یا محمداه این
عریان حسین است که باد صبا باو میوزد اولاد زنا او را کشته اند یا حزناه یا کرباه امروز جدم محمد مصطفی از دنیا رحلت کرده است
ای اصحاب محمد اینها ذریه مصطفا اند که ایشان را مثل اسیران میبرند و در روایتی هست که گفت یا محمداه که دختران اسیر و ذریه
ترا کشته اند که باد صبا بایشان میوزد این حسین است که سر او را از قفا بریده و عمامه و ردای او را برده اند پدرم فدای
کسی باد که روز یکشنبه لشکر او را غارت کردند پدرم فدای کسی باد که طناب خیمه های او را قطع کردند پدرم فدای کسی باد که غایب
شده امید رجوع ندارد و چنان مجروح نیست که زخمهایش مرهم پذیر شود پدرم فدای کسی باد که جانم فدای اوست پدرم فدای
مهموم باد که کشته شده پدرم فدای عطشان باد تا گذشت پدرم فدای کسی باد که از ریش مبارکش خون میریخت پدرم فدای
کسی باد که جدش رسول معبود آسمانست پدرم فدای کسی باد که او نواده پیغمبر هادیست پدرم فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری
و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیدة النساء باد پدرم فدای کسی باد که آفتاب بجهة او برگشت تا نماز را بجا آورد راوی گفت پس گریه در آورد
بخدا قسم جمیع دوست و دشمن را بعد از آن سکینه جسد حسین را در بر گرفت و خود را بجسد منور انداخت چند نفر از اعراب نزد او
جمع شدند تا او را از آن جسد مطهر کشیدند و جدا نمودند پس این آن خبریست که در کتاب ملهوف است و اما آنچه در بعض کتب
معتبره هست پس این خبریست که روایت شده از عبد الله بن ادریس از پدرش که آن ملاعین از راه عداوت زنان را از
از قتلگاه آل رسول عبور دادند وقتیکه ام کلثوم برادرش حسین را دید که نسیم باد میوزد و او بر روی خود افتاده و لباسهایش غارت شده
خود را از بالای شتر بزمین انداخت و برادر خود را بسینه خود چسپانید و میگفت با ناله و گریه یا رسول الله به بین جسد فرزند خود را
که بزمین انداخته اند بدون کفن و کفن او ریگ بیابان است که باد بر او ریخته اند و غسلش خون است که از زخمهای گردنش جاری شده
و اینها اهل بیت او است که ایشان را ذلیل و خوار و اسیر کرده اند میبرند کسی نیست که بلا را از ایشان دفع و منع نماید و سرهای اولادش را
با سر شریفش بر نیزه ها زده اند مثل ماه تابان یا محمد مصطفی اینها دختران تو اند که اسیر نموده و ذریه ترا کشته اند و اینها ... و مثل
آنرا میگفت و همه دوست و دشمن را بگریه در آورد حتی دیدم اشکهای اسبان بر سمهای آنها جاری میشد و ایشان را سر نهادند حالیکه
جناب ام کلثوم میگریست و اشکش قطع نمیشد و حسرت او تمام نمیگشت و مخفی نماند بر تو که آنچه آنرا اول نقل کردیم از سید ابن
ملهوف ظاهرش آن بود که عبور دادن حرم رسول خدا بر قتلگاه شهدا در روز عاشورا قبل از سوار کردن ایشان بر شتران
ولکن مقتضی حق و تحقیق این خبر است که شناختی از اینکه این مرور در روز یازدهم محرم بود بعد از زوال و ظهر آن بعد از حمل کردن

حرم بود بر شتران پس آنچه پر ابینید و امر دلالت میکند در غایت کثرت است و بتحقیق گذشت بعضی از آنها و از جمله آنهاست آنچه در روایت
قدامة بن زائده که متضمن حدیث ام ایمن است و بتحقیق از روایت گذشت و آنچه از آن با این مطلب دلالت میکند چیزیست که در آن او
انوار منتشره و منقول است از سید ساجدین است که فرمود وقتیکه رسید بما آنچه رسید و پدرم و کسانیکه با او بودند از پسران و برادران
و سایر اهلش کشته شدند و حرم و زنان او را بر قتبهای شتر حمل کردند که ما را بکوفه برند من بایشان نظر میکردم که افتاده بودند و ایشان را
دفن نکرده بودند این امر بزرگ شد در سینه من و نزدیک بود که روحم خارج شود و عمه ام زینب دختر علی کبری آن را از من دید بمن گفت چه
شده است که می بینم ترا جان خود را بخشش میکنی ای یادگار جد و پدر و برادرانم گفتم چگونه جزع نکنم و حال آنکه می بینم پدر و برادران
و عمها و پسران عم و اهل خود را که افتاده اند بخون خود غلطان و لباسهای ایشان را غارت کرده اند و ایشان را کفن و دفن نمیکنند
و کسی با ایشان نزدیک نمیشود که گویا ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر بحدیث و مخفی نماند بر تو مستفاد از سیاق بعضی از
روایات و صراحت بعض آنها اینست که جدا کردن سرهای طیبه طاهره از ابدان اصحاب و انصار سید الشهدا روحی له الفداه در روز
یازدهم محرم بود و اما روز عاشورا در آن قطع و جدا نشد مگر سر سید الشهدا روحی له الفداه و طایفه قلیله از اصحاب بلکه عبارت جمعی از اصحاب
مقاتل عطا میکند که جدا کردن سرهای شریفه تماماً از ابدان طاهره در روز عاشورا بوده و این مثل قول ایشانست که عمر بن سعد
سر حسین را در روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بسوی ابن زیاد فرستاد بعد از آن امر کرد که سرهای باقی را از اهل بیت
و اصحاب او جدا کردند و آنها را با شمر بن ذی الجوشن بسوی کوفه فرستاد و ابن سعد در آن روز و فردای آن تا ظهر اقامت نمود و ممکن است
که گفته شود آنچه در استیعاب است روایت است ولی ارجاع کنیم در هر حال بنابر اول کلام در اینست که جدا کردن سرهای شریفه از ابدان
طاهره آیا قبل از مرور کردن حرم سید الشهدا و دختران رسول خدا بر مصارع شهدا بود یا بعد از آن ساعت بود پس میگوییم در ستیکه
این هر دو امر احتمال دارد و من تا حال نرسیده ام بچیزیکه دلالت بر تحقیق حال نماید و در این مقام ممکن است که بگویند در ستیکه ظاهر
از سیاق بعضی از روایات و کلمات اصحاب مقاتل احتمال اولست و منقول از بعضی علما اینست که گذشتن زنان بر مصارع
شهدا پیش از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از ابدان طاهره پس بنابر اول شناختن زنان بتمیز دادن شهدا
بعض ایشان را از بعض دیگر بتعریف امام ساجدین و دلالت او بوده است پس هر خواهری خود را بر جسد برادرش انداخته و هر مادری بناله و جزع
کننده بود در نزد پسرش و هر خواهر وا اسفاه و وا ابتاه زنانیکه حال امام معصوم حجت خدا بر جمیع خلق او از کسانیکه در آنجا بودند
هستند بر آن نعشها چنانکه اخبار آنرا متضمن است از اینکه آن بزرگوار جان خود را بخشش مینمود و نزدیک بود که روح او از بدن مفارقت
نماید با اینکه او کوه عقل و صبر بود پس چگونه میگردد حال حرم از دختران و زنان بتحقیق در بعض کتب دیده ام که سید ساجدین وقتیکه
نظرش بر جسد پدرش افتاد خود را از بالای شتر بزمین انداخت با اینکه او مغلول و غل جامعه در گردن مبارکش بود و از بعضی ایشان
روایت شده که حسین را دختر صغیره بود و از میان زنان نزد پدرش نشسته و از دوش گرفته و دست او را در سر خود گذاشته گاه
دوشش او را میبوسید و گاه انگشتان او را بر قلب خود میگذاشت و گاه بر چشم خود و از خون شریفش اخذ کرده که موی روی خود را خضاب
میکرد و میگفت وا ابتاه کشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان را روشن نمود و دشمنان را شاد کرد یا ابا عبد الله بنی امیه لباس یتیمی
را در این صغر سن بمن پوشانیدند یا ابتاه زمانیکه شب تاریک میشود که مرا حمایت میکند یا ابتاه زمانیکه تشنه شدم که مرا آب میدهد
یا ابتاه کو سواره و ردای مرا غارت کردند یا ابتاه آیا می بینی که سرهای ما را برهنه کرده اند و آیا نظر میکنی بر جگرهای مشتعله و آیا نظر میکنی
عمه ام که او را اسیر نمودند و بکجا میبرند و او را میکشند راه کوفه کردند و اشکهای جاری شد پس زجر ملعون بسوی ایشان آمد و گفت منادی
امیر به کوچ کردن [illegible] دختر بسوی ساربان آمد در پیش روی او ایستاد و گفت یا هذا از تو سؤال میکنم بحق خدا و جد
خود مصطفی رسول خدا [illegible] برگشت گفت بلکه کوچ خواهیم کرد گفت یا هذا وقتیکه اراده رفتن نمودید این زنان را اسیر میکنید
مرا در نزد پدرم بگذارید زیرا که من صغیره ام است و قدرت سوار شدن ندارم پس بمن احسان نمایید و مرا نزد پدرم بگذارید [illegible]

کنم

گریم با اشک چشم ریخته شده و قلبی دردناک و با او مونس باشم وقتیکه نزد او مردم ساقط باشند از شما عهد و خون من پس ملعون داد او را
از او دفع و دور کرد پس پدر خود سیاه بردار به دست بد زجیم گرفت ملعون نزد او آمد از نزد پدرش او را کشید پس باو گفت مانند
دربستیکه مرا اسرا و صغیری است که بنو امیه او را کشتند یکی از او را زیارت خود دا علیکم صدا توجرایه پس ساربان او را مهلت داد
چند قدم برداشت زیرا که آن طفل پدرش نزدیک بود وقتیکه چشمهای او برادرش افتاد آه حسرت کشید ندا کرد میگفت

قفوا ساعة بالنوق لا تركبونها وردوا المنى بالطف خابت ظنونها احادي مطاياهم
توقف هنيئة اودع نفسي ثم اقضي شئونها اودع صغارا بالطفوف تذبحوا
اشم ثناياها والثم عيونها والثم كفا قطعتها يد العدى فما ضرهم لو انهم
تدفنونها واصبغ اردافي وشعري ومفرقي بدم رجال بالظبا ينحرونها
اراهم نياما والتراب وسادهم عليهم طيور القفر طال نعيبها فبالله رب
اوقفوا العيس ساعة ولا تمنعوا زينبا ولا تضربونها دعوها تودع
اهلها ورجالها فدون لقا المحبوب خابت ظنونها فضرب سياط القوم
المرحبنها وان هي نادت جدها يلطمونها وان هي قالت يا رجالي اتيتكم
فمن شعرها يا جري تسحبونها تنوح وما تشفي الساحة ثاكلا اذا لم يجد
نوحها من يعينها تروم دنوا من اخيها وتبتغي تودعه اعداءها يمنعونها
وتلتمس النظار ان يفرجوا لها فلا يسمحوا منها ولا يرحمونها فتهجم على
المذبوح تبغي لثمه اذا ما دنت من قربه يدفعونها رقية قومي واسرعي
راس زينب يعز على آبائها ينظرونها ونا وجع قلبي من يداوي جروحها ومن
تغسل الدم الذي في متونها ومن ذا يسليها ويجلي همومها وهيهات بعد اليوم
تغمض عيونها وقد ذادا حولي بكا النوق حوله لها اتبكي علينا ام لاجل حنينها

حاصل مضمون آنکه ای شتران از قتلگاه دارید سوار نشوید و آرام بر بدر نوحه کنید بر ای کسیکه شترهای ایشان را امیر ... زمان قلیلی توقف
کن تا من روح خود را وداع کنم بعد از آن بجا آورم شأنهای او را و وداع کنم صغیر را که در طف ایشان را ذبح کردند و ببوسم دندان
چشمهای ایشان را و ببوسم کفها را که دستهای دشمنان آنها را جدا کردند پس چه ضرر بآنها وارد میشد اگر آنها را دفن میکردند و
رنگین نمایم آستین و موی سر خود را بخون مردانیکه بدم شمشیر ایشان را نحر کردند می بینم که ایشان خوابیده اند و خاک بالش
ایشان است و ناله مرغان بیابان بر ایشان طولانی شده پس شما را قسم میدهم بخدا آرام برانید شتران را تا اینها را یک ساعت
نگاه دارید و زینب را منع نکنید و نزنند او را بگذارید تا اهل و مردان خود را وداع کند پس در نزد ملاقات محبوب ظنهای
او نا امید گردید و ضرب تازیانهای قوم پهلوی او را مجروح آورد و اگر با جده ندا کند او را سیلی میزنند و اگر بگوید که ای مردان
من در کجا هستید آیا هم سایگان من او را از مو می کشند نوحه میکند با اینکه نوحه بر زن فرزند مرده شفا نمیدهد زمانیکه در نوحه
خود کسی را معین و یاور خود نمیدید میخواهد به برادر خود نزدیک شود و او را وداع کند دشمنان او را منع میکنند و از تماشاکنان
التماس میکند که نجم او را زایل کنند و حیا نمی کنند و با و رحم نمی کنند پس هجوم می آورد به مذبوح که او را ببوسد زمانیکه باو

نزدیک شد

حزین‌تر شد او در دفع بسبب ایرثیه بهشتیر خواهرش زینب را پوشش بر پیش گرفته است که او را سر برهنه ببیند آیا بر قلب من کدام کس تحملها
دو میکند و کدام شخص خونریز از کشتن سینه او شوید و که با تسلی امید به دو حزن و اندوه او را زائل میکند و دو دور است بعد از این او را
چشمهای او بخواب شود و به تحقیق علاوه کرد حزنها مرا گریه کردن شتران در اطراف او آیا با گریه میکنند یا برای بچه خود را او
گوید بعد از آن برادر خود را مکرر بوسید و او را نشانید و بسینه خود چسبانید و لبهای خود را به نحر شریف او گذاشت و ندا کرد ای برادر
من اگر مرا تخییر نمائید در میان آنکه در نزد تو باشم و درندهها گوشت مرا بجوزد و میان رفتن از نزد تو هر آینه در نزد تو ماندن را
اختیار میکنم پس خبردار باش من از تو جدا میشوم نه تو جفا کننده هستیم ولی شتران کوچ است که برای اسیرها آورده‌اند در حالیکه لاغر هستند
و در آنها محامل نیست و رحل در آنها نیست و شتر من اکبر است در بالا نیکه لاغر است سرکش است منقاد نیست نمیدانم مارا اهل عبا دیگها میبرند
پس سلام مرا بجدم رسول خدا و پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا برسان و با ایشان بگو که همشیره ام حال خود را بشما شکایت کننده است
بتحقیق گوشهای او را پاره کرده و خلخال او را برگرفتند بعد از آن لبهای خود را بر لبهای او گذاشت و از روی او بوسید پس ساربان
لعین آمد او را بقهر از او جدا نمود و سوار نموده و وقتیکه بشتر سوار شد بسوی برادرش نظر نمود و گفت ای برادر ترا بخدای سمیع علیم امانت
سپردم و بشما سلام میرسانم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تذییل است در آنکه بتحقیق حکایت شده خواهرانیکه برایشان بلای
دهر با ایشان رسید و به برادران خود ناله نمودند بسیارند و لکن شدیدترین ایشان از جهت حزن و بزرگترین ایشان از حیثیت
اندوه چهار است و ایشان عبور و مرور کردند بر نعش برادر خود شان در حالیکه ایشان بخون آلوده افتاده بودند دو نفر از ایشان
در شرک بودند و دو نفر در اسلام اما آن دو نفریکه در شرک بودند یکی از آن دو نفر همشیره عمرو بن عبدود عامری بود وقتیکه کشته شدن
برادرش را با او خبر دادند از پرده خود بیرون آمد در حالیکه فریاد میکرد تا آمد در بر جسد برادرش عمرو بن عبدود ایستاد
دید که کسی او را برهنه نکرده اند و لکن لباسهای او را دزده و او را برهنه نکرده اند پس تعجب نمود و گفت شک نیست در آنکه کشنده برادرم
از اهل شرف و نجابت است پس خبر دهید بمن که او کیست گفتند او علی ابن ابیطالب است شاد شد و گفت قسم بجان من
هر آینه او کفو کریم است به برادرم مرثیه نمیگویم و بار و مویه و ناله نمیکنم بعد از آن انشا کرده میگفت لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو
غَيْرَ قَاتِلِهِ لَكُنْتُ أَبْكِي عَلَيْهِ دَائِمَ الْأَبَدِ لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا يُعَابُ بِهِ مَنْ كَانَ يُدْعَى أَبُوهُ
بَيْضَةَ الْبَلَدِ یعنی اگر کشنده عمرو غیر قاتل او میبود هر آینه همیشه بر او میگریستم و لکن کشنده او کسیست که او عیب
و نقص ندارد و پدرش را بیضة البلد مینامند یعنی بزرگ شهر مکه و اما دومی از آن دو نفر خواهر حارث خیبری بود وقتیکه امیر
المؤمنین او را کشت همشیره او را اسیر کرده با غلامی خدمت رسول خدا فرستاد پس آن غلام او را بر قتلگاه برادرش برد او را
لرزیدن گرفت و او را خدمت پیغمبر برد و پیش روی پیغمبر ایستاد در حالیکه میلرزید پیغمبر با او گفت ترا چه شده است گفت
یا رسول الله در بسیکه این غلام مرا از قتلگاه برادرم و قوم من آورد ایشان را دیدیم که بروی خاک افتاده اند پس عارض شد بمن
آنچه میبینی پیغمبر غلام را ملامت کرد و امر با آزادی او خلاصی آن زن کشته شده فرمودند و اما آن دو زن که در اسلام بودند یکی صفیه عمه پیغمبر
بود وقتیکه برادرش حمزة بن عبد المطلب در وقعه احد کشته شد امیر المؤمنین بر او واقف شدند پس او را دیدند که افتاده
و شکم او را پاره کرده اند و جگر او را بیرون آورده اند هر دو محزون شدند و پیغمبر برد خود او را پوشیدند آن برد جمیع
جسد او را نپوشید پاهای او مکشوف ماند پیغمبر به حشیش علف صحرا آنها را پوشید زیرا که او قد بلند و جسیم بود پس همشیره اش
صفیه خبردار شد در حالیکه مویه و نوحه و فریاد مینمود پیغمبر به زبیر پسر صفیه گفت که مادرت بگو که خود را از نعش جمع نموده بخانه خود
برگردد و اما زن چهارم که از ایشان از جهت حزن بزرگتر و از جهت غم و اندوه شدیدتر است برای آنچه دید از بزرگی مصیبت
و جلیل رزیت که مثل آنها را ندیده بود او زینب دختر امیر المؤمنین است و او مادر مصائب است و چگونه زن صاحب مصیبت
او را مثل شود زیرا که صفیه وقتیکه به قتلگاه برادرش رسید و دید که پیغمبر در بالای سر برادرش و امیر المؤمنین در جانب پایش ایستاده
اند حزن و اندوه او را تسلی قلب او مستقر و برقرار کرد اما زینب وقتیکه به قتلگاه برادرش رسید و با او واقف

شد در حالیکه بخود با وا زحمایت کنندگان و خوابان و پیران او کسیکه با و تعزیت دهد در همان وقت خود را بالای جسد
برادرش انداخت و خود را بخون برادرش آلوده میکرد و فریاد کرد خطاب بجد و پدر و برادران و اعمام خود و ندا کرد وا اخاه
وا سیداه وا اهل بیتاه وا محمداه وا علیاه وا فاطماه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا حسناه وا حسیناه وا مصیبتاه امروز محمد
مصطفی از دنیا رفته امروز علی مرتضی وفات نموده امروز حمزه سید الشهدا شهید شده امروز مادر خود فاطمه زهرا را مفقود
کرده‌ایم ای مؤمنین و شیعیان مخلصین زمانیکه تأمل کردید در آنچه بر ایشان نقل کردیم از این روایات و اخبار قضایا و آثار معلوم میشود وجه
گریه کردن دوست و دشمن بآن در وقت گذشتن حرم از قتلگاه شهدا و معلوم میشود سر ریخته شدن اشکهای انسان و دشمنان بآن خونهای آنها
و چگونه چنین نباشد زیرا که آن ساعت ساعت قائم شدن قیامت بود و ضجه و فریاد از اهل بیت رسولخدا در آن ساعت مثل
ضجه نفخ صور بود و بتحقیق تزلزل و حرکت نمود در آن ساعت زمینها و آسمانها و جمیع موجودات از اطراف عالم امکان
در آن ضجه و فریاد کردند بعد از آن تفکر نمائید در آنچه در آن ساعت بحرم و اهل بیت رسولخدا جاری شد از ظلم کفار و اذیت کردن
گروه آتش زیرا که ایشان صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین را بتازیانه‌ها میزدند و زمانیکه ضجه و نوحه و فریاد میکرد او را سیلی
میزدند و وقتیکه ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه میزدند و زمانیکه میگفت ای جماعت کشندگان و مردان من در کجایند شما
مجروح میکردند بدن شریف او را از کثرت ضربت تازیانه‌ها و کعب نیزه‌ها حتی خون از دوشهای مبارکش و پشتش جاری میشد و بتحقیق
هجوم آوردند شقیهای نظر کنندگان از کفار باطراف جسد طاهره و ابدان طیبه و تماشا میکردند بآنچه حرم میکردند و زنان
بسیار زینب بجسد شریف نزدیک نمیشد از جهة هجوم آوردن کفار باطراف آن جسد مبارک و زمانیکه بعد از کثرت سعی بسیار
و التماس کردن او از کفار که او را بجسد مبارک راه دهند با آن جسد مبارک نزدیک میشد و او را از بوسیدن جسد شریف و بوئیدن آن مانع
میشدند و آنخواتون معظمه در انتقال چادر و مقنعه او را برده بودند و هم چنین میکردند بسایر زنان و دختران پس همه اینها از آن
چیزهاست که در آثار وارد شده و نطق کرده است بنقل کردن آن دختر صغیره امام مظلوم در قصیده خود که انشا کرده است
آنرا در وقت گذشتن ایشان بر قتلگاه شهدا و این در قول اوست که گفته فقوا ساعة بالنوق لا ترکبوها این قصیده را بتمامها نقل
کردیم و بتحقیق دلالت کرده است بعض اشعار این قصیده بر اینکه اطفال معصومین در روز طف جماعتی بودند و این در قول اوست که گفته
اقروا صغارا بالطفوف تذبحوا آه و بتحقیق ذکر شده در بعضی از کتب که بچه یعنی این صغیره غش کرد در حالیکه جسد پدر خود را بسینه چسبانیده
بود و شنید در حالت غش کردن کلام امام مظلوم شهید را از حلقوم شریفش شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد
القتل عمدا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
مجلس بیست و یکم از تیسیر عبادات در اسرار شهادات در آنچه تعلق بتقسیم سرهای مطهر منور و قبایل و آنچه تعلق بعدد
کشته شدگان از اهل بیت دارد پس بدانکه محمد ابن ابیطالب گفته بتحقیق روایت شده که سرهای اصحاب حضرت حسین و اهل بیت او
هفتاد و هشت بود و ایشانرا بر قبایل قسمت کردند که با اینسبب بابن زیاد و یزید تقرب جویند پس قبیله کنده سیزده سر آوردند و سرکرده ایشان قیس
ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر آوردند و در روایت ابن شهر آشوب بیست سر آوردند و رئیس ایشان شمر بود و قبیله تمیم هفده سر آوردند
و در روایت ابن شهر آشوب نوزده سر آوردند و قبیله بنی اسد شانزده سر آوردند و در روایت ابن شهر آشوب نه سر آوردند و قبیله مذحج هفت سر آوردند
و سایر مردم سیزده سر آوردند و ابن شهر آشوب گفته که سایر لشکر نه سر آوردند و مذحج را ذکر نکرده و گفته تمامی آنها هفتاد سرند و اما عدد مقتولین
از اهل بیت پس از چیزهاست که در آن اختلاف واقع شده پس اکثر این قائلند که ایشان بیست و هفت نفر بودند هفت نفر از بنی عقیل اول
یکی مسلم که در کوفه کشته شد و جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد ابن مسلم و عبدالله ابن مسلم و محمد ابن ابی سعید ابن عقیل است و ابن شهر آشوب
عون را از پسران عقیل زیاده کرده است و سه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب است محمد بن عبدالله بن جعفر و عون الاکبر بن عبدالله و از اولاد علی نه نفر
و عباس و میگویند پسرش محمد بن عباس و عمر بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابراهیم بن علی و عبدالله بن علی الاصغر و محمد بن علی الاصغر و ابو

شده‌اند ایشان را کشت و چهار نفر از اولاد حسن عمرو و ابوبکر و عبدالله و قاسم و گفته‌اند که عمرو صغیر بود و شش نفر از اولاد حسین با اختلافی که در نسبت علی اکبر و ابراهیم
و عبدالله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمرو و زید و عبدالله را در کنار شش دیگر و صاحب مناقب ذکر نکرده است مگر علی و ... ابن ابیطالب حمزه و ابراهیم و زید و عمر را
و ابن شهرآشوب گفته است که میگویند محمد اصغر پسر علی را کشتند از جهت مرضی او و میگویند که مردی از بنی دارم به تیری او را خسته کرد و گفته است ابوالفرج گفته جمیع کسانیکه در روز طف از اولاد
ابیطالب کشته شدند غیر از کسانیکه در اسم او اختلاف دارد بیست و دو مرد بوده‌اند و گفته که روات گفته‌اند که بودیم ما و قبیله ذکر کردیم در نزد محمد بن علی الباقر کشته شدن ایشان را [illegible]
نفر ایشان را کشته شدند که همه ایشان از اولاد فاطمه بنت اسد مادر علی و در خبر که شیخ آنرا در مصباح از عبدالله بن سنان روایت کرده گفت داخل شدم بخدمت آقا و مولای خود
جعفر بن محمد در روز عاشورا پس او را ملاقات کردم در حالیکه رنگش متغیر و حزن از او ظاهر و اشکهای چشمش مثل مروارید ساقط میشد گفتم یا ابن رسول الله از چه چیز گریه میکنی
خدا چشمهایت را نگریاند مرا گفت آیا در غفلت هستی آیا نمیدانی که حسین بن علی را مصیبت وارد شده در مثل امروز گفتم ای آقای من چه میفرمایی تو در صیام در روز آن
پس گفت روزه بدار بدون اینکه از شب نیت کنی و افطار کن بدون شماتت و قرار مده روز را کامل قرار روزه و لکن افطار تو بعد از نماز عصر گذشته یک ساعت با شربتی آب زیرا
که در مثل این وقت از آن روز زایل شد جنگ از آل رسول و در روی زمین از ایشان سی نفر بر روی خاک افتاده کشته بودند در راه مولای خود که بر پیغمبر گران بود مصرع
ایشان اگر پیغمبر در دنیا زنده بود میبود او مصیبت زده به ایشان تعزیه بر او میبود بحدیث و در روایت نقل شده از حسن بصری گفته است کشته شد با حسین بن علی شانزده نفر از اهل بیت او که
ایشان را در روی زمین مثل و شبیهی نبود و روایت شده از آن باسنادی دیگر هجده از اهل بیت و اما آنچه در قصه در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه حضرت حسین نسبت فقط [illegible] عبدالله
بن امیرالمؤمنین و عباس بن امیرالمؤمنین و عثمان بن امیرالمؤمنین و جعفر بن امیرالمؤمنین و ابوبکر بن الحسن و عبدالله بن الحسن و قاسم بن حسن و عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله بن جعفر
و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل و عبدالله بن مسلم بن عقیل و ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل و در خبر نقل شده از ریان بن شبیب از رضا که گفت ای پسر شبیب بدرستیکه
محرم ماهی است که اهل جاهلیت در ما مضی در آن ماه ظلم کردن و قتال را حرام میدانستند پس این امت نشناختند حرمت این ماه را و هتک حرمت پیغمبر خود کردند [illegible] ذراری
شهر ذراری او را کشتند و زنان او را اسیر کردند و متاع خانه او را غارت نمودند خداوند ایشان را ابداً نیامرزد ای پسر شبیب اگر بر چیزی گریه کنی پس گریه کن بر حسین بن علی بن ابیطالب
زیرا که او را ذبح کردند چنانکه گوسفند را ذبح میکنند و کشته شد با او از اهل بیت او هجده نفر مرد که ایشان را در روی زمین شبیهی نبود بحدیث و تو خبر داری باینکه جمع [illegible]
از [illegible] مختلفه از اخبار است که در غایت صعوبت بود و سوار است اعتماد کردن در این باب بآنچه در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه از اخبار است که آنرا وجه و جهت است
اگر چه آن بخلاف اخبار نیست که اکثر با او است و آنچه با او معارض است منافاتی ندارد از روایات در غایت کثرت است معارض نمودن از وجوه عدیده از جمله آنها حصر نمودن او است مقتولین را
از اولاد سید الشهدا در علی اکبر و علی اصغر ای عبدالله رضیع و تحقیق شناختی که این حصر بخلاف اخبار است که اکثر قائل اند و خلاف بعضی از روایات بر اخبار است که ایشان [illegible]
چیزی نیست که در زیارت [illegible] است و بیان آن است که او گفت صغیر در علی بن الحسین اینکه آن اکبر است و او بود از اولاد ثقیف که مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروة بن
مسعود ثقفی [illegible] و گفت معاویه سزاوارترین مردم باین امر کیست گفتند تو گفت اولی ترین خلق باین امر علی بن الحسین بن علی است که جد او رسول خدا
است و در او است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و کبر و فخر ثقیف و یحیی بن حسن علوی گفته [illegible] که طالبیون اند ذکر میکنند آن کسیکه مقتول گشت از ام ولد بود
کسیکه مادرش لیلی بود و در علی [illegible] متولد شد بعد از آن [illegible]
[illegible] مقتول گشت [illegible]
از اولاد سید الشهدا و لکن مخفی نماند بر تو آنچه در این روایت است از غرابت از وجوه عدیده اول آنکه سید الشهدا [illegible] دختر ابی مره دوم بودن علی [illegible] مادر شهربانو
سید الساجدین [illegible] علی اکبر [illegible] مادرش شهربانو [illegible]
[illegible] از غرابت [illegible] حسین [illegible]
در قول [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مسعودی در مروج الذهب [illegible] حسین در کربلا
سوار از اهل بیت و اصحاب خود [illegible] مباشر قتل او [illegible] در حالیکه پنجاه و پنج سال داشت و گفته‌اند که پنجاه
و هشت سال داشت و غیر این گفته‌اند و بدرستیکه [illegible] سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر و [illegible] از دست [illegible] سنان بن انس
نخعی نیزه باو زد بعد از آن [illegible] سر او را برید و [illegible] نفر از اهل شام [illegible] حاضر شده بود
و جمیع کسانیکه با او کشته شدند هشتاد و هفت نفر بودند و عدد کسانیکه از اصحاب عمر بن سعد در حرب حسین کشته شدند هشتاد و هشت نفر بودند [illegible]
[illegible] باینکه این منقول از مسعودی چنانکه موافق نمیشود با آنچه در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه است نظر باینکه عدد شماره آنچه در زیارت
است [illegible] آنچه مسعودی ذکر کرده [illegible] موافق نمیشود [illegible] در شماره مقتولین [illegible]
بیت و هم چنین [illegible] غیر ایشان از اصحاب و انصار [illegible] حمل کردن [illegible] مجموع از اطفال و مردان [illegible] بر قتل مردان خاصه و هم
چنین [illegible] نسخه در بعضی [illegible] است [illegible] از مردان و اطفال هم چنین [illegible] در خلاف در شماره سرهای
شهدا علیهم السلام سرهای ایشان را بریده بودند پس [illegible] میشود

بهره بوده‌اند پس منافی نمیشود در انهماک ایشان در مقتضیات کفر است با اینکه بعضی از آنها است معلوم است که این مدافع و اختلاف را از اصل
انهار نمی‌ندارد چنانکه مخفی نیست بر متأمل کننده در جمیع آنچه که تو آن اشاره گذشت تذییل است در ذکر بعضی امور
که بر بعضی از شهدا تعلق دارد پس بدانکه در نزد من پاره از کتاب فارسی هست که مصنف آن آنرا به بحر انساب نامیده
پس اصل وضع آن کتاب برای بیان کردن احوال اولاد ائمه طاهرین و اولاد اولاد ایشان و اولاد اولاد اولاد ایشان
است و هم چنین چیزهایی که بر ایشان جاری شد در عصر ایشان از جور کافرین و ظلم ظالمین منافقین پس بتحقیق ذکر کرده در آن
در آنچه تعلق بسر قاسم بن حسن مجتبی دارد قصه عجیبه و حکایت غریبه بیانش اینست که صاحب الکتاب ذکر نموده که وقتیکه
سرهای مطهره طیبه را از شهدای کربلا داخل کوفه کردند ابن زیاد امر کرد منادی را که ندا کند که خلق جمع شوند و تماشا نمایند رئوس بریده را
و اسیران از حرم رسول خدا را و اظهار … در نمایند و مشغول کارهای و ملاعب باشند و اظهار شماتت و استهزا نمایند بآل بیت
اظهار وقتیکه خلق جمع شدند در کوچها و خیمه‌ها و … و تماشا کردند بر اسیران از حرم رسول خدا و بر سرهای مطهره و بعبادت
شاد و فرحناک شدند بسبب تابعان آل ابوسفیان و محزون و غمگین گردیدند در غایت غم و حزن شیعیان آل محمد پس جمعی
از شیعه قصد کردند که بر ابن زیاد خروج نمایند و امرا را بکشند و سرهای مطهره و حرم را از دست های کفار خلاص نمایند
وقتیکه ابن زیاد مرتعد شد ایشان مطلع شد بخبر دادن خواص او امر کرد در آن شب که در روز طف بودند با آنکه سرهای مطهره و اسیران
ملک عظیم شام برند و رؤسا را جمع کرد و ابن سعد را رئیس امیر گردانید وقتیکه لشکر از کوفه مسافت دو روزه دور شد یکی از رؤسا
… حصین بن نمیر کندی بود و او بر لشکر بجمع رئیس بود در روز طف اگر من جنت گذاری برجوع کردن بسوی … جان خود را
… نام برده زیرا که من مشتاق است که از آن بیرون آمده ام مدرسیکه در رجوع کردن من بسوی آن تشارو قعه و سرور و فرح میشود برای
کسانیکه یزید و با آنکسانیکه تابعان او هستند از آل ابی‌سفیان بیعت دارند پس ابن سعد با او اذن داد برجوع کردن بسوی او و با او
کرد جایزه‌ها بسیار از ثیاب فاخره و اسباب نفیسه وقتیکه اراده کرد که بسوی ری برود گفت از تو یکی از این سرها میخواهم و اسیر
از سرها اولاد ابوتراب بوده باشد که آنرا به ری برم اگر این عطیه کثیره و هدیه عظیمه است نسبت با اهل ری از تابعان آل
ابی‌سفیان و بسیکه در کردن او بیعت یزید است پس سر طیب طاهر شهید جلیل قاسم بن امام حسن مجتبی روحی له الفداء را با او داد
و او هر وقتیکه در دروغی خود به بعضی … یا به بلدی میگذشت اهل آن ده و بلد او را استقبال نمینمودند و او را تعظیم و تجلیل مینمودند در غایت
تعظیم و تجلیل و اظهار فرح و سرور می نمودند و اموال کثیره و اشیاء نفیسه بذل میکردند و دکاکین و بازارها را زینت میدادند و به لهو و
لعب مشغول میشدند و غیر این از اسباب فرح و سرور و مالها انفاق میکردند در طعام نمودن و بخشش به او بخصوص اهل همدان
افراط نمودند زیرا که اموال کثیره برای حصین بذل کردند و برای او چند طبق از درهم و دنانیر نثار کردند و غنیمتم از سلوک اهل شهرها و قریه‌ها
بجهت این بود که یزید و ابن زیاد و ابن سعد لعین و خواص ایشان تقرب نمایند و وقتیکه بری وارد شده و اعلام داد ورود
… و آنچه آورده بود از قضایای روز طف و آنچه بر اهل بیت رسول خدا جاری شده بود معاشر دوستان آل ابی‌سفیان را جمیع
از خوانان و پیران و مردان و زنان ایشان با سر شریف روحی له الفداء استهزا مینمودند و به لهو و لعب و تغنی کردن با سرهای
و غیر آنها در نزد آن سر مبارک مشغول میشدند بلکه جمعی از ایشان آن سر مبارک را عوض گوی کرده بعصا و چوب آنرا میزدند و او را
در میدانها و مجالس مردم میگردانیدند شغل ایشان در تمام روز چنین بود و در وقت غروب آفتاب از برای بطریق امانت
می سپردند که در شب او را حفظ کند و آن زن از سلاله جابر بن عبدالله انصاری بود و نام او جاریه خاتون بود و بر حقیقت امر
مطلع بود کیفیت حال را در قضیه سر شریف روحی له الفداء میدانست پس جاری شد عادت ایشان در مدت … در زمان بازی …
از بازی کردن با سر شریف روحی له الفداء در طول ایام و سپردن آنرا در شبها بآن زن که از حقیقت حال غافل بوده و
مسکن آن زن در قریه بود از قریه‌های شمرانات و عامل ری در آن زمان مرد بود شدید الکفر و العناد از تابعان آل امیه و نامش
طغرل بود و اموال کثیره بتابعان آل امیه بذل نمود در وقتیکه پسر نمیر کندی آن سر مطهر را به ری آورد و بجهة اظهار
سرور و خلاص یزید و او … تحریص و ترغیب بازی کردن با سر شریف … و آن …

غافله از حقیقت امر در شب جمعه داخل شد با بقعه که آن سر انور اطیب اطهر در آن بود که نور از آن سر شریف ساطع است
و بقعه مملو از نور و روشنی است نزدیک شد که از کثرت دهشت و شدت تعجب و حیرت غش نماید بعد از آن با آن سر نزدیک شد
با آن تعظیم نمود و بوسید و به گلاب و مشک شست و آن را معطر نمود با نواع طیب و عطر و شمعهای کافوری در چهار جانب
آن روشن کرد و بشدت گریست و تضرع و زاری بسوی خدای عز و جل نمود و از خدا اظهار کردن امر آن را مسئلت نمود
و نخوابید تا نصف شب گذشت در آن اثنا که او در میان گریه و تفکر بود ناگاه دید شش زن صاحب انوار طالعه با بقعه
داخل شدند در هنگام آن سر منور از مکان خود بمقدار یک ذراع بلند شد و بقدرت خدا نطق کرد و مخاطب نمود از ایشان
زهرا که از همه ایشان نورا و زیاده حزن او شدید و گریه او بسیار و قد عظمت و زیاد بود و گفت السلام علیک یا اماه
یا زهرا بخدا قسم تو همه مردان ما را کشتند و اطفال ما را ذبح کردند و زنان ما را اسیر نمودند و جدائی انداختند میان سر
جسدهای ما و سرهای ما و زنان ما را شهر بشهر گردانیدند و وقتیکه زهرا این کلام را شنید از آن سر مبارک فریاد کرد و بشدت گریست و سینه
فریاد و گریه او زنانیکه با او بودند فریاد کردند و می گریستند بعد از آن زهرا علیها السلام استغاثات کرده گفت یا فاطمه دختر اسد و یا اماه یا خدیجه
یا جدتاه یا امنه و یا مریم مادر عیسی و یا آسیه آیا نمی بینید آنچه امت پدرم با اهل بیت کردند بعد از آن آن سر مبارک را برداشته
بوسید و بسینه چسبانید بعد از آن آن زنان آن سر مبارک را یک یک گرفته بوسیده و بسینه ضم کردند پس زهرا گریست و صیحه زد و
ایشان صیحه زده گریستند و صیحه زد و گریست ملائکه و حور عین بجهة گریه کردن ایشان بعد از آن زهرا با آن سر شریف فرمود
ای ولدی یا قاسم صبر کن ما لکه زمانیکه قیامت قایم شود و خدای تعالی اولین و آخرین را محشور میکند مهر خود میگذارم عمامه جد تو امیر
المؤمنین را که بخون او آلوده شده باشد و میگذارم در دوش راست خود پیراهن زهرآلود پدرت حسن مجتبی را و بر دوش چپ
خود میگذارم پیراهن پاره پاره عمت حسین را و با تو بر ذوالجناح سوار میشوم و از قائمه عرش خدا میگیرم و داخل بهشت نمیشوم
با شما و شیعیان شما مگر بعد از آن که خدای تعالی انتقام بگیرد به شدید انتقام از دشمنان و قاتلان شما نزدیک شد بصدیقه کبری فاطمه
زهرا آن زن مومنه که جاهل بحال و غافل از کیفیت سر شریف بود و گفت یا سیدة النساء و ای دختر رسول خدا از خطا و لغزش و گناه
من در گذر و در نزد پدرت سید المرسلین از من شکایت مکن و بدرستیکه من بخدا قسم از شیعیان تو هستم و من حقیقت حال را
در امر این سر شریف ندانستم پس گریست و تضرع و زاری نمود و از دامن پاک صدیقه طاهره معصومه مظلومه گرفت زهرا
مظلومه گفت ای زن صالحه راست گفتی در آنچه گفتی زیرا که تو از دوستان و شیعیان ما هستی بر تو باد منت خدا آنچه با ما بجا آورد
تو کردی بدرستیکه من داخل بهشت نمیشوم مگر که تو با ما باشی بعد از آن معصومه مظلومه وقتیکه شدت رسیدن آن زن را از خدای
تعالی مشاهده نمود از جهة آنچه از آن زن بروی حالت و ندائی صادر شده بود بخط شریف خود کتاب امان از آتش را نوشته با آن زن
عطا فرمود بعد با خواتون معظمه و زنانیکه با او بودند از چشم آن زن صالحه غایب شدند بعد از آن مضطرب شد از جهة حزن و اندوه
و تا آخر شب بیدار بود وقتیکه صبح کرد این حکایت را از اول تا آخر به پسرش عبدالله نقل کرد و گفتا ای عبدالله ای پسر من اگر خواهی
که مرا از خود راضی کنی و حقوق مرا ملاحظه نمائی لابد است که سر خود را بر سر پسر مصطفی و مرتضی و زهرا و پسر حسن مجتبی و داماد حسین شهید به کربلا
فدا نمائی زیرا که نزدیک است لشکری با این قریه بیایند از من سر قاسم را طلب نمایند چنانکه هر روز عادت ایشان چنین است
عبدالله گفت سمعا و طاعة ای مادر کاش مرا هزار جان و هزار سر باشد همه آنها را در دوستی آل محمد فدا کنم ای مادر هر چه خواهی بکن
آن زن مدت خود سر پسرش عبدالله را ذبح کرد یک ساعت یا دو ساعت نگذشت که کفار از زر با قریه آمدند که در دست آن زن بود پس از آن
زن سر قاسم را خواستند آن زن سر پسر خود عبدالله را بایشان داد و او به کفار سپرده شد پس سر عبدالله را با میدان آوردند
وقتیکه بمیدان داخل شدند و مردم اجتماع نمودند مثل سایر روزها مشغول فسق و عصیان شدند و با غنا و ساز و نی و طبل و بوق زدن
و آن سر را گوی کرده با عصا و چوبها انداختند وقتیکه سر را بعصا و چوبها زدند گویا سر شکست و اجزایش متفرق و مغز آن
ریخته شد در آن هنگام دانستند که این سر قاسم بن حسن روحی له الفداء نیست از جهة چیزیکه از آن سر مشاهده کرده بودند از ثبات
و قوام و متانت و محکمی و قوت صلبیه هاشمیه نورانیه نبویه در آن وقت لرزی بیرون آمده و به قریه آن زن صالحه سرعت
نمودند که از آن زن سر قاسم را اخذ نمایند و اسمعیل که پسر آخر آن زن صالحه بود در دربستان که در آن قریه بود ایستاده بود و وقتیکه

بود وقتیکه از دور آمدن کفار را با نفر ترتیب مشاهده کرد که برای بوسیدن سر قاسم از مادرش میآیند بسرعت تمام خود را بمادر رسانیده
وقضیه را بمادرش خبر داد مادرش گریست وتضرع نمود بسوی خدا بعز وجل واو را خواند وبمحمد وعترت معصومین مظلومین
او را شفیع نمود وبه ایشان متوسل گردید که روح او را قبض نماید پیش از رسیدن ایشان بقریه تا روی کفار را نبیند در حوالی
ایشان سر شریف را از آن پس خدای تعالی دعوت او را اجابت نمود وحاجت او را برآورد بعد از آن صاحب
این کتاب فارسی گفته مدتیکه شخصی از نسل عمار ابن یاسر دراز زمان در رودبار ساکن بود وقتیکه بر قضیه سر شریف مطلع
شد با جمعی از خدم واصحاب خود بیرون شد آمده بشمران رسیدند در آنجا با کفار مقاتله نمودند وجمعی از ایشان را
کشتند بعد از آن آن سر شریف طاهر طیب را دفن کردند وهم چنین آن زن صالحه وحید پسرش را دفن کردند
در موضعیکه آنرا در بند علیا میگویند الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون واین
حاصل آنست که صاحب کتاب فارسی ذکر کرده است بتحقیق ما نیز نقل نمودیم از آن در مجالس شهادت جناب قاسم
[illegible] تصریح کرده است [illegible] قاسم [illegible] در دفن سر [illegible] قاسم بن حسن مجتبی
[illegible]
[illegible]
[illegible] غار در کوه
[illegible] در قلعه رود
[illegible] قاسم [illegible] را
[illegible] از حجاج [illegible]
[illegible] حجاج ابن یوسف
رسید حجاج [illegible] از نسل محمد مصطفی [illegible] را
اهانت میکنند [illegible] از آن لشکر با بری وارد شدند بلکه ذکر کرده که حجاج
ملعون در میان آن لشکر بود وشیخ ملعونی از مشایخ ری با او خبر داد که نام آن شیخ ابو هریره بود که نواده حسن مجتبی
در نزد خالوهای خود از نسل یزدجرد که بلوکان ملقب اند هست وایشان با خدم وتابعان وغلامان خود شان
در شمران ساکنند وقتیکه حجاج ملعون مطلع شد بسیار غضبناک گردید با لشکر خود به قلعه شمران رفت وبلوکان با
اصحاب وتابعان خود بیرون آمد آتش محاربه را افروخت وحرب برپا شد وآتش محاربه شدت یافت وسهم
مقاتله وجنگ شعله ور گردید در میان مسلمین وکفار وغلبه ونصرت در اول امر با مسلمین شد حتی اینکه ایشان از کفار
جماعتی بسیار را بقتل رسانیدند تا اینکه به کفار اعوان وانصار از مواضع متفرقه رسید وجنود ایشان بسیار شد پس غلبه برای
ایشان حاصل گشت تا اینکه ایشان جمعی از طایفه بلوکان را بقتل رسانیدند وقاسم مثنی را گرفته زنده اسیر نمودند بعد از آن
او را کشتند وقتیکه حجاج با لشکر خود از محاربه ومجادله برگشت جوانمردی کسانیکه باقی بودند از گروه بلوکان از اخوال قاسم
مثنی که او را در موضعی از مواضع در بند علیا دفن کردند در آن هنگام صدای کلامی از مدفن سر شریف قاسم بن امام حسن
مجتبی شنیدند که ایها الملوکان نور چشم من ونواده پدرم قاسم را در نزد مدفن سر من دفن کنید میان سر من ومیان پسرم
جدائی میفکنید پس در آن هنگام او را در مدفن سر شریف دفن کردند وصلی الله علی محمد وآله المعصومین وذریته الطاهرین ولعنة
الله علی اعدائهم اجمعین تذنیل است که در آن بیان امور چند است پس بدانکه ابن روایت که ما آنرا از کتاب
فارسی نقل کردیم بتحقیق مشتمل است بر امور عجیبه غریبه وآن مثل شدت صلابت وقوت متانت است سر آن نهج که ذکر شد
در سر شریف طیب نور قاسم بن حسن مجتبی ومثل بلند شدن او از زمین وتکلم نمودن او با صدیقه معصومه حجة کبری فاطمه زهرا
ومثل دیر کردن آن زن جابریه در چهار پاره سر پسر خود را بدست خود با اینکه آن زن متصفه بود بایمان وصلاح ومژده داده بود دفن

هم او با برادری از آتش پس مخفی نماند در بر تو بدرستیکه مشتمل بودن آن روایت بر این امور عجیبه غریبه باعث و این میشود در آنکه
از اعتبار ساقط مینماید یا اینکه آن روایت در نفس خود ضعیف و مرسل است پس این آنچیزیست که در نزد انظار جلیه انکار
میشود و لکن مقتضای انصاف و نظر دقیق اینست که غرابت و صعوبت و اشکال در این نیست اصلا پس بیانش در باب صلابت
و قوام و متانت و ثبات نسبت بسر شریف گذشت و آن اینست بدرستیکه هر کسیکه در دو حاشیه معصوم و حجت
باشد یعنی کسیکه بمعصوم نزدیک باشد با بوت و بنوت یا مثل اینها از عمها و برادران شبیه ترین مردم باشد بمعصوم
بحسب اعضا و قوت بدنیه و صفات اعضا و این از جهة قرب اصلی است بحسب طینت اصلیه و بتحقیق مکرر گذشت اینکه
که هر جزو و عضو از ابدان شریفه و اجساد طاهره محمد و آل معصومین او در غایت قوت و کمال و غایت کمال قوت
و تمامیت است و آن این سر است در قوت صلابت و کمال متانت سر شریف جناب قاسم روحی له الفداه پس ملاحظه
نمودن این قسم از قرب و مناسبات ابواب کثیره از آن منفتح و اسرار بسیار استنباط میشود مثل سرباز شدن خدیجه و ام
دختر وهب و فاطمه دختر اسد با صدیقه کبری و حجت عظمی فاطمه زهرا معصومه مظلومه برای زیارت کردن جسد سید الشهدا
و زیارت سر شریف او و بار شدن عقیل و جعفر با رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن مجتبی برای زیارت نمودن جسد
سید الشهدا و سر طیب و طاهر او روحی له الفداه و اما اشکال و استصعاب از جهة بلند شدن سر قاسم از زمین و سلام دادن
او بر صدیقه معصومه و حجت کبری فاطمه زهرا و تکلم نمودن آن با او پس آن نیز در محل خود نیست و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه بتحقیق دانسته شد در مجلس شهادت جناب عباس که جمیعی از اولاد ائمه و عباس و علی اکبر و قاسم و زینب و ام
کلثوم در درجه ما دون درجه عصمت اند بلکه آن نیز در حقیقت نوعی از عصمت است و ایشان فایز میشوند بمقامات نورانیه پس مثل
آنچه در این روایت است از بلند شدن سر قاسم از زمین و تکلم کردن او با صدیقه کبری بعید نیست از اصحاب مقامات نورانیه و اما
قضیه ذبح کردن آن زن انصاریه پسر خود را پس جواب آن آن است که زیادت محبت و کثرت اخلاص و مودت آن زن
نسبت باهل بیت عصمت و رحمت سبب نسیان کردن آن زن گردیده حکم شرعی را از اینکه این فعل حرام است بلکه از کبایر است علاوه
بر این عالم بودن آن زن بحکم شرعی در این مسئله اول کلام است و بعبارت اخری بدرستیکه این مسئله در حقیقه متعلق میشود بمسئله
معذور بودن جاهل و نبودن و عدم آن در عبادات و تحقیق در آن اینست که جهل موجب معذوریت و باعث ثواب
بر فعل میشود مثل سایر عبادات صحیحه نه مطلقا بلکه مادامیکه مکلف قاصر بوده باشد نه مقصر و بالجمله متصف شدن آن زن انصاریه
با ایمان و صلاح و عشق و آزادی از آتش منافی نیست با ذبح کردن پسر خود را بلکه این ذبح کردن در حقیقه قسمی است از عبادات
و در هر حال بدرستیکه آنچه در الکتاب فارسی است که ما از آن نقل کردیم چیزیکه در قضیه سر قاسم گذشت از آنچیزها است که نقل
آن و اعتماد کردن بآن جایز است در این آنچه موجود است از قراین معینه ظن بصدق آنچه در آنست و بعبارت اخری شان آن
مثل شان سایر کتب مدونه در سیر و تواریخ و انساب است و الله اعلم بالصواب و بحقایق الامور و الاحوال

مجلس بیست و دوم

از کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در دخول اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شده پس بدانکه ما در سابق اشاره
نمودیم بر اینکه ابن سعد لعین از کربلا کوچ کرد در روز یازدهم شهر محرم الا اینکه اهل بیت داخل کوفه نشدند در آنروز بلکه در شب
آنروز در خارج کوفه بیتوته کردند و نرسیده‌ام تا حال بآنچه منافی این باشد مگر عبارت معیذره و آن قول او است که گفته و قیلکه
ابن سعد لعین در فردای آنروز رسید در حالیکه با او بود دختران و اهل حسین و ابن زیاد در قصر و عمارت نشسته و مردمان
را اذن عام داد و امر نمود باحضار کردن سر شریف روحی له الفداه را تا آخر کلام او و توضیح هست با اینکه ابن سعد از تامل کردن
در آن منافی نیست با آنچه ما مقدم کردیم زیرا که مقصود معیذره محض ذکر کردن چیزیست که جاری شد بعد از داخل شدن اهل
بیت بکوفه بدون مراعات کردن تعیین وقت برای آن و قرینه باین در کلام موجود است و آن قول او است که مردمان
را اذن عام داد و امر کرد باحضار نمودن سر شریف روحی له الفداه زیرا که این در روز یازدهم محرم ممکن نمیشود زیرا که کوچ کرد
ابن سعد از کربلا در آن روز بعد از ظهر بود و هر طور باشد ما در این مجلس ذکر میکنیم کلمات جمعی از اعاظم و حذاق اصحاب مقاتل

پس بدانکه ابو مخنف گفت که ابو حذیفه اسدی روایت کرده و در بعض نسخ حذیفه است گفت من در کوفه بودم در آن
سال که حسین در آن کشته شد پس زنان اهل کوفه را دیدم که گریبانهای خود را و موهای خود را پریشان کرده بر روی‌های خود میزدند
پس آمدم نزد شیخ کبیر گفتم این چه گریه و نوحه است گفت این بجهة سر حسین است در آن اثنا که ما در این سؤال و جواب بودیم
ناگاه دیدیم که لشکری آمد و با ایشانست اسیران پس زنی را در بالای شتر بی جهاز دیدیم از او سؤال کردم گفتند این
ام کلثوم خواهر حسین است پس نزد او رفتم با و گفتم آنچه بشما جاری شد حق را نقل کن من گفت تو کیستی ای شیخ گفتم از اهل بصره
هستم گفت بدان ای شیخ من در خیمه خوابیده بودم ناگاه آواز اسب را شنیدم سر خود را از خیمه بیرون کردم ناگاه دیدیم
اسب خالی از زین است پس فریاد کردم و زنان با من فریاد کردند و شنیدم در جانب خیمه هاتفی را که آواز آنرا می‌شنیدم
و شخص او را نمیدیدم و او میگفت وَاللهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّيْنِ مَنْحُورًا
وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يَغْشُونَ الدُّجَى نُورًا وَقَدْ رَكَضْتُ قَلُوصِي كَيْ
أُصَادِفَهُ وَكَانَ أَمْرًا قَدْ قَضَاهُ اللهُ مَقْدُورًا كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ اللهُ يَعْلَمُ
إِنِّي لَمْ أَقُلْ زُورًا حاصل مضمون آنکه بخدا قسم نیامدم تا اینکه او را دیدم در طف که بخاک و خون آلوده و مجروح شده
بود و در اطراف جوانانی بود که از گلوهای ایشان خون جاری میشد مثل چراغها تاریکیها را روشن میکردند و بتحقیق سر خود را
حرکت دادم تا او برسم و آن امری بود مقدر که خدا حکم کرده بود و حسین چراغی بود که از او طلب نور میکردیم خدا میداند
دروغ نگفتم بعد از آن گفت منزه است خدایکه بلب تشنه شدن حسین شان او را بلند کرد و دشمن گرفت کسیرا که او را
گرفت و در کتاب عزیز خود نازل کرد که وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي
الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا سخت شد قلوب خلایق بعد از شفاق و مهربانی آنها و کروه شد ستاره کان بعد از آنکه
بعد از شعاع آنها و پرسید خلایق از ظلم کشته شد پس چه میگوید ظالمان فردای قیامت زمانیکه با آتشهای دوزخ منکر ندور
حالیکه افعال ایشان عقول را میبراند و در قلوب حسرت را ارث کذاشته شد که زایل نمیشود و رسول خدا را بدرد آوردند بسبب
کشتن ایشان اولاد فاطمه را و عزیز را خوار کردند با و گفتم ترا قسم میدهم بحق معبود تو کیستی گفت من پادشاه هستم از ملوک
جن با قوم خود آمدم برای نصرت و یاری حسین دیدم که او را کشته اند بعد از آن گفت واحسرتاه علیک یا ابا عبد الله
سه مرتبه راوی گوید حرم را داخل کوفه نمودند ناگاه دیدیم علی بن الحسین را بر شتر بی جهاز سوار کرده اند از دو ران خون جاری
میشود در حالیکه گریه میکند و میگوید يَا أُمَّةَ السَّوْءِ لَا سُقْيًا لِرَبْعِكُمْ يَا أُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا
لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا أَنْتُمْ تَقُولُونَا تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً
كَأَنَّنَا لَمْ نُشَيِّدْ فِيكُمْ دِينًا بَنُو أُمَيَّةَ مَا هٰذَا الْوُقُوفُ عَلَى تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَمْ تُصْغُوا
لِدَاعِينَا تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسْبُونَا أَلَيْسَ جَدِّي
رَسُولُ اللهِ وَيْلَكُمُ أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبْلِ الْمُضِلِّينَا يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثْتِنِي كَمَدًا
وَاللهِ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُضِلِّينَا حاصل مضمون آنکه ای امت بد خدا منازل شما را سیراب نکند ای امت
ملاحظه نکردید جد ما را در خصوص ما اگر روز قیامت ما و جد ما را جمع نماید جواب شما با چه خواهد شد ما را در بالای شتران
بیجهاز میکردانید گویا که ما در میان شما دین را محکم نکرده‌ایم ای بنی امیه این ایستادن در مصایب چه چیز است که گوش
نمیدهید از فرح و شادی دستهای خود را بهم میزنید برای شماتت کردن بر ما و شما در روی زمین ما را اذیت میکنید
آیا جد ما رسول خدا و آیا بر شما هدایت نکرده است شما را از راه گمراهان ای واقعه روز طف غمگین و اندوه را بما ارث
گذاشتی و خدا پرده های گمراهان میدرد راوی گفت اهل کوفه با طفال نان و عدد خرما و عدد جوز طعام میدادند
پس ام کلثوم با اهل کوفه فریاد کرد و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است و خرما و جوز ها را از دست و دهن اطفال گرفته

بر زمین میاید حضرت پس خلایق به گریه و نوحه صداها را بلند کردند ام کلثوم گفت مردان شما را ما را گریه میکنند و زنان شما را بکشتند براینه بتحقیق بما ظلم عظیم کردید لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا پس ردان شاه که انحوا تون سعطمه تکلم میکردند ناگاه فریادی بلند شد ناگاه دیدم سر حسین با سجده سر از ال بیت اسش ظاهر شد وقتیکه ام کلثوم سر برادرش نگریست گریست و گریبان خود را چاک کرد و انشا کرده میگفت
مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بِعِتْرَتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي يَأْتِي عَلَى الْأُمَمِ حاصل مضمون اگرچه میگویید زمانیکه پیغمبر بشما گفت که این چه چیز است که کردید و حال آنکه شما آخر امتهایید با اولاد و اهل من بعد از مفقود شدن من بعضی از ایشان را اسیر و بعضی ایشان بخون غلطان نمودید این جزا و عوض من نبود زیرا که من شما را نصیحت کردم بر آنکه بدی نکنند در خصوص صاحبان رحم و قرابت بدرستیکه من میترسم بشما از اینکه نازل شود مثل عذابی که بر امتهای گذشته نازل میشود سهل شهرزوری گوید در سال از حج آمده داخل کوفه شدم دیدم بازارها معطل و دکاکین را بسته اند و مردم بعضی گریه میکنند و بعضی میخندد از ایشان شیخی نزدیک شدم گفتم چه چیز است که بعضی از مردم میگرید و بعضی میخندد آیا میان شما عیدی است که من نمیدانم پس آن شیخ دست مرا گرفته از خلق کنار کشید بعد از آن بآواز بلند گریه کرد و گفت ای آقای من ما را عیدی نیست ولکن گریه کردن ایشان بجهت آنست از برای دو لشکر است یکی ظفر یافته و یکی مقتول گشته گفتم این دو لشکر کیستند گفت لشکر حسین مقتول و لشکر ابن زیاد ملعون غالب و ظفر یافت بعد از آن بشدت گریه کرد و انشاد کرده میگفت مَرَرْتُ عَلَى أَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتِ فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَأَهْلَهَا وَإِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بِرَغْمِي تَخَلَّتِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً لِقَتْلِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ اقْشَعَرَّتِ وَكَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَضْحَوْا رَزِيَّةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرَّزَايَا وَجَلَّتِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْبَدْرَ أَضْحَى مُمَرَّضًا لِقَتْلِ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا تَوَلَّتِ وَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ فَبِلَا ظَمَأٍ مَاعَلَّهُ الْقَوْمُ شَرْبَةً وَقَدْ نَهِلَتْ مِنْهُ الرِّمَاحُ وَعَلَّتِ فَلَيْتَنَا الَّذِي أَهْوَى إِلَيْهِ بِسَيْفِهِ أَصَابَتْ يَمِينِي يَدَيْهِ فَشَلَّتِ يعنی عبور نمودم بخانهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل سابق خدا جدا نیندازد ما بین دیار و اهل او اگرچه اند خسته آیا نبینی آفتاب را که مریض گشته برای شهادت حسین و شهرها مضمحل گشته ایشان پناه مصیبت زده گان بودند چگونه مصیبت زده شدند بتحقیق بزرگ و عظیم گشته مصیبت ایشان آیا نمی بینی ماه شب چهارده را چگونه ضعیف گشته برای کشتن رسول الله بتحقیق شهید کربلا از آل هاشم گردنهای مسلمانان را ذلیل و مجکرده شهید تشنه که شربتی از آب با و ندادند با آنکه از خون و نیزه ها سیراب گشتند ایکاش شخصیکه شمشیر بیدن او بلند کرده دستهای است آنها شل میگشت سهل گفت وقتیکه کلام او تمام شد شنیدم بوقها را میزنند و علمها حرکت میکنند ناگاه دیدم لشکر بکوفه داخل شدند و صیحه عظیمه شنیدم دیدم سر حسین ظاهر شد و نور از او بلند میشود پس گریه را گلوگیر نمود بعد از آن اسیران آمدند در حالیکه علی ابن الحسین پیش روی ایشان بود بعد از آن ام کلثوم بعد از علی ابن الحسین آمد که در پیش برقع تیره رنگ بود و او ندا میکرد ای اهل کوفه چشمهای خود را از ما بپوشید آیا از خدا و رسول او حیا نمی کنید که بحرم رسول خدا تماشا میکنند در حالیکه ایشان بیچاره هستند پس در باب بنی خذیمه ایستادند در حالتیکه سر حسین در نیزه بلند بود و سوره کهف را تلاوت مینمود

بآخر رسید بآیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا سهل گفت من گریستم و گفتم یا ابن
رسول الله سر تو عجب‌تر است بعد از آن افتاده غش کردم افاقه برایم حاصل نشد تا آنکه سوره تبارک را تمام کرد انتهی کلام
ابی مخنف در کتاب بحار گفته و کتب بعضی معتبره دیدم بطریق مرسل روایت شده از مسلم جصاص گفت ابن زیاد مرا خواند
از برای اصلاح دار الاماره او در کوفه پس در آن اثنا که من در کار گچکاری میکردم ناگاه دیدم صداها بلند شد از اطراف کوفه
پس بخادمی که نزد من بود رو کردم گفتم چه چیز است که می بینم کوفه یکپاره ناله شد گفت در این ساعت سر خارجی را که بر یزید خروج
کرده بود میآورند گفتم این خارجی کیست گفت حسین ابن علی است پس خادم را گذاشته بیرون آمده چنان سیلی بر روی خود زدم
حتی ترسیدم که چشمهایم کور شود دست خود را از گچ شسته از پشت قصر خارج شده آمدم بر کناس در آن اثنا که ایستاده بودم
و مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها بودند ناگاه دیدم که مقدار چهل کجاوه آمد که بچهل شتر حمل کرده بودند در آنها حرم و زنان و اولاد فاطمه
بودند و علی ابن الحسین را بر شتر بیجهاز سوار نموده بودند و از رگ گردنش خون جاری میشد و آنحضرت با همه این میگریست و میگفت ای
امت بد خدا سیراب نکند شما را تا آخر آنچه ذکر کرد گفت اهل کوفه اطفالیکه در محملها بودند خرما و نان و جوز میدادند ام کلثوم فریاد کرد
و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است و خرما و نان و جوز را از دست و دهنهای ایشان گرفته بزمین میانداخت راوی گوید مردم با گریه
بایشان رسیده بود گریه میکردند بعد از آن ام کلثوم سر خود را از محمل بیرون کرده بایشان گفت ساکت باشید ای اهل کوفه مردان شما
ما را می‌کشند و زنان شما بما می‌گریند پس حاکم میان ما و شما خدا تعالی است در روز قیامت در آن اثنا که آنخاتون اهل کوفه را خطاب
کرده بود فریادی بلند شد ناگاه دیدم که سرها را آوردند در مقدم ایشان بود سر حسین و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله
و محاسن شریفش مثل سواد صبح بود که خضاب با نیل شده و روی او مثل دایره ماه طالع بود و باد از راست و چپ بر آن حرکت میداد پس زینب
ملتفت گردید سر برادر خود را دید از کثرت انفعال پیشانی خود را بمقدم محمل زد حتی دیدم که خون از زیر قناع و مقنعه‌اش خارج میشود و بسوز
دل آن سر مبارک اشاره کرد و میگفت یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا ما
توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد
قلبها ان یذوبا یا اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد قسا و صار صلیبا یا اخی لو ترى علیا
لدی الاسر مع الیتم لا یطیق جوابا کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذل یغیض دمعا سکوبا
یا اخی ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوبا ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیبا
حاصل مضمون آنکه ای هلال که چون بدرجه کمال رسید خسوف باو وارد شد پس غروب کرد توهم نکردم ای پاره قلب من که این مقدر
بود ای برادر من فاطمه صغری تکلم کن زیرا که نزدیک شده که دلش آب شود ای برادر من قلب تو که مهربان بود با ما حال چه شده که سخت
شده است ای برادر من اگر علی را در اسیری به بینی با یتیمی که طاقت جواب دادن ندارد و هر وقتیکه او را بچوب زدند ضمیمه کن او را بخود
نزدیک کن و قلب او را ساکن کن که ترسانست چه ذلیل است یتیم وقتیکه پدر خود را میخواند و در پیش رو نمی بیند که باو جواب دهد تمام
شد آنچه ما آنرا نقل از بحار قصد کردیم و اما کلام سید در کتاب ملهوف در انتقام است که عمر بن سعد لعین در روز عاشورا
سر حسین را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی با بن زیاد لعین فرستاد و امر کرد سرهای اصحاب و اهل بیت او را از بدنها
جدا کردند آنها را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج لعنهم الله فرستاد تا آنها را بکوفه آوردند و در بقیه روز خود و روز
دوم تا ظهر ماند بعد از آن کوچ کرد کسانیکه از عیال حسین باقی مانده بود و زنان را بر شتران بی جهاز حمل کرد در حالیکه روهای ایشان مکشوف
بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا بودند و ایشان را اسیر بردند چنانکه اسیران ترک و دیلم را اسیر بردند و در شدت مصائب
و هموم و لله در قائل یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی بنوه ان ذا لعجیب یعنی بر کسیکه مبعوث شده
است به پیغمبری از آل هاشم صلوات میفرستند و جنگ میکنند با پسران او این امر عجیب است اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب آیا امیدوار میشود امتیکه حسین را کشتند بشفاعت جد او در روز قیامت تا اینکه

گفت راوی گفت وقتیکه نزدیک شدند اهل کوفه اجتماع نمودند که بایشان تماشا نمایند پس زنی از زنان کوفه از غرفه بایشان مشرف شد
و گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما اسیران محمد هستیم پس آن زن از بام خود بزیر آمد پس از برای ایشان ازار و مقنعه جمع آورد
بایشان داد و سر خودشان پوشیدند راوی گفت که علی ابن الحسین با زنان بود که مرض او را لاغر و نحیف نموده بود و حسن بن حسن
مواسات کرده بود عم و امام خود در صبر کردن بر نیزه ها و بجراحتها ثقیل شده بود و مصنف کتاب مصابیح روایت کرده است که حسن
بن حسن مثنی پیش روی عمش در آن روز هفده نفر کشت و هجده جراحت باو رسید پس بزمین افتاد خالویش اسماء بن خارجه او را
اخذ کرده بکوفه برد او را مداوا کرد تا خوب شد او را بمدینه برد و نیز با ایشان بود زید و عمرو دو پسر حسن پس اهل کوفه نوحه و گریه میکردند
علی ابن الحسین گفت از برای ما گریه و نوحه میکنند پس کدام شخص ما را کشت بشیر بن حزیم اسدی گفت و در احتجاج حذلم بن بشیر اسدی
است بعوض بشیر بن حزیم و نظر کردم بزینب دختر امیر المؤمنین در آن روز و ندیدم کسیرا هرگز نطق باشد از آن گویا که از زبان
امیر المؤمنین تکلم میکرد و اشاره کرد بمردم که ساکت باشید پس نفسها برگشت و زنگها ساکن گشتند بعد از آن گفت الحمد لله
والصلوة على أبي محمد وآله الطيبين الأخيار أما بعد يا أهل الكوفة يا أهل الختل والغدر والخذل
والمكر ألا فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الزفرة فإنما مثلكم كمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة
أنكاثا تتخذون أيمانكم دخلا بينكم ألا وهل فيكم إلا الصلف والنطف والصدر الشنف والكذب وملق
الإماء وغمز الأعداء أو كمرعى على دمنة أو كفضة على ملحودة ألا ساء ما قدمت لكم أنفسكم أن سخط الله عليكم
وفي العذاب أنتم خالدون أتبكون وتنتحبون أي أجل والله فابكوا كثيرا واضحكوا قليلا فلقد ذهبتم بعارها
وشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها أبدا وأنى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة
وسيد شباب أهل الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم وآسي كلمكم ومفزع نازلتكم ومنار
حجتكم ومدرة سنتكم والمرجع إليه عند مقاتلتكم ألا ساء ما قدمتم لأنفسكم وساء ما تزرون ليوم بعثكم
وتعسا لكم وسحقا وتعسا ونكسا لقد خاب السعي وتبت الأيدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب من الله
وضربت عليكم الذلة والمسكنة ويلكم يا أهل الكوفة أتدرون أي كبد لمحمد فريتم وأي عهد نكثتم
وأي كريمة له أبرزتم وأي دم له سفكتم وأي حرمة له هتكتم لقد جئتم شيئا فريا إدا تكاد
السموات يتفطرن منه وتنشق الأرض وتخر الجبال هدا لقد جئتم بها شوهاء خرقاء صلعاء يعنی ای اهل کوفه و اهل
حیله و مکر آگاه باشید که آب دیده ما از جور شما منقطع نشده و ناله ما از ستم شما ساکن نگردیده مثل شما مانند زنیست که باز کشاد
رشته خود را بعد از اینکه تاب داده بود و باز کشاده فرا میگیرید عهدهای خود را خیانت و مکر آگاه باشید نیست در میان شما
مگر تجاوز از عهد و حد خود و سینه مملو از بغض و کینه و تملق نمودن کنیزان و بگوشه چشم نگاه کردن دشمنان و مثل شما مانند گیاهی
است که در مزبله روییده باشد یا نقره که از آتش قبری کرده باشند آگاه باشید چه بد است آنچه نفسهای شما برای شما مقدم کرده تا غضب خدا وارد
گردد بشما و در عذاب همیشه مخلد هستید آیا به برادر من ناله و نوحه و گریه میکنید بلی بخدا قسم بسیار بگریید و کمتر بخندید پس بدرستیکه
بردید بجهت خود عیب و عاری را هرگز نمی توانید لوث این عار را شست آیا چگونه میتوانید شست لوث کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران
و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ و پناهگاه گروه خودتان و معاذ و ملجأ حرب و مقر صلح و آسی کلمه و مفزع وارد شدن
کننده حجت و مدار کننده سنت و طریقه و مرجع الیه در وقت مقاتله خودتان را آگاه باشید چه بسیار بد است آنچه برای خودتان
مقدم کردید و بد است آنچه برای روز قیامت وزر و وبال میکنید پس باشید بعید و دور باد برای شما و هلاکت و خسارت و سرنگونی باد
بشما از برای اینکه بتحقیق ناامید شد سعی و هلاک شد جانها و زیان کرد تجارت پس مهیا شدید بغضب خدا و ذلت و مسکنت بر شما وارد شد
وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید کدام جگر رسول خدا را پاره کردید و کدام عهد را شکستید و کدام کریمه او را از پرده عصمت بیرون آوردید
و کدام خون او را ریختید و کدام حرمت او را هتک نمودید بتحقیق آوردید عمل بسیار زشت نزدیک شد که آسمانها شکافته شود از عظمت آن
و شکافته شود زمین و شکسته شود کوهها شکسته شدنی بدرستیکه بتحقیق بعمل آوردید عمل قبیح و بیادر عظیمه حمقانه جاهلانه را که پر کرده است گناه آن

آسمان و زمین را آیا تعجب دارید از اینکه از آسمان خون بارید و عذاب آخرت خوار کننده تر است و شما نمی بینید شما را مغرور نسازد
مهلت دادن خدا بدرستیکه عاجز نمی نماید خدا را پیشی گرفتن و نترسد فرار کردن قاتل در او منت و پروردگار شما در کمینگاه گناه
کاران است راوی گفت بخدا قسم که آنروز مردم را حیران دیدم گریه میکردند و دستهای خود را بدهن خود گذاشته بودند و شیخی را
دیدم که در نزد من ایستاده گریه میکند تا ریشش از گریه تر شد و میگفت پدر و مادرم فدای شما باد که پیران شما بهترین پیران و
جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل هست هرگز خوار نمیشوند و مغلوب نمیگردند و زید بن موسی بن جعفر روایت کرده از
پدرش از پدرانش گفت فاطمه صغری خطبه خواند بعد از آنکه از کربلا آمده بود پس گفت الحمد لله عدد الرمل والحصى و
زنة العرش الى الثرى واحمده واؤمن به واتوكل عليه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غير ذحل ولا ترات اللهم اني
اعوذ بك ان افتري عليك الكذب وان اقول عليك خلاف ما انزلت عليه من اخذ العهود لوصيه
علي ابن ابي طالب المسلوب حقه المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس في بيت من بيوت الله فيه معشر
مسلمة بالسنتهم تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضيما في حياته ولا عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيبة
طيب العريكة معروف المناقب مشهور المذاهب لم تاخذه فيك لومة لائم ولا عذل عاذل هديته اللهم
للاسلام صغيرا وحمدت مناقبه كبيرا ولم يزل ناصحا لك ولرسولك حتى قبضته اليك زاهدا في الدنيا
غير حريص عليها راغبا في الآخرة مجاهدا لك في سبيلك رضيته فاخترته وهديته الى الصراط المستقيم
اما بعد يا اهل الكوفة ويا اهل المكر والغدر والخيلاء فانا اهل بيت ابتلانا الله بكم وابتلاكم بنا
وجعل بلائنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدينا فنحن عيبة علمه ووعاء فهمه وحكمته وحجته
في الارض في بلاده لعباده اكرمنا الله تعالى بكرامته وفضلنا بنبيه محمد صلى الله عليه وآله على كثير ممن
خلق تفضيلا فكذبتمونا وكفرتمونا ورايتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا كانا اولاد ترك او كابل كما
قتلتم جدنا بالامس وسيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت لذلك عيونكم وفرحت
قلوبكم افتراء منكم على الله ومكرا مكرتم والله خير الماكرين فلا تدعونكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من
دمائنا ونالت ايديكم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجليلة والرزايا العظيمة في كتاب من قبل
ان نبراها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم والله لا يحب كل مختال فخور
تبا لكم فانتظروا اللعنة والعذاب وكان قد حلت بكم وتواترت من السماء نقمات فيسحتكم بعذاب ويذيق
بعضكم باس بعض ثم تخلدون في العذاب الاليم يوم القيمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله على الظالمين ويلكم اتدرون
اية يد طاعنتنا منكم واية نفس نزعت الى قتالنا ام باية رجل مشيتم الينا حاصل مضمون آنکه حمد مر خدا راست بشمار
ریگ و سنگریزه و سنگینی عرش تا خاک حمد و ثنا میکنم او را و تصدیق میدارم و توکل میکنم باو و شهادت میدهم باینکه نیست
خدائی غیر از باری تعالی یکتا است نیست شریکی مر او را و گواهی میدهم باینکه محمد بنده او و فرستاده او است و بدرستیکه اولاد
او را ظالمان در کنار آب فرات ذبح کردند بدون خیانت و خونبها خدایا من پناه می آورم بتو از اینکه دروغ و کذب را بتو
نسبت دهم در اینکه بگویم بتو خلاف آنچه نازل کردی باو از اخذ کردن عهدها برای وصی او علی ابن ابیطالب که حق او را غصب
و او را کشتند بدون گناه چنانکه دیروز پسر او را در خانه از خانه های خدا کشتند و حال آنکه در آن گروهی بود که بزبانها مسلم بودند
هلاکباد بزرگان و سرهای ایشان را که در حیات او ظلمی را از او دفع نکردند و نه در وقت مردنش تا اینکه او را بسوی خود قبض کردی
درحالیکه پسندیده و مناقبش معروف و مذاهب او مشهور بود اخذ نکرد او را در خصوص تو مذمت مذمت کننده خدایا او را
به اسلام هدایت کردی در کودکی و مناقب او را در کبیری تعریف کردی و همیشه برای تو و رسول تو ناصح بود تا او را قبض کرد

شود خود در حالیکه در دنیا بی رغبت و با حرص نبود و با آخرت راغب و در راه تو جهاد کننده بود از او راضی شده و او را
برگزیدی و به راه راست هدایت نمودی اما بعد ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله و کبر ما اهل بیت هستیم خدا ما را بشما و شما را بما امتحان
کرده است و بلای ما را خوب و علم خود را در نزد ما قرار داده است و فهمیدن علم او در نزد ما است پس ما عیبه علم او و ظرف
فهمیدن العلم و حکمت هستیم و حجت اوئیم در زمین در بلاد او برای بندگان او و ما را اکرام کرده است به کرامت خود و تفضیل
داده است ما را به پیغمبر خود محمد بر خیر بسیار از اشیائیکه خلق کرده است تفضیل دادنی پس ما را تکذیب و تکفیر نمودید و قتال
ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید گویا که ما اولاد ترک یا کابل هستیم چنانکه دیروز جد ما را کشتید و شمشیرهای
شما خون میریزد از خونهای ما اهل بیت برای کینه و عداوت گذشته بجهت این چشمهای شما روشن و دلهای شما شاد شد
از برای افترا و کذب گفتن بر خدا و مکر نمودید و ته چیزها ... پس دعوت نکند شما را نفسهای شما بر جدل و شادی بآنچه رسیدید
از خون ما و رسید دستهای شما از اموال ما زیرا که آنچه بما رسید از مصائب جلیله و رزایای عظیمه در کتاب مثبت است
قبل از ایجاد این بجهت آسان است تا محزون نشوید بر آنچه فوت شده از شما و شاد نشوید بآنچه داده بشما و خدا دوست ندارد
هر متکبر فخر کننده را هلاکت باد شما را پس منتظر لعنت و عذاب باشید که نازل شده بشما و از آسمان متواتر شد نقمتها و
مخلد باشید در عذاب دردناک در روز قیامت بظلم کردن شما ما را الا لعنة الله علی الظالمین وای بر شما باد آیا میدانید که
کدام دست از شما با ما طغیان کرد یا کدام نفس بقتال ما بیرون آمد یا بکدام پا بسوی ما رفتید در حالیکه محاربه با ما را طلب مینمودید
سخت شده دلهای شما و غلیظ گردید جگرهای شما و مهر قساوت بر دلهای شما زده و مهر کری و کوری بر چشمهای شما زده ملعون
و زینت داده است بشما عملهای شما را شیطان و القا کرده بشما و کرده پرده بر چشم شما پس شما قبول هدایت نخواهید کرد وای
باد شما را ای اهل کوفه چه بسیار کینه و عداوت ورزیدید به رسول خدا بسبب عذر و مکری که به برادر او داشتید بعد از آن حیله
مکر کردید به برادرش امیر المؤمنین جد من علی بن ابیطالب و فرزندان طاهره او و فخر کننده ما بین اعمال فخر نمود پس گفت
ما علی و پسران او را با شمشیرهای هندیه و نیزه ها کشتیم و زنان او را اسیر کردیم مثل اسیران ترک و ضرب بزرگ بایشان
زدیم در دهان تو باد خاک و سنگ ای قائل فخر کردی به کشتن قومیکه خدا ایشان را پاک و پاکیزه نموده و از ایشان رجس و چرک
را زایل کرده پس غیظ خود را فرو بر و بنشین چنانکه پدرت نشست برای هر مرد آنچیزیست که کسب کرده و آنچه دستهای او مقدم داشته
بما حسد بردید وای برای شما باد بآنچه خدا ما را تفضیل داده است یعنی پس چیست گناه ما اگر بجوش آورد روزگار دریاهای ما و دریای
تو ساکن است و نتواند بپوشد پشه سیاه در غدیرها چون آب آنها خشک شود ظاهر میشود این فضل خداست میدهد
بهر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست هر کسیکه خدا برای او نور قرار نداده است او را نور نمیباشد راوی گفت پس صداها بگریه بلند
شد و گفتند کفایت کرد ترا ای دختر طاهرین بتحقیق دلهای ما را سوختی و سینه های ما را بجوش آوردی و شعله ور نمودی جوفهای ما را پس ساکت
شد راوی گفت خطبه خواند ام کلثوم دختر علی در آن روز از پس پرده خود در حالیکه آواز خود را بگریه بلند کرده بود و گفت یا اهل
الكوفة سوءً لكم ما لكم خذلتم حسينا وقتلتموه وانتهبتم أمواله وورثتموه وسبيتم نساءه ونكبتموه فتبًّا
لكم وسحقًا ويلكم أتدرون أيّ دواهٍ دهتكم وأيّ وزر على ظهوركم حملتم وأيّ دماء سفكتموها وأيّ
صبيةٍ سلبتموها وأيّ أموالٍ نهبتموها قتلتم خير رجالات بعد النبي ونزعت الرحمة من قلوبكم ألا
إنّ حزب الله هم الفائزون وحزب الشيطان هم الخاسرون ثم قالت قتلتم أخي صبرًا فويلٌ لأمكم ستجزون نارًا
حرّها يتوقّد سفكتم دماءً حرّم الله سفكها وحرّمها القرآن ثم محمد ألا فابشروا بالنار إنكم غدًا لفي
سقر حقًا يقينًا أن تخلّدوا وإني لأبكي في حياتي على أخي على خير من بعد النبي سيولد ای اهل کوفه بد باد حال شما
چه شد شما را که حسین را خوار نموده او را کشتید و اموال او را غارت نمودید و وارث شدید و زنان او را اسیر نمودید پس هلاکت
و بعد و دوری باد شما را وای بر شما آیا میدانید کدام داهیه بشما وارد گردید و کدام وزر و بال را به پشتهای خود حمل کردید و کدام خونها را ریختید
و کدام دختر را غارت نمودید و کدام مالها را غارت نمودید کشتید بهترین مردان را بعد از پیغمبر و رحمت از قلوب شما برکنده شد آگاه
باشید گروه دوستان خدا رستگارانند و گروه شیطان زیانکارانند بعد از آن گفت حاصل مضمون آنکه برادرم را کشتید صبر کردم
پس وای بر مادر شما باد زود جزا داده میشوید باتش که شعله ور است ریختید خونهائیرا که خدا ریختن آنها حرام کرده و قرآن و محمد م

آنها را حرام کرده است مژده باد شمارا بآتش زیرا که شما فردا به آن رسید در آتش جهنم مخلد خواهید شد بدرستیکه من در حیوة خود برادرم ۵۲۳
گریه میکنیم که بهترین کسانیست که بعد از پیغمبر متولد میشود گویا مانند قطرات باران شد که خشک نمیشود راوی گفت که مردم فریاد کردند
به گریه و ناله و نوحه و زنان موهای خود را پریشان و خاک را بسر پاشیدند و بروهای خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند و مردان گریستند
و موی در ریشهای خود را کندند و دیده نشد از مرد و زن که زیاده از آن روز گریه کند بعد از آن امام زین العابدین بمردمان اشاره کرد که
ساکت باشید پس ساکت شدند آنحضرت بپا ایستاده خدارا حمد و ثنا کرد و نام پیغمبررا ذکر کرده با و صلوات فرستاد و بعد از آن گفت
ایها الناس کسی که مرا میشناسد میشناسد و هرکس مرا نمی شناسد پس من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم من پسر کسی ام که در کنار فرات
بدون جنایت و خونبها او را کشتند من پسر کسی ام که هتک حرمت او را کردند و نعمت او را سلب و مال او را غارت و عیال او را اسیر
کردند من فرزند کسی ام که او را بیگناه کشتند و این از جهة فخر کفایت میکند ایها الناس شمارا قسم میدهم بخدا آیا میدانید که شما بپدرم
نوشتید و او را خدعه نمودید و با او عهد و میثاق و بیعت نمودید و با او مقاتله کردید پس هلاکت باد شمارا با آنچه برای خودتان مقدم
نمودید و بد باد رای و فکر شما بکدام چشم به رسول خدا خواهید نگریست در آنزمان که بشما میگوید که عترت مرا کشتید و هتک حرمت
مرا نمودید پس شما از امت من نیستید راوی گفت از هر جانب صداها بلند شد و بعضی به بعض میگفت هلاک شدیم و حال آنکه نمیدانید
امام گفت خدا رحمت کند مردی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا در باره خدا و رسول خدا و اهل بیت او حفظ نماید زیرا که ما را در باره
رسول خدا اسوه حسنه است ایشان همه گفتند ما یا ابن رسول الله شنونده و حفظ کننده و بعهد و پیمان تو اطاعت کننده هستیم و در
خصوص تو بی رغبت و از تو اعراض کننده نیستیم ما را مامور کن بهر چه میخواهی خدا ترا رحمت کند بدرستیکه ما حرب با حرب تو و سلم
با سلم تو است هر آینه یزید را اخذ میکنیم و از کسانیکه بتو و ما ظلم کرده بری میشویم امام گفت هیهات هیهات ای مکارین و غدارین
حایل شد میان شما و شهوت نفسهای شما آیا میخواهید بیایید بسوی من چنانکه قبل از این بسوی پدرم آمدید چنین نیست قسم بخدا
حرکت کننده گان زیرا جراحت خوب نمیشود دیروز پدرم را کشتید و اهل بیتش با او شهید گردیدند و از خاطرم فراموش نشده
فریاد و ناله رسول خدا و پدرم و پسران پدرم و هنوز تلخی مصیبت ایشان در کام من است و آتش آن محنتها در سینه من است و خواهش من
اینست که شما نه بنفع ما باشید و نه بضرر ما باشید بعد از آن گفت لا غرو ان قتل الحسین فشیخه قد کان خیرا
من حسین و اکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنما یعنی تعجب نیست که حسین را کشتید زیرا که
پدرش از حسین بهتر و کریمتر بود او را هم کشتید پس ای اهل کوفه شاد نکنید با آنچه بحسین رسید آن بزرگتر است مقتولیکه در کنار نهر است
روح من فدای او باد جزای قاتل او آتش جهنم است بعد از آن گفت از شما سر بسر راضی شدم فلا یوم لنا و لا یوم علینا
کلام سید در کتاب ملهوف که در این مقام بود تمام شد و مخفی نماند بر تو که اخبار این مجالس و روایات این مقام که بکثرت در غایت
استفاضه است بلکه بعضی از آنها در حد تواتر معنوی است و مثل خطب و احتجاجاتیکه امام زین العابدین با آنها خطبه
خوانده و احتجاج نمود که عمه و خواهر او با آنها خطبه خوانده احتجاج نمودند و به تحقیق همه آنها را جمع کثیر از حذقه فن اخبار در تصانیف
خودشان ذکر کرده اند از جمله ایشانست سید در ملهوف و ابن نما و طبرسی در احتجاج بلی بدرستیکه تخالف بعضی متون و الفاظ
و اخبار گذشته است با این معنی که آنها مختلف اند در بعضی از کلمات و ایضا به زیادت و نقصان در بعضی از مواضع ولکن همه آنها
قریب اند به یکدیگر در ادا کردن معنی مقصود و به تحقیق ذکر کرده شده است در احتجاج طبرسی و همچنین در بعضی از کتب که صدیقه صغری
زینب دختر امیر المؤمنین وقتیکه احتجاج نمود با آنچه ما نقل کردیم از او امام زین العابدین با و گفت ای عمه ساکت باش پس در باقی
مانده از گذشته عبرتست و تو بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه هستی بدرستیکه حزن و گریه رد نمی کنند کسیرا که روزگار
او را هلاک کرده پس ساکت شد و نازل کرد دید خیمه خود را بر پا نمود و زنان خود را نازل و فرود آورد و بخیمه خود داخل شد تذییلات
بیانیه است تذییل اول در بیان بعضی از امور است پس بدانکه اول کسیکه شعر در مرثیه سید شهدا خواند ایشان

حضرت طاهره مظلومه بودند از امام زین العابدین و صدیقه صغری زینب و کلثوم دختران امیر المؤمنین و دختران سید الشهدا بعد از آن شیخ کوفی بود که سهل شهرزوری با او ملاقات کرد و از او سؤال کرد از کیفیت صداها مردم و خنده نمودن جمعی و گریه کردن جمعی از ایشان این از انسان بود یا کسیکه از جن بود او شخصی بود که با ام کلثوم تکلم کرد بعد از بیدار شدن مظلومه از خواب و شنیدن او صداها و آواز جب اورا و مخفی نماند بر تو که مراد از خواب ام کلثوم در آن حالت غلبه کردن فتور و نعاس بود با آن خاتون بعد از شدت گریه و ضجه و صیحه و سینه زدن و خراش کردن رو و بعباره اخری آن قسمی بود از غشیه نه خواب استراحت زیرا در آنوقت از آن معصومه خواب استراحت متصور نمیشود و هر قسم باشد در این مقام اشکالی هست و آن اینست که آن روایات متقدمه همه آنها ناطق بودند بر اینکه زنان طاهرات که ایشان زینب و ام کلثوم و فاطمه اند بتحقیق توبیخ و سرزنش کردند زنان اهل کوفه را که بر سید الشهدا و اهل بیت او گریه میکردند و همچنین امام زین العابدین توبیخ و سرزنش نمود مردان و زنان اهل کوفه را که میگریستند پس این توبیخ و تقریع چنانکه می بینی منافی است با آنچه در اخبار مستفیضه متواتره وارد شده است از حیثیت عظم و تحریص بلیغ بر گریه کردن بر سید الشهدا و اهل بیت او علاوه بر این آنچه در کلمات اهل بیت است از توبیخ کردن ایشان اهل کوفه را به قول خودشان که تقتلنا رجالکم و تبکینا نسائکم چگونه جمع میشود با توعد آیه و نصوص صریحه از کتاب و سنت که در این وارد است و آن مثل قول خدا تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری الی غیر ذلک من الکتاب و السنة و الاجماع و العقل این تقریر اشکال است آن در حقیقت منحل میشود بدو اشکال پس جواب از آن اینست که گریه مطلوب آن گریه است که منبعث و برانگیخته شود از محبت و دوستی اهل بیت پس این متحقق نمیشود مگر بعد از شناختن حقوق ایشان و آنچه خدا آنرا فرض و واجب کرده است از اطاعت و موالات ایشان و تبری نمودن از دشمنان ایشان و ترتیب دادن آثار موالات و لوازم معادات و اما گریه کردن که خالی از اینها باشد و برانگیخته شود از رقت و رحمت جنسیه و مناسبت نوعیه پس آن از چیزهائیست که نفع نمیدهد زیرا که این نوع گریه از کفار و منافقین هم موجود میشود و مثل اینست گریستن کسانیکه حقوق اهل بیت رسول را و آنچه خدا واجب کرده است از طاعت ایشان دانستند و لکن بر نهج آثار و لوازم ترتیب نکرده و اگر خواسته که بطرز دیگر تعبیر نمائی بگو بدرستیکه زنان اهل کوفه که میگریستند راضی بودند افعال مردان خود و ایشان ندیده بودند چیزی را که بایشان واجب باشد از دشمن داشتن مردانیکه در لشکر ابن زیاد یا در نصرت امام تقصیر نمودند و از ایشان تبری نمودن بلکه از ایشان مفارقت کردن نیز در بعض مقامات آن بعید از امکان و بالجمله بدرستیکه عتاب و توبیخ از اهل بیت متوجه بود بر اهل شقاق و نفاق از اهل کوفه مساوی است در آن مردان و زنان بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه در کلمات آن زنان طاهرات از اهل بیت علوم بسیار و حکم بالغه و احتجاجات کامله است از اینجهت جمعی از فضلاء اصحاب ما این احتجاجات را در عداد احتجاجات حجج طاهرات از محمد و عترت معصومین او ذکر کرده است پس کسیکه تامل نماید در احتجاجات آن طیبات طاهرات میبیند آنها را که گویا از زبانهای حضرت محمد و علی و حسن و حسین خارج شده گویا که احتجاج حجت خدا بر جمیع خلق او بعد از پدرانش اعنی سید ساجدین روحی له الفداه و احتجاجات عمه ها و همشیره اش میشود یا یکدرخت است پس نظر کن با آنچه در آنهاست از خارج شدن آنها بمقتضای حال و مقام و جزالت تامه و عذوبت کامله و اسلوب طرفه تر و فصاحت و رشاقت و بلاغت و آنچه آنرا متضمن است بطریق ایجاز و اشارات لطیفه و ایماءات دقیقه از حکمتهای علمیه و عملیه و اصول ایمان و ایقان و بعضی از صفات حجت و امام و صفات کسانیکه با او مقاتله کرده و او را کشتند و کسانیکه در اعانت و نصرت او تقصیر نمودند و آنچه بر این مترتب گشت از خواری و افتضاح و عقوبات در دنیا و از عذاب آخرت پس قسم بخدا اینکه محمد و آل بیت معصومین او را بر جمیع خلق خود تفضیل داده چنانکه یکسطر از کلمات اهل عصمت متضمن علوم کثیره و حکمتهای تامه کامله بالغه است در احتجاجات و خطب ایشان و فهمیدن آن در نزد اصحاب افکار علیه محتاج است بشرح و بیان کشف و تفسیر از کاملان عصر ما هم چنین فهمیدن یکسطر از سطور کلمات آن زنان طاهرات که از شجره نبوت و مائده خلافت و امامت

و عصمت

۵۲۵ عصمت شیر و غذا خورده اند محتاج بشرح و بیانست آیا نظر نمیکنی بجمله از کلمات صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین
و آن فقره قول اوست که فرموده اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا أَنْكَاثاً أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ
وَالنَّطَفُ وَالصَّدْرُ الشَّنِفُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمْزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرْعًى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَّةٍ عَلَى
مَلْحُودَةٍ آیا نیست آنچه در این کلام است از تعبیرات و تشبیهات و استعارات و کنایات چیزی که بفصاحت فصحی و بلاغت
بلغا غلبه نماید و چگونه چنین نباشد زیرا که او از صدق و حسن آنچیز نیست که گفته شده و گفته میشود در شان جمعی از ارذل و اراذل لئام
زنان کوفه که با امام مقاتله کردند که پسر امام و حجت خدا بود بر جمیع خلق او یا در اعانت و نصرت او تقصیر شد و عهود و میثاق
های مؤکده را نقض کردند زیرا که ایشان در این حالت خودشان بودند که اسلام ایشان بایشان نفع نمیدهد نه در دنیا و نه در
آخرت مثل زن حمقاء از قریش که با کنیزان خود تا نصف روز پشم و پنبه می رشتند بعد از آن ایشان را امر کرد که معزول
خودشان از نقض و پاره کنند و داب و عادت و همیشه این بود و ایشان با وجود این در ایشان نبود مگر صلف و نطف که از حد
و قدر خود تجاوز کنند و کبر و غرور را اظهار کنند یا آنکه آلوده بعیب بود در حسب و نسب و ضعف باطن و صافی نشود
حال اظهار کردن او اسلام را به شهادتین مگر مثل سبزی و نبات حسن بظاهر ولکن در دمنه است و گوسفند آن روئیده باشد
پس در مثل این سیرت نفع نیست یا مثل نقره که قبور و سنگ قبرها را بآن مزین کرده باشند و مخفی نماند بر تو کسیکه طینت او
خمیر و سرشته شده باشد باب فهم و ذکاء و مروت و انصاف میداند که علوم آن زنان طاهرات مثل علوم ما نیست که
حاصل باشد از خارج بتعلم و تفکر و اکتساب بلکه علوم ایشان از مواهب الهیه و آنچه قریب میشود از علوم دینیه و اثار باطنیه
و بتحقیق گذشت اشاره ببعض این مطلب در مجلس شهادت جناب عباس بدرستیکه عیان مغنی از بیانست زیرا که اشرف علوم
و افضل آنها علم مبدء و معاد است و آنچه سبب آن معرفت شد افکار علماء و حکماء ای باب معرفت صفات و آنچه تعلق به نبوت
و حجت و مقامات نفس و مقامات حشر و نشر و مقامات برزخ و آخرت دارد بعد از آن علم اخلاق بعد از آن علم احکام و
بالاتر از همه اینها نفس ایمان و ایقان است زیرا که آن طاهرات جمع کرده اند از همه اینها سهم رقیب و معلی را بعد از آن قبل قال
قطع و غیره را گو تا کنیم پس بگو گفتات میکنید در شان ایشان آنچه آنرا حجت خدا بر جمیع خلق و امام زین العابدین در شان
عمه خود گفت ای عمه ساکت باش و تو بحمد الله عالمه غیر معلمه فهیمه غیر مفهمه هستی این عبارت حجت و صریحست در اینکه زینب
دختر امیر المؤمنین محدثه و علم او از قسم علوم لدنی و اثار باطنی است و بتحقیق شنیدی که همشیره آنخواتون و دختر برادرش
مثل او بودند زیرا که ایشان از پستان نبوت و عصمت شیر خورده اند و مصنف این کتاب میگوید که در نزد من مرد حاذقی
بود در صناعت شریفه الهیه و مکلف بود بدرستیکه خدا تعالی بمن احسان نموده ببرکات صاحب الزمان روحی له الفداه سنت
عظیمه و موهبت کبری را تا اینکه با من صناعت شریفه را ما فهم از اکثر اشیاء و اعیان خارجیه حتی بعضی از اشیائیکه ابدا قابل
ملک نمیشوند و ظن من نیست که او در ادعای خود صادق است پس او کلفت من با آنچه خدا تعالی بمن احسان کرده موهبت عظمی
و نعمت کبری را افاده میشم با حافظه کردن با آنچه آنرا الهمت فاطمه دختر سید الشهداء روحی له الفداه در احتجاج خود بلکه قادر نیستم بشمردن
محاسن کمتر از سطری از سطور کلمات ان طاهره و بسیار وقت قول او را ذکر میکرد که گفته بود يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْمَكْرِ
وَالْغَدْرِ وَالْخُيَلَاءِ فَإِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ ابْتَلَانَا اللَّهُ بِكُمْ وَابْتَلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَناً وَجَعَلَ عِلْمَهُ
عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَوِعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ آه میگویم آنچه در بدرستیکه محاسن این
کلام بحد و حصر نمی آید پس نظر کن بقول این طاهره که گفته فجعل بلائنا حسنا یعنی عطا کرده است خدای تعالی بایشان
ببرکات پدران معصومین او چیزی را که اعظم نعم و افضل ثمرات است از ثمرات معرفت حقانیه و آن از مقامات صبر و شکر
و رضا بقضای خدا تعالی و قدر او و تفویض کردن امر است بسوی خدا و توکل نمودن باو و تسلیم آنچه در ایشانست از آن مقامات

عطیهٔ جلیله شباهت دارد بآنچه در میان معصومین ثابت است پس سزاوار است برای مرتاض کامل و عارف عامل اگرچه از
نقبا و اشراف علما و رؤسای حکما بوده باشد که کلمات ناطقه طاهرات را نصب العین خود نماید و طلب هدایت بهدایت پدران
ایشان نماید بآن مقامات و درجات بلند در علوم حقانیت و اخلاق ربانیه پس اگر ذکر کننده ذکر کند بعد از این که فضل
مقامات صبر کردن آن زنان طاهرات و شکر و رضای ایشان بقضا و قدر بر صبر کاملان مردان اگرچه از انبیا متقدمین
و اوصیا ماضین باشند مثل فضل آفتاب است بر ماه چهارده شبه پس در انکار کلام او سرعت ننمایند زیرا که آنچه ذکر شد منافی
قواعد عدلیه نیست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ و قتیکه مقامات صبر و شکر و رضای ایشان بقضا و قدر چنین
شد پس چگونه است بمقامات صبر و شکر و رضا بقضا و قدر برای آل محمد و عترت معصومین او که حجت خدایند بر جمیع خلق او
از اول انتهاها و مبتدیها **تذییل دوم** در اشاره کردن است به بعضی دیگر از مطالب پس بدانکه از ما تقدم معلوم شد
که آنروزهای روز دخول اهل بیت بکوفه روز دوازدهم محرم بود بعد از آن مخفی نماند که بعض آن روایات گذشته معتبره دلالت
کرد بر اینکه ام کلثوم در آنهنگام سر و روگشاده بود و هم چنین زینب زیرا که در خبر مروی از سهل شهرزوری است بعد
از آن ام کلثوم آمد در حالیکه در او بود برقع مایل برنگ سیره و در خبر دیگر متقدم است که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین در آنروز خطبه
خواند از پس پرده رقیق و نازک خود و در خبر متقدم که از مسلم جصاص روایت شده بود که زینب پیشانی خود را بمقدم محمل زد
حتی دیدیم که خون از تحت مقنعه اش خارج شد پس هرگاه گوئی که آنچه در روایت سید [illegible] در لهوف [illegible] منافات دارد با آن
است که او در لهوف گفته چنانکه اشاره بآن گذشت از اینکه ابن سعد لعین کوچ کرد با باقیماندهٔ آل حسین و زنان و را
بر شتران برهنه سوار کرد در حالتیکه روهای ایشان مکشوف بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا
رسول خدا بودند تا اینکه گفت و قتیکه بکوفه نزدیک شدند اهل آن اجتماع کرده برای تماشا کردن ایشان پس زنی از زنان کوفه بایشان
مشرف و نزدیک شد گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما از اسیران آل محمد هستیم پس آن زن از پشت بام خود نازل شد از برای ایشان
ازار و مقنعه جمع کرد بایشان داد و ایشان خود را پوشیدند پس آنچه در این روایت عطا میکند که ایشان در وقت داخل شدن
بکوفه سر و رو گشاده بودند بعد از آن رو و سر خود را پوشیدند با آن لباسها که آن زن کوفیه بایشان داد علاوه بر این آنچه در این
روایت مساعدت میکند او را آنچه در روایت دیگر است که ام کلثوم بغیرت آمد درباره حرم و زنان و گفت ای اهل کوفه چشمهای
خود را بپوشید از تماشا کردن ما آیا از خدا و رسول او حیا نمیکشید از تماشا بحرم رسول خدا و حال آنکه ایشان عریانند میگویم بدرستیکه
وجه جمع در میان اخبار اینست که ام کلثوم سر و رو گشاده بود در وقت داخل شدن ایشان بکوفه و هم چنین زینب و بدرستیکه رو
و سر برهنه بودن نسبت بجماعتی بود از حرم و زنان و دختران یا نسبت بکنیزان خاصه بود و ممکن است پیشانی زدن زینب بمقدم
محمل بعد از پوشیدن اهل بیت بوده باشد با آن لباسها که آن زن کوفیه داده بود و زینب نیز سر خود را پوشیده بود با آن لباسها که آن
زن داده بود پس بهر طور باشد از همهٔ اینها ظاهر شد که حرم و زنان همه ایشان داخل مجلس ابن زیاد شدند در حالیکه سر و روهای ایشان مستور
بود آنهم روایت ابی مخنف با این منافی است چنانکه بآن اشاره میآید در مجلس آینده و آن مجلس داخل شدن حرم و زنان است
و مجلس ابن زیاد و بهر طور باشد سزاوار نیست ابداً که ذکر نماید در مجالس ذکر مصائب اهل بیت و محفل مرثیه و تعزیه چیزی را که باعث
کثرت وسواس باطنه و خیالات مختلطه مشوشه باشد در دلهای مومنین و آنچه باعث وهن و ضعف میشود در اعتقاد ایشان زیرا که غیرت
مومنان مخلصان و عادت ایشان منع میکند از ذکر کردن اموری که ذکر آنها در مجالس و محافل مناسب نیست پس چگونه بغیرت
حجج الله طاهرین و طبیعت آقایان جمیع خلق خدا که کجا حضرت سید الشهدا که او را مخیر کردند ما بین ذلت و خواری و کشته
شدن پس کشته شدن را از ذلت و خواری اختیار کرد زیرا که او سید اباة الضیم و صاحبان غیرت و حمیت فاضله و مروت کامله
است و خدای تعالی از همه غیورتر است و او حافظ است و حفیظ است پس آنچه ادراک من [illegible] تحقیق وارد شده است از
ائمه معصومین که مکروه است [illegible]

وزنان بود واو معدن مروت وحمیت وغیرت ووارث آنها بود واز پدران معصومین خود ودر شان ایشان ودر شان اولاد ایشان نازل گشت آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله پس زمانیکه شد از جمله اقل مقدار آنچه حول الله وقوته با نچه خدا ایشانرا عطا کرده از فضل خود کوفه را شام وشام را کوفه میکرد چگونه راضی میشود بحصول چیزیکه از ذکر آن قلوب مخلصین شیعه ایشان که از فواضل طینت ایشان خلق شده اند منقبض ومشمئز میگردد ونیست بودن قلب عوالم امکان بتمامها عینی سر سید ومولای من روحی له الفداء در نیزه بلند مگر اینکه در این نحو احوال حرم وزنانرا ملاحظه ومراعات میکند ومیدید جمیع آنچه بر اهل بیت جاری میشد وعالم بود بانچه شنید وبانچه خواهد شد وانچه بقلوب حرم میرسد وقصه تکلم او بان دکمیده وخبر دادن او از آنچه بقلب او خلجان کرد از قضایا مستفیضه ومشاهده آن با میاید حاصل اینست که حمایت کننده زنان اهل بیت وزنان امام زین العابدین وزینب وام کلثوم بودند وحامی همه ایشان سر شریف روحی له الفداء بود وخدا بعد از آن حافظ است والله من ورائهم محیط اگر بیان فی الجمله در این مقام میخواهی پس نظر کن بر حمیت ومروت وغیرت سید الساجدین زیرا که با آن شدت مرض وضعف بدن که در آنحضرت بود بنفس شریف خود مباشر هر محامل حرم وکنیزان بود در خصوص سوار نمودن وفرود آوردن وخیمه بر پا کردن برای ایشان بعد از آن نظر کن بعادت ووداد ام کلثوم وغیرت منظوره زیرا که آن طاهره با آن اضطراب قلب وشدت وحدت وحزن آن که در آن بود چگونه ملتفت شد بانچیزیکه در قصد اهل کوفه بود از نظر وتماشا کردن بحرم وگفت ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشید از تماشا کردن بما تا آخر بعد از آن ملتفت شد بانچه سفهای وجاهلان میکردند از دادن ایشان باطفال اهل بیت مشتی از خرما واز جوز وگردو ومثل اینها پس آن صدیقه طاهره اهل کوفه را از آن منع میکرد وحکم خدا را بایشان بیان میکرد وخرما وجوز وغیر آن از دست ودهن اطفال میگرفت بزمین میانداخت ونزد اشاره میاید بانچه شبیه باین نسبت بانچه از زینب وام کلثوم صادر شد در بعضی از مجالس آتیه پس هرگاه بگوئی بیان کن حال را ودفع کن بعال را وفرق گذاشتن میان آنچه از زن کوفیه در اعطا نمودن او بر اهل بیت از لباس وازار ومقنعه ها وقبول کردن زینب وام کلثوم ایشانرا از آن زن وبانچه از آن داده بود وحرم وزنانرا پوشانیدند ومیان آنچه جماعتی از زنان ومردان اهل کوفه کردند از دادن ایشان باطفال اهل بیت خرما وجوز وغیر ذلک را وتوبیخ وسرزنش کردن ام کلثوم ایشانرا در خصوص میگویم فرق ما بین این دو فعل خفی نیست زیرا که فعل آن زن کشف میکند که او مؤمنه وعارفه است بحق اهل بیت در نهج شرعی وطریق موافق کتاب وسنت پس لفظ کردن بازین باب بود که آنرا از جهت حاجب میکرد یا از باب شرع وهدیه میداد پس جایز بود بر اهل بیت قبول کردن آن از آن زن واما غیر از آن زن از کسانیکه باطفال اهل بیت خرما وجوز وغیر ذلک میدادند پس ظاهر این فعل ایشان اگرچه قطع نظر از سایر امارات نمایم اینست که دادن ایشان از باب صدقه ورقت نوعیه بشریه بود پس وقتیکه جناب ام کلثوم بر آن مطلع شد وجب کردید باو که ایشانرا از آن منع کند از باب امر بمعروف ونهی از منکر واما اخذ کردن خرما وجوز را از دهن اطفال از جهت طبیعت علویه هاشمیه وغیرت حسینیه بود زیرا که اطفال اگرچه در دایره تکلیف نبودند مگر اینکه غیرت آن خاتون معظمه منع کرد از اینکه داخل شود بشکم طاهر ایشان چیزیکه بمنزله اوساخ است پس هرگاه بگوئی که در اینجا سؤال دیگری هست وآن اینست که دستهای اهل بیت از توشه وطعام ونفقه مثل سایر اموال خالی بود بعد از آنکه لشکریان غارت آورده واموال ایشانرا بردند پس معیشت وگذران ایشان از کجا بود با اینکه ایشان بعد از کوچ کردن از کربلا در قتاب شتر در صحراها وبیابان در سیر کردن بودند تا رسیدن بشام ودر کوفه مکث نه کردند مگر زمان قلیلی از روزها بلکه این سؤال در شام هم جاری میشود بنسبت بمدت مکث نمودن ایشان در کوفه وشام ایضا پس این سؤال با اینکه او از آنچیزها است که بقلب بسیاری مردم خطور میکند اشاره نشده است بچیزیکه از آن جواب شود نه در روایات ونه در کلمات علما از اصحاب مقاتل وغیر ایشان واشکال علاوه میشود در زمانیکه ملاحظه شود آنچه بان اشاره گذشت از گرفتن ام کلثوم خرما وجوز را از دهنهای اطفال وانداختن آنها بزمین وبعبارة اخری بدرستیکه اهل بیت قبول

نمیکردند صدقه بچه برا که دشمنان کفار رسیدادند میگوییم امر اگرچه باین طریقت که باین اشاره هم شد از اینکه جواب این اشکال نه در روایات
و نه در قول احدی از علما بیان شده الا اینکه ما میگوییم که جواب از این اشکال در نهایت صعوبت و اشکال نیست زیرا که باین اشاره
گذشت در بعضی مجالس گذشته یعنی در مجلسی که متضمن بود نازل شدن کاسه گوشت یا دو قرص از نان برای اهل بیت بعد از دعا کردن
فضه که کنیز فاطمه زهرا بود و پس زنان و حرم اگرچه چیزی از طعام نچشیده بودند تا از آن زمان و تا آن شب یعنی شب نازل شدن کاسه گوشت از جهت
برای آنچه در ایشان بود از کثرت حزن و شدت سوختن قلب مگر اینکه ایشان رسیدادند باطفال صغار را آنچه باقی بود از خرما و طعام
بعد از غارت کردن ایشان زیرا که بعضی از نسخها و بعضی از اخبار و لوازم طایفه از کلمات علما اینست که چیز قلیل از زاد و نفقه
بعد از نهب و غارت باقی مانده بود و بعد از آن میگوییم بعد از چشم پوشیدن از روایت نازل شدن کاسه گوشت یا دو قرص از نان
بدرستیکه طایفه از مخلصین شیعه میرسانیدند بر اهل بیت بطریق سر و پنهان در هر مکان از منازل ما یحتاج ایشان را اگرچه از او نهان نیز
قطع نظر نماییم میگوییم بود در نزد زنان و حرم و اطفال کسیکه بوجود او جمیع آنچه در زمین حرکت میکند خواه انسان باشد و خواه غیر آن
مرزوق میشود پس بیان سید الساجدین حجت خدا بود بر جمیع خلق التعجب اش تعجب از کسی است که در مثل این مقام در ورطه حیرت و شبهه و اشکال
میماند و حال آنکه او کسی است که اذعان و اقرار میکند باینکه جمیع خلق خدا محتاج بوجود ایشان هستند مرزوق میشوند بسبب محمد و المعصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین میگوییم در بعضی مؤلفات معتبره اصحاب ما روایت کرده اند که مردی از بزرگان بلاد بلخ در سالهای بسیار
خانه خدا را زیارت و قبر پیغمبر را میکرد و همیشه خدمت علی بن الحسین و بآن حضرت هدیه و تحفه ها میاورد و مصالح دین خود را از آن حضرت اخذ میکرد
بعد از آن ببلاد خود مراجعت میکرد زوجه اش باو گفت میبینم ترا که باو هدایا و تحف بسیار میبری نمیبینم در مقابل آنها بتو چیزی عوض هدیه بزوجه
اش گفت بدرستیکه آن مرد که باو هدیه میبرم پادشاه دنیا و آخرت است و جمیع آنچه در دستهای خلق است در تحت ملک و سلطنت او است
زیرا که او در زمین خلیفه خدا و حجت او است بر بنده گان او و او پسر رسول خدا است و او امام ما و پسر امام ما و مولا و مقتدای ما است راوی
گوید وقتیکه زوجه اش این را از او شنید خود را از ملامت کردن او ساکت نمود راوی گوید بعد از آن آن مرد در سال آینده اراده حج را دید
و خانه علی بن الحسین قصد کرد و از آن حضرت اذن دخول خواست باو اذن داده شد و بر آن حضرت سلام داد و دستهای او را بوسید
دید در برابر آن حضرت طعامی گذاشته اند آن حضرت آن مرد را نزدیک خود نشانید و امر کرد او را که با خودش طعام بخورد پس آن مرد طعام
خورد بقدر کفایت خود و بعد از آن آن حضرت طشت و ابریق که در آن آب بود طلبید آن مرد اراده کرد که آب بدست امام بریزد امام فرمود
یا شیخ تو مهمان مائی چگونه دوست میداری آب بریزی گفت من اینرا دوست میدارم امام فرمود تو که دوست میداری اینرا بخدا قسم نشان
دهم بتو چیزی را که دوست میداری و راضی باشی و چشمهای تو روشن گردد پس آن مرد آب را بدستهای امام ریخت حتی یک ثلث طشت مملو
شد امام بآن مرد گفت این چه چیز است گفت آب است امام فرمود بلکه آن یاقوت احمر است باذن خدا تعالی بعد از آن امام گفت آب
بریز پس آب بدست امام ریخت تا ثلث طشت مملو شد امام فرمود این چیست گفت آب است امام گفت بلکه این زمرد سبز است پس مرد
نگریست ناگاه دید که آن زمرد سبز است بعد از آن امام گفت آب بریز آن مرد پس آب را بدست امام ریخت تا طشت پر شد امام باو فرمود
این چیست گفت آب است گفت بلکه آن در سفید است باذن خدا تعالی پس طشت مملو گشت از در و یاقوت و زمرد پس آن مرد بسیار
تعجب نمود و خود را بدستهای آن حضرت انداخت و بوسید امام باو گفت ای شیخ از نزد ما چیزی نیست که بتو عوض هدیه هم در مقابل
هدیه ها تو این جواهر را اخذ کن زیرا که اینها عوض هدیه تو است و عذر ما را در نزد زوجه خود بخواه زیرا که او ترا در خصوص ما عتاب نمود
پس آن مرد از خجالت سر خود را بزیر انداخت گفت ای سید من کلام زوجه مرا که بتو خبر داده شک نیست که تو از خانه نبوتی بعد از آنها
آن مرد امام را وداع کرد و آن جواهر را برداشت و آورد نزد زوجه اش و حکایت را باو نقل کرد زوجه اش گفت سخن مرا که باو خبر داد آن مرد

گفت من نگفتم که او از خانواده علم و امانت باهره است آن زن خدا را شکر نمود و شوهر خود را بخدای عظیم قسم داد که او را با خود بزیارت
او ببرد که بجمال مبارکش تماشا نماید و هنگامیکه شوهرش سال آینده مدارک حج را دید زوجه اش را با خود برداشت و رفت و در اثنای
راه مریض شد و در قرب مدینه رسول خدا وفات نمود و آن مرد گریان و حزین نزد امام آمد و او را از مرگ زوجه اش خبردار نمود و نیز
خبر داد که او بزیارت شما و زیارت جد تو رسول خدا را قصد کرده بود پس امام برخاست و دو رکعت نماز خواند و خدا را بخواند
بدعاهائی مستجاب شونده بعد از آن بآن مرد ملتفت گردید گفت برخیز نزد زوجه خود مراجعت کن زیرا که خدای تعالی او را زنده
گردانید بقدرت و حکمت خود و هو یحیی العظام و هی رمیم پس مرد برخاست در حالیکه سرعت میکرد و او شاد و ترسان و مصدق
و مکذب بود داخل خیمه خود گردید زوجه خود را دید در خیمه نشسته در حالت صحت پس سرور او زیاده گشت و در قلب خود عقیده
نمود و باو گفت خدا ترا چگونه زنده کرد گفت بخدا قسم ملک الموت بمن آمد و روح مرا قبض کرد و قصد نمود که آنرا بالا برد
ناگاه مردی را دیدم که او صفت چنین و چنان است و اوصاف شریفه او را تعداد میکرد و شوهرش باو گفت نعم است گفتی آنها صفات
سید و مولای من علی ابن الحسین است آن زن گفت وقتیکه ملک الموت او را دید که میاید خود را بقدمهای او انداخت و میبوسید
و میگفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین پس امام سلام و جواب او را رد کرد و باو گفت ای
ملک الموت روح این زن را بجسد او برگردان زیرا که او ما را قصد کرده بود و بدرستیکه من از خدای تعالی سؤال کردم که باقی گذارد
او را سی سال دیگر و زنده گرداند او را به زندگانی پاکیزه زیرا که او به زیارت ما میاید زیرا که زیارت کننده را بر ما حقی است و واجب
ملک ما و گفت سمعا و طاعة یا ولی الله بعد از آن روح مرا بجسد من برگردانید و من بملک الموت نظر میکردم که دست شریف او را
میبوسید و از من جدا شد پس مرد از دست زوجه خود گرفت و او را به مجلس امام آورد و زوجه اش خود را به دو زانوی امام انداخت و آنها را
بوسه داد و میگفت این بخدا قسم سید و مولای منست این کسی است که خدا مرا ببرکت دعای او زنده کرد دیدید راوی گوید آن زن با شوهرش
در بقیه عمر خود شان در خدمت امام مجاور شدند بعیش پاکیزه در بلد طیب تا اینکه وفات نمودند رحمة الله علیهما ای برادران
من زمانیکه امام زین العابدین ابو الائمه این حالت اوست در نزد خدای تعالی بلکه آنچه در این روایت یک قطره است از بحار آنچه خدای
تعالی آنرا بمحمد و آل بیت معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است پس چگونه قلوب شما مضطرب میشود و ذهنهای شما بیمین
و یسار میرود در باب روزه خوردن اهل بیت در ایام وفات اسیری تذییل سیوم در بیان آنچه محتاج شرح و بیان است از آنچه
باقی مانده از روایات این مجلس پس بدانکه قصه زدن زینب دختر امیر المؤمنین سر خود را بمقدم محمل بحدیکه مجروح شده و خون
از آن جاری شد کشف میکند از حیثیت کلیه از اینکه آنچه جایز نیست نسوان را در مصیبت غیر آل محمد از جزع شدید و چاک کردن
ثیاب و جیبها و بر رو و سینه سیلی زدن و ریختن خاک و خاکستر بسرها و با دستها بسر زدن و جبه و ردا را مشکل و رنگها
سیاه و آنچه با اینها شبیه است آلوده و ملطخ کردن جایز میشود بجا آوردن آن در مصائب آل محمد خصوصا در مصائب سید
الشهدا ارواحنا له الفداء بلکه استنباط از همه آنچه نسوان اشاره کردیم از اخبار کثیره و فقرات زیارات و غیره با استنباط
مطابقی یا التزامی از آنچه است که عالم عریض فقیه و شریف تیقظ در آن شک نمیکند بلکه ممکن است که گفته شود که جواز همه
آنها بلکه استحباب آن از آنچه است که سیرت و ضرورت مذهب قایم شده نعم بدرستیکه فتوی دادن باینکه رسانیده میشود بجا
آوردن امثال آنچه زینب دختر امیر المؤمنین کرده در غایت صعوبت و اشکال است و ممکن است که گفته شود این اشکال قسمت
نظر جلی است و اما در نظر دقیق پس اشکالی در ان نیست زیرا که آنچه در این خبر است وارد میشود در بعضی از روایات و
ملاقات و بعض مواعد و رود خاتم بعام پس این ظاهر است مثل ... در جواز استدلال باینکه آنرا زینب دختر امیر المؤمنین

کرد که فعل آن مخدره در محضر حجت خدا بجمیع خلق وسیله جدید بوده پس چنانچه فعل و قول معصوم حجت است هم چنین فعل و تقریر
او نیز حجت است علاوه بر این گذشت آنچه دلالت میکند بر اینکه زینب محدثه و دارای مرتبه عصمت است بلکه آن مخدره از جمله
کسانی است که متصف بعصمت است لکن بر آن نهج که ما آن در بعضی مجالس گذشته اشاره نمودیم پس هر گاه گوئی قضیه زدن
زینب سر خود را بمقدم محمل وارد نشده است مگر در خبر مرسل از مسلم جصاص و او نیز مجهول الحال است پس چگونه تخصیص داده میشود
بان عمومات و بعض قواعد که بحد اصول مذهب بالمعنی الاخص رسیده است علاوه بر این ظاهر این است که حکم کردن بحرمت
مثل این اگر چه آن در تعزیه سید الشهدا و در وقت ذکر کردن مصائب آنحضرت باشند از مسائل اتفاقیه اجماعیه است میگوئیم
در صورتیکه وصف و تعریف کردن محقق مجلسی ره الختار را که این خبر از آن اخذ شده باینکه آن از کتب معتبره است
میگرداند آن خبر را بمنزله خبریکه جامع شرایط عمل باشد پس بنا بر تاسع دایره در باب اخبار جایز میشود تخصیص دادن عمومات
بان و اما ادعا نمودن اینکه قاعده که بر خلاف آنچه این خبر آنرا افاده میکند از اصول مذهب بالمعنی الاخص است مثل ادعا نمودن
اینکه این مسئله بخصوصها از مسائل اتفاقیه و اجماعیه است پس از دعواهای خرافیه و دروغ است زیرا که بودن قاعده از اصول مذهب بالمعنی
الاخص اول کلام است و این مسئله بخصوصها معنون نگشته در کتابی از کتب اصحاب پس چگونه از اتفاقیات میباشد یا از آنچه در شان
آن اتفاق و اجماع ادعا کرده میشود پس تحقیق ظاهر شد از همه اینها که حکم بجواز خالی از قوت نیست خصوصا زمانیکه ملاحظه شود در شهرها
در جمیع عصرها آنچه آنرا میکنند جمعی از جوانان شیعه بلکه پیران و شیوخ ایشان را نیز از زدن ایشان بسنگ و آهن و مثل اینها را بسینه
و پیشانی و سرهای خودشان تا اینکه این اعضا را مجروح و خون آلود میکنند در محضر اکابر دین و اعاظم مذهب از علما و صلحا و ایشان اینها را
از اینها منع نمیکنند بلکه در آن هنگام گریه ایشان شدید و ناله ایشان بلند میشود پس گویا طبایع جمعی بر فعل ایشان اینها در ایام عشر اول محرم
جمع شده است آیا نشنیدی حدیث مسلم جصاص را مکانیکه گفت سر خود را زدم حتی ترسیدم که چشمم کور شود و بالجمله در صورتیکه این نیست
مگر بجهة امر اصلی که صادر شده از رضای معصومین بر این با اینکه آن بر طبق اصل اولی است از جهة بودن مقام از اطراف شبهه تحریمیه
حکمیه با عدم سبقت علم اجمالی در میان و لکن مخفی نماند بر تو که همه اینها در صورتیست که بر نفس و عضو خوف تلف نباشد و الا قطعا حرام
است والله العالم باحکامه بعد از آن بر تو مخفی نباشد که اسرار تکلم کردن سر شریف روحی له الفداه در کوفه و خواندن او سوره کهف را ذکر میکنیم
آنرا از بعض تذییلات مجالس آینده ان شاء الله تعالی مجلس بیست و سیم از مجالس کتاب اسرار الشهادات است در دخول اهل بیت بمجلس
ابن زیاد لعین است پس بدانکه اشاره گذشت بر اینکه دخول ایشان بمجلس لعین در روز سیزدهم محرم بود مفید ره گفته است فادخل عیال
الحسين على ابن زياد فدخلت زينب اخت الحسين في جملتهم متنكرة وعليها ارذل ثيابها ومضت حتى جلست ناحية
من القصر وحفت بها اماؤها فقال ابن زياد من هذه التي انحازت فجلست معها نساؤها فلم تجبه زينب فاعاد القول
ثانية وثالثة وقال السيد في الملهوف ثم ان ابن زياد جلس في القصر واذن للناس اذنا عاما وجيء براس الحسين عليه السلام
فوضع بين يديه وادخل نساء الحسين وصبيانه اليه فجلست زينب بنت علي متنكرة فسئل عنها فقيل هذه زينب بنت
علي فاقبل اليها فقال الحمد لله الذي فضحكم واكذب احدوثتكم فقالت انما يفتضح الفاسق ويكذب الفاجر وهو غيرنا
فقال ابن زياد لعنه الله كيف رايت صنع الله باخيك واهل بيتك فقالت ما رايت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم
القتل فبرزوا الى مضاجعهم وسيجمع الله بينك وبينهم فتحاج وتخاصم فانظر لمن يكون الفلج يومئذ هبلتك امك
يا ابن مرجانة قال الراوي فغضب ابن زياد فكانه هم بها فقال له عمرو بن حريث انها امراة والمراة لا تؤاخذ بشيء من منطقها
فقال لها ابن زياد لقد شفى الله قلبي من طاغيتك والعصاة المردة من اهل بيتك فقالت لعمري لقد قتلت كهلي وقطعت
فرعي واجتثثت اصلي فان كان هذا شفاءك فقد اشتفيت فقال ابن زياد هذه سجاعة ولقد كان ابوها سجاعا شاعرا
فقالت يا ابن زياد ما للمراة والسجاعة ثم التفت ابن زياد الى علي بن الحسين فقال من هذا فقيل علي بن الحسين فقال اليس

قد قتل الله علی ابن الحسین فقال علی قد کان لی اخ یقال له علی ابن الحسین قتله الناس فقال بل الله قتله
فقال علی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فقال ابن زیاد ولک جرأة علی جوابی
اذهبوا به فاضربوا عنقه فسمعت به عمته زینب فقالت یا ابن زیاد انک لم تبق منا احدا فان کنت
عزمت علی قتله فاقتلنی معه فقال علی لعمته اسکتی یا عمتی حتی اکلمه ثم اقبل علیه فقال ابالقتل
تهددنی یا ابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عادة وکرامتنا الشهادة ثم امر ابن زیاد بعلی ابن الحسین
واهله فحملوا الی سجنها ثم امر ابن زیاد لعنه براس الحسین فحمل الی الغداة فطیف به فی سکک الکوفة ویجوز لی
ان اتمثل بابیات لبعض ذوی العقول یرثی بها قتیلا من آل الرسول یقول لا راس ابن بنت محمد پس عیال حضرت حسین را بر ابن زیاد داخل کردند پس زینب خواهر حسین
درجمله میان ایشان داخل شد در حالیکه متنکره بود و در بر او ارذل ثیاب بود که گذشت تا در یکطرف قصر نشست و کنیزان او را
احاطه کردند ابن زیاد لعین گفت این زن کیست که از جوالی مینمود و زنان او با او نشسته اند زینب با او جواب نداد دوباره
و سه باره کلام خود را اعاده نمود سید در کتاب ملهوف گفته بعد از آن ابن زیاد در قصر نشست و بمردم اذن عام
داد و سر حسین روحی له الفداء را آوردند در پیش روی آن لعین گذاشتند و عیال حضرت حسین را و اطفال او را به مجلس او
داخل کردند پس زینب دختر علی نشست در حالیکه خود را ناشناس مینمود ابن زیاد از او سؤال کرد گفتند این زینب دختر علی است
پس رو با مخدره کرد و گفت حمد خدا را که شما را رسوا کرد و امر شما را دروغ کرد زینب گفت رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و او
غیر ما است ابن زیاد گفت چگونه دیدی که خدا به برادرت و اهل بیت تو کرد گفت ندیدم مگر خوبی ایشان قومی اند که خدا کشته شدن را
با ایشان وجب کرده بود پس بروز الی مضاجعهم خدا تعالی زود جمع میکند میان تو و ایشان را با تو مخاصمه و محاجه میکنند پس نظر کن در آن
روز غلبه با که باشد مادرت بعزایت نشیند یا ابن مرجانه را و گفت پس ابن زیاد غضبناک شد و قتل زینب را قصد کرد عمرو بن حریث
با و گفت که این زن است زن را بجرم فحش مؤاخذه نمی کنند ابن زیاد لعین به زینب گفت خدا شفا داد قلب من از طغیان کننده گان
سرکش از اهل بیت تو زینب گفت قسم بجان من هر آینه بزرگ مرا کشتی و فرع مرا قطع کردی و اصل مرا بریدی پس اگر این شفای تو باشد
پس بتحقیق طلب شفا کردی ابن زیاد لعین گفت این زن سجاعه است یعنی کلام مسجع و موزون آورنده است و هر آینه پدرش سجاع شاعر
بود زینب گفت یا ابن زیاد زن را با سجع و سجاعه چه کار است بعد از آن ابن زیاد لعین بر علی ابن الحسین ملتفت شد گفت این جوان
کیست گفتند علی ابن الحسین گفت آیا نه این است که علی بن حسین را خدا تعالی کشت علی گفت مرا برادری بود که علی ابن الحسین میگفتند مردم
او را کشتند لعین گفت بلکه خدا او را کشت علی گفت الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها ابن زیاد گفت
جرأت داری بجواب دادن من ایشان را ببرید گردن او را بزنید عمه اش زینب این را شنید گفت یا ابن زیاد تو از ما احدی را باقی نگذاشتی اگر
عزم کرده که این را بکشی مرا با او بکش علی گفت ای عمه ساکت باش تا با او تکلم نمایم بعد از آن آنحضرت رو با ابن زیاد لعین کرد فرمود
آیا به قتل مرا میترسانی یا ابن زیاد آیا ندانسته که کشته شدن برای ما عادت و کرامت ما شهادت است بعد از آن ابن زیاد لعین
امر کرد علی ابن الحسین را و اهل او را ببرید بخانه که در جنب مسجد اعظم بود پس زینب گفت داخل نباشد نزد ما عربیه مگر ام ولد یا مملوکه
زیرا که ایشان اسیر شده اند چنانکه ما اسیر شده ایم بعد از آن ابن زیاد لعین امر کرد که سر حسین را در کوچهای کوفه گردانیدند و سزاوار است
برمن که متمثل شوم بابیاتی که برای بعض صاحبان عقل است مرثیه هم کشته را میگوید از آل رسول میگوید رأس ابن بنت محمد و وصیه
للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر وبمسمع لا منکر منهم ولا متفجع کحلت بمنظرک العیون عمایة واصم رزؤک کل اذن
تسمع ایقظت اجفانا وکنت لها کری وانمت عینا لم تکن بک تهجع ما روضة الا تمنت انها لک حفرة ولخط قبرک مضجع
حاصل مضمون آنکه سر پسر دختر محمد و سر وصی او را برای تماشاگیان بر نیزه زده اند و مسلمانان می بینند و میشنوند از ایشان کسی

[illegible]

ای پیر! آیا گوش ندارد و نه کسی بود که دردناک و غمگین بوده باشد چشمها منتظر گردن تو گور شدند و مصیبت تو کر کرد هر گوش شنونده را
بیدار کردی چشمها را و حال آنکه برای آنها خواب استراحت کوی و بخواب آوردی چشمها را که در آنها خواب استراحت نگذاشته
بودی یعنی بعد از آن شهید کردن تو چشمهای دختران و زنان و اطفال تو خواب نکردند اما دشمنان تو باستراحت خوابیده
اند ایشیخ باقی نیست مگر اینکه آرزو کرد که برای تو حفره و برای خط قبر تو خوابگاه باشد این چیزی نیست که سید آنرا نقل کرده و در
کتاب بحار نقل کرده که ابن نما گفت من روایت کردند که انس ابن مالک گفت که من در نزد عبید الله بن زیاد حاضر بودم
در حالیکه او بچوب دندانهای حسین روحی له الفداء میزد میگفت چون دندان داشت حسین گفت بخدا قسم هر آینه ترا بد
سنت میدهم هر آینه بتحقیق رسولخدا را دیدم که از جای چوب تو در دهن او میبوسید و از سعید بن معاذ و عمر بن سهل نقل شده که
ایشان نزد عبید الله حاضر بودند در حالیکه آن لعین بچوب بر دو زانوی و چشمان حسین میزد و در دهن او طعن میکرد زید بن ارقم
گفت چوب را بردار بدرستیکه من دیدم که رسول خدا لبهای خود را بجای چوب تو گذاشته بود بعد از آن نوحه و گریه نمود
ابن زیاد باو گفت خدا چشمان ترا بگریاند ای دشمن خدا اگر تو مرد پیر نبودی که خرفت شده عقل تو رفته و زایل شده هر آینه گردن
ترا میزدم زید گفت هر آینه ترا حدیثی میگویم که آن بتو از این غلیظتر و شدیدتر است دیدم رسولخدا را که حسن را در ران راست
و حسین را در ران چپ خود نشانیده و دست خود را بر دوش هر یک از ایشان گذاشته پس گفت اللهم انی استودعک
ایاهما و صالح المؤمنین یعنی خدایا من ایشانرا بتو و بصالح مؤمنان امانت می سپارم پس چگونه بود حفظ امانت تو برای رسول
خدا بعد از آن آواز خود را بلند کرده میگریست و بیرون آمد در حالیکه میگفت غلام و بنده حر را مالک شده شما ای گروه
عرب بنده هستید بعد از این روز کشتید پسر فاطمه را و ابن مرجانه را امیر خود کردید تا خیار و برگزیده گان شما را بکشد و ازاده گان
شما را بنده سازند ذلت و خواری را راضی شدید پس بعد و دوری برای کسی باد که باین راضی شد و در کتاب کشف الغمه از ترمذی روایت
کرده در صحیح خود از انس گفت در نزد ابن زیاد بودم سر حسین را آوردند بچوب خود در بینی حسین میزد و میگفت من حسنی مثل
این ندیده ام پس گفتم آگاه باش او شبیه ترین مردمانست برسولخدا و بخاری در صحیح خود مثل آنرا روایت کرده است و گفت وقتیکه
عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لع بعد از کشتن حسین جمع شدند عبید الله لع گفت بیاور من آن کتابی که بتو نوشته بودم در خصوص قتل
و جنگ حسین عمر سعد گفت آن کتاب گم شده است گفت باید امروز آنرا بمن بیاوری اگر آنرا نیاوری ترا جایزه نمیدهم ابداً لعن
سکینم بجایزه و سیره زنان قریش در ایام حرب اعتذار کرده باشی آیا تو قائل بودی اشعار را فوالله ما ادری واننی لحایر افکر فی امری
علی خطرین اءترک ملک الری والری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین معنی این اشعار در مجالس سابقه گذشت عمر گفت
بخدا قسم هر آینه ترا نصیحت کردم در خصوص حسین نصیحتیکه اگر پدرم بعد از من اشارت میکرد بان همانرا ادا میکردم ابن زیاد گفت
دروغ گفتی ای احمق عثمان ابن زیاد برادر عبید الله گفت راست گفت بخدا قسم هر آینه دوست داشتم که از بنی زیاد مردی
نباشد مگر اینکه در بینی او حزامه باشد تا روز قیامت و حسین کشته نشود عمر سعد گفت بخدا قسم احدی بشر رجوع نکرد مثل آنچه من رجوع
کردم عبید الله را اطاعت کردم و خدا را عصیان و قطع رحم کردم و مهموم و مغموم بیرون آمد و میگفت این آن خسران و زیان کاری
است و ایضاً در کتاب بحار گفته بعد از آن مفید گفت وقتیکه عبید الله ابن زیاد صبح کرد سر حسین را فرستاد که در تمام کوچها
و قبایل آنرا بگردانند و از زید بن ارقم روایت شده وقتیکه آنرا از من گذرانیدند در حالیکه بر سر نیزه بود و من در غرفه خود بودم وقتیکه
بمن محاذی و مقابل شد از او شنیدم که این آیه را میخواند إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا بخدا
قسم موی من در بدن راست شد و ندا کردم که سر تو یابن رسول الله عجب تر و عجیبتر است و از ابن شهر آشوب نقل شده که گفت ابو مخنف
روایت کرده از شعبی که سر حسین را دور آن گردند در محله صرافان در کوفه پس آن سر مبارک تنحنح کرد و سوره کهف را تلاوت کرد
تا قول خدای تعالی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى فَلَمْ يَزِدْهُمْ یعنی زیاد نه کرد این آیات را بابلی گوهد و مرا اشتباه

این

ابن زیاد کمر ضلالت را و در خبر دیگر است که چون ایشان وقتیکه سر شریف او را در کوفه بغداد از درخت آویزان کردند از او شنیده شد که و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگویم تحقیق نقل شده ایضا از مفید و ابن نما که ابن زیاد وقتیکه امر کرد بقتل امام ابن امام زینب با او
تعلق نمود پس گفت ای ابن زیاد کفایت است برای تو و دست بگردن امام انداخت پس گفت بخدا از او مفارقت نمیکنم اگر خواهی
او را بکشی مرا با او بکش ابن زیاد به زینب و امام نگاهی نظر کرد و بعد از آن گفت عجبا للرحم بخدا قسم چنین اعتقاد دارم که دوست میدارد
که او را با امام بکشم از او دست بردارید زیرا که او مشغول است به درد و ناخوشی خود و از کتاب منتخب نقل شده چه الحاصل این است
در بستیکه سبب غضب کردن ملعین بر امام علی بن الحسین این بود بعد از آنکه ملعین کافر ابن زیاد درباره ذرات و نامربوطات
تکلم نمود در امر سید شهدا روحی له الفداء و به زینب عتاب نمود حضرت علی ابن الحسین درباره عمه اش خروش نمود با ابن زیاد گفت
تا کی پرده عمه ام را در میان کسانیکه او را نمی شناسند و نمی شناسند هتک میکنی خدا تعالی دستها و پاهای ترا قطع کند ابن زیاد غضبناک
شده امر کرد به کردن او را بزنند و نیز از آن نقل شده کسیکه در مجلس ابن زیاد حاضر بود گفت دیدم شخصی از قصر خارج شد نزد ملعون
که او را بسوزاند ابن زیاد از تخت خود بر جست گریخت و داخل شد به بعض خانهای خود پس ملعون با اینکه همه آنها را دید باز از گمراهی
و شقاوت خود برنگشت و از کامل ابن اثیر نقل شده مسندا از بعض حجاب ابن زیاد گفت با او داخل قصر شد وقتیکه حسین را
کشته بودند پس آتش در روی او شعله ور گردید پس گفت این را به کسی مگو و ذکر شده در کتابی از کتب مقاتل که بعد از آنکه ابن زیاد اراده کرد
علی ابن الحسین را مغلول کرده با زنان و اسیران به زندان بردند راوی گفت من با ایشان نا بود در کوچه ... مگر اینکه آزاد از مرد
و زن مملوکه ای که بر روی خودشان میزدند پس در زندان نشستند و امر را بایشان تنگ کردند بعد از آن ابن زیاد علی ابن الحسین را خواست
و سر حسین را احضار نمود و زینب دختر علی در میان ایشان بود ابن زیاد گفت حمد خدای را که شما را رسوا کرده بقتل رسانید تا آخر آنچه گذشت
زینب گفت حمد خدای را که ما را گرامی داشت بمحمد تا آخر آنچه گذشت بعد از آن راوی گفت ابن زیاد امر کرد ایشان را به زندان باز گردانیدند
و باطراف بشیر فرستاد که مژده قتل حسین را برساند و مخفی نماند بر تو که مستفاد از این روایت است که سر شریف روحی له الفداء در مجلس
ابن زیاد دو مرتبه حاضر شد و هم چنین حرم و زنان زیرا که اول این روایت هم چنین است وقتیکه سر حسین را آوردند در پیش روی
آن ملعون در طشت زر گذاشتند و بچوبی که در دست داشت بر دندانهای ثنایای آنحضرت میزد و میگفت هر آینه بتحقیق زود پیر شده
یا ابا عبد الله پس مردی از قوم گفت مه بدرستیکه من دیدم که رسول خدا میبوسید جائیرا که تو با چوب میزنی مه گفت این روز عوض روز بدر
است بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را آوردند تا آخر آنچه گذشت و ظاهر از این روایت است که متعرض شدن او به زینب سلام الله
علیها بعد از ... خود و اعتراض نمودن زینب ... در دروغ و اکاذیب و در مرتبه ثانیه بود و خدا و ائمه اعلم و این روایت
تحقیق ذکر شده است در امالی صدوق ره ایضا و در روایت ابن جوزی است که ابن زیاد لعین امر کرد سر حسین را روحی له الفداء بر چوبی
نصب نمایند بعد از آنکه در کوفه گردانیدند گفته زر بن حبیش گفت اول سریکه در کوفه سر چوب بلند کردند سر حسین بود و از کتاب
مرات الزمان از سلمه بن کهیل نقل شده که گفت دیدم سر سید شهدا را در بالای نیزه در حالیکه این آیه را تلاوت میکرد فسیکفیکهم الله و هو
السمیع العلیم و در کتاب صواعق است که آسمان در روز قتل حسین سیاه شد سیاه شدن بسیار حتی ستاره ها دیده شد و وقتیکه
سر حسین را بخانه ابن زیاد آوردند دیوارها از آن خون سرخ شد و از مسند سیده بتول نقل شده باسناد خود از حارث بن وکیده
گفت من در میان کسانی بودم که سر حسین را حامل بودند از آن سر شنیدم که سوره کهف را تلاوت میکرد پس در دل خود شک میکردم در
حالیکه صدای ابی عبد الله را میشنوم میگفت یا ابن وکیده آیا ندانستی که ما گروه ائمه زندهایم در نزد پروردگار خود روزی
میخوریم گفت در نفس خود گفتم که سر او را میدزدم پس گفت یا ابن وکیده ترا راهی نیست زیرا که ریختن ایشان خون مرا بزرگ
تر است در نزد خدای تعالی از گردانیدن و سیر دادن ایشان سر مرا پس ترک کن ایشانرا پس زود میدانند در زمانیکه زنجیرهای آتش

از بر گردن ایشان گذاشته بجهنم میفرستند و در کتاب صواعق روایت کرده از ستی کسی که در تعریف روحی له الفدا
راضی شده بود رویش سیاه شد شدیدتر از قیر از این سوال کردند شبی بر من نگذشت مگر اینکه دو نفر مرا از بازویم گرفته
بسوی آتش شعله ور بردند و در آتش انداختند آتش مرا مثل زغال سیاه کرده چنانکه می بینید و حر عاملی و ابن حجر روایت
کرده اند از مسند احمد بن حنبل باسناد خود از ابی رجا گفت علی را سب نکنید و نه اهل اینخانه را در بستیکه مرا همسایه بود از بنی
جهیم از کوفه آمد با ایشان گفت آیا نظر نکردید باین فاسق بن فاسق که خدا او را کشت یعنی حسین بن علی پس خدای تعالی
دو ستاره در دو چشم او زد و محو کرد خدا چشم او را پس کور شد و در بعض مقاتل است که نقل کرده از شعبی که ابن زیاد لعین امر کرد
زنان را در پیش روی او نگاه داشته و ام کلثوم و زینب دختر امیر المؤمنین بگریست و گفت آه من محنة احاطة
بنا الیوم لم تلطف من جمیع الاعادی فتبکوا بالحسین نجل رسول الله آخذ الوری للطرف
الرتبه ثم شالوا براسه فوق رمح بادیا نوره کفلق الزناد وکذا نحن ندبه هدکونا
و رمونا بذلة و بعاد ما رعوا للرسول فینا ذماما بل رمونا باسهم الاحقاد یابن سعد
لقد تعرضت للنار من الله فی غداة المعاد ویلکم بیننا و بینکم الله سیجانی یوم حشر
العباد حاصل مضمون آنکه آه از محنتیکه ما را در این روز احاطه کرد در طرف از جمیع دشمنان که حسین را از وطن دور کرده
کشتند که نواده رسول خدا است که هدایت کرد خلایق را به راه رشاد بعد از آن سر او را به نیزه بلند کردند در حالیکه نور او
مثل شعله چراغ ظاهر شد و هم چنین بعد از او هتک حرمت ما کردند و ما را به لباس خواری از وطن دور انداختند مراعات
نکردند برای رسول خدا در باره عهد پیمان را بلکه ما را به تیرهای کینه زدند ای پسر سعد هر آینه بتحقیق متعرض شدی به آتش از خدای تعالی
در فردای قیامت وای بر شما میان شما و ما خدای تعالی در روز حشر بندگان حسیب و کافی است عبید الله بن زیاد گفت این زن کیست
گفتند این زینب است و این ام کلثوم همشیره های حسین عمر سعد که در حضور ابن زیاد بود به زینب گفت چگونه دیدی که خدا ما را بشما
مسلط کرد و مردان شما را کشت زینب با او گفت یابن سعد اینها قومی بودند که خدای تعالی کشته شدن را بایشان نوشته
و واجب کرده بود پس بمضاجع و خوابگاه خودشان رفتند لکن تو یا عمر مستعد باش برای جواب دادن محمد و بخطاب علی
آماده باش و بعذاب خدای تعالی مهیا شو یابن سعد عترت رسول خدا را در طاعت ابن زیاد و یزید کشتی عمر سعد گفت که تو مثل
پدرت سخنور و قافیه گو کردی زنان را با سخنوری چه کار و اگر سخنور و قافیه گو بودی در پیش روی شما ذلیل و خوار نمی ایستادم
بعد از آن امر کرد که ایشان را از او برگردانند ام کلثوم گفت در الاثناء که ما چنین بودیم تا گاه شخصی برای من دیده شده و
گفت والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف معفر الخدین منحورا تا آخر حدیث ام کلثوم گفت تو کیستی گفت مردی هستم
از طایفه جن که در دست امیر المؤمنین مسلمان شدم در بعض ذات اعلام بتحقیق حضرت و یاری شما من و احب شبلی پس آمدم
در حالیکه اسیر گشته و فوت شده بود دیدم گریستم ای آل رسول خدا بحق شما رسید آیا ترا بمن حاجت است گفت برو به کار خود
بارک الله فیک پس حاجت و اراده خدا است در خصوص ما برگشتن قضای خدا قادر نیستیم خبر داده است ما را رسول خدا آنچه
و اما ابو مخنف پس کلام او در وارد شدن اهل بیت به مجلس ابن زیاد و آنچه بعد از آن جاری شد چنین است بعد از آن اهل بیت
را به مجلس ابن زیاد ملعون داخل کردند پس در پیش روی او نگاه داشتند علی بن الحسین گفت روز ما و شما می ایستیم و از ما و شما
سوال میکنند شما جواب رسول خدا را چه میگوئید چون چند پس ساکت شد با او جواب نداد بعد از آن آن ملعون رو بزنان کرده گفت
کدام شما ام کلثوم هست تو خواتون تکلم نکردم و تو هم ندا گردید تکلم نکرد گفت ترا قسم میدهم بحق جدت رسول خدا با من تکلم
کن گفت چه میخواهی ای گفت الحمد لله که بتحقیق شما و جد شما دروغ گفتید بعد از آن رسوا شدند و خدا ما را بشما مسلط گردانید گفت ای
دشمن خدا ایجر امر از ده نیست و جز این نیست که دانست منافق رسوا میشود و تو بخدا قسم بدروغ و فجور و نفاق مشهوری پس مرده

فائده

با دیدن آن پس ابن زیاد خندید گفت اگر با تو قتل و خلوم مرغیت زیرا که سینه خود را شفا دادم از شما باو گفت بحرمتم
بتحقیق زینب را از خون آل بیت سیراب شود گفت این خبر مرد سخنور قافیه گو اگر زن بود گردن ترا میزدم و قبیله مظلومه
کلام او را شنیدند اشعار کرد گفت قتلتم اخي صبراً فويلٌ لامكم ستجزون ناراً حرّها يتوقّد
قتلتم اخي ثم استحبتم حريمه وانهبتم الاموال والله يشهد سفكتم دماءً حرّم الله سفكها
وحرّمها القرآن ثم محمد وابرزتم النسوان بالذل حسّرا وبالقتل للاطفال والذبح تقصد
عزيزٌ على جدي عزيزٌ على ابي عزيزٌ على امي ومن لي يسعد فيا لهف نفسي للشهيد فخيره وما
حسرات للاكباد مفتد وبا ويح لي وا لوعلتي والدي كما داسه فوق السنان يتيد حاصل مضمون
آنکه برادرم را کشتید پس وای بر شما ما در زود جزا داده میشوید باتش که حرارت آن شعله ور میشود برادرم را کشتید بعد از آن حرم
او را مباح دانستید و اموالش را غارت نمودید و خدا شاهد است خونهائیرا که خدا و پیغمبر و قرآن ریخته شدن آنها را حرام
بود ریختید و زنان را بذلت و خواری و حسرت بیرون آوردید و اظهار نمودید و به کشتن و ذبح کردن اطفال ایشان
قصد کرده شدند گران است بر جد و پدر و مادر من و بر کسیکه بمن یاری میکند پس لهف و سوزش نفس من بر شهید و عزیز من
حسرات بر جگرها متعدد است وای بر من و دل نازنین پدرم چنانچه سر او در بالای نیزه محکم شده راوی گفت ملعون ایشان
را نشان میدادند و او بایشان نظر میکرد در یمین و یسار و سرها از اطراف او بالای نیزه ها بود و زینب ... و او را
و گوشواره ها از گوشهایش اخذ کرده بودند و روی خود را با آستین خود می پوشید ابن زیاد باو نظر کرد ... بعضی
گفت این زن کیست گفت این زینب است همشیره حسین بن علی ملعون باو متوجه گردید گفت ای زینب ترا قسم میدهم بحق
جدت با من تکلم کن گفت چه میخواهی ای دشمن خدا و رسول و بتحقیق حرمت ما را در میان نکوکار و فاجر و دوست و دشمن
بردی باو گفت چگونه دیدی آنچیزرا خدا بتو و برادرت وارد کرد و قبیله که خلافت را از یزید لعین بگیرد خدا آرزوی
او را و امید او را قطع کرد و ما را باو مسلط کرد پس زینب گفت وای بر تو ای پسر مرجانه اگر طلب خلافت کرد میراث او بود
از پدر و جدش و اما تو پس مستعد جواب باش زمانیکه خدا حاکم و خصم پیغمبر و زندان جهنم شد پس امام زین العابدین را در حضور
عمه اش زینب غیرت هاشمی بجوش آمد و گفت ای پسر مرجانه تا بکی هتک حرمت عمه ام را میکنی و او را نشان میدهی
بکسیکه او را نمیشناسد پس ابن زیاد بغضب آمد از کلام او و به بعض حاجب خود گفت این جوان را اخذ کن و گردنش را بزن
پس حاجب او را گرفت زینب بآن حاجب چسپید و غلبه کرد و مظلومه فریاد کرد واخاه و اثکلاه پس ابن زیاد ما را دوباره بدرد می
آوردی پس آن لعین آنرا گذاشت که در خدمت زینب باشد جمیع آنچه بما رسید در روایات و آثار در این مجلس تذییلات
بیانیه است تذییل اول در اشاره بمطلبی گذشت بعضی از کلام در آن در این مجلس آن قضیه خلاف آثار و روایات
است نسبت به برهنه سر و روی بودن زینب در وقت داخل شدن او به مجلس ابن زیاد لعین بدانکه بتحقیق شناختی که اخبار
و آثار داله بر بودن زینب بلکه سایر زنان و کنیزان مستورات الوجوه والرؤس در وقت داخل شدن ایشان
بمجلس ابن زیاد در غایت استفاضه بلکه متواترند علاوه بر این بعضی از روایات و آثار مذکوره در این مجلس نیز
این معنی را دلالت میکند اگر چه بطریق التزام بوده باشد نعم مدرک آنکه روایت ابی مخنف در قضیه زینب و روایت شعبی در قضیه
ام کلثوم از آنچیزهاست که با این روایات معارض است معارضتی که قابل جمع و توفیق نیست ای نسبت بحال زینب و ام کلثوم
بلکه محتمل است که گفته شود مدرک آنکه مفاد آن من حیث الالتزام و بالفحوی اینست که جمیع زنان یا جماعتی از ایشان نیز اگر چه
با جماعتی از کنیزان بوده باشد سر برهنه بودند و تقریب در ادعای این التزام ظاهر است و هر طور باشد آنچه ظن من بر آن

بلکه اعتقاد من اینست که زنان و حرم محترم حضرت مثل زینب و ام کلثوم مستور الوجوه والرؤس بودند در وقت داخل شدن ایشان به مجلس
ابن زیاد لعین پس سزاوار نیست مرثیه خوانان در مجالس تعزیه ذکر مصائب آل طه روایات ضعیفه را که دلالت میکند بر برهنه
بودن زنان طاهرات ذکر نمایند و ذکر کردن امثال آنها نیست مگر از سوء ادب و زیادت تجری تذییل دوم در اشاره کردن به نکته
سبب تکلم نمودن سر شریف ارواحنا له الفداه در کوفه در موضع عدیده و سر تلاوت کردن آن سر سوره کهف را و اسرار تکلم
نمودن او با ابن زیاد و کیده مخفی نماند وقتیکه طغیان طاغیان و ماردین لئام در کوفه زیاد شد مکانیکه حرم و زنان و سرهای مطهره تماشا
میکردند و آلات لهو و لعب را استعمال میکردند و میخندیدند و به اهل بیت استهزاء میکردند و زعم میکردند که ظفر یافتن
و غلبه کردن در حرب و کثرت لشکر و دولت باطله علامت امامت و خلافت است و ایشان در بیعت کردن به یزید
و ابن زیاد لعین گمراه و زیانکار هستند و با همه این در استحقار اهل بیت نبوت و خوار و ذلیل شمردن عترت معدن رحمت
و عصمت بغایت نهایت رسیدند بحیثیتی که با همه دلهای ناقصین مستضعفین از شیعه یک اعتقاد و حیرتی از دوستان
کاملین هم اگر اسیر رخت شدند و گریبان را چاک و موی ریشها را کندند تکلم نمود سر شریف که عین حیات ملکوتیین و روح عابدین
از اهل ملاء اعلی بمنزله قطره ایست از دریای حیات او و ذره ایست از مطالع آفتاب و ماههای او تا نماید و لغو نشود به سبب آن
یقین مومنین و ساکن گردد دلهای یقین کنندگان باشد و این از چیزهائی که چشمهای ماردان طاغیان را کور میکند و حیرت
ایشان را علاوه نماید و دانسته شود که ظفر و غلبه در حقیقت برای اهل بیت نبوت و خلافت و برای کیست که شهادت فایز
گشته و مدرستیکه حیات حقیقی برای کسانی است که خدای تعالی در شان ایشان گفته است بل احیاء عند ربهم یرزقون و فیض
مضینهای الهی لاهوتی ریخته شده است از دریاهای کانون رحمت رحمانی بر آن کسیکه روح کلی او تصرف مینماید در جسد و سر و اعضا
چنانکه تصرف مینماید در اعضا و اجزاء آسمان کبرای در عوالم امکان با اینکه این از چیزهاست که در آن تسلیه عظیمه است برای
اسیران و تسکین دلهای ایشان است و آیه برکت در باب نبوت خاصه و ولایت مطلقه و لطف کامل است نسبت بجمیع
بعد از آن مدرستیکه سر تلاوت سوره کهف اینست که این سوره شریفه از چیزهاست که در آن علوم بسیار بلکه غیر متناهیه و اسرار
نامعینه و حکمتهای دقیقه و مطالب رقیقه است با اینکه آن سوره مشتمل است بر جمیع طرق اعجاز او فصاحت و بلاغت و جزالة الفاظ و بعدها
مطالب و خبر دادن از مغیبات گذشته و آینده و قصص انبیاء و احکام کامله و حکمتهای تامه الی غیر ذلک از وجوهیکه متحیر میشوند
با اینکه آن سوره مشتمل است بر ایه که آن در حد نفسه معجزه است بلکه آنرا نظیر و مثل نیست در تحیت کردو آیه باسمه انه وان ایه
علی اذانهم است و بعد از آن میگوییم مدرستیکه در آن اشاره است بر اینکه چنانکه علوم تاویل کتاب کریم را نمیدانند مگر معصومین
از محمد و عترت او هم چنین علوم تحیه در این سوره است که مشتمل بر آن علاوه بر علم تاویل آن نمیدانند آنرا مگر این برگزیدگان
علاوه بر این مناسبته میان قضیه اصحاب کهف و قضیه اصحاب امام از وجوه عدیده است و مدرستیکه خدای تعالی چنانکه قدرت
تامه خود را در شان اصحاب کهف ظاهر کرد مکانیکه اندراس و فساد و انهدام بر ابدان ایشان راه نمییابد تا روز قیامت هم
چنین است حال در ابدان ائمه معصومین و ابدان کسانیکه در پیش روی سید شهدا ارواحنا له الفداه بدرجه شهادت رسیدند
بعد مخفی نماند بر تو که تنحنح کردن سر شریف قبل از شروع کردن او تلاوت قرآن چنانکه وارد گشته در روایتی از روایات متعدده
اشاره دقیقه و لطیفه رقیقه است بر اینکه صاحب ولایت مطلقه و کسیکه خلافت کلیه دارد لابد است که متوجه نمودن و
خلق بطریق اوفی و اکمل باشد پس با آن تنحنح اشاره کردن بساکت و مستعد بودن ایشان برای استماع و تدبر کردن در آیات
قرآنیه و بیانش اینست که وقت حصول تعجب برای مردمان وقت شنیدن ایشان تنحنح او را بعد از آن تدبر و تفکر مینمایند
در اینکه آن سر شریف ارواحنا له الفداه میخواند بعد قول او و ابن و کیده اما علمت یا معشر الائمه احیاء عند ربهم یرزقون مقصود از آن

این نیست که بقاء روح در برزخ و تنعم آن در اجساد مثالیه و ابدان برزخیه با ایشان مختص است حتی بگویند که بقاء روح در برزخ مطلقا
و متنعم بودن ارواح انبیاء و ائمه و سایر شهدا و مؤمنین تمامهم از اول تا آخر در ابدان مثالیه و قوالب برزخیه از آن
چیزهاست که مذهب امامیه بلکه مذهب امامیه بلکه مذهب امامیه مطلقا که آیا مستقر شده اگرچه این استقرار در این زمان
ماده از منه کثیره قبل از زمان ما بوده باشد بلکه مقصود از آن همین است که تصرفات کلیه ایشان در عوالم امکان از ایشان
منقطع نمیشود بسبب کشته شدن و مردن بلکه آن تصرفات بر حالت اولی خود باقیست ایا نمی بینی تکلم کردن سر شریف و خبر
دادن او را از آنچه در قلب ابن زیاد و کینه بود فرق در میان بودن ایشان در نشأه دنیویه فانیه در اجساد اصلیه و میان بودن ایشان
در نشأه دیگر نیست مگر از وجوه قلیله محصوره چنانکه بر حاذق مستدبر مخفی نیست تذییل سیوم در اشاره بر بعضی از امور
مهمه مانکه هر کسیکه تامل نماید در روایات این مجالس اگرچه قطع نظر شود از سایر روایات متقدمه در مجالس سابقه و روایات
آتیه در مجالس آینده میداند که حرام زاده پسر حرام زاده ابن زیاد کافر اگر در ظن او خوف خروج مردم و هجوم آوردن ایشان
با او نمیبود هرآینه امر میکرد به کشتن باقی عیال سید شهدا و اهل بیت او حتی اطفال او زیرا که آنچه در آن ملحد زندیق بود
از کینه و بغض و عداوت برای رسول خدا و اهل بیت و ذریه و عترت او و در احدی متحقق نبود از مرتدین و منافقین از
اولین و آخرین کذشت در بعضی روایات تکذیب نمودن آن ملعون پیغمبر را و سب کردن او پیغمبر را پس ایمان ظاهر شد
که او اگر سید شهدا در حال حیات نظر بعافیت و فرض شد که آنحضرت دست بیعت یزید لعین میداد هرآینه آن کافر
آنحضرت را بهزار ذلت و حقارت و خواری میکشت پس امیر و واضح است از اسرار اختیار کردن امام روحی له الفداء
مقاتله و مجاهده را بر مصالحه برای آنکه داشتن صورت بیعت برای یزید کافر لعین و از اینجا معلوم میشود ایضا که اکمل صابران
و فضل و شرف ایشان بعد از اهل کساء سید ساجدین و شخصی بودند که همراه او بود در عمها و همشیره های طاهرات او
پس هرگاه بگوئی که در اینجا سؤالی است و آن همین است که جمعی از دشمنان کافران هلاکت و عذاب ایشان بتعجیل رسید
زمانیکه در اذیت اهل بیت افراط و تعدی کردند خصوصا زمانیکه اذیت کردن به فحش و سب نموده باشد بتحقیق در موضع
بسیار گذشت آنچه باین اشاره میکند و بتحقیق دانسته شد بخبر و عیان که آنچه از ابن زیاد ملعون صادر شد از غیر او
صادر نشد از سایر دشمنان که تو آن میکوئیم که ابن زیاد و یزید و ابن سعد و شمر و امثال ایشان لعنهم الله از کسانی هستند
که معذب میشوند بعذاب جمیع اهل آتش پس ایشان را با عمل خود واگذاشته و مهلت داده اند تا طغیان ایشان باتمام رسید
و اراده مهیود شان تو آن بر سد میدکه مستحق باشند بسبب آن بمقدار عذاب جمیع اهل آتش و جهنم پس هرگاه کوئی چه چیز است
سبب آنچه در بعضی روایات سابقه است از اینکه خارج شد از قصر ابن زیاد آتشیکه نزدیک بود که او را بسوزاند و در اینکه شعله ور
شد در ریش او آتشی با اینکه او با آن آتش سوخت نظر بآنچه تو بآن اشاره کردی میکوئیم سر آتش همین است که انکار اراده آتش
مضر بود به کشتن سید ساجدین روحی له الفداء و همچنین هتک کردن حرمت حرم زیاده تر از آنچه انکار کرده بود
پس آنچه واقع شد از قضیه آتش آیه مخوفه و ردع و زجر کننده او بود از اراده اش با اینکه آن آتش اشاره کننده بود
بر معنی و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و اگر تقدیر خدای تعالی در باره او مهلت دادن خدا او را تا وقت معین برای او نمی
بود هرآینه کل عمل از اعمال او موجب سوختن او میبود با آتش جهنم در دنیا پیش از سوختن او با آتش در آخرت
مجلس بیست و چهارم از کتاب اسرار الشهادات در اسرار شهادت در بیان کیفیت شهادت عبدالله بن عفیف
ازدی است پس چنانکه سید در ملهوف گفته که راوی گفته که دو دست که ابن زیاد بالای منبر رفت و از آن روز که اهل بیت

در مجالس حج ذکر انصار نموده و حکایتی که شد در آن مجلس آنچه ذکر آن گذشت و حمد و ثنای الهی را بجا آورده در بعض کلام خود گفت حمد خدای
که حق و اهل آنرا اظهار و آشکار نموده و یاری کرد امیرالمؤمنین یزید و شیعیان او را و کشت کذاب بن کذاب و شیعه او را و این باین
کلام خبیث زیاده و علاوه میکرد تا عبدالله بن عفیف ازدی بر خواست و او از خیار شیعه و زهاد آن بود و چشم چپ او
در روز جمل معیوب شده بود و چشم دیگرش در روز صفین و در مسجد اعظم ملازم بوده و در آن تا شب نماز میکرد گفت یا ابن مرجانه
بدرستیکه کذاب بن کذاب تو و پدر تست و آن کسی است که ترا عامل کرده و پدر او است ای دشمن خدا آیا اولاد پیغمبران
را میکشید و باین کلام متکلم میشوید در منبر مؤمنان پس ابن زیاد غضبناک گردید گفت این متکلم کیست پس عفیف گفت متکلم
منم ای دشمن خدا آیا میکشی ذریه طاهره را که خدای تعالی از ایشان رجس را برده و ایشانرا مطهر گردانیده و اعتقاد میکنی که تو بر دین
اسلامی ای فریاد کجا است مهاجرین و انصار تا انتقام کشند از طاغیه طغیان کننده تو که لعین ابن لعین است در زبان محمد
رسول رب العالمین پس غضب ابن زیاد زیاده گشت حتی رگهای گردنش باد کرد گفت او را نزد من آورید پس اعوان و غلامان
او از هر جانب بجانب پسر عفیف مبادرت کردند که او را بگیرند اشراف از قبیله ازد از بنی اعمام او بر خواسته او را
از دستهای اعوان ابن زیاد خلاص کردند و از در مسجد بیرون کردند بمنزلش آوردند ابن زیاد گفت بروید بسوی این اعمی که خدا قلبش را
کور گردانید چنانکه چشمهای او را کور کرده او را نزد من آورید پس بسوی او رفتند وقتیکه این خبر بقبیله ازد رسید اجتماع نمودند و جمع
نمود با ایشان قبایل یمن تا اصحاب خود شانرا منع کنند راوی گوید وقتیکه این خبر با بن زیاد لعین رسید قبایل مضر را جمع
و منضم نمود با ایشان محمد بن اشعث را و ایشانرا امر کرد بقتال قوم راوی گوید قتال شدید نمودند تا جماعتی از عرب در میان
ایشان کشته شدند راوی گفت اصحاب ابن زیاد بخانه عبدالله بن عفیف رسیدند در را شکسته و با او هجوم آوردند دخترش
فریاد کرد که قوم متوجه تو آمدند از مکانیکه میترسیدی گفت بر تو باکی نیست شمشیر مرا بمن ده پس دخترش شمشیر او را آورده با او داد و ایشانرا
از خود دفع میکرد و میگفت انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر   عَفِیفٌ شَیْخِی وَابْنُ اُمِّ عَامِرٍ   کَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِکُمْ
وَحَاسِرٍ   وَبَطَلٍ جَدَّلْتُهُ مُغَادِرٍ   یعنی من پسر کسی هستم که صاحب فضل عفیف طاهر است پدرم عفیف پسر ام
عامر است بسیار صاحب زره و غیر صاحب زره و شجاع دلاور را از جمیع شما هلاک کردم راوی گفت دخترش میگفت ای پدر کاش
من مرد بودم در پیش روی تو امروز با این گروه فاجرین کشنده کان عترت بریره مخاصمه و جنگ میکردم راوی گوید قوم از هر
طرف بسر او جمع گردیدند و او از خود ایشانرا دفع میکرد احدی با او قادر نشد هر وقتیکه از جانبی میآمدند دخترش میگفت ای
پدر از فلان طرف آمدند تا او را احاطه نمودند دخترش گفت وا ذلاه پدرم را احاطه میکنند او را ناصری نیست که با او یاری کند پس
شمشیر خود را میگردانید و میگفت اقسم لو یفسح لی عن بصری   ضاق علیکم موردی ومصدری   حاصل مضمون آنکه بخدا قسم اگر چشمم سلامت
میبود مورد و مصدر من بشما تنگ میشد راوی گفت پس بودند با او تا او را گرفتند بعد از آن او را برداشته نزد ابن زیاد
آوردند وقتیکه او را دید گفت الحمد لله الذی اخزاک حمد خدای را که ترا خوار و ذلیل گردانید عبدالله بن عفیف گفت ای دشمن خدا بچه جهت
خدا مرا خوار کرد بخدا قسم اگر از پیش چشمم پرده برداشته میشد مورد و مصدر من بر تو تنگ میشد ابن زیاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی
در حق عثمان بن عفان گفت ای بنده بنی علاج ای پسر مرجانه ترا با عثمان چکار اگر بد کرد یا خوب کرد یا اصلاح یا افساد کرد خدای
تعالی صاحب خلق خود است بعدل حکم میکند در میان ایشان و عثمان ولکن از من سؤال کن از خود و از پدرت و از یزید و پدرش
ابن زیاد گفت بخدا قسم از تو هیچ چیز سؤال نمیکنم مگر اینکه شربت مرگ را بچشی ابن عفیف گفت الحمد لله رب العالمین آگاه
باش من از خدای خود سؤال میکردم که شهادت را بمن روزی نماید پیش از اینکه مادر تو ترا بزاید و از خدا سؤال کردم که این شهادت را

بدست ملعون ترین ایشان و دشمن ترین ایشان بخدا مرا روزی فرمود و قلیکه چشم معیوب شد یعنی از شهادت طلبی مأیوس شدم والان حمد خدا
را که شهادت را بعد از مأیوس شدن از آن بمن روزی کرد و شناسانید بمن اجابت را از دعای قدیم من بعد
گفت گردنش را بزنید گردنش را زدند و در سبخه و زمین شوره زار بدار کشیدند مصیدر گفت و قلیکه اعوان ابن زیاد جندب را
گرفتند تغاور و طریقه ازد و ندا کردند پس هفتصد مرد از ایشان اجتماع نموده او را از دست اعوان گرفتند و قلیکه
شب شد ابن زیاد کسی را فرستاد او را از خانه اش بیرون آورده گردنش زده او را در سبخه و زمین شوره بدار کشیدند رح
تا گفت بعد از آن جندب بن عبدالله ازدی را خواند و او شیخی بود گفت ای دشمن خدا آیا من صاحب ابی تراب نیستم
گفت بلی از او عذر قبول نمیکنم گفت میخواهم خود را بگرا اینکه متقرب باشم بخدا بخون تو گفت در آن زمان خدا ترا نخواهد
نزدیک نمیکند گفت این شیخ است عقلش رفته است او را از دست بردارید و اما آنچه ابومخنف از او در همین مقام
ذکر کرده است آنچنین است که و قلیکه ابن زیاد صبح کرد مردم را در مسجد جامع جمع کرد و بمنبر رفت و علی و
حسین را مذمت کرد در حالیکه در جای خود بر جواب که ناگاه شخص عبدالله بن عفیف ازدی بود و شیخ کبیر و مکفوف البصر بود و او
از صحابه علی بود بابن زیاد گفت خدا دشمن ترا بشکند و جد و پدرت را لعنت کند و ترا معذب و خوار نماید و آتش
مقام تو بسازد گمان دارد که تو کشتی چنین از نسب کردن ایشان در منابر و بتحقیق از رسول خدا شنیدم که میفرمود هر کسیکه
علی را سب کند بتحقیق مرا سب کرده و هر کس مرا سب نماید بتحقیق خدا را سب کرده و قتیکه خدا را سب نمود خدا او را در روز
قیامت مالا بینی با آتش میافکند آیا تو علی و اولاد او را سب میکنی پس در آن وقت ابن زیاد امر کرد که گردنش را بزنند که قوم
منع کرده او را بمنزل خود آوردند و قتیکه شب داخل شد ابن زیاد لعین خولی اصبحی را خواند و پانصد سوار با و ضم کرد و گفت برو
سوی آن مرد ازدی سر او را بمن بیاور پس ایشان رفتند تا بمنزل عبدالله بن عفیف آمدند و او را دختر صغیره بود و صدای اسبها را
شنید گفت ای پدر دشمنان بتو هجوم آوردند گفت شمشیر مرا بیاور و در مکان خود با سیت بمن بگو که قوم
از یمین و یسار و عقب و پیش تو است بعد از آن عبدالله در مقام تنگ ایستاده بطرف یمین و یسار شمشیر میزد بیست نفر
پیاده و پنجاه نفر سواره را بکشت و این ابیات را میخواند بعد از صلوات بر پیغمبر و آل او میگفت والله لو یکشف لی

عَنْ بَصَرِی ضَاقَ عَلَیْکُمْ مَوْرِدِی وَمَصْدَرِی وَکُنْتُ مِنْکُمْ قَدْ بَغَیْتُ عِلَلِی اِنْ لَمْ یَکُنْ ذَا
الْیَوْمَ قَوْمِی تَخْفِرِی اَمْ کَیْفَ لِی وَالْاَصْبَحِیُّ قَدْ اَتَی بِالْجَیْشِ یُکْسِرُ بِکُلِّ غَضَنْفَرِ
لَوْ اَنْصَفُونِی وَاحِدًا فَوَاحِدًا اَفْنَیْتُهُمْ بِمَوْرِدِی وَمَصْدَرِی یَا وَیْحَهُمْ وَالسَّیْفُ اَبَدًا
مُشْرِقًا لَا یَنْبَغِی اِلَّا مَقَرَّ الْخَنْجَرِ وَیْحَ ابْنِ مَرْجَانَةَ الدَّعِیِّ وَقَدْ اَتَی وَیَزِیدَ اِذْ یُؤْتَی
بِهِمْ فِی الْمَحْشَرِ وَالْحُکْمُ فِیهِ لِلْاِلٰهِ وَخَصْمُهُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ اَحْمَدُ مَعَ حَیْدَرِ

حاصل مضمون آنکه بخدا قسم اگر از چشم من پرده برداشته شود و نور چشم بر گردد تنگ میشود بشما مورد و مصدر من و از شما
سوزش خود را شفا میدادم اگر در این روز قوم من مرا خجالت و خوار نکنند یا چگونه است برای من و حال آنکه
اصبحی با لشکر که هر شیر را میشکند آمد اگر انصاف نموده بمبارزت من یکدیگر بیایند فانی میکنم ایشان را در مورد و مصدر
خود ای وای بر ایشان شمشیر همواره مشرق و روشن است طلب نمیکند مگر قرارگاه حلقوم را وای ابن مرجانه حرامزاده
و یزید در آنزمانیکه ایشان را بمحشر میآورند و حکم در آن روز با خدا است و خصم ایشان بهترین خلایق احمد است با حیدر کرار

راوی گوید پس برادر رحیمه او را اسیر کرده نزد ابن زیاد لعین آوردند وقتیکه باو نظر کرد گفت حمد خدایرا که چشمهای ترا کور کرده عبد الله بن عفیف باو گفت حمد خدایرا است که قلبرا کور کرده و چشم ترا کور ابن زیاد گفت خدا مرا بکشد اگر ترا بکشم به بدترین کشتن عبد الله بن عفیف خندید و گفت چشمهای من در روز صفین در خدمت امیر المؤمنین رفت و معیوب شد و از خدای تعالی سؤال کردم که شهادت را بمن روزی کرده در دست بدترین خلایق و در روی زمین از تو بدتری نمیدانم پس اشاره کرده بگفت

صَحَوتُ وَوَدَّعتُ الصِّبا وَالغَوانِیا وَقُلتُ لِاَصحابی اَجیبوا
المُنادِیا وَقولوا لَهُ اِذ قامَ یَدعوا اِلَی الهُدیٰ وَقَبلَ الدُّعا لَبَّیکَ لَبَّیکَ داعِیا وَقوموا
لَهُ اِذ شَدَّ لِلحَربِ اَزرَهُ فَکُلُّ امرِءٍ یُجزیٰ بِما کانَ ساعِیا وَقودوا اِلَی الاَعداءِ کُلَّ مُضَمَّرٍ
لَحوقٍ وَقودا لِسابِحاتِ النَّواجِیا وَسیروا اِلَی الاَعداءِ بِالبیضِ وَالقَنا وَهُزّوا حِرابا
نَحوَهُم وَالعَوالِیا وَابکوا لِخَیرِ الخَلقِ جَدّا وَوالِدا حُسَینٌ لِاَهلِ الاَرضِ مازالَ هادِیا
وَابکوا حُسَینا مَعدَنَ الجودِ وَالتُّقیٰ وَکانَ لِتَضعیفِ المَثوبَةِ راجِیا وَابکوا حُسَینا کُلَّما
ذَرَّ شارِقٌ وَعِندَ غُسوقِ اللَّیلِ اَبکوا اِمامِیا وَیَبکی حُسَینا کُلُّ حافٍ وَناعِلٍ وَمَن
راکِبٍ فِی الاَرضِ اِذ کانَ ماشِیا لَحَی اللّٰهُ قَوما کاتَبوهُ وَغَرَّروا وَما کانَ فیهِم مَن کانَ لِلدّینِ
حامِیا وَلا مُرتَقی بِالعَهدِ اِذ حَمِیَ الوَغیٰ وَلا زاجِرا عِندَ المُضِلّینَ ناهِیا وَلا قائِلا لا
تَقتُلوهُ فَتَخسَروا وَمَن یَقتُلِ الزّاکینَ یَلقَ المَخازِیا وَلَم یَکُ اِلّا ناکِثا اَو مُعانِدا وَذا فَجرَةٍ یَاتی
اِلَیهِ وَعادِیا وَاَضحیٰ حُسَینٌ لِلرِّماحِ دَریئَةً فَغودِرَ مَسلوبا عَلَی الطَّفِّ ثاوِیا قَتیلا کَاَن
لَم یَعرِفِ النّاسُ اَصلَهُ جَزَی اللّٰهُ قَوما قاتَلوهُ المَخازِیا فَیا لَیتَنی اِذ ذاکَ کُنتُ شَهِدتُهُ وَ
ضارَبتُ عَنهُ الفاسِقینَ المُعادِیا وَدافَعتُ عَنهُ مَا استَطَعتُ مُجاهِدا وَاَغمَدتُ سَیفی فیهِم
وَسِنانِیا وَلٰکِن عَدانی واضِعٌ غَیرُ مُخلِفٍ وَکانَ قُعودی ضَلَّةً مِن ضَلالِیا وَیا لَیتَنی غودِرتُ
فیمَن اَجابَهُ وَکُنتُ لَهُ فی مَوضِعِ القَتلِ فادِیا وَیا لَیتَنی جاهَدتُ عَنهُ بِاُسرَتی وَاَهلی وَ
خُلّانی جَمیعا وَمالِیا تَزَلزَلَتِ الآفاقُ مِن عِظَمِ فَقدِهِ وَاَضحیٰ لَهُ الحِصنُ المُحَصَّنُ خاوِیا
وَقَد زالَتِ الاَطوادُ مِن عِظَمِ قَتلِهِ وَاَضحیٰ لَهُ صُمُّ الشَّناخیبِ هاوِیا وَقَد کَسَفَت شَمسُ الضُّحیٰ
لِمُصابِهِ وَاَضحَت لَهُ الآفاقُ جَهرا بَواکِیا فَیا اُمَّةً ضَلَّت عَنِ الحَقِّ وَالهُدیٰ اَنیبوا اِلَی
الرَّحمٰنِ فِی الحُکمِ غالِیا وَتوبوا اِلَی التَّوّابِ مِن سوءِ فِعلِکُم وَاِن لَم تَتوبوا هَبِتوا المَجارِیا
وَکونوا ضِرابا بِالسُّیوفِ وَبِالقَنا بِقَودٍ کَما قادَ الَّذی کانَ ساعِیا وَاِخوانُنا کانوا اِذَا اللَّیلُ
جَنَّهُم تَلَوا طولَهُ القُرآنَ ثُمَّ المَثانِیا اَصابَهُم اَهلُ الشِّقاقِ وَالخَنا فَسیقوا سَبیً لا تَیعَب
الجَیشِ عادِیا عَلَیهِم سَلامُ اللّٰهِ ما هَبَّتِ الصَّبا وَما لاحَ نَجمٌ اَو تَحَدَّرَ هادِیا یعنی شعار

خود وداع نمودم چون انرو بعضی از او واصحاب خود کفتم اجابت نمایند منادی را که دعوت میکند بهدایت و کشتن عدا و کویند آری
لبیک لبیک ای داعی کننده و باعانت او برخیزید در روزیکه جنگ برپا شود و هر کس جزای آنچه سعی کرده خواهد دید و کوتهی
ایشان حربهای خود را حرکت دهید و کریه نمائید به بهترین خلق در عهد و پدر که حضرت حسین باشد که با اهل زنان هادی بوده و کریه
نمائید بحضرت حسین بعد از خود و تقوی و امیدوار بثوابهای بسیار و کریه نمائید بحضرت حسین در هر صبح و شام و کریه میکند بر حسین هر
پیاده و سواره و پا برهنه و با کفش و هلاک نماید عدا و میرا او نامه نوشته و او را مغرور کردند و خود در میان ایشان نیستند که یکه تها
نماید و نیز او نه کسیکه وفا بعهد نماید در روز جنگ و نه کسیکه منع نماید کمراهان را از او و نه کسیکه بکوید با آنها که شهید او در زیان کار
میشوید هر کس از کمراها لکشد ملاقات میکند عذاب او را که عهد شکنند و رسانده و صاحب غرور او و جنگ کنند و حضرت حسین را
نشان نیزه کردند و با عند دیگر نموده بر روی خاک کشته که با اصل و نسب او را نشناختند خدا اجر دهد و تیرا که کشتند او را
ای یاور و کاش با او ملاحق میکشتم و با اهل عدوان و نفاق از جانب او مقاتله مینمودم و با شمشیرها آنها را میزدم و دیدم در
استطاعت با آنها جنگ و جهاد میکردم ولکن عذر من واضح و غیر مخفی است و [illegible] شود من از صفات [illegible] زمین
در میان اصحاب آنجناب بودم در جنگ کاه نداکننده و کاش من با اهل و عیال و جهاد با اهل در یاری او مجاهده میکردم از
مصیبت او زلزله با فلاق او [illegible] محکم خالی کشت و کوههای بلند از شهادت او پراکنده کردید و تحقیق [illegible]
مصیبت او که وقف [illegible] و آفاق ستارکان کریان شدند پس ای کسیکه از [illegible] ده اند بر کردید [illegible]
بخداوند عالی حلم و توبه نمائید بخدا تا ثواب از سوء کردار خودتان و اگر جنایت توبه نمائید [illegible]
شمشیرها و نیزهها جنگ نمائید فایز میشوید چنانکه فایز شدند کسانیکه قبل از شما ساعی بودند برادران ایشان بودند چون شهید
میکردند قرآن و فاتحة الکتاب را اهل شقاوت و کمراهی به ایشان مصیبت وارد آوردند بر آنها باد سلام از پروردگار [illegible]
نسیم صبا میوزد و ستاره میدرخشد یا فرو میرود بعد از آن ابن زیاد شعر او را قطع کرد و امر کرد که کردنش را زدند پس
کردن او را زدند و بدار کشیدند ره تذییل و در اینجا بیان بعضی از امور پس میکنیم آنچه ابن عفیف آنرا کرد از تعبیر تا
که کاملین مخلصین از شیعه آنرا می کنند بمکانیکه اموال و نفس خودشان را بذل میکنند و راضی میشوند به [illegible]
جان خودشان و راضی نمیشوند که از دشمنان بشنوند که ائمه طاهرین را سب نمایند و مخفی نماند بر تو که درجه اینها در شهادت
ناقص نیست از درجه مستشهدین در پیش روی رسول خدا و امیر المؤمنین بلکه درجات ایشان اعظم است از درجات ایشان
و مقامات او کبر مقامات آنها است و در مثل این استبعاد نیست زمانیکه مستفاد میشود از خبرهای ائمه معصومین که کلمات
ایشان پس این استفاده از اخبار است که بر حاذق متتبع مخفی نیست [illegible] بلکه در زیارت مستشهدین در پیش روی
سید الشهداء ارواحنا له الفداء از چیز نامیست نمیرسند با درجه احدی از شهداء مطلقا چنانکه اینرا اکثر شناختی و به تحقیق
اذعان کرده است با ابن عفیف و اشعار خود بمکانیکه حزن و تاسف را اظهار کرده از نعمت فوت شدن یاری کردنش به
سید الشهداء ارواحنا له الفداء با قطع و یقین کردنش بانیکه ابن زیاد او را خواهد کشت پس اکر [illegible] حیله در این کشتن
کلمات ابن زیاد را میشنیدند و از سب و شتم آنها [illegible] و کلام او را رد نمی کردند چنانکه ابن عفیف کرد میکوئیم [illegible]
سکوت [illegible] تقیه باشد پس آن از چیز نامیست با این باس نیست بلکه در مقام تقیه و خوف بر نفس و عیال جایز میشود آنچه
برای [illegible] میشود [illegible] که امیر المؤمنین اینرا بیان کرد بمکانیکه کفت کلامی را که مضمونش اینست بدرستیکه [illegible]
دعوت [illegible] آکاه باشید [illegible] برائت از من [illegible] جان خودتان را از بلا حفظ نمائید
و اما تبری پس آنرا نکنید [illegible] مخفی نماند بر تو بدرستیکه [illegible] دلالت کرد بر جواز این در مقام تقیه همچنین دلالت کرد

 از جهت اختیار کشته شدن و فضیلت اختیار شهادت بر تقیه و حفظ نفس و جان در مثل بیست و هشتم پس هر کسیکه اخبار و آثار را
تتبع نماید میباید چیزی را که باین دلالت میکند در غایت کثرت و کفایت میکند دراین قول رسول خدا بعمار بن یاسر لکن پدر و مادر تو
بتحقیق پیش از تو به بهشت رفتند بعد از تحسین کردن آن اوثان مشرکین قریش را بعد از آن مخفی نماند بر تو که جمیع آنچه باین اشاره
کردیم از احکام جاری میشود در هر زمان و مکان نسبت بکل واحد واحد از مکلفین از مردان و زنان و لکن همه آنها بعد از چشم
پوشیدن است از بعضی از امور مثل رواج دین و مذهب و مثل این ها و آثار نانیکه فقط سبقه دین و حمایت شعار مذهب موقوف
باشند بر اختیار کشته شدن بر تقیه پس شک نیست در این هنگام در وجوب بودن این اختیار عیناً و بالجمله اصحاب
معصومین صلوات الله علیهم در طلب سلطنت ایشان را معصیت و ضلالت ائمه معصومین است اختیار میکنند و لهذا
سر دادن بمعنی که ایشان اختیار میکنند که اموال و اسباب معیشت شوند ایشان را بالکلیه بعضی دیگر که یک کلمه
مشقت و اهانت از دشمنان در شان ائمه طاهرین بشنوند بلکه جمعی از ایشان قتل و هلاکت را بر این جهت اختیار میکنند اگرچه این
از قبیل تحصیل اهانت بوده باشد و آنچه از آن استفاده میشود احتیاط در درجه و تحقیق اکثر مشاهده نموده ایم که اصحاب این
معصومین علیه و علیهم در غیبت اوقات از کید دشمنان و مخالفین و سر اشرار معاندین محفوظ بودند اگرچه در اظهار
و احقاق حق و رد کلمات مخالفین و ذکر فضایل آل رسول و عیوب اول و آخر از دشمنان ایشان مبالغه و اصرار میکردند

مجلس بیست و پنجم از کتاب کبیر عبادات در اسرار شهادات در بیان آنچه واقع شد بعد از شهادت ... عفیف سید
در ملهوف گفته که راوی گفت عبیدالله بن زیاد لعین بیزید بن معاویه نوشت و او را خبر داد بکشتن حضرت حسین و حبس اهل
بیت او و نیز نوشت بعمرو بن سعید بن عاص امیر مدینه مثل اینرا اما عمرو وقتیکه خبر باو رسید بمنبر رفت و خطبه خواند و ایشانرا
باین خبر دار نمود پس مصیبت بنی هاشم بزرگ شد و اقامه سنن مصائب و ماتم نمودند و زینب دختر عقیل بن ابیطالب حسین را ندبه میکرد
و میگفت **ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم اخر الامم بعترتی و اهل
بیتی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان
تخلفونی بسوء فی ذوی رحم** حاصل مضمون آنکه چه خواهید گفت اگر پیغمبر شما گوید بعترت و اهل بیت من بعد از رفتن
من از میان شما و حال آنکه شما آخر امتها هستید بعضی از اولاد مرا اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید این جزای من نبود زیرا
که من شما را نصیحت کرده هدایت نمودم شما در مقابل آن بعد از من با اولاد من بد کردید و وقتیکه شب آمد اهل مدینه هاتفی را شنیدند که ندا میکرد
ای کسانیکه از روی جهل و نادانی حسین را کشتید **ابشروا بالعذاب و التنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم
من نبی و ملائکة و قبیل قد لعنتم علی لسان بن داود و موسی و صاحب الانجیل** یعنی شما را
مژده باد بعذاب و خواری و ذلت جمیع اهل آسمان از پیغمبر و ملائکه و قبیل شما را نفرین میکنند بتحقیق لعنت کرده شده اید بزبان
پسر داود و موسی و صاحب انجیل یعنی عیسی و اما یزید بن معاویه وقتیکه کتاب ابن زیاد باو رسید و از مضمون آن با خبر شد جواب
را نوشت و او را مامور کرد که سر حسین و سرهای کسانیکه با او بدرجه شهادت رسیده اند و زنان و عیال و اثقال او را حمل نماید
و بفرستند تمام شد کلام سید در ملهوف و لکن مستفاد از کلام مفید ره اینست که خبر قتل سید شهدا روحی له الفداء بمدینه رسید
از جانب یزید و آن بعد از فرستادن ابن زیاد بود سرها را بمدینه شریفه و اسیران را بسوی یزید لعین چنانکه گذشته است و قتیکه
ابن زیاد سر حضرت حسین بیزید لعین فرستاد آنرا نزد عبدالملک ابن ابی الحرث سلمی گفت برو تا عمرو بن سعید بن العاص را بمدینه بشارت

باو رواو را مژده به کشته شدن حسین داد عبدالملک میگوید ناقه خود را سوار شده رفتم بسوی مدینه ملاقات کردم
مردی را از قریش از بنی هاشم گفت چه خبر است گفتم خبر را از نزد امیر میشنوی گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم حسین را
کشته اند و وقتیکه بعمرو بن سعید داخل شدم گفت در تو چه چیز است گفتم آنچه امیر را شاد میکند حسین بن علی را کشتند گفت
خارج شو و ندا کن بکشتن حضرت حسین پس ندا کردم قسم بخدا هرگز فریادی نشنیدم مثل فریاد کردن بنی هاشم در خانهای خود
شان بر حسین بن علی در وقت ندا کردن من بقتل حسین بعد از آن بر عمرو بن سعید داخل شدم و وقتیکه مرا دید تبسم
نمود بعد از آن انشاد کرد در حالیکه متمثل بود بقول عمرو بن معدی کرب عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً
كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ یعنی صدای خودشان را بلند کردند زنان بنی زیاد مثل آواز بلند کردن زنان
ما در شب صبح خرگوش که آواز خود را بلند میکنند بعد از آن عمرو گفت این فریاد بنی هاشم در مقابل فریاد کردن عثمان است
بعد از آن بمنبر رفت و مردمانرا از کشته شدن حسین خبردار نمود و یزید را دعا کرد و فرود آمد و صاحب کتاب
مناقب گفته که در خطبه خود گفت این ضربیست در مقابل ضرب و صدمه ایست در عوض صدمه بسا خطبه بعد از خطبه
و موعظه بعد از موعظه حکمت بالغه است فما تغنی النذر بخدا قسم هر آینه دوست میداشتم که سر او در بدنش و روح او
در جسدش میبود و ما را سب مینمود و ما او را مدح میکردیم و قطع صله ارحام مینمود و ما او را صله میکردیم مثل عادت ما
و عادت او که امر او و حسین میشد و لکن چه کنیم با کسیکه شمشیر خود را کشیده قتل ما را اراده نماید مگر اینکه او را از خود دفع
نمائیم پس عبدالله بن سائب از جا برخواسته گفت اگر فاطمه زنده میبود و حسین خود را میدید با او میگریست عمرو بن سعید
او را منع نمود و گفت ما سزاوارتریم بفاطمه از تو که پدرش عم ما و شوهرش برادر ما و پسرش پسر ما است اگر فاطمه زنده میبود
هر آینه چشم او میگریست و جگرش میسوخت و مذمت نمیکرد کسیرا که حسین را کشته و او را از خود دفع کرده بعد از آن سعید
گفت پس بعض غلامان عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب داخل شد خبر مرگ دو پسر او را داد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون
ابو السلاسل غلام عبدالله گفت این صدمه ایست که از حسین بما رسید عبدالله بن جعفر او را بنعل خود زد بعد گفت یا ابن
اللخناء از حسین این را میگوئی بخدا قسم اگر نزد او حاضر میبودم از او مفارقت نمیکردم تا مرا با او شهید میکردند بخدا
قسم او از کسانیست که تعزیه داده میشود از مصیبت دو پسران من و دو پسرانم رسید با ایشان آنچه رسید و شهید
شدند با برادر و پسر عم من مواساة کردند برای او و صبر کردند بعد از آن بجلسای خود رو کرده و گفت الحمد لله الذی عز علی مصرع
الحسین اگر من حسین را مواساة نکردم پسران من او را مواسات کردند پس ام لقمان دختر عقیل ابن ابیطالب وقتیکه خبر کشته
شدن حسین را شنید سر برهنه بیرون آمد و با او بود هم شیره هایش ام هانی و اسماء و رمله و زینب دختران عقیل که
خود که در طف کشته شده بودند گریه میکردند و میگفتند ماذا تقولون ان قال النبی لکم تا آخر آنچه گذشت و وقتیکه شب شد
در آن روزیکه عمرو بن سعد خطبه خواند در مدینه و قتل حضرت حسین را خبر داد اهل مدینه در شب صدای منادی را شنیدند که ندا میکند و آواز او را
می‌شنیدند و شخص او را نمیدیدند ایها القاتلون جهلا حسینا تا آخر آنچه گذشت ابن نما گفته که روایت شده که یزید
بن معاویه فرستاد برای خبر قتل حسین رو بمدینه محرز بن حریث بن مسعود کلبی را از بنی عدی بن جناب و مردی را از بهره
و ایشان از افاضل اهل شام بودند و وقتیکه بمدینه آمدند بیرون آمد زنی از دختران عبدالمطلب میگفتند او زینب دختر عقیل بود
در حالیکه موی خود را پراکنده کرده و آستین خود را بر سر گذاشته بود با ایشان رسید در حالیکه میگریست و میگفت ماذا تقولون
ان قال النبی لکم تا آخر ابیات و شهر بن حوشب گفت در آن اثنا که من در نزد ام سلمه بودم ناگاه داخل شد در حالیکه فریاد میکرد و گفت
حسین را کشتند ام سلمه گفت کشتند او را خدای تعالی قبور ایشان را از آتش مملو نماید و در تاریخ ... و وقتیکه سر

سر حسین را بمدینه آوردند فریادی از زنی هاشمیه شنیده شد مروان حکم گفت ضَرَبَتْ دَوْسَرُ فِيهِمْ ضَرْبَةً أَثْبَتَتْ
أَوْتَادَ مُلْكٍ فَاسْتَقَرَّ سرها را آوردند که در آنها جا جر لعنت بود ثابت نمود تا پادشاهی را پس برقرار شد ملعون
بعد از آن شروع کرد بچوب زدن سر حسین و میگفت يَا حَبَّذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْنُكَ الْأَحْمَرُ فِي
الْخَدَّيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمَجْسَدَيْنِ شَفَيْتُ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنُ حاصل مضمون آنکه مرحبا بر دو رو
در دست تو و رنگ قرمز در دو گونه تو گویا در دو جسد بیتوته کرده شفا دادم از تو خود را ای حسین و از آنچه منفرد شده
است و نقل کرده اند از ... در کتاب خصایص از ابی ربیعه از ابی قبیل گفته اند شنیده شد در هوا در مدینه قائلی میگفت يَا مَنْ
يَقُولُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ بَلِّغْ رِسَالَةً بِغَيْرِ تَوَانٍ قَتَلَتْ شِرَارُ بَنِي أُمَيَّةَ سَيِّدًا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ مَاجِدًا
ذَا شَانٍ ابْنَ الْمُفَضَّلِ فِي السَّمَاءِ وَأَرْضِهَا سِبْطَ النَّبِيِّ وَهَادِمَ الْأَوْثَانِ بَكَتِ الْمَشَارِقُ
وَالْمَغَارِبُ بَعْدَهُ بَكَتِ الْأَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لِسَانٍ حاصل مضمون آنکه ای کسیکه بفضل آل محمد قائلی برسان رسالت
مارا بدون سستی برسان که شرار بنی امیه سیدی را کشتند که بهترین خلق است و بزرگوار صاحب شان است و بر کسی است که در
آسمان و زمین تفضیل داده شده است نواده پیغمبر و شکننده بتهاست گریست مشارق و مغارب بعد از آن خلق گریست
بهر زبانی میگوییم مؤید اینست که کلام سید در ملهوف صریح است در اینکه حرم و اسیران را ابن زیاد لعین بیزید ملعون نفرستاد
بعد از شهادت پسر عفیف بلکه حرم و اسیران در کوفه در حبس بودند تا اینکه یزید جواب کتاب ابن زیاد را فرستاد و او را امر کرد در آن
کتاب که سرهای طیبه شریفه روحی له الفداه و حرم و اسیران را بدمشق روانه نماید پس بنابراین فاصله در میان شهادت پسر عفیف
و روانه نمودن ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق مدت طویله میباشد و آنچه مستفاد میشود از کلام
ابی مخنف اینست که ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق روانه نمود بعد از کشتن پسر عفیف بدون فاصله
معتد بها و این بجهة آنکه ذکر کرده است بعد از شهادت ابن عفیف که بعد از آن ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن طلبید و خولی اصبحی
را خواند و یکهزار و پانصد سوار با ایشان منضم کرد و ایشان را امر کرد که حرم و اسیران را بدمشق ببرند و ایشان را در جمیع شهرها بگردانند
تذییل است که در آن بیان بعضی از امور ذکر میشود بدانکه آنچه گذشت نقل آن از تاریخ ملا دربندی از روایات غریبه است زیرا که
غرابت آن از دو وجه است اول آنکه آن متضمن است اینرا که یزید سر سید الشهدا ارواحنا له الفداه را از دمشق بمدینه فرستاده دوم
بجهة اینکه آن متضمن است اینرا که مروان در آنوقت در مدینه بود و هر یک این دو امر از چیزهائی است که بر خلاف روایات مشهوره است
و در نهایت اشتهار است اللهم اینکه گفته شود که دفع غرابت از وجه دویم ممکن است باینکه گفته شود که مروان لعین اگر چه در دمشق در نزد
یزید ملعون حاضر بود در وقت ورود اسیران اهلبیت الا اینکه بعد از آن بمدینه آمده یزید بعد از مدتی سر شریف روحی له الفداه
را روانه نمود زیرا که در تاریخ ملا دربندی موجود نیست چیزیکه دلالت کند بر اینکه روانه نمودن یزید لعین سر شریف را بمدینه همراه کسانی
بود که یکی از آنها عمرو بن حریث و دیگری مردی از زهرا بود و بهر طور باشد آنچه در تاریخ ملا دربندی است از چیزهائی است که حزن
و غموم و اندوه را حرکت میدهد بلکه نزدیک است که میان ارواح و ابدان ارباب صاحبان ایمان و ایقان جدائی اندازد بسبب
آنچه بسر کار قرآن و خلفاء رحمن و شفعاء انس و جان رسیده است آه آه آه میزنند سر شریف را که از جهة او آسمان و زمین
خلق شده است که اینکه بادیان زانیه در حالت حیض با ایشان حامله شده بودند آه آه از ظلم یزید و ابن زیاد و عمران لعین که آن سر شریف
را با چوب و خیزران میزنند و در آنوقت اظهار سرور و انبساط مینمایند و اشعار میخوانند و امثال ذکر میکنند و او را و اولیاء و مصیبتاه آیا
... رسول لحجا اصلا نمیشود که مروان کافر از فضل او منع نماید آیا در مدینه میشود در آن زمان کسیکه مروتش مثل مروت نصرانی

باهیچ روی باشد که در مجلس یزید بودند مثل آنکه یزید را منع کردند از زدن چوب خیزران بآن سر شریف و جان خودشان را در راه خدا بذل کردند
و فیض شهادت درک نمودند بخدا قسم که از سنت رسول خدا و فاطمه و حسن و حمزه مانند بکشند مروان کافر آنچه کرد در نزد قبور شریفه ایشان
آیا نمودند سر در وقوع این امر از مروان که مدینه که آن قبور در مدینه حرکت و زلزله نماید چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبر امیر المؤمنین در کوفه
بسبب وقوع این امر از ابن زیاد در کوفه و چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبور انبیا و اوصیا در بیت المقدس و اطراف شام
بوقوع این امر از یزید لعین در دمشق بعد از آن زمانیکه ملاحظه شود آنچه مروان لعین کرد و آنچه عمر بن سعید لعین فکر نمود آنچه در این مجلس ذکر
شد از اعظم مصائب و دواهی شد آنچه طوق بر ایشان نموده بودند بهار امیکه از دنیا شد بلکه در بسیکه مغالطات عمر بن سعید و اباطیل و لاف
و زخرفات او ناقص و قاصر نمیشود از آنچه یزید و ابن زیاد و مروان لعنهم الله کردند بلکه آن اقوال و مغالطات عمر بن سعید کافر
و حرکات آن ظالم مرتد از جهت تاثیر اعظم و از جهت اثر شکافتن اکباد و سوختن جانها در دلها صاحبان ایمان و ایقان شدید
تر است خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود که در مدینه رسول کسی او را از آن عمل شنیع زجر و منع نکرد و حال آنکه در کوفه پیر عفیف کلام
ابن زیاد لعین را قطع کرد اللهم العن الشجرة الملعونة الخبیثة الاجتثیة الامویة زیرا که الشجره کافره است ثمرات آن زقوم و ضریع است
مثل یزید و معاویه و مروان و عمر بن سعید و غیر ایشان لعنهم الله نعم در بسیکه مؤمنان بنی امیه و ایشان طایفه قلیله بودند از قبیل سعد
بن قیس و محمد بن ابی حذیفه و معاویه بن یزید و کسیکه پیروی ایشان میکنند در حقیقت از آن شجره خبیثه نیستند و از برای این صادق
گفت در جواب پیر دامنی که از خواص اصحاب آنحضرت بود در حالیکه داخل شد بخدمت آنحضرت در حالیکه میگریست
گفت السلام یابن رسول الله زیرا که خلق میگویند برای احدی از بنی امیه نجات نیست آنحضرت گفت تو از بنی امیه نیستی بلکه تو
از ما اهل بیتی آیا نخوانده قول خدا تعالی را فمن تبعنی فانه منی پس اگر گوئی که چه میگوئی در خصوص عبدالله بن جعفر طیار باین معنی که او اگرچه
بحسب علو شرف و نسب آن جلالت حسب و فخامت آن مثل آفتاب است در رابعه نهار الا اینکه آنچه روایت شده از کلمات او
در روایت گذشته از چیزهائیست که شعار مینماید باینکه معرفت او بحق ولی مطلق و حجت خدا بر جمیع خلق او بعد از جد و پدر و
برادرش یعنی سید شهدا معرفت کامله نبود بلکه درجه اش پست و پائین رتبه است زیرا که واجب بود با و زیاده از آنچه گفت
و کرد و آنچه یعنی بایست و واجب بود بر او که غش نماید مرة بعد اخری و واجب بود که بشدت گریه و بسیار ناله و فریاد نماید و هم
چنین واجب بود با و که بگوید سید شهدا ارواحنا له الفداء برادر و پسر عم من سید من و سید جمیع خلق است و حجت خدا است بر
کافه خلایق مثل جد و پدر و برادرش زیرا که تحقیق مستحقی در بعض مجالس متقدمه آنچه صادر شد در مثل این مقام از بزرگان بنی هاشم
و اشراف ایشان مثل عباس بن امیر المؤمنین و برادرانش و مسلم بن عقیل و برادرانش و اولادش زیرا که ایشان سلام الله
علیهم اداء کردند نظایر و امثال این مطالب را مثل آنچه عبدالله بن جعفر ادا کرد و میگویم اگر آنچه از عبدالله بن جعفر واقع شد از قول
و فعل بعد از رسیدن خبر شهادت سید شهدا ارواحنا له الفداء منحصر باشد بآنچه در آن روایت متقدمه مذکور شده از چنان است که تو
بآن اشاره کردی از انحطاط درجه معرفت او بحق حجت خدا بر جمیع خلق او ولکن ما گفتیم از آنجا دو قصار دلالت نه کرده است
بآن دلیلی پس در این هنگام میگوئیم شاید آنچه در آن روایت متقدمه نقل شد بعض آنچیز بود که از عبدالله بن جعفر صادر شد از قول
و فعل بعد از مطلع شدن بشهادت سید شهدا ارواحنا له الفداء و چگونه چنین نباشد زیرا که خیلی بعید است از عبدالله بن جعفر که لباسها
پاره و گریبان خود را چاک نزند و خاک را بر خود نپاشد و او را غش مرة بعد اخری و کرة بعد کرة حاصل نشود و بشدت گریه و جزع
نکند و نگوید قتل والله حجة الله و ابن حجته و اخو حجته و ابو حجج المعصومین ظمآنا و عطشانا و مثل این از افعال و اقوال مجلس بیست و ششم
از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات فیما جری بر سر شریف سید شهدا ارواحنا له الفداء تعلق دارد در حالیکه آن سر شریف در کوفه بود
مداینکه ابو مخنف و قلیکه ذکر کرد کیفیت عفو کردن ابن زیاد را از قتل سید ساجدین از برای زینب پس گفت عبدالله ابن الملعون

خولی اصبحی را خواند با وی گفت این سر را اخذ کن و نگاه دار تا وقتیکه از تو بخواهم خولی آن سر را برگرفت و آنرا بمنزل خود برد
و او را دو زوجه بود یکی مصریه و دیگری تغلبیه آن سر را نزد مصریه برد آن زن گفت این چیست گفت سر حسین است با وی گفت
این سر را بگیر بعد از آن آن زن خوله بر گرفت او را زد و بدر او را آورد و گفت بخدا قسم زوجه تو نخواهم بود و تو شوهر من نیستی آن ملعون
را او برگشت رفت نزد زوجه تغلبیه آن زن گفت این چیست گفت سر خارجی است که در زمین عراق خروج کرده بود و عبید الله
بن زیاد او را کشت گفت نام او چه چیز است آن لعین نام او را نگفت سر را در نزد او گذاشت در آن شب خوابید زنش گفت
که شنیدم آن سر تا طلوع فجر تلاوت میکرد و آخر قرائت او این بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از آن از اطراف
او آوازی شنیدم مثل آواز رعد پس دانستم که آن آواز تسبیح ملائکه بود این چیزیست که در کتاب صغیر ابی مخنف بود ولکن
در بحار ذکر کرده است که صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما گفته اند که ابو مخنف ذکر کرده است که عمر بن سعد وقتیکه آن سر شریف را
روز عاشورا بعد از آن بخولی اصبحی داد که او را نزد ابن زیاد ببرد خولی آنرا شب آورد دید در قصر بسته است پس او را بمنزل خود آورد
و او دو زن داشت یکی از بنی اسد و دیگری حضرمیه که او را نوار میگفتند پس آن ملعون به رختخواب آمد آن زن با و گفت چه خبر
است گفت آنچه از روزگار آورده ام این سر حسین است در خانه با تو است گفت وای بر تو مردم زر و نقره آورده اند تو سر فرزند رسول خدا آورده
بخدا قسم با تو در یک جا بعد از این نمی خوابم پس آن زن میگوید از رختخواب خود برخاستم به صحن خانه بیرون آمدم آن ملعون زن اسدیه را
خواند در رختخواب خود در خلوت بخدا قسم من نظر میکردم نوری ساطع مثل عمود از زیر تغار که سر حسین در آن بود بسوی آسمان بلند میشد
پس مرغان سفید را دیدم که در اطراف سر و آن تغار بالهای خود را بیکدیگر میزدند و بدانکه بیان بعضی از امور در آن است
و آن اینکه آنچه ما اولا آنرا نقل کردیم از کتاب صغیر ابی مخنف ظاهر میکند که قضیه در شب چهاردهم محرم واقع شد و اما آنچه این فضلا از او
نقل کردند شاید که آن در کتاب کبیر ابی مخنف مذکور است و الآن در نزد من حاضر نیست پس این واقعه در هنگام در شب یازدهم محرم
میشود پس ممکن است که گفته شود هر دو واقعه واقع شده اند ولکن لابد است در اینهنگام که بگوئیم زوجات خولی چهار نفر بوده و بهر طور
باشد هر کسیکه اخذ نماید جمیع روایات متقدمه که تعلق ببدن شریف دارد از روایات گذشته و از آنچه بآن اشاره میآید
و تأمل نماید در آنچه آن روایات آنرا متضمن است از نزول ارواح قدسیه از اوصیا و انبیاء عظام و اهل کساء و سیده نساء و
بزرگان صدیقین و صالحین و شهدا و نزول بزرگان از ملائکه آسمانها می بیند برکات بدن و سر شریف در اکثر اوقات
در شب و روز قبل از اینکه دفن شوند و از خواندن سر شریف در موضع سجود و حضر امور دقیقه را میداند و باسرار غامضه و مشکله آن است
میرساند و مطالب عالیه از کتاب و سنت آیا نمی بینی قول رسول خدا را که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
لن یفترقا ابدا حتی یردا علی الحوض زیرا که تو زمانیکه آنرا ملاحظه کردی با آنچه تعلق دارد به بدن و سر شریفین و خونهای جاری شده از آنها
از جامع و آنها انوار ساطعه و آیات و دلالات قاطعه و معجزات و کرامات باهره لامعه را و تلاوت نمودن سر شریف قرآن را در
سنان یا توبره یا تغار یا مثل اینها میبینی که آن ملازمت و مصاحبت که پیغمبر بآنها اشاره نمود و آن عدم مفارقت که پیغمبر آنرا بیان کرد
مختص نیست به طوری از اطوار وجودات آل محمد معصومین ایشان بلکه این بر نهج تعمیم اتم و شمول اکمل است باین معنی که ایشان هستند
در جمیع اطوار و مقام وجودات ایشان بجمیع آنچه برای ایشان است از ارواح قدسیه و نفوس قاهره کلیه و اجساد و ابدان و اعضا
و دماء در جمیع عوالم و تمام نشأه و اطراف از شریک و مصاحب و قاری بودن ایشان قرآن را تلاوت حقیقه و قرائت حقانیت و بعبارت
اخری چنانچه ایشان با ارواح و اجساد خود دو نشان شریک و مصاحب قرآن هستند و شخصی اند که از قرآن ابدا جدا نمی شوند پس هم چنین
بحسب اعضا مثل سر با جثه و بدن بلا سر پس این مصاحبت و عدم مفارقت در هر یک یک از آنچه ذکر شد بطریق استقلال و استبداد

است ولکن بحجب مختلفه و اطوار عدیده از حیثیت الکلیت و الهمیت و از حیثیت عدم آن پس بر تو باد که ملاحظه نمائی ۴۴۷
امنوا الرا از تقریب و تحقیق در بعضی از امور روایت مشتمل بودن ایشان موضع رسالت و مختلف الملائکه و مهبط الوحی
و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و مثل انها زمانیکه بدایت یافتی به جهیدن انها بالهامات غیبیه
نورانیه ترقی میکنی بمقام عالی و میفهمی معانی لطیفه دقیقه را از یک فقره از فقرات زیارت جامعه و آن فقره اینست
ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم
فی القبور پس زمانیکه بدقت نظر کردی با نوار ساطعه موهبیه و فکر را دقیق نمودی بالهامات غیبیه از عجیبی ادراک میکنی
و آن اینست که جثه سید شهدا ارواحنا له الفداء را که بدون سر در عرصه کربلا انداخته بودند و حال آنکه آن جثه محل آمد و رفت جنود ملائکه
و معاشر ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان و صدیقات و شهدا بود پس چنانچه بدن شریف چنین بود هم چنین بود
سر شریف پس آن سر و بدن شریف در مقام آمد و رفت ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و غیر ایشان بود و آن سر و بدن
شریفین ایشان را سلام میکردند و با ایشان حرف میزدند که ایشان را زیارت کردن و بوسیدن آنها بدرجات عالیه میرسیدند
که آن درجات را نیافتند مگر بعد از زیارت و بوسیدن و با همه این علوم را از آنها [illegible] میکردند از قرآن خواندن آنها یا
از غیر آن پس در همه اینها دلایل است بر نبوت خاصه و ولایت مطلقه و این دلایل دلایل بود در ابطال آن زمان و در آن کسانیکه
بعد از زمان ایشانست تا روز قیامت پس صادق شد در شان آن بدن و سر شریفین روحی لهما الفداء که آنها مختلف الملائکه
و مهبط الوحی و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم اند چنانکه صادق شد در شان آنها که ایشان از قرآن جدا
نمی شوند در حالی از حالات و آیه از آیات بعد از آن سر شریف [illegible] تو زمانیکه ملاحظه کردی بعد از این که روح سید شهدا ارواحنا له
الفداء خواه قایل شویم بتجرد او و خواه بگوییم که او متعلق است ببدن مثالی [illegible] اخذ میکنند از او گروهی از
ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان علوم دقیقه و معارف رقیقه و اسرار غامضه را و ایشان می ایستند در خدمت
او مثل ایستادن غلام در خدمت آقای خودش و او با همه این تصرف میکند تصرفات کلیه در بعضی از مقامات در
عوالم امکان پیدا میشود در آن وقت معنی فقره ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح
را و مخفی نماند بر تو همه آنچه ذکر شد اگر چه هیچ شیئی و جاری میشود در جمیع حجج طاهرین از آل طه و یس الا اینکه اکثر آن دانسته شد
بسبب شهادت سید شهدا ارواحنا له الفداء پس این نیز ترتیب از اسرار شهادت بعد منتظر باش بر بعض آنچه تعلق بمقام
دارد در بعضی از مجالس آتیه   مجلس بیست و هفتم   از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات از فرستادن ابن زیاد
لعین است اسیران و سرهای مطهره را و بیان آنچه جاری شد از کیفیات و حالات در منازل و مراحل مابین کوفه و شام
پس ذکر مینماییم اولا در این مجلس چیزی را که در کتاب صغیر ابی مخنف است مدا بگذا ابو مخنف گفته که ابن زیاد لعین سر حسین را
خواست در پیش او حاضر کردند او را با مشک و عنبر هندی مطیب و معطر نمود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن ضبابی و خولی
اصبحی را خواند و با ایشان هزار و پانصد نفر سوار منضم کرده و ایشان را امر کرد که حرم و زنان و سرها را بدمشق برند و انها را
در جمیع شهرها مشهور نمایند گفت و سهل که من ایشان را دیدم زیرا که خود را جمع نمودم برفتن با ایشان پس تدارک خود را دیده با قوم
رفتم و قتیکه نقاد رسیدیم نازل شد ندام کلثوم صلوات الله علیها انشاء کرده میگفت   ماتت رجالی و افنی الدهر ساداتی
وزادنی حسرات بعد لوعات   صالوا اللئام علینا بعدما علموا   انا بنات رسول بالهدی   بابی
یسیرونا علی الاقتاب عاریة   کاننا بینهم بعض الغنیمات   یعز علیک رسول الله ما صنعوا

 یا اهل بیتک یا نور الربابات کفرتم برسول الله ویلکم اهتدیتم من سلوک فی الضلالات

حاصل مضمون آنکه مردان من مرده اند و روزگار بر زنان مرا غافل نموده شما بعد از سوزشها من زاید و علاوه کرده اید برما حمله کردند بعد از آنکه دانستند که ما دختران پیغمبر هستیم که مهابت را آوردند ما را بر شتران عریان سوار کرده شهر بشهر گردانیدند گویا که ما در میان بعض غنیمتها هستیم کافر شدید برسول خدا آنچه کردند با اهل بیت او ای نور چشم خلایق کافر شدید برسول خدا وای بر شما که شما را از فتن و ضلالات و گمراهی هدایت کرد و بشاهراه نجات رسانید ابو مخنف گفت سرها را بردند تا بقریه جصاصه بعد از آن از تکریت گذشتند بعد از آن براه بیابان بعد از آن براه سیاحه شروع کردند بعد بدیر عروه بعد از آن بصلیتا بعد از آن بوادی نخله رسیدند در آنجا فرود آمدند و بیتوته کردند گفت شنیدند گریه زنان جن را بر حسین

نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات

یولولن ویندبن بدور الفاطمیات ویلبسن ثیاب السود لبسا للمصیبات ویلطمن خدودا

کالدنانیر نقیات ویندبن حسینا عظمت تلک الرزیات ویبکین ویندبن مصاب

الاحمدیات حاصل مضمون آنکه این زنان جن یاری کنند زنان هاشمیات و دختران پیغمبر گریه میکنند در حالتیکه غمگین و مصیبت زده اند ناله و نوحه میکنند بدرهای فاطمیات و لباس سیاه میپوشند برای مصیبتها و سرهای پاکیزه خود میزنند که مثل دینارها است و حسین را ندبه میکنند آن مصیبتها بزرگست و در مصیبت آل احمد گریه و نوحه مینمایند گفت بعد از آن از وادی نخله کوچ کردند به لبینا آمدند و آنجا بکثرت مردم آباد و معمور بود پس زنان پرده نشین و پیران و جوانان بیرون آمدند و بر حسین تماشا میکردند و صلوات میفرستادند بر او و بر جد و پدرش و بر کشنده گان او لعنت میکردند و میگفتند ای قاتلان اولاد انبیاء از شهر ما بیرون روید پس شروع کردند به کوچ کردن و به جهینه آمدند و نزد عامل موصل آدم و کاغذ فرستادند که ما را پیشواز بیرون زیرا که با ما است سر حسین و قتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشاده و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند و والی موصل بیرون آمد و شش میل ایشان را استقبال کرد بعضی گفت چه چیز است گفتند سر خارجی است که در زمین عراق ابن زیاد او را کشته و سر او را بیزید لعین فرستاده است مردی از ایشان گفت ای قوم این سر حسین است وقتیکه این را تحقیق کردند اجتماع کردند در چهل هزار سوار از قبیله اوس و خزرج و هم قسم شدند که ایشان را بکشند و از ایشان سر امام را بگیرند و در نزد خود دفن کنند تا این برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت وقتیکه این را ملاعین شنیدند با آنجا داخل نشدند و بتل اعفر آمدند بعد از آن به جبل سنجار آمدند پس به نصیبین رسیدند در آنجا فرود آمدند و سرها و اسیران را آشکار و مشهور نمودند گفت وقتیکه زینب سر برادر خود را دید گریست و انشاد کرده مقالت

تشهرونا فی البریة عنوة ووالدنا اوحی الیه جلیل کفرتم

برب العرش ثم نبیه کان لم یجئکم فی الزمان رسول لحاکم اله العرش یا شر امة لکم

فی لظی یوم المعاد عویل حاصل مضمون آنکه ما را در میان خلق سیر میدهید و مشهور میکنید عداوة و حال آنکه پدر ما خدای جلیل باو وحی میفرستاد کافر شدید بخدای عرش بعد از آن به پیغمبر او گویا در زمان پیغمبر شما را جواب نداده است خدای عرش شما را هلاک کند ای شریرترین امت شما را در روز قیامت در جهنم فریاد کردنیست ابو مخنف گفت تا سیر کردند لعین الورد و به نزد تل آمدند و قاصد جواب نوشتند که ایشان را استقبال نماید زیرا که با ما است سر حسین گفت وقتیکه کتاب را خواند امر کرد تو قهارا زدند پس بیرون آمدند و ایشان را استقبال نمود و سرها را مشهور و آشکار نموده از باب اربعین داخل کردند و لشکر سیار کرا در رحبه نصب کردند از ظهر تا بعصر و اهل آنجا

یکطایفه میگریستند و یکطایفه میخندیدند و ندا میکردند که امیر فارجیست که بر یزید بن معاویه خروج کرده بود و گفت ان
رجبه کردر ابن سر حسین را نصب کرده بودند تجاوز نمی کنند آنجا در هیچ جا که برآورده شود حاجت او تا روز قیامت و متوجه کردید
در حالیکه از شراب مست بودند تا صبح و علی ابن الحسین گریست و انشا کرده میگفت لَیْتَ شِعْرِی هَلْ عَاقِلٌ
فِی الدُّجَی بَاتَ مِنْ فَجِیعَةِ الزَّمَانِ یُنَاجِی أَنَا نَجْلُ الْإِمَامِ مَا بَالُ حَقِّی ضَایِعٌ بَیْنَ عُصْبَةِ
الْأَعْلَاجِ حاصل مضمون آنکه کاش میدانستم آیا عاقلی هست که در تاریکی شب متوجه نماید از ریب زمان در حالیکه مناجات
نماید من پسر امام هستم چه چیز است حال حق من که ضایع شد در میان طایفه کافران گفت و آوردند و بر قنسرین آمدند و آنجا
معمور بود با اهل خود و قتیکه این خبر با ایشان رسید درها را بستند و ایشان را لعنت کرده و سنگ میزدند و می گفتند ای فاجرین و ای کشندگان
اولاد انبیا بخدا قسم نمیگذاریم به بلد ما داخل شوید پس از ایشان گذشتند ام کلثوم گریست و انشا کرده میگفت کَمْ
تَنْصِبُونَ لَنَا الْأَقْتَابَ عَارِیَةً کَأَنَّنَا مِنْ بَنَاتِ الرُّومِ فِی الْبَلَدِ أَلَیْسَ جَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ وَیْلَکُمُ
هُوَ الَّذِی دَلَّکُمْ قَصْداً إِلَی الرُّشْدِ یَا أُمَّةَ السَّوْءِ لَا سُقْیاً لِرَبْعِکُمُ إِلَّا عَذَاباً کَمَا أَخْنَی عَلَی الْبَلَدِ
حاصل مضمون آنکه چه قدر ما را بر شتران عریان سوار خواهید کرد گویا که ما دختران روم هستیم آیا جد من رسول خدا نیست که
شما را به راه راست دلالت کرده آی امت بد خدا منزل شما را سیراب نکند مگر بعذاب نازل کردن چنانچه بلد را زنده کرد بنیاد او را
گفت بمعره نعمان آمدند اهل آن ایشان را استقبال نموده درها را گشاده اند و ایشان را آب و طعام آوردند در بقیه روز و ایشان
و از آنجا کوچ کرده در شیرز فرود آمدند و در آنجا شیخ کبیری بود گفت ای قوم امیر حسین است پس هم قسم شدند که نگذارند از بلد ایشان
بگذرند و قتیکه ملاعین این را از ایشان معاینه دیدند از بلده داخل شدند تا بکفر طاب رفتند و حصاری کوچک بود اهل آن
درها را بایشان بستند خولی لعین پیش ایشان آمده گفت آیا شما در طاعت ما نیستید و ما را آب بدهید گفتند بخدا قسم یک
قطره آب بشما نمیدهیم شما حسین و اصحابش را آب ندادید پس از آنجا کوچ کردند آمدند به سیبور پس علی بن الحسین انشا کرده
میگفت سَادَ الْعُلُوجُ فَمَا تَرْضَی بِذَا الْعَرَبُ وَصَارَ یَقْدُمُ رَأْسَ الْأُمَّةِ الذَّنَبُ یَا لِلرِّجَالِ فَمَا
یَأْتِی الزَّمَانُ بِهِ مِنَ الْعَجِیبِ الَّذِی مَا مِثْلُهُ عَجَبُ آلُ الرَّسُولِ عَلَی الْأَقْتَابِ عَارِیَةً وَآلُ مَرْوَانَ
یَسْرِی تَحْتَهُمْ نُجُبٌ حاصل مضمون آنکه بزرگ شد مرد کافر پس عرب باین راضی نمیشود و دنب کردید سر امت شد ای قوم بیاید
کسید بمردان پس آنچه زمان آنرا میاورد از امر عجیب که مثل آن عجب نیست آل رسول خدا از شتران عریان سوار میباشند
و آل مروان در تحت ایشان شتر و سیر میکند راوی گوید در آنجا شیخ کبیری بود و بحضور عثمان بن عفان رسیده بود و مشایخ و جوانان
سیبور را جمع کرده و گفت ای قوم خدایتعالی فتنه را ناخوش میدارد این سر از جمیع شهرها گذشته احدی بآن متعرض نشده
مگذارید آنرا در شهر شما بگذرد جوانان گفتند بخدا قسم ابدا این نمیشود بعد از آن بسر پل آمده پس آنرا قطع کردند و بایشان آنها
خروج کردند در حالیکه سلاح خود شان را پوشیده بودند خولی لعین بایشان گفت از ما کنار شوید پس حمله داد و اصحاب او حمله
کردند با ایشان قتال شدید نمودند در اصحاب خولی ششصد فارس را کشتند از جوانان پنج نفر سوار کشته شدند ام کلثوم گفت
نام این شهر چیست گفتند سیبور گفت خدایتعالی شراب ایشان را شیرین و نرخهای ایشان را ارزان و دست ظالمان را از
ایشان رفع نماید ابو مخنف گفت اگر دنیا از ظلم و جور مملو شود بایشان نمیرسد مگر قسط و عدل بعد از آن سیر کردند تا بحماة
رسیدند پس درها را بروی ایشان بستند و در خانه نشستند و گفتند بخدا قسم داخل نمیشوید بشهر ما اگرچه همه ما را بکشند و فتحی

آنرا شنیدند کوچ کردند و رفتند تا بحمص رسیدند و بصاحب حمص نوشتند که سر حسین همراه ما است و میر آن خالد بن نشیط بود
وقتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشادند و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان آمدند خالد بیرون آمد و ایشان
را تا سه میل راه استقبال نمود و لشکر مبارک را انکار کرده و سیر کردند تا بحمص آمدند پس از در قلعه داخل شدند و مردم بباب
ازدحام نموده ایشان را سنگ می انداختند تا در باب قلعه بیست و شش نفر سوار کشته شد و درها را بر روی ایشان
بستند و گفتند آیا کافر شدید بعد از ایمان آوردن آیا ضلالت جستید بعد از هدایت پس بیرون آمده در نزد
کنیسه قیس ایستادند و آن کنیسه خانه خالد بن نشیط بود و پس هم قسم شدند که خولی را بکشند و سر شریف را از او بگیرند
تا برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت و خبر بایشان رسید از ایشان گذشتند در حالیکه ترسان بودند و به بعلبک
آمدند و بصاحب آن نوشتند که سر حسین همراه ما است پس صاحب آن بلده امر کرده کنیزان را که بدست خودشان دف
بردارند و علمها را گشادند و شیپورها را نواختند و زعفران و شکر و سویق بردو شدند و شب توته کردند در حالیکه مست بودند
ام کلثوم گفت نام این بلده چیست گفتند بعلبک است گفت خدا تعالی سبزیات آنرا هلاک کند و شراب ایشانرا شیرین
نکند و ظالمان را از ایشان رفع ننماید راوی گفت اگر دنیا از عدل و قسط مملو شود بایشان نمیرسد مگر ظلم و جور و آن
شب را در آنجا خوابیده و کوچ کردند و شام را در نزد صومعه راهب کردند پس علی ابن الحسین انشاد کرده میگفت

هو الزمان فما تفنی عجائبه عن الکرام ولا تهدی مصائبه فلیت شعری الی کم ذا تجاذبنا
صروفه والی کم ذا نجاذبه یسیرونا علی الاقتاب عاریة وسائق العیس یحمی عنه غاربه
کاننا من بنات الروم بینهم او کلما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویلکم یا
امة السوء قد ضاقت مذاهبه حاصل مضمون آنکه این زمانست عجائب آن تمام و فانی نمیشود از مردان
کرام و مصائب آن تمام نمیشود کاش میدانم تا کی با ما مجاذبه خواهد کرد حوادث آن و ما با او تا کی مجاذبه خواهیم نمود ما را در
روی پالان شتران عریان میگردانند و سایق شتر مانع میشود از سوار شدن کوهان و دوش آن گویا که ما از دختران روم هستیم
در میان ایشان یا هر چه جد مختار فرموده کذب گفته بر رسول خدا کافر شدید وای بر شما ای امت بد بتحقیق راههای
او تنگ شده است وقتیکه شب بایشان داخل شد آن سر را در محاذی صومعه بلند کردند وقتیکه شب تاریک شد راهب آوازی
مثل آواز رعد تسبیح و تقدیس شنید و آواز ساطعه را دید راهب سر خود را از صومعه بیرون کرد و آن سر را دید که نور
از آن ساطع شده که بعنان آسمان ملحق گشته و نظر کرد دید که در آسمان گشوده و ملائکه نازل میشوند دسته دسته و میگویند
السلام علیک یا ابا عبد الله پس راهب بشدت جزع نمود وقتیکه صبح کردند و خواستند که کوچ نمایند راهب بایشان
مشرف شده ندا کرد که سید القوم کیست گفتند خولی بن یزید اصبحی لعنه الله راهب گفت چه چیز است با شما
گفت سر خارجی که در زمین عراق خروج کرده بود و ابن زیاد لعین او را کشته گفت نامش چیست گفتند نامش حسین
بن علی ابن ابیطالب و مادرش فاطمه زهرا و جدش محمد مصطفی راهب گفت هلاک باد بر شما و با آنچه بطاعت آن آمدید
بتحقیق رسیده است اخبار در قول ایشان زمانیکه امیر در امی کشند آسمان خون تازه میبارد و این نمیشود مگر در قتل پیغمبر
یا وصی پیغمبر پس اراده کرده الحال میخواهم امیر را یکساعت بمن دهید و آنرا بشما رد میکنم خولی دید گفت آنرا نمی گشایم مگر در نزد
یزید بن معاویه که از او جایزه بگیرم راهب گفت جایزه تو چه قدر است گفت بدره که در آن ده هزار مثقال درهم باشد
راهب گفت همه آنرا بتو میدهم گفت حاضر کن آنچه گفتی راهب دراهم را حاضر کرده بایشان داد سر را به راهب دادند

۵۵۱ درحالیکه آن سر مبارک بر نیزه میبود در صحبت آنرا میدید و میگریست میگفت تجدا انتم من کرابنت یا ابا عبدالله رفتیکه بجد خود محمد مصطفی ملاقات نمائی بر این شاهد باش که انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله وان علیا ولی الله و سر را باشیان داد ایشان دراهم را قسمت میکردند تا کاه اندراهم در دست ایشان سفال کردیده و در آنها نوشته شده بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی با صحاب خود گفت ما خبر را پنهان داریدو بر شما که در میان مردم رسوا میشویم سهل گفت ناگاه آوازی شنیدم که این ابیات را میخواندو گفت

أترجو أمة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب وقد غضبوا الإله وخالفوه ولم يخشوه في يوم المآب ألا لعن الإله بني زياد وأسكنهم جهنم في العذاب

حاصل آنکه آیا امید میگیرد آنکه حسین را کشتند شفاعت جد او را در روز حساب بتحقیق بغضب آوردند خدا را و او را مخالفت کردند و از خدا نترسیدند در روز قیامت آگاه باش لعنت کند خدا اولاد زیاد را ساکن نماید ایشان را در جهنم در عذاب راوی گوید وقتیکه اینرا شنیدند عقل ایشان زایل شد و در سیر کردن جد و جهد نمودند تا بدمشق داخل شدند کلام ابی مخنف تمام شد و ذکر آنچه جاری شد در منازلیکه در میان کوفه و دمشق بود و لکن مخفی نماند بر تو که نسخ کتاب مختلف است پس در بعض نسخ موجود میباشد چیزهای علاوه بر آنچه ما نقل کردیم و آن در نزد قول قول است که گفته و ساروا الی الشرق بعصیانه ثم عبروا الکریت و آن راوی چنین است که نوشتند بعامل کریت که ما را بزاد و علوفه استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین وقتیکه کتاب خواند امر کرد علمها را گشوده و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند بعد از آن والی بیرون گشته ایشانرا استقبال نمود و هر کس از ایشان می پرسید میگفتند که این سر خارجی است که بر یزید بن معاویه لعین خروج نموده بود ابن زیاد او را کشته سر او را بر یزید بن معاویه میفرستد مرد نصرانی با ایشان گفت ای قوم من در کوفه بودم این سر آمد و او سر خارجی نبود بلکه سر حسین بود وقتی که اینرا شنیدند قصد نمودند با او و سرها را بهر ما زدند پس همانان از معبد خود نزد ایشان جمع شدند برای عظام و اکرام سر مبارک و گفتند ما بری هستیم از قومیکه پسر دختر پیغمبر خود شانرا کشتند این خبر با ایشان رسید با سنجاد داخل نشدند بعد از آن از کریت کوچ کرده و راه بیابان را پیش گرفتند این آن راویست بعد از آن تا آخر آنچه ما آنرا نقل کردیم اولا پدیل است در آنچه ذکر آنچه جاری شد در کوچ کردن لشکر ابن زیاد با سرهای مطهره و حرم و اسیران از کوفه تا داخل شدن ایشان بحلب و لکن بر آنچه جمعی از علما ذکر کرده است اگرچه آن از چیزهاست که از کتاب کبیر ابی مخنف نقل شده آنکه ابن صباغ در کتاب فصول مهمه گفته است که ابن زیاد حرم و اسیران و سر حسین را بشام فرستاد همراه با شخصی که او را زجر بن قیس میگفتند و با جماعتی که مقدم ایشان زجر بود و زنان و اطفال را بشتران سوار کرده فرستاد و با ایشان بود علی بن الحسین و ابن زیاد دست و گردن آنحضرت را بزنجیر زده بود و در روایت سید است آنکه ایشانرا سیر داد و مقدم لشکر بود محفر بن ثعلبه عائذی بود زیرا که سید گفته که ابن زیاد محفر بن ثعلبه عائذی را خواند سر شریف و اسرا و زنان را با و تسلیم کرد و ایشانرا بشام برد چنانکه اسرای کفار را میبرند و اهل اقطار و اطراف بروی ایشان نظر میکردند و اما مفید ره در ارشاد به کلام قلیل اکتفا کرده و آن چنین است که ابن زیاد لعین سر حسین را به زجر بن قیس داد و سرهای اصحاب و را با و داد به یزید بن معاویه فرستاد و با او ابا برده بن عوف ازدی را و طارق بن ابی ظبیان را فرستاد در میان جماعتی از اهل کوفه تا ایشانرا به یزید وارد کردند در دمشق و از کتاب

نقل شده که ابن زیاد شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمر بن حجاج را خواند و ضم کرد با ایشان هزار سوار و ایشان را توشه داد و این
را امر کرد که سرها و اسیران را اخذ کرده به دمشق ببرند و امر کرد که اهل بیت را در هر شهر مشهور کردانند پس آمدند به فرات
و با اول منزل شروع کرده و نماز کردند و آن منزل خراب بود پس سر شریف روحی له الفداء را در پیش روی خود نشان گذاشته
و اسیران با او بودند ناگاه دیدند دستی قلمی از دیوار خارج شده بخون نوشت **أترجو امة قتلت حسینا** تا آخر ابیات
پس از آنجا رسیدند و از آن منزل کوچ کردند و در روایتی از شعبی نقل شده که ابن زیاد امر کرد که سر شریف را با مشک و کافور
حمل نمایند بعد از آن با خولی در میان پانصد نفر سواره و پیاده به یزید لعین فرستاد پس ایشان بر جاده کبری رفتند تا به قرب
تکریت رسیدند و به صاحب آن نوشتند که ایشان را استقبال نماید زیرا که با ما است سر کسیکه به یزید خروج کرده بود و مرد
نصرانی با ایشان گفت ای اهل تکریت که این قوم غدار را ملاحظه نماید در حال خود تا من در کوفه حاضر بودم در آن روز آن
سر خارجی نیست بلکه سر حسین بن علی ابن ابیطالب است وای بر شما اینطور لمان مدر بستیکه نصاری انجیل را بر داشته با ایشان
بودند و ناقوسها و صلیبان را بلند کردند در صفتیکه بخضرا معروف است وقتیکه سر شریف با ایشان رسید ناقوسها را زدند از جهت
اعظام خدای عز و جل و گفتند الهی او سید ما بری هستیم از جماعتیکه پسر دختر پیغمبر خود شان را کشتند و اهل و اصحاب
و شیعه او را کشتند و خولی را ملامت کردند که سر مبارک را بشهر ایشان داخل نماید پس بصحرا رفتند تا صیبت رسیدند در سرای
نازل شدند که از اخضر آوازی گفتند پس تا صبح نوحه جن را شنیدند و ما تعزیه شنیدند که می گفت **بنات الجن ابکین ثبات**
الهاشمیات بنات المصطفى احمد یبکین شجیات ولطمن خدودا کالدنانیر نقیات یعنی
ای دختران جن بر دختران هاشمیات گریه کنید دختران احمد گریه میکنند در حالیکه محزونند و بر روها خود شان سیلی میزنند که آن
روها پاکیزه است مثل دنانیر بعد از آن سیر کردند تا رسیدند بموضعیکه معروف بود بنخل سیر کردند تا رسیدند بجهینه بعد از آن
فرود آمدند و به صاحب موصل نوشتند که ما را استقبال کن زیرا که با ما است سر خارجی پس صاحب موصل امر کرد علمها را نشر کرده
و شیپورها را زدند و مردم از قبایل میگفتند خبر کرده جمع شدند بعضی از ایشان به بعضی میگفت که چه خبر است گفتند که
سر خارجی را آورده اند که در عراق بر یزید لعین خروج کرده بود مردی از اهل ایمان گفت ای گروه اسلام وای بر شما و با چه چیز شما نازل
میشود این سر پسر دختر رسول خدا حسین بن علی است که در کربلا کشته اند و ایشان او را به یزید میبرند ابو مخنف گفت خبر داد بمن کسیکه
در آن روز حاضر بود که در موصل سی هزار شمشیر کشیده شده و هم قسم شدند که خولی و کسانیکه با او بودند بکشند این خبر باو رسید
بشهر داخل نشد بعد از آن شروع کرده برفتن پیش عفرا بعد از آن بر حسین وارد ده و در منتخب نقل شده که ایشان وقتیکه
بعلبک نزدیک شدند به صاحب آن نوشتند که ما را استقبال نماید زیرا که همراه ما است سر حسین پس امر کرد علمها را نشر کردند و کودکان
بیرون شده ایشان را تا به شش میل استقبال نمودند از حسیتن فرح و شادی ام کلثوم گفت خدای تعالی کثرت شما را هلاک نماید
و مسلط نماید بشما کسی را که شما را بکشد بعد از آن علی ابن الحسین وقتیکه این را دید گریست و گفت **هو الزمان فلا تفنى**
عجائبه عن الكرام ولا تهدى مصائبه فليت شعري الى كم يجاذبنا فنونه وترانا كم نجاذبه
يسرى بنا فوق اقتاب بلا وطاء وسائق العيس يحمى عنه غاربه كأننا من اسارى الروم
بينهم كأن ما قاله المختار كاذبه كفرتم برسول الله ويحكم فكنتم مثل من ضلت مذاهبه
ترجمه این ابیات گذشت تذییل دیگر است در آنچه با این مقامات تعلق دارد و ایضا جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند چیزها که تعلق
بسر شریف روحی له الفداء دارد و از آنچه در منزلی از منازل واقع گشته در ما بین کوفه و شام الا اینکه ایشان آن منزل را معین کرده اند
و اسم آنرا ذکر نکرده اند بیان نشاء هست که ایشان گفته اند که ابن لهیعه و غیر او روایت کرده اند حدیثی را که ما از آن موضع حاجت

حاجت را اخذ کردیم گفت من بیت را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم میگفت خدایا مرا ببخش و نمی بینم که تو ایزد را ببخشی
با او گفتم یا عبد الله از خدا بترس مثل این کلمات را مگو زیرا که گناه تو اگر مثل قطره باران و ورق درختان باشد استغفار
خدا بیامرزد زیرا که او غفور رحیم است بمن گفت بیا تا با تو خبر دهم قصه خود را پس پیش او آمدم گفت ما پنجاه نفر بودیم
از کسانیکه همراه سر حسین بشام میرفت و وقتیکه شام میکردیم سر حسین را در تابوتی میگذاشتیم و شراب میخوردیم در اطراف
تابوت یکشب اصحاب و رفیقان من شراب خوردند و مست شدند من با ایشان شراب نخوردم وقتیکه شب داخل شد
آواز رعدی شنیدم و برقی را دیدم ناگاه دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و پیغمبر ما محمد
نازل شدند و با ایشان بود جبرئیل و جمعی از ملائکه پس جبرئیل نزدیک تابوت آمد آن سر را بیرون آورد و در بر خود ضم کرد و بوسید
و بعد از آن همه انبیا چنین کردند و پیغمبر گریست بر حسین و پیغمبران با و تسلی میدادند جبرئیل با و گفت یا محمد بدرستیکه
خدا تعالی مرا امر کرده است که ترا اطاعت نمایم در خصوص امت تو اگر مرا امر نمائی زمین را بر ایشان متزلزل در آورم و
اعلی زمین را اسفل نمایم چنانکه بقوم لوط کردم پیغمبر فرمود نه یا جبرئیل زیرا که برای ایشان با من موقفی هست در پیش روی
خدای عز و جل در روز قیامت راوی گوید بعد از آن بآنحضرت صلوات فرستادند بعد قومی از ملائکه آمدند و گفتند بدرستیکه
که خدا تعالی ما را امر کرده است که اینها را بکشیم پیغمبر با ایشان گفت کار شما با ایشان است پس ایشان را بحربه ها میزدند تا
یکی از ملائکه بحربه بمن قصد کرد که مرا بزند گفتم الامان الامان یا رسول الله فرمود برو خدا ترا نیامرزد وقتیکه صبح کردم آمدم
اصحاب خود را دیدم که خاکستر شده اند صاحب مناقب گفته و باسناد خود از ابی عبد الله حداد از ابی جعفر اسکر باسناد خود
در این حدیث زیادتی هست در نزد قول و لعن الله یزید گفت هر کسیکه او را لعنت کرد دستش خشک شد و در این حدیث هست
ناگاه آوازی شنیدم که مثل آن را نشنیده بودم گفتند که محمد آمد پس آواز اسبان و صدای اسلحه را شنیدم با جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و کروبیین و روحانیین و مقربین و در آن پیش حکایت کرد پیغمبر ملائکه و پیغمبران گفت پسر
و نور چشمم را کشته اند همه ایشان آن سر مبارک را بوسیده و بسینه خود ضم کردند و هر یکی از ایشان بیکدیگر سبقت می
مینمودند بدلیل علیحده هست در آن بیان بعضی از امور را بآنکه هر کس تأمل نماید در آنچه واقع شد در آن منازل که میان
کوفه و شام بود از معجزات و کرامات باهره و خوارق عادات عظیمه منتقل میشود بامر مهم عظیمی و آن این است
در بیستی آنچه در آن منازل واقع شد از آنچه که آن سر را با اسیران سیر دادند بر اطراف و اکناف زمین از مشرق و مغرب
عالم از چیزها که در آن منزلت تامه و کفایت کامله است در باب دلایل نبوت و خلافت کجا مانده که علاوه بشود بر این
آنچه مخصوص است بآن از معجزات و خوارق عادات پس میگوئیم کدام منزل از آن منازل و کدام ساعت از ساعات
آن منازل ثابت نشده در آن امر عاقل از اهل کتاب و غیر ایشان استحقاق حسین روحی له الفداه بر خلافت و امارت
و بودن او مثل جد و پدر و برادرش حجت خدا بر جمیع خلق و از اهل آسمانها و زمینها و هم چنین استحقاق قاتلان
و دشمنان او بر آتش و مرتد و کافر بودن ایشان بعد از آن زمانیکه تأمل کردی در عدم تخلف دعا و نفرین از او و عتبه
ام کلثوم از استجابت خواه برای دوستان و خواه برای دشمنان باشند مبدل میشود که آل محمد احدی از عالمیان با ایشان
قیاس نمیشود حتی غیر صحیح طاهرین از ایشان نیز در دریای کار علم و فضل و رحمت فرو رفته اند و هم چنین است
عصمت و لکن بدرجی از درجها چنانکه باین اشاره گذشت پس قول امیر المؤمنین نحن آل محمد لا یقاس بنا احد شامل
میشود بمقامات غیر حجج طاهرین از ایشان نیز از مردان و زنان و بمثل مقامات ابو الفضل العباس و علی اکبر شهید
و قاسم بن حسن و مثل مقامات زینب و ام کلثوم و همشیرهای ایشان و دختران سید الشهدا روحی له الفداه پس در اینجا

یکسر دیگر ملحقی است و آن اینست که آن سر شریف روحی له الفداء اگرچه او را اشمر از خلق از خبث عداوت با خدا و رسول او شهر بشهر میگردانید
و او را حقیر و صغیر و خوار میشمردند و مشهور کردن او در هر بلد از بلاد از کوفه تا بشام الا اینکه او با همه این در این حالات بعنایات ازلیه
و موهبت رحمانیه در منتهای مدارج عظمت و جلالت و فخامت و شرافت بود بلکه در مقامی بود که اوهام و عقول کنه
و پایان آنرا درک نمیکند و چگونه چنین نباشد زیرا که در خدمت آن سر شریف و مصاحبت او بود از جهة تعظیم و اظهار نمودن
جلالت شان او از مردان کسیکه افضل اهل زمین و اهل آسمان و محبت بر ایشان است و از زنان کسانیکه ایشان سیدات
زنان اهل زمین و فضل و شرف ایشان از حیثیت حسب و نسب و عظم ایشان از حیثیت جلالت و منزلت و از جوانان
و اطفال و کسانیکه نمیرسد بدرجه ایشان احدی از اهل صنف ایشان و بالجمله در بیستیکه افاضل و اشراف و اکارم و اعاظم
و اکامل روی زمین در آن روز از هشت قسم انسان یعنی حر و حره و عبد و امه و طفل و طفله و کبیر و کبیره و صغیر و
صغیره در حضور آن سر شریف روحی له الفداء هستند پس این از اهل زمین است و اما کسانیکه از اهل آسمانند از ارواح انبیاء
و اوصیاء و صالحین و صدیقین و از گروه ملائکه مقربین و کروبیین و حاملان عرش و غیر ایشان از کسانیکه در زیارت و
حضور آن سر مبارک بودند در آن منازل بتحقیق شناختی که ایشان را عدد و حصر نبود و نیز شناختی در بیستیکه در اکثر اوقات
در روز و شب آن سر شریف روحی له الفداء محل اختلاف (آمد و رفت) ارواح انبیاء و اوصیا و صالحین و شهدا و محل نزول
گروه ملائکه و معاشر کروبیین بود بلکه در بیستی که حق تحقیق و مقتضای تحقیق اینست که وقتی از اوقات و آنی از آنات
محقق نشد مگر اینکه ارواح قدسیه و انوار قاهره و گروه ملائکه در پایین نازلین بودند بر زیارت او و دیگران بالا روند فوج فوج
از زیارت آن نعم در بیستیکه مشاهده نمودن جمعی از اخبار و جمعی از آثار این نازل شدن را برای زیارت و بالا رفتن را
از آن زیارت در جمله از مواضع و در بعضی از مقامات بود بر حسب آنچه خدا میخواهد از حکمتهای بالغه و مصالح عظیمه
و هم چنین بود امر در باب بلند شدن انوار عظیمه از آن سر شریف روحی له الفداء و اتصال آنها بعنان آسمان و هم چنین است
کلام در مشغول شدن آن سر مبارک به تلاوت قرآن و اذکار و مناجات و چگونه چنین نباشد زیرا که ساطع و بلند شدن
نور از آن سر روحی له الفداء از لوازم وجود او است و لوازم شیئی از آن منفک نمیشود اگر گوئی در اینجا سؤال مهمی است و آن
اینست که اخبار نزول گروه ملائکه و معاشر ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقین و صدیقات برای زیارت آن سر شریف روحی
له الفداء و گریه و نوحه و جزع کردن در نزد او از حد تواتر و تظافر گذشته است و لکن هر خبر از آن اخبار متضمن چیزی نیست که از آن
ظاهر و لایح میشود که ارواح انبیاء و اوصیا و صدیقین و صدیقات و هم چنین گروه ملائکه امر ایشان در زیارت سید
الشهدا بعد از شهادتش منحصر است در زیارت کردن سر شریفش و هم چنین جسد شریفش تا دفن شدن آنها پس حاصل
شده بود برای ایشان قبل از دفن سر و جسد آنحضرت که نفس قدسیه و روح کلی او را زیارت کنند و این تلویح و ظهور بلکه ما آنرا
ادعا کردیم بملاحظه تضمن آن روایات است خطابات انبیاء و ملائکه را با آن سر شریف مثل مخاطبه با روح کلی و نفس قدسیه او
پس حاصل سؤال اینست که سر و حکمت چیست در حاضر نشدن ارواح انبیا و اوصیا و گروه ملائکه در نزد نفس کلیه حسینیه
برای زیارت آن و مختص بودن زیارت ایشان در نزد جسد و سر شریفین با اینکه زیارت کردن ایشان نفس کلیه حسینیه را
و گریه کردن در نزد آن ناقص نمیکند درجه او را از زیارت کردن ایشان جسد و سر شریفین را بلکه الیق و اولی است بلکه
و ارواح انبیاء و اوصیا مقدم نمودن ایشان است زیارت خود ایشان را نفس کلیه حسینیه و گریه نمودن در نزد آنرا بر زیارت
خود ایشان سر و جسد شریفین و گریه در نزد آن را میگوئیم در بیستیکه خطاب انبیاء و ملائکه با آن سر شریف با خطابات و مکالمات
که مثل آنها خطاب میکنند مگر ارواح و نفوس کشف نمیکند از حاضر نشدن ایشان در نزد نفس قدسیه حسینیه بلکه کشف میکند

از نیجه با آن اشاره نمودیم از اینکه هر یکی از سر مبارک شریف معتقف است بهر فضل و شرف بحثیکه بر عقول خالصه ممکن نیست
که با قل جزء آن حالت نماید و مخفی نماند بر تو که این جواب اگرچه جواب شافی نیست مگر اینکه بقلب من خطور مینماید چیزیکه ادق و ارق
و متضمن سر عجیبی است و آن اینست که ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات و همچنین گروه ملائکه ممکن
نبودند از زیارت نفس کلیه حسینیه خواه مجرد باشد و خواه متعلق باشد ببدن برزخی و سر در آن اینست که آن نفس قدسیه
کلیه و قتیکه در وقت شهادت مخاطب شد بخطاب خدای عزیز کریم و بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة پس بسوی پروردگار خود رجوع کرد و بمقامی رسید که نه ملک مقرب و نه روح نبی مرسل بآن میرسد و به
عبارة اخری بدرستیکه باینمقام رسید محبوب‌ترین خلق خدا است بعد از محمد و علی و فاطمه و حسن نزد خدای عز و جل پس
مختص میشود در رتبه که خدا خواهد بمخاطبات خدا تعالی و کلمات و الطاف سنیه و مواهب خاصه و پس حاضر میشود در آن
مقام که احدی او را نبیند مگر خدا تعالی و در آن مقام اسرار دیگر است که آنها را ذکر نکردم اگر کوئی حال را بیان و مقام را اظهار
کن در روایت ابن لهیعه از جهة اینکه قول آن مرد ملعون که یهمبر در حق آن گفت خدا ترا نیامرزد کن همچنین نفر امثال و نیست
با روایات کثیره که دلالت میکند بر کثرت و بسیاری کسانیکه ابن زیاد لعین ایشان را با سرهای مطهره و حرم و اسیران
از کوفه بسوی یزید فرستاده بود بلکه بعضی روایات منعقد و ناطق است باینکه ایشان هزار یا پانصد نفر بودند علاوه بر این
روایات کثیره ناطقند بر اینکه ایشان آن سر شریف ریحانه رسول خدا را در روزها و شبها در جمیع منازل آشکار مینمودند و نصب کردن
او بنیزه طویل و مانند آن و روایت ابن لهیعه بخصوصه دلالت کرد بر اینکه ایشان آن سر را اخفا کرده و در نوبت میکذاشتند پس
توفیق و جمع میان این اخبار چه طور است میگویم بدرستیکه امر در باب جمع و توفیق نسبت بهر دو امر سهل و آسان است
و آن اینست که آنچه در روایت ابن لهیعه است از اینکه ایشان پنجاه نفر بودند حمل میشود بکسانیکه موکل بر سر شریف و محافظ آن
بودند نه بر جمیع اشقیائیکه ابن زیاد لعین ایشان را از کوفه بشام فرستاده بود اما قصه اشتهار و آشکار نمودن سر مبارک
شاید که آن در بعض ایام بود و در بعضی اوقات بود از شبها و لکن مخفی نماند بر تو که در اینمقام روایتی هست که از
بعض وجوه به روایت ابن لهیعه شباهت دارد و از بعض وجوه دیگر مغایرت دارد و بعضی از آنها که ذکر شده است در آن
روایت چیزی نیست که آنرا در کتاب بحار نقل کرده است از کتاب منتخب با اسنادش از سلیمان بن مهران اعمش که او روایت
کرده است گفت در آن اثنا که ما در طواف بودیم در موسم حج ناگاه مردی را دیدیم که دعا میکرد و میگفت خداوندا مرا ببخش و من
میدانم که مرا نخواهی بخشید پس بندهای من از این سخن بلرزه در آمد نزد او رفتم و گفتم یا هذا که دعا میکردی و نومید شدی از رحمت خدا
و حرم رسول خدا و امروز ایام حرمت است در شهر عظیم نا امید مباش از مغفرت خدا گفت یا هذا گناه من بزرگ
است گفتم از کوه تهامه بزرگتر است گفتم مقابل کوههای محکم و بلند میباشد گفت نعم اگر خواهی ترا خبر دهم گفتم خبر ده
گفت ما با لشکر بیرون بیاریم خارج شدیم من گفتم یکی از آن کسانی بودم که در عسکر ملعون عمر بن سعد
لعین بودند و قتیکه حسین کشته شد من از آن چهل نفر بودم که سر حسین را از کوفه بسوی یزید میبردیم و قتیکه اسیر به داشتیم
بر طریق شام در دیر نصاری فرود آمدیم و آن سر با ما بود در بالای نیزه و با او بود حراس و حافظان پس طعام را گذاشته
نشستیم که بخوریم ناگاه دیدیم یک دست در دیوار دیر مینوشت أترجوا أمة قتلت حسينا شفاعة
جده يوم الحساب گفت از این واقعه ما بشدت جزع نمودیم بعضی از ما خواست که آن دست را بگیرد غایب شد
بعد از آن صحاب ما برگشت بسوی طعام ناگاه دیدیم همان دست عود کرد در حالیکه مینوشت فلا والله

وَاللهُ لَیْسَ لَهُمْ شَفِیعٌ وَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی الْعَذَابِ پس اصحاب بار برخواستند که بروند آن نوشته غایب شد
بعد از آن که طعام برگشتند آن دست برگشت در حالیکه مینوشت وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ بِحُکْمِ جَوْرٍ وَ
خَالَفَ حُکْمُهُمْ حُکْمَ الْکِتَابِ من امتناع کردم و خوردن طعام بمن گوارا نشد بعد از آن راهبی از دیر بما مشرف
شد و دید نوری از فوق آن سر مبارک بلند شده پس نظر کرد لشکر را دید راهب بر حافظان گفت از کجا میائید گفتند از عراق
با حسین محاربه کردیم راهب گفت پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شما گفتند نعم گفت تباً لکم بخدا قسم اگر عیسی بن
مریم را پسری میبود هر آینه او را بر بالای حدقه چشم خود مان نگاه میداشتیم ولکن مرا بشما حاجتی هست گفتند چیست گفت
به رئیس خود بگوئید که در پیش من ده هزار درهم هست که از آبا و اجداد بمن ارث رسیده است این را از من بگیرد و این سر را بمن
بدهد تا وقت کوچ شما در نزد من باشد و قتیکه کوچ کردید رد نمایم عمر بن سعد را خبر دادند گفت از آن دراهم را بگیرید و سر را
باو بدهید تا وقت کوچ کردن پس آمدند نزد راهب گفتند دراهم را بیاور تا سر را بتو دهیم دو جراب یعنی انبان بسوی
ایشان نازل کرد که در هر یک پنج هزار درهم بود عمر بن سعد نقاد و وزان خواست آنها را نقد و وزن نمود بخازن خود داد
و امر کرد که سر را براهب دهند راهب سر را اخذ کرده او را شست شو داده و پاک نموده به مشک و کافور آنرا آلوده
کرد بعد از آن در میان ابریشم گذاشته در کنار خود گذاشت میگریست و نوحه میکرد تا او را ندا کردند و سر را از او طلب
نمودند راهب گفت ای سر بخدا قسم من مالک نیستم مگر نفس خود را وقتیکه فردا قیامت شود شهادت ده برای
من در پیش جدت محمد برانیکه من شهادت میدهم برانیکه غیر از خدا معبودی نیست و برانیکه محمد عبد و رسول اوست
در دست تو مسلمان شدم و من ترا دوست میدارم و بایشان گفت من محتاجم براینکه با رئیس شما چند کلمه تکلم نمایم و سر را
باو بدهم پس عمر بن سعد را خواند و گفت از تو سؤال میکنم بحق محمد که رجوع نکنی با آنچه با این سر میکردی و این سر را از این
صندوق بیرون نیاوری گفت چنین میکنم پس راهب آن سر مبارک را داد و از دیر فرود آمد که لاحق شود به بعض کوهها
که خدا را عبادت نماید و عمر بن سعد گذشت پس اتباع کرد چیزیرا که در اول میکرد و قتیکه بدمشق نزدیک شد باصحاب خود گفت فرود
آئید و از خازن خود آن دو انبان را خواست خازن در پیش روی او حاضر کرد پس بخاتم خود نظر کرد که با آن انبانها زده
بود بعد امر کرد آنها را گشودند ناگاه دیدند که همه دراهم خزف و سفال شده پس پشت آنها نظر کردند دیدند در یکجانب آنها نوشته
شده لَا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر جانب دیگر نوشته گردیده وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون زیان کار دنیا و آخرت شدم بعد از آن بغلامان خود گفت آنها را بنهر اندازید غلامان
آنها را بنهر ریختند پس بسوی دمشق کوچ کرد و در فردای آن روز داخل دمشق شد مخفی نماند بر تو درستیکه خلافی میان این روایت و میان روایت
ابن لهیعه در غایت ظهور است پس ظاهر اینست که قضیه دو دفعه که در این روایت مذکور شد غیر از قضیه آن دفعه است که در
روایت ابن لهیعه مذکور شد پس این دو قضیه از یکجا نیست که واقع شده اند اگر گوئی در اینجا سؤالی است و آن اینست که آنچه
مذکور در روایت ابن لهیعه که پیغمبر او را نفرین کرد آیا مستثنی و ممکن میگردد از آن توبه و ندامت و داخل شدن در ولایت ائمه
یا نه پس اگر بنا بر شق ثانی ظاهر است و لکن لا بد است از بیان سر عدم امکان توبه در حق او و هر گاه مشکل میشود نسبت باول زیرا که اگر
توبه او قبول شود لازم میآید که نفرین پیغمبر با وجود عدم مغفرت تخلف نماید از استجابت پس این محال است و اگر قبول نشود
لازم میآید رحمت در وعده عدیه نشود زیرا توبه که جامع شرایط باشد و حسب الوعده قبول آن بخدا میگوئیم اول اینکه آن ملعون انکار دید
نازل شدن عذاب را و او در مقام عناد بود تا در دنیا ماندنش در دنیا بعد از آن بجهه آن بود که به پیغمبر ملتجی شد و طلب لطف نمود پس بعد از
نزول عذاب و در حالت نزع برای مشرکین و کفار توبه قبول نمیشود دوم اینکه آنکسیکه از قاتلان سید شهدا است او نه اعداء

و عوان ایشان باشند موفق نمی‌باشند در توبه که جامع شرایط است اگرچه از آن توبه متمکن بوده باشند نظر به نوبت اختیار
و قدرت برای مکلفین و این برای آن خبر است که از خدا و رسل و ملائکه صادر شده از اینکه این قوم را شفاعت رسولخدا میسر شد
پس هر کسیکه حالش چنین باشد موفق نمی‌باشد بر توبه جامعه شرایط و ثالثها اینکه از روایات و غیر آنها از اخبار متواتره
و فقرات زیارات کشف میکند از ابتدا آل محمد بر منبعیکه از اول و آخر صادر شد شرکت عبادات این شرکت با معنی که از
ایشان ابد الآبدین و دهر الداهرین آثار این شرکت زایل نمیشود و لوازم بسط دادن کلام زیاده از این مقتضی مقام دیگر است
مجلس بیست هشتم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در آنچه تعلق دارد بآنچه در حلب واقع شد بنابر آنچه جمعی از کتاب
کتب ابی مخنف نقل کرده اند پس از آن کتاب نقل کرده اند وقتیکه در موصل سی هزار شمشیر کشیده شد و اهلش هم متهم شدند که خود
و کسانیکه همراه او بودند بکشند و آنخبر بحلب رسید با آن بلد داخل نشد شروع کرد به رفتن به تل عفرا بعد از آن بعین ورده
و آنقوم قاصد حلب شدند و صاحب آن نوشته شد که ما را استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین خارجی وقتیکه کتاب باو رسید
امیر اعبد الله بن عمر الانصاری دانست و باو این امر بزرگ شد بسیار گریست و حزن و اندوهش تازه گردید زیرا که او در زمان
رسولخدا با ایشان همرا یا میسر بود و لکن حسن و حسین در عهد رسولخدا از او مفارقت نمیکردند وقتیکه باو رسید که حسن را زهر داده
اند وفات کرده است در منزل خود شبیه قبر حجری درست کرد و آنرا با بریشم و دیبا محلل و مزین نمود با ماتم حسن نوحه میکرد و گریه
میخواند و باو میگریست در صبح و شام وقتیکه باو رسید که حسین را کشتند و سر شریف او را بنزد یزید لعین میبرند و بحلب
آورده اند بمنزل خود داخل شد در حالیکه آواز و صدا میزد و گریه مینمود پس دخترش نزد او آمد صدف نام و رسید گفت ای پدر برای چه
شده است دیده‌ات را ذلیل کرده اند و بقوم تو قهر و غضب نازل نشود از رجال خود مرا خبر ده باو گفت ای دختر من مدتیست که اهل شقاق
و نفاق حسین را کشته و حرم او را اسیر نموده اند و این قوم آنها را از شام میبرند برای یزید لعین و گریه و ناله اش علاوه شد

وبکیت قلّ العزاءُ وفاضتِ العینانِ وبلیتُ بالأرزاءِ والأشجانِ قتلوا الحسینَ
وسیّروا نسائه حرمَ الرسولِ بسائرِ البلدانِ منعوه من ماءِ الفراتِ بکربلاء وعدت
علیه عصابةُ الشیطانِ سلبوا العمامةَ والقمیصَ وردائه فسرّ اُعلی فوق رأس سنانٍ

حاصل مضمون آنکه صبر من کم و چشمانم اشک جاری نمودند و مبتلا شدم باحزان و غموم حسین را کشتند و زنان او را
که حرم پیغمبرند اسیر نمودند در سایر جمیع شهرها گردانیدند و او را از آب فرات منع کردند و گروه شیطان با او عداوت کردند
و عمامه و پیراهن او را بردند و سر او را به نیزه زدند دخترش باو گفت یا ابتاه بعد از کشته شدن ما دیگر زنده ماندن در دنیا
کالای خیر نیست بخدا قسم هر آینه سعی و جهد میکنم در خلاص کردن این مرده اسیران و آن سر شریف را گرفته در خانه خود دفن میکنم
و آن نعمتی نمیابیم بر اهل زمین و اگر امکان بمن مساعدت نماید درة الصدف خارج شد در حالیکه در اطراف حلب کوچها
آن ندا میکرد وای بشما اسلام را کشتند بعد از آن بمنزل خود داخل شد و زره جنگ را پوشید و شلوار سیاه پوشیده
سر و پای آمد و بیرون آمد با او از دختران انصار و غیر هفتاد نفر زن جوان با زره و مغفر پس پیش روی ایشان بود درّه که
او را مادر دختر بکر بن سعد الانصاری می‌گفتند و در همان شب شروع به رفتن کردند تا زمانیکه وقت طلوع آفتاب
شد ناگاه دیدند از دور گرد و غبار ظاهر گردید و علمها آشکار گشت و در پیش آنها مبارک بوق و شیپور میزدند پس درة الصدف
و زنانیکه با او بودند کمین کردند تا آنقوم بایشان نزدیک شدند پس گریه کودکان و ناله زنان را شنیدند درّه و زنانیکه همراه او
بودند بشدت گریه کردند. درّه گفت ای خواهران شما چیست گفتند ما تیر چنانست که صبر نمائیم تا بما نزدیک شوند و ...

که عدد قوم چه قدر است ناگاه علمها آشکار شد و در زیر آنها مردانی بودند که عمامه بسته و شمشیرها را کشیده و نیزه‌ها در دست و زرهها
بر تن میزدند هر یک از ایشان رجز میخواندند پس دره الصدف بزنان متوجه شده گفت ای آقای من خبر چنان است که از بعض قبایل عرب
مدد خواهیم تا ملاقات این قوم نمائیم و لشکر یزید متوجه بجانب حلب گشت و از باب الاربعین داخل شده تا رحبة دلالتین آمدند پس نیزه سر شریف
را در آنجا نصب کردند تا امروز در آنجا حاجت برآورده میشود پس شب در آنجا خوابیدند و کوچ کردند تا آمدند به قنسرین و آن مدینه صغیره
است وقتیکه ایشان آمدن آن قوم را احساس کرده درها را بستند خولی با ایشان فریاد که آیا شما در تحت طاعت ما نیستید گفتند نعم
ولکن اگر بزرگ و کوچک ما را بکشند سر پسر دختر رسول خدا از میان شهر ما نمیگذارد و نمیگذاریم پس آن قوم کوچ کرده به بلاد ایشان
داخل نشدند سیر کردند تا معره نعمان پس اهل آن بفرح و سرور ایشان را استقبال کرده درها را گشوده و قربانی نمودند آن قوم شب
در آنجا بیتوته کردند وقتیکه صبح شد کوچ کردند تا بکفرطاب اهل آن درها را بستند خولی گشودن درها را طلب نمود گفتند صاحب
خراج بلد ما ما را اذن نداده است که درها را بگشائیم تا شما کوچ نمائید پس از آنجا گذشته داخل نشدند پس خبر باهل شیزر رسید پس
اجتماع نموده هم قسم شدند که نگذارند ایشان سر حسین را ببرند اگرچه ایشان را بکشند درها را بر روی ایشان بستند خولی لعین ایشان
را الزام نمود پس در آنوقت شمشیرها را کشیده بجای ... نمودند از اصحاب او چهل نفر مرد را بقتل رسانیدند و از اهل شیزر نه نفر کشته شدند
و خطاب در میان او و ایشان بطول انجامید ام کلثوم گفت نام این شهر چیست گفتند شیزر است گفت خدا آب شما را
شیرین و بهار شما را ارزان نماید و دستهای ظالمان را از شما کوتاه نماید پس این شهر تا امروز مانده و آنجا معروف است مگر عدل
و رخاء بعد از آن کوچ کردند بر حماة در ستون بر صاحب حمص نوشتند که ما را استقبال نما او با علمها و بوقها بیرون آمد و اسر
مبارک را استقبال نمود بعد در حمص مشهور نمودند گفت ماهیه الصدف و مثال او وقتیکه قصد کردند که از بعض قبایل عرب طلب یاری
نمایند در سیر کردن جد و جهد نمودند تا بحله رسیدند ناگاه دیدند که در آن گریه و نوحه و تجدید حزن است دره الصدف گفت من
ظن میکنم که اینها از دوستان علی ابن ابیطالب اند وقتیکه آمدن سر حسین را شنیدند حزن ایشان تازه گردیده دیده را ... شتران
ندبه و گریه میکنند با او سلام کرده گفت از کدام طایفه این پیر و این حزن و اندوه چیست گفت من از قبیله بنی ذل هستم گفت
ایشان بزرگان کرام و شیران عظام اند بزرگ شما کیست و مقدم بر شما کیست گفت ابو الاسود دیلمی است که دوست و مولای
امیرالمؤمنین است وقتیکه مولای ما حسین در کربلا کشته شد و امر ما به یزید رسیده و ما را طلب مینماید و ما از مکانی بمکانی
دیگر منتقل میشویم پس در آنوقت دره الصدف گریست از جهة رقت و ترحم و دختران آن قبیله بیرون آمده برو یا سیلی
زده و موی خودشان را پریشان نموده و ندا کردند و احمداه و علیاه دره الصدف ندا کرد و قال من یجیر و قال من ینصر علی الاعداء
امیر حسین است که برای یزید هدیه میبرند و بر حسین گریه و ندبه میکردند زنان قبیله نیز گریه و ندبه میکردند ناگاه دیدند ابو الاسود دیلمی آمد
و از ایشان سؤال کرد دره الصدف گفت ایها الامیر من دختر عبدالله بزرگ قوم خودم بتحقیق با دختر عم خود آمده ام که سر
حسین را از این قوم لئام اخذ نمائیم دیدیم که عدد اعلامین بسیار است آمدم که خود را معین و یاور طلب نمائیم که سر امام تا بشهر
شما نزدیک شدم و آن قوم لئام بشما نزدیک شده اند آیا در میان شما ناصر و معینی هست ابو الاسود سر خود را بزیر انداخته فکر نمود دره
الصدف گفت من ظن میکنم که تو بسبب یزید لعین دلخسته پس ابو الاسود در ارتعاش و لرزیدن عارض شد نزدیک بود که استخوانهای پس
از کمر جدا شود و میگفت اَقُولُ وَذاکَ مِنْ اَلَمٍ وَوَجَلٍ اَزالَ اللهُ مُلْکَ بَنِی زِیادٍ وَاَبْعَدَهُمْ
کَما غَدَرُوا وَخانُوا کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ وَقَوْمُ عادٍ حاصل آنکه میگویم و این گفتن از درد و شوق است که خدای
تعالی ملک و دولت بنی زیاد را زایل نماید و ایشان را از رحمت خود دور گرداند چنانکه ایشان حیله و خیانت نمودند چنانکه ثمود
و قوم عاد دور شدند دره الصدف با او گفت یا ابا ... و گفت بزبان قول تو موافق فعل نیست تدارک خود را دیده با اقوام و عشایر

خود بیرون بیا اگر ظفر یافتیم بمطلب خود میرسیم و اگر کشته شدیم بسعادات شهادت کسیکه ملحق شویم پس از آن وقت ابو
الاسود در میان بنی جهم و قوم خود ندا کرد که ایشان سلاح خود را پوشیده بحضور او آمدند با هفتصد سواره و پیاده و در نزد روح
شدند از جمله ایشان بود دویست جاریه و کنیز پس ایشان به رفتن عازم شدند ناگاه لشکری با ایشان نزدیک گردید
که مکمل و مسلح بودند و یکسواری در پیش روی و مقدم ایشانست که از آنمرد شدیدتر ندیده بودند از جهة باس و هیبت
و استوار و جبین مرثیه میخواند در بیت ملاحظه کردند و دیدند که او حنظلة بن اسعد الخزاعی است قوم و سران عجش که هفتصد سوار
بودند همراه اوست و او از شیعه علی ابن ابیطالب بوده آمده اند که بقوم ملاقات نمایند پس همه ایشان بیکدیگر ملاقات نمودند
دره الصدق پیش افتاده و گفت ثار القتیم سید هم بجد امر انتقاح جنگ نمایند و شما در عقب من سند باشید
گفتند تو مقدم باش خدا ترا یاری نماید بعد از آن بقوم سوار آورده بمحمد بن اشعث حمله نمود و نیزه بر پهلوی او زد و او بخون
حامل سر عباس بن امیرالمؤمنین بود پس آن سر مبارک از دست آن لعین بازل گشت دره آنرا استقبال کرد نگاه داشت به
زمین فتاد آنرا گرفته در روی سنگی گذاشت بعد از آن که محمد اشعث به پهنه جا نیزه را بست و زره خود را پوشید
ایستاده بدره نظر میکرد و دره بجانب آن زنان حمله کرد و با ایشان هفتصد سوار بود ایشانرا حفظ مینمودند وقتیکه با ایشان
نزدیک شد دره صیحه زد که وای بر تو برگرد پس نشنید نیزه بر سینه سگ ملعون پسر عم محمد بن اشعث زد که سر نیزه از پشت او بیرون
آمد افتاد و هلاک شد بعد از آن برگشت بر مراد بن شداد مذحجی و شمشیر بازو زد که دل او را بیرون آورد پس افتاد در خون
خود دست و پا میزد و همچنین دعوای جنگ کرد تا یازده نفر مرد از ایشان کشت پس بعشره خود صیحه زد او را اجابت نمودند
بر ایشان حمله کردند و آتش حرب مشتعل گردید ناگاه دیدند یکسواری از عقب آن میگفت مژده باد ترا ای ستیده که بتو میگفت تو
کیستی گفت منم قاسم بن سعید مرد از شیعه علی ابن ابیطالب گفت ای قاسم اخذ کن و حفظ نما حرم را ایشانرا از طرف
وادی بگردان پس امیر دره رفت چون که شتران را بطرف وادی بگرداند ام کلثوم او را شناخت و گفت خدا ترا جزای
خیر دهد یا ابا محمد شتران را بجوانان تا ما فرود آییم آنچنان کرد و برگشت بحرب ناگاه دید که گرد و غبار آشکار و رفیع شد
از میان آن فارسی بیرون آمد مثل شیر که بجای خود در احمات میکند ناگاه دید که آن ابو الاسود دئلی است گفت ای قاسم
زنان کجا اند گفت در این وادی هستند پس شاد شد بعد از آن گفت تو در مکان خود بایست تا ببینم حنظله چه میکند ناگاه
حنظله را دید که مرد بر رسیده از آن قوم که آنمرد رجز میخواند و میگوید الیَوْمَ اَشْفِی بِالسِّنانِ قَلْبِی اَکْشِفُ عَنِّی غَمِّی
وکَرْبِی اَنَا الَّذِی اَعْرِفُ عِنْدَ الضَّرْبِ مَعَ رِجالٍ قَدْ اَتَوْا بِالْغَضَبِ وقتیکه حنظله شعر او را شنید
گفت ای دشمن خدا فردا در روز حشر بهیچ نزدیک چگونه بتو شفاعت میشاید وای بر تو با دوستان کسانی هستیم که فضل و حق
ایشانرا کسی انکار نمیکند مگر حرام زاده بعد از آن هر یک از ایشان بر دیگری حمله کردند پس ابو الاسود او را ندا کرد یا ابا عمیر
دشمن خدا را اخذ کن و تعجیل نما پس حنظله حمله کرد و شمشیری بر بالای سر او زد و محاسن روی او را محو کرد به زمین افتاد با پاها
خود زمین را بحث میکرد وقتیکه اصحاب او را دیدند حمیت و غیرت ایشان شکسته گردید پس بکبایت گذشت تا سر آن را از آن
برگرفتند و مالک شدند وقتیکه مردی از ایشان این را دید عمامه خود را از سر برداشته و لباس خود را پاره کرده فریاد کرد
ای بنی طی ای بنی کنده این تقصیر از شما چه خبر است حرب را اخذ کنید ای اولاد کرام را گوید پس مارقان بر شیعه آل محمد
حمله نمودند پس اعدا اعدا را مراو لیا طاقت نشد حنظله و ابو الاسود و قوم او قتال شدید نمودند وقتیکه مقدم لشکر دید آنچه
و آنانیکه با او بودند کردند گفت ما را علاج نیست مگر اینکه باهل حلب بنویسیم تا لشکر ایشان بما یاری نماید پس بسوی ایشان

فرستادند شش هزار سواره و پیاده آمد بعد از آن او از اینش پیاده گشته و بسایر شهرها کاغذ نوشت شد و خود باو رسید از شهر مکان
و هر یک از ایشان چند روز اقامه قتال نمودند پس لشکرها زیاده شد بر حنظله و دره بن صدف و آنانیکه با ایشان بودند گفتند ما را با این
لشکر طاقت و تاب مقاومت نیست ندارد و با این قوم مقاتله میکردند تا دره بن صدف را کشتند و سرها و اسیران را از ایشان
گرفتند و زنان گرفتار شدند و ایشان را به حمص آوردند و عموم اهل حمص گفتند ای قوم مگذارید که سر حسین پسر دختر پیغمبر شما
بشهر شما داخل شود خولی لعین را منع کرده با او مقاتله نمودند پس شش مرد و دوازده نفر زن از اهل شهر کشته شدند
انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل است از برای بیان کردن امریکه با تقدم تعلق
دارد مدائکه از شعبی نقل شده وقتیکه اسیران را به مدینه حمص آوردند اهل حمص ایشان را نگذاشتند که بشهر ایشان داخل شوند
الحاصل سر شریف را از باب رستن داخل کرده آوردند به کنیسه جرجیس راهب در آنجا بیتوته کردند و رفتند در حالیکه خوشه را
طلب میکردند لوط بن یحیی گفت خبر داد مرا کسیکه در بلد مستقیم بود که در آن چهار هزار شمشیر کشیده و هم قسم شدند که خولی و
کسانیکه با او هستند بکشند و سر شریف را از ایشان گرفته در بلد خودشان دفن نمایند تا بسبب این ایشان را فخر باشد
بر دیگران این خبر بخولی رسید از آنجا گذشتند راه بیابان را در پیش گرفت و صاحب بعلبک نوشت پروانه برای طلا
خارجی و اسیر حسین بن علی است پس کنیزان بمزمارها و سایر آلات لهو بازی کردند ام کلثوم گفت نام این بلده چیست گفتند
بعلبک است گفت خدا آب ایشان را گوارا نگرداند و بهار ایشان را ارزان و دست ظالمان را از ایشان کوتاه
نگرداند پس دعا و نفرین آنحضرت در باره ایشان مستجاب شد راوی گوید لشکر در آنجا بیتوته کرده تا بصبح میخوردند و
شراب می آشامیدند بعد از صبح کوچ کردند تا وقت شام بصومعه راهبی رسیدند و فرود آمدند و سر شریف را
بالای صومعه راهب نصب کردند در حالیکه سر شریف در بالای نیزه بود از هاتفی شنیدند که بر حسین مرثیه میگفت ام کلثوم
گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من پادشاه جنم با قوم خود آمدم که بحسین یاری نمائیم باو رسیدیم در حالیکه او را کشته
بودند راوی گوید وقتیکه این قوم این را شنیدند دل ایشان ترسید گفتند دانستیم که ما از اهل آتش هستیم بدون شک و وقتیکه
شب داخل شد راهب از صومعه خود سر بیرون آورده بسر شریف نظر نمود در حالیکه نوری از آن بلند گشته عنان آسمان را
گرفته و نظر کرد دید که باب آسمان مفتوح گردیده ملائکه نازل میباشند و ندا میکنند یا ابا عبدالله علیک السلام پس راهب
از این حالت جزع و ناله نمود و وقتیکه صبح کرده خواستند که کوچ نمایند راهب از ایشان مشرف گشته گفت با شما چه چیز است
گفتند سر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفتند فاطمه دختر محمد راوی گوید راهب دست خود را بهم دیگر میزد و می گفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم احبار یهود راست گفته است در آنچه گفته اند گفتند که احبار و دانشمندان یهود چه گفته اند
گفت میگویند زمانیکه این مرد را کشتند آسمان خون بارد و این از جهة این است که آسمان گریه نمیکند مگر برای پیغمبر یا وصی
و یا پسر وصی بعد از آن گفت و عجبا از امتیکه پسر دختر پیغمبر خود و پسر وصی پیغمبر را کشتند بعد از آن رو کرد بر کسیکه
مباشر امر سر شریف بود و گفت سر را بمن نشان دهید تا باو نظر کنم گفت آنرا کشف و آشکار نمیکنم مگر در پیش روی
یزید لعین برای جایزه و آن بدره و کیسه ده هزار درهم است راهب گفت من آنرا بتو میدهم پس حاضر نمود در برای او آن
دراهم را و سر را گرفته بکنار خود گذاشت متبسم نمود دندانهای پیشین او ظاهر شد پس خود را روی سر مبارک انداخت
میبوسید و میگریست و میگفت گران است بمن یا ابا عبدالله که در پیش روی تو مقتول نشدم ولکن زمانیکه فردای قیامت
میشود شاهد باش برای من در پیش جدت بر اینکه من شهادت میدهم باینکه غیر از خدا معبودی نیست و بدرستی

بدرستیکه محمد رسول او است بعد از آن سر را بر زمین گذاردند بعد از آنکه باسلام مشرف شد پس یهود رفتند نشستند و دراهم را قسمت میکردند
تا آگاه دیدند که آنها خزف و سفال گشته و در آنها نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل است که در آن امور چند
بیان میشود مدانکه روایات متعدده مختلف است بنسبت بامیر لشکری که ابن زیاد لعین ایشانرا با سرهای شریفه و حرم رسول خدا
از کوفه بشام فرستاد بتحقیق شناختی که بعضی از آن اخبار دلالت کرد بر اینکه امیر لشکر محضر بن ثعلبه بود و بعضی از آنها دلالت کرده
بر اینکه امیر لشکر خولی لعین بود و بعضی از آنها دلالت کرده بر اینکه رئیس و امیر لشکر زجر بن قیس لعین بود و بعضی دلالت کرده بر اینکه ابن
سعد ملعون با آن لشکر بود و سپاه و رئیس و امیر کل میشود و ظن من اینست که جمع و توفیق در میان روایات در اینباب اینست که محضر بن ثعلبه
آنکسی بود که سرهای شریفه و حرم را باو تسلیم کرده بودند و رئیس حرس و محافظین سرها و حرم بود اما امیر لشکر و رئیس کل خولی لعین بود در وقت بیرون
آمدن از کوفه و ابن سعد لعین در وقت خارج شدن ایشان از کوفه تا بشام در کوفه مقیم و ساکن بود و از لشکر عقب مانده بود و بعد چند روز از
کوچ کردن ایشان سرکرده که با ایشان رسید پس امیر و رئیس کل شد و مخفی نماند بر تو که از بعض روایات مستفاد میشود بیان و تفصیلی از
بعض وجوه و آن اینست که آنرا در کتاب بحار از سعید بن نما نقل کرده است و آن چنین است که عبید الله بن زیاد لعین بعد از فرستادن
او سر حسین را امر کرد که جوانان و اطفال و زنان او را ایشان بر شتران سوار کرده و امر کرد که در گردن مبارک علی بن الحسین زنجیر زده و ایشانرا
با محضر بن ثعلبه عایذی و شمر بن ذی الجوشن در اثر سرها راه انداخت ایشان اسرا را بردند تا بجائیکه سرها را میبردند ملحق شدند مخفی
نماند بر تو که در اینجا امری هست که لابد است که بآن اشاره شود و آن اینست هرکس در روایات معتبره و غیر آنها از روایات سیر
مجالس متقدمه و مجالس آتیه تامل نماید میداند ام کلثومیکه در آنها ذکر شده آن دختر امیر المؤمنین است از فاطمه زهرا ولکن باین
اشکالی وارد میشود و آن اینست که فقها ذکر کرده اند در باب نماز بر دو جنازه مختلفین زمانیکه جمع شد طفل صغیر و زن کبیره جنازه را
مؤخر میکنند و در مقام استدلال نموده اند بانچه الان نقل میکنم از خبر معتبر بحسب سند و در آنست که در دستیکه وفات نمود زید بن
عمر و مادرش ام کلثوم دختر امیر المؤمنین در یکروز و جمعی از صحابه و حسن و حسین بر جنازه حاضر شدند زید را مقدم و مادرش ام کلثوم
مؤخر نموده و با ایشان یک نماز گذاردند و ممکن است که گفته شود که این خبر اگرچه سندش معتبر است الا اینکه او در مقام تقیه وارد شده و نیز
ممکن است گفته شود که ام کلثومیکه در قصه طف حاضر بود بزرگترین دختران امیر المؤمنین بود بعد از زینب ولکن از زنی بود که غیر از
فاطمه بود ولکن آنچه آنرا مساعدت میکند وجوه کثیره و امارات قویه و آنچه معتقد من بود آن اول است یعنی آن خبر در مقام تقیه وارد شده
است مخفی نماند بر تو که من الان به روایتی رسیدم که حکایت میکند از آنچه واقع شده در بعض منازل مابین کوفه و شام از آنچه ممکن
است آنچه در آنست روایت دارد همین خود آن خبر باشد که در بعض روایات متعدده است و اختلاف در میان آنها بحسب بعضی از
الفاظ و بحسب زیاده و نقصان بوده باشد هم چنین ممکن است که آنچه در آن روایت است قصه مستقله باشد و غیر آنچه در روایات متعدده
است نوشته باشد و آن روایتی است که صاحب معالم از بعض مناقب قدیمه ذکر کرده است که وقتیکه سر شریف سید شهدا را با ایشان حمل کردند بعد
شد در پیش دیری از یهود فرود آمدند پس شراب خورده مست شدند گفته شد در نزد ما است حسین آنمرد یهودی گفت او را بمن دهید
پس او را بوی دادند در حالتیکه در صندوق بود و نوری از آن بجانب آسمان بلند میشد مرد یهودی از آن تعجب نمود و آنسر را از ایشان به
طریق امانت گرفت پس با آنسر شریف گفت شفاعت کن برای من در نزد جدت خدا تعالی آنسر را به نطق آورد گفت شفاعت من
برای کسانی است که محمدی باشند و تو محمدی نیستی پس آن مرد یهودی اقربا و اقوام خود را جمع کرده آنسر مبارک را اخذ کرده در طشتی گذاشت
گلاب بآن ریخته و کافور و مشک و عنبر در آن افکنده و با اولاد و اقوام خود گفت این سر پسر دختر محمد است بعد از آن گفت یا ابن رسول الله
زیرا که ترا زنده درک نکردم که در دست تو مسلمان شوم و در پیش روی تو قتال نمایم لیکن الان مسلمان شدم برای من شفاعت کن در روز
قیامت پس خداوند تعالی آنسر شریف را بنطق آورد به زبان فصیح گفت اگر مسلمان شوی من ترا شفاعت میکنم این حرف را سه مرتبه
گفت پس ساکت شد آنمرد و اولادش مسلمان شدند شاید این یهودی از اهل قبیله قیس باشد زیرا که او سبب سر حسین مسلمان شد و ذکر او
در اشعار آمده و خوهری و جرجانی آنرا در مرثیه حسین وارد کرده و نقل نموده بعد از آن میگویم ای دوستان از شیعه آل محمد پس این حزن را
بر گزینید و روی اندوه را در پیش اندازید بعد از آن بگوئید و آه و آها بر اینکه فوت شد از ما نصرت و اعانت کردن به بذل نمودن

جانهای خود را برای سرکار قرآن و برگزیدگان خدای رحمن بعد از آن و اسفاه براینکه از ما نصرت و یاری کردن فوت شد برای حرم و فرزندان
و عیال سید شباب اهل بهشت و قبیله کفار ایشانرا از کوفه برای آل ابوسفیان میبردند و حزناه و اسفاه بر قصور در حبه ما و باین فساد
حظ و نصیب ما از درجه ذره بصدف حظ کسانیکه با شرذره بصدف مشیئی کردند از دختران او زنان مکانیکه جانهای خود را بذل نموده و سعادت
خود شانرا یاری کردند پس اگر گوئی که تا نفع نمیدهد در بحبه درآن را معذرت و حسرت بیار میسد و دست چیزی را ذکر کن که بآن مقصود حاصل
شود آیا چیزی پیدا میشود که عوض باشد از بذل نمودن جان و ریخته شدن خونها در نصرت و یاری اولاد سید انبیا و سید اوصیا و سیدة النساء
و جامس صحابه کساء تا آنکه میگویم زیارت امام مظلوم سید شهدا است که بعد از طریق مطلوب است چنانکه زیارت کننده جای آن
بحق جد و پدر و مادر و برادر و اولاد طاهرین ع باشد چنانچه عظیم است که خدای تعالی برای انتزاع جزین از شیعیان ایشان ذخیره کرده است
و همچنین گریه کردن در مصائب آن بزرگواران چه خدای تعالی ایشانرا باین سبب در درجه قرار داده است که پیش روی او بدرجه
شهادت فائز گردیده اند پس درینجا حدیثی ذکر میکنم که چشمهای عارفین بحق ائمه طاهرین و صادقین در وعده جان بذل نمودن جانهای خود برای
و نصرت و یاری ایشان منور و روشن گردد و آن حدیثی است که ابن قولویه در کتاب کامل باسناد داده از هشام بن سالم از ابی
عبدالله روایت کرده است در حدیث طولانی گفت مردی بخدمت آنحضرت آمد گفت یابن رسول الله ایا پدرت را زیارت میکنند
فرمود بلی گفت در نزد او نماز میگذارند فرمود در پشت سر او نماز میگذارند نه برابر و مقدم نمیشوند گفت چیست اجر کسیکه بزیارت
او بیاید گفت بهشت اگر بامامت قائل میشوند گفت چه چیز است برای کسیکه از زیارت او اعراض نماید گفت حسرت است در روز
حسرت گفت چیست اجر کسیکه در نزد او اقامت نماید گفت هر روز مقابل هزار ماه است گفت چیست اجر کسیکه در رفتن بزیارت
او خرج نماید گفت بهر درهمی که خرج میکند هزار درهم میدهند گفت ثواب کسیکه بزیارت او میرود و در سفر وفات نماید چیست گفت ملائکه او را
مشایعت مینمایند و با او از بهشت حنوط و کفن میآورند و زمانیکه کفن کردند با او نماز میگذارند و از فوق کفن او را کفن مینمایند
و در تحت او ریحان فرش مینمایند و زمین را برای او وسعت میدهند از پیش رو و از پشت سر و از بالای سر و در نزد پاهای او بمسافت سه
روز و دری از بهشت بر قبر او میگشایند و بر او داخل میشود روح و ریحان بهشت تا روز قیامت گفتم چیست اجر کسی که در نزد
او نماز بگذارد گفت هر کسیکه در نزد او نماز بگذارد در نزد قبر او دو رکعت نماز بگذارد سؤال نمیکند از خدای تعالی چیزی را مگر آنکه
خدای تعالی باو عطا میکند گفت چیست اجر کسیکه از آب فرات غسل نماید در حالتیکه اراده زیارت او را نموده باشد گفت گناهان او
ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد شده گفت چه چیز است ثواب کسیکه برای زیارت او تدارک دیده بجهت علتی که باو رسیده بعلت
نرود گفت خدای تعالی باو عطا کند در عوض هر درهمی که انفاق کرده حسنات مثل کوه احد و چند چند مقابل آن باو عوض کرامت
از آنچه انفاق کرده میگرداند از او و از بلا آنچه را نازل نشده که باو برسد دور از او دفع میکند و او را حفظ میکند در مال او گفت چیست اجر کسیکه
او را در راه او بکشند باینکه سلطان باو ظلم و جور نماید و او را بکشد گفت اول قطره خونیکه از او ریخته میشود خدای تعالی جمیع گناهان
او را میبخشند و طینت او را که از آن خلق شده غسل میدهند و میشویند تا خالص میشود چنانکه طینت مخلصین خالص شده
و میرود از طینت او چیزیکه مخلوط گشته با آن از خباثت شیاطین اهل کفر او و دل او را میشویند و شرح میکنند و با ایمان مملو مینمایند
پس ملاقات میکند خدای تعالی را در حالیکه خالص شده میشود از هر چیزیکه مخلوط میشود با آن از ابدان و قلوب و نوشته میشود
برای او شفاعت کردن در اهل بیت او و در هزار نفر از برادران او و با او نماز میگذارند ملائکه با جبرئیل و ملک الموت و کفن و حنوط
او را از بهشت میآورند و به قبر او وسعت میدهند و در قبر او چراغها میگذارند و چند در از بهشت بقبر او میگشایند و ملائکه
از طرفهای بهشت باو میآورند و بعد از هجده روز او را بحظیره و باغهای بهشت میبرند در آنجا میباشد با اولیاء الله تا آنکه نفخه
که چیزی را باقی نمیگذارد و قتیکه نفخه ثانیه دمیده میشود و از قبر خود بیرون میآید اول کسیکه رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما
با او مصافحه مینمایند او میشود و باو مژده میدهند و باو میگویند و تهنیت میگویند بر حوض کوثر و از آن میخوشند و سیراب میکنند
هر کسی را که دوست میدارد گفت چیست اجر کسیکه او را حبس نموده باشند بجهت آمدن او به زیارت گفت در عوض هر روزیکه حبس
نموده باشند و غمگین باشد یک فرحه و سروری در روز قیامت گفت اگر بعد از حبس او را زده باشند در راه بزیارت گفت

هر ضربت بکجوره او مهر ورد و آدمیت که داخل میشود سید ب او نهار رهزار حسنه میدهند و نهار رگناه او را محو میکنند و هزار نهزار
درجه میدهند و از بهم صحبت های رسول خدا میباشد تا از حساب فارغ میشوند و حاملان عرش با او مصافحه مینمایند و با او میگویند
هر چه میخواهی سوال کن و ضارب او را بطلب میاورند و هیچ چیز از او سوال نمیکنند و حساب هیچ چیز را از او میخواهند از بازو او گرفته
میاورند نزد ملکی از ملک او را می بخشد و با و یک شربت از حمیم و یک شربت از غسلین تحفه میدهد و او را در آتش در بالا کوههای
گذارند و با و میگویند بچش چیزی را که دستهای تو مقدم کرده است درباره این کسیکه او را زده و حال آنکه او مهمان خدا
و مهمان رسول خدا بود و منصبر و ارباب جهنم میاورند و با و میگویند که نظر کن بضارب خود و با آنچه او ملاقات کرده است آیا سینه
خود را شفا داده به تحقیق از برای تو از او قصاص کشیدند پس میگویند حمد خدایراست و مراد من رسول خود را یاوری کرده و نیز
در بحار است باسناد او از ابی عبدالله که گفت إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الرَّجُلُ
بِزِيَارَتِهِ أَعْطَاهُمْ ذُنُوبَهُ فَإِذَا أَخْطَأَ مَحَوْهَا ثُمَّ إِذَا أَخْطَأَ ضَاعَفُوا حَسَنَاتِهِ فَلَمْ تَزَلْ حَسَنَاتُهُ تُضَاعَفُ
حَتَّى تُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ اكْتَنَفُوهُ وَقَدَّسُوهُ وَيُنَادُونَ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ أَنْ قَدِّسُوا زُوَّارَ حَبِيبِ
حَبِيبِ اللّٰهِ فَإِذَا اغْتَسَلُوا نَادَاهُمْ مُحَمَّدٌ يَا وَفْدَ اللّٰهِ أَبْشِرُوا بِمُرَافَقَتِي فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ نَادَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ... بعد ایعنی
ملائکه هست که موکل اند به قبر حضرت حسین و قتیکه مرد قصد زیارت او را کرد گناهان او را میپوشند زمانیکه قدم برمی
دارد حسنات او را مضاعف نمایند پس حسنات او مضاعف شود تا باعث شود که او داخل بهشت گردد بعد از آن او
احاطه میکنند و او را تقدیس میکنند و ملائکه ایشان را ندا میکنند که تقدیس نمائید زوار حبیب حبیب خدا را پس زمانیکه غسل میکنند ایشان را
محمد ندا میکند که ای مهمانان خدا مژده باد شما را برفاقت من در بهشت بعد از آن امیر المؤمنین ایشان را ندا میکند که من ضامنم
بحوائج شما و دفع کردن بلا از شما در دنیا و آخرت بعد از آن ملائکه ایشان را از یمین و یسار احاطه میکنند تا نزد اهل عیال خود بسلامت
رجوع میکنند بحدیث میکویم مثل زیارت و در کسیاری و سوزکی و فضیلت مثوبات در جاتی بلکه در علوم نهایت آنها گریه و نوحه و جزع
و پاره نمودن گریبان و خاک بسر پاشیدن در مصائب آل محمد پس از این مرتبه عالیه که کتب سامیه و مناقب واضحه ظهور یافت
حیثیتی که روشنی مجد و شرف آن نور روشن میکند بلکه این مرتبه را احاطه میکند شرف و عزت از اطراف آن پس ظاهر است
مخایل و آثار شرافت بر شمایل و اطراف آن با همه این میگویم هیهات هیهات کجا عوض میشود فرع از اصل اصیل و کجا عوض و بدل
میشود سیم و زر از اکسیر اعظم پس این شخص است که در پیش روی حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بدرجه شهادت رسیدند و همچنین قومی
که سابقین با ایشان سبقت و لاحقین با ایشان لاحق میشود و فیا لیتنی کنت فافوز فوزا عظیما مجلس بیست و نهم از کتاب
اسیر عبادات در اسرار شهادات در بیان داخل شدن حرم و اسیران در دمشق میگویم بدرستی آنچه آلی مخنف در انتقام
ذکر کرده است اینست وقتیکه در سیر کردن جد و جهد نمودند تا داخل دمشق پس دیدم بازارها را آئین بسته اند و مردم گویا که مستند که مردی
پیش یزید لعین آمد و گفت خدا چشمهای ترا روشن کرد ایها الخلیفه گفت چه چیز است گفت سر حسین را آوردند یزید ولد الزنا
با و گفت خدا چشمهای ترا روشن نکند امر کرد او را حبس نمودند و امر کرد که صد و بیست علم گشودند باستقبال سر حسین سرو غیر
پس علمها را گشوده و از تحت آنها صدای تکبیر و تهلیل بلند شد ناگاه از تحت آنها هاتفی میگفت جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ
مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلَا لَا يَوْمَ أَعْظَمُ حَسْرَةً مِنْ يَوْمِهِ وَأَرَاهُ رَهْنًا لِلْمَنُونِ
قَتِيلَا فَكَأَنَّمَا بِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولَا وَيُكَبِّرُونَ إِذَا قُتِلْتَ
وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا حاصل مضمون آنکه ای پسر دختر محمد سر ترا آوردند در حالیکه خون آلوده بود
روزیکه عظیم باشد از آن روز از جهت حسرت و میبینم آنرا رهن مرگها نموده اند گویا که ایشان ای پسر دختر محمد قصدا و آشکارا رسول را
کشتند و تکبیر میگویند زمانیکه تو را کشتند و حال آنکه تکبیر و تهلیل را کشته اند سهل میگوید مردم از ابواب خیزران داخل شدند من در میان
ایشان داخل شدم ناگاه دیدم هجده سر آوردند و دیدم سرایا اسیران عریان سوار نموده اند و سر شریف حضرت حسین در دست شمر

که عمیر بن ابی جوشن حسی لعنه الله آنرا حامل بود و بعد از آن سر محمد بن علی آمد و بعد از آن ابوبکر بن علی آمد که آنرا مینا بن حرث جعفی لعنه الله حامل بود و بعد از آن
سر علی بن الحسین امد که مرة بن قیس همدانی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر عون بن علی آمد که جابر بن عبدالله آنرا حامل بود و بعد از آن سر
قاسم بن حسن آمد که محمد بن اشعث کندی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر یحیی بن علی که عمیر بن شجاع کندی آنرا بر در بسته بود و بعد از آن
سر عبدالله بن حسن عقیل آمد که قیس بن ابی مرة غزاعی آنرا حامل بود و بعد از آن باقی سرها آمد و بعد از آن سر شریف حسین بن علی آمد که و
شبیه ترین مردم بود به رسول خدا که جوش بن خولی بن یزید اصبحی آنرا حامل بود و گفته اند غیر او آنرا حامل بوده و از امالی صدوق نقل کرده
اند که گفته اند وقتیکه به دمشق داخل شدیم و زنان و اسیران را در روز کشاده بدرون داخل نمودند و اهل شام جفاکار گفتند ما بهتر از اینها اسیرا
ندیده ایم شما کیستید سکینه دختر حسین گفت ما اسیران آل محمد ایم پس آنها را در مسجد نگاه داشتند در جائیکه اسیران نگاه میداشتند و در
کتاب بحار از خرایج نقل کرده است از منهال بن عمرو گفت من بخدا قسم سر حسین را دیدم وقتیکه حمل کردند و من در دمشق بودم و در پیش روی
مردی سوره کهف را میخواند تا رسید باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس خدایتعالی بزبان فصیح او را
نطق آورد گفت عجیب تر از اصحاب کهف کشتن و حمل کردن منست تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود که بعضی
روایات این مجلس ناطقست باینکه زنان و اسیران را در روز کشاده بدمشق داخل کردند و سید نیز در کتاب ملهوف باین معنی اشاره
کرده است بقول خود و سار بهم الی الشام کما یسار بسبایا الکفار یصبح وجوههن اهل الاقطار یعنی اشقیا ایشان را بشام بردند چنانکه اسیران کفار را
سیر میدهند اهل اقطار و اطراف بروی ایشان تماشا میکنند و لکن در مقام شناختن تحقیق در این باب تفصیلی است با آنچه باآن توفیق و جمع میان
روایات مختلفه حاصل میشود پس باآن رجوع کن بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا نکته دقیقه هست لابد است که بآن اشاره شود و آن اینست که زنان
و دختران از حرم رسول خدا قیاس نمیشود بیکی از آنها یکی از زنان عالمیان زیرا که عیون و ابصار خائنه قادر نیستند که بآن نظر نمایند و
قلوب صاحب ریبه استطاعت ندارند که در خصوص ایشان ریبه و خیانتی بخیال آورند پس مقصود از اینکلام سلب قدرت و اختیار
نیست در اینمقام بلکه مقصود از این کلام است که چشمها و قلوب اگر فعل خود را به ریبه و شک کنند نسبت بایشان در همان حال میلا
میشوند و عقاب و عذاب در ایشان تنها معجل میشود گویا که این معنی در قلوب اخیار و اشرار مردم مرکوز است آیا نمی بینی قول سهل بن سعد را
که گفت بخدا قسم که ریبه بشما نظر نکردم و اگر جواب این بنمط دیگر که واضحتر باشد تعبیر نمائی بگو که آیه تطهیر باینمقام شاهد است و بعبارة
اخری این از خواص حرم صاحب نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است آیا نظر نمیکنی بانچه خدا بایشان عطا فرموده از هیبت و عظمت لاهوتیه
ملکوتیه و آن اینست که پیش سهل بن سعد افتاده غش کرد بمحض صیحه زدن آن دختر صغیره سکینه دختر امام اگر گوئی امر چنان که ذکر کردی
بوده باشد پس چرا اهتمام جمیع حرم و اسیران متوجه بود براینکه سرها را از محامل دور کردند تا خلق بتنها نگاه کردن مشغول باشند تا بحرم نظر نکنند
میگویم جواب این سوال هر چند وجه است اول اینست که این از محذورات در باب امر بمعروف و نهی از منکر بود و بتقریب ظاهر است دویم
اینست که ایشان در مقامی بودند که مایل عصمت است بلکه جمعی از ایشان معصوم بودند بمعنی که بآن اشاره گذشت و بعبارة اخری
ایشان در مرتبه خلقت با صاحب ولایت مطلقه و یکسانیکه معادن رحمت و کرم و جود [illegible] اند پس اراده کردند که خدایتعالی عذاب را
بمردم تماشا کنندگان تعجیل نماید سیوم آنکه ایشان عالم بودند بمقامات سید الشهدا و بمقامات سر شریف او و روی که بفدای خواسته شد
که اجر آن را در نزد و سر شریف علاوه نباشد به بسیار نظر کردن مردم بایشان مجلس سی ام از کتاب اسرار عبادات در اسرار
شهادتست در بیان حالی است که یزید علیه اللعنه در آن حالت بود در وقت وارد شدن بشیر و هم چنین در بیان آنچه باین مقام تعلق
دارد بدانکه جمعی از ابی مخنف نسبت داده اند که او ذکر کرده است وقتیکه بشیر بر یزید لعین وارد شد سر [illegible] بسته بود و پاهایش را
در میان طشتی که در آن آب گرم بود گذاشته بود و در پیش رویش طبیب نشسته بود معالجه میکرد و در نزد او جمعی از بنی امیه بودند و او را
حکایت کردند راوی گوید از تعصیب یعنی [illegible] عصابه بستن او سوال کردم گفتند او در روزیکه حسین را کشتند در منظره غرفه خود نشسته
بود و در تحت آن غرفه زنان مغنیه دف میزدند و رقص بازی میکردند و او بایشان تماشا میکرد در این ساعت بشیر مژده کشتن حسین را آورد
بسیار فرحناک و مسرور گردید و امر کرد کنیزان مغنیه بخوانند راوی گوید در آن تماشا او مسرور و مشعوف بود ناگاه از غرفه رو بروی زمین
افتاد سر او و دست راست و پای او شکسته شد و هشت عدد از دندانهای او افتاد و چشم راستش معیوب گردید راوی گوید وقتیکه

اینواقعه باو عارض شد سرورش بغمگینی مبدل کردید او را به مجلس خود بردند پس امر باحضار طبیب نمود طبیب آمده او را مداوا نمود
و بعضی گفته‌اند که راوی میگوید که وقتیکه قاصد نامه را در پیش روی او بزمین گذاشت و گفت ای امیر خدا چشمهای ترا روشن گرداند به
وارد شدن سر حسین یزید لعین خشمناک شد و نگریست و گفت خدا چشمهای ترا روشن نگرداند بعد از آن طبیب گفت بزود
بعمل آور آنچه میخواهی راوی میگوید پس طبیب بصلاح جمع آن چیزی را که اراده اصلاح آن داشت بعد از آن کتاب را برداشت
گشود و خواند وقتیکه بآخر رسید سر انگشتان خود را گزید و بمرتبه نزدیک بود که سر انگشتان را قطع کند بعد از آن گفت قسم بر
کعبه مصیبت بزرگست و کتاب را داد به آن کسانیکه در اطراف بودند از بنی امیه و وقتیکه ایشان کتاب را خواندند نیز تکلم کردند
بمثل کلام او مگر مروان بن حکم زیرا که او مسرور و خندان بود از آنچه خدا تعالی حلاوت ایمان را از قلب او قطع کرد بعد
از آن گفت این چیزیست که دستهای شما کسب کرده است مفید و ابن نما گفته‌اند که عبد الله بن ربیعه حمیری روایت
کرده است گفت من در دمشق در نزد یزید لعین بودم ناگاه زحر بن قیس آمد به مجلس داخل شد یزید باو گفت وای بر تو
چه خبر است گفت مژده باد ترا ای امیر المؤمنین خدا بتو فتح و نصرت داد حسین بن علی با وارد شد با هجده نفر از اهل
بیت خود و شصت نفر از شیعیان خود پس ما بسوی ایشان رفتیم از ایشان سوال کردیم یا بحکم امیر در آیند یا با ما قتال نمایند پس
ایشان قتال را بر قبول کردن حکم امیر عبید الله بن زیاد اختیار کردند پس وقت صبح با ایشان هجوم آوردیم و از هر مکانی
ایشان را احاطه نمودیم با شمشیرهای بران و ایشان میگریختند و بکوهها و گودالها پناه میبردند چنانکه کبوتر از باز پناه میبرد پس بخدا
قسم یا امیر المؤمنین نگذشت مگر بقدری که شتری را نحر کنند تا همه آنها را کشتیم پس جسدهای ایشان برهنه و جامه‌هایشان
خون آلوده و روهای ایشان خاک آلود در روی خاک افتاده آفتاب بایشان تابیده و باد بر ایشان میوزد و زائران ایشان
حیوانات بیابان کشته یزید لعین قدری سر خود را بزیر انداخت بعد از آن سر خود را بلند کرده گفت من در طلب ایشان
بودم بدون کشتن حسین اما اگر من با او بودم هر آینه از او عفو میکردم و در ذیل خبر سهل بن سعد که او پیش ازین
نقل کرده صاحب مناقب آنرا روایت کرده است که داخل شدند به یزید لعین و من با ایشان داخل شدم دیدم یزید
و بر سر او بود تاج مکلل بدر و یاقوت و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند وقتیکه حامل سر شریف آمد
داخل شد در حالتیکه میگفت اوقر ركابي فضة وذهبا انا قتلت السيد المحجبا قتلت خير الناس
امّا وابا وخيرهم اذ ينسبون النسبا حاصل آنکه رکاب مرا از سیم و زر پر کن زیرا که پادشاه محجوب را کشتم و بهترین
خلق را از حیثیت مادر و پدر کشتم گفت اگر میدانستی که او بهترین خلق است چرا کشتی گفت میدانستم امید جایزه تو پس امر
کرد که گردن او را بزنند پس سر او را جدا کردند و در ذیل بعضی روایات متقدمه از مفید و ابن نما است که بعد از روانه کردن سرها اهل
بیت را در اثر سرها فرستاد با محفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن پس با ایشان اهل بیت را بردند تا لاحق شدند بقومیکه سرها را میبردند
و علی بن الحسین در طریق یک کلمه با آنقوم نگفت و با ایشان تکلم نکرد تا بدمشق رسیدند و وقتیکه بدر یزید رسیدند محفر بن ثعلبه باواز بلند
گفت که فاجران لئام را بنزد امیر المؤمنین آوردم علی بن الحسین جواب داد کسی که مادر محفر او را زائیده بدتر و لئیم تر است و گفته‌اند
این جواب از یزید صادر شد و در بعضی کتب است که یزید گفت قد كنت ارضى من طاعتكم بدون قتل الحسين اما لو كنت صاحبه لعفوت
عنه خدا قبیح گرداند پسر مرجانه را و در مناقب گفته که عبد الرحمن بن حکم در مجلس یزید نشسته بود این شعر را خواند
لهام بجنب الطف ادنى قرابة من ابن زياد العبد ذي النسب الوغل سمية امسى نسلها عدد الحصى
وبنت رسول الله ليست بذي نسل یزید گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را زیرا که اگر حسین بن فاطمه و من
صاحب و بودم هر چیزی که از من سوال میکرد هر آینه عطا میکردم و از او هر کرا دفع میکردم هر چیزی که استطاعت داشتم اگر چه در آن باب
بعضی از اولادم هلاک میشدند و لکن خدا تعالی امری را که حکم کرده آشکار کردن نمیشود و در روایتی هست که یزید این را شعر را
پنهان کرد و گفت سبحان الله ترا جایز نیست در این موضع ساکت شدن تذییل است که در آن بعضی از امور مذکور میشود مرا که هر
اخذ نماید مجامع روایات را که در این مجلس و ما قبل و ما بعد است میداند که یزید شاد و مسرور گشته بچیزی در عمر خود بمثل فرح و سرور او
از کشتن سید الشهدا و میداند که در وقتیکه آنچه ابن زیاد کرد با امرا او بود و در وقتیکه یزید در اضطراب و تشویش بود بعد از آن اظهار پشیمانی و

بیانش اینست وقتیکه بشیر با و وارد شد او را مژده داد که اسرا و سرهای مطهره بقرب دمشق آمده اند بر انگیخته شدن فتنه و هجوم
آوردن مردم را خیال کرده مدبیست که آنچه موسس کرده است آنرا معاویه و آنانیکه با او بودند پیش از او بودند از نشاندن
ایشان از قلوب اهل شام و اطراف آن بالتسویلات و وساوس و اکاذیب و اباطیل و با هزار حیله و مکر در تخت عداوت
امیرالمؤمنین و سید الوصیین و اهل عترت او را متعاوم و مقابل میشود با آنچه اهل شام آنرا بچشمهای خودشان مشاهده
کنند یعنی اوردن اهل بیت را در آنحالت که سرهای مردان ایشان بالای نیزه ها و زنان و اطفال ایشان در ذلت اسیری
برسید که اهل شام فتنه بر پا نمایند با و هجوم آورشوند پس کرد آنچه کرد از کشیدن انگشتان خود تا نزدیکشد که انامل خود را
قطع کند و گفت آنچه گفت از قول خود که این بسیار بزرگ مصیبت است قسم برب کعبه و این تو هم را مؤد بزرگان بنی امیه
و وقتیکه حرم و اسیران بدمشق داخل شدند و در هر وقت و ساعت با و خبر میاوردند از فرح و سرور و لهو و لعب و دف و طبل زدن ایشان
و اینکه آنروز را مثل عید قرار داده اند و دانست که کفر ایشان مثل کفر او از امور ثابته است پس اضطراب و زایل و قلبش مطمئن
گردید و حرص او و علاوه شد بر اینکه با کتید و مبالغه نماید خلق در ذلیل کردن و حقیر شمردن و شماتت و استهزاء نمودن باهل بیت رسول خدا
و تکلم نماید احدی بچیزیکه در آن مدح و منقبت اهل بیت باشد پس از اینجهة امر کرد که اشیخ تائب و اعتقاد کننده بفضایل آل رسول
را بکشند بضیا امر کرد بکشتن حامل سر شریف از جهة آن سه آیات که خواند با اینکه او که از انصار و اعوان او بود و شاید آنمرد حامل
سر شریف خولی بن خولی بود و احتمال دارد که غیر او باشد بعد اعوان یزید و رئیسان جنود و عساکر او وقتیکه عالم بودند با آنچه
او دوست میدارد و به ذکر آن شاد میباشد از ذلیل کردن اهل بیت و استحقار ایشان و شماتت و استهزاء نمودن بایشان
و عالم بودند با آنچه او دشمن میدارد از جاری کردن منقبت و فضیلت اهل بیت بر زبان خودشان ذکر کرد زجر بن قیس حیز یرا که ذکر
کرد از نسبت دادن ترس و گریختن باصحاب سید الشهدا روحی له الفداء تا آخر آنچه ذکر کرد با اینکه یزید پیش از این وقت عالم بود
باینکه امیطلب به خلق مخفی نبود و چگونه چنین نباشد زیرا که لشکر او وقتیکه با اسرا وارد بدمشق شدند نزدیک شدند در آن زنهای اسیر
میکردند تا گاه سواری با ایشان ظاهر شد و با ایشان بمقام معارضه آمده گفت وای بر شما فرزند دختر پیغمبر خود را کشتید با وجود
ساکت باش بخدا قسم اگر تو با ما حاضر بودی پیش از شمشیر کشیدن ما تو شمشیر خود را میکشیدی گفت برای چه گفتند زیرا که ما به
جوانانی ملاقات کردیم که مثل شیران ضاربه بودند دستهای ایشان در قبضه شمشیر خودشان بود و با دلهای ایشان و رعب نبودند و از قتال
منزجر میشدند و به سواران هجوم میاوردند و ایشان با بعضی و حوزه منحوند و وقتیکه مارا دیده بما هجوم آوردند چنانکه شیر بر شکار
خود هنبر و بخدا قسم ما با ایشان مقابله نکردیم بلکه قصد خلاص نمودیم و قادر نشدیم که خلاص شدن مگر بحد و دمن شمشیر و طعن
نیزه خودمان و بتحقیق صبر کردند مثل صبر کردن مردان کرام و بر خدمت کثیر ایشان از جملة نصرت و عهد و پیمان و بالجمله بدرستیکه
بعض کلمات صادره از یزید کافر مثل تصدیق کردن او عبدالرحمن بن حکم را و مثل قول او لوکنت صاحبه لکنت لدفعت عنه تحیف
و نحو اینها ناشی از شیطنت او و در غایت ظاهر حال میان مجلس خود بود و الا آن ملعون کاذب بود در قول خود و کشف میکند از این
امور غیر محصاة و وجوه بی منتها را آنچه گذشت و از آنچه میاید بان اشاره مجلس سی و یکم از کتاب ابصار درر اسرار شهادت
در داخل کردن کفار سر شریف روحی له الفداء را به مجلس یزید کافر لعین و آنچه بان تعلق و بعبارة اخری متمم میباشد آنچه در آن مجلس
بر با بعد تمام شد بدانکه ابو مخنف گفت که سر مبارک را آورده تا باب ساعات در آنجا ساعتی نگه داشتند بعد از آن نزد یزید آوردند
در حالتیکه مروان بن حکم در نزد یزید نشسته بود از ایشان سؤال کرد که چگونه او را کشتند گفتند آمد با هجده نفر از اهل بیت خود
و شصت نفر از انصار خود پس ایشان را کشتیم تا اینها سرهای ایشان و اسیران در بالای شتران است مروان اطراف خود را حرکت
داد و گفت یا حبذا بردک فی الیدین ولونک الاحمر فی الخدین شفیت نفسی من دم الحسین
اخذت ثاری و قضیت دینی ترجمه‌اش در مجلس سابقه گذشت سهل گوید بالینکه داخل میشدند داخل شدم که به بینم یزید
چه میکند امر کرد سر مبارک را از سر نیزه فرود آوردند و در طشت طلا گذاشته و مندیل بالای آن پوشیده پیش او باوردند و وقتیکه آنرا در پیش
روی ملعون گذاشتند غرابی را شنیدند که صیحه میزد یزید انشاد کرده گفت یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب
امراً قد فعل کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع

الخزرج مع وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل قد اخذنا من علی ثارنا
وقتلنا الفارس اللیث البطل وقتلنا القرم من ساداتهم وعدلناه ببدر فاعتدل حاصل مضمون آنکه ای
غراب بین چه میخواهی بگو نه بسیکنی امری که واقع شده و بعمل آورده اند و هر نعمت و پادشاهی زایل است و دختران دهر همه آیه‌ای مید کاش
مشایخ بدر مشاهده میکردند فریاد و طایفه خزرج را با حرب نیزه ها در تماشا اهله و شادی میکردند از روی فرح و میگفتند ای یزید شل مباش منتم من از
خندف اگر انتقام نکشم از آل احمد آنچه بجا آورده اند اولاد هاشم ملک رابست آوردند نه خبر آمده و نه وحی نازل گشته بتحقیق ما گرفتیم از علی قصاص
خود ما را و کشتیم فارس شیر شجاع را و شجاعان سادات آنها را کشتیم و در مقابل کشته کان بدر از آنها کشتیم راوی گوید بعد از آن یزید از شام
پرسید که چه کردید بحسین گفتند آمد با در میان هیجده نفر از اهل بیت خود و شصت نفر از اصحاب و انصار خود پس از ایشان سوال کردیم یا بحکم
امیر در آیند یا قتال نمایند قتال را اختیار کردند پس اینها را تا آخر به قتل رسانیدیم اینها سرهای ایشان و بدنهای ایشان در زمین کربلا افتاده که
آفتاب با آنها میتابد و بادها خاک کربلا را بر آنها می افشاند ملعون سر خود را به زیر انداخت گفت من نظلم و طغیان شما راضی نبودم بدون
قتل حسین این کلام ابو مخنف است در این مقام بعد از آن ذکر کرده است داخل شدن دختر عبدالله زوجه یزید را به مجلس بعد از آن گفته سمر
لعین دخلند و میگفت املاء رکابی ذهبا وفضة انی قتلت السید المهذبا قتلت خیر الناس اما واباً
واکرم الناس جمیعا حسبا سید اهل الحرمین والربی ومن علی الخلق معا منتصبا طعنته بالرمح حتی
انقلبا ضربته بالسیف کان عجبا حاصل مضمون آنکه رکاب مرا از طلا و نقره مملو کن زیرا که سید پاکیزه را کشته ام که از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقست و از حیثیت حسب گرامی ترین همه مردم است و سید اهل حرم مکه و مدینه و کسی است که بر جمیع مردم تفوق و زیادتی دارد و او را به نیزه
زدم تا بر رو افتاد و شمشیری باو زدم که تعجب میکرد هر دم از آن راوی گوید یزید لعین غضبناک باو نظر کرد و گفت زمانیکه دانستی از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقست چرا او را کشتی خدا رکاب ترا از آتش مملو نماید گفت به کشتن او از تو جایزه میخواهم راوی گوید بخلاف شمر خود یزید لعین او را
نزد بعضی اهل تاریخ گفته مروان بن حکم حاضر بود و بسر حسین نظر کرد پس بگوشه چشم خود نظر مینمود در حالتیکه شاد و مسرور بود و بعد
از آن مراد بش عبد الرحمن برادرش آمد و وقتیکه سر شریف را دید گریه کرد و بعد از آن گفت اما شما بتحقیق ممنوع شده اید
از شفاعت جد خود رسول خدا من ابدا با شما در امری جمع نمیشوم بعد گفت گریست برمن یا ابا عبدالله و انشاء کرده میگفت
سمیة امسی نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله لیس لها نسل امام قتیل الطف ادنی
بواسه من ابن زیاد و هو فی العالم الرذل حاصل آنکه سمیه نسلش بسیار شد مثل عدد سنگریزه و نسل دختر رسول خدا باقی نماند مگر
امامیکه در کربلا کشته اند پیش ابن زیاد آوردند و حال آنکه او در عالم از ارذل ناس است و در ذیل روایت صاحب مناقب است که سر
شریف را در میان جعبه گذاشته پیش یزید آوردند تا اینکه گفته سر حسین را بر طبق طلا گذاشته و میگفت چگونه دیدی یا حسین
شیخ مفید و صاحب فصول گفته اند وقتیکه سر را در پیش روی یزید بر زمین گذاشته و در میان آنها بود سر حسین یزید ملعون گفت
نفلق هاما من اناس اعزة علینا وهم کانوا اعق واظلما حاصل آنکه مردانیرا که با عزت بودند نگاه میکنیم
در حالتیکه ایشان عاق و ظالم بودند صاحب فصول علاوه کرده است که من و این بیت تمام کرد چنانکه حصین گفته است ابوا قومنا
ان ینصفونا فانصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما یعنی قوم ما از انصاف و عدالت ابا و امتناع
کردند پس شمشیرها در دست انصاف و عدالت نمودند در حالتیکه خون میریختند خلق ها آه و یحیی بن حکم برادر مروان اعلم گفت
آنچه را که ذکر آن گذشت یزید بدست خود در سینه یحیی زد و گفت ساکت باش ابو مخنف گفت پس یزید بنهای حسین میزد و این
ابیات را انشاء کرده میگفت نفلق هاما من اناس اعزة علینا وهم کانوا اعق واصبروا واکرم
عند الله محلة وافضل فی کل الامور وافخرا علقنا وما العدوان الا اصالة علیهم ومن یعتدا
علی الحق یخسرا فان تعدلوا فالعدل اتقاه اخرا اذا ضمنا یوم القیمة محشرا ولکننا
بملک معجل وان کان فی العقبی نار تسعرا حاصل مضمون آنکه شکافتیم سرهای کسانیرا که با عزت و پاکدامن
و صبر کننده بودند و در نزد خدا از جهت فعل و منزلت از ما گرامیتر و در جمیع امور افضل و افخر بودند ما ایشان ظلم کردیم و ظلم

کردن نیست مگر گمراهی و هر کسیکه بحق ظلم و عدوان نماید زیان کار میشود و هر گاه مذلت بینا ید در اشعار حسین با آن مذلت و ملامت سیر می‌ماید که
در روز قیامت محشر مارا جمع مینماید و لکن ما رسیدیم بمطلب مجمل اگر چه در آخرت آتش شعله ور میشود و در بعض نسخ کتاب ابی مخنف این
ابیات ذکر شده آنها اینست کیف رأیت الضرب یا حسین شفیت قلبی من دم الحسین اخذت ثاری
وقضیت دینی یا لیت من شاهد فی الحنین یرون فعلی الیوم بالحسین حاصل آنکه ای حسین
ضرب مرا چگونه دیدی که خود را از خون حسین شفا دادم و خون خود را اخذ کردم آرزو میکنم آنانیکه در جنگ حنین حاضر بودند
فعل مرا امروز بحسین ببینند و تماشا کنند که چگونه قصاص میکنیم را می‌گوید که او فخر کرد در فرح و سرور و نوشیدن شراب بعد از
بعد از آن مفید گفته گفت بعد از آن رو باهل مجلس خود کرده گفت بدرستیکه این بمن فخر میکرد و میگفت که پدرم از پدر یزید
و مادرم از مادر او و جدم از جد او و من از او بهترم پس بمفاخرت و مباهات او در گذشت اما قول او که گفت ابی خیر من
اب یزید پس بتحقیق پدرم با پدر او محاجه و مخاصمه نمود و خدا تعالی برای پدرم بضرر پدر او حکم کرد و اما قول او که گفت امی
خیر من ام یزید پس قسم بجان من هر آینه بتحقیق راست گفته است زیرا که فاطمه دختر رسول خدا از مادر من بهتر است و اما قول
او انا خیر منه که من از یزید بهترم شاید که او این آیه را نخوانده است قل اللهم مالک الملک و در نقل دیگر است که او گفت من
حسین را نکشتم عبید الله بن زیاد کشته است تذییل است که در آن بیان جمله از امور میشود میگوییم بدرستیکه هر کسیکه
دیده و شنیده کسی را که در کلمات خود تدافع و تناقض و مغالطات و مخاصمات بسیار میکند یزید بن معاویه را زیرا که حیاء
قلیل و کفرش شدید و نفاق و کبرش بسیار است زیرا که منثور او و منظومش مخالف و اول هر یک از آنها مناقض ذیل اوست به یقین
چگونه مستولی شده است بر عقلش و ضمیر آنکه کافر و طینت آن زندیق فاجر مستی شراب و مستی غرور که در مدت کمیا هست
اوزر دار کلمات متدافعه متناقضه و قول دروغ بعذر که بحد حصر نمی‌آید و نقل نشده است از احدی از ملوک زمین و سلاطین
اطراف و ازمنه از زمان اول تا این زمان ماضی از ملوک کفار و سلاطین جهول باطله که در کلمات خود استعمال نماید چیزی را
که آن زندیق کافر استعمال نموده است از کثرت متدافعات و متناقضات و در ساعت اظهار کفر و زندقه و الحاد داشته او خود که
کرات و مرات آنها را اظهار کرده استعمال میکرد زیرکی و شیطنت خود را و دفعه دیگر امر خود را مستور و پنهان مینمود و در مقام استعمال
مناقشه و مخاصمه و قول دروغ اخفا دینماید بخباثت نسب و رذالت حسب خود و کفار بنی امیه پیش مروان حکم و معاویه و کسانی
که قبل از آنها و بعد از آنها بودند اگر چه همه ایشان ثمرات شجره ملعونه و عین زندقه و طغیان اند مگر اینکه این زندیق از جهت کفر و
نفاق شدیدتر و از همه اطغی بود و باین معنی اشاره مینماید آیه شریفه بنحوی از توریه و ابهام و آن آیه قول خدای تعالی است
والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا پس آنچه زبان این زندیق کافر جاری شد از اذعان و اعتیاد به علو
نسب سید الشهدا و شرافت حسب او از گفتن اینکه او آنحضرت را نکشته بلکه ابن زیاد او را کشته است از جهت این
بود توهم میکرد و میترسید که کسی با او اعتراض نماید و بحث وارد نماید از اعیان مجلس او یا او را مذمت نماید بر قول
او در نفی کردن نبوت از رسول خدا بود در کثرت سرور و فرح او به سبب کشتن پسر دختر پیغمبر خدا و قلیلی از اهل مجلس
او فساق بودند بلکه اکثر ایشان مثل او کافر بودند آنا از عفن و شیطان خبیث او در بعضها ضعیفه ایشان که خالی از نور ایمان و روح ایقان
بود غلبه میشود پس یکی از ایشان نتوانست بیک کلمه تکلم نماید و نفس بکشد حرص او زیاده گشت بر فعل آنچه کرد از آنچه در مجالس سابقه
ذکر میشود پس از حیثیت کفر و طغیان آن از نمرود و فرعون شدیدتر گردیده و دو خلشدا و کسیکه در مجالس او بود از اشخاص ضعیفه
با قوال و افعال او راضی بودند در حکم یا تاویل آیه شریفه فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین فلما آسفونا انتقمنا منهم فا
فاغرقناهم اجمعین فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین مجلس سی و سیم از کتاب کبریت احمر عبادات در اسرار شهادات در داخل شدن
حرم و اسیران به مجلس یزید پس مقدم مینمائیم در اینجا قبل خوض و شروع در مطلب مقدمه را و آن اینست که کلمات
اصحاب مقاتل در مقام ذکر ایشان داخل شدن حرم و اسیران را به مجلس یزید و آنچه بعد از آن واقع شد در غایت خلط
و عدم انتظام است بیانش اینست چون در کتب ایشان عنوانات عدیده بود برای آنچه واقع شد بعد از داخل شدن سرهای

مطهره

مطهره و حرم و اسیران به مجلس یزید یا بعضی که برای هر مطلب هر چه واقع شد در روزی از روزها عنوان مستقل علیحده باید
کرده کلام را در این مقام مثل کلامی که در دیگر روز واقع شده از جهة ابهام مخلوط و مشتبه شد و در عدم انتظام و انضباط چنان معلوم
و آشکار است حتی اینکه کسیکه قاصر است در تتبع روایات و غافل است از اخذ مجامع آنها زمانیکه نظر کرد در آن کتب ظن می
کند که جمیع آنچه در روزهای متعدده واقع گشته به تحقیق در یک روز واقع شده و آن روز داخل شدن حرم و اسیران است به دمشق
بلکه ظن میکند آنچه واقع شد مثل رخصت و اذن یزید بر اهل بیت و غیر ایشان که مجلس ماتم و تعزیه و نوحه بر سید الشهداء روحی له الفداء
اقامه و برپا نمایند و به تحقیق واقع شده است نیز در آن روز با اینکه امر یقینا چنین نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که وقوف و مکث
اهل بیت در حبس و مکان خراب الی آخر ثابت است که روایات معتبره بآن دلالت کرده است بعد از اغماض از جمیع آنها میگوئیم
که ایشان از جهة ترتیب کلام را بر نهج و حد جاری نه کرده اند زیرا که ابو مخنف اولا ذکر کرده است آنچه که از او نقل کردیم از
مقالات یزید در وقت احضار نمودن او سر شریف را در پیش روی خود بعد از آن ذکر کرده است دخول دختر عبد الله زوجه یزید
را با او بعد از آن ذکر کرده است دخول همسر را بعد از آن قضیه رسالت را بعد از آن قضیه جاثلیق نصاری را بعد
از آن قضیه خارج شدن کنیز را از قصر یزید و قول او را به یزید قطع الله یدیک و رجلیک ذکر کرده است بعد از همه اینها گفته
که یزید حرم را خواست پس در پیش روی او آورده نگاه داشته شد با ایشان نظر کرده از ایشان سؤال کرد تا آخر آنچه ذکر کرده
است بعد از آن ذکر کرده قضیه نقل جناب سکینه حسینی را که در خواب دیده بود بعد از آن قضیه بالا منبر رفتن سید
ساجدین روحی له الفداء را ذکر کرده است عجب از او است زیرا که از ظاهر کلامش مستفاد میشود که همه اینها در یک روز واقع شده
است بلکه آنچه بعد از این ذکر کرده است و آن امر یزید است مردم را بخواندن قرآن بعد از نماز پنجگانه و اقامه کردن او است
خطیب را برای اینکه بالای منبر رفته و گفته ای اهل شام من حسین را کشته ام تا آخر آنچه ذکر کرده است هذا اللهم مگر اینکه بگویند که اینها
اگر چه در یک روز واقع نگشته مگر اینکه مقصود ابی مخنف محض اشاره کردن است بی ترتیب و ملاحظه نکرده است در این تعیین
روز هر روز در هر واقعه را از وقایع و مقصودش این نیست که ایام را به نهج تفصیل ذکر نماید و هر طور باشد ظاهر از کلمات
ابی مخنف این است آن قضیه که یزید ملعون به احضار سرهای مطهره به مجلس خود امر کرد در آن روز که حرم و زنان و اسیران به دمشق
داخل شدند آن ساعت بود که حرم و اسیران را نیز به مجلس خود احضار نمود پس یاد میکنیم ان شاء الله تعالی وقایعی که در دمشق
در مجالس عدیده او جاری شد پس ملاحظه ترتیب مینمائیم و به ترتیب اشاره مینمائیم بقدری که ممکن میشوم از استنباط آن از مطاوی
روایات و کلمات اصحاب مقاتل خبردار باش من در این مجلس ذکر میکنم کیفیت ورود اهل بیت و حرم را به مجلس یزید و هم
چنین بعضی از امور متعلقه بآنها را پس نقل شده در کتاب منتخب از علی بن الحسین که آنحضرت گفت وقتیکه بر یزید لعین
وارد شدیم ما را مثل گوسفندان به ریسمان بسته بودند و ریسمان در گردن من و در گردن عمه ام کلثوم و در کتف زینب و
سکینه و دختران بود و ما را میزدند هر وقتیکه از رفتن کوتاهی مینمودیم ما را میزدند تا ما را در پیش روی یزید نگه داشتند
در حالتیکه او ایشان را دید بالای تخت سلطنت نشسته بود و در انوار نعمانیه نقل شده که حرم وقتیکه در قید اسیری به
مجلس یزید داخل شدند آن لعین با ایشان مطلع شد و از هر یکی با ایشان بعضی میپرسید در حالیکه ایشان را به ریسمان طویل
بسته بودند و بعضی از ایشان را ملاحظه کرد که دختر بچه آمد که روی خود را با دستهای خود میپوشید زیرا که او را معجری نبود
که روی خود را بپوشد یزید گفت این دختر کیست که او را معجری نیست گفتند سکینه دختر حسین است آن لعین گفت تو
سکینه پس اشک چشم او به رویش جاری شد و گریه او را گلوگیر نمود آن لعین از او ساکت شد حتی نزدیک بود که روحش از بدن
مفارقت نماید سکینه گفت چرا گریه نمیکنی گفت چگونه گریه نکند کسی که او را ساتری نیست که روی و سر خود را از تو بپوشد

یزید با فرزندان اهل مجلس او گریه کرد که بعد از آن گفت خدا لعنت کند عبیدالله بن زیاد چه قدر بی رحم بود دل او بر آل رسول خدا بعد از آن
رو به سکینه کرد و گفت با زنان برگردید تا درباره شما امر خود را جاری نمایم ابن نما و غیر او روایت کرده است چنین که زین را
که ملخصش این است که علی بن الحسین گفت ما را به مجلس یزید لعین داخل کردند در حالتیکه ما دوازده مرد بودیم و ما را بسته بودند به غل
گفت ایشان را به ریسمان بسته بودند و سر شریف را در میان جعبه گذاشته بودند و به یزید داخل کردند در حالتیکه در بالای
تخت نشسته و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند بعد از آن آنحضرت گفت وقتیکه ما را در پیش روی ها
او نگاه داشته فاطمه دختر حسین گفت ای یزید آیا دختران رسول خدا اسیر باشند پس مردم و اهل خانه او گریه کردند تا صدا
به گریه کردن بلند شد در بحار گفته که بخط بعض افاضل یافتیم که نقل کرده بود از خط شهید گفت وقتیکه سرهای شهدا و اسیران آل محمد را
آوردند یزید لعین به شعر گفت لما بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون
صاح الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی حاصل مضمون آنکه وقتیکه آن
سرها ظاهر شد و آن آفتابها روشنی انداختند در حالتیکه من در ربای جیرون بودم غراب فریاد کرد گفتم خواه صیحه
زنی و خواه نزنی از پیغمبر دیون خود را قضا کردم صدوق ره در کتاب عیون از ابن عبدوس از ابن قتیبه
از فضل روایت کرده گفت شنیدم از حضرت رضا میگفت وقتیکه سر حسین را به شام حمل کردند یزید لعین امر کرد که
کرسی گذاشتند و مائده بالای او گسترانیدند او و اصحابش خوردند و فقاع آشامیدند وقتیکه از اکل و شرب فارغ
شدند امر کرد که سر شریف را به طشتی گذاشته زیر تخت او گذاشته رقعه شطرنج را در بالای تخت گسترده یزید
لعین نشسته به شطرنج بازی میکرد و حسین و جد و پدر او را یاد میکرد و به ذکر ایشان استهزا مینمود وقتیکه بر رفیق
خود غلبه میکرد شراب فقاع را اخذ کرده سه دفعه میآشامید بعد از آن فاضل آن را به کنار طشت میریخت پس
هر کسیکه از شیعه ما باشد باید از شرب فقاع و بازی کردن به شطرنج اجتناب نماید و هر کسیکه
به فقاع و شطرنج نظر نماید حسین را یاد آورده و بر یزید لعین و آل زیاد لعنت نماید خدای عز و جل به این سبب
گناهان او را محو کند و میامرزد اگرچه به مقدار عدد ستارگان باشند و در خبر دیگر روایت شده
از یاسر گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میگفت اول کسیکه در اسلام فقاع برای او درست
کردند در شام یزید بن معاویه لعین بود فقاع را حاضر نمود در حالتیکه او در سر مائده نشسته بود و سر
حسین را در آن مائده گذاشته بود فقاع را نوشید و به اصحاب خود میداد و میگفت بنوشید این
شراب برای شما مبارک است و از برکات او هست که ما اول آن را اخذ کردیم و نوشیدیم و در حالتی
که سر حسین در پیش روی ما است و مائده برای ما گسترده شده است و بر آن سر با میخوریم و نفسهای
ما ساکن و دلهای ما مطمئن است پس هر کس که شیعه ما است باید پرهیز و اجتناب نماید از شراب
فقاع زیرا که آن شراب دشمنان ما است الحدیث و در خبر دیگر نقل شده از کتاب امالی
بعد از آن زنان حسین را به مجلس یزید بن معاویه داخل کردند زنان آل یزید لعین و دختران معاویه و اهل او
فریاد کردند و ولوله نمودند و اقامه ماتم نمودند و سر حسین را در پیش روی یزید لعین گذاشته بودند سکینه گفت
بخدا قسم ندیدم کسیرا که از یزید سخت دل‌تر باشد و کافر و مشرکی را ندیدیم که از او شریرتر باشد و از او جفا کننده‌تر

کننده تراب شد آن لعین متوجه گشته با آن سر مبارک نظر میکرد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل بعد از آن امر کرد که سر حسین را در باب مسجد دمشق نصب کردند و از فصول مهمه که رای ابن صباغ مالکی است انه لما ادخل ثقل الحسین والراس بین یدی یزید جعلت فاطمة وسکینة یتطاولان لتنظرا الی الراس وجعل یزید یستره عنهما فلما رأینه صحن واعلین بالبکاء فی مجلس یزید فبکت لبکائهن نساء یزید وبنات معاویة وولولن واعلین الصوت فقالت فاطمة علیها السلم أبنات رسول الله سبایا یا یزید ایسرک هذا فقال والله ما سرنی وانی لهذا لکاره وما اتی علیکن اعظم مما اخذ منکن وقال ابن السید ثم ادخل ثقل الحسین ونسائه ومن تخلف من اهله علی یزید وهم مقرنون فی الحبال فلما وقفوا بین یدیه وهم بتلک الحال قال له علی ابن الحسین انشدک الله یا یزید ما ظنک برسول الله لو رآنا علی هذه الحالة فامر یزید بالحبال فقطعت ثم وضع رأس الحسین بین یدیه واجلس النساء خلفه لئلا ینظرن الیه فرآه علی ابن الحسین فلم یاکل الرؤس بعد ذلک ابدا وقال ابن نما فقال له علی ابن الحسین فقلت وانا مغلولا أتأذن لی فی الکلام. نقل شده وقتیکه زنان حسین را داخل کردند بمجلس یزید لعین در حالیکه سر حسین در پیش روی آن ملعون بود فاطمه و سکینه بلند میشدند که سر حسین را ببینند یزید از ایشان پنهان میکرد و وقتیکه آنرا دیدند صیحه زدند و صدا را بگریه بلند کردند از برای گریه کردن ایشان زنان یزید و دختران معاویه بگریه در آمده و ولوله نموده و صدای خود را بلند کردند فاطمه گفت و دختران رسول خدا اسیرند ای یزید آیا این ترا شاد میکند گفت بخدا قسم مرا شاد نمیکند بدرستیکه من اینرا ناخوش میدارم و آنچه بشما وارد گشته اعظم از آنچه از شما گرفته شده است سید گفت بعد از آن اثاث و متاع حسین و زنان او و کسانیکه از اهلش باقی مانده بود در مجلس یزید داخل کردند در حالیکه ایشان را در ریسمان بسته بودند و وقتیکه در پیش روی او نگاه داشته شد در حالیکه ایشان در اینحالت بودند علی ابن الحسین باو گفت ترا قسم میدهم بخدا ای یزید ظن تو به رسول خدا چیست اگر ما را در اینحالت ببیند یزید امر کرد که ریسمانهای ایشان را پاره کردند بعد از آن سر حسین را در پیش روی خود گذاشت و زنان را در پشت سر خود نگه داشت تا آن سر مبارک را نه بینند پس علی ابن الحسین او را دید بعد از آن کله گوسفند نخورد ابدا ابن نما گفت علی ابن الحسین گفت در حالیکه مرا مغلول کرده بودند گفتم ای یزید آیا مرا اذن میدهی تکلم نمایم گفت بگو ولکن هذیان مگو گفتم ایستاده ام در موقفی که سزاوار نیست برای مثل من که هذیان بگوید ظن تو به رسول خدا چیست اگر مرا در غل و زنجیر ببیند پس گفت به آنانیکه در اطراف او بودند که زنجیر او را بردارید عبد الملک مروان گفت وقتیکه سر حسین را به یزید آوردند گفت اگر در میان تو و پسر مرجانه قرابت میبود هر آینه عطا میکرد بتو هر چه مستحق بودی بعد از آن یزید انشاء کرده نفلق هاما الخ آنچه خبر گذشت علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و در خبر دیگر روایت شده از حضرت صادق که یزید گفت با علی ابن الحسین حمد خدایرا که پدر ترا کشت علی گفت خدا لعنت کند کشنده پدرم را گفت ملعون یزید غضبناک شد امر کرد که گردن او را بزنند علی ابن الحسین گفت زنانیکه بر گشتی دختران رسول خدا را کدام شخص بمنزل ایشان میرساند و حال آنکه ایشان را غیر از من محرم ندارد گفت تو ایشانرا بمنزل ایشان میرسانی بعد از آن سوهانی خواست و بدست خود زنجیر را از گردن آنحضرت میساید بعد بآنحضرت گفت آیا میدانی با این چه میخواهم گفت بلی میخواهی که کسی غیر از تو بر من منت نباشد یزید گفت بخدا قسم اینرا اراده کرده ام بعد گفت یا علی ما اصاب من مصیبة فی الارض فبما کسبت ایدیکم علی ابن الحسین گفت این در شان ما نازل نشده است بلکه در شان ما این آیه نازل شده ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها پس کسانیکه ما هستیم کرو میت شده غمگین نباشیم و باآنچه بما رسیده شاد نباشیم و در روایت دیگر است بعد از آن امر کرد که علی ابن الحسین را به مجلس وی داخل نمایند پس داخل کردند در حالیکه ترا و از عقب او داخل شدند یزید گفت تو کیستی ای جوان گفت یا یزید تو از مردم عرف هستی من علی بن الحسین ابن علی ابن ابیطالب ام یزید گفت علی ابن الحسین را کشید گفت آن برادرم علی ابن الحسین اوسط بود یزید گفت ترا از ذبح برای کشتن تو آورده بعد از آن بکشتن او امر کرد پس او را بیرون بردند زینب فریاد کرد ترا انجا میبرد گفت بکشتن پس ام کلثوم و زینب فریاد کردند و گفتند ای یزید ترا کفایت کرده از خون ما ترا قسم میدهیم بخدا

اگر او را هیچ خواهی بکشی بمانیکه پس امر کرد او را برگردانیدند بعد از آن گفت یا علی پدرت خواست که او را امیرالمؤمنین خوانند خدا تعالی ماده او را قطع کرد
و گردنهای شما را به رقیه من کرده و اموال شما را اخذ کرده و مردان شما را کشته و زنان شما را اسیر و حدود شما را باطل کردم علی بن الحسین گفت بسم الله الرحمن
الرحیم ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر پس یزید سر خود را بلند کرد و امر کرد که گردن او را بزنند
او را بپا برد بزرگوارش پس ام کلثوم فریاد کرد که کجا سر او را بیچیب من گفت سوی شمشیر سر و می اهیه پس ام کلثوم فریاد کرد و غوثاه و والده عزوجل و اقبله
من لایعی یا سلالة بنی الهدی یا بقیة ابن علی المرتضی گفت پس خلق گریستن ضجه کردند مردم از قوم گفت یا یزید برگرد او ای خواری او و الا تو کشته میشوی پس او را
رد کرد بعد از آن او را در پیش روی او نگاه داشتند علی ابن الحسین با گفت ای پسر توامیر یزید اگر الله با اینها کشتن من مردم معتمد را حاضر کن تا او را وصیت
کنم گفت چه وصیت میکنی گفت او را وصیت نمایم که حرم را بمدینه رسول خدا ببرد یزید گفت آنها را کسی غیر از تو نمیبرد و باین کلام اراده کرد
که خلق ساکت باشند و در روایت اخری است بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را مغلول کرده باو داخل نمایند وقتیکه داخل شد علی بن الحسین گفت ای یزید اگر پیغمبر ما را
مغلول میدید بهر آینه زنجیر را از ما برمیداشت یزید امر کرد زنجیر را از گردن او برداشتند پس آنحضرت گفت اگر رسول خدا ما را در بعد و دوری دید بهر آینه ما را بخود نزدیک
مینمود پس یزید امر کرد او را نزدیک او آوردند بعد از آن یزید با او گفت یا علی پدرت قطع رحم مرا کرد و حق مرا جاهل شد و با من در سلطنت منازعه کرد
پس نازل کرد خدا با او آنچه دیدی علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الآیه تذییلات و در آن بیان بعضی
از امور است مانکه روایات این مجالس و انتقالات خالی از تکرار نیست و حسن ظاهر است از جهة کثرت اختلاف در روایات آنها پس
رفع اختلاف بآنچه میشود در جهة اختلاف روات در نقل از حسب الاجمال و التفصیل و ترک و الاثبات باین معنی که بعضی از ایشان
بعضی از آنرا ذکر کرده است یا بمعنی که آنرا بنمط اجمال ذکر کرده است و همچنین است اختصار و بعضی از آن یک قصیه را
ذکر کرده و قصیه دیگر را با آن نیز علاوه کرده است و همچنین بعضی از ایشان اکتفا کرده است بر یک قصیه یا دو قصیه از قصایا
که در یکروز واقع شده و باقی را ترک کرده است دوم آنست گفته شود در درستی آنچه گذشت از روایات مجالس اگرچه ظاهر کلمات اصحاب
مقاتل در آن است که همه اینها واقع شد در آن روزیکه در آن اهل بیت و اسیران بدمشق وارد شدند الا اینکه ممکن است گفته شود که آنچه ذکر
شد در ایام عدیده در مجالس یزید واقع شد زیرا که حصار کردن یزید کافر زندیق اهل حرم و اسیران را در مجالس خود در ایام عدیده از آنچه
است که آنرا انکار نتوان کرد آثار کثیره است چنانچه بعد از این آن مطلع میشوی و بهر طور باشد در بیستیکه روایات این مجلس نیز شامل روایات بعضی از
مجالس سابقه و روایات بعضی از مجالس آینده و شواهد کثیره است علاوه بر این یزید امر کرد اعیان دولت و رؤسای لشکر خود را
بقتل سید الشهدا کشتن او و اولاد و اصحاب و اطفال او و اسیر کردن عیال او و در بیستیکه جمله قلیله از کلمات صادره از آن و از آنچه
که در ظاهر افاده میکند که رقت قلب او را بر اهل بیت بر وجه حیله و شیطنت بود و این از او برای اعراضی بود که بآنها اشاره
گذشت و بعد از این نیز بیان در آن باب

مجلس سی و سیوم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات

در بیان جمله آنچه واقع شد نیز در روز اولی که در آن سرهای مطهره و حرم و اسیران در مجالس یزید حاضر کرده شد پس از آن
جمله آنچه در آن روز واقع شد آن است که از صدیقه صغری زینب دختر امیرالمؤمنین صادر شد و آن از کلمات شریفه او است از آن
خطبه و احتجاج او بر یزید و غیر آن مانچه بسیاری از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند آنکه زینب وقتیکه سر شریف برادرش را
دید گریبان خود را چاک زد بعد از آن با آواز حزین ندا کرد که دلها را به فزع میآورد یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا بن مکه و منا
یا بن فاطمة الزهرا سیدة النساء یا بن بنت المصطفی راوی گوید بخدا قسم گریه در آورد هر کسی را که در آن مجلس بود و یزید لعین
ساکت بود بعد از آن زنی از بنی هاشم در خانه یزید بر حسین ندبه میکرد و ندا مینمود وا حبیباه و یا سید
اهل بیتاه یا بن محمداه ای امید بیوه زنان و یتیمان ای کشته شده اولاد زنا پس به گریه در آورد هر کسی را که آن
کلمات را می شنید بعد یزید چوب خیزران خواست و با آن دندانهای او را میزد ابو برزه اسلمی رو باو آورده گفت وای بر تو ای یزید آیا چوب خود را بر دندانهای

حسین پسر فاطمه شاهد باشید بر اینکه تحقیق دیدم که پیغمبر از دندانهای این و برادرش حسن میبوسید و میگفت انتما آقایان جوانان اهل بهشت
هستند خدا لعنت کند بکسیکه شما را میکشد و جهنم را برای او مهیا کند و بد بازگشت مصیرا راوی گوید یزید غضبناک گردید و امر کرد که
او را اخراج نمایند او را بیرون کردند و یزید متمثل گردید بابیات ابن زبعری لَیْتَ اَشْیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ
الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْاَسَلْ فَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا یَا یَزِیدُ لَا تُشَلْ و محمد ابن طالب
نیز علاوه کرده است لَعُتْبَتُ مِنْ خِنْدِفَ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ مِنْ بَنِی اَحْمَدَ مَا کَانَ فَعَلْ و در مناقب است
عتبة ان لم انتقم و سید و غیره گفته پس زینب دختر امیرالمؤمنین بر جواب گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَرَسُولِهِ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ صَدَقَ اللّٰهُ کَذٰلِکَ ثُمَّ کَانَ عَاقِبَةَ الَّذِینَ اَسَاؤُا
السُّوٓایٰ اَنْ کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ وَکَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِؤُنَ اَظَنَنْتَ یَا یَزِیدُ حَیْثُ اَخَذْتَ عَلَیْنَا اَقْطَارَ الْاَرْضِ وَآفَاقَ
السَّمَاءِ فَاَصْبَحْنَا نُسَاقُ کَمَا تُسَاقُ الْاُسَارٰی اَنَّ بِنَا عَلَی اللّٰهِ هَوَانًا وَبِکَ عَلَیْهِ کَرَامَةً وَاَنَّ ذٰلِکَ لِعِظَمِ خَطَرِکَ عِنْدَهُ
فَشَمَخْتَ بِاَنْفِکَ وَنَظَرْتَ فِی عِطْفِکَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا حِینَ رَاَیْتَ الدُّنْیَا لَکَ مُسْتَوْسِقَةً وَالْاُمُورَ مُتَّسِقَةً وَحِینَ
صَفَا لَکَ مُلْکُنَا وَسُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا اَنَسِیتَ قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰی وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرًا
لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ اَمِنَ الْعَدْلِ یَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِیرُکَ حَرَائِرَکَ وَاِمَاءَکَ وَسَوْقُکَ
بَنَاتِ رَسُولِ اللّٰهِ سَبَایَا قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ وَاَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُوا بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلٰی بَلَدٍ وَیَسْتَشْرِفُهُنَّ
اَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ وَیَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَالْبَعِیدُ وَالدَّنِیُّ وَالشَّرِیفُ لَیْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِیٌّ
وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِیٌّ وَکَیْفَ یُرْتَجٰی مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ اَکْبَادَ الْاَزْکِیَاءِ وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَکَیْفَ لَا یَسْتَبْطِیُٔ فِی
بُغْضِنَا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَیْنَا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَآنِ وَالْاِحَنِ وَالْاَضْغَانِ ثُمَّ یَقُولُ غَیْرَ مُتَاَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ وَاَهَلُّوا
وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا یَا یَزِیدُ لَا تُشَلْ مُنْتَحِیًا عَلٰی ثَنَایَا اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ سَیِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْکُتُهَا بِمِخْصَرَتِکَ
وَکَیْفَ لَا تَقُولُ ذٰلِکَ وَقَدْ نَکَاْتَ الْقَرْحَةَ وَاسْتَاْصَلْتَ الشَّافَةَ بِاِرَاقَتِکَ دِمَاءَ ذُرِّیَّةِ مُحَمَّدٍ وَنُجُومَ الْاَرْضِ مِنْ آلِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَتَهْتِفُ بِاَشْیَاخِکَ زَعَمْتَ اَنَّکَ تُنَادِیهِمْ فَلَتَرِدَنَّ وَشِیکًا مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ اَنَّکَ شَلَلْتَ وَبَکِمْتَ وَلَمْ
تَکُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ اَللّٰهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاَحْلِلْ غَضَبَکَ بِمَنْ سَفَکَ دِمَاءَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا
فَوَاللّٰهِ مَا فَرَیْتَ اِلَّا جِلْدَکَ وَلَا حَزَزْتَ اِلَّا لَحْمَکَ وَلَتَرِدَنَّ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْکِ دِمَاءِ ذُرِّیَّتِهِ وَانْتَهَکْتَ
مِنْ حُرْمَتِهِ فِی عِتْرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ اللّٰهُ شَمْلَهُمْ وَیَلُمُّ شَعَثَهُمْ وَیَاْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ حَسْبُکَ بِاللّٰهِ حَاکِمًا وَبِمُحَمَّدٍ خَصِیمًا وَبِجَبْرَئِیلَ ظَهِیرًا وَسَیَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَکَ وَمَکَّنَکَ
مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِینَ بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا وَاَیُّکُمْ شَرٌّ مَکَانًا وَاَضْعَفُ جُنْدًا وَلَئِنْ جَرَتْ عَلَیَّ الدَّوَاهِی مُخَاطَبَتَکَ
اِنِّی لَاَسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ وَاَسْتَعْظِمُ تَقْرِیعَکَ وَاَسْتَکْثِرُ تَوْبِیخَکَ لٰکِنَّ الْعُیُونَ عَبْرٰی وَالصُّدُورَ حَرّٰی اَلَا فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ
لِقَتْلِ حِزْبِ اللّٰهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّیْطَانِ الطُّلَقَاءِ فَهٰذِهِ الْاَیْدِی تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَالْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا
وَتِلْکَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاکِی تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَتُعَفِّرُهَا اُمَّهَاتُ الْفَرَاعِلِ وَلَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَنَّا
وَشِیکًا مَغْرَمًا حِینَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ای یزید آیا گمان میکنی مکانیکه اطراف زمین و آسمان را بما
تنگ گرفتی و ما را اسیر مانند شتر اسیران که خدا ما را خوار و ترا گرامی داشته است و این بجهت بزرگی قدر تو است در نزد خدا
پس فخر میکنی و باطراف خود نظر میکنی شاد و مسرور وقتیکه دنیا را برای خود وسیع و امور را منظم دیدی و وقتیکه ملک
و سلطنت ما را برای خود صاف دیدی مهلا مهلا آیا فراموش کردی قول خدا تعالی را وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یعنی گمان
نکنند کافران اینکه گذشت دولت خیر است برای ایشان جز این نیست مهلت میدهیم ایشان را تا معصیت ایشان زیاده گردد و برا

و در آخرت برای ایشانست عذاب خوار کننده آیا از عدالتست ای پسر آزاد کرده شده که زنان و کنیزان خود را در پرده
نگاه داری و دختران رسول خدا اسیر باشند پرده‌های ایشان هتک و روهای ایشان مکشوف باشند و دشمنان ایشان را شهر بشهر
بگردانند و اهل منازل و مناهل با ایشان نزدیک و نظر نمایند و نزدیک و بعید و دنی و شریف با ایشان تماشا نمایند ایشان را از
مردان دوستی و حمایت کننده نمانده کی میباشد که ایشان را حمایت نماید و چگونه امید داشته میشود از کسیکه دهن او جگرهای
اخیار را دور انداخت و گوشت او بخون شهدا روئیده شود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تاخیر نمیکند در بغض و عداوت
ما اهل بیت کسیکه بما بعیب و کینه تماشا میکند بعد از آن میگوئی در حالیکه خود را گناهکار نمیدانی و این امر را بزرگ نمیشماری
وَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلّ در حالیکه دندانهای ابی عبد الله را که آقای جوانان
اهل بهشت است قصد میکنی و بچوب خود دندانهای او را میزنی و چرا نگوئی و حال آنکه ماده را مستاصل شد بسبب ریختن تو خون
ذریه محمد و ستاره‌های زمین را از آل عبد المطلب و تاسف میکنی که اشیاخ تو حاضر شوند بزعم میکنی که تو ایشان را ندا میکنی
البته وارد میشوی بمورد ایشان و دوست میداری که کاش شل و لال بودی و نگفتی آنچه گفتی و نکردی آنچه کردی خداوندا حق ما را
اخذ کن و انتقام ما را از ظالمان ما بکش و غضب خود را نازل کن بر کسیکه خون ما را ریخت و حمایت کنندگان ما را کشت
پس بخدا قسم قطع نکردی مگر جلد خود و نبریدی مگر گوشت خود را و البته وارد میشوی بر رسول خدا با آنچه متحمل شدی از ریختن
خون اولاد او و هتک حرمت او را کردی در باره عترت او در مکانیکه خدا جمع میکند پراکندگی ایشان را و حق ایشان را
میگیرد و البته گمان مکنید کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده گمان نه هم چنین است بلکه زنده اند نزد پروردگار شان
صاحب روزی هستند کفایت میکند ترا خدا در حالیکه حاکم است و محمد خصم تو و جبرئیل ظهیر است و زود میداند کسیکه ترا
متمکن کرده بر مسلمانان بد بدل گرفتن ظالمان را و بدرستی شما بدترید در مکان و ضعیف‌ترید در جند و لشکر و اگر بمخاطبه تو مرا داعی
بکند من قدر ترا صغیر و کوچک و سرزنش ترا بزرگ و توبیخ ترا بسیار میشمارم لکن چشمها گریان و سینه‌ها سوزانست
فالعجب کل العجب بر کشته شدن گروه حزب خدا که نجیب اند بدست گروه حزب شیطان که آزاد کرده شده اند پس
این دستها از خون ما آلوده و دهنها از گوشت ما میخورند و آن بدنهای طاهره زکیه که گرگان گشتهاشان را میگیرند و کفتارها بنجاست
میمالند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هر آینه ما را غرامت خواهی دید وقتیکه نمی‌یابی مگر آنچه را که مقدم کرده و نیست پروردگار
تو ظلم کننده بر بنده گان پیش شکایت بخداست و مراد بسته اعتماد و بغل پس کید کن کید خود را و سعی خود را و نصب
کن جهد خود را بخدا قسم ذکر ما را محو و وحی ما را قطع نمیکنی و منزلت ما را درک نمیکنی و از خود این عار را نمیتوانی شست و رای
تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چند روز و جمع تو نیست مگر پاشیده و روز قیامت منادی گوید آگاه باشید لعنت
خدا بر ظالمان و حمد مر خدا را که اول ما را بسعادت و آخر ما را بشهادت و رحمت ختم نمود و از خدا سؤال میکنیم که ثواب
ایشان را کامل و زیاد نماید و خلافت را با بهتر گرداند فانه رحیم ودود و حسبنا الله ونعم الوکیل یزید لعین گفت یا
صَيْحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحٍ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَى النَّوَائِحِ یعنی این قوم صیحه کردن از زنان صیحه کننده
پسندیده میشود و مرگ بر نوحه کننده گان سهل و آسانست و مخفی نماند مرقوم که این مکالمه بالعبارة طبرسی در احتجاج خود نقل
کرده است آنچه او ذکر کرده است قریب است بآنچه ما آنرا از سید و غیر او نقل کردیم و تفاوت در بعض الفاظ است و اگر خواهی
که جمیع آنچه را که طبرسی ذکر کرده است نیز اخذ نمائی بدانکه او گفته است که روایت کرده شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم
و غیر او از مردم وقتیکه علی ابن الحسین و حرم را بر یزید داخل کردند و سر حسین را آورده در پیش روی او در میان طشت گذاشته
بود زیانه که در دست او بود بدندانهای حسین میزد و میگفت لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا

ولا وحی نزل تا آخر ابیات پس برخواست زینب دختر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع از دختر فاطمه دختر رسول خدا و
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی جدی رسول الله سید المرسلین صدق الله سبحانه کذلک
یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن آیا گمان
میکنی ای یزید وقتیکه اطراف زمین و آسمان را بما تنگ کردی فاصبحنا لک فی اسار نساق الیک سوقا
فی قطار وانت علینا ذو اقتدار و ما برای تو اسیر شدیم و در قطار ما را بسوی تو میکشند و تو بر ما صاحب اقتدار شدی
که خدا ما را خوار و ذلیل و ترا گرامی داشته است و این از برای عظم و جلالت قدر و قدرت تست پس تکبر کردی و باطراف خود
نظر کردی و بر کتفهای خود میزدی از جهت فرح و سرور وقتیکه دنیا را برای خود مایل و امور را برای خود منتظم دیدی و وقتیکه صاف
شد بر تو ملک ما و خالص گردید بر تو سلطنت ما پس ساکت باش از حد خود تجاوز مکن از جهت جهل و نادانی آیا فراموش کردی
قول خدای تعالی را که فرموده ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا
اثما ولهم عذاب مهین آیا عدالت است ای پسر آزاد کرده شده بپرده نشاندن زنان و کنیزان خود را و دختران رسول
خدا اسیر کرده و پرده ایشان را هتک و روهای ایشان را مکشوف نموده که دشمنان ایشان را شهر بشهر میگردانند و اهل منازل بایشان
تماشا میکنند و ایشان را برای اهل مذاهب آشکار میکنند و قریب و بعید و غایب و حاضر و شریف و وضیع بروی ایشان
نظر میکنند از مردان ایشان کسی نیست که ایشان را حمایت کند اینعمل تو از جهت نافرمانی تست بخدا و انکار بر رسول خدا
و آنچه او از جانب خدا آورده است و این از تو تعجب نیست و از فعل تو غریب نیست گویا چشم امید از کسی میدارند که دهن او
جگرهای شهدا را دور انداخته و گوشت او بخون سعیدان روئیده باشد و نصب حرب نموده برای سید انبیاء و احزاب را
جمع کرده و حربه ها و شمشیرها را بروی رسول خدا کشیده باشد شدید ترین عرب از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده ترین
ایشان بپیغمبر از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده ترین ایشان از جهت عداوت او و طغیان کننده ترین
خدا را از حیثیت کفر و طغیان نیست مگر نتیجه ضلال کفر و کینه که در سینه صدا میزند از برای کشتگان روز بدر پس تاخیر
نمی کند در بغض و عداوت ما اهل بیت کسیکه نظر کردن او بما از جهت بغض و عداوت و کینه باشد اظهار میکند کفر خود را
به رسول خدا و ایذا به زبان خود آشکار مینماید و میگوید از جهت فرح و شادی بکشتن پسر او و اسیر کردن ذریه او در حالیکه ایذا
بر جد گناه نمیداند و بزرگ نمی شمارد لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل در حالی
که دندانهای حسین را قصد کننده است و حال آنکه آنها بوسه گاه پیغمبر بود و با تازیانه خود آنها را میزنی و آثار سرور و شادی در روی تو
آشکار بود قسم بجان خود مادام استیصال کشت و ریختن تو خون سید جوانان اهل بهشت و پسر یعسوب الدین و شهاب آل
عبد مطلب را و اشیاخ خود را ندا کردی و تقرب بسوی ایشان جستی بخون او به کافران از پدران خود بعد از آن فریاد کردی بندای
خود قسم بجان من بتحقیق ندا کردی ایشان را که کاش حاضر باشند و زود باشد تو حاضر باشی بایشان و هر آینه دوست میداری
که دست راست تو از مرفق شل و قطع بود و دوست میداری که مادرت ترا حامله نمیشد و پدرت نطفه ترا منعقد نمی
نمود در وقتیکه بسوی سخط خدا سیر و در رسول خدا با تو مقام مخاصمه میآید خدایا حق ما را اخذ کن و انتقام ما را بکش از ظالمان
ما و نازل کن غضب خود را به کسی که خون ما را ریخت و عهد و پیمان ما را شکست و حمایت کننده گان ما را به قتل رسانید
و پرده ما را درید و کردی آنچه کردی و قطع نکردی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و زود وارد میشوی بر رسول
خدا با آنچه متحمل شدی از ذریه او و حرمت او و هتک او و خون عترت او را ریختی در مکانیکه خدا با او پراکنده گی ایشان را
جمع میکند و از ظالمان ایشان انتقام میکشد و حق ایشان را اخذ میکند پس مغرور نکند ترا شادی بسبب کشتن و ولا

لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و کفایت کنند را خدا از جهت ولی و حاکم و رسول خدا از حیثیت خصومت جبرئیل ظهیر و زود میداند کسیکه ترا مهیا و صاحب تمکنت نمود در گردنهای مسلمانان که برای ظالمان بد بدل است و کدام یک از شما شر بر مرتبت و کوچک شمردن من قدر تو و بزرگ شمردن من توبیخ و سرزنش ترا میبینم از جهت توهم نمودن اینکه خطاب من در تو نفع دهد بعد از آنکه چشمهای مسلمانان را گریان و سینه های ایشان را در وقت ذکر کردن سوزان گذاشته پس آنها قلوب قاسیه و نفوس طاغیه و اجسام مملو به سخط خدا و لعنت رسول خدا اند بتحقیق شیطان در آنها آشیان و جوجه گذاشته و مثل تو از آنجا قایم و ناهض میشود و عجب کل عجب که پرهیزکاران و نوادگان انبیا و اولاد اوصیا در دستهای طلقاء خبیثه و اولاد زنا کشته شوند و دستهای ایشان از خون ما آلوده و دهنهای ایشان از گوشت ما میخورند و عجب بر آن بدنهای پاکیزه گرگهای بیابانها استقبال کنند و آنها را میگیرند و کفتارها بخاک میمالند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هر آینه بسبب ما غرامت میبینی در وقتیکه نمیابی مگر آنچه را که دستهایت مقدم کرده و خدا بر بنده گان ظلم نمیکند و بسوی خدا است شکایت و اعتماد و بر او است ملجاء و امیدگاه بعد از آن کید خود را بکن و سعی خود را بجا آور و جهد بکن بخدا قسم که خدا اینکه ما را بوحی و کتاب و نبوت و شرف معزز کرده هرگز مرتبه ما را درک نمیکنی و بغایت ما نمیرسی و ذکر ما را محو نمیکنی و از خود عار ما را نشوئی و رای تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چندی و جمع تو نیست مگر پاشیده در روزیکه منادی ندا میکند الا لعنة الله علی الظالم العادی و حمد خدا را که بر دوستان خود بسعادت حکم کرده و برگزیده گان خود را ختم کرده بر سبیل بارادت خود و نقل کرده است ایشان را برحمت و رافت و رضوان و مغفرت و شاق نشده است با ایشان غیر تو و مبتلا نشده است با ایشان سوای تو و از خدا میخواهم که اجر ایشان را کامل و ثواب ایشان را بزرگ نماید و از او سؤال میکنیم حسن خلافت و جمیل انابت را زیرا که او رحیم و دود است یزید لعین با او گفت در حالیکه جواب دهنده بود یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح بعد از آن رد کردن و بار گذاشتن ایشان امر نمود هذا بعد از آن همچنانکه ما در مرتبه تو که جمیع کثیر ذکر کرده اند از ایشان است صاحب احتجاج که فاطمه دختر حسین گفت وقتیکه ما در پیش روی یزید لعین نشستیم بما رقت نمود مردی از اهل شام سرخ روی که او را احمر میگفتند و گفت یا امیر المؤمنین این کنیز را بمن عطا کن که مرا خدمت نماید و من دختر خوشرو بودم بخود لرزیدم و ظن کردم که این امر برای ایشان جایز است پس از لباسهای عمه ام زینب گرفتم و او میدانست که این نمیشود و در روایت سید است که گفتم یتیم شدم و مرا خدمتکار می خواهند عمه ام گفت شامی گفت دروغ گفتی بخدا قسم این نمیشود نه برای تو و نه برای او یزید غضبناک شد گفت بخدا قسم دروغ گفتی این برای من میشود اگر خواهم بکنم اینرا گفت کلا بخدا قسم خدا اینرا برای تو قرار نداده مگر اینکه از ملت ما خارج شوی و غیر از دین ما دین اخذ کنی پس یزید از جهت غضب عقلش از سر پرید و گفت با من مقابله میکنی با این جرئت پدر و برادرت از دین خارج شدند زینب گفت بدین خدا و دین پدر و برادرم تو و پدر و جد تو هدایت یافته اند اگر مسلمان هستی گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب با و گفت تو امیر از جهت ظلم فحش میگوئی و قهر و غضب میکنی بسلطنت خود گویا او حیا کرد و ساکت شد آنمرد شامی حرف خود را اعاده کرد و گفت ای امیر این کنیز را بمن بخش یزید لعین با و گفت از من دور شو خدا مرگ ترا بتو عطا نماید در حالیکه هلاک کننده است و در کتاب منتخب است که ام کلثوم گفت با آنمرد شامی ساکت باش ای احمق مرد لعنت خدا زبان ترا قطع و چشمهای ترا کور و دستهای ترا خشک و آتش مثوی و مقام تو گرداند بدرستیکه اولاد انبیا برای اولاد زنا خدمتکار نمیشوند راوی گوید بخدا قسم کلام آنخاتون معظمه تمام نشده بود خدای تعالی دعای او را مستجاب گردانید درباره آنمرد پس آنخاتون گفت حمد خدا را است که بر تو معجل کرد عقوبت را در دنیا قبل از آخرت و این جزای

کسی است که بر حرم رسول خدا متعرض شود و در روایت سید است در ملهوف که شامی گفت این جاریه کیست یزید گفت این فاطمه
دختر حسین است و آن زینب دختر علی بن ابی طالب است گفت شامی می گفت خدا لعنت کند تو ای یزید اولاد پیغمبر خود را می کشی
و ذریه او را اسیر میکنی بخدا قسم من توهم نکردم ایشان را مگر اسیران روم یزید گفت بخدا قسم ترا با ایشان ملحق میسازم بعد
از آن امر کرد گردن او را زدند تذییل است که در آن بیان بعضی از امور پس بدانکه آنچه در این مجلس ذکر شد از افعال
و اقوال یزید لعنه الله از چیزهایی است که در آن نیز شواهد کثیره دارد بر اینکه او کافر زندیق بود و اینکه او ابن زیاد را امر کرده بود
و اینکه اگر او حسین را ملاقات میکرد از قتل و ذبح او متمکن میشد بنفس خود هر آینه اینرا میکرد اگرچه معتقد بود بر اینکه ...
در نسبت هلاک جمیع اولاد او و زوال دولت او و احق دلایل و صدق شواهد در حسین بودن او و کافر زندیق فاقد نبوت
بودن او چیزهایی است که در کلمات شریفه صدیقه صغری زینب سلام الله علیها است زیرا که خواتون معظمه مکرر بکفر و زندقه و الحاد او
تصریح کرده است و احتجاج نموده باین با فعال و اقوال او که صریح است در کفر و زندقه و نفی نبوت بدانکه هر کس تامل نماید در آنچه
ذکر شد در این مجلس از خطبه زینب صدیقه و احتجاج او و نفحات انفاس و طرز کلمات شریفه او میداند که علم و معرفت
او از علوم و معارف کتابیه نیست زیرا که مثل این احتجاج بر سبیل ارتجال ای بدون اینکه فکر و رویت در آن مقدم
باشد محال است از احدی صادر شود مگر از صاحب عصمت و ربط استکفا کسیکه تالی است پس قسم بخدا که محمد و آل ...
تفضیل داده است بر جمیع عالمیان مدد بشیکه نفس نورانیه طاهره از زینب صدیقه بتحقیق غلبه کرده است بر نفس خبیثه رذیله از یزید
بمکانیکه قادر و متمکن نشد که قطع نماید کلمات او را که در آن تصریحات بود بکفر او و کفر جد و پدر او تا اعلان شنیعان او و بودن
همه ایشان در آتش و باینکه ملک ایشان قریب به زوال است زیرا که طغیان یزید مقتضی آن بود که امر نماید او را بکشند
بلکه خود او را هم بکشت و اگر ظن میشود باینکه در نسبت زوال سلطنت و هلاک اولاد او بلکه هلاک شدن خودش نیز به نهج تعجیل
بود پس اقل مقصود او و ما لابد منه این بود که کلام او را بر این صدیقه قطع نماید پس منع او اقدام کردن او باین مخصص نبود
اینکه بترسید از برانگیخته شدن فتنه و هجوم آوردن مردم بر او زیرا که اگر این مسلم باشد آن در امر کردن او بقتل ...
خواتون نه در قطع کلام او بلکه این از برای آن بود که ما بان اشاره کردیم پس این در حقیقت از خواص صاحب نبوت مطلقه و
اصحاب ولایت مطلقه است بمکانیکه عطا میکند خدا بکسیکه با ایشان نزدیک باشد مثل این نفس نورانیه قاهره اگر خواهی اضافه کن بر این
احتجاج کردن را بقول خدای تعالی وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس خوب تامل کن بعد از آنکه
تماما در برتو مدد بستی آنچه در قضیه فاطمه و آنچه آنرا متضمن است کلمات زینب و ام کلثوم در قضیه احمد شامی شواهد ساطعه و
دلائل قاطعه است بر آنچه ما مقدم نمودیم از اینکه از خواص اصحاب نبوت و ولایت مطلقه این است اینکه نظر میکند بر حرم ایشان
نظر کننده بخیانت و ریبه مگر اینکه مبتلا میشود بعقوبت و زود بعذاب گرفتار میگردد پس این احتجاج از چیزهایی است
که در محل خود واقع گشته خواه بنای امر را بر آن روایت بگذاریم که متضمن دعای ام کلثوم است بر مرد احمر شامی یا بر آن روایت
ظاهر است با معنی که آن مرد اگر در مقاله خود صادق بود بنابر روایت ثانیه از اینکه او بحقیقت حال عالم شود و تایب گردید و گویا
خدا از آنچه گفته بود و مومن بود با این ای بعد از توبه خود به فرض ولایت آل محمد از سعدا محسوب میشود در روز قیامت بلکه نیز
ممکن است که گفته شود در صورتیکه احتجاج کردن بر مطلب بعض آنچه ذکر شد از روایات این مجلس از چیزهایی است که در محل
خود واقع گشته اگر قطع نظر نماییم از این دو روایت که یکی از این دو متضمن دعای ام کلثوم است بر آن مرد شامی و دیگری
متضمن امر کردن یزید است به کشتن او و بعد از آن مخفی نماند بر تو که آنچه در روایت احتجاج و غیر این است از قول راوی
ثم امر بردهم عطا میکند که آخر این مجالس مجلس یزید در روز اول می گفت یا صیحة تحمد من صوائح الخ
بعد از تمام کردن زینب صدیقه بود خطبه و احتجاجات خود را پس در این هنگام میشود آنچه واقع شد از قضیه مرد شامی

از آنجا که قبل از خطبه و احتجاجات او واقع شد پس در این وقت ممکن است که گفته شود در مستی آنچه یزید لعین واقع شد پس در نحو
ممکن است که گفته شود در مستی آنچه بیزید لعین آنرا دید از سرعت اجابت دعای ام کلثوم ع در شان آن مرد شامی از جمله اسباب
بود و بسبب آن خوف و رعب در قلب یزید لعین واقع شد بمکانیکه کلام زینب صدیقه و احتجاجات او را قطع نکرد و لکن
تحقیق در این بیان آن است که بنای امر بر آنچه ما متقدم کردیم از اسرار شریف که از اسرار از خواص نبوت و ولایت مطلقه است زیرا که
بوجهیکه ذکر شد منتفی و جایز نبود و مگر بنا بر آن روایتیکه متضمن دعا و نفرین ام کلثوم است بر آن مرد شامی نه آن روایتی که متضمن امر
کردن یزید است بر قتل او و کیف کان آنچه ما بآن اشاره کردیم از بودن آخر مجلس و تمام آن در روز اول بقول یزید لعین یا صیحة
تحمد من صوائح النوائح در جواب احتجاج صدیقه صغری زینب عطا میکند ایضا که احتجاج و خطبه از امام اعنی سید ساجدین روحی لفداه
قبل از خطبه و احتجاج عمه اش بود و این بنا بر این است که آن احتجاجات و آن خطبه که بعد از این ذکر خواهیم کرد در روز اول بود و حاصله
او را عطا میکند ظواهر بعضی از روایات و ظواهر کلمات جمعی از اصحاب مقاتل و ممکن است گفته شود که خطبه و احتجاجاتیکه بعد
از این ذکر خواهیم نمود از امام صادر شد در غیر آن روز از روزهائیکه حرم و اهل بیت در آنجا محبوس بودند در مکان خرابیکه ما به آن
اشاره بیاید بعد مخفی نماناد بر تو که نسبت داده میشود در السنه جمعی بر بعضی کتب که قضیه آن مرد شامی واقع شد در شان فاطمه
دختر امیر المؤمنین نه در شان فاطمه دختر حسین ع مجلس سی و چهارم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در ذکر خطبه
و احتجاجات امام سید ساجدین است در مجلس یزید بدانکه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتاب احمد اوزاعی گفت وقتیکه
علی بن الحسین و سر پدرش را در شام بنزد یزید لعین آوردند یزید بخطیب بلیغ گفت که از دست این جوان گرفته بالای منبر برو
بخلق خبر ده بدیهای علی و پدرش را و صد ایشانرا از حق و ظلم و بغی کردن ایشانرا بما او گفت پس خطیب بعمل آورد آنچه را
که یزید با او امر کرده بود چیزی را از معایب ترک نکرد مگر اینکه آنرا در خصوص ایشان گفت وقتیکه خطیب از منبر فرود آمد علی ابن
الحسین برخواست مذاکرا باجماعت شریفه ثنا گفت و بر پیغمبر صلوة بلیغه مختصره فرستاد بعد از آن گفت معاشر الناس من
عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا اعرفه نفسی انا ابن مکة و منی انا ابن المروة و الصفا انا ابن محمد المصطفی
ابن من لا یخفی ابن من علا فاستعلی فجاز سدرة المنتهی فکان من ربه کقاب قوسین او ادنی ابن من صلی بملائکة
السماء مثنی مثنی ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ابن علی المرتضی ابن فاطمة الزهراء ابن خدیجة
الکبری ابن المقتول ظلما ابن المجزوز الراس من القفا ابن العطشان حتی قضی ابن طریح کربلا ابن مسلوب العمامة
والرداء ابن من بکت علیه ملائکة السماء ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء ابن من راسه
علی السنان یهدی ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی ایها الناس ان الله تعالی وله الحمد ابتلانا اهل البیت ببلاء
حسن حیث جعل رایة الهدی و العدل و التقی فینا و جعل رایة الضلالة و الردی فی غیرنا الخ ای گروه مردم هر کس مرا شناخته شناخته
است و هر کس نشناخته من خود را باو میشناسانم منم پسر مکه و منا و منم فرزند مروه و صفا منم پسر محمد مصطفی منم پسر کسیکه مخفی نیست
منم پسر کسیکه بلند شد و طلب بلندی نمود و از سدرة المنتهی تجاوز نمود و بخدای خود نزدیک گردید بمقدار دو قوس یا از آن نزدیکتر منم پسر
کسیکه ملائکه آسمان نماز گذارد دو رکعت دو رکعت منم فرزند کسیکه سیر داد خدا او را از مسجد حرام تا مسجد اقصی منم پسر علی
مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری منم پسر کسیکه او را بظلم کشتند منم پسر کسیکه سر او را از قفا بریدند منم پسر کسیکه تشنه از دنیا رفت
منم پسر کسیکه او را در روی خاک کربلا انداختند منم پسر کسیکه عمامه و رداء او را بردند منم پسر کسیکه ملائکه آسمان باو گریه کردند و جن در زمین
و مرغان در هوا باو نوحه کردند منم پسر کسیکه سر او را بالای نیزه به یزید هدیه بردند منم پسر کسیکه حرم او را اسیر کرده از عراق بشام بردند
ایها الناس بدرستیکه خدای تعالی ما اهل بیت را ببلاء حسن و خوب مبتلا کرده بمکانیکه لوای هدایت و عدالت و تقوی را در ما قرار داد
و رایت گمراهی و هلاکت را در غیر ما قرار داده ما اهل بیت را بشش خصال تفضیل داده است بعلم و حلم و شجاعت و سخاوت

و محبت و محلت و منزلت در قلوب مؤمنین عطا کرده است با چیزی را که با حدی از عالمیان که پیش از ما بوده نداده است از ما است
مختلف الملائکه و تنزیل الخطاب بداو که گوید فارغ شد تا مؤذن گفت الله اکبر آنحضرت گفت شهادت میدهم بچیزیکه تو بآن شهادت
میدهی وقتیکه مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی ابن الحسین گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی
که جد تو است دروغ گفته اگر گوئی جد من است پس چرا پدر مرا کشتی و حرم او را اسیر کردی بعد از آن گفت ای گروه مردم
آیا در میان شما هست کسیکه جد او رسول خدا باشد پس صداها بگریه بلند شد و مردی از شیعیان آمد که او را منهال ابن عمرو طائی
می گفتند و در روایتی مکحول از صحابه رسول خدا بود بآنحضرت عرض کرد چگونه شام کردی گفت شام کردیم یا ابن رسول الله گفت وای بر تو چگونه
شام کردم در میان شما شام کردیم مثل بنی اسرائیل در میان آل فرعون که اطفال ایشان را ذبح می کنند و زنان ایشان را
اسیر و عرب بر عجم فخر میکنند که محمد از ما است و قریش بر عرب فخر میکنند که محمد از ما است و آل محمد مقهور و مخذول شده اند
پس بخدا شکایت میکنیم از کثرت دشمنان و تفرق در میان ما و تظاهر دشمنان بر ما بخدا و اما سید در کتاب ملهوف ذکر
نکرده است چیزی را از خطبه و احتجاجات مفصلا الا اینکه او گفته که یزید لعین خطیب را خواند و او را امر کرد که بر منبر رفته
حسین و پدرش را مذمت نماید پس آن خطیب بمنبر رفته و در مذمت امیرالمؤمنین و حسین شهید صلوات الله علیهما مبالغه کرد و معاویه
و یزید لعنهما الله تعالی را مدح و تعریف نمود و علی ابن الحسین باو صیحه زد که وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب
خالق اختیار کردی پس مهیا کن محل و مقعد خود را از آتش و هر آینه بتحقیق چه خوب آورده ابن سنان خفاجی در وصف امیرالمؤمنین
بقول خود علی المنابر تعلنون بسبه وبسیفه نصبت لکم اعوادها یعنی در بالای منابر او را سب
می کنید و حال آنکه بشمشیر او قایم شده است برای شما چوبهای آن منابر این خبر نیست که سید آن را در مقام ذکر کرده است
و نیز صاحب مناقب و غیر او گفته است روایت شده یزید خطیب را امر کرد که بمنبر رفته مردم را بعیوب حضرت حسین
و امیرالمؤمنین خبر دهد پس خطیب بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورده بعد از آن بدگوئی را که در خصوص علی و حسین
از حد گذرانید و در مدح و تعریف معاویه و یزید مبالغه نمود و آنها را بهر چیز خوب ذکر نمود در این وقت علی ابن الحسین
باو صیحه زد وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب الهی خریدی پس مهیا کن مقعد خود را در آتش جهنم بعد
از آن علی ابن الحسین گفت ای یزید مرا اذن ده تا بمنبر رفته تکلم نمایم بکلماتیکه در آنها است رضا و خوشنودی
خدا و اهل مجلس را در آنها اجر و ثواب است یزید ابا نمود مردم گفتند ای امیر او را اذن ده تا بالای منبر رود شاید از او چیزی بشنویم گفت که او
اگر بمنبر رود دست بر ندارد مگر اینکه مرا و آل ابی سفیان را رسوا کند گفتند یا امیرالمؤمنین باکی از آن نداریم که او خوب تکلم نماید گفت بدرستیکه
او از اهل بیتی است که علم را با ایشان طعمه داده اند مردم اصرار کردند تا او را اذن داد آنحضرت بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی بجا
آورد بعد از آن خطبه ادا نمود که چشمها را گریان و قلوب را ترسان نمود بعد گفت ایها الناس شش چیز را خدا بما عطا کرده و ما را
بهفت چیز تفضیل داده است عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین
و تفضیل داده شده ایم باینکه از ما است پیغمبر مختار محمد و از ما است صدیق امیرالمؤمنین و جعفر طیار و از ما است شیر خدا
و شیر رسول و حمزه و از ما است سبطان این امت حسن و حسین هر کس مرا شناخته شناخته و هر کس مرا نشناخته است من حسب
و نسب خود را باو خبر میدهم انا ابن مکه و منی انا ابن زمزم و الصفا انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا
انا ابن خیر من ائتزر وارتدی انا ابن خیر من انتعل واحتفی انا ابن خیر من طاف وسعی انا
ابن خیر من حج ولبی انا ابن من حمل علی البراق فی الهوا انا ابن من اسری به من المسجد الحرام

الی المسجد الاقصی وانا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی انا ابن من دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی وانا ابن من صلی بملائکة السماء انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله
انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین وطعن برمحین وهاجر الهجرتین وبایع البیعتین
وقاتل ببدر وحنین ولم یکفر بالله طرفة عین انا ابن صالح المؤمنین ووارث المرسلین و
قامع الملحدین ویعسوب المسلمین ونور المجاهدین وزین العابدین وتاج البکائین واصبر
الصابرین وافضل القائمین من الرسول رب العالمین انا ابن المؤید بجبرئیل المنصور
بمیکائیل انا ابن المحامی عن حرم المسلمین وقاتل المارقین والناکثین والقاسطین والمجاهد
اعدائه الناصبین وافخر من مشی من قریش اجمعین واول من اجاب واستجاب لله ولرسوله
من المؤمنین واول السابقین وقاصم المعتدین ومبید المشرکین وسهم من مرامی الله علی
المنافقین ولسان حکمة العابدین وناصر دین الله وولی امر الله وبستان حکمة الله وعیبة
علمه سمح سخی بهی بهلول زکی ابطحی رضی مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع
الاصلاب ومفرق الاحزاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزیمة واشدهم
شکیمة اسد باسل یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة ویذروهم ذرو
الریح الهشیم لیث الحجاز وکبش العراق مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری
من العرب سیدها ومن الوغا لیثها وارث المشعرین وابو السبطین الحسن والحسین این

جد من علی ابن ابیطالب است بعد از این گفت انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء پس مکرر انا انا می گفت تا مردم آواز
خود را بگریه و نوحه بلند نمودند یزید ترسید از اینکه فتنه برپا شود مؤذن را امر کرد که اذان بگوید و کلام آنحضرت را قطع نماید
وقتیکه مؤذن گفت الله اکبر علی گفت هیچ چیز نیست که از خدا بزرگتر باشد و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله علی ابن
الحسین گفت شهادت میدهم باین بموی و جلد و گوشت و خونم و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت از بالای
منبر بیزید التفات کرده گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی که جد تو است دروغ گفته و اگر گوئی جد من
است پس چرا عترت او را کشتی راوی گوید مؤذن از اذان و اقامه فارغ گشت یزید لعین مقدم گشته نماز ظهر را بجا آورد
بحدیث و اما ابو مخنف قصه احتجاجات امام را ذکر کرده بعد از قصه نقل کرد که سکینه خواب خود را که دیده بود بمکانیکه
گفته که راوی گفت یزید مردی را امر کرد که بمنبر رفته حسین را بد گوید پس آنمرد کرد آنچه یزید لعین امر کرده بود پس علی ابن الحسین
بآنمرد گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا اذن ده بروم بمنبر و تکلم نمایم بکلامیکه در آن رضای خدا و رسول و اهل او باشد گفت ایجوان
برو بمنبر و بگو آنچه را که ظاهر شده آمد بآنحضرت خدا و در راوی گفت بالای منبر رفته و تکلم مینمود بکلام انبیا بشیرینی
زبان و فصاحت و بلاغت مردم باو متوجه شدند از هر مکان و گفت ایها الناس هر کس مرا شناخته شناخته هر کس نشناخته
من خود را باو نشان میدهم پس من علی ابن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیهم هستم انا ابن من حج ولبی

من طاف وسعى انا ابن زمزم والصفا انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن المذبوح من القفا انا
ابن العطشان حتى قضى انا ابن من منعوه من الماء واحلوه على سائر الورى انا ابن محمد المصطفى
انا ابن صريع كربلا انا ابن من راحت انصاره تحت الثرى انا ابن من غدت حرمه اسرى
انا ابن من ذبحت اطفاله من غير سوء انا ابن من ضرم الاعداء في خيمته لظى انا ابن
من اضحى صريعا بالنقى انا ابن من لا لغسل وكفن يرى انا ابن من رفعوا راسه على القنا
انا ابن من هتك حرمه بارض كربلا انا ابن من جسمه بارض وراسه باخرى انا ابن من
لا يرى حوله غير الاعداء الى الشام تهدى انا ابن من لا ناصر له ولا حامي يعنی منم پسر کسیکه حج کرد

و لبیک گفت منم پسر کسیکه طواف نمود و سعی کرد منم پسر زمزم و صفا منم پسر فاطمه زهرا منم فرزند کسیکه سر او را از قفا بریدند و منم پسر کسیکه او را عطشان شهید کردند منم پسر کسیکه او را آب ندادند و آنرا بر سایر خلق حلال کردند منم پسر محمد مصطفی منم پسر کسیکه بدن او را در روی خاک کربلا انداخته اند منم فرزند کسیکه انصار او به زیر زمین رفتند منم پسر کسیکه حریم او را اسیر کردند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند منم پسر کسیکه سر او را بنیزه زدند منم فرزند کسیکه حریم او را در زمین کربلا هتک و غارت نمودند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند جسم او در یک زمین است و سر او در زمین دیگر منم فرزند کسیکه در اطراف او غیر از این دشمنان کسی نیست منم پسر کسیکه حرم او را بشام هدیه فرستادند منم فرزند کسیکه او را ناصر و حمایت کننده نیست بعد از آن حضرت گریه نمود و گفت ایها الناس خدا تعالی ما را به پنج چیز تفضیل داده است بخدا قسم در میان ما است محل مختلف ملائکه و معدن رسالت و در خصوص ما آیات نازل شده و ما عالمیان را به راه رشد کشیدیم و در ما است شجاعت پس از شدت نمی‌ترسیم و در میان ما است شجاعت و فصاحت زمانیکه فصحا فخر کنند و در ما است هدایت کردن به راه رشد و علم برای کسیکه استفاده علم می کند و محبت در قلوب مؤمنین از خلایق و ما راست شأن اعلی در زمین و آسمان و اگر ما نمی‌شدیم خدا دنیا را خلق نمی کرد و جمیع فخر در پیش فخر ما ساقط است و دوستان ما سیراب میشوند و دشمنان ما در روز قیامت شقی میگردد راوی گوید وقتیکه یزید لعین اینها را شنید ترسید که قلوب بسوی او مایل باشد مؤذن را امر کرد که خطبه و کلام او را قطع کنند پس مؤذن بالای منبر رفته گفت الله اکبر حضرت گفت کبیر و بزرگ کردی بزرگی را که حق کسی مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله گفت ما شهادت میدهیم با آن در همه جا با همه شهادت کننده و اقرار میکنیم با آن با هر انکار کننده مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی بن الحسین گریست و ناله او بلند شد و گفت ای یزید از تو سؤال میکنم آیا محمد جد من است یا جد تو یزید لعین گفت جد تو است پس گفت چرا اهل بیت او و پدرم را کشتی و مرا در صغر سن یتیم کردی پس جواب او را نداد و بخانه خود داخل شد و گفت مرا بنماز احتیاجی نیست راوی گوید منهال برخورد به علی بن الحسین گفت چگونه صبح کردی ای پسر دختر رسول خدا امام ما و گفت چگونه است حال کسیکه صبح نماید در حالیکه پدر او را کشته باشند و ناصرش قلیل بوده باشد و نظر نماید بحرم که در اطراف او اسیرند ساتری ندارند که بآن روی خودشان را بپوشند و کفیل و حمایت کننده نداشته باشند و مرا نمی بینی که اسیر و ذلیل که ناصر و کفیل ندارم بتحقیق من و اهل بیت من لباس حزن و اندوه را پوشیده ایم و لباسهای تازه ما را حرام شده است اگر سؤال نمائی من چنینم که می بینی که دشمنان بما شماتت مینمایند و ما شب و روز منتظر مرگیم بعد از آن گفت عرب بعجم فخر کردند باینکه محمد از ایشانست و قریش بر سایر مردم فخر نمودند زیرا که محمد از ایشان است و ما اهل بیت او ایم ما را مقتول و مظلوم نمودند نعوذ بالله بتحقیق مصائب ما تازه شد ما را اسیر کرده هدیه میبرند گویا که حسب ما از [illegible]

ونسب ما از اول نسب تمام است گویا که بر بالای مجد و بزرگی صعود کرده بر بساط جلیل نشسته ایم و ملک و سلطنت برای یزید لعین و لشکر او شد و اولاد مصطفی از ادلّه شده کان او کرده راوی گوید از این کلمات در دخیر آن بزرگوار از هر جانب صدا با گریه و نوحه بلند شد راوی گوید یزید لعین ترسید که فتنه برپا شود زیرا که جمیع مردم به کلام آنحضرت گوش میدادند و میشنیدند و در خدمت آنحضرت در طلب خودشان عرض کردند یزید لعین گفت یکی از او را بمنبر برده بود که ایجوان از چه اینجا بالای منبر ردی مقصد تو این بود که ملک و سلطنت من زایل کرده موذن گفت بخدا قسم ندانستم که ایجوان بمثل این کلام تکلم مینماید یزید گفت ایا ندانستی که این جوان از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است موذن باو گفت پس چرا پدر او را کشته او را در صغر سن اسیر یتیم کردانستی راوی گوید یزید ملعون امر کردن موذن را بزنند تذییل لازم است بیان بعضی از امور حقه بدانکه وجه اختلاف در این خطب و احتجاجات که از آنحضرت ما که در باب آن اشاره گذشت و اگر بیان اوضح زاید را خواهی بدانکه وجه و سبب اختلاف یکی از دو امر است اول آنست که این اختلاف سبب باشد از جهة نقل بالمعنی یعنی که رواة نقل کرده اند معنی آنچه را که از معصوم صادر شده پس از این جهة اختلاف واقع شده در فقرات خطب و احتجاجات بحسب زیاده و نقصان و تغایر در بعضی از الفاظ و نحو آن و ممکن است گفته شود که این خطب و احتجاجات از قبیل تواتر لفظی اجمالی است باین معنی که ما بعلم یقین میدانیم که یکی از آنچه در این روایات است کلام معصوم است بعینه و تبدیل نیافته است الفاظ آن الا اینکه ما بر تعیین و تشخیص دلیل نیافته ایم دویم آنست که این اختلاف مسبب است از تعدد وقوع و مجالس باین معنی که همه این خطب و احتجاجات واقع و صادر شده است ولکن در ایام عدیده پس آنچه یکی روایت از این روایات متضمن است واقع و صادر شده است در یک روز از ایام عدیده پس آنچه که روایت از این روایت دیگر متضمن است واقع و صادر گشته است در روز دیگر و هم چنین پس برای هر یکی از این دو احتمال مساعدی است از امارات اگر چه اوجه در پیش من آن احتمال اول است فقال بعد همچنین مخفی نماند بر تو که ما اشاره کردیم در مجالس خطبه زینب صدیقه و احتجاجات او و بر اینکه خطبه امام سید ساجدین و احتجاجات او در آن روز اول نبود که در آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج کرد بلکه در بعض ایام بود که اهل بیت در آن روزها در زندان و حبس بودند و شواهد و قرائن بر این از روایات این مجالس نیز در غایت کثرت است و آن مثل سؤال کردن منهال و مکحول است بعد از تمام شدن خطبه امام و احتجاجات او در آن مجالس ایضاً در مکان خطبه و احتجاجات و جواب امام را بآن نهج مذکور و آنچنانکه در بعضی از روایات متقدمه است و مثل آنچه در روایت ابی مخنف است از برخواستن یزید لعین از شدت غیظ خود از مجالس و داخل شدن او بجای خود در حالیکه می گفت مرا نیاز احتیاج نیست و مثل آنچه بعد از این نقل میکنیم یعنی در بعض مجالس آینده از کلام ابی مخنف و مثل آنست که او گفت بعد از ذکر کردن خطبه امام و احتجاجات او که اهل شام گویا که ایشان خوابیده بودند بیدار شدند و خوف و خشیت یزید غلبه نمود چنانکه تفصیلش را بعد از این نقل میکنیم و تقریب در همه این الفاظ ظاهر است زیرا که این امور متصل نمیشود در روز اول حاصل نیست که قرائن و شواهد بودن خطبه و احتجاجات امام در بعض ایامیکه حرم و اسیران در آن روزها در زندان و حبس بودند نه در روز اول که در آن اهل بیت بدمشق وارد شدند و ایشان را بمجلس یزید حضار نمودند و در آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج نمود کثیر و بسیار است و بزرگانیکه بنا بر هر دو وجه اول که داشتیم در رفع اختلاف ما بین روایات در این مجالس باین معنی که این خطب و احتجاجات در ایام عدیده واقع شده است پس در این هنگام ممکن است که گفته شود آنچه در بعض روایات است باین نیست در وقوع آن در روز اول و از جمله روایات که تصریح کننده است بر اینکه حرم و اسیران در حبس و زندان بودند در بعض ایام احتجاجات امام در مجالس یزید آن روایت است که در کتاب احتجاج ذکر شده است در آن کتابیست که موثقین رواة و عدول ایشان روایت کرده اند وقتیکه علی ابن الحسین را داخل کردند در میان کسانیکه ایشان را اسیر کرده بشام بردند از اولاد حسین بن علی و اما او در برابر یزید لعنه الله یزید بآنحضرت گفت یا علی حمد خدا را است که پدرت را کشت آنحضرت فرمود پدرم را مردم کشتند یزید گفت حمد خدا را است که او را کشت از شر او مرا کفایت نمود آنحضرت گفت لعنت خدا بر کسی باد که پدرم را کشت یزید گفت یا علی بالای منبر رفته

مردم را از حال فتنه در آنچه خدا ابتلا کرده امیرالمؤمنین روزی کرده است از ظفر و نصرت خبر داد علی بن الحسین گفت آنچه تو اراده کرده‌ای
در خود نمی‌بینم یعنی معصوم را بیان نمیکنم پس آنحضرت بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر رسول خدا صلوات فرستاد بعد از آن
گفت ایها الناس هر کس مرا شناخته شناخته است و هر کس مرا نشناخته خود را باو نشان میدهم انا ابن مکة و منی
انا ابن زمزم و الصفا انا ابن محمد المصطفی انا ابن من لا یخفی انا ابن من علی فاستعلی فجاز
سدرة المنتهی فکان من ربه قاب قوسین او ادنی پس اهل شام بگریه و فریاد کردند حتی یزید لعین ترسید که
از جای خود حرکت دهند بمؤذن گفت که اذان بگو وقتیکه مؤذن گفت الله اکبر علی بن الحسین در بالای منبر نشست وقتیکه مؤذن
گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت گریست بعد از آن بیزید متوجه گردید و گفت ای یزید این
جد تو است یا جد من است گفت بلکه جد تو است پس فرود آی آنحضرت از منبر فرود آمد پس شروع کرد بطرف در مسجد برود مکحول
صاحب رسول خدا باو رسید و گفت چگونه صبح کردی ای پسر رسول خدا گفت اصبحنا فیکم تا آخر آنچه گذشت و مخفی نماند بر تو حضرات
اسیر و هیئت در آنچه ما ادعا کردیم زیرا که خواهد آمد بعد از این بعض روایاتیکه دلالت میکند براینکه مسجد خراب مجلس و زندان حرم و
اسیران بود و کیف کان مدرسیکه این احتجاجات ممکن نیست از احدی صادر شود مگر از اهل بیت نبوت و معادن رسالت
و اهل خلافت و امامت و اصحاب ولایت مطلقه پس هر کس در آنها تأمل نماید میبابد امور کثیره مخصوصه را در کتاب و سنت
متطرقه و اشارات لطیفه میابد بر مطالب عالیه مهمه از جمله آنها طریق او صحیح است بمعرفت امام و کسیکه او سزاوار است
بر منصب خلافت و ولایت و از جمله آن اشارات لطیفه است اصحاب ولایت مطلقه بودن آل محمد معصومین و از جمله
آنها است ایضا اینکه هیچ ملکی از ملائکه نیست مگر اینکه نازل میشود بر امام عصر و حجت خدا بر جمیع خلق و آن در شب قدر است
و نیز از جمله آنها است اینکه هر فرد فرد از چهارده معصومین از آل محمد افضل است از هر فرد فرد از انبیا غیر از پیغمبر ما و از هر فرد فرد
از اوصیا و ملائکه و از جمیع خلق از خلق خدا بلکه افضلند از مجموع من حیث المجموع ایضا الی غیر ذلک از اشارات لطیفه بعد
از آن مخفی نماند بر تو که وجه عدم تمکن یزید لعین از قطع کردن احتجاجات امام سید الساجدین بتفصیل معلوم شد در ما سبق ای در
قضیه احتجاجات صدیقه صغری زینب سلام الله علیها تذییل دیگر که در بیان کردن اینکه حرم و اسیران در بعضی از ایام
در زندان و حبس بودند مانند آنچه بر این دلالت میکند از روایات کم یاب نیست بلکه کثیر و بسیار است پس از این است آنچه در خبر
صحیح است و آن خبر این است که آن را در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است از احمد بن محمد از اهوازی از [illegible] از نضر از یحیی حلبی
از عمران حلبی از محمد حلبی گفت شنیدم از ابی عبد الله جعفر صادق میگفت وقتیکه علی بن الحسین و آنهائی که با او بودند بر یزید بن
معاویه لعنه الله آوردند ایشان را در خانه ساکن کردند بعضی از ایشان گفت ما را در اینخانه آورده ساکن نمودند تا بر ما فرود آمده ما را بکشد
پاسبانان و حافظان بیکدیگر مکالمه کرده گفتند به بینید اینها میترسند از اینکه خانه بر ایشان فرو ریخته شود و حال آنکه
ایشان را فردا بیرون کرده خواهند کشت علی بن الحسین گفت در میان ما بود غیر از من کسیکه کلام حراس و حافظان
را بداند و نیز در خبر صحیح دیگر است در بصائر الدرجات و آن خبر این است که محمد بن حسین روایت کرده است از صفوان از داود بن
فرقد گفت شنیدم گفت کشته شدن حسین علیه السلام امر علی بن الحسین پس از او نقل شده و وقتیکه ما را بشام برده و بزندان انداختند
اصحاب من گفتند چه خوب بنا شده است این دیوار فتراطن اهل الروم و اهل العراق بینهم یعنی به کلام عجمی در میان خود ایشان تکلم نمودند گفتند
در میان اینها صاحب حزن نیست مگر این مرا قصد میکردند پس در روز دهم بجا مکث کردیم بعد از آن ما را خواندند و خلاص کردند بحدیث
پس قتل و صاحب دم اهل البیت مقتول را کسیکه یزید کشتن او را اراده میکند و نیز از جمله آنها است روایتی که صدوق
در امالی روایت کرده است از ماجیلویه از عمش از مرد کوفی از نضر بن مزاحم از لوط بن یحیی از حرث بن کعب از فاطمه دختر علی گفت
یزید لعین امر کرد زنان را با علی بن الحسین در مجلسی قرار دادند که از گرما و سرما حفظ نمیکرد تا روهای ایشان پوست کند

و بر او نشسته شد در بیت مقدس سنگی از روی زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در تحت آن خون تازه ظاهر میشد و مردم آفتاب را در دیوار سرخ ۵۸۸
میدیدند گویا که آن دیوارها را بلباسهای مصبوغ و رنگ شده پوشانیده بودند تا اینکه علی ابن الحسین با زنان بیرون آمده و سر حسین را بکربلا برگردانید
بحدیث و نیز از جمله آنهاست روایتی که سید ابن طاوس در ملهوف ذکر کرده است بیانش اینست که شنیده در وقتیکه قول علی ابن
الحسین را بر خطیب که وای بر تو رضای مخلوق را بسخط و غضب خالق خریدی تا آخر آنچه گذشت ذکر کرد گفت را و گفت یزید با علی
بن الحسین وعده کرده در این روز که سه حاجت او را بر آورده نماید بعد از آن امر کرد ایشانرا بمنزلی بردند که در گرما و سرما حفظ نمی کرد
در آنجا ساکن شدند تا روهای ایشان پوست گذاشت و در مدتیکه در آن بلد بودند نوحه و ناله میکردند بر حسین سکینه گفت وقتیکه روز چهارم
شد از اقامه ما در آن منزل خوابی دیدم و خواب طویلی ذکر کرد الی آخر الحدیث و نیز از جمله آنهاست روایتی که در انوار نعمانیه از
منهال ابن عمرو روایت کرده است گفت در آن اثنا که در بازار دمشق میرفتم ناگاه دیدم علی ابن الحسین را که بر عصای خود تکیه کرده
و پاهای او گویا که از ضعف دو نی است و خون از ساقهای او جاری میشود و زردی بسیار بر رنگش غالب گشته پس گریه گلوی مرا گرفت جلو او را
گرفتم و عرض کرده گفتم چگونه صبح کردی یا ابن رسول الله گفت پس گریست و گفت چگونه میشود حال کسیکه صبح نماید در حالیکه اسیر
یزید بن معاویه لعین بوده باشد و زنان و اهل بیت من تا حال از طعام سیر نشده و سرهای خود را از برهنگی نپوشیده اند و در
شب و روز نوحه میکنند ای منهال مثل بنی اسرائیل هستیم تا آخر الکلام بعد از آن گفتم بخدمتش ای سید من بکجا میروی گفت به
حبسیکه ما در آن هستیم که آنرا سقف نیست و آفتاب بما تابیده میگدازد و هوائی نمی بینیم ساعتی کمی از آن فرار میکنیم از جهت ضعف
بدن خودم و رجوع میکنیم بآن منزل از برای ترس بدن بر زنان پس در آن اثنا که مشغول صحبت او بودم ناگاه دیدم که یک زنی او را
ندا میکند مرا ترک کرده بسوی آن زن برگشت پس در وقتیکه با آن زن برگشت پس در وقت با آن زن نظر کردم ناگاه دیدم که آن زن
زینب دختر امیر المؤمنین است که میگوید بکجا میروی ای نور چشم من پس آنحضرت برگشت و من از او کنار شدم و همیشه او را ذکر میکنم
و میگریم تذنیب در تحت بیان و شرح بعضی از امور که از روایات مذکوره مستفاد میشود در این مقام مختلف است آثار و روایات
اول چنانکه مشاهده کردی مطلقه است بیان نشده در آنها مدت مکث حرم و اسیران در حبس و زندان و آثار و روایت دویم که بنجم
از آن دیده میشود ظاهر آن اینست که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز است و آثار و روایت سیوم و چهارم مفاد آنها
اینست که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز نیست در آن حبس مدت طویله بوده زیرا که پوست گذاشتن روهای
ایشان بگرمی و سرما محقق نمیشود به دو روز مکث کردن ایشان در حبس با اینکه سیاق این دو روایت عطا میکند که مدت
طویله در آن حبس بوده بنا بر این اگر مدت مکث ایشان را اقل از یکماه فرض نمائیم جایز نیست که آنرا اقل از بیست روز یا پانزده روز فرض
کنیم پس در اینهنگام میگوئیم در بستیکه وجه جمع و توفیق در مابین روایات باین طریقست که گفته شود روایتی که ناطقست باینکه
مدت مکث در زندان دو روز است آنرا حمل میکنیم بر اینکه این دو روزیکه امام بآن اشاره نموده بعد از برطرف شدن کلام روم
و بحیی حرف زدن حرس و نگهبانان بوده و برطرف شدن ایشان در اوایل زندان بودن ایشان نبود بلکه بعد از گذشتن مدت
کثیره بوده مثل یکماه و بخوان و ممکن است که جمع شود ما بین روایات بنحو دیگر و آن اینست که مراد از قول امام در روایت دویم
فمکثنا یومین ثم دعانا و اطلق عنا این باشد که آن اطلاق از حبس و زندان بود که در نهایت شدت و تنگی بود
در آن مکان خرابه که مظنون بود بر سر ایشان فرو آمده ایشانرا هلاک نماید پس این منافات ندارد با اینکه یزید لعین
امر نماید که ایشانرا در مکان دیگر حبس نمایند و مخفی نماند بر تو که برای هر یک از این دو تاویل وجه وجیهی هست و هر طور باشد در این مقام
چیزی هست که لابد است باین اشاره شود و آن اینست که قول امام که فرمود لم یکن فینا احد یحسن الرطانة غیری
اشاره است باینکه معرفت جمیع لغات و السنه و بآنها تکلم کردن از خواص صاحب ولایت مطلقه و عصمت است بطریق
استغنا و هر کسیکه علم او از علوم لدنی است در معارف و مقامات عالیه از علوم مبدء و معاد و علوم احوال نفس و اخلاق

ونخواهند ميدانند جميع لغات و السنه اهل دنيا را بسيارى از آنها كه بحد و حصر نمى‌آيد جاى شك نيست كه زينب و كلثوم اگرچه تا لى
درجات اصحاب عصمت اند در باب معارف و علوم مبدأ و معاد و نحو اينها الا اينكه ايشان جميع لغات جميع اهل دنيا را ميدانند بعد از اين قول
امام چنانكه ممكن است كه بر طلب حسب زمانه حمل شود تا بمعنى آن زينب و كلثوم اگرچه ترجمانت بلغت اهل روم عالم بودند مگر اينكه ايشان
رطانت را مثل امام نميدانستند پس اين توجيه خير از روايت ظاهر و انكار است فتامل جيدا مجلس سى و پنجم از كتاب
فند اسرار شهادات در بيان قصيه رسول پادشاه روم و نحو آنست يعنى در بيان بعضى از قضايايست كه در زمان گيرم بودن اهل بيت
و اسيران در حبس و زندان واقع گشته است و در بيان آنچه باين تعلق دارد بدانكه جمعى از اصحاب مقاتل و از ايشان سيد و ابن نما
گفته اند كه ابن لهيعه روايت كرده است از ابى الاسود محمد بن عبد الرحمن گفت ملاقات كرد مرا رأس جالوت و گفت خدا قسم
در ميان من و داود هفتاد پدر است و هر وقتيكه يهود مرا ملاقات نمودند مرا تعظيم و تكريم مينمايند و شما نيست ميان پيغمبر و پسر
پيغمبر شما مگر يك پدر او را كشتيد و از امام زين العابدين روايت شده وقتيكه سر حسين را بر يزيد آوردند مجلس شراب ترتيب ميداد
و سر حسين را مى‌آوردند آنرا در پيش روى خود مى‌گذاشت و در برابر آن شراب ميخورد روزى در مجلس او حاضر بود رسول پادشاه روم
و در اشراف و عظماى اهل روم بود گفت اى پادشاه عرب اين سر كيست يزيد گفت ترا با اين سر چه كار گفت من خدمت
ملك و پادشاه خود رجوع ميكنم و از من سؤال ميكند از هر چيزيكه ديده ام دوست ميدارم كه قصه اين سر و صاحب آنرا با و خبر دهم
تا با تو از فرح و سرور شريك باشند يزيد با و گفت اين سر حسين بن على بن ابيطالب است رومى گفت مادرش كيست گفت
فاطمه دختر رسول خدا نصرانى گفت تف باد بر تو و بر دين تو دين من از دين تو بهتر است زيرا كه پدر من از اسباط و نوادهاى داود پيغمبر
است ميان من و داود پدران بسيارست نصارى مرا تعظيم ميكنند و از خاك پاى من از براى تبرك بر ميدارند بجهة اينكه من از
نوادگان داود ام و شما پسر دختر پيغمبر خدا را مى‌كشيد و حال آنكه ميان او و ميان پيغمبر شما نيست مگر يك مادر پس چه دين است دين
شما بعد از آن بيزيد لعين گفت آيا حديث كنيسه حافر را شنيده يزيد با و گفت بگو تا بشنوم گفت ميان عمان و چين دريائى است
كه مسافت آن يكسال راه است در آن آبادى نيست مگر يك بلده در وسط آب كه طول آن هشتاد فرسخ است در هشتاد فرسخ در روى زمين
بلده بزرگتر از آن نيست و از آن بلده كافور و ياقوت ميآورند و درختان ايشان عود و عنبر است و آن بلده در دست نصارى است
و در آن مملكت احدى از ملوك غير از ايشان نيست و در آن بلده كنايس بسيار است اعظم آن كنيسه ها كنيسه حافر است در محراب آن
حقه از طلا آويزانست كه در آن حقه حافرى است ميگويند كه اين ناخن حماريست كه حضرت عيسى آنرا سوار ميشد و اطراف حقه را بديباج
و ديبا و ابريشم مزين كرده اند در هر سال جماعت بسيار از نصارى آنرا قصد ميكنند و باطراف آن طواف مينمايند و آن را ميبوسند
و حوائج خود شان را بخدا يتعالى اظهار مينمايند اين شان و عادت ايشانست با ناخن الاغى زعم ميكنند كه آن ناخن الاغى است
كه عيسى پيغمبر ايشان با نسوار مى‌گشت شما پسر دختر پيغمبر خودتان را مى‌كشيد خدا در شما و در دين شما مبارك نكند يزيد گفت اين
نصرانى را بكشيد تا مرا در بلاد خود رسوا نكند وقتيكه اين را درك كرد بيزيد گفت ميخواهى مرا بكشى گفت نعم گفت بدرستيكه من
دوش پيغمبر شما را در خواب ديدم ميگفت اى نصرانى تو از اهل بهشتى من از كلام آن بزرگوار تعجب نموده و انا اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله بعد از آن برجست سر حسين را برداشته بر سينه چسبانيد آنرا مى‌بوسيد و ميگريست تا او را كشتند
بدانكه جمعى از اصحاب مقاتل و از جمله ايشانست صاحب بحار ذكر كرده اند كه در بعض مؤلفات اصحاب ما بطريق ارسال ذكر شده است
كه بعينه نصرانى رسول پادشاه روم بر يزيد لعين آمد و در مجلس او كه سر حسين را آورده بودند حاضر شد وقتيكه نصرانى سر حسين را ديد
گريست و صيحه كشيد و نوحه نمود تا ريشش با شكش تر شد بعد از آن گفت اى يزيد بدرستيكه من بمدينه داخل شدم
در حالتيكه تاجر بودم در ايام حيوة پيغمبر و خواستم كه هديه بجهت او ببرم از اصحابش پرسيدم كه آنحضرت از هديه ها چه چيز را
دوست ميدارد گفتند طيب و عطريات را از هر چيز دوست تر ميدارد و بآن خيلى مايل است پس دو نافه از مشك و قدرى

از عنبر اشهب معطر داشته بخدمتش آوردم و آنحضرت در آن روز در خانه زوجه اش ام سلمه بود عطر را در پیش روی او بزمین گذاشتم
گفت این چه چیز است گفتم هدیه مختصریست محقر که بحضور تو آورده ام بمن فرمود که اسم تو چه چیز است گفتم اسم من عبد شمس است
گفت اسم خود را تبدیل کن من اسم ترا عبد الوهاب میگذارم اگر از من اسلام را قبول کنی هدیه را از تو قبول میکنم گفت باو
نظر کردم و در آن تأمل نمودم و دانستم که او پیغمبر است و همان پیغمبر است که عیسی بما خبر داده است از او و بمکانیکه فرموده من مژده میدهم
شما را به رسولی که بعد از من میآید اسم او احمد است پس آنرا اعتقاد کرده در دست او در همانساعت مسلمان شدم و برگشتم بسوی روم
و من اسلام خود را پنهان میداشتم و چند سال بود که من با پنج نفر از فرزندان و چهار نفر از دختران خود مسلمان بودم و احوال من بر
پادشاه روم و احدی از نصاری بر حال من اطلاع نرسانیده و بدان ای یزید من در آن روزیکه در حضور پیغمبر بودم و او در خانه ام سلمه بود
دیدم این عزیز را که سر او خوار و ذلیل در پیش روی تو گذاشته اند بر جد خود وارد و در حجره داخل شد پیغمبر دستهای خود را گشود که او را اخذ
نماید و میگفت مرحبا بتو ای حبیب من پس پیغمبر او را اخذ کرده و در کنار خود نشانید و لبهای او را میبوسید و دندانهایش و او را بو
میداد و میگفت دور باد از رحمت خدا کسیکه ترا میکشد و خدا لعنت کند کسیرا که ترا میکشد و اعانت نماید در قتل تو ای حسین
و آنحضرت با همه این میگریست وقتیکه روز دوم شد و من با پیغمبر در مسجد بودم ناگاه دیدم حسین با برادرش امام حسن بخدمت
پیغمبر آمد و گفت یا جداه با برادرم حسن کشتی گرفتیم هیچیک بر دیگری غلبه نکردیم میخواهیم بدانیم که کدام یک از ما قوتش از دیگری
زیاده است پیغمبر بایشان گفت ای حبیبهای من و جانهای من کشتی گرفتن شما سزاوار نیست بروید خط بنویسید هر کسیکه خط او بهتر باشد
قوتش زیاده تر است گفت پس رفتند هر یک از ایشان یک سطر نوشته بخدمت جد خود پیغمبر آوردند لوح را به پیغمبر دادند تا در میان
ایشان حکم نماید پیغمبر یک ساعت بایشان نظر نمود و نخواست دل یکی را بشکند بایشان گفت ای حبیبهای من پیغمبر امی هستم خط را نمی
شناسم بروید نزد پدر خودتان تا او در میان شما حکم کند و ملاحظه نماید ببیند خط کدام شما بهتر است گفت پس رفتند نزد
پدر خود شاه و پیغمبر با ایشان بود همه بمنزل فاطمه داخل شدند یک ساعت گذشت ناگاه دیدم پیغمبر آمد و سلمان با او بود و میان
من و سلمان صداقت و دوستی بود از سلمان پرسیدم که پدر ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد و خط کدام یکی بهتر بود
سلمان گفت پیغمبر بچیزی بایشان جواب نداد زیرا که او در امر ایشان تأمل نمود و گفت اگر میگفتم که خط حسن بهتر است
حسین غمگین میشد و اگر میگفتم خط حسین بهتر است حسن مغموم میشد پس ایشانرا به پیش پدر ایشان فرستاد گفتم ای سلمان ترا قسم میدهم بحق صداقت
و اخوتی که در میان من و تو است و بحق اسلام قسم میدهم خبر ده بمن که پدر ایشان در میان آنها چگونه حکم کرد گفت وقتیکه خدمت پدر خودشان
آمدند در حال ایشان تأمل کرد و بحال ایشان رقت نمود و نخواست که دل یکی از ایشان را بشکند بایشان گفت بروید نزد مادر خودتان
او در میان شما حکم کند پس نزد مادر خودشان آمده باو عرض کردند و نشان دادند آنچه در لوح نوشته بودند گفتند ای مادر جد ما ما را امر کرد که خط نویسیم
هر کس خط او بهتر باشد قوتش بسیار است خط نوشته خدمت او بردیم ما را پیش پدر ما فرستاد و پدر ما در میان ما حکم نفرمود ما را پیش تو فرستاد
فاطمه تفکر نمود که جد و پدر ایشان نخواسته اند که خاطر ایشان شکسته شود من چه کنم و چگونه در میان ایشان حکم نمایم بایشان گفت ای نور
چشمان من من رشته گردن بند خود را در سر شما قطع میکنم هر کدام از مرواریدهای آن بسیار اخذ کرد خط او بهتر است و قوت او
بیشتر گفت در گردن بند خواتون معظم هفت عدد مروارید بود برخاست گردن بند خود را بسر ایشان قطع و نثار کرد امام حسن
سه عدد از آن اخذ کرد و دو عدد را امام حسین اخذ کرد و یکعدد در میان ماند هر یک از ایشان خواست که آنرا بردارد دیگری مانع میشد خدای
تعالی جبرئیل را امر کرد که بزمین نازل شو و پر خود را بآن یکعدد لؤلؤ و مروارید بزن و دو نصف کن پس جبرئیل نازل شد و آنرا دو نیم کرد هر یک از ایشان
یک نصف را اخذ کردند پس نظر کن ای یزید رسول خدا راضی نشد که الم ترجیح کتابت بدل یکی از ایشان داخل شود و نخواست که قلب ایشان
شکسته شود و همچنین امیرالمؤمنین و فاطمه و همچنین رب العزة نخواست که دل یکی از ایشان شکسته گردد بلکه جبرئیل را امر نمود که دانه مروارید را دو نیم

دو نیم کرد تا قلب ایشان بکشته نکردد و تو حسین بیکسی بغربت زنند دختر رسول خدا افغان بر تو و بر دین تو ای یزید بعد از آن مضراب را بر چوب
بسوی کاسر حسین داور او بسینه چسبانید و میبوسید و میگریست و میگفت یا حسین شاهد باش برای من در پیش جدت محمد مصطفی و پیش
پدرت علی مرتضی و پیش مادرت فاطمه زهرا ع و اما آنچه ابو مخنف آنرا با تمام ذکر کرده اینست که او گفت داخل شد
بر یزید لعین راس الجالوت پس سر شریف روحی له الفداء در پیش روی او دید گفت ایها الخلیفه این سر کیست گفت این سر حسین است
گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد مصطفی گفت بچه سبب مستحق قتل شده است گفت بدرستیکه اهل عراق او را دعوت
کردند به بلاد خود شان و خواستند که او را خلیفه کردند پس عامل من عبید الله ابن زیاد لعین او را کشت راس الجالوت گفت
از او پسر او از تر بخلافت کیست و حال آنکه او پسر دختر پیغمبر شما است چه شدید است کفر شما و گفت ای یزید بدانکه میان من و
داود یکصد و سی جد دارد یهود مرا تعظیم مینمایند و تزویج نمی کنند مگر به رضای من و خاک را از تحت قدم من برمیدارند و بان
تبرک مینمایند شما دیروز پیغمبر شما در میان شما بود شما امروز بعضی از پسر او بر خواستید او را کشتید هلاکت باد بر شما و بر دین
شما یزید لعین با او گفت اگر از پیغمبر من نمیشنیدم که هر کس معاهد را بکشد من در روز قیامت خصم او میشوم هر آینه ترا میکشتم
بجهت اینکه بمن متعرض شدی راس الجالوت گفت ای یزید رسول خدا خصم کسی میشود که معاهد را بکشد خصم کسی نمیشود که پسر او را کشته
بعد از آن راس الجالوت گفت یا ابا عبد الله برای من شهادت کن در پیش جدت رسول خدا زیرا که من شهادت میدهم بر اینکه غیر از
خدا معبودی نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است یزید با او گفت که الان از دین خود خارج شدی و بدین اسلام داخل گشتی
پس ما از خون تو برائت حاصل نمودیم بعد از آن امر کرد گردن او را زدند در آن اثنا که او نزد سر حسین بود ناگاه داخل شد بر او جاثلیق نصاری
او شیخ کبیر بود پس سر حسین را دید و گفت یا خلیفه این سر کیست گفت این سر حسین بن علی ابن ابیطالب مادرش فاطمه زهرا دختر رسول
خدا است گفت بچه سبب مستوجب قتل شد گفت برای آنکه اهل عراق او را دعوت نمودند که بر مسند خلافت بنشینند پس عامل
من عبید الله بن زیاد لعین او را کشت و سر او را بمن فرستاده است جاثلیق گفت بدانکه من در ساعتی در بیعه
خود بودم ناگاه رجفه و اضطراب شدیدی شنیدم پس نظر کردم ناگاه جوانی را دیدم که گویا رویش آفتاب بود و از آسمان نازل
شد و با او مردانی چند بودند به بعض ایشان گفتم این جوان کیست بمن گفتند که این جوان رسول خدا است ملائکه از اطراف
او را تعزیت میدادند و در خصوص پسرش حسین بعد از آن گفت سر حسین را در پیش خود بردار و الا خدا ترا هلاک میکند
یزید با او گفت غلام و خوابهای کاذبه و دروغ خود در پیش ما آوردی ای غلامان بیایید او را بیرون کنید پس غلامان او را
از مجلس او بیرون می کشیدند بعد از آن امر کرد که گردن او را بزنند پس او را بردند و زدند بضرب ندا کرد یا ابا عبد الله
مرا شاهد باش در پیش جدت که من شهادت میدهم لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پس یزید
غضبناک گردید گفت بیخ او را بیرون کنید گفت ای یزید خواه مرا بزنی و خواه نزنی این رسول خدا است در مقابل من ایستاده
و در دست او پیراهنی است از نور و تاجی است از نور و میگوید بمن که بینی میان من و تو زمانی که این تاج است برای تو و این
پیراهن است برای تو و بشنو بشارت اینکه از دنیا خارج شوی بعد از آن تو رفیق منی در بهشت تم نقلی بخبره رحمه الله تعالی تذییل است که
در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه مستفاد از این روایات مذکوره اینست که یزید لعنه الله هر روز با حضار سر شریف روحی
له الفداء به مجلس خود امر میکرد بلکه مستفاد از بعضی از روایات اینست که در هر روز در مجلس آن کافر زندیق لعین آن سر شریف
روحی له الفداء حاضر میشد و به ثنایای او بچوب و تازیانه خود میزد و به لهو و لعب و نوشیدن شراب اشتغال مینمود و اظهار
فرح و سرور میکرد تا وقتی بعد از مدتی و آن بعد از آنکه اهانت و استهزا نسبت به آن سر شریف روحی له الفداء میکرد و دانست
آن کافر زندیق با این احوال جاری بود تا خوف و خشیت او غلبه نمود و از بر خاستن فتنه و هجوم آوردن خلق بر او و
زوال دولت او چنانکه روز به بیان آن مطلع می شوی بعد از آن مخفی نماند که بر

پس مخفی نماند بر تو که قضایای مذکوره در این روایات متعدده مختلف اند در غایت اختلاف زیرا که ظاهر از روایات اول
اینست که رأس الجالوت کشته شد و صریح روایت ثانیه اینست که رسول ملک روم را یزید لعین کشت و ظاهر روایت ثالثه
اینست که رسول پادشاه روم نصرانی کشته شد و او عبد الوهاب بود تا آنکه مضمون روایت ثانیه مغایر است با مضمون روایت ثالثه و در
و اما روایت رابعه که ابو مخنف آنرا ذکر کرده است پس صریح است در اینکه رأس الجالوت را یزید لعین کشت و مضمون آن از جهات
عدیده با مضامین روایات ثلثه که بآنها اشاره شد متغایر است و اما روایت خامسه که آنرا نیز ابو مخنف ذکر کرده است پس آن
چنانکه صریح است در اینکه حاثلیق را یزید کشت هم چنین بحسب مضمون از جهات عدیده مغایر است با مضامین روایات اربعه
پس در این هنگام میگوئیم که توفیق و جمع در مابین این روایات متصور میشود از وجوه عدیده اول اینست که قضایا یا قضایای متعدده
جداگانه است باینمعنی که هر یکی از اینها قضیه مستقله است ... در هر یکی از آنها ... که هر یکی در خلیت
نداررو دوم آنکه آن قضایا در حقیقت راجع میشود به یک قضیه و بر آنکه ... ناشی میشود اختلافات از جهة اجمال و تفصیل و نقل بمعنی
و نحو اینها سیوم آنست که آن قضایا در حقیقت راجع میشود بدو قضیه و اما اختلافات پس آنست که گذشت و نیز ممکن است که گفته
شود که آنچه در این روایات است راجع میگردد به چهار قضیه بعد از آن مخفی نماند بر تو که در این مقام قضیه دیگری است و آن قضیه ایست که از
کتاب خرایج ذکر شده بمکانیکه در آن کتاب گفته که رأس الیهود به مجلس یزید داخل شد و گفت این کیست گفت سر خارجی است گفت او
کیست گفت حضرت حسین گفت فرزند کیست گفت پسر علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمه گفت فاطمه کیست گفت دختر
محمد گفت پیغمبر شما گفت نعم گفت خدا شما را جزای خیر ندهد دیروز پیغمبر شما از میان شما رفت امروز پسر دختر او را کشتید وای بر تو میان من
و داود پیغمبر هفت پشت ... زیاده ... لهذا زمانیکه یهودان مرا می بینند بمن تعظیم نمایند بعد از آن برخواسته
پیش طشت آمد و سر مبارک را بوسید و گفت شهادت میدهم ... خدا نیست و آنکه جد تو محمد رسول خدا است و بیرون
رفت یزید لعین امر کرد او را کشتند مخفی نماند بر تو که آنچه در این روایت حکم شده ممکن است که حمل شود به بعض آنچه در روایات سابقه گذشت
پس اختلاف ناشی میشود از نقل بمعنی و کم و زیاد چنانکه ... دلالت کامله است بر شدت کفر و زندقه یزید لعین و بر اینکه
لعین او را پشیمان نشد با آنچه کرد بلکه فرح و سرور آن روز بروز زیاده باعث علاوه میشد و هم چنین در آنها دلالات کامله است
بر عظم شان سر شریف روحی له الفداه زیرا که سر شریف حاضر نشد در مکانیکه صادر شد در آن از کفار اهانت و استهزا
نسبت بآن و مگر اینکه صادر شد از سر مبارک چیزیکه منبهای دشمنان کفار را بکمال تحمیق نمایند مثل یزید و اتباعان او از معجزه کثیره
از ... کردن جمعی علماء و ایمان و غیر آن از معجزات عظام که صادر میشود مکرر از صاحب ولایت مطلقه و بالجمله روایات این
مجالس مثل روایات مجالس سابقه متفق است در ادا کردن این دو امر از شدت کفر و زندقه یزید و زیاد شدن فرح و سرور او در آن
روز به روز ساعت بساعت بعد از شهادت سید الشهداء روحی له الفداه و در اینکه سر شریف حاضر نشد نزد دشمنان کفار در مکانیکه
از آن بجهة مگر اینکه صادر شد از آن معجزه عظیمه از معجزاتیکه امثال آن صادر میشود مکرر از صاحب ولایت مطلقه بدلیل دیگر است که در آن
بیان میشود امور دیگر در وقت بودن اهل بیت و اسیران در زندان و حبس واقع گشت و آن از جهة این بود که یزید مرات کثیره قصد
کرد که امام سید الساجدین را بکشد و خدا تعالی از قتل او او را از او برگردانید مثل اینست بعضی از امور مذکوره روایات که ناطقند بر اینکه یزید لعین
مرات کثیره عزم نمود که سید ساجدین را بکشد در غایت کثرت است بعضی از آنها گذشت و در اینجا اشاره مینمائیم بآن روایاتیکه
نگذشته است تحقیق نقل شده است از تاریخ طبری و بلادری که یزید بن معاویه لعین به علی بن الحسین گفت آیا کشتی میگیری با این یعنی
پسر خود خالد آنحضرت فرمود کشتی گرفتن مرا با او چه کمی یک کارد بمن بده و کارد دیگر باو تا با او مقاتله نمایم یزید گفت
شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمَ وَهٰذِهِ عُصَيَّةٌ مِنَ الْعَصَى هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ یعنی این طریقه است که میشناسم
آنرا از اخزم این عصای از آن عصاها است آیا مار میزاید مگر مار را و از کتاب احمد نقل شده که یزید گفت شهادت میدهم
باینکه تو پسر علی ابن ابیطالب هستی و روایت شده که ملعون به زینب گفت تکلم کن زینب گفت او متکلم است یعنی سید ساجدین
پس سجاد انشاد کرده لَا تَطْمَعُوْا اَنْ تُهِيْنُوْنَا فَنُكْرِمَكُمْ وَاَنْ نَكُفَّ الْاَذٰى عَنْكُمْ وَتُؤْذُوْنَا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
اَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُوْمُكُمْ اَنْ لَا تُحِبُّوْنَا یعنی طمع نکنید در اینکه ما را خوار نمائید پس ما شما را اکرام نمائیم و اکرام شما را

اذیت نمائیم شما ما را اذیت میکنید و خدا میداند که شما را دوست میداریم و شما را اذیت میکنیم در اینکه ما را دوست میدارید یزید
گفت راست گفتی ای غلام ولکن پدر و جد تو خواستند که امیر باشند حمد خدا را که ایشان را کشت و خون ایشان را ریخت امام
گفت نبوت و امارت در آباء و اجداد من بود قبل از تولد تو یزید گفت وقتیکه سید سجاد خود را به حسین بن زینب
داد یزید لعنت بر خوان و ملازم خود که آن غلام را باین بوستان ببر و او را بکش و آنجا دفن کن پس او را به بستان داخل کرد
و مشغول حفر کردن گودال گردید که آن حضرت را در آنجا دفن نماید و سجاد نماز میگذارد وقتیکه ملازم یزید قصد کرد که او را بکشد دستی
از هوا آمد و او را زد بر رو افتاد و فریاد کرد و دهشت باو غلبه نمود پس خالد پسر یزید این را دید برگشت نزد پدر پرسش و قصه را باو نقل
کرد یزید امر کرد غلام را دفن کردند در آن حفره و گودال که کنده بود و سید سجاد را رها کرد و حبس سجاد در آن روز مسجد بود و بعد
مخفی نماند بر تو که قضیه مصارعت و کشتی گرفتن در بعضی از روایات دیگر نیز واقع شده است از جمله آنها روایت طبرسی است
در احتجاج ذکر شده در ما تقدم اول آنکه متضمن احتجاج امام بود در بالای منبر در مجلس یزید و قول یزید او را که ای نازنین از منبر
پس فرود آمد و شروع کرد بجانب در مسجد برود و آنچه در ذیل آن است آمده است وقتیکه یزید بمنزل خود برگشت علی بن الحسین را
خواند و گفت یا علی آیا با پسر من خالد مصارعت می کنی آنحضرت گفت مصارعت بر ما باو چه میکنی مرا کارد بده و او را هم کارد
بده تا قوی ضعیف را بکشد پس یزید آنحضرت را به سینه خود چسبانید بعد از آن گفت لا تلد الحیة الا الحیة اشهد انک ابن علی ابن ابی
طالب بعد از آن علی بن الحسین باو گفت ای یزید بمن رسیده است که میخواهی مرا بکشی اگر لابد است از اینکه باید مرا بکشی پس بگو نفر
مرد را تعیین کن که این زنان و حرم رسولخدا را بحرم رسولخدا برگرداند یزید گفت کسی برنمیگرداند ایشان را بمدینه غیر از تو خدا لعنت کند
پسر مرجانه من او را امر نکرده بودم که پدرت را بکشد و اگر من متولی قتال او میبودم او را نمی کشتم بعد از آن جایزه آنحضرت را
بهتر کرد و او را با زنان حمل بمدینه نمود بحدیث و تو خبر داری باینکه مستفاد از این روایت است که اطلاق و خلاص نمودن
یزید حرم و اسیران را از حبس که در مسجد خراب بود در آن روز بود که امام را بمصارعت با پسر خود امر نمود بعد مخفی نماند بر تو که
قضیه مصارعت در بعضی روایات در شأن عمر بن الحسن واقع شده و عمرو صغیر بود میگویند که یازده سال داشت باو گفت آیا با پسر
من خالد مصارعت می کنی عمرو گفت نه ولکن یک کارد بمن و یک کارد باو بده بعد از آن با او مقاتله نمایم یزید گفت شنشنة
اعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة و مخفی نماند بر تو که حمل کردن این قضیه را باینکه این قضیه غیر
از قضیه امر کردن یزید بود امام را باینکه با پسرش خالد مصارعت کند اولیست از اینکه بگوئیم و قضیه را بیک قضیه حمل کنیم
و بگوئیم که خطا از راوی واقع شده مجلس سی و ششم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در بیان آنچه تعلق بسر
شریف آنحضرت بعد از آن دارد از معجزات قاهرات و آیات ساطعات که دلالت کننده اند بر اینکه سید شهداء اعز و اکرم است نزد
خدای تعالی از جمیع خلق او غیر از جد و پدر و مادر و برادر او علیهم السلام و این معجزات در آن وقت بود که حرم و اسیران در زندان
در حبس بودند پس میگوئیم که صاحب کتاب خرایج ذکر کرده است بعد از نقل کردن قول یزید لستُ من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل که زید بن ارقم بمجلس او داخل شد و سر شریف را در میان طشت دید و آن ملعون با چوب
در لبهای او میزد گفت چوب را از این دندانها بردار زیرا که بسیار دیدم که پیغمبر آنها را میبوسید یزید گفت اگر تو شیخ
کبیری نبودی که خرف شده و عقلت زایل شده هر آینه ترا می کشتم بعد از این قضیه رأس بود در آنکه معلوم کردیم ذکر
کرده بعد از آن گفت که راوی گفت یزید امر کرد که سر شریف را بقبه که در مقابل آن قبه بود که در آن شراب می آشامید
داخل کردند و ما را با سر موکل نمود و همه نهاد در قلب من بود و در آن قبه مرا خواب نمیامد و وقتیکه شب شد نیز ما را با سر
موکل کردند و وقتیکه قدری از شب گذشت صدائی از آسمان شنیدم ناگاه دیدم منادی ندا میکند که ای آدم نازل شو پس
آدم ابو البشر نازل گردید و با او بود جماعت بسیاری از ملائکه بعد از آن شنیدم که منادی ندا میکرد که ای ابراهیم
نازل شو پس نازل شد و با او بود بسیاری از ملائکه بعد از آن منادی را شنیدم که ندا می کرد ای عیسی نازل شو پس با جمعی
کثیری از ملائکه نازل گردید بعد از آن صدای عظیمی شنیدم و منادی ندا می کرد ای محمد نازل شو پس نازل شد و با او بود خلق
کثیری از ملائکه پس ملائکه قبه را احاطه نمودند بعد از آن پیغمبر داخل قبه گردید و سر را از آن قبه برداشت و در روایتی

هست که محمد در بحجت قبه بنشست منبر و منقی گشت آن سر بکنار پیغمبر افتاد آنرا برداشته نزد آدم آورد و گفت ای پدرم ای آدم
نمی بینی آنچه امت من بفرزندم کرد بعد از من پس از آن جثه بدن من به لرزه درآمد بعد از آن جبرئیل برخواست و گفت یا محمد من صاحب
زلازلم مرا امر کن زمین را برای ایشان بحرکت آورم و با ایشان یک صیحه زنم که در آن صیحه هلاک شوند پیغمبر فرمودند گفت یا محمد
مرا بگذار با این چهل نفر که موکل اند با این سر شریف گفت ای خدا کن پس جبرئیل هر فرد فرد نفخ میکرد تا بمن رسید پس گفت
می شنوی و می بینی پیغمبر فرمود دعوه دعوه او را بگذار زید خدا او را انتقام زد پس مرا گذاشتند سر را برداشتند رفتند
پس از آن شب آن سر مفقود گشت دیگر از آن خبری ظاهر نشد و مخفی نماند بر تو که این حکایت را شعبی از ثقفی بر نهج مفصل روایت
کرده است حکایتیکه گفته شد که محمد بن یحیی گفت که حج بیت الله کردم در آن اثنا که طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که میگفت
اللهم اعوذ بک من القوم الظالمین و زیاده از این چیزی نمیکرد پیش او رفتم سؤال کردم از او از سبب این اصرار دست من
گرفته آورد بشعبی از شعب مکه در حالتی که دست من در دست او بود نشسته بود پس از آن گفت این شعب شعب کیست گفتم شعب علی ابن
ابیطالب است گفتم قادر بنیتم نشستیم در شعب سیکه ما و بدی کرد او گفتم آن چیست خود را بیاد آن حیا کشیده گفت مرا بگه من از جمله
آن چهل نفر بودم که در شام بحفظ گردان سر حسین موکل بودند وقتیکه شب داخل میشد آن سر را در صندوقی که داشته سر او را
قفل میکردیم و نزد آن میخوابیدیم در بعضی منزلها وقتیکه شبی از شبها شد و اصحاب من خوابیدند من بیدار بودم ناگاه دیدم
سقف منشق شد دیدم حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نازل شدند بعد از آن نازل شد جمعی از ملائکه و انبیا و مرسلین
و صدیقین و شهدا و صالحین پس نشستند در پیش آن صندوق و نازل شد مردی که نور ایشان بسیار و روی ایشان زیبا
تر بود و کرسی از نور برای او نصب کردند و گفتند بنشین یا محمد و ای خاتم پیغمبران و السید الانبیاء و بعد از آن علی ابن ابیطالب
نازل شد و بعد از آن چهار مرد نازل شدند و منادی ندا میکرد و میگفت بنشین یا حمزه و جعفر و عقیل نازل شو و عباس نازل شو پس از
جانب پیغمبر نشستند بعد از آن پیغمبر صندوق را گشوده سر حسین را بیرون آورد از آن نوری ظاهر گشت که میان مشرق و
مغرب را گرفت پس پیغمبر گریست و انبیا و ملائکه در وقت دیدن آن سر شریف گریستند پیغمبر گفت ای پدرم ای آدم
وای نوح وای پدرم ابراهیم ای برادرم موسی و عیسی و ای گروه انبیا و مرسلین و ملائکه و مقربین و شهدا و صالحین نظر نمائید
با آنچه امت من به پسرم حسین کرده است گفتند خدا لعنت کند امتی که به پسر تو حسین این کرده اند ثقفی گفت راوی گفت
بعد از آن منادی را شنیدم ندا میکرد ای انبیا و مرسلین و صالحین چشم خود را بپوشید و سر خود را بزیر اندازید که مادرش بگذرد
ناگاه دیدم زنی را که شبیه ترین خلق بود با آدم بعد از آن مریم بعد آسیه دختر مزاحم بعد ساره و صفورا دختر شعیب نازل شدند ناگاه
زنان را دیدم مثل ماهی طالع و ندا آمد که ای انبیا و حاضران سر خود را پایین اندازید تا مادر این غریب فاطمه زهرا بگذرد شعبی گفت
که با او بود جماعتی از ملائکه پس آمد لاحق شد بزنان در جانب صندوق خدیجه آمد بعد از آن فاطمه ندا کرد ای پدر یا رسول الله سر پسرم حسین را
بمن ده تا او را ببوسم پیغمبر سر را بفاطمه داد فاطمه میبوسید و میگریست تا برای گریستن او اهل آسمان گریه کردند بعد از آن گفت
ای مادرم حوا و ای ... ای مریم و ای صفورا و ای آسیه و ای مادرم خدیجه و ای گروه انبیا و رسل نظر نمائید با آنچه امت با پسرم
کرد بعد از آنکه گریه کردند بسیار پس علی و برادرش حسن پیش او گفتند ای خیر رسول خدا حاکم مابین تو و ایشان خدای رب العالمین
او بهترین حاکمان است گفت حمد خدا را در مقابل آنچه اهل این بیت را بآن مبتلا کرده است بعد از آن او و زنان برخواستند
پس آدم آمد با او بود انبیا و شهدا و صالحین پس پیغمبر را تسلی دادند در مصیبت حسین بعد آنحضرت سر را به صندوق
رد کرد بعد از آن پنج نفر از ملائکه فرود آمدند ملک اول مقدم شد گفت السلام علیک یا محمد بدرستیکه خدای تعالی ما را امر کرده
با طاعت تو من ملک آدم مرا مامور گرداند که رعد را با ایشان مسلط گردانم و ایشان را از بیخ برکنیم آنحضرت منع فرمودند ملک دوم پیش آمد
گفت من ملک آسمانهایم مرا امر کن آسمانها را بر ایشان فرود آرم فرمودند ملک سیوم پیش آمد گفت من ملک دریاهایم
امر کن دریاها را در دریا غرق کنم گفت نه ملک چهارم مقدم شد و گفت من ملک آتشم امر کن ایشان را بسوزانم گفت نمیخواهم پس
ملک پنجم پیش آمد و گفت من ملک زمینم امر کن زمین ایشان را قلب نمایم پیغمبر فرمودند ایشان را بگذارید تا خدای تعالی حکم نماید

در میان من و ایشان و او خبرها کمین است بعد از آن گفت شد ابجد در حدیثیکه خدا تعالی ما را مامور کرده است آن که نشستن کسانیکه
سر سید الشهداء موکل اند گفت ز رنیشان آنچه بگذارند مگر یکچیز را که خبر دهد چیزی را که ما باشر شده و دیده است آن پس گفتم من آن
مردم با رسول الله پس مرا گذاشتند تا قوم را تماما هلاک کردند پس این جمله آخر خبر است که خبر رسید هم با آن پس من گفتم از این
کار شور زیرا که تو از اهل آتشی سحد بیث و تو خبر داری با نیکه آنچه در این روایت است از انقضیه چنانکه احتمال دارد که در وقت
بودن حرم و اسیران در زندان باشد چنانکه عنوان این مجلس با ان مصدر کردیم هم چنین احتمال دارد که بعد از بیرون آمدن ایشان
از زندان و بعد از مشغول بودن ایشان در شام با قامه نمودن ماتم و تعزیه بر سید الشهداء ارواحنا له الفداء و در انجام احتمال دیگر هم هست
و آن اینست که انقضیه بعد از بیرون آمدن ایشان از شام و در سوی مدینه رفتن ایشان باشد و این احتمال آخر را تائید میکند آنچه در ذیل روایت
خرایج مسطور است و بعبارت از قول اوست که گفت فافتقد الراس من تلک اللیلة فما عرف له خبرا و این تائید بعد از ملاحظه آنچه بیان است
که در روایتی از روایات است و آن روایت آنچیز است که در مناقب آنرا ذکر کرده است از اینکه یزید لعین بعلی بن الحسین گفت آنحضرت
را ذکر کن که من بجا آوردن آنها را بتو وعده کرده ام گفت مطلب اول من اینست که سر پدرم و مولایم حسین را بمن نشان دهی تا از آن توشه
برگیرم و با و نظر نمایم و وداع کنم بحدیث پس این کشف میکند از اینکه سر شریف روحی له الفداء از شام مفقود نشده بود ما دامیکه
حرم و اسیران در شام بودند پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع آنچه ما بان اشاره گذشت احتمال سوم که احتمال آخر است قوی تر که متعین و
مسدید میشود

تذییل نورانی است که در آن بیان بعضی از امور مهمه میشود مدا نکه سر اینکه منادی ندا کرد در وقت عبور حوا و عبور
نمودن آن که ای انبیا و صالحین و مرسلین چشمها خود را بپوشید و سرهای خود را پایین اندازید تا بگذرد ام البشر و نیز ندا کرد در عبور
نمودن صدیقه کبری فاطمه زهرا که ای انبیاء و حاضران چشمها خود را بپوشید و سرهای خود را بزیر اندازید تا بگذرد مادر انجزیب
فاطمه زهرا و ندا کرد بچیزی در گذشتن مریم و آسیه و ساره و صفورا این سر اینست که زن فرزند مرده و زنیکه پسر او را کشته بودند از
ما بین آن زنان طاهرات نبود مگر حوا ام البشر و مادر آنحضرت فاطمه زهرا ام پس اگر انبیاء حاضران حوا و فاطمه زهرا را می دیدند
در تحالتیکه داشتند هر آینه غش میکردند بلکه نزدیک بود که ارواح ایشان از ابدان مثالیه برزخیه ایشان مفارقت نماید زیرا آن
حالیکه فاطمه زهرا در آن بود بعد از شهادت اولادش و بعد از اسیر شدن دختران احدی طاقت دیدن آن نبود مگر کسیکه حزن
او مثل حزن و اندوه او باشد از اهل او یا کسیکه اراده دیدن او نموده باشد پس اگر گویی که بعضی فقرات این روایت ناطق است
باینکه نور سر امام شهید و ولی مظلوم مشرق و مغرب را فرو گرفته بود با نوصف چنانکه حی بینی در این روایت ذکر نشده است در وصف
نور رسول خدا بلکه در آن روایت ذکر شده است که نور رسول خدا زیاده بود از نور سایر انبیاء و کل من حضر معهم میگوییم در حدیثیکه
زیادت نور سر شریف بر جمیع انوار ملکوتیه لاهوتیه از انوار انبیاء و اوصیاء و ملائکه و غیر ذلک از آنچیزهاست که در آن شکی
نیست بلکه زیادت نور آن نور بر نبی مطلق یعنی محمد مصطفی و بر نور ولی مطلق یعنی علی مرتضی از اموری است که مسلم نمیباشد مگر
بعد از ذکر وجوه و اسراری که آن امور را گردن زند تو در این مقام سری از اسرار است آنرا ذکر کن و الا پس بگو که این فقره از فقرات مشکل است
میگوییم در حدیثیکه برای این زیادت و کثرت در نور سر شریف روحی له الفداء اسرار چندی است اول آنست که در بعض مجالس متقدمه گفتیم
که صاحب سر شریف یعنی نفس قدسیه حسینیه مختص شد بعد از شهادت بالطاف و عنایات خاصه از خدای تعالی و گردید در نزد ساحت
حضور قدس خدای تعالی در قرب خلوت لاهوتیه در مکانیکه متمکن نشد از اوقات در سیدن به زیارت آن واحدی از انبیاء و مرسلین
و ملائکه و مقربین و برای این مختلف ملائکه و مرز انبیاء و اوصیاء آنحضرت و جد شریفان روحی لهم الفداء گردید پس کثرت نور و زیادت آن در سر
شریف روحی له الفداء از جهت این بود و بعبارت اخری در حدیثیکه این کاشف است از قرب کامل تام برای نفس قدسیه حسینیه و خلوت
تامه لاهوتیه برای آن پس این مستلزم افضل بودن حسین از جد و پدر و مادر و برادرش نیست دوم آنکه زیادت و کثرت نور
باراده کردن تجلیات است از حضرت عزت مطلقه یا ولایت مطلقه و تو خبیری که این اراده محقق میشود در وقت انبساط و فرح و سرور در نفس
کلیه قدسیه از نبی مطلق یا ولی مطلق پس شکی نیست در اینکه ریخته شدن هموم و هجوم آوردن حزن و اندوه بر قلب رسول خدا ابا می کند
در اراده کردن او تجلیات را و اما ولی مظلوم و امام شهید روحی له الفداء پس وجه انبساط و سرور او سبب آنچه بسوی آن اشاره
نمودیم از مختص بودن او بالطاف و عنایات خاصه الهیه و خلوت تامه لاهوتیه و اسیر کردن عیال و زنان او اگر چه از چیزهائی است که
باعث واقع شدن هموم و حزن میگردد با و نیز الا اینکه جذبات خلوت لاهوتیه قاهر غالب بود پس درست و خوب تامل کن سیوم

اینست که در اینجا سرّ لطیف و وجه دقیقی هست و آن اینست که خونهای جاری شده از سر شریف روحی له الفداه از برای طلب کردن رضای الهی
و خالص بودن امت پیغمبر و شیعه علی ع و اولاد او بود از عذاب و آتش پس وقتیکه پیغمبر ص و سر شریف روحی له الفداه را زیارت میکردند بر
انگیخته شدن انوار باهرات از آن خونهای خشک شده که تعلق بسر و حلقوم شریف و محاسن شریفه روحم همه آنها فدا باد دارد و زیاد ترمی
شد و این از جهة اشاره بود از جانب سر شریف روحی له الفداه بر تمام انبساط و سرور که حاصل شدن مطلب پیغمبر ص و اوای نجات شیعه
امیر المؤمنین ع و خلاصی ایشان از آتش چهارم آنست که در اینجا سر لطیف و وجه دقیق دارد و آن اینست که جزئیات موجودات عالم
برزخ از امور نیست که در آن نباید شک نمود و این خلاف آنچیزی نیست که باوهام عامه سبقت مینماید پس میگوئیم که استفاده نمودن
ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهدا اینکه ایشان اخذ نور مینمایند از سر شریف پیغمبر مستلزم نیست که نور سر شریف در مرتبه
لاحقه زیادتر باشد از نوریکه در مرتبه سابقه بود و پس این در حقیقت کشف مینماید از امر دیگر بعضی و آن اینست که استفاده نمودن اهل
عوالم ملکوت عالم برزخ از ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهدا درجات عظیمه و انوار باهرات و قربات کاملات
استفاده نمودنیکه ناشی و منبعث میشود از زیارت کردن ایشان سر شریف و جهه لطیف را و از گریه کردن با آنها از زیده و کثرت دم
و عظیم میباشد از استفاده کردن غیر ایشان مثوبات و درجات را بسبب گریه نمودن با امام مظلوم و زیارت کردن قبر شریف او
و این استفاده ملائکه و ارواح قدسیه از انبیاء و اوصیاء نیست از اموریکه راجع میباشد بمحض تحصیل نمودن مثوبات و درجات
در غرفات جنات بلکه در اینجا امر معنوی دیگریست و لعزت الهیه است پس تحقیق ظاهر شد از تحقیق سر لطیف و ادق سر عدم انقطاع نزول ملائکه
و ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهدا برای زیارت سر شریف و به تحقیق شناختی که تنها مختلف ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء
ابدیه بمحض تفاخر و تکاثر بلکه بنظر تحقیق استعمال سایر اسرار اردانیات ایر ابواب علم و حجج المعصومین است

از کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در بیان بعضی از اموریست که نیز واقع گشت در وقت بودن حرم و اسیران
در حبس و زندان و آن از قضایائی است که بسر شریف روحی له الفداه تعلق دارد و از عجیبترین آنها آنکه نقل شده است از صاحب منتخب
که او گفت روایت شده وقتیکه آل الله و آل الرسول را در شام نزد یزید آوردند برای ایشان منزلی معین کرد و ایشان باقامه عزا مشغول
بودند و حسین ع دختری سه ساله داشت از آنروزیکه حسین شهید شده بود پدرش را ندیده بود و این بر او عظیم آمد برای پدرش وحشت نمود
و هر وقتیکه پدرش را طلب میکرد میگفتند فردا میآید و با او هست آنچه میخواهی تا اینکه یکشبی از شبها پدرش را در خواب دید و
وقتیکه بیدار شد فریاد کرد و گریه نمود او را خوابانیدند و گفتند این گریه و ناله چیست گفت پدرم را و نور چشم مرا بیاورید و هر وقتیکه
او را میخوابانیدند حزن و گریه را زیاد میکرد این به اهل بیت سخت بزرگ شد پس گریه کردند و ضجه نمودند و اندوه و حزن را تجدید
و بروی سیلی زده خاک را بسرها پاشیدند و موها را پریشان کردند صیحه و فریاد بلند شد پس یزید صیحه و فریاد و گریه ایشان را شنید
گفت چه خبر است گفتند بدرستیکه دختر صغیر حسین ع در خواب پدرش را دیده بیدار شده پدر خود را میخواهد و گریه میکند و صیحه و فریاد
میکند گفت سر پدرش را ببرید که او را دیده و تسلی یابد پس سر شریف را نزد او آوردند و مندیل دیبائی بر آن پوشیده بودند در پیش
روی او بزمین نهادند و مندیل را از آن برداشتند گفت این چیست گفتند سر پدرت است پس آنرا برداشته بسینه خود ضم کرد
در حالیکه میگفت من ذا الذی خضبک بدمائک یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر یا ابتاه من للنساء الحاسرات یا ابتاه
من للارامل المسبیات یا ابتاه من للعیون الباکیات یا ابتاه من للضائعات الغریبات یا ابتاه من للشعور المنشورات یا ابتاه
من بعدک واخیبتاه یا ابتاه من بعدک واغربتاه یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء یا ابتاه
یا ابتاه کدام شخص ترا بخون خضاب کرد یا ابتاه که این دختر یتیمه ترا پرستاری کند تا که بزرگ شود یا ابتاه که با این زنان حرب برهنه سر مهربانی
میکند یا ابتاه که با این بیوه زنان اسیر متوجه باشد یا ابتاه که بر این چشمهای گریان رحم میکند یا ابتاه کدام کس بر این زنان ضائعات
غریبات ترحم مینماید یا ابتاه کدام کس بر این موهای پریشان و پراکنده شده رحم مینماید یا ابتاه وای ناامیدیا بعد از تو یا ابتاه
وای بر غریبی ما بعد از تو یا ابتاه کاش فدای تو بودم یا ابتاه کاش من قبل از این روز کور بودم یا ابتاه کاش من در خاک مدفون
بودم و محاسن ترا بخون آلوده نمیدیدم بعد از آن آن مظلومه دهن خود را بدهن شریف پدرش روحی له الفداه نهاد و بشدت
گریست تا غش کرد و وقتیکه او را حرکت دادند دیدند که روحش از بدن او مفارقت کرده وقتیکه اهل بیت این را مشاهده کردند
با آواز بلند گریه و ناله کردند و همچنین هر کسیکه حاضر بود از اهل دمشق که از اسیر و از مدینه خواه مرد و خواه زن گریه میکرد الا لعنة الله

۵۹۷ القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگویم هر کس تأمل نماید در شدت کفر و زندقه یزید و شدت قساوت قلب او و کثرت
بغض و عناد او را نسبت باهل بیت میداند که مقصودش از فرستادن سر شریف رأس الشهداء بر اهل بیت در حبس و زندان این نبود
که آن صغیره مظلومه یتیمه بان سبب بیند بلکه مقصودش از این هلاک نمودن او بود به فعل خود انیز او هلاک شدن آن یتیمه صغیره مظلومه ...
جمعی از حرم و اسیران بعد از آن در آن روز بر اهل بیت انقدر مصائب وارد شد که اگر آنها را به روز نار زینند مثل شب تیره و تار
میکرد و آن بسبب دیدن ایشان بود سر شریف رأس الشهداء را و مشاهده نمودن ایشان بود هلاک شدن آن یتیمه مظلومه صغیره و بیاد
آوردن ایشان در تغسیل و تکفین و دفن آن یتیمه اجساد طاهرات و اجسام طیبات را که بدون سر در زمین کربلا افتاده و ابدان
مجروحات و جثه های خونین شده را که بدون غسل و کفن در عرصه کربلا انداخته اندر روز ایشان مثل روز عاشورا گردید پس آن زنان حرم محترم
ضجه نمودند و آواز خود شان را به گریه و نوحه بلند کردند و ولوله ایشان باطراف و اصقاع دمشق احاطه نمودند و اهل دمشق مرد و زن
بگریه در آمدند زیرا که اهل آن از فطرت شان نبود که مانع بود از رقت و ترحم گریه کردن باهل بیت و آل اله و آل رسول غافل گشته رجوع
نمودند به مقتضای فطرت اولی از رقت و ترحم و گریه کردن بر آل بیت پس از آن هنگام در میان خودشان ظلم یزید و شدت کفر
و زندقه او را به یکدیگر نقل میکردند و نزدیک بود با او خروج کرده و دولت او را زایل و پامال نمایند این نیز سببی شد از اسباب غلبه کردن
خوف و خشیت بر یزید و واقع شدن رعب در قلب او و طلب نمودن او عذر را و سرعت نمودن او و بعد از این رهانیدن و خلاص
کردن اهل بیت را از زندان و محبس و رود و مطلع مثنوی انشاء الله تعالی به بعضی دیگر از اسباب دو و خبر این خلاص کردن و اسرار

مجلس بیست و نهم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر کردن خواب سکینه که دیده بود پس از تعقیبه مشهور
در مجلس

در رقصایای بست که واقع شد در بعض از منه که اهل بیت در آن ازمنه در محبس و زندان بودند پس مرآنکه اصحاب مقاتل اتفاق کرده اند
بذکر کردن رویای سکینه ع ولکن ایشان در اینباب کلام را بر نهج واحد جاری نکرده اند بلکه بر نهجهای مختلفه از اجمال و بسط و تغایر در عبارات
ذکر کرده اند اما سید بحقیق ذکر کرده است بعد از گفتن سید ساجدین بر خطیب که ای خطیب رضای مخلوق را بسخط و غضب خالق خریدی
تا آخر که راوی گفت یزید در آن روز بعلی ابن الحسین وعده کرد که حاجت او را بر آورده نماید بعد از آن امر کرد ایشان را بمنزلی بردند که از رقی
و سرمای نگاه نمیداشت پس در آنجا اقامت نمودند تا خبر ایشان نوبت گذشت و در مدت بودن ایشان در آن جا که یا
شاره شد برحسین نوحه میکردند سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما من در خواب رویائی دیدم و خواب طولی
ذکر کرد در آخر آن سکینه گفت زنی را دیدم که بهودج سوار شده و دست خود را بسر گذاشته بود بعد از آن سوال کردم گفتند که فاطمه
دختر محمد مادر پدر تست پس گفتم بخدا قسم نزد او میروم و باو خبر میدهم آنچه با ما کرده اند پس بسرعت بجانب او رفتم تا باو ملحق شدم پس در
پیش روی او ایستاده میگریستم و میگفتم یا اُمّتاه جحدوا والله حقنا یا اُمّتاه بددوا والله شملنا
یا اُمّتاه استباحوا والله حریمنا یا اُمّتاه قتلوا والله الحسین اَبانا حاصل اینکه ای مادر بخدا قسم ما را انکار
نمودند ای مادر بخدا قسم جمعیت ما را متفرق نمودند ای مادر بخدا حرم ما را مباح نمودند ای مادر بخدا قسم پدر ما حسین را کشتند پس گفت
ای سکینه کم نالکن زیرا که قلب مرا قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است از من جدا نمیشود تا ملاقات میکنم بخدا با او و اما
ابو مخنف پس بتحقیق ذکر کرده است اولا امر کردن یزید غلام و ملازم خود را به کشتن سید ساجدین و قصه صیحه و فریاد کردن از زنان و اطفال
و مردم را مثل مخ در اطراف و بابین امر تضییع نظر میکردند پس خوف و رعب در قلب یزید واقع شد تا از او در گذشت ثم
قال بعد از آن تا آنجا ذکر کرده که راوی گفت وقتیکه خوف ساکن شد سکینه گفت ای ابن زیاد من دیشب در میان خواب و بیداری
بودم ناگاه قصری دیدم که کنگره های آن از یاقوت بود ناگاه دیدم در آن گشاده گردید از آن پنج نفر پیر مرد شیخ بیرون آمدند که خدا تعالی
جراحت ایشان را از زیب و نور ایشان ایشان را زیاد کرده بود و در پیش روی ایشان خادمی بود پس پیش او رفتم گفتم ای جوان این قصر برای کیست گفت
قصر برای پدر تو حسین است گفتم این مشایخ کیانند گفت اینها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند در آن اثنا که او با من سوال و جواب
میکرد ناگاه مردی که رویش مثل ماه بود آمد گویا که هم و غم دنیا جمع شده بود مهموم و مغموم بود و از محاسن خود گرفته بود گفتم
این کیست گفت این جد تو رسول خداست باو نزدیک شدم گفتم یا جداه بخدا قسم رجال ما کشته شد بخدا قسم اطفال ما هلاک شده و دنبالش

پس خمیده شد و مرا بسینه ضم کرد و بشدت گریست پس ابراهیم و نوح و آدم و موسی و عیسی رو بمن کردند و گفتند ای دختر برگزیدۀ ما رحم کن
بتحقیق قلب سیدنا رسول خدا را کباب در آوردی بعد از آن خادم از دست من گرفته مرا داخل قصر نمود دیدم پنج زن گویا که ایشان مثل ماه
چهارده شبانند و در میان ایشان زنی ژولیده موی خود را پراکنده نموده و لباسهای او سیاه است و در پیش روی او پیراهن ملطخ آلوده
بخون هست اگر او می ایستد ایشان می ایستند و اگر او می نشیند ایشان با او می نشینند و خاک را بر سر میافشانند مرة بعد مرة و از
جهت غیظ و غضب دستهای خود را میگزید نزدیک بود که جان او گداخته شود و قلبش مجروح شده بود از جهت حزن و اندوه در مصیبت حسین پس از
خادم گفتم این زنان کیانند گفت اینها حوا و مریم مادر عیسی و آسیه و خدیجه کبری و صاحب آن پیراهن آلوده بخون جده تو فاطمه
زهرا است پس باو نزدیک شدم و باو گفتم یا جده یا جداه بخدا قسم پدرم را کشتند و مرا در صغر سن یتیم گذاشتند پس مرا بسینه خود چسبانید
و گفت بخدا قسم این بمن گران است و فریاد کرد و گفت من غسل ابنی من کفنه من صلی علیه من جهزه من سار بنعشه من
حفر له قبرا من بحفی لمن لحده و لحده من شرح علیه لبنا من اهال التراب علی وجه ولدی و قرة عینی الحسین
من ذا کفلا ایتامکم یا سکینة بعده من حن علیکم الخ یا سکینه قلب مرا سوزاندی ای پسر من که غسل داد و که کفن کرد و که نماز گذارد و که
تجهیز او کرد و کدام کس با نعش او رفت و که قبر او را کند و که با و مهربانی نمود و که او را در لحد گذاشت و که خشتهای قبر را بسیاد و کی
منضم کرد و که خاک را بقبر او ریخت و یتیمان شما را که کفالت نمود ای سکینه بعد از او و که بشما ملاطفت و مهربانی کرد و که زنان بیوه
او را تکفل نمود بعد از آن گفت وا ولداه وا مهجة قلباه وا ثمرة فواداه پس زنان از اطراف او ناله و نوحه نمودند حتی من ظن
کردم که قصر میخواهد فرود آید و آواز گریه بلند میشد و زنان او را بشارت تعزیت و تسلی میدادند و صلاح میکردند و ساکت نمی
شد گویا که حزن و اندوه اهل دنیا را بسر خود گرفته و زنان با و می گفتند یا فاطمه سلام الله علیها خدا تعالی حکم میکند در میان شما و یزید
و او خیر الحاکمین است و مرا وداع کرد در حالیکه گریان بود پس ترسان از خواب بیدار شدم بتحقیق حزن فراق و برحزن و اندوه
من علاوه گشت راوی گوید پس در آن وقت یزید خندید در حالیکه استهزا کننده بود و گفت شما بخوابهای آشفته و پریشان
بخود تان تسلی میدهید و بکلام تنظاهر عجیبانه کرد و از ملال و غمگینی او نترسید واما ابن نما پس او گفت سکینه در حالتی
که در دمشق بود در خواب دید که پنج شتر از نور آمدند و در بالای هر شتری محملی بود و ملائکه ایشان را احاطه کرده بودند و با ایشان
خادمی بود که میرفت پس شتران گذشتند خادم بطرف من آمد و بمن نزدیک شد و گفت ای سکینه بدرستیکه جدت بتو سلام
رساند پس گفتم رسول خدا را سلام باد ای رسول تو کیستی گفت من خادمی هستم از خادمان بهشت گفتم این شترها کیانند که بر بالای شتران
آمدند گفت اول ایشان آدم صفوة الله دوم ابراهیم خلیل الله سیم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله است گفتم این شخص که از
محاسن خود گرفته گاه میافتد و گاه می ایستد کیست گفت جد تو رسول خدا است گفتم ایشان بکجا میروند گفت بجانب پدرت
حسین پس سعی میکردم در طلب او که باو خبر دهم بآنچه ظالمان با ما کردند بعد از او پس در این اثنا که من چنین بودم ناگاه دیدم
پنج هودج از نور آمد در میان هر هودج یک زن بود گفتم این زنان کیانند گفت اول حوا ام البشر دوم آسیه دختر مزاحم سیم
مریم دختر عمران چهارم خدیجه دختر خویلد گفتم آن زن پنجمی که دست بر سر گذاشته گاه میافتد و گاه بر میخیزد کیست گفت جده تو
دختر محمد مادر پدرت گفتم بخدا قسم هر آینه باو خبر میدهیم بآنچه را که با ما کرده اند پس باو رسیدیم و در پیش روی او ایستادم
گریه میکردم و میگفتم یا اُمّتا جحدوا والله حقنا یا امّتا بددوا والله شملنا یا امّتا استباحوا
والله حریمنا یا امّتا قتلوا والله الحسین ابانا پس گفت ای سکینه ناله خود را نگاه دار بتحقیق جگرم را سوزاندی و بند قلبم
را قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است با من است از من جدا نمی شود تا با آن بخدا تعالی ملاقات میکنم بعد از آن از خواب
بیدار شدم و خواستم که این خواب را کتمان نمایم و آنرا باهل خود گفتم پس در میان مردم شایع گشت و در بعض روایات معتبره
هست که سکینه دختر حسین گفت ای یزید دیشب خوابی دیدم که اگر آنرا از من میشنوی آنرا بتو نقل میکنم یزید گفت بگو آنچه
دیده گفت ای یزید در آن اثنا که من بیدار و از گریه کردن خسته شده بودم بعد از آنکه نماز گذارده و بعد از آن دعوات چند
خوانده بودم وقتیکه خوابیدم دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید ناگاه نوری از آسمان ساطع شد تا به زمین و چند نفر از خادمان
بهشت را دیدم و دیدم باغی سبز را و در آن باغ قصری را دیدم و پنج پیر مشایخ داخل آن باغ میشوند و در نزد ایشان خادمی

بود گفتم ای خادم من خبر ده برای که بیت شعیر گفت شعیر بر آمد تو حسین بیت خداوند عالم با و عطا کرده است از جهه صبر کردن او گفتم
این مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر دوم نوح سیوم ابراهیم خلیل الرحمن چهارم موسی کلیم با و گفتم آن شخص کیست که می بینم از
محاسن خود گرفته گریه میکند در میان ایشان حزین و غمگین است من گفت ای سکینه او را نمی شناسی گفتم نه گفت جد تو رسول خدا ست
با و گفتم بکجا میروند گفت بسوی پدرت حسین میروند گفتم بخدا قسم بجدم ملحق میشوم و بانچه با ما جاری شده با و خبر میدهم پس سبقت
نمود بمن با و ملحق نشدم و در آن حال من متفکر بودم ناگاه دیدم جدم علی ابن ابیطالب را و در دست او شمشیری دارد و ایستاده
است او را ندا کردم یا جداه بخدا قسم فرزندت را کشتند بعد از تو پس گریست و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر من صبر
کن و خدا مستعان است بعد از آن گذشت و ندانستم که بکجا رفت پس متعجب شدم که بکجا رفت ناگاه دیدم در از آسمان
مفتوح گشت و دیدم ملائکه صعود می کنند و نازل میشوند در گرد سر پدرم راوی گوید وقتیکه یزید این شنید سیلی بر روی خود
زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین چکار بود و چه روی داد گیست که سکینه گفت بعد از آن بطرف من آمد مردی در
رنگ ماه رخسار محزون قلب پس بخادم گفتم این کیست گفت جدت رسول خدا است با و نزدیک شدم و گفتم یا جداه بخدا
قسم مردان ما را کشتند بخدا قسم خونهای ما را ریختند بخدا قسم حریم ما را هتک کردند و ما را بر شتران عریان سوار کردند و بسوی
یزید میبرند پس مرا گرفته بسینه خود ضم کرد بعد از آن رو کرد بآدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و با ایشان گفت آیا
نمی بینید آنچه امت من بعد از من با پسرم کردند بعد از آن خادم گفت ای سکینه ناله خود را کوتاه کن زیرا که رسول خدا را بگریه در آوردی
پس بخادم دست من گرفته مرا داخل قصر نمود دیدم پنج زن که خدا تعالی خلقت ایشان را عظیم و نور ایشان را زیاد کرده بود
و در میان ایشان زنی دیدم عظیم خلقت موی خود را پراکنده نموده و لباس سیاه در بر دارد و در دستش پیراهن خون آلود دارد هر وقت
میایستد آن زنان با او می ایستند و با او می نشینند پس بخادم گفتم این زنان کیانند که خدا خلقت ایشان را بزرگ کرده گفت ای
سکینه این حوا ام البشر است و این مریم دختر عمران و این خدیجه دختر خویلد و این هاجر و این ساره و این زنیکه پیراهن خون آلود در دست
دارد هر وقت میایستد آنها با او میایستند و هر وقت مینشیند می نشینند او جده تو فاطمه زهرا است پس با و نزدیک شدم و با و گفتم
یا جداه بخدا قسم پدرم را کشتند و مرا در صغر سن یتیم کردند پس مرا بسینه خود ضم کرد و بشدت گریست و آن زنان همه گریستند و با و گفتند
یا فاطمه خدا حکم کند میان تو و یزید در روز قیامت بعد از آن یزید سکینه را ترک کرد و بقول او اعتنا نکرد و بعد این قضیه را بانواع دیگر
بوجه دیگر ذکر شده و آن اینست حریم را وقتیکه در قید اسیری بر یزید لعین داخل کردند با ایشان اطلاع بهم رسانید و از هر یک ایشان بعینه
می پرسید تا اینکه گفت پس یزید بسکینه گفت برگرد با زنان باش تا امر خود را با شما جاری نمایم گفت ای یزید دیر رسیدی که اگر گوش کنی
از جهه خوابیست که دیشب آنرا دیدم گفت آنرا نقل کن برای من پس امر موقوف بود سکینه گفت از زمانی که پدرم حسین را کشتند
نخوابیده بودم زیرا که متمکن نبودم از سوار شدن بپشت شتر ضعیف لاغر و هر وقتیکه از شتر می افتادم این زجر بن قیس مرا
خشمناک میشد و تازیانه مرا میزد و سیلی میزد تا اینکه مرا از دست او بگیرد پس یزید و جلساء مجالس او را خبر داده لعنت کرد
بعد از آن گفت دیشب خوابیدم ناگاه قصری از نور دیدم که کنگره های آن از یاقوت و ارکان آن از زبرجد و درهای آن از عود
قماری بود و در آن تنها که بآن تماشا میکردم ناگاه دیدم که در آن مفتوح گردید و پنج مشایخ از آن بیرون آمدند و در پیش ایشان
خادمی بود پس سکینه گفت گفتم یا جداه اگر ما را میدیدی در بالای شتران عریان بی پرده و بی حجاب و نیکوکار و فاجر بما تماشا می کنند
امر عظیم و جسیم را میدیدی پس بطرف من منحنی گشته مرا بسینه خود چسبانید تا اینکه گفته پس سکینه گفت بفاطمه زهرا نزدیک شدم
و گفتم السلام علیک یا جداه پس جده ام بر خود امر داشت گفت سکینه گفتم نعم پس خونت در حالیکه بر روی خود سیلی میزد
و فریاد میکرد الیاس تعالی فاطمه گفت ای سکینه بمن خبر ده از حال علیل یعنی سید سجاد گفتم یا جداه یا جداه مگر خود ندانستید که او را
حیثیش ما نعنده زیرا که او از کثرت ناخوشی بر پا افتاده و کتابتها او را برده اند طاقت بر خواستن ندارد و اگر او را ببینی در
وقتیکه او را به پشت شتر لاغر مجروح سوار کرده به گردن او زنجیر گران زده بودند و میگریست با و گفتم چرا گریه میکنی گفت زیرا که
این زنجیر خود را دیدم بیاد آوردم اغلال و زنجیرهای اهل آتش را پس از آنها عین سؤال و خواهش کردم که قید او را از او بردارد

شتر نیز در تخم ناقه صعید کردند تا کاه دیدم که از زانوهای او خون و ریم جاری میشود در حالیکه شب و روز میگریست هرگاه نظر میکرد بسر پدرش
و سر اهلبیت صاها او که مشهور نموده بودند و هرگاه بسوی ما نظر میکرد که ما را عریان و روگشاده میبردند هر وقتیکه اینها را میدید گریه
خود را زیاده میکرد پس فاطمه سیلی بر روی خود زد و ندا کرد وا ولداه و ضیعتاه بعد از من بشما این مصیبتها وارد شده بعد از آن
گفت جسد شهید مرا که غسل داد و که کفن کرد و که بر او نماز کرد و که او را دفن کرد و کیست زوار او گفتم غسل او غیر از اشک چشم ما نبود
و کفنش ریگهای بیابان شد که باد بر او وزیده بر بدن او میاورد و ما از نزد او کوچ کردیم و زوارش کرکسان هوا و وحشیان صحرا
بود پس ندا کرد و احسیناه و والداه و وا فاطمة تا صراه الی ان قال و یزید و علماء او و امرای بنی امیه گریه میکردند پس ایشان را
امر کرد بانصراف پس برگشتند تذییلیست که در بیان بعضی از امور میشود مراد آنکه این روایات اگرچه بحسب واحاد
و بحسب مغایرت در بعضی از الفاظ و عبارات و نقصان و زیادت و نحو اینها مختلف اند الا اینکه با همه اینها شکی نیست در
وحدت قضیه یا بمعنی انحوابیکه سکینه آنرا در دمشق دیده بود در آن آنچه ذکر شد در روایات از امور مذکوره رؤیای واحده بوده
متعدده بل مغایرت ما بین روایت ابن نما و غیر آن از روایات متقدمه مغایرت تامه است و از آن نیست چیزیکه
مستفاد از روایت ابن نما است که سکینه آن رؤیا را اصلا به یزید نقل نکرد بلکه مظلومه اراده کتمان آن داشت آنرا بر اهل
خود نقل نمود پس در میان مردم شایع گشت و اما غیر این روایت از روایات متقدمه پس صریحند که اینها صریحند
در اینکه سکینه رؤیا را به یزید نقل نمود و تو خبیری باینکه مثل این مغایرت نیز دلیل نمیشود بر تعدد قضیه بلکه این مغایرت ناشی شده است
بحسب تحقق سهو و نسیان و نحو اینها از بعض رواة آن روایات بعد از آن مخفی نماند بر تو که ما در صدر اول مجلس اشاره
کردیم بر اینکه ذکر کردن سکینه آن رؤیا را به یزید در مجلس او در بعض ایامی بود که اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند پس
هرگاه گوئی که چرا نمیگوئی و قایل نیستی بواقع شدن قضیهای ذکر کردن سکینه رؤیای خود را به یزید در ایامیکه اهل بیت در آن ایام
از زندان مطلق و خلاص شده بودند و در آن ایام مشغول باقامه تعزیه سید شهدا روحی له الفداء بودند باذن و ترخیص از یزید لعین
در منزلیکه برای اهل بیت تخلیه و درست کرده بودند علاوه بر اینکه بنای امر را بآن گذاشتی مستلزم است که یزید احضار حرم
و زنان را به مجلس خود استدعا نموده باشد در ایامیکه ایشان در حبس و در زندان بودند با اینکه ظاهر از روایات اینست که ایشان
در مجلس سلطنت او حاضر نشدند مگر یک دفعهای در روزیکه ایشان داخل دمشق شدند میگویم در جواب سخن تو چیزیکه بعضی روایات این
مجالس منع میکند از اینکه حمل شود ذکر کردن سکینه آن رؤیا را به یزید لعین بر اینکه آن نقل بعد از خلاص شدن اهل بیت بوده باشد
از حبس و زندان زیرا که در آن تصریح واقع شده باینکه سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما در دمشق در خواب رؤیائی دیدم
هذا و به تحقیق ثابت شد که از مدت بودن اهل بیت در زندان و مکث ایشان در محبس بعضی گفتهاند زیاده تر بود یعنی از چهار روز بلکه از ده روز
علاوه بر این وجه معقول برای نقل کردن سکینه آن رؤیا را به یزید نیست مگر اینکه یزید اهل بیت را از حبس و زندان طلاق و خلاص
نموده باشد پس معین شد بودن آن در بعض ایامیکه اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند و اما استدلال کردن بر آن
آن بعد از خلاصی اهل بیت بود از حبس و زندان باینکه اگر چنین نباشد لازم میآید حضور حرم و زنان در مجلس سلطنت یزید در غیر
از یکمرتبه با اینکه ظاهر از روایات و کلمات اصحاب مقاتل اینست که ایشان حاضر نشدند در مجلس سلطنت او مگر یکدفعه پس این
استدلال در محل خود نیست زیرا که استبعادی نیست در استدعا نمودن یزید احضار اهل بیت را به مجلس خود زیاده از یکمرتبه بلکه
ظاهر از روایات اینست که آن ملعون کافر مراتب عدیده باحضار اهل بیت امر نمود قبل از اطلاق و خلاص کردن ایشان از حبس
و زندان و چگونه چنین نباشد و فرق کدام است میان استدعای یزید احضار امام را تنها در مجلس خود مرات عدیده و میان استدعا
کردن احضار حرم و زنان را در مجلس خود مرات عدیده از این چیز ما است که آنرا وجهی نیست نهایت آنچه مسلم میکنیم اینست که نقل
کردن سکینه رؤیای خود را به یزید در مجالس سلطنت او نبوده باشد بلکه در منزل خود در نزد اهل و عیال خود بود و بعد از آن مخفی نماند بر تو
که در اینجا سری هست که لابد است که بآن اشاره شود و آن اینست که روایات این مجلس ایضا از دلایل ساطعه است بر اینکه یزید در طغیان و
شقاوت و کفر و عصیان بمرتبه رسیده بود که در فوق آن مرتبه دیگر نبود باجهت تاثیر نکرد در او آنچه بچشم خود دید و بگوش خود شنید از معجزات

باهرات و خوارق عادات ساطعات که از آن مزار شریف سبط رسول الهداه و عترت طاهره صادر شد مگر اینکه کفر و زندقه او شدید و عناد و عداوت
او با آل رسول زیاد میشد و بالجمله هر وقتیکه زیاد میشد آیات بینات ساطعات لمعات باهرات که دلالت بر عظم شانهای آل رسول در نزد
خدا تعالی و جلالت قدر ایشان میکرد و بر اینکه دشمنان ایشان در درک و حضیض النار والتبت وان جهنم لمحیطه بهم کفر و زندقه و طغیان
و شقاوت او علاوه میشد و آثار ترحم و رقت از قلب او بیرون میگشت ایا نمی بینی که آن کافر زندیق گریست و بر سر خود میزد
و گفت مرا با قتل حسین چه کار بود بعد از آنکه سکینه بعضی از رویای خود را باو نقل کرد و با همه این آن کافر آل رسول را از زندان خلاص
نکرد بلکه بعد از آن ایشان را بشدت اخذ کرد و امر را در زندان با ایشان تنگ گرفت زیرا که به تحقیق منتشر شد که رویای
سکینه در بعض از منه بود که آل رسول در حبس و زندان بودند و ما گریه کردن او بر وسیله زدن آن کافر برای غلبه کردن
خوف و رعب بود بر او و در باب نزدیک شدن اجل و زوال دولت او پس هر کسیکه مجامع کلمات ما را اخذ نماید میداند که سر بودن
عذاب یزید لعین بعذاب بعض اهل آتش از اسرار مشکله و غامضه نیست بلکه از اسرار واضحه است که هر صاحب بصیرت
با آن ملتفت میشود مجلس سی و نهم از کتاب کبیر عبادات در اسرار شهادات در ذکر بعضی قضایا است که در
دمشق واقع شد در وقتیکه اهل بیت بودند در آن ای از آنچه که احتمال دارد که در بعض از منه باشد که در آن از منه اهل بیت در زندان بودند
و از آنچه که احتمال دارد بعد از خلاصی ایشان باشد از حبس و زندان و اگر خواهی بگو که این مجالس در ذکر احتجاجات جماعتی است
از حرم و زنان طاهرات با جماعتی از اهل یزید از زنان و دختران و همشیره های او و بیانش اینست که ابن صباغ مالکی گفت
بعد از آن یزید گفت اهل بیت را داخل حریم نمائید وقتیکه ایشان را بحرم داخل نمودند نماند زنی از زنان یزید مگر اینکه نزد ایشان
آمدند و اظهار توجع و حزن نمودند بر آنچه با ایشان رسیده و نازل شده بود و علاوه نمودند بر ایشان آنچه از ایشان گرفته
بودند از زیورها و لباسها بعلاوه کثیره و در نقل دیگر هست که ایشان چیزی را از آنها قبول نکردند شعبی گفت یزید را همشیره بود
هند غیر از زوجه اش وقتیکه اهل بیت را دید بر خواست در حالیکه بر دو قدم ایستاده بود بعد از آن گفت کدام یکی
از شما ام کلثوم همشیره حسین است ام کلثوم گفت خبر دار باش منم دختر امام زکی و همام تقی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب
که خدا اطاعت او را اطاعت خود و عقاب خود را به معصیت او نزدیک و قرین کردانیده است و او کسی است که خدای
تعالی واجب کردانیده است ولایت او را بر عبید و حضری هلاک کننده و حضیض و امثال و اقران است و تاج نصرت می
گذاشته و بخشنده ولایات و عز و جبیل است پس همشیره یزید رو بام کلثوم کرده گفت ای ام کلثوم برای این گرفتارید
و مثل این مفاخرت طلب کرده شدید و خوار و ذلیل گشتید ای اولاد عبد المطلب آیا مثل عتبه و شیبه و ابی جهل و امثال ایشان
خونهای ایشان ریخته شود آیا پدر ترا فراموش میکنیم در روز بدر که از مردان ما کشت ام کلثوم گفت ای مادر اولاد خبیثه
و یا ابنه آکلة الاکباد ما مثل زنان شما مشهور نیز نمیشویم و مردان ما مثل مردان شما ابطال و عزیز جهاد کننده نیستند آیا جد تو
ابوسفیان نبود کسیکه احزاب را بر رسول خدا جمع نمود آیا ملکه مادر تو هند که خود را بر وحشی بذل نمود و جگر حمزه را انکار خورد
آیا نبود پدر تو که شمشیر در مقابل امام خود میزد آیا نیست برادر تو برادرم را که بظلم کشت و حال آنکه او سید جوانان اهل
بهشت و اهل کتاب و سنت است و پسر دختر رسول و مخدوم جبرئیل و میکائیل است و آنچه ترا در دنیا مالک شده اند
در آخرت قلیل است شعبی گفت هند با جواب نداد بعد از آنکه عاتکه دختر یزید بر خواست و گفت کدام یکی از شما
سکینه دختر حسین است سکینه گفت خبر دار باش منم کسیکه امر او عوض خون پدرش حسین طلب مینمایند و بر تو شما
استهزا میکنید و با آنچه بما نازل شده شماتت مینمائید پس ما از اهل بیت مصائب هستیم و پدر ما علی ابن ابیطالب است
پس تو کیستی و پدر تو عاتکه گفت من دختر یزید هستم که صاحب عزت بلند و ذکر عالی و اهل حق و دیانت است سکینه
با او گفت و پدر تو ساکت باش بدرستیکه خدای تعالی دار دنیا را دار تو قرار داده و حسنات آخرت را برای کسی قرار داده که دنیا را دشمن
دارد و پدر شما مثل ما میشوید آیا پدر تو افتخار میکرد بقتل آل محمد بظلم و آیا پدرت بر عبد خود طاعت میکرد پدر تو و مادر تو
لعنت خدا باد اما ما اهل بیت احقاف هیم و مردان ما اهل اعراف و برگزیده ما از آل عبد مناف اند در این هنگام

تا که باد هوا به شیء داد گویا سنگ بر من افتاده است شعبی گفت بعد از آن ام حبیب زوجه یزید بیرون رفت و گفت که ای
یکی از شاهزنان دختر کسری انوشیروان است شاه زنان گفت منم دختر پادشاه و کسی هستم که برای او فخر دنیا و عزت جمع شده
در مملکت دو جهان و در امامت صاحب مرتبه است و من زوجه پسر دختر رسول خدایم و او را بظلم کشتند و پسر او نقی است و کیستی
وای بر تو گفت منم ام حبیب زوجه یزید صاحب عزت و فخر و کسی است که تمکین کرده است او را پادشاهان جمیع شهرها
شعبی گفت پس متوجه شد با و زوجه حسین و گفت و عجبا ای خواهر چگونه با شب ظلمت برابری نموده آفتاب چگونه برابری میکرد
با ملوک شهرها هستیم و مردان ما سادات طاهرانند و شما بنی امیه و از خس مکان آتش هستید بعد از آن تلاوت کرد این آیه را
و کان الکافر علی ربه ظهیرا آیا کفر ورزید با جداد طاهرین و اولاد خودتان فخر میکنید با بهتر کردن خودتان با عز و اکرمی
که نسبت برای او گوید پس ساکت شد و کلامی نکرد و او در آنشب که خوابیده بود از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد و جامه
فاخره خود را درید و پاره کرد و گفت قبیح باد روی شما و هلاک باد حسبهای شما ای اولاد شجره ملعونه در قرآن و نسل حرب طغیان
ای آل ابوسفیان که متهم هستید در انساب خودتان و معروفید به قبایح حسبهای خودتان زیرا که اسلام شما صحیح نیست
و در نزد خدای تعالی ایمان شما ثابت نشده ای اشرار نسبها اینها اولاد یعسوب زکی و برتقی امیرالمؤمنین هستند بعد از آن این ابیات را
کرده میگفت وُجُوهٌ نُورُهَا یَزْهَرُ کَنُورِ الْبَدْرِ وَالشَّمْسِ رَسُولُ اللّهِ وَالطُّهْرِ خِیَارُ الْجِنِّ وَ
الْاِنْسِ حُسَیْنُ السِّبْطِ مَقْتُولٌ بِسَیْفِ الْفَاسِقِ الرِّجْسِ یعنی آنها رخسارهایی هستند که نور ایشان ظاهر و آشکار
میشود مثل نور آفتاب و ماه چهارده شب رسول خدا و اولاد طاهرین او بهترین جن و انس اند نواده او حسین به شمشیر فاسق نجس
کشته شد شعبی گفت بعد از آن بیرون آمد نزد یزید در حالیکه سر خود را برهنه و پریشان کرده بود و گفت وای بر تو ای
یزید خود را از اذیت کردن باولاد فاطمه زهرا نگاه دار زیرا که من در ساعت خوابیده بودم در خواب دیدم که درهای
آسمان مفتوح گردید و چهار نفر از ملائکه را دیدم که بقصر تو احاطه کرده اند و میگفتند که این خانه را بسوزانید زیرا که پادشاه جبار به
اهل این خانه سخط و غضب نموده است سهل گفت که این زن زوجه یزید گویا بود پس یزید با او گفت وای بر تو ای اولاد فاطمه زهرا
مرثیه میخوانی بخدا قسم ترا به بدترین کشتن میکشم یزید گفت چه چیز مرا از قتل رها و نجات میدهد و گفت در بالای
قدمهای خود میایستی و علی ابن ابیطالب و عترت او و ذریت او را از قتل نجات میدهی گفت نعم این امر میکنم زنا بیکه
حضار بالای کسانی که حرف مرا میشنود پس امر کرد با حضار خلق و وقتیکه اجماع نمودند در بالای قدمهای خود ایستاد و گفت
ای گروه کسانی که حاضرند در بستیکه این زندیق پسر معاویه لعین مرا امر کرده است که علی ابن ابیطالب و عترت او و ذریت او تمام آنها
را سب نمایم و بدانید و ساکت نشوید برای آنچه میگویم الا لعنة الله و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه و جمیع خلق بر یزید و پدر و جد او ابی
سفیان و گروه او و تابعان او باد تا روز قیامت پس گفت وقتیکه خلق کلام او را شنیدند بر یزید بشدت غضبناک گردیدند
و گفت کیست که امر او را اطاعت کند مردی از اهل شام برخواست با و ضربتی زد و او را هلاک نمود پس منتقل شد برحمت خدای
تعالی تذییل است در آن بیان بعضی از امور میشود مخفی نماند که در این شبها احتمال ثالثی دارد و آن این است که وقوع این احتجاجات
و از زنان طاهرات از عترت رسولخدا و از زنان حبشیات از آل ابوسفیان در آن روزی بود که اهل بیت داخل دمشق شدند
و ایشان را در آن روز در مجلس سلطنت یزید حاضر کردند که تخت سلطنت او در مجلس بود بلکه ظاهر کلام ابن صباغ مالکی در
فصول مهمه این را اعطا میکند و آن بعد از ملاحظه صدر کلام او چنین است که وقتیکه عیال حضرت حسین و سر شریف او را
در پیش روی یزید حاضر نمودند فاطمه و سکینه طلبیدند که سر پدر خود را ببینند تا اینکه گفته بعد از آن یزید لعین امر کرد اهل حرم
نمودند تا آخر آنچه نقل کردیم پس این کلام می بینی عطا میکند وقوع قضیه را در روز اول و اما ذیل کلامش متضمن دخول سید
ساجدین است به مجلس یزید و قول یزید با آنحضرت که تو کیستی ای جوان و قول امام با او یا یزید و غیر ذلک است تا اینکه همین
الی غیر ذلک از امور یکه اشتر و بهیت آنها را متضمن است پس هر گاه گوئیم که این احتمال شامل احتمال بودن وقوع قضیه در بعض
از منه و دانسته در حبس و زندان از آنچه گفتیم ماهیت که اثر او جهت زیرا که قضیه در حرم یزید واقع شد در نزد زنان

واهل وعیال واگر آن قضیه واقع شده بود قبل از خلاصی اهل بیت از حبس و زندان خواه واقع شده باشد در آن روز که در آن داخل
دمشق شده بودند بعد از آن لازم می آید که یزید دوباره امر نموده باشد به بیرون آوردن زنان طاهرات از آل الرسول را از نزد حریم
و منازل زنان خود و ایشان را به حبس و زندان در مسجد خراب داخل نموده باشند پس این چنانکه می بینی در غایت بعد و دوری
است پس معین شد که وقوع آن قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از زندان بود میگوییم آیا بعید میشود آنچه باین اشاره گذشت
از اصل شجره کفر و طغیان و قاتل ولد رسول یعنی یزید لعنه الله خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود وقوع آن احتجاجات از زنان طاهرات
نقیات از آل الرسول و وقوع خواری برای آل ابوسفیان و ملاحظه شود نیز با این قضیه جاریه یزید بحاصل امارت و علامت
تعیینی برای وقوع آن قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از حبس و زندان قوی نیست پس احتمالات ثلثه مذکوره همه آنها جاری است
اگر چه آنچه قوی در نظر من احتمال دوم شدن آن قضیه است در بعض ازمنه که اهل بیت در آن ازمنه در حبس و زندان بودند تذییل دیگر
پوشیده نیست بر آنکه هر کس تأمل نماید در احتجاجات آن حبشیات از شجره ملعونه در قبال از زنان آل ابوسفیان و آنچه با آن افتخار نمودند
راهی بسیار برای حق فهمیدن بعضی از آیات و اخبار و آن مثل قوله تعالی وکلمة الله هی العلیا و مثل قوله قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا و مثل قوله و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و مثل قوله لکل صواب نور و لکل حق حقیقة و مثل قول
ایشان الاسلام یعلو و لا یعلی و مثل مثلی که در السنه و افواه دایر است اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل الی غیر ذلک از آیات و اخبار
و امثال بیانش این است که آن حبشیات از زنان آل ابوسفیان افتخار کردند بچیزی و احتجاج نمودند با مری که اعتقاد و زعم
نکردند چیزی برای ذم بر آل رسول الا اینکه آن در واقع و نفس الامر و السنه زنان نقیات و طاهرات از آل الرسول از جمله حجج قطعیه
و دلائل قاطعه بود برای نقیات طاهرات و از اصول آنچه با آن افتخار و مباهات برای ایشان بود و از اصول معایب آن
حبشیات از زنان آل ابوسفیان و از اعظم اسباب برای عیب ایشان پس باین جهت اضطراب بر ایشان سرعت
نمود و حیرت و دهشت در اول وهلت با ایشان غالب گردید پس نزدیک شد ذل الزام و خواری عجز در پیش روی دشمنان
ایشان ترک تکلم نمودن بچیزی بعد از آن با اینکه ایشان در عزت دولت باطله و منبع سلطنت فاسده و غرور جاه و جلالت
و نفایس و اموال بودند در دار دنیای دنیه تذییل دیگر است که در آن بیان قضیه جاریه یزید لعین است ای قضیه که در این مجلس
گذشت پس بدانکه ابو مخنف آن قضیه را بعد از ذکر قضیه جابلیق ذکر کرده است پس مستفاد از کلام او این است که قضیه
جابلیق و قضیه جاریه در یک روز بوده و چنانکه گفته که بعد از ذکر قضیه جابلیق سهل گفت بیرون آمد جاریه از قصر یزید
و او را دید که بر ثنایای امام میزند گفت خدا دستهای ترا قطع کند آیا میزنی ثنایای کسی را که بسیار وقت رسول خدا ص
انها را می بوسید بدرستیکه من در میان خواب و بیداری بودم ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گردید و نردبانی از نور از آسمان
بسوی زمین نهاده شد ناگاه دیدم که دو جوان امرد که در زیبائی در بر ایشان لباس سبز بود نازل میشدند با آن نردبان در حالی
که برای ایشان در این حال بساطی از زبرجد بهشت بسط شد که نور آن بساط از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود ناگاه دیدم
مردی بلند قامت آمد در وسط آن بساط نشست و ندا کرد ای پدر من آدم نازل شو پس نازل گردید مردی مشرق اللون طویل
القامت بعد از آن ندا کرد ای پدر من سام فرود آی پس نازل شد بعد ندا کرد ای پدر من ابراهیم نازل شو پس نازل گردید
بعد ندا کرد ای پدرم اسمعیل نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای برادرم موسی نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای
برادرم عیسی نازل شو پس نازل شد بعد از آن زنی را دیدم ایستاده است که موی خود را پراکنده نموده بود و ندا میکرد ای
مادر من حوا نازل شو ای مادرم خدیجه نازل شو ای مادرم هاجر نازل شو و ای همشیره من ساره نازل شو و ای همشیره ام مریم نازل شو ناگاه
دیدم هاتفی از هوا میگوید که این فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی زوجه علی المرتضی مادر سید شهدا مقتول به کربلا است بعد از آن
آن خاتون ندا کرد ای پدر آیا نمی بینی آنچه امت تو به پسرت حسین وارد کردند پس رسول خدا گریست و گفت ای آدم آیا نظر نمی
کنی به آنچه طاغیان بفرزندم کردند پس آدم گریست و هر کسیکه حاضر بودند گریستند حتی ملائکه برای گریستن ایشان

گریه کردند بعد از آن مردان بسیاری را دیدم در اطراف سر شریف و قائلی میگفت بگیرید صاحب اینجا را و او را آوردند آتش بسوزانید پس تو ای
یزید از خانه خارج شد و میگفت انا لله انا الیه راجعون پس یزید امر کرد که گردن او را زدند بعد مخفی نماند بر تو که در این مجلس لطیفه ای است
که بایست که بآن اشاره شود و آن این است که هر کس تأمل نماید در قضیه این زن و همچنین در قضایای متقدمه از قضیه جاثلیق و رأس الجالوت
و رسول ملک روم میداند که استمداد کننده گان از سر شریف روحی له الفداء و نور اخذ کننده گان از انوار لاهوتی
او و هدایت یابنده گان بالتفات و توجهات ملکوتیه او در اقل زمان بدرجه شهادت رسیدند که از کامل ترین مؤمنین و اقطاب متبحرین بدرجه
میرسند بعد از سالهای بسیار و دهور کثیره طویله از رسیدن بر عین کافور لاهوتی از حق الیقین و عین الیقین در امر مبدء و معاد
و بهشت و جهنم و احوال نفس و مراتب و مقامات آن بحسب سعادات و شقاوت آیا نمی بینی که این زن را اگر نفس خود را از قتل
و هلاک نجات میداد و نسبت کردن امیر المؤمنین و سید الشهدا را بر یزید معاقب نمیگشت در نزد خدای تعالی و از گروه اهل ایمان
خارج نمیشد زیرا که آن در آن هنگام از مسکر و تقیه و حفظ النفس عن الهلاک و لکن بتحقیق رسید بلحظه نظر کردن بسر شریف
روحی له الفداء و توجه نمودن سر شریف بسوی او باعلی مقامات از مقامات ایقان و ایمان پس قتل و هلاک را اختیار کرد و بر یزید
طاعت ننمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهلم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر آنچه
تعلق بزوجه یزید لعین دارد که هند دختر عبد الله بن عامر بن کریز است و آنچه از او صادر شد خواه از امور باشد که در بعض از منازل واقع
شد که اهل بیت از زندان بودند و خواه از امور باشد که واقع شد در غیر این منزلها مثل آن روز که اهل بیت داخل دمشق شدند
و سر شریف را در مجلس یزید در پیش روی او حاضر نمودند بدانکه ابو مخنف گفت بعد از نقل کردن کلام آنکه یزید لعین
نقل و حکایت نمود قضایای یوم طف را و باو خبر داد و بعد از نقل کردن کلام یزید که من بطغیان و ظلم شما راضی
بودم بقتل حسین راوی گفت پس آن را دختر عبد الله زوجه یزید لعنه الله تعالی شنید و یزید او را دوست میداشت و باو مشعوف
بود راوی گوید پس گفت این چه خبر است و بسر خود پوشید و در پس پرده ایستاد و به یزید گفت آیا در نزد تو کسی هست گفت نعم
پس امر کرد کسیکه در نزد او بود برفت الملعین گفت داخل شو پس داخل شد راوی گوید پس نظر کرد بسر حسین فریاد کرد و گفت این سر
کیست گفت سر حسین بن علی ابن ابیطالب است راوی گوید زوجه یزید گریست و گفت کرامت بخدا قسم بفاطمه که سر پسر خود را در سر
روی تو بیند و بدرستیکه تو ای یزید کاری کردی که آسمان بسوی من شدی از خدا و رسول و بخدا قسم من زوجه تو و تو شوهر من
نیستی باو گفت ترا با فاطمه چه مناسبت گفت سبب پدر و شوهر و فرزندان او خدا ما را هدایت کرده است و این پیراهن را
بمن پوشانیده وای بر تو ای یزید بچه رو بخدا و رسول ملاقات میکنی باو گفت ای هند این کلام را ترک کن من قتل او را اعتنا
نکردم پس هند خارج شد در حالتیکه میگریست و شمرد حال صاحب مناقب گفته که ابو مخنف و غیر او ذکر کرده است که یزید لعین
امر کرد سر شریف را برد در خانه خود بدار بگذارند و امر نمود که اهل بیت حسین را بخانه او داخل نمایند و وقتیکه زنان طاهرات
داخل خانه یزید گردیدند نماند زنی از آل معاویه و نه از آل ابوسفیان احدی مگر اینکه ایشان را استقبال کردند بگریه و فریاد و نوحه کردن
بر حسین و جمیع لباسها و زینتهای خود شان را بیرون کرده اند و نشستند سه روز بر حسین با قامه ماتم نمودند و بیرون آمد هند
دختر عبد الله عامر بن کریز زوجه یزید لعنه الله و قبل از این در تحت حباله حسین بود تا پرده را پاره نمود در حالیکه سر برهنه بود خود را
به یزید رسانید در حالیکه آن ملعون در مجلس عام نشسته بود پس گفت ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا را در آستانه خانه
من بدار بگذاشتند پس یزید بسرعت برخواسته سر او را پوشید و گفت نعم یا هند فاعولی یا هند وابکی علی ابن بنت رسول
الله و صریخة قریش عجل علیه ابن زیاد لعنه الله فقتله قتله الله وای و فریاد کن و گریه نما بر پسر دختر رسول خدا و فریادرس قریش
ابن زیاد باو تعجیل نموده او را کشت خدا او را بکشد و در بحار است که نقل شده از هند زوجه یزید گفت که من در رخت
خواب خود بودم دیدم در از آسمان گشاده شد ملائکه فوج فوج بسوی سر حسین میآیند و میگویند السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله پس من در این حالت بودم ناگاه دیدم ابری از آسمان نازل شد و در میان آن مردان بسیار بودند

روحم شنیدند

و در میان آنها مردی مشرق اللون ماه رو بود آمد تا خود را بر ثنایای حسین انداخت و آنها را میبوسید و میگفت ای پسر من ترا کشتند آیا ترا
نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند ای نور دیده من جد تو رسول خدا است و این پدرت علی مرتضی و این برادرت حسن و این عم تو
جعفر و این عقیل و اینها حمزه و عباس اند بعد از آن یک یک اهل بیت خود را میشمرد هند گوید من از خواب بیدار شدم
در حالیکه خوفناک و ترسان بودم ناگاه دیدم نوری از سر حسین منتشر گشته پس من یزید را جستجو میکردم ناگاه دیدم بخانه
تاریکی داخل شده روی خود را بدیوار کرده است و میگوید مرا با کشتن حسین چه کار بود و هموم و غموم با او واقع گشته پس خواب خود را
با او نقل کردم او سر خود را حرکت میداد وقتیکه صبح کرد حرم رسول خدا را خواست و با ایشان گفت آیا در نزد من ماندن را
میخواهید یا بمدینه رفتن را الحدیث تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه آنچه در این روایت است قضایای
متعدده است باین معنی که آنچه در روایت اولی است غیر از آنچیزیست که در روایت دوم و سیوم است و آنچه در روایت دوم
است غیر آنچیزیست که در روایت اول و سیوم است پس آنچه در این روایات است سه قضیه است پس آنچه در روایت اول است
تحقیق واقع شد در آن روزیکه اهل بیت الرسول بدمشق داخل شدند بعد از آن در آن روز ایشان را در مجلس یزید حاضر کردند و اما آنچه
در روایت دوم است پس چنانکه نیز احتمال دارد که در آن روز واقع شده باشد باینکه داخل شدند در آن روز به مجلس یزید و نیز
بوده باشد چنین احتمال دارد که واقع بوده باشد در بعض ایامیکه آل الرسول در محبس و زندان بودند و احتمال دارد که جمیع آنچه
در این روایات است دو قضیه بوده باشد باین معنی که آنچه در روایت اول و دوم است یک قضیه و آنچه در روایت سیوم است
قضیه دیگر بوده باشد پس در این هنگام خلاف واقع میان روایت اولی و ثانیه از اموریست که منشعب و ناشی شده است
از خطا و سهو در راوی یکی از دو روایت و کیف کان بعض آنچه در روایت اول و دوم است از آنچیزهاست که در آنها دلالت
ساطعه است بر شدت کفر یزید و شدت کفر و زندقه و کذب او و در مقاله که مرا اکنون شک است و آنچه منقول از او است لو کنت صاحب
الحسین لما قتلته و لکنت عفوت عنه و لو کان فی ذلک هلاک بعض ولدی و نحو ذلک از مقالات کاذبه او و هر طور
باشد مدرستیکه آن کافر زندیق راضی نشد بداخل شدن زوجه او سر برهنه در مجالس سلطنت او و با اینکه او امر کرد که خلق از
مجالس او بیرون روند تا اینکه زوجه او خواست که با او داخل شود و او با این حال امر میکرد باحضار حرم رسول خدا در مجالس سلطنت
خود در هر روز از روزها با اینکه زنان و پسران در آن روزها در حبس و زندان بودند با اکثر آن ایام پس در سخن گفتن با ایشان
درشتی میکرد و بر اظهار عداوت و شماتت و شتم و فحش دادن معصومین از آل الرسول شدت مینمود تذییل
دیگر است که در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه روایت ثانیه از این روایات متقدمه متضمن است قول هند را بیزید
ارأس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی هذا و مخفی نماند بر تو که مستفاد از بعض روایات اینست
که مدار کشیدن سه روز بود و این چنانکه در بحار و غیره ایشان ذکر کرده است که سر شریف را در دمشق سه روز بدار کشیدند
و ابن شهر آشوب گفته که صوت سر شریف را نیز شنیدند در دمشق میگفت لا قوة الا بالله و بعضا شنیدند میگفت ان اصحاب
الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بعد بدانکه در اینجا مطلبی و سر شریف و دقیقی است که لابد است از آن اشاره شود و آن
اینست که هر کس اخذ نماید مجامع روایاتی که متضمن قضایای [illegible] شهادت از آل الرسول و غیر ایشان است از رؤیای
سکینه و از رؤیای هند و نحو اینها از رؤیاهائی که متضمن نزول رسول خدا و اهل بیت معصومین و از ملاء اعلی و ملائکه و حسنین
و هم چنین نزول جمعی از انبیا و مرسلین و ملائکه و صدیقین و صدیقات و شهدا و صالحین برای زیارت سر و جسد
شریفین سید شهدا و گریه و نوحه و ضجه کردن در نزد سر و جسد شریفین بعد از آن اخذ نماید مجامع روایاتی
را که متضمن بیان جمیع اموریست که در سیر ایشان از نزول این بزرگان و اکارم و اشراف از خلق خدا به این
اموریکه با آنها اشاره رفت تا آن نشریکه تمکن بهیج نگارش و نطاق نبود منقطع میشود به بعضی از کشف اسرار است که
است برای اسرار غامضه و مشکله که بیان و مخزن احوال است بدانکه این امور کشف میکند از اینکه اصحاب نفوس کلیه و ارباب

انوار قاهره از محمد و آل معصومین او از برادر و دختر و نواده او صلوات الله علیهم اجمعین اصحاب نفوس قدسیه کلیه صاحب انوار
قاهره که متصرف‌اند در ابدان کثیره برزخیه و اجساد و غیره مثالیه خود شان تو غل کننده اند بجمیع آنچه برای ایشانست از نفوس
و عقول و ارواح کلیه و ابدان کثیره مثالیه و اجساد و غیره برزخیه در آنچه تعلق دارد بسید شهدا روحی له الفداء و این مثل روایت
کردن ایشانست سر و جسد و شر یعنین او را و مثل گریه و نوحه و جزع و صیحه و ضجه و اقامه ماتم و تعزیه نمودن در جمیع عوالم و نشئات
یعنی انها اند ایشان بر نهج و طریق استمرار و اتصال است در جمیع عوالم و نشئات اگر خواهی که با نظر دقیق زیاده کنی بگو چنانکه
نفوس کلیه و انوار قاهره و ابدان مثالیه و اجساد برزخیه از محمد و آل بیت معصومین او متوغل اند در توجع و الم و درد و رنج
و نوحه از برای سید شهدا روحی له الفداء و مخفی نماند بر تو که برای این کاشف است و آن اینست که گریه و نوحه کردن بر حسین و
و هم چنین اقامه نمودن ماتم و تعزیه برای او و زیارت نمودن او و افضل و اشرفست از جمیع طاعات و عبادات پس این چنانکه
می‌بینی از احکام عامه جاریه است ثابت بر مجردات و تسبیحات و تقدیسات و عبادات ملکوتیین و اهل ملا اعلی ایضا بلکه سر حقیقی
که مصدر این کاشف و این امور ملاحظه و مراعات امریست ای از نزول و هبوط ایشان است برای گریه و صیحه و ضجه و ناله کردن
بر نمط و طریق اتصال و استمرار در نزد سر و جسد شریف سید شهدا روحی له الفداء بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا مطلب مهمی است ایضا
پس لابد است که با آن نیز اشاره شود و آن اینست که هر کس اخذ نماید مجامع آنچه در مجالس این کتاب است از اول مجالس شهادات تا
انتهای این مجالس میداند که عباس بن عبد المطلب و عقیل ابن ابیطالب صاحب شأنها درجات عالیه جلیله اند بحیثیتی که شئون
و درجات ایشان تالی درجات حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابیطالب است پس این از آن چیزهاست که از آن استفاده و استنباط
نمودیم از استغاثات و استنصارات صادره از آل رسول از مردان و زنان ایشان در وقت هجوم آوردن شدائد و
تراکم اشجان و احزان زیرا که اسم آن دو بزرگوار در آن استغاثات و استنصارات مقرون است باسم محمد و علی و حسن
و حمزه و جعفر و ایضا نیز مستند میکند روایاتیکه متضمن نزول انبیا و مرسلین و ملائکه و رسول خدا و امیر المؤمنین است برای
زیارت سر شریف و گریه و ناله نمودن در نزد آن از روایاتیکه حکایت کننده اند از قضایای رؤیاها و حکایت کننده اند
قضایائی آنچه دید جمعی در بیداری زیرا که همه آنها به تحقیق مشتمل است بر نزول عباس و عقیل ایضا پس این چنانچه می‌بینی تشریف
و تعیب میکند قول جمعی از علماء رجال را مثل آنکه حدیث آن دو بزرگوار را از صحیح بلکه از حسن نمی‌شمارند پس مجامع کلام را اخذ
کن و غنیمت شمار. مجلس چهل و یکم از کتاب اسرار عبادات در اسرار شهادات در بیان اموریست که سبب
اطلاق و خلاص کردن یزید لعین شد آل رسول را از حبس و زندان مدانکه اسبابیکه برای این مقصور میشود بسیار است از جمله آنها
اینست که آن کافر زندیق بتحقیق دید از سر شریف روحی له الفداء و هم چنین از آل رسول از معجزات باهرات و خوارق عادات
ساطعات آنقدر که بحد و حصر نمی‌آید و از جمله آنها اینست که آن کافر دید در خواب خود رؤیای هولناک در آن شبی که زوجه
او هند دید آن رؤیا نیز که در مجالس پیش ذکرش گذشت و گفت میکند از این قول هند فجعلت اطلب یزید فاذا هو قد
دخل الی بیت مظلم و قد دار وجهه الی الحائط و هو یقول مالی و لقتل الحسین الی آخر ما تقدم و از جمله آنها آن چیز است که زوجه او نیز
در منام خود دید و آن را به یزید حکایت کرد و ذکر آن گذشت و از جمله آنها آن چیز است که جاریه او در منام خود دید و قصه آن گذشت
و از کلام جاریه بود که گفت و قد رأیت جمعا من الملائکة کانوا یریدون ان یحرقوا دار یزید و من فیها و از جمله آنها آن چیز است
که سکینه در منام خود دید و از جمله آنها اینست که بعض امرای بنی امیه از او این را طلب کردند با صرار و الحاح الی غیر ذلک از امور
و اسباب که متصور میشود و بالجمله در بسیاری اگر این امور سبب وقوع خوف و رعب گردید در قلب آن کافر زندیق
نسبت به زوال دولت و انقطاع اجل او و لکن بمقتضای حق و تحقیق در این مقام آنست که یکی از این امور مذکوره و نه مجموع
آنها من حیث المجموع سبب تام نگردید برای اطلاق نمودن او آل رسول را از حبس و زندان زیرا که شدت تمرد او و قساوت
قلب و علو او در کفر و طغیان از مقتضیات آنها این بود که امثال آنچه ذکر شد هلا دران تأثیر نکند بلکه سبب تام در اطلاق آنها
خوف و رعب بود در قلب او بسبب وقوع محادثات بد شأن او و میان خلق و نفرت کردن اهل شام از او و از یزید

۶۰۷ مرا کشتن حسین و هجوم خلق بر او و بر آن کار فرو ظن نتاختم بعلم بلکه قطع نمود بر اینکه اگر خواهد که آل رسول را بعد از آن زمان در حبس
و زندان نگاه دارد هر آینه دولتش زایل شود به هجوم آوردن خلق با او از هر مکان و جانب و از هر طرف و ناحیه و اگر بیان تمام در معالم
خواهی پس بشنو آنچه ما برای تو ذکر میکنیم از آنکه ابو مخنف وقتیکه احتجاج سید ساجدین را و قول یزید را که گفت اما اردت تقطعوه
الی المنبر و تذال علی اما علمت ان هذا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و امر بضرب عنق المؤذن ذکر کرده گفتند مردی گوید که اهل
شام گویا خواب دیده بودند بیدار شدند ماراز با سیشد و عزا را تجدید و اظهار مصیبت برای اهل عبا نمودند و گفتند بخدا قسم ما نمیفهمیم
که آن سر حسین است و جز این نمیفهمیم ما گفتند که سر خارجیست که در زمین عراق خروج کرده بود و وقتیکه یزید این را شنید قراء را
حاضر نمود و آنها را در مسجد متفرق کرد و وقتیکه ایشان از نماز خودشان فارغ میشدند آن جماعت قرآن را در پیش روی ایشان می
گذاشتند تا بخواندن آنها مشغول بوده از ذکر حسین بن علی اعراض نمایند با وجود این آنها را از ذکر حسین مشغول نکردند و خلق
در آنوقت ایشان را حدیث و ذکر نبود مگر حدیث حسین حتی مرد به رفیق خود میگفت ایعلان ایا نمی بینی و نظر نمی کنی بآنچه بسر
دختر پیغمبر ما کردند پس این خبر بیزید رسید و دانست که اهل شام را قرآن از ذکر حسین مشغول نمیکند پس در میان مردم ندا در داد که به
جامع حاضر شوند از هر جانب و مکان خلق حاضر شدند و وقتیکه مردم جمع شدند در میان ایشان بر خواست خطبه خواند و گفت ای
اهل شام شما میگوئید که من حسین را کشته ام یا بقتل او امر کرده ام و جز این نیست که او را پسر مرجانه کشته است بعد از آن
گفت بخدا قسم هر آینه میکشم کسیرا که او را کشته است بعد از آن خواند کسانیرا که بقتل حسین حاضر بودند پس ایشان در پیش
روی او حاضر شدند پس التفات نمود بشبث بن ربعی و با او گفت وای بر تو تو حسین صلوات الله علیه را کشتی یا من ترا
بکشتن او امر کردم شبث گفت بخدا قسم من او را نکشتم خدا لعنت کند کسیکه او را کشت بلکه مصابر بن رهینه او را کشت
پس یزید باو متوجه شد و گفت وای بر تو حسین را تو کشتی یا من ترا بقتل او مامور نمودم گفت بخدا قسم من او را نکشتم
بلکه قیس بن ربیع او را بقتل رسانید پس متوجه قیس گردید گفت آیا حسین را تو کشتی یا من ترا بقتل او امر کردم گفت نه
گفت پس که او را کشت گفت شمر بن ذی الجوشن او را کشت پس باو ملتفت شد و گفت تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم
گفت نه گفت پس او را که کشت گفت سلیمان بن انس نخعی پس باو گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم گفت نه گفت پس
او را که کشت گفت خولی بن یزید اصبحی او را کشت باو گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم بکشتن او گفت نه پس در آن
وقت یزید بشدت غضبناک شد و گفت وای بر شما بعضی از شما بر بعضی دیگر حواله میکنید و می بینم بعضی از شما بر بعضی نظر میکنند
گفتند او را قیس بن ربیع کشته است باو گفت تو حسین را کشتی گفت من او را نکشتم گفت وای بر شما که او را کشت قیس گفت
ای امیر من میگویم که کدام کس او را کشت مرا امان هست گفت نعم گفت بخدا قسم حسین را نکشت مگر کسیکه علمها را بست
و اموال را تفرقه و عطایا بذل نمود و همه را بر روی تو پیستهاد بجنبش و لشکرها فرستاد گفت بعد از لشکر یزید گفت این کیست
گفت تو بخدا قسم حسین را غیر از تو کسی دیگر نکشت ای یزید پس آن ملعون از سخن او غضبناک گشته برخواست بخانه خود داخل
شد و در قصر خود و آنسر شریف را ارواحنا له الفداء بر طشتی گذاشتند و مندیل دیبا بر او پوشید و در حجره گذاشت و بخانه تاریک
داخل گشت پس بر روی خود سیلی میزد و میگفت مرا با کشتن حسین چه کار بود و بیرون آمد اهل حرم را خواند و در نزد ایشان
عذر خواهی نمود و با ایشان گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است در نزد من ماندن که بشما جایزه سنیه میدهم یا بمدینه رفتن
گفتند میخواهیم بحضرت حسین تعزیه داری و نوحه و ناله نمائیم یزید امر کرد که خانه وسیع برای ایشان درست نمودند و هر چه که محتاج
الیه بود مهیا کردند ایشان نوحه و ناله میکردند تا نماند در دمشق زنی دمشقی مگر اینکه لباس سیاه پوشید و بحضرت حسین گریه میکردند
هفت روز و وقتیکه روز هشتم شد بایشان عرض نمود و ایشانرا مخیر کرد ما بین ماندن ایشان و بمدینه رفتن ایشان بمدینه
رفتن را اختیار کردند اینست که ابو مخنف آنرا ذکر کرده است و در بحار گفته بعد از ذکر کیفیت رویای هند زوجه یزید لعین
که راوی گفت وقتیکه یزید صبح کرد حرم رسولخدا را خواست و با ایشان گفت در پیش من ماندن بشما محبوبتر است یا بمدینه

در بیان خلاصهٔ آنچه بیان شد از مجلس یزید

رفتن و شما را جایزه و سینه میخواهیم داد گفتند اولاد دست میدهیم که بجهت حضرت حسین تعزیه داری و نوحه کنیم گفت بکنید آنچه میخواهید
بعد از آن برای ایشان حجرهها و خانهها در دمشق تخلیه نمودند و با زنان هاشمیه در تعزیه گرانکه جامه سیاه پوشیده و سبب
برآنچه نقل شده هفت شب روز مرثیه نمودند و وقتیکه روز هشتم شد ایشانرا یزید خواند و با ایشان در پیش اذن خود را اظهار
نمود استماع نمودند و مدینه رفتنرا اراده نمودند تذییل است که در آن بعضی از امور بیان میشود مانند آنچه ذکر کردیم در این
مجالس چنانکه مستفاد شد از آن که سبب و علت نامه ... رها و خلاص کردن یزید آل رسولرا از زندان واقع شدن
خوف و رعب بود در قلب او بسبب زوال دولت او و انقطاع اجل او بسبب آنچه دید و شنید از مخادعه اهل شام
که بعضی ببعضی میگفتند و گریه و ضجه میکردند و در دکاکین مرتب شد و تجدید عزا نمودند بر خامس اهل الکسا لعن این نزدیک شد
به بعضی از اموریکه در بابی نظر بخیال آید که آنها سبب بوده باشد از جمله اسباب اطلاق و خلاص نمودن یزید آل رسولرا از
زندان و آن مثل حکایت سفیر پادشاه هند و زوجه او و مثل قصه خواب هند زوجش و غیر اینها از اموریکه با آنها اشاره شد پس هم
چنین از آن مستفاد شد که صدور احکام کثیره و امور منفیه از یزید بن زیاد در باب قتل سید شهدا ایضا
و اسیر کردن حریم و زنان و عیال او از اموریست که در اینها شک و شبهه نیست و بعض صاحب علم در آن شک میکند بلکه
این چیز دیگر را نیز افاده میکند و آن اینست که فرستادن یزید لشکر بیشماررا بر نهج لطف فرو متابع از شام بکوفه بحرب سید شهید
روحی له الفداء و حاضر شدن لشکر بیشمار در کربلا در یوم الطف نیز از اموریست که صاحب بصیرت و فکرت آنرا انکار نمی
کند لهذا اینجا ظاهر شد که کلمه مشهوره در السنه از اینکه حاضر نشد در یوم الطف نه مرد شامی و نه مرد حجازی از مشهوراتیست که در شأن
آنها گفته شد رب مشهور لا اصل لها و مخفی نماند بر تو که آنچه ما نقل کردیم از قول قیس بن ربیع با آن تزییف و معیوب میشود کلمه مشهوره
و هم چنین مؤید و مسدد میشود با آنچه ما نقل کردیم از بعض کتب در بعض مجالس مقالات و شهادات از اینکه عدد لشکریکه در
روز طف حاضر شده بودند از عساکر لشکر یزید شش صد هزار سوار و هزار هزار پیاده میرسید چنانکه در بعض کتب چنین است
یا اینکه عدد ایشان هفتصد هزار یا چهارصد هزار میرسید چنانکه از بعض کتب نقل کردیم یا اینکه عدد کشتگان از لشکر
کفار یکصد و پنجاه هزار میرسید بعد از آن مخفی نماند بر تو که بعض آنچه گذشت اگرچه در بابی نظر و عطا میکند که یزید کافر
در روز اطلاق آل رسول از زندان پشیمان شده بود در فعل خود و با آنچه اعتقاده بود اگرچه ندامت و پشیمانی نفع نداد الا اینکه
امر چنان نیست در واقع و در پیش نظر دقیقه زیرا که آن کافر اصلا پشیمان نشد بر آنچه اعتقاده بود در عمل او و در قتل آل رسول و اسیر
کردن حریم او بلکه اطلاق و خلاص کردن آل رسول از زندان و اظهار ندامت کردن در پیش زنان طاهرات از او صادر شد
مگر برای آنچه ما ذکر کردیم از وقوع خوف و رعب در قلب او نسبت به زوال دولت او و نظر بآنچه دید و شنید از احوال اهل شام
و اینرا تأیید میکند بلکه از آن کشف مینماید که آن زندیق کافر در آنروزیکه خطبه خواند قسم یاد کرد و گفت بخدا قسم هرآینه بکشم
کسیرا که حضرت حسین را کشته و یقینا و قطعا میدانست که این جماعتیکه اسامی ایشانرا ذکر کردیم تا به قیس بن ربیع از بزرگان
و رئیسان در حرب بودند در کربلا با همراهی ابن الملعون نکرده نتیجه با ایشان چیزی از آنکه ایشانرا غمگین نماید بجا ماند ایشانرا [illegible]
و هلاک نماید بلکه در بیستیکه سؤال و جوابیکه در میان او و ایشان شد بقول و انت قتلت الحسین ام انا [illegible]
و بقول ایشان لا بل قتله فلان از آنچیز نامست که بهذیان و بازی کودکان شبیه است و اینرا کرد برای آنچه در او بود از سلطنت
و نظر باینکه اهل شام از خوش و فوران بغیض مثل این مقدار از سؤال و جواب برای آنچه در ایشان بود از حماقت و جهالت
و عدم معرفت ایشان بحق معرفت در باب آل رسول و شأن آنها و درجات ایشان نزد خدا تعالی بعد از آن مخفی نماند بر تو
که آنچه آن کافر کرد از قطع نمودن اقامه تعزیه زنان طاهرات از آل رسول و گریه کردن ایشان و جزع نمودن ایشان را بعد از
روز خمس از آنچیز نامست که قلوب دوستانرا نیز میسوزاند و بخشم میآورد زیرا بر حدود خارجی مینماید زیرا که لشکران کافر و شیعیان او
زنان آل رسول را از گریه و جزع نمودن منع کرده اند بر کسیکه جمیع موجودات ما و ضجه و فریاد کردند و آن منع کردن از ایشان

از دو

از روز عاشورا بود تا بوقتیکه آن زنان طاهرات در دمشق در زندان محبوس گشتند بعد از آن تحقیق ایشان را یزید منع گرداز
گریه کردن بحق گریه کردنی و جزع نمودن بحق جزع کردن در آن ایام و لیالیکه ایشان در حبس و زندان بودند و قتیکه ایشان را
از زندان خلاص نمود و با ایشان اظهار ترحم و رقت نمود و اذن داد ایشان را باقامه و برپا نمودن تعزیه سید شباب اهل
بهشت روحی له الفداه بعد از سؤال کردن ایشان از او ایشان را منع کرد از گریه و جزع کردن و اقامه عزا نمودن چنانکه
میخواستند و بالجمله آنچه در این مجلس است از اموریکه سبب آنها اظهار حزن و دعای میشود اقل نیست از آنچه در سایر مجالس
متقدمه است نسبت باین امر و شان و چگونه چنین نباشد زیرا که محض اعتذار آن کافر در نزد این زنان طاهرات از رسو
و آنچه اعتذار نمودن در باب قتل الرسول و اسیر نمودن عترت و حریم او از چیزهاست که آتشهای مشتعله در آن تا روز قیامت
که در قلوب مؤمنین است خاموش نمیباشد مجلس چهل و دوم از کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در ذکر اموریست
که تعلق دارد بآنچه در مجلس سابق است و در معنی متممات و مکملات آن میشود و به عبارت اخری در بیان اقوال و افعال صادره از
یزید است بعد از رها کردن او یا در وقت رها کردن او اهل رسول را از حبس و زندان و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال
صادره از امام سید الساجدین روحی له الفداه و غیر آن از بعضی از امور مناسبه که در مناقب ذکر کرده است که یزید ایشان را در خانه مخصوص
خود فرود آورد و صبح و شام میکردی تا علی ابن الحسین حاضر میشد الی آن قال که یزید به علی بن الحسین گفت ذکر کن آن سه حاجتی که بتو
وعده داده ام که آنها را بجا آورم گفت اول آنست که روی سید و مولا و پدرم حسین ابن فاطمه را نشان دهی تا از او توشه اخذ کنم
و باو نظر کرده او را وداع نمایم دوم آنکه رد نمائی با آنچه از ما غارت کرده اند سیوم آنکه اگر خواهی مرا بکشی کسی را معین کن که این زنها را
بحرم جد ایشان ببرد گفت اما روی پدرت را ابدا نمی بینی و اما کشتن تو پس از تو گذشتم و اما زنان پس ایشان را نمیبرد
بمدینه کسی غیر از تو و اما آنچه از شما اخذ شده پس من عوض میدهم شما را از آن چند برابر قیمت آن امام علیه السلام گفت اما مال تو پس ما
آنرا نمیخواهیم آن بر تو بسیار باد ما طلب میکنیم چیزی را که از ما گرفته اند زیرا که در میان آنهاست آنچه که فاطمه دختر محمد ریسمان
آنرا بدست خود رشته است و گردن بند و پیراهن او است پس آن ملعون امر کرد آنها را رد کردند و دویست دینار با آن علاوه کرده
امام زین العابدین ع آن دویست دینار را گرفت و به فقرا و مساکین داد بعد از آن امر کرد که اسیران بتول را با وطان خودشان
بمدینه رد کنند مفید و صاحب مناقب گفته که روایت شده که یزید با ایشان عرض نمود در دمشق ماندن را ایشان ابا نمودند
گفتند بلکه ما را بمدینه برگردان زیرا که آن محل هجرت جد ما است پس بنعمان بن بشیر صاحب رسول خدا گفت تدارک این زنان
را ببین آنچه صلاح ایشانست و بفرست مرد امین صالح از اهل شام با ایشان همراه کن و سواران و اعوان با ایشان بفرست
بعد از آن با ایشان لباس داد و عطا داد و برای ایشان ارزاق و انزال معین نمود بعد از آن علی ابن الحسین را خواند
و گفت خدا پسر مرجانه را لعنت کند آگاه باش بخدا قسم اگر من مصاحب حسین میبودم هر چه که از من سؤال میکرد عطا میکردم و از او
مرگ را دفع مینمودم هر قدر که مرا ممکن بود اگر چه هلاک شدن بعضی اولاد من میبود ولکن خدا حکم کرد آنچه دیدی از مدینه بمن
کاغذ بنویس و خبر ده بمن هر حاجتی را که برای تو باشد پس باو لباس آورد و باهل بیتش لباس آورد و با ایشان جمیعا بنعمان
بن بشیر رسولی فرستاد و بان رسول برای ایشان وصیت نمود پس رسول ایشان را بیرون کرده میبرد ابو مخنف گفت
بعد از قول و کما آنرا از او نقل کردیم و آن قول او است که وقتیکه روز هشتم شد با ایشان عرض نمود و ایشان را مخیر کرد در
میان آنکه در نزد او بمانند یا بمدینه مشرفه بروند و ایشان بمدینه رفتن را اختیار کردند او گفت پس برای ایشان محملها درست
کرده و آنها را بفرش دیبا فرش نمود و اموال را روی او ریخت و گفت ای ام کلثوم این اموال را اخذ کن بعوض خون حسین
چنان خیال کن که مرده است ام کلثوم گفت ای یزید چه قدر قلیل است حیا و سخت است قلب تو برادر مرا میکشی و بعوض او بمن مال مید
هی بخدا قسم این ابدا نمیشود در این گفت با ایشان مال کثیر داد و عوض داد دو برابر از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته
بودند و با آن علاوه نمود از زیورها و لباسها و اثاث بیت میگویم آنچه متضمن گشته آنرا روایت عوالم [illegible]
ازرا [illegible] که واقعشده از روز یکه یزید لعین [illegible] اهل رسول را از حبس و زندان خلاص نمود [illegible]

علی ابن الحسین را به مجلس یزید آوردند قصد کرد که گردن او را بزند پس او را پیش خود نگاه داشت و او را به تکلم درآورد که
او نطق نماید بکلمه که باعث قتل او بشود و علی ابن الحسین او را جواب میداد بجهت آنچه با او تکلم میکرد و در دست او تسبیح کوچکی
بود بدست میگردانید بانگشتان خود و تکلم میکرد یزید لعین با او گفت من با تو حرف میزنم تو بمن جواب میدهی و با انگشتان
خود تسبیح میگردانی پس اینچگونه روا بود پس گفت خبر داد بمن پدرم از جدم رسول خدا که هرگاه نماز صبح را ادا میکرد و فارغ میشد تکلم
نمیکرد تا تسبیح را که در پیش رویش بود بر میداشت پس میگفت اللهم انی اصبحت اسبحک و احمدک و امجدک و اهللک
بعدد ما ادیر به سبحتی و سبحه را بر میداشت و آنرا میگردانید و تکلم میکرد با آنچه میخواست بدون اینکه تکلم نماید به تسبیح
ذکر میشود که آن تسبیح برای او و آن حضرت تا داخل فراش خود میگردید میگفت مثل این قول را و سبحه خود را زیر سر
خود میگذاشت پس آن برای او محسوب است از آن وقت تا آن وقت پس من اینرا کردم از جهة اقتدا کردن بجد خود پس یزید
با و گفت من تکلم نکردم با یکی از شما مگر اینکه جواب میداد بمن با آنچه با آن عادت کرده بود و از آنحضرت گذشت و با او عطا
کرد و امر کرد او را اخلاص نمودند تذنیل است که در آن بیان بعضی از امور میشود که هر کس تامل نماید در روایت مناقب ای
در قول سیدالساجدین سیوم آنکه اگر عزم کرده به کشتن من آه میداند که یزید عازم به کشتن او بود ولکن از این متمکن نشد بجهة آنچه
گذشت بیان آن مفصلاً بعد در سیم آنچه قلوب دوستان را میلرزاند و دلهای ایشانرا بر ضد دشمنان جاری مینماید قول یزید
لعین است برام کلثوم ع خذ هذه الاموال عوضاً عن الحسین زیرا که این کلمه از آنکه فرزند نوح چنانکه کشف میکند از اینکه اطلاع
نایافت از فضل خود و پشیمان نشده بود از کشتن سید شهدا و اولاد و انصار او و اسیر کردن آل الرسول هم چنین کشف میکند از اینکه تو کل
بود بکفر و زندقه و طغیان در آن روز که آل الرسول را از حبس خلاص نمود و هم چنین در آن روز که ایشانرا بمدینه روانه نمود مثل تو کل
او بود در معاصی و کفر و زندقه و طغیان در آنچه قبل از این دو روز بود از روزی که در آن خبر شهادت سیدالشهدا با و رسید
و ما بعد آن روزها و آن بجهة این بود که کفرها و کفر و زندقه که مترتب است بر این کلمه معادل و مقابل میشود بکفر و زندقه و طغیان
او که مترتب است بر افعال و اقوال او که قبل از این بود بعد از آن هر کسیکه اخذ نماید مجامع این روایات مذکوره در این مجلس را
میداند که آل الرسول قبول نکردند چیزی را که یزید لعین بایشان عطا کرد از اموال خود بلکه قبول کردند چیزی را که بایشان رد کرد
از جمله آنچه از اموال ایشان اخذ و غارت کرده بودند نعم آنچه یزید با آنها علاوه نمود دویست دینار بود و به تحقیق لاکن
که در روایت مناقب بر اینکه امام آنها را به فقرا و مساکین داد و با جمله معتبر در انعام روایت مناقب است که اداء میکند
چیزی را که ما اختیار کردیم پس این روایت را سید در ملهوف نیز نقل کرده است پس فوق آن علاوه میکرد و اما آنچه آنرا ابو
محنف ذکر کرده است از اینکه یزید بایشان مال بسیار داد و عوض داد بهر یکی از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته
بودند و علاوه نمود بر آن از زیورها و لباسها و اثاث البیت پس آنچیزیست که در محل خود نیست مگر اینکه جمع شود میان
آن و میان آنچه در روایت مناقب است باینکه گفته شود که بعد آنها از جمله آنچیزهاست که از ایشان اخذ و غارت نموده اند
زیرا که آنچه یزید بایشان داد خواه از جمله اعیان آنچه باشد که از ایشان اخذ کرده بودند و خواه از بعض آن عوض باشد
جزو یسیر و قلیل بود از آنچه از ایشان اخذ و غارت کرده بودند و کیفیت آنچه ما آنرا اختیار کردیم چنانکه با آن جمع میشود
روایات این مجلس هم چنین کشف میکند از آن بعضی از روایات در مجلس آینده و آن مثل آنچه میآید از قول فاطمه
دختر علی اینکه گفت که بهر چیزی خود زینب و امثال آن تحقیق و جهت شده است بر یاحق آنچه بمن داد تا اینکه گفت بعد از آن سبب ما را اجر
کنها برداشتیم که اینکه باو هیچ نبود را خود را تا آخر آنچه میآید سوی آن اشاره و مخفی نماند بر تو که آنچه بمعنی را ادا میکند موجود
میشود نیز در بعض کلمات ابی محنف چنانکه زود با آن مطلع میشوی انشاء الله مجلس چهل و سیوم از کتاب اسرار الشهادات در
اسرار شهادت در رفتن آل الرسول از شام بمدینه و آنچه با آن تعلق دارد از کیفیت رفتن و ورود ایشان به کربلا و مثل آنها
ابو محنف گفت بعد از آنچه گذشت از کلام او در مجلس سابق بعد از آن یعمان را خواند و شتران را خواهید و ایشانرا با حسن
و اجمل وجه بر شتران سوار کرد و بر یزید که از بزرگان لشکر خود را خواند و با پانصد سوار با او داد که بمدینه بروند پس آن قاید فرزندان ایشانرا

٦١ از دمشق بیرون آورد و گاه از ایشان مقدم و گاه مؤخر بشرف صحبت حضرت زین العابدین و خدمت لایق با ایشان بجا آورد و راوی گوید
پس در آن وقت با آن قائد و بشیر گفتند ما را به کربلا ببر پس ایشان را به کربلا برد پس در آن روز در کربلا جابر بن عبد الله انصاری
را با جماعتی دیدند که به زیارت حسین آمده بودند پس در آن وقت به کربلا نازل شدند و احزان و اندوه را تجدید نموده گریبانها را
چاک و موها را پراکنده و آنچه پنهان بود از احزان و مصائب اظهار و آشکار نمودند و چند روز اقامه عزا نمودند کلام ابی
مخنف تمام شد و سید در ملهوف گفته که راوی گفت وقتیکه زنان حضرت حسین و عیال او از شام برگشتند و به عراق رسیدند
به دلیل گفتند که ما را از راه کربلا ببر پس به موضع مقتل حسین رسیدند جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی را از بنی هاشم و مردانی را
از آل رسول دیدند که به زیارت قبر آنسرور آمده اند پس در یک وقت رسیدند و به یکدیگر ملاقات کردند به گریه و حزن و سیلی به رو زدن
و اقامه ماتم نمودند که جگرها را مجروح مینماید و زنان آن شهر با ایشان جمع شده چند روز اقامه عزا نمودند و در بعضی از روایات
هست که سه روز در نزد قبر حضرت حسین اقامه ماتم نمودند و وقتیکه روز چهارم شد متوجه شدند بسوی مدینه مفید و صاحب
مناقب گفته اند بعد از آن ایشان را با رسول وصیت نمود رسول ایشان را میبرد و در پیش روی ایشان بود و وقتیکه فرود می
آمدند از ایشان کنار میشد او و مصاحبانش متفرق میشدند مثل هیئت و صورت پاسبانان و گرد ایشان را حراست مینمودند
بعد از آن ایشان را فرود می آورد و هر وقت یکی از ایشان اراده وضو میکرد و حوائج ایشان را بر آورده میکرد و مهربانی میکرد
تا به مدینه داخل شدند و بلفظ بعض روایات حسین اینست و توالد معهم فی جملة نعمان بن بشیر رسولا تقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل
ویکون امامهم حیث لا یفوتون طرفة عین پس زمانیکه نازل میشدند از ایشان کنار میشد او و اصحاب او در اطراف ایشان
می باشند مثل هیئت پاسبانان و از ایشان در کنار میبودند حتی زمانیکه انسانی از ایشان اراده وضو یا قضای حاجتی مینمود شرم
پس سیر کرد با ایشان نعمان بن بشیر و همیشه ایشان را در راه فرود میآورد و ایشان را مراعات میکرد چنانکه یزید او را وصیت
نموده بود و با ایشان مدارا مینمود حرث بن کعب گفت که بمن گفت فاطمه دختر علی که بهمشیره خود زینب گفتم به تحقیق واجب
گشت بما حقی این مرد بجهت حسن صحبت او نسبت بما آیا برای او چیزی هست که با او صله و عطا نمائی گفت بخدا قسم ما را نیست چیزی که با او عطا
نمائیم مگر اینکه زیورهای خود را با او دهیم پس دست برنجن و خلخال مرا او دست برنجن و خلخال همشیره ام را اخذ نمودیم نزد
او دادیم و از قلت و کمی آن عتذار نمودیم و گفتیم این بعض جزای تست از برای حسن صحبت تو با ما گفت اگر آنچه من کردم برای
دنیا میبود هر آینه کمتر از این راضی میبودم و لکن بخدا قسم آنرا نکردم مگر برای خدا و قرابت شما به رسول خدا و مثل این در ملهوف
مهم است لکن گفت که فاطمه دختر حضرت حسین بهمشیره خود گفت که این مرد بما خوبی کرد آیا برای او هست که او را صله دهی و سیاق
الکلام چنانکه گذشت و مخفی نماند که ظاهر از سیاق روایات اینست که صله و عطا از اهل رسول با نعمان بود و پیشتر و
قبل از رسیدن ایشان بود به مدینه و گاه مستفاد میشود از کلام ابی مخنف که صله و عطا بعد از رسیدن ایشان بود به مدینه مثلکه
گفت راوی گوید وقتیکه قاید خواست رجوع کند عطا کردند با او اموال و لباسهائی که یزید لعین با ایشان داده بود و گفتند اگر مالک
میبودیم چیزی هر آینه بتو میدادیم ما رب اینها نکس فیه پس گفت قبول نمیکنم چیزی را و فعل خود را نکردم مگر آنکه از شما بمن منتسب باشد
و لکن بطریق و سعت شما غنی شده ام از شکما پس آنها را به او ده میدهیم پس باو دفع کردند و او ایشان را وداع کرد و بسوی شام رفت
میگویم ممکن است که صله از اهل رسول بقاید دو دفعه بوده باشد یکدفعه در راه و یکدفعه در مدینه بلکه این ظاهرتر است بر کسیکه مجامع
روایات را تتبع نماید اخذ نماید زیرا که مستفاد از کلام ابی مخنف همینست که قاید از صله چیزی را قبول نکرد مگر شکمها را و ظاهر از
روایات سابقه اینست که صله اهل الرسول و عطیه ایشانرا قبول کرد فتأمل و تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود
مدلکه از روایات ظاهر نشد از آنها که ورود اهل الرسول بکربلا در روز اربعین بود و مخفی نماند بر تو که ادعای ورود ایشان بکربلا
در روز اربعین یا در روز بیستم صفر غیر معقول است زیرا که اهل الرسول در کوفه مدتی در زندان ابن زیاد بودند بعد از آن مدتی
در دمشق در زندان یزید بودند بعد از آن مدت هفت روز در دمشق برای سید شهدا اقامه عزا نمودند بعد از خلاصی

از زندان یزید و به تحقیق رسانیده همه اینها پس این چنانچه می بینی جمع نمیشود با قایل شدن باینکه ورود ایشان به کربلا در روز اربعین ۶۱۲
باشد بیستم صفر بود و بالجمله وارد شدن آل رسول از شام به کربلا در یوم بیستم صفر از خیر ما است که تعقل و تصور نمیشود بعد بعجب
از کسی است که این احتمال را می پسندید و ورود آل رسول را بکربلا در یوم اربعین زیرا که ادراک جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی
از بنی هاشم زیارت روز اربعین را مستلزم نیست که آل رسول نیز زیارت روز اربعین را درک نموده باشند بلکه میگوییم که جابر
بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم زیارت روز اربعین را درک کردند بعد از آن در کربلا مکث اقامه نمودند تا ورود
آل رسول را از شام به کربلا دیدند و اما آنچه در بعض روایات متقدمه است از فقره فتوافوا فی وقت واحد آنهم در خلاف
آنچه ما گفتیم ظهوری ندارد فتامل — مجلس چهل و چهارم — از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان کیفیت
کوچ کردن آل رسول از کربلا بسوی مدینه و کیفیت ورود ایشان بمدینه و آنچه باین تعلق دارد بدانکه بعض اصحاب مقاتل
مانند مخنف نسبت داده اند که او روایت کرده است که آل رسول در نزد قبر حضرت حسین سه روز اقامه ماتم نمودند و وقتیکه روز چهارم شد
بجانب مدینه متوجه شدند بعد از آن وقتیکه اراده کوچ کردند شتران را برای زنان آوردند که سوار شوند رقیه دختر حضرت حسین فریاد کرد و به
زنان گفت سر کردید بسوی قبر پدرم تا او را وداع کنم پس بسوی قبر رجوع کردند و باطراف قبر دور زدند پس قبر شریف را بسینه خود
چسپانید و بشدت گریست تا غش کرد و وقتیکه از غش افاقه حاصل کرد انشاد میکرد و میگفت رحلنا یا ابی
بالرغم منا الا فانظر الی ما حل بنا الا یا کربلا اودعت جسما بلا غسل و لا کفن دفنا
الا یا کربلا اودعت نورا لبانی الخلق طرا اجمعینا الا یا کربلا اودعت کنزا و ذخرا للفاضلینا
... حاصل آنکه ای پدر من ما کوچ کردیم بجا کرها لیکن شدن ما منکر آنچه با ما رسید ای کربلا جسمی را در تو امانت گذاشتم
که بدون غسل و کفن مدفون گشته آگاه باش ای کربلا در تو نوری را امانت گذاشتم که برای خالق خلق است ای کربلا گنجی را در تو امانت
گذاشتم و ذخیره در تو امانت گذاشتم برای قاصدان از زیارت کنندگان سید در لهوف گفته که راوی گفت بعد از آن از کربلا منفصل شدند
در حالیکه طالب مدینه بودند بشیر بن جذلم گفت وقتیکه بمدینه نزدیک شدیم علی ابن الحسین فرود آمد در حال خود را فرود آورد و خیمه
خود را بر پا نمود و زنان خود را فرود آورد و گفت ای بشیر خدا به پدرت رحمت کند که او شاعر بود آیا تو بر چیزی از شعر گفتن قادر هستی
گفتم بلی یا ابن رسول الله بدرستیکه من شاعرم گفت داخل مدینه شو و خبر مرگ ابو عبد الله الحسین را بمردم بده بشیر گفت اسب خود را
سوار شده و حرکت دادم تا داخل مدینه شدم و وقتیکه بمسجد رسولخدا رسیدم صدای خود را به گریه بلند کردم و انشاد کرده گفتم
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج و الرأس منه
علی القناة یدار یا اهل یثرب شیخکم و امامکم هل فیکم احد علیه یغار حاصل آنکه ای اهل مدینه در مدینه
ننشینید چنانکه شنیدید پس بگریید خود شما را جای نماند که جسم آنحضرت را در کربلا بخون آلوده نمودند و سر او را به نیزه زدند ای
اهل مدینه بشیر میگوید بعد از آن گفتم این حسین با عمه ها و همشیره های خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول ایشانم بسوی شما جای و مکان
او را بشما نشان میدهم گفت پس نماند در مدینه زن مخدره و محجوبه مگر اینکه از خدور بیرون شده موهای خود شانرا گشوده بر روهای
خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند پس ندیدم مرد و زن گریه کننده بیشتر از آن روز و روزی را ندیدم که شدیدتر باشد بر مسلمانان از آن
روز و شنیدم کنیزی را میگریست و بر حسین نوحه میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا اعینی جودا
بالمدامع و اسکبا و جودا بدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
انف المجد و الدین اجدعا علی ابن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحط الدار اشسعا
حاصل آنکه خبر مرگ سید و آقای مرا ناعی داد پس درد آورد و قلب مرا امرد و چشم من ای چشمان جاری نمائید و بعد از اشک خون خود را

بر نماید بر کسیکه عرش الهی از آن لرزید شد پس حرکت آمد پس یعنی محدث و بزرگواری دین مقطوع گردید بقتل پسر پیغمبر خدا و فرزند و صفی او
اگرچه خانه‌اش از شما دور و بعید بود بعد از آن گفت ایها الناس حزن و اندوه را تجدید نمود بابی عبدالله و حسین روح را
حرم شریف سیدی حسین خدا از او رحمت کند گفتم من بشیر بن جذلم ام مرا مولای من علی ابن الحسین فرستاده داد در فلان موضع با اهل و عیال
ابو عبدالله الحسین و زنان فرود آمد و گفت مرا در مکان خود که نشسته مبادرت نمودند پس اسب خود را حرکت داده
رجوع کردم دیدم که خلق راه و جاها را گرفته اند از اسب خود فرود آمدم و خلق را از هر طرف نظر نمودم تا بر خیمه نزدیک شدم
در حالیکه علی ابن الحسین در خیمه بود پس بیرون آمد در حالیکه در دستش دستمالی بود که بآن اشک چشم خود را پاک میکرد و در پشت
سر بن خادمی بود و با او کرسی بود برای آنحضرت نصب کرد آنحضرت بالای کرسی نشسته در حالیکه از گریه کردن خود را نمیتوانست
مالک شود پس آواز مردم بگریه بلند شد و گریه و ناله زنان و کنیزان بسیار گردید و خلق از هر طرف با آنحضرت تعزیت میدادند
پس آن بقعه یکپاره ناله و ضجه شدیده گردید پس علی ابن الحسین بدست خود اشاره نمود که ساکت باشید پس ساکت شدند گفت
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين بارئ الخلائق اجمعين الذي بعد فارتفع على
السموات العلى وقرب فشهد النجوى نحمده على عظائم الامور وفجائع الدهور والم الفجائع ومضاضة
اللواذع وجليل الرزء وعظيم المصائب الفاظعة الكاظة الفادحة الجائحة ايها القوم ان الله وله الحمد
ابتلانا بمصائب جليلة وثلمة في الاسلام عظيمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبي نساؤه وصبيته وداروا براسه
في البلدان من فوق عامل السنان فهذه الرزية التي لا مثلها رزية ايها الناس فاي رجالات منكم يسرون بعد قتله ام
اية عين منكم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها فلقد بكت السبع الشداد لقتله وبكت البحار بامواجها والسموات
باركانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحيتان في لجج البحار والملائكة المقربون واهل السموات
اجمعون ايها الناس اي قلب لا يتصدع لقتله ام اي فؤاد لا يحن اليه ام اي سمع يسمع هذه الثلمة التي ثلمت
في الاسلام فلا يصم ايها الناس اصبحنا مطرودين مشردين مذودين شاسعين عن الامصار كانا اولاد ترك
وكابل من غير جرم اجترمناه ولا مكروه ارتكبناه ولا ثلمة في الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين
ان هذا الا اختلاق فوالله لو ان النبي تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم حاصل آنکه حمد خدا ایرا که پروردگار عالمیان و رحمن
و رحیم مالک روز جزا و خالق همه مخلوقات است که از وهم و تصور دور گشته از آسمانهای بلند مرتفع و چنان نزدیک است
که مشاهده کرده نجوی و حدیث نفس را حمد میکنیم او را بر آنچه از او وارد شده بما از بزرگی وقایع و مصیبت دهرها و بزرگی مصیبت
سوزناک و جگرسوز بقوم بدرستیکه خدای تعالی را در است حمد و ثنای ما را بمصائب جلیله و رخنه عظیمه در اسلام مبتلا
نمود ابو عبدالله را و عترتش را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر او را در شهرها گردانیدند در بالای
نیزه بلند پس این مصیبتی است که مثل ندارد ایها الناس کدام مردان از شما بعد از قتل او شاد میگردد یا کدام چشم
از شما اشک خود را حبس کرده و بآن بخل مینماید زیرا که آسمانها برای قتل او گریستند و دریا با موج خودشان و آسمانها با ارکان
خود و زمین با اطراف خود و درختها با شاخهای خود و ماهیها در وسط دریا او ملائکه مقربین و اهل آسمانها تماماً با او گریستند
ایها الناس کدام قلب پاره نمی‌شود برای کشته شدن او و مایل بخیمه ما او یا کدام گوش که بشنود این رخنه را که در اسلام واقع
شد پس کر نشود ایها الناس تعجب بنمایید برای آن ما را از شهرها دور کردند گویا که ما اولاد ترک و کابل بودیم بدون جرم و گناه
که آنرا کرده باشیم و بدون مکروه که آنرا مرتکب شده باشیم و بدون آنکه در اسلام رخنه احداث کرده باشیم ما سمعنا بهذا
في آبائنا الاولين ان هذا الا اختلاق پس بخدا قسم اگر پیغمبر سفارش مینمود بایشان در خصوص قتال ما چنانچه سفارش نمود بایشان
در وصیت کردن بما هرآینه زیاده نمی‌کردند بر آنچه بما کردند فانا لله وانا الیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ و دردناک و تلخ است

پس بدانید نزد خدای تعالی احتساب مصیبت خود را مینمائیم که بما رسیده است زیرا که او عزیز و صاحب انتقام است گفت پس صفوان بن
بن صعصعة بن صوحان که بر خاست و زمین گیر بود و عذر خواست و اعتذار نمود از آنچه در پیش او بود از زمانت پاهایش آنحضرت عذرش را قبول نمود و او را
جواب داد و در بر او پرسش ترحم نمود ابو مخنف گفت قبیله که بمدینه نزدیک شدند در روز جمعه بشیر گفت اسب خود را سوار شده
و آنرا بحرکت آوردم که بمدینه وارد شده و قبیله مسجد رسول خدا رسیدم صدای خود را بگریه بلند نمودم و این ابیات را انشاء کردم
می گفتم جائوا براسک یا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا لا یوم اعظم حسرة من یومه ابدا
ولا شبه الحسین قتیلا فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا ویکبرون اذا
قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا ترجمه این ابیات سابقا گذشت گفت بعد از آن ندا کردم ای اهل
مدینه این علی ابن الحسین با اخوات و عمات خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول او هستم بسوی شما گفت باقی نماند در مدینه
زن پرده نشین مگر اینکه از پرده خود بیرون آمد و لباس سیاه پوشیدند و ویل و ثبور میگفتند پس ندیدم مگر مرد و زن که گریه و
میکردند و جاریه را شنیدم میگریست و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا الی آخر الابیات بعد از آن گفت بر خواست
بعض موالی عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و خبر مرگ دو پسر او را با او داد و گفت این خبریست که بما رسید از حضرت حسین
پس عبد الله بن جعفر نعلین خود را با او انداخت و گفت یا ابن الخناء آیا در خصوص حضرت حسین مثل این کلام را میگوئی بخدا قسم
اگر من در نزد او حاضر میبودم هر آینه از او مفارقت نمیکردم تا با او کشته میشدم بعد از آن رو بجلسا خود نمود و گفت بخدا
قسم گرانست بمن که با او بدرجه شهادت نرسیدم ولکن دو پسرم با او مواسات کردند راوی گفت پس ام لقمان دختر عقیل بن ابیطالب
بیرون آمد با کسان خود در حالتی که ندبه میکرد و با ایشان مرثیه می گفت ایها القاتلون ظلما حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل کل من فی السماء یدعوا علیکم من نبی وشاهد ورسول ولعنتم علی لسان داود وسلیمان
وصاحب الانجیل حاصل آنکه ای کسانیکه حسین را بظلم کشتید مژده باد شما را بعذاب و خواری که کسیکه در آسمانست از پیغمبر و شاهد
و رسول بر شما نفرین میکنند لعنت کرده شدید در زمان داود و سلیمان و عیسی کیف ترجون رحمة من ملیک صمد دائم عظیم جلیل
چگونه برحمت خدای جلیل و دائم امیدوار میباشید گفت پس ام لقمان و زینب و ام کلثوم و عاتکه و صفیه و رقیه و سکینه را شنیدم که
بیرون آمد در حالیکه سر برهنه و با او بود زنهای هاشمی و ام هانی و رمله و اسماء دختران عقیل بن ابیطالب پس گریه و ندبه میکرد حسین
گفت دخول ایشان بمدینه در روز جمعه بود و خطیب بر مردم خطبه میخواند پس حضرت حسین و آنچه با او وارد شده بود ذکر میکردند احزان
ایشان تازه و مصائب ایشان شامل گشت بعضی گریه و نوحه میکرد و اهل مدینه بهیئت رو آوردند و آن روز شبیه ترین ایام بود بموت پیغمبر
و عقبة بن عمرو سهمی حسین را مرثیه میخواند و میگفت مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من دموعی
غزیرها فما زلت ابکیه وارثی لشجوه ویسعد عینی دمعها وزفیرها فیا عین ابکی للحسین
وعصبة اطافت من جوانبه قبورها سلام علی اهل القبور بکربلا وقل لهم منی سلام یزورها
اری النفس لا تهنی باکل ومشرب وقد غاب عنها سعدها ونصیرها تزور حسینا خیر من وطأ الثری
امیل بوجهی طرا وابن امیرها فلا تشمتوا جمع الاعادی بقتله ستصلوا لظی یوما یشیب سعیرها
فلا تبرح الزوار زوار قبره یفوح علیها مسکها وعبیرها حاصل مضمون آنکه مرور کردم بقبر حسین
در کربلا پس بر او جاری شد سرشک بسیار بودم گریه میکردم بر او و دیده من هم سرشک مساعدت مینمود پس ای چشم گریه نما بر
حسین و قومی که در اطراف او قبرهای ایشانست سلام من بر اهل قبور کربلا و بگو بآنها از من سلام زیارت کننده می بینم نفس
خود را که گوارا نمی شود با او خوردن و آشامیدن زیرا که یاور او غائب شده زیارت میکنم حضرت حسین را که بهترین کسانیست که قدم
بعرصه خاک گذاشته امیر مخلوقاتست کلا و فرزند امیر آنهاست پس شماتت نکنید دشمنان او را به سبب کشتن او پس زود به

سوزان جهنم وارد میشوند و متصل نوازل روانه و بعیر او را بجهه شک و عبیر استشمام میکنند گفت بر دلها و زنان در مدینه پانزده روز بر حضرت
حسین ندبه میکردند گفت ام کلثوم بمسجد حضرت رسول آمد در حالیکه چشمش گریان و قلبش سوزان بود پس گفت السلام علیک یا جداه
من خبر کشته شدن فرزندت حسین را بتو آورده ام گفت پس قبر با آواز بلند ناله کرد و مردم بگریه و نوحه ضجه کردند بعد از آن علی بن الحسین
بقبر جدش آمد و روی خود بخاک قبر بمالید و گریه کرد و بگفت أناجيك يا جداه يا خير مرسل حبيبك مقتول
ونسلك ضائع أناجيك محزونا عليك موجلا أسيرا وما لي حاميا ومدافع سبينا كما تسبى
الإماء ومسنا من الضر ما لا تحمله الأصابع أيا جد يا جداه بعدك قد ظهرت أمية فينا منكرها
والشنائع حاصل آنکه مناجات میکنم با تو ای جد بزرگوار ای بهترین انبیا حسین تو شهید شده و نسل تو ضایع گشته غمزده
میکنم تو را حالت اسیری خود را که حامی داشتیم و نه دفع کننده ستم اسیر گشتیم ما چنانکه کنیزان را اسیر میکنند و بما رسیده
از ضرر آنچه متحمل نمیشود آنها را انگشتان یا جد بزرگوار بعد از تو بنی امیه ظاهر کردند مکروه و کردارهای شنیع را گفت و آمد زینب
چارچوبه مسجد رسول خدا را گرفت گفت یا جداه من خبر کشته شدن برادر خود حسین را بتو آورده ام و او در حالی بود که اشک
چشمش خشک نمیشد و از گریه کردن ساکت نمیگشت و نمیخشکید اشکش جاری شد و او گفت بعد از آن علی بن الحسین از نزد قبر جدش
رسول خدا بیرون آمد و وارد شد بخانه عم خود محمد بن حنفیه و خبر قتل برادر خود را با او داد و او گریست تا غش کرده و قلیلی از غش بحال آمد گفت
گریست ابن بابا عبدالله چگونه ناصر طلب مینمود شما را نصرت نکردند و معتب خود شهید شما را یاری نکردند مادامیکه زنده ام شما را ندبه
و ناله میکنم و در نسخه از نسخهای کتاب ابی مخنف چنین است و قلیلی از غشوه خود بحال آمد بر خواست زره خود را پوشید شمشیر
خود را حمایل و با سب خود سوار شده بالای کوه رفت و خلق او را ندیدند و غایب شد ظاهر نشد مگر در وقت ظهور مختار و از منتخب
نقل شده و آمد زینب پس دو طرف در مسجد را گرفته ندا کرد یا جداه من خبر مرگ برادرم حسین را بتو آورده ام و او باینحالت میگریست
و اشک چشمش خشک نمیگشت و از گریه و نوحه ساکت نمیگشت و هر وقتیکه علی بن الحسین میگریست حزن او تازه و وجد او زیاد میشد
و انشاء کرد و بگفت إن كنت أوصيت بالقربى بخير جزى فإنهم قطعوا القربى وما وصلوا حتى
أبادوهم قتلى على ظماء من بارد الماء ما ذاقوا وما نهلوا حاصل مضمون آنکه اگر تو بقربای وصیت نمودی
بخیر جزا دادن ایشان قربای را قطع کرده و وصل نکردند حتی ایشان را تشنه کشتند و از آب سرد بایشان ندادند چشیده
گفت بعد از آن علی بن الحسین با اهل و عیال خود داخل مدینه شد و بمنازل قوم و مردان خود نظر نمود آن منازل را دید که بزبان
حال خودشان نوحه میکردند و بجهات و مردان خودشان نوحه و ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و از اهل منازل و
مذاهب از رجال مردان خودشان سؤال میکردند و بحرکت میآوردند حزن اهل منازل را بر مصارع کشتگان آن و از برای
ایشان و کلاه میکشیدند و بایشان گریه میکردند و ابواب مساجد و بایشان ندبه مینمودند منبرها و ایه پس هرگاه شما آنجا می بودید
هر آینه شما را الحزن و اندوه میآورد و سماع اذاعیه نازله و می شنیدید تقصیر خودتان را در اهمیت شامله و خوب گفته ابن قتیبه
مررت على أبيات آل محمد فلم أرها أمثالها يوم حلت فلا يبعد الله الديار وأهلها
وإن أصبحت عنهم برغم تخلت ألا إن قتلى الطف من آل هاشم أذلت رقاب المسلمين فذلت
وكانوا غياثا ثم أضحوا رزية لقد عظمت تلك الرزايا وجلت ألم تر أن الشمس أضحت مريضة
لفقد حسين والبلاد اقشعرت فلبنا الذي أهوى إليه بسيفه أصاب بيمنى يديه فشلت
حاصل مضمون آنکه گذشتم بر منزلهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل اول دور نکند خدا از دیار اهلش را آگاه باش بحق کشته کان
کربلا از آل هاشم ذلیل نمود گردن مسلمانان را و بودند پناه گاه پس از آن مصیبت زده شدند هر آینه این مصایب بزرگ گشته آیا
نمی بینی که آفتاب مریض گشته بجهة شهادت حضرت و شهرها پامال گشته پس کاش دستهائیکه بشمشیر بسوی او بلند شده اند شل می گشت

بعد از آن آنحضرت قصد روضه مطهره رسول خدا نمود و اگر نظر نمائی با انکسار قلب او در حالیکه پیراهن حزن را پوشیده و بر جد خود شکایت میکرد از مصائبیکه باو وارد گشته بود در حالیکه برای فقد پدر خود اشکهای چشمهای خود جاری میشود و اشکها قطع نمیشد و ناله او ساکت نمیگشت و از قلب حزین ناله میکرد با اظهار نمودن حزن و ناله و از ناله و فریاد ساکت نمیگردید برای مفقود گشتن سادات نجباء هر آینه ترا بحزن میآورد و شنیدن اندوهیه در آن منازل خالیه شعر

وَقَفْتُ عَلٰی دَارِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ فَأَلْفَیْتُهَا قَدْ أَقْفَرَتْ عَرَصَاتُهَا
وَأَمْسَتْ خَلَاءً مِنْ تِلَاوَةِ قَارِئٍ وَعُطِّلَ مِنْهَا صَوْمُهَا وَصَلَاتُهَا
وَكَانَتْ مَلَاذاً لِلْأَنَامِ وَجُنَّةً مِنَ الْخَطْبِ یَغْشَی الْمُعْتَفِینَ صِلَاتُهَا
فَأَقْوَتْ مِنَ السَّادَاتِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَلَمْ یَجْتَمِعْ بَعْدَ الْحُسَیْنِ شَتَاتُهَا
فَعَیْنِی لِقَتْلِ السِّبْطِ عَبْرَی وَلَوْعَتِی عَلٰی فَقْدِهِمْ مَا تَنْقَضِی زَفَرَاتُهَا

حاصل مضمون آنکه من در خانهای محمد ایستادم یافتم آنرا در حالتیکه عرصات آن خالی بود و از تلاوت قرآن خوان خالی بود و از او معطل شده بود صوم و صلوة آن و حال آنکه آنخانه پناهگاه و سپر خلق بود از امر عظیم و عطایای ایشان فرو میگرفت اشخاص فقیر که بآنخانه ها پناه میبردند و طلب عفو مینمودند از ایشان پس خالی شد منازل از سادات و بزرگان از آل هاشم و پراکنده های آنها بعد از حسین جمع نشد پس چشم من برای کشتن نواده پیغمبر اشک ریز و سوزش قلب من بر فقد ایشان ناله های آن تمام نمیشود میگویم این چیزیکه آنرا از کلام سید ذکر کردیم آنرا از بعض مقاتل نقل کردیم اما آنچه در نسخه که الآن در نزد من موجود است از ملهوف آن بر نهج دیگر است چنانکه در آخر ملهوف گفته که علی بن موسی بن جعفر بن محمد طاوس که جامع اینکتابست گفت بعد از این امام با اهل و عیال خود نازل مدینه شد و بر منازل قوم در جای خود نظر کرد دید که آن منازل بزبان حال خود شان نوحه میکردند با اظهار نمودن اشکها و ریختن آنها برای فقدان حمایت کننده آنها و مرا ایشان و بر ایشان ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و سؤال میکردند از احوال ایشان از اهل مناهل و مذاهب و خبر قتل آنحضرت را بر مصارع کشتگان او بحرکت میاوردند و آن منازل بجهت آن کشتگان او الحلاء میگفتند و ندا میکردند بقوم عذر مرا در خصوص نوحه و فریاد کردن قبول نموده و معذورم دارید و بر من یاری کنید بر مصیبت بزرگ زیرا آن قومیکه برای فراق ایشان ندبه و ناله میکنیم شب و روز با من هم حکایت بودند و نور ظلمت و اسحار من و طناب شرف و افتخار من بودند و اسباب قوت و نصرت من بودند و از آفتابها و ماههای من بودند کار و نایب بودند و بسیار شب بسبب اکرام و اعزاز خود شان وحشت مرا دفع و با انعام خود شان حرمت مرا محکم نمودند و مناجات اسحار خود شان را بمن شنوانیدند و بودیعت گذاشتن سرهای خود مرا امین نمودند و بسا که روز بمحافل خود شان مرا انگیز نمودند و طبع مرا به فضایل خود شان معطر کردند و در خبایا مرا رونق و آب وجود خود شان صاحب ورق و برگ نمودند و نحس مرا با شمار سعادت خود شان برده و زایل نمودند و بسیار غرس کردند مرا از مناقب و محل مرا از نوائب و نوازل حراست نمودند و بمنازل و حضور شرافت پیدا کردم و در جامه فرح و سرور بیرون آمدم و بسیار از اموات خود در شعاب من زنده کانی کردند پس هر یک مرا قصد کرد و حکم ایام و روزها بمن جد برند آن قوم که در من ساکن بودند پس ایشان در میان دشمنان غریب و نشانه تیرهای عدوان شدند و مکارم پاره پاره شد بقطع کردن سرهای ایشان و مناقب برای فقد شمایل ایشان شکایت میکرد و محاسن و خوبیها بزوال اعضای ایشان زایل گردید و احکام نوحه میکرد برای وحشت اطراف ایشان پس ای قوم با ورع و پرهیزکار که در حروب خون او را ریختند و بسیار گمان است که علم آن سرنگون شد بسبب آن امور عظیمه اگر اهل عقول بمن مساعدت نمایند و خوار نماید مرا در وقت مصائب جهل معقول باک نمیکنم زیرا که مرا یاری کننده بهت از آنهائی مندرسه و کوههای مرتفع زیرا که آنها ندبه میکنند مثل ندبه من و وجد میکنند مثل وجد و اندوه و غم من پس هر گاه بشنوید که چگونه نوحه میکنند با ایشان حالنماز و میل میکنند بسوی ایشان انسان خلوات مشتاق میگردد بایشان طویه مکارم و ترتاح الیهم اندیة الاکارم و گریه میکنند بایشان محرابهای مساجد و ندا مینمایند ایشانرا ناودانهای فوائد هر آینه غمگین مینماید شما را شنیدن آنچه عزیز دارد و تقصیر خود تان را میدانید در مصیبتهای ملهیه اگر وحدت و تنهائی و بکنار مرا و خالی شدن مجالس و آثار مرا به بینید هر آینه می بینید آنچه قلب صبور را بدرد میاورد و حزن سینه ها را حرکت میدهد هر آینه بتحقیق شماتت کرده بمن چیزیکه بمن جدا میبرد از دیار و دستهای خطرهای بمن رسید پس اشتیاق بمنزلهای ایشان در من ساکن بودند و چشمه که در نزد آن اقامه نموده بودند و آنرا وطن اخذ کرده بودند کاش من با ایشان میبودم خود را با ایشان فدا مینمودم و کرا از ایشان دفع میکردم و غیظ خود را شفا میدادم از اهل سنه و از ایشان دفع میکردم تیرهای ظلم و عدوان را تا نیکو تشد از من شرف عزت آن منوسات و آ

چرا محل ضمان احباء متغیر اللون شده‌ام و اهل شده‌ام برای حفظ کردن شمایل ایشان از کهنه شدن و از سوزش هجران مصنون شده‌ام پس آیا هم ۶۱۷
اگر من محل آن احباء و محل تقدم گذاشتن آن نفوس سخاوت کننده میبودم هر آئینه در حفظ آنها غایت جد و جهد را بذل مینمودم و وفا میکردم
برای ایشان تعظیم عهود و بجا میاوردم برای آنها حقوق اوائل را و حفظ میکردم آنها را از واقع شدن سنگها بر آنها و خدمت میکردم
ایشان را مثل خدمت کردن بنده مطیع و بذل مینمودم برای آنها جهد کردن صاحب استطاعت را و فرش میکردم برای آنها خدود و روها
و شیبهای اکرام و اجلال را و بازو خود میرسیدم از اعتناق ایشان و ظلمت خود را با شراق آنها نورانی میکردم پس الشوق من بر آن
از آنها و ای قلق و اضطراب من بر غیبت اهل و ساکنان من و جمیع ناله از ناله من کمتر و هر دو غیر از ایشان بمن شفا نمیدهد خبردار
باش من برای فقد ایشان جامه حزن را پوشیده‌ام و بعد از ایشان به پرده‌های اندوه و غم انس گرفته‌ام و مایوس گشته‌ام
از اینکه صبر و شکیبائی در من جمع شود و گفتم ای منزلهای ایام وعده‌گاه تو روز حشر است و هر آئینه ابن قتیبه خوب گفته است و بتحقیق
گریست بر آن منازل که بآنها اشاره شد گریستن پس گفت مَرَرْتُ عَلىٰ اَبْياتِ آلِ مُحَمَّدٍ تا آخر ابیات پس برو
ای سامع بمصائب سالک پیشوایان را از حامیان کتاب زیرا که روایت شده از مولای ما امام زین العابدین و حال آنکه او صاحب
حلمی است که وصف و تعریف با آن نمیرسد که آن بزرگوار کثیر البکاء و عظیم الحزن و شکوی بود بر آن بلوی و مصائب پس
روایت شده از حضرت صادق که فرمود امام زین العابدین بر پدرش چهل سال گریست که روزها را روزه میداشت و شبها
را بعبادت بپای میداشت و وقتیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب میاورد در پیش روی او بر زمین میگذاشت
عرض میکرد میل کن ای مولای من پس میگفت پسر رسول خدا را گرسنه شهید کردند و تشنه کشتند پس این را مکرر میکرد و میگریست
تا طعامش از اشک چشم او تر میشد بعد از آن شراب خود را با آب چشم خود ممزوج میکرد چنین بود تا بخدای تعالی ملحق گردید و غلام
او خبر داد که یکروز آنحضرت بصحرا بیرون رفت پس من تابع او شدم از پی او رفتم پس او را یافتم در حالیکه بر سنگ سختی سجده کرده بود
پس ایستادم و میشنیدم گریه و ناله او را و شمردم هزار مرتبه میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا بعد از آن سر خود را از سجده برداشت و محاسن و روی مبارکش در اشک چشم او غرق شده بود پس گفتم ای سید من
آیا وقت نشده است که حزن و گریه تو قلیل و کمتر شود پس گفت وای بر تو بدرستیکه یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم پیغمبر پسر پیغمبر
بود و او را دوازده پسر بود خدای تعالی یکی از ایشان را غایب کرد سر او را از حزن سفید و پشت او از غم خمیده شد
و بصر او از گریه کردن رفت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من دیدم پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیت من
کشته و هلاک شدند پس چگونه حزن من تمام و گریه من قلیل و کمتر میشود خبردار باش من متمثل میشوم و اشاره مینمایم
بسوی ایشان صلوات الله علیهم پس میگویم اِنَّ الزَّمانَ الَّذى قَدْ كانَ يُضْحِكُنا بِقُرْبِهِمْ صارَ بِالتَّفْرِيقِ
يُبْكِينا حالَتْ لِفَقْدِهِمْ اَيّامُنا فَغَدَتْ سُوداً وَكانَتْ بِهِمْ بِيضاً لَيالِينا وَهٰهُنا مُنْتَهىٰ
ما اَوْرَدْناهُ وَآخِرُ ما قَصَدْناهُ حاصل مضمون آنکه بدرستیکه زمانیکه ما را بقرب و نزدیکی ایشان بخنده می‌آورد و شاد
میکرد گردید بسبب تفریق و جدا کردن ما را بگریه در آورد و غمگین نمود و از برای فقد ایشان ایام ما گردید سیاه شد و حال آنکه
شبهای ما بسبب ایشان روشن و نورانی بود میگوئیم تمام شد آنچه را نقل آنرا از کلام سید قصد کردیم خاتمه است در اشاره
کردن بر بعضی از امور و این خاتمه متضمن بعضی از مجالس است مجلس اول در اشاره کردن است بر نوحه و گریه و مرثیه حسین سید
الشهداء و اشاره کردن بر بعضی از امور متعلقه باین پس از آنها است بعضی از مناقب و فضایل عظیمه امیر المؤمنین بدانکه
ذکر شده در بعضی از کتب معتبره که روایت شده از عبد الله بن عمر خزاعی از هند دختر جون گفت نازل شد رسول خدا بخیمه خاله
خودم ام معبد و اصحاب او با او بودند پس بود از امر او در خصوص گوسفند چیزی که خلق آنرا میدانستند پس در آن خیمه آنحضرت
و اصحابش قیلوله کردند تا سردی حاصل نمودند و آن روز تابستان و بسیار گرم بود و وقتیکه از خواب بیدار شد آب طلب نمود و دستهای خود را
شست و دستها را پاک و پاکیزه کرد بعد از آن مضمضه کرد در درخت خاری که در نزد خیمه بود خاله او بخیه سه مرتبه و سه مرتبه استنشاق
کرد و در اعضای خود را شست بعد از آن سر و پاهای خود مسح کرد و گفت این درخت شکر اشانی است بعد از آن اصحاب او کردند

و مثل آنرا که آنحضرت کرد بعد از آن برخواست دو رکعت نماز کرد پس من و جوانان قبیله از این تعجب نمودیم و عهد ما بود و بیش
از او دیده بودیم پس از آنکه نماز گذارد و وقتیکه فردا شد صبح کردیم در حالیکه آن درخت خشک بلند شده حتی مثل درخت بزرگ شده
و تر و تازه و خارهای آنها را خدای تعالی قطع کرده و عروق آن با آن اصل شده و شاخهای بسیار آورده و ساق و ورق آن سبز و ثمر
آورده بعد از آن ثمر مثل عظیم آنچه میشود از کمات در رنگ و رس معروق و بوی پس بوی عنبر و طعمش در طعم عسل پس قسم
بخورد از آن گرسنه مگر سیر شده و تشنه مگر سیراب و نه بیمار مگر بهبودی یافت و بخورد از آن صاحب فقر و حاجتی مگر آنکه
مستغنی گشت و بخورد از برگ آن شتر و ناقه و گوسفند مگر اینکه چاق و شیرش بسیار شد و نما و برکتها در اموال خود دیدیم
از آن روزیکه پیغمبر با وارد شده و بلاد ما را فراوان و زیادتی حاصل گشت پس ما آن شجر را شجر مبارک نام گذاشتیم و مسافرها
از اطراف ما از اهل صحبت بادیه ها در سایه آن درخت میآمدند و از ورق آن توشه بر میداشتند در سفرها و با خودشان حمل می
کردند در زمین بی آب و علف ایشان را عوض طعام و آب میشد پس آن درخت در اینحالت بود دیگر روز صبح کردیم دیدیم که سر
و میوه های آن ریخته و برگهایش زرد شده بحالت ما محزون کرده اید پس آنقدر نگذشت تا خبر وفات رسول خدا رسید که در آن
روز از دنیا رحلت فرموده پس بعد از آن آن درخت ثمر میداد ولیکن در بزرگی پست تر بود و در طعم و در بویه از اول کمتر پس
در اینحالت بود تا سی سال وقتیکه یکروز صبح کردیم دیدیم که آن درخت از سر تا پا خار گشته و نضارت و تر و تازگی شاخهای
او رفته و جمیع میوه هایش ریخته پس آنقدر نگذشت تا کشته شدن امیر المؤمنین رسید پس بعد از آن آن درخت میوه
نداد نه بسیار و نه کم و میوه آن منقطع شد ما و کسانیکه در اطراف ما بودند از ورق آن اخذ میکردیم و بیماران خود را دوا میکردیم
و از امراض و اسقام خود با آن طلب شفا میکردیم پس مدت مدیدی در اینحالت بود و ورق میاورد بعد از آن یکروز صبح کردیم
ناگاه دیدیم که از ساق او خون تازه جاری شده و ورقش پژمرده خون از آنها میچکید مثل خون گوشت پس گفتیم که حادثه عظیمه
حادث گشته پس شب را بیتوته در حالیکه ترسان و غمگین بودیم منتظر مصیبت عظیمه بودیم و وقتیکه شب تاریک شد گریه و ناله
از تحت آن درخت شنیدیم و اضطراب شدیدی ملاحظه کردیم و آواز زن گریه کننده را شنیدیم که میگفت ای پسر پیغمبر و پسر
وصی وای بقیه سادات گرامی ما بعد از آن صدا و آواز بسیار شد پس ما نفهمیدیم بسیاری را از آنچه می گفتند پس آمد با
بعد از آن خبر کشته شدن حسین و آن درخت خشک شد پس بادها و بارانها آنرا بعد از آن خورد و شکست کرده پس زایل و اثر آن
نایاب گردید عبد الله بن محمد انصاری گفت پس ملاقات کردم دعبل بن علی خزاعی را در مدینه رسول خدا این حدیث را نقل کردم
بمن گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از مادرش سعیده خزاعیه دختر مالک که او آن درخت را درک کرده و در عهد امیر المؤمنین از میوه آن خورده و او
در آنشب نوحه جن را شنید پس حفظ کرد از جنیه از ایشان که میگفت یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر
الطیار عجبا لمصقول اصابک حده فی الوجه منک وقد علاه غبار یعنی ای پسر شهید وای شهیدیکه عم
او بهترین عمها جعفر طیار است تعجب از شمشیر مصقولیست که حد او باین و بروی تو رسیده در حالیکه غبار باو نشسته دعبل
گفت من در قصیده خود گفتم زر خیر قبر بالعراق یزور و اعص الحمار فمن نهاک حمار لم لا ازورک
یا حسین لک الفداء قومی و من عطفت علیه نزار و لک المودة فی قلوب ذوی النهی و علی
عدوک مقتة و دمار یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار حاصل آنکه بهتر
قبریکه در عراق زیارت میکنند و الاغ را فرمان مکن پس هر کسیکه ترا نهی نماید خر و الاغ است چرا ترا زیارت نکنم ای حسین فدای
تو گردم قوم من و کسانیکه با قوم عطوفت مینمایند آنها را زیارت میکنند و ترا مودت و دوستی است در قلوب صاحبان عقل
و بر دشمن تو غضب و هلاکت است ای پسر شهید وای شهیدیکه عمش بهترین عمها جعفر طیار است ابن نما در کتاب مثیر الاحزان گفته که جن
نوحه کردند و چند نفر از اصحاب پیغمبر و از جمله ایشان مسور ابن مخرمه بود نوحه جن را می شنیدند و میگریستند و صاحب ذخیره ذکر کرده است
در مکه که او در شب قتل آنحضرت شنید منادی را که صدا او را شنیدند جمیع اهل مدینه که ندا میکرد ایها القاتلون جهلا حسینا

ابشروا بالعذاب والتنكيل كل اهل السماء يدعوا عليكم من نبي وملاك وقبيل قد لعنتم على
لسان ابن داود وموسى وصاحب الانجيل روایت شده که در بصره هاتفی را شنیدند که در شب میخواند ان
الرماح الواردات صدورها نحو الحسين تقاتل التنزيلا ويهللون بان قتلت وانما
قتلوا بك التكبير والتهليلا فكانما قتلوا اباك محمدا صلى الله عليه وآله وجبريلا ترجمه این ابیات
گذشت ابن حمزه در کتاب ... در فضایل ایام و شهور نوحه کردن جنیان را بر آنحضرت ذکر کرده است که گفت لقد جئن نساء
الجن يبكين شجيات ويلطمن خدودا كالدنانير نقيات ويلبسن الثياب السود بعد القصبيات
یعنی زنهای جن نوحه و گریه مینمایند و سیلی میزنند بر رخسارها که مثل طلای درخشنده و میپوشند رختهای سیاه بعد از رختهای حریر و در
مناقب است که دعبل گفت خبر داد مرا پدرم از جدم از مادرش سعیده خزاعیه دختر مالک که نوحه کردن جنیان را بر حضرت حسین شنید
یا ابن الشهید ویا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار عجبا لمصقول اصابک الخ وابن بطه نوحه کردن
ایشان را شنید ايا عين جودي ولا تجمدي وجودي على الهالك السيد فبالطف امسى صريعا فقد
رزئنا الغداة بامر بدی وازجمله نوحه ایشانست نساء الجن يبكين من الحزن شجيات واسعدن بنوح
للنساء الهاشميات ويندبن حسينا عظمت تلك الرزيات ويلطمن خدودا كالدنانير نقيات
ويلبسن ثياب السود بعد القصبيات وازنوحه ایشانست احمرت الارض من قتل الحسين كما
اخضر عند سقوط الجون العلق يا ويل قاتله يا ويل قاتله فانه في سعير النار يحترق ابكي
ابن فاطمة الذي من قتله شاب الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله خسف القمر وشنید نوحه جنیان را
کسانیکه زیارت او قصد کرده بودند والله ما جئتكم حتى بصرت به بالطف منعفر الخدين منحورا
یعنی بخدا قسم نیامدم نزد شما تا دیدم او را در طف کشته و بخاک و خون آلوده بود و طبرسی گفت نوحه ملائکه را شنیدند در او
منزلیکه فرود آمدند در حالیکه قاصد شهر شام بودند ايها القاتلون جهلا حسينا تا آخر ابیات و در کامل الزیاره روایت کرده است
خود از عبدالله بن حسان کنانی که گفت جن بر حضرت حسین بن علی ابن ابیطالب گریه کردند پس گفت ماذا تقولون اذ
قال النبي لكم ماذا فعلتم وانتم اخر الامم باهل بيتي واخواني ومكرمتي من بين اسرى و
قتلى ضرجوا بدم حاصل آنکه چه خواهید گفت زمانیکه پیغمبر بشما گفت اینچه کار است که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید
با اهل بیت و برادران و دختران من که بعضی را اسیر و بعضی را کشته بخون آغشته نمودند و در روایتی معمر بن خلاد از ابوالحسن الرضا
نقل کرده است که گفت در آن اثنا که حسین در میان راه سیر میکرد در حالیکه متوجه بجانب عراق بود پس ناگاه دیدم مردی را که شعر میخواند
ومیگوید يا ناقتي لا تذعري من زجري وشمري قبل طلوع الفجر بخير ركبان وخير سفر حتى تحلي
بكريم النجر بماجد الجد رحب الصدر اتى به الله لخير امر ثم ابقاه بقاء الدهر پس
حسین بن علی گفت سامضي وما بالموت عار على الفتى اذا ما نوى حقا وجاهد مسلما وواسى الرجال
الصالحين بنفسه وفارق مثبورا وخالف مجرما فان عشت لم اندم وان مت لم الم كفى بك
موتا ان تذل وترغما حاصل مضمون آنکه زود میروم و مرگ بجوانان عار نیست زمانیکه حق را نیت کرد و جهاد نمود در
حالیکه مسلمان بوده باشد و مردان صالح را بنفس خود مواسات نمود و مفارقت نمود از دشمن و مخالفت نمود هرگاه زنده کانم
نادم و پشیمان نمیشوم و هرگاه بمیرم ملوم نمیشوم کفایت میکند ترا مرگ از اینکه ذلیل و خوار شوی و در روایتی است که عمرو بن عکرمه
گفت صبح کردیم در مدینه در شب قتل حسین ناگاه دیدم غلام ما میگوید که دیشب منادی را شنیدم که ندا میکرد و میگفت ايها القاتلون
جهلا حسينا اه و در روایت داود رقی است که گفت جده من وقتیکه حسین کشته شد جن باو گریست باین ابیات

یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة الذی ورد الفرات بما صدر
الجن تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعساً لذلک من خبر
فلابکینک حرقة عند العشاء وبالسحر ولابکینک ما جری عرق وما حمل الشجر
حاصل آنکه ای چشم من با اشک خود را جود کن و گریه کن به تحقیق خبر حق و راست شد و گریه کن به پسر فاطمه که وارد نهر فرات
شد با آنچه صادر شد و بیرون آمد جن با او گریه میکند بهم و غم خود را برای آنچه از او خبر رسید که حسین و گروه او را کشتند
هلاکت باد این خبر را پس گریه میکنم بتو از جهة حرقت و سوزش در وقت صبح و شام و گریه میکنم بتو مادامیکه عرق جاری
و درخت حامله میشود و در روایت ام سلمه است گفت که من نوحه جن را نشنیده بودم از آن زمانیکه رسول خدا از دنیا
رحلت نمود مگر در این شب و ندیدم خود را مگر در حالیکه به پسر خود مصیبت زده شدم گفت که جنیه از جنیان آمد در حالتی
که میگفت الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبد و در روایتی است الا یا عین فاحتفلی بجهد و در روایت محفوظ بن منذر است گفت
خبر داد مرا شیخی از بنی هاشم که در رابیه ساکن بود گفت از پدرم شنیدم میگفت با کشته شدن حسین اندک زمانی گذشت تا شام
عاشورا من در رابیه نشسته بودم و با من بود مردی از قبیله بنی باهلی را شنیدم که میگفت والله ما جئتکم حتی
بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح
یطفون الدجی نورا وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تتلاقی الخرد الحورا
فعاقنی قدر والله بالغه وکان امراً قضاه الله مقدورا کان الحسین سراجاً یستضاء به الله
یعلم انی لم اقل زورا صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاوراً
لرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا پس با او گفتیم تو کیستی خدا بتو رحمت کند گفت من و والدی
هستیم از جن نصیبین اراده کردیم مواسات کردن و یاری نمودن حسین را با جان خودمان پس از حج مراجعت نمودیم و یافتیم
او را در حالیکه کشته شده بود و در کامل الزیاره مسنداً روایت کرده از مثنی گفت نفری از اهل کوفه نصرت حضرت حسین بن علی را
اراده کرده بقریه رسیدند آنها اشعاری میگفتند ناگاه دیدند که مردی نزد ایشان آمد یک پسر و یک جوان پس با ایشان سلام داد و نزد آن گروه
پس شیخ گفت من مردی هستم از جن و این برادر من است اراده کرده است که با ما یاری نماید آن مرد مظلوم را پس گفت پس شیخ جنی با آن
گفت که من فکری کرده ام رای آن گفت آن جوانان با او گفتند کدام است گفت دیدم که پرواز کنند پس خبر قوم را آوردم تا به بصیرت
روید گفتند خوب رای گوید یکشب و روز غایب شد و فقیله فردا شد ناگاه از ایشان صدا شنیدند و شخص او را نمی دیدند و او می
گفت والله ما جئتکم حتی بصرت تا آخر ابیات جز از دو بیت که مصدر رند بقوله فعاقنی و بقوله صلی پس بعض جوانان از آنها
با او جواب دادند اذهب فلا زال قبر انت ساکنه الی القیامة یسقی الغیث ممطورا وقد سلکت
سبیلاً کنت سالکه وقد شربت بکاس کان مقدورا وفتیة فرغوا الله انفسهم وفارقوا المال
والاحباب والدورا حاصل مضمون آنکه برو پس قبر که تو ساکن شوی همیشه باران رحمت تر و تازه است به تحقیق رفتی براهیکه
تو سزاوار او بودی و به تحقیق نوشیدی شرابیرا که بتو مقدر بود با جوانانیکه جانهای خود را در راه خدا بذل و اموال و احباب و منزلهای
خود دور گشته اند و در روایت ابی زیاد قندی گفت حصاصان نوحه جن را می شنیدند در وقتیکه حسین بن علی را کشتند و آنها
جبانه و ایشان میگفتند مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه فی علیاء قریش جده
خیر الجدود و در روایت ولید ابن غسان از کسیکه با او نقل کرده گفت جن بر حسین نوحه میکردند و میگفتند لمن الابیات
بالطف علی کره مبنیه تلک ابیات حسین یتجاوبن الرنینه و در روایت علی بن حزور گفت نوحه جن را بر
حضرت حسین شنیدم که میگفت یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الحزین بحرقة وتوجع بانت تملکنا بما استعبد

ونوحی حتی گریستیکه حزین بحرقت و خود را جود کن مدتی اجتمع الجمیع حاصل آنکه حشرهم بین الوحوش وکلهم فی مصرع
تذییلات ساطعه متعلقه بابواب بودند در یکمصرع ایشان همه و وحوش و درمیان ایشان بدنهانی سعادت کرد بتوبه روز سه گردید
محاسن است تذییل اول در اشاره کردن است بر بعضی از امور متعلقه باحوال جن پس بدانکه وجود جن و شیاطین از
ضروریات دین بلکه از ضروریات جمیع اهل ادیان و ملل است که قابل شوابت اند پس عبث است مخالفت براهمه و جمعی از فلاسفه
و معتزله نیست و در هر حال در ستیکه جن و شیاطین اجسام هوائیه و قادرند بر تشکل بر اشکال مختلفه و انهار اعقول و افهام
و قادرند بر اعمال شاقه پس اگر خواهی بگو در ستیکه جن انسان ناطق صاحب جسم ناری یا هوائیست و او قادر است بر
تشکل باشکال مختلفه پس آنها را عقول و افهام و قدرت است بر اعمال صعبه شاقه و لکن بلفظ جن بر مؤمنین اطلاق میشود
از ایشان یعنی چنانکه بلفظ شیاطین اطلاق میشود بر کفار از ایشان بعد از آن شکی نیست در اینکه انبیا چنانکه مبعوث اند
بر انس هم چنین بر ایشان مبعوث اند بر جن و بر این دلالت میکند ادله اربعه از آیات کثیره محکمه و سنت متواتره معنا فرض
و عقل و اجماع علاوه بر ضرورت در مذهب و دین پس مقتضای این است که ایشان نیز مثل انسانند در باب ثواب
و عقاب و خلود در بهشت یا جهنم و اما آنچه نقل شده از جمعی از عامه از اینکه جن برای ایشان ثوابی نیست مگر نجات از
آتش پس در روز قیامت با ایشان میگویند که خاک باشید مثل حیوانات پس از چیزهائیست که عیب واضح دارد و عجب از
احتجاج ایشانست بر این مطلب بقول خدا تعالی ویجرکم من عذاب الیم بعد از آن شنیدن انس اصوات و مقالات
ایشان و هم چنین مشاهده و دیدن انس ایشان را در بعض اوقات از چیزهائیست که در امکان آن شکی نیست در وقوع آن شک
نیست بلکه در ستیکه این از امور قطعیه مستفاده از اخبار متظافره بلکه خارج از حد و حصا و استقصا است یعنی اخبار یکه
متضمن بعضی از معجزات رسول خدا است و هم چنین متضمن بعضی از معجزات امیر المؤمنین و هم چنین بعضی از معجزات
سایر ائمه معصومین است علاوه بر روایات و حکایات منقوله از موثقین و معتبرین و هم چنین از بسیاری از مردم که متضمن قصه
مشاهده و دیدن انس است جن را و شنیدن صوت و مقاله ایشانرا و بالجمله برای جن و شیاطین قدرتست بر اینکه خودشانرا
بر انس اظهار نمایند بحیثیتی که انس ایشانرا ببیند و فرق نیست در اینمیان صورت ذاتیه و خلقت اصلیه ایشان و میان
صورتیکه بآنها متشکل میشوند بلی نعم مدرستیکه اغلب بحسب نوع نادر است چنانکه مخفی نیست بر کسیکه اخبار و آثار را تتبع
نماید پس تحقیق ظاهر میشود از آنها آنچه میگویند که انس قادر نیست اصلا بر اینکه جن را ببیند و در ستیکه این از چیزهائیست که در
دنیا واقع نشده است از خیالات فاسده و توهمات کاسده است و عجیبتر از این استدلال کردن ایشانست بر این
بقول خدا تعالی انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم و تقریب در بطلان این احتجاج مخفی نیست بر مرد فطن و ظاهر
است که امکان شنیدن انس مقاله و کلمات و اصوات جن از چیزهائیست که در آن اصلا نزاعی نیست زیرا که همه قائلند
بامکان آن بلکه بوقوع آن نیز و نزاع در دیدن و عدم دیدن آنها است و اما در روایت حکیمه بنت امام موسی گفت دیدم حضرت
رضا را در حالیکه در در مطبخ ایستاده حرف میزد و من احدی را نمیدیدم پس گفتم ای سید من با که حرف میزنی گفت عامر زهرائی
آمده از من سوال میکند و شکوه میکند گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم من گفت اگر تو کلام او را
بشنوی یکسال تب و لرز بتو عارض میشود گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم گفت بشنو پس گوش دادم
پس شبیه صفیر را شنیدم پس حمی و تب و لرز بمن عارض شد یکسال تب و لرز کشیدم بحدیث پس از چیزهاست که مورد خود مخصوص
است یا بمعنی که برای خصوص متکلم یا سامع از جهة صنفی یا شخصی خلیقی دارد در حمی و تب و لرز بعد از آن هر کس تامل نماید در آنچه
با آن اشاره کردیم نیز تامل نماید در بعضی از اصول و قواعد میداند که حکم کردن بصحت عقد که واقع شده میان فردی از افراد انس
و میان فردی از افراد جن هر عقد بوده باشد از عقود معاوضات حتی عقد مناکحت و مراد چیزهاست که رونق حق و تحقیق
و ثبت حکم ببطلان مگر بعضی از وجوه استحسانات و استبعادات و همچنین بعید مخفی نماند بر تو که در وقوع مواقعه و مجامعت در میان طایفه
از انس و طایفه از جن از چیزهاست که در آن ریب و شک نمیکند صاحب تتبع بصیر در اخبار و آثار و سیر و تواریخ پس کفایت

میکند در اثبات این مطلب آنچه وارد شده از اخبار کثیره از طرف ما در تزویج آدم با جدا کردن اولاد خود نیز از جن و آنچه وارد شده
در قصه قوم لوط مکانیکه آن عمل قبیح و شنیع را بایشان تعلیم نمود بعد از تشکل او بصورت غلام امرد و موطوء شدن او با
از قوم لوط و آنچه وارد شده در تزویج نمودن امیرالمؤمنین نیز از جن نصیبین در حالیکه متشکل بود بصورت ام کلثوم
بعمرو عاص و آیات سیر کنیز را نیه صاحب حنیفه بنی تمیم الی غیر ذلک از آنچه بحد و حصر نمیاید و نیز تائید میکند آنرا آنچه در
اخبار کثیره وارد گشته در شان شرک شیطان از جمله آنها است خبری است که در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده
از عطیه که امام گفت ذکر کردم نزد ابی عبدالله موطوء و منکوح از رجال را گفت خداوند عالم احدی را باین ابتلا نمیکند
که او را در آن حاجتی است مگر کسیکه در ادبار ایشان رحم منکوس است و حیا را در ادبار ایشان مثل حیای زنست و بتحقیق شریک
شده است در آنها فرزند ابلیس که او را زوال میگویند پس هر کسیکه شریک شده است در نطفه آن از مردان منکوح میشود و هر زنیکه
که در آن شریک شده آن زن از مخوار دمیشود یعنی از زنانی میشود که با او وارد میشوند و در خبر دیگر است که شیطان میاید و می
نشیند مقابل زن و حدیث مینماید چنانکه او حدیث میکند و نکاح میکند چنانکه مرد نکاح میکند گفتم بچه چیز انشناخته میشود
گفت بحب و بغض با ما هر کسیکه ما را دوست میدارد نطفه مرد بنده است و هر کسیکه ما را دشمن میدارد نطفه او نطفه شیطان
است و در خبر دیگر است که شیطان میاید پس می نشیند چنانکه مرد می نشیند و انزال میکند چنانکه مرد انزال میکند و در روایت
هشام است از صادق در خصوص نطفه آدمی و نطفه شیطان زمانیکه شریک شدند ابو عبدالله گفت بسا خلق میشود از یکی از آنها
و بسا خلق میشود از هر دو نطفه و در خبر دیگر است که امیرالمؤمنین با شیطان کشتی گرفت و او را به زمین انداخت گفت یا علی رخصت
از بالای من تا ترا بشارت دهم گفت بلی بری میشوم از تو و ترا لعنت میکنیم گفت بخدا قسم ای پسر ابیطالب احدی نیست که ترا دشمن
دارد مگر اینکه شریک میشوم در رحم مادرش پس گفت آیا نخوانده کتاب خدا را و شارکهم فی الاموال و الاولاد الی غیر ذلک از اخبار یکه
بحد و حصر نمی آید و بالجمله بدرستیکه وقوع مواقعه و مجامعت در میان بعضی از جن و بعضی از انس حتی در این زمان ما و آنچه نزدیک بان
ما شبیه است از امور قطعیه است در نزد من و بتحقیق خبر داد من را نیز زمان کسانیکه عدد ایشان عدد تواتر
بود از سحر بن طایفه از جن و از غیر ایشان از کسانیکه مباشر شده بودند مجامعت را با طایفه از زنان جن و از کسانیکه مطلع
شده بودند بر وقوع مجامعت میان طایفه از انس و طایفه از جن و بتحقیق خبر داد من بخیر از اعیان که در کربلا ساکن بودند و از جمله
ادیب فائق و شاعر مفلق ملا عبدالجلیل قاضی بود که طایفه از جن نزد او میامدند بدون تحقق تسخیر و دعوت بعزایم و نحو
اینها از او و گفت بدرستیکه من بعضی از زنان جنیه را نکاح کردم با ایشان مجامعت نمودم و مجامعت کردن با ایشان
با التذ و اشهی یافتم از مجامعت کردن با زنان انسیه و ایشان متشکل و متصور میشدند با شکال مشهور زنان بغداد و گفت
منشا تبصر من و سبب اختیار کردن من مذهب شیعه را وقوع مصادقت و دوستی شد در میان من و این طایفه از زیرا که
شیخی از اکابر و بزرگان ایشان از کسانیکه زمان پیغمبر و زمان صحابه را درک کرده بود و قصه غدیر را بر نهج تفصیل من خبر داد
که در آن روز در آن مکان حاضر بود و خبر داد من وقوع کفر و نفاق و زندقه و مرتد شدن از آنها نفر و اصحاب ایشان در روز صحیفه
در مکه در حجة الوداع و هم چنین بعد از آن در شب عقبه و هم چنین در روز سقیفه در مدینه الی غیر ذلک از امور و قضایا که دلالت بر
کفر و رجوع کردن ایشان از دین و اختیار نمودن ایشان چیزی را که در آن بودند در جاهلیت ولی بعد از آن گفت بدرستیکه این
شیخ از این طایفه و قبیله این امور و قضایا را بمن خبر داد و دانستم که اسلاف و آباء من در ضلالت و جهالت بودند پس مذهب شیعه
را اختیار کردم و من در آن روز شانزده ساله بودم و قبیله بحال من برادرم اطلاع یافت و حقیقت حال را با و خبر دادم او نیز
متبصر و شیعه شد مخفی نماند بر تو که اسلاف و آباء ایمز دار از قدیم زمان در کربلا از جانب سلاطین عثمانیه بر شان قضاوت و منصب افتاء
منصوب بودند و بر مذهب حنفی بلکه از اصحاب اذناب طویله بودند در تعصب و تعسف و از دولت عثمانی وظیفه خوار بودند
و از جمله آن وظایف بود نصف آنچه بر آن دفن کردن اموات در عتبات عالیات می گرفتند با ایشان راجع میشد یعنی نصف ماخوذ
در دفن اموات مال ایشان بود و این مستمر و ثابت بود در شان ملا عبدالجلیل و برادرش ایضا تا اینکه امر ایشان در تشیع و تبصر ظاهر
و آشکار شد پس آن وظیفه را از ایشان جهة قطع کردند پس هر گاه گوئی آیا مسئله وقوع نکاح و ازدواج مابین انس و جن در کلام علماء اسلام

معنون شده بانه سیکوئیم ثم در بسیکه جماعتی از علماء عامه متعرض شده اند بآن پس از بعض ایشان نقل شده که این جایز نیست
زیرا که اختلاف جنس از موانع مناکحت است و احتجاج کرده است بآن بقول خدا تعالی والله جعل لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها وجعل بینکم مودة ورحمة پس مودت جماع و رحمت ولد است و بتحقیق تصریح کرده است بمنع جماعتی از حنابله
و از حسن بصری نقل شده که جایز نیست در حضور شاهدین و جماعتی از ایشان این را مکروه دانسته اند و حمل کرده اند آنچه روایت
شده در طریق ایشان از ابن لهیعه که پیغمبر نهی کرد از نکاح جن بر کراهت و از زید عمی نقل شده که او می گفت اللهم ارزقنی
جنیة اتزوج بها تصاحبنی حیث ما کانت و بتحقیق روایت شده از یونس بن عبد الاعلی که با نعیم بن سالم
مصر پس از او شنیدم که میگفت زنی از جن را تزویج کردم و کسی آن عود نه کردم و جمعی از ایشان روایت کرده
از ابی هریره که گفت که پیغمبر فرمود که یکی از ابوان بلقیس جنی بود و شیخ نجم الدین که از ایشان است گفت و فی المنع عن التزویج
نظر زیرا که تکلیف بهر دو فریق شامل و عام است گفت بتحقیق شیخ خیر صالحی را دیدم خبر داد مرا که او جنیه را تزویج کرده است
و از امام ذهبی نقل شده که نکاح جن را مذاکره کردیم پس ابن عربی گفت جن روح لطیف و انس جسم کثیف است چگونه جمع میشوند
بعد از آن مدتی از ما غایب شد و آمد در حالیکه در سر او زخمی داشت در خصوص او گفتند گفت زنی از جن تزویج کردم پس
در میان من و او چیزی واقع شد این زخم را بمن زد و بعض اعاظم علماء از ما گفت که من مردی را از اهل قرآن و علم دیدم که چهار
زن از جن تزویج کرده بود واحده بعد واحده ولکن باقی میماند نظر در حکم طلاق و نفقه آنها و ایلاء از آنها و عدة و نفقه و کسوه آنها
و جمع در میان آنها و میان چهار نفر غیر از آنها و آنچه باین تعلق دارد و همه اینها در آنها نظری و بحثی است که مخفی نیست میگوئیم بر تو
که ظاهر از کلام ابن فاضل صحت تزویج و نکاح واقع در میان انس و جن است پس در این مقام وجهی نیست در نظر نمودن
و بحث کردن او در امور مذکوره زیرا که نکاح صحیح منفک نمیشود از خواص و لوازم و احکام و لواحق شرعیه آن شاید
نظرش باین است که صحت نکاح ثابت شده است بعمومات علاوه بر وقوع آن در شرایع سابقه بلکه در شریعت ما ایضا ولکن
این امور مذکوره بر خلاف اصل است و دلیل بر ترتب آنها بر مثل این نکاح نیست و تو خبر داری با آنچه در آنست زیرا که ما میگوئیم بعد از
اغماض از اینکه تفکیک میان شیء و لوازم و خواص و لواحق و لوازم آن از آنچیزهاست که از او جه نیست که بعد از صدق
زوجیت متمشی میشود در بین عمومات کتاب و سنت که وارد گشته در کل واحد واحد از این امور و متمشی و جاری میشود در عمومات
تخصیصیه عدم انصراف زیرا که مجری استکلام در مطلقات است نه در عمومات پس کلام را بتمامه اخذ کن و غفلت منما

تذییل دوم

در اشاره کردن است ببعض آنچه باین مقام تعلق دارد پس بدانکه معجزات صادره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خوارق عادات که صادر شده از امیر المؤمنین نسبت باین شان
و امر زیاده از آنست که بحد و حصر بیاید و گذشت بعضی از آنها در این کتاب پس در اینجا نیز ذکر میکنیم بعض آنچه را که متعلق است بقول آن
در نزد هر دو فریق مانند آنکه مفید ره ذکر کرده است در ارشاد و هم چنین در اعلام الوری که در آثار آمده است از ابن عباس گفت که
که پیغمبر خارج شد و بیرون آمد بر بنی المصطلق و در قرب وادی وعر فرود آمد وقتیکه آخر شب شد جبرئیل باو نازل شد و خبر میداد باو
از طایفه از کفار جن که در بطن وادی جمع شده اند و میخواهند باو کید و مکر نموده و باصحاب او ایقاع شر نمایند پس آنحضرت طلبید
امیر المؤمنین را خواند و گفت برو بسوی این وادی پس زود ظاهر میشود در تو از دشمنان خدا کسیکه تو را اراده میشود پس او را
دفع کن بقوتیکه خدا ترا عطا کرده و مخصوص نموده ازاو باسماء خدا تعالی که ترا بعلم آن مخصوص کرده و صد نفر مرد با او فرستاد
و بایشان گفت که با او باشید و امر او را امتثال نمائید پس امیر المؤمنین بجانب وادی متوجه گردید وقتیکه بکنار آن نزدیک شد آن
صد نفر را که با او بودند امر فرمود که در قرب کنار وادی توقف نمایند و چیزی بعمل نیاورند تا باذن دهد بعد از آن آنحضرت
تقدم نمود کنار وادی ایستاد و پناه برد بخدا از دشمنان او را بحسن و بهترین اسماء او ذکر نمود و باقوم که تابع او بودند گفت که نزدیک
بیائید پس نزدیک شدند و میان آنحضرت و ایشان فرجه بود که مسافت او یک تیر رس بود بعد از آن آنحضرت قصد کرد که بوادی
فرود آید پس باد تندی ظاهر شد که نزدیک بود که آن قوم از شدت آن بروی بیفتند و قدمهای ایشان بر جای ثابت نشد از ترس آنچه بایشان لاحق شد
پس امیر المؤمنین صیحه زد که منم علی ابن ابی طالب پسر عبد المطلب وصی رسول خدا پسر عم او ثابت و برقرار باشید اگر خواهید

و بر آن قوم ظاهر شد اشخاصی مثل زط هند که خیال مینماید که در دستهای ایشان شعله آتش بود که در جانبهای آن وادی ساکن بودند پس امیر المؤمنین
به بطن وادی داخل شد در حالیکه تلاوت قرآن میکرد و به شمشیر خود به طرف راست و چپ اشاره نمود پس آن اشخاص مثل دخان سیاه
گردیدند و امیر المؤمنین تکبیر گفت و بیرون آمد از آنجا که نازل شده بود پس با قومیکه با او تابع شده بودند آمد پس اصحاب رسول خدا
به آنحضرت عرض کردند که یا ابا الحسن بچه ملاقات کردی نزدیک بود که ما از جهت ترسیدن بتو هلاک شویم آنحضرت فرمود که چون
که دشمن خود شانرا بمن ظاهر نمودند من در میان ایشان اسماء الله را اشکارا گفتم پس ایشان خوار و کوچک گردیدند و دانستم آنچه
با ایشان نازل شد از جزع پس من داخل وادی شدیم در حالیکه از ایشان نمی ترسیدم اگر بهیئت خود شان باقی میماندند هر آینه تا آخر
ایشان را میکشتم خدا کفایت کرد کید ایشانرا و شر ایشانرا از مسلمانان کفایت کرد و بقیه ایشان پیش از من بخدمت
پیغمبر میرسند پس ایمان میاورند و امیر المؤمنین مراجعت کرد با آن کسانیکه با او بودند بخدمت پیغمبر و خبر داد پیغمبر
را او شاد شد و برای او دعای خیر داد و با او گفت یا علی پیش من آمد قبل از تو کسیکه خدا تعالی به سبب تو او را خوف انداخته بود و اسلام
آورد و اسلامش را قبول کردم انتهی و معتقد است بعد از نقل کردن این روایت گفت که این حدیث را عامه روایت کرده اند
چنانکه خاصه روایت کرده است و هیچ یک از آن انکار نکرده اند و معتزله از برای میل کردن ایشان بمذهب براهمه این حدیث را
دفع میکنند و از جهت دور شدن ایشان از معرفت اخبار آنرا انکار مینمایند و این طایفه معتزله در این باب سالک طریقه زنادقه گشته
اند آنچه طعن کرده اند بقرآن و در آنچه قرآن از آن متضمن است از اخبار جن و ایمان آوردن ایشان بخدا و رسولش و آنچه خدا تعالی
در قرآن در سوره جن و قول بعض ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا تا آخر آنچه قرآن متضمن است از ایشان در این سوره ها زمانیکه اعتراض
زنادقه در این باب باطل شد با اعجاز قرآن و اجوبه باهره ظاهره در آن مثل این ظهور بطلان طعنهای معتزله میشود در خبریکه روایت کردیم
از جهت عدم استحاله مضمونش در عقول و در آمدن آن از طریقین مختلفین و به روایت فریقین متباینین بر بیان صحت آنرا
جای انکار نیست مر معتزله و مجبره را که از انصاف عدول کرده قدح نموده است در آنچه ما ذکر کردیم آنرا از وجوب عمل بآن چنانکه جای
انکار نیست مر ملاحده و اصناف زنادقه و یهود و نصاری و مجوس و صابئین هیچ یک را که در صحت آن آمده از اخبار بمعجزات پیغمبر
مثل انشقاق ماه و ناله نمودن جذع و تسبیح نمودن سنگریزه در دستش و شکایت کردن شتر و کلام زرع و آمدن درخت و بیرون
آمدن آب از میان انگشتان او و طعام دادن او خلق بسیار را از طعام قلیل قدح میکنند در صحت آنها و صدق روایت آنها و ثبوت
حجت بآنها و همیشه جاهل از ناصبیه و معانده اظهار تعجب میکند از خبر ملاقات کردن امیر المؤمنین با جن و کف نمودن شر
ایشان را از پیغمبر و صحابش و از برای این خنده میکنند و روایت را نسبت بخرافات باطله میدهند و مثل اینرا بعمل میاورند در اخبار
بعد از این وارد گشته از معجزات او و میگویند که اینها از موضوعات شیعه است و این بعینه کلام زنادقه و کافه دشمنان اسلام است
در آنچه قرآن بآن ناطق است از خبر جن و اسلام ایشان و قول ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا الخ و در آنچه ثابت شده است با خبر از ابن
مسعود و در قصه لیلة الجن و مشاهده ایشان آنها را مثل زط و در غیر اینها از معجزات رسول خدا زیرا که ایشان اظهار تعجب مینمایند از جمیع
اینها و در وقت شنیدن خبر احتجاج بصحت آن خنده میکنند و استهزاء مینمایند و تلفظ میکنند در آنچه آنرا اسرف مینمایند از سب
اسلام و اهل آن و نسبت دادن ایشان آنها را بعجز و جهل و وضع اباطیل تا آخر آنچه افاده کرده است آنرا قدس سره میگویم خبریکه
از ابن مسعود نقل شده در قصه لیلة الجن بتحقیق وارد شده از طرق عامه بنحوهای مختلفه پس در صحیح مسلم نقل شده از ابن مسعود گفت
ما با پیغمبر بودیم یکشب او را مفقود نمودیم پس او را در وادیها و شعاب تفحص و جستجو نمودیم گفتیم هوا برد یا او را اهلاک کردند پس بیتوته
کردیم به بدترین شبیکه قوم در آن بیتوته مینمایند وقتیکه صبح کردیم ناگاه دیدیم آنحضرت از جانب کوه حری آمد گفتیم یا رسول الله ما شما را
مفقود کردیم و جستجو نمودیم نیافتیم پس بیتوته کردیم آنحضرت گفت داعی جن بمن آمد با او رفتم و با ایشان قرآنرا خواندم پس ما را
برد ناگاه دیدیم نشانهای ایشان و نشانهای آتش ایشان پس زاد از توشه خود شان سؤال کردند بایشان گفت برای شماست هر استخوانیکه با آن اسم
خدا خوانده شود اخذ کنید آنرا در دست شما لحم و گوشت میشود و هر پشکل و سرگین علف دواب شماست گفت صلوات الله علیه پس استنجا
نکنید باستخوان و پشکل و سرگین زیرا که اینها طعام برادران شماست و از کتاب محمد بن ظفر نقل شده از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود
در حالیکه در مکه بود هر کسیکه از شما دوست دارد حاضر شود در امشب امر جنرا پس من رفتم با او تا زمانیکه در اعلی مکه رسیدیم برای من خطی کشید بعد

بعد ازان رفت تا قایم شد پس قرآن را گشود پس در آن سیاهی‌های بسیار احاطه نمودند پس حایل شد میان من و آن تا صدای او را
نمی‌شنیدم بعد ازان رفتند تا پاره پاره میشدند مثل قطعه‌های ابر در حالیکه میرفتند تا گروهی ازیشان باقی ماند بعد ازان
پیغمبر آمد و گفت از خط و کرده چه کردند گفتم ایشان اینها هستند یا رسول الله پس آنحضرت استخوان و سرگین برداشته
بایشان داد و نهی کرد از اینکه احدی به استخوان و سرگین استنجا نماید و نیز در صحیح مسلم است از ابن مسعود که گفت پیغمبر رسول
خدا امر ما بخود کرده نه پس گفت بدرستیکه جماعتی از جن پانزده نفر پسران برادر و پسران عم امشب میآیند پس قرآن را بایشان
میخوانم پس من با او رفتم بآنمکانیکه اراده کرده بود پس برای من خطی کشید بعد مرا در میان آنخط نشانید و گفت
از این خط خارج مشو من در آنخط شب را صبح کردم تا پیغمبر وقت سحر بمن آمد و در دستش استخوان و سرگین و کلۀ سری بود و گفت
زمانیکه به بیت الخلا آمدی بچیزی از اینها استنجا مکن وقتیکه صبح کردم هر آینه میدانم مکانیرا که پیغمبر در آن بود پس رفتم دیدم
جای هفتاد شتر را الحدیث میگویم زمانیکه این راه شناختی مدار کار بر چیزیست که شیخ اجل ما سعید ذکر و افاده کرد
آنرا بدرستیکه متعصبین و متعصبین صاحب کردن کلفت و صحابه گوشهای عریض و دم نادر از خواه ذکر گروه معتزله یا گروه
اشاعره باشند از کسانیکه قبل درجه واداده وصف ایشان در خباثت ذاتیه بودن ایشانست از شرکت شیطان
ایشان وقتیکه شنیدند منقبتی و فضیلتی و معجزه را از مناقب و فضایل و معجزات اهل بیت رسول خدا اشمئزاز مینمودند روی
ایشان بخدا آن رو مانند آتش اندازد پس اجتهاد و سعی مینمایند در برپا کردن فتنه تشکیک و گمراه کردن عوام و وقتیکه
سوی این راه نیافتند پس یکدفعه انکار میکنند چیزیرا که انکار کردن آن انکار قرآن و شریعت نامرتبه میکنند بر آن نقض
کردن جمله کثیره را از معجزات امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و یکدفعه کسی انکار اصلا و بالکلیه راه نمییابند و لکن نقاب
شبه تلبیه بروی خاکستر مینمایند در نظر عوام و میگویند به اینها ایشان خاک و سنگ باد کرد این فضایل از امور
ثابته قطعیه است الا اینکه اینها از فضایل و مناقب جلیه که دلالت بر فضیلت امیر المؤمنین نماید نیست و اگر باینرا قدری
تابت بصیرت مثال خواهی مراد آنکه فخر رازی قال و ثالثها خبر الرایة یعنی سیوم فضایل خیبر است و آن حدیث است که روایت
شده که پیغمبر ابوبکر را بخیبر فرستاد منهزم برگشت در حالیکه منهزم بود بعد ازان عمر را فرستاد او هم برگشت پس ابن جبیر
به پیغمبر رسید پس آنحضرت شب خیره مهموم بسر آورد وقتیکه صبح نمود میان مردم آمد و با او رایتی و علمی بود گفت امروز علم را
بمردی میدهم که خدا و رسولش او را دوست میدارند و او خدا و رسولش را دوست میدارد کرار غیر فرار است پس مهاجر و انصار
با علم متعرض شدند پیغمبر فرمود کجاست علی گفتند که چشمش بسیار درد میکند پس تفل کرد پیغمبر بچشمهای او بعد علم را باو داد بعد ازان نقشه
در حالیکه نقل کننده است از شیعه گفت این حدیث و کیفیت آنچه در آن جاری شد دلالت میکند بر اینکه آنچه پیغمبر علیه و صف
کرد در ابی بکر و عمر ثابت نبود زیرا که ایشان وقتیکه برگشته مراجعت کردند پیغمبر ازین غضبناک گردیده و آنها انکار نمود و خوش
نیامد بعد ازان گفت لاعطین الرایة رجلا من صفته کذا و کذا مراد آنکه چیزی از صفات در نزد کسیکه پیغمبر بایشان غضب
نمود نبود آیا نمی‌بینی که پادشاهی اگر کسی از رسالت سفیر خود بفرستد و آن رسول وارد او از آن پادشاه تفریط نموده و آنرا
را تغییر دهد آن پادشاه از آنجهت غضبناک شده بآن رسول غضب نماید و گوید هر آینه فردا ارسال مینمایم رسولیرا که محکم عقل و حسن القیام
یعنی خوب ادا کننده رسالت است هر آینه هر عاقل میداند و میشناسد آنچیزیکه بآن رسول ثانی را وصف کرده و آنرا از او ثابت
کرده نبود در رسول اول موجود نبود و این از قبیل دلیل خطاب نیست بلکه از استدلال است به کیفیت آنچه در آن احوال جاری
شده است بعد ازان گفته پس حاصل مقصود و مرام نیست که این کلام افاده میکند که مجموع صفات مذکوره در مدح امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب حاصل نیست ابوبکر و عمر را که پیغمبر وقتیکه فرمود لاعطین الرایة رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار
غیر فرار به تحقیق اراده کرد که این مجموع برای ابی بکر و عمر حاصل نیست زیرا که کرار غیر فرار بودن در آنها حاصل نبود پس این
مجموع حاصل نمیشود در آنها پس جواب از این نیست که کرار غیر فرار نبودن ایشان باعث نقص نمیشود در فضیلت ابوبکر و عمر
آیا نمی‌بینی که انبیا افضلند از ملائکه با آنکه ایشانرا حاصل نیست از قدرت آنچه را ملائکه حاصل است پس این حدیث را که آنرا ذهبی
عقول ذکر کرده است و او را در اینباب تقلید کرده است صاحب کتاب درة التاج از علمای ایشان میگویم کاش مادر ایشان اینها را نزاید

میکردند چنانچه خود شان نیز از شرکاء منافقین اصحاب سقیفه مرتدین گردیدند بعد از وفات رسول خدا زیرا که در جنب ظلم و تعصب منافقین
در حق اهل بیت رسول خدا آسان و سهل است ما در جنب ظلم اصحاب سقیفه ای ائمه ایشان که تاسیس اساس ظلم نمودند در تخریب خانه نبوت
و هلاک کردن آن دو مهتا خدا و حجج خاصه و برگزیده گان او هستند بعد از آن میگوییم کاش شمار امثال این دو بلیه
از دلیل و منهزمین ارزاه و رست در سطر شمار علما محسوب و نوشته نمیگشت زیرا که مثل اینجا لت از جهالات مرکبه است
و نظیر اینجا فت از حماقات بسیطه است پس دو دشتم که وارد نمایم در این مقام اولا بعضی از آنچه در این شان وارد گشته بعینه
در روز خیبر تا حال در نهایت اتضاح و وضح شود در آنکه روات امت قاطبة اتفاق نموده اند در روایت کردن حدیث
خیبر و صحت آن و گفته اند که پیغمبر زیاده از بیست شب خیبر را محاصره نمود و علم برای علی ابن ابیطالب بود پس او را درد چشم
لاحق شد که او را از حرب باز داشت و مرحب بیرون آمد در حالیکه بحرب متعرض میشد پس پیغمبر ابو بکر را خواند با علم او را
فرستاد بجنگ خیبر مراجعت کرد و گریخت برای او فتح میسر نشد بعد از آن فردای آنروز علم را عمر بن خطاب
گرفت پس گریخت و مراجعت کرد و برای او فتح خیبر ممکن نشد خلق را مخمصه شدیده رسید پیغمبر فرمود فردا علم را بکسی
عطا میکنم که خدا و رسول او را دوست میدارد خدا و رسولش او را دوست میدارند و کرار غیر فرار است رجوع نمی کند تا خدای
تعالی در دست او فتح میکند پس خلق ملتوبه کردند در حالیکه بر خود شان خوض کرده موج میزدند که فردا بکدام یک علم را عطا میکند
و قتیکه خلق صبح کردند همه ایشان بخدمت پیغمبر آمدند و امید وار بودند باینکه علم را آنحضرت باو خواهد داد پس پیغمبر فرمود
کجاست علی ابن ابیطالب گفتند یا رسول الله از درد چشم خود شکایت میکند پس بسوی او آدم فرستادند او را بخدمت حضرت
رسول آوردند از آب دهن خود به چشمهایش کشید و او را دعا نمود پس خوب شد گویا که در آن درد چشم نبود و علم را باو عطا
کرد امیر المومنین گفت یا رسول الله با ایشان مقاتله میکنم تا اسلام آیند حضرت فرمود خود را بفرست وقتیکه در ساحت
ایشان نازل شوی بعد ایشان را باسلام دعوت کن و خبر ده بایشان آنچه واجب میشود از حق خدا تعالی قسم بخدا اگر خدا تعالی بسبب
تو یکمرد را هدایت کند از برای تو بهتر است از اینکه شتران سرخ موی برای تو باشد پس آنحضرت رفت و خدای تعالی در دست
او فتح خیبر نمود این اخبار را روایت کرده است در صحیح خود در جزو ثالث و جزو رابع و جزو خامس از آن کتاب از طرق متعدده
از سلمة بن اکوع و از سهل بن سعد و از غیر ایشان و آنرا روایت کرده است مسلم در دو موضع از صحیح خود آنرا بغوی در مصابیح
خود روایت کرده است از سهل بن سعید و همچنین صاحب مشکوة و آنرا احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است
از کثیر از بیست طریق از عبد الله بن بریده و غیر آن و روایت کرده است آنرا ترمذی در صحیح خود در غزوه خیبر و
حمیدی آنرا در جمع بین الصحیحین روایت کرده است در جمع بین الصحاح الستة و روایت کرده است آنرا ابن اثیر در جامع الاصول و در
نهایت گفته در حدیث خیبر لاعطین الرایة غدا فباتوا یدوکون اللیلة ای یخوضون کرده موج میزدند میگویند وقع الناس فی دوکة
دوکة ای 2 خوض و در کتاب مناقب جزری است که آنرا بسند خود روایت کرده است از سعید بن مسیب از ابی هریره گفت
پیغمبر ابا بکر را فرستاد بسوی خیبر پس برای او فتح میسر نشد بعد از عمر را فرستاد پس او را فتح میسر نشد پس گفت فردا علم را البته
میدهم که کرار غیر فرار است خدا و پیغمبر را دوست میدارد و خدا و رسولش او را دوست میدارند پس علی ابن ابیطالب را
خواند در حالیکه چشم او درد میکرد پس آب دهن خود را بچشمهایش زد چشمهای خود را گشود گویا که درد چشم نداشت هرگز پس گفت
این علم را اخذ کن برو تا خدای تعالی بتو فتح عطا میکند بیرون آمد در حالیکه هروله و سرعت مینمود و من در عقب او
او بودم تا آنکه علم خود را در وسط ایشان ثابت نمود در تحت حصار نصب کرد و در روایت سلمة بن اکوع است که علم خود را
در سنگی در تحت حصار نصب کرد و در بعض روایات سلمة بن اکوع است فرفع من تحت الحصن پس مرد یهودی از سر حصار
مشرف شد گفت تو کیستی گفت علی ابن ابیطالب با اصحاب خود ملتفت گردید و گفت مغلوب شدید قسم بآن کسیکه تورات را بموسی
نازل کرد و گفت پس رجوع نکرد تا خدای تعالی با او فتح کرد و بتحقیق و بتعدد است در روایات جماعتی کثیر از اصحاب آثار

قصیدة فی مدح علی ابن ابی طالب علیه السلام لابن ابی الحدید
بیضاء قد اشرقت فی [illegible] / کأنها جنة فی وسط نیران
۲ وانها املها بالامانی الآمل / جنات تصلین من وصل بهجران
۳ وعلمته بوصلها وفیه / ولکنه بحر اشجان واحزان
۴ وابکته ملکت بالفتح مستقم / عن وجهها [illegible]
۵ فطرحها انظره لما انه حضت / مثل السهام کان من [illegible] شیطان
۶ فشبت واثبتها [illegible] غانم / فان ذلك الیوم عند [illegible]
[illegible]

که پیغمبر علی را خواند و آب دهن خود را در دو چشمهای او مالید چشمهایش گشاده و درد چشمش ساکن گشت و در دعا خود برای
او گفت اللهم قه الحر والبرد خدایا او را از گرمی و سردی حفظ کن و علم را باو داد و آن علم سفید بود و گفت با این علم برو و
جبرئیل با تو است و نصرت در پیش تو و رعب در سینه های قوم ثابت کرده شده است و مراد از علی مرد جنگیست که همیشه بود در جنگها
حوزه شان میباید نه کسیکه ایشان را هلاک میسازد مثل آنچه ابا بیت و وقتیکه با ایشان ملاقات کردی بگو من علی بن ابیطالبم زیرا
که ایشان خوار و مخذول میشوند انتهی و به تحقیق واقع شده است در روایات جماعات بسیار از ائمه احادیث ایشان از
جمله ایشان مسلم است در صحیح خودش که عمر بن خطاب گفت من امارت را دوست نگرفتم مگر در آن روز پس آنکه امارت را
مبادرت کردم یا امید آنکه مرا باو دعوت نمایند و به تحقیق واقع شده است نیز در روایات ائمه محدثین و مورخین ایشان
که جمعی از اصحاب رسولخدا در شب گفتند معلوم است که مراد از آن مرد علی بود زیرا که چشمهایش درد میکرد بحیثیتی که چیزی
را نمیدید پس قول ایشان به علی رسید عرض کرد خدایا آنچه تو منع کرده عطا نمیشود و مانع نیست برای آنچه تو عطا کرده و در
در روایات ایشان است ایضا که پیغمبر این را گفت علی در آنجا نبود و وقتیکه فردا شد برای آن علم ابوبکر و عمر و مردانی از قریش گردن
کشیدند امید هر یک از ایشان این بود که صاحب آن علم باشد پس رسولخدا سلمة بن اکوع را بسوی علی بن ابیطالب فرستاد پس
خود سوار شده آمد و شتر خود را نزدیک رسولخدا خوابانید در حالیکه چشم او درد میکرد و چشمهای خود را بسته بود با پارچه برد
قطری سلمه گفت پس آمدم او را بخدمت رسولخدا آوردم رسولخدا باو فرمود ترا چه شده گفت چشمهایم درد میکنند
گفت نزدیک من بیا پس به پیغمبر نزدیک شد پس از آب دهن خود بچشمهایش مالید و در کلمات جماعت عظیم از محدثین
و مفسرین و حذفه آثار و تواریخ است که پیغمبر ابوبکر را با مهاجران با علم سفید فرستاد پس برگشت در حالیکه قوم خود را توبیخ
و سرزنش مینمود و قوم او را توبیخ مینمودند بعد از او عمر را فرستاد پس برگشت در حالیکه اصحاب خود را بجبن و ترس نسبت
میداد و اصحابش او را بجبن و ترس نسبت میدادند تا رسولخدا غمگین گردید پس فرمود لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار رجوع نمیکند تا خدای تعالی در دست او فتح میکند پس علم را بعلی داد و در دست او
فتح شد و از عمرو بن میمون نقل شده در آنچه برای علی ده فضیلت شمرده برای غیر او نیست گفت پیغمبر فرمود هر آینه میفرستم
مردی را که خدای تعالی او را ابدا خوار نمیکند خدا و رسول او را دوست میدارد پس آنحضرت نظر کرد و گفت کجاست علی تا قول او
فتفل فی عینیه بعد از آن دفعه رایت و علم را حرکت داد پس آنرا باو داد و شیخ ایشان ابن طلحه شافعی در مطالب السؤال
گفته صحیح است نقل این حدیث در اسانید صحیحه با سانید صریحه بخاری و مسلم و غیر ایشان پس میگوئیم در بستیکه تو زمانیکه اخذ کردی
مجامع آنچه که آنرا از علمای ایشان نقل کردیم در طرق این حدیث که متواتر معنوی است بلکه متواتر لفظی اجمالی است ایضا و اخذ کردی
مجامع کیفیات متون آنرا که متقارب و الفاظ آنها متعانق اند و آنچه بآن دلالت کرده و تدبر کردی بحق تدبر میدانی
که این اخبار و آثار که متضمن است قضیه او را روز خیبر و آنچه در آن حادث شد چنانکه آنها متضمن مناقب عظیمه و فضایل کثیره
جلیله امیر المؤمنین است بحیثیتی که هر یک از آنها مساوی یعنی شد با تفضیل و مناقب اولین و آخرین بحسب شرافت و در
و هم چنین متضمن است معایب عظیمه و مناقص کثیره ابوبکر و عمر است و ثابت کننده برای ایشان جرائم و ذنوب مهلکه
بلکه ملکه راسخه ظلمانیه را ثابت میکند در کفر و نفاق اگر چه این بعد از ملاحظه تنصیص و تصریحات محکمات کتاب بوده باشد
مثل قول خدای تعالی و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ملاحظه آنچه صادر شده
از پیغمبر از کنایات بلیغه که اتم و اکمل است در باب الزام از تصریح و تنصیص پس عجب از غفلت امثال فخر رازی و هر کسیکه
مثل او هستند در کوری بصیرت قلب و فقدان نور بصیرت و از غفلت ایشان است از اینکه اصل اساس قضیه خیبر و ابتلای
امیر المؤمنین و عین او بآن ناظره و دیده باصره بدرد چشم در اول امر و فرستادن پیغمبر ابابکر را با رایت و علم سفید و گریختن او
او در حالیکه قوم خود را توبیخ و سرزنش مینمود و قوم او را سرزنش مینمودند بعد از آن فرستادن پیغمبر عمر بن خطاب را و گریختن او

درحالیکه او قوم را به جبن و وهم او را به جبن نسبت دادند در جهت حکمتهای الهیه و مصلحت کامله بوده بود تا مرتب شود با آن آنچه صادر
از پیغمبر در شان امیرالمؤمنین از جهت تخصیص و تصریح و تطابق و حقیقت و نیز مرتب شود با آن آنچه صادر شد از پیغمبر در
در شان دشمنان خدا و رسول و ولی و خلیفه او صدور شد که متلازم و کنایه بوده باشد که از تخصیص و تصریح ابلغ و اکمل است
تا حقیقت حال در نزد دهریه عقل و شعور از غایبان و حاضران ظاهر شود و به دلیل ساطع و برهان قاطع بدانند که تقدیم ابی
بکر و عمر یعنی بر امیرالمؤمنین مثل تقدیم اهل کفر و اساس نفاق است بر عین ایمان و منبع ایقان عین تم مناظره واذنه
الواعیه و دیده لها باسطه پس هلاکت بعد از آن هلاکت باد بر کسیکه اغماض و چشم پوشیده از ملاحظه این مصلحت و آن
حکمت در مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که حکم انتقام و اسرار آن شان از آنچیز ها است که مخفی بماند بر کسیکه اورا
جز شبهه تبع بوده باشد آیا خدای تعالی قادر نیست بر اینکه مبتلا نه گرداند امیرالمؤمنین را به درد چشم یا اینکه رسول خدا احمد
بوده باشد از اینکه خدای تعالی چشم امیرالمؤمنین را شفا میدهد به آنچه تماشا کرد حاشا ثم حاشا بلکه همه اینها از جهت اظهار شان
امیرالمؤمنین و افتضاح دشمنان او و اظهار کردن آنچه اند و منافق هر آن بودند از کفر و نفاق و عدم اهل بودن ایشان
بود بر خلافت و امامت با اینکه اینست که اگر درد چشم امیرالمؤمنین نمیشد با آن نحویکه گذشت صحیح نمیشد فرستادن
ایشان بر رایت و امیر کردن ایشان بعموم زیرا که اهل خدای ارجمند و لشکر رسول خدا امیر نشد با وجود امیرالمؤمنین در آن
مکان و در آن معسکر و لشکرگاه و اگر خواهی که حقیقت امر را او معتبر از آنچه ذکر شد بدانی پس آنکه قول پیغمبر لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله صلی الله علیه و آله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح له امور را در شان امیرالمؤمنین افاده
میکند و آن امور عبارتست از اینکه مرد کامل در محبت خدای تعالی و محبت رسول او ای هر دو یکبار او منفک نمیشود در آن از اثبات
محبت خدا و رسول وا و امیرالمؤمنین است از اینکه امر دیگر آنکه از لازمات محبت خدا و رسول و لازم او منفک نمیشود امیرالمؤمنین
و این خبر در حقیقت راجع میشود بر اینکه محبت خدا و رسول او محضرت در او با معنی هر کسیکه خدا و رسولش او را دوست میدارد
از محبان و دوستان امیرالمؤمنین است پس بحق تدبر تامل کن و از اینکه مرد کامل در رجولیت و شجاعت و اعراض از دنیا و کسیکه
باک نمیکند از اینکه مرگ باو واقع شود یا او بمرگ واقع گردد از جهت ممسوس و محو بودن او در ذات خدای تعالی و شدت
رغبت و میل او بطاعت خدای تعالی و انقیاد امر او امیرالمؤمنین است پس چنانکه این کلمات شریفه تحقیق افاده کرده
شان دشمنان و اضداد آن امور را ولکن بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال با بجا آرشید و اگر خواهی که به نمط دیگر تعبیر
بگو که اجزاء حدیث شریفه متلازم و متعاکس اند در لزوم از حیثیت وجود و عدم از جهت پیغمبر آن اجزاء را مترتب ابرا
کرده و مسدر جا از ملزوم بلوازم و در حالیکه تنبیه کننده است بر اینکه هر لاحق سابق مترتب و نتیجه او است پس یحب الله و رسوله
مر دلیر و مرد و دوست داشتن خدا و رسول و است او را و یحبه الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ملزوم کرار غیر فرار است از دو جهت و معلوم
است که هر کس بخدا و رسول و ایمان صحیح و درست باور دارد و شان از اصدق غیر مشوب دوست دارد زنده کالذمه اختیار و
اختیار میکند بر زندگانی را یاد دنیویه و اختیار میکند آنچه در نزد خدا باقیست بر آنچه در نزد او زایل است پس ابدا از مرگ نمیترسد
بلکه هرگز اخیال حوادث و طوق نمیکند زیرا که آن راه رسیدن به مطلب است و آنرا طریق رسیدن به سدرة المنتهی میشمارد و پیغمبر گفت فوق
کل بر برتا مردرا در راه خدا کشته باشند و امیرالمؤمنین گفت بخدا قسم هر آینه پسر ابیطالب انس و مایل تر است به مرگ
از میل طفل به پستان مادرش پس بر قلب شریفش محکمتر بود در ثابت بودن به مجاهده از کوههای محکم و بلند در زمین پس کوچ
کرد و نمیزد شمشیر دشمنان خدای تعالی را یا بکشند یا بکشد او را پس کسیکه حالش چنین باشد لامحاله خدای تعالی او را حفظ
میکند از فرار از جهاد و ذنوب و گناهان خصوصا از اینکه از جهاد فرار نموده پشت بگرداند و خصوصا از اینکه فرار عادت او گردد
باشد و آن خود نفس از اکبر و اعظم معاصی کبیره است که انجام داده که با آن مداومت و عادت نماید و مصر باشد پس به تحقیق ظاهر شد
از همه اینها اگرچه بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال آن غائب شده باشد که از جهاد فرار کننده کمان که دین و عادت ایشان

٣٤ فادیتهم بتبجیل لعلکم
تصرالیه قتل عاد لعاد

٣٥ اما تقحیم کالاثر اشتعال الکم
الیوم کلکم دینا باایمان

٣٦ هلا اترطو اوضا کهتری
و نیار بترک الایات و قرآن

٣٧ فیالنضاعر فیالصوله
لومعشر مثل القوی وافهان

٣٨ یا مرحبا جلا انتم منتبلی
من ایه حرب و ذی الحسان

٣٩ فانشدها بتراهیل انتدرمنه بلا
تبدالحد والنداس ابوی تبلان

٤٠ ابا الحسن واسید من بها به
اهل الحسب کهیان وحیوان

فرار دکر بتحقیق ثابت شد که خدا و رسولخدا او را دوست میدارند و خدا و رسول او آنها را دوست میدارند پس ثابت شد که آنها در ارتکاب بخار بها
و محکم شدند در بلکه نفاق و آوردن ذنوب جهلکات پس شک نیست در اینکه هر کسیکه چنین باشد دشمنان خدا و رسولخدا است شد
پس بعد از فخر ما ربی بنت برای امه خود دشمن به قول خود که کرار غیر فرار بودن ایشان باعث نقص در فضیلت ایشان نمیباشد
الا تری ان الانبیاء افضل من الملائکة مع انه لیس لهم من القدرة ما للملائکة مگر از قبیل اعتذارات جاهلان برای دوستان
خودشان و بتحقیق غفلت است از اینکه بسا میرسد ضرر از دوست جاهل و نادان چیزیکه از دشمن عاقل باو نمیرسد زیرا که آن
جاهل صیق خناق باو غالب شده پس بمقام عذر از آمده از جائیکه نمیداند زیرا که احتجاج در اینمقام بانچه گذشت بر فضائل
عظیمه و مناقب جلیه امیر المؤمنین از جهة کثرت قوت و قدرت او نبود و نه بر نفاق دشمنان او و دشمنان خدا و رسولخدا
و جبارت و جمع کردن ایشان صفات ذمیمه از جهة مفقود کردن ایشان چیز را که برای امیر المؤمنین بود از کثرت قوت
و قدرت بلکه احتجاج بر هر دو امر باجزاء حدیث شریف مذکور است از وجهیکه گذشت و قضیه قدرت و قوت
پس آن را مقام دیگر است زیرا که کندن امیر المؤمنین باب خیبر را بدست خود و سپر کردن آن معجزه است از معجزات او و روایه الفذا
و بتحقیق در طرق ایشان وارد گشته که آنحضرت کند در خیبر را بدست شریف خود و آن را سپر کرد برای قتال خود پس با ایشان
و با دشمنان مقاتله میکرد تا خدا بر دست او قلعه خیبر را فتح کرد و قتال تمام شد بعد از آن آنحضرت آن را پل کرد بر خندق در حالیکه
آن را بدست خود نگهداشته بود تا بر روی آن مسلمانان گذشته تا داخل حصار گشته غنایم را اخذ کردند بعد و قتیکه برگشتند آن را
بدست یمین برداشته چهل ذراع انداخت و در روایتی که آن را چند ذراع بدست راست خود دور انداخت و در روایتی است
که آن را به پشت سرش چهل ذراع انداخت و در روایتی آن را چهل ذراع بهوا انداخت و در روایتی چهل ذراع بعقب خود انداخت
و بتحقیق از صحیح ثابت شمرده شده است در نزد معظم اصحاب روایت که اندر را السبب مرد از مردان خیبر می بستند و بعد از آن
مسلمانان تجربه کردند و قصد کردند که آن را حمل نمایند پس بر نداشتند آن را مگر هفتاد مرد بمشقت آن را برداشتند و هم چنین روایت
کرده است آن را احمد بن حنبل و محمد بن جریر طبری و غیر ایشان و در روایت بعضی از ایشان است که حامل نمیشد آن را مگر هفتاد نفر
مرد و در نزد کثیری از مورخین که در آن نه هزار من بود و اسحق و غیره او روایت کرده است که علی گفت وقتیکه در خیبر را کندم
آن را برای خود سپر کردم و با قوم مقاتله کردم و وقتیکه ایشان را خدا خوار و ذلیل گردانید در را به حصار ایشان طریق نمودم
بعد از آن آن را بخندق ایشان انداختم پس مردی با و گفت و در روایتی عمر با و گفت هر آینه بتحقیق نقل کردی آن را از نزد حامل شدی
گفت نبود گرانی آن بمن مگر مثل سپر من که در دست من در غیر این روز و در کلام امیر المؤمنین که ثابت است از او در نزد اهل حق
و عامه قول او علیه السلام است که من باب خیبر را بقوت جسدانیه نکندم و در روایتی بقوت جسمانیه و لکن آن را بقوت ربانیه قلع
کردم و در بعض طرق اخبار است که فرمود و لکن بقوت الهیه بر کندم و در بعضی از روایات آنحضرت که باب خیبر را بقوت جسدیه
و بحرکت غذائیه نکندم و لکن مؤید شدم بقوت ملکوتیه و نفسی که بنور رب خود روشنی دهنده است بر کندم الحدیث مخفی نماند بر تو
که از عجیب ترین امور است آنچه با آن اشاره گذشت از قول عمر بن خطاب که گفت فما احببت الامارة الا یومئذ فتساورت لها
زیرا که او در حقیقت اگر بخدا و رسول او ایمان آورده بودند و طالب محبت خدا و رسولخدا بودند از جهاد و از مقاتله مرحب
نمیگریختند و وقتیکه پیغمبر ایشان را در مرتبه اول بحرب او فرستاد پس قسم بخدا اینکه ایشان را از اهل تابوت قرار داده است
در آتش اگر فرض نمائیم پیغمبر ایشان را پیغمبر فرستاد بعد از کلام خود لاعطین الرایة غدا او هزار مرتبه هر آینه میگریختند در هر
مرتبه که مرحب بقول ایشان میآمد و چه خوب گفته است ابن ابی الحدید و لله انت ما اتیا اللذین تقدما ففرهما
والفر قد علما حوب الا ان قال لیلهما من الهوی ستمرل طویل النجاد السیف اجید یعبوب
یمج منونا سیفه و سنانه و یلهب نارا غمده و الانابیب الا ان قال عذرتکما ان الحمام لمبغض
وان بقاء النفس للنفس محبوب الی ان قال دعا ضعب اسنانا تملکها الغر یعیرانا عیال الاناة

مطلوب بلکه میگوییم که از روی عمر بن خطاب اینها را از روز کنایه بود از محقق شدن کینه و عداوت در قلب او و آنرا روز بیعت
رسولخدا و برادر و وصی او و استعاره است از تاکه پنهان کردن عمر اینرا در قلب خود و عزم نمودن او بود که امارت و ریاست را از
بیت نبوت بیرون رود بعد از وفات رسولخدا تا آن عمارت را خودش متولی و مباشر شود بعد از آن اگر خواهی
که پیشوایان جاهلان حمقا را خاکمال کنی مثل فخر رازی و کسانیکه در عقیده فاسده او هستند بگو که امیرالمؤمنین چنانکه
مخصوص شده است به اخوت و قدری که خدای تعالی مثل آنرا باحدی نداده است بعد از برادریش رسولخدا مکانیکه بازوی او را در هوا
میکائیل و اسرافیل گرفته وقتیکه خواست که مرحب را پاره کند و جبرئیل از شمشیر او گرفت تا نرسد به گاو یکه حامل دنیا است
و مکانیکه حرکت نمود عرش خدای تعالی وقتیکه در خیبر را قلع کرد پس هم چنین خدای تعالی او را تفضل داده است
مثل برادریش رسولخدا در هر خیر و منقبت و هر فضیلت و صفت حسنه بر جمیع انبیاء و مرسلین و بر هر صاحب خیر آحادی
و مجموعی پس برای ان کامل کیست که تفضیل داده شود در جمیع خیر بر هر صاحب خیر و خوبی پس ایشان منحصر است بر رسولخدا
و امیرالمؤمنین و اولاد معصومین ایشان بعد از ان بدانکه مشکک خناس فخر رازی و هم چنین کسانیکه با او شبیه‌اند بتحقیق
عامه تشکیکات و شبهات را نسج کرده اند در جمله کثیره از مواضع مناقب امیرالمؤمنین و فضایل سید المرسلین بر منوال دیگر
بیانش اینست که ایشان مثل ابلیس خناس وسواس مینمایند و القاء شبهات و تشکیکات مینمایند در میان جاهلان
و میگویند که خوابیدن امیرالمؤمنین را در فراش رسولخدا در شب مهاجرت پیغمبر از مکه بسوی مدینه شیعه آنرا از مناقب
عظیمه و فضایل جلیله شمارند که فوق منقبت و فضیلت نیست و حال آنکه ایشان با همه اینها ادعا مینمایند که برای امام مخفی
نمیشود چیزی از آنچه شده و آنچه واقع میشود علاوه بر این ما میگوییم بعد از اغماض کردن از همه اینها که امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب میدانست بخبر دادن پیغمبر که بعد از رسولخدا سی سال تعیش و زنده گانی کرده و با ناکثین و قاسطین و مارقین
مقاتله خواهد نمود پس بنابراینکه حال چنین شد چگونه مثل این از فضایل و مناقب میشود که در فوق افضلیت و منقبت
جلیله باشد زیرا که غیر امیرالمؤمنین بسیار از صحابه اگر میدانستند مثل اینرا هر آینه میکردند مثل خبر زیرا که امیرالمؤمنین کرده و هم
چنین است کلام در غزوات او و اقدام نمودن بنفس خود در مهالک و مخفی نماند بر تو که این شبهات سرایت کرده از عامه
جاهلان شیعه بمکانیکه سؤال میکنند از جمعی علماء در بعضی از مجالس و محافل از ابطال و ادعا میکنند بحل این مشکل و ازاله شبهات را
و تعدی میکنند از آنچه ما بسوی آن اشاره کردیم بنظایر آن مثل اینکه میگویند آیا امیرالمؤمنین میدانست در وقت تصدق کردن
در حالت رکوع خاتم سلیمان بن داود و یا خاتم طوق بن عوج ازرا بنا باختلاف روایتین که سائل جبرئیل بود برای امتحان آمده بود
یا نمیدانست اگر میدانست پس فضیلت ثابت نمیشود اگر نمیدانست پس چگونه حیرت و حسابت میکنیم و میگوییم که امیرالمؤمنین
که خدای تعالی در شان او گفته و کل شئ احصیناه فی امام مبین نمیداند امثال اینرا بعد از آن جاری میکنند کلام را در هر جهت بسیار است
بر تصدق کردن امیرالمؤمنین خاتم را بعد از آن نیز جاری میکنند کلام را در اینکه التفات امیرالمؤمنین بر سؤال سائل در حالیکه
که مشغول نماز بود منافیست با آنچه از او در او بود در حال نماز از خضوع تمام و خشوع کامل و مستغرق شدن او در عین کمال توجه
بحضرت حق معبود و فانی بودن او در تحت تجلیات بزمانیکه همه اینرا شناختی بدانکه ما جوابهای منافقین مشککین که
شیاطین اکور میگیرند مثل فخر رازی و امثال او در عقاید فاسده پس میزنیم شمشیر شدیده را در مردمک چشم ایشان و شبهات را
زایل و ماده تشکیکات را قمع و قلع میکنیم بحول الله تعالی و قوت او و برکت ولایت مطلقه امیرالمؤمنین پس باید بشود این
قلع و قمع باقسامی از احتجاج بنقض و معارضه و حل تفصیلی و نحو اینها پس میگوییم بدرستیکه پیغمبر چنانکه بامیرالمؤمنین خبر داده
بود که او بعد از پیغمبر اینقدر مدت تعیش و زندگانی میکند هم چنین بجماعتی از صحابه خبر داده بود که بعد از او باقی خواهند ماند
پس از این جماعت کسیکه ببقاء ایشان خبر داده بود ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
بود الی غیر ذلک از اشرار و هم چنین نیز خبر داده بود بجماعتی از اخیار بباقی بودن ایشان بعد از خود و بجماعت مثل
سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و حذیفه بود الی غیر ذلک پس چرا نکردند مثل بخبر زیرا که امیرالمؤمنین کرده در مقامی از مقامات

در غزوه از غزوات و به تحقیق شناختی که منافقین عادت ایشان مقرر بود اگر فخر رازی و گروها و خبر دادن پیغمبر را به بقاء ابی
و عمر و عثمان الی غیر ذلک بعد از او انکار نماید به تحقیق مخالفت کرده است با آنچه وارد گشته در طرق ایشان به نهج متظافر و متواتر
در صحاح ست و سایر کتب احادیث ایشان و تفاسیر و تواریخ ایشان بعد از آن میگوییم که این شکلی اگر زایل میکردند در لوازم
کلمات خودشان هر آینه اقدام مینمودند با لقاء این تشکیکات زیرا که آن در حقیقت راجع میشود بر اینکه امیر المؤمنین
در غایت درجه یقین و اقصی مرتبه اذعان و ایقان است با آنچه رسول خدا آورده است و با آنچه پیغمبر خبر داده است این بود که امیر
المؤمنین بعد از پیغمبر باقی میماند و تعیش میکند در فلان مدت پس میگوییم که این نیز چنانکه ثابت میشود فضیلتی را از فضائل
برای امیر المؤمنین که بالاتر از آن فضیلتی متصور نمیشود زیرا که ثبات عادت ایشان بر قرار و استقرار در دین ایشان بر ایام
یا با علم ایشان بود بر سلامت نفس خودشان در الحروب بر اینکه بمعارضه شجاعان و مقاتله اقران و امثال مباشر میشوند و یا
با علم و یا ظن ایشان بود بمرگ خودشان زمانیکه خودشان مباشر مقاتلات میباشند و یا با شک ایشان بود در آن پس قسم
اول چنانست که می بینی زیرا که عاقل اگر چه باک ندارد از مرگ بسبب عار و خالی باشد از دین و عادت مردن هرگز مثل ایشان را از تحت
نمیشود و اما غیر قسم اول پس ثواب میکند برای ایشان از جهة ذم و نقصان در ایشان زیرا که ایشان در این هنگام عقد ای میکنند
خلاف آنچیز را که پیغمبر او را خبر داده بود و یا در آن شک میکردند پس هرگاه گوئی که جمیع آنچه ذکر کردی از محل تفضیلست و آنچه در این مقام
انفع و اقمع است شکوک مخالفین و شبهات ایشان از آن بیان و ازاله شکوک است بر نمط محل تفضیل میگویم آنچه را ذکر کردم
از نقض را چیزها نیست که در کفایت است جدا زیرا که آن نقض شکوک و شبهات ایشان را قلع و قمع میکند و با وجود این بر محل تفضیل
اشاره مینماییم و میگوییم که هر طاعت از طاعات صادره از امیر المؤمنین که از فضائل شریفه جلیه او است و در آن ایرادی کند جمعی
از مخالفین شکوک و شبهات خودشان نزد امر کردن خدا و رسول و نص صریحست از ایشان با اینکه آن از فضائل است که بالاتر
از فضیلت نیست مثل قول خدای عز و جل در شان خوابیدن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب در فراش رسول خدا در شب که با آن
اشاره گذشت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و مثل مباهات کردن خدای تعالی در این قضیه بر ملائکه مقربین با
این عمل از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب چنانکه این وارد شده در روایات متلقی بقبول ما بین فریقین و مثل قول خدای تعالی
در شان تصدق کردن آنحضرت انگشتر را انما ولیکم الله و رسوله الآیة و مثل قول پیغمبر در غزوه خندق ضربة علی یوم الخندق افضل من
عبادة الثقلین و مثل قول جمیع ملائکه در مقام کشتن و دو نصف کردن او مرحب را لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی الی غیر ذلک
از چیزها که بحد حصر نمیآید از امور متلقی بقبول و اذعان در نزد جمیع فرق اسلام هرگاه گوئی که این کلام اگر چه از بیان تفضیلست
الا اینکه آن در ورطه اجمال است زیرا که ما دانستیم بسبب آنچه بسوی آن اشاره گذشت از آیات و خبرها که خدای عز و جل و رسول او
و ملائکه او امیر المؤمنین را و اعمال و طاعات او را مدح کردند بچیزیکه بالاتر از آن مدح و نعت متصور نمیشود پس هر عمل از اعمال
او که با آنها اشاره شد جامع میشود دو سهم رتبه معلا از شرافت و فضیلت و لکن با هم این کلام باقی میماند در کشف سر و
کیفیت در آن باین معنی که آنچه ذکر شد اگر چه از چیزهاست که شکوک و شبهات را بر وجهی زایل میکند الا اینکه آن رفع نمیکند
ابهام را که آیا امیر المؤمنین بحقیقت حال و آنچه امر با آن راجع میشود در قضایای مشار الیها عالم بود یا نه میگوییم اولا آنچه ذکر کردیم تفصیلا
از محل تفضیلست پس در رفع شکوک و شبهات قطعا کفایت میکند اگر چه اشاره نکردیم در آن بر کشف و کیفیت اصلا و ثانیا
اینکه کشف سر و کیفیت در آن متصور میشود بر چند وجه اول اینست که با آن اجرا قضیه بداء و محو و اثبات است در این و در باب
خفی نیست بر فطن متدبر دوم آنکه برای امیر المؤمنین حاصل میشود بسبب کثرت شوق او بلقاء پروردگار تعالی و طلب کردن او
رضای خدا را حالتی مثل حالت تحقق نسیان او گر خواهی که بنمط و طرز دیگر تعبیر نمائی پس مسمی کن این را بانساء و فراموش کردن
از خدای تعالی سیوم آنکه مثل این نیز سریست از اسرار ولایت مطلقه باین معنی که ما قطعا میدانیم که مدح کردن خدا و رسول و
عمل امیر المؤمنین را در مقام خوابیدن او در فراش رسول خدا و هم چنین مجاهدات و مقاتلات او در حروب و غزوات آنچه

ما لا بر کرا انو صف شده مصور نمیشود و مگر در آنچه محقق میشود و توطین و عزم او بر طاعت خدا و رسول و بر بذل نفس و وجود خود در طلب کردن مرضات خدا و با همه این نیز میدانیم که امیر المؤمنین امام مبین بود که خدا تعالی هر چیز را در آن احصا کرده است پس این دو امر ثابت و واقعی و قطعی و در شان آنها اصلا تدافع نیست پس غایت آنچه در این باب ثابت است که ما مقر و اذعان داریم به عاجز بودن از درک کیفیت حال بر نمط و طرز تفصیل پس کسیکه باین عجز اقرار میکند اشکال و شبهه اصلا باو راه نمی یابد اشکال و شبهه بر کسی راه می یابد که اراده علم تفصیلی نماید پس صاحب این اراده در غفلت محض است زیرا که چگونه درک میکنند عقول ما تفاصیل احوال و حقایق امور از چیزهائی که باصحاب نبوت و ولایت مطلقین تعلق دارد فقد بر حید چهارم آنکه هر قصد و توطین و عزم از ولی خدا و حجت او بر جمیع خلق او بعد از برادرش رسول خدا امرات عدیده فضل است از جمیع اعمال صالحه که از سایر عباد و صالحین بندگان خدا تعالی واقع میشود از جمله آنها کشته شدن است در راه خدا پس اینها در مثل خوابیدن او در فراش پیغمبر و بقاء نفس شریفه خود در آن شبها و حروب و غزوات از برای طلب کردن رضای خدا و اما قضیه تصدق کردن او خاتم و آنچه با آن شبیه است از قضایا اینکه خدا تعالی با ملائکه در آنها امیر المؤمنین را امتحان کرد پس آن اگرچه جاری میشود در آن ایضا بعضی از آنچه ذکر شد الا اینکه صرف حق و محض تحقیق در آن این است که گفته میشود که امیر المؤمنین اگرچه کتاب الله مبین است که خدا تعالی در آن همه چیز را شمرده الا اینکه ما میگوئیم که علم او بحقیقت حال در امثال آن قضایا متحقق میشود باراده او علم او با آنها لکن او دانستن آنها را اراده نکرد از برای امر عام امر تکلیف یا بمعنی که امر تکلیف نمیشود مگر بآن یا اینکه حسن پیدا نمیکند مگر بآن و بعبارت اخری عدم علم بحقیقت شیء در بعض مقامات از کمال انسان کامل است زیرا که او خود کامل است از افراد ممکن پس این بعضی را بداند و در آن تامل کن بعد از آن مخفی نماند در بر تو کسیکه از احسن قضایا اینکه بقضیه تصدق کردن خاتم شبیه است و طرفه ترین وقایعیکه جاری شده است امر در آنها از باب امتحان پس در آنها منقبت عظیمه و فضیلت جلیه ظاهر شده است از مناقب و فضایل امیر المؤمنین که بحد و حصر نمی آید آنچیز نیست که وارد شده است آن را سید اجل سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در بعض قصاید خود پس ذکر میکنیم بعضی از اشعار آن قصیده را پس گفته است بعد از جمله اشعار قصیده

عليك صلوات الله يا خيرة الورى طريك لا يمحو طعنك لا يبرى

عليك سلام الله يا قاسم الطوى ويا قائما ليلا ويا صائما دهرا ومن كلم الموتى ومن أوضح الهدى

ومن صدق ومن سلم النذرا وذوجه الرحمن وقلده الأمرا وناداه يوم الغدير مبلغا

على ولي الله والآية الكبرى وأعلمكم علما وأحسنكم تقى وأطهركم قلبا وأشهركم فخرا

ألا كل من والى عليا فقد نجا وخاب الذي أخفى لحيدرة غدرا وفي منكب الهادي إلى بيت ربه

وكسر أصنام الطغاة على كره هو النبأ الأعلى هو السم للعدى هو الموت يوم الروع والأ

الأجرا فكم لعلي المرتضى من مناقب أبى الله لم تحص الرواة لها عشرا كأحد وسلع والنضير

وخيبر ويوم حنين وافتحامه بدرا وعنه بكوفان سمعنا رواية فضحى حسنها إلى أنظمها شعرا

فبين علي المرتضى بين صحبه بكوفان قد صلى بنا الظهر والعصرا إذا اقتحمت حجر الوصي حمامة

من كمه اليمنى إلى كمه اليسرى فقالت أجرني يا علي فإن لي فراخا بوادي الأيل أودعتهم وكرا

طواها الطوى من نابع فهي جوع فتممت أبغي ما يقوتهم فجرا مررت بقاع فانقض

بجثة من البر إذ وحي إلى الفضا صفرا رأيت الفضا لما رأيت انقضاضه على أجدلي

واكسبا لأجدلي فقال لها قربي ومن فوق طرفه إذا الصقر هادفا قاصد يتبع الإثرى فأهوى

إلى حجر الوصي مصوبا ليقتنصها قهرا ويجلبها ظفرا فصاح به قف ويل عمن أجرته فقا

ومنها لعلي يرمقها سرا أبا حسن يا سيدي منذ أربع مقيم بعشي جايع كبد حرا خرجت
سحيرا اطلب الرزق حائرا فلاقيتها في البر تلتقط البرا حملت عليها مسرعا أسبق الهوى
فقلت فلا تنجو ولو علت الذرا فقال علي المرتضى ان جارنا غريب فلا تسرا يخاف
ولا ضرا فقال علي خذ عوضها حمامة فقال ولا أرضى ولو زدتني عشرا أبا حسن
يا سيدي فهي منيتي تجدلي بها وإلا أموت بها حسرا ولا أختير سيدي منك قطعة
من الفخذ كي أطفي بها كبد حرا فنادى أمير المؤمنين بقنبر ألا ائت بالسكين وامتثل
الأمرا فغاب قليلا ثم جاء بمدية طليقة حد لا تكل عن الصخرا فمكنها من فخذه غير
جازع ليطعم ذاك الصقر من فخذه هبرا فصاح به لا تفعلن فإنني أنا الروح و
جبريل الأمين لك البشرى وهذا أخي ميكال جئناك آية بإذن الله خصك النصر والصبرا
فيا قاتل الله المرتضى لطهر جبرا أما الذهب الغالي تقيس به الصفرا برئت إلى الرحمن
ممن لفاطم على فدك بالسوط قنعها قسرا فماتت وآثار السياط بجنبها ونحلها
غصبا ومقلتها عبرا وغسلها الهادي الوصي وضمها إلى قبرها ليلا وأودعها سرا
فلما أضاء الصبح جاؤا لدفنها فما وجدوا الزهراء ولا عرفوا القبرا فلما أرادوا نبشها
ثاروا مغضبا وسل الحسام العضب واغتفل النمرا فصاح عليهم مغضبا يا آل غالب
فأقسم بالرحمن أجزركم جزرا فما نطقوا في نبشها قط كلمة ولا شهروا سيفا ولا برحوا
شبرا حاصل مضمون آنکه بر تو باد صلوات خدا ای بهترین خلق خدا از انکه تو نجات نمی یابد دیگری جز ره تو چاره
ندارد بر تو باد سلام خدا ای قسمت کننده آتش و برپا کننده شب و روزه گیرنده دهر و حرف زننده با مردگان و کسیکه
هدایت امر صبح نموده و صدقه داده و سبد زر وفا نموده و خدای رحمن فاطمه متقی را با تو تزویج نموده و ترا تعلیم نموده اسماء را
و امر خلافت با تو مرحمت فرموده و با تو ندا داده در روز غدیر در حالتیکه مبلغ بوده بمردم علی است ولی خدا و ای بزرگ
و داناترین شما در علم و احسن شما در تقوی و پاکیزه ترین در قلب و مشهورترین شما در فخر آگاه باشید هر کسیکه علی را دوست
و ولی خود دانسته به تحقیق نجات یافته و از رحمت خدا مأیوس گشته کسیکه خفیه داشته در دل کینه حیدر را بدرستیکه پیغمبر
هادی در خانه پروردگار خود بالا رفته و شکسته بتهای کفار را علی کشته است او است جبر عنیدتر و او است تسلیم قاتل مرد دشمنان را او است
مرگ و شیر خیبر در روز جنگ پس چه قدر مر علی مرتضی است از مناقب که راویان اخبار دهلیها و را ذکر و احصا نه کرده اند
مثل جنگ احد و سلع و نضیر و خیبر در روز حنین و بدر و از او در کوفه روایتی شنیده شده حسن و مفتی است که او را بنظم
بیان کنم روزی علی مرتضی در کوفه میان صحاب خود نشسته بعد از آنکه نماز ظهر و عصر را بجا آورده بود که ناگاه کبوتری با خوف
وی فرود آمده از آستین راست وی داخل گشته از طرف چپ در آمده عرض کرد پناه ده مرا یا علی که مرا جوجه هاست در داد
اینک آنها را در آشیانه گذاشته ام و چهار روز بود که آنها گرسنه بودند امروز صبح به طلب قوت آنها در آمده بیابانها سیر نموده
دانه چیده بودیم که ناگاه از قضا بازی بمن حمله کرده بر من پیاده رسید من و کبوتر را به علی حضرت داد این حضرت فرمود
از آن کبوتر در چنگال از بالای سر او باز فرود آمده رو نمود با عوض وصی ما او را قهر گرفته و چنگال خود را فرو برد پس کبوتر صیحه
کشیده و گفت بر تو جو در آنکه دار از پناه داده من عرض کرد در حالتیکه تند نگاه میکرد ابو الحسن یا سیدی من چهار شبانه روز است گرسنه
با دل بریان سیر کرده ام امروز به طلب روزی بیابانها سیر کرده این را دیدم که دانه می چیند با سرعت تمام کبوتر وی حمله نمودم قصد

هضم اکرده تمام عروج وصعود کنی از جنگ من خلاص نخواهی شد پس علی مرتضی فرمود بتحقیق پناه آورنده بمن عزیز است نزد من پس تیر

دیگر ای الکفر سر مراد اخذ کن عوض او کبوتری دیگر عرض کرد راضی نمیشوم اگرچه ده کبوتر بدهید ابوالحسن اسید من

او است صید ومقصود من او را بمن عطا نما والا از حسرت هلاک میشوم واگر نمیدهی از گوشت ران خود قطعه مرحمت کن

تا حرارت جگر خود را از ای بر خاموش کنم در آنحال امیرالمؤمنین قنبر را ندا نمود که نزد من آن کارد را ز ناکذشت که کارد تیز

را از سنگ هم میگذشت حاضر نموده او را چوف و هراس با آن کارد تا قطعه برای طعمه آن باز جدا کند که در آن

حال فریاد کشید قطعه مکن که بتحقیق من جبرئیل امینم بشارت باد شما را و این برادر من میکائیل است نزد تو آمدیم آیت باذن

پروردگار که تراسفر و صبر بخصیص داده پس ای قیاس کننده برتضا طر خبر ده مرا آیا بطلان عالی من سیاه قیاس

میشود اظهار برآمست میکنم به پروردگار رحمن از کسیکه بفاطمه مال فدک از روی ظلم تازیانه زده پس مظلومه شهید کشته در

حالتیکه آثار تازیانه در جنب آن مخدره باقی بود و نحله و عطیه پیغمبر که فدک باشد غصب کرده بودند و از دیده ها

وی اشک جاری بود و غسل داد بمخدره را وصی او و دفن نمود شب و پنهان او را آنجا که بسیار چون صبح روشن

شد آمدند مدفن و نیافتند نه از او نشان قبر شناختند قبر را چون خواستند نبش نمایند قبر شریف را غضب امر

و شمشیر از نیام کشیده مثل شیر خشمناک صیحه کشید برآنها ای آل غالب قسم به پروردگار رحمن هلاک میکنم شما را هلاک

کردنی پس در آنحال در عبس و سحر نیز زدند و نه شمشیری کشیدند و نه قدمی پیش گذاشتند و مخفی نماند بر تو که مستفاد

از کلام مرتضی ایضا در این قصیده انچیز است که با آن اشاره کردیم از اینکه امیرالمؤمنین اگرچه امام مبین است که خدای

تعالی جمع کشتی را در آن احصا کرده است الا اینکه او اراده نه کرده بود که حقیقت حال را در امثال آن مقامات بداند و هم چنین است

حال در سایر ائمه معصومین بلکه مثل این جاری میشود در شان رسول خدا ایضا و ظاهر است که علمای امامیه بر قول واحد و کلمه واحده اند

در همین شان هرگاه گوئی که حال و کیفیت مقال را بیان کن در آنچه جبرئیل با آن تکلم کرد در وقت متشکل بودن بصورت حمامه

و آنچه میکائیل با آن تکلم کرد در وقت متشکل بودن او بصورت صقر و باز آنرا که ظاهر آنچه ایشان با آن تکلم کردند یقینا مراد نبود

پس مقصود از آن چه چیز است در وقت امتحان کردن ایشان امیرالمؤمنین را باذن خدای تعالی میگویم آنچه ایشان

با آن تکلم کردند از قبیل استعارات و کنایات ملکوتیه بود پس اشاره مینماید به بعضی از معانی و اسرار لاهوتیه یا جبرئیل

اراده کرده است از وادی که صوامع قدس است برای ملکوتیین از طباق آسمانها و از فراخ اراده کرده است گروه ملائکه و معاشر

لاهوتیین را خواه از اشخاص باشند که جبرئیل رئیس آنهاست یا غیر از آنها بعد مقصود از قول و طوا ما الطوی من اربع

شدت حرص ملائکه و وفور شوق ملکوتیین به انکشاف حقیقت حال برای ایشان و عالم شدن ایشان به حقیقت حال در مسئله

امتحان امیرالمؤمنین یا باین معنی که آیا قطع میکند پاره از گوشت ران خود را در خلاصی حمامه که باو پناه آورده از مخالب صقر

و باز یا نه و قیاس کن باین معانی سایر لفاظیکه در کلام او وارد گشته و هم چنین است مقالات میکائیل و در این مکالمات اشارات

لطیفه است بر شرافت علم و مکن بدرتبه آنکه اینکه آنعلم در نزد اهل عالم لاهوت و ملکوت بمنزله قوت است بر اصحاب جوع

از اهل زمین بعد از آن مخفی نماند بر تو بدرستیکه کسیکه ملکوتیین باو پناه میآورند در نزد او بسیار خضوع مینمایند و کروه

لاهوتیین او را امتحان مینمایند و حال آنکه او حجت خداست بر ایشان و بر جمیع خلق او و بعد از برادر رسول خدا تکلیف

او نیست مثل تکالیف ما زیرا که او را تکالیفی است فوق از تکالیف در جمله کثیره از مقامات و هم چنین است برای اولاد طاهرین

او ع و بتحقیق بیان این گذشت در بعض مقامات این کتاب پس از اینجا مندفع میشود بعض آنچه بقلوب خلجان میکند

از اینکه چگونه جایز میشود قطع کردن امیرالمؤمنین پاره از گوشت ران خود را برای خلاص کردن حمامه از مخالب جناب

بعد از آن اگر تحقیق حال را خواهی در مسئله اینکه التفات کردن و متوجه بودن امیرالمؤمنین در حال نماز بسوال

آنچیزهاست که بغایت خضوع و خشوع او برای خدای تعالی در حال نماز منافات دارد پس گوش کن بآنچه برای تو ذکر مینمائیم بدانکه

جمعی ذکر کرده است که از ابن جوزی ابو الفرج که از شیوخ حنابله بود سؤال کردند در حالی که او در منبر خلفا را موعظه میکرد
که امیر المؤمنین چگونه انگشتر را به سائل داد و تصدق فرمود و نماز او را از صلات و عطیه مشغول نکرد و عطیه کردن او را از نماز مشغول
نمود پس جواب داد و احاد یسقی و یشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا یلهو اعن الکاس
اطاعه سکره حتی تمکن من فعل الصحاة فهذا اعظم الناس ظاهر معنی مردم جام میدهد و
خودش هم مینوشد مستی او او را مشغول نمیکند از ندیم و نه از شراب مستی او در طاعت او است چنانکه به فعل هشیاران
متمکن است پس این مرد بزرگترین مردم است و از کتاب در المطالب نقل شده که امیر المؤمنین نماز ظهر میخواند دو رکعت از آن
بجا آورده بود و در بر او بود حله که قیمتش هزار دینار بود و پیغمبر آن را باو پوشانیده بود و نجاشی او را به پیغمبر هدیه فرستاده بود
پس سائلی باو آمد گفت السلام علیک یا رسول الله و ای کسیکه بر مؤمنین اولی و بهتر است از نفسهای ایشان تصدق کن و بر
مساکین حله را برای این سائل انداخت و باو اشاره نمود که آن را بردار و از ابن عباس نقل شده گفت که مردی به پیغمبر دو نفر ناقه
بزرگ چاق هدیه فرستاد آنحضرت باصحاب خود گفت از شما هر کسی که دو رکعت نماز گذارد با وضو و قیام و رکوع و خشوع
و در آن دو رکعت نماز چیزی از امور دنیا را قصد نکند و در قلب خود فکر دنیا را احداث ننماید من یکی از این ناقه ها را باو
میدهم ابن عباس گفت که آنحضرت این کلام را یک دفعه و دو مرتبه و سه مرتبه گفت احدی از اصحاب باو جواب نداد پس
امیر المؤمنین برخواست گفت یا رسول الله من دو رکعت نماز میگذارم و تکبیر اولی را میگویم تا سلام دادن از آن در نفس
خود چیزی از امور دنیا را نمی آورم و احداث نمیکنم پس پیغمبر گفت یا علی نماز بگذار خدا بتو صلوات بفرستد گفت امیر المؤمنین
تکبیر گفت و بنماز داخل شد و وقتیکه از دو رکعت سلام داد جبرئیل به رسول خدا نازل شد و گفت یا محمد خدای تعالی بتو سلام میرساند
و میگوید یکی از ناقه ها را بعلی عطا کن پیغمبر فرمود که من با علی شرط کرده بودم که دو رکعت نماز بگذارد و در آن چیزی را از امور دنیا
بقلب خود نیاورد تا یکی از ناقه ها را باو بدهم و حال آنکه او در تشهد نشسته در دل خود فکر میکرد که کدام یکی از ناقه ها را بگیرد جبرئیل گفت
یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید که علی فکر کرد که کدام یکی را اخذ نماید و آن که چاق و فربه آنها است و ذکر نماید آن را تصدق کند پس
خدای تعالی نازل کرده این آیه را ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید قصد میکند باو امیر المؤمنین
را که نفس خود را خطاب کرد در نماز خود برای خدای تعالی فکر نکرد در نماز چیزی را از امور دنیا الحدیث پس بنا بر آنکه اخذ کردی
همه آنچه ما ذکر کردیم میدانی که شکوک و شبهات که با آنها اشاره شد بتمامها زایل و بکلیه قلع ماده آنها کرده بعد از آن
خواهی که مدالجه امر را بنما بر آنچه گذشت در باب اینکه التفات امیر المؤمنین و توجه او بسؤال سایل منافی نیست با خضوع
و خشوع او در نماز و تمام استغراق او در توجه بحضرت معبود حق پس گوش کن تا آنچه آن را برای تو ذکر مینمائیم پس بدانکه از بعض
مکاشفین نقل شده که روزی بر او داخل شد و بخیر از اهل بلدا و در حالیکه او در حال خود مستغرق بود و وقتیکه باو نظر کرد بخادم خود
گفت که این خر را بیرون کن پس ندید از او مگر صورت خر را بعد از آنکه این خیالات زایل شد خادم باو خبر داد
حاضر شده بود گفت نخفتم مگر آنچه دیدم بهذا و مخفی نماند بر تو که جمعی از اهل ذوق و اهل معرفت باین مکاشف عیب وارد
و طعن زده اند در خصوص و آن را معلل نموده اند باینکه این از او از جهت عدم قوت و عدم احاطه او بوده به جانبین و عدم
نظر کردن او بوده است به دو چشم راست و چپ و اما کامل پس او مثل اصحاب اعراف نشسته است بر حد مشترک مابین
و هر دو را مشاهده میکند پس محجوب نمیکند او را یکی از آنها از دیگری و مشغول نمیکند او را یکی از شان و تو خبیری
الکامل از اهل مکاشفه زمانیکه درجه ایشان بنظر تعلق شد که باین وصف موصوف شد ای از بودن ایشان جالس مثل اصحاب
اعراف بر حد مشترک مابین دو عالم پس چگونه میدانی درجه صاحب ولایت مطلقه حجت خدا بر جمیع خلق او و جان صاحب
ولایت مطلقه که نسبت درجات همه مردم بدرجه او و درجه برادرش رسول خدا و درجه اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین
مگر نسبت ذره بر آفتاب و قطره بدریا اگر گوئی که در نسبتیکه این و امثال و نظایر آن از آنچیزها است که با آن دفع میشود
امیر المؤمنین چگونه بسؤال سائل التفات نمود و حال آنکه او مشغول نماز بود الا اینکه انقوت میدهد اینوا را چگونه جایز

ما کجا توانیم امیرالمؤمنین را پس از شناخت حقیقت سرّ او نیست خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود اینکه علوم اولین و آخرین و حسین
نسبت آنها بعلوم پیغمبر و ائمه ما مثل نسبت قطره است بدریای محیط و نیز ملاحظه شود آنچه بآن اشاره گذشت
از اینکه امیرالمؤمنین امام مبین است که خدا همه چیز را در آن شمرده و احصا کرده است و نیز ملاحظه شود آنچه این مؤید
را ادا میکند از اخباریکه وارد گشته در علوم ائمه معصومین ع پس آن اخبار در غایت حد تکاثر و تظافر است پس
در کتاب کافی مسنداً از عبدالاعلی ابن اعین روایت شده گفت از حضرت صادق ع شنیدم میگفت بتحقیق تولید کرد مرا رسول
خدا در حالیکه من میدانم کتاب خدا را و در آنست بدو خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و در آنست خبر آسمان
و خبر زمین و خبر بهشت و خبر جهنم و خبر آنچه بود و میباشد اینها را میدانم چنانکه بکف خود نظر میکنم بدرستیکه خدای
تعالی میگوید در آن تبیان کل شیء الحدیث میگوییم همه اینها مسلم است و لکن اینها منافی نیست با آنچه ما مقدم کردیم از اینکه
علم پیغمبر ما و ائمه ما در مثال آن امور منوط است باراده ایشان است پس عدم علم ایشان بحقیقت حال در آنها ناشی میشود
از عدم اراده ایشان آنرا نظر بآن وجهیکه مقدم کردیم پس این نیز از اموریست که آنها را استفاده کردیم از تتبع اخبار
و تفحص آثار و قواعدیکه متعلقات بعقول است از عقلیه و نقلیه پس نیست حاذق کامل در علوم و فنون خصوصاً در فنون
اخبار و آثار مگر کسیکه دو جانب آنرا ملاحظه نماید و بهر دو چشم خود نظر کند و رفع تناقض و ازاله شکوک و شبهات نماید

تذییل سیوم

ما اشاره کردیم بر بعضی از امور مهمه ما بآنکه به تحقیق گذشت در اوایل این مجالس حسینیه که متضمن بعضی
درخت حوض سبح بود پس مخفی نماند بتو که دانسته شد در بعضی از مواضع از اینکتاب که در وقتیکه سید الشهداء ارواحنا له الفداء
را شهید کردند حادث شد در عالم امور عظیمه و حادث گردید در آن آثار عجیبه از سماوی و ارضی از آثاریکه تا روز قیامت
باقیست و از حادثه زائله و بتحقیق شناختی که قسم ثانی بر اقسام و انحاء عدیده و اطوار کثیره و متعدد بحسب طول امتداد
زمان و کوتاهی آن و شمول آن آفاق و اطراف و مختص بودن آن به بعضی از اراضی و بقاع و از قسم اول بقاء حمره شفقیه
است در آسمان و از آن است ایضاً تجدید عزا و ماتم در شهر محرم در جمله کثیره از بقعه های زمین و قطاع عالم و
از آنست زیارت خلق کثیر در هر سال قبر شریف را زاده الله تعالی شرفه و از آنست ایضاً آنچه در بعضی از اطراف عالم
و قطاع زمین است از آثار باقیه تا روز قیامت و آن چنانکه در قریه از قریه های قزوین که آنرا زید آباد گویند درخت
کبیر العمر عظیم القطر هست و آن از قسم درختی است که آنرا در عجم چنار میگویند زیرا که شاخی از وسط آن منشق میشود در روز
عاشورا بحیثیتی که حادث میشود در وقت انشقاق آواز هولناکی پس از آن خونهای بسیار جاری میشود و خلق بسیاری
در نزد آن درخت در آنوقت جمع میشوند و از خونهای جاریه بابینه و غیر آن اخذ میکنند چنانکه در قریب دمشق که در
آنجا سنگ سبزیکه بصورت شیر هست پس در روز عاشورا از جای چشمهای آن خونهای بسیار جاری میشود و آنچه
باین شبیه است بسیار است در بلده حمص و آنچه با قرب است از موضعیکه در آنها سر شریف را روحی له الفداه گذاشته
بودند در وقت سیر کردن کفار و لشکر ابن زیاد با آن سر بسوی شام و مخفی نماند بر تو که اغلب این قسم دایم باقیست تا روز قیامت
بر دو نوع است یک نوع بر ابفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی نیست و این چنانکه در این امور مذکوره و مثال و نظایر
آنهاست و یک نوع بعکس آنست یعنی از بفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی است و آنچنانکه در بعضی از بلاد و قریه های ملک
هند و غیر آنست بیانش اینست که اهل قریه از قریه های حیدرآباد دکن از بلاد ملک هند گودالی مستدیر حفر میکنند که عمق
آن قریب صد ذراع میشود بعد از آن درخت سبزیکه بار از ریشه قطع میکنند از درختهای ملک هند پس آن درخت را قطعه قطعه کرده
در آن گودال میریزند و بآن آتش میزنند در شب هشتم شهر محرم پس آن درخت در آن گودال میسوزد و در گودال همه آنها آتش شعله ور
میشود و در شب دهم آنجا آتش موج میزند پس اهل آن قریه از منازل خود شان بیرون می آیند در نزدیک نصف شب پس
پیران و جوانان و اطفال همه غسل میکنند از آب چاهیکه در نزد آنست که آنرا بیت عاشورا مینامند بعد از آن هر یکی
از ایشان بکمر خود فوطه می بندند که ستر عورت نماید پس پا برهنه میروند در حالتیکه صیحه کننده و نوحه کننده و ذکر کننده
شاه حسین شاه حسین و در پیش روی ایشان علمها باشد تا میرسند بنزدیک آن گودال در حالیکه در اطراف آن مردمانی است

در دستهای ایشان بادزنها باشد که با آن آتشها را باد میزنند که روی آنها صاف و خالی از خاکستر و نحو آن باشد پس شدت حرارت
آتش در آن وقت در نهایت غایت میباشد بحیثیتی که مرغ پرواز کننده که آنرا محاذی و مقابل باشد از مسافت بیست ذراع یا بیشتر
میسوزد مانند آنکه آتش آنرا حرارت شدیده و تاثیر خاصی است و آن اینست که یکذره از آن اگر برسد بعضو از اعضای
حیوان در آنوقت آنرا میسوزاند تا باستخوان میرسد بهر حال ایشان وقتیکه نزدیک گودال میرسند در حالیکه شاه حسین
شاه حسین گویانند و در پیش روی ایشان باشد شیخ و بزرگ ایشان و در دستش نیزه بود پس او اول بآتش داخل میشود بعد
از آن قوم با و تابع میشوند در حالیکه صیحه و نوحه و شاه حسین و شاه حسین میگویند و به قدمهای خودشان در میان آن آتشها میروند
گویا میروند بر روی زمین بدون اینکه بقدمهای ایشان تاثیر نماید پس این از چیزهاست که خبر داد ما را آنرا ابن سید اجل عالم فاضل تقی کامل
صالح نقی سید محمد علی موکودکنی هندی و این سید اجل از اجله دوستان من و از اوثق ثقات اصحاب من بود پس از
چیزهائیکه از او نقل کردیم از چیزهاست که آنرا مکرر مشاهده است بلکه در اوایل عمر خود در آن قریه ساکن بود بعد از آن از آن قریه به بلده
حیدرآباد رفته و چند سال در آنجا اقامت کرده و نیز گفت سلمه الله تعالی دیگر از امثال آنکه من مشاهده کردم در سفر خود که از بلد خود
به مشاهد مقدسه سفر کردم امر عجیبی را که شبیه است بانچه آنرا در قریه حیدرآباد دیدم و آن اینست وقتیکه در شب عاشورا
رسیدیم بقریه از قریه های بلده که از بلاد ملک دکن از هند که خبر میداد در منزلی نازل شدیم پس در آن شب که نشسته بودیم
در حالتی از شدت حزن و اندوه ناگاه صیحه و فریاد اهل آن قریه را شنیدیم و صیحه و ذکر کردن ایشان را شنیدیم که حسین حسین
میگفتند پس برخواسته در منزل بیرون آمدیم و رسیدیم بمجمع مردم ایشان را دیدیم که میخواهند علم را فرود آورند که در آنجا برجی بود
آن علم را در آنجا نصب کرده بودند پس آن علم را از آن برج فرود آوردند و نوحه و صیحه مینمودند و بسینه های خودشان میزدند و آن علم را
آوردند بجانب گودال بزرگی که در آنجا بود و مملو بود از آتشها مشتعله و در دور اطراف آن جماعتی بودند بسینه های خود میزدند پس این
دو گروه بیکدیگر ملاقات کردند مرد و مرد را دیدند که در دستش چیزی بود شبیه بود بچنگیر بزرگی با آن آتشها از گودال میکشید بر زمین
مستوی که قریب آن گودال بود پس همه این جماعت در بالای آن آتشها پا برهنه میرفتند و حلقه حلقه دور میگردند و بسینه های خود
میزدند حتی اینکه جمعی از اصحاب ما از مسافرین در بالای آتشها پا برهنه میرفتند مثل آن جماعت پس از ایشان سوال کردم بعد از
تمام شدن امر و متفرق گشتن جماعت از کیفیت حرارت آتش و نیز گفتم خوردند گویا ایشان در بالای گل ریحان را میرفتند
گویم قریب است این دو حکایت آنچیز را که خبر داد مرا آنرا بعض کسانیکه باخبار ایشان وثوق و اعتماد دارم از کسانیکه
بلاد ماچین سفر میکردند و بعضی سالها در آنجا ساکن میبودند بیانش اینست که آن بعض گفت که اهل بلاد ماچین عباد
اصنام و اوثان میکردند با معنی که ایشان از اهل کتاب نبودند بیانش اینست که آن بعض گفت و از اهل اسلام در آنجا
نبود مگر جماعتی از اهل سنت که عدد خانه های ایشان قریب بچهار صد بود و در آنجا از شیعه بود مگر طایفه قلیله که عدد خانه های
ایشان قریب بسی و یا چهل خانه میرسید پس عادت ایشان در اقامه تعزیه و ماتم در هر سال برای سید شهدا بر نهج خاص بود و آن
اینست که ایشان هیزم و چوب بسیار جمع میکردند در میدان وسیع که در آنجا بود از اول شهر محرم تا روز هفتم آنها آتش میزدند
پس مشتعل میشد آنچه در میدان بود از هیزم و چوب تا روز عاشورا پس میشد آنچه در آن بود در روز عاشورا گویا که آتش یا میت از
آتش موج میزد یا گویا که آن جهنم بود که فوران مینمود زمانیکه روز عاشورا میشد اجتماع مینمودند در مسجدیکه قریب بمیدان آن
بود در حالیکه پا برهنه و عریان میشدند مگر از ساتر عورت مثل میزر و فوطه پس حلقه حلقه میایستادند و قافیه بعضی از اشعار برای آنچه
میخواندند برای زدن سینه ها و سرها زمانیکه یکساعت میگذشت موجود میشد در میان ایشان حالت شدیده از حزن و اندوه و علامت
بیجه ار وجد و سوزش پس همه ایشان بمیدان آتشها داخل میشدند در حالیکه صیحه و نوحه میکردند و بسینه های خودشان میزدند
و در میان آتش میرفتند تا نصف قد ایشان و در بعضی از مواضع تا زانو داخل آتش میشدند و آن آتش با ایشان برد و سلامت
میشد چنانکه برابراهیم برد و سلامت گشت پس با قدمهای خودشان در آتش راه میرفتند از یکجانب میدان بجانب دیگر
هم چنین میکردند تا غروب آفتاب و آتش تمامه خاموش و خاکستر میگشت پس زمانیکه همه ایشان استشناختی مرا که اهل آن بقاع بودند

که سوی آن اشاره کردیم و هم چنین نظایر آن از چیزهائی که با آن اشاره نکردیم تا روز قیامت بسیار است پس بعضی از آنها
اینست که آن در حقیقت کاشف است از حقیقت دین اسلام و حقیت آنچه طایفهٔ امامیه بر آنست و بالجمله مدرستیکه این
از جملهٔ دلایل قطعیه است که دلالت میکند بر نبوت و ولایت خاصتین مطلقتین و از جملهٔ آنها آنست که این تنبیه و تمام
حجت است بر مخالفین و اهالی ادیان مختلفه و مذاهب متفرقه این بر معاصرین در بذل جد و جهد و تتبع و از جملهٔ آنها
اینست که این از قبیل الطاف مقربه است در شان این عوام و مستضعفین از شیعه خصوصا در ازمنهٔ غلبهٔ دول کافرین
و سلطنت فاجرین و در ازمنه که در آن غیبت حجت خدا و امام عصر جعلنی الله فداه طول کشید و از جملهٔ آنها اینست که این
اشاره است بر عظم شان سید الشهداء روحی له الفداه و جلالت قدر او در نزد خدای تعالی بحیثیتی که میرسد با آن شانی
بعد از شئون جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و اشاره است نیز بر اینکه این آسمان هفت خانه و زمینها و آنچه
در آنهاست از همه خلق خلق شده اند از برای ایشان و نیز اشاره است بر ترغیب مردم بر اقامهٔ تعزیه و ماتم او در اوایل مجالس
از مجالس خاتمه در اشاره بسوی بعضی از مطالب مهمه مخفی نماند بر تو که این مطالب اگرچه مواضع لایقه بنوشتن آنها بعضی
از مقدمات این کتاب بود مگر اینکه ما متعرض شدیم بذکر آنها در اینجا از برای التماس نمودن جمعی از اخیار و صلحا از میان
آنها از روی مصالح بحیثیتی که زایل کند شبهات و شکوکی را که قلوب جمعی از خواص و عوام خلجان میکند با اینکه هر کس
بعیان نظر نماید در بعض آنچه در مجالس سابق آن را متضمن است میداند که بعضی از این مطالب را مجالس سابق متضمن است
در غایت متانت و استحکام پس اما که گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداه یا زیارت او و غم از کسانیکه بحق او عارف
اند ذنوب و گناهان را از گریه کننده و زیارت کننده میریزد مثل ریختن بادها برگها را از درختان و جرایم و گناهان
صغیره و کبیره را میبرد اگرچه بمقدار کف دریاها و کرانی کوهها بوده باشد و به تحقیق دانستی که همهٔ اینها از چیزهائیست که دلالت
کرده است بر آن اخبار معتبره از صحاح و غیر آن بلکه متظافر و متواتر معنوی هستند و مخفی نماند بر تو که آن اخبار چنانکه
شامل اند بر گناهان کبیره غیر مهلکه هم چنین شامل اند بر گناهان مهلکه موبقه از عقوق والدین و فرار از جهاد و لواط و مثل اینها
پس اگر گوئی که از اخبار وارد گشته که لواط دون از زنا است و اما لواط در دبر آن کفر است علاوه بر این اخبار کثیره دلالت
کرده است بر اینکه فاعل این امر شنیع تا مردم را بجوید میجوید و به تحقیق وارد شده در بعض اخبار که هر کس لواط کند لوطی کرده
میشود با او اگرچه در اولاد او باشد در زمانیکه حال چنین شد پس چگونه باقی میماند اخباریکه در باب گریه و زیارت وارد گشته
در عموم خود میگوئیم اخباریکه حاکمند با اینکه لواط در دبر کفر است بجهت مبالغه خارج شده اند باین معنی که لواط بمنزلهٔ کفر است
در عظم معصیت و بزرگی جنایت نه اینکه آن در حقیقت کفر است پس شکی نیست در این هنگام در شمول اخبار گریه و زیارت
بر فاعل لواط نیز پس همهٔ اینها بعد از اغماض از تحقق توبه است نظر بر اینکه اخبار بکا و زیارت مطلق شامل است بصورت تحقق
توبه و صورت عدم تحقق توبه و الا پس امر واضح تر است اگر گوئی که مادهٔ اشکال از جنس قلع نشد زیرا که مقصود از سؤال مذکور
این بود که فاعل لواط منفک نمیشود از منکوح بودن در سبر نظر با آنچه حکم کرده با آن بعضی از اخبار پس در این هنگام گفته میشود که منکوح
و موطوء در دبر از کسانی نیست که صلاح در آن چیز نیست چنانکه گذشت بعضی اخبار که با آن دلالت میکرد در مجالس سابق و از کسانی
است که ایشان را نجات نیست میگوئیم نعم میگوئیم مدرستیکه بعضی از اخبار ناطق است بر اینکه فاعل لواط نیز دبر اینکه معمول و منکوح
در دبر باشد لکن ممکن است که گفته شود که آن اخبار در عموم و اطلاق خود باقی نیستند بلکه آنها منزل اند بر صورت مداومت و استمرار
چنانکه اشعار میکند با آن قول پیغمبر من الح علی وطی الرجال لا یموت الا انه یدعو الناس الی نفسه پس هرگاه گوئی چنین تقریر کردن
تو کلام را اشعار میکند بر اینکه تو ملتزم شده با آنچه ذکر شد در حقیقت منکوح در دبر باین معنی که در آن صلاح چیز نیست و از کسانی نیست
که او را ابدا نجات نیست پس در این هنگام وارد میشود سؤال دیگر و آن اینست که اخبار وارده در باب بکاء و زیارت از چیزهائی است
که در عموم خود باقی نیستند با اینکه تو ادعا کردی که آنها در عموم خود باقی اند بلکه شامل هستند بصورت عدم تحقق توبه ایضا میگوئیم شکی
نیست در اینکه منکوح در دبر از کسانی نیست که در شان خیر نیست و از کسانی نیست که آنها را نجات نیست زیرا که او قطع نظر از آنچه

در شان او وارد کردیده در کلام امیر المؤمنین من اولمه فی عجانه قل حیاؤه وکثر سواده و از آنچه وارد شده در بعض
اخبار متقدمه در مجلس سابق و از آنچه وارد گشته در حدیث قدسی و آن خبر نیست که آنرا روایت کرده کلینی از چند
نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد اشعری از عبد الله بن میمون قداح از ابی عبد الله گفت در رم
گفت که خدا تعالی گفت وعزتی وجلالی لا یقعد علی استبرقها وحریرها من یؤتی فی دبره یعنی قسم بعزت و جلال
خودم در استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسیکه منکوح در دبر باشد او از دوستان اهل بیت عصمت نمیشود پس
متصف بودن او باینکه در او خیر نیست و او را اصلا نجات نیست از جهة اینست که او اختیار نمی کند محبت آل رسول را
که خدا تعالی محبت و مودت ایشانرا بر جمیع ثقلین و جمیع ملائکه فرض و واجب کردانیده است و از اینجا ظاهر شد
نیز سر آنچه در حدیث قدسی است که عنقریب گذشت حاصل اینست که اخبار بکاء و زیارت اگر چه عام بلکه شامل است
تا مرحله ظاهر بر منکوح در دبر ایضا زمانیکه زیارت کنند یا بگریند الا اینکه وقتیکه دانستیم که گریه و زیارت نفع میدهند
در شان دوستان اهل بیت عصمت و عارفین بحق ایشان نه مطلقا میدانیم که عدم شمول اخبار باب گریه و زیارت
بر کسیکه متصف باین صفت قبیحه شنیعه است ما البته تعالی نه از جهة بطرق تخصیص است با آن اخبار بلکه این در حقیقت از قبیل
اختصاص است بس منکوح در دبر مثل منافق و ولد زنا و ولد حیض و شرک شیطان و مخنث و دیوث میشود پس اگر
کوئی که شهید ثانی ره در بعض رسائل خود ذکر کرده است که پیغمبر گفت مر کسیکه خدای جل جلاله وقتیکه بهشت را خلق
کرد با بهشت تکلم کن بهشت گفت سعید شد کسیکه بمن داخل شود خدای جل جلاله گفت وعزتی وجلالی لا
یسکن فیک ثمانیة من الناس لا یسکن فیک مدمن خمر ولا مصر علی الزنا ولا قتات
وهو النمام ولا دیوث ولا شرطی ولا مخنث ولا قاطع رحم ولا الذی یقول علی عهد الله
کذا وکذا ثم لم یف الحدیث و شک نیست در اینکه این خبر در عموم و اطلاق خود باقی نیست زیرا که مصر بر زنا و نمام و مدمن
خمر و شرطی و قاطع رحم و کسیکه میگوید در ذمه منست عهد خدا چنین و چنین بعد از آن وفا نکند زمانیکه توبه کردند و با
ایمان از دنیا رفتند یا بر حسین روحی له الفداه گریه کردند یا قبر شریف او را زیارت کردند در حالیکه عارف بحق او بودند
مستحق بهشت میشوند و از اهل بهشت میشوند که در آن ساکن میباشند و بعبارة اخری بدرستیکه ادله توبه که دلالت بر قبول
توبه میکنند و همچنین اخبار وارده در باب بکاء و زیارت وارد گشته اند و وارد و مقدم بر این خبر در شان اینها که الان
ایشانرا ذکر کردیم مثل ورود خاص بر عام و مقید بر مطلق پس میگوئیم که امر زمانیکه چنین شد در شان اینها باید
چنین باشد در شان باقین که در این خبر مذکور نشدند و هم چنین در شان کسانیکه در این خبر ذکر نشده از ولد الزنا و ولد
حیض و شرک شیطان میگوئیم بدرستیکه فرق در میان این دو فرقه و این دو طایفه در غایت وضوح است زیرا که فرقه
اولی که یعنی مصر بر زنا و نمام و مدمن خمر و مثل ایشان در شان ایشان وارد نشده چیزیکه دلالت کند بر اینکه ایشان از محبان
اهل بیت رسول خدا بخلاف فرقه ثانیه اگر کوئی آیا پیدا میشود در اولاد شیعه الرسول و اولاد دوستان ایشان کسیکه از شرک شیطان
باشد یا نه میگوئیم نه بحمد الله و فضله برای آنچه روایت کرده است آنرا صدوق ره در علل مسندا از عیسی بن عبد الله الاشعری از
صادق ع گفت خبر داد بمن پدرم از جدم از پدرش گفت رسول خدا گفت وقتیکه مرا باسمان بردند جبرئیل مرا در دوش راست
خود بر داشت پس نظر کردم به بقعه در زمین جبل که سرخ و احسن بود از جهة رنگ از زعفران و از جهة بو از مشک اطیب بود
پس ناگاه دیدم در آن بقعه شیخی بود در سرش کلاه طویلی داشت بجبرئیل گفتم این بقعه حمراء چیست که رنگش از زعفران بهتر
و از مشک خوشبوتر است گفت بقعه شیعه تو و شیعه وصی تو علی است گفتم آن شیخ صاحب کلاه طویل کیست گفت ابلیس
است گفتم از ایشان چه میخواهد گفت میخواهد ایشانرا از ولایت امیر المؤمنین برگرداند و ایشانرا به فسق و فجور میخواند گفتم ای
جبرئیل ما را بسوی ایشان ببر پس ما را بسوی ایشان سریعتر از برق خاطف و بصر لامح برد پس گفتم ای ملعون شریک باش با دشمنان
ایشان در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا که شیعه من و شیعه علی ترا با ایشان سلطنت نیست پس نام آن بقعه قم کردید است

پس بتحقیق ظاهر شد ازین که آنچه در بعضی از اخبار است از اینکه مشارکت شیطان در اولاد و زنان در صورت عدم تسمیه
است بغیر شیعه و غیر محبان اهل بیت رسول است پس در کتاب تهذیب باسناد خود از ابی بصیر از ابی عبدالله گفت
در بیتیکه مرد در اینکه نزد زن آمد و در مجلس آن نشست شیطان نزد او حاضر میشود اگر آمرزد اسم خود برا و خدا ذکر کرد
شیطان از او دور میشود اگر مجامعت کرد و بسم الله نگفت شیطان ذکر خود را داخل میکند پس عمل از هر دو میشود
و نطفه یکیست گفتم بچه چیز این امیتوان شناخت جعلت فداک گفت بحب و بغض ما اهلبیت اگر گویند که بعضی از اخبار
ادا میکند که خدا تعالی شیطان را اسقیتم تسلط بر بنده گان خود داده است اگرچه از کفار و منافقین بوده باشند
و آنخبر مثل خبر احتجاج است از هشام بن حکم در بیان سوالهای زندیق و جواب آنها که حضرت صادق داده پس در ذیل آن آمده است
که صادق گفت ابلیس را امیت بر اولاد آدم مگر وسوسه و دعوت نمودن بر غیر راه حق و بتحقیق اقرار کرده است با معصیت
خود بجدا آنچه خود برو بیت هذا الحدیث علاوه بر این قضیه مشارکت ابلیس در اولاد بنی آدم و زنان ایشان اگرچه از کفار
و منافقین بوده باشند از آنخبرها است که منافی حکم عقل قاطعست از وجوه عدیده پس لابد است در اینکه هم از عدم تعویل و عمل
بر اخبار مشارکت با اینکه آنها غیر نقیه الاسانید است یا اینکه آنها را باید تاویل کرده بر گردانیم بسیر آنچه آنها بحکم عقل منبت که
معتضد است بخبر احتجاج میگوییم در بیتیکه قضیه مشارکت از چیزها است که دلالت کرده بر آن محکم کتاب و اخبار وارده
در آن اگرچه اسانید جمله کثیره از آنها منقح نیست الا اینکه آنها از صحاح است بنا بر طریقه اهل تحقیق از جهت اینکه آنها ماخوذ است
از کتب صدوق ره و کسانیکه با وثیقه اند در طریقه علاوه بر این آن اخبار محتاج نیستند باینکه در اسانید اینها گفتگو شود زیرا
که آنها در حد نهایت مع و نظافر و تواتر معنوی بلکه تواتر لفظی اجمالیست ایضا و اما قضیه منافات حکم عقل پس قضیه
منافات عند التدبر از قضایای وهمیه است نه عقلیه پس باقی نماند در میان مگر خبر احتجاج و ممکن است جواب از آن
باینکه حصریکه در آن مذکور است حصر اضافی است نه حقیقی و تقریب خفی نیست علاوه بر این ظاهر از سیاق خبر اینست
که وسوسه و دعوت او نیست مگر کسانی است که در سبیل اغوای مومن محب حجج الله تعالی بتحقیق گذشت که شیطان با دوستان
امیرالمومنین و شیعه او شریک نمیشود نه در اولاد و نه در زنان اگر گویی که ظواهر اخبار دال بر مشارکت شیطان در اولاد
دشمنان امیرالمومنین و دشمنان شیعه او و هم چنین در زنان ایشان افاده عموم میکند باین معنی که هر فرد فرد از دشمنان امیر
المومنین و دشمنان شیعه او شیطان شریک میشود در اولاد و زنان او پس به تحقیق گذشت اشاره بر بعضی از آن اخبار
که با این مطلب دلالت میکرد و اشاره میکنیم بر بعض دیگر از آنها پس در علل و مجالس الصدوق مسندا از مسعودی رفع کرده است از
سلیمان فارسی گفت ابلیس بچند نفر گذشت که امیرالمومنین را بد یاد میکردند در پیش روی ایشان ایستاد قوم گفت کیست
که در پیش ما ایستاده گفت من ابو مره ام گفتند یا ابا مره ایا کلام ما را میشنوی گفت بد باد برای شما مولای خود امیرالمومنین
علی ابن ابیطالب را بد میگویید باو گفتند از کجا دانستی که او مولای ما است گفت از قول پیغمبر شما من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله باو گفتند
پس تو از موالیان و شیعیان او هستی گفت من از دوستان و شیعیان او نیستم ولکن او را دوست میدارم و دشمن میدارد
او را احدی مگر اینکه با او شریک میشوم در مال و ولد او باو گفتند ای ابا مره در خصوص علی چیزی میگویی ایشان گفت از من
بشنوید ای معاشر ناکثین و قاسطین و مارقین بجدا خدا عزوجل در میان طایفه جنیان دوازده هزار سال عبادت کردم و وقتی
که خدا تعالی جان را هلاک نمود شکایت کردم بجدا خدای عزوجل از تنهایی پس مرا باسمان دنیا عروج داد پس جدا زاد در آسمان دنیا
دوازده هزار سال دیگر عبادت کردم در جمله ملائکه پس در آن اثنا که بودیم که تسبیح و تقدیس میکردیم خدای عزوجل را ناگاه گذشت بما
نور شعشعانی پس ملائکه برای آن نور بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربست یا نبی مرسل است پس ناگاه ندا نمی
از جانب خدای عزوجل آمد که این نور ملک مقرب و نبی مرسل نیست این نور طینت علی ابن ابیطالب است و در خبر است

دیگر بسند معتبر منقولست از جابر بن عبدالله انصاری گفت ما در منی بودیم با رسول خدا ناگاه مردی را دیدیم ساجد و راکع و متضرع
پس گفتیم یا رسول الله چه خوبست نماز او گفت این آنکسی است که پدر شما را از بهشت بیرون کرد پس علی بسوی او رفت
که عبادتش را نیکو کرد پس او را فشار داد که داخل کرد اضلاع راستش را در اضلاع چپش و اضلاع چپش را در اضلاع راستش بعد
از آن گفت هر آینه انشاء الله تعالی ترا امانی است گفت تو بر این قادر نیستی ای ملعون از جانب خدای من
تو چرا قتل مرا اراده میکنی بخدا قسم دشمن نمیدارد ترا احدی مگر آنکه سبقت گرفته‌ام بنطفه او در رحم مادرش قبل از نطفه
پدرش و هر آینه بتحقیق شریک شده‌ام با دشمنان تو در اموال و اولاد ایشان و اینست قول خدای عز و جل که و شارکهم
فی الاموال والاولاد پیغمبر گفت یا علی دشمن نمیدارد ترا از قریش الا زنازاده و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر
حرامزاده و نه از سایر ناس مگر شقی و نه از زنان مگر زنیکه از دبر خود حیض ببیند بعد از آن قدری سر خود را بزیر انداخت
بعد از آن سر خود را بلند کرد گفت ای معاشر انصار پاک کنید اولاد خود را به محبت علی ع جابر بن عبدالله
گفت پس ما محبت علی را با اولاد خود اظهار میکردیم پس هر کس علی را دوست میداشت میدانستیم که او از اولاد ما است
و هر کس او را دشمن میداشت او را از خود نفی میکردیم انتهی الحدیث پس میگوییم بعضی امر از آنچه تعیین شد لابد است که هر فرد
فرد از اولاد هر فرد فرد از دشمنان اهل بیت عصمت و از مبغضین امیرالمؤمنین را دوست ندارد بلکه او را
دشمن دارد بجهت آنچه شناختی از آنکه شرک شیطان امیرالمؤمنین و احدی از اولاد معصومین او را دوست نمیدارد
این چنانکه می بینی از آنچیزهاست که مخالف حس و عیانست مدرسینکه وجدان غنی عینا میلاد بیان زیرا که بسیاری
از اولاد منافقین و کافرین و مبغضین امیرالمؤمنین از قریش و انصار و سایر طوایف عرب و غیر ایشان متصف اند
به محبت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او بلکه جمعی از ایشان متصف بودند بان ایشان از خواص بودند یا از اهل شرطه الخمیس
یا از اقطاب شیعه و اوتاد عظمای ایشان الی غیر ذلک از درجات عظیمه و مراتب علیه در باب ایمان و ایقان و دوست
داشتن خلفای جور و لا اقران چنانکه گذشت اشاره در این کتاب بر حال جمعی از ایشان میگوییم مدرسینکه ظواهر اخبار
با آنها اشاره شد اگرچه از آن چیزهاست که افاده عموم میکنند بر نهج مذکور الا آنکه جمع و توفیق در میان جمیع اخبار که متضمن
قضیه شرکت ابلیس است در اولاد و زنان مخالفین و اخبار که متضمن عدم شرکت او است در اولاد و زنان محبین امیر
المؤمنین تقاضا میکند که حمل شود اخباریکه دلالت بر مشارکت میکند بر نحو و طریق اجمالی که بیانش گذشت که خیلی
بعید متعذر که متضمن قضیه تسمیه و عدم تسمیه در نزد مجامعت و تحقیق امر در باب امتحان و نیز در حب اهل بیت و بغض
ایشان منوط گردیده است پس لابد است که منزل شود و تخصیص داده شود باولاد منافقین و مبغضین اهل بیت عصمت زیرا که
دانسته شد از خبریکه متضمن قصه معراج و قضیه اینکه ابلیس را سلطنت نیست بر مقاربت زنان شیعه امیرالمؤمنین است
اگر گویی در اینجا مطلب مهمی هست که لابد است تا آن اشاره شود و آن اینست که دانسته شد که ابلیس را سلطنت
مشارکت در اولاد شیعه و زنان ایشان نیست پس میگوییم آیا کلام مثل اینست در باب وسوسه و خواندن او به بغض اهل
و دوستی حب طاغوت یا بمعنی که او را نیز سلطنت نیست بر شیعه و محبان اهل بیت عصمت در مثل اینوسوسه و مثل این
دعوت پس وسوسه در باب شیعه مختص میشود باینکه از وسوسه نماید با ایشان و ایشان را بخواند بسایر قبایح و معاصی یا
کلام در اینجا مثل آن کلام نیست در باب مشارکت در اولاد و زنان باین معنی که بعضی از اینجا نیز سلطنت دارد آیا اشکال
این وسوسه و این دعوت بعد از آن مناسبتی دارد آیا کشف میکند از بد آن شخص که شیطان او را وسوسه میکند در باب مذکور
ای بغض اهل بیت عصمت و محبت حبت و طاغوت و اشعار میکند مثل این خبث سریره او یا از این کشف نمیکند و باین اشعار
نمینماید اصلا و مخفی نماند بر مستند بر که شدت احتیاج به بیان حال و تحقیق مقال را میفهمد از آنچیزهاست که خوش خفی نیست
زیرا که آن از چیزهائی است که در مجلس علم و ادب و غیر آنها سؤال کردن از آن بسیار میشود نظر به آنکه جماعتی

خود شان را ملامت مینمایند و خیال میکنند که این بجهت خبث طینت ایشان و واقع شدن خلل است در نسب ایشان بلکه هرگز کسی نمیشود که
خود شان را بکشند از شدت غیظ و غضب میگوییم هر چند شیطان لعین رجیم را بر این وسوسه و دعوت ایضا سلطنتی هست الا
رغم بینی او سعی های او از آنچیزها است که باو نفع نمیدهد بلکه او در این اعمال خود مستمر است گمراه و ناامید و جزع کننده و بینی او قطع شونده
است بتحقیق گذشت در بعض مجالس سابقه که او و جنودش هجوم میآورند بر مومن بقدر روزسی و شش برتبه و ظن میکنم که مقصود از قضیه
این ملاعین هجوم آوردن است در این امر الا اینکه خدا تعالی بینی ایشان را بخاک میمالد و ایشان را زیان کار و ناامید میگرداند
و شیعه امیر المومنین را از کید و مکر ایشان محفوظ گردانیده و کشف میکند از این آنچه در تفسیر امام آمده است گفت رسول خدا که گفت
تعوذ کنید بخدا از شیطان رجیم گفت هر کس پناه برد بخدا خدا او را در پناه خود میدارد و پناه برید بخدا از همزات و نفخات
و نفثات او آیا میدانید که چیست همزات او آنچیز است که بقلوب شما القا میکند از بغض و عداوت ما اهل بیت
گفتند یا رسول الله چگونه شما را دشمن میداریم بعد از آنکه محل و منزلت شما را شناختیم از خدا تعالی حضرت گفت دشمن می
دارید دوستان ما را و دوست میدارید دشمنان ما را گفتند یا رسول الله نفخات ایشان چه چیز است گفت آنچیز است که
نفخ میکند آنرا در وقت غضب در انسان که او را حمل میکند بر هلاک او در دین و دنیا و گاه نفخ میکند [illegible]
چیزی را که بآن هلاک میکند آیا میدانید شدیدترین نفخهای ایشان چه چیز است آن این است که نفخ میکند [illegible]
مرتبه حق باینکه بخیال او میآورند که یکی از این امت بر ما زیادتی دارد و اما نفثات او همین است که یکی از شما اعتقاد میکند که
چیزی بعد از قرآن شفا دهنده تر است با آواز ذکر ما اهل بیت و در صلوات فرستادن بر ما [illegible] پس بتحقیق ظاهر شد
از این احادیث که راه یافتن شیطان بر مومن بوسوسه و دعوت در آنچه ذکر شد از آنچیزها است که دلالت بر خبث طینت او نمی‌کند و نوع
خللی در نسب او ندارد بلکه هر چند بعد از تامل و تدبر کشف میکند از قوت ایمان کسیکه باین مبتلا است زیرا که همت
و جنود او مصروف است بر ایذا و اذیت کاملین در ایمان و اصحاب یقین و مخلصین در دوستی محمد و آل محمد و اشتغال بقرآن پس ایشان
برکات اهل بیت رسول رحمت عصمت خاطر جمع میشوند از شرور ابلیس و جنود او و حصول مقاصد ایشان اگر چه خاطر جمع میشوند از ایذا
ایشان پس بیان در این باب [illegible] و خاکمال کردن بینی های شیطان و جنود او بسیار ذکر کردن فضایل محمد و آل محمد و با ایشان خواندن و گریه
و نوحه نمودن با ایشان صلوات فرستادن و پناه بردن بخدا از ابلیس و جنود او چنانکه با ما امر کرده است رسول خدا که مخصوصند
بدرجات عظیمه و مثوبات جلیله و مؤیدند بارشاد ملک و این چنانچه بسند صحیح حماد از صادق روایت کرده که گفت هیچ قلبی نیست الا اینکه
برای او دو گوش است در یکی از آنها ملک مرشدی است و در دیگری شیطان فتنه کننده است این او را امر میکند و این او را منع مینماید
شیطان او را امر بمعاصی میکند و ملک او را از معاصی منع میکند و همین است قول خدا عز و جل عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ
مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ پس اگر گوئی که تو تقریر کردی که ابلیس رجیم و احدی از اتباع و جنود او را
سلطنت و شرکت نیست در اولاد شیعه امیر المومنین در زمان ایشان و تحقیق در این باب استناد نمودی بحدیثیکه متضمن
قضیه معراج است و دلالت مینماید باینکه ما می بینیم که جمله از اخبار صریحست در خلاف مطلب تو و این چنانکه در کتاب [illegible]
از صادق روایت کرده اند که گفت زمانیکه یکی از شما اراده جماع بکند پس ذکر کند خدا تعالی را زیرا که هرکس خدا را در وقت جماع ذکر نکند از او ولد بهم رسد [illegible]
شرک شیطان است و این شناخته میشود بحب و بغض ما و چنانکه در کتاب کافی بسند خود روایت کرده است از ابی بصیر از
حضرت صادق مکانیکه با و دعا تعلیم کرد در زمانیکه زن شاد و جلوه شد و در آن حدیث امر فرموده [illegible] شیطان گفت [illegible]
هیبت این شناخته میشود گفت آیا کتاب خدا را نخوانده وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و جدیث و تقریب در هر دو خبر
ظاهر است زیرا که خطاب در خبر اول از امام با شیعه است و ابو بصیر که امام او را دعا تعلیم کرد چنانکه خبر ثانی نیز از معتبرین است
از عظمای شیعه و ثقات ایشان بود میگوییم هر چند مقتضای حق و تحقیق این است که انکار وقوع معارضه ما بین اخبار کنیم الا اینکه
بر ترجیح خبر معراج که متضمن قضیه [illegible] است بر آنچه با او معارض است از اخبار اقرب بحق و صواب است و تقریب در این باب مخفی

نیست برکسیکه تدبر نماید در اخبار متظافره و متواتره که وارد آمده در فضایل شیعه امیرالمؤمنین و عظم قدر ایشان در نزد خدای تعالی
بمکانیکه وارد گشته در حدیث قدسی که یا محمد تو از من در مکانی هستی که من میخواهم و علی از تو در مکانیست که تو از من هستی
و محبان علی از من در مکانی اند که علی از تو هست بحدیث پس زمانیکه حال چنین شد چگونه قادر میشود ابلیس رجیم که بر ایشان
تسلط یابد از وجهیکه ایشان را در آن اختیار نیست پس این نیز از آنچیزها است که سیاق آیه شریفه عطا میکند بقول خدای تعالی
و شارکهم فی الاموال والاولاد و هم چنین آنچه وارد شده در تفسیر آن آیه از اخباریکه بسوی آنها اشاره شد و هم چنین اخباریکه
متضمن مکالمات و مقالات ابلیس است از اینکه او با دشمنان و مبغضین امیرالمؤمنین شریک میشود در اولاد و اموال
و زنان و استدلال ابلیس در اثبات تسلط خود بر دشمنان امیرالمؤمنین در این امور باین آیه شریفه پس در اینهنگام لابد است
که تاویل نمائیم خبر صدوق را که وارد است در تسمیه در وقت جماع و هم چنین خبر کافی را از ابی بصیر هذا و ممکن است جمع و توفیق
در میان اخبار بوجه دیگر از انحاء و آن اینست که گفته شود ابلیس رجیم متمکن نمیشود از مشارکت در اولاد شیعه و زنان ایشان زمانیکه
اسم خدا را ترک کردند در وقت مجامعت و موقعه از روی سهو و اما زمانیکه قصداً ترک کردند پس در اینهنگام چنانکه ابلیس رجیم
متمکن میشود از مشارکت در جمله کثیره از اوقات هم چنین متمکن میشود از مشارکت در بعض اوقات پس نیست این از قبیل
تسلط بر شیعه از وجهیکه ایشان را اصلا در آن اختیار نیست بلکه از وجهیکه ایشان را در آن اختیار و قوه خالی بودن هست چه
او هست بذکر کردن اسم خدای تعالی در وقت مجامعت بعد از آن در هر وقتیکه تمیز و دانستن حال در وقوع مشارکت و عدم
آن در اینهنگام بمحبت اهل بیت عصمت و بغض و عداوت ایشانست و مخفی نماند بر تو که این قسم از جمع و توفیق از آنچیزها است که در
غایت خوبی است در نزد نظر جلی من و اما نزد دقیق من پس متعین ترجیح خبری است که متضمن قضیه معراجیه است بانچه باین معنا از
از خبرین مذکورین و مثل آنها و اختیار تاویل است در آنها و کیف کان مدرک آنچه ما اختیار کردیم از قضیه ترجیح از چیزهائی است
که مسدد و معین است بعقل و وجدان و اعتبار ایضاً و تقریب در اول خفی نیست و هم چنین در ثانی زیرا که معهود نیست از احدی
از اولاد شیعه که از رسول اکرم دشمن دارد و حق ایشانرا انکار نماید و دشمنان ایشانرا دوست دارد و دیگر اینکه دیوث یا مخنث یا
منکوح در دبر یا ولد زنا یا ولد حیض باشد اللهم اینکه گفته شود که دیاثت مرد یا مخنث بودن یا ولد زنا یا ولد حیض بودن او از آن
چیزهاست که محقق نمیشود مگر در کسیکه از شرک شیطان باشد پس بنابراین لابد است که گفته شود آنچه در حدیث معراج که متضمن
قضیه بلده قم است منزل بمنزله غلبه است از شیعه یا بر اکامل اخیار و صلحا و عرفا بحق ائمه اطهار از ایشان فتأمل پس اگر گوئی
تا کی بسیار تکلم و تا کی لفظه قلت را اعاده خواهی کرد زیرا از اینها بسیار گفتن اگرچه موجب ذکر بعضی از مطالب مهمه هست
بجز اینکه بحث میشود گر طایفه از مسایل الا اینکه وقتیکه از این بسیار وارد نمائی و اعاده کنی زاید میشود اشکال بعد از اشکال و حیرت
و اضطراب بعد از حیرت و اضطراب حاصل میشود پس آنچه مقصود در اول مجلس دانستن و فهمیدن آن تنبه ذهنک میکرد دیگر
آنرا فراموش نمائیم آن اینست که زیارت سید شهدا روحی له الفداء و گریستن با و آیا نفع میدهد بکسانیکه متصف باشند
به بعضی از افعال اختیاریه قبیحه که قبح آنها در حد افراط و حد عیب و عار آنها از آنچیزها است که از انضباط بیرون است مثل معاصی
که موبقات مهلکات است مثل گریختن از جهاد و عقوق والدین و لواط و نحو آنها بعد از آن منجر میشود کلام بعد از این در بیان
کسانیکه متصف باقبح قبایح اختیاریه که متصور نمیشود که بالاتر از آن قبیح باشد و آن مثل مخنث بودن مرد یا دیوث بودن
آن استجیر بالله عز و جل و اعوذ به بعد کلام منجر میشود در شأن کسانیکه متصف به بعضی از حالات و اوصافی که فی نفسه اختیار در آنها از اراده
نیست و آن مثل ولد زنا بودن مرد یا ولد حیض یا شرک شیطان بودن آن پس شکل بر شکل علاوه میشود و عود میکند سؤال بعد از
سؤال پس آنچه در اینمقام واجب است ذکر حاصل کلام و لب مرام و خلاصه تحقیق در جوهر است بما یکیم اما قضیه بسیار کردن از
سؤالها و جوابها در مثل اینمقام از آنچیزها است که لابد منه است زیرا که امثال این مسائل و نظایر آن مطالب که در کلام احدی از علما
معنون نشده است با اینکه خلق از آنها بسیار سؤال میکنند و تحقیق حال را از آنها میخواهند و اشکالات منحل نمیشود مگر به بسط کلام و توضیح مقدمات
آنها و آنچه موقوف علیه است و اما قضیه انجرار کلام بر ذکر مطالب دیگر بحیثیتی که ناشی میشود در آن زیادتی اشکال و کثرت ایراد

پس آن نیز مضر نیست خصوصا هرگاه ملاحظه شود در ربط بعضی از مسئله با بعضی آنها که در غایت ارتباط است پس میگوئیم در حالتیکه مدد میجوئیم از خدا و توکل مینمائیم باو بدرستیکه کلام و حاصل جواب در اینجا به دو طریقت اول اینکه میگوئیم هر کسیکه گریه کند بر حسین مظلوم شهید روحی له الفداء و زیارت کند قبر شریف او را و در محبت و موالات امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولاد معصومین او تا وقت وفات باقی باشد یعنی با ایمان و موالات ایشان برود پس او از آتش نجات مییابد و به بهشت داخل میشود انشاء الله تعالی هر کس که باشد بدون اینکه کسی مستثنی باشد در این پس منیت آن کرامت عظیم که خداوند عالم به سید الشهدا اعطا فرموده اما طریق دویم پس در آن سخن دیگر گفته میشود پس میگوئیم آنانکه با برای وصفا و خصال که ذکر شد متصف باشند ابتدا یا تا وقت مردن با عقیده حقه و دوستی آل رسول خدا بمانند یا نه پس میگوئیم بدرستیکه نعوذ بالله لواط کننده که در شان او چیزیکه منافی باشد با باقی ماندن وارد نشده باین معنی که در شان او وارد نشده که لا بد باید آل رسول را دشمن دارد و مثال این پس احتمال باقی بودن آن مثل عدم احتمال در شان او برابر است پس هر گاه باقی باشد پس نجات مییابد والا هلاک میشود و بعبارت اخری حال او در این مقام مانند حال سایر مردم است از طایفه شیعه لکن ظن بلکه عقیده من بطریق قطع است که گریه کردن او به سید الشهدا در حالتیکه عارف باشد بحق او یا زیارت کردن قبر شریف آنحضرت و در احصار محکمی است بجهة باقی بودنش بر ایمان و ایقان و دوستی آل رسول تا مفعول واقع شده نعوذ بالله پس در شان او وارد شده که دوست نمیدارد امیر المؤمنین و اهل بیت معصومین را کسیکه مفعول واقع باشد و نمی‌نشیند در روی حریر و استبرق در بهشت و در کتاب عقاب الاعمال صدوق ره گفته که خبر داد مرا پدرم گوید خبر داد مرا سعد بن عبد الله از جعفر بن محمد از عبد الله بن میمون از ابی عبد الله نقل کرده قال جاء رجل الی ابی فقال یا ابن رسول الله انی ابتلیت ببلاء فادع الله لی فقیل له انه یؤتی فی دبره فقال ما ابلی الله احدا بهذا البلاء و له فیه حاجة ثم قال ابو عبد الله قال الله عز و جل و عزتی و جلالی لا یقعد علی استبرقها و حریرها من یؤتی فرمود که مردی آمد بخدمت پدرم پس عرض کرد یا بن رسول الله من ببلائی مبتلا شده‌ام پس خدا را بخوان برای من گوید پس گفتند او را بدرستیکه او مفعول واقع میشود فرمود خدا مبتلا نکرده احدی را باین بلا و او را در آن حاجتی باشد بعد حضرت ابو عبد الله فرمود که خدای عزوجل فرموده قسم بعزت و جلال خودم نمی‌نشیند بر روی استبرق و حریر بهشت کسیکه مفعول واقع باشد و باز در آن کتاب از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن یحیی الخزاز از عمار بن ابراهیم از صادق از پدرش گوید که امیر المؤمنین فرمود بدرستیکه خدا را بندگانی هست غنی نمیکند ایشان را خیر برای ایشان رحمها است مانند بچه دان زنان پس عرض کردند یا امیر المؤمنین آیا ایشان حامله نمیشوند فرمود بچه دان آنها وارونه است و باز در آن کتاب گفته خبر داد مرا محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از بعض اصحاب خود از حضرت صادق فرمود بدرستیکه خدای عزوجل مبتلا نمیکند شیعیان ما را بچهار چیز یکی اینکه از مردم سائل بکف باشند و مفعول باشند و مبتلا بوالی بد باشند و فرزند ازرق و سبز چشم برای ایشان ولادت نمیشود و باز در آن کتاب باسناد خود از ابی حذیفه از حضرت صادق که فرمود حضرت رسول لعنت کرده مردانیرا که خود را به زنان شبیه کنند و زنانیرا که خود را بمردان شبیه مینمایند و ایشان مخنثین اند و آن کسانیکه بعمل قوم لوط مرتکب میشوند و باز در آن کتاب بسندهای خود از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن احمد از محمد بن یحیی الخزاز از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق فرمود که امیر المؤمنین فرمود تمکین نداده احدی از نفس خود احدی را با طاعت که با او بازی کند مگر اینکه القا میکند خدای عزوجل براو شهوت زنان است حدیث و بهر حال اخباریکه در این باب وارد شده اگرچه بعضی از آنها بطریق اطلاق و عموم است الا اینکه لا بد باید منزل باشد بانچه از روی اختیار باشد نه بعموم که شامل باشد بصورت اضطرار و اکراه هم پس این بهترین تنزیلهاست که عقل و نقل بآن شهادت میدهد بلکه ممکنست که گفته شود بدرستیکه خبرهای این باب مشتمل است بآن میشود بلکه بعضی از آنها که قرینه و دلالت دارد بر این تنزیل پس همه اینها نسبت بفقره نجاتست یعنی بسبب باقی بودن ایشان بکره و مضطر بر ایمان و دوستی خلیفه خدا و شریکان قرآن اما نسبت بجمله از اخبار و آثار چنانکه اشاره کرده بر آن کلام حضرت امیر المؤمنین روحی له الفداء فرمود کسیکه مفعول واقع شود بحسب اختیار او کم و بسیار بیش شود او را پس میگوئیم اراده عمومیت یعنی نسبت به ترتیب این آثار و لوازم و خواص مذکوره در این خبر از آنها است که در اضطرار

مطهرون نقیات ثیابهم [illegible]
ولکنها [illegible]

لله درهم [illegible] الله وعصمته
[illegible]

لله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منیت بجهة عدم معارض یا موافقت اصلا بلکه این مشاهده شده و مجرب است بلکه این آثار و خواص مذکوره بهمین یافته میشود در زنان
صالحه زنانیکه از دبر پشت وطی کنند با وجود این با آن لواط اطلاق نمیشود و در نزد فقها غیر از کراهیتی چیزی ندارد و ملا کمال
محرر نیز گفته اند که ذکور سایر حیوانات نیز چنین است بمعنی که حیوان نری که با او جمع شود حیوان دیگر صفات ذمیمه او را
عارض باشد چون این استثنا خفی است پس میگوئیم که اصحاب جهت اختیار و اراده اعم از آنکه این عمل شنیع ایشان را
طریق غلبه باشد بطوریکه مستضعف باشند یا آنکه در هر جور با شان رحمها منکوسه گذارد که ایشان را صاحب مرض ابنه
گویند بضم همزه یا آنکه این مرض را دریافته باشد پس همه ایشان داخل هستند بتحت این اخبار پس بودن ایشان
از اهل نجاسات بسبب بغض ایشان است با ائمه طاهرین یا عدم میل ایشان است بمحبت ایشان چنانکه در بسیاری
از اخبار وارد شده پس در بعضی از آنها به لفظ مخنث و در بعضی به لفظ نکاح شده از دبر ایشان و امثال این و مخنث
و بعضی به لفظ نکاح شده از دبر ایشان و امثال این و مخنث همان منکوح در دبر است چنانکه بعضی روایتهای صدوق ره
دلالت میکند که گذشت یا بجهة باقی نبودن شان در ایمان و نقصان و دوستی زبان و وفات زیرا که این از خاصیت
این عمل شنیع است و ممکن است فرق میان صورة غلبه و ندرت چنانکه ممکن است که نیز گفته شود هر کس که رحمت و وجه
خدا او را درک کند و گریه کند بر حسین مظلوم روحی له الفداه در حالتیکه دوست دارد ائمه هدا را یا زیارت کند قبر شریف
ایشان را در حالتیکه عارف باشد بحق ایشان و دوست دارد ایشان را یعنی از کسانی باشد که باقی میمانند بر ایمان
و ایمان و دوستی منتهای درجه شان در بهشت از درجات ناقصه باشد که نمی نشینند در روی استبرق و حریر جنت بعبارة
دیگر در حالتیکه گریه کردن او بر سید الشهدا و زیارت کردنش قبر شریف او را از آن جمله است که کاشف است از اینکه
خدا او را حفظ کند برکت ایشان و روزیکه دارد او را از سوء عاقبت مردن بر بعضی بی ایمان مردن پناه میبریم بخدا و این
کلام بعینه در دو نوع جاری میشود که از دیو توبه کند و گریه کند بر سید الشهدا یا قبر شریف او را زیارت کند و ممکن است
که اینکلام در ولد حیض هم جاری باشد خلاصه رغبت کردن این جماعت بر اقامه نمودن تعزیه سید الشهدا و زیارت قبر شریف
ایشان را با شوق و معرفت شان از جمله است که کاشف است از اینکه رحمت و وجه خدا ایشان را درک کرده و چگونه چنین
نباشد که هر که از این جماعت رحمت خدا او را درک نکند میل نمیکنند به گریستن بر سید الشهدا و نه بزیارت ائمه معصومین
بلکه از ذکر فضایل ایشان متنفر میباشند و اظهار بغض و عداوت مینمایند و این بسیار مجرب و مشاهده شده کسیکه غالبا
مفعول باشد و من خود یکی از ایشان را در شهر خود مان دیدم آنوقت در سن شانزده سالگی بودم و او هشت ساله بود و از
فرزندان بعضی از بزرگان شهر ما بود که باین مرض شنیعه مبتلا بود و بسیار مشهور بود و شبی با جماعتی که در روز عید بزرگ یعنی
عید غدیر مشغول شادی و فرح بودیم که آن پسر نزد من آمد و بمن گفت چه شده که ترا با این شادی میبینم گویا خدا بهمه دنیا
دنیا را بتو داده گفتم تو در حالتیکه کرامت خدای تعالی در این روز شریف بر محبت امیر المؤمنین و سید الوصیین بزرگتر است از
پادشاهی دنیا بلکه نسبت در میان اینها مانند نسبت ذره است با آفتاب و قطره است با دریا و چگونه چنین نباشد این روز چنین
و جلالت پس گفت بخدا قسم سید ما آیا علی ابن ابیطالب را دوست میداری گفتم وای بر تو آیا یافته میشود کسیکه از اهل اسلام
باشد و امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابیطالب روحی له الفداه را دوست ندارد اینکلام را از او شنیدم بدنم
مضطرب شد اگر قادر بودم و برگشتن او هر آینه او را میکشتم پس گفتم حمد خدا را که مثل تو پلیدی خبیث و مفعولی را داخل
دوستان پاکیزه امیر المؤمنین و سید الموحدین روحی له الفداه نکرده بعد او را گفتم که اف بر تو و لعنت خدا بر تو و امثال
تو باد در حضور نشینی قسم بخدا که در اینحال ظاهرا و باطنا از خباثت و نجاست هستی اگرچه ترا مسلم گویند و گویا می بینم ترا که ظاهر
نتیجه این سر کسی و کفر در باطن داری و در زمره کافرین و مشرکین داخل باشی ظاهرا و باطنا چنانکه حالا هستی و پیش از این از ما پنهان
بود و بس نگذشت مدتی مگر یکسال که او مرتد و کافر شد و ظاهر کرد کفر خود را آشکارا و بیان این آنست که در پیش در بلده حاجی طرخان محبوس
بود و پسر او بان بلده سفر کرد و مدت شش ماه نگذشت که آن خبیث مرتد و کافر شد و کفر باطنی خود را ظاهر کرده و مذهب نصرانیه
را اختیار کرده که اینمذهب طایفه انگلیسیه است نمود و او لعنت خدا بر او باد الان در بلده غزان از بلاد دولت روسیه است و مذهب او

وبهار آل بیت و خدمت نمودنش در سر کشتن لعنت عرب به وفارسی است و مثل این پس هر گاه گویند که حاصل کلام تو در این مقام همین است که
ممکن است دیوث که صاحب مرض ابنه و یا مفعول از نجات یافتگان یعنی از مخنثین و دوستداران اهل بیت رسول الله
بهشتند و با وقت مردن با ایمان و دوستی باقی مانند پس این موافقت با بعضی از اصول و قواعد محکمه مثل قاعده لطف دارد این
بعد از ملاحظه اینجماعت از مردم اگر چنانچه توبه شان قبول نشود در گریستن ایشان بر حسین مظلوم و زیارت کردن ایشان
قبر شریفش بر ایشان نفع نباشد نظر به اینکه ایشان دوست میدارند ائمه طاهرین را یا آنکه با ایمان و دوستی شان نمی
میرند از چیزهایی است که باعث اعراض جماعت بسیار از طایفه شیعه میگردد از مذهب و تعریب در غایت وضوح
است و مثل قاعده ملازمه ایمان با معنی مدرستیکه گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریفش با شوق سوی ایشان غالب
اوقات از ملازمه ایمانست و مثل قاعده اینکه گریستن و زیارت کردن مثل اکسیر اعظم است در امرهای طبیعیه پس چنانکه یکذره
از اکسیر حقیقت فلزات را از آهن و مس و قلع و مانند آنها را طلا یا نقره میکند هم چنین است گریه کردن و زیارت نمودن
در باب اعمال که ذات و وجود بندگان را از درجه ناقصه بدرجه کامله میگرداند و آنچه بجهت کثافت و خباثت آلوده است برگرداند
سوی آنچه که سرشته شده از چشمه کافور از رحمت یا طینت سجین را گرداند به طینت علیین پس اگر گویند در شان ولد الزنا
آیا مثل اینکلام در شان او هم جاری میشود یا نه میگوییم در باب ولد الزنا امر مشکل است زیرا هر خبری که در شان مخنث و
دیوث و ولد الحیض شامل است در شان ولد الزنا نیز شامل است بخلاف عکس و بعبارت دیگر اخباریکه ناطقست باینکه ولد الزنا
ائمه معصومین را دوست نمیدارد بلکه ایشان را بسیار دشمن میدارد و در آن باب از طریق عامه خبری وارد است که بعضی از مومنین
امتحان کنند اولاد خود را بدوستی علی ابن ابیطالب پس کسیکه او را دوست دارد پس بدانید که او حلال زاده است و آنکه او را
دشمن دارد پس بدانید که او حلال زاده نیست و اکثر مردم شنیده و مویداینست آنچه در خبر موثق از ابن فضال از ابن بکیر
از زراره از حضرت باقر که فرمود لاخير في ولد الزنا و لا في بشره و لا في شعره و لا في لحمه و لا في دمه
و لا في شيء منه یعنی خیر نیست در ولد الزنا نه در بشره او و نه در موی او و نه در خون او و نه در گوشت او و نه در چیزی از او
و آنچه باز صدوق باسناد صحیح روایت کرده آنرا از حسن بن علی الوشا از احمد بن عائذ از ابی خدیجه از حضرت صادق که فرمود
لو كان احد من ولد الزنا نجى لنجا سايح بنى اسرائيل فقيل له و ما سايح بنى اسرائيل قال كان عابد
في بنى اسرائيل فقيل له ان ولد الزنا لا تطيب ابدا و لا يقبل الله منه عملا قال فخرج يسيح
بين الجبال و يقول ما ذنبي یعنی هرگاه ولد الزنا نجات مییافت نجات مییافت سایح بنی اسرائیل پس عرض کردند که بود سیاح
بنی اسرائیل فرمود او عابدی بود در بنی اسرائیل پس عرض کردند که ولد الزنا ابدا پاک نمیشود و خدا عمل او را قبول نمیکند حضرت
فرمود عابد بیرون آمده و در میان کوهها میگشت و میگفت که گناه من چیست تا اینجا است حدیث پس مقصود امام از کلام شریفش
اینکه بودن سیاح نجات نیافته ولد الزنا نیست که با ایمان بمیرد و بلکه قبل از وفاتش فعلی یا حرفی از او صادر میشود که ملازم ایمان
و خوبی یقین را از میبرد و جماعتی مثل این حکایات را ذکر کرده اند پس هرگاه گوئی ایا ممکن است کسیرا که در فنون اخبار
و آثار مهارت دارد قصه نقل کند که شامل باشد بنجات ولد الزنا با معنی که چیزی از اخبار شامل باشد بر اینکه فلان ولد الزنا
با ایمان از دنیا رفت و مشعر براین باشد اگر چه بلفظ مات مع الایمان بخصوص نباشد میگوییم آری در دو خبر من اطلاع
دارم یکی از آنها خبری در کتاب بیع المطالب از ابن عباس روایت شده گوید در ایام خلافت عمر بن خطاب شبی از شبها
عمر داخل شد چون صبح مسجد شخصی را دید در میان محراب خوابیده غلام خود را گفت او را بیدار کن تا نماز بجا آرد پس چون او را
حرکت داد دید حرکت نمیکند دید شلوار زنانه دارد و خیال کرد که زنست پس زنی از زنان انصار را اذا کرد پس آن زن آمد چون نظر
کرد دید مردی در لباس زنان ریش دارد و سرش بریده شده پس بعمر خبر دادند علام خود را گفت بیا او را از محراب بردار
و در گوشه از مسجد بخوابانید تا ما نماز را بخوانیم پس چون از نماز فارغ شد حضرت امیر المومنین را عرض کرد که چه میفرمائی در حق این مرد
حضرت تفرمود بده او را تجهیز و دفن نمایند امر او زود معلوم میشود بسبب بچه که در محراب میاید عرض کرد از کجا میگوئی این را فرمود

مرا در و حبیب من رسول خدا مرا از این خبر داده چون پانزده ماه از این قضیه گذشت روزی عمر بمسجد آمد برای نماز صبح که آن طفل را از
محراب شنید گفت ای رحمت کشته خدا و رسول خدا و پسر عم رسول خدا علی ابن ابیطالب غلام خود را گفت بیا این طفل را از محراب
بردار چون از نماز فارغ شد آن طفل را آورد بخدمت امیر المؤمنین حضرت فرمود که دایه حاضر نمائید پس ام العنین در کوچهای مدینه می
گشت و مرضعه می‌جست ناگاه زنی از انصار آمد و گفت پسر من فوت شده و شیر بسیار دارم پس آن زن را بخدمت امیر المؤمنین
آوردند پس حضرت آن طفل را بآن زن سپرد که از این طفل متوجه باش و از بیت المال او را [illegible] معین فرموده و تولد آن طفل در ماه
محرم بود پس زمانیکه شب عید قربان رسید طفل نه ماهه شد حضرت امیر المؤمنین کسی فرستاد نزد آن زن که آن طفل را فردا بیار
نزد من چون آن زن آمد بخدمت [illegible] و حضرت لباسی بآن زن داده فرمود اینها را بآن طفل بپوشان و او را بمصلی بیار پس
ببین کدام زنست که بیاید و آن طفل را گرفته ببوسد و بگوید یا مظلوم پسر زن مظلومه ای پسر ظالم آن زن را نزد من بیار چون صباح
گردید چنانچه امیر المؤمنین امر کرده بود طفل را آورد ناگاه زنی را دید که او را نمی‌شناخت آن زن توقف کن ترا قسم میدهم بحق محمد بن عبدالله
چون رسید و چادر را از روی خود کنار کرده و زن جمیله بود که در حسن نظیر نداشت آن طفل را گرفته و بوسید گفت یا مظلوم
پسر زن مظلومه و پسر مرد ظالم چه بسیار شبیه هستی بپسر مرده من اینها را گفت و میگریست بعد طفل را بآن زن مرضعه داد
و خواست که برگردد پس مرضعه او را گرفت پس آن زن فریاد کرد که دست از من بردار مرضعه گفت باید ترا بخدمت حضرت امیر
المؤمنین ببرم پس آن زن اضطراب شدید کرد و گفت از خدا بترس و دست از من بردار زیرا که هرگاه تو مرا نزد امیر المؤمنین
ببری در میان مردم مرا رسوا سازی و من در روز قیامت با تو بمقام مخاصمه میآیم مرضعه گفت ممکن نیست خلاصی تو باید ترا
بخدمت ببرم آن زن گفت هرگاه تو مرا بخدمت امیر المؤمنین نبری ترا عطائی میدهم با من بیا تا من ترا هدیه بدهم که مانند آن
نشنیده باشی و آن هدیه دو برد یمانی و حلقه [illegible] و سعید در هم هجری است اینها را بگیر و چنان خیال کن که مرا ندیدی و امر را بپوشان
و در روز عید آینده خدا شاهد میگیرم اگر این طفل را سلامت [illegible] مثل این هدیه را بتو میدهم پس مرضعه فریفته شد مال را و رفت
و آنها را گرفت و رفت پس چون مردم از مصلی برگشتند حضرت مرضعه را حاضر کرد فرمود ای دشمن خدا پس [illegible] نکرد
بوصیت من عرض کرد یا امیر المؤمنین الطفل [illegible] مصلی رفتم [illegible] کسی را که آن طفل را از من بگیرد حضرت فرمود دروغ گفتی بحق
صاحب این قبر زنی نزد تو آمد و طفل را از تو گرفت و بوسید و گریه کرد بعد او را بتو رد کرد و تو او را گرفتی که بیاوری ترا رشوه
داد و مثل آنها را بتو وعده کرد پس بدن آن زن مرتعش شد گفت [illegible] بعد تعجب کرده عرض کرد ای پسر عم
رسول خدا آیا تو غیب میدانی فرمود پناه میبرم بخدا که غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند این علمی است که حضرت رسول مرا
تعلیم کرده پس عرض کرد یا امیر المؤمنین صدق کلام اینست که تو فرموده گویا تو با من بوده اگر [illegible] نمیبردم و آن زن را
بخدمت تو آورم حضرت فرمود آن زن چون هدیه را بتو داد از آن منزل بمنزل دیگر رفت حالا خدا این خطا را از تو عفو
کرد پس طفل را بسپر و حفظ کن تا عید قربان و روز عید آن زن را نزد من بیاور عرض کرد اطاعت دارم یا ابن عم رسول الله
چون عید قربان رسید آن زن طفل را بمصلی آورد آن زن باز آمد و گفت با من بیا تا آنچه بتو وعده کرده ام از زن مرضعه
گفت مرا عطای تو احتیاج نیست از تو جدا نمیشوم تا ترا بخدمت پسر عم رسول خدا حاضر سازم و دامن او را گرفت چون آن
زن حالت را دید روی خود را بجانب آسمان بلند کرد گفت یا غیاث المستغیثین و یا جار المستجیرین و با آن زن مرضعه
آمد بمسجد رسول خدا چون امیر المؤمنین او را دید فرمود یا امة الله کدام یک را دوست میداری من ترا خبر دهم قصه را یا تو خبر میدهی
از اول تا آخر که حبیب من رسول خدا مرا خبر داد پس آن زن عرض کرد من خبر میدهم ترا قصه خود را از اول تا آخر هرگاه من امان
دهی و مرا خاطر جمع نمائی از عذاب خدا تعالی حضرت فرمود چنین میکنم عرض کرد من دختری از انصارم و در زمان حیات
حضرت رسول شهید شده و با من جابر بن عبدالله انصاری [illegible] و مادرم در زمان خلافت ابوبکر وفات کرد من تنها ماندم
بود که پرستار من باشد در همسایگی من زنانی بودند با آنها می‌نشستم و دوک میرشتم ایشان مونس من بودند روزی با زنان
مهاجر و انصار نشسته بودیم ناگاه عجوزه نزد ما آمد در دستش تسبیح و به عصائی تکیه کرده بود سلام کرد ما جواب سلام او را رد کردیم بعد
هر یک از ما سؤال کرد و بعد نزد من آمد گفت ای دختر نام تو چیست گفتم جمیله گفت دختر که گفتم دختر عامر انصاری گفت

با شوهر داری گفتم نه گفت پس چگونه میگذرانی حال آنکه تو دختر کوچک صاحب جمالی مرا اظهار مهربانی و چاکری نمود
گفت آیا زنی را میخواهی که با تو انیسی باشد و بکارها رسیده که نماید گفتم این گونه زن کجاست گفت من برای تو
مادر مهربان میشوم گفتم هر وقت بیایی خانه من خوبست و مرا شادی بسیار حاصل شد از سخن او و بعد با من داخل
شد از من آب خواست و وضو گرفت چون فارغ شد گفتم حمد مر خدا را که بر ضعیفی من رحم کرد و کار مرا آسان نمود پس نان و
خرما آوردم پیش او بیا و نظر کرد و گریست گفتم چرا گریه میکنی گفت ای دختر این طعام من نیست گفتم طعام معتاد تو چیست
گفت یکقرص نان جو و قدری نمک و گریست و گفت ای دختر وقت طعام خوردن من نیست زمانیکه از نماز خفتن فارغ
میشوم طعام را حاضر کن تا افطار نمایم پس برخواست مشغول نماز شد چون از نماز خفتن فارغ شد پیش او یکقرص نان جو و قدری نمک
آوردم گفت قدری خاکستر هم حاضر کن پس نمک را با خاکستر آمیخت پس از آن قرص جو را از آن نمک و خاکستر لقمه لقمه تناول کرد
بعد برخواست و نماز شروع کرد که علی الاتصال تا صبح مشغول نماز بود و چنان دعا میشنود که دعائی خوبتر از آن ندیده و نشنیده
بودم بعد من برخواستم و دست او را بوسیدم و گفتم خوشا بحال کسی که تو همیشه نزد او باشی گفتم سؤال میکنم از تو بحق محمد رسول
خدا بنما که مرا دعائی معرفی کنی که ببرکت دعای تو آزاد باشد بعد بمن گفت تو دختر جمیله هستی من میترسم ترا تنها گذارم زیرا
که من همیشه در خانه نمی توانم بنشینم لابد بایدم گاهی بجهت حاجتی بیرون روم باید ترا انیس و مونسی باشد پس گفتم که مرا انیس و مونس
باشد گفت من دختری دارم که در سن از تو کوچکتر است عاقله و صاحب تمکین و عابده او را می آورم تا ترا انیس و همدم باشد
من گفتم برو بیاور پس برخواست و رفت بعد از زمانی دیدم تنها آمد پس گفتم که خواهر من که بمن وعده کردی نیاوردی گفت دختر
من از خلق متنفر است از برای او جائی است و آن دختر را ترا ... کننده و زنان مهاجر میایند نزد تو من میترسم بیایند
و حرف بسیار زنند و دختر مرا از عبادت خدای خود مشغول نمایند از تو بگریزد یا امیر المؤمنین من قسم خوردم مادام که دختر تو
پیش منست از زنان مهاجر کسی را راه ندهم گفت اگر این شرط را عمل نمائی دخترم را بیاورم بعد بیرون شد از خانه بعد
از ساعتی برگشت دیدم با او زنی بلند قامت که بچادر شبی تمام بدن خود را پوشیده غیر از چشمش چیزی آشکار نبود چون
عجوزه در حجره رسید بایستاد و گفت چرا داخل نمیشوی گفت از بسیاری شادی که مراد ترا بتو رسانیدم من در خانه خود را نه
میبستم که کسی داخل شود بیا تو در خانه خود را ببند تا آمدن من مبادا کسی وارد شود یا امیر المؤمنین من برخواستم و در را بستم
بعد با آن زن متوجه شدم که چرا حرف نمیزنی مرا جواب نداد پس اصرار کردم که چادر شب خود را بگشا باز جواب نداد
و چادر خود را نگشود برخواستم و چادر او را از سرش بر گرفتم دیدم مردیست که دستها و پاها و ریش را خضاب نموده لباس
زنان پوشیده چون او را دیدم مبهوت شده غش کردم چون بهوش آمدم او را گفتم چه ترا باین امر وا داشت که مرا و خود را
رسوا کردی گفت ای دختر بیا از اینجا که آمده ام بیرون نمیروم بدون اینکه کسی خبردار باشد عمر بن خطاب اگر از این خبردار باشد لابد بر تو عذاب کند
من برخواستم که از خانه بیرون شوم مرا گرفت من ترسیدم که اگر فریاد کنم همسایگان خبردار شوند من رسوا میشوم مرا بجبر
گرفت و بر زمین زد و در زیر او مانند آهو بچه که در پیش گرگی باشد کمی توانستم با زور بعمل شنیع او مرتکب شد و پرده مرا درید چون
خواست از من دور شود از شدت مستی خوابش برد پس افتاد و غش کرد خواستم حرکت نمیکند در کمرش کاردی بود کشیدم
و سرش را بریدم بعد رو بسوی آسمان کرده عرض کردم الهی و سیدی تو میدانی که او بمن ظلم کرد و مرا رسوا نمود و پرده مرا درید
توکل من بسوی تست ای خدائی که رها نمیکند بنده را که توکل کند بسوی او و آن عاقبت نمائی از خوف پوشنده چون شب در آمد جنازه
او را به پشت خود گرفته آوردم به مسجد رسول خدا ام چون زمان حیض رسید حایض نشدم از اینجهت بسیار غمگین شدم و اراده
کردم که نطفه را سقط کنم تا رسوا نشوم باز خیال کردم که باز چون وضع حمل میکنم میکشم و امر خود را پنهان داشتم تا وضع
حمل نمودم و کسی بر آن خبردار نشد پس با خود گفتم این طفلی است بی گناه بچه گناه او را بقتل برسانم پس او را بچیزی پیچیده
آوردم در محراب گذاشتم اینست حال من ای پسر عم رسول خدا عمر ملعون گفت شهادت میدهم بر اینکه شنیدم از حضرت رسول که فرمود
من شهر علم هستم و علی در آن شهر است و شنیدم که فرمود در ... علی تکلم میکند بزبان حق حالا تو حکم کن یا امیر المؤمنین

و زحزحوا الآل ... عن رتبتها ... لم يعرفوا ... العلياء و علياها
... الابناء ... و ... الاسماع ...
... الاصحاب ... الاصحاب ...
... آل ... عن ... الآل ...
... الله ...
الطاهرين ... الاصحاب ...

که غیر از تو کسی در آن حکم نمیتواند کرد حضرت فرمود دیه آن مرد کشته شده بر کسی نیست زیرا که او مرتکب شده بحرام و حرمت این زن را برده بسبب
جهالت خود با هر دو که مباشر شده و این زن را حد نیست زیرا که مرد داخل خانه او شده و بر فعل و اراده او و بر او غالب گشته شهوت
او و توقت که عدت باید بر او حق خود را از او گرفته بعد امیر المؤمنین آن زن را فرمود بحال خود باش باید این عجوزه را حاضر
سازی تا حق خدا را از او بگیرم و حد شرعی از او اجرا نمایم و تقصیر مکن تا صدق کلام تو ظاهر باشد عرض کرد هرگز تقصیر نمیکنم
در طلب او لکن سه روز مرا مهلت ده فرمود دادم و آن زن مرضعه را امر فرمود تا طفل را باو رد کند فرمود این طفل را مظلوم نام کن
وای بر شرار از خدا تعالی در روزیکه جزا داده باشد بآنچه عمل کرده بعد آن زن آمد بخانه اش و بخدا مینالید که عجوزه را با او دو چار
کند روزی از خانه اش بیرون آمد در حالتیکه توکل بخدا کرده بود ناگاه عجوزه را ملاقات کرد او را گرفته او را در مسجد حضرت
رسول برد چون امیر المؤمنین او را دید فرمود اندیشه خدا آیا نمیدانسته که من علی ابن ابیطالبم و علم من از علم رسول خدا
صدق قصه این زن را که بخانه این زن برده بگو پس آن ملعونه عرض کرد من این زن را نمیشناسم و او را هرگز ندیده ام و مرد را هم نمی
شناسم من اهل این طور کارها نیستم حضرت فرمود قسم یاد میکنی بآنچه گفتی خود عرض کرد بلی فرمود برو و دست راست خود را بر قبر
مبارک حضرت رسول بگذار و قسم بخور که تو این زن را نمی شناسی و هرگز ندیده پس عجوزه برخواسته آمد و دست راست خود را بقبر مبارک
گذاشت بمجرد بیرون آوردن نحس شد خود شش سیاه است حضرت فرمود آینه او آوردند و باو دادند فرمود نظر کن بآینه چون
نظر کرد دید صورتش زغال سیاه شده پس صدای مردم بصلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او بلند شد و عجوزه نظر میکرد و
گریست و میگفت توبه کردم و بسوی خدا تعالی برگشتم یا امیر المؤمنین حضرت فرمود خدایا تو عالمی بآنچه در قلبها است
اگر این زن در این کلام خود راست گو است و از روی صداقت توبه میکند او را بحالت اول بازگردان دیدند تفاوتی نکرد حضرت
دانست که توبه از روی صداقت نکرده فرمود ای ملعونه چگونه توبه کردی که خدا ترا نبخشید بعد امیر المؤمنین بعضی
اصحاب خود را امر کرد و این عجوزه را بخارج مدینه برده سنگسار نمایند زیرا که او باعث شده بقتل این مرد و هتک حرمت
این زن و به ریخته شدن نطفه این پسر از حرام پس عمر امر کرد او را سنگسار کردند چون خلافت با امیر المؤمنین رسید این
پسر جوانی رشید شده بود در صفین در خدمت امیر المؤمنین شهید شد این بود حدیث دوم آنکه شیخ اجل و رئیس علمای
اسلام ملقب بمیرداماد در کتاب خود که مسماست بتصحیح الایمان و تقویم الادیان ذکر کرده از شیخ جلیل محمد بن شهرآشوب
در کتاب خود ذکر کرده آنرا از شیخ ایشان فاضل شافعی محمد بن طلحه شافعی که در مطالب السؤال یعنی زمانیکه امیر المؤمنین علیه
بکوفه تشریف آورد طایفه مردمان بخدمت او میآمدند در میان آنها جوانی بود که با آنحضرت ایمان آورد و در پیش
آنسرور جهاد میکرد پس از قومی زنی را خواستگاری کرد از اهل کوفه خطبه او را قبول کردند آن زن را تزویج کردند پس روزی امیر
المؤمنین نماز صبح را ادا فرمود بیکی از اصحاب فرمود که برو به محله بنی فلان و در آنجا مسجدی هست در پهلوی مسجد خانه هست از آنخانه صدای
مردی و زنی میشنوی که با یکدیگر با آواز بلند مجادله مینمایند آنها را نزد من حاضر کن و با ایشان بگو که امیر المؤمنین شما را طلب
فرمایند آنشخص رفت بعد از لمحه برگشت با او بود جوانی و زنی حضرت آنها را فرمود چرا امشب مجادله شما باینقدر طول کشید
جوان عرض کرد یا امیر المؤمنین من این زن را تزویج کردم چون امشب با او خلوت کردم چنان از او نفرت کردم که اگر قادر
بودم شب او را از خانه بیرون میکردم قبل از آنکه صبح طلوع نماید پس او هم بر من خشم گرفت تا حال با یکدیگر مجادله مینمودیم که امر
شما بما رسید بخدمت تو حاضر شدیم امیر المؤمنین بحضار فرمود شما چیزی شنیدید و دور شوید شاید اینها راضی نباشند که دیگری سر
اینها را بداند حاضران مرخص شدند نماند غیر از جوان و آن زن حضرت آن زن را فرمود آیا این جوان را می شناسی عرض کرد نه فرمود اگر
من ترا خبر دهم بحال او را انکار نمیکنی عرض کرد نه فرمود آیا تو دختر فلان نیستی عرض کرد بلی فرمود آیا ترا پسر عمی نبود
که تو با او و او ترا میل داشتید عرض کرد بلی فرمود آیا پدر تو او را از تو و ترا از او منع میکرد و ترا با او تزویج نکرد و او را بآنجهت ازهم
سایه خود بیرون کرد عرض کرد بلی فرمود آیا تو شبی بجهت قضای حاجتی بیرون شدی پس ترا او یافت و بازور با تو مقاربت کرد پس
حامله شدی و امر خود را از پدر پنهان داشتی و بمادرت خبر دادی چون زمان وضع حمل نزدیک شد مادرت ترا شب بیرون کرد پس بار وضع
حمل نمودی پس او را در پارچه پیچیده و او را در کوچه انداختی که مردم از آنجا تردد میکردند پس سگی آمد او را استشمام کرد پس تو ترسیدی

کرا او را بجوز د مادرت حسینی که بر آن سنگ انداخت سنگ بر آن طفل رسید و سر او را مجروح کرد پس تو و مادرت نزد او آمدید
مادرت زخم او را با پارچه از معجر خود بست بعد آن طفل را که آشنید و رحشید و از حال او خبر دار نشدید زن ساکت
شد حضرت فرمود بحق تکلم کن عرض کرد ای والله یا امیرالمؤمنین این سر را غیر از من و مادرم کسی ندانسته بود حضرت
فرمود خدای تعالی مرا با خبر کرد و فرمود وقت صبح یکی از بنی فلان او را برداشت و برد و او را تربیت کرد تا بزرگ شده و
ایشان بکوفه آمد و ترا خواستگاری کرد و حال این او پسر تست بعد جوانرا فرمود که سر خود را بگشا چون گشود
دیدند جای آن زخم در سرش باقیست فرمود این پسر تو است خدا او را نگاهداشته از چیزیکه باو حرام بود بگیر پسر خود را
برو که عقد در میان شما نمی‌شود و نیست حدیث مخفی نماند که از آنچه در اسید و ورد است مذکور شد ظاهر است که امید و نفر از نجات
یافتهکان اند و سبب نجات شان جز محبت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او نبود و ممکن است که گفته شود در این مقام
سر لطیف و نکته دقیق هست یعنی چنانکه التفات حضرت امیرالمؤمنین و نظر ترحم آنسرور بر ایشان را از بطلان
شدهکان بیرون کرد که بسبب طبیعت رذیله و حالت خسیسه از هالکین بوده ایشان را در زمره نجات یافتهکان که ولادت
حلال بوده داخل نمود پس هم چنین است گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداء و زیارت کردن قبر شریفش بمنزله التفات
و نظر ترحم امیرالمؤمنین است زیرا که گریستن و زیارت کردن چیزیست که باعث میشود با التفات همه اصحاب عصمت کبرا
از محمد و المعصومین او و نظر ترحم شان باصحاب خود شان و آنچه در اینجا عقل نیز حکم میکند هست که در میان این طایفه
یافته شود که با یمان متصف باشد و با آن از دنیا برود و مخفی نماند که حکم کردن عقل در اینجا بعد از ملاحظه وجوه و اصول است
در میان و این عبارت از قاعده تکلیف و قاعده لطف و تقریب در اولی است اگر چنانچه امر چنان نشود لازم میاید که همه
تکلیفهایی که وارد شده در شان این طایفه برای تسجیل باشد چنانکه در کفار یعنی برای بعد از سبب عقاب نمودن باشد با وجود آنکه اگر چه
فرمان بردار باشند و تقریب در دومی یعنی قاعده لطف بنحویست که گذشت بلی غالب در این طایفه نجات نیافتن ایشان است
برای آنچه که گذشت یا بمعنی بسیاری از این طایفه را گریستن بر سید الشهداء و زیارت قبر شریفش در حالتیکه عارف باشند بحق ایشان
از ایشان صادر میشود پس هر کس از این طایفه را این توفیق حاصل باشد پس رحمت و سعه خدا شامل حال او میشود زیرا که به سبب این
نظر التفات اهل بیت عصمت شامل او میباشد خصوصا از سید الشهداء و مخفی نماند بر تو لازم میاید از تحقق علامت نجات با او
بسبب آنچه بسوی او اشاره شد توفیق یافتن او بر زیارت سید الشهدا در روز عرفه نیز زیرا که علامتیست این امر و به
تحقیق شناختی که ولد الزنا موفق نباشد بر زیارت آنسرور در روز عرفه و اهل حرم شریفش نمی‌تواند باشد و این نیز از جمله
وجوه و دلیلهاست که خبث طینت ولد الزنا و بدحالی او از ولد حیض و مخنث و دیوث و شرک شیطان زیاده است زیرا که
در شان این جماعت خبری نیست که دلالت کند بر اینکه ایشان در روز عرفه سید الشهدا را نتوانند زیارت بکنند مگر اینکه
گفته شود که آنکه شیطان در نطفه شریک شده او هم قسمی است از ولد الزنا مطلقا بلکه در صورتیکه نطفه او از شیطان باشد
یا از شیطان و پدرش باشد معا مخفی نماند که در اینوقت خبری در باب شرک شیطان بخاطر رسیده و آن اینست که صدوق
در کتاب عقاب الاعمال بسند خود از پدرش از محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد از ابن فضال از عبید بن زراره از عبدالله
بن اعین که گوید از اباجعفر شنیدم که فرمود اذا زنى الرجل ادخل الشيطان ذكره فعملا جميعا فكانت
النطفة واحدة ويخلق منها الولد ويكون شرك الشيطان یعنی زمانیکه شخص زنا کند شیطان هم آلت خود را
داخل کند پس هر دو آن عمل را مینمایند پس نطفه ایشان جمع میشود و فرزند از آن خلق میشود پس این از شرک شیطان میگویند و ترا
معلوم است چنانکه این خبر شامل است بر اینکه ولد الزنا باید شرک شیطان باشد هم چنان دلالت دارد بر اینکه شرک شیطان
هم نمیشود مگر در موارد زنا و این حصر از سیاق کلام ظاهر میشود چنانکه بر متدبر مخفی نیست پس در اینوقت این حصر مقید وارد میشود
بر اطلاق بعضی از اخبار که گذشت در شان شرک شیطان مانند وارد شدن مقید بر مطلق مگر اینکه گفته شود که او بر فرض
تسلیم حصر است که برابری نمی‌کند به بسیاری از اخبار گذشته که در طبق آیه محکمه است بلی ممکن است که گفته شود وجه جمع

كأن قتيلهم من جاهليهم شبابي
ليبلغ عنه وان الفتى بعد همهم
كأنهم ما اصابوا الغيض بما صنعوا
فوق الذي صنعوا الوفى بطلعهم
دعوا وقد حيل بين الله وانقصوا
ادفتا التبع ادواوى الكاظمين زادهم
وانصرفوا الناس ويلبث الحزنى وقهم
بذنب العدو وقبل العذر وزدهم
ويظهر والخلق ما للاحقاد بعدهم
اخترابهم ولا افراهم بعد لهم
اوطى حنة بيد لا الارحام منهم
فنا اصلهم سرا الحق ملاذهم

زیرا که مجامعت ساحقین و مجامعین از زنان خودشان بمنزله زنا است پس شیطان در بسیار زنان شریک است
بنا بر این اولاد شان بر این سبب ولد زنا هستند بتحقیق که ذکر نمودیم قبل از این که شیطان شریک میشود در اولاد بسبب
زنای ایشان شریک باشد اطراف کلام را اخذ کن بعد میگویم هر که اخذ کند همه آنچه را که در این مجلس ذکر شد و در اینجا
حذر نماید میداند که از ورطات مهلکه است بر عالمان و متعلمان که غافلان و جاهلان را از خواب غفلت و جهالت
بیدار نمایند بذکر اخبار و آثار دیگر که شامل است بخواص زنا و لواطه و آثار آنها تا بر گردند مردم از گمراهی و برهند از آثار عقوبتهای
هلاک کننده هرگاه فرض کنیم که از خدا نترسند و از عذاب و روز حساب پروا ننمایند آیا کفایت نمیکند در اجتناب
آنچه فاعل لواط از دنیا نمیرود تا اینکه میخواند مردم را بنفس خود پس او هم مانند مفعول مخنث و مفعول میباشد
پس مفید در واقعه بزرگ زیرا که باشد از صاحبان صفت خبیثه که در آن صلاح خیریت و دانستی تو که باشبها و روزها
بسیار زحمات سخت کشیدیم در دافع نمودن و لذا آن تا در میان نجات یافته کمان بعد از آنکه گریه نماید بر سید الشهدا
یا زیارت کند قبر شریف شنیدم از بعض صاحبان غیرت و عار که میگفت من نفس خود را از ارتکاب لواط نعوذ بالله
نمیتوانم حفظ کنم مگر این سخن که هر که اجنبی را اجنبد خودش هم مفعول مخنث میباشد و هر که چنین باشد اهل بیت عصمت
دوست نمیدارد نعوذ بالله پس در اول جوانی هر وقت که وسوسه شیطانی و شدت شهوه مرا غلبه کردی خود را باین سخن
باز داشتم و بعضی شیاطین را بحول قوة خدا نه بحول و قوة خود تا پاک ماندم تا بنوعی ایمنی در دلم جا کرد که اگر مرا پاره
پاره کردندی آن عمل مرتکب نمیشدم بلکه خیالات قلبی مرا تنگ آورد که اگر وقتی باکراه این عمل صادر شود حال من چه
طور باشد پس این خیالات مرا ضعیف نمود از خوردن و آشامیدن و خوابیدن مرا منع کرد پس خداوند کریم بیاد
مردم تا مرا از آن خیالات مهلکه نجات بخشید بعد جماعتی از دوستان اهل بیت عصمت و رحمت بعضیها خود را از وقوع
این عمل شنیع در وقت غلبه شهوت بفکر نمودن این معنی باز داشته اند که هر وقت میل این عمل شنیع الجسیم مرا امثال
آن میشد نمایند بنابر فرمایش ائمه طاهرین که مفعول مخنث از اصحاب اهل شر و مخنث است پس آیا صاحب غیرت ...
و نفس کریمه راضی باشد که چنین باشد و از جمله آنچه که مناسب این مقام است آنست که خبر داد مرا کسیکه با او اعتماد داشتم از پدر و برادر
گفت که گفتند شبی در بلده طهران در خانه یکی از تجار مهمان بودیم و جماعتی هم از بزرگان آذربایجان در آنجا با ما مهمان بودند صاحب
منزل مردی را که تسخیر ارواح داشت حاضر کرده بود و مقصودش از حاضر نمودن او آن بود که بما خوش کند چون از خوردن طعام
فارغ شدیم جماعتی از اهل مجلس از آن مرد مسخر سؤال کردند که روح جماعتی را حاضر کند پس مردی از اهل مجلس که حاضر شدن روح او را
میکرد نام او را مینوشت و آن کاغذ را پیچیده در زیر زانو یا عبایش میگذاشت و آن مرد مسخر عزایم تسخیر را میخواند پس چون زمان حاضر
شدن روح آن شخص که نامش را بکاغذ نوشته بودند میشد و مسخر نمیدانست که نام کیست همین قدر مسخر میگفت که روح چنین
که متوکلند بشخص صورت و شکل و احوال و چنین و نام او هست پس اهل مجلس با آن روح سؤال و جواب میشنود بواسطه مسخر
که میگفت روح در جواب تو چنین و چنان میگوید پس اهل مجلس هر کس را میخواستند او حاضر میکرد و سؤال جواب میشنود پس
منفعت بسیار و عقده های بسیار بنسبت با اهل مجلس عاید و گشوده شد تا چند ساعت از شب گذشت بعد یکی از اهل مجلس
نام مرا در کاغذ نوشته زیر زانویش گذاشت مسخر دعا و عزایم خواند چون تمام کرد صیحه کشید نزدیک که روح از بدنش مفارقت
کند بعد گفت واویلاه واویلاه نزدیکست که از حرارت آتش و بوی گندی اینجا حاضر شده هلاک باشم که بوی گند او از بو
جیفه شدیدتر است بعضی اهل مجلس گفتند چه میبینی و چرا باین حال افتادی گفت یکی از اهل تابوت جهنم را آوردند که در گرد
او زنجیرها از آتش وارد گفتند نامش چیست گفت ابو الشرور پس در مجلس شخصی بود از اولاد بعض امراء بزرگ آذربایجان
مستهزئا گفت که با ملعون بگو که ای ملعون مخنث چرا مفعول واقع شدی مگر از مردم در این عمل حیا نمیکردی و حال آنکه ادعای
خلافت و ریاست میکردی پس مسخر گفت نعوذ بالله گفتم مرا جواب داد که آن شخص را بگو که مخنث و مفعول و فعلش را میدانی
و سزاوار انکار کردن نباید لکن تو با آن شخص بگو تو هم در این عمل مثل من چرا مرا مذمت مینمائی و عیب میکنی که تو هم بعمل آمده پس اهل مجلس بسیار خندیدند
زیرا که آن شخص با این فعل مشهور بود نعوذ بالله پس آن شخص بسیار خجالت شده سر خود را ساعتی بزمین انداخت پس بار بر گشتم و صحبت خود دم

از رجال و حبیب موکّد است که مردم را تنبیه نمایند به بسیار ذکر کردن روایات و اخباریکه شامل است عقوبات زنا و لواط و سحق و نیز
ومفسده‌ها و ما اشاره کردیم به بعضی از آنها و باز میگوییم که روایت شده از رسول خدا مَنْ اَلَحَّ فِي وَطْيِ الرِّجَالِ حَتّٰى يَدْعُوا
الرِّجَالَ اِلٰى نَفْسِهِ یعنی هر که اصرار کند در وطی مردان نمیمیرد تا خود را میخواند و روایت شده و روایت شده از حضرت
امیر المؤمنین که فرمود لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِاَحَدٍ اَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرُجِمَ اللُّوطِيُّ مَرَّتَيْنِ یعنی هرگاه سزاوار
میشد مردی را که دو دفعه سنگسار شود هر آینه لواط کننده دو دفعه سنگسار میشد و باز فرمود اَللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ
وَاللِّوَاطُ فِي الدُّبُرِ وَهُوَ الْكُفْرُ یعنی لواط غیر از دخول کردن است و دخول کردن در دبر مرد کفر است و از
حضرت صادق اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی شدیدترست مردم از حیثیت عذاب در روز قیامت
مردیست که بریزد منی خود را در رحمی که برا و حرام باشد و از حضرت امیر المؤمنین اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَكْبَرِ الزِّنَا قَالَ هِيَ امْرَأَةٌ
یعنی آیا خبر ندهم شما را به بزرگترین زنا فرمود آن زنیست که در فراش زوج خود فرزند از غیر شوهر بیاورد بر شوهر الزام نماید پس
این آن زنیست که خدا با او در روز قیامت تکلم نماید و بسوی او نظر نکند و او را پاک نگرداند و او راست عذاب بزرگ و از حضرت
رسول منقولست یعنی زمانیکه قوم لوط کردند آن عمل را زمین بسوی خدای خود نالید تا رسید ناله‌اش بسوی آسمان و آسمان
هم گریست تا آنکه رسید گریه‌اش بسوی عرش پس خدای تعالی به آسمان وحی فرمود که ایشان را سنگباران کن و به زمین وحی فرمود که فرو
برد ایشان را و در روایت اسحق بن جریر است که گوید زنی از من سؤال کرد که از حضرت صادق اذن خواهم داخل شدن پس
حضرت آن زن را اذن داد چون داخل شد عرض کرد خبر ده ما را از حد لواط کننده با لواط کننده فرمود حد زنا کننده
است بعد فرمود چون روز قیامت شود میاورند آنها را در حالتیکه در بر ایشان باشد لباسی از آتش و شلواری از آتش
که بجوف ایشان داخل مینمایند ستونها از آتش تا سر ایشان و در آتش میاندازند ایشان را ای زن اول کسیکه این عمل را کرد
قوم لوط بود پس مردان با مردان مشغول شدند و زنان بیمرد ماندند پس زنان هم با یکدیگر سحق کردند چنانکه با مردان میکردند میگوییم
کسیکه محزون کند او را گناهان بزرگ و از خواب گمراهی غفلت و جهالت بیدار باشد و نفس خود را در مهلکه معاصی غرق
و خوفناک ببیند در میان سنگها افتاده میبیند چنانکه در حق او حاضر و غایب گوید که آخر دوا و علاج است باید بسوی خدا توبه و استغفار
نماید که خداوند بخشنده هر کسی است که توبه نماید و ایمان آورد و خداوند فرموده در کلام مجید بدرستیکه خداوند غیر از شرک
همه گناهان را می‌بخشد بر آن کسانیکه میخواهد بعد از آن سعی نماید بنزدیکترین وسیله‌های مغفرت که آن گریستن است بر آن
بزرگوار که خداوند بر شان او فرموده من بکی علی الحسین یعنی سید الشهداء ارواحنا له الفداء و زیارت قبر شریفش در حالتیکه بحق او
عارف و مشتاق او باشد پس کسیکه از گناه گذشته نادم باشد و بسوی خدا توبه کند و باستانه او پناه برد و تضرع نماید بسوی
خدای عز و جل امید و وسیله که سر شیب و بزرگند نزد خدا آنها بیکی از آنها خدای تعالی توبه او را قبول و گناهان او را می‌بخشد و چشم
او را رحم و پریشانی او را دفع میکند پس از اشخاصی باشد که عذرش قبول باشد هر گاه گوئی که کلام را کوتاه کن و تحقیق را تمام
کن و ذکر و شمار ما حاصل کلام را که در نزد تست بدون اینکه بیامیزی بچیز دیگر پس چه میگوئی در باب جماعتی که صفات آنها
ذکر کردی و احوالات آنها گفتی آیا برای ایشان از بدی عاقبت امانی است آیا با ایمان میمیرند و بولایت باقی میمانند یا نه بعبارت
دیگر از تو در همین مسئله فتوی میخواهیم خصوصا در باب ولد الزنا که اخبار بسیار در شان او وارد شده و قبل از این هم اشاره بآن
گذشت و در خبر است از حضرت صادق منقولست بدرستیکه حضرت نوح سگ و خوک را در کشتی سوار نمود و ولد الزنا را
سوار ننمود ... از ولد الزنا بدترست و از حضرت رسول مرویست که فرمود ولد الزنا شر ثلثه است این حدیث
میگوییم اصل علت و سبب در بودن میل و محبت طایفه بحضرات ائمه طاهرین بجهة بودن میل اهل‌البیت رسول الله است
که صاحبان ذاتهای پاکیزه و انوار شعشعانیه قاهره هستند در عالم انوار در سایه عرش خدا با جماعت و بودن محبت از ایشان
نسبت با جماعت بعد از فکر و تدبر بسیار معلوم میشود که این هم شفقت خاصه ایست از شفقتهای خدای عز و جل بر اهل
بیت عصمت است پس چون درک نماید جماعتی از این طایفه رحمت وسعه خدا را پس واقع میشود از ایشان گریه کردن بر
سید الشهداء ارواحنا له الفداء در حالتی که عارف بحق او باشند و او را دوست دارند یا اینکه حاصل میشود از ایشان زیارت

قبر شریف آنحضرت با دو وجه معرفت پس در آن وقت التفات و میل حضرت ائمه و چهارده معصومین او محقق میشود از قبیل
بعید رضا و ازین جهة توفیق خدا شامل میشود بر این گریه کننده‌گان و زیارت کننده‌گان که باقی باشند بر ایمان و بر دوستی
حضرات ائمه از دنیا میروند و میگوییم بعبارت دیگر که فایز شدن شان بسعادت بعد از گریه کردن و زیارت نمودن
با وجود آنکه خمیره و طینت ایشان باب شقاوت خمیر شده بود دعاء حضرات ائمه که در حق گریه کننده‌گان و زیارت
کننده‌گان کرده اند در حق ایشان شامل میشود چنانکه فرمایش حضرت صادق ع اللهم ارحم تلک الوجوه یعنی خدا
رحم کن بآن رخهاییکه در مصیبت ما جاری باشد خدایا رحم کن بآن آوازهای که بلند میشود در مصیبت ما و غیر اینها پس
عقل حکم میکند که ائمه با وجود آنکه معدن رحمت و جود و کرمند استثنا فرمایند آنهایرا که از این طایفه گریه کرده
و زیارت نموده اند از میان گریه کننده‌گان پس زمانیکه عقل اینرا در حق ائمه جایز نکند پس چگونه جایز باشد در
اجابت کردن خدای تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است پس از این تحقیق احوال این طایفه معلوم شد
حتی ولد الزنا نیز اگرچه در شان او وارد شده آنچه اشاره بآن گذشت حتی آنچه از پیغمبر که حضرت صادق در
بیان آن فرموده که حضرت پیغمبر از لفظ ثلثه که در حدیث گذشت آنهایرا که اراده کرده که خلافت را غصب کردند
و ولد الزناهای شان ابو الشرور بود و هر گاه خواهی که بنوع دیگر تعبیر نمایی نقل شده که قسمی از اکسیر اعظم که حکما آنرا ماء الهی می
گویند و از خاصیت آن است چنانکه دیده ام که فلزات معدنی مشتعله را بمجرد اشاره میگداند و منقلب بجنس خود
میکند یعنی بمجرد دیدن آن انسان آنرا بمعدنی اشاره نماید اگرچه میان آن و میان جای آتش بمقدار چهار قدم یا پنج قدم یا زیاده
مسافت بوده باشد پس زمانیکه این در امرهای طبیعیه جایز باشد و این اثر در آب نیست که حکما آب الهی گویند محقق باشد
پس چگونه جایز نباشد در آنچه که سخن با در آن است و بعبارت دیگر اشک چشم که برای سید الشهداء جاری میشود در درجه
کمتر از آب زیبقی که سد برات حکما در آن شده بلکه سزاوار است که این اشک چشم را آب الهی بخوانیم که در عزای ابو الشرور
جاری میشود پس همه اینها را که مرو غنیمت بشمار و قدرش را بدان بعد از این چیز دیگر از من سؤال مکن اگر بگویی بلی امر
و تحقیق چنین است که کردی لیکن میگوییم آیا از مخنث و دیوث و ولد الزنا و ولد حیض بعد از توبه کردن شان گریه
کردن و زیارت نمودن واقع میشود به طریقیکه ذکر کردی مانند زیرا که خدا و چهارده معصومین ع میدانند که از ایشان گریه و زیارت
واقع میباشد هرکس همه آنچه که ما ذکر کردیم اخذ نماید میداند که حکم کردن بواقع شدن هیچ ضرر ندارد بلکه اینرا بعضی از امور
گذشته افاده میسازد پس بگیر همه کلام را بعد اشک چشم را که بر زردی رخسار داران سید الشهداء جاری میشود آب الهی نام کن و باقی
که از اکسیرهای بزرگ بالاتر است بلکه اکسیر بزرگتر ملکوتی و کیمیای اشرف و عزیز لاهوتی نام کن و صلوات خدا بر محمد و آل معصومین
او و لعنت خدا بر اعدای شان و منحرفه‌گان از ایشان و انکار کننده‌گان فضایل و مناقب ایشان و شک کننده در شان ایشان
باد

مجلس سیم

از مجلسهای خاتمه از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در اشاره نمودن به بعضی از امور
که متعلق است باحوال بزرگان کفار و اولاد زنا از قاتلان و لادنی مختار و وصی گرا آنکس را که بیزید بعد از قتل سید الشهدا
بنوعی اظهار تکبر و تجبر نمود که از زمان آدم تا اینزمان یکی از جباران و طاغیان آنچنان تکبر و تجبر نکرده هرکس خواهد
که آن تجبر دار را بشناسد تا بسیار بر او لعنت کند باید کند حکایت عمیر بن عامر همدانی را که بسیار جد و جهد نمود در خلاص
کردن مختار بن ابی عبیده ثقفی از زندان ابن زیاد و تفصیل آن چنین است چون کتاب او را عبدالله بن عمر برداشت
که بجانب یزید برد و وارد دمشق شد تو انستا از بسیار جرات حفظ کننده کاغذ را بیزید برساند تا یکی از شیعیان از
اهل دمشق که امام و پیشنماز یکی مسجد بود و در مسجدی از مسجدهای دمشق با و گفت فردا لباس فاخر خود را بپوش و خود را معطر کن
و در آستین خود چیزی بگیر گویا که تو از عمال یزیدی پس رو بجانب یزید و بپوش خلعت سفید و عمامه سفید و بیچ سوی
در لباس سفید مگر که ایشان تو را نمی‌شناسند و غیره تا به همراه اول میرسی در سکوی یکم بار او رنگ است و چیز که بر او نهاده
امر بشمر سرخی کرده شده و در هر درگاه پاسبانند حاجب و دربان و هر حاجب غلامی که او را با دارند میسر شود پس باید زود از ایشان
و اینها تمکین و سلام هم مکن زیرا که اگر ایشان از اسلام کسی میدانند که تو غریبی مانع میشوند پس به همین دو چیز داخل باش در آنجا هم دو درگه

هم دود که می بینی که در هر دکه دو بساط از دیبای سبز در آن دکهها زیاده از ششصد حاجب و در بالای سر هر حاجب غلام که او را
با درزن میزند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو هم و سلام مکن هم و داخل شو دهلیز سیوم را پس باز دود که می بینی در هر دکه
بساطی از دیبا زرد و در هر دکه چهارصد نفر و در بالای سر هر یک غلام که بادرزن میزند مولای خود را ایشان را هم
متوجه مباش و داخل دهلیز چهارم باش دود که می بینی در آنها دو بساط از نقشی سبز و زرد و در روی هر بساط پانصد
نفر در بالای سر هر یک از آنها غلامی که مولای خود را بادرزن میزند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو دهلیز پنجم را داخل باش
باز دود که می بینی در آنها دو بساط از حریر سبز و زرد و در هر دکه ششصد غلام در دستشان حربه های صیقل زده پس
بگذر و آنها را متوجه مشو داخل دهلیز ششم باش در اینجا هم دود که می بینی در آنها هشتصد نفر در دستشان عمودی و ایشان
نشسته اند و کار ایشان شطرنج بازی مدارند ایشان را متوجه مشو داخل دهلیز هفتم باش در اینجا یکه که بر این بساطی از خز
فرش کرده اند و هیچکس در آنجا نیست و هر که در آن بساط نظر کند عقل او زایل میشود و آنرا هم متوجه مباش و داخل
دهلیز هشتم باش در اینجا دود که می بینی در آنها یک فرش و دو بساط که بر جمیع آنها مراجعه کسیرا که آنرا بافته در روی
آن بساطها سه نفر هست پس آنها یند حافظ صاحب طشتی که سر مبارک امام حسین نزد ایشان بود پس بگذر و متوجه
مباش و داخل دهلیز نهم باش پس دود که می بینی در هر دکه چهارصد نفر در دستشان قلمها و مدادها که جزاهای
شهرها را می نویسند پس ایشان عمال یزیدند و در دکه دیگر می بینی چهارصد نفر غلام امرد در دستشان مجمرهای
عود و کافور که معطر کنند حمام یزید را که در آن غسل کند داخل شو دهلیز دهم را دود که می بینی در آنها غلامی امردی که لباس سیاه
پوشیده همیشه گریه میکند و روزها روزه میگیرد و شبها عبادت میکند در حالت حزن پس آن ترا می بیند حاجب ترا بر
سیاورد و بر تو پوشیده نماند که ما اینرا از نسخه کتاب ابی مخنف نقل کردیم و در نسخه دیگر از آن کتاب قصه مذکوره را به
طریق دیگر نقل کرده از اول آنچه ذکر کردیم تا اینجا و شاید منافات بسبب تعدد مصنفات باشد زیرا برای
ابی مخنف دو کتاب است یکی صغیر و یکی کبیر پس در نسخه دیگر چنین ذکر کرده که چون بدر اول میرسی و دهلیزی دراز می
بینی در طرف راست دو دکه و در طرف چپ دو دکه بر آنها بساطهای از دیباج احمر و در هر دکه صد نفر حاجب و می بینی در اندرون
سه صد حاجب پس داخل شو و با ایشان سلام مکن پس ترا از بعض غلامان خیال مینمایند از برای آنهاکه میآیند
و میروند پس کسی ترا متوجه نباشد چون داخل در دوم باشی خانه بلندی می بینی و از هر دو طرف دو دکه و در هر دکه صد
غلام و بر سر هر غلام خادم سقلابیه که بادرزن میزنند و شمشیرها در دیوار افکنده پس داخل شو و با ایشان سلام مکن بعد بیایی
بخانه بلندی و دهلیزش دراز تر از اولی و در آن دو دکه و بر هر دکه بساطی از حریر زرد و در هر دکه بعد از دو صد غلام ساده و چهار
کرسی که با دیباج تکیه کرده بودند در بالای سر هر غلام خادم سیاه که باد بزنها طلا ایشان را باد میزنند از ایشان هم بگذر و متوجه
ایشان مشو بعد بدهلیز چهارم داخل شوی و در آن هم دو دکه می بینی در روی هر دکه بساطی از نقشی زرد در هر دکه زیاده از
صد غلام سیاه ساده رخسار در بالای سر هر یک از ایشان غلام که بادرزن میزنند پس بگذر و متوجه ایشان مشو بعد بیایی
بدهلیز پنجم در آنهم دو دکه در روی آنها فرش حریر و در آن بساطها قومی که ایشان را طشتیه میگویند ایشان آنهااند که سر مبارک
امام حسین را پیش یزید لعین آوردند در طشتی از طلا و ایشان زیاده از پانصد نفر هستند در دستشان حربه های کشیده
و ایشان را غیر از لهو و لعب کاری دیگر ندارند پس از ایشان هم بگذر بعد بیایی بدهلیز ششم در اینجا دو دکه بلند می بینی و فرشهای
از زر طلا و در آن بساطها زیاده از پانصد غلام و ایشان خواص یزید لعین هستند با ایشان هم متوجه مشو بعد بدهلیز هفتم
برسی و در اینجا جماعتی را می بینی که در روی بساطی نشسته اند که بافنده آن بساط زحمت بسیار کشیده و چشم برهم ننهاده از غرابت
صنعت و دقت که هر مرغ و وحوش که خدا خلق کرده در آن بساط صورتش دارد اصلا متوجه مشو که اگر متوجه آنها باشی از تو
شک مینمایند که این غریب است و ایشان آنهااند که سر مبارک امام حسین را پیش یزید لعین بردند از ایشان هم بگذر بعد بیایی

بدهلیز هشتم بخارا آرا از غلامان خالی می‌بینی و در آنجا صورتهای مختلفه و سقفها می‌بینی که باب طلا و ذهب کرده‌اند با زینت
بسیار بعد بسیره بسوی خانه کسبی که چهل ذراع در چهل ذراع طول و عرضش باشد در آنجا بساطی می‌بینی در درازی خانه و عرض آن
بعرض خانه که بافنده آن رنج بسیار کشیده یکپارچه و ملون است از پر شتر مرغ بالشش از حریر و از صدر خانه تا در
حمام که آن ملعون پا بر زمین نگذارد پس در نزد خانه ساعتی توقف کن تا آنکه آفتاب طلوع نماید پس در آن وقت
غلام زیبائی بسیار نیکو آید در بدنش قبای از دیبای سرخ و در سرش عمامه حریر سبز و در پایش چکمه‌های از پوست سیاه
و در دستش مجمره که از نقره کرده در آن عود و عنبر میسوزانند تا آنکه یزید بیرون بیاید بحمام آن غلام بخور میسوزانید بعد از آن
غلامی خارج باشد لباسش و هم مثل لباس اول و در دستش کوزه پر از گلاب و مشک و عنبر تا در وقت بیرون
آمدن یزید لعنه الله از حمام از این باب بپاشند بعد غلام سیم زیباروی گویا که ماه تابان است در بر او قبای از دیبای
سیاه کشاده نبسته در سرش عمامه سیاه و در پایش کفشی در دیبای سیاه پس آن غلام چون ترا ببیند نزد تو بیاید و از
تو سوال میکند حال ترا و حاجت ترا برآورد زیرا که او از دوستان امام حسین ع است از روز شهادت آنحضرت
سیاه پوشیده و او است که سر امام حسین را بصد هزار دینار خرید و بکربلا فرستاد که روز تا امروز میدارد و شبها
بعبادت میگذراند و با آن موهای زیبا گردن بند درست میکند و هر روز گردن بند به پانصد درهم میفروشد و انفاق
میکند بعضی از آنها را و باقی را تصدق مینماید بر فقرای شیعه و از مال یزید چیزی هرگز نمیخورد و غلام روز عزیز بنوبت
ملک او را خدمت میکند و یزید او را نوعی دوست میدارد که بر سفارت ... او هرگز تاب ندارد و همه تابعان
مملکت یزید طاعت او ... بسبب محبت یزید او ... امید ... دستمال ... پس ...
... ترا ... پس این کاغذ را باو بده و بگو که من از شیعیان حسینم عمیر گوید بر خواستم و آنچه شیخ
مرا امر کرده بود بعمل آوردم آمدم بخانه یزید لعنه الله در همه آنچه شیخ بمن تعریف کرده بود همه را دیدم پس دهلیز بدهلیز
میگذشتم تا رسیدم بدهلیز هشتم و آن بساط را دیدم خواستم که در نزد آن بایستم و آنرا نظر کنم پس سخن شیخ بیادم آمد که
بگذر و توجه مکن تا کاری ... گفت ... بسیار داخل میشوند با همگان بعضی اورا گفت و ... خانه که آنرا ده هزار خانه
و فرش و خادم باشد برای هر یک از آنها خادمی باشد بحسب حال و چگونه بسیار باشد داخل شدن با آنخانه پس من
گذشتم و آنها را متوجه نشدم تا رسیدم بصحن خانه طولش چهل ذراع و عرضش و بلندیش هم چنان و در آن ...
افکنده بود که رنج بسیار کشیده بود دستهای صاحب صنعتش از آن صورتها که در آن نقش کرده بود و آن بساط از در قصر یزید
بود تا در حمام تا در دهلیز و این بساط به پر شتر مرغ پر بود و پرچکهای هند و بالشش از حریر زرد بود تا یزید بزمین بر ...
و در وقت حمام رفتن عمیر گوید مثل آن بساط را هرگز ندیده بودم پس حیران شدم در عمل و سلطنت آن لعین من در آنجا
بودم ناگاه دیدم دو غلام در دستشان مجمره که بخور بسوزانند که گذشتند بسوی حمام و یزید داخل حمام شد تا صبح طلوع میشود
پس قدری نگذشت که غلامی آمد مثل او در خوبی و زیبائی ندیده بودم در بر او قبای از دیبای سیاه گشوده نبسته و در سرش عمامه
سیاه و در کفش ... و دیبای دور دستش مندیلی از حریر چون مرا دید بسرعت بسوی من آمد و مرا گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله کجا بودی یا عمیر مدت هفده روز است و چشم براه تو ... شب و روز در اضطراب بودم و منتظر آمدن
تو بودم پس او را گفتم ای مولای من تو از کجا دانستی که اسم من عمیر است و که ترا خبر داد که من هفده روز است داخل دمشق
شده‌ام و حال آنکه من ترا و تو مرا قبل از امروز ندیده‌ایم پس گفت یا عمیر بدرستیکه مدت هفده روز است که مولایم حضرت امام
حسین ع را در خواب دیده‌ام و خبر ترا بمن داده و مرا وصیت فرموده به برآوردن حاجت تو پس من عرض کردم
بمولای خود او کجا است تا من ... نزد او فرمود تو برو او بیاید نزد تو و دانی که جدم رسول ص فردا در قیامت ترا اجر امیدها
و ترا او را شفاعت ... هر دو در جنت نعیم در پیش من با شیعیان محشور میشوید زیرا که شیعیان خود را در پیش خدا باز داد
و عرض میکنم اینها است آنکسانی که مرا امداد و یاری نمودند بعد ... گریستم پس من نیز گریستم تا در آنجا ملت بودیم که ناگاه

خدم یزید رسید بعضی از ایشان کوچک و بعضی بزرگ و ایشان زیاده از شصد نفر غلام بودند با قباها و دیبا و کمرهای
و بند دستهای ایشان عمودها که یزید کافر زندیق رسید در پیش پاسش دیبای سبز بندها کشوده و در دستش عصایی بسر مرصع بطلا
و در پایش نعلین از طلا و بندها از لؤلؤ تر و نقره سفید بود شال از حریر سبز عصایی از طلا کرده بود که بر آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله ص و در نسخه دیگر که ناگاه یزید ملعون رسید در برش پیراهن دیبای و عمامه خز سیاه و شلوار از
از حریر سفید و در سرش کلاهی از طلای سرخ که بانواع جواهر و لعل مرصع بود و قبای دیبای سفید پوشیده بود و میانش را
بکمری از طلای سرخ بسته بود و در پایش دو نعلین که بندهای آن از یاقوت که مشبک بود با لؤلؤ تر و در دستش
عصایی از طلا بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ص و یزید بن معاویه خلیفه رسول الله که خدا او را بدرک و او را در دنیا
قبل از آخرت سیاه نمود زیرا که در دنیا سیاه رو قبل از آخرت باور نمود لب بالا منش و در روز شیخی داشت مثل تخم کرک
و خون از او جاری و دهن و سینه کشاده بود عمیر گوید چون آن لعین را دیدم مولایم امام حسین ع بخاطرم آمد پس نظر میکردم به
سلطنت و تجبر او بعد غلام کاغذ را از من گرفت و با دستمالی که در او بود عطر استعمال کرد قبل از داخل شدن بحمام
گفت بخلیفه وقت و زمان آیا مرا در دنیا توقعی نیست که قسم خورده بحق پدرت که در هر روز سه حاجت مرا
بر آورده نمائی گفت بلی گفت آیا از آن وقت که مولایم امام حسین کشته شده حاجتی از تو سؤال کرده ام گفت نه بعد
گفت حاجت تو چیست گفت حاجت من اینست که این کاغذ را بخوانی و جوابش را رد نمائی و امضا فرمائی آنچه در آن
است عمیر گوید چون در پیش آن لعین ایستادم و با او نظر کردم دیدم آن لعین کریه روی و قبیح منظر و بسیار زنگ الله دولت بینی
است که در او صفتی و خصلتی از صفات و خصال پادشاهان نبود بلکه صفتهای او مانند صفتهای غلامان بود و در نسخه دیگر
غلام آن لعین را صدا کرد یزید پس آن لعین نزد او رسید پس گفت چه میگوئی گفت سیدی آیا تو با من عهد نکردی که در هر روز
سه حاجت مرا بر آوری گفت بلی تا آخر پس چون یزید کاغذ را از غلام گرفت و گشود و خواند و مضامینش را دانست گفت این کاغذ
از عبد الله پسر عمر خطاب است که از من خلاص شدن داماد خود مختار را سؤال کرده که من بنویسم بعامل خود عبید الله ابن زیاد تا او را از
زندان خلاص کند عمیر گوید بعد بمن متوجه شد گفت یا شیخ تو از شیعه امام حسین هستی گفتم من مرد پیری هستم که عبد الله بن عمر مرا اجیر
کرده که این کاغذ را بتو بیاورم با این توجه گوید باز کردم نوشته را و در آن بود موهای عالمه و دهان او پس چون با آن نظر کرده
رنگش زرد و صورتش تغییر یافت و سر خود را حرکت داد غلام گفت یا خلیفه از او چه ضرر بتو میرسد هر گاه از شیعیان حسین باشد
باید بنا شد تو جواب او را بده و مهر کن پس کاغذ را یزید گفت من پنجاه سال خراج عراقین را بتو بذل مینمایم اما مختار را از زندان بیرون
نکنم غلام گفت منت آن از بر من و بعبد الله بن عمر بگذار و در نسخه دیگر بعد متوجه شد بسوی غلام گفت بر آورده اگر کردم حاجت ترا قسم بخدا
دوست عبید الله هستم که از من دویصد هزار دینار خواسته اما خلاص شدن مختار را نخواسته لکن بر آوردن این حاجت تو امر عجیب
کردم یکی عبد الله بن عمر و دیگری که انعام کردم بتو حق ترا ادا کردم پس امر نمود در آن وقت کاتب خود را که بنویسد بابن زیاد که مختار را از
زندان خلاص کند و گرامی دارد و دیت را از او دفع نماید و با او احسان کند و او را بمدینه نزد عبد الله بن عمر با عزاز و اکرام روانه کند و او را
بیست هزار درهم عطا کند و بعمیر پنج هزار درهم داد میگویم مقصود من از ذکر این روایت در اینجا اولا تنبیه بود بر حقارت دنیا
که اگر دنیا از نزد خدای عزوجل مقدار پر پشه قدر و منزلت بود هر آینه مثل یزید زندیق کافر که همیشه مست از شراب بود و شرب آب بلند
کجا باشد این سلطنت و دولت بزرگ که باطل بود نمود و ثانیا برای بسیار گریستن و نوحه کردن بر سید الشهداء ارواحنا له الفداء که هر کس
باشد بر این روایت در این کتاب پس بسیار ذکر کند و بخواند آنرا در مجالس تعزیه تا یاد نماید گریه کنندگان آن بدنهای پاکیزه و جسدهای
شریفه را از عترت حضرت رسول ص در حالتیکه بی غسل بوده در زمین کربلا مانند قربانی افتاده بودند که آفتاب بر ایشان میتابید
و باد بر آنها میوزید چون نشاید بن حبیب خدا او و پسر حبیب خدا گریست بر او زمین و آسمان بلکه هر چیز که دیده میشود و دیده نمیشود از
مخلوقات خدا و نوحه کرد بر او ملائکه و روحهای اخیار و مانند نوحه کردن زن فرزند مرده و حوریان در قصرها درجات اعلا و نوحه کرد
بر او جن هنگام در هر روز تا مدت یکسال تمام در بالای قبر منور لعن بسیار کردن بر یزید زندیق کافر پس که اجر خوب و ثواب بزرگ
و بر آورده شدن حاجتها و مطلبهای دنیویه و اخرویه را بخواهد بسیار لعنت کند بر این کافر با زبان و دل و آن او و همیشه که بنای ظلم و جور را

امد

کرامت حضرت رضا در وقت یاد او در دل به تعطیل احکام خدا بعضی از ایشان اسلام و انکار شده کیا بها ر [illegible] و کار [illegible]
کافر زندیق حلال الرحرام و حسد ما حلال نمود و عترت پیغمبر را شهید کرد و حرم او را اسیر نمود و با مکر و خدعت اهل بیت
مدینه او را شهرا زخوابها بعضی از صحابه و اولاد مهاجرین و انصار را کشت در روز حره و مدینه طیبه را چهسه خواند و کعبه
خراب کرد و سوخت آنچه در آن بود و انکار شراب هر بار مینمود و جمع کرد میان دو خواهر و در قصیده خود نبوت را
انکار نمود در مجالسی که گفت لعنه الله لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل و هم چنین در وقت گوش دادن با شعار لهو و لعب
یا در وقت خواندن آنها پس این کافر شعر میگفت که هر که بر قضایا و حسب دار باشد پس بسیار لعنت کند بر او از برای
حودت شعر او و از برای اینکه کفر خود را انکار میکند و از برای اینکه اظهار میکند عشق رسانیدن خود را به بعضی از محارم خود که
عمه اش بود بلکه ظاهر میکند که با عمه اش زنا کرده و از جمله اشعارش بیت که در شان حضرت حیدر کرار امیر المؤمنین
گفته در شرح قصیده ابو فراس نقل کرده که روزی نزد ملعین دو شاعر آمدند که هر دو از شیعیان امیر المؤمنین بودند
پس آن لعین ایشان را گفت هر یک از شما بدون فکر در مدح علی شعری بگوئید پس ایشان گفتند میخواهیم اول تو خود
شعری گوئی پس یزید ملعون در همان حال بدون فکر گفت خیر البریة بعد احمد حیدر والناس ارض و الوصی سماء
یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر حیدر است و مردم بمنزله زمین است و وصی بمنزله آسمانست پس یکی از شاعران گفت
ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء یعنی مناقب آنست و مناقبی است که دشمنان بفضل
او شهادت میدهند و فضیلت آنست که دشمنان بآن شهادت کنند و دیگری گفت کملیحة شهدت لها ضراتها
والحسن ما شهدت به الضراء یعنی فضیلتها ای آنحضرت مانند زن ملیحه است که زنان معاندان او بر آن شهادت میدهند
و خوبی در زنان آنست که زنان معاندش بآن شهادت دهند تذنیبات در بیان بعضی از امور ضروری تذنیب اول
در اشاره نمودن ببعضی از مطالب که متعلق است بآنچه که در روایت گذشته شامل آنست پس بدانکه محبت و دوست ائمه
را لابد است که او را همت عالی و عزم و جزم باشد در مواظبت و مداومت بر بپا نمودن تعزیه جناب سید الشهدا
و نوحه کردن و گریه کردن بر او و ظاهر کردن این امر بزرگ که از کارهای بزرگ خدا است تا تواند مضایقه نکند و هم چنین
در قضای حاجت مؤمنین و شیعیان حضرت امیر المؤمنین و گریه کننده گان و نوحه کننده گان بر سید شهدا
سعی بسیار نماید اگرچه بخدمت نمودن کافر فرزند یعنی ظالمی باشد پس لابد باید خدمت آن کافر ظالم بکند بجهة قضای حوائج
مؤمنان بلکه این واجب کفائی است بلکه در بعضی مقام واجب عینی است پس هر که خواهد این صورت معنویه ببیند
پس باید فکر کند در آنچه گذشت از احوال الغلام در روایت گذشته با وجود آنکه بعد از شهادت سید الشهدا از تشنگی هر روز
نوحه و گریه مینمود و اقامه عزای آنسرور میکرد در نکش از دو مهاجر احشای او از کثرت مصیبت حزن سوخته بود روزها را روزه
میگرفت و شبها را عبادت میکرد و بدست خود کار میکرد و بعضی را از کسب خود بر خود مصرف مینمود و ما بقی را بر فقرای شیعه
میداد و هر قدر میتوانست از قضا نمودن حاجت مؤمنان و دفع ظلم از ایشان مینمود و او باعث شد که مختار بن ابی عبیده
ثقفی ره قاتلان امام حسین را بجهنم واصل کرد که قلبهای مؤمنین را ساکن و سینه های ایشان را شفا داد خداوند آن غلام را جزای
خیر دهد و او را از جمله شهدای کربلا گرداند چنانکه از خطاب نمودن بسید الشهدا الخطاب یا لیتنی کنت معک یعنی کاش
روز عاشورا در خدمت تو بودم پس فایز میشدم بفایز شدن بزرگ و مثل آن غلام اگرچه بسیار اندک میباشد بلکه هرگز یافت
نمیشود مگر اینکه در هر عصری در دربار ظلام و جباران کسی یافت میشود که با آن غلام شبیه باشد از بعضی وجوه و این بحکم حدیث صریح
که از حضرت امام رضا در روایت ابن ولید گوید در روایت محمد ابن اسمعیل بن بزیع قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب
قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب الظالمین من نور الله به البرهان و مکن لهم فی البلاد لیدفع بهم عن
اولیائه و یصلح بهم امور المسلمین الیهم ملجأ المؤمنین من الضر و الیهم یفزع ذوو الحاجة من شیعتنا بهم یؤمن
الله روعة المؤمن فی دار الظلم اولئک المؤمنون حقا اولئک امناء الله فی ارضه اولئک نور الله فی رعیتهم یوم القیمة
و یزهر نورهم لاهل السموات کما تزهر الکواکب الدریة لاهل الارض اولئک من نورهم نور القیمة تضیء منهم القیمة

فاز الله ... [illegible] الینا عن ... [illegible]
والله ... [illegible] الکفر الاغلال ... [illegible]
والسیعة و ... [illegible]
و ... المصطفی ... [illegible]
ضنابهم ... [illegible]
آن آل اولی اهل البیت ... [illegible]
عن موضع ... [illegible]
و ... الاسلام ... [illegible]
منه ... [illegible]
یوم القیمة ... [illegible]

[illegible]

یعنی خدا تعالی کسانی هستند در ظلمات که نور ایشان میآرد خدا با و برهانهای او ایشان را در شهرها برقرار نماید تا دفع نماید بسبب ایشان
بلا و شیاطین خود و امرهای مسلمانان را بسبب ایشان اصلاح نماید ایشانند پناه آوردن مومنان از ضرر و با ایشان پناه میبرد
صاحبان حاجت از شیعیان ما بسبب ایشان خاطر جمع سازد خدا ترس مومنان را از ظلم ایشان حقا مومنان هستند
و ایشان امینان خدااند در زمین او و ایشانند نور خدا در میان رعیتشان روز قیامت و درخشنده میشود نور ایشان
بر اهل آسمان چنانکه نور ستارها میدرخشد از برای اهل زمین و ایشان از نور ایشان است در روز قیامت روشن میشود
بسبب ایشان قیامت قسم بخدا ایشان خلق شده اند برای بهشت و بهشت برای ایشان پس گوارا باد ایشان را آنچه بر یکی از شما هرگاه خواهد میرسد
بهمه اینها میگوید عرض کردم خدا مرا فدای تو گرداند بچه چیز میرسد فرمود با ایشان باشد پس شاد گرداند ما را بر آن اهل کردن شادی در دلهای
مومنان از شیعیان ما پس از ایشان باش ای محمد و موید این است آنچه در ترجمه عبدالله سنان بن طریف مولای بنی هاشم
و بعضی بنی طالب میگویند و بعضی مولای بنی عباس میگویند که خادم منصور دوانقی و مهدی و هادی و رشید بود از خلفای بنی عباس
از اهل کوفه است ثقه بزرگست از اصحاب ما که باتفاق علمای ما و او را در حیز طعنه نمیزنند از حضرت صادق و امام موسی کاظم روایت
کرده خلاصه با وجود اینکه با این پادشاهان بنی عباس خزینه دار بود در طایفه امامیه بزرگ شان و جلال و را انکار نمیکنند
و حضرت صادق باب او سیر نماید اما آنرا ندید علی الستر خیرا یعنی او میفرماید نرس جو خیر این بود چه و شبیه عبدالله بن
سنان است علی بن یقطین و غیر او خلاصه از کلام امام رضا معلوم میشود که مثل این اشخاص در هر عصر یافته میشود لعبد پوشیده نماند
بر تو که آنچه از قول غلام در هر روایت معلوم میشود که بعبیر گفت بعد از شب قبل از این مولایم امام حسین را در خواب دیدم و مرا
باین امر فرمود و وصیت کرد که مختار را ابن ابی عبیده ثقفی را از خدا تعالی و حجة المعصومین شان بزرگی هست و دلیل واضحست
چنانکه بعضی بسیاری از علما که در فنون احادیث مهارت دارند و در کثرت احادیث را بمطلب موید است مدان که در شان
مختار سخنها و خبرها مختلف وارد شده و بسیاری از اصحاب بر آنست که او از خیار است و زیارت کننده او را اجر
بسیار است بلکه ترک کننده زیارت او خوب نیست و شیخ بزرگ جعفر بن محمد بن نما رساله در این باب نوشته و آنرا شرح
الثار نامیده میگویم از بعض کلمات این شیخ بزرگ در اوایل آن رساله است که مرا لا من مطالعه او را این چنین ذکر کردم زیرا
که او سبب خاموش شدن آتش مصیبت سید المرسلین و روشنی دیده حضرت امام زین العابدین گشته و همیشه گذشتگان
از زیارت مختار و اظهار فضیلت او دور میشدند مثل سوسمار که از آب دور میشود و در حق او اعتقاد داشتند که با مامت
جناب محمد حنفیه قایل بود و زیارت قبر او را ترک کردند و این انفرت بجا امید نیست با وجود اینکه قبر مختار در نزد جامع
کوفه است و قبه اش در وقت بیرون شدن از در مسلم بن عقیل مانند ستاره درخشنده است از علم تقلید عدول کرده
و فراموش کردند آنچه او بقاتلان سید الشهدا کرد و حال آنکه او در راه خدا جهاد حق کرد و حضرت امام زین العابدین
از او بسیار خوشنود بود و مناقب او را ترک کردند و محمد بن حنفیه از جهة سن از حضرت سجاد بزرگ بود با وجود این
در همه اوقات آن سرور را بخود مقدم میداشت و بدون خواهش آنحضرت حرکتی نمینمود و تکلم نمیکرد مگر با آنچه رضای
او بود و طاعت میشود آنسرور را مانند طاعت رعیت برای والی و تفضیل میداد بر خود مثل تفضیل و زیادتی سید بر
خادم و سند دلالت دارد بر این آنچه روایت شده از ابی بصیر عالم الاهواز که با مامت محمد بن حنفیه قایل بود گوید سالی
بحج رفتم پس ملاقات کردم با امام خود پس روزی در خدمت او بودم که غلام جوانی رسید پس و سلام داد پس محمد بن
حنفیه برخواست و آن غلام را در بر کشید و میان او و چشمانش را بوسید و او را سیدی خواند بعد از آنکه غلام رفت جناب
محمد برگشت پس عرض کردم احتسب مشقت خود را از خدا خواهانم فرمود چرا این را میگوئی عرض کردم برای آنکه ما ترا امام مفترض
الطاعه میدانیم شما بپای جوانی برمیخیزید و او را در بر میگیری و او را سید تعبیر مینمائی فرمود آری قسم بخدا او است امام من پس عرض
کردم کیست او فرمود حضرت علی بن حسین برادر زاده منست علی بن که من در امامت با و منازعه کردم پس برا فرمود راضی

نمودی که در میان من و تو حجر اسود حکم باشد پس من گفتم چگونه حجر را حکم میسازیم و حال آنکه او جماد است پس فرمود هر امامی که
حجر جماد با او تکلم نکند او امام نیست پس من از سخن او حیا کردم و گفتم که حجر الاسود در میان من و تو حکم باشد پس آمدیم نزد حجر
و نماز کردیم و متوجه حجر شدیم پس او بحجر فرمود که سؤال میکنم از تو بحق آنخدائی که ودیعت نهاده در تو عهد و پیمان بندگان
را که شهادت دهی بر ایشان بوفا کردن تا خبر دهی بما امامت هر یک از ما را و او را امامت است پس قسم بخدا که حجر به
تکلم آمد و مرا گفت یا محمد تسلیم کن امامت را بسوی برادرزاده خود پس او از تو بامامت سزاوارتر است و او امام
است و حرکت کرد خیال کردم که او میافتد پس بامامت او گردن نهادم و طاعت او را بر خود واجب گردانیدم
ابو بصیر گوید از نزد او برگشتم و بامامت علی بن حسین معتقد شدم و مذهب کیسانیه را ترک کردم و از ابی بصیر روایت
شده گوید که شنیدم از حضرت امام محمد باقر فرمود که ابو خالد کابلی جناب محمد حنفیه را همیشه خدمت مینمود و در امامت
او شک نمیکرد تا اینکه روزی بخدمت او آمد عرض کرد فدای تو گردم مرا در خدمت تو حرمتی و محبتی است ترا قسم
میدهم بحرمت خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین آیا خبر نمیدهی مرا که تو کی امام که خدا اطاعت ترا بمخلوقات واجب گردانیده
فرمود یا ابا خالد مرا قسم بزرگی دادی امام برادرزاده من علی است بر من و بر همه مسلمانان چون ابا خالد سخن جناب محمد را
شنید آمد بخدمت علی ابن حسین پس اذن خواسته داخل شد حضرت او را فرمود مرحبا بتو یا کنکر چرا بزیارت ما
نمیآئی پس ابو خالد چون این سخن را شنید بسجده شکر افتاد و عرض کرد حمد مر خدا را که بقدر مرا موت نداد که امام خود را شناختم
امام خود را عرض کرد بجهة آنکه شما مرا بنامی خواندید که غیر از مادرم کسی آن را نمیدانست تا حال امر خود را ندانسته بودیم و خدمت جناب
محمد حنفیه را خدمت مینمودم و در امامت او شک نمیکردم تا قسم دادم او را پس مرا بسوی تو دلالت کرد که آنحضرت امام منست و بر تو
و بر همه مسلمانان میگویم بعد از آن شیخ ابن نما ذکر کرده حملهای محمد حنفیه را در صفین که امیر المؤمنین او را امر کرد
بحمله نمودن بعد از حمله و سخن محمد را که بر پدرش عرض کرد این برادران من حسن و حسین را هیچ امر نمیفرمائی حضرت
سر او را بوسید و فرمود ای فرزند تو پسر منی و اینها پسران رسول خدا اند چگونه اینها را ضایع فرستم عرض کرد بلی خدا مرا
فدای تو و ایشان گرداند بعد از این روایت شیخ میفرماید هر گاه بر جناب محمد حنفیه چنین باشد چگونه از طاعت او
بیرون میشود و از اسلام تجاوز کند با وجود اینکه معلوم است که حضرت امام زین العابدین صاحب خون و طلب کننده خون
شهداست پس مختار حرکت کرد مانند پادشاه مطاع پس دشمنان خدا را بجهنم واصل کرد و لشکر بسیاری برای خود جمع کرد که آوازه اش
بکسی از عرب و عجم رسیده و ابراهیم اشتر هم در همه آنها شریک بود و ابراهیم که در اعتقاد و دین و یقین او شکی نیست با
مختار در همه امر موافق بود این بود کلام ابن نما میگویم اخبار بسیار در مدح و خوبی احوال مختار وارد شده نزدیکست که بحد
تواتر برسد از انجمله روایتی است که ابن عقده روایت کرده که حضرت صادق او را رحمت میخواند و از انجمله آنست که روایت کرده
کشی از حمدویه از یعقوب از ابن ابی عمیر از هشام بن المثنی از سدیر از ابی جعفر لا تسبوا المختار فانه تا آخر که فرمود مختار را
سب مکنید که او قاتلان ما را کشت و خون ما را گرفت و زنان بیوه ما را بشوهر داد و در وقت عسرت در میان ما مال قسمت مینمود
بحسب حدیث و بطریق اجماعی از مشاهیر رسیده آن نظر کردن بعضی در این باب بجاست از انجمله است آنچه که روایت کرده
عبد الله بن شریک در حدیثی از حضرت باقر فرماید سبحان الله خبر داد مرا پدرم قسم بخدا که مهر مادرم از وجهی بود که مختار با کرد
بود آیا خانه های ما را مختار بنا نمود و قاتلان ما را نکشت و قصاص ما را نگرفت پس خدا او را رحمت نماید تا آنکه آنحضرت در
خبر پسر مختار را خطاب کرده فرماید خدا رحمت کند پدر ترا که نگذاشت حق ما را در نزد احدی مگر آنکه او را خواست قاتلان
ما را کشت و خون ما را طلب کرد و از انجمله خبر عمر بن علی بن حسین است زمانیکه سر عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد آوردند گوید
آنحضرت بسجده شکر خدا را نمود و فرمود حمد مر خدا را که خون مرا از اعدای ما گرفت و خدا مختار را جزای خیر دهاد و در خبر جارود
بن منذر از حضرت صادق که شانه نزد و خضاب نکرد از کثرت مصیبت زن هاشمیه تا اینکه مختار سر قاتلان حسین را فرستاد
و در روایت اصبغ گوید رأیت المختار علی فخذ امیر المؤمنین دیدم مختار را در بالای زانوی امیر المؤمنین که دست مبارک خود
بر سر او میکشید و میفرمود یا کیس یا کیس و در رساله ثار که شیخ بزرگ ابن نما جمع کرده روایت کرده مرزبانی باسناد خود از

از جعفر بن محمد صادق که فرمود ما اکتحلت هاشمیة که زنان هاشمیه سرمه نکشیدند و خضاب نکردند و چهار سال دود از خانه ها
بلند نشد تا اینکه ابن زیاد ملعون کشته شد   و از عبد الله بن محمد بن ابی سعید از ابی العینا از یحیی بن ابی راشد
گوید که فاطمه دختر علی فرمود که زنان ما خضاب نکردند و میل سرمه در چشم خود نکشیدند و شانه نزدند تا آنکه مختار فرستاد
سر عبید الله بن زیاد را   تعلیل میگوییم که فاضل استرابادی بعد از آنکه در کتاب وسیط در رجال خود اخباریکه دلالت
بود بر مدح مختار و خوبی حال او ذکر کرده گفته در مذمت مختار هم احادیث وارد شده یکی از آنها آنست که محمد بن حسن و عثمان
بن حامد روایت کرده اند از محمد بن یزداد الرازی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از عبد الله بن المزخرف از حبیب الخثعمی
از ابی عبد الله   قال کان المختار یکذب علی علی بن الحسین   یعنی فرمود که مختار تکذیب میکرد بر حضرت علی ابن الحسین
و این حدیث است حسن الطریق و متنش انکار   و از سعید بن عبد الله روایت شده گوید که خبر داد مرا محمد بن خالد الطیالسی
از عبد الرحمن بن ابی نجران از ابن سنان و گفت که حضرت ابی عبد الله فرمود انا اهل بیت [illegible] یعنی ما اهل
بیت راستگویانیم خالی نمیباشیم از کذابی که ما را تکذیب میکند پس ساقط میباشد در نزد مردم راستی ما بکذب
او در ما تا اینکه فرمود که حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی مبتلا گشت بمختار این بود حدیث میگوییم که در سند این حدیث
سببی نیست که باعث طعن باشد ندارد بلکه او هم از حدیثهای حسن است زیرا که طیالسی اگرچه صاحب شیخ صحیح نیست الا آنکه
او از مشایخ اجازه است و بسیار روایت کرده از سعد بن عبد الله از او و دلالت میکند موثق بودن او و علما تصریح
کردن استرابادی بحسن طریق در خبر اول و سکوت کردن او در سند این خبر بجا نیست بعد دو خبر دیگر هم ذکر کرده
لکن سند آنها ضعیف است پس یکی از آن دو خبر از یونس بن یعقوب روایت کرده از ابی جعفر قال کتب المختار بن
ابی عبیده الثقفی الی علی بن الحسین الخ   یعنی فرمود نامه نوشت مختار بن ابی عبیده ثقفی به علی بن الحسین و از عراق
هدیه ها با نامه فرستاد چون گماشتگان مختار هدیه ها را بحضرت رسیدند غلام داخل شد که اذن دخول برایشان
بگیرد پس رسول حضرت بسوی ایشان آمد و گفت مولایم فرمود که از در خانه دور شوید که من هدیه های کذابان را
قبول نمیکنم و کاغذ او را نمیخوانم و روایت دیگر را از عمر بن علی نقل کرده که ان المختار ارسل الی علی بن الحسین بعشرین
یعنی مختار بحضرت علی بن الحسین بیست هزار دینار فرستاد پس قبول فرمود آن دنانیر را و بنا نمود با آن خانه
عقیل بن ابی طالب و خانه سایر بنی هاشم را که خراب شده بود و گوید بعد از آن چهل هزار دینار بخدمت آنحضرت فرستاد
بعد از اظهار کردن آنچه که ظاهر کرد آنرا پس حضرت آنرا رد فرمود و قبول ننمود بعد از آن فاضل استرابادی گوید مختار آن
کسی است که دعوت نمود مردم را بسوی محمد بن علی بن ابی طالب که ابن حنفیه بود و او را کیسانیه نامیدند یعنی مختاریه چون
لقب او کیسان بود بجهة آنکه صاحب شرطه آن که کنیه اش ابا عمره بود و نامش کیسان بود و بعضی گویند که سبب نامیده شدن به
کیسان آنست که کیسان که غلام علی ابن ابی طالب بود او را بطلب خون امام حسین وادار نمود تا اینجا که گوید آنکه ظاهر شود
مرا ترک سب او دو جهت نکردست بروایات و خدا بحال او داناتر است میگوییم کسیکه اندک تمیزی که بر فطرت راست باشد
و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت داشته باشد میداند اخباریکه دلالت مینماید بر مدح و خوبی احوال مختار چه قدر ترجیح
دارد باخباریکه دلالت بر مذمت او میکند چه قدر که شکی در آن راه نیست پس اخباریکه دلالت بر مذمت مختار دارد
بعد از آنکه فرض کنیم که از ائمه طاهرین وارد شده نیست مگر بطریق اخبار خارجه که شامل باشد بر تقیه چیزهایی که دلالت
بر مذمت مینماید بطریق عامه است و نیست رشد مگر در خلاف ایشان چون ایشان در هر باب افتراها و خبرهای
کاذبه اختراع کرده اند گویند که مختار ادعای نبوت کرد چنانکه صاحب کتاب مفتاح الفلاح که از علمای ایشان
و در اخبار ایشان تتبع بسیار کرده در اینجا گوید بعد از ذکر کردن بعضی از آنچه در دست مختار جاری شده و شکر کردن
مردم از آنچه بمختار لکن در آخر از ندیدن باطن عداوت خود را آشکار کرده گفته گویند مختار ادعای نبوت کرد و بعضی
گویند که جبرئیل بر او نازل میشد و بعضی گویند که خدا تعالی حلول کرد بمختار پس مصعب بن زبیر با امر عبد الله برادرش از
بصره بسوی مختار حرکت کرد و در میان او و مختار جنگ واقع شد پس مختار کشته شد و مصعب بر کوفه غالب شد و سر مختار

بعد ابن زبیر فرستاد و این در اواخر سال شصت و هفت هجری بود با آخر رسید کلامش میگوییم که چنین است در شان مختار
این افترا را گفته اند چنانکه در مقام بسیار افتراها گفته اند بلکه صادر شدن این افترا در شان مختار را اولا از شدت
عداوت و غیظ ایشان بود که سینه های ایشان پر بود و دویم آنکه صحیح و صواب شمرد کارهای بسیار پسران زبیر با لعنت
خدا بر هر دو ایشان باد بعد در اینجا نکته باریکی هست که شیخ بزرگ ابن نما در رساله ثاریه بآن اشاره کرده در اینجا که فرموده مختار
کارهای خود را بعزائمات و مکر حیله و خوبی سیاست مینمود و مرزبانی گفته در کتابی بعضی اگر مختار را اعلامی بود نامش جبرئیل می
گفت که جبرئیل را چنین گفت و من بجبرئیل چنین گفتم و عربان و اهالی صحرا خیال میکردند که جبرئیل است میگوید پس از جهة
ایشان را غلبه کرد و کارش با نتظام رسید بعد از آن بیاری نمودن دین و کشتن باطل قیام کرد بعد میگوییم که شیخ بزرگ
ابن نما کلام را در اینمقام بسیار انکار کرده و عاقلان را به راه راست استمام کرده در اینجا که در آخر رساله میگوید که بسیاری
از علما را که رای ایشان بتوفیق نباشد بر معناهای لفظها هر گاه فکر نمایند در فرمایشات حضرات ائمه که در مدح مختار فرموده
اند هر آینه میدانستند که مختار از جهاد کنندگانی است که خدا تعالی در کتاب مبین ایشان را مدح فرموده و دعا کردن
حضرت امام زین العابدین مختار را دلیل و صحت که مختار در نزد ایشان از اخیار است و هر گاه مختار از جاده شریعت
بیرون بود و اعتقادش سالم نبود امام او را دعا نمینمود و دعای ایشان عبث میشد و حال آنکه امام از عبث منزه اند
و قبل بر این از فرمایشات حضرات ائمه مکرر مدح او را ذکر کردیم بنوعی که صاحبان بصیرت را از مذمت او غنی سازد اما دشمنان
مختار بعضی عیبهای بر او درست کردند که محبت او را از قلبهای شیعه بیرون کنند چنانکه دشمنان حضرت امیر المؤمنین
در حق او کردند و جماعت بسیار از اینجهة هلاک شدند و از محبت و طاعت او بیرون شدند پس آنکه او را دوست دارد از اینها
اعلام محبت او را تغییر نداده بلکه باعث کشف علم میشود پس در قضیه مختار کردند آنچه با ائمه طاهرین کردند میگوییم که این شیخ
اجل تحقیق خوب نموده و اگر جواب هر از این انکار بیان شود پس بدان که خدا تعالی راضی نمیباشد که مختار از شقیا باشد
یعنی ایذا میخواهد زیرا که مختار سینه ها و قلبهای عترت رسول الله و شیعیان امیر المؤمنین را شفا داده و مسرور گردانیده بسبب
آنچه از قاتلان ایشان در جهنم واصل نمود آیا جایز باشد در حکمت بالغه الهیه که محب امیر المؤمنین از شقیا باشد و حال آنکه خدا
در حدیث قدسی در شان ایشان میفرماید یا محمد انت منی حیث شئت انا آخر یعنی یا محمد تو از من در مکانی هستی که من
میخواهم و علی از تو در مکانی است که تو از من هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که علی از تو هست میت حدیث
پس در وقت مسرور شدن سینه های ایشان و شفا یافتن قلوب ایشان بسبب آنچه بر دست مختار جاری شد که باعث حزن و حسرت
مخالفان بود نه چنین است که بحکم خدا اشقا و مختار را علاقه کسر دو در اسرار ملکوتیه که گذشت دانستی که اهل بیت عصمت
سبب گریه کردن و زیارت نمودن آنها از صاحبان گناهان کبیره که از خاصیت طینت ایشان میل نکردن بمحبت ائمه
معصومین بود با وجود این سبب گریه و زیارت در حق ایشان التفات و توجه مینمایند و از زمره هلاک شدگان نجات میدهند
بایمعنی که در دلهای ایشان محبت و دوستی یافته تا وقت وفات کردن باشد آیا راضی میشوی با وجود این که بقولی در شان
مختار توجه و التفات حضرات ائمه صادر نباشد در آن زمانه که در حبس ابن زیاد بود و تحمل شدائد مینمود و در آنوقت
که قاتلان ایشان را بجهنم واصل مینمود حاشا ثم حاشا که چنین باشد بلکه توجه و التفات کامل از حضرات ائمه در هر وقت
مختار را شامل میشد که بغدر از کفار و اشرار بدست او بجهنم واصل شد این عمل خیر چگونه از شقیا که در جهنم مخلد باشد صادر
شود پناه میبرم بخدا از آنچه در شان مختار گفته اند و مؤید سخن ما است آنچه در روایت است که حضرت علی بن حسین با اصحاب
خود فرمود که اصحاب ایشان عرض کردند یا بن رسول الله که امیر المؤمنین امر مختار را خبر داده اما نفرمود که کی ظاهر شد
حضرت علی ابن حسین فرمود آیا خبر ندهم شما را که کدام وقت میشود عرض کردند بلی فرمود در روز فلان تا مدت سه سال
ازا منوقته که [illegible] روز [illegible] میاورند در حالتی که

نهار میخوریم سر آنها در پیش ما باشد و بآنها نظر بنمائیم گوید چون همان روز که حضرت ایشان را خبر داده بود
در آن روز حضرت با اصحاب خود در سر مائده نشسته بودند ناگاه فرمود ای گروه اصحاب پاکیزه دار دید نفسهای خود را که شما نهار
میخورید و ظالمان بنی امیه بجهنم واصل میشوند عرض کردند در کجا فرمود در فلان مکان مختار ایشان را میکشد و زود باشد
که سر آنها در فلان روز نزد من میآورند چون همان روز رسید سر آن دو ملعون کافر را آوردند در وقتیکه امام از
از نماز فارغ شده میخواست نهار بخورد چون آنها را دید سجده نمود و فرمود حمد مر خدای را که مرا از دنیا نبرد تا سر قاتلان
پدرم را دیدم پس طعام میخورد و بآنها نظر می‌نمود وقت حلوا حلوا نیاوردند زیرا که غلامان بتماشای سرها مشغول شده
حلوا درست نکرده بودند عرض کردند امروز حلوا درست نکرده‌اند فرمود امروز حلوا نمیخوریم نظر کردن باین دو ملعون
از حلوای شیرین تر است بعد بر گشت بفرمایش امیر المؤمنین که فرمود آنچه در نزد خدا بجهة کافران و فاسقان مهیا
است بزرگتر است این بود حدیث میگویم ای اهل انصاف و مروت شما را بخدا قسم میدهم آیا این فرمایشات امام
زین العابدین التفات و توجهیست در حق مختار بلکه مثل این توجه و التفات کم میباشد بعد ملاحظه کنید که آیا این
فرمایشات اسرور سخن آنحضرت دلالت میکند که میگوید مختار ماذون بود از طرف امام در کشتن کفار و مؤید این است آنچه
در روایت ابو حمزه ثمالی است گوید در هر سال یکدفعه بزیارت حضرت علی ابن الحسین میرفتم در وقت حج پس سالی بخدمت
آنسرور آمدم طفلی در پای او دیدم پس آن طفل بر چوبی که بر دو در آستانه بیفتاد که سرش بشکسته شد پس آنسرور برخواست
و به بحجیل تمام تشریف برد و او را برداشت و خون از روی او پاک میکرد و میفرمود پناه میبرم بخدا از این حالت تو که در کناسه
بدار کشیده باشی عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باشد کدام کناسه را میفرمائی فرمود کناسه کوفه عرض کردم یقینا این واقع
خواهد شد فرمود بلی قسم بآن کسیکه محمد را بحق مبعوث کرده اگر تو بعد از من زنده باشی هرآینه البته این جوان را در
طرفی از طرف کوفه در حالتیکه کشته و دفن شده و نبش شده و بدار کشیده می‌بینی در کناسه بعد از دار پائین آورند و بسوزانند
عرض کردم فدای تو گردم نام این جوان چیست فرمود زید پسر من است بعد آنسرور گریست فرمود خبر میدهم ترا بخبر این
پسرم شبی بعبادت مشغول بودم که خواب مرا در ربود در خواب دیدم گویا که من در بهشت هستم و جدم رسول الله و امیر
المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و پدرم امام حسین حاضر بودند حوریه را از حوریان جنت بمن تزویج نمودند پس با او
مقاربت کردم و در نزد سدرة المنتهی غسل کردم ناگاه هاتفی از طرف پشت سر گفت گوارا باد ترا زید پس بیدار شدم
و غسل کردم و نماز صبح را خواندم پس در را کوبید گفتم کیست گفت مردی گوید پس بسوی او آمدم عرض کرد من رسول مختارم بخدمت شما سلام
میرساند و عرض مینماید که این کنیز را در حوالی کوفه یافتم و او را به ششصد دینار خریدم با ششصد دینار بخدمت شما
فرستادم پس مختار بجهت مصرف عطا نمود و کاغذی بمن داد و جواب او را نوشتم نام کنیز را پرسیدم گفت حوریه است
پس او را مقاربت کردم با این جوان حامله شد و او را زید نام گذاشتم این بود حدیث و تائید این روایت بقول امام ابا
طاهر است پس هرگاه کو اینچه میگوئی از روایت را که ابن ادریس در کتاب سرایر از کتاب ابان بن تغلب روایت کرده از
جعفر بن ابراهیم از زرعه روایت کرده و او هم از سماعه روایت کرده سماعه گوید از ابی عبد الله شنیدم که فرمود اذا کان
یوم القیمة مر رسول الله تا آخر یعنی چون روز قیامت باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین از کنار
جهنم میگذرند پس کسی از جهنم سه دفعه فریاد میزند یا رسول الله بفریاد من برس حضرت او را جواب نمیدهد پس امیر المؤمنین را
ندا کند سه دفعه که بفریاد من برس پس او جواب او را نمیدهد پس سه دفعه ندا میکند یا حسین بفریاد من برس منم کشنده
قاتلان تو مختار حضرت رسول فرماید حسین را او را انجات ده حضرت حسین مانند عقاب مختار را از میان آتش برباید و از آتش
بیرون کند گوید پس بابی عبد الله عرض کردم که فدای تو گردم از چه گناه حضرت فرمود مختار عرض کردم چرا در آتش
معذب میباشد فرمود برای آنکه در قلب او حب زنی بود قسم بآنکسیکه محمد را بحق فرستاده هرگاه در قلب جبرئیل و میکائیل

والظفت كالقلب عن بعض ثقوبها
ثم تولت عن لقومها لابناء جثم
لطف علينا فقد مال الطغاة الى
نحو البنا واهل النقع سابحم
فالا فضل منقب والكرم
فلما جاء وقل لاحبة لوا اعم
كم علي طول الدهر نعطي
نعم على ملك البلية تعم

حجت ایشان است که ... از آنچه سابقاً از این نوع حدیث و آن روایت است که در کتاب ... طالب
علی بن محبوب روایت کرده از عمران بن عبدالله قمی و از احمد بن هلال از احمد بن علی الحسنی از بعض آن کسانیکه
از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در قیامت حضرت پیغمبر از صراط بگذرد و بعد از آن امیر المؤمنین
و بعد از آن امام حسن و بعد از آن امام حسین پس چون نوبت صراط به سید مختار امام حسین او را ملاحظه نماید یا اباعبدالله
من خون ترا گرفتم و قاتلان ترا کشتم پس رسول امام حسین امر فرماید که او را جواب ده پس امام حسین را حضرت بابا گوید او را
جواب ده پس امام حسین مانند عقاب مختار را از آتش ربوده بر سر او آورده فرمود اگر قلب مختار را میشکافتند محبت آنچه
از محبت خلفا در او یافته میشد پس هرگاه احوال مختار چنین باشد چگونه او را مدح میکنند بلکه او را موثق میدانند
میگوئیم ضعف سند خبر دویم از چند جهت است و شاید این اخبار است که شیخ آنرا در تهذیب ذکر کرده در باب ... حسب
طهارت و تهذیب در نزد من الوقت حاضر نبود اما سند روایت اول هم ظاهر است از ضعف خالی نیست با آنکه
این دو خبر ضعیف دست از مدعای خود بر داریم که از امور مشهوره منقطع است بلکه از قطعیات است و گفته میشود
در جمع کردن میان این اخبار مختلفه آنکه اگرچه مختار کامل نبود در ایمان و یقین و ماذون نبود در کشتن ملاعین
از امام علیه السلام مگر آنکه خیرات بسیار و شفای سینه های مؤمنان که بدست او جاری شد آخر امر او بنجات بازگشت و با این سبب داخل شد
در قول خدا تعالی وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی کسانیکه بگناه خود اقرار
کردند یکبار عمل صالح را بگناه ممزوج کردند امید هست که خدا قبول نماید توبه ایشان را و فرمایش آنحضرت در خبر دویم که حبها
فرمود یعنی حب شیخین معلومین و بعضی گفته اند حب حسنین گفته اند پس علت بیرون شدنش ... چنانکه ما ... اول
علت داخل شدن او بود و دفع نماید آنرا آنچه در خبر اول است و بعضی حب ریاست و مال گفته اند اما قول اول بهتر است
و تو میدانی که همه آنچه در این باب تحقیق کردیم خوش نماید هم چنین خوش نماید آنچه که از حضرت باقر روایت کرده اند در
باب توجیه آنچه از مختار صادر شده در امان دادن مختار ابن سعد لعین را و تفصیل آن آنست که عبدالله بن جعده ابن هبیره
عزیزترین مردم بود نزد مختار از مختار امان گرفت بجهة ابن سعد و صورتش این بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا امان
مختار ابن ابی عبیده ثقفی بجهة عمر بن سعد بن ابی وقاص بدرستیکه در امانی با امان خدا خود تو و اهل و مال تو که مواخذ نمیشوی
بجهة امری که از تو قدیماً صادر شده مادام که شنیدی و اطاعت کردی و از خانه خود بیرون نشدی مگر آنکه از تو امر تازه سر زند پس هرکه
از لشکر خدا تعالی و شیعیان آل محمد ابن سعد را ملاقات کند او را تعرض نرساند مگر بخیر و خوبی و السلام بعد جماعتی را شاهد گرفت
بر آنحضرت باقر فرمود و قصد مختار از کلمه من ان یحدث حدثا این بود که او داخل بیت الخلا باشد و حدث کند این بود حدیث
پس با اینکه امام که صاحب جنابت همه مردم اراده نماید که کلام مختار را از دروغ بودن بیرون کند و آنرا بیان کند با آنچه که بیان
فرموده با وجود آنکه دروغ در انتقام مثل جایز است قطعا پس چگونه راضی باشند جماعتی از علما که از نزد خود خبر در شان مختار
میگویند که او را از ایمان و یقین بالکلیه ایمان بیرون مینمایند لعله تعجب از تکرار کردن ایشانست اینقدر که مختار از ائمه صراحتا
ماذون نبود با وجود آنکه ایشان دیدند آنچه که ما نقل کردیم و در کتب اخبار خوانده اند که سید الشهدا چند دفعه بکفار و لشکر
یزید نفرین کرد که خدا مسلط کند بر شما غلام ثقفی را بلکه امید عار از همه صحابه صادر شده در مقام بسیار چند مرتبه چنانکه چند دفعه از
ایشان در خبر دادن از قضیه مختار خبرها صادر شده که مشعر بلکه دلالت کننده است در معنی برآنکه شفای سینه های ایشان و سینه شیعیان ایشان
کشتن مختار است ملاعین را از اخبار رضا و تحسین فعل مختار هم معلوم میشود در تفسیر امام است که حضرت امیر المؤمنین فرمود آن
بعض بنی اسرائیل تا آخر یعنی بعضی بنی اسرائیل طاعت کردند گرامی شدند و بعضی گناه کردند معذب شدند پس هم چنین میباشید شما
عرض کردند کیست آنکه که عصیان میکنند فرمود آن کسانیکه مامور شدند بتعظیم کردن ما اهل بیت پس مخالفت کردند بر آن و حق ما را
انکار کردند و خفیف شمردند و کشتند اولاد رسول خدا را که باکرام و محبت ایشان مامور شده بودند عرض کردند یا امیر المؤمنین این امر واقع
خواهد شد فرمود بلکه خبر حق و امریست که خواهد شد زود باشد که پسران من حسن و حسین را شهید مینمایند بعد از آن فرمود زود میرسد خواری
کسانیکه ظلم کردند در دنیا به شمشیرهای بعضی از آنانکه خدای تعالی مسلط مینماید برای انتقام بسبب ظلمی که کردند چنانکه بر بنی اسرائیل خواری رسید عرض

که روایات را باطل و واهیه که اخذ نمایند چنانکه در خبر وارد شده که گر روایت مروایت باشد بهتر است از هزار روایت که پیدا است باشد چون روهیزا واهیه کرفتند وضعیف آن را از صحیح تمیز دادند میدانند که بر ایشان لازم است شان مختار و بزرگی قدر و منزلت او را نزد خدا تعالی و پیغمبر معصومین او ظاهر سازند مردم را ترغیب و تحریص نمایند بتعمیر و بنای قبه و به زیارت او بلکه چون این اظهار کردن رضا ائمه و حضرات ائمه است واجب میشود پس چنانکه روایت حکایت شهید شدن سید الشهدا و روز قدیم و کتب سابقه مذکور شد هم چنین انتقام گرفتن مختار از کفار مذکور است اینها نیز کلام کعب احبار را که بعد از ذکر کردن بعضی از فضایل امام حسین که در کتب آسمانی مذکور است آنچه در روز عاشورا واقع میشود از گرفتن آفتاب و ماه و سه روز تاریکی هوا بر مردم و خون باریدن از آسمان و حرکت کوهها و تلاطم دریاها و غیر اینها که کعب گفت بقوم گویا شما تعجب مینمائید از آنچه شما را خبر میدهم از شهادت امام حسین خدا تعالی از آنچه واقع شده و خواهد شد چیزی نگذاشته از اول زمانه تا آخرش مگر آنکه بموسی بیان فرموده و هیچ چیز خلق نشده مگر آنکه در عالم در حضرت آدم ظاهر شد چون این امت را با و نمودند با ایشان و اختلاف و حرص ایشان بر دنیای ذلیل نظر کرد عرض کرد الهی این امت را که چه کنند با بلای دنیا و حال آنکه فضل امتها هستند خدا تعالی فرمود یا آدم ایشان اختلاف مینمایند و قلبهای ایشان هم مختلف میباشند و زود باشد که در زمین فساد کنند اشکار مینمایند مانند فساد قابیل که هابیل را کشت اینها هم سبط حبیب من محمد مصطفی را شهید میکنند بعد مجسم شد برای آدم مقتل امام حسین و جای افتادن او و حمله کردن امت جدش بر او پس نظر کرد بر ایشان دید که روهای ایشان سیاه شد عرض کرد خدایا چنانکه سبط ترا کشتند عذاب آنها را زیاد کردن دلیل ما ظاهر شد چه خوش گفته است آنکه گفته سر الننبی باخذ الثار من عصب باؤا بقتل الحسین الطاهر الشیم فقوم غدوا لبنی للمرتضی و بنیه سادقا الامم جاء الفخار لمختار اذا معلنت عن نصره سایر البغض و بهم الاعراب و العجم یعنی شاد شد پیغمبر بسبب گرفتن خون فرزندش از طایفه که جمع شدند بکشتن حسین با کثرت قومیکه خوردند شیر عداوت مرتضی و اولادش که پیشوای مردم بودند جمع شد برای مختار همه فخر که سایر عرب و عجم از نصرت کردن سید الشهدا باز نشستند رحمت پروردگار او را فرا گرفته و اشک دیده ما بر قبر او جاری است اینکه بعد از اشاره کردن بعد کفاریکه مختار بجهنم واصل نموده و هم چنین در اشاره کردن به کیفیت واصل شدن یزید بن معاویه و ابن زیاد بدار البوار و هم چنین به بعضی امور یکه با نتقام تعلق دارد پس بدان که از ابو المؤید خوارزمی حنفی نقل شده که عدد الا عینیکه مختار کشت هشتصد و چهل هزار و پانصد و هفت نفر بود از جمله ایشان بود ابن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ربیعه بن مخارق و حرمله بن کاهل و شمر و ابن سعد و پسران او و خولی و عمرو بن حجاج لعنهم الله اجمعین و قاضی حسین بن حسینی شافعی در شرح دیوان امیر المؤمنین گوید که عدد آنها هشتاد هزار و سیصد نفر بود و مدت امارت مختار هفت سال شد و از تفسیر امام از امیر المؤمنین نقل شده که از آنکسانیکه ظلم کردند سیصد و هشتاد هزار مرد کشته میشود و جمع میکند این لفظ جعفجع این عدد نیست که مختار بحجاج گفت در جائیکه گفت ای حجاج که خدای تعالی خواسته که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار مرد بکشم و هم چنین در کتاب عبد الملک مروان که بحجاج نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای حجاج ابن یوسف عمر بالا از هوا نازل شد و با او بود کاغذی که تو مختار بن ابی عبیده را کرفته و میخواهی او را بکشی گمان میکنی که او حکایت میکند از پیغمبر خدا که زود باشد از انصار بنی امیه سیصد و هشتاد و سه هزار نفر بکشد چون کاغذ من بتو میرسد او را رها کن و او را تعرض مکن مگر بخوبی بود و در رساله شرح ثار او در وارد که مختار بعد از کشتن ابن سعد و پسرش گفت قسم بخدا اگر سه هفتاد هزار نفر را میکشتم از قاتلان امام حسین چنانکه بسبب قتل یحیی ابن زکریا هفتاد هزار نفر کشته شد و بعضی گفتهاند که کشته هر کاه ربع از قریش را بکشتم هر آینه به یک انگشت امام حسین و صاحب کتاب مفتاح النجاح و نجات که از علمای عامه است که هر روایت را ابو بکر شافعی در غیلانیات و حاکم از ابن عباس روایت کرده

یا قاصدهم الغفار یوم الحشر من
باتی الشفیع بما یکن من آل المعصوم
فاعلم الشفیع علیه الرحمة
بکلام ذکر التعلق علیه ما فعل
ابتغا لصابا ملا و ما فعلی
یا عین جودی واسکبی بکاءه
جل المصاب وقل عنه فداءه
اعظم بیته رزء آل محمد
المصطفی لتانه النقباء
اذکر سلیل الطاهرین وشیعهم
اجمل سبیل النجباء
وشیبه من عبد ومن بکی
اغنی علی الحسین عن فوق سماء
لصاید الاملاک
یا نبی ما الطفوف و ابادها
بعد الحسین مستجل الخصماء

مثل آنچه که در این روایت بطریق ما نیز در بعضی از روایات وارد شده و شیخ بزرگ ابن نما در رساله شرح ثار که نوشته روایت شده
که مختار در ایام حکومت خود از کسانیکه در شهادت حسین شریک بودند هجده هزار نفر را کشت و ایام حکومتش هجده ماه بود و اول
حکومتش در شب چهاردهم شهر ربیع الاول سال شصت و شش هجری و آخرش در نصف شهر رمضان در سال شصت و هفت هجری
بود و عمرش شصت و هفت سال بود و صاحب کتاب مفتاح النجاح گوید چون مختار از قتل ابن زیاد فارغ شد امر کرد هر کسی را
با عمر بن سعد در کربلا حاضر شده باشند یا از اعوان ابن زیاد و یزید باشد بکشند آنقدر کشت که بقول بعضی از اهل اخبار بچهل و هشت هزار
و پانصد و هشتاد و چهار نفر رسید غیر از آنانیکه در دعواها از دشمنان کشته شده بود میگویم ممکن است جمع کردن میان روایات
را باینطور که گفته شود آنچه در روایت خوارزمی که عددش از همه بیشتر است حمل شود بآن کشته شدگان که در دعواها همه طالبان خون
امام حسین از سلیمان بن صرد و مسیب و غیرهما و مختار و انصار از طرف دشمن کشته شده و هم چنین همه آنکه در غیر دعوا کشته و اما آنچه
در تفسیر امام است حمل میشود بهمه کشته شدگان که در حکومت مختار کشته شدند در دعوا و یا غیر آن و اما آن روایتی که هجده هزار
است حمل میشود بر آنکسانیکه در میان مردم بنام مشهور بودند کشته شدند در دعوا یا غیر آن و آنچه هفتاد هزار
حمل میشود بر آن کسانیکه در میان مردم بسیار مشهور بودند از آنانیکه گذشت مثل صاحبان منصب در میان لشکر و رؤسا پس آنچه
در روایت قاضی حسین میبدی گذشت باین حمل میشود اما آنچه از اهل اخبار عامه ذکر کرده اند که عدد کشته شدگان بچهل و هشت هزار
و پانصد و هشتاد و چهار است بنا بقول او که در جنگ کشته شدند جانب دشمن لکن در کلام حسین میبدی چیزی میماند و آن اینست که قاضی
میبدی شافعی ذکر کرده که حکومت مختار شش سال بود بجا نیست زیرا که شهادت سید الشهدا در سال شصت و یک بود و شهادت
مختار در سال شصت و هفت بود و میان شهادت آنحضرت و حرکت کردن مختار برای خونخواهی قریب بچهار سال است اگر چه مختار
از زمان شهادت امام بطلب خون آنحضرت عازم بود و کلام قاضی هم شاید باین معنی اشاره باشد چون همه اینها را دانستی پس بدان
که علمای خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر اینکه ملاعین که در روز عاشورا اموال عترت رسول خدا را غارت کردند هرگز بچیزی از آنها
منتفع نشدند بلکه همه اینها دلیل بزرگی شان عترت الرسول و زندقه و کفر دشمنان ایشان بود و قبل از این به بعضی روایات اشاره
کردیم و در اینجا هم به بعضی دیگر اشاره مینمائیم از کتاب مثیر الاحزان روایت کرده که حضرت سید الشهدا را عطریات بود و آن
ملاعین آنها را میان خود قسمت کردند چون بخانه خود باز گشتند همه عطرها خاکستر شده بود و که زنی از زنان آنها از آن عطرها
نسبت برد که هر که زد بمرض برص مبتلا شد پس آنرا در نزد مختار آوردند گفت ای قاتلان صالحین آیا ندیدید که خدای تعالی از آنها
ربیست در روز نحس عطر گرفتید پس ایشان را با بار فرستاده و ایشان را کشت لعنت خدای تعالی بر همه ایشان باد و شمر در حرم
امام طلائی یافت پس قدری از آن بدختر خود داد و دخترش نزد زرگر برد که برایش چیزی درست کند چون زرگر طلا را بآتش گذاشت
گداخته و پوچ شد و خبر پدر شد و بعضی گفته که آتش شد پس آن مرد شریر این خبر داد پس آن لعین زرگر را خواند و مابقی طلا را
با او داد و گفت در نزد من بآتش بگذار پس چون گذاشت پوچ شد و بعضی گویند که مس شد بعد از آن بدان که علمای تاریخ
از خاصه و عامه همه اتفاق کرده اند بر اینکه از آنکسانیکه در روز عاشورا بودند از دشمنان آل محمد کسی نماند مگر اینکه در دنیا بعذاب
گرفتار شدند یا کشته شدن یا نابینا شدن یا سیاه شدن و دو مثال از آن از عذابهای سخت چنانکه از کتاب مثیر الاحزان نقل
شده زمانیکه سید الشهدا شهید شد و بحر بن کعب شلوار آنحضرت را بیرون آورد پس دستهایش در زمستان خشک شد و در تابستان
تر میشد و خون و چرک روان میگشت تا بجهنم واصل شد و قطیفه آنسرور را قیس ابن اشعث گرفت پس مجذوم شد و اهل
او را بمزبله انداختند پس سگها گوشت بدن او را خوردند در حالتیکه آن لعین زنده بود و خوارزمی روایت کرده که شش نفر از بنی
آوردند که اموال امام حسین را غارت کرده بودند پس امر کرد دستها و پاهاشان را قطع کردند در حالیکه زنده بودند و صاحب کتاب مفتاح
النجاح که از عامه است روایت کرده از منصور بن عمار که بعضی از آن ملاعین بعطش مبتلا بودند بطوریکه آب میخوردند سیر نمیشدند و بعضی
از ایشان انتهای شان دراز شد بنوعی که چون باسب سوار میشد آلت خود را بگردن میپیچید مانند ریسمان و پیر شیخ حکایت

کرده که جاهلی ذکر کردند که کسی نشد از آنها که معین کرد در قتل حسین مدد کرده مگر اینکه قبل از موت بلیه‌ای بایشان رسید پس
شیخ گفت من از آنها بودم با حال من بلائی نرسیده پس چون وقت که چراغ را اصلاح نماید پس دستش آتش گرفت پس
فریاد میزد آتش آتش که خود را بفرات انداخت و با وجود این آن آتش با او بود تا بجهنم واصل شد و او را بر خود زد
کرده از سدی که مردی مرا ضیافت کرد و ذکر کردند که احدی از شریکان خون امام حسین نماند مگر اینکه مرد به بدی مرد پس
صاحب خانه این سخن را تکذیب کرد و گفت من هم از آنها بودم در آخر شب برخواست که چراغ را درست کند پس بنش
آتش گرفت و سوخت سدی گوید که قسم بخدا من خود او را دیدم گویا که ذغال شده بود و از واقدی حکایت شده که
شیخی محض به کربلا حاضر شده بود و جلاد عوانه کرده بود پس او نابینا شد از سبب آن پرسیدند گفت که او حضرت رسول
خدا را در خواب دید که محزون نشسته در دست مبارکش شمشیری و در برابرش پوستی و دید ده نفر از قاتلان حسین ع
سرشان بریده شده بعد او را لعنت کرد و دشنام داد و از خون امام حسین میلی بچشم او کشید چون بیدار شد دید کور شده
و باز حکایت کرده‌اند که شخصی حضرت رسول خدا را در خواب دید که در برابرش طشتی پر از خون و مردم را می آورند بخدمت
آنحضرت و پس از آن خون بریشان لوده مینماید تا اینکه مرا بخدمت آنحضرت در بردند عرض کردم من حاضر نشده
بودم فرمود قصد داشتی پس انگشت مبارک را بمن اشاره کرد پس نابینا شدم تا اینجا صاحب کتاب مفتاح النجاح نقل کرده
و آنچه بطریق خود از این خبرها دیده‌ام بسیار است و بر تو پوشیده نماند عذابیکه خداوند عالم در دار دنیا بملاعین چشانید
بسیار اندک و کمتر است نسبت بعذاب برزخشان و نسبت بعذابیکه در رجعت بایشان میرسد و اینهمه عذاب نسبت
بعذاب بزرگ و دائم که در آخرت بایشان میرسد در غایت اندکی است بعد از آنکه قیامت قیام مینماید و نامه عملها پرواز
کنند و میزان حساب قایم میشود پس بجهة مناسبت از سید مرتضی روایت کرده از خبریکه روایت کرده نعمانی در کتاب
مسلسلی از حضرت صادق ع انه اذا احتضر الکافر حضره رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت فیدنو الیه
امیر المؤمنین فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه فیقول رسول الله یا جبرئیل
ان هذا کان یبغض الله و رسوله و اهل بیت رسوله فابغضه و اعنف به فیدنو منه ملک الموت فیقول
یا عدو الله اخذت فکاک رقبتک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری فی دار الحیوة الدنیا فیقول
و ما هی فیقول ولایة علی بن ابیطالب فیقول ما اعرفها و لا اعتقد بها فیقول له جبرئیل یا عدو
الله و ما کنت تعتقد فیقول له جبرئیل ابشر یا عدو الله بسخط الله و عذابه فی النار اما ما کنت ترجو فقد
فاتک و اما الذی کنت تخافه فقد نزل بک ثم یسل نفسه سلا عنیفا ثم یوکل بروحه مائة شیطان کلهم
یبصق فی وجهه و یتأذی بریحه فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب النار یدخل الیه من فوح ریحها و لهبها
ثم انه یؤتی بروحه الی جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات بعد ان یجری فی کل مسخ مسخوط علیه حتی یقوم قائمنا
اهل البیت فیبعثه الله فیضرب عنقه و ذلک قوله ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج
من سبیل و الله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل لعنه الله تعالی و انه لفی صورة قرد فی عنقه سلسلة فجعل
یعرفه اهل الدنیا و هم لا یعرفونه الخ یعنی چون کافر محتضر باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر باشند پس
امیر المؤمنین نزد او بیاید عرض کند یا رسول الله این شخص اهل بیت را دشمن میداشت پس تو او را دشمن دار پس رسول
بجبرئیل فرماید که این مرد خدا و رسول و اهل بیت او را دشمن دارد و سخت بگیر او را پس ملک الموت نزدیک او بیاید و
گوید ای دشمن خدا آیا گرفته خلاصی گردن خود و امان برائت خود را و بعصمت کبری چنگ زدی گوید ولایت علی ابن ابی
طالب پس گوید نمیشناسم او را و اعتقاد نکرده‌ام بآن پس جبرئیل او را گوید ای دشمن خدا حالا که بآن اعتقاد نکرده بشارت
باد ترا بعذاب خدای تعالی در آتش و آنچه امید داشتی از تو فوت شد و آنچه از او میترسیدی بر تو نازل شد پس روح او را بسختی
میگیرد و بعد بروح او صد شیطان موکل نماید که همه ایشان بر او تف میاندازند و اذیت میکنند به بوی خود چون او را در قبر میگذارند

هذا الفتی کالشمس تعلو فی السما
سبط النبی بالوجه والسنا
یا للعجب من ضیعه و شبابه
وضیائه فی وجهه و بهائه
فانها ان یعد اللطف تحمله احبابه
لم یبقهم الا السبیل فنائه
فیهم معفور و مطروح
آبائهم فی عرصة الهیجاء
وجههم فی طینه و دمائه
یا لهم و الاثر التعب لکبائه
لم آله اذ الظما بنفسه
لهف نفسی یا حسین و فداه

دری از درهای جهنم برادکشت ده گردد از زیر که کند بده جهنم باد میرسد و بعد روح او را بکوه برهوت میبرند و در آنجا بصورت [illegible]
میافکنند تا قایم بالقیام نماید پس خدا او را زنده کند تا آنکه گردن او را میزنند و آیت قول خدا تعالی ربنا امتنا اثنتین واحییتنا
اثنتین تا آخر یعنی ای پروردگار ما مارا دو مرتبه میرانیدی و دو دفعه زنده میکردی پس به گناهان خود اقرار کردیم پس آیا بسوی خلاصی راهی
هست قسم بخدا که آینه عمر بن سعد را می‌آورند بعد از کشته شدن آن ملعون در صورت میمون در گردنش زنجیری و آن ملعون اهل دنیا را
بشناسد اما ایشان او را نمی‌شناسند قسم بخدا بقدر نمیکند تا مسخ میشود دشمنان ما در ظاهر حتی مرد در حال حیاتش مسخ میشود بصورت
میمون یا خوک و بعد از آن برای ایشانست عذاب دردناک و بعد از آن برای ایشانست سقر بدجائیست این بود حدیث و محقق مجلسی
در بحار گوید که این خبر غریب است و سید آنرا انکار در جواب نه کرده و باینطور جواب داده که ما انکار نمیکنیم علاقه گرفتن روح به بدن دیگر
و تغییر صورت او را بصورت دیگر و میگوییم ممکن است حمل کنیم آنرا به تغییر یافتن در بدن مثالی و تغییر یافتن جسد اصلی او بصورت قبیحه
تا اینجا بود کلام المرحوم میگویم این جواب از سید مرتضی اشاره مینماید بعدول کردن او از آنچه که بود دارا [illegible] بودن ارواح در برزخ
و دلالت مینماید برآنکه عدول کرده از اینکه حقیقت انسان هیکل خاص است و روح عبارت است از امر عرضی مذهب حق که روح جوهر
مجرد یا جسم لطیف است که در بدن سرایت دارد و در این خبر اشکالی دیگر هست که اخبار بسیار دلالت میکند بر اینکه ارواح کفار
در وادی برهوت معذب میشود و در بعضی اخبار وارد است که قاتلان سید الشهدا در کوه [illegible] در راه مکه است معذبند و ممکن است
گفته شود آنچه در این روایت است با آن منافات ندارد که تغییر یافتن صورت ایشان بصورت قبیحه و محبوس شدن ایشان جمع شود
با آنچه که اخبار بسیار در آن باب وارد شده پس تامل کن و وارد شده بسند حکایت شده که مردی شبی مرا ضیافت کرد که بسیار داشتن
با او را دوست میداشتم پس او را گرامی داشتم با او صحبت گذاشتم دیدم مانند سیلی که از فراز بنشیب آید حرف میزد پس گوش
دادم تا سخن خود را رسانید بواقعه کربلا و از شهادت حسین بقدر نگذشته بود پس آهی سرکشیدم گفت چه شد ترا گفتم بخاطرم رسید
مصیبتهایی که همه مصائب نزد آن حقیر است مرا گفت در روز عاشورا در آنجا حاضر بودی گفتم نه حمد مر خدای را گفت برای چه حمد میکنی
گفتم برای بری بودن از خون امام حسین زیرا که جدش فرموده مدرسیه که در روز قیامت خون فرزندم حسین را از او میخواهند تا آنکه
اعمال او سبک میباشد گفت جدش چنین فرموده گفتم بلی و باز فرموده که کشته میشود فرزندم بظلم و عدوان هر که او را یاری کند در
تابوتی از آتش داخل میشود و معذب میشود بعذاب نصف اهل جهنم در حالتیکه دستها و پاهایش بسته میشود و او را بو گندی باشد که اهل جهنم
از آن پناه میبرند و هر کسیکه آشکار از قاتلان باشد یا قاتل او را یا معینی بدینه قتل او راضی باشد هر قدر پوستهای بدنش سوخته باشد پوست
دیگر عوض میدهند تا عذاب را بچشند و ساعتی از عذاب ایشان سست نمیشود و از حمیم جهنم سیراب میشوند پس وای برایشان باد از عذاب
جهنم گفت باور مکن این کلام را ای برادر گفتم چرا و حال آنکه پیغمبر فرموده من دروغ نگفته ام و تکذیب نکرده ام گفت میبینی که گویند پیغمبر
فرموده عمر قاتل حسین کوتاه میشود و حال آنکه من از نود گذشته ام با وجود اینکه تو مرا نمی‌شناسی گفتم نه قسم بخدا گفت منم اخنس
بن زید گفتم در روز عاشورا چه ظلم کردی گفت من امیر سواران بودم که عمر بن سعد ایشان را امر کرد باسب تاختن بر جسد امام حسین
استخوانهای او را شکستم و منم آن کسیکه [illegible] را از بر علی بن الحسین کشیدم که مریض بود و [illegible] کشیدم که بر رو افتاد و بجهة گوشواره
گوشهای صفیه دختر حسین را پاره کردم سید گوید از کثرت حزن و غم گریستم و برخواستم که چیزی بیاورم و او را بکشم ناگاه چراغ [illegible]
وقت روشنائیش کمتر شد من برخواستم که آنرا روشن کنم آن ملعون گفت بنشین [illegible] از سلامت با دل خود میگفت و تعجب
میکرد دست خود را دراز کرد که روشن نماید دستش آتش گرفت دست خود را بخاک مالید خاموش نشد پس بمن فریاد برزد ای برادر مرا
دریاب من آب بر دستش بریختم و حال آنکه دوست نداشتم پس آب با آن آتش رسید شعله ورتر شد و مرا فریاد زد که اینچه آتش است و از
چه خاموش نمیشود گفتم خود را بنهر بینداز پس خود را بنهر انداخت پس هر قدر بدنش را بآب میرسید جمیع بدنش شعله ور میشد مانند هیزم
خشک در باد تند و من نظر میکردم پس قسم بآن خدائی که غیر از او خدای دیگر نیست آن شعله در بدنش خاموش نشد تا بدنش مثل ذغال شد و در روی
آب و بجهنم واصل شد و در روایت محمد بن سلیمان است از عموی خود که در زمان حجاج زمانیکه مراجعت کردیم جماعتی از ما از کوفه
پنهان خارج گردیدیم و من هم با ایشان بیرون آمدم پس بکربلا رسیدیم و در آنجا جائی نبود که ما ساکن باشیم ناگاه خانه از نی در کنار فرات دیدیم

که ما بنجا برویم ما در این حال بودیم که مردی غریب نزد ما آمد ما را گفت که امشب با شما برویم با نیجانه ما گفتیم با هم منزل تو غریب هستیم
پس چون آفتاب غروب کرد و شب تاریک شد با نفط چراغی درست کردیم بعد نشستیم از کیفیت شهادت و مصیبت و قاتلان
امام حسین ذکر میکردیم پس گفتیم بکیفر از قاتلان آنحضرت احدی نماند مگر اینکه خدا تعالی بدن او را بلائی انداخت پس آن مرد گفت من
از قاتلان او بودم تا حال قسم بخدا که بحال من نرسیده و شما اقوام دروغ میگوئید پس ما ساکت شدیم روشنی چراغ کم شد پس آن
مرد برخواست که با انگشت خود فتیله اصلاح کند پس دست او آتش گرفت پس بیرون آمد و فریاد میزد تا خود را بفرات انداخت
در آن میرفت قسم بخدا هر آینه میدیدیم هر وقت که سر خود را در آب میکرد آتش در روی آب می‌ایستاد چون از آب بیرون میآمد آتش
بر او میچسپید پس بار آب غوطه میخورد باز بیرون می آمد آتش باز باو میرسید پس بانحال بود تا هلاک شد و در روایت دیگر یعقوب
بن سلیمان از شیخ با کیفری صحبت میبودیم پس شهادت حضرت حسین را ذکر کردیم پس آن مرد گفت کسی مباشر قتل آنحضرت نشد مگر اینکه
مبتلا باو بابلا او با نکال او در رسید پس شیخی از قوم گفت که او قسم بخدا از کسانست که قاتلان آنحضرت را یاری کرده و او را تا
حال خیری ناخوشی نرسیده و پس همه عداوت او را داشتیم روشنی چراغ که روغن آن نفط بود دیگر شد پس آن ملعون برخواست که چراغ را
اصلاح کند انگشت او آتش گرفت این پف کرد که خاموش کند ریشش آتش گرفت پس بیرون آمد و که آب دوید خود را با آب
انداخت هر وقت که با آب فرو میرفت آتش در بالای سرش میایستاد چون بیرون می آمد باز باو می چسپید تا بجهنم واصل شد و
عمارة بن عمیر تیمی روایت کرده که چون سر نحس ابن زیاد را با سرهای اصحابش نزد مختار آوردند من هم رفتم دیدم مردم میگویند
که آمد آمد ناگاه ماری دیدیم که آمد در میان آن سرها سوراخ بینی ابن زیاد داخل شد بعد از آن بیرون آمد سوراخ بینی دیگرش داخل شد
میگویم که روایت داخل شدن مار سوراخ بینی ابن زیاد در چند روایت معتبره عامه آمده هرگاه خواهی که چشم تو روشن باشد بجواز
شدن آن لعین و اصحاب او خبر دار باشی پس بدان بدانکه خدا تعالی غلبه داد ابراهیم اشتر را بر ابن زیاد ابراهیم سفره پوست طلبید
انداخت و از بالای آن پرده حریر گسترد او و اصحابش بر روی آن نشستند و هزار نفر از ملاعین اسیر کرده بودند و ابراهیم و اصحابش
لباسهای رنگین پوشیده بودند نماز صبح خواندند ابراهیم امر کرد که اسیرها را حاضر کنند چون حاضر کردند اول آن ملعونی که پیش آوردند
ابن زیاد کافر زندیق بود در حالتیکه دستهای او را در کتف بسته بودند و پاهای او را هم بسته پس ابراهیم امر کرد آتش افروختند
پس ابراهیم خنجر خود را کشید و از گوشت ران آن لعین می برید و در آتش بریان مینمود و آن ملعون را میخورانید و ابن زیاد ملعون
هر قدر امتناع مینمود از خوردن گوشت خود با خنجر پاره پاره مینمود تا گوشت رانهای او را باو خورانیدند پس چون ابراهیم
دید که آن لعین نزدیکست بجهنم واصل شود خنجر بگلوی نحس او گذاشته سر او را از گوش اندر گوش برید و ابراهیم ندا میکرد تطلب
کنند بجا چون امام حسین بعد بدن پلید او را سوزانید و با سخت عذاب بکشت ابراهیم شبث بن ربعی و خولی بن یزید و عمر
بن حجاج و سنان بن انس و ابجر بن کعب را و امثال آنها را ابو مخنف روایت کرده و بروایت دیگران ابراهیم بن زیاد در حالت
دعوا کشت واما کیفیت کشتن مختار ابن سعد را بنا بر روایت ابی مخنف بعد از آنکه مختار ظفر یافت امر کرد او را
که قصیده نونیه را بخواند چون خواند و رسید باین شعر ولکنما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود الخ یعنی دنیا و مول
او به نقدی میرود و عاقل هم بنقد را بنسیه نفروشد مختار بجهة استهزاء موذن باو خندید بعد گفت هرگاه اعتقاد تو سالم بودی
و دنیا را زایل شده دانستی حسین را نمی کشتی و این ظلمها را مرتکب نمیشدی آن ملعون بعد او را به زنجیر او را بسته بگیر از آنها
او و دو زنجیر گردن او و دست و پاهای او را مانند حیوانات در گردنش پیچیدند بعد آنرا گرفته دندانهای او را برکندند و ناخنهای
او را برکندند و زبان او را برید و گوشت بدن او را بمقراضها پاره پاره بریدند شدت درد او و عملها و ظلمها که کرده بود بیان
مینمودند تا باین حال بجهنم واصل شد بعد سر او را برید اما کیفیت قتل شمر ولد الزنا کافر زندیق بروایت ابی مخنف چون
مختار از وقعه حروراء مراجعت کرد در دارالاماره نشست و ابراهیم بن مالک و سایر اصحابش حضار او در اطراف او نشسته
بودند مختار نظر بایشان کرده گفت ای قوم خدا تعالی شفا داد سینه مرا از قتل قاتلان امام حسین با [illegible]

فقد بلیتم بابن المنن الطغام
ابن النجباء له وعنا الضعفاء
فجزیتم آل علی من عمیم
من سیفه کالنبل والنبلاء
کم فجعتم وصلبتم من صریم
منهم علنا من طعنه خلاء
کالبرق فی التهم سیف یدیم
نصلبون انا نعقبا الاحشاء
مطرت صما ما اعلنت من اعدائه
من سیفه ما لم یکن القضاء
ضرب العیون اللعین بعض العیون
یا لیتنا تنقضی لنا الدماء

حاصل اینست از جهت شمر ملعون است عرض کردم هرچه مرا داد مطلب درباره القوم از ملعون بخبر ماسید و ما حسب الامر شنیدم از حصین
در کتاب است عرض کرده ای است شنیدم که چون امام حسین را کشتند و سر او و سرهای انصار نزد یزید بردند شمر ملعون بحضور یزید و
عمل از بعد او چون در حضور یزید جواب بحق یزید او را از آن داد شمر ملعون و سر مبارک امام حسین را جلو یزید گذاشت
ملعون جدا جدا خود را در دو پس آن ملعون این شعر را خواند

املاء رکابی فضة او ذهبا فلقد قتلت الملک المحجبا وکم
قتلت خیر الناس اما وابا وخیرهم اذ ینسبون نسبا طعنته بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسیف ضربا عجبا

قال فغضب یزید لعنه الله تعالی وقال یا ویلک اذا عرفته انه خیر الناس اما وابا فلم قتلته وجعلت خیر البریة
یعنی رکاب مرا از نقره یا طلا پر کن که شهید کردم بهترین مردم را از جهت پدر و مادر و گرامی ترین و بهترین همه مردم را از جهت
نسب به نیزه او را زدم تا افتاد و شمشیر او را شهید کردم گویند پس یزید در خشم شد گفت وای بر تو وقتیکه او را حسین بشناسی
که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر پس چرا او را کشتی و سر او را نزد من آوردی که عذار رکاب ترا از آتش جهنم پر کند
ای ملعون نزد من ترا جایزه نیست نیزه در دست یزید بود شمر ملعون را با آن میزد و او را بیرون کردند پس آن ملعین
سر عت تمام بیرون رفت حال اینست که از قبیله مذحج و همدان و مراد از هر قبیله یک نفر جوان از ضلعا بجوانی تا خبر
او را بتو برسانند و جای او را بتو نشان دهند پس از قبیله همدان سالم بن اعرج همدانی را و از قبیله مراد جندب بن جمیل
مرادی را و از مذحج حسان بن بهمان مذحجی را اختیار نموده ایشان را فرمود میدانید که چه ظلمها بر امام حسین و اهل بیت او از بنی
امیه و یزید و ابن زیاد و ابن سعد رسید و بدترین آنها از جهت کفر شمر ولد الزنا بود و الحمد لله سینها خود را از کشتن قاتلان
آن بزرگوار شفا دادیم حالا غیر از شمر کسی نمانده خواهش من از شما اینست که خبر او را تحقیق نموده بمن برسانید عرض کردند اطاعت
داریم پس هر یک از آنها بطرفی روانه شدند صحراها و دره ها و قبیلهای عرب را می جستند تا اینکه خبر آن لعین در کنار نهر بزرگ یافتند
و او را خوب می شناختند پس نزد او آمده و چند روز در نزد او ماندند بعد یکی از آنها بسوی کوفه روانه شد بخدمت مختار ثقفی
عرض کرد ای امیر شمر ملعون در دجله بنی غسان است و ما این خود را نزد او کذاشته ام که او را محافظت نمایند پس آن لشکر
خود بر و بسوی آن لعین مختار بسیار شاد شده سوار شد و ابراهیم بن مالک هم با ده هزار سواره شجاع سوار شدند و بهمیشه میراندند تا آنکه
دجله رسیدند پس شمر ملعون چون لشکر مختار را دید ایشانرا شناخت از دجله خارج شد در حالتیکه مهیای دعوا بود در روی لشکر
مختار نهاد و این شعرها را میخواند وکم قتلت من شجاع ضیغم ضجت علیه نادبات الثواکل ان تقتلونی
فلقد فجعتکم قدما بقتلی الحسین الفاضل وانی الشمر ولیث بطل لا ارهب الموت فی النوازل
یعنی چه قدر شجاعان شیر را کشتم که نالهها
زنهای پسر مرده بر ایشان بلند شد هرگاه حالا شما را امر کشید من شما را قبل از این درد آورده ام بسبب قتل امام حسین که فاضل بود
و در بستیکه منم شمر با مور که مانند شیر هستم و از مرگ خوف نمیکنم در جنگها ابو مخنف گوید چون ابراهیم اشتر نام را از آن لعین فرا
شنید نزدیک شد که از خشم و غضب میان بشیر دهنش کف برآورد و گفت من سر او را بزرگتر از همه بکشتن آن کافر پس بسوی
وی سوار شد کرد و این شعرها را میخواند شعرک یا ملعون شعر جاهل وانت یا ملعون شر قائل یا اکفر
الامة یا نسل الخنا یا ابن الکلاب الفسق الاراذل انت شبیه الکلب ارجاعو واقبح الجسم
کفور جاهل لاجعلن مغنمی ومکسبی فلک یا شر الجساقائل واعلم بانی اخذ بثار من فضله الله
علی القبائل ثار الحسین ابن بنت المصطفی یعنی شعر تو ای ملعون شعر جاهلانست و تو ای ملعون بدترین قاتلانی ای کافرترین امت
نسل زناکار ای پسر سگها فاسق و ادنی تو شبیه سگی و مرض برص مبتلائی و چیب چشمی البته ترا غنیمت و کسب خود مینمایم پس بشارت باد
ترا که با این شمشیر بران ترا میکشم و بدان خون آن سرور را از تو میگیرم که خدا بر همه قبایل او را فضیلت داده که خون امام حسین
که فرزند دختر پیغمبر آقای همه مردم است از پیاده و سواره و جان خود را در راه آن سرور بذل مینمایم و طاعت میکنم در ظلم بیدلیل
عادل صلوات فرزند خدا مرا و ما دامیکه شب تاریکست و مادام که مبارزان بهمدیگر حمله مینمایند بعد شمر لعنه الله بر ابراهیم حمله
پس ابراهیم مانند شیر غران بعمودیکه در دست داشت آن کافر لعین چنان زد که کمرش شکسته شد بزمین افتاد پس لشکر آن ملعون را
گرفتند و اسیر کرده او را بنزد کوفه پس چون همه در مکان خود قرار گرفتند آن ملعون را اسیر نزد مختار بردند مختار فرمود آن ملعون

حاملها من ... الامام ... الاثر
اصلاه ... واقبلوا ...
فما ... وقطع ... فی ...
فما ... علی الاعضاء
ناد ... ادرکنا ...
جل ... القام
صاح ... واوقاده
اشتم ... والزمه
فاطلق ... الحجر ...
جاء ... البطل
اما ... وانظر ... الاعداء
... قلب ... العدو
سید کل فارس وراجل
نعمد الفوز ... بالمراد
شبه ... السیل والنهر

کافرا امام حسین را شهید ساختند و یزید ولد الزنا به سبب کشتن آن حضرت و ما بایست مبتلا گشتی تو ای ازرق غلام عین که حسین جگر بند پیغمبر را
را کشتند پس قسم بخدا اگر قضا خدای تعالی مقدر نمیشد و خدا شهادت او را نمیخواست هر آینه امام حسین شما را بدرک میفرستاد
و لوای کافرای شقی الاشقیا امام حسین را میکشتی بعد امر نمود که تا غلامان آمده او را اسیر کردند و پوست بدن او را بیرون کنند و رگ
گردن و عروقها او را یک یک قطع نمایند در آن حال طلب آب مینمود آب او را نمیدادند و او را پناه نداده دستها
و پاهای او را گشتند و دماغ او را در برده کشتند و چشمهای او را کندند سه روز زنده ماند هر وقت آب میخواست قیر و قطران در گوش
میجوشانیده باو میخورانیدند هر وقت از خوردن آب میمود هر زمان میکشتند و باو میخورانیدند پس در آن حال اعضای او را
اوراً میسبر هر وقت طعام میخواست از گوشت ران او بریان کرده باو میخورانیدند و بعد زبان او را بیرون کرده بریدند چون
دیدند که نزدیک است بمیرد آتش افروختند و سر او را بریده بدن نحس او را بآتش انداختند از آن آتش بآتش ابدی رفت
و مالک جهنم روح پلید او را تسلیم خزنه جهنم نمود و الحمد لله رب العالمین و لعنت خدا بر طایفه ظالمین باد انا لعنت بر یک
و هلاک یزید کافر زندیق در روایات بوجه مختلفه و اخبار بسیار در هلاک آن ملعون وارد شده که روزی آن لعین با عدم وحشم
خود سوار شده بجهت شکار پس آهوئی بچشم او ظاهر شد باشکر گفت کسی از شما بآن آهو نرود باید خودم او را بگیرم پس اسب را
حرکت کرده برای گرفتن آهو اسبش بسیار تند رو بود در میان دو کوه ما بهو رسید پس آهو داخل دره شد ملعون دید که بجا
رفت چون خواست که برگردد اسبش اطاعت نکرد پس خدای تعالی جناب عزرائیل را فرستاد پس روح خبیث او را قبض کرده تسلیم
نمود بزبانیه جهنم و آن لعین ده نفر ندیم بود که از او جدا نمیشدند پس در نزد آن لعین آنها هم هلاک شدند و در روایت دیگر چون آن لعین
برگشت اسبش او را گم کرد در صحرا حیران ماند هر چه مهمیز بر اسب زد صلا در زیر او حرکت نکرد پس خدای تعالی عزرائیل را فرستاد
و آن لعین بغایت تشنه بود پس عربی نزد او رفت گفت ای مرد اگر تشنه ترا آب میدهم و اگر راه را گم کرده ترا دلالت مینمایم و اگر
گرسنه باشی ترا طعام میدهم یزید ملعون گفت ای عرب اگر مرا شناختی زیاده از این احترام من مینمودی گفت مگر تو کیستی
گفت من یزید بن معاویه هستم عرب در خشم شد گفت خوش نباشد ترا چه نسبت داده خدا و مرحبا باشد انگشتی را که گفتی
و در روایت دیگر عرب گفت خدا ذلیل کند ترا ای شقی ملعون و خدای تعالی ترا در دنیا و آخرت گمراه سازد ترا خدا مرا فرستاده
که از تو انتقام گیرم چنانکه کردی بفرزند حضرت رسول خدا و امر تو باد امام حسین را شهید کردی و پرده حرمت او را دریدی پس هرگاه
تو بر حقی پیش رو کن جان خود را قبل از آنکه من ترا هلاک نمایم پس یزید ملعون خواست دست بقایمه شمشیر دهد ولی اطاعت نکرد پس
عرب گفت ای یزید چگونه دیدی آنچه که خدا بر تو کرد قسم بخدا هر آینه ترا خواهم کشت بکشتن چنانکه تو امام حسین را کشتی غریب و تشنه
و گرسنه بعد از آن دست بقایمه شمشیر برد که او را بزند یزید ملعون گفت مرا بقتل مرسان من ضامن باشم برای تو از مال دنیا
هر قدر خواهی عرب گفت حاشا ای ملعون من غیرت را بمال دنیا بفروشم و گمراهی را بر هدایت اختیار نمایم چنانکه تو کردی ای ملعون
خدا روی ترا قبیح فرماید خدای تعالی مرا بسوی تو فرستاده که از تو انتقام کشم بعد از آن تیغ خود را کشیده چون درخشنده گی
شمشیر بچشم اسب یزید افتاد رم کرده آن لعین را بر روی سنگها زد و معاونانش پاره پاره گشته بجهنم واصل شد و در روایت
دیگر چون بسوی لشکر خود مراجعت کرد مرغی دید از پی آن مرغ روانه شد تا رسید بچشمه آب در سر دشت و آن لعین تشنه بود
از اسب پیاده شد که آب بخورد ناگاه آن مرغ نازل شد و میان او و آب حایل شد در آن وقت آن ملعون میخواست آب بخورد
و حال آنکه پسر حضرت پیغمبر را تشنه شهید کردی بعد منقار خود را بر سر آن لعین زد و بر مغز او و او را بر دشت و پرواز کرد
بعد از زمانی آمد همچنین هم بر داشت تا چهار مرتبه و هر روز تا قیامت همچنین آن ملعون را چنین میکند الی محشر کو بعضی گفته اند
که آن لعین در آن حال هلاک شد و زبانیه جهنم او را گرفت و بعضی گویند که آن لعین بسیار تشنه بود وارد چاهی شد که آب خورد
دید در چاه مرغی نشسته پس آن کافر معیوب ملعون خواست آب بخورد پس مرغ قصد او کرد و او را بلع کرد و بسوی آسمان
پرواز نمود بعد از زمانی آن مرغ بسوی آن آب برگشت و قی کرد و آن لعین را بیرون افکند باز آن لعین خواست آب بخورد پس آن
مرغ قصد او کرد و او را پاره پاره نمود و بلع مینمود و باز قی میکرد و همچنین با عذاب تا روز قیامت مبتلا است

[illegible] الی آخر [illegible]
[illegible] و جعلنا [illegible]
کتب [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] هذا [illegible]
[illegible] و [illegible] التکاثر [illegible]
[illegible] فقال [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] العاصین [illegible]

و در روایتی دیگر آن لعین بیرون آمد با ده هزار نفر از خاصان خود سوار شد بعزم شکار پس بیرون رفت تا از دمشق دو روز و نیم راه دور شد پس آهو
آشکار شد اصحاب خود را گفت کسی از شما با او در پی نباشد باید خود من آنرا بگیرم پس آن لعین آهو را از بیابانی ببیابانی انداخت تا رسید به
بیابانی خوفناک پس اسب خود را از طلبش بسرعت میراند چون بمیانه بیابان رسید آهو پنهان شد و عطش او را هلاک میکرد و در جمیع
آن بیابان آب نیافت تا آنکه مردی را دید که کوزه آبی در دست دارد پس آنرا گفت که قدری از آن آب مرا سیراب کن چون
آنمرد او را آب داد و سیراب شد گفت هرگاه مرا شناختی هر آینه احترام زیاده مینمودی آنمرد گفت مگر تو کیستی گفت منم امیر
المؤمنین یزید بن معاویه آنمرد گفت هستی بخدا تو قاتل حسین بن علی ابن ابیطالب ای دشمن خدا بعد برخواست که او را
بگیرد پس اسب آن لعین رم خورد و آن لعین را بزمین انداخت پس پای آن لعین در رکاب ماند پس اسب بشتاب نظر میکرد و در هم
میخورد و میدوید و آن لعین را بزمین میکشید تا بدن آن لعین پاره پاره شد و خدا روح او را باتش جهنم رسانید و او را ده
ندیم بود که از او جدا نمیشدند و او هم از ایشان جدا نمیشد و آنها را بر حرم و اولاد و مال خود ایمن میدانست پس ایشان
هم از آنجائیکه یزید رفته بود پیش گرفتند تا او را خبر دهند ناگاه اسب یزید را دیدند که ران یزید در رکاب مانده پس
فریاد و واویلاه میان لشکرش افتاد و بسوی دمشق بازگشتند   و در روایت دیگر چون آن لعین بمیانه بیابان خوفناک
رسید ملکی از ملائکه جهنم با او ظاهر شد در دستش تازیانه از آتش با آن تازیانه بروی آن لعین زد پس او را هلاک ساخت پس چون
اصحاب دیدند که یزید نیامد آن راهیکه آن لعین رفته بود گرفتند هر چه رفتند او را ندیدند و بعضی گفتند ایشان آنرا که رفته بودند
و هلاک شده بجهنم واصل شدند و لشکر متحیر ماندند بعد از آنکه او را بسیار جستند مدت هفت روز و او را نیافتند چون از او
مایوس شدند بدمشق بازگشتند پس چنانچه در کتابها و دفترها است خود را بر یزید پس اهل دمشق فریاد و زاری کردند بجهة مردن یزید
و فتنه بزرگ در آنجا واقع شد و بعد از او میان مردم خلاف پیدا شد قومی بشهادت سید الشهدا راضی شدند و ایشان شرار بودند
و قومی بجهنم واصل شدن یزید راضی شدند و ایشان نیکوکارند پس آمدند بسوی خانه یزید که مالهای او را غارت کنند و اولاد او را
بکشند پس منافقین و اولاد بنی امیه ایشان را منع کردند خدا همه بنی امیه و اتباع ایشان را لعنت کند   تمام شد کلام ابی مخنف پس
گویم همه اینها از کتاب صغیر و کبیر ابی مخنف ذکر شد لکن در بعض کتب اخبار کیفیت هلاک آن لعین بطریق دیگریست چنانکه در بعض
از کتابهای صدوق باسنادش از عبد الرحمن الغنوی روایت کرده و او هم از سلمان ره که گفت لم یبق فی السموات ملک الا
یعنی در آسمانها ملکی نماند مگر اینکه بر رسول خدا نازل شد و در مصیبت فرزندش حسین او را تعزیت میدادند و ثواب دادن خدا او را
خبر میدادند و از تربت آن زمین بسوی او میبردند که فرزند ترا در روی این زمین میاندازند و سر مبارکش را ذبح نمایند و بدن پاکش
را مجدول تا آنجا که میاندازند پس رسول خدا عرض کرد خدایا خوار کن کسیرا که فرزندم را خوار کند و بکش کسیرا که او را بکشد و ذبح
کن کسیرا که او را ذبح نماید و لذت نده او را بچیزی که طلب کند عبد الرحمن گوید پس قسم بخدا در حق یزید ملعون تعجیل شد و آن لعین بعد از
قتل سید الشهدا لذت نبرد و ناگهان گرفته شد شب مست خوابید صبح جنازه او را پیدا کردند بدنش مثل قیر سیاه شده
بود و با تاسف گرفته شد و از تابعان او که قاتلان آنحضرت بودند کسی نماند مگر اینکه او را دیوانگی یا جذام یا برص رسید و این مرضها در اولاد
میراث ماند   تذییل الثالث در اشاره نمودن به بعضی از حکایات که متعلق است بآنچه گذشت پس این روایتها که وارد شده
در حکایات آتش گرفتن جماعتی از کفار در چراغ و بودن آب بر ایشان زبانه شعله و آنها بعضی روایتهاست در حکایات
چند با معنی که با عذاب آن کسانیکه معذب شدند جماعت بسیار بودند بعبارت دیگر عدد ایشان بعدد روایات است هر روایت
شامل است بحکایتی از آنها ممکن است که گفته شود آنچه در دو روایت از رسیده نقل شده احتمال میرود در آن ایشان یکنفر باشد بلکه ظاهر این
است و در اینجا نکته و اسرار لطیفه است که لابد است از اشاره کردن آنها پس بدان کسیکه بگیرد همه این روایتها را که شامل است
حکایت جماعت از کفار یعنی حکایت معذب شدن ایشان باتش در وقت اصلاح کردن چراغ بعد تفکر تام نماید او را ظاهر میشود
تحقیقات و اسرار و حکمتهای لطیفه نسبت به بعض از امور و مسئلهای بسیار از جمله آنها معلوم میشود تحقیق حال در مسئله کلامیه عقلیه که اجسام
آیا حقایق متماثله است یا متباینه از این روایات معلوم میشود که متماثلند چنانکه قرآن دلالت مینماید بعضی از آیات و اخبار و بعضی
وجوه عقلیه و از جمله آنهاست کسیکه اراده کند که فکر نماید در معنی آیه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و در معنی قوله تعالی نار الله الموقدة التی

تطلع

تطلع علی الافئدة یعنی چنانکه ستیکه ضیتم اعاده کننده است در کافران از آتش خدا شعله در باشد که ظاهر باشند بر قلوب ایشان

میباشد این آیه در شان ایشان ثابت است در عالم و ما پس امروا ایا ترا بقول ما علماء اگرچه بتواتر نقل نشده بلکه بغایت حد

استفاضه رسیده بلکه در حقیقت بحد تواتر معنوی رسیده و از جمله آنها آنست که هر ذی روح سوی است بسخن بعض اهل تحقیق

و اهل حکمت که حقیقتهای مختلفه بسیار که از حد احصا بیرونست مرجع همه آنها بیک حقیقت و اختلاف آنها بحسب صورت

ظاهر است و در این جمله است فاضل بر تق و جماعتی در این مطلب با او تابع شده و دلیل سخن ما ظاهر است هر که خواهد که اطلاع کامل

باین مطلب یابد رجوع کند بعض استصحاب و فن اعلی از کتاب غرائب و از جمله آنها آنست که بزرگتر شدن بجهت دشمن داشتن اهل

بیت رحمت و عصمت سبب استهزاء نمودن با ایشانست نعوذ بالله و دلیل این بر صاحب فطنت ظاهر است و از جمله آنها

اینکه مشاهده میشود آنچه که صورت سیر است حکم ولایت مطلقه در همه اشیا وجود یا مکانیه سلطنت و ولایت بر آنها شامل سلطنت

مالک بر ملک خود و مولا بر عبد خود مشاهده مینماید و بعبارت دیگر خدای تعالی حقایق اشیا را خلق کرده از صاحب عقل و غیر

صاحب عقل مطیع و منقاد کرده محمد و آل معصومین او حتی یکذره از نور ولایت حکمش در اشیائیکه شعور ندارند سرایت کند

و آنرا بمنزله صاحب شعور گرداند در وقت احتیاج بآن اگرچه باشد موقوف صادر شدن امر معنوی از طرف خدا عز و جل

و از جمله آنهاست که استهزاء نمودن و سب و شتم کردن بر خدا و حجج معصومین او نعوذ بالله گناهش بزرگتر و عذابش تعجیل

کننده است در مقام بسیار از عمل فسیح کردن و هر گاه بیابی این سخن را خواهی نظر کن بکتاب مقتل از ابن بابویه و بکتاب تاریخ

از طبری روایت شده که ابو القاسم و اخفظ گوید که در روز عاشورا مردی فریاد زد یا حسین تو از فرات قطره نخواهی چشید

تا کشته شوی یا بحکم امیر ابن زیاد بیایی حضرت امام حسین او را نفرین کرد عرض کرد خدایا او را تشنه بمیران و او را هرگز

نبخشی پس آن ملعون متصل آب میخورد و میگفت از تشنگی هلاک شدم تا شکمش قطعه شده بدرک واصل شد و در تاریخ طبری

روایت شده که این ندا کننده عبد الله حصین ازدی بود و حمید بن مسلم آنرا هم روایت کرده و در روایت دیگر مردی بود

از قبیله بنی دارم و در روایت ابن بطه در کتاب ابانه و ابن جریر در تاریخ که ابن جوزه ندا کرد یا حسین بشارت باد ترا بآتش

تعجیل کردی در دنیا پیش از آخرت حضرت فرمود وای بر تو من بآتش سزاوارم عرض کرد پیغمبر فرمود در جنت ارحیم و پیغمبر شفاعت

کننده است که اطاعت او واجب است بعد نفرین کرد خدایا اگر این ملعون نزد تو دروغ گو است پس او را بآتش

بسوزان گویند هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که اسب او رم کرده ملعون را انداخت پایش بند شد در رکاب مانده اسب میرفت و سر

او را بسنگ و زمین میزد تا بآنحال بجهنم واصل شد و در روایت دیگر آن حضرت نفرین فرمود خدایا او را بآتش او از او گرمی آتش را

با و بچشان در دنیا پیش از رفتن او بجهنم پس آن لعین از اسب افتاد و بسوی خندق که پر از آتش بود پس امام حسین سجده کرد و در روایت

دیگر سید الشهداء این دعا را کرد خدایا ما اهل بیت پیغمبر و ذریه او و با او قرابت داریم پس غضب کن بر کسی را که ما را ظلم کرده حق ما را

غصب نموده در بستیکه تو شنونده و نزدیک پس محمد ابن اشعث گفت میان تو و محمد چه قرابتیست پس حضرت این آیه را خواند

ان الله اصطفی آدم تا آخر یعنی در بستیکه خدا اختیار فرموده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه عالمیان و ذریه بعض

ایشان را بر بعضی بعد فرمود خدایا ظاهر کن امروز او را ذلیلی که عاجز باشد پس آن ملعون بجهت قضای حاجت رفت عقربی او را

و او را نیش زد پس بزمین افتاد و فریاد میزد میغلطید و در نجاست خود آلوده شد خلاصه تاثیر سخن قبیح از استهزاء و سب نمودن

در نزد ائمه طاهرین زیاده از تاثیر شمشیرها و نیزه ها و تیرها شدیدتر است چنانکه عقل هم بر آن شهادت مینماید و بعضی آیات

و اخبار هم در این باب وارد است بلکه هر که معجزات حضرت پیغمبر و المعصومین در آیات و اخبار مشاهده کند هزار شاهد باد عای

ما مییابد بعد از آن کاهی اگرچه سب و شتم بودن نباشد لکن نسبت عجز و ذلت از منافقین بصاحبان ولایت مطلقه میرسد

اینهم در حقیقت نوعی از شماتت و استهزاء است در اینمقام هم کم میشود که در نشان خارق عادت و معجزه صادر میشود

و بعبارت دیگر هر گاه اخبار و آثار را تتبع نمائی بسیار معجزه ها و خوارق عادات میبینی که صادر شده از سید الشهداء روحی

له الفداء یا از بدن شریف یا از سر یا از خون طاهرش در دو مقام یکی هدایت و دیگر بجهة رغم انف دشمنان و قبل بر این

باین دو مقام مختصری اشاره کردیم حالا نیز به بعضی از آنها اشاره مینمایم پس بدان از جمله معجزاتی که از آن سر شریف صادر شد آنست

که در کتاب خصایص نطنزی روایت کرده زمانیکه سر آن بزرگوار را در شام بر در مسجد نصب کردند آنرا اقلیمین میگفتند زراره

فاقرعیني بمشهد الاکباد
ما زال الرسول يبكي عليه
سكنت لكنه امه ياصحابه
ثم ابكى على السجاد الاعلام
سبحان ما الحسين على الحسين الاحباب
ابن الحسين تاسى على الاعلام
مقتل الحلق بين الحلق ونهب
في ابنيحوي مقتل ومقصل
ويحجب مسعود الشاب
كالغرف والثواثر من في كربلا
وتراه في قعو الحجب ومعالبا
الاهيدن مثل التنابر المطابم
ويحرمهم فيحرم العيش النجاد
سهم التامور يا العباس كلها
وتبكيه بجهة بلاد الاحباب
بالمكفان والعطشا على عصفا
انفصل عنه في القصرا الاحباب
بقية صفحه ۶۶۵ نجف

از صومعه خود تماشا میکرد دید که سری مبارک آورده که نور از دهان مبارکش با آسمان میرسید پس ده هزار درهم با ملاعین داده و سر
مبارک را از ایشان گرفت امشب نزد من باشد و در صومعه خویش نگاه داشت آوازی شنید اما صدا کننده را نمی دید که گفت خوشا بحال
کسی که حرمت این سر مبارک را بشناسد پس راهب سر خود را سوی آسمان کرده عرض کرد الهی بحق عیسی امر فرما این سر مبارک را
بحرف زدن با من هر کس پس آن سر مبارک بتکلم آمد فرمود ای راهب چه میخواهی عرض کرد ای سر تو کیستی فرمود من فرزند محمد
مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا که مرا در کربلا مظلوم و تشنه شهید کردند اشقیا را که فرمود ساکت شد پس راهب روی خود را
بر روی آن سر ورگذاشت عرض کرد روی خود را از روی مبارکت بر نمیدارم تا وعده فرمائی که در قیامت شفیع من باشی پس آن سر
مبارک تکلم کرده فرمود اگر شفاعت مرا میخواهی بدین اسلام محمد مصطفی داخل شو راهب شهادتین را گفت آن سر وشفاعت
او را در روز قیامت وعده فرمود پس ملاعین وقت صبح بر راهب آمده سر مبارک را از او گرفتند پس چون نظر کردند
همه دراهم سنگ شده این روایت بهر دو مقام شامل است هم هدایت هم سخن لعنت ملاعین و از قسم دوم است که از
ابن عباس روایت شده که جناب ام کلثوم بحاجب ابن زیاد فرمود که این هزار درهم را بگیر و سر مبارک امام حسین را پیش
از ما ببر ما را عقب بدار تا مردم بتماشای سرها مشغول باشند با نظر نکنند پس آن ملعون آن هزار درهم را گرفت
و سر مبارک را پیش برد فردا چون درهمها را بیرون آورد دید خداوند عالم همه آنها را سنگ سیاه کرده بطرفی از آن نوشته
شده و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی البته گمان مکن که خدا از عمل ظالمان غافل است و بجانب دیگرش
نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود میدانند ظالمان که در کدام مکان میگردند و باز از
قسم دوم است آنچه ابو مخنف روایت کرده که چون آن سر مبارک را به مجلس یزید داخل کردند عطر کثیر تفتیش همه عطرها ملتبه
مینمود چون آن سر را بر سر مبارک را با آن حمل کرده بودند معطر کردند که تنش از آن روی معطر بود و باز از قسم دوم است
آنچه در کتاب مثیر الاحزان روایت شده که علی ابن الحسین به یزید فرمود که میخواهم که روی پدر مرا بمن بنمائی عرض کرد
هرگز او را نخواهی دید و آن سر مبارک در طشت زری بود در مندیل دبیقی بر آن پوشیده بودند ناگاه مندیل از آن سر مرتفع
شد با آواز بلند از آن سر مبارک ندا رسید که السلام علیک یا ولداه و السلام علیک یا علی پس حضرت سجاد
در جواب فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای پدر جان مرا یتیم کردی و رفتی بجای آن من و خود خدا لعنت کند
پس حالا من بمدینه بحرم جدم میروم و ترا بخدا میسپارم و سلام بر تو باد این بود حدیث پس میگویم که صاحبان
ولایت مطلقه که در شان ایشان آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله تا آخر وارد شده اگر شخص عاقل در شان ایشان تامل
نماید میبیند که آن بزرگواران در همه اقوال و افعال و احوال خود شان علامتهای هدایت و چراغ ظلمتها هستند و منشأ
نور چشم مؤمنان و سبب گلوگیر شدن و بسیاری حسد دشمنان خود هستند پس آنچه ما اشاره کردیم در همه احوال در شان صاحبان
ولایت مطلقه ثابت و محقق است اگر چه همه ایشان در معجزات برابر است لکن در شان سید الشهداء بسیار بظهور رسیده
آیا نمی بینی که بدن شریفش با آنحالتی که در روی ریگهای گرم کربلا پاره پاره افتاده بود در دریای خون چنانکه قلبهای انبیا و ملائکه و
مؤمنین را میسوخت و هم چنین آیت بزرگ هدایت و کشتی نجات بود و هم چنین سبب شدت نمودن کفار و ازدیاد
حسد ایشان بود بلکه نزدیک بود که از حسد و عداوت بمیرند و هر گاه خواسته باشی این مطلب را خوب بدانی پس نظر کن بآنچه در اخبار
و آثار وارد شده تا بصیرت تو زیاده باشد چنانکه در بحار مجلسی روایت شده که روز عاشورا در بدن شریف آن سرور
جراحتی یافتند از امام زین العابدین سؤال کردند فرمود این جراحت از انبانی است که شبها در آن بخانهای مساکین و
یتیمان و بیوه زنان طعام میبرد و این سؤال کننده از امام ابن سعد بود و تفصیل آن اینست که از بعض ثقه شنیده
که ابن سعد کافر زندیق روز عاشورا وقت عصر از خیمه خود بیرون آمد رو به قتلگاه گذاشت آن ملعون با آن بدنهای
پاکیزه که خون آلوده بر روی خاک افتاده بود نظر میکرد و در دست آن لعین چوب تعلیمی بود از خیزران که در دست
آن را حرکت میداد و میبازید و بآن اشاره میکرد بابدان شهدا و آن ملعون از روی حسد با شهدا قدم میزد تا رسید
بجسد شریف امام حسین چون آن بدن شریف را با جراحات بسیار دید و اینکه نزد آن ملعون بود گفت بیائید این همان حسین
است که جبرئیل گهواره جنبان او و میکائیل و اسرافیل بخدمت او فخر مینمودند و اکثر اوقات در دوش مبارک حضرت

حضرت پیغمبر سوار میشد پس بنگر بدین حالت و بعد بجز آن پیغمبر نفیکی منکر است چشمش بان زخمی که در پشت مبارک
است بوده بود و فرستاد پس حضرت امام زین العابدین را حاضر کرده از آنحضرت وجه آنرا پرسیدند و آنچه نوشته شد جواب
شنید میگویم جانم فدای امام مظلوم باد که در مدینه منوره سیر نخوابیدند در حالتیکه یکی از فقرا و مساکین و یتیمان و بیوه
زنان گرسنه بودند شبهای تاریک برای رضای خدا در پشت خود بجانهای ایشان طعام میبرد و در این کار بدین کوشش
حضرت امیر المؤمنین میفرمود که هیهات که خاطر من بطعام مایل نماید شاید در یمن و حجاز کسی باشد که سیر نباشد
از طعام و حال آنکه نام من امیر المؤمنین باشد و در حادثات زمانه با ایشان شرکت نکنم در آنوقت داخل مضمون
سخن شاعر که گفته وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد یعنی کفایت میکند ترا از
جهت درد که سیر بخوابی و در اطراف تو جگرهای سوخته باشد از گرسنگی و در بعضی روایات معتبره وارد شده
و در کتاب در المطالب مروی است که حضرت امیر المؤمنین بر زن فقیره گذشت که چند طفل صغیر داشت
که از شدت گرسنگی میگریستند و او ایشانرا مشغول مینمود تا آنقدر گریستند خوابیدند پس آتش افروخته و دیگر آبی
آن گذاشت و قدری انجا آب ریخت و اطفال خیال میکردند مادر ایشان چیزی میپزد برای ایشان حضرت امیر المؤمنین
چون بچه ها را دید با قنبر بمنزل خود تشریف برد پس یک زنبیل خرما و انبانی آرد و قدری از گوشت و برنج و نان بدوش
مبارکش بسته بسوی خانه ایشان روانه شد قنبر عرض کرد التفات فرمائید بنده بردارم فرمود نه چون بدر خانه آن زن
رسید از آن زن دخول خواست چون بدر آمد قدری برنج و قدری گوشت در دیگ ریخت چون پخته شد فرمود فرزندان
خود را بیدار کن چون بیدار شدند فرمود بخورید چون سیر شدند حضرت برخاسته از دست آنها گرفته و آنها را بازی
مشغول میکرد چون بنزدیک ایشان میرسید بع بع میفرمود و ایشان خنده مینمودند چون حضرت بیرون آمد قنبر
عرض کرد مولا از شما چیز عجیبی دیدم سبب بعضی را دانستم این بارها خود برداشتی و آوردی جهت ثواب بود و بابت
خود راه رفتن و بع بع گفتن را نتوانستم فرمود یا قنبر من در وقتی که نزد اطفال وارد شدم که گریه مینمودند از شدت
گرسنگی پس دوست داشتم که از نزد ایشان بیرون بیایم در حالتیکه خندان باشند در حالت سیری میگویم که آیا انصاف
است که عیال این امیر المؤمنین تشنه و گرسنه در دست کفار اسیر باشند با وجود آنکه آنحضرت در بسیار مقام از دشمنان
عفو کرده با ایشان احسان نموده باقرار علمای سنیان ابن خلکان گوید که شیخ نصر بن یحیی که از موثقین اهل سنت است
گوید که شبی حضرت امیر المؤمنین را در خواب دیدم پس عرض کردم یا امیر المؤمنین مکه را فتح میکنی و میفرمائی هر که بخانه
ابوسفیان داخل شود در امان است از آنجهت ملعون کرد با بچه که در روز عاشورا با فرزند تو حسین فرمود آیا بیتهای ابن صیفی را
در این معنی نشنیده عرض کردم نه فرمود برو از خود او بشنو از خواب بیدار شدم پس بخانه ابن صیفی آمدم و او را گویدم پس گریه
آمد خواب خود را با او نقل کردم پس شهقه کشیده شروع بگریه کرد و بخدا قسم خورد که این شعرها را امشب گفته ام نزد کسی نخوانده ام و نه
نوشته ام بعد شعرها را خواند ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح وحللتم قتل الاسارى
وطالما غدونا عن الاسرى نعف ونصفح وحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه
ینضح یعنی چون با شما صاحب شمشیر شدیم شمار عفو کردیم که عفو از ما خوب بود اما شما
در بادشاهی خود خون اولاد مرا در بطحای مکه ریختید و شما حلال کردید کشتن اسیران را و ما چه بار در اسیران شما عفو و گذشت کردیم و کفایت
مینماید شما را این تفاوت در میان ما و شما پس هر ظرف قطره میدهد آنچه در آنست و در بعض از کتب معتبره وارد است که امر زکات مال
حضرت امیر المؤمنین را خدا تصدق نمود غله آنها را در هر سال چهل هزار مثقال طلا میرسید و بعضی چهار هزار گفته اند و از مسند
احمد بن حنبل و غیره مرویست که آن سرور فرمود تو مرا میبینی که از گرسنگی بر شکم خود سنگ می بندم و حال آنکه صدقه من چهار هزار دینار
میرسد و بروایتی به چهل هزار دینار این بود حدیث پس هر کاه گوئی که تو مطلب را زیاده میگوئی و با خیر انداز عزا

بسیار از مقامها بجهة اندک مناسبتی از فضایل اهلبیت و رحمت و عصمت و لدذ ایره مطلب که کلام بر آن مقصد شده بحرم نیستمائی
هرگاه عمر تمام دنیا را تمامی فضایل اهل بیت را بنویسی نتوانی بنویسی مگر مانند قطره کو چکی از قدریای بزرگ بر گردیم بمقامیکه کلام در آن
بود میگویم سر چیست در تاخیر عذاب شمر با آنکه آن ملعون کافرِ شقی المعلوم بود که بعذاب دنیوی قبل از عذاب آخرت معذب
شدند چنانکه در قصیده صلاح چراغ و غیر او که سابقا ذکر شد و شمر ظالم مدت طویل زنده کانی کرد که مختار علیه الرحمه از حسن او بهمه
را و ظفر نیافت و بجهنم واصل نمود او را چنانچه ذکر شد اولا میگویم تراخدا فتم میدهم که مذمت مکنی مرا به بسیار ذکر کردن فضایل
اهل بیت رحمت و عصمت را و بسیاری از مطلبها پس قسم با آنخدائیکه فضیلت داده ایشانرا بهمه مخلوقات خود که طینت
و حقیقت من گویا دائی شده بر آن و در بسیاری از اوقات قلم حرکت نمودن ایشان نوشته و حال آنکه قاصد مطلب دیگر است
بعد از فکر نمائی می یابی مناسبت کلی را در جاهائیکه گمان میکنی که مناسبت ندارد یا اندک مناسبتی دارد پس اینهم از
مناقب ایشان و از برکت ایشانست اما جواب مبتلا نمودن شمر کافر ولد الزنا بعذاب دنیا پیش از عذاب آخرت پس جواب
اینست که شمر کافر لعنه الله تعالی در بسیاری از مقامات حرف نزده مگر بجهتی که ظاهر شده که ملعون عقیده داده بحقیت امام و آنکه
قاتلان و دشمنان او در آتش خواهد بود آیا نمی بینی سخن این کافر را در وقت داخل شدن بمجلس یزید لعنه الله امْلَأْ
رِكَابِي ذَهَباً أَوْ فِضَّةً قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمّاً وَ أَبَا یعنی پر کن رکاب مرا از نقره یا طلا که من شهید کردم بهترین
مردم را از حیثیت مادر و پدر و همین سخن ملعون در وقتیکه شمشیر خود را کشید برای کشتن امام علیه السلام میگوید اَقْتُلُكَ الْيَوْمَ وَ
نَفْسِي تَعْلَمُ عِلْماً يَقِيناً لَيْسَ فِيهِ مَزْعَمُ إِنَّ أَبَاكَ خَيْرُ مَنْ تَكَلَّمَ بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعَظَّمِ
اَقْتُلُكَ الْيَوْمَ وَ سَوْفَ أَنْدَمُ وَ إِنَّ مَثْوَايَ غَداً جَهَنَّمُ أَمْضِ دَمَكَ بِالتُّرَابِ بِغُصَّةٍ وَ لَا الْإِلَهُ
الْمُنْتَقِمُ أَرْحَمُ یعنی ترا شهید مینمایم امروز و ظلم و یقینیکه در آن شک نیست که پدر تو بعد از حضرت مصطفی بهترین مردم
است امروز ترا میکشم و زود پشیمان میشوم و بدرستیکه در قیامت جای من جهنم خواهد شد و خون ترا امروز با عداوت بر خاک میریزم
و برای او لا معبر رحم نمینمایم و باز سخن ملعون را ببین در وقتیکه ابراهیم بن مالک مقابل او آمد أَنْ تَقْتُلُونِي فَلَقَدْ قَتَلْتُكُمْ
قَدِماً بِقَتْلِي لِلْحُسَيْنِ الْفَاضِلِ یعنی هرگاه مرا بکشید من شما را قبل از این بسبب شهید شدن امام حسین که افضل مخلوقات
بود بدرد آورده ام میگویم شاید سبب حرف زدن شمر کافر باین کلمات و امثال آن در بعضی مقام که از شتم و استهزاء
نمود برای آن بود که کرات دیده بود که بسیاری از شماتت و استهزاء کنندگان باهل بیت عصمت و رحمت خدا تعالی
دفعتا ایشان را غضب نموده قبل از عذاب آخرت خلاصه اهل بیت رحمت صبر مینمایند بضرب شمشیر و نیزه و زخم تیر اما بذلت
و حقارت نزد دشمنان صبر نمینمایند چه خوب گفته ابن ابی الحدید معتزلی که سید همه صاحب غیرتان که معلوم نمود بمردم
حمیت و کشته شدن را در زیر شمشیرها و ذلت و حقارت را قبول نمایند حضرت ابو عبد الله الحسین بود در وقتیکه او را عرض
کردند هرگاه به یزید بیعت نمائی و تسلیم باشی در امان خود را از ذلت بیعت کناره نمود و اختیار شهادت نمود بر ذلت و گویا
بیتهای ابی تمامه گفته نشده مگر درباره حسین بن علی ابن ابیطالب ع اَلِيَّةُ الْحِفَاظِ الْمُرِّ وَ الْخُلُقِ الْوَعْرِ وَ نَفْسٌ
تَعَافُ الضَّيْمَ حَتَّى كَأَنَّهُ هُوَ الْكُفْرُ يَوْمَ الرَّوْعِ أَوْ دُونَهُ الْكُفْرُ فَأَثْبَتَ فِي مُسْتَنْقَعِ الْمَوْتِ رِجْلَهُ وَ قَالَ
لَهَا مِنْ تَحْتِ أَخْمَصِكِ الْحَشْرُ تَرَدَّى ثِيَابَ الْمَوْتِ حُمْراً فَمَا أَتَى لَهَا اللَّيْلُ إِلَّا وَ هِيَ مِنْ سُنْدُسٍ خُضْرٌ
پس هرگاه کوئی که هرچه ذکر کردی حقست لکن سؤال دیگر مینمایم و آن اینست که دعی ابن الدعی
یزید لعنه الله نسبت باهل بیت عصمت و رحمت که بسیار شتم و استهزاء و شماتت کرد و همچنین ابن زیاد با وجود این انتقام
بعد از واقعه عاشورا مدت مدیده زندگانی کردند خداوند ذو الانتقام ایشانرا ابتلا گرفتار ننمود و مهلت داد میگویم من گفتم
که لازم نیست هرکس که نسبت باهل بیت عصمت استهزاء و شماتت نماید باید خداوند او را در دنیا مواخذه کند بعذاب دنیا قبل
از آخرت و ادعا نکردم که هرکس چنین باشد در همان ساعت معذب شود بعذاب دنیا پیش از آخرت و حال آنکه فرعون این
امت عمر ولد الزنا که شمر آن سنگ بیست از ظلم و شماتت و شتم و استهزاء آنچه که کرد از ضرب شمشیر و نیزه نسبت بصاحبان
عزت و حمیت شدیدتر بود پس در بعضی مقام اهل بیت عصمت و حجج الله تعالی اراده مینمایند که خدا تعالی شماتت کننده و استهزاء
کننده را در دنیا فورا پیش از عذاب آخرت عذاب کند و میخواهند اهل بیت عصمت چنانچه که خدا تعالی میخواهد و بعضی مقام

است که حکمت با آنکه خداوند علاوه بر دنیا بکه شماتت کننده و استهزا و کسب کننده مدت مدید در دنیا زنده بمانند تا آنچه
اهل بیت عصمت میخواهند که او را باشد عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت فرو گذاشته است که در میان بزرگان آن ملاعین مثل یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان از اتباع ایشان تفاوت در عذاب آن کار نیست پس شفای قلب سینه های مؤمنین در انتقام
گرفتن مختار از ابن زیاد و ابن سعد و شمر و امثال ایشان بطریق سابق است که کشته شد زیاده تر باعث شفای قلوب مؤمنان است از آنکه
خداوند ایشان را غفلةً و بغتةً میگرفت بعذاب دنیا پیش از آنکه حضرت امام حسین را شهید کنند سابق در بلا کشتن یزید و بسیار بکار عمل
شدن ملاعین اگرچه با آن طریق کشته شدن آن ملاعین شفای کامل حاصل نمیشود بلکه صفای جمیع ... اندک حاصل میشود چنانکه تا حال
قلوب مؤمنین سوزان است اگرچه قاتلان آن حضرت کشته شدند و بعذاب دنیا قبل از عذاب آخرت گرفتار شدند تا آمدن
آن حضرت ... و تا حال گرفته نشده چنانکه در حدیث معتبر از ابن حمزه از امام محمد باقر مرویست که آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود انا
لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی هر آینه ما یاری میکنیم فرستادگان خود را و آنکسانیرا
که ایمان آورده اند در دار دنیا و روز قیامت و فرمود در ایشان حسین بن علی ... این آیه نشد هنوز بعد فرمود قسم بخدا
هر آینه شهید شد و خون او گرفته نشده هنوز و در حدیث معتبر از محمد ابن سنان مرویست که سوال کردم از حضرت ابی عبد الله از
قول خدا تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا یعنی هر که کشته میشد مظلوم پس بتحقیق قرار میدهیم برای ولی آن
مظلوم تسلطی پس اسراف نکند در کشتن فرمود که ولی قائم آل محمد است که خروج میفرماید پس میکشد کفار را بسبب خون امام
حسین پس هر گاه اهل زمین را بکشد اسراف کننده نمیباشد ابو عبد الله فرمود قسم بخدا میکشد ذریه های قاتلان حسین را بسبب
قاتلان پدران شان و در حدیث معتبر از هروی که روایت کند از یکی از آن دو بزرگوار در قول خدا تعالی لا عدوان الا علی الظالمین یعنی
دشمنی نیست مگر بر ظالمان یعنی بر نسل قاتلان حسین و در خبر دیگر از یکی از آن دو بزرگوار مرویست که عرض کردم فلا عدوان
الا علی الظالمین فرمود تعدی نمیکند خدا بعذاب کسی مگر بر نسل قاتلان حسین و در حدیث صالح بن سهل مرویست از حضرت صادق
در قول خدا تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین الآیه یعنی حکم کردیم بسوی بنی اسرائیل هر آینه فساد
مینمایند در زمین دو مرتبه فرمود که قتل حضرت امیر المؤمنین و نیزه زدن بر امام حسن است پس چون وعده اولی آنها آمد فرمود
یعنی چون یاری امام حسین آمد برانگیخته کردیم بندگان را برای خود که صاحب شجاعت ... در خلال شهرها میشوند و آنها قومی هستند
که مبعوث کند خدا ایشان را پیش از قیام قائم که بگیرند از دشمنان آل محمد مگر آنکه او را میکشند و وعده خدا کرده میشود و در حدیث ابی
خالد کابلی از امام جعفر مرویست که شنیدم از آن حضرت ... در قول خدا تعالی اذن للذین یقاتلون تا آخر یعنی اذن داده شد
برای کسانیکه مقاتله مینمایند با آنکه ایشان مظلوم هستند و بدرستیکه خدا بر یاری ایشان هر آینه قادر است ایشان علی و حسن و حسین
است و در حدیث سماعه از حضرت صادق در قول خدا تعالی لا عدوان تا آخر فرمود اولاد قاتلان امام حسین است و در خبر اسمعیل
جابر از حضرت صادق مرویست که شنیدم که آن حضرت فرمود قسم بخدا که حضرت قائم میکشد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران
ایشان و در حدیث هروی مرویست که عرض کردم بابی الحسن الرضا یابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که روایت شده از حضرت صادق
که فرمود اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها فقال هو کذلک فقلت و قول الله عز و جل و لا
تزر وازرة وزر اخری ما معناه قال صدق الله فی جمیع اقواله ولکن ذراری قتلة الحسین یرضون
بفعال آبائهم و یفتخرون بها و من رضی شیئا کان کمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل
بالمغرب لکان الراضی عند الله شریک القاتل و انما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم
قال قلت له بای شیء یبدأ القائم یعنی چون خروج کند قائم میکشد اولاد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران ایشان پس فرمود آن
حضرت چنین است پس عرض کردم و حال آنکه خدا عز و جل فرموده لا تزر وازرة وزر اخری معنای این آیه چیست فرمود خداوند در همه
فرمایشات خود راستگو است اما اولاد قاتلان حسین بفعل پدران خود راضی میباشند و بآن فخر مینمایند و هر که بچیزی راضی باشد
چنان است که آن فعل را کرده است هر گاه مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب بکشته شدن او راضی باشد هر آینه این راضی
شده در نزد خدا تعالی شریک میباشد با آن قاتل پس حضرت قائم در وقتیکه خروج میفرماید ایشانرا میکشد برای راضی شدن ایشان
بفعل پدران خود گوید عرض کردم کدام ... ابتدا میکند حضرت ... در وقت قائم شدن فرمود ابتدا میکند به بنی شیبه ... دستهای
ایشانرا قطع مینماید زیرا که ایشان دزدان ... خانه خدا هستند ... که از امام محمد عسکری مرویست که آنحضرت از

از پدران خود روایت کرده ان علی ابن الحسین کان یذکر حال من مسخهم الله قردة من بنی اسرائیل الی آخر یعنی بدرستیکه حضرت علی ابن الحسین ذکر میفرمود حال آنکسانیرا که خدا مسخ میفرمود ایشانرا از بنی اسرائیل بصورت میمون و حکایت ایشانرا نقل میفرمود پس چون با آخر قصهٔ ایشان رسید فرمود بدرستیکه خدا تعالی آنقوم را مسخ میفرمود برای گرفتن ماهی پس چه طور می بینی نزد خدا حال آنکسانیرا که کشتند اولاد حضرت رسول را و حرمت ایشانرا هتک نمودند اگرچه خدای تعالی ایشانرا مسخ نمود در دنیا اما آنچه مهیا شده برای ایشان از عذاب آخرت بسیار اشد است از عذاب مسخ شدن پس عرض کردند یا ابن رسول الله ما این حدیث را از تو شنیدیم بعضی از ناصبیان با ما گفتند هرگاه کشته شدن امام حسین باطل میبود پس آنکه صید کردن ماهی در روز شنبه بزرگتر بود پس چرا خدا قاتل او را غضب نمود چنانکه بصید کننده ماهی غضب فرمود حضرت علی ابن الحسین فرمود که با این ناصبیان بگو اگرچه شیطان گناهش بزرگتر بود از آن کسانیکه بغوایی او کافر شدند پس خدا هلاک نمود از ایشان کسانیرا که خواهد مثل قوم نوح و فرعون و شیطان را هلاک نکرد و حال آنکه شیطان سزاوارتر بود بهلاک شدن پس چرا خدا تعالی هلاک نمود کسانیرا که گناه ایشان کمتر از شیطان بود و شیطانرا مهلت داد با وجود اختیار نمودن او برگشتن معصیت آیا نیست خدا حکیم در تدبیر خود و هر کرا هلاک میکند میکند و هر کرا باقی میگذارد میگذارد پس همچنین است حال این صید کنندگان و قاتلان امام حسین میکند خدای تعالی در باب آن دو طایفه آنچه که میداند و خدا سزاوارتر است بحکمت و نیکوئی و سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند اما از بندگان سؤال مینماید حضرت ... مقرر فرمود راویکه علی ابن الحسین این حدیث را خبر داد بعضی از اهل مجلس عرض کردند یا ابن رسول الله چگونه معذب میباشند اولاد کشندگان بسبب قبایح اعمال پدران ایشان و حال آنکه خدای تعالی میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری امام زین العابدین فرمود که قرآن بزبان عرب نازل شده پس خطاب میکند اهل هر زمانرا بصفت ایشان میگویند بیک نفر از قبیلهٔ بنی تمیم که قوم او بشهری داخل شده و اهل آنرا کشته باشند اهل فلان شهر را غارت کردیم میگویند یا چنین کردیم به بنی فلان و اسیر کردیم آل فلانرا و خراب کردیم چنین شهر را اراده میکنند که ایشان مباشر شده اند اما اراده میکنند آنها را بجهت خوشحالی و فخر اینکه قوم ایشان چنان کردند و فرمایش خدا تعالی در این آیه مذمت است بجهة پدران گذشته شان و مذمت عدل برانها که موجودند زیرا که این لعنت الی لعنتیکه قرآن بر آن نازل شده و حالا اولاد شان نیز راضی میباشند بافعال پدران خود شان و نیکو میشمرند آنرا از برای ایشان پس جایز است که ایشانرا گفته شود که چون راضی شدند بفعل پدران خود پس شما خود آن فعل را کردید و در خبر دیگر از ابن عباس مرویست اوحی الله تعالی الی محمد الی آخر یعنی خدا تعالی بسوی حضرت محمد وحی فرمود که من بسبب کشته شدن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و بسبب شهید شدن پسر دختر تو هفتاد هزار نفر را میکشم و در خبر دیگر از حضرت صادق مرویست که کشته شد بسبب شهادت امام حسین صد هزار نفر و خون او گرفته نشده و زود گرفته میباشد خون او است و در خبر دیگر از حضرت امام زین العابدین مرویست قال خرجنا مع الحسین فلا نزل منزلا یعنی فرمود که با پدرم امام حسین خارج شدیم از مدینه در منزلی نازل نشد و از آنجا کوچ نمیفرمود مگر آنکه یحیی بن زکریا را ذکر میفرمود و روزی فرمود که از خواری و خاری دنیاست بر خدای تعالی که سر یحیی را بسوی زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه فرستاده شد و در روایت مقاتل از حضرت امام زین العابدین مرویست ان امرئة ملک بنی اسرائیل کبرت الی آخر یعنی زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شد و خواست که دختر خود را بزنی بپادشاه دهد پس پادشاه حضرت یحیی بن زکریا را در این امور مشورت کرد حضرت او را از آن امر نهی فرمود پس زن از این حال خبردار شده دختر خود را زینت داده نزد پادشاه فرستاد پس دختر رفت خدمت پادشاه بناز گذشت پس پادشاه از او خوش آمده پرسید حاجت تو چیست تا حاجتش روا کنم گفت سر یحیی بن زکریا پادشاه گفت غیر از این حاجتی دیگر بخواه گفت غیر از این نمیخواهم و پادشاه چنین بود که هر وقت دروغ میگفت سلطنتش زایل میشد پس مختار شد در میان پادشاهی و قتل یحیی پس آنحضرترا شهید کرد و سر او را بسوی آن زن فرستاد در میان طشتی از طلا پس خداوند زمین را امر فرمود که آن دختر را فرو برد و بخت النصر را بر ایشان مسلط کرد که منجنیقها بر ایشان بیانداخت هیچ کاری نمیشد پس زن پیره زالی از شهر بیرون شد بخت النصر را گفت ای پادشاه اینجا شهر پیغمبران است او را فتح نمیتوانی کرد مگر آنچه که من ترا دلالت بر آن مینمایم گفت بگو آنچه میگوئی گفت منجنیق را از نجاسات و چیزهای خبیث پر کن و بینداز پس چون چنان کرد دیوار شهر پاره پاره شد پس بخت النصر داخل شد و آن زنرا گفت حالا حاجت تو چیست گفت در این شهر خونی هست که میجوشد اینقدر از اهل شهر بکش تا آنخون از جوشش بنشیند پس هفتاد هزار نفر را کشت تا آنخون از جوشش ایستاد ... پس فرمود که پدرم فرمود یا بنی ... خون من ساکن نمیشود تا اینکه خدا مبعوث نماید مهدی را پس میکشد برای گرفتن خون من از منافقین کفار و فاسقان هفتاد هزار نفر ... در شماره ... بعضی از امور پس ... حضرت امام ... آل ... از اولاد قاتلان سید شهدا ایشان ... بفعل پدران خود ...

باشند و بان فخر مینمایند چنانکه اخبار گذشته دلالت بر آن داشت پس در این صورت کشتن ایشان در حقیقت عدالت است و عداوت
کفتن بر این که از جمله از آیات وارد شده بنابر ظاهر است یعنی تعجب کسیکه راضی شدن اولاد قاتلان سید الشهدا را بفعل
پدران خود کفر نماند پس چگونه چنین باشد و حال آنکه آنچه در اخبار سابقه گذشت لابد است از حمل کردن بر غلبه یا بمعنی که بسیار از اولاد
قاتلان سید الشهدا که راضی باشند بافعال پدران خود بلکه بآن فخر مینمایند نه همه آنها زیرا که در بعض از مجالس این کتاب گذشت که
سید الشهدا در وقت مقاتله جنگ و جهاد می‌کشت کسی را که از صلب او مؤمنی که اهل بیت را دوستدار د بیرون میآمد و باز ذکر شد
در بعضی مطالب که جماعتی از بنی امیه بصفت ایمان متصف و دوستدار اهل بیت رحمت و عصمت بودند مگر اینکه گفته میشود آنچه از این
اخبار معلوم میشود که همه مخلوقات که در زمان ظهور حضرت قائم میباشند از اولاد قاتلان سید الشهدا راضی میباشند بافعال پدران
خود بلکه بهتر آنچه از این اخبار ظاهر میشود و بر تو پوشیده نماند که خبر دیگر شامل میشود بعبارتش سید الشهدا که فرمود قسم بخدا خون من ساکن
نمیشود تا اینکه خدای تعالی مبعوث کند حضرت مهدی را پس میکشد برای گرفتن خون من از منافقین کفار هفتاد هزار نفر را پس بدان
که بتحقیق خبر جوشیدن خون سید الشهدا تا حال و ساکن نشدن آن از چیزهاییست که شک ندارد و در آن آیا بخاطر برداری آن خبرها
نیکه سابقا اشاره بآنها شد از کیفیت جاری شدن خون بسیار در روز عاشورا هر سال از زمین در قریه از قریه‌های قزوین و هم چنین جوشیدن
خون از سنگی بصورت سبز است در جایی از اطراف شام و غیر آنها و میان اینکه حضرت یحیی بن زکریا که نبی مرسل و از پسندیدگان
خدای تعالی بود که برای خون او خدای تعالی هفتاد هزار نفر را کشت و حال آنکه از حضرت یحیی از صاحبان ولایت مطلقه نبود و سرایت
نکرد علامت جوشیدن خون او در همه اشیا یا بسیاری از آنها و سید الشهدا که از اصحاب کسا و صاحب ولایت مطلقه بود و سرایت
نمود علامت جوشیدن خون او در همه موجودات یا بسیاری از آنها پس تا حال جوشیدن خون شریفش باقیست پس در بعضی
از آنها بحسب ظاهر و در بعضی بطریق دیگر و رفع نشد بسبب انتقام گرفتن مختار بن ابی عبیده از ظالمین و باز ساکن نمیشود مگر بعد از
ظهور حضرت قائم بعد بر تو پوشیده نماند که خون سید الشهدا بعد از ظهور حضرت قائم اگر چه ساکن میشود بعد از کشته شدن هفتاد
هزار نفر منافقین کفار با وجود این جزای کامل دنیا در شان یزید و اعوان او لعنه الله جمیعا حاصل نمیشود با آنکه معذب شدند تا آن
در دنیا که مختار و غیر او با ایشان کرد و هم چنین آنچه که حضرت قائم اولاد قاتلان آنسرور را میکشد جزای کامل دنیوی
حاصل نباشد بلکه انتقام کامل و جزای کلی آنست که حالا میشنوی پس از آنجهت است که حضرت صدیقه طاهره معصومه مظلومه فاطمه زهرا
از گریه و نوحه در عالم برزخیه ساکت نمیشود و هم چنین کسانیکه از انبیا و ملائکه که در گریه آنحضرت او را امداد مینمایند و هرگاه بیان جواب
که این مطلب بر تو ظاهر باشد پس گوش بده بآنچه ذکر مینمایم بر تو از بعضی خبرها در کتاب عقاب الاعمال مسندا از محمد بن مسلم
از بعض اصحاب خود از حضرت صادق روایت کرده و از حضرت رسول فرمود اذا کان یوم القیمة نصب لفاطمة ... یعنی چون
روز قیامت باشد نصب میشود برای فاطمه قبه از نور و میآید فرزندم حسین سر مبارکش در دست پس چون فاطمه آنحضرت
را باین حال ببیند شهقه میزند که نماند کسی از انبیا و رسل و ملک مقرب و مؤمنان که در آنجا باشند مگر آنکه بسبب ناله فاطمه ناله نمایند
پس خدای تعالی امام حسین را با صورت خوب برانگیزاند در حالتی که آنسرور با قاتلان خود بمقام مخاصمه میآید و سر مبارکش
در دست پس خدای عز و جل جمع میکند قاتلان او و کسانی که یاری ایشان دادند و شریک شده کشتن او را در قتل آنسرور پس میکشد ایشان
را تا آخر ایشان بعد زنده میشوند پس امام حسن ایشان را میکشد بعد زنده میشوند پس امام حسین ایشان را میکشد باز زنده میشوند پس
فرمود کسی از ذریه ما نماند مگر اینکه یکدفعه ایشان را میکشند پس در آنوقت خداوند عالم کشف مینماید غضب را و فراموش مینماید
حزن را بعد حضرت ابی عبدالله فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را قسم بخدا ایشان مؤمنانند قسم بخدا بتحقیق شریک باشند
در مصیبت ما بدرازی حزن و حسرت و باز صدوق باسناد در کتاب روایت کرده از عبدالله بن کثیر روایت کرده گوید در راه مکه
با حضرت ابی عبدالله از مدینه مصاحب شدم پس در منزلی فرود آمد که آنجا را عسفان میگفتند بعد بکوهی سیاهی که بجانب چپ بود
گذشتیم بسیار هولناک بود پس عرض کردم یا ابن رسول الله چه بسیار هولناک است اینکوه که در این راه کوهی مانند آن ندیده‌ام
فرمود ای پسر کثیر میدانی این کدام کوه است این کوهی است که میگویند آن وادیست از وادیهای جهنم در آنست قاتلان پدرم حسین
خدا ایشان را در آنجا امانت کرده است و در زیر آن چشمه جهنم جاری میشود از غسلین و صدید و حمیم و از آنچه بیرون میشود از جهنم و
آنچه بیرون میشود از طینت خبال آنچه بیرون میشود از زبانیه و آنچه بیرون میشود از سعیر و ... گذشته ام که ایستاده باشم ...
... ایشان را که تضرع و زاری مینمایند و نظر میاندازم بسوی قاتلان پدرم و ایشان را ...

لما استحلوا دمی عموا اذ ولیتم وقتلتمونا و استبدلتم بالامر دوننا فلا رحم الله من رحمکما
ذوقوا وبال ما صنعتما وما الله بظلام للعبید و باز در آن کتاب روایت کرده باسناد خود از محمد بن منصور از مردی
از شیعیان که گفت حضرت رسول خدا فرمود چون روز قیامت باشد حضرت فاطمه با جمعی از زنان بیاید پس خطاب رسد که او را که
داخل بهشت شو میگوید داخل نمیشوم تا بدانم که چه ظلم بفرزندم کرده اند بعد از من پس او را میگویند نظر کن بقلب قیامت پس نظر
کند بیند که امام حسین ایستاده و سر ندارد پس چنان فریاد میزند که همه ملائکه از فریاد او بناله در آیند پس بغضب آید خدا وند عزوجل
و امر میکند که آتشی را که او را هبهب میگویند که هزار سال آنرا شعله ور کرده اند تا سیاه شده که داخل نشده و دود از آن بیرون
نشده پس آنرا امر فرماید که بچین قاتلان حسین و موکلین فرات را پس همه ایشانرا می چیند پس چون چنان درآورد داخل
میشود فریاد میکند ایشان هم فریاد میکنند و شهقه مینمایند ایشان هم شهقه میزنند و شعله میزند ایشان هم شعله میکشند پس بزبان
عجز و بیچارگی تکلم مینمایند که یا محمد ما چرا مارا پیش از بت پرستان داخل آتش کردی پس از خدای عزوجل جواب آید که آنکه
عالم است مانند کسیکه نداند و در کتاب بحار روایت کرده از بعض موثقات اصحاب که سؤال از بعض اصحاب که گوید
یعنی دیدم حضرت پیغمبر را در خواب امام حسین را ملکید چنانکه شخص شکر را میمکد و میفرمود حسین از من است و من از حسینم خدا دوست
دارد کسی را که حسین را دوست دارد و دشمن دارد خدا کسی را که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط خدا لعنت کند قاتل
او را پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خداوند کشت بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین و روزی باشد که
میکشد بسبب فرزند دختر تو حسین هفتاد هزار مرد و هفتاد هزار نفر از ظالمان و قاتل حسین در تابوتی است از آتش
و روز باشد او را نصف عذاب اهل آتش و بسته باشد دستها و پاهایش به زنجیرهای آتشین در حالتی که سرنگون میباشد پس
در قعر جهنم و او را گندی باشد که اهل آتش بناه میبرند بخدا از بوی گند آن و او در جهنم مخلد و عذاب دردناک را میچشد
و عذاب برداشته نمیشود و از حمیم جهنم سیراب میشود و بر تو پوشیده نماند جمعی از علمای عامه در کتابهای خود نیز نوشته
اند که قاتلان امام حسین در جهنم مخلد و معذب میباشند یکی از آنها صاحب کتاب مفتاح النجات و اول حدیث از حضرت علی
ابن الرضا روایت کرده باسناد از پدران طاهرین از امیر المؤمنین که فرمود قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة
یعنی حضرت رسول فرمود دخترم فاطمه محشور میشود در روز قیامت و با او باشد لباسهای رنگ شده بخون پس از قائمه عرش میگیرد
و عرض میکند ای خدای عادل و حکیم حکم کن در میان من و میان قاتل پسرم امیر المؤمنین فرمود که حضرت پیغمبر فرمود قسم به
پروردگار کعبه که حکم خواهد شد برای دخترم دوم ذکر کرده که ابن خضر از عامر بن سعد البجلی روایت کرده گوید لما قتل الحسین
بن علی رایت النبی فی المنام تا آخر یعنی چون حضرت امام حسین را شهید کردند حضرت پیغمبر را در خواب دیدم فرمود برو نزد براء بن
عازب و سلام مرا به او برسان و او را خبر ده بدرستیکه قاتلان امام حسین در آتش است اگرچه نزدیک شده بخدا قسم که اهل زمین بعذاب
الیم گرفتار باشند پس آمدم نزد براء و او را بخواب خود خبر دادم پس گفت راست فرموده خدا و رسول او و پیغمبر فرمود
هر که مرا در خواب بیند مثل اینست در بیداری دیده زیرا که شیطان بصورت من نمیشود میگویم بدرستیکه علمای عامه در این دو خبر مانند
آنها که از شما شیر و سنت فکر نمایند هر آینه میدانند که کسیکه بنای قتل سید الشهدا گذاشت و ظلم کرد بر اهل بیت عصمت در روز
صحیفه و سقیفه مثل قاتلان سید الشهدا اند بلکه بدتر از قاتلان است و در حقیقت بخدا قسم هر آینه فهمیده اند علمای
عامه این مطلب را از روی یقین دانسته اند اما اغماض کرده اند در این بجهة دوستی ریاست و عصبیت در مذهب و فتوی
و حکومت و مانند این چنانکه دانسته اند که از آن لباسها که فاطمه در روز قیامت بر دارد و بخون رنگین شده یکی هم لباسی است
که بخون زخم و دست مبارک خاتون معظمه است که از تازیانه پسر صهاک حبشیه زناکار مجروح شده بود و بخون پهلوی مبارکش
که از فشار در خانه زخمدار شده بود پس قسم بخدای عادل و حکیم که عذاب اخف نیست و هم آتش مثل عذاب قاتل سید الشهدا
است بلکه از ایشان بالاتر است پس در کتاب عقاب الاعمال باسناد از محمد ابن سنان روایت کرده از ابی جارود گوید
گفتم با بی جعفر اخبرنی باول من یدخل النار تا آخر یعنی خبر ده مرا بکسیکه اول از همه داخل جهنم میشود فرمود شیطانست و مردی
از جانب راست و مردی از جانب چپ او و باز در آن کتاب باسناد از حسن بن محبوب از حنان گوید خبر داد مرا مردی از اصحاب
ابی عبد الله که شنیدم از آنحضرت و میفرمود ان اشد الناس عذابا یوم القیمة تا آخر یعنی سخت ترین مردم از جهت عذاب در روز
قیامت هفت نفرند اول آنها پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود و لعنت که با ابراهیم در باره خدا احتجاج کرد و
دو نفر در بنی اسرائیل که قوم خود را [illegible] و فرعون لعین که گفت [illegible] از آل عمر [illegible]

یکی از آنها شهرهاست در تابوتی از شیشه های زیر فلق در دریای از آتش و در خبر اسحق بن عمار از ابی الحسن الماضی مرویست یعنی فرمود ای اسحق در جهنم وادیست که در آتش هر آینه بیابانی هست که آنرا سقر میگویند از آنروز که خدا او را خلق کرده نفس نکشیده هرگاه خدای تعالی او را اذن دهد و بقدر سوزنی نفس کشد و هرگاه بلند باشد شراره از آن هر آینه میسوزاند هر که در روی زمین است و اهل آتش پناه میبرند از حرارت آن صحرا و بوی گند آن و از آنچه مهیا نموده خدای تعالی در آن برای اهلش و در این بیابان کوهی هست که پناه میبرد اهل آن صحرا از حرارت آن کوه و بوی گندیده و چرک آن کوه و در آن کوه دره ایست که جمیع اهل آن کوه از حرارت آن دره و بوی گندیده آن و آنچه آماده کرده خدای تعالی در آن برای اهلش پناه میبرند و در آن دره چاهیست که پناه میبرد همه اهل آن دره از حرارت آنچاه و بوی عفونت آن و از آنچه آماده کرده خدا در آن برای اهلش و در آنچاه ماریست که جمیع اهل آنچاه پناه میبرند از خباثت آن مار و بوی گندیده آن و از آنچه آماده ساخته خدا برای اهلش از زهر دندانهای او و در شکم آن مار هفت صندوق است در آنها است پنج نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت گوید عرض کردم فدای تو گردم این پنج نفر و این دو نفر کیستند فرمود اما آن پنج نفر یکی قابیل که برادر خود هابیل را کشت و دویم نمرود لعین که احتجاج کرد با ابراهیم در پروردگار او و گفت من زنده میکنم و من میمیرانم و سیم فرعون لعین که گفت منم پروردگار بلند شما و چهارم یهود است که طایفه یهود را یهودی کرد و پنجم بولس که نصاری را نصرانی کرد و از این امت دو عرابی میگویم میدانی که سابقا در بعض مقدمات این کتاب گذشت آنچه که ممکن باشد با تجمیع کردن میان این خبر و هم چنین مثال آنها که بسیارست در باب شدت ... عذاب اخف و دفعیش در برزخ که تکالان در میان خبر بسیار که وارد است که رسد ... و برزخ که عذاب قاتلان سید الشهدا و مثال آنها چنانکه در خبر جابر از ابی جعفر روایت کرده گوید پیغمبر فرمود که در جهنم منزلی است که کسی از مردم مستحق آنجا نمیشود مگر کشنده حسین بن علی و یحیی بن زکریا و باز گذشت که این خبر و مانند آن شامل است کسانی را که مقصود از آن یزید و شمر و سنان و خولی و ابن سعد و ابن زیاد و امثال ایشانست پس میگویم در جهنم وادیست که ساکن شدن آن جحیم کبری صدیقه معصومه فاطمه زهرا و نگاه داشتن ... خود را از گریه و ناله بعد از حاصل شدن انتقام کامل است و انتقام کامل وقتی است که خدای تعالی آن دو مرد را که حق فاطمه را غصب کرده و او را ظلم و آزار کردند و هم چنین تابعان ایشان و هم چنین قاتلان سید الشهدا را داخل سقر نماید که برای ایشان آماده کرده خدا پس در آنوقت دو چشم فاطمه و پدر و شوهرش و چشم اولاد و عترت او و چشم شیعیان و محبان او روشن باشد در آنوقت لباس سیاه عزا را از تن خود بیرون کند و از حله و حلل فاخر میپوشد و شاد میشود با آن کرامات و درجات عالیه که خدا برای او مخصوص کرده پس ذکر مینمایم رفتن او را بسوی بهشت و بهتر آنست که این بطریق عامه باشد زیرا که تعریف آنست که دشمنش روایت کرده خطیب از عایشه گوید فرمود حضرت پیغمبر چون روز قیامت شود ندا میکند ندا کننده که ای گروه مردم سر خود را فرود آرید تا دختر محمد فاطمه بگذرد و ابو بکر شافعی در غیلانیات روایت کرده از ابی هریره یعنی حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد ندا کند ندا کننده از بطنان عرش که ای مردم بپوشید چشمهای خود را تا فاطمه به بهشت بگذرد و باز در غیلانیات آورده از ابی ایوب گوید حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد منادی از بطنان عرش ندا میکند ای اهل بهشت سر فرود آرید و چشمهای خود را بپوشید تا دختر محمد بر صراط بگذرد با هفتاد هزار نفر حور العین میگذرد مانند برق خاطف و روایت کرده ابن جعفر از علی از پیغمبر یعنی فرمود پیغمبر چون روز قیامت باشد میگویند ای اهل جمع چشمهای خود را از آدمیه ای که حیض و نفاس نمیبیند بپوشید و خدا او را فاطمه نامید زیرا که شیعیان و محبان خود را از آتش قطع میکند و از ابی هریره روایت کرده از حضرت رسول جز این نیست فاطمه نامیده شد زیرا که خدای تعالی قطع نماید او و دوستان او را از آتش اما آنچه از طرق ما در این باب از اخبار وارد شده بحد تواتر رسیده پس بیک خبر از آنها اشاره مینمایم پس در آن کتاب مرویست که فاطمه در آن روز سوار میشود بر شتری از ناقه‌های بهشت جبینهایش از خار کشاده و دو چشم سیاه سرش از طلای صاف و گردنش از مشک و عنبر و زمامش از زبرجد سبز رحلهایش مرصع بجواهر و در بالای ناقه هودجی باشد پرده‌هایش از نور خدا و اندرونش مملو از رحمت خدا افسارش بطول فرسخی از فرسخهای دنیا هفتاد هزار ملک اطراف هودج را گرفته مشغول به تسبیح و تحمید و تکبیر و ثنای پروردگار عالمیان پس از آن منادی از عرش ندا میکند ای اهل محشر بپوشید چشمهای خود تا راه بیفتد فاطمه دختر محمد پس میگذرد فاطمه و شیعیان او از صراط مثل برق جهنده حضرت پیغمبر فرمود میافتند دشمنان او و دشمنان ذریه او در آتش جهنم

الحمد لله بذیل چهارم در اشاره بکیفیت ختم کتاب و پاره از وصیتهای نافعه و آنکه آنچه در خاتمه این کتاب است نوشتم و بعد از فراغ از کل جمع بعد از فراغ از دیباچه کتاب و فارغ شدم از تصنیف این کتاب در صبح جمعه در نصف شهر ذی قعدة الحرام در سنه هزار و دویست هفتاد و دو که از هجرت نبویه گذشته و مدت اشتغال به تصنیف تا فراغ از او قریب به هجده ماه ...

خاتمه

کشیده چنانکه فراغ از ترجمه در منتصف شهر مزبور از سنه هزار و سیصد و یازده اتفاق افتاد و مدت اشتغال ترجمه بجهة کثرت
اشغال و گرفتاری قریب بهجده ماه طول کشیده اگرچه اندسرتا پا معیوب در آمده من خجلم از عمل خام خود لیکن چون پروردگار
بی نیاز بنده نوازست امیدوارم بسبب وسیله حسینی عفو و اغماض از جرایم و افعال و مقالات نموده بفضل و کرم مشمول رحمت خاص
در دارین فرماید بمنه وجوده مصنف گوید ای برادران ایمانی و رفیقان جانی و دوستان نورانی عوض کنید مرا بسبب مطالب این
کتاب باز فرو روید میان آنها تا بیرون آورید جواهر بیبها و درر گرانبها از فراید ملکوتیین و تسبیحات و ثنا نمائید در تحت اطاعت مسایل او تا فایز
شوید بجنه بالله بحیهای مملوه با کبیرهای عظیمه از کبیرهای لاهوتیین و چون باقی امر را بمرآتیکه وصف کردیم پس تصدیق
نمائید مقالیرا که اخبار متضمن اوست و عقول صحیحه با و حکم کرده و علما اخبار باو اذعان نموده از اینکه وجود امام لطف است و تصرف
او لطف دیگر است و عدم او یعنی غایب شدن او از ما است بلکه اعتقاد نمائید بهینکه برای آن سرور در زمان غیبت تصرفهای
خارج از عد و حصاست زیرا که الهامات علیه که حاصل است مر علما و طایفه محقه امامیه را در مسایل مشکله و مطالب غامضه از جهة
تصرفات و برکات اوست پس از او توصیت میکنیم شمارا بتقوای خدا تعالی و بتمسک بعروة الوثقی و حبل الله المتین یعنی
ولایة امیر المؤمنین و اهل بیت معصومین او و بتمسک بانچه کاشف است از این تمسک یعنی اقامه تعزیه سید الشهدا ارواحنا له الفدا
و نوحه و جزع و بکا برای پس قسم میدهم شمارا بحق خدا عز و جل و بحق کسیکه حق او نزد خدا عظیم است یعنی سید الشهدا و بحق جد
و پدر و مادر و برادر او و ائمه معصومین از اولاد او و بحق کسانیکه پیش روی او بدرجه شهادت فایز شدند و بحق عترت و عیال
او اینکه فراموش ننمایند مرا از دعای خیر و طلب مغفرت نمایند برای من و والدین من در حین ذکر مطالب این کتاب در محافل و مجالس یا در
حین مطالعه و چنانکه مترجم سراپا تقصیر هم این مطلب را متوقع و مستدعی است پس از آن مخاصمه میکنیم در روز قیامت از کسیکه عمل ننماید
بوصیت من انچنانکه وصیت کرده ام بآنها در بعض مقدمات و هم چنین در بعضی مجالس باینکه تغییر دهد اسلوبیرا که لابد است او در جمله
از مقامات و خارج کند مطالب صحیحه را بجهة تغییر دادن آن ... از صحت و صدق بسوی کذب و فساد و همراهی با این فعل مرتکب باشد
خود گمراه و مردم را به ضلالت انداخته و سعی او و جهد او ضایع و باطل نموده مثل این شخص کسیست که نعل او سرقت و بخود بستن است
باینکه ذکر کند مطالب این کتاب را در مجالس عزا نسبت دهد با این حقیر اذل خادم علوم مصنف این کتاب در حالتی که اشتغال کنند بدین
اهمال باینکه اینها از خود شخص ذاکر است پس از آن توصیت میکنیم با کسیکه از روی این کتاب نسخه بر میدارد باینکه بذل نماید جد و جهد خود را
در تصحیح نسخه زیرا که کتاب مشتمل بر اغلاط کثیره کمتر از او صفحه نتوان برد بلکه بسا میشود که شخصی بسبب تغییری مفاسد و محذورات انداز د
امینت وصیت من و خدمت هدایت کننده گو صدق و صواب و برای او است حمد و شکر پس از آن صلوات بر خاتم پیغمبران
و سید بنیا و به برادرش سید اوصیا و امیر المؤمنین حجت خدا بعد از برادرش بر همه مخلوقات از
اولین و آخرین و بر اولاد ایشان که طیبین طاهرین و معصومند و لعنت خدا بر اعدای آنها و مخالفین آنها
و منکرین فضایل و مناقب آنها از جن و انس از اولین و آخرین خصوص بر آنکسیکه بنیاد ظلم را بر آنها
طلم را بر آنها آمین آمین آمین یا رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین رب اغفر لی و لوالدی و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات یوم یقوم الحساب
اللهم اجعل عاقبة امورنا خیرا بحق
محمد و اولاده الطیبین
المعصومین
۱۳۱۰

بحمد الله و المنة کتاب انوار السعادة فی ترجمة اسرار الشهادة حسب الفرمایش جناب امیر الامراء العظام
اقای حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ و امیر تومان دام اقباله سمت اختتام پذیرفت
۱۳۱۱

چهارده بند محتشم کاشانی علیه الرحمة

باز این چه شورش است که در خلق عالم است / باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین / بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب / کاشوب در تمامی ذرات عالم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو / کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست / این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند / گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین / پرورده کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا / در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا

گر چشم روزگار بر او زار میگریست / خون میگذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک / زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید / خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد / فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم / کردند رو بخیمه سلطان کربلا

آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد / کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

بند سیم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی / وین خرگه بلند ستون بیستون شدی

کاش آن زمان برآمدی از کوه تا بکوه / سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت / یکشعله برق خرمن گردون دون شدی

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان / سیماب وار روی زمین بیسکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک / جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست / عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی بروز حشر / با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چو دست تظلم برآورند / ارکان عرش را بتزلزل درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند / اول صلا بسلسله انبیا زدند

نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید / زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

پس آتشی ز اخگر الماس ریزها / افروختند و بر حسن مجتبی زدند

وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود / کندند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان / بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید / بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشوده مو / فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاده بزانو سر حجاب / تاریک شد ز دیدن او روی آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید / جوش از زمین بذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب / از بس شکستها که بارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند / طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار چون بمزار نبی رساند / گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خم گردون بنیل زد / چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش / از انبیا بحضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار / تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال / او در دلست و هیچ دلی نیست بیملال

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند / یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین / چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل علی چو شعله آتش علم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر / دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار / خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن / گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی عماری محمل شتر سوار
با آنکه سر زد آن عمل از امت رسول / روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد / نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید / هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد / بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان / بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین ازو / سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول / رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند نهم

این کشته فتاده بهامون حسین تست / وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
وین نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی / دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه / خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین / شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت / از موج خون او شده گلگون حسین تست
پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد / مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

بند دهم

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین / ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان / واندر جهان مصائب ما بر ملا ببین
نی نی درآ چو ابر خروشان بکربلا / طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر / سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام / یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد / کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

بند یازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای / وز کین چها درین ستم آباد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین / بنگر که را بقتل که دلشاد کرده‌ای
در طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
ای زاده زیاد نکرده است هیچکس / نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
بهر خسی که بار درخت شقاوت است / در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
حلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام / آزرده‌اش بخنجر فولاد کرده‌ای
ترسم ترا دمی که بمحشر درآورند / از آتش تو دود بمحشر درآورند

بند دوازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد / بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ازین شعر سوزناک / مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که ازین نظم خونچکان / در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز / روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب / از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست / دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین / جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

۱۳۱۲